سفرنامهٔ

میرزا فتاح خان گرمرودی

بارو پا

در زمان محمدشاه قاجار



شامل: سه رساله

چهار فصل

شب نامه

و

سفرنامهٔ ممسنی

بکوشش: فتح الدین فتاحی



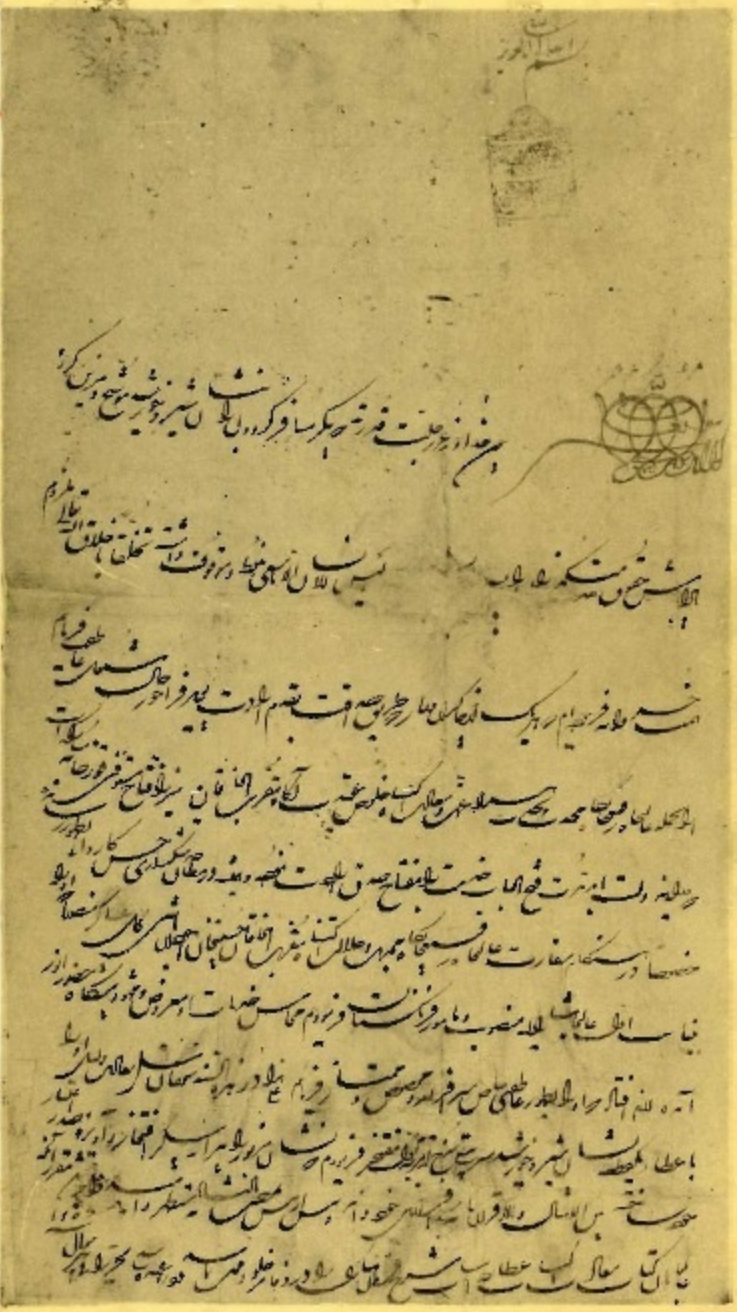

قیمت : ۷۵ تومان

سفرنامهٔ میرزا فتّاح خان گَرمرُودی باروپا

موسوم به:

چهار فصل

و رسالهٔ دیگر بنام:

شب نامه

و

سفرنامهٔ ممسنی

در زمان محمّدشاه قاجار

بسعی و کوشش

فخرالدّین فتّاحی

شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۱۲۷۶ مورخ ۳ر۱۲ر۴۷

حق طبع محفوظ و مخصوص ناشراست

ازاین کتاب ۲۰۰۰ نسخه در اسفند ماه سال ۱۳۴۷ خورشیدی در چاپخانه
بانك بازرگانی ایران چاپ شد

فهرست مطالب

پیش گفتار	از صفحهٔ ۱	
انعکاس اقدامات و سفرنامه سیاسی حسین‌خان آجودان‌باشی	از صفحهٔ ۳	ببعد
همراهان حسین‌خان آجودان‌باشی	« ۵۹	«
شرح‌حال حسین‌خان آجودان‌باشی	« ۷۳	«
شرح‌حال میرزا فتاح‌خان گرمرودی	« ۳۲۴	«
مقدمات و علل اعزام سفارت حسین‌خان باروپا ـ مسئله هرات	« ۴۹۷	«
اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران مقارن لشگرکشی محمدشاه بهرات	« ۵۲۷	«
تدارکات لشگرکشی بهرات	« ۵۳۱	«
جریان جنگهای محاصره دوم هرات	« ۵۴۵	«
مختصری از جریان جنگهای هرات	« ۵۵۷	«
جریان جنگهای هرات و تکذیب نوشته‌های انگلیسیها	« ۵۶۳	«
سفر امپراطور روسیه به ایروان	« ۵۶۶	«
رسیدن اردوی عمده محمدشاه بهرات	« ۵۶۹	«
بنیاد شهری جنگی درکنار هرات	« ۵۷۵	«
حرکت مستر مکنیل وزیرمختار انگلیس از تهران و آغاز مداخله و تحریکات	« ۵۷۷	«
تشدید محاصره هرات	« ۵۷۹	«
بروز قحطی در هرات	« ۵۸۰	«
باز هم حماقت دیگر	« ۵۸۱	«
اعدام یك جاسوس	« ۵۸۲	«
تصمیم‌کامران میرزا به تسلیم	« ۵۸۳	«
مداخله علنی مك‌نیل وآغاز فساد	« ۵۸۴	«
گلوله توپ ساختن از سنگ	« ۵۸۵	«
فرمان حمله شدید بهرات	« ۵۸۶	«

اخراج وزیرمختارانگلیس از اردوی‌ایران	از صفحه ۵۸۸ ببعد
تدارك حمله نهائی	« ۵۸۹ «
دستبرد بایلخی و سرقت اسبهای اردوی ایران	« ۵۹۰ «
اعدام دسته‌جمعی اسیران	« ۵۹۱ «
سوء قصد بجان محمدشاه	« ۶۱۲ «
شدیدترین حمله سپاهیان ایران بهرات	« ۶۱۶ «
جهات طول محاصره هرات	« ۶۲۶ «
اعلامیه محمدشاه	« ۶۳۱ «
بهانه‌جوئی و قطع رابطه انگلیس با ایران	« ۶۳۸ «
ملاك و مأخذکتاب چهار فصل	« ۷۱۳ «
متن‌کتاب چهارفصل یا سفرنامهٔ اروپا	« ۷۲۶ «
ترجمه جغرافیای عالم	« ۸۹۰ «
چند توضیح و اصلاح اشتباه	« ۹۱۰ «
شکار شیر	« ۹۱۷ «
کتاب شب‌نامه ـ مقدمه ناشر	« ۹۴۰ «
متن‌کتاب شب‌نامه	« ۹۴۷ «
چند توضیح دیگر	« ۹۸۵ «
سفرنامه ممسنی ـ مقدمه ناشر	« ۹۹۴ «
متن سفرنامه ممسنی	« ۹۹۷ «
بازهم چند توضیح دیگر	« ۱۰۴۲ «
ترجمه دستورالعمل وزیر خارجه فرانسه بکنت دوسرسی	« ۱۰۴۹ «
مقاله معارف در ایران ـ نقل ازمجله ایران شهر	« ۱۰۷۰ «
محصلین ایرانی در لیسه تورنو ـ فرانسه	« ۱۰۷۶ «
فرمایش‌های رضاشاه باولین دسته محصلین اعزامی در ۱۳۰۷	« ۱۰۸۶ «
اتحادیه عمومی محصلین جهانی در پاریس	« ۱۰۹۱ «
حکایت نادری از اعتمادالدوله ـ یحیی‌خان قراگزلو	« ۱۱۰۴ «
داستان اعتصاب زیرشلواری	« ۱۱۱۱ «
گروه انتخابیه	صفحه ۱۱۱۴ «
یادی از صادق‌هدایت	ازصفحه ۱۱۱۶ «
داستانی از مرحوم علی‌اکبر داور	« ۱۱۱۷ «
دربارهٔ احمدکسروی	« ۱۱۲۳ «

پروفسور ابوالقاسم غفاری از صفحهٔ ۱۱۲۶ ببعد
دکتر محسن هشترودی « ۱۱۳۷ «
دکتر علی افضلی‌پور « ۱۱۴۳ «
تصرف هرات بوسیله حسام‌السلطنه و خیانت میرزا آقاخان نوری
و فرخ‌خان کاشی « ۱۱۵۶ «
خیانت میرزا آقاخان نوری « ۱۱۵۹ «
تصرف هرات توسط حسام‌السلطنه « ۱۱۶۴ «
خیانت فرخ‌خان کاشی در تکمیل خیانت میرزا آقاخان « ۱۱۶۷ «
خاتمه ـ عذر تقصیر ویك درددل « ۱۱۷۲ «

فهرست تصاویر اشخاص

۱ـ کنت دوسرسی سفیر کبیر فوق‌العادهٔ فرانسه در ایران	صفحه	۷
۲ـ میرزا بابا حکیم باشی (حاج بابا افشار نخستین محصل اعزامی)	»	۶۴
۳ـ میرزا محمد صالح شیرازی	»	۶۶
۴ـ حسنعلی خان امیر نظام گروسی	»	۷۰
۵ـ خسرومیرزا پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه	»	۷۲
۶ـ محمدخان امیرنظام زنگنه	»	۷۴
۷ـ کریم خان زند	»	۷۶
۸ـ فتحعلی شاه	»	۱۰۱
۹ـ عباس میرزا نایب‌السلطنه	»	۱۰۴
۱۰ـ آقا محمدخان سرسلسلهٔ قاجاریه(نقل از کتاب دوپو فرانسوی)	»	۱۰۹
۱۱ـ کنت دوگوبینو (فرانسوی)	»	۱۲۹
۱۲ـ حاجی میرزا آقاسی	»	۱۳۱
۱۳ـ حاج میرزا مسعودگرمرودی وزیر خارجه محمد شاه	»	۱۴۲
۱۴ـ ناصرالدین‌شاه درآغاز سلطنت	»	۱۵۶
۱۵ـ محمد شاه قاجار	»	۱۶۰
۱۶ـ میرزا تقی‌خان امیرکبیر	»	۱۶۲
۱۷ـ عکس یکی از شاهزاده‌های زمان محمد شاه(گویافریدون میرزا)	»	۱۶۴
۱۸ـ شاهزاده ملك منصور میرزا شعاع‌السطنه درآغاز جوانی	»	۱۷۰
۱۹ـ » » » پایان »	»	۱۷۲
۲۰ـ فرصت‌الدوله شیرازی(میرزای فرصت)	»	۱۹۳
۲۱ـ میرزا عیسی فراهانی قائم مقام معروف بمیرزا بزرگ	»	۱۹۶
۲۲ـ ناصرالدین‌شاه	»	۱۹۸
۲۲ـ » »	»	۲۰۱
۲۳ـ مظفرالدین‌شاه	»	۲۰۴
۲۴ـ ژنرال گریبایدوف	»	۲۰۶
۲۵ـ میرزا حبیب قاآنی	»	۲۱۲
۲۶ـ عباس میرزا(نایب‌السلطنه یا ملك‌آرا) در خرد سالی	»	۲۱۵

۲۷ـ حاج علی‌خان حاجب‌الدوله صفحه ۲۲۵
۲۸ـ میرزا ملکم خان ارمنی « ۲۴۰
۲۹ـ جمعی از وزراء دربار ناصری که حاج علی‌خان حاجب‌الدوله هم
در آن میان است « ۲۵۳
۳۰ـ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه « ۲۶۴
۳۱ـ محمدعلی شاه « ۳۰۲
۳۲ـ محمد باقرخان اعتمادالسلطنه « ۳۱۱
۳۳ـ ژنرال پاسکیویچ « ۳۱۹
۳۴ـ عزیزخان سردار کل مُکری « ۴۷۹
۳۵ـ پیکرهٔ هشت تن از شهدای ایران از جمله مرحوم ثقةالاسلام بردار
روسهای تزاری « ۵۰۶
۳۶ـ پیکرهٔ یکی از مجاهدین تبریز بردار روسهای تزاری « ۵۰۷
۳۷ـ پیکرهٔ یوسف‌خان مجاهد شهید « ۵۰۸
۳۸ـ عکس دیگری از محمدشاه « ۵۱۱
۳۹ـ لوئی چهاردهم پادشاه معروف فرانسه « ۵۱۴
۴۰ـ مجلس پذیرائی از محمدرضا بیك سفیر شاه سلطان‌حسین‌صفوی در دربار
لوئی ۱۴ « ۵۱۵
۴۱ـ کاترین دوم ملکهٔ روسیه « ۵۱۶
۴۲ـ پُل اول امپراطور روسیه « ۵۱۷
۴۳ـ ناپلئون بناپارت « ۵۱۹
۴۴ـ الکساندر اول امپراطور روسیه « ۵۲۰
۴۵ـ میرزا سعید خان انصاری مؤتمن‌الملك وزیر خارجه « ۵۲۳
۴۶ـ چند بانوی ایرانی در ابتدای سلطنت ناصرالدین‌شاه « ۵۳۰
۴۷ـ یکی از دروازه‌های تهران اوائل ناصرالدین‌شاه « ۵۳۳
۴۸ـ دورنمای شهر تهران اوائل سلطنت فتحعلی شاه « ۵۳۶
۴۹ـ یکی دیگر از دروازه‌های تهران « ۵۳۹
۵۰ـ وضع داخلی یکی از خانه‌های رجال درجه اول تهران زمان
ناصرالدین‌شاه « ۵۴۲
۵۱ـ حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی « ۵۴۷
۵۲ـ اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی آریامهر « ۶۰۱
۵۳ـ ناصرالدین‌شاه با جمعی از درباریان « ۶۰۴

۵۴ـ مظفرالدین‌شاه	صفحه	۶۰۵
۵۵ـ محمدعلی شاه	«	۶۰۶
۵۶ـ احمدشاه درآغاز سلطنت	«	۶۰۷
۵۷ـ محمدحسن میرزا قاجار ولیعهد احمد شاه	«	۶۰۸
۵۸ـ سربازان پیاده ایران بعد از اصلاحات عباس میرزا	«	۶۱۷
۵۹ـ حرکت قیقاج سواران ایرانی	«	۶۲۱
۶۰ـ شورش سپاه‌کابل برسفیر انگلیس	«	۶۳۰
۶۱ـ نادر شاه‌افشار	«	۶۴۰
۶۲ـ مجلس پذیرائی ناپلئون ازسفیر ایران	«	۶۴۳
۶۳ـ سرجان ملکم نخستین سفیر انگلیس در دربارقاجاریه	«	۶۴۵
۶۴ـ حاج‌محمد ابراهیم‌کلانتر(قوام) وزیر زندیه وآقا محمدشاه	«	۶۴۷
۶۵ـ جلسهٔ شرفیابی ژنرال‌گاردان بحضور عباس میرزا	«	۶۵۶
۶۶ـ عکس دیگری از آقامحمدخان سرسلسله قاجاریه	«	۶۶۳
۶۷ـ عکس دیگری از حاج میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی	«	۶۶۵
۶۸ـ صحنهٔ ازمیدان جنگ چالدران	«	۶۶۸
۶۹ـ عکس دیگری از میرزا سعید خان مؤتمن‌الملك	«	۶۷۱
۷۰ـ شاه سلطان حسین صفوی	«	۶۷۵
۷۱ـ تشریفات ورود سفیر صفوی بپاریس	«	۶۷۸
۷۲ـ معارفهٔ ملکهٔ پروس با ناپلئون	«	۶۸۱
۷۳ـ مجلس رقص درکنگرهٔ وین	«	۶۸۴
۷۴ـ لرد پالمرستون وزیر خارجه انگلیس	«	۶۹۵
۷۵ـ چهارتن سرباز ایرانی	«	۷۰۳
۷۶ـ ورود سفیر ایران بپایتخت روسیه	«	۷۰۸
۷۷ـ عسگر خان افشار سفیر ایران نزد دربار ناپلئون	«	۷۱۱
۷۸ـ حسین خان آجودان‌باشی	«	۷۱۲
۷۹ـ میرزا ابوالقاسم قائم مقام	«	۷۳۱
۸۰ـ پرنس مترنیخ وزیر خارجه معروف اطریش	«	۷۷۸
۸۱ـ شاهزاده امان‌اله میرزا ضیاءالدوله	«	۷۹۴
۸۲ـ لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه	«	۷۹۹
۸۳ـ ملکه ویکتوریا پادشاه انگلیس	«	۸۳۰
۸۴ـ کنت نسل رود وزیر خارجه‌روسیه	«	۸۴۹
۸۵ـ میرزا علی‌خان امین‌الدوله	«	۹۱۳

۸۶ـ سراوستین لایارد جاسوس انگلیسی صفحه ۹۳۱
۸۷ـ مهد علیا مادر ناصرالدین شاه « ۹۲۴
۸۸ـ ادوارد براون « ۹۸۹
۸۹ـ هیئت سفارت میرزا جعفرخان مشیرالدوله درلندن « ۹۹۱
۹۰ـ میرزا فتاح‌خان گرمرودی « ۹۹۳
۹۱ـ امامقلی‌خان رستم « ۱۰۷۲
۹۲ـ چهارده‌نفر محصل ایرانی در فرانسه « ۱۰۷۷
۹۳ـ رضاشاه کبیر هنگام تاجگذاری « ۱۰۸۰
۹۴ـ رضاشاه کبیر « ۱۰۸۳
۹۵ـ نگارنده(فتح‌الدین) دوسال پیش از سفر بفرانسه « ۱۰۹۷
۹۶ـ نگارنده (فتح‌الدین) هنگام تحصیل در فرانسه « ۱۱۰۰
۹۷ـ نگارنده(فتح‌الدین) درسال ۱۳۱۰ یا ۱۳۱۱ شمسی « ۱۱۰۲
۹۸ـ نگارنده (فتح‌الدین) درسال ۱۳۲۲ شمسی « ۱۱۰۳
۹۹ـ نگارنده (فتح‌الدین) درسال ۱۳۴۶ شمسی « ۱۱۰۸
۱۰۰ـ دکتر محسن‌هشترودی « ۱۱۳۷
۱۰۱ـ دکتر علی افضلی پور « ۱۱۴۳
۱۰۲ـ دکتر ابوالحسن شیخ « ۱۱۴۶
۱۰۳ـ دکترحیدر سرخوش « ۱۱۴۷
۱۰۴ـ دکتر علیمحمد کاردان « ۱۱۴۷
۱۰۵ـ ابوالفضل آل‌بویه « ۱۱۴۹
۱۰۶ـ ادوارد براون در لباس اهل‌طریقت ؟! « ۱۱۵۰
۱۰۷ـ گوستاو لوبون فرانسوی درلباس عرب ! « ۱۱۵۱
۱۰۸ـ هیئت سفارت فرخ خان کاشی در پاریس « ۱۱۶۸
۱۰۹ـ دکتر حسین مفتاح « ۱۱۷۱
۱۱۰ـ برخورد عباس میرزا با ژنرال پاسکیویچ لتی بدون‌شماره‌صفحه
۱۱۱ـ مجلس ترکمان چای « « « :

فهرست گراوور اسناد و مدارک

۱ـ روی جلد سفرنامه کنت دوسرسی بزبان فرانسه صفحه ۸
۲ـ گراووری که برای روی جلدکتاب سابقاً تهیه شده‌بود « ۴۸
۳ـ فرمان مورخ ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۵۸ قمری محمدشاه بعنوان آجودان‌باشی حاکم یزد « ۸۰
۴ـ صفحه ۱۱۴ کتاب نقطةالکاف « ۹۶
۵ـ روی جلد کتاب نقطةالکاف « ۹۷
۶ـ روی جلدکتاب مقاله شخصی سیاح « ۱۱۸
۷ـ صفحه۸ کتاب مذکور « ۱۱۹
۸ـ « ۹ آن‌کتاب « ۱۲۰
۹ـ « ۱۰همان‌کتاب « ۱۲۱
۱۰ـ « ۱۱کتاب مزبور « ۱۲۲
۱۱ـ روی جلدکتاب کنت دوگو بینو بزبان فرانسه « ۱۲۴
۱۲ـ نامهٔ شعاع‌السلطنه به قنسول انگلیس در شیراز « ۱۷۴
۱۳ـ عریضه شخصی بشعاع‌السلطنه « ۱۷۷
۱۴ـ برگ دوم آن کاغذ « ۱۷۸
۱۵ـ برگ آخر آن « ۱۷۹
۱۶ـ پیش‌نویس تلگراف رمز شعاع‌السلطنه بصدر اعظم « ۱۸۱
۱۷ـ گزارش اوضاع لشگری فارس « ۱۸۳
۱۸ـ برگ‌دوم آن « ۱۸۴
۱۹ـ تاریخ تولد این‌نگارنده (فتح‌الدین) « ۱۸۸
۲۰ـ تلگراف خانم انیس‌الدوله بشعاع‌السلطنه « ۱۹۰
۲۱ـ فرمان محمد شاه مورخ ۱۲۶۰ قمری ـ تفویض حکمرانی فارس بحسین خان مقدم « ۲۲۱
۲۲ـ قبالهٔ بیع شرطی حاج علی خان حاجب‌الدوله « ۲۵۶
۲۳ـ گزارشی بحسنعلی‌خان امیر نظام و حاشیه بخط او « ۲۵۸

۲۴- پیش‌نویس گزارش بحضور رضاشاه درشرح‌حال میرزاتقی‌خان‌امیرکبیر صفحه ۲۶۱
۲۵- بقیه گزارش مزبور » ۲۶۲
۲۶- عریضه مادر اعتمادالسطنه بحضور ناصرالدین‌شاه » ۲۶۷
۲۷- نامه‌آصف‌الدوله باعتمادالسلطنه » ۲۶۹
۲۸- نامه ظل‌السلطان باعتمادالسلطنه » ۲۷۲
۲۹- سئوالیهٔ حسین خان ادیب‌الملك » ۲۷۴
۳۰- پاسخ آن » ۲۷۵
۳۱- نامهٔ مشیرالسلطنه صدر اعظم محمدعلی شاه به محمد باقرخان اعتمادلسلطنه » ۲۷۸
۳۲- نامهٔ صدر اعظم محمدعلی‌شاه به‌محمد باقرخان مذکور دستور توقیف‌روزنامه صور اسرافیل و حبل‌المتین » ۲۸۰
۳۳- نامه صدراعظم بهمان اعتمادالسلطنه » ۲۸۲
۳۴- نامه وزیر داخله باعتمادالسلطنه » ۲۸۴
۳۵- راجع بعفو عمومی زمان محمدعلی‌شاه » ۲۸۶
۳۶- راجع بتوقیف مطبعه‌ها » ۲۸۸
۳۷- نامه وزارت داخله‌زمان محمدعلی شاه » ۲۹۰
۳۸- نامه وزارت معارف مبنی برتوقیف روزنامه‌ندای وطن » ۲۹۲
۳۹- نامه وزارت‌داخله » ۲۹۵
۴۰- نامه وزارت داخله ـ انفصال مجلس شورای ملی » ۲۹۷
۴۱- نامه دیگر وزارت داخله درباب انفصال مجلس و نامه دیگر » ۲۹۹
۴۲- صورت دستخط محمدعلی‌شاه پس ازتوپ‌بستن مجلس » ۳۰۱
۴۳- مراسله وزارت دربار احمد شاه » ۳۰۵
۴۴- نامه دیگر وزارت دربار » ۳۰۶
۴۵- قرار داد وزارت دربار راجع بروشنائی » ۳۰۸
۴۶- بقیه آن‌قرارداد » ۳۰۹
۴۷- مرقومهٔ مهدی اعتماد مقدم » ۳۱۷
۴۸- فرمان عباس میرزا نایب‌السلطنه مورخ شوال ۱۲۳۰ قمری » ۳۲۶
۴۹- فرمان عباس میرزا نایب‌السلطنه مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۳۱ قمری » ۳۲۸
۵۰- قبالهٔ مورخ ۲۷ جمادی‌الاول ۱۲۳۲ قمری » ۳۳۰
۵۱- قبالهٔ مورخ ذیحجه ۱۲۳۲قمری » ۳۳۱
۵۲- قبالهٔ مورخ دهم شعبان ۱۲۳۵ قمری » ۳۳۳

۵۳- فرمان عباس‌میرزا نایب‌السلطنه مورخ رجب ۱۲۳۷ قمری صفحه ۳۳۴
۵۴ - فرمان عباس میرزا نایب‌السلطنه مورخ ذیحجه ۱۲۴۴ قمری » ۳۳۶
۵۵- فرمان ملکم قاسم‌میرزا مورخ جمادی‌الثانی ۱۲۳۹ قمری » ۳۳۸
۵۶- قبالهٔ مورخ ۲۹ ذی‌قعده ۱۲۴۰ قمری » ۳۴۱
۵۷- قبالهٔ مورخ ۲۴ جمادی‌الاول ۱۲۴۱ » ۳۴۳
۵۸- قبالهٔ مورخ رجب ۱۲۴۲ قمری » ۳۴۴
۵۹- قبالهٔ مورخ ربیع‌الاول ۱۲۴۲ قمری » ۳۴۶
۶۰- قبالهٔ مورخ ۱۱ شوال ۱۲۴۴ قمری » ۳۴۷
۶۱- فرمان قهرمان میرزا مورخ ربیع‌الاول ۱۲۵۴ قمری » ۳۴۹
۶۲ قبالهٔ مورخ ۲۸ صفر ۱۲۴۷ قمری » ۳۵۰
۶۳- فرمان ایلدرم میرزا مورخ ذی حجه ۱۲۶۲ قمری » ۳۵۲
۶۴- فرمان‌قهرمان میرزا مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۵۶ » » ۳۵۳
۶۵- فرمان محمدشاه قاجار مورخ شوال ۱۲۵۶ » » ۳۵۵
۶۶- فرمان قهرمان میرزا مورخ جمادی‌الاول ۱۲۵۷ قمری » ۳۵۶
۶۷- فرمان بهمن میرزا مورخ ذی‌حجه ۱۲۶۰ » » ۳۵۸
۶۸- گزارش مستوفی‌آذربایجان مورخ شعبان ۱۲۵۶ » » ۳۶۰
۶۹- فرمان بهمن میرزا مورخ شعبان ۱۲۶۲ قمری » ۳۶۲
۷۰- فرمان والی آذر بایجان مورخ شعبان ۱۲۶۴ قمری » ۳۶۶
۷۱- فرمان بهمن میرزا مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۶۱ » » ۳۶۸
۷۲- فرمان ناصرالدین میرزا ولیعهد مورخ جمادی‌الاول ۱۲۶۴ قمری » ۳۷۱
۷۳- فرمان نظام‌الملك مورخ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری » ۳۷۴
۷۴- صورت قصیدهٔ قاآنی شیرازی از یك جُنك خطی قدیمی » ۳۹۲
۷۵- عنوان‌کاغذ و مهر میرزا فتاح‌خان گرمرودی با سجع «هوالفتاح‌العلیم» » ۳۹۵
۷۶ - نامه بخط میرزا فتاح خان گرمرودی به پسرش میرزا محمد » ۳۹۶
۷۷- کاغذ میرزا علی‌خان گرمرودی ولد میرزا فتاح‌خان به‌پسرش » ۳۹۹
۷۸- بقیه‌نامه مزبور » ۴۰۰
۷۹- کاغذ دیگری از میرزا علی‌خان » ۴۰۷
۸۰- مراسله رئیس اداره‌کل فرهنگ وهنر آذربایجان شرقی » ۴۱۰
۸۱- روی پاکت بخط مرحوم دکتر عباس اقبال آشتیانی » ۴۱۳
۸۲- مرقومهٔ مرحوم دکتر عباس اقبال آشتیانی » ۴۱۴

۸۳ـ برگ اول کتاب خطی شب‌نامه ـ نسخهٔ نزد نگارنده صفحه ۴۲۱
۸۴ـ برگ ۵۲ آن کتاب نسخهٔ مذکور « ۴۲۳
۸۵ـ برگ سوم همان کتاب و همان نسخه « ۴۲۷
۸۶ـ برگ آخر همان کتاب و همان نسخه « ۴۲۹
۸۷ـ برگ اول کتاب خلاصة‌الحساب شیخ بهائی بخط میرزا فتاح خان گرمرودی « ۴۳۰
۸۸ـ یك مراسلهٔ دوستانه بخط خوش که گویا خط میرزا فتاح‌خان است « ۴۳۲
۸۹ـ برك دیگری از خلاصة‌الحساب با حاشیه‌ها بخط میرزا فتاح‌خان « ۴۳۴
۹۰ـ برگی دیگر از همان کتاب بخط شخص مذکور « ۴۳۷
۹۱ـ برگ آخر کتاب مذکور بخط میرزا علی‌خان و سجع مهر او « ۴۳۸
۹۲ـ فرمان شاه طهماسب صفوی مورخ جمادی‌اول ۱۰۷۳ قمری ـ خارج از صفحه بندی ـ لتی
۹۳ـ فرمان شاه سلطان حسین صفوی مورخ رمضان ۱۱۰۷ قمری ـ خارج از صفحه‌بندی ـ لتی
۹۴ـ فرمان شاه سلطان‌حسین صفوی مورخ‌شعبان ۱۱۰۹ قمری ـ خارج از صفحه‌بندی ـ لتی
۹۵ـ فرمان‌شاه سلطان حسین صفوی مورخ‌جمادی‌الاول ۱۱۲۹ قمری خارج از صفحه بندی ـ لتی
۹۶ـ قبالهٔ مورخ ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۴۲ قمری صفحه ۴۵۰
۹۷ـ فرمان فتحعلی شاه مورخ ربیع‌اول ۱۲۲۱ قمری « ۴۵۲
۹۸ـ استشهاد مورخ ۱۲۹۶ قمری « ۴۵۶
۹۹ـ استشهاد مورخ ۱۲۹۶ قمری « ۴۵۹
۱۰۰ـ گزارش شعبان ۱۲۵۶ « « ۴۶۵
۱۰۱ـ فرمان حسین خان ـ مقدم مورخ ربیع‌الاول ۱۲۶۱ قمری « ۴۶۶
۱۰۲ـ فرمان حشمت‌الدوله مورخ ۱۲۶۶ قمری « ۴۷۱
۱۰۳ـ فرمان محمد خان امیر نظام‌زنگنه جمادی‌الاول ۱۲۶۹ قمری « ۴۷۳
۱۰۴ـ فرمان ناصرالدین‌شاه مورخ شوال ۱۲۷۸ قمری « ۴۷۵
۱۰۵ـ فرمان ناصرالدین شاه مورخ رمضان ۱۲۸۵ قمری « ۴۷۷
۱۰۶ـ فرمان مظفرالدین میرزا ولیعهد مورخ‌شوال ۱۲۹۱ قمری « ۴۸۲
۱۰۷ـ فرمان مظفرالدین میرزا ولیعهد مورخ‌ذی‌قعده ۱۲۹۶ قمری « ۴۸۴
۱۰۸ـ حکم مجدالملك مورخ ذی‌قعده ۱۲۹۶ قمری « ۴۸۶

۱۰۹ـ فرمان محمدعلی میرزا ولیعهد مورخ شعبان ۱۳۱۶ قمری صفحه ۴۸۸
۱۱۰ـ فرمان مظفرالدین شاه مورخ شعبان ۱۳۲۰ قمری « ۴۹۰
۱۱۱ـ فرمان نظام‌السلطنه مورخ ۱۵ محرم ۱۳۱۸ قمری « ۴۹۴
۱۱۲ـ قبالهٔ مورخ ۱۲۸۸ قمری « ۴۹۶
۱۱۳ـ برگی از کتاب مأموریت برای وطنم تألیف شاهنشاه آریامهر « ۶۰۲
۱۱۴ـ کوچه تهران درپاریس « ۶۸۸
۱۱۵ـ برگی از اصل نسخهٔ خطی چهارفصل بخط میرزا فتاح خان گرمرودی « ۷۱۴
۱۱۶ـ برگ دیگر از آن کتاب همان نسخه « ۷۱۶
۱۱۷ـ برگی دیگر از همان کتاب و همان نسخه « ۷۱۸
۱۱۸ـ یك برگ ازهمان کتاب ونسخه « ۷۲۰
۱۱۹ـ پشت جلد چهارفصل نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای‌ملی‌که بنام سفرنامه ثبت شده است « ۷۲۲
۱۲۰ـ یادداشتی بخط مرحوم ملك‌الشعراء بهار در پشت جلدکتاب مذکور نسخه مجلس « ۷۲۴
۱۲۱ـ برگ اول رسالهٔ چهار فصل یاسفرنامهٔ اروپا نسخه کتابخانه مجلس « ۷۲۷
۱۲۲ـ برگی دیگر ازآن کتاب وهمان‌نسخه « ۷۲۹
۱۲۳ـ یك برگ دیگرازآن‌کتاب وهمان نسخه « ۷۳۲
۱۲۴ـ بازهم برگ دیگر ازهمان نسخه « ۷۴۴
۱۲۵ـ اشعاری ازحسنعلی خان امیر نظام از یك جنگ خطی « ۹۱۰
۱۲۶ـ اشعاری از امیر نظام مزبور از یك جنك خطی « ۹۱۱
۱۲۷ـ خطی از میرزا علی خان امین‌الدوله « ۹۱۵
۱۲۸ـ برگی ازکتاب شب‌نامه نسخهٔ موجود نزد نگارنده « ۹۴۲
۱۲۹ـ برگی دیگر از شب نامه نسخه نزد نگارنده « ۹۴۴
۱۳۰ـ پشت جلد کتاب شب‌نامه نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی « ۹۴۶
۱۳۱ـ برگ اول و دوم کتاب شب نامه نسخهٔ‌کتابخانه مجلس شورای ملی « ۹۴۹
۱۳۲ـ دو برگ دیگر از آن‌کتاب همان‌نسخه « ۹۵۰
۱۳۳ـ بازهم دوبرك دیگر از همان نسخه « ۹۵۲
۱۳۴ـ برك اول سفرنامه ممسنی نسخه خطی منحصر بفرد نزدنگارنده « ۹۹۶
۱۳۵ برگی دیگر ازهمان‌نسخه « ۱۰۰۱
۱۳۶ـ « « « « ۱۰۰۳

۱۳۷ـ برگ آخر آن نسخه صفحه ۱۰۰۹
۱۳۸ـ برگ اول نامه پروفسور ابوالقاسم غفاری « ۱۱۲۷
۱۳۹ـ « دوم « « « « ۱۱۲۹
۱۴۰ـ روی پاکت بخط پروفسور غفاری « ۱۱۳۱
۱۴۱ـ کارت ویزیت دکتر محسن هشترودی « ۱۱۳۸
۱۴۲ـ روی پاکت خط دکتر هشترودی « ۱۱۳۹
۱۴۳ـ مطلب پشت کارت مزبور « ۱۱۴۰
۱۴۴ـ توضیحات خط استاد مذکور « ۱۱۴۱
۱۴۵ـ فهرست تألیفات استاد هشترودی بفرانسه « ۱۱۴۲
۱۴۶ـ شرح حال دکتر علی افضلی پور بخط خودشان « ۱۱۴۴
۱۴۷ـ دنباله اطلاعات مزبور « ۱۱۴۵
۱۴۸ـ روی پاکت بخط دکتر افضلی پور « ۱۱۴۶
۱۴۹ـ کارت پانسیون مادام لیماشر درشهر بزانـون فرانسه « ۱۱۵۲
۱۵۰ـ صورت حساب پانسیون مذکور پشت کارت « ۱۱۵۳
۱۵۱ـ نامه‌شمارهٔ ۱۷۰۹۹/الف/۲۰۹۳ / ۲۵/۴/۲۱ دانشگاه تهران « ۱۱۷۳
۱۵۲ـ « « ۵۵۲۸۳/الف/۴۰۳۵ / ۴۵/۸/۲۹ « « « ۱۱۷۵
۱۵۳ـ « « ۸۳۰۳۶/الف/۶۳۲۸ / ۴۵/۱۲/۹ « « « ۱۱۷۷

«آگهی»

۱- **تاریخ مفصل اعزام محصل بخارجه**- بویژه اروپا- ازآغاز سلطنت‌قاجاریه تا شهریور ۱۳۲۰ - با مقدمهٔ مختصر شامل شرح جریان روابط فرهنگی و علمی ایران با دیگر کشورهای دنیا از اعصارکهن .

۲ - **بحث علمی پیرامون‌حقوق مؤلف** - و مالکیت ادبی و صنعتی ، ریشه‌های تاریخی، مشروعیت وسود اجتماعی و اقتصادی آن .

۳ - **تاریخ مفصل قضاوت و سازمان دادگستری در ایران**- از دوره‌های پیش از اسلام تازمان‌حاضر .

۴- **تاریخچه مبارزه‌بابیسوادی** - و مختصری‌از کارهای **جامعهٔ معارف**وشرح جریان تأسیس نخستین مدرسه‌های اکابر در ایران .

۵ - **هزار فرمان** - از هزار پادشاه و امیر - یا **فرمانهای هزار ساله** - شامل تصویر **از اصل** ویا رو نویس از متن هزار فرمان ، رقم ، دستخط و حکم پادشاهان و فرمانروایان ایران از **هزار سال پیش** تا آبان‌ماه ۱۳۰۴ شمسی - با قرائت ، تفسیر و توضیح آنها .

۶- **تاریخ مفصل مطبوعات وجراید ایران.**

۷- **تاریخ مفصل احزاب سیاسی** و نهضت‌های اجتماعی ایران از آغاز سلسلهٔ ساسانیان تا زمان حاضر .

۸- **تاریخ مفصل، مُستَند و مُصَوَّر مشروطیت ایران** . -

۹- شرح زندگانی و خدمات مرحوم میرزا عبداله خان مُبیّن‌الملك .

۱۰ - **مقاله‌های ناتمام** - شامل قطعات، نمایشنامه‌ها، حکایت‌های‌کوچك و دیگر نوشته‌هاکه **ناتمام مانده است** .

۱۱- **خاطرات** ، یادداشتها، اشعار و مطالب متفرقه وپراکنده .

هریك شامل اطلاعات عجیب، اسرارگفته نشده، اعداد وارقام دقیق، اسامی اشخاص مشهور و گمنام ، نوادر و مطالب بسیار با **صدها سند و مدرك اصیل ، بی نظیر و منحصر بفرد** تألیف ونگارش فتح‌الدین‌فتاحی‌آماده چاپ‌گردیده وبترتیب فوق طبع ونشر خواهد شد .

بنام خداوند جان و خرد

پیش گفتار

سفرنامه هیئت سیاسی سفارت کبرای فوق‌العاده که در زمان مرحوم محمد شاه قاجار متعاقب لشکرکشی بهرات ازطرف دولت ایران بریاست حسین‌خان مقدم مراغهٔ آجودان‌باشی بدربارهای دولتهای سه‌گانه اطریش ـ فرانسه ـ انگلستان اعزام و بوسیله مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی نایب و معاون اول آجودان‌باشی (جد نگارنده بیمقدار این سطور) تألیف و تحریر گردیده در تاریخ ادب و سیاست یك قرن و نیم اخیر ایران بیش ازآن شهرت و معروفیت داردکه نیازی بتذکار باشد .

طرز انجام وظیفه و حرکت و رفتار متین و محکم مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی و اعضای هیئت سفارت کبرای فوق‌العاده او و وقار و زیرکی ، هوشمندی و شرافت و تدین ، وطن‌پرستی و ایراندوستی وی و دیگر همکارانش بقدری جالب توجه وقابل احترام بوده که بی‌گمان در بین هیئت‌های سیاسی و سفرای ایران در دو قرن اخیر مطلقاً نظیر و مانند نداشته و هم شخصیت وکارهای این هیئت سیاسی و حوادث قبلی و بعدی و هم سفرنامه‌آن بی‌اندازه مهم و قابل مطالعه و تحقیق است .

اینهمه در سفرنامه‌آن هیئت به قلم مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی با عبارات ساده و روان ،کلماتی شیرین و انشائی سلیس به تفصیل متعکس شده و این بیمقداراز سالها پیش تصمیم داشته‌که این سفرنامه را از روی نسخه اصل‌منحصربفرد بخطشخص مؤلف با حاشیه، توضیحات و تعلیقاتی طبع ونشر نماید وباین‌منظور مدتها صرف تهیه مدارك، اسناد ومنابع برای تشریح و روشن‌کردن بعضی نکات ومسائل تاریخی وتحریر حاشیه و تعلیقات مینموده که هنوزآنطورکه‌آرزو داشته این جمله‌کامل وآماده نگردیده ولی‌بجهاتی‌که دراوراق‌آخر تعلیقات یادآور خواهد شد تأخیر درانتشار این رساله وضمائم وتوضیحات را جایز و صلاح

ندانسته و متن سفرنامه و دورساله کوچك دیگر اثرهمین مؤلف (میرزا فتاح خان گرمرودی) بضمیمه مدارك و اسناد و توضیحات و حاشیه‌هائی تاهمین مقدارکه فراهم شده بخوانندگان گرامی وعالم دانش، تاریخ وادب عرضه وتقدیم میشود ویقین‌داردکه براثرنادانی وناتوانی این‌بی‌بضاعت وکمی‌فرصت ووسائل، توضیحات وتعلیقاتی‌که بقلم‌آمده خالی از لغزش واشتباه وعیب ونقص نیست و امید است‌که اربابان فضل وکرم و محققین دانشمند و جوان با نیروی فکر ، قدرت جوانی و حوصله و وقت‌کافی معایب ونواقص‌آنرا دریافته و در صدد اصلاح و تکمیل برآیند .

قلهك ـ هفتم تیرماه ۱۳۴۷

فتح‌الدین فتاحی

انعکاس اقدامات و سفرنامه هیئت سیاسی آجودان‌باشی در تاریخ و منابع مختلف و قضاوتهای گوناگون مؤلفین و محققین در مورد طرز انجام وظیفه هیئت و ارزش سفرنامه آن

با وجود سابقه چندبار رسالت و سفارت حاج‌میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی و میرزا محمد صالح شیرازی در نزد دربارهای انگلستان و روسیه و هیئت سیاسی مجهزی که به معیت خسرومیرزا پسر عباس‌میرزا مرکب از محمدخان امیرنظام زنگنه و حاج‌میرزا مسعود گرمرودی و جمعی دیگر برای عذرخواهی از واقعه قتل ژنرال گریبایدوف و سایر اعضای سفارت روس در بلوای تهران از طرف دولت ایران بدربار روسیه تزاری فرستاده شده‌است هیئت سفارت‌کبرای فوق‌العاده و مختاری‌که در ۱۲۵۴ قمری به ریاست حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی از طرف مرحوم محمدشاه قاجار بدربارهای اطریش ـ فرانسه ـ انگلستان اعزام گردیده بملت وسعت قلمرو مأموریت و دامنه اختیارات و اقدامات سیاسی وسیع و شجاعت و شهامت و متانت بی‌مانند اعضاء هیئت و موقعیت خطیر وحساسی‌که وجود داشته در حقیقت نخستین هیئت فوق‌العاده سیاسی در زمان قاجاریه از نوع خود بوده‌که قبل وبعداز آن مردمانی بآن جلالت قدر و شرافت‌نفس ازایران به‌کشورهای اروپای غربی مأمورنشده و اقداماتی‌که این هیئت برای حفظ حقوق حقه و سربلندی وطن ، ملت و دولت خود بعمل آورده بجرئت میتوان گفت‌که دیگر از هیچ مأمور و هیئتی بظهور نرسیده است.

بهمین علت است‌که جریان مأموریت ، شخصیت اعضاء و سفرنامه رسمی‌آن هیئت در کتابهای تاریخ و تحقیقات مؤلفین از ایرانی و خارجی انعکاس زیاد یافته و نویسندگان

بسیاری ازآن زمان پیرامون مطلب قضاوتهای گوناگون نموده ، تا بحدی‌که نسبت بعملیات و سفرنامه هیچ هیئت سیاسی تا امروزاینهمه سخن گفته نشده است.

ازاینروی نقل‌آراء و عقاید مختلف از ایرانـی و خارجی در موردکارها و سفرنامـه هیئت حسین‌خان‌آجودان‌باشی بهترین‌معرف عظمت مقام اعضا و اهمیت سفرنامه‌آن‌هیئت‌است.

آنچه تا این لحظه برنگارنده این سطور معلوم شده نسبت بهیئت سفارت و سفرنامه حسین‌خان آجودان باشی و نویسنده و مؤلف سفرنامه میرزا فتاح‌خان گرمروری درکتب و و مجلات و رسالات زیرمطالبی درج گردیده است :

۱ ـ روضة‌الصفای ناصری ـ جلد دهم ـ تألیف مرحوم رضاقلی‌خان لله‌باشی متخلص بهدایت .

۲ـ حقایق‌الاخبار ناصری تألیف میرزاجعفرخان حقایق‌نگارمعروف بمیرزاجعفرخان خورموجی .

۳ـ تاریخ منتظم ناصری تألیف محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه .

۴ـ مرآت‌البلدان « « « «

۵ـ تاریخ جهانگیری یا تاریخ نو تألیف جهانگیرمیرزا پسر مرحوم عباس‌میرزا .

۶ـ جام جم تألیف مرحوم حاج فرهادمیرزا معتمدالدوله .

۷ـ ناسخ‌التواریخ جلد قاجاریه تألیف‌میرزامحمدتقی‌لسان‌الملک‌کاشانی‌متخلص‌به‌سپهر.

۸ـ فارس‌نامه ناصری تألیف مرحوم حاج‌میرزاحسن حسینی فسائی .

۹ـ سفرنامه‌کنت دوسرسی .

۱۰ـ تاریخ جنگ ایران و انگلیس تألیف‌کاپیتن هنت انگلیسی .

۱۱ـ « ایران دوره قاجاریه ـ تألیف گرنت واتسن ـ ترجمه وحید مازندرانـی چاپ تهران .

۱۲ـ تاریخ ایران جلد دوم ـ تألیف ژنرال سرپرسی سایکس ـ

۱۳ـ دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم میرزامحمد علی‌خان تربیت .

۱۴ـ روزنامه پیکان ـ سال ۱۳۰۴ شمسی بقلم مرحوم محمود محمود .

۱۵ـ روزنامه دماوند ـ سال۱۳۲۲ « « این بیمقدار

۱۶ـ مجله یادگار ـ بقلم مرحوم دکتر عباس اقبال آشتیانی .

۱۷ـ روزنامه نوبهار دوره جدید بقلم مرحوم ملک‌الشعراء بهار .

۱۸ـ تحولات سیاسی نظام ایران ـ تألیف جهانگیر قائم‌مقامی .

۱۹ـ تاریخ روبط سیاسی‌ایران و انگلیس‌ـ جلد دوم ـ تألیف مرحوم محمودمحمود.

۲۰ـ مجله ایران‌آباد ـ نشریه سازمان برنامه ـ بمدیری آقای احمد نفیسی

۲۱ـ مجله خواندنی‌ها .

۲۲ـ مجله سپید و سیاه .

۲۳ـ فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ـ کتب خطی تألیف مرحـوم سعید نفیسی جلد ششم ـ از نشریان کتابخانه مجلس تهران سال ۱۳۴۴ .

۲۴ـ مجله وحید .

۲۵ـ مجله راهنمای کتاب .

۲۶ـ کتاب فراماسونری درایران تألیف محمود کتیرائی .

از میان منابع یاد شده و بعضی کتب دیگر درآغاز این فصل ازآنهائی سخن میرود که نسبت بهیئت سیاسی حسین‌خان آجودان‌باشی نظر نیکی نداشته و مأموریت او را قرین توفیق ندانسته و نوشته‌اند که آجودان‌باشی درمراجعت بایران بعلت ناکامی درانجام وظایف مورد بی‌مهری دولت و پادشاه خود قرار گرفته است .

۱ـ کنت دوسرسی فرانسوی

سردسته این نویسندگان کنت دوسرسی سفیر کبیر فوق‌العاده فرانسه در دربار ایران بوده و بنظر میرسد که دیگر مؤلفین درقلب حقیقت یا عدم درك وقایع ازاو الهام گرفته‌اند.

کنت‌دوسرسی که بنابتقاضا ومساعی حسین‌خان آجودان‌باشی بسمت سفیر کبیرفوق‌العاده فرانسه از سال ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۰ میلادی بعد از سالهاکـه دولت فرانسه با ایران روابطی نداشته باتفاق دوازده نفر دیگرکه چندتن آنها افسر و آموزگار نظامی بوده‌اند بایران آمده و شرح مسافرت و اقدامات و مشاهدات خود را تحت عنوان « یك سفارت فوق‌العاده درایران » یادداشت وپس‌ازمراجعت بکشور خویش دراواخر عمر وهنگام انزوا واستراحت در بیکاردی بنا باصرار دوستان و آشنایان خود خاطرات مسافرت بایران را منظم‌کرده و قسمتی‌ازاین‌نوشته‌ها بین‌سالهای ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۵ درمجله عصر معاصر « رووکن‌تان‌پورن[1] » چاپ پاریس انتشار یافته و سپس در حـدود سال ۱۹۲۸ بابتکارکنت لوران دوسرسی نوه کنت دوسرسی بوسیله کتابخانه آرتیزان دولیور[2] در پاریس بشکل کتابی مستقل بطبع رسیده که یك نسخه ازآن در دست نگارنده است وظاهراً تا امروز بفارسی ترجمه نشده است؟

در مقدمه کتاب کنت دوسرسی خود تصدیق کرده که براثر ورود حسین‌خان آجودان‌ـباشی بعنوان سفیر کبیر فوق‌العاده ایران بپاریس و طرحهای جالب‌توجه او و دعوت فرانسه باتحاد صمیمانه بادولت ایران و پیشنهاد امضای قراردادهای سیاسی و تجاری بین دو دولت و اقدامـات و مساعی حسین‌خان بوده‌کـه دولت فرانسه وکـابینه تویلری لزوم ایجاد ارتباط باکشورایران واعزام هیئت سفارتی بدربار نیرومندترین پادشاه‌آسیای مرکزی‌راکه

۱ـ La Revue Contemporaine.

۲ـ Artisant de livres .

بعد از شکست مأموریت ژنرال‌کاردان قطع شده بود و فرانسویها آن را هیچ نمی‌شناختند احساس وتصدیق نموده وقرعه این فال بنام کنت دوسرسی دیپلمات ۳۶ ساله فرزند دریاسالار مارکی دوسرسی متولد اول آوریل ۱۸۰۲ افتاده و اورا بسمت سفیر کبیرو ایلچی فوق‌العاده فرانسه در دربار ایران انتخاب و بمعیت دوازده نفر دیگر باین کشور اعزام داشته‌اند .

کنت دوسرسی که در اصفهان به حضور مرحوم محمد شاه قاجار بار یافته و به لقب «خانی» واعطای «تمثال مرصع شاهنشاه ایران» بموجب فرمان مفتخر گردیده ودریادداشتهای خود بارها از سادگی ،آزاده‌منشی ، یاآزادگی ، شجاعت و سجایای عالی ومخصوصاً علاقه وتمایلات آن پادشاه بآزادی مذهب وحریت وجدان تحسین بی‌نهایت کرده نسبت به‌حسینخان آجودان‌باشی و نتیجه مأموریت هیئت سفارت کبرای او و درجه موفقیت و رویه ورفتارش در اروپا و سرنوشت وی و اعضای سفارت پس از مراجعت بایران چنین نوشته است :

«غالب اوقات پادشاه ایران بـه سفرائی که از طرف دول اروپائـی مأمور دربار او میشوند وجوهی نقداً میپردازد تا مخارج سفر و هزینه‌های ایام اقامت آنها درکشور ایران تأمین بشود . ــ این رسم ازآنجا پیدا شده که تمامی هزینه‌های سفرای ایران در دربارهای اروپائی را دولتهای میزبان عهده‌دار میشوند .

سفیر عثمانی که هنگام حضور و اقامت من در ایران مأموریت داشت هر روز بطور مقطوع مبالغی بابت مخارج خود از دولت ایران دریافت میکرد .

دولت ایران در بدو ورود هیئت سفارت فوق‌العاده فرانسه‌بسرحدآن کشور بوسیله نظر علی‌خان مهماندار همین ترتیب را بمن پیشنهاد نمود و خواستار شدکه مخارج مسافرت و هـزینه‌های جاری اعضاء هیئت را از طرف دولت بپردازد ولی من بدون هیچگونه تـردید پیشنهاد مزبور را ردکردم هرچند حسینخان در پاریس چنان ترتیبی را پذیرفته بود ...»

صفحه ۱۰۷ سفرنامه و در صفحه ۱۵۰ همان سفرنامه سطورزیر بنظرمیرسد :

«روزهای اقامت هیئت سفارت فرانسه در تبریز به توصیه قهرمان میرزا فرمانفرمای اسمی آذربـایجان شخصیتهای معروف جشنها و مهمانیهائی بـه افتخار هیئت سفارت تشکیل دادندکه نخستین آن از طرف حسینخان (آجودان‌باشی) و مهمانی دوم بوسیله امیرنظام ــ محمدخان زنگنه ــ که حکمران واقعی آذربایجان بود ترتیب یافت .ــ و من برروی میزشام حسینخان ظـرفهای چینی ، پـورسلین ، و سرویس قاشق و چنگالهای نقره راکـه هنگام سفارتش در پاریس از طرف پادشاه فرانسه باو اهداء شده بود بآسانی شناختم ... »

کنت دوسرسی پس از ذکر جریانی که به افسانه بیشتر شباهت دارد تا حقیقت و بـه احتمال نزدیك بـه یقین قسمت اعظم آن دروغ و ساخته و پرداخته خیال بافی نویسنده یـا گوینده است .

در مورد طرز رفتار پادشاه ایران با حسینخان آجودانباشی در بـرگشت از سفارت



LE COMTE DE SERCEY

COMTE DE SERCEY

UNE AMBASSADE EXTRAORDINAIRE

LA PERSE

EN

1839-1840

AVEC UNE LETTRE DE

M. ÉMILE SENART

MEMBRE DE L'INSTITUT

ET UN AVANT-PROPOS DU

COMTE LAURENT DE SERCEY

L'ARTISAN DU LIVRE

2, RUE DE FLEURUS, 2

PARIS

—

MCMXXVIII

روی جلد سفرنامه کنت دوسرسی

اروپا در بـرگ دیگر مطالبی نگاشته‌که باز قسمت زیادآن بطور مسلم بـرخلاف حقیقت و نتیجه خیال‌بافـی یا غرض‌رانی است‌که برای نشان دادن نحوه قضاوت یا خیال‌پـردازیهای بعضی از نویسندگان اروپائی و از جمله همین‌کنت دوسرسی بهتر دیده شد ترجمه صادقانه افسانه‌که‌کنت محترم بیان‌کرده و بعد بمناسبت‌آن‌گریزی هم به حسینخان‌آجودانباشی زده از صفحه‌های ۲۴۸ و ۲۴۹ کتابی‌که وصف شده عیناً در اینجا نقل شود :

«بیشتر اوقات باردوگاه سلطنتی ـ در اصفهان ـ برای دیدار میرزاعلی وزیر امور خارجه شاه‌که جوانی نوزده ساله بود[1] وکمی فـرانسه حرف میزد و مورد غایت درجـه مرحمت و محبت صدراعظم ـ حاجی میرزاآقاسی ـ بود میرفتم . اما هـزاران افسوس‌کـه توجهات و مراحم دربارهای استبدادی و خودکامه بسیار شوم و بدعاقبت است ، چه بعد از حرکت از اصفهان اطلاع یافتم‌که وزیر خارجه سوگلی صدراعظم به اتهام اختلاس امـوال دولت مورد بی‌مهری و در خطر گردن زده شدن قرارگرفته و بعد از اینکه پانصد ضربـه چوب به‌کف پای او زده یا چوب فلك شده و تمام اموال و دارائی اوبه ضبط دولت‌درآمده از خطرجانی‌نجات یافته است ویك شاهد عینی برای من حکایت میکردکه وزیرامورخارجه سابق را جدیداً دیده‌که درکوچه‌های تهران‌گدائی میکرده است[2] !»

تاریخ همه کشورها از مظالم و ستمگریها مشحون بوده و در ایران نیز ناروائی‌های زیادی دیده شده ولـی این داستان‌کنت دوسرسی بنظر نمیرسدکـه حقیقت داشته باشد ، چه قطع‌نظرازاینکه خود شاید عینی‌نبوده ومعلوم‌نیست راوی چه شخصیت و غرضی داشته درزمان محمد شاه بویژه ایام اردوکشی باصفهان بعد از قتل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام وزیر خارجه ایران میرزاعلی نام جوان نوزده ساله نبوده و شواهـد تاریخی حکایت داردکـه نخستین وزیرخارجه دوران قاجاریه زمان فتحعلی‌شاه میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی بوده و بعد از او حاج‌میرزا ابوالحسن شیرازی معروف بایلچی بوزارت خارجـه رسیده و بمحض فوت فتحعلی‌شاه و تاج‌گذاری محمد شاه‌کـه صدارت اعظم ایران بعهده قائم‌مقام محول گردیده حاج میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی چون علاوه براتهام جاسوسی برای انگلیسها در تحریك ظل‌السلطان بادعای سلطنت بنام علی‌شاه نقش اساسی داشته از ترس مجازات در آستانه حضرت عبدالعظیم متحصن شده وپس‌از قتل قائم‌مقام حاجی میرزا آقاسی‌که بصدارت نایل آمده حاج‌میرزا ابوالحسن‌خان را تأمین داده و از تحصن خارج نموده ولی در آغاز بوزارت خارجه منصوب نکرده و مدتی سیاست خارجی ایرانرا خود اداره‌کرده و پس از اندك زمانی حاج‌میرزا مسعودگرمرودی وزیرخارجه شده و تاقبل از فوت حاج‌میرزامسعود

۱ـ تاریخ ایران چنین وزیرامورخارجه نوزده ساله رابا این مشخصات‌که‌کنت دوسرسی بیان‌کرده است بخاطر ندارد .

۲ـ این داستان افسانه است و هیچ چنین واقعه در ایران رخ نداده است .

شخصی بنام میرزاعلی بوزارت خارجه نرسیده ، میرزا محمدعلی نام‌که‌گویا خواهرزاده حاج‌میرزا ابوالحسن‌خان‌بوده قلیل زمانی وزیرخارجه شده ولی درعمل چندان دخالتی در امور نداشته و بعد از وفات حاج‌میرزا مسعودهم‌که در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه اتفاق افتاده اندك زمانی میرزاعلی پسر میرزا مسعود و پس ازآن میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك انصاری وزیرخارجه شده و اگر آن شخص راکه‌کنت دوسرسی دراصفهان ملاقات و وزیر خارجه تصورکرده شاید احتمالا میرزا محمد علی (ونه میرزاعلی) خواهرزاده حاج میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی بوده و بهرحال چیزی‌که مسلم است در آن زمان یك پسر بچه نوزده ساله را مقام وزارت خارجه نمیدادند چه علامت تشخص و ورزیدگی بطور قطع ریش دراز و سبیل از بناگوش دررفته‌بوده وخردسالی ونوجوانی جز در مورد شاهزاده‌های درجه اول نوعی عیب شمرده میشد و درهرصورت اگر نام وزیرخارجه نوزده ساله کنت دوسرسی میرزاعلی یا میرزامحمدعلی‌باشد درتاریخ دوره محمدشاه قاجار وزیرخارجه درایران سراغ نداریم‌که درنتیجه اختلاس اموال دولت مورد بی‌مهری و تحت تعقیب ومجازات قرارگرفته و بگدائی افتاده باشد ، این قسمت از نوشته‌های‌کنت دوسرسی بطور مسلم دروغ و برخلاف حقیقت بوده و با حقایق مسلم تاریخی انطباق نداشته است .

از این‌قبیل است قسمت اعظم آنچه کنت دوسرسی درهمین‌کتاب نسبت بسرنوشت حسین‌خان آجودان‌باشی در مراجعت از مأموریت سیاسی اروپا بشرح زیر افسانه سازی و خیال‌پردازی کرده است .

« خلاصه عدالت‌گزاریهای مختصری ازاین نوع ـ یعنی نوعی‌که نسبت بمیرزاعلی وزیر خارجه ۱۹ ساله‌گفته شد ـ در ایران زیاد نادر نیستند ومن دو نمونه از رفتارهائی که حتی نسبت ببزرگترین شخصیت ها نیز دریغ نمیدارند نقل می‌کنم. همه‌کس درفرانسه حسین‌خان سفیرکبیر زیبای ایرانرا بخاطر دارد که سه سال پیش در سالونهای پاریس خودرا تاآن اندازه عاشق شامپانی ورقاصه‌های فریبنده اپرا نشان میداد ؟

در مراجعت بایران حسین‌خان چند ماه از من جلوتر افتاده بود ومن اورا درتبریز یافتم و در این شهر بافتخار من مهمانی و جشن قشنگ و مفصلی برپاساخت در رفتار ملیح وحرکات ظریف ومحبت آمیز حسین‌خان نسبت بمن با آنچه در پاریس دیده بودم تغییری حاصل‌نشده و اودوست داشت همواره از مهمان نوازیهائی‌که در پاریس از فرانسویها دیده بود وهمچنین از گشاده دستی و سخاوت پادشاه فرانسه باافتخار یادکند ومن‌علائم آنگونه سخاوتهای شاهانه‌را در اطاقهاو تالارهای‌سفیرکبیرسابق علانیه مشاهده‌کردم . ولی‌متأسفانه می‌گفتند که حسین‌خان یکی از نوکرهای خود را باتهام دزدیدن بعضی از اموالش زیر شکنجه‌های نفرت آوری کشته بود؟ وچون بموجب قوانین پیغمبر اسلام اختیار زندگی و مرگ ایرانیان دردست شاه و فقط پادشاه است‌که حق‌دارد هرلحظه حکم قتل اتباع مسلمان

خودرا صادرکند انتظار میرفت که‌آوازه ثروت حسین خان زندگی وحیات اورا درمعرض قهر پادشاه قرارداده ومزه مجازاتی‌که مستحق آن‌بوده بوی بچشانند! خود حسین‌خان هم نسبت بموقعیت و سرنوشت خویش بسیار مضطرب ونگران بود و بهمین علت جرئت‌نمی‌کرد از تبریز باصفهان رفته بحضور شاهنشاه بار یابد ! جریان احوال بدینگونه بود تامن باصفهان رسیدم ودر این شهر وپیرامون شاه ودرباریان اوضاع را برای حسین خان کاملا نامساعد احساس‌کردم؛ اندك زمانی نگذشت بـا کمال حیرت خبر یافتم که حسین خان را فرمانده ویا باصطلاح ایرانی‌ها سردار دههزار سرباز ومشمول عنایات و افتخارات دیگـر نموده‌اند و حتی خود او را دیدم‌که باکوکبه بی سابقه وارد اصفهان شد و اعلیحضرت ویرا با مهربانی وملاطفت بحضور پذیرفتند !

تفسیر و توضیح اینگونه تغییرات نباید دشوار باشد !

تاخیری‌که حسین خان عمداً درحرکت و رسیدن بحضور شاه روا داشت و در تبریز مدتی درنگ کرد بی‌شبهه برای آن‌بودکه از هرجائی شده پول‌کلانی جمع‌و بین افراد و شخصیت‌های مقتدر دربار تقسیم‌کند تا خودرا از دخمصه وخطری‌که تهدیدش می‌کرد رهائی بخشد واین دوراندیشی و احتیاط ودست‌و دل‌بازی اثرات خودرا ظاهر ساخت و محمد شاه خود از این خوان نصیبی وافر برد و قسمت اعظم هدایا وسوغاتیهای بسیار نفیسی‌که‌حسین خان از فرانسه آورده بود بدست محمدشاه افتاد .

مطلبی‌که یادداشت‌کردم‌هیچ جنبه فوق‌العاده نخواهدنداشت‌اگر نگویم بعدازحرکت من از ایران (۱) چه بر سر حسین خان آمد !..

وجهه و مقام حسین‌خان هر روز افـزون‌و افزون‌تر می‌گردید تا بدانجائی‌که‌تمثال الماس نشان شخص شاهنشاه که در ایران از بزرگترین‌افتخارات است باو اعطاء‌گردید و بخلاصه تمام الطافی‌که ممکن ومتصور بود ازطرف شاه بوی مرحمت شد .

اماروزی‌که اتفاقاً حسین خان نتوانست عدهٔ سرباز را بطـرز شایسته در حضور شاه اداره و وادار بتمرین نماید ، و این البته از وی خلاف انتظار نبود ، چـون بطور جمله معترضه بایدگفته شودکه حسین خان هیچوقت سرباز و نظامی‌نبوده و از فنون سپاهی‌گری کمترین اطلاعی‌نداشت(۲) وشغل‌معمولی ورسمی اورياست گمرگ آذربایجان بوده وبس، در اینموقع محمد شاه غفلتاً آن چنان بروی خشمگین‌شد که فرمان‌داد تمام مناصب‌و نشانها و مشاغل حسین‌خان را ازاو باز پس‌گرفتند ویا ویرا از کلیه خدمات و القاب وعلائم‌ونشانها خلع‌کردند وعلاوه برآن پاهای اورا برچوبی که دونفر آدم بردوش‌گرفته بودند بستند و پانصد ضربه چوب معمول در ایران‌را برکف پاهای وی نواختند ! سه‌روز بعد حسین خان

۱ـ در اینجاهم مانند داستان وزیر خارجه ۱۹ ساله آقای کنت شاهد عینی نبوده‌اند.

۲ـ دروغ باین بزرگی !

دومرتبه سردارکل و فرمانده‌کل قشون و صاحب تمام علائم و نشانها و افتخارات پیشین گردید تا بنوبت خود مردم دیگر را با پانصد ضربه چوب متداول در ایران آشنا سازد!»

***

تمام‌شد، تمام‌آنچه‌که کنت دوسرسی درمورد مرحوم حسین‌خان‌آجودان‌باشی وهیئت سفارت کبرای فوق‌العاده او بقلم‌آورده است، علل‌نمك بحرامی‌ویا رنجیدگی‌های شخصی‌از آجودان باشی وعقده‌های روحی کنت‌دوسرسی برما معلوم نیست ولی انسان بیغرض وجداناً ازاین‌همه یاوه سرائی ودروغ‌بافی‌و خیال‌پردازی حیرت می‌کند .

این آقای محترم بطرزهای‌گوناگون محمدشاه‌قاجار را بعلت سجایای‌عالی‌واعتدال اخلاقی و مخصوصاً سادگی وعدم علاقه بزروزیور و در وگوهرستایش وحاجی میرزاآقاسی صدر اعظم مقتدر همان‌شاه را بسیار عدالت‌گستر و با انصاف و شریف معرفی‌کرده است .

بااین‌وصف وجداناًمعلوم‌نیست این‌ترهات ودروغ‌های شاخدار را ازروی چه‌انگیزه و کدامین‌عقده‌های روحی بهم بافته است .

علت اصلی این‌همه یاوه‌سرائی‌ها شاید همان دستورالعمل سیاسی مارشال‌سرلت، دوك دودالماسی، وزیر امور خارجه محترم فرانسه بوده‌که‌کنت دوسرسی را از هرگونه عمل و اقدامی‌که بخلاف مصالح وآمال روسیه تزاری و امپراطوری مستعمراتی آن زمان انگلیس در ایران‌متصور شودصریحاً برحذرداشته وآقای‌کنت عین آن دستورالعمل‌را درکتاب‌نفیس خودنقل نموده است!

وچون درآن ایام روابط ایران با دولت وقت انگلیس تیره بود و هردو امپراطوری جهان خوار بسیارمیل داشتند ملل‌شرق‌بویژه ایرانیان‌وحشی و دورازتمدن وانسانیت‌وبرای زندگی آزاد و داشتن استقلال ناسزاوار معرفی شوند باری آقای‌کنت بسیارکوشیده‌است‌که ضمن بیان خاطرات مسافرت خود همه‌جا زشتی‌های اخلاقی ونابسامانی‌های ایران‌وایرانی را بیش ازآنچه واقعیت داشته جلوه‌گر سازند .

ناصحیح وخلاف حقیقت بودن‌گفته‌های‌کنت دوسرسی وعدم اطلاع اواز حقایق‌اوضاع ایران علاوه بر اعترافات تلخی‌که خود صریحاً نوشته از اینجا پیداست‌که حسین خان آجودان باشی عضو یا رئیس‌گمرك‌آذربایجان نبوده و از بدایت زندگی همواره سرباز و سپاهی بوده‌ودر جنگهای ایران‌و روس خود وپدر وعمویش بافرماندهی افواج مراغه و در رکاب مرحوم عباس‌میرزا شرکت داشته و دلیریها نموده و با وجود حوادث ناگوار وشکستها ومصیبت‌ها تا آخرین‌لحظه و حتی در روزهای نکبت و بدبختی بوطن‌و ملت، دولت وپادشاه خود وفادار مانده است. و بسرداری یا فرماندهی ده‌هزار سرباز نیز در اصفهان و بعداز مراجعت از مأموریت اروپا نائل‌نشده بلکه سالها پیش از آن هنگام لشکرکشی محمدشاه بافغانستان حسین‌خان مقدم متجاوز از بیست هزار سرباز آذربایجانی از افواج مراغه و

شقاقی‌رادر اردوی سمنان به‌بهترین طرزی در پیشگاه شاهنشاه دلیر ایران سان‌داده وچون سربازان او ازحیث نظم‌و انضباط، سازوبرگ، رخت و لباس ، اسلحه و مرکوب، تمرینات نظامی اززبده سلحشوران ایران بشمار آمده‌عنایات عالیه پادشاه را بحسن‌خدمات‌خودجلب کرده ودر همان اردو بمقام‌آجودان‌باشی‌کل عساکر منصوره نظام وغیر نظام (از غیر نظام منظور قوای دلیرچریك وعساکر جان‌باز عشایربوده) یعنی فرماندهی‌کل‌ارتش‌ها یا باصطلاح این‌زمان ریاست‌کل‌ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده منصوب ومفتخر شده وبفاصله اندك‌زمان وپس ازکارشکنی و قهر مسترمکنیل وزیر مختار انگلیس با افزون‌شدن منصب ومقام بزرگ مشیر مشورت‌خانه همایونی‌که بمنزله وزارت خاص شاه بوده وخطاب خانی‌بسمت سفیرکبیر و ایلچی بزرگ فوق‌العاده از طرف ایران مأمور دربارهای اطریش ـ فرانسه و انگلیس شده است .

بااین‌توضیحات وبا توصیفی‌که خودکنت دوسرسی ازاعتدال وشرافت اخلاقی‌وفراست محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی بدست داده نه اینکه کاملا بلکه محال بنظر میرسدکه چنان پادشاه وصدر اعظمی آنقدر فاسد و دمدمی مزاج باشندکه بعداز اعطای سرداری‌ده هزار سرباز بقول وی وتمثال الماس‌نشان شاه بحسین‌خان اورا با آنهمه سوابق وافتخارات فقط بصرف‌اینکه یك‌دسته سربازرا درحضور شاه مثلا بد اداره‌کرده از همه مناصب و القاب خلع کرده بتخته سه پایه بسته و سه روز دیگر همه‌آنچه راکه از وی گرفته بودند بوی باز پس بدهند!!!...

پس قسمتی ازنوشته‌های‌کنت دوسرسی‌راجع بایران وسرنوشت وجریان‌کارحسین‌خان آجودان باشی دروغ‌محض و برخلاف حقیقت وناشی ازغرض ورزی و عقده‌های روحی ویا مقاصد خاص است‌که بین اکثرنویسندگان اروپائی مشترك بوده ویا حداقل ازبی‌اطلاعی‌و بی‌دقتی وساده لوحی او سرچشمه گرفته است .

اما اینگونه‌گفته‌های این نویسنده یا مأمور سیاسی فرانسه لامحاله این فایده‌رادربر داردکه تمامی نوشته‌های مغرضانه‌تر ژنرال سرپرسی سایکس و قسمت اعظم اظهارات‌گرنت واتسن‌راکه‌درجای خود اشاره خواهدشد نسبت باین‌مبحث بخصوص‌تکذیب می‌کند .

۲ـ گرنت‌واتسن انگلیسی

درکتاب تاریخ ایران ـ دوره قاجاریه تألیف‌گرنت واتسن ترجمه وحید مازندرانی چاپ تهران صفحه‌های ۲۰۱ـ۳۰۲ـ۳۰۶ـ۳۰۷ـ مطالبی پیرامون مأموریت هیئت سفارت کبرای فوق‌العاده حسین‌خان آجودان‌باشی درکشوهای اطریش ـ فرانسه و انگلستان درج شده‌که فعلاً در این بحث محل حاجت نیست و آنچه موردنظر است سه سطر از مندرجات صفحه۳۰۸ آن‌کتاب بشرح‌زیر است :

«...اما حسین‌خان ورودچندان‌خوش‌آیندی‌نداشت چون‌پس ازمراجعتش بعلت‌شکست در کار دیپلماسی غرب بمجازات شدید شلاق‌محکوم گشت .»!..

۳ـ ژنرال‌سر پرسی‌سایکس انگلیسی

نوشته‌های این نویسنده و مورخ انگلیسی هم درکتاب تاریخ ایران جلد دوم ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی چاپ تهران در صفحه ۵۲۵ و بویژه صفحه ۵۲۶ مانند اظهارات گرنت واتسن است .

بنظرمیرسدکه سرپرسی سایکس‌اطلاعات خودرا ازگرنت واتسن گرفته و واتسن‌نیز نوشته‌های‌کنت دوسرسی را سرمشق قرارداده با این تفاوت‌که این‌هردو نویسنده محترم و «مورخ مثلاً بیغرض!» مطالب کنت دوسرسی را تحریف و مقلوب‌کرده و نتیجه ومنظوری غیراز آنچه‌کنت در نظرداشته بدست آورده‌اند .

کنت دو سرسی چنانکه مذکور افتاد نوشته بود حسین‌خان بمحض ورود باصفهان وباریابی بحضور پادشاه‌بفرماندهی یا سرداری ده‌هزار نفر سربازو اخذ تمثال‌مرصع‌والماس نشان شاهنشاه‌که از بزرگترین افتخارات ایران بوده و مراحم و الطاف دیگر مفتخر گردیده وعلت بی‌مهری ادعائی پادشاه را باوکه بگفته‌کنت سه‌روز هم بیشتر طول نکشیده و وچوب خوردنش در غیاب و بعد از حرکت آقای کنت اتفاق افتاده و از مشاهداتش نبوده بلکه مسموعات آقا بوده ودلیلی برصحت آن دردست نداشته و اقامه نکرده فقط این واقعه معرفی‌می‌کندکه‌چون حسین خان سپاهی‌نبوده«!» بلکه «رئیس گمرك!»آذربایجان بوده و از فنون‌نظامی اطلاعی‌نداشته«!» هنگام تمرینات یکدسته سربازدر پیشگاه شاهنشاه آنها را بد اداره‌کرده و این جمله اسباب تکدر خاطر پادشاه شده‌و نه اینکه اولیای دولت ایران از نتیجه مأموریت اروپا وطرز اقدامات هیئت سفارت آجودان باشی در دربارهای اطریش ، فرانسه و انگلیس ملالتی حاصل کرده باشند .

ولی‌گرنت واتسن و ژنرال سرپرسی سایکس از این‌یك خبر دروغ و تردید آمیز ومسموعات‌کنت مزبور باقلب حقیقت و اضافه‌ونقصان‌کلمات وجا بجاکردن عبارات بمنظور تأمین اغراض و مقاصد خاص خودشان این نتیجه غلط را استخراج کرده‌اندکه چون‌گویا «نماینده سیاسی‌ایران هیچگونه موفقیتی‌درمأموریت اروپا بدست نیاورده‌بود درباز گشت‌خود چوب‌زیادی خوردو بعبارت دیگر اورا شدیداً فلك‌کردند.» !...

۴ـ جهانگیر میرزا

جهانگیر میرزا پسر مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه‌که بعد از وفات فتحعلی شاه و بسلطنت رسیدن محمدشاه باصرار میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بفرمان پادشاه‌کور و از دودیده

محروم گردید در اواخر وزمان ناصرالدین‌شاه تاریخی نوشته و آنرا « تاریخ جهانگیری » و یا «تاریخ نو» نام گذاشته که تـاحدی ساده‌و روشن و البته غیرسلیس و منبع بـالنسبه خوبی برای تحقیق بعضی مطالب است .

واین تاریخ مانند بسیاری از متون سودمند قدیمی بسعی واهتمام مرحوم استاد دکتر عباس اقبال آشتیانی در شهریورماه ۱۳۲۷ با سرمایه‌کتابخانه علی اکبر علمی و تحت نام «تاریخ نو» درتهران طبع‌ونشر شده است .

درصفحه ۲۶۷ این‌کتاب چاپ‌تهران جهانگیر میرزا در مورد سفارت آجودان باشی دچار اشتباه شده وبا عبارات زیر مطالبی نوشته است‌که با حقایق تاریخی تطبیق نمی‌کند «در همین اوقات حسین‌خان آجودان باشی را بسفارت انگلیس مأمور ساختند و مشارالیه روانه مقصدشده پس از رسیدن بنزدیکی ولایت«!» انگلیس‌از راه خامی وندانستگی بولایت انگلیس داخل نشده بولایت «!» پاریس رفته مشغول بتجارت شده بعضی سخنان بیوجـه بدولت علیه ایران اعلام نمود و امنای دولت مطالباتی راکه بادست او بایست بدولت علیه انگلیس گفتگو نمایند بطریق دیگر و بطورهای علیحده گفتگو نموده خاطر دولت انگلیس را بدست‌آورده دو باره وزیر مختار ازطرف دولت انگلیس بخدمت پادشاه مرحوم رسیدودر دارالخلافه مقیم گردید.»

مسلم است‌که اظهارات‌جهانگیرمیرزا نسبت باین‌مطلب‌بخصوص‌کاملاً اشتباه وبرخلاف حقیقت بوده وعلت این‌همه اشتباه اگر ازغـرض خاص وعقده روحی مخصوصی نـاشی‌نبوده بدرستی روشن‌نیست .

۵ـ کاپیتن هنت انگلیسی

نسبت به‌حسین‌خان آجودان باشی و مأموریت سفارت‌کبرای فوق‌العاده هیئیت او در دربارهای سه دولت بزرگ اروپائی ما نخست عمداً از سه‌نویسنده غـربی ویکنفر ایرانـی مطالبی آوردیم که لحن مساعدی نـداشتند و بنظـر مغرض یا اشتباه وکاربی‌دقت بوده‌اند و بطور یقین و مسلم تمام آنچه نوشته‌اند بـرخلاف واقع بوده و بـاحقایق ، شواهد و اسناد تاریخی تطبیق‌نمی‌کند .

اینك برای رد وتکذیب و اثبات عدم صحت اظهارات آنها علاوه بر اسناد رسمی و فرمان‌های دولتی و تاریخ ومنابع ایرانی نوشته‌های یکنفر انگلیسی را شاهد می‌گیریم که بنظر میرسد بعلت گذشتن مدت زمان‌کافی نسبت باین یك موضوع و واقعه بخصوص تا حدی بیغرض بوده است .

این شخص کاپیتن هنت انگلیسی است که در قشون کشی انگلیسها به بنادر جنوب هنگام محاصره دوم‌هرات زمان‌مرحوم‌ناصرالدین‌شاه طی‌زدو خوردهای ایران و انگلیس با

درجه‌سروانی در لشکرهای مهاجم انگلیسی خدمت میکرده وواقعات جنگ جنوب ایران‌را با اغراق‌گوئی‌ها وگزافه‌های زیادی در مورد نظم وترتیب وشجاعت ادعائی قوای‌مهاجم و نا بسامانی وبی‌ترتیبی نیروهای مدافع ایرانی بقلم آورده بمناسبتی از محاصره اول‌هرات‌و بدعهدی وکارشکنی مأمورین انگلیس وسفارت حسین خان آجودان باشی یادی کرده و نسبت باین‌یك‌موضوع بخصوص انصافاً تا حدی بیغرضانه چنین نوشته‌است :

« درآوریل ۱۸۳۸ معلوم‌شد حسین‌خان از طرف دولت ایران بمناسبت جلوس ملکه ویکتوریا بتخت سلطنت برای‌تهنیت عازم انگلستان است. لارد پالمرستون درضمن دستورات وزارت امور خارجه یادداشتی در ۲۰ مارس ۱۸۳۸ بوزرای مختار انگلیسس در پاریس ووینه ارسال داشته و بهردونفر دستور داد بحسین خان در موقع عبور اطلاع دهندکه تا از توهینی‌که بغلام سفارت انگلیس در موقع مراجعت از هرات بعمل آمده عذرخواهی نشود دربار انگلستان از پذیرائی وی خود داری خواهد نمود .»

حسین خان دراسلامبول با لارد پانسوبنی ملاقات و سؤال‌کردکه‌آیا مشارالیه مقتضی میداندکه اوبانگلستان برود یا از همانجا بایران مراجعت‌کند . نماینده انگلیس بتصور اینکه قضایای مورداختلاف تاآنموقع بنحودلخواه تسویه‌خواهدشد حسین‌خا نرا بمسافرت بانگلستان ترغیب نمود- حسین‌خان از اسلامبول بوینه رفت ووزیر مختار بریتانیا که از جریان مذاکرات او با لاردبانسوبی اطلاع حاصل‌کرد مجدداً ازلندن‌کسب دستورنمود...»

کاپیتن‌هنت جریان دستوری‌که ازلندن برای وزیر مختار انگلیس مقیم پایتخت اطریش‌رسیده ومبنی برنپذیرفتن سفارت آجودان باشی بوده وجوابهای قانع‌کننده ودندان شکنی راکه سفیر کبیر ایران بوزیر مختار بریتانیا اظهار داشته درکتاب‌خودبتفصیل‌شرح داده و در دوصفحه ۲۸و۲۹ عیناً چنین‌می‌گوید :

« در این‌گیرودار حسین‌خان نظر توجه پرنس مترنیخ صدر اعظم اطریش را بخود جلب‌نموده و نظریات سیاسی دولت ایران‌را برای‌آن رجل مبرز سیاسی بطریق‌ذیل توصیف نموده بود،.... حسین‌خان درضمن‌مصاحبه بپرنس مترنیخ خاطرنشان ساخت‌که علت‌العلل بروز نقار وتکدر بین دولتین‌بریتانیا وایران شخص مسترمکنیل وعدم تدبیروی‌میباشد وقصد اواین است‌که‌علی رغم کلیه موانع موجوده بانگلستان‌برود و اختلافات بین الاثنین‌را تسویه کند . پرنس مترنیخ بنماینده ایران می‌گوید اگر مشارالیه یادداشتی راجع بجریان امر تنظیم وتدوین نماید او متعهد میشود که‌یادداشت را بنظر هیئت دولت انگلیس برساند »

حسین خان نیز چنین‌کرد وحاضرشدکه تا وصول جواب یاد داشت مزبور در وینه توقف‌نماید. پرنس‌مترنیخ مفاد یادداشت نماینده ایران‌را به مسیو وهملر Wohmler وزیر مختار اطریش درلندن ابلاغ‌کرد **وراجع باو اینطوراظهارعقیده نمودکه‌حسین‌خان‌بعقیده اینجانب دارای هوش‌سرشاری است و از اوضاع اروپا اطلاعات**

جامع و بسیطی دارد و دربیان عقاید خود صاحب تسلط کاملی است گوئی سالهای متمادی در مراکز متمدنه این قاره اقامت داشته ، اینجانب سعی کرده است تاحد امکان عین‌جملات یادداشت اورا در اینجا نقل‌کندوچنانکه ملاحظه مینمائید **تقریرات نماینده ایران بادقت وعمق نظری مخصوص‌که ندرةً درمیان مردم مشرق زمین نظیر آن دیده میشود تلفیق و ترکیب‌گردیده است .** »

در ذیل این صفحه از ترجمه‌کتاب‌کاپتین هنت مرحوم دکترعباس اقبال آشتیانی توضیح داده است‌که : «**مترنیخ مردی بسیارمغرور بود و دررجال سیاسی معاصر خودبدیدهٔ حقارت می‌نگریست و ایشان‌را جماعتی «بیچارگان هذیان‌گو» ـ و «تهی‌مغزان» و «حقه‌بازان» و «سفها» میخواند با اینحال توصیف او ار مرحوم حسین‌خان مقدم مورد توجه است .** »

باید باین جمله افزودکه دولت اطریش درآن زمان ـ‌که نویسندگان و مورخین عهد محمدشاه وناصرالدین‌شاه باتحریف‌کلمه «نمسکی، Némsky»روسی آنرا «نمسه» می‌نوشتند ـ دولت بسیار مقتدری بودکه امپراطوری عظیمی را شامل و امپراطوری اطریش وهنگری نامیده میشد وعلاوه برناحیه‌کوچك اطریش امروزی تیرول جنوبی، تریست، یوگوسلاوی. صربستان، بوسنی ، هرزه‌گوی یاگوین ،آلبانی ، بلغارستان ، رومانی ، بساراپی ، نواحی کوههای‌کاپارت ، جزئی از لهستان ، تمام چکوسلواکی و تمامی مجارستان و قسمتی از ایالات باویر و ورتمبرگ ، آلمان و قسمت زیادی از ایالات ایتالیای فعلی چون لمباردی و غیره را در تحت تسلط و نیروی نظامی بری وحشت‌انگیزی داشت‌که در اروپا بی‌رقیب بود و غرور و نخوت پرنس مترنیخ هم‌که مرحوم دکترعباس اقبال بآن اشاره‌کرده از قدرت عظیم امپراطوری وکشوری، ناشی میشدکه او صدراعظم مقتدر آن بود و باتفاق اهل تحقیق پرنس مترنیخ از قوی‌ترین مردان سیاسی اروپا در آن عصر و زمان بحساب می‌آمد و بنابراین همانطوری‌که دکترعباس اقبال آشتیانی هم توجه و اشاره‌کرده جلب احترام و همکاری چنان رجل سیاسی مقتدر و مغروری بوسیله آجودان‌باشی‌کار سهل وآسان نمیبود .

باری، سروان هنت پس از نقل طرزقضاوت پرنس‌مترنیخ از حسین‌خان‌آجودان‌باشی و تعریف وتحسینی‌که پرنس مغرور ومقتدر دربارهٔ آجودان‌باشی بقلم آورده از وصول پاسخ لرد پالمرستون وزیرخارجه انگلیس بیادداشت حسین‌خان و دعاوی دائم‌التزاید و غیرعادی و ناحق حکومت بریتانیا شرحی داده وبالاخره می‌نویسدکه حسین‌خان باوجود ممانعت‌های دولت انگلیس بلندن رفته و دومرتبه با وزیر امور خارجه بریتانیا ملاقات وگفتگو کرده است .

حالا چقدر تفاوت هست بین نوشته یکنفرسروان انگلیسی و اطلاعات جهانگیرمیرزا در تاریخ نوکه‌گفته است : « ... پس از رسیدن بنزدیکی ولایت انگلیس از راه خامی و

ندانستگی بولایت انگلیس داخل نشده بولایت پاریس رفته مشغول تجارت شده!..» ویا اظهارات ژنرال سرپرسی سایکس باین‌مضمون : «نماینده سیاسی ایران هیچگونه موفقیتی درمأموریت اروپا بدست نیاورده بود درباز گشت خود چوب زیادی خورد ...» و یا نوشته‌های گرنت واتسن که گفته است : «اما حسین‌خان ورودچندان خوش‌آیندی نداشت‌چون پس ازمراجعتش بعلت شکست درکار دیپلماسی غرب بمجازات شدید شلاق محکوم گشت ! »

قضاوت با خواننده بیغرض خواهد بود .

***

تا اینجا از یکنفر فرانسوی ، سه انگلیسی و یك ایرانی نقل قول کردیم ،که نوشته دونفر انگلیسی ـ واتس‌وسایکس ـ مسلماً از روی غرض وکنت دوسرسی فرانسوی با اشتباه و غرض‌آلوده و جهانگیرمیرزا ایرانی از روی بی‌اطلاعی و تنها نوشته‌های سروان هنت انگلیسی تا حدی بیغرضانه و منطبق با حقیقت بود و اینك از مندرجات چند تاریخ ایرانی مطالبی استخراج میشود .

۶ـ در تاریخ روضة‌الصفای ناصری

تألیف مرحوم رضاقلیخان لله‌باشی متخلص به هدایت جلد دهم چاپ سربی جدید ـ از انتشارات کتابخانه‌های مرکزی ـ خیام وپیروز تهران ـ صفحه ۲۷۹تا ۲۸۴ ذیل‌عنوان: «ذکر سفارت حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی بدول انگلیس و نمسه و فرانسه » ـ که منظور از نمسه اطریش است ـ عیناً چنین نوشته شده است :

> ذکر سفارت حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی بدول خارجه انگلیس و نمسه و فرانسه و مراجعت از پاریس با ایلچی دولت بهیه فرانسه و معلمین بجهت افواج وشرفیابی حضور حضرت قطب‌السلاطین محمدشاه و مأمور شدن بحکومت یزد و ذکر بعضی از آثار او در آن ملك

***

حسین‌خان مقدم‌آجودان‌باشی از اولادآقاخان مقدم است وآقاخان از امرای معروف دولت شاه صفی صفوی بوده چنانکه سبق ذکر یافته و طایفه مقدم از ایل اوتوز ایکی[1] و از نجبای طوایف ترك بوده‌اند .

حسین‌خان در خدمت نایب‌السلطنه مغفور بملازمت و خدمت نام وکام یافت و بتقویت امیرنظام محمدخان زنگنه درنظام منصب گرفت وبرتمام افواج نظام آجودان‌باشی گردید .

در زمانی که اعلیحضرت قطب‌السلاطین‌سلطان محمدشاه قاجارعزیمت یورش‌بلاد شرقی و افواج نظام و توپخانه‌آذربایجان را احضار برکاب‌نصرت‌مآب فرمود حسین‌خان‌آجودان‌

۱ـ اتوز ایکی ـ بترکی یعنی سی‌ودو (فتح‌الدین) .

باشی افواج را مواجب داده قریب بیست هزار پیاده و سواره را در شهـر سمنان از حضور سلطان گذرانیده ملحق باردوی بزرگ خاقانی کرد و مورد الطاف و اشفاق گـردیده نشان مرتبه سرتیپی و حمایل سرخ و خنجر مرصع بدو عنایت رفت و ملتزم رکاب بود و مفسدان برآن شدند که فیمابین دولت علیه و دولت بهیه انگلیس که کمال اتحاد بود اخلال و افسادی نمایند و امری بر سرجان مکنیل صاحب وزیرمختار و مقیم ایران مشتبه شده چنان تصور کرد که بعد ازفتح هرات که همیشه ضمیمه ایران بوده داعیه تصرف افغانستان از ضمیر امنای دولت سر برخواهد کرد و یحتمل که بعد از تسخیر هرات بواسطه دوستی فیمـابین دولتین ذیشوکتین روس و ایران خواهشمند عبور ومرور بدان صفحات شوند ووقتی برای هندوستان عزیمتی کنند و پس از استمـاع این سخنان بمضمون‌الحزم سوءالظن او را بدگمانی حاصل شده بخیال دور و دراز افتاد لهذاکنایتاً و صراحتاً منع و اخلال در تسخیر هرات نموده و ظاهراً و باطناً آنان را تقویت و حمایت کـرده و آخرالامر رنجیده راه لندن برگرفت و علافیه باظهار رسم خلاف و ابلاغ امر مصاف حکم کرده و سپاهی دولت بهیه انگلیس از دریا و صحرا بحـرکت درآمدند و خارك را که جـزیره‌ایست از اجزای بندر ابوشهر بتصرف درآورده متوطن شدند .

چون اعلیحضرت قطب‌السلاطین محمدشاه قاجار از این تصورات وتوهمات استحضار و استطلاع فرمود بملاحظه دوستی قویمه و حقوق قدیمه آندولت بهیه با دولت علیه ایـران با آنکه چیزی از تسخیر هرات باقی نمانده بود دوستی و وداد آندولت را برمنافع تسخیر هرات رجحان داد و مراجعت فرمود تا امر براعلیحضرت پادشاه انگلستان مشتبه و ملتبس نماند ودر دول خارجه نقض عهد را منسوب بشاهنشاه ایران نکنند واجب شمردکه سفیری آگـاه بدولت بهیه انگلیس بفرستد تا حقیقت حال را مکشوف دارد و این امـر را پوشیده نگذارد .

حسین‌خان مقدم را کـه از حقیقت واقعات مستحضر بود اختیار فـرمود او را بلقب آجودان‌باشی کل افواج لشکر ممالك محروسه ومشیر مشورتخانه خاص و ایلچی مخصوص کبیر ملقب فرموده بسفارت دول ثلثه یعنی دولت انگلیس و فرانسه و نمسه[1] مأمور فرمودند و از منزل میامی راه رجعت برگرفت بطهران وتبریز رفته تهیه و تدارك مأموریت خود را چنانکه بایسته و شایسته بود انجام داد و در بیست‌وسوم شهر جمادی‌الثانی سال یکهزار و دویست‌وپنجاه و چهار هجری نبوی با همراهان خود روی براه نهاده منازل را همی سپرد و در سلخ شهر مذکور بشهرمشهور خوی در رسید و در ششم بقریه موسوم به بکلیساکندی[2] از محال اواجق درآمد و دیگر روز باول خاك دولت عثمانی که آنرا قازلی‌گول[3] خوانند

۱ـ اطریش . ۲ـ ده‌کلیسا .

۳ـ دریاچه‌ای که غاز زیاد دارد .

رسید و از جانب بهلول‌پاشا حاکم محال بایزید میهماندار و مستقبل تعیین یافت و در عرض راه عبدالرزاق‌بیك برادر پاشای بایزید استقبال کرد و در قراکلیسیا[1] محمدبیك پسر پاشا به‌پیش‌باز اندرآمدکه هنگام نزول ببلاد ارزنةالروم‌که ولایتی است معروف ومعلوم ازجانب عثمان نوری‌پاشا سرعسکر و حاکم ولایت مستقبلین با تواعد مرسومه رسیدند .

روزشنبه شانزدهم رجب بحسن قلعه‌که حسنی است حصین برفرازتلی واقع دیوارهایش از سنگ و ابوابش آهنین منزل گرفت .

و درآنروز جناب سرعسکر محمدرشید افندی‌کهیای خود را باجماعتی از سواره‌نظام و یکسر اسب با زین و یراق زرین و دوازده تن چاووش‌که بعرف ایران شاطر خوانند بفرستاد و در نیم فرسنگی شهر یکدسته سرباز نظام را برسم استقبال روانه داشت و بعد از ورود بقوانین عاقلانه با یکدیگر رفتار نمودند و بتعاریف و تلطفات شایسته بگذشت .

و در بیست‌وهفتم ماه مذکور سفیر مزبور بمحال‌کمیشخانه درآمد و این محالی است که سی‌وپنج معدن نقره درآنست و اول‌خاك طرابزان است و پس از اخراجات عمله معادن از هریك سالی یکهزار و پانصد تومان منفعت بدولت آل عثمان رسد .

سفیر ایران در غره شعبان بشهر واسکله طرابزان درآمد و برسوم قرانتین موافقت‌کرد .

و طرابزان از بنادر معتبر قراتکتنیز است[2]ودر این بندرکشتی بخاری تجارکه‌آنرا واپور خوانند سیصد تومان‌کرایه‌گرفته سفیر و همراهان او را سوارکردند .

با آنکه از طرابزان الی اسلامبول یکصدوشصت فرسنگ مسافت معین است وکپیتان کشتی در دوازده ساعت بسواحل سیناب و صمصون ضرورتاً توقف نمود سفیر ایران در روز پنجشنبه دوازدهم بر مرکب چوبینه آتشخوار دریانورد برآمد . و در روز یکشنبه پانزدهم شعبان هزار و دویست و پنجاه و چهار سه ساعت قبل از غروب آفتاب وارد شهر اسلامبول گردید . چون وضع کشتی بخار از متحدثات جدیده است و غالب خلایق بری را از آن خبری نیست اگر مجملی ازآن بنگاریم بی‌فایدتی نخواهد بود .

زیراکه علم بهرچیز نیکوست .

باری غالب اوقات دوفروندکشتی بخارتجارتی دولت نمسه‌که دراین دریاکرایه‌کشی همی‌کنند در پنجاه‌ویك ساعت الی شصت ساعت از بندر طرابزون باسلامبول و بالعکس ذهاب و ایاب کرده‌اند .

و زوارق مخففه بخاریه همانا بهایش‌کمتر نیست از چهل هزار تومان در هر ماهی از چهار هزار تومان الی شش هزار تومان آنرا مداخل است و مرتبهای متعدده دارد و هرمرتبه راکرایه‌ایست معین‌الحاصل .

۱ـ کلیسیای سیاه . ۲ـ قرا دنیز ـ دریای سیاه .

در بعضی اوقات‌چنان اتفاق افتدکه بساکسانی که‌درحوالی طرابزون بسبب تغییرمزاج و انقلاب طبیعت چنانکه دیده‌ایم بیخود گردد و بیخرد افتد و قی کند و تغذیه ننماید و از خودآگاه نباشد وهمچنین بخسبد تا در ورود باسلامبول بخویش‌آید و پنداردکه شبی‌خوابی کرده و سحرگاه بیدار گشته .

و بالجمله در حین ورود واپور تشریفات لازمه سفیربزرگ دولت ایران را و جناب میرزا جعفرخان مهندس‌باشی سفیرمختار دولت علیه ایران‌که در اسلامبول مقیم بود اسب و قایق مستقبلین ایرانی را باستقبال آجودان‌باشی‌که همانا همشیره‌زاده وی بود روانه نمود و از جانب سنی‌الجوانب ملاطفات رفت و مشیرالدوله میرزا جعفرخان و آجودان‌باشی و محمدرضابیك و **میرزافتاح** نایب ۲ محمدحسن‌خان برادرزاده خود سفیر بحضور سعادت ظهور سلطان رفتند و بعد از اظهار مواحدت و موافقت و اثبات اختصاص از جهت جامعه اسلامیه رخصت انصراف یافتند .

و ایلچیان مقیم با سفیرکبیر دولت قدیم قویم شرایط دید و بازدید بجای‌آوردند .

و بعد از رمضان آجودان‌باشی تصمیم عزیمت و حرکت نمود .

چون رودخانه دنوب یخ بسته بود از راه جزیره سیره و تریسیته بکشتی درآمده هنگام غروب بمقابل اسکله ازمیر رسیده و ازآنجا گذشته بجزیره سیره‌که اول خاك یونان است واردشدندکه روم ایلی‌وگریك عبارت، از این گروه میباشد و دارالملك آنجا اثینه است.

از روماکه صاحب اختیار آندولت پاپ است و او را خلیفه حضرت عیسی علیه‌السلام خوانندگذشته بشهر تریسیته درآمدند و بعد از قطع یکصد و چهل و هشت فرسنگ بشهر وینه دارالملك نمسا درآمدندو بعد ازوصول بحضور اعلیحضرت ایمپراطور وظهور التفاتهای بسیار راه ملك پاریس برگرفت .

درغره صفرسنه هزار ودویست وپنجاه و پنج در یك فرسخی شهرپاریس نزول نمود.

و در زمان حضورنامه مودت ختامه شاهنشاه فلك‌جاه محمدشاه را بپادشاه عظیم‌الشأن فرانسه داده باظهار اتحاد و وداد مبادرت نمود .

هم در آن ایام فتنه رعایای جمهوری برخواست و نزاع بآخر رسید .

و آجودان‌باشی رخصت یافته بلندن رفته بتفاصیلی‌که در **روزنامه** سفارت او مسطور است جواب و سئوآل نموده .

بالاخره سه هزار تومان از نواب اقبال‌الدوله نیشابوری‌الاصل‌که از هند بلندن رفته بود بسبیل استقراض خواسته بمخارج خود مصروف داشته .

بعد از چهل روز توقف بپاریس بازآمد و دولت بهیه فرانسه جناب‌کنت سرسی سفیر بزرگ را با سه نفرمعلم توپچی و دونفر معلم سواره و پنج نفر معلم پیاده باتفاق سفیرکبیر دولت ایران روانه طهران نمودند .

پس از ورود بمرسیلیه[1] که تاشهر پاریس یکصد وهشتاد وچهار فرسخ درکشتی نشسته درچهارده شبانه‌روز باسلامبول رسیدند .

یکماه نیز متوقف وبحضور اعلیحضرت‌سلطان‌جلیل‌الشأن عبدالمجیدخان‌شرفیاب‌شدند.

ازآنجا بطرابزان وتبریز درآمده وچنانکه بدان اشارت رفت درشهراصفهان بحضور خاقان‌جهان‌بان محمدشاه قاجار شرفیابی گزیده سفیردولت بهیه فرانسه پس ازسه ماه توقف رخصت انصراف یافت وآجودان‌باشی موردالتفات‌شد ودرسال یکهزار ودویست وپنجاه‌وهشت بحکمرانی یزد اختصاص یافت .»

۷ ـ درکتاب ناسخ‌التواریخ ـ جلد دوم تـاریخ قاجاریه

تألیف میرزامحمدتقی لسان‌الملك سپهرچاپ قدیم سنگی خط نستعلیق قطع وزیری‌که در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه وصدارت میرزاآقاخان نوری اعتمادالدوله در تهران چاپ شده تحت عنوان :

«قضیه سفارت حسین‌خان آجودان‌باشی بممالك اروپا» چنین آمده‌است:

«هم دراین سال‌هنگام حرکت‌اردوی پادشاهی بطرف هرات برحسب فرمان‌حسین‌خان مقدم‌که آجودان‌باشی سپاه‌آذربایجان بود سواره وپیاده لشگرآذربایجانی را با توپخانه و قورخانه‌کوچ داده وارد طهران گشت ودرآنجا دوفوج سربازان خمسه راکه از سفر هرات بسبب تأخیر اجری تقاعد ورزیده‌بودند مستمال ساخته باخود برداشت ودرسمنان بلشکرگاه پیوست وچهارده فوج سربازوپنجهزارسوار درپیشگاه حضورعرض داد ومورداالطاف خسروانه گشت، نشان مرتبه سرتیپی وحمایل سرخ ویك قبضه خنجر مرصع بیافت و ازآنجا تا منزل میامی ملتزم رکاب بود .

چون مسترمکنیل وزیرمختار انگلیس‌که مأمور بتوقف دارالخلافه بود از سفرکردن شاهنشاه غازی بطرف هرات و افغـانستان هراسناك گشت و بیم داشت‌که بعداز فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان‌آشفته شود ومردمان‌برشورند وکارداران دولت انگلیس‌را ازخود دفع دهند وهم تواند بودکه دولت روس و ایران همداستان شوند و در کار هندوستان خللی اندازند، بدین خیالات بنگاشتن وگفتن ترهات پرداخت و هرروز مکتوبی بدولت انگلیس گسیل‌کرد تا موارد مصافات را بکدورات وهمیات‌آلوده‌کند . نیز مکشوف افتـادکه جارج هشتم پادشاه مملکت انگلیس وداع زندگانی گفت وچون ازخاندان سلطنت پسری‌مخلف‌نبود دختر برادر اوکه وکتوریا نام داشت متصدی امرسلطنت گشت .

دراین وقت‌کارداران ایران واجب‌دانستندکه سفیری راسفر انگلستان فرمایندکه‌تهنیت

۱ـ منظور بندرمارسی Marseille است .

جلوس او گوید وهم باصلاح ذات بین پردازد وشبهات مکنیل را مرتفع سازد و همچنان با دولت فرانسه ونمسه ابواب حفاوت ومهربانی بازدارد وساز مصادقت وموالفت فرازآرد .

از میانه حسین‌خان را اختیار فرمودند وبرحسب امرآجودان‌باشی تمامت عساکر و مشیر مشورتخانه وایلچی کبیر لقب یافت ومأمور بسفارت‌دول ثلاثه‌آمد وازمنزل میامی‌رخصت یافته روانه تبریز گشت و روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی‌الآخر[1] از تبریز بیرون شد و طی مسافت کرده ازطریق خوی وچالدران راه سپر گشت ودرقریه قراکندکه سرحد اراضی روم و ایران است از قبل بهلول‌پاشا حاکم بایزید مهماندار برسید و محال بایزید را درنوشته بارزن‌الروم آمد .

عثمان‌نوری‌پاشا سرعسکر وحاکم ارزن‌الروم قدم او راگرامی داشت و از مملکت او بحشمت تمام گذشته غره شعبان بشهر واسکله طرابزان درآمد. عثمان‌پاشا حاکم طرابزان‌نیز مهمان‌پذیر گشت .

روز پنجشنبه دوازدهم شعبان بکشتی بخار سوارشده صد وشصت فرسنگ مسافت‌دریارا ده شبانه‌روز درنوردید .

یکشنبه پانزدهم شعبان وارد اسلامبول شد وشب پانزدهم رمضان باتفاق مستشارونوری افندی ومیرزاجعفرخان‌مشیرالدوله وزیرمختارایران شرف‌حضورسلطان‌یافت وملاطفت‌فراوان دید وتمثال شاهنشاه غازی‌محمدشاه را ازآجودان‌باشی طلب فرموده دیدارکرد .

بعد ازرخصت از حضرت سلطان روم با ایلچی دولت فرانسه ونمسه‌که در اسلامبول متوقف‌بودند سازمراودت و مخالطت نهاد .

اما لاردپانصان‌پی ایلچی انگریز حسین‌خان را پیام دادکه اگراز بهرتماشا سفرلندن خواهی‌کرد راه‌گشاده است و اگر ازدر سفارت ایران بدانجاخواهی‌شد چندانکه مسئولات مسترمکنیل درایران قرین انجام نشود راه نیابی .

بالجمله حسین‌خان پنجشنبه سیم شوال ازاسلامبول‌کوچ داده هفته دیگر بجزیره‌سیره سرحد خاك یونان آمد و ازآنجا قطع مسافت‌کرده و از طریق جزیره کارفو بمملکت نمسه فرود شد .

بعد از ورود بدارالملك وینه‌پرنس مترنیخ وزیر دول‌خارجه را دیدارکرد و او بعضی ازمکاتیب مسترمکنیل راکه ازایران بلندن فرستاده بود در آنجا بطبع درآورده پراکنده ساخته بودندآشکار ساخت .

لختی ازآشفته‌کاری ایران وشکایت سفر شاهنشاه غازی بهرات نگاشته بود .

حسین‌خان درپاسخ ازنقض عهدکارداران انگریز باز نمود چه درعهدنامه بشرحی‌که درجلد اول تاریخ قاجاریه رقم شد ثبت است‌که چون شاهنشاه ایران قصدافغانستان‌کنددولت

۱ـ ۱۲۵۴ هجری .

انگریز را درمیانه سخنی نیست وبا این معاهده کشتی جنگی به بندرفارس فرستادند واخبار جنگ نمودند وکامران‌میرزا را درمخالفت پادشاه ایران اغوا نمودند.

پرنس‌مترنیخ گفت نیکوآن است که‌این‌کلمات را رقم‌کنی تامن بلندن فرستم ومکشوف دارم که مکنیل دولت انگریزرا بنقض‌عهد شناخته خواهد داشت .

پس این سخنان را ترجمانی‌کرده انفاذ لندن داشت .

ازآن سوی ایلچی انگلیس‌که در نمسه بود حسین‌خان را دیدارکرده آگهی دادکه میان دولت انگریز و ایران کار برمخاصمت و معادات است و سفارت تو در دولت ما پذیرفته نیست .

اماکارداران انگلیس چون ازسفارت حسین‌خان آگهی یافتند پالمرستان وزیر دول خارجه‌کس نزد اوفرستادکه اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان بازدارد دوکرور زر مسکوك تسلیم‌کنیم ومواجب سپاه آذربایجان را همه ساله ازخویشتن رسانیم .

حسین‌خان صورت‌حال را عریضه‌کرده وبدست فرستاده خود فرج‌الله‌بیگ روانه‌درگاه شاهنشاه غازی داشت وخود روزچهارم ورود ادراك‌خدمت ایمپراطور نمسه‌کرده موردالطاف واشفاق گشت .

وروزی چند ببود تاجواب مکتوب وزیر دول‌خارجه ازلندن برسید .

نگاشته بودندکه مارا با دولت ایران خصومتی نباشد .

چون مکاتیب مکنیل موارد سفارا مکدرساخته اگرکارداران ایران سخن ازدرمعذرت کنند عذر ایشان پذیرفته است .

بالجمله حسین‌خان بعداز پنجاه روز توقف در نمسه پاسخ‌نامه شاهنشاه ایران را از ایمپراطور نمسه‌گرفته روز یازدهم محرم (سال ۱۲۵۵) آهنگ مملکت فرانسه‌کردچنانکه درجای خود مذکور خواهد شد . »

چندصفحه بعدو پس‌ازبیان سبب‌طغیان‌آقاخان محلاتی درهمان‌کتاب مجدداً چنین‌نوشته شده است :

«سفارت حسین‌خان آجوان‌باشی بجانب فرانسه»

«هم دراین سال‌چنانکه بدان اشارت شد ـ یعنی درسال ۱۲۵۵ هجری ـ روزیازدهم شهرمحرم حسین‌خان آجودان‌باشی ازنمسه[۱] روانه فرانسه‌گشت .

از وینه‌که تا سرحد فرانسه سیصد وسی وچهار فرسنگ است بیرون شد .

ازاراضی دولت ورتمبرگ واراضی باویار واراضی بادگذشته بشهر استراسبورغ‌که اول خاك فرانسه است رسید .

۱ـ اطریش .

ازآنجا تا پاریس صد وبیست‌فرسنگ مسافت است .

حاکم استراسبورغ ورود حسین‌خان را درهیجده دقیقه بشهر پاریس رسانید .

بقانون نصب منارها که در راه‌کرده‌اند بدستیاری چرخ الماس و ابلاغ حروف مقطعه که تفصیلش درجای خود مرقوم خواهدشد .

بالجمله دوشنبه غره شهرصفر وارد پاریس گشت .

مسیو ژوانین‌که درسفارت جنرال غاردان ازجانب ناپلئون مدتی درایران بودوزبان فارسی میدانست از قبل‌کارداران دولت فرانسه اورا مهماندار گشت.

روز دیگر وزیر دول‌خارجه را دیدارنمود وشبانگاه او بیازدیدآمد .

روز سیم حسین‌خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران سه‌جای سرفروداشت وچون خواست نامه شاهنشاه غازی را بسپارد وپادشاه فرانسه ازجای برخاست وکلاه از سر برداشت ونامه را بگرفت وپس از زمانی بوزیر دول خارجه سپرد وبنشست وفراوان اظهار حفاوت ومهربانی‌کرد .

آنگاه حسین‌خان رخصت انصراف یافته بنزدیك ایمپراطریس زن پادشاه رفت و هم دراین وقت نیز پادشاه برسید وگفت خواستم تا سفیربرادر خودرا باردیگر دیده‌باشم .

بالجمله ازآن پس هدیه پادشاه راکه یك‌قبضه شمشیرمرصع بجواهر شاداب و شانزده طاقه شال رضائی ویك جلدکتاب شاهنامه فردوسی و یك‌جلدکلیات سعدی بودپیش‌گذرانید .

و اینهنگام چنان افتادکه مردم پاریس برشوریدند وخواستند پادشاه را مقتول‌سازند چنانکه شرح‌آن درذیل تاریخ فرانسه مرقوم خواهد شد .

بعدازآنکه پادشاه برمفسدین غلبه‌کرد و ایشان راگرفته محبوس داشت آنکس راکه سبب این فتنه بودخواست مقتول سازد مادرآن مجرم بنزد پادشاه رفته بنالید وآب چشمش بردست پادشاه چکید .

دراین وقت‌پادشاه ازخون اوبگذشت وخطی بدینگونه نوشت :

که اگرچه آن‌مقصر قصدهلاك کسی‌کرده بودکه آسایش خلق بواسطه وجود اوست‌لکن بدستی‌که این‌حکم را مینویسد قطره‌ای ازآب‌چشم مادر اوافتاد وازآن رحم بدل‌صاحب این دست‌آمد؛ چون ارکان دولت وجمهور رادرعقاب وبخشش اوحقی نیست ومنحصر بوجودماست از تقصیر او درگذشتیم وبهمان قطرهٔ اشك اورا بخشیدیم ومرخص‌کردیم .

مع‌القصه چون سفارت حسین‌خان در دولت انگریز پذیرفته نبودچنانکه مرقوم افتاد احمال و اثقال خود را در پاریس‌گذاشته مسیو جبرئیل ترجمان خود را برداشته بقانون تماشائیان راه لندن برگرفت و ازپاریس تا سرحد فرانسه‌که هفتاد ویك فرسنگ است طی مسافت‌کرده بشهرکالی درآمد و از آنجا بکشتی تجارتی نشسته بجزیره دورکه اول خاك انگریز است در رفت وروزدیگر واردلندن شد .

سر گوراوزلی که سفارت ایران کرده بود اورا منزل بنمود وچهل‌روز اقامت‌جست.

روز بیست وسوم ربیع‌الثانی شرحی به لاردپالمرستان وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی میگذرد که با نامه دوستانه و هدیه شاهانه ازجانب شاهنشاه ایران برای تعزیت پادشاه ولیم‌چهارم وتهنیت‌جلوس ملکه‌انگلستان‌مأمورم ونیزسوء سلوك مسترمکنیل‌را باید شرح دهم‌تا ایلچی دیگر بجای اومعین شود اکنون‌که سفارت من‌پذیرفته نیست نامه شاهنشاه ایران را تسلیم‌کردن شایسته نباشد؛ اگرترجمانی روانه‌کنید که‌مضمون‌آنرا بداند وبفهماند روا باشد چه تواند بود که رنجیدگی طرفین را مرتفع سازد.

بالجمله روز نوزدهم جمادی‌الاولی حسین‌خان وزیردول خارجه را دیدارکرد بعداز گفت وشنود فراوان پرده ازراز برگرفت وگفت بعداز اتحاد دولت ایران با روس دولت انگریز مأیوس شد وهمچنان سفرشاهنشاه بهرات سبب‌آشفتگی هندوستان‌گشت ونیزمکشوف افتادکه نظم لشگر ایران باکارداران ومعلمان روسی است وبزرگان ایران بیشتر مواجب‌از دولت روس میبرند.

حسین‌خان گفت‌اگر بتوان زر وسیم راپوشیده گرفت معلم‌رانتوان پوشیده داشت‌ایلچی شما بنمایدکدام معلم روس درمیان لشگرایران است ودیگرآنکه چگونه شاهنشاه رضامیدهد که چاکرانش مواجب‌خوار روسیه‌باشند، این‌سخنان‌کذب همه ازمکنیل‌است بااینکه‌کارداران او را دلجوئی فراوان‌کردند چون خواست سفرلندن‌کند اخبار جنگ‌کرد و با حاجی سید محمدباقرکه فحل‌علمای ایران است‌کلمات ناپسند نوشت.

اما حسین‌خان چون راه مسالمت را مسدود یافت صورت‌حال را به‌کونت نسلرود ـ (Neslrod) وزیر دول‌خارجه روسیه نوشت ونیز بزرگان لندن بسیارکس‌آگهی یافتند و یك‌جماعتی با وزیردول خارجه‌گفتندآنچه مادانسته‌ایم مسترمکنیل درایران بفتنه‌جوئی‌روز گذاشته وچون توخود اورا ازبهر این‌کار اختیارکرده‌ای سوء سلوك او را مستورمیداری.

درجواب‌گفت چنین است لکن‌چون سابق براین میرزا صالح ایلچی دولت ایران‌از مستر ولك شکایت‌آورد واو معزول شدتاکنون‌سفرای مادرایران مکانتی بسزا ندارندهم‌اکنون اگر من مکنیل راعزل‌کنم از این‌پس سفیران ماچاکران دولت ایران خواهند بود.

اما بسیارکس ازبزرگان‌لندن ومسترالس وسرجان‌کمال وسرگور اوزلی گفتندمکنیل مردی نجیب نیست ودرخور سفارت ایران نبود ودر راه دولت ایران ما زر وسیم فراوان داده‌ایم همه یاوه‌شده واکنون دوچندان بایددر راه افغانستان بگذاریم.

دوك دلتنان شرحی نگاشت وبزیب طبع‌آورده در لندن پراکنده داشت‌که خلاصه آن این است:

نکوهش دولت‌دلتنان مردم انگلیس را در مخالفت با ایرانیان

از نگارش پارلمنت و فرمانفرمای هندوستان چنان معلوم میشودکه جنگ افغانستان کاری دراز و خطرناك است. پنجاه هزارتن لشکر و بسیار بزرگان بولایت بی آب و علف میروند و از هیچ رسم‌وراه‌آگاه‌نیستند و اهل آن ولایت دلیر وجنگ آورند وهزار وپانصد میل ازسرحد انگلیس دور است .

ما سی سال با ایران دوست بودیم و ایلچی بزرگ درآنجا داشتیم وسه‌چهار ملیان پونت خرج‌کردیم . ایران برای‌ما قلعه‌ای بودکه سرراه فرانسه وروسیه قرارداشت تا قصد هندوستان نتوانندکرد .

اکنون می‌گویند ایران معبر دولت روسیه شده .

میان دولت ایران و انگلیس سه‌طغرا عهدنـامه موجود است ومقـرر است‌که اگـر دولت ایران با افغانستان مقاتله‌کند دولت انگلیس را در میانه سخنی نباشد و در جنگ‌با افغانستان حق با دولت ایران است چه ازمملکت هرات هنگام فرصت ده‌هزار تن از ایرانی اسیربودند ، شاهنشاه ایران لابد بتدمیر دزدان لشکرکشید و هرات را محاصره‌کرد .

با اینکه وزیر بزرگ کامران به ایلچی‌انگلیس نوشت‌که پادشاه ایران لشکربرسرما میاورد بشما زحمت نمیدهیم منع‌نکنید اعانت‌هم نکنید دولت انگریز خود هرزه درآئی‌کرد و مهندس بهرات فرستاد و جنگ با دولت ایران‌کرد وکشتی جنگی بجزیره خارك فرستاد قدری مملکت دوست خودرا تصرف‌کرد و لشکر بـزرگ بافغانستان‌فرستاد و بخیال‌آنکـه فرمان‌گذاران افغانستان با دولت‌ایران دوستتر میباشند.

نیکو نـوشته است وزیـر دول خـارجه ایران کـه بچه سبب دولت انگلیس مقاتله مارا با افغانستان سبب دشمنی خود میدانند وخودچرا مداخلت میاندازند .

همانا دوستی دو دولت بشرایط‌عهدنامه است .

این سخن‌که اکنون میگویند مگروقتی ایلچی مختار شما عهد نامه می‌بست فراموش کرده بود یا اینکه دولت انگلیس قوت خودرا زیاد میداند و چنان می‌پندارد کـه شکستن عهدنامه وعهدنامه جدید بستن‌آسان است .

همانا اینهمه بدعهدی‌ها مثل کارهای پونیك است که پادشاهی بود ببدعهدی معروف واینکه‌کارداران انگلیس میگویند هرات‌کلید هندوستان است و بسبب دوستی ایران با روس کلید هند بدست روس میافتداین سخن استوار نباشد .

اکنون پنج ماه است سپاه ما طی مسافت میکند و هنوز از سر حد مابجائی نـرسیده است .که یك‌گلوله بدشمن بیندازد و نمیدانیم‌کی خواهد رسید ومعلوم میشودکه دیگر بار سپاه باید فرستاد .

این‌کلید بسیار از در دور است .

سپاه روسیه اگرعزم‌هندکند از هرات بعد از پنج ماه بسرحد هند میرسد .

آنوقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد .

مملکتی‌راکه درهم‌ودینار فراوان نیست وکشتی بسیارنیست‌وسلطنت بحرنیست چگونه برهندوستان دست می‌یابد ؟

درصورتیکه‌که یك تن سرکرده مهندس انگلیس درمیان سپاه هرات با لشکر ایران جنگ می‌کردو یك تن وکیل سفارت درکابل بود ویك تن درقندهار وباصرار عهدمی‌بستند که با دولت ایران خصومت اندازند .

بزرگان انگلیس چه اندیشه میکنند ؟

هیچ‌نمی‌گویند اینگونه کردار کارمارا مشکل خواهدکرد و بزحمت خواهیم افتاد ؟

شاه‌شجاع که رانده افغانستان است وسی‌سال است مواجب‌خور ماست شایسته‌آن نیست که‌بجای دوست محمدخان‌که مردی عاقل‌است به‌نشیند و اوازتجار درصد تومان دوتومان‌ونیم میگیرد و مملکت کابل‌را بنظم دارد .

ونیز افغانان را قوت بسیار است و جنگ‌آورند وزیر مختار انگلیس نوشته است‌که پادشاه ایران هرات را محاصره نمود و لشکر اوسه‌کرت بیرق را بر سر دیوار قلعه زدند وافغانان با دست وشمشیر مدافعه نمودند ونگذاشتند بشهر درآیند .

ولشکری‌که‌ما فرستاده‌ایم بیشتر از هندوستان است و افغانان اهالی هندوستان رامرد جنگ نمی‌شمارند و بسخره می‌گیرند .

بالجمله این دیواری‌که ما بدست خود میخواهیم خراب‌کرد وسنگر سختی در میان ما و اهل‌مشرق بود .

اکنون بر سرداستان رویم .

اگرچه سخنان دوك دلنتان همه از درحکمت بود لکن چون دولت ایران‌را با روسیه موافق‌گمان برده بودند مفید نیافتاد .

اما حسین‌خان آجودان باشی دیگرباره از لندن بفرانسه سفرکرده معلم و ایلچی و آلات حرب طلب نمود و کارداران فرانسه کونت سرسی را سفیر بزرگ نمودند و سه تن معلم توپچی و دو تن معلم سواره و پنج تن معلم سرباز را حکم دادند که هشت سال ملازمت دولت ایران‌کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ در افکند دست از مقاتلت باز ندارند .

جنرال داماس‌که از شناختگان سرکردگان ناپلیون بود و بعد ازآن عزلت اختیار کرده بود وخواست درشمارچاکران شاهنشاه ایران باشد باحسین خان همراه‌شد و نیزچند تن از اهل حرفت برداشته روزدهم رجب ازپاریس بیرون شده ازراه اسلامبول و طرابزان طی‌مسافت‌کرد وپنجم‌شوال وارد تبریز گشت .

۸ـ در تاریخ منتظم ناصری

تألیف مرحوم محمد حسن خان صنیع‌الدوله جلد سوم صفحه ۱۷۰ ضمن وقایع سال ۱۲۵۴ نوشته :

«همین در اینسال حسین‌خان مقدم آجودان باشی مأمور باسلامبول وپاریس‌شد» ودر صفحه ۱۷۳ ذیل‌وقایع ۱۲۵۵ می‌نویسد :

« هم در این سال حسین‌خان‌آجودان‌باشی‌که بسفارت پاریس رفته بود باچند نفر از صاحبمنصبان فرانسه بحضور مبارك شرفیاب شد و نامه پادشاه فرانسه راکه مشعر بر اظهار مودت و اتحاد بود تقدیم نمود .»

۹ـ مرآت‌البلدان ناصری

درصفحه ۵۸۰جلد اول کتاب‌مرآت‌البلدان‌ناصری تألیف محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله ضمن وقایع دو ساله ۱۲۵۴ و ۱۲۵۶ نوشته شده است‌که « حسین خان آجودان باشی بـه سفارت‌فرنگستان خصوصاً انگلستان مأمور گردیدروانه‌شد وسفارت را بپایان برده بازآمد.»

۱۰ـ حقایق‌الاخبار ناصری

میرزاجعفرخان حقایق نگار معروف به‌خورموجی درچند جای‌کتاب «حقایق‌الاخبار ناصری‌که درماه ربیع‌الاول ۱۲۸۴ قمری‌در تهران چاپ‌شده‌ضمن‌وقایع‌سال۱۲۵۴ و۱۲۵۵ می‌نویسد: «حسین‌خان آجودان‌باشی مأمور بسفارت دول‌ثلاثه نمسا (یعنی اطریش) وفرانسه و انگریزشد... پنجم شوال اینسال(۱۲۵۵) حسین‌خان آجودان باشی ازسفارت دول ثلاثه مراجعت وارد تبریز گشت».

۱۱ـ درکتاب دانشمندان آذربایجان

بقلم مرحوم میرزا محمدعلی‌خان تربیت صفحه ۲۵۸ اینطور نوشته شده است :

« عبدالفتاح گرمرودی تبریزی از منشیان خوش‌بیان آذربایجان است.

در تاریخ ۱۲۵۴ حسین خان آجودان باشی ملقب بنظام‌الدوله‌که مأمور دول ثلاثه اطریش و انگلیس وفرانسه گردیده ورفت آقای گرمرودی هم بسمت منشی‌گری همراه‌وی شده وقایع اتفاقیه آنوقت را آنچه دیده یا مختصری از چگونگی آن زمان بقلم آورده وبه «چهار فصل» موسوم ساخته است وکتابی دیگر بعنوان « شب‌نامه » راجع بعیش و نوش بلاد فرنگ و شهوت رانی اروپ نوشته است نسخه‌های متعدد از آن دوکتاب موجود است .

۱۲ ـ از خاطرات و خطرات

مرحوم حاجی مهدیقلی خان هدایت مخبر السلطنه در کتاب «خاطرات و خطرات» می نویسد:

« درسنه ۱۲۵۸ حسین خان آجودان باشی که بپاریس رفته بود درمعیت کنت دوسرسی معلمین که اجیر کرده بودند در اصفهان بحضور شاه معرفی کرد .»

۱۳ـ مجمله یادگار

در مجمله یادگار شماره دوم از سال دوم صفحه ۱۹ ببعد تحت عنوان : « روابط سیاسی ایران با اروپا ـ محمد حسین خان مقدم آجودان باشی ـ سفیر فوق العاده ایران در دربار دول اروپا» شرحی بقلم آقای محمدعلی قوسی رئیس کتابخانه ملی تربیت تبریز درج و قطعاتی از سفر نامه مورد بحث نقل شده که اینك آنچه راجع باصل کتاب اظهار نظر کرده در اینجا میاوریم :

نقل از مجمله یادگار

درسال ۱۲۵۳ محمدشاه قاجار بالشکری بالغ برهشتاد عراده توپ برای تسخیر هرات که هنوز دردست یاغیان افغان بود بسوی افغانستان حرکت کرد .

چون این لشکر کشی با سیاست خارجی همسایه شمالی وجنوبی ایران تماس داشت این دو دولت بوسیله نمایندگان خود در ایران در آن مداخله کردند .

دولت روس که با عقد عهدنامه ترکمن چای نواحی شمالی ایران را بتصرف آورده و برنفوذ خود در دربار ایران افزوده بود و هرگونه پیشرفت بسوی هندوستان را برای عملی ساختن نقشه‌های بعدی خود مفید میدانست بوسیله سفیر خود در طهران وعده مساعدت وکمك را دراین لشکر کشی بمحمدشاه داد .

دولت انگلیس با اینکه عهدنامه ترکمان چای با توافق نظر و اطلاع او تنظیم شده بود وقهراً نظریات خودرا که جلوگیری از نفوذ روس در مشرق ایران باشد درآن گنجانیده بود باوجوداین بالشکر کشی محمد شاه مخالفت نمود وچون برطبق عهد نامه ۱۲۲۹ هجری دولت انگلیس تعهد کرده بود که « دست دولت ایران را در امور افغانستان باز گذاشته در مواقع لزوم برای سرکوبی یاغیان افغان بایران کمك کند» نتوانست باین مخالفت خودصورت رسمی بدهد بوسیله نماینده خود شروع بکارشکنی‌هائی کرد .

پس از آنکه هرات بمحاصره لشکر ایران افتاد مسترمکنیل سفیر دولت انگلیس خود را از طهران باردوی شاه رسانیده درنهان محصورین را تقویت مینمود بعدهم به بهانه وادار

کردن افغانها بتسلیم وارد هرات شده آنهارا تشویق‌کرد وچند نفر از کارشناسان انگلیسی کـه قبلا با خود مسترمکنیل بشهر داخل شده بودند عملیات جنگی بـر ضد دولت ایران شروع‌کردند .

درجمـادی‌الاخری ۱۲۵۴ پس از یکسال محـاصره قسمتی ازهـرات بتصرف قشون ایران درآمد وعدهٔ زیادی ازیاغیان‌کشته‌شدند .

دراینموقع سفیرانگلیس ازهرات‌باردوی شاهی‌آمد ازآنجاهم راه طهران‌راپیش‌گرفت چون بشاهـرود رسید دستور داد تمام مستخدمین انگلیسی‌که در خدمت دولت ایران بودند از ایران خارج‌شدند حتی باین‌هم اکتفانکرده از طرف دولت انگلیس بایران اعلان جنگ داد وبلافاصله کشتی‌های انگلیس جزیره خارك‌را گرفته بنادر جنوب‌را تهدید کردند .

دراین موقع چون روسها از وعده مساعدتی‌که بایران داده بودند سرباز زدند و شاه ایران مخالفت با انگلیس‌هارا صلاح‌ندید دست از محاصره هرات‌کشیده مراجعت نمود .

این‌پیش‌آمد بر نفوذ دولت انگلیس در سراسر افغانستان افزود و در خود ایران هم تحریکاتی برضد دولت ایران ظاهرشد و مشکلاتی برای شاه ودربار ایران ایجاد گردید.

حاجی میرزا آقاسی برای حل این‌مسئله و اثبات عهدشکنی دولت انگلیس وبالاخره برای خاتمه دادن باین‌تحریکات تصمیم‌گرفت یك‌هیئت سیاسی بدربار انگلستان روانه‌سازد وضمناً بوسیله این‌هیئت دونامه یکی را بامپراطور اطریش (نمسا) که آنموقع بـزرگترین امپراطوری اروپا بود برای مساعدت در رفع اختلافات ایران و انگلیس و دومی‌را بدولت فرانسه برای فرستادن یکعده‌کارشناس و متخصص نظامی جهت استخراج معادن ودایرکردن کارخانه وتنظیم‌قشون ایران با تحف‌و هدایائی ارسال‌داشت .

ریاست این‌هیئت‌که‌عنوان سفارت فوق‌العاده داشت بامحمد حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی‌مراغه‌ای بود .

این‌شخص ازطایفه مقدم‌که از طوایف مشهور ترك است و از فرزندان آقاخان مقدم از امرای معروف صفویه بوده است .

محمدحسین خان‌مقدم که‌در جریان‌جنگ های‌ایران درلشکر نایب‌السلطنه عباس‌میرزا **فرماندهی قسمتی از قشون ایران‌را داشت**[1] در سایه‌جدیت وفداکاری خود ومساعدت امیر نظام محمد خان زنگنه آجودان باشی لشکریان نایب‌السلطنه شد و بعداز فوت عباس میرزادر همین سمت باقی بودتا درزمان محمدشاه بسرداری قشون آذربایجان بجانب هرات مأمور گردید .

شاه ازبازدیدی‌که درسمنان ازسربازان‌آذربایجان که‌عدهٔ آنها تابیست هزار میرسید

۱ـ وحال آنکه کنت دوسرسی بدروغ نوشته که حسین‌خان سربازی نمیدانست و فقط رئیس گمرك آذربایجان بود !

بعمل‌آورد آجودان بـاشی‌را مورد الطاف خود قرار داده اورا بمرتبه سرتیپی ارتقاء داد و و خنجر مرصع وحمایل‌سرخ باو اعطاءکرد .

محمدشاه پس ازآن‌که ازهرات بطهران مراجعت‌نمودآجودان‌باشی‌را خواسته انجام این‌مأموریت سیاسی‌را باو محول‌کرد.

آجودان باشی پس از تعیین همراهان خود و معرفی‌آن‌ها بحضورشاه برای‌تهیه‌مقدمات سفر بتبریز آمد .

شرح مسافرت و اقدامات ومذاکراتی‌که این‌هیئت سیاسی در مدت توقف‌خود دراروپا بعمل آورده درسفرنامه‌ای بنام «چهار فصل[1]» جمع آوری شده است .

این سفرنامه را یکی از همراهان‌آجودان‌باشی بنام «عبدالفتاح گرمرودی[2]» که سمت معاونت‌آجودان‌باشی را داشته نوشته است.

میرزا عبدالفتاح گرمرودی از منشیان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بوده و پس از فوت‌آن شاهزاده دردربارمحمدشاه نیزسمت نویسندگی‌داشته تابهمراهی‌محمدحسینخان‌آجودان‌باشی برای رفتن به اروپا انتخاب میشود .

انشای روان و ساده و بی‌تکلف این سفرنامه میرزا عبدالفتاح رایکی‌از نویسندگان زبردست و بی‌نظیر آن دوره معرفی میکند و عقایدی‌که در باره اوضاع اجتماعی و سیاسی‌آن زمان اظهار داشته و انتقادی‌کـه از اخلاق و رفتار عثمانی‌ها و اروپائـی‌ها میکند میرساندکه نویسنده «چهـار فصل» یکی از رجال روشنفکر ، وطن دوست و متدین دربار ایران بوده است .

سبك نگارش این‌کتاب‌که قطعاتی ازآن ذیلاً بنظرخوانندگان محترم خواهد رسید هیچگونه شباهتی به سبك نویسندگان دوره محمدشاه و حتی دوره ناصری نداشته و بیشتر شبیه نوشته‌های دوره مشروطیت است .

علاوه بـر مزایای فوق اهمیت دیگری‌کـه این سفرنامـه دارد جنبه تاریخی‌آن است زیراپس‌ازآنکه‌آجودان‌باشی وارد انگلیس میشود نامه‌های مفصلی میان اووزیرامورخارجه و نمایندگان پارلمان انگلیس رد و بدل میشودکه مفهوم‌آنها سیاست‌کارشکنانـه انگلیس را برای تصرف هرات‌کاملاً آشکار میسازد .

پیش از شروع به شرح مسافرت این هیئت سیاسی نکته‌ای‌کـه دانستن‌آن مفید بنظر

۱ـ یك‌نسخه از این‌سفرنامه پیش استاد محترم‌آقای بهاربوده است و ایشان هم مقدمه ویکی دوفصل از اول‌آن را در روزنامه نوبهار منتشرساختند نسخه حاضرکه این‌سطور ازروی آن نوشته میشود متعلق است بکتابخانه تربیت درتبریز.(ق)

۲ـ نام این شخص میرزا فتاح‌بوده ونه عبدالفتاح وکلمه عبد راازبابت تواضع برجلوی اسم خود اضافه میکرده است(ف) .

میرسد این است‌که با اینکه تا این زمان سفرا و اشخاص مختلفی از ایران بـه اروپا رفته و ملل اروپائی تا اندازه‌ای بطرز گفتار ایرانیان‌آشنا شده بودند ولی چون محمدحسینخان آجودان‌باشی و همراهان او اولین‌کسانی از ایرانیان بودندکه بعد ازانتشارکتاب «حاجی بابا» به‌کشورهای اروپا قدم می‌نهادند مورد توجه فرنگیهای‌کنجکاو واقع شده‌اندمخصوصاً انگلیسها در یکی دوجاخواستندآجودان‌باشی را هم ازنوع «حاجی‌بابا» بدانند ولی‌زیرکی و پیش‌بینی سفیروهمراهانش بزودی اشتباه ایشان راآشکار نمود.

میرزاعبدالفتاح درتدوین‌این سفرنامه شیوه متداول رابکاربرده یعنی وقایع‌رابرحسب تاریخ روز پشت سرهم‌بیان میکند .

آقای محمدعلی قوسی پس از نقل بقدرسه صفحه از مقدمه ومختصری از متن‌کتاب در صفحه ۲۵ مجله مذکوراینطور اضافه میکنند :

«میرزا عبدالفتاح وضعیت شهـرها و مذاکرات خودشان را با پادشاهان و امـراء و بـزرگان و چیزهای تازه‌ای راکه دیده بقدری دلکش و مربوط بهم نوشته‌کـه نقل قسمتی ازآن بدون قسمتهائی دیگر جزالت‌کلام او را از بین میبرد و همچنین نقل بعضی‌ازنامه‌های آجودان‌باشی‌کـه ارزش تاریخی داشته و قسمت اصلی‌کتاب را تشکیل میدهد چـون خیلی مفصل است عملـی نبوده و مطالعه‌آنها را بـه موقعی بایدگـذاشت‌کـه خـود چهار فصل چاپ شود .

برای نشان دادن درجـه ذوق و استعداد نـویسنده با ذکـر پنج فقره از فصول‌آن کتاب به عنوان نمونه خاطر محترم خوانندگان را به محتویات و طـرز نگارش‌آن‌آشنا می‌کنیم .»

درخاتمه این مقاله‌آقای قوسی نتیجه میگیرندکه :

«درپنجم‌شوال ۱۲۵۵ آجودان‌باشی باهمراهان خود واردتبریزمیشوند واز‌آنجابسوی تهران حرکت‌میکنند.

درتهران‌پس‌ازتقدیم‌گزارش مسافرت‌خودمورد الطاف‌شاه‌قرارگرفته‌وبلقب‌نظام‌الدوله[1] سرافراز وبحکومت یزد تعیین میشود .

تا سال ۱۲۶۰ در یزد بوده دراین سال به حکومت فارس منصوب میگرددوبجانب شیرازحرکت میکند و درآنجا به دستور حاجی‌میرزاآقاسی برای ایجاد قنوات‌کوشش بسیار بکارمیبرد.

پس از فوت محمدشاه و تحصن‌حاجی‌میرزاآقاسی موقعی‌که میرزا تقی‌خان‌امیرکبیر بصدارت میرسدنظر بعداوتی‌که ازتبریز باآجودان‌باشی داشته اورا به‌تهران احضارمینماید و

۱ـ لقب نظام‌الدوله در سال ۱۲۶۱ قمری زمان حکومت فارس و یزد باو اعطاء شده است (ف) .

دیگری را بجای او انتخاب میکند .

میرزا عبدالفتاح گرمرودی هم پس از مراجعت از اروپا در همه جا با آجودان‌باشی بوده است و او در مدت توقف خود در یز- و شیراز نیز کتب و رسالاتی مفید برشته تألیف درآورده است .

۱۴- تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران

آقای جهانگیر قائم‌مقامی در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران» صفحه‌های ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ بمناسبتهائی چنین مینگارند :

«مسئلهٔ انعقاد این اتحاد (باروسیه) چون با اردوکشی بجانب هرات توأم شد خاطر انگلیسها را سخت پریشان و مضطرب ساخت بقسمی که بعدها هم که دولت ایران بر اثر تهدیدات آنها مجبور شد دست از محاصره هرات بردارد و بالاخره کار بمحافل و پارلمان لندن کشید دولت انگلستان این مسأله را با نماینده ایران مورد مذاکره ومکاتبه قراردادند ولی با جوابهای دندان‌شکن میرزا حسینخان آجودان‌باشی نماینده ایران مواجه شدند .- رجوع شود بسفرنامه آجودان‌باشی نسخه خطی مجلس» .

«باز یك شکایت عمده لاردپالمرستان که دولت روسیه کفیل مخارج لشکر ایران شده - از سفرنامه آجودان‌باشی ۱۰۴ ص ۱۰۵ نسخه خطی کتابخانه مجلس.»

«محمدشاه پس از مراجعت به تهران میرزا حسینخان آجودان‌باشی نظام‌الدوله را به- نمایندگی به لندن فرستاد تا اخلال کاریها و تحریکات مکنایل را بـه اطلاع اولیای دولت انگلستان برساند ولی دولت انگلیس نه تنها اقدامات مکنایل را تصدیق کردند و بـدعاوی نماینده دولت ایران ترتیب اثری نمیدادند بلکه همه تقصیرات را هم بگردن دولت ایـران میگذاردند و حتی حقوق و مواجب چندماه مستشارات نظامی راکه به دستور نماینده خود آن دولت ازکار برکنار شده ولی هنوز در ایران بودند مطالبه نمودنـد لیکن آجودان‌باشی جواب سختی بایشان دادکه این است معلمین دولت بهیه موافق قرار داد مطلقاً حق ندارند کـه مواجب از دولت علیه بخواهند بیشترها کـه درتعلیم افواج قاهره زحمت می‌کشیدنـد ولیعهد مرحوم و اعلیحضرت شاهنشاهی نیز محض مرحمت ملوکانه هرساله انعام ومقرری و قیمت خانه و غیره عنایت میفرمودند در این دو سال که سفر هرات اتفاق افتادآنها به حکم ایلچی دولت بهیه انگریز از موکب همایون به‌تهران وتبریز مراجعت کرده مصدر هیچگونه خدمت نشدند که مستحق انعام و مواجب شوند . »

«بطوری که نماینده لرد پالمرستون رئیس‌الوزراء آن دولت به‌حسینخان آجودان‌باشی هنگامی کـه رو بـه لندن میرفت در وین صریحاً گفته بود در صورتی کـه دولت ایـران از

افغانستان دست بکشد هر ساله مواجب و تدارك قشون سرحد آذربایجان را ما میدهیم و هرچه معلم ومهندس میخواهید داده میشود.ـ از سفرنامه آجودان‌باشی نسخه خطی کتابخانه مجلس ».

۱۵ـ در کتاب امیرکبیر و ایران

آقای دکتر فریدون آدمیت صفحه ۱۲۱ چنین نوشته‌اند :

در ۱۲۴۹ (۱۸۳۳) یکدسته دیگراز صاحبمنصبان انگلیسی بایران آمدندکه درمیان آنها سرهانری راولنسن معروف ،کلنل شیل وفرانت بودند.

این عده در زمان محمدشاه و بروز اختلافاتی بین ایران و انگلیس برسر موضوع افغانستان نیزخواهی‌نخواهی ایران را ترك گفت وعده‌ای ازصاحبمنصبان فرانسوی بهمراهی کنت دوسرسی Comte de Sercey بایران آمده به‌نظم سپاه ما پرداختند ولی‌چون‌توقف آنها چندان‌طولانی نبودکاری ازپیش نبردند .»

و در صفحه۱۶۱:

«تفصیل این امردرسفرنامه حسینخان مقدم نظام‌الدوله‌که سفارت ایران‌رادرانگلستان داشته مندرج است .»

ودرصفحه ۳۷۳ :

«در زمان محمدشاه‌کنت دوسرسی ازطرف فرانسه مأموردربار ایران گردید ومتعاقب سفارت آجودان‌باشی مقدم به‌دربار فرانسه عده‌ای صاحبمنصب نظامی به منظور تعلیم سپاه به ایران آمد .»

و درهمین‌کتاب آقای دکتر آدمیت ضمن ذکرمنابع تألیف خود درقسمت آثارخطی در صفحه ۵۰۷ چنین نگاشته‌اند :

«سفرنامه آجودان‌باشی به قلم میرزا عبدالفتاح گرمرودی در باب شرح سفارت حسینخان مقدم‌آجودان‌باشی ازطرف محمدشاه بدربار دول اروپا میباشد ـ کتابخانه مجلس شورای‌ملی.»

۱۶ـ کتاب میرزا تقی‌خان امیرکبیر

تألیف آقای حسین مکی صفحه ۲۰۲ اینطور اشعار میدارد :

«انگلیسها همینکه‌کار محاصره هرات و تسخیر افغانستان را برای ایران سهل دیدند برخلاف عهدوپیمان خود بحمایت افغانیها برخاسته ناگهان اعلان جنگ بدولت‌ایران‌دادند

وکشتی‌های جنگی خودرا بجزیره خارك فرستادند .

محمدشاه نیز موقتاً ناگزیر دست از محاصره هرات برداشت و فوراً سفیری به اروپا اعزام و بیانیه‌ای در وین و دیگر شهرهای ممالك اروپا منتشر کردوخلاف رویه‌های دوستی انگلیسها را بدنیا اعلام نمود .»

۱۷ ـ درکتاب تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن ۱۹

آقای دکتراحمد تاج‌بخش صفحه ۱۲۷ مینویسند :

«انگلیسها درماجرای محاصره‌هرات بوسیله محمدشاه افسرتوپخانه بنام Eldred-Potinger برای تقویت محصورین هرات فرستادند .

۱۸ـ در تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی

تألیف آقای محمود فرهاد معتمد در جزء ۱۱ منابـع کتاب نوشته‌اند : « سفرنامه نظام‌الدوله بانگلستان ـ خطی ـ نزد خود ایشان . »

۱۹ـ درتایخ روابط ایران با انگلیس در قرن ۱۹

محقق عالیقدر مرحوم محمود محمود تقریباً تمامی متن دوفصل بیست و یکم وبیست و دوم از جلد دوم ازکتاب هشت جلدی تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس درقرن نوزدهم خودشان راکه بسرمایه شرکت نسبی محمد حسین اقبال و شرکاء در تهران شرکت چاپ رنگین چاپ شده از صفحه ۲۹۱ تا ۳۴۳ متکی و مستند بسفرنامه حسین‌خان‌آجودان‌باشی نموده و ضمن نقل قسمتهای زیادی ازآن سفرنامه بعنوان سند و مدرك تألیف خود درصفحه ۳۰۰ ذیل فصل‌بیست و دوم ـ تحت عنوان مستقل: « مسافرت میرزاحسین‌خان‌آجودان‌باشی بدربارهای دول اطریش ، فرانسه و انگلیس . » چنین می‌نگارند :

« حسین‌خان آجودان‌باشی درسال ۱۲۵۴ مأمور شد بدربارهای اطریش ، فرانسه و انگلیس برود .

موضوع این مسافرت شکایت از رفتار غیرعادلانه دولت انگلیس‌بودکه درقضیه هرات و افغانستان پیش آمده بود .

این شخص شرح مسافرت خود را نوشته وگزارشات و پیش‌آمدهـای این رسالت را مشروحاً در سفرنامه خود ضبط‌کرده است .

من بآن قسمتهائی‌که مربوط بموضوع ماست دراینجا اشاره خواهم نمود .

میرزا عبدالفتاح گرمرودی که منشی ایشان بوده پس از یك مقدمه مختصرکه تقریباً صفحهٔ اول سفرنامه او را اشغال نموده چنین می‌گوید . »

آقای محمود مقداری از مندرجات سفرنامه را نقل کرده و سپس چنین می‌نویسند:

« میرزاحسین‌خان آجودان‌باشی در۲۳ جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ از تبریز حرکت نموده از راه طرابوزان و دریای سیاه باستانبول میرود .

درراه عمال دولت عثمانی نهایت احترام را درباره او مبذول میدارند . دراستانبول نیز بحضور سلطان عثمانی تشرف حاصل میکند .

میرزا عبدالفتاح اتفاقات روزانه را بدقت درهمه جا ضبط نموده است علاوه براین‌اسم هر منزل و مسافت بین‌آنها و وضعیت محل همه را نوشته است .

اینك قسمتی ازآن‌که با موضوع مناسبت دارد در اینجا نقل میشود .»

پس ازنقل چند قسمت در صفحه ۳۰۶ آقای محمود محمود نوشته‌اند :

«مؤلف‌این سفرنامه شخصی باذوق و دقیق بوده ، تمام جزئیات ملاقات را با عبارات بسیار شیرین ضبط نموده است .

من مایل بودم قسمتهای زیادی از این سفرنامه را در اینجا نقل‌کنم ، چونکه غالب آنها بقدری دلچسب میباشدکه گذشتن از ذکرآنها یکنوع بی‌انصافی است . این سفرنامه بسیار خوب نوشته شده است . جای آن دارد که قدری همت بخرج داده آنرا طوری که هست بطبع برسانند ولی من قسمتهائی‌که مربوط بموضوع است خیلی مختصرنقل خواهم نمود .»

۲۰ـ در روزنامه دماوند

در روزنامه دماوندکه از اوائل سال ۱۳۲۲ بمسئولیت این نگارنده بیمقدار درتهران منتشر میشد سه‌نوبت نسبت بمرحوم میرزافتاح‌خان‌گرمرودی وآثار و تألیفات او و ازجمله سفرنامه معروف به سفرنامه‌آجودان‌باشی مطالب و مقدماتی نوشته شده است .

نخستین‌بار بمناسبت طبع‌ونشرکتابچه یاسفرنامه‌وگزارش‌حکومت طوایف وشولستانات ممسنی و ایلات‌کوه‌کیلویه بقلم مرحوم میرزافتاح‌خان‌گرمرودی‌که درصفحه چهار روزنامه دماوند از شماره ۲۵ مورخ هشتم خردادماه ۱۳۲۳ تا شماره ۵۳ مورخ یازدهم مردادماه همان سال درج‌گردیده مقدمه مختصری نوشته‌ام‌که خالی از نقص و اشتباه نیست و اینك آن مقدمه از شماره ۲۸ مورخ ۱۰ خردادماه ۱۳۲۳ ذیلاً درج میشود :

رساله‌کوچکی راکه یکی دیگر از بزرگان قدیم راجع باوضاع طوایف ممسنی و کوه‌کیلویه نگاشته نشرمیدهیم .

این رساله بقلم میرزافتاح‌خان‌گرمرودی جد اعلای مدیر روزنامه ما (دماوند) ، و ظاهراً چنانکه از متن آن برمیاید گزارشی است‌که بطور رسمی برای تقدیم بمقامات مافوق خود نوشته است .

نسبت بنویسنده‌این رساله یعنی‌مرحوم میرزافتاح‌خان‌گرمرودی این نکته رابیطرفانه باید اعتراف و یادآوری‌کـردکـه درآن زمان یعنی درست یکصد و چهار سال پیش در بین مأمورین و رجال‌کشور ایران چنین عنصر روشن‌فکر و مترقی تقریباً بی‌نظیر بوده است .

چه این شخص بهر مأموریتی منصوب میشده ازآغاز تا انجام روز بروز اوضاع محل مأموریت و مجاری‌کار رابسبك علمی‌امروز یادداشت میکرده و درپایان خدمت‌آن یادداشتها را بشکل رساله منظم و در چند نسخه فراهم‌کرده بعنوان گزارش مأموریت بشاه و وزرای وقت تقدیم میداشته است .

یادداشتهای مرحوم‌میرزافتاح‌خان‌گرمرودی درمأموریت‌ها وسفرهای مختلف‌خود همه از درجه‌گزارش معمولی خیلی بالاتر و هرکدام بمنزله یك تحقیق علمی و تاریخی وحاوی مباحث بسیار در مسائل مختلف و ازآثارگرانبهای ادبیات قرن‌گذشته ایران است .

آنچه تاکنون برما معلوم است از مرحوم میرزافتاح‌خان‌گرمرودی پنج رساله باقی مانده است .

یکی سفرنامه‌ایستکه در جریان مأموریت خود بعنوان سفیر فوق‌العاده ایران بدربارهای فرانسه ، اطریش ، پروس ، ایتالیا و انگلستان‌کـه باتفاق مرحوم حسین‌خان انتظام‌السلطنه آجودان‌باشی رفته بوده است .

این سفرنامه‌که ازکتابخانه سلطنتی خارج وپس ازطی چند دست بدست استاد محترم آقای ملك‌الشعراء بهار رسیده و سال‌گذشته در صفحه دوم روزنامـه نوبهار منتشر میشدکـه متأسفانه روزنامه مزبور تعطیل‌گردید و انتشارآن ناقص ماندکتاب دوم همین رساله است‌که از امروز شروع بنشرآن میشود .

این‌راچنانکه نویسنده درمتن‌آن‌اشاره‌کرده مرحوم‌میرزافتاح‌خان‌گرمرودی درهزار-ودویست‌وشصت‌هجری‌قمری هنگام‌مأموریت‌خود بحکومت‌درطوایف وشولستانات ممسنی‌وایلات کوه‌کیلویه » نوشته و یك نسخه از آنرا بمرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی‌که درآن هنگام «صاحب اختیار مملکت فارس» بوده تقدیم‌کرده و نسخه دیگر را برای خـود نگاهداشته و همین است‌که نشرمیشود .

در این رساله از اوضاع ایلات ممسنی وکوه‌کیلویه اطلاعات دقیقی مندرج است .

معایب ومحاسن ، زشتی‌ها و نیکوئی‌ها ، خوشبختی‌ها و تیره‌روزیهای ایلات مزبور در این رساله بنحو بیطرفانه درج شده .

انشای رساله بسبك معمول زمان ولی بسیار دلچسب و روان است .

آرزومندیم نشراین رساله ومدارك دیگر بروشنی احوال‌گذشته ایلات وتاریخ ایران کمك‌کند و یك نکته را بعشایر بفهماندکه همانطوری‌که از حیث طرز انشاء و نحوه تفکر ، تا حدی زیاد نسبت بپدران و اجداد خود ترقی‌کرده وجلو رفته و با تکامل طبیعت وپیشرفت

جهان هم‌آهنگ شده‌ایم آنها نیز که پدران واجدادشان در یکصد سال پیش بدینگونه زندگی میکردند اگر بخواهند ترقی کنند و بوطن وملیت خود خدمت نمایند باید مانند مردم دیگر کشور ، باقتضای زمان و تحول دوران هم‌آهنگ شوند .

امروز سر بقا و ناموس ترقی هرمملکتی تنها در این است که اختلافات قدیمه از میان برداشته شود و تفاوت کلمات ایل ، شهری و دهاتی از فرهنگ ایران حذف گردد و تمام مردم این کشور از شهری و دهاتی ، ایل و غیره ، روشن فکر و رنجبردست بدست هم‌داده برای حفظ استقلال وآزادی کشور و قطع ایادی خیانتکار و غارتگر فداکاری کنند .

تنها راه نجات مملکت ما در این است وتنها بدینوسیله است که ما وشما ؟ وشما و ما میتوانیم زنده باشیم و استقلال کشورمان را حفظ کنیم و ترقی نمائیم .»

***

بار دوم بعنوان مقدمه بر کتاب **«شب‌نامه»** طی دو شماره ۸۲ مورخ ۲۸ دیماه ۱۳۲۳ و شماره ۸۳ مورخ ۵ بهمن ماه همان سال در روزنامه دماوند بشرح زیر نگاشته شده است : که باز هم خالی از نقص و اشتباه نیست .

« تألیفات و آثار مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی جد اعلای نگارنده تئوریهای موجود مربوط بتاریخ تجدد نثر فارسی و ریشه‌های نهضت آزادیخواهی ایران را بکلی دگرگون و در برابر دوستداران فرهنگ و تاریخ ایران افق تازه‌تری باز میکند .

تا این زمان جمهور محققین گمان برده‌اندکه تجدد و ساده‌نویسی در نثر فارسی و قیام برعلیه تعقیدات لفظی مکتب میرزا مهدیخان نویسنده دره نادری از میرزا ابوالقاسم قائم مقام و حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی آغاز شده و هیچکس تاکنون تصور نکرده که قائم‌مقام و امیرنظام خود شاگرد مکتب دیگری بوده‌اند[1] .

آثار مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی که اینك برای صیانتشان از دستبرد حوادث ایام با عجله ووسائل ناقص بنشر آنها اقدام میشود خود بشما میگویندکه تجدد و ساده نویسی ازکجا و بوسیله چه‌کسی در ایران آغاز شده است .

مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی که از اواسط سلطنت‌فتحعلی‌شاه قاجار شروع بتألیف و تحریر کتابها و آثار گرانبها نموده درآنزمان دقت و نظم و اسلوب علمی نویسندگی را بمانند یکنفر محقق اروپائی عسر حاضر رعایت‌کرده و در هررساله تاریخ آغاز و انجام آنرا بیان داشته و از اینروی ما اکنون نیازی باینکه قدمت تاریخی آنها را اثبات نمائیم نمی‌بینیم .

۱ــ درنتیجه مطالعات بعدی معلوم شده‌که در این‌گفته‌ها قدری اغراق و زیاده‌روی وجود دارد و قائم‌مقام شاگرد مکتب میرزا فتاح خان نبوده و خود سبك و رویه خاصی در انشاء داشته و تا آخر حفظ‌کرده و سبك او باز قدری مترسلانه و پر قافیه و مغلق بوده و از این‌جهت مکتب ساده‌نویسی راکامل نکرده ولی انشاء میرزا فتاح‌خان خیلی‌ساده و روان است.

پس از مطالعه آثار مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی بی‌گمان همه تصدیق خواهند کردکه رسالات آنمرحوم هریك بجای خود شاهکار نثر فارسی و متضمن اطلاعات دقیق و فوائدکثیر ، تاریخی و اجتماعی است .

نگارنده بجنبه اجتماعی این آثار از لحاظ نهضت‌آزادیخواهی ایران بیش ازقسمتهای دیگر اهمیت قایل است .

آنچه تاکنون نسبت بتاریخ مشروطیت ایران نوشته شده چون مبدء تحقیقات تاریخی از سلطنت ناصرالدین‌شاه بالاتر نرفته ناقص است .

تمام مورخین ایرانی و حتی مستشرقین اروپائی نیز گمان میبرندکه پیش از سلطنت ناصرالدین‌شاه کسی در ایران دم از آزادی نزده‌و از فساد دستگاه‌حکومت استبدادی سخن نگفته است .

مجدالملك نویسنده رساله مجدیه ، طالب اوف مؤلف سیاست طالبی وکتاب احمد ، میرزا ملکم‌خان و دیگر مشروطه‌طلبان و آزادیخواهانی‌که تاکنون شناخته شده‌اند هیچیك زمان قبل از سلطنت ناصرالدین‌شاه را درك نکرده‌اند .

حال اگر اثبات بشودکه‌کسی از زمان اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه از فساد دستگاه حکومت استبدادی و فوائدآزادی و اصول شوروی (داشتن مجلس شورای‌ملی) آگاهی یافته و برای نشر عقیده و مرام خود رسالات فراوان نوشته است**کشف مهمی** از نظر تاریخ تکامل آزادی بظهور می‌پیوندد .

مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی نویسنده‌کتاب **«شب‌نامه»** ومؤلف رسالات عدیده دیگر نخستین‌کسی است‌که در ایران از اصول مشروطیت و رژیم پارلمانی سخن رانده و فوائد و محسنات آنرا تشریح‌کرده است .

میرزا فتاح‌خان گرمرودی تنها بدرك برتری حکومت ملی و شرکت مردم در تعیین سرنوشت خود قناعت نکرده بلکه با نظر دوربین و فکر مآل‌اندیش بجریانات استعمارطلبی برخی از دول نیز متوجه شده و ایرانیان را بلزوم اصلاحات و بیداری و هوشیاری دعوت کرده است[1] .

۱ـ دراین اظهارات هم قدری اغراق وجود دارد و پس از چندین سال مطالعه و تحقیق وآن پختگی ودقت‌نسبی‌که نتیجه‌گذشت زمان وکهولت‌است‌برنگارنده معلوم‌شده‌که بیست و اند سال پیش هنگام نگارش این‌کلمات قدری شتاب بکار رفته چه بطور قطع و یقین نمیتوان‌گفت که میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی مؤسس مکتب ساده‌نویسی و پیشقدم و موجد نهضت آزادیخـواهی و مشروطه‌طلبی در ایران بوده ولی آنچه مسلم است و از مطالعه و مقایسه آثار او بـا دیگر نویسنده‌های معروف آن زمان برهرآدم بیغرض ثابت میشود سبك نوشته‌های قائم‌مقام باوجود

بقیه یاورقی درصفحه بعد

بطوریکه پدر نگارنده حکایت میکرد مرحوم میرزا فتاح‌خان گـرمرودی تمام عمر بمطالعه ، مباحثه و تألیف میگذرانده و رسالات وکتابهای بیشمار نوشته است .

یکی از عادتهای او این بوده‌که در تمامی مأموریتها ، مسافرتها و حتی ایام بیکاری زندگی‌خود یادداشت برمیداشته یعنی بمانند نویسندگان و سیاحان اخیر اروپا تمامی‌وقایع و مشاهدات روزمره‌اش را با عقیده و آراء خویش می‌نوشته و مخصوصاً خویشتن را موظف میدانسته‌که از هرمأموریت خودگزارش یا راپورت مفصلی بمانند یك رساله (مثل روزنامه مأموریت اروپا و یاکتاب مربوط بـاوضاع طوایف ممسنی) تهیه و بدولت و پـادشاه وقت تقدیم نماید .

کلیه تألیفات ، رسالات ، راپورتها و یادداشتهای مرحوم میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی اقلاً در دونسخه تهیه میشد یکی بخط خودش برای خانواده‌اش ودیگری بخط خود یا غیر برای تقدیم بدولت و یا شاه .

متأسفانه از آثار و رسالات فراوان آنمرحوم‌کـه بنا بحدس مرحـوم پدرم از چهل جلد تجاوز میکرده قسمت اعظمش در جنگها و حوادث‌گوناگون از بین رفته و اکنون درحدود دوازده رساله باقی مانده‌که شش‌تای آنها در تصرف نگارنده است .

یکی از آن رسالات‌کتابچه‌ٔدوچکی‌که بعنوان « اوضاع طوایف ممسنی » از شمـاره ۲۶ تا ۵۳ این روزنامه نشر شده و چنانکه خـود مؤلف نـوشته بعلت دلسردی از اوضاع « اقبال باتمام آن نکرده است . »

***

کتاب دیگرکـه در خانواده ما باسم **«روزنامه»** معروف میباشد همـان است‌که از کتابخانه سلطنتی بدست استاد محترم آقـای ملك‌الشعراء بهار افتاده و در صفحات روزنامه نوبهار بعنوان « اسناد محرمانه سیاسی» قسمتی از آن چاپ شده است .

نسخه اصلی روزنامه بخطمرحوم میرزا فتاح‌خان دردست‌ما بود و درجنگ بین‌الملل گذشته (جنگ اول) در تبریز از بین‌رفت و اکنون یك نسخه ناقص بدون جلد نیز در دست اینجانب باقی است ولی خط آن معلوم نیست متعلق بکیست .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بلاغت و استحکام زیاد باز هم مترسلانه و مغلق است ولی میرزا فتاح‌خان بسیار ساده و روان مینوشته و از حیث زمان هـم میرزا فتاح‌خان قبل از امیرنظام‌گـروسی بعرصه رسیده و چیز نوشته و اما درباره مشروطه‌خواهی‌و حق‌تقدم میرزا فتاح‌خان بردیگران اظهارتحسین وشگفتی او درهمین سفرنامه ازاصول مشورت و پارلمان درامرحکومت در همین سفرنامه باوجود انتقاد شدید از آزادی بی‌بند وبار نسوان (درکتاب شب‌نامه) قابل توجه است و از آن مهمتر توجهی است‌که میرزا فتاح‌خان درباره مقاصد استعماری جهانگیری سیاسیون انگلیسی معطـوف داشته است .

***

رساله سوم همین **«شب‌نامه»** است که طبق وعده‌ای که داده‌ایم بنشر آن در این ستون مبادرت میورزیم .

این رساله بخط خود مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی که دارای خط تحریر متوسط مایل بخوب نسبت بآن زمان ولی بسیار ساده و روشن و خوانا بوده نوشته شده وجلد جلد سیاه‌چرمی و شیرازه آن بقرار تقریر مرحوم پدرم کارصحافی وعمل پسرش میرزا علی‌خان گرمرودی که جد نگارنده میباشد .

نام کتاب بخط مرحوم پدرم از قول پدرش میرزا علی‌خان که او هم از پدرش میرزا فتاح‌خان مؤلف و محرر اصلی کتاب شنیده بود با مداد نوشته شده است .

بطوریکه مرحوم پدرم (میرزا عبداله‌خان مبین‌الملك فتاحی) ازپدرش مرحوم میرزا علی‌خان و اوهم از پدرش میرزا فتاح‌خان شنیده نقل میکرد **«شب‌نامه»** در جواب یکنفر «فریزر» نام انگلیسی[1] نوشته شده و اجمال آن تفصیل هم‌چنان بوده که فریزر بایران آمده و در مراجعت بانگلستان کتابی منتشر کرده و در طی آن از هیچگونه ناسزا و توهین و بدگوئی نسبت بایران مخصوصاً نسوان ایران فروگذار ننموده حین ورود بلندن میرزا فتاح‌خان آن کتاب را می‌بیند بی‌اندازه عصبانی میشود و غیرت ایرانیت و وطن‌پرستی‌اش بجوش میآید و **«شب‌نامه»** را می‌نویسد .

میرزا فتاح‌خان که بنا بنقول مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی مردی بغایت مؤدب و خلیق بوده (تفصیل ملاقات امیرنظام با او بعداً نگاشته میشود) در این رساله قدری تند شده و این تندخوئی که کاملاً برخلاف انشای متین و بسیار مؤدب «روزنامه» است بی‌گمان از مطالعه کتاب فریزر ناشی شده است .

شاید درنظر بعضی استعمال اینگونه کلمات (کلماتی که در شب‌نامه بکار رفته) چندان مستحسن نباشد .

از نظر امانت‌داری و طبق اخلاق و شرافت نویسندگی امروز بهیچوجه حق حذف و تحریف آنرا نداریم و اگر چنین کنیم چون ملاحت کلام و سلاست و شیرینی رساله از بین میرود بتاریخ نثر فارسی و روح نویسنده خیانت کرده‌ایم .

ولی بهرحال این نکته را هرگز نباید ازنظر دور داشت که زمان تحریر «شب‌نامه» با زمان ما فرقها دارد ومشاهده اوضاعی که امروز حتی درتهران برای ما کاملاً عادی است

۱ــ درست است که شخصی بنام جیمز، بایلی‌فریزر انگلیسی در همان زمانها ، بایران آمده و سفرنامه هم نوشته ولی چون آن سفرنامه بنظر این حقیر نرسیده برنگارنده معلوم نیست که آیا فریزر نسبت بایران‌و ایرانیان مطالب زشت و اهانت‌آمیزی نوشته وآن اظهارات تا چه درجه اهمیت داشته که شخص مؤدب‌و متینی مانند میرزا فتاح‌خان گرمرودی را بنگارش کتاب شب‌نامه ناگزیر ساخته و شاید وبیشتر احتمال میرود آن نوشته‌هائی که چنین آدم خلیق وملایم را چنان برانگیخته کتاب معروف حاجی‌بابا تألیف جیمز موریه باشد ولی پدر نگارنده می‌گفت شب‌نامه درجواب فریزر نوشته شده و این بیمقدار هم اظهارات پدر را نقل نموده است.

آنروز در نظر یکنفر مسلمان ایـرانی‌که غفلتاً وارد لندن شده از عجایب بشمار آمده است .

صرف نظر از حیرت و استعجابی‌که از مشاهده‌آزادی نسوان آنهم بآن‌کیفیت‌که‌شاید هم اکنون بسیاری از مردمان محلات پـائین تهران نیز ازآن حیرت بی نصیب نباشند در یکصدونه سال پیش از خلال سطور شب نامه پیداست و گذشته از عصبانیت و میل انتقامی‌که مطالعه‌کتاب فریزر در نویسنده این رساله برانگیخته شب نامه از انتقاد منطقی جـامعه آنروزی لندن عاری نمیباشد و خواننده بیطرف اکنون نیز نمیتواند منکرشودکه برخی از انتقادات میرزا فتاح‌خان بریك چنین ویا چنان جامعه‌ای زیاد هم غیر وارد نمیباشد .

در هر صورت **شب نامه یك مدرك تـاریخی و یکی از شاهکـارهای نثر فارسی است .**

بانشر این‌رساله ثابت می‌شودکه‌نهضت آزادیخواهی ومشروطه طلبی وبیم‌ازسیاستهای استعماری از اوائل سلطنت محمدشاه‌قاجار و حتی اواخر سلطنت فتحعلی شاه وبوسیله**میرزا فتاح‌خان گرمرودی** وشاید هم افراد دیگر درایران آغاز شده است .

انشای شب‌نامه بسیار ساده و روان، شیرین ، سلیس ، محکم و دلچسب است ، شور وطن‌پرستی و میل آزادیخواهی و اصلاح طلبی از سطورآن‌ساطع است .

نویسنده شب‌نامه بنا بهوش و استنباط خود و با نظر دوربین و صائب خویش حوادث یکصد سال بعد از زمان خود را نیز بدرستی پیش بینی کرده و ایرانیان را از زود باوری برحذرداشته است .

این‌نکته نیز ناگفته نماندکه نویسندگان ایران حتی اساتیدی مانند سعدی، مولوی وقاآنی ازنوشتن و ذکرعباراتی چون جملات «شب‌نامه» پروائی نداشته‌اند ؛ مؤلفین‌اروپائی هم بویژه‌پس از شکست مکتب کلاسیك بعد از انقلاب فـرانسه‌آن احتیاط و احترازی کـه برخی ازدانشمندان معاصر ایران درتألیفات‌خود رعایت میکنند روا نمیدارند .

بحقیقت هم اگر نیك نظرکنیم بدرست نمیتوانیم درك نمائیم‌که بچه‌علت ما ازنامیدن عضوی ازپیکر انسان دون عضو دیگر تا اینقدر باید ترس داشته باشیم ، مگربینی ، دست ، گوش، پا، و اعضای دیگر با یکدیگر فرقی دارند وهرگاه نام بـردن عضو مخصوصی گناه ویاکفر باشد باید خلقت آنرا هم‌غلط فرض‌کنیم، وآنگهی با این احتیاط زیادکه شایدناشی ازحجاب و اوهام دیگر باشد ما چگونه میتوانیم علم طب تحصیل‌کنیم و بر امراض وعوارض اعضای بدن انسان آگاه شویم؛ درکتب علمی‌وطبی‌هم اعضای تناسلی را باید بایهام و اشاره وصف نمایند ؟

این البته ممکن‌نیست .

درصنایع ظریفه یا هنرهای زیبا (نقاشی ـ مجسمه سازی ـ تئاتر)که ادبیات‌هم جزو

آنست بهمین گونه احتیاط زیاد و باصطلاح محافظه‌کاری باعث رکود وعدم رشدصنعت‌و هنر میگردد .

بهترین آثار هنرهای یونان مجسمه هائی است که لخت‌و برهنه تمام زیبائی‌های طبیعی وحقیقی آدمی را نمایان میسازد .

در اینصورت چه ایرادی بر نویسنده **شب‌نامه** میتوان‌داشت‌که در مقام انتقاد یاوصف یا حیرت مانند هنرمندان یونان قدیم قلم بدست‌گرفته وسد محافظه‌کاری و تصنع کلاسیك‌را درهم شکسته است .

باوصف این‌مراتب هرچه‌میخواهند بگویند **شب‌نامه** را بعنوان **یك‌مدرك تاریخی** بدون هیچگونه تغییر وحذف وتحریف منتشرمیکنیم وهروقت توانائی مالی داشته باشیم اصل آنرا نیز گراوور و بشکل رساله جداگانه چاپ خواهیم کرد .

***

نسبت بشرح‌حال نویسنده‌کتاب باصرار یکی از دانشمندان بطور اختصار یادآور میشویم‌که مرحوم میرزا فتاح خان گرمرودی فرزند مرحوم ملانجفعلی و ملانجفعلی پسر الهوردی(۱) فرزند علیمحمد بیك بوده وهمه اینها از چندین نسل پیش درقریه **کسلان** از قراء گرمرود سه‌فرسخی میانه زراعت میکرده‌اند .

اله وردی‌که زارع باهوشی بوده پسرش نجفعلی را بمکتب میفرستد و نجفعلی هم خوب درس میخواند و بدرجه اجتهاد میرسد ولی ازشهر وملابازی میگریزد و در همان‌ده کسلان بزراعت اکتفا میکند .

پسر ملانجفعلی همین میرزا فتاح خان در قریه کسلان متولدشده و پس از آموختن مقدمات فارسی وعربی وعلوم عصر نزد پدر خود نمیتواند در ده بماند وبشهر تبریز میرود ودرخدمت دیوان وارد ومستوفی‌میشود .

بنا براین شغل رسمی او مستوفی‌گری بوده و اغلب امین‌مالیه یا باصطلاح آن زمان وزیر شقاقی میشده وشقاقی درآن وقت بچند ولایت سراب ، گرمرود ، هشترود ، اوجان ، مهرانه‌رود و ایلات عمولر وغیره اطلاق‌میشده، بعدها درست‌بخاطر ندارم چطور میشودکه میرزا فتاح‌خان جزو ابوالجمعی **عباس میرزا نایب‌السلطنه** قرار میگیرد و در تمام مأموریتها و تا دم مرگ عباس میرزا درخدمت او بسر میبرد وبعد از وفات آن شاهزاده بنا بوصیت‌او محمد شاه قاجار میرزافتاح‌خان را بنزد خود میخواند وپس ازچندی ابواب‌جمع مرحوم میرزا حسین‌خان آجودان باشی مینماید و بمعیت همین آجودان باشی جزو هیئت اعزامی بعنوان ایلچی فوق‌العاده برای‌ایجاد ارتباطات‌بکشورهای فرانسه، اطریش، ایتالیا،

---

۱ ـ در نتیجه تحقیق بیشتر اسامی اجداد میرزا فتاح خان گرمرودی قبل از مرحوم ملانجفعلی‌که‌بنام او اسناد کتبی‌و معتبر وجود دارد با تفاوتهای جزئی در فصل جداگانه ضمن شرح‌حال او بتفصیل بیان‌شده است .

روس و انگلستان میرود .

از قرار تقریر پدرم آجودان باشی بعلت انتساب باشاه ؟ [۱] ظاهراً و عنواناً رئیس هیئت یا میسیون مزبور بوده ولی کارهای میسیون‌را عملا میرزا فتاح‌خان قطع‌وفصل‌میکرده و رل اصلی دیپلماسی راهم او ایفا مینموده و مندرجات روزنامه‌نیز که در جریده نوبهار چاپ‌شده موید این‌مطلب است .

میرزا فتاح‌خان هنگام عزیمت‌باروپا چند نفر از جوانان آذربایجان ازآن‌جمله‌پسر اوسطش عبدالرحیم یاور معروف که پسر او مسعود فتوحی یکماه پیش در تهران مرحوم شد باخود باروپا برده و بتحصیل گماشت و تمام آن جوانان که‌متأسفانه نامشان برنگارنده مجهول است در مراجعت بایران به‌نشر افکار و رسالات میرزا فتاح‌خان وآنچه در فرانسه‌و انگلستان دیده بودند مشغول‌شدند ومقدمات نهضت طالب اوف‌ها ومیرزا ملکم‌خان‌هارافراهم کردند .

میرزا عبدالرحیم یاور بنا بحکایت پدرم نه تنها حتی‌در قریه‌کسلان ده دور افتاده گرمرود در آنزمان با کاردو چنگال غذا میخورده بلکه باصطلاح آن‌وقت مادی وکافرشده ودم از آزادی وحکومت ملی میزده است .

بطوریکه معمرین و پیرمردهای گرمرود اکنون نیز بتواتر میگویند سیب‌زمینی و سماور را میرزا فتاح‌خان بآذربایجان آورده است .

یادگار عمده میرزا فتاح خان از سفر اروپا دوکتاب نفیس «روزنامه» و «شب نامه» است .

مندرجات این دوکتاب بخوبی نشان میدهد که میرزافتاح خان آن مستوفی ساده‌در عین‌حال دیپلمات، رمان‌نویس، مورخ، جغرافی‌دان، آزادیخواه، میهن‌پرست وحتی‌استراتژ ونظامی‌بزرگی بوده است .

توجه بمسائل نظامی وذکر نقاط و جاده‌های سوق‌الجیشی که‌مخصوصاً درسطورروزنامه پیداست یادگار جنگهای عباس میرزا نایب‌السلطنه است ؛ چه میرزافتاح‌خان چنانکه‌گفتیم همواره همراه عباس‌میرزابوده و در تمام جنگهای ایران وروس حضورداشته وپس ازامضای متارکه جنگ در صحرای ترکمان‌چای مخصوصاً بمناسبت اینکه اهل محل و آشنا بوضعیت

---

۱ ـ این‌قسمت انتساب آجودان‌باشی باشاه‌که نگارنده درآن‌وقت نوشته بر اثر تحقیق وتفحص ومراجعه بمنابع زیاد مسلم شده‌که اشتباه بوده و معلوم گردیده که مرحوم حسین خان نسبتی باشاه وقت نداشته‌است از این قبیل اشتباهات که بچند قسمت آن‌هادرزیرصفحه‌ها اشاره شد درمقدماتی‌که در روزنامه دماوند برسه رساله سفرنامه ممسنی ـ شب‌نامه وسفرنامه‌اروپا بقلم این بیمقدار مرقوم رفته زیاد است و خوانندگان‌گرامی براثر مطالعه متن سفرنامه ودو رساله دیگرو توضیحات و تعلیقاتی‌که فراهم‌شده‌بآن‌نواقص و اشتباهات توجه‌کافی مبذول‌خواهندداشت.

محل‌بوده مهماندار ژنرال پاسکویچ شده است .

ازمیرزا فتاح‌خان البته بعید است‌که وقایع‌آن جنگ‌را فراموش نماید. آری جزئیات جنگ ایران وروس ساعت‌بساعت بقلم موشکاف ودقیق میرزافتاح‌خان نگاشته شده وهم‌اکنون در تصرف نگارنده است .

ولی تعجب در اینجاست‌که میرزا فتاح‌خان ، یك میهن پرست‌بآن پرشوری،،درآن کتاب بجای نفرین بمظالم امپراطوران جابر تزاری تباهی دستگاه حکومت‌مرکزی ایران ودیپلماسی مکار فرانسه و انگلس‌را طرف انتقاد قرارمیدهد .

شاید فکر آزادی طلبی و توجه دقیق بفساد حکومت‌های فردی در آن ایام در مغز میرزا فتاح‌خان تکوین یافته و در اروپاتکمیل شده است .

باری پس از مراجعت از اروپا ظاهراً آجودان‌باشی والی ایالت فارس شده و میرزا فتاح‌خان را بهمراه میبرد و چنانکه ازکتاب «اوضاع طوایف ممسنی» استنباط میشودابتدا بحکومت شولستانات و ایلات ممسنی کهکیلویه مأمور میشود وسپس بحکومت بهبهان‌میرود ودربهبهان از داغ مرگ‌میرزاعزیز پهلوان‌بی‌نظیری‌که خود داستان جداگانه‌دارد وپسریا برادرش‌بوده بیکی از امراض بومی‌آنجا فوت میکند .

میرزا فتاح خان بزبان ترکی آذربایجانی نیز آثاری داشته که متأسفانه هیچکدام آنها در دست نیست .

میرزا فتاح‌خان بقریه کسلان مسقط‌الرأس خود علاقه وافـرداشته و در مراجعت از فرنگستان برای یکایك اهل آن ده سوغات و هدیه آورده بوده است .

البته باید آدمی مثل میرزا فتاح خان بیش از همه چیز بکتاب علاقه داشته باشد ، اینطورهم بوده و از هرکجاکتاب بدست می‌آورده به‌کسلان میفرستاده پدرم ومرحوم‌مسعود فتوحی تعریف میکردندکه‌در قریه‌کسلان‌کتابخانه بزرگی فراهم‌آمده وهشت اطاق‌پر بوده، کتابخانه میرزا فتاح خان درکسلان گنجینه گرانبهائی بوده‌که تقریباً تمامی‌آن دراوقات نا امنی آذربایجان سوخته‌یا درآب‌شسته ازبین رفت واکنون یادگارهای کمی خیس‌خورده ازآن نزد اینجانب باقی است .

متأسفانه از میرزافتاح‌خان عکسی و تصویری در دست نیست ولی‌ازیك حکایت مرحوم پدرم ممکن است بطورخیالی تصویری برای اوفراهم‌نمود .

پـدرم می‌گفت‌کـه حسنعلی‌خـان امیر نظام‌گروسی بـا میرزا فتاح‌خان دوستی و آشنائی کامل داشته و از او حمایت‌ها و نیکی‌ها دیده بود و یکی ازعلل محبت زیاد امیرـ نظام نسبت به‌پدرم در عوض حق‌شناسی از میرزا فتاح خان بوده است .

بگفته امیرنظام میرزا فتاح خان مردی بوده است متوسط‌القامه، سفید چهره ، بینی

قلمی، ابرونازك، ریش‌توپی، گوشهاکوچك پیشانی‌کشیده وباز ، صورت مستطیل متوسط ، دستهای خوش‌نما با انگشتهای دراز، ناخن مربع، سر بزرگ (نمره کلاه پدرم ۵۸ بوده و نمره کلاه نگارنده هم ۵۸ است و این وصف با اندازه جمجمه پدرم تقریباً جور میاید) ، لباس مستوفی‌های عهد خودش قدری ساده‌تر و تمیزتر باکلاه مستوفی‌ها ولی کوچکتر ، خوش‌قیافه، خوش‌صحبت وخوش محاوره، بسیار مؤدب ، خلیق، مهربان ومتواضع .

بحکایت پدرم عبارت بالا تقریباً عین وصفی است‌که امیرنظام‌کرده است . از چندین جهت این‌گفته صحیح بنظر میاید یکی اینکه دوره جوانی امیر نظام گروسی باایام‌کهولت میرزا فتاح‌خان مقارن بوده است .

میرزا فتاح خان درزمان محمد شاه‌قاجار مأمور اروپا و پاریس شده و امیرنظام هم باسمت سرهنگی فوج‌گروس هرات را فتح‌کرده است .

نکته‌ای‌که فراموش‌شد ذکرشود این‌است‌که میرزافتاح‌خان عنوان میرزائی وخانی‌را بمرور طی درجات خدمت و بموجب فرمان‌که‌هم اکنون درید اینجانب موجود است تحصیل کرده بود و ازاین روی معلوم میشودکه درآن‌زمان خانی و میرزائی یك رتبه ودرجه یالقب دولتی ورسمی بوده است.»

***

در صفحه ۴ شماره ۱۱۲ مورخ ۲۸آبان ماه ۱۳۲۸ روزنامه دماوند «دیباچه» برای «کتاب روزنامه» ، به قلم مرحوم میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی یا سفرنامه اولین هیئت سیاسی اعزامی ایران به‌کشورهای اروپائی در زمان قاجاریه‌که کلیشه‌های آن درصفحه ۴۸ بنظر میرسد بخامه این نگارنده چنین نوشته شده و غرض از نقل مجددآن در اینجاکه نوعی تکراراست بذل توجه خواننده بنواقص اطلاعات این نویسنده درآن زمان وضبط‌خبر در تاریخ است :

نسبت به سفرنامه اولین هیئت اعزامی به ممالك اروپائی در زمان قاجاریه و مؤلف آن درمطبوعات وجراید ایران‌تاکنون‌کم‌وبیش مطالبی‌نگاشته‌شده است‌که‌اختصاراً بآن اشاره می‌کنیم .

۱ـ آقای محمود محمود متن سفرنامه رابامقدمه در روزنامه پیکان سال۱۳۰۴ چاپ کرده‌اندکه نگارنده هنوزآن مقدمه را ندیده است .

۲ـ مرحوم میرزا محمدعلی‌خان تربیت درصفحه ۲۵۸ کتاب «دانشمندان‌آذربایجان» که در سال ۱۳۱۴ درتهران بچاپ رسیده است ازکتاب روزنامه و مؤلف‌آن ذکری بمیان آورده‌که خالی از پاره اشتباهات نیست اینك عین عبارات ایشان را نقل مینمائیم :

«عبدالفتاح گرمرودی تبریزی از منشیان خوش بیان‌آذربایجان است در تاریخ ۱۲۵۴ حسین‌خان‌آجودان‌باشی ملقب به نظام‌الدوله‌که مأمور دول ثلاثه اتریش و انگلیس و فرانسه گردیده و رفت‌آقای‌گرمرودی هم بسمت منشی‌گری همراه وی شده وقایع اتفاقیه

کتاب روزنامه

بقلم: مرحوم میرزا فتاح خان گرمرودی

سفرنامهٔ اوّلین هیئت سیاسی اعزامی ایران

بکشورهای اروپائی درزمان قاجاریه

آنوقت راآنچه دیده با مختصری از چگونگی آن زمان به قلم‌آورده به «چهارفصل» موسوم ساخته وکتابی دیگر بعنوان **«شب‌نامه»** راجع بعیش ونوش بلاد فرنگ وشهوترانی‌اروپ نوشته است نسخه‌های متعدد ازآن دوکتاب موجود است .»

مرحوم میرزا محمدعلی‌خان تربیت نسبت بنام‌کتاب و اسم و شغل مؤلف‌آن اشتباه کرده‌اند .

در نام مؤلف‌کتاب تمام‌کسانی‌که‌آثار او را دیده و ذکری از وی به میان آورده‌اند مانندآقایان محمود محمود و استاد دکتر عباس اقبال‌آشتیانی و استاد ملك‌الشعراء بهار و محمدعلی‌خان قوسی و جهانگیر قائم‌مقامی همه دچار اشتباه شده‌اند و این اشتباه ازآن‌جا ناشی‌گردیده‌که مرحوم میرزا فتاح‌خان بنابعرف و عادت زمان در همه‌جا و صدرکلیه‌آثار و تحریرات خود باصطلاح ازراه شکسته‌نفسی خویشتن را «بنده درگاه عبدالفتاح‌گرمرودی» معرفی‌کرده ومقدم داشتن«بنده درگاه عبدال» طبق رسم‌آنوقت مانند «انالاحقر» و«حرره‌العبدالجانی» و این قبیل زواید محسوب میشود و حال‌آنکه طبق اصل هفت فقره فرمان و چهار فقره قباله و مهری‌که در دست نگارنده است نام مؤلف‌کتاب «روزنامه» و «شب‌نامه» «فتاح» خالی بدون حشو و زواید بوده و این شخص چون «میرزا» یا «منشی» و یا «مستوفی» مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه شده میرزا لقب یافته و «میرزافتاح» نامیده شده و در تاریخ ۱۲۴۴ هجری به موجب فرمانی‌که‌کلیشه‌آن ضمن بیان شرح حیات وی از نظر خوانندگان‌گرامی می‌گذرد مفتخر بلقب **«عالیجاهی»** شده وطبق فرمان مورخ ۱۲۶۱ ازطرف دولت لقب **«خانی»** باو اعطاءکرده‌اند.

بنابراین‌نام مؤلف دوکتاب«روزنامه» و«شب‌نامه» میرزافتاح‌خان است ونه عبدالفتاح اما شغل میرزا فتاح‌خان هنگام عزیمت به اروپا در معیت مرحوم حسین‌خان‌آجودان‌باشی برخلاف‌آنچه مرحوم میرزا محمد علی‌خان تربیت وآقایان محمود و ملك‌الشعراء و جهانگیر قائم‌مقامی تصور فرموده‌اند به حکایت متن دوکتاب «شب‌نامه» و «روزنامه» و اصل فرمان مورخ ۱۲۵۶ محمدشاه قاجارکه‌کلیشه‌آنرا نیز ملاحظه خواهند فرمود سمت منشی‌گری مرحوم‌آجودان‌باشی نبوده و بلکه نیابت اول بوده و چون به دلیل نحوه انشاء ومندرجات همین دوکتاب از حیث تجربه و درجه معلومات و اطلاعات سیاسی میرزا فتاح‌خان بر مرحوم حسین‌خان‌آجودان‌باشی برتری داشته روح و دیپلمات اصلی میسیون اعزامی همین میرزا فتاح‌خان بوده است و نه‌آجودان‌باشی و بهمین جهت در مراجعت از این مأموریت پادشاه وقت طبق فرمان مورخ ۱۲۵۶ مذکور با اظهار نهایت قدردانی بنامبرده **درجه و حمایل نشان سرتیپی از درجه اول** که درآنوقت امتیاز و مقام بسیار بزرگی بوده به میرزا فتاح‌خان اعطاء نمود در صورتی‌که میرزا فتاح‌خان ذاتاً و تاآخر عمر یکنفر مأمور

کشوری و اهل قلم بوده و اعطاء درجه سرتیپی و حمایل نشان سرخ از درجه اول علامت غایت درجه قدردانی و در نوع خود نسبت باهل قلم بی‌اندازه شاذ و نادر بوده در حالتی که خودآجودان‌باشی دارای درجه سرتیپی و حمایل سرخ از درجه دوم بوده است .

در اسم‌کتاب سفرنامه نیز مرحوم تربیت وآقایانی‌که نام بردیم اشتباه‌کرده‌اند زیرا بطوریکه سینه بسینه بنگارنده رسیده و قرینه هم برصحت‌آن موجود است نام این سفرنامه را مرحوم مؤلف‌آن در مقابل‌کتاب «شب‌نامه» کتاب «روزنامه» قرار داده است و این‌صحیح بنظر میرسد .

۳ـ استاد محترم‌آقای ملك‌الشعراء بهار در دوره اخیر روزنامه نوبهاربعدازشهریور ۱۳۲۰ همین سفرنامه را با مقدمه بسیار مختصری تحت‌عنوان **«اسنادمحرمانه‌سیاسی»** چاپ فرموده‌اندکه بعلت تعطیل روزنامه نوبهار ناتمام‌ماند.

۴ـ استاد محترم‌آقای دکتر عباس اقبال‌آشتیانی در سال ۱۳۲۴ ضمن سفری‌که به تبریز می‌کنند درکتابخانه تربیت تبریز یکی از نسخه‌های اصلی همین سفرنامه را می‌بینند وآنرا ازآقای محمدعلی قوسی مدیرکتابخانه مزبور امانت‌گرفته میدهند از روی‌آن یك رونویس برمیدارند ودرمراجعت تهران مقاله راکه درهمین موضوع بقلم‌آقای قوسی‌نامبرده نگاشته شده درمجله **نفیس یادگار** درج می‌کنند .

قطع نظر از اشتباهی‌که مجله یادگار نسبت بنام میرزا فتاح‌خان نموده و اسم او را عبدالفتاح دانسته مقاله‌آقای قوسی درطریق بیان علت تألیف‌کتاب واهمیت و ارزش ادبی و تاریخی‌آن و مقام نویسنده قابل توجه است .

***

این بودآنچه درشماره‌های متعدد روزنامه دماوندتاریخهای مختلف‌بقلم‌این‌نگارنده نوشته شده‌که بازهم خالی از پاره اشتباهات نیست .

۲۱ـ روزنامه نوبهار

دوره جدید بقلم دانشمندگرامی مرحوم میرزا محمد تقی ملك‌الشعراء بهار در صفحه ۲ شماره ۷۴ مورخ ۹آبان‌ماه ۱۳۲۲ ضمن طبع متن‌کتاب سفرنامه مورد بحث‌که متأسفانه بعلت تعطیل روزنامه مزبور نشرتمامی‌کتاب میسرنگردیده تحت‌عنوان «گوشه از تاریخ» و «اسنادسیاسی» ویا «سفارت‌فوق‌العاده ازایران باتریش وفرانسه وانگلستان در۱۲۵۴ هجری درمقدمه چنین مینویسد:

«درعهد پادشاهی‌محمدشاه قاجاردولت ایران بشهرهرات‌که هنوز دردست افغانان‌باقی بود حمله‌کرد .

درعهدفتحعلیشاه میان ایران وانگلستان قراردادی گذشته بودکه‌اگرایران‌بافغانستان

حمله‌کند دولت‌انگلیس بیطرف بماند .

اما دراین حمله دولت مزبور بیطرف نماند وبعدازتفاصیلی‌که درتواریخ موجود است روابط خود را باایران قطع‌کرد وسفیرانگلیس ازایران بیرون رفت وسپس‌دولت بریتانیا به سواحل خلیج حمله‌آورد .

دولت ایـران در این اوقات هیئت سیاسی بـه ریاست حسین‌خان آجودان باشی‌کـه بعدها نظام‌السلطنه[1] لقب‌گرفت و والی فارس شد به ممالك اطریش و فـرانسه و انگلیس فرستاد .

اینك این‌کتاب نسخه منحصر بفردی است از شرح حال هیئت سیاسی مذکور وچون خالی از فوائد عمده تاریخی و سیاسی نیست ما در زیرعنوان «گوشه‌ازتاریخ» برای اطلاع هموطنان نقل می‌کنیم وبعداز خطبه‌کتاب‌آنرا شروع مینمائیم .

ایـن‌کتاب بقلـم **«عبدالفتاح‌گرمرودی»** نـایب سفیر فـوق‌العاده و عضو هیئت دیپلماسی ایران بـه نمسه و فرانسه و انگلستان تحریر شده و به شاه تقدیـم شده است و از جمله اسناد محرمانه بوده است‌که بعدها داخل‌کتابخانه مرحوم لسان‌الملك سپهر شده و از آنجا بتملك ملك‌الشعراء بهار درآمده و اینك در این روزنامه بتدریج نقل میشود . »

۲۲ـ مجله ایران‌آباد

آقای‌محمد زهری درصفحه۷۱شماره ششم‌مجله «ایران‌آباد» مورخ شهریورماه۱۳۳۹ اظهارات جهانگیرمیرزا پسرمرحوم‌عباس‌میرزانایب‌السلطنه‌را در تاریخ خود بنام«تاریخ‌نو» درباره آجودان‌باشی و جـریان مأموریت اوکه از روی بی‌اطلاعی و شاید هم غـرض ورزی بوده نقل‌کرده‌اندکه در اوراق‌گذشته بتفصیل اثبات شدکـه مطالب جهانگیر میرزا صحیح نبوده‌است.

لازم بیادآوری نیست و خوانندگان تا همین مقدار هم دریافته‌اندکه مرحوم‌جهانگیر میرزا در «تاریخ نـو» از روی بقول خودش «خامی و نـدانستگی» و یا غرض ورزی تهمت خامی و «اشتغال به تجارت» بمرحوم‌آجودان‌باشی واردآورده است زیرا بحکایت مندرجات «روضة‌الصفا» و «ناسخ‌التواریخ» و مخصوصاً نوشته‌های سروان هنت انگلیسی و تمام اسناد و مدارکی‌که ازجریان سفارت حسین‌خان‌آجودان‌باشی گفتگومی‌کند مخصوصاً متن«سفرنامه» میرزا فتاح‌خان گـرمرودی نایب هیئت سیاسی مزبورکه در حقیقت گـزارش رسمی عملیات میسیون یا هیئت سیاسی‌آجودان‌باشی بدولت و پادشاه ایران و بایـن جهت سند رسمی است مأموریت‌آجودان‌باشی و هیئت تحت ریاست او منحصر برفتن بانگلستان و مذاکره با دولت انگلیس نبوده بلکه عمده وظیفه و تکلیف او از طرف اولیای دولت و پادشاه ایـران رسالت

۱ــ نظام‌الدوله و نه سلطنة . ف .

و اقدامات سیاسی و دیپلماسی در نزد امپراطور و دولتین اطریش و فرانسه و جلب نظر موافق آن دودولت بزرگ اروپائی بحقوق حقه ایران وفاش ساختن دسایس ومظالم مأمورین دولت انگلیس بوده و برای این مأموریت فرمان و نامه‌های رسمی داشته است و در این مأموریت حسین‌خان آجودان‌باشی و دیپلماتهای ورزیده هیئت او مانند همین میرزافتاح‌خان با موفقیت و توفیق کامل قرین گردیده و نه تنها عقیده و توجه امپراطور مقتدر و صدراعظم معروف و زبردست دولت بزرگ و نیرومند اطریش آنزمان را بمنافع مشروع و حقوق حقه ایران جلب نموده و با تجدید و تشیید مبانی دوستی و اتحاد بین دولت ایران و دولت فرانسه موفق به استخدام و جلب مستشاران و متخصصین نظامی و معلمین و دعوت و تعیین سفیرکبیر فوق‌العاده ازفرانسه گردیده‌اند بلکه بحکایت متن سفرنامه ومندرجات روزنامه‌های آنزمان انگلستان بویژه روزنامه مشهور تایمز لندن با وجود ممانعت و امتناع وزیرخارجه انگلیس ازپذیرش آنها بعنوان سفیررسمی بطورساده مانند مسافرمعمولی واردکشورانگلستان شده و بوسیله ملاقات و مذاکره با نمایندگان مجلس مبعوثان و سیاسیون و رجال بیغرض انگلیس و درج مقالاتی در روزنامه‌های آزادآنجا عاقبت نه تنها وزیرخارجه ستمگر و استعمارطلب و مغرض انگلیس را ناگزیر از ملاقات و مذاکره با هیئت ایرانی نموده بلکه جریان واقعات ایران وکارشکنی‌های مأمورین انگلیس را بصحنه پارلمان یا مجلس‌مبعوثان و مطبوعات انگلستان کشانیده ومسترمك‌نیل وزیرمختار ولردپالمرستان وزیرخارجه‌انگلیس را نه تنها نزد دول و ملل اطریش و فرانسه بلکه پیش ملت و سیاسیون و ارباب مطبوعات انگلیس وداخل انگلستان نیزرسوا ومحکوم ساخته است.

بهترین و بزرگترین دلیل موفقیت تام و تمام این هیئت در وظایف و تکالیفی‌که از طرف دولت ایران محول شده بود و یکمرتبه برای همیشه گفته‌های دروغ و مغرضانه جهانگیر میرزا وگرنت واتسن و **ژنرال سرپرسی سایکس** و حتی‌کنت دوسرسی را تکذیب می‌کند فرمان مورخ ۲۵ شوال ۱۲۵۶ هجری قمری مرحوم محمدشاه قاجار است که بعد از مراجعت هیئت سیاسی فوق‌العاده حسین‌خان آجودان‌باشی از اروپا بعلت موفقیت تمام وکمال آن هیئت و خدمات گرانبهائی‌که حسین‌خان و میرزا فتاح‌خان بدولت و ملت ایران طی جریان این مأموریت انجام داده بوده‌اند بافتخار میرزا فتاح‌خان صادر شده و طبق آن پادشاه ایران بمیرزا فتاح‌خان گرمرودی نایب رئیس اول و یا قائم‌مقام رئیس هیئت فوق‌العاده مزبورکه ذاتاً مستوفی و اهل قلم بوده و نه نظامی درجه و مقام سرتیپی از درجه اول با حمایل سرخ مرحمت فرموده و محققین میدانندکه چنین امتیازی درآنزمان نسبت به یکنفر، باصطلاح اهل قلم وغیرنظامی بی‌اندازه مهم وکم‌نظیربوده است.

متن این فرمان وگراور اصل‌آن درمحل خود بنظر خوانندگان گرامی‌خواهدرسید.

***

چون صحبت ازمجله ایران‌آباد شد چند سطر باید ازاین مجله سخن گفته و باین نقل داستان ازآن خاتمه بدهیم .

درسال ۱۳۳۹ بهزینه سازمان‌برنامه مجله نفیس و مفیدی بمدیری آقای احمد نفیسی شهردار فعلی‌تهران وسردبیری آقای دکترمحمودعنایت منتشرمیشدکه متأسفانه دیرنپائید[1].

دراین مجله ازشماره۴ ببعد (تاشماره ششم) مطالب مختصری درمورد هیئت سیاسی حسین‌خان آجودان باشی بقلم آقای محمد زهری درج و مقداری جزئی هم ازمتن‌سفرنامه آن هیئت نقل گردیده‌که متأسفانه نگارنده شماره ۴ آن مجله را ندیده و نمیداند چه نوشته است .

درپایان مقدمه‌ای‌که آقای‌زهری ضمن شماره۵ مجله مزبور درتاریخ مردادماه۱۳۳۹ مرقوم داشته «ازکسانی‌که علم واطلاعی ازحسین‌خان آجودان‌باشی وعبدالفتاح گرمرودی یا خانواده آنها در دست دارند» تقاضاکرده بودندکه مراتب را بوسیله مجله مزبورباستحضار ایشان برسانند .

نگارنده وناشر این رساله همان وقت‌که ازاین درخواست‌آگاهی یافت شرحی‌تهیه و ارسال داشت یا بدست ایشان نرسید ویا بعلت تعطیل مجله درج نگردید وآن نامه رادرمحل خود دراینجا نقل‌خواهد نمود .

باری آقای زهری درصفحه۵۱ شماره مذکور مجله ایران‌آباد تحت‌عنوان«آجودان‌باشی دراطریش» مختصری ازمتن سفرنامه میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی را نقل ودر مقدمه‌آن چنین مرقوم نموده‌اند :

«همانطورکه درشماره پیش نوید داده بودیم قسمت‌های دیگری ازسفرنامه حسین‌خان آجودان‌باشی را نقل می‌کنیم .

پیش ازاین‌کار مناسب است اطلاعات تازه‌ای‌که درباره آجودان‌باشی ازکتب دیگر بدست‌آورده‌ایم بنظرشما برسانیم . »

دراینجا آقای زهری ازکتاب تاریخ ایران تألیف ژنرال سر پرسی‌سایکس وکتاب ایران تألیف‌کنت دوسرسی نقل نموده ونسبت بترجمه‌کتاب‌کنت دوسرسی نظربادب ذاتی و امانت ادبی ازآقای محمدرضاکمال‌هدایت تشکرنموده‌اند .

نگارنده این سطورچون متن انگلیسی و ترجمه فارسی دو جلد تاریخ ایران تألیف ژنرال سر پرسی‌سایکس ومتن فرانسه‌کتاب‌کنت دوسرسی راکه‌عنوان ونام آن «یك‌سفارت فوق‌العاده‌ـ یا ایران در۱۸۳۰ـ ۱۸۴۰» میباشد دراختیار ودرنظرداردکه ترجمه‌قسمتهای بیشتری مخصوصاً ازکتاب‌کنت دوسرسی‌دراین اوراق‌دربحثی مستقل باختیارمحققین گذاشته ودلائل رد واشتباه‌کاری یا غرض ورزی آنها را نیز آشکار سازد از نقل سطوری‌که آقای زهری درمجله ایران‌آباد ازآن‌دوکتاب آورده‌اند صرف‌نظر نمود وچندسطر دیگر ازانشاء

۱ـ قسمت زیادی ازاین توضیحات در زمانی نوشته شده‌که آقای احمد نفیسی شهردار تهران بوده‌اند و اخیراً هنگام چاپ تجدید نظر و اصلاح بعمل‌آمده است .

ونظریه خودآقای زهری را بشرح زیردرج مینماید .

ایشان می‌نویسند :

«قسمت برگزیده این شماره مطالبی از اقامت‌آجودان‌باشی دراطریش می‌باشد .

از نماینده ایران در این‌کشورتجلیل شایسته‌ای بعمل آمد مخصوصاً مترنیخ‌صدراعظم اطریش آجودان‌باشی رادر حل دشواریهای مأموریت سیاسیش راهنمائی و هدایت می‌کرده است . »

درمقدمه شماره ششم مورخ شهریور ۱۳۳۹ مجله ایران‌آبادکه بازهم‌آقای زهری از صفحه ۷۱ تاصفحه ۷۳مختصری ازمتن‌سفرنامه‌را نقل‌کرده‌اندبغیر ازعبارات تاریخ‌جهانگیر-میرزاکه درصفحات قبل نقل‌شد مطلبی جدید واطلاع خاصی وجود ندارد .

۲۳ـ مجله خواندنی‌ها

دریکی از شماره‌های خود مندرجات مجله ایران‌آباد راکه تحقیق ونوشته واقتباس آقای محمدزهری بوده نقل‌کرده است‌که استخراج آن از قبیل تکرارخواهد بود .

۲۴ـ مجله سپید و سیاه

مدتها پس ازنشرآن‌شماره مجله ایران‌آباد متضمن مطالبی درباره سفرنامه‌آجودان-باشی‌قسمتهائی‌ازهمان‌سفرنامه دریکی‌ازشماره‌های مجله سپید وسیاه منتشرشدکه بعدازتحقیق معلوم گردیدکه‌آنهم بتحقیق و خامه آقای محمدزهری ومرجع مطالعه ایشان نیز علاوه بر خود سفرنامه تنها تاریخ جهانگیرمیرزا بوده و ازاین‌جهت و باوجود اینهمه مطالبی‌که بقلم آمده بتکرار مندرجات این مجله نیازی نیست .

۲۵ـ درفهرست کتابخانه مجلس‌شورای‌ملی

کتب خطی‌فارسی‌تألیف مرحوم‌سعیدنفیسی- جلدششم ازنشریات‌کتابخانه‌مجلس- چاپ تهران سال۱۳۴۴ شمسی صفحه ۲۷۴ شماره ۲۳۱۴ تحت عنوان :

سفرنامه روسیه ـ «شب‌نامه» مطالب زیر نگاشته شده است :

« سفرنامه روسیه ـ شب‌نامه ـ تـألیف **عبدالفتاح** معروف به **میرفتاح** تبریزی این‌کتاب شرح مشاهدات مؤلف‌است‌که درسال۱۲۵۵ قمری‌جزو اعضای سفارتی‌که‌بریاست **حسین‌خان آجودان‌باشی** ازایران به **لندن** رفته‌اند بوده وخود در مقدمه‌گویدکه این کتاب را ازمشاهدات‌خود وازمعلوماتی‌که نواب‌اقبال‌الدوله‌بن‌شمس‌الدوله بن‌سعادتعلی‌خان-بن ابوالمنصورخان نیشابوری ازامرای هندوستان‌که در لندن اقامت داشته است بـاو داده فراهم‌کرده است‌وبنام **«سفرنامه میرفتاح تبریزی»** معروف است . »

در زیرنویس این‌قسمت مرحوم سعیدنفیسی عیناً چنین مرقوم داشته :

«این سفرنامه بطوری که شنیده‌ام ازطرف یکی ازافراد خانواده مؤلف درشرف انتشار است» وسپس ادامه داده ومی‌نویسند :

«درپشت صحیفه اول یکی ازمالکین این‌نسخه این شرح را بااندك اشتباهی درمحل مأموریت اونوشته : هوالفتاح‌العلیم این‌کتاب مستطاب سیاحت‌نامه مرحوم میرفتاح تبریزی راکه در عهد محمدشاه مبرورالبسه‌الله من حلل‌النور با حسین‌خان نظام‌الدوله آجودان‌باشی بسفارت دولت‌بهیه روسیه به پطرزبورغ رفته بودومیرفتاح شرح حالات سیاحت‌خودراکاملاً دراین نامه ثبت ومندرج نموده این بنده **محمدحسین رئیس‌الکتاب** با طیب‌خاطر تقدیم حضور مرحمت ظهور امیرالامراءالعظام ...»

این بودآنچه مرحوم سعیدنفیسی در فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس‌شورای‌ملی درباره کتاب «شب‌نامه» یکی از دو تألیف میرزا فتاح‌خان گرمرودی طی مأموریت اروپا مرقوم داشته وباید اضافه شودکه علاوه براشتباه محمدحسین رئیس‌الکتاب یکی ازمتصرفین نسخه موجود درکتابخانه مجلس شورای ملی نسبت بمحل مأموریت مؤلف که مرحوم‌نفیسی بآن توجه‌کرده خود مرحوم سعیدنفیسی هم دچار دو اشتباه دیگر شده‌اند و سبب توضیحات همان محمدحسین رئیس‌الکتاب وآن دو اشتباه یکی نام مؤلف بوده‌که **میرزا فتاح‌خان گرمرودی** است ونه میرفتاح‌تبریزی ودیگراینکه‌کتاب«شب‌نامه» سفرنامه اصلی گرمرودی نبوده وبلکه یادداشت‌ها و خاطراتی است‌که میرزا فتاح چنانکه در اوراق گذشته نیز اشاره شده براثر مشاهده سفرنامه جیمزفریزر و یا جیمزموریه وتأثرات ناشی از بی‌انصافی یك نویسنده انگلیسی درباره‌ایران بقلم‌آورده والا سفرنامه اصلی‌که مؤلف‌آنرا به «چهارفصل» موسوم ساخته و در خانواده‌ما به «کتاب روزنامه» معروف بوده تألیفی جداگانه است‌که شهرت بسیار دارد وباخط مؤلف‌اینك چاپ ونشر وبعلم وادب ایران عرضه می‌گردد .

۲۶ـ مجله راهنمای کتاب

در مجله راهنمای‌کتاب شماره خردادماه ۱۳۴۷ صفحه ۸۹ عیناً چنین مرقوم رفته است: «دو صفحهٔ اول رساله‌ای [۱] است از عبدالفتاح گرمرودی‌که همراه میرزا[۲] حسین‌خان

۱ـ این رسم‌الخط نوظهور ومن‌درآوردی‌که برخلاف قواعد دستور زبان فارسی است و هیچیك ازاساتید مسلم‌گذشته‌آنرا بکار نبرده‌اند یعنی نوشتن «رساله» باضافه یك «ای» وهمین «است» بجای «رسالهٔ است»کاملاغلط واز اختراعات‌اخیر «باصطلاح مکتب» روزنامه«ایران‌ما» و «مجله سخن» است‌که متأسفانه در این ده‌پانزده سال اخیر در نزد بعضی ازنویسندگان و روزنامه‌نگاران معمول ومتداول شده و آنرا نوعی «نوجوئی !» و «نوپرستی !» و تجدد تلقی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

۲ـ حسین‌خان‌آجودان‌باشی‌چون افسر وسردار وسپاهی‌بوده جلونام‌خود «میرزا» نداشته و معروف به «حسین‌خان» بوده و نه «میرزا حسین‌خان» .

آجودان‌باشی درسال ۱۲۵۵ به مأموریت مهم سیاسی اروپا رفت وسفرنامه‌ای دراحوال‌سفر وشرح مأموریت آجودان‌باشی نوشت‌که **شهرت‌بسیار دارد** وآقای محمدمشیری‌آن‌راطبع کرده‌اند وعن‌قریب نشر می‌شود.[۱]

اتفاقاً نوه‌آن مرحوم‌آقای فتاحی وکیل محترم دادگستری چند سال‌قبل‌آمادگی‌خود را برای طبع سفرنامه ازروی نسخه اصل با الحاق اسناد و مدارك دیگری‌که در اختیـار دارند به دانشگاه تهران اعلام‌کردند و قرار بودکه سفرنامه در سلسله انتشارات دانشگاه طبع بشود،[۲] ولی‌گرفتاریهای ایشان مانع به انجام رسانیدن این نیت شد.

آقای فتاحی ازجمله اسنادی‌که در اختیار دارند اصل رساله‌ای است ازعبدالفتاح در مذمت انگلیسی‌ها واعمال‌آنان در هندوستان مبتنی بر اظهارات یکی از نوابان هندوستان که ازلحاظ تاریخی وسیاسی واجد اهمیت است . عکس دوصفحه از آن رساله راکه آقـای فتاحی به من لطف‌کرده‌اند[۳] برای معرفی رساله ونمودن نمونه خط وطرز انشای‌عبدالفتاح[۴] دراینجا چاپ میشود .»

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

کرده‌اند وحال‌آنکه اینگونه بدعت‌های غلط هیچگونه ارتباطی با تجدد و ترقی‌خواهی نداردو دلیل اطلاع و آگاهی نویسنده از تحول وتکامل علم و دانش معاصر نیست. بعلاوه این طرز نگارش هنگام خواندن وتلفظ انسان رادچار اشکال می‌کند، وخواننده‌باید اول بگوید«رساله» و بعد «ای» حرف ندا وسپس «است» درصورتی‌که «رسالهٔ» نوشتن «باحمزه» ازهمه صحیح‌ترو زیباتر وخواندن‌آنهم ازروی عادت آسانتر است وفضلای مسلمی مانند مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام وحسنعلی‌خان امیرنظام‌گروسی ازمتأخرین همینگونه نوشته‌اند .

موقع تحریر نیز یك‌نویسنده با دقت بسهولت میتواند روی ه آخر همزه را بگذارد و باتکمیل وترقی صنعت چاپ هم‌چنانکه درکتابهای فارسی وعربی چاپ اروپا دیده‌میشودکاملا ممکن است همزه را روی‌حروف سربی بریزند وباین‌ترتیب اشتباهی رخ نمی‌دهد و جاهم‌کمتر می‌گیرد .

۱ـ درمورد این مطلب وهمچنین‌قسمت (۲) و(۳) حرفهای‌گفتنی زیاد است‌که درآخر این توضیحات یادداشت خواهد شد .

۴ـ این‌دوصفحه ازرساله‌که‌کلیشه‌آن درصفحه۹۲ و۹۴ این‌مجله‌ـآنهم پس‌وپیش‌ـ درج گردیده نسخه اصلی همان‌کتاب « شب‌نامه » است‌که مرحوم سعید نفیسی در فهرست کتابخانه مجلس شورای‌ملی نسخه بدل‌آنرا توصیف‌کرده‌اند. نام مؤلف‌هم عبدالفتاح نبوده و میرزا فتاح بوده است .

۲۷ـ در کتاب فراماسونری در ایران

تألیف آقای محمود کتیرائی که طی جریان امسال (۱۳۴۷) بسرمایه کتابخانه اقبال درتهران چاپ ونشرشده در زیرنویس صفحه ۶۳ چنین نوشته‌اند :

«حسین‌خان آجودان‌باشی در۱۲۵۴ قمری ازسوی محمدشاه قاجار رهسپاردربارهای اطریش، فرانسه وانگلیس شدتا ازرفتار بیدادگرانهٔ دولت انگلیس‌برسر هرات وافغانستان گله و دادخواهی‌کند (نگاه شود به تاریخ روابط سیاسی محمود ج۱ و۲) .

وی دراین سفرچهل و یك روز درلندن ماند و درشوال۱۲۵۵ به‌تبریزآمد .

منشی وی‌که نامش میرزا عبدالفتاح [۱] گرمرودی بود داستان این‌سفر را ازآغاز تا انجام نوشته‌که بنام «سفرنامه حسین‌خان‌آجودان‌باشی» خوانده میشود .

این سفرنامه با دیباچه‌ای از محمود محمود در روزنامه پیکان بچاپ رسیده است (همچنین بخشی ازآن درتاریخ روابط سیاسی، محمود ج۲ ص۲۳۲ ـ ۳۰۰ ـ وچندسطری هم درماهنامه یغما سال۲ شماره ۱۱ ص ۱ـ۵۰۰ وچندصفحه‌ای ازآن درماهنامه ایران‌آباد سال ۱۳۳۹ شماره۴ به چاپ رسیده است .

دراین سفرنامه میخوانیم : «... اما فراموش‌خانه فرنگستان اگرچه تا این زمان ازکسانی‌که به‌آن‌جا رفته و اوضاع‌آن را بتمامه‌دیده وتماشاکرده‌اند هرچه استفسار وتحقیق شده است ازتکذیب وتصدیق به‌کلمه‌ای نشده،آن‌قدر میگویندکه اوضاع‌آن‌جاگفتنی نیست . پس دراین‌خصوص هرچه‌گفته ونوشته شود خرق اجماع و خلاف جمهور خواهدشد.»

میرزا[۲]حسین‌خان آجودان‌باشی خواهرزاده میرزا جعفرخان مشیرالدوله است . مادرش ازخانواده قایم‌مقام وپدرش از مقدمهای مراغه است . از باقیات صالحات او قناتی است بنام آجودان باشی.در شیراز» .

۲۸ـ مجله یغما

که بنقل‌آقای‌کتیرائی درشماره۱۱ سال‌دوم چندسطری از سفرنامه رادرج و شرحی نوشته بنظر این بیمقدار نرسیده است .

۲۹ـ در تاریخ روابط ایران‌باعثمانی

تألیف آقای محمود فرهادمعتمد جزو منابع ومدارك‌کتاب از این سفرنامه نیز نامی برده شده است .

۱ـ میرزا فتاح بوده ونه عبدالفتاح .

۲ـ حسین‌خان آجودان‌باشی «میرزا» نبوده‌است .

***

خلاصه، وچنانکه مشهود افتاد نسبت بجریان مأموریت هیئت سفارت کبرای فوق‌العاده حسین‌خان آجودان‌باشی وسفرنامه حرکت و رفت وبرگشت وکارهای روزانه آن هیئت بقلم مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی تاآنجائی که تحقیق آن برای این نگارنده میسر بود در حداقل بیست ونه منبع ایرانی وخارجی مطالبی نوشته شده و قسمت اعظم با تطبیق اسناد و مدارك وحقایق تاریخی دلالت براین داردکه مأموریت آن هیئت قرین کمال توفیق بوده و حسین‌خان وهمکاران او با نهایت درجه شرافتمندی وافتخار وظایف خود را نسبت بدولت و کشورخویش ازروی صداقت وصمیمیت وبه نیکوئی انجام داده‌اند وسفرنامه آنها تألیف‌میرزا فتاح‌خان گرمرودی ازحیث روانی، سادگی، سلاست یکی ازبهترین آثار عصر محمدشاه بوده و بهترین قضاوتی که نسبت باین اثر تاریخی شده در مجله یادگار وکتاب هشت جلدی تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم بقلم مرحومان دکتر عباس اقبال آشتیانی و محمود محمود بوده است. وهمین مقدارهم بسیار زیاداست چه تا امروز دردورد هیچ هیئت سیاسی اعزامی ایرانی وسفرنامه‌آن اینهمه مطلب نوشته و ازطرف محققین اینگونه بررسی‌و قضاوت نشده است .

پس بدلالت اینهمه گفتگو، حدیث و خبر هیئت سفارت کبرای فوق‌العاده حسین‌خان آجودان‌باشی درتاریخ دوقرن اخیرایران پاکترین، شرافتمندترین وشجاع‌ترین هیئتی‌بوده که باصطلاح معروف همه «پاك رفتند وپاك آمدند» وبا مشاهده زرق وبرق تمدن جدید اروپا وقدرت و وعده‌های فریبنده انگلستان «مرعوب و مجذوب» نشدند و باتوجه باینکه از بدو سلطنت قاجاریه ببعد هر مأموری که ازطرف دولت ایران بفرانسه و انگلستان و بطورکلی باروپا اعزام‌شده داخل‌سازمانهای مرموزفراماسونری شده وزنجیر بندگی‌وطوق جاسوسی‌و مزدوری‌اجانب‌را بگردن گرفته‌اند وتنها وواقعاً کسانی که بغلامی‌وبندگی‌بیگانه‌تن‌ندادند فقط وهمین حسین‌خان راعضای هیئت سفارت اوبودند باجرئت واز روی علم‌الیقین شرعی‌میتوان گفت که این هیئت ازحیث شرافت، شهامت ومهارت‌درانجام وظیفه‌ملی دربین تمام‌هیئت‌های سیاسی ایران واقعاً بی‌نظیر وبی‌مانند بوده وسفرنامه آنهم بقلم میرزا فتاح‌خان گرمرودی از ازجهات عدیده بحقیقت بی‌نظیر است و در این‌باره طی سطور و مباحث دیگر بازهم گفتگو خواهد شد .

ف. ف.

همراهان هیئت سفارت کبرای فوق‌العاده
حسین‌خان آجودان باشی

طبق نوشته تاریخ روضة‌الصفاء عبارت بوده‌انداز:

۱ـ خود حسین‌خان.

۲ـ میرزا فتاح‌خان گرمرودی معاون یا نایب اول .

۳ـ محمد رضا بیك یاور.

۴ـ محمد حسن‌خان برادرزاده آجودان‌باشی .

ونیز بقرار اظهار روضة‌الصفاء حسین‌خان آجـودان‌باشی همشیره زاده میرزاجعفر-خان مهندس‌باشی بوده میرزا جعفرخان در موقع ورود آجودان‌باشی باسلامبول سفیرکبیر دولت ایران در دربار عثمانی بود .

وبقرار نوشته مرحوم‌محمودمحمود درجلد دوم‌تاریخ روابط سیاسی‌ایران وانگلیس در قرن نوزدهم میلادی همراهان اوعلاوه بر اشخاص فوق :

۱ـ فرج‌اله‌بیك که آجودان باشی اورا از وین بعنوان پیك سیاسی بایران فرستاد که‌رفته ونامه وپیغام‌برده وبرگشته است .

۲ـ عبدالرحیم‌بیك (که یاور فوج‌شقاقی و برادرزاده میرزافتاح خان بود).

۳ـطبیب انگلیسی که‌نامش برده نشده وگویا گوردون Gordon بوده است.

۴ـ مسیو جبرئیل ترجمان اول ،

محمدرضا بیك یاورهم که‌بقرار متن سفرنامه روز شرفیابی بحضور امپراطور اطریش حاضربوده بعد از میرزا فتاح‌خان عضو برجسته هیئت بوده است .)

۵ـ دونفر نوکر .

و از اینکه جبرئیل را ترجمان اول می‌نویسد معلوم میشود که هیئت سفارت ترجمان دوم وسوم هم‌داشته ولازم‌هم بودکه بزبانهای آلمانی (اطـریش) فـرانسه وانگلیس مترجـم داشته باشند ونیز از کلمه دونفرنوکرکه آجودان‌باشی با خود از فرانسه برداشته وبلندن برده ظاهر دراین است که‌عدای از اعضای سفارت با جمعی‌نوکر درپاریس مانده‌اند.

پس طبق این دومتن‌تاریخی هیئت سیاسی فوق‌العاده آجودان‌باشی در سفارت‌بممالك اطریش ـ فرانسه و انگلستان اجمالا ودر نظر اول عبارت میشوند از:

۱ـ خود حسین خان‌آجودان باشی .
۲ـ میرزا فتاح گرمرودی معاون اول و نویسنده سفرنامه و شب‌نامه .
۳ـ محمدرضا بیك یاور .
۴ـ محمد حسن‌خان برادرزاده آجودان باشی .
۵ـ عبدالرحیم‌بیك یاور فوج ششم‌شقاقی و برادرزاده میرزا فتاح‌خان .
۶ـ مسیوجبرئیل ترجمان اول.
۷ـ طبیب انگلیس.
۸ـ فرج‌اله بیك پیك سیاسی .
۹ـ یك‌نفر نوکر .
۱۰ـ « « « دیگر .

وچون رویه وعادت در زمان عباس‌میرزانایب‌السلطنه و محمدشاه وحتی‌ناصرالدین‌شاه این‌بوده‌که در رکاب پادشاه‌و ولیعهد وشاهزاده‌های‌درجـه‌اول وهیئت‌های سیاسی‌مهم همواره علاوه بر اطبای خارجی که درآن‌زمان گویـا بیشتر انگلیسی و قلیلی فـرانسوی وارمنی بوده‌اند همواره پزشکهائی‌از خودایرانیان نیز همراه میشده‌اندکه ضمن ممارست وآموختن طب اروپائی وطرزمعالجات جدیدکارها وداروهای طبیب‌های خارجی‌راکه هنوزکاملا طرف اعتمادنبودند بفهمی‌نفهمی بازرسی وتفتیش‌کنند پس‌بغیرازطبیب انگلیسی‌که نام اوبرده‌نشده و در استخدام دولت ایران وهمراه هیئت آجودان باشی در سفارت اروپا بوده تقریباً بطور قطع‌ویقین میبایستی یك یا دونفر پزشك ایرانی هم در معیت هیئت این سفارت بوده‌باشند و بدلائل عدیده حداقل یکی از این دویا چند نفر طبیب باید حاجی بابا معروف بحکیم‌باشی باشد و این جاحی‌بابا چنانکه خواهیم‌گفت یکی از دونفر محصلی بوده‌که بابنکار مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه ومیرزاعیسی‌فراهانی معروف به میرزا بـزرگ قائـم‌مقام درسال ۱۲۲۶ هجری قمری از تبریز برای تحصیل طب بانگلستان اعـزام شده و در سال ۱۲۳۵ پس ازتکمیل‌رشته طب بایران برگشته وپزشك‌مخصوص‌شخص‌مرحوم عباس‌میرزانایب‌السلطنه شده ولقب «حکیم باشی» گرفته وهمیشه در رکاب نایب‌السلطنه مرحوم بوده وبحکایت‌متون تاریخ مخصوصاً تاریخ نو یا تاریخ جهانگیری تألیف جهانگیر میرزا متأسفانه مـوقع شدت

مرض مـرحوم عباس‌میرزا در مشهد بعنوان مرخصی بـه تبریز رفته بوده و زمـان رحلت نایب‌السلطنه در بالین او حضور نداشته و پس از وفات عباس‌میرزا وفتحعلی شاه هنگامی‌که محمد شاه‌قاجار به تبریز میرسد حاجی بابا حکیم‌باشی‌را باز بعنوان طبیب مخصوص‌بهمراه خود بتهران میاورد در اردوی سلطانی‌بوده وهنگامی‌که حسین‌خان آجودان باشی بسفارت فوق‌العاده در دربارهای اطریش، فرانسه و انگلستان مأمور میشود چون حاجی‌بابا حکیم‌باشی درآنزمان طبیبی حاذق بوده و انگلیسی خوب میدانسته وقریب شش‌سال در انگلستان تحصیل‌کرده و درمجامع ومحافل لندن آشنائی داشته اوهم بعنوان پزشك مخصوص‌و مشاور سفارت همراه حسین‌خان آجودان بـاشی مأمور میشود و در این‌گفته هرچند سندکتبی از از تاریخهای زمان قاجاریه دردست نیست ولی شکی‌نمیتوان داشت‌که حاجی‌بابا حکیم‌باشی عضو سفارت آجودان‌باشی بوده است . وعاقبت‌کار حاجی‌بابا افشارکه در ایران بمیرزابابا حکیم‌باشی شهرت داشته طبق نوشته مؤلف مرآت‌البلدان ناصری دراواخرعمر پزشك معالج محمدشاه بوده این شده‌که در ماه شعبان ۱۲۵۸ در تهران وفات یافته واین است عین‌خبر مرآت‌البلدان‌که بسال ۱۲۹۴ در تهران طبع‌شده از صفحه ۵۸۰ جلد اول نقل میشود :

«میرزا بابای حکیم باشی آذربایجانی که در فرنگستان تحصیل نمود و در این‌اوان مشغول معالجه نقرس پادشاه بود در ماه شعبان هزارودویست وپنجاه‌وهشت فوت‌شد وپس از فوت اومابین اطباء درمعالجه مباینت و مخالفت افتاد و مرض نقرس پادشاه اشتداد یافت».

پس تعداد افراد هیئت سیاسی سفارت آجودان باشی از اینقرار بنظر میرسد :

۱ـ خود حسین‌خان‌آجودان باشی .

۲ـ میرزا فتاح خان‌گرمرودی نویسنده سفر نامه معاون اول .

۳ـ محمدرضا بیك یاور .

۴ـ محمد حسن‌خان برادر زاده آجودان‌باشی.

۵ـ عبدالرحیم بیك یاور فوج ششم شقاقی برادرزاده‌میرزافتاح‌خان .

۶ـ طبیب انگلیسی‌که‌نامش برده نشده و در استخدام دولت ایران بوده .

۷ـ حاجی‌بابا حکیم باشی نخستین محصل‌ایرانی زمان قاجاریه در اروپا (۱)

۸ـ مسیو جبرئیل ترجمان اول

۹ـ فرج‌اله بیك قاصد یا پیك سیاسی

۱ـ نسبت بهمراه‌بودن حاجی‌بابا افشارویا چنانکه‌درایران‌شهرت‌داشته میرزابابا‌حکیم‌باشی باهیئت سفارت حسین‌خان‌آجودان باشی یقین‌قطعی و سندتاریخی دردست نیست و بجهات عدیده از جمله زبان دانی وآگاهی او از وضع انگلستان باحتمال‌زیاد تصور میرود که دولت اوراهم باحسین‌خان فرستاده باشد .

۱۰ـ یك‌نفر نوکر .
۱۱ـ « « « دیگر .

از طرفی‌بقرار داستانهائی‌که درآذربایجان، تبریز و گرمرود، ولایت وقریه‌کسلان وخانواده ما ازقدیم شهرت‌داشته وسینه بسینه‌رسیده‌حسین‌خان‌آجودان باشی ومیرزافتاح‌خان موقع مسافرت باروپا بدستور پادشاه و دولت ایران و بتقلید ازابتکارات مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه تعدادی ازجوانان مستعد ایرانی راکه حداقل پنج‌نفرگفته شده برای تحصیل درکشور فرانسه همراه برده‌اند که نام دونفر ازآنها محمدحسن‌خان برادرزاده‌آجودان‌ـ باشی و عبدالرحیم‌بیك یاور برادر زاده میرزا فتاح‌خان در تواریخ درج شده و معلوم است ویکی دیگر عزیزخان برادرزاده دیگر میرزا فتاح خان بوده‌که داستان جدائی‌داردوضمن شرح حال میرزا فتاح خان مذکور شده.

بـدین ترتیب افراد هیئت سفارت فـوق‌العاده آجـودان باشی بقـرار تفصیل آتی بوده است :

۱ـ خود حسین‌خان آجودان‌باشی .
۲ـ میرزا فتاح خان گرمرودی .
۳ـ محمد رضابیك یاور .
۴ـ محمدحسن‌خان برادرزاده آجودان باشی- برای تحصیل .
۵ـ عبدالرحیم بیك یاور برادر زاده‌میرزا فتاح‌خان « «
۶ـ عزیزخان یا میرزاعزیز « « دیگر میرزا فتاح‌خان برای تحصیل.
۷ـ طبیب انگلیسی .
۸ـ مسیو جبرئیل‌ترجمان اول.
۹ـ حاجی بابا افشار حکیم‌باشی ـ ترجمان دوم ومشاور.
۱۰ـ فرج‌اله‌بیك قاصد یا پیك‌سیاسی هیئت.
۱۱ـ یکنفر محصل دیگر.
۱۲ـ « « « دیگر .
۱۳ـ « نوکر .
۱۴ـ « نوکردیگر .

در مورد محصلین اعزامی ایران باروپا زمان قاجاریه قبل ازناصرالدین‌شاه‌متأسفانه مورخین ایرانـی اطلاعات کافی نداده‌اند و هر خبری‌که امـروز در دست داریم از منابع خارجی است و این اندازه‌معلومات ناقص راهم بهرحال مدیون تحقیقات فاضلانه وزحمات دانشمند فقید مرحوم دکتر عباس اقبال آشتیانی و فاضل محترم سید محمد محیط طباطبائی و مختصری نیزدوره‌های مجله ارمغان‌هستیم‌که درمجله نفیس‌یادگار وشماره‌های‌قدیم روزنامه

شفق سرخ درج‌شده و در موقع خود یا رساله وتحقیقات دیگر بتفصیل ازآن سخن خواهد رفت و داستان بی‌اندازه مختصر و اجمالی آن این است که قبل ازتعیین و اعزام هیئت مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی بسفارت فوق‌العاده اروپا علاوه بر عدهٔ صنعت‌گر و هنرور که از طرف مرحوم عباس میرزا برای آموختن آهنگری وفن چاپ بروسیه رفته و نخستین چاپخانه را به‌تبریز آورده‌اند .

بازبابتکار مرحوم عباس میرزا نـایب‌السلطنه ومیرزا عیسی فراهانی میرزا بـزرگ قائم مقام در سال ۱۲۲۶ هجری قمری دونفر محصل ازجوانان با استعدادآذربایجان‌یکی بنام میرزا کاظم پسر نقاش باشی نایب‌السلطنه دیگری باسم حاجی بابا افشار پسر یکی از افسران نایب‌السلطنه هنگام بازگشت سرهارفورد جوس Sir Harford Jones وزیر مختار انگلیس همراه اوبرای تحصیل‌بلندن اعزام‌شدند، متأسفانه میرزارضا بعد ازچندی در لندن وفات یافت و حاجی بابا برای او سنگ قبر و کتیبه مناسبی تهیه و در مزارش نصب کردو سپس بتحصیلات خود ادامه داد و به دسته دوم از محصلین اعزامی‌دولت ایران بلندن که بر اثر خیانت میجردارسی تاد وخیانت وکارشکنی جیمز موریه در لندن سرگـردان و بی خرجی مانده بودند راهنمائیهاوکمك های‌زیادی‌نمود وبعد ازچندسال و اکمال‌تحصیلات خود در رشته پزشکی بایران برگشته طبیب مخصوص عباس‌میرزا نایب‌السلطنه شده و بالقب حکیم باشی در دربار ایران مشغول‌خدمت‌گردید .

این حاجی بابای حکیم باشی هم بجای خود داستان مفصلی‌دارد وآن‌مربوط میشود بکتاب معروف « حاجی‌بابا » تألیف یـا منسوب به جیمزموریه انگلیسی‌کـه شاید بیشتر خوانندگان استحضار داشته باشند و اگر فرصتی بدست‌آیـد حقیقت‌واقعات راجع بکتاب حاجی بابای جیمز موریه را تا آن حدی‌که اسنادو منابع موجود و اطلاعات این بیمقدار اجازه بدهـد برای آگـاهی دانش پژوهان جوان و نسل معاصـر وآینده ایـران معروض خواهد داشت .

دسته دوم از محصلین اعزامی ایران‌که در سال ۱۲۳۰ هجری قمری باز بدستور مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه و تشویق میرزابزرگ قائم‌مقام برای تحصیل علوم وصنایع بانگلستان اعزام‌شدند پنج نفر بودند بشرح اسامی ذیل :

۱ـ میرزا سید جعفر پسر میرزا تقی وزیر تبریز ـ برای تحصیل رشته مهندسی .

۲ـ میرزا محمدصالح شیرازی‌کازرونی ولد حاجی قربان خان برای تحصیل‌السنه و حکمت طبیعی‌وتاریخ .

۳ـ میرزا محمد جعفر برای آموختن طب و شیمی.

۴ـ میرزا رضا سلطان (سروان) توپخانه برای تکمیل رشته توپخانه.


صورت قبله‌الاکرم باشی نواب شاهزاده اعظم عباس میرزا ولیعهد
MIRZA BABA

۵ـ استاد محمد علی چخماق ساز شاگرد یا کارآموز جبه یا جباخانه یعنی قورخانه تبریز برای یادگرفتن وتکمیل آهنگری وکلید سازی وچخماق سازی‌و امور مشابه متأسفانه از سوء اقبال ایرانیان مرحوم عباس میرزا بواسطه زود باوری وحسن‌نیت وشرافت فطری واعتماد بیموردی‌که داشت‌سرپرستی این‌پنج نفر جوان‌محصل بااستعداد ولایق‌ایرانی رابعهده یکنفرمرد بدخواه‌وخیانت پیشه‌وشارلاتان وبایدازروی نهایت درجه‌وجدان‌وبیغرضی گفت‌کلاه بردار و ماجراجوی انگلیسی بنام میجردارسی‌تاد Major Darcy Todd واگذار و هزینه مسافرت و اقامت و تحصیل یکساله آنهاراهم نقداً با پول طلای باجاقلو قبلا به‌دارسی‌تاد پرداخت نمود .

ولی این آقای دارسی‌تاد با سوء استفاده از اعتماداولیای دولت ایران وعباس‌میرزا نایب‌السلطنه و بمنظور بجیب زدن وخوردن مخارج وحقوق محصلین ایرانی با این پنج نفر جوان با استعدادولایق ایرانی در عرض‌راه وپس از ورود بانگلستان آن‌چنان‌رفتارظالمانه وخیانت کارانه نمودکه تاریخ روابطانسانها وبین‌ملل و افراد کمتر نظیر آنرا بخاطردارد بااین یك تفاوت بسیارجزئی که برخی از سرپرست‌های ایرانی محصلین اعزامی دولت در این‌پنجاه سال اخیر در طرز اداره و مراقبت از فرزندان آب و خاك خویش نه تنها عیناً از سلف خود آقای‌دارسی‌تاد تقلید نمودند بلکه بجهات عدیده ازوی پیشی گرفتند.

باری چنانکه در رساله‌دیگرنیز بقلم‌این بیمقدار بطور تفصیل ذکرشده میجردارسی‌تاد سرپرست‌و امین کارهای این‌پنج نفر محصل اعزامی ایران از طرف مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه در بین‌راه بجوانان پاك ایرانی بسیار سخت‌گرفت و پس از رسیدن بلندن هم نه تنها هزینه اقامت و مخارج تحصیل‌آنهاراکه قبلا بپول طلا از دولت ایران دریافت‌داشته بود یکمرتبه بالاکشیدوآن نوجوانان پاك‌سرشت را بقول عوام در ولایت‌غربت بامیدخدارها کردبلکه باانواع‌کارشکنی وخرابکاری ازدسترسی وورودآنان‌بمدارس‌عالیه‌انگلستان‌ممانعت نمودو اگرراهنمائی‌هاوکمك‌های فکری میرزاحاجی‌بابای‌افشارمذکور ومساعدتهاومهربانی‌های‌بعضی‌ازرجال‌نجیب‌وایراندوست انگلیس مانند سرکوراوزلی Sir Gore Auseley که همیشه بحمایت‌از حقوق حقه و منافع مشروع ایران برخاسته و نزد ایرانیان خاطره نیکوئی‌دارد . درمیان‌نمیبود شایدآن پنج‌تن‌جوان مستعد ایرانی‌هرگز موفق‌نمیشدند درسی بخوانند وچیزی یاد بگیرند .

ولی با تمام این خیانت‌ها و سوء رفتار میجردارسی‌تاد وکارشکنی و اخلال‌گری‌های کسانی چون جیمز موریه این‌پنج جوان ایرانی با هزاران مشقت‌و وتحمل سختی و بعداز



میرزا محمد صالح شیرازی

ماهها معطلی و سرگردانی موفق شدند هر یك بجائی راه یابند و از خرمن دانش و علوم اروپا خوشه‌هائی برچینند و چنانکه‌خواهیم گفت بکشورخودبرگشته ومنشاء ومصدر خدمات عمده گردند .

واین‌دارسی‌تاد ـ که باید با کنوکس دارسی استرالیائی گیرنده امتیاز نفت جنوب ایران اشتباه نشود ـ افسر ماجراجو و فرد مرموز انگلیسی بوده‌که بـا عنوان و درجـه سرگردی بنام میجر دارسی‌تاد در افواج جدید ولشکرهای نوین آذربایجان بخدمت دولت ایران‌داخل‌شده وبا چرب زبانی، شارلاتانی‌و خوش خدمتی دروغین نظرمرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه را بخود جلب‌کرده تابدانجائی‌که از طرف دولت ایران‌لقب با افتخار«خانی» ودرجه سرهنگی گرفته وبه«قولونل‌ـخان» شهرت یافته تا بـالاخره ازطرف مرحوم عباس‌ـمیرزا بسر پرستی و هدایت محصلین اعزامی بلندن انتخاب شده و اوراق سفرنامـه میرزا صالح‌شیرازی مشحون‌است ازشکایت و نفرین‌از بدرفتاری‌و سوء اخلاق قولونل‌خان ودزدیها وخیانت‌های اونسبت بحقوق و مخارج اقامت و هزینه تحصیل پنج نفر جوان محصل ایرانی اما طرز تحصیل ووضعیت این پنج نفر که دسته دوم محصلین اعزامی دولت ایران بوده‌اند بعداز مراجعت‌بایران بدین‌قرار بوده‌است‌که با تمام خیانت‌کاری وبدرفتاری سرپرست‌آنها دارسی‌تاد و کارشکنی کسانی چون جیمز موریه بالاخره بطوریکه میرزاصالح شیرازی نیز درسفر نامه خود نوشته‌است بعد از ماهها سرگـردانی و بلاتکلیفی درکوچه‌ها و حومه‌های لندن با راهنمائی‌های حاجی میرزا بابای افشار و چند تن انگلیسی نجیب‌زاده هـریك از آنها موفق میشوند تحصیلاتی‌کرده و چیزهای تازه یاد بگیرند میرزا صالح زبان ، فلسفه ، روزنامه‌نگاری ، حروف چینی و صنعت چـاپ وبرخی حرفه‌های دیگـر می‌آموزد و ضمن آشنائی‌ها ورفت‌وآمد بمجامع ومحافل لندن داخل در لژفراماسونری هم میشودکه از این حیث بایدگفت میرزا محمد صالح شیرازی نخستین فرد ایرانی است‌که در دو قـرن اخیر عضورسمی فرقه سری‌فراماسونری سیاسی گردید و بعد از مراجعت بایران چنانکه درمتون تاریخ نیز دیده میشود با تشویق عباس‌میرزا در تبریز چاپخانه سربی‌دائر کرده ویك‌یادو شماره‌هم روزنامـه منتشر کرده‌است. کـه ازاین‌جهت نیز میتوان‌گفت‌کـه روزنامه میرزا صالح شیرازی در تهران نخستین نشریه‌بمعنی روزنامه بزبان فارسی در تاریخ ایران‌بوده که حتی یك‌نسخه هم ازآن درداخل ایران باقی‌نمانده‌وشاید فقط یك یا دونسخه دربریتیش میوزیوم یا کتابخانه موزه بریتانیا درلندن محفوظ شده بـاشد .

والبته‌لازم بیادآوری‌است‌که طبق‌اسناد ومدارك‌موجود درزمان‌سلطنت سلسله‌صفویه‌بویژه هنگام پادشاهی شاه‌عباس‌کبیرهیئت‌های مذهبی‌مسیحی‌مقیم‌اصفهان بنام هیئت‌ها یا میسیونهای کار مه‌لیت Mission Carmélite وکاپوسن Capucins درجلفای اصفهان‌چاپخانه کوچك سربی دائر و چیزی شبیه روزنامه یا یادداشتهای روزانه چاپ‌می‌کرده‌اندکه بعدها

برهم خورده و مطبعه‌هم ازبین رفته و باینگونه خاطرات و یادداشتها وگزارشهای روزانه البته نمیتوان روزنامه بمعنی نشریه منظم ادواری نام گـذاشت واز اینقرار روزنامه میرزا صالح شیرازی بطور مسلم نخستین روزنامه بزبان فارسی بوده که‌متأسفانه دوام نیافته است وسالها بعد ازآن در زمان سلطنت مرحوم ناصرالدین‌شاه اولین روزنامه منظم رسمی بزبان فارسی طی‌سالهای ۱۲۷۶ ببعد «روزنامه‌وقایع اتفاقیه» تأسیس گردیده‌که مدتی انتشاریافته وسپس بنام «روزنامه دولت علیه ایران» تغییر یافته و بعد روزنامه «اطلاع» شده است .

یکی دیگر ازمحصلین مذکور میرزا سید جعفر تبریزی بوده‌که درلندن رشته‌مهندسی خوانده و پس ازمراجعت بایران‌بافرمان دولتی «مهندس‌باشی» شده‌و بعدها لقب مشیرالدوله یافته و بمقامات عالیه دولتی مانند وزیر مختاری و سفارت ایران در دربار دولت عثمانی‌و وزارت وریاست مجلس شورای دولتی نایل گردیده است.

میرزا محمد علی چخماق ساز هنگام‌اقامت وتحصیل درلندن عاشق یك‌دخترانگلیسی شده و با آن دخترازدواج کرده و این شخص در تاریخ دویست ساله اخیر ایـران نخستین جوان‌محصل‌ایرانی بوده‌که قبل‌ازهمه دراروپایکدخترمسیحی‌اروپائی‌را بزوجیت گرفته‌است.

میرزا محمد جعفر دیگرهم طب خوانده وپزشك‌شده و پس ازبرگشت بایران‌بطبابت که آنزمان حکیم و حکیمی می‌گفته‌اند مشغول گردیده و از میرزا رضا سلطان یـاسروان توپخانه بعد از مراجعت بایـران نام و نشانی بجانمانده وبخلاصه دونفـر آخری شهرت چندان نیافته‌اند .

این پنج نفر باضافه زوجه انگلیسی استاد محمدعلی چخماق‌ساز و میرزا حاجی بابا افشار طبیب (حکیم باشی) پس از پنج سال تحصیل درلندن(میرزا حاجی‌بابا بعد ازنه‌سال) در جریان سال ۱۲۳۵ هجری‌قمری صحیح و سالم بایران مراجعت‌کرده‌اند .

بااین سابقه جای شبهه نیست‌که هنگام عزیمت هیئت سیاسی سفارت فوق‌العاده‌حسین‌خان آجودان باشی دولت ایران باز در صدد اعزام محصل باروپا برآمده باشدبویژه‌آنکه سرپرست و راهنمایان دلسوز ، لایق و کار آگاهی مثل حسین‌خان آجودان‌باشی ومیرزا فتاح‌خان و محمدرضا بیك درمقام سفری نسبةً طولانی و باوسائل و اعتبارات کافی باروپا بوده‌اند و از اینروی مسلم است‌که درسال ۱۲۵۴ هجری قمری برای بارسوم حداقل پنج نفر وشاید بیشتر از طرف‌دولت ایران بسرپرستی‌و معیت‌آجودان‌باشی محصل باروپافرستاده شده‌که‌نام سه‌نفر ازآنها باسامی محمدحسن‌خان برادرزاده‌آجودان‌باشی ومیرزاعبدالرحیم‌بیك‌یاور و عزیزخان برادرزاده‌های میرزا فتاح‌خان برنگارنده معلوم و مسلم است .

در مورد انتخاب و تعیین‌کشوری‌کـه محصلین دسته سوم و مـا بعدها میبایستی درس

بخوانند تجربه تلخ سوء رفتار و خیانت کلنل دارسی‌تاد و اخلال‌گریهای جیمزموریه و ومرارتها وسختی‌ها وسرگردانیهائی‌که پنج نفر جوان ایرانی‌درلندن دیدند وهمه‌باجزئیات در سفرنامه میرزا صالح شیرازی درج‌شده و باستحضار اولیای دولت ایران رسید از سوئی وکارشکنی وبدعهدی مأمورین‌سیاسی‌انگلیس درایران مانندمسترمکنایل وزیرمختارانگلیس در ایران و ضدیت‌هاو مخالفت‌هائی‌که در ماجرای‌لشکرکشی دولت ایران بافغانستان و محاصره هرات بوسیله محمدشاه قاجار از طرف‌انگلیس‌هابظهور رسیدوبدستورمسترمکنایل کلیه افسران و معلمین انگلیسی که در خدمت دولت ایران بودند بغیر شخصی بنام لنزی افسر توپخانه بی‌جهت دست ازکارکشیده وبانگلستان‌رفتند و ضدیت انگلیسها تابجائی رسید که به‌بنادر ایران‌قشون‌کشیده وجزیره خارك‌را متصرف‌شدند دولت وملت‌ایران نسبت‌بحسن‌نیت ومقاصد انگلیس کاملا مشکوك‌گردیده و با قطع امید ازجانب انگلیسها ازتاریخ واقعه محاصره هرات و بدرفتاری و خشونت وعهدشکنی مسترمکنایل ولرد پالمرستون درطی‌بیش از یکصد سال از اعزام‌محصلین‌و جوانان ایرانی برای‌کسب علم‌و دانش و صنعت بانگلستان منصرف گردیده و بتجربه دانستندکه دولتهای همجوار مانند روسیه تزاری و امپراطوری مستعمراتی انگلیس خالی ازشائبه و مقاصد استعماری نیستند ودر جلو ترقی علم‌و صنعت‌این کشورمانع‌اساسی بوده وباین جهت نخواهندگذاشت‌که نوجوانان ایرانی آزادانه بآنگونه دانش و فرهنگی که لازمه بی نیازی و استقلال و آزادی واقعی این کشور است دسترسی یابند .

این‌بودکه سیل محصلین ایرانی بسوی کشور نسبةً بیطرف و غیرهمجوارکه فرانسه باشد سرازیرشد ونخستین دسته‌آن‌ها را بفرانسه‌که سومین دسته از محصلین اعزامی باروپا وباحتمال قریب به یقین پنج نفربودند درسال ۱۲۵۴ هجری‌قمری حسین‌خان‌آجودان‌باشی همراه برد .

بطور جمله معترضه و باختصارگفته شودکه چهارمین دسته محصلین اعزامی دولت ایران باروپا و دومین دسته بفرانسه که عده‌زیاد وبیش از ۴۲ نفر بودند در زمان سلطنت مرحوم ناصرالدین‌شاه بسرپرستی مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی وزیر مختار و ایلچی کبیر در نزد دول فرانسه و انگلستان و ایتالیا فرستاده شده‌اندکه نام و مشخصات آنها معلوم و طرز تحصیل و عاقبت کارشان در ستون تاریخ و مطبوعات و اسناد دولتی مضبوط است .

با ذکر این سوابق نسبةً مفصل‌که خالی از فی‌الجمله فایدت تاریخی هم نبود همراهان حسین‌خان آجودان‌باشی در سفارت اروپا علاوه برمیرزا فتاح خان گرمرودی محمدرضابیك‌یاور ومحمدحسن‌خان برادرزاده‌اش و عبدالرحیم بیك‌یاور و طبیب‌انگلیسی ، مسیو جبرئیل ترجمان اول و حاجی میرزا بابا افشار حکیم‌باشی مشاور و ترجمان دوم و فرج‌الله‌بیك قاصد یاپیك سیاسی ویکنفرترجمان یامترجم‌سوم ودونفر محصل‌دیگرکه نامشان



جناب مستطاب اجل اکرم افخم امیر نظام پیکار روکار گذار کل مملکت آذربایجان

روشن نیست و دونفر نوکر و آشپز یعنی جمعاً هفده هیجده نفر بملت آنکه در آن عصر و زمانه مسافرتها فقط با اسب‌وقاطر و چهار پایان انجام میشد ولازمه مسافرت چنان هیئت سیاسی فوق‌العاده مهمی داشتن وسائل ولوازم زیاد، ازآذوقه و اسباب سفر و مستخدم وعمله و نوکر مانند آبدار و آبدارباشی و آشپز و مهتر و ساربان یا کاروانچی و محافظین و سربازان مسلح بقدر کافی بوده جای تردید نیست که عدهٔ همراهان هیئت سیاسی حسین‌خان آجودان باشی که میبایستی مقدارزیادی راه‌را از طریق زمینی ومناطق ناامن و پرآشوب عشایرنشین شمال غربی ایران و شمال شرقی مملکت عثمانی (ترکیه حالیه) عبور نمایند و این جمله مستلزم داشتن‌کارمند وکارگر ومستخدم وسربازان ومستحفظین مسلح‌بوده میبایستی خیلی زیاد بوده باشد و بهمین‌جهت هم با وجود همراه برداشتن پول‌نقد ، طلا و نقره و اعتبارات بسیار وپیش‌بینی‌های فراوان بواسطه‌کثرت عده هیئت سفارت وطول‌مدت مسافرت ومخارج سنگین وافراط‌کاری عمدی‌هیئت درصرف‌هزینه وبذل‌مال، پول وذخیره هیئت‌سفارت درجریان مسافرت بپایان میرسد تا بدان‌جائی‌که درلندن محتاج استقراض از اقبال‌الدوله هندو میشوند .

بنابراین توضیحات‌تعداد عده وهمراهان حسین‌خان‌آجودان‌باشی درمأموریت‌سفارت باروپا زیاد وباحتمال بسیار بیش‌از چهل‌نفربوده و این‌مطلب‌هم در روابط سیاسی‌بین‌الدول آن‌زمان سابقه داشته چنانکه هیئت اعزامی بریاست خسرومیرزا برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف بدربار روسیه تزاری غیرازکسانی‌که‌نامشان بصراحت ذکرشده بیش‌ازچهل‌نفر بوده واگرحافظه خطانکند هیئتی در زمان یکی از پادشاهان ایران بدربار پادشاه عثمانی فرستاده‌شده‌که علاوه برسفیرکبیر واعضای رسمی سفارت یکهزارنفر سرباز مسلح محافظ و گارد احترام داشته است .

سفرای‌کبار ووزرای مختاری‌هم‌که ازطرف دول‌اروپائی بویژه دولتهائی مانندروسیه، انگلیس، عثمانی وفرانسه‌درآن دوره‌ها بایران‌می‌آمده‌اند جمعیت کثیری از وزیر مختار ومستشار و نایب ودیلماج و طبیب و عمله وکارمند وآشپز و پیشخدمت و مخصوصاً مستحفظ و سربازان احترام را تشکیل میدادند .


این چند کلمه یادگار میگذارم نام خود را
خسرو میرزا

شرح حال حسین‌خان مقدم مراغهٔ آجودان‌باشی نظام‌الدوله

نسبت بشرح‌حال و شجره و خاندان مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی اطلاعات و مدارك زیادی دردست نداریم .

در تاریخهای رسمی دوره قاجاریه و تحقیقات تاریخی دانشمندان بعداز مشروطه نیز پیرامون وی و اجدادش مطالب کافی نوشته نشده است .

مرحوم رضاقلی‌خان لله‌باشی متخلص بهدایت در ملحقاتی که برای تاریخ روضة‌الصفا تألیف میرمحمدبن سید برهان‌الدین خواوند شاه مشهور به میرخواند فراهم و الحاق کرده و سپس نام آنرا تاریخ روضة‌الصفای ناصری گذاشته از صفحه ۲۷۹ جلد دهم چاپ جدیدی که بسال ۱۳۳۹ شمسی بشرکت کتابفروشی‌های مرکزی ـ خیام و پیروز در تهران انتشار یافته می‌نویسد :

« حسین‌خان آجودان‌باشی از اولاد آقاخان مقدم است و آقاخان از امرای معروف دولت‌شاه صفی صفوی‌بوده چنانکه سبق ذکر یافته وطایفه مقدم از ایل اوتوزایکی[1] وازنجبای طوایف ترك بوده‌اند ، حسین‌خان در خدمت نایب‌السلطنه مغفور بملازمت و خدمت نام وکام یافت وبتقویت امیرنظام محمدخان زنگنه در نظام منصب گرفت و برتمامت افواج آجودان‌باشی[2] گردید . در زمانی که اعلیحضرت قطب‌السلاطین سلطان محمدشاه قاجار عزیمت یورش بلاد شرقی فرمود و افواج نظام و توپخانه آذربایجان را احضار برکاب نصرت‌مآب فرمود حسین‌خان آجودان‌باشی افواج را مواجب داده قریب بیست هزار پیاده و سواره را

۱ـ اتوزایکی یعنی سی و دو . ۲ـ آجودان‌باشی در اصطلاح نظام زمان محمدشاه مرادف با رئیس‌کل ستاد امروز بوده است .



متعرب درگاه اسمانج محمدخان امیرنظام دولت علیه ایران سنه ۱۲۴۰ مطابق ۱۸۲۵ میلادی

ЭМИРЪ-НИЗАМА МАГМЕТЪ ХАНЪ

در شهر سمنان از حضور سلطان گذرانیده ملحق باردوی بزرگ خاقانی کرد و مورد الطاف و اشفاق گردیده نشان مرتبه سرتیبی وحمایل سرخ و خنجر مرصع بدوعنایت رفت و ملتزم رکاب بود...

چون اعلیحضرت قطب‌السلاطین محمدشاه قاجار ازاین تصورات و توهمات[1] استحضار و استطلاح فرمود بملاحظه دوستی قویمه و حقوق قدیمه آندولت بهیه[2] با دولت علیه ایران باآنکه چیزی از تسخیر هرات باقی نمانده بود دوستی آندولت را برمنافع تسخیر هرات رجحان داد و مراجعت فرمود تا امر براعلیحضرت پادشاه انگلستان مشتبه و ملتبس نماند و در دول خارجه نقض عهد را منسوب بشاهنشاه ایران نکنند واجب شمردکه سفیری آگاه بدولت بهیه انگلیس بفرستد تا حقیقت را مکشوف دارد و این امر را پوشیده نگذارد حسین‌خان مقدم راکه ازحقیقت واقعات مستحضر بود اختیار فرمود و اورا بلقب آجودان‌باشی‌کل افواج لشکرممالك محروسه و مشیر مشورتخانه خاص و ایلچی مخصوص‌کبیرملقب فرموده بسفارت دول ثلثه یعنی دولت انگلیس و فرانسه و نمسه[3] مأمور فرمودند و از منزل میامی راه رجعت برگرفت . »

***

در صفحه ۴۶۱ جلد هشتم تاریخ روضة‌الصفا چاپ جدید تهران بشرح مذکور ضمن وقایع دوره سلطنت شاه صفی صفوی چنین آمده است‌که : «چون خان احمدخان اردلانی بدولت روسیه ملتجی و از جانب امنای آندولت امدادی یافته بتصرف‌کردستان شتافته بود علی‌بالی‌بیك زنگنه امیرآخورباشی شاه و سیصد نفر تفنگچی بحراست قلعه‌کردستان مأمور شد، سیاووش‌بیك قوللرآقاسی وشاهویردی‌خان حاکم لرستان و **آقاخان مقدم** جوانشیری بمدافعه و مقاتله خان احمد اردلانی رفتند وخان احمد نیز با دوازده هزار سوار از دربند چنان عبورکرده بعد از تسویه صفوف و تصفیه سیوف‌کوچك احمد پاشاه و محمد پاشا بیگلربیگی موصل بقتل‌آمدند و قوللرآقاسی شام وسیواس‌گرفتار و خان‌احمد با بقیة‌السیف فرارکرده افتان و خیزان و پویان وگریزان بدررفتند و اسرارا بحضور شاه فرستادند و خان احمد در موصل بمرد .....»

که بنظر میرسد این آقاخان مقدم جد مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی و همان‌است که در صفحه ۲۷۹ تاریخ روضة‌الصفا چنانکه نقل شده از سرداران دلیر شاه صفی بوده و اینکه مرحوم هدایت‌آقاخان مقدم را از طایفه اوتوزایکی دانسته بحکایت همان روضة‌الصفا بدرست روشن نگردیده زیرا در صفحه ۷۴ جلد نهم روضة‌الصفا چاپ جدید بوضعی‌که بیان

۱ــ منظورتوهمات مسترجان‌مکنیل وزیرمختارانگلیس است. ۲ــ از دولت بهیه منظور دولت انگلیس است . ۳ــ در آنزمان بدولت وکشور اطریش نمسه یا نمسا می‌گفتند بتقلید ناقص ازکلمه نمسکی (Nemsky) روسی .



کریم‌خان زند

شده مطلبی دیده میشودکه با انتساب آقاخان مقدم بطایفه اوتوزایکی اگـر منافات نداشته باشد مسئله جدیدی پیش می‌آوردکه باید حل شود و آن این است‌که می‌نویسد :

«کریم‌خان زند امور مراغه وخوی و سلماس را انتظام داده روی بسوی ارومی نهاده امرای‌آذربایجان ازقبیل **پناه خان‌جوانشیرکه بزرگ طایفه اوتوزایکی** و صاحب قلعه شوشی و امیر بیست هزار خانوار جوانشیر وقزاق و بزچلو بود باکاظم‌خان قراجه‌داغی وشهبازخان دنبلی و احمدبیك برادر والاگهر او بخدمت سرکار وکیل زند آمدند و متابع شدند و قلعه ارومی پس از نه ماه محاصره بتصرف درآمد ...»

اگر طبق این عبارات پناه‌خان جوانشیر صاحب قلعه شوشی‌کـه او را پناه شاه هم می‌گفتند و سکه‌های دهشاهی نقره قدیم معروف به « پناه باد » منسوب باوست رئیس طایفه اوتوزایکی بوده پس باید آقاخان مقدم و خانواده مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی هم با خاندان جوانشیر ازیك طایفه باشند و همین نکته در مطالبی‌که راجع‌بجریان وقایع زمان شاه صفی و جنگ آقاخان مقدم با خان اردلانی و پاشاهای عثمانی نقل‌گـردیده و آقاخان مقدم را جوانشیر هم نوشته است .

پس از اینقرار حسین‌خان مقدم آجودان باشی باید از طایفه اوتوزایکی با خاندان جوانشیر پناه شاهی امیر شوشی و قراباغ از یك تیره و عشیره بوده باشد .

***

هنگامی‌که مرحوم فتحعلی‌شاه در حدود سال ۱۲۱۴ یا ۱۲۱۵ قمری بقزوین سفر کرد طبق نوشته تاریخ روضة‌الصفا : « صبیه امیرجلیل احمد خان مراغهٔ را نامزد شاهزاده محمدعلی‌میرزا حکمران قزوین و بزم عیشی در نهایت زیب و زینت آراسته شد و روزی چند بعیش و سرور گذشت و زفاف واقع شد . »

و این محمدعلی‌میرزا یکی از پسران فتحعلی‌شاه و احمدخان مراغهٔ ظاهراً و شاید پدر یا عموی مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی بوده است .

احمدخان جوانشیرمقدم از سرداران دلیر دولت فتحعلی‌شاه بود و دخترش بامر شاه درقزوین بحباله نکاح محمدعلی‌میرزا پسرپادشاه درآمد باسمت بیگلربیگی‌گری وفرمانده افواج مراغه در جنگهای ایران و روس در رکاب مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه شجاعت و دلاوریهای بسیار ظاهر ساخت و در نتیجه حسن خدمت بیگلربیگی‌گری تبریز و خوی نیز برسمت‌های سابق او افزوده گشت و طبق امر فتحعلی‌شاه بحکومت ایروان منصوب شد و بعداز ورود او بایروان بمرض وبای عامی‌که در آن صفحات شیوع یافته بود گرفتارگردید و نزدیك بهلاکت رسید ولی بهبود یافت وبجهت همین واقعه در مأموریت حکومت ایروان توفیقی بدست نیاورد و ازآن خدمت معاف شد .

آغاز کار و مشاغل حسین‌خان آجودان‌باشی

حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی هم‌مانند پدریا عم خود احمدخان مقدم از آغازجوانی درکسوت نظام وسربازی داخل شده ودرخدمت مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و با تقویت مرحوم محمدخان امیرنظام زنگنه مدارج ترقی را از یاوری وفرماندهی فوج مقدم مراغه تاآجودان‌باشی‌گری سپاه آذربایجان وسپس تمامی ارتش ایران‌که بمنزله ریاست ستادکل این دوره بود پیموده وچنانکه مذکور افتاده درسال ۱۲۵۴ هجری‌قمری با نیل باخذ نشان سرتیپی وحمایل سرخ و منصب مشیر مشورت‌خانه همایون‌که تالی مقام وزارت بود و عنوان «ایلچی‌کبیر» بسفارت‌کبرای فوق‌العاده دولت ایران نزد دربارهای دول سه‌گانه‌اطریش‌ـ فرانسه وانگلیس عازم اروپا گردیده و برخلاف آنچه دراین‌باره‌کنت دوسرسی وژنرال سر‌ـ پرسی‌سایکس نوشته‌اند حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی باکمك و معاضدت فکری همراهـانش مخصوصاً میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی درمأموریت سفارت اروپا با موفقیت قرین‌شده وبحکایت متن سفرنامه وشهادت محققین بیغرض‌که درجای خود بیان‌گردیده بـا متانت، هوشمندی و شهامت‌بیمانندی رفتارکرده وتاآنجائی‌که میسر بوده ازمنافع حقه وحقوق‌مشروع واحترامات وشئون دولت وملت ایران دفاع نموده وبلافاصله‌بعداز مراجعت بوطن مورد تشویق وعنایات پادشاه ودولت قرارگرفته است .

بازگشت حسین‌خان از اروپا

چه حقیقت این است که هیئت سفارت فوق‌العاده حسین‌خان آجودان‌باشی در اواخر سال ۱۲۵۶ قمری از اروپا بازگشته وحسین‌خان دراردوی اصفهان بحضور مرحوم محمدشاه باریافته و گزارش جریان مأموریت خودرا عرضه داشته است وپادشاه ایران که از جزئیات خدمات صادقانه آن هیئت کمال رضایت و خشنودی حاصل کرده حسین‌خان آجودان‌باشی و یکایك اعضای سفارت کبرای فوق‌العاده مزبور را مورد مرحمت و توجه قرارداده وفراخور حال بذل عنایتی نموده ازجمله چنانکه درجای دیگر نیز ذکرشده بموجب فرمان مورخ شوال ۱۲۵۶ قمری که اصل آن دردست است مرحوم میرزافتاح‌خان گرمرودی معاون اول ونایب‌حسین‌خان را باعطای یك قطعه نشان شیروخورشید سرتیپی سرخ ازمرتبه اول مفتخر فرموده واز آغاز سال ۱۲۵۷ قمری حسین‌خان آجودان‌باشی را بایالت وحکمرانی یزدمنصوب نموده‌و پس ازاندك‌زمانی ولایت‌یزدرا ضمیمه ایالت فارس کرده وحکومت هردومنطقه را بعهده کفایت حسین‌خان آجودان‌باشی واگذاشته واورا به لقب صاحب‌اختیاری مفتخرفرموده ونسبت‌باین امرهم اصل یك‌قطعه فرمان بتاریخ ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۵۸ قمری در دست است .

میرزاحبیب قاآنی شیرازی نیز که طی بیست ونه قصیده ویك‌قطعه حسین‌خان آجودان‌باشی را مدح گفته ضمن قصیدهٔ که بااین مطلع :

بگیسو روی ترك تتاری　　بماهی‌ماندماندرشام تاری[1]

آغاز میشود بادغام دوحکومت یزد وفارس وتفویض‌حکمرانی هردو منطقه بحسین‌خان اشاره کرده می‌گوید :

حسین‌خان آسمان‌مکرمت را　　چو یکتا دیددرخدمتگذاری

۱ـ دیوان قاآنی بتصحیح ومقدمه محمدجعفر محجوب چاپ تهران مؤسسه امیرکبیرسال ۱۳۳۶ از صفحه ۷۶۷ ببعد .

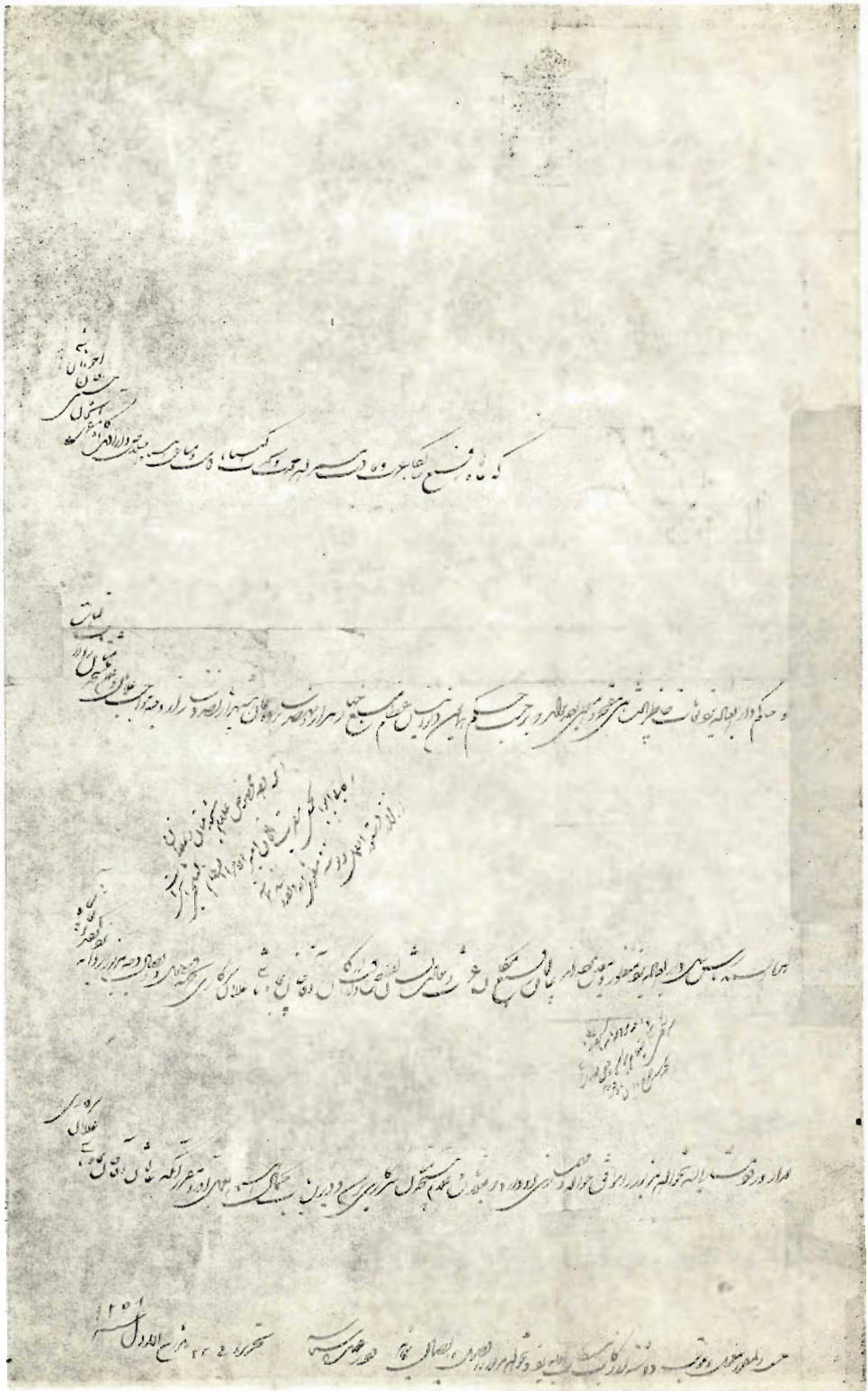

مراوراملك‌یزدوفارس بخشید لقب دادش بصاحب‌اختیاری

درقصیده دیگری که با مطلع :

تیغی گهرنگار فرستاده شهریار تاسازدش‌طراز کمر صاحب‌اختیار[1]

باز اشاره‌کرده وگفته است :

این‌نیز بنده‌ایست‌خدا ترس‌وشاه‌دوست در یزد وفارس کرده‌هنرهای‌بیشمار

در جنگ خطی قدیمی بخط مرحوم میرزاعلی‌خان پسر میرزا فتاح‌خان گرمرودی که قریب بزمان ویاشاید درزمان حکومت حسین‌خان دریزد وفارس نوشته و درجای خود بآن اشاره شده دربالای قصیده قاآنی درمدح‌میرزا فتاح‌خان این‌عبارات دیده میشود: « من‌کلام میرزا حبیب‌قاآنی شیرازی در مدح میرزا فتاح‌خان گرمرودی وزیرمملکت شیراز ویزد» که آنهم برتوام ویکی بودن حکومت یزد و فارس و تفویض حکمرانی هردو محل بحسین‌خان دلالت دارد .

بنابراین اگردراظهارات کذب کنت‌دوسرسی یاژنرال سرپرسی‌سایکس کمترین‌اثری‌از حقیقت وجود میداشت‌که ندارد ومأموریت سیاسی حسین‌خان آجودان‌باشی درسفارت‌کبرای فوق‌العاده نزد دول اطریش ـ فرانسه وانگلیس قرین موفقیت نگردیده وخاطراولیای دولت وپادشاه ایران را ازاین بابت‌کدورتی حاصل شده و درمراجعت حسین‌خان مورد مؤاخذه و تنبیه قرارگرفته‌وبقول سرپرسی سایکس بدستورشاه چوب‌خورده بوده است «!» هرگزقابل قبول نمیبودکه بلافاصله بعداز مراجعت بایران و شرفیابی بحضور شاه بمعاون یا نایب اول هیئت‌که مستوفی قورخانه وباصطلاح‌آن عصراهل‌قلم بوده برخلاف معمول امتیازبزرگ‌نظامی یعنی نشان شیر وخورشید سرتیپی سرخ‌آنهم ازمرتبه اول وبرئیس‌آن یعنی حسین‌خان ایالت وحکمرانی یزد وفارس اعطاءگردد .

حکمرانی و خدمات حسین‌خان آجودان‌باشی در یزد

اجمالاً ثابت است‌که دولت وپادشاه ایران درنتیجه حسن خدمت وبروزلیاقت‌حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی در سفارت‌کبرای فوق‌العاده اروپا بلافاصله او را بعد از مراجعت بایران بحکمرانی یزد منصوب نموده است .

حسین‌خان آجودان‌باشی در حکمرانی یزد بـا معاونت و همکاری میرزا فتاح‌خـان گرمرودی یکبار دیگرکاردانی وحسن نیت ولیاقت خودرا ظاهرساخته ومنشاء خدمات‌بسیار سودمندگردیده وازخویشتن‌آثار وبادگاریهای‌بس نیکوئی برجای‌گذاشته تا بحدی‌که‌دوره حکمرانی اودر یزد نمونه بهترین حسن اداره ودلسوزی و مردم‌داری و مردم‌خواهی بوده است شاهد این‌گفته سطوری است‌که عینـاً از نـاسخ‌التواریخ جلد قاجاریه چاپ قدیم نقل می‌گردد :

۱ــ همان‌کتاب از صفحه ۳۷۱ ببعد .

«چون هنگام زندگانی نایب‌السلطنه عباس‌میرزا وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی لشگر باجانب (!) کرمان‌کوچ میداد آنگاه که از نائین به نه‌گنبد سفر کرد آب باندازه مردم ودواب بدست نشد شصت‌سر اسب وپنج تن‌سرباز از تشنگی جان‌بداد چه ازنائین‌تااغدا که بیست فرسنگ مسافت‌است‌جز درمنزل نه‌گنبدکه رباطی‌است وآبگیری‌که جز چشم‌سحاب چشمه ندارد هیچ‌آبادانی وآب نباشد لاجرم شاهنشاه غازی، حکومت یزد را باحسین‌خان آجودان‌باشی مفوض داشت وفرمان‌کردکه درنه‌گنبد چشمه‌آبی احداث‌کند وجماعتی ازبهر حفظ طرق وشوارع بگمارد تا مجتازان ازشرب‌آب وزحمت‌صعالیك بلوچ‌آسوده‌خاطر گذرند حسین‌خان بعد از ورود به یزد چندانکه درآن اراضی حفرابارکرد آب نیافت ومردمانش گفتند سلاطین ماضی درآن اراضی بسیار حفرابارکرده‌اند و فحص آب نموده‌اند و بی‌نیل آرزو ترك گفته‌اند دراین‌هنگام یك‌تن از پرهیزکاران‌را درخواب القاکردندکه‌حسین‌خان را بگوی‌که ازتلی‌که درکنار نه‌گنبد است‌آب توان جاری ساخت وآن تل راسنبد نام‌است حسین‌خان بعد ازاصغای این‌قصه تا ازکمان برآیدکس فرستاد ودرآنجا چاه‌کمانه‌کردبعد از بیست ذرع حفرچاه شش‌ذرع‌آب برجوشید وانبارگشت‌لاجرم حفر چاه وقنات‌کرده‌یکی را خضرآباد وآن‌دیگر را حاجی‌آباد گذاشت وسی‌چهل خانوار رعیت به‌آنجاکوچ داده‌از بهرایشان خانه و حمام و مسجد بساخت تا درآنجا سکون‌کرده حافظ مترددین باشند و از نه‌گنبد تا اغدا را نیز درمیان راه قنات دیگرکرد وحسین‌آباد نامید و درشهر یزدیکربع ازقنات اهرستان راکه خالصه دیوان است پیشکشی لایق داده از اولیای دولت بملکیت گرفت وبرمردم شهر موقوف داشت ومجرای‌آن را ازسه فرسنگ‌مسافت حفرکرده ازمیان شهرجاری ساخت ...»

قاآنی‌شیرازی هم درقصیده‌که مطلع ویك بیت‌آن ذکر شده بداستان نه‌گنبدیزد چنین اشاره‌کرده است :

نه‌گنبدی‌که گنبدگردون بعمر خویش آبی ندیده بود در آن خاك شوره‌زار[1]

و داستان‌خواب ورؤیا

پیری به یزد شبی خضر را بخواب در دست دست خواجهٔ راد بزرگوار
گفتش کئی ؟ـ بگفت: منم‌خضروان‌دگر خواجه است‌کم بمکه‌برادر شدست ویار
رو باحسین بگوکه برآور ازآن‌زمین مانندهٔ فرات یکی آب خوشگوار
دی‌رفت‌وگفت‌وآب‌برآوردوبرکه‌ساخت چوپان وگله برد ونگهبان و بزر یار

بدین‌ترتیب حسین‌خان آجودان‌باشی یکسال واندی‌در یزد بادرستی وامانت‌حکومت کرد ومردم‌آن ولایت را قرین عدل وآسایش ساخت ونسبت باهم امورآنجاکه مسئله‌آب‌بود عنایتی مخصوص داشت وچنانکه مشهودافتاد ازخودقنات ورباط یادگار وآثارنیکوگذاشت.

۱ـ دیوان قاآنی چاپ امیرکبیر تهران ازصفحه ۳۷۱ ببعد.

حکمرانی آجودان‌باشی در فارس و یزد

درحدود سال ۱۲۶۰ قمری بموجب فرمان مورخ ربیع‌الاول ۱۲۶۰ قمری حکمرانی ایالت فارس نیز بحسین‌خان آجودان‌باشی تفویض گردید و آنمرحوم ازیزد به شیراز نقل‌مکان نمود وچنانکه درجای دیگر نوشته شده مرحوم میرزا فتاح گرمرودی را هم همراه خود بشیراز برده وبا اجازه واختیاراتی که ازطرف پادشاه و اولیای دولت داشته بموجب فرمان مورخ ربیع‌الاول ۱۲۶۱ نامبرده را بلقب خانی و بیگلربیگی گری یعنی ریاست عشایر کهکیلویه و ممسنی مفتخر و منصوب نموده وپس از چندی که از حکومت و حکمرانی او در فارس گذشته از طرف دولت بمرکز احضار شده ودر ازاء حسن خدمت و بروز لیاقت از طرف پادشاه بلقب **نظام‌الدوله** و شمشیر و انفیه‌دان مرصع مباهی گردیده و با اقتدارات واختیارات بیشتر بمقرحکمرانی خود شیراز مراجعت نموده است .

طرز حکومت حسین‌خان در فارس و استقرار امنیت بی‌نظیر

طرز حکومت و جربزه و لیاقت و حسن اداره حسین‌خان نظام‌الدوله در فارس اگر گفته نشود بی‌نظیر لامحاله کم‌نظیر بوده و آجودان‌باشی بمحض ورود بشیراز آنچنان نظم و امنیتی در شیراز و تمامی صفحات فارس برقرار کرده که قبل از وی کسی بیاد نداشته است.

مؤلف فارسنامه ناصری در این باره می‌نویسد:

«عید نوروز سنه لوی‌ئیل درسلخ صفر سال هزار و دویست و شصت اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاه جهانیان‌پناه ایالت مملکت فارس را در این سال بجناب حسین‌خان مقدم مراغهٔ آجودان‌باشی افواج قاهره عنایت داشته اورا بلقب صاحب‌اختیاری سرافراز فرمود و جناب معزی‌الیه تمامی اعیان فارسیان را **جز جناب قوام‌الملك و مقرب‌الخاقان محمدقلی خان ایل‌بیگی که مأمور بتوقف دارالخلافه شدند** بمصاحبت خود بیاورد و چون وارد شیراز گردید وزارت مملکت فارس را بمیرزا محمدعلی مشیرالملك وزیر سابق فارس که سالها از عمل ملغی گشته در کنج قناعت خزیده بود ارزانی بداشت و کلانتری شیراز را به هادی‌خان بیضائی خلف‌الصدق حاجی میرزا ابراهیم کلانتر سابق شیراز واگذاشت و در صدد مؤاخذه از افعال ناهنجار اشرار برآمد و جماعتی را مانند احمدسلطان که رئیس اشرار محله اسحق‌بیك بود و غلام اورا بکشت و هریکی را دونیمه کرده برطاقهای میدان بیاویخت و همچنین ازهر محله چند نفرشریر رابسیاست رسانید و اهالی شیراز را که ازمزاحمت اشرار در آزار بودند بیاسود و **حکم نمود که چهار شب درب تمام دکانها تا صبح باز گذاشته صاحبانش بفراغت بال درخانه‌های خودبیارمیدند!..»** [1]

۱ــ فارسنامه ناصری چاپ عکسی جدید صفحه ۲۹۹.

علاقه آجودان‌باشی با بادانی در فارس

حسین‌خان نظام‌الدوله مقدم‌آجودان‌باشی علاقه زیادی بعمران و آبادی داشت و بهر مأموریتی میرفت خرابی‌های گذشته را تعمیر وترمیم و عمارات وآبادانی‌های جدیدی بنا می‌کرد، برای اثبات صدق این‌مدعا وهم منظوری‌که در سطور آینده بیان میداریم ازصفحه ۲۹۶ فارسنامه ناصری چاپ عکسی جدیدتهران مطالب زیررا شاهد می‌آوریم :

داستان شورش اهالی فارس بر فریدون میرزا

« در اواسط ماه رجب این‌سال هزار و دویست وپنجاه و پنج[1] روزی مردتوپچی در میدان ارك شیراز بازنی مطایبه نمود وکار را ازمطایبه گذرانید که آن زن بفریاد واهل‌بازار وکیل بحمایت آن زن‌درآمدند وجماعت توپچی وفراش‌آذربایجانی بجانب‌داری مردتوپچی برخواستند[2] وکار بجنگ رسید واز دوجانب ازدحام نمودند وجماعتی زخم‌دار شدند و اهل شیراز متفق‌الکلمه فریاد برآوردند که اگر نواب فرمانفرما میرزا احمدخان را میخواهد ما را نخواهد وروزدیگر در مساجد وخانه علماء رفته‌کلمه عزل میرزا احمدخان را مکرر نمودند وبیشتر مردم سلاح‌جنگ پوشیدند و میرزاجعفر سوادکوهی که از جانب اعلیحضرت شهریاری وزیرفارس بود سراً وجهراً در اعلای این‌حادثه می‌کوشید ومردم را در معاندت میرزا احمدخان متفق می‌نمود وکار جنگ بازاریان شیرازی وتوپچی وفراش‌آذربایجانی‌را استوار می‌داشت وچون نواب فرمانفرما از اطاعت اهالی شیراز مأیوس گردید حکم نمود تا برفراز بامهای عمارات دیوانی سنگر بستند وسرباز وغلام دیوانی در پشت سنگرها نشستند و دوارابه توپ درمیدان نقاره‌خانه در برابر درب مسجد وکیل گذاشتند واهالی شیرازچون چنین دیدند ازدحام نموده درمسجد جامع جدید که بمسجد نومشهور گشته درآمدند وتمامت علماء و بزرگان وتجار را طوعاً اوکرهاً حاضر مجلس مشاوره نمودند و آراء مختلفه بر مخالفت نواب فریدون میرزا فرمانفرمای ثانی متفق گردید و چون هرجمعی را بزرگی که دراطاعت اوشوند لازم است آقامحمدحسن کدخدای محله سنگ‌سیاه شیرازکه سخاوتی‌قرین شجاعت داشت بریاست اهالی پنج محله نعمتی‌خانه شیرازکه شرح آنها در ذیل شهر شیراز بیاید مقرر گردید ومیرزاعلی‌تراب‌خان وآقامحمدحسین کمال‌خان وعلی‌محمدخان‌فیلی‌سنگ

۱ـ که آجودان‌باشی درسفارت وسفر اروپا بوده .

۲ـ کذا في‌الاصل.

سیاهی واکبر و باقر پسران‌حسین پسر مؤمن خان سردزکی و باقرسلطان‌که هریك در رتبه خود بزرگ جماعتی بودند در تحت امر ونهی آقامحمدحسن درآمدند ومردمان پنج محله حیدری‌خانه شیراز احمدسلطان پسر حاجی عبدالحسین یاور فوج سرباز شیرازی را رئیس خود قراردادند وحاجی‌اسد شمشیرگر ومحمدرحیم رنگ‌ریز واسماعیل‌بیگ پسر غلام‌حسین بالاکفتی وکریم پسر حسن‌خان درب شاهزاده و مرادمیدان‌شاهی و رضای تفنگ‌ساز وکاظم بازارمرغی سردر اطاعت احمدسلطان درآوردند پس بر طاقهای بلند مسجد وکیل‌که قرب جوار باعمارات دیوانی دارد و بر پشت‌بام مدرسه خان سنگر بستند و چندین نفر تفنگچی شیرازی برپشت‌بام وسردرب مسجد وکیل و چندین نفر تفنگچی شیرازی دیگر بریاست حاجی اسد شمشیرگر ومحمدرحیم رنگ‌ریز بر پشت‌بام وسردرب مدرسه خان رفته درپس سنگرها نشستند ومحمدرحیم رنگ‌ریز ونه نفر شمخال‌چی برفراز دومناره مدرسه خان‌که بلندتر ازهمه عمارات شیراز بود قرارگرفتند و مدتی میانه شیرازیان و سرباز و توپچی آذربایجانی‌کار برمخاصمت می‌گذشت وتوپچیان چندین‌گلوله‌توپ بردر مسجد وکیل‌زدند وچندین جای‌آنرا سوراخ نمودند و دامنه‌سنگ یکپارچه سردرب این مسجد راکه سه ذرع درازا و دو ذرع پهنا وبلندی ونیم ذرع‌کلفتی‌آن است شکستند **و بعد از شش سال دیگر جناب حسین‌خان نظام‌الدوله حکمران فارس شکستهای‌آن سنگ‌را برداشته سنگی یکپارچه بدرازای دامنه سنگ وکیل بجای شکسته‌گی‌گذاشتند،** وبیشتر از روزها اهالی محلات شیراز بانوکرهای دیوانی بانواع مختلف جنگ داشتند ودرهرچند روزی دوسه نفر ازطرفین هدف‌گلوله بلا میشدند و امتدادآن مخاصمت بدرازاکشید وچون جناب حاجی‌میرزا آقاسی ایروانی وزیر ممالك محروسهٔ ایران محبتی مفرط با نواب والا فریدون میرزا فرمانفرما داشت نمی‌گذاشت این وقایع بمسامع عز و جلال شاهنشاهی رسد ومیخواست باستمالت میانه حاکم و رعیت التیامی‌شود ...»

آجودان‌باشی آب رودخانه شش پیر را بشیراز می‌آورد

حسین‌خان مقدم نظام‌الدوله آجودان‌باشی در زمان حکمرانی خود در ایالت فارس نیز مانند یزد علاقه مفرطی بعمران وآبادی بویژه مسئله ازدیاد آب و آبیاری شیراز ابراز میداشت چنانکه مؤلف فارسنامه ناصری مطالبی می‌نویسدکه چون بسیار قابل استفاده است عیناً نقل میشود .

از کتاب فارسنامه ناصری

« عید نوروز سنه‌ئیلان ئل در شب دوازدهم ماه ربیع‌الاول سال هزار و دویست و شصت ویك واقع گردید و مقرب‌الخاقان حسین‌خان صاحب اختیار فارس بعرض اولیای دولت قویشوکت رسانید که آب رودخانه شش پیر که نزدیك پنجاه سنگ آسیاب گردان آب دارد و از بلوك اردکان و ناحیه دشمن زیاری ممسنی و نواحی شولستان و ماهور میلاتی و ناحیه زیدون کوه کیلویه گذشته در نزدیکی بندر هندیان بدریای فارس فرو ریزد و درکمتر جائی بمصرف زراعت رسدو درروزگارهای پیش پادشاهان گذشته نزدیك قریه باسکان اردکان سدی براین رودخانه بسته و در مسافت چهارده فرسخ کاردانی از زمینهای پست و بلند بکندن کاریز و ساختن جدول سواره گذرانیده وارد جلگاه شیراز داشته چندین برابر برآبادی و زیادتی زراعت شیراز افزوده بودند و اکنون در بعضی از این مسافت بنیان جدولی و مغاك چاهی باقی است اگر همت ملوکانه شاهنشاهی شامل حال اهالی شیراز گردد که آب این رودخانه بحوالی شیراز برسد خیراتی جاریه خواهد شد و اعلیحضرت خدیوزمان در جواب فرمود اگرمالیات سالانه مملکت فارس درخرج این کار رود مضایقت نشود پس جناب صاحب اختیار در تهیه عدّة و عُدّة این خیال برآمد و در اوایل این سال حکومت حومه شیراز و فسا و داراب که سالها درکف کفایت آقامیرزا محمد فسائی و آباء و اجداد او بود باقی بگذاشت و حکومت محال سبعه و رودان و احمدی را ضمیمه متصرفی‌های او نمود و مقرب‌الخاقان عزیزخان مکری سرهنگ فوج آذربایجانی راکه آخر کارش بسرداری ممالك ایران رسیده مأمور بخدمت او نموده وآنها را روانه مقصود فرمود و عید نوروز سنه یونت‌ئیل سال **هزار ودویست و شصت ودو** درشب بیست‌وسیم ماه ربیع اول اتفاق افتاد جشن نوروزی را در دارالخلافه طهران پرداخت ودر این سال جناب صاحب اختیارچون از انتظام نواحی

فارس فراغتی داشت عزم خود را درآوردن آب رودخانه شش پیر بشهر شیراز جزم نمود و چندین هزار نفر عمله از نواحی دور و نزدیك بخواست و استادان چارو ساز و ساروج پز و سنگ تراش روانه مقصود بداشت و چند فرسخ راه را هموار نموده جدولی از سنگ و ساروج بساختند ـ ودر این سال میرزا محمدعلی مشیرالملك که هشتادواند مرحله زندگانی داشت بمرد و جناب صاحب اختیار لقب مشیرالملکی و منصب وزارت فارس را بارث و استحقاق درکف‌کفایت خلف‌الصدقش جناب میرزا ابوالحسن‌خان واگذاشت و مدت سی‌سال تمام برمسند وزارت آن مملکت باقی بماند و چون محمدقلی‌خان ایل‌بیگی فارس چند سال مأمور بتوقف دارالخلافه بود در میانه خان‌زاده‌گان قشقائی در مخالفت بازگشته هرکسی درهوسی بخودسری وخودرائی‌بودندچنانکه چندین‌کرت با یکدیگرجنگ نمودند وچندین نفر از توابع آنها کشته شدند و حیدرقلی‌خان خلف‌الصدق مرتضی‌قلی‌خان ایل‌بیگی نیز کشته گشت و نزدیك بآن رسیدکه شیرازه ایلات بگسلد مقرب‌الخاقان محمدعلی‌خان ایلخانی و محمدقلی‌خان ایل‌بیگی‌که در دارالخلافه بودند هرچه خواستند بارسال‌رسل غبارکدورت را ازمیانه خان‌زاده‌گان بردارند میسر نگشت و محمدقلی‌خان ایل‌بیگی بی‌اجازه از امنای دولت از دارالخلافه فرار نموده در پائیز این سال وارد فارس‌گردیده شورش ایلات را فرو نشانید و در اواخر آن سال جناب‌حسین‌خان صاحب اختیار سیدحسن‌خان فیروزکوهی سرتیپ فوج فیروزکوه را نایب حکومت فارس نموده برای تفریغ محاسبات دیوانی از شیراز بدارالخلافه طهران برفت و چند ماهی توقف‌کرده از دربار شاهنشاهی عنایتها و مرحمتها دیده بلقب جلیل **نظام‌الدوله** سرافرازگردید .

حسین‌خان نظام‌الدوله محمدقلی‌خان ایل‌بیگی قشقائی را گوشمالی میدهد

مؤلف فارسنامه ناصری ادامه می‌دهدکه :

« عید نوروز سنه قوی‌ئیل در چهارم ماه ربیع دویم سال هزار و دویست و شصت وسه اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاهی جشن نوروزی را برسم عجم گذرانید و مقرب‌الخاقان حسین‌خان نظام‌الدولـه صاحب اختیار فارس از حضور همایونی رخصت انصراف یـافته از دارالخلافه طهران بجانب فارس حرکت نمـود و چون در پائیز یونت‌ئیل مقرب‌الخاقان محمد قلی‌خان ایل‌بیگی بی اجازه دولتی از طهـران بمیان ایلات فارس آمده بود جناب نظام‌الدولـه برای گوشمال او وارد بلوك سرحد شش ناحیه گشته چند روزی درگرم‌آباد و مدتی در چمن حنا توقف نمود تا بواسطه رسل و رسائل مبلغی وجـه نقد بعنوان پیش‌کش از ایل‌بیگی دریافت نموده از جرایم او درگذشت .

نظام‌الدوله آب رود شش‌پیر را بشیراز می‌آورد

و در شعبان این سال واردشیراز گردید و همت برتعمیر مجرای آب شش پیر گماشت و عید نوروز سنه پیچی‌ئیل در چهاردهم ماه ربیع دویم سال هزار و دویست و شستو چهار واقع گردید و جناب نظام‌الدولـه برای آوردن آب شش‌پیر از شیراز بصحرای همایجـان اردهکان بـرفت و چند چادرپوش و سراپرده و خرگاه برپا نمود و بجد تمام هرروزه بلکه هرشبه در تفتیش حال استادان بنا وکاریزکنان وعمله بیل‌دار وکلنگ‌زن بود تا آنکه نزدیك بسه فرسخ و نیم جدولی از سنگ و ساروج بساختند و فرسخی بیشتر در صحرای خُلّارکه زمینش از جدول بالاو زیر بلندتر بودکاریزی باصطلاح اهل فارس نوامدر طوفیات بکندند و آب شش‌پیر را از آن گذرانیدند پس در پنج فـرسخ دیگر در زمین هموار و ناهموار جدولی وسیع در بعضی جاها بساروج اندودند و آب را بصحرای قصر قمشه دوفرسخی شهر شیراز رسانیده مبذر دو هزار من بذرگندم بلکه بیشتر پالیزی از خربزه و هندوانه‌کاشتند و بفرموده نظام‌الدوله درخارج دروازه باغشاه شیراز هریك از اعیان فارس باغی احـداث نمودند و چهار خیابان از دروازه شهر تا مسافتی **به‌پهنای سی ذرع** بساختند ودیوارهای چهار خیابان را از مبدء تا منتها باگچ و آجر طاق‌نما نمودند و بـرسر چهار راه خیابان حوض وسیع بنا نهادند و چهار مناره سنگی در چهارکناره آن حوض گذاشتند پس چندین خیمه و خرگاه و سراپرده در پیرامون آن حوض برپا نمودند و تمثال مبارك شاهنشاه را در صدر بارگـاه گذاشتند و در روز چهارم ماه شعبان آن سال تمـام اعیان ملت و ارکان دولت را بعنوان ضیافت دعوت نمودند و در شب پیش از این روز آب شش پیر را در خندق نهر اعظم انداخته‌که روز چهارم‌آن ماه وارد حوض چهار خیابان گردد و درآن روز تمامی بزرگان وارد خیمه‌ها گشته بآئین حضور پادشاهان رفتار نموده علماء و سادات در پیشگاه

تمثال مبارك هریك بقدر رتبهٔ خود برنشست و ارباب مناصب با لباس نظام وشمشیر و وزراء و ارباب قلم و ضابط بلوکات حاضر گشته هرنفری وجه نقدی بعنوان پیش‌کش تقدیم حضور مبارك تمثالی نموده سرهای خاضع و گردنهای خاشع بخاك کریاس بارگاه مالیدند و جناب نظام‌الدوله از جانب سنی‌الجوانب تمثال مبارك از حال هریك از ملازمین مجلس سامی پرسشی نمود پس توپخانه مبارکه و دو فوج سرباز با طبل و شیپور باستقبال آب شش‌پیر روانه داشتند و چهار جانب حوض را فرش انداخته چون مردمان سلام حضور تمثال همایون رخصت یافته در اطراف حوض نشستند و دربین‌آواز طبل و شیپورکه باستقبال آب رفته بودند بلندگشته آب شش پیر وارد حوض گردید پس طعام حاضر نموده اهل مجلس‌که از چهار پنج هزارنفر بیشتر بودند صرف نمودند ».

***

قاآنی شیرازی هم ضمن قصیده مندرج از صفحه ۳۴۸ ببعد دیوان چاپ امیرکبیر ، بشرح مذکور با این مطلع بآب ششپیر اشاره‌کرده است .

ای همایون صورت میمون شاه‌کامکار　　یك جهان جانی که‌جان‌یك‌جهان‌بادت‌نثار

بطرز زیر .

زان جوان و پیر میرقصند امروز از نشاط　　کاب ششپیر آمد از بخت جوان شهریار

چونکه این‌آب روان از راه خُلّر آمدست　　چون‌شراب خُلّری زان مست‌گردد هوشیار

آب ششپیر است آن یا آب شمشیر ملك　　دوستان را دلپذیر و دشمنان را ناگوار

در قصیده درج شده از صفحه ۳۵۱ ببعد همان دیوان با این مطلع :

با فال نیك بهر زمین بوس شهریار　　آمدز ملك‌جم سوی ری صاحب اختیار

با عبارات ذیل از ششپیر سخن می‌گوید :

کان‌کندوکوره بست‌و فلزجست وباغ‌ساخت　　سرو و نهال کشت و درختان میوه دار

سد بست وکه شکست و بیاورد سوی شهر　　ششپیر راکه هست یکی رود خوشگوار

در قصیده از صفحه ۳۵۷ ببعد دیوان مذکور باین مطلع :

بوده‌جای یك جهان جان این‌قبای شهریار　　کامد اینك زیور اندام صاحب اختیار

با این بیت ! باز صحبت ششپیر است .

آب ششپیر آمد ز سوی امیر ملك جم　　از قبای پیکر خود شه فرودش اعتبار

باز در قصیده از صفحه ۳۶۴ ببعد دیوان‌که مطلع آن :

تا چه معجز کرده امشب باز عدل شهریار　　کاتش سوزنده با آب روان‌گشتست یار

اینگونه از ششپیر حرف بمیان می‌آورد :

آب ششپیرآمد این آتش از افروخت میر　　تا میان آب و آتش هم نماند گیرو دار

سرخ‌رو گشت آب ششپیر امشب از بخت ملك زانکه از دیر آمدن شرمنده بود و شرمسار
وادی‌طور است گوئی باغ تخت امشب از آنك آتش موسی شدست از هر درختی آشکار
شاه آری موسی است و آب ششپیر آب نیل سبطی احباب ملك ، قبطی عدوی نابکار

***

چون میرزا حبیب قاآنی شیرازی در مدح و ستایش حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی نظام‌الدوله قصاید و اشعارزیادی سروده و طی‌آن بجریان‌کارها و اقدامات عمرانی وخدمات حسین‌خان در شیرازکه اهم آنها آوردن آب رودخانه ششپیر بشیراز و حفر و احداث شش رشته قنات و اسامی آنها بوده و همچنین حوادث و اتفاقات دیگر اشاره‌کرده و حداقل بیست‌ونه قصیده ویك قطعه در دیوان او چاپ تهران بشرح مذکور درج شده و بیشتر ابیات این قصاید بی‌اندازه محکم ، شیوا و سلیس است دریغ می‌آیدکه ضمن بیان شرح حال آجودان‌باشی وطرزکار و وقایع دوره حکومت او درفارس از یادآوری‌آن اشعارکه بسیاری علاوه بر زیبائی الفاظ و شیرینی عبارات متضمن نکته‌های تاریخی و اسامی و اصطلاحات خاص محل و زمان است خودداری شود .

از اینروی درپایان شرح‌حال حسین‌خان قسمت‌کوچکی بنقل عنوان و مطلع و برخی از ابیات قصاید و قطعات قاآنی‌تخصیص داده شدتا خواننده‌گرامی با ملاحظه اینگونه اشعار هرچند مدیحه وشاید هم تملق است ولی بهرحال خالی از بعضی حقایق نیست از سیرحوادث و جریان‌کارهای‌آن زمان بهتر آگاه‌گردد و هم در وی شوقی برانگیخته شود تا برای بهتر لذت بردن از اشعار واقعاً آبدار و محکم قاآنی‌که یکی از اساتید مسلم دو قرن اخیربوده بدیوان وکلیات او نیز مراجعه نماید .

داستان برخورد حسین‌خان نظام‌الدوله با میرزاعلی محمدباب

از بزرگترین یا بزرگترین واقعه دوره حکومت حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی نظام‌الدوله در ایالت فارس خروج میرزا علیمحمد شیرازی معروف به باب و ظهور فرقه بابیه در سال ۱۲۶۲ هجری قمری بوده است .

کیفیت ابتدای دعوت میرزا علی‌محمد شیرازی‌که «کنت دوگوبینو» درکتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی» سیادت او را انکار و رد نموده و ادوارد براون هم در مقدمه کتاب نقطةالکاف او را «سید» ندانسته و همه‌جا «میرزا علیمحمد» نوشته است و طرز رفتار و تلقی حسین‌خان نظام‌الدوله نسبت بمیرزا علی‌محمد شیرازی و طریقه او در آغاز دعوتش ازمباحث جالب تاریخ قرون اخیر ایران‌و نمونه برجسته‌ترین قسمت شرح‌حال و سرگذشت آجودان‌باشی است .

هرچند در این اوراق مجال ومناسبتی نیست که در مورد میرزا علی محمد شیرازی و فرقه بابی تحقیق و اظهار نظری دقیق و علمی بعمل آید ولی تا آنجائی که مربوط بعمل و اقدامات حسین‌خان نظام‌الدوله میشود وفقط درچهار چوب شرح‌حال ومنحصراً درمحدوده سرگذشت زندگانی وکارهای نظام‌الدوله مختصری ازماجرائی که گذشته و حسین‌خان مقدم نقشی درآن داشته است با استفاده از منابع ایرانی و خارجی تا آن حدی که میسر است و رعایت بیطرفی کامل وخالی از هرگونه تعصب دراینجا یادداشت و نقل می‌گردد .

قبل از آغاز به بیان نقش حسین خان آجودان‌باشی دربرخورد با میرزا علی محمد شیرازی و ادعاهای او باید بانهایت درجه بیغرضی این حقیقت تاریخی خاطر نشان گردد که بسیاری از مورخین و محققین دراین‌زمینه و درمورد ادعاهای میرزاعلی‌محمد شیرازی ونتایج وتأثیرات گفته‌ها و نوشته‌های او کاملا نتوانسته‌اند ازروی بیطرفی و دور از سوابق ذهنی قبلی رسیدگی کرده واظهار نظر نمایند .

نویسندگان اروپائی‌مانند نیکلا ،کنت‌دوگوبینو و ادواردبراون ظاهراً هیچیك خالی از غرض نبوده‌و بعلت مأموریتهای مخصوص و مقاصد خاصی که داشته‌اند مطلب ، شخصیت و ادعاهای میرزا علی‌محمد و پیروان او را بیش از اندازه و مقیاس واقعی بزرگ کرده و برجسته‌تر جلوه‌گر ساخته وگاهی هم بطور ناموجه از وی دفاع نموده‌اند .

مورخین عصر قاجاریه نیز تحت تأثیر عوامل و علل گوناگون زیاده از حدی که ضرورت داشته وسزاواربوده نسبت بوی اظهار نفرت واشمئزاز کرده ودرمورد اثرو ضرر وزیان آن قدری راه اغراق پیموده‌اند .

اگر هردوطرف ، نویسندگان و محققین اصطلاحی اروپائی از سوئی ، و مورخین و فضلای ایرانی از سوی دیگر ، آن تأثیر و اهمیتی راکه این ادعاها از آغاز نداشته برای این مسئله قائل نشده و در اظهار تعجب ، حیرت و بلکه تحسین ومدافعه از یك‌سو و بیان نفرت و اشمئزاز و احتراز از سمت دیگر غلو نمی‌کردند و براین پیش‌آمد از زشت و زیبا اینهمه شاخ وبرگ نمی بستند و پیرایه وحاشیه‌پرداخته نمی‌داشتند شاید این‌جریان نوظهور و نامأنوس هم مانند بسیاری از اتفاقات غیرعادی در میان بی‌اعتنائی عمومی و عدم توجه مردم فراموش شده و مدفون میشد و آنهمه گفتگو و بحث و مجادله که‌کم یا بیش برانگیخته گردید هرگز پیش نمی آمد .

بهرحال آنچه از نظر باریك بینان قابل بسی‌تأمل و ملاحظه میباشد این‌است که در تمام‌جریان قرن‌نوزدهم هنگامی که دولتهای بزرگ اروپائی بقصد استعمار وتسلط بربازارها ومنابع کشورهای آسیا و آفریقا هجوم آورده وبرای ربودن این‌طعمه‌های لذیذ بایکدیگر برقابت ومبارزه برخاستند هیچ جای تعجبی نبود که‌درکمتر از یکصد سال در افریقا وهند وایران چندین مهدی، پیغمبروخدا پیداشده ونفاق و اختلاف قبیله وعشیره و ملوك‌الطوایف صورتهای زشت‌تر وجنبه جنگ مذهبی بخود بگیرد .

سیّدکاظم زنجانی و یك مکاری هم نیز همراه بود امّا آن اسبیکه حضرت سوار بودند ما دامیکه آن سَرْوَر بر آن نشسته بودند در نهایت تند دو و نرم راه می‌رفت و از سایر مالها همیشه درجلو بود و آب و علف نمی‌خورد و سفت[1] نمی انداخت ولی هرگاه همان اسب‌را ما سوار می‌شدیم این خصایص در او نبود و هر اسبیکه آنجناب سوار می شدند همین صفات از او ظاهر می‌شد، و دیگر آنکه در عرض راه بمحلّی رسیدیم که مشهور بدُزدگاه می‌باشد و متعارف آن است که مادامیکه جمعیّت زیادی نباشد عبور ممکن نیست همینکه ما بدان مکان رسیدیم جمعی دزدان‌را دیدیم که در کمرِ کوه منتظر هستند من بسیار خوف نمودم و یقین کردم که مارا برهنه خواهند کرد از قضا وقت صلوٰة عصر در رسید و نهر آبی در عرض راه بود جناب ایشان پیاده شدند و مشغول بنماز گردیدند و بسیار طول در صلوٰة دادند من زیاده خوف نموده بودم بشدّتیکه مچ پیچ خودرا در جیب خود گذارده بودم و فراموش شده بود بعد از آنکه آن سَرْوَر سوار گردید و از دزدها بسیاری دور شدیم آنجناب روی مبارك خودرا بمن فرمودند و تبسّم نموده فرمایش فرمودند که چرا مچ پیچ نبستهٔ عرض نمودم گُم شده است فرمودند در جیب خود گذارده‌اید دست بردم و یافتم فرمودند چرا دزدها مارا برهنه نکردند، خلاصه بمنزل رسیدیم شخصی که پیر مردی بود از اهل ایلات خدمت آنجناب رسید بدون آنکه ظاهرًا عارف بحقّ ایشان بوده باشد مع هذا اینقدر اظهار محبّت و اخلاص نمود و گریست که مشرف بهلاکت بود مکرّر از ماها سؤال می نمود که این شخص کیست بحقّ خداوند که من تا بحال شخصی باین بزرگواری و جذابیّت و جلال قدر بر نخورده بودم، واقعهٔ دیگر آنکه در شبی بسیار تاریك در عرض راه مرا خواب ربوده زمانی که بیدار شدم آنجناب‌را نیافتم چونکه قرار بر آن بود که اسب آن سَرْوَر پیش بود و اسب من در عقب و شخص مکاری

(۱) کذا فی الأصل،

در ایران هرگز اسباب‌حیرت نمیشدکه شورش مسلحانه اهالی شیراز برفریدون‌میرزا فرمانفرما حکمران فارس بوضعی‌که مذکور افتاد وغائله‌آقاخان محلاتی دریزد وکرمان وبسیاری ناراحتی‌ها ودردسرهای دیگر درگوشه وکنار ایران وازآن‌جمله ظهور میرزاعلی محمدشیرازی و دعوت اوبدین وبدعت تازه همه‌مقارن بوده‌است با لشکرکشی دولت ایران بهرات و مراجعت اجباری محمدشاه قاجار از افغانستان وعدم رضایت سیاست خاصی از رویه ورفتار شاه وحاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران .

اینهمه البته مربوط بزمان گذشته و اوراق تاریخ است وحالیه بغیر ازنمودن حقایق تاریخی سودی، نداردچه گنته‌هائی ازآن قبیل‌که « .... **اما آن اسبی‌که حضرت‌سوار بودند** مادامی‌که‌آن حضرت برآن‌نشسته بودند درنهایت تندرو ونرم راه میرفت و از سایر مالها همیشه **درجلو بودوآب‌و علف نمیخورد و سفت نمی‌انداخت** !!! ... »(۱) وجداناً وبیغرضانه دیگر در عصر اتم و دوره دانش و علم وکیهان پیمائی و هنگامی‌که در دورافتاده‌ترین روستاها رادیو ترانزیستوری جزئیات سفرکیهان نوردان را بسمع‌جهانیان میرساند برای عقب‌مانده ترین افراد بشر نیز هرگز قابل‌هضم نخواهد بود وهیچ‌فرد عامی و بی‌اطلاعی زیر بار خرافات و اوهام وخدایان قلابی و ساختگی هرچه و از هرقبیل که باشد نخواهدرفت؛ دوره‌ما عصر علم‌ودانش، فن، صنعت، تکنیک‌وهنر و علوم مثبت، محسوس وقابل لمس است وبشر بر بسیاری از مجهولات، اعماق ذرات و ژرفاهای کائنات دست‌یافته ویا درحال‌دست یافتن‌است وهیچ مجهولی‌نیست‌که برعلم امروز معلوم نشده یا طریقه‌کشف و تکمیل فنون و ابزارهای‌علمی همه برتانش روشن‌نگردیده باشد البته‌در چنین عصرو زمانه انسانها مخصوصاً نسل‌جوان وروشن فکر را آن حوصله و مجال نیست‌که عمر عزیز و وقت گرانبهای خودرا بجای مطالعه و تحقیق علم پیرامون حرفهای‌کلثوم ننه‌ها وسحروجادو و از این قبیل‌لاطائلات تلف بکنند .

ازاینهمه‌بگذریم، این مقداری‌هم‌که‌گفته شد در حقیقت خارج از موضوع و زیاده از سرگذشت شخص مورد نظر یعنی حسین‌خان‌نظام‌الدوله بود .

گذشته وسوابق تحصیل میرزاعلی‌محمدشیرازی و اینکه این‌شخص درکجاوچه‌موقعی بفکروخیال دعوی باب، مهدی موعود و امام منتظر، ذات حروف سبعه ، یا نقطه اولی ویا خدا بودن افتاد نیز در اینجا مورد بحث‌نیست .

۱ـ کذافی‌الاصل ـ نقطة الکاف تألیف میرزاجانی‌کاشانی‌چاپ ادوارد براون مطبعه بریل درشهرلیدن از بلاد هلند سنه۱۳۲۷ قمری هجری و۱۹۱۰ میلادی مسیحی‌صفحه۱۱۴ .

میرزا علی‌محمد باب از نظر مؤلف ناسخ‌التواریخ

آنچه مسلم است نامبرده در مراجعت ازمکه وارد بوشهر شد وچند نفر از طرف‌خود برای دعوت بشیراز فرستاد نسبت باین‌واقعه مؤلف ناسخ‌التواریخ در جلد دوم قاجاریه در درضمن وقایع سال ۱۲۶۰ قمری عیناً چنین‌می‌نویسد :

«.... لاجرم راه بگردانید (یعنی میرزاعلی‌محمد) ـ وسفرفارس را تصمیم عزم‌داده ازبندر بوشهر سر بدرکرد وچندتن از مریدان‌خودرا بشهر شیراز فرستاد تا مردم‌رابطریق او دعوت‌کنند ومنشئات خودرا بعضی قرآن وبرخی‌را مناجات نام نهاد وبدیشان سپردکه‌بر مردم فروخوانند و مردمان بجای قرآن مجید وصحیفه سجادیه آن کلمات را قرائت‌کنند و این‌هنگام حسین‌خان آجودان باشی عساکر ایران‌که ملقب بنظام‌الدوله بود حکومت‌فارس داشت بدو خبرداددندکه میرزاعلی محمدباب‌در بوشهر رحل اقامت انداخته و فرستادگان اودر این شهر باغوای مردم پرداخته‌اند نظام‌الدوله چند تن از عوانان را برگماشت تـا فرستادگان اورا دست بسته حاضرساختند و حکم دادتا بیتوانی عصبی‌که‌بدان مشی‌توانستند کرد ازپای ایشان قطع‌نمودند روز دوم شعبان این امررا بانجام برد و روز شانزدهم‌شعبان چندتن‌سوار بفرستاد تا دربوشهر باب‌را مأخوذ داشتند و ازآنجاکوچ‌داده شب‌نوزدهم‌شهر رمضان ببلده شیراز درآوردند ودرخانه‌که ازپدرمیراث‌داشت جای دادند اینوقت‌حسین‌خان تدبیری اندیشید وروزی مجلس‌را از بیگانه پرداخته‌کرد و باب‌را بنزدیك‌خود طلبید وسر معذرت پیش‌داشت‌وگفت‌برمن‌روشن‌شدکه‌سخن تو از در صدق است وطریقت توپسندیده باشد همانا دوش درخواب دیدم‌که تو برمن درآمدی وبا سرانگشت پای مرا ازجای برانگیختی

وگفتی‌هان ای‌حسین‌خان در جبین تو نور ایمان مشاهده‌کرده‌ام واز اینجاست‌که در ازای فرستادگان خود ترا هلاك نساختم برخیز و طریق‌حق‌گیر. میرزاعلی‌محمدباب این‌سخنان را باورداشت وگفت توخواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خودم بودم‌که ببالین توآمدم وچنان‌کردم. حسین‌خان ازدر خضوع پیش‌شده ودست اورا بوسه‌زد وگفت جان‌ومال درقدم توریزم و این توپخانه وسربازکه‌در شیراز اکنون بتحت فـرمان من است بحکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو نبردآزمایم. باب درجواب گفت‌چون بامن بگرویدی و از درمطاوعت ومتابعت بیرون‌شدی‌چون جهان‌را مسخرکردم سلطنت روم‌را باتوخواهم گذاشت،حسین‌خان عرض‌کرد که‌من سلطنت نمیخواهم همه آرزوی من‌آنست‌که‌در رکاب توشهید شوم و پادشاهی جاودانی بدست‌کنم، بالجمله چون حسین‌خان خاطر باب‌را از دهشت و انقلاب‌آسایش داد مجلسی بیاراست وعلمای بلدرا انجمن‌کرد وباب راگفت‌حجت خویش را براین مردم تمام باید کرد آنگاه که‌علماء طریق‌توگیرند کارعامه سهل‌باشد پس میرزا علی‌محمدباب بادل‌قوی بمجلس علماء درآمد وسیدیحیی پسرسید جعفر دارابی ملقب بکشاف‌که از مریدان‌باب‌بود نیزحاضرگشت وچون آغازسخن‌کردند بی‌ترس‌و بیمی باب سربرداشت وگفت چگونه شما از اطاعت من بیکسو شوید ومتابعت مرا فرض نمی‌شمارید ازآن‌پیغمبرکه شریعت‌آن‌داریدو درمیان‌شما جـزقرآن ودیعتی‌ندارد واینك من قرآن من فصیح‌تر ازقرآن‌شماونیکوتر ازآن است ودین من‌ناسخ‌دین پیغمبرشماست بی آنکه تیغها انگیخته‌گردد وخون شما ریخته شود حفظ جان‌ومال خودرا واجب شمارید وطریق خلاف‌ونفاق مسپارید. چون سخن‌بدینجاآورد علمای مجلس بهمان مواضعه‌که با حسین‌خان نهاده‌بودند درپاسخ اوسخن نکردند اماحسین خان‌سربرداشت وگفت نیکوگفتی ونیکوترازین‌آنست‌که شرایع‌خودرا درصفحه‌نگارکنی‌تا هرکس‌خواهد بدان بنگرد وبگرود پس‌قلم‌بگرفت وسطری چندنگارکرد علمای مجلس‌چون بران‌نگریستند از قانون عربیت بیرون‌یافتند وغلطات آن‌را یك یك باز نمودند این هنگام حسین‌خان روی بدوکرد وگفت با اینکه هنوز لفظی چندرا نتوانی تلفیق‌کرد این چه یاوه درائی‌است‌که خویشتن‌را برخاتم‌الانبیاء فضیلت نهی وترهات خودرا برکلمات خدای باری تفضیل دهی و بفرمود تا عوانان‌درآمدند و هردوپای اورا استواربربستند و باچوبش زحمت فراوان‌کردند همی فریاد برآورد و توبت و انابت جست و در استغفار خویشتن را بکلمات شنیع برشمرد و اظهار نادانی وپشیمانی‌کرد آنگاه‌حکم‌داد تا باشیاء اسود چهرهٔ اورا سیاه گونه‌کردند و بمسجدی‌که شیخ ابوتراب بجماعت نماز می‌گذاشت دربردند تا دست‌وپای‌او را بوسه‌زد وبرکردار خویش لعنت فرستاد ومدت ششماه‌محبوس‌بود ...»

داستان اقدام منوچهرخان معتمدالدوله گرجی‌حاکم‌اصفهان‌ببردن‌میرزاعلی‌محمدباب ازشیرازباصفهان وماجراهائی‌که بعدازآن گذشته‌ازچهارچوب‌سرگذشت‌زندگانی‌حسین‌خان آجودان باشی و حوصله این مقال بیرون است و طالبان اطـلاع ازآن‌بـاید بمنابعی مـانند

ناسخ‌التواریخ وروضة‌الصفا وجام‌جم فرهاد میرزا و دیگر کتب تاریخ مراجعه نمایند. و در مورد رویه حسین‌خان نسبت به‌پیروان معدود وانگشت شمار میرزاعلی محمد در شیراز نیز بحکایت مندرجات ناسخ‌التواریخ :

«..... بعد ازو حسین‌خان سید یحیی‌را پیام‌فرستادکه دیگردر مملکت‌فارس سکون تو ناهموار است‌بی‌آنکه‌آزرده شوی و آسیبی بینی بیرون‌شو سید یحیی ناچار شده‌ازشیراز کوچ‌داده بشهر یزد سفرکرد و همچنین پیروان باب ازبیم حسین‌خان بهرسوی پراکنده شدند ...»



فتحعلی شاه

رضاقلی‌خان هدایت در روضة‌الصفا می‌نویسد

مرحوم رضاقلی‌خان لله‌باشی متخلص بهدایت در جلددهم تاریخ روضة‌الصفا پیرامون آب رودخانه شش‌پیر یا شش‌پر وماجرای رفتار حسین‌خان آجودان‌باشی با میرزاعلی‌محمد باب مطالبی نگاشته بااینکه قریب بمضمون ناسخ‌التواریخ است باز نکته‌های جالبی داردکه نقل‌آنها خالی ازسود نیست‌که ازصفحه ۳۰۹ و۳۱۰ و ۳۱۱ چاپ جدیدآورده میشود .

« ذکر وقایع فارس و ظهور سید علی‌محمدباب در شیراز و خواستن حسین‌خان آجودان‌باشی صاحب اختیار فارس و تحقیق حال وی در خدمت علماء ـ سابقاً سمت ترقیم‌یافت‌که حسین‌خان‌آجودان‌باشی افواج نظام‌شهریارسلیمان‌احتشام بسفارت پاریس و انگلیس ونمسا مصدرخدمات عظیمه‌گردید و پس از ورود چندی در رکاب مستطاب بود وبحکم حضرت شاهنشاه جمجاه بصاحب‌اختیاری ملك جم یعنی فارس احتصاص یافت وبدان‌کشور شتافت‌سالی چندچنانکه ازاو شایسته بودبحکومت فارس‌گذرانیدواستقلالی تمام حاصل‌کرد .

آب رود شش‌پر و شیراز

«وبخاکپای مبارك عرضه داشت که اگر آب رود شش‌پر بصحاری وقرای شیراز درآید مزیدآبادی ومایه خصب نعمت وزراعت شود پادشاه مکرمت‌پناه رخصت دادکه هرچه مخارج اجرای‌آن رودباشد درحضرت دیوان‌اعلی مجری است لهذا صاحب‌اختیار فارس‌باین‌اندیشه درافتاد وهمت برانجام این خدمت گماشت وفی‌الواقع کاری صعب وامری مشکل بودوحقیقت این امرآنست که‌آب رود شش‌پر سرچشمه‌اش در جبال و تلال‌الوار ممسنی واقع است و در بلوك اردکان ازسه جای‌سنگ میجوشد و چون قریب بهزار ذرع جریان یافت رودی بزرگ می‌گرددکه دربهار وزمستان اسب ازآن بدشواری میگذرد و درزمان قلت‌آب‌آبش زیاده‌از پنجاه سنگ است وبرود فهلیان ریخته بدریای عمان متصل میشود وازچنین‌آبی عظیم‌در قبیله محمدرضاخان دشمن زیاری زراعتی قلیل حاصل می‌افتد و بقـایای آب بی‌حاصل و بیفایده می‌گذرد وقتی درخدمت نواب امیرزاده فریدون‌میرزا فرمانفرمای فـارس برسبیل تفرج و تماشا بدان سرچشمه رفتیم واستحضاری حاصل نمودیم از سرچشمه تـا بشیراز بخط مستقیم هجده فرسنگ است وبخط‌منحنی دوچندان وآثار نهری ازقدیم نمودار است واکنون‌خراب گشته در زمان صفویه اللهوردی‌خان حاکم در اجرای آن اهتمام‌کرد و عمرش وفـا ننمود کریم‌خان وکیل نیز این اندیشه‌کرد ومعمارانش خطاکرده ازآن درگذشتند در این دولت صاحب‌اختیار رنجی تمام برد ومبلغی خطیر مخارج‌آن مصروف‌کرد و بعد ازمدتی‌آن آبرا بحوالی شهرآورد ولی استمرار نیافت وحوادث مانع افتاد ولی قنات خیرات را به‌پنج‌هزار تومان مخارج تعمیر واصلاح ودوسنگ‌آب ازآن جاری‌شد .



عباس میرزا

میرزا علی محمد باب و نظام‌الدوله در نظر هدایت

رضاقلی خان ادامه میدهد :

«وازجمله وقایع ایام صاحب‌اختیاری درملك فارس ظهور سیدعلی‌محمد ملقب به باب است و اوجوانی بود فرزند میرزا رضا نام ازطبقه سادات شیراز وآباء واعمامش بتجارت و بزازی دریزد وشیراز معاملتی داشتند وی مدتی در عتبات عالیات درحوزه تدریس علمای عهد خاصه حاجی سیدکاظم رشتی منسلك بود و زیارتی مینمود پس ازچندی به بندر ابوشهر درآمده وسکونت گرفت وبریاضت‌رغبت کرد روزهادرآفتاب گرم که‌حدتی بشدت‌داردسر برهنه ایستاده بدعوت عزایم عزیمت تسخیر شمس داشتی تا تأثیرحرارت شمس رطوبت دماغش‌را بالکلیه زایل وبمرور شمساتش مایل ساخت یاوه درآئی وبیهده سرائی درگرفت وافسانه‌های قدیم ازسر، نخست درپرده خودرا مرشدخواندی وازاین دست سخنان خام‌گوش زدخواص‌و عوام‌کردی وسخنان‌آمیخته ازعلم وجهل سرودی وخودرا نایب حضرت امام غایب وانمودی ساده‌دلان بدوگوش نهاده او را داعیه افزودن‌گرفت تا اظهارکردکه چنانکه امیرالمؤمنین علی‌باب مدینه علم نبی است من‌نیز باب فیوضات امام حجة غایبم و باین سبب آنحضرت را نایب در این‌گفتار نیزکسش متنبه و ممنوع نفرمود و بعضی جهلا و بلهـا را بشبهه افکند پس پای جرأت بر پایهٔ دیگر نهاده‌گفت خودآن امامم‌که او را منتظرید و یك هزار سال انتظار ظهورش میبرید از این مـرتبه فراتر آمده دعوی نبوت خـاصه‌کرد پس از چندی خاتم‌الانبیاء را نیز انکار نمود و خود را نعوذبالله‌منها برآن حضرت رجحان داد و رطب‌و یابس چند بی‌ارتباط درکسوت الفاظ عرب بیکدیگر اختلاط داد ودر صنعت‌کتابت بسرعتی معتاد شد ونامش را معجزه‌کرد ومخذولی چند راکه از همه کاری معزول بودند بخود یار کرده خلیفه خواند بترویج آن دعوی سخیفه‌باطراف فرستادن‌گرفت یکی‌ازآن جهلابشیراز

درآمده با علماء مکابره و مناظره جست و بطلان عقیدت وی آشکارا شد علمای عهد بحاکم وقت قصه‌کردند او را بخواند و پس از تحقیق براند و در دویم شعبان او را سیاست‌کرد تا قدم نامبارك از خانه بیرون ننهد او را پی ببرید و سید را از بوشهر بشیراز خواست ودر نوزدهم رمضان با وی به خلوت ملاقات‌کرد تا عقاید مخفیه او پنهان نماند او را بفریفت و بتکریم افزود وگفت پس از اجرای سیاست بر نواب تو شبی بخواب دیدم‌که برسرم‌آمدی و لگدی بر من زدی وگفتی‌که چون نوری در تومی‌بینم از تو درگذشتم و الا بمکافات‌نایب و خلیفه خود تو را می‌کشتم سید خوشحال شده‌گفت بخواب ندیدی بلکه به بیداری دیدی آمدم وچنین‌کردم و چنان‌گفتم صاحب اختیارگفت من بدین تو درآمدم و دستش ببوسید وی نیز روی او را بوسه داد صاحب اختیارگفت من با سرباز و توپ در رکاب تو جهاد خواهم‌کرد سیدگفت من نیز سلطنت روم را بتودادم وی‌گفت سلطنت نمیخواهم میخواهم‌که در رکاب تو سعادت شهادت یابم اکنون بیا با علماء صحبت دار وآنانرا ملزم و مجاب‌کن پس او را با خود بمجلس عام‌که مشتمل بر علمای اعلام بوده برده مکالمه‌کردند سید یحیی ولد جناب‌آقای سیدجعفر اصطهباناتی نیز درآن مجلس حضور داشت .

علی‌الجمله سید علی‌محمد باب صاحب اختیار را مرید خود شمرده بی‌اندیشه بلاف و گزاف درآمده تاکار سخن را بمقامی رسانیدکه بتصریح اظهارکردکه قرآن من از قرآن رسول افصح و بهتر است و دین من ناسخ دین پیغمبر چون‌کار بدینجا رسید علماءگفتندکه عقاید و مذهب و ناسخ منسوخ قواعد شریعت مجدده خودرا بنگار تا دیده تحقیق و تصدیق نمائیم آن بیچاره ساده دل صفحه‌ای برداشته‌کلماتی غیرفصیح و ابتر درآن نگاشته بعلما داد وهمگی را خبط دماغ و اختلال حواس وی مشهود ومعاینه رفت بالاتفاق برجنون وی‌تصدیق نمودند و بنا برحرمت سیادت بر تنبیه او متفق‌الکلمه شدند **چوب زیاد بر پای او زدند و روی اورا سیاه‌کرده بمسجد وکیل بردند و او اظهار توبه و انابه‌کرد و برخود لعن نمود و پای‌جناب فضایل‌مآب شیخ ابوتراب امام جمعه وجماعت را ببوسید و استغفارکرد** پس او را آورده محبوس‌کردند و مدت شش ماه در زنجیر بود عاقل نگردید تا سواران معتمدالدوله منوچهر خان حاکم اصفهان بطلب او آمده او را از شیراز باصفهان بردند ومتوقف‌کردند ...»

***

از این‌قرار مسلم است‌که حسین‌خان نظام‌الدوله حاکم فارس با میرزا علی‌محمدباب و عقاید او بشدت مخالفت ومبارزه‌کرده و ابتدا نماینده و مبلغ ویرا بمجازات رسانیده و سپس خود باب را از بوشهر بشیرازآورده و پس از فریب وآگاهی از اسرار قلبی او در مجلسی از علما مجاب ومحکومش نموده چوب زده بزندان انداخته ونیز مسلم است‌که پس

از شش ماه حبس سواران و مأمورین منوچهرخان گرجی معتمدالدوله حاکم اصفهان میرزا علی‌محمد را از شیراز باصفهان برده‌اند . برای اینکه در مورد رویه و رفتار حسین‌خان نظام‌الدوله نسبت بمیرزا علی‌محمد از بیطرفی که لازمه‌تاریخ نویسی است خارج نشده وقول خود با بی‌ها و گفته‌های نویسندگان اروپائی راکه برخی‌ازآنها بعلت مقاصد خاص‌ازپیدایش باب و فرقه او حمایت و مدافعه‌کرده و در این زمینه واقعاً راه اغراق وگزافه پیموده‌اند .

نویسنده نقطة الکاف و نظام‌الدوله

نیز دراینجا آورده باشیم یادآور میشویم که میرزاجانی کاشانی که از اعاظم مورخین بابی و از بخستین مریدان وفریفته‌شده‌های میرزا علی‌محمد است وخودهنگام بردن میرزای باب بعدازفوت منوچهرخان گرجی ازاصفهان بآذربایجان چندشب درکاشان میرزاعلی‌محمد رامهمان ودرك حضور وصحبت اورا نموده درتاریخی که در خصوص ظهور و عتاید باب و پیروان اولیه و وقایع هشت سال ماجرای آنها از ظهور و دعوت باب نوشته و نام آنرا «نقطة الکاف» گذاشته برخورد حسین‌خان نظام‌الدوله حکمران فارس را بامیرزا علی‌محمد چون بضررشان ورسواکننده بود بسیار مختصر برگزارکرده است .



آقا محمد خان

کتاب نقطة‌الکاف و ادوارد براون

ولی قبل از نقل عین عبارات میرزا جانی کاشانی از کتاب « نقطة‌الکاف » باید یادآور شویم که کتاب «نقطة‌الکاف» در نظر یکنفر محقق و تاریخ‌نویس یکی از منابع سودمند و کاشف بسیاری از اسرار است و بقول ادوارد براون: او قبل از تفرقه بابیه بازلی و بهائی تألیف شده و بنابراین مندرجات آن بالطبعه اقرب بصحت و ابعداز خلط و تدلیس متأخرین است » مخصوصاً ازاین‌جهت که پس ازفوت میرزا علی‌محمد پیروان وشاگردان اودستورها ووصایای باب را پشت گوش انداختند و چند شاخه شده و تعالیم و عقاید اولیه میرزا دیگرگونه کردند وشاید بهمین‌واسطه بوده‌است که نسخه‌های خطی کتاب‌میرزا جانی کاشانی‌رادر هرکجا سراغ داشتند بدست آورده و از بین بردند .

چنانکه ادوارد براون اسمی از این‌کتاب شنیده و اوقاتی‌که طی سال ۱۳۰۵قمری درایران‌بود هرقدرجستجوکرد نسخه ازآن‌یافت‌نشد وازهرکس‌که سراغ این‌کتاب‌را گرفت مطلبی‌بدست نیامد وبعد از مراجعت باروپا نیز بدوستان بابی خود در ایران و اسلامبول و شام وغیرها نامه‌نوشت واز اطراف در صدد تفتیش وکاوش برآمد هرچه بیشتر جستجوکرد کمتریافت وبالاخره مأیوس شد ویقین‌کردکه این‌کتاب بکلی ازمیان رفته است تا دربهار سال ۱۳۰۹هجری قمری‌در اوقات تعطیل بپاریس‌رفت ودرضمن تفتیش درکتب بابیه محفوظ درکتابخانه ملی پاریس اتفاقاً یك‌نسخه ازتاریخ‌میرزا جانی کاشانی‌را پیداکرده وپس‌ازتحقیق دانست که این‌نسخه ملکی‌کنت دوگوبینو بوده و پس از فوت وی کتابهای او بمزایده‌رفته و

کتاب

نقطة الکاف

در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول

از تاریخ بابیه

تألیف

حاجی میرزا جانی کاشانی

مقتول در سنهٔ ۱۲۶۸ هجری

بسعی و اهتمام اقل العباد

ادوارد براون

معلم زبان فارسی در دار الفنون کمبریج از بلاد انکلستان تصحیح و طبع کردید

در مطبعهٔ بریل در لیدن از بلاد هلاند بطبع رسید
سنه ۱۳۲۸ هجری مطابق ۱۹۱۰ مسیحی

روی جلد کتاب نقطة الکاف

این یك کتاب را کتابخانه ملی پاریس خریده و بخلاصه ادوارد براون یك نسخه از آن رونویس برداشته و با مقدمه نسبةً مفصلی بزبان فارسی که ۷۶ صفحه را پر کرده و دیباچه و فهرست بانگلیسی در ۵۰ صفحه و چهار کلیشه و یك تصویر بسال ۱۳۲۸ هجری قمری مطابق با ۱۹۱۰ میلادی در مطبعه بریل شهر لیدن از شهرهای هلاند با حروف سربی خوب طبع و نشر کرده است که اتفاقاً همین کتاب چاپی هم کمیاب، و نادر است وشاید بعللی بوسیله دسته های مختلف جمع آوری و ازدسترس خارج شده باشد .

درباره حسین‌خان نقطة‌الکاف چه می‌نویسد؟

خلاصه و بعد از اینهمه مقدمات در معرفی کتاب نقطة‌الکاف در صفحه ۱۱۲ متن آن چاپ لیدن راجع بحسین‌خان نظام‌الدوله و رفتار او با میرزاعلی‌محمد چنین نوشته :

« خلاصه آن جناب از راه دریا مراجعت بارض‌فاء [۱] نمودند چونکه امر آن جناب اشتهاری یافته بود ولهذا صاحب اختیار [۲] ارض‌فاء بامر سلطان مسلمین دوازده نفر فراش فرستاده تا آن جناب را نگذارند بجائی تشریف‌فرما شوند بلکه حکم نموده بودند که آن جناب را غل‌وزنجیر نمایند، این بود محبت اهل اسلام که مشتاق ظهور امر حق بودند و نیکو کلام آن بزرگوار را شناختند بعوض آنکه درظهر کوفه [۳] جمع کردند و نصرت امر اله نمایند راضی نشدند که احدی‌هم ازارقاب ایشان بقانون قوم استقبال آن شاه مظلوم را نماید، خلاصه من بعد از آنکه آن سرور غریبان وارد(۳) بلد خویش شده آن ظالمان نهی نمودند که بعد از سه یوم دیگر احدی خدمت ایشان نرسد وجناب ایشان نیز بجز حمام بجای دیگر تشریف فرما نشوند و نوشتجات از کسی قبول نفرمایند وجواب هم ننویسند از آنجائی که شمس حقیقت را نتوان پنهان نمود اگرچه ابرهای بسیار مانع گردد بازهم اثر شعاع او ظاهر میگردد لهذا مردمانیکه فطرات ایشان را ازخاك و آب ایشان عجین نموده بودند از اطراف عالم حرکت نموده ودر آن ارض

۱ـ بابی‌هاهم مانند تمام جمعیت‌های سری و نهضت‌های تخریبی برای هرکس، هر محل و هر امری علامت رمز و اسم مخصوص داشته‌اند و ارض‌فاء نزد آن‌ها گویا علامت رمز شهر شیراز است .

۲ـ منظور حسین‌خان نظام‌الدوله است .

۳ـ اگروارد بلد خویش شده پس‌غریب نبوده و سرور غریبان محض وزن شعر است و معنی ندارد .

قدس جمع گردیده عرایض بسیاری بر سبیل عبودیت عارض‌شده و سئوآلات در معارف دین
ود نموده از آنجائی‌که دعوت سائلین را اجابت نمودن واجب بر اهل‌فضل وجود می‌باشد
ذا سراً درنهایت خفا اجابت می‌فرمودند از آنجائی‌که ان‌الشیاطین لیوحون الی اولیائه
باشد آن‌ملاعین مطلع گردیده در شب بیست ویکم‌ماه مبارک‌رمضان ازدیوارخانه ایشان‌بالا
فتند وآنجناب‌رامع‌خالوی بزرگوارش را بمنزل آن شقی[1] آوردند و نسبت بآن حضرت
اناً سوءِ ادب نمودند وخالوی ایشان را چوب زیادی زدند و اوضاع‌خانه ایشان را بغارت
دند و قبل‌از این‌واقعه جناب حاجی‌راکه بحضرت حبیب معروف بودند وآخوند ملامحمد
ادق‌خراسانی‌را وملاعلی اکبر اردستانی‌را چوب زیادی زدند ومهار نمودند وتازیانه‌زدند
دربازارها گردانیدند و اخراج بلدنمودند وآن‌جناب را درخانه داروغه منزل دادند...»

---

[1] ظور ازآن شقی حسین‌خان نظام‌الدوله حکمران فارس است .

یک مقایسه ساده

ازمقایسه این عبارات کتاب نقطةالکاف که نویسندهٔ آن یکنفر از مریدان اولیه باب و ازبابی‌های بسیار متعصب بوده با مندرجات ناسخ‌التواریخ وروضةالصفا چنین استنباط میشود که نوشته‌های رضاقلی خان هدایت و میرزامحمدتقی سپهر مقرون بصحت بوده و حسین خان آجودان باشی بعد از گول‌زدن میرزاعلی‌محمد ساده‌لوح و مجاب کردنش در حضور علما واقعاً اورا چوب زده وچهره‌اش را سیاه مالیده و دور شهر گردانیده چه‌میرزاجانی‌کاشانی خود صراحةً تصدیق‌می‌کند که خالوی میرزاعلی‌محمد و«حضرت‌حبیب» وعلی‌اکبراردستانی راه‌چوب زیادی زدند ومهار نمودند و تازیانه زدند و در بازارها گردانیدند» منتها از یادآوری این‌حقیقت که‌باوجود خود میرزاعلی‌محمد مسلماً کسی با خالوی اوکاری نداشته وآنکه چوب‌خورده، و تازیانه نوش جان‌کرده ، چهره‌سیاه ومهارشده و دور بازار گردیده نفس‌نفیس شخص خود میرزاعلی‌محمد باب بوده بدیهی است که وحشت نموده چه اگر این حقیقت‌را فاش می‌کرد ازقدر واحترام‌آقاکاسته میشد ومعبوداو ازمقام الوهیت و تقدس‌سقوط مینمود وهمانطورکه المستعصم آخرین خلیفه عباسی را لای نمد پیچیدند و خورشید منفجر نشده وبرزمین نیافتاد میرزا علی‌محمد راهم در واقع چوب زدند و برصورتش زغال و سیاه مالیدند وزیر ضربات تازیانه ناله و استغفار نمود وهیچ معجزه وکرامت و امرخارق عادت ظاهرنگردید والبته گفتن‌و نوشتن این مراتب بصلاح وصرفه میرزا جانی‌کاشانی نمیبود.

جریان واقعه از نظر نویسنده مقاله شخصی سیاح

رساله یاکتاب‌کوچکی هست به قطع رقعی در ۲۴۰ برگ زیر نام و عنوان : « مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه و باب نوشته است » .

این کتاب را طبق نوشته ادوارد براون در مقدمه نقطة‌الکاف عباس افندی پسر بزرگتر بهاءاله در حدود سال ۱۳۰۳ تألیف کرده است و زیادهم شهرت دارد ولی در مقدمه و متن رساله خیلی کوشیده که با بکاربردن کلماتی مانند: «درخصوص شخص معروف بباب ..» و «... آنچه تعلق بتاریخ این کیفیت دارد و در اوقات سیاحت در جمیع ممالك ایران از دور و نزدیك بمنتهای توفیق از خارج و داخل وآشنا و بیگانه جستجو شده ومتفق‌علیه **بیغرضان** بوده باختصارمرقوم می گردد ...» خود راکاملاً بیطرف و «غیربهائی !» نشان داده و چنین جلوه گر سازدکه گویا ایشان فقط یکنفر تاریخ‌نویس ساده و سیاح بیغرض بوده و هیچگونه منظور و غرضی نداشته‌اند !

ولی قصد و غرض او خیلی آشکار میشود و زیاد توی ذوق میزندو اشتباه و غلط املائی و انشائی زیادی هم از زیر دستشان رد شده است .

بهرحال مندرجات این رساله کوچك هرچه باشد بضررخود فرقه بابی وبهائی هردو حجیت دارد .

اینك تصویر پشت جلد و برگهای ۸-۹-۱۰-۱۶-۱۷- رساله بنظر میرسد .

آنچه این سیاح بیطرف «!» و مورخ بیغرض «!» نسبت بطرز برخورد حسین‌خان آجودان‌باشی با میرزا علیمحمدباب نوشته دلیل صحت مندرجات ناسخ‌التواریخ سپهر کاشانی و روضة‌الصفای رضاقلی‌خان هدایت و دلیل این است‌که میرزاجانی کاشانی مؤلف تاریخ نقطة‌الکاف در اینمورد حقیقت راکتمان و پنهان‌کرده و از بیم اینکه مبادا بمقام قدوسی و یا احترام میرزا علیمحمد لطمه بخورد عمداً ننوشته است‌که بدستور حسین‌خان آجودان‌باشی حاکم فارس میرزا علیمحمدباب را چوب زده وصورتش را سیاه مالیده دور بازارهای شیراز گردانیده‌اند .

و حال آنکه در رساله مقاله سیاح این‌مراتب بشرح زیر صریحاً نگاشته شده است : در صفحه ۸ مقاله سیاح چنین می‌نویسد :

« ... بعد از مراجعت چون خبر ورودش[1] بابوشهر رسید گفتگو بسیار شد و جوش‌و خروش غریبی در شهر شیراز آشکار گشت جمهور غفیر علما بتکفیر پرداختند و فتوای قتل وتدمیر دادند و حسین‌خان آجودان‌باشی‌راکه حاکم فارس بود برآن داشتندکه داعیان‌باب یعنی ملاصادق مقدس را تازیانه زد و با میرزا محمد علی بارفروشی و ملا علی‌اکبر اردستانی هرسه را محاسن سوزانیده و مهار نموده درکوچه و بازار گردانیدند ... »

نویسنده مقاله سیاح پس از اظهار نظر براینکه مثلاً گویا علمای ایران مهارت سیاسی «!» نداشته‌اندکه فعلاً مورد بحث نیست از آخرین سطر صفحه ۹ رساله خود دنباله

۱- یعنی‌خبر ورود میرزا علیمحمد .

مطلب و رفتار حسین‌خان را اینطور ادامه میدهد :

« .... حاکم فارس بصوابدید علماء چند سوار فرستاده باب را احضار و در محضر علماء و فضلاء توبیخ و عتاب نمود زبان بازخواست گشود و چون باب رد توبیخ نمود ـ و مقاومت عظیم باشاره رئیس لطمهٔ شدید زدند و اهانت و تحقیر نمودند بقسمی که عمامه از سر بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد ....»



روی جلـد کتاب مقاله سیاح

۸

وملا جلیل اوردومی و ملا مهدی کندی و شیخ سعید هندی
وملا علی بسطامی و امثال آنها اقبال باو جستند و باطراف
ایران منتشر شدند وخود باب عزم طواف بیت الله
نموده بعد از مراجعت چون خبر ورودش بابوشهر
رسید گفتگو بسیار شد و جوش و خروش غریبی در شهر
شیراز آشکار گشت جمهور غفیر علما بتکفیر پرداختند و
فتوای قتل وتدمیر دادند وحسینخان اجودان باشی را
که حاکم فارس بود بران داشتند که داعیان باب
یعنی ملا صادق مقدس را تازیانه زد و بامیرزا محمد علی

یك صفحه از کتاب مقاله سیاح

۹

بارفروشی و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را محاسن
سوزانیده و مهار نموده در کوچه و بازار گردانیدند
و چون علمای ایران مهارت سیاسی نداشته پنداشتند
که تشدد و تعرض سبب خمودت و خاموشی گردد و بادی
قمع و فراموشی و حال آنکه تعرض با مور وجدانیه
سبب ثبوت و رسوخ گردد و بادی توجه انظار و نفوس
و این قضیه بکرات و مرات تجربه رسیده لهذا
این سیاست سبب شیوع شد و اکثر ناس بجستجو افتادند
حاکم فارس بصوابدید علما چند سوار فرستاده باب را

برگ دیگر از کتاب مقاله سیاح

۱۰

احضار و در محضر علما و فضلا توبیخ و عتاب نمود زبان باز
خواست کشود و چون باب رد توبیخ نمود و مقاومت
عظیم با شارهٔ رئیس لطمه شدید زدند و اهانت و تحقیر نمودند
بقسمیکه عمامه از سر بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار
شد در ختم مجلس قرار مشورت دادند و بضمانت و کفالت
خال حاجی سید علی بخانه روانه نمودند و منع از ملاقات
خویش و بیگانه روزی او را در مسجد احضار و اصرار و
اجبار بر انکار نمودند بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت
و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و

یك برگ دیگر از کتاب مقاله سیاح

۱۱

دهچه گمان بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب
زمان علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد که مقصودش
با بیت مدینهٔ دیگر است و وساطت فیوضات از شخص
دیگر که اوصاف و نعوتش در کتب و صحائف خویش
مضمر باری چنانچه ذکر شد از عدم تجربه و مهارت
علما در فنون سیاسیه و تتابع فتاوی گفتگو زیاد شد
و تعرض بباب و لوله در ایران انداخت و سبب ازدیاد
اشتعال محبان و اقبال متوقفان گردید چه که ازاین
وقوعات جستجوی ناس زیاد شد و در اطراف ایران

یك برگ دیگر از کتاب مقاله سیاح

کنت دوگوبینو مبلغ و وکیل مدافع بابی‌ها

کنت دوگوبینو[1] که از سال ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴ هجری‌قمری وزیرمختار دولت فرانسه در ایران و در تهران مقیم بوده سه‌کتاب راجع بآسیا و ایران نوشته بنامهای : « سه سال در آسیا » و «مذاهب و فلسفه درآسیای مرکزی»[2] و«قصه‌ها یا افسانه‌های آسیائی» که ظاهراً از همه مهمتر «مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی» است .

هرچند عنوان این‌کتاب مذاهب وفلسفه درآسیای مرکزی انتخاب شده ولی درحقیقت تمام مندرجات مربوط بفلات ایران و بیشتر از همه مخصوص تاریخ ، تعریف و مدافعه و حمایت اغراق‌آمیز و بی‌دلیل ازفرقه بابیه است چه بقول ادوارد براون در مقدمه نقطة‌الکاف ۲۹۹ صفحه از ۵۴۳ صفحه‌کتاب کنت‌دوگوبینو که در دست براون بوده بتاریخ باب و بابیه و جریان ظهور و طریقه انتشار عقاید آن فرقه از نقطه نظرهای خاصی که کنت دوگوبینو داشته از سال ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۹ قمری تخصیص یافته و چنین بنظر میرسدکه عنوان و سایر مطالب‌کتاب‌که در مورد مذاهب دیگر بتصدیق ادوارد براون همه مثلاً راجع بصوفیه و تصوف سرسری و سست و بی‌پایه نوشته شده برای پوشانیدن غرض اصلی دوگوبیو که همانا حمایت بی‌دلیل و تبلیغ مغرضانه و تحسین ناموجه از فرقه بابیه باشد بهانه بیش نبوده است .

باید دانست که کنت دوگوبینو یکی از طرفداران فلسفه پوچ برتری نژادی و آراء و عقاید سخیف او در تحقیر و پست شمردن آسیائی‌ها و اقوام غیر اروپائی از منابع الهام نازی‌ها و فاشیست‌ها و نژادپرستها بوده وگوبینو در دشمنی و عداوت با استقلال ، وحدت

۱ـ Comte de Gobineau

۲ـ Religions et philosophies dans l'Asie Centrale

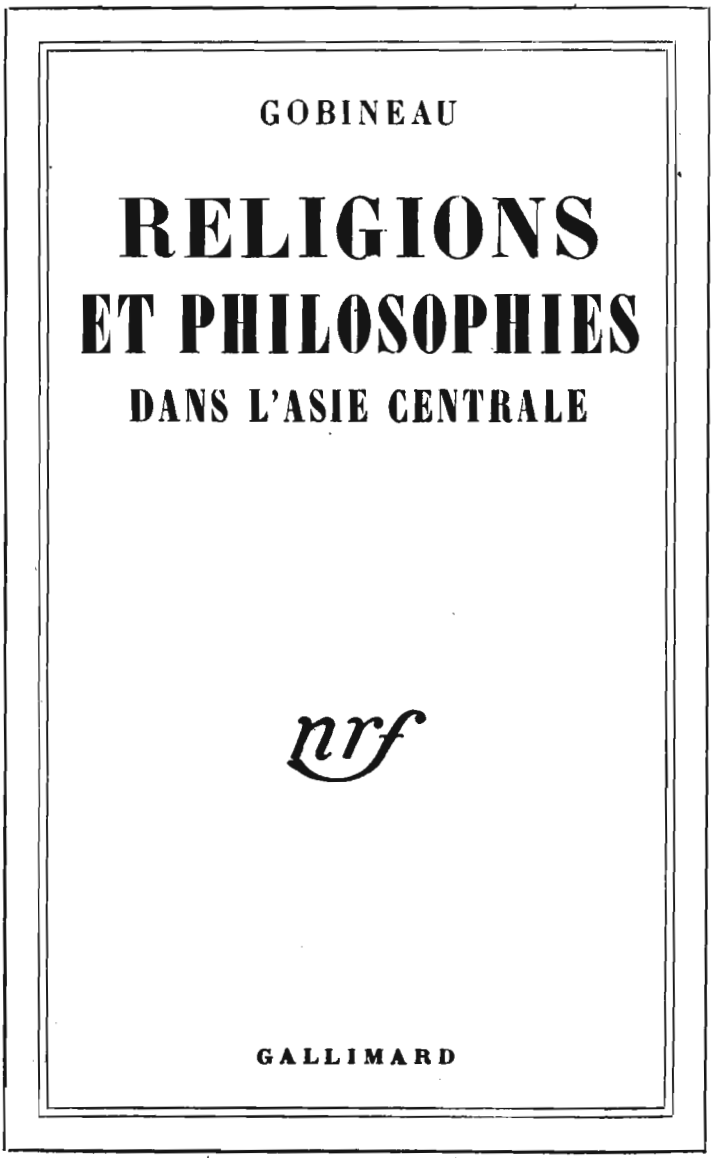

روی جلد کتاب کنت دوگوبینو بفرانسه

وآزادی اقوام وکشورهای آسیائی ید طولا داشته و با هرچه مربوط بـه خوشبختی و سلامت ملتهای آسیائی و افریقائی میشده کینه و عداوت میورزیده است .

باری کنت‌دوگوبینو با این سوابق ذهنی و اغراض و مقاصد پنهانی راجع به‌حسین‌خان نظام‌الدوله حاکـم فارس و ماجرای ورود میرزا علی‌محمد به شیراز و رفتار آجودان‌باشی با او و همچنین محمدشاه قاجار و حاجی‌میرزا آقاسی درکتاب مذکور مطالبی نوشته است کـه بنظر نمیرسد تمام آنها با حقایق تاریخی منطبق بوده باشد .

ما با اینکه با استناد و استفاده از مدارك و اسناد انکارناپذیر بیشترین بخش گفته‌های کنت دوگوبینو را در این باره صحیح و مطابق با حقیقت نمیدانیم معهذا ترجمه‌آن قسمت ازکتاب راکه با شرح حال و جریان زندگانی حسین‌خان مقدم و طرز بـرخورد وی با میرزا علـی‌محمد باب حین انجام وظیفه رسمی در حکومت ایالت فارس مـربـوط میشود از روی طبع هفتم‌کتاب «مذاهب و فلسفه درآسیای مرکزی»[1] که در سال ۱۹۵۷ بـوسیله مـؤسسه گالیمار[2] در پـاریس چاپ و نشر شده و در اختیار داریـم در سطورآینده عیناً و بدون تحریف نقل مینمائیم و سپس در دوسه مورد نظرونتیجه تحقیقات وتفحصات خود را نیز بآن میافزائیم .

«بیم و تشویشی کـه از ظهور میرزا علی‌محمد و تبلیغات و رواج عقایـد او[3] افـکار عمومی را در شیراز فراگرفته بود باعث شدکه ملاهای این شهر مقامات دولتی و مأمورین پادشاه را متوجه باین نکته‌کنندکه این دفعه منافع آنها مشترك است و نشرآراء ونظریات میرزا علـی‌محمد و توسعه فـرقه باب مصالح روحانیون و دولت و پادشاه را بـه تساوی در معرض خطـر قرار میدهـد . چه از دیـرباز اداره مـردم بذلـه‌گو ، گستاخ و سبکسر و جنگ‌جوی شیرازکه چندان دلبستگی و علاقهٔ هم به خانواده قاجار نداشته‌انـد و همه وقت آماده شورش و طغیان هستند برای دولت و مأمورین شاه هیچوقت چندان‌آسان نبوده و در نتیجه ایـن خصایل ذاتی شیرازی‌ها در ایام گذشته مدیران امور چـه بسا روزهای سخت و رنج‌آوری دیـده‌اند و معلوم است‌که با این سوابـق ظهور میرزا علی‌محمد و فـرقه باب و طریقه و مسلك جدید چگونه دشواریهائی بوجود میآورده است .

1_ Religious et philosophies dans l'Asie Centrale .

2_ Gallimard .

۳_ این جمله‌های «رواج عقاید او» هم از اختراعات و تصورات کنت و امثال او بـوده وگرنه میرزاعلی‌محمد عقایدی‌که باعث رواج باشد نداشته ومردم هوشمند ایران هم‌که‌سرچشمه اینگونه فرقه‌های ساخته دست خارجی را می‌شناختند و می‌شناسند چندان توجه و اقبالی ازآن نکرده‌اند .

این بود که بین حکمران فارس و ملاهای شیراز مجلس‌های مشاوره (کنفرانس‌ها) تشکیل یافت و مقرر گردید که میرزا حسین‌خان ملقب به نظام‌الدوله یعنی «سازمان دهنده دولت» گزارشی به تهران فرستاده و جریان واقعه را از لحاظ منافع و مصالح دولت و کشور برای اولیای مرکز تشریح کند و از طرفی هم مجتهدین بزرگ شیراز عرضحالی به شاه نوشته و خطرات جدی را که ظهور میرزا علی‌محمد وفرقه باب برای دین ومذهب‌مملکت دربرداشته معروض نمایند.

باب و پیروان او بلافاصله از ضربتی که برای آنها تدارك میشد آگاه شده وبهیچوجه حیرت نکردند و بجای اینکه با وسائلی درصدد احتراز از خطر برآیند میرزا علی‌محمد شرحی بدربار نوشت و مشروحه باب باگزارش و عریضه‌های متضمن اتهامات مخالفانش در یك زمان به تهران واصل شد».

میرزا علی‌محمد در نامه خود بدربار بدون اینکه نسبت به شاه ـ محمدشاه ـ لحن مخالفی اتخاذ نماید برعکس خویشتن را باراده و عدالت پادشاه واگذارکرده ومیخواست ثابت‌کندکه از دیرباز فساد دستگاه روحانیت در ایران امری شناخته شده عموم است و نه تنها این انحطاط و فساد اخلاق حسنه مردم را به تباهی سوق میدهد بلکه سلامت زندگی و حیات جامعه را نیز به خطر می‌اندازد و اضافه‌کرده بوده است‌که ماهیت دین و مذهب هم براثر تقصیر اینهمه گناهکاران معیوب و تباه و در معرض زوال واقع شده و بیم‌آن میرود که نابودگشته و ملت را در تاریکی مطلق قرار بدهد.

میرزا علی‌محمد در نامه خود به محمدشاه ادعا می‌کندکه برطبق یك الهام غیبی و مخصوص او از طرف خدا برانگیخته گردیده تا پرده اینگونه تیره‌روزیها را بیکسو زند و اینك بروشن ساختن ملت فارس آغاز نموده وطریقه (دکترین) مقدس وی، بترقیات محسوس و سریعی نایل‌آمده بحدی‌که مخالفین اوکاملاً سراسیمه وآشفته گردیده و بعد از این در ناتوانی و تحقیر و بی‌اعتنائی عمومی زندگی خواهندکرد و اینهمه تازه‌آغازکار است و باب، خود، با اعتماد و اطمینان به شرافت نفس، بزرگواری و مردانگی پادشاه اجازه میخواهدکه در معیت پیروان و شاگردان برجسته‌اش به پایتخت‌آمده و با تمام علماء و ملاهای امپراطوری در حضور سلطان و مردم بزرگ و دانشمند و عموم ملت (؟) جلسات بحث و مذاکره تشکیل بدهد و در نتیجه قطعاً هرگاه باب‌آنها، یعنی ملاها، را با خجالت و شرمندگی قرین داشته و ناوفاداری و عدم صمیمیت‌آنان را ثابت و همه را ملزم و محکوم به سکوت نمود، چنانکه در مورد ملاهای بزرگ یا کوچکی‌که در شیراز بمقام ادعای مخالفت و مجادله باوی برآمدند (؟) چنین‌کرده و اگر برخلاف انتظارش میرزا علی‌محمد دراین مبارزه فکری و مباحثه باب مغلوب و مجاب گردد وقبلاً پیشاپیش خویشتن را در اختیار پادشاه قرارمیدهدکه هرطورفرمان دهند سرخود وهریك ازپیروانش

را قطع کنند .

حکومت درتهران ازاین داوری وحکمیتی‌که میرزا علی‌محمد خواسته بود بی‌اندازه آشفته و سراسیمه گردید .

زیرا بطورکلی ازچندین قرن‌پیش در سیاست پادشاهان ایران معمول نبوده است‌که به چنین موقعیتهائی روی‌خوش نشان بدهند .

اززمان شاه‌عباس‌کبیر سنت‌سیاسی درایران این بوده‌که حمایت ازاسلام بیشتردرلفظ و حرف باشد تا در عمل و حقیقت .

پادشاهان ایران نسبت بـه مذاهب و فرق‌گوناگون نوعی مماشات و مـدارا و حتی مهربانی نشان میدهند مخصوصاً از این جهت‌که علاوه برتمایل به‌آزادی عقیده و مذهب‌این سیاست‌کلی ازقدرت و نفوذ نامحدود روحانیون‌که‌گاهی مانع وعایق اجرای نقشه‌های‌پادشاه ودولت میشود بهرصورتی‌که تصورگردد می‌کاهد .

سلطان امروز ـ (منظورکنت دوگوبینو ناصرالدین‌شاه قاجار است) ـ از ایـن نقطه‌نظـر همان تمایلات و سیاست‌کلـی را داردکـه سلاطین پیش از او داشته‌انـد ، او ـ یعنی ناصرالدین‌شاه ـ منتها با نرمش و ملایمت بیشتری در این مورد همان رویـه محمدشاه را تعقیب‌کرد از این جهت‌که این پادشاه سلطنت خود را با دستور قتل (؟) یکی از مهمترین مجتهدین تبریـز (؟)کـه در صدد ایجاد شورش و بلـوا بـوده‌آغاز و افتتاح نموده بعلاوه ناصرالدین‌شاه بعدها از اینکه امام جمعه اصفهان راکه شجاعتش باندازه جاه‌طلبیش نمیبود مورد تحقیر و بازخواست قراربدهد تردیدی بخود راه نداد .

نتیجه این ملاحظات چنان است‌که وقتی شکایت‌ها و اتهامات علماء شیراز از بابیها و عـریضه میرزا علی‌محمد با هم به تهران واصل‌گردید در دربار و نزد شاه و صـدراعظم بدخلقی و مـلالت بیشتر از میل اخذ انتقام از جسارتها و بی‌احترامی‌های بابـی‌ها نسبت بـه دین رسمی‌کشور برانگیخته شد و یا به عبارت دیگـر محمدشاه و حاجـی میرزاآقاسی صـدراعظم بجای اینکه به فکر مجازات و تنبیه میرزا علـی‌محمد و پیروان او بیافتند از بلاتکلیفی ملول و افسرده و ناراحت شدند تا حدی‌که بنظر میرسد در ابتدای امر در دربار و مقامات عالیه تهران احساسات مساعدی نسبت به میرزا علی‌محمد و طرفداران او وجود داشته است .

حاجی میرزاآقاسی صدراعظم‌کـه یکی از چهـره‌ها و شخصیت‌های حیرت‌انـگیزی است‌که در میان دیوانگی‌های بسیار خالی از استعدادها و لیاقت‌های شگفت هم نبوده و با دقت وکنجکاوی در مباحثات مذهبی غرق میشد و همواره در عقاید ومعتقدات دینی‌کمتراز خود تعصب نشان میداد بی‌میل نبودکه باب را برای تشکیل مجالس بحث و مباحثه بتهران بیاورد .

پادشاه نیز که همواره تحت نفوذ صدراعظم خود قرارداشت هیچگونه تمایلی که نشانه مخالفت وضدیت بامیرزا علی‌محمد باشد از خود نشان نمیداد .

مردمان هوشمند و اشخاص کنجکاو بانتظار تشکیل مجالس بحث و خطابه با ملاها که میرزا علی‌محمد خواسته بود بخود وعده میدادند که صحنه‌های جالبی خواهند دید و چه‌بسا طی آنها برخی از رسوائی‌ها و اسرار مربوط به بعضی کسان که تباهی و فسادآنان زبانزد خاص وعام بود برملا خواهد شد .

ولی در این شرایط و خلال این احوال شخص بسیار هوشمندی بنام شیخ عبدالحسین که خود مجتهد مسلمی بود نزد حاجی‌میرزاآقاسی صدراعظم رفته و با استدلال و اقامه دلایل محکم نظریه اوراکه قبلاً بحال میرزا علی‌محمد وپیروان اوبسیار مساعد مینمود در آخرین ساعت از بنیان واساس تغییرداد .

شیخ عبدالحسین با اینکه یك شخصیت روحانی و مذهبی محسوب میشد بیشتر ازآن جهت چهره قابل ترجهی بودکه بنام یکنفر حقوقدان وآن شخصی‌که ما در اروپا باو ژوریس‌کنسولت Jurisconsulte (و بزبان فارسی مشاور حقوقی ، قضائی و قانونی) می‌گوئیم معروفیت داشت و از این لحاظ‌کمتر پیرامون مسائل دینی و مذهبی می‌گشت و بیشتر به امور حقوقی و قضائی می‌پرداخت و در این رشته به مرتبه تخصص و تبحر رسیده‌بود.

شیخ عبدالحسین علاوه براحاطه و اطلاعات عمیق در مباحث حقوقی و قضائی بعلت تیزهوشی ، باریك‌بینی و قدرت منطق و استدلال و سادگی و نظم زندگی واخلاق وسجایای حسنه مورد نهایت درجه اعتماد و احترام عموم بود . اوکه امروز از طرف پادشاه مدبر و ناظر تعمیرات و هزینه‌های اماکن مقدسه نجف‌اشرف وکربلای معلا شده در زمان وصول نامه‌های باب و اضداد او مقیم تهران بود.

شیخ عبدالحسین برای صدراعظم و امنای دولت توضیح و تشریح نمودکه صلاح و مصلحت نیست به تقاضای میرزا علی‌محمد پاسخ مساعد داده شود و ثابت‌کردکه اجازه مسافرت باب به تهران و تشکیل مجالس بحث و خطابه ممکن است این‌گفتگو را پیش آوردکه آیا لازم خواهد بود دین رسمی و موجودکشور برای قبول و یا رواج طریقه و مذهبی‌که ماهیت و محتوی‌آن برکسی معلوم نشده مورد تردید قرارگرفته ، گرفتاریها و دردسرهای جدیدی براشکالات و نابسامانی‌های موجود افزوده‌گردد و حال‌آنکه دولت و مملکت بقدرکافی گرفتاری و خرابی داردکه رفع و ترمیم‌آنها مستلزم فعالیت وفداکاریهای فراوان است و با این ترتیب‌کشور و ملت طاقت تحمل تشنجات و بحرانهای تازه وجنگهای مذهبی را نخواهد داشت وآیا از مقاصدآینده باب و پیروان او و نتایج و عواقب عقاید و افکار وی‌آن اندازه اطمینان وخاطرجمعی حاصل است‌که میخواهند اینهمه باآنها مساعدت



کنت دوگوبینو

و همراهی کنند و اگر در نتیجه اغماض و یاری و یا بی‌طرفی نسبت بـه باب روحانیون و علماء اسلام و دستگاه روحانیت نـه تنها در مقابل میرزا علی‌محمد و بابی‌ها بلکـه حتی در برابر دولت حالت مدافعه و شاید مبارزه ومهاجمه بخود بگیرند هیچ تأمل‌ودقت شده‌است که چه نتایج و عواقبی در برخواهد داشت .

بطور خلاصه تذکرات ، نصایح و استدلالهای شیخ عبدالحسین حاجـی میرزاآقاسی و تمام‌آن‌کسانی راکـه بـراثر گیجی و بی‌خیالی کـه خصلت ملی ایـرانیان است بیك نـوع بی‌تفاوتی و مماشات دچار شده بودند بیرون‌آورد وآنهائی‌که می‌خواستند درمقابل تبلیغات و ادعاهای میرزا علـی‌محمد و پیروان او ناظر بی‌طرف و شاید هم مساعد و مـدافع باشند از غفلت درآمدند و در نتیجه مقـرر شدکه نه تنها مجالس بحث و خطابه و تبلیغ نبایـد تشکیـل بشود و میرزا علـی محمد از ورود بـه تهـران ممنوع باشد بلکه بایـد بـوسیله تصمیمات شدیـد بـر علیه باب و طـرفداران او بهر تـرتیبی شده‌آنـان را محکوم بـه سکوت‌کنند .

هرچند صدراعظم نسبت به قسمت اخیر وعده‌های خـود انجام اقدامات شدید بـرضد باب کامـلاً وفادار نماند و از اینکه بیش از اندازه ضرورت بسود روحانیون قدم بـردارد هراسان بود و از طرفی بعلت عواطف رقیق و وجـدان پاك و فطرت نیك از مبادرت بـه کارهای خشونت‌بار و ظالمانه احتراز مینمود و نیز بیم داشت‌که مبادا اعمال شدت تـولید مقاومت و رسوائی‌کند .

لهذا از صدور دستورهای شدید خودداری‌کرده و تنها بـه این قناعت ورزیدکه بـه نظام‌الدوله بنویسد و دستور بدهدکه‌کلیه تبلیغات و نشر و بحث نسبت به طریقت جدیـد در شیراز قدغن شده و هرگونه مباحثه و حمله و مدافعه دینی از هر دو طرف چه باب و چـه مخالفین او ممنوع باشد و میرزا علی‌محمد باید در خانه خود تحت نظر قرارگـرفته و تا دستور ثانوی ازخروج ازخانه و شیراز ورفت وآمد منع شود ...»

***

بنظر میرسد قسمت‌اعظم مطالبی کـه‌کنت دوگوبینو راجع بـه ظهور باب و دعاوی و طرفداران او نوشته و خواسته است‌که این طریقه را یك فرقه اصلاحـی و نهضت سودمند بحال صلح و سلامت بشر معرفی‌کـرده و باگزافه‌گوئی و اغـراق پیرامون اهمیت ، نقش و پیروان آن از این طایفه حمایت و طرفداری‌کند با حقایق تاریخی و موازین علمی تطبیق نمی‌کند و ناشی از همان اغراض خاصی است‌که بیشترین مأمورین و نویسندگان اروپائی بعنوان عامـل تفرقه و استعمار بآن‌آلـوده و بعلاوه‌کسانی مانندکنت دو سرسی ـ نیکلا ـ کنت دوگوبینو ـ و حتی ادوارد براون همه از جمله مأموریـن سیاسی بوده و ازآن دسته از محققین و متتبعین اروپائی نیستندکه‌کارآنها فقط تتبع وکشف حقیقت و خدمت به علم و



حاج میرزا آقاسی

فرهنگ بشری منحصر و از هر گونه غرض و مقاصد سیاسی و تعصبات ملی نژادی و مذهبی بدور بوده باشند.

ازآن جمله داستان نوشتن نامه از طرف میرزا علی‌محمد به پادشاه و ادعای اینکه نامبرده در نتیجه مباحثاتی علمای شیراز را مجاب و مغلوب کرده مسلماً حقیقت ندارد و اصل وجود وارسال نامه میرزا علیمحمد بتهران ومفاد ومضمون آن زائیده خیال و ساخته و پرداخته دماغ علیل خود کنت دوگوبینو بوده وحقیقت نداشته است ودرهیچ سندی هم‌دیده واز معمرین‌شنیده نشده که ناصرالدین‌شاه درآغاز سلطنت خودحکم قتل یکی‌ازمجتهدین بزرگ تبریز را صادرکرده باشد .

گرنت واتسن چه مینویسد؟

بنابراین و بـدلایل عقلی و تاریخی بسیار نوشته‌های کنت دوگوبینو صحیح و قابـل اعتنا و معتبر نیست چه علاوه برمنابع ایرانی نظریه‌های برخی از نویسنده‌های اروپائی هم مانند گرنت واتسن انگلیسی مؤلف کتاب تاریخ قاجاریه افسانه‌ها و خیال‌بافی‌های مغرضانه کنت دوگوبینو را بشرح زیر تکذیب میکند[1] :

«سید علی‌محمد که ادعای نسب از پیغمبر اسلام داشت فرزند نجاری[2] شیرازی بود ، چون دارای استعدادی مذهبی بوده در جوانی او را به‌کربلا فرستادند و در نزدیکـی از مجتهدان معروف[3] به تحصیل پرداخت ، ازکربلا وی به بوشهر رفت و در این شهر بواسطه تمـرین بعضی از ریاضتها شهرت خاصی در دیـانت و تقوی‌کسب نمود ، یکـی ازکارهای مخصوص او در این دوره این بودکه مدتها سربرهنه در آفتاب سوزان مـی‌نشست تا مـردم دریابندکه قدرت او حتی از عنصری کـه مورد پرستش ایرانیان قدیم بود[4] افزون مـی‌باشد (و هرکه تابستان بوشهر را دیده باشد لابد این گفته را تأیید خواهدکرد) **کـه تـابش آفتاب در اختلال فکری او تأثیر بخشیده** و وی در این موقع ادعاکـرد : همچنان که علی بابی بودکه خلق بوسیله‌آن به مدینه معرفت نبوی راه می‌یافته‌اند او هم بابـی است

۱ــ تاریخ قاجاریه تألیف گرنت واتسن ترجمه وحید مازندرانی چاپ تهران صفحه‌های ۳۲۳ ـ ۳۲۴ ـ ۳۲۵ ـ ۳۲۶ ـ ۳۲۷ .

۲ــ بزاز بوده و نه نجار . ۳ــ حاج سیدکاظم رشتی .

۴ــ این عمل او به منظور تسخیر شمس بوده است .

کـه بواسطه معرفت درباره امـام دوازدهم است . بـرطبق این عقیده وی لقب باب اختیار نموده و پیروانش را نیز بابی گفته‌اند ادعای اوکـه متناسب با فکر خام‌کسانی بودکه بـه مأموریت‌آسمانی وی گرویده بودند پیشرفت یافت .

اطلاعی در دست نیست‌که او چگونه اظهارت تازه خود را باگفته‌های سابق‌کـه با هم سازگار نبود التیام داد اما میتوان استنباط کردکه پس از هر الهام جدید بـه پیروان خود می‌گفته‌که برای پی‌بردن به چیزهای تازه از اظهارات قبلی ناگـزیر بـوده است و چون باکیفیت مهدویت امام دوازدهم موافقت نداشته **ادعاکـردکـه مهدی صاحب‌الزمان خود او است** و چون مشاهده نمودکـه ادعای خود را هر چه بر پایـه بالاتر مینهاده تعداد و علاقه مریدان او بیشتر میشده است مدعی شد **کـه پیغمبر اکـرم بـه زمین رجعت و در وجود او ظهور نموده و سرانجام کفررابجائی رسانیدکه خود را مظهرخدا خواند!**

نفوذی‌که در بوشهر نصیب تعلیمات باب شد او را تحریك نمودکـه در صدد امتحان خطیری برآید و به تلاش در ترویج عقاید خود در میان مردم شهر خویش پردازد و مدعی شدکـه صاحب‌کرامات و اعجاز است ولی فقط دو معجزه‌ای راکـه به او نسبت داده‌انـد و من توانسته‌ام شرحش را به دست بیاورم **بدون تردید از نوع ساده‌ترین امورنـد** ، یکی عمل بسیار متهورانه‌اش در نادیده انگاشتن قدرت تابش‌آفتاب درکرانهٔ خلیج فارس و ادعای دیگر او آن بودکه میتوانسته سریع‌تر از حرکت پنجهٔ فانـی چیز بنویسد ولـی اگـر عملیات واقعی او امکان شأن و اعتباری برای فرد ساحر زیرکی در بارهٔ عقل افـراد انسانی فراهم ساخته باشد نقایص او را نیروی خیال و ایمان پیروانش نسبت بـه او جبران میکرده است .

این‌کیفیت شهرت او را از هـرطرف در ایران تـوسعه داد ، نایب او رهسپار شیراز شد تا راه را برای ورود خود باب هموار سازد ولی‌کم‌بختی نایب در این بودکه ناگـزیر شد با شخص لامذهب سخت‌گیری نظیر **حسین‌خان‌که** پس از بازگشت ازسفارت انگلستان والی فارس شده بودکنارآید . بدستور او نایب را دستگیرکردند و تازیانه زدند و بـرای اینکه او را از رفتن به خانه‌های مردم مانع شده باشند حاکم دستور دادکـه پی‌پای او را قطع‌کنند اما ایـن عمل ظالمانه نسبت بـه پیش‌آهنگ باب وی را از فکر ورود بـه شیراز منصرف ننمود و در ورود[1] به شهر حاکم دنبال او فرستاد و مصاحبهٔ خصوصی‌کرد و بـرای

۱ــ واتسن عقیده داردکه میرزا علی‌محمد خودش و باراده خود بشیرازآمـده و حال آنکه اصل روایت این است‌که حسین‌خان نظام‌الدوله حاکم فارس جمعی سوار مأمورکرد تا او را در بوشهر دستگیرکرده و معلولاً بشیرازبیاورند . (ف)

اینکه بهتر بافکار باطنی باب پی‌برده باشد والی وانمودکردکه به قبول رسالت او تمایل دارد وگفته بودکه چند روز قبل ازآن تاریخ باب را در خواب دید و موقعی‌که حاکم را بواسطه رفتار سختی‌که نسبت به نایب باب کرده بود سرزنش‌کرد اظهار داشت درخور شأن وی نبوده است‌که او را بواسطهٔ آن‌کار مکافات دهد . گمان میرودکه باب به امکان ساده‌لوحی افرادی‌که باآنها برخورد میکرداعتقادبی‌پایانی‌داشته و هیچ به ذهن او نرسیده بودکه حسین‌خان در اظهاراتش صداقتی نداشته باشد ، پس بفکر افتادکه ایمان او را به‌معجزه مافوق بشری خود تحکیم نماید و جواب داد : آنچه را بتوگفته بودم درست بیان کردی ولی من در خواب ظاهر نشدم بلکه خودم نزدت بودم ، با این‌کلام حسین‌خان اعلام داشت‌که به پیغمبری او ایمان‌آورده است . این واقعه در نظر پیروانش توفیق شایانی بود ، باب به مرید تازهٔ مقتدر بی‌درنگ وعده دادکه روزی برتخت فرمانفرمائی استانبول جلوس خواهدکرد ، با این وضع آینده بنظر وی درخشان مینمود اما ضمناً حسین‌خان پیشنهادکردکه باب در معیت او با علماء و مجتهدان شیراز روبرو شود اگر باب این پیشنهاد را قبول نمیکرد با ادعای او تطبیق نداشت پس با اتکای‌کامل به حمایت بازوی توانای والی فارس با علمای اسلام ومجتهدان شیرازروبروگشت وبا جسارت حیرت‌انگیز به عدهٔ مبهوت علما اعلام‌کردکه چون مقصود ازنبوت محمدی حاصل‌شده دورهٔ آن بسرآمده است واوازجانب پروردگاربمنظوراشاعهٔ نظم تازه‌ای درمیان خلق نازل شده است.مجتهدان با دقت به اظهارت اوگوش فرادادند **و چون قسمتی ازگفته‌های او نامربوط بود** حقاً ازوی خواستار شدندکه‌آنچه‌را انتظاردارد مورد قبول واقع شود و بدان ایمان‌آورند برشته تحریر درآورد . باب باین درخواست جواب رد نداد **ولی وقتی‌که قرار شد بیانیه رابخوانندکاشف بعمل آمدکه بزبانی‌غیرازفارسی وعربی‌نوشته‌شده‌است** وازملاحظه‌آن مجتهدان یکصدا گفتندکه‌آن مرد شوریده دیوانه است وفتوا دادندکه بجای حکم مرگ‌که شایسته باب بوده **چون خود را خدا قلمداد نموده بود** باید بمجازات تازیانه و حبس ابد محکوم شود . اجرای قسمت اول مجازات میگویند این نتیجه‌رانمودار ساخت‌که **باب اعتراف‌کرد به جنون‌کفرآمیزی دچارشده‌است!»**

***

بدین‌ترتیب ملاحظه میشودکه منشئات و افسانه‌سرائی‌های‌کنت دوگوبینو با حقایق تاریخی منطبق نبوده و واقعیت بیش‌وکم همانست‌که دراینمورد بخصوص گرنت‌واتسن نوشته وازاینروی مسلم است‌که رویه‌وطرزرفتار حسین‌خان‌نظام‌الدوله درمقابل‌باب باتوجه بشرایط

زمان عادلانه و مطابق با مصالح کشور وملت ایران بوده بویژه آنکه حسین‌خان آجودان‌باشی در جنگ‌های استعماری و ظالمانه روس برعلیه ایران جزو مدافعان وطن شرکت داشته و با سفر به اطریش ـ فرانسه و انگلستان و ملاقات و مذاکره با سیاسیون معروف اروپا مانند پرنس مترنیخ صدراعظم معروف امپراطوری اطریش و هنگری و دیپلمات‌های فرانسه و وزرای استعمارگر انگلیس از اسرار باطنی سیاست‌های استعماری آگاهی و اطلاع داشته و خوب میدانسته است که ریشه و سرچشمه الهامات میرزا علی‌محمد شیرازی و امثال او درکجاست .

علت مخالفت حسین‌خان نظام‌الدوله با میرزا علی‌محمد باب

برای اینکه علت مخالفت حسین‌خان نظام‌الدوله با نقشه‌ها و افکار میرزا علی‌محمد شیرازی بخوبی روشن شود لازم است از کتاب نفیس هشت‌جلدی محتق فقید مرحوم محمود محمود بنام «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس درقرن نوزدهم میلادی» چندکلمه‌دراینجا نقل گردد :

«در اینجا باید بیك موضوع دیگر اشاره‌کرد وآن **فتنه باب** است.

از اوایل قرن نوزدهم‌که پای عمال سیاسی دولت انگلیس در ایران باز شد از جمله تحقیقاتی‌که بعمل‌آوردند یکی هم موضوع مذهب ایرانیان بود . این اشخاص بزودی متوجه شدندکه ملت ایران انتظار ظهور **صاحب‌الزمان** را داردکه امورآنها را روبراه‌کند و چقدر مردم شایق ظهورآن حضرت هستند ، این است‌که دیده میشود از این تاریخ ببعد **درآن قرن چندین امام ظهورکرده** ، در صورتی‌که هیچ‌کدام مهدی موعود نبودندکه مردم انتظار ظهور او را داشتند ، بلکه ساخت یك دسته علاقمند بخصوصی بودندکه برای نظریات سیاسی‌آنها را باین عمل‌آماده میکردند .

یکعده از اینها در زمان فتحعلی‌شاه پیدا شدند درآن هنگام نفوذ دولت ایران مانند زمان حاجی میرزاآقاسی اینقدر ضعیف نشده بودکه نتواندآنها را قلع و قمع‌کند ، فقط در زمان صدارت حاجی میرزاآقاسی بودکه اشخاصی مانندآقاخان محلاتی ومیرزاعلیمحمد

باب پیدا شدند و اسباب فتنه بزرگ گشتند هرگاه قیام ملت افغان در آن تاریخ پیش نیامده بود آقاخان محلاتی آشوب بزرگی در خراسان برپا کرده بود . بخت و اقبال ملت ایران بود که آن هنگامه در افغانستان بروز کرد و غائله او خاتمه یافت .

ادعای میرزا علی‌محمد باب نیز در اواخر سلطنت محمدشاه بروز کرد ، این موقعی است که نفوذ دولت ایران بآخرین ضعف خود رسیده است[1] .»

۱ــ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود چاپ دوم جلد دوم صفحه ۳۹۹ .

شورش مردم شیراز و عشایر قشقائی

بر حسین‌خان نظام‌الدوله

نسبت بعاقبت حسین‌خان آجودان‌باشی باید گفت که بعداز خاتمه کار حکومت اودر ایالت فارس دیگر نامی از وی درتاریخ دیده نمیشود وبطوری از صحنه سیاست و اجتماع خارج گردیده که دیگر اثری از اوباقی نمانده و دیده نشده و یا دنباله زندگی وی برنگارنده مجهول‌مانده است .

پایان حکومت حسین‌خان نظام‌الدوله نیز در فارس بلافاصله پس از رحلت مرحوم محمدشاه وبرکناری حاجی میرزاآقاسی ازصدارت و بمحض‌وصول میرزاتقی‌خان امیرکبیر بصدارت و بتحریك میرزاتقی‌خان وقوام‌الملك وباحتمال‌زیاد آن‌سیاست مخصوص خارجی که ازرسالت اودر اروپا و مخالفتش با میرزاعلی‌محمد باب ناراضی و در صدد انتقام بود بوسیله شورش وبلوای مردم شیراز پیش آمده است .

زیراکه میرزا تقی خان فراهانی از سابق باحسین‌خان آجودان‌باشی دشمنی‌وعداوت شدیدی داشته و چون مرد بسیارکینه‌توزی بوده یکی از نخستین کارهائی‌که پس از نیل بقدرت وصدارت می‌کند کینه‌جوئی واخذ انتقام ازحسین‌خان نظام‌الدوله بوده و چون هیچگونه بهانه وایراد موجهی برعلیه اودر دست‌نداشته بوسیله قوام‌شیرازی وایادی مرموز دیگرمردم فارس‌وشیرازراکه بقول‌کنت‌دوگوبینو افرادی سبکبار و همیشه آماده‌بلواوشورش بوده‌اند برضد حسین‌خان‌نظام‌الدوله برمی‌انگیزد تا بدانجائی‌که شیرازیها اسلحه برداشته

و ارك حکومتی و محل سکونت آجودان‌باشی را محاصره می‌کنند و چندین شبانه روز بین سربازان تحت اداره وفرمان‌نظام‌الدوله و افراد ماجراجوی مسلح جنگ برپاو میرزاتقی‌خان همین آشوب و شورش‌راکه خود محرك آن بوده بهانه قـرارداده و دستور دستگیری آجودان‌باشی‌راصادر نموده‌ودیگر پس‌از آن‌دروقایع آینده‌واوراق‌تاریخ‌نامی‌واثری‌ازحسین‌خان نظام‌الدوله پیدانیست‌مگر اینکه خبرمندرج در صفحه۳شماره ۴۵۸ مورخ ۲۶جمادی‌الاولی ۱۲۷۶ روزنامه «وقایع اتفاقیه»راکه بموجب آن‌هنگام ورود جنرال رالسنین وزیر مختار انگلیس بتهران وباریابی یاشرفیابی او به پیشگاه پادشاه ایران نفر سوم ازامراء و اعیانی درباری‌که محض احترام وزیرمختار درداخل«کشیك‌خانه مبارکه» حاضرشده بوده ونسبت بوزیرمختار«مراسم مهربانی‌و اتحادوتهنیت‌ومبارك‌باد» معمول‌داشته‌اند حسین‌خان‌نظام‌الدوله نوشته‌اند .

که اگر این‌خبر صحیح ومربوط بحسین خان مقدم‌آجودان‌باشی باشد معلوم میشود که‌حسین‌خان آجودان‌باشی بعد ازشورش اهالی فارس بدسایس انگلیسها و قوام شیرازی و بلافاصله بمحض رسیدن میرزا تقی‌خان امیرکبیر بصدارت بتهران آمده و داخل درجرگه امراء و اعیانی درباری ومقیم‌مرکزشده است .

ولی بدلائل عدیده تاریخی ازجمله اینکـه درهمین‌خبر روزنامه«وقایع‌اتفاقیه» نـام حسین‌خان نظام‌الدوله بعد ازاسم محمدناصرخان ایشیك آقاسی‌باشی ومحمدخان امیرتومان مـرقوم رفته و حـال آنکه از نقطه نظـر سلسله مـراتب نظامی و اداری درجـه و رتبه حسین خـان آجـودان‌باشی ازآن دو نفـر بالاتر و برتـر و سالها قبل از ۱۲۷۶ بمقام «آجودان‌باشی» یا باصطلاح این‌زمان ریاست‌کل‌ستاد ومشیرمشورتخانه همایونی‌نائل گردیده بوده است .

بعلاوه ازتاریخ حدوث شورش فارس وعزل‌وحبس حسین‌آجودان باشی بدستورمیرزا تقی‌خان امیرکبیر در شیراز تا ۱۲۷۶ روز ورود وزیرمختار انگلیس بتهران ونشر شماره روزنامه وقایع‌اتفاقیه فاصله زیادی بوده و دراین‌مدت نسبةً طولانی در هیچ سندی نامی از ازآجودان باشی‌دیده نشده وبیکار وبی اثرماندن شخصی مانندحسین‌خان مقدم در این‌دوره طولانی دور ازذهن وخلاف قاعده است .

بنابراین باحتمال قریب بیقین حسین‌خان نظام‌الدوله نام‌برده‌شده درروزنامه وقایع اتفاقیه‌باحسین‌خان‌مقدم‌آجودان‌باشی مراغه‌ای سفیرکبیرفوق‌العاده اعزامی باروپا از طرف محمد شاه‌قاجار یکی‌ویك شخص‌واحد نبوده‌است .

وباین‌دلیل‌آن‌حسین‌خان نظام‌الدولهٔ‌که دریکی از شمارهای مجله‌تهران مصور نوشته بودنددر سفارت‌انگلیس‌متحصن گردید(اگرفرضاً چنین‌چیزی‌صحیح‌هم‌بوده‌ودرصحت‌اصل‌خبر

هم تردیدهست) بطورقطع ومسلم‌شخصی غیراز حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی مراغهٔ بوده ، چه بعقیده این‌بیمقدار محال بنظر میرسد شخصی مانندحسین‌خان مقدم‌آجودان باشی‌باآن سوابقی که‌ازوطن‌پرستی، شجاعت وغیرت ایرانیت بیان گردیده‌بهیچ‌قیمت وهیچ‌جهتی بسفارت بیگانه پناه‌ببرد .

علت سابقه دشمنی و عداوت میرزاتقی‌خان‌امیرکبیر هم با حسین خان‌مقدم بطوری‌که ازمعمرین شنیده‌شده گویا اززمان مأموریت خسرومیرزا پسرمرحوم عباس‌میرزانایب‌السلطنه برای عذرخواهی قتل گریبایدوف بروسیه ریشه گرفته بوده‌است .

چه‌چنانکه درسفرنامه‌این‌هیئت بقلم‌میرزامصطفی‌افشارمنشی‌حاج‌میرزامسعود گرمرودی نوشته‌شده میرزا تقی‌فراهانی که‌همین امیرکبیر آغازسلطنت ناصرالدین‌شاه باشدجزو عمله‌و مستخدمین درجه‌نهم درسفر روسیه باخسرومیرزا همراه ودرآن تاریخ ازحیث درجه‌ومنصب اینقدر بی‌اهمیت‌بوده که درنزد خسرومیرزا اجازه‌جلوس نداشته وبرجسته‌ترین عضوهیئت‌بعد از شاهزاده‌زیبای شانزده‌ساله اول‌محمدخان امیرنظام زنگنه‌و سپس میرزامسعود گرمرودی محسوب میشدند وکلیه‌مذاکرات و مکاتبات عمده‌سیاسی هیئت را این دونفر انجام میدادند ومیرزاتقی‌فراهانی بعداز خسرومیرزا-محمدخان‌امیرنظام‌زنگنه‌حاج‌میرزاگرمرودی‌میرزاصالح شیرازی ـ حاج میرزاباباحکیم‌باشی ـ و چندتن دیگر از حیث رتبه و مقام درست نفر نهم بوده و در بیشتر مهمانی‌های رسمی و پیشگاه امپراطور و ملکه روسیه اجازه حضور نمی‌یافته است .

ولی با این‌وصف وبا اینکه میرزاتقی فراهانی در این هیئت هیچ نقش و اهمیتی نداشته و جزو عمله و سیاهی لشگر محسوب میشده محمدخان امیرنظام باو مظنون و بی‌اعتمادبوده است .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام علی‌رغم بی‌میلی محمدخان امیرنظام اورا درجزو اجزای هیئت گنجانیده ومیرزاتقی‌در تمام سفرخسرومیرزا گوش و چشم یا بعبارت ساده‌تر نقش جاسوسی‌قائم‌مقام راعهده‌دارشده ودرمراجعت گزارش کارهارا برعلیه‌محمدخان زنگنه‌محرمانه بقائم‌مقام‌رسانیده وازاین‌ماجرایاجاسوسی‌ام محمدخان‌امیرنظام‌خبریافته وبرمیرزاتقی غضب گرفته وبه حسین‌خان‌مقدم مأموریت داده که میرزا تقی فراهانی را از تبریز و دستگاه حکومتی بیرون‌نمایدومیرزاتقی ازتبریزرانده شده بتهران‌آمده وچنانکه‌درفصل‌دیگر نوشته شده نزد میرزا مسعود گرمرودی وزیر امور خارجه پناه آورده و در نتیجه‌کینه محمدخان امیرنظام زنگنه‌و حسین‌خان‌مقدم را بدل گرفته وهنگامی‌که بعداز وفات محمدشاه در رکاب ناصرالدین شاه بتهران می‌آمده و بقدرت رسیده در صدد اخذ انتقام برآمده و چون محمد


عالیجاه مقرب الحضره العلیه میرزا مسعود مستوفی سنه ۱۲۲۵

خان زنگنه در این موقع رحلت‌کرده و یا درآغاز بعلت غایت درجه عظمت محمدخان زورش باو نرسیده[1] زهرکینه و عداوتش را بحسین‌خان آجودان‌باشی ریخته و آنطوریکه در اوراق تاریخ منعکس است بوسیله شورانیدن مردم عوام شیراز درمقام انتقام برآمده واین استآنچه در این‌خصوص مورخین‌عصر قاجار نوشته‌اند :

۱ــ محمد خان امیرنظام زنگنه در ۱۲۵۷ قمری برحمت ایزدی پیوسته است .

حقایق‌الاخبار ناصری و شورش فارس

میرزا جعفرخان حقایق‌نگار معروف بمیرزاجعفرخورموجی درتاریخ«حقایق‌الاخبار ناصری»که بسال ۱۲۸۴قمری باچاپ سنگی درتهران طبع شده بدنباله وقایع سال۱۲۶۴ قمری اینطور مینویسد :

« ازآن جمله انقلاب مملکت فارس و شورش اهل‌شیراز برحسین‌خان نظام‌الدوله و جماعت سربازبودکه بعد از سانحه غم اندوز خاقان علیین‌آشیان و رسیدن این‌خبر باصفهان **رضای‌صالح نام**که‌شریری طالح بود پس از استماع این‌خبر بجانب‌شیراز رهسپر گردید حین ورود این مقدمه‌را درشهر منتشرومشتهر گردانید ارازل‌واوباش هنگامه‌طلب که‌مترصد این‌نوع مطالب میباشند سربشورش نهاده دست‌اندازی بدکاکین بازار بزازی نمودند چون ازسلوك زمان ماضی‌حسین‌خان نظام‌الدوله حاکم‌آنجا ناراضی تغیر وتبدلش‌را طالب‌وراغب بودند درمقام‌کاوش‌بانوکران‌دیوانی و اخراج نظام‌الدوله از ارك سلطانی برآمدند عمال و واعاظم در تغییرحاکم زیاده ازاواسط الناس‌جازم شدند نظام‌الدوله ارك سلطانی را مضبوط ساخته بمحاربه ومدافعه پرداخت عزیزخان مکری سرهنگ فوج چهارم تبریز بافوج‌شقاقی وفوج سمنانی و توپچیان دیوانی اتفاق نموده در مقام محافظت قلعه و محارست نظام‌الدوله برآمدند ومجادله ومخاصمت با رعیت را وجه همت ساخته ابداً خودداری ازایشان بظهور نرسید خود نظام‌الدوله نیز کمال جلادت و منتهای دلیری و رشادت بظهور رسانید در این اثنا محمدقلی خان ایلخانی که بتازگی از نظام‌الدوله آزرده و دلگرانی داشت با هزاروپانصدنفر قشقائی وخشتی‌وارد خارج شهرو دراین‌باب با اهل‌شهر همراز وانباز گشت مشیرالملك چون نظام‌الدوله‌را در ایام حکومت پیشکاربود با معاندین وی یارنیامد چندی در ارك سلطانی وزمانی درمسجدجدید و خانه امام‌جمعه مبرور بسربرد عزیزخان سرهنگ

دراصلاح و التیام نهایت سعی واهتمام نمود ولی فایده نبخشود وآتش فتنه بالاگرفت وقریب بهچهل روزفرو ننشست ولی‌زیاده ازشش‌هفت نوکردولت وده دوازده‌تن‌از رعیت‌مقتول نگشت دراین اثنا امیر اصلانخان‌نام‌پیشخدمت پادشاهی بافرمان قضا جریان واردگردید رفع‌مایقال شد مجادلت ومقاتلت بمصاحبت ومجالست تبدیل‌یافت پس از **چند روز احمدخان نایب ایشیك‌آقاسی نیزواردگشت حسین‌خان‌نظام‌الدوله را برحسب‌فرمان محبوس نموده** منتظر ورود حاکم جدید گردیدند.

داستان شورش اهالی فارس از نظر مؤلف ناسخ‌التواریخ و شجاعت حسین‌خان و عزیزخان مکری در این حادثه

در ناسخ‌التواریخ قسمت قاجاریه جلد سوم چاپ قدیم داستان شورش اهالی شیراز بر آجودان‌باشی ضمن وقایع سال ۱۲۶۴ قمری چنین آمده است :

« در ذکر آشفتگی مملکت فارس و شورش مردم شیراز بر حسین‌خان نظام‌الدوله و خاتمه امور ایشان »

چون شب سه‌شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی از این سرای ملال رخت بیرون برد این خبر موحش را روز جمعه یازدهم شوال بشیراز بردند حسین‌خان آجودان‌باشی ملقب بنظام‌الدوله که این هنگام حکومت فارس داشت سودی در اخفای این خبر ندانست روز دیگر بزرگان فارس را انجمن کرده گفت شاهنشاهی مریض رخت ببست وشاهنشاهی جوان بتخت نشست آن روز را بتعزیت بگذاشت وشب هنگام نام السلطان ناصرالدین‌شاه را برسیم وزر نقش بزد و روز دیگر مجلسی بتهنیت کرده از آن زروسیم نو بنام شاهنشاه نو بذل کرد و پیشکشی لایق انفاذ حضرت شاهنشاه ایران داشت و آن اشیاء در اراضی خمسه حاضر درگاه شد وچون میرزا تقی‌خان امیرنظام اینوقت امور جمهور رازمام داشت و با حسین‌خان بمخاصمت دیرینه در طلب انتقام بود خدمت او را ازمحل قبول ساقط فرمود وفرستاده اورا بی‌پاسخ و جواب بجانب شیراز شتاب داد .

مردم شیراز که مخاصمت حسین‌خان را در خاطر نهفته داشتند چون بدانستند که اورا نزد

ارگان دولت منزلتی نیست یکباره در دفع او همدست و همداستان شدند و اینوقت صدتن توپچی و شانزده عراده توپ و دو فوج سرباز آذربایجانی حاضر بود و عزیزخان مکری سرهنگ‌سرباز که این‌هنگام درحضور شاهنشاه منصور سردارکل عساکر منصوره است هم در شیراز اقامت داشت و قبل ازاین غائله سیصد تن سرباز و دوعراده توپ و بعضی قورخانه بحکم حسین‌خان باراضی‌ممسنی‌سفرکردند تا آن اراضی‌را بنظم‌کنند و صدتن سربازنیز در حدود داراب بود .

مع‌القصه نخستین محمد قلیخان ایل‌بیگی قشقائی‌سیصدتن سربازان راگرفته محبوس نمود وآلات حرب ایشان را باآن دوتوپ وقورخانه مأخوذ داشت وآن‌سرباز که در حدود داراب بود نیز بی‌برگ‌وساز بازآمد .

حاجی قوام‌کلانتر شهر شیرازکه‌سالها با ایل‌بیگی طریق‌مخاصمت می‌سپردنداینوقت درمخالفت‌حسین‌خان سرموافقت‌پیش‌کردند پس‌ایل‌بیگی ازمردم قشقائی ودیگر قبایل قریب پانزده‌هزارکس انجمن‌کرده‌دریك فرسنگی شهر اوتراق‌کرد وآن‌سیصدتن‌سرباز رامحبوساً باخود کوچ میداد .

قوام‌الملك نیز ازشهر ودیه‌یك چنین مردم فراهم‌کرد وخود بیرون‌شده ایل‌بیگی را دیدارنمود و دردفع دادن‌حسین‌خان محاورت ومشاورت‌بپای‌برد آنگاه مراجعت‌کرده‌حسین‌خان‌راپیام‌کردکه اعیان‌شهر وبزرگان‌قبایل در بیرون این‌بلده انجمنی‌کرده‌اند تادرحرکت وسکون‌شما سخنی‌کنند ورأی‌صواب‌را ازخطا بازدانند واجب است‌که شمانیز در این مجلس شوری‌از خویشتن کس‌بگمارید تا فرجام‌کار را بدانید وکاررا بانجام‌رسانید .

عزیزخان سرهنگ ومیرزا عبدالله‌خان منشی حاضرآن مجلس شدند و در پایان امر بزرگان‌فارس سخن براین‌نهادندکه‌آن‌پادشاه‌که‌حسین‌خان‌را بحکومت ما فرستاد وداع‌تاج وگاه‌گفت وماچه‌دانیم‌که‌شاهنشاه ایران بعدازورود بطهران بازحسین‌خان‌را برمافرمان‌روا خواهدکرد صواب‌آنست‌که‌حسین‌خان طریق دارالخلافه‌برگیرد ومارا بحال‌خود بازگذارد بعدازجلوس سلطان وصدور فرمان بهرچه‌حکم رود اطاعت‌خواهیم‌کرد .

ایل‌بیگی‌گفت اگرحسین‌خان جز این‌کند اوومردم‌اومقتول خواهند گشت .

قوام‌الملك درآن مجلس سخن‌نکرد و چون بشهر مراجعت نمود با حسین‌خان پیام فرستادکه‌من بخیانت دولت آلوده‌نمیشوم واگرخواهی بارك‌درمی‌آیم و بحراست قلعه ارك کمر استوار میکنم اگرتوانی ایلخانی‌را دفع‌دهی.

حسین‌خان‌را آن‌لشگر نبودکه‌با سی‌هـزارکس مقاتلت‌کند و بیم داشت‌که بیرخصت کارداران دولت طریق حضرت سپرد پس‌سخن به‌تمویه وتعبیه در افکند وپیام‌کردکه‌من‌بسیج راه‌میکنم بدین‌شرط نخستین‌آن سیصدتن‌سربازراکه منهوب ساخته وبحبس انداخته‌ایدآلات وادوات ایشان‌را مسترد سازید وبمن فرستید دیگرآنکه چون‌توپخانه‌را از من بازمیگیرید

مردمان در عرض راه مارا علف و آذوقه ندهند سه‌ماهه اجری سرباز را تسلیم کنید تاجان بسلامت بتوانند برد ودویست نفر شترمراکه رانده‌اید هم‌بازدهید تا بنه وآغروق خویش را حمل‌دهم آنگاه‌هشت‌روز مرا مهلت بگذارید تا بسیج‌راه‌کرده‌کوچ‌دهم.

عزیزخان شب‌هنگام‌بنزدیك ایل بیگی‌شتافت و انجام این‌معاهدات رابروی‌حمل‌کرد وگفت من باتو برطریق‌مهر ومودت بوده‌ام وهرگز بزیان تورضا نداده‌ام هم‌اکنون‌واجب است تورا تنبیهی‌کنم و ازوخامت‌اینکار بیاگاهانم هیچ‌نگوئی این‌جنگ‌وجوش ازبهرچه‌کنی واین خصمی‌باکه‌افکنی گرفتم‌آنکه‌در این‌مقاتلت غلبه‌ترا افتاد و این‌جمع‌را قلع‌وقمع‌کردی هیچ ندانسته‌ای‌که بخونخواهی‌اینمردم شاهنشاه ایران برخیزد وخاندان توبه‌کیفر این‌گناه ویران‌گردد .

ایل‌بیگی‌را این‌سخنان از مستی‌غفلت بهوش‌کرد سربازان را ازحبس‌رهاساخته آلات حرب‌وضرب بازداد و دست ازتوپخانه‌وقورخانه بازداشت و عزیزخان آنشب را بپایان‌آورد صبحگاهان توپخانه وقورخانه‌را برداشته با خط اجری سه‌ماهه سرباز مراجعت بشیرازکرد و باتفاق حسین‌خان بحفظ وحراست قلعه پـرداخت و سربازان را در مـدافعت و منازعت دلیرساخت .

روزهشتم‌که‌میعادبرسید وکوچ‌دادن حسین‌خان راوقت‌فرازآمد وخلف‌وعدهٔ‌اومکشوف اهالی‌شیرازگشت نیران فتنه افروخته آمد وروزدیگر ایل‌بیگی بمنزل سعدیه تحویل‌کردو ومردم شهر پیش ازآنکه آفتاب سربزند بطبطاب افتادند .

نخستین‌سه‌هزارتن تفنگچی بمسجد وکیل در رفت و دوتن سلطان فیروزکوهی و یك تن‌مردسقارا‌که‌درآن‌مسجد راکع وساجد بودند باتیغ **پاره‌پاره‌کردند** وارك را بمحاصره گرفتند وبازار وکیل‌را بمعرض غارت درآورده سرمایه‌معیشت ساختند .

حسین‌خان در این‌وقت گرفتار تب‌ولرز ومرض نوبه بود عزیزخان درکمال‌شجاعت وجلادت‌کارمدافعت رااستوارکرد وحکم داد تا توپچیان درمسجد راباگلوله‌توپ شکستند و سربازان‌یورش‌برده مسجدرا از مردم‌شیراز بپرداختند و سنگر خویش بر بام مسجد راست کردند دراین مبارزت سه‌تن سرباز و چندتن از مردم شهر مقتول‌گشت و ازاین‌واقعه‌چون چهار روز بگذشت و دیگر باره پنج هزار تن از مردم شهر بازار وکیل‌راکه درجنب باغ وپهلوی ارك‌است فروگرفتند وهمی‌خواستند تا در بام بازار سنگرکنند عزیزخان بـا فوج شقاقی مخبران و فوج چهارم تبریزی ببام بازاررفته کارزارداد ومردم‌شهر را بقوت‌جلادت قهرکرد وبربام بازارنیز سنگری‌کرده دوعراده توپ بدانجا نقل کرد و دراین جنگ سه‌تن ازسرباز وسی‌تن از مردم شهرعرضه دمارگشت .

در اینوقت زین‌العابدین‌خان پسر قاسم‌خان قوللرآقاسی کـه یوزباشی غـلامان بود بمواعید مردم‌فارس مغرورشد و بدان سرشدکه سرای خویش راکه مشرف برعمارت حسین

خان وعزیزخان‌بود بمردم شهر بسپارد تا ازآنجا رزم‌دهند عزیزخان بدین‌معنی وقوف‌یافته شامگاهی با پنجاه‌تن سرباز بدانجا شتافت وآنخانه را فروگرفته نگاهبانان‌بر گماشت زین‌العابدین‌خان بمیان شهر دررفته پناهنده شهریان‌گشت .

مع‌القصه در اطراف ارك وباغ مردم‌شیراز بیست‌وپنج سنگر فرازکردند وچهل روز بین‌الفریقین حرب قایم بود وبیشتراین سنگرها باسنگر سرباز افزون ازسه‌ذرع‌وچهارذرع مسافت نداشت .

یکروز چنان افتادکه‌مردم شهر حواستار شدند که عزیزخان در حافظیه حاضر شده سخن‌ازدرمداهنت‌کنند و این‌جنگ‌وجوش‌را خاموش بدارند تاآنگاه که از شاهنشاه ایران منشوری برسد پس‌بهرچه فرمان‌کند فرمان‌پذیرباشند وپیمان‌نهادند که ازجانبین افزون‌از دویست‌تن کس‌حاضر نشود .

پس عزیزخان بادویست تن سرباز بیرون‌شد و چون مردم‌فارس در خاطر داشتندکه اورا مأخوذ دارند وبا این شرط بمقصودخویش فایز نبودند لاجرم بعد ازبیرون شدن عزیز خان‌جنگ‌در انداختند وبسنگرها حمله‌دادندحسین‌خان‌فرمان‌کرد تا دهان‌توپهارا بگشادند چنانکه چهل‌تن مطروح انتاده وصدتن مجروح‌گشت و ازآنسوی چون بانك توپ و تفنگ گوشزد عزیزخان‌گشت بیتوانی بجانب ارك‌شتاب‌گرفت .

مع‌القصه چون‌خبر این فتنه درنزد کارداران دولت سمرگشت بـه‌اعیان فارس اعلام گردیدکه دیگرگرد فتنه نگردند و برحسب فرمان امیر اصلان‌خان پیشخدمت آنگـاه‌که شاهنشاه منصور ازخمسه بجانب دارالخلافه‌کوچ میداد آن‌منشور راگرفته بسوی شیراز در تکتازآمد وبعد از ورود موکب پادشاهی بدارالخلافه احمدخان نوائی نایب ایشیك آقاسی باشی‌مأمورشدکه‌بشیرازسفرکرده پشت‌وروی‌اینکاررانیك‌به‌بیند ومهیج این فتنه‌رابداند بعداز ورود احمدخان چون اعیان فارس از احکام شاهنشاه آگاه شدند **از جنگ و جوش بازنشستند** پس احمدخان درآن بلده اقامت جست ومردم‌را به بیم وامیدآسایش وآرامش بداد تا آن‌هنگام‌که حکام‌فارس مأمورشدند **و حسین خان را بر حسب امر محبوس داشتند** چنانکه مرقوم‌میشود .»

عاقبت کار نظام‌الدوله در حکومت فارس

چند صفحه بعد همین مؤلف ناسخ‌التواریخ ضمن وقایع سال مذکور ذیل فصل :

« حکومت شاهزاده بهرام‌میرزا درفارس» چنین حکایت می‌کند :

« وهم دراین‌سال شاهزاده بهرام میرزا که‌دردیوان عالمی نحریر ودر میدان‌ضرغامی دلیر بودمأمور بحکومت فارس گشت ومیرزافضل‌اله‌نصیرالملك وزارت‌فارس یافت‌ومیرزامهدی مستوفی نوری پسر محمد زکی‌خان سردار نیز برحسب‌حکم بسیج سفر شیرازکرد و چون محمدعلی‌خان ایلخانی قشقائی سالی‌چندمیرفت که‌مأمور بتوقف‌طهران‌بود ورخصت‌مراجعت باخانه خویش نداشت این هنگام شاهـزاده بهرام میرزا از کارداران دولت رخصت او را خواستارآمد وبشفاعت او ایلخانی‌را اجازت مراجعت حاصل شد پس شاهزاده بـایکصد تن سواره طالش روز بیست‌و چهارم ذیحجةالحرام ازدارالخلافه طهران راه برگـرفت و بعداز ورودباصفهان خطی‌چند باعیان وعمال‌فارس‌نگاشته هرکس راجداگانه‌بکاری‌بازداشت وروز چهاردهم محرم(۱۲۶۵) از اصفهان‌بیرون‌شد وکوچ‌برکوچ‌تا مشهدمرغاب براند ودرآنجا ایل‌بیگی‌قشقائی برادرایلخانی و جماعتی ازمردم‌فارس پذیره‌رسیدندواز این‌منزل تابشیراز ازکثرت گل‌ولای‌وشدت برف وسورت برودت‌هوا بزحمت فراوان طی مسافت‌کردند و روز نهم شهر صفرالمظفـر شاهزاده بهـرام‌میرزا وارد شیرازگشت و رایت نظم آن مملکت اخت وازهرکس مالی‌وثروتی بنهب و غارت رفته بود باسترداد اوپرداخت و میرزاـ حمدزکی‌خان سردار نوری‌راکه منصب لشگرنویسی فارس نامزد اوبودفرمان‌کرد ، در شیراز اقامت داشت عرض‌داد و اینوقت عزیزخان مکری‌که اکنون سردار ، ره است بافوج چهارم تبریز درشیرازبود و برحسب فرمان روانه طهران

گشت و دیگر اسمعیل‌خان سرهنگ با فوج شقاقی مخبران و محمدصالح خان سرهنگ توپخانه بایکصدو پنجاه تن توپچی و عزیزبیک‌یاور سمنانی با جماعتی ازسربازان سمنان و دوازده‌عراده توپ وقورخانه حاضربود شاهزاده بهرام‌میرزا خواستارشدکه‌کارداران دولت این‌جماعت را تا نوروز سلطانی در شیراز رخصت اقامت‌دهند مسؤل اوباجابت مقرون افتاد **وهم‌فرمان برسیدکه حسین‌خان نظام‌الدوله را در سرای خود بازدارند و قراول بگمارند که ازشهر شیراز بلکه ازسرای خود بیرون نشود....»**

رضاقلی خان هدایت می نویسد :

رضاقلی خان لله باشی متخلص بهدایت درجلددهم تاریخ روضة الصفا چاپ جدید تهران صفحه ۳۶۴ و ۳۶۵ واقعه شورش فارس را بر حسین خان مقدم آجودان باشی و عاقبت کار او بشرح زیر بقلم آورده است :

«ذکر اختلال امر فارس ومأموریت نواب مستطاب امیرزاده مکرم بهرام میرزا بایالت آنولایت و انتظام آن ساحات وآمدن حسین خان نظام الدوله برکاب مستطاب حضرت شاهنشاه خلدالله ملکه ـ در زمان قضیه خاقان مغفور و انتشار آن خبر وحشت بار بممالك محروسه در ملك فارس حادثه وفتنه عظیم بظهور آمد شهر و بلوکات بهم برآمدند وطرق وشوارع مسدود شد تا کار بجائی رسید که الواط شهری باچاکران رکابی منازعه کردند وروز بروز ازدیاد یافت و دمبدم شعله فتنه افزون گرفت مقرب الخاقان حسین خان نظام الدوله مقدم در ارك متحصن شد و افواج نظامی وصاحبمنصبان بحمایت وی موافقت کردند همه روزه از جانب شهر هجوم و شورش بود وازجانب ارك قدوم ویورش ازطرفین جمعی مقتول و مجروح شدند و درآن ایام مقرب الحضرت الخاقان عزیزخان مکری بسرهنگی فوج چهارم تبریزی درآنولایت بودو درحفظ ارك ودفع خصم ومحاربه بااعدا جلادتی تمام بظهور آوردی وچاکران رکابی را اعانتی و حمایتی بی غایت کردی درآغاز جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت شاهنشاهی بر تخت خاقان صاحبقران وانتظام امورممالك ایران چون معروض افتاده بود که حسین خان مقدم آجودان ـ باشی قدیم و نظام الدوله دولت جدید قویم که دراین سنوات حاکم فارس و صاحب اختیار آن صفحات بود از غوغای شیرازیان تات وفتنه قشقائیان ترك ناچار حکومت را ترك و بحصن ارك کریم خان متحصن و بی برگ و پس از صاحب اختیاری بی اختیار شده اند لهذا نواب مستطاب امیرزاده مکرم بهرام میرزا عم اکرم افخم خودرا بفرمانفرمائی مملکت فارس اختصاص

بخشید و محمدعلی‌خان قشقائی ایلخانی فارس را که مدت‌ده‌سال در دارالخلافه طهران بتوقف‌مأمور وملتزم رکاب پادشاه‌مغفور بوده برای انجام خدمات دیوانی درخدمت‌امیرزاده معظم روانه فارس‌داشت و میرزا فضل‌اله‌نصیرالملك علی‌آبادی را به پیشکاری امیرزاده مقرر فرمود و یکصد سوار طالش مستعد رزم با جماعتی دیگر از پیاده وسواره در خدمتش‌مأمور شدند وتاریخ چهاردهم ذی‌حجةالحرام سنه ۱۲۶۴ بیك توپ‌جبه ترمه وشمسه الماس مخلع گردیده و در بیست‌وچهارم شهرمزبور ازدارالخلافه بیرون‌رفته قطع منازل‌فرموده در نهم شهرصفر بشیراز رسید وفتنه را فرونشاندوبلادراکمال امنیت بخشید وخلایق‌را اطمینان‌دادو **نظام‌الدوله را محفوظ‌داشت** و خدمات‌بزرگ بدین دولت‌جاوید عدت‌کردکه در مقام خود مشروح افتد».

در فارس‌نامه‌ناصری هم نوشته شده است

مرحوم حاج‌میرزا حسن حسینی فسائی‌مؤلف تاریخ «فارسنامه ناصری» جریان‌شورش اهالی شیراز برحسین‌خان نظام‌الدوله و علل و موجبات‌آن را چنین نوشته است :

«در روز یازدهم شوال خبرآن واقعه هایله (یعنی رحلت محمدشاه) ـ به شیراز رسید و جناب حسین‌خان نظام‌الدوله صاحب‌اختیار فارس اطلاع یافت بزرگان فارس را بخواست و واقعه را بگفت وآن روز را تعزیت بداشت و روز دیگر کلمه السلطان ناصرالدین‌شاه بر درهم و دینار سکه زده و مجلسی برای تهنیت بیاراست و از زر و سیم نو سکه بر مردمان بخشش نمود و پیشکشی لایق از سکه نو وکهنه انفاذ حضور همایونی بداشت و چون جناب میرزا تقی‌خان امیر اتابك با حسین‌خان نظام‌الدوله چنانکه رسم روزگار است دشمنی دیرینه داشت خدمت او را مانع از قبول گردید و فرستاده او را بی‌نیل مقصود بازگردانید و مردم فارس چون از حالت امیر اتابك مطلع شدند باآنکه چهارنفر ازآنها در هیچ‌کاری موافق نبودند در خصومت با نظام‌الدوله اتفاق نمودند و یکباره در شورش براو همدست و همداستان شدند و در این وقت دو فوج‌آذربایجانی و شانزده ارابه توپ و صدنفر توپچی در شیراز در تحت اختیار نظام‌الدوله بود و عزیزخان مکری‌که بعد از اندك زمانی بمنصب سردارکل سپاه منصور سرافراز گردید در شیراز سرهنگ یك فوج سرباز بود و حاجی میرزا علی‌اکبر قوام‌الملك‌که شیرازه‌کار شیراز بلکه اوراق فارس درکف‌کفایتش بود با محمدقلی‌خان ایل‌بیگی ایلات مواضعه نمود و در اندك زمانی نزدیك پانزده هزار نفر جمعیت چریك از ایلات و بلوکات جمعی خود فراهم‌آورده بازدحام تمام وارد صحرای دلگشا نیم‌فرسخی مشرق شیرازگردید وباین اندازه چریك حاجی‌قوام‌الملك از شهر شیراز و بلوکات متعلقه بخود در شهر شیراز حاضر بداشت و روز دیگر حاجی

قوام‌الملك با شکوهی تمام برای ملاقات ایل‌بیگی از شیراز درآمد شب را با یکدیگر در خیال تدمیر نظام‌الدوله بسر بردند و روز دیگر حاجی قوام عود بشهر نمود و پیغام برای نظام‌الدوله فرستادکه اعیان شهری و بزرگان بلوکات و ایلات در خارج شهر انجمنی نموده برای حرکت و توقف شما مشورتی دارند ـ شما هم درآن مجلس حاضر شوید یاکسی را از طرف خود بگمارید تا انجام‌کار را بدانید و نظام‌الدوله میرزا عبدالله منشی مازندرانی و عزیزخان سرهنگ مکری را به نیابت از طرف خود روانه مجلس شوری بداشت و بعد از حضورآنها فارسیان گفتندآن پادشاهی‌که نظام‌الدوله را بحکومت ما فرستاد تاج و تخت را وداع فرمود و ما چه دانیم‌که شاهنشاه ایران نظام‌الدوله را باز به حکومت ما بدارد و یا ندارد بهترآن است‌که راه دارالخلافه را برگیرد و ما را بخیال خودگذارد تا رأی شاهنشاهی برآنچه قرارگیرد همه در اطاعت شویم و اگر نظام‌الدوله جزاین‌کند خود و یارانش هدف تیر بلا خواهند بود و حاجی قوام درآن مجلس هیچ سخن نگفت و چون بشهر مراجعت نمود برای نظام‌الدوله پیام فرستادکه من خود راآلودهٔ خیانت دولت نمی‌کنم اگر بتوانی ایل‌بیگی را دفع‌کن و چون نظام‌الدوله قوهٔ جنگ با سی‌هزار نفر نداشت و بی‌اجازه امنای دولت نمیتوانست بجانب دارالخلافه شود جواب پیام را ـ برخانه سازی دادکه سخن حق همان است‌که گفته‌اید و در تدارك سفر دارالخلافه هستم لیکن مواجب سه ماههٔ این سرباز و توپچی حاضرکه باید با من بدارالخلافه بیایند نقد بدهید و قبض دیوانی بگیریدکه اگر در عرض راه‌آذوقه و سیورسات بما ندهند بقیمت عادلانه میگیریم و دویست نفر شتر مراکه رانده‌اید باز پس دهید تا بارم بمنزل رساند وهشت‌روزه مهلت و در شبی عزیزخان مکری سرهنگ از شهر درآمده بمنزل ایل‌بیگی رفته باو بگفت این پیغامی‌که برای نظام‌الدوله داده‌ایدکه باید بتعجیل برود یا مهیای جنگ باشد با هیچ عقلی سازگار نیست برای‌آنکه تا این روز نام نوکری دولت برسر اوست اگر او را یا کسانش را کشتید لامحاله در مقام مؤاخذه دولتی خواهید بود پس مواجب سه ماههٔ سرباز را ـ بدهید و بهشت روزه مهلت نظام‌الدوله خواهد رفت و ایل‌بیگی سخنان عزیزخان را پذیرفت و مواجب سه‌ماهه را نقدکارسازی داشت و عزیزخان عود بخدمت نظام‌الدوله‌نمود و در تدارك محافظت ارك و عمارات دیوانی شدند و چون روز هشتم رسید و خبری ازحرکت نظام‌الدوله نشد فارسیان از دادن مهلت و رسانیدن مواجب سه‌ماهه دو فوج سرباز پشیمان شدند وآتش فتنه را افروختند و تفنگچیان شهری نزدیك بدو هزار نفر برفراز بام مسجد وکیل وعمارات بلند شدند وبنای تفنگ انداختن راگذاشتند و سربازان‌آذربایجانی برپشت بامهای عمارات دیوانی سنگر بسته باستعداد تمام نشستند و راه آمد و شد میانه نوکر دیوانی ورعیت فارسی بسته شد و روز دیگر اشرار ده محله شیراز متفق‌گشته چهار بازار



ناصرالدینشاه در ابتدای سلطنت

وکیلی را غارت‌کرده متاع هندوستان و روم و چین و فرنگستان را بیغما بردند و اهالی کاروانسراهای وکیلی‌که مانند قلعه خداآفرین است در محافظت خودکوشیده از شر اشرار آسوده بماندند و روز دیگر عزیزخان سرهنگ مکری باکمال جلادت‌کار جنگ با فارسیان را استوار بداشت و حکم داد تا توپچیان چهار ارابه توپ در میدان نعل‌بندان روبروی درب مسجد وکیل‌آورده چند تیر گلوله انداختند و چند جای درب مسجد وکیل‌که‌کلفتی باندازه دارد سوراخ گردید و سرباز فوج شقاقی‌آذربایجانی یورش‌آورده مسجد وکیل را از تصرف تفنگچیان شیرازی گرفتند و سه نفر سرباز و چهارنفر شیرازی کشته‌گشت و فوج چهارم تبریز به بام بازار وکیل‌که اتصالی به مسجد وکیل دارد رفته سنگر بسته نشستند و یك ارابه توپ‌کوچك بر بام بازار بردند و در مدت دو سه روز اهالی بلوکات و ایلات و مردم شهری بیست و پنج سنگر در برابر عمارات دیوانی و بازار و مسجد وکیل ساخته در هر یك نزدیك بصد نفر نشستند و دوری سنگرهای فارس از سنگرهای سرباز نزدیك به پنج شش ذرع رسید و در میانه چندین نفر از دو جانب کشته شدند .

پس ریش سفیدان شهری از نظام‌الدوله درخواست نمودندکه عزیزخان سرهنگ در تکیه حافظیه حاضر گشته سخن از در مصالحت و مسالمت‌کنند و چون عزیزخان خواست از شهر به حافظیه رود چندصد سرباز با خودآورد اهل شهر را درگمان افتادکه مقصود عزیزخان بدست‌آوردن جماعت ریش سفیدان است و الا این ازدحام چرا و ریش سفیدان شیرازی برای احتیاط درکار چند نفر تفنگچی با خود بردند و هنوز به حافظیه نارسیده سربازان دست تطاول را دراز نمودند ودرمیانه حافظیه و شیراز جنگ انداختند و چون‌آن خبر به شهریان رسید یکدفعه اهالی سنگرهای فارس بجانب سنگرهای سرباز یورش بردند و نظام‌الدوله حکم داد تا دهان توپها راگشادند و نزدیك به چهل نفر از فارسیان هدف گلوله توپ گردید و ده دوازده نفر سرباز و توپچی از گلوله تفنگچیان فارس‌کشته‌گشت و چون آوازه توپ و تفنگ بگوش عزیزخان‌که اراده‌گرفتن ریش سفیدان شهری را داشت رسید بی‌تأمل به شتاب تمام با سرباز خود را به سنگرهای دیوانی رسانید و جانی تازه در قالب اهالی سنگرها درآمد و چون‌آن اخبار به جناب امیر اتابك رسید **امیر اصلان پیشخدمت همایونی** را برای خاموشی‌آتش این فتنه روانه شیراز بداشت **و بعد از ورود او زبانه‌آتش جنگ** فرونشست ولی خاموش نگشت و بعد ازاندك وقتی‌دیگرامنای دولت قوی شوکت مقرب الخاقان احمدخان نوائی نایب ایشیك‌آقاسی‌باشی‌که امیری‌دانشمند بود مأمور شیراز فرموده‌که بعدازورود پشت وروی این فتنه را دیده مهیج‌آن‌را بداند وبعد ازورود احمدخان و اطلاع اعیان فارس **مردم شهری و بلوکات دست از ستیز وآویز**

کشیدند و احمدخان درمیان شهر شیراز درخانه آقاباباخان بواناتی منزل نمود و مردمان را بوعده و وعید آرام بداشت و درماه ذیحجه این سال حکومت وفرمانروائی مملکت فارس بنواب اشرف والا بهرام میرزا معزالدوله عم اکرم شاهنشاهی عنایت گردید ووزارت او را به مقرب الخاقان جناب میرزا فضل الله نصیر الملك علی آبادی وزیر سابق فارس بدادند و مقرب الخاقان محمد علی خان ایلخانی فارس که نزدیك به سیزده سال در دارالخلافه طهران رحل اقامت انداخت درخدمت نواب معزی الیه مأمور بمود شیراز گردید و نواب معزی الیه وهمراهان اودر بیست وچهارم ذیحجه ازدارالخلافه طهران نهضت نموده درروز نهم ماه صفرسال هزار و دویست و شصت وپنج وارد شیراز گشته شوریده گیهای مملکت را آرامشی بداد .»

علل شورش فارس بر نظام‌الدوله و نتایجی که حاصل میشود

ازخلال وتلفیق سطوری‌که ازچهار تاریخ معتبر ومعروف دوره قاجاریه نقل گردید و چنانکه ملاحظه‌شد عبارات‌آنها از نظر طرز تاریخ نویسی آن‌عصر خالی از فایدتی هم‌بنظر نمیرسید نتایج زیر استخراج میشود .

نخست اینکه مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر با حسین‌خان مقدم نظام‌الدوله (آجودان‌باشی)سابقه دشمنی و عداوت داشته است .

دوم ـ بمحض اینکه میرزاتقی‌خان فراهانی بصدارت و قدرت میرسد در صدد اخذ انتقام و اطفای کینه‌خود از حسین‌خان مقدم‌برمی‌آید و این جمله برای‌مردبزرگی چون‌او البته عیب است و سابقه‌تاریخی‌وی‌راالکه‌دار می‌کند .

نتیجه سوم‌آنست‌که شورش اهالی شیراز وعشایر قشقائی بر حسین‌خان نظام‌الدوله حاکم‌فارس‌بلافاصله بعداز وفات‌محمدشاه ووصول‌میرزاتقی‌خان‌امیرکبیر بصدارت‌اگرهم‌براثر تحریکات مستقیم میرزا تقی‌خان‌نبوده بطورمسلم ناشی ازعداوت و دشمنی‌وی شده چه مردم فارس و مخصوصاً اهالی باذوق شیراز نه تنها هیچگونه دلتنگی از دوره حکومت آجودان‌باشی نداشته‌اند بلکه بصراحت تاریخ و خدماتی‌که حسین خان با آوردن آب رودخانه شش‌پر یا شش‌پیر بشهر و احداث شش رشته قنات و ایجاد امنیت ونظم بی‌مانند ومبارزه‌با دعاوی میرزاعلی‌محمدباب انجام داده موجبات رضایت کامل اکثریت مردم عاقل و بیغرض و صلحجوی فارس را فراهم‌ساخته و محبوبیت عظیمی بدست آورده بوده است و شاید



تصویر شمارهٔ ۱۹

پادشاه ایران

محمدشاه قاجار

رضای‌صالح نام که بگفته میرزاجعفر خورموجی مؤلف حقایق‌الاخبار ناصری «شریری‌طالع» بوده و برای نشرخبر وفات محمدشاه و ایجاد بلوا باعجله از اصفهان بشیراز رفته خود از عیون یا عمال خفیه یا بعبارت بهتر جاسوس آشوبگر (وبقول فرانسویها آژیتاتور) میرزا-تقی‌خان امیرکبیر و مخصوصاً از طرف اومأمور آشفتن وضع شیراز و شورانیدن مـردم بر نظام‌الدوله بوده‌است .



میرزا تقی خان امیر کبیر.

چهار حادثه شورش در فارس

یك نتیجه تاریخی مهمتر این است که جریان واقعی تـاریخ فارس و مخصوصاً شهر شیراز در دوران سلطنت قاجار و چهار حادثه شورش و بلوائی که برضد فریدون میرزا حاکم فارس در ۱۲۵۵ قمری ببهانه مزاحمت یکنفر سرباز توپچی آذربایجانی بزنی دربازار وکیل شیراز وغوغای بر علیه حسین خان نظام الدوله در ۱۲۶۴ هجری قمری پس ازرحلت محمدشاه و درآغاز صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر وشورش مردم شیراز در ۱۳۲۳ قمری یك سال قبل از آغاز نهضت‌های مشروطه خواهی برملك منصور میرزا شعاع السلطنه پسر سوکلی مظفر الدین شاه و شورش شیرازیها بر رضاقلی خان نظام السلطنه ثانی حاکم قانونی بعد از مشروطیت . نشان میدهد که :

سررشته تمام حوادث و تحریکات فارس همیشه در دست خـانواده قوام شیرازی بوده و مطالعه نقش این خاندان در وقایعی که بضرر امنیت و استقلال و تمامیت ایران جریان داشته بسیار قابل مطالعه است وما از جهت شباهت بسیاری کـه شورش و بلوای اهـالی شیراز در ۱۳۲۳ قمری بر مرحوم شعاع السلطنه ملك منصور میرزا حکمران فارس بتحریك قوام شیرازی بادوشورش سالهای ۱۲۵۵ و۱۲۶۴ قمری داشته است آنرا نیز درذیل این فصل برای ضبط در تاریخ باختصار بیان خواهیم داشت .

باری سخن درواقعه بلوای اهالی فارس برعلیه حسین خان نظام الدوله حاکم فارس در ۱۲۶۴ قمری بلافاصله پس از وفات محمدشاه بآنجارسید که با نقل اقوال ونوشته‌های چهار مورخ معتبر دوره قاجار اثبات کردیم که شورش مردم شیراز و عشایر فارس بر حسین خان آجودان باشی حاکم آنجا بطورمسلم نتیجه تحریکات سیاست جنوبـی بواسطه نارضایتی از قضایای هرات و دستورهای سری میرزا تقی خان فراهانی و مداخله مستقیم قوام شیرازی و تحریکات امیرکبیرهم ناشی از عداوت و سابقه دشمنی بانظام الدوله بوده است .



شاهزادهٔ که درمیان نشسته گویا فریدون‌میرزا میباشد

شهامت حسین‌خان نظام‌الدوله و شجاعت عزیزخان مکری

دراینجا باید اضافه شود که با استنباط از سطور تاریخ رویه ومتانت رفتار واستحکام و شهامت حسین‌خان آجودان‌باشی که‌خودسرباز و جنگ آور وسرداری دلیر وبی‌باك بوده و شهامت وجلادت و دلاوری عزیزخان مکری سرهنگ و فرمانده مستقیم افواج آذربایجان و سیاستی که در جریان کارزار این هردو بکار بردند بی‌اندازه جالب توجه و قابل تحسین بوده است .

چنانکه درخلال تاریخ ملاحظه شد و برای دفع و قلع و قمع حسین‌خان نظام‌الدوله البته باشاره سری میرزا نقی‌خان امیرکبیر ودسایس سیاست خارجی و تحریکات مستقیم‌قوام شیرازی تدارکات مفصل وتجهیزات فراوانی فراهم‌شده و محمدقلی‌خان ایل‌بیگی قشقائی از عشایر و اهالی ولایات پانزده‌هزار نفر تفنگچی وقوام شیرازی‌ازمردم شیراز و بلوکات تابع خود پانزده هزار نفر تفنگچی دیگر و جمعاً بیش از سی هزار نفر قوای مسلح گردآورده بودند و در مقابل حسین‌خان مقدم بهمه‌جهت دوفوج سرباز آذربایجانی و صدنفر توپچی‌در اختیار داشته وسیصدنفرسرباز دیگرش نیز بمأموریت خارج ازشیراز اعزام گردیده‌ودستگیر وخلع‌سلاح شده بودند .

باتمام‌این مراتب وباوجود تفاوت بسیارفاحش درتناسب استعداد وقوه باز حسین‌خان نظام‌الدولـه و عزیزخان مکری در برابر هجوم و حمله شورشیان دلاورانه پایداری‌کرده و درتمام مخاصمات پیروزمند شده‌اند مضافاً باینکه‌خودحسین‌خان‌هم دراغلب‌روزها از بیماری و تب‌ونوبه رنج میبرده است .

شاهکار سیاسی و تدبیر مهمی که حسین‌خان نظام‌الدوله درآغاز شورش مردم‌فارس‌بکار برده نیز بسیار قابل توجه است .

حسین‌خان مقدم وقتی می‌بیندکه پایداری دوفوج سرباز در ارك حکومتی در برابر سی‌هزارنفر شورشی مسلح بانبودن آذوقه و ذخایر کافی امری دشوار است بویژه آنکه از مرکزهم امید یاری وکمك سریع نمیرود درابتدای امرنرمش‌وملایمت نشان‌میدهدو درمقابل پیغام سران بلوا ومحرکین با وعدهٔ خروج ازشیراز وعزیمت تهران مطالبه سه ماه حقوق و جیره سربازان تحت فرماندهی خود و استخلاص سیصد نفرسرباز و و اسلحه آنها و دویست نفر شتر خود را می‌کند و اینهمه را می‌گیرد و موقعیت خود را در قلعهٔ ارك حکومتی و و عمارات دولتی استحکام می‌بخشد و این تدبیر و خدعه سیاسی از جانب نظام‌الدوله که حاکم قانونی دولت بوده در مقابل جمعی اشرار یاغی و شورشی و تحریك شده بیگانه کاملاً مشروع عاقلانه وقابل تمجید بنظرمیرسد و اگربجای حسین‌خان نظام‌الدوله که‌علی‌رغم گفته‌کنت دوسرسی خود اهل‌نظام و سرداری دلیربوده و در جنگهای ایران وروس در رکاب عباس میرزا نایب‌السلطنه و مخاصمات دیگر شرکت وسردار دلاوروبی‌باکی مانند عزیزخان مکری را هم در اختیار داشته حاکم دیگری از قبیل رجال اهل قلم با چنان بلوا وشورش مهیبی برخورد می‌کرد درهمان روز اول و دوم ازپای درمی‌آمده‌وکشته یا اسیر میشدند .

در ماجرای مجلس مشاوره حافظیه و دعوت سران شورشی یا بقول مورخی ریش‌سفیدان محلات ازحسین‌خان یا عزیزخان نیز آنچه بنظر میرسد مقصود شورشیان تضعیف موقعیت دفاعی حسین‌خان و اسیرکردن و ازکار انداختن عزیزخان مکری بوده و ادعای اینکه برعکس عزیزخان میخواسته است ریش سفیدان شیراز را در مجلس حافظیه دستگیر بکند صحیح بنظر نمیرسد و با عقل سلیم و محاسبات عددی و تناسب استعداد درست درنمی‌آید چه‌مسلم است‌که عزیز خان‌مکری با دویست نفر سرباز درمیان پانزده یا بیست هزارنفر مردم مسلح شیراز یابیشترعملاً هرگز نمیتوانسته استسران‌شورشی یاریش‌سفیدان آنهارا دستگیربکند و قطعاً چنین خیالی هم نداشته و باطمینان قول بلوائیان و بامید یافتن راه‌حل مسالمت‌آمیز با معدودی سرباز ازقلعه ارك خارج‌شده ولی هنوز بمیعادگاه نرسیده باحمله و هجوم شورشیان بارك وعده خود مصادف‌گردید و این تنها شجاعت حسین‌خان مقدم و جلادت عزیزخان مکری بوده‌که با آتش توپخانه از ارك و سرعت حرکت سربازان خارج از قلعه نقشه خائنان سران‌شورشی نقش‌برآب شده‌است.

قضاوت بیغرضانه تاریخ

رویه میرزا تقی‌خان امیرکبیر صدر اعظم وقت دربرابر بلوا و شورش و یاغی‌گری مردم فارس برعلیه قدرت حکومت‌مرکزی و حاکم ومأمور قانونی دولت بسیار ناپسندیده و بخلاف مصلحت کشوربوده و این میرساندکه‌خود میرزاتقی خان در تحریك‌و تشویق یاغی‌ها دست داشته است .

چه بجای اینکه ازحسین‌خان مقدم حاکم اعـزامی پادشاه وقت و مأمور رسمی دولت مرکزی حمایت بکند واگر وسیله تنبیه ومجازات یاغیان وآشوبگران راهم درعمل نداشته لامحاله آنهارا توبیخ و ملامت نموده وبقهرو غضب دولت بیم بدهد با اعـزام دونفـر مأمور فوق‌العاده و سپس حاکم جدید وآزادکردن محمدعلی خان‌ایلخانی قشقائی‌که بواسطه سابقه شرارت سالهادر تهران تحت‌نظر بوده دستور دستگیری حسین‌خان نظام‌الدوله راکه‌درابن ماجرا **مطلقاً گناهی نداشته** وبغیرازانجام وظیفه‌کاری نکرده‌بوده صادرکرده است و این رویه زشت میرزاتقی‌خان نه ازراه دولت خواهی و نه از جهت وطن پرستی و ایران دوستی بلکه فقط بسبب غرض شخصی و سابقه دشمنی و عداوت با حسین‌خان مقدم و مسلماً بخلاف مصالح‌کشور بوده و چنین عملی نام نیك او راکه برخی از اغراق گویان تا بدرجه خدائی رسانیده‌اند کاملا درتاریخ لکه‌دارکرده است [1] .

۱ــ یك نکته‌دیگر که دلیل مسؤلیت تاریخی میرزاتقی‌خان امیرکبیر درتحریك اهـالی فارس برشورش ضد حسین‌خان نظام‌الدوله میباشد این‌است‌که بمحض‌ورود دونفرمأمور عالیرتبه ازتهران‌که‌آزادانه و بدون حصاری‌شدن‌در قلعه ارك میان‌مردم و خانه‌های معمولی منزل‌کردند وکسی بآنها تعرضی‌ننمود و دستگیرشدن یاتحت نظر قرارگرفتن حسین‌خان نظام‌الدوله شورش بآن‌عظمت خود بخود ازبین رفت ومنتفی‌شد .

بازیهای عجیب تقدیر

از بازیهای عجیب تقدیر این است که در شورش سال ۱۲۶۴ قمری مردم فارس برحسین‌خان مقدم نظام‌الدوله میرزا فتاح‌خان گرمرودی نویسنده و مؤلف سفرنامه سفارت اروپا وجد نگارنده این‌سطور در معیت آجودان‌باشی و بیگلربیگی عشایر کوه‌کیلویه وممسنی بوده و همان سال حین انجام وظیفه رحلت کرده و در شورش سال ۱۳۲۳ قمری اهالی‌شیراز نیز برملک‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه حاکم فارس نوه‌حسین‌خان مقدم بنام‌میرزا حسین‌خان ادیب‌الملك و اعتمادالسلطنه بعدی که بعنوان‌منشی ونوه مرحوم میرزافتاح‌خان گرمرودی یا پدر این‌حقیر یعنی مرحوم میرزا عبداله خان مبین‌الملك باسمت رئیس‌کابینه یا باصطلاح آن‌زمان منشی باشی و حاکم‌بیضا ورامجرد و وکیل عشایرقشقائی وممسنی وبویر احمدی هم‌در خدمت شعاع‌السلطنه وشاهدوناظرشورش‌شیرازیان بوده‌اند که‌تفصیل‌آن‌باختصار ذکرمیشود .

شورش اهالی شیراز برعلیه
شعاع‌السلطنه ملك منصور میرزا

اما داستان شورش اهالی شیراز بر مرحوم ملك‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه در سال ۱۳۲۳ قمری بواسطه غایت درجه شباهتی که ازحیث ریشه ومحرك وشکل ونحوهٔ عمل بادو شورش قبلی سالهای ۱۲۵۵ و۱۲۶۴ قمری داشته بسیار باختصار از این‌قرار است که:

شعاع‌السلطنه بـدلیل متن دونامه و چند تلگراف و اسناد رمز و مدارك دیگر کـه کلیشه اصل ومفاد آنها درج میشود درمقابل مداخلات نامشروع مستر گراهـام نام کنسول انگلیس مقیم‌شیراز وتحریکات قوام‌الملك شیرازی درامور حکومتی و امنیت وکارهای فارس سخت مقاومت‌می‌کرده وچون مرحوم مظفرالدین‌شاه نسبت بشعاع‌السلطنه از همه فرزندانش بیشتر محبت واعتماد داشته اقدامات کونسول‌انگلیس درشیراز وقوام‌الملك برای عزل اواز حکومت فارس‌بوسیله وزیر مختار وایادی‌دیگر در تهران به‌نتیجه نمیرسد .

ناچار بشاهکار «کلاسیك!» و معمولی‌که تحریك و اغوای مردم عوام‌بشورش وبلوا بوده دست میزنند و شیراز بهم برمی‌آید بازارها بسته میشود و اشرار واجامر واوباش‌سلاح بردست‌می‌گیرند ومانند زمان حسین‌خان مقدم ارك حکومتی ومقر شعاع‌السلطنه وخانه‌های سرداراکرم قراگزلوهمدانی معاون و پیشکار ایالت وباغ فتحیه محل سکونت‌پدر نگارنده‌و خانه‌های دیگر اعضای عالیرتبه ایالت را محاصره‌می‌کنند .

پدرم حکایت می‌کردکه چندین شبانه‌روز تیراندازی هوائی برای‌ارعاب و اخافه شعاع‌السلطنه و مـأمورین عمده دولت ادامه داشت تا عاقبت شعاع‌السلطنه ناچار بوسیله



نواب مستطاب والاشاهنشاهزاده سعاع السلطنه

تلگراف رمز از شاه اجازه مرخصی گرفته و بدون اینکه رسماً استعفا بدهد به بهانه بیماری و قصد معالجه در فرنگستان از شیراز خارج شده از طریق خلیج فارس باروپا عزیمت کرد .

بمحض خروج شعاع‌السلطنه از شیراز بلوای‌شهر وشورش ازبین رفت بازارها بازشد و کارها جریان عادی خودرا از سر گرفت .

طرفه‌تر از همه آنکه محترمین شیراز و محرکین و سر دسته‌های شورشیان شیراز بعذرخواهی نزد سردار اکرم پیشکار ومعاون و مبین‌الملك رئیس‌کابینه ایالت‌که‌بعداز ملك منصور میرزا بترتیب شخص‌دوم و سوم و تا ورود والی و حاکم‌جدیدکفیل اداره اموراایالت از طرف دولت بودند آمده و باوامر ودستورهای‌آنها گردن نهاده وگفتندکه‌نزاع مردم با شعاع‌السلطنه بود وگرنه فارسیان یاغی دولت نیستند و تا ورود حاکم جدید فرمانهای شما دونفرراکه مأمور عالیرتبه هستید اطاعت‌می‌کنند و سپس وقتی شنیدند که‌بجای شعاع‌السلطنه وزیر مخصوص والی فارس شده و از تهران حرکت‌کرده با تفحص اینکه سردار اکرم، مبین‌الملك و ادیب‌الملك و چندتن دیگرکه با شعاع‌السلطنه آمده بوده‌اند بعداز ورود والی تازه دیگر درشیراز نخواهند ماند برای همه‌آنها «زادراه» و سوغاتی وهدایای‌زیادی‌بتناسب شئون و مقام و مرتبه‌که داشته‌اند آوردند .

طبق‌گفته‌های پدر نگارنده این بلوا و شورش برعلیه شعاع‌السلطنه درشیراز برعکس زمان‌حسین‌خان مقدم تلفاتی نداشته است .

این بیمقدار خود در خلال آن اوضاع روز سه‌شنبه ۲۳ شوال ۱۳۲۳ قمری درباغ فتحیه باین دنیا آمده ومرحوم ملك منصور میرزا شعاع‌السلطنه بمناسبت باغ « فتحیه » نام «فتح‌الدین» را برای این‌حقیر انتخاب‌کرده‌است .

ناگفته‌نماندکه پدر نگارنده از اقامت و سفر شیراز باوجود جریان شورش مذکور خاطره خوشی‌داشت دوستان زیادی ازمردم‌با قریحه وادب‌دوست‌آن‌شهر مانند مجدالاشراف شوریده‌ـ میرزای فرصت ـ محمودکاتب و مصطفوی بدست‌آورده بودکه تا آخرعمر باآنها مکاتبه مینمود .

مردم بذله‌گو، خوش ذوق وشاعر پیشه شیراز برای یاد بود بلوا وشورش عام و وضع شعاع‌السلطنه تصنیف‌ها و ترانه‌هائی ساخته و درکوی و برزن بوسیله اطفال بارگو می‌کرده‌اندکه چند قطعه از حکایات والدم در خاطر مانده درزیر یادداشت واضافه میکند که‌همین ترانه‌های عامیانه دلیل دیگری بردسایس و تحریکات قوام‌الملك و مسئولیت او در بلوای شیراز بر علیه حکومت شعاع‌السلطنه محسوب میشود .

این تصنیف را ازقول شعاع‌السطنه ساخته ومیخوانده‌اند :

شاه بابا سلام — از دست قوام
سوار خرم کردند — ازشهر بدرم کردند
ش ... ند ترم کردند — ... ند بترم کردند

و اینك اسناد وتلگرافهای رمز بعنوان دلیل برمقاومت شعاع‌السلطنه دربرابر دسایس کونسول انگلیس مقیم شیراز و تحریکات قوام‌الملك :



شعاع السلطنه

تحریکات و مداخلات خارجی و مقاومت شعاع‌السلطنه

نخستین‌سند پیش‌نویس نامه‌ایست بخط پدر نگارنده با عنوان « جناب موسیو گراهام قونسول دولت فخیمه انگلیس » تاریخ سوم شهررجب ۱۳۲۲ قمری از قول شعاع‌السلطنه و معلوم است که اصل آن یا پاکنویس آن برای مخاطب که قونسول انگلیس مقیم شیراز بوده ارسال‌شده وچون خط این پیش‌نویس بسیار زیباست و قابل تقلیدنیست در صحت واصالت آن تردید نمیتوان‌داشت، کلیشه و عکس‌این‌نامه که خوب ازکار درمی‌آید بنظرمیرسد ومضمون و مفادآن بشرح زیراست‌وازخلال‌سطورآن‌چنانکه ملاحظه‌میشود مطالب تاریخی‌مهمی‌استخراج میتوان نمود .

« ۳ شهر رجب ۱۳۲۲ـ جناب موسیو گراهام قونسول دولت فخیمه انگلیس ـ مراسله مورخه دویم ماه رجب آنجناب رسید چون در مسئله شکایت حاجی محمد مهدی از میرزا علی‌اصغر بعضی عنوانات‌کرده بودید جواباً اظهار مینمایم که اولا در ابقاء و اجراء شرایط عهدنامه مقدسه بین‌الدول حکام ولایات جزو مسؤلیت رسمی‌ندارند ومسؤل عهدنامه مسطوره فیمابین دو دولت فقط همان هیئت دول جانبین هستند ثانیاً ـ در وقایع اختلافیه درمیان‌تبعه دولتین تکلیف قونسولگری دول متحابه این است که طرف گفتگو وسئوآل وجواب برای اصلاح و اتمام امر تبعه خود کارگذاری را قرار بدهند و هرگاه کارگذار در تسویه امر و تأدیه تکلیف رسمیت خودکوتاهی نمود و میانه او و حکومت محلیه اختلاف و بنیونتی بهمرسید وکار بتأخیر افتاد آنوقت قونسولگری باید بسفارت خود اظهار نماید وسفارت با

۱۳۲۲
۳ شهر رجب

جناب موسیو گراهم قونسول دولت فخیمهٔ انگلیس

مراسلهٔ مورخهٔ دویم ماه رجب آنجناب رسید چون در مسئلهٔ شکایت حاجی محمد مهدی از میرزا علی اصغر
بعضی عنوانات کرده بودید جواباً اظهار می‌نمایم که اولاً در ابقاء و اجرای شرایط عهدنامهٔ مقدسه
بین الدول حکام ولایات جزو مسئولیت رسمی ندارند و مسئول عهدنامهٔ مسطوره فیمابین دو دولت
فقط همان هیئت دول جانبین هستند ثانیاً در وقایع اختلافیه در میان تبعهٔ دولتین تکلیف
قونسولگری دول متحابه این است که طرف گفتگو و سؤال و جواب بطور اصلاح و اتمام امر تبعهٔ خود کارگزاری را
قرار بدهند و هرگاه کارگذار در تسویهٔ امر و تأدیهٔ تکلیف رسمیت خود کوتاهی نمود و میانه او و حکومت محلیه
اختلاف و بینونتی بهم رسید و کار بتأخیر افتاد آنوقت قونسولگری باید بسفارت خود اظهار نماید و سفارت با
وزارت خارجه بتسویهٔ آن کار اقدام نمایند معهذا باقتضای اتحاد خیرخواهی خود با دولت فخیمهٔ انگلیس با جناب جلالتمآب وزیر مختار
در تبعیه و تشیید این الفت و اتحاد دارم برای تمشیت اظهارات آنجناب دوستانه حاضرم لکن چون حاجی محمد مهدی
مأخذ و مبدء اصلی شکایت خود را در آن لایحه که سوادش را فرستاده اید ننوشته و آنچه
نوشته عناوین مفروضه است ۱ روز شنبه ششم این ماه که از امام [illegible] اشتغال [illegible]

وزارت خارجه بتسویه‌آن‌کار اقدام نمایند معهذا باقتضای اتحاد وخیرخواهی خودم با دولت فخیمه انگلیس و دوستی باجناب جلالتمآب وزیر مختار و اهتمامی‌که در تبقیه و تشیید این الفت و اتحاد دارم برای تمشیت اظهارات آن جناب دوستانه حاضرم لکن چون حاجی محمدمهدی مأخذ ومبدء اصلی شکایت خودرا درآن لایحه‌که سوادش را فرستاده‌اید ننوشته وآنچه نوشته عناوین مفروقه است روز شنبه ششم اینماه که‌از ایام اشتغال من بعرایض‌است خود اورا روانه نمائید آمده مطلب خودش را حضوراً اظهار نمایدکه رسیدگی و قرار رفع شکایت او داده شود ویا شکایت خودرا اصلاً و اساساً بنویسد وبفرستید التحقیقات لازمه بعمل آورده حاصل‌التحقیق وحقیقت‌را بآن جناب اطلاع بدهم .»

اصل نامه‌کنسول انگلیس متأسفانه در دست و معلوم نیست‌که چه نوشته و این حاجی محمدمهدی چه‌کسی بوده و چه ادعائی داشته ولی ازخلال پاسخی‌که شعاع‌السلطنه بوی‌داده که هم‌فکر هم انشاء و هم‌خط مرحوم مبین‌الملك پدر نگارنده است بسهولت میتوان استنباط نمودکه محمد مهدی‌ایرانی وتبعه ایران ولی از ایادی وعمال انگلیس بوده ومیخواسته‌است با پشتیبانی‌کونسول باتباع ایران زور بگوید و آقای‌گراهام بتصور اینکه شعاع‌السلطنه هم مانند بعضی از حکام ایران دست‌نشانده و نوکر و فرمانبردارانگلیس خواهد بود بوی امر- ونهی ودرامورات‌جزئی حکومت مداخله‌میکرده وباچنان مقاومت وجواب دندان‌شکن‌مصادف شده لاجرم دست بتحریك و ایجاد فتنه و فساد زده است .

ضمناً باید بادآورشدکه درآنزمان در ایران رژیم‌کاپیتولاسیون‌یا اصل فضاوت قنسولی برقرار بوده و محاکم و مقامات ایرانی نمیتوانستند در خاك ایران به تنهائی بدعاوی ، جرائم و اختلافات اتباع‌خارجه رسیدگی کنند واصول تاسیس‌کار گذاری‌از همین جهت‌است وکار گذاران مأمورین مخصوص وزارت خارجه در داخله ایران و مقیم مرکز ایالات و نقاطی‌که دول خارجی قنسولگری داشته بوده‌اند و اشاره شعاع السلطنه درنامه مذکور باین نکته است .

اسناد دیگر

سند دوم ـ نامه مفصلی است که مهر و امضاء و تاریخ ندارد ولی مسلم است شخصی بمرحوم شعاع‌السلطنه نوشته و نکات تاریخی جالبی دارد و فعلاً مورد حاجت نیست تنها چندکلمه ازآن از نظر این بحث قابل توجه است که باکنایه می‌نویسد : «..... وآنگهی خانه‌زاد قوام‌الملک‌شیرازی نیستم...» که‌ازاین عبارات‌معلوم میشود قوام‌الملک‌با شعاع‌السلطنه میانه نداشته وبرضد اوتحریك می‌کرده است.

بقیه در صفحه بعد

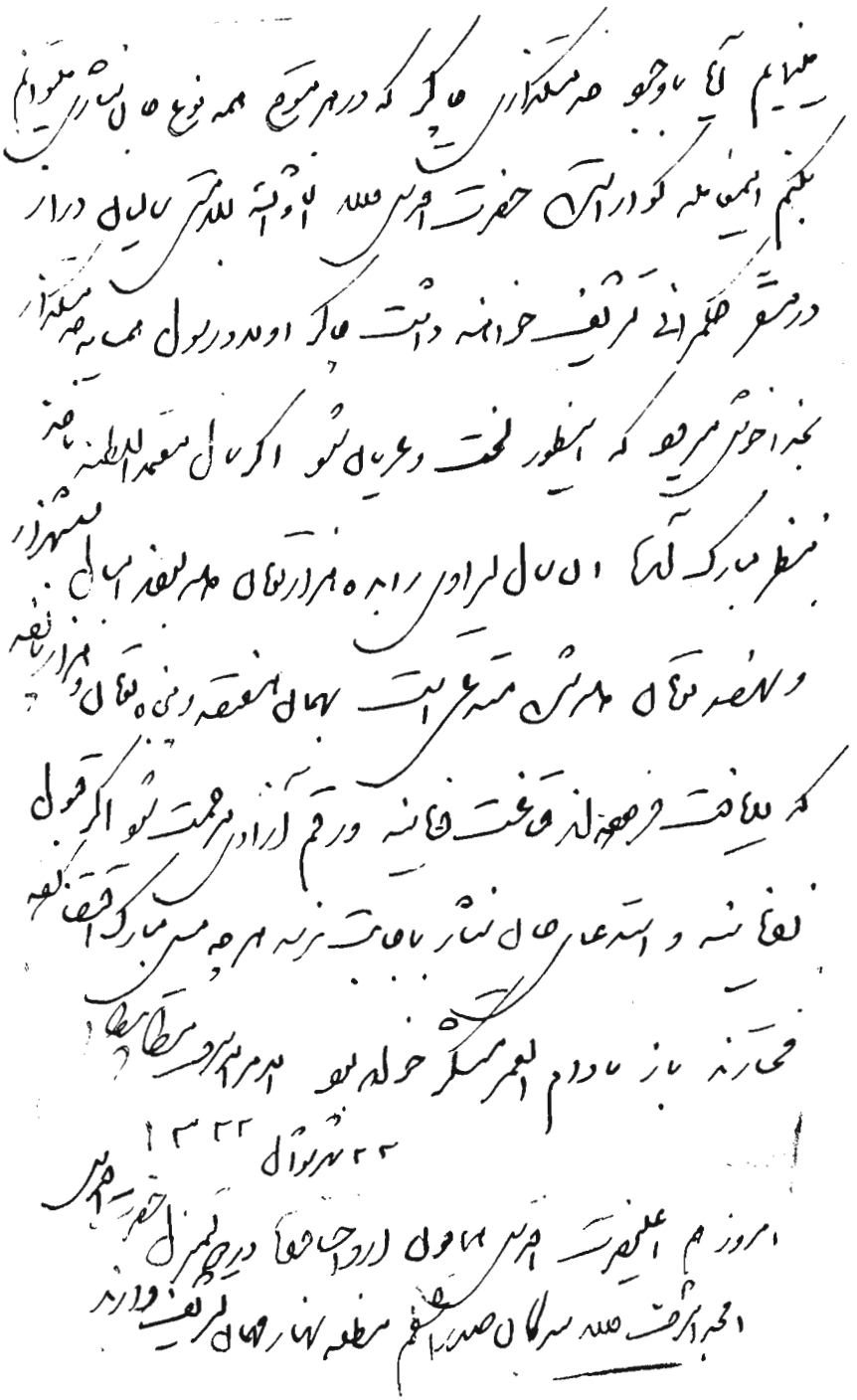

تلگراف رمز شعاع السلطنه

سند سوم ـ دستوری است بخط شخص شعاع السلطنه با مرکب یا جوهر قرمز رنگ که بالای آن بخط پدر نگارنده ۱۶ ذیحجه قید شده وعین عبارات آن که حاکی از نکته‌های تاریخی جالبی است درزیر نقل میشود :

« رمز ـ جواب صدراعظم ـ علت تأخیر اقساط بجهت عمل جنس بود چهل هزار تومان از این بابت جزو قسط است اینروزها تمام میشود حساب صندوق را تاآخر حوت می‌پردازم خاطر جمع باشید در باب تقدیم تلگراف انگلیس توسط مکرم الدوله عرض کردم همان است که گفته‌ام فسائی‌ها واسطه انداخته‌اند تلگرافی که در ابقای حکومت من به سردار اکرم کرده بودید قوامی‌ها را مأیوس کرده دست از تحریك کشیدند کارفسائی‌ها همین دو روزه بدون زحمت اصلاح می‌شود قابل اهمیت نیست عجله نفرمائید ـ مبین الملك امشب باید این رمز گفته شود زود بدهید » واین سند هیچ تفسیری لازم ندارد .

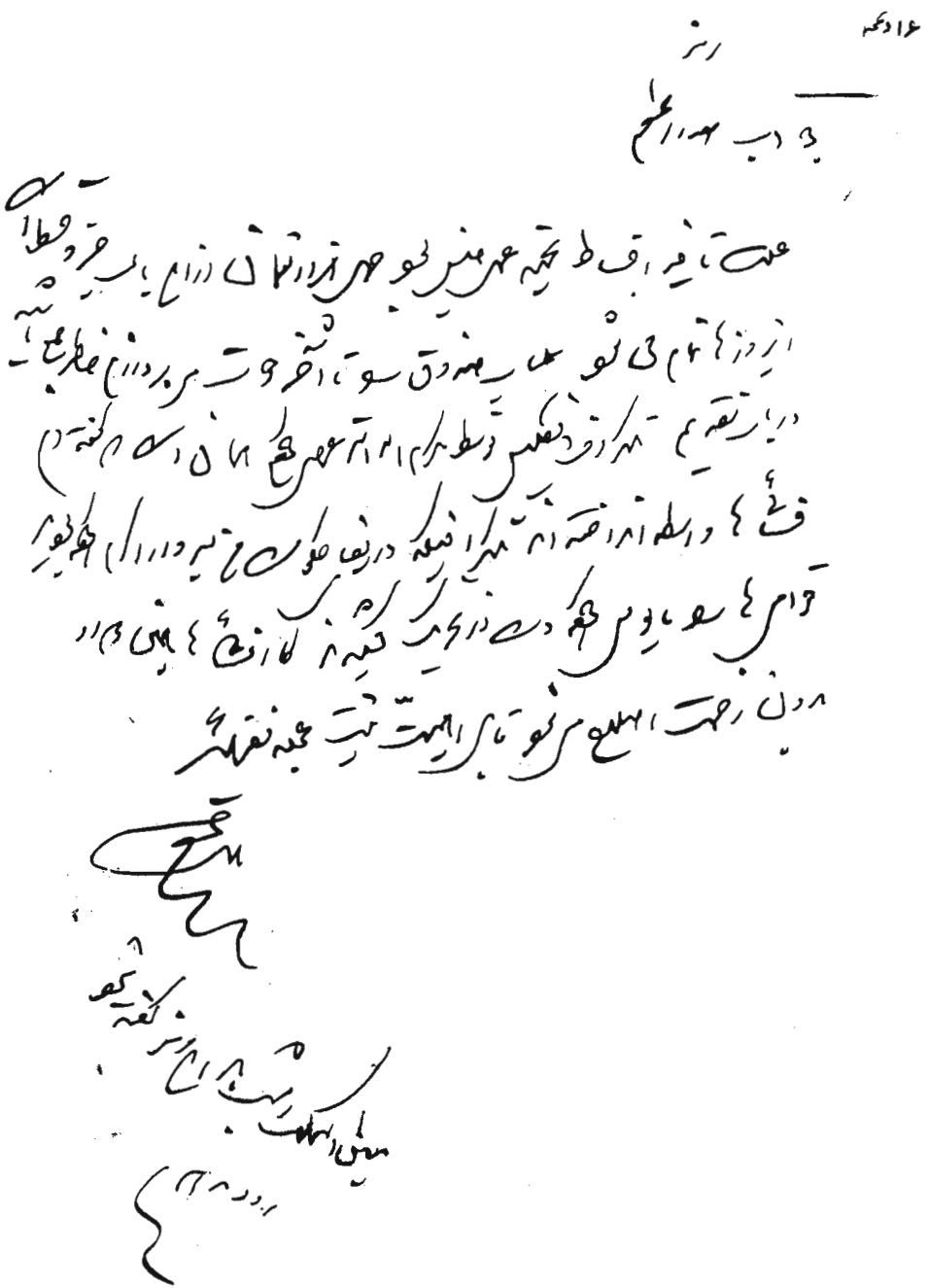

یك سند بسیار جالب که تفسیر لازم ندارد

مدارك و اسناد نسبت باین دوره و مکان از تاریخ ایران زیاد است که در ایـن محل و مبحث مورد حاجت نیست وازذکر آنها صرف‌نظر می‌شود واما سندی هست که ابداً مربوط بشرح‌حال حسین‌خان‌آجودان‌باشی نمیشود مناسبتی هم با این فصل ندارد ولی بقدری جالب توجه وقابل استفاده است که انسان نمیتواند ازآن درگذرد .

بعلاوه چون جریان حوادث ووقایع تاریخی و اوضاع اجتماعی و اداری ایران چند سال قبل از مشروطیت از جملـه زمان حکـومت ملك‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه از بسیاری جهات‌ناگفته وتاریك مانده واین‌سند مدرك گویا واصیلی‌ازآن وضعیت‌است بااعتذارازتطویل بدون هیچگونه تفسیر و تغییری مندرجات این مدرك را دراینجاآورده تصویر(کلیشه)عین آنرا نیز بنظر میرساند .

خط این سند خط والد نگارنده و بسیار زیباست و متن‌آن هم بی‌شبهه انشاء خـود او است وبنظرمیرسدکه‌مبین‌الملك انشاءکننده ونویسنده‌این مدرك بمناسبت مأموریت ومسئولیتی که داشته‌آنرا بعنوان‌گزارش برای تقدیم بمرحوم شعاع‌السلطنه تهیه‌کرده است .

«بجهت اطلاع خاطرشریف تصدیع میدهدکه سواره ایناناو راماًمور دشتستان نمودم چون در ضمن یکـی از مرقومات حضرت اشرف والا اشارهٔ در مراجعت دادن این سوار شده بود لازم‌آمد بعضی حقایق را عرض نمایم اولاً ـ سواره ولایتی فارس اسماً ازقراریست که در فرد مخصوص شرح داده شده و لفاً بنظر حضرت اشرف والا خواهد رسید اما غالباً

بجهة اطلاع خاطر شریف تصدیع میدهد که سوارهٔ اینجانب را مامورین دستگاه عالی بعنوم چوب در خمسه یکی از مرقومات حضرت اشرف
اشارهٔ در مرحمت داران این سوارها بنحو مذکور آمد بعضی حقایق راعرض نمایم اولاً سوارهٔ دیوانی فارس از قرارنیست که در طرف
محروض شرح داده شده و لفاً بنظر حضرت اشرف والا خواهد رسید امّا غالباً وجهٔ ندارند و هیچوقت هیچ نوع کار و خدمت
از آنها برنمی آید ثانیاً جمعیت هر یک از آنها سوارهٔ طوایف خمسه و بالجمعی قریب الملک است و قت در حضور حاکم فارس عوض صد نفر
با نصف حاضر میشوند لیکن فقط برای مزید روکش ریش سفیدان و جزو جدول آیین نه برای خدمت دیوان و دیگر امری از احکام
اینجا حکمی و اجرای آنها روی آن سوارها را نمی بینند و هرگاه ذکری از حضور آنها بنحو میکنند بفظ نظم امنیت میشود
همان نفر سوارهٔ ابوالجمعی فتح الملک و همان نفر سوار گشتینه نه حکومتی هم همان حال را دارند همگی هستند و فعلاً نیز را
مرخص مینمایند و برای مزید اطلاع حضرت مطلب اشرف والا قصهٔ اقدامات سنهٔ ماضیه جناب مطلب اجل علاءالدوله دامت
در کار اینجا سوار عرض می نمایم جناب معزی الیه سوارهٔ فتح الملک و گشتینه را برای آن خواسته و چنین قراری نهاده آن
از ترس معزی الیه ناچار شما شاخص و اسبهای عاریه پیدا کرده آورده اند امّا غافل از اینکه جناب علاءالدوله دامت
اسبها را داغ نهد بعض اینکه سوارهای مجعول و اسبان مجعولهٔ عاریه را از میان گذرانده اند گفته است انها را داغ
کرده اند و حالا آن اسبها که مالهای بارکش عصارها و میوه فروشها و کج کوبها بقصه در زیر بار آن اصناف
مشقت میشوند داغ ندارند و یک نفر که انها را سوارهای بقصه وجود ندارند تصور نفرمایند سوارهٔ دیوانی بهیچوجه من الوجوه
حاکم انها در انجام خدمات دیوانی و حفظ نظم سرحد و کرفاری مقصرین بیچاره استقلال اقدام می تواند کرد و در چنین
هرگاه حاکم یک دهبانی منسوب به بی عرضه که بنحو حق بجناب حاکم است مثلاً فوج فوجی اشقه و نفر نفری که
همراه نبوده آنها را نیکصد و پنجاه نفر از انها را تلف و زخمدار کرده اند باقی تماماً بی تکلیف اشقه حتی جوب و دست آنها را
و در واقع با یک نفر از این فوج صد و پنجاه نفری است نه اشقه و پنجاه نفری باری این سوارها که بموجب
انها را برای انجام خدمات دیوانی لازم دارم چنانکه سوارهٔ اینجانب را برای گرفتاری حیدرکار حاجی که از اشرار
و برای تربیت بعض امور گشتی مامورشان کرده و تکلیف هراری این سوارها عدداً بر جیره و موجب دیوانی که دارند
بجهة بنده متضمن خرج است و هیچوقت نمیخواهم که از همین موجب انها چیزی کسر بنفع شوم فعلاً

سواره جمعی منتشر نظام را که اسماً پنجاه نفر هستند بصولت الدوله امیرتان کشیکخانه همایونی سپرده‌ام در این چند روز که یکنفر از
آن سوار مرئی نشده اگر پیدا کردن و مرتب نمودن آنها ممکن شود جمعی صولت الدوله خواهند بود.

این است حالت سوارهای ولایتی فارس که بجهة استحضار خاطر عاطر حضرت اشرف والا زحمت داده‌ام زیاده مصدع نمیشوم

وجود ندارند و هیچوقت هیچ نوع کار و خدمت از آنها برنمی‌آید من‌جمله یکصدنفر از آنها سواره طوایف خمسه ابوالجمعی قوام‌الملك است وقت ورود حاکم فارس عوض صد نفر پانصد نفر حاضر میشوند لیکن فقط برای مزید شوکت رئیس خودشان و جزو جلال ایشان نه برای خدمت دیوان و دیگر احدی از حکام این مملکت و اجزاءآنها روی‌آن سوار را نمی‌بیند و هرگاه ذکری از احضار آنها بشود میگویند بحفظ نظم ایلات مشغول هستند پنجاه نفر سواره ابوالجمعی فتح‌الملك و پنجاه نفر سوار کشیك‌خانه هم همان حال‌را دارند اسماً هستند و فعلاً یك نفر از آنها مرئی نیستند و برای مزید اطلاع حضرت مستطاب اشرف والا قصهٔ اقدامات سنهٔ ماضیه جناب مستطاب اجل علاءالدوله را درکار این سوار عرض مینمایم جناب معزی‌الیه سواره فتح‌الملك وکشیکخانه را برای سان خواسته و چون قدری ناریت دارد از ترس معزی‌الیه ناچار شده اشخاص و اسبهای عاریه پیداکرده آورده‌اند اما غافل از اینکه جناب علاءالدوله میخواهد آن اسبها را داغ نماید به محض اینکه سوارهای مجعول و اسبهای مجعوله عاریه را از سان گذرانده‌اند گفته است آنها را داغ کرده‌اند و حالا آن اسبها که مال‌های بارکش عصارها و میوه فروشی‌ها و گچ‌کوبها بوده‌اند در زیر بار آن اصناف مختلفه در این شهر منتشر شده موجودند ولی کسانی که آنها را سوار شده بودند وجود ندارند تصور بفرمائید سوار ولایتی یك همچو مملکتی که اینطور باشد حاکم اینجا در انجام خدمات دیوانی و حفظ نظم سرحد و گرفتاری مقصرین بچه استعداد اقدام می‌تواندکرد ودرچنین حالت هرگاه حاکم‌یك ولایتی منسوب به بی‌عرضه‌گی بشود حق بجانب حاکم است مثلاً فوج فدوی هشتصد و پنجاه نفری که همراه بنده‌آمده یکصد و پنجاه نفر ازآنها را تفنگ و رندل داده‌اند باقی تماماً بی‌تفنگ هستند **حتی چوب‌دست هم ندارند** و در واقع باید گفت که این فوج صد و پنجاه نفری است نه هشتصد و پنجاه نفری باری این سوارهائی که با بنده آمده‌اندآنها را برای انجام خدمات دیوانی لازم دارم چنانکه سوارهٔ اینانلو برای گرفتاری حیدرکمارجی که از اشرار معروف است و برای ترتیب بعضی از امور تنگستان مأمور شده‌اند و نگاهداری این سواره علاوه برجیره ومواجب دیوانی که دارند بجهت بنده متضمن خرج است و هیچوقت نمی‌خواهم که از مختصر مواجب‌آنها چیزی‌کسر نموده منتفع شوم فعلاً سواره جمعی مستشار نظام راکه اسماً پنجاه نفر هستند بصولت‌الدوله امیرتومان‌کشیکخانه همایونی سپرده‌ام در این چند روزکه یکنفر از سوار مرئی نشده اگر پیداکردن و مرتب نمودن‌آنها ممکن شود جمعی

صولت‌الدوله خواهند بود ـ این‌است حالت سوارهای ولایتی فارس‌که بجهت استحضارخاطر عاطر حضرت اشرف والا زحمت داده شد زیاده مصدع نمیشوم».

از مقایسه این‌گـزارش و اوضاع لشکـری دولت در فارس طـی سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ قمری با قـوای منظم و افواج و توپچیان دلیر حسین‌خان مقدم نظام‌الـدوله حاکـم فارس در سال ۱۲۶۴ قمری‌که مذکور افتاده معلوم میشودکه‌کشور ایـران در فاصلـه بین شصت سال از حیث نظم و ترتیب سیر قهقرائی پیموده بوده است و نیز مفاد این‌گـزارش از کارها و دسایس قوام‌الملك پرده برمیدارد .

یك شباهت عجیب دیگر

از عجـایب شباهت زمـان حکومت شعاع‌السلطنـه ملك منصور میـرزا در سالهـای ۱۳۲۲-۱۳۲۳ قمری و دوره حکمرانی حسین‌خان نظام‌الدوله طی سالهای از ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ قمری درفارس یکی هم شیوع بیماری همگانی وبا بوده که جمع بسیاری را در هردو مرتبه تلف کرده است .

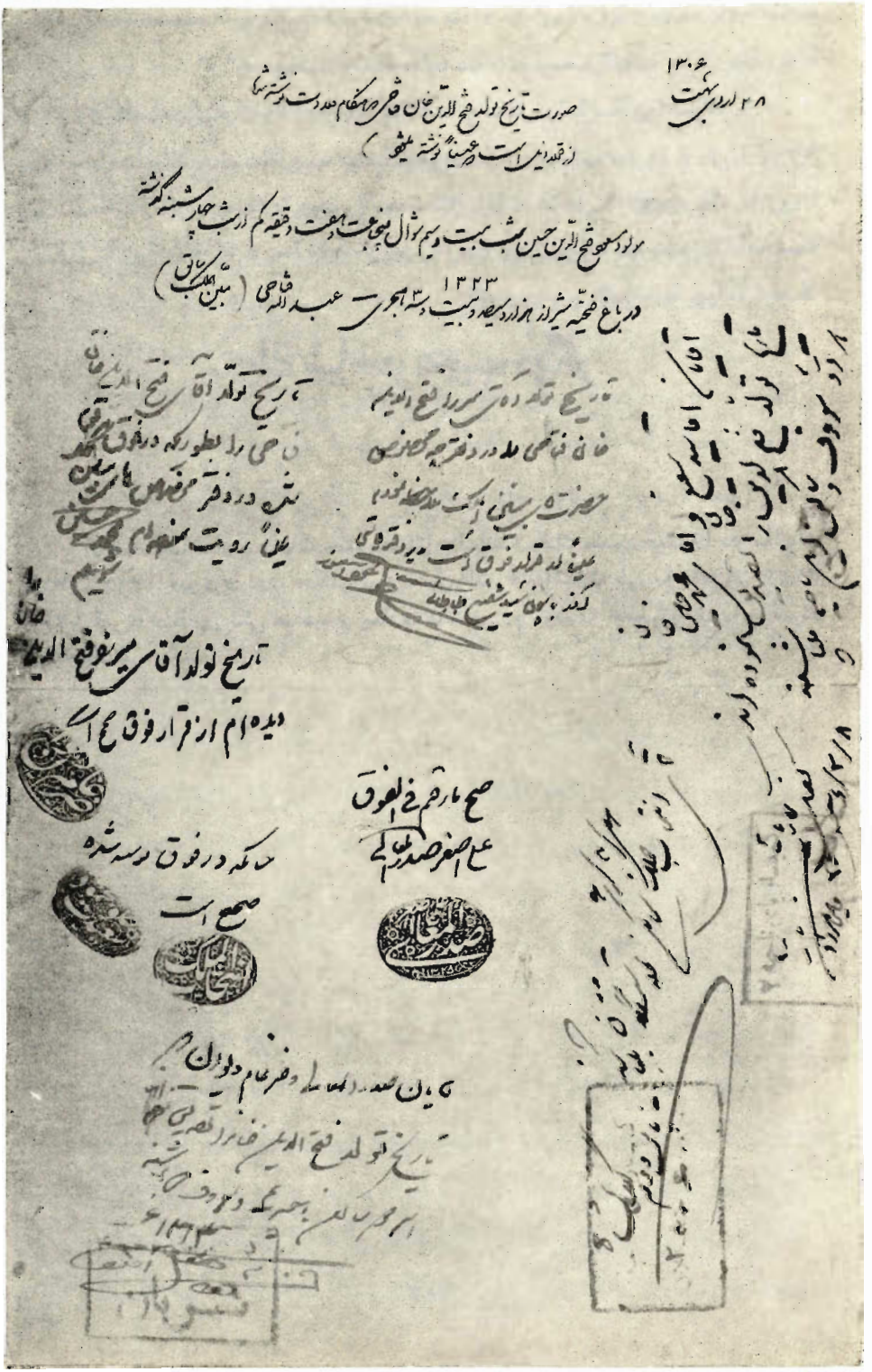

تاریخ تولد نگارنده در باغ فتحیه شیراز .

حسین خان نظام‌الدوله و قاآنی شیرازی

درپایان تاریخچه سرگذشت شخص مرحوم حسین‌خان مقدم‌آجودان‌باشی دریغ است که انسان از اشعار وقصیده‌های شیواوشیرین میرزا حبیب قاآنی شیرازی درستایش ومدح‌آن رجل محترم ایرانی سخن بمیان نیاورد.

قاآنی شیرازی هرچند- وجای‌کتمان‌نیست -که شاعری ذاتاً مدیحه‌سرا ، درباری ، مداهنه‌گو و متملق بوده وهرچند درعوض شعر ومدیحه«صله» ، « انعام» و «اسب» و « خانه» میخواسته است .

ولی شبهه نداردکه بر انواع سخن تسلط داشته و از استادان درجه اول نظم و ادب بشمارمی‌آمده وقصاید وقطعات او ازجهت استحکام و انسجام ومتضمن بودن برصنایع‌ولطایف شعری بقدری محکم است‌که بی‌اغراق با اساتیدبزرگی چون فرخی و عنصری نه تنهابرابر بلکه شاید ازجهاتی‌هم برتر است .

بعلاوه با عادات وخوی و خلق گوینده تاریخ‌نویس راکاری‌نیست، قاآنی‌متملق، رند وقلندر بوده ازدرجه اهمیت وصحت اظهارات اوچیزی‌کم نمیشود.

حقیقت این‌است که‌قاآنی درباره حسین‌خان مقدم هرچه‌گفته راست‌و صحیح بوده و نظام‌الدوله در زمان‌حکومت‌خود درفارس واقعاً بمردم و دولت صمیمانه‌خدمت‌کرده و قاآنی آن‌خدمات را بانام ونشانی و اصطلاح وعلاماتی بابهترین وزیباترین و شیرین‌ترین الفاظ وصف‌کرده است .

همین‌علامات ونشانی‌ها با اسامی خاص قناتها وکارهائی‌که بوسیله حسین‌خان درفارس انجام شده خود شیواترین حجت و بهترین دلیل است بر اینکه مردم شیراز و اهالی فارس از طرزحکومت و رفتار و خدمات آجودان‌باشی راضی و سپاسگذار بوده‌اند و از اینروی‌و



از طهران اداره تلگرافی دولت علیه ایران به شیراز

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
۷۹	۶۰				

حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف اکرم افخم امجد اعلی والا شاهزاده اعظم شعاع السلطنه دام اقباله

است از سلامت وجود مبارک اطلاعی ندارم ان شاء الله سلامت است در این مدت که عریضه عرض نشده

بواسطه چشم درد بود فعلا الحمد لله بهتر است البته از سلامتی مزاج مبارک اطلاع بفرمایید زیاده عرضی

نیست انیس الدوله

بواسطه تلگرافخانه	بتاریخ ۶	شهر صفر	سنه ۱۳۲۳	گرفته شد

مطبع شیراز

بطور مسلم شورش وبلوای برضد اوسرچشمه وریشه درخارج از فارس وبیرون ازدل اکثریت قاطع مردم داشته ودرنتیجه دسیسه‌های سیاست‌های مرموزخارجی وتحریکات چند نفردزدو غارتگر ومتنفذ محلی و ازجمله دستورهای سری میرزاتقی‌خان امیرکبیر ـ چنانکه‌مذکور افتاد برپاشده است .

بدین‌جهت خلاصه اشعاری‌که قاآنی در ستایش ازحسین‌خان سروده علاوه برلذتی‌که خواننده رااز‌نظر زیبائی وشیوائی الفاظ حاصل‌می‌آیدکاشف برخی حقایق تاریخی و یادآور بسیاری اصطلاحات محلی و سابقه‌های ادبی خواهد بود .

بنابراین مطلع وچند بیت از بیست‌ونه قصیده و یك‌قطعه قاآنی برای نمونه و تکمیل تاریخ حیات‌آجودان‌باشی در اینجا آورده وآرزومنداست که اگر این یادداشتها بدینگونه قدری‌مفصل میشود درعوض‌لذت‌روحی حاصل‌ازخواندن سخنانی بدان شیوائی‌کسالت‌خواننده را برطرف‌سازد .

از قصاید قاآنی در مدح حسین خان آجودان باشی

۱ـ ازصفحه ۵۸ دیوان‌قاآنی چاپ‌امیرکبیر(سال ۱۳۳۶) بتصحیح ومقدمهٔ محمدجعفر محجوب‌باین عنوان مطلع :

در مدح حسین خان‌نظام‌الدوله فرماید :

ای‌ترا در چهره‌آب و وی ترا در طره تاب
در دلم زآن آب تاب و بررخم زین تاب‌آب

با این سه بیت برای نمونه :

ترك می‌کن ترك من ترسم‌که خشم‌آرد امیر
گر به‌بیند چشمت ازمی‌چون دل‌دشمن خراب
اعتماد دولت و دیـن کافتد انـدر روز کین
در سپاه هفت کشور از نهیب او نهـاب [1]
فـارِس رخش جلالت حـارِس اقلیم فـارس
کـز تف تیغش ببحر انـدر شود مـاهی کباب

ویا این‌تخلص :

گر توانی شد مکرر غـم مخور قـاآنیا
قند بود و شد مکرر اینت عـذری نـاصواب

۱ـ نهاب بکسر اول جمع نهیب بمعنی تاراج وغارت.

۲ـ درصفحه۶۳ چاپ مذکور با این عنوان :

« وله ایضاً فی مدحه»

و این دوبیت مطلع :

بدا بحالت مجرمی که روز حساب
بقدر یك شب هجر تواش‌کنند عذاب
خوشا بحالت آن زاهدی که در محشر
بقدر یك دم وصل تواش دهند ثواب

و دوبیت‌آن بشرح زیر خالی از تفریح نیست:

مکش بگوش من ای‌پارسا ز خلد سخن
که خلد را نخرم من به نیم جرعه شراب
بسوی خلد کشیدی دلم اگر بودی
دروکباب و می و ساقی و سماع و رباب

با مطالعه ۹۴ بیت این‌قصیده بنظرمیرسدکه تمام آن درمدح مرحوم محمدشاه قاجار سروده شده واینکه مصحح محترم عنوان « وله‌ایضاًفی مدحه » بعداز قصیده مدح حسین‌خان مرقوم‌داشته ظاهراً اشتباه ویا در نسخه اصل چنین بوده ومتابعت شده است .

۳ـ درصفحه ۷۶ همان دیوان زیر عنوان :

در تهنیت نظام‌الدوله هنگام آوردن خلعت شاهنشاه غازی
در هنگام ولیعهدی

قصیده ۲۸ بیتی با این مطلع :

صبحدم کز جانب مشرق بر آمد آفتاب
همچوبخت پادشاه بیدارشد چشمم ز خواب

و این بیت :

جان فشان سربازشاهنشه حسین‌خان‌آنکه‌هست
ناخن و تیغش ز خون دشمنان شه خضاب

۴ـ درصفحه ۷۸

« مطلع ثانی»

با آغاز این‌بیت :

در همایون ساعتی فرخنده چون عهدشباب
دربهین روزی چو روز وصل خوبان دیر یاب



مربوط بپرگهای قبلی توضیحات

و این ابیات :

خلعتی آمد که گوئی کرده نساج ازل
تارش از گیسوی حور و پودش از نور شهاب

***

آمد از ری کش خدا آباد دارد تا بحشر
جانب شیراز کش گردون نگرداند خراب

از که ؟ ـ از نزد ولیعهد خدیو را ستین
آنکه بادا تا قیامت کامجوی و کامیاب

از برای افتخار میر ملك جم که هست
ز آتش تیغش دل اعدای شاهنشه کباب

و این تخلص :

روز طوفان ناخدا گر نام پاك او برد
بحر را چون طبع قاآنی نماند اضطراب

۵ـ درصفحه ۱۷۳ تحت عنوان:

در ستایش امیرالامراءالعظام نظام‌الدوله حسین‌خان

و این مطلع :

دلی که هر چه کند بر مراد یارکند
نخست ترك مراد خود اختیار کند

و سپس این ابیات که جالب است:

اگر چه ترك مراد خود اختیاری نیست
که عاشق آنچه نماید به اضطرار کند

غریب را که بغربت اسیر یاری شد
که گفته بود اقامت در آن دیار کند

باضطرار کمندش برد بجانب شهر
غزال را که بصحرا کسی شکار کند

ولی غزال از آن پس که شد اسیر کمند
جز آنکه گردن طاعت نهد چکار کند

و با این بیت مدیحه

بجبر بوسه زند بر لب و دهان کسی
که مدح و منقبت صاحب اختیار کند

و باید دانست حسین‌خان آجـودان‌باشی را در آن زمان که به موجب فـرمان صاحب اختیار مملکت فارس شده «صاحب اختیار» هم می‌گفتند.

با این بیت که اغراق لطیف و یا پایه مداهنه و تملق را بحد اعلا رسانیده است:

و لیك روز جزا زان دراز شد کایزد
عطا وجود ترا یك به یك شمار کند

و با چند بیت زیر که خانه خواسته است

بزرگوارا این خادمت ز بیجائی
بدان رسیده که از مملکت فرار کند
نه آتشست که بالا رود بچرخ اثیر
نه صرصرست که در بحر و بر گذار کند
نه شیر شرزه که در بیشه معتکف گردد
نه مار گرزه که آرامگه بنار کند
نه قمری است که برشاخ سروگیرد جای
نه مرغ زار که مأوا به مرغزار کند
نهنگ نیست که ساکن شود بلجه بحر
پلنگ نیست که مسکن بکوهسار کند
فرشته نیست که بر آسمان گشاید بال
ستاره نیست که گرد فلك مدار کند

که باید گفت در ابیات دیگر در روانی و صنایع بدیعی قاآنی بیداد کرده وصنعت «حسن‌طلب» را ببهترین وجهی نشان داده‌است.

۶ـ در صفحه ۱۹۵ تحت‌عنوان:

در ستایش امیرالامراءالعظام نظام‌الدوله حسین‌خان آجودان‌باشی فرماید

و این مطلع:

بهار آمد که از گلبن همی بانگ هزار آید
بهر ساعت خروش مرغ زار از مرغزار آید

و این ابیات شیرین:

تو گوئی ارغنون بستند بر هرشاخ وهربرگی
ز بس بانگ تذرو و صلصل و دراج و سارآید

***

خروش عندلیب و صوت سار و ناله قمری
گهی از گل گهی از سروبن گه از چنارآید



مرحوم میرزا عیسی فراهانی معروف به میرزا بزرگ قائم‌مقام‌مربوط باوراق قبلی

و این دو بیت مدیحه

تو شکر خنده می‌کردی و نیك آهسته می‌گفتی
بود نوروز من روزی که صاحب اختیار آید

حسین‌خان میرملك جم که چون در بزم بنشیند
نصیب اهل گیتی از یمین وز یسار آید

و این تخلص :

تو پنداری دهانت بحر عمانست قاآنی
که از وی رشته اندر رشته در شاهوار آید

۷ــ در صفحه ۱۹۲ تحت‌عنوان:

در ستایش امیرالامراءالعظام نظام‌الدوله حسین خان دام مجده‌العالی حکمران‌فارس فرماید که:

و این مطلع :

شادان رسید دوش نگارینم از سفر
وز گرد راه غالیه پاشیده بر قمر

و با این بیت مدیحه

کان هنر سپهر ظفر صاحب اختیار
سالار ملك فارس حسین خان نامور

۸ــ درصفحه ۳۴۰ تحت عنوان:

در تهنیت ورود مسعود امیرالامراءالعظام حسین‌خان در ملك فارس گوید:

با این مطلع :

ای اهل فارس مژده که از فضل کردگار
آمد به ملك فارس امیر بزرگوار

و این ابیات برگزیده :

ای اهل فارس دولت فرخنده کرد روی
کاین دولت از خدای بماناد یادگار

ای عالمان ز فخر به کیوان علم زنید
کامد تنی که علم ازو یابد اشتهار

ای فاضلان ز وجد به گردون قدم زنید
کامد کسی که فضل ازو جوید اشتهار

ای عاملان عمل منمائید جز بعدل
کامد کسی که ملك ازو گیرد اعتبار



یك عکس دیگراز ناصرالدین‌شاه قاجار مربوط به صفحات داخل کتاب

و این چند بیت در مدیحه

هست این همان امیر که از نعل توسنش
هر ماه نو بگوش کشد چرخ گوشوار

هست این همان امیر که در غوریان نمود
کاری که کرد در دز روئین سفندیار

که از این اشاره به غوریان معلوم میشود حسین‌خان هنگام لشگر کشی محمدشاه بهرات درغوریان جنگی کرده وفاتح‌شده است .

۱۰ـ درصفحه ۳۴۸ تحت عنوان :

درستایش نظام‌الدوله حسین‌خان و تهنیت بتمثال همایون

باین مطلع

ای همایون صورت میمون شاه کامکار
یك جهان جانی که جان یك‌جهان بادت نثار

و این بیت مدیحه :

یکدوصف بالا ترك زین‌چار میر ملك جم کهترین سرباز شاهنشاه صاحب اختیار

و اشاره بآب شیش‌پیر بشرح زیر :

زان جوان و پیر میرقصند امروز از نشاط
کاب شش‌پیر آمد از بخت جوان شهریار

چونکه این آب روان از راه خُلّر آمدست
چون شراب خُلّری زان مست‌گردد هوشیار

آب ششپیرست آن یا آب شمشیر ملك
دوستان را دلپذیر و دشمنان راناگوار

جود شاهنشه مگر سر چشمه این آب بود
کاب میجوشد همی ازکوه و دشت و مرغزار

از نشاط آنکه این آب آید از بخت ملك
شعر قاآنی چو تیغ شاه گشتست آبدار

گو مغنی لحن شهر آشوب ننوازد از آنك
شهر بی آشوب‌گشت از بخت شاه بختیار

۱۱ـ درصفحه ۳۵۱ زیرعنوان :

در ستایش نظام‌الدوله حسین‌خان فرماید:

واین مطلع :

با فال نیك بهر زمین بوس شهریار
آمد ز ملك جم سوی ری صاحب اختیار

واین‌بیت در مورد تعیین حسین‌خان بحکمرانی

از اهتمام خواجه پی دفع شور و شر
فرمانروای ملك جمش کرد شهریار

واین ابیات درطرز حکمرانی او

باری بملك جم در خوف و رجا گشود
تا دوست را شکور کند خصم را شکار
شورش نشاند و سور بناکرد و بر کشید
حصنی‌که بد بروج فلك را درو مدار
انهارکند و برکه و کاریز و جوی جر
بستان فزود و قریه و پالیز و کشتزار

واین ابیات در طریقه سلوك با مردم وکشاورزان

برداشت طرح غله و تحمیل نان فروش
بخشید باج و برف و تکالیف راهدار
نظم سپه فزود و منال دو ساله داد
خود را عزیز کرد و درم را نمود خوار
زر داد و تخم و گاو تقاوی بهر زمین
وآورد پیشه و زر و دهاقین ز هر کنار

و اشاره بآوردن آب ششپیر

کان‌کندو کوره بست‌و فلز جست و باغ ساخت
سرو نهال کشت و درختان میوه‌دار
سد بست و که شکست و بیاورد سوی شهر
ششپیر را که هست یکی رود خوشگوار
بهر طراز آب ز صد میل ره فزون
گه غار کوه کرد وگهی کوه کرد غار



عکس ناصرالدین‌شاه با جبه ترمه

سدی سدید در درهٔ بسته کاندرو
و هم ز حد برون شدنش نیست اقتدار
صد میل راه کرده ترازو بیکدگر
همچون اساس عدل شهنشاه تاجدار

و این چند بیت جالب

هر چاه را دوباره بماهی رساند وکرد — مزدآن گرفت جان برادرکه کردکار
مزدور وار رفت بهر چاه و کارکرد — تا اوج ماه باکچ و ساروجش استوار
یوسف شنیده‌ام که بچه گریه مینمود — او بود یوسفی که چه ازوی گریست زار
یکبار رفت یوسف مصری اگر بچه — او بهر آزمون عمل شد هزار بار
یوسف بچاه‌رفت و وزان پس عزیز شد — او خود عزیز بود که در شد بچاهسار
فرقی دگر که‌داشت زیوسف جزاین‌نبود — کاوشد بجبر درچه و این یك باختیار

واین‌ابیات درمورد آبادیهای دیگر

وز حکم خواجه ساخت بشیراز اندرون — چندین بناکه کردن نتوانمش شمار
حصنی رفیع ساخت ببالای آسمان — حوضی عمیق‌کند بپهنای روزگار
از قصر هاکه هریکشان رنگ آسمان — وزباغها که هر یکشان داغ قندهار

و این‌بیت در خبر خلعت دادن شاه بحسین‌خان

شه خلعتیش داد همایون بدست خویش — چون‌نوك‌کلك خواجه زراندودوزرنگار

۱۲ـ درصفحه ۳۵۷ تحت این‌عنوان

در تهنیت تشریف قبای‌بیضا ضیای شهریاری درستایش‌حسین‌خان‌نظام‌الدوله

با این‌مطلع

بوده جای یك جهان جان این قبای شهریار
کامد اینك زیور اندام صاحب اختیار
جسم یك سر بازاندر یك جهان جان چون‌کند
جزکه خواهد یك جهان جان ازخدا بهرنثار

بااین‌بیت و اشاره بآب ششپیر

آب ششپیر آمد از سوی امیر ملك جم
از قبای پیکر خود شه فزودش اعتبار

۱۳ـ درصفحه۳۶۴ **با این‌عنوان :**

درمدح صاحب اختیار

تـا چه معجز کرده امشب باز عدل شهریار
کاتش سوزنده بـا آب روان گشتست یـار
آب و آتش بسکه از عـدلش بهـم آمیختند
کس تـرشح را نیارد فـرق‌کـردن از شرار

و ذکر بنام صاحب اختیار

تـا نشد مجبول و مجبورش روان از مهر شه
شاه دریـا دل نکردش نـام صاحب اختیار

و این اشاره‌ها بآب ششپیر

آب ششپیر آمد این آتش از افـروخت امیر
تـا میان آب و آتش هـم نمانـدگیرو دار

***

سرخ روگشت آب ششپیر امشب از بخت ملك
زانکه از دیـر آمدن شرمنده بـود و شرمسار

***

وادی طور است‌گوئی باغ تخت امشب ازآنك
آتش مـوسی شدست از هـر درختی آشکار

***

شاه آری مـوسی است آب ششپیر آب نیل
سبطی احباب ملك قبطی عـدوی نـابـکار

۱۴ـ **درصفحه ۳۷۱ زیرعنوان‌مدح**
در تهنیت نشان شمشیر و **امیر بی‌نظیر نظام‌الدوله** طال بقاه فرماید

بااین‌مطلع

تیغی‌گـهـر نگـار فـرستاده شهریـار
تـا سازدش طـراز کمر صاحب اختیار

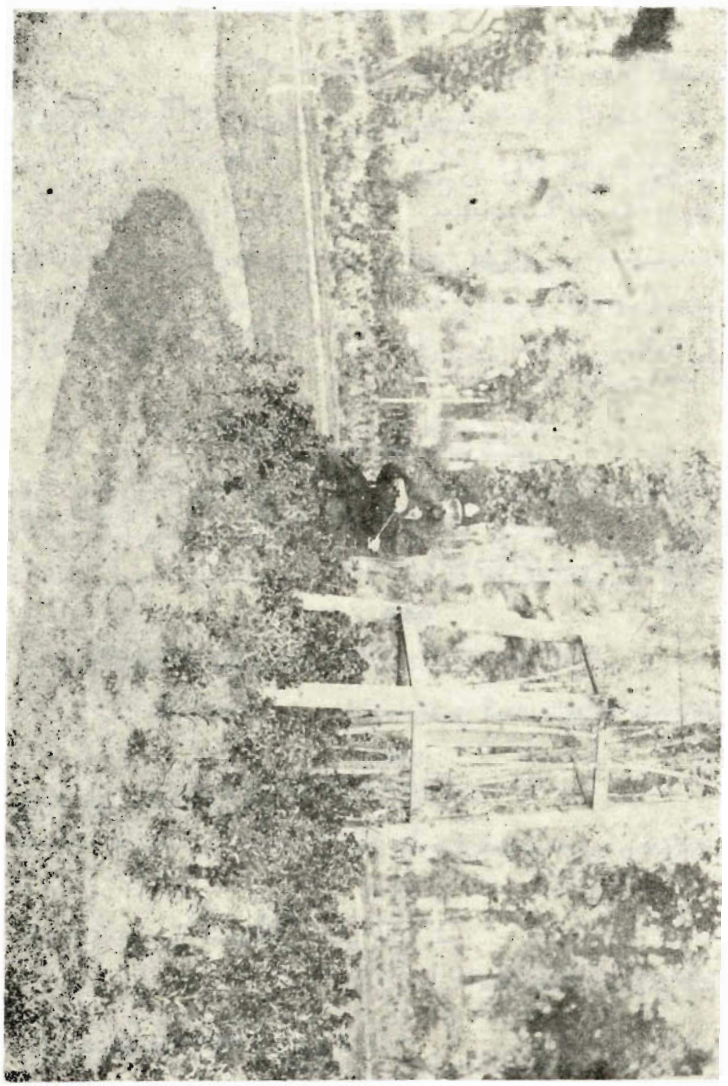

مظفرالدین‌شاه تنها در باغ مربوط باوراق داخل کتاب

و این بیت :

چون صاحب اختیارش آویخت بر کمر
معلوم شد که حاصل جبرست اختیار

و باز هم اشاره بآب ششپیر

آورد آب چشمه ششپیر و پاد شه
افزودش آبروی بدین تیغ آبدار

***

شمشیر شاه و چشمه ششپیر و شعر من
این هر سه آبدارتر از بحر بیکنار

و توام بودن حکومت یزد و فارس

شه قدردان و بنده شناس است لاجرم
هر ساعتش ز لطف فزون سازد اعتبار
این نیز بنده‌ایست خدا ترس و شاه دوست
در یزد و فارس کرده هنرهای بیشمار

و داستان آب نه‌گنبد یزد

نه گنبدی که گنبد گردون به عمر خویش
آبی ندیده بود درآن خاك شوره‌زار

و قضیه خواب دیدن

پیری به یزد دید شبی خضر را بخواب
در دست دست خواجهٔ راد بزرگوار
گفتش کیئی ؟ ــ بگفت : منم خضروان دگر
خواجه است کم بمکه بردار شدست و یار
رو با حسین بگو که برآور از آن زمین
مانندهٔ فرات یکی آب خوشگوار
دی رفت وگفت وآب برآورد و برکه ساخت
چوپان و گله برد و نگهبان و برزیار

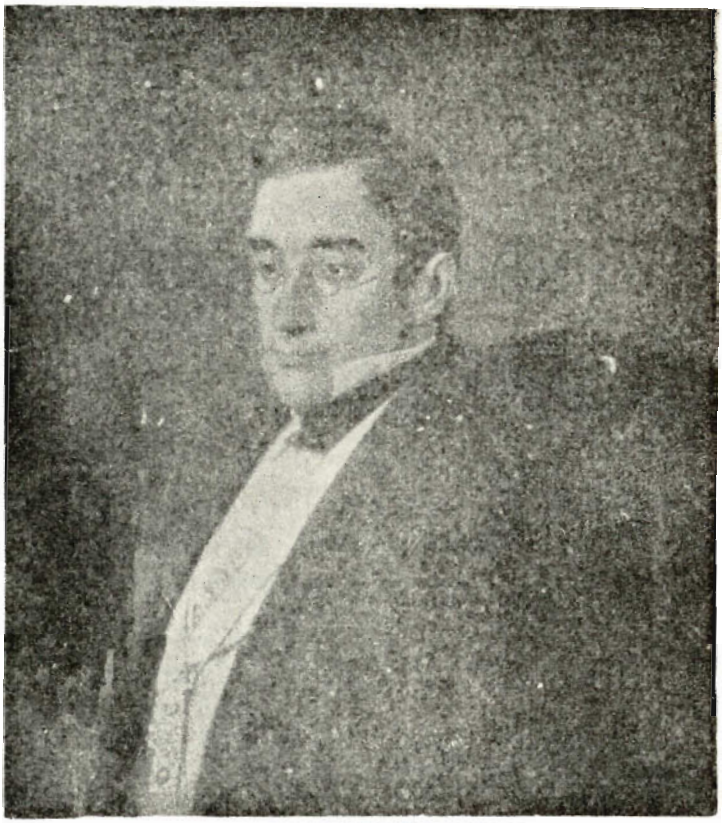

ژنرال گریبایدوف مربوط باوراق داخل رساله

دفع فتنه در فارس و بنای حصار

در فارس دفع فتنه یکساله در سه روز
کرد و دوماهه ساخت چو گردون یکی حصار

استقرار قانون و آبادی قراء و باغها

یاسا نوشت و فتنه نشاند و شریر کشت
بستان فزود و قریه و گلگشت و مرغزار

احداث قنات و کاریز و بستن سد

کاریز کند و نهر برآورد و رود ساخت
سد بست وکه شکست و روان‌کرد جویبار
بنیان نهاد و برکه بناکرد وگرد شهر
صد باغ تازه ساخت به از باغ قندهار

و باز هم آب ششپیر

آورد آب چشمه ششپیر را به شهر
آبی چوآب خضر روان بخش و سازگار
از بسکه آب آمد و سیراب گشت شهر
تر دامنی است مفتی این شهر را شعار

جشن و چراغانی باین مناسبت

جشنی عظیم کرد و چراغانی آن چنانك
بر روز همچو صبح بخندید شام تار

بی‌منت مباشر

و آسان به یك حواله منال دو ساله داد
بی منت مباشر و عمال و پیشکار

خشنودی خدا و خلق

شادان از او رعیت و ممنون ازو سپه
خشنود ازو خدا و خلایق امیدوار

۱۵ـ درصفحه ۳۸۳ زیرعنوان:

در مدح حسین‌خان صاحب اختیار

با این مطلع

راستی را کس نمی‌داند که در فصل بهار
از کجا گردد پدیدار اینهمه نقش و نگار

و اشاره بمریدی محمدشاه نسبت بحاجی میرزاآقاسی

بدر ایران صدر ایمان حاجی آقاسی که هست
هم مرید خاص یزدان هم مراد شهریار

و این بیت :

گفتم آری داعی شا هستم و مداح میر
از پی برس وکناری چون ز من گیری کنار

۱۶ـ درصفحه ۳۸۶ با عنوان :

مطلع ثانی

و مطلع

باده جان‌بخش‌است ودلکش، خاصه‌ازدست‌نگار
خاصه هنگام صبوحی ، خاصه در فصل بهار

و این بیت

بندهٔ شاه عجم فرمانروای ملك جم
ناصر خیل امم بحر کرم کوه وقار

و این اغراق ؟

گر نبودی مدح او دانا ز دانش داشت ننگ
ور نبودی شخص اوگیتی ز هستی داشت عار

و باز اغراق

آیت قهرش دمیدم وقتی اندر بحر وکوه
بحر شد لختی دخان وکوه شد مشتی غبار

و این بیت :

سرورا خـوانند صـاحب اختیارت لیك من
نیـك در شش‌چیز می‌بینم ترا بی اختیار
در رضای ایزد و اخلاق نیك و حکم شرع
در ولای خواجـه و انفـاق مـال و نظـم کار

۱۷ـ در صفحه ۳۹۱ زیرعنوان :

درستایش نظام‌الدوله **حسین‌خان حکمران** فارس فرماید :

و این‌مطلع

سوگند خـورده‌اند نکویان این دیـار
کز ری چوسوی فارس رسد صاحب اختیار
یکجا شوند جمع چـو یـك گله حورعین
یکهفته مـی‌خورند علی رغـم روزگـار
بی ناز و بی کرشمه و بی‌جنگ و بی جدل
شکرانـه را دهند بمن بوسه بی شمار

واین دو سه بیت

گفتندم ای حکیم سخن سنج مـژده ده
کان وعدهٔ که کـرد وفا کـرد کـردگـار
آمـد بملك فارس خـداونـد ملك جـم
بهـروزی از یمینش‌و فیـروزی از یسار
بهـر پذیره خادمك خـویش را بگـوی
تـازین نهـد بکـوههٔ آن رخش ره سپار

برای توجه بمضمون این چند بیت خوشمزه

خـادم صفیرکـی زد و از روی ریشخند
گفتا بمان که جوشکند رخش را هوار
مـن ایستاده حـاضرم اینك بجـای اسب
باری شگفت نیست که بـرمـن شوی سوار
مانا کـه مست بودی و غافل که اسب تو
یکپاره خرج می‌شد و یـاران می‌گسار

و این‌سه‌بیت مدیحه‌بنام

امروز جای آنکه بسر راه بسپری
خواهی بپای رفت سوی صاحب اختیار
صدر اجل ، پناه امم ، ناظم دول
غوث زمین غیاث زمان ، میر نامدار
فرمانروای ملك سلیمان حسین‌خان
میرسپاه مؤتمن خاص شهریار

۱۸ـ درصفحه ۳۹۵ ـ زیر عنوان:

وله ایضاً فی‌مدحه

و این مطلع

شه قبای خویشتن بخشد بصاحب اختیار
و او قبای خود بمن بخشد ز لطف بی‌شمار

و این بیت

شه قبای خویشتن بخشد بدو زیراکه او
نهرهای آب جاری‌کرده است ازهرکنار

و این‌بیت دیگر اشاره بآب ششپیر

اوز سی فرسنگی آب آرد بتخت پادشه
من بصد فرهنگ آب آرم بعون کردگار

۱۹ـ درصفحه۳۹۹ زیرعنوان:

در ستایش امیرالامراءالعظام نظام‌الدوله حسین‌خان حکمران فارس فرماید .

واین مطلع

صبح چون خورشیدرخشان‌رخ‌نمود ازکوهسار
ماه من از در در آمد با رخی خورشید وار

و این بیت مدیحه

گفتمش چین دو زلفت را اگر نتوان شمرد
نسبتی دارد یقین با جود صاحب اختیار

.....

ناظم لشگر حسین‌خان ، آسمان دادو دین
نامدار خطه ایران ، امین شهریار

۲۰ـ در صفحه۴۱۲ زیر این عنوان :
در ستایش امیرالامراءالعظام نظام‌الدوله حسین‌خان حکمران فارس فرماید.

واین مطلع

همتی مردانه میخواهم که اسمعیل‌وار
بر خلیل خویشتن امروز جان سازم نثار

و این قصیده محکم و شیوائی است و این دو بیت از آنست

قدر سربازی شناسد آن‌کسی کز روی شوق
جان فشاند همچو میر ملك جم برشهریار
میر دریا دل حسین خان آسمان مکرمت
صدر دین ، بدر هدی ، بحر کرم ، کوه وقار

۲۱ ـ در صفحه۴۲۰ زیرعنوان
در تعریف بهار و شکایت‌ازیار **و ستایش امیر کامکار** حسین‌خان‌نظام‌الدوله

با این‌مطلع

یکدومه بیشترك زانکه رسد فصل بهار
دلکی داشتم و دلبرکی باده‌گسار

واین دو بیت

ناظم کشور جم نامور ملك عجم
صدر دین، بدر امم ، بحر کرم ، کوه وقار
والی فارس حسین‌خان که برهمت او
هفت اقلیم نیرزد بیکی مشت غبار

و این‌تخلص

سخن ازخشمش می‌گفتم یك روز بسهو
آسمان گفت که قاآنی بس‌کن زنهار

۲۲ـ درصفحه ۵۰۵ زیر عنوان:
درستایش **امیرلامراءالعظام حسین‌خان** نظام‌الدوله‌گوید:

و این مطلع

بیا و ساغـر می کن ز بـاده مالا مـال
که ماه روزه بحسرت گذشت نـالانـال

و این‌دو بیت

غـلام شاه عجم حکمـران کشور جـم
خـدایـگان امـم آسمان جاه و جلال
سپهر مجـد و علا صاحب اختیارکـه هست
دلش جهـان کفـایت کفش محیط نـوال

۲۳ ـ درصفحه۵۲۲ زیرعنوان:

در ستایش امیرالامراء العظام حسین‌خان نظام‌الدوله فرماید .

و این‌مطلع

آمد چه؟ـ خلعت ! ـ ازکجا ؟ از دکهٔ شاه عجم
کی؟ـ صبحدم! ـ ازبهرکه؟ـ از بهر میر ملک‌جم
این کرده چه؟ ـ خدمت!ـ کجا؟ـ هم درسفر هم‌درحضر
ازکی ؟ـ ز عهدکودکی ـ طوبی لارباب‌الهمم



میرزا حبیب قاآنی

و این بیت مدیحه بنام

نامش چه؟ـ صاحب‌اختیار! ـ از چیست زینسان نامدار؟

ـ از یمن فضل کردگار از جود شاه محترم

۲۴ـ درصفحه ۵۸۲ زیر این عنوان :

در ستایش امیرالامراءالعظام حسین‌خان نظام‌الدوله گوید :

و این مطلع

اندر جهان دو چیز از دل برد محن

یا سادهٔ جوان یا بادهٔ کهن

و این بیت مدیحه

دانا حسین خان نام آور جهان

آن میر کامران آن صدر مؤتمن

۲۵ـ درصفحه ۵۹۸ تحت این عنوان:

در تهنیت خبر بهبودی محمد شاه غازی به فارس و شادمانی حسین‌خان نظام‌الدوله فرماید .

و این مطلع

ز آستان خواجه اعظم چراغ انجمن

پیکی آمد تیز گام و نیکنام و خوش سخن

و این بیت حاوی تخلص

خاصه قاآنی که او را با نگاری سرخوشست

دلفریب و دلنشین و دلنواز و دل شکن

و این اشاره بنام حسین‌خان صاحب‌اختیار

خاصه کز فیروزی این مژده صاحب اختیار

شد چنان شادان که جانش می نگنجد در بدن

۲۶ـ درصفحه۶۴۸ زیرعنوان:

در ستایش امیرالامراءالعظام حسین‌خان نظام‌الدوله فرماید:

و این مطلع

دوش اندر خواب دیدم بر قد سروی جوان
سایه گستر گشت خورشید از فراز آسمان

با مُعبّر صبح چون گفتم بگفت از ملك ری
شه فرستد خلعتی از بهر سالار زمان

و این دوبیت:

گفت فردا بهر صاحب اختیار ملك جم
خلعتی فرخنده آید از خدیو کامران

و باز این بیت بصراحت نام او

آسمان رفعت و شوکت حسین‌خان آن که هست
تیغ او جوهر نشان و دست او گوهر فشان

۲۷ـ و در صفحه ۶۵۰ باز زیر این عنوان :

فی‌المدیحه ایضاً

و با این مطلع :

دوش چون شد رشته پروین عیان از آسمان
دیده‌ام پروین فشان شد دامنم پروین نشان

و این قصیده بسیار شیوا و محکمی است که تخلص آن چنین است :

لاجرم باید چو قاآنی ادیبی هوشمند
تا به گیتی داستان ماند ز شاه راستان

۲۸ـ در صفحه ۷۶۷ بااین عنوان:

در مدح امیر الامراء حسین‌خان نظام‌الدوله و تاریخ حفر قنوات سته در مملکت فارس گوید :



عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درخردسالی

و این مطلع

به گیسو روی آن ترك تتاری — به ماهی ماند اندر شام تاری

و این ابیات

که صاحب اختیار کشور جم — که بادش تا قیامت بختیاری
ز قصر دشت نهری آرد امروز — بسوی دشت چون دریای ساری
به الفاظ دری از بهر آن نهر — بباید گفت نظمی چون دراری
ز بحر طبع شعری چند شیرین — بکن چون آب در آن نهر جاری
که ناگه بحر طبع من بجوشید — برون افکند دُرّ شاهـواری
روان شدکلکم اندر وصف آن نهر — چو بر دریای بی‌پایان سماری[1]
چه گفتم ؟ ـ گفتم اندر عهد خسرو — که بادش تا قیامت شهریاری

و باز هم این ابیات و اشاره بادغام حکومت یزد و فارس

دهد چون نور هستی هرکسی را — بقدر پایـه خود کامـکاری
حسین‌خان آسمان مکرمت را — چو یکتا دید در خدمتگذاری
مر او را ملك یزد وفارس بخشید — لقب دادش به صاحب اختیاری
چو صاحب اختیار این مرحمت دید — میان بر بست بهر جان نثاری

***

چو حکم محکم او خواست سازد — قناتی چند جاری در مجاری
برآورد از زمین شش رشته کاریز — همه چون شعر من در آبداری

***

دو زانها را بنام شاه فرمود — که سلطانیش خواند و شهریاری
دو دیگـر را بنام خواجه عصر — که بـادش تا بمحشر نامداری
یکی را نام نـامی « حاجی‌آباد » — که از حاجی بماند یـادگاری
یکی « عباس آباد » است کاین نام — غمین را بخشد از غـم رستگـاری
یکی را هم بنام شاه مظلوم — حسین آن زیب عرش‌کـردگاری،
یکی راهم بنام شاه مردان — علی آن شهره در دلدل سواری

۱ـ سماری ـ کشتی و جهاز .

فرات‌آساچوگشت آن آب شیرین بشهر اندر چون جان درجسم‌جاری
مرا فرمود قاآنی چه باشد که بر تاریخ آن همت گماری
بتاریخش روان چون آب گفتم حسین آب فراتی کرد جاری

۲۹ ـ درصفحه ۷۷۵ زیرعنوان :
درمدح امیرالامراءالعظام حسین‌خان نظام‌الدوله فرماید.

بااین مطلع:

ای‌ترك سیه چشم سرا پا همه جانی تنها نه همین‌جان منی، جان‌جهانی

و این ابیات:

دانی‌که چرا دارمت اینگونه همی دوست
زانروی که چون بخت خداوند جهانی
فرمانده ملك جم و فرمانبر خسرو
کز خنجر او رشك برد برق یمانی
سالار ظفرمند عدو بند حسین خان
کز نعمت او برد قاصی و دانی

تا اینجا همه قصیده‌های بسیار محکم ، شیواو روان بود .
و اینك یك قطعه :

۳۰ـ درصفحه ۹۵۸ زیرعنوان :
درستایش امیرالاعمرالعظام حسین‌خان نظام‌الدوله حکمران فارس فرماید

بااین مطلع

ای داور آفاق که از فرط سخاوت برخوان نوالت‌دوجهان ماحضرآید
چون خانه زنبور مرآن کاخ مقدس با وسعت کاخ کرمت مختصر آید

و این ابیات‌که مضمون بکر و اشاره‌ها دارد

گفتند از این‌پیش بهم بیهده‌گویان درپارس‌نه‌جز تنگ قماش‌وشکرآید
از فارسیان فتنه و آشوب نخیزد زی‌پارس‌سپه ازچه‌حشر درحشرآید
هرکس‌که بشیرازدرآید زپی جنگ گوئی بمثل برسر گنج گهرآید
زین‌مشت طرب پیشهٔ نازك تن‌عیاش کی سختی ارباب دغا در نظرآید
هرگوش‌که نشنیدبجز زمزمهٔ چنگ شك‌نیست‌که از دمدمهٔ کوس‌کرآید
بخت توچنین‌کردکه تا خلق‌بدانند کز فارسیان نیزگهی شور شر آید

تنها نه ز بنگاله بدینجا شکر آرند — گه جای شکر حادثهٔ جان‌شکر آید
تنها نه‌همین تنگ‌طبرزد رسد ازمصر — گه در عوض تنگ طبر زد تبر آید
تنها نه‌همین گندم‌وجو روید ازاین‌ملك — تنها نه همین حاصل‌آن سیم وزر آید
گه صارم وخنجرهم‌ازآن‌ملك بروید — گه‌جوشن ومغفرهم‌ازآن‌ملك بر آید
تنها نه مطر بارد میغش به بهاران — گز میغ گهی تیر بجای مطر آید
تنها نه‌به صحراش غزالست خرامان — گاهی‌هم‌ازآن بیشه برون‌شیر نر آید
القصه‌کسی‌جز‌تو نیاردکه دراین‌عهد — از عهدهٔ یکروزه این ملك بر آید

***

بعد از نقل مقداری از اشعار میرزا حبیب قاآنی شیرازی در مدح حسین‌خان آجودان‌باشی‌که علاوه برزیبائی الفاظ و استحکام‌کلمات حاوی برخی اطلاعات واصطلاحات آن زمان بود و قبل‌از بیان شرح حال و سرگذشت بازماندگان و اخلاف نظام‌الدوله بنظر میرسدکه افزودن سه توضیح و یا مطاب برای بهتر روشن شدن جریان امور بسیار ضروری باشد .

اول ـ از تاریخ ایران

در دوره سلطنت قاجار (قرن ۱۳ تا نیمه قرن ۱۴ هجری قمری)

تألیف مرحوم علی‌اصغر شمیم

نخست‌آنکه در فصل انعکاس مأموریت هیئت سفارت حسین‌خان‌آجودان‌باشی در اروپا و سفرنامه‌آن هیئت بقلم مرحوم میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی و نقل عقاید وآراء نویسنده‌ها و محققین ایرانی و خارجی اظهار نظر مرحوم علی‌اصغر شمیم مؤلف تاریخ دوره سلطنت قاجاریه از قلم افتاده است .

برای اینکه ازآن نویسنده فقید ذکر خیری و حق زحمت و قدمت او ادا شده باشد یادآوری میشودکه مرحوم مزبور در صفحه ۱۵۲ از فصل دهم و سه صفحه ۱۶۷ ـ ۱۶۸ ـ ۱۶۹ فصل یازدهم تاریخ خود به تفصیل ازمأموریت حسین‌خان‌آجودان‌باشی نزد دربارهای اتریش ، فرانسه و انگلیس سخن‌گفته و از طرز رفتار و اقدامات او بویژه در شهر وین پایتخت اتریش و مصاحبه و ملاقات با پرنس مترنیخ وزیر خارجه‌آن دولت تمجید وتحسین کرده‌که چون دیگر مورخین نیز نوشته‌اند و در متن سفرنامه هم با جزئیات حکایت شده نقل عین عبارات تاریخ مرحوم شمیم زاید و چنین بنظر میرسد که با افزودن کتاب مذکور به‌آنچه از منابع دیگرآورده شده جمع مؤلفین ونویسندگانی‌که پیرامون سفارت

آجودان‌باشی تحقیق و اظهار نظر کرده‌اند از ایرانی و خارجی به سی نفر بالغ می‌گردد.

دوم ـ نسبت بهمراهان آجودان‌باشی

آنچه نوشته شده کما بیش صحیح بوده با این تفاوت که با مراجعه دقیق‌تر به متن سفرنامه و دقت در مندرجات آن اشتباهاتی در سطور گذشته به قلم آمده که بدین وسیله اصلاح می‌شود.

نخست ـ آن که میرزا حاجی‌بابا حکیم‌باشی به عنوان پزشک و مترجم و مستشار بطور مسلم همراه این هیئت نبوده و آن طبیبی که تصور میشد میرزا حاجی‌بابا بوده یکنفر پزشک انگلیسی است که آجودان‌باشی در اسلامبول استخدام نموده و شرح آن در متن سفرنامه بیان شده و آنچه نسبت به این موضوع در اوراق گذشته مرقوم گردیده هرچند اشتباه بوده ولی این فایده را داشت که، به بهانه نام میرزا حاجی‌بابا حکیم‌باشی مختصری از سابقه اعزام نخستین دسته محصلین ایرانی به اروپا به قلم آمد و اگر برگهای این رساله گنجایش و نویسنده این سطور مجال پیدا کند باز بهمین دستاویز داستان کتاب معروف «حاجی‌بابا» و بدخواهی و کینه‌توزی جیمز موریه مؤلف یا ناشر آن دربارهٔ ایران و ایرانی نیز سروده خواهد شد.

در مورد تعداد همراهان آجودان‌باشی همانطور که نوشته شده عده افراد آنها در آغاز زیاد و شاید از پنجاه شصت نفر افزونتر بوده و حسین‌خان بیشتر آنان را از خاك عثمانی به آذربایجان مراجعت داده و هنگام خروج از اسلامبول باقی ماندهٔ نفرات هیئت سفارت با چند نفر ایرانی دیگر که از پایتخت عثمانی با آنان همراه شده‌اند به شرح متن سفرنامه درست به بیست نفر بالغ گردیده است و مترجمینی هم که از آنها سخن رفته دونفر و کسانی بوده‌اند که باز آجودان‌باشی در اسلامبول بخدمت هیئت سفارت گرفته است و تا آن شهر نیازی به ترجمان نداشته‌اند.

محمدحسن‌خان برادرزاده آجودان‌باشی و عبدالرحیم‌بیك برادرزاده میرزا فتاح‌خان که بعد از مراجعت از اروپا درجه یاوری گرفته با اینکه با اعضای سفارت در مهمانی‌ها و پذیرائی‌های رسمی شرکت می‌کرده‌اند به طور مسلم برای تحصیل و تکمیل اطلاعات علمی خود همراه هیئت سفارت به اروپا اعزام شده و تا حدی که میسر بوده تحصیلات و مطالعاتی نموده‌اند.

سوم ـ فرمان مورخ ۱۲۶۰ قمری

مطلب دیگر راجع میشود بمتن فرمانی که بموجب آن حکمرانی ایالت فارس بحسینخان آجودان‌باشی واگذار شده است .

تاریخ صدور این فرمان نهم رمضان ۱۲۶۰ قمری بوده که به خط نستعلیق نسبتهً خوب نوشته و تصویر آن در صفحه ۹۶ شماره اول سال نهم «مجله راهنمای کتاب» مورخ اردیبهشت ماه ۱۳۴۵ درج شده است که بعد از چاپ اوراق گذشته به دست آمد و اینك تصویر آن از مجله مزبور اقتباس و جهت تکمیل مطالب در اینجا نقل می گردد و چون در موقع گراور و کلیشه سازی دو مرتبه ترام خورده شاید خواندن سطور آن با چشم بدون عینك وذره‌بین کمی دشوار باشد ازاینروی قسمتی از آن که برای منظور آتی مورد استفاده است به شرح زیر خوانده و درج میشود .

«فرمان همایون شد (با خط طغری) ـ که چون به خواست خداوند کیهان و داور ملك جهان (بعد از شش سطر مقدمه ـ برائت استهلال و عبارت پردازی ادامه میدهد) از پروردگان دولت قاهره و تربیت یافتگان حضرت باهره عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت آگاه فخامت و مناعت همراه خلوص عقیدت انتباه شهامت و صرامت التناه فدوی بلااشتباه مقرب الخاقان حسین‌خان آجودان‌باشی عساکر منصوره نظام و غیر نظام و مشیر مشورت‌خانه خاص راکه در دبستان آستان همایون ما آموخته و مراسم خدمتگذاری و لوازم رعیت‌پروری از فیض تربیت ما اندوخته قابل افاضه این خدمت نبیل و لایق انا ره این شعاع خلیل دیدیم چراکه در راه خدمت دولت ابد مدت به صدق ارادت تقدیم خدمات خطیر و متحمل صدمات کثیره کرده وآداب معدلت و انصاف از درگاه آسمان جاه ادراك نموده و قواعد رعیت‌پروری و ولایت‌داری در عتبهٔ علیه و سده سنیه تحصیل کرده او را به کرات به انحاء متواتر و اقسام متکاثره آزموده و به دفعات به شقوقات مختلفه و امورات معضله امتحان فرموده‌ایم هنگامی که موکب فیروزی کوکب حضرت اقدس شاهنشاهی و لوای ظفر انتمای شهریاری به طرف مملکت شرقیه سعه گشا میشد **تهیه و تدارك و نظم راه انداختن اکثری از افواج** قاهره را بعهدهٔ اهتمام او محول ومفوض فرمودیم در اندك زمانی بتائید حضرت سبحان ونیروی بخت واقبال شهریار زمان بدون درنگ و اهمال سپاه ظفر و نصرت دستگاه را علی التعاقب به اردوی کیهان پوی ملحق نمود بعد ذلك که از سفر میمنت اثر بمقر خلافت معاودت ومراجعت فرمودیم عالیجاه مشارالیه را بسفارت مملکت وقرالات[1]

۱ـ قرالات ـ لغت ترکی با ترکیب جمع عربی است وقرال در زبان ترکی به پادشاه و سلطان میگویند و منظور در این فرمان از «قرالات» کشورهای پادشاهی است . (ف)

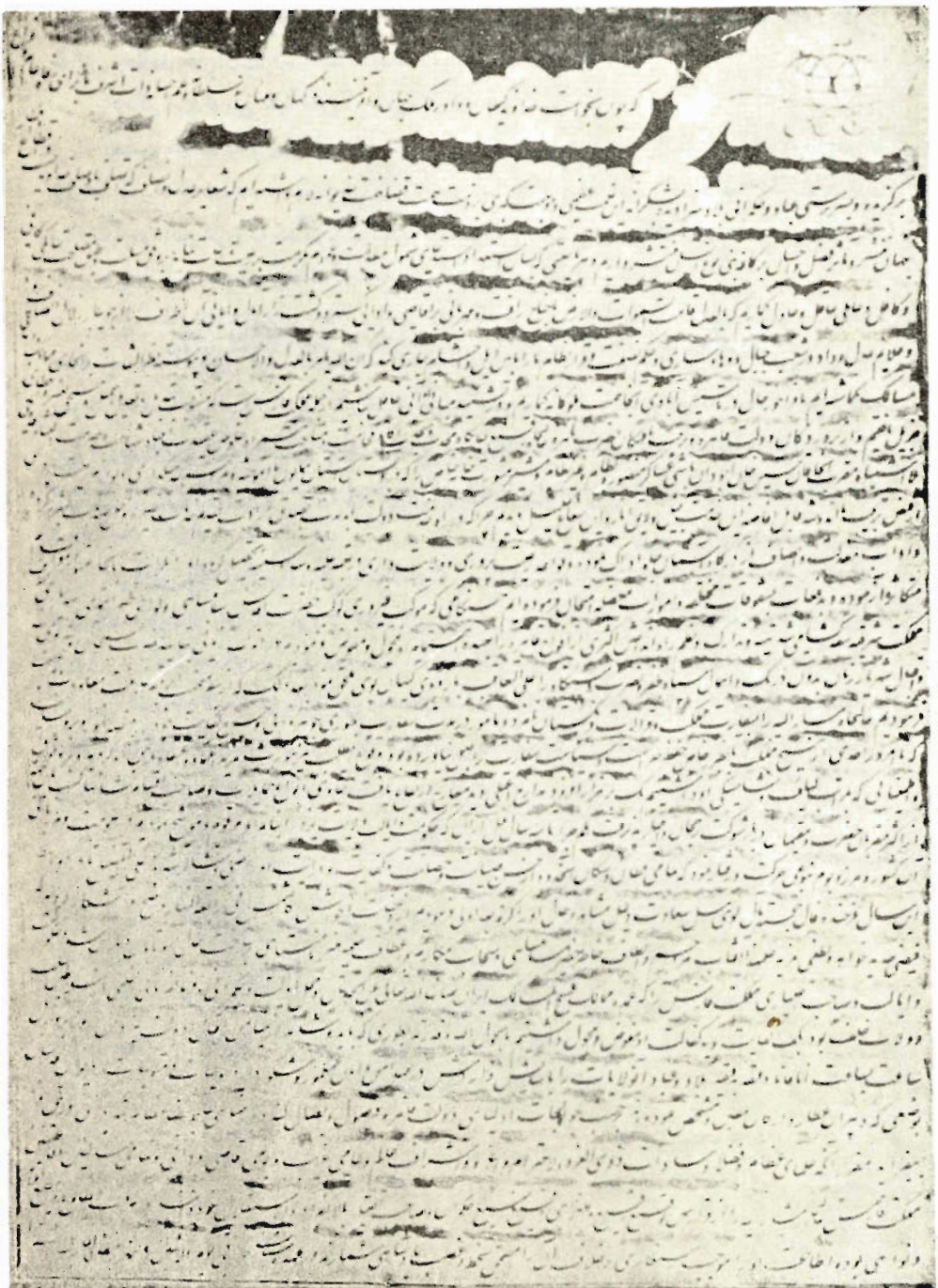

فرمان فرمانفرمائی آجودانباشی در فارس

فرنگستان نامزد و مأمور **در مدت سفارت بطوری جوهرذاتی وحسن کفایت خود رابمنصهٔ ظهور و بروز رسانیدکه تا امروز احدی ازهیچ مملکت بآن طرز خاص حفظ حراست** وسیاست سفارت رابعمل نیاورده بود ...»

دیگر برونویس بقیه متن این فرمان نیازی نیست .

همین مقدارکه فرمان دولتی‌وسندرسمی است بهتر وروشن‌ترازمتن فرمان مورخ‌شوال ۱۲۵۶ قمری (درمورد اعطای حمایل سرتیپی سرخ ازمرتبه اول بهمیرزافتاح‌خان‌نایب‌اول سفارت‌آجودان‌باشی) که مذکور گردیده یاوه‌سرائی ودروغ بافی‌های کنت دوسرسی وژنرال سرپرسی‌سایکس ودیگر نویسندگان مغرض اروپائی را ثابت میکند.

چه مندرجات این فرمان صراحت داردکه برعکس‌ادعای کذب کنت‌دوسرسی‌حسینخان همیشه سرباز وسپاهی بوده وقبل‌ازرسیدن کنت محترم باصفهان و هنگام لشگرکشی محمدشاه بسوی افغانستان نظم وتدارك اکثری ازافواج قشون ایران باومحول شده وخوب هم‌ازعهده برآمده و مخصوصاً درهنگام سفارت اروپا «طوری جوهرذاتی وحسن کفایت» خود را بروز داده‌که «احدی ازهیچ مملکت بآن طرز خاص» سیاست و مصلحت سفارت وکشورش را حفظ و حراست نکرده است .

و وقتی پادشاه ایران تقریباً بلافاصله پس‌ازمراجعت هیئت سفارت از اروپا به موجب چهارقطعه فرمان (فرمان مورخ ۱۲۵۶ ـ نسبت بمیرزا فتاح‌خان نایب سفارت **او** فرمان ۱۲۵۷ مربوط بحکومت یزد وفرمان ۱۲۶۰ دائر بحکمرانی حسین‌خان در فارس) مکرر از طرز انجام وظیفه‌آجودان‌باشی واعضای هیئت سفارت اواظهارکمال رضایت‌کرده معلوم و مسلم است که‌آنچه کنت‌دوسرسی ـ گرنت‌واتسن ومخصوصاً ژنرال سرپرسی‌سایکس دراینمورد نوشته‌اند همه‌دروغ و برخلاف حقیقت بوده است.

اولاد و اخلاف حسین‌خان نظام‌الدوله

نسبت باخلاف و اولاد و بازماندگان حسین‌خان مقدم نظام‌الدوله آجودان‌باشی نیز باید گفت که آنمرحوم اولاد زیاد از پسر و دختر داشته که اسامی وتعداد آنها برما بدرست معلوم نیست و ازعجایب تقدیر .

حاج علی‌خان حاجب‌الدوله
چرا در قتل امیر کبیر شتاب کرد

این است یکی از پسرهای او حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله انتقام ظلمی را که پدر دیده بود از میرزا تقی‌خان امیر کبیر گرفته است .

حاجی‌علی‌خان حاجب‌الدوله فراش‌باشی ناصرالدین‌شاه که در آغاز جوانی ضیاءالملك و سپس صنیع‌الدوله بعدها لقب اعتمادالسلطنه داشته پسر حسین‌خان مقدم نظام‌الدوله آجودان‌باشی بوده و پس از عزل میرزا تقی‌خان امیر کبیر از صدارت و تبعید او بکاشان از طرف ناصرالدین شاه مأمور میشود که بکاشان رفته و بحیات میرزا تقی‌خان خاتمه بدهد وچنانکه معروف است حاجی‌علی‌خان این مأموریت‌را با رغبت می‌پذیرد و ازبیم اینکه مبادا شاه از تصمیم خودعدول کند باشتابی‌غیر عادی وسرعت هرچه تمامتر فرمان پادشاه‌را اجراءمینماید ولی هیچ‌یك از محققین متذکر این نکته مهم‌تاریخی نشده‌اندکه حاجب‌الدوله ذاتاً میرغضب و دژخیم نبوده سهل است که آدمی نجیب و نجیب‌زاده و در مقام مقایسه از میرزا تقی‌خان پسر آشپزفراهانی اصیل‌ترهم بوده است پس‌چه‌علت‌و انگیزه‌داشته‌که چنان مأموریت شومی را با چنان ولعی قبول کرده‌و با عجله ، سرعت ودقت غیرعادی بانجام‌رسانیده است؟



حاجی‌علی‌خان حاجب‌الدوله

دست طبیعت یا انتقام روزگار

حقیقت این است که روزگار گاهی بازیهـای حیرت انگیزی دارد و بقول معـروف دنیادار مکافات است.

میرزا تقی‌خان‌فراهانی بمحض اینکه قدرت صدارت را بدست‌آورد بعلت سابقه‌عداوت ودشمنی وبواسطه غرض شخصی‌که با حسین‌خان مقدم داشته ونه از روی صلاح‌کشور و بلکه بضرر امنیت و مصالح عمومی بنحوی که دیده شد همت باضمحلال آجودان‌باشی گماشته ومردم فارس‌را برنظام‌الدوله شورانیده و در مقابل پایداری و دلیری حسین‌خان در انجام وظایف دولتی‌دستورعزل وحبس‌اورا داد ودیری‌نپائیدکه خود مورد غضب پادشاه قرارگرفته و پس از عزل ازمقامات ومناصب دولتی بکاشان تبعید شده وناصرالدین شاه‌فرمان اعدام‌اورا صادرکرده و قرعه فال اجرای امر پادشاه بنام حاجی علی‌خان افتاده و حاجب‌الدولـه نیز بمصداق ولکم فی‌القصاص حیاتٌ یا اولی‌الالباب در انجام دستور شاه و ایفای وظیفه دولتی تعلل جایزندانسته و ظلمی راکه میرزاتقی‌خـان از راه غرض و دانسته و فهمیده در حـق حسین‌خان نظام‌الدوله رواداشته بوده بدینوسیله ترمیم وجبران نموده‌است .

مورخین قاجار و قتل امیر کبیر

مورخین و نویسندگان دوره قاجاریه بغیر از میرزا جعفرخورموجی هیچیك از راه تملق یا بیم جان و مال صراحتهً ننوشته‌اند که میرزاتقی‌خان بامر ناصرالدین‌شاه بقتل رسیده است .

رضاقلی‌خان هدایت نویسنده متمم روضة‌الصفا وفات امیرکبیررا بواسطه: «تسلط نقم و وتغلب ندم!» معرفی کرده، میرزا محمدتقی سپهر کاشانی مؤلف ناسخ‌التواریخ می‌نویسد: «پس ازمدت یك اربعین که میرزاتقی‌خان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام حزن و ملال مزاجش ازاعتدال بگشت سقیم وعلیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فرازشکم رهین ورم گشت وشب دوشنبه هیجدهم ربیع‌الاول (۱۲۶۸ قمری) در گذشت!»

درجلدسوم تاریخ منتظم‌ناصری‌هم که مؤلف آن‌محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه پسرهمین حاجب‌الدوله بوده فقط نوشته‌شده که: «میرزاتقی‌خان که‌سابقاً امیرنظام وشخص اول‌دولت بود در قریه فین‌کاشان وفات کرد!»

درجلد اول مرآت‌البلدان ناصری‌نیز که اثرهمان مؤلف‌منتظم ناصری‌است‌خیلی‌مختصر چنین آمد :

«در این‌سال که ۱۲۶۸ است میرزا تقی‌خان که سابقاً شخص اول این دولت ابدا نتظام بود درکاشان وفات کرد .

روزنامه وقایع اتفاقیه وخبر رحلت امیر کبیر

درشماره ۵۰ مورخ پنجشنبه بیست وسوم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ روزنامه «وقایع اتفاقیه» این عبارات دیده میشودکه معلوم است خلاف واقع و محض پرده پوشی وزمینه‌سازی برای کتمان حقیقت بوده است .

«کسانی‌که با میرزا تقی‌خان حساب ومعامله داشتند به‌جهت تفریغ حساب خودشان به اجازه و نوشته مرخصی اولیای دولت علیه روانه فین کاشان شده بودند از قراری‌که آن آدمها مذکور داشتند وخودمیرزاتقی‌خان هم کاغذ به خط خودش نوشته‌بود این روزها به شدت‌ناخوش است غلامی از غلامان عالیجاه جلیل‌خان یوزباشی هم‌که یکشنبه نوزدهم‌این ماه ازفین وارد دارالخلافه شده مذکور داشت که احوال‌خوشی‌ندارد صورت وپایش تازانو ورم کرده است موافق این اخبار چنان معلوم میشودکه خیلی ناخوش باشد و می‌گویندکه از زیادی جبن واحتیاطی‌که‌دارد قبول مداوا هم‌نمی‌کند وهیچ طبیبی برخود راه‌نمی‌دهد!».

وپس از این زمینه‌سازی درشماره ۵۲ پنجشنبه هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ همان روز این‌خبر درج شده‌که :

«میرزا تقی‌خان‌که سابقاً امیرنظام و شخص اول این دولت بود درشب هیجدهم ماه ربیع‌الاول درکاشان وفات یافته است !».

که بنظر میرسد هردو خبر بعد از وصول خبرفوت یاقتل امیرکبیر نوشته شده باشد .

یك مورخ شجاع و حقیقت نویس

تنها میرزا جعفرخان‌خورموجی حقایق نگار درکتاب حقایق‌الاخبار ناصری‌که در ۱۲۸۴ قمری زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه پانزده سال پس ازقتل امیرکبیر چاپ شده با شجاعت و بیطرفی‌که درآن‌دوره نادر وبعید مینمود حقیقت واقعه‌را با روشنی وواضح بشرح زیر بقلم آورده است :

«پس از مدت یك اربعین برحسب صوابدید امنا وامرا فنایش بربقایش مرجح گردید. حاجی علی‌خان فراش باشی به کاشان شتافت روز هیجدهم ربیع‌الاول درگرمابه بدون ظهور عجز و لابه ایادئیکه مدتی متمادی از یمین و یسار اعادی و اشرار را مقهور و خوار میداشت فصّاد دژخیم نهاد اجل‌بفصد یمین و یسارش پرداخته بدیارعدمش روانه‌ساخت ذالك تقدیرالعزیزالعلیم» .

گرنت واتسن حاج علی خان را نمی شناخته و افسانه و پیرایه هم ساخته است

گرنت واتسن در تاریخ قاجاریه ـ چاپ تهران ترجمه ع . وحید مازندرانی در صفحه‌های ۳۷۴ و ۳۷۵ ـ داستان قتل امیرکبیر را بامختصری اغراق و خیال‌بافی حکایت کرده ودر باره حاجی‌علی‌خان می‌نویسد :

«....اما مردی‌داوطلب شد بی‌آنکه‌زنش نسبت بماوقع ظنین شود امیر رابقتل‌برساند، وی‌شخصی بنام حاجی‌علی‌خان بودکه‌ماجراجوی زیرك و بی‌مایه‌ای بشمار میرفت و امیراو را بخدمت شاه‌آورده وفراش باشی‌همایونی شده بود که‌مقامی نسبةً مهم است ....»

که‌ماجراجوی بی‌مایه بودن حاجی علی‌خان و اینکه :

«.... برحسب معمول وزیر سابق‌را پاسبانان اوفراخواندند وچون تنهاجلوآمده‌بود دستگیرش‌کردند دهانش را بسته‌کشان‌کشان بخانه مجاور بردند و برکف اطاق انداخته با طناب‌بستند...» با حقیقت وفق نمیدهد چه‌مسلم است‌که امیرکبیر هنگام رسیدن مأمورین در حمام‌بوده و حاجی‌علی‌خان حکم اعدام اورا درحمام اعلام داشته و با رعایت احترام‌طریق اجرای امررا بخود وی واگذارکرده ومیرزاتقی‌خان شخصاًرگ زدن را انتخاب‌کرده است و دیگر اینکه حاجی علی‌خان ماجراجوی بی‌مایه نبوده بلکه پسر حسین‌خان نظام‌الدوله آجودان‌باشی‌کل‌عساکر یعنی فرزند رئیس ستادوفرمانده قوای ایران وسفیرکبیرفوق‌العاده و ایلچی کبیر در اروپا بوده ودر دورانی‌که مشاغل و مناصب از پدر به پسر ارث میرسیده ازروی استحقاق بعرف زمان ابتدا با لقب ضیاءالملکی بمقام فراش باشی‌گری و وزارت پادشاه رسیده و حاجب‌الدوله لقب یافته و میرزا تقی‌خان اورا بخدمت نیاورده‌است .

تحقیقات مرحوم دکتر عباس اقبال

مرحوم دکتر عباس اقبال آشتیانی‌درکتابی‌که راجع باحوال وخدمات میرزانقی‌خان امیرکبیرفراهم‌کرده وبسال ۱۳۴۰ ازطرف دانشگاه درتهران بطبع رسیده شرح مفصلی از کتاب خطی و چاپ نشده «صدورالتواریخ» آورده‌که قابل توجه و درکلیات با مندرجات حقایق‌الاخبار ناصری منطبق است ومطالبی‌هم‌که مرحوم دکتر عباس اقبال درهمین‌کتاب‌از مقالات‌گوناگون مرحوم دکتر خلیل خان اعلم‌الدوله ثقفی ونوشته‌های خانم شیل انگلیسی وکنت‌دوگوبینو فرانسوی نقل‌نموده هرچند بعضی جزئیات آنها مانند نگارش‌های گرنت واتسن و بیشتر نویسندگان اروپائی نتیجهٔ اغراق ویا غرض ورزی و خلاصه نوعی خیال‌بافی بنظر میرسد رویهمرفته در اساس مطلب همان است‌که میرزا جعفر خورموجی‌گفته بخلاصه آنکه‌فرمان قتل میرزاتقی‌خان ازطرف پادشاه صادر و حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله فراش باشی مأمور اجرای آن‌شد و مأموریت خودرا باسرعت و مهارت و رعایت احترام و تمایل محکوم بانجام رسانید .

در حقیقت اگر نویسنده کتاب حقایق‌الاخبار واقعه را آنطور با جرئت و شهامت نمی‌نوشت شاید دیگرمورخین که ظاهراً همه از میرزاجعفر خورموجی الهام‌گرفته وپیرایه برآن بسته‌اند ازحقیقت آگاه نمی‌شدند و این ماجرای تاریخی چنانکه شایسته بود هرگز روشن نمی‌شد .

نگارنده این سطور هرگزقصدآن نداردکه از عمل ناصرالدین شاه‌در صدور فرمان قتل میرزاتقی‌خان‌امیرکبیرکه **مسلماً بی‌گناه** ویاکار حاجی‌علی‌خان حاجب‌الدوله‌که‌سرباز و مستخدم دولت وفرمانبردارشاه بوده دفاع نموده و درمقام قضاوت دامن پادشاه بی‌تجربه و نامآل‌اندیشی مانند ناصرالدین‌شاه را در آغاز جوانی و ابتدای سلطنت از این‌لکه ننگ تاریخی منزه اعلام‌نماید .

نکته‌هائی که بآنها توجه نشده است

ولی با مطالعه جزئیاتی که دکتر عباس اقبال ازکتابهای صدورالتواریخ ، مقالات گوناگون دکتر خلیل‌خان ثقفی ، خانم شیل انگلیسی وکنت دوگوبینوی فرانسوی نقل کرده نکته‌هائی بنظرمیرسد که محقق عالیقدری مانند دکتر عباس اقبال بآنها توجه نداشته وعنایت‌نکرده کشف کند بااینکه‌حاجی‌علی‌خان بدون‌جلب‌مسؤلیت‌برای‌خود میتوانسته ترتیب کاررا نوعی‌بدهدکه شاهزاده خانم عزةالدوله زوجه امیر و خواهرمحترم شاه متوجه ماجراشده و مانع انجام‌نقشه‌بشود یا موانعی دیگر در اجرای حکم پیش‌آید تا بلکه‌بمصداق از این ستون بآن ستون فرج است در نتیجه تأخیر ولوهرقدر اندك باشد راه نجاتی برای امیرکبیر بدست‌آید و حاجی‌علی‌خان نه‌تنها چنین‌نکرده بلکه یك‌ثانیه هم تأخیر روانداشته‌و فرصت را از دست نداده است .

و هیچیك از محققین عنایت نکرده‌اند که این اصرار ، سرعت و سماجت حاجی علی‌خان‌را در اجرای حکم پادشاه‌که هزار بهانه و عذر موجه در تأخیر و عدم انجام آن میتوانسته‌است بتراشد علت چه بوده است؟

علت شتاب حاج علی‌خان حاجب‌الدوله

علت اساسی جریان و انگیزه اصلی حاجی‌علی‌خان حاجب‌الدوله در اجرای سریع و ماهرانه حکم‌قتل میرزا تقی‌خان این حقیقت بوده که امیرکبیر با حسین‌خان مقدم‌آجودان‌باشی‌چنانکه مذکور آمده عداوت ودشمنی داشته وبمحض بدست آوردن قدرت بعلت اغراض شخصی قصد اضمحلال اورا نموده ومردم فارس را برعلیه وی شورانیده وحال‌آنکه وجداناً حسین‌خان مقدم در دوره حکومت فارس و تمام مأموریت‌های قبلی بدولت و مردم ایران صادقانه‌خدمت‌کرده **و نه‌تنها بی‌گناه** بلکه سزاوار تشویق وتحسین‌بوده وبخلاصه امیرکبیر نسبت بوی ستم روا داشته و حاجی‌علی‌خان جاجب‌الدوله با اغتنام از فرصت ظلمی که در حق حسین‌خان شده بود جبران‌کرده و بخلاصه از قاتل پدر انتقام‌گرفته است .

حاج‌علی‌خان در پیشگاه تاریخ تبرئه نمیشود و اما میرزاتقی‌خان هم خدا نبوده است

اما این گفته بقصد تبرئه حاجی‌علی‌خان یا تخطئه مقام بزرگ وخدمات ارزنده امیرکبیر بملت ایران در پیشگاه تاریخ وجای شبهه نیست که میرزا تقی‌خان فراهانی در اندك مدت صدارت خود وجداناً خدمتهای گرانبهائی بکشور ایران کرده و پایه اصلاحات اساسی بسیاری گذاشته که بحقیقت کم نظیر است اما نه بآن اندازه .

مقام و فضیلت میرزا تقی‌خان

که بسیاری از نویسندگان اخیر غلوکرده و راه اغراق پیموده‌اند .

جای‌میرزا تقی‌خان فراهانی درفصل خدمت‌گذاران‌وطن‌بس شریف ومحفوظ وخاطره ونام اوبسیارعزیز وگرامی است ولی‌هرگز بپایه خدایان‌یونان قدیم نمیرسد و این اساساً از نظر علم تاریخ پندار سستی است‌که یك‌فرد بتنهائی‌بتواند تاریخ بسازد ویا مسیر جبری زمان را تغییر بدهد .

نابغهٔ آزاد اززمان و مکان وجودندارد

چه نابغه آزاد از زمان و مکان قابل تصور نیست وهمانطورکه هیچمیوه در شرایط غیرمساعدبثمر نمیرسد وتازمان نرساند ومحیط آماده نکند سیب ازدرخت نمی‌افتدیك‌فرد بشر نیز جریان تاریخ‌را نمیتواند عوض‌نماید، و این تاریخ و محیط و شرایط تاریخی ویـا بعبارت علمی زمان و مکان است که‌نابغه می‌پروراند وبوجود می‌آورد .

تکامل تاریخی ملت ایران‌هم با صدارت میرزاتقی‌خان فراهانی آغازنشده و بامردن یا قتل او در حمام فین‌کاشان نیز هرگزمتوقف نگشته ونخواهدگشت .

بویژه آنکه امیرکبیر آن‌مایه علمی و استعداد خارق‌العاده فکری راهم نداشته کـه امکانات و شرایط خاص محیط را به نیکوئی ادراك‌کرده و در مسیر طبیعی جـریان زمـان قرار بگیرد .

اقتباس مظاهر ظاهری‌تمدن وصنایع جدیداروپا ازقبیل اعزام محصل‌بخارجه،آوردن چاپخانه و ماشین‌های نوین ، افتتاح مدرسه و دائـرکردن روزنامه در ایـران هیچیك از اختراعات و ابتکارات میرزاتقی‌خان نبوده است .

سابقه اعزام محصل بخارجه و اخذ تمدن جدید

چنانکه نوشته شد عباس میرزا نایب‌السلطنه سالها قبل ازصدارت امیرکبیر در۱۲۲۶ قمری دونفر و در۱۲۳۰ قمری پنج نفر و محمدشاه و حاجی میرزآقاسی در ۱۲۵۴ قمری دیگر بمعیت آجودان‌باشی محصل باروپا فرستادند .

نخسین چاپخانه را یکنفر تاجر تبریزی در سال ۱۲۲۶ قمری بفرمان عباس میرزا ازروسیه آورده و در تبریز دائر کرده و اولین روزنامه بسبك اروپائی را در سال ۱۲۳۵ قمری میرزا صالح‌شیرازی یکی از محصلین اعزامی سال۱۲۳۰ بلندن‌که روزنامه نگاری، حروف چینی وصناعت چاپ‌را در انگلستان آموخته انتشارداده ومدرسه‌هائی بسبك جدید قبلاً بوسیله هیئت‌های مذهبی یسوعیین فرانسوی وسپس‌همان محصلین اعزامی بلندن قبل از سال ۱۲۳۰ قمری مانند حاجی میرزا باباحکیم‌باشی میرزا جعفر طبیب ، میرزا سید جعفر مهندس، میرزا صالح شیرازی بتشویق عباس‌میرزا در تبریزافتتاح گردیده است . که‌ازجمله شاگردان آن‌مدرسه‌ها مخصوصاً مدرسه هیئت مذهبی یسوعی حاج میرزا مسعود انصاری و میرزا فتاح‌خان گرمرودی بوده که زبان فرانسه و ریاضیات خوانده یادگرفته‌اند .

بنا براین تأسیس‌دارالفنون‌تهران وانتشار روزنامه وقایع اتفاقیه وفرستادن چهل‌ودو ویا چهل‌وچهار نفر محصل بفرانسه تحت سرپرستی حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی‌که از افتخارات تاریخی وبسیار مهم‌میرزا تقی‌خان قلمداد شده هیچیك بی‌سابقه واز ابتکارات او نبوده است .

دارالفنون تهران

مختصراً دارالفنون تهـران که اینهمه از آن سخن رفته نقشه ساختمانش بوسیله میرزا رضا مهندس کاشانی یکی از محصلین اعزامی دوره محمدشاه تحصیل کرده فرانسه کشیده شده و اتمام وافتتاح آن بعمر میرزاتقی خان وصلت نداده و ناصرالدین شاه خود آنرا گشوده و سالهای سال در کارهای آن نظارت مستقیم وبه پیشرفت و رونق آن علاقه وافرداشته و روزهای امتحان شخصاً حاضر میشده و بشاگردان برجسته و ممتاز جـایزه نقدی ، درجه ونشان اعطاء می کرده و علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه که در زمان خود شاهـزاده بسیار دانشمند و معارف خواهی بوده امتیازات طبقاتی را در قبول محصل بدارالفنون از بین برده است .

خیانت میرزاملکم‌خان ارمنی

ولی افسوس که اجنه و شیطاطین با مشاهده علاقه ودلبستگی پادشاه وقت بدارالفنون و پیشرفت و ترقی‌وتوسعه این دارالعلم بزرگ ازبیم‌بی‌نیازی نزدیك ایران ازخارجه‌بوسیله **میرزاملکم پسرمیرزایعقوب** ماجراجوی‌مرموزارمنی مانندابلیس درمیان‌معلمین‌ایرانی وشاگردان‌دارالفنون حلول‌کرده جمعیت سری وتخریبی «فراموش‌خانه» ویا «فراماسونری» قلابی‌تشکیل‌داده‌وباپراکندن«شب‌نامه‌ها»وسازنمودن «نغمه‌های‌جمهوریت» خاطرشاه واولیای دولت رامشوش ونسبت بدارالفنون و معارف جدید دلسرد وبطریق‌عکس‌العمل شاگردان و معلمین را نیز ناراضی نمودند و نتیجه‌آن شدکه‌آن مؤسسه سودمند علمی از رونق افتاد و بتدریج ازبین رفت .



(پرنس) میرزا ملکم خان ارمنی سفیر ایران درانگلستان
ومدیر روزنامه قانون

اعتصابات بیمورد یا پرووکاسیون[1]

همین کاری که هم‌اکنون در بعضی از کشورهای عقب‌مانده یادرحال توسعه با برانگیختن اعتصابات غیر ضروری و بی‌نتیجه بین محصلین نتایج لازم را در عقب نگاهداشتن ملتها می‌گیرند.

۱ـ پرووکاسیون Provocation در لغت معنی برانگیختن و تحریك کردن می‌دهد و در اصطلاح ادبیات سیاسی و انقلابی بعملی می‌گویند که قبل از تهیه قوه و وسائل لازم و کافی برای درهم کوبیدن حریف با شدت عمل بیمورد و زودرس دشمن راآگاه و بیدار و وادار و ناگزیر از عکس‌العمل شدید کنند وکسانی در میان ملتهای اسیر و استعمار زده که برای درهم شکستن زنجیرهای اسارت ونیل بآزادی و استقلال بطور پنهانی وسائل مبارزه راتهیه میکنند و تشکیلاتهای سری میدهند و یا در صفوف احزاب مخفی و فرقه‌های انقلابی و سازمان‌های کارگری و محصلین در کشورهائی که رژیم و طریقه استبدادی و دیکتاتوری فردی نظامی و یا طبقاتی حکمفرماست و افراد ملت و مردمان هوشمند و آزادیخواه برای استقرار حکومت قانون و مساوات ،آزادی و دموکراسی در تلاش وکوششند رخنه می‌کنند وبا مبادرت بکارهای بسیار تند و عملیات حاد و دادن شعارهای زننده وبیموقع مانند ارتکاب قتل نفس وترورهای فردی پخش اعلامیه‌ها وشعارهای شدید انقلابی و برانگیختن و برپاداشتن اعتصابهای بیمورد و غیرمنطقی بدون توجه بمحاسبات عددی و تناسب قدرتها وبدون درنظرگرفتن نتایج‌محسوس وعملی، دشمن اشغالگر و یا استعمارپیشه خارجی و ارتجاع و استبداد داخلی را قبل از موقع لازم دانسته یا ندانسته بیدار،آگاه وهوشیار کرده و وادار وناگزیر از واکنش، عکس‌العمل و شدت عمل مینمایند و درنتیجه پیش ازآنکه نیروهای ملی و تشکیلاتهای انقلابی برای‌مبارزه و جنگ نهائی وسائل وآمادگی‌کافی بدست‌آورند از طرف حریف‌کشف و درهم‌کوبیده میشوند و رهبرها وکادرهای‌آن از بین‌میروند پرووکاتور Provocateur می‌نامند.

و شخص و یا اشخاص پرووکاتور از شوم‌ترین و بدترین دشمنهای شناخته شده‌آزادی و

استقلال ملتها و افراد هستند .

اشخاصی هم‌که بوسیله دشنام و ناسزا و بکار بردن الفاظ زشت وکلمات رکیك در اوراق جراید صحیفه‌های روزنامه و نشریه وکتاب و یا هنگام نطق و خطابه نسبت به افراد مقامات، دسته‌ها و طبقات بی‌گناه ، غیرذیمدخل و احیاناً با حسن‌نیت، از داخلی یا خارجی ، اکثریت مردمان بیغرض و بیطرف را با نهضت و جریانی، بی‌هیچ سبب و جهت عقلائی دشمن میکنند وسیرطبیعی تکامل را متوقف میسازند پرووکاتورنامیده میشوند.

از این قبیل بوده است رویه بعضی‌از روزنامه‌نویس‌های هتاك، فحاش وبی‌آبرو دربعداز وقایع شهریور ۱۳۲۰ که اکثریت قاطع افراد بیطرف وبا حسن‌نیت را هم از هرچه روزنامه و روزنامه‌نویس بوده منزجر و متنفرکرده و آزادی و حریت مطبوعات را دچار رکود و سکون ساخته است .

همینطور هم بوده است اعتصابهای بیمورد ، حساب نشده و مکرر و پشت سرهمی که‌در بین دانش‌آموزها و دانشجویان دانشگاهها برانگیخته شده و هیچکدام حاصل ، فایده ، نتیجه وسودی غیر از ضرروزیان، ضایعات وتلفات بی‌جهت ونفرت‌انگیزوازهمه مهمتروتأسف‌انگیزتر جلوگیری از تکامل عادی و طبیعی سیرتمدن وترقی دانش وفرهنگ و توسعه دانشگاهها دربر نداشته است .

این رشته بسیار طولانی و سخن برای‌گفتن زیاد است ، نیروی جوان ، قدرت تحرك ، شجاعت و نوجوئی در طبقه جوان امری مسلم ، ضروری ، انکارناپذیرو از لوازم ترقی، تکامل و ناموس طبیعت است .

اینهم مسلم است‌که هرتغییر و تحول در راه ترقی ،آزادی ، استقلال ، ملتهاوکشورها، بهروزی و بهزیستن توده‌ها و افراد صورت پذیرفتنی باشد با دست طبقه جوان ونیروی‌وشجاعت جوانی تحقق یافتنی خواهد بود .

ولی جوان و طبقه جوان باید همه چیز را حساب‌کند و شرایط و امکانات دنیائی را در نظر بگیرد از اغراض و مطامع و نقشه‌های بیگانه از هرنوع‌آگاه باشد وبیهوده وبی‌جهت و بطور حساب نشده نیروی جوانی خود را بهدر ندهد و دستگاه حاکمه و حکومت را که احیاناً و چه‌بسا ممکن است افرادی در میان‌آن حسن‌نیت وقصد خدمت داشته باشند بی‌سبب از خود نرنجاند و از توسعه دانش و رونق مراکز علمی و زیادی دانشجو دولت و طبقه حاکمه را نترساند و از همه مهمتر وقت عزیز وگرانبها را جز در طریق‌کسب علم و تقویت فکر و قدرت اندیشه خویش و بی‌نیازی کشور از متخصص و مستشار بیگانه بمصرف نرساند و وقتی بقدرکافی عالم ، قوی و نیرومندگردید هرتصمیمی بگیرد بتواند با قدرت ،آگاهی و توانائی لازم بعرصه عمل بیاورد.

این رشته سردراز و نکته‌های حساس بسیار دارد و ما خود طی شصت‌واند سال عمر و نزدیك به پنجاه سال تحصیل و تحقیق به تجربه آزموده‌ایم‌که در دوره درس و تحصیل سیاست و سیاست‌بازی دشمن علم و عمر وآینده جوان دانش‌آموز و دانشجوست ودر محیطی‌که سیاست و اغراض سیاسی داخل میشود دانش و فرهنگ ازآن فراری میشود.

باتمام این مراتب اینهمه‌گفته هرگزبدان معنی ومقصود نیست‌که دانشجو، ودانش‌آموز

و طبقه جوان و حساس کشور باید کور وکر ، لال و بی‌حس و نسبت به مقدرات و سرنوشت وطن و مظالم و ناروائی‌هائی‌که احیاناً مشاهده میکند و جریان سیاست و تحولات دنیا کاملا بی‌اعتنا و بی‌تفاوت باشد ، نه مطلقاً چنین اراده نمیشود بلکه غرض آنست که جوان حساس ، دلیر و آگاه دانسته ، فهمیده و سنجیده عمل کند و بهرسخنی ولو ظاهراً شیرین فریفته نشود و باری از نه یا هشت ماه مدت درس همه را در «اعتصاب حساب نشده» بسر نبرد واین گفته هم سردراز دارد .

و به خلاصه آلت دست و بازیچه اغراض سیاسی و نردبان ترقی افراد ماجراجوی و جاه‌طلب داخلی و یا وسیله باج‌بگیری و باج‌خواهی (شانتاژ) مراکز معین خارجی‌که ازبالاسر ملتهای اسیر و عقب‌مانده و با فداکردن قهرمانان آزادی ملتها با مراکز معین خارجی دیگر سازش و دنیا و منابع دنیا را بین‌خود بمناطق نفوذ تقسیم می‌کنند و ملتهای در حال نبرد و مبارزه مرگ وزندگی را دست‌وپا بسته رها می‌سازند، نشوند و ضایعات وتلفات بیفایده‌ندهند.

گزافه و امساك

حیرت‌آور و از نقطه‌نظر حق‌جوئی و حقیقت‌نویسی تأسف‌انگیز است که بسیاری از نویسندگان بویژه در نیم قرن اخیر پایه اغراق و گزافه را در باره مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر و یا میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بدرجه بالا برده‌اند که آنها را به مقام خدائی و یا نیمه خدائی رسانیده‌اند و از طرفی هم نسبت به برخی دیگر حق مطلب چنان که شایسته بوده ادا نشده و در بیان حقیقت امساك کرده‌اند ازجمله آنها محمدشاه، حاجی‌میرزاآقاسی وبمقیاس بسیاراندکی خود ناصرالدینشاه است.

هیچ بشری از عیب و اشتباه مبری نیست و این سه نفر و مانند‌ه‌آنها معایب و مفاسد و لغزش‌های فراوان داشته ولی مسلماً از محاسن و صفات خوب هم عاری نبوده‌اند و متأسفانه بسیاری از نویسندگان ایرانی مخصوصاً در نیم قرن اخیر هیچ یك از محسنات و خدمات آنها سخن نگفته و معایب و لغزش‌ها راآن‌چنان بزرگ جلوه داده‌اندکه پنداری همه شیطان مجسم ودژخیم اعظم بوده‌اند و حال آن‌که انصاف نیست نام‌کسانی که صد سال بیشتر درگذشته‌اند ودیگرامروزدرهیچ‌امری تأثیری ندارند وقادر بدفاع از خود نیستند تا این‌اندازه بزشتی برده شود.

محمدشاه خوش‌نویس، دانشمند، صوفی و درویش‌مسلك بوده وبسیارساده وبی‌پیرایه زندگی میکرده وگرنت‌واتسن درتاریخ قاجاریه مینویسد: «وی شخصی باحسن‌نیت ودارای زندگانی‌خصوصی منزهی‌بود، هیچ عیب‌وفسادی باونسبت نداده‌اند، ... رویهمرفته محمدشاه

سزاوار احترام است و این احترام را برای شخصی میتوان قائل شدکه با وجود موانع و ناخوشی پیوسته در راهی‌کـه می‌پنداشته طریق انجام دادن وظیفه و خدمت بـوده استوار مانده است...»

کنت دوسرسی وکنت دوگوبینو هم‌همه‌جا محمدشاه را بسادگی وعدم فساد و محاسن دیگر ستوده‌اند .

حاجی میرزا آقاسی صدراعظمی عدالت‌پیشه و مردی خدا ترس و زیرک بوده

اما حاجی میرزا آقاسی که بوسیله نویسنده‌های نیم قرن اخیر ضرب‌المثل سفاهت، کودنی، عدم لیاقت وموجب فساد وآشفتگی معرفی شده با تمام‌آن مراتب مردی دانشمند، عاقل و عادل و به خلاصه صدراعظم نسبةً خوبی بوده و البته معایب و نواقصی بسیار هم داشته است و بنظر میرسد بیشتر تبلیغاتی‌که طی این مدت طولانی برعلیه حاجی میرزا-آقاسی بعمل‌آمده از این جهت بوده‌که این شخص با مطامع و نقشه‌های شوم و استعماری انگلیسها به شدت مخالفت و مبارزه می‌کرده والا معایب و مفاسدی‌که باو نسبت میدهند و کودنی و بلاهتی‌که از او ذکر می‌کنند تا باین اندازه‌ها نبوده است و این هم رشته دراز دارد[1].

ولی میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام با وجود کمال فضل و خط زیبا و انشائی کم‌نظیر خداوعاری ازلغزش واشتباه ومعصوم‌مطلق نبوده‌است.

چه به‌صراحت متن تاریخ مانند روضة‌الصفا و تاریخ جهانگیری وغیره‌باصرار وتلقین و دستور میرزاابوالقاسم قائم‌مقام‌بوده‌که حسنعلی‌میرزا شعاع‌السلطنه عموی وجهانگیرمیرزا و خسرومیرزا برادران جوان و زیبا و بی‌گناه شاه را بیرحمانه‌کور کرده‌اند!

۱ــ مخصوصاً باید توجه داشت‌که حاج میرزا آقاسی در دوره صدارت خود میرزا آقاخان نوری را بجرم جاسوسی برای سفارت انگلیس وکشافکاریهای دیگر چندبار مجازات‌کرده و شلاق زده و میرزا آقاخان پس ازاسباب‌چینی و قتل میرزاتقی‌خان امیرکبیر وقتی صدراعظم‌شد بوسیله مؤلف ناسخ‌التواریخ مطالبی برضدحاج میرزا آقاسی‌جعل واورا بی‌جهت بدنام‌کرده‌است.

نظریه خارجی‌ها نسبت بحاجی میرزا آقاسی

اما نسبت بحاجی میرزا آقاسی که مورخین ایرانی بدستور و تلقین میرزا آقاخان نوری غرض یا اشتباه داشته‌اند خارجیها از جمله گرنت‌واتسن چنین نوشته‌اند :

«در این هنگام قدرت حاجی میرزا آقاسی بحدکمال برقرار بود و شاه باو با دیدهٔ تکریم مینگریست وچه خوب شدکه چنین صدراعظم رئوفی وجود داشت‌که فرمانهای بسیار خشن‌آن شهریار سنگدل را تعدیل میکرد ... مهمترین وقایع بنظر نوع‌پرستان دستخطی است‌که ـ البته و قطعاً بتوصیه و اصرار حاجی میرزا آقاسی ـ بموجب‌آن شاه شکنجه بدنی را نسبت به اتباع خود شدیداً ممنوع ساخته ... قدم دیگری‌که درراه تمدن برداشتند منع ورود غلامان افـریقائی بسرزمین ایران از طریق خلیج‌فارس وکرانه محمره بود ... در دوره زمامداری حاجی میرزا آقاسی به پیشرفت ثروتهای داخلی قلمرو شاه توجهی مبذول شد و به‌کشت درخت توت برای تغذیه‌کرم ابریشم در ایالت‌کرمان اقدام‌کردند . از جمله طـرح‌های دیگر یکـی این بودکه صدراعظم در صدد بـرآمد و سعی وافی نمودکـه نقشهٔ برگردانیدن رودخانه وسیع‌کرج را به جلگه تهران عملی سازد تاآب شهر تأمین شود .

وزیر محمدشاه در مـدت سیزده سال زمامداری رویهمرفته خود را فـردی متناسب زمامداری مردم شرق نشان داد ، از توجه به مقتضیات و اجرای عدالت و ابـراز عطوفت غفلت نداشت و اگر مناقب او بسختی فراخور اعتقاد خاصی باشدکه وی راجع به خدمات وکفایت خود داشته لااقل میتوان اعتراف‌کردکه قصدخدمت بکشورخود وسرورخویش رادر سر داشته است .»

کنت دوگوبینو و برخی دیگراز نویسندگان ومأمورین اروپائی نیزکه بمناسبتهائی مطالبی راجع به‌کارهای دوره سلطنت محمد شاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی نوشته‌اند

به‌کم ، یابیش لیاقت واستعداد و هوش حاجی اشاره‌کرده مخصوصاً حسن رأفت، بشردوستی و عاطفه عدالت‌خواهی اورا ستوده‌اند و در حقیقت باید اعتراف‌کردکه حاجی میرزا آقاسی نخستین فرد از وزرای مشرق‌زمین خاصه درکشور ایران بوده‌که شکنجه‌های بدنی و چشم کورکـردن ، زبان بـریدن و مثله نمودن را رسماً قدغن نموده و مجازات اعدام بـدون رسیدگی و تحقیق را موقوف داشته و اینکار در سرزمینی‌که پادشاهان صفوی‌آن قـدر از فـرزندان ، بـرادران و اقوام شخص خـودشان را بی‌گناه و بی‌جهت مـی‌کشتند وکـور میکردند و دوره حکومت سلاطینی‌که‌کله مناره از پیکره‌های انسانی میساختندکار بی‌اهمیتی نبوده است .

ولی متأسفانه بسیاری از مورخین ایرانی‌که بی‌شبهه طالب‌کشف حقیقت هم بوده‌انـد متذکر صفات خوب ، محاسن برجسته ، استعداد و مخصوصاً عـدالت‌گستری حاجی میرزا- آقاسی نشده‌اند و حال‌آنکه حاجی با وجود تمام معایب و نواقصی‌که داشته مردی خداترس و انسان دوست وازهمه‌بالاتر عدالت‌پیشه بود.

در عوض در تعریف و تحسین میرزا تقی‌خان امیرکبیرکـه در لیاقت ، قـدرت‌کار و مهمتر از همه **پاکدامنی بی‌نظیر** او شکی نبوده ونیست اینقدرغلوکرده ودچار اغراق و گزافه‌گوئی شده‌اندکه انسان بیغرض و خالی از ذهن در بادی امر گمان میبردکه میرزا تقی‌خان معصوم مطلق ، رب‌النوع و خدائی از زمره خدایان اقوام قدیم یونان بـوده و دنیا وازجمله ایران با وی‌آغاز شده وبوی خاتمه یافته است!

وحال‌آنکه هیچ چنین نبوده، تأسیس وزارت خارجه وتشکیل ادارات به سبك جدید هم در ایران از اختراعات میرزا تقی‌خان نیست چه قطع نظر از اینکه این ادارات بغیراز قرطاس‌بازی وبرباددادن وقت وذخیره‌های هفت‌هزارساله ملت ومنابع وخاکهای‌کشورایران سودی نداشته از زمان فتحعلیشاه و عباس‌میرزا و به تناسب و اقتضای توسعه روابط با اروپا آغاز شده و قبل از امیرکبیر چهار نفر وزیرخارجه (معتمدالدوله ـ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی ـ میرزا محمدعلـی‌خان و حاج میرزا مسعودگرمرودی)کـه دو نفر ازآنها یعنی میرزا ابـوالحسن‌خان شیرازی و حاج میرزا مسعود انصاری زبان‌دان واروپا دیده و عالم به سیاست جهان بودند اساس تشکیلات وزارت خارجـه را ریخته و ایـن میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك‌گرمرودی (و نه میرزا تقی‌خان) بوده‌که طی قریب چهل‌سال دوره‌وزارت خود بسازمان وادارات وبایگانی این وزارت‌خانه صورت دائمی ومنظم داده است.

همچنین است آوردن معلم ، مشاق و مستشار نظامـی از اروپا و قصد تشکیل نظام و قشون جدید در ایران‌که ابتکارآنهم مربوط بمیرزا تقی‌خان نبوده و قبل از وی شاه عباس صفوی و در دوره قاجاریه نخست فتحعلی‌شاه و میرزا شفیع صدراعظم ومخصوصاً عباس‌میرزا نایب‌السلطنه صاحبمنصبان ومشاقان ومعلمین‌نظام انگلیسی سپس فرانسوی را به‌کشور ایران

آورده‌اندکه هیئت افسران همراه ژنرال گاردان وکنت دوسرسی ازآن جمله‌اند .

از میرزا تقی‌خان فراهانی هیچ‌کس علم ودانشی مافوق محیط ویابا‌ندازه دانشمندان درجه‌اول دوره‌خود سراغ نداده است.

خط راکه درآن زمانه ازهنرهای درجه اول ولازمه ترقی و لیاقت بوده مانند میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی خوب وزیبا نمی‌نوشته، باندازه قائم‌مقام وحسنعلی‌خان وفاضل‌خان گروسی بادبیات وتاریخ ایران وعرب‌واردوعالم‌نبوده،زبان‌خارجی (بغیرازجزئی روسی) وفرانسه یاانگلیسی رامثل میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی وحاج‌میرزا مسعود گرمرودی وحاج‌فرهاد میرزا معتمدالدوله واعتمادالسلطنه نمیدانسته است.

پاکدامنی و فسادناپذیری میرزاتقی‌خان بی‌نظیر بوده‌است

تنها صفتی‌که میرزا تقی‌خان فراهانی را ازدیگر رجال و وزرای مشرق‌زمین امتیاز میدهد ونظیر نداشته وتا هم‌اکنون مانند نیافته **مقاومت دربرابر مداخلات وتحمیلات بیگانگان** وپاکدامنی عدیم‌المثل و مبارزه بیرحمانه و منظم او بـا رشوه‌خواری ودزدی و فساد وخیانت بوده‌که البته‌کلید درسعادت ایران بوده وهست .

با تمام این مراتب ومنظور از بیان تمام مقدمات و حواشی‌که نکته‌های نـاگفته هم داشته این است‌که ناصرالدین‌شاه درابتدای سلطنت وزمانی‌که تازه‌جوان وبی‌تجربه بوده‌با صدورفرمان عزل وسپس قتل امیرکبیر خدای بزرگ، پیغمبر آخرالزمان و انسان اولین و آخرین را نکشته وحاجی علی‌خان حاجب‌الدوله هم‌که یکنفر افسر زیردست و مأموردولت و مستخدم شخص شاه ومطیع انضباط وسلسله مراتب بوده درشرایط‌آن زمان با اجرای‌حکم پادشاه وقت بغیر از انجام وظیفه‌کاری انجام نداده است .

البته فرمان ناصرالدین‌شاه نتیجه تحریکات خارجی و خائنین داخلی و دسته‌بندی و توطئه درباریان و وزرای فاسد وکشتن چنان شخص واقعاً شرافتمند و خدمتگذاری وجداناً جنایتی شنیع وبرای ملت ایران ضایعهٔ جبران ناپذیر و عمل حاج علی‌خان حاجب‌الدوله نه ازنظر انجام وظیفه وانضباط واطاعت سلسله‌مراتب بلکه ازلحاظ اخلاقی وملی زشت وناپسند بوده و **هرگز آنرا تاریخ نمی‌بخشد** ولی دستور قتل وزراء ورجال لایق و شایسته در مشرق‌زمین وبویژه ایران ازطرف پادشاهان وقت نه تنها بی‌سابقه نیست بلکه امری‌عادی و معمولی بوده و بمحض اینکه پادشاهی باکمك هوش ولیاقت وزیر وسرداری درتخت سلطنت مستقر میشده ویا درنزد وزیر و صدراعظمی‌آثار شجاعت ولیاقت میدیده از بیم ونگرانی ویا براثر دسیسه حساد خادم خود وملت را نابود می‌کرده و این اضطراب وحسدگاهی تا بآن درجه میرسیده‌که حتی ببرادر وفرزند ابقاء نمیشده واین متأسفانه عادت وخصیصه پادشاهان

ایران درگذشته بوده که تقریباً هیچوقت افراد لایق وبا شخصیت را هرقدر وجودشان‌مغتنم و سودمند میبوددوست نمیداشتند وهمواره پیرامون‌خودجمعی متملق وچاپلوس و«بله‌قربان‌گو» جمع می‌کردند؛ باری بگذریم .

بهرحال ودر هرصورت اگر سابقه عداوت میرزا تقی‌خان با حسین نظام‌الدوله‌حاکم فارس وظلم وستمی‌که ازراه غرض‌ورزی با وی رواشده درمیان نمیبود شاید مـأموریت قتل امیرکبیر باآن سرعت ، دقت ومهارت و ظرافت غیرعادی اجرا نمیشد و احتمالاً تا ظهور آثار ندامت و پشیمانی در وجدان پادشاه جوان و نادان و ناپخته راه نجاتی برای وزیـر فراهانی بدست می‌آمد واین حقیقتی بوده است‌که‌کمتر بآن توجه شده است .

***

اجمالاً حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله فراش‌باشی ناصرالدین‌شاه مأمور اجرای حکم قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر درحمام باغ فین‌کاشان پسرمرحوم حسین‌خان مقدم‌آجودان‌ـ باشی ایلچی‌کبیر وسفیر فوق‌العاده ومختار ایران در دربارهای اطریش (نمسه) و فرانسه و انگلیس است‌که از بدایت جوانی درخدمت شاه واز صاحبمنصبان معتبر دولت بوده و قبل از صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر لقب ضیاءالملك و سپس حاجب‌الدوله داشت و بعـداً ملقب به صنیع‌الدوله واعتمادالسلطنه گردیده است .

فرزندان و اخلاف حاجب‌الدوله

حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله چنانکه گفته شد قبل از روی‌کار آمدن میرزا تقی‌خان امیرکبیر در دستگاه دولت دارای رتبه ومقام بود ولقب ضیاءالملك وثروت ومکنت موروثی ومکتسبی که درآن‌زمان وسیله عزت وشوکت وجلب احترام بود فراوان داشت و ما در فصلی دیگرضمن بیان شرح حال‌میرزا فتاح‌خان گرمرودی مؤلف ونویسنده سفرنامه بمراسله‌اشاره کردیم که میرزا فتاح‌خان از یزد بعنوان پسرش میرزا محمد نوشته و وعده داده که در بهار سال بعد برای سرکشی باملاك ومحاسبات خودش وآجودان باشی بآذربایجان بیاید و ازمفادآن نامه معلوم میشدکه املاك وعلاقه‌های ملکی حسین‌خان آجودان‌باشی آنقدر زیاد بوده واهمیت داشته تالازم بوده مستوفی وشخصیت مهمی مثل میرزا فتاح‌خان گرمرودی‌بآنها سرکشی ورسیدگی کند ومعلوم است که‌آن‌دارائی واملاك حسین‌خان نظام‌الدوله بپسرش‌حاج علی‌خان حاجب‌الدوله رسیده واینك نسبت بوضع مالی وثروت‌حاج علی‌خان سندی‌دراختیار داریم‌که ذکر وتوضیح‌آن خالی ازفایده تاریخی بنظر نمیرسد .

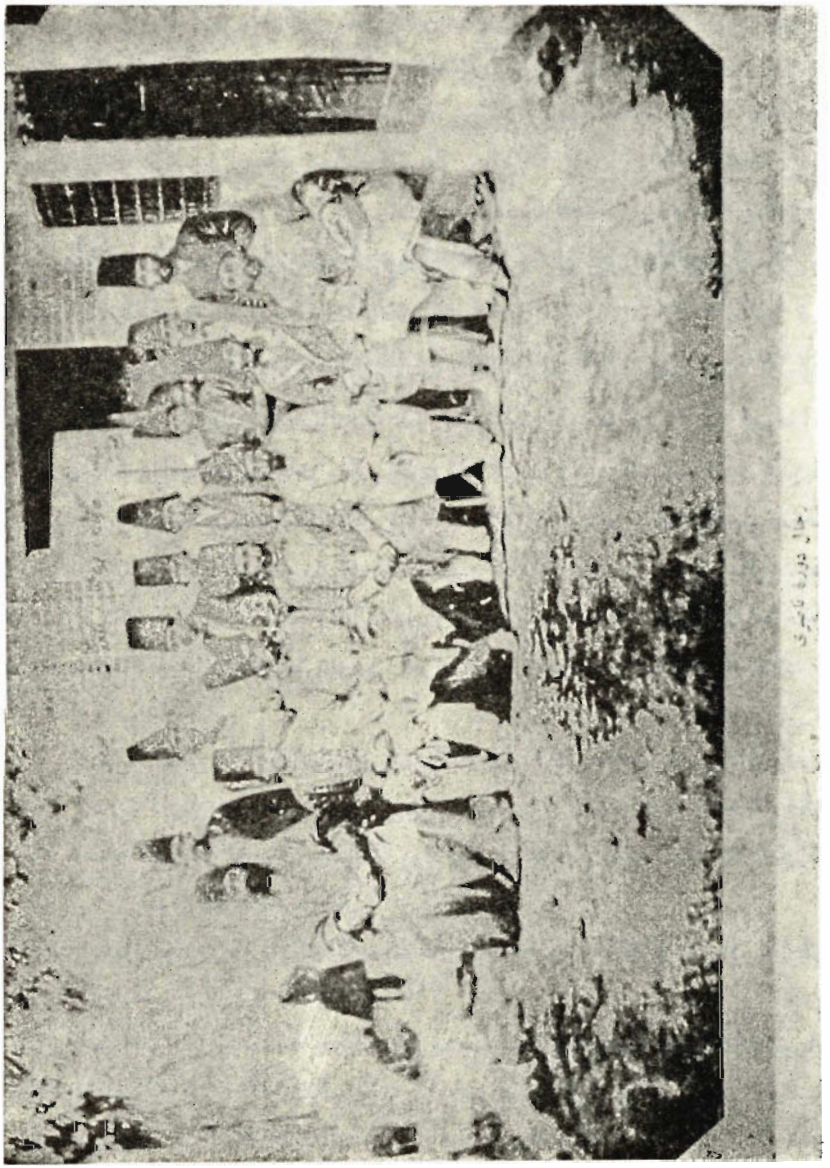

آنکه درسمت چپ نفراول نشسته حاجب‌الدوله است

یك سند راجع بحاج علی‌خان حاجب‌الدوله

این سند عبارت‌از «قباله بیع شرطی» است بسجل دونفر ازمجتهدین درجه اول‌تهران که بموجب‌آن حاج علی‌خان حاجب‌الدوله درتاریخ پنجم ربیع‌المولود ۱۲۷۱ قمری املاك ورقبات وعمارات وباغها وروستاهای ملکی خودرا درتهران و نیاوران شمیران و شهریار و مراغه بشرح زیر بمدت چهارسال درمقابل مبلغ بیست هزار تومان نزدشاهزاده محمدقاسم‌خان امیرنظام به بیع‌شرط گذاشته وشرط شده‌که ثمن معامله‌شرطی را ازقرار سالی‌پنج‌هزار تومان مسترد داشته و معامله را فسخ نماید واین است صورت املاك وباغها وخانه‌های‌ملکی حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله در ۱۲۷۱ قمری مورد معامله بیع شرطی از روی عین عبارات قباله :

۱ـ همگی وتمامی عرصه واعیان‌کل ششدانگ خانه‌های معلوم ومشخص واقعه درمحله سنگلج من محلات دارالخلافه مشتمل بر بیرونی و اندرونی و خلوتهای متعلقه وباغ وطویله و بهاربند وحمام وغیره‌که تخمیناً اراضی‌آن موازی ده‌هزار ذرع است وتمام عمارات‌آنرا خود احداث وبنا نموده وباتمام رسانیده .

۲ـ بانضمام موازی سه دانگ الا دوبندگاو ازجمله شش دانگ قریه حاوه من قرای شهریار دارالخلافه .

۳ـ بانضمام‌موازی ششدانگ یك‌قطعه باغ مشجر سیب واقعه درقریه نیاوران‌شمیران .

۴ـ وتمامی‌کل ششدانگ یکباب خانه معلومه واقعه در قریه مزبوره.

۵ـ مع‌تمامت ششدانگ خانه‌های معلوم واقعه درمحله اتابك‌مراغه.

۶ـ وتمامی‌کل ششدانگ قریه طالب‌خان واقعه درحومه مراغه.

ازمفاد این‌قباله بیع شرطی چندنکته تاریخی استخراج میشود .

نخست‌آنکه درآن زمان محله سنگلج‌کوی اشرافی ومحله اعیان‌نشین شهرتهران‌بوده ودوم ـ نمونه‌خانه ومسکن یکنفر وزیر ورجل درجه اول‌دولت مشتمل بوده برچندین‌خانه، اندرونی وبیرونی ـ طویله واصطبل وباغ وبهاربند باحداقل مساحت ده‌هزار ذرع ونکته‌سوم اینکه چون ریشه خانواده حاجی علی‌خان وپدرش حسین‌خان از خـاندان مقدم مراغه بوده همیشه‌آنها درمراغه ملك وعلاقه ملکی داشته‌اند. واما محله اتابك درمراغه برنگارنده‌معلوم نشدکه ازچه زمان وبچه مناسبتی درشهرمراغه محله وکوی وبرزنی بنام اتابك بوجودآمده وآیا هنوزچنین محله وباین‌نام درآن‌شهر باقی مانده‌است یاخیر؟ برمحققین جوان است‌که بعدها تحقیق‌کرده واین نکته‌ها را روشن سازند.

گراور اصل‌قباله بیع شرطی املاك حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله مورخ۵ ربیع‌الاول ۱۲۷۱ قمری‌که باندازه ۴۳ × ۳۴سانتی‌متر ودارای دوتصدیق وقوع معامله ودوسجل‌ومهر مجتهد ودومور حاجب‌الدوله است‌کوچك شده بنظر میرسد.

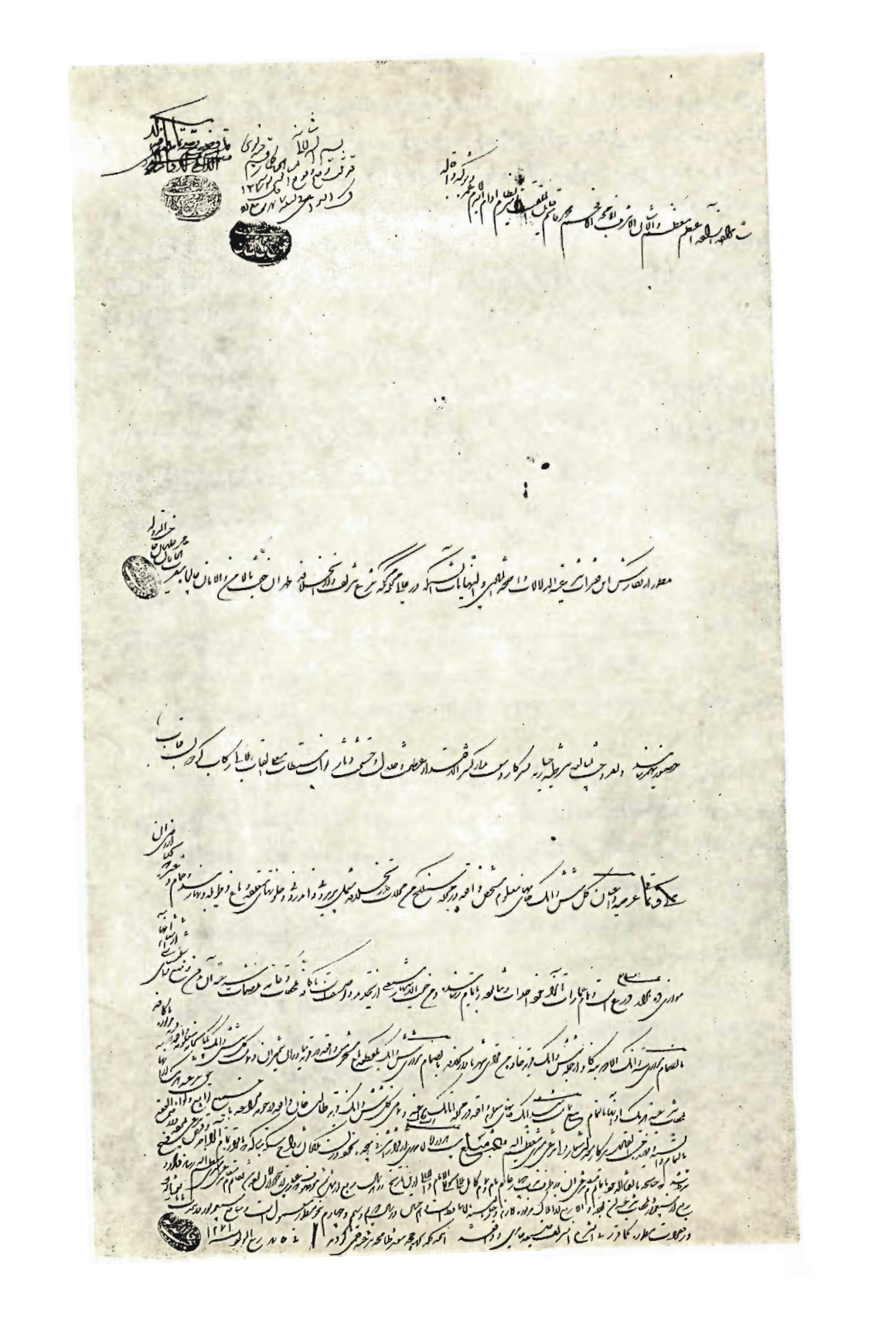

تاثیرات شوم قتل امیر بی گناه
میرزا تقی خان نزد رجال خدمتگذار دیگر
یك سند بسیار جالب از امیر نظام گروسی

بمناسبت نامی که از حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله پسر حسین‌خان آجودان‌باشی نظام‌الدوله وداستان مأموریت او در اجرای حکم اعدام میرزا تقی‌خان امیر کبیر بمیان آمده بیفایده نیست که برای ضبط در تاریخ بدوسند اصیل دیگر اشاره بشود .

سند نخستین گزارش یا اطلاعیه‌ایست که پدر این نگاره (میرزا عبداله خان مبین‌الملك) برای استحضار مرحوم حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی نگاشته و طی آن معروض داشته که جمعی از وزراء درجه اول دربار وسائل صدارت امیر نظام‌را فراهم ساخته‌اند وحسنعلی‌خان درحاشیه آن نامه بخط خود نوشته بارها این تکلیف باوشده قبول نکرده که گرا وردرعین این سند بنظر خوانندگان میرسد و در آن خط زیبای میرزا عبداله‌خان و خط زیباتر و معروف امیر نظام گروسی کاملاً پیداست و قابل تقلید نیست و جای تردید در اصالت آن سند باقی نمی‌گذارد .

نسبت بعلت امتناع حسنعلی‌خان گروسی در قبول مقام صدارت عظمای ایران پدر نگارنده که هفده سال تمام منشی باشی وبقول معروف آنزمان در سفر و حضر همراه اوبود حکایت می‌کرد که چند مرتبه ازطرف ناصرالدینشاه ووزراءورجال درباری بامیر نظام گروسی

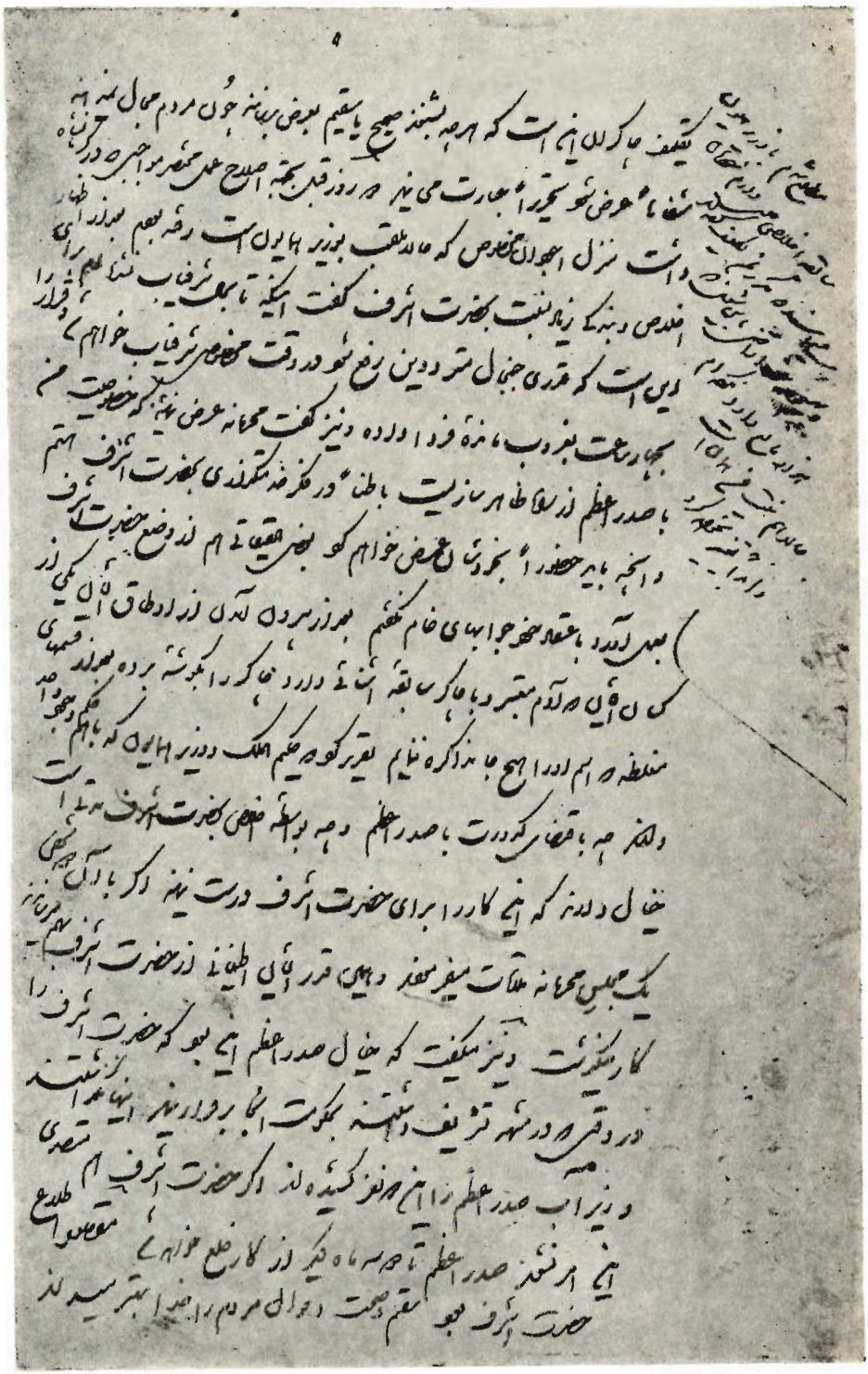

تکلیف شد صدراعظم ایران شود ولی حسنعلی‌خان در هردفعه سرنوشت میرزا تقی‌خان امیرکبیررایادآورشده و ازقبول آن مقام خودداری کرده‌وگفته بوده است‌که من اگر بخواهم بکشور و پادشاه خود صادقانه‌خدمت‌کنم باید در مقام صدارت علل بدبختی و نابسامانی را ازبین‌ببرم و آن‌علتها بغیر شماها وزراء ورجال چیزدیگر نیست وباید درنظرهمان‌روزهای نخست قبول مسؤلیت همه شماهاراازبین ببرم ویا حداقل راه «مداخل» همه‌را به‌بندم واین امرغیر ممکن است بدلیل اینکه بکشتن شما قادر نیستم چون با همه یا اکثرتان دوست هستم ونان‌ونمك خورده‌ام و اگرشماهارا زنده بگذارم ولی راه مداخلتان را به‌بندم مراهم نزد میرزا تقی‌خان‌امیر کبیر خواهیدفرستاد !

سندی دیگر راجع بمیرزا تقی‌خان امیر کبیر

سند دوم- شرح بسیارمختصری است که درزمان نخست وزیری مرحوم مخبرالسلطنه هدایت بدستور اعلیحضرت رضاشاه فقید والد این نگارنده درباب احوال میرزاتقی‌خان امیرکبیر تهیه وبوسیله مرحوم هدایت بشاه تقدیم‌کرده و مسوده وپیش‌نویس‌آن باقی است که‌گراورآن نیز بدون اظهارنظر عیناً درج میشود .

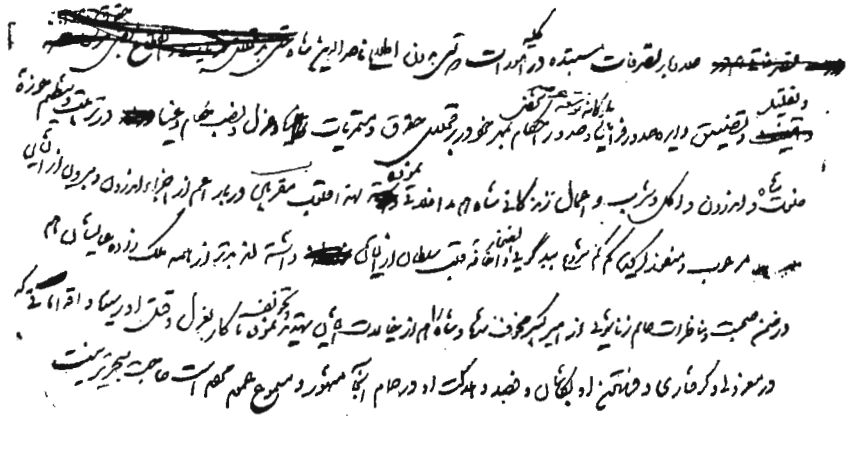

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه

فرزند حاجی‌علی‌خان حاجب‌الدولدوله مرحوم محمدحسن خان صنیع‌الدوله‌است که پس از فوت پدرش لقب اعتمادالسلطنه را باو دادند و در تاریخ بیشتر به محمدحسن خان اعتمادالسلطنه شهرت دارد و این‌شخص از اعاظم رجال روشن‌فکر ودانشمند دوره‌ناصری و ازمروجین علوم و تجدد و ازبزرگترین وپرکارترین فضلای دوقرن اخیر و درعصر خوداز حیث احاطه برتاریخ ودانش شرق وغرب بی‌نظیر بوده است .

اعتمادالسلطنه‌که سالها وزیر انطباعات ومترجم حضور همایون و رئیس دارالترجمه وروزنامه‌های دولتی و صاحب مشاغل عمده و ازشاگـردان ممتاز دوره‌های اول دارالفنون بوده پس‌ازنیل بدرجه سرهنگی باسمت وابسته نظامی بمعیت حسنعلی‌خان امیرنظام‌گروسی بنمایندگی دولت ایران باروپارفته و در پاریس ضمن انجام‌وظایف دولتی زبان فرانسه را تکمیل‌و علوم ودانش جدید اروپارا نیز تحصیل‌کرده و پس از مراجعت بایران علاوه بـر اشتغال بامور رسمی کتابهای زیادی‌نیز ترجمه و تألیف‌نموده‌که اکثر آنها چاپ‌شده ازآن جمله تاریخ منتظم ناصری در سه جلد- مرآت‌البلدان در تاریخ وجغرافیا درچهار جلد - خیراتٌ حسان در شرح حال زنان نامدار ومشهور دنیا در سه‌جلد - در رالیتجان یا تاریخ بنی اشکان در تاریخ سرگذشت سلسله اشکانیان دوجلد- تاریخ ساسانیان یك جلد - ترجمه تاریخ فرانسه یك‌جلدمآثرالاثار ناصری دریك‌جلد- وکتابهای زیاد دیگری که‌اسامی‌وموضوع آنها در فهرست‌کتابهای فارسی چاپی خان بابامشار نشریه بنگاه ترجمه ونشرکتاب ومقدمه روزنامه خاطراعتمادالسلطنه و اجمالی دراحوال او نشریه مؤسسه انتشارات امیرکبیر چاپ ۱۳۴۵ تهران مندرج و تفصیل‌آن ازحوصله این‌فصل خارج است .

ازسودمندترین کارهای محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه گردآوری، تشویق و تربیت

جمعی ازدانشمدان مترجمین ونشر روزنامه ومجله مصور وترتیب کتاب عظیم نامه‌دانشوران است که خود دایرةالمعارف واقعی درباره بزرگان شعر و ادب بعدازاسلام از ایرانی‌وعرب میباشدکه تا هفت جلد چاپ و اینهمه کارهای پرارج علمی و ادبی همه بعد از امیرکبیر انجام شده است .



محمد حسنخان اعتمادالسلطنه
ص ۲۹

اسنادی راجع به اعتمادالسلطنه

درباره مرحوم محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه اسناد اصیل وچاپ نشده در دست است که محض مزیداستحضارخوانندگان وضبط در تاریخ در زیرمی‌آوریم واگرمیسرباشدگراور آن‌هارا نیز بنظر میرسانیم .

سندنخست عریضه مادر اعتمادالسلطنه

عریضه‌ایست‌که مادر آنمرحوم وقتی‌که‌لقب صنیع‌الدوله داشته بناصرالدین‌شاه نوشته وازخانمی بنام‌امین‌السلطنه‌که‌گویااز زوجات شاه‌بوده شکایت‌کرده‌است این‌نامه‌ازنظرتاریخی بسیار جالب توجه‌است زیرااز‌طرفی‌خطو انشاءخودخانم‌والده محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه است ومرحوم حسین‌خان ادیب‌الملك بامدادقرمز رنگ این معنی‌را تصدیق نموده وازطرف دیگرهم نشان‌میدهدکه درآن‌زمان باوجود صولت وقدرت‌ناصرالدین‌شاه وعلاقه او بزنهای متعددش مردم جرئت‌می‌کردندکه حتی اززنهای شاه هم بخود پادشاه شکایت نمایند ونکته دیگر اینکه طرز انشاء و اسلوب عریضه نگاری افراد را درزمان استبدادقاجاریه‌بحضور پادشاه معلوم میدارد . باید دانست‌که از اوائل سلطنت فتحعلی‌شاه تا ظهور مشروطیت رسم وسنت این‌بودکه صاحبان‌عریضه‌نام ومشخصات خود را درسمت راست ذیل‌سطر اول‌عرضحال باخضوع وخشوع تمام می‌نوشتند تا دانستن نام نویسنده بآسانی میسرباشد .

بعد از این‌توضیحات این است مضمون‌عریضه مادر اعتمادالسلطنه:

«قربان خاکپای مبارکت‌شوم» (در وسط‌سطر بالای‌عریضه).

سطر اول :

ازبدوسلطنت شاه‌شهید موافق فرامین‌که سرکاراقدس همایون روحی فداه‌بهترمیدانند.

ذیل این سطر سمت راست :

پیر کنیز و دعاگو والدهٔ صنیع‌الدوله .

ازسطر دوم ببعد :

قریه اربنویه بتیول ابدی اجداد این پیر کنیز بوده که موافق همان فرامین لعنت‌نامه است که قدم قلم از آن قریه کوتاه است درحقیقت درعوض چشم دو پدر جد این پیر کنیز است سالی نودخروارهم بدیوان اعلاء جنس میدهد جزئی که دارد صرف معاش خودمی‌سازم حال‌دو سال است که امین‌السلطنه بواسطهٔ نزدیکی به‌فیلستان بخاك اربنویه تعدی کرده چندین جریب زمین اربنویه را گرفته زراعت می‌کند و هرروز زیادتر کرده پیش می‌آید چندین دفعه بخاك پای مبارك عریضه کردم خانه‌زاد محمدحسن مانع شدکه باشد خودم با امین‌السلطنه درست می‌کنم هرچه این پیر دعاگو تأمل کرد تعدی اوبیشترشد دیگر از بی‌طاقتی و زیادی ظلم عاجزانه بعدالت شاهنشاهی پناه‌آوردم‌ملکی که صدسال در تصرف بوده است با حد سدی که معین‌است ونوشته‌جات دردست مراحم ملوکانه رحمی فرموده یـابحضرت نـایب السلطنه یا دارالشورای کبرا یا وزارت عدلیه اعظم‌این‌تعدی‌را ازاین‌پیر کنیز بردارند اگرامین‌السلطنه به‌قوت منصب شوکت (بناحق؟) تعدی می‌کند این پیر کنیزهم صله رحم پادشاه است شوهرم وپسرم‌چندین سال‌خدمت کرده ومی‌کنندازهمه گذشته عدالت شاهنشاهی بحمداله ازبرای‌عموم است امر امر همایون است .»

سند دوم ـ روی پاکتی است با مهر: «وکیل‌الملك وزیر خلوت» که نوشته است :

« خدمت جناب جلالتمآب آقای اعتمادالسلطنه وزیرانطباعات دام اقباله‌مشرف‌شود» که‌متأسفانه نامه‌جوف پاکت دردست نیست .

قربان خاک پای مبارک شوم

از بدو سلطنت شاه شهید موافق فرامین که بکار اقدس همایون روحی فداه بهر سدا شده

پیرکز دو عاکو والده صنیع الدوله

قریه ارمنویه متوسل بسرحد اجداد این پیرکز بوده که موافق همان فرامین لغت نامه است

که قدم قلم از آن قریه کوتاه است در حقیقت در عوض چشم دو پدر جد

این پیرکز است سالی نود خروار هم بدیوان اعلا جنس میدهد جزئی

که دارد صرف معاش خود میسازم حال دو سال است که امین السلطنه بواسطه

نزدیکی به فیلسان بخاک ارمنویه تعدی کرده چندین جریب زمین ارمنویه را گرفته

زراعت میکند و هر روز زیادتر کرده پیش میآید چندین دفعه بخاک پای مبارک

عریضه کردم خانه زاد محمد حسن مانع شده که باشد خودم با امین السلطنه درست کنم

هرچه این پیرکز عاکو تا مدتی تعدی او بیشتر شد دیگر از بی طاقتی و

زیادی ظلم عاجزانه بعدالت شاهنشاهی پناه آوردم بلکه حد سال

در تصرف بوده است با حد سدی که معین است و نوشته باشد در دست

نامه آصف‌الدوله

سند سوم ـ نامه‌ایست بخط زیبا و انشائی پر تکلف و مترسلانه کـه آصف‌الدوله از مشهد نوشته وعنون وتاریخ ندارد ولی‌ازمضمون آن مسلم‌است که باعتمادالسلطنه وزیرانطباعات ورئیس روزنامه‌های دولتی خطاب‌شده و این است مندرجات آن:

«هو ـ فدایت‌شوم رقیمه‌کریمه‌عالی که‌درجی ازلئآلی وگنج‌ذاخر بود وعبارات بدیعش گهرسنج زیب وصول ارزانی داشته روشنی دل و دیده‌بخشید و سرا پا ازهربدایع وصنایعی اشارت مینمود مژده سلامت مزاج شرافت امتزاج جناب مستطاب عالی و اظهار تلطفات و تفقدات هریك شکری مخصوص‌ومسرتی منصوص آورد شرح عواطف قلبیه را در تلو مرقومه درج فرموده‌بودید شهداله تعالی‌مراتب‌خلوص ویك جهتی‌بنده همانست که‌درساحت عالی‌جلوه شهود یافته ودرقلب‌صافی‌راسخ‌شده **جام‌جهان‌نماست ضمیرمنیردوست** بلی‌اگر برحسب ظاهر قصوری رفته‌که خاطر محترم‌را بنگارشی تصدیع نداده جز فرط گرفتاری‌که عایقی بزرگ‌گردیده هیچ علتی نداشته وندارد و الا باکمال انبساط تذکر و یادآوری را برای خود نعمت عظیم و منت جسیم میداند و مرقومات کریمه را بمنزله روح مکرم وعقل‌مجسم میشمارد، درفقره وجود روزنامجات‌که شرحی‌مرقوم واشارت‌فرموده‌بودید بنده‌بجهت‌انجام خدمات جناب مستطاب‌عالی همه‌وقت حاضربوده وخواهد بود. وغلامرضا بیك‌مباشر روزنامه درهرموقع‌که اظهاری‌نموده فوراً لوازم تقویت وهمراهی بعمل‌آمده‌که ازتمام‌نقاط خراسان وجوه معینه روزنامجات برسد دیگر اگرسستی شده است از طرف خود اوست و الاهرگونه اقدامات‌که خواسته از دادن مأمور و حکم رسمی بحکام و مباشرین بعمل آمده است اینك که از ساحت عالی اشاراتی‌مؤکد رفته البته بیش ازپیش تأکیدات لازمه خواهدشد که‌ازهیچ

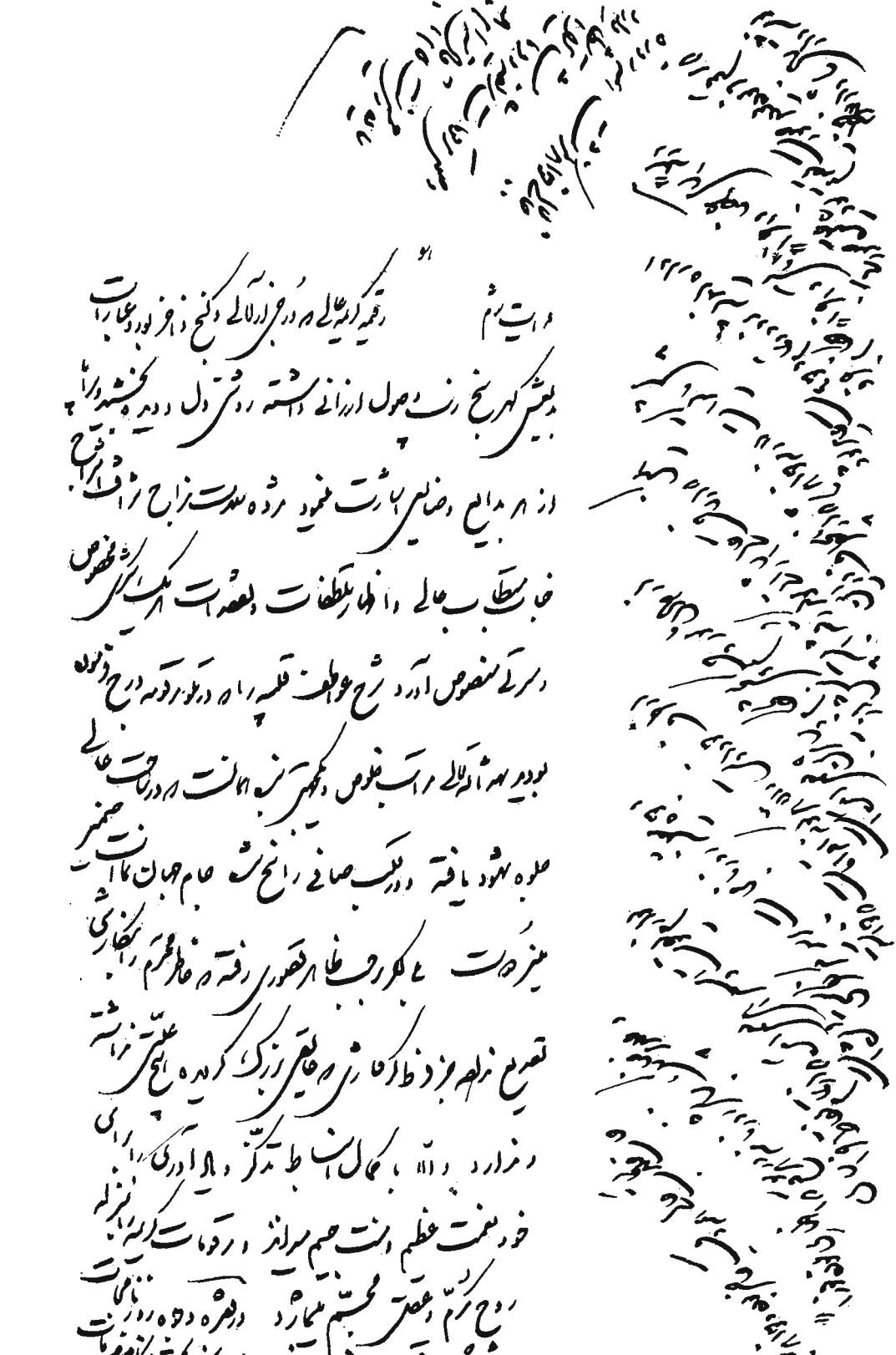

طرف در این اداره اندیشه نرود و تمام وجوهات عاید شود ـ در مسئله اسامی اعضاءواجزاء ایالتی و اجزاء حکام جزوکه مرقوم فرموده‌بودید صورت تقدیم شود علیحده صورتی‌نوشته و ارسال‌شد و از ملاحظه جنابعالی خواهد گذشت همه روزه وصول مرقومات شریفه و فرمایشات‌را انتظار دارد و زیاده زحمتی نیست ایام اقبال مستدام باد.

ظهر نامه مهر آصف‌الدوله

مراسله ظل السلطان

سند چهارم- نامه‌ایست از ظل‌السلطان بمضمون زیر بدون تاریخ :

«جناب جلالتمآب اعتمادالسلطنه دام مجدالعالی پاکت جنابعالی باتاریخ مراکش رسید ممنون‌شدم خیلی مطبوع و خوب بود تکمیل آن وقتی است که ناتمامی متعلق بآن را هم جمع‌آوری نمائید ،سایر کتب را نیز چنانچه نگاشته‌اید با مکاری خواهد فرستاد و بر رضایت و ممنونیت من می‌افزاید ، در خصوص انعام اجزای دارالطباعه هم که نوشته‌اید جناب سراج‌الملك زید مجده فهرست داده دهماه بپردازدبا این چاپار نوشتم این مبلغرا انشاالله تعالی زودتر بپردازد برای‌انجام مطالب جنابعالی همیشه اهتمام دارد ـ درخصوص مصارف دارالتألیف که‌نوشته‌اید بعضی باسامی‌شخصی‌فرمان مبارك صادر کرده‌اند تاکنون‌سراج‌الملك چیزی ننوشته وخوب بود زودتر اطلاع داده باشد اغلب حقوق دستورالعملی براتش صادر شده وچیزی نمانده است خوب است جنابعالی تشخیص اسامی‌آن را بدهید وبنویسید تا اگر نگرفته‌اند تکلیف معلوم باشد مطالب ومهمات را هم باشرح سلامتی خودتان همیشه بنویسید زیاده زیاد است ـ ظهرورقه مهر کوچك مربع ظل‌السلطان».

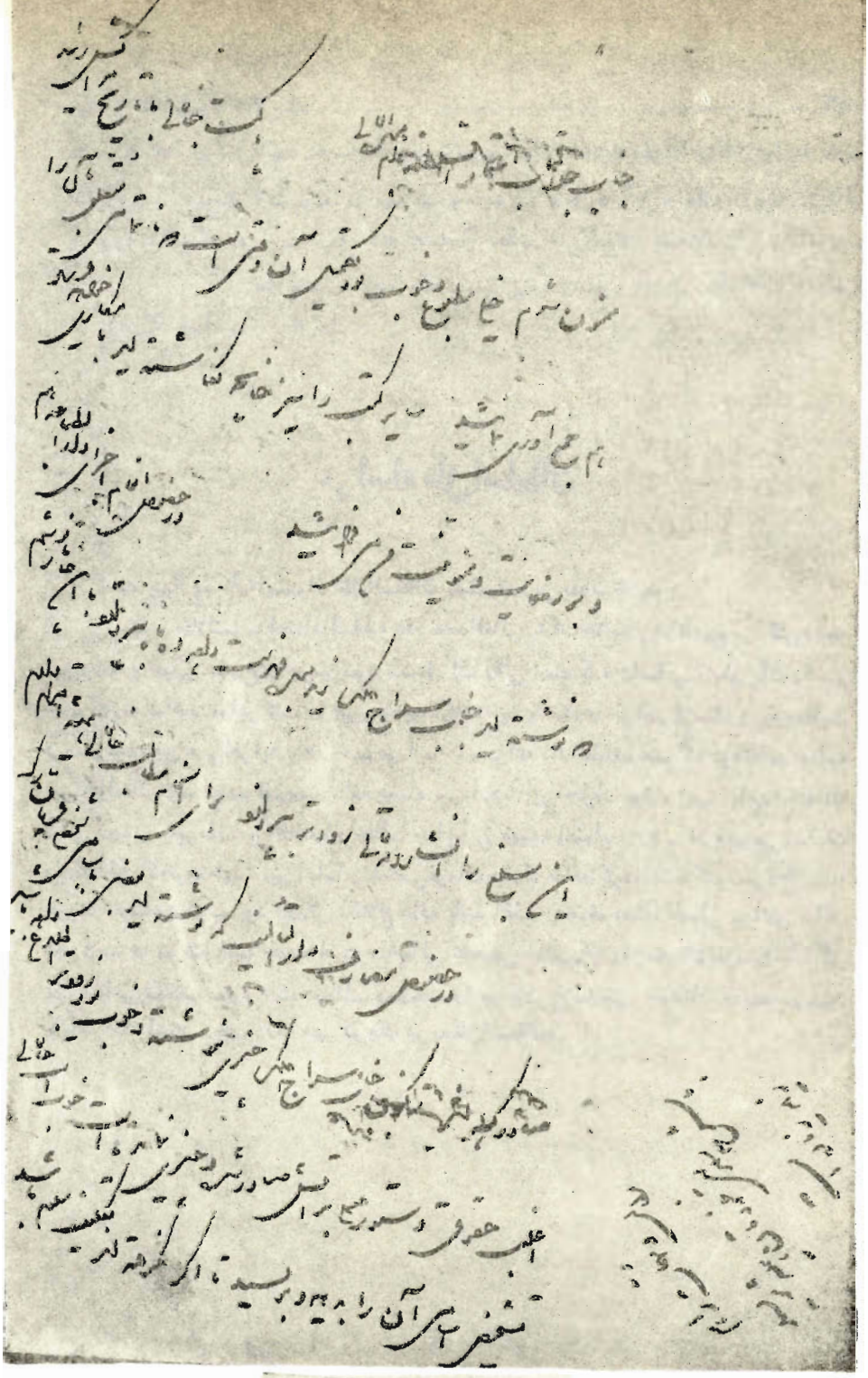

اولاد و اخلاف اعتمادالسلطنه

ازمحمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه اولادی‌ازذکور واناث باقی‌مانده‌که نگارنده‌رااطلاع دقیقی ازاحوال‌آنها دردست‌نیست بطوراجمال بنظر می‌آیدکه‌یکی ازفرزندان اومحمدباقر‌خان اعتمادالسلطنه‌است‌که سالها بالقب ضیاءالملکی حکمران خوزستان بوده و یکی‌دیگراز پسرانش مرحوم میرزا حسین‌خان ادیب‌الملك بوده‌وبا پدر نویسنده این‌سطور زمان‌حکومت مرحوم شعاع‌السلطنه طی سالهای ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ قمری در دستگاه ایالت فارس خدمت می‌کرده‌و درشورش‌کذائی اهالی شیراز بر شعاع‌السلطنه حضور داشته است .

راجع بحضور ادیب‌الملك در شیراز اصل‌پاکتی دردست است که‌با مهر محمد حسین در غره شهر جمادی‌الاخر سال ۱۳۲۳ قمری بمقصد شیراز و خطاب بوی نوشته است با این عبارات :

«شیراز- خدمت ذیملاطفت جناب جلالتمآب اجل اکرم افخم عالی‌آقای ادیب‌الملك دام جلاله مشرف شود » اصل سند دیگری در دست است که ظاهراً ادیب‌الملك در خصوص اختلاف خود با آغا بهرام خواجه در مورد حدود خانه‌هایش نوشته و از دونفرکه ازطرف نایب‌السلطنه امیرکبیر مأموررسیدگی بوده نتیجه تحقیقات را پرسیده و آنها در ظهر ورقه بامهرجلیل وعبدالعلی پاسخ‌داده‌اندکه معلوم‌میشود قبل‌ازسفر بشیراز بوده وچون‌فایده‌تاریخی ندارد از نقل‌آن‌صرف‌نظرشد.

حسین‌خان ادیب‌الملك بعدها لقب اعتمادالسلطنه‌گرفته و داخل خدمت وزارت فلاحت و تجارت و فوائد عامه شده و پس‌از مرسوم شدن نام‌خانوادگی با اسم‌فامیلی «اعتماد مقدم» در خانه ملکی «موروثی» واقع در خیابان ارك شمال‌کاخ دادگستری جبهه خیابان وکوچه حمام پاك زندگی می‌کردند ووالدنگارنده مرا بایشان معرفی‌کرده و بارها اورا دیده وصحبت داشته بود .

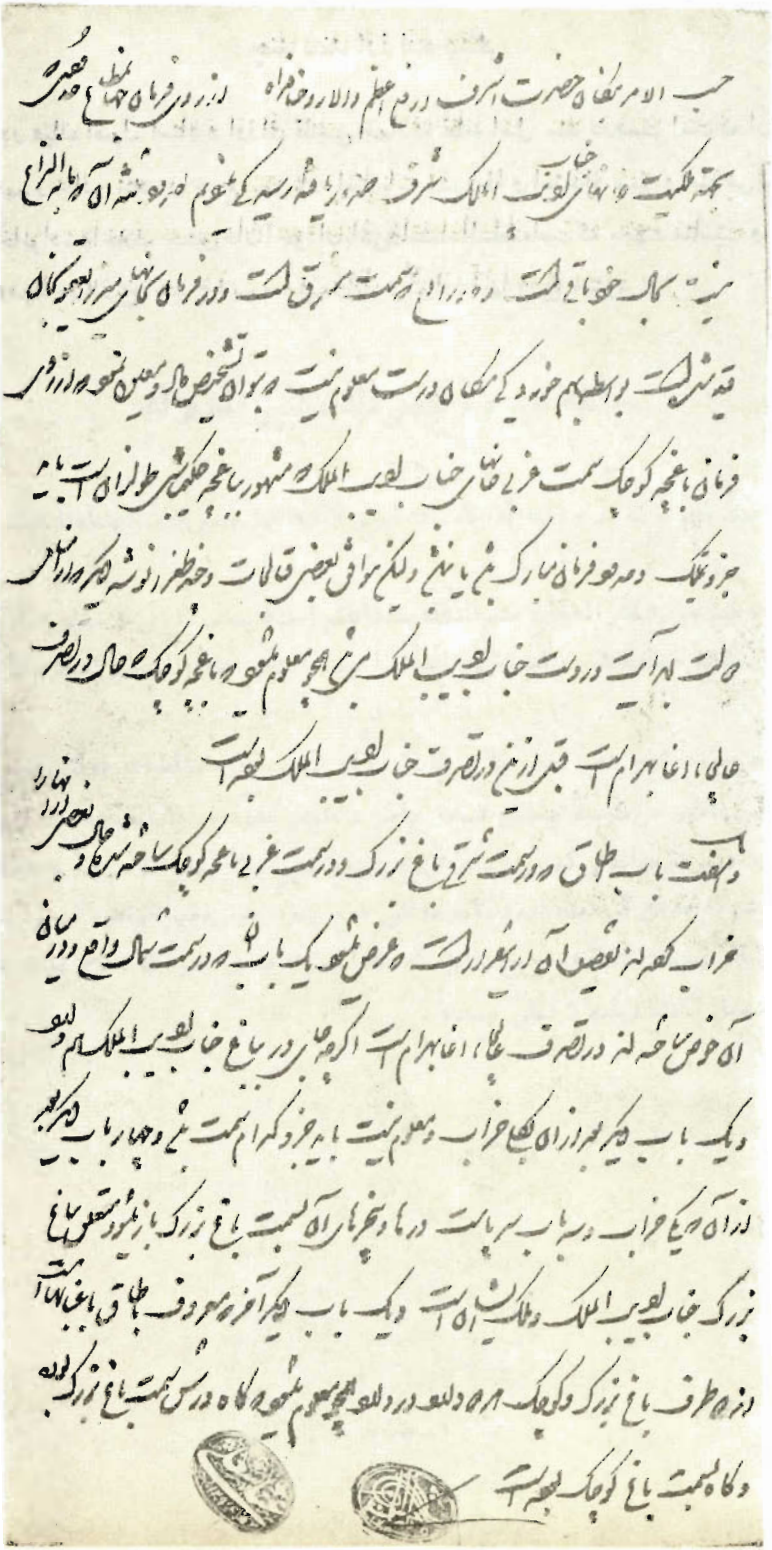

چند سند ارزنده دیگر

در میان اصول اسناد و اوراق قدیمی چهارده قطعه اصل سند دردست است که ازاسناد بسیار مهم و چاپ نشده راجـع بجریان انقلابات مشروطه و استبداد صغیر و همه مربوط به افراد خانواده واخلاف حسین خان آجودان باشی واعتمادالسلطنه است که بجهت مناسبت واهمیت مطلب وضبط درتاریخ بشرح زیر معرفی ونقل وگراورآنها درج میشود :

نامه میرزا نصرالله مشیرالدوله

سند اول ـ که در حاشیه آن بامداد قرمز و به خط حسین‌خان اعتمادالسلطنه نوشته شده :

«خط میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله صدراعظم است» بمضمون زیر و مسلم است که به اعتمادالسلطنه خطاب شده و اما این اعتمادالسلطنه کدام اعتمادالسلطنه است بعداً نوشته می‌شود :

« فدایت شوم دست خط مطاع مبارك راکه بایست در دارالطباعه دولتی طبع بشود چون حسب‌الامر می‌بایست چندین نسخه حاضر و منتشر بشود در دارالطباعه مبارکه طبع کرده‌اند وامروز بجاهائی‌که می‌بایست توزیع بشود شد ـ یك نسخه‌آن هم لفاً نزدجنابعالی ارسال شدکه قدغن فرمایند درروزنامه دولتی طبع بشود حیلی‌دقت خواهید فرمودکه‌نسخه اولی راکه نوشتند مقابله وتصحیح نمایندکه مبادا سهوی‌حاصل بشودکه صلاح نیست یك‌کلمه تغیر وتبدیل بکنند زیاده زحمتی نیست» .

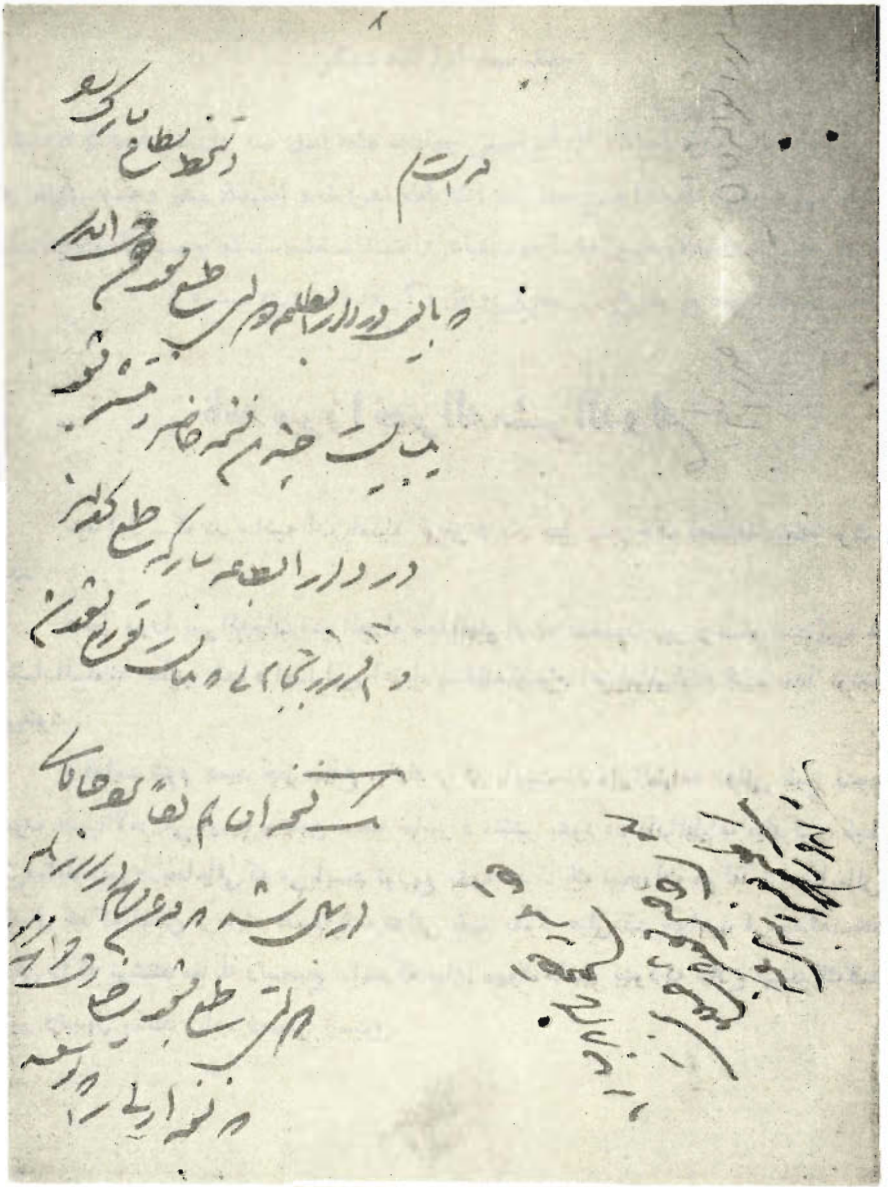



یك نامه دیگر

سند دوم ـ رقعه‌ایست مثل مراسله اول شبیه خط میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله ومسلم است که باعتمادالسلطنه نوشته و تاریخ ۱۲ جمادی‌الاخر سال ۱۳۲۵ را دارد ومندرجات آن چنین است :

«فدایت شوم‌الساعه اطلاع به مطابع شهر بدهیدکه برحسب حکم حجج اسلامیه وامر دولت **روزنامه صوراسرافیل و روزنامه حبل‌المتین توقیف است** و بـه پست‌خانـه اطلاع بدهیدکه نمره ۷۳ و۷۴ روزنامه حبل‌المتین را هرجاهست توقیف کنند وتقسیم ننمایند فی۱۲شهرجمادی‌الاخر ۱۳۲۵ امضاء ناخوانا» .

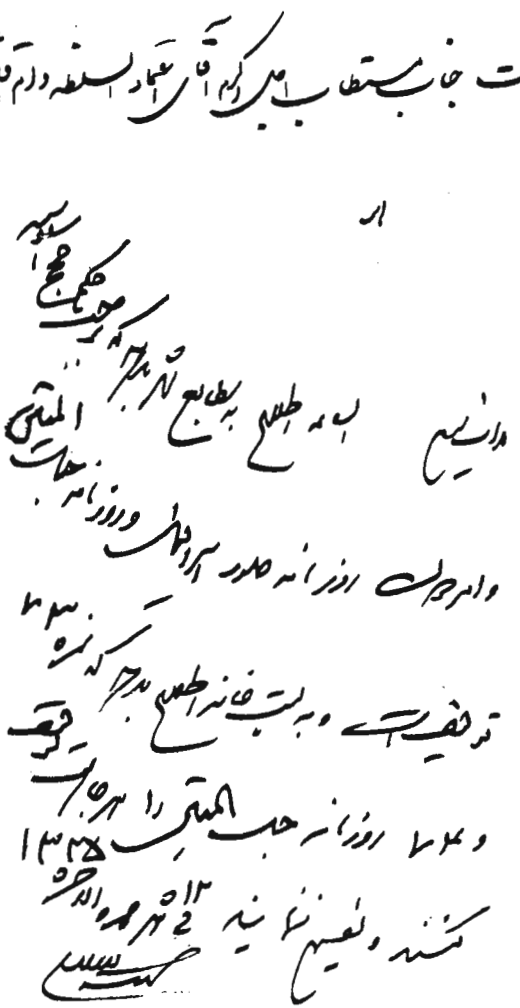

زد و خورد قوجه ایل بیگلوها با روسها

سند سوم ـ مراسله مختصر و خوش‌خطی است که تاریخ وعنوان‌دارد بشرح‌زیروبنظر میرسدکه ازصدراعظم وقت باشد :

«۲۲ شهرربیع‌الاول ۳۲۶»

«جناب مستطاب اجل‌اعتمادالسلطنه دام اقباله»

«در جزو تلگرافات‌که امروز فرستاده شد یکی راجع بمطلب اردبیل و زد و خورد طایفه قوجه بیگلوست با روسها» .

«این تلگراف را اصلاً در روزنامه درج نفرمائیدکه محل ملاحظه است ایام عزت پاینده باد» .



فرمان محمدعلی میرزا بر عفو عمومی

سندچهارم- مارك وعنوان وتاریخ مشخص‌دارد بشرح زیروتفسیر وتوضیحی‌لازم‌ندارد:

« شیرو خورشید- وزارت داخله- اداره - مورخه ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶- غره »

جناب مستطاب اجل‌اکرم اعتمادالسلطنه دام اقباله - دستخط آفتاب نقط مبارك که مشعر بعفو عمومی شرف صدور یافته است لفاً زیارت‌کرده لفظ عفو عمومی‌راکه در بالای دستخط نوشته شده است همین طور بقلم جلی‌نوشته‌مابقی‌را هم همین طورعاجلاً چاپ‌کرده تا عصری بطور اعلان منتشر نمائیدکه عموم مردم قرائت و زیارت‌کرده مطمئن شوند زیاده زحمت نیست» .

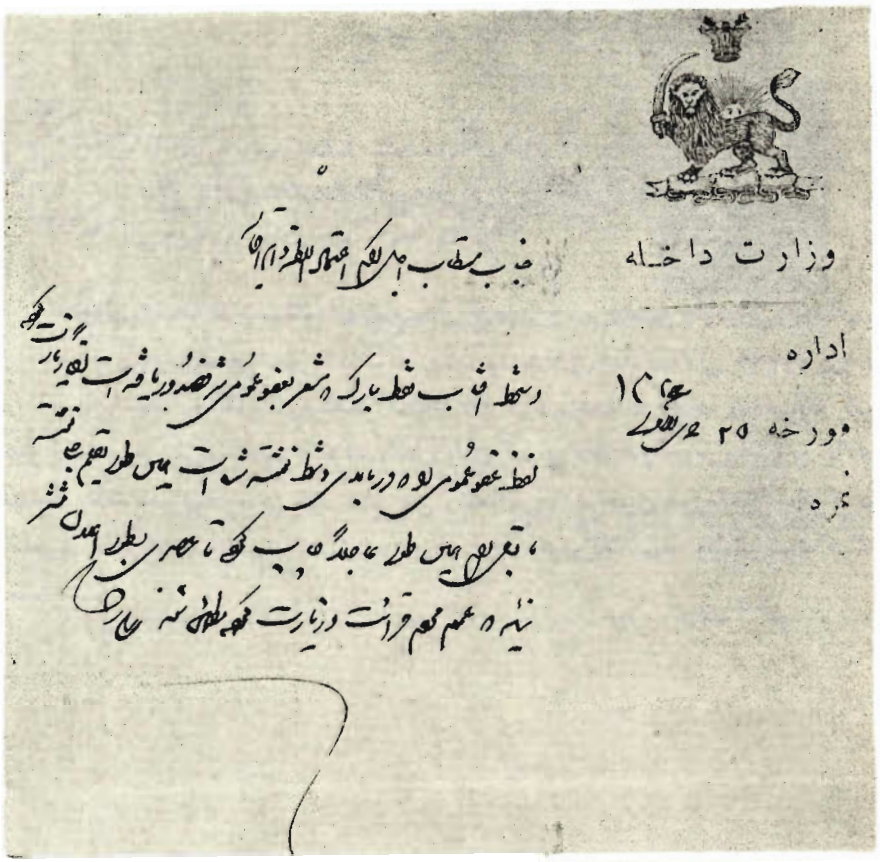

اضطراب و وحشت نمایندگان مجلس

سند پنجم- مراسله‌ایست که طبق یادداشت حسین‌خان اعتمادالسلطنه با مداد قرمز درحاشیه‌آن خط مرحوم محمد باقرخان‌اعتمادالسلطنه است و این‌مراسله تاریخ دارد و شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۲۲ نوشته شده و بنظرمیرسدکه تاریخ سال‌آن اشتباه باشد چه مفادمراسله مربوط بوقایع بعد از اعلام مشروطیت و بیشتر زمان سلطنت محمدعلی‌شاه است و حال آنکه در اوایل سال۱۳۲۲ قمری هنوز فرمان مشروطیت صادر نشده بود بهرحال این است مندرجات مراسله :

«جناب وزیر اعظم بااینکه چندروز قبل دستخط عفو عمومی صادرشد باز ازقراریکه بعرض میرسد بعضی از وکلاء متوحش و مضطرب هستند بصدور این دستخط امر و مقرر میفرمائیم‌که شماخودتان شخصاً آنها رابخواهید ومرحمت مخصوص ما را بآنها ابلاغ‌نمائید و اطمینان کامل بدهیدکه نسبت بعموم رعایا خصوصاً وکلاء کمال التفات را داریم‌بی‌حهت درتزلزل نباشند شهرجمادی‌الثانیه ۱۳۲۳- درحاشیه - جناب وزیراعظم البته‌لازمه‌اطمینان را بوکلاء بدهیدکه‌مطمئن شوند.»

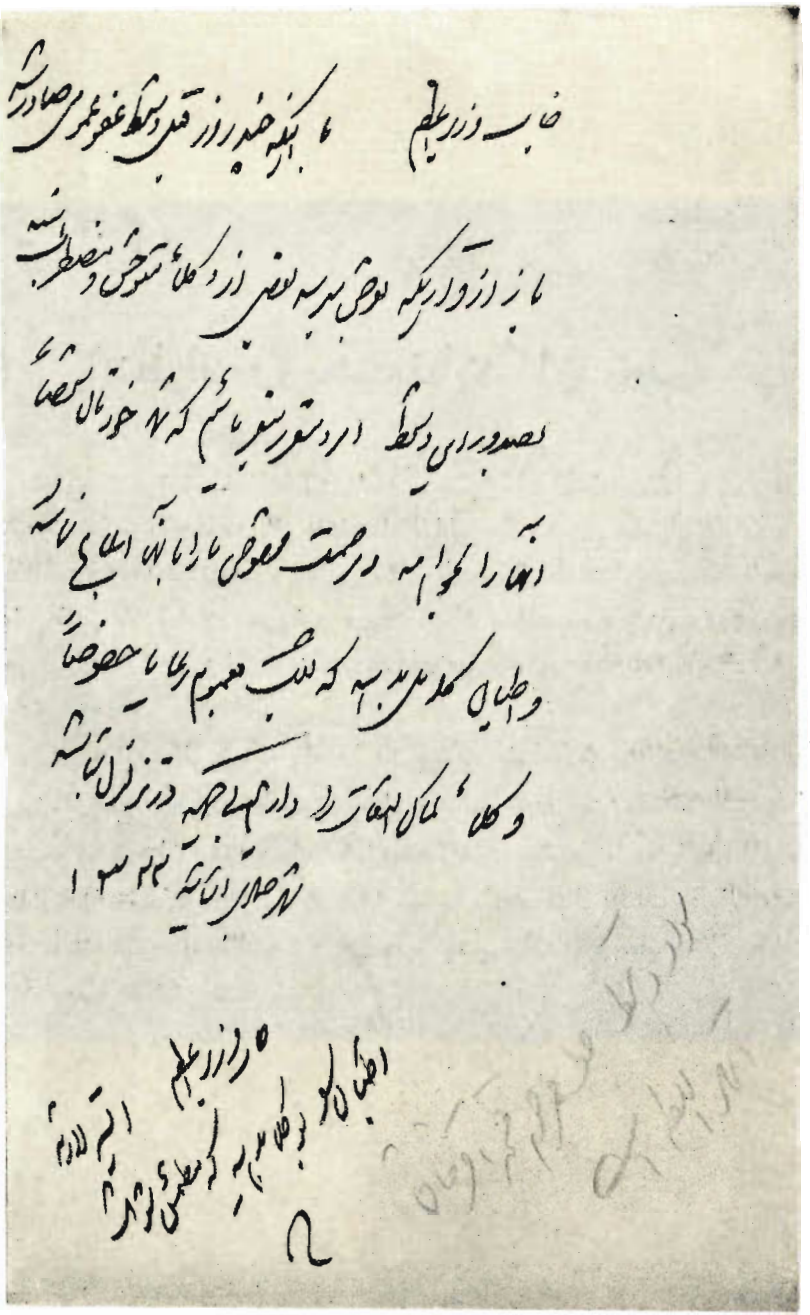

داستان توقیف مطبعه‌ها

سند ششم- مراسله‌ایست که تاریخ وعنوان دارد وبنظر میرسد که صدراعظم وقت نوشته است بشرح زیر :

« ۲۷ شهر جمادی‌اولی ۱۳۲۶- خدمت جناب مستطاب اجل اکرم آقای اعتمادالسلطنه دام اقباله - حسب‌الامر اقدس اعلی روحنافداه مقرر است که مطبعه‌هائی که توقیف شده بود از توقیف بیرون آید ونیز مقرر است که چون حکومت نظامی در شهر برقرار شده است تا حکم مجدد باید ترتیبی را که درباب نظارت اداره انطباعات به مطبعه‌ها مرتب داشته بودید مجری فرمائید و التزام بگیرید که بدون اجازه اداره انطباعات روزنامه یا لایحه چاپ نشود و کلیهٔ مراقب نظم و ترتیب بوده بقید مسؤلیت نگذارید خلاف قاعده رفتار نمایند زیاده زحمت است».

۱۳۲۶
۲۲ شهر صفر الخیر

عوام فریبی و ریاکاری

سند هفتم ـ علامت وتاریخ و عنوان دارد و بشرح زیراست ومحتاج تفسیر نیست:

« شیروخورشید ـ وزارت داخله ـ اداره ـ مورخه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۶ ـ غره »

جناب جلالتمآب اجل اکرم اعتمادالسلطنه دام اقباله صورت دستخط آفتاب نقطه مطاع مبارك را که اصل آن نزد اینجانب ضبط است زیارت نموده عیناً چاپ کرده همین امروز در کوچه ومحلات وگذرها منتشر نمائید که عموم مردم بمرحمت ورأفت همایونی ارواحنافداه مستظهر باشند، دستخط مبارك دیگر که درباره اجازه زوارعتبات عالیات شرفصدور یافته است لفاً زیات کرده چاپ ومنتشر نمائید امضاء.



وزارت داخله

اداره

مؤرخه ۱۳ [illegible] ۱۳۲۴

نمره

جناب جلالتمآب اجل اکرم اعتماد السلطنه دام اقباله

صورت دستخط آفتاب نقطه مطاع مبارک را که اصل آن نزد ایجانب خط است
زیارت نموده عیناً چاپ کرده همین امروز در کوچه و محلات و گذرها
منتشر نمایند که عموم مردم بمرحمت و رأفت همایونی ارواحنا فداه مطلع باشند
و دستخط مبارک دیگر که در اجازه زوار عتبات عالیات شرفصدور
یافته است لفاً زیارت کرده چاپ و فوراً منتشر نمایند

توقیف روزنامه ندای وطن

سندهشتم- مانند مراسله فوق دارای علامت و تاریخ و بشرح زیر است :

«وزارت معارف- اداره‌نمره - مورخه ۲۲ شهر شعبان ۱۲۲۶- ضمیمه »

فدایت شوم حسب‌الامر مقدس بندگان اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه مقرر است که روزنامه ندای وطن توقیف و دیگر طبع ونشر نشده ممنوع و متروك باشد این است که مدلول امر مبارك را لزوماً بجنابعالی ابلاغ‌مینمایدکه هر نوع اقداماتی که در این باب لازم است فوراً مجری و نتیجه را اطلاع دهیدکه بعرض خاکپای مبارك برسد زیاده زحمت است».



وزارت معارف

اداره نمره

موّرخه ۲۲ شهر شب ۱۳۲۶

ضمیمه

تأمین رفاه حال وکلا!؟!

سند نهم ـ علامت و عنوان دارد و بدون تاریخ است بشرح آتی :

« وزارت داخله ـ ادراه مورخه ـ نمره ـ جناب‌جلالتمآب اجل اکرم اعتمادالسلطنه دام اجلاله یك طغرا دستخط جهانمطاع مبارك شرفصدر یافته مشتمل بر تأمین و رفاه حال وکلاء خصوصاً رعایا عموماً که لفاً زیارت‌خواهید فرمود غدغن‌فرمائید عاجلاً موازی‌دویست سیصد ورقه از آن به طبع رسانیده التفات فرمائید بیاورندکه در شهر و اطراف انتشار داده‌که عموماً دعاگوی ذات مقدس بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ارواحنا فداه باشند زیاده زحمتی‌ندارد» .

دستخط انجم نقطه

سند دهم- باعلامت وعنوان ولی بدون تاریخ وبشرح زیر است :

« وزارت داخله- اداره - مورخه- نمره - جناب مستطاب اجل اکرم اعتمادالسلطنه دام اقباله دستخط انجم نقط مبارك را زیارت کرده فوراً یك هزار نسخه چاپ نموده تا فردا بفرستید که باید بولایات فرستاده شود- امضاء».

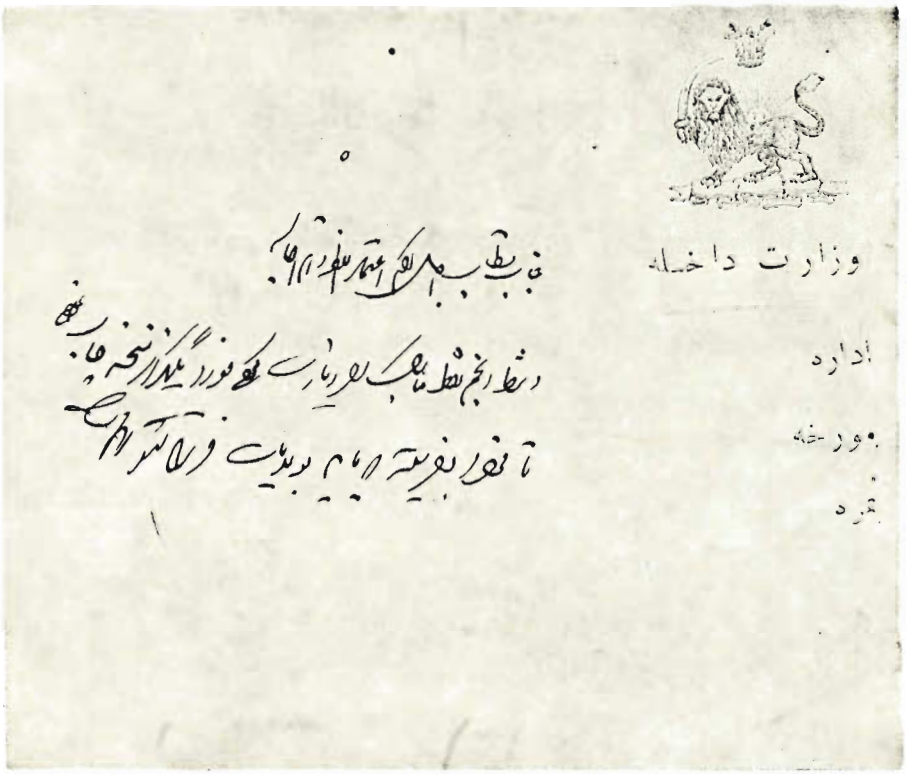
وزارت داخله

اداره

مورخه

نمره

انفصال مجلس شورای ملی

سند یازدهم ـ باز باعلامت وعنوان وبشرح زیر بدون تاریخ است :

« وزارت داخله ـ اداره ـ مورخه ـ نمره ـ جناب مستطاب اجل اعتماد السلطنه زید اقباله صورت دستخط مبارك را در انفصال مجلس شورای ملی لفاً ارسال داشت چون خیلی تأخیر شده لازم است امشب بقدر صد نسخه چاپ کرده برای فردا صبح حاضر کرده بفرستید بعرض خاکپای مبارك برسد دویست سیصد نسخه هم فردا چاپ کرده بفرستید که برای حکام ولایات فرستاده شود امضاء ».



وزارت داخله

اداره

مورخه

نمره

جناب مستطاب اجل اعتماد السلطنه زید اقباله

صورت دستخط مبارک را در انفصال مجلس شورای ملی که از سال داشت
چون بسیاری تاخیر شده لازم است امشب بقدر صد نسخه چاپ کرده بجهت فردا
صبح حاضر کرده بفرستید بعرض خانه‌ای مبارک برسد دویست سیصد نسخه هم
فردا چاپ کرده بفرستید که بجهت حکام ولایات فرستاده شود

درباب انفصال مجلس شورای ملی

سند دوازدهم ـ نیز باعلامت و عنوان و بدون تاریخ و چنین است :

« وزارت داخله ـ اداره ـ مورخه ـ نمره ـ جناب مستطاب اجل اعتمادالسلطنه دام اقباله بقدر بیست نسخه از صورت اعلان چاپی‌را درباب انفصال مجلس‌شورای‌ملی بدهید الساعه حامل‌همین‌کاغذ بیاورد لازم است امضاء».

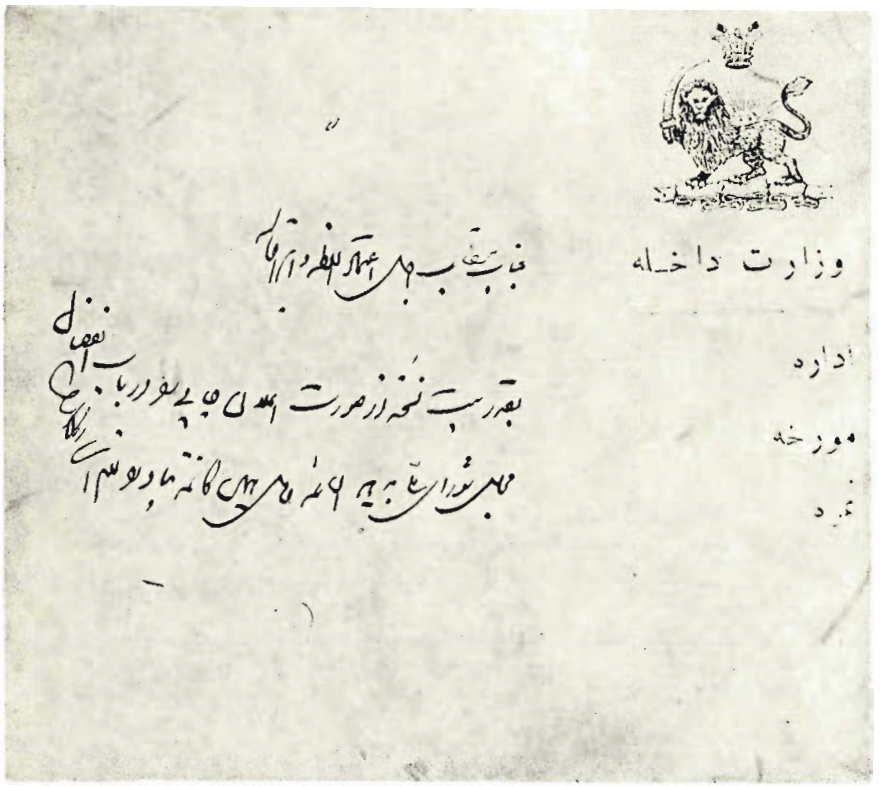
وزارت داخله

اداره

مورخه

نمره

دستگیری اشرار و مفسدین دارالخلافه!

یا حبس و قتل علماء و آزادیخواهان

سندسیزدهم پیش نویس فرمان محمدعلی‌شاه بخط وانشاء میرزا احمد خان‌مشیرالسلطنه است که بشرح زیر تاریخ معین‌دارد:

«چون مقصود ومنظور معدلت نمود همایون همواره بحفظ امنیت مملکت واسترفاه(!) اهالی ورعیت مصروف واز این اقدامی‌که در دستگیری اشرار ومفسدین دارالخلافه فرمودیم برای رفاه وآسایش مردم و حفظ امنیت عمومی‌بودکه به حمداله تعالی بخوبی میسرو شهر را منظم و بحالت نظامی در تحت امنیت‌درآورده اهالی راکه ودایع‌حضرت احدیت هستند آسوده فرمودیم باید تمام‌اهالی دارالخلافه ازاین‌اقدامات مخصوصه ملوکانه در تنبیه وتدمیر اشرار ومفسدین شاکر وآسوده بوده درکمال اطمینان وامنیت مشغول‌کسب و شغل خود بوده اطمینان کامل داشته باشندکه دیگر کسی را باکسی کاری نبوده و ازطرف احدی مزاحمت به‌کسی نخواهد شد و مقصود فقط دستگیری اشرار و مفسدین بودکه به سهولت مسیر دولت و ملت از افسادآنها راحت وآسوده شده مردم در نهایت اطمینان‌بشغل وکسب‌خود مشغول باشند فی‌شهر جمادی‌اولی ۱۳۲۶» .

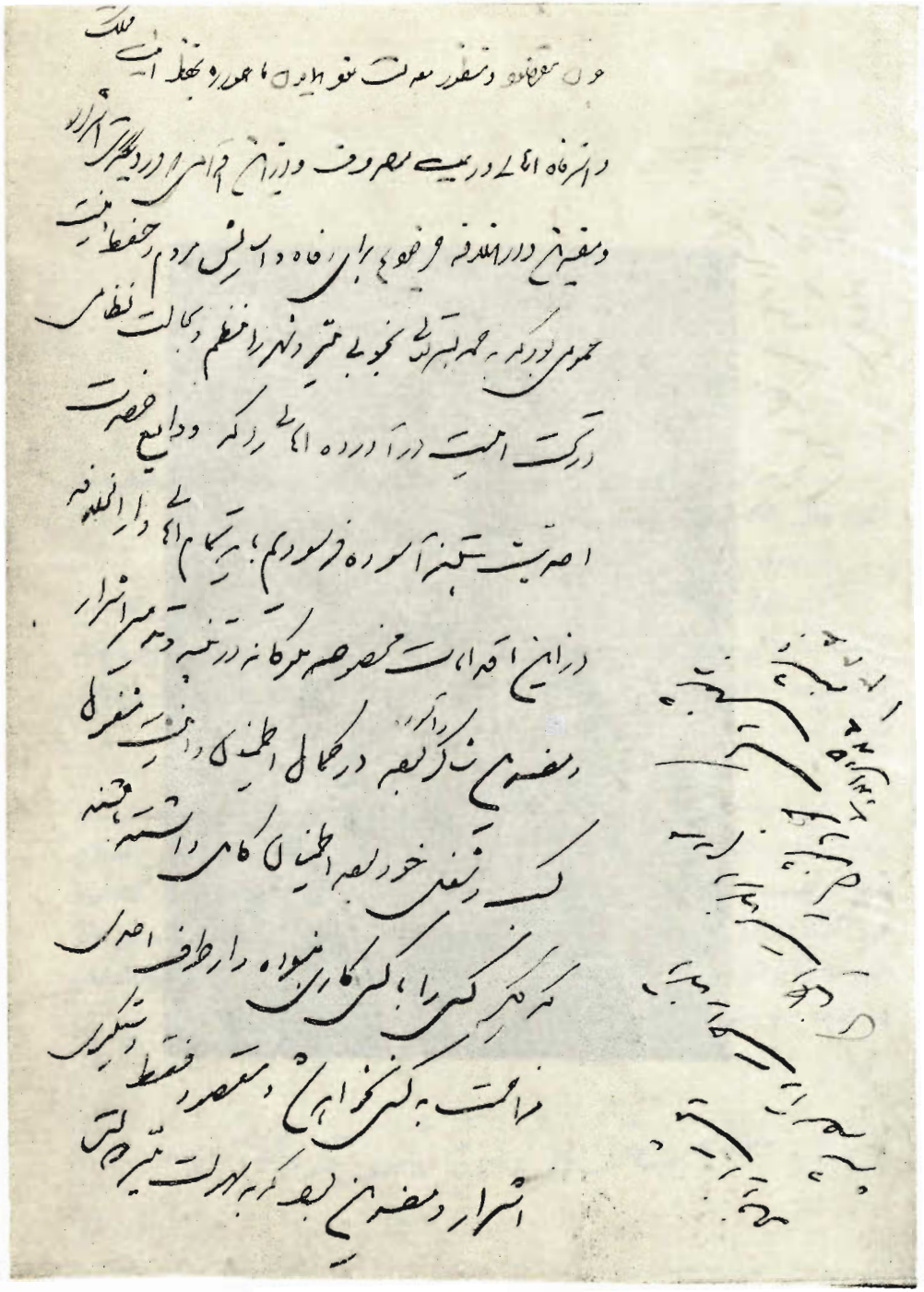


اعلیحضرت اقدس شهریاری محمدعلی شاه قاجار خلد الله
ملکه وسلطانه در موقع تاجگذاری خودشان چهارشنبه

و یك دستخط دیگر

سند چهاردهم ـ روی پاکت با مهر مشیرالدوله وعنوان : «خدمت جناب‌مستطاب‌اجل اکرم عالی آقای اعتمادالسلطنه دام اقباله الحالی ملحوظ افتد».

و جوف پاکت نامه‌ایست بتاریخ وشرح زیر:

« ۸ شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۲۶ ـ فدایت شوم صورت دستخطی را که از برای طبع خدمت جنابعالی دیروز داده شده‌است لزوم دارد خواهش دارم هرچه زودتر بدرباریاغ‌شاه بفرستید وتا حالاهم‌که نرسیده خیلی تأخیرکرده مطالبه میفرمایند زودتر برسانید زیاده زحمت است».

***

این چهارده سند اصیل‌که مضمون آنها نقل‌شد وگراورشان بنظر میرسد همه‌مربوط بوقایع زمان سلطنت کوتاه محمدعلی‌شاه و استبداد صغیر است و از عنایت وضوح محتاج تفسیری نیستند و هشت قطعه سند دیگر وجود داردکه باید نقل‌و توضیح‌داده و سپس گفته‌شود این اعتمادلسلطنه‌که این اسناد باوخطاب شده ویا تعلق داشته چه‌کسی بوده وبا حسین‌خان مقدم نظام‌الدوله‌آجودان‌باشی وحاجی‌علی‌خان حاجب‌الدوله ومحمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه چه نسبت و قرابتی داشته است .

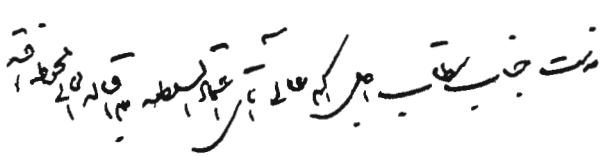

هشت قطعه سند اصیل دیگر

سند اول ـ علامت ، شماره تاریخ و عنوان چنین‌است :

« وزارت دربار اعظم ـ اداره ـ نمره ۱۹۱۰۰ ـ تاریخ ۱۵ برج اسد ۱۳۰۰-۱۳۳۹

جناب مستطاب اجل آقای اعتمادالسلطنه رئیس سرایدارخانه دام‌اقباله برحسب امر قدر قدر بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری‌ارواحنا فداح ابلاغ میشود درب انبارهای‌واقعه در تکیه دولت را باحضور جناب مشیرخلوت بازو اسبابی که از محتویات انبارهای‌مزبور برای وزارت‌جلیله جنگ لازم است، با اطلاع و حضور جناب معزی الیه بمأمورین وزارت معزی‌الیها تحویل وقبض‌برای سند خرج خود دریافت دارید و صورت‌آنرا بجزو وتوصیف برداشته‌بفرستیدکه بعرض‌خاکپای‌شهریاری برسد امضاء مشارالملك مهروزارت‌دربار اعظم».

سند دوم ـ نظیر مراسله‌نخست و چنین است :

وزارت‌دربار اعظم ـ اداره ـ نمره۱۹۱۰۴ ـ تاریخ ۱۸ برج اسد ۱۳۰۰ ضمیمه ـ جناب مستطاب اجل آقای اعتمادالسلطنه رئیس سرایدارخانه دام‌اقباله بلدیه طهران برای‌عماراتی که جدیداً درمیدان توپخانه و سایر نقاط احداث میشود محتاج بمقدار زیادی سنگ و از وزارت دربار استجازه کرده‌اندکه ازمعدن دوشان‌تپه تادوماه سنگ حمل بشهر نمایند مراتب بعرض خاکپای اقدس ملوکانه ارواحنا فداه رسیده و اجازه مرحمت شدن غدغن فرمائید سرایداران دوشان تپه جلوگیری ننموده‌که تا دوماه هرقدر سنگ برای بلدیه‌لازم‌است حمل بشهر شود امضاء مشارالملك مهر وزارت دربار اعظم» .

سند سوم ـ قراردادی است‌درنه‌ماده‌که وزارت دربار اعظم بشماره۱۱۵۷۲ درتاریخ

۱۳۰۰
۱۳۳۶

بتاریخ ۱۵ ربیع الثانی

ضمیمه

وزارت دربار اعظم

اداره

نمره ۱۹۱۰۰

جناب مستطاب اجل آقای اعتمادالسلطنه رئیس سرایدار خانه دام اقباله

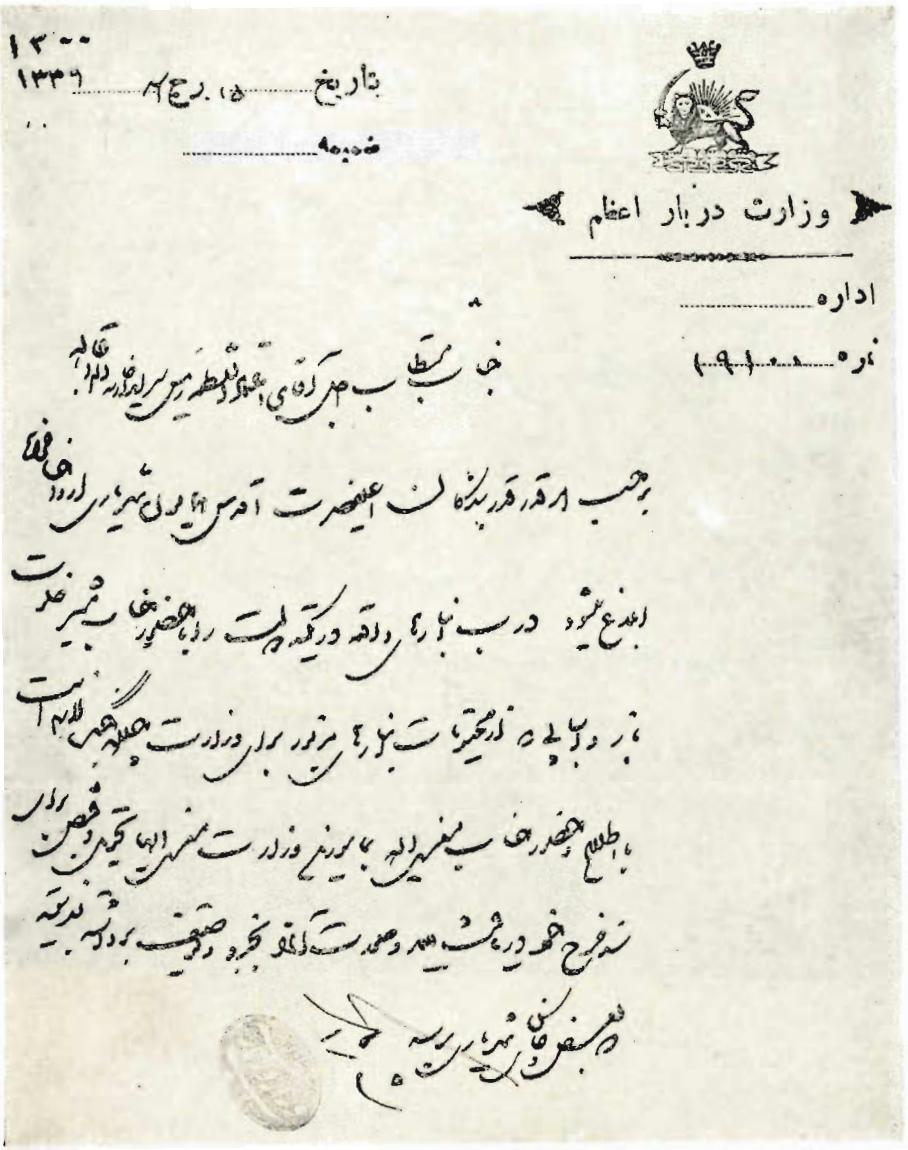

برحسب امر قدر قدر بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری ارواحنا فداه

ابلاغ میشود درب انبارهای واقعه در یکه دولت را با حضور جناب مشیر خلوت

بار و اسبابی که از محتویات انبارهای مزبور برای وزارت جلیله گمرک لازم است

با اطلاع و حضور جناب مفتش الیه بمأمورین وزارت مفتش الیها تحویل و قبض برای

سند خرج خود دریافت نماید و صورت آنرا بخرد و توصیف برداشته بفرستید

که بعرض خاکپای شهریاری برسد



وزارت دربار اعظم

اداره .....

نمره ۱۹۱۰

تاریخ ۱۳

ضمیمه .....

جناب مستطاب اجل آقای اعتمادالسلطنه رئیس سرایدارخانه مقام اقاله

بلدیه طهران برای عمارتیکه جدیداً در میدان توپخانه و سایر نقاط احداث میشود محتاج بمقدار

زیادی سنگ و از وزارت دربار اجازه کرده‌اند که از معدن [illegible] تا [illegible] سنگ حمل بشهر

نمایند مراتب بعرض خاکپای اقدس ملوکانه ارواحنا فداه رسیده و اجازه مرحمت شد

عنوان فرمایید سرایداران [illegible] جلوگیری نکنند [illegible] سنگ برای بلدیه

لازم است حمل بشهر شود

۲۶ برج اسد ۱۳۳۳ زمان وزارت موثق‌الدوله با اعتمادالسلطنه رئیس سرایدارخانه و باغات دولتی در مورد دایر نگاهداشتن کلیه چراغ خانه بیوتات سلطنتی از قرارسالی‌مبلغ شش‌هزارتومان منعقد ساخته‌است که در کاغذ علامت‌دار و رسمی وزارت دربار ودو صفحه و با مرکب سیاه،قلم‌نی نوشته شده مفصل است و گراور آن درج میشود .

اسناد دیگر عبارت است از چندین قطعه قبض‌کارگر وبنا ونقاش و این‌قبیل اشخاص که بدستور اعتمادالسلطنه در عمارات و باغها و ابنیه سلطنتی کارکرده مزد از وی گرفته‌اند که نقل‌آنها فایده تاریخی ندارد .

بتاریخ ۲۶ برج اسد ۱۳۳۳

ضمیمه .....

وزارت دربار اعظم

اداره .....

نمره ۱۱۵۷۲

وزارت دربار اعظم کلیه چراغخانه بیوتات سلطنتی را بشرایط ذیل با جناب مستطاب اجل اکرم اعتمادالسلطنه رئیس سرایدارخانه و باغات دولتی کشرات مینماید بمبلغ سالی ششهزار تومان که در هر سال قمری مبلغ مزبور را بدوازده قسط در آخر هر ماه پانصد تومان بجناب معزی الیه ایصال دارد

شرط اول — مصارف روشنائی کلیه چراغهای برقی و غیر برقی (بغایت قیمه قوه الکتریک برای چراغهای برق و شمع کچی و نفط برای لاله و لامپ) که در بیوتات سلطنتی شهر و ییلاق روشن میشود از عادی و فوق العاده آنچه لازم شود بعهده آقای اعتمادالسلطنه خواهد بود

شرط دویم — روشنائی چراغانی جشن میلاد همایونی و میهمانی های فوق العاده در صورت اتفاق از این کشرات خارج و چنانچه وزارت دربار اعظم بمعزی الیه ارجاع دارد مصارف آن را علاوه بر این کشرات تادیه خواهد نمود

شرط سیم — مدت اوان و ساعات امتداد روشنائی چراغهای لازمه قراولان تا صبح و باقی تا پنج الی هفت ساعت از شب گذشته است

شرط چهارم — مواجب چراغچی و عملجاتی که برای چراغخانه از هر قبیل که لازم شود بعهده جناب اعتمادالسلطنه خواهد بود

شرط پنجم — جبران انکسار لامپ و لاله و لوله چراغ و قیمه سرپیچ که اسقاط میشود و فتیله و توری بعهده جناب اعتمادالسلطنه خواهد بود

شرط ششم — آنچه از دربار اعظم چراغ و لوازم آن بموجب قبض تحویل جناب اعتمادالسلطنه

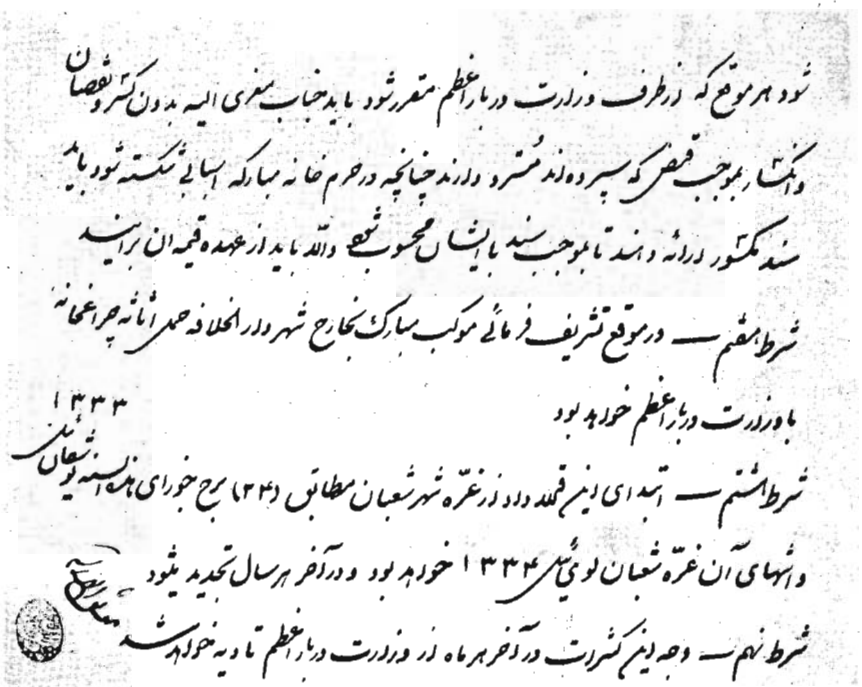

شود هر موقع که از طرف وزارت دربار اعظم مقرر شود باید جناب معزی الیه بدون کسر و نقصان
و انکسار بموجب قبض که سپرده اند مسترد دارند چنانچه در حرم خانه مبارکه اسبابی شکسته شود باید
سند مکسور ارائه دهند تا بموجب سند با ایشان محسوب شود والله باید از عهده قیمه آن برآیند

شرط هفتم — در موقع تشریف فرمائی موکب مبارک بخارج شهر دار الخلافه حمل اثاثه چراغخانه
با وزارت دربار اعظم خواهد بود

شرط هشتم — ابتدای این قلمداد از غره شهر شعبان مطابق (۲۴) برج جوزای هذه السنه یوشعان ئیل ۱۳۳۳
و انتهای آن غره شعبان لوئی ئیل ۱۳۳۴ خواهد بود و در آخر هر سال تجدید میشود

شرط نهم — وجه این کسرات در آخر هر ماه از وزارت دربار اعظم تادیه خواهد شد

اسنادی که نقل شد مربوط به چه کسی است

از ملاحظه و دقت در این اسناد یعنی چهارده قطعه سند مربوط بجریان وقایع دوره سلطنت محمدعلی شاه و اسناد دیگر در زمان احمدشاه از سال ۱۳۰۰ شمسی ببعد وباعنایت بسوابق تاریخی چنین بنظر میرسد اعتمادالسلطنه زمان محمدعلی‌شاه ومشیرالسلطنه که وزیر انطباعات ورئیس روزنامه‌های دولتی خطاب‌شده غیرازمحمدحسن‌خان دوره ناصری وغیراز حسین‌خان ادیب‌الملك منشی ملك منصور میرزا شعاع‌السلطنه بوده چه اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و مترجم حضور ناصرالدین‌شاه مسلماً تازمان اعلام مشروطیت زنده نبوده‌وحسین‌خان‌ادیب‌الملك هم‌ازسال۱۳۲۳قمری تا۱۳۲۵ آنقدرترقی‌نکرده‌که بمقام وزارت‌انطباعات برسد ولقب‌اعتمادالسلطنه‌بگیرد پس‌این‌اعتمادالسلطنه‌زمان‌استبدادصغیرکسی‌جزمحمدباقرخان نمیتواندباشد وچون‌حسین‌خان ادیب‌الملك بعدازمحمدباقرخان ملقب‌باعتمادالسلطنه شده ودر نامه‌های بسیاری حسین اعتمادالسلطنه امضاء کرده معلوم میشودکه اعتمادالسلطنه رئیس سرایدارخانه وباغات‌دولتی‌درسال ۱۳۰۰ شمسی‌حسین‌خان‌ادیب‌الملك و همان‌اعتمادالسلطنه بوده‌که درخیابان شمالی‌کاخ دادگستری مجاورکوچه حمام پاك سکونت و بمعرفی والدم‌با این نگارنده نیز آشنائی و دوستی داشته است .



محمد باقر خان اعتماد السلطنه

چند نفر اعتمادالسلطنه داشته‌ایم؟

از توضیحات و اسنادی که بیان شد این نتیجه بدست می‌آید که در میان اولاد و بازماندگان حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی تا تاریخ الغای القاب و عناوین زمان قاجاریه چهار نفر اعتمادالسلطنه وجود داشته‌اند ازاینقرار :

۱ـ اعتمادالسلطنه اولی حاجی‌علی حاجب‌الدوله .

۲ـ اعتمادالسلطنه دومی‌محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله.

۳ـ اعتمادالسلطنه سومی محمدباقرخان.

۴ـ اعتمادالسلطنه چهارم حسین‌خان ادیب‌الملك.

بازماندگان حسین‌خان نظام‌الدوله (آجودان‌باشی)

از اعقاب حسین‌خان مقدم نظام‌الدوله آجودان باشی و محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در تهران آقایان وخاندان محترم «اعتماد مقدم» هستندکه یکی ازآنها بنام آقای مهدی اعتماد مقدم است‌که از قضات عالیمقام و مستشار دیوان‌کشور بودند و پس از نیل بافتخار بازنشستگی پروانه درجه اول وکالت دادگستری گرفته‌اند و اکنون در حال حیات و در تجریش‌خیابان پهلوی مقابل‌زعفرانیه‌کاشی‌شماره ۶ خانه شخصی‌سکونت‌دارند ـ دیگری‌تیمسار سرتیپ عبدالعلی اعتمادمقدم افسرارشد ارتش‌میباشندکه مدتی‌هم بعداز وقایع‌شهریور ۱۳۲۰ ریاست شهربانی‌کل‌کشوررا بعهده‌داشتندکه حالیه بازنشسته ومقیم تهران هستند. یکی‌دیگر غلامعلی اعتماد مقدم است‌که درسالهای از ۱۳۱۰ تا۱۳۱۳ در دانشکده حقوق تهران با نویسنده این‌سطور همکلاس بودند و با این بیمقدار لیسانسیه و وارد خدمت وزارت دارائی شدند وحالیه نیز بحمداله زنده وسلامت هستند و در تهران اقامت دارند.

باغ کاج

باغ بزرگی که پر از درخت‌های کاج کهن سال است ودر خیابان قدیم شمیران نرسیده بباغ صبا مقابل ساختمان معروف تیمسار سپهبد حاجعلی کیا قرار وبباغ و ایستگاه کاج‌شهرت دارد و بطوریکه استماع شده متعلق بخاندان اعتماد مقدم تهران بوده و فعلاً بسر نگارنده معلوم نیست که آیا هنوز بملکیت آنها باقی است یاخیر ؟

یك شعبه از خاندان مقدم مراغه

یك شعبه ازخاندان و اعقاب مرحوم حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی همواره در مراغه آذربایجان باقی‌مانده‌و اقامت داشته است که نام خانوادگی قدیمی«مقدم» را اختیارکرده‌اند و بنظر میرسد که حاج‌صمدخان شجاع‌الدوله معروف و برادرش سردارمؤید حاکم قدیم‌خمسه و زنجان ازآن خاندان بوده و تیمسار سرلشگر حسن مقدم ظفرالدوله افسر ارشد ارتش که مدتها فرمانده سپاه غرب وفرمانده نظامی تهران بوده ودر دلیری ووطن‌پرستی شهرت نیکوئی دارند پسر مرحوم سردار مؤید و برادر زاده‌حاج صمدخان شجاع‌الدوله و از نواده‌های حسین‌خان نظام‌الدوله مقدم میباشندکه حالیه نیز زنده ودر مراغه مقیم‌هستندوایام کهولت وبازنشستگی‌را می‌گذرانند.

سرهنگ فضل‌اله مقدم افسر باز نشسته شهربانی‌که زمانی رئیس کلانتری ۳ تهران خیابان نادری بودند و مهندس رحمت مقدم نماینده یکی از ادوار مجلس مسلماً ازاعقاب مرحوم حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی میباشند .

از مرحوم حسین‌خان آجودان باشی متأسفانه عکس و تصویری در دست نیست و یا لااقل بنظر نگارنده نرسیده است .

این‌بود شرح‌حال‌مرحوم‌حسین‌خان‌مقدم مراغه‌ای‌آجودان‌باشی‌نظام‌الدوله ومختصری از حالات اسلاف واخلاف اوکه تاآن حدی‌که برای نگارنده معلوم ومیسر بوده با مقدمه و حواشی بسیار و مستنداً بمنابع‌معتبرو اسناد اصیل مذکور افتاد و البته این‌همه هرگزخالی ازاشتباه نیست، امید و انتظارمیرود درآینده‌کسانی ازمحققین و دانشمندان‌که علم و اطلاع بیشتر و مدارك واسنادی صحیح‌تر داشته باشند ناتوانی و قصور نگارنده را جبران وبرای ثبت در تاریخ و ضبط حقیقت با تصحیح اغلاط در تکمیل خدمت ناقابل این بیمقدار قیام فرمایند و بهرحال بر این‌قاصر ناتوان خرده نگیرند و هرگونه لغزش و خطا را بروی ببخشایند . تهران ـ قلهك .

اردی‌بهشت ۱۳۴۶
فتح‌الدین فتاحی

***

بعداز نگارش این اوراق درشرح حال مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی باحتمال کسب اطلاعات بیشتردرمورد شجره ، خاندان و بازماندگان نظام‌الدوله معروضهٔ خدمت آقای مهدی اعتمادمقدم مستشار بازنشسته دیوان‌کشور و وکیل درجه اول دادگستری فرستاده وقت ملاقات خواستم پاسخی مرقوم داشتندکه گراورآن بنظر میرسد و سپس از راه تفقد و بنا باستدعای بخلص روز ۱۵خرداد ۱۳۴۶ نزد این‌بیمقدار تشریف‌آورده و با اطلاع ازآنچه طالب آگاهی بودم مطالبی را تقریر کردندکه بطورخلاصه درزیر نقل مینماید :

۱ـ مرحوم احمدخان مقدم جد حاج صمدخان شجاع‌الدوله درزمان جنگهای ایران و روس حاکم مراغه بوده و پس‌ازتصرف تبریز از طرف روسها ژنرال پاسکیویچ اورادر حکومت ابقاکرده‌است واین‌احمدخان حاکم مراغه غیرازاحمدخان مقدم است‌که درجنگهای ایران و روس شرکت داشته وخدمتهاکرده است .

آقای اعتماد مقدم درمورد رابطه ونسبت این احمدخان باحسین‌خان آجودان باشی اظهار بی‌اطلاعی میفرمودند .

۲ـ از جمله خدمات حسین‌خان بعباس میرزا نایب‌السلطنه پس‌از شکست از روسها این بوده‌که بوسیله حاج علی‌خان حاجب‌الدوله دوازده هزارتومان پول بعباس میرزا قرض داده است .

۳ـ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه مسلماً پسرحاج علی‌خان حاجب‌الدوله بوده‌است .

۴ـ نام مادرمحمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه خورشیدخانم از شاهزاده‌خانمهای قاجار و زن دوم حاج علی‌خان بوده‌است.

۵ـ محمدحسن‌خان‌اعتمادالسلطنه چهل‌روز پیش‌از قتل ناصرالدین‌شاه مرده‌است .

۶ـ حاج علی‌خان حاجب الدوله سه پسر داشته بنامهای عبدالعلی‌خان ادیب‌الملك محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه وعبدالحسین‌خان سرهنگ .

۷ـ عبدالعلی‌خان ادیب‌الملك شعرهم می‌گفته و متخلص به واله بوده و این دوبیت از اوست :

آنم که همیشه در نشاط وطربم — جز ورد دعای شاه نبود نظرم
زآنروی والهام تخلص فرمود — خوشترکه ادیب ملك بخشد لقبم

۸ـ حاج علی‌خان حاجب‌الدوله برادری داشته بنام‌آقارشید واین‌آقارشید جدآقایان رشیدیانهاست .

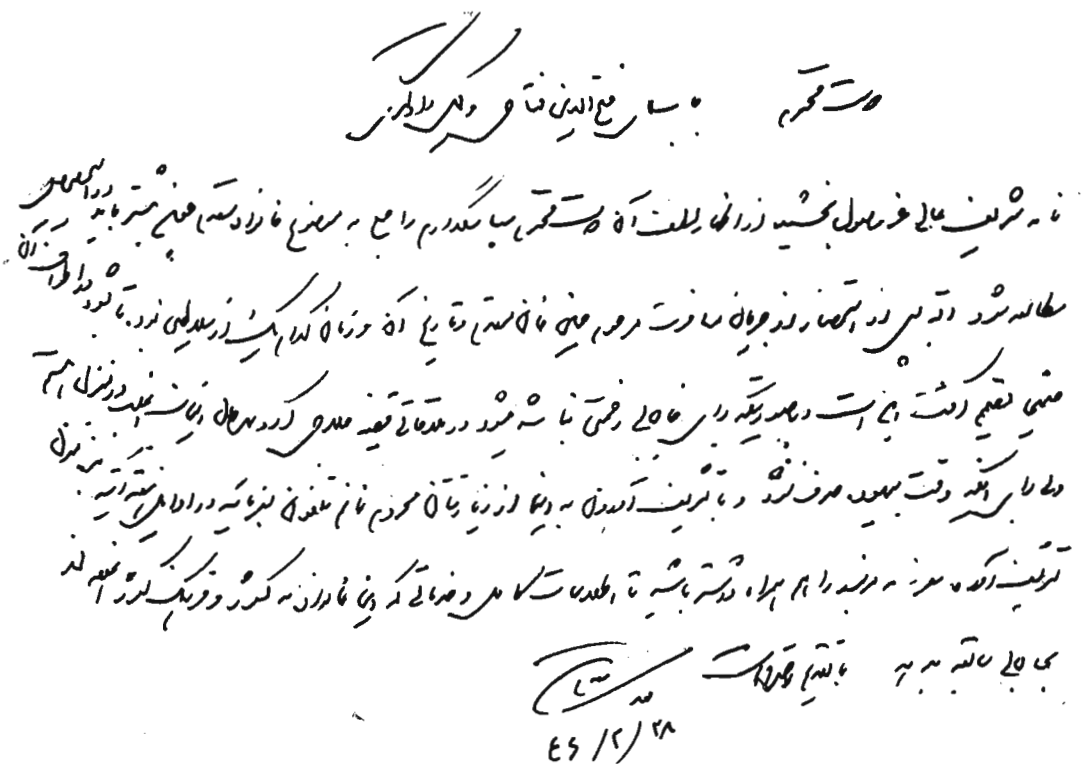

۳۱۸ ـــــــ

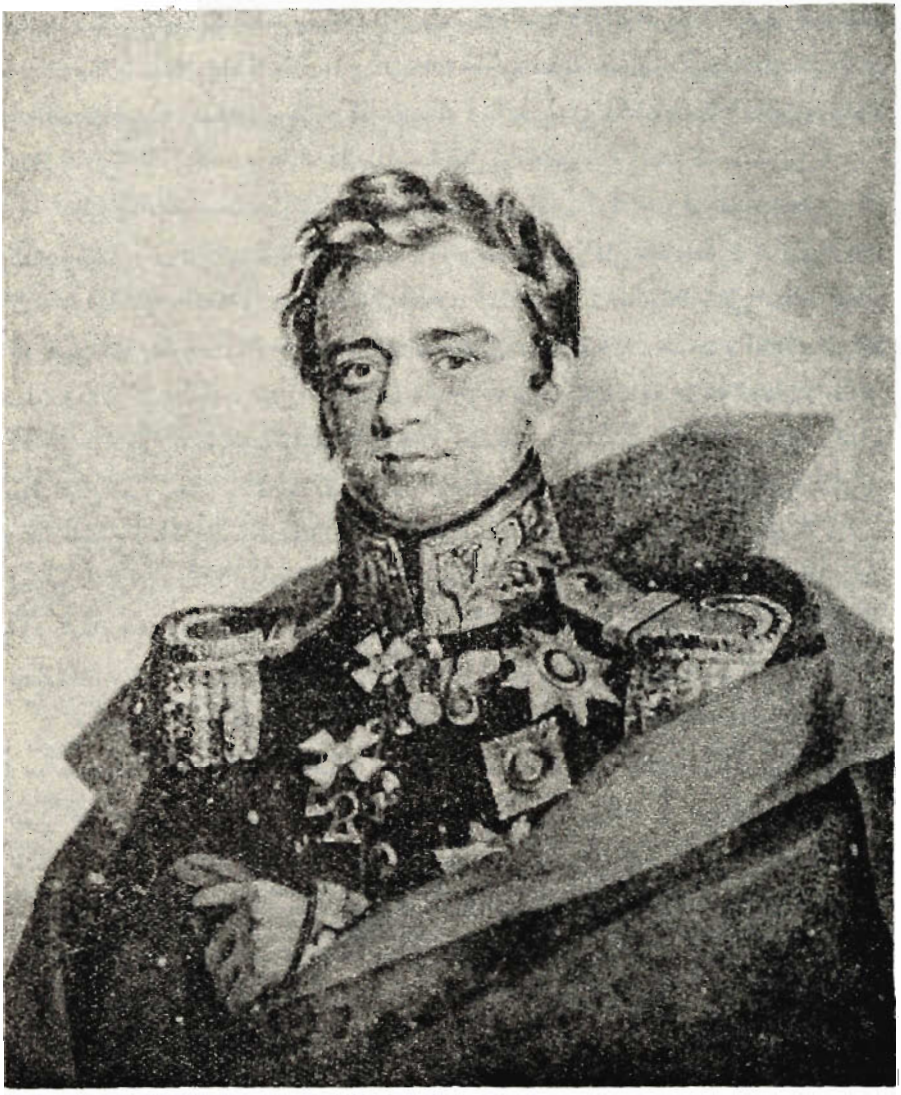

ژنرال پاسکیویچ

وقتل اوگناهی نابخشودنی ویا درحقیقت خیانتی عظیم بایران و ایـرانی محسوب میشده و خائنین داخلی وعمال سیاستهای استعماری خارجی مسبب از بین رفتن چنان وجود عزیزی گردیده‌اند و ناصرالدین شاه جوان وبی‌تجربه و نامآل‌اندیش باز بطور مسلم بعدها ازاین شتاب زدگی و یاجنایت فجیع پشیمان و شرمنده شده است وازآن زمان تا امروز فرزندان و اولاد وبازماندگان شاه قاجاروحاج علی‌خان حاجب‌الدوله همواره سعی‌داشته‌اندکه عذری پیداکنند و این‌لکه ننگ تاریخی وگناه بزرگ و نابخشودنی را از دامن خـاندان خود و اوراق تاریخ پاك‌کرده و بزدایند ولی البته توفیق نیافته‌اند .

ولی نگارنده بیمقداراین سطوربیغرض و خالی ازهرگونه حب و بغض ومحض برای کشف حقیقت و روشن‌کردن تاریخ وبیان واقع وگذاشتن هرشئی بجای خود نه بیش و نـه کم ، نه زیاده ونه اندك ، نه اغراق وگزافه ونه‌کتمان وتخفیف حقیقت چنین تصور می‌کند که ناصرالدین‌شاه در آغاز جوانی و ابتدای سلطنت بحکم قوانین طبیعت و اقتضای شرایط زمان ومکان کم تجربه ، مغرور ، راحت طلب بوده و با وجود غایت درجه اعتماد و محبتی که بمرحوم میرزا تقی‌خان داشته مایل بود، خودکامه و بـاقدرت سلطنت و حکومت‌کند و بقول عوام‌کسی سخنی بالای حرفش نزند وازاعمالش هرقدرهم بد وزشت باشد ایرادنگیرند و علت اصلی و باطنی سقوط وقتل‌میرزا تقی‌خان طرزرفتار خود او با پادشاه جوان ، بی‌تجربه ، مغرور ومستبد وخودکامه بوده‌که هیچگونه نرمش ، ملایمت و باچه عبارت نوشته شود «ارفاق» هم روانمیداشت ومانند پدر ، معلم ومربی بسیارسخت‌گیری حتی‌ازخوابیدن ، بیدارشدن ، غذا خوردن ولباس پوشیدن شاه نیزایراد می‌گرفت وتندی می‌کرد .

دراین‌باره ، هرقدراین قصه‌تکراروم‌فصل باشد ، که بعلت اهمیت مطلب ازنظرتاریخ و سیاست بخواندنش می‌ارزد ، حکایتی مرا ازپدرباد است ،که ازروی حدیث موثق‌می‌گفت میرزا تقی‌خان خواب وخوراك ونشست وبرخاست ناصرالدین شاه را نیز شخصاً بـازرسی و تفتیش می‌کرد ، روزی صبح خیلی زود ، طلیعه سحرتنها بباغ شاهی‌آمده مدتی قدم میزند و میخواهد بفهمدکه پادشاه جوان چه وقت ازخواب بیدارشده و برای وضوگرفتن وادای فریضه نماز بباغ خواهدآمد ، اتفاقاً زمانی می‌گذرد و شاه جوان بیدار نمیشود تـا آفتاب برمی‌آید ، وامیربا اوقات تلخ قدم میزند وعاقبت ناصرالدین‌شاه از خواب بیدارشده بـا قدری تأخیربباغ داخل‌میشود وچشمش‌که به قیافه عبوس و گـرفته امیرکبیر می‌افتد سررا بزیرمی‌افکند .

امیر تقریباً فریاد میزند و مطالبی نزدیك باین عبارات می‌گوید : «شاه نازپرورده، آفتاب طالع ، نمازت قضا شده ، امری مربوط بخودت و خداست، ولی توکه جوان ، سالم و قوی هستی اینطور دیر بیدار میشوی ، با این تنبلی و تن‌پروری چگونه خواهی توانست مملکت ، سلطنت و تاج وتختت را حفظ‌کنی ؟»

بی‌شبهه این گفته و رفتار از غایت درجه محبت و دلسوزی امیر بشاه جوان وشرافت نفس میرزا تقی‌خان سرچشمه می‌گرفت و ناصرالدین هم با وجود جوانی و خردسالی البته اینرا میدانست که اینهمه خشونت و شدت عمل از روی خیرخواهی ومحبت است ولی بنابه طبیعت انسانی و غریزه جوانی باطناً مکدر میشد و قدر مسلم این است که امیرکبیر درخیال سلطنت و یا چیزی که آنرا دیکتاتوری فردی وشخصی می‌گویند نبود و ناصرالدین شاه هم ازاین حقیقت آگاه بود باتمام این مراتب بمصداق اینکه نصیحت تلخ است و دوای شفابخش مزه‌خوبی ندارد از تندی وخشونت امیرکبیر میرنجید.

پدر نگارنده تعریف می‌کردکه ناصرالدین‌شاه بقدری به میرزا تقی‌خان احترام می‌گذاشت و از او رودربایستی و شنوائی داشت و حتی حساب میبردکه ازآنروز ببعدکه امیر بوی تندی و تغیرکرد ناصرالدین‌شاه جرئت نداشت دیر از خواب برخیزد و دیگر هرروز صبح که امیر سپیده‌دم داخل باغ سلطنتی میشد میدیدکه‌شاه خیلی زودترازاوازخواب برخاسته نمازخوانده ودر باغ گردش میکند.

این خشونت و تندی امیرکبیر در رفتار با ناصرالدین شاه و دخالت و انتقاد در جزئیات و از جزئیات و خصوصیات زندگی داخلی و شخصی شاه‌که مسلماً از دلسوزی، حسن نیت و خیرخواهی امیر سرچشمه می‌گرفته و لاغیر علت اصلی کدورت و رنجیدگی ناصرالدین‌شاه از امیر بوده‌که با تحریکات و دسایس عناصر داخلی و عمال بیگانه دست بدست داده و چنان وجود عزیز وگرانبهائی راکه باتمام محسنات ومزایا خدای یگانه و انسان اولین وآخرین نبوده ازدست ملت ایران گرفته است.

اما تمام این مقدمات ذمه ناصرالدینشاه را با اینکه بعداً پشیمان شد و کوشیدکه از بارگناه خودبکاهد ازاین‌تقصیر بزرگ تاریخی‌مبری نمی‌کند وحاج‌علی‌خان‌حاجب‌الدوله هم با اینکه مأمور و معذور بوده و بحکم سلسله مراتب و انضباط انجام وظیفه میکرده ولی بهرحال شریک‌گناه، شرعاً و اخلاقاً مأخوذ بوده و البته میتوانسته بهزاران وسیله وبدون جلب خطر در اختتام تقصیرآن سرعت غیر عادی را مرعی نداشته و با تأنی و تعلل معقول برای نجات‌آن مرد بزرگ راهی و فرصتی ایجادکندکه احتمالاً شاید شاه جوان پشیمان شود و یا وسیله و فرجی از جای دیگر بوجودآید و اینکه حاج علی‌خان چنین نکرده علت واقعی باید از همان سابقه‌کدورت از رفتار میرزا تقی‌خان نسبت بحسین‌خان‌آجودان‌باشی چنانکه‌گذشت ناشی شده باشد و نه مشاهده ترجمه دستور امپراطور روس در دست عرب صاحب ونه‌خبث طینت ویا بیرحمی خود حاجب‌الدوله‌که درشرایط‌آن روز ازدیگرافرادآن زمانه مسلماً بدتر و بیرحم‌تر نبوده است.

***

آقای مهدی اعتماد مقدم‌که مرد شریف و فاضلی هستند ودردوران قضاوت ومستشاری دیوان‌کشور میدیدم‌که تا سرحد امکان بحق و عدل رفتار میکردند احساس میشد، که

بی‌میل نبودند سطری چند از خاطرات ایشان در این اوراق ثبت شود، و هرچند این جمله مطلقاً خارج از موضوع است و ربطی به مباحث حاضر ندارد ولی ادب اقتضا میکندکه از عنایت ایشان در بیان مطالب و اطلاعات سودمند تشکر بشود و خود این چند خاطره از زبان یك نفر قاضی عالی مقام بهرصورتی‌که تصور شود خالی از فوائد تاریخی نیست .

آقای مهدی اعتماد مقدم تحصیلات خود را در مدرسه عالی سیاسی قدیم تمام‌کرده داخل خدمت وزارت خارجه شده ، ازآغاز لقب قبول نکرده در زمان وزیر مختاری مرحوم احتشام‌السلطنه دبیر دوم سفارت ایران در عثمانی ـ اسلامبول ـ بوده ، در جریان جنگ جهانی اول ، چنانکه در تاریخ مسطور است بین قوای عثمانی وعشایرکلهر درحدود پل زهاب وکرند زدوخوردی شده و حسین رئوف ترك و سروان سون‌سون‌آلمانی و سادات کرندی از ادامه منازعه جلوگیری‌کرده‌اند و برای تحقیق فوری‌بیك از طرف دولت عثمانی بدستور انورپاشا و مهدی اعتماد مقدم از طرف دولت ایران بدستور ظهیرالملك پدر محسن رئیس ـ که رئیس اداره عثمانی وزارت خارجه بوده ـ مأمور شده وقضیه‌راقطع وفصل میکنند .

خاطره دیگر اوائل حکومت مرحوم سردار سپه و زمان اقتدار شیخ خزعل مصدق‌السلطنه وزیرخارجه مهدی اعتماد مقدم را بکارگذاری خوزستان مأمور میکند ولی در حکم او می‌نویسند : عربستان و اعتماد مقدم عربستان را خط زده و خوزستان مینویسد ـ و خاطره سوم ـ پس از قتل سپهد رزم‌آرا در زمان نخست‌وزیری حسین علاءکه در مناطق نفتی جنوب تشنجات و اعتصاباتی پدید می‌آید هنگامی‌که فضل‌الله‌خان بهرامی استاندار خوزستان بوده از طرف دولت برای حل قضایا هیئتی مرکب ازمهدی اعتماد مقدم ، سراج حجازی و محمد مهران بخوزستان اعزام میشوند و این هیئت پس از رسیدگی بجریان امر و شنیدن اظهارات نمایندگان‌کارگران ایرانی و شرکت نفت انگلیس به مستر دریك رسماً ابلاغ میکنندکه اگر حقوق و دستمزد کارگران ایرانی را نپردازند دولت اعلام خواهدکردکه اعتصاب‌کارگرها قانونی بوده وبا این تهدید شرکت نفت تسلیم‌می‌شود.

***

راجع به حسین‌خان‌آجودان‌باشی و خانواده او و احمدخان مقدم مراغهٔ از سرکار سرهنگ فضل‌اله مقدم افسر بازنشسته شهربانی اطلاعاتی خواستم چیزی بخاطر نداشتند و فرمودند اسناد و اطلاعات مربوط به شجره خانواده‌آنها و خاندانهای قدیمی مراغه نزد آقای مهندس رحمت مقدم است وهرچه بوده ایشان میدانند ولی متأسفانه برای این‌بیمقدار توفیقی دست نداده تا از معلومات ایشان استفاده نماید .

هرچه هست تاآن‌حدی‌که میسر بوده مطالبی پیرامون‌حسینخان‌آجودان‌باشی وزندگی و خدمات و اسلاف و اخلاف او البته قدری مفصل و با حواشی و اضافات زیاد در این فصل

ثبت شدکه البته و قطعاً خالی از لغزش و اشتباه نمیتواند بود و امید است‌که جوانان‌محقق و دانش‌پژوه بویژه ازکسانی‌که نسبت و علاقه بآن مرحوم و بی‌گمان قدرت‌کار ، حوصله و توانائی فکری بیشتر از ایـن بیمقدار دارند درآینده دنباله اینگونه تحقیق را بگیرنـد و اشتباهات این ضعیف را اصلاح و نواقص‌کار را تکمیل‌کنندکه باری بهرجهت علم براحوال رجال‌گذشته فوائد بسیار دارد.

قلهك ـ هفتم تیر ماه ۱۳۴۷ فتح‌الدین فتاحی

شرح حال میرزا فتاح‌خان گرمرودی

نام نویسنده و مؤلف سفرنامه هیئت سفارت کبرای فوق‌العاده حسین‌خان آجودان‌باشی **«فتاح»** بوده و عنوان «میرزا»ئی و «خان»ی و حتی «عالیجاهی» را طی مدت خدمت ودر نتیجه ابراز لیاقت بمنزلـه «منصب» و «رتبه» و «درجه» و «مقام» دولتی بموجب «فرمان» بدست‌آورده و درآغاز سنوات خدمت «میرزافتاح» وسپس «عالیجاه میرزافتاح» سالهای آخر عمر «عالیجاه میرزا فتاح‌خان» نامیده شده است.

ولی بیشتر از نویسندگان ایرانی ومخصوصاً محققینی مانند مرحومین میرزامحمدعلیخان تـربیت ، استاد محمدتقی بهـار ملك‌الشعراء و مرحـوم محمود محمود وآقای جهـانگیر قائم‌مقامی و دیگران که اقوال وآراءآنها در فصل مخصوصی نقل شده در تشخیص نام صحیح نویسنده سفرنامه ـ وهمچنین سمت وموقعیت او در هیئت سفارت آجـودان‌باشی دچار اشتباه گردیده و همه‌جا اسم او را «عبدالفتاح» و شغلش را منشی سفارت آجـودان‌باشی مرقـوم داشته‌اند .

سبب این اشتباه در اسم هم این بوده کـه خود میرزا فتاح‌خان در تمام نـوشته‌ها و آثارش وقتی خواسته خویشتن را معرفی بکند نام خودش را از راه شکسته‌نفسی و تـواضع معمول عصر و زمانه «بنده درگاه عبدالفتاح» نوشته است مانند اینکه هنوز هم بسیاری از علماء دینی و مجتهدین و محدثین و اهـل منبر کلماتی چون «العبد» ، «الاحقر» و «الاثـم» درجلو نام اصلی خود می‌گذارند .

دیگر اینکه دردوران حیات میرزافتاح‌خان وقتی اسم‌شخصی ازکلمات جلاله‌واسماءالله و صفات الهی از قبیل «کـریم» ، «صمد» ، «ناصر» و «فتاح» میبوده ازآن جهت کـه ایـن اسماء و صفات خاص وجود باریتعالی است و بندگان خدای را هرگـزآن سزاواری نیست

که نامها و سجایای پروردگار را بخود اختصاص دهند برای نشان‌دادن حقارت و عبودیت و بندگی خود در برابر ذات احدیت و خالق کائنات همواره در جلو نام اصلی خویش کلمه « عبد » رامی آورده‌اند مثل « عبدالکریم» ، «عبدالصمد» ، «عبدالرحمن» ، «عبدالناصر» و و « عبدالفتاح » .

این رسم و عادت هنوز هم در میان اهل سنت و جماعت معمول است و امروز در کشورهای عراق ، سوریه و مصر نام هیچ شخصی دیده نمیشودکه از اسماء اله وکلمات جلاله و صفات باریتعالی بوده و در جلوآن لفظ وکلمه «عبد»آورده نشده باشد.

در زمان حیات میرزا فتاح‌خان گویا این رویه بین شیعه و سنی بطور تساوی معمول بوده و میرزا فتاح‌خان با اینکه شیعه و شیعه اثنی‌عشری دوازده امامی و بسیار هم در مذهب خود متعصب بوده و تعصب معقول و مشروع و عاقلانه و عادلانه داشته معهذا برای رعایت سنت و عادت معمول زمان و تـواضع شرقی و ادب ذاتـی همه‌جا خـود را : «بنده درگاه عبدالفتاح» معرفی میکرده‌که معلوم است منظوراز «بنده درگاه» بنده درگاه پادشاه زمان وآستانه دولت و ملت متبوع و محبوب خود و غرض از «عبد» ، عبد و غلام خداوندکائنات بوده است .

دلیل یا دلایل اینکه نام اصلی و اسم بسیط و واقعی مؤلف و نویسنده‌کتاب چهارفصل یا روزنامه و سفرنامه هیئت سیاسی حسین‌خان‌آجودان‌باشی و دو رساله دیگرکه نشر میشود «فتاح» تنها و خالـی از حشو و زواید و پیشونـد و پسوند بوده علاوه بـرشهرت و شجـره خانوادگی‌که از پدر به پسر و سینه به سینه به نگارنده این اوراق رسیده به ترتیب عبارت است از :

۱ـ سجع مهر ظهر یا پشت نامه‌ایست‌که میرزا فتاح‌خان‌آن را بیکی از فرزندانش باسم «میرزامحمد» بمقصد ، نشانی یاآدرس قریه‌کسلان گرمرود بخط خود نوشته واین نامه هرچند تاریخ روزوماه و سال ندارد ولی از مفاد و مندرجات‌آن پیداست‌که در شهر یـزد نگارش یافته وآن مربوط بزمانی میشودکه مرحوم حسینخان‌آجودان‌باشی بعداز مـراجعت از مأموریت سفارت فوق‌العاده اروپا طی سالهای ۵۷ـ۱۲۵۸ هجری‌قمری فرمانفرماووالی ایالت یزد وفارس شده ومیرزا فتاح‌خان رانیز با خود همراه برده است.

سجع مهری‌که در ظهر یا پشت این نامه دیده میشود **«هوالفتاح‌العلیم»** است .

۲ـ در فـرمان مورخ ماه شوال سال ۱۲۳۰ هجری قمری بمهر مرحـوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه مبنی براعطاء سی‌تومان وجه نقد و سی‌خروار غله بعنوان مقرری سالیانه‌که در آن نام شخص‌گیرندهٔ مقرری و مستمری «میرزافتاح» نوشته شده است .

۳ـ در فرمان مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۳۱ قمری مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه باز «میرزافتاح‌گرمرودی» مرقوم رفته است .

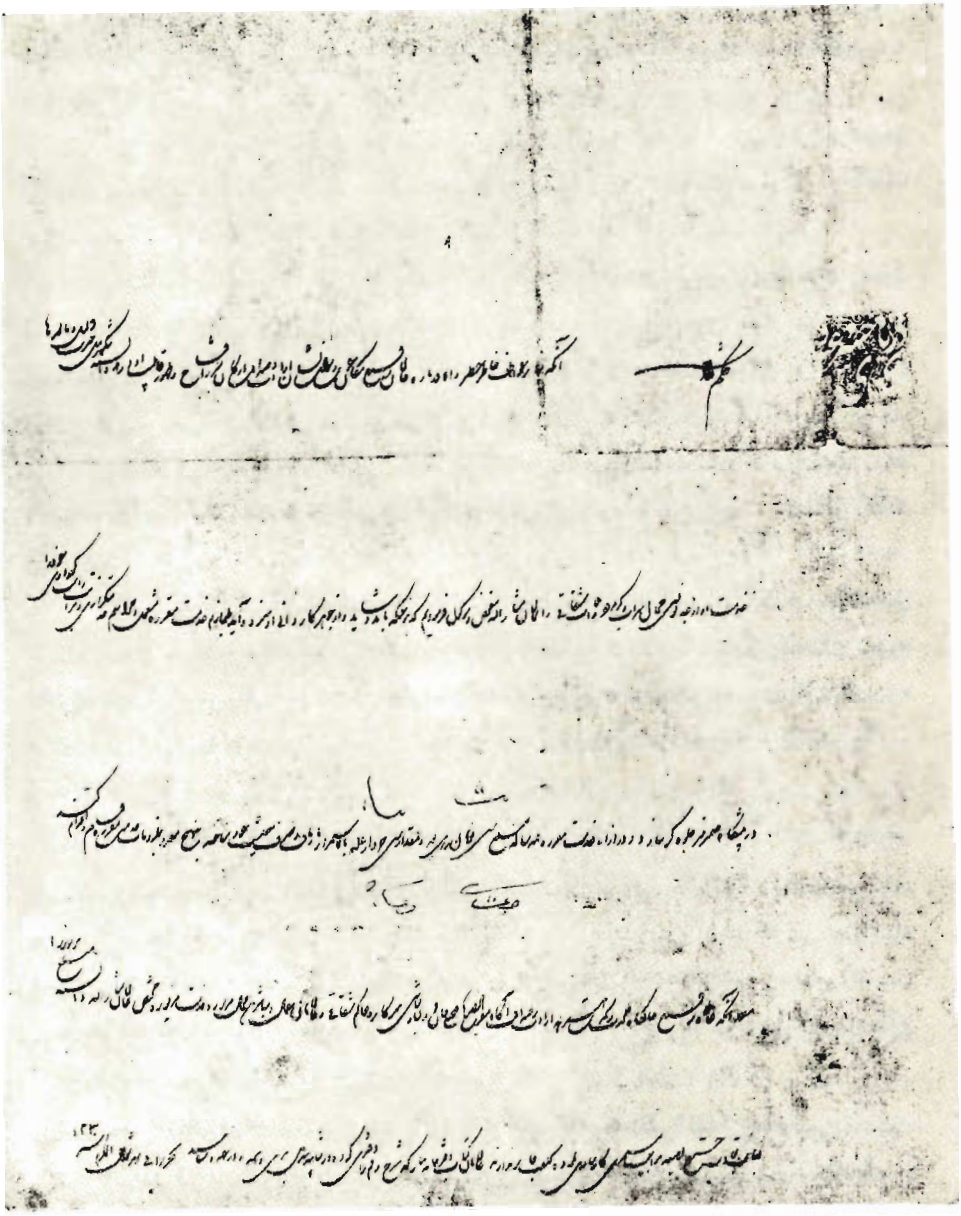

۴ـ قباله مورخ جمادی‌الثانی۱۲۳۲ قمری نام خریدارملکی را «میرزافتاح» معرفی کرده است .

۵ـ درقباله مورخ ذیحجه ۱۲۳۲ قمری نیزاسم خریدار میرزافتاح است.

۶ـ قباله مورخ دهم‌شعبان ۱۲۳۵ هم‌مبنی براشغال مقداری‌ملك ازقریه نشق‌گرمرود اسم خریداررا میرزافتاح نوشته است .

۷ـ فرمان مورخ رجب ۱۲۳۷قمری مرحوم عباس‌میرزا اورا میرزافتاح‌گرمرودی می‌نویسد .

۸ـ فرمان مورخ‌جمادی‌الثانی۱۲۳۹قمری بمهرملك‌قاسم‌میرزا والی‌ایالت‌آذربایجان اسم این شخص را میرزافتاح سررشته‌دارمحال‌گرمرود معرفی میکند .

۹ـ در قباله مورخ ذی‌قعده ۱۲۴۰ قمری نام خریدار میرزافتاح است .

۱۰ـ قباله مورخ ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۲۴۱ قمری اسم خریداررامیرزافتاح‌معرفی می‌کند .

۱۱ـ قباله مورخ ربیع الاول ۱۲۴۲ قمری نیز نام خریدار را میرزا فتاح می‌داند .

۱۲ـ همچنین است قباله مورخ رجب ۱۲۴۲ قمری .

۱۳ـ همین طور است قباله مورخ ۲۱ شوال ۱۲۴۴ قمری به نام میرزا فتاح گرمرودی .

۱۴ـ درفرمان‌مورخ ذیحجه۱۲۴۴قمری عباس‌میرزانایب‌السلطنه‌میرزافتاح‌سررشته‌دار گرمرود وهشترود وسراب وطوایف شقاقی معرفی‌گردیده است .

۱۵ـ درقباله مورخ ۲۸صفر۱۲۴۷قمری نام خریدارمیرزافتاح است.

۱۶ـ در فرمان مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ قمری قهرمان میرزا باز بنام میرزافتاح برمیخوریم .

۱۷ـ فرمان مورخ‌ربیع‌الثانی۱۲۵۴قمری قهرمان‌میرزاهم‌که طی‌آن اشاره بمأموریت میرزا فتاح‌خان با سمت معاونت سفارت‌آجودان‌باشی دراروپا شده بازدرتوصیه احوال‌کسان میرزافتاح است .

۱۸ـ در قباله مورخ بیست و هشتم صفر ۱۲۴۷ قمری مبنی بر معامله چهار دانگه‌ـ و نیم از قریه دستجرد و یك دانگ و نیم قریه صومعه علیا از ولایت‌گرمرود اسم خریدار «میرزافتاح» است .

۱۹ـ فرمان مورخ شوال ۱۲۵۶ قمری مرحوم محمدشاه قاجار هم‌که مبنی براعطای یك قطعه نشان و حمایل شیروخورشید سرتیپی‌سرخ ازمرتبه اول بنام «میرزافتاح» مستوفی قورخانه مبارکه صادر شده است .

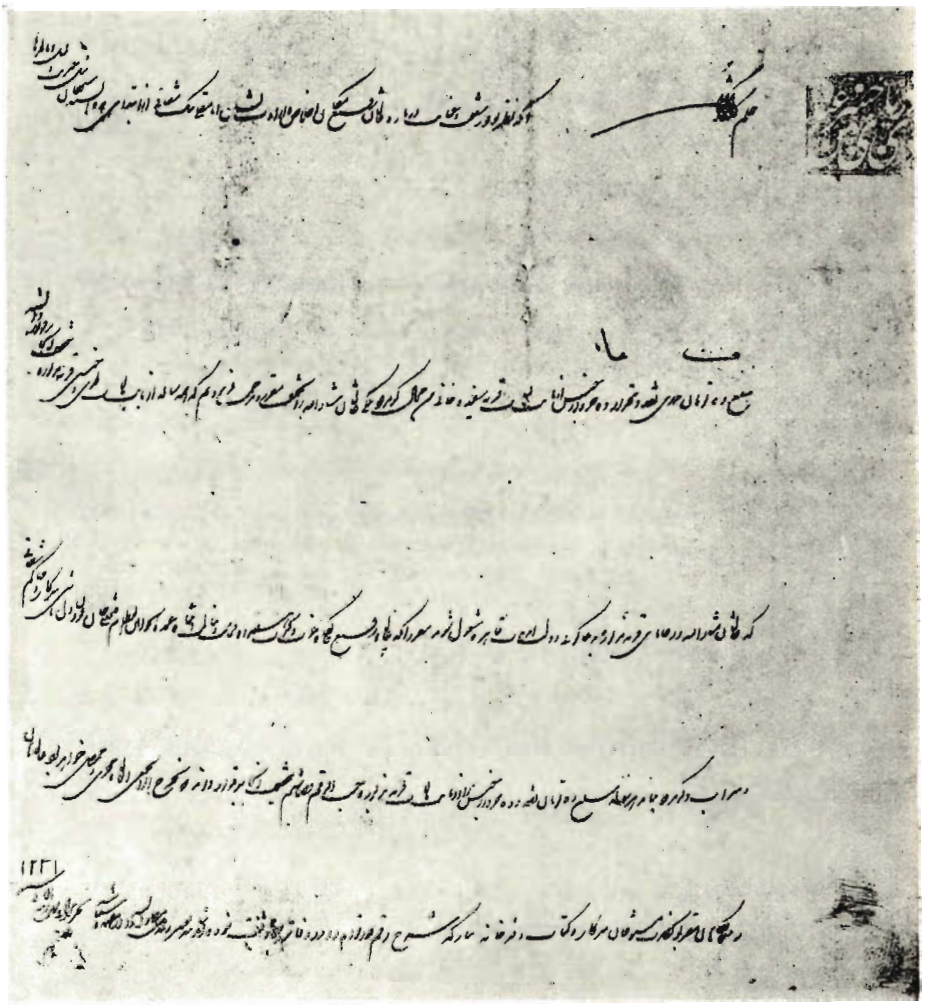

۲۰ـ حکم یافرمان،مورخ ذی‌حجه ۱۲۶۰قمری بهمن‌میرزا و در توصیه «میرزافتاح» صادر گردیده است .

۲۱ـ فرمان مورخ ربیع‌الاول ۱۲۶۱ قمری مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی نظام‌الدوله صاحب اختیار و فرمان‌فرمای ایالت فارس مبنی براعطای منصب «بیگلربیگی»ـ گری‌کوهکیلویه و ممسنی و خطاب «خانی» نام‌گیرنده منصب ولقب وخطاب خانی «میرزا فتاح» است .

۲۲ـ فرمان مورخ ربیع الثانی ۱۲۶۱ قمری بهمن میرزا حاکی از برقراری مالیات چهار قریه ،کسلان، گاوابق، برنیابق و نشق از قراء ولایت گرمرود تیولی «میرزا فتاح» در بارهٔ یکی از پسرهای او به نام «میرزا محمد» باز با اسم «میرزا فتاح» مصادف میشویم .

۲۳ـ در فرمان مورخ شعبان ۱۲۶۲ قمری بهمن میرزا باز اسم « میرزا فتاح » دیده میشود .

۲۴ـ در فرمان مورخ جمادی‌الاول ۱۲۶۴ ناصرالدین‌میرزا ولیعهد (ناصرالدین‌ـ شاه مرحوم) مبنی براعطاء و واگذاری محل چهار خروار تخم افکن زمین از قصبه میانج که خالصه دیوانی بوده به مرحوم میرزا محمدتقی وکیل شقاقی می‌نویسندکه این زمین سابقاً «در دست مرحوم میرزا فتاح‌خان بوده» که از این فرمان دو نکته دیگر هم مستفاد میشود وآن این است‌که از تاریخ صدور فرمان لقب خانی به سال ۱۲۶۱ درتمام فرمانها و اسناد دولتی میرزا فتاح را «خان» و «میرزا فتاح‌خان» خطاب میکرده‌اند ونکته دوم اینکه قبل ازتاریخ جمادی‌الاول ۱۲۶۴قمری چنانکه خواهیم نوشت «میرزافتاح‌خان» مرحوم‌شده ووفات یافته بوده است .

۲۵ـ درفرمان‌مورخ‌صفر۱۲۶۶قمری‌حشمت‌الدوله مستمری مرحوم میرزافتاح‌درباره پسراو میرزاعلی منشی دیوان همایون برقرارشده است.

۲۶ـ درفرمان مورخ شوال ۱۲۹۱ قمری مرحوم مظفرالدین‌میرزا ولیعهد وقت‌مبنی بر اعطاء لقب و خطاب «خانی» بمیرزا علی منشی دیوان همایون نام پدرگیرنده لقب خانی «مرحوم میرزا فتاح‌خان» مرقوم رفته است.

۲۷ـ استشهاد مورخ شعبان ۱۲۹۶ .

۲۸ـ استشهاد مورخ رمضان ۱۲۹۶ .

۲۹ـ سجع مهر مرحوم میرزا علی‌خان گرمرودی‌که در حاشیه و ظهر اوراق‌چندین کتاب خطی دیده میشود «علی‌بن‌فتاح» است .

پس از اینقرار و طبق حداقل بیست و نه ورقه دلیل‌کتبی ثابت و مسلم است‌که نام اصلی و واقعی نویسنده سفرنامه و مؤلف‌کتاب «شب‌نامه» وآثار و رسالات دیگر درآغاز



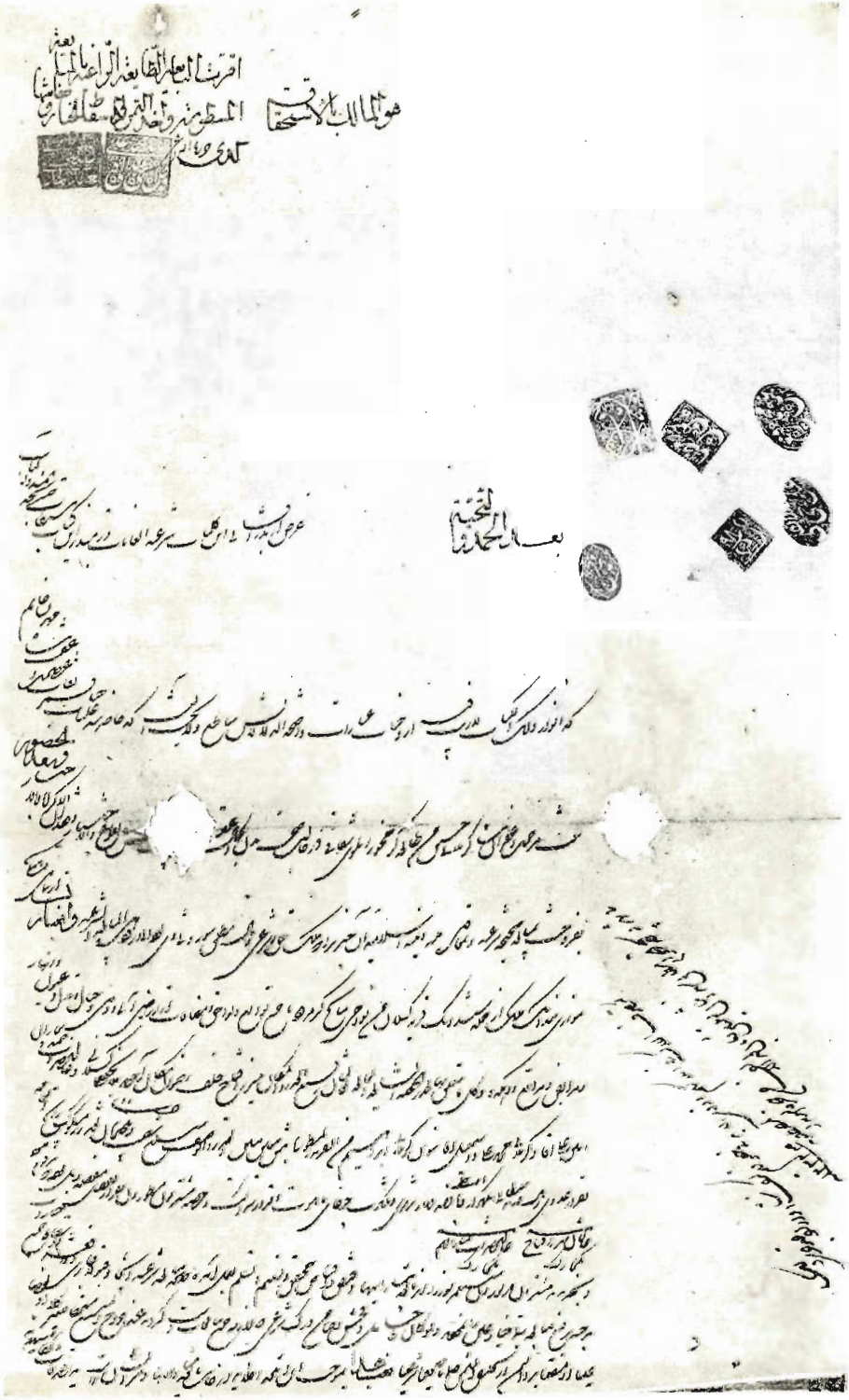

«فتاح» ساده و بسیط بوده و طی سنوات خدمت و سلسله‌مراتب ترقی و مدارج دولتی القاب و خطابات «میرزا» ، «عالیجاه» و «خان» را بمنزله درجه و منصب رسمی دولتی در نتیجه حسن خدمت و ابراز لیاقت و امانت بدست‌آورده و «میرزافتاح‌خان» نامیده شده و بمناسبت محل تولدش که قریه‌کسلان (به فتح اول و دوم) از ولایت گرمرود آذربایجان بوده در همه جا به «میرزا فتاح‌خان گرمرودی» شهرت یافته و محققین دانشمندی مانند مرحومین استاد دکتر عباس اقبال آشتیانی و استاد ملك‌الشعراء بهار و محمود محمود و دیگران که در باره نویسنده سفرنامه تحقیقات فاضلانه فرموده و اظهار نظر و قضاوت کرده‌اند و انصافاً هم در روشن ساختن تاریخ و احیاء ادبیات و سنت‌های ملی ایران زحمات فراوانی کشیده‌اند متأسفانه بعلتی که ذکر شد در تشخیص نام واقعی این شخص تاریخی و متدین و وطن‌پرست ایرانی و همچنین شغل و مقام و سمت او در هیئت سیاسی سفارت‌کبرای فوق‌العاده اعزامی باروپا بریاست حسینخان آجودان‌باشی که بدلیل فرمانها و اسناد رسمی مذکور و متن سفرنامه وکتاب شب‌نامه معاونت یا نیابت اول بوده است و نه منشیگری دچاراشتباه شده‌اند و چون بدلایلی که در همین شرح حال مذکور است و داستانهای خانوادگی و محلی که سینه بسینه نقل شده معلومات و تحصیلات و اطلاعات و سابقه خدمات و شرکت درمذاکرات هیئتهای متعدد سیاسی میرزا فتاح‌خان بمراتب از مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی بیشتر و مخصوصاً میرزا فتاح‌خان شخصی بسیار هوشیار ، سریع‌الانتقال و خوش مشرب ، خوش‌بیان و مردم‌دار و بخلاصه دیپلمات و مأموری زبردست و باحتمال قریب بیقین بدو زبان فرانسه و رومی نیز آشنا بوده در حقیقت باید گفت که روح هیئت و دیپلمات اصلی و مسئول امور و اداره‌کننده مذاکرات سیاسی و نویسنده و تهیه‌کننده تمام نامه‌ها و اسناد رسمی هیئت سفارت فوق العاده اعزامی همین میرزا فتاح‌خان محسوب میشده و نه حسین‌خان آجودان‌باشی .

تا بحدی که حسین‌خان بدون مشورت و تصویب میرزا فتاح‌خان بقول عوام حتی آب هم نمیخورده و اگر فرضاً میرزا فتاح‌خان گرمرودی با سمت معاونت و هسته اصلی و مغز هیئت همراه حسین‌خان آجودان‌باشی باروپا نمیرفت نه تنها آن توفیق عظیمی که این هیئت اعزامی در این مأموریت حساس بدست‌آورده و در تاریخ دو قرن اخیر ایران **واقعاً بی‌نظیر بوده** و نصیب هیچ هیئت سیاسی نشده است حاصل نمیشد بی‌گمان کار سفارت آجودان‌باشی و اعضای آن از بسیاری جهات و مهمتر از همه تدارك پول وهزینه‌های لازم در موقعی که ذخیره هیئت پایان یافته بود لنگ وناقص میماند .

بهمین جهت و با مشاهده آن اندازه دانائی ، هرشیاری ، امانت و صمیمیت بوده که مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی دیگر مرحوم میرزا فتاح‌خان را رها نکرده و بعد از مراجعت بایران هیچ مأموریت مهمی بدون مشارکت او عهده‌دار نشده و در ایالت یزد و

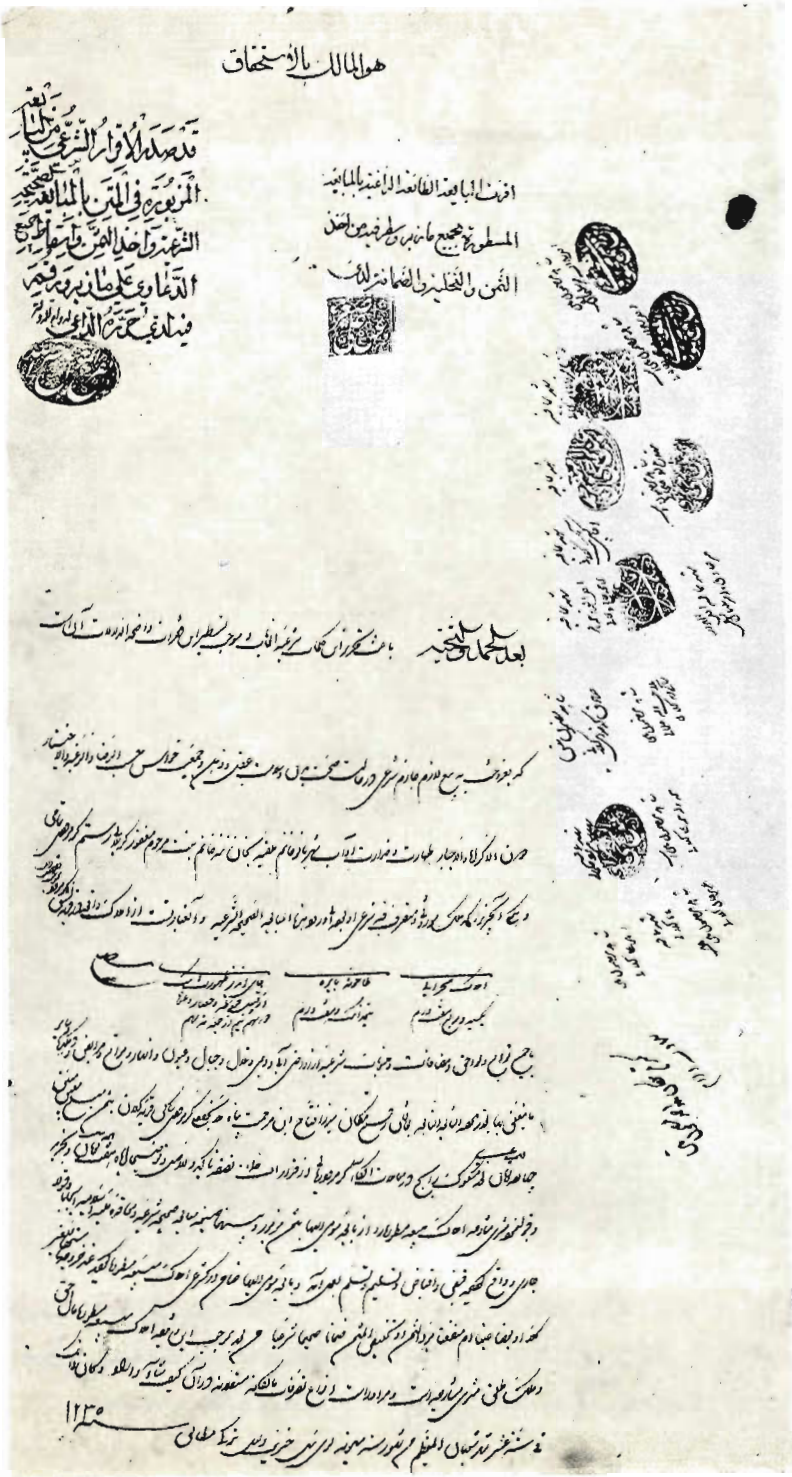

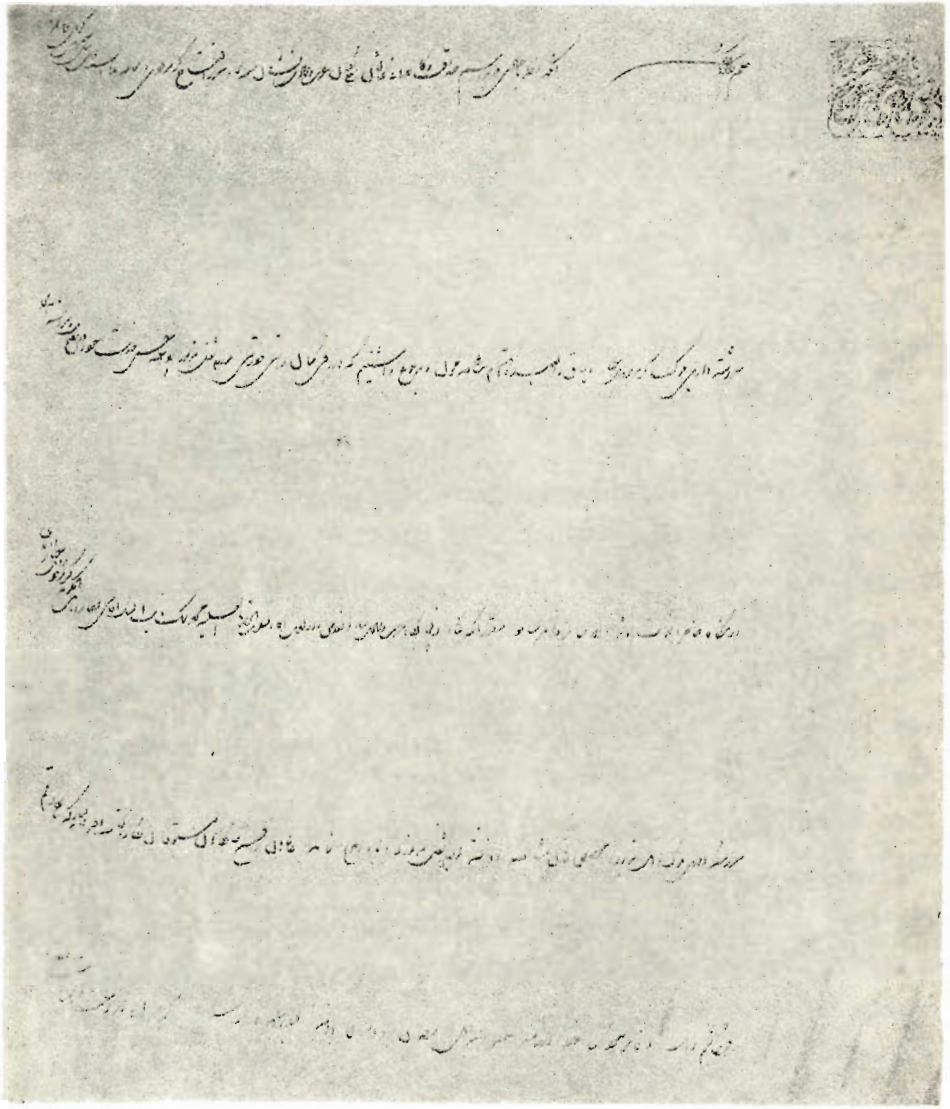

فارس میرزا فتاح‌خان را نیز بعنوان وزیر و مشیر و مشاور و معاون همراه برده و معضلات امورآن دو ایالت بزرگ را باکمك فکر صائب صمیمیت و شرافت و امانت‌کم‌نظیر وی حل کرده است .

تا اینکه بالاخره در جریان سال ۱۲۶۳ قمری چنانکه در جای خود ذکر شده میرزا فتاح‌خان در همین مأموریت ایالت فارس و در شهر بهبهان حین انجام وظیفه ملی برحمت ایزدی پیوسته است .

البته انصاف باید دادکه مرحوم حسین‌خان‌آجودان‌باشی خود نیز شخصی مطلع و رجلی بی‌اندازه متدین و ایران‌دوست و دولتخواه و بسیار موقر و محترم و بتمام معنی کلمه مأموری امین و بشرافت شغل و وظائف ملی و دولتی و مخصوصاً شأن و بزرگی و عظمت مقام و شخصیت خودآگاه بوده و این بزرگی و ابهت خود را در تمام مأموریتها بویژه مأموریت سیاسی بآن اهمیت در اروپا با شایستگی و لیاقت قابل تحسین وکم‌مانندی حفظ‌کرده است .

بعلاوه شغل و حرفه اصلی و رشته تخصصی حسین‌خان سربازی و سپاهی‌گری و سرداری و فرماندهی قشون و بسیار هم شجاع و دلیر و رشته میرزا فتاح‌خان مستوفی‌گری سیاست و ادب و انشاء بوده است .

این نکته را در جای خود خواهیم‌گفت و از تکرار آن در اینجا بیم نداریم‌که حسین‌خان‌آجودان‌باشی و میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی و محمدرضا بیك وکلیه اعضای هیئت سیاسی سفارت فوق‌العاده آنها باصطلاح سیاسی اخیرکه متأسفانه وضع شوخی و مزاح بخود گرفته «همه پاك رفتند و پاك آمدند» و شرافت شغل و مقام ، و عظمت و احترام و منافع ملت و دولت خود را در چنین مأموریت خطیر و چنان موقعیت حساس بطوری با شجاعت، شرافتمندی ، امانت و برازندگی حفظ‌کردندکه در میان تمام مأمورین و هیئتهای سیاسی ایران اگر بی‌نظیر هم نباشد حداقل‌کمتر مانند داشته و دولت و پادشاه ایران هم طبق‌متن سه فرمان مورخ ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ و ۱۲۶۰ قمری‌آن را تصدیق‌کرده است‌که روان همه غرق رحمت الهی و خاطرهٔ عزیزآنان مانندگرانبهاترین میراث ملی در اعماق قلب وروح ایرانیان شرافتمند همواره محفوظ وگرامی باد .

***

میرزا فتاح‌خان بحکایت شجره‌نامه و داستانهای خانوادگی‌که نسل به نسل نقل شده و سینه بسینه از پدر بفرزند رسیده و اصل چند قطعه قباله قدیمی مربوط بمعامله و خرید املاکی از روستاها و قراء ولایت‌گرمرودکه در سطور گذشته مذکور افتاد فرزند یا پسر آخوند ملانجفعلی‌کسلانی (کسلانی با دو فتح اول ودوم) بوده وپدرملانجفعلی ملامحمدعلی نام داشته وپدراین‌شخص علیمحمدبیك واسم والد اوهم الهوردی‌بیك بوده‌است.

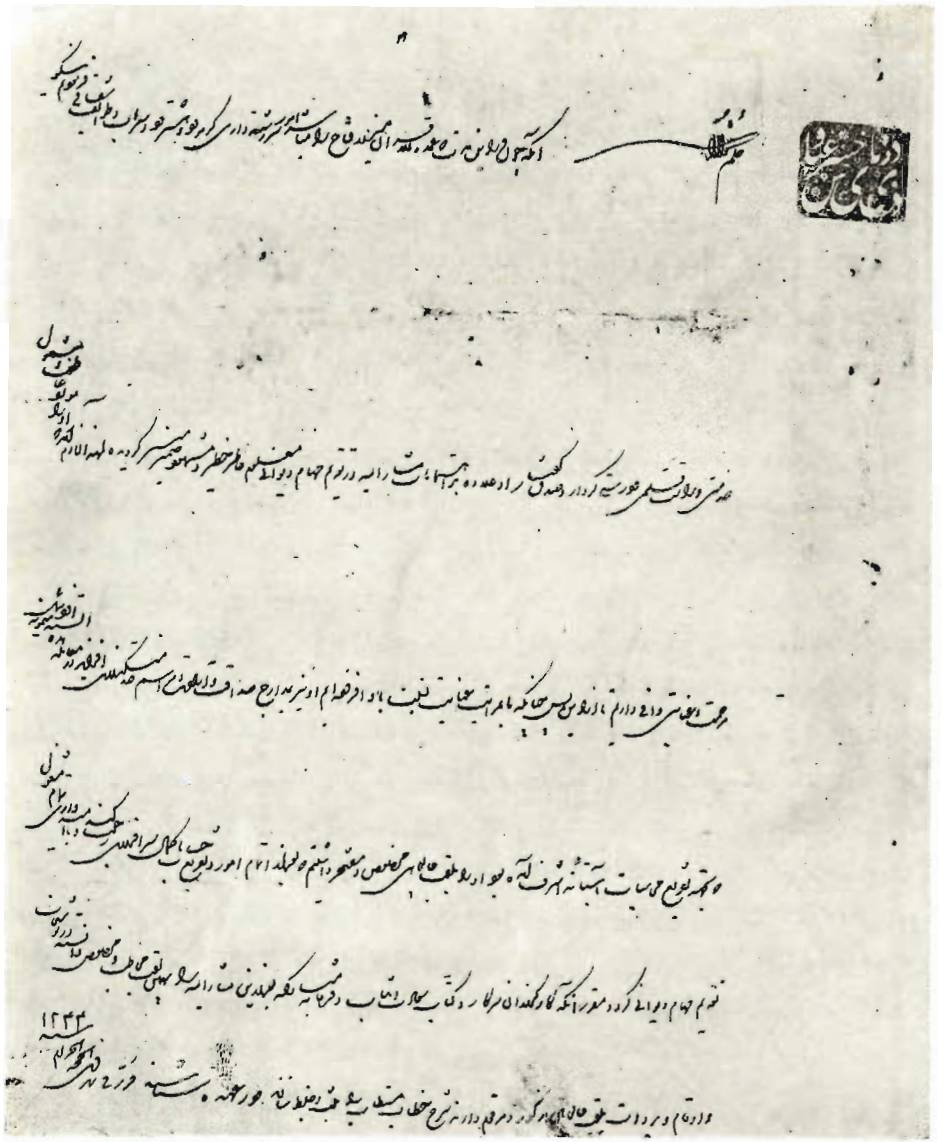

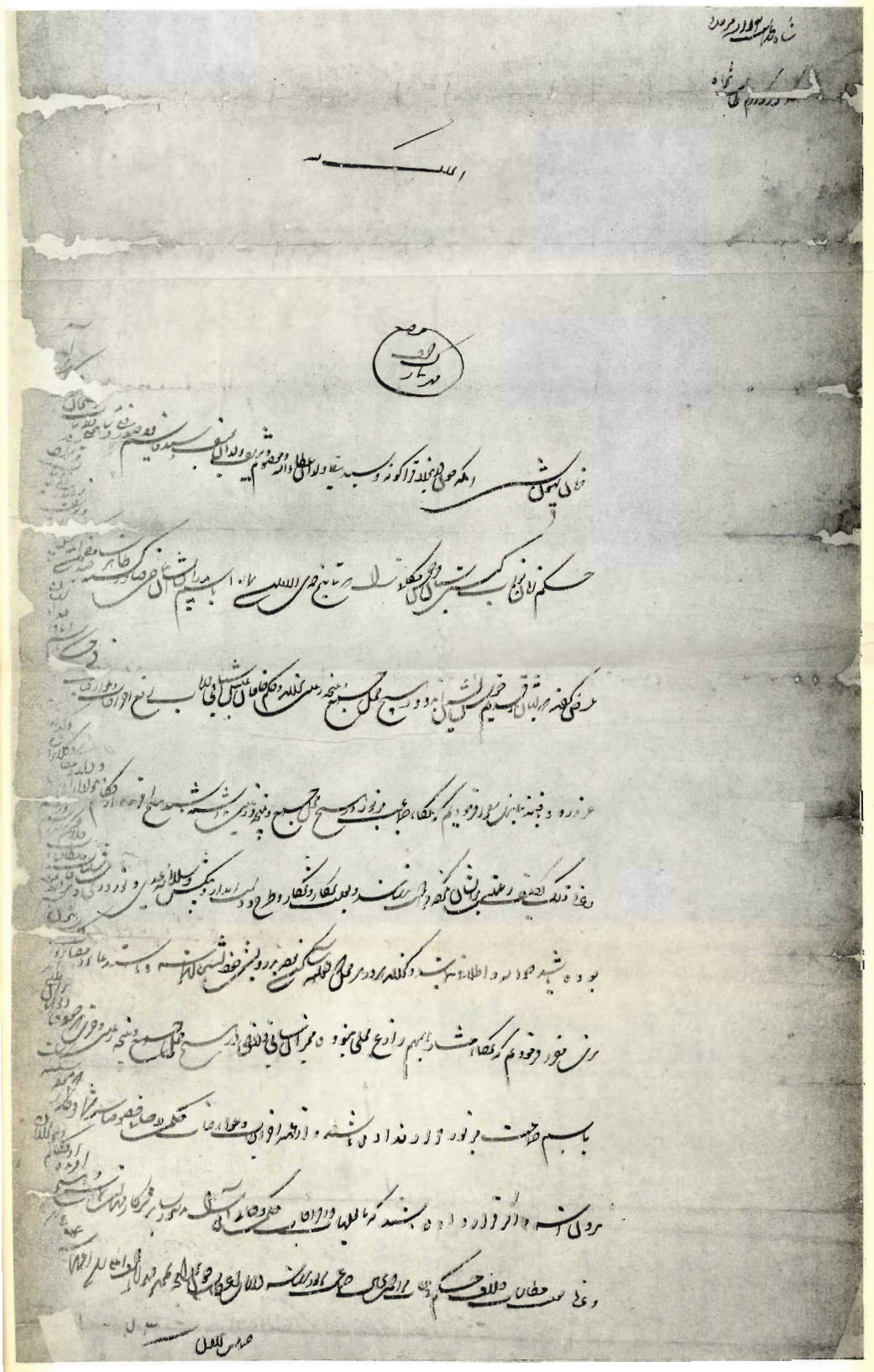

صورت فرمان سلاطین صفویه

علیمحمد بیك در جوانی پهلوانی زورمند و از افسران قشون دولت بوده و عمر طولانی نموده و چنانکه در جای دیگر نیز اشاره شده با وجود زیادی سن و از دست دادن دید چشم این قدرت و نیروی بازو و عضلات را تاآخرین روزهای زندگی حفظ کرده بوده است .

نسبت به پدر و اجداد الهوردی بیك ـ پدر علیمحمد بیك ـ عموهای بزرگ و معمر و همچنین مرحوم پدر نگارنده مطالب زیادی میدانستند و اطلاعات و مدارك و اسناد فراوانی در دست داشتند ولی متأسفانه همه‌آنها بدرود زندگی گفته و آنچه را هم که حکایت کرده‌اند یادداشت نشده و از خاطر رفته ، وآن اسناد و مدارك نیز اگر باقیمانده باشد در حال حاضر در دسترس نیست ، تنها اصل پنج طغری فرمان با تاریخهای جمادی‌الاول ۱۱۲۹ قمری ـ شعبان ۱۱۰۹ قمری و ۱۱۰۷ قمری که یکی ازآنها با رسم‌الخط و شیوه‌آن زمان سواد مطابق اصل است از پادشاهان صفویه در دست است که‌کلیشه و مضمون آنها در فصل اسناد بنظر میرسد و بطور قطع و مسلم باجداد و اسلاف میرزا فتاح‌خان و ملا نجفعلی مربوط میشود و اما ترتیب سلسله نسب و این مطلب که‌کسانی که درآن فرمانها نام برده شده‌اند چه نسبتی با ملا نجفعلی ملامحمدعلی و علی‌محمد بیك و یا الهوردی بیك داشته پدر ، جد ، عمو و یا خالوی‌آنان بوده‌اند ، چون تاریخ‌نویس باید از خویشتن افسانه نسازد و از جاده حقیقت منحرف نشود ، براستی عرض میشود ،که بر نگارنده روشن نیست ، پدر و عموهای بزرگ و معمرین‌خانواده در روزگاران پیش‌تسلسل نسبت را مکرر گفته و حکایت کرده‌اند ولی بدبختانه از خاطر این بیمقدار محو شده وآنچه بطور سایه و بی‌رنگ در حافظه ضعیف این ناتوان مانده این است که پدر نگارنده می‌گفت سلسله نسب میرزا فتاح‌خان ، ملانجفعلی وملامحمدعلی و علیمحمد بیك از نسل ذکور به غازان‌خان مغول و یا سرداران سلاطین ایلخانی ، (و از طرف مادر پدر نگارنده به‌بهرام چوبینه ساسانی ، و از سوئی به عبداله جابر انصاری و از سمت مادر این بیمقدار بسلطان صلاح‌الدین ایوبی) میرسیده است وپدر این بیمقدار می‌گفت‌که درخانواده ما «شجره‌نامه» و «طومار»ی وجود داشته‌که اسلاف وگذشتگان طایفه را تا صلاح‌الدین ایوبی ، غازان‌خان مغول ، عبداله جابرانصاری و بهرام چوبینه ساسانی با اسم و رسم معرفی میکرده و این «طومار» و «شجره‌نامه» از جهت تاریخ و تاریخ خط وکتابت چیزی بسیارگرانبها بوده و تا پنجاه سال پیش دست نخورده و بی‌عیب وجود داشته و باقی مانده و مکرر بنظر پدر این بیمقدار رسیده بوده و حالیه هم به احتمال قریب بیقین این «طومار» در یکی از چهار قریه‌گرمرود نزد معمرین خانواده موجود است ولی حالیه در دسترس این نگارنده نیست .

آنچه مسلم است و شك و تردید ندارد این است که شجره و سلسله نسب

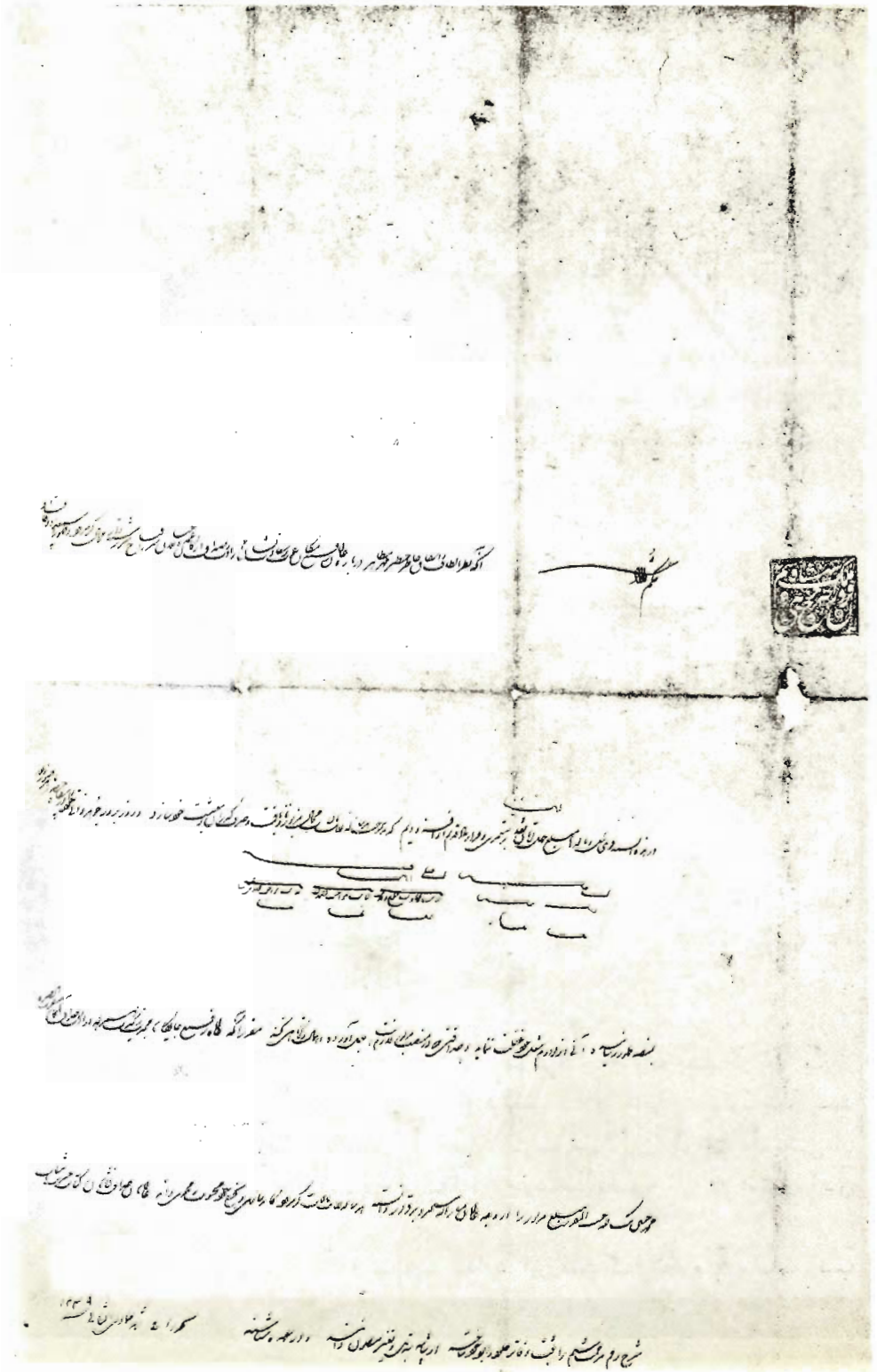

میرزافتاح‌خان تاتاریخ صدور فرمانهای زمان‌صفویه معلوم‌وروشن‌است‌که پدرمیرزافتاح‌خان ملانجفعلی و نام پدر او نیز ملامحمدعلی بوده و همین‌مقدارهم هفت‌هشت نسل‌وازحیث زمان قریب سیصد سال میشود .

ملا نجفعلی پدر میرزا فتاح‌خان‌که در زمان خود فقیه و دانشمندی بزرگ وازعلوم عصر خود به نیکوئی‌آگاه بوده پس‌از پایان تحصیلات در مراکز علمی‌آن دوره ونیل به بدرجهٔ اجتهاد همواره و تا باز پسین روز زندگی در قریه‌کسلان از ولایت‌گرمرود نزدیك شهرمیانه سکونت وعلاوه برکشاورزی وزراعت وملك وحشم‌داری بامور شرعی وقطع و فصل اختلافات مردم و اهل ولایت اشتغال داشته است .

در باره ملانجفعلی، معلومات، رفتار وکردار او و همچنین قریه‌کسلان به دو فتح اول بر وزن سبلان و وجه تسمیه و تاریخچه احداث‌آن افسانه و داستانهائی در السنه و افواه رایج بوده ازآن جمله می‌گفتندکه در روزگاران بسیار قدیم دو برادر و یا رفیق صمیمی بوده‌اند همیشه بیمار و بیماری آنها علاج ناپذیر و بجستجوی درمان درد ، اقطار جهان میگشتند تا اتفاقاً گذارشان بمحلی‌که این ده احداث شده می‌افتد و بیموجبی شفا می‌یابند و این جمله را به فال نیك میگیرند و در آنجا رحل اقامت می‌افکنند و تا معالجه و بهبودکامل درآنجا میمانند ، خانه‌هائی میسازند و چشمه‌آبی در می‌آورند و بمرور ده یا قریه بوجود میآید و بمناسبت وضع‌آن دو برادر یا رفیق بیمارآن ده به نام «قریه‌کسلان» به فتح اول وکسر ثانی یعنی روستای دو بیمار معروف و بعدها براثر تغییر طرز تلفظ «کسلان» (به فتح اول و ثانی) نامیده میشود .

شاید این داستان بومی اساساً صحت نداشته و قصه و افسانه باشد و بهرحال قریه کسلان مسقط الرأس ومسکن خانواده میرزا فتاح خان روستائی است ییلاقی وکوهستانی و خوش‌آب وهوا تقریباً درهیجده‌کیلومتری میانه در دامنه‌کوههای بزگوش از سلسله جبال سبلان حد فاصل بین سراب وگرمرود که استعداد همه‌گونه ترقی وپیشرفت را مخصوصاً در زمینه باغ داری ودام پروری و تربیت‌گوسفند دارد واوقاتی‌که درچهل‌وهفت سال پیش این بیمقدارخود درآن قریه اقامت میداشت‌گردو، سنجد ، زردآلو و مخصوصاً سیب‌های‌کَسَلان معروف بود و بجزقریه مجاورآن باسم ونجان بفتح اول وسکون دوم بروزن زنجان درهیچ محلی سیب‌هائی‌بخوبی ، طراوت وعطرسیب‌های‌کسلان دیده نمیشد تابحدی‌که بگفته مرحوم پدرم (میرزا عبدالله خان مُبیّن‌الملك) حسنعلی‌خان امیرنظام‌گروسی هم درموقعی سیب های قریه کسلان را دیده و خورده و اظهار داشته بوده که نظیر آنها را در هیچ کجا مشاهده نکرده است .

پدرمرحوم‌آخوند ملانجفعلی چنانکه نوشته شد ملامحمدعلی و روحانی و اهل علم و

پدر واجداد ملا محمدعلی همه «بیك» و سپاهی ومالك و زارع وگله‌دار ولی البته با سواد بوده‌اند .

ازمیان آنها خود ملانجفعلی وملامحمدعلی پدرش بیشترمیل بتحصیل علوم دینی داشته بمکتب رفته ودرس خوانده و درعلوم زمان متبحرشده و بدرجه اجتهاد رسیده‌اند و اجازه تدریس و قضاوت گرفته ولی ازشهرنشینی و بعضی ریاکاریهای زمانه می‌گریزند و بده و روستای خود قریه‌کسلان برمی‌گردند و تاآخرعمردرهمان ده می‌مانند و از راه گله داری و دام‌پروری و زراعت ورسیدگی باموورشرعی مردم واهل‌ولایت روزگارمی‌گذارند .

درولایت گرمرود و بین معمرین اهل‌محل‌معروف بودکه هروقت یك مسئله مهم شرعی وفقهی پیش‌علماءآن عصردرتبریز ، تهران ، اصفهان ، قم ، مشهد ونجف میبردند،مجتهدین طرازاول ومراجع تقلید وقت نخست سئوال‌می‌کرده‌اندکه :

« مگرآخوند ملانجفعلی کسلانی و یا آخوند ملامحمد نقابادی مرده‌اندکه اینگونه مسائل مشکل را ازما میپرسید ؟ »

اما مرحوم آخوند ملامحمد نقابادی هم‌که خدایش بیامرزاد بعداز مرحوم‌آخوند ملانجفعلی وبا اواخرعمرمیرزافتاح‌خان و دوران زندگی ودوران زندگی‌میرزاحسین ادیب ترکی‌واوایل‌حیات‌میرزاعلی‌خان‌معاصر بوده مانند ملانجفعلی‌مجتهدی‌متبحر ودردانش،فضیلت و تقوی و پرهیزکاری درعهد خود کم نظیرو مردی فهیم ، روشن‌فکر و نسبت به بسیاری از اوهام وخرافات و عادات زشت زمانه بی‌اعتنا بوده و این هردو عالم و روحانی وارسته‌که یکی بعداز دیگری در دوقریه‌کسلان ونقاباد جوارهم و دورازجنجال وگیرودار شهرهای بزرگ زندگی‌می‌کرده تاآن اندازه روشن‌بین وفهمیده‌بوده‌اندکه، معروف‌است تمام غذاهارا برخلاف معمول عصرومحل بجای دست با قاشق صرف می‌کرده‌اند و چون‌آن زمان قاشق فلزی درایران یافت نمیشده قاشق چوبی بکارمیبردند و می‌گفته‌اندکه با دست غذاخوردن مکروه‌است وکراهت داردچه دست چرب میشودوچربی بآسانی‌زایل‌نمی‌گردد ودرآنصورت وضو صحیح نیست زود زود هم قاشق چوبی‌را تراشیده وباعوض می‌کرده‌اند .

ازمعمرین اهل محل‌شنیده شده‌که درباره ملانجفعلی وآخوند ملامحمد نقابادی عوام‌الناس بکشف وکرامات و امورخارق‌العاده قائل بوده‌اند چنانکه می‌گفته‌اند ملانجفعلی‌آب را درچراغ میربخته ومثل نفت میسوزانده (که شاید ازچشمه نفت بوده) ویا گربهٔ داشته‌که با او حرف میزده و نیزبقرارگفته معمرین آخوند ملانجفعلی را «شب‌کلاهی» بوده‌که طبق سنت میبایستی بمحض تولد نوزاد ذکوردرخانواده بعنوان تبرك وتیمن برسراوگذارند .

خاصیت این شب‌کلاه چنان بوده‌که هرگناه در صحت نسب طفل شبهه وجود داشته شب‌کلاه خودبخود بزمین میافتاده و درسرنوزاد قرار نمی‌گرفته وباقی‌نمی‌مانده است .

ولواینکه درآن اعصارقاطبه زنهای‌ایران بویژه بانوان‌آذربایجانی ومخصوصاً نسوان

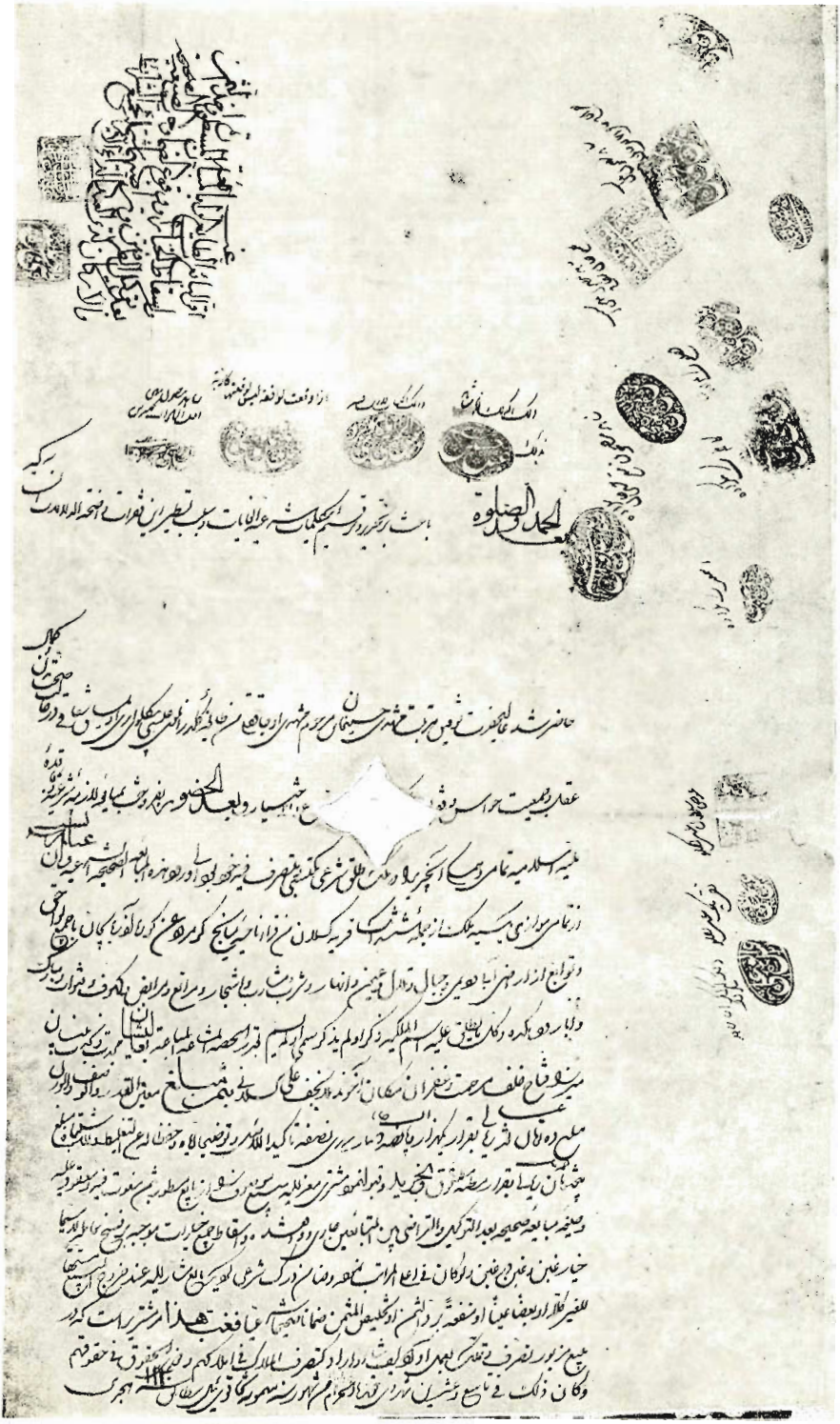

قراء وروستاها وعلی‌الخصوص‌درخانواده ملانجفعلی مطلقاً عفیفه وبا طهارت وعصمت بوده‌اند و اساساً وسیله وفکرانحراف وخیانت دربین زن ومرد فراهم وقابل‌تصورنبوده است معهذا و بجهت وجود شب‌کلاه‌کذائی مرحوم‌آخوند ملانجفعلی هیچ زنی هرگز جرئت نمی‌کرده‌که در دوران زناشوئی حتی خیال بدی بمغز خود راه بدهد چه قبلاً یقین داشته‌که در موقع بدنیا آوردن نوزاد اگر پسر باشد شب کلاه‌کذائی سرّ او را فاش خواهد ساخت .

درباره مرحوم‌آخوند ملامحمدنقابادی هم ازاین‌قبیل داستانها وکرامات زیادشهرت داشته‌که ازنقل‌آنها صرف نظرمیشود و «نقاباد» بکسر اول ده ، روستا ، دیه یا قریه‌ایست در شمال شرقی قریه کسلان بفاصله کمتر از دو کیلومتر هنوز هم وجود دارد وآباد و مسکون است .

یك داستان دیگرراجع به جد یا پدر پدرمرحوم آخوند ملانجفعلی کسلانی وجود داشته‌که ازثقات معمرین شنیده شده وآن درمورد مرحوم علیمحمد بیك است .

این شخص‌که درجوانی بسیار زورمند وپهلوانی بی‌رقیب بوده خیلی زیادعمرمی‌کند و ازصد وشاید صدوبیست سال می‌گذرد وازبس پیرمیشود از غایت پیری وطول عمر بینائی خودرا ازدست می‌دهد و اولاد وعروس‌ها ، دامادها و نوه‌های او ازپرستاری و مواظبت وی بتنگ می‌آیند ومرگ اورا آرزو می‌کنند و میرا بهرکاری‌که خطر داشته وادار می‌کنند تا شاید تلف شود وبمیرد وآنهاآسوده‌گردند .

از جمله روزهائی پیش می‌آیدکه‌گرگ خون‌آشام و آدم خواری در قریه‌کسلان و روستاهای اطراف پیداشده وهرشب‌کودك وحتی‌مردها و زنان بزرگ را میبرده ویامی‌کشته و شبی نمی‌گذشته‌که تلفاتی وارد نسازد وخود حیوان نیزهرگزروزها دیده نمیشده وبدست نمی‌آمده و آن ایام تابستان بوده و مردم بناچار بیرون از اطاقها و خانه‌ها در حیاط و پشت بام می خوابیده ولی از وحشت و هول و هراس جانور آدمخور آسایش و راحت نداشته‌اند .

روزی جوانهای خانواده مخصوصاً عروس ها و دخترها که از خدمت و پرستاری علیمحمدبیك پیرمرد نابینای یکصد وبیست ساله عاجز و خسته شده بودند با یکدیگرکنکاش می‌کنندکه اگررختخواب پیرمرد را درپشت بام و مسیرگذرگاه‌گرگ یا جانور مرموز آدم خوار پهن‌کنند شاید حیوان درنده بیاید و ابتدا پیرمرد را خفه کند وبکشد و آنها آسوده شوند ، وهمین نقشه را بموقع اجرا میگذارند و نیمه شبی فریاد پیرمرد بلندمیشود که «آهای بچه‌ها بیائید به بینید این‌گربه است یاتوله سگ ! صورت مرا بومی‌کشید گرفتم نگاه داشتم ! » مردها و زنها وجوانها همه بیدارمیشوند و با زحمت زیاد «پیه سوز» فراهم میسازند و باهسنگ چخماق» روشن می‌کنند و بربالین پیرمرد می‌آیند و می‌بینندکه‌گرگ درنده و هیولائی درزیر فشار پنجه نیرومند پیرمرد صدوبیست ساله خفه شده و مرده و مرد

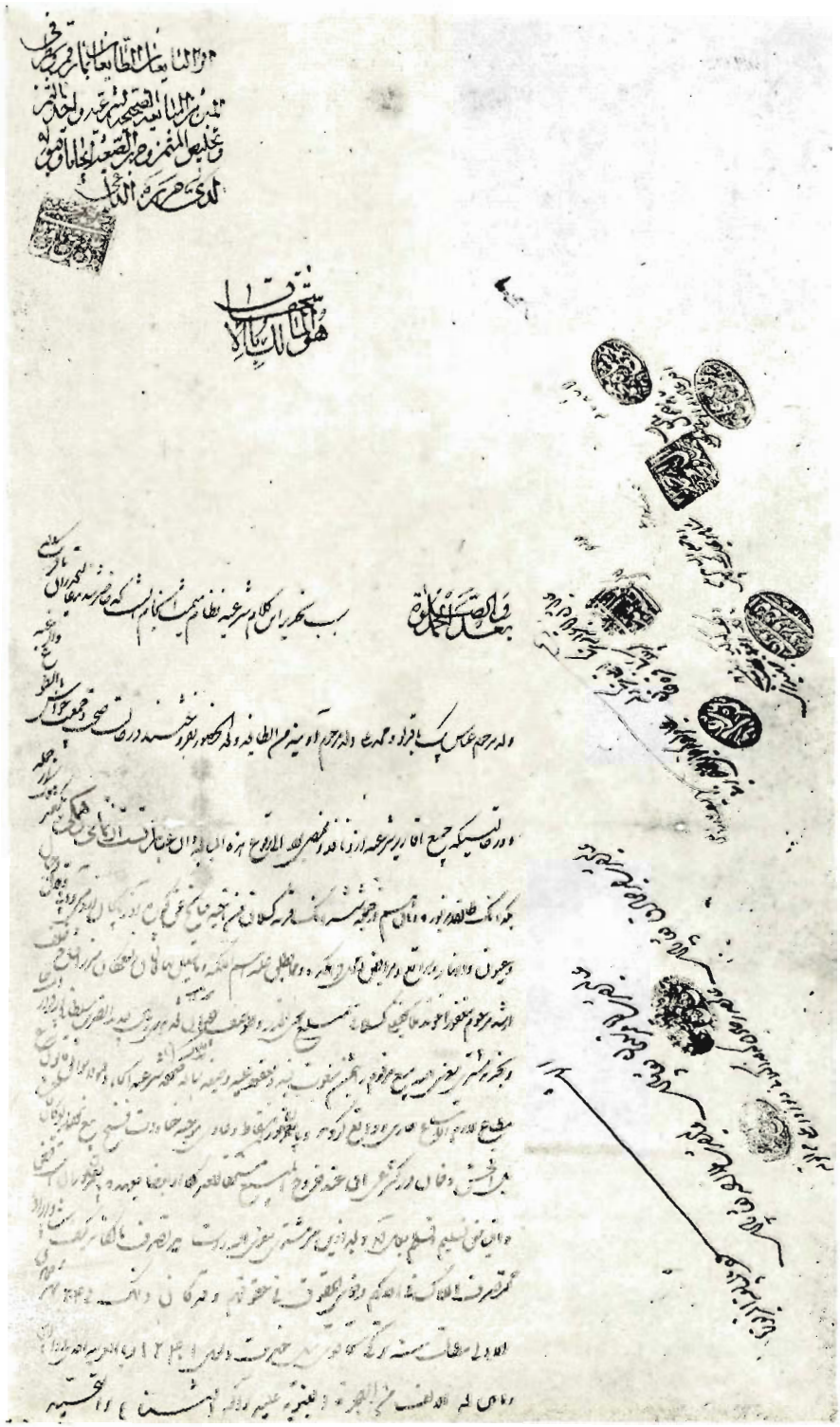

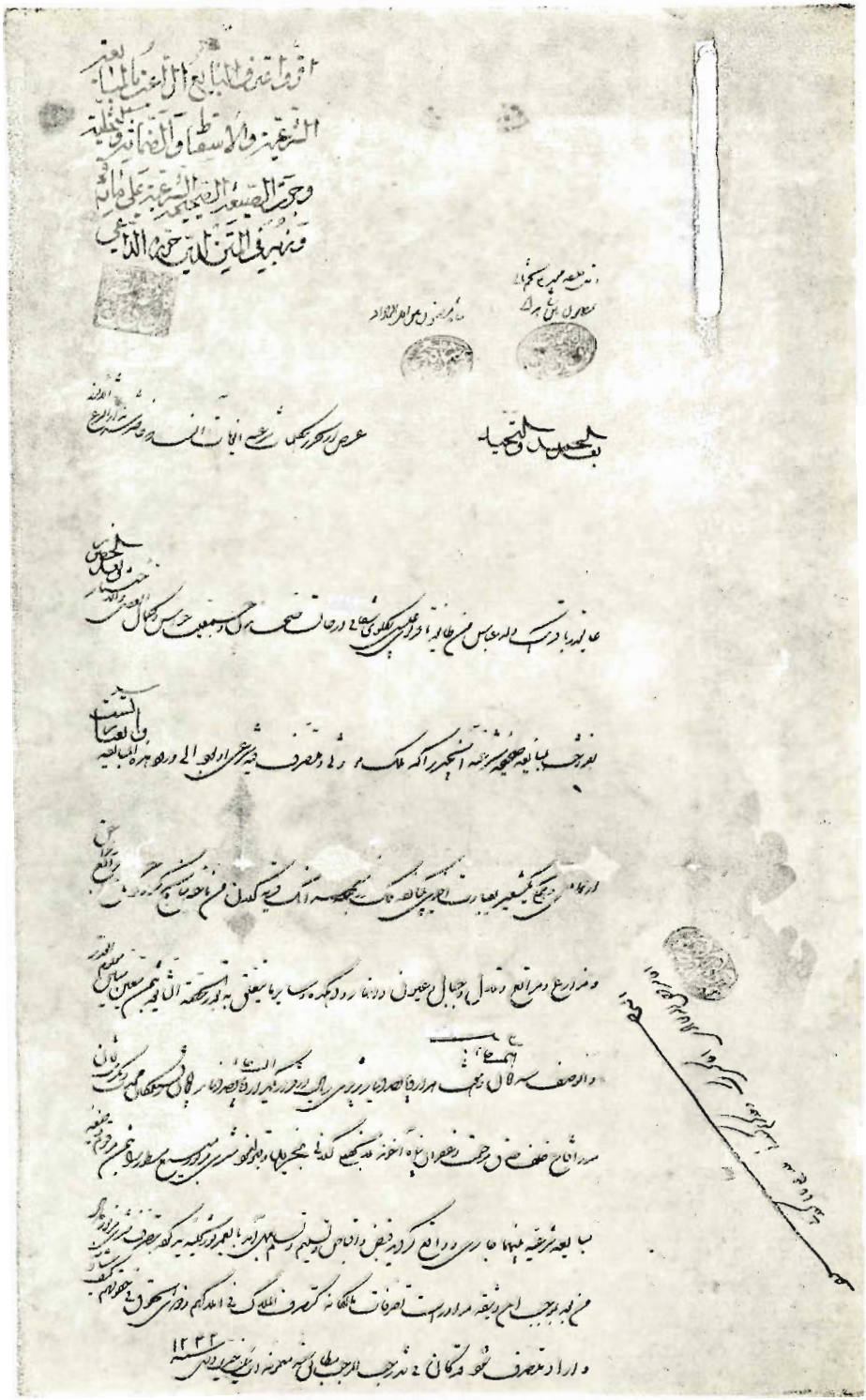

نابینا خیال می‌کند گربه یا توله سگ است !

روز دیگر درسپیده دم بامداد خبر میشوند که گرگی دیگر خودرا بآغل، زاغه یاطویله گوسفندان انداخته و مشغول کشتاراست ، این خبررا قبل‌ازهمه بعلی‌محمد بیك داده وبهمان منظوری که گفته شد ترتیبی فراهم می‌کنند تا ابتدا آن پیرمرد داخل زاغه یا آغل بشود بدین امید که شاید گرگ درندهٔ هنگام فرار از طویله براثر بیم جان پیرمرد را از جلو پای خود بردارد و اهل‌خانه راآسوده سازد ، و با این طرح نابینای سالخورده را تا نزدیکی‌های طویله آورده بحال خود می‌گذارند ومردصدوبیست ساله کور با چوب دستی بدرب زاغه یا طویله میرسد وآنرا باز می‌کند و بازفریادش بلند میشود که : «آهای بچه‌ها بیائید این‌چه حیوانی است سگ است یا شغال ! میخواست از لای پاهای من فرارکند ومن حس‌کردم و پاها را جفت نمودم و حیوان را نگاه داشته‌ام ! » می‌آیند و می بینند یك گرگ بزرگ و نتراشیده‌ایست که چند گوسفند را زخمی و نفله نموده و بواسطه بازشدن درب وسروصدا در صددفراربرآمده واتفاقاً درمیان پاهای پیرمرد گیر کرده و براثرفشار پاهای اواستخوانهایش شکسته ومرده است ! . . .

پدرنگارنده که حکایت این‌واقعه راازموثقین‌سینه بسینه شنیده بوده می‌گفت که معمولاً زانوها و رانهای انسان اینقدرها زور ندارد تابتواند حتی واقعاً گربهٔ را هم درنتیجه فشار آنها اسیروبیجان‌کند و باحیرت اظهارمیداشت که این پیرمرد نابینای صدوبیست ساله چقدر نیرومند و قوی‌البنیه بوده که توانسته است حیوان بزرگ ، نیرومند و چابکی را مثل یك گرگ درنده درآن وضعیت گرفتار و با فشار زانوها و رانهای خود نفله وبی‌جان‌سازد .

***

میرزا فتاح خان گرمرودی درقریه‌کسلان وازچنان نسل سالم ، نیرومند و با ایمان بوجودآمده وتاریخ تولداوبدرست معلوم ومتأسفانه فعلاً سندی دراین‌باره موجود نیست ولی از روی اسناد و مدارکی که در دست است زمان ولادت وی را بطور تقریب میتوان تعیین نمود .

مثلا فرمان مورخ شوال ۱۲۳۰ هجری قمری مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه‌که قدیمی ترین سند راجع بمیرزا فتاح خان وعبارات مقدمه‌آن چنین است :

« حکم والاشدآنکه بنابرعواطف خاطرخطیروالا درباره عالیشان رفیع مکان عزت و سعادت نشان ارادت و صداقت ارکان میرزا فتاح و ظهورقابلیت او در هذه‌السنه تنگوزئیل خیریت دلیل‌ومابعدها خدمت‌آوارجه نویسی محال‌سراب وگرمرود وایلات شقاقی‌رابعالیشان مشارالیه مفوض و موکول فرمودیم . . . . »

با توجه باینکه درآن زمان محال سراب وگرمرود از ولایات بسیارمهم ، آباد و پرجمعیت آذربایجان بوده و مخصوصاً **«ایلات شقاقی»** اهمیت مخصوص و بزرگی داشته

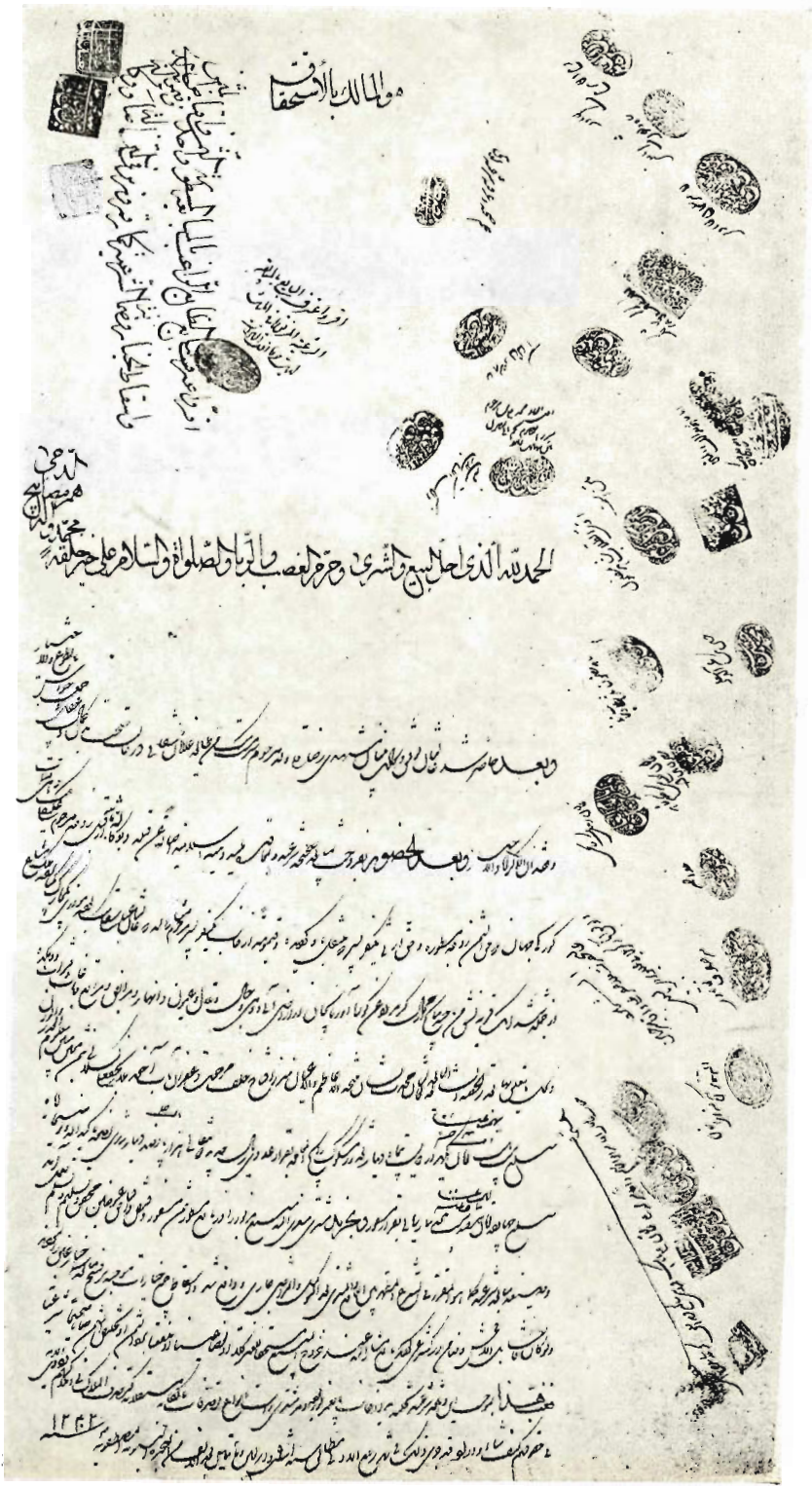

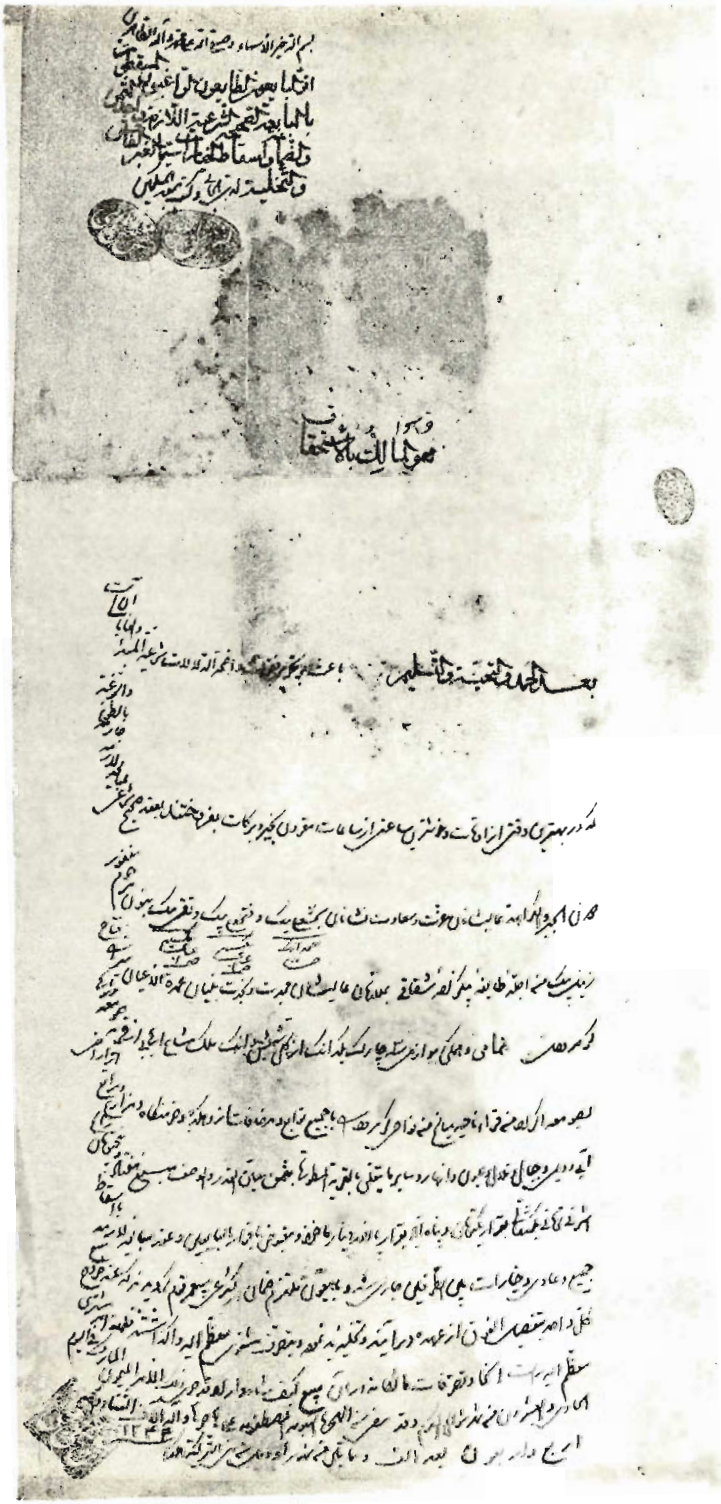

و طوایف و تیره‌های این ایلات درقسمت اعظم ولایات آذربایجان گسترده و توده‌های انبوه آن بیشتردرسراب و گرمرود و هشترود متراکم بوده و چندین فوج قشون بیرون میداده و سربازان شقاقی در تمام جنگها و محاربات از زبده دلیران و جان بازان ایران بشمار می‌آمده اند بآسانی واضح و روشن‌میشودکه «خدمت‌آوارجه نویسی محال سراب و گرمرود و ایلات شقاقی» را بیك جوان تازه‌کار بدون‌اینکه مراحلی‌ازخدمت را پیموده باشد وقبل‌از «ظهور قابلیت» بویژه درعرف و عادت‌آن دوره‌ها ارجاع نمی‌کرده‌اند و «خدمت آوارجه نویسی» ظاهراً درآنزمان مرادف ومعادل‌بوده است با «سررشته داری» ، «مستوفی‌گری» ، « وکالت » و«وزارت مالیه» سازمان اداری تا عصرمرحوم ناصرالدین شاه و «امانت مالیه» و «پیشکاری دارائی» بعداز مشروطیت و «ریاست دارائی» دورهٔ حاضر .

با این تفاوت‌که اکنون ادارات و سازمانهای دیگری مانندگمرك ، کشاورزی و شهرداری اختیارات رؤسای دارائی ولایات و شهرستانها و ایالات و استانها را محدود می‌کند وحال‌آنکه درآنزمان « آوارجه نویس » «سررشته دار» ، «مستوفی» ، «وزیر» و «وکیل» یك ولایتی درممیزی ، تعیین و اخذ مالیات وعوارض وتسعیرجنس قدرت نامحدود داشته است و وقتی بتفاوت عرف و عادت و اصطلاحات زمان‌کسی را «آوارجه نویس» ، «سررشته دار» ، «وکیل» ، «وزیر» و «مستوفی» یعنی پیشکار یا رئیس دارائی شهرستان یا استان می‌گفته‌اند در ذهن‌شنونده یك شخصیت محترم ومقتدر و یك مأمور عالیرتبه ورجلی مهم و صاحبمنصبی بزرگ مجسم میشده است .

بنابراین استدلال ساده وقتی درسال ۱۲۳۰ قمری نایب‌السلطنه مرحوم‌که بدقت و اصابت نظرو حس‌تشخیص خادم ازخائش متصف بوده خدمت آوارجه نویسی محال سراب و گرمرود و ایلات شقاقی را بمیرزا فتاح ارجاع و محول‌کرده جای تردید نیست وقتی‌بوده که پیش‌ازآن‌تاریخ نامبرده سالها بدولت خدمت‌کرده ومدارج‌کار وسلسله مراتب باصطلاح امروز اداری را تا رسیدن بمقام نسبتاً مهمی مانندآوارجه نویسی محال سراب و گرمرود و وایلات شقاقی طی نموده بوده است .

و اگرفرض‌کنیم‌که آغاز ورود میرزا فتاح خان بخدمت دولتی حداقل درسن بیست‌ـ سالگی بوده چه بنا بحکایات موثق وعرف و عادت زمان جزء درمورد ولیعهد وشاهزادهای درجه اول‌معمولاافرادعادی رادرسنین‌کمتراز بیست سال بخدمت رسمی دولت نمی‌پذیرفته‌اند و یاکمترقبول می‌کردند و نداشتن ریش و سبیل پرپشت و اندام و صدای‌کاملا مردانه خود نوعی عیب محسوب میشده و برای ولیعهد و شاهزاده‌های درجه اول خردسال هم تا رسیدن بسن رشدکامل و بلوغ عقلی تمام بعرف‌آنزمانها وزیروپیشکار و در حقیقت لله و معلم تعیین می‌کردند .

پس چنانکه فرض‌کردیم هرگاه میرزا فتاح خان درسن بیست و بیست و یك سالگی

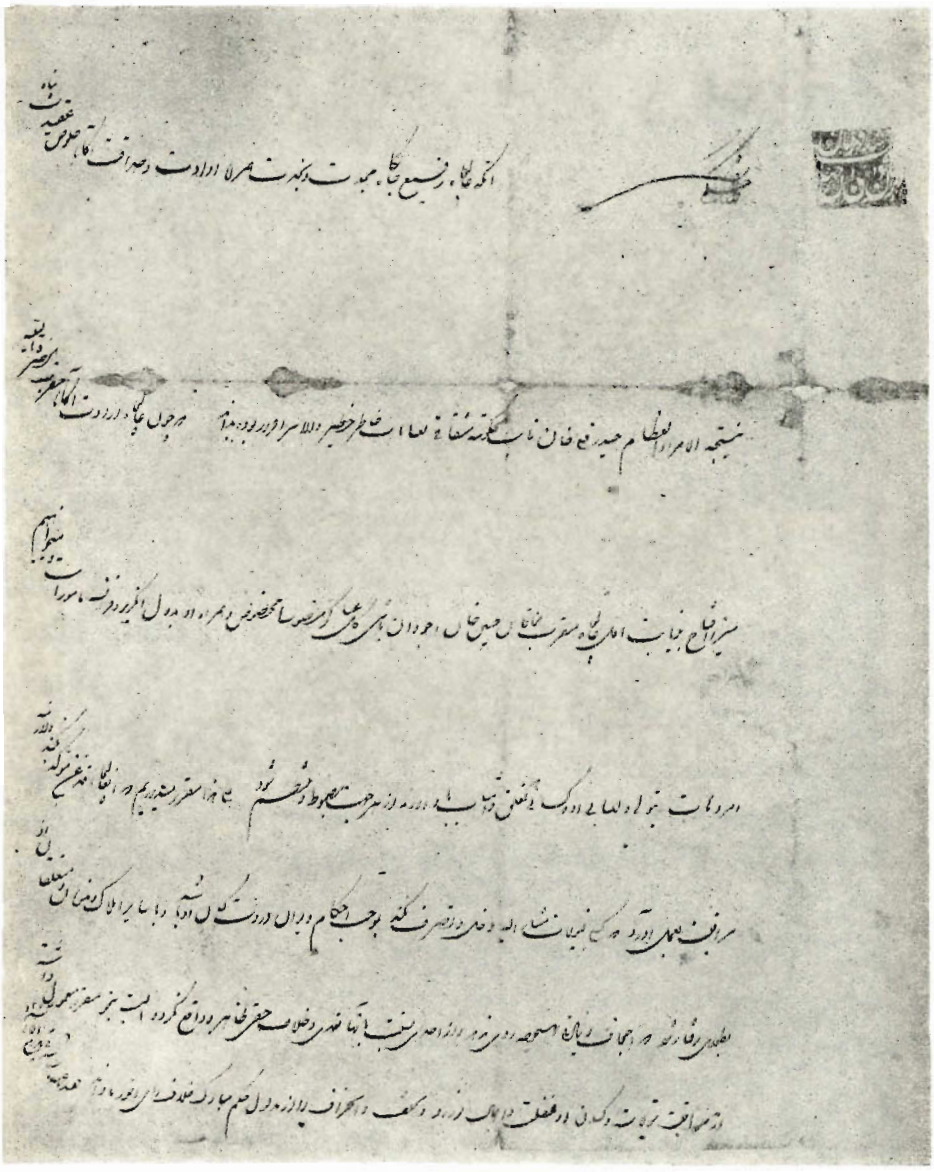

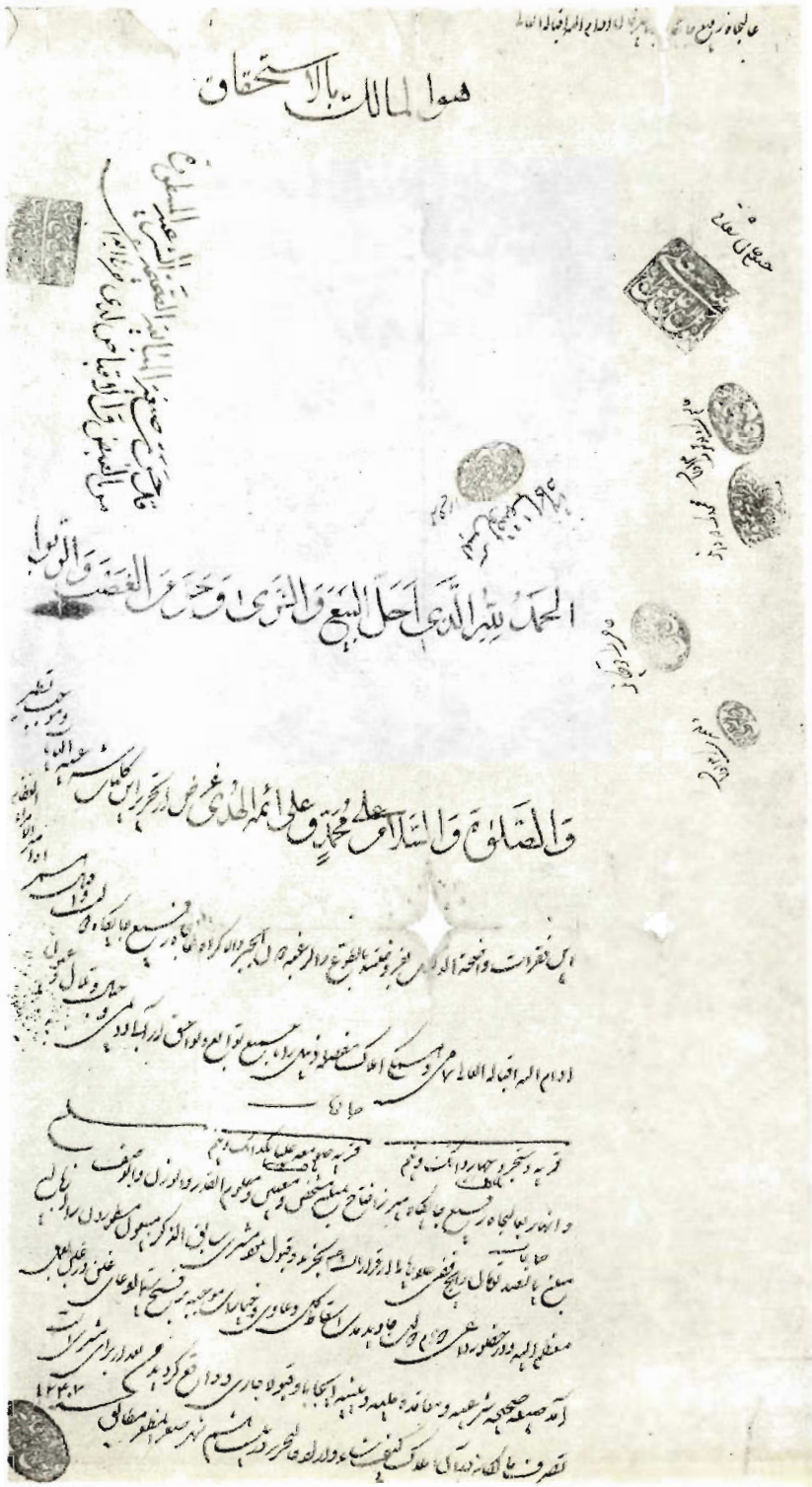

هوالمالک بالاستحقاق

الحمد لله الذی احل البیع والشری وحرم الغصب والربوا

والصلوة والسلام علی محمد وعلی ائمة الهدی

وارد خدمت دولت شده میبایستی عقلاً درحدود ده دوازده سال درمدارج پائین اداری‌مانند منشی ومحاسب ساده‌کارکرده تاتوانسته باشد توجه شخص دقیق و صاحب نظری مثل‌مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه را بخود و طرزخدمت و شایستگی خود جلب نموده و بمقام نسبتهٔ مهم آوارجه‌نویسی یعنی وزیری یا پیشکاری دارائی سراب وگرمرود و ایلات شقاقی نایل بشود .

بویژه‌آنکه درمورد میرزا فتاح خان شغل پدروموضوع وراثت‌که درآن ازمنه شغل‌و مقام پدر بارث بفرزند میرسیده درمیان نبوده چه پدرمیرزا فتاح خان روحانی وآخوند و ملا بوده و نه صاحبمنصب و مستخدم دولت و هر مقامی که نـامبرده بدست آورده در نتیجه ابراز لیاقت واتکای به برازندگی شخص خودش بوده و نه نفوذ و وراثت خانواده‌اش .

پس باحتمال‌نزدیك بیقین درتاریخ صدورفرمان مورخ ۱۲۳۰ قمری، میرزافتاح خان بیش‌ازسی‌سال سن و قریب بده سال سابقه خدمت دولتی داشته‌است .

ازطرفی هم‌کتابی دردست است‌که با خط خوش وپخته یك مرد باسواد ومسلط بزبان عربی از روی خلاصة الحساب معروف شیخ بهائی رونویس شده وجدولها و توضیحاتی‌هم در حاشیه‌های اوراق‌آن دیده میشود در برگ‌آخر این‌کتاب با خط مرحوم میرزا علی‌خـان گرمرودی پسرمیرزا فتاح خان عبارات زیرمشاهده میشود :

« تمت‌الرساله الشریفه خلاصة الحساب فی‌خمسة عشر شهر ذی‌القعده‌الحـرام مطابق ۱۲۳۶ علی‌یدالعبد الاثم عبدالفتاح‌گرمرودی» و در ذیل‌آن مهر مرحوم میرزا علی‌خـان باسجع « صراط علی حق نمسکه» نیزدده شده است و ازاینقرارثابت و مسلم بنظرمیرسدکه تمامی متن‌کتاب خلاصه‌الحساب وهمه و یا بسیاری از حواشی‌آن خط شخص مرحوم میرزا فتاح خان است وچون خط این‌کتاب نستعلیق‌خوب وبعضی ازحواشی نسخ زیبا ورویهمرفته همه پخته ومحکم و توضیحات حاشیه‌ها ازحیث مطلب عمل یك‌آدم کارکرده و درس خوانده و مطلع و ورزیده را نشان می‌دهد واضح میشودکه نوشتن چنین‌کتاب بـا آن خط خوب و محکم و توضیحات جالب درحاشیه‌ها از ناحیه جوان‌کم سن وسال با عنایت بـاینکه درآن عصر و زمانه وسائل تحصیل مانند امروز بلکه چون زمان ناصرالدین شاه هم فراهم نبوده) بسیار بعید مینماید و از اینروی باید تسلیم باین امر شدکه کاتب و نویسنده این نسخه از کتاب خلاصة الحساب با وصف بیان شده مردی بوده‌که بیش ازسی‌سال‌داشته است .

پس طبق این دلایل وقرائن دیگرو حکایاتی‌که شنیده شده تاریخ تولد مرحوم میرزا فتاح خان قبل‌از سال ۱۲۰۰ هجری قمری و یا لااقل در همان حدود سال ۱۲۰۰ قـرار می‌گیرد و چنانکه خواهیم‌گفت درزمان فوت بیش‌از شصت سال داشته است .

***

میرزا فتاح خان مقدمات علوم راطبق عرف زمان ازپدر فاضل و دانشمندخودآخوند





صورت فرمان سلاطین صفویه

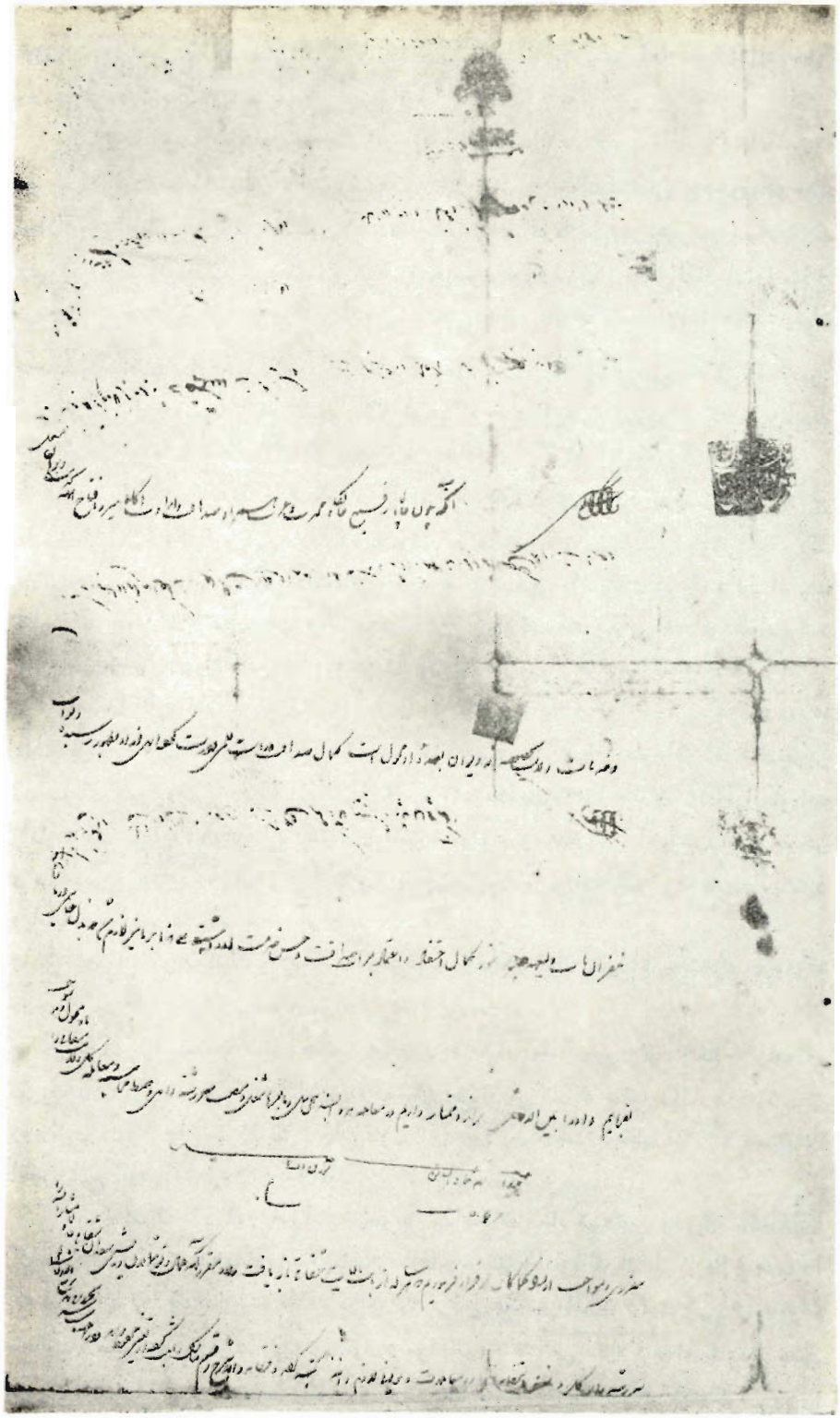

فرمان قهرمان میرزا والی ایالت آذربایجان

ملانجفعلی درقریه کسلان می آموزد .

منظوراز مقدمات علوم هم چنانکه خود این بیمقدار در حدود سال ۱۳۳۰ قمری تقریباً پنجاه وهفت سال پیش درهمین قریه کسلان ومکتب ملایوسف کسلانی دیدم وبهمان سیاق زمان آخوند ملانجفعلی باقی بود عبارت میشد از تدریس الفبای فارسی وعربی بوضع بسیار مشکل ودیر فهم وحفظ گلستان سعدی بدون معنی کردن ومختصری نحو وصرف ازجامع المقدمات وانموزج و صمدیه که فهمش برای نوآموزان ترکی زبان بی اندازه دشوار مینمود ومشق خط که بسیار سخت می گرفتند و ازعجایب آنکه می گفتند گلستان سعدی را باید درشش سالگی ازبَر نمود یعنی حفظ کرد و معنی آنرا درشصت سالگی فهمید که خود این طرز تدریس ومکتب ملایوسف داستان جدائی دارد و باید دریادداشتها ویا رساله های دیگر از آن سخن گفت .

میرزا فتاح خان مقدمات علوم را با این طریقه و اسلوب درقریه کسلان نزد پدرش ملانجفعلی آموخته تنها با این تفاوت که ملایوسف مردی عامی و بیسواد بتمام معنی بوده واز علائم ملائی فقط عمامه بزرگی داشته ولی مرحوم ملانجفعلی دانشمندی کم مانند ولی اسلوب تعلیم و طریقه و طرز تدریس بهرحال یکنواخت ، کسل کننده و بسیار سخت و دشوار بود و عمری ازجوانها ونوباوگان تلف میشد بدون اینکه چیزی یادگرفته باشند .

میرزا فتاح خان پس از چندسال درس خواندن نزد پدرش چون شوقی ، عشقی وشوری داشته برای اکمال تحصیلات از قریه کسلان بتبریزمیرود و ازقرار معلوم آن زمان درتبریز مدرسه های مجهزوعلماء و مدرسین خوبی وجود داشته که میرزا فتاح خان نزد آنها معلومات کامل بدست می آورد و درغالب رشته های علمی معمول عصرمخصوصاً ریاضیات ونجوم متبحر و صاحب نظرمیشود وچون از همهٔ مباحث بفصل نجوم و ریاضی مسایلتر بوده درمحاسبات و ریاضیات معروف و زبانزد می گردد .

رونویس کردن کتاب خلاصة الحساب شیخ بهائی و اظهار نظرهای مختصرو مفیدی که درحاشیه اوراق آن کرده نشانه ونمونه این تمایل اوست .

پس از پایان تحصیلات و اخذتصدیق نامه و درجه اجتهاد درتبریز نزد پدروخانواده اش بقریه کسلان مراجعت می کندوآخوند ملانجفعلی اصرار می کندکه عمامه بگذارد ودرکسوت روحانیت درآید ولی میرزا فتاح خان قبول نکرده و بعدازچندی بقصبه میانه که تاسالهای اخیرمیانج گفته میشد میرود و داوطلب خدمت دولت میشود .

چون درآن دوره آدم باسواد ومخصوصاً حساب دان بسیارکم ونادربوده نایب الحکومه گرمرود که درمیانه سکونت داشته بمحض مشاهده عریضه ومعلومات او میرزا فتاح خان را که درآنوقت فقط فتاح نامیده میشده برای ثبت وضبط حساب مالیات ولایت گرمرود بعنوان محاسب و منشی ساده ومبتدی بدون حقوق و مواجب بخدمت می پذیرد و دراندك مدتی حسن خدمت ، لیاقت ذاتی و مخصوصاً امانت و درستی فتاح نظرعنایت نایب الحکومه گرمرود را

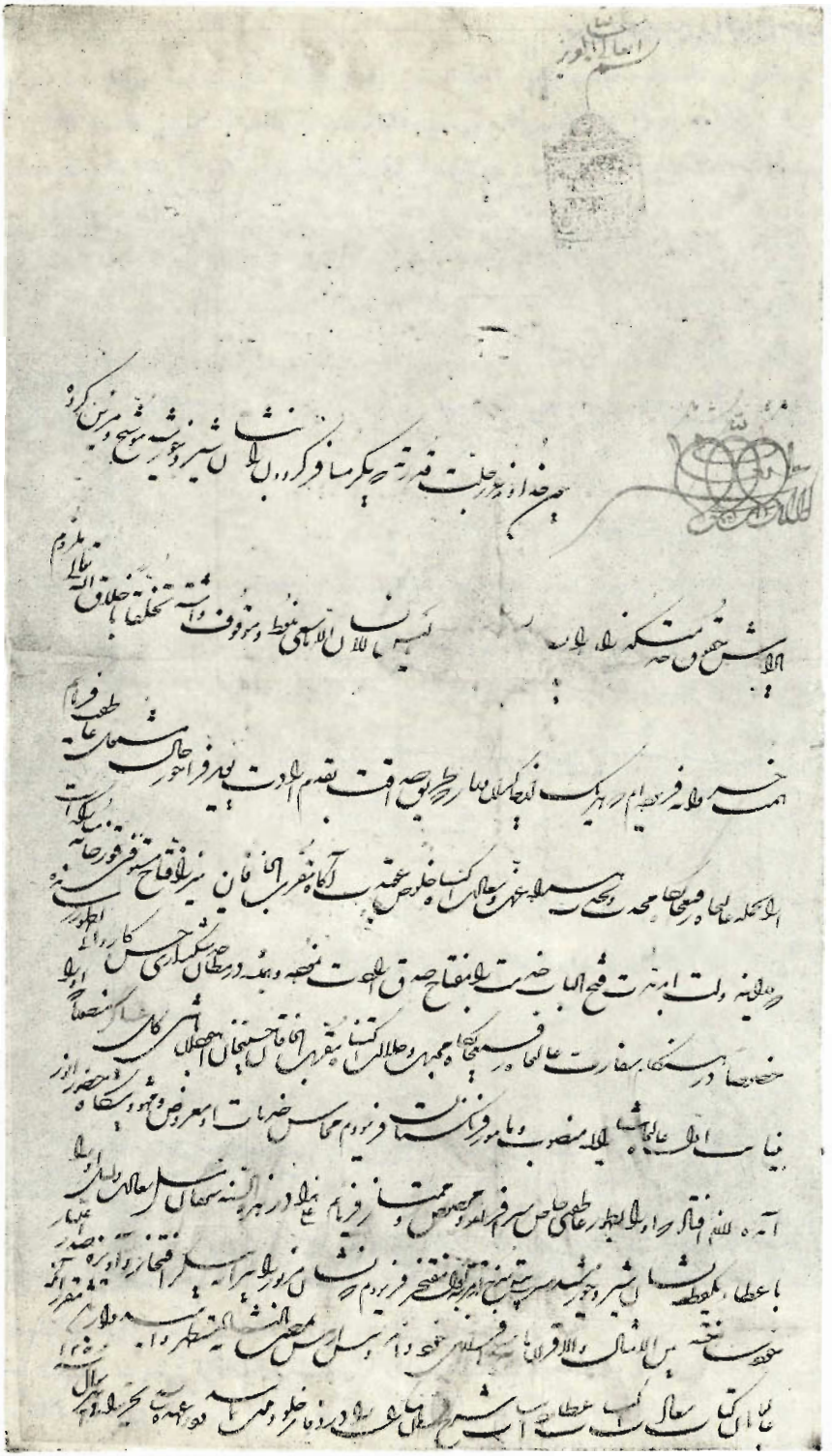

فرمان مرحوم محمدشاه قاجار

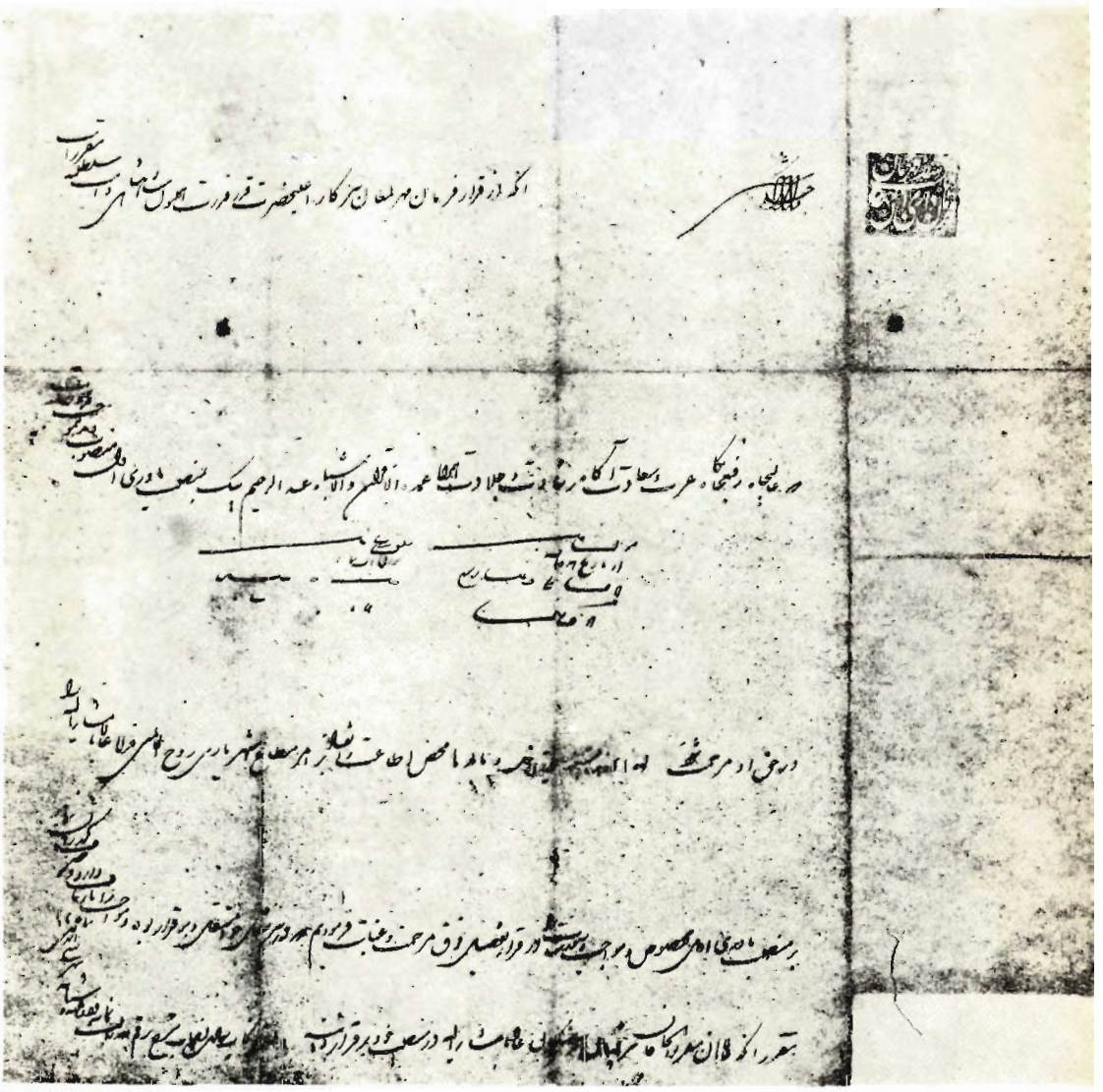

فرمان قهرمان‌میرزا والی ایالت آذربایجان

که نامش برما معلوم نیست بخود معطوف میسازد و هنگام عزیمت بـه تبریز بـرای تفریغ حساب مالیات او را هم بهمـراه میبرد و اولیای امـور وقت در تبریز طـرز کار ، درجه معلومات واستعداد فتاح رادیده و می‌پسندند واورا ازنایب‌الحکومه گرفته بخدمت محاسبات و مستوفی گری درمرکزایالت می گمارند و ویرا بخطاب **میرزائی** مفتخرمی کنند .

این ایام مصادف با اوقاتی بوده‌که مرحوم حاج میرزا مسعودگرمرودی پسرمرحوم میرزاعبدالرحیم اِشلَقی از خاندان شیخ الاسلام انصاری هم دردستگاه حکومت تبریزخدمت می‌کرده ودرعین حال نزدکشیش‌هـای هئیت مذهبی یسوعیین تبریز زبان فرانسه می‌آموخته و چون میرزا عبدالرحیم اشلقی خود شخصی فاضل وخوش نویس بوده و بـا مرحوم‌آخوند ملانجفعلی کسلانی پدرمیرزا فتاح خان دوستی ورفاقت و علاوه برآن خویشاوندی نسبی و سببی داشته ودختریا دخترانی ازخانواده شیخ‌الاسلام درقریه کسلان عروس‌آخوند ملانجفعلی وبالعکس دراشلق عروس‌هائی ازخاندان ملانجفعلی وجود داشته است .

قریه اِشلَق‌که هم اکنون پنج مسجد و پنج حمام ویك‌آسیاب موتوری و دو قهوه‌خانه بزرگ وبازاری مشتمل برنزدیك برپنجاه دکان ویك درمان‌گاه وپاسگاه مستقل‌ژاندارمری دارد و دومسجدآن بسیاربزرگ است و جمعیت‌آن شاید ازشش هزارنفـر متجاوز باشد در حقیقت قصبه بزرگ و بسیارخوش‌آب و هوائی است با باغهای فـراوان و میوه‌های عالی و گلابی‌آن درخوبی شهرت دارد ودر زمان مرحوم شیخ الاسلام بزرگ و مقارن ایام حیات مرحوم میرزاعبدالرحیم وآخوند ملانجفعلی بواسطه توجه و احترام سلاطین وقت بخاندان شیخ الاسلام ومرجعیتی‌که این خانواده محترم داشته وموقوفات مهمی‌که در اداره واختیار آنها قرارمی‌گرفته بمراتب ازامروزآبادترو پرجمعیت‌تر بوده است .

قریه اِشلَق‌که درعصرمحمد شاه و ناصرالدین شاه سه وزیرامورخارجه معروف ازآن برخاسته ویا درحقیقت سازمان و تشکیلات وزارت خارجه ایران بسبك منظم جدید درآغاز ساخته وپرداخته فکرصائب ودست چیره مردان قریه اشلق ازخانواده شیخ الاسلام انصاری و این سالها قبل‌ازصدارت مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیربوده است .

اهالی قریه یا قصبه اشلق از صدهـا سال پیش براثر برکت وجود خـاندان فضل و کرمی مثل خانواده شیخ الاسلام انصاری ومولانا حمداله همه اهل‌علم وبا سواد وصاحب خط و ربط و ذوق وسلیقه بوده‌اند .

این قریه یاقصبه یعنی‌قصبه اِشلَق (به‌کسر اول و سکون دوم وفتح سوم وسکون‌چهارم) با قرقه‌کسلان تقریباً هم مرز و بقول محلی‌ها «هم‌کوشن» است و بفاصله دویا سه‌کیلومتردر جنوب قرارگرفته و درمیانه فقط باغهای قریه «شیوه یار» است‌که آنهم در زمـان آخوند ملانجفعلی وآقامیرزا عبدالرحیم نیمی‌ازآن‌این و نیمی ازآن آن بوده وبعدها مالك دیگر از خوانین لیقوان و مولوی‌ها پیداکرده است .

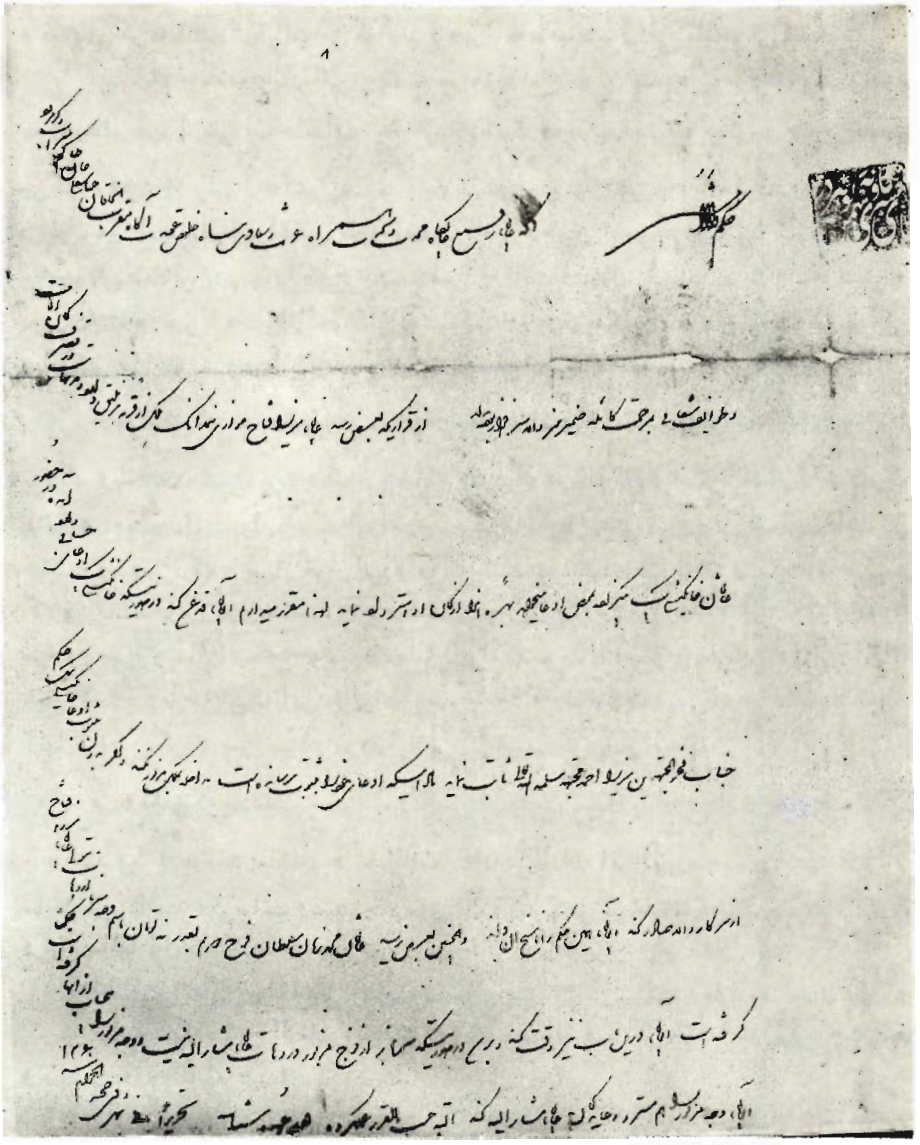

فرمان بهمن‌میرزا والی ایالت آذربایجان

بدین ترتیب مردم اشلق وکسلان همه درعمل خانه یکی بوده و دائماً بـا هم رفت و آمد و روابط روزمره وقرابت نسبی وسببی داشته و از این خانه بدان خـانه چند صد قدم بلندی ومزارع ازسایه درختان حرکت می‌کرده‌اند .

با این توضیحات وقتی میرزا فتاح با نایب‌الحکومه‌گرمرود به تبریزمیرسد واولیای امور با مشاهده لیاقت واستعداد و اطلاعات وباصطلاح آنزمان **خط و ربط** وی مخصوصاً درامور مالیات و محاسبه‌کارهای گرمرود اورا ازدست نایب‌الحکومه‌آن ولایت می گیرند و در اداره حکومتی ایالت قسمت باصطلاح امروز محاسبات بخدمت می گمارندوعمل‌رسیدگی بامور مالیات‌گرمرود را باو می‌سپارند میرزا مسعودکه اندك زمانی قبل‌از فتاح در تبریز مقیم و دردستگاه ایالتی اوهم قسمت استیفاء و محاسبات مشغول‌کار و تا حدی مسلط بـامور وآشنا بوضع تبریز ومستوفی ومترجم زبردستی بوده و بدو زبان فرانسه و روسی آشنائی و تسلط داشته جای شبهه نیست‌که با میرزا فتاح چون دوبرادر واهل‌یك خانه و یك خانواده می‌جوشد و حاجی میرزا مسعود ومیرزا فتاح درتبریز هم منزل و درکارهای یکدیگر یار و یاور میشوند و بتشویق و راهنمائی میرزا مسعود میرزا فتاح نیزنزدکشیش‌ها یا هیئت های یسوعی زبان فرانسه را میآموزد .

این دوستی و رفاقت یا برادری و اخوت واقعی که از همسایگی ، خـویشاوندی و تجانس فکری و همکاری و الفت خانوادگی ریشه داشته در بین حاج‌میرزا مسعود ومیرزا فتاح‌خان تا پایان عمر دوام یافته و تا روزی‌هم که میرزا فتاح‌خان درسال ۱۲۵۴ هجری قمری بامردولت و پادشاه وقت مرحوم محمدشاه قاجار باسمت نیابت اول و معاونت‌مرحوم حسین‌خان‌آجودان باشی ناگزیر ازمسافرت‌باروپا و از حاج میرزا مسعود جدامیشود این دو دوست و خویشاوند صمیمی تر ازبرادر غالب اوقات با یکدیگر بوده‌اند .

کار دوستی، یکرنگی، صمیمیت بین میرزافتاح‌خان و حاج میرزا مسعودبجائی‌رسیده بودکه هنگامی‌که حاج‌میرزا مسعود بوزارت امور دول‌خارجه منصوب شده به‌تهران‌می‌آید و میرزافتاح‌خان درآذربایجان میماند میرزا فتاح خان میرزاعلی پسر خود و میرزا سعید پسرمرحوم میرزا سلیمان اشلقی‌راکه پسرخاله یکدیگر وهم‌سن و سال و ازآغازطفولیت و کودکی باهم بزرگ‌شده وهم‌بازی ومقداری مقدمات علوم و درس ومشق‌را درکسلان‌و اشلق فراگرفته بوده‌اند به تهران بخانه مرحوم‌حاج میرزا مسعود وزیر امورخارجه میفرستد تا تحت نظر و مراقبت وزیرخارجه باکمال تحصیلات خود مشغول شوند و حاج میرزا مسعود در بین اندرونی و بیرونی اطاقی باین دو نفر جوان تخصیص میدهد و هردو را به بهترین علماء و مدرسین‌وقت تهران می‌سپارد ومعلم و مشاق سرخانه می‌آورد و خود درکارتحصیل و پیشرفت دروس آنها شخصاً نظارت می‌کند .

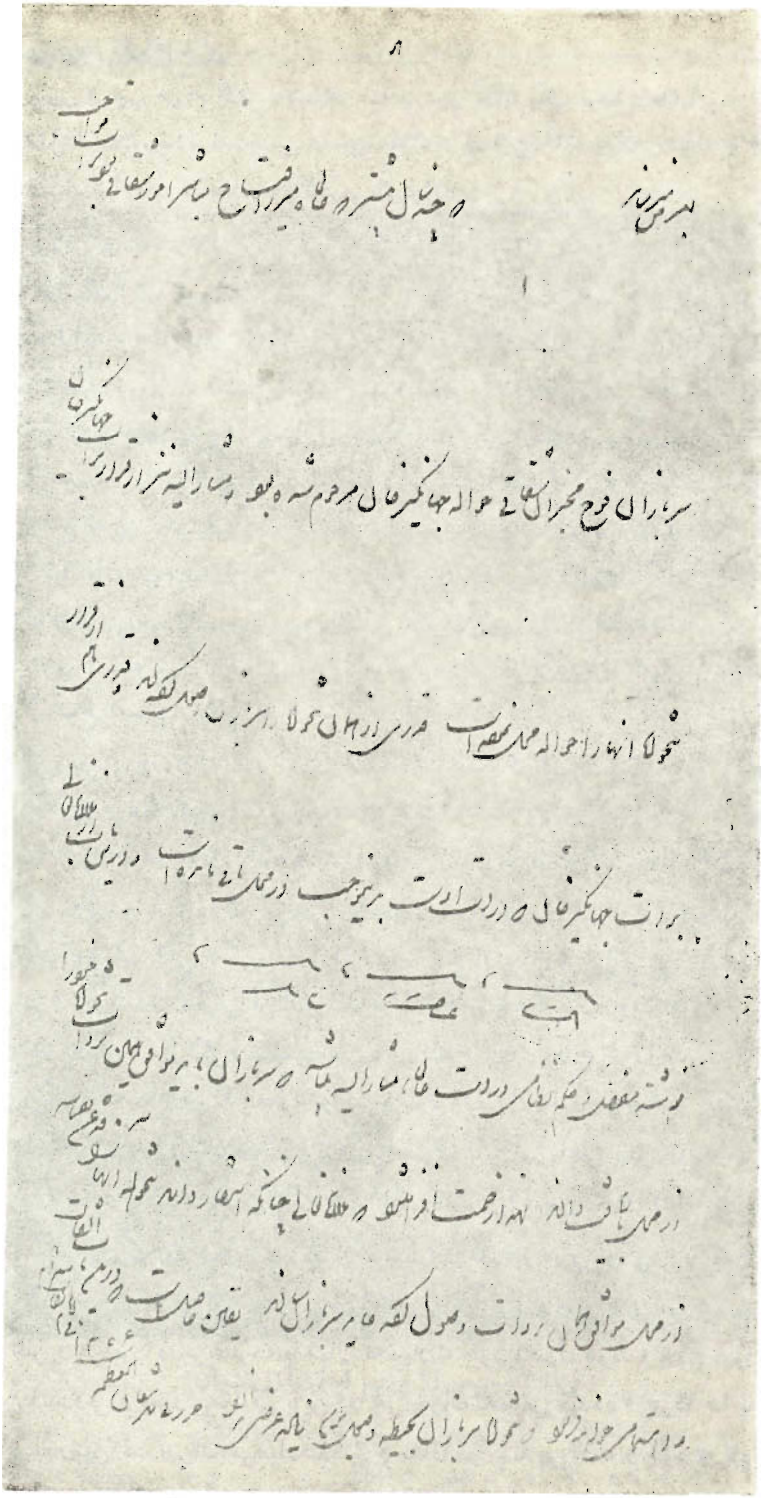

این گزارش رسمی درست معلوم نشده از کی است مهر و سجع مهر آن درپشت ورقه است.

میرزا سعید و میرزا علی دریك اطاق‌خانه حاجی میرزامسعود درتهران باهم‌زندگی و تحصیل مینمایند و دیری‌نمی‌گذرد که بر اثر استعداد، قریحه و لیاقت ذاتی هردودرعلوم معمول آنزمان‌بدرجه اجتهادمیرسند و تصدیق‌می‌گیرند و هردو خوش‌نویسی درجه‌اول‌میشوند که‌مخصوصاً درآن‌زمان زیاد اهمیت داشته است .

میرزا سعید بیشتر در ریاضیات، نجوم وسیاسیات و میرزاعلی دررشته طب، طبیعیات و فلسفه وآلهیات از نوادر روزگارمی‌گردند چنانکه ازتألیفات و آثارآنها که بموقع‌خود گفته‌خواهدشد پیداست .

ایامی که‌میرزا سعیدو میرزاعلی بخواهش میرزا فتاح‌خان درخانهٔ حاجی‌میرزامسعود وزیرخارجه درتهران مشغول تکمیل تحصیلات‌خود بوده‌اند شخصی بدرب[1] خانه وزیرخارجه میآید و خواهش ملاقات حاج میرزا مسعودرا می‌کند و نوکرها مدتی اورا معطل می‌کنند تا وزیر از اندرونی‌خارج می‌شود .

میرزاعلی و میرزا سعید شاهد عینی بوده‌اندکه‌آن شخص بحاج میرزا مسعود تعظیم و کرنش‌می‌کند، حاج میرزا مسعود بعد ازملاقات آن‌شخص دستور می‌دهدکه بآن‌مرد اطاقی دورتر ازاطاق میرزا سعید و میرزاعلی مخصوص دارند وناهار و شام و صبحانه اورا بدهند و باوی باحترام رفتارکنند و هر روز هم‌کمی پول نقد برای مصارف متفرقه در اختیارش بگذارند .

چنانکه میرزا سعید و میرزا علی بارها حکایت می‌کرده‌اند این‌شخص صبحها خیلی‌زود از خواب بیدارشده و پس از ادای فریضه نماز وصرف صبحانه ، بقول‌پدرم ساکت واخمو و عبوس از خانه بیرون میرفته، خیلی کم‌حرف میزده و با احدی ازنوکرها همکلام نمیشده ، گاهی حاجی میرزا مسعودهنگام‌خروج از اندرونی درتالارپذیرائی ویرا بحضور میخواسته وبا وی مدتی‌صحبت میداشته وکاری ارجاع میکرده وبعضی وقتهاهم خودآن شخص نزدمیرزا علی و میرزا سعیدآمده ، گفتگوئی مینموده ودر کار درس و مشق آنهامانند خریدکتاب و کاغذ وقلم راهنمائی‌هائی میکرده است.

بدین‌ترتیب چندماه پائیز و زمستانی درخانه حاج‌میرزامسعود وزیرسر کرده و اوائل بهار با توصیه و سفارشنامه کتبی وزیر خارجه بتبریز رفته و در دستگاه مرحوم میرزا ابوالقاسم‌قائم مقام و محمدخان امیرنظام زنگنه‌که درست معلوم‌نیست بعداز سفرخسرومیرزا بروسیه بچه جهاتی از آنجا رانده یا بیرون شده بود مجدداً مشغول خدمت می‌گردد .

این‌شخص همان میرزاتقی فراهانی پسرمشهدی قربان آشپزقائم مقام ومیرزا تقی‌خان امیرکبیر صدراعظم بااقتدارومعروف آغازسلطنت‌ناصرالدین‌شاه والبته‌شخصی بغایت حق‌شناس ودر عین حال‌کینه‌توز بوده است چنانکه در محل خود اشاره خواهدشد .

چه بمحض اینکه پس‌ازرحلت محمدشاه‌قاجار میرزاتقی‌خان فراهانی در رکاب‌پادشاه جوان ناصرالدین‌شاه ، باآن جلال و اقتدار به تهران‌میرسد و بصدارت عظمی وخطاب‌خانی

۱ـ بسیاری از فضلاء عقیده دارندکه«درب» با«ب» غلط وصحیح‌آن«در» است وبیمقدار هم از این نظریه بی‌اطلاع نیست ولی چون منظور نویسنده فهمانیدن مطلب‌وآسانی است غلط مشهور را بکار برده‌است.

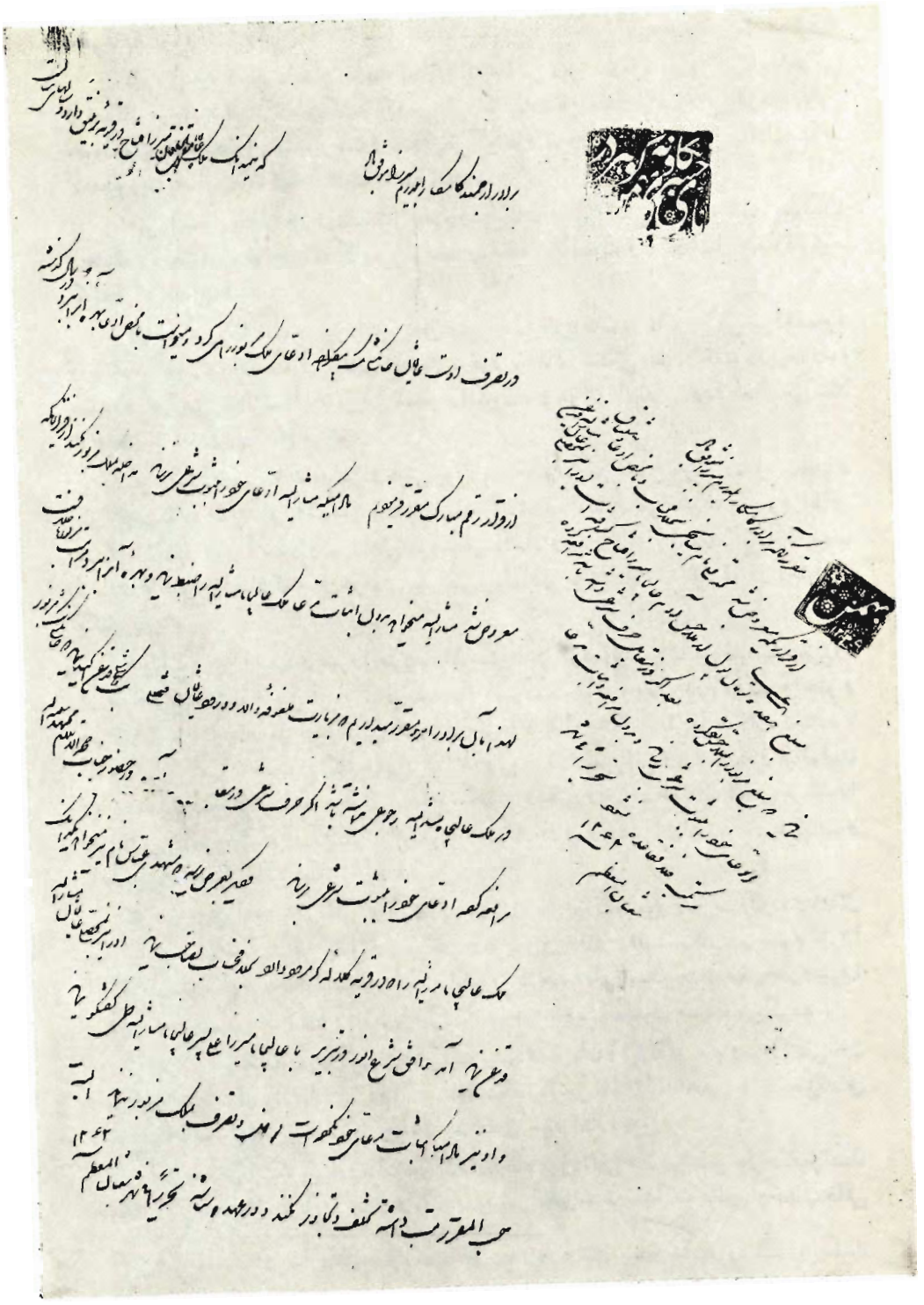

فرمان بهمن‌میرزوالی ایالت آذربایجان

ولقب اتابك اعظم و عنوان امیرکبیر مفتخر می‌گردد نخستین اقدامی‌که معمول‌میداردابقای حاج میرزا مسعودگرمرودی در رأس وزارت خارجه و افزودن باختیارات و احترام او بوده است .

آنهائی‌که مختصری از جریانات تاریخ ایران درآندوره آگاهی‌دارند قطعاً میدانند میرزاابولحسن‌خان‌شیرازی معروف به‌ایلچی بعد از معتمدالدوله اصفهانی همواره وزیرامور خارجه دولت فتحعلی‌شاه و بعلت انتساب بسیاست انگلستان و شهرت مـزدوری و جاسوسی انگلیسها نزد رجال و شاهـزاده‌های وطن‌پرست مردود و منفور وبهمین‌جهت بودکـه میرزا ابوالحسن‌خان پس از رحلت فتحعلی‌شاه واستقرار محمدشاه‌مرحوم در تخت سلطنت ازترس جان و اینکه واقعاً بیم‌داشت از طرف شاه و مخصوصاً میرزا ابوالقاسم قائـم مقام مجازات خیانت‌هاو جاسوسی‌های خودرا به‌بیند قبل از ورود موکب‌شاه تازه بمرکز سلطنت ازوزارت خارجه‌کناره‌گرفت و درآستانه حضرت عبدالعظیم‌بست‌نشست .مرحوم‌میرزا ابوالقاسم‌قائم‌مقام در جریان جنگهای ایران و روس و مجلس مصالحه ترکمن‌چای خیانتهاو کثافت کاریهای میرزا ابوالحسن‌خان‌شیرازی‌راعلانیه و بچشم‌خود دیده ونیك فهمیده بودآن‌مرد چقدرپست، دون همت و خیانت‌کار است.

ازاینروی باخویشتن عهدبسته بودکه‌دراولین فرصت خاك‌ایران راازلوث وجودپلید او پاك‌نماید .

بهانه ویادلیل قانونی وشرعی محکمی‌هم پس‌ازوفات فتحعلی‌شاه خودمیرزاابوالحسن‌خان بدست‌خودفراهم‌کردوآن‌تحریك‌یکی‌ازشاهزاده‌های‌کم‌عقل وسفیه‌بنام‌ظل‌السلطان‌بدعوی سلطنت‌بودکه باتقویت میرزاابوالحسن‌خان برارك حکومتی وخزائن شاهی مسلط‌شد وبا نام علی‌شاه چند صباحی بحکومت پرداخت وابلهانه دست برتبذیر وتفویت وحیف‌و میل ذخایر و نفودو جواهرات دولتی زد و مقادیرمتنابهی از موجودی‌های نقدی وگوهرهای‌گرانبهای خزینه‌عمومی رابخیال خام‌استحکام‌مبانی حکومت غاصبانه خودباجامر واوباش بذل‌و بخشش و تلف‌کرد .

همین‌جنایت و خیانت میرزا ابوالحسن‌خان در عرف آنزمان‌کـه قیام برعلیه قدرت قانونی سلطنت محسوب میشدکمترین مجازاتش اعدام‌بود .

از اینروی میرزا ابوالحسن‌خان بمحض مشاهده‌شکست افرادعلی‌شاه از پیش‌قراولان اردوی محمدشاه برای نجات جان‌خود درآستانه حضرت عبدالعظیم متحصن شد و تامرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام زنده و برسرکاربود درتحصن باقی‌ماند و جرئت‌نکرد ازآستانه آن امامزاده خارج گردد .

بعد ازرحلت ویا قتل مرحوم قائم‌مقام وتفویض مقام صدارت ازطرف‌محمدشاه‌به‌حاج شیخ عباس ایروانی معروف به حاجی میرزا آقاسی چون صدر اعظم جـدید شخصی رئوف ، صوفی مشرب وباگذشت بود و ازاعمال و اجرای‌مجازاتهای‌شدید و مخصوصاً مجازات‌اعدام

حتی درباره مجرمین وجنایت‌کاران نیز احتراز داشت بعلت فطرت‌نیك و عفوو اغماض‌ذاتی از تنبیه و مجازات میرزا ابوالحسن‌خان جاسوس و ومزدور بیگانه صرف نظرکرده و بآن خائن تأمین‌داد و از تحصن خارجش‌نمود ولی از ارجاع شغل ومقام دولتی بوی خودداری ووزارت خارجه را بمرحوم‌حاج میرزا مسعود انصاری‌گرمرودی واگذارنمود .

با این توضیح هنگام رسیدن ناصرالدین‌شاه جوان و آغاز اقتدار وزیر بی‌نظیر میرزا تقی‌خان‌امیرکبیر درمسند صدارت‌عظمی وزارت‌خارجه بامرحوم حاج‌میرزا مسعود بود وهمه انتظار داشتند که امیر اورا از این مقام برداشته‌وشخص دیگررابگمارد ولی میرزاتقی‌خان چنین نکرد و نخستین کارش بشکرانه و سپاس محبت‌های سابق ابقای حاج میرزا مسعود در وزارت خارجه و بالا بردن اختیارات واحترامات او بود .

وکار دوم امیرکبیر این‌بود که میرزا سعید و میرزاعلی راهم‌که تازه تحصیلات عالیه خودشان را بسبك آنزمـان بپایان رسانیده در حسن خط و لیاقت ذاتی ، اصالت و نجابت خانوادگی بین امثال و اقران ممتاز بوده‌اند بنزد خویش فراخواند و پس از رعایت غایت درجه احترام و محبت با فرمان منشی مخصوص همایونی بخدمت شخص خود می‌پذیرد و تا روزی‌که برکاربوده آنهارا ازخود جدا نمیسازد و بالاخره پس‌از رحلت مرحوم حاج‌میرزا مسعود وزارت خارجه را بعهده میرزا سعید محول می‌کند .

***

رویه و طرز کار مقامات دولت بغیر از شخص پادشاه درآن دوران تا اواخر سلطنت مرحوم ناصرالدین‌شاه و حتی نزدیکی‌های مشروطیت چنان‌بوده که‌صدر اعظم، وزیریاوالی ایالت در تالار بزرگی صدرمجلس برروی‌قالیچه دوزانو ومؤدب می‌نشسته و به‌پشتی ومخدّه تکیه می‌داده، منشی باشی، یعنی رئیس‌کابینه و منشی‌های حضور ومخصوص درست در برابر و رو در روی وی مؤدب و دوزانو قرارگرفته قلمدان ولوله کاغذ و طومارهای لازم‌را پیش روی ونامه‌ها ، عرایض وگزارش‌های رسیده‌را در جلو صدراعظم ، وزیر یاوالی می‌نهادند، و دیگر رجال و صاحبمنصبان و ارباب مشاغل و مهمانها ، اگر مهمانی بود ه، در اطراف تالارچسبیده بدیوار هریك بتناسب شأن ومقام و محل خود جلوس می‌کردند و صدراعظم یا وزیر ویا والی ایالت قبل از رسیدگی بکارهای دیگر نامه‌ها وگزارش‌های‌رسیده را شخصاً میخواند ودرحاشیه وذیل‌آن دستورلازم در طریقه اقدام یاطرز صدور جواب مرقوم میداشت که‌نمونه‌های بسیاری از اصل اینگونه اوراق و اسناد دراختیار نگارنده بیمقدار این سطور است وسپس فرامین و احکام و مراسلاتی‌که نوشتن آنها لازم دیده میشدبهریك ازمنشی‌هائی که در برابرش نشسته بودند «**تقریر**» می‌کرد مثلاً بیکی‌می‌گفت : « شما فـرمان فـلان حکومت یـا بهمان شغل ویا لقب را بنام فلان‌آدم بنویسید! » و بدیگری اظهار میداشت :

«جواب والی ایالت فلان‌را اینطور تهیه‌کنید!» و در حالتی‌که منشی‌ها سرگرم نوشتن‌احکام و مراسلات **«تقریر»** شده می‌گردیدند صدر اعظم ، وزیر یا والی بمذاکرات شفاهی با حاضرین و شنیدن و جواب‌گفتن اظهارات و مطالب امراء وسایر اشخاص و رسیدگی قطع‌و فصل امور دیگر اشتغال می‌یافت .

در مورد شخص پادشاه سنت‌جز از این بود و هیچ‌کس حق‌نداشت بدون اجازه‌صریح و امر مخصوص اعلیحضرت برزمین بنشیند و معمولا **ذات مبارك ملوکانه** غیر از مواقع سلامهای رسمی بر روی یك صندلی مطلای جواهر نشان‌که درآن زمان بیشتر بسبك لوئی چهاردهم وپانزدهم بوده جلوس می‌کرد .

صدر اعظم ووزراء و رجال هریك بتناسب مقام و مرتبت‌خود نزدیکتریا دورتر بشاه دست بسینه و با ادب می‌ایستاده‌اند و **«قبلهٔ عالم»** هرفرمایشی‌که‌داشت بهریك از وزراء بیان میفرمود و فرامین ، دستخطها و احکام طبق اوامر مطاع ملوکانه بوسیله منشی‌های خوش خط در اطاق‌های دیگر آماده و برای توشیح بصحه مبارك شهریاری به پیشگاه همایونی بوسیله دبیر حضور یا صدر اعظم وغیره عرضه‌می‌گردید .

اغلب خواندن نامه‌ها و تقریرفرامین و مراسلات بمنشی‌ها بوسیله صدراعظم‌دربارعام و حضور مأموران و افراد دیگر انجام می‌گرفت و بسیار هم اتفاق میافتادکه‌بواسطه‌اهمیت موضوعات ومحرمانه بودن مسائل صدر اعظم یا دبیرحضور قبل از اجازه بارعام وبی‌حضور غیر مراسلات را خوانده و پاسخها و احکام و فرامین لازم‌را بمنشی‌ها تقریرمی‌کرد .

پس از وصف اجمالی طرز کار صدور اعظم در زمانی‌که میرزاتقی‌خان امیرکبیرزمام قدرت رابدست‌گرفت و بشکرانهٔ نیکی و نمك‌خوارگی از حاج میرزا مسعود وزیرخارجه میرزا سعید و میرزا علی دونفر یادگاریهای اورا بنزدخویش فراخواند و هردورا باعنوان وفرمان منشی مخصوص همایونی بخدمت دولت‌گماشت .

گوئیم‌که طبق روایت پدر این‌نگارنده‌که اونیز از پدرش ومؤتقین شنیده بوده‌میرزا سعید ومیرزاعلی هرروز بامداد ازخانه مرحوم میرزامسعود وزیرخارجه برخاسته وباتفاق بدربار میرفتند و مطابق معمول در اطاق صدر اعظم درست رو در روی میرزا تقی‌خان امیرکبیرمی‌نشستند و امیرکبیر فرامین و احکام و مراسلاتی‌که لازم بوده هر یك انشاکنند وبنویسند . **«تقریر»** می‌کرده است .

در سطور گذشته نوشته شدکه میرزافتاح خان روی سابقه خویشاوندی ، همقطاری و رفاقت و صمیمیتی‌که بامرحوم حاج‌میرزا مسعود وزیرخارجه‌داشت میرزاعلی پسرش‌ومیرزا سعید پسرمیرزا سلیمان اشلقی رابرای اکمال تحصیلات بتهران نزدحاج‌میرزامسعودفرستاد واین دوجوان هم‌سن و سال درخانه حاج میرزا مسعود و تحت مراقبت و نظارت دائمی او وبا شرایط مساوی بتحصیل اشتغال‌ورزیدند .

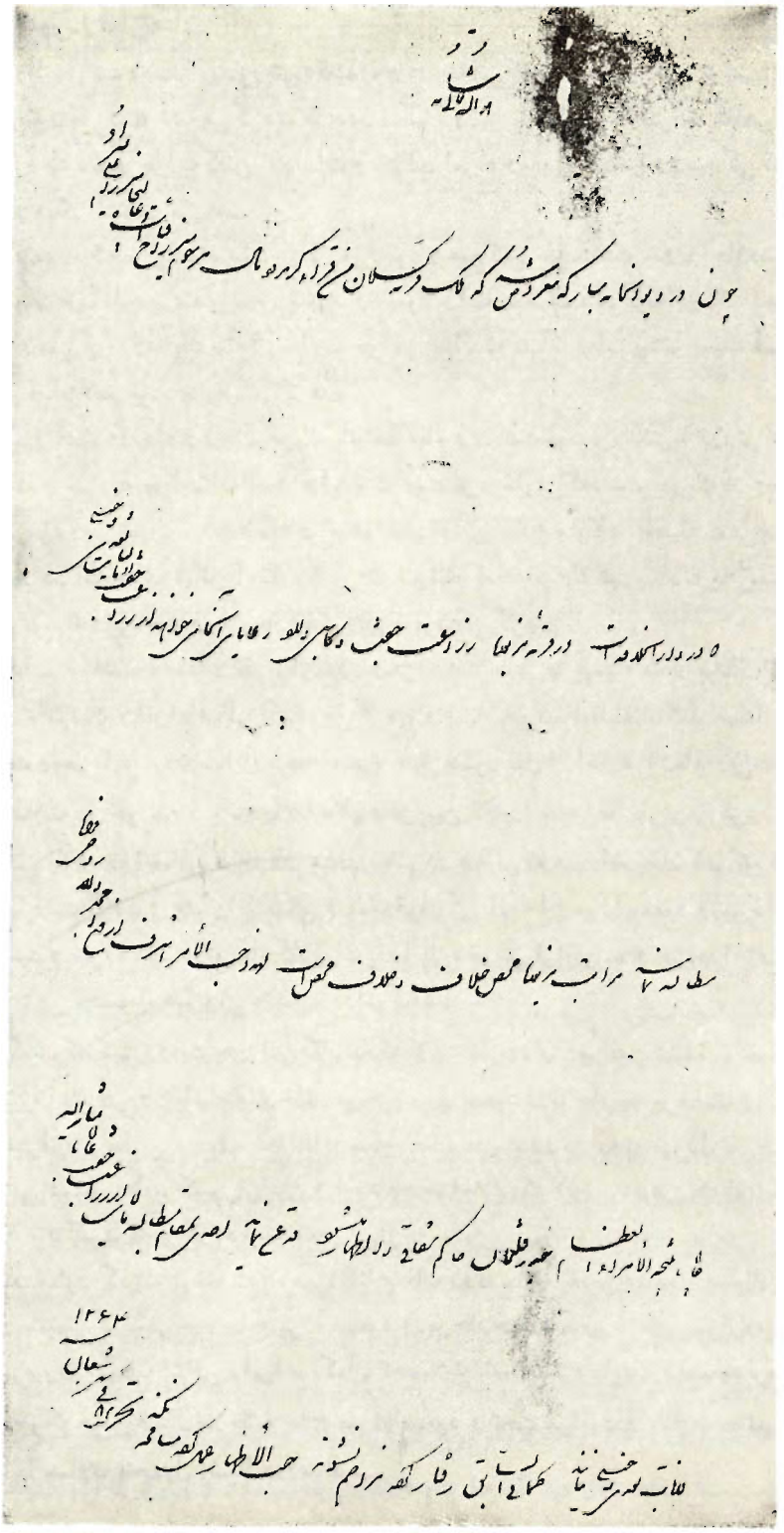

فرمان والی آذربایجان

در ذیقعده ۱۲۶۴ قمری هنگام وفات مرحوم محمدشاه قاجار و حرکت ناصرالدین میرزا ولیعهد برای جلوس وتصرف تخت سلطنت بمعیت میرزا تقی‌خان فراهانی وزیرنظام آذربایجان ازتبریز میرزاسعید ومیرزاعلی در تهران و خانه حاج‌میرزا مسعودوزیرخارجه اقامت داشتند .

اینکه در نشریه وزارت خارجه بقلم نویسنده محترم‌آقای حسین‌سعادت نوری نوشته شده موقع‌حرکت میرزا تقی فراهانی در رکاب ناصرالدین میرزا ولیعهد از تبریز به‌تهران «ملامحمدسعید انصاری در قریه باسمنج عرضحالی بامیر تقدیم کرد امیر خط وربط او را پسندید و وی را بخدمت خودگرفت ... » بنظر این‌حقیر اشتباه است و با حقایق تاریخی تطبیق نمی‌کند ونیز جای دیگردرهمان نشریه که‌می‌نویسند :

« حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله در یادداشت‌های خود باستناد اظهارات شفاهی صاحب ترجمه می‌نویسد میرزا سعیدخان گرمرودی پسرآخوند ملا اسمعیل از طایفه میرزا مسعود وزیر خارجه است مشارالیه مرد باسواد و باخطی بود که در اوایل کار در دستگاه بیگلر بیگی تبریز سمت نویسندگی داشت و بعد خدمت میرزا محمدخان امیرنظام زنگنه رفت میرزاتقی خان‌که بصدارت رسید اورا پیش‌کشید و موجبات پیشرفت و ترقی او را فراهم‌کرد...»

که‌نوشته مرحوم‌حاج‌فرهادمیرزاهم مستنداً باظهارات شفاهی‌صاحب‌ترجمه‌نیز بعقیده‌این بیمقداراشتباه بوده‌چه‌چنانکه گفته‌شدمیرزاسعیدخان‌ولواینکه‌مدت زمانی دردستگاه بیگلر بیگی تبریز، و خدمت محمدخان امیرنظام‌کارکرده باشد . در زمان‌رحلت محمد شاه قاجار در تهران خانه حاج میرزا مسعود وزیرخارجه اقامت داشته و تازه از تحصیل علوم یا تکمیل تحصیلات فراغت یافته ونام پدر او نیز ملا اسمعیل نبوده و میرزا سلیمان بوده است‌که در شرح‌حال‌و شجره و انساب وخاندان انصاری خواهدآمد .

تازه بین سطور اول یك مقاله‌که می‌نویسد ملامحمد سعید در باسمنج عریضه بمیرزا تقی‌خان داد و او خط و ربط ویرا پسندید با نقل قول حاج‌فرهاد میرزا تعارض وجوددارد و قسمت دوم بخش اول را تکذیب‌می‌کند .

بهرحال چنانکه گفته‌شد میرزا سعید ومیرزا علی تحت مراقبت حاج میرزا مسعود و باشرایط مساوی درتهران و خانه حاج میرزا مسعود درس خواندند و تحصیلات خودشان را تا بدرجه اجتهاد تکمیل‌کردند ، هر دو از خاندان فضل ودانش ، با استعداد و با هوش بودند و درعلوم معمول آنزمان متبحر شدند ، عمق تحصیلات و حسن خط میرزاعلی‌که در آنزمان مورد پسند روز ووسیله برتری وپیشرفت بود چنانکه ازنمونه خطوط‌وکتابهائی‌که بخط هردونفر باقی است‌معلوم میگردد از میرزا سعید بهتر بود .

ولی میرزاعلی بفلسفه، حکمت طبیعی و علم طب بیشتر علاقه داشت و حال‌آنکه‌میرزا

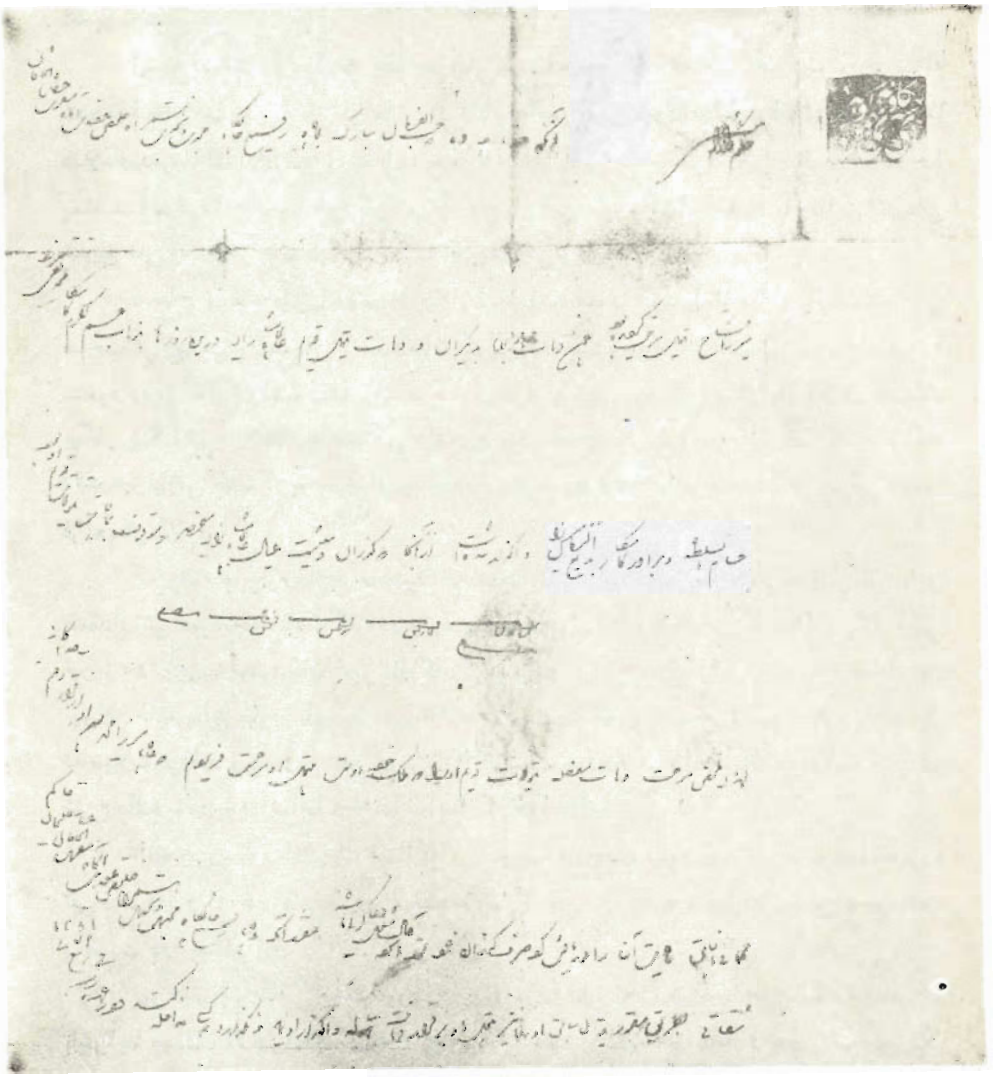

فرمان بهمن‌خان والی ایالت آذربایجان

سعید بریاضیات ، سیاسیات و ادبیات عشق‌میورزید .

ازسوئی‌هم میرزاعلی سرعت انتقال و حافظه کم‌نظیر میرزا سعیدرا نداشت‌و ونیز بی اندازه محجوب وکمرو و از فن استفاده رسانیدن و استفاده بردن از معلومات خود (مانند این‌بیمقدار و پدرش) بی بهره بود.

حاصل این مقدمات درعمل آن‌شدکه وقتی میرزاتقی‌خان بهریك ازآنها فرمان واحکام ومراسلاتی تقریر می‌کردکه انشاءکنند وبنویسند میرزاسعیدآنچه سهم‌خودش بوده باسرعت وحدت‌ذهن وسلاست هرچه تمامتر انشاء وپاکنویس می‌کرد ولی میرزاعلی‌که حواسش جای دیگر وبعلم طب ومعالجه امراض‌متوجه‌بوده فراموش‌مینمود چه شنیده و چه میبایستی‌بنویسد و بسیار اتفاق می‌افتاده‌که میرزاسعیدخان‌برای مساعدت وهمراهی به‌پسرخاله و یار دبستان خود ازمیرزاتقی‌خان اجازه میخواسته‌که بروند باطاق دیگر وفرامین واحکام‌را حاضرکنند وبحضور بیاورند بعد از خروج از محضر صدراعظم میرزا سعیدخان اول‌آنچه بعهده میرزا علی محول‌شده بود باوتکرار و دیکته می‌کرده و سپس سهمی‌خودش‌را می‌نوشته‌است .

تاعاقبت میرزا علی از این‌وضع خسته و باصطلاح آنزمان از خدمت دیـوان دلسرد شده از میرزاتقی‌خان مرخصی می‌گیرد و بقربه‌کسارن‌می‌رود و باوجود داشتن فرمان‌منشی مخصوص همایونی و خطاب خانی و اخذ مستمری و حقوق دیوانی تاآخر عمر درآن قریه بمعالجه بیماران اهل‌ولایت و عبادت‌خدا و رسیدگی بزراعت روزگار می‌گذارد و هرگونه پیشنهاد شغل و خدمت دولت را چنانکه‌از نامه‌خود او به‌پسرش پیداست ردمی‌کند ولی‌میرزا سعیدخان نزد میرزا تقی‌خان و خدمت دولت میماند و بوزارت امورخارجه میرسدکـه در جای‌خود نوشته‌خواهد شد .

***

منظور از ذکـر این‌همه مقدمـات و سوابـق این است‌کـه مـرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی بعلت خویشاوندی وتقریباً هم‌سنی و قرب جوار و همسایگی وهم فکری درتبریز با مرحوم حاجی میرزا مسعود گردمرودی انصاری هم‌منزل میشود .

رشته‌کار میرزافتاح با شعبه خدمت میرزا مسعود هردو یکی ومحاسبات و مستوفی گری، و امور مالیاتی و دارائی بوده و غالب اوقات عمل محاسبه مالیات ولایت گرمرود وسراب بمیرزا فتاح‌خان محول میشده است .

چون چنانکه در متون تاریخ و منابع ایرانی نیز دیـده میشود حـاج میرزا مسعود انصاری علاوه بر احاطه بر محاسبات و امور مالیاتی و دارائی درزبان فرانسه و روسی‌هم متبحر بوده بطوریکه در غالب هیئت‌ها و باصطلاح امروز کمیسیونها و کنگره‌های سیاسی سمت مترجمی رسمی‌را نیز بعهده می‌گـرفت در نتیجه معاشرت همکاری و هم منزلی دائمی

میرزا فتاح‌خان را نیز وادار بآموختن این‌دو زبان کرد .

چندسالی که بدرست معلوم نیست چه مدت بوده بدین‌سان‌می گذرد تا مرحوم عباس میرزا نـایب‌السلطنه بـزرگترین پسر فتحعلی‌شاه بمقام ولیعهدی دولت شاهنشاهی ایـران برگزیده شده و مرحوم میرزا عیسی فراهانی که بعدها به‌میرزا بزرگ قائم‌مقام شهرت‌یافت باسمت پیشکاری و وزارت ولایت عهد باتفاق نایب‌السلطنه مأمور مملکت آذربایجان شده و به‌تبریز میرسند.

نایب‌السلطنه ومیرزاعیسی فراهانی درتبریزازمحمدخان امیرنظام زنگنه میخواهندکه کلیه منشی‌ها و مستوفی‌ها و اعضـاء ادارات دولتی را بحضور ولیعهد آورده و بهترین و با استعدادترین آنهارا معرفی نماید وامیرنظام زنگنه حاج میرزا مسعود ومیرزا فتاح‌را به‌پیشگاه ولیعهد برده وبعرض میرساندکه بهتر و لایق‌تر ازاین دونفر منشی و مستوفی‌که هر دو بدو زبان خارجی‌هم‌آشنا هستند نداریم و از همان‌روز میرزامسعود و میرزافتاح وابسته بدستگاه عباس میرزا ولیعهد ودرنزد میرزا عیسی فراهـانی مشغول خـدمت میشوند و روز بروز برتقرب آنها نزد نایب‌السلطنه افزوده و هر دو نفر مورد اعتماد عباس‌میرزا و منشی ومستوفی مخصوص و محرم و معتمد او میشوند .

چنانکه اصول فرمانهای موجود حکایت می‌کند و مرحوم میرزامحمدعلی‌خان تربیت نیز درکتاب دانشمندان آذربایجان و دیگرمحققین پنجاه سال اخیرهم در مجله یادگار و نشریه‌ها وکتابهای متعدد اشاره فرموده‌اند میرزا فتاح‌خان از معتمدین و مستوفیان خاص و مورد توجه نایب‌السلطنه و جریان کارها نوعی بوده است کـه مخصوصاً میرزا مسعود و میرزا فتاح ازیکدیگرجدا نمیشده و امور محوله بخود را هر یك با معاضدت وهم فکری دیگری قطع وفصل می‌کرده‌اند .

مرحوم‌عباس‌میرزانایب‌السلطنه دررقمی‌خطاب بمرحوم‌محمدخان امیرنظام‌زنگنه والی ایالت‌آذربایجان‌که بخط وانشاء مرحوم میرزاابوالقاسم قائم‌مقام ازخراسان نوشته وارسال شده ودر منشئآت خطی قائم‌مقام مندرج است نامی از میرزا فتاح‌خان با این عبارات برده است : « ..... ومیرزا فتاح را در تبریـز نگاهداشته و تـوشمال را استقلال داده ..... **اما میرزا فتاح نوکر کارآمدی است** بیکار بودن او معنی ندارد اینجا برای ما چندنفر امثال او و امامعلی سلطان و حاتم‌خان‌که عامل ورعیت‌دار وکسب‌و زراعت‌کرده نفع‌و ضرر رعیتی و حاکمی را خوب فهمیده باشند ضرور داریم حالاکه حاجی امامعلی درکاراست و حاتم‌خان عذرلنگ دارد میرزافتاح را بی‌استخاره و استشاره روانه حضورکن‌امانه چنانکه بعداز چندسال عاملی‌کل شقاقی روزاول ورود رقعه تقاضای‌اوبرسد و روز دویم دواب در بهای علوفه و ملبوس از ازای مأکول و فوطه و قطیفه را بپول حمام برندارند، روزسیم عریان وجوعان رضیت من‌الغنیمة بالایاب بگوید خراسانی است‌که همه دیده‌اند...»

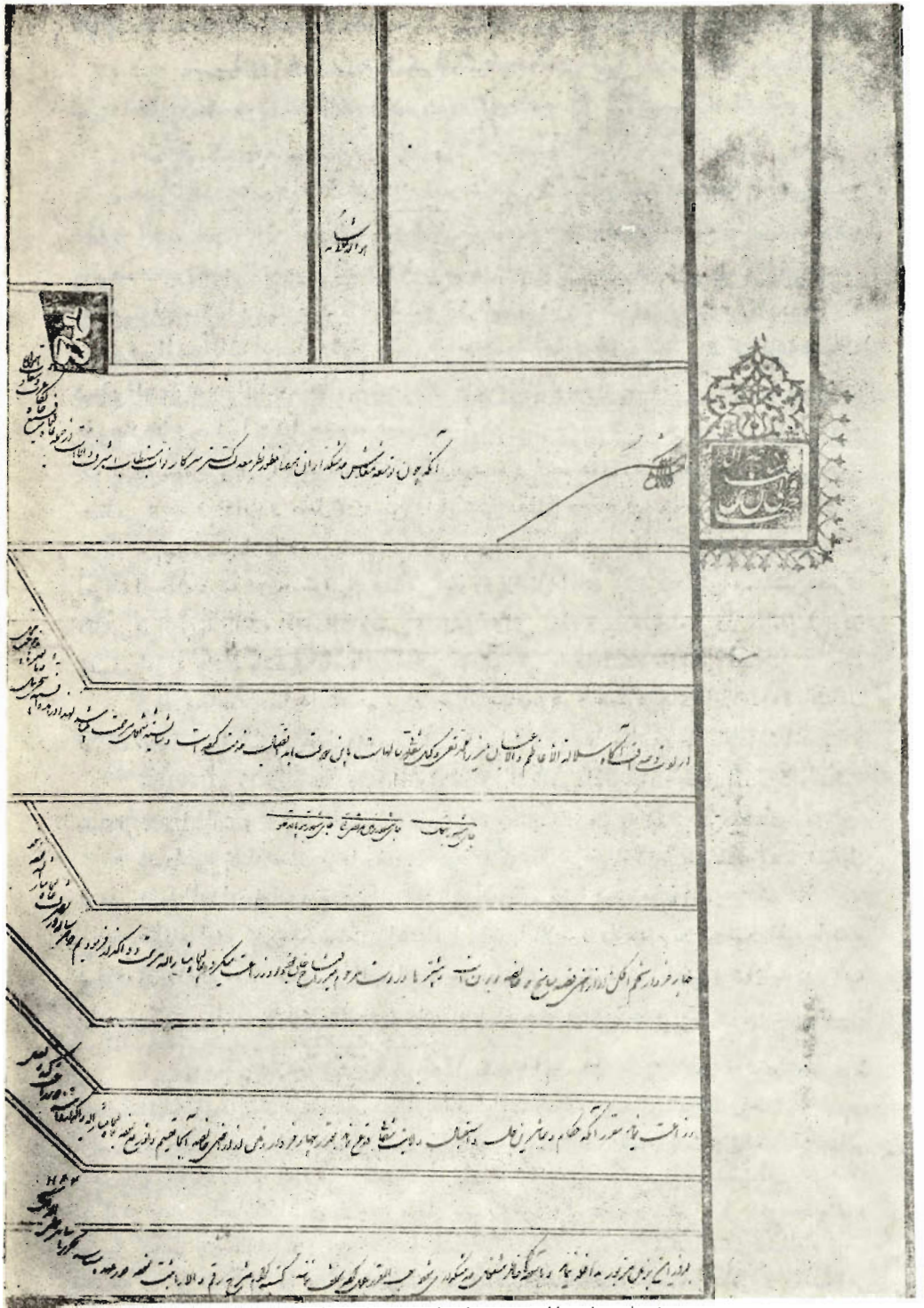

فرمان ناصرالدین‌میرزا ولیعهد (ناصرالدین‌شاه بعدی)

و در بعضی از فرمانها هم چنانکه از گراوور متن آنها پیداست مکرر نوشته‌اند : «میرزا فتاح‌که از تربیت‌شدگان ولیعهد مبرور است » .

***

درآن دوره‌ها سازمان اداری و مخصوصاً مالی دولت ایران تا نیمه‌دوم و حتی‌اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه‌که تقریباً همان شکل تشکیلات عصر صفویه راداشته چنان بوده‌که مالیات و امورمحاسبات هر ایالت و ولایت مستقل درمرکز حکومت ، تهران ، رجوع بیك نفر مستوفی میشده و مستوفی‌های ایالات و ولایات مستقل تحت نظر مستوفی‌کل کشور یا **مستوفی‌الممالك** انجام وظیفه می‌کرده‌اند و حسابها و طومارها و **«کتابچه‌های دستورالعمل»** درایالت و ولایت درنزد و خانه‌شخصی مستوفی مسؤل ثبت و ضبط میشده و **طومارها** وحسابها وکتابچه‌های دستورالعمل‌که بمنزله صورت جمع وخرج وبودجه بوده یك نسخه‌بمستوفی‌کل یا مستوفی‌الممالك تسلیم میشده و اوهم همه آنهارا درمنزل شخصی خود حفظ‌می‌کرده و اداره و محل‌کار معین و بایگانی دولتی وجود نداشته و بهمین‌جهت‌است‌که امروز می‌بینید طومارها وصورت جمع وخرج بودجه وکتابچه‌های دستورالعمل چندین‌ساله ایران ازخانه ورثه فلان‌مستوفی‌بیرون می‌آید وفی‌المثل آقای سناتور دکتراحمدمتین‌دفتری مقادیری ازآنها راکه از اسناد رسمی و مهمه دولتی بوده و بقاعده امروز نمیبایستی در تصرف افراد عادی باشد بکتابخانه مجلس شورای‌ملی یا دانشگاه تقدیم‌می‌کنند .[۱]

قرار محاسبه حسابداری هم برسم حساب‌سیاق‌بوده و مستوفی‌های ایالات‌وولایات در تهران اقامت و با مستوفی‌های مقیم‌مرکز ایالتها و ولایت‌ها مکاتبه‌و رابطه داشته‌اند .

چنانکه میرزاحسن‌خان وثوق‌الدوله در زمان ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه سالها مستوفی‌آذربایجان و همیشه درتهران مقیم بوده وهیچوقت هم به تبریز نرفته‌است .

درحاشیه بسیاری از فرمانهای موجودکه‌گراور برخی‌ازآنها بنظر میرسدن تسجیل و مهر وثوق‌الدوله‌بعنوان مستوفی‌کل آذربایجان مقیم تهرا دیده میشود .

هنگام اردوکشی‌ها ونهضت شاهنشاه ایران بایالات و ولایت صدر اعظم و کلیه یا عده زیادی از وزراء دربار ومستوفی‌الممالك و همه یا بیشتر مستوفیان ایالات و ولایات درر کاب شاه حرکت می‌کرده و ملازم اردوی ملوکانه میشدند و درحقیقت مرکز حکومت با تغییر

مکان اقامت پادشاه جابجا و بیك حکومت و دولت سیار تبدیل میشده است .

چنانکه هنگام مسافرت واردوکشی فتحعلی شاه بچمن سلطانیه وبعدها باصفهان و یا اردوکشی محمدشاه قاجار بافغانستان و هرات صدراعظم وقت میرزا شفیع مازندرانی و حاجی‌میرزاآقاسی همراه‌اردوی پادشاه بوده و بهمین‌واسطه سفراو ووزراء مختار، مأمورین سیاسی وایلچی‌ها و فرستاده‌های دولتهای خارجه هم بدنباله اردوی شاه راه افتاده و نامه‌ها و پیغامهای دولت متبوع خودرا هرکجاکه باردوی شاه میرسیدندتقدیم میداشتند .

مثلاً سفرای‌روسیه وانگلیس‌درزمان محاربات‌ایران‌باروسیه‌که فتحعلی‌شاه‌اغلب‌تهران را رها کرده ودرچمن سلطانیه قرارگاه برپا میداشته درچمن‌سلطانیه بحضورشاهنشاه ایران رسیده‌اند ویاکنت‌سیمونویچ‌ومسترسرجان‌مکنیل‌وزراء مختارروسیه وانگلیس‌بدنباله اردوهای محمدشاه‌قاجار تاکنار دروازه‌های هرات پیشرفته‌اند ویاکنت دوسرسی سفیرکبیر وفرستاده فوق‌العاده دولت‌فرانسه‌در اردوگاه خارج ازشهراصفهان‌بحضورمحمدشاه قاجاربار‌یافته‌است.

همین‌ترتیب معمول دربارتهران درایالات وولایات مستقل نیزعمل میشده، درتبریز ، مشهد، شیراز، اصفهان، کرمانشاه و کرمان‌هم مستوفی‌هائی‌وجود داشته‌که بامور محاسبات و مالیات شهرستانها و ولایات جزء رسیدگی می‌کردند ولی در مرکزایالت و ولایت مقیم بودند و هیچ لازم نمیشدکه مستوفی مسئول بجزءجزء حوزه مسؤلیت خود برود مگر بطور شاذ ونادر وبرای سرکشی و رسیدگی های موقت .

محمدعلی میرزا دولتشاه‌که یکی از پسرهای سوگلی فتحعلی‌شاه و از شاهزاده‌های بسیار لایق ، مدبر و شجاع ایران و فرمانفرمای ایالات سرحدیه غرب ، کرمانشاهان ، کردستان،همدان، لرستان وگویاخوزستان بوده دربارکوچکی‌شبیه دربار پادشاه درتهران برای خود درکرمانشاه تشکیل داده و عیناً مانند شاه بهرکجا میرفته و اردوکشی‌ها اعضاء دربار ووزراء خویش رانیز همراه می‌برده است.

دربار یا دستگاه ایالت حسینعلی میرزا شعاع‌السلطنه پسر دیگر فتحعلی‌شاه والی ایالت‌خراسان‌درمشهد،حسنعلی‌میرزافرمانفرماپسردیگرشاه‌حکمران فارس درشیراز و دیگر پسرهای‌فتحعلی‌شاه درایالات وولایات‌ایران‌بمقیاس‌کوچکتری درست‌مثل دربارشاه درتهران وحرکات، رفتار وطرز اداری‌آنهاهم تقلیدی از سازمان اداری تهران میبود .

از اینقرار بآسانی مفهوم میشودکه دستگاه اداری عباس میرزانایب‌السلطنه ولیعهد هم‌که فرمانفرمای باصطلاح‌آن‌زمان«مملکت آذربایجان»بود نظیر تشکیلات دربارپادشاه در تهران، منتها شایدکوچکتر ولی از سایردستگاههای ایالات وولایات ویا برادران دیگرش بزرگتر، وسیع‌تر و مجهزتر و منظم‌تر بود .

چون بقول مرحوم‌ناصرالدین‌شاه «نوکرهای بزرگ قابل وآدم شایسته» در دربار عباس میرزا «معتبر از اهل‌قلم وشمشیر» زیاد «تربیت شده»بوده سازمان اداری عباس‌میرزا

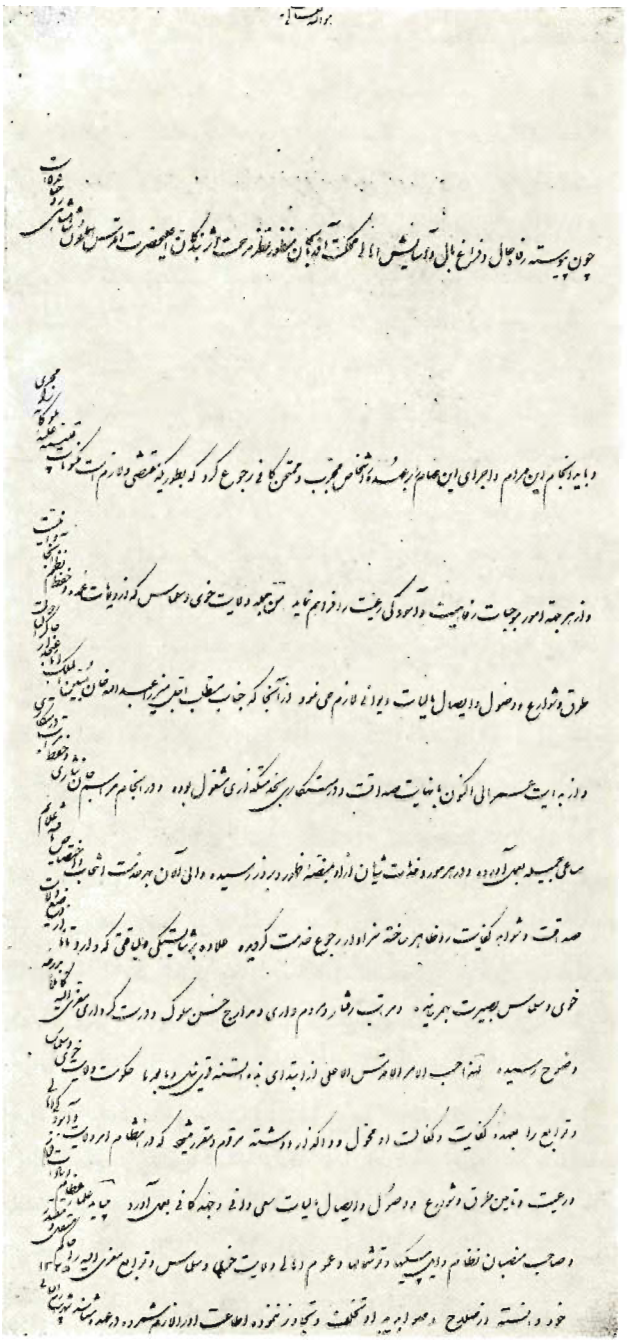

فرمان نظام‌الملک والی آذربایجان (مربوط به صفحات بعدی)

نایب‌السلطنه بردیگر دستگاههای حکومتی ایالات وولایات یا برادران وی وحتی دربار پادشاه درتهران پیشی و برتری یافته‌وآثار نیك وشهرت نیکوئی درتاریخ ایران برجای گذاشته‌است.

بسیار جالب توجه است ، مرحوم ناصرالدین‌شاه در دستخطی که بعنوان مرحوم مظفرالدین میرزا ولیعهد بخط خود مرقوم داشته واصل آن جزومجموعه بسیار نفیسی متعلق بمرحوم آقا سید نصراله تقوی «اخوی» رئیس اسبق دیوان عالی کشور خوشبختانه بوسیله کتابخانه مجلس شورای ملی خریداری شده و برای ملت ایران محفوظ مانده و در شماره اخیر (اردیبهشت ماه ۱۳۴۵) مجله راهنمای کتاب نقل‌شده عیناً چنین مرقوم داشته است:

«ولیعهد.... فقره نوشته بودیدکه میل آن فرزند اینست که مثل نایب‌السلطنه مرحوم خدمات بزرگ انشاءاله به‌عمل بیاورد و بکارهای قشونی ومملکتی بنفسه‌رسیدگی نماید یقین است‌همین میل‌و آرزورا ماهم داریم که شماانشاءاله بتوانید همان قسم کارهای بزرگ‌که از آن‌مرحوم به‌ظهور رسید ازشما هم برسد و شهرت خدمات شما مشهور دول خارج و داخل گردد و البته‌باید درهمین‌فکروخیال باشد و دقیقه‌ای خودرا آسوده‌نداردامابته‌خوانده و شنیده‌اید که درآن‌زمان دردرب خانه‌ولیعهد مرحوم و مملکت‌آذربایجان‌چه‌نوکرهای‌بزرگ تربیت شده ، معتبر از اهل قلم و شمشیر بودندکه هر یکی اگر حالا بودند قابل و لایق سپه‌سالاری و صدارت و وزارت کل ایران را داشته و نایب‌السلطنه مرحوم‌هم اگر کاری می‌کرد بواسطه‌آن نوکرهای‌بزرگ بود والا واضح است یك‌نفرآدم اگر افلاطون واسکندر و ناپلئون باشد به تنهائی چه‌میتواند بکند، من باوجودی‌که چندین مجالس قرار داده‌ام و چندین وزارت خانه‌دارم و به‌قدر اندازه این‌زمان جمع‌آوری عقلاء و وزراء کرده‌ام هنوز به ثلث وربع خیالاتی‌که در نظم کارهادارم به‌عمل نیامده واجری‌نشده است .

درآذربایجان‌این اوقات نوکر قابل وآدم شایسته بسیارکم است. اول‌کاری‌که برشما لازم است فکر نوکراست‌وکارکن، شما هرگز ازداشتن نوکرهای بزرگ معتبرکاردان و **نصیحت ده** و عاقل گریزان نباشید.....الی‌آخر»

که باید برای خواندن تمامی دستخط مرحوم ناصرالدین شاه بمظفرالدین میرزا ولیعهد بنشریه وزارت خارجه مراجعه و تمامی آنرا با دستورالعمل‌های جامعی‌که بصاحب دیوان پیشکار ولیعهد و مسؤل ایالت آذربایجان بخط خود نوشته و طی‌آنها علاوه‌بردقت‌در حفظ نظم وسایر امور حوزه مأموریت تأکید زیاد نموده که بهیچ نحو نگذارند قیمت‌نان و ارزاق و مایحتاج اولیه مردم ترقی نماید و یانایاب بشودمراجعه‌نمود .

منظور و اشاره مرحوم ناصرالدین‌شاه در نامه‌خود بعنوان پسرش ولیعهد وقت از نوکرهای بزرگ‌که دردستگاه عباس میرزانایب‌السلطنه تربیت شده غیر از چندنفر محمدخان امیرنظام زنگنه، میرزا عیسی فراهانی معروف بمیرزا بزرگ قائم‌مقام و پسر اومیرزا ابوالقاسم قائم مقام، حاج میرزامسعود انصاری‌گرمرودی حسین‌خان مقدم مراغهٔ و میرزا

فتاح‌خان گرمرودی میرزا صالح شیرازی وحاجی‌میرزا باباحکیم‌باشی نبوده و هرچه اوراق تاریخ‌را ورق بزنید بجزاین‌هفت‌هشت نفر بانام بقول‌ناصرالدین‌شاه «نوکربزرگ» یارجال کارآگاه و دلسوز برخورد نخواهیدکرد .

همین چندنفر انگشت شمار بوده‌اندکه باکاردانی و هوشمندی خود عباس‌میرزا دست بدست‌داده وآنهمه‌کارها و اصلاحات اساسی مانند اعزام‌محصل باروپا وآوردن‌چاپخانه وغیره ازآنها سرزده تا بحدی‌که بعد از سالیان دراز ناصرالدین شاه هم بااعجاب وتحسین‌ازآنها یادکرده است .

بنابراین توضیحات مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی موردکمال اعتماد و توجه و منشی ومستوفی مخصوص عباس‌میرزانایب‌السلطنه مدتها درتبریز با مرحوم حاج‌میرزامسعود انصاری گرمرودی هم منزل بوده است .

ازآن‌جمله‌طی‌دوره‌دوم‌جنگهای‌ایران‌وروس‌که‌براثرسیاست‌شوم‌ودورویه‌کاری‌انگلیسها ، نامردی وعهدشکنی‌ناپلئون بناپارت وسیاسیون فرانسه حسادت و رقابت شاهزاده‌های درجه اول و فرزندان دیگر فتحعلی‌شاه نسبت‌بعباس‌میرزا وکارشکنی وزراء وعمال‌بیگانه در دربار تهران، لئامت وندانم‌کاری وبی‌خبری وجهالت حیرت انگیز خود فتحعلی‌شاه وخیانت‌بسیاری ازعمال ومأمورین دولت ایران در شهرهای قفقاز و صدها علل مرموز دیگر وقتی بالاخره قشونهای ایران باوجود شجاعت‌و فداکاری کم‌مانند عباس‌میرزاو دلیری وجانبازی‌سرداران و سربازان ایرانی از لشگرهای روسی‌شکست خوردند ودر نتیجه عدم لیاقت وسهل‌انگاری عمدی ویا خیانت آشکار الهیارخان آصف‌الدوله‌که از سیاست مرموز دیگر الهام می‌گرفت شهر تبریز با وجود آنهمه وسائل مدافعه و آذوقه سقوط‌کرد وخود آصف‌الدوله نیز اسیر گردید ژنرال پاسکیویچ وارد تبریزشد و عباس‌میرزانایب‌السلطنه با جمع‌قلیلی از سرداران وسربازان وفادار بوضع‌حزن‌انگیز ورقت‌باری‌بسوی ارومیه(رضائیه)عقب‌کشیدبنا گزیرهیئتی بریاست بیژن خان‌گرجی‌که یکی از سرداران وفادار و درآن‌گیرودار نکبت‌بار هنوز نزد نایب‌السلطنه مانده بود از ارومیه به‌تبریز نزد ژنرال پاسکیویچ فرستاد و از روی اضطرار تقاضای متارکه جنگ‌نمود .

این بیژن‌خان‌گرجی‌که نویسنده ناسخ‌التواریخ بیجن‌خان وسعید نفیسی درجلد دوم تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره‌معاصر بجاخان ضبط‌کرده و باحتمال قریب بیقین بایدصحیح‌آن بیژن‌خان وگرجی باشد البته تنها نبوده، چه نظر باوضاع و احوال‌آنزمان و اقتضای ضروریات سیاسی و جنگی نه تنها بعید بلکه غیرممکن بنظرمیرسد که یکنفرتنها برای مذاکرات بآن اهمیت از اردوی دشمنی بنزد فرمانده فاتح دشمن دیگر برود.

طبق حکایات موثق‌که از معمرین خانواده نقل شده حاج میرزا مسعود گرمرودی و میرزافتاح‌خان گرمرودی هم‌که‌همواره در رکاب نایب‌السلطنه‌همراه میشده‌اندبمعیت بیژن‌خان

گرجی برسالت از طرف عباس میرزا از ارومیه بتبریز نزد ژنرال پاسکیویچ میروند و چون بیژن‌خان سردارو نظامی و بمناسبت مقتضیات زمان‌جنگ رئیس هیئت بوده‌درتاریخها از اونام‌برده‌شده ولی درحقیقت اعضای اصلی و سیاستمداران ورزیده هیئت مذکورحاج‌میرزا مسعود و میرزا فتاح‌خان گرمرودی محسوب میشده و این مهارت، آداب‌دانی وظرافت این دونفر اهل قلم و سیاست و مخصوصاً حاج میرزامسعود بوده‌که ژنرال پاسکیویچ را نرم و حاضر بقبول ملاقات با عباس‌میرزا نموده است. سابقه آشنائی حاج میرزامسعودهم باژنرال پاسکیویچ که‌درماجرای‌قتل‌ژنرال گریبایدوف وجلوگیری‌ازآثارآن ورفع‌رنجش‌دولت روسیه خیلی بدرد خورد از همین نخستین‌ملاقات میرزامسعود باتفاق بیژن خان باژنرال‌پاسکیویچ در تبریز آغازشده است .

البته عوامل زیاد دیگری مانند مداخلات دولت‌انگلیس‌که مایل نبود روسها بیش‌از آن درخاك ایران جلوبیایند و سیاست خاص دربار پطرزبورگ‌که درآن زمان میل نداشت زیاد در داخل خاك ایران فروبرود و اختلافاتی‌که روسیه بادولت عثمانی‌پیداکرده ودرصدد تهیه‌جنگ باآن دولت بود درنرمش و اخذ تصمیمات بالنسبه ملایم ژنرال‌پاسکیویچ بعد از فتح تبریز در مقابل عباس میرزا تأثیرفراوان داشت .

ولی هرگز نمیتوان این نکته رانادیده گرفت‌که هیئتی‌که‌بریاست بیژن‌خان وعضویت حاج‌میرزا مسعود و میرزافتاح و البته جمعی دیگر وارد تبریز شد و از طرف‌نایب‌السلطنه باژنرال‌پاسکیویچ وسران قشون فاتح روس بمذاکره‌پرداخت وکاردانی ورعایت نکات‌ظریف سیاست و ادب‌که بیشتر از ناحیه دونفر منشی زبان‌دان و مستوفی فاضل و هوشمندی چون حاج میرزا مسعود و میرزا فتاح و مخصوصاً میرزا مسعود بظهور رسید در حاضرکردن فرمانده فاتح روس بآتش بس و ملاقات با ولیعهد ایران مسلماً اثربسیارداشته است .

با این‌توضیح و سابقه عضویت‌حاج میرزا مسعود و میرزافتاح درهیئت اعزامی‌بریاست بیژن‌خان نزد ژنرال پاسکیویچ بتبریز جای هیچگونه شکی باقی نمی‌ماند که در مجلس دهخوارقان و هنگام ملاقات نایب‌السلطنه و ژنرال پاسیکیویچ حاج میرزا مسعود گرمرودی و میرزا فتاح گرمرودی هم در مذاکرات‌صلح مداخله و درهیئت‌ها ویاباصطلاح امروزکمیسیونهای فرعی شرکت‌مؤثر داشته‌اند .

بطور مسلم نیز وقتی پیش‌قسط غرامات جنگ یا باصطلاح معروف مورخین قاجاریه «**کرورات**» موردمطالبه‌فرماندهی ارتش‌های‌روس علی‌الحساب پرداخت وجلسه نهائی‌برای عقد و امضای معاهده‌صلح باشرکت حاج میرزاابولحسن خان شیرازی درقریه ترکمن کنار رودخانه بهمین نام یا بنابمعروف ترکمان‌چای تشکیل گردید باز حاج‌میرزا مسعود انصاری گرمرودی و میرزا فتاح‌خان گرمرودی حاضر و ناظر جریان و مؤثر در جریان بودند .

آن داستانی‌که درخانواده ما از قدیم شهرت داشته مربوط بوضع رقت‌بار باقیمانده اردوی شکست خورده عباس میرزاقبل ازرسیدن کمك مالی ازتهران‌که بحکایت آن‌چندصد ویا چندهزار نفر سرباز و افراد و افسرانی‌که باوجود آنهمه شکستها و مصیبت‌ها بدولت و ملت ایران وفادار و پیرامون نایب‌السلطنه باقی‌مانده و پراکنده نشده‌بودند نه‌پول‌داشتند و نه‌آذوقه و حتی بقدر یکوعده غذا پیدانمیشده و میرزافتاح‌خان با اجازه وتصویب‌عباس‌میرزا طرحی‌ریخت تا درمنزل دهخوارقان وترکمن یا ترکمن‌چای‌ژنرال‌پاسکیویچ ظاهراً صاحب خانه‌بقلم رفته و برای عباس‌میرزا مهماندار معین‌بکند یعنی بطور خلاصه مخارج همراهـان فرماندهی قشونهای ایران‌راهم‌که بازجمع کثیری میشده‌اند و ازجمله‌آنها همین دونفرحاج‌میرزامسعود و میرزا فتاح بودند عهده‌داربشود با مندرجات تاریخهای رسمی‌هم تاحدزیادی مطابق درمی‌آید ومعلوم‌میشودکه‌آن حکایت وقصهٔ خانوادگی ازحقیقت دور نبوده است .

***

با این سوابق و اطلاعات و تجربیات وسیعی‌که حاج میرزامسعودگرمرودی‌ومیرزا فتاح‌خان‌گرمرودی در امورسیاسی بدست‌آورده و باشرکت درجلسات مجلس متارکه جنگ وصلح **دهخوارقان و قریه‌ترکمان**[1] و مشاهدهٔ مذاکرات پرپیچ‌و خم‌سیاسی وریزه‌کاریها و ظرافت‌های خاص فن سیاست برموزکار آشناشده و با ملاقات باحاج میرزا ابـوالحسن شیرازی معروف به ایلچی وزیر امور خارجه فتحعلی شاه‌که اختیار نامه عباس‌میرزا و قسط اول غرامت جنگ مورد مطالبه روسها ویا بقول مورخین قاجاریه «**کرورات**» را بقریه ترکمن‌آورده و خود قبل ازآن سفرهای مکرر بانگلیس و اروپاکرده و از زبان و آداب اروپائی‌ها آگاهی یافته بود وهمچنین معاشرت ومصاحبه دائم و طولانی با حاجی میرزابابا حکیم‌باشی و میرزاصالح شیرازی دونفر تحصیل‌کرده‌انگلستان و پرسش از اوضاع واحوال ممالك مغرب زمین و مطالعه سفرنامه‌های میرزا ابوالحسن‌خان ومیرزا صـالح شیرازی و نیز آشنائی بزبان فرانسه رفت و آمد با معلمین فرانسوی مدرسهٔ یسوعیین در تبریز از وضعیات اروپا و روسیه و تاریخ وسیاست آگاهی‌های کافی یافته‌بودند .

بعد از قتل گریبایدوف و اعضـای سفارت روس در بلوای عـوام تهران وقتی قـرار اعزام هیئت فوق‌العاده مهمی برای عذرخواهی واقعه بریاست خسرومیرزا گذاشته‌میشود بعد

۱ــ روستائی‌که‌قرارداد صلح نهائی بین‌عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و ژنرال پاسکیویچ‌در آنجا بامضاء رسیده در اصطلاح اهل محل وفردها وکتابچه‌های مالیاتی دولت از صدهـا سال پیش قریه **ترکمن** یا **ترکمان** نامیده میشود ودهی ازولایت‌گرمرود است و رودخانهٔ از کنار آن‌می‌گذردکه آن‌رودخانه«ترکمان چای» نام دارد و مورخین مسامحةً نام‌رودخانه‌را برخود ده‌اطلاق‌کرده و معاهدهٔ منعقدشده درقریه ترکمان‌را قرار داد «ترکمان‌چای» معرفی‌نموده‌اند.

ازمرحوم محمدخان امیرنظام زنگنه نام نخستین فردی که بذهن عباس‌میرزا نایب‌السلطنه میرسد میرزا مسعود گرمرودی بوده که به‌نیابت اول محمدخان امیرنظام برگزیده میشودو درحقیقت دیپلمات اصلی وورزیده این هیئت ـ هیئت اعزامی بریاست خسرو میرزا بـروسیه ـ همین میرزا مسعود گرمرودی بوده که بحکایت متن سفرنامه رسمی آن هیئت و منابع موثق تاریخی عمده مذاکرات سیاسی و مکاتبات رسمی هیئت را میرزا مسعود اداره‌می‌کرده‌است .

البته وجای شبهه وتردیدنیست که محمدخان امیرنظام زنگنه خود از اعاظم رجال و سرداران جلیل‌القدر ایران و درلیاقت ، شجاعت ، هوشمندی وذکاوت بی‌نظیر و مایهٔ افتخار این کشور بوده، مدارك اصیل و نوادری از او درذهن ودست نگارنده است که درذیل این گفتگو برای ضبط در تاریخ اشاره خواهدنمود .

از این‌جهت گفتن این حقیقت تـاریخی کـه میرزا مسعود گـرمرودی مغز متفکـر و دیپلمات اصلی ومرکز دفتر وبایگانی متحرك هیئت سفارت کبرای فوق‌العاده خسرو میرزا بوده مطلقاً و بقدر ذره‌و و مثقالی ازجلالت‌قدر و عظمت مقام و عُلوّشان مرحوم محمدخان امیرنظام‌زنگنه نمی‌کاهد و این درحقیقت خودمحمدخان امیرنظام‌بوده‌که با اختیارات تـام و فوق‌العادهٔ‌که از طرف دولت ایران وعباس میرزا نایب‌السلطنه داشته بواسطه غایت درجه اعتماد و اطمینان‌بامانت، شرافت، کاردانی و هوشمندی میرزا مسعود گرمرودی باو میدان واجازه داده‌بوده‌که مکاتبات و مذاکرات رسمی هیئت‌را اداره وضبط‌کند .

سفرنامه رسمی هیئت خسرومیرزاکه در نشریه رسمی وزارت امورخارجه منتشرشده حاکی از این مراتب و دلیل کمال یکرنگی و یك جهتی و احترام متقابل این دو رجـل عالیشأن و شرافتمند ایرانی طی‌آن مأموریت خطیر بیکدیگر بوده است.

وقتی‌هم‌که در زمان محمدشاه قاجار و صدارت حاجی‌میرزا آقاسی خـواستند هیئت سفارت کبرای فوق‌العاده بکشورهای اروپا بفرستند و ازکارشکنی‌و بدعهدی مأمورین‌دولت انگلیس نزد دولتهاو ملتهای متمدن و مقتدرآن زمان‌ازجمله خودملت‌انگلیس شکایت‌برند.

قرارشد حاج میرزا مسعود گرمرودی‌که در این‌وقت وزیر امورخارجه و موردکمال اعتماد شاه و صدر اعظم بود رئیس و اعضاء هیئت سفارت کبرای فـوق‌العـاده را انتخاب نماید و یا حداقل بعد ازتعیین حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی مراغهٔ برگزیدن معاون وبقیه اعضای هیئت شاید باتصویب و قبولی خود حسین‌خان بعهده حاج‌میرزا مسعود وزیر خارجه محول‌گردید و اوهم باسابقهٔ مفصلی‌که یـادداشت‌شده بعلت نهایت درجـه اعتماد و اطمینان بکاردانی ولیاقت میرزا فتاح اورا به نیابت اول حسین‌خان آجودان بـاشی معین و بشاه و صدراعظم پیشنهادکرده‌است .

سوابق میرزا فتاح‌خان و سفرنامه این‌هیئت حکایت‌داردکه در این‌هیئت نیز دیپلمات اصلی و مغز متفکر و نویسنده و اداره‌کننده‌کلیه مکاتبات و مذاکرات سیاسی و رسمی‌همین میرزا فتاح بوده و نه‌فقط‌آجودان‌باشی هیچوقت به تنهائی وبدون مشورت بامیرزافتاح‌خان

تصمیمی نمی‌گرفته و مکتوبی تحریر نمی‌کرده و نزد هیچ شخصیت و مقام رسمی تنها و بدون حضور میرزا فتاح نمیرفته بلکه بعلت بیماری ودردپا در اکثر اوقات دیدوبازدیدو مذاکرات رسمی‌را هم بعهدهٔ میرزا فتاح محول میداشته است .

بیان‌این‌حقیقت‌نیزالبته مطلقاً بدان معنی نیست‌که حسین‌خان مقدم فی‌المثل عاری از علم‌و دانش‌و هوش و فراست و دور از رموزو آداب سیاست‌بوده، نه‌هرگز چنین‌قصدو نیتی درمیانه نیست، در مثل است‌که اثبات شئی نفی ماعدا نمی‌کند، و حسین‌خان خود سرداری بغایت درجه‌لایق ، باهوش ، محترم و با عظمت بوده و طرز رفتار ، حرکات و گفتگوهایش همه ازکمال‌زیرکی، وقار و متانت حکایت‌می‌کرده ولی جای‌شبهه نیست‌که‌ذاتاً سیاست‌مدار و ادیب وسخن سنج **«حرفهٔ»** نبوده و بلکه دررشتهٔ نظام وسپاهی‌گری و اداره‌و نظم‌قشون وکشور تخصص و مهارت داشته و بعدهاکه درسال ۱۲۶۱ قمری هنگام حکمرانی درایالت فارس از روی کمال استحقاق لقب **«نظام‌الدوله»** بوی اعطاء شده ولی میرزا فتاح‌خان ذاتاً ادیب، نویسنده، مستوفی، زبان‌دان و سیاستمدار و دیپلمات « حرفهٔ» و رشته و تخصص او سیاست و انشاء و ادب بوده است‌که ازقدیم هم‌گفته‌اند :

« از شیرحمله خوش‌بود وز غزال رم»

***

دراینجالازم‌است بطورجمله‌های معترضه بوعدهٔ‌که داده نوادری نسبت بمرحوم محمد-خان امیرنظام زنگنه از روی یك سند رسمی اصیل ومنحصر بفرد وروایت موثقی‌که ازثقات محدثین معمر سینه بسینه شنیده شده نقل و بیان شود .

نخست‌آنکه- اصل یك‌قطعه فرمان منحصر بفردی از مرحوم محمدشاه‌قاجاردراختیار نویسندهٔ بیمقدار این سطور است‌که اگر امکان فنی و عملی داشته باشد سعی خواهد نمود گراوورکوچك شدهٔ‌آنرا در اوراق این‌رساله بنظرخوانندگان گرامی برساند .

اول باید گفت‌که قطع و اندازه این‌فرمان در حدود یك‌متردرازا و نیم‌متر کمی‌بیشتر پهناست .

هیجده سطرمطلب بخط نستعلیق نسبةً زیبا ویا حداقل‌خوب وخوانا باقلم دو دانك و شاید قدری درشت‌تر هرسطر بطول بیش ازچهل سانتیمتر نوشته شده است .

تاریخ تحریر این فرمان شهر شعبان‌المعظم ۱۲۵۱ هجری قمری است بالای فرمان مهر بزرگ مربع محمد شاه‌قاجار باسجعی‌که شهرت دارد:

«الملك‌لله- شکوه‌ملك وملت رونق‌آئین و دین آمد

محمـد شاه غـازی صاحب تـاج و نگین آمـد »

و درسمت راست جلو سطر اول‌کلمات «فرمان همایون شد » بـا خط طغری و طلای اشرفی نوشته‌شده است .

بموجب این‌فرمان محمدشاه‌قاجار فرماندهی عالی‌تمام قشونها و لشگرها وارتش‌های کل مملکت ایران را اعم از لشگرهای منظم و افـواج سرباز و تـوپخانه و نیروهـای غیر منظم و چـریك و عشایر به محمدخان امیرنظام زنگنه واگـذار ، اعطاء تفویض و محول کرده است .

در متن این فرمان دیگر لغت، عبارت ، عنوان وکلماتی نمانده است‌که‌در تعریف ، تحسین ، تجلیل، احترام وذکر مراتب‌لیاقت، صداقت وکاردانی‌آن رجل‌نامی بکاربرده‌نشده باشد واین بی‌مقدار سعی خواهدکردکه علاوه بر نقل تصویر وگرااوور این سند- درصورت امکان بعلت بزرگی و طول وعرض زیادآن ـ عین‌عبارات وکلمات‌آن‌راهم‌در آخراین‌رساله ضمن تعلیقات و توضیحات درج نماید .

دوم- پدر نگارنده‌که خود **نزدیك** بزمان محمدخان امیرنظام را درك وعمرطولانی کرده و ازمعمرین و شهود عینی شنیده بود دو حکایت ویا دوامر نادر از مرحوم محمدخان امیر نظـام راجـع بوضع رفتار وگفتار او در مـأموریت روسیه بهمـراهی خسرو میرزا بخاطر داشت .

یکی اینکه امپراطورو ملکه روسیه روزی خسرومیرزا و هیئت همراهان اورا به‌ناهار رسمی و مجللی دعوت می‌کنند.

در این مهمانی رسمی‌تمام سفراء ووزراء مختار و وابسته‌هاومأمورین‌نظامی دولتهائی که در دربار روسیه نمایندگی داشته‌اند و همچنین ولیعهد روسیه وکلیه شاهزاده‌های درجه اول ، نخست‌وزیر، وزراء و افسرها و مأمورین و رجال عالیرتبه و اعاظم دولت بـا کارت تشریفاتی و لباس تمام‌رسمی مَدعوّ بوده‌اند .

آنهائی‌که از تاریخ‌کشورهای‌بزرگ اروپا قبل ازانقلاب اکتبرو تغییر طرزحکومت (رژیم) روسیه از امپراطوری و سلطنت موروثی بجمهوری متحده شوروی مختصر آگـاهی دارند به‌نیکوئی میدانندکه از دیرزمان و شایداز اوائل قرن۱۶ تشریفات رسمی وسنت‌های تشریفاتی دربار انگلستان کـه سره‌وئی تجاوز از آن جایز نبوده بی‌اندازه طولانی ، پرطمطراق ، خسته‌کننده و دقیق بوده ، پادشاهان فـرانسه نیز علاوه برسنت‌های ملی خود مقداری ازتشریفات و زرق‌وبرق دربارانگلستان را اقتباس و ازدوره‌لوئی‌دوازده و مخصوصاً لوئی‌سیزدهم‌شرایط، مقدمات واوضاع‌تشریفاتی‌دربارارا هرچه‌بیشترطولانی‌تر وپرطمطراق‌تر کردند و این طول وتفصیل در عصر لوئی چهاردهم با افزایش قدرت نظامی و نفوذ سیاسی فرانسه بحد اعلای خود رسید .

پادشاهان پروس اززمان فردریك اول‌مراسم تشریفات درباری انگلستان وفرانسه‌را با مقداری خشونت سربازی و انضباط نظامی توأم ساختند .

تزارهای روسیه تا دردوره حیات‌پطرکبیر بترقی‌قدرت مادی و معنوی و ترویج علم و صنعت بیش از تشریفات ظاهری اهمیت میدادند ولی از زمان ملکه‌کاترین بتقلید واقتباس مراسم و تشریفات درباری از رسوم و عادات دربارهای پروس و انگلستان و مخصوصاً فرانسه‌آغاز کرده و خود نیز مراتبی از زرق وبرق و جلال وقدرت نمائی و عظمت جوئی بآن جمله افزودند .

بطوری‌که هنگام حضور هیئت خسرو میرزا و محمدخان امیرنظام زنگنه درپایتخت امپراطوری‌روسیه‌این‌تشریفات ومراسم‌بقدری‌دقیق وعظیم وطولانی وهراس‌آور، وحشت‌انگیز و درعین‌حال‌خسته کننده بودکه‌مافوقی برآن متصور نمیشد .

غفلت، مسامحه، تعدی و تجاوز از جزئیات برنامه مراسم تشریفات درباری‌ازطرف هرکس و هرشخصیت اگر رخ میدادگناهی نابخشودنی و بمنزله‌کفر محسوب میشد .

تمامی آن‌جزئیات، خصوصیات و شرایط گیج‌کننده ملالت‌خیزرا در اصطلاح درباری و سیاسی و روابط بین‌الدول «نزاکت» یا « اتیکت Etiquette » می‌گفتند .

اشخاصی از رجال و شخصیت‌های داخلی وخارجی‌که به مهمانی‌ها و مجالس پذیرائی درباری و امپراطوری دعوت میشدند میبایستی از نظامی و غیرنظامی « لباس تمام رسمی» پوشیده وکلیه علائم و نشان‌ها، و حمایلها وعناوین دولتی ورسمی دولت و ملت‌خود و علائم و نشانها و افتخاراتی راکه از دولتهای دیگرداشته اند بلباس خود نصب و باخود حمل می‌کنند **ومخصوصاً درساعت، دقیقه و ثانیه**که معین‌شده درمجلس حاضر گردند **و درجای معین** قرارگیرند ویا درصندلی‌ها و مکانهای **معین** جلوس‌کنند.

***

بعد از این توضیحات ووقتی مخصوصاً اگرتوجه شودکه درآن ایام دولت‌ایران طی جنگهای طولانی شکست خورده روسیه تزاری پیروزگردیده و خسرومیرزا ومحمد خان امیرنظام زنگنه و دیگر ایرانی‌ها از طرف کشور مغلوبی مأموریت ، و امپراطور واولیای دولت روسیه درنتیجه فتح وظفر در دو جنگ بزرگ قیافه‌فاتح و باین‌جهت‌هم غرورو تکبر بی‌نهایت داشته‌اند .

گذشته از همه این مراتب شرمندگی وخجالت ناشی ازکشته‌شدن ژنرال گریبایدوف دربلوای عوام تهران شجاعت فطری وسربلندی‌لازم‌رااز مأمورین ایرانی وازجمله‌محمدخان زنگنه سلب کرده بود .

چه هرچند ژنرال گریبایدوف وزیر مختارروسیه با وجودشاعر پیشه‌گی و معلومات ادبی اساساً اخلاق زشت وخشنی داشته‌است و براثر غرورناشی ازپیروزی روسیه و شکست

ایران بسیار خشن و وحشیانه رفتار می‌کرده معهذا هرگز مستحق و سزاوار کشتن نبوده‌و بطور مسلم اولیای دولت و رجال آگاه و مردمان باحسن نیت وفهمیدهٔ ایران از ماجرای شورش عام خبر ودرماجرای قتل او و دیگر اعضای سفارت روس شرکت‌نداشتند .

وباحتمال قریب بیقین انگشت سیاست مرموز جنوبی بوسیله الهیارخان آصف‌الدوله و میرزا مسیح‌تهرانی دراین حادثه تأسف‌انگیز ذیمدخل بوده است .

چون واقعه قتل گریبایدوف و دیگر اعضای سفارت روس بهرحال کاری بسیار زشت ودر هر دین و آئینی مذموم و ناپسند بوده خسرومیرزا و محمدخان امیرنظام برای‌عذرخواهی ازاین سانحه بروسیه رفته بودند و معلوم است‌که‌هرکس برای عذرگناهی میرود همیشه سرافکنده است .

آنوقت‌است‌که‌جلالت قدر، عظمت مقام، علّو همت و شهامت اخلاقی و شجاعت فطری محمدخان امیرنظام آشکارتر جلوه‌گر میشود .

بدین توضیح محمدخان زنگنه که‌گویا از غرور و تکبر زایداز اندازه امپراطور و و اولیای دولت روسیه آزرده و دل افسرده بوده تصمیم مـی‌گیرد تا فرصتی بـدست آورد و با بی‌اعتنائی و رفتار وگفتاری کـه مـورد ایـراد هـم نباشد غـرور و تکبر امپراطور را بشکند .

و این فرصت بزودی پیش می‌آید .

چه‌روزی امپراطوروامپراطریس(یعنی‌ملکه)روسیه‌چنانکه گفته‌شدبافتخارخسرومیرزا مهمانی‌ناهاررسمی بارعایت تمام‌تشریفات وجلال‌درباری برپا میسازدکه برای حضور درآن علاوه برکلیه وزراء و افسرهای ارشد امپراطوری سفراء ووزرای مختار خارجی مقیم‌دربار پطرزبورغ و ولیعهد و شاهزاده‌ها و شاهـزاده خانمهای درجه اول روسیه نیز دعوت داشته‌اند. قرارآغاز صرف‌غذا وایراد خطابه‌های افتتاحیهٔ تشریفاتی‌برسم ورعایت‌فصل وموسم پایتخت روسیه گویا بساعت ودقیقهٔ مشخص و معینی‌بوده .... و محمدخان امیرنظام **عمداً و مخصوصاً** در حضور بآن مجلس درنگ‌کرده و امپراطور و امپراطریس و همه را در انتظارگذاشته و وقتی با تأخیر نسبةً زیاد عاقبت حضور یافته امپراطور کاملاً بـرآشفته و ناراحت بوده وباآهنگی که‌آزردگی وعصبانیت ازآن‌آشکار بوده بر امیرنظام‌زنگنه‌پرخاش کرده می‌گوید :

«امیرنظام! کجابودی؟ دیرکردی و برخلاف ادب‌و نزاکت سیاسی وعلی‌رغم‌تشریفات

مقدس‌درباری،من، امپراطریس واینهمه مهمانهای محترم‌و حتی ولینعمت‌زادهٔ خودشاهزاده خسرومیرزا را در انتظار گذاشتی ؟»

امیرنظام پاسخ میدهدکه:« امپراطور اعظم بسلامت باشد در حضور شخصیت بزرگی بودم و تأخیر تشرف در حضور امپراطور و امپراطریس و این مجلس محترم از آن جهت بود !»

امپراطور برآشفته‌تر می‌پرسد:«آن‌کدام شخصیت است‌که‌ازمن، برادر بزرگ‌پادشاه و عمّ اکرم [1] ولیعهد و شاهزاده حاضر فرزند ولیعهد ایران‌بزرگتر است ؟»

محمدخان بلافاصله عرض می‌کندکه: «قربانت‌گردم آن **خداست** . وبنده مسلمانم و نماز میخواندم و طاعت و ادای فریضه‌نزد خدا برجان نثاری درآستان دوپادشاه‌عظیم‌الشأن روسیه و ایران مقدم است!»

آورده‌اندکه حیرت، تعجب و تحسین همهٔ اهل مجلس را فراگرفت و امپراطور هم بناچار سربزیر افکنده و ساکت شد ....

وبدین وسیله محمدخان امیرنظام زنگنه اُبهّت، غرور و جلال امپراطور اعظم‌روسیهٔ فاتح راشکست وخُردکرد !

از آن روز و یا ازآن ساعت ببعد احترام وشأن امیرنظام نزد امپراطور ، رجال و اولیای دولت روسیه بمقدار زیادی بالاتررفت .

***

داستان‌دیگر این است‌که روزی امپراطورروسیه طی همان سفر خسرومیرزا درجلسه خصوصی‌از محمدخان زنگنه می‌پرسدکه: «عدهٔ نفرات‌قشون حاضربجنگ‌ایران‌چقدراست؟» امیرنظام فوراً و بلافاصله آیه وحکم **«جهاد»** را تلاوت‌کرده عرض‌می‌کندکه: « قربان ! چون ملت ایران مسلمان وتابع‌شریعت اسلام است، همهٔ افراد آن بحکم‌آئین محمدی (ص) مانند وجود واحدند و هنگام‌خطر به تبعیت از فرمان **«جهاد»** تمام مردانی‌که قادربحمل اسلحه باشند سرباز حاضر بجنگ محسوب میشوند . » در اینجا هم امپراطور ناگزیر سکوت نموده است .

***

۱ـ اصطلاح «عمّ‌اکرم» از اختراعات ویا مصطلحات مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام است‌که در مراسلات و نامه‌های ارسالی از طرف مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه بامپراطور روسیه مکرر بکاربرده‌شده و در منشئآت خطی وچاپی(چهار جلد از منشئآت خطی‌مذکور در اختیارنگارنده‌است که‌یکی‌قدیمی‌و خوش خط‌وجالب‌است) آنمرحوم‌بفراوانی دیده‌میشودومنشیان دوره فتحلی‌شاه امپراطور روسیه را «برادر» پادشاه وعموی ولیعهد ایران خطاب می‌کردند .

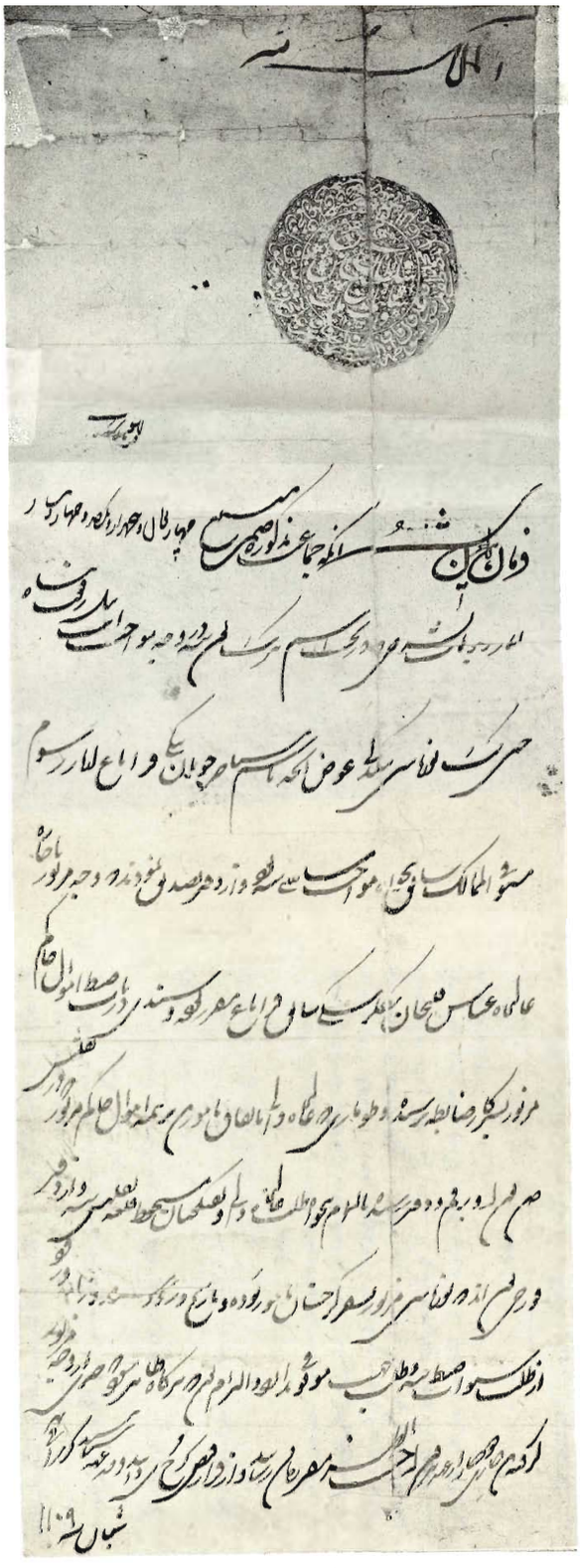

صورت فرمان سلاطین صفویه

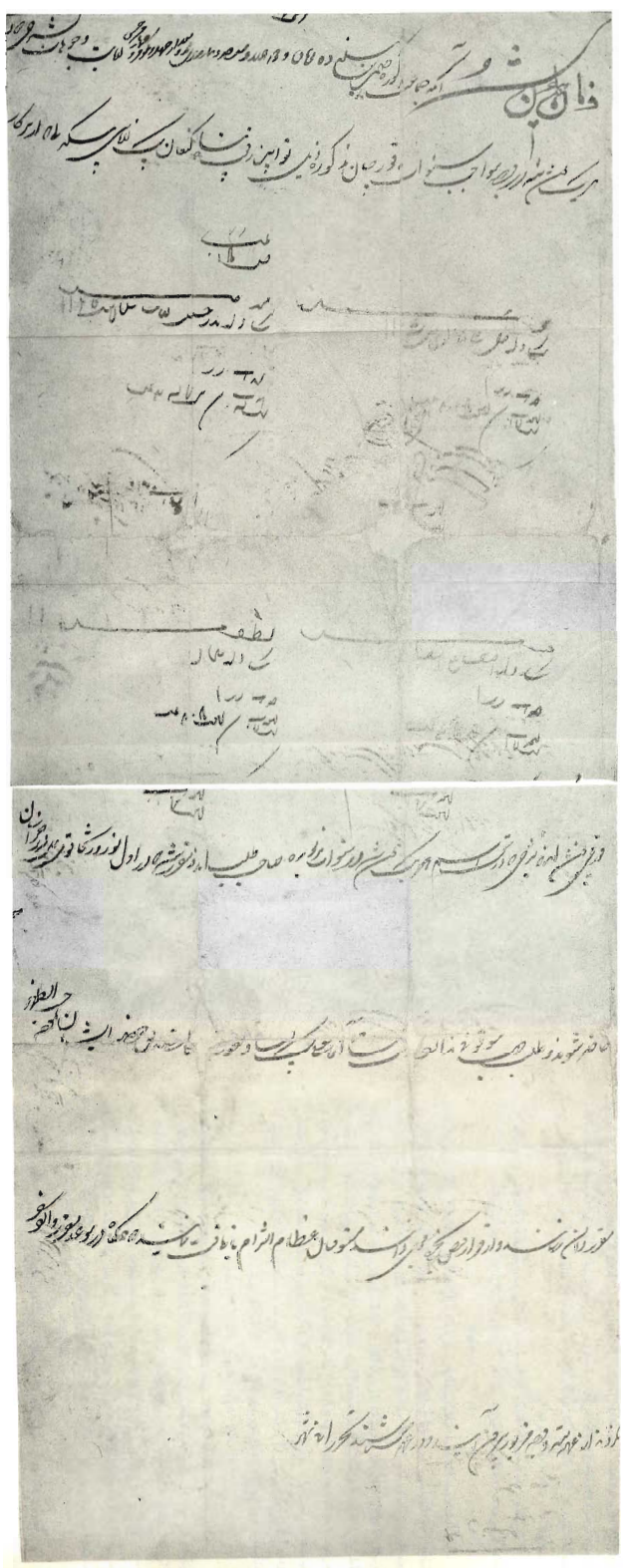

صورت فرمان سلاطین صفویه

با نقل عبارات متن فرمان مورخ شعبان ۱۲۵۱ قمری محمدشاه ودوحکایت‌ازگفته‌های پدرخودکه او هم از موثقین مُعمّر وثقات اهل اطلاع شنیده بوده درباره شخصیت، سجایای عالیه اخلاقی، شهامت، شرافت و مقام محترم مرحوم محمدخان امیرنظام زنگنه تصور میرود که اگر از معلومات، هوشمندی، امانت، پاکدامنی، شرافت و لیاقت مرحوم حاج میرزا مسعودگرمرودی سخن بمیان می‌آورد دیگر هرگز این‌شبهه برای خواننده عارض نخواهد شدکه منظور و نیت باطنی نگارنده‌کم‌کردن و کاستن از عظمت مقام و جلالت قدر مرحوم محمدخان امیرنظام زنگنه بوده است .

همینطور است درمقام گفتگو ازخدمات و فضائل حسین‌خان‌آجودان‌باشی و میرزافتاح‌خان‌گرمرودی‌که ذکر محاسن هریك هرگزخلل بحسنات دیگری نمیرساند .

***

باری وبعد ازاینهمه حاشیه‌پردازی بیغرضانه میتوان گفت واثبات‌کردکه حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی، میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی نایب و معاون اول او، محمدرضابیك یاور ، عبدالرحیم‌بیك ودیگر اعضای سفارت‌کبرای فوق‌العاده سال ۱۲۵۴ قمری از جملهٔ افراد و رجال نادری از ایران بودندکه باوجود اقامت نسبةً طولانی در درباروها و شهرهای عمدهٔ اطریش، فرانسه وانگلستان ومشاهدهٔ‌آنهمه قدرت مالی ونظامی وترقیات صنعتی «مجذوب‌و مرعوب» نشده وبه زرق وبرق وآرایش ظاهری «تمدن فرنگی» فریفته نگردیدند وباوعده و نویدهای راست یا دروغ سیاسیون «استعمارگر» گول نخورده وسنت‌های ملی، شعائر مذهبی واحساسات وطن‌پرستی را ازدست ندادند، وگفتیم‌که باصطلاح ادبیات سیاسی این زمان‌ـ‌که متأسفانه صورت فکاهی وشوخی بخودگرفته ـ واقعاً هم همه :

«پاك رفتند و پاك بازآمدند»

ولی بسیارکسان بودندکه ازنیمه دوم سلطنت فتحعلی‌شاه بمنظور رسالت، سیاحت ، پناهندگی ویا تحصیل باروپا ومخصوصاً بانگلستان رفتند و اقلاً نود وچهار درصدآنان بر اثردیدن وضع جلال ظاهری و پیشرفت‌های مادی مغرب زمین «دین و دل» باختند، ملیت ، مذهب وشعائر وطن‌خود را ازیاد بردند و درسلسلهٔ جمعیت‌های تخریبی مرموز و فرقه‌های سرّی وارد شده حلقه بندگی و مزدوری بیگانه را برگردن نهادندکه نمایندهٔ برجسته و مشهورآنها حاج میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی وفرخ‌خان‌کاشی هستند .

***

گفتیم وعمداً تکرار می‌کنیم‌که برخلاف نوشته‌های دروغ ویاوه‌سرائی‌کنت دوسرسی، ژنرال سرپرسی‌سایکس و چند نویسندهٔ دیگر خارجی مأموریت سفارت‌کبرای فوق‌العاده حسین‌خان مقدم‌آجودان‌باشی نزد دربارهای اطریش ـ فرانسه وانگلستان قرین غایت‌درجه توفیق وکامیابی بوده وموجبات خرسندی خاطر ورضایت‌کامل اولیای دولت وپادشاه ایرانرا

فراهم ساخته ودلائل مهم این واقعیت علاوه بر آنچه ذکرشده مندرجات متن پنج‌قطعه فرمان رسمی دولتی که اصل آنها دردست است بشرح زیر .

۱ـ فرمان مورخ ماه شوال ۱۲۵۶ قمری محمدشاه مبنی براعطاء یك قطعه نشان‌شیر وخورشید سرتیپی سرخ از مرتبه اول بمرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی معـاون اول هیئت سفارت‌کبرای فوق‌العاده مزبور .

۲ـ فرمان مورخ ۱۲۵۷ قمری محمدشاه حاکی از تفویض حکمرانی ایـالت یزد بخود حسین‌خان آجودان‌باشی .

۳ـ فرمان مورخ ربیع‌الاول ۱۲۵۷ قمری قهرمان‌میرزامستنداً به فرمان‌رسمی‌شاهنشاه وقت مشعر بر اعطای منصب یاوری «اول» به عبدالرحیم‌بیك یکی از اعضای هیئت‌سفـارت آجودان‌باشی وضمناً از مفاد این فرمان چنین استنباط می‌شودکه درآن زمان‌منصب«یاوری» کـه معادل درجه سرگردی این دوره بوده ـ در سلسله مراتب نظام ایران درجه «اول» و «دوم» وشایدهم «سوم» داشته است .

۴ـ فرمان مورخ‌ربیع‌الاول ۱۲۵۸ قمری محمدشاه‌که بارعایت مراتب لطف‌ومرحمت وعناوین احترام‌آمیز بافتخار حسین‌خان آجودان‌باشی حاکم یزد صادر شده است .

۵ـ فرمـان مورخ شعبان ۱۲۶۰ قمری محمدشاه قاجـار دائر برتفویض حکمرانی فارس واعطای لقب مهم «صاحب اختیاری» باآنهمه القاب وعناوین به حسین‌خان آجودان‌ـ باشی با ذکر وتحسین خصوصیات خدمات او درطی سفارت‌کبرای فوق‌العاده اروپا وبا قید عباراتی‌که نظیرآنها درهیچ فرمانی دیده نشده است .

که از آن‌جمله بعضی از عبارات فرمان مورخ شوال ۱۲۵۶ قمری دربـارهٔ مرحوم میرزا فتاح‌خان چون اشارهٔ صریح بموضوع مأموریت سفارت‌آجودان‌باشی دارد بشرح زیر خوانده ونقل میشود :

«ازآن‌جمله عالیجاه رفیع‌جایگاه مجدت و نجدت همراه عزت وسعادت‌اکتناه خاوص عقیدت‌آگاه مقرب الخاقان میرزا فتاح مستوفی قورخـانه مبارکه است‌که در این دولت ابد مدت فتح‌الباب خدمت را بمفتاح صدق ارادت نموده و همیشه در مظان خدمت‌گذاری حسن کاردانی بظهور رسانده خصوصاً درهنگام سفارت عالیجاه رفیع‌جایگاه مجدت وجلالت‌اکتناه مقرب الخاقان حسین‌خان آجودان‌بـاشی‌کل عساکر منصوره‌که اورا بنیابت اول عـالیجاه مشارالیه منصوب ومأمور فرنگستان فرمودیم محاسن‌حسن خدمات اومعروض ومشهودپیشگاه حضور انورآمده لازم افتادکه اورا بظهور عاطفتی خاص سرافراز ومخصوص وممتاز فرمائیم علی‌هذه در هذه‌السنه سیچقان‌ئیل سعادت دلیل او را باعطاء یك قطعه نشان شیر و خورشید سرتیپی‌سرخ ازمرتبه اول مفتخر فرمودیم ... الی‌آخر»

ازهمه مهمتر وگویاتر آن قسمت ازعبارات‌فرمان مورخ شعبان ۱۲۶۰ قمری محمدشاه

که ضمن اعطاء حکمرانی فارس ولقب «صاحب‌اختیاری»مخصوصاً بخدمات ارزنده وتوفیقات حسین‌خان در مأموریت سفارت اروپا اشاره‌کرده و با صراحت هرچه تمامتر نوشته است‌که ازهیچ سفیری چنین خدمات مشاهده نشده است باز هم تکرار می‌کنیم نوشته‌ها و اظهارات دروغ ومغرضانه‌کنت دوسرسی درکتاب «یك سفارت فوق‌العاده یا ایران ۱۸۳۹ـ۱۸۴۰» و سر پرسی‌سایکس درجلد دوم تاریخ ایران وگرنت واتسن و حتی جهانگیرمیرزا را کاملاً تکذیب و رد می‌کندکه محتاج تکرار نیست .

چه اگر واقعاً دولت وپادشاه ایران ازنتیجه‌کارهای هیئت سفارت آجودان‌باشی‌مکدر وناراضی بودند مطلقاً قابل قبول نیست‌که بلافاصله بعد ازمراجعت‌آن هیئت، برئیس، معاون اول ویکی از اعضای‌آن‌ـآنهم با ذکر وشمارش جزئیات خدمات صادقانه‌آنان ضمن انجام وظایف سفارت ـ هریك بفراخورحال ومقام نشان ـ منصب ـ حکومت و لقب اعطاء نمایند.

مخصوصاً باید توجه نمودکه حسین‌خان وعبدالرحیم‌بیك سپاهی و نظامی و باصطلاح آنوقت «اهل شمشیر» بودند واعطای لقب، حکومت ومنصب نظامی ـ یاوری اول ـ بآنهاغیر عادی تصور نمیشد ولی میرزا فتاح مستوفی وباصطلاح «اهل قلم» بود واعطای نشان وعلامت نظامی باو خیلی مهم وازامور شاذ ونادر مینمود .

پس باید ملاحظه نمودکه پادشاه و دولت ایران تاچه اندازه ازخدمات هیئت سفارت خشنودوراضی بوده‌اندکه حتی معاون‌هیئت هم‌موردعنایت دولت‌قرارگرفته وبموجب‌فرمان‌باو نشان شیروخورشید سرتیپی سرخ از مرتبه اول‌که در آن زمان امتیاز بسیار بزرگی بوده اعطاءگردیده مخصوصاً باآن عباراتکه نقل‌شدبمناسبت «محاسن حسن خدمات»درمأموریت سفارت آجودان‌باشی بفرنگستان وکلمات و عناوین محترمانه و مهرآمیزی‌که درباره خود آجودان‌باشی در متن فرمان بکار رفته و بطور قطع شامل حال رئیس وکلیه اعضاء سفارت میشود .

هرگاه نوشته‌های رضاقلیخان هدایت للهباشی مؤلف مجلدات اضافی روضة‌الصفاء و میرزا محمدتقی سپهرکاشی لسان‌الملك نویسنده ناسخ‌التواریخ ودیگر مورخین عهد قاجاریه که همه ازموفقیت عظیم ومهارت وهوشیاری حسین‌خان آجودان‌باشی واعضای سفارت او در این‌مأموریت خطیر حکایت‌ها بقلم‌آورده‌اند تاآنجائی‌که با وجود مخالفت و اکراه وزراء و مسئولین حکومت انگلیس ازپذیرفتن‌آجودان‌باشی بعنوان سفیرکبیر دولت‌شاهنشاهی ایران در دربار لندن باز حسین‌خان باتفاق میرزا فتاح وترجمان اول و چندتن از اعضای سفارت مانند مسافرعادی بانگلستان رفته وبوسیله مصاحبه و ملاقات با ارباب جراید و نمایندگان مجلس وسیاسیون وروشن‌ساختن افکار عمومی ملت انگلیس باحکومت جابر و حیله‌گر وعهد شکن انگلیس درداخل انگلستان چنان مبارزه و مجادله سیاسی‌آغاز نهاده و بامساعدت و یاری جمعی از رجال بیغرض وآگاه آن‌کشور مانند سیرهارفوردجونس و سرگوراوزلی و

دوك دوولنتان حکومت و وزیر امورخارجه انگلیس لرد پالمرستون را در حقیقت بمحاکمه عمومی کشیده ودر پیشگاه افکارعامه ملت انگلیس ودولتهاوملتهای متمدن آن زمان به‌بد عهدی‌و دو رویه‌کاری وظلم وستم متهم ومحکوم ساخته است چون ازقلم ایرانیان تراوش یافته بیك سونهیم ومتن سفرنامه یاگزارش رسمی‌کارهای روزانه هیئت آجودان‌باشی و آن‌نامه‌های استدلالی ودندان‌شکن راکه بوزیرخارجه انگلیس نگاشته وتمام موارد ودلائل سوء رفتار و عهدشکنی ومظالم مأمورین‌آن دولت رافاش ساخته نیز نادیده پنداریم از یادآوری‌قضاوت و اظهارنظر یك انگلیسی دیگر، کاپیتن هنت انگلیسی، نویسنده تاریخ مختصر جنگهای‌ایران وانگلیس، درجنوب هنگام محاصره دوم هرات بوسیله شاهزاده‌سلطان مرادمیرزاحسام‌السلطنه بامر مرحوم ناصرالدین‌شاه درمورد توفیقات هیئت سفارت آجودان‌باشی‌که درصفحه‌های۱۶ و۱۷ عیناً نقل نمودیم هرگز نمیتوانیم خودداری نمائیم .

باآنکه تمام مورخین ایرانی عصر قاجاریه بجز جهانگیرمیرزا مؤلف تاریخ نو واز نویسندگان خارجی‌کاپیتن هنت انگلیسی‌هم ازطرزکار حسین‌خان‌آجودان‌باشی وهیئت‌سیاسی اودر مأموریت سفارت نزد دول اطریش، فرانسه وانگلیس ستایش‌کرده واقدامات آنها را بسودکشور و دولت خویش قرین‌کمال توفیق دانسته‌اند و متن سفرنامه هیئت نیزکه حاوی گزارش رسمی عملیات روزانه هیئت است حکایت داردکه‌چگونه درعثمانی، اطریش‌وفرانسه از نمایندگان ایران تجلیل و احترام شده وسیاسیون معروف و متنفذی چون پرنس مترنیخ صدراعظم نیرومند ومشهور اطریش درتحت تأثیر وقار وظرافت وآداب‌دانی مأمورین‌ایرانی قرارگرفته وکمر بخدمت ومعاضدت‌آنها بسته ودر داخل‌کشور انگلستان نیزمهارت ومتانت سفیرکبیر ایران وهمراهان او جامعه، مطبوعات، نمایندگان مجلس ورجال بیغرض‌انگلستان را برعلیه اقدامات بی رویه و عهدشکنی حکومت انگلیس درمورد ایران برانگیخته است ، غرض‌ورزی ودروغ گوئی‌کسانی مانندگرنت‌واتسن وسر پرسی‌سایکس وحتی‌کنت دوسرسی کاملاً آشکار وثابت میشودودرجای‌دیگر ومبحث مخصوص‌خواهیم گفت‌که بعضی‌ازنویسندگان اروپائی نسبت بمسائل‌آسیائی و موضوعات راجع بایران اساساً دربندکشف حقیقت و بیان واقعیات نبوده و بخیال باطل اینکه نوشته‌های آنها هرقدر عجیب و غریب ودور از امور عادی و واقعی وبخلاصه مشحون از دروغهای شاخدار وافسانه‌های خارق‌العاده باشد در جامعه‌های بی‌خبر اروپائی طالب زیادترخواهند داشت‌آنچه ازقصه‌های قدیمی‌وکتابهائی مثل هزار ویك‌شب ویا طرهات و لاطائلات کتاب حاجی‌بابا در اصفهان‌آنهم بطور ناقص و غلط خوانده یا شنیده بوده‌اند بجای واقعیت‌های موجود روز در اوراق خاطرات خود یادداشت کرده بجامعه‌های اروپائی عرضه داشته‌اند .

این رشته سر درازدارد و باید در محلی دیگر گفته شودکه‌کنت دوسرسی حقیقت‌را درك نکرده یا غرض داشته و نویسندگانی چون سر جان‌ملکم وگرنت واتسن وبویژه

سرپرسی‌سایکس مسلماً مغرض ودروغ‌گو بوده که حقیقت راوارونه ودیگرگونه نوشته‌اند .

چه علی‌رغم نوشته‌های مغرضانه و دروغ‌آنها حسین‌خان آجودان‌باشی در مراجعت از مأموریت سفارت اروپا چون محاسن خدمت وموفقیت او وهمراهانش مورد تحسین و موجب رضایت دولت وپادشاه ایران قرار می‌گیرد در سال ۱۲۵۷ حکمرانی یزد و توابع‌آن ودر سال ۱۲۶۰ ایالت وفرمانفرمائی مملکت فارس بوی ارجاع میشود و آجودان‌باشی هم‌میرزا فتاح‌گرمرودی معاون خود در مأموریت سیاسی سفارت فوق‌العاده اروپا راکه بنا باظهار خود میرزا فتاح‌گرمرودی در یادداشت‌ها یاسفرنامه یزد «مدت هشت سال ابوالجمع ایشان ذیشان بوده» ودر مسافرت اروپا کاردانی وصمیمیت بی‌نهایت نشان داده همراه خود به‌یزدو شیراز میبرد وحکومت طوایف وشولستانات ممسنی وایلات‌کوه‌کیلویه» را باو ارجاع می‌کند و ازاینقرار معلوم میشودکه‌بمناسبت اعتماد وعلاقه پادشاه ودولت ایران بحسین‌خان‌آجودان‌باشی ایالت مملکت فارس و حکومت یزد و توابع با یکدیگر ادغام شده و حکومت هردو ایالت بحسین‌خان‌آجودان‌باشی ارجاع شده است .

دراین سفر حسین‌خان‌آجودان‌باشی به لقب «نظام‌الدوله» ومیرزا فتاح‌گرمرودی‌طبق فرمان مورخ ربیع‌الاول ۱۲۶۱قمری بمنصب بیگلربیگی‌گری‌کوه‌کیلویه وخطاب «**خانی**» که درآن زمان از القاب مهم ومنصب ومقام بزرگ دولتی بوده مفتخر میشوند وازآن‌ببعدبه «میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی» شهرت می‌یابد .

***

میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی تا آخر عمرش در فارس باکمال صداقت و لیاقت بخدمات دولتی مشغول ومنزل‌اودرشیراز وهرکجای‌دیگرانجمن‌علماء وادباوعرفای زمان بوده وبعلت کرامت نفس وفضایل اخلاقی، اطلاعات‌علمی وادبی زیادی‌که داشته همواره‌گروهی ازشعراء ودانشمندان درمحفل وی‌گردآمده ازخوان‌کرم و جود ودریای معلومات ودانش او بهره‌مند میشده‌اند .

بسیاری ازشعرای معروف‌آن زمان در آذربایجان، تهران و شیراز میرزا فتاح‌خان گرمرودی را مدح‌گفته‌اندکه چون‌آن مرحوم جد اعلای نگارنده بیمقدار این سطور است ونقل‌آنهمه مدیحه‌ها شاید برنوعی خودستائی ومهرخویشاوندی تعبیر بشود، بعلاوه بعضی از مدایح ارزش ادبی وتاریخی چندانی ندارند درج تمام آنها ازحوصله این مقال خارج است تنها بنقل یك قصیده ازمیرزا حبیب‌اله قاآنی شیرازی ازیك «جُنگ قدیمی» بخط «غبار»که درحدود سالهای ۱۲۹۴ قمری مشتمل برسواد یا رونویس بعضی فرمانها و مراسلات بوسیله مرحوم میرزا علی‌خان‌گرمرودی پسر میرزا فتاح‌خان نوشته وتجلیدشده واین‌جنگ‌مجموعهٔ بسیار نفیسی است‌که شامل تعدادی از منشأت معتمدالدوله نشاط، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملك و میرزا حسین ادیب ترکی‌گرمرودی و میرزا رضی

تبریزی وخود میرزا علی‌خان وبرخی دیگر از ادباءآن عصر است وبعضی از این مراسلات مانند نامه‌های فتحعلی‌شاه ومیرزا شفیع مازندرانی صدراعظم فتحعلی‌شاه به ناپلئون‌بناپارت وامپراطور روسیه وغیره شاید تا امروز منتشر نشده ونسخه‌های‌آنها منحصر بفرد باشد.

***

«خط غبار» یکی از اقسام خطوط شرقی ایرانی است‌که بسیار «ریز» نوشته میشود و بهمین‌جهت بآن «غبار» می‌گویند، چه مـانند «گرد» و «غبار» بی‌اندازه نازك و کوچك و ریز است وبرای نوشتن وخواندن‌آن چشم تیزبین و دیده‌هائی نیرومند و انگشتها وپنجه و دستی چیره، قوی و ورزیده لازم بوده ومرحوم میرزا علی‌خان گرمرودی این جنگ راکه قطع خشتی، جلد چرمی وشیرازه‌بندی خوب وجمعاً ۹۷ صفحه دارد و۱۴ صفحه هم دروسط برای یادداشتهای دیگر سفیدگذاشته شده، باخط «غبار» و بطرز شکسته بسیار بسیار ریـز آنچنان خوب و عالی وزیبا نوشته است‌که انصافاً خط میرزا عبدالمجید طالقـانی معـروف بدرویش بهتر از آن نیست یعنی خط ریز و غبار میرزا علی‌خان گرمرودی از خط درویش معروف اگر بهتر نباشد بدتر نیست بطوری‌که انسان از اینهمه هنـر وصنعت بحقیقت حیرت می‌کند .

میرزا علی‌خان گرمرودی دراین۹۷برگ جنگ به قطع خشتی‌باخط «غبار» آن‌چنان ریز ونازك بیش از دویست قطعه رونویس‌فرمان، مراسله، قصیده، قباله وشعروطالب‌تاریخی نقل‌کرده‌که بی‌اغراق باخط عادی درسیصدصفحه هم نمی‌گنجد.

از چهارده نوع ازخطوط معروف بشرح زیر :

۱ـ خط‌کوفی

۲ـ خط نسخ ـ (اختراع ویاگویا تکمیل یاقوت)

۳ـ رقاع

۴ـ شکسته ـ (اختراع یا تکمیل عبدالمجید طالقانی معروف بدرویش)

۵ـ نستعلیق ـ (گویااختراع میرزاعلی استادتبریزی وتکمیل میرعمادحسنی‌قزوینی)

۶ـ محقق

۷ـ توقیع

۸ـ تعلیق

۹ـ ریحان

۱۰ـ مثلث

۱۱ـ غبار

۱۲ـ تحریرـ معمول از اوائل قاجاریه یا ابتدای سلطنت ناصرالدین‌شاه

۱۳ـ شکسته معمولیـ غیر از شکسته درویش‌که خیلی بهـم چسبیده وکم نقطه بوده

۱۴ـ خط معمولی‌این زمان‌که مخلوطی ازشکسته نستعلیق است وبعضی وقتهاهم اصلاً معلوم نیست چه خطی است .

هشت نوع را میرزا علی‌خان درآخر همین جنگ نوشته‌که عبارت است از :

۱ـ محقق

۲ـ مثلث

۳ـ توقیع

۴ـ رقاع

۵ـ نسخ

۶ـ تعلیق

۷ـ ریحان

۸ـ غبار

ودرمورد خط «غبار» نوشته است‌که : «هریك راکه بقلم باریك نویسند غبـار نامند»

امّا قصیده میرزا حبیب‌اله قاآنی‌شیرازی در مدح میرزافتاح‌خان گرمرودی‌که دردیوان‌های چاپی وخطی ومجموعه اشعاراو دیده نشده عبارت است از۳۴سی‌وچهار بیت است‌که عبارات بالای‌آن ازجنگ بخطمرحوم میرزاعلی‌خان گرمرودی باخط «غبار» بشرح ریزعیناً وبدون تغییر نقل میشود :

هو

«متن کلام میرزاحبیب‌قاآنی شیرازی در مدح میرزا فتاح خـان گرمرودی وزیـر مملکت شیراز و یزد»

قبلاً باید گفت‌که ازاین عبارات یك نکته تاریخی‌نیز استنباط ومعلوم میشود که گویا درآن زمان حکومت فارس ویزد با یکدیگر یکی وباصطلاح ادغام وحکمرانی هر دوایالت بعهده مرحوم حسین‌خان نظام‌الدوله آجودان‌باشی واگذارشده ومیرزا فتاح خان گرمرودی هم مانند سفارت اروپا معاون ووزیر وپیشکار هردوایالت بوده وسند تاریخی نیزبنظرنرسیده که درفاصله سالهای ۱۲۵۷ و۱۲۶۴ که حسین‌خان نظام‌الدوله بصاحب‌اختیاری و ایالت‌یزد وفارس منصوب شده ایالت یزدرا ازحوزه مأموریت او منتزع و جداکرده باشند بلکه چون بموجب متن سفرنامه یزد میرزا فتاح‌خان واصل فرمان مورخ ربیع‌الاول ۱۲۶۱ علاوه بر معاونت، وزارت وپیشکاری ایالت حکومت وبیگلربیگی گری طوایف شولستانات وممسنی و ایلات‌کوه‌کیلویه هم بمیرزا فتاح‌خان گرمرودی ارجاع شده است .

باحتمال قریب بیقین حسین‌خان نظام‌الدوله فرمانفرمائی وحکمرانی هردو ایالت را تواماً بعهده داشته وگرنه میرزا علی‌خان پسر میرزا فتاح‌خان گرمرودی دراین‌جنگ خیلی

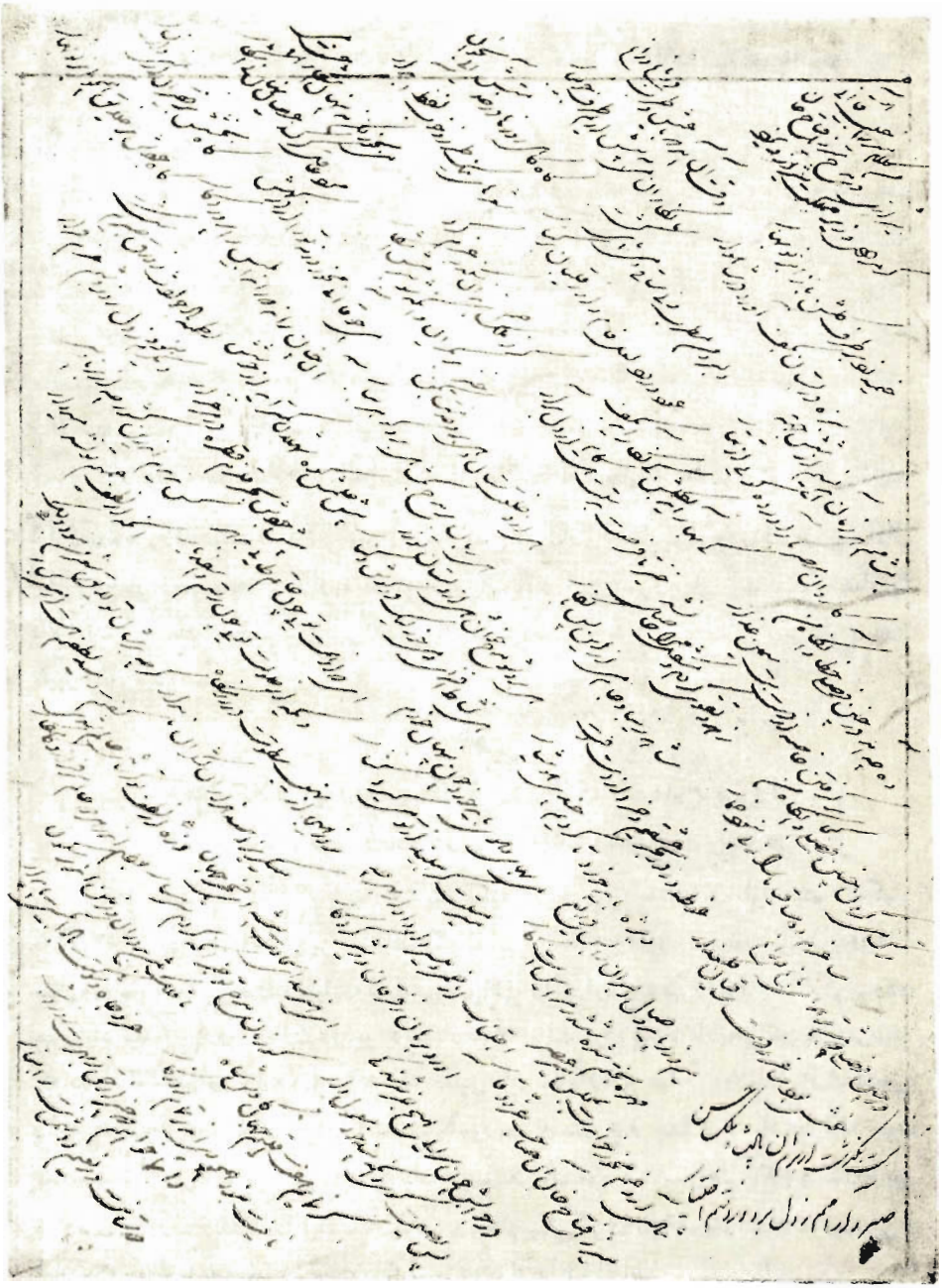

نزدیك بآن زمان عبارات «وزیر مملکت شیراز ویزد» را باهم بکار نمیبرده است .

بعد از این توضیح تاریخی تمامی ۳۴ بیت مدیحه میرزا حبیب قاآنی ازجنگ خطی مذکور در زیر نقل میشود .

«هو- من کلام میرزاحبیب قاآنی شیرازی درمدح میرزا فتاح خان گرمرودی وزیر مملکت شیراز ویزد»

خیمه زد بر طرف گلشن باز ابر نوبهار — سبزه در بستان بکف آورد دُرّ شاهوار

بر مشامم هر زمان آید نسیم از شش جهت — کاروان مصر بار آورده گوئی از تتار

وه چه آمد درچنین فصلی خطا و آنگاه من — بر گرفتن خاصه از دست بت سیمین عذار

ترك می کردن چنین فصلی کجا وآنگاه من — ساغرم ده ساقیا ما را از پی نبود خمار

در چنین فصلی که باشد ترهوای باغ وراغ — خوش بود ساغر ز دست ساقیان گلعذار

مست بگذشت از برم آن پادشاه ملك حسن — صبر وآرامم ز دل برد و ز دستم اختیار

وقت آن آمد که با عیش وطرب درباغ وراغ — با نگاران می بپیش آریم طرف جویبار

دلبر ومن، مطرب ونی، ساقی ومی، پای کشت — عود و رود لعل فام و از رقیبان بر کنار

کی بهار آید بگلشن، کی نگار آید بکف — خیز تا فرصت بدست است کام ازدل برآر

زهد وتقوی کردم ومشکل مرا حاصل نشد — شاهد زیبا و جام می از این پس با نگار

غوطه ور دربحر عشقیم وخرد از دست رفت — ویژه باید خورد تا گردیم چندی هوشیار

سیم وزر باید وصال دلبران را بس دریغ — مهره بختم شده ششدر مرا یاس است کار

شادی آردغم مخور خواندت بمجلس **میرعصر** — **میرزا فتاح خان آن صاحب عز ووقار**

گاه گاهی روزها در خدمتش آیی بخوان — شعرهای نیك طرز و خوب لفظ آبدار

گر ز ملك جسم بزندان سکندر عزم کرد — خیز بر یکران وآنکه شو ببزمش آشکار

هی از او خلعت ستان وهی بروخدمت بکن — هی زبان برمدح بگشا، هی برو گوهر بیار

هی برو شومدح خوان وهی ازو بستان توزر — هی نشاط افزای ومی خور، لیك در گوش وکنار

می بهای وهوی باید خورد چون پنهان خورم — میر مستت گر ببیند از تو می گیرد کنار

اجتناب از خمر ومیسر دارد اواز بهرچه — آورد برهان زفرقان وزشیر کرد گار

در جوابش چون سرائی، هیچ جز شرمندگی — پس نصیحت گوی وآنگه پند خود معمول دار

می بخور لیکن نه پنهان آشکارا چیست می — مرد عاقل گر کند عصیان نهان نی آشکار

می چو قاآنی مخور ورنه تورا از در گهش — آن چنان راند که راند ابلیس را پروردگار

پیش حلمش کوه شهلان کمتر آید از حوشش — پیش جودش بحر قلزم قطرهٔ در مرغزار

ای که از همت توئی چون حاتم طائی بدهر — ویکه درصولت توئی چون رستم واسفندیار

روز هیجا از نهیب سطوتت در رزم گاه — می گریزد صد هزاران لشگران نامدار

ای هنرمند، ای سخاوت پیشه، ای فخر جهان — کو زبان مدح تو جز آنکه گردم شرمسار

گرنمـایم هفت اقلیم جهـان کاووس شاه — یافت نبود همچو وی اندر تمام‌روزگار
گاه بخشش بر فقیران از یمین و از یسار — گاه جودش برخلایق همچو ابر نوبهار
لطمه باد حوادث زورق صبرم شکست — دیگرم نبود ز دل روز وشبم عزم وقرار
کس ندیدم اندرین کشور چه از برنا وپیر — آنکه از لطف عمیـم تو نشد امیدوار
گرچه بر شأن تو لایق‌شعر من نبودولیك — گفتم و امید لطفـم هست از میرکبـار
ذرهٔ از لطف تـوگـر شامل حـالم شدی — بودم اندر هر دوعالم سرفراز و کامکار
تا فلك باشد بدوران و زمین اندر سکون — عز وجاه و شوکتت بادا بگیتی پـایدار
دائماً خواهم دوچیزازحق‌زبهرت‌روزوشب — دوستانت در نعیم و دشمنـانت را بنـار

دراین قصیده‌که بین بعضی‌کلمات‌آن ازجمله مصرع اول بیت سوم وچهـارم تکرار و سستی‌های مختصری بنظرمیرسد و محض رعایت امانت بناچار عیناً ازجنگ قدیمی مذکور رونویس گردید دو مطلب جلب توجه می‌کند یکی آنکه ممدوح قـاآنـی میرزا فتاح خان گرمرودی با وجود قریب دوسال مسافرت باروپا ودیدن‌کشورهائی چون اطریش، فرانسه‌و انگلستان‌که صرف مشروبات الکلی و «خمر ومیسر» بجای‌آب روان معمول و متداول بوده آن‌چنان بسنت‌های ملی وشعائر مذهبی خود پای‌بند وثابت‌قدم باقی مانده وازمناهی و ملاهی دوری واحتراز داشته وصیت این تـدین و عفت اخلاقی او در همه جا نوعی پیچیده‌که حتی قاآنی‌آن شاعر قلندر وبی‌بندوبارهم ازآن آگاه شده وبا وحشت واضطرابی هرچه تمامتـر گفته است :

می‌خور چوقاآنی مخور ورنه ترا ازدرگهش
آن چنان راندکه راند ابلیس را پروردگار!

ونکته دیگرغایت درجه جود وبخشش وکرم میرزا فتاح‌خان بوده‌که درتمام عمر از همه‌فضلا، دانشمندان ومخصوصاً فقیران ومستمندان‌بویژه اهل ولایت‌ده واقرباء وخویشاوندان خود نگاهداری ودستگیری می‌کرده‌که قاآنی بآن صراحةً اشاره‌کرده‌وعلاوه بر شعرقاآنی وحکایاتی‌که شنیده شده دوسند اصیل براین صفت نیکوی میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی دردست است یکی نامهٔ‌که خود او ازیزد بیکی ازپسرهایش بنام میرزا محمد نوشته وطی‌آن اشیاء و هدایائی‌که ازآن راه دور برای یکایك‌ساکنین قریه‌کسلان‌گرمرودآذربایجان فرستاده‌شرح داده ودیگر مراسلهٔ‌که‌میرزا علی‌خان پسرمیرزافتاح‌خان بفرزندخودمرحوم‌میرزاعبداله‌خان مبین‌الملك پدر نگارنده این‌سطور نگاشته ودرآن اخلاق وکرم وسخاوت میرزا فتاح‌خان‌را ستوده است‌که مفاد هردونامه چون‌مطالب تاریخی هم دارد عیناً دراینجاآورده میشود .

نامه بخط مرحوم میرزافتاح‌خان‌گرمرودی‌که ازعنوان ومتن‌نامه‌پیداست برای‌پسرش ازیزد فرستاده عیناً چنین است :

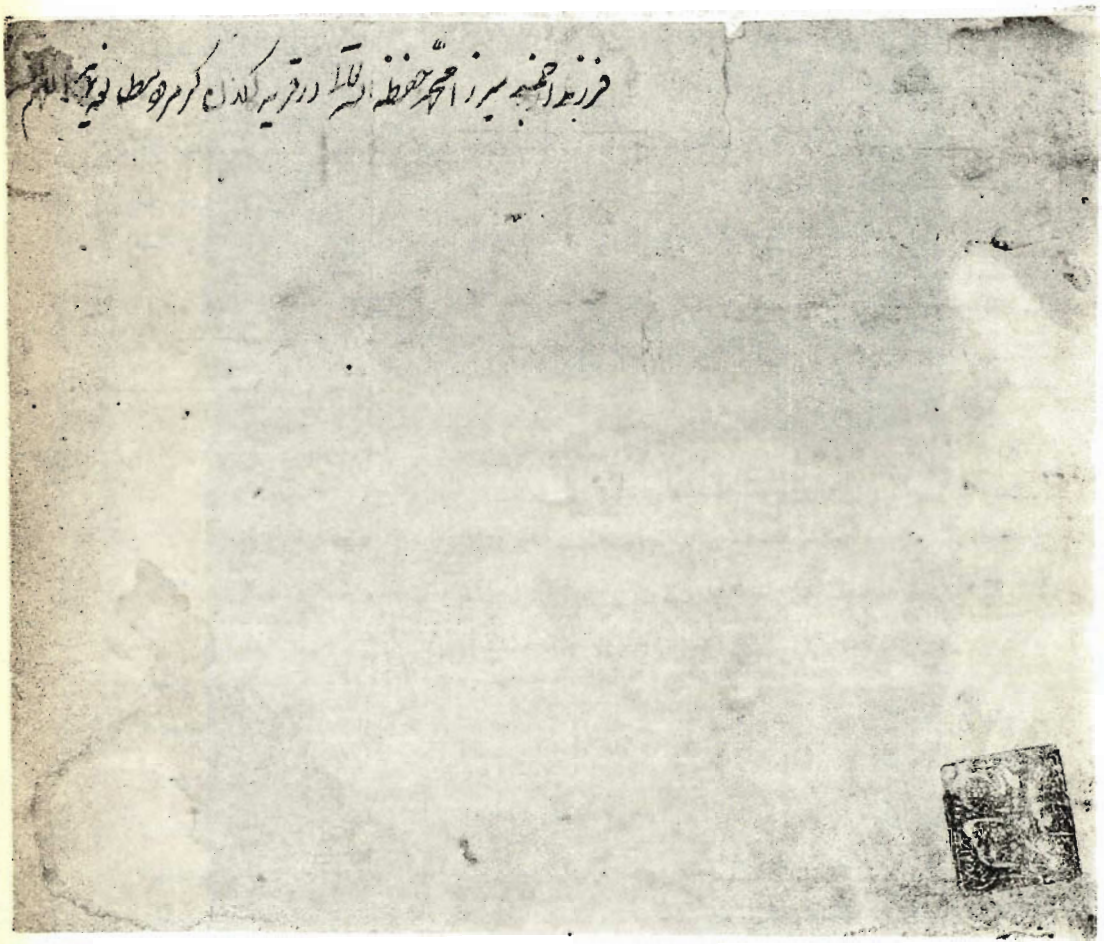

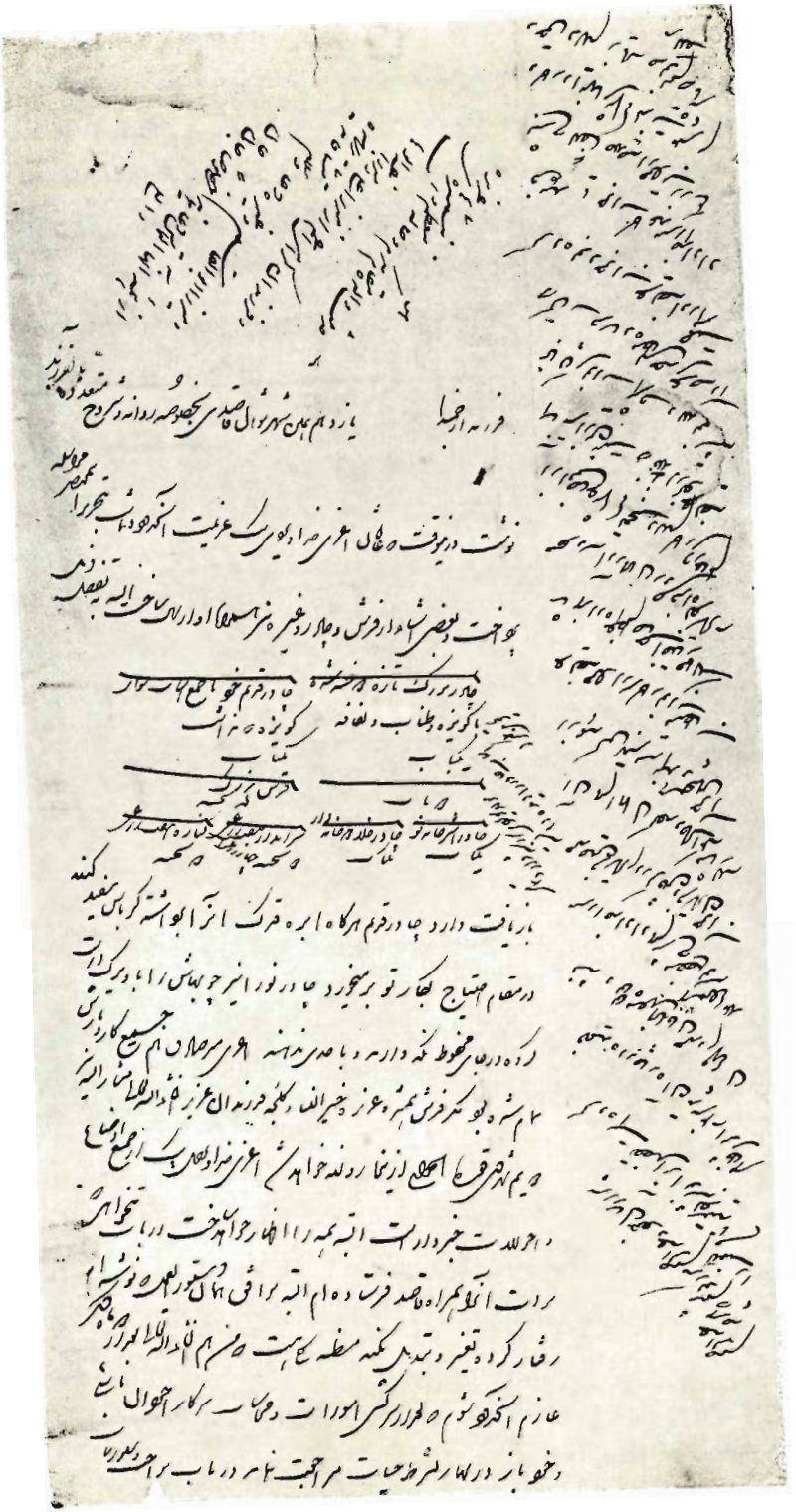

درگوشه سمت راست بالای ظهرنامه یا پشت ورقه عبارت «هوالعزیز» مشاهده میشودو بامتداد این‌کلمه درسمت چپ عنوان ویا خطاب‌آن نوشته شده باین عبارات :

«فرزند ارجمند میرزا محمدحفظه‌اله تعالی در قریه‌کسلان گرمرود مطالعه نماید»

و در نیمه بالای وسط پشت نامه رو بسمت راست مهر «هوالفتاح‌العلیم» دیده میشود . واینك متن نامه :

«فرزند ارجمندا یازدهم همین شهرشوال قاصدی بخصوصه روانه و شروح متعدده بآن فرزند نوشت دراینوقت‌که عالیشان اعزی خداویردی‌بیك عزیمت‌آنحدود داشت بتحریر این مختصر مراسله پرداخت وبعضی اشیاء ازفرش وچادر وغیره نیز همراه او ارسال ساخت البته بتفصیل ذیل :

۱ـ چادر بزرگ تازه دوخته شده باکویزه وطناب ولفافه	یکباب
۲ـ چادرقدیم خود با جمیع اسباب سوای‌کویزه‌که نداشت	یکباب
۳ـ دوباب ـ چادرآشپزخانه نو	یکباب
۴ـ چادر خلا دوخانه‌دار	یکباب
۵ـ فرش بزرگ	چهار تخته
۶ـ سرایدار هفت ذرعی	دو تخته چهار زرعی است
۷ـ کناره هفت زرعی	دو تخته

بازیافت دارد، چادر قدیم هرگاه ابره قدك‌آنرا برداشته‌کرباس سفیدکنند در مقـام احتیاج بکارتو برمیخورد چادرنو را نیزچوبهایش رابا دیرك درست‌کرده ودرجای محفوظ نگه دارند وباحدی ندهند اعزی میرصادق هم جمیع‌کار وبارش تمام شده‌بود مگرفرش‌همشیره عزیزه خیرالنساء وکلجهٔ فرزندان‌عزیزانشاءاله تعالی مشارالیه نیزدویم شهر ذی‌قعده‌الحرام ازاینجا روانه خواهدشد اعزی خداویردی‌بیك ازجمیع اوضاع واحوالات خبردار است‌البته همه را اظهار خواهدساخت درباب تنخواهی‌که برات‌آنراهمراه قاصد فرستاده‌ام البتهموافق همان دستورالعمل‌که نوشته‌ام رفتارکرده تغییر وتبدیل نکندمظنهٔ کلی هست‌که من‌هم‌انشاءاله تعالی بعدازدو ماه دیگر عازم آنحدود شوم‌که بعد از سرکشی امورات ومحاسبات سرکار آجودان‌باشی وخود باز در بهـار بشرط حیات مراجعت نماید درباب مواجب و سیورسات پیرارسال خود و عبدالرحیم مکرر نوشتم‌که هرچه عبدالرحیم‌کرده است تفصیل آنرا نوشته بفرستید تا من تکلیف رافهمیده در چاره‌آن تدبیرنماید اثری ظاهرنشد و بعالیجاه مقرب‌الخاقان مخدوم مهربان میرزا خداداد هم شرح مفصلی نوشته همراه ملامحمدحسین فرستادم درگرفتن وفرستادن جواب‌آن هم اهمال‌کردید وحال‌آنکه مشارالیه ازهمه‌کس بهترمیدانند و همچنین جواب عریضه مرا از سرکار نواب مستطاب شاهزاده اعظم صاحب اختیـار ممالك

محروسه آذربایجان روحی‌فداه نفرستادید از اوضاع شماها تعجب دارم‌کاری درعالم آسان‌تر از این نیست‌که فلانی از یزدعریضه‌بخاکپای نواب اشرف والانوشته دوکتاب فرستاده‌مطالب چندی عرضه‌داشت‌کرده بودجواب عریضه اورا مرحمت فرمایند یاجواب‌کاغذ میرزاخداداد بشرح ایضاً خلاصه ازمراتب زرنگی وکاردانی‌های شماها لذت میبرم و حق‌دارم زیاده چه نویسیم‌که تأثیر ندارد .»

ودر خاتمه‌گوشه حاشیه نوشته است :

«هو- خدمت والده مقام مکرم وخاله معظم وهمشیره‌های عزیزه وفرزندان‌گرامی‌اعم از میرزاعلی ومیرزا عبدالوهاب ومیرزاابوالقاسم وغیره دعا و سلام مشتاقانه رسانیده ازهمه آنهاالتماس دعا نمائید خصوصاً جان‌جان والسلام .»

از مندرجات این نامه‌که در سال ۱۲۵۷ یا ۱۲۵۸ قمری زمان ایالت حسین‌خان آجودان‌باشی ازیزد نوشته‌شده وطرزنگارش‌آن بسیارجالب، ساده وروشن است وضع‌آن‌زمان وچگونگی نامه‌نگاری وروابط پدر وفرزند بخوبی دانسته میشود .

میرزا عبدالرحیم‌که دراین نامه از او نامبرده شده همان میرزا عبدالرحیم‌بیك یاور برادرزاده میرزا فتاح‌خان بوده‌که درسفارت اروپا برای تحصیل همراه برده و خداویردی‌بیك‌هم یکی ازمستخدمین وفادار میرزا فتاح‌خان و همواره درسفر و حضر ازجمله مسافرت اروپا همراه اوبوده است .

نامه دیگرکه بخط بسیار ریز نوشته شده مرحوم میرزاعلی‌خان پسر میرزا فتاح‌خان از قریه‌کسلان هنگام ایالت مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی درکرمانشاهان و ایالات مرکزی وموقعی‌که پدرنگارنده این سطور مرحوم میرزاعبدالله‌خان رئیس‌کابینه یامنشی‌باشی امیرنظام ورئیس دیوان‌خانه تجارت‌آنجا وپسر میرزا علی‌خان بوده بوی نوشته است .

مقدار زیادی ازمطالب این نامه مربوط بامور خانوادگی و جریاناتی است‌که حالیه فایده تاریخی واجتماعی چندان ندارد وبهمین‌جهت ازنقل تمامی مندرجات‌آن صرف نظر و تنها در دومحل بحسین‌خان نظام‌الدوله آجودان‌باشی و میرزا فتاح‌خان اشاره شده‌که برای عنایت بطرز تفکر واستنباط مردم‌آن زمان نسبت باین دو نفر عبارات آن دراینجا آورده میشود .

میرزا علی‌خان به پسرش می‌نویسد :

«پسر مرحوم میرزا غفارکه درطهران چند وقت با شما بوده است حالات‌شماراتقریر نمود واز انضباط کار شما شرح بیان‌کرد رفع نگرانی حاصل شد لکن اطلاع نداشت‌که حضرت اجل امیرکبیر[۱] دام‌اجلاله مواجب دیوانی درحق شما چقدر برقرارکردندکه‌نصیحت و وصیت من همیشه بآن نورچشم این است‌که پول تلف میشود مواجب دیوانی‌که نقد وجنس

۱- معلوم نشد منظور از امیرکبیر چه‌کسی بوده است .

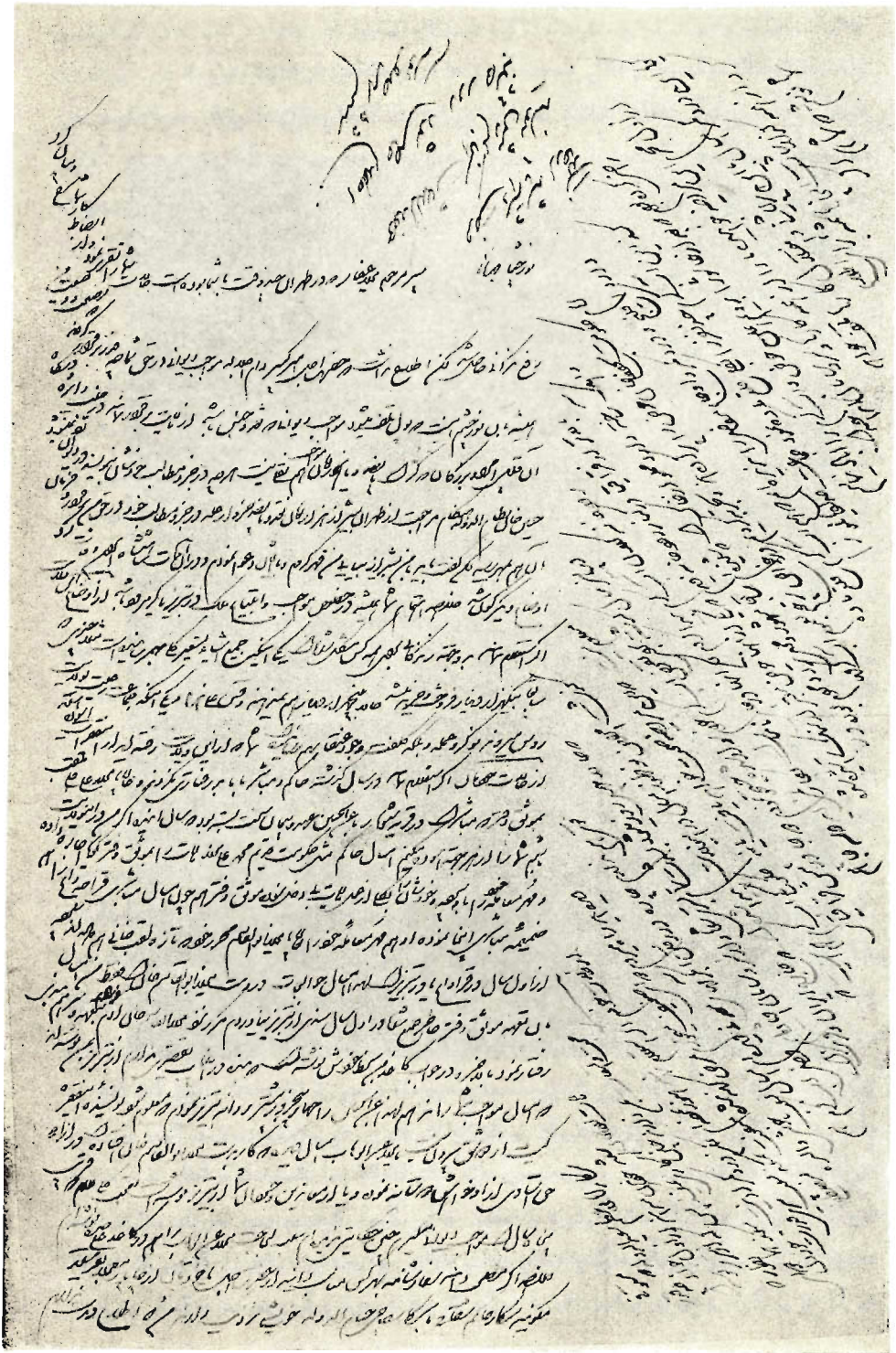

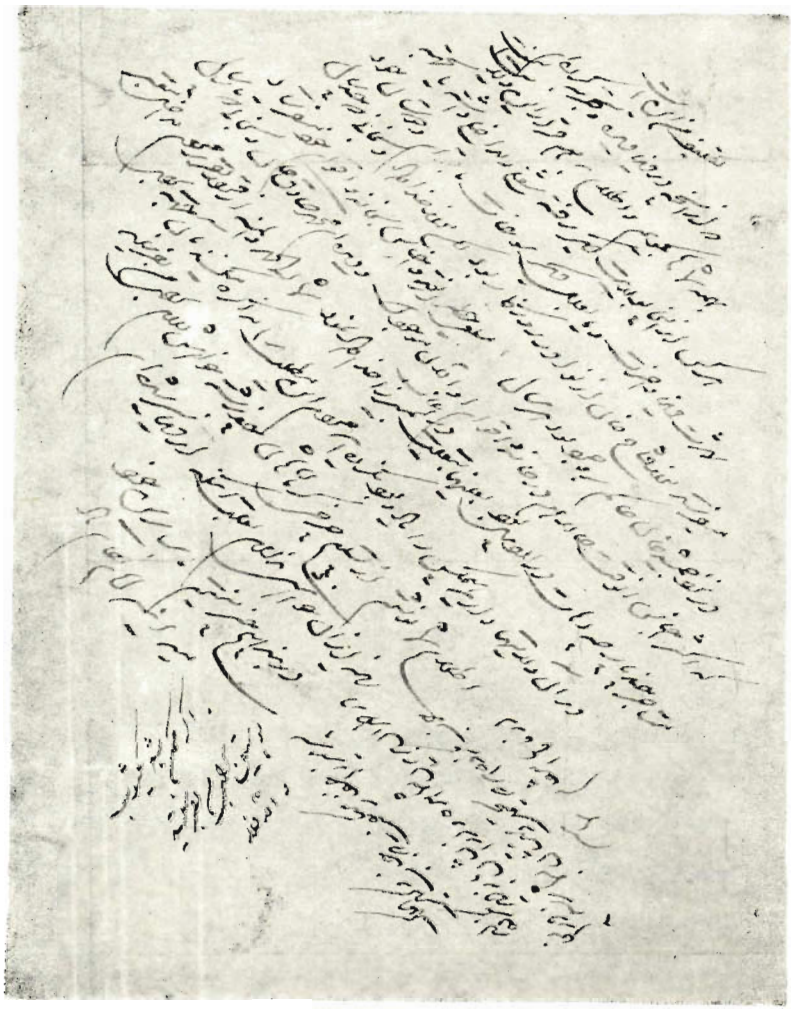

باشدازمالیات برقرار نمایند درجنب‌دائره ودستگاه‌آن‌قبیل امراء وبزرگان‌که‌کُرّ است‌پانصد یا هزار تومان مواجب هم نقلی نیست هرچه درجزو مطالب خودشان بنویسند در دیوان رد نمیشود **حسین‌خان نظام‌الدوله هنگام مراجعت ازطهران بشیراز هزارتومان نقد وپانصدخروار غله درجزو مطالب خود درحق من برقرار و فرمان آنهم بمهر رسید لکن‌گفت باید بامن بشیراز بیائی من قهرکردم و با ایشان دعوی نمودم** ودرآن اوقات‌شاهنشاه ایران وفات‌کرد اوضاع دیگرگون‌شدخلاصه اهتمام‌شماهمیشه درخصوص مواجب وابتیاع ملك درتبریز یاگرمرود باشد.....»

ودر پشت این‌مراسله اضافه شده است :

«تکلیف من این است‌که ازآنچه در دنیا دیده وتجربه‌کرده‌ام بهمه شماها بگویم و اطلاع بدهم قرار این ولایت این است هرکس از اینجا بولایت دیگر رفته شغلی و مداخلی داشته یا بجهة شهرت دنیا وآخرت ویا بعلل دیگر سوغات باقوام و دوستان خود میفرستد **میرزا فتاح‌خان از نوادر روزگاربود** لکن میرزاخداداد ونجانی‌که چند سال در نزد جمشید خان حاکم بروجرد بود هر سال مبلغی خطیر از نقد و اجناس بخانه و اقوام خود میفرستاد . . . الی‌آخر»

که ازمضمون این مراسله هم مطالبی فهمیده میشود از جمله اینکه مرحوم حسین‌خان نظام‌الدوله آجودان‌باشی بقدری بمرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی علاقه و محبت داشته‌که میخواسته است با هزارتومان مواجب نقد وپانصدخروار غله میرزا علی‌خان پسر اورا هم با خود بشیراز ببرد ولی میرزا علی‌خان بواسطه اخلاق‌خاص وتمایلات مخصوصی ازمسافرتهای دور ودراز ومفارقت ازاقوام وخانواده وقریه خودکسلان چنانکه خواهیم‌گفت بطورکلی‌ترس یا اجتناب داشته ازقبول محبت وپیشنهاد آجودان باشی سر باز زده و خود ناگفته پیداست که این مرحمت یا یك هزارتومان نقد وپانصدخروار غله مواجب سالیانه در حدود سالهای ۱۲۶۱ قمری یعنی تقریباً یکصد وبیست وشش سال پیش چه اندازه مهم وبا ارزش‌بوده‌است درنامه‌که از میرزا فتاح‌خان نقل‌شد اظهار امیدکرده بودکه از یزد بشرط حیات برای سرکشی بامور املاك ومحاسبات خود وآجودان‌باشی ودیدن خانواده بآذربایجان رفته و مراجعت‌کند ولی متأسفانه این آرزو بحصول نه‌پیوسته و میرزا فتاح‌خان باقتضای شغل و مأموریت اضافی وجدید ازیزد بشیراز مرکز ایالت فارس عزیمت نموده و درآنجا هم‌علاوه بر وزارت ومعاونت ایالت از طرف حسین‌خان نظام‌الدوله چنانکه مذکور افتاد به حکومت و بیگلربیگی‌گری طوایف‌کوه‌کیلویه باخطاب خانی مأمورگردیده ودر جریان سال۱۲۶۳ هجری‌قمری درشهر بهبهان هنگام انجام وظیفه دولتی بواسطه غصه داغ مرگ جوان ناکام میرزا عزیزگرمرودی‌که برادرزاده یا برادرکوچك ومورد نهایت درجه علاقه‌اش وپهلوان

بی‌نظیری بوده ونیز براثر ابتلای بچندمرض بومی‌ازجمله «پیوك» درسنین بین شصت‌وچهار وشصت وپنج برحمت ایزدی پیوسته وجنازه او بامر حسین‌خان نظام‌الدوله آجودان‌باشی بشیرازحمل ودر جوارمقبره شاه چراغ یا باباکوهی و نزدیك قبر میرزا عزیز پهلوان دفن شده است .

پس تاریخ فوت میرزا فتاح‌خان جریان سال ۱۲۶۳ وقبل از۱۲۶۴ دربهبهان فارس ومحل دفنش یکی از اماکن متبرکه شیراز ـ شاه چراغ یا باباکوهی وسنش هنگام رحلت ازشصت متجاوز بوده است .

تألیفات و آثار میرزا فتاح خان‌گرمرودی

میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی بیش ازشصت وچهارسال عمر و ازاوائل‌کودکی نزدپدرش مرحوم ملانجفعلی‌کسلانی بتحصیل علوم‌متداول‌زمان‌آغازکرده ودرحدودسن بیست‌ویکسالگی در رشته استیفاء ومحاسبات وامور مالیه واردخدمات دیوانی شده و درمکتب تربیت رجال مرحوم عباس میرزا مورد توجه خاص نایب‌السلطنه‌گردیده و بمقامات عالیه دولتی رسیده ، چنانکه در اکثر فرامین و احکام بهمین نکته صریحاً اشاره شده ونوشته‌اندکه : «ازتربیت‌یافته‌گان ولیعهد مبرور است» ودر جنگهای‌دوم ایران و روس‌همه جا در رکاب‌نایب‌السلطنه حاضر بوده و ازطرف عباس میرزا باتفاق بیژن‌خان و خاج میرزا مسعود اشلقی‌گرمرودی برسالت نزد ژنرال پاسکیویچ به تبریز رفته ومقدمات ملاقات دوفرمانده قشونهای‌متخاصم را در دهخوارقان فراهم ساخته ودرمجلس دهخوارقان حین مذاکرات مقدماتی صلح نایب‌السلطنه باژنرال پاسکیویچ حضورداشته وباصطلاح‌امروزدرکمیسیونهاوسوکمیسیونهای‌مربوط بامور مالی وسیاسی شرکت نموده و بعد از ورود میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی وزیر امور خارجه معروف فتحعلی‌شاه بآذربایجان وهنگام انعقاد عهدنامه نهائی صلح در قریه ترکمان مشهور به ترکمن‌چای نیز حاضر بوده واز ریزه‌کاریها وظرافت‌های مخصوص سیاست وآداب ونزاکت‌های ویژه سیاسی (دیپلماسی) آگاهی واطلاعات‌کامل بدست‌آورده و با اشخاص‌اروپا دیده ودرس‌خوانده انگلستان مانند حاجی‌میرزا باباافشار معروف‌به حکیم‌باشی ومیرزاصالح شیرازی معاشرت‌داشته وبوسیله‌آنها وملاقاتهای مکرر باحاج میرزا ابوالحسن‌خان‌شیرازی معروف به ایلچی وهمچنین ازکشیش‌ها ومعلمین مدرسه هیئت یسوعیین[1] عیسوی فرانسوی از اوضاع‌کشورهای اروپا ، فرانسه وانگلستان اطلاعات‌کافی بدست‌آورده وباشخصی‌مثل‌مرحوم حاج میرزا مسعودگرمرودی همکار، هم‌منزل، انیس وجلیس بوده، فرانسه ومختصری‌روسی میدانسته، سفرنامه‌های میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی ومیرزا صالح‌شیرازی وحاج‌میرزامسعود (خسرومیرزا)را خوانده،شبانه‌روزبامردمان ورجال بزرگ وفاضلی‌چون‌مرحومین‌محمدخان

۱ــ ژه‌ژوئیت‌ها Les Jésuites

امیرنظام زنگنه، میرزابزرگ قائم‌مقام و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بمناسبت شغل ووظیفه در تماس‌دائم‌بوده وازمعلومات وفضایل‌آنهااستفاده می‌کرده وشایدهم‌خوداستفاده میرسانیده‌است.

بعد از پایان جنگ‌های شوم ایران وروس وعزیمت مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه بصفحات خراسان و ایالات شرقی ایران با اینکه مرحوم عبـاس‌میرزا علاقهٔ زیادی بمیرزا فتاح‌خان گرمرودی داشته معلوم نیست بچه علت میرزا فتاح درآذربایجان و نزد محمدخان امیرنظام وسپس مدتی بیکار میماند .

این‌مطلب از دستخط مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه خطاب به محمدخان امیر نظام زنگنه‌کـه مسلم است خـط و انشاء مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده و از خراسان ارسال شده است استنباط میشود، چه چنانکه دیده شد عباس‌میرزا از بیکار وعاطل و بـاطل ماندن میرزا فتاح در تبریز ناراحت ومتعجب شده وضمن اینکه نوشته :

«اما میرزافتاح نوکرکارآمدی است وبیکارماندن او معنی ندارد » اورا بنزد خود وبخراسان خواسته واحضارکرده‌است ولی‌بنظرمیرسدکه اجرای‌این‌دستور واعزام‌میرزا فتاح بخراسان بعلت رحلت مرحوم عباس‌میرزا ویا علل دیگر عملی نشده و میرزا فتاح‌خان گرمرودی بخراسان نرفته است .

پس از رحلت عباس‌میرزا درخراسان و وفات‌مرحوم فتحعلی‌شاه در اصفهان‌که‌بترتیب در ۱۲۴۹ و۱۲۵۰ قمری اتفاق افتاده وجلوس مرحوم محمدشاه درتهران بتخت سلطنت و صدراعظم شدن مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام چون محمدشاه وقائم‌مقام میرزا فتاح‌خان‌را خوب می‌شناختند وازباصطلاح‌آنزمان**«خط وربط»** ومعلومات ولیاقت واستعداداومخصوصاً در رشته «استیفاء» و محاسبات و باز باصطلاح‌آن دوره **«مستوفی‌گری»** آگاهی داشته‌اند بلافاصله اورا به‌پایتخت احضارکرده وبمقام «مستوفی‌کل» «قورخانه مبارکه» که منصب‌نسبةً مهم وبمنزلهٔ‌شغل «ریاست حسابداری، سررشته‌داری وکارپردازی‌کل صنف توپخانه‌وتسلیحات تمامی ارتش‌های ایران» امروز بوده مأمور می‌کنند .

بنابراین هنگامی‌که حسین‌خان مقدم آجودانباشی با سمت سفارت فوق‌العاده‌وعنوان مشیر مشورتخـانه خاص همـایونی و **«ایلچی‌کبیر»** مأمور دربارهای دولتهای سه‌گانه اطریش، فرانسه وانگلیس و **میرزافتاح‌گرمرودی** هم به **نیابت اول** ومعاونت‌اوانتخاب و تعیین میشود میرزا فتاح در تهران « مستوفی‌کل» « قورخانه مبارکه » قشون ایران بوده است .

تا اینجا میبایستی بیك نکته بسیار دقیق و تـاریخی اشاره میشد وآن این است‌که از آغاز دورهٔ سلطنت قاجاریه ومخصوصاً از زمان پادشاهی فتحعلی‌شاه ببعد وشاید تـا استقرار مشروطیت اکثر اشخاصی‌که در دستگاه دولت وادارات ایران ترقی شایان‌کرده وبمقامات

عالیه ازسفارت، وزارت وحتی صدارت رسیده‌اند اغلب **«مستوفی»**، «اهل‌رشته استیفاء» و بخلاصه محاسب بوده‌اند .

میرزا جعفرخان مهندس که بعدها مشیرالدوله، وزیرمختار، سفیر ورئیس‌دارالشورای دولتی شد چون حساب وریاضیات میدانست ابتدای خدمت خود را با شغل‌محاسبی‌ومستوفی‌گری‌آغاز نمود .

حاج میرزا مسعود گرمرودی که بمقام وزارت مختاری (در هیئت اعزامی بریاست خسرومیرزا ومحمدخان امیرنظام زنگنه بروسیه) وبالاخره وزارت خارجه نایل گردید تمام عمر ومدت‌خدمت «مستوفی» وبمیرزا مسعود مستوفی مشهور بود .

میرزا تقی‌خان فراهانی که باآنهمه قدرت واختیارات بمقام صدارت ولقب امیرکبیرو **اتابك اعظم** ارتقاء یافت ابتداء «مستوفی» ومحاسب قشون آذربایجان بود و«وزیر نظام» در اصطلاحات اداری‌آن زمان همان «مستوفی» نظام معنی میداده است .

میرزاحسن‌مستوفی‌الممالك آشتیانی، پسرش میرزایوسف مستوفی‌الممالك که مدتها در حقیقت صدراعظم مقتدر حکومت ایران بود وناصرالدین‌شاه باآنهمه غرور وتکبری که‌داشت ازراه غایت درجه احترام بوی، **«آقا»**ی مطلق خطاب می‌کرد وفرزند اومرحوم‌میرزاحسن خان مستوفی‌الممالك همه «مستوفی» و «مستوفی‌کل» واختیاردار مالیات و محاسبات تمامی ممالك ایران بودند .

میرزا هدایت‌اله «وزیر» جد سناتور دکتر احمد متین‌دفتری، میرزا نصراله مستوفی پدرمرحوم عبداله مستوفی، معتمدالسلطنه پدر قوام‌السلطنه مرحوم ومیرزاحسن‌خان وثوق‌الدوله وبسیاری دیگر ازرجال وشخصیت‌های معروف دولت ایران همه «مستوفی» بودند وما درحاشیهٔ چندین فرمان اصیل راجع به برقراری مقرری ومستمری دربارهٔ اشخاص ازحوزهٔ مالیاتی آذربایجان خط و مهر «حسن وثوق» را ملاحظه می‌کنیم که با سمت «مستوفی‌کل مملکت‌آذربایجان» مقیم تهران فرمان را ثبت ومقرری را تسجیل‌کرده است .

بطوری این‌مطلب جالب وقابل‌توجه است که اگرامروز درشجره وانساب‌خانواده‌های قدیمی، ریشه‌دار وبا نفوذ دقت‌کنیم ملاحظه خواهد شدکه اکثریت قاطع آنها از «وثوق»ها، «قوام»ها، «مصدق»ها، «فروهر»ها، «دفتری»ها ، «مستوفی»ها ، «افخمی»ها وغیره وغیره و غیره که ازهریك چندین نخست وزیر، وزیر، سفیرکبیر، سپهبد، سرلشگر وتیمسار برخاسته است همه اولاد «مستوفی‌ها» هستند .

و این «داستان مستوفی» و «مستوفی‌گری» درزمان قاجاریه ـ که شایدعادت و سنتی بوده که ازعهد صفویه بمیراث رسیده ـ بقدری رایج بودکه خانواده‌ها ازپیش میدانستند و یقین داشتند هرگاه فرزندانشان را حساب، ریاضیات، **«فن‌سیاق»** و یا «مستوفی‌گری» بیاموزند بطورمسلم‌آنها دردستگاه دولت ترقی‌کرده وبمقامات عالیه خواهندرسید.

در این زمینه ـ تصورات و روحیه وطرز تفکر خانواده‌های ایرانی درآن‌دوره‌ها ـ ازمرحوم میرزا علی‌خان گرمرودی پسر میرزا فتاح‌خان‌اصل نامهٔ بخط ریزپشت وروخطاب به پسرش مرحوم میرزا عبداله‌خان مبین‌الملك دردست است‌که ازحیث مضمون ومطالب‌بسیار جالب توجه است وبخوبی این توجه وعنایت وحس احترام خانواده‌های‌آن عصرایران رابه‌شغل «مستوفی» گری و«رشته‌استیفاء» وهمچنین‌بعضی توهمات واعتقادات عجیب رانشان‌میدهد ومی‌شناساندکه ازلحاظ علم‌الاجتماع وتاریخ معتقدات و عادات طبقات ایران قابل‌رسیدگی و تحقیق است و ماکلیشه یاگراوور و متن این مراسله بسیار جالب را درجای خود خواهیم آورد .

دراین نامه میرزا علی‌خان درمقام نصیحت و پند و اندرز به پسرش میرزا عبداله‌خان با چنان احترام ازشغل مستوفی‌گری وفن «استیفاء وسیاق» صحبت می‌کندکه امروز برای ما اسباب حیرت است‌که تقریباً می‌نویسد اگر میرزا فتاح‌خان «عمل استیفاء»وحساب‌مالیات گرمرود و ولایات‌آذربایجان را قبول می‌کرد «سیاق» میدانست واز عهده برمی‌آمد ولی تو سیاق نمیدانی واز رشته استیفاء سررشته نداری میترسم از عهده برنیائی وحال آنکه تمام ترقیات وزراء بزرگ ایران ازبابت فن سیاق و رشته استیفاء بوده وآن فرزند باید این فن شریف را یاد بگیری .

***

با این توضیحات شغل اصلی واساسی مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی چنانکه از تمام فرامین و احکام دولتی او مستفاد میشود از آغاز خدمت دولت « رشته استیفاء » و «مستوفی‌گری» بوده‌که درآن دوره‌ها ازکارهای خوب ومشاغل «شریف» و«محترم»محسوب میشده است .

***

چنانکه درسوابق ایام، ضمن مقدمات مختصری در روزنامه دماوند نیز اشاره و در اوراق گذشته این توضیحات نقل شده وخالی ازبرخی اشتباهات هم نبوده بطوری‌که پدراین نگارندهٔ بیمقدار حکایت می‌کرد مرحوم میرزا فتاح‌خان درتمام عمربتحقیق، مطالعه وتألیف اشتغال وهمه روز وازهمه چیز یادداشت برمیداشته وآراء، عقاید، نظرات وتأثرات خود را نیز بآنهامی‌افزوده وبی گفتگوست‌چنان‌شخصی‌که بقول‌پسرش‌مرحوم‌میرزا علی‌خان گرمرودی **«از نوادر روزگاربوده»** باآن دقت، حوصله و اصابت نظرکه از خلال سطور وکلمات سفرنامه وشب‌نامه پیداست میبایستی تألیفات وآثار زیادی ازخود برجای‌گذاشته باشدوحتماً چنین وازجمله‌آثار سودمند وی یادداشت‌هائی بوده‌که از جریان دوره دوم جنگهای ایران‌و روس وجزئیات مذاکرات‌متارکه‌جنگ و واقعات دومجلس دهخوارقان وترکمن (یاترکمن‌چای) فراهم‌کرده‌که قسمت اعظم یا تمامی این یادداشت‌ها تاهمین پانزده سال قبل نزد

نگارنده موجود بودکه باکمال تأسف مقدار زیادی ازاین اوراق ویادداشت‌ها باضافه چند اثردیگرآنمرحوم واسناد وکتابهای بسیار مفقودشد وازبین رفت و عجالةً بغیر از سه رساله و چند نامه خانوادگی و مراسله دوستانه و یك رونویس ازکتاب خلاصةالحساب شیخ بهائی و ۲۸ قطعه اصل فرمان مربوط باو و۱۴ قطعه قباله خریدملك ومقداری خاطرات‌وحکایات، داستان ویا افسانه از وی نزد این بیمقدار باقی نمانده است‌که برخی ازآنهادرسطورآینده توصیف و ازهمین اندازه بخوبی معلوم و روشن میشودکه نویسنده و مؤلف‌سفرنامه وشب‌نامه (میرزا فتاح‌خان گرمرودی) در آن زمان یعنی تقریباً یکصدو چهل سال پیش شخصی بسیار دانشمند ، وطن پرست ، باشرف ، متدین ، ایراندوست ، وظیفه شناس ، هوشیار ، زیرك و مخصوصاً درآن عصر **روشن فکر ، آزادیخواه** ، اصلاح طلب و بمعنی صحیح و بی‌ضرر **کلمه متجدد** بوده است .

انشای سلیس، ساده ، روان وشیرین میرزا فتاح‌خان گرمرودی را از میرزاابوالقاسم قائم مقام ومعتمدالدوله نشاط قدری بالاتر قرارمی‌دهد و بقول مرحوم میرزا غلامرضاخـان صفی‌نیا مسلم میسازدکه مؤسس وموجدمکتب ساده‌نویسی درنثر فارسی‌درایران برخلاف‌تصور اکثر محققین نیمه قرن اخیر بیش ازهمه میرزا فتاح خان گرمرودی بوده و یا بقرار نوشته مجله نفیس یادگار طرز نگارش سفرنامه آجودان‌باشی بجای‌اینکه شبیه مکتب انشاء زمان اواخر فتحعلی‌شاه یا دوره محمدشاه وحتی عصر ناصری جلوه‌گر شود بیشترمانند نوشته‌های بهترین نویسندگان صدر مشروطیت است‌که ولواینکه تکرار ونامستحسن باشد عین‌عبارات مجله یادگار را ازصفحه ۲۲ شماره دوم سال دوم درزیر می‌آوریم :

«انشای روان وساده وبی‌تکلف این‌سفرنامه میرزا عبدالفتاح[1] را یکی از نویسندگـان زبردست و**بی‌نظیر** آن دوره معرفی می‌کند وعقایدی‌که درباره اوضاع اجتماعی و سیاسی آن زمان اظهارداشته و انتقادی‌که از اخلاق و رفتار عثمـانی‌ها واروپائی‌ها می‌کند میرساندکه نویسنده «چهار فصل» یکی ازرجال **روشنفکر** و وطن‌دوست ومتدین‌درباراایران بوده‌است. سبك نگارش این‌کتاب هیچگونه‌شباهتی بسبك‌نویسندگان دوره محمدشاه وحتی دوره‌ناصری نداشته و بیشترشبیه نوشته‌های دوره مشروطیت است ...»

و البته اینرا در اصطلاح علمی **«نبوغ»** و یا بقول پسرش **«از نوادر روزگار»** می‌گویندکه‌کسی از زمان‌خود بقدر صدسال جلو افتاده باشد .

اینك اسامی یاصورت‌کتابها ورسالات وآثاری‌که ازمیرزا فتاح خان‌گرمرودی بدون عیب وبطورکامل باقی‌مانده ودردست این‌بیمقدار است بشرح زیرمی‌آورد:

۱ــ که البته میرزا عبدالفتاح اشتباه وچنانکه نوشته‌ایم «میرزافتاح» صحیح است .

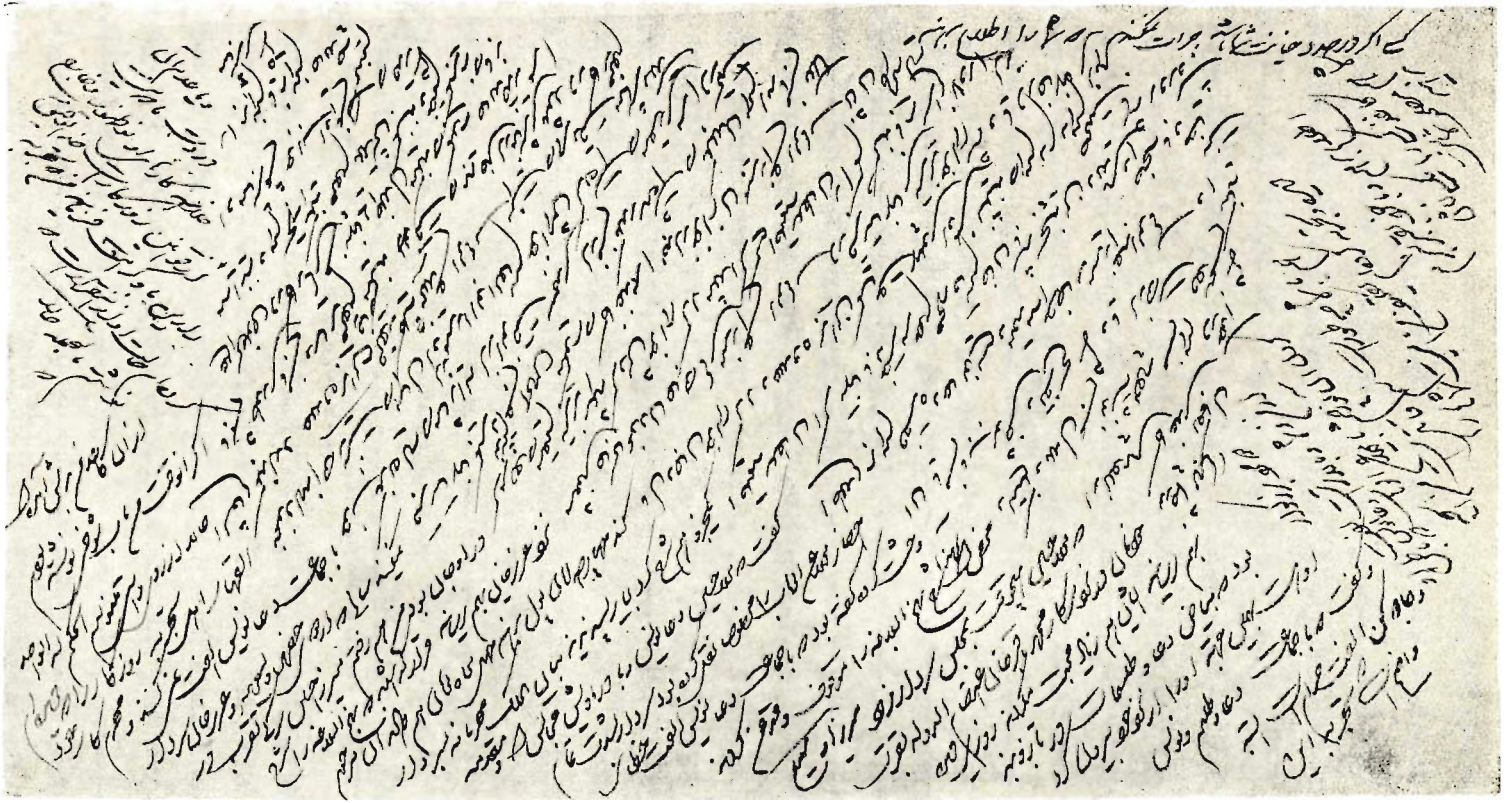

۱ = سفرنامه

یا کتاب روزنامه یا **چهارفصل** بخط خودش در شرح جریان مسافرت ومذاکرات، و اقدامات سیاسی هیئت سفارت کبرای اعزامی دولت ایران بدربارهای دول سه گانه اطریش و فرانسه وانگلستان بریاست مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی نظام‌الدوله که درنزد محققین ایرانی بسفرنامه آجودان‌باشی شهرت یافته ودرکتابخانه مجلس شورای‌ملی وکتابخانه‌های دیگر نیز بهمین نام ثبت وضبط‌شده است .

نسبت بطرزنگارش، اهمیت وارزش‌ادبی، تاریخی وسیاسی‌این کتاب ومخصوصاً اظهار نظروعقیدهٔ‌مؤلف‌درباره مشروطه وطریقه‌مشورت ومجلس‌شورادانشمندان ایرانی درنوشته‌های متعدد بقدرکافی بحث‌کرده واین بی‌بضاعت هم طی این یادداشت‌ها مکرر ازآن سخن گفته و متن‌خودکتاب نیز بهترین معرف وگویاترین شاهد واضافه برآن هرچه باشدزاید است.

آنچه ازقدیم وسینه بسینه درخانواده رسیده مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی ازاین سفرنامه یك نسخه بخط خود نوشته‌که اینك دردست است و دویا سه نسخه دیگر بخط بسیار خوب بوسیله منشی‌ها وخوشنویسان نویسانیده و هرسه نسخه را بعد ازمراجعت بایران داده است با جلدهای نسبةً خوب بسبك‌آنزمان شیرازه‌بندی و تجلیدکنند و در آغاز برگ اول سرلوحه‌و اوراق دیگرحاشیه‌سازی زرین‌تعبیه‌نمایند.

بعد از این مقدمات یك جلد از نسخه‌هائی راکه خط خودش نبوده بمرحوم‌آجودان‌باشی اهداء می‌کندکه شاید هنوز در تصرف اعقاب وبازماندگان خانواده نظام‌الدوله باشد .

نسخهٔ‌که ازحیث خط، جلد، شیرازه، تذهیب وحاشیه‌سازی بهتر وزیباتر ازهمه بوده هنگام شرفیابی و عرض نتیجه‌کاربعنوان گزارش‌رسمی مأموریت بحضور پادشاه وقت مرحوم محمدشاه‌شاه‌قاجار تقدیم‌کرده و این‌نسخه‌تقدیمی بشاه‌درکتابخانه سلطنتی جزواموال‌دولتی محفوظ‌بوده ودر دورهٔ سلطنت مرحوم مظفرالدین‌شاه بوسیله میرزامحمدتقی سپهرکاشانی

لسان‌الملك مؤلف ناسخ‌التواریخ با مقداری از کتابهای نفیس خطی دیگر از کتابخانه‌سلطنتی خارج میشود و دست بدست می‌گردد تا اینکه در سالهای بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ بتصرف مرحوم ملك‌الشعراء بهار درمی‌آید و آنمرحوم هم بمحض ملاحظه ومطالعه آن‌قسمتی از فصول آنرا دردوره دوم روزنامه نوبهار تحت‌عنوان «اسناد محرمانه سیاسی» درج می‌کنند.

واین نسخه‌را بعداز رحلت مرحوم بهار طی دوسال اخیر کتابخانه مجلس خریده است نسخه بخط خود میرزا فتاح‌خان گرمرودی و نسخه دیگری که بوسیله منشی خود نویسانده وجلدکرده بوده در خانواده اومانده و نگارنده هردورا نزد پدرش دیده‌بود.

مشخصات نسخه بخط منشی یاخوشنویس چنان‌مینمودکه به‌قطع وزیری‌خط نسخ خوب ازحد متوسط بسیار بالا واز خط اساتید درجه‌اول مختصری‌پائین‌تر، سرصفحه تذهیب‌کاری، حاشیه صفحه‌ها خط‌کشی و جدول سازی باطلای اشرفی و کاغذ اعلا بود و این نسخه طی جریان اغتشاشات جنگ جهانی‌اول از خانه‌ما درتبریز بسرقت یاغارت رفت و بعدها همان نسخه‌خط‌نسخ بتصرف مرحوم میرزامحمدعلی‌خان تربیت مؤلف‌کتاب دانشمندان‌آذربایجان درآمدوآنمرحوم‌نیز آنرا اجزو تعدادزیادی کتاب‌ومرقعات‌واسناددیگرخود وقف‌عامه‌وکتابخانه عمومی‌کرد و ازآن جمله «**کتابخانه تربیت تبریز**» راکه‌گویا نخستین کتابخانه آن شهر بسبك امروزی باشد تأسیس‌نمودکه روانش شاد و روحش غرق‌رحمت‌آلهی‌باد وبقراری که آقای دولتشاهی‌رئیس‌اداره‌کل‌فرهنگ وهنرآذربایجان شرقی‌طی‌شماره ۷۴۷درتاریخ ۶ مردادماه ۱۳۴۵ که‌گراوور آن بنظر میرسد در پاسخ معروضه این‌حقیر مرقوم داشته‌اند «کتابخانه عمومی‌تربیت‌تبریز هنوزبنام‌مؤسس‌ارجمند وبنیان‌گذار دانشمندآن» مرحوم‌میرزا محمدعلی‌خان تربیت بنام **کتابخانه عمومی‌تربیت** باقی ونسخه‌خط‌نسخ سفرنامه‌آجودان‌باشی تألیف میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی در آن‌کتابخانه ضبط و موجود است ولی باکمال تأسف وقتی نگارنده؛ بدعوت رسمی رئیس اداره فرهنگ و هنرآذربایجان شرقی به تبریز رفته و صبح روز شنبه ۲۶ مردادماه سال جاری بحضور ایشان رسیدم باوجود قولی‌که‌کتباً داده بودند بعذر وبهانهٔاینکه‌کتابها و اسنادکتابخانه تربیت ازبیم وقوع‌آتش‌سوزی احتمالی درآینده برخلاف نیت و قصد واقف از دسترس عموم خارج وبدون نظم و ترتیب درصندوقها ریخته و مهر و موم شده و پیداکردن آن نسخهٔ معین غیر مقدور است از ایفای بعهد ووفای بقول امتناع فرمودندکه اسباب نهایت درجه تأسف شد و بدین‌جهت ملاحظه نسخه‌کتابخانه تربیت ومقابله‌آن با نسخه‌موجود باوجود تحمل رنج وضرر مسافرت به‌تبریزمیسر نگردید.

***

هنگامی‌که‌بعداز بیست‌وچهارسال نگارنده‌این‌سطورطی‌سال ۱۳۲۲ برای دیدارافراد خانواده ودوست‌و آشنا بآذربایجان وتبریز رفته‌بود وآقای میرزامحمدعلی‌خان‌قوسی ریاست

شماره ۷۴۷
تاریخ ۴۵/۵/۳
پیوست

وزارت فرهنگ و هنر

اداره کل فرهنگ وهنر آذربایجان شرقی

آقای فتح الدین فتاحی

عطف نامه مورخ ۴۵/۴/۲۹ با اظهار خوشوقتی از توجه وعنایت جنابعالی بنکات تاریخی وآثار پرارزش گذشتگان دانشمند این مرز وبوم با ستحضار میرساند که اولاً کتابخانه عمومی تربیت بنام موسس ارجمند وبنیانگزار دانشمند ان همچنان بنام کتابخانه عمومی تربیت باقی است وکتابخانه ای که بنام کتابخانه ملی شهر نامیده میشود واحد فعالیه دیگری است که خوشبختانه از هشت سال پیش در این شهر بنیاد یافته است. ثانیاً اداره کل فرهنگ وهنر آذربایجان شرقی نه تنها اجازه مطالعه، عکسبرداری و استنساخ از کتاب مورد نظر را بجنابعالی میدهد حتی در این راه از هیچگونه کمک و همراهی نیز دریغ نخواهد کرد بنابراین انتظار دارد هرچه زودتر بتبریز تشریف آورده در انجام مقصود خود موفق گردید. درضمن چون نیازی بسفارش کردن نامه نبود مبلغ بیست ریال ارسالی شما عیناً مسترد می گردد.

رئیس اداره کل فرهنگ وهنر آذربایجان شرقی. دوستدار

کتابخانه عمومی تربیت تبریز را بعهده داشتند نگارنده را تشویق کردند بتماشا و بازدید کتابخانه تربیت برود و روزی‌که بهدایت ایشان کتابهای کتابخانه تربیت ازنظرمی‌گذشت بمناسبتی صحبت‌ازسفرنامه های‌قدیمی‌ومأموریت حسین‌خان‌آجودان‌باشی باروپا بمیان‌آمد و فرمودندکه‌مایك نسخه ازسفرنامه آجودان‌باشی باخط زیبا و جلد خوب در این‌کتابخانه داریم و وقتی بنا باستدعای نویسنده این سطور و دستورآقای قوسی متصدی امرکتاب رادر محل‌خود یافته بسمت مامی‌آورد حقیر ازدور آنرا در دست‌آورنده دیده و ازرنگ و شکل جلد فوراً شناخته دانستم همان‌نسخه و جلدی‌است که بیست‌وهشت یاسی‌سال قبل‌ازآن‌تاریخ ازخانه ما خارج‌شده و بهمین واسطه و برای‌آزمایش حافظه از آقای قوسی تمناشد آنرا بگیرند و بدون اینکه بدست این‌حقیر بدهند بازکنند وورق بزنند تانشانی‌های سر صفحه و برگهای‌آن بعرض برسد و چنین‌بود ونشانی‌ها همه‌درست درآمد و اسباب حیرت گردید.

مختصری خودستائی‌شد البته معذور خواهد بود و بایدگفت‌که این از قدرت حافظه و هوش مثلاً سرشار حقیرنبوده‌که بعد از سی‌سال تمام جزئیات وشکل ونشانی‌های‌آن‌کتاب بخاطرمانده‌بلکه اینهمه ازغایت درجه علاقه ودلبستگی‌ناشی‌بوده‌که نگارنده ازصغرسن‌بآثار نیاکان ویادگاریهای گذشتگان داشته وگرنه‌هوش‌که سهل است حافظه این‌حقیر بقدری‌نارسا وناتوان است‌که چه بسا امور خیلی ساده را حالی‌نمیشود ویا مطالب بسیارجدی‌دوروزدیگر ازخاطرمیرود.

بعداز مراجعت از تبریز در مجلسی‌که گروهی از دانشمندان جمع بودند و بقول مترسلان قدیم مرحوم استاد دکترعباس اقبال‌آشتیانی درآن انجمن شمع‌فروزان حکایت از این‌موضوع و سفرنامه‌آجودان باشی بمیان‌آمد وآنچه درکتابخانه تربیت تبریز گذشته‌بود بسمع ایشان رسید و آن‌مرحوم‌که خدایش بیامرزاد بتمام معنی‌کلمه محققی واقعی وبدون تظاهر و ریا بود و الحق عالم‌فرهنگ، ادب وتاریخ ایران بمقدارزیادی مدیون‌کوششها و تحقیقات و زحمات فاضلانه آنمرحوم است و دریغا قدروی آنطوریکه شایستگی واستحقاق داشتند دانسته‌نشد و اززحمات طاقت‌فرسایش درایام‌حیات ارزیابی و قدردانی‌مادی ومقامی بعمل‌نیامد و بعد از رحلت اوکه‌گویا تقریباً بحال‌گمنامی و چیزی شبیه به تبعید یا جلای وطن در ایتالیا اتفاق افتاد تاهم اکنون‌نیز یادبودی و سالگرد و تقدیم رحمتی آن چنان‌که شایسته‌بوده معمول نگردیده وسالها از رحلت وی میگذرد و شنیده نشده‌که شخصی یا مقامی بخاطرمقام‌علمی وخدمات بیریای فرهنگی استادعباس‌اقبال‌مجلسی‌برپاسازد وفاتحهٔ‌نثارروح پرفتوح اوبکند.

باری، روانش شاد، یادش نزد ایرانیان ودانش دوستان همیشه عزیز وگرامی‌بادکه مرحوم استاددکترعباس اقبال‌آشتیانی بقدری باینگونه آثار و یادگاریهای فرهنگ و هنر این سرزمین عشق و دلبستگی داشت‌که بمحض شنیدن داستان سفرنامه وکتابخانه تربیت

بلافاصله در پائیز سرد همان سال با صطلاح قدما بار سفر بست و با کم بود وسائل راحت مسافرت بعلت بدی راهها و شرایط جنگ و اشغال ایران فقط برای بدست آوردن نسخه این سفرنامه با عجله به تبریز رفت و ازروی آن بهزینه خود دادرونویس برداشتند و برگشتند و پس از چندی درشماره دوم سال دوم مجله یادگار شرحی دراین باره مرقوم نمودند که ددجای خود نقل شده و درخلال ساعاتی هم که گاهی باقتضای سمت استادی ومراتب بزرگواری ازاین بیمقدار تفقدی وحال پرسی میفرمودند و بهمان مناسبت اصول فرمانها و مدارك تاریخی مربوط بمؤلف سفرنامه را نزد این حقیر مشاهده و بارها اصرار کردند که آن اسناد و اطلاعات در اختیار ایشان گذاشته شود تا بهزینه شرکتی که برای نشر مجله یادگار وسایر آثار کهن ایرانی تشکیل داده بودند چاپ شود و حتی دراین زمینه مرقومه‌هائی نیز خطاب باین حقیر ارسال داشتند که که نه بلحاظ خودستائی از شخص خود بلکه برای نشان دادن اهمیت و ارزش تاریخی و ادبی سفرنامه میرزا فتاح‌خان وعلاقه و اشتیاقی که محقق عالیقدری مثل استاد دکتر عباس اقبال آشتیانی بطبع ونشر آن داشتند مندرجات مرقومه مورخ ۲۴ مهرماه ۱۳۲۴ آنمرحوم بعنوان این بیمقدار در زیر آورده میشود :

«مجله یادگار ـ تاریخ ۷/۲۴/ماه ۱۳۲۴ـ دوست عزیزم اگرخاطر محترم باشد چندی پیش راجع بمرحوم عبدالفتاح گرمرودی باسرکارصحبت کردم و گفتم که ما خیال داریم درمجله یادگار بمناسبت کتاب سفرنامه آنمرحوم شرحی از احوالات و تألیفات ایشان را بنویسیم این است که تمنی دارم مرحمت فرموده مدارك و اسنادی راکه در این خصوص در اختیار حضرتعالی هست همچنین آنچه راکه در روزنامه دماوند مرقوم داشته بودید دردسترس مخلص بگذارید تا آنهارا **بنام حضرت عالی** درمجله چاپ کنیم بنده هرروز ازساعت هشت صبح تا ظهر در اداره مجله (اداره روزنامه اطلاعات) هستم یامرحمتی بفرمائید وقتی آنجا تشریف بیاورید که با یکدیگر صحبت کنیم یا محلی را معین بفرمائید که بنده خدمت برسم ارادتمند عباس اقبال».

چقدر مایه تأسف واندوه است که گرفتاریهای حقیر و مشغله و مسافرتها ویا اگر بهتر گفته شود **دلسردی** وسپس رحلت چنان محقق عالیقدری باعث تعطیل نشریه سودمند ونفیسی مانند مجله یادگار شدو دیگر فرصت و مجال بدست نیامد تا سفرنامه مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی مطابق میل و آرزوی آن استاد عزیز وگرامی و تحت نظر ایشان طبع و نشر بشود .

مرحوم میرزا محمدعلی‌خان تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان ضمن معرفی میرزا فتاح‌خان گرمرودی وآثار او ازکتاب سفرنامه مورد بحث وکتاب دیگر بنام **«شب نامه»** نام برده واضافه کرده‌اند که نسخه‌های متعددی ازهردو کتاب درکتابخانه‌های شخصی اشخاص وجود دارد .

طهران

مجله یادگار

خیابان قوام‌السلطنه مقابل سفارت مصر

اداره روزنامه دماوند

دوست عزیز محترم آقای فتاحی مدیر محترم دماوند ملاحظه فرمایند

نویسنده: عباس اقبال

مجلهٔ یادگار

تاریخ ۲۴/۷ ماه ۱۳۲۴
شماره :
ضمیمه .....

دوست عزیزم اگر خاطر محترم باشد چندی پیش راجع مرحوم
عبدالفتاح گرمرودی با سرکار صحبتی کردم و گفتم که ما خیال داریم
در مجلهٔ یادگار بمناسبت کتاب سفرنامهٔ آن مرحوم شرحی
از احوال و تألیفات ایشان را بنویسیم این است که
تمنی دارم مرحمت فرموده مدارک و اسنادی را که
در این خصوص در اختیار حضرتعالی هست همچنین آنچه را
که در روزنامهٔ دماوند مرقوم داشته بودید در دسترس مخلص
بگذارید تا آنها را بنام حضرتعالی در مجلهٔ چاپ کنیم
بنده هر روز از ساعت هشت صبح تا ظهر در
ادارهٔ مجلهٔ ادارهٔ روزنامهٔ اطلاعات
هستم، مرحمتی بفرمائید وقتی آنجا تشریف

۲۳٫۵٫۲۴

***

نسخه دیگراز سفرنامه میرزا فتاح‌خان گرمرودی‌ویا بطوری که‌معروف است سفرنامه آجودان‌باشی دراختیار مرحوم‌محمود محمودبوده وبقرار معلوم‌آن نسخه‌را از پدرنگارنده گرفته وآن دانشمندفقید یکمرتبه آنرا بطوریکه شنیده‌شده درسال ۱۳۰۴ شمسی بامقدماتی در روزنامه پیکان درج‌کرده و فصول چندی ازآن‌نیز درجلد دوم کتاب‌نفیس تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس درقرن نوزدهم که‌در هشت جلد است‌بعنوان دلیل ومدرك نظریه‌ها و قضاتهای خود نقل نموده است و قاعدةً بایستی این نسخه هنوز در تصرف بازمـاندگـان مرحوم محمود باقی‌مانده‌باشد که روان‌آن‌مرحوم نیز غرق رحمت‌آلهی‌باد .

***

نسخهٔ ازسفرنامه مذکور درکتابخانه مجلس شورای ملی وجود داردکه‌آنرا مرحوم محمود محمود ازروی نسخه‌اصلی‌که در اختیار داشته باخط شکسته نستعلیق خوانانویسانیده وبکتابخانه مجلس‌شورای ملی اهداءکرده‌اند و بنظر میرسدکه آقایان جهانگیر قائم‌مقامی و محمد زهری نسخه‌کتابخانه مجلس را دیده ودرکتاب «تاریخ سیاسی نظام‌ایران» و مقالات مندرج در مجله ایران‌آباد و مجله سپیدوسیاه بآن اشاره فرموده‌اند .

***

یك‌نسخه از سفرنامه مورد بحث درکتابخانه شخصی آقای‌محمود فرهاد معتمد نبیره مرحوم شاهزاده حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله وجود دارد که در جزء منابع کتاب تاریخ روابط ایران وعثمانی ذکرکرده‌اند و درآخرین برگهای این‌توضیحات نسبت باین نسخه بازهم سخن خواهدرفت .

***

بطوریکه‌آقای حسین‌اعزاز ثقفی فرزند مرحوم دکترخلیل‌خان اعلم‌الدوله‌ثقفی‌اظهار داشته‌اندیك نسخه هم ازاین‌سفرنامه‌درکتابخانه و اسناد شخصی ایشان وجوددارد که‌متأسفانه باوجود میل‌وافرشان باظهارلطف ومعاضدت‌بااین‌حقیر توفیقی دست نداده تا از نسخه‌ایشان استفاده‌شود .

***

پدرنگارنده می‌گفت که‌یك نسخه خوب ازاین سفرنامه‌هم درکتابخانه مسجدومدرسه عالی سپهسالار موجود است و مرحوم میرزا حسین‌خان ادیب که‌عضووزارت‌خارجه و فاضلی بی‌ریا وغیر متظاهر بود اظهارات پدر نگارنده را بر وجود نسخه از سفرنامه درکتابخانه مسجد ومدرسه‌عالی‌سپهسالار تأئید میفرمود ولی حقیر درهردوجلد فهرست‌چاپی‌آن‌کتابخانه که دراختیاردارد بنام‌این‌کتاب برنخورده‌شاید درمجلدات یا فهرست‌های دیگر نوشته‌باشند وبنظر نگارنده نرسیده است .

***

بخاطر نمانده که از چه شخصی شنیده شد که یك نسخه هم از این سفرنامه در کتابخانه دانشکده ادبیات دیده‌است ولی چون نگارنده فهرست کتب خطی کتابخانه مذکور را بطور کامل در اختیار نداشته از این موضوع بی‌اطلاع است . برای مزید توضیح و روشنی مطلب تکرار میشود که یك نسخه از این سفرنامه را مرحوم محمود محمود از روی نسخه بدلی که در اختیار داشته‌اند با خط متوسط معمولی و خوانای این زمان نویسانیده و بکتابخانه مجلس شورای ملی داده‌اند و در این دوسال اخیر هم اولیای محترم کتابخانه مجلس کار خیری کرده و آن نسخه نفیس از سفرنامه را که سابقاً متعلق بکتابخانه سلطنتی و بشرح مذکور بتصرف مرحوم ملك‌الشعراء بهار درآمده بوده با مقداری دیگر از کتب خطی و چاپی نفیس آنمرحوم برای مجلس خریده‌اند که هنوز در فهرست‌های رسمی وارد نشده واز اینقرار کتابخانه مجلس شورای ملی در حال حاضر مالك دو نسخه از این سفرنامه است .

***

یکی از دوستان محترم مدعی بوده که یك نسخه ازاین سفرنامه در کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران وجود دارد ولی نگارنده از آن بی اطلاع است .

***

دوست دیگری می‌گفت نسخهٔ از آنهم در کتابخانه آستان قدس رضوی سراغ کرده اما چون نویسنده فهرست کامل آن کتابخانه را در دست ندارد از صحت وعدم صحت این خبر آگاه نیست .

***

اخیراً معلوم شده که یك نسخه از این سفرنامه با خط بسیار بد و اغلاط و افتادگی زیاد در کتابخانه مجلس سنا موجود است که آنرا مرحوم حاجی اسمعیل امیرخیزی بوسیله آقای سید حسن تقی‌زاده بآن کتابخانه فروخته است .

***

بخلاصه و همانطور که مرحوم میرزا محمدعلی‌خان تربیت نیز در کتاب دانشمندان آذربایجان مرقوم داشته‌اند نسخه‌های متعدد ازاین سفرنامه در تصرف اشخاص و کتابخانه‌های عمومی موجود است که در وجود هفت نسخهٔ آن بترتیب در :

۱ـ کتابخانه مجلس شورای ملی ـ دو نسخه
۲ـ » » سنا ـ یك نسخه
۳ـ » تربیت تبریز ـ یك نسخه
۴ـ » شخصی آقای فرهادمعتمد ـ » »
۵ـ کتابخانه شخصی آقای حسین اعزاز ثقفی یك نسخه

۶ـ نسخهٔ‌موجود نزد نگارنده شبهه و تردید نیست .

وازمیان اینهمه‌نسخه‌ها ـ سه‌نسخهٔ بترتیب‌زیرازهمه‌صحیح‌تر و مورداعتمادومعتبراست:

۱ـ نسخهٔ موجود نزد نگارنده که‌خط شخص‌مؤلف است.

۲ـ نسخهٔ متعلق بکتابخانه سلطنتی که پس ازدست بدست گشتن جزءکتابهای مرحوم ملك‌الشعراء بهار بالاخره بکتابخانه مجلس شورای‌ملی‌رسیده‌است .

۳ نسخهٔ کتابخانه تربیت تبریز .

***

و اما نسخهٔ موجود درنزد نگارنده این‌سطور که‌مسلماً خط‌شخص مؤلف است چگونه بتصرف این بیمقدار آمده و در حال حاضر ِملك‌کار و عمل این‌بی‌بضاعت کدام یك از این نسخه‌هاست داستان مختصری‌داردکه در آخرین برگهای این توضیحات و پس از نقل متن سفرنامه و دیگر مطالب بعرض خوانندههای گرامی خواهد رسید .

۲ - کتاب شب‌نامه

نسبت باین‌رساله در صفحه چهارم شماره ۸۲ مورخ۲۸ دیماه ۱۳۲۳ روزنامه‌دماوند چنین نوشته بود :

«بطوریکه مرحوم پدرم میرزاعبداله‌خان مبین‌الملك فتاحی از پدرش مرحوم‌میرزا علی‌خان و اوهم ازپدرش مرحوم میرزا فتاح‌خان شنیده نقل می‌کرد «شب‌نامه» در جواب یکنفر «فریزر» نام انگلیسی نوشته شده و اجمال‌آن تفصیل‌هم چنان بوده‌که فریزر بایران آمده و درمراجعت بانگلستان‌کتابی منتشر کرده و در طی‌آن ازهیچگونه ناسزا و توهین و بدگوئی نسبت بایران و مخصوصاً بنسوان ایران فروگذار ننموده حین‌ورود میرزافتاح‌خان بلندن‌آن‌کتاب را می‌بیند بی اندازه‌عصبانی میشود و غیرت ایرانیت‌و وطن پرستی‌اش‌بجوش می‌آید و شب‌نامه‌را می‌نویسد .....»

شاید این‌گفته اشتباه بوده و منظور ازآن انگلیسی وکتابی‌که بضرر و زیان ایران و ایرانی نوشته شده‌کتاب معروف « حاجی‌بابا » اثر جیمز موریه بوده و فریزر اساساً در سفرنامه‌اش نسبت بایران و ایرانی بد ویا چندان بدننوشته باشدنگارنده هم سفرنامه‌فریزر را ندیده ولی این مطلب حقیقت داشته‌که مرحوم میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی از مشاهده کتابی بقلم یکنفر نویسنده انگلیسی‌که بناحق وناروا تمام مظاهرزندگی و حیات ایران و ایرانی‌را بباد ناسزا و تهمت و افترا گرفته بوده متأثر شده وکتاب شب‌نامه را بآن‌تندی و شدت وعباراتی‌کوبنده و شایدهم زننده نوشته است‌که از قدیم‌گفته‌اند **«کلوخ انـدازرا پاداش‌سنگ است .»**

بدخواهی وکینه‌ورزی بی‌جهت جیمزموریه و دشمنی وعنادی‌که بعلت خبث‌طینت‌وذات بدخود با ایران و ایرانی‌داشته چنان‌ضرری بایران و ایرانیان‌زده‌که قابل قیاس‌نیست.

درباره تأثیر بی‌نهایت شوم وزیان‌بخشی که کتاب «سفرنامه حاجی‌بابا» نسبت بمنافع مشروع، حقوق حقه وآبرو وشرافت واحترامات ایران وایرانیان نموده گفتنی بسیاراست که باید فصل‌دیگری بآن تخصیص یابد اجمالاً آثارزهرآگین‌تبلیغات‌سوء و افتراءآت ناروای جیمز موریه چنان در اعماق مغزاروپائیان جای‌گزین‌شده که تا دیر زمانی مردم بیغرض کشورهای اروپا تمام‌ایران وایرانیان‌را ازدریچه‌چشم‌نویسنده حاجی‌بابا نگریسته ونزدیك بصدسال یا یك‌قرن طول‌کشیده تا اروپا و اروپائی کم‌کم باورکندکه ایران واقعاً کشور حاجی‌بابا نبوده ونیست .

***

بهرحال ازکتاب «شب‌نامه» میرزا فتاح خان‌گرمرودی بجزکتاب دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم میرزامحمدعلی‌خان تربیت در هیچ اثر و منبع ایرانی‌و خارجی نامی بنظر نرسیده و تا امروز شنیده نشده که درجائی ومحلی و کتابخانه یا شخصی ازآن نسخهٔ وجود داشته باشد و باحتمال‌زیاد نسخهٔ‌که درتصرف نگارنده است اگر نسخه منحصر بفرد نباشد لامحاله‌نسخه‌ایست که‌کمتر نظیر دارد و هرگاه در سالهای پیش از تألیف‌کتاب مرحوم میرزامحمدعلی‌خان تربیت نسخه‌هائی ازکتاب شب‌نامه نزد برخی اشخاص وجود داشته درخانه‌ها وکتابخانه‌های خصوصی پنهان‌مانده وبکتابخانه‌های عمومی‌راه‌نیافته وآشکار نگردیده وحالیه نشر متن این‌نسخه کم‌نظیر یا شاید منحصر بفرد توفیق یا وظیفه‌ایست که از استفاده یاانجام‌آن نمیتوان‌گذشت .

چه‌درصورت قصور یا سهل انگاری‌ممکن است خدای‌نکرده این‌نسخه‌هم ازبین برود ویك اثر بسیار شیرین تاریخی‌که اگر گفتن شاهکار درباره‌آن‌قدری اغراق‌باشد حداقل‌از بهترین و زیباترین نمونه‌های نثر یك‌صدوسی‌سال پیش است از تاریخ فرهنگ وادب ایران برای‌همیشه حذف‌ومحو گردد [۱].

این نسخه ازکتاب شب‌نامه‌که دردست و ملاك عمل و مدرك کار است‌کتاب‌کوچکی

۱ــ بعد ازنوشتن این‌سطورــ که طی سال ۱۳۴۵ و بلکه پیش ازآن‌ها بوده ــ اخیراً هشت جلد فهرست‌کتابهای خطی‌کتابخانه مجلس شورای ملی بدست نگارنده رسید.

درصفحه ۲۷۴ جلد ششم فهرست‌کتابهای خطی مذکور بقلم مرحوم سعید نفیسی از یك نسخهٔ خطی‌کتاب «**شب‌نامه**» که بشماره۲۳۱۴ درکتابخانه‌مجلس ثبت است صحبت شده‌که عین عبارات‌آن درصفحه ۵۴ و ۵۵ فصول‌گذشته این توضیحات نقل و بدین ترتیب معلوم‌گردیدکه نسخهٔ موجود نزد نگارنده نسخه **منحصر بفرد**نیست ولی‌آیاآن‌نسخه‌که درکتابخانه مجلس‌هست و مرحوم سعید نفیسی و یا در حقیقت دانشمند محترم عبدالحسین حائری آنرا بشرح مذکور توصیف‌کرده از حیث صحت و اعتبار چه حالتی‌دارد درحال حاضر برنگارنده مجهول است .

است به‌قطع رقعی‌یعنی‌کاغذهای مربع‌مستطیل نامه ومراسلهٔ قدری بزرگ‌از معمولی بزرگتر درست باندازه ۱۵ × ۲۱ سانت بیست‌ویك درپانزده سانتیمتر با خط شکسته نستعلیق نسبتهً خوب قدری از متوسط بهتر وبه خیلی خوب ولی‌کاملاً خوانا و روشن‌که مسلماً خط خود مرحوم میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی نیست و جلد چرمی‌سیاه و جمعاً ۵۳ صفحه‌دارد و تاریخ تألیف اصل‌کتاب در صدر نخستین برگ دیده میشود و اما تاریخ تحریر و نام کاتب نامعلوم است.

در طرف داخل جلد چرمی سمت راست نام‌کتاب بامداد :

«رساله موسوم بهشب‌نامه» نوشته‌شده‌که تصور میرود این‌کلمات خط پدر این نگارنده یعنی مرحوم میرزاعبداله‌خان مبین‌الملك باشد .

مطلب‌کتاب مانند تمام رسالات و تألیفات مرحوم میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی پس از نام‌خدا با بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ازصفحه اول چنین آغاز میشود :

« چون بنده درگاه‌عبدالفتاح‌که در تاریخ سنهٔ هزارودویست‌و پنجاه وپنج هجری از جانب امنای دولت علیه ایران صانهااله عن‌طوارق‌الحدثان به نیابت‌عالیجاه مقرب الخاقان حسین‌خان‌آجودان‌باشی مأموروعازم فرنگستان شدچون‌جمعی‌ازاهالی‌هندوستان‌بالضروره در ممالك انگلستان متوقف من‌جمله نواب اقبال‌الدوله ابن شمس‌الدوله ابن سعادتعلی خان ابن‌شجاع‌الدوله ابن ابوالمنصورخان نیشابوری و ابوالمنصورخان ازنیشابور ایران رفته‌در هندوستان بامرملازمت محمدشاه هندی‌که باکثری از ممالك هندوستان شاهنشاه بوده است اشتغال داشته درآخر بمرتبه وزارت بالاستقلال والانفراد رسیده و همچنین شجاع‌الدوله و آصف‌الدوله مشهور ابن‌شجاع‌الدوله مدتهاوزارت‌کرده‌اند و بعداز وفات‌آصف‌الدوله که‌لاولد بوده است سعادتعلی‌خان برادر او وزیرشده و درایام وزارت ممالك اَوَدْحسب‌الحکم‌پادشاه بایشان مفوض‌گشته مساوی‌هشت‌کرور[1] تومان‌ایران مالیات‌آنجاراهم‌برسم تیول ابدی‌بایشان واگذاشته‌اند و بعداز فوت همان‌پادشاه پادشاهان دیگرنیز این‌قاعده‌را معمول داشته‌اند تا اینکه جماعت انگلیس چنانکه مشهور است بهزارگونه حیله و تزویر مداخله بملك آنها بهمرسانیده و بالاخره عهدوشرط‌کرده‌اندکه هرسال مبلغی از این ملك تنخواه نقد بدولت انگلیس بدهند بعد از چندی دولت انگلیس تکلیف‌کرده است که بقدر مبلغ معهود ازولایت موضوع داشته بآنهاواگذارند والجاءً قبول‌کرده‌اند و شرط نموده‌اندکه در نصف دیگر بهیچوجه من‌الوجوه‌مداخله‌نکنندومدتهاسلطنت آنجاباشمس‌الدوله‌پدراقبال‌الدوله‌بوده‌است‌بعد ازفوت اوچون دولت انگلیس‌آثار رشد ازناصیه احوال اقبال‌الدوله استنباط‌کرده‌اند عموی خرف‌گشته اوراکه محض نفس معطله میباشد حکماً در آنجا پادشاه وفرمانفرما نموده اقبال‌الدوله‌را از سلطنت موروثی ممنوع داشته‌اند ایشان به‌سبب بدعهدی و ظلم و تعدی‌دولت

---

۱ ــ دوکرور معادل‌یك‌میلیون بوده‌است .

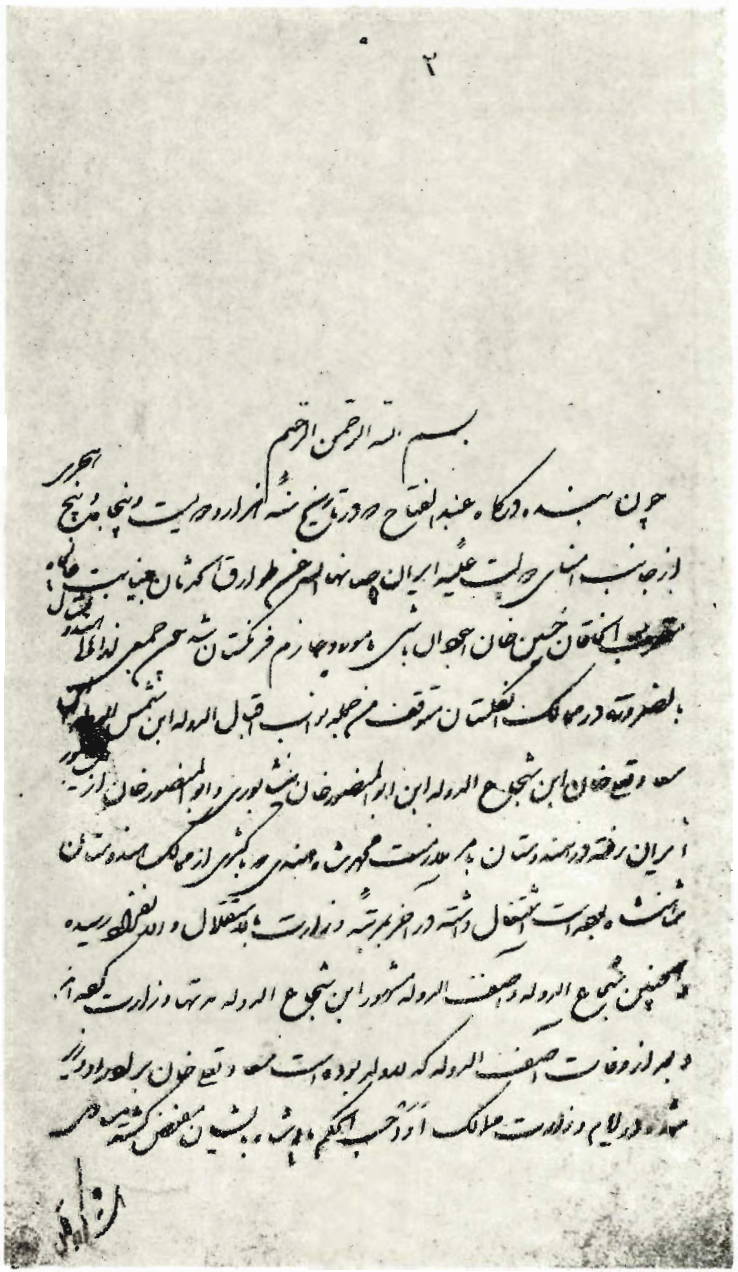

عکس برگ اول کتاب «شب نامه»

انگلیس از وطن مألوف و خانه و زندگی آواره و سرگردان بوده مدت یکسال و نیم با گروهی از من‌تبع و منسوبان خود درلندن بودند بلکه‌قراری در امر خود بدهند ازقراری که ایشان مکرر ذکر و بیان میکردند گویا درظرف اینمدت اکثری‌را ازاین ولایت‌سیاحت کرده ازکیف‌وکم اوضاع استحضارکامل حاصل نموده بودند بنده درگاه اوقات توقف لندن بجهة جامعه اسلامیه با او آشنائی و حق‌صحبت‌داشت و بکرات ازکیفیات اوضاع این‌ملك و ملت از ایشان و سایر اهل‌هندوستان استعلام و استفسار رفت و پاره‌را نیزخودمعایعنه دیده ملاحظه‌نموده اگر خواسته باشدکه قبایح اعمال و افعال آنها را در این اوراق ثبت نماید گنجایش آنرانخواهد شد لهذا.....»

نسبت بسبك نگارش وطرز انشاء وارزش ادبی واهمیت تاریخی کتاب **شب‌نامه** هرچه گفته‌شود بنظر زایداست چه متن‌آن‌خود حکایت:اردکه‌چقدرسلیس ، زیبا، شیرین‌و دلچسب و در عین‌حال ساده وروان است .

جستن، ردیف‌کردن، وکنارهم‌گذاشتن اینگونه‌کلمات قشنگ، دل‌انگیز و فرح افزا تا این اندازه‌ساده وآسان‌و قابل فهم مانند داستانها ویا باصطلاح«رمانهای» بسیار سلیس‌این زمان‌ـکه تازه امروزهم‌نادر است ـ دریکصدوسی‌سال‌پیش و عصری‌که سیاق نوشتن و انشاء مطلب وبیان‌حکایت مبنی‌بر دغلق گوئی وحشو وزوایدو تبعیت از مکتب تاریخ وصاف‌یامیرزا مهدیخان نویسنده دره نادری، و بهترین و ساده ترین نوشته‌ها منشئات معتمدالدوله نشاط و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام‌بوده‌که تازه درمراسلات رسمی ونامه‌ها وفرامین دولتی‌قبل‌ازشروع مطلب اینقدرکلمات نامأنوس و غیرفصیح و سنگین قلنبه عربی بکار میبردندکه نه تنها فارسی زبانان چیزی نمی‌فهمیدند بلکه عربهاهم مطلبی‌درك نمی‌کردند و بیچاره‌آدمی‌زاده تابآغاز مطلب برسد چشمش سیاهی‌میرفت گوشش‌سوت میکشید وگیج میشد وسرش بدوران می‌افتاد، انصافاً اگر نوشتن و انشاء کتابی مانندشب‌نامه درآن دورو زمانه**اعجازو کرامت** نمیبود لامحاله حیرت انگیز و تعجب‌آور مینمود .

در مورد الفاظ وکلماتی‌که طی اوراق کتاب شب‌نامه بکار رفته و شاید در نظر اول بزعم برخی دور از مراتب ادب ونزاکت متداول جلوه‌گرشود یك‌مرتبه درروزنامه دماوند سال ۱۳۲۳ اشاره رفته‌که اساتید بزرگ و مسلمی چون سعدی و عبیدزاکانی در مطائبات و فکاهیات‌خود از اینگونه الفاظ بسیار استخدام‌کرده وبرآنها عیبی‌شمرده‌نشده امادراینجا، درکتاب «شب‌نامه» سخن از مطائبه و فکاهیات نیست و مطلب بسیارجدی و بیان‌حقایق بوده بیغرضانه و وجداناً نویسنده غیور و وطن‌پرست ایرانی حق‌داشته است در مقابل بی‌انصافی‌و دروغ گوئی اشخاص مغرض و کینه‌توزی مانند جیمز موریه ویا فریزر درباره ملت نجیب‌و باشرفی چون ایرانی وکشور عزیز وکهن سالی مثل ایـران حقیقت اوضاع ننگین و مفتضح

برگی دیگر از اصل کتاب شب‌نامه

سرزمین و مردم آنهارا که بعدازگذشت بیش از یك قرن باوجود ترقیات صنعتی و توسعه وسائل مادی هرچه ننگین‌تر و رسوا تر شده و میشود آنطور عریان وبا کلماتی عریان‌تر آشکاراسازد ازاینروی بحثی‌با مؤلف کتاب نمیتوان‌داشت .

وآنگهی، یکبارهم نوشته‌ایم، این قیدو بندمحافظه‌کاری و سنت‌های «کلاسیك» چیست که بعد از خاموشی تمدن عالی قدیم یونان تا همین‌قرون اخیر دست‌وبال علم، صنعت وهنررا گرفته و طی قرنها و قرنها جامعه‌های انسانی‌را از پیشرفت و ترقی بـاز داشته است و با ملاحظه سفرنامه و بویژه‌کتاب شب‌نامه این افتخار در یکصدوسی سال پیش و قبل از تمام نویسندگان ومتفکرین‌ایران‌بنام‌مرحوم **میرزافتاح‌خان گرمرودی** ثبت‌است‌که نخستین کسی‌دراین‌سرزمین‌بوده‌که سد مستحکم‌محافظه‌کاری وزنجیرهای قطور وسنگین‌اصول پوسیده تعقیدات ادبی و تصنعات لفظی ریائی را شکسته وپاره‌کرده و مکنونات خاطر وتفکـرات و تأثرات خود را همانطور که در ضمیرداشته بی‌پرده و بدون واهمه بر روی صفحه کاغذ ریخته است .

نیزدر اوراق روزنامه دماوند گفته‌ایم‌که‌قیدو بند بی‌اندازه وغیرلازم و اسارت انسان درزندان قواعدی‌که طبیعت آدمی ازآن‌دور و قهراً بیزار است مانع ترقی علم‌وهنر میشود واشاره‌کرده‌ایم که بهترین‌شاهکارهای دست انسانی مجسمه‌هائی بوده‌که هنرمندان‌یونان‌قدیم ازپیکره آدمیزاده برهنه وعریان بوجود آورده وتمامی زیبائی‌های طبیعی‌را همانطورکـه خدا آفریده در نظر بیننده جلوه‌گرساخته‌اند .

امااین‌گفته هرگز بدان‌معنی‌نیست‌که ابزارصنعت وهنر ووسائلی‌که‌برای‌نشرعلم‌ودانش و ترقی ذوقیات بشر بکار میاید در جهت ترویج فساد و اشاعه منکر مصرف بشود .

همانطورکه درعلم فقه یا تشریح بدن وآموختن دانش پزشکی و جستن علاج‌امراض نامیدن عضوی دون‌عضو دیگر یا بیان حالتی در انسان عیب‌و ناپسندیده‌نیست .

در مقام دفاع ازشرافت و احترامات ملتی بعنوان‌جوابگوئی بتهمت و افترا و یاشرح مفاسد روحی و معایب اخلاقی و مبارزه بـاضلالت وگمراهی الفاظ وکلمات هر چه بازتر و عریان‌تر عبرت آورتر ویا بعبارتی وسیله هرقدر برنده‌تر بهتر و پسندیده‌تر است .

یکصدوپنجاه‌سال اجنه و شیاطین نقشه‌کشیده، طرح‌ریخته، کارکرده و رنج برده‌اند تا تمام معایب و مفاسد و موجبات بدبختی و سرگردانی راکه بحکایت کتاب شب‌نامه خود داشته‌اند بخاور زمین و خاك پاك نیاکان ما منتقل و بمردم باعفت و بی‌گناه و بی‌خبرماهم تزریق‌کنند .

بدون اینکه از آلات و ابزار و علم‌و هنر وصنعت و وسائل مادی‌که باعث برتری و تفوق آنها برمابوده و هست چیزی بماداده یا آموخته‌باشند و اگرهم احیاناً خود بصرافت طبع و اقتضای لیاقت و استعداد ذاتی خویشتن‌که درکمون و نهاد ما ایرانیان ازهـزاران

سال پیش بودیعت نهاده شده چیزی آموخته وچیزی بدست آورده‌ایم طی اینمدت طولانی به انواع دسایس شیطانی وهزاران زور ونیرنگ وبرانگیختن صدها فتنه وفساد نگذاشته‌انداز هنر ، توانائی ، نبوغ ورنج وزحمت ومنابع وامکانات خود با اراده آزاد وبسودوطن وملت خویش استفاده کنیم .

وهرگاه بخاطر آیدکه ایرانیان درهزار ودویست و بیست وشش هجری قمری درست یکصد وشصت‌سال پیش بابتکار مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ومیرزا عیسی فراهانی میرزا بزرگ قائم‌مقام برای کسب علم ودانش وصنعت سالها وسالها قبل از ژاپن ومصر بانگلستان محصل فرستاده است وحالیه بعد از نزدیك بدو قرن هنوز برای درخت‌کاری دورکوچه‌ها و ساختن چندباب اطاق ساده دهقانی متخصص ومستشار از خارجه آورده میشود **وبهترین و برازنده‌ترین ووطن‌پرست‌ترین وایراندوست ترین مردان و جوانان دانشمند این کشورکه افتخار علم وهنرجهانند درسرزمین آباء واجدادی خویشتن که بی‌گمان بآن عشق میورزند جای‌برای زیستن ندارند** وکشورهای‌ثروتمندآنهارا چون‌گوهرگرانبها وشب‌چراغ بیهمتا ازدست‌ما می‌ربایند **وعزیزترین وگرامی‌ترین و فاضل‌ترین‌استادان دانشگاه ما** وسائل رفاه وآسایش وقدر واحترام وعزتشان فی‌المثل از خاچیك کالباس‌فروش ویافلان مقاطعه‌کار جاهل وبیسواد و دلال و سفته باز معاملات ملك کمتر است . . .

ولی درعوض رقص‌های مهوع وگیج‌کننده ودیوانه‌وار ، صفحه‌های الویس‌پریسلی و بیتلهای دیوانه ومصروع، مژه مصنوعی، سینه مصنوعی وهزاران‌درد بیدرمان مصنوعی‌که از گفتن ونوشتن‌آنها شرم‌داریم در تهران، سواداعظم ایران‌خواهان وهواخواه بیشتر دارند،و صدها کاباره ، زیرزمین ،آرایشگاهها ،کلاس‌رقص ، موسیقی ، استودیووهزارها مکان‌فساد ومیعادگاه ضلالت وگمراهی ویاآثار بدبختی وزوال در سرتاسر این‌شهر وازدرودیوار این ایوان‌کهن سبزمیشود و آوارده‌ا و ولگردها و تفاله‌ها وقی‌کرده‌های‌کثیف‌ترین محله‌های شهرهای اروپا وآمریکارا بعد ازدورزدن وواخوردن درمرموزترین و شبهه‌ناك ترین‌جاهای دنیا با عناوین پرطمطراق وتوخالی «هنرمند بین‌المللی!» «باند جاز مشهورمکزیك!» ،که اصلاً مکزیك‌را ندیده ، «هنرپیشه تلویزیون‌شهرنیست درجهان!» بخوردنسل‌جوان‌وبی‌خبر ما میدهند ، پول ثروت وارزما را تاراج می‌کنند وچه بسا مانندآن «گیتارزن‌غول‌بی‌شاخ دم و حمال‌خارجی» عفت وشرافت اطفال معصوم وبی‌صاحب این‌کشور راهم‌لکه‌دارمیسازند..

آنوقت‌باهمیت وارزش‌کتاب شب‌نامه **ودوراندیشی**واصابت‌نظر وشرافت مقام‌نویسنده آن دریکصد وسی‌ودوسال پیش‌آگاهی بهترحاصل میشود .

این‌صحیح است وجای‌شبهه نیست‌که امروز برای‌نسل معاصر سینه برجسته، مژه‌بلند، پیراهن یکوجب‌بالای زانو، یا مینی‌ژوپ ویا «می‌نی‌مینی‌ژوپ! » ، «مایو دوتیکه ویك‌تیکه

قیطانی» «بی‌گنی!» درخیابانهای تهران ، فروشگاه فردوسی ، وپلاژهای رامسر و بابلسر چیزکاملاً عادی است وایجاد تعجب وحیرت نمی‌کند ومه‌پیکران و زیبا رویان تهرانی «خَدّ زیبا دارند وقدرعنا، لب‌شیرین دارند وغبغب سیمین ، دهان معطر دارند و طرهٔ معنبر ... عشوه‌های دلربادارند و غمزه‌های غمزدا ...»

وحتی بسیاری ازآنها ازخواهران انگلیسی وپاریسی خویش دردلبری ودلربائی‌وبی پروائی وبی‌حیائی پیشی‌جسته وبسی‌زیباتر ودل‌انگیزتر گشته وفتنه خیزترند .

ولی انصافرا دریکصد وسی‌سال پیش‌که یکنفر رجل دانشمند ، دین‌دار ، مسلمان ، باحیا وعفیف ایرانی مانند میرزا فتاح‌خان گرمرودی بلندن رفته وآن‌اوضاع ولنگاری‌وبی بند وباری رادیده‌آیا جانداشته وسزاوار وبرازنده وطبیعی نبوده‌که ازغایت حیرت وتعجب دچار نفرت واشمئزاز شده‌آنگونه عصبانی وتند بشود و«شب‌نامه» را بنویسد ؟

هرچه هست وهرچه تصورگردد «شب‌نامه» یك‌اثرتاریخی وادبی بحقیقت **شاهکار** و نمونه بهترین و زیباترین‌آثار نثرفارسی دریکصد وسی‌سال پیش است.

امانت وشرافت‌نویسندگی هرگزاجازه نمی‌دهدکه درآن قلم‌برده وچیزی‌ازآن کم و یا برآن افزوده‌گردد و اگرچنین بشود بروح نویسنده وگنجینه ادب فارسی خیانت روا شده است .

اینك‌آنرا بدانگونه‌که هست ودریکصد وسی‌سال قبل بوسیله یکنفر ایرانی‌بنام میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی نوشته شده نشرمینمائیم .

ودیگرهیچ مطلبی نداریم اضافه‌کنیم جزتمنای عطف توجه بمتن‌کتاب‌بویژه‌آنجاهائی که ازفواید مشورت‌ومحاسن مجلس‌شورای ملی‌سخن‌گفته وخاتمه‌کتاب «دروصیت واستدعا» که معانی ومفاهیمی بسیاردارد .

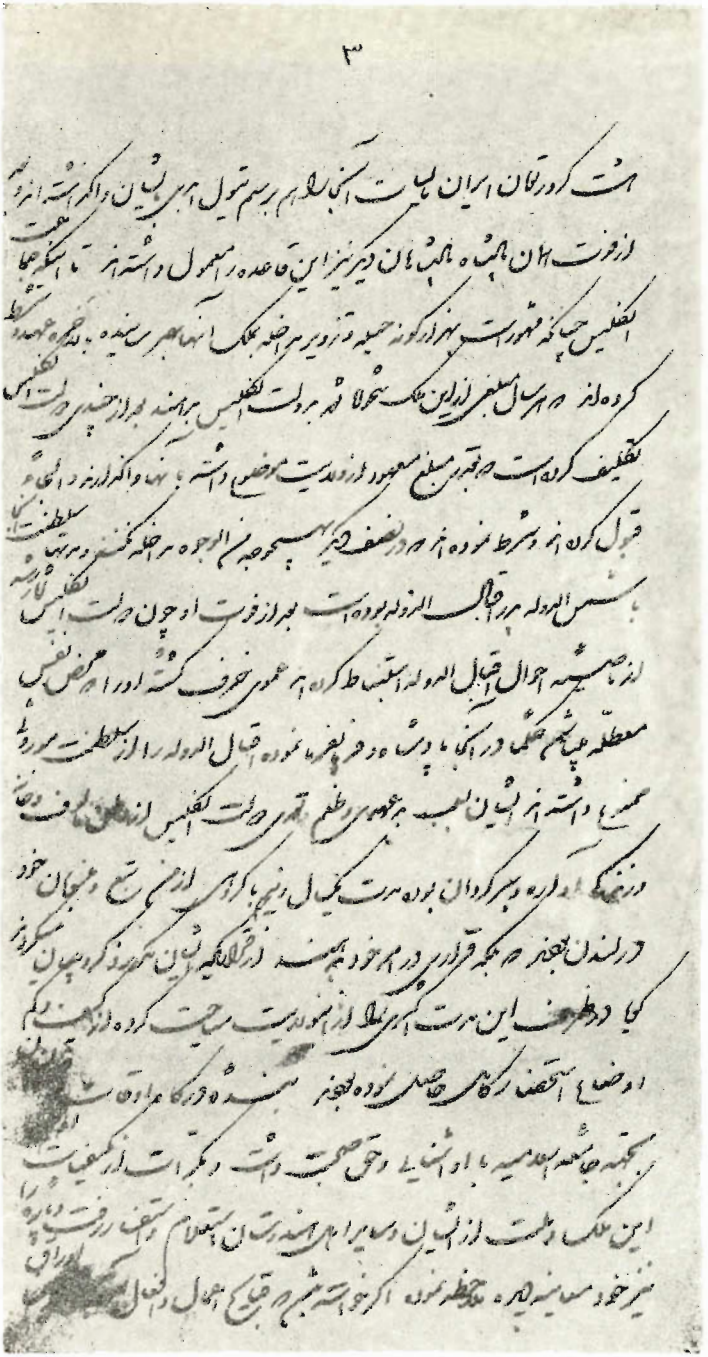

برگی دیگر از متن کتاب «شب‌نامه»

۳- سفرنامه ممسنی

اثر یا تألیف دیگر میرزا فتاح‌خان گرمرودی که دردست است رساله ، کتابچه یاجزوه کوچکی‌است به‌قطع رقعی کوچك یاکاغذهای مراسلهٔ معمولی باندازه بیست دردوازده‌سانتیمتر با خط شکسته نستعلیق نسبتاً خوب وبسیار خوانا و روشن شبیه خط کتاب شب‌نامه‌که بنظر میرسد هر دوکتاب خط یکنفر بوده و مسلماً خط خودمیرزا فتاح‌خان نیست و جمعاً پنجاه صفحه‌دارد ومقداری ازمطلب برگ آخر وخاتمه رساله درحاشیه نوشته وچندسطر آن‌پاره‌شده واین‌رساله‌کوچك یاجزوه دریك «جُنگی» جلد شده‌که بقیه‌آن شانزده ورق‌الوان باسی‌ودو صفحه اشعار وغزلیات متفرقه ازمهدی‌بیك‌سرابی ودیگران بخط شخصی غیرازکاتب جزوه و یارساله اصلی مرقوم گردیده، واین‌رساله یا جزوه‌کوچك سفرنامه وشرح جریان مسافرت‌یا گزارش مأموریت مرحوم میرزا فتاح‌خان درحکومت طوایف و شولستانات ممسنی و ایلات کوه‌کیلویه است‌که مانند تمام رسالات او بعد از نام وحمد خدا وسلام بر رسول وعناوین و القاب پادشاه چنین‌آغازشده :

«.... چون در تاریخ سنه هزار ودویست وشصت‌مطابق لوی‌ئیل‌خیرت تحویل عالیجاه (با عناوین والقاب زیاد) حسین‌خان‌آجودان‌باشی‌کل عساکر منصوره نظام وغیرنظام ومشیر مشورتخانه دولت قاهره و والی دارالعباده یزد حسب‌الامر قدر قدرت سرکار اعلیحضرت (با عناوین زیاد) محمدشاه غازی ...

در اواسط سال بمنصب جلیل صاحب‌اختیاری مملکت فارس مفتخر وسرافرازگشته در اواخرسال مزبور از دارالخلافه مرخصی حاصل‌کرده بدارالملك شیراز واردگردیدند بنده درگاه عبدالفتاح گرمرودی‌التبریزی‌که مدت‌هشت‌سال ابوالجمع ایشان ذیشان بوده بتقدیم خدمات دیوانی اشتغال داشت‌ازدارالعباده یزداحضاروبخدمت حکومت طوایف وشولستانات ممسنی وکوه‌کیلویه مأمور فرمودند ...»

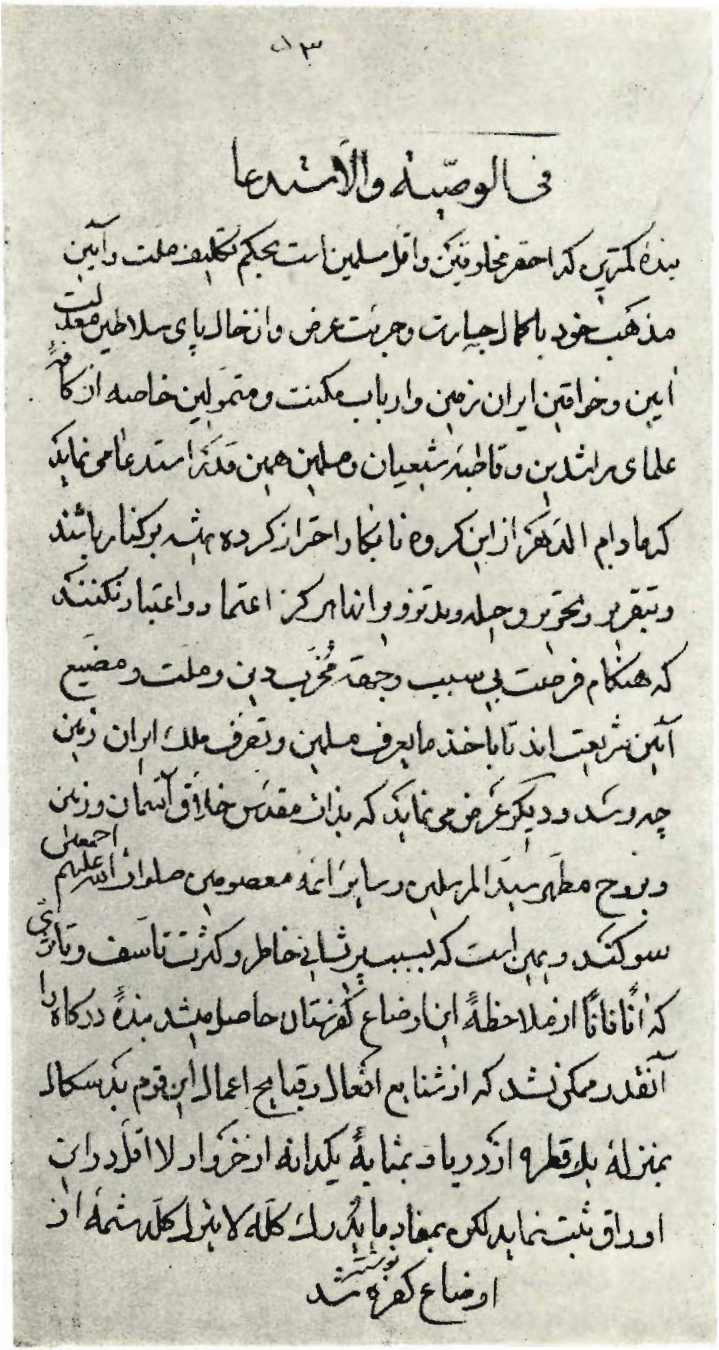

۵۳

فی الوصیة والاستدعا

بندهٔ کمترین که احقر مخلوقین و اقل مسلمین است بحکم تکلیف ملت و آیین
مذهب خود با کمال جسارت و جرئت عرض و از خاک پای سلاطین معدلت
آیین و خواقین ایران زمین و ارباب مکنت و متمولین خاصه از کافهٔ
علمای راشدین و قاطبهٔ شیعیان و مسلمین همین قدر استدعا می نماید
که مادام الدهر از این گروه نابکار احتراز کرده همیشه برکنار باشند
و بتقریر و تحریر و حیله و بدتزویر آنها هرگز اعتماد و اعتبار نکنند
که هنگام فرصت بی سبب و جهة مخرب دین و ملت و مضیع
آیین شریعت اند تا باخذ ما یعرف مسلمین و تصرف ملک ایران زمین
چه رسد و دیگر عرض می نماید که بذات مقدس خلاق آسمان و زمین
و بروح مطهر سید المرسلین و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
سوگند و یمین است که بسبب پریشانی خاطر و کثرت تاسف و تاثری
که آناً فاناً از ملاحظهٔ این اوضاع کفرستان حاصل میشد بندهٔ درگاه را
آنقدر ممکن نشد که از شنایع افعال و قبایح اعمال این قوم بدسگال
بمنزلهٔ یک قطره از دریا و بمثابهٔ یکدانه از خروار لااقل در این
اوراق ثبت نماید لکن بمفاد ما یدرک کله لا یترک کله شمهٔ از
اوضاع کفره نوشته شد

برگ آخر کتاب «شب نامه»

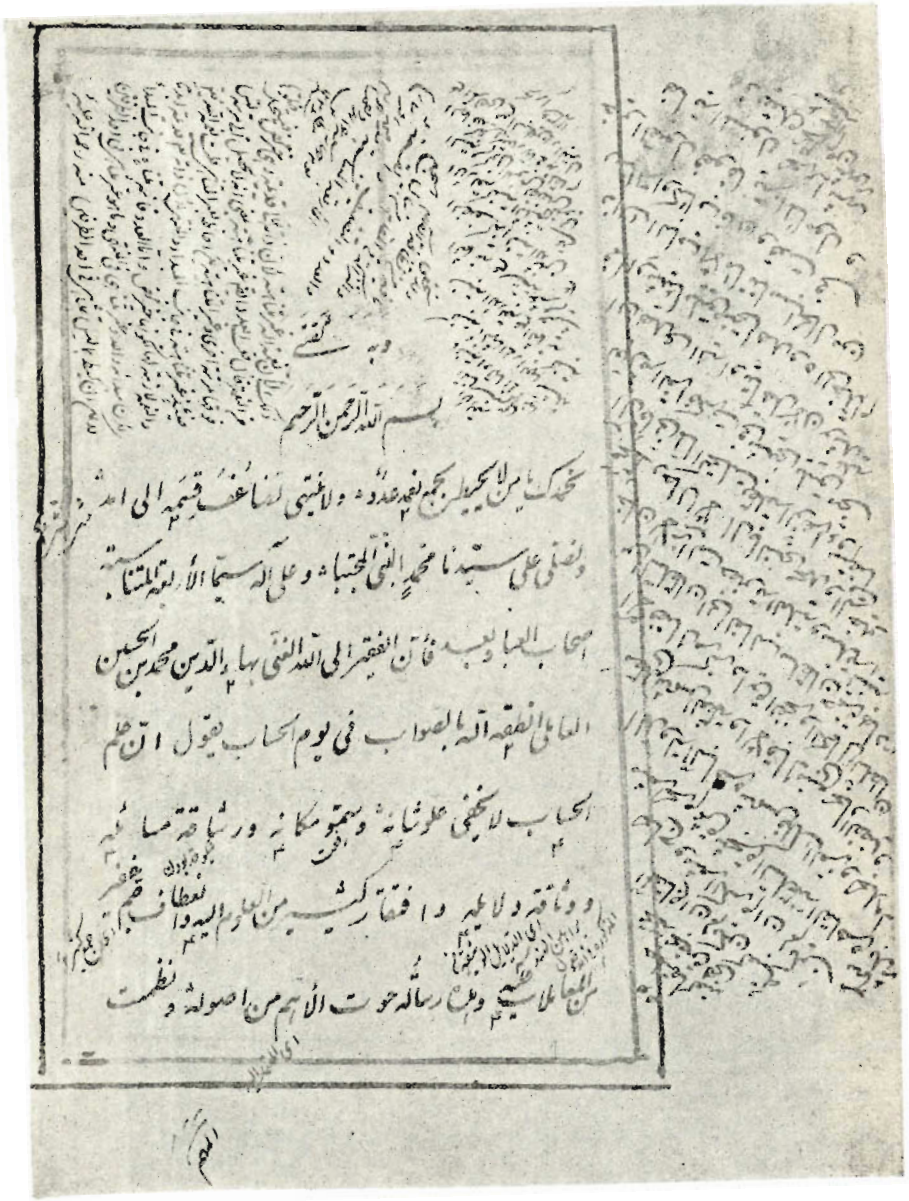

صفحه اول کتاب خلاصة‌الحساب بخط میرزا فتاح‌خان

ودرخاتمه رساله‌عیناً چنین‌آورده وبعلتی‌که ذکرکرده گزارش خودرا ناتمام‌گذاشته

«.....که بالمره‌ازحیوة خودهم ناامید شدم وازسستی طالع وناسازگاری بخت خود نالیدم‌که این‌بدگویان بیمروت ازجان این‌ناتوان چه میخواهند .... (در اینجا متأسفانه مقداری‌کم ازمطلب پاره‌شده) دراینمدت قلیل ازدین ومذهب‌خود برگشته ازخدمت ولینعمت غفلت‌کردم درهرحال بالمره دماغ سوخت و اقبال باتمام رساله نکردم ...»

این رساله‌کوچك ازشماره ۲۵ تا شماره ۵۳ روزنامه دماوند از تاریخ ۸ خردادماه ۱۳۲۲ تا ۱۱مرداد ماه ۱۳۲۲ تحت عنوان «اطلاعاتی ازایلات وطوایف ایران» درج‌شده واینك بدون‌اظهارنظردیگر ضمیمه سفرنامه نشرمیشود .

۴ ـ اثردیگرنامه‌ایست بدون تاریخ‌که میرزافتاح‌خان ازیزدبخط خود بعنوان پسر بزرگش میرزامحمد بنشانی قریه‌کسلان‌گرمرودنوشته ودرصفحه ۳۹۴ـ ببعد تمامی‌آنراکه بسیارساده وروان ومتضمن برخی‌مطالب واصطلاحات بوده نقل نمودیم.

۵ـ نامه دیگری دردست‌هست‌که‌تاریخ‌ندارد وخط‌آن‌شبیه مراسله اولی‌ولی‌بسیاربهتر و پخته‌تر است و با عنوان «فدایت‌شوم» در تسلیت ازمرگ خویشاوند نزدیکی بیك دوست نوشته شده است .

این نامه مطلب تاریخی ندارد ولی عبارات و کلمات آن بسیار شیرین و ساده و روان است .

۶ـ کتاب خلاصةالحساب شیخ‌بهائی ـ این‌کتاب درعلم حساب ومختصری ازجبر و مقابله وهندسه تألیف شیخ‌بهائی ومعروف است و میرزا فتاح‌خان گرمرودی‌آنرا بخط خود نسخه‌برداری ورونویسی‌کرده وچنانکه درصفحه۳۵۱ گفته وتوصیف‌کرده‌ایم‌درتاریخ۱۲۳۶ هجری قمری پایان‌داده ودرحاشیه بعضی‌ازاوراق مطالبی بزبان‌عربی افزوده است .

قطع این‌کتاب رقعی معمولی یا اندازه بیست ویك در پانزده سانتیمتر جلد چرمی تریاکی رنگ‌کاغذ شبیه پوست‌آهو یاواقعاً پوست‌آهو وبهرحال ازکاغذهای قدیمی‌خوب‌است که صنعت‌گران اصفهانی تهیه می‌کردند واین‌صنعت‌کاغذ سازی زمان صفویه دراصفهان رونق وشهرت داشته ، هرصفحه‌کتاب ده سطر وجمع صفحات شصت وشش‌صفحه است و در خاتمه کتاب مهرپسرش میرزا علی‌خان باسجع «صراط علی حق‌نمسکه» دیده میشود ودرپشت‌برگ آخرحساب سیاق نوشته شده است .

این رساله ازجهت خط و مطالبی‌که در حاشیه‌ها نوشته مسلماً از آثار وخط مرحوم میرزافتاح‌خان‌گرمرودی محسوب میشود .

***

غیر ازاین شش قسمت ـ سه‌رساله ـ دو مراسله و یك رونویس‌کتاب خلاصةالحساب میرزافتاح‌خان‌گرمرودی تألیفات وآثار ورسالات‌زیادی داشته وبحکایت مرحوم‌پدرنگارنده

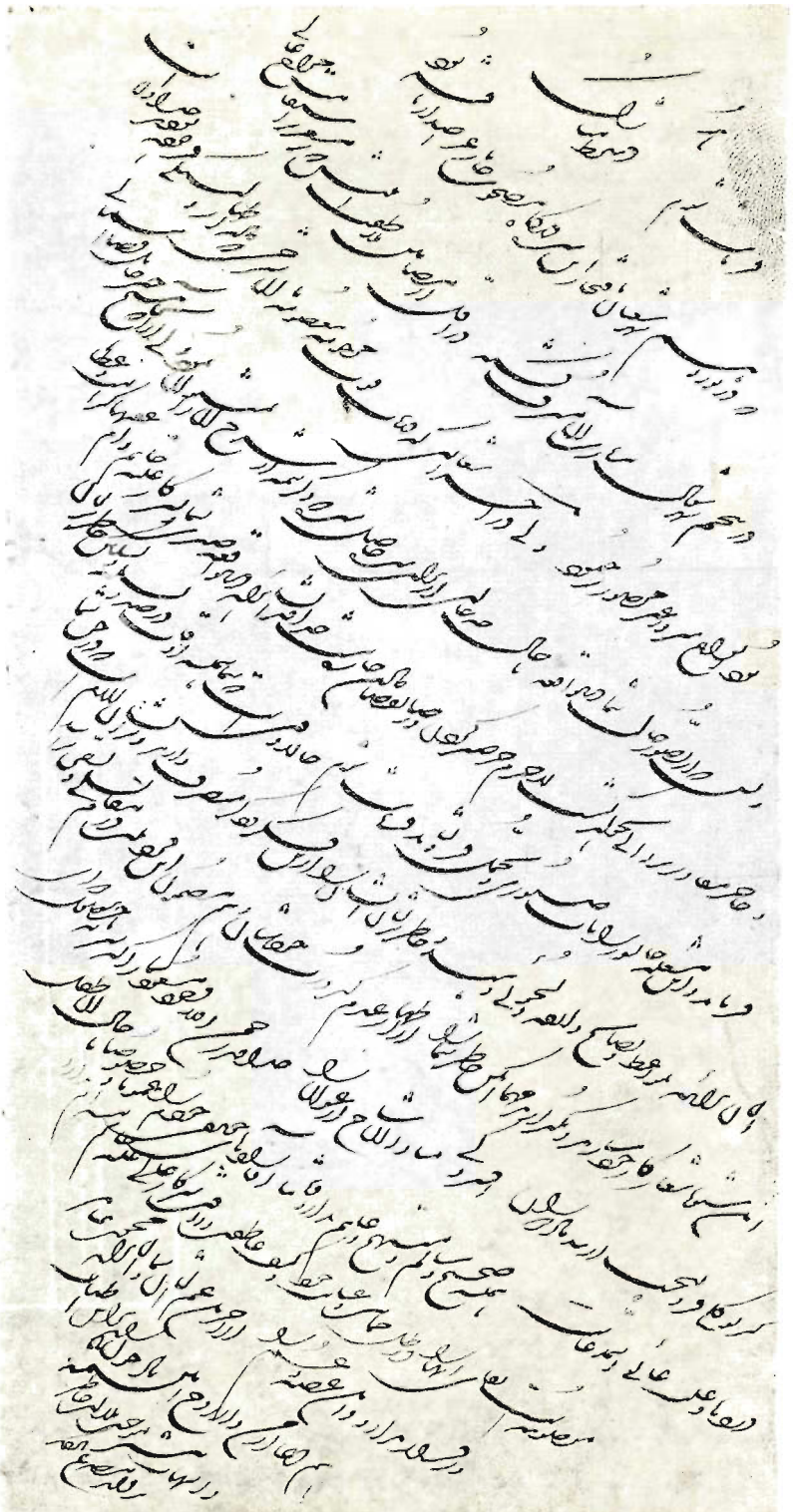

یك نامه دوستانه گویا بخط میرزا فتاح خان

که اوهم ازوالد خود شنیده نقل‌می‌کرد میرزا فتاح خان تمام عمر همواره مشغول مطالعه ، تحقیق وتألیف بوده وآنچه میدیده ، میخوانده ، می‌شنیده ، می‌فهمیده ، واستنباط‌می‌کرده یادداشت برمیداشته ، می‌نوشته وتألیف می‌کرده‌است .

بطوریکه باحتمال زیادآثار ورسالات اواز چهل‌رساله وکتاب افزون‌تر میشده واین گفته ظاهراً صحیح وقابل‌قبول بنظرمیرسد چه، شخصی‌مانند مؤلف‌کتاب سفرنامه ومخصوصاً رساله شب‌نامه وگزارش جریان حکومت‌کوه‌کیلویه وممسنی‌که اگر نخستین‌را فرضاً برای رفع تکلیف وانجام وظیفه واحتمالا خواهش آجودان باشی بقلم آورده باشد مسلم است‌که نگارش دورساله دیگربویژه شب‌نامه از روی صرافت طبع وبی‌انگیزه دیگری وفقط محض عشق بنویسندگی وتألیف بوده وطبیعی‌است‌که چنین عنصری طی شصت‌سال زندگانی‌ونزدیك بچهل‌سال خدمات دولتی ومأموریت‌های خطیر رسمی درآن دوره‌های طوفانی ، تأثرآور و حزن‌انگیز ایران میبایستی‌کتابها ورسالات بسیاری نوشته باشد علی‌الخصوص شخصی‌که از مشاهده‌کوچکترین بی‌اعتدالی وکمترین اهانت بکشور وملت خویش چنان متأثر وبرآشفته میشده‌که «شب‌نامه» می‌نوشته چگونه ممکن است‌که طی جنگهای ایران و روس همه جا در رکاب عباس میرزا فرمانده قشونهای ایران حاضر بوده و آنهمه خیانت‌ها ، و شکست‌ها و ماجراهای ملالت‌خیز و اندوه‌بار را به‌بیند و ساکت به‌نشیند وچیزی از تأثرات وغصه‌ها و استنباطات خود برصفحه کاغذ نقش نزند ؟

واین ازچنان فردی البته‌کاملا بعید مینمود وحقیقت‌داردکه مرحوم میرزا فتاح خان ازمشاهدات روزانه واستنباطات وعقاید خویش درجنگهای دوره دوم ایران وروس‌که‌همه‌جا حاضر وناظر وگواه عینی بوده بخصوص از مذاکرات صلح و جریان مجلس دهخوارقان و واقعات قریه ترکمن که منجر بعقد معاهده شوم ترکمن چای گردید یادداشت های دقیقی بمانند سفرنامه‌وشب‌نامه برداشته وازآن‌جمله رساله وکتابی فراهم‌آورده بودکه صحیح‌ترین ومدلل‌ترین تاریخ راجع بجزئیات وویژه‌گی‌های جنگ ایران وروس دردوره‌دوم محسوب میشده واین رساله بخط منشی وتصحیح وتصدیق خود میرزا فتاح‌خان بدون عیب و نقص تا سالهای ۱۳۲۲ و۱۳۲۳ شمسی جزوکتابها واسنادنگارنده محفوظ مانده بود و این‌بیمقدار قصد داشت‌آنرا طبع ومنتشر نماید ولی متأسفانه درموقع تغییرمنزل و اسباب‌کشی‌ها بعلل و جهاتی این رساله ودو رساله دیگر ازهمان مؤلف و مقدار زیادی اسناد ، کتابهای خطی و مرقعات مفقود ، اوراق ، پاره وگم یا دزدیده شد واز بین‌رفت .

تأثر وافسوس‌سودی‌ندارد، اجمالاً ،رسالات وتألیفات میرزافتاح‌خان‌جزآنچه‌دراین اوراق‌قلمی‌گردید ازبین‌رفته وشاید وباحتمال زیادنسخه‌ها واوراق دیگری‌ازآنها درولایت، گرمرودآذربایجان یا تهران ، نزد پیرمردها و معمرین خانواده باقی مانده باشدکه سعی خواهدشدآنها را اگرچیزی بدست‌آید پیداکرده چاپ و نشرنماید .

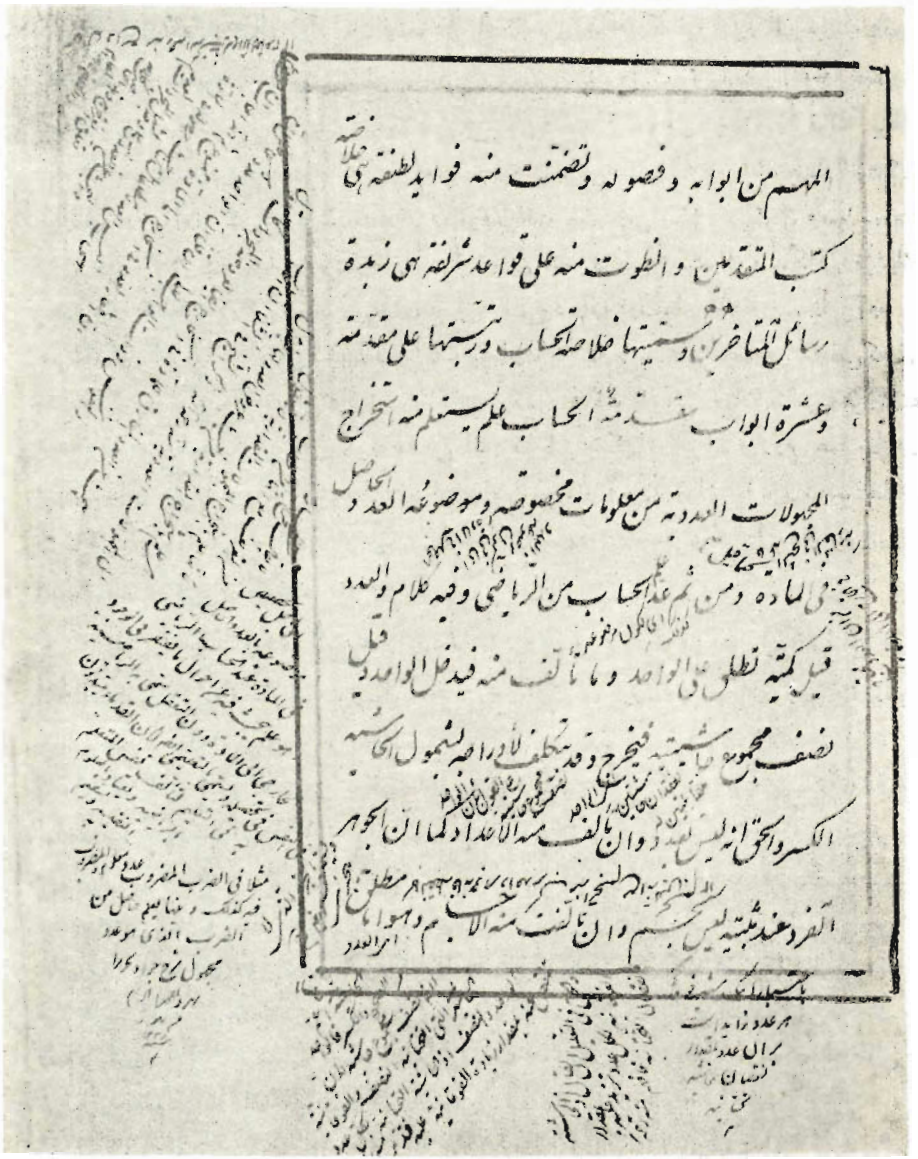

یك صفحه از کتاب خلاصة الحساب بخط میرزا فتاح خان

شکل و شمایل و چهره و اندام میرزا فتاح خان

از میرزا فتاح‌خان گرمرودی متأسفانه در خانواده ما تصویری بر جای نمانده ، یا بنظر نگارنده نرسیده ، در آن‌زمان فن‌عکاسی‌در دنیا متعول نگردیده و یاحداقل بایران‌نیامده بوده وبدین سبب عکسی ازرجال وبزرگان دوره محمدشاه قاجار برداشته نشده وتصویرهر شخصی که ازآن عصر باقی مانده نقاشان ومصورین وبیشترصورت‌گران ومسافرین‌ومأمورین خارجی ازروی طبیعت تهیه‌کرده‌اند .

شاید در اوقاتی‌که میرزا فتاح خان بمعیت حسین‌خان‌آجودان‌باشی در سال ۱۲۵۴ و۱۲۵۵ قمری بسفارت اطریش ، فرانسه وانگلستان مأمور شده ودرشهرهای وین ، پاریس ولندن اقامت داشته چهره‌نگاران و نقاش‌های اروپائی بسیاق حس‌کنجکاوی و جستجوئی‌که براثرمطالعه‌کتاب منحوس حاجی بابا وافسانه‌های هزار ویکشب بخاور زمین ومردم شرقی داشته‌اند ازحسین‌خان‌آجودان‌باشی وهمراهان او واز جمله میرزا فتاح‌خان‌که بحکایت متن کتابهایش بیشتر ازهمه درمحافل ومجامع رفت وآمد وباافراد سرشناس و ارباب مطبوعات معاشرت می‌کرده تصویرهائی فراهم ساخته ودرکتابخانه وموزه‌ها وبایگانی‌هائی درگوشه و کنار شهرهای اروپا محفوظ مانده باشدکه‌کاوش برای یافتن ، بدست آوردن و استفاده از آنهااگروجودداشته باشد بعدازیکصد وسی‌سال هرگاه محال هم بنظر نرسد لااقل‌بی‌اندازه دشوار است ومتأسفانه برای نگارنده بعد ازبازگشت ازفرانسه سالها پیش ازجنگ جهانی دوم توفیق ووسیله مسافرت باروپا میسر نگشته ودرآن اوقات هم‌که مشغول تحصیل بوده ، فرصت ، مجال ، فراست ویااگر صادقانه‌تر گفته شود شعور اینگونه تحقیقات وکندوکاوهارا نداشته است .

نگارنده سالها وسالها بهمین‌کنجکاوی واشتیاق وسرگردانی نسبت بمرحوم‌محمدخان امیرنظام زنگنه وحاج میرزا مسعودگرمرودی انصاری وزیر امورخارجه دچار وبسیاره‌ایل

ومشتاق میبود تصویری وشکلی وشمایلی ازاین دونفر رجل نامی و شرافتمند ایرانی بدست آورد وتوفیق نمی‌یافت وهرقدردرکتابها ، نوشته‌ها ، روزنامه‌ها و مطبوعات قدیمی که‌بدست می‌افتادجستجو می‌کرد به‌نیل‌آرزو موفق‌نمیشد .

باحتمال‌بسیار شایدبمناسبت اینکه حاج‌میرزامسعود انصاری بعداز میرزاابوالحسن‌خان شیرازی وزیر امورخارجه ایران بوده و تشکیلات این وزارتخانه را بسبك جدیدی در حقیقت ازآغاز او ایجاد وپس ازوی میرزا علی پسرش وبویژه میرزا سعیدخان‌مؤتمن‌الملك تکمیل‌کرده در بایگانی و کتابخانه وزارت امور خارجه تصویری از حـاج میرزا مسعود گرمرودی وجودداشته باشدکه چون این بیمقدار ازمراجعه بمراجع رسمی و ایجاد زحمت برای مأمورین ومقامات دولتی اکراه وشرم داشته وتا امروزبغیر ازکتابخانه مجلس‌شورای ملی وکتابخانه ملی معارف برای کسب اطلاع بهیچ مرکز و اداره نرفته وآنچه میداند و می‌نویسد بیشترازروی اسناد، کتابها واوراقی است‌که خود تحصیل ودرکتابخانه بسیارمحقر وبی‌اندازه‌کوچك‌گرد می‌آورد ازبودن یا نبودن تصویرحاج میرزا مسعود انصاری‌دروزارت خارجه متأسفانه بی‌اطلاع است .

بالجمله اشتیاق وحس‌کنجکاوی برای‌جستن وتماشای تصویر و شبیه حاج‌میرزا مسعود گرمرودی ومحمدخان امیرنظام‌زنگنه مدتهادرضمیراین‌نگارنده‌باقی‌بود تااینکه‌جلددوم‌کتاب تاریخ اجتماعی وسیاسی ایران در دورهٔ معاصر تألیف آقای سعید نفیسی منتشر شده وبه‌دست رسید .

در این‌کتاب که ازوقایع بین‌سالهای ۱۲۲۸ تا ۱۲۵۰ هجری قمری بحث می‌کند جمعاً ۲۲ قطعه تصویردیده می‌شودکه همه‌آنها درمطبوعات ایران تازه‌گی‌داردوبسیارجالب توجه است ونه‌تنهاتصویر مارشال‌پاسکیویچ فاتح‌جنگ دوم روس وایران وژنرال‌گریبایدوف که دربلوای تهران بقتل‌رسیده خالی ازسود تاریخی نیست تصویر شاهزاده نوجوان خسرو میرزاپسرزیباولایق عباس‌میرزاکه بعدازواقعه‌قتل‌گریبایدوف ازطرف فتحعلی‌شاه‌ونایب‌السلطنه برای معذرت‌خواهی نزد امپراطورروسیه بسفارت رفت وبعلت صباحت منظر ومتانت محضر چنانکه مشهور است دل از زیبارویان دربار امپراطوری ربوده در مقابل صفحه ۴۲ـ کتاب نفیسی دیده میشود .

ازهمه جالبتر تصویروشبیه میرزابابا‌حکیم‌باشی‌که همان‌حاجی‌بابای افشارمعروف‌ویکی ازدونفر ونخستین محصل اعزامی دولت ایران در۱۲۲۶ قمری بانگلستان درصفحه ۱۹۷ و صورت میرزا صالح شیرازی یکی ازپنج نفرمحصلی‌که جزو دسته دوم درسال ۱۲۳۰ قمری ازطرف عباس میرزا برای تحصیل بانگلستان فرستاده شده ونخستین‌کسی از ایرانیان است که داخل‌لژ اسکاتلندی فراماسونری‌گردیده ودرمراجعت بایران اولین‌روزنامه بزبان‌فارسی راآنهدوشماره منتشرساخته وسفرنامه‌خوبی‌هم‌نگاشته‌که درصفحه ۱۴۰ همان‌کتاب‌بنظرمیرسد.

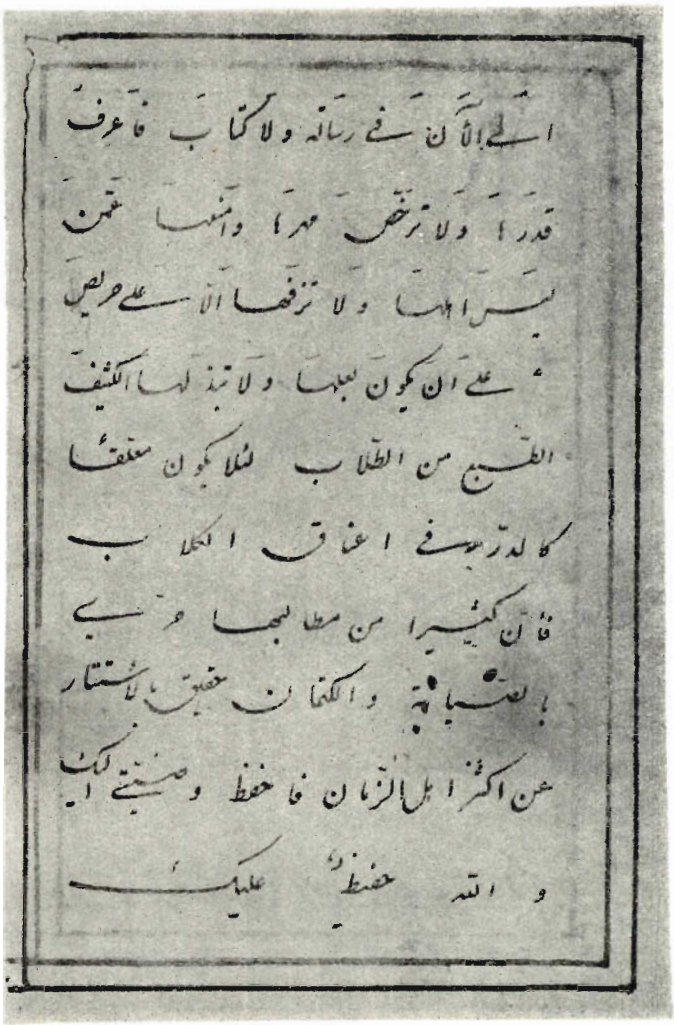

یك صفحه از کتاب خلاصة الحساب بخط میرزا فتاح خان

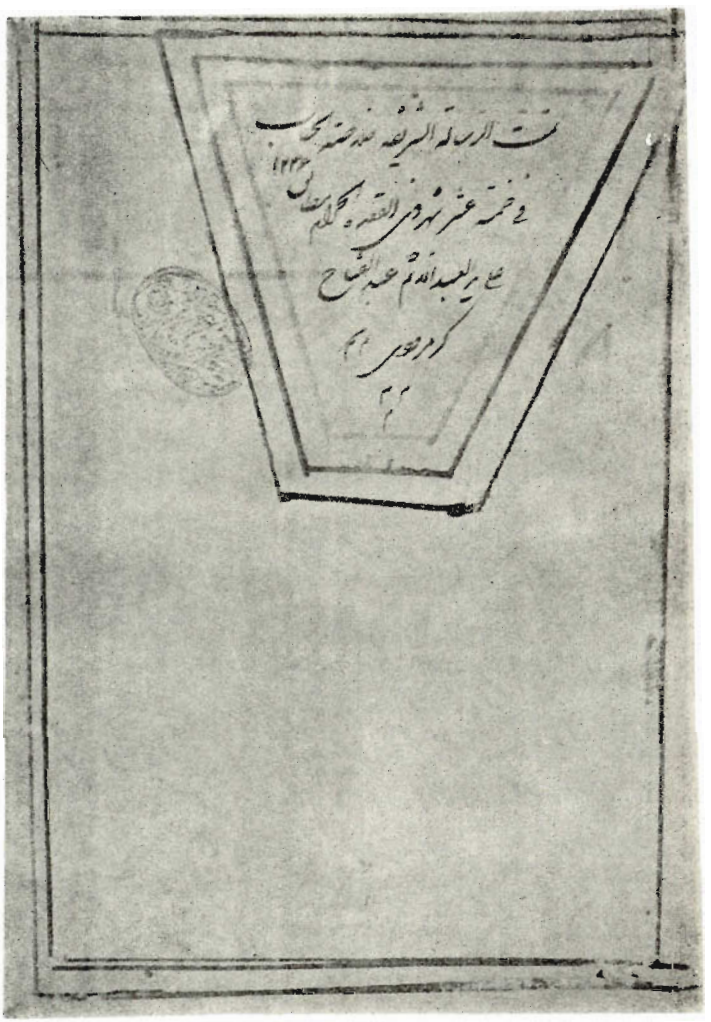

صفحه آخر خلاصة‌الحساب بخط میرزاعلی‌خان پسر میرزافتاح‌خان

سعید نفیسی دردیباچه بسیار مختصری که طی ۱۴ سطر بر جلد دوم این کتاب مرقوم داشته می‌نویسد که تصاویر مراحل جنگ ایران، و روس اثر یك نقاش روسی بنام مامشکو بوده و از یك آلبوم بزرگ که در همان سالها در روسیه چاپ شده اقتباس کرده‌اند و نسبت بشبیه خسرومیرزا می‌نویسند کار نقاشان روسی است که از وی و همراهان او درسفرایشان از روی طبیعت در پترزبورگ ترسیم گردیده است .

ازاینرومعلوم‌میشود که میرزا باباحکیم‌باشی که همان‌حاجی‌بابای معروف‌باشد وهمچنین میرزا صالح شیرازی هم عضو چهل نفر هیئت خسرومیرزا بوده‌اند و حال آنکه در منابع ایرانی بغیر از محمدخان امیرنظام زنگنه‌که رکن اصلی و رئیس واقعی هیئت و حاج میرزا مسعود گرمرودی‌که عضو بسیار مؤثر و دیپلمات اصلی هیئت بوده و میرزاتقی‌فراهانی‌که درآنموقع موقعیت ومقام مهمی نداشته و ذکر اسم او بمناسبت مقاماتی بوده‌که بعدها حائز شده نامی از میرزا باباحکیم‌باشی ومیرزا صالح شیرازی برده نشده است[1].

بهرحال‌چیزی‌که ازنظر نگارنده قابل‌دقت‌است تصویرمرحوم‌محمدخان‌امیرنظام‌زنگنه و حاج میرزا مسعود انصاری‌گرمرودی است‌که بترتیب در صفحه‌های ۱۹۶ و ۱۷۳ کتاب سعید نفیسی منعکس شده و با مقایسه این دو قطعه تصویر و تصویر بزرگی که از مجلس صلح منعقد شده در قریه ترکمان در روز۵ شعبان ۱۲۴۳قمری هنگام‌امضای معاهده منحوس مورخ ۱۵ فوریه ۱۸۲۸ میلادی معروف بمعاهده ترکمان‌چای در تمامی دو صفحه ۱۷۲ و ۱۷۳ همین‌کتاب ملاحظه می‌گردد باتوجه بآنچه ازمعمرین خانواده شنیده شده شبیه‌شمایل میرزافتاح‌خان بطور حدس و تقریب شناخته میشود دراین مجلس بطوری‌که تصویر مذکور نشان می‌دهد در صدر مجلس جلو بخاری دیواری فیلد مارشال پاسکیویچ با لباس نظامی و اپولت وحمایل‌نشان و واکسیل و دو قطعه نشان پشت میز تقریباً بیضی‌شکل یا مربع مستطیل مانندی نشسته و حالت میزبان و صاحب‌خانه‌راکه نتیجه همان غرور ناشی از فتح و پیروزی بوده بخودگرفته چه صندلی خود را در وسط میز گذاشته روی میز رومیزی درازی از ماهوت ظاهراً سبز رنگ انداخته‌اند که تانزدیك زمین را پوشانیده است در دوطرف روی میز دو عدد شمعدانی سه شاخه قرار داده شده‌که بنظر میرسد شمع‌ها درحال سوختن باشند دوات وقلم وکاغذ برروی میزمتفرق است، درسمت چپ صندلی پاسکیویچ دونفر صاحبمنصب عالیرتبه روسی با لباس نظامی و شمشیر بر روی صندلی‌های معمولی نشسته‌اند که‌گویا مشاورین یا اعضای ستاد ژنرال پاسکیویچ بوده‌اند درآخرصحنه سمت چپ میزمربع‌مستطیل کوچکتری بدون روپوش دیده میشودکه یکنفر صاحبمنصب روسی پشت آن نشسته و بسمت صدر مجلس نظاره می‌کند و صاحبمنصب روسی دیگر در طرف راست‌آن میزایستاده وظاهراً کاغذ ورق بزرگی را روی میز آماده می‌کند .

روس‌ها باخود ژنرال پاسکیویچ جمعاً پنج نفر هستند، لباس نظامی برتن دارندهمه

۱ـ این مطالب و قسمت اعظم این یادداشتها قبل از رحلت سعید نفیسی و پیش ازچاپ سفرنامه خسرومیرزا در نشریه رسمی وزارت خارجه نگارش یافته است .

سر برهنه و ریش تراشیده‌اند .

ایرانی‌ها با عباس‌میرزا ده نفرند و همه کلاه بر سر و ریش بلند دارند بجز دو نفر که خیلی جوان‌ترند و ظاهراً بعلت خردسالی ریش ندارند، لباس ایرانی‌ها همه بلنداست کلاه سه نفر عمامه یا دستار شیرشکری مخصوص میرزاها و مستوفی‌های آنزمان است (و نه سیدها و ملاها و روحانیون که عمامه سبز و سفید داشته‌اند) کلاه هفت نفر بقیه کلاه پوستی مشکی بوقی‌مانند جلوشکسته عین شکل کلاه خود عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و بغیر ازعباس‌میرزا بقیه‌ایرانی‌ها همه ایستاده‌اند وعباس‌میرزا بر روی صندلی یامبلی نظیر صندلی ژنرال پاسکیویچ و باصطلاح خیلی شق و رق و راست و مستقیم و موقر نشسته و دست چپ را روی میز گذاشته است با پاسکیویچ صحبت می‌کند و اتفاقاً هردو دست ژنرال روسی‌هم روی میزاست ویکنفر ایرانی کوتاه قد که کلاهش ازنوع عمامه و دستار شیرشکری است در جلو میز مقابل عباس‌میرزا ایستاده و دستهای خود را بحال تکلم و خطابه بجلو برده و ظاهراً چنین بنظر میرسد این شخص که با همین شکل و شمایل در تصویر بزرگ مجلس دهخوارقان منعکس شده در دو صفحه ۱۶۸ و ۱۶۹ همین کتاب نیز دیده شده یا مترجم است و نقش مترجم را بازی می‌کرده و یا همان میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بوده که سابقه دو بار ملاقات قبلی با پاسکیویچ و در تقاضای متارکه جنگ و مذاکرات صلح مداخله مستقیم و تأثیر اساسی داشته است و باین واسطه بوده است که گویا در این مجلس برابر عباس‌میرزا و ژنرال پاسکیویچ ایستاده و در مذاکرات آنها شرکت می‌کند .

ایرانیهایی که ایستاده‌اند بغیراز قائم‌مقام یا مترجمی که گفته شد از سمت عباس‌میرزا درتصویر بترتیب عبارتنداز یکنفر شخص میانه سال ، متوسط‌القامه ،کلاه پوستی ، مثل کلاه خود عباس‌میرزا ، لباس بلند دیده میشودکه ریش توپی جمع و جور وکوتاه‌تر از همه و ظاهراً بیش از چهل وکمتر از پنجاه سال دارد و از روی قرائن و بحدس و تقریب شاید این شخص میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی وزیر امور خارجه وقت باشد و بعد از وی دونفر جوان تقریباً شانزده و چهارده ساله ایستاده که قطعاً ازفرزندان عباس‌میرزا بوده‌اند وآنکه خردسالتراست از روی لباس بلند چیزی پوشیده که آنرا درآن زمان «کلجه» یا «کلیجه» می‌گفته‌اند ومخصوص خانمها و بانوان وپسر بچه‌های خردسال بوده وپارچه لباس‌این پسردر اینجا بنظر میرسدکه ازترمه یا پارچه فاخر دیگری است و احتمال دارد این پسر سیزده‌یا چهارده‌ساله همان خسرومیرزا باشد وبعد از این جوان خردسال دونفر مرد موقر و نسبتةً قد بلند باکلاه پوستی ایستاده‌اند وآهسته با هم صحبت می‌کنند و احتمال دارد از این دو نفرآنکه رو بصدر مجلس ایستاده دست چپی محمدخان‌امیرنظام زنگنه ودیگری حاج‌میرزا مسعود انصاری باشد و بعدازآنها بفاصله‌کمتر یکنفر با عمامه و تنها ایستاده تسبیح هم در دست داردکه نمیتوان حدس زدکه چه‌کسی است و پس از این شخص بفاصله بیشتر شخص

دیگری ایستاده است که کلاه پوستی و ریشی از نیمه بیشتر دارد و دستها را بعلامت احترام بسینه گذاشته است و باحتمال ضعیف و از روی قرائن و آثاری که در دست است شاید این شخص میرزا فتاح‌خان باشد و بعد از وی شخص دیگری با عمامه دیده میشود که نمیتوان شناخت.

از مأمورین سیاسی انگلیس کسی در تصویر این مجلس مشاهده نمیشود.

این تجزیه و تحلیل و حدس و گمان نسبت بتصویر مجلس ترکمان چای متکی باین قرائن است که طبق اخبار منابع ایرانی و متون تاریخ‌های زمان قاجاریه کسانی که همواره در رکاب عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بوده و چندنفر از آنها در مذاکرات مقدماتی متارکه جنگ وصلح بین فرمانده قشونهای روسی و نایب‌السلطنه مداخله داشته‌اند و قاعدةً میبایستی در جلسه نهائی برای عقد و امضای صلح‌نامه در ترکمن یا ترکمن‌چای حضور داشته باشند بغیر از خود عباس میرزا نایب‌السلطنه بترتیب طرز مداخله و تأثیر و نه مرتبه و مقام عبارت بوده‌اند از :

۱ـ میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام
۲ـ حاج میرزا مسعود انصاری
۳ـ محمدخان امیرنظام زنگنه
۴ـ میرزا فتاح‌خان گرمرودی
۵ـ بیژن‌خان گرجی
۶ـ میرزا صالح شیرازی

باین عده میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی وزیر امورخارجه فتحعلی‌شاه را هم که بعداز مجلس دهخوارقان از تهران رسیده بوده باید اضافه نمود و چون چنانکه از تصویر مجلس ترکمن‌چای و هنگام امضای معاهده صلح که تشریح شد معلوم گردید از مأمورین سیاسی انگلیس کسی حضور نداشته و بغیر از این هفت نفر ایرانی در هیچ سند و حکایتی از شخص دیگر نام برده نشده است باحتمال و حدس و تقریب و از روی قرائن زیاد میتوان گفت یکی از اشخاص حاضر در آن مجلس و شاید همان کسی که گفته شد میرزا فتاح‌خان گرمرودی بوده است و این حدس و گمان تا حد زیادی با حکایت مرحوم پدر این بیمقدار که از قول پدرش و مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی نقل می‌کرد تطبیق می‌کند چه بنا باظهار آنها میرزا فتاح‌خان گرمرودی شخصی بوده با قامتی از حد متوسط مختصری بلندتر و ریش از «یك قبضه» کمی و بطور نامحسوس بیشتر ـ و منظور از یك قبضه ریش هم در آن دوره‌ها این بوده که ریش را از انتهای چانه در توی مشت می‌گرفتند و آن اندازه که تمام مشت را پرمی‌کرده «یك قبضه» می‌گفته‌اند و درحقیقت «قبضه» یا «مشت» واحداند ازه‌گیری ریش بوده است ـ چهره میرزا فتاح‌خان گرد قدری کشیده، پیشانی باز و روشن، بینی

قلمی و ظریف ، رنگ پوست سفید ، مو مشکی ، گوش‌ها کوچك ، چشمها نه درشت و نه کوچك با نگاه نافذ و با محبت ، دستها کوچك ، انگشت‌ها گرد و مختصری گوشت آلود و سر وکله قدری بزرگ و باظهار پدر نگارنده باصطلاح امروز نمره کلاهش ۵۸ بوده و در مجلس ترکمن‌چای تقریباً چهل و سه و یا چهل و چهار سال داشته و این مشخصات با آن کسی که در تصویر مجلس مذکور بیان گردید تا حدی مطابق در می‌آید .

ناگفته نماند که کلاه مرحوم میرزا علی‌خان اندازه سر پسرش میرزاعبدالله‌خان بوده و عبداله که پدر نگارنده بوده کلاه نمره ۵۸ بکار میبرد و نمره کلاه این بیمقدار هم از وقتی که بسن رشد رسیده همواره ۵۸ میباشد و بسیاری از مشخصات مذکور راجع بمیرزا فتاح‌خان مانند شکل دست و انگشتها و گوش و بینی و رنگ پوست و مجموعه وضع صورت و چهره در نزد پدر این نگارنده مشاهده میشده است .

نسبت بحضور و وجود مترجم زبان روسی درمجلس صلح ترکمان‌چای برای تشخیص هویت کسانی که در تصویر مذکور دیده میشوند باید این نکته یادآور شود که باحتمال قریب بیقین از بین اشخاص نامبرده حاج‌میرزامسعود انصاری و بیژن‌خان گرجی، ومیرزافتاح‌خان گرمرودی روسی راخوب میدانسته‌اند ، میرزا صالح شیرازی هم گویا بقدر رفع‌حاجت روسی بلدبوده، محمدخان امیرنظام‌زنگنه، وحتی‌خود عباس‌میرزا نیز باحتمال زیادمختصری روسی حرف میزده‌اند و روسها هم بطور مسلم در بین افسران ستاد خودکس یا کسانی که فارسی بلد باشند داشته‌اند و با این توضیح آیا لازم بوده که نایب‌السلطنه مترجم مخصوصی بآن مجلس فرا خواند نا معلوم و مشکوك است .

***

نسبت ، باخلاق ، عادات و سجایای میرزا فتاح‌خان گرمرودی علاوه بر نامه‌های میرزاعلی‌خان پسرش که جزئی از یکی ازآنها را نقل نمودیم و نوشته بود : « میرزا ـ فتاح‌خان از نوادر روزگار بوده » وحکایات پدر نگارنده این سطور و معمرین اهل ولایت داستانی راکه پدرم از مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی می‌آورد و بدون کم و زیاد عیناً نقل میشود بهترین وسیله است تا اخلاق و سجایای میرزا فتاح‌خان دانسته شود .

اوائل جوانی و آغاز خدمت مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی با سمت یاوری و سرهنگی فوج گروس در قشون ایران مصادف بوده با سلطنت مرحوم محمدشاه قاجار وکهولت سن میرزا فتاح‌خان و چون دراین زمان وی از رجال بانفوذ و محترم بوده وقبول عامه داشته و باستعداد و لیاقت ذاتی حسنعلی‌خان گروسی پی برده و آگاهی یافته از او حمایت‌ها و تقویت‌ها کرده و در باره وی نیکی و نیکوئی‌های زیادی نموده و بهمین جهت و بعنوان حق احسان و سپاس‌گذاری و جبران محبت‌های میرزافتاح‌خان بوده که مرحوم حسنعلی‌خان‌امیرنظام گروسی بمحض ملاقات و آشنائی باپدر نگارنده (میرزاعبداله‌خان)

که نوه میرزافتاح‌خان بوده او را بخدمت خاص و سمت منشی مخصوص خود پذیرفته وهفده سال تمام عیناً مانند فرزند خود اورا تربیت‌کرده و ترقی داده و براه و رسم خدمات دولت و اجتماع آشنا نموده است‌که این خود داستان جدائی دارد .

باری مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی‌که در دوره سلطنت محمد شاه و جریان جنگهای نخستین ایران و افغانستان یا محاصره هرات مکرر درمکرر میرزا فتاح‌خان را دیده و از فضایل و محاسن او بهره‌مند واز اخلاق و سجایایش مطلع شده بوده بارها حکایت می‌کرده‌که میرزافتاح‌خان بسیار با حیا و مؤدب و بی‌اندازه عفیف وکریم‌النفس وسخاوتمند بوده و بسیار آهسته ، ساده ، صریح و شمرده حرف میزده و هیچوقت عصبانی و غضبناك نمیشده و در باره همه‌کس نیکی و مساعدت می‌کرده ، و هرگز کسی را از خود رنجیده و ناراضی نمیساخته و شبانه روز وقت خود را در خدمت بنوع و امور خیریه می‌گذرانده و بادبیات پارسی و عرب و بویژه نجوم و ریاضیات مسلط بوده و در سرعت انتقال و قدرت حافظه در بین اقران و امثال‌کمتر نظیر داشته‌و در طرز برخورد و صحبت‌آنچنان نرمش وملایمت داشته و بطوری مهربانی ومحبت و ادب نشان میداده‌که همه‌کس را درهمان‌ملاقات اول شیفته و فریفته خود میساخته است .

این صفات وآثار و با قیات‌الصالحاتی‌که ازوی برجای مانده وپای بندبودن بشعائر دینی ، عشق و احترام بسنت‌های ملی ، وفاداری بدولت وملت، امانت‌کم نظیر در خدمات رسمی باضافه روشن‌فکری ، اصابت نظر ، مآل‌اندیشی و دور بینی و صدها صفت و سجایای پسندیده دیگر از روی‌کمال انصاف ونهایت درجه بیغرضی میرزافتاح‌خان را یکی ازرجال با شرف، وطن‌پرست ، متدین ،کریم‌النفس و فهمیده و روشن ضمیر وشجاع دولت ایران‌در یکصد و سی سال پیش معرفی می‌کند و بهترین دلیل این‌گفته همان طرز انجام وظیفه او بمعیت مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی در مأموریت سفارت فوق‌العاده اروپا و ره‌آورد نغز ودلکش چون دوکتاب سفرنامه وشب‌نامه ازاروپا وبیم وهراسی‌است‌که میرزاحبیب قاآنی‌در قصیده مذکور ازتوسل بملاهی ومنکرات درپیشگاه وی ازخویشتن بروز داده وگفته‌است‌که:

می چو قاآنی مخور ورنه ترا از درگهش
آنچنان راند که راند ابلیس را پروردگار

بحقیقت هم تعجب‌آور است ولی واقعیت داشته که میرزا فتاح‌خان با وجود دو سال مسافرت وگردش در شهرهای اطریش ، فرانسه و انگلستان و شرکت در مجالس رسمی و محافل‌عمومی واجتماعی و تماشاخانه‌ها واماکن باصطلاح‌آن زمان فرنگستان‌که صرف‌شراب و مسکر از امور عادی و بلکه اجباری محسوب میشده لب بمشروب و خمر نزده و بعد از مراجعت بایران هم‌چنان ازخمرومیسر بیزار ومتنفر بوده‌که همه‌جا شهرت داشته وقاآنی‌نیز بآن اشاره‌کرده است. بااین مراتب دیگرصحبت ازخلق وخوی وصفات واخلاق میرزافتاح‌خان بیش از این ضروری بنظر نمیرسد .

املاك و دارائی میرزا فتاح خان

میرزا فتاح خان گرمرودی در تمام عمر شخص ثروتمند ومتمول ودارائی بوده و این ثروت و تمول را بطوری که مشهور است با توجه بقوانین و عرف وعادت آنزمان، از طریق حلال وراه مشروع بدست آورده و این تمکن وثروتمندی او بیشتر از این جهت بوده که چون شغل اصلی وی مانند حاجی میرزا مسعود انصاری و بیشتر رجالی که دردوره قاجاریه بمقامات عالیه دولتی رسیدند محاسبی و مستوفی گری و باصطلاح حساب بلد بوده و دخل وخرج خود را میدانسته وبسبب احاطه بامور اجتماعی و رموز سیاست ازجریان کارهای مالی و اقتصادی و احتمالات آینده اطلاع وآگاهی داشته هر وقت پول نقد و وجهی بدستش میرسیده بجای اینکه صرف جاه جلال و زروزیور و عیش و عشرت بکند ملك و زمین و احشام و اغنام می خریده و خود بی اندازه ساده ولی نظیف وموقر زندگی می کرده و در نتیجه ترقی قیمت ملك و فروش محصول آنها ثروت زیادی بدست می آورده است .

ولی حقیقتی را که نمیتوان پنهان داشت این است که طبق روایات موثق و دلائل واسناد موجود میرزا فتاح خان بیشتر این ثروت و بهره و عایدات خودرا درهمه جا صرف امور خیریه و عام المنفعه و دستگیری از اشخاص مستحق و تشویق اهل فضل و ادب و هنر وبویژه کمك باهل ولایت و قریه موطن اصلی و اقربای خود می کرده است.

که بهترین دلیل در این زمینه هم مسجد بزرگ در محله سرخاب تبریز و مسجد بزرگی است که در قریه کسلان احداث کرده و هنوز بحال خود باقی است و قصیده قاآنی شیرازی میباشد .

میرزا فتاح‌خان گرمرودی در تبریز دکاکین زیاد، دوحمام، دوکاروانسرا و دومسجد بزرگ ساخته که درمحله سرخاب به بازارچه ، حمام ، مسجد وکاروانسرای میرزافتاح‌خان شهرت داشته و علاوه برآنها درولایت یا شهرستان گرمرود آذربایجان املاك و قریه‌های زیادی را دارا بوده ودر چند قریه و ده مهم مسجدهای بزرگی بنانهاده و چه در تبریز و چه درگرمرود موقوفاتی بر قرارکرده بوده است که آنچه از روی اسناد و قباله‌های موجود و داستانهائی که شنیده شده درحین رحلت مرحوم میرزافتاح‌خان گرمرودی املاك و رقبات موصوفه زیر جزو تأسیسات و دارائی وماترك اوبوده و اگر اضافه براینهاهم چیزی داشته از خاطرها رفته و برنگارنده مجهول است :

۱ـ بازارچه دومسجد ـ دو حمام و دو کاروانسرا در محله سرخاب تبریز معروف ببازارچه و مسجد و حمام و کاروانسرای میرزا فتاح‌خان .

۲ـ محل چهارخروار تخم‌افکن و چندین باب عمارت وچند ده باب دکان در قصبه میانج کرسی و مرکز حکومت ولایت گرمرود آذربایجان که حالیه میانه‌می گویند .

۳ـ درمحله پامنار تهران کوچهٔ که بعدها بکوچه صدر اعظم نوری شهرت یافته قرب جوارعمارت و خانه مسکونی مرحوم حاج‌میرزا مسعود گرمرودی وزیر دول خارجه خانه وعمارت بزرگی‌طبق مرسوم زمان مشتمل براندرونی وبیرونی و باغچه وسرطویله واصطبل خریده و احداث کرده بود که تا زمان اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه در ملکیت او وورثه‌اش باقی‌مانده ولی چون‌میررا فتاح‌خان خودکمتر در تهران اقامت‌مینموده و اغلب برای‌انجام مأموریت‌های دولتی بخارج و ایالات میرفته ومیرزاعلی‌خان پسروی‌نیز بجز چندسال‌آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه درتهران نمانده و درآن‌دوره‌ها **خانه‌اجاره‌دادن** وبهره‌برداری‌از اجاره‌خانه زیاد معمول ومتداول‌نبوده و **نوعی‌وهن** شمرده میشده و بدنامی‌میاورده واغلب آن عمارت و خانه و متعلقات‌آن خالی میافتاده در اواخر دوره ناصری‌میرزاعلی‌خان‌آنرا فروخته است .

***

اما خانه وعمارت مرحوم حاج‌میرزا مسعود گرمرودی‌وزیر دول‌خارجه همان‌بوده که بعد ازرحلت ایشان‌بتصرف‌وتملك مرحوم میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك انصاری وزیرخارجه دوره ناصرالدین‌شاه درآمده و این‌خانه وعمارت درآن‌زمان‌بسیار بزرگ و دارای‌اندرونی وبیرونی و باغچه و اصطبل و کالسکه خانه و علاوه برهمه‌آنها مسجد وکتابخانه بوده است ونگارنده این‌سطور هنگامی‌که قسمتی ازآن عمارات و مخصوصاً مسجد اختصاصی‌آن باقی‌و محل مدرسه ابتدائی امیر اتابك درکوچه صدراعظم‌نوری پامنار بوده آنرا دیده و مشاهده کرده‌است مسجدی‌که درست چسبیده بدرب ورودی از شمال قرارداشت مسجدبزرگی نبوده بلکه مسجدی بوده است‌کوچك و تمیز و ظاهراً بعبادت و انجام وظایف دینی صاحب‌خانه حاج میرزامسعود و میرزاعلی پسرش و میرزا سعیدخان و سایر ساکنین عمارت اختصاص

داشته ومعروف بود که هرسه نفر آنمرحومین نمازهای یومیه و نافله خودشان‌را درآن مسجد بجای میآورده‌اند .

این نکته‌را نیز بایدیادآورشدکه درزمان سلطنت محمدشاه‌قاجار و اوائل‌دوره‌ناصری وقبل ازدوفقره تغییرات عمده‌که مرحوم‌ناصرالدین‌شاه دروضع‌شهر تهران ومحل‌خندق‌چهار طرف آن معمول ساخته محله اشرافی و اعیان‌نشین تهران پامنار وسنگلج بوده است .

***

باری، مهمترین دارائی مرحوم میرزا فتاح‌خان بیشتر منقول،اشیاء نفیسه، مرقعات، خطوط و قطعات عتیقه، کتابهای نادر و نایاب، فرش‌های گرانبها ، گوهرها و جواهرات ذیقیمت بوده که‌بمرورزمان در ولایات ایران واروپا بدست‌آورده و همه را بمسقط‌الرأس و محل‌تولد خودقریه‌کسلان ازولایت گرمرود آذربایجان فرستاده وتمرکزداده بوده‌است واز همان زمان‌شهرت‌داشت‌که میرزا فتاح‌خان چون باین‌قریه و ده بی اندازه دلبسته و علاقمند میبود عمارت نسبةً عالی و زیبائی بعرف‌آن‌زمان، بنام «عالی‌قاپو» در قریه‌کسلان ساخته و چندین اطاق بزرگ وطالار را بسبك اروپا بکتابخانه و موزه اختصاص‌داده‌بودکه متأسفانه طی‌ناامنی‌ها و جنگها و شورش‌های یکصدوبیست سال اخیر تمام‌آنها ازبین‌رفته وبقایای آن عمارات تاهمین چنددهسال‌پیش در ده‌بهمان‌نام «عالی‌قاپو»شهرت‌داشت ومیدان‌جلوآن عصرها گردشگاه و محل اجتماع مردم دهکده بود .

***

ذکر دارائی و املاك میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی ونقل‌کلیشه و تصویر عین‌متن دوازده فقره قباله‌های او برای‌نمونه هرچند برای شناسائی و تشخیص روابط طبقاتی ووضع‌زندگی وثروت مأمورین دولت ایران مخصوصاً «مستوفی‌ها» در یکصدو چهل‌سال‌پیش فوائدتاریخی دربردارد ولی بیشتر دراین اوراق منظور عمده و غرض اصلی نویسنده ازبیان آنها تکذیب ادعاها و رد اتهامات ناحق و تهمت‌های ناروا وگزارش‌های خلاف واقع برخی ازمأمورین سیاسی ومغرض‌خارجی‌بویژه انگلیسهااست‌که از دیرباز سعی‌داشته‌اند برخلاف‌حقیقت بیشتر مأمورین ورجال دولت ایران‌را گدا و محتاج و بدروغ مزدور و جیره‌خوارخارجی معرفی و بدنام کنند و متأسفانه بعضی‌از «جوجه‌نویسنده»های تازه بدوران‌رسیده و «مرموز!»نیز مخصوصاً در این سه‌چهارسال اخیر بدرست معلوم نیست ازروی‌چه «نقشه» و «طرح» های شیطانی بانتشار مطالب خلاف واقع در بعضی از مجله‌ها دست زده و طی‌آنها بـا استفاده و باصطلاح «استناد!» باسناد« بایگانی عمومی وزارت‌خارجه انگلیس!» و ترجمه «گزارش!» های‌کذائی و دروغ مأمورین غرض ورز خارجی بیشتر رجال و بزرگان وخدمتگذاران گذشته ایران‌را «لجن مال»، و « متهم » به جاسوسی و مزدوری بیگانه می‌کنندکه عمداً و مخصوصاًاینهمه صفحه سیاه‌کرده دارائی وقسمتی از قباله‌های میرزا فتاح‌خان رابرای نمونه

درج و گراورنمود تاثابت‌و روشن‌شود که‌آنگونه اتهامات و نسبت‌ها دربارهٔ حاج‌میرزامسعود گرمرودی و حسین‌خان آجودان‌باشی و امثال او دروغ وناشی ازغرض‌بوده واینگونه‌رجال خود خانواده وریشهٔ قدیمی، ثروت ودارائی‌کافی‌داشته ودرآن روزگارانی‌که احتیاجات و نیازمندیهای افرادهم خیلی ساده ومحدود بوده مطلقاً احتیاج نداشتندکه برای‌شندرغازپول وجدان خویشتن، شرافت و وطن‌خودرا به‌بیگانه، هرکه‌باشد، بفروشند .

گذشته از اینکه در وجود اصل اینگونه‌گزارش‌های مأمورین خارجی و صحت‌مفاد ومندرجات‌آنها هزاران‌گونه شك‌وتردید هست ومعلوم‌نیست چنین اسنادی اساساً وجوددارد یاخیر و اگرهم باشد مفادومندرجات آنها درچه‌وقت وچه شرایطی‌نوشته شده و نویسنده‌خود چه‌غرض و مقاصدی داشته است .

بدتر ازهمه‌آنکه استفاده‌کنندگان ازآن‌ها در مجله‌ها و نشریه‌های فارسی متأسفانه بعضی بمیل و ازراه غرض‌خود درترجمه‌و متن‌آنها دخل‌وتصرف‌می‌کنندو چیزی‌که‌فی‌المثل امروز نوشته‌اند فردادرجای‌دیگر دیگرگونه میسازندکه‌باری این‌رشته سردراز داردو فعلاً سخن‌کافی‌است و اگر فرصتی بدست‌آید توضیح بیشترخواهدداد .

اجمالاً در توصیف و تشریح دارائی، ثروت و املاك میرزا فتاح خان‌گرمرودی و احیاناً هرگاه مناسبتی پیش‌آید حاج میرزا مسعودگرمرودی و حسین‌خان نظام‌الدوله مقدم مراغهٔ آجودان‌باشی و دیگر رجال ایران مخصوصاً بعلل بیشمار عمد و اصرار درمیان بوده‌است .

***

و اینك مفاد و مضمون چند قباله برای نمونه‌که‌گراوورآنها در داخل اوراق درج شده است .

۱ـ قباله مورخ ۲۶ جمادی‌الاول ۱۲۳۲ قمری مبنی برخرید یك‌چارك از ششدانك قریه‌کسلان ناحیه میانج‌گرمرود بوسیله میرزا فتاح فرزند مرحوم آخوند ملانجفعلی «امر بمعروف»یعنی مجتهدگرمرود بمبلغ سی‌ودوتومان وپنجهزار دینار ازرستم‌بیك ولد مرحوم قاسم‌بیك آبخورانلوی چاراویماق شقاقی .

۲ـ قباله مورخ ذیحجهٔ ۱۲۳۲ قمری مبنی برخریدنیم‌دانك از ششدانك قریه‌کسلان ناحیه میانج‌گرمرود بوسیله میرزا فتاح‌ولدآخوند ملانجفعلی‌کسلانی بمبلغ‌شصت‌وپنج‌تومان از مهرنساخانم دخترکربلائی حسین از طایفه‌کرمخورانلوی شقاقی .

۳ـ قباله مورخ دهم شعبان ۱۲۳۵ قمری دائر برخرید املاك و اراضی و طاحونه سهمی موروثی شهربانو خانم ملقبه‌به‌خان‌ننه‌خانم دخترکربلائی رستم‌گرمرودی درقریه نشق گرمرود بمبلغ چهارده‌تومان بوسیله میرزافتاح فرزند ملانجفعلی‌گرمرودی .

۴ـ قباله مورخ ۲۹ ذی‌قعده ۱۲۴۰ قمری حاکی ازخرید یك‌سیه یعنی‌نصف‌یك‌چارك

از ششدانك قریه‌کسلان ناحیه میانج‌گرمرود آذربایجان بوسیله میرزا فتاح ولد آخوند ملانجفعلی‌کسلانی بمبلغ ده تومان از مشهدی حسین خان پسر مشهدی اوجاق قلی ازطایفه کلدرانلوی‌عیسی بیکلوی اری‌اویماق‌شقاقی.

۵ـ قباله مورخ ۲۴جمادی‌الاول ۱۲۴۱ قمری مبنی برخرید یك‌شعیر ازیکدانك از ششدانك قریه‌کسلان ناحیه‌میانج آذربایجان بوسیله میرزا فتاح پسرارشدآخوند ملانجفعلی کسلانی بمبلغ پنج تومان از باقر بیك ولد عباس و محمد علی ولد آدینه هـردو از طایفه باقرلو .

۶ ـ قباله مورخ ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۴۲ قمری دائر برخرید هفدرم‌یـانیم شعیر از ازششدانك قریه‌کسلان‌از ناحیه میانج‌گرمرود بوسیله میرزا فتاح خلف آخوند ملانجفعلی امربمعروف محل‌مزبور بمبلغ‌یکتومان‌وهشت‌هزاروهفتصدوپنجاه دیناراز قهرمان‌بیك‌تقی‌بیك خدادیانلوی شقاقی .

۷ـ قباله مورخ ربیع‌الاول ۱۲۴۲ قمری حاکی ازخریدمعادل یك‌چارك ویك‌پانزده ملك‌مشاع از ششدانك قریه‌نشق از ناحیه میانج‌گرمرود آذربایجان از مراتع و اراضی‌آبی و دیمی و باغات و قنوات و دهکده و جبال وتلال و عیون و انهار بوسیله میرزا فتاح ولد آخوندملانجفعلی‌کسلانی بمبلغ بیست‌وهشت تومان و یکهزارودویست وپنجاه دیناراز مشهدی رضاقلی ولدسرمست‌بیك از طایفه غلامان شقاقی .

۸ـ قباله مورخ شهررجب ۱۲۴۲ قمری مبنی برخریدیك‌شعیر ازششدانك‌قریه‌کسلان ناحیه میانج گرمرود آذربایجان بوسیله میرزا فتاح ولـد آخوند مـلانجفعلی کسلانـی بمبلغ سه تومان وسفت هزارو پانصد دینار از باقربیك ولد عباس ازطایفه باقـرلوی عیسی بیکلوی شقاقی .

۹ـ قباله مورخ ۲۱ شوال ۱۲۴۴ قمری دائر برخرید سه چارك یکدانك از کل ـ ششدانك ازقریه صومعه مشهوربه صومعه اکراد از ناحیه میانج گرمرود بـوسیله میرزافتاح گرمرودی بمبلغ هفتادوپنج‌تومان ازبخشعلی بیك و فتحعلی‌بیك وتقی‌بیك‌فرزندان زینل‌بیك ازاجله‌طایفه بیگزاده شقاقی.

۱۰ـ قباله مورخ بیست‌وهشتم‌صفر ۱۲۴۷ قمری مبنی برخرید چهار دانك و نیم از ششدانك قریه دستجرد گرمرود بمبلغ سیصدو پنجاه‌تومان و یکدانك و نیم از ششدانك قریه صومعه‌علیا گرمرود بمبلغ یکصدوپنجاه‌تومان جمعاً بمبلغ پانصدتومان بوسیله میرزا فتاح از حسنعلی‌خان شقاقی ویکنفر دیگر .

۱۱ـ قباله مورخ ۱۲ شوال ۱۲۸۸قمری مبنی‌برخرید هفدرم ازملك قریه‌کسلان.

۱۲ـ « « ۷ شوال ۱۲۹۶

***

ذکر فهرست ۱۲ قطعه قباله بطور اجمال واختصار برای نمونه و مقصودی‌که در نظر بوده کفایت می‌کند وگرنه از اینگونه قباله‌ها بسیار است و هرچند نیازی بنقل تمامی متن‌آنها نیست ولی‌باید دانست مفاد ومضمون‌آنها بسیار جالب ودر مطالعه وتحقیق طرز انشاء وعرف وعادات، واحدپول وارزش‌های‌آن زمان سودمنداست بویژه‌آنکه دربعضی ازآنهااصطلاحاتی بکار رفته‌که برای محققین رشته‌های تاریخ حقوق و پول وسکه‌های رایج منبع الهام و لغت تواند بود با وصف این‌مراتب ازآوردن تمامی‌مفادآنها صرف‌نظرمیشود .

***

نسبت بشجره خاندان، گذشته‌ها وشرح حال وسوابق خدمات مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی بکشور ایران وهمچنین‌بازماندگان او وحالات وخدمات‌آنها صدهابلکه هزارها قطعه سند ، مدرك ، حکم ، رقم و فرمان اصیل ومنحصر بفرد در دست است‌که نه تنها در روشن ساختن وضع زندگانی مؤلف سفرنامه مفید و سودمند بلکه نماینده و نشان دهنده و روشنگر بسیاری از حقایق تاریخی دو قرن از سرگذشت واقعی ملت واوضاع حقیقی‌کشور ایران است .

متأسفانه و یا خوشبختانه این اسناد واوراق‌آنقدر زیاد و مهم هستندکـه خواندن ، فهمیدن ودرك‌کردن ونقل ودرج مطالب، تحقیق و تطبیق مندرجات آنها باسلسله وقایـع و وحوادث تاریخی وقت ودقت زیاد میخواهد و بعلاوه اگرخواسته باشیم همه آنها و یا اقلاً یك‌دهم‌آنها را دراین توضیحات بیاوریم بی‌گمان قطراین رساله‌که اساساً مربوط است بـه نشر سفرنامه اروپا ودورساله‌کوچك دیگرمؤلف (میرزافتاح‌خان‌گرمرودی)است ازدوهزار صفحه هم افزونترخواهدشد .

ازاینروی وبناچار به درج‌گراوور چند قطعه فرمان مهم وبطور متفرق دراین‌اوراق که فهرست‌آنها بطور اجمال در برگهای‌گذشته ذکرشده اکتفاکرده وچون احتمال میرود که خواندن مندرجات آنها برای خوانندهٔ عادی قدری دشوار باشد تا آن اندازه‌که میسر بوده مطالب‌آنها نیز درزیر نقل میشود .

۱ـ فرمان شاه طهماسب صفوی جمادی الاول ۱۰۷۳ قمری

الملك منه ـ مهربزرگ شاه‌طهماسب صفوی بشکل نیمدایره بزرگ ـ فرمان همایون شد اینکه چون درنبولاقراکونه وسیدسقا ولدان عطاءاله ومعصوم وشریف ولدان‌یوسف وسید قاسم وحیدرقلی و (دوکلمه ناخوانا ویك دوکلمه پاره شده)آمد حکم زمان نواب‌گیتی‌ستان فردوس مکانی‌راکه بتاریخ جمادی‌الاولی ۱۰۱۷ باسم پدران ایشان ساحی صادرگشته ظاهر (یك‌کلمه ناخوانا) بمضمون‌آنکه (دوکلمه ناخوانا) و یوسف وحیدرقلی و بیان (و یك‌کلمه ناخوانا)عرض‌کردندکه ایشان ازقدیم‌خوش‌نشین‌اند ودرهیچ محل‌جمع و بنیچه رعیتی‌ندارند

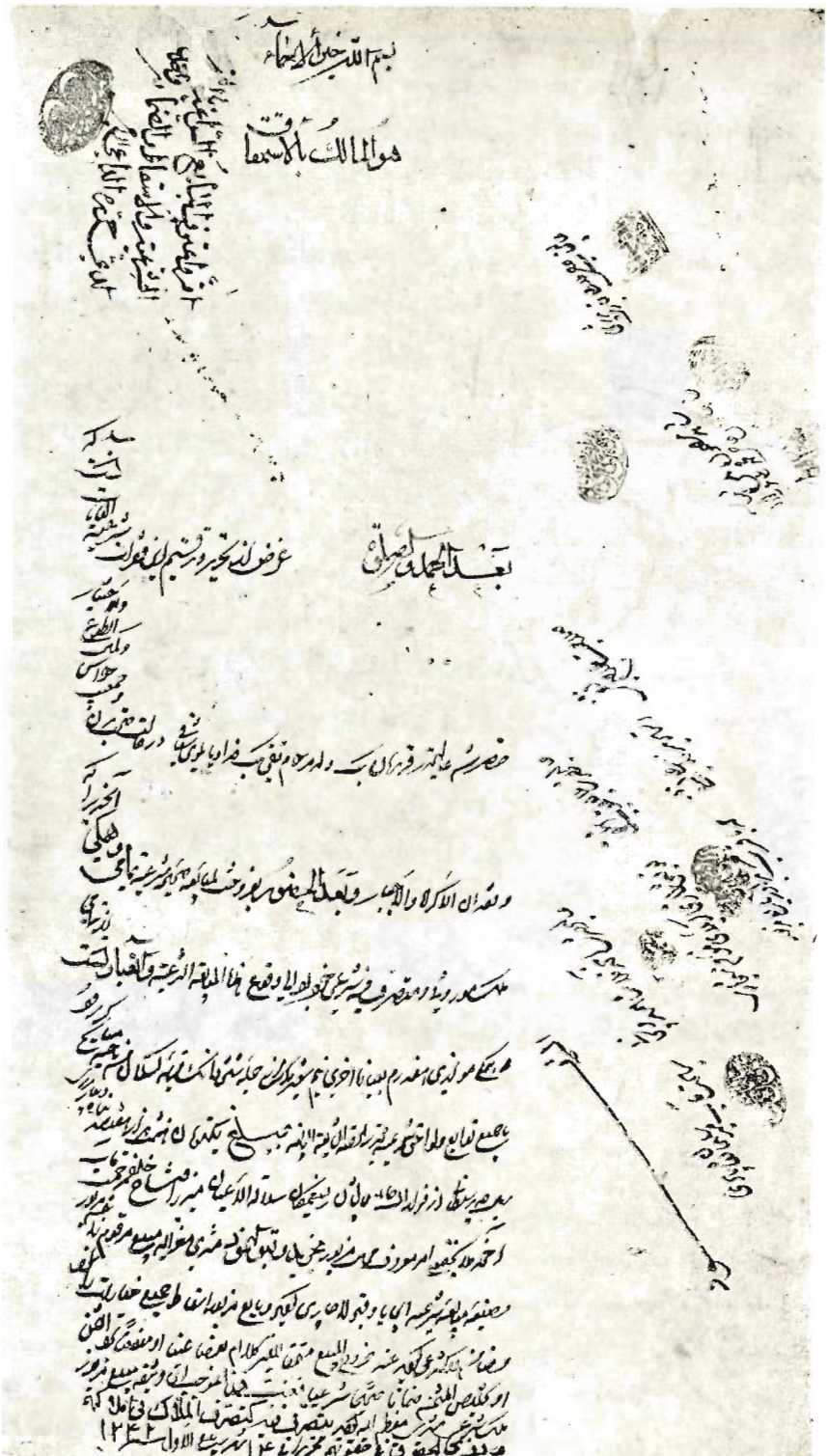

وحکم خاقان علیین آشیانی درباب رفع اخراجات وعوارضات (یك‌کلمه ناخوانا) و حکم باسم‌آبا واجداد ایشان عزورود یافته بنابراین مقرر فرمودیم‌که الکاء جماعت مزبور درهیچ محل‌جمع وبنیچه ورعیتی‌نداشته باشند هیچ‌آفریده‌ازحکام وتیولداران وداروغگان‌وکلانتران وکدخدایان وغیرذلك تکلیف رعیتی برایشان نکرده مزاحمت نرسانند وبعلت سکار ونکار و طرح ودست‌انداز وپیکش وسلامانه عیدی ونوروزی و سایر (یك‌کلمه ناخوانا) و شامات و مطالبات حالا محکم بهراسم ورسم بوده باشد حواله واطلاقی ننمایند و(یك‌کلمه ناخونا)که درهرمحل که خواهند ساکن بوده بدرویشی خود (یك‌کلمه ناخوانا) و استدعا امضاء نواب بندگان همایون باسم خود نمودند زی مقرر فرمودیم‌که لکاء مشارالیهم زارع محلی نبوده مخبران سابق ولاحق درهیچ محل جمع وبنیچه رعیتی و خرمن (سه‌کلمه نا خوانا) باسم جماعت مزبور قرارنداده باشند وازعهده اخراجات و عوارضات حکمی و حسابی خصوصاً سرشمار نوکارکه‌بوده شکسته‌است بیرون است واگرقرارداده باشندکه با محلیات‌واخراجات حکمی وحسابی‌آن را بدستور سرکار مهمان نمایند وهیچ‌آفریده ازحکام وتیولداران وغیره بعلت مطالبات خلاف حکم وحساب مزاحمتی بحال‌جماعت مزبور نرسانند و درباب اعقاب چون (یك‌کلمه ناخوانا) بمهرمهرآثار ... اعلی‌آرا...

فی‌شهرجمادی‌الاول سنه ۱۰۷۳ـ (درپشت فرمان‌چندین ثبت‌دفتر و مهردیده میشود)

۲ـ فرمان‌شاه سلطان‌حسین‌صفوی مورخ رمضان۱۱۰۷

هو ـ مهرمربع برجسته شاه‌سلطان‌حسین باین‌سجع : «یاعلی ـ وارث ملك‌سلیمان شاه جهان سلطان‌حسین».ـ ازابتداء تنکوزئیل۱۱۰۶ جعفربیك ولداعرش‌را درعوض‌علیقلی‌بیك ولد امرکه در توره رفعت و معالی پناه محمدعلی بیك یوزباشی ولد نجفقلی سلطان ملازم بوده وتیولی سنه درسلك غلامان سرکارخاصه (یك‌کلمه خوانده نمیشود) با تیول رفعت‌پناه لولی‌بیك یوزباشی منظم وازجمله مخلص تیولی مزبور مبلغ هشت‌تومان مستمری مخلص در وجه مومن‌الیه شفقت ومرحمت فرموده ارزانی داشتیم‌که بزودی روانه دارالفسلد قندهارشده بخدمات قیام نماید مستوفیان عظام‌کرام دیوان‌اعلی رقم این‌عطیه را در دفاتر خلود ثبت و سال‌بسال بدستور مقررتنخواه داده درعهده شناسند تحریرا فی‌شهررمضان‌المبارك ۱۱۰۷ـ در ظهر یا پشت فرمان بیست و دو قسمت به ثبت دفتر و مهر مستوفیان دیده می‌شودکه‌بسیار جالب است .

۳ ـ فرمان‌شاه سلطان حسین صفوی مورخ شعبان ۱۱۰۹

الملك منه ـ مهر مدور وبزرگ شاه سلطان‌حسین‌که دورهٔ‌آن اسامی چهارده معصوم بعدازنام‌خدا حك‌شده وسجع‌متن‌آن «وارث‌ملك‌سلیمان شاه‌جهان‌سلطان‌حسین» خوانده میشود

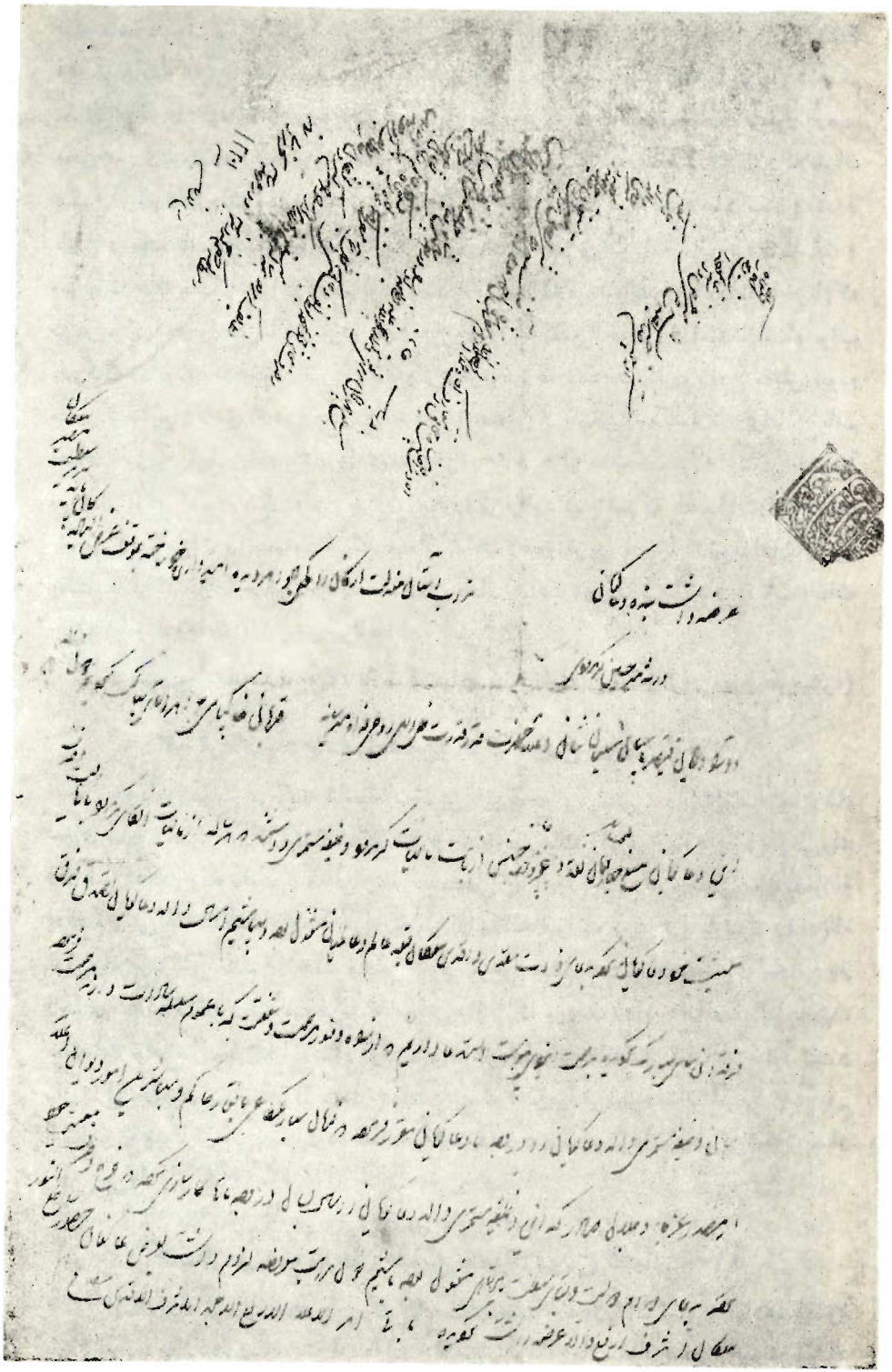

فرمان همایون‌شد ـ آنکه جماعت مذکوره ضمن مبلغ چهارتومان وپنجهزار ویکصد وچهار دینار دربار وجوهات بشرحی که در تحت اسم هریك نوشته شده و دروجه مواجب ایت‌ئیل رفعت‌پناه حسن‌بیك یوزباشی بیکدلی عوض آنچه باسم مستأجر چوبان‌بیکی قراباغ دربار رسوم مستوفی‌الممالك سابق تنخواه سازی نوشته شده بود واز دفتر تصدیق نمودندکه وجه مزبور باجازه عالیجاه عباس‌قلی خان بیگلربیگی سابق قراباغ مقرر بوده و سندی در باب ضبط اموال حاکم مزبور بسرکار ضابطه نرسیده وطوماری‌که عالیجاه والی باتفاق مأمورین بر همه اموال حاکم مزبور که در تفلیس داشته نوشته او برقم ودفتر رسیده بالتمام تنخواه عالیجاه والی‌وتفنگچیان‌مستحفظ قلعه تفلیس‌شده وازدفترقورچی نوشته‌اندکه یوزباشی بسفر گرجستان مأموربوده وتاریخ ورود مسند وزمام ورود از طلب سنوات ضبط‌شده وطلب جهت موقوفی ندارد والتزام نوشته‌که هرگاه ظاهرشودکه چیزی ازوجه مزبورگرفته‌باشدحاری دوبار از عهده بیرون‌آید حسب‌النسر مقررشد برسانند واز قرارقبض بخرج وی دانند ودر عهده شناسند .

تحریرا فی شهر شعبان سنه ۱۱۰۹ ـ و در ظهر یعنی پشت فرمان در چندین دفتر ثبت و مهرزده شده است .

۴ـ فرمان شاه‌سلطان‌حسین صفوی‌مورخ جمادی‌الاول ۱۱۲۹

فرمان همایون‌شد ـ آنکه جماعت مذکوره ضمن مبلغ ده تومان ودوهزار وسیصددینار (چندکلمه‌رقم‌سیاق‌که خوانده‌نمیشود) ازبابت وجوهات بشرحی‌که درتحت‌اسم هریك نوشته شده در وجه مواجب سنوات قورچیان مذکوره ذیل توابین رفعت پناه کنعان‌بیك یوزباشی بیکدلی‌که ازسرکار (دراینجاچهار قسمت‌اسامی وارقام‌سیاق نوشته‌شده‌که خواندن‌آنهامشکل است) قورچی نوشته‌اندکه بشرحی‌که در تحت اسم‌هریك نوشته شده درسنوات‌مزبوروصاحب طلب‌اند ومقررشدکه در اول نوروز تخاقوی‌ئیل درخراسان حاضرشوند وطلب جهت‌موقوفی ندارد (یك‌کلمه نا خوانا) امامعلی بیك (دوکلمه ناخوانا) حضور ایشان نموده حسب‌الظهر مقررداشتند رسانند وازقرار قبض بخرج مجری‌دانند مستوفیان عظام التزام بازیافت نمایند که هرگاه درموعد مقرر وارد سفرنمودند ازعهده مسترد وجه مزبور بیرون‌آیند ودر عهده شناسند تحریرا فی‌شهرجمادی‌الاول ۱۱۲۹.

درظهر یا پشت فرمان چندین‌دفتر ثبت ومهرزده شده است.

۵ـ فرمان فتحعلی‌شاه قاجار مورخ ربیع‌الاول ۱۲۲۱

این فرمان درحاشیه عریضه ورثه میرحسین گرمرودی صادرشده ومتن عریضه حاکی بوده‌که میر حسین وفات یافته و وظیفه نقد و جنس داشته استدعای بر قراری آن را در

حق ورثه نموده‌اند و خلاصه عریضه بعرض رسیده ودر حاشیه همان عریضه فرمان صادرشده بشرح زیر :

اول مهر فتحعلی‌شاه است با این سجع : «العزة‌لله ـ گرفت‌خاتم‌شاهی‌زقدرت‌ازلی‌ـ قراردرکف شاه زمانه فتحعلی» ـ آنکه چون صاحب عریضه بشرح متن عرض واستدعانموده است وعالیجاه رفیع‌جایگاه‌افادت وافاضت‌پناه حقایق ومعارف‌آگاه عمدة‌الفضلاءالعظام‌مقرب‌الخاقان‌آخوند ملاعلی اصغر ملاباشی تصدیق براهلیت واستحقاق صاحب‌عریضه نموده و میر حسین والد او وفات‌کرده مبلغ چهارتومان تبریزی نقد ومقدار پنج‌خروار غله وظیفه‌اورا در وجه سعادت پناه صاحب عریضه شفقت ومرحمت فرمودیم که سال بسال بازیافت و صرف معاش‌خود نموده بوظایف دعاگوئی اشتغال نماید مقررآنکه عالیجاه رفیع جایگاه حاکم و وعالیشأنان عمال ومباشرین امور وظایف گرمرود همه ساله مبلغ و مقدار مذکور را بدون کسر ونقصان دربار وظایف گرمرودکارسازی ومطالبه حکم مجدد ننمایند و در عهده شناسند تحریر۱فی شهرربیع‌الاول سنه ۱۲۲۱ قمری .

ودرظهرعریضه وفرمان‌ـ خلاصه تصدیق‌ملاعلی‌اصغرملاباشی وثبت‌دفتر وظایف گرمرود وسه مهر دیده میشود .

ارتباط این‌فرمان بامرحوم‌میرزافتاح‌خان گرمرودی‌ازاین‌جهت بنظرمیرسدکه‌باحتمال زیاد او درتاریخ ۱۲۲۱ متصدی مالیات ودفتر وظایف گرمرود ویکی ازمسجلین بوده‌است.

۶ـ فرمان‌عباس میرزا نایب‌السلطنه مورخ شوال ۱۲۳۰قمری

سمت‌راست ـ مهر مربع باسجع‌ـ «دُرّ دریای‌خسروی‌عباس» ـ حکم والاشد ـ آنکه بنابر عواطف خاطرخطیر والا درباره عالیشأن رفیع مکان عزت و سعادت نشان ارادت و صداقت ارکان‌میرزافتاح وظهورقابلیت اودرهذه‌السنه تنگوزئیل خیریت‌دلیل وما بعدها خدمت‌آوارجه نویسی‌محال‌سراب وگرمرود وایلات شقاقی‌را بعالیشأن‌مشارالیه مفوض وموکول فرمودیم‌که بنوعی‌که باید وشاید واز جوهر کاردانی اوسزد وآید بلوازم‌خدمت مقرره مشغول ومراسم خدمتگذاری ومراتب راست‌کرداری خود را درپیشگاه ضمیر منیر جلوه‌گر سازد ودرازاء خدمت مقرره همه ساله مبلغ سی‌تومان تبریزی نقد ومقدار سی‌خروار غله بالاستمرار باز یافت وصرف معیشت خود ساخته بنهج مقرر بملزومات خدمت مقرر قیام و اقدام کند مقرر آنکه‌عالیجاه‌رفیع‌جایگاه مجدت‌و نجدت همراه‌ارادت‌وصداقت‌آگاه مقرب‌الحضره‌فتحعلی‌خان قوریساولباشی‌سرکار وحاکم شقاقی‌وعالیجاهان عمال‌ومباشرین‌محال‌مزبوره خدمت‌مزبوره‌را مختص عالیشأن مشارالیه دانسته مبلغ مزبوررا از بابت تفاوت جمع بصیغهٔ مواجب مستمری کارسازی نموده تخلف جایزندارند عالیجاهان‌کتاب دفترخانه مبارکه شرح رقم را دفتری کرده ازشائبه تبدیل‌مبری‌دانند ودرعهده شناسند تحریرا فی‌شهرـشوال‌المکرم سنه ۱۲۳۰ .

در ظهر یا پشت فرمان هشت ثبت دفتر ومهردیده میشود ـ

۷ ـ فرمان عباس‌میرزا نایب‌السلطنه مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۳۱ قمری

مهر «دُرّ دریای خسروی عباس» حکم والاشد ـ آنکه نظر بوفور شفقت وعنایت درباره عالیشأن رفیع مکان اخلاص وارادت نشان امامقلی بیك شقاقی ازابتدای هذالسنه سیچقان‌ئیل خیریت دلیل ومابعدها مبلغ ده تومان تبریزی نقد و مقدار ده‌خروار جنس از بابت مالیات قریه سفیده‌خانی‌من محال گرمرودملکی عالیشأن‌مشارالیه را تخفیف مقرر ومرحمت‌فرمودیم که همه ساله ازبابت مالیات‌نقدی وجنسی‌قریه مزبوره تخفیف‌آنجا برقراردانسته که‌عالیشأن مشارالیه ورعایای قریه مزبوره بدعاگوئی دولت ابد مدت قاهره مشغول شوند مقررآنکه عالیجاه رفیع‌جایگاه عزت ونجدت همراه فخامت ونبالت انتباه عمدةالخوانین‌العظام‌فتحعلی‌خان قوریساول باشی سرکار وحاکم شقاقی وسراب وگرمرود میباید هرساله مبلغ ده تومان نقد وده‌خروار جنس‌را ازبابت مالیات قریه مزبوره حسب‌الرقم قضاشیم تخفیف‌آنجا برقرار داندکه بخرج ابوالجمعی‌آنعالیجاه مجری و ممضی خواهد بود عالیجاهان رفیع جایگاهان مقربولحضرت مستوفیان سرکار وکتاب دفترخانه مبارکه شرح رقم قدر توام را در دفاتر ثبت نموده ازشائبه تغییر و تبدیل مصون دانسته در عهده شناسند تحریرا فی‌شهرربیع‌الثانی ۱۲۳۱.

ظهر رقم هفت‌ثبت وشش مهر دیده می‌شود و ربط فرمان با میرزا فتاح خان یکی از بابت این است‌که همین قریه سفیده‌خانی بعداً ملك او شده و دیگر اینکه او خود با سمت وکیل مالیه سراب وگرمرود وشقاقی مأمورثبت و اجرای مفاد فرمان بوده‌است.

۸ـ فرمان عباس‌میرزا نایب‌السلطنه مورخ رجب ۱۲۳۷ قمری

مهر ـ دُرّ دریای خسروی عباس ـ حکم والا شد ـ آنکه نظر باعتمادی که بمراسم صداقت وکاردانی عالیشأن معلی‌مکان‌عزت وسعادت نشان سلالة النجباء میرزافتاح‌گرمرودی در معامله هذه‌السنه لوی‌ئیل خیریت تحویل ومابعدها سررشته‌داری بلوك گرمرود و چهار اویماق‌را بعهده اهتمام مشارالیه محول ومرجوع داشتیم‌که از روی‌کمال راستی و درستی بلوازم شغل مزبور پرداخته حسن خدمت خودرا در تنقیح ثبت و سررشته آنجا در پیشگاه خاطرالتفات مآثروالا ظاهر و باهر سازد مقررآنکه عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت پناه اخلاص وارادت‌آگاه مقرب‌الحضرةالعلیه محمدبیك نایب‌ایشیك آقاسی سرکار ونایب ـ الحکومه‌گرمرود وایل‌چهار اویماق سررشته داری بلوك وایل مزبور را مخصوص عالیشأن مشارالیه دانسته لوازم شغل مزبوررا باو رجوع نماید عالیجاهان رفیع جایگاهان‌مستوفیان سرکار وکتاب دفترخانه مبارکه شرح رقم قضاشیم را ثبت دفاتر خود ساخته از شائبه تغییر

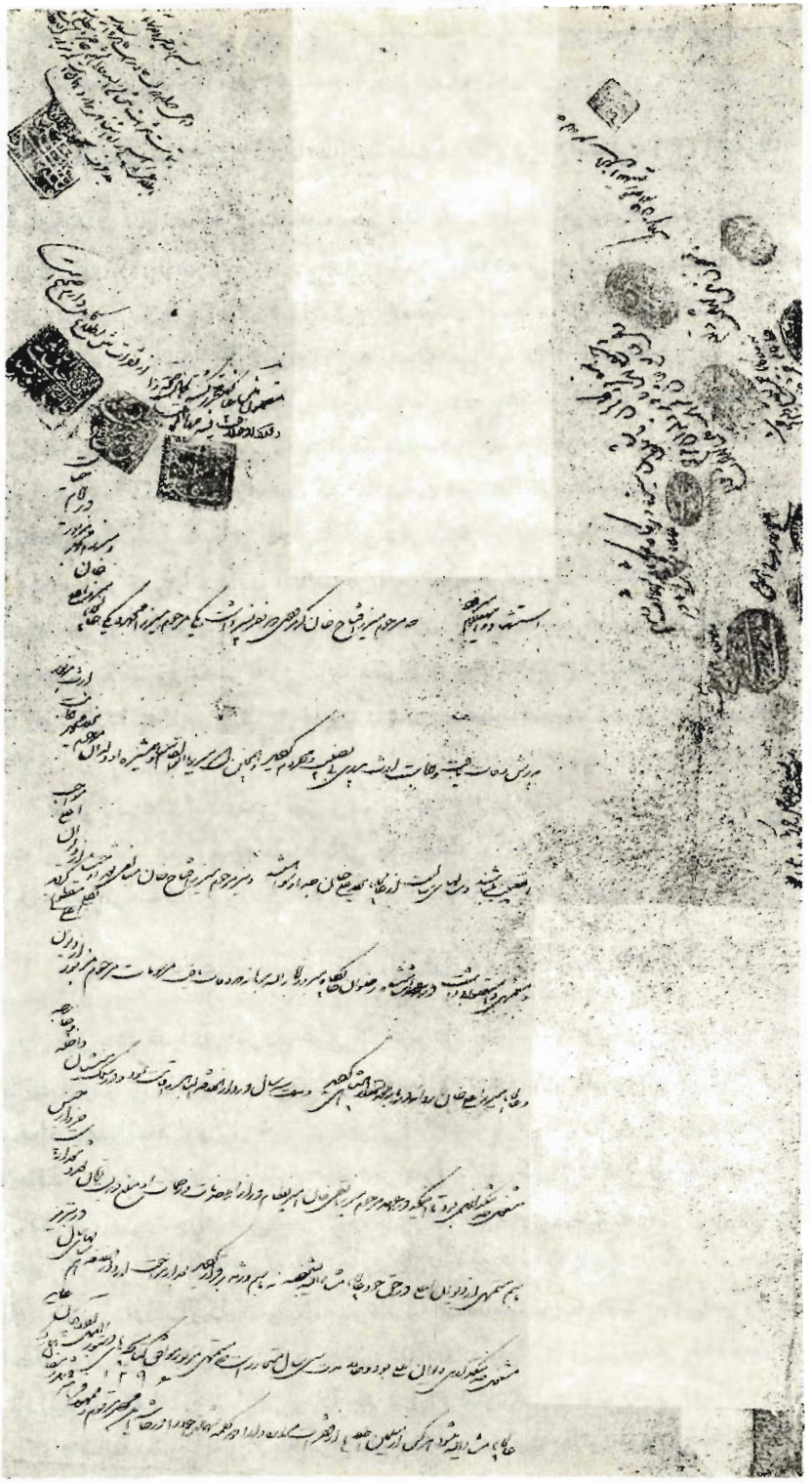

وتبدیل مصون ومأمون دانند ودرعهده شناسند تحریرافی‌شهر رجب‌المرجب سنه۱۲۳۷.

درپشت فرمان هشت مهر وثبت‌دفتر دیده میشود.

۹ـ فرمان ملك قاسم‌میرزا مورخ‌جمادی‌الثانی ۱۲۳۹

مهر ملك‌قاسم میرزا مربع‌بزرگ وسجع‌آن : «فروزان اختربرج شهنشاهی‌ملك‌قاسم» است ودرسمت راست فرمان زده شده وپس ازمهر : حکم والا شد ـ آنکه نظر بالطاف و اشفاق خاطر خطیر مهر مظاهر در باره عالیشأن رفیع مکان عزت وسعادت نشان ارادت و صداقت ارکان عمدةالاعیان میرزا فتاح سررشته‌دار محال گرمرود و ظهور استعداد وقابلیت او درهذاالسنه قوی‌ئیل وبعدها مبلغ چهل‌تومان نقد برمستمری وقرارداد قدیم اوافزودیم که بدین موجب هرساله از بابت مالیات محال مزبور بازیافت وصرف گذران ومعیشت‌خودسازد وروزبروز جوهرذاتی خودرا درپیشگاه حضور باهرالنور والا بمنصه ظهور رسانیده آنی از لوازم شغل‌خودغفلت ننمایدوصداقتی‌که در منصب مزبورلازم است بعمل‌آورده وکوتاهی نکند مقررآنکه عالیجاه رفیع‌جایگاه مجدت ونجدت همراه ارادت وصداقت آگاه مقرب‌الحضره محمدحسین‌بیك‌لَلَه حسب‌المقررمبلغ‌مزبوررا دروجه عالیشأن مشارالیه مستمروبرقراردانسته هرساله ازبابت مالیات‌گرمرودکارسازی وبخرج خود محسوب و مجری عالیجاهان صداقت نشانان‌کتاب خیریت انتساب شرح رقم مرحمت‌شیم را ثبت دفاتر خلود وابودخودساخته از شائبهٔ تبدیل وتغییرمصون دانند ودرعهده‌شناسند تحریرا فی‌شهرجمادی‌الثانی ۱۲۳۹

۱۰ـ فرمان‌عباس میرزا نایب‌السلطنه مورخ ذیحجه۱۲۴۴قمری

مهر بزرگ ـ دُرِّدریای خسروی عباس ـ حکم والاشد ـ آنکه چون دراین‌مدت‌که عمدةالاقران میرزافتاح‌را مباشرامورسررشته‌داری گرمرود وهشترود وسراب وطوایف‌شقاقی فرمودیم نیکوخدمتی‌وراست‌قلمی ودرستی کرداروصدق گفتاراو علاوه‌براهتمامات‌مشارالیه در تقدیم مهام دیوانی‌معلوم خاطرخطیرومشهود ضمیر منیر گردیده لهذا لازم‌آمده که اورامورد عاطفت ومشمول مرحمت وعنایتی وافی داریم تا از این‌پس چنانکه ما بمراتب عنایت نسبت باو افزوده‌ایم اونیز بمدارج‌صداقت وارادت ومراسم خدمتگذاری افزاید درمعامله‌هذه‌السنه میمونه‌اودئیل‌که بجهة تفریغ محاسبات‌بآستانه اشرف‌آمده اورا بلقب **عالی‌جاهی** مخصوص ومفتخر داشتیم‌که بعد از اتمام امور و تفریغ حساب با کمال سرافرازی رجعت کند و بـا امیدواری تمام مشغول تقدیم مهام دیوانی گردد مقررآنکه‌کارگزاران‌سرکار وکتاب‌سعادت انتساب دفترخانه مبارکه بعد ازاین مشارالیه را بهمین لقب مخاطب و مخصوص دانسته در نوشتجات وارقام وبروات بلقب‌عالیجاهی مذکور ومرقوم دارند شرح‌خطاب‌مستطاب‌راثبت‌و ضبط نمایند ودرعهده شناسند حررفی‌شهرذی‌الحجةالحرام سنه ۱۲۴۴ .

۱۱ـ فرمان قهرمان میرزا مورخ ربیع الاول ۱۲۵۳ قمری

مهر بزرگ با سجع : «قهرمان ملک‌داری شاه جهان شد قهرمان» ـ حکم والا شد ـ آنکه چون **عالیجاه** رفیع جایگاه مجدت وعزت همراه صداقت وارادت آگاه **میرزا فتاح** همیشه بخدمت دیوان مشغول و خدمات ولایت بخصوصه از دیوان بعهده او محول است کمال صداقت وراست قلمی ودرست کرداری از او بظهور رسیده و **نواب غفران مآب ولیعهد مبرور مغفور کمال اعتقاد و اعتماد بمراتب صداقت وحسن خدمت او داشته** علی‌هذا برما نیز لازم‌شد که بذل‌عنایتی درباره او بفرمائیم واورا بین‌الاماثل سرافرازوممتاز داریم در معامله هذه‌السنه پیچی‌ئیل وما بعدها شغل و منصب سررشته داری وضبط محاسبه و معامله کل‌ولایت شقاقی‌را باو محول وبدینموجب مقرری ومواجب‌اورا کماکان برقرارفرمودیم که هرساله ازبابت مالیات شقاقی بازیافت دارد مقرر آنکه عمال و توشمالان و ریش‌سفیدان شقاقی عالیجاه مشارالیه راسررشته‌دار کل دانسته‌استحضار اورا درمعاملات دیوانی‌لازم‌دانند کتبه‌کرام دفترخانه والاشرح‌رقم مبارک را ثبت‌کرده ازتغییر محفوظ‌دارند ودرعهده‌شناسند تحریرا فی‌شهر ربیع‌الاول ۱۲۵۳ .

۱۲ـ فرمان قهرمان میرزا مورخ ربیع الثانی ۱۲۵۴ قمری

مهر مربع بزرگ باسجع : «قهرمان ملک‌داری شاه‌جهان شد قهرمان»ـ حکم‌والا شد ـ آنکه عالیجاه رفیع جایگاه مجدت ونجدت همراه ارادت وصداقت آگاه خلوص‌عقیدت پناه نتیجة‌الامراءالعظام حیدرقلی‌خان نایب‌الحکومه شقاقی بعنایات خاطرخطیروالاسرافراز بوده‌بداندکه چون‌عالیجاه‌ارادت آگاه مقرب‌الحضرة‌العلیه **میرزا فتاح بنیابت اول عالیجاه مقرب‌الخاقان حسین‌خان آجودان‌باشی کل‌عساکر منصوره مخصوص‌وهمراه‌او بدول‌انگریز وفرانسه مأموراست** ومیخواهیم‌امردهات‌تیولی واربابی‌اووکسانی‌که تعلق وانتساب باوندارند ازهرجهت مضبوط ومنتظم شود علی‌هذه مقررمیداریم‌که‌آن عالیجاه قدغن موکدبکند ولازمه مراقبت‌بعمل‌آوردکه‌کسی به‌تیولات‌مشارالیه‌دخل‌وتصرف‌نکند بموجب‌احکام دیوان‌دردست‌کسان‌او باشد وباسایراملاك ومنسوبان ومتعلقان اوبطوری‌رفتارشودکه اجحاف و زیادتی‌بهیچوجه روی‌ندهد وازاحدی‌نسبت بآنها تعدی وخلاف حقی‌ظاهر وواقع‌نگردد البته بنحو مقرر معمول‌داشته از مراقبت تیولات وکسان او غفلت واهمال‌نورزد وتخلف‌وانحراف را ازمدلول حکم‌مبارک خلاف‌رأی انورمادانند ودرعهده‌شناسد تحریرا فی‌شهر ربیع‌الثانی‌ـ سنه ۱۲۵۴ .

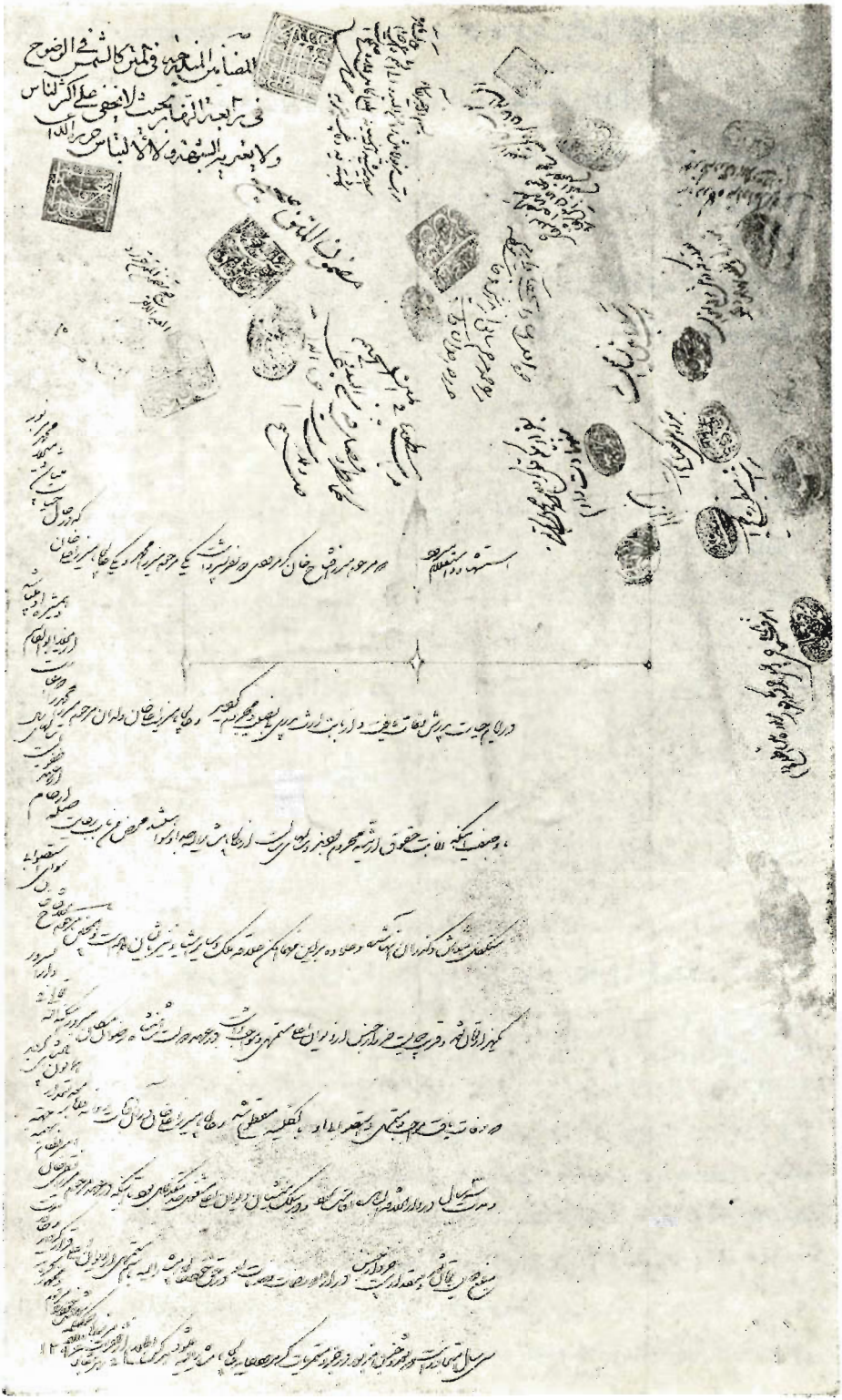

۱۳ـ فرمان‌یا مراسله مورخ‌شعبان ۱۲۵۶

این‌سند مراسله یاحکم یا فرمانی‌است‌که بامهرکوچك‌وناخوانا ـ درظهرآن‌ـباخط پخته وخوب‌که‌بنظرمیرسد خط خودمیرزا فتاح‌خان باشد بعنوان‌شخصی بنام امیرکبیرعساکر منصوره نوشته شده وپشت‌وروی‌آن بشرح زیراست :

درپشت‌آن نوشته‌اند : « درخدمت جناب جلالتماب مقرب‌الخاقان قبله‌گاهی‌امیرکبیر عساکر منصوره مفتوح شود» ودرگوشه سمت‌چپ‌آخرپشت ورقه‌مهری‌است‌کوچك‌بیضی‌خوش‌ـ خط‌که باوجودخط‌خوب درست خوانده نمی‌شود.

متن‌آن نیز از اینقراراست :

بعرض میرساند که چند سال پیشترکه عالیجاه میرزا فتاح خان مباشر امور شقاقی بود برات مواجب‌سربازان فوج مخبران شقاقی حواله جهانگیرخان مرحوم‌شده‌بودمشارالیه نیز ازقرار برات جهانگیرخان تنخواه‌آنها را حواله محل‌نموده است‌قدری ازهمان‌تنخواه را سربازان وصول‌کرده‌اند وقدری‌هم ازقرار برات جهانگیرخان‌که دردست‌اوست‌بدینموجب در محل باقی‌مانده است (چندکلمه بسیاق است) و در این باب از ملازمان عالی نوشته مفصل‌وحکم نظامی دردست‌عالیجاه مشارالیه میباشدکه سربازان‌باید موافق‌همین‌بروات تنخواه خود را از محل بازیافت دارند لهذا زحمت افزا میشود که ملازمان عالی چنانکه استحضاردارند تنخواه‌آنها را قدغن بفرمایند ازمحل موافق همان بروات وصول‌کرده عاید سربازان سازند یقین حاصل است‌که دراین باب التفات واهتمامی‌خواهند فرمودکه تنخواه سربازان بحیطه وصول برسد زیاده عرضی ندارد حرره فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۵۶ باقی ایام التفات‌مستدام .

۱۴ ـ فرمان محمد شاه قاجار مورخ شوال ۱۲۵۶ قمری

این فرمان است‌که‌اهمیت تاریخی عظیمی دارد ونوشته‌های مغرضانه وخیال بافی‌های کسانی‌را چون‌کنت‌دوسرسی وجهانگیر میرزاوگرنت واتسن وژنرال سرپرسی‌سایکس‌مبنی براینکه مرحوم محمدشاه قاجارازطرز انجام وظیفه وعدم موفقیت حسین‌خان‌آجودان‌باشی وهیئت سفارت‌کبرای فوق‌العاده اعزامی دولت ایران باطریش ، فرانسه وانگلستان ناراضی وعصبانی شده بوده براعضای هیئت ومخصوصاً حسین‌خان غضب‌کرد ودستورداد‌آجودان‌باشی را چوب‌بزنند صددرصد تکذیب وثابت می‌کندکه نوشته‌ها واظهارات‌آنها برخلاف حقیقت ، ازروی‌غرض ویالامحاله اشتباه وناشی‌ازبی‌اطلاعی بوده‌است.

چه جای شبهه نیست‌که اگرپادشاه ودولت ایران ازعدم توفیق وناکامیابی‌هیئتی‌راضی

نباشد این‌عدم رضایت نه‌فقط مربوط برئیس‌هیئت بلکه شامل تمام اعضاء نیزکه بااومسئولیت مشترك داشته‌اند میشود.

متن فرمانی‌که اینك رونویس آن بنظر میرسد از طرف شاهنشاه ایران بافتخار میرزا فتاح واعطای نشان شیروخورشید سرتیپی سرخ آنهم از مرتبه اول و قید اینکه میرزا فتاح بنیابت اول حسین‌خان‌آجودان‌باشی منصوب ومأمور فرنگستان شده و محاسن خدمات او دراین مأموریت‌که محاسن‌خدمات‌کلیه اعضای هیئت ازجمله رئیس‌آن آجودان‌باشی‌معنی میدهد معروض ومشهود پیشگاه حضورانورآمده هرگز سزاوار ومناسب نبوده وبااظهارات و نوشته های غرض ورزان واشتباه‌کاران معارضه و اختلاف حاصل مینماید واین‌استرونویس متن فرمان :

دربالای‌فرمان وسط: «بسم‌الله‌شانه العزیز»ـ زیرآن‌مهرمربع‌بزرگ محمدشاه‌باسجع: «الملك‌لله‌ـ شکوه ملك وملت رونق‌آئین ودین‌آمدـ محمدشاه غازی صاحب‌تاج ونگین‌آمدـ سپس‌فرمان‌همایون‌شدباخط طغری وطلای‌اشرفی‌چون‌خداوند عزیزجلت قدرته‌که پیکرمسافر گردون‌را بنشان شیروخورشید موشح ومزین‌کرده‌پاداش‌حقوق‌خدمتگذاران‌رایعنی(چندکلمه محوشده) یا لیس‌للانسان الاماسعی منوط وموقوف داشته تخلّقاً باخلاق‌الله تعالی ملزوم همت خسروانه فرموده‌ایم‌که هریك ازچاکران دربارکه طریق صداقت بقدم ارادت پوید فراخور حال مشمول عاطفت فرمائیم ازآنجمله عالیجاه رفیع جایگاه مجدت ونجدت همراه عزت و سعادت اکتناه‌خلوص عقیدت آگاه مقرب‌الخاقان **میرزافتاح** مستوفی‌قورخانه مبارکه‌است که در ایندولت ابد مدت فتح الباب خدمت را بمفتاح صدق ارادت نموده و همیشه درمظان خدمتگذاری حسن‌کاردانی بظهوررسانده خصوصاً در هنگام **سفارت** عالیجاه رفیع جایگاه مجدت وجلالت اکتناه مقرب‌الخاقان **حسین‌خان آجودان‌باشی** کل‌عساکرمنصوره‌که اورا **به‌نیابت‌اول** عالیجاه مشارالیه منصوب ومأمورفرنگستان فرمودیم‌محاسن‌خدمات اومعروض ومشهود پیشگاه حضور انورآمده لازم افتادکه اورا بظهور عاطفتی خاص سرافرازومخصوص وممتاز فرمائیم علی‌هذا درهذه‌السنه سیچقان‌ئیل سعادت‌دلیل اورا **باعطاء یك‌قطعه نشان شیروخورشید سرتیپی از مرتبه اول مفتخر فرمودیم** که نشان مزبوررا پیرایه‌پیکر افتخار وآویزه صدر اعتبار خودساخته بین‌الامثال‌والاقران‌مایه سرافرازی‌خوددانند وبیش‌از پیش بمرحمت پادشاهانه مستظهر وامیدوارباشد مقررآنکه عالیجاهان‌کتاب سعادت اکتناب عطارد اسباب‌شرح‌فرمان‌مبارك‌را دردفاترخلودثبت‌نمایند ودرعهده شناسند تحریر۱ فی۲ شهر شوال۱۲۵۶ـ درظهرفرمان۵۲ ثبت‌دفتر ومهر .

***

ناگفته‌نماندکه دراین‌فرمان دونکته جالب دقت‌است یکی‌تاریخ صدورفرمان دوم‌شوال ۱۲۵۶ قمری درست مقارن میشود با مراجعت حسین خان آجودان باشی از سفر مأموریت

اروپا باتفاق اعضای سفارت و مطلب عباراتی که درسطر اول فرمان نوشته شده یعنی: «چون خداوند عزیز جلت‌قدرته که پیکر مسافر گردون‌را بنشان شیروخورشید موشح و مزین کرده» که بنظرظاهراً بی‌معنی می‌آید ولی‌چون درآنزمان علماء بزرگی وجودداشته حرف خالی ازمفهوم نمی‌نوشتندقهراً ازپیکرمسافر گردون بنشان‌شیروخورشیدموشح کرده‌اشاره‌بصورتهای فلکی درنجوم واصطلاحات نجومی قدیم بوده است .

۱۵ـ فرمان قهرمان میرزا مورخ ربیع‌الاول ۱۲۵۷ قمری

سجع مهر (بزرگ مربع) ـ قهرمان ملك جهان‌داری شد قهرمان ـ حکم والاشد ـ ازقرار فرمان مهرلمعان سرکار اعلیحضرت قدرقدرت همایون شاهنشاهی دامت سلطنة مقرر است که عالیجاه رفیع جایگاه عزت وسعادت‌آگاه رشادت و جلادت همراه عمدة الاقران و الاشباه عبدالرحیم‌بیك بمنصب **یاوری اول** منصوب وبدین‌موجب سیورسات (دو رقم سیاق) درحق اومرحمت شود لهذا ازهذه‌السنه سیچقاق‌ئیل ومابعدها محض اطاعت و انقیاد بر امر مطاع شهریاری روح العالمین فداه عالیجاه مشارالیه را بر منصب یاوری اول مخصوص و مواجب وسیورسات را ازقرار تفصیل فوق، مرحمت وعنایت فرمودیم که درسر شغل خودمستقل و بر قرار بوده و مواجب را باز یافت دارد و صرف گذران نماید مقرر آنکه عالیجاهان مقربوالخاقان سرتیپان وسرهنگان عالیجاه مشارالیه را درمنصب خود برقرار دانند المقرر کتاب سعادت نصاب شرح رقم والا را ثبت نمایند و درعهده شناسند شهرربیع‌الاول۱۲۵۷.

***

این فرمان مربوط است ببرادر زاده میرزا فتاح خان یا عبدالرحیم بیك که بموجب این فرمان بمنصب یاوری اول ارتقاء یافته و در سفر اروپا همراه او بوده است.

۱۶ـ فرمان بهمن میرزا مورخ ذیحجه ۱۲۶۰ قمری

مهرمربع بزرگ وسجع آن: «یگانه گوهردریای خسروی بهمن»ـ حکم‌والاشدـ آنکه چون عالیجاه رفیع جایگاه مجدت ونجدت همراه عزت و سعادت پناه خلوص عقیدت‌آگاه مقرب‌الخاقان عباسقلی‌خان حاکم سراب وگرمرود وشقاقی بمرحمت کامله ضمیر منیروالا سرافراز بوده بداند ازقراری که بعرض رسید **عالیجاه میرزافتاح** موازی نیم‌دانك‌ازقریه برنلیق دارد ومدتهاست در تصرف‌کسان اوست عالیشأن خانکیشی‌بیك بیگزاده بمحض ادعا میخواهد بهرهٔ آنرا ازکسان او استرداد نماید لهذا مقرر میداریم آنعالیجاه قدغن کند در صورتیکه خانکیشی‌بیك‌ادعای حسابی داردآمده درحضور جناب فخرالمجتهدین‌میرزااحمد مجتهد سلمه‌اله تعالی ثابت نماید مادامیکه ادعای خودرا بثبوت نرسانده است مداخله بملك

مزبور نکنند واگر بدون ثبوت ادعا خانکیشی‌بیك حکم ازسرکار والاصادرکند آن‌عالیجاه همین‌حکم را ناسخ‌آن داند وهمچنین بعرض‌رسید عالیشأن محمدزمان سلطان فوج‌دویم بقدر نه‌تومان باسم سرباز ازدهات تیولی عالیجاه میرزا فتاح‌گرفته است‌آنعالیجاه درین باب‌دقت کند وبرسد درصورتیکه سرباز ازفوج مزبور دردهات عالیجاه مشارالیه نیست ووجه‌مزبور را بیحساب از آنها گرفته است حکماً آنعالیجاه وجه مزبور را هم مسترد و عایـد کسان عالیجاه مشارالیه کند البته حسب‌المقرر عمل کرده و در عهده شناسد تحریر۱ فی شهر ـ ذی‌حجةالحرام سنه ۱۲۶۰ .

۱۷ ـ فرمان حسین‌خان آجودان باشی مورخ ربیع‌الاول ۱۲۶۱ قمری

حکم عالی‌شد ـ آنکه چون هریك از چاکران دربار گردون‌مدار در شرایط خدمت ومراسم صداقت قدم ارادت پیش‌گذاشته باازه لیاقت بفوز مرحمتی سرافراز آمده‌اند از آنجمله عالیجاه نجدت‌پناه (یك‌کلمه ناخوانا) ورشامت دستگاه مقرب‌الخاقان **میرزا فتاح مستوفی‌که از تربیت‌یافتگان آستان حضرت ولیعهد مبرور روحی** (یك‌کلمه ناخوانا)وخدمتگذاران قدیم‌دولت‌گردون عدت‌بود رعایة لاستحقاقه واستعداده از اقران و امثال امتیازی لازم داشت و سزاوار انـواع مراحم اولیای دولت آمده بود لهذا از ابتدای معامله‌ئیلان‌ئیل مبارك تحویل مشارالیه را بمنصب جلیل بیگلربیگی‌گری‌کوهکیلویه ولقب وخطاب **خانی** باذن واختیاراتی‌که از جانب‌دیوان قدرت‌نشان داشتم مخاطب وملقب کردم‌که بمزید امیدواری دررعایت شرایط چاکری وخدمتگزاری دقیقه اهمال‌نکرده‌حسن کاردانی وجوهرذاتی خودرا روزبروزآشکاردارد وزیاده براینها درحضرت‌سپهر بسطت اقدس شاهنشاه جمجاه روحی و روح العالمین فداه محل اعتبار و سزاوار افتخار آید مقرر آنکه عالیجاهان اصالت‌وبسالت پناهان مقربوالخاقان امراء وارکان واعیان واشراف مملکت‌فارس عالیجاه مشارالیه را حسب‌الامر دیوان‌اعلی بخطاب بیگلربیگی‌گری ولقب خانی مخاطب و ملقب داشته احترام شأن اورا درهرحال مرعی دارند ودرعهده شناسند فی شهر ربیع‌الاول ۱۲۶۱ ـ مهر ـ مربع با سجع ـ الله ـ محمد علی ـ افوض امری الی‌الله عبده حسین .

فرمان‌بهمن‌میرزا مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۶۱ قمری

مهر ـ مربع بزرگ ـ باسجع ـ یگانه‌گوهر دریای خسروی بهمن ـ حکم والاشد ـ آنکه چون چند پارچه ده‌که حسب الفرمان مبارك بعالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت همراه خلوص‌عقیدت‌آگاه مقرب‌الحضرةالخاقان میرزافتاح تیول مرحمت‌گردیده بود چون دهات جدیده مزبوره بدیگران ودهات تیول قدیم عالیجاه مشارالیه درین روزها بنواب‌عم اکرم‌کامکار محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه وبرادرکامکاربدیع‌الزمان میرزا واگذار شده‌است

ازآنجاکه گذران ومعیشت عیال‌عالیجاه مشارالیه منحصر و موقوف بمالیات تیولات قدیم او بوده. لهذا محض‌مرحمت دهات مفصله‌کسالان‌ـ گاولیق ـ برنیلیق ـ نشق ـ تیولات قدیم‌او راکه ملك خوداوست به تیول اومرحمت فرمودیم‌که عالیجاه میرزا محمد پسراوازقراررقم جداگانه‌کمافی‌السابق‌مالیات‌آنهارادریافت‌کرده صرف گذران خودنموده آسوده‌حال‌مشغول دعاگوئی‌باشد مقررآنکه عالیجاه رفیع جایگاه مجدت ونجدت همراه خلوص عقیدت‌آگاه مقرب الخاقان عباسعلی خان حاکم شقاقی بطریق مقرر تیول سابق او را نیز تیول او برـ قرار دانسته همه ساله واگذار او نماید و نگذارد که کسی مداخله‌کند و در عهده شناسد فی‌ربیع‌الثانی ۱۲۶۱ .

۱۹ـ فرمان بهمن‌میرزامورخ شعبان۱۲۶۲قمری

مهر مربع بزرگ ـ باسجع ـ یگانه گوهر خسروی بهمن ـ برادر ارجمند کامکار ایلدرم میرزا موفق‌بادکه نیمدانك ملك‌عالیجاه مقرب الخاقان میرزا فتاح در قریه برنلیق دارد وسالهای سالست درتصرف اوست عالیشأن خانکیشی‌بیك بیگزاده ادعای ملك‌مزبور را میکرد ومیخواست با محض ادعا بهره‌آنرا ببرد .

در سال گذشته از قرار رقم مبارك مقرر فرمودیم مادامیکه مشارالیه ادعای خود را به ثبوت شرعی نرساند مداخله بملك مزبور نکنند از قراریکه‌معروض‌شد مشارالیه‌میخواهد بدون اثبات‌مدعا ملك‌عالیجاه مشارالیه را ضبط نمایدوبهره‌آنرا ببرد مراتب‌مزبوره‌خلافست لهذا بآن برادر امر ومقررمیداریم‌که بزیارت ملفوفه والا وورود عالیشأن‌فتحعلی‌بیك‌ده‌باشی قدغن اکید نمایدکه خانکیشی‌بیك مزبور در ملك عالیجاه مشارالیه رجوعی‌نداشته‌باشداگر حرف شرعی در مقابل دارد (یك کلمه پاره شده و خوانده نمیشود) آمده در حضور جناب حجةالاسلام مجتهد سلمه‌الله مرافعه‌کرده ادعای خودرا بثبوت شرعی برساند و دیگربعرض رسیدکه مشهدی عباس‌نام نیزمیخواهد یکدانك ملك عالیجاه مشارالیه‌راکه در **قریه‌کلاله** گرمرود دارد بخلافحساب تصاحب نماید اورا نیز بمحصلی عالیشأن مشارالیه قدغن نماید آمده موافق شرع انور در تبریز باعالیجاه میرزاعلی پسرعالیجاه مشارالیه طی‌گفتگونماید واو نیز مادامیکه اثبات مدعای خودرا نکرده است دخل وتصرف بملك مزبور ننماید البته حسب‌المقرر مرتب‌داشته تخلف وتجاوز نکنند ودرعهده شناسد تحریرا فی شهر شعبان ـ المظم سنه ۱۲۶۲ .

در حاشیه ـ اول مهرمربع کوچك باسجع «بهمن» تنها ـ مقرر آنکه برادرکامکار ایلدرم‌میرزا موفق باد ازقراریکه معروض شد محمدقلی‌نام میانجی بخلافحساب و با محض ادعا وشلتاق مبلغ هفده تومان پول ازملاحسن‌آدم عالیجاه میرزا فتاح‌گرفته است اورانیز

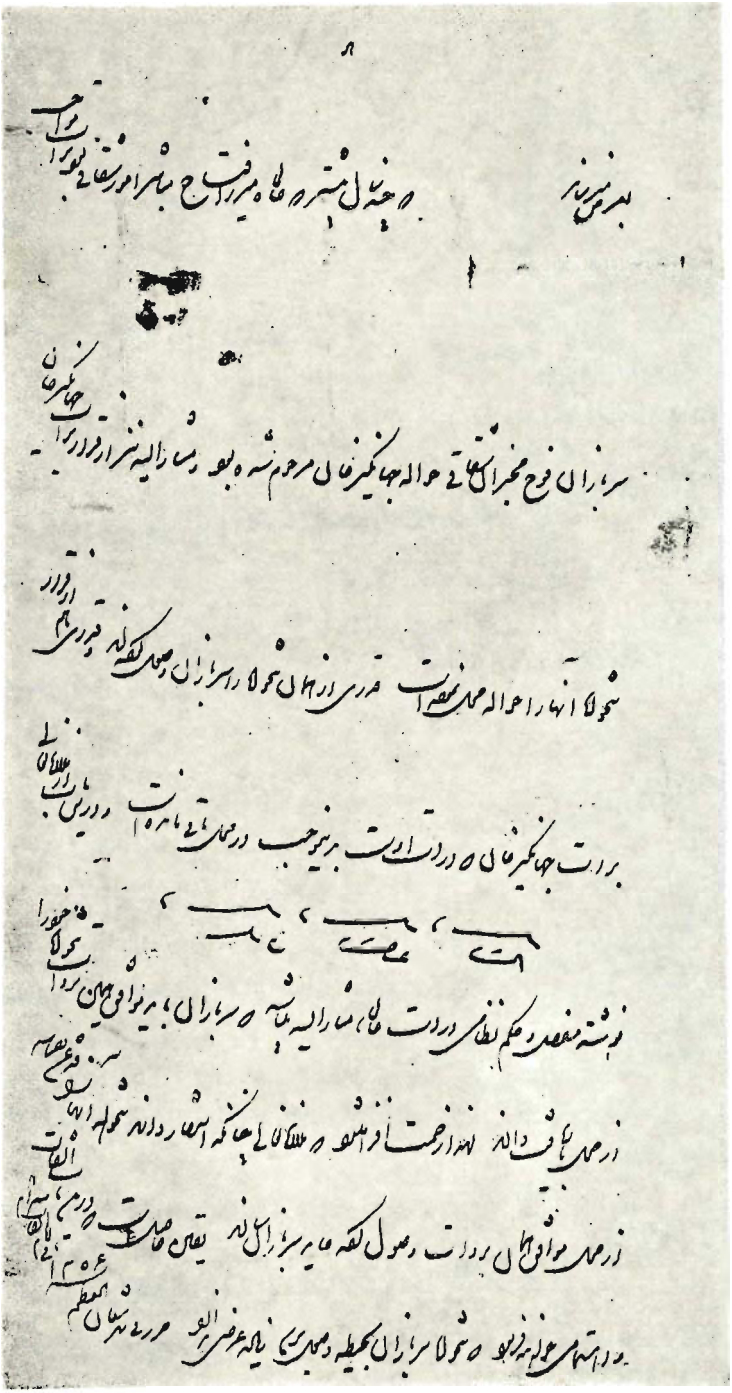

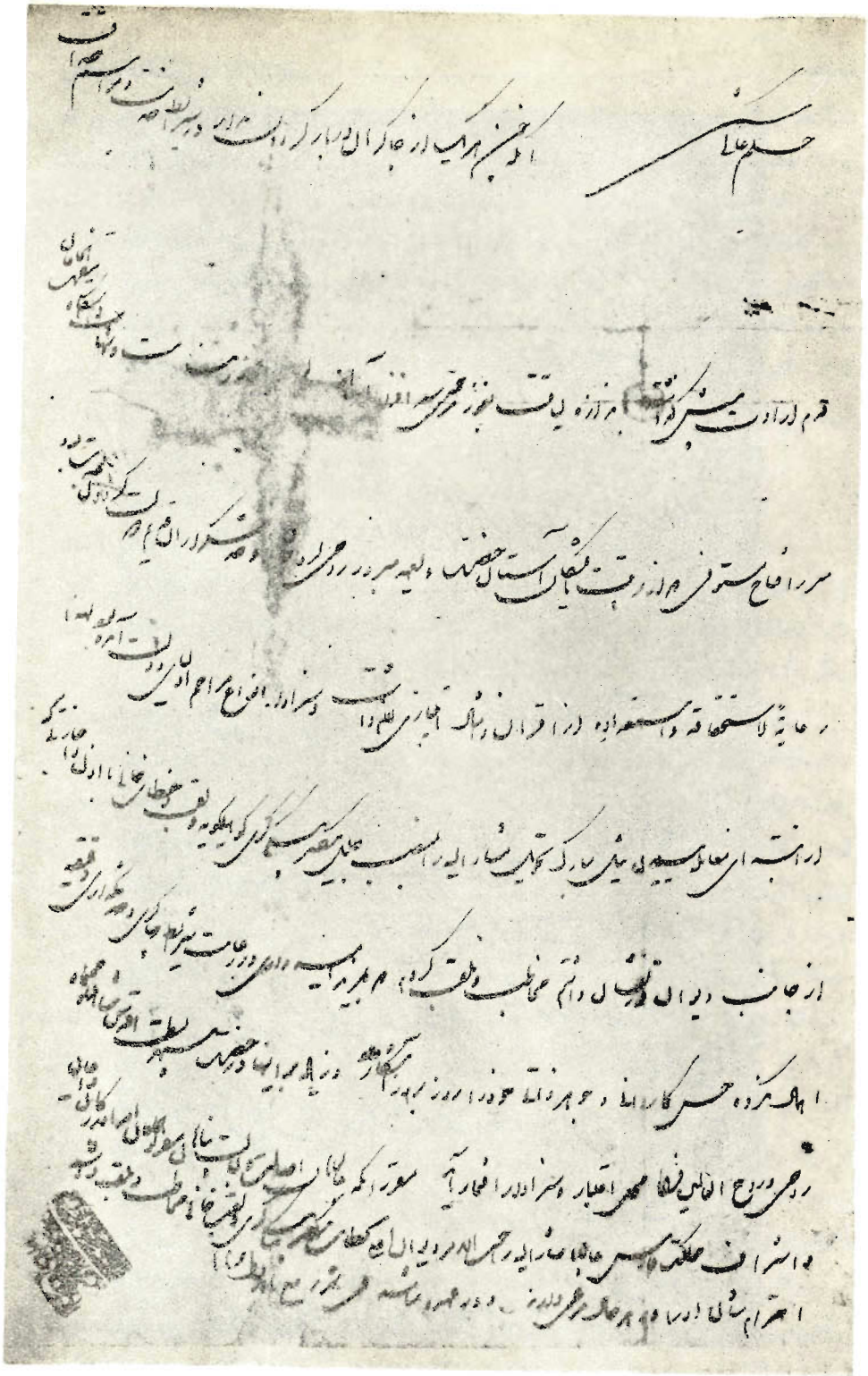

فرمان مرحوم حسین‌خان نظام‌الدوله

بمحصلی عالیشأن مشارالیه قدغن نمایدکه مبلغ مزبوررا بملاحسن‌ردکرده بعداگردرمقابل حرف شرعی داشته باشد مرافعه‌کرده ادعای خود را بثبوت شرعی برساند و بدون مرافعه واثبات مدعا مرتکب‌خلافقاعده نشود تحریرا فی‌شهرشعبان‌المعظم سنه ۱۲۶۲ قمری.

۲۰ـ فرمان ایلدرم میرزا مورخ ذیحجه ۱۲۶۲ قمری

مهر بزرگ‌مربع‌ـ باسجع‌ـ تیغ‌دشمن‌سوزشاهنشاه غازی‌ایلدرم‌ـ عالیشأن مشهدی‌شهباز وسایررعایای قریه‌کلاله بدانند چون‌بسرکار والاکرات معلوم ومشخص‌شدکه شکربیك‌واولاد مرحوم حسن خان شقاقی در قریه‌کلاله که علاقه ملکی ندارند برعیت آنجا بسیار اذیت و آزار میرسانند ومحقق شدکه وجود شکربیك درآنجا محض باعث مرارت است خانه او را ازآنجا بیرون‌کرده و التزام از کریم‌بیك وسایر اولاد حسن خان‌گرفتیم‌که درآنجا فساد وامرده را اخلال ننمایند دراینصورت مقررمیداریم‌که بعد از زیارت ملفوفه سرکار والاکل اهالی‌آنجارا مأذون ومرخص نمود خانه شکربیك را من‌بعد بقریه مزبوره نگذارند واولاد حسن‌خان هروقت‌خلاف‌کنند **آنهارا بزنیدوکوتك‌کاری‌نمائید** که ازشماءؤاخذه‌نیست و نگذارید بهیچوجه من الوجوه مفسده بده و امر رعیت بکنند هر گاه اهمال بکنید مورد مؤاخذه خواهید بود و در این باب حسب‌المقرر عمل‌کرده و در عهده شناسید تحریرا فی شهر ذی‌حجةالحرام سنه ۱۲۶۲ .

***

چنانکه ملاحظه میشود این‌حکم از حیث انشاء ومفاد بسیار جالب توجه است و در متن‌آن بزارعین قریه‌کلاله ازروستاهای‌گرمرود آذربایجان‌که از املاك میرزا فتاح‌خان و مشهدی‌شهباز نام‌که‌گویاکدخدا ونماینده مالك‌بوده **امر بزدن وبستن‌واقدام‌دسته‌جمعی داده شده** ونیز املاء «کتك» را «کوتك» نوشته‌اندکه شاید صحیح‌ترباشد .

۲۱ ـ فرمان ناصرالدین میرزا ولیعهد (ناصرالدین شاه بعدی) مورخ جمادی‌الاول ۱۲۶۴ قمری

درصدر فرمان ـ وسط ـ هواله تعالی شأنه ـ سمت راست ـ جلو سطر اول‌ـمهرمربع بزرگ با سجع « ولیعهد شاه جهان ناصرالدین» حکم والا شد ـ آنکه چون توسعهٔ معاش خدمتگذاران همواره منظورنظر معدلت‌گستر سرکار نواب مستطاب اشرف والاست از جمله عالیجاه رفیع جایگاه عزت وسعادت همراه ارادت و صداقت آگاه سلالة الاعاظم والاعیان میرزا محمدتقی وکیل شقاقی‌که سالهاست باین دولت ابد اتصال خدمت‌کرده است وشایسته

شمول مرحمت میباشد لهذا در هذه السنه پیچی‌ئیل و مابعدها بدینموجب محل چهار خروار تخم افکن از اراضی قصبه میانج که خالصه دیوان است (زیرسطر بالا ـ جای مشهور بهلول ـ جای مشهور بزمین مرتضی‌قلی ـ جای مشهور بتوپالاقلو) و پیشترها در دست مرحوم میرزا فتاح خان بود واوزراعت می‌کرد بعالیجاه مشارالیه مرحمت و واگذار فرمودیم که هر ساله درتصرف عالیجاه مشارالیه بوده وخودزراعت نماید مقرر آنکه حکام ومباشرین حال واستقبال ولایت شقاقی قدغن نماید بقدر چهارخروار زمین ازاراضی خالصه آنجا تقسیم وتوزیع نموده بعالیجاه مشارالیه واگذار دانندکه زراعت کند واحدی بعدازاین بزمین مزبور مداخله ننماید وبآسودگی خاطر مشغول خدمتگذاری شود حسب المقرر عمل کرده تخلف ننمایند کتبه کرام شرح رقم والارا ثبت نموده ودرعهده شناسند تحریرا فی شهرجمادی‌الاول سنه ۱۲۶۴ .

***

ازمفاد ومندرجات این فرمان هم چندنکته تاریخی استنباط میشود .

نخست آنکه ـ مرحوم میرزافتاح خان گرمرودی مؤلف سفرنامه قبل‌از جمادی‌الاول ۱۲۶۴ قمری وفات یافته بوده ـ دوم ـ قبل ازرحلت میرزا فتاح‌خان مقدارزیادی ازاراضی واملاك قصبه میانج که حالا میانه می‌گویند وازجمله چهارخروار تخم‌افکن‌زمین موضوع‌این فرمان درتصرف میرزا فتاح خان بوده ـ سوم ـ قصبه میانه خالصه دولت بوده و آنطوریکه نگارنده ازپدرش‌شنیده زمان ایالت اول‌مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی درآذربایجان تعدادی املاك خالصه ازآن جمله همین قصبه میانه بفرمان مرحوم ناصرالدین شاه بمعرض فروش گذاشته میشود ومرحوم عبدالحسین میرزا فرمانفرما پسر فیروز میرزا نصرة الدوله که آن‌ایام بالقب سالارلشکر ودردستگاه ایالت‌آذربایجان بخدمت امیرنظام اشتغال‌داشت‌تمامی قسمتهای خالصه قصبه میانه رابمبلغ هشتصدتومان یاهشت هزارریال ازدولت‌خریداری‌می‌کند واینکه گفته‌شد قسمتهای خالصه ازآن‌جهت است‌که بتواتروثبوت رسیده که‌یکدانك‌قصبه‌میانه ازقدیم‌الایام وقف امامزاده وتا همین سالهای اخیرهم درتصرف وقف بوده وبهترین دلیل‌این مطلب این‌است‌که ورثه فرمانفرما فقط نسبت به پنج‌دانك سند مالکیت گرفته‌اند ولی با تمام این مراتب وبا تهدید وتطمیع آخرین متولی تمامی‌ششدانك میانه ویکدانك سهمی‌وقف رانیز عملاً تصرف وغصب کرده‌اندکه مایه نهایت درجه حیرت و تأسف است و واقعاً انسان ببغرض غرق تعجب وافسوس میشودکه باآنهمه ثروت و دارائی‌آنان نه‌تنها تا امروز حبه و دیناری درراه خیرات ومبرات وآسایش ونفع‌عموم صرف نکرده‌اند سهل‌است بلکه سالهاست مال‌وقف راهم میخورندوشهرمیانه ومردم‌آنراکه استعدادهمه گونه‌آبادی وترقی دارند بانواع‌وسایل

بحال‌خرابه وعقب‌ماندگی نگاه میدارند[1].

اما میرزا محمدتقی وکیل‌شقاقی که بموجب این‌فرمان چهارخروار تخم‌افکن زمین‌از قصبه میانه قبل ازفروش‌آنجا بعبدالحسین میرزا بملکیت وارثابی اوواگذار شده و شرعاً و قاعدةً میبایستی هنگام معامله با سالارلشگر از مورد مبایعه موضوع ودر تصرف ورثه میرزا محمدتقی وکیل‌باقی مانده باشد ونشده است یکی ازاعاظم فضلاء ودانشمندان و خوشنویسان آذربایجان ومنشی و مستوفی زبردستی بوده‌که بموجب شجره‌نامه و«طومار» نسب به بهرام چوبینه سردارساسانی میرسانیده است وده، قریه یاروستائی‌که ملك‌اجدادی ومسقط‌الرأس و مسکن اوبوده بهمین مناسبت «قریه ساسان» نام داشته وهنوزهم بااین نام درولایت‌گرمرود آذربایجان وجوددارد وآباد ومسکون است واولاد ونوه‌های او بانام خانوادگی «ساسانی» درارتش با درجه سرهنگی تا این اواخر مشغول خدمت بوده و یکی از نبیره‌های او با نام خانوادگی «ساسانی» هم‌اکنون رئیس اداره آبیاری شهرستان میانه است . میرزامحمد-تقی وکیل در زمان خود شخص بسیار ثروتمندی بوده و پیرمردها و عوام‌الناس دارائی و تمول بی‌اندازه زیاد او را به «کیمیاگری» و احاطه بعلوم خفیه و فنون سری منسوب می-کرده‌اند ولی گویا حقیقت این بوده‌که مرحوم میرزا محمدتقی وکیل درآن دورانی‌که قانون و مقرراتی ومنعی وجود نداشته درکوههای اطراف روستای دیگر ملکی ومسکن خود بنام «قریه بلوکان» بمعدن فیروزه یا جواهر دیگری دست یافته و از استخراج‌آن وفروش گوهرهای‌گران بها ثروت افسانهٔ بهم زده که شهرت عالمگیر داشته است .

۱ــ امامزاده میانه یامدفن امامزادهٔ‌که درمیانه‌آذربایجان است نامش‌امامزاده‌اسمعیل ابن محمدابن حضرت‌امام جعفرصادق‌علیه‌السلام ونوهٔ مستقیم پیشوای طریقه‌جعفری وامامزادهٔ جلیل‌القدر وصاحب‌کشف وکرامات ومعجزات است وحالیه چند سال میشودکه بهمت‌گروهی از مردم متدین وخیرخواه میانه محوطه دوربقعه امامزاده را که مساحت قابل توجهی دارد دیوار کشیده‌وبجای‌مسجدقدیمی‌جوارآن‌که مشرف بخرابی‌بوده مسجد بزرگ وزیبائی‌احداث‌کرده‌اند ودرنظر دارندکتابخانه وحجره‌هائی برای سکونت زوار و طلبه علم نیز بسازند ولی متاسفانه چون موقوفات امامزاده لوطی‌خورشده مردم ازاین‌جهت وبسیاری‌جهات درعسرت هستند وافراد بیغرض‌محل از مظالم واحجافات ورثه فرمانفرما داستانهائی داشتندکه بهتر است‌گفته نشود و وانسان ازاینهمه حرص وآز برخی اشخاص واقعاً حیرت می‌کندکه چگونه با وجود میلیاردها ثروت ودارائی ازخوردن مال وقف امامزاده‌هم نمی‌گذرند !

اجمالا اگرحق‌مشروع وقانونی امامزاده اسمعیل میانه‌که مسلماً یکدانك‌بوده و بموجب پرونده‌های ثبتی نیم‌دانك‌آن باقی‌مانده‌آنراهم میخورند احیاءِ وبدست‌افراد امینی‌سپرده شود وضعیت بقعه ومسجد امامزاده وبطورکلی مردم‌آن‌شهر بهبود محسوسی پیدا می‌کند .

وکلمه « وکیل شقاقی » که در فرمان ناصرالدین‌میرزاولیعهد وقت بکار رفته شغل‌رسمی و دولتی میرزا محمدتقی و معادل بوده است با امین مالیه یا پیشکاری دارائی ایـن زمان با تفاوت اینکه در این عصر اختیارات رئیس دارائی هرمحل را سازمانها و ادارات دیگرمانند کشاورزی ، آبیاری ، شهرداری وغیره محدود می‌کند و حال آنکه درآن دورانها «وکیل» یا «وزیر» مالیه هر ناحیه را رقیبی و محدودیتی نبوده است .

یکـی از دخترهای میرزا محمدتقی وکیل شقاقـی را مرحـوم میرزا علی‌خان پسر میرزافتاح‌خان که‌مسماة به«ام‌السلمه‌خانم» بوده بزوجیت‌خوددرآورده و والدنگارنده‌این‌سطور مرحوم میرزاعبدالله‌خان مبین‌الملك ویك پسرو دودختر دیگر بنامهای میرزا عبدالحسین‌خان ظهیرالایاله وعالیه‌خانم یا خان قزی‌که در محل آلانارخانـم هـم می‌گفتند و فاطمه خانم از بطن دختر میرزا محمدتقی وکیل شقاقی بوجودآمده‌اند وچون نگارنده نوه دختری‌مرحوم میرزا محمدتقی بوده در طفولیت بدعوت خانواده جد مادر پـدر بقریه « بلوکان » مسکن آنها باتفاق پدر ومادروبرادرخود بمهمانی رفته وچند ماهی درآنجا بسربرده وخوب بخاطر داردکه‌آن ده چقدرآباد و خوش‌آب و هـوا و خاندان میرزا محمدتقی وکیل چـه ثروت و دارائی و اوضاعی داشتندکه بوصف نمی‌آید .

۲۲ـ فرمان مورخ شعبان ۱۲۶۴ قمری

هوالله‌تعالی شانه ـ چون در دیوانخانه مبارکه معروض شدکه ملك قریه کسلان من قراءگرمرود مال مرحوم‌میرزافتاح‌خان است وعالیجاه میرزاعلی پسر اوکه در دارالخلافه است در قریه مزبوره زراعت جفت وکاسبی دارد رعایای‌آنجا میخواهند از زراعت جفت او مالیات نقدی و جنسی مطالبه نمایند مراتب مزبوره محض خلاف و خلاف محض است لهـذا حسب‌الامر اشرف ارفع امجد والاروحی فداه عالیجاه نتیجةالامراء العظام حیدرقلی‌خان حاکم شقاقی را اظهار میشود احـدی بمقام مطالبه مالیات از زراعت جفت عالیجاه مشارالیه از بابت نقدی وجنسی نیایندکمافی‌السابق رفتارکرده مزاحم نشوند حسب‌الاظهارعمل‌کرده مسامحه نکنند تحریرا فی‌شهرشعبان سنه۱۲۶۴.

***

در ظهر این فرمان شش مهر دیـده میشودکـه چهار مهرآن مربع بزرگ و دارای سجع وکلمات جلاله و یك مهر بیضی‌شکل بزرگ و مهر دیگر مخروطی‌شکل است .

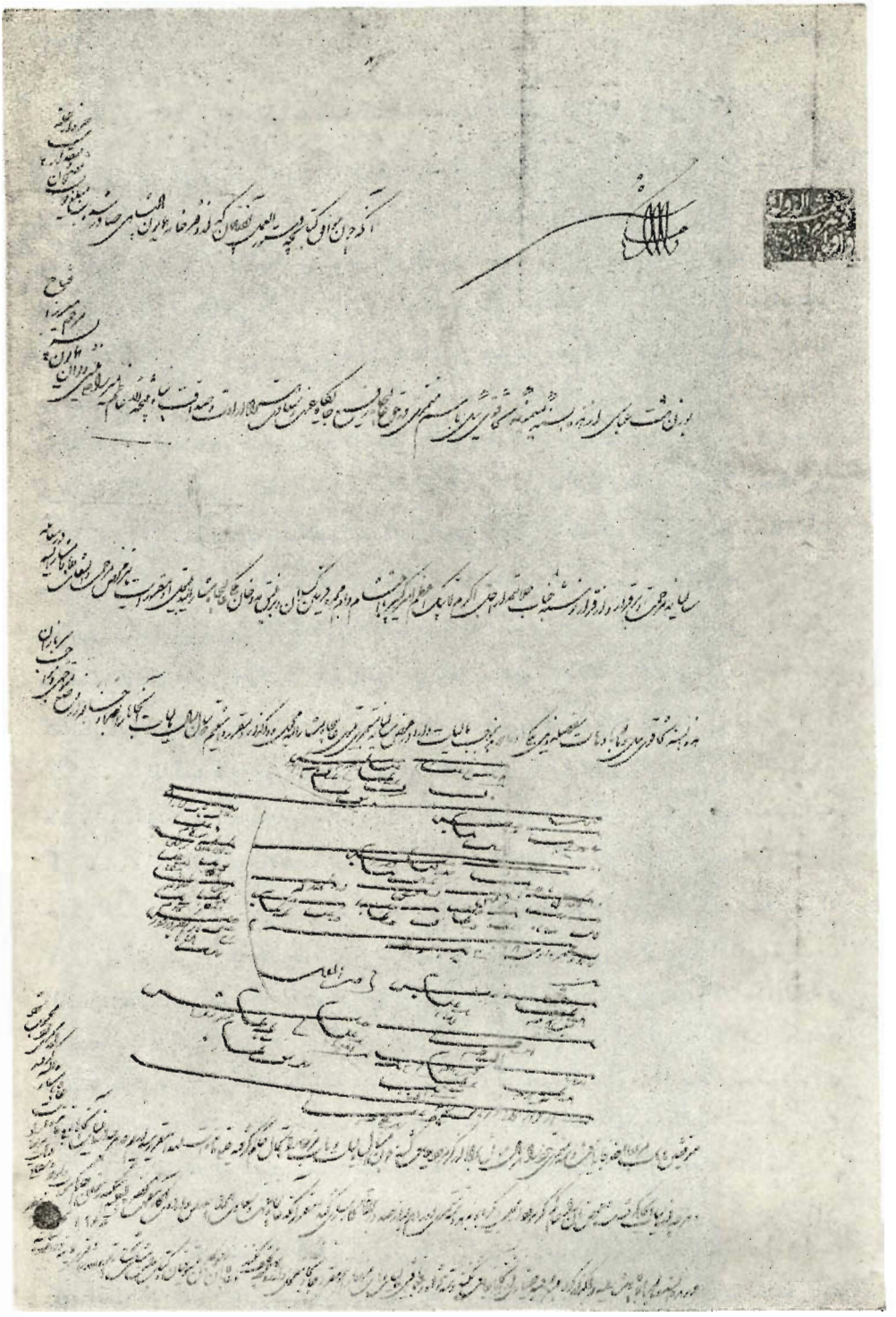

فرمان حشمت‌الدوله مورخ ۱۲۶۶ قمری

۲۳ـ فرمان حشمت‌الدوله مورخ صفر ۱۲۶۶ قمری

مهر بزرگ باسجع : « فروزان گوهر دریای شاهی حشمت‌الدوله » ـ حکم والاشد ـ آنکه موافق کنابچه دستورالعمل آذربایجان که از دفترخانه همایون پادشاهی صادر شده مبلغ دویست تومان نقد ومقدار بیست خروار غله بوزن هشت عباسی ازهذه‌السنه میمونه تخاقوی ـ ئیل باسم مستمری درحق عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه ارادت و صداقت‌پناه نتیجةالاعاظم **میرزا علی منشی‌دیوان همایون پسرمرحوم میرزا فتاح‌خان** سالیانه مرحمت وبرقرار وازقرار نوشته جناب جلالتمآب اجل اکرم اتابك اعظم امیر کبیر بااحتشام دام مجده قریتین کسلان وبرنلیق مددخان ملکی‌عالیجاه مشارالیه بتیول اومقرراست ما نیزمحض مرحمت والتفات درباره مشارالیه درمعامله هذه‌السنه تخاقوی ئیل ومابعدها دهات مفصله‌ذیل ملکی او راکه بدینموجب مالیات دارد و در عوض سالیانه مستمری بتیول عالیجاه مشارالیه محول و واگذار ومقرر داشتیم که سال بسال مالیات آنجاها را نقداً و جنساً بعداز وضع متوجهی و مواجب سربازان متوفتین دهات مزبوره اخذ و دریافت (در اینجا بین دو سطر مالیات نقدی و جنسی چهار قریه کسلان ـ برنلیق ـ نشق ـ وکلاله با ارقام سیاق نوشته شده که نقل آنها مشکل است و سودی ندارد) و تتمة مستمری خود را هر سال موافق براة ازگرمرود دریافت کند چون امسال مالیات دهات مزبوره را تا بحال حاکم گرفته قلیلی مانده است لهذا مقرر میداریم که هرچه ازمالیات آنجاها باقی مانده است عالیجاه مشارالیه گرفته از مستمری خود محسوب شود و هر چه از مالیات آنجاها گرفته شده عوض آنرا حاکم گرمرود از محل دیگر باو بدهد و تتمة مستمری او را هم بعد از صدور براة کارسازی کند مقرر آنکه عالیجاه ـ عزت و سعادت همراه اخلاص و ارادت آگاه مقرب ـ الحضرةالعلیه اسکندرخان حاکم سراب وگرمرود وشقاقی دهات مزبوره را در هذه‌السنه و مابعدها بعالیجاه مشارالیه واگذار کرده من‌بعد حبه و دیناری ازآنجاها دریافت نکند و و تتمة تنخواه باز یافتی مالیات دهات مزبوره را بنحو مقرر جابجا ـ و معمول دارد و بهیچوجه تخلف نکند و عالیجاهان رفیع جایگاهان مستوفیان وکتاب سعادت انتساب شرح رقم والا را دفتری نمایند ودرعهده شناسند تحریرا فی‌شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۶۶.

***

غرض ازنقل مندرجات متن این فرمان بنام میرزاعلی منشی دیوان همایون این است که دانسته شود میرزاعلی پسر مرحوم میرزافتاح‌خان وچنانکه در شرح حال مؤلف‌سفرنامه آمده است در صدارت مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر منشی مخصوص پادشاه بوده است .

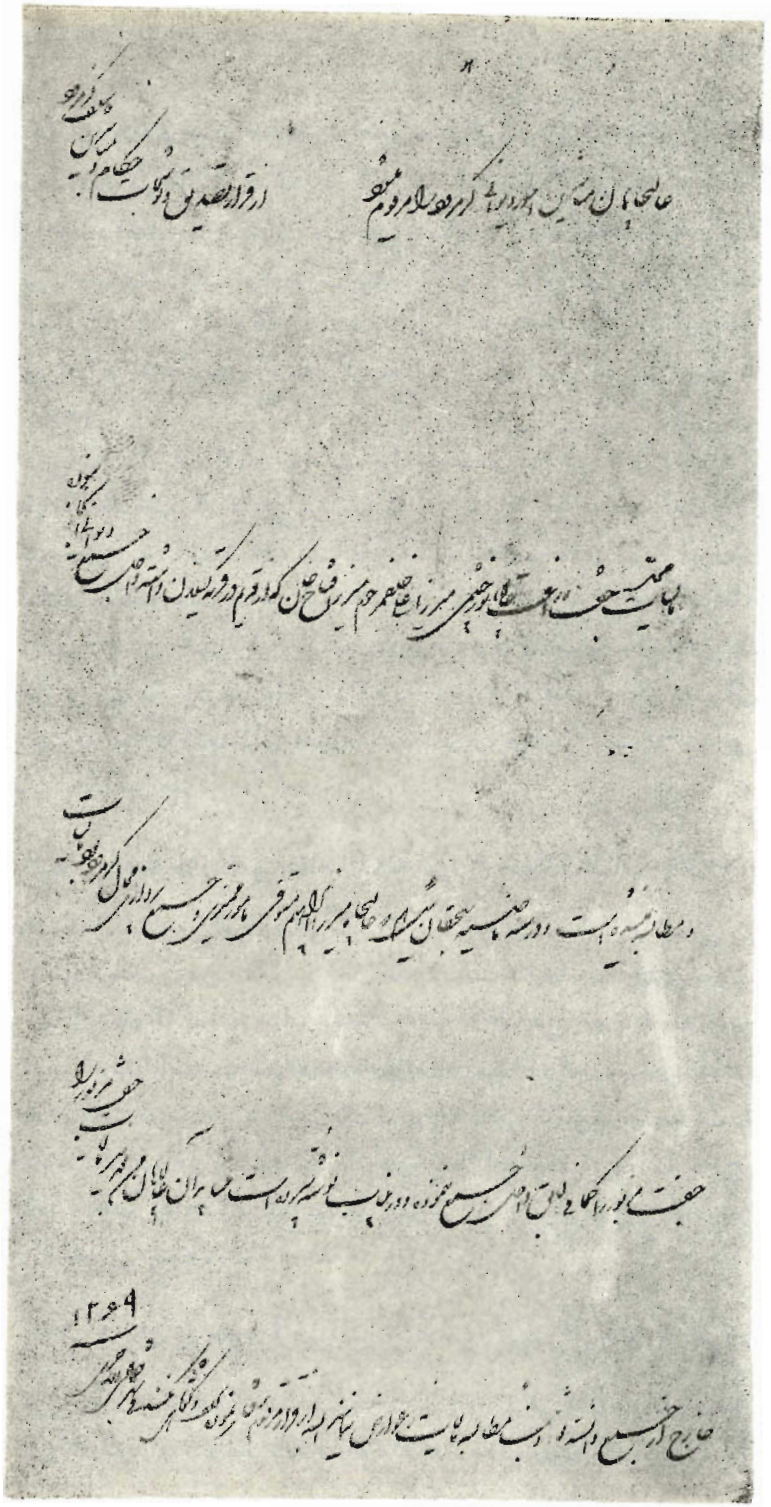

فرمان مرحوم محمدخان امیرنظام زنگنه

۲۴ـ فرمان یا حکم میرزامحمدابراهیم مستوفی‌مورخ رمضان ۱۲۶۸ قمری

درهذه‌السنه سیچقان‌ئیل که بنده درگاه مأموربازدید محال گرمرود بود مالیات محل جفت و زراعت عالیجاه میرزا علی راکـه سابق ایـام در قریـه‌کسلان داشته و داخل جمع دیوانی نبوده ومطالبه مالیات نمیشده است بنده درگاه نیز کمافی‌السابق مالیات جفت مزبور راکه عالیجاه مشارالیه در قریه‌کسلان دارد داخل مالیات وجمع دیوانی ننمود میباید من‌ـ بعدهم کمافی‌السابق ازجفت عالیجاه مشارالیه مطالبه مالیات نشود تحریرا فی‌شهر رمضان ـ المبارك ۱۲۶۸ .

در حاشیه ـ از قدیم‌الایام خواه در حال حیات مرحوم میرزا فتاح‌خان و خواه بعد ازآن مالیات محل جفت زراعت درکسلان داشته‌اند مالیات مطالبه نشده است و اگرکسی ادعا نماید محض بدعت است و خلاف ـ ازقراریکه عالیجاه مخدومی میرزا ابراهیم مستوفی قرارگـذاشته مالیات جفت زراعت عالیجاه میرزا علی را از جمـع قریه‌کسلان مـوضوع داشته‌اند ازقراری‌که ازقدیم‌الایام الی الآن موضوع ومرفوع‌القلم بوده است این‌بنده درگاه آسمان جاه نیزمالیات جفت عالیجاه مشارالیه را موافق قرار قدیم ازحشو جمع قریه‌کسلان موضوع‌داشته‌که دیناری ازمشارالیه مطالبه نشود تحریرا فی‌شهر رجب ۱۲۷۰ـ مهر درظهر یا محمد ـ محمد ابراهیم ـ عبده محمدتقی .

۲۵ـ فرمان محمدخان امیرنظام زنگنه مورخ جمادی‌الثانی ۱۲۶۹ قمری

عالیجاهان مباشربن اموردیوانی گرمرود رامرقوم میشود ازقرار تصدیق ونوشتجات حکام و مباشرین سلف گرمرود مالیات محل جفت زراعت عالیجاه نورچشمی میرزاعلی‌خلف مرحوم‌میرزافتاح‌خان‌که ازقدیم درقریه‌کسلان داشته داخل‌جمع دیوانی‌آنجا نبوده ومطالبه نمیشده است ودرسنه ماضیه سیچقان‌ئیل هم‌که عالیجاه میرزا ابراهیم مستوفی مأمورممیزی و جمع برداری محال گرمرود بودمالیات‌جفت مزبورراکمافی‌السابق‌داخل‌جمع ننموده ودراین باب نوشته سپرده است میبایدآن عالیجاهان من‌بعد مالیات جفت مزبور را خارج از جمع دانسته نقداً و جنساً مطالبه مالیات وعوارض ننمایند البته ازقرار مرقوم رفتار نموده تخلف وکوتاهی نکنند فی شهرجمادی‌الاخری سنه ۱۲۶۹ .

۲۶ـ فرمان مرحوم ناصرالدین‌شاه مورخ شوال ۱۲۷۸ قمری

این ورقه را نمیتوان فرمان محسوب داشت و از طرفی هـم چنـدان ربطی بمرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی و سفرنامه و اولاد او ندارد ولی چون پدر نگارنده یا خود این بی‌بضاعت هنگام دسته‌بندی و طبقه‌بندی و فهرست‌کردن خروارها اوراق و اسناد تاریخی‌در

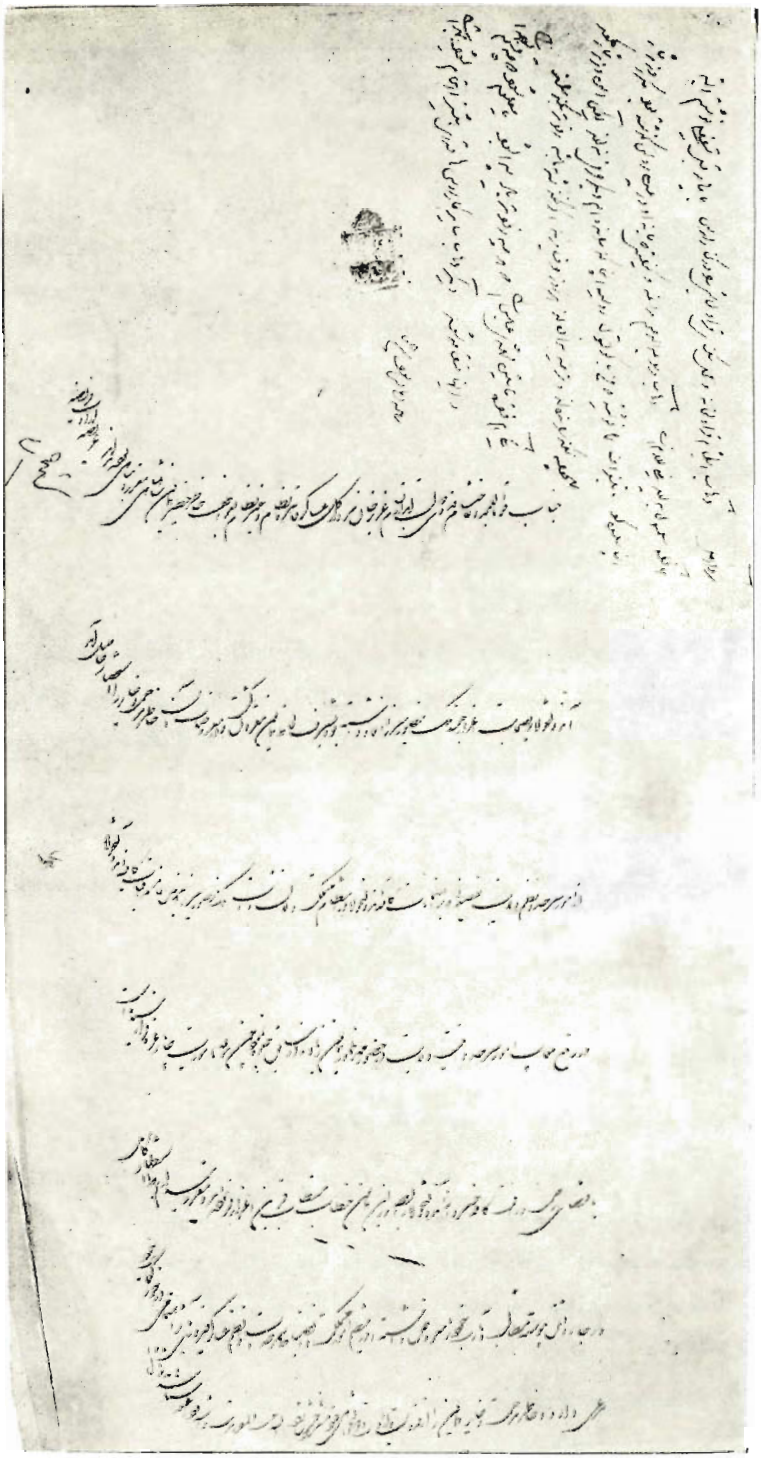

دستخط مرحوم ناصرالدین‌شاه بعزیزخان سردار کل

سوابق ایام معلوم نیست بچه مناسبت این سند را داخل در اوراق یا باصطلاح این زمان پرونده میرزا فتاح‌خان بحساب آورده و از آنجایی که در حاشیه این دستخط چند سطر بخط خود مرحوم ناصرالدین‌شاه مرقوم و بمسائل بسیار جزئی مانند قراولخانه و محل سکنای قراولهای کنار رودارس اشاره شده که گویا سابقاً شخص ناصرالدین‌شاه در آن مورد دستورهای شفاهی داده بوده و یادش مانده و همچنین راجع بشکایات حق یا ناحق اتباع روسیه تزاری یا کسانی که خود را بآن دولت می‌بسته‌اند و فشارهای وزیر مختار روس نسبت به ادعاها و شلتاقهای اتباع روس و اهتمام وتوجهی که ناصرالدین‌شاه مرحوم در آن تاریخ بجلب رضایت روسها داشته مطالبی دارد نقل متن و حاشیه آن بی‌فایده بنظر نمیرسد .

این سندعبارت ازدستخطی است که متن آن بخط یکی ازمنشیان خوشنویس دارالانشاء شاه مرقوم شده و مضمون آن بامور کلی مربوط و بعزیزخان مکری سرداردکل والی ایالت آذربایجان خطاب است ومرحوم ناصرالدین‌شاه که در زمان ولیعهدی عادت داشت در بالای قسمت چپ یا یسار سطراول فرامین ودستخطها صحه یا امضاء بگذارد بعداز رسیدن بسلطنت زیرسمت وسمت چپ سطراول را صحه وامضاء می‌کرد وامضاء یاصحه ناصرالدین‌شاه فقط عبارت بود از دوکلمه : « صحیح است » خوانا ولی باصطلاح قلم‌انداز که در این دستخط هم دیده میشود .

سلاطین و ولیعهدهای سلسله قاجاریه بطورکلی دویا سه مهرداشته‌اند که هریك درمواقع معین وبرای اسناد مخصوص مصرف میشده، نوعی ازمهرها مربع بزرگ باسجع مهری که بعداز یکی ازکلمات جلاله واسماء خدامعمولا ازیك بیت شعر ترکیب میشده اختصاص بفرمانهای مهم داشته ، مهری دیگر مربع وکوچکتر باسجعی کوتاه‌تر و مختصرتر بدستخطها مخصوص بود و نوعی مهر بیضی کوچك بانام یا شغل ساده در مراسلات عادی بکار میرفت .

در این سند که یك دستخط است یا دستخط نامیده میشد مهر نوع دوم یعنی مهر دستخطی مربع کوچك درصدر صفحه وسط بکار رفته و سجع آن عیناً چنین است :

« الملك لله ـ السلطان بن السلطان ناصرالدین‌شاه قاجار » .

درحاشیه سمت راست دستخط هفت سطر اضافه شده که مسلم است خط شخص مرحوم ناصرالدین‌شاه است وبنظرمیرسد وقتی طبق دستور متن دستخط را حاضرکرده برای امضاء یا صحه گذاشتن نزد شاه برده‌اند پادشاه آن هفت سطررا شخصاً و بخط خود نوشته است و بهمین‌جهت اول آن حاشیه که حاوی مطالب تاریخی است ذیلاً وقبل ازمندرجات متن دستخط نقل میشود :

« سردارکل ـ درباب انتظام قراولخانه و محل سکنای قراولباشی را درکنار ارس باچاپار قبل تفصیلی نوشتم البته همانطور معمول بدارید خیلی لازم است ـ در باب میرزا ـ عبدالرحیم مراغهٔ وکیفیتی که میانه او و رعیت روس گذشته بود مکرر وزیر مختار اینجا



فرمان مرحوم ناصرالدین‌شاه مورخ ۱۲۸۵ قمری

شکوه کرد با تلغراف شما نوشتید که من با کونسول روسیه اینجا گذرانده‌ام دیگر حرفی ندارند لیکن این وزیرمختار می‌گوید بهیچوجه نگذارده‌اند وترضیه نداده‌اند هر روز حرف میزنند اگر نگذشته باشد زودتر بگذرانید ـ یکی هم‌فقره ماشین مشهدی عباس است که هرچه زودتر باید پیدا بشود یامعلوم شود که چه‌قسم بوده است و اینها متقاعد شوند ـ دیگر درباب سایرکار روس‌ها قدری بیشتراهتمام بشود بهتراست زیاده فرمایشی نبود » و اینك مندرجات متن دستخط :

جناب قواماً للمجد والاحتشام فدوی دولت ابدارتسام عزیزخان سردار کل‌عساکرقاهره نظام و غیرنظام بعواطف خاطر خطیر همایون شاهنشاهی معزز و مباهی بوده و بداند عریضه ارادت فریضه آندولتخواه که بصحابت اعز ارجمند ملك منصورمیرزا انفاد داشته بود بشرف لحاظ همایون مقرون گشت و ازمعروضات آن خاطر مرحمت ذخایر را استحضارحاصل آمده از امور سرحد و نظم ولایت تفصیلاتی که بر اهتمامات کامله آندولتخواه در انتظام مملکت دلالت داشت ملك منصور میرزا بعرض رساند مراقبات کافیه آندولتخواه در رفع معایب‌امور سرحد و امنیت ولایت در حضور مهر ظهور همایون زیاده از سابق جلوه نمود چون موعـد مأموریت چاپار عزه فرا رسیده است باقتضای رحمت و رأفت کافه خسروانه آندولتخواه را بصدور این همایون خطاب مستطاب قرین اعزاز فرموده امر و مقرر میداریم که با استظهار کامل و رجاء واثق پیوسته مطالب و مآرب خود را معروض داشته و در تنظیم امـور مملکت و انضباط سرحدات و نظم عساکر فیروزی مآثر اهتمامی درخور کفایت خود مرعی دارد و خاطر مرحمت ذخایر همایـون را از فدویت و ارادت و دولتخواهـی خود بیشتر خشنود سازد البته حسب‌المقرر مرتب داشته و در عهده شناسند فی شهر شوال ۱۲۷۰.

۳۷ـ فرمان مرحوم ناصرالدین‌شاه مورخ رمضان ۱۲۸۵ قمری

دراین فرمان کـه بپاس خدمات مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی بـدولت مـالیات قریه کسلان ملکی و مسقط‌الرأس او با تخفیف بطور مقطوع معین شده عبارتی بنظر میرسد که مانند حکم مورخ ذیحجه ۱۲۶۲ ایلدرم‌میرزا بسیار جالب توجه است و معلوم میشود پادشاهان و فرمان‌روایان قاجار بعلت غایت درجه اعتماد و اطمینان بـوطن‌پرستی ونظم و انضباط ملت ایران در بسیاری از موارد اقتدارات حکومتی و اجرای قوانین و نظامات را رسماً وبموجب فرمان بمردم واگذار وجلوگیری از شرارت وتنبیه گناهکاران و خائنان را ازآنها میخواسته‌اند و اینك متن فرمان .

در بالای وسط فرمان علامت شیرو خورشید با شیر ایستاده و شمشیربدست که شعار و علامت دولت شاهنشاهی ایران است دیده میشود و در زیر شیرو خورشید مهر مربع بسیار



تصویر صورت عزیزخان مکری سردار کل (نقل از روزنامه دولت علیه ایران)

بزرگ ناصرالدین‌شاه با سجع : « الملك‌لله ـ صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت تاکه دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت» زده شده و در سمت راست سطراول فرمان‌کلمات: «هواله تعالی شانه» و سپس: «فرمان همایون شد» راآنچنان مخلوط بهم زیبا نوشته یانقاشی کرده‌اندکه انسان حیرت می‌کند و غرق تحسین میشود. در بین سطرچهارم و پنجم فرمان ارقامی بخط سیاق و عبارات فارسی نوشته شده‌کـه از نقل ارقام سیاق صرف نظرشد و در میان خطوط سیاق این‌کلمات قابل ذکر است :

« تخفیف میرزاعبدالوهاب ـ در وجه میرزا عبدالوهاب ـ در وجه میرزاعبدالرحیم» ازآن جهت‌که بشرح فصل مربوط باحوال میرزافتاح‌خان این دو نفرباوی نسبتی داشته‌اند.

و پس از بیان این توضیحات متن فرمان‌که از حیث طرز انشاء هـم جالب توجـه است ذیلاً نقل می‌گردد.

هواله تعالی شانه فرمان همایون شد ـ آنکه بشکرانه اینکه خداوند عالم جلت عظمته و عمت نعمته وجود اقدس ما را برگزیـد و ما را نازل منزله پـدر رعیت و نوکر و مالك رقاب امم گردانید بر خود لازم میدانیم‌که عموم نوکر و رعیت ممالك محروسهٔ ایران در مهد امن و امان غنوده و ابداً از جانب احدی چه حکام و چه عمال و چه‌کارگذاران و چه کدخدایان وچه مأمورین دیوانی و حکومتی بقدر ذره نقدی و بیحسابی و اجحاف عـلاوه برمالیات و فـروعات مقرره دفتری بهیچ اسم و رسم برکسی از نـوکر و رعایای قـراء و بلوکات و غیره وارد نیاید لهـذا در این سال فرخنـده فال‌ئیلان ئیـل این فرمان همایون صادر و مقرر میشودکه حکام و مباشرین امور دیوانی قریه‌کـلان من‌بحال مینانج من‌اعمال گرمرود شقاقی بدانندکه مالیات قریه مزبوره رادیوانیان عظام از دفترخانه مبارکه اصلاً فرعاً از قرار تفصیل ذیل مشخص ومعین‌کرده‌اند نباید حبه و دیناری بهیچ اسم و رسم زیاده برآن مطالبه ومعامله‌نمایند این یرلیغ بلیغ‌وفرمان مبارك سند قریه مزبوره‌است‌که‌اگرحکام و مباشرین جزو اعم ازدیوانی و غیر دیوانی ازکدخدایان ومحصلین وحکام وغیره بخواهند در عرض سال زیاده ازآنچه در این فرمان همایون تشخیص یافته است مطالبه نمایند رعایا اذن ندهند و جواب بگویند و باز ماذون باشندکه هرکس زیاده برمالیات دیوانی مفصله فوق بخواهد چیزی مطالبه‌کند وشلتاق نماید **رعایای قریه مزبوره ماذون ومرخصند که‌آن شخص مطالبه‌کننده را هرکه میخواهد باشدگرفته درحبس و زنجیر نگاه دارند** و بدربار معدلتمدار همایون در طهران بعرض اولیای دولت برسانند تا او را و آن‌کسی راکه اورا برای این مهم فرستاده است **درکمال افتضاح بسیاست دولتی برسانند** بعلاوه مقرر میشودکه حکام و مباشرین جزو اذن ندارند باسم جریمه چیزی از رعایا اخذ و دریافت نمایند اگـر باین اسم چیزی مطالبه نمایند همان حکم تنبیه وسیاست فوق را دارندکه در زیادی مالیات معین شده است حسب‌المقرر معمول و در عهده شناسند تحریرا فی شهررمضان‌المبارك سنه ۱۲۸۵.

***

استخدام ومصرف کلماتی مانند : «حبس» ، «زنجیر» ، «شلتاق» و «افتضاح» در یك فرمان رسمی پادشاه چنانکه گفته شد واجازه واذن به «رعایا» در گرفتن ، حبس و زنجیر نگاه‌داشتن خاطی قابل‌توجه‌است وخالی‌ازغرابت نیست وکلمات «درعهده شناسند» که‌درپایان کلیه فرمانها و ارقام و احکام زمان قاجاریه دیده میشود و یك اصطلاح یا بقول امروزیها «فورمول» رسمی وعمومی و ازسنت‌های دولتی دوره صفویه یادگار مانده بوده است.

۲۸ ـ فرمان اکبرمیرزا فرزند قهرمان میرزا مورخ ربیع‌الثانی ۱۲۹۰ قمری

مهر مربع ـ اکبربن‌قهرمان ـ عالیجاهان محصلین امور دیوانی بدانند حسب الامر دیوان اعلی وحکم جناب اجل اکرم اعظم سپهسالار دام مجده‌العالی وبموجب نوشته جناب جلالتمآب آقای صاحب‌دیوان مدظله‌العالی که دردست عالیجاه مقرب‌الحضرة میرزا علی‌خان است درباب عارض ومعروض ومحصل قرار این‌است هرگونه ادعای کهنه که متجاوز از بیست سال بوده باشد بهیچوجه دیوانیان رسیدگی نکرده بمدعی جواب بدهند رجوع بشرع هم نکنند ودر باب خدمتانه ومخارج محصل قرار این است که مخارج وخدمتانه تمام وکمال تا اتمام دعوی طرفین بذمهٔ عارض است بهیچوجه دخل بمعروض ندارد بعد از آنکه دعوای طرفین تمام شود هرکدام از عارض و معروض بی‌حساب بوده باشد باید از عهده مخارج و خدمتانه محصل برآید لهذا مقررمی‌داریم که هرکس از عالیجاه مشارالیه ومتعلقان‌اوهرگونه عارض بوده باشدباید محصلین دیوانی از این‌قرار رفتار نموده تخلف ازحکم دیوانیان‌عظام نکنند شهرربیع‌الثانی ۱۲۹۰ .

***

ازاین‌حکم دونکته بسیار مهم تاریخی استنباط می‌شود یکی‌اصل **مرورزمان** دیون و دعاوی است‌که بحکایت این سند تاریخی مدت‌آن بیست سال واز تاریخ ۱۲۹۰هجری‌قمری درایران معمول‌شده و دیگر اصل تأدیه **هزینه دادرسی** است‌که طبق این‌سند هنگام اقامه دعوی بعهدهٔ مدعی وسپس درصورت محکومیت یکی از طرفین بعهده محکوم علیه بوده واز اینروی معلوم میشودکه این دو قاعده مخصوصاً اصل وقاعده مرورزمان دیون و دعاوی از ابداعات مشروطیت ویا زمان علی‌اکبر داورنیست و حتی قبل از مشروطه و دردوره سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار معمول گردیده است .

***

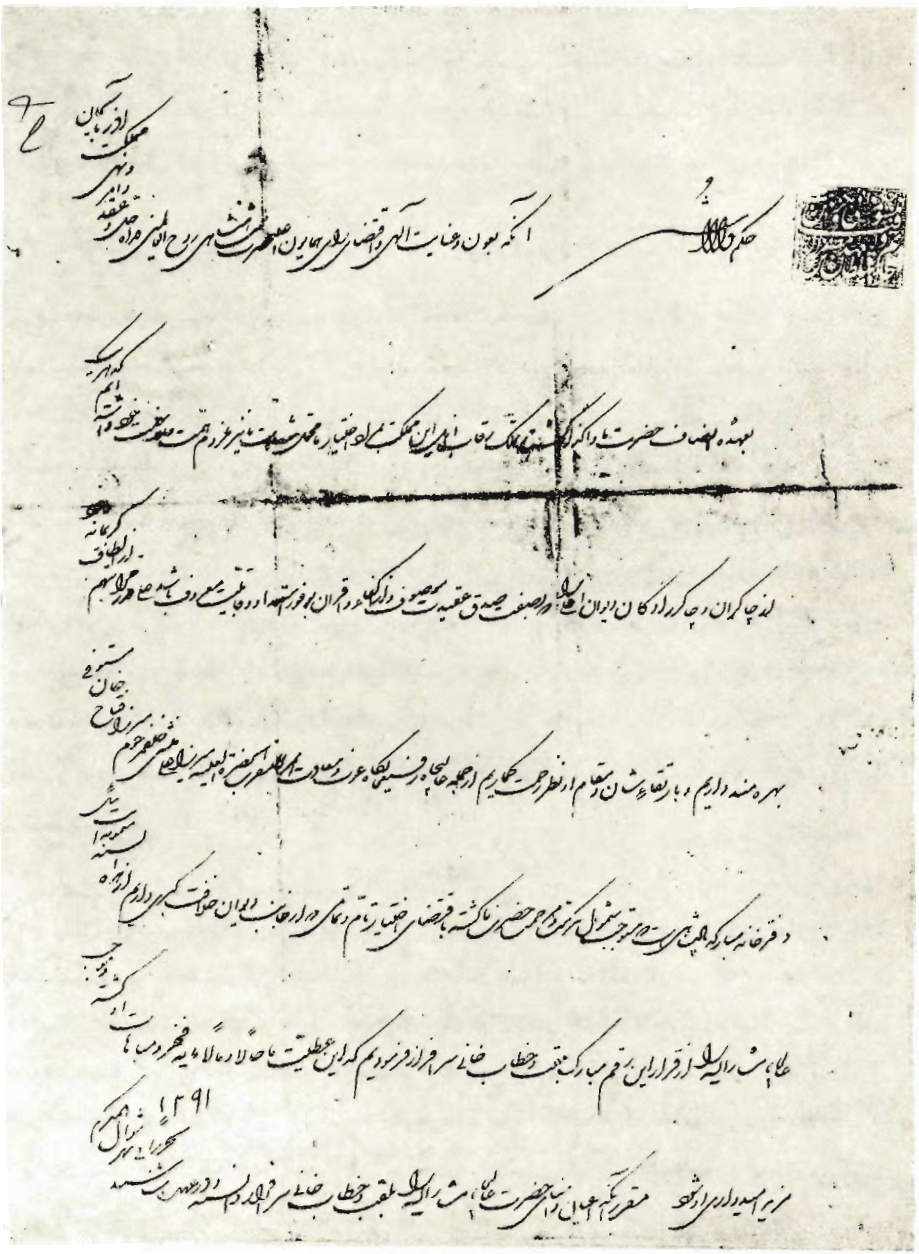

فرمان مرحوم مظفرالدین‌میرزا ولیعهد مورخ ۱۲۹۱ قمری

۲۹ـ فرمان مرحوم مظفرالدین‌میرزا ولیعهد مورخ شوال ۱۲۹۱قمری

مهر بزرگ مربع باسجع : «منشورحکمرانی بگرفت زیب وآئین از خاتم ولیعهد سلطان مظفرالدین» ـ حکم والا شد ـ آنکه بعون و عنایت آلهی و اقتضای رأی همایون اعلیحضرت‌شاهنشاهی‌روح‌العالمین فداه حل وعقد وامر ونهی مملکت‌آذربایجان بعهده انصاف حضرت ما واگذار گشته وتملك رقاب اهل این مملکت بمراد اختیار ما محول شده است ما نیز ملزوم همت خودداشته‌ایم‌که هریك ازچاکران وچاکرزادگان دیوان اعلی‌راکه بصفت صدق‌عقیدت موصوف وازاکفاء و اقران بوفور استعداد وقابلیت معروف باشد علی‌قدرمراتبهم ازالطاف‌کریمانه خود بهره‌مند داریم وبارتقاء شأن ومقام او نظر مرحمت‌گماریم از جمله عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه مقرب‌الحضرة‌العلیه **میرزاعلی** منشی خلف **مرحوم میرزافتاح‌خان** مستوفی‌دفترخانه مبارکه پادشاهی‌است‌که مستوجب شمول‌مکرمت ومرحمت حضرت ماگشته باقتضای اختیار تام وتمامی‌که ازجانب دیوان خلافت‌کبری داریم ازهذه‌السنه میمونه ایت‌ئیل عالیجاه مشارالیه را از قرارابن‌رقم مبارك بلقب وخطاب **خانی** سرافراز فرمودیم‌که این‌عطیت ما حالاً ومآلاً مایه فخر و مباهات اوگشته و موجب مزید امیدواری اوشودمقرر آنکه اعیان وامنای‌حضرت عالیجاه مشارالیه را بلقب و خطاب‌خانی سرافرازدانسته ودرعهده شناسند تحریرا فی‌شهرشوال‌المکرم۱۲۹۱.

۳۰ـ فرمان مرحوم مظفرالدین میرزا ولیعهد مورخ جمادی الثانی ۱۲۹۴ قمری

این فرمان نیز مانند دستخط مرحوم ناصرالدین شاه بعنوان عزیز خان سردار کل مکری ظاهراً ربطی بمرحوم میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی ندارد ولی بهمان دلیل‌که درمورد دستخط مزبورمذکورشد پدرنگارنده‌آنرا درطبقه بندی اسناد مربوط بمیرزا فتاح‌خان‌آورده وهرچند میبایستی‌ضمن بیان شرح حال وشجره خانواده مرحوم میرزا سعیدخان‌مؤتمن‌الملك گرمرودی انصاری بقلم‌آید برای متابعت از منظور ونیت پدر و هم تائید مطالب شرح حال میرزا فتاح‌خان حاکی‌ازاینکه قریه شیویار حدفاصل‌بین قریه بزرگ اسْلَقْ مسقط‌الرأس‌میرزا مسعود انصاری ومیرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك انصاری دونفر وزیر خارجه زمان قاجاریه و قریه‌کَسلان مسقط‌الرأس ومولد مرحوم میرزا فتاح خان ملك مشترك خانواده شیخا لاسلام اشلقی وآخوند ملانجفعلی‌کسلانی بوده مندرجات دستخط تماماً در زیرنقل میشود .

سمت‌راست سطراول‌مهرکوچك ولیعهد بشکل‌مربع باسجع ساده : «الملك‌لله ولیعهد» زده شده وعبارات متن‌آن‌چنین است :

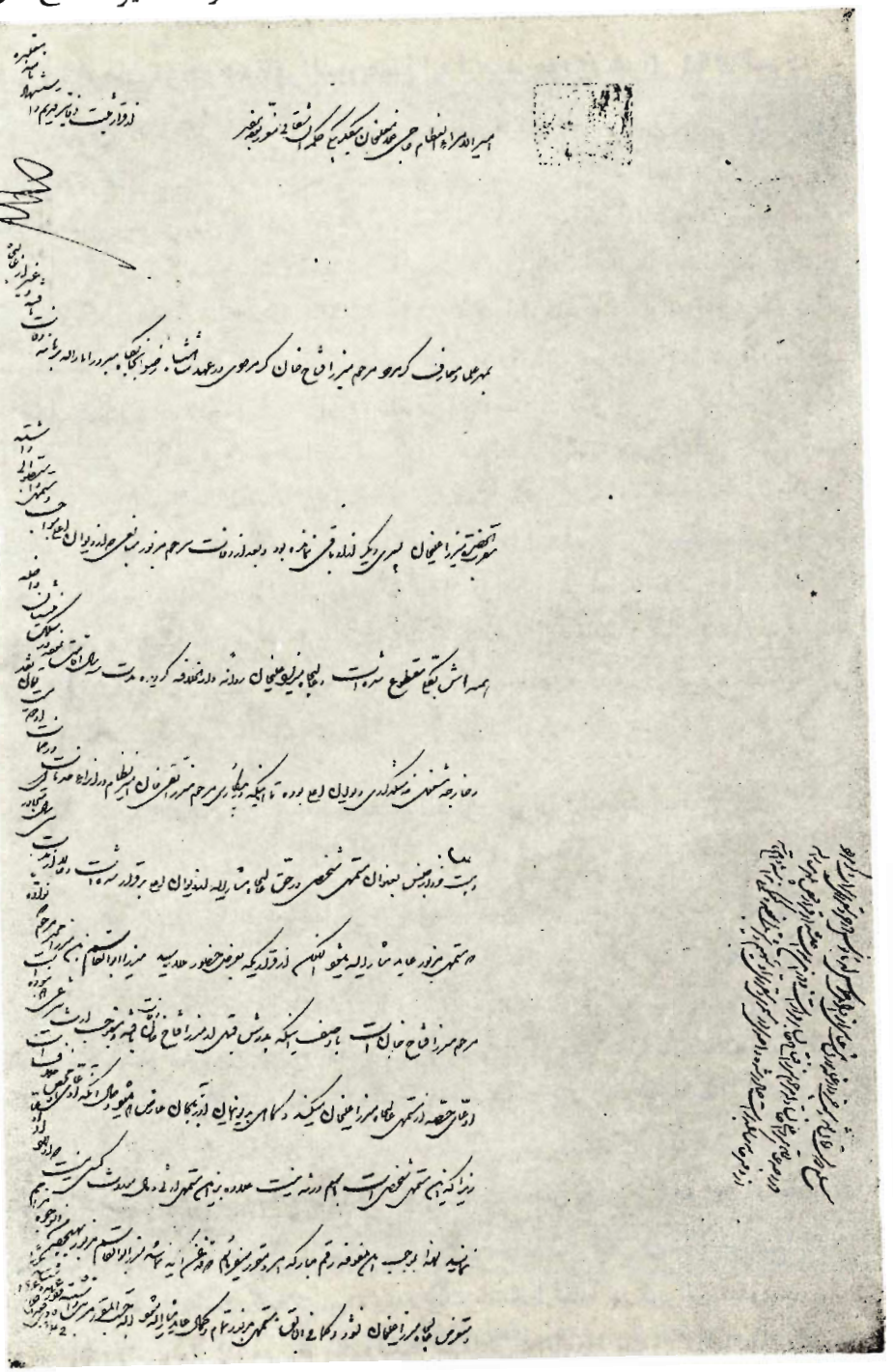

فرمان مرحوم مظفرالدین میرزا ولیعهد

مهرمربع ولیعهد ـ اعزار جمند کامکار اسحق میرزا حکمران شقاقی معزز بوده بداند ازقراری که جناب میرزا علینقی شیخ الاسلام گرمرود برادرزاده جناب جلالتمآب مؤتمن الملك متولی باشی معروض داشت درقریه شیویارخود وکسان او بقدر دودانك ونیم علاقه ملکی دارند ومبالغی هم ازبابت مستمری خود دستی بگیراست ازعاکفان آستان معدلت بنیان چنان مرعی کرده که مستمری خود وکسانش را ازبابت علاقه ملکی خود دریافت نماید لهذا محض ملاحظه آسودگی کسان جناب مؤتمن الملك همین استدعای اورا بدرجه اجابت مقرون فرموده باصدار این خطاب مستطاب امرومقرر میداریم که کارگذاران دیوانی قدغن نمایند احدی متعرض دو دانگ ونیم ملك جناب شیخ الاسلام وکسانش نبوده دستی بگیر مستمری خودرا ازآن محل حواله نموده دریافت نمایند که بآسودگی مشغول دعاگوئی گردیده ودرصدد آبادی ملك خود برآمده باشد البته حسب المقرر مرتب داشته ودر عهده شناسند فی شهر جمادی الثانی ۱۲۹۴ .

۳۱ـ فرمان مظفرالدین میرزا ولیعهد مورخ ذی قعده ۱۲۹۶ قمری

مهر مربع بزرگ با سجع : ـ الملك لله ولیعهد ـ امیرالامراء العظام حاجی غلامعلی ـ خان بیگلربیکی حکمران شقاقی معزز بوده بداند از قرار ثبت دفاتر قدیم و استشهادنامه معتبره بمهرعلماء ومعارف گرمرود مرحوم میرزا فتاح خان گرمرودی درعهد شاهنشاه رضوان جایگاه مبرورانارالله برهانه وفات یافته وغیرازعالیجاه مقرب الحضرة میرزا علیخان پسری دیگر ازاو باقی نمانده بود و بعداز وفات مرحوم مزبور مبالغی که ازدیوان اعلی مواجب و مستمری واستصوابی داشته همه اش بکلی مقطوع شده است و عالیجاه میرزا علی خان رواند دارالخلافه گردیده مدت سه سال اقامت نموده درسلك منشیان داخله وخارجه مشغول خدمتگذاری دیوان اعلی بوده تااینکه درپیشکاری مرحوم میرزا تقی خان امیرنظام درازاء خدمات وزحمات او دویست تومان نقد وبیست خروار جنس بعنوان مستمری شخصی درحق عالیجاه مشارالیه از دیوان اعلی برقرار شده است وحالا ازمدت سی سال متجاوز است که مستمری مزبور عاید مشارالیه میشود اکنون ازقراری که بعرض حضور والا رسید میرزا ابوالقاسم بن میرزا محمد مرحوم که نوادهٔ مرحوم میرزا فتاح خان است با وصف اینکه پدرش قبل ازمیرزا فتاح خان وفات یافته ومستوجب ارث شرعی هم نبوده است ادعای حصه ازمستمری عالیجاه میرزا علی ـ خان می کند وگاهی بدیوانیان آذربایجان عارض هم میشود وحال آنکه ادعای اومحض خلاف است زیراکه این مستمری شخصی است باسم ورثه نیست علاوه بر این مستمری ارثی و مال موروث کسی نیست که اولاد او ادعا نمایند لهذا بموجب این ملفوفه رقم مبارکه امر و مقرر میفرمائیم که قدغن اکید نمائید میرزا ابوالقاسم مزبور بهیچوجه من الوجوه مزاحم ومتعرض عالیجاه میرزا علی خان نشود و کمافی السابق مستمری مزبور تمام و کمال عاید مشارالیه

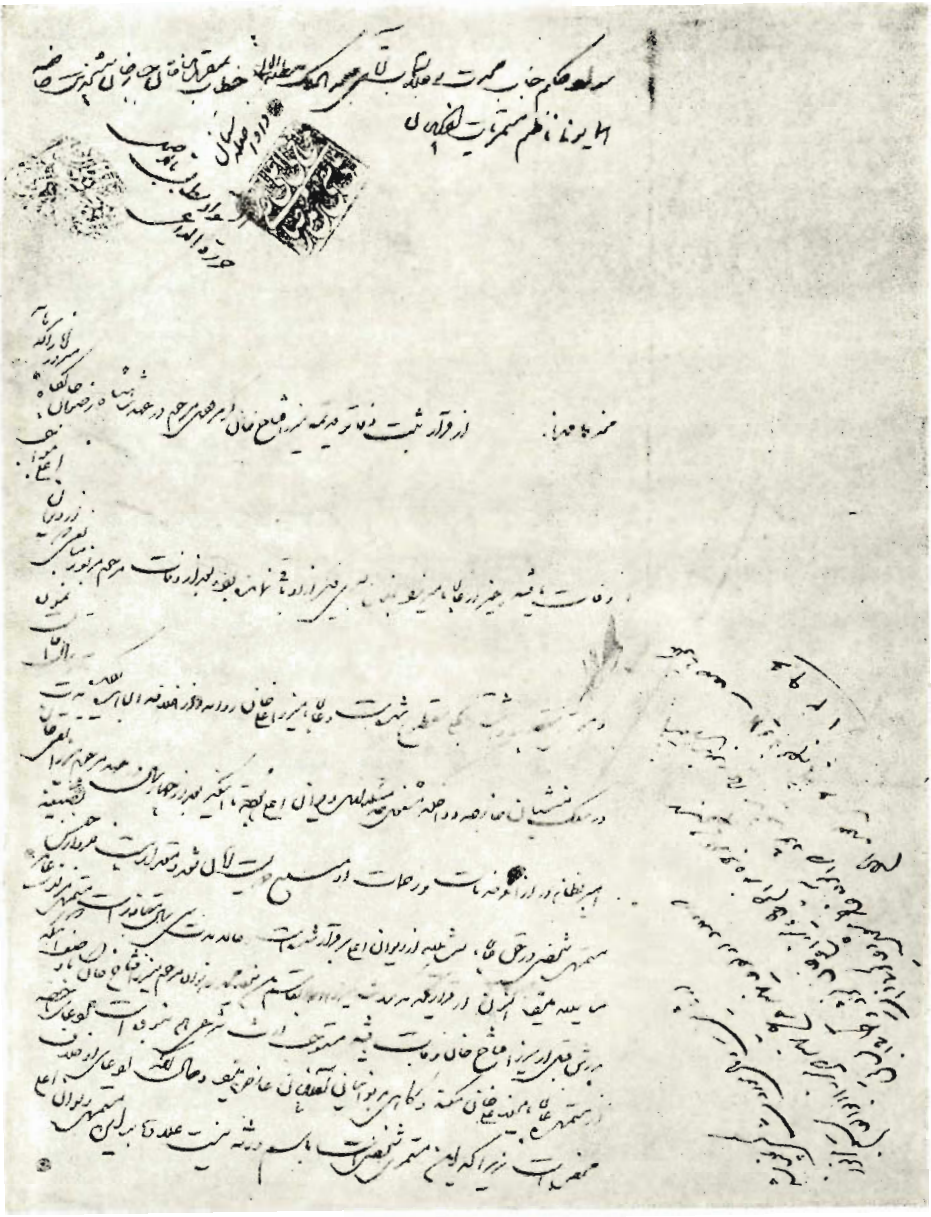

فرمان مرحوم مجدالملك

شود البته حسب‌المقرر مرتب داشته و در عهده شناسند تحریرا فی ۴ شهر ذی‌قعدةالحرام سنه ۱۲۹۶ .

درحاشیه ـ مبلغ دویست تومان نقد وبیست خروار غله بوزن هشت عباسی از اوائل جلوس‌ابدمأنوس درجزومقرری سراب وگرمرود دروجه عالیجاه میرزاعلی‌خان ولد مرحوم میرزا فتاح‌خان برقرار است ودر این سنوات همیشه ازقرار قبض بمهرمشارالیه از دفترخانه مبارکه برات صادر شده و احدی در مستمری و مقرری او سهیم و شریك نبوده وگفتگوئی نداشته واضح باشد ـ در ظهر ورقه مهر امین لشکر ـ مهر یا عظیم و یك مهر دیگر و ثبت دفتر .

۳۲- فرمان مجدالملك مورخ ذی قعده ۱۲۹۶ قمری

سواد حکم جناب مجدت وجلالتمآب آقای مجدالملك مد ظله‌العالی خطاب بمقرب‌الخاقان جبارخان پیشخدمت خاصه همایونی ناظم مستمریات آذربایجان ـ واواصلهستان مهرمربع ـ باسجع ـ المحتاج علی الی‌علی‌المرتضی علی‌نقی‌ابن‌محمدرضا ـ السوادمطابق بالاصل ـ مهرمربع ـ محمدتقی الانصاری ـ مخدوما مهربانا ـازقرارثبت دفاتر قدیمه‌میرزا فتاح خان‌گرمرودی مرحوم درعهد شاهنشاه رضوان‌جایگاه مبرور انارالله برهانه وفات‌یافته وغیر از عالیجاه میرزا علی‌خان پسری دیگر از اوباقی نمانده بود و بعد از وفات مرحوم مزبور مبالغی‌که ازدیوان‌اعلی مواجب ومستمری واستصوابی داشته بکلی مقطوع‌شده است و عالیجاه میرزا علی‌خان روانه دارالخلافه‌الباهره‌گردیده سه سال اقامت نموده و در سلك منشیان خارجه وداخله مشغول خدمتگذاری دیوان اعلی بوده تااینکه بعدازچهارسال درعهد مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام درازاء خدمات وزحمات او مبلغ دویست تومان‌نقد ومقدار بیست‌خروار جنس بصیغه مستمری‌شخصی درحق عالیجاه مشارالیه برقرار شده است و حالا مدت سی‌سال‌متجاوزاست که مستمری مزبور عاید مشارالیه میشود اکنون‌ازقراری‌که مذکور شد میرزاابوالقاسم‌بن‌میرزامحمدکه نواده مرحوم میرزافتاح‌خان‌است باوصف‌اینکه پدرش‌قبل ازمیرزا فتاح‌خان وفات یافته ومستوجب ارث شرعی هم‌نبوده است ادعای ناحقه ازمستمری عالیجاه میرزاعلی‌خان میکند وگاهی بدیوانیان‌آذربایجان عارض میشود وحال‌آنکه ادعای اوخلاف محض‌است زیراکه این مستمری شخصی است باسم ورثه نیست علاوه براین مستمری دیوان‌اعلی ارثی نیست ومال‌موروث‌کسی نمیباشدکه اولاد ادعا نمایند قدغن نمائیدکه‌میرزا ابوالقاسم‌مزبور بهیچوجه من‌الوجوه‌مزاحم‌عالیجاه میرزاعلی‌خان‌نشودوکمافی‌السابق‌مستمری مزبورعاید مشارالیه شودکه‌آسوده‌خاطر مشغول دعاگوئی ذات ملکوتی صفات همایونی‌بوده باشد۶ذی‌قعده‌الحرام ۱۲۹۶ .

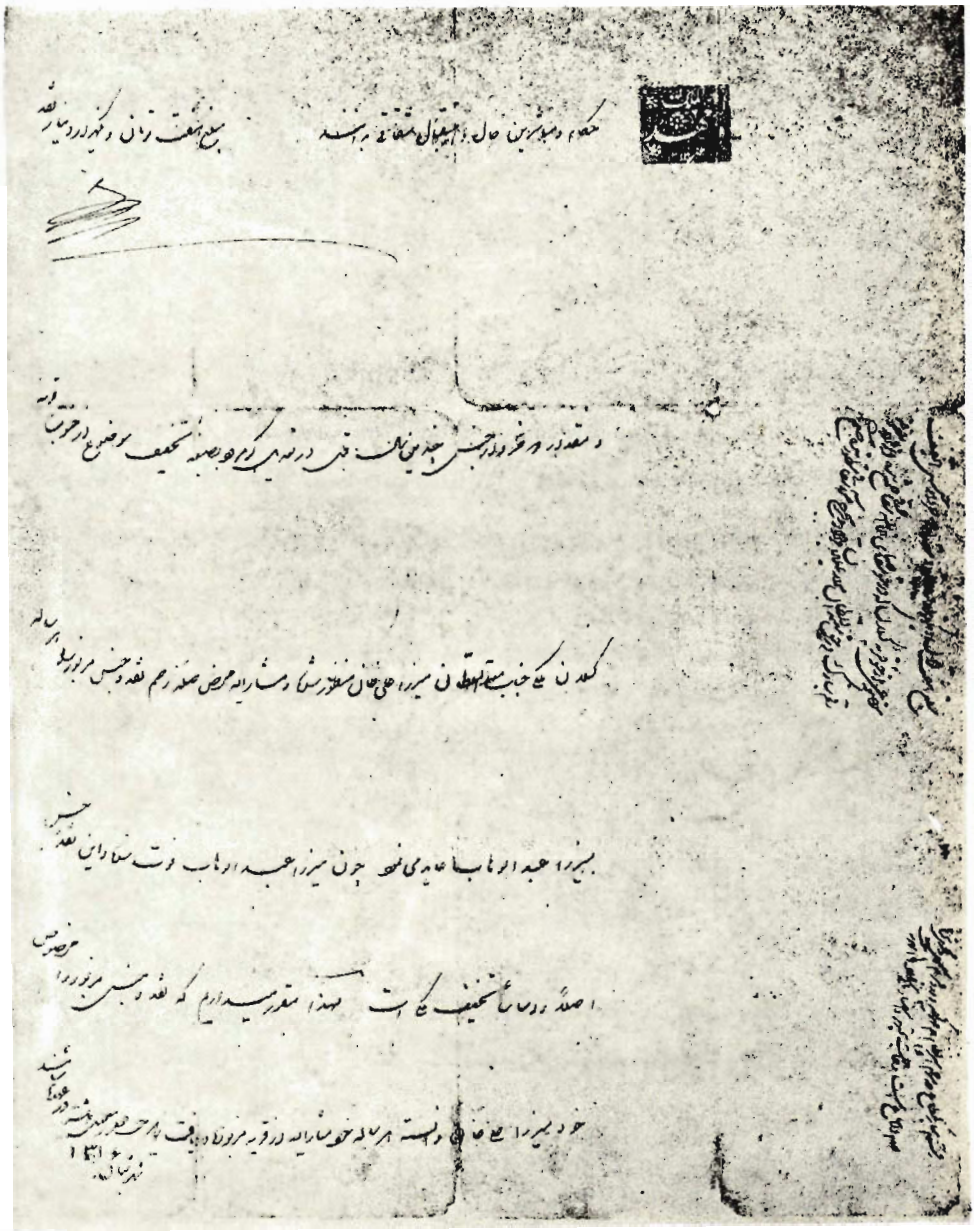

فرمان محمدعلی میرزا ولیعهد

۳۳ـ فرمان محمدعلی میرزا ولیعهد مورخ شعبان ۱۳۱۶ قمری

مهر مربع کوچك در سمت راست سطر اول با سجع : « الملك لله ولیعهده » ـ که عین مهر دستخطی کوچك ولیعهدی مظفرالدین میرزا است ـ دیده می‌شود وسپس متن دستخط یا فرمان چنین است :

حکام ومباشرین حال واستقبال شقاقی بدانند مبلغ هفت تومان ویك هزار دینار نقد ومقدار دوخروار جنس چندین سال قبل در تعدیل گرمرود بصیغه تخفیف موضوع ازخرج قریه کَسلانْ ملکی جناب معتمدالسلطان میرزا علی‌خان منظورشده ومشارالیه محض صلهٔ رحم نقد و جنس مزبوررا هرساله بمیرزا عبدالوهاب عاید می‌نمود چون میرزا عبدالوهاب فوت شده و این نقد وجنس اصلاً واساساً تخفیف ملکی است لهذا مقرر میداریم که نقدوجنس مزبوررا مخصوص خود میرزا علی‌خان دانسته هرساله خود مشارالیه ازقریه‌مزبوره دریافت نماید حسب‌المقرر معمول داشته ودرعهده‌شناسند شهرشعبان ۱۳۱۶ ـ درحاشیه : «رقم مبارك مطاع که مرحوم امیرنظام هم مهرکرده ودردفتر هم معمول ومجری‌شده لازم الاتباع است وحاجت بتجدید وامضاءثانی ندارد ۱۹ رجب مهرظهراین عبارات حسینقلی (که ظاهراً حسینقلی‌خان نظام‌السلطه باشد)ـ مبلغ هفت تومان ویکهزار دینار نقد ودوخروار جنس‌التخفیف موضوعی از حشوقریه کسلان که درحشومفاصای هذه‌السنه شقاقی جمع‌شده ازقرار ملفوفه رقم مبارك درحق معتمدالسطان میرزاعلی‌خان برقرار وبخرج‌محاسبه شقاقی‌منظورشده صحیح‌است مهرظهراین‌عبارات‌معاون دفترـ امهاردیگرظهرفرمان امیرنظام وسعیدالدوله .

۳۴ـ فرمان مرحوم مظفرالدین‌شاه مورخ شعبان ۱۳۲۰ قمری

دروسط بالای صفحه مهربزرگ مربع شاه با سجع : « الملك‌لله ـ رسیدکوکب فتح وظفر بعون‌الله گرفت خاتم‌شاهی مظفرالدین شاه» زده شده‌که چندان خوانا نیست ـ دراین فرمان‌که ازجهاتی‌جالب‌توجه است طغرای‌معروف‌ومعمول فرمان همایون شد دیده نمیشود و عبارات‌آن‌بلافاصله چنین‌آغازمی‌گردد :

آنکه چون رعایت خدمات اسلاف درحق اخلاف ازخصایص ذات‌کامل‌الصفات‌همایونی است این‌اوقات‌که میرزاعلی‌خان‌گرمرودی برحمت ایزدی پیوسته نظربخدمات خود وآباو اجدادآنمرحوم مبلغ دویست تومان مقرری وبیست خروار خانواری آنمرحوم را بتصویب جناب مستطاب قواماً للعزوالاقبال نظاماً للشوکة والاجلال اجل اشرف‌اکرم‌میرزاعلی‌اصغرـ خان اتابك اعظم درحق اولاد مفصله اومرحمت وبرقرار فرمودیم‌که کماکان بدون‌کسر ثلث قریه‌کسلان ملکی وتیولی خودشان وتتمه را دستی از حکومت آذربایجان دریافت و صرف

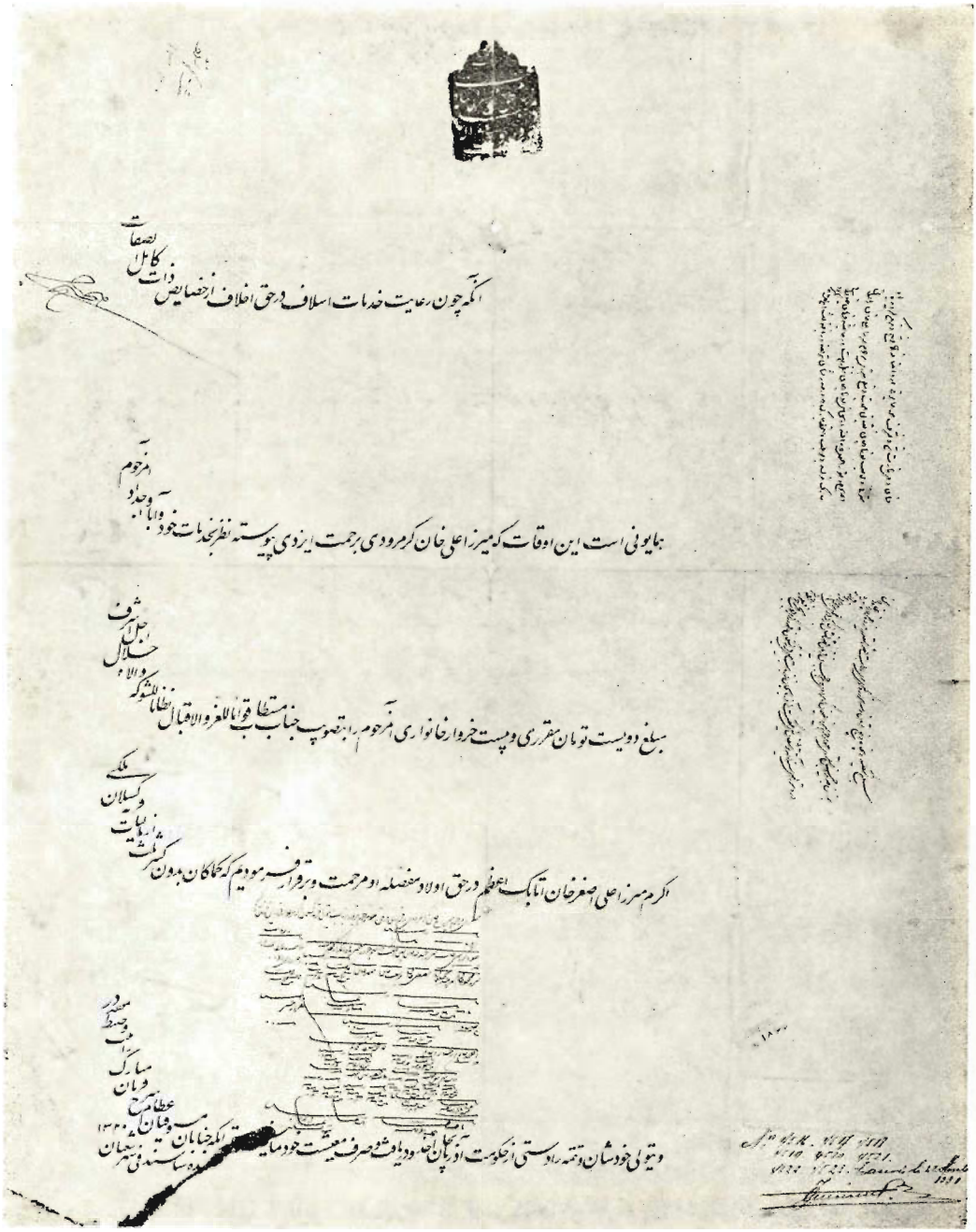

فرمان مرحوم مظفرالدین‌شاه مورخ ۱۳۲۰

معیشت خود نمایند مقرر آنکه جنابان مستوفیان عظام شرح فرمان مبارك را ثبت و ضبط نموده درعهده شناسند فی شهر شعبان ۱۳۲۰ .

***

اسامی اولاد میرزا علی‌خان وسهمی هر یك از آنها با ارقام سیاق که از نقل رقم سیاق صرف نظر شد بین دوسطر آخر فرمان چنین ذکر شده است :

«مقرری مرحوم میرزا علی‌خان گرمرودی برقراری درحق اولاد مرحوم مزبور از بابت تیول قریه کسلان گرمرود ازقرار این فرمان مبارك ـ دورقم سیاق ـ اولاد ذکور سهمی جناب میرزا عبدالله‌خان مبین‌الملك که سهم خودرا بهمشیره‌ها واگذار کرده‌است میرزا محمود خان ـ میرزا عبدالحسین خان ـ مصطفی‌خان ـ یوسف‌خان ـ صمدخان ـ صبایا ـ اقلیمه‌خانم ـ ورخساره‌خانم ـ فاطمه‌سلطان خانم .

***

جالب توجه بودن مندرجات این فرمان هم که اشاره شد یکی از بابت القاب و عناوین طولانی وپرطمطراقی است که برای میرزا علی‌اصغرخان اتابك نوشته‌اند ، دیگر ثبت مطالب حاشیه فرمان است که مهروشماره وکلمات فرانسه است که نقل خواهدشد ومعلوم نیست ازچه کسی وچه مقامی است ومطلب سوم که مربوط بشرح حال واولاد وبازماندگان مرحوم میرزا فتاح خان خواهد بود اسامی اولاد مرحوم میرزا علی خان گرمرودی پسر مرحوم میرزا فتاح‌خان میباشد که دریك فرمان وسند رسمی ازجمله آنها مرحوم میرزا عبدالله‌خان مبین‌الملك پدر نگارنده این سطور بوده که با خطاب جنابی نامبرده‌شده واینهم جلب توجه می‌کند که نام مرحوم میرزا علی‌خان گرمرودی با عباراتی مانند : «برحمت ایزدی پیوسته» و«آنمرحوم» خیلی باادب و احترام بقلم آمده وتاریخ رحلت مرحوم میرزا علی خان نیز در این فرمان مشخص واین یك نکته دیگر نیزجالب توجه است که یکی ازپسرهای مرحوم میرزا علی خان گرمرودی یعنی مرحوم میرزا عبدالله‌خان مبین‌الملك که پسردوم بعد از میرزا محمود خان وازبانو ام‌السلمه خانم دختر میرزا محمد تقی وکیل شقاقی بوده بموجب این فرمان سهمی خودرا از مستمری ومقرری موروثی بهمشیره‌های خویش واگذار کرده و اینگونه علاقه و فداکاری ورعایت حال خواهر درآن‌زمان باآنچه گاهی امروز مشاهده میشود وبین برادر و خواهر برای باصلاح شندرغاز بقول عوام مال‌دنیا سالها وسالها منازعه ودعوی برپا می‌گردد مختصری تفاوت درمیان است !

***

اما حاشیه و ظهر فرمان که مطالب حاشیه در دو نقطه جلب توجه می کند بشرح زیر است :

درظهر فرمان مهراتابك اعظم- مهروزیر دفتر - مهرمشیرالسلطنه- مهروثوق‌الدوله که مستوفی آذربایجان مقیم تهران بوده - دوفقره ملاحظه شد ویك فقره ثبت‌شد دیده‌میشود وحاشیه هم چنین‌است : «فرمان وقتی زیارت‌شدکه بشرف صحه همایونی‌ارواحنا فداه‌موشح ومزین گردیده بود مستوفی ومحاسب آذربایجان تصدیق صحت ومبلغ مقرری مرحوم میرزا علی‌خان را مطابق آنچه بخرج دستورالعمل هذه‌السنه بارس‌ئیل آذربایجان منظور است در حاشیه فرمان‌جهانمطاع مبارك‌بنویسد وبموجب دستخط‌مبارك‌که درصدرفرمان‌شرف‌صدوریافته ثلث‌این‌محل‌نباید کسرشود».

دراینجا باید توضیح داده شودکه وقتی فرمان را جهت توشیح بحضور مرحوم مظفرالدین‌شاه عرضه داشته‌اند آنمرحوم‌که شخص‌خیر ورئوف بود و سابقه خدمات میرزا فتاح‌خان ومیرزا علی‌خان یادش‌مانده وبملاحظه میرزا عبدالله‌خان مبین‌الملك پسر میرزا علی خان منشی مخصوصش بوده در بالای فرمان سمت چپ بخط خودکه بسیاربد ولی خواناست عیناً چنین نوشته : « ثلث‌کم نشود ۱۳۲۰» و اشاره میرزا علی‌اصغرخان اتابك از دستخط باین دوکلمه است ،

بعدازدستور میرزا علی‌اصغرخان درحاشیه این‌مطالب بنظرمیرسد :

«مبلغ یکصد وپنجاه وپنج تومان وسه هزاروکسری سوی رسومات نقد و مقدار یازده خروار وپنجاه ودومن‌بوزن جدید جنس مقرری اولادمرحوم میرزاعلی گرمرودی‌که‌بموجب این فرمان قضا نشان مبارك از محل مرحوم مربور برقرار شده در دستورالعمل سند آتیه توشقان ئیل مملکت‌آذربایجان از بابت تیول قریه کسلان واقعه درگرمرود بخرج منظور خواهد شد » .

که جالب‌توجه است بین دویست تومان وجه نقد و بیست خروار جنس بدون‌کسرثلث مقرر ومندرج‌درمتن فرمان ودستخط‌شاه‌درصدرآن و دستور اتابك‌اعظم براستقراروپرداخت درسال صدور فرمان‌که بارس‌ئیل بوده وعبارات این‌حاشیه‌که نقد وجنس‌را تقلیل و استقرار وپرداخت را بسنه یا سال‌آینده توشقان‌ئیل احاله داده تفاوت فاحش‌دیده میشود وبنظرمیرسد که قرطاس بازی و مَنّاعٌ‌للخیر بودن واشکال‌تراشی عادت‌دیرین‌کارمندان اداری ومستوفیان و بقول معروف مالیه چی های این کشور بوده وچه علت این تفاوت و نیز « بوزن جدید » معلوم نیست .

اما آنچه درحاشیه این فرمان بیشترازهمه توجه نگارنده را جلب مینمود این‌است‌که اثر دومهرشکل جدید بزبان فرانسه بنظرمیرسدکه با استامپ ورنگ مرکب بنفش‌زده شده مهر اولی مهری است مُدوّر که حاشیه خارجی‌آن دندانه‌دار است و داخل آن کلمه فرانسه Inscrit یعنی ثبت شده و شماره فارسی ۱۸۶۷ ملاحظه می گردد و زیراین مهر ، مهر دیگری مستطیل درازا بنظر میرسدکه داخل آن کلمهٔ فرانسهٔ Représenté کنده شده

و زیر این مهر اخیر شماره بفرانسه ۴۵۱۶-۴۵۱۷-۴۵۱۸-۴۵۱۹-۴۵۱۰ و ۴۵۲۱-۴۵۱۲ و ۴۵۲۳ و تاریخ تبریز ۲۲ اوت ۱۳۳۰ و سپس امضائی بزبان فرانسه دیده میشود و برنگارنده معلوم نشدکه این مهرها و امضاء و شماره و تاریخ از چه‌کسی است ؟- شاید ازآن مستشاران بلژیکی مالیه ایران بلافاصله قبل از مشروطیت باشد.

۳۵- فرمان مرحوم نظام‌السلطنه مورخ ۱۵ محرم ۱۳۱۸

از مرحوم حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه -گویا مافی - صادرکننده این فرمان نیزکه مدتی والی ایالت‌آذربایجان‌بوده **اصل‌چندین ده قطعه** نامه ومراسلهٔ دوستانه ورسمی در دست است‌که از جهت زیبائی خط و شیوائی مطلب و سلاست بیان و متضمن‌بودن برنکات تاریخی و سیاسی واقعاً نظیر ندارد و یا حداقل‌کم‌نظیر است و پدر نگارنده‌که سالها بااو دوستی ، مکاتبه و معاشرت داشته بارها می‌گفت‌که مرحوم نظام‌السلطنه اگر خط و انشایش از امیرنظام‌گروسی بهترنبود چیزی هم‌کم نداشت .

امااین فرمان چنانکه ملاحظه می‌شود درتوصیه احوال‌کسان و منسوبان **دبیردیوان** صادر شده و دبیردیوان لقب دوم میرزاعبداله‌خان پدر نگارنده و آنمرحوم در آن زمان خدمتگذار دربارسلطنتی ورئیس دارالانشاء، منشی‌باشی یااداره دفتر، رئیس‌بیوتات‌سلطنتی و رئیس‌اداره ضرابخانه و چندین اداره دربار وبعداز مرحوم میرزامحمودخان حکیم‌الملك وزیر دربار شخص دوم دربار شاه بوده است .

لقب اول یا نخستین لقب میرزاعبداله‌خان بعد از ورود بخدمت دولت بموجب اصول احکام و فرمانهای موجود **معاون‌الکتاب** وبعد ازآن **دبیردیوان** وتا قبل از الغای‌القاب زمان اعلیحضرت رضاشاه فقید **مُبیّن‌الملك** بوده و این القاب در عصر سلطنت قاجاریه و حتی دورهٔ صفویه بمنزله و مانند **رتبه‌ها** و ، **درجه‌ها** و مقامات و مدارج اداری ، قضائی و نظامی این دوره رتبه و مقام دولتی و قانونی بوده و بهر یك از خدمت‌گذاران لشگری وکشوری ، مالی وقضائی بسلسله مراتب خدمت و احراز لیاقت و بروز صداقت از طرف دولت اعطاء میشده و ترتیبی‌کاملاً قانونی و رسمی بوده است‌که متأسفانه ازنیمه دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه ببعد و بویژه زمان مرحوم مظفرالدین‌شاه قدری بی‌نظمی و صورت هرج و مرج پیداکرد .

***

بعد از بیان این حاشیه و توضیح طولانی زاید برمتن‌که شاید خالی از فایدتی هم نمیبود اینك متن فرمان مورخ ۱۵ محرم ۱۳۱۸ قمری مرحوم حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه والی ایالت‌آذربایجان‌که عجالةً آخرین سند در این فصل است :

جناب‌جلالتمآب معتمدالممالك حاکم‌شقاقی البته از عوالم اخلاص ، اتحاد ، یگانگی

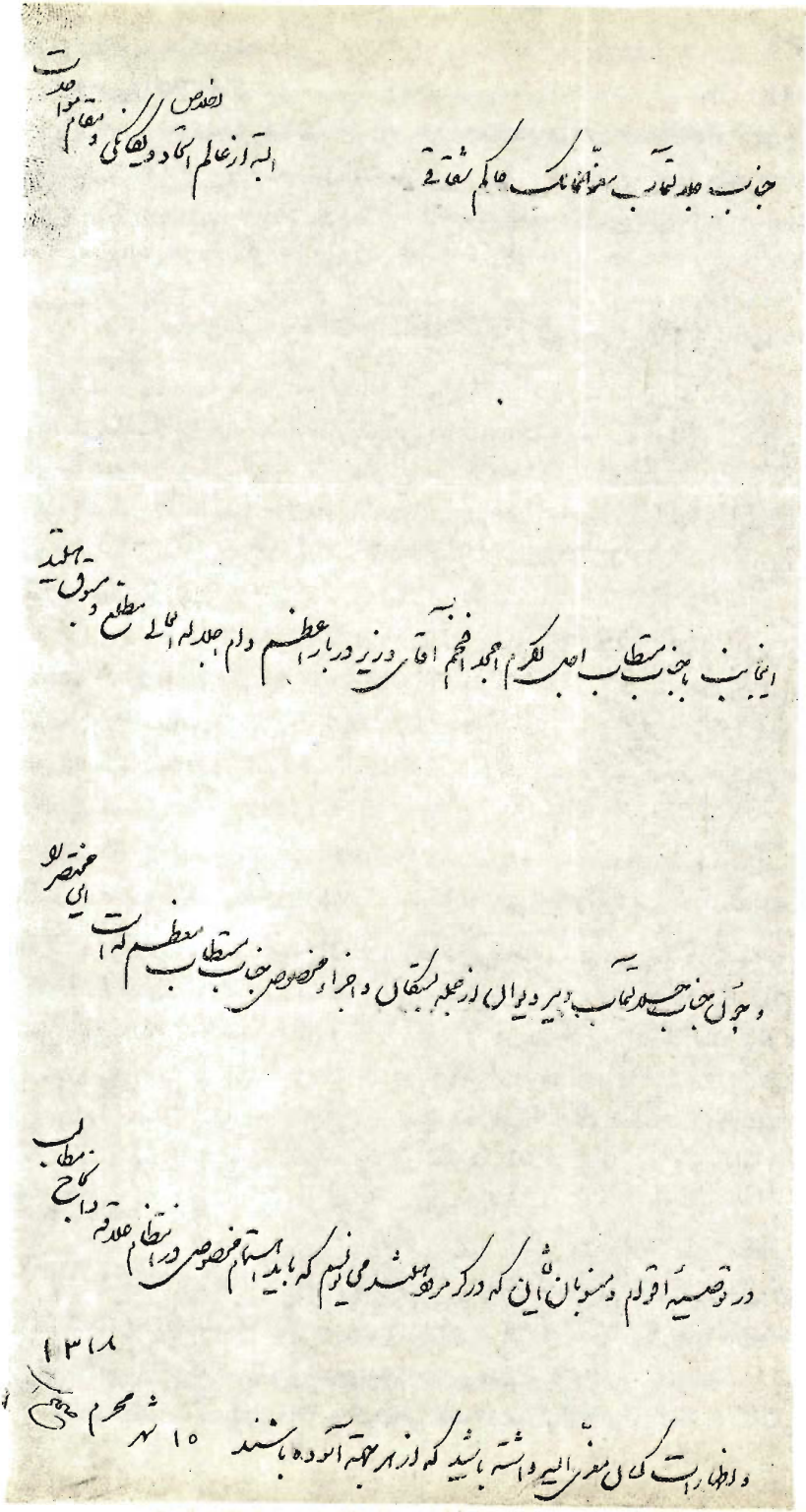

فرمان مرحوم نظام‌السلطنه مورخ ۱۵ محرم ۱۳۱۸ قمری

و مقام مواحدت اینجانب با جناب مستطاب اجـل اکرم امجـد افخـم‌آقای وزیر دربار[1] اعظم دام اجلاله‌العالی مطلع ومسبوق هستید وچون جناب جلالتماب **دبیردیوان**[2] ازجمله بستگان و اجزاء مخصوص جناب مستطاب معظم‌له است این مختصر را در توصیهٔ اقوام و منسوبان ایشان‌که در **گرمرود** هستند می‌نویسم‌که باید اهتمام مخصوصی در انتظام علاقه و انجام مطالب و اظهارات‌کسان معزی‌الیه داشته باشیدکه از هرجهةآسوده باشند ۱۵ شهر محرم ۱۳۱۸ صحیح است ـ مهر ظهرحسینقلی .

***

این بود فهرست و صورت ۳۵ قطعه فرمان و چند قطعه سندکه از بین صدها و بلکه **هزارها** سند و مدرك و فرمان اصیل و رسمی فقط برای نمونه و نشان دادن و توضیح شرح‌حال، مدارج خدمت وصفات و سوابق **مرحوم میرزافتاح‌خان‌گرمرودی** مؤلف و نویسنده سفرنامه و رسالات دیگر و مختصری از اجداد و اخلاف و بازماندگان و اولاد او نقل‌گردید و باید یادآور شدکه از بین فرزندان بلافضل میرزافتاح‌خان‌گرمرودی مرحوم میرزاعلی‌خان از همه فاضل‌تر و با سوادتر بوده و از میان اولاد میرزاعلی‌خان نیز پـدر نگارنده این‌سطور مرحوم میرزا عبداله‌خان مبین‌الملك در عصر خود دانشمندی بی‌نظیر ، منشی وخوشنویسی عدیم‌المثل بوده و نزدیك بهفتاد سال بدولت و ملت ، فرهنگ و تمدن ایران صادقانه خدمت‌کرده و سرگذشت زندگانی اوکـه با تاریخ سیاست و اجتماع ایـن کشور توأم و تاخردادماه ۱۳۱۵ شمسی سال فوتش در تهران ممتد است از همه جالب‌تر و با صـدها **و هزارها و هزارها قطعه سند و مدرك اصیل و بی‌نظیر** روشنگر بسیاری از زوایای تاریك و اسرار ناشنیده تاریخ‌وطن‌عزیزما وبی‌اندازه سودمند میباشدکه باید طی رساله و رسالاتی مخصوص بآن پرداخته شود .

تهران ــ قلهك از دهم خرداد ۱۳۴۵ تا شهریور ۱۳۴۷ــ فتح‌الدین فتاحی

۱ــ مرحوم میرزا محمودخان حکیم‌الملك عمو و پدر زن مرحوم ابراهیم حکیمی ــ حکیم‌الملك ـ اخیر .

۲ــ میرزا عبداله‌خان مبین‌الملك بعدی پدر نگارنده‌کـه منشی‌باشی وزارت دربار و رئیس بیوتات سلطنتی و ادارات دیگر دربار بوده است .

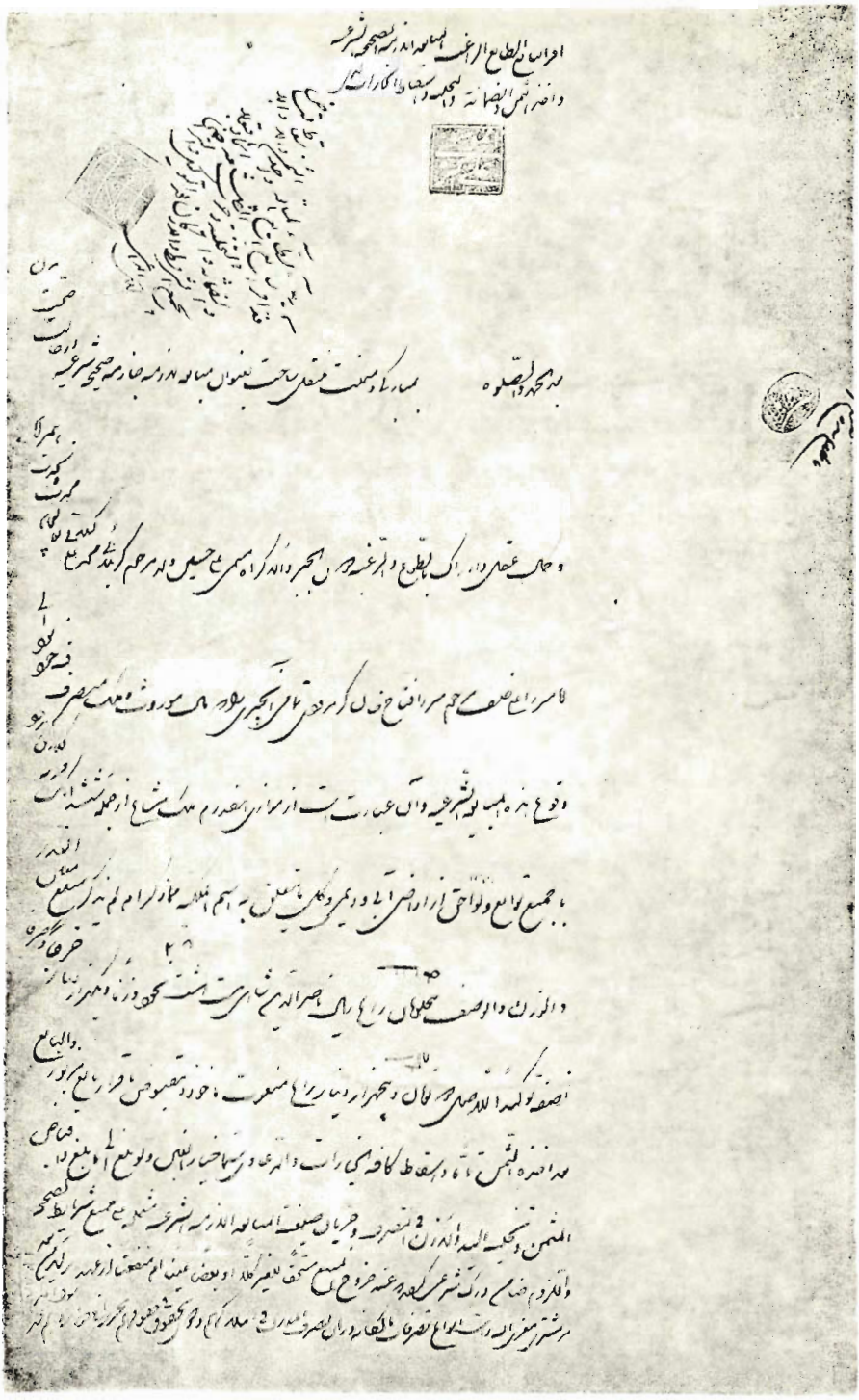

قباله خريدملك

مقدمات وعلل اعزام هیئت

سفارت کبرای فوق‌العادهٔ حسین‌خان آجودان‌باشی باروپا

مسئلهٔ هرات

مسئلهٔ افغانستان و بویژه هرات از مسائل غامض، پیچیده و حیاتی ایران دریکصد و هشتاد سال اخیر بوده وبرای این کشور ، ملت ، رجال و پادشاهان ما گرفتاریها و ضایعات فراوان ببارآورده و منشاء بسیاری ازبدبختی‌ها و تیره‌روزیها شده‌است.

اگر گفته شودکه شاید قتل آقا محمدخان قاجار[1] ، جنگهای بد عاقبت ایران وروس

---

۱ ــ بین‌رجال ومعمرین اهل اطلاع گفته میشدکه آقا محمدخان پس ازفراغت ازکارهای ایالات وولایات ایران درمسافرت بخراسان قصد داشته بسوی افغانستان برود و بهمین منظور مشغول جمع‌آوری قشون بوده‌که ناگهان خبرمیرسد درشهرها وولایات ایران‌درقفقازناراحتی‌هائی پدیدآمده وبناچار از عزیمت بسوی ممالك شرقی وافغانستان منصرف وبا عجله وسرعت وجلادتی‌که خاص او بود بطرف قفقاز میرود و بآن وضع مرموز پیرامون قلعه شوشی و بدست افراد ونوکرهای خودکشته میشودکه ریشهٔ آن واقعه هنوز هم ناشناخته مانده واگرآن‌ناراحتی واغتشاش درقفقازیه‌که مسلماً محرك خارجی داشته پیش‌آمد نمی‌کرد ویا سرسلسلهٔ قاجاریه بآن وضع مرموز بقتل نمیرسید شاید افغانستان نیز مانند دیگر قطعات ایران بخاك اصلی ملحق می‌شد و بعدها چیزی بنام مسئلهٔ افغانستان و هرات موجبات آنهمه درد سرها و گرفتاریها را فراهم نمی‌کرد .

زمان سلطنت فتحعلی‌شاه و آن شکستهای سنگین وقراردادهای ننگین گلستان وترکمن‌چای[1] مرگ ناگهانی ویاشاید درحقیقت «قتل»[2] عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درخراسان، فاجعهٔ کشته‌شدن

---

۱ ـ در اینکه علت اصلی یا اقلا یکی از علل عمدهٔ حدوث جنگ بین ایران و روس بخصوص دردورهٔ دوم دیپلماسی‌شوم وسیاسیون مکارانگلیس بوده است که بعد ازتحمیل‌قرارداد شوم گلستان بدولت ایران هنوز کشور ما را بقدر کافی ناتوان نمی‌دیده و بازهم بزرگترین و نیرومندترین قدرت متشکل‌مادی واخلاقی‌درآسیای‌میانه ومرکزی میدانستند که بعقیده‌استعمار ـ گران انگلیسی میبایستی هرچه بیشتر ضعیف بشود تا علاوه بر ازبین‌بردن نقطهٔ اتکاء و امید و پناه مردم دراین‌قسمت‌آسیا بتوانند درآینده باراضی ومنابع اصلی خوداین سرزمین نیز دست‌ـ درازی‌کنند ، هرچند وعده‌های دروغ ناپلئون بناپارت وسپس وبعد ازبرانگیخته شدن‌دوره‌های دوم جنگ ایران وروس ونامردی وناجوانمردی‌که ازامپراطور وسیاسیون فرانسه بظهوررسید وطی ملاقات وقرارداد تیلسیت Tilsit با الکساندر اول روسیه تعهدات معاهدهٔ فین‌کن‌اشتاین نادیده‌گرفته شد در روشن‌شدن جنگهای دوره دوم بی تأثیر نبوده ولی آن غوغا و هیاهوئی‌که برپا شد وحکم جهاد ونمایش‌هائی از قبیل‌کفن‌پوشیدن وشمشیربستن برخی ازآخوندها بادعاء وتصورپس‌گرفتن‌شهرها وخاکهای‌ازدست‌رفته بسیار مرموزبنظرمیرسید وبیشتربکارهای محرکین وجاسوسهای‌انگلیس‌هاشباهت‌داشت واین‌شك‌وتردید بجارا تولیدمی‌کرد که محرکین‌اصلی‌جنگهای دوره دوم ایران وروس شاید وبلکه حتماً بازهم انگلیسها بوده‌اند .

۲ـ راجع بجریان وعلت مرگ ناگهانی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درخراسان از ناحیه محققین تحقیقات‌کافی بعمل نیامده و این‌امر همینطور نامکشوف مانده ، قرائن ودلائلی‌هست که این حادثه را مشکوك ومرموز جلوه‌گر وازحالت یك‌واقعه طبیعی وعادی خارج میسازد ازجمله اینکه با وجود سابقه بیماری عباس میرزا وسائلی از قبل برانگیخته شده که حاج میرزا بابا حکیم‌باشی (همان میرزا بابا افشار پزشگ معروف نخستین محصل اعزامی باروپا که در نتیجه رحلت او بیماری نقرس‌محمد شاه هم شدت وبین اطباء معالج اختلاف عقیده راه یافت وبالاخره منتهی بفوت محمد شاه‌گردید) بعنوان مرخصی ازبالین عباس‌میرزا دورشد ویك پزشگ‌انگلیسی نخواست یانتوانست بموقع برسربیمارحاضرشود وگویا بوضع مرموزی درراه مرد ومطلب‌دیگر اینکه از دهان پیرمردهای راستگو شنیده شده‌که مرحوم حاج فرهادمیرزا معتمدالدوله فرزند دانشمند نایب‌السلطنه بارها گفته و افسوس میخورده‌که یکی ازدخترهای عباس‌میرزا که هنگام احتضار بربالین‌پدر حاضروشایدعینی بوده بارهاحکایت نموده وگفته‌است که :

« پدرم خون استفراغ‌کرد و جگرش لخته لخته بیرون ریخت وسپس‌جان داد ! » وطبق این‌روایت شك وتردیداینکه شاید عباس‌میرزا مسموم شده باشد قوت می‌گیرد.

بویژه آنکه نایب‌السلطنه بعد از سرکوبی یاغیان خراسان قصد داشت بسوی افغانستان برود ومحمد میرزا پسر دلیر خودرا بمحاصرهٔ هرات مأمور نموده و خسرومیرزا فرزند شجاع دیگرش را نیزبکمك اوفرستاده بود وداستان سوم‌که باز ازثقات معمرین شنیده شده‌این‌است که بعد ازرحلت مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه مسترماکدونالد وزیرمختار انگلیس‌مقیم ایران

بقیه پاورقی درصفحه بعد

مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام [۱] فراهانی ، تبلیغات سوء ، مداوم و حساب شده برعلیه مرحوم‌حاجی‌میرزاآقاسی [۲] اخلال گری مسترمك‌نیل، لشکرکشی‌بجزیره خارك، ایجاد فتنه آقاخان محلاتی و میرزا علی‌محمد باب و سالار ، توطئه قتل میرزا تقی خان امیرکبیر ، خیانت‌های شرم‌آور میرزاآقاخان‌نوری ، بهانه‌جوئی‌های بیمزه مستر موره ، تجاوز نیروی انگلیس ببوشهر ومحمره ، شکستهای رسواکننده لشگرهای ایرانی در مقابل قشون‌انگلیس

بقیه پاورقی از صفحه قبل

وقتی برای عرض‌تسلیت بحضور فتحعلی‌شاه بار مییابد ضمن دلداری و اظهار تأسف و سرسلامتی بشاه عباراتی شبیه باین‌کلمات بعرض‌میرساند که :

«شاهنشاه سلامت باشد ، فقدان فرزند دلیرتان را تسلیت می‌گویم ولی ازعرض‌این‌نکته نیز باك ندارم‌که اگرشاه ایران جوان شجاعی از دست داده امپراطوری انگلیس و مردم این نواحی‌هم ازخطر **ناپلئون‌آسیا** رهائی‌یافتند!» که ازاینقرار طبق این‌دوحکایت وقرائن‌وامارات دیگر اگرگفته شود عباس‌میرزا هم مانند بسیاری **دیگر شهید مسئله افغانستان** شده شاید زیاد دور ازحقیقت نباشد .

۱ـ استنباط از خلال جریانات تاریخی این است‌که مرحوم محمدشاه قاجار بعلت سابقه‌های ذهنی و شك و تردیدی‌که دربارهٔ علت واقعی رحلت عباس‌میرزا نایب‌السلطنه داشته و عقده های روحی ناشی از ناکامی در محاصرهٔ اول هرات بجهت وفات پدر ، تصمیم راسخ و عزم جزم‌کرده بوده‌که بهرقیمت شده هرات را تصرف کرده و بمحض استقرار براریکهٔ سلطنت و فراغ از کارهای مربوط بمدعیان تاج و تخت بفکر اجرای نقشهٔ دیرین افتاده ولی مرحوم میرزاابوالقاسم قائم‌مقام‌که اطلاعات ، حلم و حوصله و قدرت ، مال‌اندیشی و دوربینی‌اش از محمدشاه بیشتر وازموانع‌کار ومقاصد و نقشه‌های پنهانی انگلیسها آگاه‌تر بوده محمدشاه‌را ازهرگونه شتاب‌زدگی‌وعجله برحذرمیداشته ولی‌عاقبت وقتی براثر اصراروپافشاری شاه دست بتدارك و تهیهٔ ملزومات حمله بهرات زده رنود باخبرشده وکار اورا چنانکه مشهور است‌ساخته‌اند وازاینقرار میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نیزشاید بعدازآقا محمدخان و عباس میرزا **سومین‌شهید مسئله هرات** بشمارآید.

۲ـ دراینکه مرحوم حاج‌شیخ عباس ایروانی معروف به حاجی‌میرزاآقاسی‌آنطورهاهم‌که بعضی ازمورخین دوره قاجاریه بتقلید ازجعلیات میرزا محمدتقی سپهرکاشانی نوشته‌اند ساده‌لوح، احمق وبیشعور نبوده‌است جای‌شك وتردید نیست ودراینکه مرحوم حاجی‌میرزاآقاسی بمتابعت ازمیل شدید،آرزوی دیرین وتصمیم جدی پادشاه وولینعمت‌خود برای تصرف‌هرات والحاق این قسمت ازخاك مسلم ایران بسرزمین اصلی تدارکات‌کافی ومفصل‌دیده وآنهمه توپهائی‌که میریخته بهمین منظور وبقصدکوبیدن دیوارهای قلعه هرات‌بوده نیزهیچگونه تردیدی نمیتوان‌داشت‌واما اینکه حاجی‌میرزاآقاسی‌درجریان جنگهاومحاصره هرات اشتباهاتی‌کرده وساده‌لوحی‌وحماقت‌ها نشان‌داده ومثلا مقررداشته‌که ازمحاصره یك‌سمت شهرهرات‌خودداری‌کنند صحیح نیست وباهیچ عقل‌سلیمی جوردرنمی‌آید وحقایق مسلم وسوابق‌تاریخی‌هم‌آنرامردودمیشناسد وبطورقطع ومسلم

بقیه پاورقی درصفحه بعد

که‌آنهم از خیانت میرزاآقاخان سرچشمه می‌گرفت ، قرارداد زیان بخش و ننگین پاریس وخیانت ننگین‌تر فرخ‌خان‌کاشی ، اینهمه وبسیاری ازحوادث شوم وناميمون و نامردی‌ها و وناجوانمردی‌های بسیار دیگر که‌کشور باستانی ، نیرومند وملت شریف وزوال‌ناپذیرایران را بتدریج از اوج عظمت وعزت بحضیض ذلت ، پستی و بدبختی انداخته همه ، همه و همه ناشی از مسئله افغانستان و ماجرای هرات بوده است از نظر حقیقت نویسی هرگز سخنی بگزافه واغراق نخواهد بود .

این‌حقیقت محض . حکم‌تاریخ وناموس طبیعت واقتضای صلح وصلاح اجتماعات‌انسانی است‌که افغانستان همواره سرزمین‌آریائی وجزئی ازخاك ویکی ازایالات ایران‌بزرگ حقاً ملك ایران وطوایف واقوام پاك‌سرشت ودلاور افغانی مانند کردها ، لرها ، آذربایجانی ها باملت ایران ازیك نژاد وبرادر وخویشاوند و **وصله تن** وبمناسبت وحدت زبان، هم‌خونی وجهت جامعه اسلامی مصلحت وغریزه بقاء وارتقاء وحفظ‌نفس هردوطایفه ، هر دو برادراز یك قوم همیشه این بوده وهست‌که برادران هم‌نژاد ، هم‌زبان وهم‌کیش‌افغانی‌که موردنهایت

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

این‌مطلب دروغ و برخلاف حقیقت و از جعلیات وافتراآت میرزا محمدتقی سپهر کاشانی مؤلف ناسخ‌التواریخ است‌که بدستور میرزاآقاخان نوری ویابرای‌خوش‌آیند اونوشته ودیگر مورخین‌و محققین‌هم بدون رسیدگی وتعمق ازاوتقلید کرده‌اند زیراکه‌کار فرماندهی کل قشون‌هنگام‌محاصرهٔ هرات باشخص شاه ومحمدشاه هم خودمردی‌کارآزموده ، دلاوروجنگ‌دیده بوده وازآغازجوانی درجنگهای ایران وروس‌شرکت‌داشته وقبل‌ازرسیدن بمقام سلطنت‌بفرمان‌عباس‌میرزا یکباردیگر هرات رامحاصره‌کرده ونزدیك بوده‌آنرا تصرف‌کند وبراثر رحلت‌نایب‌السلطنه ازمحاصره‌دست کشیده وبنابراین هنگام محاصره دوم هرات‌شخص محمدشاه علاوه بر احاطه برفنون جنگ و رموز لشگرکشی ازجزئیات وخصوصیات وضع هرات وضروریات سوق‌الجیشی‌اطلاعات‌کافی‌داشته وآن‌مطالب دروغی راکه لسان‌الملك سپهرجعل‌کرده بقدری سست وبی‌پایه است‌که با عقل طفل پنج‌ساله هم‌راست نمی‌آید واگردرجریان امروصفوف لشگریان ایران خلاف و اختلافی‌رخ داده بی‌گمان‌ومسلم‌است‌که عامل‌تفرقه ونفاق همان‌میرزاآقاخان‌نوری وفرخ‌خان‌کاشی‌بوده‌که‌ازدیرباز داغ‌ننگ‌جاسوسی بیگانه ومزدوری‌انگلیسها رابرچهره‌داشته‌اند .

آقای ابراهیم صفائی ـ بااینکه اقتباس ونقل‌مرقومات خودرا شدیداً قدغن کرده‌اند ـ بااجازه ورعایت احترام ایشان عرض‌میشود‌که دریکی‌ازنوشته‌هایشان‌ازروی‌کمال انصاف‌درمورد حاجی‌میرزاآقاسی‌مرقوم‌داشته‌اندکه حاجی‌یکی‌ازوزراء وصدراعظم‌های‌نادرایران‌بوده‌که‌هیچگونه لقب وعنوان وحتی نام صدارت را هم نپذیرفته «وتاریخ دربارهٔ اوظلم‌کرده‌است» البته‌این‌گفته آقای‌صفائی تاحد زیادی صحیح است ولی‌این «تاریخ» نبوده‌که دربارهٔ اوظلم روا داشته بلکه انگلیسها بوده‌اندکه بواسطه مبارزه مردانه حاجی با نفوذ شوم آنان وداستان محاصره هرات بوسیله مزدوران‌وجاسوسهای‌خودشان‌برعلیه‌حاجی‌میرزاآقاسی تبلیغات دامنه‌دارراه انداخته‌واو را درتاریخ بدنام جلوه داده‌اند .

درجه احترام ومحبت ما ایرانیان هستند ودراعماق قلب ما جای دارند دست بدست برادران ایرانی‌خود داده وسینه پرازعشق ومهربسرزمین نیاکان‌را مشترکاً آماج تیرحوادث ساخته مام فرتوت وگرامی وطن‌را ازطوفانهای عظیم بلایا حراست‌نمایند وکشتی **ایران بزرگ** را ازامواج‌سهمگین‌حادثات سلامت بساحل‌نجات رهبری‌کنند .

در نظر ما ایرانیان حقیقت‌بین و حق‌پرست افغانستان با آذربایجان و خوزستان هیچ تفاوت ندارد و ما برادران عزیز و بـاشرف افغانـی را همانقدر دوست میداریم که خراسانی و شیرازی را و این نیست بجز متابعت از نوامیس طبیعت و غرایز ساده و ابتدائی اجتماعات بشری وهمواره درقشونهای ایران سرداران دلیر وسربازان دلاورافغانی مانند برادران‌آذربایجانی وخراسانی دردفاع ازوطن بزرگ خود ایران جان‌بازی وجان‌فشانی می‌کرده‌اند .

ولی دشمنان ایران ، ایران‌بزرگ ، ایران وافغانستان ، وآنهائی‌که ازدیرباز دیدهٔ آز وچشم طمع بمنابع طبیعی وسرزمین پدران ، میراث نیاکان و حاصل دسترنج ما دوخته بودند هرگزچنین اندیشه نداشتند ، ونیك میدانستند مادام‌که دروحدت عقیده ویگانگی و یکپارچگی‌ایران وافغانستان رخنه‌نکنند وتا زمانی‌که **ایران کانون‌امید** وآرزوها ومرکز توجه وتمرکز قدرت واحد تمام اقوام ایرانی و طوایف آسیای مرکزی و میانه باشد نیل بمقاصد ودسترسی واستفاده واستثمارمنابع بی‌پایان طبیعی و بازارهای آسیا و یااقلاً قسمت بزرگی ازآسیا برای‌اجنه وشیاطین هیچوقت میسر نخواهدشد.

ازاینروی با نقشه‌های ماکیاولی وسیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» قدم بمیدان گذاشتند وفرصت‌های نایافتنی وهرگز بدست‌نیامدنی را دربهترین ومساعدترین روزگاران ازدست هردوبرادر مهربان ربودند وبا هزاران طرح شیطانی وصدهزارجنایت وفاجعه‌شرم‌آور بالاخره **طفل‌عزیز** ، باهوش وبا لیاقتی‌را ازآغوش مادر وطن جدا ساختند که هنوز سینه پرمهراو درفراق‌فرزند دلبند خودمیسوزد وباآه وناله‌های شبانگاهی بمسببین‌اینهمه‌درد واندوه وتیره‌روزی لعنت ونفرین میفرستد !...

باری ، روزگاری وروزگارانی ، بسیار خوش و انسانی‌که بمصلحت صلح و امنیت جهان هم بود ، ایران عزیزما در خاورمیانه، آسیای مرکزی ، افغانستان وشمال‌هندوستان چنان محبوبیت و مرجعیت داشت‌که رقیبی و غایتی برای آن متصور نبود ، زبان شرین فارسی‌که‌بیغرضانه ازجهت‌سلاست، روانی وبویژه گنجینه‌هائی‌ازشعر وادب‌وافکارعالیه‌انسانی **بحقیقت‌بی‌نظیراست** درمحافل علمی وادبی واداری قسمت‌اعظمی‌ازهند، افغانستان‌وممالك آسیای‌مرکزی وخاورمیانه زبان رسمی وحافظ ، سعدی ، مولوی ، فردوسی ونظامی‌سخن‌سرایان ملی همه آسیائیان ازرودسند ، سیحون و جیحون هندوکش تا دریای مدیترانه بود،

ونغمه‌های دل‌انگیز حافظ وشیخ شیراز ، ترانه‌های فلسفی خیام سرودهای روحانی مولوی‌و حماسه‌های فردوسی بزم انس ومحفل حکمت ، حلقه تصوف و مجلس‌های حماسی هندوان ، افغانان ، بخارائیان وتاجیکان را صفا ورونق می‌بخشید ودولت مرکزی ایران یگانه‌قدرت نیرومند ووارث قانونی‌شاهنشاهان ساسانی و صفوی و پناهگاه و ملجاء امید همه آسیائیان و کانون عدل وصلح وامنیت میبود وهنوز شهرت عدالت‌پروری شاهان ایران و شمشیر نادری سامعه‌های شیفتگان عدل ووحدت وشکفتگی تمدن ایرانی را نوازش میداد و ازکنارهٔ سند ، پیشاور ، قندهار ، هرات ، سمرقند وبخارا دیده امیدطالبان نظم ، عدل امنیت وصلح‌بسوی دربار ایران‌دوخته میشد .

درچنان اوضاع واحوالی‌که دوغول جهان خوار ، یکی ازشمال‌وآن دیگرازجنوب ، شاخک‌های اختایوتی و چنگالهای سرطانی خود را برای‌بلعیدن ونابودی واضمحلال اقوام، آسیا ، آسیای‌جنوبی ومرکزی بسوی سرزمین‌های ایرانی وطوایف دوستار وطرفدارایران می‌گستردند ، یکی با حیله ونیرنگ ، ترویج فساد وفحشاء توسعه رشوه‌خواری و نفاق ـ افکنی وتفرقه‌اندازی وخیانت ودیگری به‌نیروی اسلحه وشمشیر وخون وآتش ووحشی‌گری پیش‌می‌آمدند و زنجیرهای اسارت‌واستعمار را بتدریج برحلقوم‌طوایف‌پاك وساده‌وزحمتکش وشریف‌آن نواحی‌آشنا میساختند ، اگردولت ایران نیروی مادی ، قـدرت سیاسی و نفوذ معنوی واخلاقی ایران درمیان‌نمیبود هیچیك‌ازآنها ، ازآن‌دوغول جهان‌خوار واستعمارگر درنقشه‌ها وهدفهای شیطانی‌وخلاف انسانی خود بمانعی وعایقی‌برخورد نمی‌کردند .

واین حقیقت محض وواقعیت تاریخ والبته مربوط بگذشته و گذشته نسبتاً دور است که یگانه مانع پیشرفت مقاصد استعماری انگلیسیها در آسیای جنوبی و خاور میانه آسیا از سوئی و عایق جهانگیری وجهان خواری روسیه تزاری درآسیای مرکزی‌وجنوب‌روسیه دولت وملت ایران بود .

چه جای تردید نیست‌که دربع آخر قرن هیجدهم و تمامی قرن نوزدهم هیچ‌نیرویی متشکل مادی و هیچ قدرت سیاسی و تشکیلاتی و اخلاقی بغیر از ایران در اینطرف آسیا وجود نداشت که بتواند بزور اسلحه و نفوذ معنوی و سیاسی در مقابل مقاصد استعماری انگلیس وروس سدی ایجادکند.

درمیان مناطقی‌که بیشترازهمه مطمح‌نظر استعمارگران انگلیسی‌بود **شبه‌قاره‌هندرا** باید نام بردکه طی دو قرن تمام نقشه‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی حکومت‌های انگلیس تابع مقتضیات ومصالح ناشی ازاستعمار هندوستان میبود وبهمین‌جهت تاحدوث جنگ‌جهانی اول وقبل ازمعلوم شدن اهمیت **نفت** درسیاست واقتصادکلیه عملیات مأمورین سیاسی ونظامی انگلستان دراکثرکشورهای‌آسیا وازآن‌جمله ایران‌بوسیله حکومت‌انگلیسی‌هند ویا باتشریك مساعی‌نزدیك‌آن‌حکومت اداره ورهبری‌میشد .

برای مقاصد استعمارگران انگلیسی هند دراوائل قرن نوزدهم وایامی‌که جای‌پایشان درهندوستان هنوزکاملاً محکم نشده و بهمه نواحی شبه قاره تسلط نیافته بودند بزرگترین **خطر اتحاد ایرانیان وافغانان** ومعاضدت آنها بااقوام‌مسلمان وآریائی‌شمال هندوستان‌بود چه اگردولت مرکزی ایران بتقاضای‌کمك برادران ودوستان هندوی‌خودپاسخ مساعدمیداد و مانند زمان نادرشاه با لشگر های مختلط ایرانی و افغانی رو بسوی هندوستان می نهاد جای شبهه نیست‌که دزدان‌دریائی ، ماجراجویان و سوداگران اروپائی در همان روزهای اول بدریا ریخته میشدند .

گذشته از اتحاد ایرانیان با افغانان واحتمال‌یاری ومعاضدت اینان‌بهندوان‌که‌علائق دینی ، نژادی وتاریخی بسیار نزدیك ودیرینه داشتند انگلیسها از سلحشوری و بی‌باکی و جنگ آوری عشایر افغـانی هم به تنهائی برای متصرفات خود در هندوستان همواره در هراس‌بودند .

ازطرف دیگر انگلیسهاکه بعدازغلبه بربحریه نیرومند پرتقال ، اسپانیا وهلندقوی‌ترین نیروی دریائی دنیای قرن نوزدهم‌را دراختیارداشتند نیك میدانستندکه درآنزمان‌هیچ دولتی راآن توانائی‌نیست‌که تا ازطریق دریا بمتصرفات‌آنها هجوم ببرد و از اینروی تنها راهی‌که برای رخنه بهند باقی می ماند همانا **معابر** معروف افغانستان بود و از همین معبرها بود که سلطان محمود غزنوی ، امیر تیمور و بابر گورگانی و نادر شاه به هند تاختند .

بنا باین ملاحظات اجمالی از همان نخستین روزهائی که انگلیسها بقصد استعمار و استثمار خاك ومنابع ودسترنج مردم هند قدم بسرزمین‌شبه قاره‌گذاشتند **مسئله افغانستان** درسرلوحهٔ مسائل حفظ مستعمره هند قرارگرفت .

پس هیچ تعجب‌آور و اتفاقی نبوده‌که وقتی آقا محمد شاه قاجار بتدارك قشون‌کشی بافغانستان مشغول بود درایالات شمالی ایران ناراحتی‌ها و شورشهائی تولید شد و نخستین پادشاه قاجار ناگزیر ازسفر بافغانستان منصرف وبرای سرکوبی شورش عازم نواحی قفقاز گردید و درقلعه شوشی‌کشته شد و انگیزه ومحرك قتل او نیز معلوم نشد وهمینطور مرموزو وناشناخته ماند .

پس ازکشته شدن آقامحمدخان انگلیسها ، بادسایسی‌که درمتون تاریخ و نوشته‌های خودشان مسطور است برای ناتوان کردن دولت ایران روسها و عثمانی ها را به جنگ با ایرانیان واداشتند. لشگرهای‌ایرانی‌نه تنهاجلوتجاوزات عثمانی‌هاراگرفتندبلکه‌بفرماندهی سرداران دلیری مانند محمدعلی میرزا دولتشاه وعباس‌میرزاآنهارا بسختی شکست دادند ولی بدبختانه نتیجه دو دوره جنگ طولانی ایران با روسیه تزاری بر اثر دسایس انگلیسها و

بروز خیانت‌های شرم‌آور و عهد شکنی وسوء سیاست ناپلئون بناپارت و علل بیشمار دیگر باوجود قهرمانی‌های سربازان ایرانی‌عاقبت‌شکست‌سنگین‌ومعاهدهٔ ننگین گلستان‌وترکمانچای بوده‌که هم درشکست و هم تحمیل دومعاهده‌خفت‌آورانگلیسها ومأمورین وعمال آنهامسئولیت ونقش اساسی‌داشتند .

این گفته البته مربوط‌بگذشته دوروتاریخ گذشته واوضاع واحوال دنیا وطرزحکومتها وروحیه افراد وملل و حداقل طریقه‌های عمل تفاوت فاحش‌کرده است ولی هرگز گزافه و اغراق نیست‌که درگذشته ایام روسیه تزاری و روسها متأسفانه دانسته یا ندانسته سربازان وفادار انگلیسها و مأمورین اجرای بی‌اراده اغراض سیاسی و مقاصد استعماری حکومتهای انگلیس‌بودند وانگلیسها هروقت صلاح میدیدند واراده می‌کردند باحیله‌های شیطانی‌روسها را بسرملتها ، دولتها وکشورها میریختند تاآنجائی‌که‌کشورها وملتهای موردنظربدلخواه و طبق‌نقشه وطرح‌آنان باندازهٔ «لازم» ضعیف وناتوان‌بشوند وچون **بخرج دیگری** بهدفهای شوم خود میرسیدند و بمقاصد پنهانی نایل می‌آمدند «بوسائلی» که از پیش فراهم می‌داشتند جلو تهاجم روسها را می گرفتند و یا حتی‌آنهارا ناگزیر بعقب‌نشینی می‌کردند .

مسئلهٔ بالکان وجنگ‌های طولانی وزیان‌آور روس وعثمانی، اتحادیه‌های متعدد جنگی اروپا ومحاربات ناپلئون ـ ودر اینطرف دودورهٔ جنگ روس وایران درزمان فتحعلی‌شاه ، قرارداد ۱۹۰۷ ، وقایع دوجنگ جهانی‌بزرگ وبسیاری‌حوادث دیگرصحت این گفته‌ها را تاحدزیادی ثابت می‌کند.

این نکته بی‌اندازه قابل رسیدگی وتحقیق است‌که روسها طی نزدیك بدو قرن دهها مرتبه با عثمانی‌ها جنگیدند وبقیمت تلفات سنگین و ضایعات فراوان و از همه مهمتر تولید وحشت‌ونفرت درقلب‌صدها میلیون ملتهای مسلمان‌آسیاوافریقا امپراطوری عظیمی‌راتاسرحد تجزیه وانهدام ناتوان‌ساختندولی‌وقتی قراربرتقسیم ماترك خلافت‌عثمانی‌شد قسمت‌اعظم‌خاکها منابع زرخیز ونقطه‌های مهم سوق‌الجیشی‌نصیب انگلیسها گردید .

پس چه‌جای تعجب وحیرت است اگر گفته شوددر بسیاری از جنگهای بزرگی‌که در گذشته روسها برپا داشتند وباوجود زیانهای زیاد سودچندانی‌هم‌نبردند **آلت‌دست** ومجری مقاصدپنهانی انگلیسها بودند.

واگرنه چنین تصور بشود حداقل حدس وگمان مقرون بیقین این‌است‌که انگلیسها و روسها برای تضعیف وناتوان ساختن . انهدام واضمحلال ملت‌ها ـ تقسیم منابع وسرزمین‌ها

وتاراج ویغمای دسترنج ودارائی ملتهای ساده وزودباور آسیا ، ازدیرباز و دراکثر اوقات «نفع‌مشترك» و«هدف‌واحد» داشته‌اند[1] .

واین مسئله بسیار قابل مطالعه وتحقیق است‌که باوجود رقابت بی‌اندازه شدید درراه غارت وتاراج ثروت و دارائی ملل آسیا ، طی‌دوقرن اخیر ، روسها وانگلیسها هیچوقت با یکدیگر نه‌جنگیده‌اند ، سهل است که بلکه درتشنجات ناشی از انقلاب بزرگ فرانسه و وجنگهای ناپلئون ونزدیکتر ازهمه طی جریان دوجنگ جهانی اخیر همواره با هم اتحادو اتفاق داشته‌اند ودرآینده نیز شایدچنین باشد وآنهمه مجادلات مطبوعاتی وقلمی‌ومبارزه‌های سیاسی وحزبی ورقابتهای تجاری وجاسوسی اگر همه نه جنگ زرگری، صحنه‌سازی‌ومحض برای گول‌زدن‌واغفال مردم‌ساده‌لوح وزودباورنباشد باری لامحاله مانندرقابت بین‌دویغماگر است وهیچوقت منتهی‌بجنگ نشده ونمیشود.

چه این دو هیولای استعمار و جهان خواری بر سرمسائل حیاتی و قضایای مربوط به‌سرزمین‌های اصلی، درگذشته، هیچوقت با یکدیگر اختلافات اساسی‌نداشته‌اند وصحبت و مجادله همواره براین‌مطلب‌دور میزده است‌که‌کدام‌یك باید ازحاصل‌تاراج وغارت دسترنج و منابع واراضی ودارائی دیگران‌سهم بیشتری‌ببرد.

جنگ‌کریمه هم خواسته وآرزوی امپراطوری روسیه نمیبود و یا شاید چون‌روسها از حدخود گذشته ، بجاهای حساس ومواضع حیاتی انگلیسها ، داردانل ومدیترانه وشرق‌میانه نقاط سوق الجیشی ، منابع آینده **نفت** ، نزدیك میشدند انگلیسها و در قسمتی هم فرانسویها بودندکه دست رد بر سینهٔ جانور آدمخوار[2] شمالی زده وگفتند : « از اینطرف

۱ــ حالیه نیزاگردرجریان وقایع چندین‌ساله اخیردنیا ، ازکنفرانس یالتا ، تهران ، پوتسدام وتقسیم اراضی ومنابع جهان مخصوصاً وسازشهای پنهانی خروشچف و خط سیم «تلفون سرخ» ببعد بدقت وازروی بصیرت‌کامل تعمق‌گردد بخوبی وآسانی دیده وفهمیده میشود که در حقیقت «معنی» ، «باطن» قضایا ویا «نمایشنامه» همان‌است ومانند قرارداد ۱۹۰۷ منتهی در سطحی وسیع‌تر منابع واراضی روی زمین « در پشت‌پرده» بمناطق نفوذتقسیم وتنها«بازیگران» وطرز«مکالمه» یابقول‌اهل‌فن «دیالوگ» عوض‌شده‌اند .

۲ــ شما ! خوانندهٔ عزیز ! وبیغرض باین سه تصویر نگاه‌کنید! نخستین پیکرهٔ بی‌جان هشت نفر از وطن پرستان و آزادیخواهان تبریز از آن جمله ثقةالاسلام شهید ، شیخ سلیم ، ضیاءالعلماء وصادق‌خان است‌که درروز عاشورای سال ۱۳۳۰ قمری بوسیله روسها بدارآویخته شده وبدرجه شهادت‌رسیده و افسرها وقزاقهای روسی با لباس نظامی وتفنگ **بیشرمانه** درجلو مردم ایستاده‌اند وازاین‌جنایت ضدانسانی **لذت میبرند** ! تصویردیگر پیکرهٔ یکنفرازمجاهدین تبریز است‌که واژگونه بدارکشیده وبرسر برشور او سرنیزه فرو برده‌اند وتصویر سوم ازهمه فجیع‌تر وشرم‌آورتراست، پیکرهٔ بی‌جان یوسف‌خان حکم‌آبادی مجاهد غیور ووطن‌پرست‌پرشور را نگریدکه بدستور روسها دو قطعه‌کرده و شکم او را بمانند گوسفند پاره نموده و وارونه به«قناره» کشیده‌اند ! بااین‌حال وسابقه‌آیا روسهای‌تزاری واقعاً «جانورآدمخوار» نبوده‌اند ؟ــ آخر این‌انسانها چه‌گناهی‌داشته‌اند ؟ جزاینکه وطن وخانه خودرا دوست میداشتند ؛

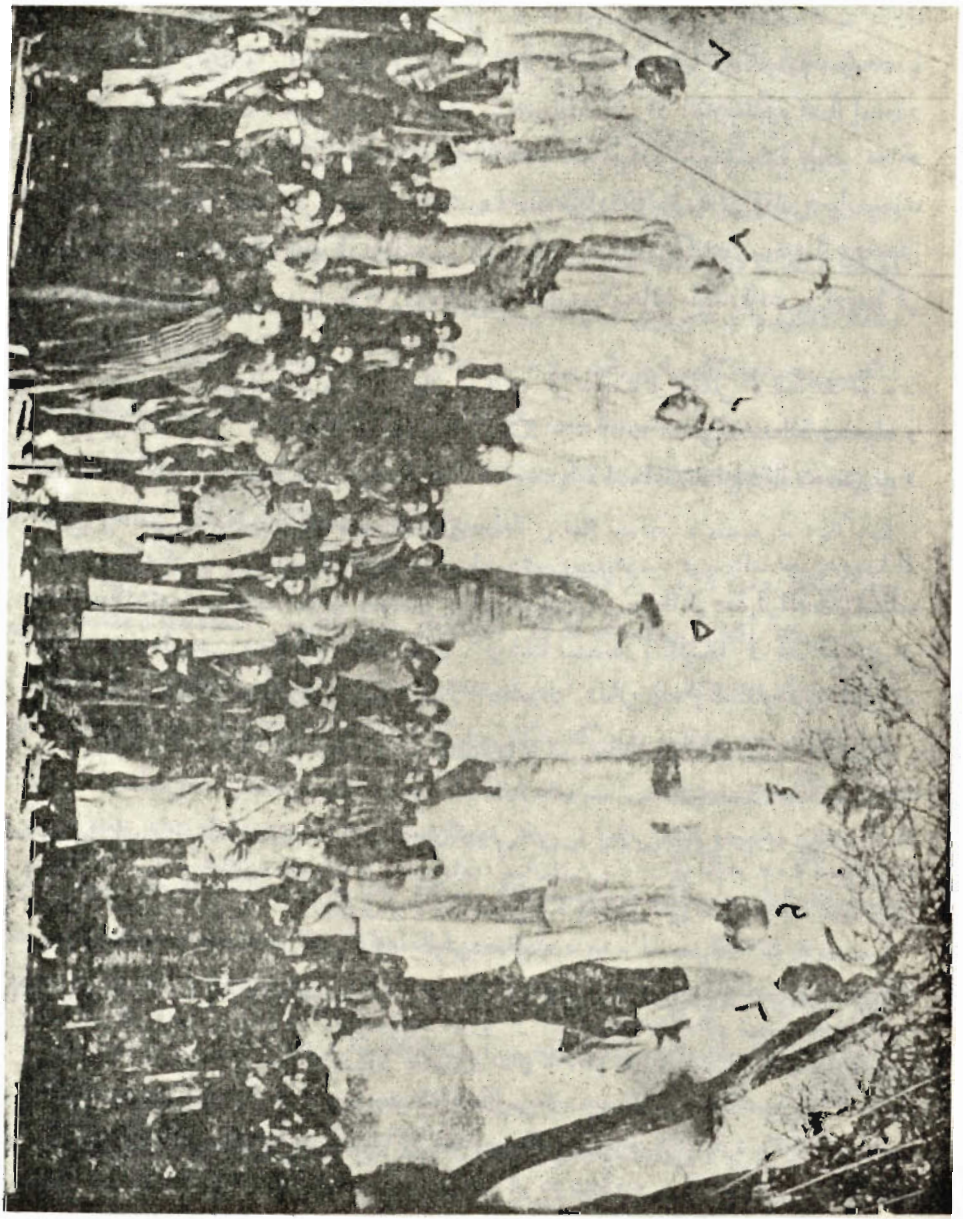

پیکرهٔ مقدس هشت تن شهید راه آزادی و استقلال ایران

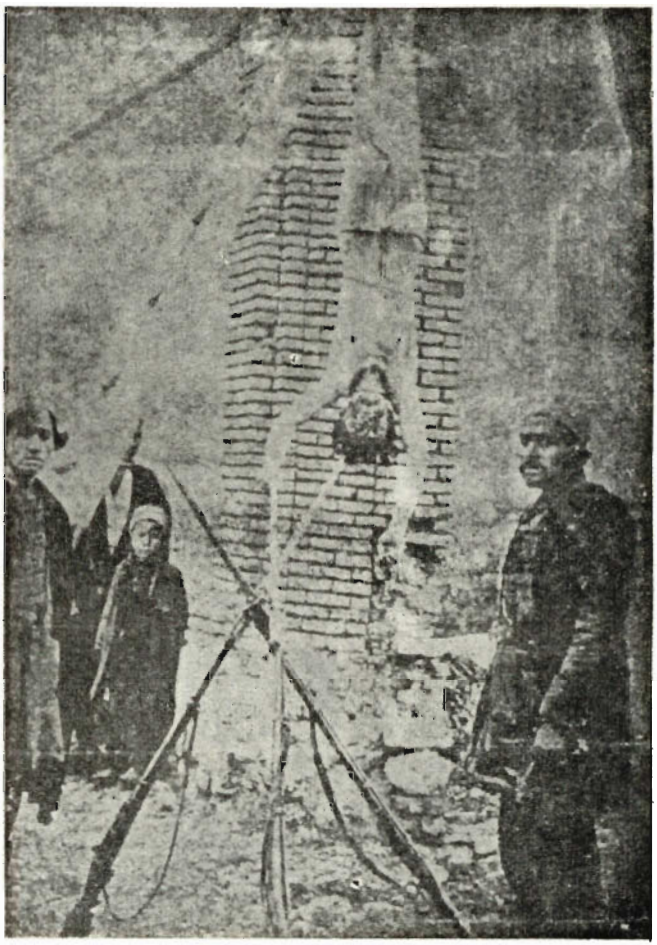

پیکرهٔ حزن‌انگیز یکی از مجاهدین ایران



پیکرهٔ یوسف‌خان شهید

راه نیست !»

***

باری ، درخلال جریان جنگ‌های ایران وروس چون هنوز خیال انگلیسهاازناحیهٔ طوایف سلحشور و سرداران دلیر افغانی برای متصرفات خودشان در هند راحت نبود ، مهدی علی‌خان، سرجان ملکم، سیرهارد فوردجونس وسرگوراوزلی‌فرستاده های زبردست، چرب‌زبان وحیله‌گرحکومت هند وانگلیس دردربار فتحعلی‌شاه کوشیدندکه هم نفوذ ناپلئون و فرانسویها را از ایران ریشه‌کن کنند وهم با درباغ سبزنشان‌دادن و وعدهٔ کمکهای نقدی و نظامی درمقابل روسها ،که هیچوقت بآن وفا نکردند، مسئولین ساده لوح، خالی‌ازذهن، گیج و خواب‌آلودهٔ دولت فتحعلی شاه را گول زده و باتهدید قشون‌کشی دولت ایران سرداران شجاع افغان را ازکمك بمردم غارت شدهٔ هند و تجاوز بمتصرفات انگلیس باز دارند .

باوجود شکست ایران ازروسها وتحمیل معاهدهٔ شوم ترکمانچای عمال خفیه‌انگلیس یکباردیگر کوشیدندکه بوسیلهٔ الهیارخان‌آصف‌الدوله ومیرزامسیح تهرانی وبرانگیختن‌بلواو شورش عوام وواقعهٔ قتل تأسف‌آور ژنرال گریبایدوف واعضای سفارت‌روس درتهران جنگ جدید دیگری بین روسیه وایران برپاکنند ولی‌توفیق نیافتند[1].

پس ازپایان جنگهای روس وایران وجلوگیری و شکستن تجاوزات عثمانی‌که آنهم مسلماً بتحریك انگلیسها بود بوسیلهٔ محمدعلی میرزا دولتشاه و عباس میرزا نایب‌السلطنه و ایجاد ثبات وآرامش نسبی‌درسرحدات شمال‌وشمال‌غربی، دولت ایران متوجه امنیت‌نواحی مشرق‌شد وعباس میرزا نایب‌السلطنه دراندك مدتی نظم وامنیت را درسرتاسر خراسان‌مستقر ساخت وبرای سرکوبی یاغیان وراهزنانی‌که ازسمت افغانستان بولایات خراسان میتاختند وبعد از غارت وتاراج اموال زنان ومردان ایرانی راهم باسارت برده ودربازارهای برده‌فروشی‌آسیای مرکزی میفروختند عباس‌میرزا ابتداء پسردلیرش محمد میرزا را باقوای‌کافی مأمور تسخیرهرات‌کرد وخودنیز درصدد برآمدکه بوی ملحق شده بسرکشی افراد یاغی افغان و هرات خاتمه بدهد و اگر بوضع مرموزی نمی‌مرد حتماً وبطور مسلم آن غائله را پایان می‌بخشید .

ولی متأسفانه هنگامی‌که محمد میرزا شهرهرات را درمحاصره و عرصه را از هرسو بر یاغیان تنگ گرفته بود عباس میرزا نایب السلطنه بوضع بسیار مرموز و مشکوکی وفات یافت .

راجع بمرگ سوء ظن‌آور عباس میرزا یکبار نوشته‌ایم و عمداً تکرار می‌کنیم‌که در تاریخهای دورهٔ قاجاریه مطالب متناقض وناقصی نوشته شده ولی‌آنچه بنظر میرسد مرگ‌این سردار دلیر ایران‌کاملاً مشکوك بوده است ، چه علاوه‌بردورکردن اطباء وپزشکهای‌حاذقی

۱ــ گرنت واتسون در صفحه ۲۳۵ تاریخ قاجاریه ترجمه وحید مازندرانی می‌نویسد :
«آصف‌الدوله دشمن دیرین روسها بود و بعیدنیست شعله‌ایراکه دراین مورد برافروخته شده‌بود سخت دامن‌زده‌باشد»ــ ولی‌بنظرما اگرواتسون‌اضافه می‌کردآصف‌الدوله نوکر وجاسوس انگلیسها بود بحقیقت نزدیك‌تر میشد .

مانند حاجی میرزابابا حکیم‌باشی بوسائل شیطانی ازبالین او از قول مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله فرزند دانشمندش نقل‌شده و بحدیث موثق بتواتررسیده‌که دخترکوچك شش یاهشت‌ساله عباس میرزاکه‌حین احتضاربربالین نایب‌السلطنه حاضربوده بارهادرخانواده خود حکایت‌کرده‌که‌پدرش یك‌لگن خون قی و استفراغ نموده و جگر او لخته لخته بیرون ریخته وسپس جان سپرده است، که از این‌روایت هیچ بعید نیست عباس‌میرزا نایب‌السلطنه هم جزو فدائیان ماجرای افغانستان بوده و بخاطر مسئله هرات مسموم ، شهید و کشته شده باشد .

دلیل یا قرینهٔ دیگر این‌سوء ظن وگمان گفته‌های سرجان ماکدونالد وزیر مختار انگلیس مقیم ایران به فتحعلی‌شاه بوده‌که ضمن اظهار تسلیت اظهارداشته‌که: « با مرگ عباس میرزا آسیا ازچنگ سرداری دلیر و جنگجو و انگلیس از دست ناپلئون آسیارهائی یافت وروی صلح و آسایش خواهد دید !»

***

از همه قرائن قوی‌تر براینکه مرگ عباس‌میرزا کاملاً مشکوك است و انگلیسها «قبلاً» ازآن‌خبرداشته‌اند نوشته‌های فریزر انگلیسی‌است‌که مرحوم محمودمحموددر صفحه ۱۴۲ و سطرهای اول صفحه ۱۴۳ جلد اول کتاب نفیس هشت جلدی تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن۱۹ نقل‌کرده‌اند .

فریزر نوشته‌است‌که «مسترمکنایل برای من‌حکایت‌کردکه **حسینعلی میرزا قبلا بمن‌گفته بودکه عباس‌میرزا درچه‌ماهی ازسال‌خواهدمرد درصورتیکه هیچ آثار وعلائم ناخوشی درعباس‌میرزا درآن‌تاریخ وجود نداشت...»**

انتساب حسینعلی‌میرزا بسیاست انگلیس و دوستی و ارادت و حتی نوکری او نسبت بانگلیسها مسلم است و این‌نیز مسلم است‌که‌حسینعلی میرزا منجم وغیب‌گو و ازعلوم خفیه‌و جفر و سحر و جادو ـ اگر برفرض محال درآنگونه چیز باصطلاح علوم ! حقیقتی وجود میداشت‌ـ آگاه نبوده‌است پس بنا براین و دراوقاتی‌که هیچگونه آثار و علائم ناخوشی در عباس میرزاظاهرنشده ازکجا میدانسته‌است که این سردار دلیر و شاهزاده لایق ایران در روز و ماه معین خواهد مرد ؟

جز اینکه یقین حاصل‌شودکه خود انگلیسها چون اورا نوکر وفادار و خدمتگذار محرم و صدیق خویش میدانستند ومقدمات و وسائل قتل ومسموم‌کردن‌نایب‌السلطنه را جهت ماه وروز معینی فراهم‌ساخته قبلاً مراتب‌را بحسینعلی‌میرزا گفته‌بودند تا اوخودش‌رابرای دعوی‌سلطنت و آشفتن ایران پس از قتل عباس‌میرزا وفوت فتحعلی‌شاه آماده نماید :

دراینجا یکبار دیگر یادآور میشودکه‌این‌همه گفته‌ها مربوط‌بگذ شته‌های دوروتاریخ



محمدشاه در لباس سلطنتی

گذشته و شرایط زندگی، مقتضیات زمان، رفتار افراد، اقوام وملل با یکدیگر تفاوت بسیار کرده‌است .

سیاسیون واقع‌بین و زمامداران عاقل و دوراندیش‌مدتهاست‌که با الهام ازجنبش‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش‌ملتهای‌اسیر ازروی‌کمال‌عقل‌ویا باضطرار باستقلال وآزادی کشورهای استعمار زدهٔ قرون‌گذشته صحه‌گذاشته و روابط بین مردم جهان‌را برپایه‌های نوین‌و اساس جدید نهاده‌اند .

استعماری‌که‌هم اکنون وجود و «استعمارنوین» نام‌دارد باری و بهرحال از نوع‌قرن نوزدهم نیست، روش‌ها وطریقه‌های‌آن‌نیز لامحاله غیر ازگذشته‌خواهد بود .

***

پس این‌سخن نیز مربوط بگذشته وتاریخ‌گذشته میشودکه بعد ازرحلت ویا مسموم و کشته‌شدن عباس‌میرزا وفوت فتحعلی‌شاه وقتی مرحوم محمدشاه بسلطنت رسید وخود مـردی ساده، دلاور ، و تاحدی منزه از فساد و رویهمرفته‌ازجدش ، فتحعلی‌شاه، بهترو دانشمندتر وازجنگ‌های ایران و روس و لشکرکشی اول‌بهرات تجربه‌ها آموخته‌بود و ازمرگ‌مرموز وناگهانی‌پدر وناکامیابی در محاصره هرات‌کینه‌ها و عُقده‌های روحی زیاد داشت همواره بفکر افغانستان و تصرف هرات بود .

فریزر انگلیسی دربارهٔ محمدشاه‌بنقل مرحوم‌محمود محمود درصفحه ۲۴۳جلد اول تاریخ بسیار سودمند روابط سیاسی ایران باانگلیس درقرن ۱۹چنین می‌نویسد:

«شاهزاده محمدمیرزا بزرگترین‌فرزند مرحوم نایب‌السلطنه و با استعدادترین‌اولاد فتحعلی‌شاه میباشد . هم از حیث اخلاق **و پاکدامنی** وهم از حیث زندگانی خصوصی این شاهزاده مردی خداشناس و بانجام وظایف خود آشناست **و هنوز دامن او بهیچ نوع فساد اخلاق آلوده نشده** و مدام مایل باجرای عدالت و حکمرانی صحیح میباشد، درهوش و ذکاء شاید درجهٔ اول نباشد ولی درمیان فامیل‌خود بین‌آنهائی‌که حیات دارند در استعداد و لیاقت برهمهٔ ایشان برتری دارد و **در امورلشگری میتواند ادعا نمایدکه یگانه ومنحصر بفرداست ....»**

جان ویلیام کی بنقل محقق‌محترم حسین سعادت نوری درصفحه ۴۵۹ شماره دهم سال‌شانزدهم مورخ دیماه ۱۳۴۶ **مجله‌یغما** مینویسد:

«محمدشاه همیشه بخیال برهمزدن سلطنت افغانستان بود و در اغلب محافل‌و مجالس علناً این‌موضوع‌را مطرح مینمود...»

بنابراین دعوی اینکه دولت ایران و محمدشاه بتحریك ودستور روسها بخیال‌اعمال حق حاکمیت خود در افغانستان افتاده وبقصد تنبیه اشرار و یـاغیان اتباع ایـران بهرات قشون‌کشیده پایه و اساس چندانی‌ندارد .

یا ادعای اینکه حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم محمدشاه دراین سفر جنگی مرتکب اشتباهاتی‌شده و با دستورهای‌غلط و ابلهانه پیشرفت‌کارلشگرهای‌ایران‌را دچاراشکال ساخته نیز صددرصد دروغ و برخلاف حقیقت است چه ابتکارعملیات ازآغاز تاپایان دردست‌شخص محمدشاه وآنمرحوم نیزکه بتصدیق تمامی نویسنده های انگلیسی مرد دلیر و آگاهی بود قرار داشت .

مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام‌که‌کلیه مؤلفین انگلیس باوجوددشمنی شدید باوی بپاکی وشرافتمندی او اعتراف‌کرده‌اند چون از موانع‌کار ونقشه‌های‌شیطانی انگلیسهاآگاه بود در آغاز محمدشاه را از هرگونه‌شتاب وعجله‌برحذر میداشت ولی‌عاقبت بر اثر اصرار وپافشاری شاه تسلیم‌شد ودست‌بتدارك وسائل لشگرکشی‌بهرات زد؛ رنود ازاین‌ماجراآگاه گردیده بوسائلی‌که بازهم سخن خواهدرفت قائم مقام‌رااز پیش پای برداشتند تانقشه‌دولت ایران برهم بخورد ویا حد اقل قدری بتأخیر افتد و از اینروی شاید بتوان‌گفت‌که‌مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز شهید راه هرات ومسئله افغانستان شده است .

محمدشاه باوجود صدور فرمان قتل مرحوم قائم مقام وزیر بی‌تقصیر و خدمتگزار بی‌نظیرخودکه درعلل وجهات‌آن جداگانه بایدتحقیق‌کرد هرگزازخیال‌سرکوبی یاغیان و اشرار افغانی و تصرف هرات انصراف حاصل نمی‌کرد و قبل از رسیدن بسلطنت عزم جزم داشت‌که در اولین فرصت بماجرای شرارت آنان پایان بخشد و در اخذ این تصمیم جدی شاه ایران هیچ‌چیز غیراز اراده خودپادشاه مؤثر نبود و حتی وسوسه ویا تحریك ادعائی روسها هم اثرنداشت و بحقیقت علت‌اساسی این تمایل و آرزوی دائمی‌محمدشاه علاوه‌برمیل براجرای حق مشروع و قانونی ایران برسرکوبی یاغیان افغانی و استقرار امنیت و حفظ نظم درقطعهٔ ازخاك ایران واسترداد اموال‌غارت شده واستخلاص اسرای ایرانی وجلوگیری از اخلال نظم ولایات خراسان باحتمال قریب بیقین و چنانکه‌گفته‌ایم سوء ظن شدیدی بوده‌که نسبت بمرگ مرموز و ناگهانی پدرش عباس‌میرزا داشته و این شك‌و تردید همواره روح اورا آزار میداده است .

درجریان‌لشگرکشی ، محاصره هرات و جنگهای غوریان و پیرامون قلعه ودروازه شهرهم چنانکه‌گفته‌شده و یکبار دیگرهم وقتی بجزئیات وقایع جنگ رسیدیم اثبات‌خواهد شد آن جعلیاتی‌که مؤلف ناسخ‌التواریخ بتحریك ویا برای خوشامدمیرزاآقاخان نوری در مورد مداخلات بیرویه حاجی میرزا آقاسی درامور جنگی و دستورهای ابلهانه او نوشته و اکثر نویسنده‌هـای بعدی بدون رسیدگی و تحقیق ازوی تقلیدکـرده‌اند هیچیك با حقیقت مطابقت نداشته و ابتکار عملیات جنگی و فرماندهی‌کل قشون در دست شخش محمدشاه بوده ونه شخص‌دیگر و محمدشاه‌هم مسلم است که بتصدیق همه محققین سرداری دلیر و باتجربه وپادشاهی جنگجو وکارآزموده و جنگ دیده‌بوده‌است .

***

درمورد سوءظن وشك‌وتردید ویا عقیده و اظهار نگارنده این‌سطور براینکه‌باحتمال زیاد شاید قتل نـادرشاه افشار و آقا محمدخان قاجار و بطـور مسلم دست انـدازی روسها

بخاکها و اراضی ایران و آغاز جنگهای روس و ایران هم بتحریك و از روی دسایس انگلیسها بوده دانشمندعالیقدر مرحوم محمودمحمود که روانشاد وخاطره‌اش نزدایرانیان وطن‌پرست همواره عزیز و گرامی‌باد! اتفاقاً از این نویسنده بیمقدار نیز بحق و از روی راستی وحقیقت شکاك‌تر و بدبین‌تر بوده‌اند .

سوءظن بجا و بدبینی بحق آن محقق عالیمقام نسبت بوسوسه‌های ضد انسانی انگلیسها تا بحدی بوده که درزیرنویس صفحه۴ جلد اول کتاب گرانبهای هشت جلدی تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس راجع بعلل حمله افغانها باصفهان و انقراض سلسله صفویه‌عیناً چنین مرقوم داشته‌اند :



لوئی چهاردهم

«مورخین ایرانی باید دراین‌موضوع تحقیق کنندکه **آیا حمله افغانها بایران بدون‌محرك خارجی بوده؟**- در این‌تاریخ دربار **شاه‌سلطان‌حسین** می‌کوشیدبادولت فرانسه و **لوئی‌چهاردهم** روابط تجارتی و سیاسی ایجادکند و **محمدرضابیك** هم‌برای همین مقصود بدربارلوئی ۱۴ مأمورشد؛ در هرحال دراین‌باب تحقیق بیشتری‌لازم‌است.»

همینطور هم هست و این‌شك وسوءظن‌آن دانشمندگرامی کاملاً بجاست و برجوانان محقق ودانش پژوه ایرانی فرض و وظیفه‌است که طبق تقاضا و آرزوی آن‌فاضل فقیدواقعاً هم دراین‌مسئله تحقیق‌کنند و چه بسا رساله وپایان نامه تحصیلی «تز» خودرا در این زمینه قراردهند که چه دست مرموز وشیطانی بقول مرحوم محمود «یك مشت وحشیان افغانی» را را تحریك بحمله‌بایران‌کرد وازآنهم مرموزتر وحیرت‌آورتر اینکه باآنهمه‌نیرو و استعداد براثرچه دسایس! ابلیسی وخیانت وخرابکاری اصفهان بآن عظمت درمقابل معدودی راهزن وغارتگر نجنگیده سقوط‌کرد ؟

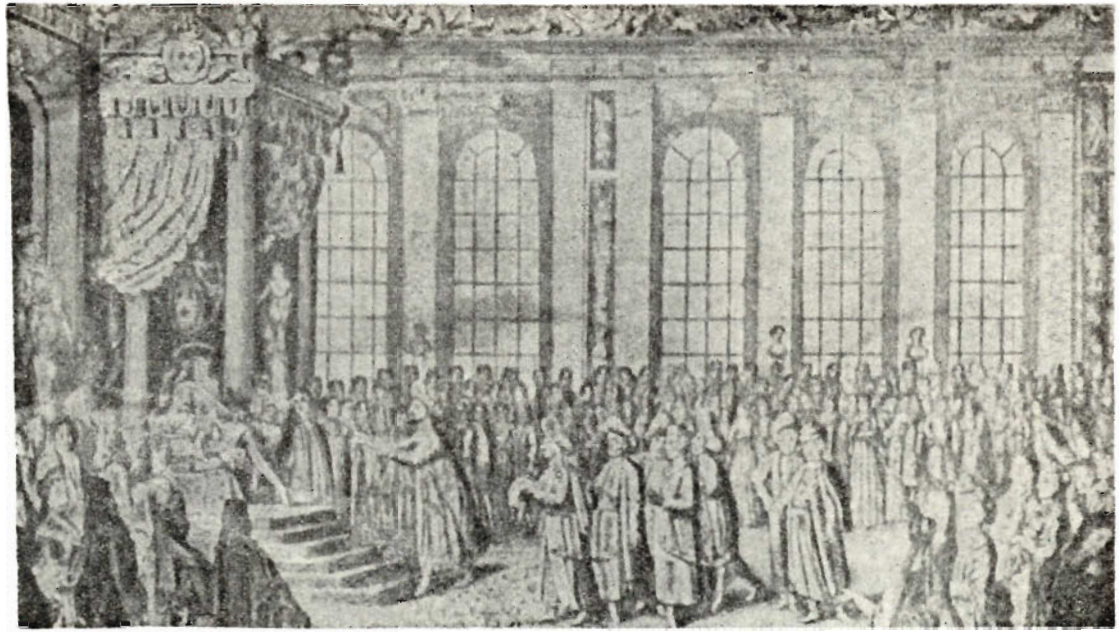

صحنه پذیرائی لوئی ۱۴ از محمدرضا بیك سفیر کبیر پادشاه صفوی روز ۱۸ فوریه ۱۷۱۵ میلادی
«این تصویر ازعکس مندرج درصفحه ۲۰۸ کتاب آثار نویسندگان وشعرای بزرگ فرانسه تألیف شوالیه و غیره چاپ پاریس کتابخانه هاشت ۱۹۵۵ اقتباس شده وذیل آن عیناً چنین نوشته شده: این سفارت کبرای ایران حس کنجکاری مردم فرانسه را شدیداً برانگیخت و آثار ومسائل ایران را مد روز قرارداد »

در اینکه آنزمان جاسوسها و عمال خفیه انگلیس در اصفهان ، سواد اعظم ایران ، کانون فرهنگ و تمدن درخشان صفوی و بلکه سرتاسر ایران لانه داشته و احتمالاً برای جلوگیری از ایجاد رابطه بین‌دولت ایران و دولت فرانسه و حکومت لوئی چهاردهم که در اوج اقتدار و رقیب خطرناك استعمار انگلیس بود خرابکاری کرده‌اند شك‌وتردید زیاد وجود دارد و برعهدهٔ جوانان دانشمند و دانش پژوهان‌عزیز ماست که مانند استاد گرامی مرحوم محمود حقیقت این واقعه‌را کشف کنند و ازروی دلیل و مدرك پرده از تحریکات و جنایات دزدهای دریائی قرن ۱۹ در برههٔ از زمان بردارند .

درخصوص علل و محرك وانگیزه جنگهای روس و ایران نیز مرحوم محمود محمود درهمان‌کتاب چنین‌نگاشته‌اند :

«دراینجا باید اشاره نمودکه بین دولت ایران وروسیه در سرگرجستان دشمنی پیش آمد، والی‌گرجستان بواسطه هم‌کیشی خودرا بروسها بسته بود، آقامحمدخان قاجاردرسال ۱۲۰۹ هجری (۱۷۹۴ میلادی) باقهر وغلبه مجدداً آن مملکت را بتصرف درآورد ، سال بعد روسها بعنوان‌کمك بگرجستان یابمنظور اجرای‌نظریات سوئی‌که داشتند به قفقازقشون‌



کاترین دوم ملکه روسیه

کشی نمودند . عمر این لشگرکشی بسیارکوتاه بود زیرا طولی نکشیدکه هم امپراطریس روس **کاترین دوم** و هم آقامحمدخان قاجار هردو از دنیا رفتند **پُل** Paul پسر کاترین بامپراطوری روسیه برقرارگردید و**قشون روس را ازقفقاز احضارکرد** وگرجستان را رها نمودکه خود با دولت ایران‌کنار بیاید طولی نکشید که پول اول امپراطور روسیه اتحاد خود را با ناپلئون محکم نمود ونتیجه این اتحاد این شدکه هردو قرار دادندمتحداً به هندوستان‌انگلیس **ازراه ایران** حمله‌کنند وسواحل‌رود **ولگا** محل‌تدارك این‌لشگرکشی

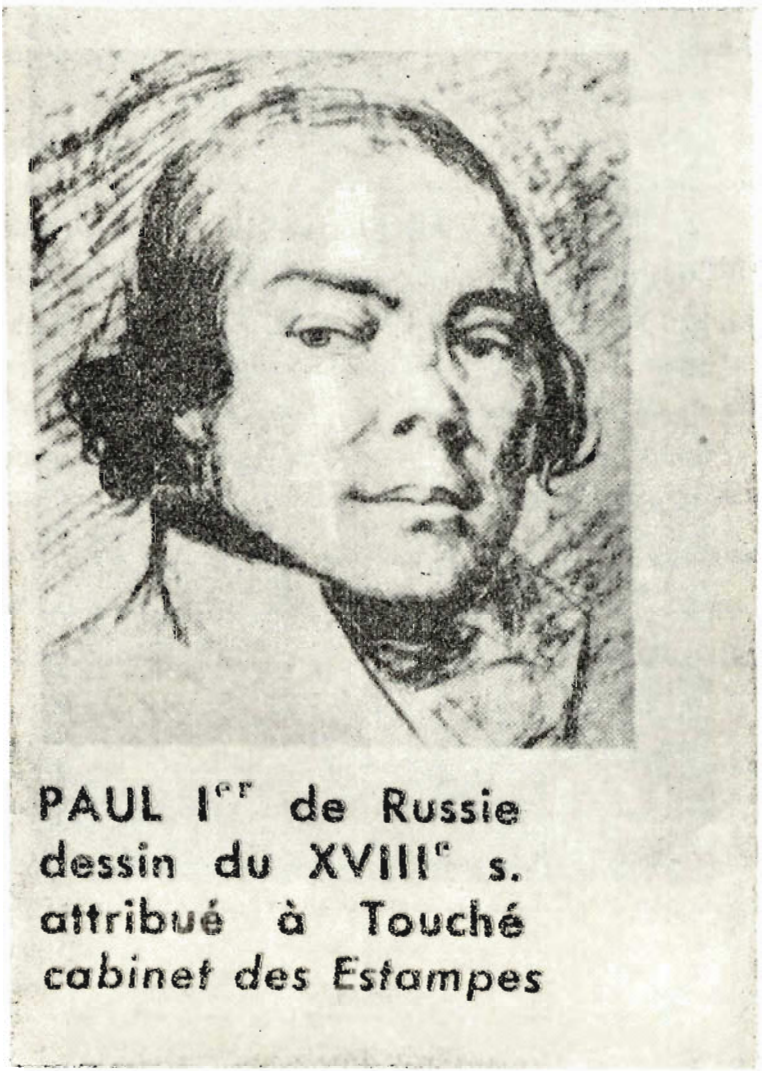

پُل اول امپراطورروسیه

گشت [۱].

ازطرفی هم چون لازم بودکه‌دولت ایران ازاین‌نقشه‌آگاه وباآن‌موافق بشودناپلئون در صدد بر آمد نماینده مخصوصی بایران بفرستد تا موافقت دولت و پـادشاه ایران را جلب‌کند .

پیش از آن هم امپراطور فرانسه درصدد ایجاد رابطه و دوستی با ایران برآمده و نماینده ناپلئون وقتی بایران رسیده‌که آقا محمدخان‌قاجار درقلعه‌شوشی کشته شده‌وپایه‌های سلطنت وحکومت فتحعلی‌شاه هنوزبخوبی مستحکم نشده وباین‌جهت فرستادهٔ بناپارت بی‌نیل مقصود برگشته بود. پس ازآن **خواجه‌داود** نام‌تاجر یهودی یا ارمنی نزد**اسمعیل‌بیك غلام**که ازایران نامه برده بود **دربغداد** دعوی نمایندگی دولت فرانسه راکرده وباتفاق **اسمعیل‌بیك بیات** بتهران‌آمد ولی چون نامه‌های او بزبان فرانسه بود وکسی آن زمان درتهران فرانسه نمیدانست [۲] ازاینرو ازنوشته‌های اوسر درنیاوردند وچیزی نفهمیدند وفقط باین اکتفاکردندکه خواجه داودرا لقب **خانی** داده برگرداندند .

متعاقب این واقعه مسیو **ژوبر** Jaubert و بعداز او رومیو Romieu از طرف ناپلئون بایران آمدند . ژوبر را بتحریك انگلیسها در خاك عثمانی مدتی زندانی و معطل کردند وبراثر اقدامات عباس‌میرزا نایب‌السلطنه‌آزاد و بایران وارد شد ورومیو در تهران بوضع مرموزی درگذشت و بعقیده عموم مردم آنزمـان عوامل سری انگلیس او را مسموم کردند و **محمدرضای قزوینی** ازطرف ایران بسفارت بپاریس رفت .

نتیجه تمام این جریانات، اتحاد پول اول امپراطور روسیه با ناپلئون و جدی شدن رفت وآمد بین دربار ایران وفرانسه‌آن‌شدکه **ازطرفی پُل امپراطور روسیه‌بتحریك ودسیسه‌کنت دوپالهن وزیرمختار انگلیس مقیم دربار روس** درشب‌بیست وسوم مارس ۱۸۰۱ میلادی بوسیله افسران قشون روسیه پادگان پطرزبورغ **کشته و الکساندر اول** پسرارشد او بامپراطوری برگزیده شد .

پُل اول‌که با انگلیسها قطع رابطه وبا فرانسه وناپلئون اتحاد ولشگرهای روسیه را ازقفقاز احضارکرده بود بمحض اینکه الکساندر اول بسلطنت رسید نخستین‌کارش استخلاص وآزادی ملاحان انگلیسی از زندانهای روسیه وتجدید روابط دوستی با انگلیس بود . و از سوی دیگر روز دوازدهم سپتامبر ۱۸۰۲ میلادی دستورهجوم لشگرهای روسی‌رابگرجستان ایران صادرکرد .

۱ــ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن۱۹ جلداول صفحه ۱۸ .

۲ــ این عبارات بطورخلاصه ازصفحه۱۹ همان‌کتاب مرحوم محمود برداشته شده وایشان هم‌آنرااز جلددوم سه‌مجلداضافی روضة‌الصفا نقل‌نموده‌اند ولی‌قبول‌این‌مطلب‌که درآنزمان‌درتمام ایران‌کسی پیدا نمیشد فرانسه بداند مشکل است‌شاید وزراء قضیه راسرسری تلقی‌کرده‌اند .



ناپلئون بناپارت

از اینقرار بخوبی روشن است که قشون‌کشی الکساندر اول امپراطور روسیه بطرف گرجستان و اراضی وخاکهای ایران درقفقاز بلافاصله‌بعد ازتجدید عهد دوستی باانگلیسها مسلماً بتحریك واغوای سیاسیون انگلیس بوده‌که دراینطرف طوری دولت ایران را مشغول وضعیف کنند تا هرگز بفکر ایجاد رابطه با ناپلئون وفرانسه وتصرف افغانستان وحمایت از مردم هندوستان نیافتند[1].

ویا «**ایران نیز دراین هنگام طعمهٔ‌بودکه ازطرف‌انگلیسها پیش‌روسها انداخته شده بود وحکومت هندوستان دیگر توجهی بایران نداشت** و نماینده ایران هم با بدترین وضعی درهندوستان معطل بود.»[2]

* * *

خلاصه وحقیقت مطلب‌آن است‌که: «ظهورانگلیسها درسند نه تنها صلح وآسایش قارهٔ



الکساندر اول امپراطور روسیه

آسیا رابرهم‌زده بلکه دنیائی رابجان هم انداخته‌اندکه تابااین وسیله بتوانند بطور دائم‌بآن مملکت زرخیز بی‌نظیر دنیا استیلا داشته باشند.»[3]

و از اینروی قتل نادرشاه افشار، وآقامحمدخان قاجار، آغازجنگهای روس وایران،

۱ـ تاریخ روابط سیاسی ایران باانگلیس درقرن۱۹ تألیف‌محمودمحمودباانداك‌تصرف.
۲ـ صفحه ۳۵ جلداول همان‌کتاب عیناً.
۳ـ همان‌کتاب جلد اول‌صفحه ۱۱ عیناً.

مرگ ناگهانی ومرموز عباس‌میرزا، قتل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، بهانه‌جوئی‌های کودکانه مسترمکنیل نماینده بریتانیا وتصرف جزیره خارك بوسیله قشون انگلیس، تهدید ومراجعت‌دادن اجباری محمدشاه از محاصره هرات، فتنهٔ آقاخان‌محلاتی، فراردادن وحمایت‌رضاقلی میرزا وسایر پسرهای‌فرمانفرمای والی سابق فارس، ظهور میرزا علی‌محمدباب وایجادستون پنجم بابی وبهائی، فتنه سالار ، قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر، شلتاقهای بیمزه مستر موره وزیرمختار دیگر انگلیس و قشون‌کشی ثانوی انگلیسها بجنوب، فتنه شیخ عبیدالله و صدها دسیسه وتحریك وفتنه وفساد دیگر وحتی اگر اسباب حیرت وحمل برگزافه واغراق نشود قتل ناصرالدین‌شاه بدست میرزا رضای‌کرمانی هم ، همه وهمه ازیك نقشه اصلی واساسی و مصلحت وسیاست‌کلی **حفظ هندوستان ونگاهداری وتسلط برراههای هندوستان وتضعیف وناتوان ساختن و تجزیه ودر صورت امکان تصرف ایران** ناشی واز گور دسایس شیطانی وطرحهای ابلیسی انگلیسها سرچشمه می‌گرفته است .

* * *

همه میدانند وبرگهای‌تاریخ گواه است‌که افغانستان، مخصوصاً هرات وقندهارهمیشه یکی از ایالات ایران وسرداران وامراء افغانی بویژه حکام قندهار وهرات ایرانی‌وازاتباع پادشاه ایران بوده وبایرانی بودن وتابعیت وفرمانبرداری ازدولت ایران افتخارمی‌کرده‌اند وما ضمن مدارك مربوط بشرح حال مؤلف سفرنامه حاضر عین فرمان پادشاهان صفوی را درمورد مأموریت یکی ازسرداران ایرانی بقندهار در فصل‌خود نقل‌کرده‌ایم .

پس جای تردید نیست‌که درتمام دوره سلسله صفویه ونادرشاه افغانستان وازآن جمله مخصوصاً هرات وقندهار جزو قلمرو قانونی خاك واز ولایات مسلم ایران بوده ونادرشاه‌در اردوهای خود همواره واحده‌های مخصوصی ازسربازان وافسران‌افغانی همراه داشت وافراد افغانی قشون نادر از همه سربازان نسبت بنادرشاه وفادارتر بودند وخود این حقیقت‌که در واقعه قتل نادرشاه توطئه‌کنندگان ازحمایت و وفاداری سربازان افغانی نسبت بنادربیش از همه بیم داشتند و میترسیدند ویا اینکه آزادخان غلجائی سردار افغانی‌که از طرف نادرشاه فرمانده پادگان وفرمانفرمای ارومیه (رضائیه‌کنونی) بود وپس‌ازکشته شدن نادروفرزندان او بخونخواهی نادرشاه قیام‌کرد واصفهان رابتصرف گرفت وچون‌کسی از اولاد نادرکه‌قادر باداره سلطنت ایران باشد باقی نمانده‌بود خودادعای پادشاهی تمامی ایران رانمود بهترین دلیل است‌که افغانها همیشه ایرانی وتابع ایران بوده وباآذربایجانی و فارسی و خراسانی هیچگونه تفاوت نداشتند .

* * *

پس از دست اندازی انگلیسها بهندوستان وقتی سودجویان انگلیسی دیدندکه استفاده

و استثمار از اراضی ومنابع شبه قاره و بهره‌کشی ازکار ودسترنج صدها میلیون هندی چه‌ـ سرمایه‌ها وثروتهای سرشار وبهت‌آوری را بسوی جزایر بریتانیا سرازیر می‌کندتمام هوش وحواس، نیرو وتوانائی خودرا باستیلای کامل وهرچه بیرحمانه‌تر برهند وحفظ وتأمین‌تسلط دائم **«تاج امپراطوری بریتانیا»** ونظارت راههای هندوستان مصروف ومعطوف داشتند.

***

دراینجا جای‌آن نیست‌که‌گفته شودانگلیسها با چه حیله‌ها و نیرنگ های شرم‌آور و چگونه جنایات ضد انسانی برنواحی و ممالك هندوستان تسلط یافتند .

همینقدر یادآور میشودکه بر اثربرتری نیروی دریائی و بیرون‌راندن اسپانیولی‌ها ، پرتغالی‌ها و تفوق مسلم بربحریه هلندیها وفرانسویهااز ورود درآبهای اوقیانوس هندخاطر استعمارگران بریتانیا از سمت دریا راحت بود .

ولی حمله‌هائی‌که درقرنهای گذشته از راه پنجاب و افغانستان بوسیله سلطان‌محمود غزنوی ، امیرتیمورگورکان ، بابرگورکانی بهندوستان شده بود بخوبی نشان میدادکه بچه آسانی ممکن است از این‌نواحی و معابرشمال بهندوستان راه یافت .

مخصوصاً حمله‌های نادرشاه افشار و احمدخان درانی افغانی طـریق هجوم و تصرف ممالك هندوستان‌را بمراتب سهلتر وآسان‌تر نموده بود .

زمان‌شاه پسرتیمورشاه پسر و جانشین احمدخان‌درانی‌که سرداری‌دلاور وپادشاهی جنگجو و جهانگیر بشمار میرفت در بین سالهای ۱۷۹۸ و ۱۷۹۹ میلادی جداً مشغول بود که سرحدات افغانستان را تاکنار رودگنگ امتداددهد و راجه‌ها، امراء و رجال و مردم هندوستان بر اثر عدم رضایت ازتجاوزات و جنایات انگلیسها با اصرار و التماس زمان‌شاه را بداخله وپیشروی‌درهندوستان دعوت وتعهد می‌کردندکه **روزی معادل یك لك‌روپیه** هزینه و مخارج لشکرکشی اورا بپردازند.[1]

زمان‌شاه درآن‌تاریخ‌بزرگترین خطر برای‌هندوستان انگلیس‌بشمار میرفت ونزدیکی او بهندوستان نیز انگلیسهارا فوق‌العاده دچار وحشت ساخته بود .

چارهٔ کار توسل بدولت ایران و اغفال وگول‌زدن دربار فتحعلی‌شاه بود واین نقشه را **مهدی‌علی‌خان** ملقب به **بهادر جنگ** نمایندهٔ زبردست و حیله‌گر حکومت انگلیسی هند و پس از آن **سرجان ملکم** به نیکوئی انجام دادند .

در نتیجه پادشاه احمق ، گیج ، خواب‌آلوده و بی‌اطـلاع قاجاریه ، فتحعلی‌شاه ،

۱ـ جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران‌و انگلیس در قرن ۱۹ ازمـرحوم محمود محمود صفحه۸ باتصرف بسیارجزئی



نمره ۵۱۲

۳

مراحم و الطاف خاطر خطیر مبارک اعلیحضرت اقدس همایون ظل الله ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران خلد الله ملکه نسبت بوزیر امور خارجه بدرجه کمال است و از مساعی جمیله او در مواظبت لوازم خدمات عمده محوله بعهده خود که در اوقات شبانروزی هیچوقت خود را معاف از تکالیف خدمات مرجوعه نمیدارد همیشه بالفاظ دربار مبارک اظهار خشنودی میفرمایند این روزها رای مراحم پیرای همایون اقتضای آن فرمود که بذل مرحمتی در حق ایشان فرموده باشند لهذا یکثوب خرقه بطانه سنجاب ممتاز از ملبوس تن مبارک بمعزی الیه التفات فرمودند

صورت وزیر امور خارجه

چون میرزا محمد علی کارگزار مهام خارجه فارس در لوازم خدمات مرجوعه مساعی جمیله بعمل آورده و بکمال صداقت از عهده خدمات برمی آید و خاطر خطیر مبارک اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ظل الله ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران

وقایع در بر معدلت مدار همایون و دار الخلافه صانها الله تعالی عن الآفه

میرزاسعیدخان مؤتمن‌الملك(نقل از روزنامه دولت علیه ایران)

فریب‌چرب‌زبانی‌ونیرنگ‌نمایندهٔ‌مکارانگلیس‌هاراخوردوعیناًمانند **وحشی‌های‌لخت‌بعضی ازصحراها و جنگلهای استرالیا وافریقا دریك قرن پیش** گول چند قطعه جواهر و **جقجقه** و شیشه وطلا را خورد وباتقویت **محمود و فیروز** برادران زمان‌شاه که‌پناهندهٔ دربار ایران بودند **زمان‌شاه** دشمن بزرگ انگلیس و جنگ آور شجاع افغان‌را ازجلوی پای‌آنان برداشت . که برای‌آگاهی ازجزئیات حیله‌های شیطانی انگلیسها و حماقت ابلهانه ونتایج شوم سیاست و رفتار فتحعلی‌شاه باید بجلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن ۱۹ تألیف مرحوم محمود محمود مراجعه شود.

واقعاً هم این‌کتاب اثربی‌نظیری است و تا امروز در مطبوعات فارسی مانند نیافته و دانشمند عالیقدر مرحوم محمود برای تحریر و تدوین این هشت جلد کتاب‌نفیس زحمت بسیار کشیده ویادگاری‌ازخودبرجای گذاشته‌است که تاایران باقی‌است وایرانی درآن‌زندگی می‌کند بروح پرفتوح اورحمت خواهدفرستاد .

ارزش بی اندازهٔ‌کتاب محمود محمود بیشتر از این‌جهت است‌که قسمت اعظم دلائل وشواهدگفته‌ها ونظریه‌های خودرا ازروی تألیفات‌واقاریر و اعترافات‌خود انگلیسها برداشته وثابت‌کرده است که این اجنه موذی با چه حیله های شیطانی و جنایات ضد انسانی بتدریج ایران، وطن‌بزرگ وعزیزمارا‌ناتوان ساختند وجادارد‌که این‌کتاب نفیس را دولت و مقامات علمی ودانشگاهی مانند لغت‌نامه مرحوم دهخدا باسرمایه‌کافی وبمقدارزیاد وشکل پسندیده چاپ‌کرده بقیمت‌های ارزان در دسترس مردم قراردهند و در دانشکده‌های‌حقوق، ادبیات و تاریخ وعلوم اجتماعی و سیاسی و حتی دبیرستانهاهم‌جزو کتب درسی‌رسمی‌نمایند تا عموم‌ویا عدهٔ زیادی از ایرانیان بویژه جوانان‌آنرا خوانده وازعلل و ریشه‌های‌انحطاط وناتوانی وعقب ماندن‌کشور و بدبختی ملت‌خویش آگاه‌گردند و برای‌آینده همیشه‌بیدار و هوشیار باشند .

***

باری، انسان‌بیغرض ویك‌ایرانی وطن‌پرست فردی‌که‌سرزمین نیاکان وزادگاه‌خودرا دوست‌میدارداز گفتن، تکرارویادآوری‌این‌حقیقت هرگز نمیتواندسر بازند‌که‌درتاریخ‌ایران، تاریخ‌دوهزاروپانصدساله،ویادرواقع‌تمدن**چندین‌هزارساله**‌ایران نادان‌تر، گیج‌تر، وباعذر خواهی ازبیان این‌کلمه احمق‌تر ازفتحعلی شاه زمامداری بیاد ندارد، و دوران سی یا چهل سالهٔ سلطنت این‌مرد بدبخت‌بی‌گمان ازشوم‌ترین دورهٔ حیات ملت ایران‌بوده وضرروزیانی که فتحعلی‌شاه از راه جهل وبی‌اطلاعی بایران‌و ایرانی زده اگر ادعاشود ازحمله‌اسکندر، هجوم اعراب، و ایلغار مغول هم بیشتر و عمیق‌تر و دردناکتر بوده شاید زیاد گزافه و اغراق نباشد .

چه بعد از تهاجم اسکندر ، اعراب و مغول، کشتن، ویران‌ساختن، سوختن و قتل

عاملها وگذشتن مدتی اززمان باز **ایرانی سربلند کرد**، زنده‌شد، **وقوم فاتح را درخود مستهلك کرد** و باستخدام آداب و فرهنگ خود گرفت و از نیروی آنان بنفع تمدن‌عالی خویشتن سودجست .

ولی بدبختانه ازدوره شوم‌وسلطنت‌نامیمون‌ونامبارك فتحعلی‌شاه‌نزدیك بدوقرن‌می گذرد وهنوز جای جراحات وزخم‌هائی‌که براثر نادانی وندانم‌کاری حکومت او برپیکر ایران و ایرانی‌رسیده بهبودنیافته و هیچ معلوم‌هم‌نیست‌که عاقبت این‌بیمار مجروح روی شفاو عافیت خواهد دید یانه ؟

امر برخودآن بدبخت‌هم مشتبه شده بود وتصور می‌کردکه زیباترین، نیرومندترین، شجاع‌ترین، عاقل‌ترین وداناترین مردروی زمین ازبدوخلقت عالم و آدم است وحال آنکه درتمام دوران سلطنت وپشت‌وروی زندگی و حکومت ورفتار اوحتی یك‌نقطه روشن هم‌دیده نمیشود، حیف وصدحیف‌که ازآن‌مرد فرزندانی مثل عباس میرزا نایب‌السلطنه و محمد علی میرزا دولت‌شاه بعرصه رسیدکه باوجود لیاقت و برازندگی ازآن‌همه جان‌بازی وفداکاری‌بر اثر عدم لیاقت و فرط جهالت پدر برای‌کشور و میهن‌خود طـرفی نبستند و ناکام و مرموز شهیدشدند .

باری، بگذریم، شرح این هجران و این‌سوزجگر این‌زمان بگذار تاوقت دگر

***

با تمام آن‌همه‌جریانات باز وقتی مرحوم محمدشاه قاجار بخیال تنبیه یاغیان‌افغانی و تصرف هرات افتاد و بدان سوی لشگرکشید هنوز هـم اساس تسلط انگلیسها درهندوستان بواسطه مخالفت حکمرانان و امراء ولایات‌ومردم خود هندوستان فوق‌العاده‌سست وناپایدار ومتزلزل بود ومدتی نگذشت که‌قیام‌عمومی عشایر و سرداران سلحشور افغان وبعد از لشگر کشی دوم ایران‌در زمان ناصرالدین‌شاه بهرات **شورش عظیم سپاهیان هندی مستخدم انگلیسها برخود انگلیسها** ثابت کردکه‌اگر کمکی ونقطه‌اتکائی‌درخارج‌ازهندوستان‌میرسید وظاهرمیشد خودهندوهاجُرئت یافته ودزدان دریائی‌را باقیانوس میریختند .

و این‌هم مسلم است‌که باوجودشکست‌های فاحش در مقابل روسها دولت وکشورایران در نظر ملل هندوستان وآسیای مرکزی هنوزآنقدر نیرومند ، محبوب وملجاء امیدمینمود[1] که بمحض ورود سربازان ایرانی بافغانستان و اتحاد ایرانی‌ها با افغانها مانند دوره‌زمان شاه اهالی هندوستان مقدم آن‌هارا گرامی‌داشته و با پرداخت هزینه‌های جنگ وکمك های

۱ــ فریزر سیاح و یا مأمور سیاسی زبردست انگلیس بنقل مرحوم محموددر جلداول تاریخی‌که‌مکرر نام برده شده نوشته است‌که‌برؤساء طوایف ترکمن و مـردم خراسان می‌گفته دولت ایـران شکست خـورده باور نمی‌کردند و پاسخ مـی‌دادند کـه دولت ایـران شکست ناپذیر است .

دیگر جنگی کَلَك انگلیسها را میکندند و در نتیجه ملل آسیا ازشّر شیاطینی که سه قرن است دنیا و بشریت‌را بآتش و خون کشیده‌اند رهائی می‌یافت .

***

ولـی افسوس که ایرانی‌ها و افغان‌هـا ندانستند صلاحشان چیست ، و بجای اتحاد وهمکاری راه نفاق پیش گرفتند و دوقرن تمام بدبختی‌ومذلت کشیدند .

اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران

مقارن لشگرکشی محمدشاه بهرات

بطور بسیار خلاصه از اینقرار میبودکه ایران تقریباً تازه از جنگ‌های طولانی و وزیان‌بخش روس باشکست و سرافکندگی خلاص شده علاوه بر ضایعات و خسارات جنگ مبالغ‌زیادی هم غرامت جنگ پرداخته و سرمایه مادی و معنوی و شجاعت و جسارت خود را باخته وآن احترام و اُبهتی راکـه از دیر زمان نزد اقوام و ملل آسیا داشته از دست داده بود .

مخارج وهزینه‌های لشگرکشی برای‌جلوگیری‌ازتجاوزات عثمانی بوسیله محمدعلی‌میرزا دولتشاه وعباس میرزا نایب‌السلطنه‌نیز مقداری از نیرو و قدرت مالی‌کشوررا تحلیل برده وکار بجائی رسیده‌بودکه عباس‌میرزانایب‌السلطنه در دستخط مورخ شوال ۱۲۴۸قمری ارسالی ازخراسان باانشاء و خط مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بعنوان محمدخان امیر نظام‌زنگنه به‌تبریزکه مختصری‌ازآن دراوراق گذشته وضمن‌شرح‌حال میرزافتاح‌خان‌آورده شده و نوشتیم در چهار نسخه خطـی مُنشئآت مرحوم قائم مقام ضبط گـردیده وبعداً توجه حاصل آمدکه‌در نسخه‌های چاپی منشئآت مزبور از جمله صفحه‌های ۱۸۱- ۱۸۲- ۱۸۳- ۱۸۴ - ۱۸۵ و ۱۸۶ منْشئآتی‌هم‌که باهتمام فاضل‌محترم جهانگیر قائم‌مقامی درسال۱۳۲۷ شمسی باسرمایه‌کتابخانه ابن‌سینا در تهران‌طبع‌شده دیده میشود و ما از مندرجات این‌سند باردیگر استفاده خواهیم‌کرد از اوضاع بدخراسان و عُسرت وتنگدستی و بی‌پولی شکایتها نموده ومی‌نویسد: «...آن‌عالیجاه عرض‌کرده بودکه برای طلب **کمل** فکری‌بفرمائیم‌خود

انصاف‌بده درخراسان‌که جز قحط وغلا و برف‌وسرما و جنگ‌و دعواهیچ‌بهم نمیرسد...»

آشفته‌گی های بعدازوفات فتحعلی‌شاه نیزمزید برعلت شده ومخصوصاً سفاهت وتبذیر ظل‌السلطان قبل‌از رسیدن محمدشاه بتهران‌که ازراه نادانی وبتحریك میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی دعوی سلطنت‌نمود و با عنوان **عادلشاه و علی‌شاه** باقی ماندهٔ پول ، طلا وذخایر خزانهٔ دولت را باجامر و اوباش بذل و بخشش کرد وضع خراب مالی‌کشور را بغایت درجه بدی وخرابی و بدی رسانید .

باتمام این مراتب پس‌از استقرار محمدشاه در تخت سلطنت و از بین رفتن مدعیان پادشاهی‌براثرلیاقت **مخصوصاًامانت و پاکدامنی بی‌نظیر** مرحوم‌میرزاابوالقاسم قائم‌مقام اوضاع آشفتهٔ کشور درانداك زمانی سروسامان یافت و مالیاتها وصول و از اتلاف دارائی خزانه جلوگیری و در دخل و خرج تعادل نسبی و در وضع مالیه بهبودکلی حاصل‌شد .

***

در دورهٔ سلطنت سی و هشت ساله فتحعلی‌شاه با وجودی که بیشتر اوقات آن پادشاه جاهل وکم عقل صرف عیش وعشرت میشد و صدها زن عقدی و صیغه و صدها فرزند اناث و ذکور آنمرحوم سرمایه ، وقت و ذخایرکشور را می بلعیدند و با تجمل و جلال زندگی می‌کردند و محصول و عایدات مملکت را مانند مور و ملخ بمصرف میرسانیدند و بغیر از مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه فرزند رشید ، لایق و دانشمند اوومرحوم محمدعلی‌میرزا دولتشاه‌که اوهم شاهزادهٔ دلیروباليافت بود ، اکثرپسرهای فتحعلی‌شاه سفیه ، حسود ، جاه طلب ، نالایق و معدودی نیز فریب خوردهٔ بیگانه بودند و باین کشور زیان بسیار **رسانیدند** .

با تمام این مراتب ومعایب بازفتحعلی‌شاه محاسن و صفات خوبی‌هم داشت‌که ازجمله بعلت عشرت طلبی شعردوست وادب پرور بود و شعراء و ادیبان را تشویق وحمایت میکرد و ازهنرهای زیبا وصنایع ظریف خوشش می‌آمد ، خودش هم شعرمیساخت .

از اینروی در دوره فتحعلی‌شاه شعر و ادبیات و هنرهای زیبا ترقی‌کرد ، شعراء و قصیده سرایان بزرگ مانند میرزامحمودخان ملك‌الشعراء صبا ، میرزاحبیب قاآنی شیرازی ، سروش اصفهانی و بسیاری دیگربوجودآمدند ، هنر خط زیبا نوشتن وفن وصنعت تذهیب ، جلد سازی ، قلمدان سازی ، نقاشی وکارهائی مثل‌آنها به پیشرفت های شایانی نائل آمد ، سرلوحه‌های‌کتاب ، حاشیه و تذهیب و جلدهای روغنی و هنرهای ظریف از این قبیل زمان فتحعلی‌شاه از بهترین و زیباترین‌آثار دست چیره صنعت‌گران ایرانی است .

جالب‌تر ازهمه منشیان ونویسندگان وخوش نویسان زبردستی پیدا شدند و **«مکتب جدید»** وکاملاً نوظهوری درطرز نویسندگی و سبك انشاء وهنرخط، نثر وادب فارسی را باحفظ اصالت وسنت‌های ملی قدیم طوری زیبائی ، جلال و روانی بخشیدندکه میتوان‌گفت

جز در قرنهای نخستین بعداز هجرت زبان شیرین پارسی آن اندازه سادگی ، روشنائی و رونق نداشته است .

معتمدالدوله نشاط ، فاضل‌خان گروسی و از همه والاتر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی هم فاضل و دانشمند بودند و هم ادیب و سخن سنج ، خط را بسیار زیبا و شیرین می‌نوشتند و انشاء را ساده و آسان ، بطوری که سبك مغلق گوئی و تعقیدات لفظی تاریخ معجم و میرزا مهدیخان استرآبادی ، بالمره متروك و مکتبی پیدا شدکه در آن مکتب نویسندگانی چون میرزا فتاح خان گرمرودی ، میرزا سعیدخان مؤتمن الملك ، میرزا رضی تبریزی ، حسنعلی خان امیرنظام گروسی ، میرزا علی‌خان امین الدوله نشو و نما یافتند .

رویهمرفته دوران سلطنت نسبتاً طولانی فتحعلی شاه اگر عصر شکست و مغلوبیت در جنگهای خارجی ـ جنگهای روس ونه عثمانی ـ زمان انحطاط قدرت نظامی وسیاسی‌وتنزل و افول نفوذ معنوی و اخلاقی ایران درنظر دول خارجی و ملتهای‌آسیا بوده، باید حداقل باین‌دل‌خوش‌بود وخویشتن‌را تسلا بخشید ـ که در عوض دورهٔ ترقی ادبیات و علوم و رونق بازار شعر وهنر و تصفیه و پیراستن نثر فارسی از حشو و زواید و الفاظ قلنبه و پیرایش‌آن بزیبائی، روانی ، سلاست بوده است .

***

نظم و ترتیبی راکه مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدراعظم لایق وامین روزهای نخستین سلطنت محمد شاه در اوضاع اداری ، مالی و نظامی ایران بوجود آورده بود مرحوم حاجی میرزا آقاسی نه تنها برهم نزد بلکه با توجه بآبادی و عمران ولایات و روستاها و احداث قریه های دیگر و حفر واحیاء قنوات و امتناع ازقبول لقب و عنوان و احتراز از زر و زیور و قناعت بزندگانی درویشی، و جلوگیری از ریخت و پاش و تبذیر خزانه عمومی تا حدی هم بهبودی نسبی بخشید .

بطوریکه وقتی محمدشاه قاجار بابتکار و تصمیم شخص خود ـ و نه تحریك روسها ـ دستورتهیه مقدمات لشگرکشی بهرات را صادرکرد درایالات و ولایات ایران امنیت نسبی حکمفرما و اوضاع اجتماعی و مالی‌ایران نسبةً خوب بود ؛ و پادشاه و دولت ازهیچ محل و هیچ بابتی دغدغه خاطر نداشت .



وضع داخلی یکی از خانه‌های اعیانی و بانوانی که درس میخوانند در اواخر دوره محمدشاه و ابتـدای سلطنت ناصرالدین‌شاه

تدارکات لشکرکشی بهرات و وضعیت اسلحه ،
ذخایر و ملزومات و یا باصطلاح امروز «لُجیستکی»
و کار پردازی قشون ایران در آن اردوکشی

چندصفحه بالاتراز دستخط مورخ شوال۱۲۴۸قمری مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه سخن‌بمیان‌آمدکه باانشاء وخط مرحوم میرزاابوالقاسم قائم مقام از خراسان برای مرحوم محمدخان امیرنظام زنگنه به تبریز فرستاده و درمنشئآت قائم مقام نسخه‌های متعدد خطی و چاپی درج شده است .

برای اینکه وضعیت واقعی نیروهای مسلح ایران‌اندك زمانی قبل‌از شهادت عباس‌میرزا ورحلت فتحعلی‌شاه درجبهه های مشرق ایران معلوم وهم بهانه جوئی‌های انگلیسها وافترای نویسندگان و سیاسیون انگلیس و تهمت اینکه انگیزه و سبب اردوکشی ایران بهـرات تحریك روسها بوده تکذیب و اشتباه محققین ومورخین ایرانی بتقلید از تبلیغات انگلیسها تصحیح وثابت گرددکه الحاق هرات بخراسان (که همیشه یکی‌ازولایات‌آن‌محسوب میشده) **یکی از آمال و آرزوهای ملی** وازدیر بازجزو برنامه‌های‌اصلی دولت ایران بوده لازم است تمامی مندرجات دستخط مرحوم عباس میرزا بنقل از صفحات ۱۸۲ - ۱۸۳-۱۸۴ - ۱۸۵ و۱۸۶منشئآت قائم مقام که بشرح مذکور بااهتمام محقق محترم جهانگیر قائم مقامی بسال ۱۳۳۷ شمسی درتهران، چاپ و نشرشده و در دسترس عموم و بسیارهم جالب است در اینجاآورده شود :

« مقرب الخاقان محمدخان امیرنظام بداندکه مسطورات او مصحوب محمدصالح بیك

چاپار رسید و ازگزارش **کُردستانات** اطلاع حاصل شد ، حسن تدبیرآن عالیجاه وضرب شمشیر **سرتیپ** بر عامهٔ عالمی آشکار گردید و مجال انکار نماند ، اماقطع ید بلکه حلقوم **میر** وقتی خواهد شدکه انشاءالله تعالی **کوی** بدست‌آید یا **رواندوز** مفتوح شود و شك نداریم‌که هرگاه **محمدخان سرتیپ** را بهمان حـالت درکردستانات بگذاریم و سربـاز **افشار** را احضار رکاب نکنیم این دومطلب مع شیئی زأید بعمل‌خواهدآمد. اماهمانا فرض‌ترزین کار داریم . **خراسان** را بحمدالله طوری از خود سروسرکش پرداخته‌ایم‌که دشمن و بدخواه زبان انکار ندارد چه جای دوست و نیکخواه . و الحُسن ماشهدت بهِ الضرات . **اگرهرات و مرو را بهمین حال بگذاریم و بیائیم مثل عمارتی‌است درنهایت خوبی و مرغوبی ساخته وآراسته‌که دو در از دوطرف داشته باشد و هرکه هرچه خواهد درآن بکند .**

آن عالیجاه پنج فوج تمام سربازآزمودهٔ قدیمی درولایت دارد زیاده از یك فوج هم جدید **در تبریز وقرجه داغ** گرفته است ، سوارهٔ **کُرد و تُرك** هم بقدر کفاف دارد و هیچ جاجز سمت **کردستان** آلودگی و احتیاط ندارد ، خلاف ماکه جز **اوزبك و افغان و هزاره و ترکمان** هزاردرد بیدرمان دیگر داریم‌که نوشتنی نیست .

فرزندی **خسرومیرزا** چون بسیارعجله در کارها داشت دانسته فرستادیم‌که انشاءالله تعالی تا اوایل جوزا سه هزار تفنگدار سربـاز بعداز وضع اصناف والاغچی و شمشیردار و هزار سوارکه آن عالیجاه اعتمادکند تیپ خودمان باشند انشاءالله تعالی بما برسد . حـالا وضع غریبی شده‌که‌آن عالیجاه با **ایلچی روس** به **طارم** باید بیاید **وخسرومیرزا** به‌**تبریز** میرود و **سرباز افشار** در **جولکای** حریر است ، نمیدانم این کار چگونه صورت‌پذیر است .

حکایت چهارصدهزارتومان باقی**آذربایجان**که آن عالیجاه اینقدر شرح وبسطداده بود ربط بآن عالیجاه نداشت بل یکی ازسخنان بودکه میرزاهای خارج ازدفتر برای عزل **میرزا احمد** ازصاحب توجیهی می‌گفتند وعاقبت ازسخنان دشمنان هیچ‌آسیب باو نرسید ؛ هرچه رسید ازیك دوست او بود .

آقا محمدحسنکه دوستی **پول** چشم وگوش اوراکور وکرکرده‌با وجودکه‌بیگانه و خویش از پس و پیشش نگرانند برات صیغهٔ تحویل صادر می‌کند و از شهر **تبریز** پول می‌گیرد .

فرزندی **فریدون‌میرزا** شفاعت **میرزا محمدعلی فراهانی** را دراین وقت‌کرده است وجواب او این است‌که هر وقت محاسبه محمدحسن را بپاکی و راستی نوشت و همـان عیوب‌که تا **بمیرزا احمد** محول بود عرض میکرد وتا بخودش محول‌کردیم مهرکردندو دهانش دوختندآشکار ونمایان‌گفت، آنوقت از سیئآت‌آن‌کاغذکه بآقا محمدحسن نوشته بود

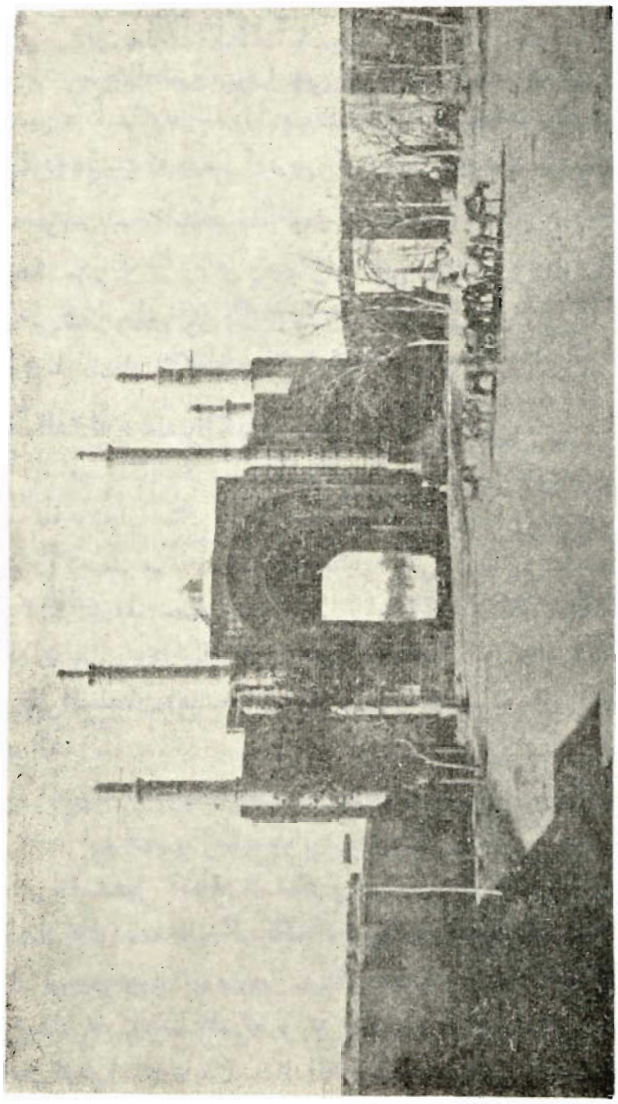

یکی از دروازه‌های تهران در اواخر عصر محمدشاه و ابتدای سلطنت ناصرالدین‌شاه

وبدست افتاد می گذریم وحق این است که تحقیق تنقیح محاسبهٔ **آقا محمدحسن** کار امثال **میرزا احمد** نیست، کار **میرزا محمدعلی** است وسررشته آن اوقات‌را هیچکدام‌ازمیرزاها مثل او ندارد و این‌خدمت را حکماً بکفارهٔ آن‌کاغذ باید بکند تا اعراض وانکارما بقبول و التفات مبدل گردد، اِنّ‌الحَسنات یذهبنَ‌السیئات .[۱]

کذٰلك چون مقرب‌الحضرة **میرزا تقی** سررشتهٔ معاملات سنواتی **ما و انگلیسها** را دارد لاغیرچنین میدانیم‌که هرچه درایام عطلت و بیکاری بمطالعهٔ دفاتر سالفه تحصیل علم کرده باشد حالا وقت‌آنست‌که درعمل‌آرد چراکه نیت بی فعل وعلم بی‌عمل از قبیل مضاربهٔ بیسود و درخت بی‌ثمر است اَلعلمُ یَهتفُ بالعَمل والاّ فَارتحلَ .[۲]

آن عالیجاه عرض‌کرده بودکه برای طلب **کمل** فکری بفرمائیم ، خود انصاف بده در**خراسان** که جزقحط وغلا وبرف وسرما وجنگ ودعوی هیچ‌بهم نمیرسد، در**آذربایجان** اگرچیزی داریم خودت ازما آگاه‌تری، بلی راهی‌که حالا بخاطر میرسد همین است‌که‌از یك‌طرف **آصف‌الدوله و ملك‌الکُتّاب** مسطورات را به**کمل** رسانند و مهلت خواهندکه **خسرومیرزا** راه افتد واز یك‌طرف‌آن عالیجاه بعالیجاه **میرزا تقی و میرزامحمدعلی** تشویق وترغیب نمایدکه از امثال این‌دو حساب‌چیزها بفضل‌خدا درآورند . عالیجاه**میرزا اسمعیل و میرزا احمد** هم محاسبات توشقان‌ئیل ولوئی‌ئیل را پس بدهند، البته بی باقی نخواهد بود . دیگر هروقت **خسرو میرزا** را باسپاه انشاءالله‌تعالی فرستادی و **هرات** را **گرفتیم** ایرادآن عالیجاه درامثال این قروض اشکال ندارد .

درباب **ظل‌السلطان ومعتمدالدوله** مکررفرموده‌ایم‌که سه‌هزارتومان‌قرض‌الحسنه را اگر ندادی البته البته بده اما بیست هزارتومان مال **شاه** است بمعتمدالدوله ربط‌ندارد، بخودش هم‌پیغام دادیم‌که مطالبه‌نکند، فرزندی **طهماسب میرزا** هم‌ازگفتگوی اومستحضر است، احتمال دارد خود اوهم درآستانهٔ همایون ملاقات‌کنی، خود حرف بزنی لاشك بهترو خوبتر میگذرانی ، **اسمعیل** آدم ظل‌السلطان هم هرچه حساب‌کهنه در **خلخال** دارد باید پاك شود وانشاءاله تعالی طوری برگرددکه آه و نالهٔ ظل‌السلطان از دارالخلافه تا اینجا نرسد ، اما از نو هیچ نباید داد هرچه بدهیم از **همدان و یزد** انشاءاله خواهیم داد .

سیصد خروار غله‌که آصف‌الدوله نوشته ربط بدیوان ندارد **قائم مقام** از تیولات **گرمرود** تعارفی‌کرده است، شاید آصف‌الدوله درباب حمل و نقل‌آن بدارالخلافه خواهشی ازآن عالیجاه‌کرده باشد .

وجهی‌که باولاد مرحوم **محمدخان ایروانی** داده‌اید اگرهمان است‌که از**گروس**

۱ــ نیکوئی‌ها بدی‌هارا ازمیان‌میبرد. (آیهٔ‌مبارکه‌ازسورهٔ‌هود) ترجمه‌ازجهانگیرقائم‌مقامی

۲ــ علم‌همیشه عمل میخواهد واگرعمل نشدازبین میرود . ترجمه از جهانگیرقائم‌مقامی

برقرار بود، آن عالیجاه دانسته باشد که مابعد از خواهشها وتوسطهای **خازن‌الدوله** نصف مستمری **حسینعلی‌خان** را در وجه ورثهٔ او برقرار کردیم واگر از **خوی** است چنان در نظر داریم که جز آسیا ومعاش جزئی بهمشیرهٔ **امیر اصلاخان** نبود ، بلی[1] برات انعامی شاید در **کرمان و اصفهان** بسایر اولاد **محمدخان** داده باشیم، این تفصیل رابراین‌جهت مرقوم داشتیم که مکرر نشود مثل مواجب **سلیم بیك قُبهٔ** که جزء مواجب **سلطان‌احمد‌خان** است و اودر **همدان** است و **سلیم‌بیك درسراب** جداگانه گرفته، درحقیقت‌خرجی مکرر شده ازمیرزا حسین‌قزوینی مؤاخذه بایدنمود .

درباب **شقاقی** که **آقاجانی‌خان** بگرمرود تعیین شده و **میرزا فتاح** رادر**تبریز** نگاهداشته و **توشمان** را استقلال داده و از **جهانگیرخان** عرض رضامندی نموده بسیار بسیارخرسند ومشعوف شدیم وازاینقرار بحمداله‌کار بلوکات وایلات نقص وعیبی ندارد.

اما میرزا فتاح نوکر کارآمدی است، بیکار بودن او معنی ندارد، اینجا برای ما چندنفر امثال او و **امامعلی‌سلطان و حاتم‌خان** که عامل و رعیت دار وکسب و زراعت‌کرده، نفع وضررِرعیتی وحاکمی راخوب فهمیده باشند ضرور داریم، حالاکه**حاجی امامعلی** درکاراست **وحاتم‌خان عذرلنگ‌داردمیرزا فتاح** رابی‌استخاره واستشاره روانه حضورکن‌اما نه‌چنانکه‌بعدازچندسال **عامعلی کل‌شقاقی** روزاول‌ورود رقعهٔ‌تقاضای‌او برسدوروز دوم دواب دربهای علوفه وملبوس درازای مأکول، فوطه و قطیفه را بپول حمام برندارند و روزسیم عریان وجوعان رضیت من‌الغنیمة بالایاب[2] بگوید؛ خراسانی است‌که همه دیده‌اند ، **مشهد مقدس** رضوی سلام الله عَلیٰ راقدها یُضرَبُ‌الیه الاکبادَالابل [3] هرکه می‌آید اگر چیزی داردکه بدهد چه بهتر و اگر بگیرد چنان برمی‌گرددکه **سلیمان پاشای دنبلی** دوسه نفردنبال انداخته باین‌هوس‌آورده بودآخر بهزارماجری طوری‌کردیم تاطهران‌برسند وعجبتر ازفرزند خودمان **بهرام میرزا** نمیشودکه خفافاً و ثقالا نفرت‌کرد و بخفی حنین[4] رجعت تا سایرآیندگان دستورالعمل گیرند تحریرا فی‌شوال ۱۲۴۸» .

***

این نامه یکسال قبل‌از رحلت عباس‌میرزا مرقوم وارسال شده وتدارکات‌نایب‌السلطنه برای**تسخیرهرات** که **محمدمیرزا**پسر بزرگش‌را بفرماندهی کل‌قوای‌اعزامی برگزیده‌بود

۱ــ این‌کلمه درچاپ‌آقای قائم‌مقامی همینطور «بلی» درج شده و ایشان توضیح داده‌اند که شایددر اصل «ولی» بوده ونظر ایشان درست‌است ودر یك نسخه قدیمی باخط زیباازمنشئات «ولی» نوشته‌اند .

۲ــ ازغنیمت بیازگشت راضی شد (رجوع بتعلیقات) جهانگیر قائم‌مقامی .

۳ــ درود خدا برآن‌کسی‌که درآن خاك خفته است، جگرشتران برای رسیدن بآنجا می‌تپد وخسته ومجروح میشود .ج. ق.

۴ــ کفش‌حنین (رجوع بتعلیقات .ج. ق.)

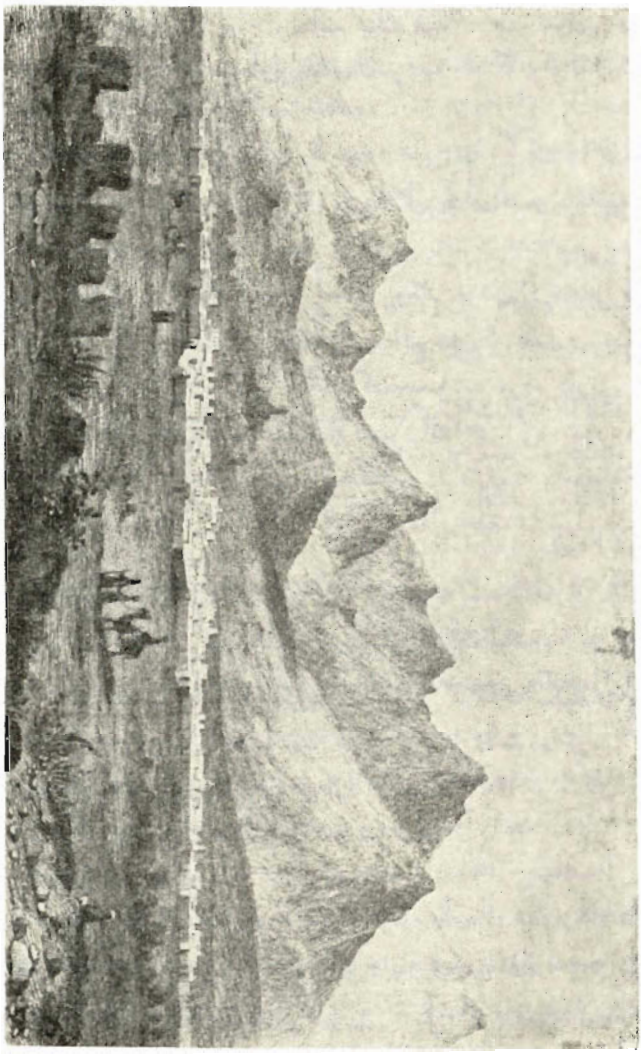

منظرهٔ عمومی تهران در اوائل سلطنت فتحعلی‌شاه

بامطالعه مندرجات‌تواریخ مهم ومتعددی چون روضة‌الصفا، ناسخ‌التواریخ، سراج‌التواریخ[۱]، عین‌الوقایع[۲] تاریخ ایران تألیف ژنرال سر پرسی‌سایکس جلد دوم ، تاریخ قاجاریه اثـر گرنت واتسون و غیره وغیره از هرحیث‌کامل بوده و رویهمرفته از مجموع اظهارات کلیه مورخینی‌که دراین‌باره تحقیق‌کرده ومطلبی نوشته‌اند درحدود **بیست وهفت هـزار نفر قشون** باخود محمدمیرزا همراه بوده، **هشت هزارنفر** هم با میرزا ابوالقاسم **قائم مقـام** بقوای محمد میرزا ملحق شده ، خسرومیرزا نیز در حدود هشت هزار نفر از لشگرهـای آذربایجان باخود داشته‌که جلوترازقائم‌مقام باردوی محمدمیرزا پیوسته **وامیرعلینقیخان عرب** حاکم **طبس وامیراسدالله خان عرب**[۳] حاکم **قائنات** ودیگر امراء خراسان‌هم بدستور نایب‌السلطنه هریك با قوای مسلحی‌که در اختیار داشته‌اند وجمعاً بیش ازپنج هزار نفر میشده برای‌کمك به نیروهای ایران حرکت‌کرده‌اندکه ازجمله امیر اسدالله‌خان عرب با هزارنفر سوار نزدیك اردوی محمدمیرزا باعدهٔ زیادی از افغانها چند برابر قوای خود مصادف‌شده وجنگ شدیدی‌کرده وآنقدر استقامت ورزیده تا ازاردوی ایران‌کمك رسیده و درنتیجه افغانها شکست یافته وبعد ازتحمل تلفات‌گریخته‌اند .

بنابراین لشگرهای ایرانی‌که بفرماندهی محمد میرزا هرات را محاصره وعرصه را برافغانها تنگ‌کرده بودند رویهمرفته از چهل هزار نفر بیشتربوده است و با این عـده و تدارکات وسیع سقوط هرات مسلم مینمودکه متأسفانه بواسطه رحلت عباس میرزانایب‌السلطنه بصلاح دید قائم مقام محمد میرزا از تصرف شهر هرات صرف نظر و باظهار اطاعت و قبول تبعیت‌کامران‌میرزاوتعهدپرداخت مالیات‌وضرب سکه بنام‌شاه ایران‌ازناحیه اوقناعت ورزیده فرمان مراجعت لشگریان ایرانی را صادر و بتهران مراجعت‌کرد .

و بقول ژنرال سرپرسی سایکس : « ولی او ـ یعنی محمد میرزا **قبل‌از ترك خاك افغان قسم جدی یاد نمود**که بازگشته و انتقام عدم موفقیت خود را با خون افغانهـا بگیرد[۴] » و گرنت واتسون نیز در تاریخ قاجاریه ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی چاپ تهران صفحه۲۴۸ نوشته است‌که : « فتوحات او ـ یعنی عباس میرزا ـ درخراسان ـ چنان

۱ــ چاپ‌کابل سربی‌ـ رحلی ۱۳۳۳ قمری.

۲ـ تألیف محمدیوسف هروی متخلص به ریاضی چاپ سنگی

۳ـ این شخص‌گویا جد جناب امیراسدالله علم وزیر دربـار فعلی بوده‌که همیشه بدولت ایران وفادارمانده وبکشور ایران خدمتها کرده است .

۴ـ تاریخ ایران ـ جلد دوم ـ تألیف ژنرال سرپرسی سایکس ـ ترجمه سید محمدتقی فخر داعی‌گیلانی چاپ تهران ۱۳۳۵ شمسی صفحه ۵۰۹ .

هراسی‌درسراسرآسیای مرکزی‌انداخت‌که میگویند مادران ترکمن برای ترساندن‌بچه‌های خود نام ترسناك عباس میرزا را یاد میکردند» .

گرنت واتسون درتاریخ خود از صفحه ۲۴۹ ببعد ترجمهٔ مذکور اضافه می‌کندکه : «عباس میرزا پس‌ازآن وقایع بواسطهٔ فتوحات درخطهٔ خراسان توجه خودرا برای تسخیر قسمتی‌ازافغانستان معطوف ساخت .....

امیرهرات با سخنانی خوش‌آیند سعی‌کرد موجب انحراف خشم ولیعهد بشود ولی‌آن عمل عباس میرزا را از عزم تسخیر هرات منصرف نکرد» .

محقق‌عالیقدر مرحوم محمودمحمود نیز درصفحه ۴۲۱ جلداول تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم عیناً چنین مرقوم داشته‌اند :

«**امادولت ایران دراین‌تاریخ ناچاربودهرات را متصرف شود** چه حکومت هرات **یا بتحریك خارجی** ویا بعلل دیگرمرکز فساد خراسان شده بود . »

بنابراین تهمت و ادعای اینکه قشون‌کشی دولت ایران چه درزمـان حیات مرحوم عباس میرزا و چه در آغاز سلطنت محمد شاه از تحریك یا دستور روسهـا سرچشمه‌گرفته صددرصد دروغ و برخلاف واقع و محض افترا و بهانه‌جوئی وحقیقت این بوده‌که سیاسیون انگلیس هنوزهم ایران را با وجودآنهمه شکستها و ضایعات ناشی از جنگ با روس بـاز آنقدر قوی و درآسیای مرکزی دارای نفوذ و احترام میدانستند و میترسیدند درآینده از رهگذر دولت ایـران و اتحاد ایرانیان با افغانـان مستعمره زرخیز هندوستان **و تاج امپراطوری** بخطربیافتد میخواستند بهر بهانه ، تهمت و دروغی‌که شده ایران را باز و هرچه بیشتر ناتوان‌تر سازند .

مرحوم محمود محمود در صفحه ۲۳۷ جلد اول‌کتاب گرانبهای تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس می‌نویسند :

« با اینحال توسعهٔ قلمرو ایران تا **رود سند** که حدود آنرا **نادرشاه** معین نموده بود برای انگلیسها خیلی ناگوار بود و دراین‌هیچ تردید نبودکه عزیمت عباس میرزا بآن نواحی تمام‌آن قسمتها را بتصرف دولت ایران درمی‌آورد .

مقارن این اوقات (۱۲۴۵ هجری قمری ـ ۱۸۳۰ میلادی) که عباس میرزا برای مسافرت خراسان احضار شد ، **سرجان مکدونالد** وزیر مختار انگلیس نیز در تبریز **لیوتنان آرتورکونولی** راکه مخصوصاً ازلندن برای همین مقصود اعزام شده بود باتفاق سید **کرامت علی هندی** درلباس اهل تجارت حرکت داد وآنهـا را مأمور نمود اول باسترآباد و میان ترکمانها رفته و از آنجا بخراسان و هرات و کابل و خیوه و بخارا بروند و در هرجا که بـرای آنها **پول لازم شود** بوزیر مختار انگلیس مقیم تبریـز

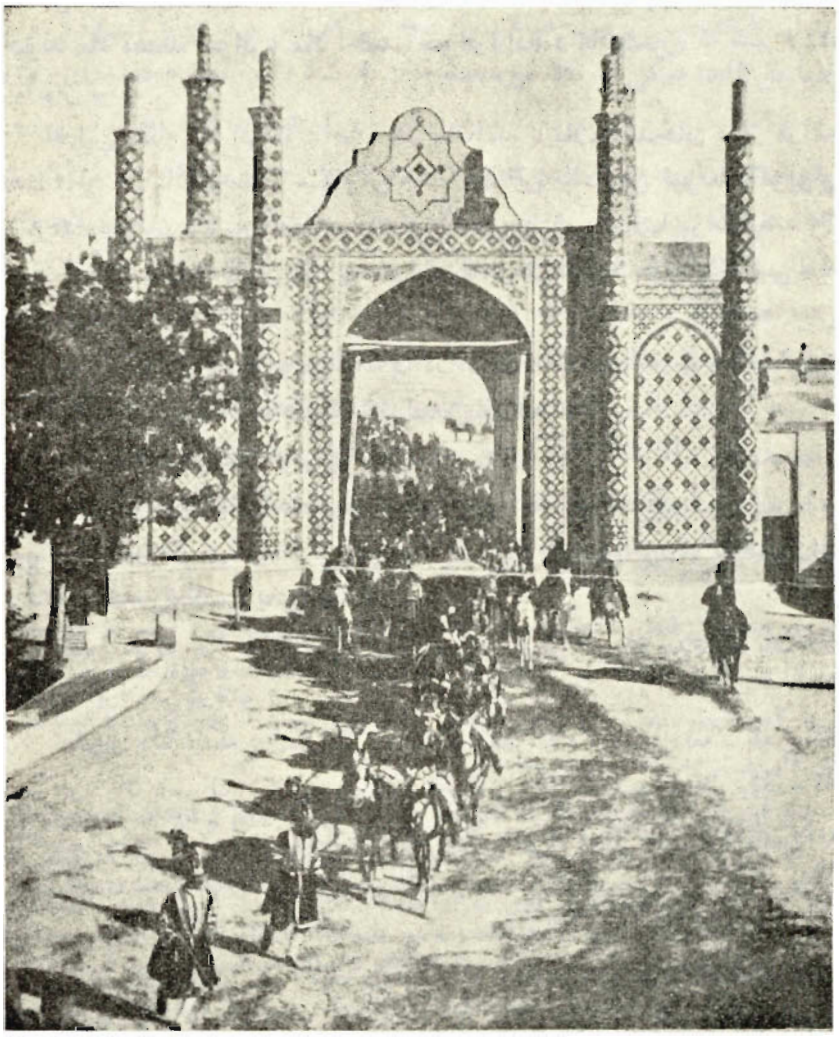

یکی از دروازه‌های تهران و موکب پادشاه حین ورود بشهر در اواخر سلطنت محمدشاه و اوائل ناصرالدین شاه

حواله بدهند .

نتیجهٔ مسافرت این‌شدکه‌آنها چهارماه درمیان تراکمه بودند ، بعدازآنجابخراسان رفته شش‌ماه درمشهد توقف داشتند ، درآنجا با عدهٔ از علماء آشنائی پیداکردند ازآنجمله **آخوند ملا محمد جواد ، ملا احمدآخوند زاده و ملاحسین** که شب و روز با هم مأنوس بودند .

دراین هنگام عدهٔ از قشون افغان بخراسان‌آمده با **یارمحمدخان** وزیر هرات در خدمت والی خراسان بودند ، هنگام مراجعت آنها این هیئت یعنی **لیوتنان‌کونولی** ، سیدکرامت علی هندی ، ملا احمدآخوزاده و ملاحسین نیز همراه آنهابهرات رفتند ، البته لیوتنان‌کونولی همیشه درلباس تجاربوده و باسم تاجرسفر میکرد بدون اینکه‌کسی از حال او خبردار شود .

لیوتنان‌کونولی شرح این‌مسافرت را در دوجلدکتاب سفرنامهٔ خود ضبط‌کرده است و درسال۱۸۳۴ میلادی‌آن دوجلدکتاب درلندن بطبع رسیده .

دراین‌کتاب (لیوتنان‌کونولی) مینویسد :

« شبهاکه ما با افغانها دورهم می‌نشستیم ، من صحبت شکست قشون عباس‌میرزا را از روسها برای‌آنها نقل می‌کردم **ولی هیچیك ازآنها باورنمیکردندکه قشون‌ایران از قشون‌روس شکست بخورد .** »

معلوم شدکه جگر انگلیسها از کجا آتش می‌گرفته و برای چه تصمیم باضمحلال و نابودی ایران می‌گرفتند ؟

بهترین دلیل‌اینکه درلشگرکشی‌دولت ایران‌بهرات ، درهردو دفعه ـ یاهرسه‌دفعه ـ دفعه آخر زمان ناصرالدین شاه ـ هیچگونه تحریکی ازطرف روسها درکار نبوده و الحاق هرات‌بایران‌که‌همیشه‌تابع وجزوایالت خراسان‌بوده**یکی‌ازآمال ملی‌ایرانیان** وآرزوی و تصمیم جدی شخص عباس میرزا و محمدشاه ـ بدون دخالت و محرك خارجی ـ بوده متن رقم محمد میرزا به آصف‌الدوله بلافاصله بعداز رحلت عباس میرزا نایب‌السلطنه و مراجعت از هرات وقبل‌از رسیدن بمقام ولایت عهدی بانشاء و خط مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام از صفحـه ۲۰۱ ـ ۲۰۲ و ۲۰۳ منشئات قائم مقام چاپ جهانگیر قائم مقـامی عیناً نقل میشود :

« جناب مجدت ونجدت نصاب ، جلالت و نبالت مآب خالوی معظم معزز عـالی تبار **آصف‌الدوله** العلیة العالیه بداندکه اولاً درباب کار **افغان** اگر رأی مبارك شاهنشاهی بتسخیر **هرات** است باید چهاردسته **شاهسون** را با هزارنفر **خَمسهٔ** دراول بهارانشاءالله روانه فرمایندکه چهل پنجاه روز بعداز نوروز بما برسد ، آن جناب هم قشون قلمرورا با **چاردولی و گروسی** برساند و خاطرجمع باشدکه **بعنایت خدابی‌تشکیك مسخرو**

مفتوح خواهد شد و بیست هزارتومان تعهدی نواب غفران مآب که حسب‌الامر همایون بسپاه ظفرپناه باید برسد انشاءالله تعالی خواهیم داد و اگر رأی مبارك همایون شاهنشاهی بمصالحه باشد همینطورکه حجت از **کامران** و کل رؤسای **اویماقات** و خوانین **افغان** گرفته‌ایم کاغذی مشعر برقبول خواهیم داد ویك پسرکامران میرزا را با **پسروزیر** و پسر **میرصدیق قلعه بیگی** وبرادر **شیرمحمدخان هزارهٔ** وپسر **عطا محمدخان درانی** بگرو خواهیم گرفت و سرحد را از اینطرف تیر پل **کوهسوی** و از آن طرف **پوزه ـ کبوترخان** قرارمیدهیم که **قلعهٔ غوریان** درمیانه خراب و بایر باشد وهرگزآباد نشود و ایلات **مروی و درجزینی** وسایر هرساله دویست سوار رکابی عوض مالیات بدهندواسیر و خانوار بسیاری که از خراسان بهرات رفته و در میان اویماقات هست هرجا سراغ کنیم اگرهمه **خوارزم و بخارا** باشد باید حکماً بیارند و رد نمایند و هر وقت ضرور شود از **افغان** قشون امداد بما بدهندکه مواجب با خودشان وسیورسات با ما باشد .

بعد از ورود بارض اقدس **محمد حسین‌خان هزارهٔ** راکه با **ارباب قربان** آدم **شیرمحمدخان** وآقابیك گرانی قوشچی‌باشی که چندبار بشهرهرات و میان جمعیت‌اویمات رفته معرفت و معروفیتی داشت روانه‌هرات کردیم و **یارمحمدخان** وزیر را نگاه‌داشتیم که اگر فرمان اختیار نامه ازدربار همایون برسد باقرارنامهٔ صُلحی که بهمین شروط است و از آن‌طرف حجت گرفته‌ایم بکمال امیدواری وسرافرازی روانه نمائیم و اگرمژده‌امدادبهار برسد **وزیر** را ازدست ندهیم، **وکیل‌هرات** وسرخیل‌جمشیدی و عباس‌خان‌فارسی و سایر افغانها که بما متوسلند خرج بدهیم دلخوش و سرگرم بمانند تا پنجاهم‌بهار و سپاه امداد بفضل آلهی‌و توجه شاهنشاهی برسد .

و امسال که چهار طرف هرات راگردش کردیم و دیدیم و خودمان و قشونی که همراه بودند بلد شده‌ایم[1] خدمت هرات را مشکل نمیدانیم چیزی که امثال باعث اشکال شد **سفر خلاف فصل بود** که اواخر تابستان قرار مراجعت نواب غفران مآب (یعنی مرحوم عباس‌میرزا ـ ف) از دارالخلافه‌شد و همانوقت‌که مارا مأمور فرمودند سُنبله (یعنی شهریور.ف) بودکه حاصل صحراکاملاً بانبارفته، قشون‌گرسنه بودند ودشمن سیرو از اردوی ما تاجائی‌که آبادانی خراسان بود کمتر از شصت و هفتاد فرسخ نبود . آوردن

---

۱ ـ این‌عبارات‌چنانکه‌نوشته‌ایم جعلیات‌مؤلف‌ناسخ‌التواریخ‌راکه‌به‌تحریك میرزاآقاخان نوری نوشته است در محاصره هرات هنگام سلطنت محمدشاه حاجی میرزا آقاسی دستورهای سفیهانه صادر و در امر جنگ مداخله‌کرده و فرموده است یك‌سمت هرات را باز بگذارند تکذیب‌وثابت می‌کندکه فرماندهی کل‌قشون باشخص‌محمدشاه اوهم‌خود بمقتضیات‌ولوازم وشرایط جنگ و وضعیت منطقه کاملا آگاه بوده است. ف

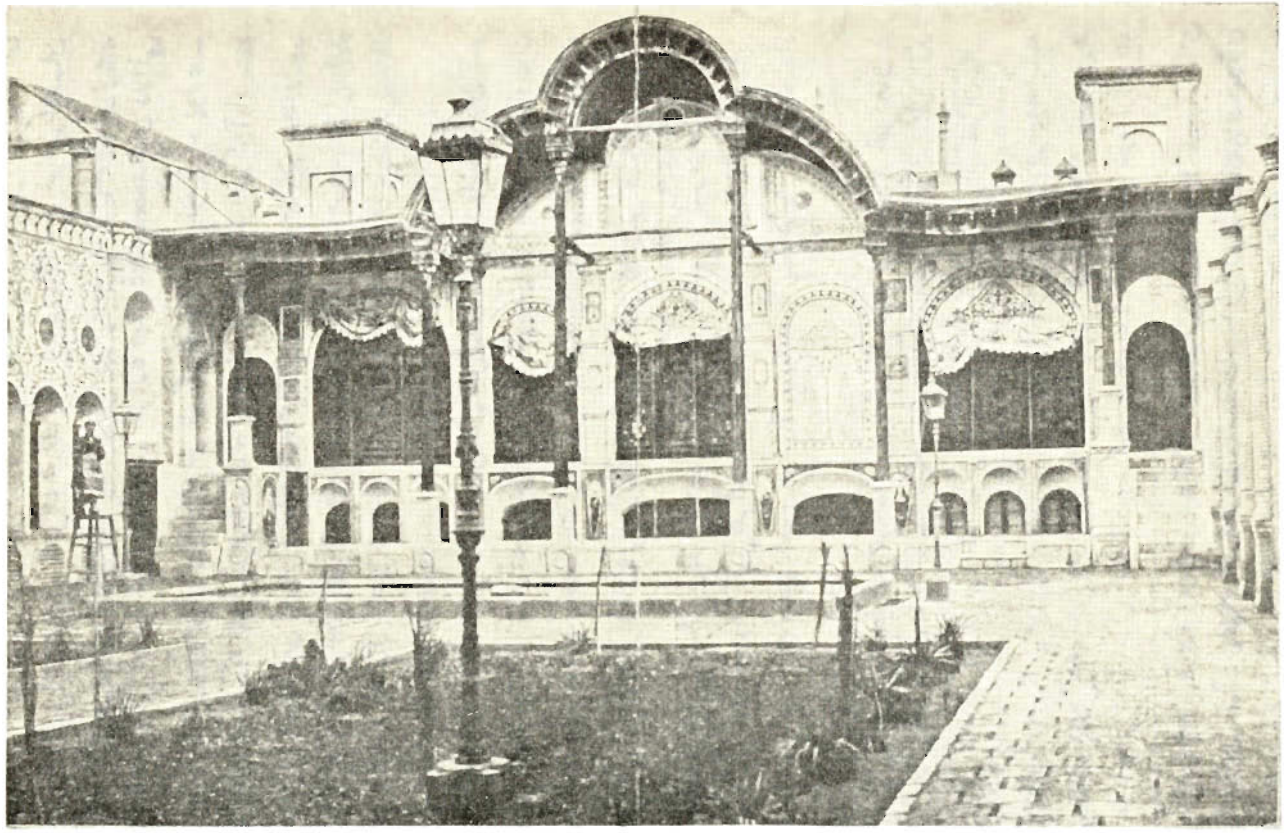

وضع داخلی یکی از عمارتهای شاهزاده‌ها و رجال درجه اول تهران در دوره ناصرالدین‌شاه

ذخیره سهل است قورخانه و جُبه‌خانه و پاافزار وملبوس سرباز صعوبت داشت. اسب سواره ازبودن سرما و نبودن خوراك طوری ناتوان میشدکه اگر رستم بود ازکار میافتاد.

اما چون‌امسال درهرات زردی وسرما بحاصل شتوی وصیفی زده‌و قشون ماوخودشان خرابی بسیار بباغات و شلتوك و آذوقهٔ دهات واردکرده و با لفعل قحط وغلای آنجابمرتبهٔ کمال‌است هرگاه چهل‌وپنجاه روزازبهارگذشته‌انشاءالله قصدآنجاشودکه حاصل‌گرمسیرات بدست سکنهٔ آنجا نیفتد **محال است که‌تاب بیاورند** و بر خلاف امسال بعون‌الله‌المتعال سیری باقشون پادشاهی وگرسنگی با یاغی دولت‌خواهدبود.

بتاج و تخت همایون سوگندکه باوصف قضیه نواب غفران مآب **اگرامیدجو ونان‌بود وبیم سرما وباران نبودمحال بودکه هرات رانگرفته مراجعت‌کنیم** خصوصاً آخربارکه‌قشون امدادرسید وسوار اویماقات‌پاشید وهرچه افغان‌بود یابه‌غور وقندهار گریخت ویا به تنگنای قلعه‌خزید **وفارسی‌های‌هرات** کلاً بمیل ورغبت وشوق وارادت ملتجی شدند و متعهد بودندکه با تفنگ‌چی‌و بیلدار خودمار پیچ و کورهٔ خندق را پرکنند وسربازرا براهنمائی و میل خودشان داخل‌قلعه نمایند، قشون‌ماهم تانزدیکی‌قلعه رفته بودو احدی را قدرت نبودکه سربرآرد چه جای‌آنکه خیال ستیزوآویزکند. بلی تقدیرسبحانی وگردش‌آسمانی‌اینطوراقتضاکرد.وسال‌آینده علی‌الظاهراینطوراست‌که مرقوم داشتیم اما زمام کار دردست خداست.

چه داند کسی غیر پروردگار که فردا چه بازی‌کند روزگار

اَلمرءُ یُدَبِّرَ وَاللّٰهُ یُقَدِّر یَفْعَلُ ما یَشاءُ و یَحکمُ ما یُریدوا رأی همایون شاهنشاهی مهبط انوار فیوضات آلهی است هرچه برزبان وحی ترجمان جاری شود آن جناب بزودی زود مارا آگاه سازد. اختیارنامه، را طوری بنویسندکه درحقیقت اعتبارنامهٔ ماباشد والسلام،

تمام شد تمام متن رقم محمد میرزا از منشئآت قائم مقام.

از این مراسله‌که سند تاریخی است چندنکتهٔ مهم دانسته میشود.

نخست ـ انشاء سلیس، ساده و روان نامه است که در آن دورهٔ و زمان مرحوم قائم مقام واقعاً کرامت‌کرده است و انسان هنوز هم امروز ازخواندن‌آن لذت میبرد.

دوم ـ همان است‌که یکبار نوشته و در زیـر نویس صفحه پیش نیز اشاره شده و آن احاطه وآگاهی شخص محمد شاه بر شرایط ولوازم محاصره هرات و مقتضیات چنان‌جنگ بوده واینهمه بی‌گمان جعلیات میرزا محمدتقی‌کاشانی رادرناسخ التواریخ درباره مداخلات بیرویهٔ حاجی میرزاآقاسی تکذیب می‌کند.

۱ـ انسان تدبیر و خدا مقدرمی‌کند (انسان کاری را درنظر می‌گیرد و خدا برخلاف تدبیر او می‌کند) خدا هرچه بخواهد می‌کند و هرچه ارادهٔ اوست حکم می‌کند (ترجمه از جهانگیر قائم مقامی).

سوم ـ نکته‌ایست بسیارمهم واز **اعترافات واقادیر** مندرج دراین نامه معلوم میشود که دولت فتحعلی‌شاه و حتی مرحوم عباس‌میرزا در **زمان** و موقع لشگرکشی بهرات دچار اشتباه بزرگی‌شده واز نظرموسم فصل‌بسیاربدی را انتخاب‌کرده‌اند عیناً مانند اشتباه شارل دوازدهم زمان پطرکبیر ، ناپلئون بناپارت در ۱۸۱۲ میلادی وهیتلر در ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ درحمله بروسیه‌که با وجود شجاعت بی‌نظیر سرباز و افسرونبوغ فرماندهی نیروهای سوئد ، فرانسه وآلمان‌را **وسعت اراضی ، دوری ازمرکزتدارکات و سرمای بی‌پیرروسیه** بکلی منهدم‌کرد ، و درماجرای محاصره اول‌هرات بوسیله محمدمیرزا دوری ازآبادانی‌های خراسان و نبودن‌آذوقه و وسائل وتاحد زیادی هم سرما مزید برعلت رحلت عباس میرزاشده و دولت ایران را با ناکامیابی قرین ساخته است .

اما از یادآوری این حقیقت هم هرگزنباید سرباز زدکه افسوس و هزاران افسوس مرحوم محمد میرزا باوجود تجربه‌های تلخ **جنگ‌گنجه** در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۴۲قمری‌ـ **و تسلیم عمدی تبریز** بژنرال آریستیوف روسی بدستورانگلیسها درشوال ۱۲۴۳ قمری این مراسله را بعنوان شخصی فرستاده **و اسرار** عدم موفقیت **و نقشه‌های‌آینده** خود را برای‌کسی فاش‌کرده‌است‌که بی‌گمان **قبل‌از تسلیم نامه یا عرض مطالب‌آن بپادشاه ایران** ـ مانند آن کسی‌که بعدها مرحوم ناصرالدین شاه بمیرزا رضا خـان مؤیدالسلطنه گرانمایه وزیر مختارایران درآلمان نوشته بود ـ تمام مندرجات آنـرا بسفارت انگلیس گزارش میداد .

و تأسف انگیزتراینکه محمدشاه از غایت درجه ساده لوحی وخوش باوری این‌اشتباه را درمحاصره دوم هرات هم تکرارنمود .

تدارکات لشگرکشی درزمان محمدشاه و جریان جنگهای محاصره دوم هرات

در ۳ـ۱۲۵۴ قمری واخلال گری وخراب کاریهای آصف الدوله وایادی انگلیس

تدارکات محمدشاه قاجار برای لشگرکشی بهرات باتجربه‌هاوآزمودگی‌های حاصل از محاصره اول ایندفعه بهتروکاملتر بود .

از رویهمرفته مندرجات تاریخهای قدیم و منابع ایرانی مجموع قشون محمد شاه از روز حرکت از تهران تا رسیدن به پیرامون هرات از صدهزارنفر سرباز پیاده و سواره و نیروهای مسلح غیرنظامی‌وچریك وصد دستگاه توپ تجاوزمی‌کرده. زیراکه محمدشاه قبل‌از عزیمت ازتهران شاهزاده حمزه میرزا و حسن‌خان ساری اصلان سرداررا با **سی‌هزارنفر** قشون‌بعنوان پیش‌قراول‌فرستاد ومقررداشت‌که درنیشابور باردوی شاه برسند وحبیب‌الله‌خان شاهسون سردار دیگروفرمانده (امیر)توپخانه را با **۶۰ دستگاه توپ** و تعدادکافی‌سرباز و توپچی نیز از پیش حرکت داد وخود شاه باعمده قوای اصلی روز ۱۹ ربیع‌الثانی۱۲۵۳ قمری از نگارستان تهران نهضت کرده و در۲۶ همان ماه وارد سمنان شد ، شاهزاده سیف‌الدوله میرزا حاکم سمنان در پذیرائی از اردوی شاه و تدارك آذوقه و علوفه و لوازم لشگرها مساعی زیاد بکار برد[1].

نیروهای محمدشاه هفت روز درسمنان اطراق‌کرد و درهمین ایام حسین خان مقدم مراغهٔ آجودان باشی باچهارده فوج سرباز وپنج هزارسوار جمعاً **بیست هزارنفر** سرباز پیاده و سواره از افواج نظام‌آذربایجان وارد تهران شد و دوفوج سربازان خمسه را که بعلت نرسیدن جیره و مواجب حاضر خدمت نشده بودند **ساز و برگ و حقوق داد** ودر

۱ـ عین‌الوقایع تعداد قشونی راکه باخود محمدشاه ازتهران حرکت‌کرده هشتادهزار نفر ونیروهای آصف‌الدوله را چهارده هزار نوشته وحسین‌خان آجودان‌باشی هم بیست‌هزارنفر در سمنان باردوهای اصلی ملحق ساخته است.

سمنان باردوی شاهی ملحق ساخت و مورد مرحمت و توجه قرارگرفت . ارتش های عمدهٔ ایران‌که با بیست هزار نفر نیروهای تحت فرماندهی حسین خان مقدم تقویت شده بود از سمنان حرکت‌کرده و در روز دوشنبه دهم جمادی الثانی وارد چمن بسطام شدند و بفرمان شاه که مقام فرماندهی‌کل قوی را بعهده داشت اردوگاه برپا داشتند و برای تهیه و تکمیل وسائل و آذوقـه و تدارکات و بانتظار رسیدن افواج و لشگریانی که از تمامی ایـالات و ولایات ایران احضار شده بودند **بیست روز** درچمن بسطام اقامت نمودند .

درایام توقف در اردوگاه چمن بسطام سرداران ، امراء و رؤساء ایلات و عشایر از اکناف و اطراف و سراسرکشور برای خدمت بوطن و امتثال فرمان شاه هرروز با افراد و سربازان و نیروهای ابوالجمعی خود و ساز و برگ و اسلحه ولوازم کافی باردو میرسیدند وکمرخدمت می‌بستند وآماده جان بازی میشدند .

هم درچمن‌بسطام بعرض شاه رسیدکه **اله قلی‌توره** والی خوارزم جماعتی ازطوایف کوکلان از قبایل ترکمن راکه ساکن گرگان و تبعه ایـران بودند با گروهی از سکنه قاری‌قلعه برداشته بطرف اَتَك برده است تادرخوارزم سکونت بدهد محمدشاه بمحض‌استماع این خبر **نجفقلی خان شادلو** سردار را مأمور تنبیه الهقلی توره کرد و این سردار در کنار قلعه مهیبن‌آن جماعت را بسختی شکست داد و عدهٔ زیادی از آنها راکشت و گـروه بسیاری را هم اسیرکرد وهزاروپانصد خانوارکوکلان را هم ازآنجا حرکت ودر برونجرد اسکان داد .

هم دراردوگاه چمن بسطام اله یارخان‌آصف‌الدوله‌که ازدیرباز سروسرّی باانگلیسها داشت وسرسپرده سیاست‌آنها و باشاره و دستورانگلیسها سابقاً خیانت‌های بزرگ بوطن و دولت و پادشاه خودکرده بود باردو آمد .

چنانکه هنگام جنگهای ایران و روس در دوره دوم روز ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۴۲ قمری در **صحنه جنگ گنجه** درست درساعاتی‌که لشگریان ایران بفرماندهی سردار شجـاع عباس میرزا نایب‌السلطنه قوای ژنرال‌پاسکویچ راکه براثر برتری قشون ایران و ابتکاری که در دست فرماندهی ما بود حالت دفاع بخودگرفته و نزدیك بود بکلی شکسته وتارومار بشود آصف‌الدوله باعمده قوائی‌که دراختیار داشت **عمداً** از جا تکان نخورد و در صفوف نیروهای ایران بی‌نظمی و بی ترتیبی ایجادکرد ودرنتیجه **این خیانت آشکار** و بزرگ پیروزی قشون ایران که مسلم و در نیم قدمی بود به شکست ومغلوبیت منتهی شد .

بار دیگرکه درشوال ۱۲۴۴ ببعدکه ژنرال پاسکویچ قلعه عباس آباد و سردارآباد راگرفت وپس‌ازنبرد بسیار سخت ودفاع دلیرانه سربازان ایران اوچمیازین و ایروان نیز سقوط‌کرد ولشگریان پیروز روس‌بسوی خوی ، مرند و تبریز سرازیرگردیدندآصف‌الدوله



حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی

خائن شماره ۲[1] با قوای کافی و ذخایر بسیار ازتوپخانه و سرباز وقورخانه واسلحه وآذوقه زیاد حاکم و مستحفظ قلعه **تبریز** بود و بآسانی میتوانست از نزدیك شدن قشون روس به‌تبریز جلوگیری و مدت زیادی درحصارقلعه تبریز مقاومت و پایداری‌کند باالهام سری و دستور محرمانه انگلسیها **عمداً** ازجا تکان نخورد و بمحض اینکه ژنرال آریستوف با عده کمی درحدود بهمه جهت شش هزارنفر سرباز بدروازه‌های تبریز رسید آن شهر تـاریخی بدون مدافعه تسلیم بیگانه‌شد و خود **باکمال بیغیرتی** و تبدیل لباس در خـانهٔ یکی از رعایا مخفی ومانند روباهی اسیر شد .

دفعه سوم و پس‌از شکست ایران از روسیه که نتیجه اینگونه خیانت ها بود و تحمیل معاهده ننگین ترکمان چای درشورش عوام و بلوای تهران و قتل‌عام اعضای سفارت روس البته وقطعاً بدستور سری انگلیسها وبمنظور و امید برانگیختن جنگ جدیدی بین دودولت روس و ایران دست داشت .

ولی باتمام اینهمه سوابق خیانت و کارهای کثیف پادشاه و اولیای دولت خواب ـ آلوده و ساده لوح ایران ازجمله همین محمدشاه پند و عبرت نگرفتند و بازبچنین موجود موذی ، پلید وخیانت‌کاروکثیفی اعتمادکردند .

ازآن جمله درهمین اردوگاه چمن بسطام همین آصف‌الدوله خائن که‌گویا حکومت خراسان را بعهده داشته باردوی محمد شاه رسیده و البته باز باشاره و دستور انگلیسها در آغاز نهایت درجه سعی وکوشش می‌کندکه محمدشاه را از لشگرکشی بهرات منصرف‌کرده و از نیمه راه برگرداند و چون در این نقشه و طرح شیطانی و بمیل بیگانه توفیقی بدست نمی‌آورد باکمك وهمکاری میرزاآقاخان نوری وفرخ خان‌کاشی‌که هردو بدبختانه دراردو و مشیرومشار بودند **دست بخراب‌کاری و اخلال میزند .**

و این است‌آنچه دراین‌زمینه مؤلف ناسخ التواریخ که مداهنه‌گو وجیره خوارمیرزا آقاخان ودارودسته اوبوده درجلد دویم‌تاریخ قاجاریه چاپ سنگی قدیم‌صفحه۳۴۸ نادانسته اعتراف می‌کند و **اسرار نهانی** اربابان خود را فاش میسازد .

« هم دراینوقت‌اله یارخان‌آصف‌الدوله نیزاز خراسان پذیره شده وبرسید ودرحضرت پادشاهی معروض داشت‌که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا این وقت مدتی دراز نباشد و کارداران دولت را هنوزاستقراری بدست نشده وشاهزادگان ایران را هنوز سودای سلطنت از دماغ بزیرنیامده اگردراین‌سفرخطری بدین‌لشگرمأمور رسد سرهای بگربیان دررفته بلند شودومدعی‌سلطنت فراوان گردد وکارایران دیر بسامان‌آید **صواب آنست** که شاهنشاه

۱ــ خائن شماره ۱ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی وسپس و بعقیده‌کلیه محققین بیغـرض ایرانی‌شماره ۲ آصف‌الدوله وشماره ۳ و ۴ میرزاآقاخان نوری وفرخ خان‌کاشی وشماره ۵ و ۶ میرزا حسین‌خان قزوینی و میرزا علی‌اصغرخان پسرابراهیم خان‌آبدارباشی بوده‌است .

غازی از **چمن بسطام تحویل مقام نفرماید** ، سرداران و سرکردگان را با لشکری کارآزموده برای فتح هرات و افغانستان برگمارد و اگرفتح کردند کار بکام شود و اگـر دوکرت شکسته شوند زیانی بناموس سلطنت نرسد ...»

بدین ترتیب ملاحظه میشود آصف‌الدوله آنچه میتوانسته سعی کرده‌که بمیل ودستور سرّی انگلیسها محمد شاه را از تصرف هرات و اعمال حق حاکمیت ایـران در قسمتی از خاکهای خود باز دارد .

بعد وقتی دیده‌که وسوسه هایش مؤثر نمیشود ، شاید و باحتمال زیاد باهمکاری دیگر عمال و سرسپرده‌های انگلیس مانند میرزا آقاخان نوری و فرخ خان کاشی دراردوی ایران خراب‌کاری می‌کند واین است قسمتی ازنقشه‌های خرابکاران و خائنین‌که از همـان صفحه ناسخ التواریخ‌آورده میشود :

« شاهنشاه غازی فرمود اکنون‌که ما تا بدینجا تاخته‌ایم و سفر هرات را بلندآوازه ساخته‌ایم اگر درعزم فتوری و درآهنگ مـا قصوری راه‌کند نیروی خصم دوچندان شود و دلیرانه‌آهنگ جنگ‌کنند ، این‌بگفت و فرمان‌کرد تاآصف‌الدوله بمشهد مقدس شده تجهیز لشگرخراسان‌کند و برکاب پیوسته شود و ازآن پس فرمان‌کرد تا لشگرساز راه کردند و روز بیستم جمادی الآخره از چمن بسطام کوچ داده ودر **خیرآباد** فرود شد ، **در آنجا یك تن‌ازمردم شاهسون درمیان قورخانه تفنگی بگشاد و بیم رفت‌که قورخانه آتش‌گیرد** قورخانه چیانش دست بسته بدرگاه‌آوردند و حکم رفت تا سرازتنش برگیرند بشفاعت حاجی میرزاآقاسی ازآن مخافت بسلامت بجست و در **منزل مزینان نیزیکی‌از غلامان رکابی بدینگونه کرد** و همچنان قورخانه چیانش بمحل سخط پادشاه حـاضر کردند ، این نیزبالحاح حاجی میرزاآقاسی ازقتل‌امان یافت[1] ، ازقضا روزورود **به سبزوار** مرد شاهسون برپشت اسب خویش درکنار چاهی ژرف سکون داشت وآن غلام اسب خویش را انگیخته‌بترکتازطی مسافت‌میکرد چون نزدیك‌شداسب عنان ازکف بستد و برمرکب مرد شاهسون باز خورد لاجرم **هردوتن از پشت اسب جدا شده بچاه درافتادند و جان بدادند!(؟)**[2]» پس‌ازاین‌جریانات‌اردوی محمدشاه چهار روز درسبزوارمتوقف شدودرآنجا

۱ــ این‌شهادت وگواهی مؤلف ناسخ‌التواریخ‌که نظایر بسیار دارد بـا وجود ضدیتی‌که بدستور و یا دلخواه میرزاآقاخان نوری با حاجی میرزا آقاسی داشته، اظهارات‌گذشته ما راکه حاجی مردی بسیارعدالت شعار و رقیق‌القلب بوده و از قتل نفس وشکنجه انسانها نفرت داشته تائید می‌کند .

۲ــ این واقعه قضای‌آسمانی ونتیجه خیانت بوده وخداوندآنها را مجازات‌کـرده ؟ ــ شاید ! ــ وشاید هم محمدشاه‌که از حاجی‌میرزاآقاسی رودربایستی وحرف شنوی داشته وباصرار او ازقتل‌آن دونفربطورعلنی صرف‌نظرکرده ، محرمانه بمأمورین مخصوص ضداطلاعات وخفیه دستورداده‌که‌آنها را بآن وضع بچاه انداخته وبکشند تاگفته شود قضای‌آسمانی‌بوده وبهرحال جریان امرمشکوك بنظرمیرسد .

حبیب‌الله خان شاهسون فرمانده با توپخانه و افراد خود به لشکریان شاه پیوست و شاه **در نیشابور** بیست روز توقف کرد تا نیروهای احضارشده و ساز و برگ ، تدارکات و آذوقه و ذخایر اردو برسند و در اینجا یعنی نیشابور شاهزاده حمزه میرزا و حسن‌خان ساری اصلان **با سی‌هزار** نفرات خود با اردوهای عمده ملحق شدند **وولی‌خان تنکابنی** سرتیپ فوج خمسه و قزوین نیز با نفرات تحت فرماندهی خود به لشگرهای شاه رسید و آصف‌الدوله هم در مشهد **دوازده هزار نفر نیرو** بسیج کرد[1].

بدین ترتیب محمد شاه تدارکات وسیعی دیده وعدهٔ نفرات ، ساز و برگ ، اسلحه و ذخایر قشون ایران بمراتب از دوره محاصره **اول هرات** بهتر ، کاملتر و بیشتر و باحتمال قریب بیقین **بیش‌از صد هزار نفر** سرباز و **صددستگاه توپ** بسیج شده و بسوی هرات نهضت کرده بود و لشگریان ایران برعکس جعلیات و اکاذیب بعضی از نویسنده های انگلیسی درتمام مدت جنگ هیچوقت از حیث آذوقه و تدارکات دچار سختی نشدند و دلیل آن نیز بیاید .

***

از رجال بزرگ ووطن پرست وسرداران دلیر وازجان‌گذشته‌که طی این‌لشگرکشی در رکاب پادشاه ایران شجاعت‌ها وفداکاری‌ها نموده و برای سربلندی و افتخاروطن‌مردانه جنگیدند و برخی ازآنها جان عزیزخود را ازدست داده و **جزو شهدای ایران** بزرگ قرارگرفتند و برخی هم زخمهای شدید برداشتند وجا داردکه عکس و مختصری ازشرح حال وداستان قهرمانی‌های‌آنان **درموزهٔ نظام** ایران قرارداده شود بطورفهرست ومحض نمونه و برای اظهار تکریم واحترام‌بروح پاک‌آنهابشرح زیرنام میبریم‌که روان همه شاد و نامشان نزد ایرانیان همواره گرامی باد :

۱- **حسن‌خان ساری اصلان .**

۲- **حبیب‌الله خان شاهسون** فرمانده توپخانه .

۳- **محمدولی‌خان تنکابنی** سرتیپ‌که بقول مورخین ایرانی از نامداران شجعان و درآخرین جنگ هنگام شدیدترین حمله بقلعه هرات روز شنبه هشتم جمادی‌الاول۱۲۵۵ شهید شد و این محمدولی‌خان گویا جد مرحوم محمد ولی‌خان تنکابنی نصرالسلطنه زمان مظفرالدین‌شاه و سپهسالار عصر مشروطیت بوده است .

۴- **محمدحسین خان فیروزکوهی** سرتیپ .

۵- **صمصام‌خان سرتیپ** فرمانده فوج سربازان ینگی‌مسلمان دومرتبه زخمی‌شد .

۶- **امیر اسدالله خان قائنی** - که گویا جد امیر اسدالله خان عالم وزیر دربار فعلی بوده .

۱- از ناسخ‌التواریخ وبگفته «عین‌الوقایع» چهارده هزارنفر.

۷- **فتح‌الله خان مافی** در جنگ غوریان زخمی داشت درکنار هرات مردانه می‌جنگید .

۸- **سرخوش‌خان** سرهنگ فوج قزوین شجاعتها نمود ودرآخرین نبردوشدیدترین حمله بقلعه هرات روزشنبه هشتم جمادی الاول ۱۲۵۵ قمری بمقام شهادت رسید .

۹- **اسکندرخان** سرهنگ فوج خمسه .

۱۰- **باقرخان چلبیانلو** درجنگ غوریان هشت زخم برداشت ولی‌مردانه جنگید .

۱۱- **مصطفی قلی‌خان** سمنانی .

۱۲- **حاجی‌خان امیر بهادر** جنگ قره باغی فرمانده دوفوج شقاقی در روز اول جنگ زخمی ودرآخربن جنگ روز شنبه هشتم جمادی‌الاول ۱۲۵۵ شهید شد .

۱۳- **محمدخان ماکوئی** امیرتومان .

۱۴- **محبعلی خان خوئی** سرتیب فـوج خوی روز اول جنگ از شانه زخم برداشت .

۱۵- **مهدی خان قره پاپاق** .

۱۶- **عزیزخان سرهنگ** - عزیزخان‌مکری که بعداً سردار کل‌شد ومعروف است .

۱۷- **حسام الملك کلبعلی‌خان افشار** .

۱۸- **اسکندرخان‌قاجاردولو** پسرفتحعلی‌خان سرتیپ فوج مراغه .

۱۹- **نبی‌خان سرتیپ قراگزلو** فرمانده فوج ششم قراگزلو در روز شنبه هشتم جمادی‌الاولی۱۲۵۵ شهید شد .

۲۰- **شیرخان سرهنگ** .

۲۱- **احمدآقا سرهنگ** .

۲۲- **عبدالله خان صارم الدوله** که آنوقت در فوج نبی‌خان یاور بود زخمی و سرهنگ وبعد سرتیپ شد ولقب گرفت.

۲۳- **علیمرادبیك** .

۲۴- **نورالله خان شاهسون** ازشجاعان بنام .

۲۵- **جعفرقلی‌خان کرد شادلو** .

۲۶- **نجفقلی‌خان سردار شادلو** .

۲۷- **نصرالله خان** سرکشیك‌چی باشی قاجار .

۲۸- **محمدخان سردار** .

۲۹- **جعفرقلی‌خان قراجه داغی** .

۳۰- **محمد رحیم خان** برادرجعفرقلی‌خان شادلو .

۳۱- **محمدابراهیم خان قاجار** .

۳۲- **دوست محمدخان تیموری** .

۳۳- **علی‌محمدخان کردبچه** درجنگ دوم حمله افغانهاشهید و بمشهد حمل‌شد .

۳۴- **علینقی‌خان افشار** حین بردن جسد او زخمی‌شد .

۳۵- **محمد صالح خان** پسرعلی محمدخان‌کردبچه‌که پس‌از شهادت پدرمنصب او راگرفت .

۳۶- **بخشعلی‌خان** قره باغی یوزباشی .

۳۷- **فضلعلی‌خان** یوزباشی منال دیوانی وپول وآذوقه باردو آورد .

۳۸- **ژنرال بروسکی** پسرپادشاه لهستان‌که در خدمت دولت ایران بود مردانه جنگیده و شجاعتها مینمود در روزهای اول محاصره زخم برداشت و روزشنبه هشتم جمادی‌الاول ۱۲۵۵ قمری ضمن جریان آخرین و شدید ترین حمله بقلعه هرات کشته شد که با وجود مسیحی بودن چون جان عزیز خود را در راه اعتلای وطن ما از دست داده او را **شهید** میدانیم .

۳۹- **شاهزاده محمد میرزا** .

۴۰- **جعفرقلی‌خان قاجاردولو** پسراسکندرخان سرهنگ فوج مراغه .

۴۱- **جعفر قلی‌خان قراچورلو** سرتیپ دو فوج قرجه داغی در آخرین جنگ زخمی‌شد ولی بهبود یافت .

۴۲- **شیرخان قراچورلو** سرهنگ فوج قرجه داغی‌روز هشتم جمادی‌الاول ۱۲۵۵ بدرجه شهادت رسید .

۴۳- **احمدبیك قرجه داغی** سرهنگ .

۴۴- **رشیدخان قراگزلو** سرهنگ فوج مخبران در ۸ جمادی‌الاول ۱۲۵۵ ازپا مجروح شد وبهبود یافت .

۴۵- یکنفرسربازساده بنام **شیرعلی** ازفوج قراگزلو درروزشنبه هشتم جمادی‌الاول ۱۲۵۵ قمری هنگام آخرین و شدیدترین حمله سپاهیان ایران بقلعه هرات شجاعتی بروز دادکه **بی‌نظیر** بود بدین‌معنی‌که درگرماگرم جنگ وزیر باران‌گلوله وتیرو توپ خودش **را سه مرتبه بربالای باره و برج قلعه هرات رسانید وپرچم سه رنگ فتح و پیروزی شیر و خورشید ایران را بربالای برج و باره هرات برافراشت** و در هرسه مرتبه افغانها و مدافعان قلعه هرات‌که الحق‌آنها هم شجاعتی بی‌نظیر داشتند (و ای دریغا ! چرا با برادران دلیر ایرانی خود می جنگیدند) **شیرعلی** را با ضرب چوب و سنگ وتفنگ ازبرج بزیر انداختند واین عجب‌که **شیرعلی** که ازپستان شیرشیرهٔ شجاعت مکیده بود در هرسه مرتبه زنده ماند و از طرف پادشاه و فرمانده قشون ایران درجه و خلعت گرفت ! .

۴۶- ازفوج مراغه دونفریاور که نامشان‌درتاریخ ذکر نشده روزهشتم‌جمادی‌الاول
۴۷- ۱۲۵۵ قمری حین‌آخرین جنگ بدرجه شهادت رسیدند .

۴۸- **اسمعیل‌خان** داماد صمصام خان افسرفوج ینگی مسلمان‌که مورخین قاجاریه هردورا «داروس» نوشته‌اند درجنگ آخر هشتم جمادی الاول ۱۲۵۵ قمری از سینه‌اش تیر خورد وگلوله ازپشت درآمد ولی نمرد و بهبود یافت .

۴۹- **خانلرخان** سرهنگ فوج افشارقزوین در روز آخرجنگ هشتم جمادی‌الاول ۱۲۵۵ قمری بمقام شهادت رسید .

۵۰- **اسکندرخان** سرهنگ فوج خمسه نیزهمان روز شهید شد .

۵۱- **ولی‌خان** سرهنگ فوج سربندی در روز مذکوردرجه شهادت یافت .

۵۲- **عبدالحسین بیك یاور** فوج گروس روز مذکور از ناحیه سر و شکم دو جراحت سخت برداشت ولی زنده ماند و خوب شد .

۵۳- **علیمرادخان** سرهنگ فوج گروس درهمان‌روز دوزخم خورد ولی خوب شد .

۵۴- **باقرخان چَلَبیانلو** سرکرده سوار نیز در همان روز بدرجه شهادت رسید .

۵۵- **مهدی قلی خان شقاقی** سرهنگ فوج شانزدهم درهمان روزشنبه هشتم
۵۶- جمادی‌الاول ۱۲۵۵ قمری با شجاعتی مافوق تصور بشر بربالای برج و باره هرات رسید وپرچم**پیروزی** برافراشت وبایك پسرش شربت شهادت نوشید .

۵۷- **محمدخان سردار ایروانی** هم پس از پایان جنگ بیمارشد و سه روز بعد برحمت ایزدی پیوست .

۵۸- **شاهزاده علیقلی‌میرزا** دلیرانه درجنگ‌ها شرکت داشت .

۵۹- **همینطورشاهزاده سلطان محمدمیرزا** - سیف‌الدوله .

۶۰- **مهدیقلی‌خان قراگزلو** که طبق‌وصیت نبی‌خان‌شهیدفرمانده یکفوج اوشد .

۶۱- **محمودخان قراگزلو** هم بهمان ترتیب فرمانده فوج دیگر شد .

۶۲- **علی‌خان برادر** شیرخان قرجه داغی شهید جای اوراگرفت .

۶۳ **حاجی عبدالرحیم‌خان** پسرقهرمان خان افشارپس‌از شهادت پدر فرمانده و سرتیپ افواج قزوین شد .

۶۴- **فضلعلی خان** پسر سرخوش خان شهید سرهنگ فوج قدیم و جدید قزوین گردید .

۶۵- **حسن‌خان** پسرحاجی محراب خان هم بنحو مذکور سرهنگ شد .

۶۶- **محبعلی‌خان** ماکوئی امیرخمیس لقب یافت‌وافواج شقاقی‌باوسپرده شد .

۶۷- **سید حسن خان فیروزکوهی** بدرجه سرتیپی و فرماندهی فوج سمنانی و دامغانی رسید

۶۸- **رضاقلی خان** سرتیپ قاجار پسر پیرقلی‌خان هم‌مانند او.

۶۹- **مسیوسمینو مهندس فرانسوی** در اردوی ایران صادقانه خدمت وبا علم و عمل لشگریان پادشاه را یاری می‌کرد که یادش همیشه بخیرباد .

۷۰- میرزا **رضا مهندس تبریزی** معروف بـه **مهندس‌باشی** کـه یکی از پنج نفر محصل اعزامی بلندن درسال ۱۲۳۰ قمری بوده درمیان لشگریان ایران حضور داشت و در گیر و دار شدت جنگ با جـان بازی و از جان‌گذشتگی کارهای مهندسی اردو را اداره می‌کرد .

۷۱- **حبیب‌اله خان تنکابنی** که ازآغاز درجنگ‌شرکت وشجاعانه جان‌بازی‌داشت بعد ازشهادت پدرش محمدولی‌خان منصب ودرجه وشغل اورا گرفت .

۷۲- **محمدصالح خان** فرزند علی‌محمدخان کردبچه که شهیدشد .

***

این بودخلاصه وفهرستی‌از نام‌قهرمانان، فدائیان وشهدای ارتش‌لایزال ایران‌که درهنگام لشکرکشی بافغانستان ومحاصره هرات‌با دلاوریهای‌مافوق تصور بشری حماسهٔ پهلوانان داستانی را زنده‌کردند وبا نثارجان شیرین‌نام پرافتخار خودرا تاابد درسینه و قلب ایرانیان جاویدان ساختند .

و وقتی دریك فصل بسیارکوتاه بجزئیات یکی ازصحنه‌های جنگ رسیدیم خواهیددید که‌بحقیقت‌شجاعت‌ودلاوری‌**محمدولی‌خان‌تنکابنی، سرخوش‌خان، نبی‌خان‌قراگزلوو بسیاری‌مانندهٔ آنهایك‌چیزی بالاترازقهرمانی‌ومافوق پهلوانان‌داستانی‌بوده و خون‌های پاك وسرخ فام‌آن دلیران بی‌باك اوراق زرین تاریخ پرافتخارملت باستانی وزوال ناپذیر ایران را رنگین‌تر و درخشان‌تر ساخته است .**

وجادارد، چنانکه‌گفتیم، نام افتخارآمیزآن‌شهداء وقهرمانان وطن‌نه تنهادر قابهای طلائی وبخط سرخ نوشته ودرموزه‌های نظام ایران‌آویخته شود بلکه سزاوار است که‌داستان حماسی‌آنان درسر درس بدانش‌آموزان ودانشجویان درتمام دبیرستانها ودانشکده‌ها بویژه‌در مدارس نظام گفته‌آید وجزو برنامه دروس‌آنان باشد .

***

صحبت ازسرداران بزرگ وافسران دلیر وقهرمانان جنگ‌افغان ومحاصره هرات‌شد.

حیف است از چندسردار بزرگ و دلاور بی‌باك دیگرکه طی جنگهای ایران و روس دلیریهاکرده ودر صفوف لشگریان ایران جنگیدند یادخیری‌بمیان نیاید .

آنها، در دوکلمه، **اسمعیل‌خان دامغانی** سردار بزرگ ایران وچهار برادرشجاع

وقهرمان اوبودندکه تا پایان جنگ پای فشردند وپس ازبرقراری صلح درآن قسمت ایران در خراسان نیز بسرکوبی یاغیان و استقرار امنیت در رکاب عباس‌میرزا خدمات‌شایان‌انجام دادندکه شجاعت و دلیری‌آنان اسباب حیرت وتحسین است وبازهم‌جا داردکه جوانان‌باغیرت و دانش‌پژوه ایران داستان حماسه‌های این پنج برادر سلحشور ودلاوررا درستون‌تاریخهای مفصل خوانده وبدیگر جوانها بازگوکنند .

***

از رجال ومردان غیرنظامی در اردوی محمد شاه هنگام محاصره هرات اشخاص زیر ازهمه سرشناس‌تر ومعروف‌تر بودند :

۱ـ حاجی میرزاآقاسی صدراعظم‌که عنوان ولقب وخطاب صدارت‌قبول نمی‌کرد .

۲ـ الهیارخان آصف‌الدوله .

۳ـ میرزاآقاخان نوری‌که بعداً ودر زمان ناصرالدین‌شاه اعتمادالدوله لقب‌گرفت .

۴ـ فرخ خان‌کاشی غفاری‌که در زمان ناصرالدین‌شاه امین‌الملك و سپس امین‌الدوله لقب یافت واز سرسپرده‌های‌انگلیسها بود وبا امضای **معاهده‌ننگین‌پاریس** چنانکه گفته خواهدشد تمامی افغانستان را بانگلیسها فروخت .

۵ـ شاهزاده حمزه‌میرزا حشمت‌الدوله بعدی .

۶ـ شاهزاده طهماسب‌میرزا حاکم همدان .

۷ـ حاجی عبدالمحمد محلاتی‌که از معتمدین حاجی میرزاآقاسی بود .

۸ـ شاهزاده‌سلطان محمدمیرزاسیف‌الدوله‌که نامش جزونظامیان‌آورده شده‌و باصطلاح آنزمان هم اهل قلم وهم اهل شمشیر بود .

۹ـ ظاهراً حاج میرزامسعود گرمرودی وزیرخارجه ودر بعضی ازمنابع هم دیده‌شده که حاج میرزامسعود برای اداره‌کارهای خارجی درتهران مانده بود ولی صحیح‌ترین‌خبر گویا این باشدکه چون وزیرمختار انگلیس وپشت‌سر او وزیرمختار روس باردوی‌شاه‌رفتند حاج‌میرزا مسعود هم ببارگاه شاه پیوست .

۱۰ـ میرزا نظرعلی حکیم‌باشی

۱۱ـ باقرخان‌کرد هراتی

۱۲ـ اسمعیل‌خان فراشباشی

۱۳ـ فضلعلی‌خان یوزباشی

۱۴ـ میرزا رحیم پیشخدمت خاصه همایونی

۱۵ـ میرزا حسینعلی » » »

۱۶ـ میرزا لطفعلی

۱۷ـ اسدبیك فراش خلوت

۱۸ـ هادی‌بیك

۱۹ـ میرزا علینقی منشی فراهانی‌که نگارنده اسرار و یا باصطلاح این‌زمان متصدی «دفتر محرمانه ورمز» بود وبجرم جاسوسی وخیانت اعدام شد.

۲۰ـ نصرالله‌خان سرکشیك‌چی‌باشی

۲۱ـ علیمرادبیك وعدهٔ زیادی دیگر

***

مختصری از جریان جنگهای هرات

دراینجا بطور مقدمه باید گفت که ارتش ایران درمحاصره دوم هرات (محاصره اول زمان حیات عباس‌میرزا بوده) در ۵۵-۱۲۵۴ قمری بفرماندهی محمدشاه قاجار، برخلاف اظهارات و نوشته‌های دروغ نویسندگان انگلیسی ، **هرگز شکست نخورده است .**

همانطورکه **«شاه جنگ ایرانیان»** را درجنگ **چالدران** هرگز شکست نمیتوان نامید .

براستی هم جنگ **چالدران** حماسه وداستانی است که درتمام تاریخ بشر ازبدوخلقت آدم **مطلقاً نظیر ندارد .**

اگر **حماسه خیالی** لئونیداس[1] و سیصدنفر سرباز اسپارتی را در جنگ پیرامون کوههای ترموپیل[2] **قصه وافسانه** به‌پنداریم . چه، چنانکه درتاریخ یونان قدیم‌آمده، هنگام لشگرکشی بزرگ ایرانیان بفرمان خشایارشاه در ۴۸۰ قبل ازمیلاد بیونان هفت‌هزارنفراز افراد شهرآتن و **فقط سیصدنفر** اسپارتی بفرماندهی لئونیداس بمقابله با ارتش‌های‌عظیم ایران‌برخاستند وچون یونانی‌ها تنگه ترموپیل راکه بین دریا وکوه یاتپهٔاوتا OEta واقع شده وبسیار باریك بود بطوریکه حتی دوعرابه یاقایق بزحمت میتوانست ازآن‌عبورکندبسته بودند، نیروهای ایران مدتی معطل شدند تاعاقبت یکنفر**خائن** از اهالی یونان بنام**افیالت** Ephialte راه باریکی ازپیچ وخمهای‌کوه بایرانی‌هانشان دادکه ازآن راه بتوان قشون کوچك وحقیر یونان را دور زد وبداخلهٔکشور نفوذکرد .

لئونیداس که ازاین ماجرا وحرکت دورانی ارتش ایران‌آگاهی یافت **باسیصدنفر** یعنی

1- Léonidas

2- Thermopyles

تمامی نیروی ناچیز خودبا سرعتی باور نکردنی برسر راه قشون ایران، گردنه‌های آن کوه رفت وخود وسربازانش **تا نفر آخر کشته شدند .**

بعدها درهمان محل کتیبهٔ وشعاری نصب گردیدکه این‌عبارات درآن خوانده میشود :

«ای کسی که از اینجا می‌گذری! برو به اسپـارت بگوکه ما در اینجا همه مُرده‌ایم برای اطاعت بقوانین تو !»

« Passant, va dire à Sparte que nous sommes tous morts ici pour obéir à ses lois.»[1]

و راستش این است که باین داستان نمیتوان اعتماد داشت و آن را یك واقعه حقیقی پنداشت، زیرا نویسنده وراوی آن هرودت Hérodote یونانی‌است که‌اوراهم «اَب‌المورّخین» و هم «اَب‌الکاذبین» ویا «اب‌الکذّابین» می گویند و دیگر مورخین یونان هم از او تقلید و پیروی کرده‌اند ومورخین یونانی، همه میدانند،که حقایق را وارونه نموده وبقول عوام «یك کلاغ چهل‌کلاغ» نوشته‌اند ومتأسفانه تاریخها واسنادایرانی‌هم درحمله وآتش‌سوزی‌اسکندر مقدونی واگر چیزی‌مانده بود درهجوم اعراب ازبین رفته وحقیقت واقعات برما معلوم‌نیست و مسلم‌آنست‌که یونانی‌ها نسبت بایرانی‌ها بطورکلی نظر خوب نداشته و بااینکه تمدن اصیل ایرانی قدیمی‌تر ودرخشان‌تر از آنِ یونان بوده در همه جا ما را « وحشی » و « باربار » barbars می‌نوشتند وحقایق را همواره بسود خود دیگرگونه مینمودند .

هرچه بوده، اگرداستان ویا افسانهٔ لئونیداس وسیصدنفر سربازان خیالی او را ویا قهرمانی‌های خیالی‌آنها را بیك‌سو نهیم دیگر در **تمام تاریخ بشرحمّاسهٔ درخشان تر از جنگ چالدران بچشم نمیخورد .**

واقعهٔ‌حیرت‌آوروشگفت‌انگیزچالدُران‌یك‌چیزی‌والاتر و برتر ازقهرمانی وفداکاری و از وهم وخیال وتصور انسان‌هم بالاتر بوده است .

دراینجا بیست و هفت‌هزار وششصد وهشتصد نفرانسان مافوق قهرمان Super Géant با سلاح وساز وبرگی ابتدائی و ناقص، اندك و ناکافی در مقابل چیزی نزدیك بهشتصدهزار نفر نیروهای وحشت‌آور امپراطوری‌عظیم عثمانی، واحدهای ینی‌چری و دیگر لشگرهای هراس‌آورکه لرزه بر اندام تمام ملل اروپا افکنده وباآخرین سلاح ، سازمان، توپخانه وتجهیزات زمان مسلح بودند جنگیدند وتوپخانه عظیم‌آنرا بادست خالی ازکار انداختند و تا آخرین نفرکشته شدند وحتی یکنفرخائن پیدا نشد وحتی یکنفرتن به ننگ

۱ــ تاریخ آلبرماله Albert Malet وژول ایزاك Jule Isaac تاریخ عمومی جلد اول تاریخ شرق ویونان صفحه ۲۷۱.

اسارت نداد وحتی یکنفرپشت بدشمن نکرد وفرار ننمود[1] !

قهرمانان مافوق انسان درجنگ چالدران تا خود بدرجه شهادت برسند هریك بیش ازصد نفر از مهاجمین وغارتگران را بجهنم فرستادند .

آخر چرا چنین بود ؟

ظاهر دراین است‌که درآنوقت هنوز پای اجنه و شیاطین **بایران زمین** باز نشده و **روبرت شرلی و سرآنتونی** ، هیئت‌ها ، میسیونها وسیاحان فرنگی در لباس حق بجانب مذهب ونشر تمدن «!» باین‌کشور نیامده و بطور خلاصه **حرامزاده و تخم جن** در خاك پاك ما بعرصه نرسیده بود ! و **خائن و خرابکار** وجود نداشت .

***

درجنگهای ایران و روس، بذری‌که‌از دیرباز، اجنه وشیاطین درمزرع پاك‌وسرزمین دست نخورده ایران پاشیده بودند ، جسته جسته ثمر میداد و **تخم‌جن‌هائی** مانند میرزا ابوالحسن خان شیرازی ، الهیارخان آصف‌الدوله و دیگر خائنان و وطن فروشان از **لقمهٔ حرام** بعرصه میرسیدند ، لئامت و جهالت فتحعلی شاه ، سفاهت فرزندان او ، وحسادت آنها نسبت بعباس‌میرزا ، تحریکات درباری ، بی‌اطلاعی، بی‌خبری وساده لوحی اکثریت مردم، کهنه پرستی و قشری بودن برخی از آخوندها، بیشعوری، نامآل اندیشی و خیانت گروهی ازحکام ومأمورین ایرانی‌مثل محمدخان قاجار و ابراهیم خلیل‌خان‌جوانشیر در شهرهای قفقاز، بدعهدی، خلف وعده، و یا نامردی و ناجوانمردی بناپارت و سیاسیون فرانسه، وازهمه بدتر دسیسه، تحریکات وخرابکاری مأمورین مخفی وعلنی انگلیس،دلیری، شجاعت ، فداکاری وجان‌بازی سربازان وسرداران ایران وفرماندهی عالی‌آن عباس‌میرزارا بی‌اثر وبی‌فایده ساخت .

وگرنه با وجود برتری عده، تفوق اسلحه وساز وبرگ ونظم وانضباط حریف هرگز ممکن نبودلشگریان‌ایران که‌ازآغاز درغالب‌صحنه‌ها پیروزمند بودندآنگونه بآسانی‌ازروسها شکست بخورند و بی‌گمان **ایمان محکم** ، دلیری بی‌نظیر ، شهامت و از جان‌گذشتگی ایرانی‌ها، چنانکه دربسیاری ازعرصه‌های نبرد بظهور میرسید با افزونی نفر، تفاوت ساز وبرگ، قشون روس‌که درآن زمان، ازحیث فن وتکنیك، بامافاصله چندانی نداشت برابری می‌کرد .

چنانکه **حسن خان طالشی** ، **حسین خان سردار** و برادرش **حسن خان** ، **حسینقلی‌خان**حکمران باکو، **حسین خان‌قاجار**، **امیرخان سردار**، **اسمعیل خان دامغانی** و چهار برادر قهرمان او ، **محمد میرزا** پسر عباس میرزا و بسیاری دیگر از سرداران دلیری‌که در ارتش‌های ایران و زیرفرماندهی عباس میرزا نبرد می‌کردند در

۱ــ خارج‌شدن شخص شاه‌اسمعیل وتنها یکی دونفر دیگرپس از آخرین لحظه وکشته‌شدن آخرین نفر **طبق سوگندی بوده** که مفتی اعظم شیعه شاه را بقرآن قسم داد و برای حفظ دین وکشور او را مجبور بخروج از میدان جنگ نمود و از اینقرار بیرون آمدن شاه‌اسمعیل‌ازعرصه‌نبردفرارمحسوب نمیشود.

صحنه‌های متعدد جنگ ضربت‌های مرگباری برلشگریان روسی واردساختند .

در جنگ **گنجه** روز ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۴۲ بااینکه ژنرال پاسکیویچ جرئت‌نداشت درحمله پیشقدم شود وهجوم ازطرف قشون ایران ونزدیك بودکه پیروزی نصیب‌عباس‌میرزا شود الهیارخان آصف‌الدوله‌که از انگلیسها الهام‌گرفته‌بودآشکارا **خیانت** وازکمك‌رسانیدن بولیعهد با قسمت اعظم قوائی‌که در اختیار داشت **عمداً** خودداری‌کرد و درنتیجه پیروزی مسلم قشون ایران مبدل بشکست شد .

درجبههٔ نخجوان و **عباس‌آباد** روز ۱۶ ذیحجه ۱۲۴۳ بااینکه **حسن خان‌سردار** شجاعانه جنگید وبا حمله‌های شدید وسریع تلفات سنگینی بروسها واردساخت ولی **الهیار خان آصف‌الدوله بازخیانت ورزید** وازجنگ وپایداری روی برتافت ودرنتیجه این خیانت‌آشکار وشرم‌آور اوقلعهٔ **عباس‌آباد** سقوط‌کرد **وراه خوی** بروی ژنرال پاسکیویچ باز شد .

در صحنه نبرد **اصلاندوز** ودیگر جبهه‌هائی‌که روسها دست بحمله ویا شبیخون زده و بوضع اسرارآمیز واسرارانگیزی اردوهای ایران را از هم پاشیدند همه نتیجه جاسوسی، خیانت و تحریکات مأمورین انگلیس بود زیراکه چند نفر مأمورسیاسی و جاسوس زبردست انگلیسی‌چون‌سرگواوزلی Sir Gore Ouseley جیمزموریه James Morrier- فریزر James Baillie Fraser و پزشگ مك‌نیل Jame Mc Nill مانند رورووك و ببهانه و عناوین گوناگون بین اردوهای ایران و روسیه رفت و آمد می‌کردند و بیشتر اوقات دست‌آویزآنها مذاکرات صلح و وساطت برای آشتی بود ولی میرفتند و اگر باحتمال ضعیف فرمانـدهان روسی مختصر میلی هـم باصلاح و یا متارکه جنگ میداشتند و یا در حمله و هجوم بجهت ضعف قوای خود و یا بی‌اطلاعی از نیروی واقعی ایران تردید می‌کردند مأمورین و جاسوسهای انگلیس‌که در لباس میانجی از اردوهـای ایرانی وارد اردوگاههای روس‌میشدند وضعیت واقعی نیروی‌ایرانی ونقطه‌های ضعف‌آنرا بروسها گزارش میدادند وآنها را بجای دعوت بمدارا وصلح وآشتی بحمله وهجوم تحریك‌می‌کردند.

فتحعلی‌شاه، وزرای بی‌اطلاع او وحتی عباس‌میرزا این بدبختی وساده‌لوحی‌راداشتند که از راه زود باوری بسخنان انگلیسها فریفته میشدند و با مأمورین سیاسی آنها مشورت می‌کردند، تمام‌اسرار ونقشه‌های جنگی وسیاسی‌خودرانزدآنها فاش میساختند واردوگاهها، سنگرها، مخازن اسلحه، محل توپخانه واستقرار نیروها، وضع دفاعی وجنگی اردوگاههای خودشان‌را **مثل بچه‌های‌خردسال** بآنان نشان میدادندومطالعه داستانهائی راکه انگلیسها خود نوشته وحکایت‌کرده‌اندکه بچه‌آسانی در سرتاسر اردوی عباس‌میرزا بی‌هیچگونه مانعی می‌گشته وهروقت‌که میخواستند حتی بدون محافظ وقراولی بچادرمخصوص خودعباس‌میرزا فرمانده‌کل قوی راه می‌یافتند بحقیقت اسباب حیرت میشود .



نخستین برخورد عباس‌میرزا نایب‌السلطنه باژنرال پاسکیویچ درمجلس‌متارکه دهخوارقان

بدین‌ترتیب وقتی مأمورین سیاسی وجاسوسی‌انگلیس ازجزئیات وضع نیروهای‌ایران واسلحه وسازبرگ وطرز استقرارآنها اطلاعات‌لازم بدست می‌آوردند با بهانه‌های گوناگون و اجازه خود ایرانی‌ها باردوها وقرارگاههای روسها میرفتند وآن اطلاعات ذیقیمت را در اختیارآنان می‌گذاشتند وآنها را تحریك و تشجیع بحمله وهجوم می‌کردند .

ازاینروی بجرئت میتوان گفت‌که جنگ روس و ایران در هردوره بر اثر دسیسه و تحریکات مستقیم‌انگلیسها برپا گشت وعامل‌وعلت‌عمده شکست ایران‌هم درهردوره نیزدسایس‌و آنتریك‌های‌آنها بود .

***

درصحرای زیبای نبرد **چالدران** ازخونهای پاك مردان وجوانان ایران‌که ازروی **ایمان** وشرافت مردانه جنگیدند وازخاك وطن وسرزمین اجداد ونیاکان‌خود دفاع کردندوتا آخرین نفرجان شیرین‌خویشتن‌را فدا ساختند هنوز لاله‌ها وسنبل‌ها میروید، و قدّوسیان و ساکنین آسمانها برارواح مقدس‌آن شهدای بی‌گناه رحمت میفرستند و فرشته‌های‌آسمانی در عزا وماتم‌آنها خونابه دل میریزند وسرشگ ازدیده می‌بارند .

و این دربهاران اشگ چشم قدسیان وملائکه‌مقرب خداست‌که لاله‌های گلگون‌کفنان ایرانی را همه ساله‌آبیاری می‌کند وآن سنبلهای سرخ وزیبا را شادابی وطراوت می‌بخشد.

این گلهای سرخ، سنبل‌های ارغوانی و لاله‌های قشنگ‌که از خون دلاوران وشجاعان ایران دردشت چالدران بیادگارمانده همواره وتا ابد سربلند و سرفراز خواهندبود .

***

ولی لاله‌هائی‌که ازخون پاك جان‌بازان وقهرمانان وطن درمیدانهای جنگ باروس، گنجه، ایروان، سردارآباد، احمپازین، عباس‌آباد ودیگر صحنه‌های نبرد رُسته، پژمرده، رنجور، سرافکنده وبیمارند وسرچشمه اشگ دیدگان قدسیان نیز ازشرم وخجالت‌خشکیده وهرگز برآنها ژاله نمی‌بارد . . .

چراکه داستان‌این جنگها باغدر وخیانت‌آلوده بود و از فرزندان ناخلف‌این‌سرزمین که لقمهٔ حرام خورده واز لقمهٔ حرام بوجودآمده بودند چون میرزا ابوالحسن شیرازی ، الهیارخان آصف‌الدوله ودیگر خائنان، ناموس وطن و سرنوشت ایران عزیز را به بیگانه فروختند ولاله‌های صحرائی وملائك‌آسمانی را ازخیانت‌های ننگین‌خود شرمسارساختند...

***

داستانهای حماسی جنگ‌آوران هرات سرودی ازنوع دیگراست. دراینجا **دوبرادر** بی‌تجربه وناآزموده، غافل ازمکائدآینده دیوسیرتان بیگانه نادانسته درهم‌آمیختند وبرروی یکدیگر شمشیرکین آختند و افسانهٔ جهل و نادانی **قابیل** را بعد از هزاران سال زندگی بخشیدند .

اینها هردو هم‌آورد، دلیر و بی‌باك، وهردو ازپستان پاك و با شهامت **یك مادر** شیر شجاعت ودلاوری نوشیده بودند .

وگرنه و هرگاه بجای برادران شجاع افغانی کسان دیگر و از قومی دیگر بودند دلاوران ایرانی درهمان ساعات نخست آنهارا درهم می‌شکستند، لاله‌هائی که ازخون‌دلاوران دردشتهای غوریان وپیرامون دروازه‌های هرات روئیده ازدو شاهرگ یك بدن، از دوبرادر هم خون وهم نژاد، ازدو ریشهٔ قوم ایرانی سیراب شده وژاله‌های نوبهاران که ازاشگ چشم ملائکه مقرب سرازیر میشود آنها را طراوتی دیگر می‌بخشد وماتم وعزای ما ایرانیان نیز که تا ابددر فراق آنان ازدیده خون می‌باریم بر همه شهیدان از افغانی وایرانی است که با مکر و نیرنگ اهریمن استعمار خون یکدیگر ریخته وهردو برادر از **اهل یك خانه** را بروز سیاه نشانیده‌اند و ما قصد سرزنش وتوبیخ نداریم وگرنه می گفتیم که در این حادثات حزن‌انگیز و ملالت خیز نامآل اندیشی و بی‌تجربه‌گی ویا بعبارت بهتر نامهربانی وگناه برادر افغانی بیشتر بوده است .

***

هرچه بوده و هرچه هست، سه برگ از تاریخ پرملال و تأسف‌انگیز ایران در دشت چالدران، صحنه‌های نبرد باروسیه وپیرامون هرات با حماسه وشجاعت وداستانهای‌قهرمانی ونام پهلوانان بزرگ درهم آمیخته است .

چقدر بجا ولازم خواهد بودکه ایرانیان هرگز این‌صحنه‌ها ونام شهداء وقهرمانان‌را ازیاد نبرند ودر دشت **چالدران** بخاطرخون پاك آن شهیدان **بنای افتخار** برپا سازند و نام مقدس دلاورانی راکه‌در جبهه‌های‌جنگ‌های روسیه جان‌بازی‌کردند وهمچنین‌قهرمانانی که درجنگ‌هرات جان‌نثار نمودند ازلابلای اوراق‌تاریخ بیرون بکشند وبرای هریك‌مجسمه وشبیه وتمثال بسازند وبا شرح زندگی ودلیری‌آنان درموزه‌های نظام وتالارها وراهروهای دانشکده‌ها ودبیرستانها نصب‌کرده وبیاویزند تا نسل‌جوان‌وجوانان حال و آینده ایران با مشاهده و خواندن‌آنگونه حماسه‌ها و نام پهلوانان ایرانی دلیری و شجاعت بیاموزند و در دلیری وشجاعت و شهامتی‌که در نهادآنها وهرایرانی دیگر بودیعت نهاده شده هرچه بیشتر ثابت‌قدم باشند وبدانندکه تاریخ و وطن وخدای ایران نیکی وخدمت هیچکس را فراموش نمی‌کند .

جریان جنگ‌های هرات

و تکذیب نوشته‌های انگلیس‌ها

در اوراق گذشته یادآوری شد که مرحوم محمدشاه ازدیرباز وحتی قبل‌ازرسیدن بمقام ولیعهدی ودرایام حیات‌مرحوم‌عباس‌میرزا تصمیم جدی‌داشت‌که هرات‌را تسخیر ومانند سابق جزو ایالت خراسان نماید .

پس ازرحلت‌عباس‌میرزا وفتحعلی‌شاه درابتدای سلطنت، اوقات‌محمدشاه بیشترمصروف مبارزه با مدعیان پادشاهی و تأمین و تعمیم امنیت درایالات و ولایات گردید و بمحض‌اینکه خاطرش‌ازاین‌رهگذر مختصرفراغتی‌حاصل‌کرد بمرحوم میرزاابوالقاسم قائم‌مقام اصرارنمود که مقدمات حمله بهرات‌را فراهم‌سازد .

قائم‌مقام‌که دوراندیش وازمشکلات وموانع‌کار ومقاصد پنهانی ونقشه‌های دور ودراز انگلیسیها آگاه بود درآغاز محمد شاه را برعایت جانب احتیاط و اعتدال دعوت می‌کرد و میخواست قبل ازدست یازیدن بهرعمل شتاب‌زده جوانب وعواقب‌کاررا بسنجد وپیش‌بینی‌کند وراهها وعلت‌های عدم موفقیت‌را کشف‌کرده ، دانسته وچاره اندیشد .

ولی شخص محمدشاه‌که مردی دلیر ودارای تجربیات وآزمودگی‌های جنگی‌بودواز حیث معلومات واطلاعات سیاسی وآگاهی‌های ازاوضاع سیاست اروپابپایه قائم‌مقام‌نمیرسید درقشون‌کشی بهرات اصرار وعجله داشت وعاقبت هم قائم‌مقام تسلیم نظریات شاه‌شد ودست‌به تدارك مقدمات امرزد تا خودچنانکه نوشته شد ودرتاریخها مسطور است جان‌برسر این‌کار گذاشت و بدستور ولینعمت خود . ولینعمتی‌که تاج و تختش را مدیون خدمات ، فداکاری و حسن تدبیر وزیر بی‌نظیرش بود درراه ایران شربت شهادت‌نوشید .

بعد ازقتل قائم‌مقام محمدشاه برای قشون‌کشی بهرات همچنان اصرار و شتاب داشت

ودرآغاز سال ۱۲۵۳ قمری دست بتهیه تدارکات مفصل‌زد و مسئله نهضت شاه بسوی هرات صورت جدی بخود گرفت .

دراین هنگام **کامران میرزا** حکمران هرات بود ووزیر او **یارمحمد خان** کارهای حکومتی را می‌چرخانید .

چون خودکامران میرزا بطوری‌که مشهوراست‌لیاقت چندانی نداشت واوقات‌را بعیاشی وشراب‌خواری می‌گذرانید .

یارمحمد خان‌که مردی زیرك ، حیله‌گر و با لیاقتی بود و در زمان حیات مرحوم عباس‌میرزا نسبت بدولت ایران اظهار اطاعت ووفاداری مینمود وچنانکه ازرقم محمدمیرزا بآصف‌الدوله بلافاصله پس‌ازرحلت عباس‌میرزا وکمی‌قبل‌ازنیل بمقام ولایت‌عهد مستفاد میشدو دراوراق پیش‌نقل‌گردید یار محمدخان برای اظهار انقیاد بدولت ایران درخواست صلح و بتصویب‌رسانیدن شرایطی‌که طبق‌آنها حکومت وامرای هرات بتوانند درتحت تابعیت‌ایران بزندگانی خودادامه بدهند باردوی محمدمیرزا بخراسان‌آمده بود در این اواخر وازآغاز سلطنت محمدشاه با مأمورین سیاسی و جاسوسی انگلیسها سرو سرّی پیداکرده و باغوا و تحریك آنان میخواست **دورویه** بازی‌کند و بادولت ایران راه ناسازگاری و حقه بازی پیشه‌گیرد .

وقتی تصمیم محمدشاه بلشگرکشی بهرات جدی ومطلب علنی‌گردید وکامران‌میرزا و یارمحمدخان ازآن‌آگاه شدند سخت بوحشت افتاده و خواستند با فرستادن رسول و تقدیم **پیش‌کشی** و اظهار اطاعت و تبعیت ظاهری دولت ایران را از خیال جنگ و قشون‌کشی منصرف‌کنند .

فتح محمد خان نام‌که ازمعتمدین ووزرای محرم‌کامران میرزا ویارمحمدخان‌بود با عریضه واعتبار نامه‌کافی و **پنجاه طاقه شال اعلای‌کشمیری و پانزده رأس اسب اصیل** بتهران‌آمد **وعریضه** و رقعهٔ حاکم هرات راکه حاکی از اظهار اطاعت وتبعیت و تعهد **ضرب سکه و بیان خطبه** در منبرها بنام **شاهنشاه ایران** و تکذیب شایعات بود تقدیم داشت و استدعاکردکه دولت ایران باظهارات وسعایت سخن چینان مبنی بر احتمال ناوفاداری وقصور حکمران و امرای هرات در خدمت بوطن و ولینعمت خود پادشاه ایران اعتماد نکرده از سفر هرات و سوق لشگر و صرف هزینه و ایجاد زحمت و خسارت برای دولت خود و رعایا و اتباع دولت ایران یعنی ساکنین هرات انصراف حاصل‌بفرمایند .

ولی محمد شاه بحرفهای فتح محمدخان و مرقومات و پیغام کامران میرزا اعتنا نکرد و رسول حکمران هرات را بی‌نیل مقصودباز گردانید و روز **نوزدهم ربیع‌الثانی**

۱۲۵۳ قمری با عمده قوای خود از **نگارستان** تهران بعزم سفرجنگی به هرات نهضت و حرکت کرد .

نوشته بودیم که شاه قبل ازخروج از تهران **شاهزاده حمزه میرزا و حسن‌خان ساری اصلان** را با **سی هزار نفر قشون** بعنوان پیش آهنگ اردو از جلو فرستاده بود .

سفر امپراطور روسیه به ایروان

وعزیمت ناصرالدین‌میرزا ولیعهد باتفاق محمدخان

امیرنظام بامرشاه بملاقات اوو یك امرنادر از امیرنظام زنگنه

دراینجا بطورجمله معترضه وحاشیه بایدگفت‌که درجریان‌تدارك‌لشگر وبحبوبهٔ سفر جنگی محمدشاه به هرات خبررسیدکه امپراطور روسیه، گویا **نیکلای‌اول** بقصد سرکشی بولایاتی‌که درنتیجه جنگهای‌ایران وروس‌وطبق **عهدنامه‌ترکمان‌چای** بروسیه الحاق‌شده بودازپایتخت‌خود نهضت واظهارتمایل‌کرده‌که برای‌تحکیم مراتب دوستی **شاه ایران** رادر نزدیکی سرحدات ملاقات نماید.

محمدشاه چون تمام وقت وحواسش متوجه افغانستان وتصرف هرات‌بود ازرفتن خود عذرخواست و فرمان دادکه **ناصرالدین میرزا** ولیعهد **هفت ساله** مقیم تبریز بامحمد-امیرنظام زنگنه وجمعی ازرجال و امراء درجه اول بدیدار امپراطوربروند.

محمدخان امیرنظام‌زنگنه باتفاق ناصرالدین‌میرزا ولیعهدخردسال وحاجی‌ملامحمود نظام العلماء و پسرش و میرزا تقی‌خان فراهانی و محمد خان قزوینی وعیسی خان دائی ناصرالدین‌میرزا ولیعهد ومیرزامحمدحکیم‌باشی وجمعی‌دیگرازرجال‌دولت بدیدارامپراطور روسیه میروند وپنجاه طاقه **شال‌رضائی‌اعلا- سه‌رشته‌تسبیح مروارید- چهل‌رأس اسب اصیل ترکمانی** و اشیاء نفیس دیگر که شاه بوسیله محمد طاهر خان قزوینی از اردوی چمن‌بسطام فرستاده بود بعنوان هدیه ومبارك‌باد برای امپراطور همراه میبرند.

مأمورین‌دولت روسیه مقدم ولیعهدوامیرنظام ایرانرا بسیارگرامی داشته واحترامات

بی‌اندازه زیادمی کنندکه جزئیات آن درتاریخ مسطور است .

موکب ولیعهد وامیرنظام اندکی پیش‌ازامپراطورروسیه بحدود ایروان میرسدودیدار امپراطور باروزهائی مصادف میشودکه اردوی محمد شاه به پیرامون هرات رسیده و افراد شجاع افغانی درمقابل لشگرهای بزرگ وسلحشور ایران دلیرانه پایداری‌میکرده‌اند .

دریکی‌ازروزها امپراطورروسیه بمحمدخان‌امیرنظام‌زنگنه قریب‌باین‌مضمون‌میگوید: «یك‌مشت راهزن ویاغی افغان چه قابل این را داردکه اردوهای عظیم پادشاه ایران را در بیرون دروازه‌های‌هرات معطل‌کرده وشاه‌که خودوسربازانش درشجاعت ودلاوری‌بی‌نظیرند ازعهدهٔ آنها برنمی‌آیند ؟ »

محمدخان امیرنظام‌که یکبار دیگر طی سفر **خسرومیرزا** بشرح مذکور در اوراق گذشته هم درمحاوره وصحبت با جواب مناسب و دندان‌شکن امپراطور را محکوم بسکوت کرده‌بود فوراً بعرض‌میرساندکه: «امپراطوراعظم‌بسلامت‌باشد! افغانها هم‌ایرانی وازپستان همان مادر شیرشجاعت ودلیری نوشیده‌اند ، ودربی‌باکی وسلحشوری و جان‌بازی در دفاع ازخانه خوددست‌کمی ازسربازان ایرانی ندارند وبعلاوه این‌عجب نباشدکه مشتی لزگی و داغستانی لشگرهای خیلی‌بزرگتر ومجهزتر امپراطوری عظیم روسیه را سالهاست‌که بخود مشغول‌داشته وبستوه آورده‌اند!»

اشارهٔ محمدخان امیرنظام‌بمبارزات تاریخی وحیرت‌انگیز **شیخ شامیل وحاجی مراد قهرمانان بی‌نظیر** مردم‌آزادهٔ کوه‌های سربلند داغستان بوده‌که **حماسه‌های**آنها یك‌چیزی، ازنوع دیگروداستانی **مافوق** قهرمانیهای عادی افرادبشراست‌که جاداردقصه‌ها، شعرها، وفیلمها وقطعه‌هائی درآن‌زمینه پرداخته شود .

روشن‌است‌که بااین‌جواب بموقع ودندان‌شکن امپراطور اعظم‌روسیه‌کبیرازاوج‌غرور وقدرت‌نمائی بزیرآمده وسرافکنده‌ساکت‌شده است .

***

اردوی شاه ، چنانکه نوشته شد، روز ۲۶ ربیع‌الثانی بسمنان‌رسید ودرآنجا حسین‌خان‌آجودان‌باشی مراغهٔ با تعدادی قشون‌که بیان‌شده باردوی اصلی شاه رسید ، و درعرض راه بشرح مذکور یکمرتبه آصف‌الدوله‌کوشش‌کردکه محمد شاه را از ادامه سفر جنگی و تصرف هرات منصرف‌کند وموفق‌نشد وسپس درمنزلهای دیگر دومرتبه خواستند قورخانه‌را آتش‌زده وخراب‌کاری‌کنند وجریان‌آن‌گذشت .

بالاخره باوجودآنهمه خیانت وخرابکاری ازداخله اردوهای ایران، محمدشاه‌که از سفرجنگی زمان عباس‌میرزا تجربیات‌کافی بدست‌آورده بودآصف‌الدوله را ازمنزل سبزوار مرخص وبا دوازده‌هزار سرباز ونه دستگاه توپ واسکندرخان قاجار حاکم تربت‌حیدریه و جمعی سواران قرائی مأمور تصرف **بادغیس** نموده و خود پس ازهفت روز توقف درتربت

شیخ جام و سرجام باعمده قوای خود بسوی غوریان حرکت کرده وروزهفتم شعبان بدورقلعه غوریان رسید ودستور محاصره آنجارا داد .

در اوراق گذشته اشاره شدکه دربارهٔ غوریان مرحوم میرزا محمد تقی سپهر کاشانی مؤلف ناسخ‌التواریخ در جلد دوم قاجاریه نوشته است وقتی اردوی محمد شاه بکنار قلعه غوریان رسید حاجی‌میرزا آقاسی خواست که شاه ازمحاصره وتصرف قلعه غوریان درگذشته وراه هرات پیش گیرد و میرزا آقا خان وزیرلشگر با این نظر مخالفت کرد وچندتن از شاهزادگان وامراء ازجمله شاهزاده محمدرضامیرزا عقیده میرزا آقاخان‌راپسندیدند، درست ومطابق با حقیقت نیست وهرگز نمیتواند صحیح باشد وباهیچ عقل‌سلیمی هم جوردرنمی‌آید زیراکه محمدشاه خود فرماندهی وابتکار عملیات را دردست داشت ویکبار درگذشته‌هنگام لشگرکشی زمان عباس‌میرزا موضوع همین غوریان را آزموده و قبل از تصرف آن بسوی هرات رفته ودچار زحمت وناچار شده بودکه قوائی بفرستد و برآنجا دست‌یابد و با این سابقه دیگر مسلم‌است که اساساً اینگونه صحبت‌ها بمیان‌نیامده وآنچه نویسنده ناسخ‌التواریخ ساخته محض‌خوشایند میرزا آقاخان نوری ویابدستور اوبوده است .

باری پس از حرکت اردوی ایران از تربت شیخ جام در حوالی غوریان جمعی از افغانها بخیال دستبرد ازقلعه غوریان خارج و با قوای عباسقلی‌خان ایروانی‌که طلایه سپاه بود مصادف شده جنگ‌کردند وشکست سختی خورده وگروهی‌کشته وچندتن اسیر شده بقیه بقلعه گریختند .

وپس ازبرخورد افغانها با پیش‌آهنگ قشون در هفتم شعبان اردوگاه ایران درکنار غوریان برقرارگشت .

شیر محمد خان برادر یار محمدخان وزیر هرات با عدهٔ از زبده جنگ آوران افغان در اینوقت حافظ و نگهبان قلعه غوریان و دیوار وسنگرهای آنرا محکم‌کرده‌بود .

بفرمان محمد شاه **حاجی خان سرتیپ** ، سرتیپ محمدحسین خان فیروزکوهی و صمصام‌خان سرتیپ فوج‌ینگی (یعنی تازه) مسلمان ودیگر سرداران با قوای خود دوره قلعه راگرفتند وجنگ راآغازکردند وخلاصه براثر بمباردمان توپ و حمله سربازان در ظرف دو روزکار بر قلعه‌گیان سخت شد وشیرمحمدخان امان خواست وباتفاق **محمدحلیم‌خان و محمد طاهرخان** تیغ وکفن ازگردن‌آویخته و باردوی ایران پیشگاه شاه آمده تسلیم شد وبشفاعت حاجی‌میرزا آقاسی‌موردعفو وبخشش‌قرارگرفت **میرزااسداله‌خان** قائنی بایك فوج لشگرخراسانی پادگان مأمور حفاظت قلعه غوریان گردید واردوی ایران بطرف‌هرات حرکت‌کرد .

رسیدن اردوی عمده محمدشاه بهرات

روز بیست و سوم ماه شعبان ۱۲۵۳ قمری موکب پادشاه ایران باعمده قوای خود به‌پیرامون هرات رسید واردوگاه برپا گردید.

درآغازشش‌هزار نفراز زبده قشون‌کامران‌میرزا بقصدکسب اطلاع ، جنگ و عملیات ایذائی از قلعه بیرون آمده بقوای **محمد ولی خان تنکابنی** و **فتح خان ماکوئی** درمقدمهٔ سپاه بعد ازگذشتن از**بوزه‌کبوترخان** حمله‌کردند ؛ با اینکه فتح‌خان ماکوئی درجنگ غوریان زخمی شده و هنوز کاملا بهبود نیافته بود با محمد ولی‌خان تنکابنی‌که از شجاعان بنام محسوب میشد و **سرخوش‌خان** سرهنگ فوج قزوین و **اسکندر خان** سرهنگ فوج خمسه و **باقرخان چَلَبیانلو** که از نامداران دلیران بودند نبرد بسیارسختی با افغانهاکردند ، افغانها ثم همه واقعاً شجاع وبی‌باك وازجان‌گذشته بودند ومانند گرگ‌و شیرمی‌جنگیدند وترس ومرگ نمی‌فهمیدند ولی‌عاقبت شجاعت ودلاوری سربازان وسرداران ایران برآنان برتری یافت وطولی نکشیدکه شکسته شدند وبادادن تلفات‌زیادوگروهی‌اسیر راه فرارپیش‌گرفتند وبداخل دیوارهای قلعه‌گریختند .

دراین‌جنگ‌که نخستین برخورد مهم لشگریان ایران با افغانهای هرات بود جمعی هم از نفرات قشون ایران شهید و گروهی زخمی شدند از جمله به **باقر خان چَلَبیانلو** **هشت زخم** واردشد وبااین‌وجود تاآخرین‌لحظه دست ازجنگ برنداشت .

بطوریکه تاریخهای آندوره نشان میدهد سیصد تن از سواران افغان بطور ناگهانی بیك‌تن از**فیل‌بانان** تاختند واورا با **یك‌فیل** کشتند (وازاین‌قرار معلوم‌میشودکه دراردوی ایران هنگام محاصره هرات فیل‌هم وجودداشته است) وجمعی ازسربازان ایران برآن‌سیصد نفرتاختند وآنهارا شکسته مجبوربفرار نمودند .

در همان شب فوج دیگری از افغانها بقصد شبیخون از شهر هرات درآمده و بقوای **مصطفی قلی‌خان** سمنانی حمله برده طرفی نبستند ، جمعی کشته ، گروهی اسیر وبقیه فراری شدند .

بدین ترتیب جنگ وگریز بین دونیروآغاز گردید .

روز دیگر اردوی ایران از محلی‌که بود حرکت کرده و در **چمن سنگ سفید** قرارگاه برپاداشت .

بار دیگر افغانها کوشیدند دستبردی بزنند حاجی‌خان **امیر بهادر جنگ** آنها را شکسته فراری داد .

پس دیگرروز فرمان رفت‌که قلعه هرات را محاصره‌کنند واز روز **شنبه بیست وهفتم شعبان** لشگریان ایران **از چهار طرف** بجنبش و حرکت درآمدند .

محمدخان‌ماکوئی امیرتومان بسمت‌مشرق قلعه شهرهرات رفته ودرمقابل**دروازه قندهار** قرارگرفت و **مسیوسمینومهندس فرانسوی** مأمور آراستن لشگر وکارهای مهندسی اوشد وسربازان‌راکندن‌سنگر ، حفرمارپیچ ،کنده‌ساختن زمین وپیش‌داشتن‌سنگر[1] بیاموخت ، سرتیپ محمدولی‌خان تنکابنی باافواج قزوین بسوی دیگرشد وژنرال**پروسکی** بمهندسی‌قوای اوتعیین گردید، **حاجی‌خان امیربهادرجنگ** دربرابر **برج‌خاکستری** جای‌گرفت و **میرزا رضای مهندس‌باشی** تبریزی[2] لشگر او راآموزگارگشت.

دراینجا متأسفانه اشتباهی رخ میدهد و بطوریکه نوشته‌اند هنگام‌کندن وگذرانیدن **مارپیچهای**لشگریان‌محمدولی‌خان تنکابنی‌باامر فرماندهی کل‌ازسنگرهای‌حاجی‌خان‌بمحض نزدیك‌شدن سربازان قزوین بسنگرهای مذکور سربازان شقاقی گویا بدستورحاجی‌خان از سنگرهای خودبیرون‌آمده و بامشت وسنگ بانفرات محمد ولی خان تنکابنی گلاویز شدند و افغانهاکه این‌حال‌را دیدند از **برج خاکستری** سربازان ایرانی را زیر آتش‌گرفتند و ودراین میانه **سی‌نفر** ازنفرات قزوینی بیهوده و بی‌جهت وبراثر حماقت حاجی‌خان تلف شدکه جریان‌آن درمتن تاریخ مسطور است .

صمصام خان سرتیپ با قوای خود مقابل **دروازه عراق** سنگر ساخت واستقرار یافت .

حبیب‌اله خان فرمانده نیروی توپخانه **برج خاکستری** راکه در میان برجهای قلعه هرات ازهمه‌معروف‌تر ومهم‌تر بود هدف قرارداده زیرآتش‌شدید توپخانه‌گرفت تابآن‌حد توپی‌که از افغانها بر بالای آن برج بود با عدهٔ زیادی توپچی و محافظ آن بیك باره

۱ــ ازناسخ‌التواریخ جلد دوم قاجاریه صفحه ۳۵۱ باجزئی تصرف.

۲ــ از پنج‌نفر محصلی‌که درسال۱۲۳۰ قمری بفرمان مرحوم عباس‌میرزا برای‌تحصیل هندسه بانگلستان اعزام شده بود .

بهوا رفت و نابود شد و ازاین‌واقعه افغانان را وحشت وهراسی زیاددردل افتاد .

خلاصه لشگریان ایران **مارپیچها** وسنگرهای خودرا پیش برده و تمام چهارطرف قلعه هرات را مانند نگین‌انگشتر در میانه گرفته وسخت بمحاصره افکندند .

ازآن جمله فوج **محبعلی‌خان** سنگرهای خودرا درسمت **دروازه‌قندهار نزدیك** قلعه رسانیده و **یکصد و بیست** نفر از آنها دریك **مسجد خرابه** سنگرکردند **پانصد نفر افغان** شب‌هنگام بآن‌عده حمله بردند وخواستندآنهارا از مسجد بیرون‌کنند نتوانستند و سربازان ایران بفرماندهی مسیو سمینو مردانه جنگ کردند و در سه نوبت جلو هجوم افغانها راگرفتند و بسیاری ازآنان‌راکشتند عاقبت باقی مانده‌آن عده بشهر گریخت .

حاجی‌خان امیربهادر جنگ**شجاعتی توأم با حماقت**کرد .

بدین‌توضیح‌که بحضورشاه رسیده استدعا نمود باواجازه دهند **بایك فوج** قلعه‌هرات را تصرف‌کند واگر دراین‌خدمت توفیق یافت **فتحنامه** بنام اونویسند و محمد شاه‌که این سخن را جدی ندید حرفی‌نزد و حاجی خان سکوت شاه را علامت رضا دانسته از پیشگاه برگشته مارپیچ لشگرخودرا تا بخندق شهر متصل نمود وبمحض تاریك‌شدن هوا دستورداد که سربازانش باکمك وهدایت میرزا رضا مهندس خندق‌را پرکردند وسپس ازآن‌گذشتند و خود درجلو همه به‌قلعه حمله برد ولی‌ازگلوله تفنگ افغانها زخمی‌شد وتیر ازپشت‌کاسه سر تاکمراورا شکافت وکاری‌ازپیش نرفت وجراحتش‌هم یکماهه بهبود یافت .

هر چند این حرکت حاجی خان بر خلاف فرمان شاه و مخالف مصلحت بود ولی چـون طی آن شجاعت و بی باکی نشان داد محمد شاه یك قبضه شمشیر الماس نشان به او اعطاء کرد .

خلاصه جنگ وگریز روزوشب ادامه داشت وافغانها بقصد شبیخون و دستبرد چندین مرتبه ازشهر بیرون وهمه وقت شکسته ومغلوب شدند وتلفات‌سنگین دیدند ولشگریان ایران عرصه را برمدافعین تنگ گرفتند .

میرزاجان مستوفی هرات وبعد از او **شمس‌الدین‌خان** سردارکه ازبزرگان افغان و **برادرزن**کامران میرزا بود براثررنجش ازیارمحمدخان ازشهرهرات فرارکرده، باردوی‌شاه پناهنده شدند ومورد‌نوازش قرارگرفتند.

محمدشاه فرمان دادکه شمس‌الدین‌خان با میرزا جان‌مستوفی و عدهٔ سرباز برداشته ازقراء ، روستاها و مزارع اطراف هرات آذوقه وعلوفه برای اردو جمع‌آوری‌کنند و در مقابل‌آنها برعایا قبض وسند مالیاتی ومنال‌دیوانی‌بسپارند وچنین‌کردند وهمین‌مطلب‌نیزیکی ازدلایلی‌است‌که شایعات ونوشته‌های‌بعضی ازانگلیسها را حاکی ازسختی وضع‌آذوقه‌درقشون شاه واینکه بعضی ازسربازهای ایران حتی علف‌هم پیدا نمی‌کردند بخورند **تکذیب** میکند

و مسلم است که لشگریان ایران باوجود شرایط جنگ ودوری ازآبادیهای عمده خراسان و مراکز تدارکات واقعاً تا آن اندازه‌ها هم‌که انگلیسها از راه غرض و بقصد تحقیر گفته در درعسرت نبوده‌اند .

بالجمله‌کار برمدافعان هرات بسیار سخت شد وکامران ویارمحمدخان بامان‌آمدند و درشب **پانزدهم رمضان** درمیان شدت‌جنگ وجدال وصفیر تیر وتوپ وتفنك **یارمحمد خان وزیرهرات شخصاً** بربالای یکی ازبرج‌های قلعه رفته فریاد کرد و امان طلبید و ازلشگریان ایران خواست دست ازجنگ‌بردارند ویکنفر ازطرف‌شاهنشاه بداخل هرات‌رود وتأمین‌بدهد تاتسلیم شوند وبحضورشاه برسند.

مراتب بعرض محمدشاه رسید فرمودند **دوروز جنگ متارکه شود وعزیزخان مکری** که بعدها درزمان ناصرالدین شاه **سردارکل** گردید و دراین یادداشتها مکرر نام اوبرده‌شده وآن‌هنگام درلشگریان ایران با **درجه سرهنگی** خدمت میکرد مأموریت‌یافت که بشهرهرات‌برود وشرایط تسلیم محصورین‌را شنیده وبعرض‌برساند .

بدین‌ترتیب وباحیله ونیرنگ وتقاضا ووعده دروغ یارمحمدخان جنگ دوروزمتارکه وعزیزخان داخل قلعه هرات شده وبرگشت و معلوم گردیدکه یارمحمد خان قصد خدعه و فریب‌داشته وشرایط اوقابل قبول‌نیست ومیخواهد بادادن مقداری‌پول وپیش‌کشی وتعارفات‌و وعده ضرب سکه وخواندن خطبه بنام شاه ایران وبدون اینکه خود بحضور شاه باریابد واز قلعه خارج‌شود اردوی ایرانرا مجبوربرگشت نماید وشاه این‌مقدمه را نپذیرفت وبعدازدو دوروز متارکه فرمان دادکه‌کار محاصره را سخت‌کنند وجنگ‌راشدت دهند.

«درنتیجه شهرهرات را نقطه مرکزنهاده پرکارزدند وازهمه سو طریق صادر ووارد مسدود داشتند حاجی‌خان امیربهادر جنگ قراباغی با دوفوج شقاقی ازجانب **تل‌نبکی** که بسوی ارك هرات‌است سنگربرده میانه **دروازه قوطی‌چای** و **دروازه‌ملك** جای‌کردند محمد ولی‌خان تنکابنی سرتیپ با جماعتی ازمردم تنکابن وفوج خمسه وقزوین وفوج‌سمنانی ودامغانی وسیصد تن ازفوج خاصه وگروهی ازکجور وکلارستانی بجانب **برج خاکستر** سنگرکرد وصمصام خان باافواج بهادران میان **دروازه عراق** وبرج خاکستری درآمد و **حسام‌الملك کلبعلی‌خان افشار** باجماعت افشار وکنکاور وکلیائی و خدابنده‌لو بسوی **برج فیلخانه** شد و **اسکندرخان قاجار دولو** پسرفتحعلی‌خان با افواج قراچه‌داغی و مراغه و قرائی وگروس میان **دروازه خشك** و **برج شاه‌کرم** بکار درآمد و **نبی‌خان سرتیپ قراگزلو** باافواج همدانی درزیر **برج خواجه عبدالمصر** بحفرکردن مارپیچ ونظم سنگرپرداخت **ومحمدخان سردار** با افواج عراق دربرابر **دروازه‌قندهار** نیران گیرو دار برافروخت ..»[1]

۱ـ ازصفحه ۳۵۳ ناسخ‌التواریخ جلد دوم قاجاریه چاپ سنگی قدیم عیناً .

بدین‌ترتیب محاصره وجنك شدت یافت .

ازطرفی کامران میرزا ویار محمدخان‌کاررا برخودشان سخت‌دیده از **الله‌قلی‌قوره فرمانفرمای‌خوارزم** و **مضراب‌خان** والی **میمنه** و **شیر محمدخان هزاره** و طایفه **تایمنی** وقبایل **جمشیدی** کمك ویاری‌خواست .

ازسوئی دیگر الهیارخان‌آصف‌الدوله‌که با دوازده‌هزار قشون و تعدادی توپ مأمور جنگ وتصرف نواحی دیگربود جنگهای شدید، اشتباهات زیادی‌کرد وچندمرتبه رودست‌و گول‌خورد ودردام وکمین افتاد وتلفات بسیار دید ولی رویهمرفته به پیشرفتهای مهمی نایل شد وجماعت بیشماری ازقبایل یاغی وجنگجو وسرکش‌را باطاعت‌آورد‌که بسیاری ازآنها و صحنه‌ها ومیدانهای جنگ‌نبردسربازان ایران‌باقبایل‌جنگجوی‌یاغی‌درشرایط سخت ودامها و وکمین‌گاهها واقعاً حیرت‌انگیز وتحسین‌آوراست وشجاعت و شهامتی‌که از سرداران وافراد دراین‌گیرودارها ظاهرشد در تاریخ جنگهای دنیاکمتر نظیر دارد ، نوراله خان شاهسون ، نبی‌خان قراگزلو ودیگر دلاوران بحقیقت ازنام‌آوران شجعان بوده‌اندکه بایدبرای‌دانستن جزئیات این‌حماسه‌های قهرمانی بتاریخهای مفصل چون ناسخ‌التواریخ، جام جم، فارسنامه ناصری ، روضة‌الصفا ، سراج‌التواریخ وعین‌الوقایع ونظیرآنها مراجعه نمود .

چیزی‌که در این میان قابل ذکر است و مخصوصاً ادعا های انگلیسها و نویسندگان غرض‌ورزخارجی‌را برتنگی‌معیشت وسختی‌وضعیت‌آذوقه وتدارکات‌لشگریان وآن‌مطالب‌دروغی که نوشته و مدعی شده‌اندکار سربازان ایران از بدی وضع تدارکات و نبودن آذوقه ولباس بجاهای بسیار تأثر انگیز و شرم‌آور کشیده بوده صد در صد تکذیب می‌کند این است‌که **نصرالله‌خان سرکشیك‌چی باشی قاجار** با جمعی ازلشکریان‌مقادیرزیادی غله‌وآذوقه وسایر وسائل باردو می‌آورد در عرض با جماعتی از افراد از **قبایل تایمنی** بالغ بر **دو هزار نفر** که بیاری افغانها می‌آمدند دچارشده جنگ سختی‌کرد وبسیاری ازآنان‌راکشته‌و جمعی‌هم‌اسیرنموده وبقیه راکه معدودی‌بودند پراکنده‌ومتواری ساخت وآذوقه وغله‌وتدارکات را سالم ودست‌نخورده باردو رسانید .

***

بعدازصدورحکم جهادبصوابدیدیارمحمدخان‌ازطرف **ملاعبدالحق** یکی‌ازبزرگترین علمای هرات برعلیه شیعی‌ها وقشون ایران ببهانه و دستاویز اینکه اکثراهالی هرات سنی مذهبند وحفظ جان‌ومال‌ازتجاوز شیعه واجب‌است وجنگهای سختی‌که پس‌ازفتوای‌جهادکه‌به‌ **تعصب جاهلانه**هم‌آلوده‌بودرخ‌دادوافغانهای ازجان‌گذشته‌ازشهردرآمده‌بلشگرهای ایران هجوم‌آوردندوطی‌یکی ازحملات دیوانه‌وارآنها **علی‌محمد خان‌کردبچه** یکی‌ازسرداران دلیر ایران شهید و**علینقی خان‌افشار** سخت مجروح شد وسرتیپ محمدولی‌خان تنکابنی‌و **محبعلی خان‌ماکوئی** و **ژنرال پروسکی** دلیرانه جنگیدند وسی وهشت‌نفر ازافغانان و

چهارنفر از **سادات پشتکی** ویکی ازعم‌زاده‌های یارمحمدخان راکشتند وپنجاه وهشت نفر را مجروح وجمعی را اسیر ساختند وبقیه افغانها را متواری‌کردند وژنرال پروسکی‌هم در این‌نبرد زخمی‌شد .

چون ازاین‌رهگذر نیز توفیقی نصیب افغانها نشد وازفتوای جهاد وحمله‌های‌جنون‌آمیز تلفات‌زیاد بر آنها واردآمد باردیگر یارمحمدخان بر بارهٔ نزدیك سنگرحاجی‌خان‌شده‌امان خواست ویکنفر یاور (سرگرد) ازفوج شقاقی ازاردوی ایران به شهرهرات رفت و با یار- محمدخان مذاکره‌کرد مانند نخستین بار وعزیزخان مکری‌سودی نداشت ومنظور یارمحمد خان فریب و نیرنگ وبدست‌کردن فرصت بود.

بنیاد شهری جنگی در کنار هرات

بفرمان محمد شاه بمناسبت نزدیکی زمستان

همه‌روز در گوشه و کنار جنگ وزدوخورد درمی‌گرفت و در اغلب آنها غلبه وپیروزی باقشون ایران بود و ازجانب کهندل‌خان حاکم قندهار، دوستمحمدخان حاکم کابل، والی سیستان، رنجید سکنه پادشاه پنجاب وبخارا والهقلی قوره والی‌خوارزم و والی‌میمنه وسایر رؤسای طوایف اطراف رسولانی‌بخدمت پادشاه آمد ،کهندل‌خان و دوستمحمدخان ازآغاز طرفدار و مطیع دولت ایران بودند دیگران از ترس و براثر مشاهده فتح وظفر لشگریان ایران اظهار اطاعت‌کردند که تفصیل آنها در تواریخ مذکور است .

ازطرفی چون فصل زمستان نزدیك میشد، محمدشاه‌فرمان‌دادکه‌لشگریان از چوب‌و سنگ وگل درکنار هرات برای خود خانه‌بسازند .

طولی‌نکشید که **شهری نظامی** برپاگشت، کارخانه، جباخانه ـ (اسلحه سازی) ـ خبازخانه(نانوائی)ـ بازار و توپ‌ریزی بوجودآمد؛ و بسعی‌وکوشش **اسمعیل‌خان‌فراش باشی** توپهای بزرگ ریختند و سربازان و اهل اردو آنچه ظـروف مس و اشیاء آهنی و فلزی‌داشتند برای‌ساختن‌توپ‌دراختیارکارخانه‌توپ‌ریزی گذاشتندوتوپهای‌بزرگی‌دراردوگاه وشهرنظامی‌کنارهرات‌وبدست‌اسلحه‌سازان وصنعتگران‌ایرانی ریخته‌شدکه‌ازحیث بزرگی‌و عظمت‌وقدرت‌آتش وویرانی تاآن زمان نظیرنداشت و«کودکان‌مراهق[1] بدرون‌آن (یعنی‌لولهٔ آن) توانستند رفت» و همچنان‌گاوله توپ ریختند و باروت فراوان ساختند و فشنگ زیاد تهیه‌کردند .

۱ــ عبارت ازصفحه۳۵۹ ناسخ‌التواریخ جلددوم قاجاریه وکودکان مراهق یعنی‌کودکانی که نزدیك بسن بلوغ رسیده وبقدرکافی بزرگ شده‌اند (فرهنگ ناظم‌الاطباء)

این جمله هم توانائی ارتش ایران را نشان میدهد و ثابت می‌کندکه بر خلاف اظهارات بعضی از نویسنده‌های انگلیسی ذخایر و تدارکات اردوهای ایران کافی و خوب بوده است .

در خلال این احوال پادشاه فرمان دادکه آصف‌الدوله با نیروهای تحت فرماندهی خود باردوی شاه‌بپیوندد و چنان شد وآصف‌الدوله پس ازحضور در رکاب روزی ازشاهنشاه اجازه‌خواست‌که بکنار دیوارقلعه برود و یارمحمدخان‌را بخواهد وزبان پندو اندرز گشاید باشدکه‌طریق خدمت گیرد و دست از شرارت و یاغی‌گری بردارد ، شاهنشاه اجازه داد و آصف‌الدوله آنچه بقول‌معروف ازپیر استاد بیادداشت بریارمحمدخان فروخواندو اورا از عواقب اعمال سوء خود بیم و ازعفووکرم شاه ایران نویدداد سودی نبخشید .

پس‌شاه فرمودکه‌آصف‌الدوله بسوی خراسان‌برود وجنگ و جدال همچنان ادامه‌وکار محاصره هرات شدت یافت.

***

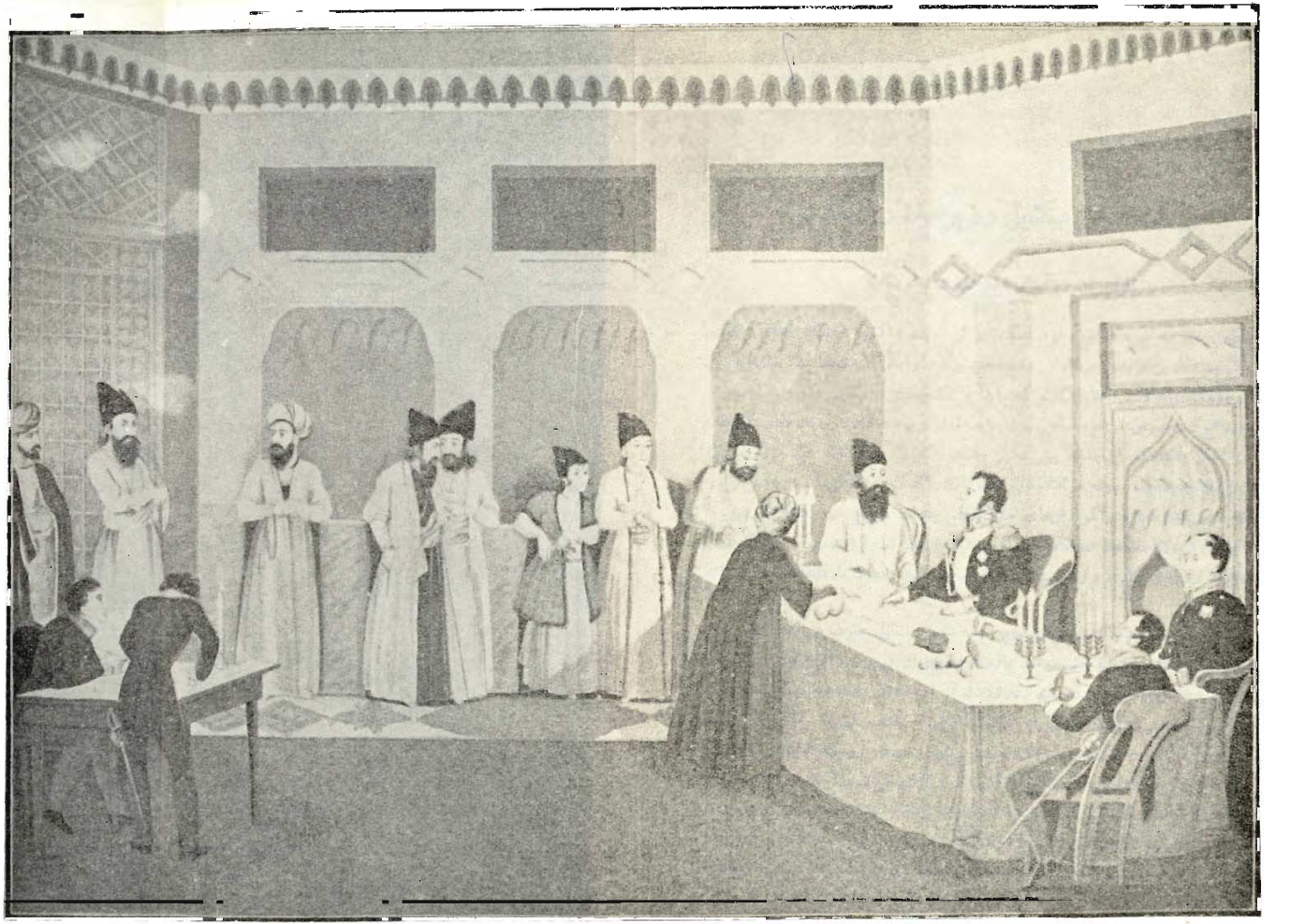

مجلس مذاکره صلح ترکمان چای

حرکت مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس

از تهران و آغاز مداخله و تحریکات

چون مدت محاصره هرات از طرف لشکریان ایران بدرازا کشید وجنگ وفشار ایرانیان فزونی گرفت وکار برمدافعین هرات هر روز سخت‌تر و دشوارتر از دی‌شد مستر **مك نیل** یا مك نایل Mc Nill وزیر مختار انگلیس که سابقاً پزشک سفارت انگلیس وازدوستان محرم و طبیب معالج و مخصوص مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه بود و تباری پست و مقامی کوچك داشت در این هنگام که از چندی پیش وزیر مختار انگلیس در ایران شده بود بعد از حرکت اردوی محمدشاه بسوی هرات مدتی در تهران درنگ کرده و باقی‌ماند و به«سم‌پاشی» وفرستادن خبرهای دروغ و گزارش‌های خلاف واقع بدولت متبوع خود اشتغال ورزید و وقتی احساس کرد که مقاومت مدافعان هرات نزدیك بپایان است با تصمیم باخلال گری و خراب کاری ومداخلات ناروا **روز سیزدهم ماه** ذیحجه بقصد رسیدن باردوهای شاه از تهران بیرون شد .

وزیر مختار روسیه **کنت سیمونیچ** هم که شنید مك نیل بطرف هرات رفته **روز بیست و چهارم ماه ذیحجه** یعنی درست **یازده روز بعد از** وزیر مختار انگلیس از تهران حرکت کرد و بهمین اندازه هم **ودرست ده روز دیرتر** از مك نیل باردوی شاه ایران رسید.

و این میرساند که تهمت و افترای انگلیسها براینکه پادشاه ایران براثر تحریك و دستور روسها بافغانستان لشکر کشیده وکنت سیمونیچ وزیرمختار روس **از آغاز** در اردوی شاه بوده و او را وسوسه وکارهای نظامی را رهبری و اداره می‌کرده حقیقت نداشته است.

از وزیر مختار انگلیس هنگام ورود باردوهای ایران احترام و تجلیل بی‌نهایت شد و چون دیدکه نیروی مقاومت هراتیان درهم شکسته و بزودی تسلیم خواهند شد بحضور شاه باریافت و ازروی حیله و نیرنگ اجازت خواست تا بدرون شهر هرات برود و درمقام اصلاح کامران ویارمحمدخان را از طرف دولت ایران اطمینان داده و بحضور بیاورد و کارجنگ وجدال را بصلح و آشتی تبدیل کند .

محمدشاه ساده لوح، زود باور و خالی از ذهن بتصور اینکه مك‌نیل راست می‌گوید پیشنهاد اورا پذیرفت و اجازه‌داد که‌بداخل شهربرود وکارجنگ را پایان بخشد !

ولی برعکس مك‌نیل وقتی‌که بشهر هرات داخل شد بر خلاف آنچه بپادشاه گفته و وعده‌داده بود بانواع وسائل‌کوشیدکه مانع از آشتی و تسلیم هراتی‌ها بشود و از طرف دولت انگلیس به‌یار محمدخان وکامران‌میرزا وعده همه‌گونه‌کمك‌نقدی، نظامی، سیاسی و اسلحه داد وآنهارا در پایداری و مدافعه سخت دلیری و جرئت‌بخشیدو یکنفرازجاسوسهای متخصص‌انگلیسی بنام **پوتین‌جر** Pottinger[1] را نیزمأموریت‌دادکه درکار تعمیرخرابی‌های قلعه و امر دفاع بافغانها یاری وکمك‌کند و در مراجعت بشاه دروغی عرض‌کردکه هرچه بکامران و یارمحمدخان نصیحت کردم سودنبخشید !

۱ـ درکتاب « سراج‌التواریخ » که در سال ۱۳۳۱ قمری با حروف سربی وقطع رحلی‌و اجازه و تصویب پادشاه افغانستان بطبع رسیده است مطالب جالبی نوشته شده‌که بدون هیچگونه اظهار نظر عیناً نقل میشود : «..... و چندی بیشتر از این مستر **پاتنجر** نامی را بلباس ملای اسلامی روانهٔ هرات نموده بودند چنانچه او خودرا در آنجا مولوی هندی گفته حجرهٔ درس برگشوده بتدریس و تعلیم طلاب پرداخت و چنان در دل شهزاده کامران و وزیر یارمحمدخان جای‌کردکه هرچه می‌گفت ایشان بگوش قبول می‌شنیدند و هرچه امر میکرد ایشان از امراو عدول نکرده بجا میآوردند و علاوه برمحفل درس مقتدای جامع هرات نیزشده خلقی درنماز بدو اقتدا مینمود و اظهارکرامات از مکتوباتی‌که مخفیاً بدومیرسید نیز در نظرمردم می‌کرد چنانچه از روز خروج شاه ایران از طهران تا ورودش بهرات یك یك منزل را خبرمیداد و شاهزادهٔ کامران را تخویف و تحذیر نموده امر بر تهیهٔ اسباب قلعه داری میکرد و نیز چون دولت برطانیه را در دفع شاه ایران محکم و استوار دانسته بود تسلی تسلط و استیلا نیافتن بدیشان میداد و ایشان بتعمیل او پرداخته آذوقه و علوفهٔ بسیار فراهم ساخته ....»

تشدید محاصره و ساختن قلعه و باستیان در اطراف هرات

محمدشاه را این سخنان و حیله و نیرنگ مك نیل سخت عصبانی کرد و فرمان داد که کار محاصره را شدت دهند و در اطراف قلعه باستیان[1] و برجهای بلند برپا سازند و طبق این فرمان در سه محل باستیان و برجهای بلند ساختند و توپهای بزرگ را با جروثقیل بر بالای آن برجها و باستیانها بردند و داخله شهر هرات را زیر آتش توپخانه گرفتند تا بحدی که بیشتر خانه‌ها و عمارات شهر ویران و با خاك یکسان شد و جمع بیشماری از مرد و زن کشته و عرصه بر هراتی‌ها سخت تنگ شد .

---

۱ ــ در فرهنگ نفیسی ــ ناظم الاطباء نوشته شده «باستیان» مأخوذ از فرانسه است و باستحکام برآمده برج مانندی گفته میشود که در داخل قلعه و حصار یا خارج آن میسازند و سراج التواریخ بجای باستیان می نویسد تپه‌های بلند از خاك و سنگ

بروز قحطی در هرات و پناه آوردن دوازده هزار نفر

باردوی شاه بطلب قوت و غذا

براثر آتش شدید توپخانه و ویرانی شهر وبروز قحطی در میان خلق مردم بر یارمحمدخان فشار آوردندکه اجازه دهدگروهی غیر نظامی از هرات خارج شوند تا از گرسنگی تلف نشوند .

یارمحمدخان ناگزیر موافقت کرد و بیش‌از **دوازده هزار نفرزن** و مرد، دختر و پسر، «جوعان‌وعطشان، بی‌پرده وبی‌پروا، همه ویله‌کنان و افغان زنان با چهره‌های معصفر[1] وتنهای‌لاغرازشهرهرات بیرون‌شده بلشکرگاه درمی‌آمدندپس‌شاهنشاه غازی‌برایشان‌بخشایش آورد **و بفرمود چندروز از مطبخ خاص‌خویش** همگان رانان وخورش دادند و سلب و پوشش عطاکردند...»[2] از این حکایت نیزکه همه مورخین و حتی مؤلف سراج‌التواریخ چاپ کابل هم در آن اتفاق دارند بار دیگر معلوم میشود در اردوی شاه ایران بقدری آذوقه و تدارکات فراهم بوده‌که علاوه برتغذیه وتأمین غذای سربازان و اهل اردوی‌خودی توانسته‌اند دوازده هزارنفر پناهندگان گرسنه وقحطی‌زدهٔ هراتی افغانی‌را از **مطبخ‌خاص** طی چندروز پذیرائی‌و سیرکنند و بدین وسیله بازترهات و دروغهای بعضی از نویسنده‌های انگلیسی‌حاکی از بدی وضع آذوقه ، ذخایر وتدارکات قشون ایران تکذیب میشود.

۱ــ معصفر یعنی‌زرد .

۲ــ ازصفحه ۳۴۸ ناسخ‌التواریخ جلد دوم قاجاریه عیناً .

بازهم حماقت دیگر از حاجی خان

امیر بهادر جنگ

مثل این است که لقب امیر بهادر جنگی ابلهی و حماقت می‌آورد .

داستان سفاهت‌های پاشاخان امیر بهادر جنگ سردار مظفرالدین‌شاه و وزیر جنگ محمدعلی‌شاه قبل و درجریان مشروطیت، اگر همه‌اغراق و گزافه نباشد ، مقداری از آنها لااقل راست و نزد همه معروف است .

حاجی‌خان سردار در اردوی محمدشاه که او هم لقب امیر بهادر جنگ داشته نیز حماقت‌های عجیبی مرتکب‌شده و در نتیجه زیان‌های زیادی بقشون ایران واردساخته است .

کسی چه‌میداند و خدا عالم است، شاید اینگونه سفاهت‌ها و حماقت‌های آشکار محرك خارجی داشته و از میرزا آقا خان نوری و تحریکات وزیر مختار انگلیس سرچشمه می‌گرفته است .

بهرحال هرچه‌بوده درصفحه ۳۴۸ ناسخ‌التواریخ جلد دوم قاجاریه جریان یك فقره نادانی وحماقت حاجی‌خان امیر بهادر جنگ اینگونه حکایت‌شده است :

« دراینوقت حاجی‌خان امیر بهادر جنگ‌چنانکه مذکورشداز مبارزات سابق‌جراحتی داشت و نیز گساریدن کاسات‌راح[1] اورا بپرسش حال سپاه نمی‌گذاشت لاجرم دوفوج‌شقاقی که در تحت فرمان اوبودند طریق شقاق و نفاق گرفتند و بر زیادت با جماعتی از افغانان ابواب مخالطت فراز کردند وآن‌جماعت ایشان‌را باظهار تشیّع فریب‌دادند وبسیار روز وشب

۱ـ شراب‌خوارگی

بپای بردند و باهم بلهو و لعب پرداختند چون افغانان اینکار بساختند یك‌شب باهم‌مواضعه نهادند یك‌نیمه‌در میان شقاقی بخوردن خمر[1] جای ساختند و نیم دیگر بشبیخون تـاختند آنگاه هردوگروه متفق‌شده **یکصدوپنجاه‌تن** از سربازان شقاقی سربرگرفتند و یك‌توپ ایشان را با خود حمل داده بدرون شهر بردند و این لغزش دیگر بودکه ازبهـادر جنگ بادیدشد.»

***

اعدام یك جاسوس

نوشته‌شده بودکه **میرزاعلینقی منشی فراهانی** نگارنده رسائل‌سرّبا متصدی‌دفتر محرمانه ورمز بجرم‌کشف اسرار وخیانت و جاسوسی محاکمه و بفرمان شاه اعدام وبوسیله طناب‌خفه شد.

***

۱ــ شراب.

تصمیم کامران میرزا بتسلیم

چون کارهراتیان بسیار سخت و بسیاری از عمارات وبناهای شهر ویران و مردم آن بیچاره شده کامران میرزا که از آغاز هم باندازهٔ یار محمدخان در مخالفت و سرکشی از دولت ایران پافشاری نداشت باوزیرخودسخت درافتاد وگفت که چرا باید مملکت‌را خراب ومردم بیچاره‌را عرصه هلاك نمود، بهتر آنست که بپادشاه ایران تسلیم بشویم و ازدر اطاعت درآئیم و عفوگناهان بخواهیم .

یارمحمدخان هم چون چارهٔ دیگر نداشت این‌پیشنهادرا قبول کرد وقرارشدکه‌عریضه بشاه‌نوشته و رسولی بفرستند وعذرگناه و تأمین‌بخواهند و شهررا تسلیم‌کنند.

در ابتدای‌عریضه این‌شعررا نوشتندکه بسیار معروف است :

ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی
کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

عریضه‌را بتوسط یکی از بزرگان افغان بحضور محمد شاه فرستادند و از طرف شاه **حاجی‌عبدالمحمد محلاتی** که از معتمدین حاجی‌میرزا آقاسی بود مأموریت یافت که به‌شهر هرات رفته بکامران میرزا ویارمحمدخان تأمین بدهد و آنهارا بحضور آورد .

این‌دفعه یارمحمدخان واقعاً و ازصمیم‌قلب تصمیم داشت که بدولت ایران تسلیم بشودو باشرفیابی به‌پیشگاه شاه عفوگناهان خودرا بخواهد .

اگروزیر مختار انگلیس مانند شیطان‌لعین و ابلیس‌پلید مداخله‌نمی‌کرد بی‌گمان‌کار هرات یکسره و ازجنگهای بعدی و ضرر زیان و ضایعات عظیم و خسارات و بدبختی هائی که در آینده انتظار هردوبرادر ایرانی و افغانی رامی‌کشید جلوگیری میشد .

مداخله علنی مک نیل و آغاز فساد

مستر مکنیل، وزیر مختار انگلیس چون از این ماجرا آگاهی یافت با عجله یکنفر از جاسوسها و مأمورین خودش را بداخل هرات نزد یار محمدخان فرستاد و پیغام داد که هرگز از شهر خارج نشوند و بحضور شاه نیایند و چند روزی پایداری کنند تا اوکار را بـر وفق مراد هراتیان برگرداند.

از اینطرف هم نزد شاه ایران بهانه جوئی آغاز کرده و علناً بنای مداخله و اخلال گذاشت و بطور رسمی بشاه عرضه داشت که تصرف هرات از طرف دولت ایران بخلاف دوستی و اتحاد با انگلیس است و هندوستان را بخطر می‌اندازد.

بدین سبب یار محمدخان از تصمیم خودمبنی بر تسلیم و اطاعت نزد دولت ایران پشیمان شد و باطمینان و عده‌های انگلیسها بپایداری پرداخت و حاجی عبدالمحمد را بی‌نیل مرام مراجعت داد.

محمدشاه هم از مشاهده این واقعات بر وزیر مختار انگلیس خشم گرفت و او را از پیش خود راند.

* * *

از مطالعه این حادثات امروز انسان حیرت می‌کند که محمدشاه قاجار باوجود آنهمه تجربه و آزمودگی‌های جنگی و آگاهی ازمقاصد سوء انگلیسها بازچقدر ساده‌لوح و خوش باور بوده و دراردوی اوبا وجود تدارکات وسیع وکثرت عده و شجاعت بی‌نظیر افسران و وسربازان تاچه‌اندازه بی‌نظمی و بی‌بندوباری حکمفرما بوده که مترمکنیل وزیرمختاروسایر مأمورین و جاسوسهای انگلیس آزادانه وباخیال راحت میتوانستند در همه‌جای اردورفت و آمدکنند و خرابکاری راه بیاندازند و حتی با اجازه‌و تصویب شاه ازصفوف لشگریان ایران

گذشته بداخل‌شهر هرات راه‌یابند وباغیان هراتی‌را تحریك بمقاومت وپایداری نمایند

بی‌گمان و جای‌شك‌و شبهه‌نیست که اگر محمد شاه تصمیم جدی، اراده‌قوی وجرئت کافی میداشت و درآغاز از ورود مسترمکنیل وزیر مختار و سایر جاسوسان انگلیس باردو جلوگیری و ممانعت‌می‌کرد ومواظب حرکات میرزا آقاخان‌نوری و آصف‌الدوله و فرخ‌خان‌کاشی میشد و دستگاه اطلاعات‌و سازمان جاسوسی‌وضدجاسوسی‌قوی‌میداشت **تاانگلیسها برخود می‌جُنبیدند** هرات را تصرف نموده و یارمحمدخان و یکی دو نفر از سر دسته یاغیان اغفال شده را ازمیان برمیداشت وچون اکثریت قاطع و نزدیك باتفاق سرداران‌و مردم افغانستان طرفدار جدی و مطیع دولت ایران بودند وحتی جمع کثیری از امراء و رؤساء شمال هندوستان هم روی امید بسوی ایران داشتند دیگر انگلیسها هرکار می‌کردند بجداکردن افغانستان از ایران و جدائی‌و نفاق افکندن بین دوبرادر توفیق نمی‌یافتند ویا حد اقل بی اندازه دچار دردسر میشدند و اجرای نقشه‌های‌شیطانی وضد انسانی آنان‌برای مدتهای نامعلوم عقب می‌افتاد و بی‌نهایت برایشان گران تمام میشد و بعد از گذشتن‌کار و سقوط هرات واتفاق ایرانیان با افغانان اگرهم چندکشتی لکنتی‌بجزیره خارك میفرستادند طرفی نمی‌بستند و در داخله ایران و افغانستان قادر به‌پیشروی‌نمیشدند .

ولی افسوس‌که محمدشاه از راه‌ساده‌لوحی‌و بی‌اطلاعی از سیاست و مقاصداروپائی‌ها بویژه انگلیسها بگفته ناسخ‌التواریخ **دوبار** و بحکایت منابع موثق دیگر از جمله فارسنامه ناصری **سه‌مرتبه** حرفهای دروغ مسترمکنیل را باورکرد و باو اجازه دادکه برای صلح و آشتی داخل هرات بشود و **نعل وارونه بزند .**

عاقبت هم چنانکه دیده شد **ازتوپ و تشر توخالی** انگلیسها و آمدن چند کشتی بسواحل ایران جاخورد و بعداز تحمل‌آنهمه ضایعات‌و تلفات ودرست هنگامی‌که قلعه‌هرات در حال سقوط بود دست ازمحاصره برداشت و بقول عوام **دست‌ازپادرازتر برگشت.**

وحال‌آنکه انگلیسها دراوضاع و احوال‌آنزمان **توپ‌خالی** میزدند ودر حقیقت‌هیچ غلطی نمیتوانستند بکنند چنانکه طولی‌نکشید افغانها باشتباه خود پی بردند و برانگلیسها شوریدند و چندین اردوی‌آنهارا تانفرآخر قتل عام‌کردند.

گلوله توپ‌ساختن از سنگ

از عجایب وقایع ایام محاصره و جنگ هرات یکی هم این است‌که روزی شاهزاده **محمد میرزا سیف‌الدوله** سنگ‌سفید و بسیارسختی در یکی از قبرستانهای هرات پیدا کرد و بخیال افتاد از آن‌سنگ گلوله توپ بسازد و دستورداد حجاران و سنگ تراشان گلوله ساختندو درتوپ بکاربردند مانند گلوله‌فلزی بسیار سخت وکاری‌و مفید بودومقادیر زیادی ازآن‌سنگها گلوله ساختند وبکاربردند.

فرمان حمله شدید بهرات

ومداخله و اخلالگری وزیر مختار انگلیس بار دیگر

بالجمله پادشاه‌ایران فرمان دادکه لشگریان شدیدترین حمله را به قلعه‌هرات‌تدارك دیده وبکار یاغیان وسرکشی یارمحمدخان‌پایان بخشند.

چه تاآنروز وضع محصورین هرات سخت‌تیره ووخیم شده و هرروز هم بدتر میشد ، ازطرفی هم افرادقشون ایران ازطول مدت محاصره افسرده خاطر ، ملول ورنجیده شده‌در خراب‌کردن قلعه‌ها وعمارات وبریدن درختها وازبین‌بردن‌باغها وآبادانی درشهروپیرامون آن خودداری نمی‌کردند بطوریکه هرات واطراف‌آن تا سی فرسخ از هرگونه آبادی و زراعت تهی شد ودرمیان قلعه وشهرهم عمارتی نماندکه براثرگلوله توپ‌ویرانه وبتل‌خاکی تبدیل نشده باشد .

بااین‌وصف محمدشاه ازصدور فرمان حمله نهائی خودداری میکرد و امیدوار بودکه محصورین براثر طول محاصره وسختی معیشت وویرانی عمارات تسلیم بشوند وقلعه هرات باتحمل تلفات‌جانی‌کمتر بتصرف‌آید .

ولی چون رنجش وخستگی سربازان خودرا احساس‌کرد دستور دادکه یکمرتبه با حملهٔ بسیارشدید بکارجنگ خاتمه بدهند وخودشاه ازسراپرده بیرون‌آمده براسبی سوارشده بمعرکه جنگ‌وارد گردید وبربالای **تل بنکی** که از داخل شهر وبرج و باروی قلعه برآن گلوله وتوپ می‌بارید قرارگرفت ودرمیان غوغای جنگ وغرش تیر و تفنگ دستورهای‌لازم جنگی را صادر ومحل‌نصب توپهای قلعه‌کوب را معلوم‌کرد و چگونگی حمله و هجوم را بفرماندهان وسرداران نموده وبسراپرده وقرارگاه فرماندهی برگشت .

بلافاصله **حبیب‌الله‌خان** فرمانده توپخانه بفرمان شاه دستور آتش‌داد وتوپهای‌قلعه‌کوب بغرش‌درآمدند وبرج وباروی شهررا زیرآتش شدید توپخانه گرفتند .

دیری نگذشت‌که دردیوار برج وباره شهر رخنه ، خرابی‌ها و ویرانی عمده پدیدار گشت وبوجودآمد .

ازآن‌پس فرمان‌رفت‌که شاهزاده **محمد رضامیرزا** درسنگر اسکندرخان قرارگیرد **محمد میرزا سیف‌الدوله** بسنگر محمد ولی‌خان تنکابنی برود وشاهزاده **علیقلی میرزا** درسنگر محمدخان‌سردار فرمانده‌لشگریان عراقی‌اقامت‌کند وبرادرکوچکتر شاه**شاهزاده حمزه میرزا** بسنگر کلبعلی‌خان افشار متوجه شود واینهمه شاهزاده‌ها بافرماندهان‌وسرداران نامبرده‌همکاری‌کنند وقوت‌قلب آنها باشند .

بااین‌آرایش مقررگردیدکه دوساعت‌پیش‌ازسحرگاهان وقبل‌ازدمیدن‌سپیدهٔ‌صبح‌هجوم وحمله ویورش‌عمومی‌آغازگردد ومسلم بودکه‌باخرابی‌ها ورخنه‌هائی‌که درباره وبرج‌ودیوار قلعه ازبمباردمان مداوم و شدید توپخانه بوجود آمده بود تصرف قلعه و فتح هرات دراین یورش وهجوم امری قطعی‌مینمود .

ولی درهمین هنگام مستر مکنیل وزیر مختار حقه‌باز وحیله ساز انگلیس چون‌دید و یقین‌کردکه سقوط هرات این‌دفعه دیگرحتمی است با عجله وشتاب بحضورشاه باریافت واز راه خدعه و فریب بدروغ عرض‌کردکه اگر شاهنشاه ایران سه روز از جنگ وهجوم دست بدارند و اجازت فرمایند وی بداخل هرات رود قول میدهد که کامران میرزا و یارمحمد‌خان را بحضور شهریار آورد و باین جنگ و خون ریزی بدون تحمل تلفات و خسارات پایان بخشد .

محمدشاه ، پادشاه ساده‌لوح وزودباور قاجار، با وجودمشاهده دهها مرتبه عهدشکنی بدقولی وفریبکاری وآنهمه تجربه‌های تلخ ، باز با نیرنگ او فریفته شد ، حرفهای دروغ وی را باورکرد و بوعده های‌کذب اودلخوش نمود ، وگول خورد و دست از جنگ وحمله بازداشت و دستخطی بشاهزاده محمد رضا میرزا مرقوم نمودکه مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس را در معیت **مهدی‌خان قراپاپاخ** و چهار نفر سرباز از صفوف لشگریان عبور دهند تا بداخل شهر روند باشدکه باین‌کشت و کشتار بی فایده برادر از برادرپایان داده شود .

اما مکنیل بمحض دخول درهرات بجای پند و اندرز و دعوت کامران و یارمحمد‌خان بصلح و اطاعت از شاه ایران بآنها گفت‌که این سه روز متارکه غنیمت و فرصت‌خوبی است تا با سرعت و شتاب خرابی‌ها و رخنه‌های دیوار و برج و باروی قلعه را تعمیرکنند

و چند روز هم پایداری و استقامت ورزند تا کشتی های جنگی انگلیس بسواحـل ایران برسند و آنوقت دیگر شاه را قدرت و یارای ادامه توقف پیرامون هرات نخواهد بود ـ **و ده هزار تومان** وجه نقد از « زر مسکوك » از خود بیار محمد خان پرداخت کرده و دل آن ها را قوی و در مبارزه استوار کرد و باردوی شاه برگشت و جریان را دیگرـ گونه گفت .

اخراج وزیر مختار انگلیس از اردو

ولی مهدی‌خان قراپاپاخ ایندفعه حقیقت واقعه را بعرض رسانیده وخیانت مکنیل را فاش ساخت ومحمدشاه بالاخره وبعد از مشاهده‌آنهمه دروغگوئی ، دورویه کاری و مکر و نیرنگ از مکنیل از خواب غفلت بیدار شده و دستور دادکه وزیرمختار فتنه‌گر ونانجیب انگلیس را ازلشکرگاه ایران اخراج‌کنند ومستر مکنیل بناچار ازاردوی ایران‌خارج‌شدو راه لندن پیش‌گرفت و قبل از رسیدن به تهران بیکی از جاسوسان زبردست انگلیس بنام استدودارت Studart مأموریت دادکه نخست بحضورشاه ایران رسیده عدم رضایت دولت انگلیس را ازادامه محاصره هرات واعلان جنگ وحرکت‌کشتی‌های جنگی بسوی سواحل ایران بپادشاه ابلاغ‌کند و سپس برای تقویت صفوف مدافعین هرات وارد آن شهر بشود و استودارت این‌مأموریت را بخوبی انجام داد.

امااینکه چرا وزیر مختارانگلیس این‌مطالب را بطورشفاهی وبوسیلهٔ مأمورمخصوصی بپادشاه ایران عرضه داشت ومکتوبی درآن باره ننوشت برای این بودکه باصطلاح «مدرك کتبی» بدست دولت ایران‌ندهد ومانند همیشه هرگاه عرصه رابرخودتنگ ووضع رانامساعد دیدند مداخله واخلالگری خودشان‌را تکذیب‌کنند .

چه چنانکه خواهیم دید دولت انگلیس بموجب عهدنامه‌های معتبر متعهد شده بودکه دراختلاف ایران وافغانستان بیطرفی اختیارکند ،

تدارک حمله نهائی و ساختن باستیان[1]

پس‌از اخراج مسترمکنیل وزیرمختار فتنه‌گر انگلیس از اردوهای ایران محمد شاه فرمان داد تا تدارکات حمله ویورش نهائی را بقلعه هرات تکمیل کنند .

بفرموده « **دوباستیان**[1] از دو جانب **برج خواجه عبدالمصر** بسوی **دروازه قندهار و دروازهٔ خشک** برآوردند چندانکه از دیوار شهر برفراز (یعنی بلندتر) بود **و چهارتوپ** که اهل صنعت چنانکه مرقوم شد در ظاهر هرات‌کرده (ساخته) بودند که هریك **هفتاد و دوپوند** گلوله را که پوندی نود وشش مثقال است اندازه داشتی دوتوپ را با آلات جروثقیل برسر دوباستیان بردند و دوتوپ دیگر را برفراز **تل‌بنکی** صعود دادند و از دهان این توپها آتش و آهن بشهر باریدند کمتر خانه معمورماند و بسیارکس مقتول گشت»[2].

۱ــ مأخوذ از زبان فرانسه ــ استحکام برآمدهٔ برج مانندی که در قلعه میسازند . (فرهنگ نفیسی ــ ناظم الاطباء چاپ تهران ازانتشارات‌کتابخانه خیام ۱۳۴۳ شمسی جلداول صفحه ۵۱۴ .

۲ــ از ناسخ التواریخ جلد دوم قاجاریه (چاپ قدیم سنگی) صفحه ۳۵۲ عیناً .

دستبرد بایلخی و سرقت اسبهای اردوی ایران

به بی احتیاطی ، بی‌مبالاتی و بی ترتیبی ، خرابکاری و یا هرچیز دیگری که تعبیر میشود باید گفت که متأسفانه در اردوی محمدشاه نظم و انضباط کاملی حکمفرما نبوده واین نکته هم از علل طول مدت محاصره هرات و عدم‌کامیابی ایران بحساب می‌آید .

مثل اینکه محمد شاه و فرماندهی کل ارتش ایران با وجود تجربه هـای حاصل از جنگ های ایران و روس و مشاهده انضباط آهنین لشگرهای منظم روس و آزمودگی‌هـا و اطلاعات ناشی از محاصره اول هرات در زمان عباس میرزا بانضباط ونظم و ترتیب ورعایت جانب احتیاط اهمیت چندانی نمیداده است ویا اینکه با وصف توجه باین مراتب در داخل صنوف لشگریان شاه جاسوس ، خرابکار وعامل بیگانه وجود داشته است .

هرچه بوده و بهر حال افغانها بچراگاه ایلخی و اسبهای اردو دستبرد ماهرانه زده **و ششصد سر اسب** ربوده‌اند و این است آنچه دراین‌باره مؤلف ناسخ التواریخ درصفحه ۳۵۲ جلد دوم قاجاریه چاپ سنگی قدیم بقلم‌آورده است که اسباب تأسف وحیرت میشود :

« هم دراینوقت **محبعلی خان سرتیپ ماکوئی** با یك فوج سرباز خوی از راه برسید و حکم شدکه در سنگر **نبی خان قراگزلو** جای‌کند و دراین گیر و دار **شیر ـ محمد خان** سردار هزاره فرصت بدست‌کرده مراتع اسبهای توپخانه را فحص نمود و با **هزارسوار** تاختن برده **شش صد سراسب** از چراگاه براند **سلیمان خان افشار** که **با هزارتن** سواره حارس وحافظ بود چون آگاه شد[1] از دنبال بتاخت و ازلشگرگاه نیز سوارکردستانی برفت لاکن بدیشان دست نیافتند واز **پنجاه اسب** برزیادت نیاوردند ! »

۱ـ این « حافظ و حارس ! » باهزارنفرسوارکجا بودکه بعدآگاه شد و از « دنبال ! » برفت ؟

اعدام دسته جمعی اسیران !

سلاطین قاجاریه هرچه باشد و هرچه تصور گردد باتمام معایب ومحسنات وآنهمه ضرر و زیان ویا خدمت و سودی‌که باین‌کشور ، باین سرزمین و ملت زدند ، نمودند ورسانیدند بهرحال و درهرصورتی از **اجداد وگذشتگان** ما بوده‌اند . احترام و رعایت جانب ادب و انصاف و عدالت دربارهٔ آنها بر هر ایرانی از جهت ایرانیت و انسان از نظر مروت انسانی فرض و واجب است .

گفتن و نوشتن اینکه طوایف قاجاریه ایرانی نبوده و از ریشهٔ « ترك » و نژاد زرد و « مغول » منشعب شده و یا سلسله و سلاطین قاجار با ایرانی‌های اصیل دشمنی و عداوت داشته و « عنصر ترك » را بر « فارس » برتری و یا درنظرنویسنده نمانده درکدام نوشته دیده شد ؛ دستورها ونصایح سری داده بوده‌اندکه ایرانیهای اصیل و « فارسی‌ها » را از دستگاهها برانند و در صورت امکان قلع و قمع کنند از طرف بعضی از نویسنده های کوتاه بین وشاید « مرموز » و متملق بقصد سوء وبمنظور تولید نفاق و دشمنی بین‌ایرانیان و یا فریب و اغفال **زمانه** و خوش آمدگوئی از **محیط** با هیچ عقل سلیم ، قوانین علم‌الاجتماع و حقایق تاریخی، و مصالح صلح بشر و صلاح ملت ایران تطبیق نمی‌کند .

چه ، قطع نظر از اینکه ریشهٔ نژادی طوایف قاجار بدرست روشن نیست و هرگز ثابت نشده که آنها در اعصار خیلی قدیم از چه شعبه از نژادهای انسانی منشعث شده اند و اگرهم نسب باقوام «تورانی» برسانند تحقیقات واکتشافات جدید نشان میدهدکه تورانی‌ها هم‌آریائی بوده‌اند . اساساً طرح این مطلب برخلاف مصالح صلح عالم و مخالف صلاح و وحدت ایرانی‌ها است .

وگذشته ازاینکه در طی‌تاریخ هرقومی‌که باین‌کشور ، سرزمین پاك **وحیرت‌انگیز** و مقدس ایران آمده و با قهر و غلبه و آتش و خون و ویرانی درآن استقرار یافت پس‌از اندك زمانی **خود ایرانی شد وبایرانی بودن تفاخر کرد** و درخدمت فرهنگ وآداب

و سنن ایران درآمد .

و این **سرّی است** که در هیچ ناحیتی دیده نشده و **نعمت و موهبتی** است که خداوند کائنات بهیچ قومی اعطا نکرده است .

اسکندر مقدونی که در حال مستی و جنون بتمنای **یك روسبی** کتابخانه نفیس و کاخ زیبای آپادانا را با آتش جهل وحماقت خود سوخت و بی‌گمان بعدها پشیمان شد فریفته و دلباخته تمدن درخشان این سرزمین گردید ، و از عظمت و جلال شاهان بزرگ و دادگر ایران تقلیدکرد .

اعراب که در آغاز خصیصه های دوران « **جاهلیت** » را ـ با وجود خدمات و راهنمائی های گرانبهای سلمان پارسی به پیغمبراسلام ـ هنوزفراموش نکرده واز **تعصبات جاهلانه** دست برنداشته بودند و این تعصب خشگ و زیان بخش درشخص **عمر** خلیفه دوم با وجودآنهمه عقل و درایت بوضع حزن انگیز و تأسف‌آوری تجلی مینمود ، کلیه آثار علم و فرهنگ ایرانی را بضرر تمدن تمام عالم بشریت بآتش بیداد و جهل و نادانی بسوختند .

خلفای بنی‌امیه که خود در منجلاب فساد ، بدبختی ، ضلالت ، گمراهی ، غرور و تعصب وظلم مستغرق بودند از غایت جهالت و نادانی «عنصر عرب» را بردیگراقوام مسلمان و از همه بیشتر ایرانیان برتری دادند و این ملت واقعاً شریف و محترم را باآتش **ستم** و بیداد تباه‌کردند .

ولی این‌جمله دیر نپائید وخلفای **بنی عباس** که از سلاله پیغمبر و نطفه پاك بودند با وجود بی اعتدالی نسبت بفرزندان امام بر حق ، حضرت علی‌بن ابی طالب ، بزودی متوجه لیاقت و استعداد ایرانی ها شده و در حقیقت حکومت را بخانواده های ایرانی سپردند .

از این پس ابتکار اداره امپراطوری پهناور اسلامی بدست عنصر ایرانی افتاد و آن تمدن درخشان و نورانی اسلامی از هوش ، دهاء و نبوغ ایرانیان بوجود آمد که هنوز هم رخشندگی و تلألوء خود را از دست نداده است .

تا بحدی‌که علم ، ادب ، خط و حتی زبان و نحو وصرف وسعت و سلاست زبان عرب هم نتیجه فکروکار ایرانیان است .

خلفای عباسی اداره ، دیوان و اخذ مالیات و ضبط و حسابداری کشورهای اسلامی را از سیاق و سنت‌های ایران اقتباس وباین رویه هم مباهات‌کردند .

ایلغار مغول بلائی از نوع دیگربود ، و این قوم جنگجو ، ستیزه خو وبی‌رحم‌که در آغاز همه جا را سوختند ، ویران‌کردند و همه‌کس را کشتند درکمتر ازصدسال **مقهور و مغلوب** تمدن و فرهنگ عظیم **و اسرارآمیز** ایران شدند . **هلاکو** پسر زاده **چنگیز**

هنوز در **کفر و ضلالت** بـود کـه **اسیر پنجهٔ تدبیر خواجه نصیر الدین طوسی گردید .**

غازان‌خان و الجایتو اسلام آوردند وهردو حتی **شیعه** شدند و دومی نام خود را **خدابنده** گذاشت .

درحقیقت این وزراء و **نوابغ بزرگ** ایران بودند که بنام و بـا قدرت مغول و سلاطین ایلخانی بر امپراطوری وسیعی از دریای چین تا اروپای مرکزی و دشتهای سرد شمال تا صحراهای افریقا و هند حکمرانی می‌کردند .

خواجه نصیر طوسی، صاحبدیوان شمس‌الدین محمد جوینی ، برادرش علاءالدین عطا ملك ـ خواجه فخرالدین محمدمستوفی قزوینی ـ صفی‌الدین ارموی ـ خواجه همام‌الدین تبریزی ـ بدرالدین جاجرمی ـ شرف‌الدین سمنانی ـ رشیدالدین فضل‌اله پزشك همدانی ـ خـواجه سعدالدین محمـد مستوفی ساوجی ـ نصیرالدین تبریزی ـ خواجه غیاث الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌اله ـ حمداله مستوفی قزوینی ـ خواجه سلمان ساوجی ـ قطب‌الدین بویهی رازی ـ اوحدی مراغی ـ خواجوی کرمـانی ـ کاتبی قزوینی ـ زکریای قزوینی ـ رضی‌الدین استرآبادی ـ باباافضل‌کاشانی ـ علامه قطب‌الدین شیرازی ـ خطیب قزوینی ـ علاء الدوله سمنانی ـ کمال الدین عبد الـرزاق کاشانی ـ قطب الـدین رازی ـ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ـ خواجه محمد شمس الدین حافظ شیرازی ـ مولانا جلال‌الدین مولوی بلخی معروف برومی ـ شمس قیس رازی ـ ابونصر فراهی ـ محمدبن علی‌شبانکارهٔ ـ محمدبن‌محمودآملی ـ معین‌الدین‌یزدی ـ شیخ فریدالدین محمدبن ابـراهیم نیشابوری متخلص به عطار ـ کمال الدین اسمعیل ـ قانعی طوسی ـ فخرالدین عراقی ـ شیخ سعدالدین محمودبن عبدالکریم معروف بشیخ محمود شبستری ـ ابن یمین ـ عبید زاکانی ـ عصار تبریزی ـ اینها و دهها وصدها تن مانندهٔ آنان کسانی از **مغزهای ارزنده** ونوابغ ایران بودند که‌بعدازآنهمه ویرانی‌ها ، و ضایعات با استفاده از قدرت و توانائی مغول فن ادارهٔ کشور ـ شعر ، ادب ، دانش ، فرهنگ ، تاریخ نگاری ، صنعت و هنروآداب ایرانی را باعلا درجه ترقی و رونق رسانیدند .

وما از اینهمه مردان بزرگ عمداً نام بردیم و فهرست دور و درازی بدست دادیم تا ثابت بداریم‌که **عنصرایرانی** چگونه بقدرت هوش و فکر و دهاء و نبوغ خود همواره بر موانع و مشکلات غلبه‌کرده **و قوم فاتح و مغرور را** در داخل ایران **حل ومستهلك** می‌کند و باستخدام آداب ، سنن و تمدن و فرهنگ خود می‌گیرد و همه آن اقـوام غالب بعداز مدتی اصل ونژاد خود راگم‌کرده ایرانی میشوند .

در دورهٔ تیموری ، با اینکه **امیرتیمورگورگان** همواره می‌کوشیدکه بغلط خود را به چنگیزخان به بندد و از نواده‌های خان مغول معرفی‌کند ـ وحال‌آنکه‌گویا **تورانی**

و در اعصار بسیار قدیم از ریشهٔ آریائی بوده و با اینکه نهضت و پیروزی های تیمور با خون ریزی و ویرانی آغشته بود و باعث خرابی و ضایعات فراوان گردید بازطولی نکشید که **عنصر ایرانی جوهر ذاتی** خودرا ظاهرساخت و **دربارسمرقند ، ومکتب هرات** مرکزدرخشان‌ترین جلوه‌های علم وهنرایران گردید ؛ **شاهرخ ، سلطان‌حسین‌بایقرا ، بایسنقرمیرزا وامیرعلی‌شیرنوائی** مروج آداب و فرهنگ ایران زمین شدند .

امیرعلیشیر نوائی براستی هم از چهره های شگفت انگیز تاریخ بشریت است و همینقدر بایدگفت‌که این مرد بزرگ درتمام تاریخ نظیرومانند ندارد .

همین پادشاهان صفوی‌که ما آنها را وارث بالاستحقاق شاهنشاهان ساسانی دانسته و تمدن درخشان دوره سلطنتشان را مایه شرف وافتخار ایران می‌شماریم مگرهمه از ریشه و نژادآریائی و ایرانی خالص و بی‌غل‌وغش بودند ؟

اگر **سید** بودنشان را باورکنیم[1] از **ریشهٔ عرب و شعبهٔ سامی** بوده‌اند و هرگاه بزبان **ترکی** شعرگفتن شاه اسمعیل وتخلص **خطائی** مغروربشویم باید از ریشه تاتار و تورانی ویاترك و مغول ونژادزردبوده باشند . باوصف این مراتب **بایرانی‌بودن افتخار** می‌کردند و پایتخت خود را از **اردبیل ، تبریز به قزوین و** سپس به **اصفهان** نزدیك کاخهای شاهنشاهان هخامنشی ، پازارگاد و تخت جمشیدآوردند وآن امپراطوری وسیع ، سلطنت بزرگ ، تمدن ، فرهنگ و صنایع پرجلال را بوجود آوردند که اگر ما امروز **مسجدشاه** ، آن‌گوهر سبزخیره‌کننده، **مسجد شیخ لطف‌اله** ودیگریادگاریهای صفویه را دراصفهان نادیده پنداریم بغیراز خرابه های پازارگاد و ستونهای شکستهٔ تخت‌جمشید دیگرهیچ نداریم‌که به بیگانه عرضه بداریم .

***

ایرانی بحقیقت موجودی «مرموز» و اسرارانگیز وحیرت آور است و از بدوخلقت بشر درتمام ازمنه و ادوار و کلیه اقطار و امصار مطلقاً **«نظیر»** ندارد .

این عُنصر«عجیب» و شگفت انگیز هر بلائی‌راتحمل می‌کندومانند«فنر» زیر سنگینی فشارحادثات«خم» میشود ولی هرگز نمی‌شکند ونابودنمی‌شود وبلافاصله وقتی«سیل حوادث» گذشت‌وازشدت فشارکاسته‌شد ویا«وزن‌سنگین» بلااستقراریافت **«سر بلند»** میسازد وبا«جوهر

۱ــ راجع به سید بودن وسیادت سلسله صفویه از طرف احمدکسروی تبریزی دریکی از رسالاتش وگویایك جزوه یاکتاب‌کوچك دیگربنام «سلسلة النسب صفویه» چاپ برلین اظهار شك و تردید شده ونگارنده این‌سطور با اینکه هردو نوشته را از سالها وسالها پیش‌دراختیار و پیش‌روی داشته بعلت‌گرفتاری زیادوکثرت مشغله فرصت مطالعه و تحقیق نیافته وازاینروی دراین باره از هرگونه اظهارنظر مثبت یا منفی‌که باید از روی فحص و رسیدگی و تحقیق و متکی بدلیل باشد معذوراست .

ذاتی، و استعداد و لیاقت فطری «شرافت وجود» و«قدرت‌خلاقه» وهوش ودهاء خودرا بجلوه درمی‌آورد .

این‌ملت«شریف»، «بالیاقت» و دارای «صفات‌برجسته و انسانی» را هیچکس‌چنانکه باید «نشناخته» و«قدر ومنزلت» اورا درحلقهٔ‌تاریخ تمدن‌و سلسله اجتماعات بشر بشایستگی ارزیابی نکرده است.

مثلاً خانم‌شیل[1] زوجه وزیر مختار انگلیس در تهران طی‌کتابی‌که درخصوص‌وقایع ایام اقامت خود در ایران نوشته و دانشمند عالیقدر مرحوم استاد دکتر عباس‌اقبال‌آشتیانی درصفحه ۲۳۱ کتاب نفیس «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» چاپ‌تهران ازسلسله انتشارات‌شماره ۷۰۶ دانشگاه سال ۱۳۴۰ مفاد چندسطر آنرا نقل‌نموده چنین‌نوشته‌اند:

« خانم‌شیل‌درکتاب خود می‌نویسدکه یکی از وزرای خارجه سابق ـ ظاهراً حاجی میرزامسعود گرمرودی ـ وقتی‌یك‌تن از هیئت نمایندگی انگلیس را در طهران بحضورطلبید **تاسندی را درحضور اوبه‌مهر برساند**، همینکه سند برای مهرحاضرشد **هرقدرپی مهروزیر گشتند نیافتند** پس از تفحّص بسیار **فهمیدندکه‌مهر وزیر و وزارتخانه پیش خانم‌وزیرمانده‌وخانم هم‌برای‌زیارت به‌حضرت عبدالعظیم رفته‌است!»**[2]

این‌خانم محترم انگلیسی‌باوجود«شیطنت» و زیرکی‌خاص مردم بریتانیا بسیاراحمق و ساده‌لوح تشریف‌داشته وعنصرایرانی‌را نمی‌شناخته و از«جوهر» ذاتی اوخبرنداشته،وزیر امور خارجه ایران حاج میرزا مسعود گرمرودی آنقدرهاهم‌که خانم‌تصور فرموده‌اند بی‌نظم وبیشعور نبوده است .

«اصل مطلب» این بوده‌که حاج‌میرزا مسعود میل نداشته «یك سند تحمیلی» و«بضرر ایران» را قبول و تسجیل بکند ومیخواسته است نوعی از زیربار این «تکلیف‌شاق» وخلاف مصالح‌کشورشانه خالی‌کند که انگلیسهای‌های ساده‌لوح باوجود تمام‌شیطنت‌و زیرکی‌بمقاصد باطنی او پی‌نبرند و نفهمند و نرنجند و هشیار نشوند و فرصت از دست آنهابدر رود و یا بعبارت ساده‌تر جناب وزیر باعذر اینکه **« ای مهرم نزدخانم است و خانم هم بشاه** عبدالعظیم رفته‌است !» **به‌سرمبارك انگلیسی‌های‌کودن شیره‌مالیده و آنهارادست بسر کرده‌است .**

همین **«شیره»** کذائی‌را یکبار دیگر مرحوم **میرزا سعید خان مؤتمن‌الملك گرمرودی** انصاری وزیرخارجه دورهٔ ناصرالدین‌شاه خیلی غلیظ‌تر از اولی بسرآنهامالید ولی بدبختهای **هالووساده‌لوح** بازهم تا مدتها نفهمیدند .

داستان‌آن بسیار باختصار این است‌که وقتی **قرار داد روتر** یا **امتیازنامه روتر**

۱ــ Lady Sheil, Glimpses of life ete, P.147

۲ــ نتیجه ؛ سند هر چه بوده امضاء یا مهر نشده واعتبار و سندیت نیافته و به سر انگلیسیهای «ساده‌لوح!» بدون اینکه بفهمند وبرنجند «شیره‌مالیده»شده است

۵۹۶ ـــ

بشرح مذکور در تواریخ و اسنادی که بسیار شهرت دارد نوشته، حاضر شد و به **صحهٔ پادشاه رسید و صدراعظم** و تمام وزراء دولت هم آنرا «**مهر**» و تسجیل کردند قاعدةً میبایستی **وزیر خارجه** هم مهر **بکند** تا **اعتبار قانونی و سندیت قطعی** پیدا کرده **و قابل اجرا باشد.**

اما میرزا سعیدخان که از آغاز با اعطای چنان امتیاز شوم و ایران بر باددهی مخالف بوده و باوجود مخالفت شدید او، صدراعظم و بعضی از وزراء خائن رشوه گرفته و شاه ساده‌لوح را هم با پیش کشی و «جقجقه!» گول زده و فرمان امتیاز را بصحهٔ وی رسانیده بودند مسلم است که دیگر **اظهار مخالفت علنی وزیر خارجه** نه تنها بی تأثیر بوده بلکه برای خود وی نیز خطر داشته است.

پس بهمان رویه و **نقش** سلف و معلم خود حاج میرزا مسعود دست یازیده ابتدا چند روزی «تمارض» می کند و خودش را ناخوش جلوه میدهد و به «**درب خانه**» یعنی دربار و وزارت خانه که درهمان دربار بوده حاضر نمیشود.

می گویند «جناب وزیر فلوس خورده» و یا «حجامت گرفته است!» تا مقدمات کار را چنانکه نقشه کشیده بوده از همه حیث فراهم کند

بدین توضیح که قبلاً و بطور بسیار سرّی و مخفیانه عدهٔ سوار مسلح از محارم افراد خود بر اه **قم** میفرستد دستور میدهد که هنگام عبور **خود او را لخت کنند و مهرش را ـ مهر وزارت خارجه را ـ بیغما ببرند**، وچنان میشود وجناب وزیر بلافاصله پس از مختصر بهبود از «فلوس خوردن» و «حجامت گرفتن» بعلت «**نذری**» که در حالت «شدت بیماری» «مصنوعی» فرموده وعمداً «شهرت داده بودند» بقصد زیارت مرقد مطهر حضرت معصومه علیها سلام حرکت میفرمایند و در نزدیکی های قم نوکرهای خود او بسرش میریزند و لختش می کنند وهمه چیز و حتی لباسهایش را هم میبرند و **جناب وزیر بایکتا پیراهن وزیرجامه** نالان و نفس زنان **پای پیاده** بشهر قم میرسند ومعلوم است که بسر و کله خود میزنند و شین و شیون راه می اندازند و می گویند وشهرت میدهند که :

«ای وای خاك تمام عالم بسرم ای مهری وزارت خارجه را هم دزدها بردند!»

و بدین ترتیب زیر امتیاز نامه روتر را با مهر وزارت خارجه تسجیل و تصدیق نمی کند که نمی کند.

و بعدها که بر اثر فشار حوادث و شدت اعتراضات از داخل و خارج وقتی دولت و پادشاه ایران از روی اضطرار و ناچاری ویا در نتیجه توجه بمضار و زیانهای آن تصمیم بالغای امتیاز می گیرد **از جملهٔ دلائل قانونی و دندان شکنی** که عنوان میشود این بوده

که باین امتیاز مهروزیرخارجه نخورده ورسمیت وقدرت اجرائی ندارد .

***

اگر حالیه- بعداز یکصدوبیست ویا سی‌سال - بوسیله جاسوسها و مزدورهای درجه نوزدهم وبیستم آنها ترهات وجعلیاتی در بعضی‌نشریه‌ها نوشته و بدروغ ادعا میکنند که‌مثلاً حاجی میرزامسعود سالی دوهزار دوکات از روسهاحقوق می‌گرفته و مزدور روسهاو دشمن آشتی‌ناپذیر انگلیسها بوده و بعد از این‌گفته و بدون توجه بتعارض آن باگفته‌های قبلی می‌نویسندکه نه‌خیر حاجی میرزا مسعود هم از خود ما بوده ویا میرزا سعید خان نامه‌ها و گزارش‌های‌میرزا حسین‌خان پسر میرزانبی‌خان قزوینی را بمحض‌وصول ازعثمانی‌نخوانده برودخانه میانداخته **ازداغ‌همان شیره غلیظ‌وداستان‌مهرهاست‌که یکی‌را خانم حاج‌میرزامسعود باخود بشاه عبدالعظیم برد ودیگری‌را در راه قم نوکرهای میرزاسعیدخان بدستور خود او ازتن ولباسش دزدیدند!»**

ودوستان‌عزیزو «خیلی‌باهوش»ما بعد از صدسال تازه فهمیده‌اند وهنوزهم میسوزند !

***

و این استآن **«روح لایزال »** و قدرت اسرارانگیز ، ایرانی **که برهرگونه دشواری درهرگونه‌شرایط غلبه می‌کند و ایران عزیز** و پرستش کردنی را تا ابد پاینده وزنده نگاه‌میدارد .

***

این «روح مخفی» و«استعداد شگفت‌آور» هنوز هم درایرانی هست **هرگز نمرده و هرگز نخواهد مرد .**

نمونه‌هائی از حاج‌میرزامسعود ، ومیرزا سعیدخان در میان همین رجال امروزی هم وجود دارد که اگر نوشته شود چون اکثر زنده هستند تعبیر بمداهنه و خوش‌آمد گوئی خواهد شد.

اجمالاً و بطور سربسته یکی ازآنها همین**محمدساعد مراغهٔ است.**

در اینکه این شخص ازحیث هوش ،زیرکی ،احاطه و اطلاع برموز سیاست یکی از رجال نادراین‌کشوراست‌شکی‌نمیتوان داشت ولی ملاحظه بفرمائید **که چگونه خودرا ساده لوحی زده** وبا جدی نگرفتن مسائل، بصورت ظاهر، با دشواریهای‌بسیاربزرگی روبرو میشود .

وهمینقدر کافی و عاقل‌را همین اشاره بس است.

***

اما قاجاریه -که صحبت ازآن عنان قلم را از دست‌گرفت و به **«سرّمکتوم»**بقای

ملت ایران درطی تاریخ بشرسیرداد ـ اگر ریشهٔ نژادی‌آنها تورانی و ازاقوام قدیم‌آریائی هم نبوده بی‌گمان و ازنظر تاریخ وعلم اجتماع همه ایرانی محسوب میشدند و میشوند وهمه هم ایرانی هستند و در مقام مقایسه از سلسله چنگیز و تیموریـان و صفویه نسبت بـایران بیگانه‌تر نبوده‌اند.

چه امروز درتمام‌ساحات‌جهان ملت‌و قومی **«ازنژاد خالص»** مطلقاً وجودندارد.

وملاك ملیت وکشور و ملت واحد سکونت دستهٔ ازانسانها در یك‌واحدجغرافیائی در واحدی اززمان‌است‌که‌برای‌ایجاد احساسات‌وطرز تفکر و منافع‌مشترك کافی‌باشد .

همینقدرکه جمعی از افراد بشردر مدتی نزدیك بیك قرن و دوقـرن بلکه بیشتردر ناحیتی ساکن شدند و با یکدیگردرآمیختند وبطوردسته جمعی و درصلح وسلامت زیستند ، زبان ، اندیشه و احساسات هم را درك‌کردند و از این میانه‌آداب و سنن و مذهب و منافع مشترك یافتندآنها را یك قوم واحد و یك ملت واحد می‌گویند .

امروز اگردره‌مجموعه ساکنین نواحی ایران از سیستان ، بلوچستان ، تاآستارا و اردبیل، قوچان وخوزستان، رشت‌و فارس، تبریز ، سرخس وکرمانشاه وکردستان و دیگر نقاط نیك‌نظر کنیم همه وهمه‌وهمه از یك قوم واحد وطایفه واحد و ملت واحد و ملت ایران محسوب میشوند ، ولو اینکه گروهی ازآنها درصدها سال پیش از ناحیه‌های دیگرخارج‌از واحد جغرافیائی وسرحدات‌تاریخی کوچیده ، مهاجرت‌کرده ودر ولایات و نواحی ایران ساکن‌گشته ویا از اعقاب مهاجمین وایلغارکنندگان بازمانده‌اند، چون‌دیری‌نگذشته‌که‌طبق قوانین علمی وسجایای عالیه فطری‌و تاریخی ایرانی‌در قوم بزرگ ایران ادغام‌شده ، حل گشته ، مستحیل و مستهلك گردیده ، ممزوج و مخلوط گردیده تا بحدی‌که تجزیه مجدد نپذیرد، همه مسلماً یك قوم وملت واحد بشمارمی‌آیند و همه هم بایرانی بودن خود **افتخار** میکنند .

باری، آن ملت خاص و خالص از نژاد «آریائی» که هیچوقت وبا هیچ ملت و قومی مخلوط نشده باشد امری محال و آرزوی خامی بودکه مرحوم **گوبلز** و اربابش هیتلربا خویشتن بگوربردند .

ای‌کاش‌هم‌که‌همه ملتهاو اقوام با یکدیگره‌ممزوج‌و مخلوط شوندو نژادهای‌گوناگون بشر از سفید وسیاه، زرد و سرخ، سامی وآریائی، قبطی وعرب نوعی با یکدیگردرآمیزند ودرصلح‌وصفا زندگی‌کنندکه‌عاقبت روزی ولودورهم باشد همه افرادبشر مانندقومی واحد و خانوادهٔ واحدگردند و طبق آرزو وشعار عالی وانسانی **شیخ شیراز** همانطورکه «بنی‌آدم ازآفرینش زیك‌گوهر» بوده‌اند، همه‌اعضای‌یك‌پیکر» کردند و تمام اختلافات ملی ونژادی ازمیانه‌برخیزد و مردم‌روی زمین در تحت نظام‌واحدی بزندگانی خویشتن ادامه‌دهند

از اینروی ، قاجاریه نیز ، مانند دیگر ایرانیان ، آذربایجانی ها ، کردها ، لرها ، بلوچ ها ، و ترکمن ها همه ایرانی بوده و با شیرازیها ، کرمانی‌ها ، یزدیها ، رشتی ها ، اصفهانی‌ها ، هیچگونه تفاوت نداشته ، و همیشه هم بایرانی بودن خود افتخار کرده‌اند .

آقامحمدخان قاجار ، درست است که بیرحم ، قسی‌القلب و بسیار سفاك بوده ، و در راه رسیدن بسلطنت و دست‌یابی بتاج وتخت ایران ازهیچ عمل شدید ، قتل عام افرادانسانی و حتی عهد شکنی وکشتن برادرخود نیز دریغ نورزیده ، و درکرمان کارهائی کرده‌که انسان از یادآوری‌آنها غرق وحشت ونفرت میشود ، ولی انصاف را اگرهمین‌آقامحمدخان قاجارنبودو درآن‌آشفته‌گی و هرج ومرج بعداز رحلت‌کریم خان زند دست بشمشیرنمیبرد آیا از ایران و ایرانی درنقشه جغرافیائی وتاریخ جهان نام ونشانی باقی میماند ؟

تاریخ نویسان دوره قاجاریه ، مخصوصاً میرزا محمدتقی سپهرکاشانی مؤلف ناسخ‌التواریخ که با اصرار وسماجتی حیرت انگیز و از راه تملق وریاکوشیده‌اند شجره ونسب پادشاهان قاجار را به تولی‌خان ، و چنگیزخان و «یافث بن نوح ! » برسانند همانقدر از **عقل سلیم** و قواعد علمی عاری بوده‌اندکه بعضی از نویسنده های اخیر می‌کوشند با استناد بآنگونه نوشته های بی دلیل ثابت کنند قاجاریه ایرانی نبوده و با هرچه ایرانی دشمنی داشته‌اند .

آنان ، برخی از تاریخ نگاران عصر قاجاریه ، بتناقض عجیبی گرفتار بودند و خود نمی فهمیدند ، و درحالی‌که ادعا داشتند قاجاریه از اعقاب مستقیم چنگیز و ازنژاد مغول است همواره تکرار می‌کردندکه «پادشاه ملك جم بآئین شاهنشاهان عجم وکسری وجمشید جشن نوروزی را چنان و چنین فرمود ! »

و اینان، بعضی از نویسنده‌های اخیربا گفتن و نوشتن اینگونه مطالب خویشتن راتا بدرجهٔ اوباشی‌که تا دیروز درهمین‌کوچه های تهران ساعت ده صبح فریاد می‌کردند ! مرده باد ساعت ! و دوساعت دیگر ـ که مثلاً ورق برمی‌گشت، می‌گفتند زنده بادساعد ! تنزل میدهند و خود میدانند و محیط هم میداندکه از زمانه تملق می‌گویند و چیزی از حقیقت و ایمان درگفته های‌آنان وجود ندارد .

***

حقیقت این‌است‌که ایل وطوایف قاجار بهر تعبیری ایرانی بوده وپادشاهان‌گذشته و دور اندیش ایران تیره های مختلف آن را برای حفاظت کشور در سرحدات آشفته اسکان دادند .

در لشگرهای ایران بویژه‌دردورهٔ‌سلاطین‌صفویه همواره‌واحدهائی‌از افرادایل قاجار بخدمات دولتی اشتغال‌داشتند وسرداران وافراد قاجارازوفادارترین‌لشگریان ایران‌بودند.

بعد ازرسیدن آقامحمدخان قاجار بسلطنت ایران‌که دوره‌اش دیر نپائید و جانشینان وی چون فتحعلی‌شاه، محمدشاه وناصرالدین‌شاه همه بآئین سلاطین قدیم ایران‌تاج‌گذاری، فرمان‌داری وجشن‌های نوروزی وباستانی ایران را زنده‌کرده و بزرگ میداشتند و بزبان شیرین فارسی سخن‌گفته ونوشته وشعر میساختند وشعرا ونویسندگان پارسی‌گوی‌را گرامی میداشتند واز سلاطین و شاهزاده‌های قاجار حتی یك سطرهم نظم ویا نثر بزبان غیرفارسی دیده وشنیده نشده وآنان همه نه تنها بایرانی بودن‌خود مباهات وافتخار میکردند بلکه از هرچه غیرایرانی بودنفرت داشتند .

ازمیان شاهزاده‌های قاجارشخصیت‌های برجسته علم ، دانش ، شعر وادب فارسی‌مانند جلال‌الدین میرزا ـ حاج فرهادمیرزا معتمدالدوله ـ علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه وغیره و غیره بسیار برخاسته وهر یك بقدر توانائی خود و شرایط زمان و مکان مثل عباس‌میرزا ـ محمدعلی میرزا دولتشاه ـ سلطان‌مرادمیرزا حسام‌السلطنه بعلم وفرهنگ ، استقلال ووحدت وترقی وسعادت ایران خدمت‌کرده‌اند .

حالیه بدگفتن ، فحش‌دادن ، ناسزا وناسزاوار نوشتن وحرفهائی‌که ازادب‌ونزاکت شخص‌گوینده بعید است و یا حرفهائی‌که بوی نفاق ، جدائی و کدورت میدهد نه تنها از متانت و قدر و قیمت نویسنده می‌کاهد اساساً دور از مروت و انصاف است و با حقیقت هم وفق نمی‌دهد .

***

اعلیحضرت محمدرضا شاه‌آریامهر ـ که قطع نظراز مقام سلطنت ـ **ذاتاً هم شخص بسیار تربیت‌شده وباانصاف هستند** ـ درآخرین سطر نخستین صفحه ۲۷ و چند سطر نخستین صفحه ۲۸ کتاب نفیس خودبنام«**مأموریت برای‌وطنم**» که متن فارسی‌آن به‌قطع تقریباً وزیری ، درکاغذ اعلای آبی‌آسمانی زمینه شطرنجی ، جلد زرکوب خوب ، بوضع مرغوبی در «چاپخانه سازمان سمعی وبصری هنرهای زیبای‌کشور» بطبع رسیده و در جلو چشم نگارنده است ، دربارهٔ سلاطین قاجاریه عیناً چنین‌مرقوم داشته‌اند :

«من میل‌ندارم‌که نسبت به قاجاریه بیش ازحد باتندی وحدت اظهارنظرکنم تاوانمود شودکه ازرفتاری‌که پدرم نسبت بآنها کرد طرفداری‌کرده‌ام .

باعتقاد من بعضی از سلاطین قـاجار اشخاص برجسته‌ای بودند .

مثلاً **آغامحمدخان** مؤسس وسرسلسلهٔ قاجار **سربازی‌لایق ودلیر** بودکه هرچند بسفاکی وخون‌آشامی معروف است **باردیگر وحدت‌کشور ایران‌را تثبیت‌کرد .**

ناصرالدین‌شاه اولین پادشاه‌کشور ایران‌بودکه باروپا مسافرت‌کرده **وسفرنامه‌ای نگاشته است‌که حاوی مطالب جالبی است ...»**

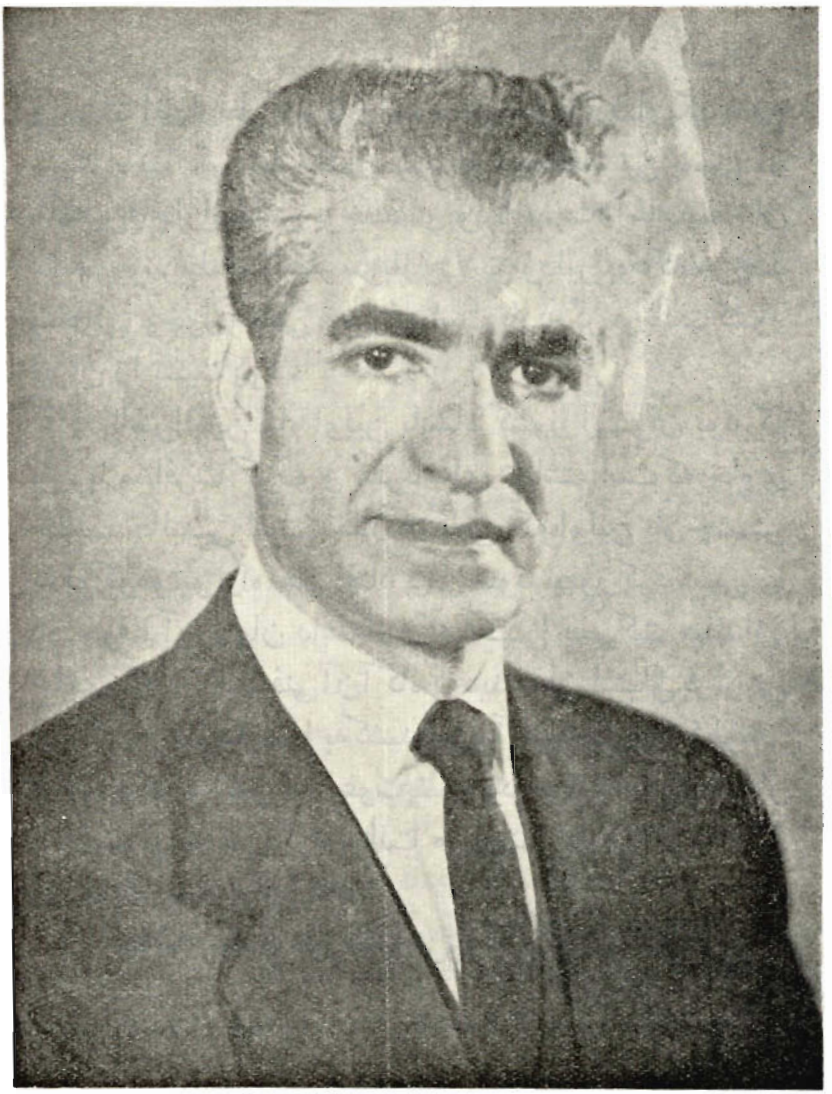

اعلیحضرت محمدرضا پهلوی شاهنشاه آریامهر

و حدت اظهارنظر کنم تا وانمود شود که از رفتاریکه پدرم نسبت بآنها کرد طرفداری کرده‌ام . باعتقاد من بعضی از سلاطین قاجار اشخاص برجسته‌ای بوده‌اند. مثلا آغامحمدخان مؤسس وسرسلسله قاجار سربازی لایق ودلیر بود که هرچند بسفاکی وخون‌آشامی معروف است باردیگر وحدت کشور ایران را تثبیت کرد .

ناصرالدین شاه اولین پادشاه کشور ایـــران بود که باروپا مسافرت کرده و سفرنامه‌ای نگاشته است که حاوی مطالب جالبـــی است . مثلا هنگامی که اولین بار چشمش به لوکوموتیو راه‌آهن افتاد پیش خود تصور کرد اسبی را در جوف آن پنهان داشته‌اند که آنـــرا بحرکت میاند ازد اماهمینکه ازرموز فنی آن آگاه گردید بدان اشتیاق فراوانی پیداکرد و بلژیکیهارا به کشیدن راه‌آهنی بطول نه کیلومتر میان تهران و شهرری دعوت نمود ودستور داد زنان دربار با دامنهائی که بازیگران بالت می‌پوشند ملبس شوند ولی این سلیقه پسند واقع نشد .

چنانکه‌دیده‌ام مورخان شرق‌وغرب اتفاق عقیده‌دارند

که انسان بیغرض **ومطلقاً** دور ازعوالم مداهنه وخوش‌آمدگوئی **ازاینهمه ادب، نزاکت ومتانت شاهنشاه غرق‌تحسین ولذت میشود** .

***

آقا محمد خان قاجارباوجود غایت درجه بیرحمی وشدت عملی‌که برای رسیدن به‌تخت پادشاهی نشان‌داد ونسبت به‌خاندان زند ظلم وستم بسیار رواداشت ودرکرمان‌خونهای ناحق ریخت باز **مردی دانشمند، سیاستمداری** باهوش و در مقام فرماندهی سرداری دلاور ، سریع‌العمل وبحقیقت**نابغه بود ، جلادت، مهارت ، درایت ، هوش‌سرشار و شجاعت بی‌نظیر او** استقلال ، نام جغرافیائی ، تمامیت ارضی و وحدت ایران را در بحرانی ترین ایام نجات داده و اگر در آن روزهای تیره آقا محمد خان ظهور نمی‌کرد و دست‌بشمشیر نمی‌برد مسلماًامروز نامی از ایران درنقشه جغرافیائی‌آسیا وجودنمیداشت.

ولی افسوس‌که دشمنان ایران‌اوراکشتند وسلطنت وی دیری نپائید ، چه بعدازآنهمه خون‌ریزی وفداکاری چون‌دیگر معاندی نداشت بی‌گمان دست بایجاد تشکیلات وسازندگی میزد وباهوش ولیاقتی بی‌مانند بوضع‌کشور سروسامان میداد .

***

فتحعلی‌شاه بتفصیل‌گفته‌ایم‌که بیشعور ، نالایق واحمق بود و باوجود فرزندان لایق، شجاع وخدمتگذاری چون عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ومحمدعلی میرزا دولتشاه زیان بسیاری بکشور وملت ایران رسانید .

بخلاصه فتحعلی‌شاه **نودوپنج عیب** وتنها پنج درصدحسن داشت .

بدترین عیوب او لئامت ، **ساده لوحی و زود باوری** و بی‌اطلاعی او از جریان سیاست و **مکائد جهان** بود .

باوجود شاهزاده‌ها ورجال لایقی‌چون عباس‌میرزا ، محمدعلی دولتشاه ، میرزاعیسی ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ومحمدخان امیرنظام زنگنه ، ساده‌لوحی ، بی‌اطلاعی ، لئامت و جهل فتحعلی‌شاه‌کمر ملت را شکست ، نیمی ازخاکهای‌کشور را برباد و **بالاتر از همه روح‌شهامت وابتکار رادرکالبد ایرانی کشت‌وایرانیان‌را «مجذوب‌ومرعوب» بیگانه ساخت .**

***

محمدشاه مردی متدین ، دانشمند، خوشنویس ، شجاع ، وطن‌پرست ، ایراندوست، ساده ، بی‌پیرایه ، منزه ازفساد **ورویهمرفته پادشاهی باشرف وخوب بود** و محاسن وصفات نیکوی اوبمراتب بر معایبش می‌چربید .

***

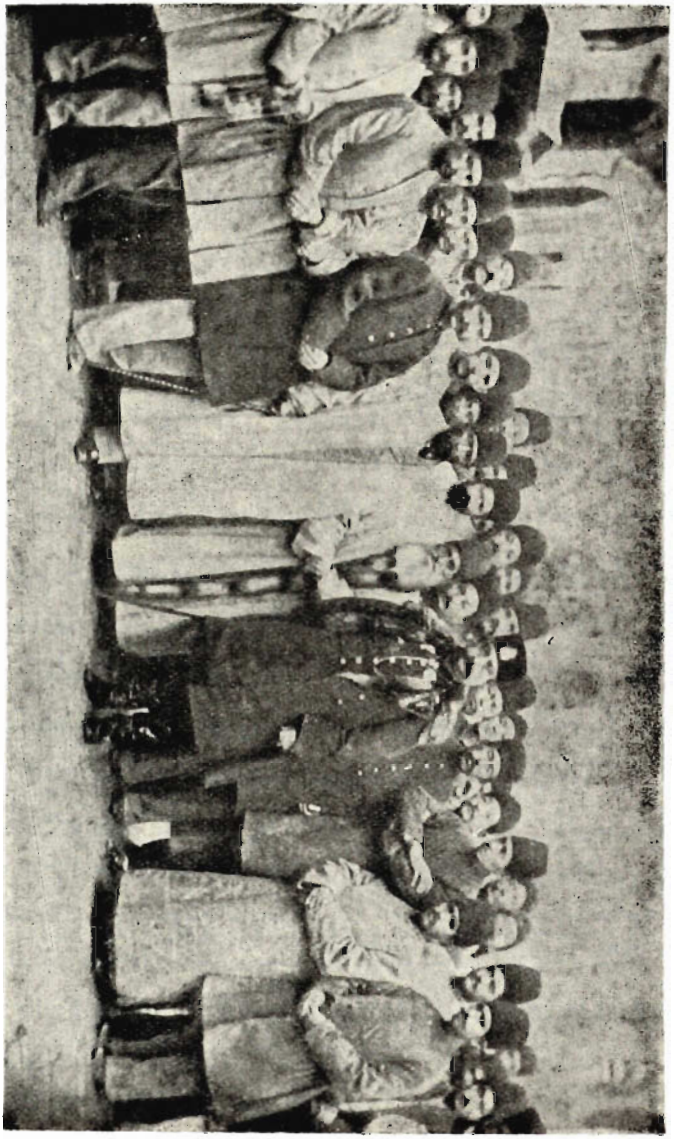

ناصرالدین شاه قاجار

ناصرالدینشاه عیب بسیار ومحاسن فراوان، برازندگی ولیاقت داشت واززمان سلطنت طولانی وپنجاه ساله او ملت وکشورایران **رویهمرفته‌زیان‌دیده** که چون این‌دوره‌ازجهت تنوع وسرعت وقایع وحساسیت موقع ، یکی از شگفت انگیزترین ادوار حیات ملت ایران بوده وجاها و نکته‌های تاریك وناگفته بسیار دارد تحقیقات و رساله‌های مفصلی باید باین دوره اختصاص یابد .

***

مظفرالدین شاه ، مردی رئوف ، عدالت پیشه ، ضعیف‌النفس ، نالایق ، بیعرضه ،



مظفرالدین‌شاه قاجار

خیرخواه ، بخشنده ، بذال ، دهن‌بین ، سریع‌التأثر ، علیل، ناتوان ، همیشه‌بیمار و بقول جوجه نویسنده‌های این ایام ازآغاززندگی «بیمارگونه !» ودردوران جوانی غرق عشرت و عیاشی بوده و زندگانی « منزه » و آبرومند **و رویهمرفته لیاقت سلطنت ایران‌را نداشته است .**

***

محمدعلی‌شاه را اساساً نمیتوان عنوان پادشاهی داد .

این مردبجای یکنفرسلطان ومردمحترم بیشتر به «اوباش» و«الواط» و «قاطرچی‌ها» شباهت داشت .





محمدعلی‌شاه قاجار

درجوانی وایامی که باسمت «ولایت‌عهد» مقیم تبریز بود همه میدانند ومعمّرین بخاطر دارند وتا همین بیست‌سال اخیر حکایت میکردندکه مانند «دزدها» و «شب‌روها» باگروهی «قمه‌بند» و باصطلاح امروز «چاقوکش» شبانه از دیوار خانه مردم «شخصاً» بالا میرفت و «بسرقت‌ناموس» دست میزدکه «داستان خانه ساعدالملك» نمونهٔ کوچکی ازآنهاست.

مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی که باری بهرحال با مظفرالدین میرزا ولیعهد میساخت وچندبار اورا باقلمدان «**کتك‌زد**» وآذربایجان را اداره نمود حتی یك روز هم نتوانست «کثافت‌کاری‌های» محمدعلی میرزا را تحمل‌کند ودر تبریز بماند.

***

احمدشاه ومحمدحسن میرزاولیعهداوپادشاه‌وشاهزادهٔ «قانونی»، بیطرف وعاری‌ازفسادو



احمدشاه قاجار

خیانت، پاك وباشرف بودند و بهیچ‌کاری مداخله نمیکردند و خیلی ترسو، محتاط وجبون



محمدحسن‌میرزا قاجار

بودند ، جرئت وشهامت مقابله با حوادث و **«رویهم‌رفته»** لیاقت سلطنت نداشتند .

***

هرچه بوده عمرسلطنت قاجار بسر آمده ودورهٔ آنها بنهایت رسیده بود **وتاریخ وجبر زمان رقم دیگرمیزد** و تا پایان جهان هرگزممکن نیست که از قاجاریه‌کسی بحکومت

برگردد **وملت ایران هم باتجربه های تلخی که بقیمت‌های بسیار گزاف بدست آورده محال است که بحکومت فردی از آنها سرفرود آورد .**

از اینروی وازاین رهگذر مطلقاً بیمی‌وجود ندارد .

واز اینروی هم امروز باکمال آزادی وفراغ خاطر میتوان در بارهٔ آنها قضاوت کرد ونیك وبد اعمال آنان را درمعرض مشاهدهٔ نسل‌امروز وآینده گذاشت .

اما با رعایت کمال انصاف وادب ودور ازگزافه واغراق وغرض .

اینکه بطور دربست بگویند قاجاریه ایرانی نبوده و با ایرانی دشمنی داشته‌اند هم دروغ است وپایه علمی ندارد وهم اینکه با وحدت ومصالح ایران موافق نیست .

چه قطع نظر ازاینکه قاجارها، حتی قبل ازرسیدن بپادشاهی ایران هم **ایل بزرگ** وجمعیت بسیار ودر بیشتر نقاط ایران پراکنده بودند ، **یکصد و پنجاه سال** در این کشور ، خوب یا بد ، سلطنت کردند ، **واین مدت کافی است که از نسل یك‌زن ومرد ملتی بوجود آید .**

از اینروی قطع‌نظر از اینکه درگذشته ایام از دودمان قاجار بقول اعلیحضرت شاه **«افراد برجسته»** ، مردمان دانشمند و لایق ، شجاع ، وطن پرست و ایراندوست بوجود آمدند ونه تنها بایران وایرانی صمیمانه خدمت کردند ، گروه بسیاری هم در راه شرف و استقلال ایران **شهید** شدند و جمعی جان نثار نمودند که **فقط** برای بیـان **یك نمونه امان‌اله میرزا ضیاءالدوله** پدر سپهبد امان‌اله‌میرزا جهانبانی سناتور حالیه ، فرمانده نیروهای ایرانی وپادگان تبریزرا میتوان نامبردکه درجریان انقلاب مشروطه وقتی‌باوجود اعتراضات شدید اوقزاقهای روسی برخلاف حق وقانون و با نقض حق حاکمیت ایران ، **وارد تبریز ومرتکب آنهمه فجایع شدند** این شاهزادهٔ غیور و با شرف قاجار طاقت نیاورد **خودکشی و انتخار وجان شیرین خود را بدست خویش نثار استقلال ایران کرد .**

اساساً اگر نیك دقت‌شود اقلاً یك بیستم ازتمام ساکنین این‌کشور از **نسل فتحعلی‌شاه** است ، واکثررجال وخاندان‌های معروف ایران دختری ازفتحعلی‌شاه داشته ،که‌اولاد و فرزندان زیادی آورده و خانواده‌های بزرگ تشکیل داده‌اند ، و از میـان خاندانها و خانواده‌های‌ایرانی‌که بیکی ازاشکال ازقاجاریه ویا وابسته ومنتسب ازقاجارها بوده‌بانوان، مردان وجوانان فاضل ، لایق ، ایراندوست و با شرف بوجود آمده و در مقامات ومشاغل حساس ، سیاسی ، نظامی وعلمی مانند وزارت ، وکالت ، امارت لشگر ، استادی و قضاوت صادقانه بایران خدمت‌کرده وهم‌اکنون عدهٔ بیشماری ازآنان عهده دار انجام وظایف خطیر هستند و با دانش ، بینش و لیاقت خود شرافتمندانه باین‌آب وخاك خدمت میکنند .

بنابراین فحش و ناسزا دادن وقاجاریه را مردود شناختن وآنها را **بطوردربست غیرایرانی‌ودشمن ایران** معرفی‌کردن نه تنها خلاف‌مصلحت ، مخالف‌قواعد علمی‌ودروغ است بلکه ازمتانت وانصاف‌هم بدور است .

امروزه ما هرچه نسبت‌بگذشته‌ها بد بنویسیم ویا ناسزا بگوئیم تأثیری در حال‌آن‌ها ندارد ،آنان مرده وبدنیای حق رفته‌اند وحکم قطعی محکمه عدل‌آلهی درباره‌آنها صادرو اجرا شده است ـ باحفظ اعتقاد بروزجزا وقیام قیامت‌که بحثی دقیق ومنظور دراینجامثال‌و تمثیل است ـ زشت‌گفتن و یا نیك نوشتن ما سرنوشت‌کسی را پس از مردن تغییر نمیدهد ـ همینطور هم ذکرمحاسن ونیکوئی‌های فرد یا افرادی‌که امروز دیگردرمیان مانیستند ودر هیچ امری اثر نمیکنند هرگزبشخص یا اشخاص زنده ضرر نمیرساند .

تاریخ‌نویس از این‌جهت نیك و بد اعمال گذشتگان را رسیدگی و انگیزه و اسباب جریان حوادث گذشته را تحقیق میکند تا **قوانین اجتماع** و روابط علیت کشف بشود ، زشت وزیبا ازهم جداگردد ، زنده‌ها وآینده‌ها ازآنهمه عبرت واندرزگیرند و باآگاهی از قواعد علمی ازهرچه پلیدی ، زشتی ، خیانت واشتباه است بپرهیزند وجامعه وملت‌خودودر حد امکان‌خانوادهٔ بزرگ‌بشررا بسوی سلامت وسعادت ونیکوئی رهنمون باشند .

***

بعد ازاینهمه حاشیه‌پردازی‌که شاید سودی‌هم داشته باصل مطلب‌برگشته دربارهٔ‌صفات نیکوی عدالت‌خواهی و دادگری مرحوم محمدشاه‌که بعضی از نویسنده های اروپائی هم نوشته واورا ستوده‌اند بیغرضانه می‌گوئیم‌که اینهمه چندان وازآغازتا انجام درهمه‌جاصددر صد با حقیقت واقعیات انطباق نداشته وگاهی هم خلاف‌آن بظهور رسیده است .

چه قطع نظر از کورکردن حسینعلی‌میرزا ، جهانگیر میرزا وخسرومیرزا و قتل‌میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دردورهٔ اول سلطنت درهمین‌لشگرکشی بهرات وجنگهای پیرامون آن‌هم باوجود قدرت ممانعت ونیروی بازدارندهٔ قوی ومؤثری مانند حاجی میرزاآقاسی‌که‌باقتضای درویشی وصوفیگری از هرگونه خونریزی وقتل نفس‌بیزار بوده و همواره و درمورد اکثر مقصرین و گناه‌کاران هم قدم شفاعت پیش میگذاشته باز هم مرحوم محمدشاه بیرحمی و سفاکی‌هائی نشان داده‌که نه تنها از انصاف وعاطفت انسانی بلکه از صلاح ومصلحت‌کشورداری هم بدوربوده است .

***

روشن‌ترین نمونه‌آن « اعدام دسته جمعی » گروهی از سیران افغان است‌که داستان آن از صفحهٔ ۳۵۲ ناسخ‌التواریخ جلد دوم قاجاریه چاپ سنگی قدیم آورده میشود و با ملاحظه این حکایت وکارهائی نظیر آن شاید بتوان‌گفت‌که یکی از علل پایداری محصورین هرات و اینکه تا پای جان می‌جنگیدند و بقتل میرسیدند ولی تسلیم نمیشدند مشاهدهٔ

همینگونه رفتار از شاه قاجار بوده‌که میدیدند هیچگونه بخشش و نرمش ندارد و بخویشتن می‌گفتند «چه فایده‌که دست از جنگ برداشته تسلیم بشویم و از دراطاعت درآئیم ـ ماکه در صورت تسلیم مانند اسیران مرگمان حتمی است بهترآنکه جنگ‌کنیم تااگر در میدان جنگ‌کشته نشدیم باری امیدی اندك بزنده‌ماندن داریم !!»

واینك داستان اعدام دسته‌جمعی اسیران‌جنگی اززبان مؤلف ناسخ‌التواریخ‌جلدوصفحه مذکور بدون اندك‌تغییر :

« وهم‌در اینوقت معروض درگاه افتادکه شاهزاده **طهماسب میرزای‌مؤیدالدوله** با بعضی از منال دیوانی ودیگر اشیاء تا تربت شیخ جام قطع مسافت‌کرده **ومحمد علی‌ـ خان ماکوئی** و فوج دوم تبریز ملازم رکاب اوست و از مردم **شکیبان** این‌خبربافغانان برده‌اند وششصد سوار ازآن‌جماعت بجانب اورهسپار شده تااگر توانند بدوکمینی بگشایند واز اوچیزی بربایند ، شاهنشاه غازی چون این بشنید **حبیب‌اله خان امیر توپخانه و محمدتقی‌خان سرتیپ بیات و مهدی‌خان قراپاپاغ و جهانگیرخان**سرکرده‌نظام پسر قاسم‌خان قوللر آقاسی را با پانصد سوار و دو عراده توپ بیرون فرستاد ، در حدود شکیبان با افغانان دوچار شدند و نایرهٔ گیرو دار افروخته گشت با زحمتی اندك افغانان هزیمت شدند **ولشگریان دویست وپنجاه‌تن ازآن جماعت راسربریدندویکصد و پنجاه‌کس اسیرگرفتند** و دررکاب مؤیدالدوله‌که آموختهٔ رزم و خوکردهٔ‌کارزاربود بحضرت شهریاری‌کوچ دادند و **اسیران‌را درموقف عذاب بازداشتند شهریارغازی بفرمود تا جمله را عرصهٔ دمار و هلاك سازند شیرمحمد خان** برادر یارمحمد که بعد از فتح غوریان ملازم رکاب‌بود معروض‌داشت‌که **دو تن** ازاین‌جماعت از**بزرگان قبایل** افغانند اگر **پادشاه برایشان بخشایش آورد و ایشان را برجان امان‌دهد** هریك معادل پنجهزارتومان زر مسکوك به پیشکش پیش‌گذرانند، شاهنشاه درجواب‌اوسخن نکرد و **جلادان‌دانستند**که دعای اوباجابت مقرون نبود !»

سوء قصد بجان محمدشاه

مؤلف ناسخ‌التواریخ ادامه میدهد :

« **وجلادان‌دانستند** که دعای او باجابت مقرون نبود وهمچنان بکارقتل‌آن جماعت مشغول بودند **ناگاه از میان افغانان یك تن جدا شد و** چندگام چنانکه استغاثت‌کند پیش‌شد ، **آنوقت باخنجر کشیده بجانب‌شهریار در تکتاز درآمد** نخستین یکی از دربانان باخنجرش جراحتی‌کرد و چندکس‌که حاضر خدمت بودند هر یك با تیغش بزدند شاهزاده علیقلی‌میرزا نیز بر اوشمشیری راند **آنگاه بندازبندش‌را باتیغ بازکرده و بآتش سوختند !** »

***

باتمام همه این‌مراتب محمدشاه درآنزمان ازپادشاهان وفرمانروایان پیش ازخود و همعصرخویش دردیگرکشورها بیرحم‌تر وسفاکتر نبوده ، و حالیه نیز در صحنه‌های جنگ ویتنام وجاهای دیگر به اسیران‌جنگی مُرّبای‌بالنگ وشهد وشکرنمیدهند ..

ولی هرچه بوده اینگونه رفتار محمدشاه ولشگریان اونسبت باسیران افغانی،هم‌کیش وهم‌نژاد ، قطع نظر ازعواطف وعدالت وداد‌گری اساساً بمصلحت دولت ایران نیز نبوده و چنانکه نوشته شد افغانها وهراتی‌ها را ازدوستی واتحاد واطاعت ناامید میساخته‌است .

مگراینکه‌گفته شودکه این‌رویه عکس‌العمل وواکنش‌کردار خود افغانها در یافشاری درجریان همان‌جنگ و سوء رفتار دربارهٔ زوار ارض اقدس و اسیرکردن مسافرین و اتباع ایرانی و عـداوت شدید نسبت به شیعه ها از روی تعصب جاهلانه و تحریکات خـارجی بوده است .

نظیر این مورد **محمد یوسف هروی متخلص به ریاضی** که ذکرش‌گذشته در

کتابی که مجموعه‌ایست مرکب ازدوازده رساله بنامهای بحرالفوائد ، بیان‌الواقعه ، ضیاء ـ المعرفه ، **عین‌الوقایع** ، دفتردانش ، پرسش وپاسخ ازکتاب بحرالفوائد ، فیض‌روحانی، منبع‌البکاء ، پریشان‌ریاضی ، اوضاع‌البلاد ، شرح حالات جنگ روس وژاپن ، بیمار طبیب ریاضی ، تألیف ودرحدود سال ۱۳۲۲ قمری با خط نستعلیق قطع رحلی چاپ‌سنگی‌درمشهد مقدس طبع‌کرده و از میان این مجموعه **کتاب عین الوقایع** مـربوط بتاریخ ایران و افغانستان ومختصری هم بمناسبت سال ازکشورهای دیگرجهان بوده ازهمه مفصل‌ترومفیدتر است بااندکی دقت معلوم میشودکه مؤلف نسبت بجریانات افغانستان اهل اطلاع بوده و در بیشتر حادثات حضور داشته وشاهد عینی بوده نوشته‌هایش تا حد زیادی مورداعتماد است .

محمد یوسف هروی در صفحه ۷۴ کتاب **عین الوقایع** خبری می‌نویسد که بسیار جالب است و ما از چند سطر جلوتر آنرا دراینجا عیناً نقل نموده وسپس استنباطات خودرا بآن می‌افزائیم :

«هم دراین‌روزها **مفتی ملاعبدالحق** پشتکی که ازاجلهٔ علمای اهل سُنّت‌بودبمسجد جامع شهرهرات منبر رفته فتوای جهاد باهالی داد جمعیتی از افغانها جمع‌آوری نموده از **دروازهٔ خوش** خارج شدندکه حمله باردوی پادشاهی نمایند قراولان **محمدخان‌امیر ـ تومان** بآنها برخورده آتش جنگ شعله‌ورشد و **علیمحمدخان کردبچه ایرانی** دراین مقدمه مقتول‌شد افاغنه نیزشکست خورده بشهرمراجعت نمودند ، اماهمه روزه از طرف‌اردو بجانب شهر حمله‌وری و قتال وجدال درکار بود **لیکن رجال‌دولت علیهٔ ایران‌که در اردو بودند بمخالفت یکدیگر اقدام داشتند و این مسئله باعث تعویق فتح هرات شد .**

تأسف دیگراینکه شخصی از قزلباشیه هرات نامش **ریحان خان** که **عباس خان ریحان معروف** ملازم خاص او بوده وآن ریحان‌خان **رئیس خلوت‌کامران‌شاه**افغان ومحترم بود درآنروزها طنز وطعنه در شهر شنیده ازکامران‌شاه رنجیده **داخل نقب شده** ازخندق گذشته باردوی ایران‌آمده **بدون اطلاع وتقدیمی باجزاء دربارشاه‌خودش بحضور همایونی مشرف شده** استدعای نگهداری خود و مرحمتی از شاهنشاه ایران نمود **شاه درحق اوخیلی مرحمت فرموده** ووعدهٔ عنایت‌داده بود **اماچون رسم‌است درایران که‌اگرشخصی کاردان ودارای هرگونه علمی‌باشد بخواهدخودرابه‌ـ پیشگاه همایونی برساند اول‌باید اجزاء دربارا ببیندوبهمه تعارف‌وتقدیمی قابلی معین‌نماید آنوقت یحتمل حرف خیری ازاوبرزبان‌آرند اما اگرکسی چیزی نداشته باشد** حیله وخدعه هم نداند بدربار این دولت حالش بدتر از حال مؤلف است که‌آنچه خدمتگذاری نماید خالی ازنتیجه میماند سهل است بلکه مدعیان چندی نیزاز

خارج وداخل بهم میرساند عاقبت‌باعث اتهام و خانه‌خرابی اومیشود، خدا انصاف بدهدعملهٔ جات عموم پادشاهان و حکام راکه حرف خیر خواهی در بارهٔ کسی نمیگویند و رعـایتی منظور نمیدارند .

خلاصه رئیس خلوت اعلیحضرت پادشاه ایران باآن **ریحان خان** مدعی شده‌بودکه چرا مرانديده حضورشاه رفته است. باین ملاحظه درخلوت حضرت همایون را مشتبه‌ساخته باین‌مطلب که این‌ریحان‌خان از خواص کامران شاه است و آمدن او باردوی ایران ازراه حیله‌وخدعه است بلکه‌هم قصدقتل پادشاه‌را دارد، شهریار ایران از این‌مطلب باشتباه افتاده فوراً جلاد خواسته ریحان خان را بدست او سپرده امر فرمودکه ببرند سرآن بی‌گناه را بکنار رودخانه **کارآباد** ببرند جلاد اورا از اردو خارج ساخته‌کنار رودخانه مزبور قرب **مزار سلطان میرشهید** سر بی‌گناه مرحوم ریحان‌خان را از قلعهٔ بدن جدانموده حضور شاه‌آورد **وبعداز قتل اودیگر کسی ازاهالی شیعه یاسنی‌هرات باردونیامده‌پای ثبات بجنگ و جدال فشردند و سلطان ایران** از آن واقعه نادم شده رئیس خلوت مغرض رامعزول فرمود !»

که از این خبر چه مطلب مهم فهمیده میشود .

نخست آنکه‌بین رجال ایران مقیم اردو اختلاف و نفاق وجودداشته و هریك‌بدشمنی بادیگری موجبات اخلال کارها را فراهم میساختند و این امر یکی از علل عدم موفقیت و تأخیر فتح شده و بادر نظرگرفتن قرائن و امارات و بلکه دلائل تاریخی مسلم است که منشاء و ریشه‌این نفاق‌و خرابکاری میرزاآقاخان‌نوری بوده است .

دوم- همان است‌که‌مؤلف کتاب‌هم‌نوشته ووقتی ریحان‌خان بدبخت ازقزل‌باشیه‌یعنی شیعه‌های هرات رنجیده خاطر از کامران‌میرزاباردوی ایران پناهنده شده‌و مستقیماً و بدون واسطهٔ غیر وتوسل بتشریفات واخذاجازه از رجال درباری بحضور شاه رسیده‌اگر «**رئیس خلوت**» یا هر شخص دیگر سعایت و بدروغ او را متهـم نمی‌کردنـد و آن بـدبخت بی‌گناه کشته‌نمیشد و احسان و محبت میدید مسلم است گروه زیادی از رجال و امراء و سرداران هرات- از شیعه و سنی‌که‌همه طرفدار و هواخواه ایران بودند و ایران را وطن خود میدانستند از دور کامران میرزاویار محمدخان پراکنده میشدند وکارفتح‌هرات‌آسان میگردیدوعمّال انگلیسهاکه اینرا خوب میدانستند و بوسیله ایادی وعمال خود مانند میرزا آقاخان وفرخ‌خان‌که در اردو بودند این‌نقشه‌را ریختند و ریحان‌خان بدبخت وبی‌گناه را متهم‌کرده بکشتن‌دادند و کاری‌کردندکه دیگر هیچکس از هوا خواهان ایران در هرات جرئت و اعتماد نکند و بطـرفداری و حمـایت از دولت و پناهنده شدن بـاردوی ایـران اقدام نکند .

این توطئه و متهـم‌کردن وازبین‌بردن **ریحان‌خان** بنظرما باین سادگی‌ها و فقط

برای اخذ تعارف و پیش‌کشی نبوده و از یك نقشه دقیق و طرح حساب شده خارجی ناشی بوده است .

مطلب سوم- بنظر جالب می‌آید این استدر خبربود که ریحان خان رئیس خلوت کامران میرزا و مقیم شهر براثر رنجش **داخل‌نقب‌شده** و از خندق گذشته‌باردوی ایران آمده است .

از این‌خبر معلوم میشودکه در زیر خندق بیرون حصار قلعه هرات **نقب** و یا شاید **نقب‌هائی وجود داشته** که ایرانی‌ها ازآن ویا ازآن‌ها بی‌خبر بوده و جمعی ویا شاید فقط معدودی‌از افغانها و محارم‌کامران ویارمحمدخان اطلاع داشته‌وراه‌نقب‌را بلدبوده‌اند.

حال اگر براثر دسیسه و تحریك و شاید باحتمال زیاد باشارهٔ خارجی ریحان‌خان بی‌گناه‌کشته نمیشد وزنده میماند چه بسااز **راه‌نقب** ویا **نقب‌ها** وسیله ورود ونفوذ بداخل شهر هرات را به‌لشگریان ایران نشان‌میداد .

***

شدیدترین حمله سپاهیان ایران بهرات

باید دانست که پس از رسیدن لشگریان محمدشاه به پیرامون هرات در آغازتا چند روز افغانها بقصد دستبرد و عملیات ایذائی با دسته‌های کوچك و یا بزرگ از شهر خارج وبجناحهای ضعیف اردوی ایران حمله‌می‌کردند و در تمامی آنها شکست خورده و باتلفات سنگین بداخل قلعه شهر می‌گریختند .

از طرفی‌هم لشگریان‌وتوپخانه ایران‌هرروز وهرشب قلعه وشهررا زیرآتش‌میگرفتند و این زدو خورد همچنان ادامه داشت که چند قسمت‌آن از مقیاس دستبرد گذشته و بجنگ واقعی تبدیل‌یافته و بعضی‌شدید و مهم‌بوده و در تاریخهای مفصل باجزئیات درج شده‌که طی یکی ازآنهامتعاقب فتوای جهاد ازطرف **ملاعبدالحق** یکی از سرداران شجاع‌ارتش‌ایران **علی‌محمدخان کردبچه** شهیدشد و افغانهاهم باتحمل تلفات زیادشکست‌خورده گریختند.

پس از اخراج مسترمك‌نیل وزیرمختار حیله‌گر و مداخله‌جو و خراب کار انگلیس از اردوهای‌ایران محمدشاه تصمیم گرفت که‌بایك‌حمله‌وبورش بسیارشدید بپایداری‌محصورین هرات پایان‌بخشد .

باین‌منظور وبرای‌سنجش‌درجه‌آمادگی‌وشجاعت‌افسران‌خودتمام‌سرداران وفرماندهان لشگرها و افواج‌را بحضور خواسته وباصطلاح امروز «شورای جنگی» تشکیل‌داده با اعلام تصمیم حمله وضع خندق، سنگرها ، برجها و موانع دفاعی افغانها را تشریح کرده وگفت چنانکه میدانید در جلوی اردوی مانخست **خندق** است و پس ازگذشتن ازخندق عریض‌تا پای **دیوار قلعه پنجاه ذرع** فاصله وجود دارد و در این فاصله نیز افغانها سه **فصیل**[1]

۱ــ فصیل دیوارکوچك درون حصار ویا درون باره‌و قلعه شهرهـا را گویند (فرهنگ ناظم‌الاطباء ــ نفیسی‌ــ چاپ‌خیام سال۱۳۴۳ جلدچهارم صفحهٔ ۲۵۶۹.



لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی ترتیب داده بودند
از کتاب دوبو

تعبیه نموده‌اند که‌آنرا **شیرحاجی** میگویند ودوسه‌کندهٔ دیگر اندر است[1] و ازپس‌هرفصیلی جماعتی از افغانان باشمشیر وشمخال[2] و تفنگ جای‌کرده‌اند چون این‌جمله‌را قهرکنند و بگذرند آنگاه‌بپای قلعه دررسند و باید بربرج و باره‌که ده‌ذرع افراخته است صعودنمایند مردی عاقل امری‌چنین‌خطیر بیرون تجربت تقدیم نفرماید اکنون بگوئیدشماکدام یك جان عزیزرا خار[3] میدارید وبامتحان بدین‌قلعه یورش‌می‌برید تا بدانیم‌که سرباز از این‌کنده‌ها وفصیلها تواندگذشت یا درعرض‌راه نفس‌گسسته شود و عرضه هلاك‌گردد .» (ناسخ‌التواریخ جلد دوم‌قاجاریه چاپ‌قدیم صفحه ۳۵۳).

بدین‌ترتیب محمدشاه با بیان وضع قلعه هرات و موانع‌آن، از میان سرداران برای پیشقدم شدن درحمله و تصرف‌قلعه **داوطلب** خواست و **سرخوش‌خان افشار** داوطلب‌شد و این است آنچه درصفحه۳۵۳ ناسخ‌التواریخ جلددوم قاجاریه‌باانشاء خاص‌آنزمان‌دراین‌باره‌نوشته شده است :

« ازمیانه **سرخوش‌خان افشار** که شیر ازپستان شجاعت مکیده بود جبین ضراعت برخاك‌نهاد و این‌خدمت برذمت‌گرفت شاهنشاه غازی اورا تحسین فرستاد و فرمان‌کردکه **اسکندرخان** سرهنگ فوج خمسه و **مصطفی‌قلی‌خان** سرتیپ فوج‌سمنانی و دامغانی‌نیز برطریق اوروند و پشتوان اوباشند .

بالجمله روزدیگر سرخوش‌خان ازبامداد کار جنگ راست‌کرد و دهان توپها گشاده داشت آنگاه میان استوارکرده و باتفاق‌اسکندرخان مانند شیران‌جنگی رزم‌زنان **ازخندق بدانسوی‌شد و ازسه‌شیرحاجی عبورکرد چهل شمخال‌و پنجاه تفنگ ازکف افغانان بربود سی‌تن ازجماعت افغان سر برگرفت و درمیان شیرحاجی‌سیم بنشست** وصورت حال عریضه‌کرد و مسئلت نمود که اگر شاهنشاه فرمان‌کند هم از اینجا ببارهٔ شهر صعودکنم واگر جان برسر اینکارکنم در راه دین‌و دولت سهل‌باشد واگرنه‌همین **برج خاکستری** را فروگیرم، شهریار اورا فراوان تحسین‌کرد و فرمود ما خواستیم تا اینکار را ممتحن بداریم هنوز هنگام نرسیده هم اکنون بسنگر خویش‌مراجعت کن تا با تمامت سپاه‌بیکدست حمله‌افکنی، سرخوش‌خان مراجعت‌کرد ومورد اشفاق شاهانه قرارگشت **واسکندرخان هنگام بازشدن درمیان خندق‌جراحت‌گلوله‌یافت وازآن تنگنا بقدم جلادت بیرون شتافت و بعد از دوروز وداع‌زندگانی‌گفت** وبرحسب حکم **توکل‌خان** فرزند او بجای اونصب‌شد چون مصطفی‌قلی‌خان برجان‌خویش بترسید و ازپس سنگر سر بر نکرد فرمان‌رفت که جلادان‌سرش‌برگیرند **بشفاعت‌حاجی میرزا آقاسی**

۱ــ ازناسخ‌التواریخ جلد دوم قاجاریه چاپ سنگی اصلی‌قدیم صفحه ۳۵۳.

۲ــ شمخال تفنگ کوتاهی بوده ته‌پر.

۳ــ ناسخ‌التواریخ همان صفحه‌کذا فی‌الاصل .

بجان امان یافت.»

***

پس از این مقدمات محمد شاه فرمان حمله‌عمومی‌راصادرکرد، سرداران ولشگریان ایران بجنبش‌و جوش درآمدند و اشخاص سرشناس بسنگرها تقسیم‌بندی‌شد، ژنرال بروسکی بسنگر صمصام‌خان و **محمدرضامیرزا** بسنگراسکندرخان و علینقی میرزا درسنگرمحمدخان سردار و شاهزاده سیف‌الدوله درسنگر محمد ولی‌خان تنکابنی قرار گرفتند ، ومؤلف ناسخ‌التواریخ می‌نویسدکه : «فرخ‌خان غفاری کاشانی‌که پیشخدمت خاصه بود وبصدق‌لهجه معروف [۱] مأمورآمدکه در این‌رزمگاه نگران‌باشد و لشگررا بیورش تحریص[۲] کند وجبن وجلادت هرکس‌را معروض‌دارد[۳]».

سپس بگفته مؤلف ناسخ‌التواریخ‌که در عین‌الوقایع و سراج‌التواریخ و روضة‌الصفا و دیگر تاریخهای معتبرهم‌کم‌وبیش همانطورنوشته شده « باستیانی که‌دربرابر برج **خواجه عبدالمصر** بودکه‌سوی شرقی **دروازه‌قندهار** و ازطرف‌شمال به **دروازه‌خشک** منتهی میشود چهارده عراده توپ استوار داشت و باستیانی دیگررا ده خمپاره بود دسته‌دیگر نیز ده توپ داشت و این هرسه‌باستیان‌را قریب‌بخندق برده بودند و جوشش‌ویورش نیزازاینجا میرفت» ناسخ‌التواریخ جلد دوم قاجاریه چاپ قدیم صفحه ۳۵۴ وبایدگفت‌که دراین‌صفحه ناسخ‌التواریخ «باستیان» را « باسلبان » نوشته و معنی باستیان با مراجعه بفرهنگ نفیسی (ناظم‌الاطباء) درزیرنویس اوراق پیش نقل‌شده و درصفحه ۱۴۶ کتاب سراج‌التواریخ‌بجای باستیان نوشته است: «دوتپه از خاک‌وسنگ‌از دوطرف برج‌خواجه‌عبدالمصر بجانب دروازه قندهار و دروازه خشک برافراشتند» ـ‌که باین ترتیب شکل وکیفیت‌آن در ذهن خواننده مجسم میشود ـ اما اشکال کارلشگریان ایران یکی‌هم این‌بودکه کسی در اردوی ایران نمیدانست پس از گذشتن از خندق و سه فصیل ویاسه شیرحاجی از آنجا تاپای دیوار وقلعه وضعیت از چه قرار و ارتفاع دیوار بچه اندازه است بخلاصه سازمان اطلاعات و اکتشاف ارتش ایران کامل ودقیق نبوده وبهمین واسطه هم جمعی از افغانهاکه در اردوی شاه حضور داشتند و خودرا خدمتگذار جلوه‌میدادند اظهار اطلاع کرده‌و بدروغ گفتندکه بلندی دیوار

۱ــ وماعقیده داریم‌که‌صدق لهجهٔ فرخ‌خان و «وطن‌پرستی!» میرزاآقا خان توی ذهن میزده ومیرزا آقاخان‌راکه همه میدانند جاسوس انگلیسها وعلاوه برآن ازحیث اخلاق و عفت شخصی هم مرد بسیار کثیفی بوده مؤلف ناسخ‌التواریخ همه‌جا ستوده و سجایائی باو نسبت داده که یکصدم آنرا نداشته سهل است هزار صفت زشت هم داشته و بخلاصه موجود پلیدی بوده و «صدق‌لهجه!» فرخ‌خان‌نیزکه ازجاسوس‌های شناخته‌شده انگلیس‌ها بوده ازهمان قبیل است.

۲ــ کذا فی‌الاصل.

۳ــ جلد دوم‌قاجاریه چاپ قدیم صفحه ۵۳۴

قلعه پای برج شش‌ذرع است و ایرانیان نیز نردبانهای شش پله فراهم ساختند و حال آنکه درحقیقت این بلندی دوازده‌ذرع بوده ونه‌شش‌ذرع ووقتی چندتن از سرداران دلیر ایران بانفرات‌خود از خندق و سه‌شیر حاجی گذشته و بپای دیوار رسیده خواستند ازآن‌بالابروند متوجه‌شدند که‌دیواربلندو نردبانهاکوتاه است و این‌مطلب اسباب زحمت و معطلی‌زیادفراهم کرد ودلاوران ایرانی ناچار گشتنددونردبان‌را بهم‌بسته وبرسرو بالای دیواربرسند. با این مقدمات فرمان حمله عمومی صادرشد و طبق نوشته تاریخ **عین‌الوقایع** چهل هزار نفراز قوای ایران مأمور حمله و یورش نهائی بقلعه هرات گردیدند .

مؤلف **«سراج التواریخ»** چاپ‌کابل در این‌باره صفحه ۱۴۷ می‌نویسد :

«پس‌ازیورش‌آوردن و برگشتن **سرخوش‌خان** چون‌نام اودرافواه لشکریان‌ایرانیان بآفرین افتاد دیگران را نیزغیرت دامنگیر شده شاه بفراست، دریافت‌که تمامت سپاهش‌راغب حصول نـامند پس همه را امر کرد که اسباب یورش آماده ساخته بآراستگی تمام روـ بشهر نهند . »

بدین‌ترتیب وپس از تقسیم‌بندی‌کامل افراد وافسران درسنگرها و قسمتهای گوناگون که تفصیل‌آن درتاریخهای مذکورنوشته شده ونقل‌همه جزئیات دراینجا بیمورد است ازصبح شنبه هشتم جمادی اول (۱۲۵۵ هجری قمری) شدیدترین حمله‌عمومی لشکریان‌ایران‌بقلعهٔ شهرهرات‌آغاز شد .

گویا اشاره رفت‌که **عین الوقایع** تعداد سربازانی‌که در این حمله شرکت داشتند **چهل هزارنفر** نوشته است .

نخست باآتش بسیارشدیدتوپخانه دیواروقلعه وشهرهرات بمباران و **دره‌دتی کمتر از پنج‌ساعت چهل هزارتیرتوپ شلیك‌شد** .

براثرآتش شدید توپخانه نیمی ازدیوار قلعه هرات ویران‌گردید ولی بنوشتهٔ ناسخـ التواریخ باز هم بدون‌کمك‌نردبان‌صعودبربالای دیوار ممکن نمیشد ویا «بی‌دستیاری‌نردبان کس‌نتوانست بباره‌برآمد» .

بعدازآن علامت فرمان‌حمله‌راکه بوسیله شلیك توپ‌بود دادند ولشکریان ایران‌مانند امواج خروشان به یورش پرداختند و افغانها هم « از فراز برج وباره و میان فصیل وکنده چون شیران خشم‌آلود که کمین بگشایند دیدار شدند و بکار در آمدند و از دورویه جنگ پیوسته شد . »

صمصام‌خان‌که‌گویا نام اصلیش «سامسون» بوده و ناسخ‌التواریخ همه جا اوراه«اُرُس» می‌نویسد ودوفوج تازه ـ یاینگی ـ مسلمان چون‌شنیده‌بودندکه پس‌ازمراجعت ازسفرهرات بتقاضای امپراطوربروسیه‌خواهند رفت درکارجنگ وحمله سستی می‌کردند ومصطفی‌قلی‌خان



حرکت تهاجم سواران ایرانی
از کتاب دو لو

سمنانی با اینکه یکبار هنگام حمله آزمایشی سرخوش‌خان ترسیده ، محکوم بمرگ شده و بشفاعت حاجی‌میرزاآقاسی نجات یافته وقول‌داده بودکه این غفلت را جبران‌کند دراینوقت که صدای تیرجنگ بلند شد بازترس‌بروی غلبه‌کرد وازسنگرخود تکان نخورد .

محمد ولی‌خان تنکابنی که بقول ناسخ‌التواریخ «**ضجیع شمشیر بود و جگر شیر داشت**» چون صمصام‌خان ومصطفی قلی‌خان را پشتیبان خود می‌پنداشت قبل ازهمه از سنگرصمصام خان بحمله پرداخت ودرزیرآتش تیر وتوپ وتفنگ وباران مرگ سه‌هزارقدم بیشتر فاصله سنگر تا لب‌خندق را طی‌کرد ، سربازان اوچون برگ‌خزان برزمین میریختند بیمی بخود راه نداد ودرکنار خندق با افغانها دست بگریبان‌شد وجنگ وحشت‌انگیزی رخ داد تا عدهٔ زیادی ازافغانها بقتل‌آمده فرارکردند ومحمدولی‌خان ازخندق وسه‌فصیل گذشت وپرچم خودرا بربالای شیرحاجی سوم نصب‌کرد ودراین موقع به پشت سرنگریست صمصام‌خان ومصطفی‌قلی‌خان وسربازان‌آنهارا درقفای‌خودندیدوچون میدانست بانفرات‌کمی‌سرباز که برایش باقی‌مانده ممکن نیست بتواند بربالای برجهای بلند برود بعد ازاین‌همه جان‌فشانی وزحمت ناچار صدنفر سرباز باخود برداشت‌که باردو برگشته وکمك بیاورد هنگام مراجعت وپس ازگذشت ازخندق‌گلوله توپی سرپرشور وبی‌باك این سردار شجاع رابرد و مؤلف ناسخ‌التواریخ ندانسته مینویسدکه :

«کس ندانست این توپ از طرف افغانان‌گشاده شد یا از سنگر ولی‌خان ؟»

ویا بعبارت دیگرمعلوم‌نشد محمدولی‌خان تنکابنی سردارشجاع ایران‌را خیانت‌کاران داخلی عمال وجاسوسهای انگلیس‌که درداردوی شاه بودندکشتند و یا افغانها ؟

هر چه بوده **محمد ولی خـان تنکابنی نخستین شهید آغاز حمله آنروز است .**

سرخوش‌خان سرهنگ‌که باز بگفته ناسخ‌التواریخ «درجلادت جگرپلنگ‌داشت»چون جسد محمدولی‌خان را درعرصه نبرد دید بسربازان خود فرمان‌دادکه پیکرهٔ مقدس‌اورا از میدان جنگ بدر وازدستبرد دشمن دورکنند ازشدت آتش تیر و تفنگ احدی از افراد او جرئت حرکت نداشت خود درخشم ازجا برخاست‌که آن پیکره رابیك‌سوبکشد وهم‌نفرات را تنبیه‌کند ازپهلوی‌راست تیرخورد وبمرتبه شهادت‌رسید .

ازاینقرار**سرخوش‌خان سرهنگ افشارشهیددوم** درآنروز شنبه هشتم‌جمادی‌الاول است .

فوج تنکابن وقزوین وسربازان افشار چون دوفرمانده دلیر خودرا ازدست داده بی‌سرپرست شدند بناچار ازمقابل **برج‌خاکستر** بازپس نشستند .

کلبعلی‌خان افشار از طرف **فیلخانه** بحمله پرداخت و با اینکه عـده زیادی از

نفرات وافراد برجسته‌اش کشته‌شدند رزم‌کنان تمام‌موانع‌را ازپیش‌برداشت وازخندق وشیر-حاجی‌ها گذشت وبشیرحاجی‌سوم رسید .

اما این‌شیرحاجی‌ها ویا فصیل‌ها وخاکریزها بطوریکه مورخین نوشته‌اند بقدری‌بلند ولغزان بودندکه هرگاه سرباز ویاافسری بربالا وسراشیبی‌آنها تیرخورده وزخمی میشدند دیگرسکون‌آنها غیرممکن بود وبی‌اختیار تاکف‌اعماق‌خندق فرومی‌غلطید .

سربازان‌وافسران ایرانی‌درچنین وضعیت با بیش ازهشت‌هزار نفرافغانی‌ازجان‌گذشته و بی‌باك‌که چون‌گرگ و شیر نبرد میکردند و اساساً مرگ نمیفهمیدند چیست جنگیده از ارتفاعات‌لغزندهٔ خاکریزها وشیرحاجی‌ها درمیان‌آتش‌وخون ، خسته وتشنه بالارفته وافغانها را شکست دادند .

باری‌کلبعلی خان افشار حسام‌الملك وقتی با آنهمه فداکاری و تلفات بشیرحاجی‌سوم رسید چون‌دید سربازانش بقدری خسته‌اندکه ازیورش‌بردن ببرج خاکستر امتناع می‌کنندو ماندن درآن‌محل باعدهٔ‌کمی نفرات فرسوده نیزبمصلحت نیست بناچاربرگشت .

حاجی‌خان امیربهادر جنگ قراباغی‌که احترامی نزد سربازانش‌نداشت فرمان‌حمله داد وقدری‌پیشرفت ولی قبل ازآنکه بکنارخندق برسد طاقت‌نیاورد وپشت‌بجنگ‌کرد .

اسکندرخان قاجار بانفرات دوفوج قرجه‌داغی بقول ناسخ‌التواریخ «مانند پلنگ غضبان» دست بحمله زد وجنگ‌کنان ازخندق ، خاکریز وهرسه شیرحاجی‌گذشت ولی در این‌لحظات عطش وتشنگی بقدری برسربازان او غلبه‌کردکه نه تنها قدرت‌حرکت نداشتند بلکه همه نزدیك ومشرف بهلاکت شدند وبه **شیرخان سرهنگ** گفتندکه اگریك مشك‌آب پیداکنی وهرسربازی یك جرعه بنوشد بطوری میتوانیم بر بالای این برج‌ها برویم‌که هیچ مرغی باشیان‌خود نمی‌رود وشیرخان بقصدآوردن‌آب بسوی لشگرگاه حرکت‌کرد وبمحض اینکه ازشیرحاجی جداشدگلوله افغانها اورادرخون‌غلطاند وافتاد ویکنفر ازافغانها بسرعت سراورا ازتن‌جداکرده برد .

ازاینقرار **شیر خان سرهنگ چهارمین شهید** یورش روز شنبه هشتم جمادی-الاول است .

ژنرال‌پروسکی لهستانی نیزازقلم افتادکه در لحظات بعد از شهادت محمدولی-خان تنکابنی تیرخورده‌کشته شد وبجای **شهید پنجم** ثبت میشود.

پس ازشهادت شیرخان سرهنگ بآن وضع حزن‌انگیز سربازان تشنه‌کام چون مدتی انتظارکشیدند وازشیرخان خبرنیآمد وخود نیزتحمل ازدست‌داده بودند طاقت نیآورده عقب نشستند وازصحنه جنگ خارج شدند وموقع مراجعت این عده **جعفرقلی‌خان سرتیپ** نیز زخمی شد و با آن جراحت از مهلکه بیرون رفت و بعد از شکسته شدن این عده نیروی

اسکندر خان هم که از سمت دیگر حمله میبردند قدرت مبارزه را از دست داد و منهـزم و مجبور بمراجعت شد .

از این‌پس بهتر است عین‌عبارات ناسخ‌التواریخ جلد دوم قاجاریه ازصفحه ۳۵۵ ببعد چاپ قدیم که بادیگر تاریخها ـ جزدریك مورد ـ هیچگونه اختلاف ندارد نقل‌شود .

وآن یك اختلاف درتعداد تلفات طرفین جنگ دراین نبرد روز شنبه هشتم‌جمادی‌ـ الاول است که ناسخ‌التواریخ ضایعات ارتش ایران را **هفتصد نفر** کشته و صد نفرزخمی و از طرف افغانها **هزار وچهارصد و پنجاه** نفرکشته مینویسد ولی سراج‌التواریخ چاپ کابل که نویسنده آن افغانی است و تعصب‌دارد و مطالب‌را بسود افغانها نوشته عقیده‌داردکه‌این رقم‌اغراق‌است تلفات‌افغانها بهمه‌جهت‌صدنفراز کشته وزخمی‌بوده و بیطرفانه‌قول‌سراج‌التواریخ صحیح بنظر نمیرسدودرچنان جنگ شدیدی که‌هردوطرف‌دربی‌باکی‌و شجاعت هم‌آوردبودند و اغلب با یکدیگر گلاویزشده و جنگ تن‌بتن می‌کردند چگونه ممکن است‌که افغانها در برابرهجوم قشونی پنج برابر قوی‌تر ودلیرتر و مجهزتر بهمه‌جهت ازکشته‌وزخمی‌صدنفر تلفات‌داده‌باشند عقل‌سلیم‌و قوانین مسلم جنگ ادعای سراج‌التواریخ را باورنمی‌کند .

واینك عین‌مندرجات ناسخ‌التواریخ برای تکمیل‌جریان این‌جنگ‌عجیب:

« **امانبی‌خان‌قـراگزلوومحبعلی‌خان‌و ومحمدعلی‌خان‌ماکوئی** که هرسه تن‌سرتیپ‌لشگر بودند ازجانب‌برج‌خواجه‌عبدالمصرطبل‌جنگ بکوفتند وبرفتنددرمیان‌خندق دلیران افغان سرراه برایشان گرفته‌دست‌و گریبان‌شدند اگرچه افغانان راهزیمت‌کردنداما **محبعلی‌خان** زخم شمشیری برداشت و نیروی رفتن برای او نبود فوج او نیز بمتابعت او مراجعت‌کردند . **امانبی‌خان قراگزلو** که در نخجیر دشمن باز سفید وشیر سیاه‌بودبدان ننگریست خندق‌وخاکریز و سه‌شیر حاجی‌را درنوشت چون ازشیر حاجی‌سوم آهنگ برج‌و باره‌کرد معلوم‌داشت‌که نردبان شش پله‌رسنده نباشد و این‌حیلتی بودکه هنگام ساختن‌سلم[1] بکاربردند بی‌توانی‌حکم‌دادتا هردو نردبان‌را سربرهم‌نهاده استوار به‌بستند و**بادویست‌تن سرباز** از شیرحاجی سیم‌بیرون شده **برج خواجه‌عبدالمصررافروگرفتند وتبیره‌فتح بکوفتند** و این‌مژده بحضرت شاهنشاه‌غازی برسانیدند وتا نزدیك فروشدن دشمن دراین برج رایت فتح افراشته و خود نشیمن داشتند چون دیگر سپاهیان ازکارزار برتافته بودند افغانان همگروه بدانسوی شتافتند و رزمی صعب برفت درمیان‌گیرودار **نبی‌خان بضرب گلوله تفنگ درافتاد** [2] و سربازان جسد او راکه هنوز نفسی برمی‌آورد برگرفتند و برطریق‌هزیمت برفتند ـ **ودیگرمحمدخان‌سردار** باسپاه عراق **بدواز قندهار** تاختن

۱ـ نردبان

۲ـ نبی‌خان‌قراگزلوسرتیپ چنانکه ملاحظه میشود ازدلاوران بی‌نظیر بود **شهید ششم** آنروز نبرد است .ـ

برد، اونیز تا شیر حاجی سیم برفت، جماعتی ازلشکر او با **دوتن از شناختگان عراق** مقتول گشت و اورا مجال درنگ محال افتاد .

بالجمله از فوج قراجه داغی بعداز قتل شیرخان قراچورلوسرهنگ، **جعفرقلی‌خان قراچورلوی** سرتیپ‌را گلوله برشکم آمد و از آنسوی بدرشد اما بهبودی یافته بسلامت زیست، **وعبداله‌خان قراگزلو** که در فوج نبی‌خان یاور بود درمیان شیر حاجی دوکس را ازافغانان مقتول ساخت و خود نیز زخم‌شمشیر برداشت و ازآنجا بمقام سرهنگی‌ارتقاء نمود هم اکنون[1] رتبت سرتیپی یافته و **صارم‌الدوله** لقب گرفته ، و همچنان **یك تن از سربازان‌که شیرعلی نام داشت** ازهمان فوج قراگزلو بزحمت فراوان **سه نوبت بر فراز برج‌عروج‌کرد و نصب رایت‌نمود** و افغانان اورا بصدمت سنگ و دیگر آلات جنگ بزیر انداختند و در پاداش این‌خدمت محلی ارجمند یافت ـ **واز فوج مراغه دو تن مرد نامورکه در منصب یاور بودند مقتول شدند**[2] و از فوج مخبران **رشید خان قراگزلو** که سرهنگ بود باگلوله تفنگ پایش جراحتی رسید و بهبودی یافت ـ و صمصام خان‌اُرُس رانیز بپای زخمی رسیدجان بسلامت برد و همچنان اسمعیل خان اُرُس‌که داماد اوبودگلوله برسینه‌اش‌آمد وازپشت‌بجست و اونیز از مردن‌برست . **ودیگرخانلر خان‌سرهنگ فوج افشارقزوین واسکندرخان‌سرهنگ فوج‌خمسه‌و ولی‌خان سرهنگ‌فوج سربندی‌مقتول‌گشتند**[3] و **عبدالحسین‌بیك** یاور فوج‌گروس‌گلوله بر شکمش آمد که از پشت بدرشد و گلوله دیگر سرش را جراحت‌کرد و با اینهمه بهبودی گرفت وجان بسلامت برد و **علیمرادخان** سرهنگ فوج‌گروس هم دو جراحت برداشت و زنده بماند **مهدیقلی‌خان‌شقاقی** سرهنگ فوج‌شانزدهم بیرق‌برفراز بارهٔ هرات بزدو با یك‌پسر مقتول‌گشت[4] باقرخان چلبیانلو سرکردهٔ سوار هم عرضه دمارگشت[5] و **در چنین گرمگاه‌جنگ درمیان دو باسلبان[6] لختی ازقورخانه‌آتش‌گرفت**[7] واین‌نیززیانی

۱ـ یعنی در زمان تألیف کتاب یا هنگام صدارت میرزا آقا خان نوری و سلطنت ناصرالدین‌شاه ـ

۲ـ از میان افسران و نه سربازان عادی این دو تن یاور با آن دونفر از افسران فوج عراق شهدای نهم و دهم بحساب می‌آیند .

۳ـ با این‌سه‌نفر تعداد شهدای آنروز جنگ از میان افسران وسرداران سیزده‌نفروبا علی‌محمدخان‌کردبچه بچهارده نفر بالغ میشود .

۴ـ شهدای پانزدهم و شانزدهم ازمیان سرداران .

۵ـ شهید هفدهم .

۶ـ کذا فی‌الاصل

۷ـ خرابکاری از داخله اردوبوسیله ایادی سری خارجی .

بزرگ در کار افکند .»

با اینکه فوج فیروزکوهی برای کمك بدیگر لشگریان بعرصهٔ نبرد فرستاده‌شد و در آن‌هنگام جنگ بنهایت شدت رسیده بود کاری پیش نرفت و سپاهیان ایران بر اثر تحمل تلفات بسیار و از دست دادن چند نفر از زبده سرداران دلاور بسنگرهای خود بازگشتند و **نبی‌خان قراگزلو** و **سرخوش‌خان افشار** که مجروح ونیمه جان از میدان جنگ بیرون‌آورده شده بودند هنگام غروب آفتاب درگذشته و بجمع شهُـدای استقـلال و عظمت ایران پیوستند .

و این‌آخرین وشدید ترین جنگ و بزرگترین‌هجومی‌بودکه نیروی ایران بفرمان پادشاه ایران درآن‌شرکت و مبادرت بحمله‌هرات نمودند و بعد ازآن محمدشاه‌قاجار بعللی که ذکرشده و بازهم‌بیان خواهدشد **بطورموقت** ازتصرف هرات منصرف‌شد **روزیکشنبه هفدهم جمادی‌الآخرسال ۱۲۵۵هجـری قمری** دست از محاصره آن‌شهر برداشت و فرمان مراجعت ارتش‌های ایرانرا صادرکرد .

***

جهات طول محاصره هرات و یا اسباب تأخیر تصرف آن از طرف ارتش ایران

جنگ ومحاصره هراترا نوشتیم‌که هرگز نمیتوان شکست قشون ایران تلقی‌کرد ، چه مسلم است‌که سپاهیان ایران درآنجا ابداً مغلوب‌نشدند و در تمام جنگهاپیروز بودند، بعلاوه متأسفانه این جنگ بین دوبرادر بودو غلبه وشکست درنبرد دوبرادر مفهوم‌ندارد، برادری‌کوچکتر گول‌وسوسه‌های شیطانی‌دشمن‌مشترك را خورده‌نسبت‌ببرادر بزرگتر کله‌شقی می‌کرد و میبایست تنبیه و ادب‌بشود و اگر در این میان برادربزرگ بهرعلتی که‌تصورشود از مجازات شدیدکوچکتر درگذشت ویاآنطورکه لازم بود ویراکتك‌وافر نزد اینراشکست برادر بزرگ‌نمی‌گویند .

ولی‌کتمان نبایدکردکه‌محمدشاه‌قاجار باآن‌همه تدارکات ونیروهای سلحشورنتوانست آنطورکه انتظار میرفت مقاومت مدافعین قلعه هرات را بآسانی درهم بشکند و آن شهر را تصرف‌کند .

جای‌شبهه‌نیست و تمام مورخین اتفاق‌دارندکه کامران‌میرزا و یارمحمدخان سه مرتبه خواستند شهررا تسلیم‌کنند و مداخلات نامشروع و وسوسه‌های انگلیسها ومك‌نیل مانع‌آمد

ویکمرتبه هم قبل از هجوم عمومی و شدیدآخری که براثر آتش شدیدتوپخانه ایران‌قسمتی از دیوار وبرج و بارهٔ‌هرات درهم‌ریخت اگرمحمدشاه گول مك‌نیل‌را نخورده وسه‌روز دست ازجنگ نمی‌کشیدباوجودمقاومت افغانها تصرف هرات‌با یك‌حمله‌شدید بآسانی‌میسر بود وپس از آخرین هجوم‌شدید وحمله عمومی نیز هرگاه محمدشاه « ازتوپ و تشر» انگلیسها جا- نمیخورد و دست ازمحاصره هرات برنمیداشت مسلم است که‌چندروزبعد وپس از مختصررفع خستگی‌سربازان ایران دریك‌حمله عمومی دیگرقطعاً شهر هرات سقوط‌می‌کرد زیراچنانچه سپاهیان ایران تلفات نسبتهً زیادی متحمل‌گردید ضایعات مدافعان بمـراتب بیشتر بود و دیگر هراتی‌ها چیزی ازآذوقه، ومهمات ونفرنداشتندکه بتوانند بیش ازآن مقاومت‌کنند و نیروی پایداری آنان بنهایت رسیده‌بود .

توپ وتشرو اعلان جنگ انگلیسها و فرستادن چندکشتی و اشغال جزیره خارك هم اهمیت نداشت و انگلیسها درشرایط‌آن‌زمان بجهات‌زیاد جرئت‌نمی‌کردند بداخله‌ایران‌نفوذ کنند وطولی هم‌نکشیدکه در افغانستان بگرفتاریهای‌زیادی دچارشدند و محمدشاه‌نمیبایستی از «توپ‌خالی» آنها جابخورد و از تصرف‌هرات‌که درشرف سقوط بود صرف‌نظرکند .

هرچه‌بوده محمدشاه‌روبهمرفته‌باآنهمه‌هزینه،زحمت وضایعات بهدفی‌که‌داشته نرسیده وناکامیاب برگشته است .

علت‌های این‌ناکامیابی درسطورگذشته معلوم شده و بشرح‌زیرخلاصه‌میشود .

۱ـ تحریکات انگلیسها و دسایس مك‌نیل وزیرمختارآنها در ایران که از دقیقه اول بوسایل‌گوناگون‌کوشیدند نخست دولت ایران را ازلشگرکشی بهرات منصرف‌کنند وچون توفیق نیافتند سعی‌کردند موجبات عدم موفقیت سپاهیان ایران‌را فراهم‌سازند .

۲ـ خرابکاری عمال سری و دست نشاندگان انگلیس دردربار و ازداخله اردوهای شاه‌ـ که‌بقدرکافی بآن اشاره شده‌است .

۳ـ نفاق بین‌وزراء و رجال درجه‌اول دولت ومخالفت‌آنها بایکدیگرکه‌آنهم بیشتر ناشی ازدسایس و الهامات‌انگلیس‌ها بوده‌است .

۴ـ اختلاف‌سلیقه و حسادت ورقابت رجال دولت باهم‌که هـر یك بـرای زمین‌زدن دیگری کارهای خوب ومفید را نیز خراب وضایع‌می‌کرد واین«مرض‌مزمن» وبیماری‌خطرـ ناکی‌است‌که‌همیشه ملت ایران ازآن‌زیان دیده و باتفاق حاصل از تحریکات خارجی تفاوت داشته و مربوط‌بعادات شومی است‌که از قدیم ریشه دوانیده است .

۵ـ خرابکاری‌هائی که‌نتیجه‌هرچهارعامل‌بالا بوده‌ودرمنزل‌خیرآبادویکجای‌دیگربطور نمونه‌سعی‌کردند قورخانه اردورا آتش بزنند و موفق نشدند وعاقبت‌هم‌درجریان شدت‌جنگ آخرین وشدیدترین حمله لشگریان ایران بقلعه هرات قسمتی ازقورخاندرا آتش‌زده و در صفوف‌سپاهیان آشفتگی ایجادکردند .

۶ـ ساده‌لوحی وزود باوری خود محمدشاه که باوجود آنهمه تجربه‌های تلخ بسخنان دروغ ووسوسه‌های وزیرمختار انگلیس فریفته‌شد و باقبول تقاضای او درخودداری و تعطیل چندروز جنگ و اجازه دادن به‌ملک‌نیل برای ورود بهرات چنانکه گذشت درست‌درساعاتی که مدافعین قصد تسلیم داشتند اوضاع‌را بضررخود برگردانید .

۷ـ بازهم ساده‌لوحی وخوش‌باوری محمد شاه که با وجود سابقه خیانت‌های بزرگ بآصف‌الدوله و میرزا آقا خان‌نوری اعتماد می‌کرد و جاسوس دشمن را درآغوش و اردوی خود بال‌وپر میداد .

۸ـ خیانت یا ترس یا حماقت بعضی ازسرداران و فرماندهان واحدها مانند حاجی‌خان امیر بهادرجنگ و صمصام‌خان و مصطفی‌قلی‌خان سمنانی که در حساس ترین لحظات موجب خسارات و تلفات فراوان گردید .

۹ـ فقد انضباط ونظم در قشون ایران و از همه بدتر نبودن سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات ویا نقص‌دستگاه آن ـ چه‌مسلم‌است که‌بدون وجودتشکیلات‌دقیق‌جاسوسی وضدجاسوسی بویژه‌درزمان‌جنگ‌هیچ‌آرتشی‌قادربانجام‌کارمفیدنیست واگرچنان سازمانی‌درسپاه محمدشاه وجود میداشت از همه خرابکاریها جلوگیری میشد و هرات هم سقوط می‌کرد .

۱۰ـ شجاعت بی‌مانند افغانها و مدافعین‌هرات که‌تا بآن‌درجه هرگز انتظار نمیرفت.

۱۱ـ ترس بی‌جهت خود محمدشاه که درآخرین ساعات نزدیک بموفقیت از « توپ توخالی» انگلیسها «جاخورد» وبعدازآنهمه‌ضایعات ازپیرامون هرات مراجعت‌کرد .

***

یک تصویر جالب و فولکلوری

دریکی ازسطورپیش گفته‌شدکه انگلیسها باوجود نیروی دریائی قوی و تصرف‌جزیرهٔ خارك درشرایط آنزمان هرگز نمیتوانستند در داخلهٔ خاکهای ایران‌به‌پیشرفتهای مهم‌نائل شوند واین گفته‌دلائل‌بسیاردارد یکی‌اینکه‌افراد بی‌باك‌عشایرمیتوانستند درمعابر وگردنه‌های کوهها وصحراهای بی‌آب وعلف صدمات زیادی بانگلیسها بزنند و اولیای دولت بامختصر تحبیب ووعده ونوید ممکن‌بود بوسیله ایلات‌جنوب جلو پیشروی‌دشمن‌را بگیرند تالشگریان منظم‌صف‌آرائی کنند. دوم ـ اینکه باوجودشکستهای فاحش ازروسها دولت ایران باز تا آن اندازه‌ها نیرو وتوانائی داشت‌که بتواند جلو انگلیسهارا در نواحی جنوب بگیرد و قشون ایران‌تابحدزمان ناصرالدین شاه و محاصره دوم هرات و جنگ‌جنوب بـا انگیلسها ضعیف نشده بود .

سوم ـ انگلیسها در میدان جنگ با روسها تفاوت دارند، روسها نفرات بسیار زیاد دارند و خوب جنگ می‌کنند ولی انگلیسها هیچوقت عدهٔ زیادی نمیتوانند در یك منطقه متمرکز نمایند در جنگ هم شجاعت و پایداری روسها را فاقدند و با مختصر فشار فرار می‌کنند .

چهارم ـ فاصله بین اسلحه انگلیسها با ایرانی‌ها ازنظر تکنیك و قدرت آتش درآن دوره‌ها زیاد نبود، مسلسل، توپهای دورزن وجدید و تفنگهای خودکار هنوز وجود نداشت، شجاعت‌و دلاوری عشایر وسربازان ایران‌کاملاً میتوانست تفاوت اسلحه را ازبین ببرد.

پنجم ـ سلاح مؤثر انگلیسها درتمام مبارزات دسیسه و تفتین، جاسوسی ونفاق‌افکنی است و در آن زمان هنوز دامنه فعالیت‌های جاسوسی انگلیسها مخصوصاً در میان عشایر و مناطق جنوبی وسعت زیاد نیافته و تقریباًمنحصر بود به چند نفر وزیر ورجال درباری‌مانند میرزاآقاخان درتهران ومعدودی خانواده وافراد درنواحی‌دیگر وبهرحال این‌مقداربرای پیشرفت مقاصد سوء آنها هنوز کفایت‌نمی‌کرد .

ششم ـ درصورت پیشرفت زیاد انگلیسها در داخله خاکهای ایران ممکن بود روسها اعتراض‌کنند و این جمله هم اسباب ملاحظه و احتیاط‌میشد .

هفتم ـ درمیان سران عشایر و فرماندهان درجه اول لشگریان ایران هنوز**خائن** و جاسوس زیاد در مکتب انگلیسها تربیت نشده بود .

هشتم ـ که از همه این ملاحظات مهمترمینمود هنوز جای پای انگلیسها در هندوستان و ایالات شمالی شبه قاره بقدر کافی محکم‌نشده‌و تسلط آنها دراین‌نواحی تازه‌وسُست بودو مخصوصاً در افغانستان دردسرها وخطرهای جدی انتظار آنهارا می‌کشید .

چنانکه دیری نگذشت‌که مقدمات آن ظاهر شد .

بدین توضیح وقتی‌که انگلسیهابزور حیله، تزویر، پول، اسلحه وسرباز **شاه‌شجاع** یکی از سرداران افغانی سرسپردهٔ خودرا **به‌قندهار** و سپس **کابل** مسلط‌کرده وظاهراً بنام او وباطنا بسود خود قدرت حکومتی‌قسمت اعظمی از افغانستان را بدست گرفتند و برجان ومال و ناموس افغانی‌های متدین، غیرتمند و سلحشور تسلط یافتند ، دیر نپائیدکه افغانها باشتباه خود **درجدائی از ایران** آگاه شده و بالاخره بر اثر شدت مظالم و جنایات انگلیسها دست باسلحه‌بردند**ازصبح روزهفدهم‌رمضان ۱۲۵۷هجری‌قمری‌شورش عمومی** مردم‌کابل وعشایرو سرداران دلیر وبا غیرت افغان‌برعلیه انگلیسها و دست‌نشاندهٔ آنها شاه‌شجاع آغاز گردید و بعد ازآن درجریان جنگهای استقلال طلبانه وآزادی‌خواهی که افغانها برای رهائی از یوغ اسارت استعمار انگلیس پیش‌بردند چندین لشگر انگلیسها تانفرآخرمعدوم‌شد وچندین‌نفرازبزرگترین‌جاسوسهاومأمورین‌عالیرتبه‌سیاسی‌وافسران‌ارشد انگلیس‌راه‌دیارعدم گرفتند که **حماسه**این‌داستانهای‌قهرمانی‌غیرتمندان‌افغانی‌را باید درسطور

نسخهٔ سوم عین الوقایع صفحه ۱۸۴

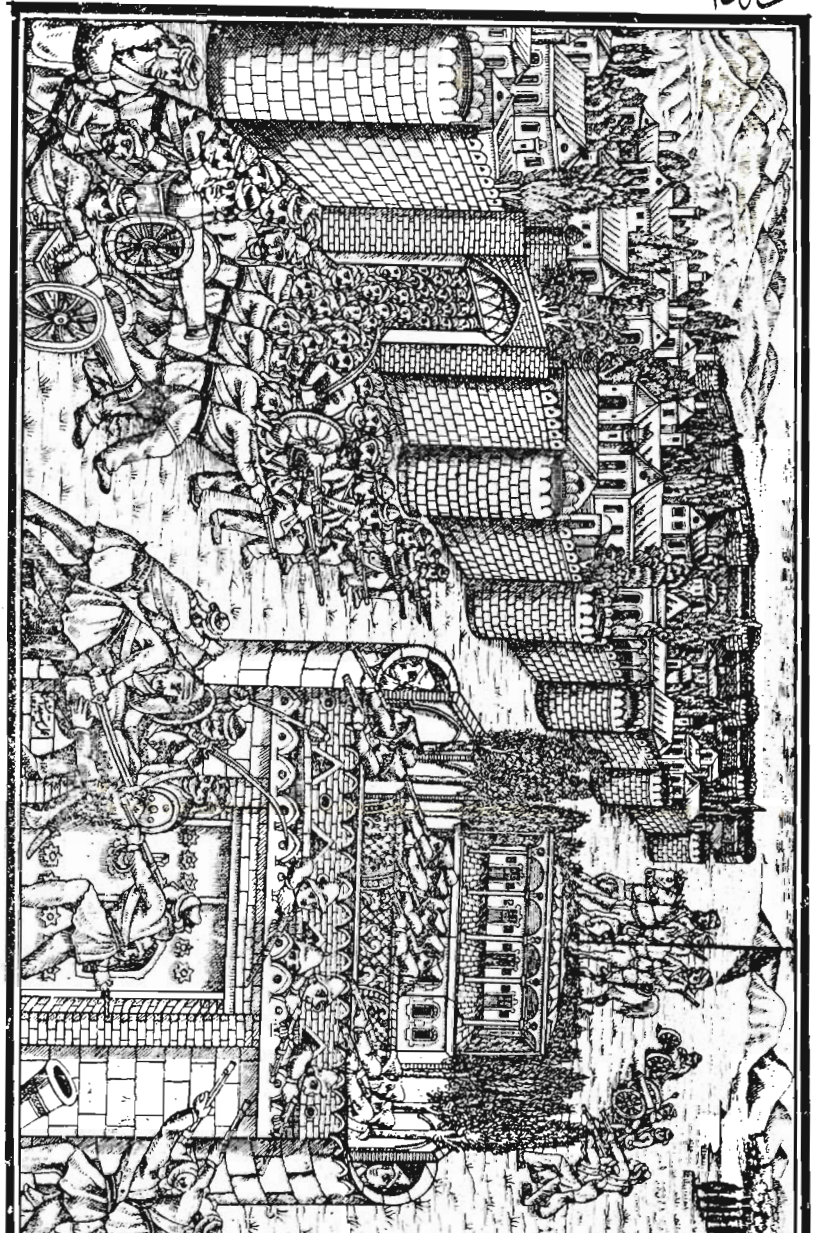

صورت شورش سپاه کابل بر ضد موتزر کیوناری سفیر انگلیس بنابر اشتباه خود سفیر و محاصره داشتن او را در سفارتخانه و بقتل رسیدن سفیر با همراهانش

ایجاد

تاریخ خواند .

و این حادثات چیزی‌بودکه محمدشاه قاجار باحتمال‌وقوع آن‌ها توجه نداشت و نا آگاه ازوضع دشوار و لرزان انگلیسها دراین‌قسمت‌ازآسیا از «توپ‌خالی» آنها«جاخورد» و دست ازهرات برداشت .

باری، بدین مناسبت تصویری در صفحه ۱۸۴ کتاب تاریخ « عین‌الوقایع» از صحنهٔ «شورش سپاه‌کابل برضد **موژر کیو ناری سفیرانگلیس** » دیده میشود که طبق نوشتهٔ‌آن کتاب «بنابر اشتباه خود سفیر» برپاشده و طی آن « سفارتخانه انگلیس محاصره و سفیر و همراهانش همگی قتل‌عام‌شدند.»

این‌تصویر که قدری هم‌خالی‌ازتفریح‌نیست وازنظرفن‌نقاشی بسیار ابتدائی‌است وبهمین‌واسطه جنبهٔ‌عوامانه وعامیانه ویاباصطلاح علمی**فولکلور** Folklore دارد وازاین‌جهت هم‌جالب است مربوط میشود بوقایع بعد ازسالهای ۱۲۹۵هجری قمری و ۱۸۷۸میلادی درافغانستان وچون زمینه و نمونهٔ از طرز تلقی مورخین و رسّامان آن‌دوره وکیفیت هیجان مـردم افغان‌را برعلیه‌اشغال‌گران انگلیسی نشان‌میدهدهرچند باقایع سال۱۲۵۵ قمری فاصله‌دارد ولی‌چون‌بعلت‌کندی جریان تکامل‌درآن‌محیط‌چندان دور نبوده وتنوعی‌درمطلب ایجادمی‌کند آن تصویررا در اینجامی‌آوریم .

***

اعلامیه محمدشاه قاجار

بخط خودش

دربیان انگیزه‌های جنگ هرات و سبب مراجعت

این‌واقعه بسیارجالب وظاهراً در تاریخ ایران‌تاآن زمان بی‌سابقه بوده یاکمترسابقه داشته که پادشاه ایران‌برای افراد لشگر و فرماندهان سپاه و مردم‌عادی وآحاد ناس وآن چیزی که **ملت** میگویند قائل بشخصیت شده و اوضاع واقعی کشور ، دردو رنج مـردم و خدمات وخیالات‌خود را **طی‌اعلامیه رسمی بخط‌خود** درمیان‌می‌گذاردووضع آنچنان‌که بوده،آنچه‌کرده ،آرزو ودرضمیرخاطرداشته **باکمال‌سادگی و صداقت** بیان می‌کند .

محمدشاه‌قاجار درپایان جنگ‌ها ومحاصره‌هرات وقبل ازصدورفرمان مراجعت ارتش های ایران **دواعلامیه** بخط خودنوشته‌که قطع نظر از عبارت پردازیهای معمول آنزمان

ازحیث مفاد و معنی بسیار جالب است **وفضل‌ودانش‌وپاکی، صفای ذهن‌وصمیمیت اورا میرساند.**

بعد ازنگارش این دو اعلامیه محمدشاه دستورداد که **میرزا نظرعلی حکیم‌باشی** مندرجات هردو بیانیه را با صدای بلند برای تمام افراد و فرماندهـان و سرداران اردو بخواند وقرائت کندتا همه ازآن آگاه‌شوند وسپس عین آنهارا در نسخه‌های زیادچاپ کرده در تمام ایران پراکنده ومنتشر کردند.

چون مندرجات این دو اعلامیه- چنانکه گفته‌شد- بسیارجالب و **سندرسمی‌واصل بخط شخص پادشاه ایران** بوده و همه‌کس این‌فرصت‌و مجال‌راندارد که برای آگاهی‌از مفادآنها بکتابهای مفصل مراجعه نماید عین عبارات آنها از صفحه ۳۵۹ - ۳۶۰ و ۳۶۱ ناسخ‌التواریخ جلددوم قاجاریه چاپ‌سنگی‌قدیم دراینجا نقل‌میشود.

«آنگاه شاهنشاه غازی‌فرمان‌کردکه نقض عهددولت انگلیس رابا ایران درداراالطباعه بزینت‌طبع محلّی‌داشته درتمامت‌دول‌خارجه‌پراکنده‌سازندوهمچنان **باخط‌خویش‌منشوری** نگاشت که‌تمامت‌سپاه ومردان‌شمشیرزن سلب‌نظام دربرکنند واین منشوررا نیزبطبع برده در همه‌بلدان و امصار ایران ارسال‌داشتند و صورت آن‌خط بدین‌شرح بود.

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمدشاه

بخط خویش نگاشت

وحکم داد که مردم شمشیر زن جامهٔ نظام پوشند

لباس‌نظام بهترین لباس است وحکم این است که‌همه‌نوکرهای شمشیربند درین لباس باشند و منفعتهائی که منظورمیشود یکی اینکه همه‌مردم بصورت‌توحیدمیشوند ودر نظردشمن مهیب و جنگی و با نظام می‌آیند، در پوشیدن سبك است و در آوردن آسان است خـرجش کمتر است[1] البته ازقیمة یکدست لباس سابق دودست لباس نظام دوخته میشود اگرآن‌لباس

۱- البته درمقابل لباسهای‌درازوباطول وتفصیل، لباده های بلند وباشال‌کمروکلاه‌های بوقی‌آن‌زمان .(ف)

قدیم‌پنج ماه دوام میکرد ودربدن تازه بوداین‌یکسال دوام‌میکند البته **دوکرور** بقیمت‌شال به **کشمیروهند** میرفت ودرصندوق‌خانه‌نه تنهادرهرسال**سه‌هزارطاقه شال** خریده‌میشود وهمچنین مردم بـرای **جُبّه وکمربستن و آرخالُق وکُلجه**[1] مبلغهای گزاف در بهای آن تبـذیر و اسراف میکرد[2] و پـول از ایـران بیـرون میرفت و حـال بجهـة لباس‌نظام‌این‌همه‌چیز ازمردم ایران‌رفع‌شد و شال‌هیچ لازم‌نیست **مردم‌متکبّرمتفرّعن‌بشال و خزولباسهای بلند فخرمیکردند** وبر امثال و اقران تفوق می‌جستند و مردم نجیب اززخارف دنیوی بی‌نصیب[3] هم‌لازم‌میشدکه‌لباسشان‌را آنطورکنند **بایستی دویست تومان خرج نمایند تاجُبّه‌ترمه یاپوست‌بخارا تمام‌کنند** و راه‌روند واین‌لباس نظام همگی ازقدکودارائی‌وشال‌ساده‌کرمانی‌خواهدبود[4]وپوستهای‌شیرازی‌درکُلجه و کلاهها استعمال‌میشود که‌پول بی‌جهة بکشمیر و هند نرود و بهترین اصناف مردم سربازها بودند و بزرگان شبیه بآنها نبودند و حالاکه رخت سربازی متداول شده همه درلباس بآن مردمان غیور و یاران دولت و رواج دهندگان شریعت شبیه شدند و حسن دیگرآنکه مردم نوکرلباسشان تفاوت با اصناف رعیت و خراج‌گذار و تجاردارد و **رخت قدیم‌ایران همین‌لباس‌نظام‌بود**[5]

۱ــ اسامی لباسهای‌غیرنظامی آنزمان‌که ازحیث نام و اصطلاح هم برای‌جوانان‌امروز جالب‌است،جُبّه با جیم معجمه‌وباء مشددلباس‌بلندلّبادەمانندی بوده‌که ثروتمندان‌اغلب ازترمه و شال رضائی وکشمیری و آستر خز تهیه کرده ازروی لباس‌های دیگر مثل پالتو بتن‌می‌کردند و اهل‌قلم ومأمورین عالیرتبه ووزرای‌دولت «نشان‌ها» وعلامات خودرا برآن‌میزدند. آرخالُق ازریشه زبان ترکی نیمتنهٔ بلندی بود مختصری‌شبیه اسموکینگ‌های ایندوره جلوبسته پشت‌سر چین‌دار که‌متمولین از پارچه‌های اعلا مانند مخمل، اطلس و غیره تهیه می‌کردند و روی آن میبایستی حتماً شال‌بکمربست. کُلجه یاکُلیجه‌هم‌که‌گویا ازلغات ترکی است نیمتنهٔ بود قدری کوتاه‌تر از آرخالق .

۲ــ این‌فرمان شبیه‌قانون زمان‌مرحوم رضاشاه فقید است‌درموردلباس‌های، متحدالشکل و و از این حیث جلب توجه می‌کندکه از زمان محمدشاه تا عصر رضاشاه کسی بفکر ساده‌کردن لباس‌های گوناگون نبوده ویا اقلاً فرمان وقانون ننوشته است .

۳ــ این‌عبارات‌هم روح ساده وبی‌آلایش و مساوات طلب آن‌شاه را نشان میدهد .

۴ــ هزینه‌تهیه‌لباس‌فاخر ازترمه و پوست‌بخارا درآن‌زمان‌وفرمان تهیه لباس‌ازپارچه‌های ساده ایران نیز جالب وقسمت دوم شباهت بسیار بفرمان مرحوم رضاشاه براستعمال لباس از پارچه‌های بافت‌وطن (کازرونی) دارد .

۵ــ از این‌عبارات احترام وعلاقه‌محمدشاه‌باهل‌نظام ومردم‌لشکری‌دانسته میشود .(ف.)

چنانکه درتخت‌جمشید درصورتهای سنگی‌سلاطین ایران[1] و امراء و چاکران ایشان‌را بآن لباس‌کشیده‌اند وصورت سنگی‌که‌کشیده‌اند البته اکثر مردم درآنجا ملاحظه کرده‌اند. »

تمام‌شد تمامی متن فرمان،منشور یااعلامیه محمدشاه قاجار درموردپوشیدن لباس‌نظام و ناسخ‌التواریخ‌درصفحه ۳۶۰ همان‌جلد مطلبی‌بدنبال‌آن‌داردکه مورد حاجت نیست وپس‌از آن ازمتن فرمان یااعلامیهٔ سخن‌میرودکه پادشاه در بیان انگیزه‌های لشگرکشی بهرات و سپس مراجعت اردوی ایران خطاب بسپاهیان وملت‌خود انشاء وبخط خود نگارش و صادر کرده است‌که ازناسخ‌التواریخ چاپ وجلد مذکور وصفحه ۳۶۰ و۳۶۱ درزیرآورده‌میشود.

«..... ازپس‌آن شاهنشاه‌ایران**بخط‌خویش** منشوری‌کرده وحکم‌داد تا آن‌مثال‌را برابطال[2] فروخوانند بدین‌شرح :

شرح‌منشوری که‌شاهنشاه غازی‌محمدشاه‌قاجار

درمراجعت ازهرات بخط خویش بتمام بزرگان درگاه رقم فرمود

سرداران و امرای تومان [3] و سرتیپان‌و سرهنگان و سران سپاه‌ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران جلادت نشان وعموم ملتزمین رکاب بدانید !

ازوقتی‌که بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور[4] بخراسان‌آمدیم **نیت‌همین بودکه خراسان امنیت‌شود واسیرفروشی‌موقوف**ولایت‌امن‌گردد تادرآن سفرپیش‌من

۱ــ همین عبارات دریك فرمان‌رسمی بخط شخص محمد شاه قاجار علاقه قلبی و احترام عمیق سلاطین و امرای قاجاریه‌را بتمدن‌و فرهنگ اصیل ایران نشان میدهد و ثابت‌می‌کندکه قاجارها هم مانند تمام‌مردم ایران ایرانی‌بوده و بایرانی بودن خود افتخار می‌کردند و همین امر اظهارات بعضی ازنویسندگان سبك‌مغز و ابن‌الوقت را صد درصد تکذیب و رد مینماید و اشتباه وبی‌شعوری ویا فساد اخلاق یك‌یادونفر ازقاجاریه هم ربطی‌بتمام افراد آنها ندارد .

۲ــ جمع بطل یعنی پهلوان .

۳ــ امیرتومان یعنی‌فرمانده ده‌هزار نفرسرباز وتومان درزبان‌ترکی‌بده هزارمی‌گویند و «نویان» بهمان‌زبان یعنی‌صدهزار و امیرتومان‌در سلسله مراتب نظام ایران در زمان محمدشاه معادل‌سر لشگر امروز و امیر نویان‌که در عصر ناصرالدین‌شاه معمول شد مانند سپهبد امروز بوده است .

۴ــ نویسندگان زمان قاجاریه تا اعلام‌مشروطیت برای هـریك ازپادشاهان گذشته این سلسله عناوین ولقبها می‌نوشتند خاقان شهید یعنی آقامحمد خان‌قاجار ــ خاقـان مغفور یعنی فتحعلی‌شاه ــ شاهنشاه غازی مبرور یعنی محمدشاه و شاه شهید یعنی ناصرالدین‌شاه و ولیعهد مبرور بطورمطلق خاص‌مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بود .

مأمور شدم به‌تنبیه‌هرات قضیه‌نایب‌السلطنه مرحوم اتفاق افتاد برگشتیم وشرط محکم‌کامران میرزاکرد که دیگر از هراتی دزدی و هرزگی نشود دوماه نکشید نقض عهدکردند متصل چپاول نمودند واسیرها بردند **ومن‌خودرا در پیش خدا مقصر میدانستم** چراکه‌از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل‌میکردیم زحمت‌را بخودگوارا نمی‌ساختیم واسیرهارا درفکرپس‌گرفتن نمی‌شدیم وگرنه نه‌خدا ونه پیغمبر نه‌مردم هیچ‌کدام بمن‌بحث نمی‌کردند **و خود درپیش‌خود خجل بودم** ومانعی‌هم بنظر نمیرسید چراکه ازرودسند تاجیحون اگر جمیع بجنگ من‌میشدند بعد از فضل خدا بهیچوجه آنهارا مانع این همت نمیدانستم وحال آنکه سردار **دوست محمدخان** ازکابل و سردار **کهندل‌خان**ازقندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و **شمس‌الدین خان** کلاً عریضه‌ها وآدمها فرستاده‌بودند آن مانع‌هم‌بنظر نمیرسید خلاصه‌آمدیم و **قشون بهمت‌مردانه**جنگها درمحاصره وفتوحات غوریان و بادغیسات ومیمنه همه‌را از جلادت وغیرتی‌که داشتند درست‌کردند چنانکه‌احدی از متمردین از سند تاجیحون دیگر نماند ، بزرگان بلخ و اکابر اویماقات فیروز کوهی و هزاره و جمشیدی و غیره‌آمدند،ازقشون نهایت رضامندی‌داریم، درسرمای زمستان وگرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای‌کنارخندق و آوردن آذوقه ازصحرا بهمه این‌زحمات در کمال شوق و غیرت تاب‌آوردند ومنتهای شوق ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان‌نثاریهاکردند، بشهر [1] واهلش صدمها زدند و دریك‌روز **چهل هزار گلوله**[2] ازتوپها و خمپاره‌ها بشهر انداختند از این صدمات امرشهر چنان‌پریشان‌شدکه **سی‌هزار نفر** بـا کوچ و بُنه ازشهر بیرون‌شدند وقریب**هزار نفر**ازساخلوی‌شهربخدمت آمدند و ازبزرگان شهر عریضه‌ها درجزوآمدکه در اینوقت بااینکه سه نفرایلچی‌انگلیس[3] درسه عهدنامه نوشته بودندکه دولت انگلیس را بامر افغان بهیچوجه رجوعی‌نباشد اعلام‌جنگ رسید باین‌مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس درهند خواهد بود و دشمنی با ماست و کشتی‌های جنگی‌آنها بخاك ماکه جزیره خارك باشد آمدند که اگر ازهرات برنگردید ما بفارس‌وکرمان‌قشون‌می‌کشیم وما مضبوطی بندرات وفارس رابهمان عهدنامه‌دولتی مضبوط میدانستیم‌آن‌عهد نامه‌را محکم‌تر از صدقلعه و توپهاکه در بندر بسازیم پنداشتیم[4] دراینوقت

۱ـ منظور ازشهر، شهرهرات است .

۲ـ رها کردن‌چهل‌هزار گلوله دریك‌روز بشهر وقلعه هرات ازطرف‌توپخانه ایران که‌همه مورخین نوشته‌اند ودراین‌فرمان‌هم اشاره‌شده دلیل‌دیگری‌برتوانائی وخوبی سازو برگ ارتش ایران و تکذیب ادعاهای دروغ انگلیسهاست .

۳ـ ظاهراً سرهارفوجونس ـ سرگور اوزلی وهانری الیس.

۴ـ همین‌پندار اشتباه‌بوده چه‌بهترین‌ضامن‌اجرای عهدنامه وقراردادها درمذهب‌اروپائی توپ‌وتفنگ است .

قشون ما دوسال است که در سفر است جنگ با افغانان واوزبك که کومك افغان بود میکردند وبا انگلیس که دولت بزرگیست صلاح حرب ندانستیم[1] برگشتیم ، مردم ایران چنان تصور ننمایند[2] که من از سفرو جنگ خسته شده یا نیّتی که در پس گرفتن اسرارداشتم[3] تغییردادم هرگز بخداقسم[4] اسیرهای ما خاطرجمع باشندکه تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد[5] و بفضل خدا همه اسرارا پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم وامور سرحد را مضبوط نمائیم بازسردار خراسان با ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل آلهی فوجهای آراسته وعساکر پیراسته درغوریان که بیخ گلوی هرات است که اگر بمخلصین ما ازآنها اذیتی بخواهدرسید فوراً خودشان را بهرات خواهندزد ودرتربت ومشهد مقدس غازیان جرار وسربازان آتشبار وسواران شیرشکار و توپخانه رعدنشان مستعد ومضبوط دارند که بعداز فضل خدا جواب صدهزارقشون را دریکساعت بدهند . **توپچیان مخلص وسربازان فدوی و سواران جرّار بدانید ! که مردن باغیرت ومردانگی بذات پاك احدیت بهترازهزار سال زندگانی بردباری وتملق است** وبقوت اسدالله الغالب من شمارا چنین دانسته ومیدانم که از همه قشونهای دول خارجه تابدارتر بزحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را بکارتر می باشید **وهرچه دارم برای شما میخواهم نه در بند** و اوتاغهای بازینت ولذت بخش و خوش گذرانی هستم[6] همینقدر ازخدا طالبم اذیتهائی که که از همسایگان اوزبك و سایر ترکان بخراسان رسید پس بگیرم و **ذلّت بهیچ کس نکنم این منتهای لذت من است** ، همانا شما برادران دینی و غیور من هستید تحریرا فی شهر جمادی الآخر ـ (۱۲۵۵ قمری)»[7].

---

۱ همین صلاح اندیشی نیز بمصلحت نبوده ودرآنزمان شرایط و امکانات بسود ایران وضرر انگلیس بوده وانگلیس‌ها هرگز نمیتوانستند درخشکی و داخله ایران بجنگند.

۲ـ خطاب بمردم ایران و شخصیت قائل شدن برای آنها جالب است.

۳ـ موضوع «اسرا» یك امرجدی وحقیقی و یکی ازعلل عمده لزوم تصرف هرات برای ایران بوده .

۴ـ این سوگند صادقانه که از خلوص نیت است تصمیم سابق و آینده وهمیشگی محمدشاه وعباس میرزا ویا بعبارت دیگرجزو آمال ملی ایران درباره افغانستان بوده وربطی بتحریك خارجی نداشته است .

۵ـ افسوس که عمرمحمدشاه زود بپایان رسید وگرنه هرات را می گرفت .

۶ـ این جمله هم سادگی وبی آلایشی این شاه را میرساند .

۷ـ بطورکلی کلمات این فرمان بسیارصادقانه و صمیمانه و ازروی کمال خلوص نیت و بسیارهم ساده وآزادیخواهانه است وبافرامین وارقام وطرزگفتار ناصرالدین شاه خیلی تفاوت دارد و محمدشاه خودرا مانندیکی ازساده ترین سربازان و برادرآنها معرفی کرده است و اینهم ازیك پادشاه زمان استبداد آنهم درآندوره‌ها بی اندازه جالب وقابل تحسین است .

۶۳۷ ـــ

***

محمدشاه بااین‌همه‌سادگی، صفاوصمیمیت، در یك سند رسمی، **منشوروفرمان‌بخط خود**،سبب انصراف‌ازتصرف‌هرات وصدور دستور مراجعت‌لشگریان‌ایران‌را باصداقتی **هرچه تمامتر** فاش‌ساخته وصراحةً نوشته است‌که علت اصلی‌ناکامیابی‌ومراجعت سپاهیان ایران‌در این‌جریان **فقط** دسایس وفشار انگلیسها و اعلان جنگ آنها بوده که باتوجه بگرفتاریهای در برابر افغانها، اوزبك‌ها، ترکمانهاو جاهای دیگرمحاربه ونبرد با **دولت‌بزرگی** چون انگلیس‌را بصلاح کشور ایران ندانسته و **بطورموقت** دست از افغانستان برداشته‌است .

ولی‌ملاحظه‌فرمائیدکه‌نویسنده ناسخ‌التواریخ درصفحه۳۵۷ و ۳۵۹ جلد دوم قاجاریه چاپ‌قدیم‌این‌واقعیت‌را باچه‌عبارات‌تملق‌آمیزومیان‌تهی‌شرح‌داده‌وچگونه‌یاوه‌سرائی کرده‌است:

«.....کارداران دولت نیز درحضرت پادشاه معروض‌داشتندکه اینك از **هرات جز نامی‌باقی‌نیست!** از بیرون این‌بلده تاسی‌فرسنگ آبادی‌نمانده و ازدرون خانها [1]تَلّ‌خاك شده، اهل صنعت و حرفت‌آن به‌بلاد بعیده جلای‌وطن‌کرد قلیل‌مردمی بی‌توش‌وتاب! ازپس این‌دیوارخراب بجای مانده! که‌ازبیم‌جان‌بجان میکوشند، بی‌گمان لشگریان فردا بگاه این قلعه‌را فتح‌خواهندکرد**لکن سودی در این‌امر نباشد** ! نخست آنکه گروهی سربازان مقتول‌شوند و **بعدازفتح‌مملکتی‌خراب بدست‌شود !** که سالها باید ازخزانهٔ خاص‌سیم‌و زر بتعمیر آن‌داد!....»

بقیه‌هم همینگونه لاطائلات است و همین تملق‌ها و مداهنه‌ها و مهملات نویسنده‌هـا و شعرای‌درباری‌بوده که«نه‌کرسی‌فلك‌را» زیرپای میگذاشتند و« **شمایل‌خاقان**!»می‌نوشتندو پادشاهان وفرمانروایان ایران را **مشتبه‌وبدبخت** وغافل وکشور وملتی‌راذلیل‌می‌کردند .

***

۱ـ کذافی‌الاصل‌وخانه‌ها صحیح‌است.

بهانه‌جوئی‌های مستر مك‌نیل و قطع رابطه انگلیس با ایران

علت اصلی عدم‌رضایت انگلیسها ازدولت ایران مسئله هرات و افغانستان بود .

انگلیسها خودشان میدانستند وتصدیق داشتند و بارها اقرار و اعتراف کرده بودند که افغانستان وبویژه هرات وقندهار جزءخاك ایران و ازولایات خراسان است وهمیشه درتصرف دولت ایران بوده و حکمرانان و مأمورین و امراء محلی آنجا از طرف دولت ایران منصوب میشدند و بنام ایران حکومت می کردند .

در اینجا لازم است قدری بعقب برگشته ولواینکه تکرار باشد یادآور شویم که قبل از قتل نادرشاه هیچوقت در اینطرف آسیا دولت وکشورمستقلی بنام افغانستان وجودنداشت.

ایران وافغانستان رویهمرفته هردو یك مملکت بوده و بنام **ایران** شهرت داشت هیچ نمیتوان گفت که کدام جزء وکدام کل محسوب میشد .

سلسله‌های سلطنت و مرکز حکومت در ایران تغییر می‌یافت ولی وحدت جغرافیائی و تاریخی آن از بین نمیرفت .

زمانی مدائن، مدتی استخر ، گاهی غزنین وسمرقند، وقتی هرات، چندزمان مراغه، بعضی وقت تبریز ، یك چند گاه هرات، مدتها همدان، زمانی قزوین، مدتی اصفهان ووقتی هم تهران پایتخت ومرکز دولت وحکومت ایران میشد **ولی همیشه کشور و دولت یکی و ایران بود.**

مطابق اکتشافات اخیر وتحقیقات علمی دقیقی که بعمل آمده ثابت شده که کانون اصیل‌ترین تمدن و نژاد ایرانی نواحی وایالات افغانستان بوده وهم اکنون خالص‌ترین لهجه‌ها ولغت‌های قدیم فارسی که باهیچ زبانی مخلوط نشده یا خیلی کم مخلوط شده دربعضی ازمناطق بدخشان وتاجیکستان و افغانستان باقی‌مانده وشنیده میشود .

در طول تاریخ تمدن بیش ازهفت‌هزارسالهٔ ایران بسیار اتفاق افتاده که براثر جنگها ،

هجوم اقوام خارجی و ناامنی‌ها، تسلط و اقتدار دولت وحکومت مرکزی ایران- قطع نظر از اینکه پایتخت آن در کدام ناحیه وشهر ایران بوده- نسبت ببعضی از نواحی وولایات کم‌شده ویا بطور موقت از بین رفته ولی هیچوقت وهیچکس نگفته است که آن ولایت ویا ناحیهٔ بخصوص از ایران جداشده است .

اینکه گفته‌شد **تمدن هفت‌هزار ساله** فوراً توضیح داده‌میشود که سخن بیاوه و ازروی هوا وهوس نیست و کشفیات آثار زیرخاکی در این سی ساله اخیر ثابت کرده که سابقه تمدن در فلات ایران **از پانزده هزار سال** بیشتر و از تمدن مصر ، کلده، آشور و آکاد هم قدیمی‌تر است .

اما اینکه **آریائی‌ها** ازچه تاریخی باین سرزمین آمده وپیش ازورود آنان ساکنین بسیارقدیمی این منطقه ازکدام قوم ونژادی بوده وتا بچه درجهٔ از تمدن رسیده بودند ونام ملت ودولت ایران ازکدامین زمان پیدا و ساکنین سر زمین ایران اطلاق شده بحث دقیق و مفصلی است که در اینجا موردحاجت نیست .

قدر مسلم این است که از تاریخ تشکیل **سلطنت ماد**- اگر نگفته باشیم قبل از آن- اقوام ایرانی بتأسیس دولت واحدی توفیق یافته و حداقل **سه هزار سال** از آن زمان میگذرد.

و در این سه هزار سال هیچوقت افغانستان از ایران و ایران از افغانستان جدا نبوده‌است.

ازبین‌رفتن تسلط دولت مرکزی نسبت ببعضی از نواحی وولایات بطور موقت که مسلماً بر اثر عوامل خارجی وخلاف رضای مردم آن مناطق بوده هیچوقت جدائی بمعنای تاریخی وحقوقی تلقی نمیشود .

سلاطین صفویه وحدت جغرافیائی ایران را تابمیزان زیادی تجدید وتأمین کردند ولی هرگز **بسرحدات تاریخی وملی** آن نرسانیدند .

درازمنهٔ تاریخی چهارشط، سیحون، جیحون، دجله وفرات **از رودخانه‌های داخلی** ایران وسرحدات ملی ایرانیان ازطرفی دیوار دربند که در نزد قدما به **«سدیأجوج ومأجوج»** معروف بوده و از سوئی هم رودخانه سند محسوب میشد وایرانیان بعنوان پیش رفته ترین و متمدن ترین ملت روی زمین **رسالت تاریخی** و انسانی خود را در تأمین و توسعهٔ صلح، امنیت، عدالت ونشر تمدن در این منطقه وسیعی ازدنیا شرافتمندانه ایفاء می کردند .

سلاطین صفویه هرگز نتوانستند به «سرحدات ملی وتاریخی» ایران برسند ولی درقسمت اعظمی ازآن وحدت جغرافیائی ایران را تجدیدو تأمین کردند .

نادرشاه افشار بقسمتی ازآن سرحدات در سمت جنوب و جنوب شرقی دست یافت و ایران را ازتجزیه و انقراض رهائی بخشید.

با قتل نادرشاه دولت مرکزی ایران منحل‌شد و مرحوم **احمدشاه ابدالی** چاره و



نادرشاه افشار

وظیفهٔ غیر از این نداشت که با نیروی تحت اختیار خود حداقل قسمتی از خاك ایران را از افتادن بدست روس و عثمانی و هر بیگانه دیگر نجات بدهد، و او نه تنها این وظیفه را انجام داد بلکه بمقداری از هدفها و سرحدات ملی و تاریخی ایران نیز درسمت جنوب نزدیك شد.

بدینقرار تاریخ امارت افغانستان از روز قتل نادرشاه افشار و مراجعت احمدخان ابدالی بولایت خود آغاز میشود و قبل از آن افغانستان بطور جدا از ایران تاریخ ندارد.

بهمین علت هم هست که نویسنده و مؤلف «**سراج التواریخ**» بنام فیض محمد کاتب بن سعید محمد مغول معروف به هزارهٔ محمد خواجه که بدستور دولت و پادشاه افغانستان آنرا مرتب نموده و درسال ۱۳۳۱ هجری قمری بقطع رحلی و حروف سربی در کابل چاپ شده درمقدمه می نویسد:

«....وفرمود کتابی مشتمل برملك گیری و کشور کشائی **فرماندهان** افاغنه مؤلف و مرتب نموده..... وبذکر سلاطینی که قبل از اعلیحضرت احمدشاه فرمانفر بوده اند نگراید...» زیرا که پیش از احمدشاه سلطانی بطور مستقل وجدا از ایران در افغانستان وجود نداشته و فرمانروان نواحی و ایالات مختلف منشور حکمرانی واحیانا **تاج پادشاهی** را از **شاهنشاه**

ایران می‌گرفتند وبنام شاه‌بزرگ‌می‌کردند بهمین‌جهت به‌فرمانفرمای‌کل‌ایران **شاهنشاه** یعنی **شاه‌شاهان** می‌گفتند .

کریم‌خان‌زند با اینکه بقسمت اعظمی‌ازخاکهای‌کشور امنیت داد نتوانست بسرحدات تاریخی وملی ایران برسد و بعد ازرحلت او استقلال وتمامیت ایران ازدست رفته بود آقا-محمدخان‌قاجار آنرا احیاء وزنده‌کرد و اگرپس ازرسیدن بسلطنت زودکشته‌نمیشد بطورمسلم بسرحدات ملی و تاریخی میرسید وبا علم، لیاقت ونبوغی‌که داشت در تمام خاکهای ایران بزرگ‌سازمان‌های پردوام میداد و، نظم و امنیت برقرارمی‌کرد .

در مشرق ایران احمدخان ابدالی پس ازقتل نادر ازهرج‌ومرج و آشوبی‌که بدنبالهٔ آنگونه حوادث پیش می‌آیدجلوگیری‌کرد وسرحدات‌آن قسمت از ایران‌را بسوی‌مرزهای ملی‌و تاریخی پیش برد .

زمان‌شاه نواده احمدخان‌که مصادف با توسعهٔ نفوذ وسلطهٔ شوم استعمار انگلیس‌در هندشد انگلیسهارا ، چنانکه نوشته‌شد، خوب بوحشت انداخت و انگلیسها برای ازبین‌بردن حریف جسوروخطرناک‌خود ناچاربدولت ایران‌متوسل‌شدند وبافرستادن‌مهدی علی‌خان وسر-جان ملکم دربار خواب‌آلوده وگیج و بی‌اطلاع فتحعلی‌شاه‌را گول‌زدند وبدست دولت‌ایران زمان‌شاه‌را ازمیان‌برداشتند.

باز چنانکه گفته‌ایم درآن‌دوره‌ها ، نیمه دوم قرن ۱۸ و تمامی قرن نوزدهم میلادی که استعمار گران انگلیس از سوئی و جهان خواران روسیه‌تزاری ازسمت‌دیگر میخواستند دست روی اراضی ومنابع کشورهای‌آسیا بگذارند، چنانکه نوشتیم، هیچ‌قدرت‌اخلاقی‌ونیروی منظم و تشکیلاتی‌که جلوآن‌هارادرآسیای مرکزی وجنوبی بگیرد بغیر از ایران وجود نداشت .

دولت وملت ایران درآنوقت نه تنها بزرگترین و نیرومند ترین دولت آسیا میبود بلکه باسابقه‌نفوذ هشتصد سالهٔ زبان‌فارسی و شهرت نیکو و محبوبیتی‌که از قرنها و قرنها پیش درنزد ملل وطوایف آسیا داشت قبله امید و پناهگاه‌همه مردم وکانون‌عدل‌وصلح وامنیت این قطعه از دنیا محسوب میشد و ساکنین‌هند ، افغانستان ، مرو ، خیوه، بخارا ازرودسند تا بدخشان وسیحون‌وجیحون و بخلاصه تمامی آسیای‌جنوبی، مرکزی و میانه حل مشکل و رفع گرفتاریهای خودرا از دربار ایران‌میخواستند .

انگلیسها که‌چون شیطان لعین و مانند میکرب وبا وطاعون بهندوستان پنجه افکندند خیلی زود دریافتند که رقیب خطرناک‌آنها کیست و چه قدرت ونیروئی ممکن است در جلو مظالم و مطامع آنان مانعی ایجادکند وآن مانع بنظر آنها فقط ایران بود و از این جهت تصمیم‌جدی گرفتند که این‌کشورتاریخی و صلحجو وعدالت شعار را بهرقیمتی شده ناتوان ساخته و ازبین‌ببرند و اگر بتوانند افغانستان‌و ایران‌را نیز تصرف‌کنند و راههای وصول

بهندوستان‌را از خشگی نیز دردست داشته باشند .

درخلال اینکه انگلیسها به بسط دایره نفوذ وقدرت خود درهندوستان مشغول بودند وبا توسل بهزاران حیله ونیرنگ و دهها هزار جنایت و کارهای ضد انسانی قدرت مقاومت بعضی از راجه‌ها و امراهندرا از بین‌میبردند **زمان شاه** افغان‌پسر تیمورشاه‌چنانکه‌گفتیم برای اجرای نقشه جدخود احمدشاه‌ابدالی میخواست سرحدات افغانستان را تا رود گنگ توسعه و امتداد بدهد و راجه‌ها و مردم هندوستان نیزکه از تجاوزات و جنایات انگلیسها ترسیده وناراضی بودند اورا بداخله‌آن‌کشور دعوت‌می‌کردند و حاضر بودند **روزی یك لك روپیه** مخارج جنگ اورابدهند و زمان‌شاه‌نیزکه مردی‌جنگجو وشجاع‌بودبالشگریان نیرومند و دلاور افغان تالاهور پیش‌رفت و دراینموقع بزرگترین خطر محسوس وآنی‌برای متصرفات انگلیس در هندوستان بشمار میرفت و انگلیسها بی اندازه از این رهگذر دچار وحشت واضطراب‌بودند .

چارهٔ اینکار برای استعمارگران‌انگلیس، چنانکه اشاره‌شده، توسل بدربارایران و جلوگیری اززمان‌شاه بوسیله نیروی‌نظامی ونفوذ سیاسی واخلاقی **دشمن‌اصلی** آنها ،ایران بودو این‌وظیفه‌را **مهدی‌علی‌خان** ملقب به **بهادر جنگ** که از طرف انگلیسها بایران اعزام‌شد به‌نیکوئی انجام‌داد ودربارخواب‌آلوده، بی‌اطلاع وگیج فتحعلی‌شاه را برضدزمان‌شاه برانگیخت .

بدنبال مهدی‌علی‌خان، تحفه‌ها، هدایا وپیش‌کشی‌ها وبابطوری‌که نوشته‌ایم **جقجقه‌**های سرجان ملکم نقشه‌های شیطانی انگلیس‌ها را تکمیل‌کرد و نتیجه‌آن شدکه فتحعلی‌شاه جاهل، بی‌اطلاع وسفیه‌باتقویت شاهزاده‌محمودوفیروز برادران‌زمان‌شاه‌که‌پناهنده دربارایران بودند بطوری‌که در تاریخهای مفصل ومخصوصاً درجلد اول تاریخ روابط‌سیاسی ایران و انگلیس‌تألیف‌مرحوم‌محمودمحمود نوشته شده‌زمان‌شاه‌راازپیش‌پای‌انگلیسها برداشت واستعمارگران بریتانیا باخیال‌راحت بر اکثر نواحی شبه‌قاره تسلط یافتند و بطرح نقشه نابودی و بدبختی‌ایران‌مشغول شدند .

***

ازطرفی‌هم‌چنانکه نوشته‌ایم **ناپلئون بناپارت** درنتیجه‌فتوحات وقدرتی‌که در اروپا بدست‌آورد وتمام دولت‌های‌بزرگ‌آنزمان‌اروپارادرصحنه‌های‌نبردمغلوب کردوبغیرازانگلیس دیگر رقیبی‌برای‌وی باقی نماند درصددبرآمدکه بهندوستان منبع اصلی‌نیرو وقدرت‌بریتانیا بتازد و در طریق اجرای این‌منظور با **پل** امپراطورروسیه طرح اتحادریخت و چون‌لازم بودکه راه عبور قشون‌های مختلط روسی و فرانسوی بسوی هندوستان بازباشد درصددجلب دوستی ایران برآمد ونمایندگانی مثل ژوبر، رومیو، وغیره بایران‌فرستاد .

نوشتیم‌که ژوبررا بتحریك انگلیسها در خاك عثمانی زندانی و مدتی معطل‌کردند ،

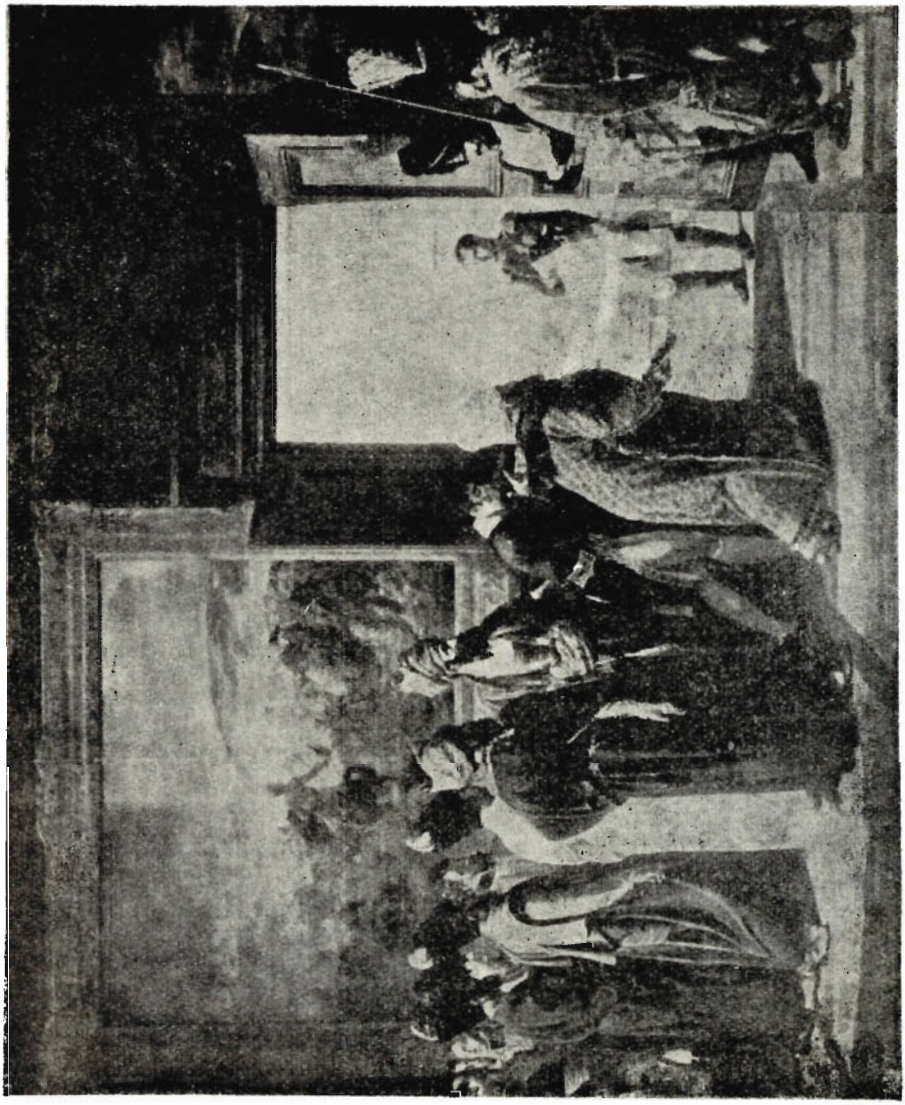

مجلس پذیرائی ناپلئون بناپارت از محمدرضا بیك سفیر کبیر ایران درارد وگاه فین کن شتاین

رومیو هم در تهران بوضع مرموزی مسموم وکشته شد و **میرزامحمد رضای قزوینی** از طرف دولت ایران بسفارت فوق‌العاده نزد امپراطور فرانسه اعزام گردید .

از همه مهمتر **پل** امپراطورروسیه‌که لشگریان روسی را ازگرجستان ایران احضار کرده و با بناپارت طرح اتحاد ریخته و مایل بجلب دوستی ایران بود در توطئهٔ که بوسیله وزیر مختار انگلیس درپایتخت روسیه برانگیخته شد بقتل رسید و **الکساندراول** پسر او **بتحریك و وسوسه انگلیسها** بمحض جلوس بتخت امپراطوری فرمان حمله بخاکهای ایران را صادرکرد .

بدین‌ترتیب دوره اول جنگهای ایران وروس از سال ۱۲۱۸ قمری(۱۸۰۳ میلادی) بطور صددرصد مسلم **بتحریك‌انگلیسها** آغاز شد .

***

انگلیسها که سخت ترسیده و سراسیمه شده بودند برای جلوگیری از حمله‌های خطرناك زمان شاه و سرداران افغانی بهندوستان و برهم زدن نقشه‌های ناپلئون در ایران و پیش بردن مقاصد شوم خود بفعالیت و تقلای خارق‌العاده برخاستند و علاوه بر توطئه و تحریك در دربار روسیه که منتهی بقتل **پل اول** گردید **سرجان ملکم** مأمور سیاسی زبردست و جاسوس حیله‌گر خود را بدنبال مهدی علی خان به‌تهران فرستادند .

تفصیل همراهان و **پیش‌کشی‌ها** و هدایا و تحفه‌های سرجان ملکم و اینکه این مرد مرموز و خطرناك چگونه توانست فتحعلی شاه و درباریهای احمق او راگول بزند و همه جا مورد پذیرائی و احترام قرارگیرد در تاریخهای آنزمان و از جمله کتاب نفیس مرحوم محمود با جزئیات نوشته شده است و فقط چند کلمه از نوشته‌های مورخین زمان قاجاریه دراینجاآورده میشود تامعلوم گرددکه رجال، وزراء و مسؤلین‌آنزمان‌ایران تا چه اندازه کودن ، نالایق ، بیشعور ، جاهل و بی‌اطلاع از نقشه‌ها و مطامع اروپائی‌ها بوده و چگونه با سرنوشت ملت بزرگ و شریفی مثل ایران بازی می‌کرده‌اند :

« ... و این ملکم **صاحب** سفیری عاقل و **باذل** وخوش تقریر و دانا بود ، رفتار و سلوك و مردمی وی و **حسن و بهای استرجی در ایران هنوز ضرب‌المثل است** و شعرای ایران **در صفای جان استرجی** شعرها گفتند و مهرها ورزیدند ! » [1]

ملاحظه میفرمائیدکه ازهمه صفات **ملکم صاحب باذِل** بودن او واز تمام مزایای همراهان **حسن و بهای استرجی** توجه و تحسین وزرای نادان و رجال **فاسدالاخلاق** دربارفتحعلی شاه رابرانگیخته است .

و انگلیسهاکه با دقت و موشکافی هرچه تمامتردر طرز تفکر ، روحیه و عادات مردم و مخصوصاً افراد طبقات ممتاز و وزرای دربار ایران مطالعه و تحقیق کرده **و نقطه‌های**

---

۱ روضة‌الصفا بنقل مرحوم محمود .



نواب سرجان ملکم سفیر فوق العاده انگلستان در دربار ایران

ضعف اخلاقی آنها را نیك دریافته بودند و برای پیشرفت مقاصد شوم و منظورهای اهریمنی خود از **هیچ عمل زشتی هم روگردان نیستند**[1] علاوه بر بذل و بخشش و تقدیم هدایا و پیش‌کشی‌ها **پسرك بسیار زیبائی بنام استرجی** همراه سفیر کبیر و وزیر مختار محترم ! خود فرستاده بودند و **این زیبا پسر** بوده و نه عقل و سلوك و یا حسن تقریر جناب‌سفیر که با **غنج و دلال** دل از عارف وعامی ربوده و **حضرت صاحب** را تابدرجهٔ **ق .. د .** تنزل‌داده و راه را برای پیشرفت نقشه‌های شیطانی **و عقد قرار داد** صاف‌کرده بوده !

نتیجه ؟ـ

قراردادی است سیاسی و معاهدهٔ تجارتی که در تاریخ ژانویه ۱۸۰۱ میلادی مطابق ۱۲ شعبان ۱۲۱۵ هجری قمری[2] منعقدگردید و فرمانی هم بمهر و امضای فتحعلی شاه و صدر اعظم و ارکان دولت خطاب بتمام حکام و مأمورین سرحدی فارس وخوزستان وسواحل خلیج فارس صادر شد که همه جا با عمال دولت انگلیس همراهی و مساعدت نمایند و اگر فرانسویها یا سایر ملل بخواهند درنواحی جنوبی ایران ظاهر شوند ویا بخواهند دربنادر خلیج فارس بخشکی پیاده شوند نگذارند ومانع‌شوند .

این است خلاصه قرارداد سیاسی که در تحت پنج ماده بامضای کاپیتان جان ملکم نمایندهٔ مختار و مأمور مخصوص دولت انگلستان **و حاجی ابراهیم خان صدراعظم** دولت علیه ایران در تاریخ فوق‌الذکر (۱۲ شعبان ۱۲۱۵ قمری) رسیده است .

۱ـ آقای محمودکتیرائی در شمارهٔ اخیر مجلهٔ **نگین** مورخ سی و یکم شهریورماه **۱۳۴۷** طی مقالهٔ تحت عنوان : « وجههٔ نظر اعتمادالسلطنه نسبت به سیاست روس و انگلیس» شرحی از «کتاب خلسه» یا خواب‌نامهٔ آنمرحوم نقل می‌کندکه با طرزکار و حیله‌گری، سرجان‌ـ ملکم و دلبری و دلربائی زیبا پسر انگلیسی استرجی بسیار مناسبت داردکه از ستون‌دوم‌صفحه ۳۰ آن مجله عیناً نقل میشود ، « پلتیك انگلیس درآسیا و مشرق زمین ، خاصه در ایران ، وضع و ترتیب مخصوصی دارد . انگلیسها ملتی مغرور و مدبر و متمول و متکبر میباشند . اما این تکبر تاآن وقت است که خود را بی‌نیاز می‌بینند .

بمحض اینکه پای احتیاج بمیان آمد ، سرعجز و مذلت برآستان خاکساری می‌گذارند و این خضوع و فروتنی را تدبیر و عقل می‌شمارند . بهر فرو مایهٔ عبد نویسند و دست هر ناـ پاکی بوسند . در تمکین و تسلیم و بندگی ، تاآنجا حاضرندکه **قوادی** کنند و نزدیکان خود را به دوران پیوندند . مختصر در اوقات حاجت از **بذل هرقدر مال** و هر قدر امتیاز ، چنان حاضرندکه‌گوئی بنده و چاکرند . درظاهرسازی و مهربانی‌های ساختگی غلو مینمایند. هم طبیب میشوند ، هم پرستار ، دواساز و مرهم‌کار ، مشیر و مشار شفیق و مستشار ، حتی اگر در سفرباشد شاگرد قاطرچی و یتیم چاروادار ، میدهند ، می‌بخشند ، بذل می‌کنند ، انفاق مینمایند ، در ایثار خودداری ندارند راه مودت و فتوت می‌سپارند . چه شرح دهم ، انگلیس تامحتاج است اول خدماتش تحف و هدایای نفیس است ، چون از عالم احتیاج بیرون آمد ، زایدالوصف صرفه‌جو و خسیس است !»

۲ـ نقل از صفحه‌های ۲۲ و۲۳ ببعد جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس درقرن ۱۹ تألیف دانشمند عالیقدر مرحوم محمود محمود .



حاج ... ابراهیم ... وزیرزدیه و آ... محمد شاه

در مقدمه قرارداد اول بحمد و ثنای خداوند متعال شروع نموده ، بعد از آن از آیات قرآن چند آیه شاهد آورده ، پس از آن بدرود پیغمبر اکرم و سایر ائمه اشاره کرده ، شرح مبسوطی از اتحاد و اتفاق سخن رانده ، بعد تعریف و توصیف زیاد از اتحاد بشر واستحکام آن بین ملل عالم صحبت نموده ، پس از آن **شرح مبسوطی از فتحعلی‌شاه تعریف و توصیف نموده** و جمله را با تعریف از مقام و القاب حاجی ابراهیم‌خان صدراعظم تمام میکند .

بعد از مقدمهٔ فوق چند سطری هم در تعریف وتوصیف کاپیتان جان ملکم بیان نموده بثنای پادشاه انگلستان ودعای فرمانفرمای هندوستان مقدمه را بااین عبارات خاتمه میدهد:

این معاهده که بین دو مملکت معظم است وسیله و رابطه محکمی خواهدبود که **نسلاً بعد نسل** آنها را بهم مربوط نماید و هر دو دولت همیشه **تا دنیا باقی است** ! بر طبق قرارداد دیل عمل خواهند نمود .

ماده اول ـ تاخورشید جهان افروز برممالك دولتین معظمتین پرتو افکن است وعالم را منور میگرداند ! این اتحاد و یگانگی هم بین دولتین درصفحهٔ روزگار باقی خواهد ماند وریشهٔ شرم‌آور دشمنی ونفاق **برای همیشه** قطع خواهدگردید وجای آنرا ترتیباتی خواهدگرفت که اسباب کمك و مساعدت بین دو ملت باشد و علل کینه وفساد **تا ابد** محو خواهدگردید !

ماده دوم ـ هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد که بهندوستان حمله نماید چون سکنهٔ هندوستان رعایای ! اعلیحضرت پادشاه انگلستان میباشند یك قشون کوه‌پیکر با تمام لوازم ومهمات آن ازطرف کارگذاران اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی ایران بافغانستان مأمور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران ! نماید و تمام جدیت وکوشش را بکار خواهند برد که آن مملکت بکلی مضمحل وپریشان گردد !!! ...

ماده سوم ـ اگر پادشاه افغانستان مایل گردد که از در دوستی و صلح وارد شود دولت شاهنشاهی ایران **درحین تعیین شرایط صلح** این مسئله را مسلم و حتمی خواهند نمود که پادشاه افغانستان وقشون او **خیال حمله و هجوم** بهندوستان را که جزء قلمرو پادشاه انگلستان میباشد **بکلی ازسرخود بیرون** نمایند و آنرا **برای همیشه** ترك گویند.

ماده چهارم ـ هرگاه اتفاق افتد که پادشاه افغانستان یا کسی از ملت فرانسه[1] بخواهد با دولت شاهنشاهی ایران داخل جنگ گردد اولیای دولت پادشاهی انگلستان هر

۱ــ هیچوقت چنین اتفاقی نمی‌افتاد وپادشاه افغانستان و مخصوصاً کسی از ملت فرانسه هرگز با دولت ایران داخل در جنگ نمی‌گردید و این همه محض « وزن شعر ! » است و آنرا انگلیسها برای گول زدن وزراء احمق دربار فتحعلی شاه گنجانیده‌اند . (ف)

میزان توپ و مهمات قشونی که ممکن باشد با تمام اسباب و لوازم آن و اشخاص لازم در هریك از بنادر ایران‌که معین نمایند، تسلیم دولت شاهنشاهی ایران خواهد نمود .

ماده پنجم ـ اگر اتفاقاً قشونی از طرف ملت فرانسه‌که محرك آنها انجام مقصود معین ! یا دسیسه ؟ باشد بخواهند دریکی از بنادر ایران برای خود مسکن اختیارکنند در چنین پیش آمدی یك قشون منظم مرکب از سپاهیان دولتین متعاهدین تشکیل شده برای اخراج و اضمحلال آنها اقدام خواهند نمود و آنها را معدوم نموده بنیان دسایس آنها را ریشه‌کن‌خواهند نمود مخصوصاً قید میشود هرگاه چنین‌اتفاقی رخ‌بدهد **وقشون ظفرنمون!** دولت شاهنشاهی‌ایران برای‌انجام این مقصود حرکت نمایند صاحب منصبان دولت پادشاهی انگلستان هراندازه مهمات وآلات و ادوات جنگی وآذوقه لازم باشد تهیه نموده حمل‌کرده تحویل خواهند داد ؛ و اگر یك وقتی یکی از رجال بزرگ ملت فرانسه اظهار میل یا خواهش نماید اینکه یك محل ایستگاه یا مسکن دریکی ازجزایر و یاسواحل طویل مملکت شاهنشاهی ایران بدست بیاورند که در آن محل بیدق خودشان را برافراشته آنجا را محل توقف خودشان قرار بدهند‌البته یك چنین خواهش یاتمنائی از طرف‌کارگذاران اعلیحضرت شاهنشاهی قبول نخواهد شد .

مهر حاجی ابراهیم خان صدراعظم ، مهروامضای‌کاپیتان سرجان ملکم شعبان ۱۲۱۵ هجری (ژانویه۱۸۰۱ میلادی).

***

انسان واقعاً حیرت می‌کندکه فتحعلی‌شاه ووزرای دربار او تا چه اندازه بی‌شعور ، نادان ، گیج ، احمق و بی‌خبر از جریانات سیاسی دنیا بودند که در آنموقع حساس و پر اضطراب برای انگلیسها و یا هنگامی که استعمارگران و شیطانهای بریتانیائی بر اثر فتوحات ناپلئون در اروپا وحملات زمان شاه و مخالفت راجه‌ها درهندوستان بیچاره وذلیل شده بودند **چگونه مفت و مسلم** وفقط درمقابل چند قطعه شیشه وجقجقه (جواهر) وچند کیسه طلا ، و شاید از همه بالاتر **چشم و ابروی فتنه‌گراسترجی** زیبا پسر شهرآشوب انگلیسی ، چنین قرارداد عجیب و سنگین را امضاءکرده‌اند ! ؟!

این قرارداد ، چنانکه ملاحظه شد ، هیچ سودی برای ملت ایران نداشته و تمام آن تعهد وتکلیف برای ایران بوده است .

تعهدی‌که‌اگرافغانها بهندوستان حمله‌کنند شاهنشاه ایران **با قشونهای‌کوه پیکر مملکت‌آنها را خراب و ویران‌وملت افغان یعنی برادران خود را پریشان و مضمحل‌کند !**

و یا اگر فرانسویها قصد هندوستان‌کرده و بخواهند ازبنادر واراضی ایران استفاده کنند قشون ایران آنها را معدوم نماید !

و چنین تعهدات سنگین و ضد انسانی برای چه ؟ ـ هیچ ! و پوچ ! چه تعهدات

انگلیسها دراین قرارداد فقط دادن مهمات ولوازم جنگی بوده و هرگز وهیچوقت بآن عمل نمی‌کردند آنهم درجنگی‌که نه تنها مطلقاً سودی ولزومی برای ایران نداشته بلکه همه‌اش بضرر این ملت بوده است .

در مورد مقدمه وماده اول این قرارداد هم که « تا دنیا باقی است ! » و « خورشید جهان افروز برممالك دولتین پرتوافکن است این اتحاد و یگانگی بین دولتین در صفحه روزگار باقی خواهد ماند !» نیز چه زود نقض پیمان و عهد شکنی انگلیسها در محاصره هرات و دهها قضیه دیگر آشکار ومعلوم گردیدکه امضاء ، قول ، وعده وشرافت در قاموس آنها مفهومی غیراز خدعه واغفال ندارد و آنهمه برای استفاده از فرصت وکوبیدن حریف بدست حریفی دیگر بوده است .

***

ازمتن‌قراردادعجیب‌ترفرمانی است که‌دربارفتحعلی‌شاه‌درتائیدوتحکیم‌ودستور اجرای آن‌خطاب‌بحکام ومأمورین ایرانی صادرکرده و محقق بزرگوار مرحوم محمود محمود در صفحه ۲۴ جلد اول‌کتاب نفیس خود بشرح زیر نقل وچنین مرقوم فرموده‌اند :

پس از امضاء قرارداد سیاسی برای اینکه حکام و مأمورین سرحدات ایران از عقد قرارداد بین دولتین ایران و انگلیس اطلاع حاصل‌کنند یك فرمان **با آب و تاب** نیز از طرف فتحعلی شاه برای اطلاع مأمورین دولت صادرگردیده و **نه نفر** از ارکان دولت نیز آنرا مهر وامضاء نمودند و خلاصه آن بشرح زیر است :

« در این هنگام‌که با دولت انگلیس و فرمانفرمای‌کل هندوستان عقد اتحاد ومودت بسته شده است باید بدانید هرگاه کسی بخواهد از طرف ملت فرانسه در حدود و اطراف قلمرو و حکمرانی شما و ما در سواحل یا بنادر ایران و یا در نقاط سرحدات شما وارد شود بموجب این فرمان قضا جـریان بهیچوجه نباید بگذارید داخل در یکی از نقاط حکمرانی شما بشوند وشما مجازمیباشید وحکم دارید بآنها توهین نموده و **بقتل** برسانید و ازوظایف مهمهٔ شماست‌که بعمال سیاسی وتجارتی و بستگان حکومت هندوستان‌که ازجانب دولت انگلیس میباشند با دوستی و یگانگی رفتار نمائید . این اشخاص تماماً شامل مراحم و الطاف اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی میباشند و مناسبات شما با آنها باید برطبق مقررات‌عهدنامه ضمیمه‌باشدکه بین دولتین ایران وانگلیس بوسیله جناب حاجی‌ابراهیم‌خان صدراعظم دولت علیه ایران و سرکار کاپیتان جان ملکم برقرار شده است بتاریخ ۱۲ مـاه شعبان ۱۲۱۵ (هجری قمری) مطابق ژانویه ۱۸۰۱ (میلادی) این فرمان در صدر بمهر فتحعلی شاه رسیده و پشت آنرا اشخاص زیر تسجیل‌کرده‌اند :

۱ ـ حاجی‌ابراهیم‌خان صدراعظم ـ ۲ ـ میرزا شفیع(مازندرانی) ـ ۳ ـ میرزارضاقلی ۴ ـ آصف‌الدوله (الله یار خان) ـ ۵ـ میرزا رضی ـ ۶ میرزا احمد ـ ۷ـ میرزا مرتضی‌قلی ۸ ـ میرزایوسف(گویاآشتیانی پدرمیرزاحسن مستوفی‌الممالك بعدی) ـ ۹ ـ میرزا فضل‌الله.ـ

علاوه براین معاهدهٔ سیاسی و فرمان اجرائی آن یك قرارداد تجارتی هـم در پنج

ماده و یك ذیل و الحاقیه در همان تاریخ بین طرفین (انگلیس و ایران) بسته شده که صددرصد بضرر ایران و بسود انگلیس بوده و اسباب حیرت میشود و هیچ آدم احمق و بیشعوری در حال عادی واراده آزاد در شرایط آنزمان آنرا امضاء نمی‌کند **و این هنر** و حماقت از فتحعلی شاه ووزرای بیشعور ونادان او بوده که در موقعی‌که انگلیسها از هر جهت بیچاره و ناتوان و سراسیمه بودند بدون وجود هیچگونه فشار و تهدیدی و فقط از راه نفهمی و جهالت چنین قرارداد زیان بخشی را مفت و مجانی امضاء کرده و امتیازات و حقوقی بانگلیسها داده‌اندکه هیچ‌کشور مستقلی زیربارآن نمیرود .

و این است خلاصه آن :

«ماده اول ـ تجاردولتین معظمتین درهردومملکت درکمال امنیت واطمینان ایاب‌وذهاب خواهندنمود. برحکام شهرها ومأمورین شهرهاواجب‌است که‌مال‌التجاره آنها را حفاظت کنند.

ماده دوم ـ بتجار وسوداگران مملکت انگلستان و ممالك هندوستان و یاکسانی که در خدمت دولت انگلستان میباشند اجازه داده میشود که در بنادر و شهرهای مملکت با وسعت ایران و در نقاطی که خودشان صلاح بدانند اقامت‌کنند .[1]

بمتاعی‌که متعلق بدولتین میباشد ، **هیچ نوع مالیات و عوارض دولتی تعلق نخواهدگرفت.** اگرمالیات یا عوارض بایدداده شود **فقط‌ازخریداراخذخواهد شد.**[2]

ماده سوم ـ هرگاه مال‌التجاره یکی از تجار طرفین را دزد بزند یا برآن زیان وارد شود منتهای سعی‌و کوشش مبذول خواهد شد که دزدها تنبیه شده و مال‌التجاره مسترد گردد [3] و اگر یکی از تجار ایرانی از ادای وجوه مال‌التجاره خریداری شده استنکاف ورزد ویا از ادای قروض خویش بنماینده دولت انگلیس تعلل ورزد دولت فوق‌الذکر سعی و کوشش خود را برای وصول آن بکار خواهد برد [4] ، البته اقدامات او بتوسط حاکم یا مأمور محل خواهد بود ؛ حاکم و مأمور محل نیز این را جزء وظایف خود دانسته آنچه در قوه دارد برای‌کمك وهمراهی بکاربرد .

هرگاه تجار ایرانی در هندوستان توقف کنند و بکار تجارت مشغول باشند عمال دولت انگلستان ازآنهاممانعت نخواهند نمود بلکه باآنها همراهی و مساعدت نیزخواهند کرد و اگر طلبی‌دارندوصول‌خواهندنمود واز قوانین[5] آن‌مملکت برخوردارخواهند شد .

---

۱ ـ این ماده بنفع انگلیسها و اجازه و آزادی خرابکاری و جاسوسی است و چنین اجازه حتی برای‌اتباع وتجارایران هم داده‌نشده‌است .

۲ ـ این ماده نیز بسود انگلیسها و عجیب است و از آن تجار انگلیسی بیشتر نفع میبردند زیرا صادرات ایران بانگلیس همواره‌کمتر از واردات انگلیس بوده .

۳ ـ به‌بهانه و دستاویز همین ماده‌که مفادآن در قراردادهای بعدی نیزگنجانیده شد انگلیسها مداخلات نامشروعی در امور داخلی ایران مینمودند .

۴ ـ اینهم نوعی حق قضاوت وحکومت وبرتری برای انگلیسها بوده است .

۵ ـ درهیچ‌کجای این قرارداد صحبت از احترام قوانین و شرع ایران بمیان نیامده .

ماده چهارم ـ هرگاه کسی در ممالك شاهنشاهی ایران بدولت انگلستان مقروض باشد ووفات‌کند حاکم محل پس ازپرداخت وجوه و سایرطلبکارها میباید قرارپردخت طلب دولت انگلستان را بدهد و آنرا تصفیه‌کند .[۱]

مستخدمین دولت انگلستان مقیم مملکت شاهنشاهی مجاز هستند برای انجام کارهای خودشان بهر قدر مستخدمین ایرانی **که احتیاج دارند استخدام نمایند !**[۲] و اجازه دارند درصورت بروز تقصیر از آنها بطریقی‌که **خودشان صلاح بدانند آنها را تنبیه نمایند!** [۳] مشروط براینکه‌این تنبیهات بقطع‌اعضاء وقطع‌حیات منجرنشود [۴] ، دراینصورت این قبیل مجازاتها بعهده حاکم محل خوامد بود .

ماده پنجم ـ انگلیسها در ساختن خانه و عمارات در بنادر و شهرهای ایران آزاد خواهند بود ! و بمیل خودشان ! هر وقت بخواهند آنها را اجاره بدهند ! یا بفروش رسانند! مختار خواهند بود .[۵]

هرگاه اتفاق افتد یك‌کشتی‌که متعلق بدولت انگلستان است دریکی از بنادر ایران بشکند یا صدمه بآن برسد و یا برعکس‌کشتی‌که متعاق بدولت ایران است[۶] دریکی از بنادر قلمروانگلستان بشکند ویا آسیب بآن برسد عمال محلی هریك ازدولتین کمال همراهی و کمك را خواهند نمود کـه آن کشتی تعمیر شود و این وظیفه مأمورین هـریك از دولتین میباشد . [۷]

هرگاه یکی از کشتی‌های دولتین در یکی از بنادر مملکتین غرق شود و یا شکسته گردد در چنین مواقع هرگاه از متاع آن و یا از اسباب‌های آن پیدا شود بصاحب اصلی ویا نمایندهٔ صاحب‌آن بلافاصله مسترد خواهد شد . [۸] فقطازطرف صاحب‌آن یك حق‌الزحمه

---

۱ ـ بازهم‌گفته نشده‌که پرداخت دیون متوفی بموجب قوانین وشرع ایران خواهد بود.

۲ ـ این اجازه بمنزلهٔ این است‌که انگلیسها مختار باشند از اتباع ایـران بعنوان کارهای خود حتی قشون هم استخدام‌کنند .

۳ ـ واقعاًمسخره است‌که بانگلیسهااجازه داده شده هرتعدادکه میخواهند از ایرانی‌ها استخدام‌کنند وآنها را بهرطریقی‌که صلاح میدانند مجازات نمایند !

۴ ـ این شرط ازآنهم مسخره‌تر است .

۵ ـ این ماده‌مانند این است‌که تمام خاکهای ایران را بانگلیسها واگذارکرده‌اند تا هـرقدر دلشان میخواهد و میتوانند خانه و عمارت بسازند ، اجـاره بدهند و یا بفروشند ! واقعاً که مسخره است !

۶ ـ معلوم است‌که این شرط بسود انگلیس بوده زیرا ایران کشتی و نیروی دریائی تجاری ونظامی نداشته .

۷ ـ چون‌ایران‌کشتی نداشته انگلیسهای زیرك خواستند تعمیر مجانی‌کشتی‌های‌خودشان را هم بعهده ایرانی‌ها بگذارند .

۸ ـ این شرط هم مانند دوشرط پیش است .

بکاشف داده خواهد شد .

مادهٔ اخیر ـ هرگاه یکی از انگلیسها یا هندی‌ها که در خدمت دولت انگلستان میباشند و مقیم ایران هستند بخواهند مسافرت نمایند هیچکس حق نخواهد داشت ازآنها جلوگیری نماید و کاملاً آزاد خواهند بود و میتوانند تمام دارائی خود رانیز همراه خود ببرنـد .[۱]

مواد این قرارداد بین دولتین ثابت وبرقرار گردید .

مهرو امضای کاپیتان جان ملکم ومهرحاجی ابراهیم‌خان صدراعظم .

ماده الحاقی ـ نظر بملاحظه دوستی و یگانگی توضیح میشودکه **آهن ، سرب ، فولاد وپارچهٔ ذرعی که مال ومتاع مختص دولت انگلستان میباشداز هرنوع مالیات وحقوق‌گمرکی معاف میباشد واز فروشنده دیناری اخذ نخواهد شد فقط مالیاتی‌که مساوی با یکصدم است .**[۲]

حقوق گمرکی و مالیات ورودی برای سایر اجناس[۳] که در حال حاضر در ایران و هندوستان‌اخذ میشود وثابت وبرقرارخواهد ماند وچیزی بآن علاوه نخواهد شد[۴] .

عالیجاه حاجی خلیل‌خان ملك‌التجار مأمور اجرای قرارداد تجارتی وسایرتشریفات امور مراجعه بتجارت میباشد . مهر و امضای کاپیتان جان ملکم ومهرحاجی ابراهیم خان صدراعظم . »

برای معرفی واجرای این قرارداد نیز فرمان دیگری از طرف فتحعلی شاه بشرح زیر صادر شده است :

«عموم‌حکام وفرمانروایان وبیگلربیگی‌ها ونواب و متصدیان بدانند ، دراین موقع‌که کاپیتان جان ملکم از جانب پادشاه والاجاه انگلستان و فرمانفرمای کل هندوستان بدربار شاهنشاهی ما آمده که روابط مودت ودوستی را بین دولتین ایران و انگلستان برقرارکند

---

۱ ـ این شرط هم یك طرفی بوده و چنین حقی بایرانیهای مقیم انگلستان یا هندوستان داده نشده .

۲ ـ این شرط دیگر مسخره و رسواکننده است‌که عمده‌واردات ازانگلستان ازمالیات وحقوق‌گمرکی معاف شده و کالای انگلستان حتی در داخله ایران چون بدون‌گمرك و مالیات وارد و ارزان تمام میشده باکالای همه‌کشورها وحتی‌خود ایران رقابت می‌کرده است.

۳ ـ بعد از آهن ، سرب ، فولاد و پارچه‌های ذرعی که عمده کالای وارداتی ایران در آن زمان ازانگلستان بوده وآنها را از مالیات ورودی وحقوق‌گمرکی معاف‌کرده بقیه اجناس چیز مهمی نبوده و اینهمه وزن شعر است .

۴ ـ تازه با این شرط حتی تجدید نظر درتعرفه مالیاتی وگمرکی وحفظ حقوق ایران با تحول اوضاع ازایران سلب شده است .

وایجاد اتحاد ویگانگی را برای همیشه برقرار سازد لهذا قرارداد و عهدنامه مودت نوشته شده بـامضاءکاپیتان جان ملکم و وزیرمعتمد ما حاجی ابراهیم‌خان رسیده است و بـرعهدهٔ شماهاست که برطبق شرایط و مواد قرارداد وعهدنامه منعقده که بین دولتین رد وبدل شده است از روی صداقت و درستی عمل نمائید و هرکس در هر درجه و مقام که باشد برخلاف مندرجات عهدنامه عمل نماید مـورد قهر وغضب شاهنشاهی ما واقع خواهد شد . بتاریخ دوازدهم شعبان ۱۲۱۵ قمری مطابق بـا ۵ ژانویه ۱۸۰۱ میلادی ـ مهر فتحعلی‌شاه ـ در صدر فرمان و نه نفر هم از رجال درجه اول آنرا مهر نموده‌اند کـه عبارتند از حاجی ابـراهیم خان ـ میرزا شفیع ـ میرزا رضاقلـی ـ آصف‌الدوله ـ میرزا رضی ـ میرزا احمد ـ میرزا مرتضی قلی ـ میرزا یوسف و میرزا فضل‌الله» ـ

***

با عقد این معاهده و قراردادهای سیاسی وتجارتی که انگلیسها آنها را باین آسانی و مفت و مسلم صد درصد بنفع خودشان و بضرر ایران بدست آوردند خاطر آنها از ناحیه سرداران افغانستان آسایش یافت .

دو ماه بعد از امضای این‌قراردادها هم **پل اول** امپراطور روسیه بر اثر تحریکات کنت دوپالهن سفیر انگلیس در روسیه در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ میلادی بوسیله افسران گارد امپراطوری کشته شد .

با قتل پل و جلوس الکساندر اول بامپراطوری روسیه در روابط انگلیس با آندولت بهبودی‌حاصل و برعکس با فرانسه تیره شد .

مقارن این احوال و در جریان سال ۱۲۱۷ هجری قمری (۱۸۰۲ میلادی) نمایندهٔ از طرف ناپلئون امپراطور فرانسه بدربار ایران آمده و فتحعلی شاه باو جواب مساعد داده است و انگلیسها که دیگر خیالشان از ناحیه افغانستان راحت شده و از خبراقدامات فرانسویها نزد شاه ایران اطلاع یافته بودند الکساندر اول امپراطور روسیه را بهجوم بخاکهای ایران **تحریك کردند** تا دولت ایرانرا باروسها گلاویز نموده و از خیال اتحاد با فرانسه و حمله بافغانستان وهندوستان بازدارند .

بدین ترتیب دوره اول جنگهای ایران وروس از سال ۱۲۱۹ هجری قمری مطابق با ۱۸۰۴ میلادی **بتحریك** انگلیسها آغاز شد و در حدود ده سال طول کشید و باز براثر دسایس و تحریکات انگلیسها بالاخره منجر به شکست ایران و تحمیل **معاهده گلستان** گردید و در ۱۲۲۸ قمری مطابق با ۱۸۱۴ میلادی خاتمه یافت .

***

دولت ایران و فتحعلی شاه‌که ازشکست در جنگ با روسیه واز دست‌دادن قسمتی از خاکهای کشور افسرده و دلتنگ بود و میخواست بهرقیمتی شده این شکست را جبران و

ولایات از دست رفته را مستردکند متوجه فرانسه و ناپلئون شد .

و در نتیجه و بعداز مکاتبات و مذاکرات زیاد بطور خلاصه معاهده مورخ ۲۵ صفر ۱۲۲۲ هجری قمری مطابق با چهارم ماه مه ۱۸۰۷ میلادی بین دولت فرانسه و سفیرکبیر فوق‌العاده ایران در اردوگاه **فین‌کن‌شتاین** در شانزده ماده منعقد گـردید و متعاقب آن **ژنرال گاردان** با عده‌ای افسرمتخصص نظامی برای تعلیم لشگریان شاه وارد ایران شد .

علل این واقعه و جلب توجه ایران بفرانسه زیاد بوده ، اجمال آن اینکه **حاجی خلیل‌خان** سفیرایرانراکه بعدازعقد معاهده ۱۲۱۵ قمری همراه سرجان ملکم بهندوستان رفته بـود ضمن حادثه‌ای در بمبئی کشتند و **محمد نبی‌خان** برادرزن اوکه از طرف ایران بجای وی مأمور هندوستان شده بود بواسطه تغییرسیاست انگلیس و رفع احتیاج از ایران سرگـردان مانده بود و فتحعلی‌شاه پس از شکست از روسها بدون اینکه بـراثر بیشعوری و بی‌اطلاعی بفهمد وحالی بشود که شعله‌ور شدن جنگ و شکست در آن و تحمیل قرارداد شوم گلستان نتیجه دسایس و تحریکات انگلیسها بوده باستناد مواد معاهده ۱۲۱۵ متوسل بانگلستان شده و از انگلیسها برای پس‌گرفتن ولایات از دست رفته وتجدید سازمان و ساز و برگ لشگریان خود کمك خواست ولی دیگر در اینموقع ایران برای انگلیسها اهمیتی نداشت . روسها بجای اینکه مانند زمان پل دوست و متحد فرانسویها باشند دوست وفادار ویا درحقیقت **آلت‌دست** انگلیسها بودند و ایران بقول مرحوم محمود : **«دراین هنگام‌ایران‌طعمه‌ای‌بودکه‌ازطرف انگلیسهاپیش روسها انداخته شده بود»** و از این جهت اعتنائی به ایران نداشتند وبدرخواستهای فتحعلی شاه جواب مساعد ندادند و شاه ایران ناچار متوجه فرانسویها و ناپلئون شد .

ولی عقد معاهدهٔ **فین‌کن شتاین** وآمدن ژنرال گاردان و افسران فرانسوی بایران موجب اضطراب انگلیسها شد و بار دیگر سرجان ملکم و سرهارفورد جونس را بایران فرستادند .

سیرهارفورد جونس Sir Harford Jones یکی از مـأمورین سیاسی زبر دست انگلیس است که روز۱۴ فوریه ۱۸۰۹ وارد تهران شده وژنرال گاردان وافسران فرانسوی بواسطهٔ مشاهدهٔ اینکه دربار فتحعلی شاه با ورود نماینده انگلیس به بندر بوشهر موافقت کرده بدون انتظارکسب اجازه از دولت فرانسه بار سفربسته و یك روز پیش از ورود سفیر انگلیس از تهران حرکت‌کردند .

***

علت این تغییر رویه فتحعلی شاه ، تغییر روش خود ناپلئون نسبت بسیاستی بوده که قبلاً دربارهٔ مسائل شرقی، عثمانی و ایران گرفته و با اصرار و التماس اتحاد و اتفاق زمامداران ساده لوح این دو دولت را برای مقابله با روس و انگلیس با زحمت بدست

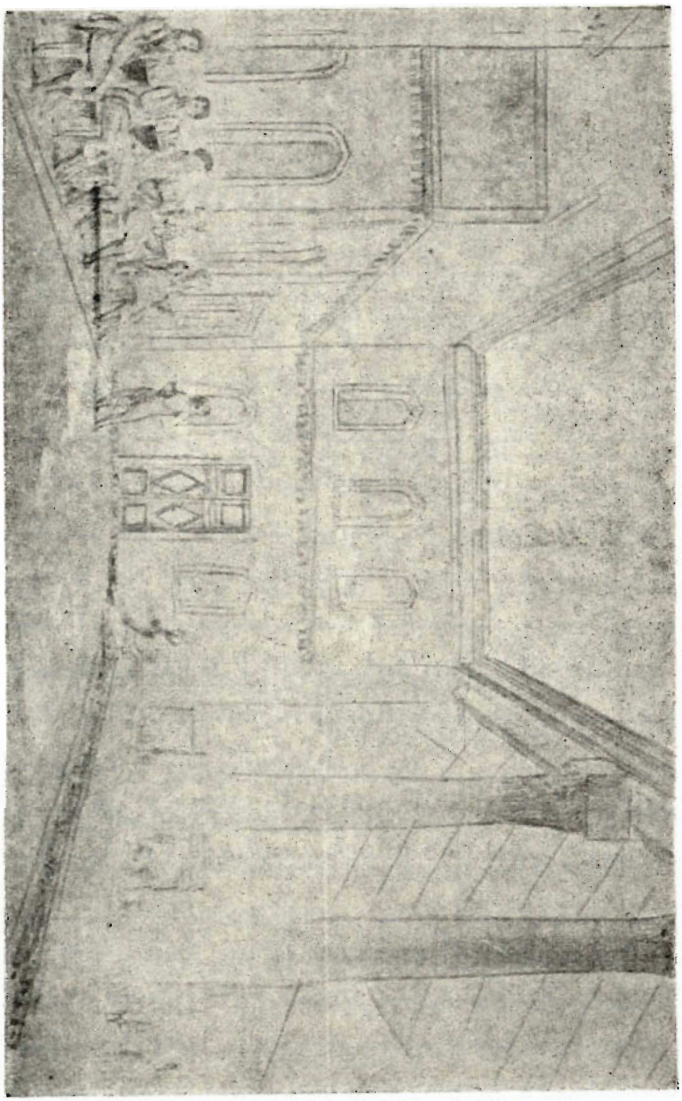

شرفیابی ژنرال گاردان بحضور عباس میرزا نایب‌السلطنه در تبریز

آورده بود بوده است .

زیرا چنانکه معروف است ناپلئون در اروپا با «اتحادیه چهارم» جنگی مرکب از انگلیس، پروس، روسیه و سوئدمقابل گردیده و در ینا Iéna وآورشتاد Auerstaedt قشونهای پروس و درفریه‌دلاند Friedland ارتش روسیه‌را نابودکرده‌بود .

الکساندر اول امپراطور روسیه در فردای جنگ وشکست فریه دلاند مستقیماً از ناپلئون تقاضای صلح و ملاقات کرد واین دو امپراطور در روی رودخانه نیمن Niémen روز ۲۶ ژوئن ۱۸۰۷ یکدیگررا دیده و پس‌از حصول موافقت درکلیات روز ۸ ماه ژوئیه ۱۸۰۷ میلادی در محلی بنام تیلسیت Tilsitt معاهده صلح وعقد اتحادی بستند .

بموجب قراردادتیلسیت امپراطور روسیه تمام‌تغییرات و فتوحات ناپلئون را دراروپا برسمیت شناخت و در عوض بناپارت هم دست روسیه‌را درعثمانی آزادگذاشت وبدین‌ترتیب اروپابین‌دوامپراطورتقسیم گردید .

«ناپلئون هم سعی‌خواهدکردکه واسطه صلح درمیان روسیه وعثمانی که درحال‌جنگ بودند بشود و اگرسلطان عثمانی‌وساطت اورا نپذیرد امپراطوری‌عثمانی را تجزیه‌کرده و چیزی بغیر از اسلامبول و رومه‌لی برای سلطان باقی نخواهندگذاشت!»[1]

در قرارداد تیلسیت اساساً صحبتی از ایران بمیان نیامده و ناپلئون روسها را دراین قسمت‌کاملا آزادگذاشته و این‌بوده است شرافت‌قول وقرار و ارزش واعتبار و احترام‌امضای امپراطور فرانسه !

جای شبهه نیست‌که معاهده تیلسیت نتایج وآثارشومی ببارآورده و دولتهای ایران و عثمانی‌رابار دیگر به‌چنگال **عقاب** تیز چنگ‌روس وتزویر **روباه** مکّار انگلیس‌انداخته‌است.

***

سیرهارفورد جونس دربحبوبهٔ حالت یأس وناامیدی و تزلزل روحی در بارفتحعلی‌شاه ازعهدشکنی و رویه ناپلئون واردتهران‌شد و پس از طی‌جریانات مفصلی که‌در تاریخها مذکور و بیان آن باعث طول‌کلام است بآسانی موفق‌شد در تاریخ ۲۵ محرم ۱۲۲۴هجری قمری مطابق با۱۲ ماه‌مارس ۱۸۰۹میلادی قراردادی‌را با دولت ایران‌منعقدو امضاء بکند.

این عهدنامه‌که از طرف شاه ایران **میرزامحمدشفیع‌مازندرانی‌معتمدالدوله و حاجی‌میرزامحمد حسین‌خان امین‌الدوله اصفهانی** و از طرف دولت انگلیس سیرهارد فوردجونس آنرا امضاء نموده و در تاریخ ایران به **عهدنامه مجمل**شهرت‌دارد بشرح‌زیر است :

۱ــ ترجمه تقریباً تحت‌اللفظی ازصفحه ۶۴۷ تاریخ آلبرماله جلد قرن ۱۸ و انقلاب و امپراطوری چاپ هاشت پاریس .

معاهده بین دولتین ایران‌وانگلیس که بنمایندگی سیرهارفوردجونس ارطرف دولت انگلیس و میرزا محمدشفیع‌معتمدالدوله صدر اعظم وحاجی محمدحسین خان امین‌الدوله از طرف دولت شاهنشاهی ایران در تاریخ ۲۵ محرم‌الحرام ۱۲۲۴ هجری(قمری)مطابق ۱۲ماه‌مارس ۱۸۰۹ میلادی‌درتهران منعقد شده‌است .

الحمدلله‌الکافی‌الوافی‌الباقی والحافظ **اما بعد** در اینموقع که نمایندهٔ مختار و سفیر فوق‌العاده‌اعلیحضرت پادشاه انگلستان، سرهارفورد جونس وارد طهران پایتخت ایران‌شده است و اعتبارنامهٔ ممهور اعلیحضرت پادشاه انگلستان‌را همراه‌دارد و مأموریت‌داردبا دولت علیه ایران روابط مودت و یگانگی دیرینه‌را مستحکم نماید تااینکه رشته اتحاد و صمیمیت بین‌مملکتین ایران و انگلستان محکم وثابت و قوی‌گردد، بنا بر این اعلیحضرت شاهنشاه ایران بموجب فرمان مخصوصی‌کـه تسلیم نمایندهٔ مختار و سفیر مخصوص پادشاه انگلستان شده جناب میرزا محمد شفیع معتمدالدوله صدر اعظم‌ایران و حاجی میرزا محمدحسین‌خان امین‌الدوله راکه یکی ازوزراء عظام‌میباشد معین‌فرمودکه با نماینده مختار فوق‌الذکر در مواد و شرایط عهدنامه که مبنی بر اتحاد ویگانگی‌کامل باشد بین مملکتین برقرار نمایند بطوریکه خیر وصلاح دولتین باشد .

در نتیجه‌پس از مذاکره ومباحثه‌در جلسات عدیده نمایندگان مأمور ومختارطرفین مواد و شرایط ذیل‌را برای سعادت و نفع طرفین‌معین و برقرارنمودند .

ماده‌اول نظر باینکه مدتی وقت لازم است تااینکه‌یك **معاهدهٔ‌مفصل** برای‌ایجاد اتحاد و یگانگی کامل بین‌مملکتین مرتب‌و مقررگردد و نظر باینکه اوضاع وکیفیات فعلی دنیا ایجاب می‌کندکه یك‌مقررات و ترتیبات فوری و بدون فوت وقت بر قرارگردد لهذا نمایندگان مختار طرفین قبول‌مینمایندکه‌موادذیل برای‌مقدمه و اساس یك **معاهدهٔ‌مفصل** ودائمی بین دولتین ایران و انگلستان‌میباشد. بعلاوه طرفین قبول مینمایندکه معاهده مفصل مذکورکه حاکی‌نیات وتعهدات طرفین است و بامضاء ومهر نمایندگان‌فوق‌الذکر بعدهامیرسد اساس اتحاد و یگانگی‌طرفین معاهدتین خواهدبود .

ماده‌دوم ـ طرفین‌قبول مینمایندباین مواد مقدماتی‌که با دست حقیقت وصمیمیت‌مقرر و مرتب شده است تغییر و تبدیل نخواهدشد بلکه نتیجه‌آن این‌خواهدشد که روز بروزدوستی وصمیمیت بین دولتین زیادشود و این‌دوستی وصمیمت بین دو پادشاه عظیم‌الشأن و اخلاف و جانشینان واتباع وممالك و ایالات و ولایات‌ومتصرفات‌آنهابرای همیشه باقی خواهد ماند .

ماده‌سومـ اعلیحضرت پادشاه ایران لازم میداند اعلام‌کند که از تاریخ این‌**عهدنامه مقدماتی یا مُجمَل** هر قرارداد وعهدنامهٔ‌که باهریك‌ازدول اروپا منعقدنموده‌باطل

و لغو میباشد[۱] و اجازه نخواهند دادکه قشون دولت اروپائی هر دولتی میخواهد باشد[۲] از ایران عبور نماید ویا بطرف هندوستان یا بطرف یکی از بنادر آن مملکت رهسپار شود .

ماده‌چهارمـ هرگاه قشونهای دول اروپائی بمتصرفات وقلمرو اعلیحضرت‌شاهنشاه ایران حمله نموده باشند ویا اینکه حمله نمایند دولت پادشاهی بریتانیای‌کبیر باعلیحضرت پادشاه ایران یکعده قشون‌خواهد داد[۳] ویا عوض‌آن‌قشون یك مساعدت مالی خواهد نمود ، بعلاوه مهمات جنگی از قبیل توپ و تفنگ وغیره و صاحب منصبان باندازهٔ که بنفع هردو طرف باشد و این قوا برای اخراج قشون مهاجم[۴] خواهدبود و عدهٔ این‌قوا و مبلغ مساعده مالی ومیزان مهمات جنگی‌وغیره درآن **معاهدهٔ مفصل** ودائمی‌بعدها معین‌خواهد گردید.

هرگاه پادشاه انگلستان با چنین‌دولتی صلح‌کند در این‌صورت پادشاه انگلستان‌سعی وکوشش بی انتهای خودرا بکار خواهد بردکه بین دولت علیه ایران نیز باآن دولت صلح برقرار گردد، اما اگرخدای‌نکرده‌کوشش‌های‌پادشاه انگلستان بلا اثر بماند در اینصورت قشونهای دولت ویا مساعدت مالی که‌مبلغ‌آن در **عهدنامهٔ مفصل** بعدی میشود در اختیار دولت شاهنشاهی ایران خواهد بود ویا اینکه وجه معین و مقرری تأدیه خواهد شد و این ترتیب وقرارمادامی که‌قشون دولت اروپائی درخاك ایران توقف دارند باقی‌وبرقرارخواهد بود[۵] تااینکه صلح بین دولت علیه ایران وآن دولت اروپائی واقع‌شود .

---

۱ ــ منظور ازاین ماده فقط الغای و ابطال عهدنامه فین‌کین‌شتاین بافرانسه‌است وگرنه دولت ایران درآن تاریخ با دول دیگر اروپائی قرار دادهائی‌که بضرر انگلیسها باشد نداشته است .

۲ــ درآن تاریخ‌هیچ دولت دیگر اروپائی غیر از فرانسه‌قصدو توانائی‌حمله‌بهندوستان وعبور از ایران‌را نداشت .

۳ــ منظور از شرایط مندرج دراین‌ماده کمك و همراهی انگلیسها بایران در مقابل حمله وهجوم روسها بوده ودربار فتحعلی‌شاه فقط بامید مقررات این‌ماده‌که انگلیسها بموجب آن درجنگ باروسها کمك‌های نظامی، پول، سرمایه ، اسلحه، ومهمات و افسر و متخصص بایران برساند زیربار امضاء وقبول تعهدات دیگر ازجمله قطع‌رابطه با فرانسه و جلوگیری از هجوم افغانها بهندوستان رفت ولی چنانکه دیده شد انگلیسها هیچوقت بتعهدات خود عمل نکردند،

۴ــ از این‌کلمه‌مهاجم بعدها انگلیسها استفاده وآنرا سوء تفسیر کردند ودرجنگ‌های دوره دوم روس‌که‌آنرا خودشان تحریك وراه نداخته‌بودند گفتندکه دراین‌دوره مهاجم ایرانی‌ها بوده‌اند و باین بهانه از عمل‌تعهدات و رسانیدن کمك‌نظامی اسلحه‌وپول شانه‌خالی‌کردند.

۵ــ بموجب این شرط ومقررات عهدنامه‌مفصل انگلیسها متعهد بودند مادامی‌که جنگ بین روس و ایران ادامه و لشگریان روسی خاکهای ایران‌را در اشغال دارند سالیانه دویست هزارتومان کمك‌نقدی بایران بپردازند ولی بعناوین مختلف شانه از زیر انجام این تعهد خالی‌نموده ودیناری‌ندادند .

۶۶۰ ـــ

۱ ـ با شرایط این ماده انگلیسها بیکی ازمهمترین مقاصد خودنائل‌شده و بدان‌وسیله افغانها وسرداران افغانی‌را باقشون ایران ترسانیده و ازحمله وهجوم بهندوستان باز داشتند وخیالشان از این‌حیث‌راحت‌شد .

۲ ـ بموجب شرایط مندرج در این ماده که در عهدنامه‌های بعدی هم عیناً تکرار و تثبیت شده انگلیسها ملتزم و متعهد بوده‌اند که هنگام حدوث اختلاف و جنگ بین ایران و افغانها رویهٔ بیطرفی اختیارکنند وبنفع و ضرر هیچ طرف مداخله ننمایند ولی چه زود آشکار شدکه قول شرف و عهد و امضای آنان بشیزی ارزش ندارد و در هردو دوره محاصرهٔ هرات در زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه نه‌تنها علناً در جنگ مداخله و با پول و اسلحه و متخصص بافغانها کمك کردند بلکه برای جلوگیری از حق حاکمیت ایران اعلان جنگ داده بخاك ایران قشون‌کشیدند .

این معاهده بموافقت وصوابدید طرفین خاتمه پذیرفت و باین امید میباشندکه دائمی و ابدی خواهـد گـردید و نتیجهٔ آن بهترین ثمرات دوستی و یگانگی و صمیمیت بین دو پادشاه عظیم‌الشأن خواهد شد .

بشهادت ماکه نمایندگان مختار طرفین میباشیم و آنرا مهر و امضاء می‌کنیم این معاهده در طهران پایتخت ایران در ۲۵ محرم‌الحرام ۱۲۲۴ هجری نبوی مطابق ۱۲ ماه مارس ۱۸۰۹ میلادی منعقد گردید .

امضاء و مهر محمد شفیع ، امضاء و مهرمحمدحسین و امضای هارفوردجونس . [۱]

***

ولی انگلیسها مثل همیشه دورویه بازی می‌کردند .

چه درهمان ایامی‌که سیرهارفورد جونس با مهارت وزبردستی **وپیش‌کش نمودن یك قطعه‌الماس** بهارزش بیست وپنج هزارتومان بگفتهٔ ناسخ‌التواریخ ـ به‌بهای آنزمان و سایر اشیاء نفیسه بشاه ووزراء ایران وگول زدن دربار خواب‌آلوده و گیج فتحعلی شاه **با شیشه و جقجقه** با عقد و امضای **عهدنامه مجمل** بیزرگترین مقاصد انگلیسها که قطع نفوذ فرانسویها از ایران وتهدید افغانها با قشون‌کشی‌شاه ایران درصورت خیال حمله بهندوستان نایل آمـده **و از طرف دولت انگلیس تعهد کرده و قول داده بود که در اختلاف ایران و افغانستان انگلیسها بیطرف بمانند .**

آقای **الفین استون** Mount Stuart Elphinstone مأمور زبردست حکومت انگلیسی هند باشاه شجاع پادشاه ظاهری ودست نشاندهٔ دولت انگلیس درافغانستان در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۸۰۹ میلادی مطابق ربیع‌الثانی ۱۲۲۴ هجری قمری بیهانه وجـود اتحاد بین فرانسه وایران بقصد حمله بهندازطریق افغانستان ـ که دیگر باامضای **معاهدهٔ مجمل** واخراج فرانسویها ازایران موضوعی نداشت ـ قراردادی در سه ماده ویك مقدمه برضد ایران منعقد نموده که بعد ازمقدمه‌مندرجات موادآن نقل‌ازصفحهٔ۸۷ جلد اول تاریخ مرحوم محمود محمود بشرح زیر است وهیچگونه تفسیری هم لازم ندارد .

ماده اول ـ نظر باینکه دولتین فرانسه وایران برضد حکومت کابل «؟» وارد عقد قراردادی شده‌اند اگر چنانچه آنها بخواهند از داخل متصرفات پادشاه کابل عبور نمایند خدمهٔ درگاه‌کیوان شکوه شهریاری راه عبورآنها راقطع خواهند نمود و باتمام قوابرآنها خواهند تاخت وبجنگ علیه آنها خواهند پرداخت و با مدافعهٔ‌کامل هرگز اجازه نخواهند

---

۱ ـ رونویس این معاهده معروف بهمعاهدهٔ مجمل از صفحات ۷۱ ـ ۷۲ ـ و۷۳ ـ جلد اول‌تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم چاپ دوم‌تألیف مرحوم محمودمحمود نقل‌گردید وبنظر میرسدکه آنمرحوم هم باجزئی تغییر و ساده‌کردن عبارات از تاریخهای عهد ناصری مانند مرآت‌البلدن اقتباس فرموده‌اند .

داد ایشان بهندوستان راه یابند .

ماده دوم ـ هرگاه دولتین فرانسه و ایران در تعقیب عقد اتحاد خود قصد نمایند بانیت خصمانه وارد مملکت پادشاه کابل شوند **دولت انگلستان باکمال رضایت خاطر بدفع آنها مبادرت خواهد نمود و برعهدهٔ خودمی‌شناسد که مخارج قشون‌کشی فوق را** در حدود قـوه و استطاعت خود تأدیه نماید . مادامی کـه اتحاد دولتین فرانسه و ایران بقوت خود باقـی است این مواد قـرارداد نیز مابین دولتین انگلستان و افغانستان باقی و برقرار است وهردو دولت بمدلول آن عمل خواهند نمود .

ماده سوم ـ دوستی واتحادی که فعلاً طرح آن ریخته شده **برای همیشه باقی و برقرار خواهد بود** و بین این دو مملکت حجاب تفرقه و نفاق از میان برداشته شده و هیچیك از طرفین در امور داخلی مملکت دیگر مداخله نخواهد نمود[1] .
و پادشاه کابل بهیچیك از فرانسویان اجازه ورود بقلمرو حکمرانی خود نخواهد داد .

***

ناگفته نماندکه وقتی سیرهارفورد جونس بسفارت از طرف دولت انگلیس‌عازم ایران شد سرجان ملکم معروف هم بار دیگر بنمایندگی از طرف حکومت هندوستان بسوی‌ایران حرکت‌کرد و در میان این دو نماینده رقابت و ضدیت شدیدی تولیدگردید و **لرد مینتو** فرمانفرمای‌کل هندوستان جانب سرجان ملکم راگرفت وحوالههای سرهارفوردجونس را نکول ورد نمود .

در نتیجه این پیش‌آمد سرهارفورد جونس مصمم شد جیمز موریه یا موریر را بلندن بفرستد و دولت ایران هم برای تحقیق قضیه و تشخیص‌کیفیت نمایندگی و درجه اختیارات یکی‌ازدونفر **میرزا ابوالحسن خان‌شیرازی** برادرزاده **میرزا ابراهیم خان شیرازی** و صدراعظـم آقا محمد شاه و اوائـل سلطنت فتحعلی شاه را بعنوان وزیر مختار فوق‌العاده و ایلچی کبیر تعیین و انتخاب کرد و میرزاابوالحسن خان باتفاق موریه عازم انگلستان شد .

ولی قبل از مراجعت سفیرکبیرایران از لندن و تسلیم گزارش او سرهارفورد جونس **عهدنامه مجمل** راکه تفصیل آن‌گذشت بتصویب دولت‌ایران رسانید و تمام مقاصد پنهانی انگلیسها را طی‌آن تأمین نمود و این توفیق عظیمی بودکه دهان سرجان ملکم ولرد مینتو فرمانروای هندوستان رابست و بمخالفت وضدیت‌آن‌ها باسرهارفورد جونس پایان بخشید .

---

۱ ــ این قید عـدم مداخله بـرای وزن شعر است و شاه شجاع نوکـر و دست نشاندهٔ انگلیسها بوده و از خود هیچگونه اختیاری نداشته و افغانستان و یا کابل و قسمتهائی را که انگلیسها با قشون خود تصرف کرده و ظاهراً شاه شجاع را پادشاه معرفی نمودند مأمورین سیاسی و نظامی انگلیس اداره می‌کردند.

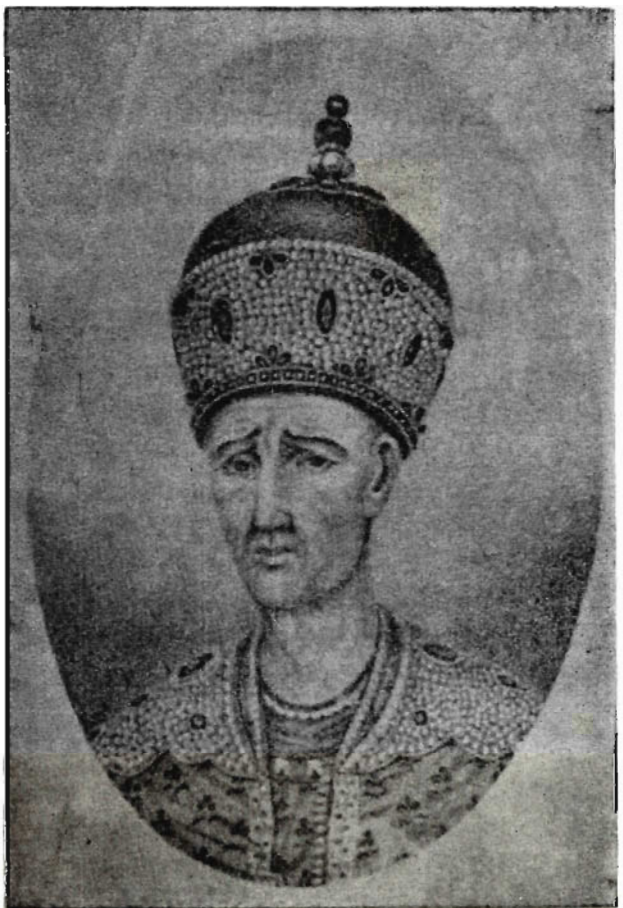

آقا محمدشاه سرسلسلهٔ قاجاریه

از آن طرف هیئت سفارت میرزا ابوالحسن خان شیرازی که با خود سفیر مرکب از هشت نفر بود بدین شرح **کربلائی حسن** ناظر آشپز ، **عباس بیك** منشی ، **محمد رحیم بیك** جلودار ، **حسین وهاشم** پیشخدمت ، **عبدالله وصادق** فراش،مدت نه ماه در لندن توقف کرد وسپس باتفاق وزیر مختار جدید انگلیس بنام **سرگور اوزلی** Sir Gore Ouseley که بجای سیرهارفورد جونس معین و مأمورایران شده بوده عازم ایران میشود و از قضایای اتفاق کشتی حامل میرزا ابوالحسن خان و سفیر جدید انگلیس در ایران در دریا راه‌راگم کرده وبسواحل **برزیل** رفته وپس‌ازهفت‌ماه سرگردانی در روی‌آب بسواحل ایران رسیده است .

میرزا ابوالحسن خان شیرازی شرح مسافرت خود را در کتابی کـه نـام آنـرا **حیرت‌نامه** گذاشته نوشته که طبق اظهارات مرحوم محمود محمود درصفحه ۹۰ جلد اول تاریخ نفیس روابط سیاسی ایـران و انگلیس در سرتاسر آن هیچ مطلب مفید و مهمی وجود ندارد .

ولی جیمزموریه‌که هنگام رفتن و برگشتن میرزا ابوالحسن‌خان ـ برگشتن باتفاق **سرگور اوزلی** ـ همراه وزیرمختار فتحعلی‌شاه بوده تفصیل این سفر را با جزئیات در دو جلد یادداشت‌کرده‌که بعداً بنام « **مسافرت درایران ، ارمنستان و آسیای صغیر** تا اسلامبول » بطبع رسیده وضع رفتار و حرکات میرزا ابوالحسن خان را در عرض راه و درانگلستان بباد انتقاد ومسخره گرفته وشاید هم حق داشته است

میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی روز هفتم ماه مـه ۱۸۰۹ (۱۲۲۴ قمری) از تهران حرکت کـرده و روز نهم نوامبر ۱۸۱۱ میلادی باتفاق وزیر مختار جـدید انگلیس برگشته است .

سرگوراوزلی که ازحیث مهارت وزیرکی‌و شیطنت دست‌کمی از سرهارفوردجونس نداشت وبلکه‌ماهرتروزیرك‌ترازاوبودمرحوم‌سپهردرتاسخ‌التواریخ‌جلداول‌قاجاریه در بارهٔاو می‌نویسد: «وسرگوراوزلی مردی دانا بودوبزبان عربی وفارسی وترکی‌وانگریزی! وفرانسه وروسی سخن میکرد و خط ایشان را می‌نوشت » بعد از ورود به تهران و شرفیابی بحضور شاه ودید وبازدیدهای رسمی باوزراء ورجال دولت وآشنائی با روحیه و اخلاق‌آنها بتفصیلی که موریه در سفرنامه جالب خود نوشته موضوع عقد قرارداد و عهدنامه را مطرح کرد و یك زمستان تمام روی مواد و شرایط‌آن مذاکره وبحث‌کرد و بقول عوام چانه زد تا عاقبت در تمام جزئیات وشروط آن بین او واولیای دولت ایران توافق نظرحاصل شد و درتاریخ **۲۹ صفر ۱۲۲۷ هجری قمری** مطابق با ۱۴ماه مارس ۱۸۱۲ میلادی قراردادی که به **عهدنامه مفصل** معروف است در ۱۲ ماده بین او بنمایندگی دولت انگلیس و اولیاء و وزرای دولت ایران منعقدگردید .



میرزا ابوالحسن‌خان معروف به ایلچی
دومین وزیر امورخارجه از ۱۲۳۹ تا ۱۲۵۰ و از ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۲ قمری هجری
(نقل از نشریه رسمی وزارت‌خارجه شماره چهارم ـ جلد اول آذرماه ۱۳۲۸ صفحه۲۴)

و این است عین مقدمه و مواد عهدنامه مذکور که از کتاب دانشمند عزیز گرامی مرحوم محمودمحمود صفحه ۹۶ ببعد جلداول تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن ۱۹ نقل میشود .

صورت عهدنامهٔ که وکلای دولت ابدمدت علیه ایران با سرگوراوزلی ایلچی دولت بهیهٔ انگلیس بسته‌اند .

الحمدلله‌الوافی‌الکافی ، اما بعد ، این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی‌خار وفاق رسته و بدست وکلای حضرتین علیتین برسم **عهدنامهٔ مفصل** برطبق صدق خلوص پیوسته میگردد ؛ چون قبل از آنکه عالیجاه زبدةالسفراء **سر هرفرد جونس** بارونت ازجانب دولت انگلیس بجهت تمهیدمقدمات یك جهتی دولتین وارد دربار شهریاری شده **وعهدنامه مجمل** فیمابین وکلای دولت ایران اجل‌الکفات‌الفخام ، فخرالصدارت والوزراء والاحتشام **میرزاشفیع** صدراعظم وامیرالامراءالکرام ، الموتمن‌الحضرت العلیة العالیه ، امین‌الدولةالبهیه ، **حاج محمد حسین خان** مستوفی‌الممالك دیوان معظم با مشارالیه‌که وکیل وسفیردولت بهیهٔ انگلیس بود شروط چندکه تبیین وتعیین‌آن به**عهدنامهٔ مفصل** رجوع شد مرقوم گردیده بود ، حال‌که عالیجاه رفیع جایگاه عزت و فخامت همراه ، شهامت وفطانت و درایت آگاه ، دولتخواه بلا اشتباه **سرگوراوزلی** با رونت ، ایلچی‌بزرگ دولت مزبور محض اتمام عهود وانجام مقاصد حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی میباشد و از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل مهمات یك جهتی است، وکلای این همایون حضرت قاهره بصلاح و صوابدید مشارالیه شروع در تفسیر عهود کرده و **تفصیل مقاصد** از قراریست که درفصول لاحقه دوزاده‌گانه شرح داده خواهد شد وامورمتعلقه بتجارات ومعاملات مملکتین ازقراری است‌که در عهدنامه تجارنامه جداگانه مبین ومفصل خواهدگشت .

فصل اول ـ اولیای دولت ایران برخود لازم دانستندکه از تاریخ این عهدنامهٔ فیروز هر عهدوشرطی‌که با هریك از دولتهای فرنگ‌بسته‌اند باطل‌و ساقط سازند و لشکر سایر طوایف فرنگستان را از حدود متعلقه به‌خاك ایران راه عبور **بطرف هندوستان** و سمت بنادر هند ندهند واحدی از این طوایف را نگذارند که داخل مملکت ایران شوند و اگر طوایف مزبور خواهندکه ازراه‌خوارزم یا تاتارستان وبخارا وسمرقند و غیره عبوربه مملکت هند نمایند، شاهنشاه‌ایران حتی‌المقدور پادشاهان ووالی‌ها واعیان آن‌ممالك‌رامانع شوند و طوایف مزبور را باز دارند ، خواه از راه تهدید و تخویف و خواه از روی رفق و مدارا .

فصل‌دوم ـ اگر دشمنی از طوایف فرنگ به مملکت ایران آمده باشد یا بیاید و اولیای دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش اعانت و امداد، نمایند فرمانفرمای

مملکت هند از جانب دولت بهیه انگلیس هرگاه‌امکان وقدرت‌داشته باشد، بقدری که‌خواهش دولت علیه ایران است عسکر وسپاه از مملك هندوستان‌روانهٔ سمت ایران‌نمایند واگر بعلت بعضی گرفتاریها، فرستادن عسکر امکان نداشته باشد ، هر ساله مبلغ دویست هزار تومان بجهت اخراجات سپاه به‌سرکار دولت علیه ایران بدهند، مادام که‌جنگ و جدال با طوایف مزبوره درمیان باشد وجوه مزبوره برقرار وکارسازی شود و چون وجوه نقد مزبور برای نگاه داشتن قشون است ایلچی دولت انگلیس را لازم‌است که از رسیدن آن بقشون‌مستحضر ومطلع وخاطرجمع بوده وبداندکه درخدمات مرجوعه صرف‌می‌شود .

فصل‌سوم اگر احیاناً طایفهٔ فرنگ راکه بادولت‌علیه ایران نزاع و جدال دارند با دولت بهیه انگلیس مصالحتی اتفاق افتد پادشاه والاجاه انگلیس کمال‌سعی و دقت‌نماید که‌فیمابین‌آن‌طایفه ودولت علیه ایران‌نیز رفع‌دشمنی ونزاع‌شده صلح واقع‌گردد واگر این صلح بجانیافتد پادشاه ذیجاه انگلستان بطریقی‌که مرقوم شد از مملکت هند عسکر و سپاه به‌کومك ایران مأمورکند یا آنکه دویست هزارتومان مقرره را برای‌خرج عسکر و غیره کارسازی نماید و این اعانت و امداد مادام‌که جنگ‌فیمابین دولت علیه ایران وآنطایفه‌باشد ورفع‌جدال نشود وآنطایفه بادولت ایران‌صلح ننمایند بشروط مرقومهٔ مفصله، در این‌امداد کوتاهی ننمایند ادامه خواهدداشت و درصورتیکه صلح فیمابین آنطایفه و دولت بهیه‌انگلیس اتفاق افتد باز هروقت‌دولت علیهٔ ایران خواهند و جنگ وجدال با آن‌طایفه رفع نشودمعلم وغیره بجهت‌تعلیم‌وتعلم سپاه‌ایران خواهنداولیای دولت‌انگلیس بشرط فراغت وقت‌بقدرمقدور البته مضایقه‌نخواهند کرد. .

فصل‌چهارم ـچون قرارداد مملکت ایران این‌است که مواجب قشون شش‌ماه‌پیش داده می‌شود ، قرارداد تنخواهی‌که بعوض‌عساکر ازدولت بهیهٔ انگلیس داده شده‌چنین‌شدکه تنخواه مزبور راایلچی‌آن دولت بهیه هرچه ممکن شود زودتر وپیشتر مهمسازی نماید .

فصل پنجم- هرگاه افاغنه رابااولیای دولت بهیهٔ انگلیس نزاع‌و جدالی‌باشد، اولیای دولت‌علیهٔ‌ایران‌لشکرتعیین‌نموده بقسمی‌که مصلحت دولتین باشد بدولت بهیهٔ انگلیس **انگلیس‌اعانت وامداد نمایند** ووجه اخراجات آن‌رااز اولیای‌دولت‌بهیهٔ انگلیس بگیرد، از قراریکه اولیای دولتین قطع وفصل‌خواهندکرد .

فصل‌ششم ـ اگرجنگ و نزاعی فیمابین دولت علیهٔ ایران وافغان‌اتفاق افتد اولیای دولت بهیهٔ‌انگلیس را درآن‌میان کاری نیست و بهیچ طرف‌کومك و امدادی نخواهد کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطهٔ صلح گردند .

فصل هفتم ـ در صورتیکه در سواحل **دریای قلزم** چوب و اسباب مهیا شود و شاهنشاه ایران خواهش فرمایندکه‌درحوزه‌های بحرمزبور کشتیهای جنگی بسازند، پادشاه ذیجاه انگلستان اجازت به معلم وعملجات‌کشتی ساز و غیرهم ازدارالسلطنهٔ **لندن** وهم از

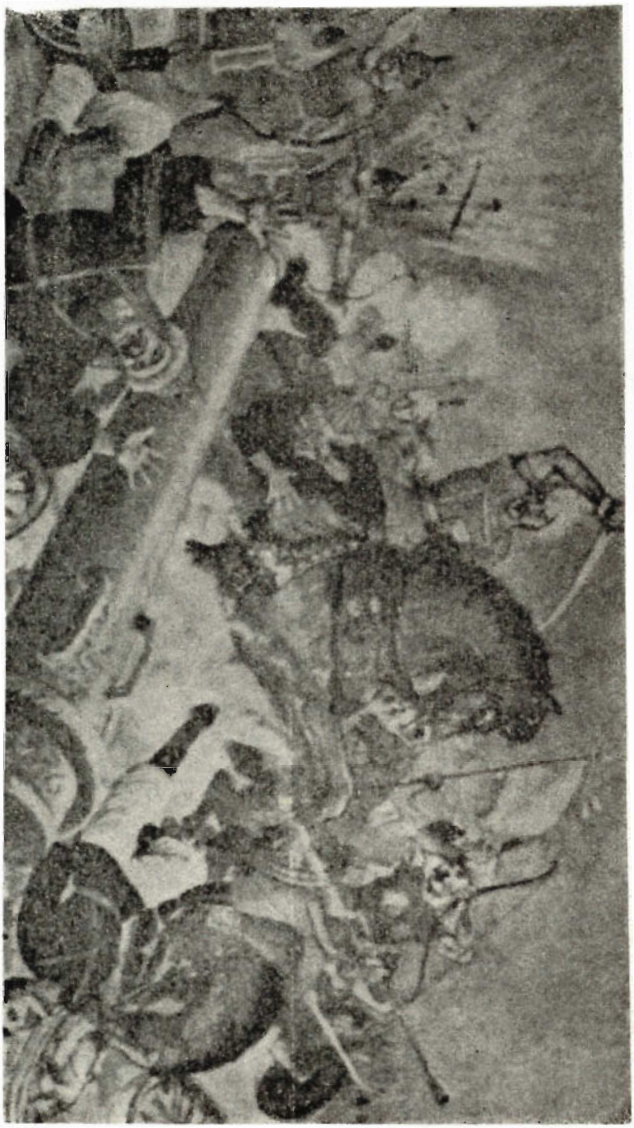

صحنه جنگ چالدران

مربوط به‌صفحات قبل

بندر بمبئی عطا نمایند که بخدمت شاهنشاه ایران حاضر و بخدمت مرجوعه مأمور شوند و مواجب و اخراجات آن باسرکار پادشاه جم‌جاه دولت علیه ایران باشد بروفق قراری که با ایلچی دولت بهیهٔ انگلیس داده خواهدشد.

فصل هشتم ـ اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند وباغی شود و فرار بمملکت انگلیس نماید باید به محض اشارت امنای دولت علیهٔ ایران آنکس را ازولایت مزبور بیرون کنند و اگر بیرون نرود اورا گرفته روانهٔ ایران نمایند و درصورتیکه پیش‌از رسیدن آنکس بولایت مزبور اشارتی از امنای دولت علیه ایران در بارهٔ او بحاکم آنحدود رسد آنکس را رخصت فرودآمدن ندهند و اگر بعداز ممانعت آنکس فرودآید اورا گرفته روانهٔ ایران نمایند.

فصل نهم اگر دربحرالعجم دولت علیه ایران را امدادی ضرور شود اولیای دولت بهیهٔ انگلیس بشرط امکان وفراغ‌بال درآنوقت کشتی جنگی وقشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آنوقت قطع وفصل نموده بازیافت نمایند وکشتیهای مزبور برآن حوزه‌ها و لنگرگاه‌ها، عبور کند که امنای دولت علیهٔ دولت ایران نشان بدهند و ازجای دیگر بی‌رخصت وضرورتی عبور نکنند.

فصل دهم مواجب صاحبان و معلم وعمله‌وغیره را امنای دولت بهیهٔ انگلیس خواهند داد ولیکن چون شاهنشاه جم‌جاه ایران نخواستند کسی که بخدمت ایشان مشغول باشد ازعنایات خسروانه بی‌بهره باشد لهذا از وفور عنایت بموجب تفصیل ذیل صاحبان و معلمان و عملهٔ که اکنون در رکاب ظفرانتساب شاهنشاه جمجاه ایران حاضر ومشغول خدمت می‌باشند، هریك ازصاحبان مرتبتهای حشوکه بعد از این حاضرشوند ازقراری که در حشو مشخص شده است موافق مرتبه بهریك انعام داده خواهدشد و هریك از ایشان که برسایر ملتزمین و حاضرین بزرگتر و حکمران باشد نصف آنچه موافق مرتبه بـرای آن مقرر و مشخص شده است، علاوه انعام داده خواهدشد و اگر خدانخواسته یکی از ایشان درخدمت مرجوعه کوتاهی کند بمجرد اظهارآن بایلچی ازخدمت شاهنشاه رانده خواهدشد.[1]

فصل یازدهم ـ چون منظور هردو پادشاه آن است که این عهدجاوید مهدابدالآباد بین احفاد و امجاد پایدار وبرقرار بماند لهذا ازهردوطرف بهی‌الشرف قرارداد چنین شد که هریك ازکواکب فروزان پادشاهی که ولیعهد دولت وزینت بخش سریر سلطنت باشد، با دولت دیگر این عهود یك‌جهتی و دوستی را پایدار و مقدس بدارند هرگاه ولیعهد یکی از دولتین علیتین ومملکتین محتاج بکمك و مساعدت باشد که دراین عهدنامه پیش بینی نشده است طرف دیگرمضایقه‌وکوتاهی ننماید واعانت و امدادی که ازالحال ازقرار تفصیل فصول سابقه در این عهدنامهٔ میمونه مشخص شده است باید باولیعهد نیز مستمر و برقرار باشد.

فصل دوازدهم ـ چون از قراری که بر اولیای هردو دولت واضح و ازمکنون‌دل و ضمیر یکدیگر واقف شده‌اند منظور از این عهد دوستی ازدیاد قوت هردو دولت ووسعت هر

۱ــ دراینجا حقوق بعضی از صاحبمنصبان ارشد و جزء و درجه‌داران در ضمن یك صورت مفصل با ارقام معین گردیده که ذکرآن لزومی ندارد.

دوممالکت است و هریك‌را پیشنهادخاطر این است‌که تقویت به یکدیگر کرده‌بامدادیکدیگر برممالکت طرفین افزوده باشند و مطلب وخواهش دولت بهیهٔ انگلیس این است‌که دولت‌علیهٔ ایران روزبروز زیاده قوی و مستحکم گردد و ازخارج‌کسی‌نتواند دخول در مملکت‌مزبور نماید و به‌امداد دولت بهیهٔ انگلیس دولت و مملکت ایران قوی و فسیحتر گردد اگر برسر امور داخلهٔ مملکت ایران فیما بین شاهزادگان وامراء و سردارها مناقشتی روی‌دهد دولت بهیهٔ انگلیس را درآن میان کاری نیست تا شاه‌وقت خواهش نماید و اگر احیاناً احدی از مشارالیهم ولایتی وجائی از خاك متعلقه بایران را بآن دولت بهیه بدهندکه بازای‌آن‌کومك و اعانتی نمایند هرگز اولیای‌دولت بهیهٔ‌انگلیس باین امر اقبال‌نکرده پیرامون‌آن‌نخواهد گشت و دخل‌وتصرفی در ممالك متعلقه بایران هرگز نخواهدفرمود .

تمت‌الفصول بالیمن والسعادت، امیدکه این عهدمیمون ، خجسته ، بافواید و نتایج نیك تا ابد منعقد وپیوسته ماند.

این عهدنامهٔ میمون‌راماکه وکلای حضرتین علیتین میباشیم‌به‌صداقت وراستی‌مشحون بفصول دوازده‌گانه مستحکم و منعقد داشته، دستخط و مهرگذاشته‌ایم .

بتاریخ چهاردهم ماه‌مارچ هزارو هشتصد و دوازده عیسویه ، مطابق بیست ونهم شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۲۷ ، هجریه مصطفویه علی‌هاجرهاالسلام والتحیه‌تحریراً فی‌دارالخلافهٔ الطهران صانهاالله تعالی عن‌الحدثان .

پس از عقد این عهدنامه در تهران‌که به **عهدنامه‌مفصل** معروف است چون‌درآن اوقات بطوریکه از اسناد تاریخی استنباط میشود مرحوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه در مورد روابط خارجی صاحب‌اختیار وذی‌نظر بوده و اغلب‌کشورها و مأمورین‌سیاسی بیگانه‌اوراهم طرف خطاب و مذاکره‌قرار میدادند وچنین‌می‌پنداشتندکه هرعهدنامه وقرارداد اگر امضاء و تصدیق و سجل ویرا نداشته باشد اعتبار و ارزش و قوهٔ اجرائی نخواهد داشت اینگونه اسناد سیاسی و تعهد آور را بتصدیق و مهرایشان‌نیز میرسانیدند و این است مواد مضمون امضاء وگواهی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درذیل‌آن **عهدنامه‌مفصل:**

«چون اعلیحضرت قدر قدرت فلك‌رفعت‌شاهنشاه عالم پناه نیابت سلطنت‌دولت ابدمدت قاهره رابمامحول فرموده لهذاقبول نموده حسب‌الامر حضرت‌ظل‌الهی برذمهٔ همت بزرگانه خودلازم شمردیم‌که‌همین عهد میمون خجسته‌که‌مابین دولتین بسته ومحکم گردیده‌است بشرایطی‌که درعهدنامهٔ میمون مبسوط ومشروح است ازحال‌تحریر الی انقضای زمان‌فیمابین واخلاف‌کاراین دودمان خلافت نشان باحضرت‌ولیعهدان دولت بهیهٔ انگلستان مستمروبرقرار باشد وتخلف‌و تجاوز روی ندهد والسلام خیرختام.»

***

در اینجا باید بیك سندی اشاره شودکه بسیار جالب بنظر میرسد وآن تعلیمات و دستورهای **محرمانه وسرّی**است‌که پادشاه انگلستان بطورکتبی برای سرگوراوزلی‌وزیر



میرزا سعیدخان موتمن‌الملک انصاری وزیر امورخارجه ایران
درسالهای (۱۲۶۹ـ۱۲۹۰) و (۱۲۹۷ـ۱۳۰۱) هجری قمری (نقل از نشریه رسمی
وزارت‌خارجه شماره دوم ـ از جلد اول خردادماه ۱۳۲۸ صفحه ۵۵)

مختارفوق‌العاده وایلچی‌کبیردولت انگلیس در دربارایران صادرکرده و بحکایت متن مقاله مندرج درشماره اول سال پنجم مجله **وحید** از روی اسناد سیاسی و قدیم بایگانی عمومی وزارت امورخارجه‌انگلستان‌که بعد از گذشتن‌پنجاه سال علنی وبنمایش گذاشته شده‌ترجمه و درآن‌مجله درج گردیده است .

اگر **اصل** این‌سند موجود و مفاد و مطالب‌آن صحیح بوده ودر ترجمه و اقتباس هم اشتباه ولغزش رخ نداده بـاشد مندرجات آن بی‌اندازه جالب توجه است و مقاصدپنهانی و مطامع و اغراض‌نهانی اولیای‌دولت‌انگلیس را بخوبی‌آشکار می‌کند و میرساندکه‌هرمأموری را درهر موقعیت‌وزمان برای چه کاری می‌گماشتند و دستورهای‌سرّی ونقش‌وطرزعمل‌آنها چگونه بوده است .

و اینك متن آن سند :

تعلیمات سرّی و محرمانه جرج سوم پادشاه انگلستان به سرگوراوزلی مأمور فوق‌العاده و ایلچی‌کبیردولت انگلیس در دربار شاهنشاهی‌ایران

مورخ ۱۳ جولای ۱۸۱۰

۱ــ نظربااینکه ما تصمیم‌گرفته‌ایـم وزیری بـه حضور شاهنشاه ایران برای برقرار نمودن اتحاد فی‌مابین ما و دربارآن دولت اعزام بداریم ، اینك با اعتماد کاملی‌که به عقل و درایت و فضـل و لیاقت شما داریم و بادرنظرگرفتن آشنائی‌تان بـه اخلاق و عادت و زبان و سنن ملت ایران ، اکنون ما شما را تعیین‌کرده‌ایم‌که بـه سمت مأمور فوق‌العاده و سفیرکبیر حضور اعلیحضرت فتحعلی‌شاه، پادشاه ایران شرفیاب شده و در دربار طهران یا نقطهٔ دیگری از قلمرو شاه ایران‌که با نظر خودتان بتوانید باکمال آسانی وآسایش خیال در بارهٔ مصالح و امور مربوطه به ما با وزرای ایران ، مشورت‌کنید ، اقامت نمائید .

۲ــ به محض ورود به پایتخت و مقر دربار ایران از مأمور فوق‌العادهٔ ماکه درحال حاضردرآنجا مشغول رتق‌وفتق‌امورمربوط بهسیاست دولتین می‌باشد، **دقیقترین‌اطلاعات** را در بارهٔ بهترین وضع تقدیم اعتبارنامهٔ خودتان ، متناسب با مسئولیت سیاسی شما که به مراتب از مقام هر سفیری که در سالهای اخیر از طرف هر یك از سلاطین مقتدر اروپا (منظور اصلی روسیه و فرانسه بوده) برای اقامت در دربار ایران اعزام‌گردیده بالاترمی‌باشدکسب نمائید .

البته دقت خواهیدکرد مراسم شرفیابی و باریافتن شما به حضور شاه ایران بامقام‌و شان مأمور فوق‌العاده و سفیرکبیر ما کمال شایستگی را داشته باشد .

۳ـ در موقع تقدیم استوارنامه به شاه و صدراعظم ایران باید کوشزد نمائید که ما حداکثر ارزش به شخصیت آنان قائل می‌باشیم و باکمال رضایت وخوشنودی احساس می‌کنیم که چگونه حوادث اخیر با امیدواری کامل منجر به برقراری روابط سیاسی محکمتری بین مستملکات ما وکشور ایران گردیده است (منظور ازمستملکات ،کشورپهناور هند بوده که آنموقع هنوز مستقیماً تحت استعمار دولت انگلیس در نیامده بود) و در عین حال روابط تجارتی ما که درزمان سابق موجب‌رفاه وسعادت‌ملتین بوده، داردبه مرحلهٔ تازه‌وارد می‌شود[1].

۴ـ موقعی که به تهران وارد می‌شوید ، از مأمور فوق‌العادهٔ ما درآنجا تمام‌مکاتبات رسمی و برگ **مفتاح رمز** و غیره راکه در اختیار دارد تحویل بگیرند ، در نظر داشته باشید تا آنجائیکه شرایط فعلی ایجاب می‌کند ، انجام دستوراتی را که روی آن اوراق صادر گردیده، باید همواره شرط اصلی وظیفهٔ خود قرار بدهید وهنگامیکه دورهٔ مأموریت شما خاتمه می‌یابد ، آن اسناد را تحویل جانشین بعدی خودتان بدهید و یاآنکه درصورت لزوم نوشتجات اصلی و مکاتباب رسمی راکه در اختیار دارید به ادارهٔ مربوطه در وزارت امور خارجهٔ انگلستان تسلیم نمائید .

۵ـ بطوریکه استنباط می‌شود ، مأمورین سیاسی فرانسه و روسیه متوالیاً کوشش خواهندکرد ، جلو مذاکرات شما را با دربار شاه بگیرند تا در روابط دوستانهٔ که در حال حاضر ، بین ما و اعلیحضرت شاه ایران برقرار می‌باشد ، خللی وارد آید . شما مخصوصاً دقت نمائید **از تمام مذاکرات ومکاتباتی** که بوسیلهٔ هریك ازآنان و درباریان‌دولت ایران، رد و بدل می‌شود ، اطلاعات صحیحی از منابع موثق بدست می‌آورید پس ازکسب خبر بدون‌فوت وقت آنها راتوسط مأمورمورد اطمینانی باچاپارسریع‌السیر بدست ما برسانید .

در ضمن با تمام قوا و بکاربردن نفوذ شخصی و قدرت عقلی خودتان سعی کنید بهبچوجه‌این اتحاد موجود راازبین نبرندو به شاه‌ایران **تلقین کنید** که امنیت وسعادت کشور اووازدیادتجارت‌ورونق‌شئون‌اقتصادی بکلی بسته به‌رعایت‌جدی‌شرایط‌اتحادکنونی‌خواهد بود.

۶ـ به شما اختیار تام داده می‌شود ، همان عهدنامهٔ مودت وکمك مالی راکه درسال ۱۸۰۹ بوسیلهٔ سفرای ایران و سفیر پیشین انگلستان امضاء گردیده است به تصویب شاه ایران برسانید و علاوه برآن به شماتوانائی واختیار جداگانه داده می‌شودکه یك قرارداد قطعی اتحاد وکمك مالی بین ما و شاه ایران منعقد نمائید و نیز یك عهدنامهٔ تجارتی‌برای معاملات بین اتباع مستملکات ما در هندوستان و نقاطیکه تابع‌کمپانی هند شرقی می‌باشدبا اتباع دولت شاهنشاهی ایران روی اساس منافع مشترك برقرار بنمائید .

۱ـ باید دانست‌که انگلیسها درآن زمان هنوز تسلط و اطلاعات زیادی در ایران نداشتند وازاینروی درآغاز ناگزیربودند به‌بعضی ازعادات مردم این‌سرزمین احترام بگذارند تا جای پای خود را محکم‌کنند بعلاوه این شیاطین در تقلید و ادا درآوردن و خویشتن را مانند اهالی هر مملکتی ساختن مهارت دارند و بی‌نظیرند و جاسوسهای آنها مانند پاتنجر و لایارد هنرپیشه‌هائی هستندکه باعث حیرت میشوند (ف) .

۷ـ شما باید هرگونه اطلاعاتیراکه در این مورد و سایر موارد بدست‌می‌آورید از طریق وزارت امور خارجه‌که پیوسته با شما مکاتبه خواهنـد داشت ، بنظرما برسانیـد . ما نیز گاه و بیگاه در مواقع ضروری او امری‌راکه لازم‌بنظرمی‌رسد از همان راه برای شما ابلاغ خواهیم فرمود . شما در عیـن حال با سفیرکبیر و سایـر وزاری ما در اسلامبول و فرماندارکل هندوستان و فرماندار قلعـهٔ سنت جـورج و فرماندار بمبئی پیوسته در مکاتبـه باشید و از تمام مطالبی‌که با دولت ایران رد و بدل می‌شود ، هریك ازآنان را جداگانه مطلع بنمائید . ممکن است خودتان نیز در ضمن مواردی راکه برای منافع عمومی وتعقیب سیاست ما در ایران مفید و ضروری می‌دانید به نظرآنان برسانید . برای رعایت احترام‌از آنان تقاضاکنید هرگاه مقتضیات اجازه بدهـد ، نظرات خودشان را کـه تصور می‌کنید با دستورات ما وفـق می‌دهد وبرای رفاه و سعادت اتباع ما و اعتـلای جلال و شکوه سلطنت ما مفید می‌باشد باطلاع شما برسانند .

۸ـ در موقع گفتگو در بارهٔ عهدنامهٔ تجارتی باید مخصوصاً متوجه باشید ، **منافع اتباع‌ما**که مایل به‌تجارت یا سکونت در ایران می‌باشند **کاملاً رعایت‌شود** و اتباع ماازهرگونه مزایا و مصونیت‌هائی‌که در ایران به اتباع سایر دول اعطاء شده است برخوردار گردند .کار شما بایـد این باشد در ایـران ازکسانیکه خیلی وارد و مطلع هستند تحقیق نمائید ، برای ایجاد وسایل ارتباط و تجارت آزاد و مفید بین اتباع ما و تجار ایـرانی چه مزایای بخصوصی را باید بدست آورد . شما باید در ضمن در تمام موارد متوجه باشید که هرگز با شرایطی‌که مخالف منافع و مصونیت‌های‌کمپانی هند شرقی باشد ، روی موافق نشان ندهید .

۹ـ باید با تمام قواکوشش نمائید از منابع مالی ونظامی دولت ایران اطلاعات‌دقیق‌وصحیحی‌بدست بیاوریدازشمارهٔ نفرات،ازدیسیپلین‌ارتش، از میزان و راههای‌وصول مالیات وعوارض در موقع صلح وجنگ، ازهنرهای صنعتی وازسایرمطالبی‌که بتوان ازروی‌آنها قضاوت صحیحی در بارهٔ اوضاع فعلی ایران بنمود ما را از طریق‌وزارت خارجه مطلع بنمائید. هرگونه‌گزارش دربارهٔ عادات و سنن و رسوم **وخلقیات ایرانیان** و اطلاعات تجارتی ، تاریخی ، و مخصوصاً **آثارباستانی** ایران مورد علاقهٔ ما می‌باشد . بشما اختیار داده می‌شود ، هرشخصی راکه برای بررسی و تحقیقات لازم می‌دانید ، خواه ایرانی ، خواه اروپائی با هزینهٔ دولت در ایالات مختلف و یا در هر نقطهٔ که شما مناسب می‌دانید در آنجا معلوماتی بدست‌آید با نظر خودتان استخدام نمائید ،کسانیه واردخدمت می‌شوند باید دفاتر روزانه داشته باشند و با نظر و صلاحدید خودتان با شما مکاتبه‌نمایند.

شما باید خلاصهٔ تمام آنها را با یادداشتها و نظرات خودتان مستقیماً بوزارت امور خارجه بفرستید هر خرجی راکه می‌کنید ، درتمام موارد ما اطمینان‌کامل به عقل وکاردانی



شاه سلطان حسین میخواست با لوئی ۱۴ و فرانسه دوستی و رابطه برقرار کند

شما داریم و یقین میدانیم هزینه‌های لازم را باکمال **صرفه‌جوئی** انجام خواهید داد.

۱۰ـ نظر فرماندارکل هندوستان برای موافقت با تقاضاهای شما راجع به اعزام کسانیکه در ادارات طبی و یا سرویسهای علمی کار می‌کنند و برای تحقیقات علمی مانند گیاه‌شناسی و علوم مربوط به معادن و طبقات‌الارض و سایر رشته‌های تاریخ طبیعی صلاحیت کامل دارند جلب خواهد شد و به این‌گونه شخصیت‌های علمی اجازه خواهند داد ، بعنوان مرخصی بدون اینکه به حقوق و درآمد ماهیانهٔ آنان لطمهٔ وارد آید ، برای خدمت در ایران‌آماده شوند ، موقعیکه شما اینگونه تحقیقات علمی را دنبال می‌کنید مخصوصاً باید دقت‌کنیدکه **حس‌حسادت پادشاه ایران را برنیانگیزید**، همواره‌سعی‌کنید. موافقت‌قبلی اعلیحضرت شاه ایران را بدست‌آورید ، شما باید مراقبت نمائید برای بدست‌آوردن نتایجی که درکشفیات علمی موفق خواهید شد اعلیحضرت را با ترجمهٔ قسمتی از بررسی‌ها و مشاهدات خودتان که مورد پسند ایشان باشد علاقه‌مند بنمائید .

هرگاه شماعملی‌دانستید، هرگونه **کتب‌خطی و کمیابی** راکه بزبان فارسی وعربی بتوان بقیمت مناسب بدست‌آورد خریداری نمائید به شما اختیار داده می‌شود در این راه مفید در حدود ششصد پاوند طلا (یکصد و پنجاه هزار تومان امروز) در سال خرج‌کنید و شما اینگونه‌کتب خطی را باید باکمال دقت بسته‌بندی نموده و به وزیر امور خارجه ما بفرستیدکه ازاین به بعد در **بریتیش میوزیوم** یا در جائیکه شما مناسب‌می‌دانید محافظت بشود[1].

شما باید سعی‌کنید ازایالات وشهرها وبقایای‌آثار قدیمی ایران **نقشه‌برداری** نمائید و در ضمن تصاویری ازآثار باسانی تهیه‌کنید . شما با **فرماندار سیلان** راجع به روغن میخك (آن موقع در اروپا روغن میخك بقیمت‌گزافی بفروش می‌رفت .) و سایر امتعهٔ تجارتی بین جزایر مزبور و خلیج فارس مکاتبه نمائید .

۱۱ـ شما باید مراقب باشید هرقدمی‌که برای ایجاد روابط سیاسی بین دربار ایران و یکی از دربارهای اروپا مخصوصاً فرانسه و **آلمان**! برداشته می‌شود ،کشف نمائید. شما بایدگاه وبیگاه دقیق‌ترین گزارشات را که در این‌گونه موارد بدست می‌آورید همانطورکه در سابق اشاره شد برای وزارت خارجه بفرستید .

۱ـ مترجم توضیح داده است که ضمن مطالعه درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا کتبی را دیده‌که آن زمان بقیمت ۵ یا ۱۰ تومان خریداری شده و نظایرآن کتابها در حراج‌های‌مهم به قیمت ۱۰ الی ۲۰ هزار پاوند هرکدام بفروش رفته است . من جمله‌کتاب دیوان شیخ‌عطار می‌باشدکه نظیرآن درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود است در سال ۱۹۴۵ در حراج سودابی به ۱۸۶۰۰ پاوندفروش رفته‌است .

هر گاه قراردادی منعقدکردید رونوشت آن را فوراً ارسال بدارید .

۱۲ـ باید مخصوصاً توجه کنید ودریابید که **اخلاق و مسلك وروحیه** اشخاص برجستهٔ که با شاه ایران طرف شورهستند چگونه می‌باشد . سعی کنید با تمام وسایل ممکن به‌آنها نزدیك شوند، مخصوصاً خودتان وکسانیکه در سفارت، کار می‌کنند باید دقت کنیدکه برسوم آنان احترام گذارده شود و با افـرادی‌که حسن نیت آنها در پیشرفت مقاصد شما مساعـد می‌باشد ، آشنائی بهمرسانید وآنها را بـوی خودتان جلب نمائید ، شما باید از هرفرصت استفاده نمایید با آشنائی‌که بزبان فارسی و سوابق معاشرتهائی که با شاهزادگان آسیائی دارید کاری کنیدکه شاه ایران در تمام مطالب مهم با شما شخصاً و بـدون واسطه طرف سخن شود ، البته باید حتی‌الامکان کاری کنیدکه به شخصیت وزرای ایشان برنخورد .

۱۳ـ شما باید دقت کنیدکه تمام افراد و اتباع ما که از حال به بعد در ایران مقیم خواهند بود عادت کنند ، همان احترامی راکه شما و خانواده‌تان به رسوم و عادات شرقی‌ها می‌گذارید همان رفتار وکردار عاقلانهٔ شما را در هر مورد نمونه و سرمشق قرار بدهند .

۱۴ـ نظر به اینکه هر گاه قرارداد تجارتی بین پادشاه ایران برقرار شود عدهٔ‌زیادی از اتباع ما ممکن است تغییراقامت داده و در ایران سکونت نمایند ، صلاح در ایـن است که شما فوراً بوضع شهرها و دهات مهم ایران و نقاطیکه درآنجا ایجاد کارخانه یا تأسیس مرکز تجارتی و یا تعیین‌آژانس‌های بازرگانی و ژنرال قونسول برای تأمین و برقرار ـ نمودن نظم وآسایش بین بازرگانان ما و حفظ منافع‌آنان و ارتباطشان را با اهالـی محل برای توسعه و ترویج تجارت ، مناسب و عملی می‌دانید آشنائی‌کامل بهم برسانید .

۱۵ـ از آنجائیکـه شاه ایران از طریق سفیر فـوق‌العادهٔ خودشان مقیم دربار ما تقاضای اعزام یکعده افراد نظامی برای یاری درآشنا کردن قشون‌ایران به‌دیسیپلین‌اروپائی وکمك کردن آنان برای مقاومت مؤثر در مقابل پیشرفتهای روسیه درگرجستان نموده‌اندو نظر باینکه در نظرما مصلحت در این است‌که مبالغی وجه متناسب با این جریان تا حـدود دویست هزار تومان در سال در اختیار اعلیحضرت شاه ایران گذارده شود لذا برای اینکه بدانیم این وجه بچه نحوی بمصرف می‌رسد ، نظر دقت شما جلب خواهد شد تا اینکه این وجه عاقلانه و با رعایت صرفه‌جوئی برای نگاهداری و اصلاح ارتش ایران طبق شرایط و قراری‌که در حین عقد قرارداد قطعی بوسیله شما در طهران منعقد خواهد شد مصرف شود.

۱۶ـ ازآنجائیکه اعلیحضرت شاه ایران سابقاً اظهار تمایل‌کرده بودندکه به یکعده مهندس و اربابان هنر و استادکاران فنی انگلیسی اجازه داده شود از انگلستان بـه ایران رفته و هنرهای خود را بایرانیان یاد دهند ، ما نیز فکرکردیم با ایـن تقاضای ایران تا حدودی‌که وزارت جنگ ما تشخیص دهد موافقت نمائیم .

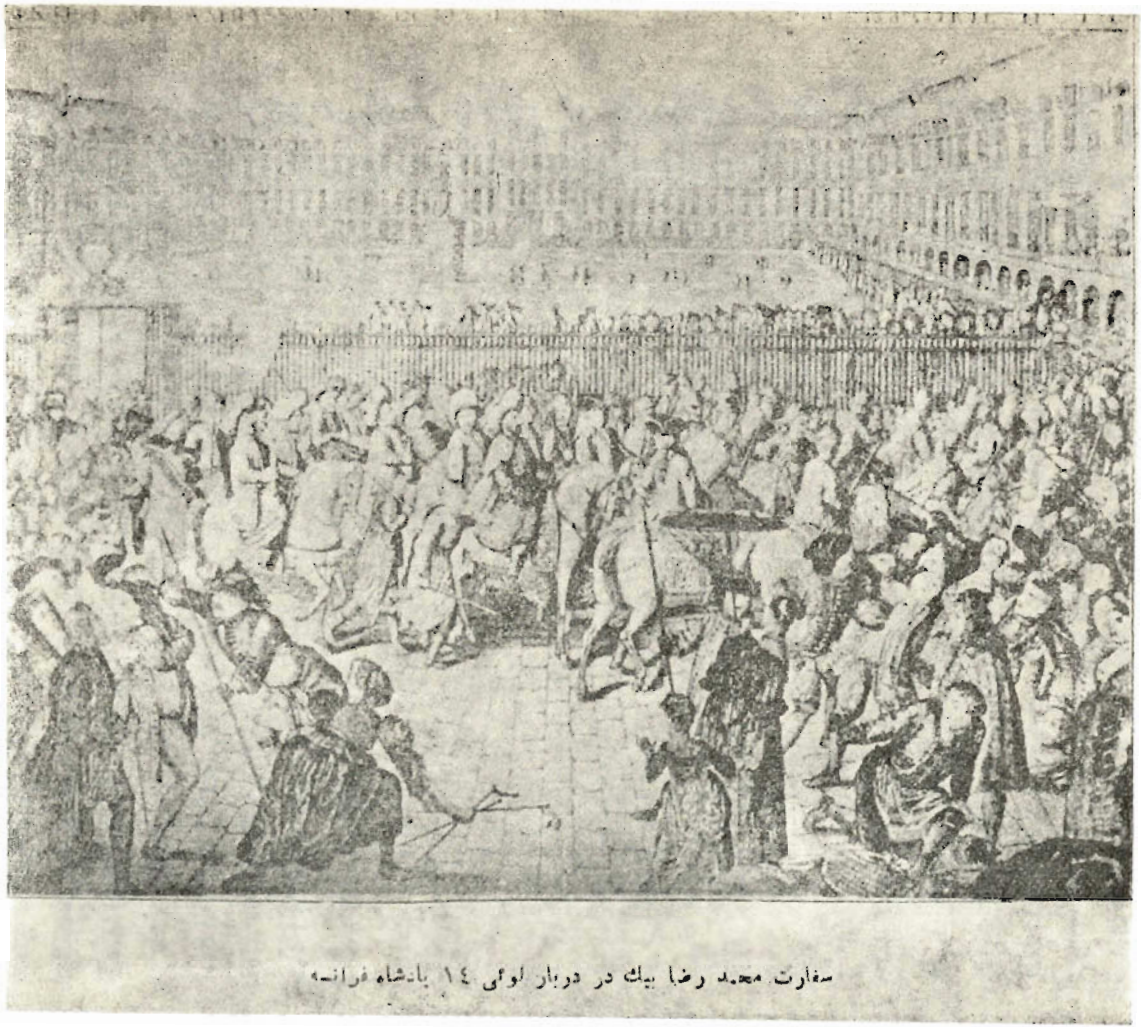

سفارت محمد رضا بیك در دربار لوئی ۱۴ پادشاه فرانسه

تشریفات ورود سفیرکبیر دولت صفوی بفرانسه (مربوط به صفحات قبل)

اینك از شما انتظارداریم تمام دقت و مساعی خود را بکار برید مادامیکه این‌اشخاص در ایران اقامت دارند طوری عاقلانه و مرتب و منظم رفتار نمایند تا اینکه لیاقت این را داشته باشندکه شما بتوانید ازآنان حمایت بنمائید .

۱۷ـ چون‌اعلیحضرت پادشاه ایران تقاضاکرده‌اند به یکعده اتباع ما اجازه داده‌شود اطراف **دریای خزر** را بازدید نموده و درآن جا محل مناسبی را برای تأسیس پایگاه دریائی ایجاد و یك اسکادران نظامی انتخاب نمایند تا شاه ایران بتواند در مقابل نیروی دریائی روسیه در سواحل دریای مزبور مقاومت بنماید ، از این رو شما باید همواره بـه دستورات و تعالیمی که بوسیلهٔ وزیر امور خارجه ما داده خواهدشد ، توجه نمائید تا بتوانید به حدود و میزان علاقهٔ ما نسبت به انجام این تقاضا پی ببرید .

۱۸ـ چـون بعلتی سوء تفاهمات بین فرمانفرمای کـل هندوستان و سفر پیشین مـا **سرهارفورد جونز**[1] رخ داده است . از آنجائیکه مخارج میسیون سیاسی نامبرده‌بوسیلهٔ کمپانی هند شرقی پرداخته می‌شد ، کمپانی انتظار داشت **سرجونز** مستقیماً مطیع اوامر فرمانروای‌کل هندوستان بشود . ولی اکنون ماتصمیم گرفته‌ایم‌حقوق ومخارج شماومأمورین سفارت بوسیلهٔ خزانه‌دار سلطنتی پرداخت شود از این رو تعلیمات و دستورات لازم رافقط از طریق وزارت امورخارجهٔ ما دریافت خواهیدکرد . در تمام طول مدت دورهٔ مأموریت خودتان وظایفی راکه انجام خواهید داد ، فقط در مقابل شخص ما مسئولیت خواهید داشت البته شما باید همواره نسبت به حفظ منافع کمپانی هند شرقی و مردمان سرزمینی‌که تحت حکومت‌کمپانی نامبرده زندگی را سرمی‌برند ، حداکثر مراقبت و توجه و علاقه راداشته باشید وتمام قوای خود را بایدصرف پیشرفت منافع و نظریات‌آنان در دربار ایران بنمائید و نیز شئون و حیثیت‌کمپانی و حقوق فرمانروائی‌آنان را درمقابل شاه و وزراء ایران‌کاملاً حفظ نموده و مورد احترام‌آنان قرار بدهید .

مادهٔ نوزدهم این فرمان مربوط به بودجه و مخارج هیئت اعزامی می‌باشد .

***

برای اینکه بدرست فهمیده شودکه **سرگوراوزلی** چگونه توانسته است قراردادی راکه در بین سیاسیون و مورخین دورهٔ قاجاریه به **عهدنامهٔ مفصل** معروف است و تمام مواد مقررات آن با توجه بشرایط آنزمان **بسود انگلیس** بوده و انگلیسها هـم هیچوقت بعدها **بجزئی ازتعهدات خود** هم عمل نکردند و از اول نیز تصمیم داشتند عمل نکنند بآن آسانی وسهولت بامضاء و مهروزراء دربارگیج ، خواب‌آلوده وبی‌اطلاع **فتحعلی شاه** برسانند و یا بعبارت دیگر این مأمور زبردست و بقول سپهر دانای انگلیس **تعلیمات و دستورهای سری و محرمانهٔ** اولیای دولت خـود را بچه طرزی انجام داده و **نقش**

۱ـ Harford Jones .

مخصوصی را که بعهده داشته‌باچه مهارت ایفاء نموده است از **ناسخ‌التواریخ** جلد اول قاجاریه چاپ قدیم ـ رحلی‌سنگی‌ـ که نادانسته **فساد دستگاه وگیجی‌و جهالت دربار فتحعلی شاه را** فاش و برملا نموده است‌کمك می‌گیریم .

ناسخ‌التواریخ می‌نویسد :

« . . . وسرگوراوزلی مردی دانا بود و بزبان عربی و فارسی وترکی وانگریزی[1] و فرانسه و روس سخن میکرد و خط ایشان رامینوشت بالجمله روزجمعه بیست‌و هشتم شوال باریافته حاضردرگاه شهریار شد و نامهٔ پادشاه انگلیس‌که مشحون بمضامین و داد بود بداد **نخستین یك قطعه الماس که بیست و پنج قیراط میزان داشت و بیست و پنج هزار تومان بهای آن بود** برای زینت نامه علاقه کرده بودند و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش داشت **و بچربزبانی** و دقیقه دانی عذرخواه حقارت آن ارمغان آمد شهریار ایران فرمود ازهدیهٔ دوستی مانند پادشاه انگریز که اعظم اشیاء جهان است بزرگتر سفیر اوست‌که در حسن سلوك و ادای آداب ملوك نظیری نتواند داشت و او را نواخت ونوازشی درخور فرموده رخصت انصراف داد سرگوراوزلی پس از تقبیل آستان بسرای خویش‌آمده **زوجه‌اش** راکه از بانوی سرای پادشاه انگلیس نیز رسالتی داشت بتوسط **حاجی‌میرزا علیرضا** پسرحاجی ابراهیم خان شیرازی‌که خواجه سرای حریم سلطانی بود روانهٔ حرم خانه داشت تاخدمت **دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر** را که بانوی‌کبیر بود دریافت و ازقبل خواتون خود **عنبرچهٔ که بالماس ترصیع یافته و چهارهزارتومان بها داشت** پیش‌گذرانید . آنگاه سرگور اوزلی درتهران از بهر خویش خانه‌ای بنیان‌کرد و بیارمید و معادل**ششصدهزارتومان زرمسکوك** تسلیم‌کارداران درگاه نمود چه ازآنگاه که سرهر فردجنس این زرمقرر می‌داشت تاکنون سه سال بود و **وسی‌هزارقبضه تفنگ** انگریزی **و بیست عراده توپ** و چهل عراده قوخانه نیز بسپرد و **سی تن مهندس و معلم** که نظام جدید وکارهای جنگ را دانا بودند بگماشت تا ملازمت دولت ایران‌کنند وازتعلیم سپاهیان خودداری ننمایند **و با امنای دولت نیز هر یك جداگانه تحفهٔ فرستاد و هدیه‌ای کرد** . . . »

که‌اصل همان نخستین یك **قطعه الماس بیست وپنج قیراطی وعنبرچهٔ‌مرصع** بالماس وتحفه وهدایای بامنای دولت بود و گرنه از سی‌تن معلم نظام و تفنگ‌ها و توپهای انگلیسی درجنگهای بین ایران و روس کاری ساخته نشد و در آن محاربات که بوسوسه و تحریك خود آنان برپاشده بود انگلیسها بواسطهٔ مواضعه واتحاد قبلی که با روسها داشتند

1ـ کذافی‌الاصل! وبقول‌مرحوم احمدکسروی « سادگی ونادانی رانگرید ! » خوب مرد حسابی « انگریزی ! » یا زبان انگلیسی زبان مادری‌او بوده وسخن‌گفتن بزبان مادری هنری نیست‌که قابل ذکر درتاریخ باشد !

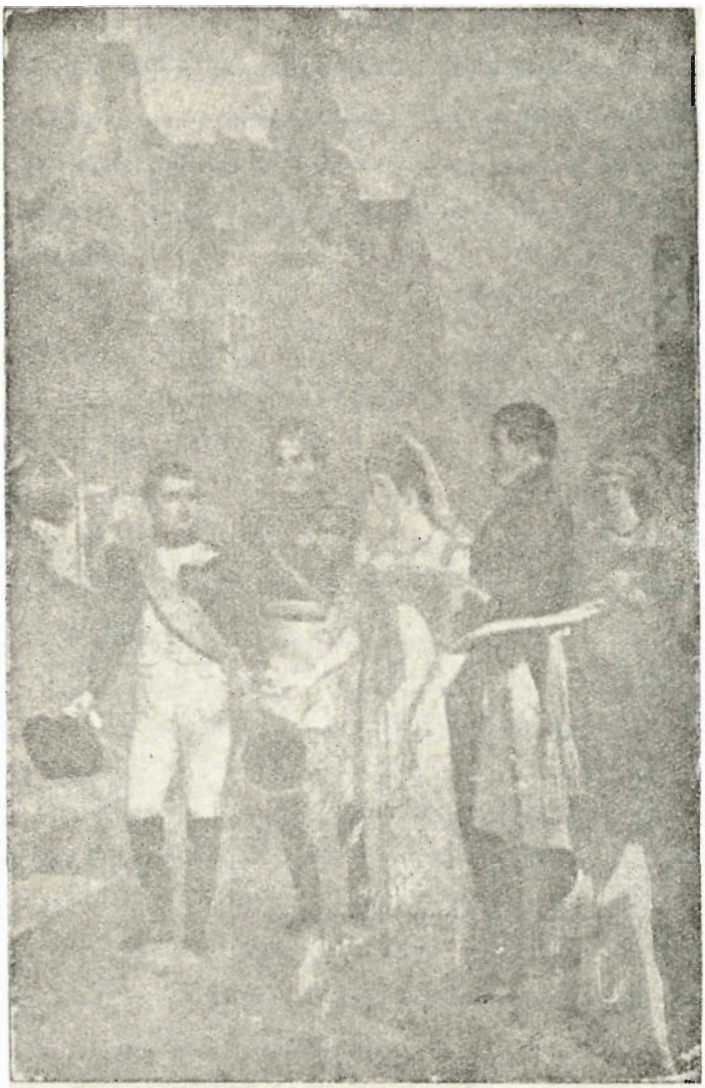

فردریك گیوم امپراطور پروس ملکه را در حضور الکساندر امپراطور
روسیه بناپلئون معرفی میکند
بعد از ملاقات تیلسیت ۲۵ ژون ۱۸۰۷

مربوط به صفحات قبل

معلمین وافسران وسلاحهای خود را ازمیدان‌جنگ خارج‌کردند .

***

چون بعدازتحمیل قرارداد ننگین **گلستان**[1] باوساطت و میانجی‌گری سرگوراوزلی همانطورکه ناپلئون در ضمن **معاهدهٔ تیلسیت** ایران و عثمانی راوجه المصالحه نمود وبه الکساندر اول آزادی عمل داد، انگلیسها هم دراینموقع با روسها متحد شده و ایران را وجه مصالحه قرار دادند و در نتیجه بازبتحریك‌و دسیسهٔ انگلسهاوبرای‌هرچه بیشترناتوان ساختن ایران جنگی بزرگ بین روسیه و ایران‌تهیه میشد لازم بود انگلیسها ترتیبی پیش بیاورندتا درصورت طولانی شدن مدت جنگ بین روس و ایران بتوانند از زیربار تعهدات خود و کمك‌های نقدی و تسلیحاتی بایران شانه خالی‌کنند.

ازاینروی و بمنظور تغییر بعضی ازشرایط قرارداد سرگور اوزلی ویا **عهدنامه مفصل هانری الیس** Henry Eliss را بعنوان سفیرکبیر و وزیرمختار فوق‌العاده تعیین نموده و بایران اعزام داشتند .

فتحعلی شاه ووزرای خواب‌آلود وگیج اواز مقاصد پنهانی انگلیسها بی اطلاع بودند ونمیدانستندکه چه‌آیندهٔ شومی برای ایران تدارك دیده شده و منظور باطنی دولت انگلیس از فرستادن **هانری‌الیس** چیست .

در تاریخ ۱۴ ماه اوت ۱۸۱۴ **هانری الیس** وزیرمختار انگلیس وارد تهران شد و منظور عمده از اعزام او تغییر بعضی شرایط **عهدنامه مفصل** در مورد کمکهای نقدی بایران در مدت جنگ با روسیه وگنجانیدن عبارات مبهم و دوپهلو وکش‌دار بوده‌که بعدها بتوانند با تعبیر و تفسر غلط از زیربار تعهدات خود شانه خالی‌کنند .

هانری الیس مانند مأمورین قبل از خود بآسانی توانست دربار فتحعلی شاه را گول بزند وبا تحفه وهدیه ودادن پیش‌کشی وحقه بازی وچرب‌زبانی چشم بصیرت‌آنها را به‌بندد و قرارداد جدیدی را بامضاء برساند که تمام شرایط آن به ضرر ایران و عبارات ومواد راجع‌بکمکهای نقدی ومخصوصاً پرداخت سالیانه دویست هزارتومان درطول جنگ با روس کش‌دار ، دوپهلو وقابل تعبیر وتنسر بود .

این است آنچه ناسخ‌التواریخ جلد اول قاجاریه چاپ قدیم رحلی سنگی ضمن نقل متن قرارداد . نفهمیده بطور مقدمه می‌نویسد :

« .... از قبل دولت انگلیس مردی‌که **هنری الیس** نام داشت از راه**اسلامبول**

---

۱ ـ معاهدهٔ ننگین گلستان با میانجی‌گری و وساطت و اصرار همین آقای سرگور اوزلی بایران تحمیل شد چون درآنوقت انگلیسها سرنیزه وسربازان روسی را برای مقابله با ناپلئون در اروپا لازم داشتند و میخواستند بهرقیمتی شده در اینطرف صلح برقرار شده لشکریان روسی جهت جنگیدن وکشته شدن درمقابل فرانسویها آزاد باشند .

به‌سفارت برسید از بهر آنکه دو فصل از فصول عهدنامهٔ که **سرگورازولی بارونت** در سنهٔ یکهزارو دویست و بیست وشش هجری با دولت ایران عقد کرده بود تغییر دهد ، یکی آنکه نام ولیعهد درعهدنامه معین نشود ، دیگر آنکه هرسال معادل دویست هزارتومان که برذمت‌دولت‌انگلیس‌بود که‌تسلیم‌کارداران‌ایران‌کنند به‌شرط باشدوشرط این‌است که‌چون جنگ روسیان‌باایران بصلاح پیوسته، پادشاه ایران طلب این زر ازانگلس نکند وازاین پس‌اگر ایرانیان به‌جنگ روسیان مبادرت کنند هم مطالبت این زر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام به‌جنگ ایران‌کنند ، دولت انگلیس همه ساله دویست هزار تومان تسلیم‌کند وسفرای انگلیس در میانه نگران باشند تا اگر سرحد داران طرفین ازحدود خویش قدم پیش نهند معاینه‌کنند . . . »

وپس ازاین مقدمه سازی مؤلف ناسخ‌التواریخ این‌است متن قرارداد **هانری الیس** با دولت ایران :

صورت عهدنامهٔ که درمیان دولتین ایران و انگلیس برنگارشده

الحمدلله‌الکافی‌الوافی .

اما بعد . این خجسته اوراق دسته‌گلی است‌که ازگلزار بیخار وفاق رسته وبدست اتفاق وکلاء حضرتین سنیتین، بهیتین برسم عهدنامهٔ مفصل برطبق ما صدق و خلود پیوسته می‌گردد ، چون قبل از اینکه عالیجاه زبدةالسفراء **سرهرفوردجنس بارونت** از جانب دولت بهیهٔ انگرین بجهت تمهید مقدمات یك جهتی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود عهدنامهٔ مجملی فیمابین وکلاء دولت علیه ایران جناب **میرزا محمد شفیع صدراعظم** بالقابه و **حاجی محمد حسین‌خان مستوفی‌الممالك** دیوان معظم باوصافه با مشارالیه‌که وکیل و سفیر دولت بهیهٔ انگریز بود ، بشروط چند که تبیین آن بعهدنامهٔ مفصل رجوع شده ، مرقوم‌گردیده بود و عهدنامهٔ مزبوره علی شرایطها به‌تصدیق و امضای دولت انگلتره مصدق و ممضی آمده . بعد که عالیجاه **سرگوراوزلی بارونت** بالقابه‌ایلچی بزرگ دولت مزبوره برای اتمام عهود وانجام مقصود حضرتین شرفیاب‌التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی گردید ، از جانب فرخنده دولت وکیل وکفیل درباب یکجهتی بود و وکلای این همایون حضرت قاهره بصلاح و صوابدید مشارالیه عهدنامهٔ مفصله مشتمل بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آنکه عهدنامهٔ یك جهتی و اتحاد منظور دولت بهیهٔ انگلتره گردید ، چند فصل از آن را با تغییرات چند بمقتضای مراسم یك جهتی و اتحاد دولتین علیتین انسب دانسته ، عالیجاه **هنری‌الس** را روانه و در طی نامهٔ دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره‌گردیده ، لهذاجناب صدرمعزی‌الیه ونایب‌الوزراء **میرزا بزرگ قائم‌مقام** و معتمدالدوله **میرزا عبدالوهاب منشی‌الممالك** و وکلاء دولت علیهٔایران با عالیجاه **مسترموریه** بالقابه‌ایلچی جدید دولت بهیهٔ انگلتره و عالیجاه

مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهدهٔ میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده‌گانهٔ لاحقه شرح داده خواهد شد و مأمور متعلقه به‌تجارات و معاملات مملکتین ازقراری است‌که در عهدنامهٔ تجارتانهٔ جداگانهٔ لاحقه شرح داده خواهد شد .

فصل اول ـ اولیای دولت علیه ایران برخود لازم‌داشتندکه ازتاریخ این عهدنامهٔ فیروز هر عهد و شرطی که بهریك از دولت‌های فرنگ‌که با دولت بهیهٔ انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد بسته‌اند باطل و ساقط دانند و لشگر سایرفرنگیان را از حدود متعلقه به خاك ایران راه عبور بهسمت هندوستان و طرف بنادر هند ندهند واحدی از این طوایف راکه قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیهٔ انگلتره است نگذارندکه داخل مملکت ایران شودواگرطوایف مزبوره‌خواهندکه‌ازراه‌خوارزم یا تاتارستان وبخارا وسمرقند وغیره عبور به‌مملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حتی‌المقدور پادشاهان و والیان واعیان آن ممالك را مانع شوند واز راه‌دادن طوایف مزبوره بازدارند خواه ازراه تخویف و تهدید خواه از روی رفق ومدارا .



کنگره وینه

کنگره میرقصد ! (کنگره وین ۱۸۱۴ میلادی)

فصل دوم ـ چون این عهد خجسته‌که در میان دودولت ابد مدت بدست دوستی و صدق بسته آمد ، امید چنان است‌که بخواست خدای یگانه ازهرگونه تغییر وتبدیل مصون و روز بروز ملزومات و مقتضیات یك جهتی و یگانگی در میانه افزون وپیوند موافقت و مواحدت میان این دو پادشاه جمجاه ، فلك دستگاه وولیعهد و فرزندان واحفاد و امجاد ایشان ووزاء و امراء وولات وحکام ولایات وسرحدات مملکتین ابد الآباد برقرار واستوار باشد . پادشاه والاجاه انگریز قرارداد می‌نماید که اگر برسرامور داخلهٔ ایران فیمابین شاهزادگان یاامراء وسردارها مناقشتی روی دهد ، دولت بهیهٔ انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگراحدی از مشارالیهم ولایتی وجائی از خاك متعلقهٔ ایران را بآن دولت بهیه بدهندکه بازای آن‌کومك و اعانتی نمایند ، هرگز

اولیای دولت بهیهٔ انگریز باین اقبال نکرده پیرامون آن نگردند ودخل و تصرف در خاك متعلقه بدولت ایران نخواهندکرد .

فصل سوم ـ مقصود کلی از این عهدنامه آن است که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد وکومك به یکدیگر نمایند بشرطی که دشمنان درنزاع وجدال سبقت نمایند ومنظور این است که از امداد جانبین بهیکدیگر هردو دولت قوی و مستحکم گردند . این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع وجدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاك متعلقه به خود و قصد ملك خارج از خود نمودن است وخاك متعلقه بهریك از دولتین ایران و روس ازقراری است که باطلاع وکلاء دولتین ایران و انگلتره ودولت روس بعدازاین معین ومشخص گردد .

فصل چهارم ـ چون دریك فصل‌ازفصول عهدنامهٔ مجمله‌که فیمابین دولتین علیتین بسته شده قرارداد چنین است‌که اگر طایفهٔ از طوایف فرنگیان به ممالك ایران به‌عزم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران ازدولت بهیهٔ انگلیس خواهش امداد نمایند فرمانفرمای هند ازجانب دولت بهیهٔ انگلیس خواهش مزبور را بعمل آورند ولشکر بقدرخواهش و سردار واساس جنگ ازسمت هندوستان بهایران بفرستند واگرفرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن ازجانب دولت بهیهٔ انگلیس مبلغی وجه نقدکه قدر آن درعهدنامهٔ مفصله که من‌بعد فیمابین دولتین‌قویتین بسته‌می‌شود معین‌خواهد شد.الحال مقرر است‌که مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه باشد واگردولت علیهٔ ایران قصد ملکی‌خارج ازخاك خود نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه ازطوایف فرنگستان نمایند امداد مذکور از جانب دولت بهیهٔانگریزداده نخواهد شد وچون وجود نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی دولت بهیهٔ انگریز را لازم است‌که ازرسیدن آن به‌قشون مستحضر وخاطرجمع شود وبداندکه درخدمات مرجوعه صرف می‌شود .

فصل پنجم ـ هرگاه اولیای دولت علیهٔ ایران خواهندکه برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ ، معلم بهایران بیاورند مختارند ،که ازمملکتی از ممالك فرنگ‌که با دولت بهیهٔ انگلتره نزاع وجدالی نداشته باشند معلم بگیرند .

فصل ششم ـ اگرکسی ازطوایف فرنگ‌که درحالت مصالحه بادولت بهیهٔ انگریز می‌باشند نزاع و جدال با دولت علیهٔ ایران نمایند پادشاه والاجاه انگلستان‌کمال سعی و دقت نمایندکه فی‌مابین دولت علیهٔ ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذی جاه انگلستان بطریقی‌که مرقوم شده از مملکت هند عسکر وسپاه بکومك ایران مأمورکند ، یا اینکه دویست هزارتومان مقرره را برای خرج عساکر وسپاه وغیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند واین اعانت و امداد مادام که جنگ فیمابین دولت علیهٔ ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیهٔ ایران صلح ننمایند مضایقه نشود .

فصل هفتمـ چون قرارداد مملکت ایران این‌است‌که مواجب قشون ششماه به‌ششماه داده‌می‌شود وقرارداد تنخواهی‌که بعوض‌عساکرازدولت بهیهٔ انگریزداده می‌شود این شدکه

تنخواه مزبور را ایلچی‌آن دولت بهیه هرچه ممکن شود زودتر و پیشتر مهمسازی نمایند .

فصل هشتم ـ هرگاه طایفهٔ افاغنه را بادولت بهیهٔ انگریز نزاع و جدالی باشد ، اولیای دولت علیهٔ ایران از این طرف لشکر تعیین کرده بهقسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت بهیهٔ انگریزامداد و اعانت نمایند ووجه اخراجات آن را از دولت بهیهٔ انگریز بگیرند ، از قراری‌که اولیای دولتین قطع وفصل نمایند .

فصل نهم . **اگر جنگ‌ونزاعی‌فی‌مابین دولت علیهٔ ایران و افغان اتفاق افتداولیای دولت‌بهیهٔ انگریزرادر آن میان‌کاری‌نیست** وبهیچ‌طرف‌کومك‌وامدادی نخواهندکرد مگر اینکه بهخواهش طرفین واسطهٔ صلح گردند .

فصل دهم ـ اگر از رؤسای ایران‌کسی بخواهد دشمنی‌کند و یاغی بشود و فرار بولایت‌انگریز نمایدبهمحض‌اشارت‌امنای دولت ایران‌آن‌کس را از ولایت‌ءزبوربیرون نمایند و اگر بیرون نرود او راگرفته روانهٔ ایران نمایند و درصورتیکه پیش از رسیدن آن کس بولایت مزبوره اشارهٔ از امنای دولت ایران دربارهٔ او بحاکم آن حدود برسد آن کس را رخصت فرودآمدن ندهند وبعدازممانعت !گرآن‌کس فرودآید اوراگرفته روانهٔایران‌نمایند وهم‌چنین ازجانب دولتین معلوم است‌که شرایط این فصل‌مذکور ازطرفین‌استقرارپذیرفته .

فصل یازدهم ـ اگر در بحرالعجم[1] دولت علیه ایـران را امدادی ضرور شود از دولت بهیهٔ انگریز بشرط امکان و فراغ بال کشتی جنگی و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآوردآن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند وکشتیهای مزبور برآن مرزها ولنگرگاهها عبورکنند که امنای دولت علیه‌ایران نشان می‌دهند و ازجاهای دیگر بی‌رخصت و ضرورتـی عبور نکنند . و این عهدنامـه بتوسط میرزا شفیع صدراعظم و نایب‌الوزراء قائم‌مقام ومعتمدالدوله میرزاعبدالوهاب منشی‌الممالك، وکلای دولت علیهٔ ایران بامستر‌موریه نایب سرگوراوزلی بارونت سفیر بزرگ دولت بهیهٔ انگلیس‌که دراین اوقات ایلچی جدید بود نوشته و مقرر شد و از طرفین نسخه نوشتند و در **خاتمه** نوشتند :

ما که وکلای حضرتین علیتین می‌باشیم ، این عهدنامهٔ مفصله راکـه سابقاً فی‌مابین وکلای دولتین علیتین بفصول دوازده‌گانه نگارش یافته ، حال به تغییرات چند کـه منافی دوستی و یك جهتی دولتین علیتین نبود وبصلاح حضرتین‌انسب می‌نمود درفصول یازده‌گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم . به تاریخ بیست و پنجم ماه نوامبر سنهٔ یکهزار وهشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذی‌الحجةالحرام سنه یکهزار و دویست بیست ونه هجری مصطفوی علی هاجرها السلام والتحیة .

تحریراً فی‌دارالخلافهٔطهران صانهاالله تعالی عن‌طوارق‌الحدثان والسلام والاکرام.

***

۱ـ گویا منظور خلیج فارس است

بدین‌ترتیب تا تاریخ لشکرکشی محمدشاه‌قاجار بهرات‌وآغاز بهانه جوئی انگلیسها و اخلال ودسیسه‌کاری ملک‌نیل وزیرمختار آنها و اعلان جنگ و اعـزام‌کشتی‌های جنگی بسواحل ایران واشغال جزیره خارك‌درسال ۱۲۵۵ هجری‌قمری‌که محمدشاه‌بناچاردست‌از محاصره هرات‌کشیدبین‌ایران ودولت‌انگلیس **چهارمعاهده‌رسمی** وجودداشت‌بشرح‌زیر:

نخست معاهدهٔ سیاسی وقرارداد تجاری مورخ ۱۲ شهر شعبان ۱۲۱۵ هجری‌قمری مطابق باژانویه ۱۸۰۱ میلادی بامضای **حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله** صدراعظم وهشت‌نفر از وزرای درجهٔ اول ایران و**کاپیتان‌سرجان ملکم** .

دوم- معاهدهٔ مورخ ۲۵ محرم ۱۲۲۴ هجری قمری مطابق با ۱۲ ماه مارس۱۸۰۹ میلادی معروف به **معاهده‌مجمَل** بامضای**میرزامحمد شفیع معتمدالدوله** مازندرانی صدراعظم وحاجی‌میرزا محمدحسین‌خان امین‌الدوله بنمایندگی دولت ایران و **سرهار - فوردجونس** سفیرکبیر ووزیر مختار فوق‌العاده دولت انگلیس .

سوم- عهدنامهٔ مورخ ۲۹ صفر۱۲۲۷هجری‌قمری مطابق با۱۴ مارس ۱۸۱۲میلادی معروف به **عهدنامهٔ‌مفصل** بامضای میرزا شفیع صدر اعظم و وزرای ایران و **سرگور- اوزلی** وزیر مختار فوق‌العاده و سفیر دولت انگلیس و تصدیق و تسجیل **مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه** .

چهارم - عهدنامه مورخ ۱۲ ذی حجه ۱۲۲۹ هجری قمری مطابق بـا ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ میلادی بامضای میرزا شفیع صدر اعظم و **حاجی محمدخان مستوفی‌الممالك و میرزا بزرگ قائم مقام و میرزاعبدالوهاب منشی‌الممالك** بنمـایندگی دولت ایران **وهانری الیس‌و مستر موریه** (جیمز موریر) از طرف دولت انگلستان .

که تمام متن هرچهار عهدنامه در اوراق پیش نقل‌ودرج گردیده است .

***

درمیان این چهار عهدنـامه، معاهدهٔ مـورخ ۱۲ شعبان ۱۲۱۵ قمری فقط بمنظور جلوگیری از توسعه نفوذ ناپلئون و فرانسه در ایران و مخصوصاً تهدید امـراء و سرداران افغان با لشکریان ایران در صورت حمله بمتصرفات انگلیس در هندوستان بـاولیای خواب آلوده دربارفتحعلی‌شاه- البته ازراه حیله وتزویر و **پیش‌کشی** و تطمیع تحمیل شده و در طی موادآن چیزی بسود ایران وجود ندارد .

درموردافغانستان گذشته از شرطی‌که در ماده دوم قید و بـموجب آن دولت ایران **متعهد شده** که‌در صورت تصمیم امراء افغانستان برحمله بهندوستان با **یك قشون کوه پیکر** افغانستان را **خراب و ویران** و آن مملکت را **بکلی مضمحل‌وپریشان**نمایدو در ماده سوم‌شرط‌شده‌که درحین تعیین شرایط هرگونه صلح و اصلاح دولت ایران **متعهد است** حکمرانان افغانستان را ملتزم‌کندکه**خیال‌هرگونه حمله وهجوم بهندوستان**

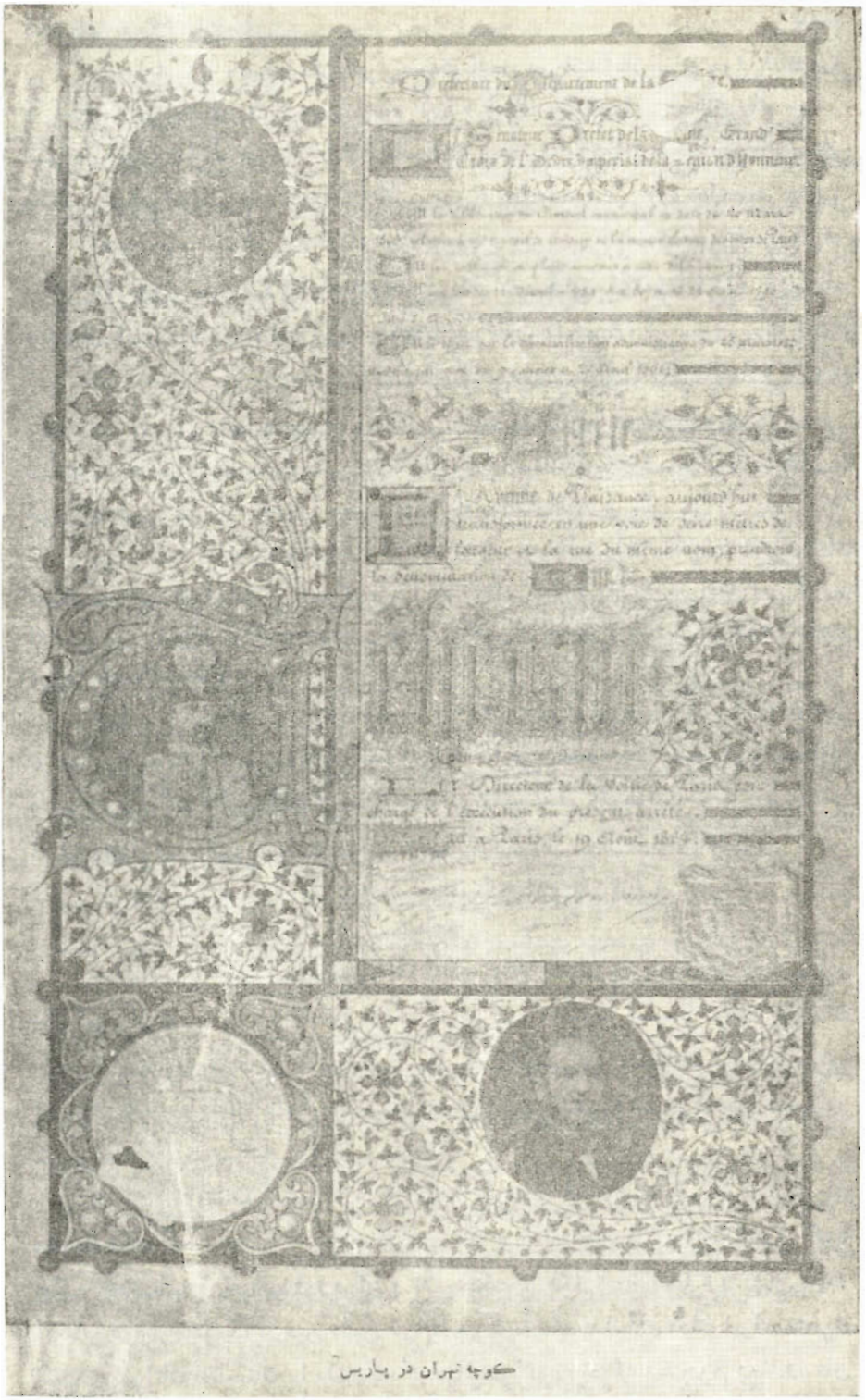

کوچه تهران در پاریس - پس از ورود سفیرصفوی

را ازسر بیرون نموده و برای همیشه ترك نمایند، درماده چهارم دولت انگلیس تعهد کرده است که **درصورت وقوع جنگ بین پادشاه افغانستان و ایران**- نه تنها بسود ایران بیطرف بماند و بهیچ نحوی بافغانها کمك نکند. بلکه **هرمیزان توپ ومهمات قشونی** که ممکن باشد با تمام اسباب ولوازم آن بایران بدهد.

قرارداد تجارتی رانیز اشاره شده که تمام شرایط آن بضرر ایران وسود انگیس بوده است.

***

راجع بمعاهده مورخ ۱۲ شعبان ۱۲۱۵ و شخصیت مرحوم حاج میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی دانشمند عالیقدر مرحوم محمود محمود در زیر نویس صفحه ۸۸ جلد اول کتاب نفیس تاریخ روابط سیاسی ایران با انگلیس در قرن ۱۹ شرحی مرقوم داشته اند که بسیار قابل استفاده است که جزئی از آن در اینجا بشرح زیر نقل ویك توضیح کوچك اضافه میشود:

«حاج میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی فرزند حاجی هاشم قزوینی است واولین صدر اعظم سلسله قاجاریه است که به آقامحمدخان وفتحعلی شاه قاجار هر دو خدمت کرده است و در عهد این دو پادشاه قاجار مقام صدارت داشته، مردی مآل اندیش و با تدبیر بوده، فتوحات آقامحمدخان ومونقیت های اومرهون رأی وتدبیر وسیاست ماهرانهٔ این مرد است.»[1]

تا حال قدر ومنزلت این مرد خدمتگذار ایران مجهول مانده وحال آنکه اشخاص محقق وبیغرض باید بیشتر در احوال این مرد سیاستمدار و با تدبیر تحقیق کنند وحق خدمات اورا بایران ادا نمایند.

حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله **اولین شخصی است** که گرفتار چنگال بیرحم سیاست خارجی گردید.

گناه غیر قابل عفو این مرد نامی آن بود که مانع گردید فتحعلی شاه پیشنهادهای **مهدی علیخان بهادر جنگ** فرستادهٔ فرمانفرمای هندوستان را عملی کند، یعنی مانع شد شاه ایران بافغانستان لشگر کشیده **آن قسمت ازقلمرو ایران را** خراب وویران نماید و امیر آن روز کابل را از امارت خلع کند.

این گله را سال بعد سرجان ملکم از صدر اعظم ایران نمود و ایراد کرد که چرا مانع شد شاه ایران انتقام شیعه های افغانستان را از افغانهای سنی بکشد، صدر اعظم جواب میدهد سیاست از مذهب جداست. صلاح نبود شاه برای یك چنین کار کوچکی **یك قسمت از مملکت خودرا** ویران کند و سکنهٔ آنرا قتل عام نماید، از این جواب سرجان ملکم صدر اعظم ایران را شناخت وبافکار او آشناشد.

عهدنامهٔ که در این ایام[2] بین ایران وانگلستان بنمایندگی حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله بسته شده **اولین و آخرین** عهدنامهٔ است که دستخوش ابهام نشده و عبارات کش دار چند پهلو

۱ــ درمتن کتاب مرحوم محمود «دومرد» نوشته که قطعاً اشتباه چاپی است و باید «این مرد» صحیح باشد.

۲ــ عهدنامهٔ مورخ ۱۲ شعبان ۱۲۱۵ قمری.

درآن دیده نمیشود وحقی ازایران سلب نشده «؟» بلکه حقوق طرفین کاملاً مساوی است!...

حاجی میرزا ابراهیم‌خان برای همین عقل و تدبیر و مآل اندیشی منفور گردید ودر دربار ایران غیرلازم شناخته شد.»[1]

بعد از این‌قسمت محقق فقید جریان طردو کشته‌شدن حاج‌میرزا ابراهیم‌خان‌شیرازی و اقوام و بستگان اورا بتفصیل از کتاب خطی «صدورالتواریخ» نقل نموده‌اندکه در اینجا مورد حاجت نیست وعلاقمندان میتوانند بکتاب مرحوم محمود محدود مراجعه‌نمایند.

آنچه از مرقومات آن محقق عالیقدر جالب توجه و محتاج توضیح است شخصیت و خدمات مرحوم حاجی میرزاابراهیم‌خان شیرازی‌وعلت قتل اوست‌که قابل مطالعه وتحقیق و توضیحی‌نیز که‌بنظر میرسد این است‌که معاهدهٔ مورخ ۱۲ شعبان ۱۲۱۵ قمری و مخصوصاً قرارداد تجارتی ضمیمه‌آن آنقدرهاهم‌که‌آن استاد بزرگوار تصورفرموده‌اند بسود ایران و حقوق طرفین درآن کاملاً متساوی نبوده است.

زیراکه مثلاً الزام متعاهدین بتعمیرکشتی‌های طرفین در حالتی‌که ایران فاقد کشتی و نیروی دریائی بوده و یا اجازه و اختیار بانگلیسها برای استخدام هر تعدادکارمند وکارکنان ازاتباع ایران باحق تنبیه ومجازات‌آنهاو یا ساختن خانه‌**وعمارات** در بنادر و شهرهای ایران باتوانائی‌و اجازه و اختیار فروش یا اجارهٔ آنها هرگز تصور نمیرودکه بسود ایران و امری‌که‌مفهوم حقوق متساوی‌بدهدو طرفین درعمل بتوانند وقادر باشنددر قلمرو کشور یکدیگر ازآن بطور تساوی استفاده‌کنند تلقی‌بشود.

***

در معاهدهٔ مورخ ۲۵ محرم ۱۲۲۴ هجری قمری معروف به **عهدنامهٔ مجمل** که **سرهارفورد جونس** موفق به بستن‌آن گردیده **مادهٔ‌هفتم** مربوط بروابط ایران و افغانستان است‌که دولت انگلیس با عبارات صریح زیرمتعهدشده که‌در صورت وقوع جنگ **بیطرفی** اختیارکند:

«ماده هفتم- هرگاه بین دولت علیه ایران و افغانستان جنگ واقع شود اعلیحضرت **پادشاه انگلستان‌را درآن‌میان دخالتی نخواهدبود** مگر اینکه بمیل طرفین‌واسطهٔ صلح‌شود.»

مادهٔ‌پنجم معاهده ۲۹ صفر ۱۲۲۷ هجری قمری معروف‌به **عهدنامه مفصل** که **سرگوراوزلی** بنمایندگی دولت انگلیس‌امضاءکرده دولت ایرانرامتعهد نموده‌که درصورت وقوع جنگ بین انگلستان‌و سرداران‌افغان با نیروی‌نظامی‌بانگلیس کمک‌کند و با افغانهاوارد جنگ شود و **شرط‌بیطرفی وعدم‌مداخله** دولت انگلیس درمنازعه ونبرد بین ایران و افغانها **درمادهٔ ششم** این معاهده‌باعبارات زیرتصریح وتأئیدگردیده:

۱ــ محقق. فقیدمرحوم‌خان‌ملک‌ساسانی‌درکتاب «دست‌پنهان‌سیاست در انگلیس‌درایران» مرقوم داشته‌اندکه جد میرزاابراهیم‌خان شیرازی یهودی بوده ومسلمان شده است.

«اگرجنگ و نزاعی فیمابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد، اولیای **دولت بهیهٔ انگلیس را در آن‌میان کاری نیست** وبهیچ طرف کمکی و امدادی نخواهند داد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطهٔ صلح گردند.»

وبالاخره درعهدنامهٔ مورخ ۱۲ ذی‌حجه ۱۲۲۹ هجری‌قمری که بنمایندگی **هانری‌الیس‌وجیمزموریر** انعقادیافته **فصل‌هشتم** بازمربوط است بتعهدایران بامدادنظامی وتعیین و اعزام لشگر بکمك انگلستان و جنگ‌با افغانان درصورت حدوث نزاع بین‌آنهاو **فصل نهم** باعبارات صریح زیر در خصوص **عدم‌مداخله وبیطرفی‌انگلیس** موقع‌وقوع‌جنگ و اختلاف بین‌ایران‌و افغانها :

«فصل‌نهم- اگر جنگ ونزاعی فیمابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای **دولت بهیه‌انگریز**[1] **رادرآن میانه‌کاری نیست و بهیچ طرف‌کومك و امدادی نخواهندکرد** مگر اینکه بخواهش طرفین واسطهٔ صلح گردند» .

***

بنابراین ایراد واعتراض انگلیسها هنگام‌لشگرکشی مرحوم‌محمدشاه‌قاجاردرسالهای ۱۲۵۴ -۱۲۵۵ هجری قمری بهرات براینکه اقدام دولت ایران برای تنبیه یاغیان‌افغان برخلاف دوستی ومیثاقهای گذشته با انگلیس است صددرصد ناموجه وغیروارد ومخالف‌مفاد صریح چهار معاهدهٔ رسمی بوده‌است .

اصل‌قضیه و حقیقت مطلب این است‌که انگلیسها بقول مؤلف سراج‌التواریخ **«باطناً سعی‌شان بدان بود که‌دولت ایران با افغان‌متفق نشوند»**[2] ویااندیشیدند‌که مبادا: **«ایرانیان و افغانان یك‌دل‌و یك‌جهت شوند و از این‌معنی‌مردم اسلام‌کشور هند نیز** از در اتحاد ملت پذیرای اطاعت ایشان گردند، آنوقت دولت انگلیس را زبون‌واز کشور هند بیرون خواهندکرد »[3] مقصود باطنی‌ونیت پنهانیشان این‌بودکه از اتحاد واتفاق ایرانیان با برادران هم‌کیش وهم‌خون وهم‌نژاد افغانی خود جلوگیری وهردوطایفه‌و تیره‌از یك‌قوم‌را ضعیف ، ناتوان ذلیل وبیچاره‌کنند تا پس از تحکیم تسلط ظالمانه وشوم خود در تمامی‌سرزمین هند در سرفرصت خاك‌پاك افغانستان‌و سرزمین‌های مقدس ایران را هم‌تصرف کنندو مردم باغیرت وسلحشور افغان و ملت شریف ومحترم ایران‌را در زیر زنجیرغلامی و بندگی بکشند .

***

بهانه جوئی‌های کودکانـه و بیمزهٔ مستر مکنیل و سیاسیون‌آنـوقت انگلیس‌نیز مبنی براینکه لشگرکشی دولت ایران بقصد تنبیه یاغیان افغان و استقرار نظم وامنیت در هرات

۱ــ انگلیس. ۲ــ سراج‌التواریخ چاپ‌کابل صفحه۱۲۹

۳ــ همان‌کتاب‌صفحه ۱۴۴

که‌قسمتی از ایالت خراسان بود بتحریك و دستور روسها و دولت روسیه بوده همانقدر بی معنی وعاری از حقیقت مینمودکه ایراد و استناد برمیثاق‌هاو عهدنامه‌های گذشته .

زیرا قطع‌نظر از اینکه :

«انگلیسها معترف‌بودندکه هرات‌ازآن ایران است‌وخود مسترمکنیل که‌درهمان وقت سفیرانگلیس در ایران بوددرتاریخ ۱۶ ذی قعده ۱۲۵۲ قمری مطابق با ۲۴ فوریه۱۸۳۷ میلادی رسماً بدولت انگلیس چنین نوشته :

«صرف نظراز ادعای دولت ایران‌راجع بتملك‌هرات اگر موضوع اختلاف‌را بین‌دو دولت مستقل فرض نمائیم اینجانب معتقد است که **حق‌بادولت ایران است** و هرات در این‌مورد تقصیردارد. در موقع‌مرگ عباس میرزا شاه‌فعلی [۱] از محاصره هرات دست‌کشید و مراجعت‌نمود، مذاکرات طرفین بعقد قراردادی منتهی شدکه خطوط سرحدی در آن تعیین گردیده ، وطرفین‌نیز تعهدکرده بودندکه از عملیات خصمانه نسبت‌بهمدیگراجتناب نمایند.

ازآن تاریخ تاکنون دولت ایران بخاك افاغنه هیچ دست اندازی نکرده درحالی‌که پس از مرگ شاه سابق [۲] حاکم‌هرات با ترکمنهاوایل‌هزاره همدست‌شده بخاك ایران‌تجاوز نموده‌و **رعایای آن‌مملکت‌را بغلامی‌برده بودند** و افاغنهٔ هرات این‌مشی‌تجاوزکارانه را لاینقطع ادامه میدهند... بنا بمراتب فوق‌شاه[۳] درحمله بقلمرو کامران‌میرزا وبی‌اعتنائی بیادآوری‌های‌ما دایر بعدم مبادرت بچنین اقدامی **محِق و ناگزیرمی‌باشد.**»[۴]

پس با اعتراف‌وتصدیق خودمکنیل لازم‌نبود دولت روس مُحرِّك ودستور دهنده‌ایرانیها باشد .

خود انگلیسها هم درآنزمان‌باروسها همدست و متفق بودند و هیچگونه اختلاف اساسی بایکدیگر نداشتندو خودشان هم خوب‌میدانستندکه موضوع تحریك‌روسهارا دروغ‌می‌گویند و برای بهانه جوئی و فشار بدولت و ناتوان ساختن ملت ایران اختراع کرده وازنزد خود ساخته‌اند .

دانشمندگرامی مرحوم محمودمحمود در ابتدای جلد دوم تاریخ روابط سیاسی‌ایران وانگلیس درقرن۱۹ (صفحه۲۹۱) نسبت باین موضوع عیناً چنین‌مرقوم‌داشته‌اند :

«... اما همینقدر می‌گویم‌که دولت انگلیس دراین‌موقع دولت ایران را از یك حق مسلم‌خودکه‌عبارت ازحق‌حاکمیت‌بهرات‌وقندهاربودبزورپول، اعزام قشون‌بداخلهٔ افغانستان وکشتی‌های جنگی بخلیج فارس، قطع روابط سیاسی‌درتهران و تجهیز و اعزام‌قشون‌بداخلهٔ

۱ـ محمدشاه قاجار . ۲ـ فتحعلی‌شاه . ۳ـ محمدشاه‌قاجار .

۴ـ نقل ازصفحه ده و یازده مقدمه سوم برکتاب «مخزن‌الوقایع» از انتشارات دانشگاه تهران بقلم حسین‌محبوبی اردکانی که ایشان‌هم مفادنامه ملك‌نیل‌را از کتاب « جنگ ایران و انگلیس «کاپیتن هنت برداشته اند (باتصرف بی اندازه جزئی)

افغانستان محروم نمود، **فقط روی یك خیال خام وعقیدهٔ بی اساس**[۱] ، یعنی اینکه دولت ایران بتحریك دولت روس بطرف افغانستان قشون‌کشی نموده است .

اگر بتاریخ آن‌عهد اروپا مراجعه کنیم خواهیم دید که **درهمان اوقات خود انگلیسها بادولت روس هم‌عهد بودند ودر امورسیاسی اروپا مستقیماً دخالت میکردند»..**[۲]

فاضل‌فقید درصفحه ۲۹۲ جلد دوم همان‌کتاب ادامه میدهند :

«درحینی‌که دولت انگلیس مارا **باتهام‌دوستی با دولت روس تهدیدمیکند و** قوای خودرا برای اضمحلال ما تجهیز مینماید ، درهمان حین **خود در پیشنهاد تقسیم مملکت‌ما با دولت روس داخل مذاکره‌میشود .**

در تاریخ ۱۸۳۷ میلادی (۱۲۵۴ هجری قمری) **مکنایل** درطهران دولت‌ایران‌را بقطع روابط تهدید نموده اولتیماتوم میدهد، درخلیج فارس کشتی‌های جنگی بنادر جنوب را تهدید میکند ، **لرداوکلند** درهندوستان علیه ملت ایران تجهیزات مینماید وچهل‌هز قشون بافغانستان میفرستد ، **کامران**[۳] و **یار محمد خان** را باپول و صاحب منصب کمك میکنند، تمام این اقدامات‌را برضد دولت ایران **عادلانه و مشروع میدانند**، چرا؟ـ

۱ـ خود انگلیسها بر اینکه خیالشان خام و بی اساس است علم و اطلاع داشتند وچون برای آینده میخواستند افغانستان و ایران‌را تصرف کنند عمداً خودشان‌را بنادانی زده وروی این‌خیال خام وعقیده بی اساس **جاروجنجال** راه انداختند .

۲ـ استاد فقیددرزیرنویس این‌صفحه عیناً چنین مرقوم داشته‌اند : «دراین‌تاریخ محمدـ علی‌پاشای‌مصری داعیهٔ خلافت داشت و فرانسه‌نیز از نظریات اوحمایت مینمود، **دولت‌انگلیس باز بزور و سرنیزه روس محتاج بود** و بدین‌سبب باآن دولت مجدداً متحدشد، اطریش و پروس‌راهم با خودشان همدست‌نموده هرچهار دولت یکمرتبه برعلیه محمدعلی‌پاشاقیام‌نمودند، البته دعواها در این‌تاریخ تمام **برسرلحاف ملانصرالدین** یعنی **عثمانی‌بود** .

۳ـ این‌کامران‌میرزا پسرمحمودشاه‌بود که پدرش باکمك نیروی نظامی ایران **برزمانـ شاه** غلبه‌کرد و ازطرف ایران بحکمرانی هرات‌رسید وکامران درحقیقت دست‌نشانده و مأمور دولت ایران ولی بیغرضانه آدم بسیاربی‌شعور و احمقی‌بود و باخیانت بوطن اصلی وولینعمت خود ایران واعتماد وپروبال‌دادن به‌**یارمحمدخان** وفریب نیرنگ و افسون‌انگلیسهاراخوردن درحقیقت **گورخودرا** بدست‌خویش مهیاکرد، چه چنانکه‌حوادث بعدی نشان‌داد دیری‌نگذشت که‌یارمحمدخان بتحریك‌انگلیسها اورا ازپیش پای برداشت‌و سرداران‌و امراء افغان‌که نسبت بوطن اصلی خود راه‌ناوفاداری پیش‌گرفتند وباغوای دشمن مشترك تن‌بجدائی ازایران دادند خیلی زود مزه خیانت وحماقت‌خودرا چشیدند ودرگودالی که‌خودکنده بودبسرنگون شدند و مردم غیور وباشرف افغان‌را نیز دچار مصیبت و بدبختی‌ساخته و **دوقرن** ازقافله‌تمدن‌و آسایش عقب‌انداختند. **(ف)**

چونکه دولت ایران **باغواوتحریك روسها** بافغانستان قشون فرستاده ، اگرچنین است **این دشمنی در بارهٔ روسها هم باید اعمال‌شود**، چونکه سبب تمام این‌دشمنی‌های دولت ایران با دولت انگلیس **دولت روس میباشد**، اما **دولت‌عدالت‌شعار انگلیس! عوض اینکه** با روس‌ها ازدردِشمنی درآید باآنها **درسرِتقسیم مملکت ایران مکاتبه می‌کند** !

کی؟ـ وچه وقت ؟ـ

درهمان سال ۱۸۳۸ که درآن سال ایران را **باتهام دوستی با دولت روس** در تحت فشار قوای بری وبحری خویش قرارداد .

در این تاریخ دولت روس است که‌بدولت انگلیس تذکر میدهد **بموجب موافقت نظری** که در سال ۱۸۳۴ بین دولتین حاصل شده **استقلال و تمامیت ارضی ایران** باید محفوظ گردد[1] وحال چگونه است که دولت انگلیس در این‌تاریخ (۱۸۳۸) **تنها** به تصرف ایران اقدم مینماید ؟[2]

این تذکر درنوامبر ۱۸۳۸ در یك **مراسله‌رسمی** از طرف وزیر امورخارجهٔروس **کنت نسلرود** Count Nesselrode به **کنت پوزودی بورگو** ـ Count Pozo di Borgo داده شدکه سفیرفوق‌الذکر به **لردپالمرستون** رسماً اطلاع‌دهد، چونکه انگلیسها دولت ایران‌را تهدید وعلناً بخاك آن تجاوزمینمودند .

در این مراسله‌دولت‌امپراطوری روس **بقرارداد مسرت انگیزی** که درآن‌موافقت نظر درباب مسائل ایران بین**دولتین روس و انگلیس** حاصل‌شده اشاره مینماید و یك سواد از مراسلهٔ لرد پالمرستون‌که در سپتامبر ۱۸۳۴ خطاب‌به مستر بلای، Mr Bligh وزیر مختار دولت انگلیس مقیم پطرزبوزغ نوشته و اونیز رسماً آن مراسله را برای وزیر امور خارجه روس فرستاده است جوفاً میفرستد و به‌کنت‌مزبور دستور میدهدکه این‌مراسله را بنظر لردپالمرستون برساند ودرضمن از طرف دولت‌روس تذکر بدهدکه‌همان نظرونیت سابق‌که محرك نیات دولت امپراطوری روس‌بوده مبنی براینکه **یك قرار داد دوستانه** درباب مسائل ایران بین دولتین انگلیس وروس منعقدگردد ، **همان‌نظروآرزو امروز نیزوجوددارد**، بعلاوه اظهار تأسف میکند از اینکه روابط‌حسنهٔ‌که‌بین دربار انگلستان و

۱ـ باتوجه بمفاد قرارداد ۱۹۰۷ مربوط بتقسیم ایران بین‌روس و انگلیس و قرارداد تحت‌الحمایگی مورخ ۱۹۱۹ مفهوم استقلال‌وتمامیت ارضی‌دراینگونه‌موافقت نظرهای دولتهای استعمارگر خوب‌قابل‌درك است! ف.

۲ـ همین‌یادآوری و اعتراض به‌تصرف ایران به **تنهائی** نظرمارا دراوراق گذشته‌مبنی بر اینکه انگلیسها درآن زمان نمیتوانستند زیاد بداخله ایران نفوذ کنند و مورد اعتراض روسها قرارمی‌گرفتند تأئید می‌کند. ف.



لرد پالمرستون

دربار تهران موجود بوده فعلاً مقطوع میباشد .

لرد پالمرستون پس از دریافت این مراسله رضایت کامل خودرا بانظر صائب دولت امپراطوری روس درباب قضایای ایران که تا آنروز در نظر دولت انگلیس هیچ تغییری حاصل نشده اظهار میدارد .

مراسلات ذیل راجع باین موضوع درتاریخ ۱۸۳۸ بین دولتین روس و انگلیس ردو بدل شده است :

سواد مکتوب کنت نسلرود وزیر امور خارجه روس بسفیر روس مقیم لندن که سفیر مذکور این مراسله را در ۱۱ نوامبر برای وزیر امور خارجه انگلیس فرستاده است .

«پطرزبورغ اول نوامبر ۱۸۳۸ البته بدون فایده نخواهد بود که مندرجات مکتوب مورخه ۱۸۳۴ **لرد پالمرستون** را خطاب بوزیر مختار دولت انگلیس مقیم پطرزبورغ در این تاریخ مجدداً بنظر لرد پالمرستون برسانیدو درآن تاریخ وزیرمختار انگلیس دستور داشت مکتوب فوق الذکررا بوزارت امور خارجه دولت امپراطوری روس ارسال دارد.

جنابعالی سواد مکتوب لرد پالمرستون را جوفاًملاحظه مینمائید و بهلرد پالمرستون خاطرنشان خواهید نمود **همان احساسات** که ما را درسال ۱۸۳۴ **باین امر راهنمائی نمود** وما را وادارکردکه برای انعقاد یك قرارداد دوستانه بین خود **نسبت بمملکت ایران** موافقت نمائیم همان نیز امروزه اساس این اقدام فعلی میباشد و ایمان کامل حاصل است که ما را بهنتایج رضایت بخش سوق خواهد داد .

در این مسئله تردیدی نیست که ایجاد روابط معنوی مجدداً بین نمایندگان انگلیس ودولت روس در تهران بعهده دولت انگلس است ، یقین است این روابط معنوی را دولتین **با همان نظریات موافق** که در سال ۱۸۳۴ قلباً دارا بودند ایجاد خواهند نمود و باید درخاطرداشت که نتیجه همان نظریات موافق سال ۱۸۳۴ بودکه سبب شد امنیت و آسایش داخلی مملکت ایران استحکام پیداکند وبحال آن مملکت مفید باشد . خاتمه . »[1]

باین مراسله **کنت نسلرود** وزیرخارجه روسیه طبق مرقومات مرحوم محمودمحمود ازطرف دولت انگلستان **لرد پالمرستون** ،کاغذی به **کنت پوزودی بورگو** وزیرمختار روسیه دردربارلندن نوشته وباتمام عقاید و نظریات روسها موافقت کرده است که از صفحه ۲۹۴ جلد دوم تاریخ مرحوم محمود بشرح زیر دراینجا نقل میشود :

---

۱ ـ ازصفحه ۲۹۳ جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن ۱۹

مکتوب لرد پالمرستون به‌کنت پوزودی بورگو وزیر مختارمشاور دولت روس مقیم لندن

« مراسلهٔ کنت نسلرود راکه جنابعالی برای اینجانب فرستاده بوددیدمتضمن نکاتی‌است که قضایا راکاملا روشن مینماید ، **دولت ملکهٔ انگلستان با آنها موافقت تام دارد** و اظهار میکند بموجب این اظهارات ، **دولت امپراطوری روس دارای هیچ نوع سوء ظن و یا دشمنی نسبت بمنافع بریتانیای کبیر در هندوستان نمیباشد و** سیاست آن دولت نیز راجع بـایران مثل سابق لایتغیّر است و درست دنبالهٔ همان سیاستی است‌که در سال ۱۸۳۴ بین دولتین موافقت حاصل شده است ، بنابراین **دولت انگلستان این اظهارات را رضایت بخش‌میداند** ».

دانشمند فقید مرحوم محمودمحمود مندرجات متن این مراسلات سیاسی را از کتاب یکنفرنویسنده انگلیسی‌بنام **والانتین چایرول** Valentine Chirole تحت عنوان « مسائل خاورمیانه » استخراج ونقل نموده‌اند .

***

ملاحظه میفرمائیدکه **دولت عدالت شعار وصلح‌خواه** ! انگلیس درست درهمان مواقعی‌که محرمانه وزیر خارجی باامپراطوری‌روسیه‌نسبت بتمام‌مسائل‌مربوط بایران‌ساخت و پاخت‌کرده وبطور رسمی‌اقرار وتصدیق‌میکندکه دولت روس‌دارای هیچ‌نوع سوءظن ودشمنی نسبت‌بمنافع بریتانیای‌کبیر درهندوستان‌نمیباشد دولت‌بیچاره ایران‌را باتهام دوستی باروس در فشارشدید گذاشته و ادعامی‌کندکه ایرانیان بتحریك ودستور روسها درصدد لشگر کشی بهرات واعمال حق حاکمیت درقطعه ازکشور خود برآمده‌اند !

یعنی اینکه روسها دولت ایران را تحریك کرده‌اند که هرات را تصرف کند تا راه هندوستان بروی‌لشگریان روسی بازبشود وکار وقاحت ، حق‌شکنی ، دروغگوئی و بی‌شرمی را از این حد هم گذرانیده وبایران تهمت زدندکه تدارکات و مخارج قشونهای ایرانرا هم روسها داده و صاحبمنصبان ومعلمان نظامی روسی مشغول تعلیمات و رهبری سپاهیان ایرانی در اردوکشی هرات شده‌اند .

وحال آنکه تمام این حرفها تهمت ، دروغ وبهانه جوئی وازقبیل همان ایرادگرگ بر بره بوده ومطلقاً حقیقت نداشت .

و انگلیسها خود بـا روسها نسبت بتمام مسائل اروپائی و آسیائی اتحاد ، توافق ، تبانی ومواضعه داشتند .

***

اما برای اینکه بتوانند باین دروغها ، تهمت‌ها و بهانـه‌جوئی‌ها لباس حق بجانب

بپوشانند و گفته‌های دروغ و ناحق خویش را **متکی بسند** و دلیل بکنند بمأمورین ، جاسوسان و نویسنده‌های مزدورخود بطورمحرمانه وسری دستور میدادند که این همه یاوه‌ها را **با آب و تاب** وشاخ وبرگ وپیرایه‌ها وگزافه‌ها در **گزارش‌های رسمی** ونوشته‌ها و کتابها واسناد خودشان منعکس کنند وشیون وفغان برآورند که ای وای هندوستان بخطر افتاده وروس‌ها قصد لشکرکشی وتصرف تاج امپراطوری بریتانیای کبیر را دارند و سپاهیان محمدشاه که بقصد تنبیه یاغیان و راهزنان جزئی ازخاك ایران متوجه افغانستان شده‌اند پیش قراولان اردوهای عظیم روسی هستند که قرار است تا کلکته ، بمبئی و دهلی پیش بروند ...

***

و در این **گزارش‌های رسمی** ، کتابها وتحقیقات واسناد ، کار بی‌شرمی ، وقاحت ، وبی‌حیائی ودروغگوئی را بجائی رسانیدند که مثلاً درست درایامی که مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه بصلاح دید مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام در خراسان از حکومت انگلیسی هندوستان کارشناس ، متخصص نظامی و افسر واسلحه خواسته بود مأمورین سیاسی و جاسوس‌های انگلیسی بدولت خود گزارش میدادند که **شهرت دارد عباس میرزا مسیحی شده و با یکنفر زن روسی ازدواج کرده است !**

***

این است ارزش ، اعتبار وپایه واساس **گزارش‌های رسمی** و گفته‌ها و نوشته‌های انگلیسها که حتی اسناد رسمی واعضاءآت آنها هم بشیزی ارزش و اعتبار ندارد و هریك و هرکلمه از آنها از **روی نقشه** و دسیسه‌های قبلی و برای اغراض و مقاصد خاصی تلفیق گردیده است .

***

باین ملاحظات هم هست که امروز به چیزهای باصطلاح **اسناد بایگانی** عمومی وزارت امور خارجه انگلیس که با ترجمه‌های غلط و عوضی ومقداری هم **تفنن** و « حسن سلیقه ! » دربعضی ازمجله‌های فارسی نشر میشود اعتماد و اطمینان نمیتوان داشت . چه معلوم نیست اصل آن « گزارش‌ها » ، اسناد و تلگرافها در چه شرایط ، بدست چه‌کسان و برای پیش بردن چه‌اغراض ومقاصدی تنظیم شده و ازقبیل گزارش مسیحی شدن عباس میرزا و با زن روسی ازدواج کردن او بوده است یا نه ؟

***

پس ملاك استنباط وقضاوت دراینگونه موارد چیست ؟

افکارعمومی **ومحسوسات** خود ملت ایران و حقیقت وقایع ونتایجی‌که درعمل دیده شده است .

چه ازطرفی افکارعمومی مردم هیچوقت اشتباه‌نمی‌کند ولو اینکه این‌ملت بعلت وجود شرایط نامساعد قادربه‌بیان عقاید خود نباشد همیشه خوب میداند که حقیقت واقعات وماهیت اشخاص چه بوده است ومحسوسات وامور واقع شده هم‌که معلوم‌است هرگزدرمعرض اشتباه وخطا قرارنمی‌گیرد .

چه وقتی مردم با چشم خود می‌بینند که انگلیسها و روسها با یکدیگر متحد و متفق شده ودوش‌بدوش هم‌باسربازان فرانسه می‌جنگنددیگرهرگزتبلیغات یا« **جنگ زرگری**» وظاهرسازی ومجادله‌های لفظی آنها را باورنمی‌کنند .

همینطور هم هست نسبت به‌عمال ، جاسوسان ومزدوران آنها درداخله‌کشور که مردم ایران همه را خوب می‌شناسند و از اعمال و رفتار آنان بماهیت و اغراض آنها بآسانی پی میبرند و دیگر لازم نیست **گزارش‌های مشکوك** ، چند پهلوی مأمورین محترم انگلیسی را آنهم عوضی وبا تفنن واظهار سلیقه برای ما ترجمه‌کنند .

***

در این مورد تنها تأسف در اینجاست‌که تبلیغات و اشتباه‌کاری بعضی از مأمورین و نویسنده‌های‌انگلیسی بحدی ماهرانه ودامنه‌دار وباطول‌وتفصیل‌بوده‌که حتی برخی‌ازمحققین و دانشمندان بیغرض ایرانی راهم باشتباه انداخته تاحدی‌که تصور و باورکرده‌اند که‌گویا لشگرکشی محمدشاه بهرات واقعاً هم بتحریك و دستور روسها بوده وحال آنکه با تحقیقات و رسیدگی‌های دقیق و بیغرضانهٔ‌کسانی چون محقق عالیقدر مرحوم محمود محمود ثابت و **مسلم شده**‌که انگلیسها مانند همیشه و همه جا در اینمورد هم دروغ می‌گفتند وظالمانه بایران تهمت میزده‌اند و اصل مقصود وغرض باطنی آنان ناتوان ساختن ایران و تصرف و تسلط براراضی ایران وافغانستان بوده است .

***

همینطورهم بوده است نسبت بافراد واشخاص ورجال ایران وآنهائی ازاین مردمان که بوطن خود دلبسته بوده و زیر نفوذ شوم انگلیسها قرار نمی‌گرفتند و با نیات و مقاصد ضد انسانی آنان مبارزه می‌کردند مانند قائم مقام ، حاجی میرزا آقاسی ، میرزا تقی‌خان امیرکبیر وده‌ها وصدهامانندهٔ آنها که مورد غضب وکینه آقایان واقع شده وبهروسیله ظالمانه وشیطانی که بوده یا از عرصه سیاست و زندگانی کنار میرفتند و یا با تبلیغات دامنه‌دار و هو و جنجال متهم وبدنام میشدند و این هو و جنجال وتبلیغات با مهارت وزبردستی باشکال مختلف آنقدر تکرار میشد که تا حتی برخی از مردمان بیغرض را هم باشتباه میانداخت .

***

مثلاً دربارهٔ همین‌حاجی‌میرزاآقاسی که‌چون برخلاف‌میل‌ودستورانگلیسهارفتارمی‌کرد

او ،را به **بلاهت ، کودنی و بی‌اطلاعی** متهم کرده‌اند چون ایراد دیگری نتوانستند پیدا کنند .

مرحوم محمودمحمود در همان تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس می‌نویسند که کاپیتان **الدرودپاتنجر** معروف در اردوی کنارهرات بوسیله **استودارت** با حاجی‌میرزا آقاسی ملاقات وبقشون‌کشی دولت ایران از طرف انگلیسها اعتراض کرده و گفته است که تصرف هرات بوسیله لشگریان ایران برخلاف حق و عدالت و اسباب آشفتگی هندوستان و مخالفت عهد و میثاق دولت ایران با انگلیس است و حاجی میرزا آقاسی با ارائه و نشان دادن **نقشه‌های رسمی** که **بورنس** یکی ازمأمورین سیاسی وجاسوسان زبردست انگلیس تهیه وضمن‌آن افغانستان راجزء خاکهای ایران معرفی‌کرده‌اعتراضات پاتنجر را غیروارد دانسته و جواب داده است‌که استقرار امنیت در قطعهٔ از خاکی‌که بتصدیق خود انگلیسها جزء قلمرو ایران است غیرعادلانه و مخالف عهد و میثاق نیست و باین ترتیب پاتنجر را مجاب ومحکوم‌کرده است.

انصاف هم خوب چیزی است از یکنفر مرد بی‌اطلاع ،کودن و ابله چنین پاسخ دندان شکن وحاضر داشتن **نقشه‌های سری بورنس** عجیب وغیرعادی‌نیست ؟

* * *

خلاصه وحقیقت مطلب این است که اظهارات انگلیسها در اینموردکه لشگرکشی دولت ایران بافغانستان بدستور و تحریك روسها صورت گرفته دروغ ، تهمت ، افترا و محض برای بهانه‌جوئی و جلوگیری از اعمال حق حاکمیت ایران و اتحاد افغانان با ایرانیان بوده است و انگلیسها خود درآن زمانها با روسها اتحاد ، مواضعه و تبانی و در همه مسائل دنیائی از جمله ایران و افغانستان توافق داشته و از این بابت برخود دولت روسیه هیچگونه‌ایرادی نگرفته‌اند .

* * *

همین مطلب را هم مرحوم حسین خان آجودان باشی سفیرکبیر فوق‌العاده ایران دردربارهای‌اطریش،فرانسه وانگلیس‌ضمن‌نامه‌های‌استدلالی‌ودندان شکن‌که به‌لردپالمرستون وزیرامورخارجه انگلستان نوشته عنوان‌کرده می‌گوید :

« امنای دولت انگریز همین‌که وشکایت را از اولیای دولت روسیه نیز نمودند و ایشان جواب دادند که این فقره در حق ما محض سوءظن است و مطلقاً وقوع ندارد امنای دولت انگریز **فوراً قبول‌کردند** و در همین ماده امنای دولت علیه هم مکرر نوشتند و وگفتندکه دولت روسیه ابداً در این امردخالت نداشتند و این خیلی عجیب است کـه یك

مطلب را از طرفی قبول نمایند و از طرف دیگر هر روز و هرساعت شکایت را مکرر نمایند ! » [۱]

* * *

پس بنابراینهمه دلائل واستدلال ثابت ومسلم است که دوقسمت از ایرادات واعتراضات انگلیسها بر اولیای دولت ایران مبنی براینکه لشگرکشی محمد شاه بهرات برخلاف مفاد عهدنامه‌ها ومیثاقهای دولتین ومباین ومنافی با دوستی با انگلیس و یا اقدام دولت ایران باستقرار امنیت درخاك وقلمرو خود و تنبیه ومجازات یاغی‌ها و راهزنان افغانی بدستور و تحریك دولت روسیه بوده صددرصد غیروارد و دروغ و برخلاف حقیقت و بهانه‌جوئی بوده است .

* * *

مسئلهٔ چاپار

اما ایراد دیگر ـ و اعتراض دیگرانگلیسها و یا از بهانه‌ها ودستاویزهای قهرکردن پزشك‌مکنیل‌یکی هم **موضوع چاپار** وآن این بودکه درضمن راه‌پیمائی لشگریان ایران بسوی هرات‌وقبل از اینکه اردوی محمدشاه حتی بحوالی **غوریان** برسد مسترمکنیل‌که از دقیقه اول تصمیم باخلال وافساد و جاسوسی و خبرچینی گذاشته بود و جریان حوادث وعدهٔ قشون ، وضع تدارکات و حرکات سپاهیان ایرانرابمأمورین مخفیه و جاسوسهای **انگلیس مقیم هرات** بطور روزمره ومحرمانه خبرمیداد وهمین خبرها را **لیوتنان پاتنجر**پس از اینکه دور از چشم همه دریافت می‌کرد به**کامران‌میرزا و یارمحمد خان** و دیگرامراء وبزرگان هرات می‌گفت وآنها را **دلیل معجزه وکرامت** خود می‌شمرد وادعاءمی‌کرد که از **عالم غیب** باو الهام شده است از جمله روزی یکی از اتباع ایران را که جاسوس ومزدور انگلیس بوده بامقداری‌اسناد وخبرهای محرمانه وسری پیش پاتنجر میفرستد **واین جاسوس** را با یکنفر راهنما و راه بلد افغانی که بوضع مشکوکی از بیراهه و پیرامون اردوهای ایران می‌گذشتند قراولان افواج **حاجی‌خان** دستگیر می‌کنند و به‌قراول خانه میبرند و می‌پرسند شما کی هستید و چه‌کاره‌اید و به‌کجا میروید ؟ ـ آنها هم درآغاز پاسخ درست وحسابی نمیدهند ونمی‌گویند که **قاصد** وزیر مختارانگلیس هستند ، و پس از چند ساعت پرده از راز برداشته و اظهار میدارند که از طرف سفیر انگلیس فقط **تا مشهد**

---

۱ ـ از متن سفرنامه تألیف میرزا فتاح خان صفحه ۲۲۱ بخط شخص مؤلف‌که نزد نگارنده ضبط است . ف.

مأموریت داشته‌اند نامهٔ را بطرف برسانند و چون می‌شنوند که ارباب یا صاحب آنها بهرات رفته میخواستند بهرات بروند ونامه را بدهند وبدین‌ترتیب خود اقرار و اعتراف می‌کنندکه مقصد مأموریت آنها ویا اوازطرف وزیرمختارتا مشهد بوده وازآن پس برخلاف دستور وخارج ازحدود مأموریت قدم برداشته و تازه برای مقصد مشهد هم ورقه معرفی‌نامه وبرگ واجازه عبورنداشته است .

این‌ورقه‌رامورخین ونویسنده‌های دورهٔ قاجاریه**باشبورد** اقتباس از**پاسپور**[1] فرانسه بمعنی **تذکره** نوشته و بنظرما تذکره‌دادن از طرف مأمورین سیاسی خارجی در داخلهٔ خاکهای ایران باتباع ایرانی‌که دراستخدام خارجی‌هابوده‌اند معنی ندارد وقاعدةً آنگونه اوراق که میبایستی در دست اینگونه اشخاص باشد تا در مواردلزوم وابسته‌و مستخدم‌بودن خودرا نزد سفرای خارجی ثابت کنند **ورقه‌معرفی‌نامه** بوده‌که تازه آنهم در یك‌کشور مستقل ضرورت و معنی‌نداشته و ازناتوانی وجبُن وبی اطلاعی اولیای ایران سرچشمه‌گرفته بوده است .

بهرحال، این‌مأمور، یاقاصد یا **جاسوس** ، هنگام دستگیری هیچگونه اوراق‌وسندی نداشته‌که مستخدم و وابسته بودن اورا نزد وزیر مختار انگلیس ثابت بکند و در ابتدا تا چند ساعت ازطرح‌چنین‌ادعاهم‌خودداری می‌کند وبعداً که می‌گوید من‌قاصدمسترمکنیل‌هستم مأمورین ایرانی‌اورا باحترام دولت‌ووزیرمختارانگلیس فوراً آزادمی‌کنندوعذرهم میخواهند **واین مطلب‌کوچك همان‌وقت خاتمه می‌یابد .**

پس‌ازآن واقعه **مسترمکنیل** خودش از تهران حرکت‌کرده و در **پیرامون هرات** باردوی ایران‌میرسد **وچندگاه** درآنجا-چنانکه بتفصیل‌مذکورشده- باخلال و فتنه وفساد مشغول میگردد و چند مرتبه به پیشگاه پادشاه‌ایران شرفیاب میشود وهرروز وهرساعت‌صدر اعظم ووزراء درجه اول ایرانرا ملاقات می‌کند ومی‌کوشدکه اولیای دولت ایران را با زبان‌چرب ونرم ووعده وفریب ونیرنگ و تهدید وارعاب ازتصرف هرات منصرف نمایدودر تمام‌این مدت طولانی هیچگاه صحبت ازحادثه قاصد ودستگیری چندساعته اوبمیان نمی‌آورد و چون عاقبت در این‌زمینه‌توفیق نمی‌یابد بدنبال‌بهانه ودست‌آویزمی‌گرددوبقول امروزی‌ها **پرونده مختومه** و تمام شدهٔ قاصد یا پیك سیاسی ویا در حقیقت **جاسوس‌کذائی**را از **بایگانی‌راکدکل** بیرون‌آورده **وآن‌چنان‌جنجال، قشقرق، کولی بازی و ننه‌من غریبم** در این‌باره در می‌آورد که در تاریخ روابط سیاسی بین دولتها از بدو خلقت آدم تا امروز **چنین‌مسخره بازی** نظیرومانند نداشته است .

انسان بیغرض واقعاً حیرت می‌کند که یك‌چنین **موضوع کوچك و بی اهمیت** که اگر اهمیت هم داشت از نظر دولت ایران و این دولت ایران بودکه میبایست اعتراض وگله وشکایت‌کند چرا وزیر مختار انگلیس با سوء استفاده از دوستی و محبت ایرانیان

1- Passeport



سرباز عراقی — قشون ایران زمان جنك باروس — سرباز آذربایجانی



سرباز — رفورم قشون عباس میرزای نایب‌السلطنه پس ازخاتمه ایران باروس — توپچی

مربوط به اوراق گذشته

جاسوس به هـرات میفرستد و اوضاع و اسرار نیروهای ایران را بوسیله **پاتنجر** و جاسوسهای دیگر باطلاع هراتی هاو افرادی‌که‌با دولت ایران **در حال‌جنگند** میرساند آری، بحقیقت آدم بیغرض تعجب می‌کند اولیای دولت‌آنوقت انگلیس‌که **خودرا عاقل و عادل ومتمدن** قلمداد می‌کردند، چگونه چنین امر کوچك و بی اهمیتی را دست آویـز قرارداده وبا آن‌وسیله مقاصد شوم و اغراض شیطانی‌خودراکه در ناتوان ساختن‌و نابودی‌و اضمحلال یك‌ملت شریف وتاریخی در ضمیرداشتند پنهان‌مینمودند ؟ !

هرگاه دراین‌میانه بحثی باشد برپادشاه ووزرای آنزمان ایران است‌که درمقابله‌با بیگانه‌ها هیچوقت **قاطعیت و شهامت** نداشتند و آنقدر از خود ترس، دو دلی و **ذلالت نشان نمیدادند** که‌عاقبت امر برخارجی‌هاهم مشتبه شده و ازحدتقاضاهای نامشروع‌وخلاف عادتی که‌درآغازخجالت می‌کشیدند وجرئت نداشتند حتی‌یك قسمت‌کوچك‌آنرا طرح نمایند پافراترگذاشته و یك خواهش را ده ، ده را صد میکردند وتمنا وخواهش را نیزجنبهٔ امر و دستور میدادند .

چنانچه‌اولیای دولت ایران **جاسوس مسترمکنیل** راکه بطور مخفیانه ـ ونه‌علنی‌ـ از بیراهه‌کنار اردوی ایران عبورمی‌کرد درهمان ساعتی‌که دستگیرشد طبق قواعد ابتدائی و قوانین جنگ معمول در تمام دنیا **تیر باران می‌کردند** و بعدهم نظر بمقتضیات شرایط جنگ و مصالح عالیهٔ کشور **خود آقای مك‌نیل** را اساساً باردو و داخل سپاهیان ایران **راه نمیدادند** و طریقه اخلال و افساد او را می‌بستند و وسیله خرابکاری و تحریك بدست انگلیسها نمیدادند مسلم‌است‌که هرات بآسانی سقوط‌می‌کرد وآقایان انگلیسها دیگر فرصت اعتراض و بهانه‌جوئی‌های کودکانه ولشگرکشی و اعزام‌کشتی‌های جنگی بسواحل و بنادر جنوب وتهدید ایران‌را نمی‌یافتند .

عیب بزرگ سلاطین قاجاریه‌دراین‌بودکه از اوضاع حقیقی دنیا وجریان سیاست‌اروپا واغراض ونقشه‌های سیاسیون دولتهای‌مغرب زمین ونیروهاوتوانائی‌واقعی‌آنها آگاهی‌واطلاع کافی‌نداشتند و بدبختی آنها نیز دراین بود هرمأموری هم‌که باروپا و مخصوصاً بانگلستان میفرستادند انگلیسها اورا بهر حیله و تزویری بود مـانند میرزا ابـوالحسن‌خان شیرازی **می‌خریدند** و از این‌روی آنگونه مأمورهانیزبدستور اربابان تازهٔ خود حقایق رادیگرگونه جلوه میدادند .

وگرنه درشرایط آن زمان اگرمحمدشاه ووزرای مسؤل ایران از آغاز لشگرکشی بهرات در مقابل انگلیسها **قاطعیت** نشان‌میدادند و با حیله ونیرنگ وسپس تهدید بجنگ آنان فریفته و مرعوب نمیشدند هرات بزودی سقوط می‌کرد و چون اکثریت قـاطع قریب باتفاق امراء وسرداران افغان طرفدار ومطیع ایران‌بودند تمام افغانستان با ایران متحد و یکی میشد و از دست انگلیسها هم هیچ‌کاری برنمی‌آید .

ولی متأسفانه تزلزل، ساده‌لوحی وعدم قاطیت محمدشاه ووزرای‌مسؤل‌اوکارراخراب کرد، سقوط هرات‌را عقب‌انداخت وبانگلیسها مجال و فرصت داد تا دامنه دسیسه و تحریك وآمادگی‌خود راوسعت دهند وعاقبت هم‌با بهانه‌جوئی‌های‌کودکانه وتهدید وارعاب اردوهای ایرانرا ازجلو دروازهای هرات بردارند .

بهرحال مسئلهٔ چاپار در مقام بیطرفی‌کامل ایرادی نبود که براولیای دولت ایـران وارد باشد و اگر دراینمورد وجداناً میبایستی‌کسی راسرزنش کردآن‌کس خودآقای وزیر مختار انگلیس وسایرجاسوسان و خرابکاران انگلیسی بودند و نسبت باین قضیه نمایندگان ایران وحسین‌خان آجودان‌باشی جوابهای قاطع ودندان شکن بوزرای دولت انگلیس داده وآنها را محکوم بسکوت کرده و محققین ببغرض هم مانند مرحوم محمود محمود بتفصیل نوشته و ثابت‌کرده‌اند که این مسئله و بهانه‌های کودکانه دیگر از قبیل داستان یا ادعای بی‌احترامی واهانت حاکم بوشهر به **بالیوز** یا نماینده‌کنسولی و یا تجاری انگلیس که بعد از عزل او براثر اعتراض انگلیسها خود آنها او راباستخدام خویش‌درآوردند همه پوچ و ناحق‌وغیروارد بوده است.

قضیه قرارداد تجاری

یك ایراد و اعتراض دیگر انگلیسهاهم این بودکه هرچه میخواهند با دولت ایران قرارداد تجارتی **با شرایط و مقررات دلبخواه** ، همه بسود انگلیس و بضرر ایـران به‌بندند اولیای دولت ایران توجه وقبول نمی‌کنند !

واقعاًهم تعجب‌آوراست‌که وزراء دولتی‌که خود رامثلا **آزادیخواه! عدالت شعار! و با تمدن و معرفت** معرفی می‌کـردند خواسته باشند بـزور و **پرروئی و قل‌چماقی** به‌یك ملت مظلوم وباشرافت ستم روا دارند وقراردادهائی بمیل ودلخواه خود ـ ونه‌رضایت وصلاح طرفین ـ تحمیل‌کنند و چون ازطرف اکراه و بی‌میلی به‌بینند ، جاروجنجال راه بیاندازند ، قشقرق برپاکنند ،**عربده مستانه بکشند** وکشتی جنگی بفرستند !

درحقیقت مرحوم محمود محمود خیلی خوب و درست نوشته که در زمان محمدشاه انگلیسها **افسوس دوره طلائی** دربار خواب آلوده‌و گیج فتحعلی‌شاه‌و وزارت میرزا ابوالحسن خان‌شیرازی جاسوس ومزدور شناخته شده خودرامیخوردند که هرچه میخواستند بدون هیچ چون وچرا بدست می‌آوردند .

ولی درسلطنت محمدشاه ودورهٔ صدارت میرزا ابوالقاسم قائمقام وحاجی میرزاآقاسی وقتی دیدندکه ورق برگشته و پرده از رازها برافتاده و ایرانی شیطانهای ظاهرالصلاح را شناخته‌اند و دیگر آن احترام و آبرو را ندارند بقول آذربایجانی‌ها **حیا را خورده**

و خجالت راهم بکمرخود بستند وآنهمه افتضاح و رسوائی ببارآوردند و خویشتن‌را درنزد ملل آسیا تا ابد زورگو ، متجاوز ، ستمگر وحق‌کش معرفی و بدنام‌کردند .

***

خلاصه هیچیك‌ازبهانه‌ها،ایرادها واعتراضات مسترمکنیل‌وانگلیسها بردولت محمدشاه وارد ، قانونی ، درست ، صحیح وقابل قبول نبود وبرای اثبات واعلام همین مراتب بملل‌و دول اروپا ومردمان بیغرض‌وباشرف انگلستان بودکه مرحوم محمد شاه هیئت سفارت‌کبرای فوق‌العادهٔ حسین‌خان‌آجودان باشی راماًموردربارهای‌اطریش ـ فرانسه و انگلستان فرمود.

حسین خان مقدم آجودان باشی ، نایت اول و معاون و قائم او ، **میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی** ، **محمدرضابیك یاور** و دیگر اعضای سفارت کبرای فوق‌العاده ایران ، چنانکه از متن سفرنامه وگزارش کارها و اقدامات آنها پیداست و عدهٔ زیادی از محققین ونویسندگان بیغرض نیز نوشته ، تصدیق و گواهی‌کرده‌اند ، این وظیفهٔ خطیر را با شجاعت ، شهامت وشرافتمندی هرچه تمامتر انجام داده واولیای دولت ، وزراء ومسؤلین آنوقت انگلیس را که سیاستی ظالمانه وباخدعه وتزویر نسبت بایران داشتند نزد دولتها ، پادشاهان و ملل اروپا و مخصوصاً در پیشگاه افکار عمومی ، مطبوعات ، محافل سیاسی ، مجلس ومردمان‌باشرف و بیغرض خود انگلستان‌که عدهٔ آنها درخودخاك‌بریتانیا خوشبختانه بسیار بوده وهمواره بسیار هست رسوا ومحکوم نمودند .

***

و اینرا چندبار نوشته و اظهار داشتیم و از تکرار آن بیم نداریم که در میان آنهمه مأمورین رسمی وهیئت‌های سیاسی‌که در زمان سلطنت سلسله قاجاریه از طرف دولت ایران بکشورهای اروپای غربی‌وبویژه انگلستان اعـزام شدند **حسین خان** آجـودان باشی و اعضای سفارت‌کبرای فوق‌العاده اواز جملهٔ مردمان ورجال نادری محسوب میشوندکه همه باشرف ، متدین و ایراندوست و وطن‌پرست بودند و از زرق وبرق و جلال ظاهری تمدن اروپا وحشت زده نشدند و با وعده و نیرنگ و تهدید و ارعاب انگلیسها فریفته و هراسان نگردیده و دین ودل نباختند ، وظایف مقدس ملی و میهنی خود را با سربلندی و افتخار ایفاءکردند .

تا بحدی‌که بجرئت میتوان گفت (غیرازهیئت اعزامی بریاست خسروه‌میرزا بروسیه) دیگر در میان هیئت‌های سیاسی ایران از حیث پاکی ، زیرکی ، متانت ، هوشمندی ، شرافت وشجاعت نظیر ومانند نداشته‌اند .

***

حالا ـ وبعد از اینهمه مقدمات ، توضیحات و حاشیه‌ها ـ که تصور میرود موضوع اختلافات دولت ایران باانگلستان ونقش‌سیاست ظالمانه انگلیس در ایران و علل ومقدمات

اعزام هیئت سفارت کبرای فوق‌العاده حسین‌خان آجودان‌باشی و شرح حال سفیرکبیر مذکور و نویسنده و مؤلف سفرنامه ، **یاچهار فصل** وشب نامه و یك رساله دیگر ، یعنی مرحوم **میرزافتاح خان‌گرمرودی** تا بحدی که بیان آن امکان داشت ، برخوانندگان بیغرض روشن گردیده ، وقت آنست که متن **کتاب چهار فصل** و دو رساله دیگر اثر همان مؤلف بنام **شب نامه وسفرنامه ممسنی** آنطوری که بدست شخص مؤلف نوشته شده بدون **هیچگونه تغییر** واضافه ونقصان در این اوراق درج شود .

***

اما ـ قبل از آغاز اصل رساله و یا بقول مرحوم خواجه نصیر طوسی :

« خوض در مطالب » یادآوری توضیحات چند دیگر برای بهتر روشن شدن مطالب و تکمیل آنچه تا اینجا در حاشیه و مقدمات سخن رفته ضروری بنظر میرسد .

***

نخست ـ عکسی از طرزپذیرائی از میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر کبر ایران حین ورود به سن پطرزبوزغ پایتخت روسیه است که با فیل و اسبهای کوه پیکر و جلال و عظمت ووضع عجیبی وارد آن شهرمیشود واین تصویر ازکتاب سفرنامه سولتی‌کف نویسنده و نقاش روسی بایران برداشته شده و چون تاریخ حرکت و اقدامات این سفارت مقدم بر سفارت حسین‌خان‌آجودان باشی است ازجهت شباهت مورد ونشان دادن وضع روابط سیاسی آن زمان در اینجا درج میشود .

لازم بیادآوری است که بعد ازتحمیل **عهدنامه گلستان** درپایان دوره اول جنگهای ایران وروس ، انگلیسها ایران را دلخوش میکردند که بعضی از نواحی اشغال شده را با مذاکرات سیاسی و بطریق اعمال نفوذ دوستانه از روسها پس بگیرند و **سرگوراوزلی** قول دادکه این‌کار را برای ایران انجام بدهد .

بدین سبب بودکـه میرزا ابوالحسن خان شیرازی از طرف فتحعلی‌شاه بسفارت فوق‌العاده معین ومأمورشدکه همراه سرگور اوزلی بروسیه برود و متن معاهدهٔ گلستان را هم برای امضاء امپراطور روسیه با خود ببرد .

ولی سرگواوزلی بمعادیزی جلوترازاوحرکت‌کرد وزودتر بمقصد رسید ونعل وارونه زدکه داستان آن مفصل است وجای بحث در اینجا ندارد و بخلاصه سفیر ایران ناموفق از دربار روسیه برگشت وجریان امر هرچه بوده طرز ورود او بشهر پطرزبوزغ و تصویری که نقاش روسی ترسیم‌کرده جالب است .

***

توضیح دوم ـ این است که سالهای پیش در روزنامه دماوند ضمن مقدمات مختصری بمناسبت درج قسمتی‌از رسالات مؤلف **چهارفصل** بعنوان شرح حال اظهار شده بود کـه

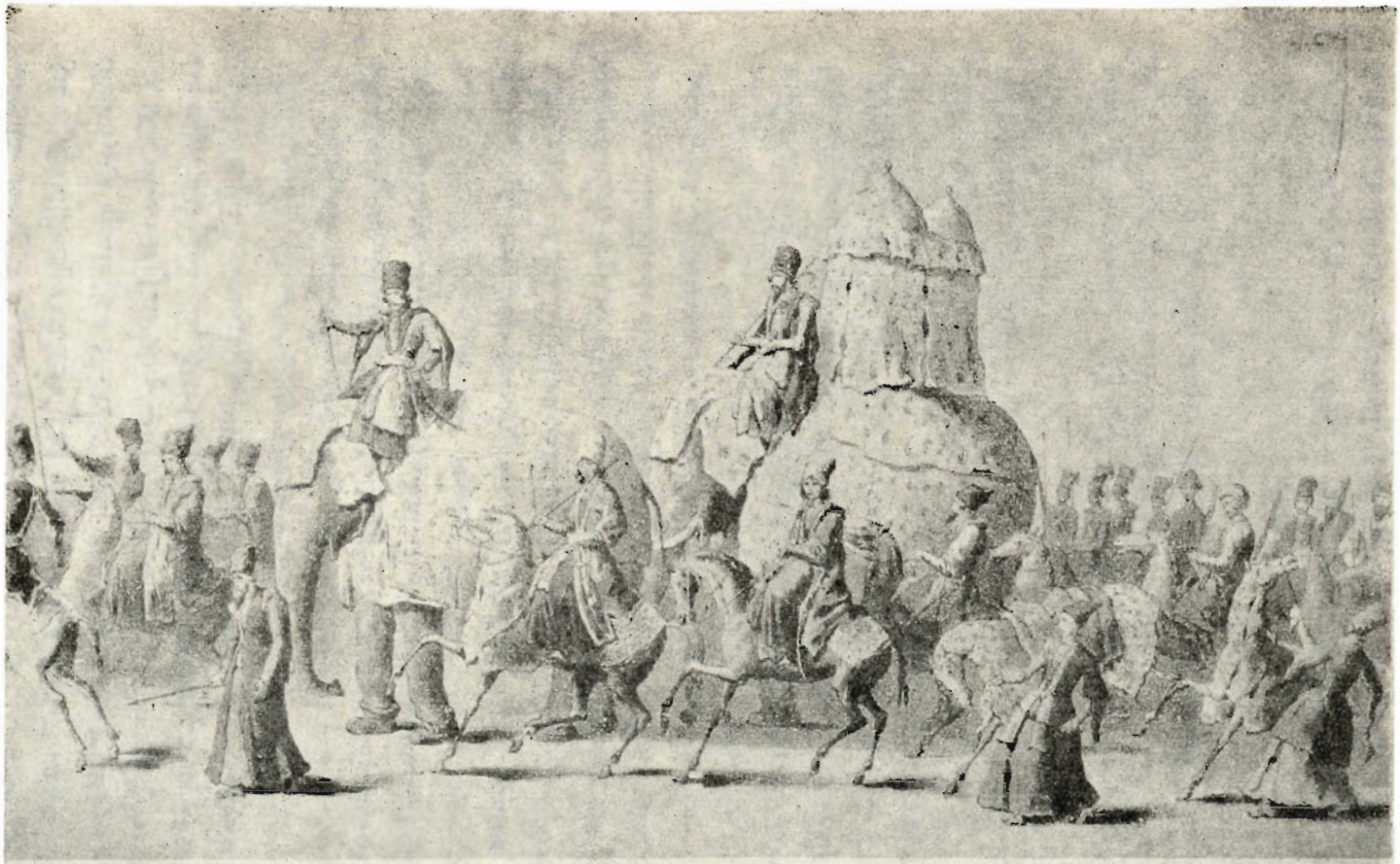

تصویرشمارهٔ ۱ ورود سفارت ایران به سن پترسبورگ

متأسفانه ازمیرزافتاح خان گرمرودی عکس وتصویری دردست نیست و دراوراق این توضیحات نیزیکی دوجاهمین مطلب مرقوم‌رفته و گفته شده که عکس وتصویری از نویسندهٔ **چهار فصل و شب نامه** در اختیار این بیمقدار نمیباشد. همین وضعیت نسبت بمرحوم حسین‌خان آجوداش باشی هم صادق بود وعکسی از اوسراغ نداشتیم.

تا اینکه در وسط کار ـ چاپ این اوراق ومقدمات را متوقف نموده بامیدیافتن اسناد ومدارك دیگرومخصوصاً عکس وتصویری ازمرحوم میرزافتاح‌خان گرمرودی و پسر اومیرزا علی‌خان از دهم مرداد ماه (سال جاری)، بقول معروف با اهل وعیال، بآذربایجان رفتیم، وچند روزی در روستاها، دهها وقراءآباء واجدادی درخانه‌های قدیمی پیرمردهاوپیرزنهای خانواده‌های خود، بجستجو و کاوش پرداختیم، و **خوشبختانه**، ضمن تجدید دیدار، بعد ازده‌ها سال، ازباقی‌ماندهٔ افراد پراکنده وچون «بنات‌النعش» پخش‌شده خانواده‌های خویش، بد**گنجینه‌هائی** ازقراءین، اسناد، اوراق، مدارك، کتابهای خطی، عکس‌ها، تصویرهاو **آلبومهای** کهنه وقدیمی دسته یافته وبقدر **ده من** از آنها را باخود آوردیم.

که ازجملهٔ آنها ـ جای هزاران گونه‌مسرت‌وخوشوقتی ـ ازنظر تاریخ وفرهنگ‌ایران است، **چند رساله و کتاب‌دیگر** تألیف واثرهمان مرحوم میرزا فتاح خان گرمرودی، علاوه بر آنهائی‌که سابقاً درروزنامه دماوند نام‌برده وبرفقدان برخی درهمین‌اوراق گذاشته اظهار تأسف شده، بضمیمه آن رساله‌ها ـ **بخط شخص مؤلف** وازجملهٔ آنها**فرمان‌ها**، احکام واسنادی‌که از حیث قدمت مربوط به هشتصدنهصد سال پیش میشود، و از جملهٔ آنها **تصویر و یا عکس خود مرحوم میرزافتاح خان‌گرمرودی** وچند قطعه عکس از مرحوم‌میرزا علی‌خان پسر او ـ **ویك آلبوم قدیمی** راجع بزمانی‌که با آجودان باشی دراطریش ـ فرانسه و انگلستان سفر می‌کردند بوده و مقداری از این فرمانها، اسناد، کتابها وعکس‌هاازخانه متروك و **قدیمی عموی بزرگ**این بیمقدار دهها سال پیش خارج شده وبدون اینکه باهمیت آنهاتوجه شود در منزل یکی ازاقوام در روستای دیگر باقی مانده ومقادیر دیگر نیز در خانه‌های قدیمی معمرین وپیران خانواده‌های، ما در قریه‌های دیگر پیدا شده وبدست افتاد.

هنگامی که بعد ازچندین روزگردش و جستجو در روستاهای خانواده‌های پدری، چون قریه ما و روستاهای مادری هنوز کاوش نشده، بقصد ملاحظه نسخهٔ از **کتاب چهار فصل** موجود در کتابخانه تربیت به‌تبریز رفته ـ و متأسفانه بطوری که نوشته شد بر اثر بی‌عنایتی رئیس فرهنگ و هنر موفق بمقابلهٔ آن با نسخه‌های موجود دردست خود نشده ـ و دراواخر مردادماه بتهران مراجعت نمود، دیده شدکه مجال مطالعه، رسیدگی بآنهمه اسناد و فرمانها نیست و وقت استفاده از آنها گذشته و اوراق این رساله هم دیگر گنجایس ندارد.

بناچار بهمین‌اندازه اکتفا شدکه گراوور تصویرشکل وشمایل‌مؤلف‌کتاب **چهارفصل** و رسالات دیگر تهیه و بخوانندگان گرامی عرضه ومژده داده شودکه انشاءالله‌تعالی بشرط حیات تألیفات وآثار دیگر همین مؤلف‌که بیغرضانه هریك درجای خود **شاهکاری** است‌با اسناد ومدارك لازم هرچه زودترطبع ومنتشر گردد .

* * *

اما درموردعکس مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی- براستی عرض میشودکه ازآغاز ظاهراً- دراختیار نگارنده بیمقدار این سطورنبود - ویا لااقل بنظر نویسنده چنین‌مینمود- در اینجا بایدگفت‌که آدمی‌زاده بقول قدما «محل نسیان» است وگاهی از انسان غفلتها و بی‌ترتیبی‌هائی سرمیزندکه وقتی بعدها توجه حاصل شد باعث حیرت میشود - داستان عکس مرحوم حسین‌خان‌آجودان‌باشی هم ازاین‌قبیل بوده وبحقیقت‌این‌حقیر نمیدانست وسرگردان بودکه آنرا ازکجا بدست آورد - غافل از آنکه بقول عوام «آب درکوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم» - بدین توضیح‌مختصرکه وقتی ازآذربایجان برگشته وآن **آلبوم‌کذائی**قدیمی را با خودآورد (وعکس حسین‌خان هم درآن آلبوم هست) -کتابهای سابق را درقفسه جای کتابی کوچکی‌که درست مقابل میزکار قرارگرفته برای برداشتن‌کتابی دیگر برهم میزد، بسه جلد از **نشریه رسمی وزارت‌امورخارجه**که ده‌دوازده‌سال قبل‌دریکی‌ازکتابخانه‌های خیابان شاه‌آباددیده خریده بودبرخورده وبدون‌اینکه‌توجه داشته‌باشدکه‌ممکن‌است مطالب و تصاویر جالبی در آنها باشد ورق زده مقاله مرحوم دکتر اقبال و چند قطعه عکس قابل استفاده‌درهمین نشریه مانند تصویر مجلس پذیرائی ناپلئون از سفیر ایران، عسگرخان‌افشار نماینده سیاسی ایران در دربار ناپلئون، جلسهٔ شرفیابی ژنرالگاردان بحضور عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، عکس میرزا ابوالحسن‌خان‌شیرازی، هیئت سفارت‌میرزا جعفرخان‌مشیرالدوله و فرخان‌کاشی و ازجمله **عکس مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی** بنظر رسیده و باور بفرمائید عین‌حقیقت است‌که خوشحالی نگارنده حد و وصف نداشت، فوراً آن دو نشریه را به‌گراوورسازی‌برده وعکس‌هائی راکه‌در اوراق گذشته وآینده ملاحظه میشود ازآنها برداشته و استفاده‌کردیم .

* * *

عکس مرحوم حسین‌خان آجودان‌باشی با لباس نظامی و نشان‌ها، و علامتها و شمشیر مرصع، در قسمت پنجم مقاله فاضلانهٔ مرحوم دکترعباس اقبال‌آشتیانی در صفحه ۳۳ شماره سوم ازجلداول نشریه رسمی وزارت امورخارجه ایران مورخ شهریورماه ۱۳۲۸ خورشیدی درج شده وما از روی‌آن‌گراوور ساخته‌ایم وبهتر دانستیم‌که فعلاً ودراین‌کتاب ازاین سند استفاده‌کرده و مراجعه بآن آلبومی راکه از ولایت آورده‌ایم بوقت دیگر وکتاب دیگری محول‌کنیم .

* * *



عسگرخان افشار سفیر فوق‌العاده ایران در دربار ناپلئون اول

(نقل از نشریه رسمی وزارت خارجهٔ شماره پنجم ـ از جلد دوم ـ اسفند ماه ۳۲۸ ؛ صفحه ۲۷)

وچون **کتاب چهارفصل** تألیف‌مرحوم‌میرزا فتاح‌خان گرمرودی درحقیقت‌سفرنامهٔ هیئت سفارت‌کبرای فوق‌العادهٔ مرحوم حسین‌خان آجودان باشی است و شرح کلیه اقدامات سیاسی ومذاکرات و مراسلات رسمی‌آن هیئت را نیزشامل و متضمن است محض رعایت غایت درجهٔ احترام بمرحوم **حسین‌خان مقدم** وملاحظهٔ سلسله مراتب وتکریم و تجلیل قوانین، وسنت‌های ایران درج عکس مرحوم **آجودان‌باشی** راکه رئیس وسفیرکبیر هیئت اعزامی بوده برعکس مرحوم‌**میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی** نویسنده ومؤلف **چهارفصل** یاسفرنامه ومعاون اول هیئت **مقدم** داشتیم‌که روان‌هردو وتمام اعضای‌باشرافت‌آن هیئت شادوروحشان غرق رحمت الهی ویادشان نزد ایرانیان شرافتمند همواره عزیز وگرامی باد .

وعکس میرزا فتاح‌خان بعدازاینکه‌نقل ودرج تمام متن **چهارفصل** یا سفرنامه‌پایان **یافت** نقل‌خواهد شد .

* * *



حسین‌خان مقدم آجودان‌باشی نقل از نشریه رسمی وزارت خارجه

ملاك و مُستند و مأخذ کتابی که اینك رونویس متن آن بنام «چهار فصل» چاپ میشود چیست و کدام است؟

در اوراق گذشته یادآور گردید که بقول مرحوم میرزا محمدعلی‌خان تربیت نسخه‌های متعددی از کتاب **چهارفصل** در کتابخانه‌های عمومی و نزد اشخاص وجود دارد که شرح آن باختصار گذشته است .

ازمیان این نسخه‌ها ـ که بغیر از نسخهٔ بخط شخص مؤلف موجود در نزد نگارنده همه نسخه بدل است ـ آنچه بنظر این بیمقدار **مورد اعتماد** وصحیح بوده **دو نسخه** است یکی نسخهٔ **کتابخانه تربیت تبریز** ـ که متأسفانه جناب رئیس کل فرهنگ آنجا با وجود مرقومهٔ پُر از مهر و عطوفت و دعوت این حقیر به تبریز وقتی بحضورشان رسیدم بی‌لطفی کرد و فرمود کتابها واسناد آن کتابخانه مثل پیاز بی‌ترتیب رویهمریخته ودرصندوقهای بی‌نظم چیده ومهر وموم شده وپیدا کردن کتاب معین ممکن نیست وبخلاصه ملاحظه واستفاده از آن باوجود رنج مسافرت میسر نشد ـ نسخهٔ دیگر آن نسخهٔ بود که بشرح مرقوم درصفحات قبل بمرحوم ملك‌الشعراء بهار تعلق داشته وعرض شد که خوشبختانه اولیای محترم ودانش دوست کتابخانه مجلس شورای ملی آنرا خریده‌اند. بقیه نسخه‌ها هرچه باشد ازجهت صحت، اعتبار، نفاست و زیبائی بپایه این دو نسخه ـ غیر از نسخه خط مؤلف و نسخه خطی دیگر نزد نگارنده ـ نمیرسند .

* * *

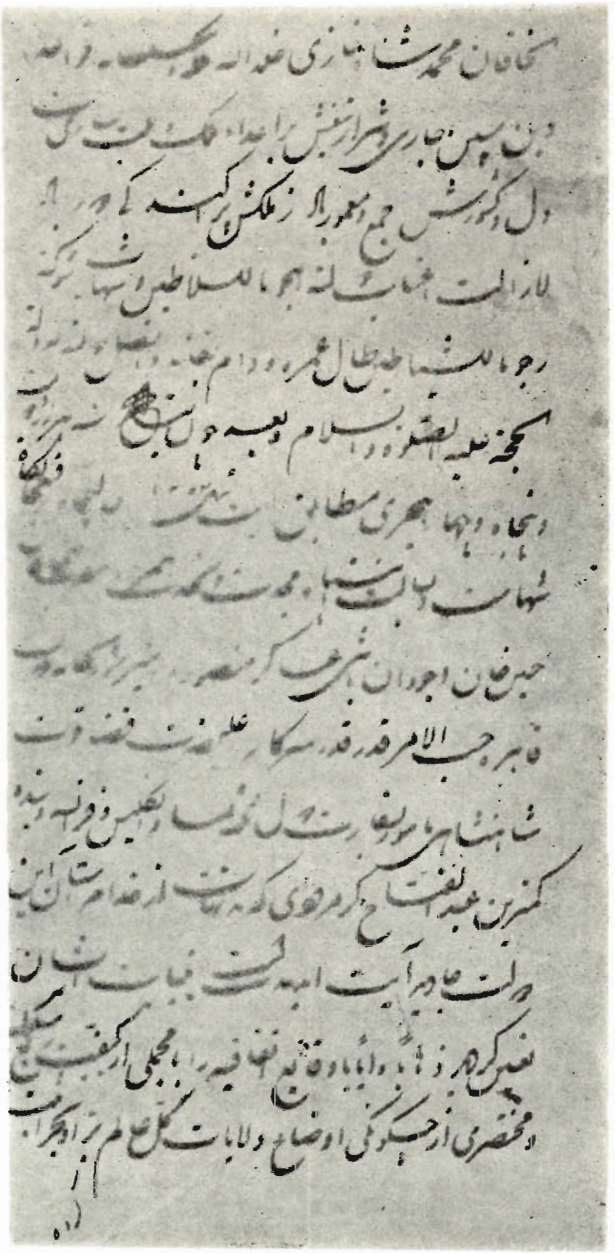

یک برگ از اصل کتاب چهار فصل بقلم مؤلف

درحال حاضر. وساعاتی که این سطرها نگاشته میشود ـ دو نسخهٔ خطی ازاین رساله در اختیار نگارندهٔ بیمقدار است بشرح و توصیف زیر:

۱ـ یك نسخه بخط شخص مؤلف ویا منشی ونگارندهٔ اصلی کتاب **چهارفصل** یعنی مرحوم **میرزا فتاح خان گرمرودی** باقلم مشکی، بخط **نستعلیق** از **دو دانك** خیلی مختصر ریزتر ویا بهمان اندازه دودانك، برروی کاغذهای متمایل بزرد، قدری ضخیم قدیمی، بعضی ازسرفصلها ومطالب برنگ سرخ، درست باندازهٔ ۲۲ در ۱۵ سانتی‌متر، بدون تزئین وخط کشی وبدون سرلوحه، ساده، جلدچرمی وعادی ومتوسط که تصویر، یاکلیشه وگراوور سه صفحه ازآن درمقابل این برگها بنظر میرسد.

خط این نسخه، چنانکه ملاحظه میشود، نستعلیق خوب، زیبا و بسیار خواناست ولی البته بپایهٔ خط اساتید درجه اول نمیرسد، خط مرحوم میرزاعلی‌خان پسر او وخط میرزا عبدالله‌خان نوه‌اش از خط این نسخه بهتر و زیباتر بوده است.

وچون ازحیث شیوه وشباهت خط این نسخه باخط نامه وکاغذی که بامهر **هوالفتاح العلیم** برای شخصی بنام **میرزا محمد** با عنوان **فرزندا** از یزد نوشته شده **عیناً یکی** است و بخط رونویس کتاب خلاصة‌الحساب شیخ بهائی نیز **بی اندازه شباهت** داردو بعلاوه در پشت برگ اول آن‌چند عبارت بخط مرحوم میرزاعلی‌خان پسر میرزافتاح‌خان دیده‌میشود و خط میرزاعلی‌خان هم‌نوعی بوده که نمونه‌هائی‌ازآن درصفحات ۳۹۲ـ۳۹۹ـ۴۰۰ و۴۰۷ همین کتاب بنظرمیرسد و احدی تا امروز مانند اونتوانسته **و نظیر ندارد** وبآسانی شناخته میشود **صددرصد مسلم است** که این نسخه از **کتاب چهار فصل** بخط و بادست شخص مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی ـ مؤلف ـ نوشته شده است.

۲ـ نسخه دیگر خطی ـ عیناً مانند وباندازهٔ کتاب **شب‌نامه** است، وبا همان خط و بدست همان نویسنده‌شب‌نامه نوشته شده که‌نمونه‌آن دربرگهای ۴۲۱ـ۴۲۳ـ۴۲۷ـو۴۲۹ همین توضیحات درج‌شده و بعقیده این‌بیمقدار خط خود مرحوم میرزا فتاح‌خان نیست ولی بدست یکی ازنزدیکان ویا منشیان خوش‌خط و تحت نظر و بتصویب خود او نوشته شده و **ونسخهٔ صحیحی است**.

۳ـ عکس **نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی** یعنی همان نسخهٔ که سابقاً متعلق بکتابخانه لطفتی بوده وبشرح معروض دراوراق گذشته بتصرف مرحوم ملك‌الشعراء بهاردرآمده و بعد از رحلت آن دانشمند گرامی وشاعر بلند پایه کتابخانه‌مجلس ـ درهمین‌دوسال‌اخیر ـ آنرا خریده و بشماره ۷۳۳۳ (فهرست‌نشده) یعنی قبل ازآماده کردن فهرست کامل ودقیق ـ بضمیمه مقادیرزیادکتابهای خطی‌تازه خریده شده ـ درکتابخانه مجلس شورای‌ملی‌ضبط‌است. واولیای بسیار محترم، دانشمند ودانش‌دوست کتابخانه مجلس بناباستدعای این‌حقیر باکمال لطف و ادب ودقت عکس‌تمامی برگهای این‌رساله (وهمچنین‌کتاب شب‌نامه)را باین‌بیمقدار

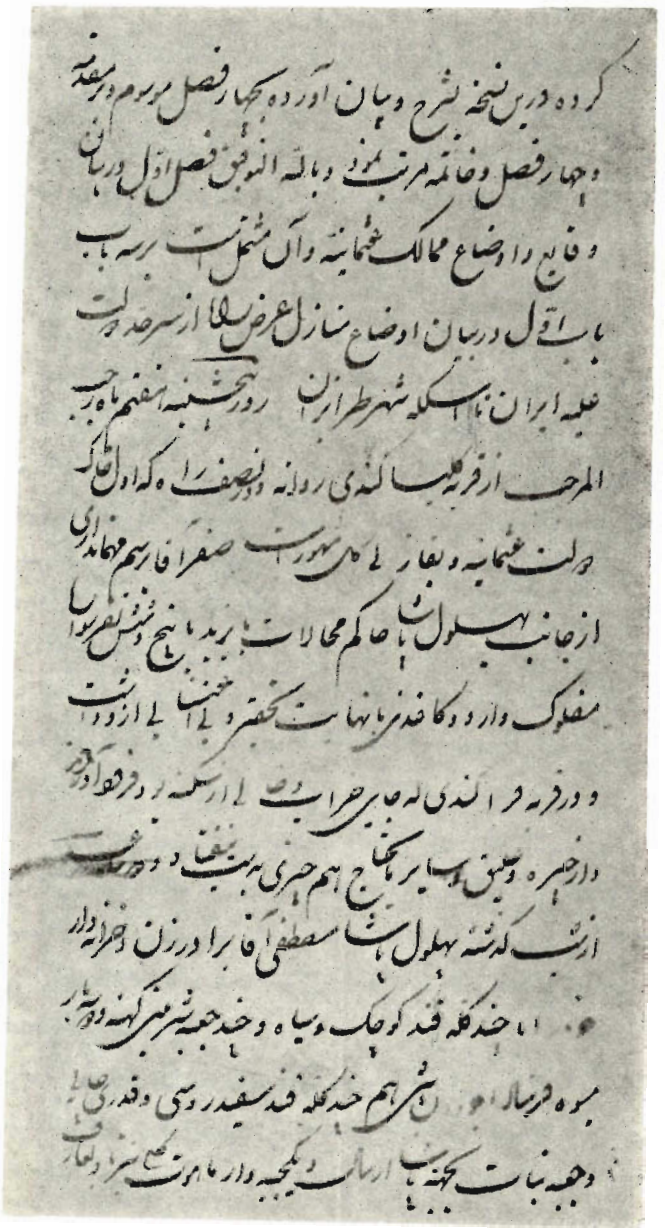

برگی دیگر از اصل کتاب چهار فصل بخط مؤلف

مرحمت فرمودند که گراوور چندصفحه ازاین نسخه‌نیز محض‌نمونه دراینجا درج و ازیکایك اولیای گرامی ومعظم آن‌کتابخانه درجای خود تشکر میشود .

۴ـ عکس نسخهٔ موجود در کتابخانه مجلس سنا ابتیاعی از مرحوم حاج اسمعیل امیرخیزی که در اختیار نگارنده هست ولی خیلی بدخط و مغلوط ومغشوش است وقابل‌اعتماد و اطمینان نیست .

۵ـ نسخهٔ دیگر که بشرح مذکور مرحوم محمود محمود بکتابخانه مجلس‌شورای ملی اهداء کرده‌اندو بشماره ـ فهرست شده، نیز بنظرحقیر رسیده ومورد‌مطالعه و دقت‌قرار گرفته ولی در مقابل نسخهٔ خط مؤلف و نسخه خریداری شده از ماترك مرحوم ملك‌الشعراء بهار و نسخهٔ خطی صحیح‌دیگر که در تصرف این‌بیمقدار است نسخهٔ تقدیمی‌مرحوم محمود محمود بکتابخانه‌مجلس قابل اعتمادو مهم نیست .

بنابراین توضیحات آنچه درحال حاضر مورد استناد و ملاك‌کار است ازحیث صحت، اعتبار و اهمیت سه‌نسخه بشرح‌زیر است ولاغیر :

۱ـ **نسخهٔ اصل** بخط شخص مؤلف موجود در دست این‌بیمقدار.

۲ـ عکس نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی خریداری شده از باقی ماندهٔ کتابخانه مرحوم بهاربشماره مذکور.

۳ـ نسخهٔ خطی دیگر موجود در نزد این‌نگارنده به‌قطع و اندازهٔ **کتاب شب‌نامه** وبخط نویسنده همان‌کتاب که‌آنهم نسخهٔ صحیح وبی‌غلط یاکم غلطی است .

***

اما نسخه اصل **کتاب چهار فصل** و بخط شخص مؤلف، یعنی‌مرحوم‌میرزافتاح‌خان گرمرودی، چگونه،و ازکجا، بدست این‌حقیررسیده، آیاچون این بیمقدار نوه یانواده آنمرحوم‌است به تسلسل ایادی وبطریق ارث برایش باقی‌مانده بوده است ؟

نه‌خیر !

آن‌نسخه‌که بعد از رحلت پدر جزء ماترك وکتابهای‌او بوده و بتصرف حقیر درآمده نسخه‌ایست بین‌کتاب‌شب‌نامه، باهمان‌خط وهمان‌اندازه وسالها این‌بیمقدار بغلط تصور‌می‌کرد که این‌نسخه خط‌خود میرزا فتاح‌خان است. ولی پدر نگارنده، مرحوم میرزاعبدالله خان مبین‌الملك، بارها می‌گفت‌که یك‌نسخه اصل بخط میرزا فتاح‌خان ونسخهٔ دیگر بخط نسخ زیبا درخانهٔ مابوده‌که ضمن انقلابات زمان مشروطیت در تبریز بغارت رفته است .

آن نسخه بخط نسخ، چنانکه اشاره‌شده، همان‌است‌که حالیه درکتابخانه‌تربیت‌تبریز ضبط‌شده، وسالها وسالها نگارنده وپدرم بدنبال این‌یك‌نسخه بخط‌مؤلف که‌حالیه دردست‌است می گشتیم وپیدانمی کردیم .

***

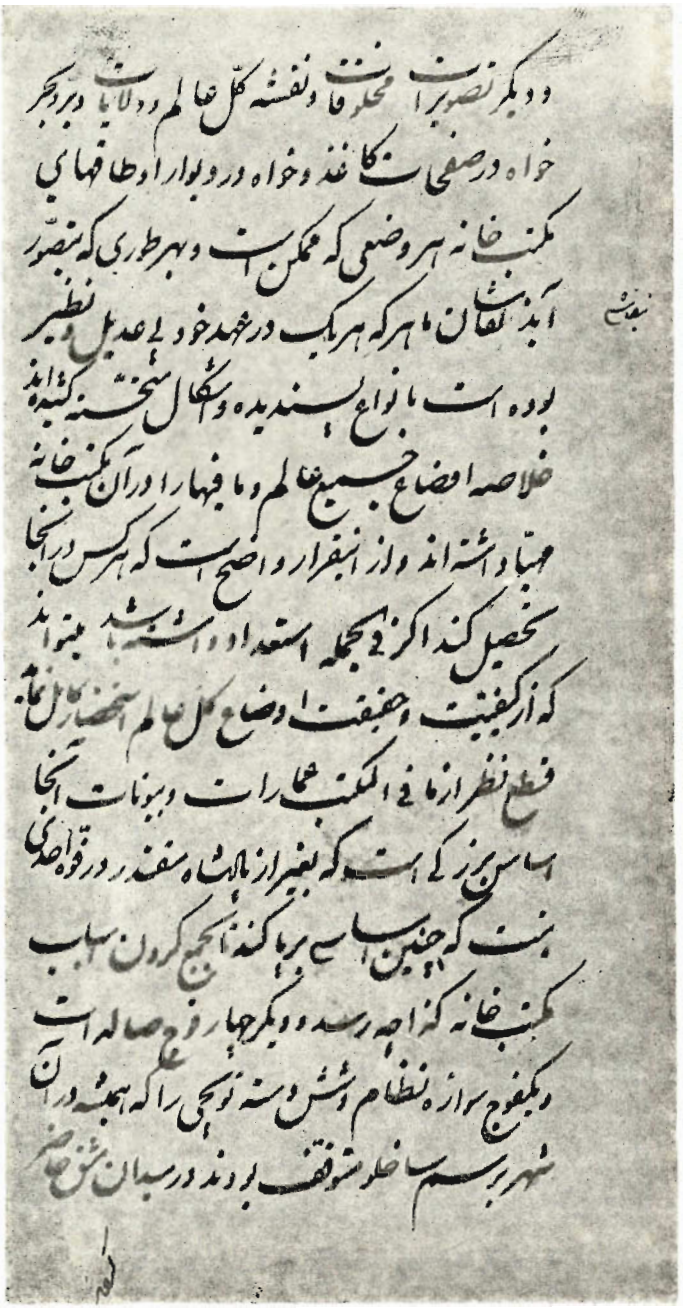

برگی دیگر از کتاب چهارفصل بخط شخص مؤلف

انصاف، ادب، نزاکت، حق‌شناسی، شرافت‌ووجدان اجازه‌نمیدهدکه **حقیقت‌پنهان و حق نعمت واحسان**، انسانیت ونجابت‌کسی پایمال بشود.

راستی و حقیقت این است‌که چندسال‌پیش، از سعادت و اقبالی‌که داشتم، با دوست عزیز و دانشمند گرامی، **محمود فرهاد معتمد**، که علاوه بر سجایای عالیه اخلاقی و مقامات علمی، که خود دارا هستند، از سلاله فضل وکرامت نیز میباشند و تفقد و تشویق از طالبان علم وخوشه‌چینان دانش را بارث‌برده‌اند، اتفاق ملاقات دست داد و ضمن صحبت از کتاب‌ها وسفرنامه‌های قدیمی تقریباً چنین‌فرمودند:

«یك نسخه ازکتاب **چهارفصل** جد تو نزد من است و تصور میرود نسخه صحیحی باشد حالیه که قصد طبع و نشر آنـرا داری بیا و ببین بلکه برای مقابله و تصحیح مورد استفاده‌ات باشد».

بدین‌ترتیب و بدعوت‌آن فاضل ارجمند درنیاوران کوی آیبك بآستان بوسی ایشان رفته و همین نسخهٔ مورد بحث را در کتابخانهٔ نفیس ایشان دیده و فوراً فهمیدم کـه خط شخص مؤلف است.

خودآن محقق محترم، چون‌سابقه بخط منشی اصلی‌کتاب نداشتند، آگاه نبودندکه این‌نسخه‌خطچه‌کسی است، ولی این‌حقیر باکمال سادگی وصفای قلب بحضورشان‌عرض‌کرد که این‌نسخه **مسلماً وصد درصد خطشخص مؤلف است.**

فرمودند: «با وصف تمام این مـراتب من آنرا بتو میدهم مشروط براینکه آقای **جعفرسلطان‌القرائی** هم‌که آنرا بمن داده‌اند مستحضر وآگاه بشوند.»

دستخطی‌مرقوم واین‌آقای سلطان‌القرائی‌راکه نگارنده تاآنوقت نمی‌شناخت وسابقه، باحوال ایشان نداشت دعوت‌کردندکه باتفاق این بی‌بضاعت بامعظم‌له ملاقات نمایند و این نامه راداده اضافه‌کردند: «برو ایشان را پیداکن بیاورتا درحضور اوکتاب‌را بتوبدهم».

خلاصه، نگارنده این مرد واقعاً شریف و محترم یعنی **جعفرسلطان‌القرائی**، را یافته مرقومه دانشمند عزیز **محمود فرهاد معتمد** را بحضورشان تقدیم و جریان امر را عرض‌کردم و این وجودگرامی و استاد ودانشمندکم نظیر، یعنی‌سلطان‌القرائی هم بانهایت درجه لطف وکرم قبول و موافقت فرمودند و بالاخره روزی شخص فرهاد معتمد با اتومبیل خود بشهر آمده از محلی‌که معین شده بود ما دونفر را بدولت‌سرای خویش بردند **واین نسخهٔ نفیس، منحصر بفرد**، منحصر بفرد از حیث اینکه مسلماً خط مؤلف است، از کتاب **چهار فصل** راکه اینك نسخهٔ اصل و ملاك اصلی کار حقیر قرار گرفته، در حضور و با موافقت **جعفر سلطان‌القرائی** باین بیمقدار مرحمت فرمودند.

بنابراین ـ نسخهٔ اصل ـ خط مؤلف راـکه اینك دردست نگارنده‌است محقق محترم

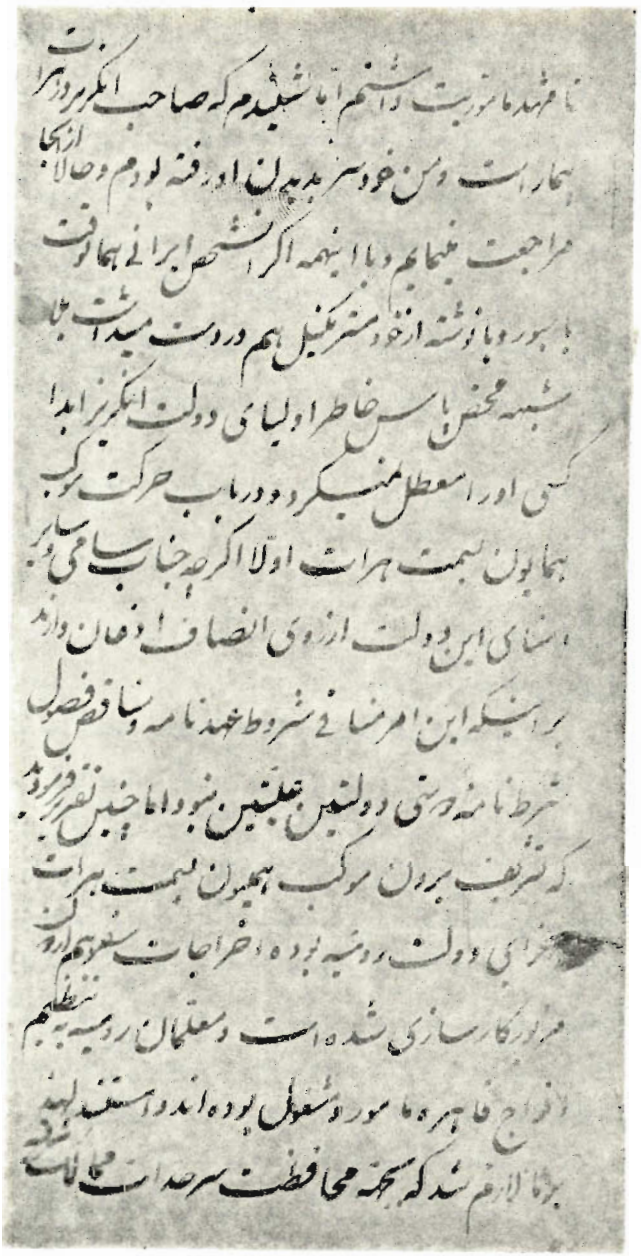

برگی دیگر از چهارفصل بخط شخص مؤلف

محمود فرهاد معتمد با اجازه و موافقت استاد عالیقدر **جعفر سلطان‌القرائی** باین بی‌بضاعت داده‌اند .

که قلم وبیان این نگارنده از یافتن ،گفتن ونوشتن لغات وکلماتی‌که سزاوار تشکر وسپاس‌گذاری ازآن دووجود عزیز وگرامی باشد قاصراست .

واقعاً هم چنین‌کرامت و تفضلی را با هیچ زبانی سپاس نتوان‌گفت همینقدر از درگاه خداوند قادر متعال مسئلت مینمایم‌که چنین فضلای‌کم نظیرودانش‌دوست را برای ملت ایران زنده وسلامت نگاه بدارد .

بنده رابا دانشمندگرامی محمود فرهاد معتمد از سالها پیش ـ شاید از زمان انتشار روزنامه شمع و دماوند و پیش از آنها سابقه ارادت شخصی و بلکه اخلاص مـوروثی در میانه میبود .

ولی بحقیقت تا آنزمان ،که صحبت **کتاب چهارفصل** بمیان آمد ، معرفتی بسابقه و احوال **سلطان‌القرائی** نداشتم .

وقتی ایشان را شناخته وآن همه‌کرامت نفس ، سعهٔ صدر وصفای قلب وبزرگواری را درایشان دیده وبعدها نیزاز این وآن پرسیدم دانستم‌که‌این **وجود عالیقدر چه‌گنجینهٔ گرانبها** و ذیقیمتی است .

در **خط شناسی ،کتاب شناسی** ، علـم باحوال رجال و دانشمندان گذشته این سرزمین وبسیاری معارف ومعالم دیگر **استاد مسلم** ، واگر گفته نشود **بی‌نظیر** ، لامحاله **کم‌نظیر**است ، وچنین وجود شریف ومحترمی آنقدر عزیزوگرامی است‌که جادارد همه ، و تمام آن کسانی‌کـه به سنت‌های ملی و یادگاریهای عزیز نیاکان عشق می‌ورزند با این بیمقدار هم‌صدا شده بقای عمروسلامت این استادگرامی راازخداوند متعال مسئلت نمایند .

***

اما ـ اینکه با وجود نسخهٔ اصل بخط مؤلف و یك نسخهٔ خطی صحیح دیگر نگارنده را چه نیازی بود تا به نسخه‌های دیگر مراجعه نماید بایدگفته شود در عالم دانش وادب بسیار اتفاق افتاده‌که مؤلفی کتابی را نوشته و پاکنویس کرده و پس از چندی تغییراتی در آن روا داشته ، از اینروی ضرورت داشت که نسخه اصل بخط مؤلف و نسخه خطی صحیح دیگر با نسخه‌هائی‌که بنظر معتبر ومورد اعتماد وصحیح میرسید مقابله بشود تا اگر شخص مؤلف بعدازنگارش وپاکنویس نخستین نسخه مطالبی تحریر یا تقریرکرده ویا تغییراتی در متن داده دانسته شود .

چنانکه با تطبیق نسخه‌اصل بخط مؤلف ونسخه خطی دیگر با عکس نسخهٔ کتابخانه مجلس‌شورای ملی خریده شده‌ازکتابخانه مرحوم ملك‌الشعراء بهارکه بشرح مذکور نسخه صحیح ومعتبری‌است ومسلماً بنظرمؤلف رسیده جزئی تفاوتهائی دیده میشودکه درزیرنویس

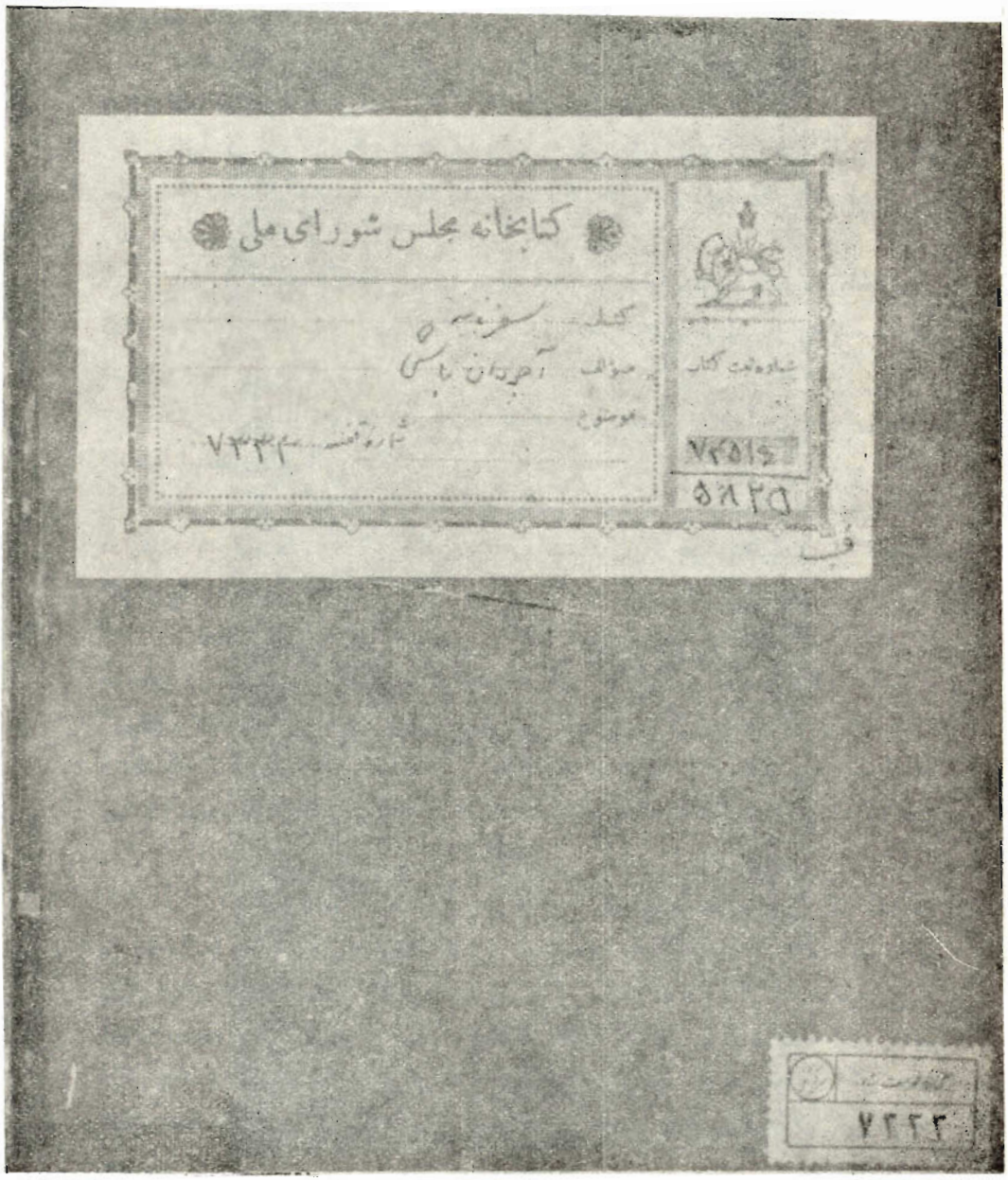

شماره ثبت چهارفصل درکتابخانه مجلس‌شورای‌ملی

متن چهارفصل بآنها اشاره شده ظاهراً گویا میرزا فتاح خان بعد از تحریر نسخهٔ اصل که نـزد خودش نگاهداشته و همین نسخه است وقتی خواسته دو نسخه از آن بوسیله منشی‌ها تهیه و بپادشاه وصدراعظم، وزیرخارجه وقت وآجودان‌باشی اهداء و تقدیم کند بعضی مطالب راکه در نسخه بخط خودش ننوشته اضافه و تقریر کرده و بعقیده این بی‌بضاعت نسخه متعلق بمرحوم ملك‌الشعراء بهار بشاه وقت تقدیم شده بوده است .

***

ضمناً اضافه میشود که نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی که هنوز داخل فهرست‌های قطعی کتب خطی نشده فعلاً دارای سه شماره است باین شرح :

شماره‌قفسه : ۷۳۳۲ ـ شماره خطی‌فهرست نشده ۷۳۳۳ ـ شماره‌ثبت‌کتاب ۵۸۲۵ـ ۷۴۵۱۶ در پشت آخرین برگ این نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی قبل ازجلد این عبارات بخط مرحوم ملك‌الشعراء بهار مرقوم شده و دیده میشود : « هوالله تعالی شانه ـ از کتب مرحوم میرزا محمدتقی سپهر ملقب بلسان‌الملك مؤلف ناسخ‌التواریخ است که چند سال قبل از مرحوم مشیرافخم وزیر تألیفات خریداری شده است تا سپس کرا رسد و کرا باشد زیرا که گفته‌اند چند روزی بعاریت برماست (یك‌کلمه ناخوانا) رجب‌المرجب سنه هزار وسیصد و هفت هجری شمسی و اناالعبد محمدتقی ملك‌الشعراء بهار خراسانی غفرله»

قدری پائین‌تر این عبارات مشاهده میشود : « هوالمالك ـ دخل فی ملکی والله تعالی هوالمالك‌الملك والملك حرره‌الجانی عباسقلی سپهر وزیر تألیفات مشیر افخم‌کاشانی، غفرذنوبه وستر عیوبه فی سنه ۱۳۲۶ ـ مهر بیضی شکل باسجع در وسط عباسقلی مشیرافخم سپهر و دور یا حاشیه آن عین این عبارات بنظرمیرسد که آدم درست سردرنمی‌آورد ودچار سرگیجه وتسلسل میشود:

محمدتقی لسان‌الملك‌بن محمدعلی‌ابن رفیع‌الدوله‌ابن محمد علی‌ابن رضا قضاالدوله الشریف‌ابن ! »

***

و اینك آغاز متن اصل کتاب چهارفصل وازخوانندگان گرامی نسبت بهر گونه لغزش واشتباه ـ در آنچه تا اینجا بقلم این بی‌بضاعت نگارش یافته ومسلماً عیب ونقص آن بسیار است استدعای عفو و بخشش و از دانشمندان و فضلای ارجمند بویژه از جوانان محقق امید وانتظار راهنمائی و اصلاح سهو وخطا دارد . پایان توضیحات .

قلهك (لیلهٔ شنبهٔ ششم مهرماه ۱۳۴۷ خورشیدی دوساعت بعد از نیمه شب

فتح‌الدین ـ فتاحی

چهار فصل

یا

سفرنامهٔ اروپا در زمان محمّدشاه قاجار

تألیف :

میرزا فتّاح خان گرمرودی

بسعی و کوشش :

فتح الدّین فتّاحی

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندی را بنده‌ایم و کردگاری را پرستنده که دارندهٔ جهان است و دانندهٔ نهان، عدلش بیغایت است و فضلش بی‌نهایت، قدیمی که بی‌زوال است، کریمی که بخشندهٔ بی‌سؤآل، قهرش قَرینِ مهراست وعدلش ضَمینِ فَضل، شکروسپاسش‌را زبان بی‌زبانی باید، وحمدو ثنایش‌را کمال‌عجز و انکسار شاید.

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

قَصِّرتْ عَن وَصفِه اَلسُنُ الواصفین وانقَطَعتْ [1] عَنْ دَرُکِه افکارالمتُفکّرین.

حکیمی که باقتضای حکمت بالغه نظام‌عالم غیب وشهود را بمفاد انّی جاعلٌ فی‌الارض خلیفة بتعیین پیام‌آوران نیکو نهاد قرارداده و وجود ایشان را بمدلول ماللتُراب وَ رَبُّ‌الارباب واسطهٔ فیض کائنات نموده و جناب ختم رُسُل وهادی‌سُبُل، علت ایجاد عالم، اشرف اولادآدم، سَرورِ انبیاء، سید اصفیاء **محمدالمصطفی** صلی‌الله علیه وآلهِ را از میان ایشان انتخاب کرده‌و حضرت امیرالمؤمنین وسیدالوصیین، یدالله‌الباسطه وعین‌الله‌الناظره، مظهرالعجایب و مظهرالغرائب، امام‌المشارق والمغارب، اسدالله‌الغالب **علی‌بن‌ابیطالب** واولاد و امجادآن سرور علیهم‌السلام را برای اتمام نعمت، بمصداق **الیوم اَکمَلْتُ لکم‌دینُکم و اتممت علیکم نعمتی** بخلافت خود ووصایت ایشان منصوب فرموده که واسطهٔ جمیع فیوضات عالم

۱ـ درنسخه اصل بخط مؤلف‌چنین‌است‌و درنسخهٔ مجلس شورای ملی «حسرت‌من» نوشته شده است.

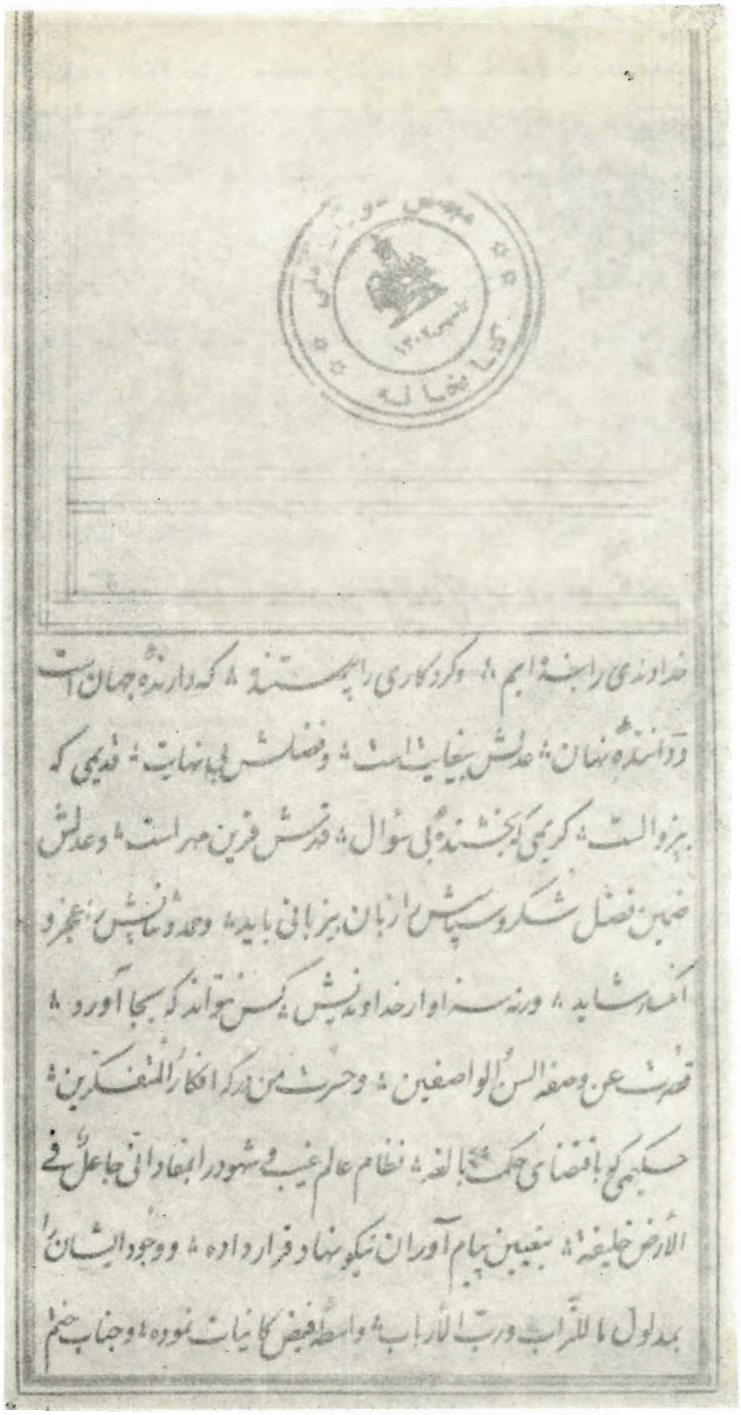

خداوندی را بنده ایم ، و کردگاری را پرستنده ، که دارنده جهان است
و داننده نهان ، عدلش بی غایت است ، و فضلش بی نهایت ، قدیمی که
بی زوال است ، کریمی که بخشنده بی سؤال ، قهرش قرین مهر است ، و عدلش
ضمین فضل شکر و سپاسش را زبان بی زبانی باید ، و حمد و ثنایش را عجز و
انکسار شاید ، ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد ،
قصرت عن وصفه السن الواصفین ، و حسرت من درکه افکار المتفکرین ،
حکیمی که باقتضای حکمت بالغه ، نظام عالم غیب و شهود را بمفاد انی جاعل فی
الارض خلیفه ، بتعیین پیام آوران نیکو نهاد قرار داده ، و وجود ایشان را
بمدلول ما للتراب و رب الارباب ، واسطه فیض کاینات نموده ، و جناب ختم

برگ اول چهارفصل از نسخه کتابخانه مجلس شووای ملی

کون و مکان آیند و احکام حضرت صمدی و شریعت جناب احمدی را رواج دهند ، چنانکه **الحمدلله علی‌ماانعم** ، دراین عهد فیروزکه بعهد ابد مقرون‌باد، ازیمن وجودهمایون پادشاه پیروزبخت، دارای‌نگین و تخت، زیب سریر سلطنت، قوام دین‌و دولت، دوست‌نواز، دشمن‌گداز، بخشندهٔ بیدریغ، خداوند دیهیم وتیغ، قهرمان‌الماء والطین، ظل‌الله‌فی‌الارضین، شهریار عادل ، شهنشاه دریا دل ، السلطان ابن‌السلطان والخاقان ابن‌لخاقان ابن‌الخاقان **محمدشاه غازی** خلدالله ملکه و سلطانه ، قواعد دین مبین جاری و شرار تیغش برأعداء مُلك و ملت ساریست:

دل وکشورش جمع ومعمور باد　　زمُلکش پراکندگی دورباد

لازالت اعتاب دولته‌هجوماًللسلاطین وشهاب شوکته رجوماً للشیاطین طال‌عُمره و دام بَقائه[1] واتّصل دولته‌لدولة الحُجة علیه‌لصلوٰة والسلام.

و بعد چون بتاریخ سنهٔ هزارودویست‌و پنجاه وچهار،۱۲۵۴مطابق ایت‌ئیل‌عالیجاه، رفیع جایگاه، شهامت وبسالت انتباه، مجدت و نجدت همراه[2]، مقرب‌الخاقان **حسین‌خان آجودان‌باشی** عساکرمنصوره و مشیر[3] مشورت خانهٔ دولت قاهره حسب‌الامرقدرقدرسرکار اعلیحضرت قضاقوت شاهنشاهی مأمور بسفارت دول ثلثهٔ **نمسا**[4] **و انگلیس وفرانسه** و بندهٔ کمترین **عبدالفتاح گرمرودی** که مدتهاست از خدّام آستان[5] این دولت جاوید‌آیت ابدمدت است **به‌نیابت‌ایشان تعیین**[6] گردید ، ذهاباً و ایاباً وقایع‌اتفاقیه را بامجملی از کیفیت[7] ربع مسکون و مختصری از اوضاع[8] ولایات کل عالم برأو بحراً ثبت‌کرده‌دراین نسخه بشرح وبیان‌آورده به**چهارفصل** موسوم و برمقدمه وچهار فصل وخاتمه مرتب نمود وبالله‌التوفیق .[9]

۱ـ درنسخهٔ اصل املاء این‌کلمه چنین ودرنسخهٔ مجلس شورای‌ملی «بقاوهٔ» است .
۲ـ درنسخهٔ‌مجلس«اکتناه». ۳ـ مساوی‌مقام‌وزارت عیناً مانند وزیرمشاوراین دوره . ۴ـ اطریش . ۵ـ درنسخه‌مجلس‌دوکلمه«آستان‌این»ندارد .
۶ـدرنسخهٔ مجلس «مأمور». ۷ـ درنسخه مجلس‌کلمهٔ: «اوضـاع» قبل‌از ربـع مسکون‌دیده میشود . ۸ـ نسخه مجلس‌دراینجا کلمه«اوضاع» را ندارد .
۹ـ نسخه مجلس «بالله‌التوفیق» را ندارد .

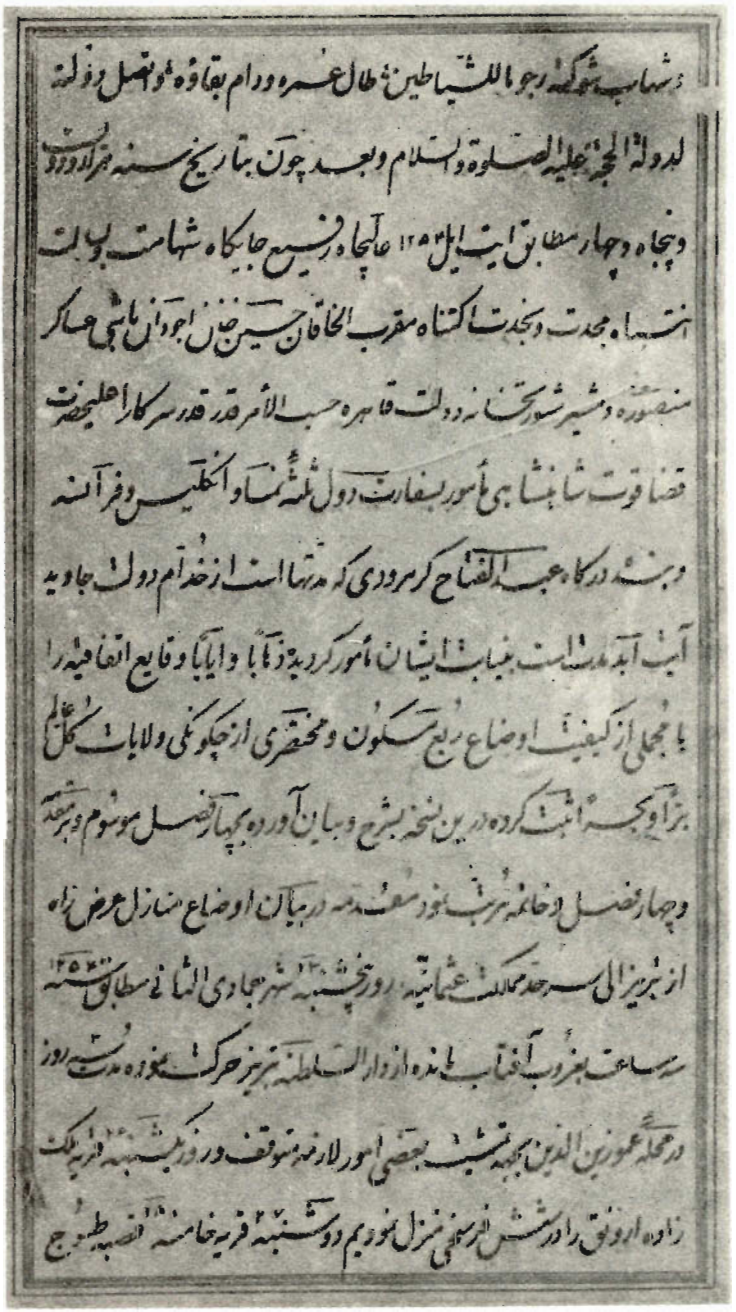

برگ دیگر از چهارفصل نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی

مقدمه[1]

دربیان اوضاع منازل عرض راه

از تبریز الی سرحد مملکت عثمانیه

روز پنجشنبه ۲۳ شهر جمادی‌الثانیه سنه ۱۲۵۴ دو[2] ساعت بغروب مانده از **دارالسلطنهٔ تبریز** حرکت نموده مدت سه روز در محلهٔ **عموزین‌الدین**[3] بجهت تمشیت بعضی امور لازمه متوقف و روز یکشنبه ۲۷ قریه **ملك‌زاده** اروناق را در شش فرسخی منزل نمودیم ، شنبه ۲۷ قریه **خامنه**، قصبه **طسوج** ـ روز سه‌شنبه ۲۹ قریه **خانه‌دام** من‌محال **انزاب**ـ روز پنجشنبه سلخ شهر به دارالصفای[3] خـوی وارد شده جمعه و شنبه را بالضروره در آنجا مکث نمود .

یکشنبه سیم شهر رجب‌المرجب بعدازظهر عازم ودر قریه **فرورق** دوفرسخی‌شهرمنزل

۱ــ این‌مقدمه در نسخه خطمؤلف نیست ولی‌در نسخه خطی‌دیگر و نسخه‌مجلس وجوددارد .

۲ــ در نسخه‌مجلس سه‌ساعت . ۳ــ از حومهٔ تبریز . ۴ــ در نسخه مجلس۲۶.

۵ــ تاقبل ازمشروطیت هریك از شهرهای ایران علاوه برنام اصلی «لقبی»هم داشتند.که پیش‌ازاسم‌شهرذکرمیشده مانند: «دارالخلافهٔ تهران»، «دارالسلطنه تبریز»، «دارالعلم شیراز»، «دارالایمان قم »، «دارالعباده کرمانشاه» ، «دارالمؤمنین استرآباد» ، «دارالصفای خوی» ، و از این قبیل‌که بسیار جالب و دانستن و ضبط‌کردن عناوین و یا القاب تمام شهرها خالی از سود تاریخی‌و برنگارنده بدرست معلوم‌نیست‌وفرصت بدست نیامده تحقیق‌شودکه این‌رسم‌عنوان ولقب‌دادن ونوشتن برای شهرها ازچه تاریخی در ایران معمول‌شده و علت و سبب انتخاب هر عنوانی یا باصطلاح وجه تسمیه چه بوده است .

نموده، روز دوشنبه چهارم ماه شش‌فرسخ[۱] راه آمده قریه **علی شیخ** واقعه در **سکمن آباد** را منزل کردیم.

روز سه‌شنبه پنجم شهر درشش فرسخی‌قریه **قراعینی**[۲] من‌محال **چالدران** منزل شده و روز چهار شنبه ششم ماه قریه **کلیسا کندی**[۳] را در محال اواجبق محل توقف قرار داده[۴] شد.



تصویر مرحوم قائم‌مقام مربوط باوراق قبلی توضیحات

۱ــ هریك فرسخ معادل شش کیلومتر است.

۲ــ نسخه «مجلس» «قراعین».

۳ــ کلیسا کندی ــ یعنی ده یا قریهٔ کلیسا ــ چه کند در زبان‌ترکی بمعنی ده، یا قریه یا روستاست.

۴ــ در بعضی از نسخه بدلها این مقدمه تا اینجای مطلب دیده نمیشود و وجود ندارد.

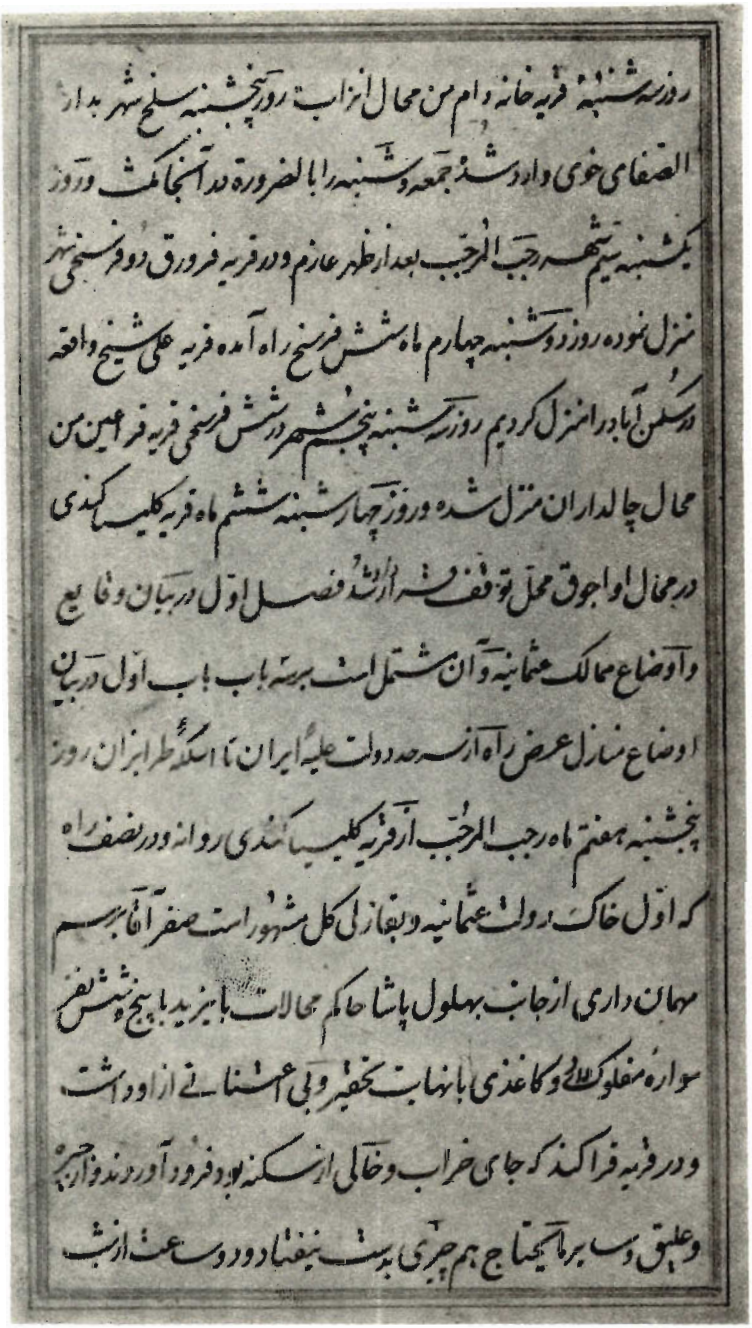

برگی دیگر از کتاب چهارفصل نسخه کتابخانه مجلس شورای‌ملی

فصل اول

در بیان وقایع و اوضاع ممالک عثمانیه

و آن مشتمل است بر سه باب

باب اول

در بیان اوضاع منازل عرض راه از سرحد دولت علیه ایران تا اسکلهٔ شهر طرابوزان

روز پنجشنبه هفتم ماه رجب‌المرجب از قریه‌کلیساکندی روانه ودر نصف راه که اول خاك دولت عثمانیه و به **قازلی گول**[1] مشهور است **صفر آقا** برسم مهمانداری از جانب **بهلول پاشا** حاکم محالات **بایزید** با پنج شش نفر سوارهٔ مفلوك وارد و کاغذی با نهایت تحقیر و بی‌اعتنائی از او داشت ودر قریهٔ **قراکندی**[2] که جای خراب وخالی از سکنه بود

۱ ـ قاز همان غاز است که در آذربایجان از روی مسامحه و بعادت زبان ترکی با «ق» می‌نوشتند و «گول» که تلفظش نه مانند «او» فارسی چون «گوشت» و نه «اُ» در لغت مثل «بُحران» بلکه چون تلفظ «eu» فرانسه در لغتی مانند «peur» در زبان تـرکی بـه دریاچه‌کوچك، بِرکه واستخر بزرگ می‌گویند و در اینجا «قازلی‌گول» یعنی استخربزرگ و یا دریاچهٔ‌که غاز زیاد دارد.

۲ ـ «قرا» یا «قارا» در ترکی بمعنی سیاه است و کَنْد بفتح اول و سکون ثانی و ثالث ده یا قریه را گویند و قراکند یعنی ده سیاه.

فرود آوردند و از جیره وعلیق وسایر مایحتاج هم چیزی بدست نیافتاد .

ودوساعت از شب گذشته بهلول پاشا **مصطفی آقا** برادرزن وخزانه دار خود را با چندکله قندکوچك وسیاه وچند جعبه شیرینی کهنه ودوسه بارسیوه فرستاده ، **آجودان باشی** هم‌چندکله قند سفید روسی وقدری چائی وجعبه نبات بجهت پاشاارسال و یك جبه‌دار ماهوت گُلی نیز باو تعارف وجواب گله آمیز مرقوم داشت‌که اگرمهماندار و مُستقبل برای احترام است مشارالیه با دو سه نفر سوارهٔ مفلوك قابل آن نبوده و بایست شما خود تشریف بیاورید و یا ازبرادران و پسران خود بفرستید واگر بجهت ادای اخراجات[1] و تعیین منزل است همیشه منزل ما در چادر بوده ، اخـراجات ابتیاع میشود و مطلقاً در این منازل زحمت و احتیاج بکسی نداریم .

روز جمعه هشتم ماه‌که از منزل حرکت و درشش فرسخی عازم قصبهٔ **دیادین** میشدیم صفر آقا را از امر مهمانداری ممنوع ومبلغ ده تومان در وجه او و همراهان تعارف‌کرده روانه ساخت .

در عـرض راه **عبدالرزاق بیك** بـرادر **بهلول پاشا** بـا سی سواره استقبال و عذرخواهی نمود ، صفرآقا را نیز همراه آورده معرفی کرد و گفت که مشارالیه از جملهٔ نجبا و اعیان ولایت است و در خصوص اخراجات خواهش کردند که بعلت خرابی دهات عرض راه همه رانقدی بدهند . جواب شنیدندکه لله‌الحمد همه ضروریات تا اسلامبول همراه ودربارامت مگرجیرهٔ علیق ونان وگوشت وهیمه ، آنها را نیزپول داده سرانجام میکنیم . هرچه آنها در دادن اخراجات اصرار کردند از اینطرف انکار شد . آخرالامر با التماس بسیار وخواهش بیشمار همان سه چهار قلم را به جنسه قبول‌کردند .

آن شب را برادر پاشا با همراهان خود مهمان شده صبحی بعد از دو فرسخ مشایعت مراجعت نمودند .

و همان روز قریه **کله‌سور** شش فرسخی که در کنار رودخانه **فرات**[2] واقع است منزل و روز نهم به قریه **قراکلیسا**[3] وارد و بسبت کثرت بارش که مدت دو شبانه روز علی‌الاتصال می‌بارید و حمل ونقل چادرها امکان نداشت اضطراراً دهم و یازدهم را نیز در همانجا متوقف ودوازدهم بقریهٔ **ملاسُلیمان** من قرای محال **الشکرد** عازم و **محمدبیك** پسر **بهلول پاشا** ضابط محال مزبور در اثنای راه با سی وچهل سواره استقبال و ازجانب

---

۱ ـ نویسندگان آن دوره کلمه « اخراجات » را برای بیان مخارج و هزینه آذوقه و سایر وسایل زندگی بکار میبردند .

۲ ـ در نسخه اصل بطور روشن رودخانه « فرات » ولی در نسخه مجلس رودخانه « مراد چائی » نوشته شده است .

۳ ـ کلیسای سیاه .

پدرمکررعذرخواهی کرد . شب با اتباعی که داشت به **آجودان باشی** مهمان شد و صبح سیزدهم مشارالیه دوفرسخ مشایعت کرده مراجعت نمود .

و دو فرسخ بمنزل مانده که قریه **دهار** باشدکولاك شدیدی شد .

در اول گدوك که انتهای خاك محالات **بایزید** و اول بلوکات **ارزنةالروم** است **محمد بیك** از جانب جناب **عثمان نوری پاشا** سرعسکر[1] و حاکم ارزنةالروم که بلوازم مهمانداری مأمور بود وارد وکاغذ خوش مضمونی از معزیالیه آورد .

آجودان باشی آنچه میبایست احوالپرسی ازجناب سرعسکر و مهربانی نسبت باو بعمل آورد .

آنشب در قریهٔ مزبورکه وسط گدوك مشهور است تاصبح لاینقطع برف بارید بمرتبهٔ که حمل و نقل چادر با دو اب مقدور نبود لهذا چادرها را به حمل عراده راه انداخت و یك طاقه شال کرمانی به **صفرآقا** آدم **بهلول پاشا** تعارف داده روانه ساخت .

وپنجشنبه چهاردهم قریهٔ **دلوبابا** درچهار فرسخی و جمعه پانزدهم قریه **باللّوکوی** در پنج فرسخی که سکنهٔ هر دو عموماً ارامنه بودند اضطراراً منزل شد و از شدت بارش اقامت[2] درچادر هم مقدورنگردید .

روز شنبه شانزدهم به قصبهٔ **حسن‌قلعه** که درپنج فرسخی ارزنةالروم واقع است وارد گشته ، روز یکشنبه هفدهم نیز بعلت شدت کولاك درهمانجا توقف شد .

قصبهٔ مزبور قلعهٔ بسیار صعب و سختی دارد ، دو قلعهٔ تو برتو در بالای تلّی واقع و دیوارآنها کلاً با سنگهای تراشیده ساخته‌اند (وعرض دیوارزیاده ازیك ذرع بنظرمی‌آید)[3] و دروازه‌های آهنین بهضخامت یکوجب کمابیش[4] ازقدیم مانده ، معلوم نیست که در کدام عصرساخته‌اند . با وصف اینکه خندقهای آن منهدم گشته وشکسته بود بازاگر دویست نفر تفنگچی در میان قلعه پایداری نمایند فتح آنجا با ضرب توپ و تفنگ و هجوم لشگر از جملهٔ محالات است لیکن ازقراری که قلعه بیگی آنجا خود تقریر میکرد گویا هنگام ورود لشگر روسیه بآن حدود با اینکه هزار نفر مستحفظ با آذوقهٔ بسیار و قورخانهٔ بیشمار در آنجا بوده‌است بازیك تیرتفنگ ازطرفین خالی نشده قلعه رالشکرروسیه تصرف نموده‌اند .

چون ضابط آنجا از جملهٔ منسوبان جناب سرعسکر و در لوازم استقبال و شرایط مهمانداری نهایت احترام و اهتمام ورزید لهذا **آجودان باشی**[5] یك طاقه شال باوتعارف

---

۱ ـ فرمانده پادگان و یا ساخلوی معادل سرلشگر تقریباً .

۲ ـ نسخهٔ مجلس کلمه اقامت را ندارد .

۳ ـ این عبارت بین‌الهلالین درنسخه مجلس نیست .

۴ ـ نسخه مجلس « کمابیش » ندارد .

۵ ـ در نسخه مجلس « آجودان باشی » نیست .

۷۳۶ ــ

۱ ــ در ترکیه وعثمانی سابق « افندی » یعنی آقا .

۲ ــ پیشکار.

۳ ــ شاطرها در اصطلاح زمان قاجاریه به فراشهائی می‌گفتند که با لباس مخصوص برای تشریفات جلو موکب رجال و اعیان وامراء وسلاطین راه میرفتند و در تاج‌گذاری اخیر اعلیحضرتین این رسم کهن زنده وشاطرها دیده شد .

۴ـ ایلچی کلمه ترکی است ومعنی «سفیر» میدهد ودرزمان فتحعلی‌شاه چون در قسمتی از سمت‌شرق بازارعباس آباد تهران سفراء ووزراء مختارخارجی منزل‌داشتند آن محوطه را «باغ ایلچی» می‌گفتند که‌هنوز بهمین‌نام باقی است .

۵و۶ـ یاور = سرگرد وسلطان = سروان ـ تاهمین بیست‌سی‌سال‌اخیر درارتش ایران‌هم به‌سرگرد یاوروسروان‌سلطان می‌گفتند .

بعد از تعارفات رسمی وصرف قهوه‌و شیرینی، تقریبی‌ازآمدن شاهزادگان فراری (نمود)[1] وهرچه خواست که‌بلکه امنای دولت‌خودرا ازبدعهدی بری‌نماید نتوانست‌آجودان‌باشی گفت که‌این‌فرمایش‌شما گویا ازعدم استحضاراست نه‌ازراه اغماض، اگرعهدنامه‌را ملاحظه نمائید خود اذعان خواهید فرمودکه امنای دولت علیه عثمانیه در تصاحب‌آنهاحق ندارند وبنده و شماهم‌که از طرفین مأموریتی در محاوره این مواد نداریم چه لزوم‌کرده است‌که در اول ملاقات‌و آشنائی صحبت را بمباحثه ومناقشه بگذرانیم‌بهتراین است‌که ازمقولهٔ‌علیحده‌صحبت نمائیم و بعد ازآن‌آجودان‌باشی نسبت بصاحب منصبان اظهار مهربانی واحوال‌پرسانی‌نموده ساعتی‌هم صحبت‌های متفرقه‌کردند تا مجلس تمام شد و در مراجعت چنانکه قاعدهٔ آنهاست مبلغ بیست تومان در وجه‌کسان سرعسکر بصیغهٔ قهوه پاره‌سی[2] تعارف‌کرد، جناب سرعسکر وصاحب منصب باسلوب ورود مشایعت و دستهٔ سرباز نیزباکهیا تا منزل آمدند.

روزسیم سرعسکر با چهارده نفرازصاحبمنصبان نظام و دو دسته سرباز درجلو باطبل وشیپور بازدید نمودند. آجودان باشی زیاده از ایشان در مراسم استقبال احترام و اهتمام بعمل‌آورد. بعد از صرف شیرینی وچای وقهوه تخمیناً دوساعت ازهر مقوله صحبت‌کردند. جناب سرعسکر درحین صحبت تقریبی از اسب ترکمان ومطبوخات ایران انداخته مکرر بزبان آورد و حین‌رفتن ایشان نیز بیست‌تومان‌به‌قهوه‌چی تعارف‌کرد ودرهمان‌روزآجودان‌باشی یك‌رأس اسب ترکمانی وچهارکیسه تنباکوی‌شیراز برای ایشان‌فرستادند. هشت‌تومان به‌جلودار تعارف‌کرده بود.

چون فردا روانه بودیم مقدور نشدکه جناب‌سرعسکررا مهمان نمایند لهذا همان شب سه مجموعه تدارك رنگین فرستاده‌شد.

وصبحی‌کهیا از جانب‌سرعسکرآمده ایلچی وهمراهان‌را به‌مهمانی شب‌آینده دعـوت نمود. نظر به تعجیل درعزیمت وعده ندادند.

بعد ازاظهار و اصرار بسیار قرار براین‌یافت‌که در منزل‌سرعسکر نهار صرف‌شده و سوار شوند. در وقت معین **دیوان افندی** با یکدسته سرباز آمده باتفاق روانـه شدیم و جناب سرعسکر ایندفعه شرایط احترام‌را بیشتر ازپیشتر مرعی‌داشت ونهار را بقاعده خود ترتیب‌داده‌بودند و بقدر دوساعت صرف طعام‌طول‌کشیده پی در پی عبارت شونی گوتور[3]، شونی قالدور[4] ورد زبان سرعسکرمیشد، اقلاً پنجاه قسم مطبوخ‌آوردند، اما سرعسکر فوراً

۱ـ نسخه‌مجلس «بمیان‌آورده».

۲ـ قهوه‌پارسی‌یعنی‌پول قهوه و «پاره» درترکی به‌پول‌می‌گویند واین اصطلاح قهوه‌پارسی مانندپول‌چائی و انعام درزبان‌فارسی‌است.

۳و۴ـ «شونی» بترکی یعنی: «اینرا» و «گوتور» بمعنی: «بردار» و «قالدورا» یعنی، «ببرا» وشونی‌گوتور= اینرا بردار وشونی‌قالدور = اینرا ببر.

حکم مینمودند که «شونی قالدور!» و درآخرش‌حلیم و یك قسم بستنی باآب‌لیموآوردندکه هردوبغایت مأکول‌بود و سرعسگرنیز تعریف‌میکردند، بندهٔ درگاه‌عرض‌نمودم که‌اگر لحظهٔ حکم: «قالدور!» صادرنشود شاید بهتر باشد، علیهذا جناب سرعسگر از راه التفات اختیار حکم«قالدور!» را بعهدهٔ بندهٔ درگاه‌محول نمودند تا نهارصرف شد. کهیای جناب‌سرعسگر یك‌قبضه شمشیرنظامی‌که پنج تومان بیشتر ارزش‌نداشت باطاق‌آورده ایستاد، جناب‌سرعسگر بعد ازعذر خواهی و اظهار ممنونی از اسب و تنباکو خواهش‌کردکه چون این‌شمشیر در کارخانهٔ دولت علیه ساخته شده است متوقعم قبول نموده بیکی‌ازکسان‌خود بدهند. آجودان باشی باکمال خوشنودی شمشیررا گرفته‌گفت‌که برای عملەونوکر بسیار زیاد است **محمد رضابیك(یاور)**راکه رخت‌نظام‌داشت مخاطب ساخت وشمشیر مزبوررا باوداده برخاستند. **دیوان افندی** با دودسته سرباز تا بیرون‌قلعه و **حیدرپاشا** میرلوا[1] هم باچندنفر دیگراز صاحب‌منصبان تانیم فرسخ مشایعت نمودند و جمعی از تجار ایرانی‌نیز حضور داشتند بعد از مشایعت برگشتند.

وایام توقف ارزنةالروم آجودان‌باشی یکصدوده تومان از اسب ترکمانی وتنباکوی شیراز بجناب سرعسگر و ده تومان ازتنباکو وسرحمامی و غیره دروجه دیوان افندی و ده تومان به‌سربازان قراول و پنج تومان دروجه چاوشان و بیست‌تومان به‌کسان سر عسگر و بیست‌تومان بصاحب‌خانه ودوازده تومان به‌فقرا و ارباب توقع داده روانه‌راه‌شدیم.[2]

۱ـ لوامعنی‌پرچم‌میدهد میرلوا یعنی صاحب پرچم ودرقشون عثمانی «میرلوا» بافسری اطلاق‌میشدکه رئیس یا فرمانده یك‌عده لشگرباشد دارای پرچم و علم‌مستقل‌ازیك تیپ تا یك‌لشگر.

۲ـ جمعاً ۱۸۷ تومانـ باتوجه بارزش‌و قدرت‌خریدپول درآن‌زمانـ یکصدوسی چهار سال‌پیش‌ـاین‌مقدار مبلغ‌قابل‌توجه‌و زیادی بوده چه اگردرنتیجه تنزل ارزش پول‌طی‌یك‌قرن‌ونیم که‌علل گوناگون ومتعدد داردـ ازجمله زیادی استخراج طلا ونقره ونشر اسکناس و پول‌کاغذو بلیطهای‌بانکها وکثرت‌وجودپول واسناد بهادار درجریان این‌مبلغ درصدضرب شود یا بعبارت دیگر قوهٔ خرید و ارزش یکصدتومان امروز باندازهٔ یك‌تومان یك‌قرن‌ونیم پیش باشدـ وحال آنکه مسلماً کمتر استـ آجودان‌باشی طی فقط چندروز توقف در ارزنةالروم تنها ۱۸۷۰۰ تومان یاچیزی نزدیك بدویست هزار ریال بپول امروز از اسب وتنباکو ووجه‌نقد بذل‌وبخشش کرده و همین اسراف‌وزیاده روی وولخرجی باعث‌شده‌که باوجود برداشتن پول ووجه‌نقدزیاد، حواله واعتبارات‌کافی و اشیاء نفیس و لوازم و اجناس فراوان پول‌هیئت سفارت درلندن پایان می‌پذیرد وباصطلاح عوامانه ته می‌کشد و آجودان‌باشی با معاون اول خود میرزافتاح و مسیو جبرئیل مترجم و دونفر نوکر در شهرلندن و ولایت غربت معطل و بنابداستانهای خانوادگی «گرسنه» میمانند و میرزا فتاح از نواب اقبال‌الدوله هندو مبلغی قرض می‌کند ولی این

بقیه پاورقی در صفحه بعد

و آنروز تا غروب سه فرسخ راه رفته درقریهٔ **فزار** منزل‌وروز شنبه بیست و سوم در پنج فرسخی قریه **بك‌منصور** ویکشنبه ۲۴ را درقریه **کوتانوس** که هشت فرسخ مسافت داشت منزل تعیین‌نموده بودند .

راه‌بسیارسخت وکوه‌وکمر وسنگلاخ‌بود و اکثرراه‌راکه عبورتخت روان مقدورنمیشد **آجودان‌باشی** اضطراراً گاهی‌پیاده وگاهی سواره افتان و خیزان رفته در سه ساعتی شب بمنزل وارد :

از اتفاقات همراهان‌بُنه وچادر راه‌راگم‌کرده به ده دیگررفته بودند ودراین ده‌نیز ناخوشی طاعون بود. شب‌تاریك‌و بارش‌زیاد هرچه اهتمام‌رفت که بلکه ازبارو بنه سراغی و آثاری ظاهرشود ممکن‌نگشت .

ِالجاءً تن بقضا داده همان شب‌را درکنارده، زیر بارش‌گرسنه وبرهنه بسر بردیم.

روز دوشنبه ۲۵ درقریه **حلوا** که چهار فرسخ مسافت است بنه پیداشده منزل‌نمودیم.

روز سه شنبه بیست و ششم در قریه **فالسقا** که آخر خاك ارزنةالروم است و **محمدبیك** مهماندار سرعسکررا که مراجعت‌میکرد مبلغ سی‌تومان نقدویك‌طاقه شال‌کرمانی تعارف‌داده بخوشحالی‌روانه ساخت .

(از اول سرحد خاك‌عثمانلو تا این‌منزل اکثر جاها چمن‌و پرآب‌وعلف بوده و عبور

بقیه پاورقی از صفحه قبل

اسراف و تبذیر ازبی‌تجربه‌گی وندانم‌کاری‌و یا بعبارت‌واضح‌تر نادانی وکم عقلی‌آجودان‌باشی و سایر اعضای سفارت ناشی نشده بلکه مأمور و معذور بوده و از پادشاه و دولت خود دستور صریح داشته‌اندکه از خرج پول و بذل مال امساك نکنند و شأن و احترام هیئت و دولت و شخص خود را علاوه برمتانت و وقار در رفتار وادب و حفظ عظم و بزرگی بوسیله صرف مال و بخشش‌زیاد نیز بالاتربرند و این دستورالعمل و رعایت آن چنانکه از خلال سطورسفرنامه نیز پیداست در بسیاری از موارد اثر خود را ظاهر ساخته و بهیئت سفارت‌کبرای قوقالعاده آجودان‌باشی در عرض راه و هنگام اقامت در مقر مأموریت آنچنان ابهت ، جلال و عظمت‌در انظار اولیای دولتها و مردم‌کشورها بخشیده‌که نسبت و درمورد هیچ‌کشور شرقی سابقه ومانند نداشته است و طبق یك روایت و قصه خانوادگی در خانـدان ماکه سینه بسینه رسیده شاه ، صدراعظم و وزیر دول خارجه صریحاً بآجودان‌باشی دستور داده بودندکه باید « میخهای نعـل اسب‌های» ایلچی‌کبیر و معاون او از «طلا !» و بقیـه از «نقره!» باشد تا انگلیسها و دیگر دولتهای «فرنگستان» تصور نکنندکه ملت ایران فقیر و محتاج «لیرهٔ» آنهاست . بنابراین دست و دل بازی ، بذل و بخشش و اسراف و تبذیر آجودان‌باشی طی این مأموریت « **عمدی**» و طبق «**دستور**» بوده بعلاوه درآغازگمان نمیبردندکه مسافرت‌آنها تاآن‌اندازه بطول‌خواهد انجامید. بهرحال صرف این میزان مال و وجه در ابتدای سفرچشم‌گیر است . **(فتح‌الدین)**

عرّاده وتوپ کمال سهولت‌دارد)[1]

وروز چهارشنبه بیست و هفتم قریهٔ **بالاخور** من محال «**گمیش‌خانه**که اول‌خاك **طرابوزان** است منزل گردید .

وعثمان پاشا حاکم طرابوزان شرحی با نهایت انسانیت نوشته مصحوب **امین‌بیك** پاشای‌قدیم‌طرابوزان انفاذ و اورا به‌مهمانداری تعیین و «مسلم محال گمیش خانه[2] راکاغذی قلمی وآدم روانه‌کرده بودکه‌بمراسم مهمانداری اقدام‌نماید .

این دونفر هرچه سعی‌کردندکه عوض قند وچای وادویه وپارهٔ چیزهای دیگرکه در دهات بهم نمیرسد وجه نقدبدهند قبول‌نشده قراردادگشت‌که سوای گوسفند وهیمه وعلیق‌چیز دیگرنگیرند و بملاحظهٔ ناخوشی دربعضی دهات بغیر ازاین سه چهار قلم هرچه ضروریات دیگرلازم بود در ارزنةالروم سرانجام وهمراه داشتند. حتی مهمانداران وکسان‌خود رااز تردد دهات ممانعت واهل دهات را نیز بحوالی چادر راه نمیدادند .

وازآنجا دوراه معمول است .

که یکی را ازراه **دره** ودیگررا راه **کوه** میگویند .

چون دردهات عرض راه دره ناخوشی طاعون شدت داشت وعبور تخت‌روان بالنسبه سهولت داشت (لهذا ازآن راه روانه شده)[3] روز پنجشنبه ۲۸ بهزارمشقت تا (**فردیس** در نیم فرسخی‌آمده)[4] روزجمعه بیست ونهم درپنج‌فرسخی معدن‌نقره (را)[5]که «**گمش‌خانه**[6] می‌نامند منزل‌کردیم ، محل مزبور خالی از سکنه بود، بغیراز ده دوازده باب دکان و سه چهار باب طویله‌آبادی نداشت و بسبب برف وبارش زدن چادر نیز مقدور نگشت، باآنهمه

۱ــ این یك سطر ونیم مطلب‌که بین‌الهلالین « پارانتز» گذاشته شد در نسخه اصل خط شخص مؤلف وجود ندارد و در نسخه خطی دیگر بعضی از نسخه بدلها و نسخه مجلس دیده‌شد و بنظرمیرسدکه آنها را یا کتاب و نساخ‌الحاق‌کرده و یا خود مؤلف در تجدید نظر اضافه نموده باشند . (ف)

۲ــ «گمش» درزبان ترکی «نقره» را می‌گویند .

۳ــ این‌قسمت درنسخه خط مؤلف بطوری است‌که بین‌دوهلال نقل‌شد ولی درنسخه‌مجلس چنین است ، « ناخوشی طاعون بوده راه‌کوه راکه بسیار سخت وصعب می‌گفتند ناخوشی نبود لهذامتحمل زحمت این‌راه‌شده عازم‌گشت».

۴ــ در نسخهٔ اصل همینطور است و «فردیس» ولی در نسخه مجلس : «بقریه دلیرلو در پنج فرسخی» نوشته شده است .

۵ــ «را» درنسخه اصل نیست واز نسخه مجلس نقل شده .

۶ــ «گمش بترکی یعنی نقره .

جمعیت اضطراراً در دکاکین چنین و طویلهای[۱] چنان بسر بردیم .

از قراری‌که مذکور شد گویا در کل محالات قرب وجوار سی وپنج کوره معدن هست که همیشه درآنجاها کار میکنند واز[۲] هریك سالی مبلغ هزار وپانصدتومان بعمل میآید، بعد از وضع اخراجات تتمه عاید دولت عثمانیه میشود. و روز شنبه سلخ ماه بسبب عدم[۳] ده و آبادی درعرض راه قریه **جوزلورا** لابداً درهشت فرسخی منزل نمودیم، میتوان گفت که در کل عالم کسی چنین راه صعب و سخت ندیده ونشنیده باشد، بوضعی که همه جنگل و باتلاق بوده نشیب وفراز بسیار وپرتگاه بیشمار دارد ودراکثر جاهاراه بغایت سخت ومملو از گل وسنگ بوده هردوطرف راه بقدر دوهزار ذرع کما بیش درها[۴] ودربندهای سخت است، خلاصه با هزاران مشقت وزحمت بعضی جاها را پیاده افتان وخیزان آمده، خصوصاً آجودان‌باشی با آن پای لنگ[۴] و وجع کذاکه داشت درچهارساعتی شب بمنزل وارد وکوفته وخفته شب را سحر کردیم . روز یکشنبه غره شعبان‌المعظم درشش فرسخی بشهر واسکلهٔ **طرابزان** آمدیم. فی‌الحقیقه راه این منزل بدتر از منازل پیش وبعضی جاها سنگ را تراشیده مانند نردبان راه تنگی ساخته‌اندکه عبورکردن از آنها بغایت مشکل میباشد و دراطراف این سه چهار منزل میان درها[۵] و بالای کوهها خانه ساخته توقف نموده‌اند، گویا چندی پیشتر همهٔ آنها ایلات وچادرنشین وقطاع‌الطریق بوده دائماً یاغی و نافرمان بوده‌اند و بسبب صعوبت راه و سختی جا ومکان هیچیك ازسلاطین‌قدیم بآنها تسلط نیافته ودرعهد **سلطان محمود** پدرهمین **عثمان‌پاشا** حاکم طرابزان طاینه مزبور[۶] راکه **لار**[۷] می‌نامند بوضعی رام و مفسدین آنها را بمرور دستگیر وتلف نموده، این راه را تا خاك ارزنةالروم معمول[۸] داشته است و همین خدمت[۹] باعث استقلال اوگشته، علاوه برآن فرمان امنی هم ازدولت عثمانیه شرف‌صدوریافته است که دیگر سر اووسلسلهٔ اونسلاً بعدنسل‌فرمانی گذار نشود. بعدازآن، **عثمان‌پاشا** ایلات مزبور راکه اقلاً دویست هزارخانوار[۱۰] هستند ودرحوالی‌عرض راه ومحالات قرب وجوار تخته قاپوکرده، متوقف نموده است، لکن ازجاهای‌سخت وصعب نیز پائین نیامده به وضعی توطن نموده‌اندکه پنجاه خانوارآنها دریك‌جا نیست، خانه‌های‌متفرقه با چوب وتخته‌ساخته واطراف‌آنرا ازدرخت جنگل پاك و بقدرکفاف محل زراعت برای خود درست نموده‌اند و

۱ـ کذا فی‌الاصل و نسخه مجلس وخطی وشاید «طویله‌ها» صحیح‌تر باشد.
۲ـ درنسخه مجلس «در» .
۳ـ در نسخه مجلس «نبودن» .
۴ـ درنسخه مجلس «ضعیف» .
۵ـ کذا فی‌الاصل و نسخه مجلس‌ولی ظاهراً «دره‌ها» باید صحیح‌تر باشد .
۶ـ نسخه مجلس مزبوره .
۷ـ نسخه مجلس لاز .
۸ـ نسخه مجلس معمور .
۹ـ نسخه مجلس خدمت عمده .
۱۰ـ دراصل دویست‌هزار و نسخه مجلس قریب بصدهزار .

اکثرزراعت آنها مکه ونان آنها[1] مخلوط از آرد گندم وجو وارزن و مکه ونخود ومرجمك وباقلا می‌باشد. علی‌ای‌حال حین ورودشهر عالیشان **حاجی محمد** مصلحت گذار دولت ابد مدت با چندنفر از[2] تجار ایران دردو فرسخی که **ممش پاشا** برادر **عثمان پاشا** وقاضی‌عسکر و ناظر قرانتین وکهیا وچهارنفر ازاعیان ولایت وشصت نفرتوپچی دریك فرسخی‌شهر استقبال ودرجائی چادر زده منتظر بودند ومقارن ورود چندقدمی پیاده پیش‌آمدند و درچادر زمانی نشسته، بعد ازصرف قهوه‌بالاتفاق واردشهرشدیم، روزدیگر عثمان‌پاشا با دوسه نفرازمعتبرین ولایت آمد و **آجودان‌باشی** نیز کمال احترام بایشان نمود ، ایشان با نهایت خوشحالی مراجعت‌کرده، مبلغ شانزده تومان هم در وجه قهوه‌چی **قهوه پاراسی** دادند وآنروز از مقدمهٔ قرانتین مطلقاً حرفی مذکور نشد و کمال اطمینان حاصل بودکه هرگز چنین تکلیفی بما نخواهندکرد وبدون معطلی عازم مقصدخواهیم شد. بعد ازیك روزناظر قرانتین وارد و شرحی از جناب صدراعظم در جواب نوشتهٔ **عثمان‌پاشا** ابراز نمودکه چون بنای قرانتین باستصواب دول‌خارجه، اعم ازدولت بهیه ایران ودول فرنگستان درممالك دولت علیه‌معمول است، البته ایلچی دولت بهیهٔ ایران هم به ملاحظه قوانین موافقت دولتین علیتین و رفاه جمهور ومسلمین بزحمت چند روزه متحمل خواهندشد و دیگر اظهار داشته بودکه در مادهٔ ایلچی نهایت اعزاز واحترام بعمل‌آورده قرارداد نمایندکه ایام‌قرانتین را هم درمنزل‌خود متوقف شوند ، الحاصل مدت دوازده روز بالضروره[3] در آنجا مکث شده اگرچه قرارداد مدت قرانتین پانزده روز بود اما بعلت روانه‌شدن و اپور[4] سه روزرعایتاً معاف داشتند والا بایست‌که یکهفته دیگر معطل شده همراه واپورآینده روانه شویم . ازقوانین قرانتن سوای اسم، رسمی نبود من‌جمله‌کونسل دولت فرانسه درایام قرانتین‌آمده ملاقات واز عمله ونوکر هم هریك به‌کوچه وبازار شهر می‌رفت،کسی مانع نمیشد، ناظر قرانتین مطلقاً از موآنست ومعاشرت ما پرهیز نداشت . **آجودانباشی** بسبب شدت وجع پا عجالتاً نتوانست که پاشا را بازدید نماید. بنده‌درگاه وعالیجاه **محمدرضابیك** یاورازجانب ایشان رفته‌عذرخواهی کردیم، بعداز سه روزکه فی‌الجمله وجع ساکت شد پاشا را ملاقات نمود، ناظر قرانتین و سایر موکلین بمقام ممانعت نیامدند و همان روز ازقرار تقریرپاشا معلوم‌گشت‌که ناخوشی طاعون درشهرشدت تمام داشته است . بعد از آن ما خود قاعده قرانتین را بوضعی مضبوط کردیم‌که ایام توقف ناظر قرانتین وعمله پاشا و موکلین را عموماً از دخول محوطه ممانعت نموده، درها را بروی بیگانه وآشنا بستیم و **عمله زیاد و دواب** که بایست به آذربایجان برگردند در منزل علیحده متوقف شدند وچند رأس گوسفند وقدری‌آرد وهیمه سرانجام و سایر مایحتاج هم‌که همراه و دربار بود بطوری‌گذران شدتا ایام قرانتین بسرآمدوکونسل

۱ـ کذا فی‌الاصل ودر نسخه‌مجلس اکثرزراعت آنها زرات ونان آنها مخلوط‌ازآرد گندم وجو وارزن وذرات ونخود وعدس وباقلا .

۲ـ نسخه مجلس‌جماعت .

۳ـ نسخه مجلس «بالضروره» ندارد.

۴ـ کشتی بخار .

دولت انگلیس و روسیه ملاقات کردند وبازدیدآنها را بندهٔ درگاه نمودم .

بالجمله شهر **طرابوزان** درانتهای کوه‌مزبور متصل به دریا واقع شده ازهمهٔ‌بندرات بحر**قردانگیز**[1] معتبرتر می‌باشد و روزبروز رو به آبادی گذاشته زیاد می‌شود وعمدهٔ باعث معموریت‌آنجا تجارت وتردد اهل ایران است .

روزپنجشنبه دوازدهم‌که عزم جزم ونیت ثبت شده بود **آجودانباشی** یك‌قبضه‌شمشیر جوهردار به جناب پاشا وبیست تومان نقددر وجه مهمانداران ویکطاقه شال کرمانی بصاحب‌خانه وبیست تومان به ناظر قرانتین تعارف و جناب پاشا هم یکعدد قوطی‌انفیه مینا تعارف کرد[2] .

۱ـ قرا بترکی یعنی سیاه ودنگیز یعنی دریا وقرادنگیز دریای سیاه .

۲ـ جملات داخل هلالین درنسخه اصل نیست ولی درنسخه مجلس دیده میشود .

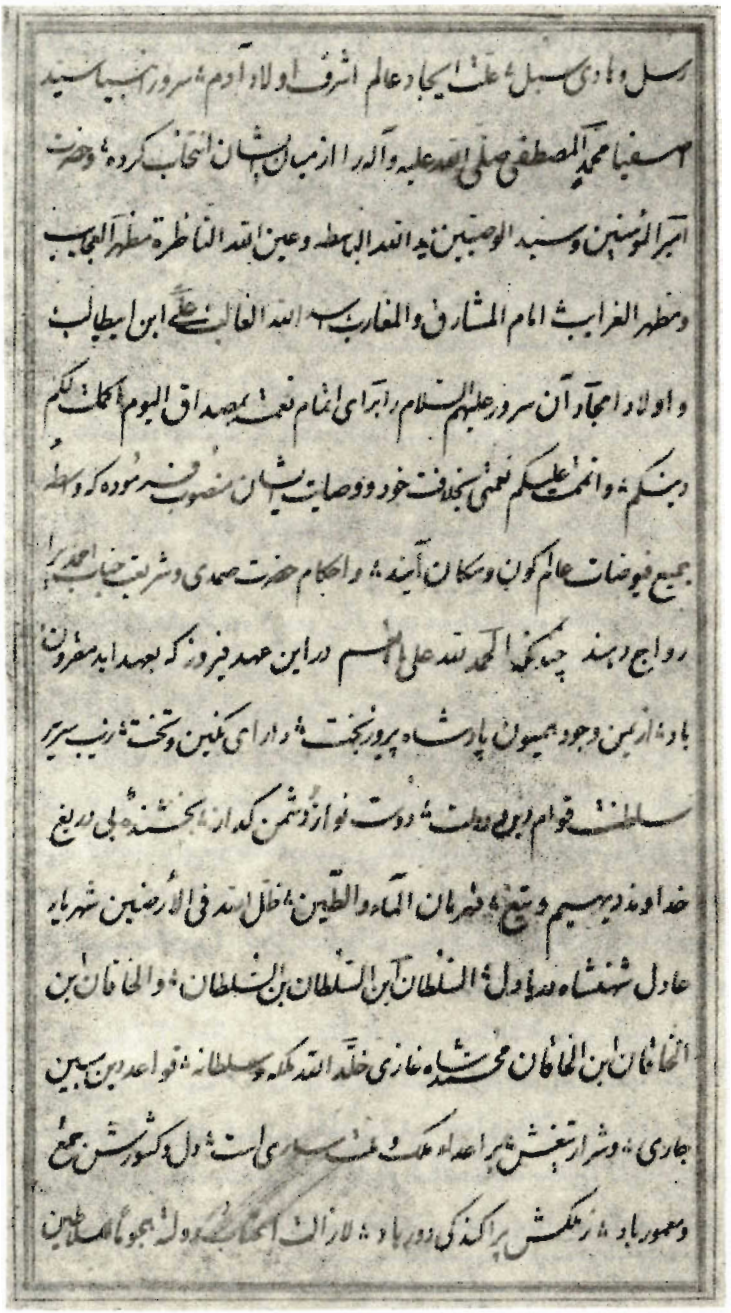

برگ دیگر از چهارفصل نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی

باب دوم

در بیان اوضاع قرادنگیز و کشتی بخار

کپیتان واپور یك روز پیش‌تر آمده کرایهٔ کشتی را مبلغ یکصد و هشتـاد تومان طی نمودند. بعد ازآنکه بارها حمل و نقل کشتی شد، آدم فرستادکه اگر ایلچی کمتر از سیصد تومان بدهد به‌کشتی راه نمی‌دهم، هرچه اهتمام شدکه‌بلکه علاوه نگیردمفید نیافتاد واظهار نمودکه بعد، ازقرنی اتفاقاً یك ایلچی بزرگ ازاین راه می‌آید، خلاصه سیصدتومان راتمام وکمال گرفت تااینکه دوساعت قبل از غروب آفتاب با **سی نفر** من تبع که ازجمله ده نفر تجار ایران ودر عرض راه به ما ملحق شده مهمان بودند داخل کشتی شده وکرایهٔ آنها را نیز ایلچی کارساری نمود، حین ورودکشتی‌که بیدق شیر و خورشید دولت ایـران نصب و نمایان گشت کپیتان کشتی احتراماً شلنك توپ نمود وکونسلهای دول دیگرهم بیدق کشیدندو کشتی روانه شد وبسبب اعتدال هوا وعدم[1] باد وتلاطم انقلاب چندان نشد مگراینکه یك‌شب، مقارن صبح علامت طوفان زیاد ظاهر و اکثری ازمردم بیحال گشته، استفراغ‌مکرر نمودند و بیهوش شدند.

از **طرابوزان** تا **اسلامبول** که یکصد و شصت فرسخ مسافت داشت، با وصف اینکه مبـاشرین کشتی دوازده ساعت **در سیناب و صمصون** بجهت تدارك آب و زغال و سایر ضروریات لنگر انداخته واپور را معطل کردند باز روز یکشنبه پانزدهم سه ساعت پیش از غروب وارد **اسلامبول** شدند.

فی‌الحقیقة اوضاع واپور به تقریر وتحریر راست نمی‌آید، بلکه محتاج دیدن است. دوفروند واپور تجارتی از دولت **نمسا**[2] علی‌الاتصال در ذهاب و ایاب است و اغلب اوقات

۱ـ کذا فی‌الاصل ودر نسخه مجلس «نبودن».

۲ـ اطریش.

درمدت شصت ساعت وبعضی اوقات درمدت پنجاه ویك ساعت اینهمه مسافت را طی می‌نمایدو هیچ معامله درتجارت مثل واپور منفعت ندارد . چهل هزارتومان‌که قیمت یك واپورمخفف است چندنفری باصطلاح فرنگی‌کامپانی شده راه انداخته‌اند وهرماه ازمبلغ ششهزار تومان تا چهارهزار تومان مداخل دارد . دراطاق اول‌که قمره[1]می‌نامند، هرکه جا بگیرد سیزده تومان و پنجهزار دینار و در قمرهٔ دوم نه تومان‌کرایه و نفری پنجهزار دینارکرایه[2] اکل است ودرپشت بام‌کشتی نفری سه تومان می‌باشد[3] ودر بعضی اوقات اکثری ازمتوقفین‌بعلت تلاطم و انقلاب دریا در حوالی **طرابوزان** بیهوش‌شده ودر **اسلامبول** بحال می‌آیند و ابداً چیزی نمی‌خورنداما تنخواهی‌که بجهت اکل قرارداد شده است تادینارآخرمی‌گیرند.

۱ــ نمره یا غرفه .

۲ــ در نسخه مجلس اخراجات .

۳ــ نسخه مجلس «گیرند» .

باب سوم

در بیان اوضاع دارالخلافهٔ اسلامبول و کیفیت رفتار رجال دولت علیهٔ عثمانیه

حین ورود کشتی باسکلهٔ **اسلامبول**، پنج عدد قایق از دولت علیه عثمانی و پنج رأس اسب از اصطبل سرکاری باهفت نفرغواص [1] که باصطلاح ایرانیان فراش بـاشد فرستادند. **آجودانباشی** باهمه اتباعی که داشت از واپور به‌کنار اسکله آمد. ایلچی مختار [1] دولت علیه ایران هم اسب وقایق فرستاده، تجارواهالی ایران عموماً استقبال کردند تااینکه بخانهٔ **مصطفی بیك** قصاب‌باشی که منزل تعیین نموده بودند، آمدیم از قراریکه مذکور شدگویا اعلیحضرت سلطان اعظم نیز تبدیلا به یکی از خانه‌های مشرف باسکله آمده اوضاع مـا را ملاحظه فرموده‌اند، درمدت سه چهار روزازجانب صدراعظم ونایب وزیرامورخارجه مکرر کسان معتبرآمده احوال پرسانی وبه‌باب عالی دعوت کردند، تااینکه یکدفعه ایلچی مختار و **آجودانباشی** و **محمدرضا بیك** یـاور و بندهٔ درگاه بالاتفاق رفته هردو را ملاقات نمودیم، مبلغ سی تومان هم به‌کسان صدر و مستشار تعارف شد، چون بعلت اختلاف هوا و کثرت سرماوجع پای **آجودانباشی** بسیار شدت بهمرسانید وقدرت حرکت نداشت، لهذا اضطراراً بنای مداواگذاشته برحسب تجویزیکنفرطبیب انگلیس تااواخررمضان‌المبارك در آنجا متوقف ومشغول معالجه شد هرچند قانون دولت علیه عثمانیه همیشه‌این بودکه ایلچیان دول خارجه بعدازشش ماه وهفت ماه بخدمت سلطان‌احضارمی‌شدند، (مع‌هذا کهیای مستشار آمده مذکورساخت که‌اگرتاعید سعید فطر دراین‌جاتوقف نمائید، زیارت اعلیحضرت سلطان

۱ــ یعنی سفیرودرآنوقت سفیرایران درعثمانی میرزاسیدجعفرخان مهندس یکی ازپنج نفرمحصل اعزامی دولت بسال ۱۲۳۰ قمری بلندن بودکه بعدها لقب مشیرالدوله گرفت

از برای شما میسر خواهد شد، **آجودانباشی** گفت که من در این دولت مأمور بامری نیستم که مستلزم زیارت سلطان شده، یکماه در این جا معطل و از خدمات محوله بخود که در دول دیگر دارم باز مانم، لکن اگر این روزها اعلیحضرت سلطان احضار فرمایند معلوم است که مایهٔ افتخار دانسته شرفیاب خواهم شد.) [۱]

اما از راه احترام، شب پانزدهم رمضان المبارك ایلچی مختار و **آجودانباشی** و بندهٔ درگاه **ومحمدرضا بیك** یاور حسب الامر سه ساعت از شب گذشته رفتیم،[۲] در یکی از اطاقهای عمارت سلطان که جناب مستشار نایب وزیر امور خارجه وچند نفر دیگر از کتاب اسرار حضور داشتند وباصطلاح آنها اطاق مابین می گویند بقدر ده ، دوازده دقیقه متوقف وبعد از صرف قهوه و قلیان از جانب سلطان اخبار و احضار شده و در اطاق خلوت خاص باتفاق مستشار و **نوری افندی** شرف حضور میسر گشت .

آجودانباشی ومحمدرضا بیك یاور لباس نظام، ایلچی مختار و بندهٔ درگاه هردو شال و کلاه داشتیم، به قانون و آداب دولت عثمانیه تعظیم وحسب الامر پیش رفته بفاصله یکذرع ونیم ایستادیم .

بعد از اظهار التفات، فرمودند ایلچی مختار که در آستانهٔ علیه مقیم است از این مراتب کمال استحضار را دارد و می دانند که ماهمیشه می خواهیم در آستانه علیه بجهت سفرا و غربا عموماً و برای ایلچیان و اهالی دولت علیه ایران خصوصاً بهتر و خوش تر بگذرد، **آجودانباشی** عرض کرد که البته چنین است خصوصاً بملاحظهٔ جهت جامعهٔ اسلامیه واضح است که مرحمت سلطان درباره سفرا و اهالی ایران بیش از سایرین شامل خواهد بود . از این فقره بسیار مشعوف شده بعد از تصدیق مکرر از **میرزا جعفر** ایلچی مختار تحقیق کردند که ایلچی ایران بکدام دولت مأموراست، عرض کرد که بدول ثلاثهٔ انگلیس وفرانسه ونمسا، فرمودند سفرش بسیار طولانی خواهد شد ؟ ـ آجودانباشی عرض کرد چون در اول سفر به خاکپای پادشاه اسلام پناه که باپادشاه اسلام خود یگانه ویك رنگند شرفیاب شدیم لهذا همین سعادت را فال نیکو دانسته امیدواری کامل حاصل است که این سفر درهرحال مبارك بوده به یمن طالع دو پادشاه اسلام پناه، نعمت مراجعت بانیل مرام زودتر مرزوق و میسر گردد . از این عرض

۱ــ مطالب داخل هلالین در نسخه اصل نبوده ودر نسخه مجلس هست ونسخه اصل این عبارت را دارد «اما ازراه احترام»

۲ــ در نسخه اصل بخط مؤلف چنین است واما در نسخه مجلس اینطور نوشته شده «بناءً علی ذالك شب پانزدهم رمضان المبارك آجودان باشی وبنده درگاه وعالیجاه محمدرضا بیك یاور نایب السفاره احضار شده ومیرزا جعفرخان ایلچی دولت ابد مدت را نیز اخبار کرده بودند بالاتفاق» که معلوم است نایب السفاره صحیح نیست ومحمدرضا بیك نایب السفاره نبود ویاور یا وابسته نظامی بوده است .

نیز نهایت خوشحالی بهم رسانیده سه دفعه مکرر انشاءاله (اَوَتْ) که باصطلاح ایشان بمعنی (بلی) باشد فرمودند .

ازمنصب ومأموریت **محمدرضابیك** وبندهٔ درگاه نیز تحقیق واظهارالتفات کردند و دراثنای صحبت که اظهارخصوصیت ومعیت نسبت بدولت ایران می‌نمودند، همیشه کلمات جهت جامعهٔ اسلامیه راتکیه کلام میکردند و هم چنین مکرر اظهار و اصرار فرمودندکه هرگونه خواهش داشته باشید بدون مضایقه عرض و قرین انجاح دانید، عرض کردند که سلامتی ذات‌اقدس پادشاهان اسلام منتهای‌آمال بندگان است و فرمودندکه در جامع سلطان بایزید گویا ایلچی را یکدفعه دیده باشیم، ایلچی مختار عرض نمودکه بعلت وجع پا تابامروز از منزل به‌جائی حرکت نکرده است . معلوم شدکه بندهٔ درگاه را درهمان جامع دیده‌اند .

بعدازحصول مرخصی که در قهوه خانه بپوشیدن کفش مشغول بودیم سلطان از واقفان حضور یکی را فرستاده صورت همایون را ازآجودان‌باشی خواهش کردندکه ملاحظه نمایند آجودانباشی اطاعت کرده دیگر بار باطاق مابین مراجعت نمودیم . تااینکه همان شخص صورت همایون را آورده تقریر نمودکه اعلیحضرت سلطان فرمودند از ملاحظه و زیارت صورت همایون مبارك برادرمکرم خود بغایت مسرور ومشعوف شدیم و ازاین ملاحظه نصف مواصله‌حاصل گشت. آجودانباشی گفت که درحقیقت‌ونفس‌الامراینصورت‌همایون مبارك وشریف بود. حالاکه بنظر سلطان رسیداشرف شد. فوراًاین مراتب را بعرض سلطان رسانیده جواب آوردندکه حضرت سلطان از این مضمون بسیار مسرور شده و بحسن تقریر ایلچی آفرین فرمودند وبمنزل برگشتیم .

صاحب خانه ازجملهٔ اکابر دیرین و متعصبین دین وملت اسلام بوده، عمارات عالیه و اوضاع امیرانه داشت، فرایض خمسه را همیشه دراوطاق بزرگ بیرون خانهٔ خود باجماعت ادا می‌کرد وایام روزه هرشب بقاعدهٔ مستمر بیست نفر وسی نفر از علما و ارباب فضیلت و صاحبان فقرومسکنت را بافطاردعوت می‌نمودند .

چون سرکارسلطان، اهالی ولایت را اعم ازسپاه وغیره بلباس فرنگی ملبس و سلام ـ علیك وعلیك‌السلام راکه درمیان مسلمین معدول [1] است، موقوف والقاب امناء واعیان دولت را تغییرداده بودند، لهذاهمیشه ازاین اوضاع شکایت داشت ومی‌گفت اگرباین سیاق باشد، مظنهٔ کلی هست که رفته رفته شعایراسلام برداشته شده، دین وآئین محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ضعف ونقصان بهمرساند .

ازاتفاقات یکشب بنده بعد ازافطار از منزل خودکه مشرف بآن اوطاق بزرگ بود، بیرون آمده، غفلتاً بامشارالیه ملاقات حاصل گشت، بعد ازتعارفات رسمی گفت که اگر نماز جماعت را باهم اداکنیم بهتراست واصرارکرد، بنده خجالت کشیدم که خواهش اوراردنمایم

1ـ کذافی‌الاصل ودرنسخه مجلس وسلام دادن راکه شعاراسلام است نوشته‌اند .

وباخود گفتم که چهار رکعت نمازعشا چندان اشکال نداردکه باجماعت ادا نمایم، اما همین که داخل صف شدم، حضرات بعدازنمازخفتن شروع به‌نماز تراویح[1] که پنجاه ویك رکعت است، کردند. قطع نظر از اینکه برای آدم افطار خورده، نمازکذا بسیار مشکل می‌شد وانگهی درروی تخته نهایت اشکال داشت. پیشنماز بی‌مروت نیز در هررکعت عوض سورهٔ اخلاص گاهی ازآیات مطوله قرائت می‌نمود وگاهی‌ازسوره معتبره[2] تلاوت می‌کرد، علاوه‌بر اینها چون صاحب خانه ثقل سامعه داشت وپیش‌نمازهم نوکرمواجب خور اوبود ودرسایر اوقات مطلقاً پیش اواذن جلوس نداشت، در این صورت معلوم است که بجهت خوش‌آمد او هرقدرمی‌توانست، فریاد می‌کرد، بنده‌که درصف اول بودم ازهیبت صدا وکراهت حنجر او به‌تنگ‌آمده‌کلمات یامفتح‌الفتح والفرج‌را ورد زبان می‌ساخت نه‌پای‌رفتن ونه جای ماندن، مباداکارکس اینگونه مشکل.

ایلچی مختار وآجودان‌باشی‌آناً، فاناً ازدریچه منزل نگاه‌کرده به‌احوال بنده‌تأسف می‌خوردند ودراستخلاص چاره وتدبیری نمی‌توانستند اضطراراً تن بقضا داده متحمل شدم. مصیبت دیگراینکه بعد ازفراغ ازنماز، مردم برخاستند و رفتند لیکن صاحب خانه از راه محبت وخصوصیت بنای صحبت‌گذاشت، بنده را بیجهت ساعتی دیگر نگاهداشت و بضرب[3] سلطان وامنا واعیان مشغول‌گشت، تااینکه درآخرنفس ازتله جسته به‌منزل مراجعت و توبه نمودم‌که وقت نمازجماعت‌آنها ابداً ازمنزل حرکت نکنم.

ایلچیان دول فرنگستان‌اعم ازفرانسه وروسیه ونمسامکررتعارفات رسمی بعمل‌آورده، ایلچی نمسا بیش ازهمه اظهارمحبت‌کرد. قاعده فرنگستان این است‌که اول مسافرواردر ملاقات مقیم و متوقف تقدم جوید، باوصف این مراتب باز ایلچی نمسا بدون ملاحظهٔ این

۱ــ تراویح ـ جمع ترویحه وآن دراصل اسم است وجلسهٔ راکه بعداز رکعت چهارم در شهای ماه مبارك رمضان برسبیل‌استراحت می‌گذرانندگویند، چه درپایان هرچهار رکعت‌نماز اندك استراحتی‌کنند ودرشرع اسم چهاررکعت نمازنافلهٔ راکه درشبهای ماه رمضان می‌گزارند وآن ازسنن موکده است وتراویح بصیغهٔ جمع اسم است هرمجموع بیست رکعت نمازرادرلیالی ماه رمضان (کشاف اصطلاحات‌الفنون)

جمع ترویح و بیست رکعت نماز نفل که در شبهای ماه رمضان گزارند، آنرا ترویح بهمین سبب‌گویندکه بعد از هرچهار رکعت خود را راحت وآرام می‌دهند (غیاث‌اللغات) و (انندراج)

بیست ویك رکعت نمازنافله راکه درشبهای ماه رمضان معمول عامه است وآنراتراویح بدان‌جهت‌گویندکه بعد هرچهاررکعت خودراآرام وراحت می‌دهند (ناظم‌الاطباء):

بردم این ماه به تسبیح و تراویح بسر من وسیکی و سماع خوش، آنماه دگر فرخی

۲ــ نسخه مجلس مبسوط

۳ــ نسخه مجلس به‌غیبت

قاعده باکمال خصوصیت پیشتر آمده نهایت مهربانی بعمل آورد[۱] **لاردپانصان‌بی** ایلچی دولت‌انگریز روز دوم ورود ترجمان خود را فرستاده، اخبار نمودکه هرگاه آجودانباشی خواسته باشد، بعزم سفارت عزیمت لندن‌کند، قبل ازآنکه مطالب **مسترمك‌نیل** ازدولت ایران بعمل آید، پذیرفته نخواهد شد و اگر باراده سیاحت برود، مختار است و هیچکس ممانعت نخواهد کرد ، روز دیگر آجودانباشی کاغذی خوش مضمون بمشارالیه نوشت و خواهش نمودکه درهرجاکه مناسب داند با اوملاقات ودربعضی مواد محاوره نمایند ، راضی نشد وجواب‌کاغذ رابتوسط ترجمان پیغام‌داد ، خلاصهٔ سفارس این بودکه من ازدولت خود مأمور بدخالت این امورنیستم ، البته ایلچی مرا معذور بدارد .

دولت عثمانیه

بعد ازوضع ولایت بسیار اعمّ از مملکت یونان زمین و ماجارستان وقرم وغیره‌که دول فرنگستان تصرف‌کرده‌اند با**ولایات محمدعلی پاشا**[۲] موافق تفصیل وسعت ملك وجمعیت وتدارك دارند .

وسعت ملك چهارصد وهفتاد هزارمیل، **ولایت محمدعلی‌پاشا** سیصد و وشصت و هفت میل **وسایر** متعلقه بسرکار سلطان یکصد و ده‌هزارمیل .[۳]

نفوس سیزده ملیان ، **ولایت محمدعلی پاشا** شش ملیان ، **سایر** هفت ملیان[۴]

مداخل ومالیات چهارصد وشصت ملیان[۵] **قشون** سیصدهزارنفر، **محمدعلی پاشا**

۱ــ درنسخه مجلس درملاقات تقدم جست.

۲ـ در نسخه اصل بخط مؤلف و نسخه خطی دیگر چنان است ولی درنسخه مجلس این قسمت چنین نوشته شده است :

« دولت عثمانیه بانضمام ولایات متصرفی محمدعلی پاشابعد ازوضع ولایات یونان زمین وبیل قرات و مولداوی و دالماسی وغیره‌که دول خارجه تصرف‌کرده‌اند .»

۳ ـ کذافی‌الاصل بخط مؤلف ودرنسخه مجلس : «وسعت ملك ششصد وشصت و شش هزار میل » وتفاوت قابل توجه است .

۴ ـ کذافی‌الاصل‌بخط مؤلف ودرنسخه مجلس : « نفوس نوزده میلیون و پانصد هزار»

۵ ــ کذافی‌الاصل‌بخط مؤلف و درنسخه مجلس : « مالیات سیصد وشصت ملیون فرنك ، چهار میل یك‌فرسخ‌شرعی ایران است و هرملیون دوکرور تومان وهزار ملیون یك ملیارد ، یك فرنك هشتصد دینار».

صد وپنجاه هزار نفر و **سایر** هم یکصد وپنجاه هزار نفر .[۱]

جمعیت شهراسلامبول هفتصد هزار نفر (وجمعیت دویست و هفتاد هزار نفر ، ولایات حاکم نشین پنجاه ویك ، ولایات محمدعلی پاشا سی‌ویك وسایر بیست) [۲]

کشتی دویست و هشتاد و یك ،سُودلیُن [۳] که هریك هفتصد توپچی و سرباز وهشتاد و چهار عراده توپ بزرگ دارد ، بیست وسه فرقت[۴]، بیست وهشت (کشتی) بزرگ وکوچك یکصد وبیست فروند ،کشتی تجارتی یکصد وده فروند .

کشتی فرقت سه‌مرتبه دارد ، مرتبه اول چهارصد نفر توپچی وسرباز وشصت وچهار عراده توپ دارد ، مرتبه دویم ـ توپچی و سرباز سیصد و شصت نفر وتوپ بزرگ پنجاه و چهار عراده ، مرتبه سیم ـ توپچی وسربازسیصد وده نفروتوپ بزرگ چهل وهشت عراده.

کشتی بزرگ وکوچك مرتبه مرتبه میباشد ، مرتبه‌اول ـ که کُورْوتْ[۵] نامند توپچی و سرباز دویست نفر و توپ بزرگ هیجده عراده دارد . مرتبه دویم ـ که بریك[۶] گویند ، توپچی وسرباز یکصد و شصت نفر و توپ‌بزرگ پانزده ـ مرتبه سیم ـ که کولت واُسکوز[۷]

---

۱ ـ در نسخه اصل بخط مؤلف چنان ودرنسخه مجلس چنین :

« قشون سیصد هزارنفر » وتفاوت زیاد وچشم‌گیر است .

۲ ـ کذافی‌الاصل واین عبارات درنسخه مجلس دیده نمیشود .

۳ ـ معنی‌این‌کلمه یا نوع این‌کشتی بدرست معلوم نشد و درنسخه اصل‌خط مؤلف ونسخه کتابخانه مجلس عیناً چنین‌نوشته شده است شاید مراد وسو Le Vaisseau یعنی‌کشتی بزرگ جنگی باشد .

۴ ـ فرقت نوعی‌کشتی جنگی بوده باسه دگل که آنرا بزبان فرانسه La Frégate «فرقات می‌گویند و میزان بارگیری‌آن ازکوروت قدری‌بیشتربوده است. (لاروس)

۵ ـ کوروت بفرانسه La Corvette کشتی جنگی قدیمی باشد بادبان ، ظریف وکاملا پوشیده وحد وسط میان فرقات وبریك brick (لاروس) .

۶ـ کشتی بادی‌که بارگیری‌آن‌کم است ودودگل‌چهارگوش ودگلهای‌کوچك وبادبانهای کوچك دارد . (فرهنك نفیسی)

۷ ـ درنسخه اصل و نسخه مجلس همینطور نوشته شده ونوعی کشتی باظرفیت‌کمتر از بریك بوده است .

گویند ، توپچی وسرباز هفتاد نفر وتوپ ده عراده [۱]

حدود رابعه ـ طرف مشرق ـ ولایت ایران و طرف مغرب ولایت نمسا و دریای یونان وولایت دالماسی وطرف جنوب‌دریای ولایت مارمارا طرف شمال‌ولایت نمسا ووولایت روسیه .

اوضاع شهر استامبول بقراری‌است که گویا خداوند عالم‌درکل‌ممالك ربع‌مسکون، مکانی باین شکوه وفضا ایجاد نکرده است ، دودریای محیط و قره‌دنگیز سه طرف شهر را احاطه کرده ، دو شعبه بسیارخوش اُفتی از این دو دریا کـه **بوغاز**[۲] می‌نامند ، بقلب و میان شهر تو رفته به پیچ وخم منتهی وتمام شده است . سکنهٔ شهر با این بزرگی وجمعیت عموماً خانه وعمارات خود را ازدو طرف این دو بوغاز وسه‌طرف دیگرکه همه کوه پست و بلند بسیار نرم است متصل به آب و رو به دریا ، سه مرتبه ساخته‌اند و همیشه ، به صفا و فضای دریا و ترددکشتیها وواپورها و قایق‌ها تماشا می‌کنند . اقلا ده[۳]هزارکشتی بزرگ و کوچك بادبانی و آتشی و قایقها علی‌الاتصال در روی دریا و چشم انداز عمارات موجود می‌باشدکه بعضاً دون‌بعض‌ترددمی‌نمایند وبرخی‌روانه‌وپارهٔ وارد می‌شوند و روزبروز اوضاع کل‌عالم‌درآنجامذکوراست. هوای‌آنجا بغایت‌لطیف‌بوده، سیماوصورت‌آدمی‌را بوضعی‌ترتیب می‌دهد که نزاکت و لطافت تمام بهم می‌رساند . صورت زیبا از ذکور و اناث در آنجا غیر محصور است و اکثراهلش متمول وصاحب مال و منال بوده، اوضاع ظاهری ازعمارات عالیه و آثارالبیت وافره بسیار دارند ، خصوصاً الماس‌که در اسباب مردانه و زنانه ونشان دولت

---

۱ ـ در مورد کشتی‌های عثمانی آنچه در نسخه اصل دیده میشود بشرح بالاست ولی مندرجات نسخه مجلس بکلی با آن تفاوت دارد وبشرح زیر است :

کشتی جنگی و تجارتی دویست وهشتاد و یك فروند بتفصیل ذیل ،کشتی وسودلین که هریك هفتصد نفر توپچی وسرباز وهشتاد و چهار عراده توپ بزرگ دارد بیست وسه فروند ، کشتی ـفرقت بیست و هشت فروندکشتی بزرگ وکوچك جنگی یکصد وبیست فروند ، کشتی تجارتی یکصد و ده فروند ، فرقت سه قسم است ، قسم اول چهارصد توپچی وسربا ز وشصت و چهار عراده توپ دارد .

قسم دویم- توپچی و سرباز سیصد وشصت نفر و توپ بزرگ پنجاه وچهار عراده دارد ، قسم سیم ـ توپچی وسرباز سیصدو ده نفر وتوپ بزرگ چهل وهشت عراده دارد ـکشتی بزرگ وکوچك جنگی نیز برسه قسم‌است- قسم‌اول‌ـ که‌کوروت‌نامند توپچی وسرباز دویست‌نفر و توپ بزرگ هجده عراده دارد ـ قسم دویم ـ که بریك‌گویند توپچی وسرباز یکصد و شصت نفر و توپ بزرگ پانزده عراده دارد قسم‌سیم ـ که‌کولت واسکوزگویند توپچی وسرباز هفتاد نفر و توپ ده عراده دارد .

۲ـ تنگه.

۳ ـ نسخه مجلس بیست.

و رخت و رشمه وغیره بسیار استعمال می‌نمایند .

اهل شهراز بومی وغریب همه عادت دارند و اغلب اوقات ذکور و اناث و پیر وبرنا باکالسکه‌های رنگین وزیبا درمیان شهر سیاحت می‌کنند ، روی زنها عموماً بی‌حفاظ است ؛ مگر دهنشان را باگوشهٔ معجر سفیدی که در سردارند می‌گیرند . زنهای عظما و اغنیا با کالسکه وعورات مساکین وضعفاپیاده سیاحت می‌نمایند . بندهٔ درگاه روزی در میدان جامع سلطان بایزید که وسط معموره و بحبوبهٔ شهر است ، درآنی [۱] سیصد و چهل عراده کالسکه شمردم که در هریك چهار پنج نفر و در بعضی بیشتر وکمتر از جماعت اناثیه بودند و همهٔ آنها علی قدر مراتبها اسباب الماس داشتند و همچنین بعض از عورات پیاده ، خاصه در ایام رمضان شریف بسیارکثرت و ازدهام [۲] می‌شود .

سلطان اعظم خود هرروز، علی‌الاستمرار نمازظهر وعصررا در یکی از مساجد جامع اداکرده بیرون می‌آیند، بعدازآن دریکی‌از دکاکین‌که مشرف به معبر عام وچهارسوباشد، نشسته تا نیم ساعت به افطار مانده اوضاع واحوال عابرین و سیاحان‌را اعم ازکالسکه‌نشین وغیره ملاحظه وتماشا می‌نمایند و درچنین شهری با این همه کثرت تاممکن است ، احدی صدا بلند نمی‌کند مگر مجانین یعنی هرکس صدا بلند نماید اورا از جمله مجانین محسوب داشته همان‌ساعت می‌گیرند و آنقدر درمحبس نگاه میدارندکه عاقل شوند یا بمیرد .

چون عمارات و دکاکین و سایر ابنیه در اسلامبول چوب و تخته است و اغلب‌اوقات آتش‌گرفته محلهٔ بزرگی‌تمام وکمال می‌سوزدلهذا منارهٔ بسیار بلندی‌که **یانقون‌کوشکی** [۳] می‌نامند در سرتلی ساخته اندکه تمامی شهر از آنجا نمایان می‌باشد، چند نفریرا ازدولت درآنجا گماشته‌اندکه شب وروز نگاه می‌کنند هروقت بجائی‌آتش افتد، آنها فوراً کل‌شهر را خبردارمی‌نمایند تا اینکه مردم همه درآنجا حاضرشده‌آتش‌را ساکت میکنند، حتی‌صدر-اعظم وسرعسکر و سایر امناء و اعیان دولت لامحاله باید حاضر شوند، باآن‌همه جمعیت‌که مکرر ملاحظه‌شد باز مطلقاً قیل‌وقال بلندنمی‌شود مگرموکلین‌مناره درکوچه‌ها فریادکرده، **یانقون‌وارگویان** [۴] راه‌میروند. اما اغلب‌اوقات از جمعیت مردم وهجوم خاص‌و عام‌کاری ساخته نمی‌شود، بعلت اینکه اکثر ازآنها از دور تماشا وگاهی دعا می‌کنند وزمانی تأسف می‌خورند وپارهٔ‌که در اسکات [۵] آتش تلاش‌مینمایند، ازعهده برنمی‌آیند و بعضی طفلان‌خورد سال را به دعا ترغیب می‌کنند وآن‌ها دستهارابالاگرفته **یاربیم یا الله** سن‌ایتمه [۶] میگویند

---

۱ ــ نسخه مجلس درمدت یکساعت .

۲ ــ نسخه مجلس هجوم عام .

۳ــ کاخ‌آتش‌نشانی .

۴ــ حریق‌هست .

۵ــ نسخه مجلس اطفاء

۶ــ یاخدا تو نکن .

تا اینکه ساعت به ساعت آتش قوت بهمرسانیده، محلهٔ بزرگی‌را تمام وکمال می‌سوزاند و سکنه‌آنجا عموماً فقیروگدا می‌شوند .

الحق بعضی‌قانون شریعت مطهرهٔ اسلام را ظاهراً بمرتبه مضبوط و مستحکم داشته‌اند که در هیچیك ازممالك اسلام باین‌وضع‌هامقدور نیست، مساجد جامعهٔ معتبرو بسیاری دارند که‌همه‌مفروش استو در اوقات فرایض‌خمسه،همینکه‌صدای اذان‌را می‌شنوند ازهجوم‌مردم به مرتبهٔ، کثرت‌می‌شودکه در بعضی‌مساجد بسبب نبودن‌جا در اندرون معدود کثیری از خارج اقتدا ونمازرا باجماعت ادامی‌کنند، انصافاً ملت عثمانیه دوصفت بسیارخوب‌دارند که مافوق جمیع اوصاف مرغوب[1] می‌باشد. یکی این است‌که درباب اداکردن فرایض خمسه به‌مرتبهٔ اهتمام‌دارندکه تحریری‌نیست و دیگر اینکه اطاعت سلطان‌رابوضعی لازم می‌دانندکه اگراز امراء یکی مقصرشودحکم‌سلطان‌بکشتن وبریدن سراوشرفصدور یابد همانسه باعت‌باکمال رضا و رغبت به‌دادن سر تشکرنموده[2] و اطاعت می‌کند و باقیماندگان او هم بامیدواری‌کامل‌دعا و ثنا گفته مطلقاً از این معنی مأیوس نمی‌شوند، بـا این‌همه ضعف و نقصانی‌که این اوقات به دولت‌عثمانیه روداده است، همین یك اطاعت قلبی، باعث دوام و قوام دولت‌شده. شیرازهٔ[3] آن‌ها برهم‌نمی‌خورد، بخلاف‌اهل‌ایران که‌هرگاه پادشاه‌ازروی‌عداات‌مقصری‌راتنبیه[4]فرمایند[5] مادام‌العمر مأیوس خواهدشد .

مساجد جامعه هریك از شش‌منارهٔ بسیاربزرگ‌و بلند تا دوعدد مناره دارد ، ازداخل مسجد و خارج منارها قندیل بلورین سرپوش دار بسیارمتصل بهم بامفتول‌آویزان‌کرده‌اند که‌همه پر از روغن زیت است. ازجملهٔ مساجد یکی مسجد جامع مشهور به **ایاصوفی**است که‌قبل از عهد خجسته مهد جناب خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه‌و آله کلیسا بوده والآن وبالفعل علامت بت‌ها در یکی‌ازحجرات دربسته‌که ملاحظه‌شد موجودمی‌باشد و بعداز آنکه **سلطان محمدفاتح** اسلامبول را فتح و دین اسلام‌را درآن‌جا برپـاکرد[6] کلیسای مزبور را مسجد جامع نموده‌اند، دوازده‌هزارقندیل دارد وشبهای ماه مبارك رمضان درکل مساجد باین‌سیاق قندیل‌روشن‌کرده علی‌الاستمرار تاطلوع صبح می‌سوزانند وهمچنین درکل بازار و دکاکین و وکوچه ومیدان بقدرکفاف قندیل روشن است. تا سلخ رمضان شبها همیشه از شعاع‌قندیل‌مثل روز نورانی بوده ، اهل شهر بعضی به عبادت و برخی بسیاحت و صحبت و پارهٔ باستراحت مشغول می‌باشند .

شب چهاردهم رمضان‌که تاریخ تولد سلطان بود، تمامی‌شهررا چراغان کردندبوضعی

۱ـ نسخه‌مجلس حمیده.
۲ـ نسخه‌مجلس‌راضی.
۳ـ نسخه‌مجلس‌سلطنت.
۴ـ نسخه‌مجلس‌تنبیه وسیاست.
۵ـ نسخه‌مجلس منسوبانش.
۶ـ نسخه‌مجلس رواج داد.

که‌درپیش روی عمارات اعم ازباب عالی وخانهٔ امراو کبرا و اغیاو ضعفا علی قدر مراتبهم وکوچه وبازار ومیدان وکاروانسرا و مساجد و مناره‌های سفاین وکشتی‌ها اساس چراغان را بترکیب علیحده وجداگانه ترتیب داده ، مثل اینکه در برابر عمارات سرعسکر قندیل را بطورهای سپاه‌نظام و توپخانه با مفتول تعبیه و سوزانده بودند و درباب عالی بوضع سلام‌و سایرجاها بالمناسبه هریکی‌راترکیبی‌قرارداده. درمساجدو مناره‌ها کلمات‌دعاوفقرات مناجات فیما بین دومناره باقنادیل روشن‌شده ، بوضعی در هوا آویزان و وانمود نموده بودند که ازیك فرسخ راه علانیه وآشکار خوانده میشد. از جملهٔفقرات بعضی،یارازق‌العباد ویااحکم‌الحاکمین ویا قاضی‌الحاجات وغیره استو هم‌چنین درمحلات فرنگی بترکیب کلیسا وخاچ ونشان دولت‌ها وعلامت ولایتها و درکلیسا وتماشاخانه ومولوی‌خانه، خاصه‌درکشتی‌و واپور بوضعهای علیحده وطورهای جداگانه درست‌کرده بودند و تا طلوع صبح باین اسلوب و قاعده می‌سوخت وعلی‌الاتصال درکنار دریا وکشتی‌ها و باب‌عالی وخانهٔ سرعسکر شلیك‌توپ می‌نمودند، همان‌شب‌آجودان‌باشی‌وبندهٔ درگاه هر دو به تبدیل لباس بیرون رفته ، اوضاع مساجدوکوچه وبازار راتماشانموده ، بعد ازآن بقایق‌نشسته‌یك دوساعت درروی دریاسیاحت کردیم، هرقدرکه قوت بصر تأثیرداشت و بهرجاکه مدنظر کارگرمی‌شد در شهر ودریانور قنادیل‌نمایان بوده، از هرگوشه وکنار بحروشهر علی‌الاستمرار توپ می‌انداختند وبدستور از اول‌صبح عید فطر تا سه‌روز همیشه اوقات، زمان فرایض یومیه از هرگوشه وکنار توپ خالی‌می‌شد .

از جملهٔ ابنیه عالیه مساجد جامعه است‌که تعداد آنها غیر مقدور [1] بوده، بهریك از بیست‌کرورتاده‌کرور به‌تفاوت‌خرج‌شده‌است، آهن‌وسرب‌یکی‌ازمساجد جامعه‌راتخمین‌وبرآورد کردند،مساوی‌یك‌کرور و چیزی‌شد. مسجدی‌هست‌که سیصدعدد ستون از سنگ‌سماق‌به‌بلندی ده‌ذرع تا پنج‌ذرع‌دارد و مظنهٔ کلی‌می‌رود که‌یکی‌از این ستون‌ها بهزار [2] تومان‌تمام‌نمی‌شود، از اهل شهرهم هیچکس یاد نمیدهدکه آنهارا ازکجا آورده‌اند، خصوصاً سنگ‌مرمرآنقدر به دیوار و زمین مسجد وزمین محوطه ومقابر و مسجد و مناره‌ها مصرف شده‌است که اگر در این مختصر نوشته شود نمی‌گنجد .

بندهٔ درگاه با جمعی از تجار آذربایجان در یکی‌از مساجد جامعه بعضی ازسنگهای مرمرراکه درزمین مرتبه‌های فوقانی‌نصب‌کرده‌اند برآورد نمودیم، اکثرش شش‌ذرع طول‌و دوذرع ونیم‌عرض داشت. البته درهریك‌از مساجد جامعه‌بقدرصد هزارکمابیش از این‌سنگها مصرف‌کرده‌اند. بالجمله اوضاع قبرستان‌ها ، اوضاع غریبی‌است هر جا قبرستان است کلاً

۱ـ درنسخه مجلس چهل‌وشش نوشته‌شده که‌صحیح بنظر نمیرسد وچهل‌وشش مسجد برای شهری مثل اسلامبول کم است ومناسب‌نیست. ف .

۲ـ نسخه مجلس دوهزار .

سروستان وکاجستان است. ازروزی که‌دین‌اسلام در این‌سرزمین برپا گشته است، تااین‌زمان از پادشاه‌وگدا واعلی‌وادنی، هرکس فوت‌شده علی‌قدر مراتبهم اساس بزرگی درسر قبراو چیده‌اند. ازپادشاهانی که‌ازسلسله‌سلاطین **عثمان‌جوق** رحلت‌یافته‌اندهریك‌مسجدجامعی‌درحال حیات‌خودبناکرده، مقبرهٔ شاهانه‌درآنجاساخته‌است وحالاآن مسجد باسم‌آن پادشاه‌مشهور و موسوم بوده. قبرش نیز در همان‌جاست ، مثل جامع سلطان بایزید و جامع سلطان احمد و جامع سلطان سلیمان وغیره و درهرمسجدجامع چهارقطعه محوطه‌و خانه وباغچه بسیاروسیع ساخته در یکی ازآنها بناهای‌عالیه برپا وگنبدهای رفیعه بزرگ و متعدد احداث و درتحت یکی ازگنبدهای عالیه، همان پادشاه را مدفون‌کرده وصندوق بزرگی‌هم در سر قبر ترتیب داده روی‌آن‌را با پردهٔ سنگینی‌پوشانیده‌اند و از اسباب سلطنت او نیز چندقطعه بجهت‌نمونه درآن‌مقبره‌گذاشته‌اند و از ملاوسادات هم‌جمعی دائماً درآن‌جا هستند و خدمت می نمایند . اغلب اوقات مردم‌آمده درآن‌جا فاتحه می‌خوانند و بعضی ازآنها درانجاح مطالب خود از باطن‌پادشاه استمدادجسته‌به‌خدام‌مزبورچیزمی‌دهند. بندهٔ درگاه‌که‌ایام‌رمضان مکرربه‌جامع سلطان بایزید میرفت همیشه‌هجوم عامی در مقبره اوبود وآناً فاناً جمع‌کثیری از مرد وزن آمده درآنجافاتحه‌خوانده مراجعت‌می‌نمودند، بلاتشبیه اوضاع‌آنجارامثل اوضاع **سیدحمزه** دیدم‌که درتبریزاست‌علاوه‌برآنهااطراف محوطه وخانه‌باغچه‌های مسجد، کلاً حجراب‌طلاب است پادشاهی‌که‌آن مسجد را بناکرده درحال حیات، این‌حجرات را نیزساخته‌و موقوفات بسیاری قرار داده است‌که گذران طلاب و اخراجات‌تعمیر مسجد از مداخل همان‌موقوفات است وهمچنین سایر مردم، هریك بقدر قدرت و استطاعت درسر قبور اموات خود اساسی‌از سنگ مرمر محکوك وغیره برپاکرده است. می‌توان گفت‌که‌مخارج قبرستان و اموات‌کمتر از مخارج ومصارف زندگان وعمارات نیست و دیگر اینکه سلطان اعظم معظم جسری مانند پل با تخته وچوب وزنجیر در روی بوغازدریاکه درمیان شهر واقع‌است احداث کرده‌اند، که سیصد ذرع وطول ده‌ذرع‌کمابیش عرض‌دارد، روزها مردم عموماً وتوپ‌وکالسکه خصوصاً ازآنجاترددمی‌نمایند و شبهاجمع‌کرده درکنار بوغاز می‌بندند و سیصدو شصت هزار تومان اخراجات کرده‌اند تا اینکه جسر مزبورتمام‌شده‌است. وهمچنین‌بجهت دراویش بنای‌بزرگی مشتمل برعمارات عالیه وحجرات رفیعه و محوطه‌های متعدده اعم از قبرستان و سروستان و کاجستان وگلستان وباغات وبیوتات باشدگذاشته‌و ساخته‌انداسمش **مولوی‌خانه**است وجمعی ازدراویش درآنجاگردآمده‌اند اخراجات سالیانه‌را ازسرکار سلطان می گیرند، اقلا همیشه دویست سیصدنفر هستند .

علی‌الظاهر هرهفته یکدفعه به مراسم وجد وسماع مشغول می‌شوند و در اثنای وجد و سماع مردم‌گروه‌گروه‌آمده بوضع‌آنها تماشا می‌نمایند. (ومعلوم نیست‌که در جزوکار آنها چیست، امردان خوش‌صورت نیز در دایرهٔ‌آنها بسیار هست ودرعالم وجد و سماع و هنگام

رقص وچرخ حضور بهمرسانیده باهم شراکت[1] دارند) روزی‌که نوبهٔ وجد وسماع آنها بود بندهٔ درگاه با جمعی رفته اوضاع آنها رابوضعی‌که لازم بودملاحظه نمود. کیفیت به‌نحویست که‌گنبد بسیار وسیع ومرتفعی در وسط واقعی باغ وعمارات مولوی خانه ساخته و حجرات متعدده ازدور داخلهٔ همان‌گنبد درمرتبه فوقانی بناکرده‌اندکه پنجره وحجرات کلاً مشرف به اندرون‌گند است ودر مرتبه پائین از محاذی پیش روی حجرات فوقانی با چوب وتخته منقش جای نشیمن بارتفاع یکذرع درست‌کرده‌اند ومابقی راکه‌جای وسیعی است بجهت‌وجد و سماع مجلس قرار داده ، جمعی از دراویش‌که همه‌کلاه نمدی بسیار بلند وکلفت دارند در دور همان مجلس نشسته نایب خاص مرشدحقیقی‌نیز در روی پوست تخته متوقف ومرشدخود با ده دوازده نفر از اعاظم دراویش در یکی از حجرات فوقانی مجلس علیحده قرارداده ، خواننده و دف و نی درآنجا حاضرنموده‌اند، سایر مردم بعضی درحجرات فوقانی وبرخی در عقب تکیه چوب و تخته‌که دراطراف‌مرتبه تحتانی‌درست‌کرده‌اند نشسته تماشامی‌نمایند. درآن بین ازمجلس مرشد درویش قوی‌هیکلی رو به اهل مجلس مابین ایستاده بعضی اشعار ورباعیات خوش‌مضمون عارفانه بصدای بلند می‌خواند، بعد ازآن شروع بنواخت نی و دف کرده باکمال حزن وملایمت می‌زنند ویکنفر دیگر ازآنها بآهستگی وحزن تمام صدای‌خود را بصدای دف ونی نواخت نموده می‌خواند. دراین بین دراویش مجلس پائین بدفعات‌تعظیم و سجده‌کرده خود را مثل آدم مبهوت وانمود مینمایند و رفته رفته‌که صدای دف و نی بلند می‌شود اینها نیز به ترنم‌آمده یکجا بر میخیزند و مکرر بترتیب شوط[2] می‌نمایندبوضعی که اول نایب مزبور باکمال ادب برخاسته، همان‌پوست وتخته را تعظیم وسرفرودآورده‌شوط می‌کند ودرثانی سایرین هم باآن‌قاعده واسلوب رفتار می‌نمایند تاآنکه وجدآنها بیشترشده عموماً بنای رقص‌کردن وچرخ زدن میگذارند، تخمیناً مدت نیم ساعت تا آخر نفس چرخ می‌زنند بعدازآن‌که یکنفر دعاکرده باقی دیگرآمین گویند وهمین‌که دعا تمام شد عموماً به مرشد تعظیم وبا هم‌دیگر معانقه ودست وروی یکدیگر رامی‌بوسند ومجلس تمام می‌شود، اما همگی ضعیف ولاغرند، رنگ وروی همه پریده و زرد شده و بشرهٔ آنها متغیر ودرهم وبرهم است . اگرچه ازکیفیت اوضاع مجلس مرشدکما هوحقه خبردار نشد ولیکن ازقرارتقریر بعضی چنین معلوم گردیدکه‌نی را مرشدخود می‌نواخته است (ظاهراً اوضاع آنها بسیاربسیار رخام وخنك بنظرمیآید ازجزو عمل وحقیقةامرآنها نیزکسی مستحضرنیست)[3] .

و دیگر مقبرهٔ **خالدبن ولید**را بوضعی رنگین‌کرده‌اندکه ازمقابر **سلاطین‌هزار مرتبه** سنگین‌تر است .

۱ـ مطالب داخل هلالین درنسخه مجلس دیده نمیشود .ف.

۲ـ گشت ـدورـ سیرـگرداگردـ (فرهنگ ناظم‌الاطباء نفیسی) بافتح وطاء مهمله ـ طواف‌گردخانه (آنندراج) .

۳ـ مطالب بین هلالین در نسخه مجلس دیده نشد .

اوضاع دولت‌عثمانیه اجمالاً به‌نحوی است که سوای صدراعظم و وزیرامورخارجه ظاهراً هیچکس بامور دولتی دخالت[1] ندارد. اما احکام جمیع کارها باطناً با سلطان است، بوضعی که هرچه ازحکام ممالک‌محروسه وایلچیان دول‌خارجه ومباشرین عسکر وغیره‌درهر باب نوشته به صدراعظم و وزیر امورخارجه می‌رسد هرروزهمه را جمع کرده درمیان‌لفافه سفیدی سر به مهرمی‌کنند و بتوسط یکی از پیشخدمتان محرم شب خدمت سلطان می‌رسانند وسلطان بعدازنمازصبح فرداً فردملاحظه وحکم مطالب رادرتحت هرفقره نوشته‌پیش‌صدراعظم می‌فرستند وایشان همه را حسب‌الحکم صورت می‌دهد. معاملهٔ مالیات را نیز بوضعی می‌کنند که هرگز برات‌دار بولایات نمی‌رود و قراری داده‌اندکه همیشه مالیات ولایت‌ها را تمام و کمال بقسط شهور در اسلامبول می‌گیرند، چون بیست وچهارنفرصراف ازاهل عثمانیه‌دائماً دراسلامبول توقف دارندکه هریك بقدریك‌کرور و دوکرور بیشتر وکمتر اوضاع داشته، اعتباربسیاری دارند وهرکس ازرجال دولت تمنای حکومت‌یك ولایت داشته باشد مطلب را بامنای دولت عرض و اظهار مینمایدکه هرگاه حکومت فلان ولایت بعهدهٔ من محول شود، یکنفر صراف معتبر دراسلامبول رجوع میکنم‌که مالیات‌آن را قسط به قسط دراین‌جابدهد، بعدازاینکه قبول شد، مالیات را ازهمان صراف بازیافت می‌نمایند، اما در یکصد تومان دو تومان ظاهراً ازحاکم می‌گیرد ومرابحه تنخواه را نیز اگروعده منقضی شود موافق معمول خواهدگرفت. وهم‌چنین از ولایات هرچه مداخل بهمرسد درجزوبا حاکم بالمناصفه‌تقسیم می‌نمایند.

بعداز شرفیابی حضورسلطان، آجودانباشی بسبب‌معالجه‌مدت پانزده روزنیزاضطراراً دراسلامبول متوقف شد، مقارن حرکت ازاسلامبول صاحب‌خانه بآجودانباشی گفت‌که امنای دولت علیه‌ازشماقدری‌رنجش بهمرسانیده‌اندکه اگرتاآخرماه رمضان شریف دراین‌جا توقف داشتید، چرا درملاقات سلطان اضطراب‌کردید، فی‌الحقیقه این معنی برای دولت ماخالی‌از خفت نشد. آجودانباشی جواب داد: اولاً، من نمیدانستم‌که‌بعلت ناخوشی توقف‌باین‌مرتبه طول خواهدکشید، ثانیاً، می‌بینم‌که اعلیحضرت سلطان اعظم خود همیشه مایلند باینکه پارهٔ قواعد رکیکه‌که در این دولت از قدیم معمول است برداشته شود و مثل سایر دولتها قانون بگذارند دراینصورت هرکس التفات ازسلطان دیده ونان ایشان را خورده باشد بایددرباب برداشتن قواعد ذمیمه ساعی باشد، بنده هم درعالم صداقت‌کیشی چه عیب داشت‌که یك‌بدعت کلی را ازمیان بردارم، ازدیررفتن سفیربه حضور سلطان نه‌شأن سلطان زیادمی‌شود ونه‌خفتی بدولت سفیرخواهد شد، قاعدهٔ بدی بودکه بتوسط بندهٔ اخلاص‌کیش برداشته شد. اینحرف بگوش سلطان رسیده بسیارتحسین فرموده بودند.

درآبادی اسلامبول بی‌نهایت اهتمام دارند والحق بغایت معمور ودایرنگه داشته‌اند،

۱ـ نسخه مجلس دخل وتصرف.

اما سایر ولایات اکثرش‌خراب وبایر بوده، بسیاربی رونق‌است، خصوصاً محالات عرض‌راه ازطرابوزان تا سرحدایران .

الغرض بعداز رمضان‌المبارك که ازاسلامبول بنای عزیمت‌شد، چون‌رودخانه **دینوب**[1] که درایران به **تونه چائی** مشهوراست بسبب شدت سرما یخ‌کرده، ترددکشتی از آنجا نهایت اشکال داشت، لهذا قرارعزیمت را ازراه جزیرهٔ سیره وتریستیه گذاشته اضطراراً راه دینوب راکه نزدیك ومعمول بودموقوف داشتیم ونظربوجع پای آجودانباشی همان طبیب ـ انگلیسی را نیزکه فی‌الجمله معالجهٔ اومفید شده بود راضی‌کردیم‌که دراین سفر با ما بوده عندالحاجه طبابت‌کند، از اتفاقات طبیب مزبور زنی راکه از نجباء ملت روسیه داشت با یکنفرکنیز، همراه برداشت ودونفر ترجمان‌که درزبان فرانسه وانگلیسی مهارت داشتنداز ازاهل **روم‌ایلی** و ارامنهٔ اسلامبول گرفتیم، کرایه اخراجات‌کشتی بخار از اسلامبول تا **تریسته**‌که اول‌خاك ممالك نمساست . بانضمام اجرت و اخراجات طبیب مزبور با زن و کنیزك ودونفر ترجمان‌اول ودویم‌که مساوی‌دوهزار تومان وچیزی شد دراسلامبول‌کارسازی کردیم .

۱ـ رود دانوب .

فصل دوم

در بیان اوضاع آق‌دنگیز[1] و دولت روم‌ایلی ودولت روما[2] وبعضی‌ازجزایر واقعه‌درمیان‌بحرمزبور ودولت‌نمسا[3]وغیره وآن مشتمل است برپنج باب

باب اول

در بیان اوضاع بعضی از ولایات واقعه درمیان بحر و اوضاع دولت روم ایلی

روز پنجشنبه سیم شهر شوال‌المکرم یکساعت به غروب مانده ازاسلامبول راه‌افتادیم وتا دوساعت از روز شنبه گذشته شب وروز کشتی‌را علی‌الاتصال بسرعت تمام رانده درمحازی **اسکلهٔ** شهر **ازمیر** که ازتوابع دولت علیهٔ عثمانی است واپور رانگه داشته تاحوالی‌غروب بجهت تدارك بعضی ضروریات اعم از زغال وغیره درآنجا متوقف شدند، اما در نصف شب شنبه هوای دریا انقلاب‌کلی بهمرسانیده ، بادهای بسیارمخالف از اطراف برخاست ، جنبش عظیمی درآب ظاهرشده، رعد و برق بسیار و بارش بی‌شمار هم پی‌درپی آمده، بالاخره کار بجائی رسیدکه متوفقین کشتی‌ازمباشرین وسایرین هرچه بودندعموماً به تشویش غرق‌وهلاك

۱ــ آق‌دنگیز یعنی دریای‌سفیدکه همین‌مدیترانه باشد. ۲ــ روم یاایتالیا .

۳ــ نمسا = اطریش .

افتاده بالمره دست ازجان شستند تااینکه دریای رحمت رب‌العزه بحرکت آمده ، حوالی صبح صادق باد و باران ساکت و موج دریا آرام‌گرفت وساکنین‌کشتی به سلامت جان بدر بردند، همان شب دربحر **قرادنگیز** نزدیکی بوغازاسلامبول نیز انقلاب‌کلی رودادهموازی شانزده فروندکشتی بزرگ دولتی و تجارتی ازاتباع دول ثلاثهٔ عثمانیه و انگلیس و روسیه غرق شده سکنهٔ آنهـا به معرض هلاکت رسیده بودند و دیگر مساوی نه فرسخ و چیزی از اسلامبول در روی دریا طی می‌شود به بوغاز بحرمحیط‌که آق‌دنگیز می‌نامند میرسد.طرف شمالی بوغاز ملك دولت عثمانیه و طرف جنوبی ملك دولت روم‌ایلی است و همین بوغاز سه فرسخ طول ویکفرسخ‌عرض‌داشته، سمت‌شمالی‌آن‌که ملك دولت‌عثمانیه‌می‌باشد **وکلی بوغلی وجناق‌قلعه** می‌نامند، سراسر قلعه‌های محکم وباستیانهای معظم است‌که همه پر از توپهای بزرگ و روبه دریا می‌باشد. تخمیناً هزار عراده توپ و تویچی باتدارك در آنجا هست‌که برای روز بد نگاه داشته‌اند و هم چنین طرف جنوب بوغاز بدستور قلعه و بروج و توپ و توپخانه بسیاردارد .

ازمیر، شهری است مشرف بدریا وسکنهٔ آنجا عموماً ملل مختلفه بوده و در تقلب و فسق وفجور طغیان‌کلی دارند، سی وچهل نفرازکسبه وتجار ایران‌که درآنجا بودندبه‌کنار اسکله آمده، خواهشمندشدندکه آجودانباشی را ملاقات نمایند، چون بسبب نبودن جا در واپور، آمدن‌آنها غیرمقدورگشت ، بندهٔ درگاه رفته ازجانب ایشان‌آنهارا دلجوئی‌نمودم، یکدوساعت‌که بندهٔ درگاه درآنجا با تجار ملاقات و صحبت‌کرد اوضاع غریبی از مراتب فسق وفجورآنها مذکور شد، که‌گویا درهیچ یك ازممالك مختلفه اوضاع چنین دیده و شنیده نشده است .

روزشنبه حوالی غروب‌که ازآنجا روانه می‌شدیم، چهارنفر دختر از ملت انگلیس‌که بغایت صاحب‌کمال وفراست ولی بسیار چرکین وبدرؤیت بودند ونظر براینکه درولایت‌خود مشتری مناسب ازبرای‌آنها پیدا نشده اضطراراً سفرغربت اختیار ومدتها بامیداینکه هریك شوهری بدست‌آورند، مدتها سیاحت وبی‌نیل مقصودمراجعت می‌نمودند، درمکان دلپذیرشهر ازمیرآمده ودرهمین واپور با ما روفیق[1] شدند .

روزیکشنبه حوالی عصربه جزیرهٔ[2] که اول‌خاك یونان‌زمین است وارد، مدت‌بیست‌روز درمحبس قرانتین‌آنجاکه نمونهٔ ازجهنم بود متوقف شدیم وهمان چهارنفر دختران دوشیزه (باعتقادخودشان) نیزدرعمارات قرانتین همراه بودند و اخراجات‌اکل‌آنها راآجودانباشی می‌دادند ازاتفاق درآن ایام بخت یکی مساعدت‌کرد وحریف پرزوری از ملت روم‌ایلی‌که در واپور همراه بود درجزو باهمدیگر ایما واشاره‌پنهانی داشته‌اند مشتری گشته باهم‌دمساز وهم منزل شدند .

۱ــ درنسخه مجلس «همراه» . ۲ــ در نسخه مجلس بجزیره «سیره» .

حکیم انگلیسی اراینمعنی تشویش‌کلی حاصل نموده[1] بمظنهٔ اینکه‌مبادا زن وکنیزك‌نیز ازاین اوضاع به هوس افتاده با دیگران[2] هم‌نفس شوند، باکمال تغیر در نزد آجودانباشی داد وفریاد بسیاری‌کرده ملتمس شدکه حریف مزبور ازآنجااخراج شود، تااینکه‌اطمینانی ازاین رهگذر برای اوحاصل شود. نظر براینکه مریض همیشه تابع رضای طبیب می‌باشد لهذا باخراج حریف بی‌تقصیر حکم صریح گشت و اوهم اطاعت‌کرده به محوطهٔ دیگر رفت، اما تفاوتی نکرد بلکه ازطرفین برمراتب محبت افزود و دراینصورت پرواضح است‌که از این تدبیرحکیم‌نتیجهٔ حاصل‌نگشت وازهوس‌زن وکنیزك‌هم‌چیزی نکاست والمعهدةعلی‌الراوی، قضیه برعکس نتیجه بخشید، (یعنی مسیو جبرئیل ترجمان اول‌که در زبان فرانسه تسلط و ظاهراً جوانك خوش‌سیما بود، با زن‌حکیم وترجمان دوم‌باکنیزك ساختند وباحکیم‌درافتادند وحکیم بیچاره مسئله را دریافت نموده وظاهراً نمی‌توانست چنین اسنادی به زن‌نجیبهٔ خود بزند، باطناً سعی در دفع وعوض‌کردن ترجمانها برآمد، آجودانباشی چون بآنها احتیاج داشت این مسئول اوقبول‌نگشت وشب وروز بقدرامکان مشغول پاسبانی بود،)[3] القصه‌جزیره **سیره** مکان بسیار خوش‌آبی است‌که درکمره وانتهای‌کوه واقع‌شده ، خانه وعمارات‌راکلاً مشرف بدریا ساخته‌اند، هوایش بسیارگرم است بمرتبهٔ‌که در اوایل چله زمستان شکوفه‌ها بازشده بود، لیکن اهلش خوب نیست، عملهٔ قرانتین دزد و نادرست بودند. در مدت بیست روز عوض اخراجات یومیه وکرایه منزل ورختخواب مبلغ سیصدتومان[4] و چیزی وجه نقد مطالبه وبازیافت‌کردند . فی‌الحقیقه این اساس قرانتین بهانهٔ چپاول واقعی است . باعتقاد بنده هیچ ملت این‌نوع بدنامی را به دولت‌خودسزاوار نمیدانند مگراینها واینطایفهٔ‌روم‌ایلی که **قرق**[5] می‌نامند، درزمان قدیم‌دولت بزرگی‌بوده مملکت بسیار واستعداد بیشمارداشته‌اند وسلاطین وقیاصره واسکندر رومی نیزاصلش از اینها بوده است . بعدازآنکه دولت‌عثمانجق استعداد واستقلال‌کلی بهمرسانید براینها مسلط می‌شود، رفته رفته ضعیف شده، اساس سلطنت و اوضاع دولت این‌ها برهم می‌خورد وبمرور دهوربعضی ازممالك آنهارا دول‌اربعهٔ‌انگلیس وفرانسه ونمسا وعثمانیه تصرف‌کرده‌اند. هیجده‌جزیرهٔ معتبرکه در دست تصرف عثمانیه بوده است چون‌آنها دائماً دربحر وبر، دزدی وراهزنی‌را شعارخود ساخته، اذیت‌کلی‌به‌کشتیهای دول ثلثهٔ مزبور می‌رسانند، دولت عثمانیه چنانکه‌باید و شاید نمی‌توانند انتظام‌کامل بدهند بنابرآن این سه دولت باهم متفق شده بدولت عثمانیه حکماً تکلیف‌کرده می‌گویند بایداینها

۱ـ درنسخه مجلس ، «حکیم انگلیسی را ازاین معنی‌در دل تشویش‌کلی حاصل شده».

۲ـ نسخه مجلس ، «باکسان دیگر» .

۳ ـ مطالب داخل هلالین در نسخه مجلس است و در متن نقل شد ولی در نسخهٔ اصل دیده نمیشود .

۴ـ درنسسه اصل سیصد ومجلس هشتصدتومان است .

۵ـ قرق مرادگرك یعنی یونان (حاشیه نسخه مجلس) .

نیز دولت علیحده و قرال جداگانه باشند . دولت عثمانیه هم الجائاً قبول نموده‌اند و چون پادشاه نداشته‌اند، دولت نمسا نظر بقرب مسافت وهمسایگی، انتظام امرآنها رابوضع‌ولایات فرنگستان متعهد شده، از سلسلهٔ سلاطین خود یکنفرپادشاه تعیین ودر دارالسلطنه **آطینه**[1] که پای تخت‌آنهاست متوقف داشته‌اند وحال مدت شش شش وهفت[2] سال است‌که آنهـا نیز دولت علیحده‌شده، روزبروز ولایات مزبوررا موافق‌قانون فرنگستان‌آباد ومضبوط‌می‌نمایند. وحالا دولت مزبور موافق تفصیل استعداد و اوضاع ظاهری‌دارد .

وسعت ملك از قرارگز اندرگز مساوی یکصد و چهارده هزار[3] میل، **نفوس** یك میلیون وهفت[4] هزارنفر (بهر میل می‌رسد پنجاه ویکنفرکه توقف نمایند) **مالیات** ومداخل شش میلیون فرانك . **قشون** شش هزارنفر، **قرض دولتی** پنجاه وچهار[5] میلیون فرانك ، کشتی جنگی وتجارتی ششصد وبیست فروند به تفصیل :

کشتی‌کوچك جنگی بیست فروند، کشتی تجارتی ششصدفروند .

حدود اربعه . طرف شرقی بوغاز آق‌دنگیز، طرف‌جنوب دریای مدیترانه ، طرف شمال‌املاك دولت عثمانیه، طرف غربی دریای یونان‌زمین. قبل‌ازاینکه این ولایت راازدست دولت عثمانیه بگیرند، متوقفین اکثرجاها، ازجملهٔ مسلمین بوده ومساجد بسیاری داشته‌اند من‌جمله دراسکلهٔ‌یکی ازجزائر معتبره‌که **پیتراس** گویند، واپور را چندساعتی نگاه‌داشتند، بندهٔ درگاه بجهت‌سیاحت میان‌آبادانی رفته، اوضاع رابدقت ملاحظه نمود، سکنهٔ‌آنجاعموماً مسلمان بوده، عمارات وبیوتات ومساجدجامعه، بقانون دولت عثمانیه داشته‌اند وحالااساس قدیم‌راکلاً برهم‌زده ومسلمین راعموماً کوچانیده‌به ممالك اسلام‌متفرق واز ولایات‌فرنگستان رعیت‌آورده. متوقف، مساجدجامعه راکلیسا نموده‌اند ودیگردرهمهٔ اسکله‌های این جزائرکه بعضی ملاحظه شد، دول ثلاثهٔ مذکوره هریك یك فروندکشتی بزرگ جنگی دولتی‌آماده و مهیا داشته، درکل جزایر اگرچه یك ده باشدکونسل گماشته‌اند، گویا این سه دولت‌درباب تصرف جزایرمزبوره نسبت بهمدیگر سوء ظن‌کلی بهمرسانیده، آنی غفلت ندارند، ظن‌قوی این است‌که بالاخره دولت فرانسه بدست‌آویز حسابی اینولایت راکلاً بحیطه تصرف‌وتملك درآورده دیگران را مجاب‌کنند، بعلت اینکه آنقدر وجه نقد بهمین‌دولت قرض داده‌اندکه اگرکل ولایت را عوض قرض بدهندکفایت نخواهدکرد وشش جزیرهٔ معتبر و مرغوب نیز که کارفو می‌نامند درتصرف دولت انگلیس است‌که‌درهمهٔ آنها قلعه‌های محکم و باستیان‌های معظم ساخته، تدارك بسیار وتوپ وتوپخانهٔ بیشمار مهیا داشته‌اند . اما هیچیك از این دول ثلاثه درتصرف جزایر، ترتیب و قاعده ملاحظه نکرده‌اند، حتی در انتهای ملك یونان‌زمین

۱ـ آتن .

۲ـ درنسخه اصل **شش وهفت** سال بطورخیلی روشن وخوانا نوشته شده ولی درنسخه مجلس هفده وهجده سال دیده میشود واین تفاوت زیاد است .

۳ـ نسخه مجلس چهارده هزار ویکصد !

۴ـ نسخه مجلس هفتصد .

۵ـ نسخه مجلس یکصد و شصت وپنج .

جزائرمعتبره چندی در دست دولت عثمـانیه است که بعلت بعدمسافت عقل تصدیق نمیکند و هم‌چنین دولت‌انگلیس بعضی جزایر دراواسط ملك یونان‌زمین متصرف شده‌اندکه محل‌تعجب و تحیراست وعلیهذاالقیاس سایر دولتهـا هریك برخی جزایر تصرف نموده‌اندکه علی‌الظاهر بملاحظهٔ بعدمسافت مطلقاً باآن‌دولت مناسبت ندارد .

علی‌ای‌حال‌کان روزجمعه ۲۵[1] ازجزایر **سیره** در واپور علیحدهٔ نمسا عـزیمت و دو ساعت از روزرفته باسکلهٔ شهر **آطینه** آمده تاغروب لنگر اقامت انداختند و بعد از گرفتن زغال وبعضی تدارك‌دیگرمدت دوشبانه‌روزدیگر بلاتأخیر[2] کشتی رارانده دراسکله **پیتراس** که مجملی نیزسابقاً درکیفیت اوضاع آنجانوشته شد، پنج ساعت متوقف، وراه افتادیم. مدت سه شبانه روزدیگر بلاتأخیر وتوقف باکمال اضطراب و احتیـاط طی مسافت نموده بـاسکلهٔ **جزیرهٔ کارفو** که‌تعلق بدولت‌انگلیس دارد، واردشدیم ولیکن دراین‌مدت سه شبانه روز نیز بعلت اختلاف هوا وشدت بادمخالف وسرما بجهت متوقفین‌کشتی، باکمال صعوبت و سختی گذشت . بسبب تلاطم دریا وکثرت‌حرکت‌کشتی همگی استفراغ مکرر نموده، نـاخوش و بیهوش شده افتادیم، مگر ازعمله‌کشتی بعضی‌که معتاد بودند بحال‌خود باقی بوده ، انقلابی در احوال‌آنها ظاهر نگشت، با این اوضاع مذکوره ازمعتبرین ملت انگلیس یکنفر لاردکه بسیار نجیب وازجملهٔ اکابر بود درمنزل پیتراس همراه مـا شد ویکشب‌که در **قمرهٔ** واپور باهم شام می‌خوردیم، لارده‌زبورآنقدر درخوردن شراب افراط کـردکه مست و لایعقل شد، آجودانباشی وبندهٔ درگاه‌که اینحالت‌را ملاحظه نمودیم، فوراً بیرون‌آمده به پشت‌بام‌کشتی رفتیم‌که بلکه ازشر اومحفوظ بمانیم، از اتفاقات یکنفرآدم معمر هم‌از اهل انگلیس‌درآنجا بود وهمینکه جناب لارد دیدکه همه رفتند واو تنها ماند، حکماً نزدخودنگاه داشته‌آناًفاناً یك پیاله جبراً وقهراً بدم اومی‌داده است بالاخره‌کار به‌جائی رسیده بودکه جناب لارد از شدت حرارت لایشعر برخاسته‌کاسهٔ شاشدان وبول‌گاه مردم راکه مملو بوده است، برداشته خورده وسر وصورت‌خود را باآن می‌شوید ومی‌بینیدکه بسیارتلخ وشور است، فوراً به‌هیئت کذا بیرون‌آمده، بامباشرین‌کشتی‌درافتاده‌که‌کسان شماچراآب دریارابه‌ظرف‌کذاریخته‌اند، بعدازآنکه سکان‌کشتی رامعلوم شدکه جناب لاردبابول مردم تطهیر[3] کرده‌اند همه ازجانب خدام بمقام معذرت‌آمده اورا متقاعد نمودند وگذشت‌آنچه‌گذشت .

از **کارفو** که راه افتادیم بقصبه وجزیرهٔ **انکونه** آمدیم، بازبجهت انقلاب هواوتندباد دریا بانهایت صعوبت‌گذشت .

۱ـ درنسخه مجلس شهرمزبور .
۲ـ درنسخه مجلس متوالی .
۳ـ درنسخه مجلس «شست وشو»

باب دویم

در بیان اوضاع دولت روما

انکونه ازجمله جزایرعمده و املاك معمورهٔ دولت روما بوده جای مرغوب و محل بسیار خوب است و درکمرهٔ کوه بسیارنرمی واقع شده، باغات و عمارات خوش طرح دارد و کلیسای بسیارمعتبری درآنجاهست که هزاروپانصد سال قبل‌ازاین ساخته شده‌است. صاحب ـ اختیار و پادشاه این ولایت راباصطلاح فرنگی پاپ می‌گویند و **پاپ** بمعنی مرشد کامل و کشیش عالم وعاقل است . مجملی ازکیفیت اوضاع واحوال اواینکه درزمان حضرت عیسی علی‌نبینا وعلیه‌السلام باعتقادآنها گویا شخصی [1] ازجماعت حواریون در اطاعت و تبعیت آن حضرت برهمگنان سبقت جسته درشریعت دین وملت عیسویه مرتبهٔ ولایت یافته است و بعد از رحلت‌آنحضرت دراجرای احکام وقانون دین وملت همیشه پیشوا و مقتدای قوم بود، جمعی را بافادهٔ افاضت‌آداب وعلوم دین وآئین، مخصوص وممتاز وعلی‌قدر مراتبهم‌آنها را تربیت کرده ، بهره‌مند ساخته است و ازآنزمـان تااین اوان بآن ترتیب هروقت، مرشد ونایب ـ مناب‌کذا فوت شده و می‌شود مرده و تربیت یافتگان او در میان خود قرعه می‌اندازند و بنام هریك قرعه بیرون آید، همان ساعت منصب نیابت باو میرسد و این شخص هم یکی از آنهاست. درمیان اکثری‌ازملت عیسویه بسیاربسیار محترم ومکرم بوده مرجعیت وملجائیت تمام دارد، بمرتبهٔ‌که دول فرنگستان ازقدیم‌الایام تااین زمان محض ملاحظهٔ رسوم احترام اختیار وریاست ممالك روما را به‌ترتیب ازمنه ودوران بعهدهٔ‌کفالت وکفایت اینگونه نایبان مخصوص داشته‌اند وتاامروز هیچیك ازآنها بتصرف وتملك این ولایات طمع نکرده است .

۱ــ درنسخه مجلس«پال نام».

ازسلاطین فرنگستان هم هریك سزاوار تخت وتاج سلطنت شده ومی شود، مادام که این اشخاص تصدیق نکنند وتاج شاهی برسرهمان پادشاه نگذارند یاممضی ننمایند، هیچکدام مستقل درامر سلطنت نخواهدشد. چنانکه **ناپلیان**[1] مشهورهرچه سعی کرد، پدراین کشیش اورا تصدیق نکرد وصریحاً گفت که تونجابت نداری ولایق تاج وسلطنت نیستی بعد ازآنکه ناپلیان بالمره از اومأیوس شد، بالاخره او را در خفیه تلف وخفه کرد تااینکه این معنی باعث مزید عداوت مردم شده اهالی فرنگستان باطناً ازاو برگشتند و رفته رفته کارش تباه گردید .[2]

علامت بیدق ونشان دولت همین شخص نیزملاحظه شد . صورت کشیش مزبوررا بوضعی کشیده اندکه مفتاح دردست گرفته درمقابل درمقفل بهشت ایستاده است، گویاآن علامت موهم این معنی باشدکه چون کلید در بهشت در دست قدرت اواست . لهذا واضح است که هرکس تابع شریعت ومطیع دین وملت اوشود بدون زحمت ازاهل بهشت خواهد بود. عجیب تر این است که مردوزن همیشه درخلوت نزد اوحاضرشده بگناهان خود اقرار واعتراف می نمایند واودرحق آنها دعاکرده طلب مغفرت ازخدا می کند وتوبه داده، بدادن خیرات وصدقات و اعانت فقرا ومساکین ترغیب می نماید ومحل تأمل است که این نواب تاآخرعمرخود تأهل اختیارنمی کند وبسبب غرور ریاست وسلطنت هم واضح است آنقدر عبادت نمی کنند و ریاضت نمی کشندکه به آن علت ضعف و نقاهت بهم رسانیده ، بالمره از خواهش بشریت که مستلزم طبیعت است افتاده، میل بمعاشرت زنان نکنند، در اینصورت حقیقت معلوم نیست که زنان رعنا و دوشیزگان زیبا را در خلوت خاص خود چگونه توبه داده، بآسانی از سرتقصیرات آنها گذشته باکلیدی که دردست دارد درجنت رابروی آنها بازمیکند ! هرچه اهتمام رفت که حقیقت این مسئله حسب الواقع معلوم شود نشد .

استعداد واوضاع دولت **روما**[3] ازقرارتفصیل می باشد :

وسعت ملك . سیزده هزارمیل .

نفوس دومیلیون وپانصد ونود هزارنفر (بهرمیل حصه می رسد یکصدونودونه نفر) .

مالیات چهل وپنج میلیون فرانك .

قرض دولتی سیصد وپنجاه میلیون فرانك .

قشون هفت هزاروچهارصد نفر .

کشتی دولتی[4] **وتجارتی** یکصد وبیست وشش فرزند موافق تفصیل :

ـ کشتی کوچك[5] هشت فروند .

۱ــ نسخه مجلس ناپلئون. ۲ــ کذافی الاصل ودرنسخه مجلس چنین نوشته شده : «کتابخانه مشهوری که داشت سوزاند وخزاین اورا ضبط نموده بلشکر داد حتی تاحال قدما و حمقا ! ولایت فرنگستان چنین میدانندکه همین باعث بردوام نکردن دولت ناپلئونی شد.

۳ــ روما : دولت رم، منظورایتالیای آنروزبود .

۴ــ درنسخه مجلس جنگی ۵ــ نسخه مجلس جنگی.

ـ کشتی تجارتی یکصدوده فروند .

حدود اربعه ، طرف شرقی دولت **سیسیل** و دریا . طرف جنوب **دولت توسقان** ودولت سیسیل . طرف غربی دولت توسقان ودولت **مودن** طرف شمالی املاك ولایت **تونبار** که درتصرف دولت نمسا میباشد .

یکساعت بهغروب آفتاب مانده کشتی ازآنجا راه افتاد. شب را تاصبح باکمال سرعت رانده نیم ساعت ازطلوع آفتاب رفته بود که روزشنبه بهمحاذی اسکلهٔ شهر **تریسته**[1] کهازتوابع دولت نمسامیباشد وارد شدیم .

۱ـ تریست Trieste

باب سیم

در بیان اوضاع تریستیه و بعضی از ممالك دولت نمسا

تادار السلطنه وینه

چون در همین مکان هم مدت نه روز قرانتین بود لهذا حاکم آنجا نزد آجودانباشی آدم فرستاده پیغام دادکه موافق قانون دولت خود، در این ایـام قرانتین نمیتوانیم شرایط احترام شایسته نسبت بجناب ایلچی معمول کنیم، عجالتاً مارامعذور داشته به دایرهٔ قرانتین تشریف ببرند، انشاءالله همینکه مدت قرانتین باتمام رسید ، البته آنچه لازم است آنوقت شرایط احترام مرعی خواهد شد، همانروز تاحوالی غروب به جهت حمل و نقل باروبنه در کشتی متوقف ونیم ساعت پیش ازغروب ازکشتی بیرون آمده بقایق نشستیم، چون قاعدهٔ دول فرنگستان این است که هروقت ایلچی دولت باسکلهٔ آبادانی می‌رسد، باید نشان دولت خود رادرکشتی نصب ونمایان کند تامردم خبردار شده احترام دولتی را به‌نحوی که معمول است بعمل آورند، لهذا آجودانباشی هم به‌ملاحظهٔ رسوم این قاعده در ساعت ورود بیدق کشیده و علامت شیروخورشید راکه بدولت علیه ایران مخصوص است، درکشتی ظاهرساخت وبایست حاکم آنجا همینکه بیدق رادید تعظیماً شلیك توپ نماید ونکرد . اماحین نشستن قایق کپیتان کشتی احتراماً بیست و یك دفعه توپ خالی کرد، حاکم ولایت که در اول وهله غفلت نموده بود بایست بعد ازشلیك کپیتان فوراً اوهم توپ انداخته شلیك نماید باز اعتنا نکرده تااینکه به‌عمارت قرانتین وارد ومتوقف شدیم .

جای تازه و غیرمسکون بغایت سرد بود، بسیار بسیار آنشب برای همه بدگذشت . خصوصاً حکیم انگلیسی درسوزاندن زغال افراط کلی نمود و بخارزغال به‌مرتبهٔ غلبه کردکه

اوخودوزن وکنیزك هرسه بیهوش‌افتادند نصف شب علی‌الاضطرارطبیبی ازشهرآورده تاطلوع صبح به‌معالجهٔ آنها پرداختیم . بعد ازآنکه‌آنشب را به‌هزار رنج و تعب بیتوته‌کرده ، شش تومان بدواً ومعالجه مایه‌گذاشتیم، حوالی صبح، آنهابحال‌آمدند، همه‌آرام‌گرفتیم وخفتیم، روزدیگرحاکم ولایت وجنرال دولت هردوآمدندکه‌آجودانباشی را ملاقات نمایند اما اذن دخول نیافتند . آجودانباشی ترجمان خودرا فرستاده بآنها پیغام دادکه چون‌آنها در اول ورود احترام دولت وپادشاه مارامنظورومدنظرنکردند، لهذاوظیفه وتکلیف من دراینصورت این است‌که باآنها ملاقات نکنم، مکرر از طرفین سفارش شد وآنها در باب ملاقات بسیار اصرارکردنداماآجودانباشی انکارنمود تااینکه بالمره مأیوس شده برگشتند ورفتند دربین ابلاغ سفارش، عذرهای ناموجه‌آورده، گاهی‌گفته بودندکه قانون دولت مااین نبودکه توپ خالی کنیم از اینطرف جواب شنیدند که قانون دول فرنگستان عموماً و ضابطهٔ دولت نمسا خصوصاً چنین است . بالاخره حاکم مزبور خودرا بری‌الذمه‌کرده وگفته بودکه تقصیر من نیست وبعهدهٔ جنرال بودکه این قاعده را بعمل‌آورد و جنرال هم‌گفته بودکه من خبردار نشدم وعلامت نشان دولت ایران را ندیدم، وقتی استحضار حاصل شدکه‌آفتاب غروب‌کرد و موقع تعظیم و انداختن توپ بوضعی‌که سزاوار بودگذشت ، بعد از آن آجودانباشی همین مراتب رابدون تغییر وتبدیل وبعبارات خوب وفقرات مرغوب نوشته همراه چاپاردولتی‌نزد **جناب پرنس مترنیخ** وزیرامورخارجه دولت نمسا انفاد نموده و اظهار داشت‌که از این معنی بسیاربسیارتأسف میکنم‌که دراول ورود چرااینطورها اتفاق افتادکه لابداً ازجانب من مکتوب شکایت‌آمیزبآن جناب‌نوشته شد، بخلاف رفتارآنها حاکم شهر **قراتس** [1] در لوازم احترام‌کمال‌اهتمام نمود ودرازای رفتاراینوحاکم ازدولت مقررگشت‌که یکمرتبه ازمرتبهٔ حاکم اول‌کمترشده بمرتبهٔ حاکم دوم بیفزاید واین فقره راجناب پرنس مترنیخ درعذر ـ خواهی حاکم‌تریستیه درجواب‌آجودان‌باشی نوشته بود .

کونسل دولت انگلیس‌که در آنجا مقیم و آدم کامل و عاقل میباشد بعد از تمام شدن ایام قرانتین‌کالسکهٔ خود را بجهت آجودانباشی فرستاد تااینکه بدایره هوتل‌که آشپزخانه ومهمانخانه باشد وارد، نظربراینکه تدارك سفر بحر و بربکار یکدیگر نمی‌آید لهذا بجهة سرانجام‌کردن ضروریات سفرخشکی‌وزمستان مدت‌شش‌روز بالضروره درآنجا متوقف‌شدیم.

اوضاع هتل علی‌الاجمال بنحوی است که در کل ممالك فرنگستان خواه شهر و بلدباشد خواه قصبه وقریه علی‌قدرمراتبهم ازاهل‌کسبه عمارات عالیه متعدده ساخته وهرنوع ضروریات وتدارك‌که لازم است در آنجا آماده و مهیا داشته‌اند ، هرکس از اعلی و ادنی هروقت لیلاً ونهاراً بآنجا وارد شود وهرچه خواهش نماید همانساعت حاضر موجود است . این قاعده‌را بوضعی در فرنگستان معمول داشته‌اند که سلاطین و امرا نیز اغلب اوقات در

۱ــ قراتس ، گراتز Gratz شهری درمرزاطریش.

هوتلهامنزل می‌کنند ، حتی همان دائره‌که در این هوتل اعلیحضرت امپراطور نمسا مکرر منزل نموده بودند ، آجودانباشی هم در آنجا منزل کردند، حاکم مزبور وجنرال مذکور بار غفلةً آمده باآجودانباشی ملاقات و عذرخواهی کردند بالجمله حاکم آجودان‌باشی را با جمیع من تبع بمهمانی بال خودکه همان شب داشت ، دعوت واصرار بی‌نهایت نمود اما باجابت مقرون نگشت .

نظر براینکه درجمیع ممالك فرنگستان تماشاخانه‌های متعدده هست وبعضی از امرا، واعیان علی قدر مراتبهم درآنجا حجرهٔ معینی داشته ، کلید آن نزد صاحب منزل میباشد و هرشب‌که خواسته باشد رفته در منزل را باز میکند بتماشا مشغول می‌شود ، بنابراین مشارالیه کلیدی از جیب خود درآورده مذکـور ساخت که اعلیحضرت امپراطـور اعظم در تماشاخانهٔ اینشهر حجرهٔ معینی دارند و این‌کلید همان منزل است ، توقع دارم که شما این کلید را نگه دارید و هـر اوقات میل داشته باشید تشریف ببرید ، آجودانباشی بملاحظهٔ بعضی جهات خواهش اورا بعمل‌آورده‌کلید راگرفت وآنها رفتند . شب دیگرآجودانباشی ومحمد رضا بیك یاور وبندهٔ درگاه وحکیم انگلیسی رفته ودرهمان حجره معین‌امپراطوری متوقف و بعد از اتمام مجلس بمنزل مراجعت نمودیم ، در آخر معلوم شدکه منظور حاکم در عوض داستان روز اول تلافی بوده و تزویری بکار برده است‌که بلکه باعث خفت و نقص حرمت نسبت به آجودانباشی شود ، باینمعنی‌که‌کلید مزبور از حجرهٔ بوده است‌که توقف آجودانباشی در آنجا موجب نقصان آبرو و شأن ایشان میشده است ، لیکن مسئله بـر مستحفظین آنجا مشتبه شده ما را علی‌الغفله بمنزل امپراطور بردند و مقصود حاکـم بعمل نیامد . بعد ازاین مقدمه دیگربارتکلیف نموده و اصرار کردکه بلکه تلافی‌کنند اما مسئول او مقبول نشد و این عقده در دل او باقی ماند .

جنرال کونسل انگلیس هرروز بدیدن ما آمده ، اظهار خصوصیت می‌نمود و روزی زوجهٔ خـود را فرستاد بمهمانی دعوت کرد ، در ممالك فرنگستان فرستادن زن بدعوت منتهای احترام و عزت است ، در مهمانی او ایلچیان دول دیگر هم بـودند ، مگر ایلچی فرانسه‌که بعلت ناخوشی حضور نداشت . فی‌الحقیقه مهمانی خوب وسنگینی بوده اخراجات کلی داشت و از هرجهت خوب گذشت . آجودانباشی نیز در آنشب از انگشتر فیروزه و غیره مساوی پنجاه تومان و چیزی بطورهای شایسته بزوجه ودختر او تعارف‌کرد . سه‌نفر دختر ایلچی دولت پروس که حضور داشتند ، هـرسه بقدرالامکان در آن میان رقص‌کنان بآواز خوش الحان می‌سرودند وگاهی دختربزرگ از روی‌کتاب سازفارطپیان[1] می‌نواخت وحضار مجلس یعنی اهالی فرنگ خاصه پدر واقوام آنها از این اوضاع و جد می‌نمودند و

---

۱ ـ فارطپیان ـ منظورپیانو.

ما همه مات و متحیر مانده و تعجب می‌کردیم ، تا اینکه در نصف شب مجلس تمام شد .

اوضاع کونسل همین قدرکافی است کـه عمارات او اقلا پنجاه هزار تومان می‌شد تا بسایر چه رسد .

اوضاع شهر مزبوربقراری است‌که مکانیت آنجا ثانی اثنین مکانیت اسلامبول است . آب و هوای بسیار خوبی داشته وعمارات و باغات‌آن شکوه بیشمار دارد بنحویکه ملاحظه شد اقلا چهارهزارکشتی دراسکله‌آنجاکه همه پراز متاع ولایات دیگر است حاضرمی‌باشد. عمارات آنجا اکثرش هفت مرتبه وشش مرتبه وپنج مرتبه است و اقلش سه‌مرتبه ودومرتبه. اهل آنجا اکثری صاحب اوضاع و متمول بوده مستغنی هستند و همیشه بخوش‌گذرانی مشغولند .کالسکه بسیاری دارند ، اعاظم و اکابـر اغلب اوقات از ذکور و اناث باکالسکه سیاحت می‌نمایند و تمامی‌کوچه و بازار ومیدان شهر با سنگ تراشیده شده فرش است و شبها کلا چراغان و مثل روز روشن بوده ، مرد و زن و پیر و بـرنا فقرا و اغنیا هرچه هستند تا اواخـر شب بعضی در تماشاخانه‌ها و پـارهٔ در ضیافتهای بـال و غیره بخوش‌گذرانی‌مشغولند . **اوضاع مهمانی بال .** برسبیل اجمال اینکه از جملهٔ اعاظم و اکابر هریك می‌خواهد میهمانی نماید ، چون مقصودکلی از این‌گونه میمانی محض خوش‌گذرانی می‌باشد ، بنابراین صاحب ضیافت هرچه پسران رعنا و دختران زیبا و اهل طرب اعم ازتارزن و رقاص وغیره در آن شهر بهمرسد همه را در آن مجلس حاضر و از اکابر و اعیان و اقوام و همسایگان هرقدر که لازم است احضار می‌نمایند و تا آخر شب مشغولیت آنها بعضاً دون بعض‌گاهی صحبت وخوردن است وزمانی رقصیدن و نوشیدن .

کیفیت رقص آنها این است که یك پسر و یك دختر دمساز هم شده دست و کمر یکدیگررا می‌گیرند و رقص می‌کنند، در یکدفعه و یك مجلس اقلا پنجاه نفر دختر و پسر بالاتفاق بلوازم رقص مشغول و هر وقت خسته می‌شوند فوراً دسته دیگر بـرخاسته بمیدان آمده و به‌دستور می‌رقصند .

الحاصل بعد از شش روز تدارك سفر از کالسکهٔ دلیجانس[1] و صندوق و یخدان بقدر ضرورت وامکان جابجا شده یکصد وپنجاه وهشت تومان عوض اخراجات اکل شش روزه[2] ، موافق حساب بمباشرین هوتل‌ودویست وچهل تومان کرایه[2] عراده کالسکه ودلجانس را از

---

۱ ـ دلیجانس ، Dilligence کالسکهٔ بـزرگ برای حمل ونقل مسافرکه در ایـران دلیجان می‌گفتند .

۲ ـ کذافی‌الاصل و درنسخه مجلس مبلغ اولی هزار و یکصدو پنجاه و ایام قرانتین و توقف شهر ومبلغ دوم هزارودویست وچهل تومان وکرایه چهارده عراده نوشته شده‌که باتوجه بشرایط زمان تصور میرودکلمه هزارو چهارده عراده اشتباه و زیاد است وصحیح نیست و تفنن کاتب بوده است .

تریستیه تا شهر وینه داده روز یکشنبه هیجدهم ماه راه افتادیم ، تریستیه تا دارالخلافه وینه یکصد وچهل وهشت فرسخ راه است و فیمابین این دو شهر در سی‌وشش جا چاپارخانه قرار داده ودرهر یکی پنجاه ، شصت رأس ، اسبهای خوب بسته و فاصلهٔ این منازل نسبت بهم چهار فرسخ راه است و در هریکی از چاپارخانه‌ها بدون معطلی اسبان را عوض‌کرده مسافران را روانه می‌نمایند . بطوریکه مجرد ورود مباشر کالسکه دراول آبادی شیپور زده مباشرین چاپارخانه را که در آن آبادی هستند مخبر می‌نمایند و آنها اسبان را بیرون آورده حاضر و منتظر می‌شوند . همینکه مسافر رسید فوراً اسبان راعوض کـرده ، راه می‌افتند . در جمیع این منازل هوتلهای متعدده هست . هرکس خواسته باشد ، در آنجا منزل‌کرده استراحت‌می‌کند وازضروریات آنچه‌بخواهند درآنهاحاضر وموجود است،میتوان گفت‌که هرچه درعالم بهمیرسد همه در آنجا حاضروموجوداست و در مقام احتیاج به‌محض اظهار حاضرمی‌کنند . اکثری ازخدام آنهادخترند وبوضعی خدمت می‌نمایند که بهیچوجه من‌الوجوه نقص وقصوری باقی نمیگذارند . چون ازتریستیه تا وینه سر راه از بعضی جاها کوه سخت ودره عمیق و تل ناهموار است ، بنحویکه عبور کردن از آنها نهایت اشکال دارد ، لهذا همهٔ عرض راه را کلاً تسطیح وهموار نموده وبا سنگ تراشیده فرش‌کرده‌اند دربعضی‌جاها مساوی‌پنجاه وشصت ذرع وچیزی‌سنگ‌راشکسته‌راه درست‌کرده‌اند وازدوطرف راه که سخت وصعب است بارتفاع یکذرع ونیم دیوار سنگ کشیده‌اند ، در بعضی جاهای هموار دو طرف راه خیابان است بوضعی که اگر یکنفر اعمی خواسته باشد از تریستیه به وینه رود می‌تواند ، در همه جا بجهت مرمت راه مستحفظ تعیین‌کرده‌اندکه هـروقت برف بیاید فوراًپاك نمایند ودرهرجاخرابی روی دهد همان ساعت تعمیرکرده‌آنی غفلت ندارند. تعجب این است‌که این همه مسافت را درمدت سه شبانه روزباکالسکه طی می‌نمایند . مابین اینهمه مسافت‌کلاً آبادانی بوده اطراف آنها اعم از شهر وقصبه وقریه هرچه هست همگی جنگل است . ظاهراً آب و هوای این ولایات مثل آب و هوای آذربایجان بنظر آمد ، بالجمله چهل‌فرسخ بدارلخلافه وینه مانده یکروز درشهر**قراتس** که ازجمله شهرهای قدیم ممالك نمسامی‌باشد ویکوقت درایام سلف پایتخت‌دولت وملت‌بوده‌است، متوقف شدیم قورنات یعنی حاکم آنجا درلوازم احترام فوق‌الغایه اهتمام ورزید . درمدت یکشبانه روز پنج دفعه بمنزل آجودانباشی هردم به‌بهانهٔ آمده اظهار محبت و مهربانی نمود . بنا به‌خواهش او شب به‌مهمانی وتماشای خانه او رفتیم ، زن او از قبیلهٔ امپراطور بوده و بسیار بسیار نسبت به‌ما مهمان‌نوازی‌کرد .وازمراسم انسانیت وحرمت وعزت چیزی‌باقی‌نگذاشت. آجودانباشی هم در ازای محبتهای اویکطاقه شال رضائی خوب ، شب درمجلس مهمانی باو تعارف‌کرد ، زن مزبور خود بغایت رعنا و زیبا بود ، اقلاً صد نفرهـم ازد ختران دلربا در آنمجلس

حاضر گشته بلوازم‌رقص مشغول بودند . زن مزبور از راه تشکرشال را بدوش خود انداخته رقص نمود وبهمه اهل مجلس نشان داد .

بیت

بدین مهمانی و مهمان نوازی توان صد سال کردن عشقبازی

علی‌الصباح درطلوع آفتاب، قورنات[1] حاکم‌کالسکه خود راآورده متوقع‌شدکه بعضی چیزهای عجیبه وغریبه در این شهر است باید آن‌ها را به‌بینید نظر بـه‌خواهش او رفتیم و هرجا دیدنی بود دیدیم : اولا رودخانهٔ عظیمی است‌که از میان شهر جاری می‌شود ودرسر همان رودخانه پل معظمی که دویست ذرع[2] طول وده ذرع عرض دارد باچوب وتخته وآهن ساخته‌اندکه بی‌ستون و بی‌زنجیر است . یعنی ستون و زنجیری‌که بآب برسد ندارد . بمرتبهٔ محکم است که عرادهٔ توپ وتوپخانه و کالسکه همیشه از آنجا تردد مینماید انصافاً خیلی استادی ومهارت دراحداث آن بکار برده‌اند والحق جای هزارگونه تعریف وتحسین است. ثانیاً مکتب خانهٔ دارندکه هرچه درعالم هست همه درآنجا موجود است ، بوضعی‌که ازجنس حیوانات چرنده وپرنده و حشرات‌الارض عجیبه و موجودات غریبهٔ بحریه هرچه خلق شده است همه را روغن استعمال کرده نگهداشته‌اند بطوریکه مشتبه شده چنان معلوم میشود که اینها همه حیات دارند . حتی آدم مرده را بوضعی نگاه داشته‌اندکه‌گویا امروز فوت شده است . ازجنس فلزات آنچه ممکن است ، اسباب غریبه بسیاری‌که به‌تعداد نمی‌آید ، جوره به‌جوره ساخته و در آنجا نگاه داشته‌اند ، در هرولایت هـر نـوع ذراعت بعمل می‌آید از هریك نمونهٔ در آنجا حاضردارند و ازخاك محالات خود وولایات دیگر قدری آورده ودر ظرفی سرگشاده ریخته‌اند و از هرجنس حبوبات درآنجا زراعت ودر برابرآفتاب پرورش داده ، هروقت بحدکمال رسیده است ، حاصل آن را با ساقه و سنبل در همان ظرف روغن زده نگاه داشته‌اند و بنظرآدم چنین می‌نمایدکه‌گویا همه تازه نموکرده بمرتبهٔ‌کمال رسیده است وقوت زمین وکیفیت خاك‌ها را ازکم وزیاد محصول منظور و برآورده کرده نوشته‌اند که‌کدام زمین وچه رنگ خاك قوتش بیشتر ومحصول زیاد بهم میرساند . ازبرای هریك از آنهاکتب مبسوطه نوشته ودرآنجاست‌که علم زراعت بقاعده وقانون منتشر شود و همچنین سنگ وخاك همه معادن را مکررآب‌کرده وامتحان نموده‌اند ونوشته‌که ازفلان معدن چقدر منفعت می‌توان برداشت وقس علیهذا هرچه درآنجا بودکلاً از حیوانات و غیره ، طبایع و مصارف آنها را به تفصیل مرقوم داشته‌اند و هم چنین ازسنگ معادن‌کل عالم بجهت نمونه

---

۱ ـ قورنات ازکلمه‌گوورنان Gouvernant فرانسه‌گرفته شده است ودرنسخه مجلس دیده نشده .

۲ ـ در نسخه مجلس شصت .

آورده ودرآنجاحاضرداشته‌اند . اقلاصدهزارپارچه سنگ ومعادن دراطاقهای همان مکتب‌خانه موجود می‌باشد .

ازکتب علوم ممالك فرنگستان وعربستان وایران وهندوستان هم معدودکثیری تحصیل کرده ، در آن مکتب خانه موجود است . خصوصاً کتب نجوم و اسطرلاب و کرهٔ آسمان و زمین وکتب عربیه و فارسیه و قطعات بسیار خوش خط بخط نسخ و شکسته و نستعلیق وغیره بقدری که رفع احتیاج کند ازهرجوره در آنجا حاضر داشته ، معلمین کامل نیز دارند . که هرکس خواسته باشد از این علوم درس بخواند بهیچوجه من‌الوجوه معطل نخواهدشد، چنانکه معدودکثیری ازمرد وزن وبزرگ وکوچك درآن مکتب‌خانه مشغول تحصیل بودند و بلغت عرب وفرس وترك می‌نوشتند وحرف می‌زدند ودیگر تصویرات مخلوقات و نقشهٔ کل عالم وولایات وبر وبحر خواه در صفحات کاغذوکتاب وخواه دردیوار اطاقهای مکتب‌خانه هر وضعی که ممکن است و بهرطوری که بتصورآید ، نقاشان ماهرکه هریك در عهد خود بی‌عدیل ونظیر بوده است بانواع پسندیده واشکال مستحسنه کشیده‌اند .

خلاصه اوضاع جمیع عالم ومافیها را درآنمکتب‌خانه مهیا داشته‌اند و از این قرار واضح است که هرکس درآنجا تحصیل کند ، اگرفی‌الجمله استعداد داشته باشد ، میتواند از کیفیت وحقیقت اوضاع کل‌عالم استحضارکامل حاصل نماید، قطع نظرازمافی‌المکتب، عمارات وبیوتات آنجا اساس بزرگی است که بغیر از پادشاه مقتدر در قوهٔ احدی نیست که چنین اساسی برپاکند ، تا بجمع کردن اساس مکتب‌خانه‌کذا چه رسد .

دیگر چهافوج سالدات[1] و یکفوج سواره نظام وشش دسته توپچی راکه همیشه درآن شهر برسم ساخلو متوقف بودند درمیدان مشق حاضر کردند و آجودانباشی همه را بقاعده نظام دیده‌تماشانمود ونیزآنها احترام‌نظامی‌بعمل‌آوردند تااینکه خدا حافظ گفته راه‌افتادیم. وروز ورود شهر وینه موازی سه عراده کالسکه خوب و رنگین دریك فرسخی شهر بکرایه سرانجام و باوضاع سنگین[2] وارد و درهوتل منزل کردیم .

---

۱ ـ سرباز ماخوذ ازروسی که اصل‌آن فرانسه وسولدا Soldat بوده است.

۲ درنسخه مجلس درست .

باب چهارم

در بیان اوضاع شهروینه و وقایع اتفاقیه ایام توقف

یکساعت بعد از ورود ، مستشار دولت از جانب اعلیحضرت امپراطور اعظم و پرنس مترنیخ آمده ، شرایط خوش‌آمد و احوالپرسی بجای آورد و درمقام عذرخواهی و صحبت مذکور ساخت که مدت چهار سال است[1] در کل دول فرنگستان ، بعضی تعارفات رسمیه اعم از تعیین منزل واخراجات دربارهٔ سفرا بالمره موقوف و متروك است و در هرولایت سفرا خود از عهده اخراجات و کرایه منزل برمی‌آیند لیکن احترام دولتی موافق تشریفات جدیده که مقرر داشته‌اند در مادهٔ آنها علی قدر مراتبهم بعمل می‌آید . آجودانباشی گفت این معنی واضح است که منظور ازمأموریت سفیرازدولتی بهدولت دیگر بجهة ازدیاد مراتب مودت و استحکام مبانی محبت دولتین است نه جلب نفع و مداخل ، ازدولت و مرحمت اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه وسلطانه من‌هرگزاحتیاج باینطور تعارفات‌رسمیه[2] ندارم، در حقیقت بسیار خوب قاعده است (و ازشمول التفات اعلیحضرت امپراطور اعظم و جناب پرنس مترنیخ هم نهایت امتنان و تشکر نمود[3] تااینکه) مستشار باکمال خوشحالی مراجعت کرد ونیزمشارالیه همان شب‌اول‌ازجانب جناب‌پرنس‌مترنیخ‌آمده درباب ملاقات‌استمزاج و

---

۱ ـ در نسخه اصل بطورروشن چهارسال نوشته شده ولی درنسخه مجلس چند سال‌است.

۲ ـ کذافی‌الاصل ودرنسخه مجلس« بگرفتن اخراجات».

۳ ـ مطالب داخل‌هلالین درنسخه مجلس نیست وبجای آنها این عبارات دیده میشود : « و ابداً رنجش و نقار بسبب‌کم و زیاد اخراجات وخوب منازل بسفرا حاصل‌نخواهد شد » و ظاهراً آنچه در نسخه اصل نوشته صحیح بوده ، چه وقتی اصل پذیرائی و تعهد خرج از سفیر منتفی باشد کم وزیاد وخوب وبد آن مطرح نخواهد شد .

مصلحت نمود ،آجوانباشی پیغام فرستادکه انشاءالله فردا من بشرط حیات وقت ظهر ایشان را ملاقات می‌کنم وهمان ساعت‌آجودانباشی وبندهٔ درگاه هردو رفته باایشان ملاقات‌کردیم مشارالیه خود تا دم در بیرونی‌که هفت ، هشت اطاق بـزرگ فاصله داشت استقبال نمود ، دست آجودانباشی راگرفته باکمال خصوصیت باتفاق به‌اطاق نشیمن رفتند در اول وهله بعد از ادای مراسم بعضی تعارفات رسمی فصلی ازمراتب دوستی ومودت امپراطور و اخلاص و ارادت خود نسبت به سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی بیان ساخت . آجـودانباشی باکمال ادب گفت : چنانکه مراتب فطانت و درایت و خیرخواهی شما در ممالك فرنگستان عموماً مشهور و معلوم است ، امنای دولت علیه ایران نیز خصوصاً اینمعنی راکماهوحقه دریافت نموده اعتقادکامل برمراتب عقل و دانش و صلاح‌اندیشی شما دارند ، حتی اولیای دولت علیه بمن دستورالعمل داده‌اند که اگر دربعضی امور خود اختلالی روی دهد[1] ، مراتب را حالی نموده ازجناب شما مصلحت جویم .

معزی‌الیه از شنیدن این فقرات بسیاربسیار خوشحال شده بعدازتشکر بی‌شمارتقریر نمود: که من بعد ازاین برذمهٔ خود لازم دانستم‌که در تقدیم خدمات دولتخواهی دولت علیه ایران حتی‌المقدور اهتمام وجان‌فشانی نمایم، دراین‌بین مشارالیه تفصیلی از بعضی حرکات رکیك وتحریرات باشبهه وتشکیك **مسترمك‌نیل** بمیان انداخته ، دوسه طغراکاغذ اخباری که در فرانسه و انگلیس موافق نوشتجات او باسمه ومنتشرنموده بودند ، بیرون‌آوردند که مضمون همه دلیل بـر مراتب بدعهدی و جنگجوئی وبی‌نظامی دولت علیه ایران بود . در باب مقدمهٔ چاپار و سفر هرات بسطی داده ، حقیّت دولت انگلیس را ثابت کرده بودند . آجودانباشی هم بملاحظهٔ اقتضای وقت کیفیت اوضاع را بروجه تفصیل از بد رفتاری و کج خیالی مك‌نیل و مراتب بدعهدی آنها درباب ندادن وجه از قرار عهد و شرط عهدنامه و برهم زدن بعضی ازفصول عهدنامه و مداخله در امر افغانستان بخلاف حق ، و مراوده با **شاهزادگان فراری** وتحریك اهالی افغانستان و اطمینان دادن دربارهٔ **کامران** و داستان **محمره**[2] واخبارجنگ مك‌نیل بدون‌اینکه ازجانب دولت علیه‌ایران نقض‌عهدی شده‌باشد و فرستادن جهازات بسواحل بندرات فارس و ممانعت از آوردن تفنگ ابتیاعی از **برجیس** وسبب سفر بسمت هرات و طغیان افاغنه در شرارت و راه‌زنی بیان ساخت . ماحصل فصول عهدنامهٔ دولتین انگلیس و ایران را هم به‌ترتیب خوانده مضمون آن را حسب‌الواقع حالی نمود ، معزی‌الیه همهٔ این فقرات را از روی انصاف تصدیق وچنین صلاح دانست‌که تفصیل این مراتب را آجودانباشی کماهو حقه بلغت فارسی نوشته بزبان انگلیسی ترجمه شود ،

---

۱ ـ در نسخه مجلس : « ضرورتی داعی‌شود ».

۲ ـ کذافی‌الاصل ودر نسخه مجلس بعد از داستان چنین است : « ترغیب و تحریك و شهادت خلاف بالیوز انگلیس درباب محمره »



پرنس مترنیخ وزیرخارجه معروف اتریش

تا اینکه هردو را بلندن فرستاده و سرکار امپراطور و من نیز مراتب را بطورهای دلنشین قلمی وبدولت انگلیس ارسال واظهارکنیم وبگوئیم‌که ایلچی‌دولت علیه ایران سخنش این و حـرفش چنین است که تفصیل آن را فـرستادیم ، البته امنای دولت انگلیس بنظر انصاف ملاحظه ومعلوم نمایندکه در هرباب موافق مضمون عهدنامهٔ مبارکه حق بجانب دولت علیه ایران‌است ومسترمك‌نیل بسبب خیالات فاسده‌ساهی وخاطی‌بوده می‌خواهدکه بیجهت فیمابین دو دولت اساس کدورت و عداوت برپاکند و دولت بهیهٔ انگلیس را در نظر دول دیگر به بدعهدی و عهدشکنی مشهور سازد . در دوستی هرگز ما باین معنی راضی نخواهیم شدکه بی سبب دولت انگلس درکل عالم بعهدشکنی وبدعهدی معروف بوده بحرف واهی وبیحساب مکنیل از دوستی قدیم دولت ایران قطع نظر نمایند .

الحاصل تا دو روز تحریر این مراتب و ترجمه آن باتمام رسیدو با نامهٔ امپراطور ومکتوب جناب پرنس مترنیخ همراه چاپار دولت نمسا بدولت انگلیس انفاذ شد .

شب دوم نایب ایلچی انگلیس آمده اظهار نمود که چون دولت ما بادولت ایـران در مقام دشمنی و لشگرکشی است لهذا من از جانب دولت خـود مأمورم باینکه شما را از عزیمت لندن ممانعت‌کنم وبگویم‌که سفارت شما در دولت ما مقبول و پذیرفته نخواهد شد . آجودانباشی پرسید سبب دشمنی چیست ، اومضامین تقریرات و تحریرات مسترمك نیل را مذکور ساخت . بعد ازآنکه آجودانباشی حقیقت را حسب‌الواقع حالی‌کرد مشارالیه قول ما را درهرباب تصدیق نمود و تحریرات مسترمك‌نیل را تکذیب کـرد و متعهد شد که منهم‌کیفیت را بدولت خود عرض می‌کنم .

بعد از آنکه‌کاغذها ازوینه به‌لندن رسید وامنای دولت انگلیس از ورود آجودانباشی بآن سرحد استحضار بهم رسانیدند یکنفرکولونل‌که منصب سرهنگی داشت . ازجانب جناب **لاردپالمرستان** وزیر امورخارجه دولت انگلیس به‌چاپاری مخفی بد وینه آمده درهمان منزلی‌که ما منزل داشتیم منزل‌نمود وظاهراً می‌گفت‌که من‌مأمورهندوستانم، لیکن باطناً منظور استحضار از مأموریت آجودانباشی بوده است . چنانکه این فقره را یکروز قبل از ورود اوجناب پرنس مترنیخ از قرار نوشته ایلچی خودشان که در لندن بود مستحضرشده بآجودان‌باشی اخبارکرد ، بعداز رود بنای تردد وآمد وشد بمنزل‌ماها گذاشت ، بلطایف‌الحیل می‌خواست‌که بلکه مطلبی از اجزای سفارت بفهمد ممکن نشد. الجائاً آجودانباشی را دیدن‌کرد وبنای صحبت‌گذاشت . اماماًموریت خود رااظهارنساخت وگفت‌که من راهی بتوسط اقوام ودوستان خود درسرکاروزیر امورخارجه دارم و می‌توانم مطالب شما را بآنها حالی کنم .آجودانباشی بی‌ساخته وتزویر بمشارالیه جواب داد که من سربازم ودرامورات بجز راستی و صداقت چیزی نمیدانم و ازمأموریت توهم خبردارم ، بهترآن است توهم که ازاهل نظامی‌حیله را بکنارگذاشته،آنچه تکلیف ومطمح نظردولت‌انگلیس‌است بیان‌سازی و

بنده بهرچه مأمـوریت دارم بدون کسر و نقصان آشکار سازم . مشارالیه را مجال کتمان نمانده بهمأموریت خود اقرارکرد وگفت اگـر در باب افغانستان مأموریت و اجازت از جانب امنای دولت خودداری و می‌توانی قراری بدهی سفارت تـو در دولت ما پذیرفته و مهماندار تـو حاضر و کشتی تعیین شده در نهایت احترام به**لندن** وارد خـواهی شد . آجودانباشی جواب دادکه‌کدام عهد ومیثاق وقرار ومدار ازعهدنامه مضبوطتر و مربوطتر خواهد بودکه بتوسط سفرای مختار طرفین منعقد وبامضای پادشاهان بزرگ رسیده باشد ، اگرچنین قرار عمده ، اختلاف یابد ، قرار جدید من چه اعتبار خواهد داشت ؟ ومن بجز تهنیت وتغریت واظهار رفتار اوضاع مسترمك‌نیل وازدیاد مودت ودوستی مأموریت به‌تجدید عهدنامهٔ قدیم ندارم ، اما اگر تکلیف دولت شما را درباب افغانستان دانسته بامنای دولت خود عرض‌کنم ، شاید مأموریت تازه بهم رسانم . صراحتاً گفت‌که اگردولت علیه ایران از تصرف ومداخله درکارآن صفحات درگذشته و آنها راکمافی‌السابق به‌حال خود واگذارند دولت مادوکرورتومان ، یعنی یك‌کرور قرض شما راکه بدولت روس دارید قبض رسید گرفته می‌دهد و یك‌کرور دیگر از نقد و اسباب حربیه بدولت ایـران کارسازی می‌کند . آجودانباشی هرچه خواست در این باب از اونوشته بگیرد او هم در مقابل نوشته خواست . آجودانباشی جسارت به‌دادن نوشته مزبور نکرده مـراتب‌را مصحوب **فرج‌الله‌بیك** آدم خود بامنای دولت علیه عرض‌کرد ونیز در بعضی موارد دیگر پارهٔ تعهدات ازجانب دولت خود می‌کرد ، درصورتیکه دولت علیه ایران از افغانستان دست بکشند هرساله مواجب و تدارك قشون سرحد آذربایجان را ما می‌دهیم و هرچه معلم و مهندس میخواهند ، داده می‌شود . در همه حال آجودانباشی متمسك به‌عهدنامه شده به‌مشارالیه جواب دادکه**امنای دولت علیه‌ایران‌امکان ندارد‌که باین وعده‌هاوحرف‌هاقبالهٔ مملکت‌افغانستان راکه ملك ایران‌است به‌دولت انگلیس داده و بدنامی را ابدالاهر بگذارند**[1].

همینکه‌کولونل مزبور مأیوس شد به‌لندن مراجعت کرد ، آجودانباشی مـراتب را بطوری‌که‌گذشته بود به‌جناب پرنس مترنیخ‌حالی وبیان‌ساخته، جناب معزی‌اله بسیارتصدیق کرده به‌سرکار اعلیحضرت امپراطورهم عرض نمود .

جناب پرنس مترنیخ‌که قریب به‌هفتاد سال از عمراوگذشته است. زن اوکه باکمال

۱ـ چقدر خوب‌است این‌اظهارات باگفتار ورفتارمیرزاآقاخان نوری وفرخ‌خان کاشی‌در زمان ناصرالدین شاه مقایسه شودکه بعدازفتح وتصرف هرات ودرآستانه شورش عظیم سپاهیان هندی وبا وجود اصرار و التماس سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه با عجله و اضطرابی هرچه تمامتر قبالهٔ مالکیت افغانستان را مفت و مسلم دودستی تقدیم انگلیسها کردند و با امضای معاهدهٔ ننگین پاریس بدنامی و ننگ و نفرت ابدی را برایگان برای خود خریده و ذخیره نمودند . (ف)

حسن ووجاهت است بیست و هفت ساله می‌باشد و زن سیمی ایشان است . از قراریکه میان مردم مشهور و ماها خود صورت آنها را دیدیم دوزن سابق او نیز بسیار خوشگل بوده‌اند و این زن را هم به‌کیفیت غریبی بدست آورده است ، زن مزبور به یکی از اولاد نجبای آنولایت نامزد بوده ، میل مفرط به‌یکدیگرداشتند . پرنس مترنیخ نیزکه مایل گردید . بدیهی است‌که با وصف میل دختر به‌نامزد جوان خود وپیری پرنس مترنیخ سودائی محال است‌که با پرنس مترنیخ میل داشته باشد چنانکه جناب پرنس هرچه بخرج پول وتعیین واسطه تلاش‌کرد بجائی نرسید . بالاخره تمهید پیری بکار برده ، اسناد ناخوشی صرع بآن جوان داد وچند نفری را نیز از دوستان خود بانتشار این مطلب واداشت تا اینکه دیوانگی آن عاقل بیچاره را منتشرساخته ،کار را بجائی رسانیدکه اورا حکما گرفته بمریض‌خانه بردند ودرمدت چند روز آنقدر خون ازاوگرفتندکه مشرف به موت شد ، بیچاره هرچه داد وفریادکرد چاره‌ای‌نشد وکسی‌نشنید ویقین‌نمودکه اگریکدفعه دیگرهم‌خون‌ازاوبگیرند خواهد مرد ودرآن بین جناب پرنس درجزو بمستحفظان به مریض‌خانه سپردکه اگر آن جوان بخواهد بیرون رود ممانعت نکنند و ازاین‌طرف هم ازقول طبیب باو رسانیدکه دوای تو فرداصبح مسهل هرروز وعصر دویست مثقال هم خون گرفتن است . آن بخت برگشته دانست‌که‌این مسهل وخون‌باعث هلاکت اوخواهدشد، اضطراراً شب ازمریض‌خانه‌گریخت و به هندوستان رفت . بعدازآنکه دخترازجوان مزبوربکلی مأیوس و اورا مرده فرض نمود، پدرومادرش هم به‌حب جاه و مال وریاست پرنس‌فریفته شده دختررابه اودادند وآن بیچاره مدت چهارسال درهندوستان وانگلستان مانده کاغذ معتبری از معتبرین حکمای ولایات که دلالت برصحت مزاج خود داشت‌گرفت وبه‌وطن اصلی آمد ، وقتی رسیدکه سه نفراولاد از دختر بوجود آمده بود . اوقاتیکه ماها در وینه بودیم ، هرشب بیچاره در خانهٔ پرنس حاضرودرصف نعال‌به‌حیرت وحسرت تمام تماشامی‌کرد وبانتظار مرگ پرنس دلخوش‌بود .

شب دیگرکه درخانه پرنس مترنیخ مهمان بودیم ، بعدازشام صحبتی از امتعهٔ ایران گذشت واسم شال وفیروزه هم بمیان آمد .علیهذا آجودانباشی خفیهً آدم فرستاد ودوطاقه شال رضائی خوب ویکصد عدد فیروزه‌کوچك آبداروخوش رنگ و قدری عطرگل از منزل آورده ، بدست خود باکمال ادب وعذرخواهی بسرکار پرنسس‌که زوجهٔ پرنس مترنیخ بود تعارف نمود ، الحق پرنس و پرنسس هردو از این وضع تعارف و انسانیت بغایت ممنون و خوشوقت شده وبه‌مراتب‌مهربانی ومحبت‌افزودند وهمان شب پرنس‌ازآجودانباشی بمهمانی شب‌آینده وعده خواست و گفت چون لازم است که همهٔ سفرا حاضر شده شما را بشناسند و ازکیفیت اوضاع‌استحضار بهمرسانند ، لهذا فردا شب باید تشریف بیاورید . بنا بخواهش ایشان شب دیگر را درمجلس ضیافت حاضر و باستصواب پرنس مترنیخ وقایع اتفاقیه را فیمابین دولتین ایران وانگلیس حسب‌الواقع بعموم سفراحالی وازروی صداقت حقیت دولت

ایران را باکیفیت خبطهای مسترمك‌نیل ثابت کرد بوضعی کـه نایب ایلچی انگلیس خود تصدیق نموده متعهد شدکه مراتب را بدولت عرض‌کند وجواب بگیرد .

منظورپرنس مترنیخ ازاین ضیافت محض ملاحظه حرمت آجودانباشی ومعرفی ایشان به سفرا بود وبهمین جهت آنشب آجودانباشی‌را در مجلس‌شام ازهمه بالاترنشانیدکه معلوم شود مهمانی برای او بوده است لیکن نظر باحترام ایلچی دولت روسیه که بسیار قدیم پیرو محترم است متفکربود ، نزدیك‌انعقاد مجلس شام پرنسس باین‌کیفیت منتقل شده نزد پرنس مترنیخ‌آمده وگفت‌که شما ازاین فقره تشویش نکنیدکه من طوری می‌کنم‌که‌ایلچی دولت روس و ایـران راضی شده وهریك چنین دانندکه مهمانی بـرای اوست وقراردادکه من با ایلچی ایـران مشغول صحبت میشوم و شما در آن بین ایلچی روس را نـزد ما بیاورید ، همینکه ناظر شام را دراطاق دیگرحاضر کرده اخبار نمود پرنس مترنیخ ایلچی روس را نزد آجودان‌باشی و پرنسس آورد و پرنسس فوراً بدستی دست ایلچی روس و بدست دیگر دست آجودان باشی راگرفته باطاق شام رفته و ایلچی روس را در یمین و آجودان‌باشی رادریسارخود جاداده وخود در وسط میزنشست ، بعدازآنکه زمانی گذشت از آجودان‌باشی بتوسط ترجمان معذرت جست وبگوش ایشان گفت‌که چون قلب آدمی در سمت یسار واقع است لهذا شما را نزدیك قلب خود نشاندم .

خلاصه زن با آن عقل وفراست در ولایت فرنگلستان بسیارکم ونادر است، در امور دولتی هم اغلب اوقات مـداخله میکند و در حسن و جمال و آنیّت و ملاحت نیز باکثر زنهای نمسا امتیازدارد .

بعد از مدتی جواب نوشتجات امپراطور و پرنس مترنیخ از جانب دولت انگلیس رسید اما تمامی فقرات آن مبهم ومغلق نوشته و اظهار داشته بودند که ما با دولت ایران دشمنی نداریم بلکه درباب چاپار و غیره بعضی چیزها درمیان است و بعد از اینکه ازجانب دولت ایران عذرخواهی بعمل‌آمد البته ما هم ایلچی آنها را قبول خواهیم‌کرد .

روز چهارم ورود مـا از جانب دولت بجهته شرفیابی بحضور امپراطور اخبار شده دستورالعمل‌تشریفات راکه دردادن وگرفتن واحترام‌نامهٔ همایون معمول بود نوشته بودند وروزپنجم مستشار دولت نمسا وسه‌نفرصاحبمنصب محترم ویك عراده **کالسکهٔ هشت اسبی** که اکثرآلات و اسباب آن طلا بود با دوعراده **کالسکهٔ شش اسبی** منقح آوردند .

آجودان باشی در کالسکهٔ اول نشسته و مستشار را نزد خود جا داد و بنده درگاه و محمدرضا بیك یاور ودونفر صاحبمنصب درکالسکه دوم ومحمدحسن خان‌پسر مرحوم زینال‌خان برادرآجودان‌باشی ومیرزاعبدالرحیم بیك برادرزاده بنده باسم نویسندهٔ سفارت وطبیب انگلیسی ومسیو جبرئیل ترجمان اول درکالسکه سوم نشسته روانه شدیم .

تامیدان درب خانه در چند جاکه قراول بود همه حاضرباش کـرده ، پیش فنگ

و سلام نمودند. در میدان درب خانه دو فوج سواره نظام که حاضر بودند تعظیم نظامی بعمل آوردند ودرمحوطهٔ عمارت تخمیناً هزار نفر از امراء ، سرکرگان بـزرگ بارخت نظام وجمیع کثیری هم از اهل ولایت اناثاً وذکوراً درمعابر و مرتبه‌های تحتانی و فوقانی عمارت ایستاده بودند . بعد ازاینکه ازکالسکه‌ها پائین آمـدیم ، نامهٔ همایون باکمال ادب دردست بندهٔ درگاه پیشاپیش با آجودان‌باشی وسایر اجزای سفارت متعاقب داخل عمارت گشته دراول‌مرتبه پرنس کلارادوف که باصطلاح آنها شبنلان‌اول‌یعنی‌سالارکه مرتبهٔ جنرالی ولقب شهزادگی داشت و درمملکت نمسا ازهمه محترمتر ومعتبرتراست ، با همهٔ اتباع خود تا درب اول عمارت استقبال نمودند ودرهیچیك ازاطاقهای پائین و بالاتکلیف توقف نشد تا اینکه اول‌آجودان‌باشی وبنده ومستشار دولت هرسه بانامهٔ همایون داخل اطاق امپراطوری شده و اجزای سفارت بطوریکه سابقا آجودان‌باشی قرارداده بودند دم درایستادند ، بندهٔ درگاه وایشان ومستشار پیش رفته بعداز آنکه دودفعه بتعظیم‌تمام سرفرود آورده پیش رفتیم بماصلهٔ یکذرع و یکذرع ونیم ایستادیم . سرکار امپراطور هم سرپا در وسط اطاق درحالتی که با پرنس مترنیخ ایستاده بودند،آجودانباشی مأموریت خود را بزبان فارسی باحسن تقریری عرض نموده ونامه همایون راکه درمیان‌کیسهٔ ترمه ، باکلیل‌مکلل ، بهشال رضائی پیچیده شده بود ازدست بنده‌گرفت وشال را به مستشار ونامه همایون را بدست اعلیحضرت امپراطوراعظم تسلیم وسرکار امپراطور هم باکمال تعظیم‌گـرفته دو سه دقیقه نگاه داشتند . بعدازآن بهجناب پرنس مترنیخ سپرده‌ازکیفیت صحت وعافیت ذات‌اقدس شاهنشاهی استفسار وازمراتب میل و محبت خود هم فصلی اظهار نمودند .آجودانباشی عرض کرد که هرچند فیمابین دولتین قوی شوکتین بعد مسافت ظاهری است و لیکن بحمدالله تعالی قـرب مودت باطنی بسرحدکمال است ازاین مقوله صحبت خیلی‌گذشت تا اینکه داستان مك‌نیل وانزجار دولت انگلیس را بمیان آورده فرمودندکه ما همیشه بدوستی وخیرخواهی دولت علیه ایران مایل وراغب بوده واهتمامات صادقانه خود را بهعمل خواهیم‌آورد تا انشاءالله بلکه کدورت دولت ایران وانگریز عنقریب بدوستی و محبت مبدل شود . فرمودند که تحریرات شما را ملاحظه و از وقایع اتفاقیه مستحضرشدیم . و آنچه بنظر لازم بـود در این موارد بدولت انگریز نوشتیم . آجودانباشی عرض‌کـرد که اعلیحضرت شاهنشاه عالم‌پناه خلدالله ملکه و سلطانه بغیر از دوستی با جمیع دولت‌ها منظوری ندارند در هرحال استراحت و آسایش خلق را می‌خواهند وتاممکن‌است اهتمام خواهند فرمودکه دردوستی فتوری ونقصانی حاصل نشود درصورتیکه دولت انگریز ازملاحظهٔ رسوم مودت غفلت ورزیده ، نقض عهد کنند و به حرف باطل یکنفرطبیب کوچك از دوستی قدیم دولت بزرگی گذشته سبقت بـربدعهدی و جنگجوئی نمایند . واضح‌است‌که لله‌الحمد والمنه ، دولت علیهٔایران هم درصیانت ومحافظت ولایات وسرحدات خود عاجز نیست .

القصه، سایر اجزای سفارت را هم نزدیك طلبیده یکان یکان را موردالتفات فرمودندتااینکه مرخصی حاصل نموده بیرون آمدیم و از قرار صلاحدید پرنس مترنیخ همان ساعت در عمارات امپراطور زن امپراطور سابق و سرکار ولیعهد و عموی ولیعهد را دیده بمنزل مراجعت نمودیم.

چون قاعده‌درکل فرنگستان این است‌که همیشه مسافر باید در ملاقات حضری سبقت نماید همان روز آجودان باشی ایلچیان دول فرانسه و روسیه و عثمانیه و دولت رومارا ملاقات‌وبسایرسفراهم‌اسم‌خودرا[1] فرستادند وهمچنین بابعضی‌ازامراء واعاظم‌دولت‌نمسانیزهمان روز ملاقات و روزدیگر همه سفراء و امراء بمروز بازدیدکردند و با ایلچیان دول‌خارجه عموماً و ایلچیان دولت‌فرانسه و روسیه خصوصاً باکمال‌صمیمیت رفتارشده و من‌جمیع‌الجهات باهمدیگر بسیارگرم‌گرفتند .

اعلیحضرت امپراطور اعظم و امراء و اعیان دولت نمسا و ایلچیان دول‌خارجه‌مکرر مهمانی بزرگ کردند و سرکار ولیعهد دولت بهیهٔ روس‌هم درآن بین بعزم سیاحت تشریف آورده چندروزی درونیه توقف‌داشتند، روز ورودآجودان باشی بدیدن ایشان‌رفته درمراسم اتحاد دولتین علیتین‌آنچه لازم بود بعمل‌آورد و سرکار ولیعهد هم نهایت‌التفات ومهربانی فرمودند و زیاده از حد اظهار اخلاص و ارادت نسبت بسرکار اعلیحضرت شهریاری مینمودند و مکرر می‌گفتند چنانکه خدمت و اطاعت امپراطور برمن لازم است اطاعت و خدمت‌عموی بزرگوار خودرا هم لازم میدانم، بعد از چند روز دیگربسمت ممالك‌انگلستان تشریف بردند، ظاهراً بدست‌آویز سیاحت بود اما حقیقت معلوم‌نشدکه مقصود ایشان‌چیست؟ ایام‌توقف سرکار ولیهد روسیه درونیه‌که اعلیحضرت امپراطور اعظم و سایر امراء و اعاظم برای‌احترام ایشان اساس عیش وضیافت بزرگ‌چیدند باز درهمهٔ آنهاآجودان باشی را نیز بااجزای‌سفارت دعوت‌کردند ودرمهمانی‌ها هرطورکه صاحب‌خانه قراربدهد ووعده‌بخواهد که مهمان باچه لباس باید آنجا بیاید اطاعت میکنند .

یك شب جناب پرنس مترنیخ بجهت ولیعهد دولت روسیه مهمانی بزرگ نموده و در رقعه‌های دعوت بجهة احترام ولیعهد اخبارکرده بودندکه با رخت نظام بیایند و هرکس هرچه نشان وحمایل ازدولت خود و دول دیگر داشته باشد استعمال‌کند، خود مفری‌الیه‌هم رخت نظام پوشیده ونشان‌هائی‌که داشت استعمال‌کرده بود، درآخر مجلس نشانهای خودرا یکان‌یکان بآجودان باشی نشان داده مراتب هر یك را از هر دولت‌که داشت بیان نمود . آجوداباشی هم‌گفت امیدوارم بعد از آنکه مراتب‌خیرخواهی وارادت‌شما بخاکپای‌همایون شاهنشاهی معروض افتاد نشان دیگر هم از دولت علیه‌بشما برسد . جواب‌داد من‌هنوزخدمتی که‌لایق باشد بدولت ایران نکرده‌ام تا مستحق مرحمت باشم . از همه نشانهای معزی‌الیه نشان دولت روسیه امتیازداشت . از قراری‌که صحبت و قیمت میکردند زیاده از شصت هزار

۱ــ یعنی کارت ویزیت

باجاقلو[1] شش‌قطعه الماس برلیانت‌خریده درشش پرهٔ آن‌نصب کرده بودند .

احتراماتی‌که از قبیل دیدو بازدید و نشان‌دادن خزانه‌خانه و جبه‌خانه وکارخانجات وغیره درمادهٔ آجودان‌باشی بعمل‌آوردند مافوق همه‌آنهااین‌بودکه یکروز مساوی **دیویزیان** که‌عبارت از سی‌ودوهزار نفر باشد لشکر سواره وپیاده وتوپخانه، بارخت‌ولباس رنگین در میدان مشق حاضرکرده جنرال آجودان و امیر آخور امپراطور، چند رأس اسب خاصه‌از اصطبل سرکاری آورده بآجودان‌باشی ابلاغ نمودکه چون تو از اهل نظام و میل‌به‌تماشا و ملاحظهٔ سپاه‌نظام داری، سرکار امپراطور اعظم محض رضا واحترام توحکم فرموده‌اندکه دیویزیان لشکر نمساوی و ماجارستانی در میدان مشق حاضر و انتظار شما را می‌کشند ، لهذا آجودان‌باشی و اجزای سفارت هرچه بودیم بمیدان مزبور رفتیم و همه افواج موافق قاعده نظام سلام واحترام‌کردند. سرکار اعلیحضرت امپراطور نظر به تکسر و نقاهت‌مزاج که‌همیشه‌دارند تشریف نداشتند، لیکن ولیعهدکه برادر امپراطور است حضورداشت. انصافاً لشگر زبده و بانظام و بارخت و اسباب پاکیزه و بی‌عیب و نقص بودند .

آجودان باشی سواره همه فوج‌هاراکه ستون ایستاده بودند، یکان یکان‌دیده وباهمه صاحبمنصبان اعم از سالدات و توپچی و سواره هر نوع تعارفی‌که لازم بـود بعمل آورد . کلیجهٔ سالدات‌کلاً ماهوت سفید و شلوارشان ماهوت‌گلی وکلیجه، نوپچی‌ماهوت سرمهٔ و شلوارآنها ماهوت‌سفیدکلیجهٔ سوارها ماهوت‌گلی وشلوارآنهاماهوت سیاه بود .

ازپاکیزگی رخت و برق تفنگ و اسباب آنهـا چشم خیره می‌شد . همهٔ‌آن جمعیت بقاعدهٔ نظام دو دفعه دورهٔ مشق‌کرده باز ستون شدند وحرکت چندی هم مشق نمودند چون هوا بسیار سرد بودآجودان‌باشی ازسرکار ولیعهد مستدعی و از جنرال بزرگ‌آنها خواهش نمودکه آنهارا زودتر مرخص‌کردند .

همان شب بعد از شام آجودان باشی با بندهٔ درگاه برای شکر گزاری این التفات خدمت امپراطور رفتیم. سرکار امپراطور درمقام صحبت از قدر و اوضاع لشکر دولت علیه ایـران تحقیق‌کرده فـرمودندکـه پیشترها در عهد شاه مرحـوم استحضار داشتیم و میدانستیم که قشون بی‌نظام در ایران زیاده از قشون نظام است مگر درمملکت آذربایجان که ولیعهد مرحوم‌میل‌به‌نظام داشتند، آجودان‌باشی عرض‌کردکه چون اعلیحضرت شاهنشاهی ایام ولیعهد مغفور درنظام بودند و از مرتبهٔ تابینی بمرتبهٔ جلیل سرداری رسیده‌اند و حال که‌لله‌الحمد صفحه ایران‌بوجود شریف‌ایشان مزین‌شده بادولت واقبال‌جلوس فرمودند، نهایت دقت و اهتمام در امر نظام وتوپ خانه دارند، حتی درمدت سه‌سال مساوی‌شصت هزارنفر ازلشکر عراق و فارس‌وسایر ممالک‌محروسه ایران بنظام‌آورده حال‌مثل افواج‌آذربایجانی

۱ـ باجاقلو مسکوک‌طلائی‌بودکه‌آن زمان‌درترکیه، ایران وقفقاز رواج‌داشت .

در نظام ماهرشده‌اند ، فرمودند آنوقت که دولت ایران و دولت قیاصره سلطنت داشتند ، دولتهای دیگر هیچکدام قابل بزرگی و ریاست نبودند. امیدوارم که این دودولت قدیم باز رفته رفته به اتحاد و معیت همدیگر در هرباب بسایرین تقدم جویند .

من جمله یکشب در مهمانی بال امپراطور تخمیناً دوهزارنفر از اناث وذکورحاضر وبغیر از خانوادهٔ سلطنت و ولیعهد دولت روسیه و سفرای دول فرانسه و روسیه و ایران و عثمانیه احدی از طایفه ذکور اذن جلوس نداشت . لیکن جماعت اناثیه عموماً نشسته‌بودند و درترتیب نشستن چهارنفر از سفرا قرار معینی داده بودند . **رفعت بیك** ایلچی دولت عثمانیه خواست که بخلاف قرارداد بالاتر از آجودان باشی به‌نشیند، پرنس مترنیخ از دور متوجه وبرقصد ونیت ایلچی‌عثمانیه پی‌برده‌بوده‌است، فوراً آمده دست‌آجودان‌باشی‌را گرفته و از خود بالاتر جاداده ایلچی عثمانیه را پائین‌تر از خود نشانید بعد از انعقاد مجلس ، اساسی فراهم‌آوردندکه در هیچیك از دول فرنگستان چنین تماشاخانه دیده نشده، بفاصلهٔ سه‌چهارذرع از پیش روی حضار پردهٔ منقشی‌کشیده بودند، اول چراغهای نزدیك پرده را خاموش و بعد پرده‌را برداشتند و در پشت پرده حجرات متعدده با پرده ساخته بودندو در هر یك جمعی از زنان رعنا و دختران زیبا حاضر و بلباس ولایات مختلفه ملبس وبه‌انواع زیورها آراسته، بدون اینکه حرکت وگفتگو نمایند، هریك به‌کیفیت خاصی نشسته‌وایستاده وخمان وچمان بودند، بقدر یکربع طول‌کشیدکه احدی ازآنها حرکت نکرد سهل است که چشم برهم‌نزد، وعموماً محو وصامت بودند. بعدازآن پرده را پائین‌آورده بفاصلهٔ یك ربع دیگر بازبالابردند، همان اشخاص بدون‌اختلاف به‌کیفیت و حرکت اول بودندو این مجلس چهار ساعت طول‌کشیدودرهرساعت دو دفعه‌پرده‌را بالاکرده‌کیفیت مجلس را تغییرمی‌دادند، اغلب آن اشخاص از طایفه اناث و ازخاندان نجبا و امرا انتخاب یافته و بقدریکه ممکن بود زینت وزیور درتن و برداشتند . زن‌مترنیخ که‌خوشگلتر بود درنظر زیاد جلوه‌میکرد . ایلچی دولت روسیه نیز در دوسه مجلس‌مهمانی‌خود اساس تماشاخانه را بوضعهای مختلف‌در خانهٔ خودترتیب‌داده‌بود و ارباب طرب تماشاخانه‌را ازرقاص وموسیقی‌زن به‌خانه‌خودآورده، در فرنگستان اینطور مهمانی‌ها کمتر از دوهزار تومان اخراجات ندارد و بخصوص ایلچی دولت روسیه که مقیم‌مملکت‌نمساست بخوش‌گذرانی وعیاشی مشهور وبارها مبالغ خطیرمقروض گشته ازدولت بهیهٔ روسیه همه قروض او ادا شده است .

حسب‌الامر امپراطور در دولت نمسا هر چه اساس از نظام و توپخانه و قورخانه و نقاش خانه و مدارس‌علوم حربیه وغیره بود همه‌را بمرور ملاحظه‌کردیم .

کیفیت اوضاع مکتب خانه و جبه خانه و سایر اساس دولتی آنجا نسبت به اساس‌شهر **قراتس** که بر تفصیل نوشته شده بالمضاعف بنظرآمد، فی‌الحقیقه دولت قدیم‌و بزرگی‌است وجمیع قواعد آنها بسرحد کمال رسیده و منظم و منقح است .

وسعت ملك. از قرار گز اندرگز یکصدونودوچهارهزار و پانصد میل .

جمعیت ولایت[۱]. از اناث و ذکور سی و دو میلیان (بهر میل یکصد وشصت‌و پنج نفر می‌رسد که متوقف شوند.)

مالیات و منافع. هفتادکرورو دویست هزار تومان است .

قرض دولتی. یك میلیار و هفتصد میلیان فرنك است (وهر میلیان دوکرور تومان است) و هزار میلیان یك میلیارد فرنك و هرفرنك مبلغ هشتصد دینار می‌باشد. از این‌قرار قرض دولت نمسا مبلغ یکصدو شصت‌و دوکرور تومان وچیزی است .

تسلیحات. دولت نمسا سوای‌تفنگ و اسباب‌که در دست قشون بود و تهیه‌وتدارکی که در بندرات ومستحفظین قلعه‌جات داشت، بقدر تدارك یك‌کرور نفر از تفنگ و شمشیرو طپانچه و زین‌و یراق ولباس وچهار اسبه در جبه خانه شهر وینه حاضر و موجود داشتند و توپ و قورخانهٔ توپ ازحد وحساب افزون بود و هرچه خواستم که بشماره بیاورم ممکن نشد و روز بروز در تزاید و تضاعف است وآنی غفلت ندارند .

قشون مواجب بگیر. دویست‌وهفتادویکهزاروچهار صد نفر.

ولایت‌حاکم نشین. سی‌و دوقطعه.

قلعه مستحکم ومعتبر با مستحفظ. سی‌ویك‌عدد .

سفاین دولتی[۲] **وتجارتی** چهار هزار وپانصد ونود ودوفروند دارنداز آن‌جمله :

سه‌فروند **کشتی‌وسودلین**.

و هشت فروند **کشتی فرقت** .

وشصت ویك فروند **کشتی بزرگ وکوچك** .

وبیست فروند **کشتی بخار** وچهارهزاروپانصد فروندکشتی تجارتی .

بندرات کشتی . پنج اسکله دارند .

حدوداربعه. ملك‌دولت عثمانیه وبحرشرقاً .ملك دولت**سویس** وملك‌دولت(**باویار**) و ملك دولت **سکسن** و ملك دولت روسیه و ملك دولت **پروس** و ملك دولت **له**[۳] و ملك دولت**کراکوی** غرباًوملك دولت **سروانیا**وملك‌دولت سویس وملك دولت باویارجنوباًملك دولت روسیه وملك ولایت **مولداوی** شمالاً .

قانون[۴]این ولایت درهرباب مثل سایرممالك فرنگستان است . لیکن سرکارامپراطور خود بنفسه مثل سلاطین ایران وروس درامور سلطنت مختار ومقتدرند . رعیت و ملت مطلقاً

۱ــ نسخه مجلس نفوس ملت.

۲ــ درنسخه مجلس‌کشتی جنگی.

۳ــ لهستان.

۴ــ نسخه مجلس اوضاع.

درامورسلطنت مدخلیت ندارند، سهل‌است که احدی کتاب قوانین وکاغذهای اخبار سایردول رانمی‌تواند بولایت نمسادا خل نماید . بعلت‌اینکه درکتب‌قوانین وکاغذهای اخبارفرنگستان بعض فقرات در باب آزادی و غیره که دلالت برکمی اختیار سلاطین می‌کند می‌نویسند ، لهذا راضی نمی‌شوند که رعیت نمسا از این اوضاع استحضار بهمرسانیده بفکر آزادی و خودسری بیفتند .

آب‌وهوا. آب‌وهوای‌این‌ولایت‌درهمه جامثل‌آب‌وهوای‌ولایات‌آذربایجان بنظرآمد.

شهروینه . شهروینه شهر زیبائی است ، عمارت‌آن بعضاً دون بعض نه مرتبه ، تا سه مرتبه بالتفاوت ساخته شده بسیار بسیار باصفا و فضا می‌باشد .کوچه و میدان هرچه در میان شهر و خارج شهر است همه باسنگ تراش فرش شده ، شبها همیشه چراغان و مثل روز روشن است . کالسکه بحدی است‌که بشمار و تعداد نمی‌آید و اکثری از اهل آنجا روز وشب باکالسکه راه میروند و همه‌بار و اسباب معیشت اهل مملکت هم با عراده حمل و نقل میشود بالجمله سگ را از همه حیوانات بیشتر نگه‌داشته‌اند بمرتبهٔ که ذکور و اناث وپیر و برنا و صغیر وکبیر هریك سگ مخصوصی داشته دائماً در مجالس و محافل انیس و جلیس خودکرده‌اند واز مجالست آن بقدر سرموئی اجتناب ندارند و لیکن گربه مطلقاً نایاب است زیرا که سگ وگربه در یکجا سازش نمی‌کنند وسلوك آنها با یکدیگر نهایت اشکال دارد .

ودیگر چون رودخانه دینوب ازیکفرسخی شهر جاری می‌شود بنابرآن شعبهٔ بزرگی بقدر رودخانه ارس ازآنجا سوا وممر آن را در همه‌جا با سنگ وآهك مستحکم و ازطرف بالای شهر آورده از وسط واقعی شهر گذرانیده‌اند و همیشه‌کشتی وقایق در آن کار می‌کند و پلهای معتبر و جسرهای معظم و متعدد هم در روی آن احداث کرده‌اند و همچنین شعبه دیگر از آب دینوب جدا ودرنیم فرسخی شهرازطرف خارج بسمت محالات جاری‌کرده‌اند که اهل آنها عموماً بهرهٔ‌کلی ازآن آب حاصل می‌نمایند و این رودخانه دینوب از آنجا جاری شده به‌بحر قرادنگیز داخل می‌شود . از وینه تا قرادنگیز مساوی سیصد فرسخ و چیزی مسافت دارد وهمیشه از این ولایت وسایر ممالك فرنگستان کشتیهای بزرگ وواپور در روی‌آن تاقرادنگیز و اسلامبول و ازآنجا تا وینه و سایر ولایات فرنگستان کار میکند و درذهاب وایاب است مگرشبها باحتیاط اینکه مبادا بسنگ بخورد وایام زمستان‌که دربعضی جاها یخ می‌بندد وعبورکشتی غیرمقدور میشود .

درشهر وینه‌کلیساهای معتبر بسیاری هست ، منجمله کلیسائی در وسط شهر واقع شده و از ابنیهٔ قدیم و بغایت معتبر و بلندتر از همه میباشد . بعضی صنایع در ساختن منارها و ستونهای اندرون وبیرون ودر ودیوار داخل وخارج آن اعم از نقاشی وحجاری وغیره ظاهر

ساخته‌اندکه درنظر بوضعهای غریب جلوه‌کرده چنان مظنه میشود که این چنین بنیان قوی ازکار انسانی بعید خواهد بود .

اهل مملکت نمسا بخلاف اهالی سایر ممالك فرنگستان بکلیسا مایل وراغب میباشند. اطراف شهر تا یك فرسخ همه باغ وبستان است و چمن وگلستان[1] ، کوچه ومیدان است و خیابان و درختان سروستان است و کاجستان . اوضاع باغات بس دلنشین است و اسلوب اشجار بغایت رنگین، ترتیب سبزه وچمن بآئین خوب‌است وترکیب گلستان وبستان باسلوب مرغوب واطراف باغ وگلزار بعضی دیوار آهنین وبرخی حصارچوبین .

منجمله باغی است بغایت باصفا که ناپلیان پادشاه فـرانسه بعد از تصرف نمسا دریك فرسخی شهر وینه احداث وآبادکرده است‌که انصافاً درهرحال مستغنی ازتعریف و توصیف است، بوضعی‌که عمارت بسیار وسیع و شاهانه و دو رویه در وسط ساخته از دوطرف چشم‌انداز آن محوطهٔ باصفائی باسلوب مرغوب قرار داده است که یکی از آنها مختص برین است‌که مردم باکالسکه آمده درآنجا پیاده میشوند ودیگرکلاً باغ وبستان است وچمن و وگلستان ، حوضهای فراوان است و آبهای روان ، دریاچهٔ وسیعی در آنجا ساخته‌اند که پر ازماهیان الوان وفواره‌های فراوان است و بسی صُوَر مختلفه انسان وحیوان در اطراف آن به‌حجاری درست و تعبیه‌کرده‌اند که تماشای آنها خالی از مزه و تکلف نیست ، دیوار آن محوطه ازدوطرف درختان موزون است‌که همه بیك اندازه تا پانزده ذرع بالا رفته از بیخ تا سر بهر چهار طرف شاخه‌های فراوان درآورده است ، بعد از آن شاخه‌های سمت محوطه را هرچه هست بیك‌اندازه و قرار نصف بریده‌اند بنوعی هموار است که هرکس از یك سرخیابان نگاه‌کند تا آخر بوضعی نمایان است که برگی از یکدیگر پس وپیش بنظر نمی‌آید ، محوطه مزبور منتهی میشود به تَلّ‌بزرگی‌که‌اقلاً یکصد ذرع‌ارتفاع دارد وکمرهٔ آن مملو از اشجار موزون است و گُلهای بوقلمون و در بالای همان تَلّ عمارت دیگر بنا کرده در پیش روی آن نیز دریاچهٔ ترتیب داده‌اند که منبع فواره‌های واقعه در میان دریاچهٔ اولی از اینجاست ، مابین این دو دریاچه که‌کمرهٔ تل و مُشرف بمحوطهٔ عمارت اولی است ، بعضی چمن با صفا و پارهٔ گلزار با فضا میباشد و دیگر در اطـراف همین

---

۱ ـ نسخه اصل چنین است ودر نسخه مجلس بشرح زیر : « وخیابانهای وسیع طولانی قراردادهاندکه هرروز علی‌الاستمرار از وضیع وشریف ، اعلی وادنی باکالسکه و اسب ، سواره و پیاده برای تفرج وتفنن در آنها سیاحت مینمایند و دربعضی جاها بفاصله هزار قدم بیشتر وکمترکرسی‌های متعدده‌گذاشته‌اندکه مردم‌هروقت خسته میشوند درآنهااستراحت مینمایند .» خلاصه دراین صفحات اختلاف بین مطالب نسخه‌اصل و نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی زیاد است وعبارات نسخهٔ‌اصل صحیح‌تر وفصیح‌تربنظرمیرسد وازاینروی نسخه اصل را ترجیح داده و از تذکرتفاوت آن با نسخه مجلس نیز برای احتراز ازتطویل صرف‌نظر میشود .

عمارت ومحوطه باغات وسیعهٔ بسیاری بااسلوب وقاعدهٔ پسندیده ساخته‌اندکه همه خیابانهای خوب وحوضها وفواره‌های مرغوب داشته پرازگلزار وچمن و مملو از اشجار یاسمن است و در اطـراف این باغات آنقدر عمارات متعدده بجهة امـراء و اعیان و سواره و پیاده و سایر من تبع سلطان ساخته‌اندکه سیصدهزار نفر راکافی است .

دفعه دویم که نا پلیان بعزم تسخیر ممالك نمسا وارد وینه شده‌اند ملتزمین رکاب را عموماً که سیصد هزارنفر بوده‌اند درهمان عمارات منزل ومکان داده متوقف داشته‌اند بعداز فوت ناپلیان پسراوکه ازجملهٔ همشیره زاده‌های امپراطور نمسا بود با مادر خود از فرانسه بوینه مراجعت ومدتها در همین عمارت متوقف و فوت شده است. الآن و بالفعل عمارات و باغات مزبور بهمان وضع باقی است ، اعلیحضرت امپراطور اعظم بجهة تعمیر و مرمت آن مباشرین ساعی و ماهرتعیین کرده‌اند وهمیشه متوجه میشوند ودیگرباغات چندی دراطراف شهر بی‌در ودیوار ساخته‌اندکه مختص دولت است و هرروزه گروه گروه از اهل‌شهر بآنجا رفته سیاحت مینمایند و مساوی سیصد رأس آهو وگاو کوهی آورده مطلق‌العنان در آنجا سر داده‌اند که همیشه بخواهش خود می‌چرند و می‌زایند و جای خـوابگاه سرپوشیده هم بقدرکفاف درگوشه وکنار باغات مزبور درست کرده‌اند که هروقت خواسته باشند باختیار خود رفته درآنجا آسوده میشوند ، اهل شهراغلب اوقات از راه تفنن بآنها تماشا می‌کنند. اعلیحضرت امپراطور اعظم سالی یکدفعه[1] تشریف آورده ، چند رأسی از آنها را باگلوله وتازی وتوله شکار می‌نمایند .

خلاصه از هرجهت متصور شود امرسلطنت و ولایت آنها بغایت مضبوط و منتظم بوده مطلقاً در اوضاع دولتی وولایتی آنها عیب ونقصی ندارد .[2]

نوزده ولایت معتبر (کـه پیشتر هـریك پادشاه علیحده و فـرمانفرمای جـداگانه داشته است.[3]) حالا موافق تفصیل‌درتحت تصرف دولت نمساميباشد : دولت[4] باشوت ریش ،[5]

---

۱ ــ در نسخه مجلس، «هر وقت بخواهند».

۲ ــ کذافی‌الاصل ودر نسخه‌کتابخانه مجلس این عبارات دیده میشود که در نسخهٔ اصل وجود ندارد : «عیب ونقصی نیست وروزبروز درتزاید وتضاعف است و ازهرجهة مستغنی بوده احتیاج بامتعه وآذوقهٔ ممالك دیگرندارند وبلکه، اغلب اوقات بخارج میفروشند . »

۳ ــ مطالب بین‌الهلالین درنسخهٔ اصل چنان و درنسخه مجلس چنین است : « که بعضی پادشاه نشین وبعضی حاکم وفرمانفرما داشته است »

۴ ــ درنسخه اصل همه‌جا « دولت » و در نسخه مجلس « ولایت » نوشته شده‌است .

۵ ــ درنسخهٔ اصل و مجلس باش اوتریش نوشته شده‌که شاید اطریش پائین و بفرانسه Bas Autriche باشد وهمچنین هوت اطریش عیناً Haut Autriche .

دولت هـونوتـریش ، دولت تیرول ، دولت ایستری[۱] ، دولت ایلیری ، دولت بـوام[۲] ، دولت تریستیه[۳] ، دولت موراوی سیلره ، دولت لوبنر ، دولت ونیز[۴]، دولت فلیسی[۵] ، دول ممالك[۶] هـونقری محل چهار پادشاه بوده است ، دولت سلاوون ، دولت قـرواتی ، دولت ترانزل[۷] ، ودولت دالماسی .

علی ایّ‌حال آجودان‌باشی در این ایام توقف بعلت وجع دست و پا حسب‌التجویز دو نفر طبیب معتبر نمسا (درنسخه مجلس : موافق دستورالعمل حکیم‌باشی‌ایمپراطور) بمعالجه ومداوا مشغول بوده(درنسخه مجلس: ومنتظرجواب‌کاغذهای دولت‌انگلیس‌بود) بعدازآنکه از معالجه آنها (نسخه مجلس او)کاری ساخته نشد ومطلقاً افاقه در احوال ایشان ظاهرنگشت وجواب بعضی مطالب(نسخه مجلس :کاغذها) هم ازدولت‌انگلیس رسیده بهیچوجه‌من‌الوجوه حالت معطلی‌نداشت (ودرنسخه‌کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی دراینجا این‌مطالب دیده‌میشودکه نسخه اصل‌فاقدآنهاست: وجواب‌کاغذهارا اینطورنوشته‌بودندکه مابادولت‌علیهٔ ایران دشمنی نداریم. بلکه درباب چاپار وغیره بعضی چیزها فیمابین دولتین واقع شده است بعد ازآنکه ازجانب دولت ایران عذرخواهی شایسته بعمل‌آمدالبته آنوقت ایلچی‌آنها دردولت ما قبول خواهد شد)لهذادرگرفتن جواب نامهٔ همیون[۸] وحصول‌مرخصی بالضروره اصرارکرده استدعا نمودکه از این بیشتر توقف ما در نمسا مصلحت نیست ، تا اینکه جواب نامه را دادند و امپراطور اعظم یکمدد قوطی انفیه[۹] که صورت همیون داشت(و انتها مرتبه پانصد تومان می‌ارزید[۱۰]) بآجودان باشی التفات‌کردند(وآجوداباشی‌هم یکطاقه شال بآدم ایشان تعارف کرد[۱۱]) (و جناب پرنس مترنیخ و پرنسس زوجه ایشان نیز یکدستگاه ساعت مجلسی و یك‌دست‌فنجان‌ومجموعهٔ نقره‌قهوه ویکمدد ظرف‌نقره‌آبخوری‌که من حیث‌المجموع صدتومان

---

۱ ــ Istrie

۲ ــ بوهم Bohéme

۳ ــ درنسخه مجلس تربیت .

۴ ــ Venise

۵ ــ Félicie ۶ــ Félicie

۷ ــ در نسخه مجلس ولایت ممالك .

۸ ــ درنسخه مجلس ترانزلوا که همان ترانسیلوانی است Transilvanie

۹ ــ در نسخه مجلس بعدازانفیه «مرصع».

۱۰ ــ این مطالب داخل هلالین درمورد ارزش اشیاء درنسخه مجلس دیده نشد .

۱۱ ــ همچنین شال تعارف‌کردن آجوداش‌باشی هم درنسخهٔ اصل نیست .

بیشتر ارزش نداشتند تعارف کردند[1])

۱ ـ نیز تعارف ساعت وغیره از طرف پرنس مترنیخ و زن او دراینجا را نسخه مجلس ندارد و در عوض مطالبی بشرح زیر در نسخه مجلس دیده میشود که در نسخه اصل نیست : « چون بفرمایش امپراطور هرچه توپخانه و قورخانه و جبّه خانه و مهندس‌خانه و مکتب‌خانه وسایرکارخانجات صنایع که در شهر وینه بود همه را تماشا کردیم و یکنفر آجودان خاص امپراطور همه‌جا همراه بود در همهٔ اینها آجودان باشی هرچه خواست تعارفی بمستحفظین واستادان‌کارخانجات بدهد قبول نکردند،وآنها نیز درهرجا ازقبیل ظروف وغیره بآجودان‌باشی تعارف کردند قبول نکرد، مگرروزی‌که بتماشای جبه‌خانه رفتیم ازاسباب وآلات حربیّه قدیمه وجدیدهٔ همهٔ دولتهاعلامت درآنجا بودمگرازدولت علیهٔ ایران ،آجودان‌باشی در مراجعت منزل یك قبضه شمشیرهندی بجبه‌خانه فرستاده رقعه بجبه دارباشی نوشت که این هم از اسباب حربیه ایران بیادگار درآنجا بماند ، روزی هم‌که بتماشای خزینه رفتیم از همه سلاطین عالم سکه‌های مختلفه در آنجا بود مگر سکه مبارك شاهنشاهی بعد ازمراجعت از منزل چند عدد ازسکه نقره و طلا با رقعهٔ خوش مضمونی ارسال خزانه نمود وانگشتر یاقوتی هم‌که قیمت چندان نداشت لکن خط ونقش قدیم در روی‌آن‌کنده بودند اورا هم بامین خزانه فرستاده ، این سه چیز را بعد ازعرض امپراطور قبول ودرخزانه ضبط نمودند . ـ وقت وداع پرنسس زن پرنس مترنیخ دست آجودان‌باشی را گرفته باوطاق علیحده کـه درآنجا از قبیل ظروف وچینی وبلور واسباب چائی‌خوری و قهوه خوری بالای میز چیده بودند برده خواهش نمودکه این اشیاء را برسم یادگار از من قبول‌کن ، آجودان‌باشی جواب داد که در یادگار نگاهداشتن چیزی مطلوبست که قریب‌الزوال نباشد و حفظ اشیاء مزبوره که اکثرش شکستنی است وآنگهی در این راه دور بسیار مشکل است ومن دررسم یادگار تصویر خودت را کـه نگاه‌داشتن آن بااحترام درهمه حال ممکن است خواهش میکنم ، هرچه از آنطرف درگرفتن اشیاء اصرار بعمل آمد از اینطرف انکار شد لکن بعد از مراجعت بمنزل یکدستگاه ساعت کالسکه ویك ظرف آبخوری نقره باشش فنجان قهوه‌خوری بانضمام تصویرخود فرستاده بود ، آجودان‌باشی آنها را قبول و تعارفی که شایسته بود بآدم او داد، و درمدت **پنجاه** روز توقف وینه مبلغ چهار هزار و سیصدوچهل تومان اخراجات یومیه وکرایه منزل و کالکسکه و مخارج متفرقه ومهمانی مصرف شد ، روزیازدهم شهر محرم‌الحرام‌ازآنجا حرکت وعازم ولایت فرانسه شدیم» ـ که ظاهراً مؤلف بعداز تحریر نسخهٔ اصل این قسمتها را بمنشی خود تقریر و اضافه کرده است .

باب پنجم

در بیان اوضاع دول عرض راه ازوینه تاسرحد فرانسه

روز پانزدهم شهر محرالحرام[1] مبلغ یکهزاروپنجاه تومان عوض اخراجات بصاحب هوتل داده راه‌افتادیم، فیمابین دولت نمسا وفرانسه‌که سیصدو سی‌وچهار فرسخ راه است سه دولت علیحده‌که عبارت از دولت **باویار**[2] ودولت **ورت‌غنبر**[3] ودولت **باد** باشد واقع شده هریك‌پادشاه جداگانه داردو در بعضی چیزهاتابع حکم امپراطور نمسا هستند، امانه‌بمرتبهٔ که اختیار عزل ونصب آنها با ایشان بوده دخل‌و تصرفی‌بملك و معاملهٔ ولایت ایشان داشته باشدبلکه اسمی برای اوست ورسم سلطنت باآنها.

دولت‌باویار بیست‌و دوهزار ویکصدو بیست هزارمیل **وسعت** ملك‌دارد ازقرارگزـ اندرگزوچهار ملیان‌و هفتادهزار **نفوس**، **مالیات** شصت و نه هزارو هفتصدوسی‌وسه ملیان فرنگ و **قشون** سی و پنج هزارو هشتصد نفر، **حدود اربعه** طـرف مشرق ملك نمسْتان وملك‌بوام[4]، طرف جنوب‌دولت ورت عنبر،طرف‌مغرب املاك‌باد،طرف شمال‌دولت حِس[5] و دولت ساقس[6] ـ شهـر منُك[7] که پایتخت دولت‌باویار است چون درعهدناپلیان این‌شهر را ازنوساخته‌اند لهذا جمیع اوضاع شهریت‌آنجا بمرتبهٔ خوش سلیقه وزیباشده است که‌بهترین شهرهای فرنگستان است .

۱ـ سال ۱۲۵۵ قمری. ۲ـ Bavière ۳ـ Wurtanbourg
۴ـ Bohème ۵ Hesse ۶ـ Saxe ۷ـ مونیخ یا بآلمانی مونشن Munich و München

در بیان اوضاع دولت باد

وسعت ملك چهار هزار و چهارصد و هشتاد میل، **نفوس** یك ملیان و یکصد و شصت و شش هزار نفر، بهر میل میرسد دویست و پنجاه و دو نفر، **مالیات** و مداخل بیست ملیان فرنگ، **حدود اربعه** طرف شمال دولت حسْ و دولت باویار، طرف مشرق دولت ورت عنبر، طرف جنوب دولت سویس، طرف مغرب دولت فرانس.

دولت ورت عنبر

وسعت ملك پنج هزار و هفتصد و بیست میل، **نفوس** یك ملیان و پانصد و بیست هزار نفر، بهر میل میرسد دویست و شصت و شش نفر، **مالیات** بیست ملیان فرنگ، **قشون** سیزده هزار و نهصد و پنجاه و پنج نفر، پایتخت شهر استوتقر[1] **حدود اربعه** طرف شمال دولت باد، طرف مشرق دولت باویار، طرف جنوب ایضاً دولت باد، طرف مغرب ایضاً دولت باد.



شاهزاده عنور امان اله میرزا ضیاءالدوله مربوط به صفحات قبل

۱ــ اشتوتگارت Stutgart

فصل سوم

در بیان اوضاع دولت فرانسه

حاکم شهر **استراز بورغ** که اول ملك دولت فرانسه میباشد بسیار بسیار نسبت بما احترام کرد و یك‌روز که‌در آنجا متوقف شدیم مکرر آمده اظهار مهربانی نمود وهرجادیدنی بود همه‌را نمود، اوضاع جبه‌خانه وقورخانه آنجاکه برفاقت حاکم‌ملاحظه شدکمال انضباط را داشت، هزارو پانصدعرّاده توپ بزرگ وکوچك و صدهزار قبضه تفنگ و بسیاری‌از سایر اسباب و اسلحهٔ حربیه درآنجا حاضر ومهیااست، رودخانه **رین** که بقدر رودخانه **دینوب** بنظر آمد از پهلوی شهرجاری میشود، شعبهٔ بزرگی ازآن برداشته ازمیان‌شهر گذرانیده‌اند. از این‌شهر تا شهر پاریس‌که صدو بیست‌فرسخ مسافت دارد همه شهر وقصبهٔ معتبر و دهات معظم و محل‌زراعت و باغات و جنگل است ودرکوه‌و صحرا یکوجب زمین بایر و خراب نگذاشته‌اند.[1]

۱ـ مطالب‌زیر در نسخه مجلس‌دیده میشود ولی‌درنسخه اصل‌وجود ندارد. «حاکم‌مزبور دربین‌صحبت‌ذکر کرد که من‌خبر ورود شمارا در مدت هجده دقیقه درشهرپاریس باولیای دولت فرانسه رسانیده‌ایشان‌راهستحضر کردم، از این‌فقره تعجب بسیار حاصل‌نموده‌ازآن کیفیت‌تحقیق کردیم‌حاصل تقریراو این‌شدکه ازاینجاتاشهر پاریس‌در هرچندمیل منارهٔ‌بلندی ترتیب‌داده‌اند وحروفات مقطعه‌راکلاً بخط جلی حاضرداشته‌اند وقت معینی‌هم قرارداده‌اندکه باید موکلین مناره همان ساعت جمیع اسباب خودرا حاضرکرده بیکدیگر نظاره‌کنند چون بخواهند خبری را زود تر برسانند موکلین مناره اول‌دروقت معین از حروفات مقطعه یك‌دو کلمه‌علی‌الاختصار بهمدیگر وصل‌کرده برروی مناره نصب مینمایند تا اینکه موکلین‌منارهٔ دویم فوراً بادوربین نگاه‌کرده مطلب‌را میدانند و همچنین تا منارهٔ آخر باین سیاق مطلب را میفهمانند، چنانکه بعد از ورود ما همین قدر نوشته بودندکه «حسین‌خان‌آمد.» که اصول ابتدائی‌تلگراف‌ومخابره با الفبای مورس یا حروفی دیگر بوده و در نسخه اصل نوشته‌نشده و بنظرمیرسدکه مؤلف‌آنها را بعداً تقریرکرده است.

خلاصه درعرض راه مبلغ هشتصد تومان چیزی کرایهٔ کالسکه ودلجان و اخراجات یومیه کار سازی شده و روز دوشنبه غُرّه شهر صفرالمظفر مطابق‌سنه۱۲۵۵ حوالی ظهر بمحلهٔ **وَنسَنْ** که در یك فرسخی‌شهر **پاریس**واقع است وارد وآنروز برای اخبار درآنجا متوقف‌شدیم. مسیو **ژوانین** بن مریم عیسویه‌که ترجمان‌اول دولتی است وبسبب توقف‌ایران درزبان فارسی و ترکی‌سررشته تمام دارد[1] دوساعت بغروب‌مانده‌آمده ازجانب‌پادشاه‌با فَرّ وجاه ممالك فرانسه مراسم خوش‌آمد و احوال‌پرسی بعمل‌آورده مذکور ساخت‌که ازدولت ما منزل شایسته بجهة شما معین ومقررشده است من‌هم بتقدیم رسوم مهمانداری مأمورم آجودان باشی‌بعد ازمراسم‌تعارف وتشکر قراردادنمودکه‌دویم‌ماه داخل شهرشویم. مشارالیه رفت وروز دیگر باتفاق دونفر ترجمان دولتی‌آمده سه عراده کالسکه دولتی خوب آورد تا اینکه بمنزل رفتیم، اخراجات یومیه بقدرکفاف و طباخ وعمله آنچه لازم بود مهیا داشتند. همان روز آجودان باشی موافق معمول دولتی وزیر خارجه‌را ملاقات و ایشان هم بلافاصله شب بی‌خبر آمده بازدیدکردند و درآخر معلوم‌شدکه منظور ایشان از آمدن بیوقت‌ملاحظه کردن اوضاع منزل بوده است. روزدیگر مسیوژوانین مذکور ساخت‌که حسب‌الامر پادشاهی مقرر است‌که علی‌الصباح بحضور رفته‌نامهٔ هُمیُون[1] را برسانند ،آجودان باشی‌گفت باردرراه است وهدایا دربار است‌هروقت‌برسدالبته شرفیاب خواهیم‌شد. مشارالیه مراتب‌را بعرض‌رسانید اعلیحضرت‌پادشاهی‌مقررداشتند که‌مابدیدن‌نامهٔ برادرتاجدار خودو سفیرایشان‌هز ارمرتبه‌از رسیدن‌هدایامشتاق تریم، علیهذاروز سیم‌شرف‌حضورحاصل‌گشت، بوضعی‌که **دو** عراده‌کالسکه **هشت‌اسبی** و کالسکه دیگر چهار اسبی از دولت آوردند و باتفاق اجزای سفارت **عموماً** رفته(ـ بحکایت مندرجات نسخهٔ‌کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی‌که در نسخهٔ اصل دیده‌نمیشود ـ اول دریکی از اوطاقهای عمارت شاهی‌که بعضی ازبستنی‌و شیرینی حاضرکرده بودندهمه‌را متوقف‌داشتند و بعد از صرف قهوه وچائی[2] دونفر ایشیك‌آقاسی[3] که منصب جنرالی داشتند آمده ازجانب پادشاه اخبار و احضارکردند تا اینکه بالاتفاق رفته) در اوطاقی‌کـه سر کار پادشاهی درسر تخت زیبائی[4] نشسته و سرکار ولیعهد و سه نفر شاهزاده در یمین و یسار و

۱ــ نسبت بمسیو ژوانین درنسخه اصل چنان نوشته‌که فوقاً نقل‌شده و درنسخه‌کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی طوردیگر وبشرح زیر است: « مسیو ژوانین ترجمان اول دولت‌که سابقاً در ایام سفارت جنرال قاردان چندی در ایران بوده زبان فارسی‌را یادگرفته بود.» وبراستی‌سبب این‌گونه اختلافات روشن نیست .

۲ــ صرف چائی در فرانسه غیر معمول و عجیب است و شاید این کلمه از تفنن کاتب ناشی باشد . ۳ــ ایشیك آقاسی معادل ژنرال‌آجودان یا وابسته و عضوتشریفات خارجی بوده ۴ــ درنسخه مجلس تخت سلطنت

بعضی از وزراء و امراءهم صف‌صف[۱] ایستاده بودند بقاعدهٔ ایران سه دفعه تعظیم‌کرده پیش رفتیم، آجودان باشی مأموریت خود را چنانکه معمول[۲] است بعبارات بلیغه و الفاظ فصیحه عرض و همینکه نـامهٔ همیون را **ازاین بندهٔ درگاه** بازیافت[۳] نمود فوراً سرکار پادشاه کلاه از سر برداشته‌برخاستندو نامهٔ‌همیون را بدست خود با کمال احترام گرفته چند دقیقه نگه[۴]داشتند و نسبت بسرکاراعلیحضرت شاهنشاهی اظهارمحبت‌های بسیارنموده فرمودند خدا میداندکه ما بدیدن این نامهٔ مودت ختامه فوق‌الغایه طالب و راغب بودیم و انشاءاله تعالی مادام‌العمرمصمم‌هستیم‌که قلب‌خودرا بدوستی والفت شاهنشاه ایران‌مایل‌داشته ازاین‌ببعد یوماً فیوماً بر مراتب اتحاد و یگانگی از طرفین افزوده دویت و مغایرت مطلقاً فیمابین این‌دو دولت منظور نشود ، بعد ازآن نامه همایون را بجناب وزیر امور خارجه سپرده نشستند و بعضی صحبت‌های رأفت آمیز ومحاورات عطوفت انگیز باآجودان باشی نمودند و ایشان‌هم در مقابل هریك جواب شایسته معروض داشت تا اینکه سرکار پادشاهی ولیعهد را با سه نفر شاهزادگان یکان‌یکان معرفی نمودند وآنچه لازم بود ایشان‌نیز با همدیگر مراسم تعارف و تلطف بجاآوردند، آجودان باشی درآن اثنا عرض‌کرد امیدواری کامل‌است‌که شاهزادگان اربعه در حراست وصیانت ملك و دولت چهار رکن رکین بوده همیشه در زیر سایهٔ بلندپایهٔ پادشاهی مصدر خدمات‌کلی باشند سرکار شاه‌و شاهزادگان همه از این عرض خوشحال‌شده مکر تحسین‌فرمودند، بعد ازآن نسبت بحال بندهٔ درگاه و محمدضا بیك‌یاور وسایر اجزای سفارت[۵] فرداً فرد اظهار التفات ومرحمت فرمودندو مرخص‌شده[۶] بمنزل‌سرکارکوین[۷] یعنی زن پادشاه رفتیم، ایشان‌وهمشیره وصبیهٔ سرکارشاهی[۸] و عروس[۹] ولیعهد همه[۱۰] با جمعی از زنان و دختران امراء در یك اوطاق بودند، هـریك‌جـداگانه لوازم تعارف و تلطف بعمل آوردند، دراین بین سرکارشاهی[۱۱] تشریف‌آورده ازراه التفات باآجودان‌باشی‌فرمودندبسکه بملاقات شما طالب بودم دوباره‌آمدم‌که شمارا به‌بینم و صحبت‌کنم. الحاصل بعداز صحبت و اظهار التفات مرخص شده بمنزل‌برگشتیم .

تادوروز جمیع ایلچیان دول خارجه‌را ملاقات و بعضی از وزراء هم آجودان‌باشی را

۱ــ صف‌صف درنسخه‌مجلس دیده نمیشود .

۲ــ در نسخه مجلس معلوم است نوشته شده‌که مسلماً معلوم صحیح نیست .

۳ــ درنسخه مجلس بجای بازیافت‌کرد « خواست بگیرد » نوشته شده که‌عبارت نسخهٔ اصل درست‌تر بنظرمیرسد ۴ــ در نسخه مجلس « نگاه داشت »

۵ــ کذا فی‌الاصل و در نسخه مجلس: « بعداز معرفی آجودان باشی» ۶ ــ کذا فی‌الاصل و درنسخه مجلس بمنزل سرکار ایمپراطریس ۷ــ کذا فی‌الاصل ودرنسخه‌مجلس سرکارشاه ۸ــ کذا فی‌الاصل ودر نسخه مجلس «وزن ولیعهد» ۹ــ درنسخه‌مجلس: « که‌همه» ۱۰ درنسخه مجلس سرکارشاه

دیدن نمودند، روز دیگر اعلیحضرت پادشاهی بهمهٔ فرداً فرد ارقعه نوشته آجودان باشی‌و بندهٔ درگاه و محمدرضا بیك‌یاور و آقا محمدحسن ومیرزا عبدالرحیم و جبرئیل ترجمان را بمهمانی شب دعوت و احضار فرمودند وحسب‌الامر عموماً در مجلس ضیافت حاضرشدیم، سرکار پادشاه‌در یك سمت میز نشسته همشیره سرکار در یمین وعروس[1] ولیعهد دریسارسرکار اذن جلوس یافتند، سایر شاهزادگان و بعضی از امراء وعیال‌آنها بترتیب نشستند، سرکار کوین[2] از یك طرف میز مقابل شاه نشسته آجودان باشی را نزد خـود و سایر من‌تبع را بترتیب جادادند، سرکار شاه هردم ببهانهٔ اظهار التفات میفرمودند، من‌جمله یکدفعه **نان** و یکدفعه **شیر**[3] بدست خودبآجودان‌باشی تعارف کردند ، ممزی‌الیه عرض نمودکـه چون حضرت ایزد منّان بجهت تربیت بنی نوع انسان شیرونان راسرآمد اغذیه مقررفرموده‌اند ونظر براینکه سلاطین‌روی زمین هم‌سایهٔ خالق‌وملجاء مخلوقند لهذاامشب درحق‌بنده‌مرحمت خداوندی مبذول فرمودند، سرکارپادشاه از این معنی بغایت خوشحال‌شده مکررتحسین و التفات فرمودندتا اینکه شام باتمام رسیده، حضار مجلس بعضاً دون بعضٍ متفرق‌وآجودان‌باشی حسب‌الامر با اتباع خود در خدمت شاه وکوین[4] باوطاق نشیمن رفته زمـانی صحبت کردیم، درآنجا عروس[5] ولیعهد خواهش‌کردکه فقرات مذکوره در سرطعام بخصوص نان‌و وشیر بطوریکه‌گذشت نوشته شود، آجودان باشی‌نظربخواهش ایشان مضمون معلوم‌رانوشته از منزل فرستادند. سرکارکوین[6] در این بین حکم منازل خود را در تماشاخانها[7] برای آجودان‌باشی فرستادند، علیهذا بفاصلهٔ چهار روز دیگرآجودان‌باشی و بندهٔ درگاه هردو برای تشکر خدمت پادشاه وسرکارکوین[8] رفته‌از شمول الطاف[9] مکرر اظهار امتنان‌وشکر گذاری نمودیم، تا اینکه هدایا از راه‌رسید وروزی آجودان باشی‌و سایرمَن تبع هدایا را بتفصیل‌که عبارت از **یك‌قبضه شمشیر مُرصّع ومکلل وشانزده طاقه شال رضائی بسیار مرغوب ویك جلد شهنامه بخط نستعلیق خوب ویك جلدکلیات سعدی** باشد در اوطاقی‌که اعلیحضرت پادهی[10] و سرکوین[11] و همشیرهٔ شاه و عروس[12] ولیعهد و

۱ـ در نسخه مجلس زن ولیعهد . ۲ـ درنسخه مجلس‌سرکار ایمپراطوریس .

۳ ـ درنسخه‌مجلس «بستنی» که با توجه به‌مطالب بعدی شیرصحیح تراست .

۴ـ در نسخهٔ مجلس ایمپراطریس . ۵ـ در نسخه مجلس زن‌ولیعهد .

۶ـ در نسخه مجلس سرکار ایمپراطریس .

۷ـ درنسخه مجلس اصل ومجلس ونسخهٔ خطی دیگر و نسخهٔ مجلس سنا هرچهارتماشا خانها نوشته‌شده وشاید تماشاخانه‌ها صحیح تر باشد. ۸ـ درنسخه مجلس سرکارایمپراطریس.

۹ـ درنسخه مجلس شمول الطاف پادشاه ـ ۱۰ـ درنسخه مجلس پادشاه .

۱۱ـ نسخه مجلس سرکار ایمپراطریس . ۱۲ـ نسخه مجلس‌زن ولیعهد .



لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه

صبیهٔ شاه وچند نفردیگر از مردو زن حضور داشتند بنظر شاهی[1] رسانیدیم و درگرفتن هر یك از هدایا بمرتبهٔ اظهار خوشحالی کردندکه نهایت نداشته باشد[2] ـ

خصوصاً درباب شمشیر ،آجودان‌باشی‌عرض کردکه چون‌این شمشیر، بخزانه وتصرف چهار پادشاه بزرگ ومعمردسیده اسم هریك درآن نوشته شده است هرگاه سرکار شاه آنرا بسرکار ولیعهد مرحمت فرمایند انشاءالله عمر ایشان هم طولانی بوده در زیر سایهٔ همایون همیشه بتقدیم خدمات شایسته خواهند پرداخت ، ازاین عرض فوق‌الغایه مسرور شده مکرر

۱ـ نسخه مجلس بنظر پادشاه ۲ـ راجع باین‌هدایا ، کتابهای خطی و مخصوصاً شاهنامه خط نستعلیق و جریان تقدیم‌آنها به‌لوئی فیلیپ Louis Philipe پادشاه فرانسه و پیش‌آمدی‌که حین مشاهدهٔ شاهنامه از ناحیه پادشاه رخ داده، قصهٔ، داستان ویا افسانهٔ ازقدیم درخانوادهٔ ماهست‌که از شخص مرحوم حسین‌خان آجودان باشی، میرزا فتاح‌خان وعبدالرحیم بیك یاور بحدیث موثق نقل‌شده وسینه بسینه رسیده وآن‌چنان بوده‌که پادشاه فرانسه در حینی که شاهنامهٔ خطی‌بسیارنفیس وزیبا را،که قطعاًجلد اعلای‌زینتی وسرلوحه وتشعیر و تذهیب‌های عالی داشته‌تماشامی‌کرده، ناگهانی برروی‌یك‌صفحه خیره شده و ابرودرهم‌می‌کشد،آجودان‌باشی ومیرزا فتاح خان ازاین معنی و تغییر حالت چهره و تغیر حال پادشاه حیرت‌کرده. سراسیمه میشوند و با ایما و اشاره از یکدیگر میپرسندکه علت تکدر خاطر شاه از چیست؟ چندلحظهٔ کوتاه بدین وضع می‌گذرد، و اضطراب و ناراحتی حاضرین بنهایت میرسد، و در این لحظات میرزا فتاح‌خان از روی فراست حدس میزندکه شاید درحاشیه ویا روی برگی ازکتاب‌که‌باعث ملال خاطر پادشاه‌شده‌لکه، یاخطی‌افتاده، وآن مناسب وضع‌کتابی نفیس وشأن دوپادشاه‌نبوده، متوکلاً علی‌اله، بقول‌عوام‌تیری بتاریکی انداخته، عرض‌می‌کندکه قربان، این‌شاهنامه وکتاب گران بها ترین یادگاریهای شاهنشاه ایران است و آنرا هرگز و بهیچ نحوی، ازخزانه خارج نمیساختند ، ولی اعلیحضرت سلطان عظیم‌الشأن فرانسه در نزد شاهنشاه ما بقدری عزیز و گرامی بودندکه مقدس ترین یادگاری دستگاه سلطنت را بایشان اهداء فرموده‌اند، زیرا در سلسله‌جلیله سلطنتی(حاضر)ایران‌ازقدیم‌رسم وسنت‌است‌که‌نوزاد ووارث تاج وتخت‌بمحض‌اینکه قادر بحرکت وگرفتن شئی وقلمی باشد بهترین و گران‌قیمت‌ترین کتاب خزانه سلطنتی رادر پیش روی اومی‌گذارند و قلم را معلم بدست اومی‌دهدکه تا نخستین‌کلمه و خطرا برروی‌آن کتاب نفیس بنویسد وآن درخزانه یادگارباشد و این‌کتاب همان‌است و اولین دستخط ولیعهد مرور ، عباس میرزا و اعلیحضرت خاقان مغفور وشاهنشاه حاضر درآن دیده میشود، بمحض شنیدن این بیان چهرهٔ پادشاه فرانسه ازهم باز وشکفته میشود و چندبارآن برگ‌کتاب‌را با تظاهر ببوسیدن بطرف صورت خود میبرد و بملکه ولیعهد نشان میدهد وکاشف‌بعمل‌میآیدکه‌در حاشیه‌آن‌ورق خطوط کج ومعوجی بوده‌که بسیار زشت و نامناسب مینموده و میرزافتاح‌خان‌با این فراست وقصه پردازی رفع‌ورجوع‌کرده‌وحال این‌داستان چه حدی‌صحت داشته خداعالم‌است ونگارنده شنیده‌هارا نقل نمود .

اظهار التفات فرمودند ، بعد سرکارکوین[1] و سایرین هریك شمشیر را دست بدست گرفته تماشا نمودند ، سرکارشاه خواهش فرمودندکه‌آجودان باشی شمشیرمزبور را بقاعدهٔ ایران به‌بندد تا همه به‌بینند امتثالاً للامر اطاعت شد[2] و درگرفتن و تصرف‌کردن سایر هدایا نیز بهمین وضعها رفتارکرده اظهار مکارم اخلاق[3] فرمودندکه محل تعجب شد.[4]

---

۱ ـ در نسخه مجلس سرکار ایمپراطریس. ۲ـ در نسخه مجلس : «آجودان‌باشی شمشیر رابکمر ولیعهد بست وفرداً فرد تماشاکردند» . ۳ ـ درنسخه مجلس :« زیاده از حد اظهار محبت فرمودند». ۴ ـ در اینجا نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی مطالبی داردکـه در نسخه اصل دیده نمیشود و آن چنین است : « وآجودان‌باشی این شمشیر را در تبریز برای خود ساخته و زیاده از دوهزار و پانصد تومان الماس و یاقوت خوب در قبضه و بالچاق وشیر قلاب وگل آن نصب‌کرده و غلاف آنرا تا نصف طلا ومینا نموده بود و در وینه باین صرافت افتادکه باید بپادشاه فرانسه هدایا داد قوطی انفیه‌که سرکار ایمپراطور نمسا باو مرحمت‌کرده بود و الماسهای درشت داشت بیرون آورده در اسباب شمشیر مزبور نشانده و قوطی خوبی هم درست کرد و طُغرای نام مبارك را در بالای قوطی مزبور بطلا نویساند و کتاب فردوسی وسعدی‌که همراه داشت وهردو بسیارممتاز بودند آنها را نیزدروینه بطلاکاری مجلدکرد و بـرای اشتباه‌کار شکل شیروخورشیدی در بالای جلدها قرار داد بهرکدام قولوق پاکیزه با دگمهٔ مروارید حاضر نموده بود ، روزبردن هدایا بحضور هریك را بلباس شایسته عرض نمود که همگی بسیاربسیار متحسن افتاده در کاغذهای اخبار باسمه کردند ، منجمله در وقتی‌که پادشاه شمشیر را بدست گرفته تعریف میفرمود آجودان‌باشی عرض کرد کـه اگر چه جواهر واسباب این شمشیر قابل آن نبودکه پادشاه بزرگی ببرادر بـزرگوار خود هدیه‌کند لیکن چون ساخت آن‌کار قدیم ایران و از سلاطین سلف مانده بـود بآن، سبب تغییر ندادند و همچنین‌درباب شاهنامه عرض‌نمودکه‌اعلیحضرت شاهنشاهی‌بخصوصه در این‌کتاب‌درس خوانده‌اند بآن‌جهة‌بسایرکتب شرافت‌وامتیازداشت‌ـ (کههمین‌مطلب‌آن‌داستان خانوادگی‌راکه درزیرنویس اوراق پیش نوشته شد تاحد زیادی تأیید می‌کند. ف) ـ و نسخهٔ صحیحی است ، از همهٔ این فقرات بسیار اظهار شعف و ممنونی نمود ، فردا تفصیل هدایا در کاغذهای اخبار باسمه شده بهرجا منتشرشده ، درکاغذهای اخبار قیمت آنها را دو سه مقابل زیاده نوشته بودند ، یکماه طول نکشید که شاهنامهٔ مزبور را یکطرف بزبان فرانسه و یك‌طرف دیگرش را فارسی باسمه نموده یك جلد هم برای نمونه بجهة آجودان‌باشی فرستادند ویك جلد هم‌کتاب زینةالتواریخ که یك سال قبل باسمه‌کرده بودند ازکتابخانه فرستادند .» ـ ونگارندهٔ بیمقدار نیز توضیح میدهدکه بالچاق ظاهراً لغت ترکی ومحلی ازشمشیر است کـه بآن جواهر می‌نشانند ولی در کتب لغت از قبیل فـرهنگ عمید ، انجمن‌آرا ، رشیدی ، ناظم‌الاطباء ، آنندراج و لغت نامهٔ دهخدا مشاهده نشد شاید در فرهنگهای تـرکی مانند اختری کبیر وغیره باشد ـ وقولوق نیز ترکی وآن‌کیسه ومحفظهٔ جلد مانندی است‌که قدما ازپارچه‌های نفیس برای جای مهر وکتاب ومخصوصاً قرآن، بیاض وکتابهای دعا تهیه می‌کردند ـ وباسمه نیز ترکی وچاپ و طبع وکاغذ اخبار روزنامه است . ف .

روزدیگر آجودان‌باشی[1] صورت همایون شاهنشاه عالم پناه را بانضمام یك جلدکتاب **آتشکدهٔ** حاجی‌لطفعلی بیك بجهة سرکارپادشاه ویك‌طاقه روی لحاف رضائی وصد مثقال‌عطر گل ویك‌زوج قالیچهٔ هرات ویکعدد انگشترفیروزهٔ اعلی ویك‌جعبه قاشوق باونات برای‌زن پادشاه ودو طاقه شال ترمه وپنجاه عدد فیروزه و یك تخته قالیچه هرات و قدری عطرگل بجهت همشیرهٔ شاه وبرای دختر پادشاه و عروس[2] ولیعهد هم مثل تعارف همشیرهٔ شاه تکلف فرستادند .

درضیافت ثانی که جمعی از امراء سپاه فرانسه هم حضور داشتند سرکار کوین[3] و سایرین همه شالهای تعارفی را استعمال کردند[4] ، بعد از صرف طعام که مجلس تمام‌گشت سرکار پادشاه باحضار محفل بسبب شدت‌گرما بمهتابی تشریف برده ونیم ساعتی بجهت تفنن در آنجا اقامت و با هریك از حضار بمناسبتی صحبت کردند ، مهتابی را در مرتبهٔ بالای عمارت بسیار باصفا ساخته‌اند، درختان نارنج وگلهای الوان بقدر امکان درخارج پرورش داده بترتیب شایان[5] بوضعی در آنجا چیده‌اندکه مثل نارنجستان وگلستان بنظر می‌آید خصوصاً چشم‌انداز آن بمرتبهٔ با فضاست[6] که از جملهٔ نوادر روزگار است ، چون پیش‌رو ونظر انداز مهتابی باغ بسیارخوبی است‌که دوهزار وپانصد زرع طول دارد ودوهزار ذرع عرض ویك ثلث باغ‌که متصل‌بمهتابی وعمارت میباشد همه قطعه‌قطعه گلستان‌است ونارنجستان

---

۱ ــ درنسخه مجلس چنین است ، « روز دیگر آجودان‌باشی از قرار تفصیل تعارف باشخاص مفصله فرستادند ، یك جلدکتاب دانشکده حاجی لطفعلی بیك بجهة سرکار ولیعهد و یکطاقه روی لحاف رضائی وصد مثقال عطرگل ویکزوج‌قالیچه هرات ویکعدد انگشتر فیروزه اعلی ویك جعبه قاشوق باونات برای زن پادشاه ودوطاقه شال ترمه و پنجاه عدد فیروزه ویك تخته قالیچه هرات وقدری عطرگل بجهة همشیره پادشاه و برای دخترشاه و زن سرکار ولیعهد هم‌مثل‌تعارف همشیره شاه تکلف فرستادند.» ۲ ــ درنسخهٔ‌مجلس زن ولیعهد. ۳ــ در نسخه مجلس سرکار ایمپراطریس. ۴ــ درنسخه مجلس‌کرده بودند . ۵ ــ در نسخه مجلس شایسته. ۶ ــ درنسخه مجلس باصفاست . ــ وبنظر نویسندهٔ این سطور اینکه در نسخه اصل همه‌جا ملکه فرانسه را «کوین» و در نسخه مجلس «ایمپراطریس» نوشته‌اند شاید ظاهراً ازاین جهت بوده که نسخهٔ نــزد نگارنده در لندن و تحت تأثیر اصطلاحات انگلیسی تحریر یافته و نسخه مجلس درپاریس و یا مکانی غیراز انگلستان تقریر شده و بهر حال سبب این‌اختلاف وتفاوتهای دیگربین سه نسخه‌موجود بدرست‌نامعلوم وتشخیص صحیح‌ازسقیم‌باوجود اصل وبخط مؤلف بودن نسخهٔ نگارنده تاحدی دشوار ورویهمرفته اساس‌مطلب وشیرینی حکایت روشن است .(ف .)

وچمن‌است وخیابان وحوض‌های فراوان‌است پرازفواره‌های[1] شایان[2] ومیان قطعات گلستان بعضی میدان‌است وبرخی‌خیابان نارنجستان ودراطراف هریك از قطعات دیوارآهنین مانند پنجره ترتیب داده‌اندکه مانع تماشا و رؤیت نیست اما حافظ دخول و حاجب ورود جمهور است ودوثلث دیگرهم درختان موزون‌است‌که همه راباسلوب خوب وترتیب مرغوب‌کاشته‌اند هریك بقدر پانزده ذرع بالا رفته بوضعی سایه افکنده است که زمین باغ کلاً سایه است[3] و مطلقاً تابش آفتاب نمی‌بیند ونُموّ درختان هم بنوعی است که سه ذرع ساق صاف وبی‌شاخ است و اگرشاخ درآورده باشد نیز بالمرّه قطع کرده‌اند و پنج ذرع دیگر که بالا رفته از اطراف اغصان فراوان داشته است دو طرف آنرا بحدی بریده‌اند که یکذرع ونیم تخمیناً باقی مانده برگهای رنگین درآورده است از سر خیابان هرکس نگاه‌کند بوضعی بنظر می‌آیدکه برگها همه باهم مساوی بوده مطلقاً از یکدیگر پس وپیش نیست ، هرچه از این هشت ذرع بلندتر شده و بالا رفته است بحال خود باقی بوده دست نخورده است ، من‌جمله فیمابین درختان سه‌قطار خیابان عریض قرارداده‌اندکه هرکه از ابتدای خیابان نظاره‌کند انتهای آن تا هرجا مَدّنظر کارگر است نمایان میشود ، همان باغ منتهی است بمیدان وسیعی‌که درمیان شهرواقع‌شده وبعضی علامات عالیه ازمنارهای متعدده وباغچها[4] وگلزارها وچمن‌ها و حوض‌ها وفواره‌ها در آن مرتب داشته‌اند[5] و از انتهای میدان نیز تا نیم فرسخ خیابان عریض است ، در محاذی خیابان و مقابل وسط باغ و در آخر خیابان بازمیدان بزرگی است در وسط حقیقی این میدان بنای عالیه[6] ساخته بمرتبهٔ بالا برده‌اند که هرکس از آنجا بسمت شهرنگاه‌کند همه نمایان میشود بانی‌این بنا اولا ناپلیان[7] بوده است درثانی همین پادشاه باتمام رسانیده‌اند با سنگ[8] متین اقلا بیست وپنج ذرع بالا برده‌اند ، بعد از آن سر آنها را متصل بهم پوشانیده طاق نما مُسقّف ودر بالای‌آن‌اوطاقهای متعدده ساخته‌اند همان بنا از بنیاد تا هرجا بالا برده‌اند وبا سقف کلاً سنگ وچهارطرف این چهار ارکان و سقف همه از محاربات ناپلیانی[9] تصویرات حجاری است حسن عمدهٔ آن ایـن است کـه هرکس از وسط اوطاق شاهی نگاه‌کند ازمیان خیابان باغ ومیدان شهروخیابان خارج از میدان‌همان بنا نمایان‌است ونوعی بنظرمی‌آیدکه گویادرآخرخیابان‌باغ واقع‌است، دوطرف

---

۱ ـ در تمام نسخه‌ها چنین است و شاید فواره‌ها صحیح‌تر باشد . ۲ ـ در نسخه مجلس افشان. ۳ـ درنسخه مجلس کلاً ندارد. ۴ـ درتمام نسخه‌ها باغچها و شاید باغچه‌ها بهتر باشد . ۵ـ درنسخه مجلس‌ساخته‌اند . ۶ ـ نسخه مجلس عالی. ۷ ـ نسخه مجلس ناپلئون. ۸ ـ نسخه مجلس باسنگهای بزرگ. ۹ ـ نسخه مجلس ناپلئونی.

باغ که بکوچه و بازار شهر مشرف است از ابتدای عمارت تا انتهای باغ صفّه‌وخرندی ساخته‌اندکه سه‌ذرع بلندی دارد وپنج ذرع پهنائی ، سمت شهر را از دوطرف دیوارمشبکی از آهن ساخته‌اند که مانع رؤیت و تماشای مردم نیست واز دو طرف صفه درختان موزون کاشته[۱] خیابان نموده‌اند وبوضعی‌ترتیب داده‌اند[۲]که همه[۳] بیك قرارواندازه دوذرعی بی‌شاخ بلندگشته صاف میباشد ، از آن بالاتر هرچه بلندتر شده شاخ بسیاری[۴] در آورده بنوعی متصل بهم آمده است که روی صُفّه همه[۵] سایه است[۶] و دیگر از طرف باغ که این صفه را بالابرده‌اند بعضی درخت مناسب درپائین متصل‌بصفه‌کاشته بطوری پرورش داده‌اندکه شاخها درهمه‌جا روی دیوار صفه را پوشیده دربهار وتابستان مطلقاً دیوار پیدا نیست ودریك گوشهٔ آخر باغ‌که بمیدان شهرمشرف است صفه بلندی بارتفاع هفت ذرع تخمیناً ساخته در زمین آن درخت بسیاری‌بترتیب واسلوب[۷]کاشته‌اندکه همیشه روی صفه سایه بوده سیاحان ازتابش آفتاب در امان است و روزها اهل شهر دائماً از مرد وزن دسته دسته آمده درباغ و گلزار مزبور و صفهای[۸] مسطور هریك با جور[۹] خود سیاحت مینمایند ، قریب پنجهزارکرسی همیشه درمیان خیابان موجود است وهروقت مردم از سیاحت خسته میشوند درروی‌کرسی‌ها نشسته استراحت مینمایند ، قهوه‌خانهٔ بسیار رنگین و سنگین هم دریك گوشهٔ باغ ترتیب داده‌اند که وقت حاجت مردم در آنجا چای و قهوه خورده آرام میگیرند ، همانوقت که سرکارپادشاه با اجزای ضیافت در مهتابی مزبور تشریف داشتند تخمیناً ده‌هزارنفر از مرد و زن وپیروبرناً دراطراف باغچهای[۱۰]گلزار و نارنجستان بسیاحت و تفنن مشغول بودند و اساس موزیکان وتارزنان فارتیپان[۱۱] هم دسته‌دسته در آنجا حاضربوده هریك بآهنگ خوب ونغمهٔ مرغوب مینواخت ، طرف شمالی عمارت شاهی محوطهٔ بسیار وسیعی است‌که هرچهار طرف آن عمارات عالیه شاهانه ، یك سمت آن سراسر تصویرخانه است[۱۲] ، ده‌هزار پردهٔ تصویرکمابیش[۱۳] درسقف ودیوارآن عمارت موجود[۱۴] است ، (پردهٔ هست‌که سی‌هزار تومان

---

۱ ــ نسخه مجلس خیابان بـا صفا. ۲ ــ نسخه مجلس بـوضعی تـرتیب داده‌اند.
۳ ــ نسخه مجلس همه اشجار. ۴ ــ نسخه مجلس شاخه بسیاری. ۵ و ۶ ــ نسخه مجلس روی صفه کلاً سایـه بوده از تابش آفتاب محفوظ است. ۷ ــ در نسخه مجلس خوش نما. ۸ــ درهرسه نسخه چنین‌است وشاید صفه‌ها بهتر باشد. ۹ــ درنسخه مجلس منظورخود. ۱۰ــدرهرنسخه‌باغچهاوشایدباغچه‌ها بهتراست. ۱۱ــفارتیپان‌یافارپیتان در هرسه نسخه دارد ومعلوم نشد که منظور چه و کدام آلت موسیقی بوده احتمالا شاید پیانو یا ارگ را درنظرداشته است . ۱۲ ــ در نسخه مجلس و تخمیناً. ۱۳ ــ در نسخه مجلس کمابیش دیـده نشد . ۱۴ ــ نسخه مجلس بجای موجـود است کلمه هست ملاحظه میشود .

قیمت دارد)[1] ، اکثر اوقات اهل شهر[2] گروه گروه آمده بآنها تماشا مینمایند ویك طرف آن همه عمارات مرتبه مرتبه دو رویه و غیر مسکونه میباشد که از پادشاهان سلف مانده ، خدمه وعمله بقدر کفاف در آن[3] مقررداشته‌اند[4] که همیشه متوجه میشوند ، یك سمت دیگر[5] منزل[6] ولیعهد است ، محوطهٔ مزبور را دوقسمت[7] نموده دیواری آهن از وسط آن ترتیب داده‌اندکه مشبك است ، یك حصّهٔ آن مختص است برای سوارهٔ نظام که هنگام احضار در آنجا حاضر شده مشق میکنند و حصهٔ دیگر هم بجهة مشق صالدات مقرر است .

دولت فرانسه

وسعت ملك ـ موافق قاعده گزاندر گز یکصدو پنجاه و چهارهزارمیل است.
نفوس ملت ـ سی ودو ملیان و بهر میل دویست و هشت نفر آدم میرسد که توقف نمایند . ـ **مالیات** ومنافع ـ یکصدو شصت ویك کرورتومان ـ **قرض دولتی** سه‌ملیارونهصد ملیان فرنگ ـ **وقشون** مواجب‌خور ـ دویست وهشتاد هزارنفر ـ **جمعیت شهرپاریس**[8] ـ یك‌کرور وچهارصد هزارنفر ـ **ولایت حاکم نشین** ـ پنجاه وچهارقطعه ـ **قلعه بزرگ‌و**

---

۱ ـ نسخه مجلس این مطالب داخل هلالین را ندارد . ۲ ـ در نسخه مجلس بجای اهل شهرمردم نوشته شده است .

۳ و ۴ ـ درنسخه مجلس : «خدمه و عمله بقدر کفاف در آنها کاشته‌اند !» که معلوم است کاشته‌اند صحیح نیست چه خدمه وعمله را درجائی نمی‌کارند ! ۵ و ۶ ـ در نسخه مجلس یك سمت دیگر خانه و منزل سرکار ولیعهد است . ۷ـ درنسخه مجلس دو حصه.
۸ـ درهرسه نسخه‌کرور ودوکرور معادل یك‌ملیون بوده‌است. ۸ـ دراینجا نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی‌مطالبی داردکه در نسخه اصل ونسخه خطی‌نزد نگارنده دیده نمیشود بشرح زیر: « جمعیت ـ مساوی سیصد هزار قشون حضری دارند و کلاً ازاکابر و اعاظم واهل ولایت هستند ، از دیوان (یعنی دولت . ف) مواجب بسیار جزئی بآنها میدهند و در هنگام ضرورت وجنگ مستحفظ ولایت میباشد و در هر ماه یکدفعه با لباس نظام مکمل و مسلح حاضر مشق شده سان میدهند وسایر اوقات بکسب وکارخود اشتغال دارند ، از قراول وپارهٔ خدمات دیگر معاف‌اند، چون اینها همه‌صاحب دولت و مکنت‌اند رخت بسیار پاکیزه میپوشند ولباس تابین اینها بمراتب ازلباس صاحبان منصب افواج سفری بهتر است ، جمعیت شهر پاریس یك کرور وچهارصد هزار نفر .»

مستحکمـ شانزده‌قطعه‌ـ **حدود اربعه**ـ ملك‌دولت‌نمسا وملك دولت اطلیا[۱]، شرقاً و[۲] بحر محیط، غرباً و[۳] بحرسفید[۴] وملك دولت اسپانیا و ملك‌و دولت اندلوس[۵]، جنوباً ملك دولت بلجقا[۶] و ملك‌و دولت‌نمسا و بحرسفید انگلیس[۷] ، شمالا، **بندرات بزرگ و اسکلهای معتبر پنج قطعه، سفاین** بزرگ وکوچك دولتی وتجارتی هفت‌هزاروهشتصدوپنجاه‌وهشت فروند، من‌جمله کشتی **وسودلین** جنگی‌که هریك هفتصدنفر قشون وهشتادو چهار عراده توپ‌بزرگ دارد، یکصدوده فروندکشتی**فرقت**جنگی‌چهارهزارفروند وکشتی‌بخارکه واپور باشد سی‌وپنج فروند سفاین بزرگ وکوچك جنگی دویست و سیزده فروند، کشتی تجارتی بزرگ وکوچك سه‌هزاروپانصد فروند، کشتی فرقت سه‌مرتبه میباشد، مرتبهٔ اول‌چهارصدنفر قشون وشصت‌و چهار عراده توپ دارد،مرتبهٔ دویم قشون سیصدوشصت نفر و توپ‌پنجاه‌چهار عراده، مرتبهٔ سیم قشون سیصدوده نفر وتوپ چهل‌وهشت عراده؛کشتی[۸] بزرگ وکوچك هم سه‌قسم میباشد، قسم اول‌که‌کوروت گویند دویست نفرآدم وهیجده عراده توپ دارد ، قسم دویم‌که بریك‌گویند آدم یکصدوشصت نفر و توپ ده عراده، قسم سیم‌که کولیت و اسکوتر گویند آدم هفتادنفر وتوپ ده‌عراده دارد .

شهرپاریس ـ مبلغ هشت‌کرورتومان[۹] مالیات دارد اما همهٔ [۱۰] این‌تنخواه هرساله بمرمت شهر اعم ازراه‌آب‌وفرش‌کوچه وبازار ومیدان وآب‌پاشی و تعمیر [۱۱] آنها و تعمیر بعضی ابنیه‌که اختصاص بعموم ملت داشته باشد خرج میشود. رودخانه عظیمی از وسط شهر جاری است[۱۲]که همیشه‌واپوروکشتی‌دیگر وقایق‌درآن‌کار میکند، پلهای عظیم وجسرهای‌قویم ومتعدده در روی‌آن‌احداث‌کرده‌اندکه همه بسیار سنگین است و دیوار عریضی باسنگ‌وگچ وآهك از دوطرف رودخانه از تهٔ‌آب برداشت‌کرده بقدر دوذرع کمابیش ازروی زمین‌بالا برده‌اند. عمارات وخانهای[۱۳] مردم[۱۴] شش‌مرتبه وپنج مرتبه وچهار مرتبه وسه‌مرتبه و بعضی هفت مرتبه وهشت مرتبه ونه مرتبه بوده همه مشرف ببازاروکوچه ومیدان و باغچه[۱۵] میباشد

۱ـ درنسخه مجلس ایطلیا . ۲ و ۳ـ درهر سه نسخه « و » دیده میشودکه ظاهراً زاید است. ۴ـ بحرسفید همان دریای مدیترانه است . ۵ـ درهرسه‌نسخه‌اندلوسی که آندالوزی Andalousie است‌که در آنزمان دولت مستقلی بوده وحالیه یکی از ایالات اسپانیاست . ۶ـ در هرسه بلجقاکه بلژیك منظوراست . ۷ـ بحر سفید انگلیس در هر سه‌نسخه‌که دریای مانش میباشد . ۸ـ نسخه مجلس «جنگی» . ۹ـ نسخه مجلس هرسال مداخل ومالیات . ۱۰ـ در نسخه مجلس:« اما موافق قانون دولتی‌قراری داده‌اندکه این‌مبلغ کلاً هرسال بمرمت و زینت‌شهر». ۱۱ـ در نسخه مجلس بعد ازآب‌ـ پاشی « وشست‌وشو ورفت‌وروب آنها.»

۱۲ـ نسخه‌مجلس: « واسم رودخانه سین‌است». ۱۳ـ درهرسه چنین‌وخانه‌ها بهتر است. ۱۴ درنسخه مجلس بعضاً دون بعض. ۱۵ـ در نسخه مجلس ورودخانه .

بوضعی که در اکثر[۱] عمارات مرتبه اول و دویم از دو طرف [۲] کوچه و بازار حجرات و دکاکین اصناف است ومرتبهای[۳] فوقانی خانهٔ مردم، خانه‌که‌روبه‌بازار وکوچه ومیدان‌وباغ و باغچه نباشد بسیارکم است، چون پنجرهٔ دکاکین و حجرات همه شیشه وهمیشه[۴] پائین است و اصناف هریك اسباب و امتعه خود را بزیباترین نوعی[۵] ترتیب داده‌است[۶] که از میان کوچه وبازار هرکس عبورنمایند[۷] هرچه در دکان[۸] است همه بروجه زیبا نمایان است‌لهذا از خارج در نظرها جلوهٔ تمام دارد خصوصاً شبها که‌همه کوچه و بازار ومیدان‌چراغان‌است و اهل بازار عموماً تا نصف شب برای معامله بیدار و نگران ، شعاع شیشه و اسباب بلورو با رفتن وآلات‌جواهر ومرآت[۹] و الوان الوان اقمشه و ضیاء[۱۰] لاله و مردنگی[۱۱] و مشکات درمیان دکاکین و حجرات و نور قناديل درکوچه ومیدان وبازار وعمارات بسکه‌بهم دیگر می‌پیچد مانند روز روشن است، تانصف‌شب‌با این اوضاع اهل شهر از ذکوروانات وبزرگ و کوچك بعضی بمعاملهٔ[۱۲] تجارت و امورصناعت و لوازم سیاحت وشرایط ضیافت مشغولند و برخی‌در تماشاخانها[۱۳] و ضیافتهای‌بال وقهوه‌خانه‌ها[۱۴] خوش‌گذرانی‌مینمایند، اگرچه‌بازار شهر مُسَقَّف‌نیست مگردربعضی‌ها محض برای‌زینت واظهار هنر و حسن صنعت‌بآئینه‌کاری و بلورسازی ونقاشی مُسَقَّف‌نموده‌اند ولیکن دراکثر جاها ازپیش‌روی دکاکین‌وحجرات‌وکوچه وبازار وبفاصلهٔ سه‌چهار ذرع‌عرضاً راه‌رو قرارداده ودرهردوذرع نیزازسنگ سماق‌نما ستونی نصب‌ومُسَقَّف نموده‌اند که‌همیشه دکاکین[۱۵] ازبرف‌وباران محفوظ و ازتابش آفتاب تابان سالم است وهمچنین فرقهٔ راه روان پیاده دائماً در تحت راهرو سرپوشیده‌آسوده‌اند وزمرهٔ کالسکه‌نشینان درتوی‌کالسکه آرمیده‌اند نه ازتابش‌آفتاب تابان زحمتی دارند ونه ازبارش برف و باران مشقتی، سرکار پادشاه[۱۶] کاروانسرائی[۱۷] دروسط شهرساخته‌اندکه درهیچیك ازممالك فرنگستان نظیر ندارد ومُسمّی[۱] به‌پالو رویال[۱۸] میباشد یعنی‌سرای پادشاه، هرساله دویست‌هزار

۱ــ در نسخه مجلس بعضی . ۲ــ نسخه مجلس دوطرف ندارد. ۳ــ درهرسه نسخه چنین و مرتبه‌ها بهتر است . ۴ــ نسخه‌مجلس اغلب اوقات . ۵ــ نسخه‌مجلس وجهی . ۶ــ نسخه مجلس‌داده‌اند . ۷ــ نسخه‌مجلس نماید . ۸ــ نسخه‌مجلس دکاکین وحجرات . ۹ــ مرآت جمع آئینه. ۱۰ــ ضیاءنور . ۱۱ــ مردنگی شیشهٔ بوده‌که برای جلوگیری از باد وخاموشی روی لاله‌ها می‌گذاشتند و تاهمین‌چهل سال‌پیش هم در تهران مورد استعمال و مصرف داشت .

۱۲ــ نسخه‌مجلس معاملات . ۱۳ــ در هرسه نسخه تماشاخانها وگویا تماشاخانه‌ها درست‌تر است . ۱۴ــ نسخه‌مجلس قهوه‌خانها و قهوه‌خانه‌ها صحیح تر است .

۱۵ــ نسخه مجلس وحجرات . ۱۶ــ نسخه‌مجلس پادشاه فرانسه . ۱۷ــ در اینجا ازکاروانسرا منظور تیمچه یا چیزی است‌که حالیه در تهران بغلط پاساژمی‌گویند .

۱۸ــ پاله روایال Palais Royal در پاریس مشهور است .

با جاقلو[1] کرایه آنجاست[2]، بازاری ساخته‌اند[3] بقدر صدوپنجاه‌ذرع طول‌دارد، دو طرف‌آن حُجرات و دکاکین دومرتبه و دورویه بوده، یکروی این دکاکین و حجرات ازدوطرف‌و از دومرتبه کُلاً مشرف باندرون همان بازار است و روی دیگر هریکی بمحوطهٔ جنوب وشمال و سقف بازار را بترکیب شکل مقرنس بآئینه و بلور پوشیده‌اند، محُوطهٔ جنوبی‌که مساوی دویست ذرع وچیزی است از دوطرف شرقی وغربی آن دو مرتبه‌حُجرات ساخته‌اندکه همه دورویه بوده یکروی‌آن بمحوطهٔ مزبور و روی‌دیگر ببازار و کوچه مشُرف‌میباشد وسه‌مرتبه دیگر نیزمثل خانهٔ متعارف دربالای سقف‌این‌حجرات ودکاکین‌که همه‌بغایت‌زیبا ورنگین‌است ساخته‌اندوهمیشه‌بمردم‌اجاره‌داده کرایه‌میگیرند وپیش‌روی‌دکاکین‌وحجرات‌ازدوطرف‌اندرون وبیرون‌به بلندی دومرتبه راهرو مسقف‌است‌بوضعی‌که درضمن اوضاع[4] بازار شهر نوشته شد، تفاوت این است[5]که در اینجا مابین سنگ‌سماق نما هرچه‌هست در آهنین مُشبّك است و[6]ـ آنجا نیست، پشت‌بام راهرو را برای‌خانهای[7] فوقانی مهتابی قرارداه پیش‌رورا دیوارمانند ازآهن ساخته مشبك نموده‌اند، میان محوطه بعضی سروستان است و کاجستان و برخی سبزه زار[8]و گلستان، پارهٔ‌راه[9]خیابان‌است‌و پارهٔ[10]حوض‌های‌شایان وفواره‌های[11]فراوان، شبها که‌در میان بازار مسقف و پیش روی حجـرات و میان خیابانها بـا قنادیل ولاله و مـردنگی و مشکات[12] چراغان میشود بوضعی صفا دارد که‌مافوق آن متصور نیست، شب‌وروز درآنجا از وفور مردم‌جمعیت بسیاری‌است و ساعت بساعت‌از هجوم خلق‌کثرت بیشمار[13] . وسطانتهای

۱ـ باجاقلو سکه طلا بوده است . ۲ـ درنسخه‌مجلس : « وضع ساختن‌آن ـ بقراریست‌که». ۳ـ نسخه مجلس « که».

۴ـ نسخه مجلس اوضاع راهرو بازار . ۵ـ نسخه‌مجلس تفاوتی‌که‌دارد .

۶ـ نسخه‌مجلس ودرآنجا . ۷ـ درهر سه‌نسخه خانها وبنظرخانه‌ها بهتراست.

۸ـ نسخه مجلس سبزه‌زار است و . ۹ ـ نسخه مجلس راهرو.

۱۰ـ نسخه مجلس‌بعضی . ۱۱ـ نسخه‌مجلس‌فوارها که فواره‌ها صحیح‌تراست.

۱۲ـ مشکاة ـع.(م). منفذ وجائی که‌درآن چراغ بگذارند، هرجائی‌که درآن یاروی آن چراغ‌گذارده شود. فرهنگ عمید، چاپ جدید، جلد دوم، صفحه ۹۷۷ ستون ۲ـ مشکاة ـ (ع.) سوراخ ناگذاره‌که چراغ در وی نهند ، مشکات مـأخوذ از تازی و بمعنی‌آن، فـرهنگ ناظم‌الاطباء ـ نفیسی چاپ‌خیام، جلد۵،صفحه۳۳۴۴ ستون۲ـمشکات،بالکسر،ع. طاقی فراخ که‌در آن چراغ و قندیل‌گذارند و رسم‌الخط این‌لفظ مشکوة بواو و تای مدور است مگر بخواندن الف خوانده میشود وهمین حال دارد لفظ صلوة‌وزکوة وحیوة و در اینجا برای افادهٔ‌عام بالف‌و تای دراز نوشته‌شد ـ فرهنگ‌آنندراج چاپ‌خیام تصحیح محمد دبیر سیاقی، جلد۶ صفحه۴۰۱۴ ستون۱. ۱۳ـ نسخهٔ مجلس‌بیشماری‌وقهوه خانهٔ باصفائی هم درانتهای محوطه‌ساخته‌اند .

محوطه قهوه خانهٔزیبائی‌است. که سرای هیچ پادشاه مثل آن نیست[۱] و ازپیش روی قهوه‌خانه هم‌بترتیب پیش‌روی حجرات راهرومسقف قرارداده‌اند وازدوسمت قهوه‌خانه شرقاً وغرباً[۲] دو بازارمسقف باآئینه[۳] دومرتبه دورویه ساخته‌اندکه همه[۴] حجرات آن ازدوطرف[۵] بداخل بازار مزبور وازدوطرف دیگر بخارج کوچه وبازارشهرمشرف میباشد، محوطهٔ شمالی‌مربع‌است و اطراف آن ازسه سمت کلاً[۶] حجرات وعمارات بترتیب مسطور ، **دورشهر** ،[۶] ، ازدوطرف[۷] بفاصلهٔ دو فرسخ[۸] همه باغات[۹] وگلزار و سبزه‌زار است و خیابان ، شبها همیشه میان آنها همه چراغان، **من‌جمله** سه[۱۰] قطعه باغ مشهور ومعروف‌است که‌تحریر مجملی‌ازاوضاع آنها لازم میباشد[۱۱] ، اول **باغ ورسای** است[۱۲] وورسای شهرزیبائی است واقعه درچهار فرسخی شهرپاریس، درهرماه یکدفعه نوبت سیاحت آنجاست[۱۳]، سایراوقات مقدور نیست ، عمارات شاهانهٔ بسیاری در اطراف ومیان باغ احداث کرده‌اندکه از عمارات سرکار پادشاه واقعه در شهرپاریس بمراتب رنگین‌تر[۱۴] است وچشم‌انداز همه هرقدر نور بصر ومدنظر کارگر است حوض‌های فراوان است و فوارهای[۱۵] غلطان ، درختان بسیار است همه موزون و گلستان بی‌شمار است جمله بوقلمون ، نارنجستان از حد وحصر افزون است سروستان وکاجستان از اندازه بیرون ، پر ازسبزه‌زار است وسنبل، مملوازگل وبلبل ، فضای لطافت آن خارج از حوصلهٔ تقریراست وصفای طراوت‌آن بیرون ازحیز تحریر ، وسعت باغ سی‌خروار[۱۶] تخم‌افکن‌است‌وپادشاهان‌فرانسه‌بتاریخ‌هزاروششصدوهفتاد ودوعیسوی‌این‌باغ‌وعمارات رابناکرده، شهر ورسای را پای تخت وعمارات مزبور را محل توقف نموده‌اند و تا هزار وهفتصد ونود بترتیب ازمنه ومرور ودهلوردرآنجا بوده ، هریك درعهد خود بقدر امکان عمارتی احداث

---

۱ ـ نسخهٔ مجلس ، «ازجمله‌اسباب وآلات میزوکرسی باشکال‌مختلفه وکارد وچنگال طلا ونقره وچهل چراغهای بسیارولاله ومردنگی بیشماردرآنجا مهیا داشته وآئینه بزرگ بسیاری هم دردیوار وسقف آن نصب کرده‌اند وازانواع مأکولات ومشروبات نیز همیشه بقدر ضرورت درآنجاهست ، اهل‌شهرشب وروزدسته‌دسته درآنجا مشغول استراحت وخوش‌گذرانی میباشند .»
۲ ـ نسخه مجلس شرقاً وغرباً ندارد . ۳ـ درنسخه مجلس آئینه نیست. ۴ ـ نسخه مجلس همه ندارد. ۵ ـ نسخه مجلس کلاً. ۶ ـ نسخه مجلس اطراف شهر ۷ و۸ ـ نسخه مجلس ویك‌فرسخ بیشتروکمتر. ۹ ـ نسخه‌مجلس چمن. ۱۰ ـ نسخه مجلس‌چهارقطعه ۱۱ـ نسخه مجلس لازم‌شده. ۱۲ـ Versailles. ۱۳ـ در نسخه مجلس ، « که عموم خلق میروند وسایر اوقات مقدور نیست مگربرای اشخاص محترم».
۱۴ ـ درنسخه مجلس سنگین‌تر .
۱۵ـ درهرنسخه‌اینطوراست‌وشایدفواره‌ها بهترباشد. ۱۶ـ درنسخه‌مجلس‌صدخروار.

وگلستان وسبزه‌زاری ترتیب[۱] داده برزینت‌آنجا افزوده است دریاچهٔ بسیار بزرگی هم در وسط باغ[۲] است‌که اغلب اوقات مردم باکشتی‌ها وقایقها درروی‌آن سیاحت مینمایند .

وقتی‌آجودان‌باشی وبندهٔ درگاه ازاول‌روز تاحوالی‌غروب‌درآنجاسیاحت‌کردیم مقدور نگشت‌که عشری از اعشار آن ملاحظه شود[۳] و در نظرآید و هرچه سعی[۴]کردیم که بلکه حوض‌های آنرا بشماره و تعداد آورده مشخص کنیم ممکن نشد . از بدو دولت فرانسه تا اینوقت تصویرات محاربات سلاطین سلف را کلاً باصورت اعاظم و اکابر ملت اعم از امراء وبزرگان‌سپاه ووزراء واعیان ولایت[۵] وغیره[۶] بدستیاری‌نقاشان‌کامل‌کشیده ودر[۷] آن عمارات ترتیب نموده‌اند ، هرگاه مدت یکماه[۸] بدقت و اهتمام تمام ملاحظه شود بلاشبهه از عهدهٔ دیدن وفهمیدن همین یك بساط[۹] بدرستی نمیتوان آمدتا بسایر اساس[۱۰] چه رسد ، از جملهٔ حوض‌ها[۱۳] حوضی درآنجا هست‌که دورآن‌سه‌هزار قدم[۱۲] است و میان آن پراز فوارهای[۱۳] مختلف‌الاشکال و بوضعی که بناهای محکمه و متعدده[۱۴] با آهك وسنگ از ته آب برداشت کرده بقدر یکذرع کمابیش ازروی آب بالا وبلندتربرده‌اند و درآنجا اشکال غریبهٔ بسیاری اعم‌ازشکل[۱۵]انسان وحیوان، بری وبحری وطیور قوی هیکل وحشرات‌الارض[۱۶]ازآهن ومس ترتیب داده نصب کرده‌اند که بچشم آدمی چنان مینماید که گویا همه حیات دارند و منفذ فوارها[۱۷] نیز هرچه هست همه منحصر بسوراخ دهن وبینی و گوش و چشم[۱۸] صور مسطوره بوده ، بعضاً دون بعض ازسوراخ اسافل[۱۹] قرارداده‌اند که آلت مضحکه باشد ، همان روز اقلاً سی‌هزار نفر ازانات وذکور دردور حوض مزبور برای تماشا حضور داشتند وهمینکه آب را از منبع جاری نموده فوارها[۲۰] را بکار انداختند بندهٔ درگاه شمردم یکصد و چهل

---

۱ ــ در نسخه مجلس « و حوض و فواره باشکال مختلفه و طرزهای غریبه و خوش‌نما طورهای عجیبه ساخته و برزینت آنجا افزوده است ». ۲ در نسخه مجلس : «بوضع‌های ساخته‌اند ». ۳ ــ در نسخه مجلس : « اوضاع آنجا دیده شود » . ۴ ــ درنسخه مجلس « هرچه اهتمام رفت » . ۵ ــ در نسخه مجلس « مملکت » . ۶ ــ درنسخه مجلس « درهرعهدی‌که بوده‌اند » . ۷ ــ درنسخه مجلس : « درودیوار وسقف » .
۸ ــ درنسخه مجلس «مدت یکسال» .
۹ ــ نسخه‌مجلس : «آنجا ». ۱۰ ــ نسخه مجلس:« اوضاع ». ۱۱ ــ نسخه مجلس: «حوضهای‌آنجاحوضی‌است». ۱۲ــ نسخه‌مجلس«ذرع». ۱۳ــ درهرسه چنین است ولی شاید فواره‌هابهتر باشد. ۱۴ ــ نسخه‌مجلس محکم‌ومتعدد . ۱۵ــ نسخه مجلس«صورت». ۱۶ــ نسخه‌مجلس «دیگر». ۱۷ ــ درهرنسخه‌فوارهاوگویافواره‌ها بهتر است . ۱۸ ــ نسخه مجلس چشم ندارد. ۱۹ ــ درنسخه مجلس : « هم ترتیب داده‌اند ». ۲۰ ــ بازهم در هرسه فوارها و شاید فواره‌ها بهتر است.

چشمه منفذ داشت که از همه آب جاری میشد و از هر یك بقدر کلفتی بازوی آدمی آب می‌آمد و تا ده ذرع[۱] تخمیناً بعضی ببالا و برخی باطراف میجست و در جستن و ریختن قطرات آب بنوعی جلوه میکرد که خارج از اندازهٔ[۲] تعریف و توصیف است ، من‌جمله نارنجستانی است که[۳] اوقات زمستان وسرما و هنگام تابستان و گرما درخت را دراندرون و بیرون نگه‌داشته نشو[۴] نامیدهند بوضعی که ازسه‌سمت[۵] باغ بزرگی دودیوار محکم باسنگ وگچ وآجر بفاصلهٔ ده ذرع عرضاً ، تاده‌ذرع بالا برده سراسر بترکیب طاق‌نما[۶] مسقف نموده‌اند (ودرهمه‌جا پنجرهٔ شیشه گذاشته‌اند ودریك سمت آنهم بخاریهای بزرگ متعدد بقدر ضرورت ترتیب نموده‌اندکه در وقت حاجت وفصل‌سرما بسوزانند و چندتا در بزرگ نیز گذاشته‌اند که هروقت خواسته باشند درخت را بیرون میبرند وباز داخل میکنند[۷])[و از دیوار داخل نیز بفاصلهٔ سه ذرع دری‌که هریك سه‌ذرع عرض وپنج ذرع ارتفاع داشته باشد گذاشته همه رادرچوبین وآهنین مضبوطی آویزان کرده‌اند[۸]](وازبرای هریك از درختان نارنج صندوق بزرگی با چوب وتخته درست نموده بیخ درختان رادرآن‌صندوق پرازخاك کرده‌اند وهنگام ضرورت همه را آبیاری کرده با عراده حمل و نقل مینمایند[۹]) و هروقت هواها فی‌الجمله اعتدال داشته باشد درها[۱۰] را وازمیکنندکه گرمی‌آفتاب وهوای بیرون باندرون داخل شده تأثیری بدرختان نارنج نماید ، سه سمت‌باغچه[۱۱] که بهمین طورمسقف میباشد درخت نارنج رابوضعی درآنجا گذاشته‌اندکه سراسر همه چهار[۱۲] خیابان[۱۳] است بیك اندازه وسیاق و از یك‌طرف باغچه[۱۴] نیز آهنین دیواری مشبك کشیده میان باغچه[۱۵] را همه گلزار و سبزه زار نموده‌اند ، دو ماه وکسری از بهار گذشته تا یك ماه و چیزی ازخزان مانده درختان[۱۶] را

۱ـ نسخه مجلس « و چیزی». ۲ـ نسخه مجلس : «حوصله». ۳ ـ نسخه مجلس «همیشه». ۴ـ نسخه‌مجلس «و». ۵ـ نسخهٔ مجلس ، « بوضعی‌که سه ضلع باغ را ده ذرع عرضاً و ده ذرع ارتفاعاً».

۶ـ درنسخه مجلس بجای طاق نما گنبدنوشته‌شده است. ۷ـ مطالب داخل‌هلالین درنسخه اصل‌دیده نمیشود وازنسخه مجلس برداشته ودرمتن قرارداده شد . ۸ ـ مطالب بین این دو علامت[ـ] نیز در نسخه مجلس دیده نمیشود . ۹ ـ در نسخه مجلس بجای مطالب بین هلالین‌که در نسخه اصل هست عباراتی بشرح زیرمشاهده میشود : «وازبرای هریك ازدرختان صندوق چوبینی ساخته‌اندکه پرازخاك است وبیخ درخت را درآن صندوق گذاشته‌اند و ته صندوق هم منفذ دارد که در وقت آب یاری فاضل آب آن بیرون رفته ریشهٔ درخت را ضایع نکند وخاك صندوقها را نیز در بعضی اوقات‌که امتحان کرده‌اند و قرار داده‌اند عوض میکنند.» ۱۰ـدر نسخه‌مجلس«پنجره‌ها را». ۱۱ـدر نسخه‌مجلس«باغ». ۱۲ـدر نسخه مجلس : «چهار قطعه». ۱۳ـ درنسخه‌مجلس ، « خیابان‌خوش‌نما». ۱۴ ـ در نسخه مجلس : «باغ». ۱۵ـ نسخه مجلس باغ. ۱۶ـ نسخه‌مجلس نارنج.

بیرون آورده درمیان باغچه[1] بترتیب واسلوب خیابان میگذارند ، عدد درختان[2] در همان نارنجستان مساوی سه هزار و کسری است و تاریخ غرس درختان[3] نیز در صندوق هریك نوشته شده است ، اکثرش سیصد سال و چهارصدسال بیشتر وکمتر عمرداشته باشد ، همیشه نارنج تازه وبرگ سبزدارد .

دویم ـ باغ وسیعی است مُسمّیٰ به **ژاردنْ دِ پلانْت**[4] واقعه‌در قرب شهر ـ **اولاً**ـ[5] درکل عالم‌ازهرنوع سبزه‌وگل وریحان‌وسنبل که‌بهم رسیده‌است درآنجا کاشته گلستان عجیبه‌و درختان[6] غریبه باوضاع مختلف‌الاشکال[7] ترتیب داده‌اند واسم هریك ازدرخت وسنبل وسبزه وگل را درروی تخته علیحده نوشته پهلوی آنها نصب کرده یا آویخته‌اند تا اینکه هرکس نگاه‌کند فوراً[8] بداند که فلان‌گل وبهمان درخت و سنبل چیست وازکجا آورده‌اند . **ثانیاً**ـ[9] عمارات مرتبه بمرتبه بسیار درگوشه و کنار باغ ساخته ، محوطه‌های بیشماری هم بانواع مختلفه ترتیب داده‌اند و آنچه در همه بر وبحرعالم از وحوش وطیور وسایر حشرات‌الارض خلق شده است بمرور ودهور از جنس آنها معدود غیرمحصوری حیّاً کانَ اومیّتاً آورده در آن عمارات نگاه داشته‌اند ، خاصه‌ازجملهٔاموات[10] مختلف‌الاشکال والخلقه بنی نوع انسانی آنقدر درآنجا هست‌که بشماره وتعداد راست نمی‌آید ، بچه آدمی‌که دوسردارد و یك بدن یا روبرو[11] یا بالعکس تا شانه بهمدیگر چسبیده و تازه از مادر متولد شده باشد یا بچهٔ یك‌چشم‌درکله‌واقع گشته ودست‌وپایش‌متصل بهم‌ویا باشکال‌واوضاع‌عجیبهٔ‌دیگر بطوری‌نگه‌داشته‌اند که‌گویا از مادر تازه متولد شده وجان دارد و در سرکلهٔ آنها نیز نوشته‌اند که‌این‌مولوددر کدام ولایت وکدام‌وقت اتفاق افتاده، اسم پدر ومادرش چیست و بعد از وضع حمل چنین مادراوفوت شد یا زنده ماند وهمچنین پوست شکم مردهٔ تازه‌را بوضعی برداشته‌اندکه‌تمامی روده و دل وجگر اوبی‌عیب ونقصان سالم ونمایان است وکلهٔ اوراهم بالمناصفه بریده‌بنوعی نگه داشته‌اندکه بخیال آدمی گویا این‌مُرده‌همین حالامُرده وسر وشکمش‌تازه پاره‌شده‌است وقس‌علیهذاماسواهااعّم از انسان و حیوان و دیگر ازجنس طیور ووحوش‌که‌همیشه باهم ضد و نقیض‌اند، بعضی‌رادر یکجا ویك قفس ویك‌خانه وضعی باهم[12] نگه‌داشته‌اند که مطلقاً اذیت قوی بضعیف نمیرسد، مثل شیرومیش وگرگ‌وبرّه و شاهین وصعوه و مار و وزغ .

۱ـ نسخه‌مجلس‌باغ. ۲ـ نسخه‌مجلس‌عددرخت‌نارنج. ۳ ـ نسخه‌مجلس‌درختان‌نارنج.
۴ ـ Jardin des Plantes . ۵ ـ نسخه مجلس بالجمله. ۶ ـ نسخه مجلس و خیابان غریب ـ که بنظرصحیح نیست. ۷ـ نسخه مجلس باوضاع مختلف. ۸ـ نسخه مجلس «فوراً» راندارد. ۹ـ درنسخه مجلس بجای ثانیاً ودیگراینکه. ۱۰ در نسخه مجلس امورات بجای اموات‌که صحیح نباید باشد. ۱۱ـ نسخه مجلس یا سینه‌بسینه.
۱۲ ـ نسخه مجلس عادت داده نگه داشته اند.

بالجمله، بندهٔ درگاه درخانهٔ که مختص ماران است معاینه دیدم که مارقوی هیکل وکلفتی بادوعدد وزغ ضعیف دریك قفس آهنین هم نشین بوده[۱] وازهرجوره وهرجنس مار درآنجا ملاحظه شد، خصوصاً مار بزرگ وبا هیبتی را درصندوق چوبین میان لحاف پشمینه خوابانیده بودند که بلاشبهه آدم بالغ را باکمال آسانی میتوانست فرو ببرد و همینکه لحاف را برداشتند مستانه حرکت میکرد و بغرور وصلابت تمام دردور[۲] اندرون صندوق راه میرفت. از جنس وحوش وطیور و سایر حیوانات برّی وبحری(اعم ازماهی و غیره)[۳] زنده باشد یامرده اقلاً ده هزار[۴] کم وبیش درآن عمارات نگه داشته اندوهست واکثر[۵] آنها در ایران مشهور ومعروف نیست من جمله ضرّافه که رنگ و خلقت آن شباهت بشتر دارد اما گردن و دستهای پیشش دو مقابل درازی دست وگردن شتر است و پاهای عقبش بغایت کوتاه بوده مثل گاو وگاومیش در هردوپا ناخن دارد، وقت راه رفتن سرکشی غریبی میکند[۶] ومثل مناره سرش بطرف آسمان است، درپاریس که زنده نگه داشته اند منحصر بیکی است امامرده اش خیلی است، فیل قوی هیکل زنده هم یکی بیشتر نیست لیکن مرده اش که بی عیب باشد بسیار است، مرغان بس عجیب وغریبی هست بزرگتر از قوچ، هرگز بخیال نمی آید که این چنین مرغی در دنیا خلق شده باشد، مساوی دویست رأس و چیزی از هرجنس میمون است، محوطهٔ وسیعی مدورساخته دور آنرا دیواوی مُشبّك ازآهن ترتیب داده اند و بقدر هفت وهشت ذرع بالابرده وسرمحوطه را کلاً بترکیب گُنبد با مفتول بافته اند و اسباب بازی هم از چوب و تخته و ریسمان وطناب بقدر ضرورت درآنجا بجهة آنها مهیاو آماده داشته اند و بوضعی تعلیم و تربیت داده اند که هر وقت مردم برای تماشا حاضر میشوند آنها از منزل بمحوطه مزبور آمده هر یك با نواع مختلفه بازی درمی آورند.ـ**سیم**ـ باغات وساحات **بادبلون**[۷] است که درمحل هموار یك فرسخ دریك فرسخ از هرگونه اشجار مُثمروغیر مثمر قطعه قطعه باسلوب شایان[۸] غرس و فیمابین آنها چمنهای با فضا ترتیب داده خیابانهای باصفا درست کرده اند، هرروز اهل شهر از کالسکه نشین و سواره و پیاده گروه گروه آمده درآنجا سیاحت مینمایند . ـ**چهارم**ـ باغ بافضاوخوش هوای وسیعی است واقعه در **سن کلو**[۹] یك فرسخی شهر که سرکار پادشاه[۱۰] بجهة توقف بهار و تابستان احداث کرده اند عمارات عالیه شاهانه در آنجا ساخته نارنجستان و

۱ـ نسخه مجلس باهم بازی میکنند.

۲ـ نسخه مجلس «اطراف». ۳ـ نسخه مجلس اعم ازماهی وغیره را ندارد. ۴ـ نسخه مجلس ده هزار که مسلماً ده هزار دوم اشتباه و مکرر است . ۵ـ نسخه مجلس بعضی ازآنها.

۶ـ نسخه مجلس مانند شترراه میرود. ۷ـ بووآیعنی جنگل وبووآ دوبولونی ـ Bois de Boulogne جنگل معروف در نزدیك پاریس است . ۸ـ نسخه مجلس «خوب».

۹ـ سن کلو Saint Cloud .

۱۰ـ نسخه مجلس، «سلاطین فرانسه»

گلستان و حوض‌های فراوان وفواره‌های شایان وخیابان و سروستان وچمن‌زار بحدی است که مستغنی از تعریف و توصیف است، سرکارپادشاه‌در فصلین مزبورین با جمیع‌اولادوانات وذکور درآنجااوقات گذرانیده[1] باستراحت وتفنن مشغول‌میباشند .

سرکارپادشاه قبل از مقدمهٔ آشوب که‌آجودان باشی‌را بابزرگان نظام یك‌شب‌بمهمانی دعوت فرموده بودند، نشان تمثال همیون[1] که‌آویزهٔ اغیار وافتخارآجودان باشی‌بود پادشاه خود وخاندان سلطنت همه و بزرگان نظام هم یکان‌یکان تماشا وزیارت‌کرده‌صورت مبارك‌را همگی از روی میل و اخلاص تحسین‌کردند، سرکار پادشاه فرمودندکه ما خیلی‌ممنون و مشعوف میشویم اگر شبیه مبارك برادر بزرگوار مـرا با شبیه مبارك ولیعهد مغفور بعد از مراجعت وورود بایران از برای‌ما بفرستید تا اینکه اغلب اوقات از ملاحظه و زیارت‌آن خوشحالی برای ما حاصل‌آید، آجودان باشی عرض‌کردکه پردهٔ شبیه صورت مبارك اینجا حاضر است و فردا انشاءاله خود خواهم آورد و شبیه صورت مبارك ولیعهد مغفوررا هم از ایران بشرط حیات میفرستم، همان شب هنگام مرخصی‌آجودان‌باشی جنرال آجودان‌شاه‌را طلبیده بتوسط او خدمت شاه پیغام فرستاده عرض‌کردکه چون تصویر مبارك را فردا خواهم آورد استدعا مینمایم‌که اعلیحضرت پادشاهی بملاحظه روابط دوستی هـرنوع احترامی‌که لایق وسزاواراست بعمل‌آورند، فردا در وقتی‌که تعیین‌شده‌بود سرکارپادشاه **کالسکهٔ هشت اسبی مخصوص خودرا** با زینت تمام فرستادند لهذا صورت مبارك رادرکالسکهٔ مزبور جاداده و آجودان باشی‌خود با بندهٔ درگاه درکالسکه دیگر نشسته رفتیم، قراول مخصوص در درِعمارت سلام وعملهٔ حضور بیرون‌آمدند وسرکار پادشاه با عیال خودنیز تادم‌پلّه‌های‌اول استقبال‌کرده صورت مبارك را باحترام وخوشحالی تمام باوطاق نشیمن برده درصدرمجلس نصب نمودند و از آجودان باشی هم مکرر اظهار ممنونی فرمودند .

صورت مبارك‌را در تبریز **نقاش‌لال افشار**در پردهٔ بـزرگ بلباس سلام کشیده و انصافاً بسیار شبیه بود ودر وینه هم چهارچوبهٔ مطلای خوب درست کرده بودیم و یك طاقه شال‌ترمهٔ خوب نیزپرده برروی‌آن دوخته با کمال ادب واحترام بردیم[2].

صنایع‌خانهـ معتبری‌درقرب‌ترتیب‌داده‌قراردادنموده‌اندکه‌درمدت‌هرپنج‌سال‌هرکس ازهرگونه اقمشه و اسباب وآلات اعم‌از بلورینه‌وبارفتن‌وفلزات وغیره اختراع‌نموده‌بطرح وطرز تازه ساخته باشد در همان‌خانه حاضر و تا سه ماه آماده میدارندکه عموم مردم آمده

۱ـ نسخه مجلس درآنجا متوقف شده .

۲ـ از این پیش‌بینی و تهیه پرده تمثال شاه از ایران و ساختن و آماده نمودن آن در وینه وسایر تدارکات و اقدامات عقل ، درایت و دور اندیشی و دور بینی آجودان باشی و اعضای هیئت او معلوم میشود و مانند آن بوده که‌اینها قبلاً چند بار باروپا سفرکرده و همه چیز را پیش‌بینی‌کرده اند .

بمرور ملاحظه ودقت مینمایند، هرگاه کسی چیز عجیب و غریبی ساخته و در صناعت طرح نوی انداخته‌باشد هم ازدولت انعام کلی میدهند و هم قراردادمینمایندکه تا فلان مدت‌احدی بغیر از همان‌کس این اسباب‌را نسازد و نفروشد تا اینکه‌بهرهٔ کلی برای‌اوحاصل‌شده‌سایر مردم نیز بشوق و ذوق تمام سعی و اهتمام در اختراع صنعت دیگر نمایند. بندهٔ درگاه روزی اوقات صرف‌کرده بعضی ازآنهاکه تازگی‌داشت ملاحظه و بدقت تماشانمود،من‌جمله شخصی ساعتی بقدر سه وجب در سه وجب ساخته واختراع نموده بودکه درتوی‌آن دریا و کشتی وقایق و رودخانه و پل باغ و بلبل ودرخت‌گل و چمن‌وسنبل خیلی داشت و هروقت ساعت کارمیکرد کشتی‌هاو قایقها کلاً در روی دریار بحرکت آمده از اینطرف بآنطرف و بالعکس راه میرفت و از روی پل‌مردم نیز دسته دسته اعم ازکالسکه‌نشین و سواره و پیاده تردد مینمودندو مرغان خوش‌الحان در اغصان درختان هم‌گاهی بنغمه‌وسرود مشغول‌وگاهی می‌غنودند. و دیگر ساعتی اختراع‌نموده بودندکه درآن‌میان اساس سور و مهمانی و بساط جشن و ریسمان بازی مرتب داشته ـ ریسمان باز در سرطناب بازی میکرد و اهل طرب‌دیگر نیز بعضی برقص و برخی بنغمه و سرود مشغول بودند، وهمچنین بخاری‌و هیمه و آتش عملی ووضعی ترتیب داده بودندکه هیچکس بحقیقت منتقل نمیشد و همه چنین میدانستندکه بخاری واقعی‌است و مثل‌معمول ومتعارف میسوزد. بندهٔ درگاه خود عمداً پیش رفته بدقت تمام ملاحظه نمودم مطلقاً مشخص نشدکه عملی است تا اینکه دست بردم و پارچهٔ ازهیمه‌نیم‌سوخته شعله‌آتش‌وخاکستر داشت‌برداشته‌دیدم‌که سرداست و تعجب‌کلی‌حاصل گشت.

عجب دیگر این است‌که این خانه دویست و پنجاه ذرع طول و یکصد ذرع عرض و ده ذرع ارتفاع داشته مثل متعارف باچوب و تخته مسقف است‌و در اندرون آن از چوب و تخته منقش بانواع مختلفه دکان و حجره ترتیب داده اسباب جدیدالاختراع را بوضعهای شایان[1] چیده‌اند ودرخارج خانه محوطهٔ متعدده ساخته آنچه اسباب‌کشتی جنگی وواپور و چرخ‌کالسکه وعراده جسر وپل وکورهٔ آتش بجهة ساختن آلات سنگین و ترکیب حمام و عمارات وغیره است درآنها حاضرداشته‌اند.

بالجمله ـ در ممالك فرنگستان همه علی قدر مراتبهم **اساس تربیت** را از حیث **تعلیم وتعلم** چه درعلوم شریعت وفنون حکمت وچه در قانون اهل حرفت و صنعت ،خاصه دربارهٔ عساکر دولت و رجال ملت بوضعی ترتیب داده بساط ترغیب و تشویق را بطوری چیده‌اندکه مافوق آن متصور نیست.

خصوصاً درشهرپاریس‌مکتب خانهٔ متعدده ومعتبره ازجانب دولت وملت‌ساخته ومعلمین صاحب‌ذکاوت بقدرضرورت درآنها گماشته‌اندکه همیشه‌بتربیت‌کودکان وجوانان‌اشتغال‌دارند و قرارداد کرده‌اندکه اهل مکتب هفتهٔ یکدفعه بخانه خود میروند و سایر اوقات دائماً

[1] نسخه مجلس «خوش‌نما».

شب وروز در مکتب‌خانه بسر برده مشغول تحصیل میشوند و اخراجات معلمین و متعلمین اعم از اکل وشرب و ملبوس وغیره هرچه باشد همه با دولت وملت است وبجهة تشویق وترغیب اهل مکتب هرسال یکدفعه مقرر داشته‌اند که معلمین خود بدقت تمام تشخیص داده معلوم نمایندکه از متعلمین کدام یکی ترقی کرده (و درهمان علوم درسی خود چه‌قدر بالا رفته است[۱]) و استحقاق کدام نشان و منصب را دارند و چه قدرکتاب باید از دولت باو مرحمت شود ، **بعد از آن** مجلس عامی درهمان مکتب خانه ترتیب داده سرکار پادشاه با جمعی از اولاد خود ازاناث وذکور ، امراء و اعیان و معتبرین ولایت ازمرد و زن عموماً وپدران و مادران اطفال وجوانان[۲] مکتبی خصوصاً درآنجا حاضرمیشوند .

ازاتفاقات بنده درگاه همان روزبجهت ملاحظهٔ اوضاع آنجا رفته در محلی‌که سرکار پادشاه واولاد ایشان تشریف داشتنداذن‌جلوس‌یافت، مجلس‌بسیار وسیعی‌بودکه اقلاً پنج‌هزار نفر درآنجا نشسته ، اساس موزیکان هم درآنجا آماده نموده بودند ومینواختند .

اول یکنفرکشیش‌کتابی در دست گرفته برتختی بالا رفت و بزبان لطین[۳] که افصح لغات فرنگستان است مواعظ بسیارگفت وکیفیت‌احوال تربیت یافتگان همان مکتب خانه را که از بدوحال تا این زمان اتفاق افتاده وهریك بهرمرتبه ومنصبی‌رسیده وترقی نموده‌است همه را یکان یکان به‌تفصیل تمام بیان ساخت ونشست ، درثانی وزیر اهل صناعت برخواست[۵] وبرنعمت قوام دین وملت ونظام‌امرسلطنت وامنیت ولایت باکمال فصاحت وبلاغت اظهارتشکر وامتنان نموده به‌نعت وثنای پادشاه و اولاد ایشان و تعریف امراء و اعیان علی‌قدر مراتبهم پرداخت ودرآن اثناء حضار مجلس مکرر دست بهمزده برخواستند[۶] و عموماً ببانگ بلند بنام پادشاه براوا[۷] یعنی آفرین گفتند ، پادشاه نیز بجهت احترام ملت مکرر برخواست[۸] وکلاه برداشت تا اینکه درآن بین‌کشیش مُعمّر دیگر برپا ایستاده واز روی‌کتاب نام یکی را از اهل مکتب‌که مستحق التفات بود بزبان آورده اصل و نسب او را بیان ساخت وگفت

---

۱ ــ مطالب داخل هلالین درنسخه مجلس مشاهده نشد . ۲ ــ نسخه مجلس کلمه جوانان ندارد. ۳ــ درنسخه مجلس لتین‌با تاء نقطه دار و منظور زبان لاتنLe Latin است‌که زبان علمی وادبی قدیم روم بوده و حالیه نیز درکلیسا معمول و زبان مذهبی است و درمدارس متوسطه فرانسه هرکس بخواهد بعدهافلسفه وادبیات وحقوق بخواند عیناً مانند زبان عربی در ایران باید لاتن و زبان یونانی قدیم را هم با اینکه زبان مرده هستند بخواند ویاد بگیرد چون اکثرمتون قدیم فلاسفه وحکماء یونان باستان به‌یونانی ولاتن است .

۵ و ۶ و ۸ ــ در همــه نسخه‌ها برخـواست و گویا برخاست بهتر باشد .

۷ ــ بروا همان براوو Bravo است.

که این طفل از فلان تاریخ بتعلیم فلان علم شروع نموده در فنون آن بمرتبهٔ اعلی[1] رسیده است وحالا حسب‌الامرپادشاه[2] شایستهٔ التفات وسزاوار عنایت[3] میباشد آنوقت همان پسر از مجلس برخواسته[4] بپای تخت[5] رفت ، وزیرصناعت فوراً سروصورت پسر را بوسیده بعد از ادای مراسم رأفت والتفات تاجی برسر او گذاشت وشخصی دیگر هم یك بسته‌کتاب خوب[6] آورده باو تسلیم نمود، پسرکتاب دردست وتاج عزت‌برسربجای خود برگشت واهل مجلس همه صدا بصدا داده مکرر براواکه بمعنی ماشاءاله و آفرین است‌گفتند ، پادشاه خود و اولاد ایشان هم‌فرداً فرد نسبت باواظهار التفات‌کردند تااینکه اونشست ودیگری برخواست[7] دربارهٔ او نیز بهمین وضع ماجری‌گذشت وهمچنین در مادهٔ سایرین تا مجلس تمام‌گشت و بآخر رسید و بعد از آن سرکار پادشاه روباهل مجلس‌کرده فرمودندکه روی این اطفال همه سفیدکه امروز جمیع ملت‌را فوق‌العاده مسرورکردند ، دراینصورت سزاوار این‌است‌که همه آنها امشب در محفل خاص پادشاهی حاضر و مهمان بوده با ما شام خورند مشروط براینکه درکالسکه‌های دولتی نشسته با عزت تمام بیایند تاحرمت‌آنها میان ملت[8] زیادتر شود ، خلاصه بهمین وضع‌ها اطفال خود را ترغیب مینمایند که آنها دقیقهٔ از تعلیم و تعلّم غفلت نمیورزند و بهمین سبب است‌که اکثری از اهل فرنگستان در جمیع علوم و صنایع سررشته کامل دارند (یکنفر مردوزن پیدا نمیشودکه در خواندن و نوشتن عاجز باشدمگر بسیارکم[9]) حتی درممالك فرنگستان هرچه نابیناهست همه‌را درمکتب خانه‌های علوم وکار خانه‌های صنایع بقوت لامسه تعلیم‌داده علوم‌کلیه وصنایع ضروریه آموخته‌اند که همیشه کار میکنند واجرت میگیرند.

مقارن حرکت‌از پاریس سرکار (پادشاه) آجودان‌باشی را بااتباع سفارت برای‌وداع بشام دعوت‌کرده بودند، درآخرمجلس فرمایش‌کردندکه آجودان‌باشی فردا وقت ظهرآمده نقاش‌خانه وخزانه مخصوص پادشاهی‌را تماشانماید، در وقت معین آجودان‌باشی وبندهٔ‌درگاه بالاتفاق رفتیم، سرکار پادشاه هم تشریف‌آوردند نقاش‌خانه و خزانه راکه هردو در عمارت سرکاربود تماشاکردیم، درخزانه وجه نقدظاهراً چیزی نبود اما اسباب جواهرمردانه‌وزنانه بوضعهای فرنگی ورومی وشمشیروخنجرمکلّل وتسبیحهای‌مروارید درشت‌غلطان وانگشترهای مرغوب ازهرقسم غیرمحصور بود، سرکار پادشاه‌ازراه التفات ومهربانی بآجودان‌باشی‌فرمایش

---

۱ ـ در نسخه‌مجلس ترقی‌کرده است. ۲ در نسخه مجلس «موافق قانون».

۳ ـ در نسخه مجلس « پادشاه » . ۴ و ۷ ـ درهمه نسخه‌ها برخواست و گویا برخاست بهتر باشد . ۵ ـ پای تخته. ۶ درنسخه مجلس خوب ندارد .

۸ ـ در نسخه مجلس بجای ملت خلق . ۹ـ در نسخه مجلس بجای کلمات دوهلال عبارات زیر دیده میشود ، « آدم بیسواد در آن ممالك بسیارکم است » .

کردندکه سلطنت ما و سفارت خود راکنار گذاشته بطور رفاقت و خصوصیت بهرچه‌که میل داشته باشی برسم یادگار از اینجا بردار و مطلقاً صرفه و ملاحظه مکن‌که اینجا مخصوص من و اولاد من است و مطلقاً بمال رعیت فرانسه مدخلیت ندارد، آجودان‌باشی عرض‌کردکه این اسباب کلاً قابل ولایق‌سلاطین وخاندان سلطنت‌است وبنده‌که شغل‌سربازی دارم‌درحقیقت هیچیك از اینها برای بنده مصرفی نخواهد داشت اگر اعلیحضرت پادشاهی محض مرحمت بخواهند برسم یادگار التفاتی به بنده فرمایند تصویرمبارك را بسیارطالبم‌که همهٔ این‌اشیاء بوجود او مُهیا شده است، باردیگر اصرار و حکم فرمودندکه چیزی از این اشیاء منتخب کرده برداریدصورت خودرا نیزمیدهم بازعرض‌کردکه من‌سلامتی ذات همایون شاه وصورت مبارك را میخواهم وبرای افتخار من‌کافی است، بعدبفاصله دوسه روزدیگرصورت شبیه خود را باصورت اولاد واحفاد وزن خودعموماً درصفحه طلا سکه‌کرده فرستادند وهمچنین‌تصاویر مزبور رادرروی سنگ‌سفید فرداً فردساخته‌بعلاوه یك دستگاه‌ساعت طلای مجلسی‌ویکدستگاه ساعت‌کوچك طلا ویك لوله تفنگ خوب ویك‌جفت طپانچه ویك قبضه شمشیر ودو قبضه‌خنجر مطلا وشش عدد بوشقاب چینی وشش عدد پیاله و نعلبکی چینی و دوتخته‌گلیم گلابتون‌باف[1] و یك قبضه شمشیر مینیانز ازجانب ولیعهد وشش‌جلدکتاب‌نقشهٔ ربع مسکون براً وبحراً بمقیاس بزرگ‌که در کتابخانه پادشاهی تازه باتمام رسیده بود از جانب زن خود با اشیاء مزبوره مصحوب جنرال‌آجودان خود فرستاد وآجودان‌باشی تعارفات مزبوره را قبول وبحامل‌آنها تعارفی‌که لایق‌بود داد، اگرچه این‌چیزهاچندان‌قابل‌نبودلکن اظهارممنونی بسیارنمودند .

دیگراینکه در اوقات توقف پاریس بعضی از ملت[2] فرانسه ظاهراً وبرخی باطناً بنای آشوب وشورش‌گذاشته سه چهارروز درمیان شهر پاریس دعواکردند ومساوی صدنفرکشته و دویست وسیصدنفرهم زخمدارشدند، چون سرکار پادشاه درجزواز این‌معنی استحضارداشته‌اند یك هفته پیش از وقوع این معرکه ده هزار نفر قشون نظام‌که درشهر متوقف بودند همه را احضار وبعد ازنوازش‌بسیار چهل وپنجاه نفرازصاحبان‌منصب نشان داده‌همه را دلگرم‌نمودند لهذا دراین مقدمه‌آنهاعموماً اجماع‌کرده بگروه اشرارغلبه وجمعی ازمفسدین‌آنهارادستگیر نمودند تااینکه رفع اغتشاش شد، یکنفرجنرال بزرگ وقدیمی هم دراین میانه تلف‌گشت . منظورجمعی ازملت فرانسه این‌است‌که اساس سلطنت را بالمره برهم زده امر ولایت رابعهدهٔ جمهورملت[3] و وکلای دولت واگذارند، علیهذا پادشاه فرانسه همیشه خائف بوده و دائماً با احتیاط راه میروند .

از اتفاقات همان شب شورش‌آجودان‌باشی وماها درخدمت پادشاه موعود بودیم، وقت عصرکه این‌آشوب برخواست[4] (جنرال‌آجودان سرکارپادشاه‌نزد) آجودان‌باشی‌آمده‌مهمانی

۱ـ تصورمیرود این‌گلیم‌گلابتون‌باف ازهمان قالی‌های معروف‌گوبلن بوده است .

۲ـ درنسخه مجلس بجای ملت، اهل فرانسه .

۳ـ درنسخه مجلس جمهورخلق . ۴ـ برخاست باید بهترباشد .

آن شب را عذرخواست و گفت که شاه میفرمایند می‌ترسم امشب خدا نکرده در عرض راه یا میدان درخانه وقت‌آمدن و برگشتن‌آسیبی بآجودان‌باشی یا بکسان او ازاین اشرار برسد که ما خجالت بکشیم، آجودان‌باشی پیغام دادکه حالا آمدن وجوب بهمرسانیده است اگر سابقاً مهمانی بود حالا بعزم قراولی وجان‌فشانی بااتباعی‌که در اینجا دارم مکمل و مسلح خواهم‌آمد، مشارالیه دوباره پیغام‌آوردکه محال است‌شاه باین معنی راضی شود، لهذادراین سه چهار روزکه این‌آشوب وفتنه برپا بود در خانهٔ خودرا بسته‌آرام وآسایش گرفتیم.

بعد ازرفع اغتشاش‌آجودان‌باشی وبندهٔ درگاه بدیدن پادشاه رفته دراثنای صحبت از مقصرین گفتگوئی گذشت، سرکار شاه فرمودندکه همه را بدون تنبیه وسیاست‌مرخص‌فرمودیم آجودان‌باشی ازراه تعجب سبب پرسید، فرمودند **مادریکی از آذنها** آمد ودر اثنای گریه قطرهٔ از اشک چشم اوبدست من ریخت ومن‌همه را بآن یك قطره آب دیده بخشیدم، چون بعد از تفحص و تجسس بسیارعمده تقصیرکه بخصوصه قصدکشتن شاه را کرده بود بگردن یکنفر مدلل وثابت‌شد حکمی‌که پادشاه درعفوآنطور مقصر بدستخط‌خود بدیوان‌خانه‌عدالت نوشت باین مضمون است: «اگرچه‌آن مقصر قصد هلاك کسی راکرده بودکه آسایش خلق و جمهور بواسطهٔ وجود اوست لکن بدستی‌که این حکم را مینویسد قطرهٔ ازآب چشم مادراو افتاد و از آن رحم بدل صاحب این دست‌آمد چون ارکان عدالت و جمهور را درتقصیر و بخشش اوحقی نیست ومنحصر بوجودماست ازتقصیر او درگذشتیم وبهمان قطره اشك او را بخشیدیم ومرخص‌کردیم» چنانکه بعدازمرخصی اورادرمیان‌فوجی منصوب ومأمورینگی‌دنیا[1] فرمودند وهمچنین رأفت‌غریبی درمادهٔ ورثه جنرالی‌که درآن‌آشوب‌کشته شده بودفرمودند، اولاً ـ زن و اولاد خودرا بجهة سرسلامتی بخانه‌جنرال فرستاد واولاد صغیر اوراآورده‌داخل عیال‌خود نمود مواجبی‌که جنرال داشت سه‌مقابل ازمال‌خود برآن افزوده ببازماندگان او مقرر نمودند ودر تعزیه اوخودگریه‌کرد وآن شب‌که آجودان‌باشی بعدازاین مقدمه بابندهٔ درگاه بدیدن شاه رفتیم اظهار تحسر و تأسف زیاد میفرمودندکه چرا باید در ملك فرانسه اینطور امور اتفاق افتد ومردم مقصرشده بی‌جهت‌کشته شوند، آجودان‌باشی استفسار نمودکه چقدر نفوس در زیرحکم سرکار پادشاهی است؟ فرمودند گویا زیاده از سی ملیان باشد آجودان‌باشی عرض‌کردکه سرکارپادشاهی بایدشاکرباشند ازاینکه ازهمه این‌مخلوق‌معدودی مردودند، خداوند عالمیان اینهمه‌مخلوقی‌که خلق‌کرده‌اند هزاران ملل وگروه شده‌اندلابداً یکی ازاین ملل مطیع و مابقی‌کلاً عاصی هستند از سی‌ملیان نفس اگر پنج شش هزار نفر طاغی وناراضی باشند ازعدالت وشأن پادشاه چیزی نخواهدکاست، فرمودندکه از این عرض توخاطرمن تسلی یافت.

خلاصه، روزی‌که آجودان‌باشی نظر باقتضای مصلحت دولتی از پاریس بعزم سیاحت

۱ـ ینگی‌دنیا بامریکای تازه‌کشف شده می‌گفتند.

عازم لندن میشد. شب با بندهٔ درگاه پادشاه را درعمارت سنکلو واقعه دریك فرسخی شهر ملاقات وعجالةً مرخصی حاصل کردند و بعضی ازکسان خود را با احمال و اثقال درآنجا گذاشتند هجدهم شهرربیع‌الاول [۱] باتفاق بندهٔ درگاه وموسی‌جبرئیل ترجمان[۲] ودونفر نوکر عازم شد.

از شهر پاریس تا شهرکالی[۳] که انتهای ملك فرانسه و درکنـار بحر انگریز[۳] واقع است مساوی هفتاد و یك فرسخ میباشد، مابین این مسافت همه متصل بهم آباد و دائر بوده شهراست و قصبه و قلاع[۴] محکمه وبروج مشیده وهمه مملو از عساکر کثیره واسیاب واسلحهٔ حربیه وتوپ وتوپخانهٔ وافره بحدی‌که یکوجب زمین دراین‌بین خراب و بائر نیست[۵] ودر آنجا دوساعت متوقف وبکشتی بخار نشسته رفتیم.

۱ـ سال ۱۲۵۵ هجری‌قمری.

۲ـ درنسخه مجلس، «آجودان‌باشی وبندهٔ درگاه ومسیوجبرئیل ترجمان اول ودو نفر نوکر عازم شدیم». ۳ـ بندرکاله Calais. ۴ـ دریای مانش.

۵ـ نسخه مجلس قری وقلاع. ۶ـ نسخه مجلس: «غیرمسکون ولم‌یزرع‌بنظر نمی‌آید.)

فصل چهارم

در بیان اوضاع ولایت انگریز[1]

درمدت چهارساعت ونیم بجزیره **دور**[2] که اول‌ملك انگریز است وارد وشب‌درآنجا بجهة تدارك‌کالسکه متوقف وروز دیگرراه افتاده اول شب به **لندن** رسیدیم .

دو روز در درهوتل **مارشال‌تامسون** منزل‌شد تا اینکه **سرگوراوزلی**[3]، **وولك**[4] **صاحب**، **الس**[5]**صاحب وکمبل**[6]**صاحب و جنرال‌لنزی**[7] که همه درایام سفارت خودو توقف ایران ازدولت علیه مورد التفات شده بودند مکرر بدیدن‌آجودان‌باشی‌آمده ازکیفیت

۱ـ انگلیس . ۲ـ بندر دوور Douvres .

۳ـ Sir Gore Ouseley . ۴ـ سیرهانری ویلوك Sir Henry Willock وزیرمختار انگلیس در ایران‌که بنا بتقاضا وشکایت میرزا صالح شیرازی دولت انگلیس او را بعلت بدرفتاری واخلال‌گریهایش وعدم رضایت دولت ایران عوض‌کرد .

۵ـ مسترالیس Elliss نیزمدتی نماینده‌انگلیس درایران بوده است .

۶ـ سیر جان‌کمبل Sir John Campbell هنگام فوت فتحعلی‌شاه در ایران بوده و همان است‌که با توافق دولت روسیه در حرکت محمدمیرزا ولیعهد ازتبریز واستقرار وی در تخت سلطنت اقداماتی‌کرده ودراین‌اواخرمطالبی بعنوان‌گزارش‌های‌محرمانه ودستورالعمل‌های سِرّی او درمورد تشکیلات جاسوسی انگلیسها ومزدوران وجاسوسهای ایرانی آنها زیر عنوان «حقوق‌بگیران انگلیس در ایران» دریکی ازمجلات تهران نشرمیشد و از حیث وجود اصل و اغراضی‌که برفرض وجود اصل درآن بکار رفته وهم صحت ترجمه موجب صدها شك‌وتردیدبود.

۷ـ سرتیپ لنزی Lindsay افسر انگلیسی درخدمت نایب‌السلطنه ودولت ایران بود و تاآخر درایران‌ماند وخدمات صادقانه‌کرد وهنگام حرکت محمدمیرزا ولیعهدبتهران‌برافراد ظل‌السلطان وپس‌ازآن برسپاهیان فرمانفرمای فارس غلبه نمود .

بعضی اوضاع خبردادند و ازآنها تحقیق شدکه دراین شهر بهترین هوتل‌ها کدام است، گفتند هوتل **میورد**[۱] ازتمامی هوتلها سنگین‌تر میباشد و سرکار ولیعهد پادشاه روسیه هم درآنجا منزل کرده بودند لیکن عیب آنجا این است که خرج کلی دارد آجودان‌باشی بملاحظهٔ بعضی جهات[۲] ازمنزل قدیم بهوتل مزبور آمده همان دایره[۳] راکه سرکار ولیعهد[۴] دولت روسیه اجاره کرده بودند اجاره وتوقف نمود.

در ایام **چهل و یك روز** توقف لندن آنچه فیمابین جناب **لاردپالمرستان** وزیر امورخارجه وآجودان‌باشی گفتگوی دولتی تحریراً و تقریراً اتفاق افتاده بود بتفصیل تمام دراجزای علیحده واوراق جداگانه نوشته شده است.

فی‌الحقیقه **شهرلندن** زیباترین شهرهای روی زمین بوده درکل[۵] ربع مسکون بهتر و بزرگتر ازاین[۶] شهری نیست.

درجمیع اوضاع شهریت اعم ازاسلوب عمارات وکوچه[۷] وباغات وکلیسا[۸] وکارخانجات ومکتب‌خانه وتماشاخانه وغیره نسبت باوضاع پاریس که بهترین شهرهای فرنگستان است بمراتب بالاتر وسنگین‌تر میباشد.

انصافاً دولت وملت[۹] انگریز فوق‌الغایه مردی ومردانگی کرده‌اند[۱۰] که درچنین مکان ناقابل وبدهوائی چنان شهرزیبائی احداث وبرپا نموده‌اند، چراکه شهرلندن همیشه بدهوا واکثر اوقات تیره وتار وابر وبارش بوده اهل آنجاازدیدن روی آفتاب محروم هستند، حتی درفصلین بهار وتابستان هم پنجره و روزنهٔ عمارات‌را باحتیاط تمام قایم می‌بندندکه هوای خارج باندرون داخل نشود، هرگاه از هوای بیرون باندرون داخل شده بر اعضای مَن فی‌الدار برسد تَکسُّرمزاج بهمرسانیده ناخوش میشوند. بسیار نادر است که درآنجا یکروز ابر وبارش وانقلاب هوا نباشد، اگرروزی اتفاق افتدکه هوا صاف بوده تیره وتار وبارش و باد نشود فی‌الحقیقه بجهت ملت[۱۱] انگلیس عید اعظمی[۱۲] خواهدشد واگر درهمچو[۱۳] روزی

۱ـ Mayor Hotel .
۲ـ دستورالعمل دولت و شاه ایران بودکه آبرومند رفتارکنند .
۳ـ درنسخه مجلس «همان منزل» .
۴ـ درنسخه منزل پادشاه روسیه .
۵ـ درنسخه مجلس کل ممالك ربع مسکون .
۶ـ درنسخه مجلس از این شهر شهری نیست .
۷ـ درنسخه اصل ومجلس وخطی نزد نگارنده چنین ودرنسخه مجلس سنا یك‌کلمه بازار اضافه دارد .
۸ـ درنسخه مجلس کلیسیا .
۹ـ درنسخه مجلس بجای ملت اهالی .
۱۰ـ درنسخه مجلس : «دولت واهالی انگرین فوق‌الغایه جد وجهد واخراجات گزاف نموده‌اند» .
۱۱ـ نسخه مجلس اهالی بجای ملت .
۱۲ـ نسخه مجلس عظیم .
۱۳ـ نسخه مجلس «چنین» .

کسی ازخانه بیرون رفته اوضاع سیاحت‌گاه را ملاحظه نماید بیقین خواهد دانست‌که ازاین اوضاع آنجا بالاتر وضعی درکل عالم ممکن نخواهد شد .

بالجمله کالسکه آنقدر بسیاراست که خارج‌ازحوصلهٔ تعداد وشماراست وهمیشه درسیاحت کوچه ومیدان وباغ وبستان وصحرا وگلستان وسبزه‌زار وخیابان‌گروه رعناپسران و زمرهٔ زیبا دختران و فرقهٔ کالسکه‌نشینان بحدی فوج فوج‌سیاحت‌کنان ودسته دسته‌خرامان وبگوشهٔ چشم باطراف وجوانب را نگران‌اندکه عقل‌بنی‌نوع انسان حیران وسرگردان مانده‌دروادی حیرت افتان وخیزان است، خصوصاً شعاع شیشه و زینت‌کالسکه **وضیاء صورت مَن‌فی ـ الکالسکه** و تلوء تلوء رؤیت نازنین دختران سواره وپیاده وبرق زر وزیور اسباب‌جواهر دیده را خیره‌کرده تا هرجاقوت بصرکارگر استگروه دلبراست وزمرهٔ پری‌پیکر، بوضعی که دختران زیبا با پسران رعنا جلیس‌اند و زنان کارآزموده با مردان جهان دیده انیس ، من‌جمله‌زن ودخترهمه شمشیه[1] دربالای سردارند وبمراتب ازچتر طاووسی خوشتر ومروّحه در دست هریك روح‌پرور است وعموماً نسبت بحال رفقا لطف‌گستر و قیام و قعود ونشست و برخواست[2] همه ازیکدیگر بهتر است ودرهرحال رفتار وکردار هریك از همدیگرخوبتر، چنانکه مضمون این بیت فرداً فرداً مناسب‌حال آنهاست :

برخواست وعیان‌کرد قیامت بقیامی به نشست وبیاراست‌بهشتی به‌نشستی[3]

خلاصه گاهی سیر وسیاحت‌کنند ودمی صحبت، زمانی‌خراما نند واوانی خندان، بآزادی ممنون‌اند وبآبادی مرهون، با اینهمه‌کثرت وجمعیت سوای نگاه‌پنهانی‌کسی را باکسی‌کاری نیست وهریك باقتضای طبیعت خودرفتارمینمایند، نه ضعیف را ازقوی ترسی است ونه‌نحیف[4] را ازشریف بیمی، هرچه اهتمام رفت‌که درمیان این‌ملت ظالمی یا مظلومی ظاهراً یافت‌شود رؤیت نشد، قوی هستند همه آزاد و خودسر ولیکن فیمابین این ملت قانونی‌گذاشته‌اند و نظامی برپاکرده‌اندکه ازاعلی وادنی احدی‌آن جرأت راندارد‌که پا ازاندازه بیرون‌کند[5]، امراء وکبرا، ضعفا وفقرا همیشه باهم مخلوط‌اند و هیچیك را قدرت‌نیست‌که خلاف قانون ملت[6] کند .

دولت انگریز از بابت جزایر ثلاثه **انگلند و ایارلند و اسکاتلند** سوای ممالك

۱ـ درنسخه مجلس بجای شمشیه «چتر» . ۲ـ درتمام نسخه‌ها برخواست‌نوشته شده وبرخاست‌بهتر است .

۳ـ درنسخه مجلس این‌دو مصرع مقدم ومؤخر است .

۴ـ درنسخه مجلس«وضیع» . ۵ـ درنسخه مجلس«پا ازاندازه‌قانون‌بیرون‌گذارد».

۶ـ نسخه مجلس «قانون دولت»

هندوستان وغیره که دراربعهٔ[1] ممالک‌متفرقه دارند **وسعت ملك** ازقرارگزاندرگز نودهزار ونهصد و پنجاه میل است و **نفوس** بیست وسه ملیان وچهارصدهزار نفر و بهرمیل‌که توقف نمایند دویست وپنجاه وهفت نفرمیرسد ، **مالیات** ومنافع یکصد ونودوسه‌کرور وسیصدهزار تومان است و **قرض‌دولتی** بیست ملیار وسیصدوچهل وپنج ملیان‌فرنك **قشون** مواجب خور یکصدو دوهزار وسیصد نفر ، **جمعیت شهرلندن** سه‌کرور و یکصد وبیست و چهارهزارو سی و چهار نفر ، **ولایت حاکم نشین** هفده قطعه ، **قلعه بزرگ و مستحکم** دوازده ـ **حدود اربعه** کلاً بحر ـ و **اسکلهٔ**[2] بزرگ پانزده قطعه .

سفینه[3] هشت هزار وششصد وشصت[4] فروند ازقرارتفصیل :

کشتی وسودلین جنگی یکصد وشصت وپنج فروند ـ کشتی فرقت یکصد وهفده فروند ـ کشتی بزرگ وکوچك جنگی سیصد وبیست وچهار فروند ـ کشتی بخار شصت فروند ـ کشتی تجارتی‌هشت هزار .

بالجمله رودخانهٔ **تیمز** که از میان شهرلندن جاری میشود رودخانهٔ است‌که بمراتب از رودخانه دینوب بزرگتر ودرمیان شهرآب رودخانه را بوضعی ترتیب داده واز دوطرف آب عمارات عالیه ساخته‌اند که در همه جا آب سیصد ذرع عرض و هفده ذرع عمق دارد و همیشه‌کشتی‌های بزرگ وکوچك وواپور وقایق درآن‌کار میکند وپل‌های معتبر بسیاری در روی‌آب ساخته‌اند (که پایه وستون ندارد[5]) وهرکس‌ازبالای پلها نظرکند مساوی ده هزار وکسری‌کشتی بنظرمی‌آید ، بعضی درحرکت وبرخی درسکون‌است ، پارهٔ لنگرانداخته بار خالی میکنند و معدودی باربرداشته راه می‌افتند ، همین یك وضع آنجا بمرتبهٔ باصفاست در هیچ جای عالم عدیل ونظیر ندارد . عجب‌تر آنکه اززیر زمین[6] رودخانه پلی ساخته‌اند که راه ذهاب وایاب آن هردو جداست و در هر یکی ازاین دوراه سه راه قرار داده اندکه ازراه وسطی‌کالسکه وعراده تردد مینماید واز دو طرف پیاده ، باوصف اینکه از سطح زمین شهرتا روی خاك زیرین پل مساوی سی‌ذرع وکسری است باز وضعی ترتیب داده راه نشیب وفراز آنرا مسطح وهموارکرده‌اندکه آیند وروند[7] عموماً بدون اینکه زحمت نشیب وفراز حاصل نمایند بآسانی وسهولت ازآنجا عبورمینمایند ومعلوم است همین‌که زیر آب رودخانه چنین را درقعر زمین آنقدر بکنند لامحاله آب بسیاری از شش جهة این بیرون می‌آید چنانکه بیرون‌آمده است . روزی‌که‌آجودان‌باشی وبندهٔ درگاه برای ملاحظه نمودن اوضاع همین پل رفته بودیم آب فراوان از جمیع اطراف و زمین آن جاری میشد بمرتبهٔ که اگر یکساعت در چارهٔ آن غفلت مینمودند بلاشبهه میان طاق پل را مملو کرده همه را خراب

---

۱ ـ نسخه مجلس «اقصی». ۲ـ نسخه مجلس« بندرات‌کشتی». ۳ ـ نسخه مجلس «کشتی جنگی وتجارتی». ۴ ـ نسخه مجلس «... شصت وشش » .

۵ ـ عبارات داخل دوهلال در نسخه مجلس و نسخ دیگر دیده نشد . ۶ ـ نسخه مجلس «همین» . ۷ ـ درنسخه مجلس «مترددین» بجای‌آیند وروند .

مینمود ولیکن بیك وضعی آب راالوله‌های‌آهنین ازاین‌گود زمین بالا و بیرون برده‌اند که عقل آدمی در ادراك آن قاصر و حیران است، از روی زمین شهر تاروی آب رودخانه سه ذرع است وعمق آن هفده ذرع وفاصله آب و فاصله بالای طاق پل ، نسبت بهم (که زمین و خاك است پنج ذرع‌وبلندی طاق[1] پل)هم‌پنج ذرع وجملتان سی ذرع میباشد بندهٔ درگاه از معمار همین پل‌که اهل فرانسه بود تحقیق نمود که تا بحال چه قدر اخراجات شده است[2] وازقراری‌که او تقریر مینمود گویا بعد از این هم شش کرور تومان خرج دارد تا باتمام رسد ، بندهٔ درگاه مکرر استفسار نمودم که ملت[3] انگریز چـرا متحمل اینهمه اخراجات شده وآن پل‌را احداث‌کرده‌اند ظاهراً چندان نفعی بحال ملت ودولت ندارد دوقسم جواب دادند[4] یکی این است‌که چون دولت وملت انگریز همیشه طالب این معنی هستند که بقدر امکان چیز غریب وعجیبی اختراع‌کرده احداث نمایند که تا درکل عالم مشهور شده باعث نیکنامی شود لهذا متحمل اینهمه اخراجات شده همان پل را که در کل عالم نظیر ندارد ساخته‌اند ودیگری اینکه اگر اتفاق افتدکه دشمنی ازخارج بقصد تسخیر شهرلندن هجوم آورد دولت انگریز تواندکه‌کشتی جنگی بوسط شهر داخل نماید ودشمن را جواب گوید هرگاه پل را درروی آب نسازند آنوقت مانع دخول‌کشتی خواهد شد (و در نسخهٔ مجلس از اینجا ببعد این مطالب هست‌که دراصل دیده نمیشود و ازآنجا نقل ودرمتن قرا داده شد: «ـ سیم‌ـ اینکه چون اکثرتجار وکسبه درسمت پائین شهر منزل دارند بارامتعه‌که درکشتی ازخارج می‌آورند ویا بخارج میبرند معلوم است‌که درچنین شهرمعظمی بسیار اتفاق افتاده حمل ونقل‌آن خالی ازاشکال‌نخواهد شد اگرپل‌را درسمت پائین شهردرروی آب میساختند واضح‌است‌که مانع گذشتن‌کشتی‌میشد وبایست دراینصورت‌کشتی‌را بالضرور دردوردست نگاه دارند تااینکه بارهای‌کشتی‌را بادواب وحمال‌حمل ونقل نمایندآنوقت اخراجات‌کلی‌میشد)

راه آهن وکالسکهٔ‌بخار که درممالك فرنگستان‌خاصه‌درانگلستان ترتیب داده‌اند (ودر نسخهٔ مجلس اختراع نموده وساخته‌اند) **اساس طی‌الارض واقعی است !**[5]

اوقات توقف‌لندن مباشرراه‌آهن که‌شش‌فرسخ[6] مسافت‌داشت وبتازگی‌درست‌کرده‌اند.[7] آجودان‌باشی را دعوت نموده اظهارساخت‌که **سی ودونفر** از معتبرین ملت انگریز باهم

---

۱ ـ کلمات داخل دوهلال درنسخه مجلس دیده نمیشود و ظاهراً نسخه مجلس دراینمورد نقص‌داردچه بدون‌آن عبارات‌جملتان به سی‌ذرع نمیرسد. ۲ـ در اینجا نسخهٔ‌مجلس چنین است : «چقدر اخراجات مصرف‌کرده‌اندگفت‌که تا امروز سی وچهارکرور خرج شده است .» که‌گویا نسخه مجلس صحیح‌تر است . ۴ ـ نسخه مجلس « سه قسم جواب دادند .»

۵ و ۶ و ۷ ـ بـاید توجه داشت که وقتی مؤلف سفرنامـه بلندن رسیده کـه راه‌آهن تازه اختراع وساخته شده و این از تصادفات بوده که افتتاح و بکارانداختن نخستین قطار در

بقیه پاورقی‌درصفحه بعد

شریك شده این راه را ازنو احداث‌کرده‌اند وامروز جمعی ازملت[1] درحوالی راه و ابتدا وانتهای آن فوج‌فوج برای تماشا گردآمده انتظار دارندکه‌کالسکه را بکاراندازند ، نظر بخواهش اوآجودان باشی وبندهٔ درگاه دروقت معین رفتیم ، ابتدای راه را ازانتهای شهر لندن ـ برداشت‌کرده تاشش فرسخ درست نموده بودند ، مباشر راه خواهش کرد که چون شما از نجبای دولت ایران هستید اگردر اول وهله بکالسکهٔ جدید سوار شوید البته میمنت خواهد داشت[1] بنا براصراروخواهش او از کالسکه خود پائین آمده چند قدمی‌راه رفتیم‌که بکالسکه بخار به‌نشینیم[2] ، مساوی سی‌چهل هزار وکسری‌که ازاناث[3] وذکوردرآن حوالی جمع‌شده‌بودند همینکه اوضاع‌مارااملاحظه‌کردند نزدیك بود همه بترنم آمده از راه تعجب[4] صدا بلند نمایند آجودان‌باشی درتعارف سبقت‌کرد وآنهانیزکلاه برداشتند وبخوبی‌گذشت واگر اندکی غفلت میشد کار بجای بد میرسید[5] آنها حق داشتند چـرا که اوضاع ظاهری ماازحیثیت ملبوس وغیره در نظرآنها نهایت غریبگی[6] داشت خصوصاً لحیهٔ بیت‌المال[7] بنده که درکل فرنگستان نادرالوجوداست.

باری درهرجاکه راه بدره‌های عمیق وتلهای بلند رسیده بود تل را شکسته و دره را باگچ وآجر وسنگ پرکرده راه راگذرانیده بودند ودربضی جاها نیزکه باراضی گود و چقور برخورده بود اقلا بقدر یك فرسخ راه مانند پل‌ساخته از بالای آن راه رابرده‌اند ، درمدت سی ودودقیقه شش‌فرسخ راه‌راطی‌کرده بانتهارسیدیم‌ودرهمانجا اساس جشن بزرگی برپا نموده مساوی دوسه هزار ازمرد وزن حضور داشتند و چادر بزرگی نصب نموده بجهة چهارصد نفر میزوکرسی درآن چیده بودند بعدازمراغ ازمراسم عیش چهارصد نفر دریك مجلس توی چادر نشسته طعام خوردند همینکه مجلس تمام شد باز بکالسکه سوار شده تا

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

تمام دنیا بطول بهمه‌جهت ۳۶ کیلومتر مقارن باحضورنمایندگان سیاسی ایران در لندن میشود ومباشر یا رئیس قطار برای جلب‌توجه هرچه بیشترمردم باصرار ازآجودان‌باشی‌ومیرزافتاح‌خان دعوت میکندکه به‌نخستین قطار سوار بشوند ولباس وریش‌کذائی و شرقی ایرانی‌ها برای اهالی‌لندن بسیار جالب واسباب‌تعجب وحیرت مؤلف‌هم درآن شرایط‌کاملاقابل توجیه‌بوده‌است.

۱ ـ قابل دقت است که نویسنده درنسخه اصل همه جا ملت نوشته ولی در نسخه مجلس بجای کلمه ملت اهالی گذاشته‌اند . ۲ ـ در نسخه مجلس بجای میمنت خواهد داشت « برای ما مایه افتخار خواهد بود » دیده میشود . ۳ ـ مؤلف در آن زمان خود را برعایت احترام مقام زن موظف دیده وهمه جا اناث را قبل از ذکور نوشته و این نکته جالب است .

۴ ـ درنسخه مجلس بعدازکلمه تعجب «استهزاء» نوشته‌اند و حال آنکه در نسخه اصل نیست .

۵ـ درنسخه مجلس فی‌الحقیقه . ۶ ـ نسخه مجلس غرابت . ۷ـ در نسخه مجلس بجای لحیهٔ بیت‌المال » لحیهٔ بیت‌العیب » نوشته‌اند و ظاهراً نسخه اصل و بیت‌المال صحیح‌تر است .

انقضای مدت سی‌ودودقیقه بمنزل مراجعت کردیم. تعجب این است که بیك کالسکه بخار بیست تا و سی تا کالسکه می‌بندند وهمه را می‌کشد ومیبرد ومطلقاً حرکت آن معلوم نمیشود مثل این است گویا آدم در اوطاق نشسته است لکن هرکس از پنجرهٔ کالسکه سر بیرون کرده بقدر ده دقیقه نگه دارد گیج شده ناخوش می‌افتد سببش این است که چون کالسکه بسیار تند میرود همینکه هوای خارج به‌تندی بصورت آدمی برمیخورد فوراً تأثیر کرده ناخوش میکند ودر همه‌جا این راه را دوتا ساخته‌اند یکی بجهة ذهاب و دیگری برای ایاب تا اینکه کالسکه بهمدیگر برنخورد. کرایهٔ این کالسکه بخار بقرار نفری درهرفرسخ سه‌هزاردینار است.

ودیگردرهمهٔ ممالك فرنگستان خاصه درانگلستان تماشاخانهای[1] متعدد ساخته‌اندکه هرشب در هریك از پنج هزارتومان تا هزار تومان بتفاوت مداخل دارند. عمارات عالیه فراز هم بناکرده در وسط آن خانه بترکیب گنبدکه شانزده ذرع وکسری ارتفاع و مساوی بیست ذرع دربیست ذرع یا بیشتر یاکمتر وسعت ومسافت دارد ساخته ودر سه‌ثلث این خانه از اطراف اندرون حجرات متعدده برسر هم بناکرده‌اندکه همه مشرف است بآنخانه وربع دیگر سراسر خالی بوده سطح زمین آن تخته است و وسعت بسیاری دارد بمرتبهٔ که هزار نفر میتواند درآنجا به‌نشیند وراه روند وپرده مصوری هم ازپیش روی این ازسقف تا زمین ترتیب داده آویخته‌اند و اطراف آن باز حجرات و بیوتات متعدده است که با پرده درست کرده برای هریك درِ علیحده قرارداده‌اند، هروقت میخواهند که اساس جشنی برپاکنند مردم همه درآنجاجمع‌شده بعضی‌درحجرات تحتانی وفوقانی وبرخی درزمین‌آن می‌نشینند، یکدفعه‌که پرده رابرمیدارند بحربزرگی باکشتی‌های جنگی وتجارتی درپرده‌های اطراف مجلس بنظر می‌آید، شهرهای متعدده و مزارع کثیره، کوههای وافره ودره‌های معتبره با اشجارفراوان وگلهای خندان نمایان میشود بوضعی‌که هرگز بخیال‌آدمی نمی‌آیدکه آنها ساختگی وعملی است بلکه چنان می‌نماید که گویا همه اصلی و واقعی است، در آن اثنا پنجاه وشصت نفر زن ودختر که همه لباس فاخرپوشیده‌اند یك‌دفعه از حجرات بیرون آمده رقص‌کنان داخل مجلس میشوند ودرمجلس بزرگ هم موزیکان نواخته مشغول میگردند، در هر ولایتی از ممالك عالم بهرطوری که رقص مینمایند آنها نیز بهمان وضع دفعه بدفعه رقص میکنند، بعد از آن دونفر زن ازآنها جدا شده با هم رقص میکنند باقی دیگر آرام میگیرند و هروقت این دو نفر خسته میشوند داخل قطار شده دو نفر دیگر بمیدان می‌آیند گاهی رقص میکنند و زمانی نغمه می‌خوانند تا اینکه پرده را می‌اندازند آنوقت مردم همه ازمجلس برخواسته[2] باوطاقهای خارجه که بآن خانه ساخته‌اند میروند و بعضاً دون بعضٍ زمانی از راه تفنن راه میروند و اوانی استراحت مینمایند ودربعضی اوطاقها که از هرنوع

---

۱ ـ در هر سه نسخه تماشاخانها وظاهراً تماشاخانه‌ها صحیح‌تر است.

۲ ـ درهرسه برخواسته نوشته‌اند وبرخاسته‌شاید بهتر باشد.

خوردنی حاضر دارند هرکس میل داشته باشد بآنجا رفته ازچای خطائی وقهوه و بستنی و وترشیات ومشروبات دیگر هرچه بخواهد میخورد و هروقت درمجلس عیش و جشن اساس علیحده چیده حاضرکردند فوراً زنگ میزنند بازمردم‌هریك‌بجای خود برگشته می‌نشینند وباردیگرکه پرده رابرمیدارند بساط‌جداگانه بنظرآمده‌هرچه وقت میشود ازاوضاع مجلس اول مطلقاً آثار وعلامتی پیدا نیست[1] گاهی اساس آسمان و مهتاب و ستاره و سحاب وگاهی علامت صبح وطلوع آفتاب ظاهرمیسازند وملائکین مقربین[2] ازآسمان پی‌درپی بزمین نزول کرده نور ازسرآنها ساطع میشود ، مجلس دیگربهشت وجهنم را معاینه‌کرده حور وغلمان بهشتی وناروومار[3] ومالکان دوزخی مجسم مینمایند وهمچنین درمجلس[4] علیحده اساس سلطنت ازتاج وتخت وقشون نصرت وشکست وقتل وغارت وعفو وسیاست وجنگ ومصلحت وشکست و پست هرچه هست ترتیب میکنند بوضعی‌که هرگز ساختگی بنظر نمی‌آید وچنان مینمایدکه گویا همه صحت دارد و مطلقاً جعل نیست . دفعه دیگر کالسکه‌های بیشمار پی‌درپی بمیدان میآورند بطوریکه درهریك پنج و شش عدد میمون بلباس آدمی ملبس شده نشسته عوض اسب دوتا سگ قوی جثه بسته‌اند و میکشند کالسکه‌چی هم هرچه هست همه سگ است که رخت آدم پوشیده تازیانه وجلو دردست‌آنهاست ومثل آدم میرانند وبعضی‌اوقات محض برای‌خنده فنرهای‌کالسکه رابجلد دستی تمام واکرده ازهم‌جدا میکنند ویکدفعه همه میمونها وکالسکه‌چیان برسرهم ریخته با یکدیگر دعوا مینمایند وبعدازآنکه میان‌آنها اصلاح شد همه برسر میزوکرسی نشسته طعام بقاعدهٔ فرنگی مشغول اکل‌وشرب‌شده دوسه میمون دیگرهم با لباس آدمی بمنصب پیشخدمت و فراشی مفتخر[5] از آشپزخانه بدفعات اغذیه می‌آورند و بعضی از آنها مثل‌برخی فراش و پیشخدمت‌که‌گوشت ونیمچه[6] وافشره‌کاسه را درراه‌میل‌میکنند رفتار کرده درذهاب و ایاب بدزدی‌شیشه شراب‌را برسرکشیده، یا مأکولات دیگررامیل‌مینمایند و اگردر آن میان از کرسی‌نشینان یکی ازعمل پیشخدمتان آگاه شود فوراً برفقا خبر داده اساس مؤاخذه و سیاست برپا می‌کنند و بعد از طعام همه بنای آتش بازی مثل آدم لوازم آتش بازی را بهروضعی‌که ممکن است بعمل‌می‌آورند . مجلس دیگر داستان خیمه وخرگاه است وایلات واحشام وچپاول ودزدی وقتل و غارت وخون ریزی بنوعی نمایان میکنند که واقعاًهمه مشتبه میشود وهمچنین درهرمجلس‌اساس دیگرچیده بوضعهای غریب جلوه‌میدهند.

---

۱ ـ نسخه مجلس پیدا نمیشود . ۲ ـ نسخه مجلس «ملائکه واجنه» که بنظر صحیح نیست چه از اجنه نور ملکوتی ساطع نمیشود .

۳ ـ در نسخه مجلس «مار» دیده نشده . ۴ ـ منظور مؤلف ازاین مجلس‌ها همان پرده و سئانس بوده است . ۵ ـ در نسخه مجلس بجای «مفتخر» ـ «مأمور» .

۶ ـ درنسخه مجلس بجای «نیمچه» ـ «دوری» .

اگر اوضاع همین یك تماشاخانه‌های فرنگستان بتفصیل نوشته شود کتاب مبسوطی خواهد شد .

بالجمله دخترخوش صورتی ازاهل ایطلیا هست‌که درکل فرنگستان مثل اوخواننده وسازنده ونوازنده ورقص‌کننده نیست ، دول اربعه فرانسه ونمسا و انگلیس و روسیه قراری داده‌اند که همان دختر سالی سه ماه در یکی از ولایات متوقف شده بلوازم عیش و طرب مشغول میشود . اوقات توقف ما درلندن او هم حضور داشت ، یك شب ما را بتماشاخانهٔ دعوت‌کردندکه همان دختر در آنجا بود و سرکار ملکه انگلیس هم تشریف داشتند ، چون مبلغ بیست ودوتومان کرایهٔ یکباب حجره بودکه در یك شب میگرفتند لهذا وعده دادیم و رفتیم تا مو هم خست و چیزهای دیگر نشود ، از اتفاقات فیمابین حجرهٔما و حجرهٔ ملکه یك لای پردهٔ قناویزحایل بود وهروقت آن دختر میخواند و میرقصید البته هزاردسته گل از حجرات فوقانی بدفعات برسر اوانداخته تحسین میکردند و مکرر اهل مجلس عموماً دست بهمزده آفرین میگفتند وحق داشتند بعلت اینکه ازجملهٔ نوادر روزگار بود .

خلاصه از اوضاع همین یك بساط تماشاخانه مجملی نوشته شود بلاشبهه‌کتاب مُطوّل و مبسوطی خواهد شدکه احدی ازعهدهٔ خواندن آن نمیتواند برآید .

کیفیت پارلمنت ومشورت‌خانهٔ دول‌فرنگستان هم‌بوضعی است‌که درهمه دولتها علی‌قدر مراتبهم چند نفری ازجانب دولت و رعیت تعیین کرده‌اند که عموماً[1] دریك عمارت نشسته هروقت امردولتی وولایتی اتفاق افتد آنها باهمدیگر شور ومصلحت‌کرده حسن و قُبح آنرا باهم می‌سنجند وهریك هرچه صلاح داند نوشته درآخر ملاحظه مینمایند هرطرف در عدد زیاد باشد[2] برأی آنها عمل میکنند .

اوضاع پارلمنت و مشورت‌خانه دولت انگریز و دولت فرانسه بسیار مضبوط است.[3]

برای جمیع امور هم وقت معینی قراردادهاندکه هرگز اختلاف نمیکند .

سرجان **کمبل** ایلچی دولت انگریزاوقاتی‌که اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه خلداله ملکه وسلطانه درداراالخلافه طهران زینت‌بخش تاج وتخت سلطنت شدند با عیال خود ملتزم رکاب هُمیون بوده خداوند عالم‌دختری باو داده‌است‌که پدر ومادرش او را به **طهرانی** ملقب کرده‌اند ، شبی درلندن‌که مهمان او بودیم همان دخترحضورداشت و دراثنای صحبت یکدفعه باضطراب تمام ازجای خود برخواست[4] وگفت دودقیقه بوقت خواب من مانده است

---

۱ ــ درنسخه مجلس «همه آنها» . ۲ ــ که همان قاعدهٔ حکومت اکثریت باشد.

۳ ــ تعریف وتحسین ووصف اصول مشورت وحکومت پارلمانی درزمان محمد شاه سالها قبل از طالب‌اوف وغیره بوسیلهٔ مؤلف قابل توجه است .

۴ ــ درهرسه نسخه برخواست‌که متذکر شده‌ایم برخاست بهتراست .



ملکه ویکتوریا ملکهٔ انگلستان

وبانهایت تعجیل رفت وخوابید ، درصورتیکه بطفلان چهارسالهٔ خود باینطورها عادت دهند پرواضح است که بزرگان ایشان بطریق اولیٰ در امورات مقرره پیشرفت خواهندکرد .

امااوضاع فراموش خانهٔ فرنگستان که باصطلاح آنها **مجمع مذهب فارمسون** است از قرار روایت اهل هندوستان که دیده و فهمیده‌اند **چیزی نیست و محض برای نفع دنیوی است** والاّ معلوم است که بایست پول نگیرند ، مجمع از مفصل و مختصری از مطول آن این است کـه اساس بزرگی برای جلب نفع دنیوی چیده و خُدّام و وعمله متعدده ورؤسای معتبره در آنجا گماشته ودرنظرها جلوه داده‌اندکه هرکس یکبارداخل آن قطارشود دردنیا وآخرت رستگار خواهد شد وظاهراً یك عظُم واعتبار قرارداده‌اند که‌احدی خود سرنمیتواند بآنجا دخالت کند .

بالجمله مقررداشته‌اندکه هرکه خواسته باشد بآنجا بروند باید اول پیش‌آدم محترمی که در خارج گماشته‌اند رفته باکمال خفض جناح و عجز والحاح کرده اذن دخول استدعا نماید وبعد از حصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست وپنج پونت که از پنجاه تومان عبارت باشد بدون امان ومهلت بدهد واگر یك پونت کمترباشد هرگز مقصد مقبول ومطلب بحصول نخواهد رسید . همینکه بیچاره با هزاران زحمت و مشقت وجوه قراردادی را تحصیل کرده میرود می‌بیندکه اساس واسباب آنجا بحدی است که بیرون ازاندازه تحریروکتاب وافزون ازحوصله تقریر وخطاب[1] بوده بعضی اشخاص با عقل وکمال وبا یال و کوپال در سر میزو کرسی مملو ازکارد وچنگال نشسته روی آن از انواع مأکولات و مشروبات مالامال است و اغلب اوقات ازاکل وشرب اغفال[2] ندارند ، زمانی سرخوش میشوند وآنی بهوش میآیند و باعتقاد خودشان در عالم بیخبری سروش غیبی می‌شنوند و چون بهوش آیند دم از عرفا نیت زده‌کلمات وعظ ونصیحت گویند و مریدان را بشارت سعادت میدهند بیچاره اگر چه اول بحصول مقصود خاطرجمع وخوشنود شده زمانی قعودمیکنند لیکن همان اشخاص سراپا وفاق باکمال طمطراق باوگویندکه همیشه باحقوق ووفا بوده طریقه حسن واخلاق پیش‌گیر تا شهرهٔ آفاق شده بین الا ماثل والا قران طاق باشی در اینصورت معلوم است که عموم خلق برصحبت تومشتاق ومحسنات آداب تو دیباچه اوراق آید وهمچنین درخیرات ومبرات اهتمامات کامله بعمل آورده غفلت ومساهلت جایز ندارند و درشرایط دین و مذهب و قواعد آئین وشریعت خود باخلوص نیت باش .

---

۱ ــ درنسخه مجلس : « اساس واسباب آنجا بحدی است که بتحریر و تقریر از عهدهٔ آن توان آمد » ۲ ــ درنسخه مجلس «غفلت»

خلاصه از اینگونه مواعظ که همیشه ازمردم شنیده بودمیشنود وبعد از آن میگویندکه اگرهمت‌کرده باردیگر بیائی بحدکمال خواهی رسید وپارهٔ حرکات هم باو تعلیم میکنندکه هروقت از اهل فراموش‌خانه به‌بیندبآن حرکات میداندکه اوهم بفراموشخانه رفته است،حالا دراینصورت‌آن بیچاره بدبخت‌که تنخواه مفت ازدست‌رفته مطلقاً منفعتی ندیده است‌درخارج پیش جمعیت چه بگوید اگر اظهار نمایدکه در آنجا چیزی نیست خواهندگفت‌که پس از اینقرار سفاهت داشته‌که پی بحقیقت نبرده مبلغها مایه‌گذاشتی بنابرآن‌لابد است که از راه اضطرار بگویدکه هرچه درآنجا دیده شده ومیشودآشکار نکرده بیان نمیتواندساخت ومردم را ترغیب مینمایند تااینکه بروند و باهم همدرد باشند چنانکه تا امروز هرکس بآنجارفته تقریر اوچنین بوده است .

* * *

نسبت بوضع فراموش‌خانه یا سازمان فراماسونری انگلستان — La Franc Maçonérie متن نسخه اصلی بخط مؤلف‌که بسیارجالب و شاید نخستین سند در متون ایرانی باشدکه نسبت باین موضوع نوشته شده بقرار سطور بالا بوده وبنظر میرسدکه مؤلف بعداً خود درآن تجدیدنظرکرده ودست برده وتغییراتی داده است چه نسخه‌کتابخانه مجلس شورای ملی باآن اختلافات وتفاوت عمده داردکه اینك مواردآن بشرح زیرعیناً نقل‌میشود.

« اگرچه تا این زمان از کسانی‌که بآنجا رفته و اوضاع آنرا بتمامه دیده و تماشا کرده‌اند هرچه استفسار وتحقیق‌شده است‌ازتکذیب وتصدیق بکلمهٔ متکلم نشده اینقدرمیگویند که اوضاع‌آنجاگفتنی نیست‌پس دراین خصوص هرچه‌گفته‌یا نوشته‌شود خرق اجماع‌وخلاف جمهورخواهد شد وقائل ویا راقم بالضروره مورد بحث وایراد مردم‌شده ومصدق نخواهدبود لکن چون بندهٔ درگاه از اهل هندوستان‌که متوقف لندن وآدم صادق‌القول بیغرض بودند و مدتها درآنجا بسر برده در امورکلیه وجزئیه امعان‌نظرنموده مکرر استفسار وتحقیق‌کرده، حقیقت امور را فهمیده بودند تحقیق نمود بخصوصه نواب اقبال‌الدوله‌که عموم‌اهل‌هندوستان بصدق قول وحسن فهم او اعتقاد دارند ودرحقیقت هم اهل دین وطالب یقین است و ازحرف خلاف وبا شبهه احتراز دارد و تفصیل در این خصوص ذکرکردکه خلاصه و اجمال آن این است‌که اساس بزرگی برای جلب نفع دنیوی چیده وخدام وعمله متعدده ورؤسای معتبره‌در آنجاگماشته درنظرها جلوه داده‌اندکه هرکس یکبار داخل‌آن قطارشود در دنیا و آخرت رستگارخواهد شد وظاهراً یك عظم و اعتبار قرارداده‌اندکه احدی خودسر نمیتواند بآنجا داخل شود و بالجمله مقرر داشته‌اندکه هرکه خواسته باشد بآنجا برود باید اول پیش آدم محترمی‌که در خارج گماشته‌اند رفته با کمال خفض جناح عجز و الحاح‌کرده اذن دخول استدعا نماید وبعد ازحصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست وپنج پونت‌که عبارت از پنجاه تومان باشد بدون امان ومهلت بدهد واگر یك پونت‌کمتر باشد هرگز مقصود مقبول ومطلب

بحصول نخواهد رسید همین‌که بیچاره با هزاران زحمت ومشقت وجوه قراردادی را تحصیل کرده میرود می‌بیندکه اساس و اوضاع آنجا نه بحدی است‌که بتحریر و تقریر از عهدهٔ آن توان‌آمد و بعضی اشخاص باکمال متانت و وقار در سرمیز وکرسی مملو از کارد و چنگال نشسته روی‌آن ازانواع ماکولات ومشروبات مالامال است واغلب‌اوقات از اکل وشرب‌غفلت ندارند، زمانی سرخوش میشوند وآنی بهوش میآیند ودم ازعرفان زده‌کلمات وعظ و نصیحت گویند ومریدان را بشارت سعادت میدهند، بیچاره اگرچه اول بحصول مقصود خواطرجمع وخشنود شده زمانی می‌نشیند لکن بعد از نشستن هرچه نگاه میکند چیزی‌که غرابت داشته موجب تحیر باشد نمی‌بیند و آن اشخاص از راه نصیحت میگویندکه همهٔ اوقات شیوهٔ حسن سلوك‌با مردم وصدق وصفا و وفاق و وقار رامراعات‌کن وطرز مواسات وانصاف‌را ملاحظه‌نما وطریقه حسن اخلاق را پیش‌گیر تا شهرهٔ‌آفاق شده بین‌الاماثل والاقران طاق باشی تا عموم خلق برصحبت تومشتاق شوند ومحسنات‌آداب تو دیباچهٔ اوراق‌آید وهمچنین در خیرات و مبرات اهتمامات‌کامله بعمل‌آورده غفلت ومساهلت جایز مدار ودر شرایط‌دین ومذهب‌وقواعد آئین وشریعت خود با خلوص نیت‌باش، خلاصه ازاینگونه مواعظ‌که همیشه ازمردم شنیده‌بود میشنود ومیگویند اگرهمت‌کرده باردیگر بیایی بحدکمال خواهی‌رسید، بعداز اینهمه‌نصیحت که عقلاً بهمه جهت متضمن مصلحت‌آدمی است باکمال ملاطفت و مهربانی میگویندکه اگر از احوال و اوضاع اینجا درخارج نقل‌بکنی بلاشبهه خسارت‌کلی در دنیا وآخرت بتومیرسد و موجب هلاك تو میشود و دراین بین چهارصد و پانصد تا پرده‌که درهریك صورت آدمی کشیده‌اند نشان میدهند ومیگویند اینها صورت اشخاصی است‌که در فلان عهد و فلان تاریخ باینجاآمده واین نصایح ومواعظ را شنیده بعد از بیرون رفتن از راه بوالهوسی وهوای نفس مصمم شده بودکه اوضاع‌آنجا را بگوید و هنوز حرف از زبانش بیرون نیامده مرده بود و صورت‌آنهارا عبرةً للناظرین نگاه داشته‌ایم، چون این نصیحت وتهدید را با نهایت‌رأفت ومهربانی ودلسوزی میگویند لابداً در دل مؤثرشده اعتقاد بصدق‌آن بهمیرسد واگربالفرض در خصوص این نصایح‌کسی در مقام شبهه هم باشد و یقین نکندکه بعد از نقل کردن ضررو خسارتی باو خواهدرسید عقل حکم میکندکه نقل نمودن این‌کیفیت وافشای این خبردرهیچ حال مثمرثمری نخواهد بود وراه احتمال هم مسدود نمیباشد، گاه است‌آنچه میگویند محض نیك‌خواهی ومهربانی بوده افشای این اوضاع موجب خسارت خواهد شد بنابراین او هم از ابراز این راز احتراز خواهدکرد وپارهٔ حرکات‌مخصوصه ازقبیل‌گذاشتن دست وانگشت‌برو ولب وبینی بطرزخاصی یاد میدهندکه درخارج از ادای‌آن حرکات همدیگر را میشناسند و مأخذ مقدمهٔ مشهورکه اهل فراموش خانه هروقت با یکدیگر ملاقات میکنند میشناسند همین است لکن در مقام احتیاج هیچیك از اهل فراموش‌خانه در خارج در دستگیری و معاونت همدیگر مضایقه ندارند وهرسال مبالغ خطیره ازترتیب این اساس عاید دولت میشود، آنچه

بندهٔ درگاه تحقیق کرده شنیدم این است که اگر کسی از اهل فراموش خانه چیزی بگوید که خلاف این و نزدیك بعقل باشدشاید درست‌باشد واز این‌قبیل چیزها درآنجا بسیاراست.»

این بود آنچه در نسخه مجلس نوشته شده و چنانکه ملاحظه‌کردید با دو نسخهٔ نزد نگارنده بعضی اختلافات داشته است وازاینجا ببعد تفاوت بین‌آنها زیاد نیست.

***

وهمچنین (در نسخه مجلس مثلاً) یکدفعه می‌بینی (در نسخه مجلس نیست) که در کل کاغذهای اخبار باآب وتاب بسیار[1] نوشته واظهارداشته‌اندکه درفلان‌جاتماشای چنین‌وچنان است که اگر کسی شوق بسیار داشته باشدمثلاً ساعت درسه درآنجاحاضر وناظر بوده‌لذتهای بیشمارحاصل نماید خلاصه‌آنقدر در کاغذهای اخبار شرح و بسط میدهندکه همه شیخ وشاب برای دیدن‌آن موج سراب بیتاب شده بانهایت اضطراب و شتاب میروند اما همینکه هنگام دخول میرسد دربان بی‌ایمان امان‌نداده یکتومان[2] میگیرد تا داخل خانهٔ بی‌سر وسامان‌شده افتان و خیزان بهر طرف نگران میشود می‌بیندکه [3] صورت‌گاوی در پردهٔ ایوان‌کشیده‌اند که سه شاخ دارد مثلاً وبانی همان‌اساس درزمان با روی خندان پیش‌آمده تعریف‌کنان‌اصل ونسب‌گاو را بیان ساخته بادله و براهان عیان میکند و میگویدکه این‌گاو نجابت ارکان در درعهد اسکندر[4] توامان بعرصه جهان‌آمده بتاریخ فلان بعالم‌جاودان‌شتافته[5]است، دراینصورت آن بخت برگشته وپول مفت ازدست رفته وخسته ومغبون شده‌که بیرون ازآن‌خانه می‌آید بچه زبان اظهار وبیان‌کندکه چنین وچنان شد.

وهمچنین بعضی اوقات ازکسان زرنگ وپرکار دریکی ازشهرهای فرنگستان‌عمارات عالیهٔ اجاره میکند وبعدازآن درکاغذهای اخبار ثبت واظهار مینمایدکه من سعی‌های وافیه و اهتمامات‌کافیه بعمل‌آورده چیزی بسیارعجیب‌وغریب تحصیل وترتیب نموده‌ام‌که تااین‌زمان درکل ممالك فرنگستان چنین چیزغریب دیده نشده است هرکس بخواهدکه همان چیز را ملاحظه نماید درفلان وقت وخانه وعمارت ممکن ومیسر است، خلاصه این مراتب‌فوراً شهرت تمام بهمرسانیده اهل ولایت عموماً با رغبت بی‌نهایت مایل شده هرروز وهرساعت مرد وزن دسته دسته وفوج فوج رفته هروقت خواسته‌اندکه داخل‌خانه شوند دربان‌گفته است‌که باید سی چهل نفر یکدسته شده بروند وبعد ازتماشاکه بیرون می‌آیند آنوقت دستهٔ دیگر بترتیب

۱ــ درنسخه مجلس‌آب وتاب بسیاردیده نمیشود ــ وازکاغذاخبارهم معلوم است‌که‌منظور روزنامه بوده است.

۲ــ درنسخه مجلس بجای یك تومان «مبلغی».

۳ــ درنسخه مجلس «در دیوارخانه».

۴ــ درنسخه مجلس «اسکندر جلالت‌بنیان با نوشیروان عدالت توامان».

۵ــ درنسخه مجلس، «شتافته وخرامان شده است».

بروند و بیایند، خلاصه بهمان قرار دسته اول نفری یك شلین ودوشلین[1] که قرارداد کرده‌اند داده داخل میشوند و می‌بینند که هیچ چیز در آنجا نیست از صاحب‌خانه میپرسند که کو آن چیز که نادر روزگار است بیار تماشا کنیم جواب میگوید که من مدتها عمرعزیز را بتحصیل و ترغیب آن چیزصرف کرده‌ام که بلکه بآن واسطه و دست‌آویز راه معاش درستی بجهة خود حاصل کنم حالا میترسم که بشما نشان بدهم وشما رفته رفته یاد بگیرید وآن وقت هنروصنعت من از عظم افتاده دیگر کسی اعتنا نکند پس دراین‌صورت بهتراین است که شما قسم بذات پاك خدا وروح مطهرحضرت عیسی یادکنید تا من اطمینان حاصل کرده شمارا ازحقیقت این سر مکتوم آگاهی دهم، الغرض آنها نیز بهر وضعی که درشریعت خودمقرر شده استهمان کلمات را سوگند یاد میکنند که ما هرچه دراینجا به‌بینیم وآنچه از زبان تو بشنویم هرگز درخارج بروز نخواهیم داد، همینکه آن شخص اطمینان‌کلی بهمرسانیده‌بالمره خواطر[2] جمع میشود باکمال بی‌ساختگی و صداقت مذکور مینماید و میگوید راستی این است که در بساط من هیچ چیز نیست وازاین تمهید بغیراز اخذ درم ودینارمنظوردیگر ندارم وبایدمرا ببخشید، الحاصل همان دسته بدون اینکه چیز غریب ملاحظه نمایند مأیوس گشته از آن خانه بیرون می‌آیند ودر خارج هرکس‌ازآنها تحقیق ماجری مینمایداضطراراً جواب میگویندکه‌اوضاع آنجا گفتنی نیست وتا شما خودبرأی‌العین مشاهده نکنیداز گفتن‌ما هیچ چیز برای‌شمادستگیر نخواهدشد ، بهمین علت مردم بغایت مایل شده رغبت‌کلی بهم میرسانند که‌آنجا را به‌بینند و تماشا نمایند تااینکه بمرورهمان‌شخص مبالغ کلی ازاین مرمداخل میکند وهیچ‌کس نمیتواند مطلب را بروز کند، اگرآدم عاقل ازاین اوضاع تصور نموده مظنهٔ قوی حاصل کند که‌اوضاع فراموش‌خانه هم ازاین جمله چیزها میباشد، چنین میدانم که آدم منصف هرگز بآن شخص بحث نکند ، چراکه درعالم حرف بی‌مایه از این بالاتر نمیشود که اوضاع فراموش‌خانه را نمیتوان گفت، یعنی چه ؟ ، فی‌الحقیقه همین یك‌کلمه دلالت میکند که درآنجا چیزی که‌بدین ودولت‌آدم منفعت داشته باشد نیست .

انصافاً اکثری از اهل ممالك فرنگستان مردمان زرنگی هستند و اغلب اوقات برای جلب نفع دنیوی بعضی‌اساسها چیده درضمن‌آن منفعت‌کلی میبرند که هرگز درقوهٔ اهالی‌سایر ممالك عالم نیست وهروقت برای بعضی امورکلیه اخراجات بسیار بالضروره صرف مینمایند درآن ضمن بازقراری میدهند که همان اخراجات ازآنجا مفت بعمل می‌آید، چنانکه‌درباب احداث کردن پل در زیررودخانه که از میان لندن جاری میشود چنین قرارداد کرده‌اند که روزی‌آجودان‌باشی وبندهٔ درگاه درلندن بدیدن‌همان پل رفتیم یکتومان گرفتند، معلوم‌است که همه‌کس بدیدن چنین چیز که نادر است رفته ناچار پول میدهد ، از اینها گذشته اساس همه چیزرا بوضعی برپاکرده‌اند که مردم همه وقت ودرهرحال ازدادن پول ناگزیراست .

۱ـ شیلینگ . ۲ـ درهرسه نسخه «خواطر» چنین و شاید خاطر بهتر است .

اقدامات رسمی هیئت نمایندگی ایران درلندن[۱]

چون[۲] تفصیل وقایع و کیفیاتی که فیمابین امنای دولت علیه ایران و وکلای دولت بهیهٔ انگریز اتفاق افتاده بود حسب‌الواقع بر اهالی انگلند و کرسی‌نشینان پارلمنت معلوم نشده مستر **مکنیل** بخیالی که داشت هرچه‌خواست بخلاف ماجری درلندن باسمه[۳] نمودلهذا آجودان‌باشی کیفیات مزبور را بانضمام بعضی وقـایع که ایام توقف لندن تحریراً و تقریراً مابین جناب **لارد پارلمرستان** وزیر امورخارجه دولت انگریز وآجودان‌باشی شده بود[۴] بجهة[۵] سفرای سایردول و وزرای انگلند وپارلمنت بزبان انگریز قلمی نمود .

مقاله سیاسی سفیر کبیر فوق‌العاده ایران[۶]

تحریراً بیست‌وسیم شهرربیع‌الثانی مطابق هزارودویست وپنجاه وپنج‌هجری(۱۲۵۵) دوازدهم‌ماه جون‌موافق‌هزار وهشتصد[۷]وسی‌ونه‌عیسوی(۱۸۳۹)ـ**تحریرات آجودان‌باشی**ـ بندهٔ درگاه یکسال ونیم‌پیشتر برسم سفارت‌با نامهٔ دوستانه وبعضی‌هدایای شاهانه‌حسب‌الحکم اعلیحضرت شاهنشاه‌ایران ولینعمت‌خود خلدالله ملکه وسلطانه‌بجهت ادای مراسم‌تعزیت‌پادشاه نیکورأی **ولیم چهارم**[۸] وتهنیت جلوس‌ملکه‌انگلستان[۹] مأمور لندن شد ونیزمأموریت‌داشت که تفصیل بدرفتاری وبدسلوکی مسترمکنیل راکما هوحقه بامنای دولت بهیه انگریزحالی کرده خواهش دوستانه نمایم‌که یك نفر ایلچی بزرگ وخوش رفتار وقاعده‌دان مثل سفرای سابق‌که همیشه باکمال خیرخواهی و صلاح‌اندیشی رفتارکرده باعث استحکام مبانی اتحاد و

یگانگی دوستی دولتین قویمتین میبودندمأمور بتوقف دولت علیه نمایند، همینکه‌مسترمکنیل از این معنی استحضار حاصل نمود فوراً باین خیال افتادکه اگر تواند مـأموریت بنده را موقوف نماید، حتی‌عریضه بهمین‌خصوص بخاکپای مبارك اعلیحضرت شهریاری‌نوشته‌مصحوب **مستر رالنسان**[1] از دارالخلافهٔ طهران بموکب همیون فرستاد. ازجمله ایراد او یکی‌این بودکه شأن ومنصب بندهٔ درگاه برای سفارت‌کافی نیست. امنای دولت علیه اورا جواب‌دادند که شما خود قریب بیست [2] سال در خدمت سفرای انگریز بشغل طبابت‌که پست‌ترین شغل اجزای سفارت است مشغول بودی اما وقتی‌که امنای دولت انگریز ترا به لقب سفـارت و وزارت سرافراز وبدولت علیه مأمورکردند ما نیز احترام همان منصب را درمادهٔ شمامرعی و منظور داشته مطلقـاً بحثی نکردیم، **حسین‌خان** که چند سال است آجودان‌باشی جمیع عساکر منصورهٔ دولت علیه میباشد واین اوقات به منصب جلیل مشیری [3] سرافرازگشته است چه جای ایراد تواند بود، بعدازآنکه مشارالیه از جواب حسابی امنای دولت علیه مأیوس شده یقین نمودکه بندهٔ درگاه حسب‌الامر قدر قدرعازم لندن شده چگونگی رفتار ناپسند او را بامنای دولت انگریزحالی خواهد ساخت برای‌اینکه‌خواهش امنای دولت‌علیه را دربارهٔ خود معلل بغرض جلوه دهد پارهٔ فقرات بخلاف‌بیان واقع بامنای‌دولت خود نوشت،چنانکه تاآنروزها مطلقاً شکایتی نداشت وآن اوقات درتبریز ناخوشی صعبی بمزاج بندهٔ‌درگاه‌عارض و مدتی اضطراراً بهمین علت درآنجا معطل‌گردید، مشارالیه قبل از ورود بنده بلندن وارد شده باز بنحوی‌که خودخیال داشت مراتب را خلاف اصل واقع بوزراء و امنای دولت خود حالی وبعضی فقرات لاوقوع وبی‌اصل را هم باسمه نمود، تا اینکه امنای دولت بهیهٔ انگریز از اولیای دولت علیه نقار وسوءظن بهمرسانیده نوشتندکه سفرای‌آنها در اسلامبول و وینه هنگام ورود بنده اخبارکنندکه بسبب وقوع بعضی امورکه دلیل برنامهربانی وعهد شکنی و دشمنی دولت علیه ایران نسبت بدولت انگریز شده خصوصاً در **مقدمهٔ چاپار و حرکت موکب همایون بسمت افغانستان** سفارت او در دولت ما پذیرفته نخواهدشد مگراینکه مطالبی‌که مستر مکنیل از جانب دولت انگریز از دولت علیه ایران خواهش‌کرده بودکلاً بعمل‌آمده عذرخواهی نمایند، بنده بعد ازشنیدن‌این پیغام ازسفرای انگریز مراتب‌رابخدمت امنای دولت علیه عرض‌کرده همراه چاپارفرستاده ودر وینه و پاریس منتظر وصول جواب و حکم مجددشده ودرپاریس دستورالعمل جدید از اولیای دولت علیه رسید .

۱ــ رالنسون وظاهراً همان‌کسی‌که برای نخستین بارتوانست‌کتیبه‌های میخی‌بیستون را خوانده وترجمه‌کند . ۲ــ درنسخه مجلس سی سال .

۳ــ مشیری ــ یا مشیر مشورتخانه همایون معادل مقام وزارت وعضو هیئت‌رسمی دولت و عیناً مانند وزیرمشاور امروز بوده است .

تفصیل حرکات و بدعهدی‌های سابق ولاحق مسترمکنیل را باخواهش اوکه موافق نوشتجات خود از دولت علیه در خواست کرده بود و علاوه جوابی که در خصوص قبول شدن مطالب او نوشته بودند با نضمام حقیقة کیفیت چاپار ومراجعت موکب همایون از افغانستان مرقوم داشته بعهدهٔ بنده حکم صریح نموده بودند که بزودی عازم لندن شده مراتب را بامُنای دولت بهیه حالی وصدق نیّت اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه را در دوستی دولت انگریز موافق نامه و سایر نوشتجات دیگر معلوم ساخته رفع شبهه ونقار نماید .

لهذا محض ملاحظه وزیارت حکم محکم ازپاریس عازم لندن شده روز چهارم ماه جون وارد وبعد از یك روز دیگر شرحی بجناب لارد پـارلمرستان نوشته اظهار نمودند که چون بندهٔ درگاه را بسفارت قبول نکردید خلاف قاعده است که نامهٔ همایون پادشاهی و نوشتجات دولتی را بشما تسلیم کنم لهذا ترجمانی که در خدمت شما امانت داشته باشد مأمور و روانه نمائید که آنهارا ترجمه کرده بملاحظهٔ آن جناب برساند وبعد از حصول استحضار ازمضامین آنها شرف ملاقات سامی هم حاصل شده درباب مطالب گفتگو نمائیم که بلکه اینگونه شبهه و نقار بکلی از میان دولتین علیتین برداشته شود، جناب مشارالیه **میرزا ابراهیم شیرازی** را بمنزل بنده فرستاد و بعد از اتمام ترجمه و اخبار از جانب ایشان روز نوزدهم ماه مزبور باجناب معزی‌الیه ملاقات و صدق نیت اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه را در دوستی دولت انگریز کماهوحقّه و تفصیل حرکات و رفتار مسترمکنیل راکه همه مخالف عهود وفصول عهد نامه و منافی رویه دوستی بود بایشان بیان ساخت و دراین ضمن محاورهٔ بسیاری شد ، بعد از چهار ساعت گفتگو وسؤآل و جواب آخرالامر جواب صریح دادند که هرچه مستر مکنیل در ایران کرده است همه موافق دستورالعمل و رضای امنای دولت انگریز میباشد ودرازای آن خدمات مشارالیه از این دولت بمناصب و مفاخر عالیه سر افرازگشت و نیز صریحاً بیان نمودند کـه بعلت دوستی و موافقت دولت ایـران با دولت روسیه دولت انگریز بالّمره از دوستی دولت ایران مأیوس است و مضامین نامهٔ شاهی و نوشتجات امنای دولت ایـران هم بخلاف مافی‌الضمیر ایشان است وآنچه مسترمکنیل تحریراً و تقریراً باین دولت عرض کرده است اولیای دولتما همه‌را راست وصحیح میدانند، بندهٔ درگاه هرچه بادلّـه و بـراهین حسابی جواب گفتم که شاید تأثیری نماید فایده نه بخشید، بجز فقرات اولی چیز دیگر مسموع نگشت، خصوصاً هر وقت که از مـراتب سوء سلوك و رفتار زشت مستر مکنیل سخن میرفت بنهایت تغیّر و کدورت کرده اسناد بدعهدی‌را درهر باب بامنای دولت علیه میداد، خلاصه بعداز حصول یأس وحرمان از تقریرات و خیالات جناب لارد پارلمرستان بجهت اتمام حجت سه فقرهٔ دیگر در افتتاح ابواب دوستی بایشان تکلیف نمودم که بلکه یکی‌راقبول نماید.ـ **فقرهٔ**

اولـ این است چون منظور شما چنین میباشد که شکایت مستر مکنیل مطلقاً مذکور نشود ، پس نامهٔ همایون شاهنشاهی را که مشعر بر مراسم تعزیت و تسلیت و مبنی بر مراتب یگانگی و الفت بوده بهیچوجه اسم مشارالیه، در آن مرقوم ومذکور نشده است با هدایای شاهانه بنظر انور ملکه برسانید ودر باب چاپار و سایر مواد نیز بهرطوری که لازم است و رفع شبهه و رنجش از امنای دولت انگریز میتواند شد بندهٔ درگاه چنانکه از جانب دولت خود سفیر و امین هستم درحضرت ملکه و نزد امنای انگلتره عذرخواهی شایسته نمایم اگرچه درحقیقت ونفس الامر هیچیك از آنها حقیقت نداشته مطلقاً بامنای دولت علیه بحثی وارد نیست ولیکن بندهٔ درگاه محض برای اینکه ایام نقار وکدورت بی سبب و جهة فیمابین این دودولت قوی شوکت طول نیابد بدون ملاحظه مغایرت در هر باب، رفع کدورت از این دولت عجالةً مسارعت ورزیده بکلی بمؤالفت و مطابقت مبدل میکنیم ـ **فقرهٔ دویم** ـ اینکه هرگاه خواسته باشند که نامهٔ دیگر نیز از سرکار شوکت مدار اعلیحضرت شاهنشاهی بجهة دلجوئی پادشاه انگلستان برسد مضایقه نیست اماّ بعد از قبول شدن سفارت بندهٔ درگاه که علامت دوستی و الفت است، آنقدر فرصت بدهند که مراتب را بامنای دولت علیه عرض کرده جواب حاصل نمایم، دراینصورت متعهدم که امنای دولت ایران از قبول خواهش دولت بهیه انگریز هرگز مضایقه نکرده نامهٔ دیگر نیز بفرستند ـ **فقره سیم**ـ گفتم که اگر میل دارید که این امور در ایران تمام شده رفع اشتباه و نقار گردد چه بهتر، ایلچی مختاری تعیین وهمراه کمترین روانه نمائید نیز متعهد هستم که تمام این مطالب جزئیه و رفع این شبهات واهیه دردربار معدلت مدار شاهنشاهی شده سفیر مزبور از رفتار وخلوص نیت وکردار دولت جاوید قرار، رضامندی و خوشنودی بیشمار حاصل نماید .

جناب معزی الیه هیچیك را از این سه فقره قبول نکرده جواب صریح داد مادام که مطالب دولت انگریز از دولت ایران بعمل نیامده است نه سفارت شما مقبول ونه سفیر دیگر از این دولت مأمور خواهد شد و نه دولت ما بدوستی دولت شما مایل خواهد بود .

بندهٔ درگاه گفتم که مطالب دولت شما منحصر بهمان پنج فقره میباشد که مستر مکنیل در ضمن عریضهٔ خود بخاکپای مبارك شهریاری روحی فداه و امنای دولت علیهٔ ایران عرض کرده است، هرچند بعضی از آنها مخالف عهدنامهٔ دولتین علیتین بود لیکن اُمنای دولت علیه محض رعایت روابط دوستی والفت همه را پذیرفتند ومضمون کاغذ مقرب الخاقان **میرزا اعلی** نایب جناب **میرزا مسعود** وزیر امور خارجه دولت علیه که در جواب عریضه مستر مکنیل حسب الامر قدر قدر شاهنشاهی روحنا فداه در تاریخ نهم ربیع الثانی مطابق سنه ۱۲۵۴ نوشته اند و مشارالیه خود مضمون آنرا درلندن باسمه نموده است ثابت میکند که همین مطالب پنج گانه درحضرت فلك رفعت خسروانه بدرجه قبول و انجاح مقرون شده است و اگر مستر مکنیل

انصاف مینمود ومنظور او **بهانه‌جوئی** نمیشد همان‌کاغذ در مقدمهٔ چاپار وسایرموادکافی و وافی بود. جواب جناب معزی الیه این‌شدکه چون بعضی ازمطالب مزبوره بعمل‌نیامده‌الی‌الآن معوق میباشد وچنانکه **کونسل**[1]**شل** نیز این مطلب را در بیست ودویم ماه‌نومبروسیم شهررمضان بجناب وزیر امور خارجه دولت ایران نوشته صراحةً اظهار داشته‌است که‌اگر مطالب‌دولت‌انگریز بزودی صورت‌انجام نیابدامنای دولت‌مابرخود لازم‌خواهندنمودکه‌اکتفا بهمین مطالب‌نکرده تکلیف را زیاد کنند لهذا مطالب دولت انگریز حالا زیاده ازآن پنج فقره مسطوره میباشد .

بندهٔ‌درگاه درجواب گفتم‌که لامحاله بایددر اینجایا در ایران باکسی‌که از طرفین مأمورشده باشد گفتگو و بانجام و اتمام مطالب پردازند، در اینجاکه نامه مبارك پادشاهی ونوشتجات امنای دولت‌علیه را در استحکام شرایط دوستی و رفع شبهه ورنجش کافی‌ندانسته سفارت بندهٔ درگاه را نمی پذیرید و سفیر دیگر نیز بدولت ایران نمی‌فرستید و درایران هم‌کسی‌را نداریدامنای دولت علیه با اومحاوره‌کرده قراری‌درخصوص مطالب سابقه‌وولاحقهٔ شمابدهند و مسترمکنیل هم هنگام بیرون‌آمدن باوصف اینکه‌آنهمه دلجوئی دربارهٔ او بعمل آوردند متقاعد نشده اخبار نامه جنگ از جانب دولت انگریز باولیای دولت علیه نوشت واجزای سفارت وصاحب منصبان انگریز را عموماً بسمت بغداد و ارزنةالروم فرستاد .

در اینصورت‌واضح است‌که اینجا وآنجابالّمره از طرفین راه‌گفتگو مسدود میباشد مگر اینکه ملائك آسمان و زمین درعالم غیب از جانب شاهنشاه ایران روحی فداه و ملکهٔ انگلستان باهم‌گفتگوکرده درباب دوستی دولتین علیتین قراری بدهند .

وباز پارهٔ چیزهاکه بسبب سوءظن و افترای مسترمکنیل‌بالاآمده یقین ایشان‌شده‌بود بامنای دولت علیه‌اسناد داده‌تکراروتذکارکردندواین بندهٔ درگاه نیزدرمقابل هریك‌جواب مُسکت وشایسته‌گفت و بمنزل برگشت .

و روز بیست‌و دویم ماه مزبور رُقعهٔ بایشان نوشته بعضی را از مطالب‌که فیمابین گذشته بود مکرر نمودم‌که شاید در آن کاغذ تأمل و تفکری‌کرده موافق حساب و انصاف جواب بدهد .

سواد رقعهٔ بندهٔ درگاه این است .

۱ـ در نسخه مجلس کولونل‌شل که گمان میرود کونسل صحیح تر باشد.

سواد رقعهٔ که بوزیر امور خارجه (انگلیس) نوشته شده است:

مخدوما، مطاعاـ مقصود کلی و منظور اصلی از مأموریت بندهٔ درگاه باین‌دولت، بعد از مراسم تعزیت و تهنیت، دوامر بود، یکی آنکه چون بعضی شبهات در این تازه‌گی‌ها ظاهراً منشاء نقار ورنجش خاطر امنای این دولت از دولت ایران شده‌است بندهٔ درگاه از درِ دوستی درآمده رفع شبهه و نقار از دولت بهیه نمایم تا مبانی اتحاد قدیم را تأکید و تشیید جدید حاصل آید، دیگری اینکه بعضی امور را که از جملهٔ ضروریات مملکت داری بوده و تعلق بهردو دولت داشت نیز باستحضار و استصواب آن جناب فیصل‌داده قرار محکم وعهد ومیثاق مستحکم درآن ابواب[1] ثابت وقایم گردانیم، درباب فقرهٔ اول حصول آن‌مطلب بدوطور ممکن بود، یکی آنکه امنای این دولت نامهٔ مبارک‌وفرمایشات اعلیحضرت‌شهریاری را با نوشتجات امنای دولت علیه در دوستی و رفع‌شبهه ونقارکافی دانسته به تفصیل‌مامضی نپردازند و با آنکه چون تابحال کیفیات و تفاصیل آن وقایع‌را تنها از یك طرف یعنی از کسان و متعلقان دولت خود شنیده بودند در مقابـل نیز چنانکه مقتضی انصاف بود بشنوند که‌ماهم درآن مواد چه داریم و درجواب‌آن اخبار چه توانیم گفت .

امّاروز چهار شنبه نوزدهم ماه چون فیض ملاقات حاصل‌شد تا درآن امور و مـواد گفتگوی‌رود، اگرچه بنده باکمال اطمینان داخل دولت خانهٔ‌سرکارشدم‌لیکن بغایت‌متأسفم که بعد از چهار ساعت گفتگو از طرفین بالاخره با نهایت یأس از خدمت مراجعت‌کرد ، چه‌ازتقریرات سرکارنه همین‌فقرات واضح بود وبس‌که ملفوفهٔ اعلیحضرت شاهنشاهی‌راکه‌با کمال دوستی و ازغایت صدق‌ونیت بملکهٔ انگلستان در رفع شبهه‌نوشته بودند کافی ندانسته قبول نکردید ونوشتجات امنای دولت علیه را نیزمیگفتند راست نیست بلکه جناب سامی را هم چندان مایل ندیدم‌که در مقابل‌آن فقرات‌چنانکه بایست بجواب مخلص گوش‌دهندیادر آنها تاملی نمایند .

اهالی انگلستان. خاصه امناء و اعیان این دولت درعالم‌بعدالت و انصاف‌معروفند و این‌برحیرت مخلص افزود که‌سرکارملازمان‌درمیان مدعی وگواه‌امتیازچندان نمیدادند. باـ اینکه رعایت این معنی ازلوازم‌قانون عدالت است و از از امنای دولت علیه ازچندین‌جهت

۱ــ در نسخه‌مجلس «مواد»

شکایت کردند لیکن ثبوت آن‌فقرات‌را تنها بشهادت ونوشتجات همان اشخاص که خودمنشاء آن شکایات و درحقیقت مدعی ما بودندوامیگذاشتند، و از اینطرف مخلص که از جانب‌امنای دولت خود در ردآن فقرات جواب حسابی عرض میکردم ملازمان سامی‌را در اصغای آن مطلقاً تأملی‌نمیرفت ودر مقابل تحریرات وتقریرات همان اشخاص‌راکه در معنی‌خودمنشأء فساد و اخلال شده‌بودند براثبات قول وفعل‌خودشان مکرر میفرمودند .

دولت علیه ایران را نیز از اطوار و رفتار گماشتگان دولت انگریز شکایت چندی بودکه تفصیل‌آنها را زمان ملاقات بخدمت سامی بیان نموده اغلبی را موافق عهدنامه و تحریرات مسترمکنیل مُدلّل و ثابت‌کردم.

و اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه‌هرگز اعتقاد نمیفرمودندبراینکه‌آن اطوارناپسند وحرکات ناشایست‌موافق دستورالعمل و استرضای امنای این دولت ازآنها صادر شده باشد وکمال‌اطمینان داشتندکه هروقت آن‌فقرات بسمع امنای این‌دولت برسد البته ازآن‌اشخاص مؤاخذه خواهند فرمود .

اما از قرار تقریرات‌سرکار شما امنای این دولت نه‌همین به‌آن اطوار وامورراضی بودند و بس‌بلکه‌آن‌حرکات‌بعینه موافق فرمایش و دستورالعمل امنای‌دولت انگریزازایشان بظهور پیوسته، حتی‌بپاداش آن اطوار بعضی از آنها در این دولت بهیه بمناصیب و مفاخر عالیه سر افراز شدند .

هرگاه مخلص مراتب را در خاکپای مبارک[1] عرض‌کنم این معنی برحیرت و تعجب خاطر خطیر شهریاری بمراتب خواهد افزود وبلکه ازدوستی و اتحاد باطنی ایندولت نسبت بدولت علیه بکلی مأیوس خواهندگردید .

سرکار ملازمان‌که ازامنای دولت علیه‌ایران بعضی شکایات میفرمودند ودربین محاوره که مخلص جوابهای حسابی ومُسکت میگفت بالاخره خود اذعان‌نمودندکه اکثری ازآنها، من‌جمله حکایت خانه **مسترتاد**[2] وتنخواه **سرهنری بیتون** وتتمهٔ مواجب معلمین انگریز وغیره جزئیات بوده رفع آنها بآسانی تواند بود بلکه مایهٔ نقار و رنجش فیمابین دولتین نخواهدگشت .

اما**عمدهٔ مایهٔ شکایت** وکدورت این دولت ازدولت‌ایران دوفقره است ، یکی واقعه چاپار ودیگری **حرکت موکب همایون بسمت هرات .**

بخصوص چاپار درنوشتجاتی‌که شما ملاحظه وترجمه نموده‌اید اعلیحضرت شهریاری

۱ــ درنسخه مبارک شاهنشاهی. ۲ ــ این مسترتاد همان کلنل دارسی تاد معروف است‌که در زمان عباس میرزاسرپرستی پنج نفرمحصل اعزامی ایران رابانگلستان باوسپردندو اوآنهمه با آنان بدرفتاری وحقوق آنها را حیف ومیل‌کرد .

روحنا فداه صریحاً بیان فرموده‌اندکه چاپار مزبور را قراولین[1] اردو چند ساعتی نشناخته نگه داشته بودند ، بعد ازاینکه معلوم شد آن شخص کیست فوراً با نوشتجات سربمهری که داشت سالماً نزد مستر **استادرت**[2] فرستادند ، با وصف این باز خاطر مبارك ما متأثر ومتأسف گشت وبارها ازامنای دولت علیه بجهت دلجوئی مسترمکنیل مأمورفرمودیم ، حتی جناب جلالت نصاب فخرالاسلام حاجی میرزا آقاسی را که در ممالك محروسهٔ ایران از ایشان محترم‌تر ومعززترکسی نیست برای دلجوئی‌اوفرستادند راضی نشده متقاعد نگشت ، چون سرکار ملازمان فرمودندکه‌این فقرات دردلجوئی‌این دولت‌کفایت نمیکند لهذا بعهده مخلص لازم شدکه حقیقة امر را حسب‌الواقع بادله وبراهین درهرباب بیان نمایدکه بلکه بآن تقریب نقار خاطر وکدورت بالمره از این دولت رفع‌شود ، اما این معنی موقوف بود براینکه ازطرفین آنچه واقعاً اتفاق‌افتاده باشد تکرارکرده وبنورمطلب رسیده به‌بینیم‌که‌در اصل‌واقع خلاف قاعده‌ازامنای دولت علیه رو داده یااینکه تقصیرواشتباه‌کاری ازجانب وکلای دولت بهیه ظاهرشده است ، دراینکه آن چاپار موافق تقریر خودش از هرات برمی‌گشت شکی‌نیست وازآن طرف مسترمکنیل علانیه میگویدکه من اورا تامشهد بیشترنفرستاده بودم پس ازاین دو فقره معلوم است که آن چاپار وقتیکه قراولان اردو او را معطل کرده بودند فرستاده وچاپار مسترمکنیل نبوده است در این‌صورت ایلچی و امنای دولت انگریز را از نگاه‌داشتن اوچه جای شکایت تواند بود وبعلاوه خودآن شخص هم اگرچه اولاً کیفیت حال خود را نزد قراولان بدرستی بیان نکرده بالاخره از قراری‌که شما خود حقیقت تقریر او را بسمت طبع درآورده باسمه‌کرده‌اند بعد از آنکه مکرراز‌اوپرسیده‌اند که توکیستی واز کجا می‌آئی وبکجا میروی ؟ چنین جواب داده است که من چاپار ایلچی انگریز بودم تا مشهد مأموریت داشتم اما شنیدم‌که صاحب انگریزدرهرات بیماراست ومن خود سربدیدن او رفته بودم وحالا ازآنجا مراجعت مینمایم و با اینهمه اگر آن شخص ایرانی همان وقت پاسپور ویانوشته‌ازخود مسترمکینل‌هم‌دردست میداشت بلاشبهه‌محض پاس خاطراولیای دولت انگریزابداً کسی او را معطل نمیکرد .

ودرباب‌حرکت موکب همایون‌بسمت هرات ـ اولاً ـ اگرچه جناب سامی و سایر امنای این دولت ازروی انصاف اذعان دارند براینکه‌این امرمنافی شروط عهدنامه و مناقض فصول شرط نامهٔ دوستی دولتین علیتین نبود ، اما چنین تقریر فرمودند که تشریف بردن موکب همیون[1] بسمت هرات باغوای دولت روسیه بوده اخراجات سفر هم از دولت مزبورکارسازی شده‌است ومعلمان روسیه به‌تنظیم‌افواج قاهره مأمور ومشغول بوده‌اند وهستند لهذابرمالازم شدکه بجهة محافظت سرحدات ممالك شرقیه خود امنای دولت علیه ایران را

۱ـ درنسخه مجلس قراولان. ۲ ـ استودارت Studart

ازآن اراده برگردانیم ، مخلص درجواب این فقره عرض کردم که اثبات این معنی ازکجا شده است و دلیل براینکه دولت روسیه دولت ایران را به تنبیه افاغنه واداشته کدام است و حال آنکه بغیر ازگفته ونوشته گماشتگان خود دراین باب مستندی ندارید وموافق انصاف این تنها دلیل برصدق شما وکذب ما نمیتوان شد .

ودیگرآنکه فرمودندکه معلمین روسیه بتعلیم افواج قاهره مشغولندوبوده‌اند ، مخلص بازعرض می‌کنم که اگرشما همین یك فقره راثابت نمائید بنده یکدفعه از جانب دولت خود تسلیم میکنم که سایر فقرات هم راست بوده حق با شماست واثبات این فقره در صورت صدق برشما بسیارآسان است ومثل پول نیست بگوئیدکه مخفی گرفته‌اید بفرمائیدکه کدام شخص وکـه و بچه اسم و رسم از معلمین روسیه در کـدام فـوج بوده است ، بغیر از اجزای سفارت که بخدمت دولت ایران مطلقاً مدخلیت نداشتند . و دیگر امنای این دولت خود اقراردارند براینکه موکب همایون محض رضای خاطر وخواهش امنای دولت انگریز دست ازمحاصرهٔ هرات برداشته مراجعت فرمودند واین معنی را نیز موافق فرامین مطاعه برکافهٔ اهالی ایران واضح وعیان کردند ، با وضوح ووقوع این مطلب و فقرهٔ اول که محض خیال وسوءظن است منافات‌کلی داردکه شاهنشاه ایران باموکب همایون بتحریك و پول ومعلمین دولت روسیه بسمت افغانستان حرکت فرمایند وبعدازاتمام‌این‌کاروغلبه‌کل صفحات بخواهش دولت انگریز مراجعت فرمایند ، علی ای حال ، در خاتمه عرض میشود اگر چه بنده را ممکن نشد موافق فرمایش ودستورالعمل اولیای دولت علیه چنانکه منظور نظرومکنون‌خاطر مهرپروراعلیحضرت شاهنشاهی بود التیامی فیمابین دولتین علیتین بدهد تا دوستی قدیم را تأکید جدید حاصل آید ، اما بازازجناب شماکمال امتنان دارم که تا بحال اینقدر مخلص را فرصت داده‌اید که خدمت محوله خود را تا اینجا بعمل آورده بیان واقع و میل خالص خاطر مبارك شهریاری را دردوستی واتحاد بامنای این دولت اظهارکنم ، متوقع است که جواب همین رقعه را نیز بهروضعی که صلاح دانند بزودی لطف نمائید تا از خدمت ملازمان مرخص شوم که زیاده زحمت دادن درصورتی که‌کارازپیش نمیرود وپای انصاف بمیان نیاید دراین ملك بی‌حاصل خواهد بود والسلام خیرختام . ـ

چون اهل پارلمنت ازکیفیت‌اوضاع‌این چند روزه فی‌الجمله استحضاربهمرسانیده بودند ، لهذاشب بیست وسیم ماه مزبور ازجناب‌لارد پارلمرستان سئوال کردندکه مانمیدانیم با دولت ایران دوستی داریم یا دشمنی و ایلچی دولت ما که بتوقف ایران مأمور بود چرا آمده وبچه علت مواجب باوداده میشود ؟ ـ جواب داده بودکه‌الان بادولت ایران نه‌دوستی داریم ونه دشمنی ! ، مسترمکنیل برای‌کاری بلندن آمده و مادام توقف اینجا نصف مواجب

باو داده میشود ، و باین حرف متین ایشان ! اهل پارلمنت عموماً دست بهمزده خندیده بودند ! [۱]

وصبح این‌کیفیت باسمه گشته منتشرشد . و روز دیگر علیحده باین مضمون نوشته بجناب معزی‌الیه فرستادم .

سواد رقعهٔ سفیرکبیرایران بوزیر امور خارجه انگلیس [۲]

مخدوماً ، مطاعا ـ دوستداریقین داشت‌که سرجان‌مکینل‌کیفیت بیرون‌آمدن خود را ازایران تا بحال حسب‌الواقع خدمت آن جناب عرض وحالی‌کرده است .

اما ازقراری‌که امروز در کاغذ اخبار پارلمنت ملاحظه شد آن جناب فرموده‌اند که مشارالیه برای شغلی بلندن آمده و حال آنکه اوبعد ازآنهمه دلجوئی‌ها‌که درباب چاپار وغیره ازجانب‌امنای دولت علیه بعمل‌آمد متقاعد نگشت ، وقت‌آمدن‌اخبارنامه جنگ نوشت واتباع سفارت ومعلمین انگریزرانیزکه بتوقف‌ایران مأموربودند بطرف بغداد وارزنةالروم

---

۱ ـ اینگونه اقدامات سیاسی ومبارزه‌های تبلیغاتی برعلیه مظالم و ستمگری‌های وزراء وسیاسیون استعمارگر یك دولت نیرومند اروپائی‌که نمونهٔ‌کامل ومنفور آن انگلستان قرن ۱۹ بود ازطرف نمایندگان یك‌کشورشرقی در تقریباً یك قرن ونیم پیش کاملاً جالب ، بی‌سابقه‌و وقابل‌تحسین بوده وچنین شهامت ، شجاعت وشرافتمندی درانجام وظیفه ودفاع ازحقوق ومنافع مشروع وطن ونیز هوشیاری ومتانت واحاطه برروموز سیاست وآگاهی ازروحیه واخلاق ملتهای مغرب زمین بحقیقت سزاواردقت وستایش است وحسین‌خان آجودان‌باشی ومعاون اومیرزا فتاح‌خان‌گرمرودی چنانکه‌ازمتن‌این سفرنامه ومراسلات رسمی مبادله شده برمی‌آید وقاطبهٔ محققین ومورخین هم اتفاق نظردارند بعد از توفیق عظیم که در اطریش ـ ووین ـ بدست آوردند و امپراطورووپرنس مترنیخ صدراعظم ووزیرامورخارجه مقتدرومعروف دولت امپراطوری بزرگ اطریش راشیفته وفریفته خود ساخته و بحمایت ومدافعه ازمنافع حقه ایران برانگیختند وپس ازآن چنان موفقیت واحتراماتی‌که درفرانسه ونزد پادشاه و اولیای فرانسه تحصیل کردند با وجود ممانعت ومخالفت مسئولین دولت انگلیس بقول معروف یکه وتنها و مانند مسافرعادی و نه‌سفیرکبیرومأمورررسمی به‌لندن رفتند وبوسیله ملاقات ومصاحبه بارجال، سیاسیون ، نمایندگان مجلس وارباب مطبوعات ونوشتن مقاله ولوایح سیاسی و تبلیغی حکومت بیدادگر انگلیس را در داخل خاك انگلستان چنان بدنام و رسوا ساخته‌اند که روزنامه‌ها و جمع زیادی از وکلاء مجلس مبعوثان وزیرخارجه لرد پالمرستون را ببادانتقادگرفته وحتی در جلسات علنی مجلس استیضاح‌کرده‌اند و چنین اقدامات با آنهمه وسعت واهمیت کاملاً بی‌نظیر بوده است و بسیار جالب است .

۲ ـ در متن سفرنامه نسخه اصلی و مجلس و نسخه دیگر فقط « سواد رقعه» نوشته و کلمات دیگر عنوان رابرای جداکردن وبرجسته نشان دادن مطلب ماخود اضافه‌کردیم .

روانه ساخت ، نه‌تنها اخبار نامهٔ جنگ بامنای دولت علیه‌نوشت بلکه بعلمای ممالك محروسهٔ ایران هم بعضی مضامین مبنی براخلال وافساد امور دولتی نگاشت ، من‌جمله خدمت جناب فخرالاسلام‌آقا سید محمد باقرمجتهد اصفهان[1] اززنجان فرستاد که تفصیل آنرا روزملاقات بخدمت سامی بیان نمودم .

چون استحضار ملازمان ازکیفیت این مراتب لازم بود لهذا مصدع شد .

زیاده ازپانزده روزطول کشیدکه از جانب لارد پالمرستان جوابی نرسید ، بازرقعهٔ جداگانه باکمال ادب خدمت ایشان نوشته جواب نوشتجات خود را خواستم و روز روانه شدن خود رامعین‌کرده اظهارداشتم .

تا هشتم ماه جولای بهیچوجه خبری نشد و درهمان روزکه میخواستم ازلندن بیرون آیم **میرزا ابراهیم** ازطرف ایشان آمده خواهش نمودکه اگر دوسه روزدیگر رفتن خود را موقوف نمائی جواب نوشتجات تو خواهد رسید و اگر خواسته باشی ملاقات دیگر نیز مقدور است .

اگرچه بندهٔ درگاه روزاول‌ملاقات ازرفتار ومحاورهٔ ایشان بکلی مأیوس بوده یقین میدانستم که از جواب نوشتجات مسطوره هم فایده مترتب نشده از ملاقات ثانی نیز برای دوستی دولتین علیتین نتیجهٔ حاصل نخواهدگشت ، اما محض بجهت اینکه بنده خود مورد بحث نشوم وایشان نگویندکه بنده درگذشتن امورعجله نمودم بانهایت‌ادب وملایمت سفارش کردم‌که اگر بنده بدانم ازتوقف بقدر ذرهٔ در مراتب دوستی دولتین علیتین خواهد افزود ازاینکه یك سال تمام‌بمانم مضایقه ندارم تا بسه روزچه رسد تا هروقت برای ایشان مقدور است‌که جواب نوشتجات را بدهند بنده عزیمت خود را نظربفرمایش موقوف داشته منتظر خواهم بود ، وبرای ملاقات ثانی نیزهرروز راکه ایشان معین فرمایند بنده حاضرم .

روزپانزدهم[2] ماه مزبور نوشتهٔ[3] ازجناب ایشان رسید و روز ملاقات را دروقت ظهر دوازدهم تعیین‌کرده بودند ، در جواب نوشتجات ، بجواب رقعهٔ ثانی مطلقاً اعتنا و اشاره نکرده ، جواب رقعهٔ اول اگرچه تفصیل‌بی‌حاصل‌داشت ولکن هیچیك مطابق‌سئوآل وجواب[4]

---

۱ ــ متن این بعضی مضامین مبنی براخلال وافساد اموردولتی بعلماء واز جمله بآقاسید محمد باقر مجتهد اصفهان‌که مستر مکنیل هنگام خروج ازایران فرستاده درتاریخها نوشته و نقل نشده و این بیمقدار هم هرچه سعی‌کردکه متن نامه مکنیل را پیداکرده و بداند که چه نوشته است توفیق نیافت ودرمنابع واسنادی‌که در اختیار ودسترس بوده اشاره باین نامه شده ولی مفاد وعبارات آن نیامده است .

۲ ــ درنسخه اصل بطور روشن پانزدهم و نسخه مجلس یازدهم و نظر بعبارات بعدی نسخه مجلس صحیح است . ۳ــ نسخه مجلس : «نوشته مفصل».

۴ ــ نسخه مجلس‌کلمه جواب راندارد .

نبود ، همان فقراتی‌که درملاقات روزاول بتقریر[1] بیان ساختندتحریراً تکرارنموده بودند، تفاوتی‌که داشت این بودکه چند فقره برمطالب دولت انگریز افزوده بودند . روزدوازدهم درهمان وقت مقرره بملاقات[2] ایشان رفتیم که شاید درگفتگو و محاوره قراری بشود ، باز مطلقاً کارسازی نشد و در ملاقات ثانی هم بجز فقرات روزاول چیزی تقریر نکردند وبلکه پارهٔ تکالیف شاقه نمودند که روزاول بیان واظهارنساخته بودند .

لهذا بعداز **اتمام حجت** ویأس خدا حافظ گفته مراجعت نمودم .

وپارهٔ فقرات دیگرکه در ملاقات اول و ثانی ازراه شکایت نسبت بامنای دولت علیه ایران گفته وبنده ایشان‌را بر وفق حساب مجاب نموده بودم بدین تفصیل است.

سئوآل[3] لارد پارلمرستان یکی این بودکه وزرای دولت علیه ایران ازدولت روسیه مواجب ومقرری دارند وامورات راکلاً بخواهش آندولت میگذرانند .

جواب گفتم ـ که قرار مملکت‌داری وسلطنت دولت علیه ایران مثل دولت انگریز بمصلحت وزراء وجمهور نیست بلکه جمیع اوامرونواهی بحکم وفرمان اعلیحضرت پادشاهی روحنافداه منحصر بوده از وزراء وامناء احدی را یارای آن نخواهد شدکه تواند دخل و تصرف نماید ، ودیگرپیشکاربزرگ در دولت علیه‌که عمدهٔ احکام بتوسط ایشان جاری میشود جناب‌جلالت‌نصاب فخرالاسلام‌قبلةالانام **حاجی‌میرزاآقاسی** سلمه‌اله تعالی‌هستند محض‌قوام دین وملت متحمل زحمت شده‌اند ابداً بمال دنیا احتیاج واعتنا ندارند وتا امروز از سرکار شاهنشاه عالم پناه وولی نعمت خود خلداله ملکه وسلطانه نیز مواجب ومنصب ومرسوم ولقب قبول نکرده‌اند تا بدولت دیگرچه رسد وهمچنین جناب **میرزا مسعود** وزیر امورخارجه دولت علیه ازمکرمت و مرحمت شهریاری علاوه براخراجات خود مواجب ومداخل داشته **مطلقاً احتیاج ندارند** که ازدولت خارج پول گرفته بدولت خود خیانت نماید **اسناد چنان نسبت بچنین‌اشخاص محترم‌افترای محض ومحض افترا بوده واز بابت بی‌انصافی‌است**واگرفرضاً اعلیحضرت‌امپراطوراعظم‌دولت‌بهیهٔ‌روسیه‌ازراه دوستی ومعیت با دولت علیه تعارفی یا مواجب وانعامی بیکی‌ازنوکران دولت علیه بدهند خلاف معاهدهٔ میانه ماوشما نخواهد بود **چنانکه دولت بهیهٔ انگریزمدت بیست سال متجاوزکمابیش است‌که به میرزا ابوالحسن خان وزیرامورخارجه سابق دولت علیه مواجب میدهند** وتا امروز هیچ دولت این معنی را بدولت علیه بحث نکرده است .

ویکی دیگرازشکایات ایشان این بود که احترام ایلچی دولت روسیه در دولت علیه بیش‌از ایلچی دولت مابوده است.

بنده در**جواب ایشان** عرض وبیان کردم که‌ایلچی دولت بهیه روسیه ازمنصب جنرالی

---

۱ ـ نسخه اصل تقریراً .

۲ ـ درنسخه مجلس «بخدمت ایشان». ۳ ـ در نسخه مجلس ، «ازجملهٔ مطالب».

بسفارت ایران مأمورگشت وایلچی شماازشغل طبابت ، باوجود این مراتب بازمحض‌احترام دولت انگریز هردودرنظر اولیای دولت علیه‌برابروعلی‌السویه بودند وبلکه مراعات جانب[1] ایلچی شما بعضی اوقات زیاده ملاحظه و منظور میشد. علامت احترام و بی‌احترامی دربارهٔ او منوط برکمال و نقصان مرحمت شاهنشاهی و امنای دولت علیه ایران بوده است و بس فی‌الحقیقة التفات عمده ازدولت علیه‌که درحق این دونفرسفیرشامل شده وظهور یافت‌اعطای صورت همایون بودکه بهردو مرحمت‌گشت وهمیشه جای هردودرسلام مساوی بوده ، امنای دولت علیه نیز درتقریر وتحریر و نشست وبرخواست و دید و بازدید مطلقاً فیمابین آنها تفاوت منظورنمیکردند .

حتی‌همان اوقات‌که **مسترمکنیل** با دشمنی‌ازایران بیرون می‌آمد و **کونت‌سیمنُج** هم درآن بین ازدولت خود احضارشده بود و امنای دولت علیه از حسن سلوك و رفتار او کمال‌رضامندی‌داشتند بازمثل **محمود خان** نوکرمعروف وبزرگ بمهمانداری مسترمکنیل مأمورگردید وهمراه ایلچی دولت روسیه مهمان‌دار معروف ومشهور نبود .

درهرحال از دولت علیه مطلقاً نسبت باو بی اعتنائی و بی احترامی‌نشده‌است‌و اوقاتی که مشارالیه درمملکت ایران متوقف و همه صاحب‌منصبان انگریز مقیم بودند دولت‌انگریز علی‌الغفله بدون اخبار جهاز جنگی بسواحل فارس فرستاد جزیره خارك را متصرف شدند موافق‌قانون‌کل عالم همان‌وقت دولت علیه حق‌داشتندکه مسترمکنیل و سایر اتباع سفارت‌را عوض جزیره مسطوره محبوس نموده نگه دارند[2] اما محض ملاحظه حقوق دوستی قدیم و احترام دولت بهیه بهیچ وجه من‌الوجوه بی احترامی نکردند یوماً فیوماً بر مراتب عزت‌و حرمت او افزودند .

شاید بعضی از اواسط‌الناس‌که از قانون دولتی اطلاع وآگاهی ندارندکما فی‌السابق در باب معالجه‌گاه‌گاهی باورجوع‌کرده باشند و مشارالیه از این تغیر بهمرسانیده نسبت بخود بی احترامی دانسته است ودرحقیقت از نادانی همان اشخاص است‌و بس ونه‌بی‌اعتنائی دولت علیه .

و دیگر از بندهٔ درگاه نیز شکایت‌کرده وگفت کاغذهائی‌که از وینه بمن نوشته بودی‌هم موافق صلاح‌دید ایلچی‌روسیه و بلکه از قرار مسوده و دستورالعمل اوبوده است .

بندهٔ گفتم ـ که بعلت ناخوشی در وینه بنده‌را مقدور نشدکه با سفرای دول دیگر عموماً و سفیر دولت سنیه روسیه خصوصاً مراوده و دیدو بازدید کند چنانکه ایلچی روسیه عکس این شکایت‌را از بنده مینماید و دیگر اینکه لله الحمد **درنوشتن وگفتن‌حرفهای حسابی دولت خود عاجزنبودم**که بمصلحت ومسودهٔ دیگران محتاج باشم.

---

۱ ـ درنسخه مجلس «جناب» که بنظرصحیح نیست .

در جواب گفت که چند روز پیشتر جناب حاجی شرحی بمن نوشته بتوسط سفیر دولت روسیه فرستاده بودند و من بهمین علت مضمون آنرا درباب مطلبی که منظور او بود کافی ندانسته و کاغذ راهم قبول نکردم، از این اوضاع معلوم وواضح است که‌جمیع کارهای دولت ایران بمصلحت و صلاحدید وکلای دولت روسیه میباشد .

جواب گفتم چون مستر مکنیل حین مراجعت از ایـران در پطرزبورغ باجناب **کونت نسرلود** ملاقات کرده‌هم از امنای دولت علیه‌شکایت‌نموده وهم‌کیفیت چاپار رابخلاف بیان واقـع تقریرکرده بود لهـذا جناب معزی الیه مراتب را بایلچی دولت خود که در ایران مقیم میباشد اظهار داشته بودند که او در این بـاب از امنای دولت علیه


Karl von NESSELRODE
gravure par Hoffmeister
cabinet des Estampes

کنت نسلرود

استفسار وخواهش‌نماید که هرگاه‌چیزی لازم باشدجناب حاجی در این‌خصوص بجناب‌وزیر امورخارجه دولت انگریز مرقوم و بزودی ارسال‌دارند تا این‌غایله‌و کدورت از میان دو دولت رفع شود؛ بنابراین جناب حاجی‌کاغذ را ازراه روس‌که نزدیك است فرستاده‌بودند .

ودیگر تقریر کردند که جناب **کونت نسرلود** نوشته وصریحاً بیان‌نموده‌اند که‌در مقدمهٔ چاپار تقصیر وغفلت از جانب امنای دولت ایران است .

عرض کردم بلی، چون جناب معزی الیه تفصیل این‌مقدمه‌را از اولیای دولت علیه نشنیده بودند و حسب‌الواقع ازکیفیت استحضار نداشته‌اند، در این صورت بدیهی است که

اگر چنین نوشته باشد موافق تقریر مسترمکنیل بوده است وبس .

اما جناب‌کونت سیمنچ ایلچی آن دولت‌که خود در رکاب نصرت انتساب متوقف و مراتب را برأی‌العین مشاهده و فهمیده بودند اولیای دولت علیه حقیقت این مراتب را از او تحریراً پرسیدندکه آیا آنوقت موافق قانون دول فرنگستان قراولان اردو حق داشتندکه چاپار مزبور را نگه دارند یا نه ؟ ـ او در جواب بصراحت تمام نوشته است‌که اگر من سردار و صاحب اختیاراین‌قشون میشدم در هرحال اورا **جاسوس دشمن‌فرض‌و** خیال‌کرده می‌گرفتم .

مضمون رقعهٔ مفصلی‌که جناب معزی الیه درایرادجواب مطالب بنده نوشته باردیگر فقراتی‌راکه هنگام ملاقات اول ودویم گفته و جواب شنیده بودند مکرر کرده بدین موجب میباشد .

مضمون رقعهٔ لردپالمرستون وزیرامور خارجه‌انگلیس بحسین‌خان آجودان باشی سفیر کبیر ایران

لارد پالمرستان مینویسد: اگرچه حسین‌خان را ممکن‌نشد برای مطلبی‌که‌باین‌دولت آمده بود انجام‌دهد .

آن تقصیر دولت انگریز نیست بعلت اینکه‌کیفیاتی‌که باعث‌نقار دولت انگریز شده نه‌چنان است‌که‌حسین‌خان میگویدو نه از حوادث اتفاقیه است‌که ازراه بی‌غرضی وسهوشده باشد، بلکه اموری‌که اتفاق افتاده است اعیان‌ومتعلقان‌دولت ایران عمداً برای بی‌احترامی دولت انگریز و وابستگان این دولت‌کرده‌اند، و بحسین‌خان درتبریز«؟» ووینه‌واسلامبول بتوسط سفرای دولت انگریز اخبار شده بود مادام مطالبی‌که مستر مکنیل از دولت ایران خواهش‌کرده است‌بعمل‌نیاید سفارت سفیردولت‌ایران در دولت انگریز پذیرفته‌نخواهدشد.

جواب‌این‌است که بخلاف‌عهود وشروط مرقومه درضمن‌عهدنامهٔ‌دولتین‌کی؟ وکدام وقت؟ از جانب امنای دولت علیه‌کاری عمداً یا سهواً اتفاق افتاده است کهمایه‌رنجش‌اولیای دولت بهیه شده باشد؟ و حال‌آنکه‌امنای‌دولت علیه هرگز راضی‌نبودندکه درممالک‌محروسهٔ ایران نسبت بادنی رعیت دولت بهیه انگریز جبر وخفت رودهد تا بر بی احترامی دولت ووکلاء و اجزای سفارت چه رسد .

و اینکه درعرض راه بواسطهٔ سفراء اخبار و ابلاغ شدکه سفارت بنده در دولت بهیه

مقبول و پذیرفته نخواهد گشت[1] راست و درست است لیکن چنانکه[2] شما خود نوشته‌اید اخبار اخبار مزبور مقیّد و مشروط بعمل آمدن مطالب مستر مکنیل از دولت علیه بود ، واضح است در اینکه مطالب مزبوره کُلّاً درحضرت فلك رفعت شهریاری بعزّ و انجاح وقبول مقرون گشته شکی نیست وحال آنکه اکثری از آنها مخالف عهود و شروط دولتی بود .

مطالب دولت بهیه انگریز از قرار نوشتهٔ مستر مکنیل و جواب آنها ازجانب امنای دولت علیه موافق تفصیل میباشد .

مطلب اولـ اظهار داشته بود که حاکم بندر بوشهر در باب مطلبی کاغذ تهدید به **بالیوز** دولت انگریز نوشته است. امنای دولت علیه ایران باید حاکم مزبوررا تنبیه نمایند.

جواب این است که همان وقت فرمان قضا جریانی با نهایت تأکید بافتخار نوّاب **فریدون میرزا** فرمانفرمای فارس شرف صدور یافته همراه چاپاری فرستادند که بحقیقت رسیده درصورت صدق حاکم آنجارا تنبیه کامل نموده وکلاء دولت بهیه را رضامندی کلی بدهند[3] اما بسبب بُعد مسافت رسیدن حکم و تحقیق و تنبیه قدری طول کشید معهذا منتهای بی انصافی خواهد بود که دیر رسیدن جواب محمول بر بی اعتنائی و اهمال امنای دولت علیه شده[4] این امر جزئی مایه کدورت ورنجش دولت شما شود .

تعجب این است همین که فرمانفرمای فارس **شیخ نصیر** حاکم بندر ابوشهررامحض برای رضاجوئی و سکوت وکلای دولت انگریز از منصب خود معزول کردند مشارالیه از غایت یأس وحرمان **بترغیب و تحریك کارگذاران هندوستان فرار و در جزیره خارك از دولت بهیه انگریز صاحب مواجب و مرسوم گردید .**

مطلب دویمـ هم مستر مکنیل خواهش کرده بوده که اجزای سفارت دولت انگریز درممالك محروسه همیشه مطلق العنان بوده درصورت صدور تقصیر نیز حکام ولایات از آنها مُؤاخذه ننمایند و درهرحال تنبیه آنها را بعُهدهٔ سفراء و اجزای سفارت واگذارند .

جوابـ دراین خصوص فرمان قَدَر توامان از مصدر اجلال صادر شده به عالی جاه **کونسل شل**[5] تسلیم گردید که اتباع و چاپاران دولت انگریز کما فی السابق درکل ممالك محروسهٔ ایران آسوده و در امان باشند وهروقت نوکران سفارت که از اهل ورعیت ایران باشند و مقصر شوند و امر خلاف قاعده نمایند حاکم آن ولایت باستحضار و اطلاع سفیر یا

۱ـ نسخه مجلس « شد » .

۲ـ نسخه مجلس «چنانچه» که صحیح نیست زیرا چنانچه معنی اگرمیدهد .

۳ـ نسخه‌مجلس: «وکلای دولت بهیه‌را بهمه جهت راضی نمایند» .

۴ـ نسخه مجلس «گردیده» .

۵ـ در نسخه‌مجلس بطور آشکار کولونل‌شل و نسخه‌اصل کونسل‌شل نوشته‌شده .

باتفاق یکی از اجزای سفارت بعد از اثبات موافق قانون عدالت حکم نماید .

مطلب سیمـ نوشته بودکه **فصل تجارت** تابحال در عهدهٔ تعویق وتراخی است و باید قراری دراین باب داده‌شود و علاوهٔ فصول عهدنامه گردد .

جوابـ اگرچه[1] **سرجان** کمل ایلچی‌سابق دولت انگریز در این‌خصوص‌رقمی از سرکار ولیعهد مغفور خواهش نمود و بخواهش او صادر و تسلیم گردید و در ثانی‌که **مستر السن**[2] بسفارت دولت علیه مأمور گشت اونیز از سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فـداه استدعای صدور فرمانی در این‌باب نموده موافق تمنا و خواهش‌خود صادر کرد والآن رضا‌نامهٔ مشار الیه در دفتر جناب وزیر امورخارجه ایران ثبت و ضبط است و در مرتبهٔ ثالث مستر مکنیل نیز خواهش کردکه قرار تازه بدهد حسب‌الاستدعای او فـرمان قضا نشانی بافتخار جناب میرزا مسعود وزیر امورخارجه صادر و مقرر شدکه ایشان موافق خواهش او دراین‌باب‌قرار تازه داده ودرحضرت فلك رفعت شهریاری نیزمجری و ممضی[1] دارند، جناب معظم‌الیه بعد از زیارت فرمان مبارك‌مسترمکنیل را از وکالت و مأموریت‌خود مخبر نموده با تمام مطلب تکلیف کردند ، مشارالیه خود تعلل ورزیده جواب نوشت مادام‌که در باب مقدمه‌چاپار از جانب دولت‌علیه ایران عذرخواهی‌شایسته‌نشده است من‌هرگز ازاینگونه امور گفتگوئی نخواهم کرد .

پس از این تفصیل معلوم است‌که اعمال از جانب مشارالیه بوده نسبت بامنای دولت علیه مطلقاً بحثی وارد نیست .

مطلب چهارم ـ درباب چاپارـ بعد ازآنهمه دلجوئی‌ها که از جانب اولیای‌دولت علّیه بعمل آمده بود باز خواهش نموده است‌که دیگربار معذرت جویند .

جواب ـ اگرچه در اصل واقع بچندین دلایل واضحه و براهین قاطعه عذرخواهی از این‌مطلب مطلقاً لزوم‌نداشت ، اولا ـ از قرار تقریر و نوشته مسترمکنیل و خود چاپار، چنانکه درلندن نیز کیفیت‌را باسمه‌کرده‌اند خودسر بهمرات‌رفته هنگام‌مراجعت‌نه‌باسبوردی از امنای دولت علیه در دست داشت و نه نوشتهٔ از مستر مکنیل ، و میخواست علی‌الغفله از بیراهه عبور نماید، قراولان اردو اورا با دونفر افغان دیده برای اینکه نوشته وباسبوردی در دست نداشت وکیفیت حال‌خودرا نیز براستی بیان نکرده بود **جاسوس** خیال‌کرده‌چند ساعتی نگاه داشته بودند .

موافق قانون همهٔ عالم‌در وقت جنگ وقُرب خاك دشمن **جزای چنین شخص قتل بودو بس .**

۱ـ نسخه‌مجلس«اگرچه اولاً» .

۲ـ مستر الیس Elliss

با همهٔ اینها باز امنای دولت علیه محض ملاحظهٔاحترام دولت بهیه اورا بدون‌آزار و اذیت مرخص کردند .

و دیگر بنده سؤآل مینمایم اگر فرضاً ایلچی دولت بهیه انگریز مقیم دولت‌فرانسه در حالتی‌که خدا نخواسته دولتین فرانسه و روسیه با هم محاربه نمایند خواسته باشدکه قاصدی از اهل فرانسه بدون استحضار دولت فرانسه بسمت دولت روسیه بفرستد با اینکه موافق عهدنامهٔ دولتین انگریزو فرانسه مقررشده باشد هرگاه دولت فرانسه با دولت‌روسیه جنگ نمایند دولت انگریز مطلقاً مداخله نکند و قاصدهم نوشته از ایلچی دولت انگلیس‌هم در دست نداشته باشد آیا قراولان اردوی فرانسه حق دارند اورا در مراجعت گرفته نگه دارند یا نه ؟

قطع نظر از اینها هرگاه واقعاً این‌مقدمه چاپار درحقیقت ونفس‌الامر از جملهٔامور مظنه میشدی بایست ایلچی دولت انگلیس بهمین جهت ازدولت ایران یأس‌کلی بهمرسانیده قهرکند بلاشبهه روزاول میکرد .

وحال آن‌که این مقدمه قبل‌از ورود موکب همایون بحوالی غوریان اتفاق‌افتاده‌بود وازآن بعدمسترمکنیل **مدت دوماه وکسری** درایران وموکب‌همایون درهرات باکمال‌دوستی‌متوقف **وظاهراً** واسطهٔ صلح وآشتی‌فیمابین‌دولت علیه وجماعت‌افاغنه گردید و **همینکه مقصود باطنی او درباب هرات بعمل‌نیامد مقدمه چاپار را دست‌آویز و بهانهٔ شکایت نمود !**

اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه محض برای قطع راه بهانه او و ملاحظهٔ احترام دولت بهیه اولاً ـ **علی‌خان‌بادلو**[1] را مأمور فرمودندکه بچادر اورفته عذرخواهی‌نماید، مشارالیه اورا بمنزل خود راه نداده‌با نهایت بی احترامی روانه‌ساخت و اظهارنمودکه‌باید جناب حاجی سَلّمه‌الله تعالی‌اورا دلجوئی‌کنند، باوجوداینکه شأن ایشان اَجَلِ ازاین‌مراتب است جناب معظم‌الیه نیز محض بجهة اینکه مسترمکنیل این امر جزئی را فیمابین دولتین علیتین مایهٔ نقارکلی نکندخواستندکه بمنزل مشارالیه تشریف ببرند متقاعدنگشت وخواهش کردکه باید **حاجی‌خان سرتیپ** از منصب خود معزول شود، بعد ازآنکه حاجی‌خان بخواهش او معزول‌گشت وجناب میرزا مسعود هم مکتوباً بمشارالیه اظهارکردندکه عمده سبب عزل حاجی‌خان بخواهش شما میباشد آن‌وقت بامنای دولت علیه نوشت‌که باعث عزل حاجی‌خان تقصیر دیگرهم بوده‌است، و اگر بسبب خواهش من‌مغضوب میشد بایست اولیای دولت علیه این‌معنی‌را برقاطبهٔ اهل ایران نوشته منتشر نمایند .

ونیز مشارالیه مقارن هنگام‌بیرون‌آمدن از ایران خواهش‌کردکه جناب‌حاجی‌مکتوباً ازاین مقدمه عذرخواه باشند، چنانکه معظم‌الیه برای رفع شبهه و نِقار شرحی نوشته‌بلندن

---

۱ ـ در هرسه نسخه علی‌خان بادلو نوشته‌شده وشاید بادلو اشتباه و شادلو درست باشد.

فرستادند اما جناب‌لارد پالمرستان میگویدکه چون شرح مزبور بتوسط وکلای‌دولت‌روسیه انفادشده بود لهذا مقبول نشد .

وبعد از همهٔ نقلها چنانکه ترجمه آنها کلاً بملاحظه جناب لاردپالمرستان رسید .

بالاخره حسب‌الامر اعلیحضرت شهریاری مرقوم شده بودکه‌آن‌چاپار را نشناخته‌نگه داشته بودند ومکرر در این‌خصوص از جانب امنای دولت‌نسبت بمستر مکنیل دلجوئی‌بعمل آمد و متقاعدنشد .

اگر اولیای دولت بهیه بدوستی‌دولت‌علیه مایل‌وراغب بوده **بهانه جوئی نمیکردند** این فقره کافی و وافی میشد ، فرضاً قراولان اردو این امر جزئی را عمداً کرده بودند با وصف اینقدر دلجوئی وعذر خواهی جای اینهمه ایستادگی وشکایت و اظهار نقار و کدورت نبود .

چنانکه **حاجی خلیل‌خان** ایلچی بزرگ دولت علیه ایران را چندسال‌قبل ازاین در ملك**بانبائی** که متعلق بدولت بهیه انگریز است کشتند اولیای دولت علیه بمجردرسیدن یك نوشته عـذر خـواهی از دولت انگـریز چنین امر عمده و خطیر را بالمره فـراموش کردند .

وهمچنین در این چند سال گذشته ایلچی دولت روسیه را درپای تخت شاهنشاه‌ایران بسبب شورش عوام با اتباع دیگر بی‌جهت بقتل رسانیدند دولت سنّیه‌روسیّه بیك عذرخواهی ازچنین امرخطیر درگذشته چشم پوشیدند و مطلقاً شکایت‌نکردند .

ازبرای دوساعت ماندن یکنفر رعیت ادنیٰ ایران درقراول اینهمه عذرخواهی‌میشود بجائی نمیرسد .

مطلب پنجم ـ این بودکه سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی از تسخیر هـرات و تنبیه مفسدین افاغنه بخواهش دولت بهیه انگلیس دست‌کشیده مراجعت فرمایند .

جواب این‌فقرهـ ضرور[1] طول وتفصیل‌و اقامه‌شاهد[2] وبنیه[3] نیست، زیراکه‌موکب همایون بعد از اتمام جمیع‌کارها بخواهش دولت بهیه انگریز ازآن صفحات مراجعت واین معنی را نیز موافق فرامین مطاعه برکافهٔ اهالی ایران معلوم فرمودند .

چنانکه ایلچی و امنای دولت انگریز هم برصدق این مطلب اقراردارند .

پس بعد از[4] حصول این مطالب‌که امنای دولت انگریز در پـذیرفتن سفارت بنده و دوستی‌دولت‌علیه‌تعلل‌داشته‌اظهاردشمنی وکدورت‌مینمایند، واضح‌وآشکارمیشود **که‌بجز بهانه‌جوئی منظوری ندارند** و هرروز تکالیف شاقه‌را بدون‌مستمسك علاوه مینمایند .

۱ـ نسخه‌مجلس «محتاج بطول‌و تفصیل» .

۲ـ نخخه‌مجلس کلمه«شاهد» ندارد.

۳ـ درنسخه‌مجلس بعد از بنیه«برهان» هم دیده میشود .

۴ـ در نسخه مجلس «بعد» ملاحظه‌نشد .

فقرهٔ دویم ـ از مکتوب جناب لارد پالمرستان اینکه چون دولت ایـران براغوا و تحریك دولت روسیه علی‌الرّغم دولت انگریز بسمت افغانستان لشگرکشی‌نموده درتسخیر هرات سعی وتلاش‌کردآنهم یکی از اسباب نقار[1] دولت انگریز گردید .

جواب ـ امنای دولت انگریز همین گلـه و شکایت را از اولیای دولت روسیه نیز نمودند[2] و ایشان جواب‌دادندکه‌این فقره درحق مامحض سوء ظن است ومطلقاً وقوع‌ندارد **امنای دولت انگریزفوراً قبول کردند** و درهمین مادّه امنای‌دولت علیه‌هم‌مکرر نوشتند وگفتندکه دولت روسیه ابداً در این‌امر دخالت نداشتند و این خیلی عجب است‌که‌یك‌مطلب را از طرفی قبول‌نمایند و از طرف دیگر هر روز و هرساعت شکایت‌را مکرر نمایند، در-

---

۱ــ نه تنها **یکی**بلکه **سبب‌اصلی** نقار وعدم رضایت انگلیسها لشگرکشی ایران بسوی افغانستان و بقیه حرفها همه بهانه‌جوئی و برای خلط مبحث بوده، زیرا اصل‌و اساس و عمده منظورآنها علاوه برتسلط‌کامل برنواحی هندتصرف تمام خاك پاك افغانستان و سرزمین‌تاریخی مقدس ایران بود و الحاق افغانستان بایران، صمیمیت و اتحاد دوبـرادر ایرانی و افغانی ، چنانکه اشاره شده، مانع از اجرای این هرسه مقصود می‌گردید .

۲ــ گله وشکایت انگلیسها ازروس‌ها بمناسبت‌عزیمت اردوهای ایران‌بسمت افغانستان هم باز چنانکه در توضیحات و مقدمات اثبات‌گردیده **ظاهرسازی و جنگ زرگری** و دروغ و خدعه ونیرنگ‌بوده و انگلیسها نه تنها دراین موردهیچگونه گله‌و شکایتی ازروس‌هانداشتند و خود خوب میدانستندکه مسئلهٔ **افغانستان** برای ملت ایران یك **امرحیاتی** و جزو آرزوها و **آمال‌ملی** بوده و تحریکات ادعائی و دروغ روس‌ها کمترین اثری‌در تصمیم دولت ایران‌نداشته، وباز می‌گوئیم، که اینرا انگلیسها هم‌خودشان خوب‌میدانستند، وبدین‌جهت نه تنها بیك تکذیب و انکار ساده روسها قانع و راضی‌میشدندسهل است‌که خود درپشت‌پرده، همیشه وهمه‌وقت، برای تقسیم اراضی ایران، حد اقل‌بمناطق نفوذ، با روسها مواضعه و تبانی داشته، ودارند وخواهند داشت، مبارزه‌های قلمی‌و مطبوعاتی، مجادله‌های لفظی و سیاسی ، رقابت‌های تجاری و حزبی، همه وهمه ظاهرسازی و جنگ‌زرگری، محض برای پوشانیدن‌و مخفی‌داشتن حقایق وباطن‌امور، واغفال وگول‌زدن ساده‌لوحان و احمق‌ها و زود باوران ، ویا حد اقل دعوای دوبغماگر بر سر تقسیم محصول دزدی وغارت بوده، و تغییر بازی‌گران و صحنه آرایان و تفاوت الفاظ وکلمات ونمایش نامه‌ها هرگز مردم هوشمند را مغرور و مشتبه نمی‌کند و این جریان از دو قرن پیش همچنان ادامه داشته وبا «خط تلفون سرخ»همچنان ادامه‌دارد و خواهدداشت. وهیچ‌سندودلیلی هم بر مداخلهٔ روسها در قشون‌کشی ایران بافغانستان غیر ازادعاهای دروغ انگلیسها دیـده نشده و تأسف در این‌است‌که اکاذیب بی‌شرمـانه و ظالمانه آنها بعضی از محققین ایرانی راهم باشتباه انداخته است. (ف)

حقیقت یا این مطلب را از دولت سَنیّه روسیه‌هم تا امروز نپذیرفته باطناً راضی نشده‌اند ویا اینکه در ماده دولت علیه نا انصافی و **بهانه‌جوئی** مینمایند .

و باز یك شکایت عمدهٔ جناب لارد پالمرستان این است‌که دولت روسیه کفیل اخراجات لشکر ایران شده معلّمین آنها به تعلیم افواج قاهره اشتغال‌داشته‌اندوهستند .

بنده درجواب‌همین‌فقره‌نوشتم که اگرشما این‌مطلب‌را ثابت‌نمائید همه‌شکایتهای شما حسابی وبجاست .

جواب‌نوشته بود که‌کونت سمینچ ایلچی دولت بهیهٔ روسیه در اردوی‌شاهی مشغول راهنمائی میشد و اسم‌**پورسکی** راهم برده بودند .

جوابـ اولاً ـ ایلچی و معلم تفاوت‌کلی‌با هم‌دارند **وحال‌آن‌که‌مشارالیه‌مدت هشت‌ماه بعد ازحرکت موکب همایون ازدارالخلافه طهران مسترمکنیل را تعاقب‌کرده باردوی شاهی‌رفت** ـ ثانیاً ـ روزاول صریحاً فرمودید وحالادوبارتحریراً اظهار داشته‌اید‌که معلمین دولت روسیه در افواج‌قاهره مشغول تعلیم وتنظیم بوده‌اند ودیگر بار می‌نویسندکه ایلچی آنهارا راهنمائی میکرد، فی‌الحقیقه همین اختلاف اقوال‌جای‌تأمّل ومحل تعجب است، برفرض‌صحت ووقوع این‌معنی بازخلاف عهد وشرطما وشمانخواهد بود که‌باعث نقار وکدورت شود، چنانکه در فصل پنجم عهدنامهٔ مبارکه مشروطو مرقوم است‌که اگر دولت‌علیه ایران‌خواسته باشدکه‌معلم از دول فرنگستان برای تنظیم افواج خود بیارند میتوانند بشرطی‌که از دولتی بیارندکه با دولت بهیه انگلیس دشمنی نداشته باشندالله‌الحمد دولت سَنیّه‌روسیه‌آن‌وقت و حالاهم بادولت انگریز کمال دوستی دارند، باوصف این مراتب در باب این فقره چه حرف حسابی دارندکه شکایت نمایند ، و همچنین مکرر میفرمایند و می‌نویسندکه اخراجات سفر هرات را دولت روسیه دادند **اگرچه چنین نیست**لیکن در صورت صدق مطلقاً بشما ضرری نداشت، شما خودکه طلب حسابی ما رانمیدهید اگر دولت دیگرهم بدولت علیه قرض‌بدهدو امداد نماید مایهٔ نقار شما شده شکایت مینمائید، وباوجود دوستی دولتین **ایلچی‌شما** معلمین‌انگلیس را از رفتن سفر منع‌کرده **ودرخفیه‌ازدولت شما معلم و سرکرده بمعاونت هرات و افغانستان فرستادند من‌جمله پاتنجر مدتها درهرات‌به‌قلعه‌داری اشتغال داشته هنگام‌محاصره بالشگر شاهی‌جنگ مینمودو مستر مکنیل‌هم در اردو و قلعهٔ بقدر امکان مداخله‌واخلال میکرد** وافاغنه را بحمایت دولت انگلیس استمالت نموده پول از جانب دولت خـود بـرای جنگ ایران میداد .

و درباب بروسکی میفرمایندکه معلم دولت روسیه میباشد و حال‌آنکه او از اهل

ولایت‌له[1] بوده از دولت روسیه مخوف (شده) و فرار نموده و بدولت ایران آمده و مدت هشت سال قبل براین درخراسان بتوسط **سرجان کمل** ایلچی‌دولت انگلیس دررکاب‌حضرت ولیعهد مغفور نوکر شد و این معنی باعث گله گذاری سفرای دولت روسیه از دولت علیه شد .

بنده نمیتوانم بگویم‌که سرکار ملازمان این‌فقرات را نرسیده و نسنجیده، میفرمایند، اگر پای انصاف بمیان‌آید باوصف‌اینکه میگویند بنای دولت انگلیس همیشه بآزادی‌مربوط بوده دائماً طالب استراحت‌وآسایش بندگان خدا میباشند باقتضای شیوهٔ‌آزادی ورویهٔ‌دوستی بایست در هرحال دولت بهیهٔ انگریز بقدر مقدور در تنبیه افاغنه شریر بدولت علیه امداد وافیه وحمایت‌کافیه نمایند و راضی‌نشوندکه هرسال‌آنها از اهل ورعیت ایران‌جمعی‌را قتل‌و غارت **وبعضی راگرفتار واسیرکرده در بازار خیوه وبخارا مثل‌گوسفند**خرید وفروش‌نمایند و بندگان خدا مادام‌العمر مقید ومحبوس باشند .

در این‌صورت چگونه برغیرت‌شاهانه‌و حمیّت ملوکانه شاهنشاه عالم‌پناه روحنافداه‌با آنهمه قدرت وقوتی‌که دارند سزاواراست‌که در تنبیه‌مفسدین و استخلاص اسرای‌ایران زمین حوصله فرمایند .

وحال‌آنکه امنای دولت‌انگریز بسبب دو ساعت ماندن یکنفر قاصد درقراول‌آن هم‌از رعیت ایران‌همه اظهارکدورت ونقار نسبت بدولت علیه وحمل براغوا و تحریك دولت دیگر مینمایند .

و دیگر نوشته بودند که چون مضمون نوشتجات جناب **میرزا مسعودومیرزا علی** و بندهٔ درگاه هیچیك بهم دیگر مربوط نبود و بلکه اختلاف کلی داشتند لهذا بهیچ کدام‌آنها اعتماد و اعتبار نمیتوان‌کرد .

جواب ـ اولاً ـ رقعهٔ که بنده درگاه بجناب لارد پالمرستان درباب مطالب معلومه نوشته‌ام سوادمطابق اصل و بدون‌تغییر و تبدیل درضمن این‌کتابچه ثبت و اصل درنزدجناب معزی الیه **بخط انگریزی وایرانی** ضبط است وهمچنین فقراتی‌که محاوره و گفتگوشده بدون اختلاف دراین‌جا مرقوم‌است.ـ ثانیاً ـ نوشتجاتی‌که جناب وزیر امورخارجه ومیرزا علی نوشته‌اند همه‌را مستر مکنیل درلندن باسمه‌کرده است و اگر ملاحظه‌کرده با همدیگر تطبیق نمایند واضح‌خواهدشدکه مطلقاً اختلاف و اشتباهی درآنها نیست .

پس در این صورت معلوم است‌که جناب معزی الیه مضمون نوشتجات را فراموش کرده‌اند ویا اینکه عمداً اغماض مینمایند، لیکن‌بعضی ازکاغذهارا‌که مستر مکنیل‌باسمه‌کرده

۱ـ ولایت له یعنی لهستان .

است و سواد همه نزد بندهٔ درگاه است بدرستی ترجمه نکرده، پارهٔ فقرات را(هم) که‌مشعر برمراتب بدرفتاری اوبود بالمرّه از میان برداشته است و این معنی‌را درهمان‌مجلس موافق مُسوّدهٔ کاغذهای مزبوره و کتابچه مستر مکنیل مقابله و مُدلّل نمودم.

و فقرهٔ دیگر از نوشتهٔ جناب لارد پالمرستان این است که از مضمون نوشتجات امنای دولت ایران چنان مستفاد میشود که رفتار مسترمکنیل در دوستی دودولت باعث‌نقصان شده وحال آنکه نه‌چنین است بلکه رفتار وکردار امنای دولت ایران خود سبب بوده (و) رفتار مسترمکنیل کلاً در دولت انگلیز مقبول و مُستحسَن گشت، چراکه هرچه اوکردو آنچه گفت همه موافق‌حکم و مطابق رأی ورضای این‌دولت است که سابقاً باو دستورالعمل‌داده بودند و اگر علاوه بردستورالعمل هم‌کاری‌کرده بود همه در دولت ماءمقبول شد.

جوابـ رضای شما ورفتار مستر مکنیل دلیل نمیشود که‌آن امور خلاف قاعدهٔ عهدو شرط دولتی نبوده است(و) فیمابین دول‌کل عالم رابطهٔ الفت و واسطهٔ مَودّتَ عمده‌نگهداشتن لوازم عهود و شروط عهدنامه‌ایست‌که طرفین مُمضی[1] نموده باشند و هریك از امناء ووکلای دولتین[1] که بخلاف‌آن رفتار ونقض‌عهد وشرط نماید درحقیقت ونفس‌الامر اطوارچنین‌شخصی درهیچ مذهب وملت پسندیده و مقبول نخواهدشد.

امنای دولت‌انگریز از دولت ایران دربعضی مواد **شکایت** داشتند و دربرخی‌جهات **خواهش**.

درباب شکایات ـ من‌جمیع‌الجهات جواب حسابی شنیدند و در اکثرآنها خوداذعان کرده متقاعد شدند.ـ وهرکس نیز این اوراق‌را بنظر انصاف ملاحظه ومطالعه نمایدحقیقت وحقیت را معلوم خواهدکرد.

اما خواهش ـ مطلقاً دخلی بقرار داد و عهد و شرط عهدنامه نخواهد داشت واگر قبول نشود نمیتوان‌گفت‌که عهد شکنی است، معهذا هرچه سابقاً خواهش کرده بودندهمه‌در دولت علیه ایران‌مقبول گشت.

امنای دولت بهیه انگلیس‌بهیچوجه ثابت نمیتوانند بکنندکه اولیای دولت علیه‌دریکی از فصول عهدنامه نقض عهد وشرط نموده باشند **ولیکن از جانب امنای دولت‌انگریز مکررخلاف عهد وشرط دولتی ودوستی‌ظاهرشده است** که درهیچیك ازآنها جای کتمان و مجال انکارنیست.

اولـ موافق فصل سیم وچهارم عهد نامه‌بعهدهٔ دولت بهیهٔ انگریز لازم‌و واجب بود که‌ایام جنگ‌دولت روسیه با دولت‌علیه هرساله‌دویست هزار تومان امداد نمایند، فی‌الحقیقه از آنوقت که‌سرحد داران دولت روسیه **ییلاق گوکجه** را تصرف‌کرده‌اند تا روز مصالحه

۱ـ درنسخه مجلس«دولتی».

هرسال دویست هزار تومان برذمهٔ دولت انگریز ثابت میباشد اما تا این‌وقت وکلای دولت انگریز درادای آن به‌تعلّل و دفع‌الوقت گذرانیده دیناری نداده‌اند .

دویّمـ بعداز وقوع مصالحه‌فیمابین دولتین‌علیتین ایران‌وروس **کونسل**[۱] **مکدانل**[۲] ایلچی دولت بهیهٔ انگلیس فصل دویم وسیم عهد نامه را ازدولت علیه موافق تمسك ممهور خود بمبلغ دویست‌وپنجاه تومان خریده[۳] از میان فصول اخراج نمود .

تابحال پنجاه هزارتومان آن باقی و تمسك در دست است، هروقت امنای دولت علیه ایران اظهار مطلب نموده مطالبه تنخواه کرده‌اندآنها باهمال‌و اغفال گذرانیده نگه‌داشته‌اند.

سیّم ـ موافق فصل نهم عهدنامه مقرر شده بود که هر وقت دولت علیه ایران جنگ ونزاعی با افغانستان نمایند اولیای دولت انگریز را درآن میان کاری‌نیست ، **لیکن‌مستر مکنیل مداخله را از حدگذرانیده** بنای اخلال و افساد راآشکار و علاینه گذاشت و **مستر پاِتنجر** درقلعه هرات بتعلیم قشون و لوازم قلعه داری مشغول بوده با لشکر ایران جنگ می‌کرد وچند نفر دیگرهم از امثال‌او بحکم دولت انگریز درکابل و قندهار ازافساد واخلال اغفال نداشتند، همچنین مستر مکنیل از قرار نوشتهٔ ممهور خود بدولت علیه اظهار کردکه اگر لشکر ایران از افغانستان مراجعت نکند دولت انگریز ممانعت خواهدکرد، **عهدشکنی از اینها بالاتر نمیشود** ومیتوان‌گفت که در یك فصل چندین‌بار عهد شکنی کرده‌اند .

چهارمـ سه سال قبل براین سه نفر از شاهزادگان مقصر وباغی فرارکرده بدولت انگلیس آمدند، موافق عهد وشرط فصل دهم بایست آنهارا از ورود و دخول‌ولایت انگلیس ممانعت‌کنند و درصورت انکار و عدم اطاعت همان ساعت‌آنهارا گرفته بدولت ایران‌روانه نمایند، ممانعت نکردند و بایران نفرستادند سهل است‌که باکمال احترام آنها را مکـرر بحضور ملکه انگلستان برده مهمان‌دار و جا و مکان سزاوار تعیین و اخراجات ایام توقف را هم بقاعده درست‌کارسازی‌کرده و در مراجعت مواجب مستمری برای‌آن‌ها مقرر **ومستر فیروزه**[۴] را تا اسلامبول همراه‌آن‌ها مهماندار فرستادند .

۱ـ در مجلس «کولونل» که شاید اشتباه باشد .

۲ـ سرجان ماکدونالد وزیر مختار انگلیس در ایران زمان فتحعلی‌شاه بوده‌که تفصیل کارها و طرز عرض تسلیت او در مرگ عباس میرزا ضمن توضیحات قبلی بیان شده است .

۳ـ همین عمل مسؤلین دربار فتحعلی شاه‌که تعهد انگلیس را بر پرداخت سالی دویست هزار تومان مادام جنگ با یك دولت اروپائی‌که قطعاً وعملاً روسیه بوده براثر اغوا و اغفال وزیر مختار مذکور بدویست‌وپنجاه هزارتومان فروخته وعلت و اسرارآنرا نفهمیده اند نوشته شده‌که یکی از اشتباهات عمده دربار فتحعلی‌شاه بوده‌است .

۴ـ منظور مستر فریزر Fraser معروف است.

پنجم ـ شیخ نصیر حاکم بند بوشهر را امنای دولت علیه بخواهش وکلای دولت بهیه[1] ازحکومت آنجا معزول و مسلوب‌الاختیار کردند، دفعةً اورا ترغیب نموده بردند و الآن نزدکارگذاران فرمانفرمای هندوستان متوقف‌بوده از دولت انگریز مواجب و مقرری دارد .

ششم ـ ایام دوستی و موافقت‌که ایلچی و صاحب منصبان دولت انگـریز در ایران متوقف ومقیم بودند،بدون اخبار بوضع دوستی‌کشتی جنگ فرستاده جزیره‌خارك راعلی‌الغفله متصرف شدند .

این حرکت نه تنها خلاف‌عهدی‌است‌که با یك دولت‌کردند بلکه مخالف ضابطهٔ‌جمیع ملت و مذهب و منافی‌قاعده وقانون دولتهای کل‌عالم است .

هفتم ـ کاغذ افساد و اخلال نوشتن مستر مکنیل بعلماء و فضلای ممالك ایـران ، سروکار سُفرا و ایلچیان همیشه و در همه دولتها با وزراء و امینان وسؤآل و جواب‌آنها دائماً با امناء و اعیان است، کاغذ نوشتن ایلچی دولت انگریز بجناب فخرالاسلام آقاسید باقرمجتهد[2] سلمه‌اله تعالی چه مناسبت دارد؟ ، وآنگهی مضمون آن مبنی بر اخلال وافساد امور دولتی و مملکتی باشد .

هشتم ـ اخبار نامهٔ‌جنگ نوشتن مستر مکنیل بدون اینکه از دولت علیه آثاردشمنی ونقض عهدی ظاهر شده باشد .

نهم ـ ممانعت‌کردن دولت بهیه انگریز ازآوردن تفنگ ابتیاعی از مستر **برجیس** تاجر انگلیس، مشارالیه مساوی سه‌سال وکسری است‌که موازی بیست‌وپنج هزارلوله تفنگ باستحضار **وافتر ریك**[3] نویسندهٔ ایلچی دولت انگلیس بامنای دولت علیه فروخته قرارداد نمودکه بوعدهٔ هشت ماهه تفنگ را به تبریز برساند و مبلغ سی هزار تومان ازقیمة تفنگ بازیافت وقریب پنجاه‌هزار تومان نیز از جماعت‌تجار ایران نقدو جنس‌قرض‌کرده‌بانگریز آمد و در دادن تفنگ و طلب مردم تعلل و تغافل‌ورزید .

بنده خود دراین‌باب بجناب‌لاردپالمرستان‌اظهارکردم بدون اینکه یك‌کلمه‌بمشارالیه نصیحت‌نموده و تقویت وحمایت کنند نکردند و صریحاً باین بندهٔ درگاه گفتندکه مشارالیه ورشکست شده تنخواه از دست او در رفته است باید موافق شرع انگریز با او رفتار شود.

۱ــ منظور از دولت‌بهیهٔ دولت انگلیس است و نویسندگان دورهٔ قاجاریه برای‌هریك ازدولتهامحض احترام لقبی داده بودند از اینقرار : دولت علیه یعنی دولت ایـران. ودولت عثمانی‌ـ دولت سنیه‌ـ روس ـ و دولت بهیه یافخیمه یعنی انگلیس .

۲ــ در نسخه‌مجلس: «مجتهد اصفهان» و سلمه‌اله تعالی‌هم ندارد .

۳ـ کذا فی‌الاصل ونسخه خطی دیگر و نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی که تصور میرود. شکل تحریف و فارسی شدهٔ «**داکتر ریاخ**» بوده باشد .

خلاصه هرگاه بندهٔ درگاه خواسته باشد که جزئیات بدرفتاری وکلای دولت بهیهٔ انگریز را در این کتابچه ثبت نماید تاریخ مُطوّلی بوده باعث کلال و ملال خوانندگان خواهد شد .

با وصف این مراتب و وقوع اینگونه امور از دولت بهیه باز امنای دولت علیه طالب دوستی و راغب یك جهتی‌هستند .

چنانکه بندهٔ درگاه از قرار دستورالعمل اولیای دولت علیه‌آنچه درقُـوّه داشت در خصوص اتحاد دولتین علیتین اهتمام ورزید. اما جواب سوای تکالیف شاقه و شکایت بیفایده از امنای دولت بهیه نشنید .

جناب لارد پالمرستان در خاتمه مکتوب خود در باب نه‌فقره دیگر از طرف امنای دولت علیه‌شکایت‌کرده دررفع هریك خواهشی‌نموده دوستی دولتین‌علیتین‌را بعمل آمدن‌آن‌ها انحصار دادند .

مطلب اول ـ درعذر خواهی چاپار ـ نوشته‌اندکه چون جناب حاجی سلم‌الله‌تعالی آن قاعده‌را دانسته وفهمیده درصورتی‌که میدانست چاپار دولت انگریز است بلفظ‌خود حکم داده بودندکه‌حبس نمایندکاغذ عذرخواهی بنویسند وبا اعلیحضرت شاهنشاهی‌بکوین‌انگریز نامه عذر خواهی از این مطلب مرقوم فرمایند، در نامه یاکاغذ مطلب دیگرکه باعث مباحثه باشد مرقوم نگردد مگر اظهار تأسف و تأثر از وقوع‌آن مقدمه ونیز متعهدشوندکه من‌بعد چنین امر خلاف رونخواهدداد .

مطلب‌دویم ـ موافق فرمان بهمهٔ اهالی ایران منتشر سازندکه من‌بعد چـاپاران و اتباع دولت بهیهٔ انگرین را اعمّ از انگریزی و ایرانی یا طایفهٔ دیگر درممالك محروسهٔ ایران احدی مُتعرّض نشود و در همه‌جا مُعزّز و مطلق‌العنان باشند ونسخهٔ آن‌فرمان را هم بدولت انگریز ارسال‌دارند .

مطلب سوم ـ غوریان و سایر جاهائی که از افغانستان در تصرف عساکر ایـران مانده است بکلی تخلیه وواگذارند .

مطلب چهارم ـ مدتی قبل براین در تهران خانهٔ که بباغ ایلچی دولت ایـران نزدیك‌است اعلیحضرت‌شاهنشاه ایران اختیارآن‌خانه را به **تاد**[1] صاحب انگریز داده‌بودند،

۱ــ تصور میرود این‌مستر تاد همان دارسی‌تاد باشدکه ازخیانت و بدرفتاری او دربارهٔ پنج نفر محصل اعزامی‌ایران مختصری نوشته شده است .

یکوقتی **مسیو سمنوف**[1] فرانسه‌که در خدمت دولت ایران است خواسته بودکه بعنف مستر تاد را از آن‌خانه مسلوب‌الاختیارسازد، معذرت نامه‌ازامنای دولت‌علیه‌بامنای دولت بهیه‌انگریز برسد[2].

پنجم ـ درماه نومبر گذشته اشخاصی‌چندبوکیل قونسل دولت انگریز دربندربوشهر بی حرمتی کرده‌اند و همهٔ‌آنهارا تنبیه و بجزای خود برسانید.

ششمـ آنکه این اوقات **آدمرال** جهازات جنگی انگریزکه در سمت بحر مشرق مأمور خدمت بود بدوستی‌به بندر ابوشهر بیرون‌آمده، وقت مراجعت حاکم مزبور باوگفته بود باید از راهی‌که‌آمده مراجعت نکرده از پیش روی‌گمرك برگردی، چون جای‌مزبور لایق شأن آدمرال مزبود نبود اینطور بی‌حرمتی‌را بخود قبول نکرده با صاحب‌منصبانی‌که در خدمت خود داشت خواسته بود از راهی‌که آمده است مراجعت بکشتی خودنماید حاکم حکم داده بود باو سنگ انداخته سهل است که تفنگ‌هم خالی‌کرده‌اند، باید حاکم مزبور معزول و تنبیه‌شده باز سبب معزولی ومنکوبی اورا برهمهٔ اهالی ایران‌منتشر سازندکه‌تقصیر اوچه بود.

هفتمـ میجر جنرال **سرهنری بیتون** در معدن قـراجه داغ پول زیادی برای بیرون آوردن آهن از خود مصرف نموده است، فرمان ورقم‌و نوشتجات از امنای دولت‌علیه در دست دارد چون حالا آن معدن درتصرف دولت ایران است باید وجه او بکلی کارسازی شود.

هشتم ـ آنکه معلمین انگریزکه در دولت ایران مأمور به‌تنظیم و تعلیم افواج‌بودند قدر قلیلی از مواجب‌آنها باقی مانده است‌امنای دولت علیه‌کارسازی‌کنند.

۱ـ منظور بارتلمی سه مینو Bartélémy Sémineau فرانسوی‌است‌که بادرجهٔ‌ژنرالی وارد خدمت لشگریان عباس‌میرزا نایب‌السلطنه شده ودرسفر خسرومیرزا بروسیه و لشگرکشی محمدشاه بهرات همراه‌بوده و تا صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر در خدمت ارتش ایران‌بود و امیر اورا بعلت روابط سرّی ومحرمانه بافریه Ferier سروان‌فرانسوی (که برای‌انگلیسها جاسوسی‌میکرد) از خدمت ارتش اخراج‌کرد و بسال ۱۲۶۸ در تهران‌مرد.

۲ـ بیغرضانه در این مطلب وپیشنهاد دقت‌کنید، چقدر احمقانه و بی‌منطق است،واقعاً کارغرور و حماقت انگلیسها برسوائی‌کشیده بوده، چه‌وقتی تاد که شاید در خدمت دولت‌ایران بوده شاه اجازه‌داده ازخانه دولتی استفاده‌کند بعد میتواند از این اجازه برگردد بعلاوه قصد سمینو بتصرف آن‌خانه‌که ظاهراً موفق یا اجراهم نشده چه ربطی بدولت ایران داشته و اولیای این دولت چرا میبایستی برفرض‌وجود اختلاف همین دونفر از دولت انگلیس معذرت‌بخواهد؟ آیا مسخره‌تر از این‌هم حرفی میشود زد. (ف)

نهم ـ انعقاد عهدنامهٔ تجارت بمهر مبارک‌اعلی حضرت[1] شاهنشاه ایران‌رسیده در بین دوستی و التیام دولتین انصرام یابد .

جواب مطلب اول و دویمـ در جواب مطلب چهارم بمستر‌مکنیل مشروحاً قلمی شده است .

جواب مطلب سومـ **اولا**ـ امنای‌طرفین‌بموجب سه طغرا عهدنامه تصریح کرده‌اند که مداخله دولت انگریز در افغانستان جایز نیست و هروقت امنای‌دولت‌علیه باافغان‌جنگ نمایند دولت انگریز را درآن میان کاری نباشد و **حالا برعکس عهد نامه مداخلهٔ خود را جایز دانستن و دولت علیه ایران را از حق خود ممنوع داشتن چه معنی دارد ؟**

ثانیاً ـ **هرات** داخل افغانستان نیست و همیشه در زیر حکم سلاطین ایران زمین از جزو مملکت خراسان بوده، کامران خود بحکم و فرمان شاهنشاه مرحوم[2] حکومت هرات را داشت .

ثالثاً ـ **غوریان** داخل هرات نبوده و متنازع‌فیه‌نیست وقلعهٔ آنجاازابنیهٔ **اسحق‌خان** سردار قرائی میباشد و دائماً در تصرف خود او و پسرش و سایر حکام خراسان بوده است ومستر مکنیل نیز در ضمن‌شروطی‌که‌از جانب کامران در دور هرات نوشته‌است (و) صورت آن‌الآن حاضر است در باب غوریان بخصوصه قیدکرده است‌که‌کمافی‌السابق درتصرف‌حکام خراسان باشد .

اینهمه تکالیف شاقّه وبی‌حساب کافی نیست، دولت علیه مداخله هم در افغانستان نکرده، هرات وغوریان را نیز ضمیمه افغانستان‌نمایند **تادولت انگریز متصرف‌شوند !**

پارسال بخواهش دوستانه اظهار مینمودندکه سرکار اعلی[1]حضرت شاهی روحنا فداه تنبیه افاغنه‌را موقوف‌کرده مراجعت فرمایند تاضرر جانی و خسارت مالی‌**به‌بندگان خدا نرسد** وبعدازآنکه این‌خواهش بعمل‌آمد **امسال دولت بهیه انگریز لشگر فراوان بافغانستان فرستاده با همان‌بندگان خدا که‌پارسال واسطهٔ آن‌ها بودند الآن مشغول جنگ‌و خونریزی‌بوده** میخواهند باسم شجاع‌الملک‌آن‌مملکت‌را تصرف‌نمایند.

جواب مطلب چهارمـ حال قریب بدوسال است‌که مسترتاد از ایران بهندوستان رفته است، اگرواقعاً این‌شکایت قابل تقریر میشد البته مستر مکنیل یاآن‌همه‌بهانه‌جوئی‌این فقره‌را هم یکدفعه بامنای دولت علیه اظهار میکرد، و دیگر اینکه‌شما خودمرقوم‌فرموده‌اید

---

۱ ـ طرز نگارش این‌کلمه در نسخه اصل چنان و در نسخه مجلس چنین است : ـ «اعلیحضرت» .

۲ـ منظور فتحعلی شاه است .

که مسیوسمنوف میخواست مستر تاد راازآن‌خانه مسلوب‌الاختیارسازدهمینکه نکردونتوانست بدیهی است‌که بعلت ممانعت امنای دولت علیه‌بوده است، قطع نظر از اینهادوسال‌پیشتریك نفرفرانسهٔ بایکنفر انگریزی اگر بالغرض مباحثه داشتند بامنای دولت ایران چه‌مدخلیت دارد که مکتوباً عذرخواهی نمایند .

بندهٔ درگاه هرگاه این فقره‌را ازلفظ جناب **لاردپالمرستان** نشنیده بودم **هرگز باور نمیکردم** که‌آن نوشته بحکم ایشان مرقوم شده باشد .

جواب مطلب پنجم ـ حاکم بندر بوشهر را امنای دولت علیه محض بخواهش اولیای دولت بهیّه از حکومت معزول‌کردند و بعدازآن اورا فوراً بردند ومواجب ومقرری داده نگاه داشتند ، امنای دولت علیه در این مطلب از امنای دولت بهیه توقع عذر خواهی داشتند .

جواب مطلب ششم ـ اولاً ـ آمدن آدمرال با کشتی جنگ بسواحل بندرابوشهر بعد از مقدمهٔ جزیره خارك و ایام دشمنی **خلاف قاعده بود** ، هرگاه حاکم‌آنجا اورا با گلولهٔ توپ میزدحق‌داشت، ودیگر چنانکه **سرهنری‌ولك** ، و **سرجان‌کمبل** استحضار کامل از قاعده وقانون آن حدود [۱] دارند ومیدانندکه همیشه ضابطه این است‌که هرکس میخواست از دریابه بندر ابوشهر واردشود باید از پیش روی‌گمرك بالابیاید وسفرای‌دولت بهیّه‌انگریز چند نفری از هندوستان و از همان‌راه بایران آمده‌اند شاید ازآن راه عبور کرده باشند، من‌جمله **سرقوروزلو** [۲] و سرهارفارد جانس [۳] که بالفعل درحال‌حیات هستند ازآنها استفسارکنید .

لکن گاه‌گاهی اتفاق افتاده بودکه دروقت دوستی و بیغرضی بزرگان کشتی‌های انگریزکه میخواستند بخانه بالیوزانگریز واقعه درکنار بندر ابوشهر بالا بیایند مستحفظین آنجا بملاحظهٔ احترام دوستی ممانعت نمیکردند، این اوقات‌که اهل بندر ابوشهر از مقدمهٔ خارك واهمه برداشته بودند بسبب‌آمدن آدمرال با کشتی بزرگ همینکه مشارالیه‌میخواست بخلاف قاعده مستمره رفتارکند. بیشتر احتیاط‌کرده مانع‌شده‌اند و بطوریکه خود نوشته‌اید که در مراجعت باوهم اخبارکرده‌اندکه از فلان راه برگردد .

معلوم است‌که در وقت‌دشمنی توقع احترام دوستی نبایدکرد و اگر امنای دولت‌علیه حاکم مزبور را که بی تقصیر است بخواهش شما معزول نمایندازکجا مطمئن شوندکه اورا

۱ـ در نسخه مجلس ولایت .

۲ـ سرگور اوزلی Sir Gore Ouseley

۳ـ سرهارفورد جونس Sir Harford Jones

مثل **شیخ نصیر** حاکم سابق بتحریك نزد خود برده مواجب نمیدهید .

و اینقدر اصرار میفرمائیدکه بی جهة حُکّام و اهالی‌آنجا مکرر تنبیه شود مفهومش این است‌که میخواهید اهل آن حدود را عموماً از امنای دولت علیه مـأیوس نموده رو-بخود سازید والاّ معلوم است که این نقلها قابل شکایت نیست ومایهٔ نقار دو پادشاه بـزرگ نمیتواند شد .

جواب مطلب هفتم - سرهنری بیتون از دولت بهیه انگریز مـأمور به تعلیم افواج ایران بودند برای امر معدن سه سال قبل از این‌کـه مشارالیه عازم انگریز میشد امنای دولت علیه از او خواهش‌کردندکه دو سه‌نفر معدن شناس بجهة معدن‌آهن باقرارداد مواجب بدولت ایران بیاورد و اخراجات راه و مواجب آنها نیز از دولت علیه داده شود، مشارالیه‌موافق فرمایش دولت علیه چند نفری در مراجعت همراه خودآورد .

اوقاتی‌که موکب همایون برای تنبیه افاغنه حرکت میفرمود جنرال[1] مـزبور بحکم ایلچی دولت بهّیه انگریز دست از تعلیم افواج قاهره برداشته مراجعت بآذربایجان نمود و برای مداخل‌خود دخیل‌امر معدن شد،هرگاه مشارالیه فرمان مبارك یانوشته از امنای‌دولت علیه ابرازکند(که هرچه او درمعدن‌خرج نماید داده میشود[2]) ویا از قرارقبض ونوشته‌معلوم کندکه من‌فلان مبلغ‌درآن‌معدن ازمال خودخرج‌کرده‌ام بندهٔ درگاه تنخواه اورادرهمین‌جا نقد میدهم و حال آنکه هر چه بمخارج معدن لازم بود از دیـوان داده شده ، مواجب و اخراجات معدنچی‌هارا نیز موافق قبض از دولت علیه‌داده‌اند مساوی چهل هزار تومان و چیزی باطمینان جنرال مشارالیه و معدنچی‌ها از دولت علیه خرج‌داده‌شده است اما تابحال چهل‌تومان منفعت از معدن‌کذا بدولت علیه عاید نگشته است.

جواب‌مطلب هشتم- معلمین دولت بهیه انگریز موافق قرارداد مطلقاً حق‌ندارند که مواجب از دولت علیه بخواهند ، بیشترهاکه در تعلیم افراج قاهره زحمت می‌کشیدند

---

۱ ـ سرهنری بیتون همان **جنرال‌لیندزی** Lindsy است‌که قبلاً در ارتش انگلیسی هند درجه ستوانی داشته و پس ازعقد قرارداد ۱۲۲۴ هجری قمری بین ایران وانگلستان‌با چندنفر افسر دیگر انگلیسی برای خدمت درلشگرهای ایران همراه سرجان ملکم باین‌کشور آمده ودر تشکیل وتهیه توپخانه آذربایجان کارکرده و مورد توجه عباس میرزا نایب‌السلطنه قرارگرفته و پس از رحلت فتحعلی‌شاه در خدمت محمد میرزا ولیعهد از تبریز بسوی تهران حرکت‌نموده ودر شکست قوای ظل‌السلطان ـ که‌چندصباحی باعنوان علی‌شاه وعادل‌شاه‌درتهران ادعای سلطنت‌داشت وهمچنین غلبه بر نفرات فرمانفرمای فارس نقش عمده ایفاء نموده و در نتیجه‌اینگونه‌کارها وخدمات دیگردولت انگلیس‌اورا به‌مقام بارونی وسپس‌لقب سرهنری‌بیتون Sir Henry Betrune رسانید.

۲ـ مطالب داخل دوهلال درنسخه‌مجلس دیده نمیشود .

ولیعهد مغفور و اعلیحضرت شاهنشاهی نیز محض مرحمت ملوکانه هرساله انعام ومقرری و قیمة خانه وغیره عنایت میفرمودند .

در این دو سال که سفر هرات اتفاق افتادآنها بحکم ایلچی دولت بهیه انگـریز از موکب همایون بطهران و تبریز مراجعت کرده‌مصدر هیچگونه خدمت نشدند که مستحق انعام ومواجب شوند، اما نظر براینکه در ولایت ایران غریب بودند باز امنای دولت علیه همان احسان و انعام قدیم‌را التفات کردند مگر بسیار کم از این بابت عایدآنها نشد، چنانکه‌شما خود مرقوم فرموده‌اید و سبب نرسیدن این‌جزئی تنخواه آنست که مستر مکنیل آنهارا بدون استحضار امنای دولت علیه از تبریز بسمت بغداد روانه ساخت .

واضح‌است که این جزئیات را امنای دولت علیه مضایقه نخواهند فرمود .

جواب مطلب نهمـ تفصیل این فقره درجواب مطالب مستر مکنیل مشروحاً مرقوم است و البته بعد از استقرار مراتب[1] دوستی و التیام فیمابین دو دولت در امـر تجارت هم قراری که موافق مصلحت طرفین‌باشد داده خواهدشد .

ولیکن با این‌وضع‌ها[2] که **مستربرجیس** با اهل ایران بد معامله‌شده تجار انگریز را بدنام نمود بسیار بسیار[3] مشکل است کـه بعد از این تجار دولت علیه جرأت بمعامله اهل انگریز نمایند و مطمئن باشند از اینکه در وقت مطالبهٔ طلب آنهـا را بشرع انگلیس تکلیف نکنند .

علیٰ أیّ حالٍ کان ـ بعد ازآنکه سؤآل و جواب طرفین بـاتمام رسید و در دوستی دولتین ثمری نبخشید، آجودان باشی تفصیل این سؤآل و جواب را بزبان انگلیس بیست‌و پنج نسخه نوشته بهمه سفرای دول خارجه وبعضی از امراء ووکلای دولت و رعیت انگلیس رسانیدکه عموماً ازکیفیت ماجری استحضارحاصل نمایند و نسخه دیگر نیز بجناب **کونت نسرلود** وزیر امور خارجه‌دولت بهیه روسیه با یك‌طغرا مراسله‌که متضمن روابط‌خصوصیت و اتحاد باشد فرستاد .

وهمینکه کیف‌وکم‌ماجری درلندن بر ملا افتاده شهرت بهمرسانید هرروزجمعی‌ازاهل انگلیس در باسمه‌خانه‌ها بضرب وزرای دولت بناگذاشته از مراتب بی انصافی و بدرفتاری آنها فصلی نوشته درمیان ملت شهرت دادند .

بعد ازآنکه‌کیفیت رفتار ناپسند مکنیل‌را آجودان باشی باکثر بزرگان‌پارلمنت‌مدلل و محقق‌نمود، یك شب هیجده نفر ازآنهایکدفعه برخواسته بجناب‌لاردپالمرستان‌بحث کردند وگفتندکه از تحریرات‌وتقریرات حسین‌خان بمایقین ومعلوم‌شده‌است که این‌نوع نامهربانی

۱ـ در نسخه مجلس مطالب .
۲ـ در نسخه مجلس وصفها .
۳ـ درنسخه مجلس یك «بسیار» دارد .

ونقار فیمابین دولت انگلیس و ایران از نادانی و بدرفتاری مستر مکنیل روی داده است و جناب‌شما محض بخیال‌اینکه اورا خودمنتخب کرده بسفارت ایران فرستاده بودید اغماض و چشم پوشی ازکرده‌های اوکرده علاوه‌نشان حمایل برمرتبهٔ او افزودید، جواب داده‌بودکه برمن هم واضح و مبرهن شده است‌که مستر مکنیل درآنجا رفتار خوب نکرده‌است‌لکن البته در خاطر ارباب مشورت و کرسی‌نشینان کامیابی هست‌که در ایام سلطنت **فتحعلی شاه** مغفور **میرزا صالح** ایلچی‌آن دولت باین ولایت آمد، شکایت از رفتار **مستر وُلك**[1] نمود و امنای دولت انگلیس مشار الیه را بهمان سبب‌معزول وایلچی دیگرمنصوب‌ومأمورنمودند، درحقیقت از آن‌وقت تابحال سفرای مادر دولت ایران بی عظم بوده و همیشه با احتیاط‌راه میرفتندکه مبادا بسبب شکایت اُمنای دولت ایران معزول شوند، حالا اگر مستر مکنیل‌رانیز بخواهش امنای دولت ایران مقصرو مغضوب نمائیم لامحاله بعداز این هر ایلچی‌که از این دولت بدولت ایران مأمور میشود در همه حال ملاحظه رضای امنای دولت ایران را کرده وبلکه درحقیقت نوکرآنها میشود و انصافاً دراین‌صورت حق بجانب آن ایلچی‌خواهد بود.

بعضی از ارباب مشورتخانه‌که دوستان اوبودند تصدیق‌نمودند و بعضی‌که طرف ضداو بودند آشکارگفتندکه این‌خیال، محض‌بی انصافی واز راه حمایت مستر مکنیل است و بلکه در باطن حمایت خود را میکنی ، بعلت اینکه اورا تو مأمورکردی و آدم‌کوچك را رتبهٔ بزرگ‌دادی، میبایست ایلچی ایران آدم نجیب و ازبزرگان نظام باشد نه داقتر[2] مکنیل‌که اینهمه مفاسد از مأموریت او بیرون‌آمد ، تاحال هرچه در دوستی دولت ایران خرج‌کرده بودیم بهدر رفت، بعد ازاین باید درمقابل‌آن اخراجات کشیده افغانستان را مضبوط بکنیم که ابداً آن ولایت بی‌نظام منتظم نشده آرام نخواهدگرفت .

از اتفاقات‌آن اوقات‌اُمنای دولت‌انگلیس میخواستندکه‌وجهی‌از رعیت بجهةاخراجات سفر افغانستان‌بگیرند **ندادند** وگفتند در این‌بین صلاح‌ما این‌نبودکه بی‌جهة بادولت‌ایران برهم زنی‌کرده عزم تسخیر افغانستان نمایند، علی‌الظاهر نفعی بحال‌ما نداشت .

چنانکه این‌مراتب‌را درکاغذهای‌اخبار ودرضمن‌عرایض **مستر الس**[3] **وسرجان کمل**[4] **وسر گورزلو**[5] که سابقاً خدمت امنای دولت علیه انفاد شد نوشته بود .

۱ـ Wilock ۲ـ ازداقتر منظوردکتریعنی‌پزشگ است.

۳ـ مسترهانری‌الیس H. Elliss ۴ـ سرجان کمبیل Sir John Compbell

۵ـ سرگوراوزلی Sir Gore Ouseley

خصوصاً جناب **دوك‌وُلنتان** [۱] از قرار تفصیل بوزرای دولت خـود بحث کـرده نوشته است :

ترجمهٔ کاغذ اخبارجناب دوك دلتفتان که مراتب را در پارلمنت گفتگو وبعدباسمه نمود.

«ازکاغذهای پارلمنت وفرمانفرمای هندوستان معلوم‌میشود جنگی‌که حالا درهندوستان و بیرون از هندوستان اتفاق افتاده و درکار است کار اهمّ ومُعظم میباشد و درست‌دقّت نموده ملاحظه‌کنیم‌که آن امر بسیار بسیار خطرناك و طولانی است، یك‌لشگرکه اعدادش‌کمتراز پنجاه هزار نفر نیست نظام وغیرنظام و امدادکنندگان‌که‌یکنفرش ده‌نفر خدمتکار دارند در اینوقت بولایتی میروندکه بی‌آب وبی‌زراعت است ونابلد باندرون آن ولایت و ازخارج‌نیز می‌دانندکه اهل‌آن ولایت طـوایف خیلی سخت و مضبوط و جنگ‌آور و طالب آزادی خود میباشند و جائی است که هزارو پانصد میل از سرحد انگلیس دور است و حالا نظـرکنیم بعلت‌های جنگ، مدت‌سی‌سال زیاده بادولت ایران دوست بودیم و بدون فاصله اینچی‌بزرگ درآن دولت داشتیم و برای مواجب قشون وپیش‌کش شاه و قیمت تفنگ و اسلحه حربیّه در میانه سه چهار ملیان پونت اخراجات کردیم ، برای اینکه دولت فرانسه و روسیه رخنه بهندوستان نرسانند، از قرار نوشتجات دولتی که ماخود اقرار می‌کنیم، در مدت سی سال مملکت ایران از هجوم دولتهای فرنگستان قلعهٔ بود و حالامیگویندکه ولایات مزبوره معبر دولت روسیه شده ، در نظر دولت انگلیس آن تمهیدات سابقه‌که در میان دولت انگلیس و ایران بود باین دولت ضرر کلی رسانید .

میان دولت ایران و انگلیس سه‌طغرا[۲] عهدنامه موجوداست ومفهوم آنها همه‌این‌است که اگر دولت ایران با افغانستان جنگ نماید دولت انگلیس هیچ‌کار درآن میان نداشته باشد وبهیچ‌طرف‌کومك نکند مگر بخواهش طرفین واسطه صلح شود، و این‌ماده جنگ‌که فیمابین دولت ایران و افغانستان اتفاق افتاد **دولت ایران خیلی حق‌داشت** و زیاده از حق طرف حسابی دول فرنگستان که جنك‌نمایند **حق‌بطرف دولت ایران بود .**

مملکت هرات‌که آن شهری‌در طرف ایالات افغانستان است دربینی‌که فی‌الجمله‌نفاق در ایران اتفاق افتاد، فرصت شمرده از شهر و دهات ایران سوزاند ودوازده هزار نفر از

---

۱ ـ منظور سردار معروف فاتح واترلو و سفیر سابق انگلستان در روسیه است دوك دوویلنگتن Ducke Willington

۲ـ ظاهراً تاآن‌زمان بین‌ایران وانگلیس‌بشرحی‌که درمقدمات و توضیحات نوشته شده چهار عهدنامه وجود داشته است .

اهل بلاد ایران، از مردوزن و بچه اسیر کرده فروخت .

شاهنشاه ایران از این معنی و حرکت ناسزا بسیار مکدرشده لشگر به تنبیه ومؤاخذه و انتقام‌آن راهزنها و دزدها تعیین فرمود و قلعهٔ هرات‌را محاصره کرد .

از قراری‌که خود ایلچی انگلیس اقرار مینماید**و نیز آدم دانشمند وکاردانی**[1] که‌پارهٔ کاغذها از جانب دولت ایران بپارلمنت دولت انگلیس داد، **یقین است‌که حق و انصاف با دولت ایران بود** ، وزرای دولت انگلیس بایست موافق عهدنامه هیچ مداخله نکنند و بیغرض باشند، آیا مداخله کردند یانه، در اینکه برعکس عهدنامه‌ها رفتارکردند حرفی‌نیست، درصورتیکه دولت ایران وجماعت افاغنه هیچکدام دخیل شدن آنهاراخواهش نکرد و نخواست و دولت ایران مطلقاً مدخلیت مارا جایزندانست و افاغنه هم منع‌نمودند.

چنانکه‌کاغذ وزیر بزرگ‌کامران بایلچی انگلیس نوشته است آشکار میسازد ومضمون کاغذ این است‌که دولت ایران قشون بسر هرات تعیین‌کرده می‌آورد، ما احتیاط نداریم و هرگز راضی نیستیم بشمازحمت بدهیم و شما هیچ ممانعت‌نکنید، از این کاغذ معلوم است‌که شاهزادهٔ هرات از دولت انگلیس قشون و آدم برای محافظت خودش نخواسته و بلکه منع کرده است .

دولت انگریز نه تنها بدون خواهش‌طرفین در این‌کار دست و پاکرد بلکه بهرزه‌گی گماشته و مهندس بقلعهٔ هرات انداخت‌که امداد و محافظت بافغان و جنگ بالشگر ایران کردند ونیز چندتاکشتی فرستاد درکناردریا و قدری ملك از مملکت ایران، دولت‌دوست، متصرف شدند و هم قشون بزرگ بافغانستان تعیین نمود، بتوهّم اینکه حاکمان آنجا دوستی دولت ایران‌را زیاده از دولت انگلیس میخواهند وهمچنین پارهٔ املاك درمیانه **رنجدسنگ** و مملکت افغانستان آوردند و بسبب این رفتارها وزیر امور خارجه دولت ایـران اینطور نوشته است‌که « هنوز برما معلوم نشده است‌که بچه سبب وجهت دولت انگلیس مداخلهٔمارا در کار افغانستان سبب دشمنی بخود میداند وبچه سبب خودشان مداخله میکنند و دوستی‌دو دولت مربوط بعهد نامه است و اگر در عالم بجزعهدنامه راه دوستی بطور دیگرهم هست‌که ما نمیدانیم بگوئید و این‌چیزهای تازه‌که حالا شما میگوئید مگر در وقتی‌که ایلچی مختار دولت شما عهدنامه می‌بست آن‌هارا فراموش‌کرده، هیچ از این نقلها ننوشت ویا اینکه دولت انگلیس قوّه خودرا زیاد می‌بیند و خیال میکندکه‌شکستن عهود وقرار **ومعنی دیگردادن** بمضمون عهدنامه‌که در دست‌است خیلی‌آسان است، این‌بدعهدی‌ها درحقیقت‌مثل‌بدعهدی‌های **پیونیك** است، پیونیك اسم پادشاهی بود از سلاطین روم و هروقت با دولتی‌که عهدمی‌بست درآخر بی‌جهت می‌شکست و میگفت‌که‌آنوقت خیال من طور دیگر بود .»

۱ـ منظور از آدم دانشمند وکاردان‌حسین‌خان آجودان باشی‌است .

پیش از این ما دولت ایران‌را مردمان قاعده ندادن میدانستیم ، حالا از نوشتهٔ وزیر امور خارجه آن دولت معلوم میشود که آنها فهمیده بوده‌اند و خیال اول مادر حق آنها افترا میباشد .

باین‌فقرات حسابی امنای دولت انگلیس اینطورجواب‌داده‌اندکه خیال‌وفکر که مادر وقت بستن عهدنامه داشتیم این بودکه ایران میان انگلیس و روس سنگری باشد، پس معلوم است‌که جواب ماهم با فکرو خیال بوده است نه اینکه بالفاظ و مضامین عهدنامه و از برای ضرورت درخیال‌که دولت انگلیس برعکس‌رفتار نمود و این عذری‌که ماآوردیم دقت‌نموده به‌بینیم چه معنی دارد .

هرات را میگویند که‌کلید هندوستان است و بسبب دوستی دولت ایران با دولت‌روس آن‌کلید در هندوستان‌را بروی دولت روس واخواهند کرد، درحقیقت آن‌کلید هم‌کلیدخیال وگمان است وبدیهی است‌که آن در بسیار دور ازکلید است، چنانکه قشون‌ما حالا پنج ماه است در راه‌میباشند و از سرحد بکل هندوستان پشت‌داده و هنوز بجائی نرسیده است‌که‌یك گلوله انداخته باشد، مگر بکسانی‌که چپاولچی میباشند و تاحال ازآن‌قشون‌هم هیچ‌خبری صحیح نرسیده‌که بدشمن رسیده باشند و معلوم نیست که بعد ازاین هم می‌توانند برسند ، باید این‌قشون در این‌تابستان در نزدیکی قندهار بمانند و از قراری‌که باهل انگلیس‌معلوم شده است سفر دو دفعه برای این‌کار لازم خواهد افتاد ، برای اینکه از قندهـار الی‌کابل یکماه راه است که قشون بدون اوتوراق و درنگ برود و همهٔ‌آن ماه قشون باید بـا برف‌و کوه و راه تنگ وخرابه‌عبورکنند، آن‌هم درحالتی‌که هیچ دشمن بآنها پیدا نشود و ممانعت نکند ، مملکتی است بی‌آذوقـه و در کنار و عقب قشون ما مثل هندوستان ولایتی نیست که آذوقه بدهند .

قشون دولت روسیه‌اگر عزم هندوستان نماید نمیتواند ازهرات‌کمتر ازپنج‌ماه‌بسرحد هندوستان برسد، وباید کلیدهای زیادداشته‌باشند برای‌واکردن درهای بسیارکه‌مابین‌هرات وهندوستان است و بعد ازآنکه‌بسرحدولایت مارسید یکهزارو پانصدمیل راه باید طی‌مسافت کرده بولایت بنگال عاشقان‌که نزدیك کل‌کهند است برسند آنهم درصورتی مقدور است‌که آذوقه ازچهارماه‌بیاورد وقشون وقلعه‌های ماکه درسرراه‌است هیچ‌ممانعت‌نکنند واهل‌انگلیس هم‌دست بجیب خودگذاشته ابداً کاری نکرده حرف نزنند ودیگر رسیدن قشون‌بهندوستان، گرفتن‌هندوستان نیست وهرکس‌تاریخ‌خوانده‌باشدمیداند که‌از ایام‌اسکندر تااحمدشاه‌هیچوقت دولت هندوستان باینطوریك‌کاسه ویکدل نبود، هجوم‌روس بگرفتن هندوستان مثل‌خواب‌کسی است‌که عقل درستی نداشته و سرش‌گیج باشدوهیچکس درخواب ویا درعالم مستی‌نباشدخیال خودرا بآنجا نمیتواند برساند، یك مملکتی‌که‌کشتی بسیار و تسلط دریا ندارد وپول‌دردست اونیست بفکرگرفتن هندوستان بیفتد محال و ممتنع خواهد بود .

درمراسلهٔ آخری وزیراعظم ایران میگوید که من خیلی متعجب هستم از این تشویش که‌شما برای این‌سفر کرده بخیالات دورافتاده‌اید ، با دوستی کلی فیمابین دو دولت که هیچ بقدر سر موئی خلاف از طرفین نشده است و نخواهدشد چه جای تشویش است، اگرجناب ایشان دوستی و آشنائی با فرمانفرمای هندوستان ولارد پالمرستان میداشت هرگز باینطور کاغذ حسابی‌بآن دونفرغیرکامل نمی‌نوشتند، وبعد ازخواندن‌آن‌کاغذ درمشورتخانهٔهندوستان ووزیر امورخارجه بچه عقل دستپاچگی‌بهمیرسانیدند .

وزیر مختار دولت روسیه‌که بدولت ایران‌مأموربود خیال مینمایندکه اوشاه ایران‌را بگرفتن هرات بدون اذن دولت خودش ترغیب و یکنفر نایب فوج پیاده بـرای سیاحت و امر تجارت بیکی از ایالات افغانستان رفت ونبایست وزیر امورخارجه از این بترسند، و هیچ شایسته نبودکه ما این حرف‌را بدولت روس و ایران بحث نمائیم، درصورتی که‌یکی‌از سرکردهٔ مهندس انگلیس گماشتهٔ فرمان فرمای هندوستان میان تیپ لشگر هـرات با لشگر ایران جنگ میکرد و یکنفر وکیل سفارت در کابل بود و یکی در قندهار و سعی‌و تـلاش مینمودکه عهدنامه با سرداران کابل‌و قندهار ببندد‌که‌آن عهدنامه دوستی دولت ایران‌وروس را برهم سازد، نمیدانم عقل واقفین امور دولت انگلیس کجارفته است هیچ خیال نمی‌کنند اینطور رفتاری‌که ما بادولت ایران مینمائیم باعث خواهد شدکه ازاین بدتر ومشگل‌تر مارا بزحمت ومرارت بیندازند از رفتن ایرانی وروس بهندوستان .

جنگی‌که‌ما با **برمه** داشتیم‌که یکی از ولایات هندوستان بود، بدولت انگلیس شصت کرور باجاقلو ضرر رسید، اگراز این‌جنگ بدومساوی‌آن مبلغ‌که مثل جریمه است خلاص شویم باید خوشحال و خوشوقت باشیم ، و این اخراجات بقدر نصف قرض دولت هندوستان زیاد خواهدشد و هرساله‌اجارهٔاین اخراجات‌که یك ملیان‌ونیم است برمالیات اهل‌هندوستان زیاد خواهدگشت و حال‌آنکه مالیاتی‌که حالا از آنجاگرفته میشود خیلی زیاد است واین خیلی بهتر بودکه‌مادرخانهٔ خود نشسته چند ملیان رعیت‌که در تصرف ماست دلجوئـی‌کرده عدالت نمائیم و از مالیات‌آنهاکم‌بکنیم و دولت ایشان‌را باین تشویش بی اندازه در این‌امر مشگل و دشوار نباشیم .

ازاین عزیمت بی حاصل ماخودباهل‌هندوستان‌مینمائیم‌که درخانهٔ خودآرام (نباشند) چنانکه اهل هندوسنان باینطور حکومت ماراضی نیستند .

درباب‌افغانستان **الفنسان**[1] صاحب‌کتابی درقانون وآزادی‌آنها نوشته، یکدفعه ازریش سفید طایفه منخایل پرسیده بود از اینطور خون ریزی و تشویش ونفاق‌که در مابین شماست بهتر است‌که درزیر پادشاه پرزور با عدالت آرام بگیرید، ریش سفید پیر با نهایت‌تندی

۱ــ الفین ستون Elphinstone

جواب‌داده بود که‌ما باینطور تشویش و خون‌ریزی راضی هستیم و هرگز راضی نمیشویم که زیر حکم یك‌بزرگ باشیم .

از این اشاره آشکار وواضح منظور افاغنه معلوم بود، مانفهمیدیم برعکس‌این، این‌سفر برای نشاندن یك‌کس بپادشاهی درآن ملك‌که پیش‌ازاین اورا افاغنه دوانده بودند وسی‌سال پیش از این تا حال مواجب خوار دولت ما بوده درملك مانشست و یك‌کس دیگر **برنس**[1] نام‌که شخصی صاحب کمال و دانشمند است در این خصوص وقتی‌که فرمان‌فرمای هندوستان در نشاندن آن‌کس بجای پادشاهی دست وپا میزد شرحی نوشت‌که کمال و عقل **شاه‌شجاع** قابل‌آن‌کار نیست و رفتار وکردار خودش دلیل است برین حرف .

با وجود این نوشته وکتاب الفنسان‌صاحب‌که سی‌سال پیش از این نوشته‌بود، باوصف آن معایب که‌گفته‌شد قشون ما رفته است‌که **دوست محمدخان** را معزول‌کند وجایش‌را بآن آدم‌بی عقل بدهد .

بهمه‌سیّاحان عالم معلوم شده‌است‌که دوست محمدخان خیلی آدم‌باآبرو وعاقل است و خیلی‌زحمت میکشد ازبرای‌کارتجار ودرنهایت مرتبه‌متوجه‌میشود ومحبت میکند ازصدتومان دو تومان‌ونیم مالیات اوست و همه تجار وغرُبا می‌توانند بی تشویش و بی قراول راه‌بروند، از یك سرحد تا سرحد دیگر، اینطور امنیت درآن ولایت در عهد هیچ‌کدام از پادشاهان نبوده است؛ این سردار با قرار و تعریف همه طوایف و رعیت خود را بی ظلم و دلخوش نگه میدارد .

قشون ما اراده داردکه چنین‌کسی را معزول‌کندکه دو ملیان رعیت افغان دارد و بیست هزار سواره و ده‌هزار پیاده، با پنجاه‌توپ، اگرچه تشویش بزرگ قشون ما نه ازبرای تسلط آن‌کس است‌که حاکم‌آن‌ولایت است ، لکن الفنسان صاحب‌که نوشته است همیشه آن جمعیت مغرور وآراسته و حاضرند برای نگهداشتن‌آن‌ولایت ناهموار از مخالفین، هرگز ممکن‌نیست که این مردمان بزیر حکم‌کسی بروندکه از طرف مامأمور باشد، گاه است‌در وقتی‌که قشون ما درآن ولایت است درآن‌حین و دقیقه اطاعت کنند، بعد ازآنکه قشون ما برگشت چگونه می‌توانیم آن ولایت‌را نگه داشته آن طایفه را آرام بدهیم؟ سوای اینکه اخراجات‌کلی نمائیم .

و افاغنه تا حال‌هرگز زیرحکم بزرگ‌خارج نرفته‌اند، بلکه بالعکس ایشان‌چنددفعه ایران و هندوستان را صاحب‌شده‌اند .

۱ـ بورنس Burness

از ایام اسکندر وچنگیز و تیمورو نادر هیچوقت نشدکه‌قشون دول خارجه‌بهندوستان عزیمت کند و بی دعوا وزحمت بسیار از افغانستان عبور نماید؛ وقانون ودین‌آنها با ایران مخالف‌و بلکه باطناً ضدوبدخواه آنها هستند[1] و همچنین باروسی‌ها که‌آنهارا هیچ‌نمیخواهند و اگرافاغنه ازدولت انگلیس‌آزرده و رنجیده‌نباشند هروقت‌که دولت ایران و روس‌بخواهند بطرف ماقشون‌کشی‌نمایند با هردو جنگ‌میکردند، و بما معلوم‌شده است که‌افاغنه ازپیشترها تنزّل‌نکرده وکم زور نشده‌اند.

محاصره هرات این فقره راآشکارکرد، پادشاه ایران باکل قشون مملکت و یك‌فوج هم فراری روس‌که همراه داشت آنجارا محاصره نمود، چنانکه وزیر مختار دولت انگلیس نوشته است‌که در یورش‌قشون ایران‌بجرأت وجلادت تمام سه‌دفعه بیدق را در سرِ دیوار قلعه‌زدند و افاغنه شمشیر بدست‌بقدرت و زور باآنها جنگ‌نمود، از ایرانیان‌کسی‌نتوانست پیش روی‌آنها بایستد و همه را باینطرف خندق دوانده بسیارکشتند ، ازکشته و زخمی‌دار ایرانیان بیشتراز ثلث بزخم شمشیربود،[2]این‌مطلب هیچ خوب نشده است وقتی‌که‌فکرمی‌کنیم بیشتر قشون‌ما از اهل‌هندوستان است، آنها طایفهٔ هستندکه همیشه افاغنه درمادهٔ آنهاریشخند مینمایند و آنهارا اهل جنگ نمیدانند .

الحق این دیواررا که‌ما خود میخواهیم خراب‌کنیم سنگر سختی درمیان قشون ما و لشگر طرف مشرق بود و این حرکت از دولت ما بسیار بد است، مثل حرکت یك جنرال نفهم‌کارمدان‌است‌که از باتلان بسیار پهن وعریض عبث‌عبث بازحمت بسیار بسمت دشمن‌بگذرد وآدم بسیار غرق‌کند و بآذوقه‌خود دسترس نباشد و فرصت‌را بدشمن بدهدکه‌هروقت‌بخواهد

۱ــ دراینجا ظاهراً کنت‌دو ویلینگتن اشتباه‌کرده و افغانها همه ایرانی و مسلمان‌بوده‌و ازایران جدائی نداشته و اختلاف درجزئیات وفروع دین‌هم دلیل ضدیت‌آنهابا برادران‌ایرانی خود نمیشده و عمل برخی از جاهلان و نادانان وگروه‌کمی‌آخوندهای جاهل و بیسوادکلیت نداشته وعقلا و روحانیون با فضل ودانش از این‌حرف‌ها دوری میجسته‌اند .

۲ــ در دلاوری و شجاعت برادران افغانی شکی نبوده ونیست وما خود در مقدمات و توضیحاتی‌که‌نوشتیم این‌جمله‌را با جزئیات درج‌کرده و مورد ستایش و تحسین قراردادیم ولی دراین‌هم‌شکی‌نیست‌که لشگریان، سربازان و سرداران قشون ایران نیز هنگام اردوکشی‌محمدـ شاه و محاصره هرات در جنگ‌آوری و بی‌باکی بر افغانها برتری داشتند و علت عمده ناکامی ایران تحریکات و دسایس انگلیسها و خیانت عوامل سری‌آنها در داخله اردوهای شاه بود و فوج فراری روس‌هم خوب نمی‌جنگید، بالاتر از همه برادران افغانی و سرداران وبزرگان‌آنها اکثراً طرفدار ایران واین انگلیسها بودندکه نگذاشتند هرات‌که همواره جزءِ ایران وضمیمه ایالت خراسان بود بآغوش پرمهر مادربزرگ وطن بازگردد .

اورا بآن باطلاق‌بطپاند ویا اسیر نماید و یا اینکه از بی‌آذوقه‌گی تلف شوند، همین رفتار حالائی ما بنظر جز شکست نمی‌آید و متصل میکند دوچیز را بهم دیگر که ما همیشه‌انفصال آنهارا طالب بودیم، دولت روس و ایران باهم متفق شده با ما جنگ نمایند .»

***

تمام‌شد نوشته‌ها و اظهارات و ایرادات دوك دو ویلینگتن نسبت بطرز کار و عملیات وزراء و حکومت انگلستان در مورد مسائل ایران و افغانستان[1] .

***

ایام توقف لندن امنای دولت انگلیس نتوانستندکه یك فقره ایراد حسابی بامنای دولت علیه ایران بگیرند و هرچه گفتند و نوشتند در مقابل جواب حسابی شنیدند وجمیع سُفرا درباب این سؤآل و جواب امنای‌دولت علیه‌را مِن‌جمیع‌الجهات تصدیق واولیای‌دولت انگلیس را تکذیب‌نمودند .

چون وزرای دولت انگلیس‌که از طایفه **ویگ**[2] می‌باشند عموماً بعلت تقریرات و تحریـرات مستر مکنیل از امنای دولت علیه سوء ظن بهمرسانیده بسبب اتحاد و دوستی دولت روسیه با دولت علیه‌خوف‌بسیاری از طرف‌هندوستان بآنها غلبه‌کرده متحمل‌اخراجات سفر افغانستان[3] شده بودند، هرچه اهتمام رفت مفید نشد ؛ لهذا بنای عزیمت ازلندن‌بسمت پاریس شد .

نظر براینکه ازتنخواه برجیس دیناری نرسیده وبرای‌کرایهٔ خانه واخراجات اکل‌و شرب وکرایهٔ‌کالسکه وسایر مایحتاج ایام توقف معطلی حاصل گشت **نوّاب اقبال‌الدوله** که‌مجملی ازمفصل‌احوالات اومرقوم خواهد شد درلندن اقامت داشت وبجهة جامعه اسلامیه با آجودان‌باشی رابطه دوستی والفت بهمرسانید ، خصوصاً بابندهٔ درگاه بسیاربسیار اظهار مهربانی و مودت میکرد ، روزی بالضروره بندهٔ درگاه نزد ایشان رفته اظهار ساخت که

۱ـ این‌کلمات تمام‌شد اظهارات‌الی‌آخردرنسخه اصل ونسخه مجلس‌نیست وما خودبرای جداکردن مطلب اضافه‌کردیم .

۲ـ درآن‌زمان دو حزب قوی درانگلستان وجود داشت‌کـه بنام حزب وایگ Whig وتوری Tory بـا یکدیگر شدیداً برای بدست‌گرفتن حکومت مبارزه می‌کردند و دو حزب کارگر ومحافظه‌کار حالیه درحقیقت مع‌الواسطه وارث آنها هستند و حزب وایگ بعد ازانقلاب ۱۸۸۸ میلادی نیروو توان‌گرفت وبا اینکه در داخله انگلستان حزب تندرو و طرافدارقدرت ملت و مجلس بود در خـارجه سیاست ارتجاعی و استعماری پیش میبرد ودر هند و ایران و افغانستان و ایران باآزادی و استقلال ملتها مخالفت میکرد و نماینده بـرجسته این سیاست لرد پالمرستون بود و اشاره مؤلف به این‌طایفه و ازکلمه طایفه‌منظورحزب است .

۳ـ سفر افغانسان یعني اعزام‌قشون .

چون‌امنای دولت انکلیس دردادن طلب حسابی دولت علیه تعلل ورزیدند و همچنین طلبی‌که ازتاجرانگلیس‌داشتیم درادا کردن تقلب نموده ، امنای دولت انگلیس هم درجزوباو عنایت کـردند ، علی‌هذا این اوقات بجهة تنخواه قلیلی برای ما معطلی حاصل است و بملاحظهٔ بعضی جهات بآشنایان ملت‌انگلیس اظهارمطلب درست نیست . اقبال‌الدوله بعد ازشنیدن‌این مراتب و حصول استحضار از حقیقت اوضاع **مبلغ سه‌هزار تومان بدون مضایقه و بلاتَمسُّك وشهود وبیّنه بنده درگاه‌تسلیم کردند** که‌کارسازی خود رادرلندن کرده، تنخواه ایشان را ازپاریس بفرستیم ، تا اینکه رفع‌احتیاج شد .

آخرالامر با مباشرهوتل محاسبهٔ اخراجات یومیه را مفروغ‌کرده معلوم شدکه مبلغ یکهزارودویست وسی‌تومان عوض‌اخراجات مأکولات پنج‌نفروکرایه دوعراده‌کالسکه‌که ایام توقف برای ما معین داشته بودند برآورد نموده‌اند ، بندهٔ درگاه ، حین محاسبه ، یکدفعه ازراه شوخی ، مباشرهتل رامخاطب ساخته گفتم مگر در ولایت شما این ضروریات بسیار کم است‌که اینقدرقیمت زیاد برآنها نوشته‌اید[1] گفت چـرا همه اینها بسیار است اما ایلچی بزرگ‌کم است .[2]

اگرچه دردولت انگلیس سفارت ما ، بعلت جهات مسطوره، مقبول وپذیرفته نشد ، و اخراجات ومنزل‌ندادند ، لکن ،ازمرحمت شاهنشاه عالم‌پناه ، درباب اخراجات وگذران وگرفتن منزل بهیچوجه من‌الوجوه جنبهٔ قناعت ملاحظه نکرده ، درهرحال آجودان‌باشی ازحیثیت مجالست باامراء ودید وبازدید وتکلیف بمهمانی‌های بزرگ نهایت احترام وعزت را داشت واکثری ازسفرای دول خارجه وامرای انگلیس، خصوصاً اکابرطایفه **توری**[3] که ضدطایفه ویگ هستند مکررمهمانی‌های بزرگ نمودندکه دربعضی از آنها ابنای سلطنت هم تشریف داشتند وآجودان‌باشی خود نیزباهمهٔ آنها بطوری گرم گرفته رفتار نمود که‌کاغذهای اخبارپراز تعریف وتوصیف ایشان وشاهد بندهٔ درگاه است .

اهالی‌انگلیس‌ازامراء ورعیت واهل مشورت‌خانه عموماً ازسئوآل وجواب آجودان‌باشی که باجناب لاردپالمرستان تحریراً و تقریراً اتفاق افتاد مشعوف شده مصدق‌گشتند و بعد از انتشار مضامین‌کتابچه سئوآل و جواب هرروز کاغذهای اخبار از ضرب[4]گیری و بی‌انصافی وزرای حال‌که‌ازطایفه ویگ میباشند پر شد .

---

۱ ـ درنسخه مجلس : «اینقدر قیمت آنرا زیاد قلمداد میکنید .»

۲ ـ درنسخه مجلس : «نه‌راستی این‌است‌که سفیرخیلی‌کم‌است‌والا ضروریات ازهربابت بسیاراست».

۳ـ منظورازطایفه توری‌حزب توری Tory است .

۴ ـ ضرب وضرب‌گیری یعنی انتقاد وخرده‌گیری.

چنانکه بعضی ازآنها بنظرانورشاهنشاهی رسیده است .[۱]

انصافاً اهالی انگلیس در مـراسم محبت واحترام نسبت بهماها قصوری نگذاشتند ، خصوصاًجناب دوك **ولنتان دسرگوروزلی ومسترالس ومسترولکْ دسرجان کَمل**[۲] وسایرین‌که بایران‌آمده بودند بهیچوجه درملاحظه مراسم احترام غفلت نکردند .

یك شب هم جناب لاردپالمرستان مهمانی بزرگی کرده، خود شفاهاً ازآجودان‌باشی وبندهٔ درگاه وعده خواست وگفت‌که مسترمکنیل هم امشب خواهد بود، آجودان‌باشی وعده دادند ، لیکن بعد از ساعتی رُقعهٔ با نهایت ادب و مهربانی از منزل بجناب ایشان نوشته فرستادند باین مضمون‌که چون ملازمان سامی‌خود بالمشافهه وعده خواستند بنده از راه‌ادب نخواستم خلاف خواهش شما را بعمل‌آورم و وعده دادم ، اما حالا که ملاحظه میکنم برای من بسیار مشکل است‌که با مسترمکنیل دریك مجلس نشسته شام بخوریم ، هرگاه تابحال بآن جناب حرکان اومشتبه‌است بمخلص مشتبه نشده ، درحقیقت ونفس‌الامراورامفسد وخائن دودولت میدانم ، لهذا مستدعی هستم‌که امشب بنده را ازاین التفات مهمانی معاف دارند .

جواب نوشته بودکه من‌این مهمانی‌رابرای شماکرده بودم‌واگردراول عذرمیآوردی آمدن‌مکنیل راموقوف میداشتم. ـ آجودان‌باشی دوباره جواب نوشت بملاحظهٔ اینکه چون همه‌کس اختیارخانهٔ خود را دارد بی‌ادبی دانستم کـه شما را از مهمان خواستن دیگران ممنوع بدارم ان‌شآءالله وقت دیگر شرفیاب شده صحبت می‌کنیم ؛ جناب دوك ولنتان بعداز شنیدن این مراتب بسیارتحسین‌کرد .

بعدازآنکه مسترمکنیل این مقدمه را شنید وبعضی چیزها راهم‌که در باب او درکتابچه مرقوم شده بود خواند خواست‌که بمقام تلافی برآید وبهرقسمی‌که تواند خفتی بآجودان‌ـ باشی بدهد ، هرچه سعی‌کردکاری نتوانست بکند .

حتی یك شب درمهمانی بال بزرگی‌که‌اقلاً مساوی سه‌هزارنفر ازاناث وذکوربودند وعمو ومادر وعمهٔ ملکه وسایرخاندان سلطنت وامرای‌انگلیس‌هم‌تشریف داشتند مسترمکنیل، در اثنای رقص زنان ودختران، زنی راازاقوام‌خود تحریك‌کرده نزدآجودان‌باشی فرستاد که بلکه اورا با اصرار و ابرام برقص وادارد تا اینکه روز دیگراین معنی را در کاغذهای اخبار باسمه‌کرده منتشر نماید .

---

۱ ـ ازاین عبارات معلوم میشودکه هیئت سفارت مذکورروزنامه‌های آنروزلندن راهم بدربار ایران‌آورده وتقدیم داشته‌اند .

۲ ـ دوك ولنتان‌گویا همان ویلینگتن Willingtone ـ سرگور وزلی ـ سرگوراوزلی Sir Gore Ouseley ـ مسترالس ـ هنری‌الیس H. Elliss ـ مستر وللك ـ مستر ویلوك Willock ـ سرجان‌کمل همان سرجان‌کمبیل Sir John Campbel بوده‌است .

آجودان‌باشی هم پهلوی مادرملکه وجناب دوك ولنتان نشسته بود ، زن مزبور آمده بآجودان‌باشی چسبیدکه باید بامن برقصی ، آجودان‌باشی گفت که ـ اولا ـ پای من درد میکند ـ ثانیاً ـ درمیان ما رقصیدن مرد وانگهی با زن دیگری واجنبی بسیارعیب است ، قطع‌نظرازاین چون طرزوطور رقص رانمیدانم واضح‌است که‌اقدام بآن باعث خجالت خواهد شد ، عذرآجودان‌باشی را نپذیرفت واصراروابرام را ازحدگذراند وگفت یکی ازصاحبان انگلیس‌که بایران رفته بود رقص شما را بخصوصه تعریف میکند ، آجودان‌باشی مطلب را دریافته ، خواست‌که با پرده وادب خجالت وشرمساری بتحریك‌کنندهٔ اوبدهد ، گفت حالا که شما این قدرمیل برقص‌کردن من دارید بهترآن است‌که دوسه مجلسی دراوطاق خلوت تشریف‌آورده رقص را به‌بنده یاد بدهید بعداگرمایل باشید درمجلس بزرگ باهم برقصیم .

جناب دوك‌ولنتان وسرگوروزلی‌این نکته رابمضمون دیگر برفقا وهمدیگرافشاءکرده بنای خنده گذاشتند ، دردوسه دقیقه درمیان دوسه هزار نفر خودمانی ، این داستان منتشر ونقل مجلس شد ، دختربیچاره باندامت وانفعال بسیارنزد مکنیل برگشته ماجرای را علی ماجرای بازگفت وازمجلس بدر رفت .

* * *

خلاصه بعدازچهل ویك روزتوقف درلندن تنخواه (مباشرهتل) را داده بسمت پاریس مراجعت نمودیم .

* * *

واقبال‌الدوله مزبورابن‌شمس‌الدوله‌ابن‌سعادت‌علی‌خان‌ابن‌شجاع‌الدوله‌ابن‌ابوالمنصور خان نیشابوری است وابوالمنصورخان از نیشابور ایران رفته در هندوستان بامر ملازمت **اکبرشاه** هندی‌که باکثری ازممالك هندوستان شاهنشاه بوده است اشتغال داشته ، درآخر بمرتبهٔ وزارت بالاستقلال رسید وهمچنین‌شجاع‌الدوله و آصف‌الدوله‌ابن شجاع‌الدوله مدتها وزارت‌کرده‌اند وبعداز وفات آصف‌الدوله‌که لاولد بوده است سعادتعلی خان برادر اووزیر شده ، درایام وزارت حسب‌الحکم پادشاه ریاست و فرمان‌فرمائی ممالك **اَوَدْ** بایشان مفوّض گشته، مساوی هشت‌کرورتومان مالیات‌آن ولایت راهم‌برسم‌تیول ابدی‌بایشان واگذاشته‌اند، بعداز وفات همان پادشاه ، پادشاهان دیگرنیزکمافی‌السابق مقررداشته‌اند تااینکه جماعت انگلیس چنانکه مشهوراست بهزارگونه تزویرولطایف‌الحیل‌مداخله بملك‌آنها بهرسانیده ، آخرالامرعهد وشرط‌کرده‌اندکه هرسال مبلغی‌ازمنافع آن ملك تنخواه نقد بدولت انگلیس بدهند ، بعدازچندی‌امنای دولت انگلیس دیگر باربآنهاتکلیف‌کرده‌اندکه بقدرمبلغ مشروط ازولایت موضوع داشته باختیاردولت انگلیس واگذارند که متصرف بوده تنخواه معهود را علی‌الاستمرار ازآنجا بگیرند ، وآنها نیز الجاءً قبول‌کرده شرط نموده‌اندکه دیگربعداز

آن در مابقی املاك بهیچوجه من‌الوجوه مداخله نکنند ، اما دولت انگلیس قرارداد کرده است که فرمان فرمائی و پادشاهی نصف دیگر هم باستصواب دولت انگلیس بایکی از اولاد ایشان باشد ، ومدتها بهمین قرارامر ریاست وسلطنت آن ملك باشمس‌الدوله پدراقبال‌الدوله بوده است .

بعدازفوت اوچون آثار رُشد ازناصیه احوال اقبال‌الدوله استنباط میشده است دولت انگلیس عموی خرف گشتهٔ اورا حُکماً درآنجا صاحب اختیار وفرمانفرکرده اقبال‌الدوله را از مداخله در ایالت موروثی خود ممنوع داشته‌اند، ایشان بهمین سبب ازهندوستان بلندن آمده باجمعی از مَن تبع و منسوبان بکسال وچیزی درآنجا متوقف و قریب به پنجاه هزار تومان اخراجات کرده بودکه بلکه قراری درامر خود باستصواب امنای دولت انگلیس داده مراجعت بوطن اصلی نمایند ،لیکن دراینمدت مطلقاً کارسازی نشده معطل وسرگردان بودند.

بالجمله درایام توقف لندن **وکیلی** ازاهل انگلیس ممتاز ومختارکرده قراردادنموده بودندکه مطالب ایشان راباستحضارامنای دولت انگلیس صورت داده خواهش ایشان رابعمل آورد **ومبلغ سه‌هزارتومان** هم‌تنخواه نقد باوداده بودندکه درمقام ضرورت خرج کرده منظور ایشان را باتمام رساند ، **وکیل مزبور ، از راه استادی و تقلب** ، در هرچند روزی‌آمده بایشان میگفته است که من درباب گذشتن مطالب شما بافلان وزیروبهمان وکیل چنین وچنان گفتگوکردم وعنقریب اِن‌شآءالله تعالی بطوریکه خواهش کرده‌اید منظورشما را بعمل خواهم‌آورد وایشان خود نیزمطالب را مکرر تحریراً وتقریراً بوزراء ووکلای دولت (انگلیس)اظهارساخته می‌بیندکه هرگزجواب رامطابق سئوال نمیدهند ویقین میکندکه‌اگر مدت عمررادرآنجا بآخررساند مثل اول مطالب ایشان معوّق خواهد بود ، اضطراراً اراده مینمایندکه از آنجا مراجعت کنند ، در آن بین وکیل مزبور ازنیت ایشان خبردارشده در ادای تنخواه ودادن حساب تَعلُّل ورزیده ، چندروزی تمارض میکند و در پردهٔ انزوا راه رفته مینویسدکه تتمهٔ تنخواه را با صورت حساب بپاریس میفرستم ، با اینکه شرحی هم بمشارالیه‌نوشته اظهارمینمایندکه بسیارخوب بطوریکه خود نوشتهٔ باقی تنخواه را باصورت حساب بپاریس بفرستیدکه زودتربمن برسد ، وخود عازم وروانه پاریس میشوند .

اوقاتی که آجودان‌باشی و نَوّاب وسایر مَن‌تَبع همه در پاریس بودند وکیل مزبور جواب کاغذ نواب را باصورت‌حساب فرستاده اظهارداشته بودکه شما نبایست ازمن بی‌خبر بروید وتنخواهی‌که من علاوه برتنخواه شما درضمن گذشتن مطالب ازخود خرج کرده بودم ندهید ! ودرجزوحساب خود بعضی مخارج‌قلمدادکرده بودکه‌ازجملهٔ غرایب روزگاراست. من‌جمله نوشته بودکه من مدت چند روزی درخانه نشسته و دربروی‌آشنا وبیگانه بسته‌کتب قوانین انگلیس راتَتَبُّع کردم‌که بلکه درباب مطالب شما فقرهٔ دلنشین و سخن پخته ومتین از

این کتب گلچین کنم وازآن قراربا امناء ووکلای دولت گفتگونمایم ،اجرت این ایام معطلی دویست وپنجاه تومان ـ وهم چنین شما روزی کاغذ مفصل ومبسوطی بمن نوشته بودید مکرر خواندم که مضمون آنرا درست بفهمم فلان مبلغ ، و دیگر یکوقت که من در مجلس کامپانی هندوستان مطالب شما راطرح کرده بودم‌دیدم دوسه نفری از اهل مجلس بسیار بسیار درکار شما اخلال‌مینمایند ، چنین صلاح دانستم که بهریك مبلغ صدتومان درجزوتعارف کنم وکردم که بعد ازاین اخلال نکنند ، وچند نفردیگر که بوی آشنائی ازآنها می‌آمد و درگذشتن مطالب تقویت مینمودند مکررآنها رامهمان کرده بقدرپانصد تومان چیزی اخراجات نمودم که درکارها بیشترتقویت نمایند ، و بعضی اوقات که فقرات چندی در تقویت مطالب شما از کتب قوانین بیرون نویس کرده بودم ازاتفاقات کنیزبچه درخانه غفلةً آب برسرآنهاریخته ضایع شد ومن دوباره نوشتم شصت تومان ، چه‌کنم طفل‌بود و عقلش نمیرسید والا معلوم است که هرگزچنین کاری نمیکرد .

خلاصه ازاین قبیل مزخرفات بسیارنوشته هفتصد تومان وچیزی هم‌نواب راباقی کرده وتأکید بسیارنموده بودکه تنخواه را زود بفرستید .

* * *

ازاینجا ببعد ـ درمقدارزیادی‌ازمطالب ـ بین دونسخه‌ازسفرنامه که دراختیارنگارنده است ویکی‌ازآنها اصل‌قرارداده شده‌ـ بانسخه مجلس‌اختلاف زیادی دیده میشود‌ـ که نخست آنچه درنسخهٔاصل مرقوم گردیده‌ـ وسپس‌مطالب‌نسخه مجلس‌ـ آنهم درمتن‌آورده میشود . ـ

***

مطالب نسخه اصل :

خلاصه تنخواه را ـ یعنی هزینه‌ها و مخارج هتل را ـ داده مراجعت بسمت پاریس نمودیم .

چون حسب‌الامراعلی حضرت شاهنشاهی مقررشده بودکه معلم سربازوسواره وتوپچی واسباب واسلحه قورخانه‌ازملت فرانسه بقدری‌که لازم‌باشد گرفته شود ، لهذامراتب بخدمت اعلیحضرت پادشاه فرانسه عرض شد ، مقررفرمودند تااینکه سه‌نفرمعلم توپچی ودونفرمعلم سواره وپنج نفر معلم سرباز بایکنفرکماندار از اهل نظام دولت فرانسه ممتاز و سوا کرده قرارداد نمودندکه تامدت هشت سال ملازمت و نوکری دولت علیه ایران را اختیارکنند ، باین شرط که دولت‌ایران درظرف اینمدت باهر دولتی که خواسته باشند منازعه نمایند آنها نیزدعواکنند ، مگربادولت فرانسه .

بنابراین‌آجودان‌باشی قرارداد مواجب وجیره واخراجات‌آنهاراموافق رضای‌طرفین نموده نوشته داد ونوشته گرفت ؛ و همچنین یکنفرماهوت باف و یکنفرتفنگ ساز و یکنفر

بلورسازازملت فرانسه گرفته قرارداد نمودکه‌بایران‌آمده باستصواب‌امنای‌دولت علیه‌کارخانه ماهوت وتفنگ وبلورراه انداخته‌کارکنند وموافق قراردادمواجب بگیرند وعلاوه برمواجب مقرری اخراجات‌عرض راه‌آجودان‌باشی مبلغی‌ازجانب دولت علیه درپاریس‌بهمه معلمین و ارباب‌صنایع علی‌قدر مراتبهم‌انعام‌داد.

درباب سرانجام اسلحه حربیه - اولاً - بنا شدکه‌ازدولت فرانسه ابتیاع‌شود ، چون قدری بقیمت گران تمام میشد ، لهذا معامله دولت را موقوف داشته با اهل فرانسه بنای معامله‌گذاشت .ـ دراین‌اثنا جنرال **دما** که‌ازجمله نوکران مشهور ومعروف ناپلیان‌بوده در جمیع‌منازعات ناپلیانی‌ثبات تمام‌داشته وبعدازناپلیان مطلقاً نوکری‌اختیارنکرده بوده‌آمده مذکورساخت‌که بملازمت دولت‌ایران‌بسیاربسیارطالب هستم‌هرگاه سفیردولت علیه تمنای مرا بعمل‌آورد عجالةً درباب معاملهٔ اسلحهٔ حربیه هم‌خدمت شایان میکنم، آجودان‌باشی‌تمنای او رابعمل‌آورده قرارداد نمودکه هرسال‌مبلغ هزارتومان ازدولت علیه مواجب بگیرد وخدمت کند ، بعدازآن مشارالیه **مسیودلفوز**صراف فرانسوی راآورده معرفی نمودکه‌این صراف متعهد است‌که هرچه اسلحهٔ حربیه بدولت ایران ضرور شود همه را بجانماید ، بشرطی‌که درازای این خدمت ازدولت علیه نشانی باومرحمت شود ، آجودان‌باشی ازاین معنی بسیار خوشحال شده سی هـزار تفنگ سربـازی و دو هـزار تفنگ سواره و سه هـزار شمشیرتوپچی ودوهزارطپانچه ازاوخریده وعده معینی قرارداد نمودندکه درسروعده اواین اسباب راباسکلهٔ طرابزان رسانیده نصف تنخواه را بعدازده روز بازیافت نماید ونصف دیگر تنخواه را بدوقسط مطالبه‌کند ،آجودان‌باشی برای اطمینان **اونشان یاوری** هم ازجانب دولت علیه باوداده معامله راگذرانید .

همینکه تجارفرانسه ازاین معنی استحضارحاصل‌کردند هرروزیکی‌آمده باصرارتمام خواهش نمودکه معامله دلفوزرابرهم‌کنید تامن‌این خدمت رابهترازاوبانجام رسانم ، چون منافی شیوهٔ انصاف بود لهذا آجودان‌باشی مسئول آنها را قبول نکرد ، بعد از آنکه همه مأیوس شدند درخارج بنای‌اخلال تجارتی درکاردلفوزگذاشتند وبهزارگونه تدبیرمطالبات اوراکه‌ازمردم داشت معیوب نمودند ، بوضعی‌که همه متعسّرالوصول‌شده ازادای‌مبلغی‌تنخواه که بایست بقرض داران آجودان‌باشی بدهد عاجزمانده ، نتوانست کارسازی نماید ومدت یك ماه را بهمین سبب درپاریس معطل‌کرده هرروزوعده داد وخلاف‌آن ظاهرگشت ومکرر کاغذ نوشت‌که هرچه بعلت معطلی ضررشما میشود من‌ازعهده برمی‌آیم، با این‌همه معامله او رافسخ‌نکردیم،قطع‌نظرازاینکه هرگاه‌معامله‌اوراموقوف مینمودیم‌ظاهراً که درمیان‌مردم‌پردهٔ اوبرداشته شده اعتباراوتمام‌می‌گشت بعضی‌حرفهای اراجیف هم درمیان مردم مذکورمیشد.

مجمل‌آن این است‌که بعضی ازاتباع سفارت دولت انگریز بنای اخلال گذاشته تجار

را در جزو تطمیع کرده‌اندکه معامله تفنگ و سایر اسباب را بادلفوز برهم زده موقوف نمایند، بعد ازآن درگذرانیدن معامله جدید اهمال ورزند تا باعث معطلی ماشده نتوانیم این امررا صورت بدهیم، اگرچه این‌مطلب ثابت نشد ولیکن از راه احتیاط معامله‌بادلفوز را قایم‌گرفته فسخ ننمودیم، حتی بعداز مرخصی‌وگرفتن جواب‌نامه ازدولت فرانسه پانزده روزدیگر درپاریس متوقف شدیم‌که بلکه دلفوز از عهدهٔ تنخواه برآمده قرض داران ساکت شوند نتوانست .

آخرالامر ازجای‌دیگر قرض‌کرده طلب مردم‌راکارسازی و بخواهش **مسیوژوانین** مبلغ هفتصدوپنجاه تومان هم در عوض اخراجات پانزده روزه‌که بعد ازگرفتن جواب نامه مانده بودیم دادیم ، اما معلوم نشدکه مهماندار باذن و اجازت دولت این عمل راکرد یا سر خود .

علی‌ای‌حال آجودان باشی مساوی‌هزار تومان‌وچیزی در وجه مسیوژوانین‌مهماندار تعارف‌کرده جنرال دما و مسیو نقلای[1] ترجمان دویم خودرا در پاریس گذاشت‌که‌با اسلحهٔ حربیّه بیایند ، دهم شهر رجب‌المرجب[2] **محمد رضابیك** یاور با معلمین فرانسه و سایر متبع از راه **شهرلیون** عازم. وآجودان باشی وبندهٔ درگاه و مسیوجبرئیل بادونفرنوکر از راه دیگر روانه‌شده درمدت سه شبانه‌روز به شهر **مرسلیّه** واردگشتیم .

چون از دولت فرانسه آدم همراه‌مانکرده بودندکه درعرض راه متوجه شده بمراسم مهمانداری اقدام نماید، چنانکه دولت علیه ایران درذهاب و ایاب ایلچی مهماندار تعیین کرده تا سرحدروانه مینمایند .

از اتفاقات یك‌روز درعرض‌راه برای‌خوردن‌نهار (ناهار) در دهی پائین‌آمده‌بودیم، چند نفری از حدّادان‌آنجاآمده مذکور ساختندکه بعضی از میخ‌های‌کالسکهٔ شما عیب‌کرده است اگراینجا ساخته نشود درصحرامعیوب‌شده شمارا معطل میگذارد و اصرارکردندماذون کنید تا ما خود درست‌کنیم، آجودان‌باشی گفت‌که بسیار خوب بسازید، بعد از نهار(ناهار) بیرون‌آمده خواستیم‌که سوارکالسکه‌شویم، گفتنددوازده تومان‌اجرت‌ماست، همینکه مابکالسکه سوارشدیم آنها سفت چسبیدندکه دوانزده تومان‌را بدهید، مسیو جبرئیل ترجمان چندکلمه باآنها حرف‌زدکه‌بلکه چیزی‌کم‌کنند، یکوقت خبردارشدیم‌که‌کمان‌کالسکه‌راواکرده‌بردند،

۱ــ نیکلاNicolas نام مترجم‌دوم هیئت سفارت هم بدین ترتیب ،معلوم‌شد .
۲ــ ظاهراً گویا سال ۱۲۵۵ هجری قمری .
۳ــ بندر معروف **مارسی** Marseilles

در این بین جمعی‌هم از اهل آنجا گردآمده بتماشا ایستادند[1] هرچه آدم فرستاده التماس کردیم که آنها تنخواه را بگیرند وکالسکه‌راهم درست کنند فایده نداد، آخرالامر، بعداز دو ساعت دوازده تومان‌را فرستاده باهزار التماس آنهاراآوردیم و راه افتادیم، اگر چه‌بعداز ما امنای دولت فرانسه ازکیفیت استحضارحاصل و مرتکبین را تأدیب نموده، تنخواه‌راباز یافت و همراه جناب **کونت‌سرسی** بایران فرستاده بودند، اما اگر قراری بدهندکه بعد از این آدمی از دولت همراه سُفَرَاو غُرَبا تا سرحد روانه نمایند بهتر خواهدشد .

***

این بودمطالبی که درنسخهٔ اصل مندرج است واما مطالب نسخهٔ کتابخانه‌مجلس‌شورای ملی که‌بشرح زیر در متن نقل میشود بامندرجات نسخهٔ مرقوم اختلافات زیاد داردومعلوم نیست که علت اینهمه تفاوت چه بوده؟ ـ شاید مؤلف بعد از تحریر نسخهٔ که در دست ماست بخط خود و ظاهراً مختصر و قلم انداز نوشته ـ وقتی خواسته پاکنویس کاملی از سفرنامه‌تهیه و بپادشاه وقت تقدیم‌کند مطالبی راکه در نسخهٔ بخط خود از قلم انداخته و ننوشته بوده، لابد از روی یادداشتها ومسوده‌ها ـ بآن اضافه‌و تکمیل کرده ـ و بهر حال سبب اینهمه تفاوت و اختلاف ـ بین‌دونسخه ـ هرچه بوده، ـ مندرجات‌نسخهٔ که متن قرار داد شده بدون‌مطالب نسخه مجلس ـ در این‌قسمت کامل وکافی نیست ـ وآنچه‌هم‌که بشرح زیر در نسخهٔ مجلس مرقوم شده صحیح ومنطبق باحقیقت بنظر میرسد ـ زیراکه بعضی از مطالب‌آن مانندا خلال‌گری سفیر و مأمورین‌انگلیس مقیم پاریس در امر خریداسلحه واستخدام معلم ازقول‌میرزا فتاح‌خان در خانواده‌مانقل و در تاریخهائی‌مانند ناسخ‌التواریخ و روضة‌الصفا نزدیک‌بزمان تحریر سفرنامه آورده وبعلاوه در سفرنامه‌کنت دوسرسی و جرایدوقت فرانسه نیز اشاراتی شده ـ وعباراتی‌هم در متن نسخه اصل دیده وبشرح بالانقل‌شدکه در نسخه مجلس نیست ـ و از اینقرار وبدلایل عدیده و از رویهمرفته تلفیق و جمع و تفریق مطالب هردونسخه حقیقت واقعات بطور مجموع برخواننده ، وپژوهنده روشن میشود و اینک مطالب نسخه مجلس در این قسمت .

***

بالجمله‌آجودان‌باشی‌به رغم دولت انگلیس با دولت فرانسه زیاده از سابق بنای‌الفت و خصوصیت گذاشته، در باب مأموریت ایلچی از دولت فرانسه بدولت علیه و آوردن‌معلم و ارباب صنایع و معاملهٔ‌تفنگ و سایر اسلحهٔ حربیّه، آنچه ممکن بود اهتمام نمود، تااینکه دولت‌فرانسه **جناب کونت‌سرسی** رابجهة ازدیاد روابط دوستی برسم سفارت بزرگ‌مأمور

---

۱ ـ معنی راهزنی همین است و از این قرار معلوم میشود که این «فن‌شریف» منحصر بکشورهای شرقی نبوده است.

وسه نفر معلّم توپچی و دونفر معلّم سواره وپنج نفرمعلم سربازبایکنفر کُمانداد ازافواج نظام خود ممتاز وقرارداد کردند که تا مدت هشت سال بملازمت دولت علیه ایران اقدام کنندمشروط براینکه در این مدت دولت ایران با هر دولت که خواسته باشد دعوا نماید ، سوای دولت فرانسه، آنها نیز دعوا کنند .

بنابراین آجودان باشی قرارداد مواجب و جیره واخراجات آنهارا برضای طرفین نموده، قرارداد نامه بآنها داد و نوشته در طبق آن گرفت که در ایران موافق قرارداد نامه رفتار نمایند و بخواهش وزیر امور خارجه دولت فرانسه آجودان باشی بهر یك از معلمین پنجاه تومان از جانب دولت علیه انعام داد .

در باب ارباب صنایع هم مرخص کردند که هر کس از رعیت فرانسه خواسته باشد بایران برود بلیت[1] بدهند، تا اینکه آجودان باشی یکنفر تفنگساز و یکنفر ماهوت باف و یکنفر بلورساز از ملت فرانسه گرفته قرارداد کردکه بایران آمده از قرار صواب دید امنای دولت علیه کارخانه تفنگ وماهوت وبلور سازی راه انداخته کارکنند وموافق قرارداد مواجب بگیرند و علاوه بر مواجب ومقرری و اخراجات عرض راه، آجودان باشی مبلغی هم ازجانب دولت علیه بهریك از ارباب صنایع ، علی قدر مراتبهم انعام داد .

در باب معاملهٔ اسلحهٔ حربّیه ، اولاً قراردادشدکه با دولت فرانسه شود ، چون در قیمت بسیار زیاد می گفتند و تفنگ را درپاریس کمتراز سه تومان و نیم ندادند ، لهذا معامله دولت راموقوف داشته بنای معامله را باکسبهٔ فرانسه گذاشت، در این اثناء **جنرال داماس** که از جملهٔ نوکرهای مشهور ناپلیون بوده ودر جمیع محاربات جلادت تمام از او بظهور رسیده وبعد ازناپلیون بالمرّه دست ازنوکری کشیده وریش خودرا نتراشیده بودآمده مذکور ساخت که من بملازمت و نوکری دولت ایران بسیار بسیار طالب و راغب هستم و اگر سفیر دولت ایران تمنای مرا بعمل بیاورد عجالةً درباب معاملهٔ اسلحهٔ حربیه هم نهایت اهتمام کرده خدمت خوب میکنم، آجودان باشی خواهش اورا بعمل آورده قرارداد نمود که هرسال مبلغ هزاروپانصد تومان از دولت ایران مواجب بگیرد و بتقدیم خدمات مرجوعه اشتغال داشته (باشد) ، بعد ازآن **مسیو دلفور** صراف فرانسوی راکه از جملهٔ مشاهیر وصرافان صاحب مایه بودآورده معرفی کرد وگفت که این صراف متعهد است که هرچه اسلحهٔ حربیه بدولت ایران ضوراست همه راجابجا کارسازی نماید، اما در ازای این خدمت تمنای نشان از دولت علیه دارد، آجودان باشی راضی شده سی هزار تفنگ سربازی دوهزار تفنگ سواره و سه هزارشمشیر توپچی ودوهزار طپانچه از مشارالیه خریده وعدهٔ معینی قرارداد نمودکه در سر وعده او این اسباب را باسکلهٔ طرابزان رسانیده نصف تنخواه را بعد از ده

۱ـ بلیط دراینجا یعنی تذکره واجازه خروج ازکشور .

روز بازیافت نماید و نصف دیگررا هم بدو قسط بگیرد .

آجودان باشی یك قطعهٔ نشان مُرصَّع مرتبه دویم هم‌ازجانب دولت علیه باوداده‌قرار داد کردکه استعمال نکند تافرمان مبارك از دولت علیه برسدچنانکه مراتب را بامنای‌دولت عرض‌و فرمان آنرا صادرکرد .

همینکه‌این مراتب رااز کاغذهای‌اخبار بأمنای دولت انگلیس رسید ایلچی‌آن‌ها که‌مقیم پاریس بود بفکر کارشکنی افتاده هرروز درکاغذهای اخبار از مراتب بد عهدی وبی پولی و بدگذرانی دولت ورعیت‌ایران نویسانده منتشرساخت‌که بلکه دولت و رَعیّت‌فرانسه‌ازفرستادن ایلچی و دادن معلمین و ارباب صنایع و معاملهٔ اسلحهٔ حربیه نادم شوند. آجودان‌باشی هم هرروز در مقابل حرفهای خلاف اوبعضی فقرات راست نوشته درمیان مملکت فرانسه شهرت داد و در هر فقره تصریح مینمودکه این‌ها همه بتحریك ایلچـی انگلیس است و میخواهد که اهل فرانسه‌را از عزیمت‌ایران پشیمان‌کند؛ تا اینکه‌مراتب غرض ومرض اوبرهمه‌واضح و عیان‌شده سوای دادن پول مفت باهل باسمه خانه نفعی برای او حاصل نگشت؛ حتی از قراری‌که مشهور و محقق شد ایلچی انگلیس مبلغ دو هزار تومان بمسیو **ژوانین** ترجمان اول دولت‌فرانسه‌که مهماندار ما بود وعده‌کردکه بلکه‌در گفتگو ومکالماتی‌که فیمابین‌پادشاه فرانسه و آجودان باشی اتفاق می‌افتد اخلال‌کرده ایلچی را موقوف[1] نماید، آجودان‌باشی بهمین سبب اورا از منزل خود بیرون‌کرده صریحاً گفت‌که برای دو هزار تومان میخواهی بدولت فرانسه وهم بدولت علیّه خیانت‌کنی، مشارالیه باحتیاط اینکه مبادا این‌مراتب‌بامنای دولت‌خودبرسد از دَرِ عجز ولابه‌آمده متعهدشدکه درهرحال بخلاف‌خواهش‌ایلچی‌انگلیس رفتار نماید، آجودان‌باشی ظاهراً ازگذشته‌گذشت ولکن باز درجزو این کیفیت رابوزیر امور خارجه رسانید ، مبلغ هزار تومان هم از نقد و جنس در ازای پنج ماهه مهمانداری بمشارالیه‌تعارف‌کرد.

تا اینکه امورات را فیصل‌داده آنچه منظور بود بعمل آورد وعلاوه بر قیمت اسلحهٔ حربیه مبلغ دوازده هزار تومان بجهة اداکردن قروض فرانسه وغیره و اخراجات‌عرض‌راه وکرایه‌کشتی و مصارف‌معلمین‌وارباب صنایع‌از مسیودلفوز قرض‌کرده‌دهم شهررجب‌المرجب **محمدرضا بیك‌یاور ومحمدحسین خان و عبدالرحیم بیك** را با معلمین فرانسه و ارباب صنایع و سایر مَن تَبِعَ از راه **شهرلیون** روانه، آجودان‌باشی خود وبندهٔ درگاه[2]

۱ـ ظاهراً مورقف صحیح‌تر و موقوف اشتباه کاتب است.

۲ـ جالب توجه است که‌آجودان باشی میرزا فتاح خان مؤلف این سفرنـامه را حتی یکدقیقه ازخود جدا نمی‌کرده ودر اینجا ازبندهٔ درگاه منظورخود میرزافتاح است .

ومسیو جبرئیل ترجمان بادونفر نوکراز راه دیگر عازم‌شدیم .

اما یك‌روز پیش ازحرکت ما مسیوژوانین‌آمده مذکور ساخت‌که بعد از گرفتن‌جواب نامه[1] مدت پانزده روز برای گذرانیدن معاملهٔ تفنگ و سایر امور خودتان در اینجااقامت کرده‌اید باید اخراجات‌یومیه این مدت‌را شما خود از عهده برآئید، چراکه بعدازگرفتن جواب نامه‌که سفارت شما تمام‌شد دیگر مهمان دولت نیستید، امنای دولت‌ما اخراجات‌این مدت‌را بخرج حساب من نمی‌پذیرند ، آجودان‌باشی بدون تعلّل هفتصدوپنجاه تومان‌درعوض اخراجات پانزده روزه بمشارالیه‌کارسازی نمود، و همچنین دوهزار باجاقلو درعوض‌کرایه کشتی از **مرسلیه**[2] الی اسلامبول داده‌شد، و درسرحد فرانسه‌ذهاباًو ایاباً ازدولت‌مهماندار برای ماتعیین نکردند وتا پای‌تخت در هیچ‌جا اخراجات ندادند، ظاهراً این‌سه‌فقره خالی از رکاکت دولتی نیست، اما درسایر مواد نهایت احترام‌کردند، در باب تعیین مهماندار و دادن کشتی حرفشان این بودکه قانون دولت ما درمادهٔ جمیع سفرا اینطور است واختصاص بشما ندارد و راست‌میگویند، حتی **رشیدپاشا** وزیر امور خارجه دولت عثمانیه‌که بسفارت انگلیس مأموربود در مراجعت از دولت پاریس مکتوباً کشتی‌خواهش‌کرده بودکه‌تااسلامبول کارسازی‌نمایندکه باعث احترام اوشود جواب‌نوشتندکه پول‌دادن وکشتی‌کرایه‌کردن عظم و احترامش‌بیشتر است .

بهرحال ازپاریس‌که راه افتادیم‌در مدت سه‌شبانه‌روز باکالسکهٔ متعارف بشهر مرسلیه واردگشتیم .

از اتفاقات یك‌روز در عرض‌راه برای خوردن‌نهار(ناهار) در دهی فرودآمده‌بودیم، چند نفری‌که درساختن‌کالسکه سررشته کامل‌داشتند آمده‌گفتند که بعضی از اسباب کالسکه شما عیب‌کرده است اگر در اینجا ساخته نشود درصحرا خراب‌شده شمارا معطل‌خواهدکرد واصرار نمودند، آجودان‌باشی‌گفت‌که اگر زود میشود چه عیب‌دارد البته درست‌کنید، بعد ازنهار(ناهار) که‌بیرون‌آمد(ه) سوارکالسکه شدیم‌گفتندکه چهارده‌تومان اجرت ماست،مسیو جبرئیل ترجمان، باعتقاد خودش خواست‌کد اظهار خدمت‌کند، چندکلمه باآنها گفتگوکرد که بلکه قدری از اجرت کم‌شود، یکوقت خبردارشدیم‌که بعضی از پیچ‌و کمان‌کالسکه‌را وا کرده‌بودند، در این بین جمعی ازاهل‌آنجاگردآمده بتماشا ایستادند ، هرچه‌آدم فرستاده التماس‌نمودیم‌که‌آنهاآمده تنخواه‌را بگیرند و کالسکه‌رادرست‌کنند مفید نشد، آخرالامر بعد از دوساعت معطلی تنخواه را فرستاده آنهاراآوردیم و راه افتادیم .

اگر چه امنای دولت‌فرانسه ازکیفیت ماجری‌خبردار شده مرتکبین را موافق‌قانون

۱ـ منظورازجواب نامه پاسخ نامه‌های رسمی پادشاه ایران ازجانب‌پادشاه فرانسه‌است.

۲ـ بندر مارسی Marseilles

دولت خود تأدیب کرده زیادی تنخواه را بازیافت و مصحوب جناب کونت سرسی ایلچی دولت فرانسه بایران فرستاده، جناب وزیر امور خارجه‌هم شرحی بآجودان‌باشی نوشته از وقوع آن حرکت‌ناشایست معذرت‌خواسته بودند، لیکن‌اگر بعداز این‌قراری بدهندکه‌آدمی ازجانب دولت همراه‌سُفَرا و غُرَبا تعیین‌شودکه اینطورها اتفاق نیافتدظاهراً بهتر باشد، چنانکه قانون دولت علیه ایران در مادهٔ غربا و سفرا چنین است .

***

تا اینجا نسخه‌های نزدنگارنده بانسخه‌کتابخانهٔ مجلس شورای ملی اختلاف‌زیادداشت که مندرجات هر دو یا هرسه نسخه جداگانه نقل و تفاوتهای آنها معلوم‌شد واز اینجا ببعد اختلاف‌زیاد ندارند .

***

مَرسلیه [1] شهری است از املاك دولت فرانسه‌که درکنار بحرمحیط[2] واقع‌شده، آب و هوای خوبی دارد و ازآنجا تا شهر پاریس یکصد وهشتاد و چهار فرسخ راه است .

دولت فرانسه ده‌فروندکشتی بخار ساخته‌اندکه همیشه ازآنجا[3] تا اسلامبول ودر(از) تاآنجا[4] محض بجهة رسانیدن اخبار کار میکنند[5] و وضعی قرارداده‌اندکه در مدت ده‌روز [6] اخبار اسلامبول بپاریس میرسد .

مدت دوروز درآنجا متوقف‌شده[6] باروبنه را [7] بکشتی دولتی نقل و مبلغ دو هزار و چهارصد تومان از اسگلهٔ مرسلیه تا اسلامبول کرایه [8] داده راه افتادیم و در مدت [9] چهارده شبانه روز باسلامبول‌واردشدیم .

درمیان بحر [10] جزایر متعدده[11] از املاك [12] انگلیس و ایطالیا[13] وغیره[14] دیدیم که‌در بعضی‌ازآنها کشتی‌را چندساعتی‌نگه[15] داشتند؛ وقایعی‌که قابل‌ذکرباشد اتفاق نیافتاد .

مگر اینکه دو شب در شهر **مالته** [16] من توابع دولت انگلیس مانده ، با شخصی مُعمّر از اهل اسپانیا ملاقات حاصل‌شد، مکرر بمنزل ماآمد وبزبان‌عربی‌و فارسی و ترکی

۱ــ بندر مارسی Marseilles و جغرافیادانها و مورخین عرب و مشرق زمین بندر مارسی را در قدیم مرسلیه می‌نوشتند . ۲ــ بحر محیط یعنی دریای مدیترانه . ۳ــ نسخه مجلس از مرسلیه . ۴ــ نسخه مجلس از اسلامبول . ۵ــ نسخه مجلس : «در ذهاب و ایاب‌اند» . ۶ــ نسخه مجلس « توقف نموده» . ۷ ــ نسخه مجلس : « هرچه بود » . ۸ــ نسخه ملجس:«کرایه و اخراجات اکل یومیه ». ۹ــ نسخه مجلس:«تاانقضای». ۱۰ــ نسخه‌مجلس:دراین‌میانه». ۱۱ــ نسخه‌مجلس:«جزایر بسیار». ۱۲ــ نسخه مجلس « فرانسه » . ۱۳ــ ایطلیا یعنی ایتالیا . ۱۴ ــ نسخه مجلس : «ودولت عثمانیه‌وغیره‌هست » . ۱۵ــ نسخه مجلس « نگاه » . ۱۶ــ جزیره مالت .

حرف میزد(گفتگو میکرد- نسخه نزدنگارنده) ، بندهٔ درگاه در بین صحبت از اوتحقیق کردم‌که شما زبان عربی ، فارسی وترکی را درکجا یادگرفته‌اید، گفت‌که من مدتها در اسلامبول‌در میان فصحای‌عرب متوقف‌شده تحصیل نموده‌ام وقرآن رادو دفعه‌تفسیر نوشته واز علوم اسلام بسیاری‌را (نسخه مجلس آنچه درکار است) درس‌خوانده‌ام، بعد ازآن مدتها در ممالك هندوستان سیاحت‌کرده‌ام وچندسال قبل از این از ملك بانبائی (بمبئی) بکشتی‌نشسته به بندرات فارس بیرون‌آمده ازآنجا بشیراز رفتم (نسخه‌مجلس‌آمدم)ودر اول‌ورود دریافتم که‌فرنگی میان آنها چندان (نسخه مجلس‌مطلقاً) حرمت (نسخه‌مجلس قرب‌و منزلت) ندارد بنابراین(نسخه‌مجلس: معروف نشده)لباس خودراتغییرداده بوضع(نسخه‌مجلس‌به‌لباس) عرب مُلبَّس شدم ومدتها بیك‌نفر ازعلمای‌آنجا (نسخه‌مجلس: منسوب‌شده)مُکبّری‌کردم و ازآنجا بخراسان رفتم، سالی (نسخه مجلس: همان‌سال)که ولیعهد دولت ایران در مشهد وفات‌یافت من آنجابودم .

بندهٔ درگاه از اوسؤال‌کردم (نسخه‌مجلس: پرسیدم)که اصل مقصود (نسخه مجلس: مقصود اصلی ومنظورکلی)تو از این سیاحت(نسخه مجلس ازاین‌همه‌سیاحت) چه‌بود؟

گفت‌اصل منظور(نسجه مجلس: اصل‌مطلب) من این‌بودکه‌بحقیقت بعضی ادیان برسم (نسخه مجلس: بعضی مذاهب علم کامل بهمرسانم) وبفهمم، خصوصاً مذهب اسلام را بدانم.

گفتم آنچه در این‌مدت بتو معلوم شده حقیقة را بیان‌کن (نسخه مجلس: پی بحقیقت برده‌ایدکیفیت‌را بیان نمائید)- گفت راستی این است‌که‌بغیر از معنی یك فرد (نسخه‌مجلس: یك بیت) خواجه حافظ شیرازی چیز دیگر نفهمیدم .

گفتم‌کدام فرد است؟

گفت این است :

جنگ هفتادو دو ملت همه را عُذر بنه

چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند .

گفتم خاطرت جمع‌باشدکه معنی این‌فردرا هم‌درست نفهمیدهٔ، من میترسم‌که خداوند عالم عُترا بجهنم ببرد!- گفت چرا؟ گفتم بعلت اینکه در عقاید تونقصان فاحش‌بهم رسیده وتابحال هیچ‌مذهب اختیار نکردهٔ- گفت از عدالت خدا بسیار دور است‌که‌مرا بجهنم‌ببرد ، گفتم بچه دلیل میگوئی - گفت بدلیل اینکه مرا خدا آفریده پـایهٔ عقلی بمن‌داده است ، برخداواجب است که اسبابی فراهم‌آورده حق‌را بمن بشناساند . بوضعی‌که من بفهمم‌وقبول کنم، بعدازآن هرگاه مخالفت و عُطغیان ندایم آنوقت مقتضی‌وشیوهٔ عدالت این است‌که‌مرا

بجهنم بُرده عذاب کند و الاچگونه روا است که مرا بجهنم ببرد؟[1] ـ گفتم بیا من ترا بسوی حق دلالت کنم ـ گفت بسیار کسان این ادعارا کردندو نتوانستند، شما که در سَرِ سفرهستید و فرصت اینکه باعتقادخود مرادلالت وهدایت کنیدندارید. گفتم بیا بایران برویم. من متعهدم که مقصود تو بعمل آید ودیگر مطلق تشکیك و تردیدی برای تو باقی نماند. ـ گفت رفتم نشد، مَن جَرَبَ المُجَرَّب حَلَّت بهِ النّدامه.

بهرحال **مالته** (جزیرهٔ مالت. ف) شهری است معتبر **وسکنهٔ آنجاعموماً عرب** هستند وبزبان عربی حرف‌میزنند و لباس عرب و فرنگ پوشیده‌اند ولکن مذهب نصاری دارند، محالات و بلوکات بسیاری دارد، اما دولت انگلیس مدت چهل‌سال‌وچیزی‌قبل ازاین آنجارا بعنف وقهروغلبه تصرف کرده‌اند.

من جمله **وُلکان** جزیره‌ایست‌غیرمسکون‌که معدن گوگرد داشته‌وشب‌وروزعلی‌الاتصال میسوزد بوضعی‌که از دور نمایـان میشود، جماعت عثمانلـو (نسخه مجلس عثمانیه) اسم‌آن جزیره **اِتنا** میگویند، اعتقاد جمیع‌اهالی فرنگستان این است‌که در کل عالم‌این‌چنین‌چیز غریب وعجیب نیست.

خلاصه در مدت چهارده شبانروز (شبانه روز) از اسکلهٔ مرسلیه باسلامبول آمده، مدت‌یکماه‌ونیم بالضروره درآنجا متوقف شده، خدمت اعلیحضرت سلطان عبدالمجیدشرفیاب گشته و مراسم تهنیت وتعزیت بعمل آوردیم. ـ (در اینجا نسخه مجلس با دو نسخهٔ نگارنده اختلافاتی‌داردکه چون صحیح تر بنظر میرسد و ظاهراً مؤلف خود آنرا بعداً اصلاح‌کرده مندرجات نسخه مجلس‌نیز درمتن‌آورده میشود) ـ باسلامبول‌آمده مدت‌یکماه‌و نیم بالضروره درآنجا بجهة شرفیابی خدمت سلطان جدید و ادای مراسم تعزیت و تهنیت و بازدیدسفرا و

---

۱ ـ در اینجا نسخه‌مجلس با نسخه‌های در دست نگارنده اختلافات جزئی داردکه برای نمودن مندرجات هرسه‌نسخه مطالب نسخه مجلس بشرح زیرآورده میشود: «گفت ازعدالت‌خدا بسیار بعید است‌که مرا بجهنم ببرد گفتم بچه دلیل میگوئی‌گفت بدلیل اینکه من اقرار دارم که مرا خداخلق‌کرده و این عقلی‌که دارم او بمن داده است در اینصورت برخدا واجب است که اسبابی فراهم‌آورده حق‌را بمن بشناساند بوضعی‌که من بفهمم و قبول‌کنم بعد ازآن هرگاه باغوای نفس اماره و افساد شیطان مخالفت‌کرده طغیان نمایم آنوقت مقتضای شیوهٔ عدالت این است که مرا بجهنم برده عذاب‌کند و الا چگونه برعدالت خدا روا است‌که مرا در این حالت بجهنم ببرد ـ گفتم بیا من تورا بسوی حق دلالت کنم ـ گفت در این سر راه بسیارمشکل است گفتم بیا باهم برویم ایران من متعهد میشوم براینکه در هر حال منظور تو بعمل‌آید و دیگر مطلقاً برای توتردید و تشکیکی باقی‌نماند گفت خـدا تورا بدارد رفتم نشد دیگر بار نمیروم چراکه مَن جَرَّبَ المُجَرَّب حَلَّت بهِ النّدامه.

رسیدن دواب از تبریز به بندر طرابزان متوقف‌شده. (که از این عبارات معلوم میشود در خلال رفت‌وبرگشت هیئت سفارت ایران پادشاه سابق عثمانی وفات یافته وشاه جدیدی بتخت نشسته بوده است).

دربیست‌ویکم شهر شوال (نسخه مجلس شعبان) ازآنجا راه افتاده (نسخه‌مجلس‌حرکت کرده) وبطرابزان وارد (نسخه مجلس‌آمدیم) و چند روزی بجهة سرانجام کردن دواب و غیره (نسخه مجلس و سایر تدارکات سفر خشکی) درآنجا سکنی نموده (نسخه مجلس مکث کردیم) و بعد ازآن منزل بمنزل آمدیم **تا اینکه روز پنجم شهر ذیحجةالحرام (نسخه‌مجلس شوال‌المکرم) بدارالسلطنه تبریز واردشدیم.** خاتمه.

***

در اینجا متن سفرنامه وگزارش شرح جریان مسافرت، رفت‌وبرگشت هیئت سیاسی فوق‌العاده و سفارت‌کبرای مرحوم حسین خان مقدم مراغهٔ آجودان‌باشی وهمراهان او ـ بکشورهای عثمانی، اطریش، فرانسه و انگلستان و اقدامات سیاسی وگفتگوها ومذاکرات ومکاتبات رسمی سفیرکبیرایران درپایتخت‌های عثمانی، اطریش، فرانسه و انگلیس، چنانکه ملاحظه‌شد پایان می‌پذیرد و بعد از خاتمه شرح جریان امور، مؤلف سفرنامه مرحوم‌میرزا فتاح‌خان گرمرودی ـ که بشرح مذکور حتی یکدقیقه ازمرحوم‌آجودان‌باشی جدانمیشده ودر بعضی اوقات بعلت‌بیماری‌آنمرحوم خود بجای وی بملاقاتها و اقدامات‌رسمی‌مبادرت‌مینموده فصل جداگانه در مورد جغرافیای عالم بمتن سفرنامه افزوده و چنین نگاشته‌که نسبت باوضاع و معلومات آن‌زمان بسیار جالب است.

***

ترجمه جغرافیای عالم[1]

مقدمهٔ مؤلف سفرنامه[2]

بندهٔ درگاه ایام توقف پاریس جویاشدم که اگر کتابی مشتمل بر کیفیت اوضاع ولایت رُبع مسکون وحقیقت احوال کل عالم باشد پیدا کرده مُجَملی ازمُفصَّل اوضاع هریك دراین اوراق ثبت نماید .

مقارن حرکت از پاریس و عزیمت سمت ایران مسیوژوانین بن مریم فرانسهٔ که از جانب دولت فرانسه به مهمانداری ما مأمور بود(درنسخه مجلس مسیوژوانین ترجمان دولت فرانسه) یك جلد کتاب جغرافی که مفصل اوضاع عالم در آن مرقوم است آورده به بندهٔ درگاه تعارف کرد .

چون درعرض راه ممکن نشد که کتاب جغرافی (نسخه مجلس کتاب مزبور) را کلاً ترجمه نماید، لهذا بمفاد مالا یُدرك کُلّه لایترك کُلّه عجالةً بترجمانی زُبدة الاشباه **مسیو جبرئیل** عیسوی که در دایرهٔ سفارت آجودان باشی ترجمان اول است کیفیت اوضاع ولایات و دولتهای کل عالم را اجمالاً (نسخه مجلس بروجه اختصار) از روی همان کتاب ترجمه نموده در خاتمه این اوراق الحاق[3] ساخت .

نظر بر اینکه اهل فرنگستان مردمان زکی وهوشیار میباشند و همیشه طالب این معنی هستند که از کیف و کم اوضاع کل عالم جزء و کل کما هو حَقّهُ استحضار کامل بهمرسانند ، علیهذا مدتها بمرور ودهور سعی کافی و اهتمام وافی بعمل آورده کسان صاحب وقوف باطراف

۱و ۲ــ عنوان برای جدا کردن مطلب از این بی‌بضاعت است .

۳ــ درنسخه مجلس «مرقوم داشت» که الحاق ساخت ظاهراً مناسب‌تر است .

واکناف جهان فرستاده، اوضاع ممالك عالم‌را هرچه هست ضبط و ثبت نموده در ضمن این کتاب جغرافی جمع کرده‌اند .

دور نیست که دولت فرانسه قرنها اهتمام ورزیده، کرورها خرج نموده تا این کتاب را باتمام رسانیده‌اند که در مقام ضرورت اوضاع و استعداد هر مملکت و ملت‌را بوضعی که هست بدانند .

اگر اعلیحضرت قدر قدر شاهنشاه اسلام پناه خَلَّدَالله‌مُلکه‌و سُلطانه مقرر فرمایند که همان کتاب جغرافی بزبان فرس ترجمه شود، هرآئینه نفع‌آن همیشه بدولت و ملت اسلام عاید خواهدشد. والسلام خیر ِختام‌ـ خاتمه .

جغرافیای عالم

بدان‌که حکمای فرنگ عالم‌را **چهار قسمت** نموده‌اند .

وجمعی از اهل فرنگستان جزیره هولند جدید وبرخی جزایر محیط جنوبی‌را [1] هر یك قسمت دیگر محسوب وکرهٔ ارض‌را منقسم به **پنج‌قسمت** نموده‌اند .

قسم اول‌ـ **یوروپ** ـ فرنگستان‌ـ که سی‌و دو (نسخه مجلس ـ سی‌و چهار) ـ دولت میباشد .

***

در اینجا باید یادآورشد که نسخهٔ کتابخانه‌مجلس شورای ملی با دونسخهٔ نزدنگارنده اختلاف عمده‌دارد و درنسخه مجلس چنین نوشته شده :

اوضاع هشت دولت ازاین‌سی‌وچهار دولت‌که عبارت از دولت فرانسه و انگلیس‌ونمسا (اتریش ف) ودولت روم(یعنی‌عثمانی‌ف) ودولت روما (یعنی‌ایتالیاف) ودولت باویار ودولت ورتمبرگ ودولت بادباشند هریك علی‌الاجمال دراین‌کتاب نوشته شده است ومجمل اوضاع بیست‌وشش دولت دیگر از قرار تفصیل میباشد .

ولی در نسخه‌های نزدنگارنده مطالب بقرار زیر است :

اول‌ـ **دولت فرانسه** ـ **وسعت‌ملك**‌ـ ازقرارگزاندرگز ـ یکصدوپنجاه‌وچهارهزار میل‌است‌ـ وچهار میل یك فرسخ ایران است‌ـ **نفوس ملت**‌ـ ودولت‌فرانسویان ـ از ِاناث وذکور ـ سی‌ودو ملیان‌ـ و هر ملیان دوکرورایران است‌ـ و بهر میل دویست‌وهشت‌نفرمیرسد که مُتّوقف‌شوند‌ـ **مالیات و منافع** یکصدوشصت‌و یك‌کرور ـ **قرض دولتی**‌ـ سه‌ملیارو نهصد ملیان فرنك ـ و هر فرنك هشتصد دینار است و دوکرور ملیان یك ملیار ـ **قشون**

۱ـ از دریای محیط جنوبی ظاهراً اقیانوس‌کبیر یا ساکن منظور بوده است .

مواجب خور ـ دویست‌وهشتاد هزارنفر ـ **جمعیت شهرپاریس** ـ یك‌کرورو چهار صد هزار نفر ـ **ولایت حاکم‌نشین** ـ پنجاوچهار ـ **قلعهٔ‌بزرگ و مُستَحکم**ـ شانزده‌ـ **حدود اربعه ملك** ـ ولایت نمسا و ایطلیا شرقاً و بحر محیط غـرباً و بحر سفید و ملك دولت اسپانیا و ملك‌دولت اندلوس جنوباً و ملك دولت بلجقا وملك دولت نمسا و بحرسفید انگلیس شمالاً ـ **بندرات‌کشتی**ـ پنج ـ **جهازات** بزرگ وکوچك دولتی و تجارتی ـ هفت هزارو هشتصد و پنجاه و هشت فروندـ ازقرار تفصیل ـ کشتی و سودلین جنگی دولتی که هریك هفتصد توپچی و سرباز وهشتاد وچهار عَرّاده توپ بزرگ دارد یکصدوده فروند وکشتی فرقت جنگی چهار هزار فروند**وکشتی‌تجارتی** که واپور نامند سی‌وپنج فروند و سفاین‌بزرگ وکوچك سه‌هزارو پانصد فروندـ کشتی فرقت سه مرتبه است .

مرتبه اولـ چهارصد نفرتوپچی‌وسربازوشصت وچهارعراده توپ‌دارد، ـمرتبه دویمـ توپچی وسرباز سیصدو شصت نفر و توپ بزرگ پنجاه‌و چهار عراده‌ـ مرتبه سیمـ توپچی و سرباز سیصدو ده نفر و توپ بزرگ چهل‌وهشت عراده‌ـ کشتی بزرگ وکوچك‌هم سه جور استـدجوراول‌ـ که‌کورویت‌نامند، توپچی‌وسربازدویست‌نفروتوپ‌بزرگ‌هیجده‌عراده‌دارد‌ـمرتبه دویم ـ که بریك میگویند توپچی و سرباز یکصد و شصت نفر و توپ بزرگ ده عراده ـ مرتبهٔ سیمـ که کولب واسکوتر گویند توپچی و سرباز هفتاد نفر و توپ ده‌عراده ـ

دولت نمساـ (یعنی اطریش ف)ـ **وسعت‌ملك**ـازقرارگز اندرگزـ یکصدونودو چهار هزارو پانصد میل ـ **جمعیت** ـ ملت عموماً ـ سی‌و ۰ومليان و بهرمیل یکصدو شصت و پنج نفر میرسدکه سُکنی[1] نمایندـ **مالیات و منافع** ـ هفتادکرور ودویست‌هزارتومانـ **قرض دولتی**ـ ملیار و هفتصد ملیان فرنکـ **قشون** ـ دویست‌و هفتادویك هزار وچهارصد نفرـ **ولایت حاکم‌نشین**ـسی‌ودو ـ**قلعه‌بزرگ** و محکمـ سی‌ویك ـ**جهازات**جنگی دولتی و تجارتیـ چهار هزاروپانصد ونودو دو فروند ـ موافق تفصیل ـ کشتی وسودلین سه فروندـکشتی فرقت هشت فروندـکشتی بزرگ وکوچك جنگی شصت ویك فروندـ و واپور بیست فروند ـ و کشتی تجارتی چهارهزارو پانصد فروند ـ **بندرات‌کشتی**ـ پنج ـ **حدود اربعه ملك** ـ دولت عثمانیه و بحرشرقاً ـ وملك دولت سویس و ملك دولت باو یارو ملك دولت سکس و ملك دولت روسیه‌و ملك دولت‌پروس و ملك‌ولایت له[1] و ملك دولت‌کراکوی غرباً ـ و ملك دولت سروانیا و ملك دولت سویس و ملك دولت باویار جنوباً ـ و ملك‌دولت روسیه و ملك مولودی[2] شمالاً .

دولت انگلیس ـ از بابت مثلثهٔ **انگلند و ایارلند و اسکاتلند** ـ سوای ممالك هندوستان و غیره که دربعضی از ولایت بعیده تصرف‌کرده‌اند ـ **وسعت ملك** ـ نود هزار و

۱ـ له‌لهستان.

۲ـ گویا مولداوی Moldavie

نهصدو پنجاه میل است ـ **نفوس** ـ بیست‌و سه ملیان‌وچهارصد هزار نفر ـ و بهرمیل‌دویست وپنجاه‌و هفت‌نفر میرسدکه توقف نمایند ـ **مالیات و منافع** ـ یکصدو نودو سه‌کروروسیصد هزارتومان ـ **قرض‌دولتی**ـ بیست‌ملیارو سیصدوچهل وپنج ملیان‌فرنك ـ **قشون** مواجب‌خور ـ یکصدو دوهزارو سیصدنفر ـ **جمعیت شهرلندن** ـ سه‌کروروبکصدو بیست‌وچهارهزاروسی‌و چهار نفر ـ **ولایت‌حاکم نشین** ـ هفده ـ **قلعهٔ بزرگ** و مستحکم ـ دوازده ـ **حدود اربعه**ـ کلاً بحرمحیط[1] ـ **بندرات** کشتی ـ پانزده ـ **جهازات جنگی** و تجارتی ـ هشت هزارو ششصدو شصت وشش فروند ـ موافق تفصیل ـ کشتی و سودلین جنگی یکصدوشصت‌وپنج فروند ـ کشتی فرقت ـ یکصدو هفده فروند ـ سفاین بزرگ وکوچك جنگی ـ سیصدو بیست و چهار فروند ـ کشتی بخار ـ شصت فروند ـ کشتی تجارتی هشت‌هزار فروند .

دولت روسیه[2] ـ بعلاوهٔ بعضی‌ولایات متفرقه‌که ازاملاك دولت عثمانیه و دولت‌ایران و ملك ولایت لهوغیره متصرف‌شده‌اند ـ **وسعت ملك**ـ یك ملیان وپانصدو سی‌وپنج وهفتصد میل است ـ **نفوس**ـ پنجاه‌وشش ملیان و یانصدهزار نفرـوبهر میل‌زمین سی‌وهفت‌نفرمیرسد که متوقف شوند ـ **مالیات و منافع** ـچهارصدوسی وچهار ملیان فرنك ـ **قرض‌دولتی**ـ یك ملیاروپانصدو هفتاد وپنج ملیان فرنك ـ**قشون**ـ هفتصدو ده هزار نفرـ **جمعیت‌پطر ـ زبورغ** ـ چهارصدوچهل‌وهشت هزار وششصدو چهل‌و نه‌نفرـ **ولایت‌حاکم‌نشین**ـ بیست‌و چهار ـ **قلعهٔ‌بزرگ و مستحکم**ـ شانزده ـ بندرات‌کشتی ـ سبزده ـ **سفاین** ـ وجهازات جنگی دولتی و تجارتی ـ دوهزارو یکصدو هفتادونه فروند ـ از قرار تفصیل ـ و سودلین ـ سی‌و دو فروند ـ فرقت بیست‌و پنج فروند ـ کشتی بزرگ و کوچك جنگی ـ یکصد و هفت فروند ـ کشتی بخار پانزده فروند ـ کشتی تجارتی دوهزار فروند ـ **حدود اربعه**ـ ملك آنادولی و قرادنگیز و ملك دولت عثمانیه و ملك نمسا شرقاً و دریای محیط غرباً و ملك ولایت آنادولی و بحر جنوباً و ملك مولدوی و ملك دولت نمسا و ملك دولت پروس و بحر بالتیك‌و غیره شمالاً .

دولت پروس ـ (نسخه مجلس دویم دولت پروس) ـ **وسعت ملك** ـ هشتادهزارو چهارصدو پنجاه میل‌است ـ **نفوس**ـ دوازده (کذا در هرسه نسخه) ملیان‌ویکصدو شصت و چهارهزارنفر ـ و بهر میل صدوپنجاه‌نفر میرسدکه توقف نمایند ـ **مالیات‌و منافع‌دولت**ـ پانزده ملیان فرنك ـ **قرض دولتی** ـ هفتصدو بیست‌وشش ملیان‌و ششصدوهشتادهزار فرنك ـ**قشون**ـ یکصدونودونه هزاروچهارصدوپنجاه (هزار) نفرـ(که درهرسه‌نسخه چنین‌وتصور میرود هزار دوم زاید و اشتباه است) ـ **جمعیت‌شهر برلن** ـ که پایتخت است ـ دویست‌و

۱ـ منظور از بحر محیط ظاهراً اقیانوس اطلس بوده است .

۲ـ از اینجا ببعد مندرجات نسخه‌مجلس و دونسخه دیگر تقریباً متحد است .

سی‌وشش هزار وهفتصدو سی و هفت نفر ـ **ولایت‌حاکم‌نشین** ـ هفت ـ **قلعهٔ مستحکم**ـ هفت ـ **بندر کشتی** ندارد ـ **حدوداربعه** ـ ملك دولت روسیه‌و ملك ولایت له وملك دولت کراکوی شرقاً ـ و ملك دولت قراندوك ملکنبرغ شبروران ـ (نسخه مجلس استرلتس)ـ وملك ملکنبرغ استرلش وبحر بالتیك غرباً ـ و ملك دولت له وملك‌دولت‌نمسا و ملك دولت سکس‌جنوباً ـ وملك دولت‌هنور وملك دولت دوك برونسویك شمالاً ـ

دولت سروانیا ـ (نسخه مجلس سیم‌دولت‌سروانیا)ـ **وسعت‌ملك**ـ بیست‌ویك‌هزار میل ـ **نفوس** چهار ملیان و سیصد نفرـ بهـر میل میرسد دویست وپنج نفر ـ **مداخل و مالیات** ـ هفتاد ملیان فرنك است ـ **قرض دولتی** ـ یکصدملیان فرنك ـ **قشون** ـ چهل‌و چهار هزارو هشتصد و پنجاه‌و هفت نفر ـ **کشتی جنگی**‌دولتی و تجارتیـ یکهزاروپانصد فروند ـ(نسخه مجلس: یکهزاروپانصد و دوازده فروند) ـ بتفصیل ـ کشتی وسودلین دو فروند ـ کشتی فرقت سه فروند ـ کشتی کوچك جنگی هفت فروند ـ کشتی تجارتی یکهزارو پانصد فروند.) **حدود اربعه** ـ طرف مشرق ممالك نمساـ طرف مغرب ـ دولت فرانسهـ طرف جنوب دریاـ طرف شمال ـ دولت سویس ـ

دولت اسپانیاـ (درنسخهٔ مجلس: چهارم دولت اسپانیا)ـ **وسعت ملك**ـ یکصدو سی هفت هزارو چهار صد میل ـ **نفوس** ـ سیزده ملیان و نهصد هزار نفرـ بهـر میل حصه میرسدکه توقف نمایند یکصدویك نفر ـ **مداخل‌و منافع**ـ (نسحه مجلس مالیات) ـیکصدو هفتاد وهشت ملیان فرنك ـ (در نسخه‌مجلس همه‌جا ملیون‌بجای ملیان) ـ **قشون** نودهزار نفرـ **قرض دولتی** ـ معلوم نشدـ **کشتی جنگی** دولتی و تجارتی ـ دویست‌و شصت و شش فروند ـ کشتی و سودلین ده فروند ـ کشتی فرقت شانزده فروند ـ کشتی‌کوچك جنگی دویست‌و ده فروند ـ

حدود اربعه ـ طرف شرقی دریا ـطرف غربی ملك دولت پور تغال ـ طرف‌جنوبی دریای محیطـ طرف شمالی‌دریای‌آتلان ـ(یعنی اقیانوس اطلس‌ـ اتلانتیك. ف.)

دولت پورتغال ـ (در نسخه مجلس پنجم دولت پورتغال) ـ **وسعت ملك** ـ بیست‌و نه هزار و یکصدو پنجاه میل ـ **نفوس** ـ سه ملیان و یك‌کرور و سی هزار نفر ـ بهر میل میرسد یکصدو بیست و یك نفرکه متوقف شوند ـ **مالیات** ـ پنجاه وچهار ملیان فرنك **قرض دولتی** ـ یکصد وشصت هزار ملیان فرنك ـ **قشون** ـ بیست‌و نه هزارو ششصد و چهل‌و پنج نفر ـ **کشتی جنگی** دولتی و تجارتی ـ دویست و نود ودو فروند ـ کشتی وسودلین چهار فروندـ کشتی فرقت شش فروند ـ کشتی‌کوچك جنگی‌سی‌ودو فروندـ کشتی تجارتی دویست‌و پنجاه فروند است. **حدود اربعه** ـ دولت پرتوغال ـ طرف‌مشرق و شمال دولت‌اسپانیا وبلاد

فلیس ـ طرف جنوب و مغرب کلاً دریا ـ

دولت بلجقا ـ (در نسخهٔ مجلس ششم دولت بلجقا ـ که منظور بلژیك است) **وسعت ملك** ـ هشت هزارو دویست وپنجاه میل ـ **نفوس** سه ملیان‌و یك کرورو شصت هزار نفر ـ بهر میل چهارصدو پنجاه‌و سه نفر میرسد که توقف نمایند[1] **مداخل و مالیات** ـ نودملیان فرنك ـ **قرض دولتی** ـ هشتادوچهار ملیان فرنك ـ (در نسخه مجلس هشتاد و چهار **هزار** ملیون فرنك که مسلماً کلمه هزار زاید و اشتباه است) ـ **قشون** ـ چهل و هفت هزار نفر ـ **کشتی** ندارد ـ **حدود اربعه** ـ طرف شرقی ولایات دولت روسیه ـ طرف مغرب دولت ها ـ نور ـ طرف جنوب دولت نمسا ـ طرف شمالی دولت استریس ـ

دولت‌روما ـ (این قسمت مربوط بدولت روما در نسخه مجلس دیده نمیشود) ـ که پادشاه آنرا **پاپ** گویند ـ **وسعت ملك** ـ سیزده هزارمیل ـ **نفوس** ـ دو ملیان‌و یك‌کرور ونود هزار نفر ـ بهر میل‌میرسد یکصدو نودو سه نفر ـ **مالیات** ومنافع ـ چهل وپنج ملیان فرنك ـ **قرض‌دولتی** ـ سیصدو پنجاه ملیان فرنك ـ **قشون** ـ هفتاد هزارو چهار صد نفر ـ **کشتی جنگی دولتی‌و** تجارتی ـ یکصد وبیست‌و پنج فروند ـ و سودلین دوفروند ـ فرقت پنج فروند ـ کشتی‌کوچك هشت فروند ـ کشتی تجارتی یکصدو ده فروند ـ **حدوداربعه** ـ طرف شرقی ددلت‌**سیل**[2] و دریا ـ طرف جنوب دولت توسقان و دولت سیل ـ طرف مغرب دولت توسقان و دولت مودن طرف شمال دولت نونبار که در تصرف دولت نمسا میباشد ـ

دولت باویار ـ (این قسمت مربوط بدولت باویار در نسخه مجلس دیده‌نمیشود) ـ واقعه در خشکی (کذا فی‌الاصل) ـ **وسعت ملك** بیست و دو هزار و هفتصد و بیست میل ـ **نفوس** ـ چهار ملیان‌وهفتادهزار نفر ـ بهر میل میرسد یکصدوهشتاد نفر ـ **مالیات** ـ شصت‌و نه هزارو هفتصدو سی وسه ملیان ـ قرض دولتی ـ (جایش در اصل خالی است) ـ **قشون** سی‌و پنج هزاروهشتصد نفر ـ حدود اربعه ـ (جایش خالی است) .

دولت سیل وناپل ـ (درنسخه مجلس: هفتم دولت سسل‌و دولت ناپل) ـ که پیشتر هر یك دولت علیحده بود (ه است ـ نسخه مجلس) (و حالا هر دولت یك دولت شده‌اند ـ نسخه‌اصل که در نسخه مجلس‌دیده نشد) ـ **وسعت‌ملك** ـ سی‌ویك هزاروچهارصد وشصت‌میل ـ **نفوس** ـ هفت ملیان‌وهفتصدو سی هزار نفر ـ بهرمیل دویست‌وسی‌شش نفر میرسد که متوقف شوند ـ **مالیات و مداخل** ـ یکصدو ده ملیان‌فرنك ـ **قرض‌دولتی** ـ پانصدملیان فرنك ـ **قشون** ـ پنجاه‌ویك هزاروپانصدو ده‌نفر ـ **کشتی جنگی** دولتی‌و تجارتی ـ پانصدو پانزده

۱ـ معلوم میشود که از همان‌سال های ۱۲۵۵ هجری‌قمری (۱۸۳۸ میلادی) بلژیك ازحیث تراکم جمعیت از همه کشورها جلوتر بوده است . (ف)

۲ـ جزیره سیسیل Sicile

فروند ـ کشتی و سودلین دو فروند ـ کشتی بزرگ و کوچك پانزده فروند ـ کشتی تجارتی پانصد فروند ـ **حدود اربعه** ـ دریای یونان شرقاً ـ ممالك دولت پاپ غرباً ـ دریای یونان جنوباً ـ ملك دولت پاپ شمالاً ـ

دولت یونان ـ که عبارت از روم ایلی باشد ـ (این قسمت راجع بدولت یونان در نسخه مجلس وجود ندارد) ـ **وسعت ملك** ـ چهارده هزار و یکصد میل ـ **نفوس** ـ هفتصد هزار نفر ـ بهر میل میرسد پنجاه نفر ـ **مالیات** و مداخل ـ شش ملیان فرانك ـ **قشون** ـ شش هزار نفر ـ **حدود اربعه** ـ طرف مشرق دریای آق دنگیز[1] طرف مغرب دریای یونان ـ طرف جنوب دریا ـ طرف شمال ملك دولت عثمانیه.

دولت توسقان ـ (در نسخه مجلس هشتم دولت توسقان) ـ **وسعت ملك** ـ شش هزار و سیصد و بیست و چهار هزار میل ـ **نفوس** ـ دو کرور و دویست و هفتاد و پنج هزار نفر ـ بهر میل میرسد دویست و دو نفر ـ **مالیات و** مداخل ـ هفده ملیان فرنك ـ **قشون** ـ چهار هزار ـ (در نسخه مجلس: کشتی کوروت یك فروند) ـ **حدود اربعه** ـ ملك دولت پاپ شرقاً ـ ملك دولت لکسَمْبُر غرباً ـ بحر محیط جنوباً ـ ملك دولت سودن و ملك دولت پاپ شمالاً ـ

دولت دانمارك ـ (نسخه مجلس: نهم دولت دانیمارك) ـ که در خشکی واقع شده و کشتی و اسکله ندارد ـ **وسعت ملك** ـ شانزده هزار و پانصد میل ـ **نفوس** ـ دو ملیان ـ بهر میل میرسد یکصد و نوزده نفر که توقف نمایند ـ **مالیات و** مداخل ـ سی و سه ملیان فرنك ـ **قشون** ـ سی و هشت هزار و هشتصد و سی و هشت نفر ـ **قرض دولتی** ـ دویست و هشتاد ملیان فرنك ـ **حدود اربعه** ـ طرف شرقی دریای فادلفا ـ (نسخه مجلس قادیقا) ـ طرف مغرب دریای هانور ـ (نسخه مجلس دریای نو) ـ طرف جنوب دولت هانور ـ طرف شمال دریای محیط .

دولت شویت ـ (نسخه مجلس دهم دولت شویت.) ـ که منظور سوئد میباشد . ف. ـ که در خشکی واقع است و اسکله و کشتی ندارد ـ **وسعت ملك** ـ یکصد و بیست و هفت هزار میل ـ **نفوس** ـ دو ملیان و هفتصد هزار نفر ـ بهر میل میرسد بیست و دو نفر که متوقف شوند ـ **مداخل و مالیات** ـ چهل و یك ملیان فرنك ـ **قرض دولتی** ـ پنجاه و چهار ملیان فرنك ـ **قشون** ـ سی و سه هزار و دویست نفر ـ **حدود اربعه** ـ طرف مشرق دولت لاپون و دریای بالتیك طرف جنوب دریای اسقاجارك ـ (در نسخه مجلس طرف مغرب دریای اسقا جارك) ـ طرف مغرب ـ (در نسخه مجلس ـ طرف جنوب) ـ دریای کاتیفا طرف شمال دریای آرکتق. ـ

دولت فلمك ـ (نسخه مجلس: یازدهم دولت فلمك) ـ **وسعت ملك** ـ نه هزار و هفتصد و هشتاد میل ـ **نفوس** ـ دو ملیان و یك کرور و پنجاه و هشت هزار نفر و در هر میل دویست و شصت و

---

۱ ـ اق دنگیز = دریای سفید یا بحر ابیض .

دونفر- **مالیات** ومداخل- هشتادوپنج‌ملیان- **قرض دولتی**- یکصد ملیان فرنك- **قشون**- بیست‌وشش‌هزارنفر- **کشتی‌جنگی** دولتی‌وتجارتی- یك‌هزارویکصدویك‌فروند- کشتی‌سودلین دوانزده(کذا فی‌الاصل) فروند- کشتی فرقت سی‌وسه فروند- کشتی‌بزرگ وکوچك جنگی پنجاه‌وشش فروند- کشتی تجارتی‌هزارفروند- **حدود اربعه** - طرف شرقی‌دریای هانور- (نسخه مجلس دریای نور) - و ملك دولت پروس - طرف جنوبی - (نسخه مجلس طرف مغرب)- ملك دولت بلجقا- طرف مغرب -(نسخه‌مجلس طرف جنوب)- دریای نور-طرف شمال دریای‌نور .

دول کوچك -(که هریك بقدر آذربایجان بعضی بیشتر وبرخی‌کمتر وسعت‌دارد- این قسمت در نسخه مجلس دیده نمیشود)-هفده دولت - (نسخه مجلس پانزده دولت) - به تفصیل :

اول‌دولت مُلك - دویم -دولت مونکو - سیم - دولت‌پاروم - چهارم - دولت مووته- پنجم - دولت شوارس برغ - ششم - دولت سوند زهوزن - هفتم - دولت لیپ ویت سولد- هشتم- دولت لیپ سوانبورك - نهم دولت والدوك - دهم - دولت هوهن زولرن- یازدهم - دولت فرنك فورت - دوازدهم - دولت برم - سیزدهم - دولت هنبورك- چهاردهم- دولت لوبك - پانزدهم - دولت ورتنبرگ - شانزدهم - دولت هنور - هفدهم - دولت سگس.-

***

قسم دویم = دول آزیه

که جماعت عثمانیهٔ آنادولی و اهل ایران **آسیا** گویند .

بیست دولت است .

اول - **دولت چین** - **وسعت ملك** - چهار ملیان‌وهفتصد میل .

نفوس - یك‌صدوهفتاد ملیان نفر - در هر میل توقف نمایند بیست‌و دونفر .

مالیات و مداخل - نهصد و هشتاد ملیان فرنك- **قشون**- نهصد و چهارده هزار نفر. -

جمعیت شهر پکس - (پکن) - که پای تخت دولت و ملت است - یك ملیان و سیصد هزار نفر - **ولایت معظم و حاکم نشین** - سی و شش - دیوار قلعهٔ شهر پکس بسیار بسیار عریض است ، بمرتبهٔ که در سردیوار اسب میدوانند .- **حدوداربعه**- ممالك ترکستان وبعضی ازولایات روسیه و دریا شرقاً دولت‌آنام و دولت صیام(کذادرهرسه‌نسخه)- و دولت سپال (کذا در هر نسخه وگویا نپال باشد) - و بعضی از ممالك هندوستان غرباً

ـ ممالك ترکستان وولایات سنج جنوباً ـ بحرمحیط شمالاً ـ

دویّم ـ دولت **آنّام هندوستان** ـ غیرمتّصرفه انگلیس ـ **وسعت‌ملك** ـ دویست وده هـزار میل ـ **نفوس** ـ دوازده ملیان نفر ـ بهر میل میرسد پنجاه و هفت نفر ـ **مداخل ومالیات** ـ نود ملیان فرنك (ـ **قشون** ـ نود هـزار نفر ـ جمعیت **شهر هَوْ** ده‌پای تخت یکصد هزار نفر ـ ولایت حاکم نشین ده ولایت ـ این قسمت داخل دوهلال‌در نسخه‌مجلس دیده نشد .)ـ

سیم ـ **دولت ژاپون** ـ **وسعت ملك** ـ یکصد وهشتاد هزارمیل ـ **نفوس** ـ بیست و پنج ملیان نفر بهر میل‌میرسد یکصدو سی‌ونه نفرـ **مالیات** و مداخل ـ دویست‌وپنجاه‌ملیان فرنك ـ **قشون** ـ یکصدوبیست هزار نفر ـ **جمعیت‌پای تخت آنهاـ** که هرسال میسوزد و باز ازنو تعمیر مینمایند ـیك ملیان‌و سیصد هزار نفر ـ **حدود اربعه** ـ جزیره‌تراقانی من جـزایر ممالك پاس فالیان ـ (نسخه مجلس باسخالیان) و بعضی از جـزایر قورئیل متصرفی‌دولت روسیه شرقاً ـ بحر محیط بالتمام غرباً ـ بوغازقوره و بحرژاپون و بعضی از ولایات ملورناری (نسخه مجلس تلورتاری)ـ جنوباً ـ دریای تونق هانی متصرفی‌دولت چین شمالاً . .ـ

چهارم ـ دولت **صیام** ـ (در هرسه نسخه‌سیام‌را باص وصیام نوشته‌اند) ـ**وسعت‌ملك**ـ یکصدوپنجاه‌و دو هزار میلـ **نفوس** ـ سه ملیان و ششصد هزار نفر ـ بهر میل بیست‌وچهار نفر میرسدکه توقف نمایند ـ مداخل و **مالیات** ـ هشتادملیون فرنك ـ **قشون** ـ سی هزار نفر ـ **شهر بانکوك** پای‌تخت‌آنهاکه‌سه رُبع آن رعیت چین است نودهزارنفرـ **جهازات** تجارتی ـ پانصدو ده فروند .ـ

حدوداربعه ـ ولایات دولت چین شرقاً رودخانه مشهور **بَسَلوْن** غرباً ـ املاك‌ولایت بالاکه جنوباً ـ ممالك دولت برمان شمالاً .ـ

پنجم ـ **دولت‌برمان** ـ من ممالك هندوستان ـ که ازاملاك‌ولایت خود بعضی‌را بدولت انگلیس‌واگذاشته مصالحه‌کرده‌اندـ **وسعت ملك** ـ یکصد وپنجاه وسه هزارمیل ـ **نفوس** ـ سه ملیان‌و هفتصد هزار نفر ـ بهرمیل میرسدکه متوقف شوند بیست وچهار نفر ـ **مالیات** و منافع ـ چهل و پنج ملیان فرنك ـ **قشون** ـ سی‌و سه هزار نفر ـ **شهراوا** پای‌تخت آنها پنجاه‌هزار نفر ـ **حدود اربعه** ـ ولایت آسام متصرفی دولت انگلیس شرقاً ـ املاك‌دولت صیام و دولت انگلیس غرباً ـ دریای بنگاله جنوباً ـ دولت زراکام (نسخه مجلس زراکان) شمالا . .

ششم ـ **دولت نِپال** ـ من ممالك هندوستان‌که تابع‌دولت انگلیس است و ازاهل خود

فرمانفرمادارند- **وسعت‌ملك**- چهل‌هزارمیل- **نفوس**- پنج‌کرورنفر- درهرمیل‌شصت‌وسه نفر حصّه میرسدکه توقف نمایند- **مالیات** و مداخل- سیزده ملیان فرنك- **قشون**- هفده هزار نفر- **شهر کتماندو** که پای تخت‌آنهاست بیست‌هزار نفر- **حدود اربعه**- ممالك دولت چین‌شرقاً- ممالك سِکَنْ‌غرباً- ممالك هندوستان متصرفی دولت انگلیس جنوباً و شمالاً .-

هفتم- **دولت سندیّه**- **وسعت‌ملك**- بیست‌ونه هزارونهصدوشصت هزارمیل- **نفوس**- چهار ملیان- بهر میل میرسد یکصدوسی‌و چهار نفر- **مالیات**- بیست‌و شش ملیان‌فرنك- **قشون**- بیست‌هزار نفر- **شهر اُوحَبیْن** پای تخت آنها صد هزار نفر- **حدود اربعه**- کلاً ممالك هندوستان متصرفی‌دولت انگلیس است .

هشتم- **دولت لاهُرویه**- (درنسخه مجلس لاهوریه)- **وسعت‌ملك**- یکصدوسی هزار میل- **نفوس**- هشت ملیان نفر- بهر میرسدکه توقف نمایند شصت و دو نفر- مداخل **ومالیات**- هفتاد ملیان فرنك- **قشون**- شصت هزارنفر- **شهر لاهور** که پای‌تخت آنهاست یکصد هزار نفر- **حدود اربعه**- دولت کابل شرقاً- ممالك هندوستان متصرفی انگلیس غرباً ممالك سندیه و بعضی از ولایات هندوستان متصرفی دولت انگلیس جنوباً- ولایت کابل و بلوچستان شمالاً .

نُهم- **دولت سندی**- **وسعت‌ملك**- چهل هزار میل- **نفوس**- دوکرور- بهرمیل میرسد بیست‌وپنج نفر- **حدودار بعه**- ممالك بلوچستان و لاهور شرقاً- ممالك هندوستان ودریا جنوباً و غرباً- ولایت بلوچستان شمالا .-

دهم و یازدهم- **دولت‌کابل وقندهار**- **وسعت ملك**- یکصدو ده هزار میل- **نفوس**- چهار ملیان و دویست هزار نفر- **قشون**- یکصدوپنجاه هزار نفر- **شهر کابل** هشتاد هزار نفر- **شهر قندهار**- صدهزار نفر- **حدود اربعه** دولت ایران و ترکستان شرقاً و شمالاً- دولت لاهور غرباً دولت لاهور و بلوچستان جنوباً-

دوازدهم- **ولایت هرات**- که حدود اربعه‌آنرادرضمن حدود دولت (نسخه مجلس ولایت) ایران نوشته‌اند- **وسعت‌ملك**- پنجاه هزارمیل- **نفوس**- سه‌کرور- بهرمیل‌میرسد که توقف نمایند سی‌نفر- مداخل **ومالیات** هشت ملیان فرنك- **قشون**- هشت هزار نفر- **شهر هرات**- صدهزار نفر .

سیزدهم- **دولت بُخارا**- من‌توابع‌ممالك‌ترکستان- که درآنجا بسیاراسیرمیفروشند- **وسعت ملك**شصت هزار میل- **نفوس**- پنج‌کرور نفر بهر میل میرسد چهل و دونفرکه سُکنیٰ نمایند- **مالیات** ومنافع- دوازده ملیان فرنك- **قشون**- بیست‌وپنج هزارنفر- شهر بخارا- صدهزارنفر- **حدود اربعه**- ولایات دولت روسیه شرقاً- (نسخه مجلس‌شمالاً)-

املاك دولت چین غرباً ـ بحر محیط و ملك دولت روسیه شمالاً ـ ولایات کابل و قندهار و لاهور و ایران جنوباً .

چهاردهم ـ **دولت خیوه** ـ **وسعت ملك** ـ یکصدوده‌هزارمیل ـ **نفوس** ـ دوکرور نفربهرمیل میرسدهفت نفر ـ **قشون** ـ صدهزار نفر ـ **شهرخیوه** ـ شصت هزار نفر ـ **حدود اربعه** ـ مشخص نشد ـ

پانزدهم ـ **دولت خوقند** ـ **وسعت ملك** ـ پنجاه و هشت هزار میل ـ (نسخه مجلس پنجاه وشش هزار) ـ **نفوس** ـ یك ملیان ـ بهر میل میرسد هفده نفر (ـ **قشون** ـ شصت هزار نفر ـ نسخه مجلس) ـ (**شهرخوقند** شصت هزار نفر ـ نسخه مجلس ندارد) ـ حدود اربعه ـ مشخص نشد .

شانزدهم ـ **امامات مسقط** ـ **وسعت ولایت** ـ (نسخه مجلس ملك) ـ چهل هزار میل ـ **نفوس** ـ سه‌کرور و یکصد هزار نفر ـ بهر میل میرسد چهل و یك‌نفر ـ مداخل و **مالیات** ـ چهار ملیان فرنك ـ**قشون** دوهزارو پانصد ـ حدود اربعه ـ مشخص نشد.

هفدهم ـ **امامات یمن** ـ **وسعت ملك** ـ چهل هزار میل ـ **نفوس** ـ پنج کرور ـ بهرمیل میرسد شصت‌و سه نفر ـ مداخل **و مالیات** ـ دوازده هزار ملیان فرنك ـ **قشون** ـ پنج هزار نفر ـ **حدود اربعه** ـ مشخص نشد .

هیجدهم ونوزدهم ـ دولت **عثمانیه** با نضمام ولایات **محمدعلی‌پاشا** ـ **وسعت ملك** ـ چهارصد وهفتاد وهفت‌هزارمیل ـ **ولایات محمدعلی‌پاشا** ـ سیصد وشصت وهفت هزارمیل ـ سایر ـ یکصد وده‌هزارمیل ـ **نفوس** ـ سیزده ملیان‌نفر ـ ولایات محمدعلی‌پاشا شش‌ملیان‌نفر ـ سایر ـ هفت ملیان‌نفر ـ مداخل و **مالیات** ـ ولایات محمدعلی پاشا ـ یك‌صد ملیان فرنك ـ سایر ـ سیصدوشصت ملیان فرنك ـ **قشون** ـ محمدعلی پاشا ـ صد هزار نفر ـ سایر ـ دویست هزار نفر ـ **جمعیت‌شهر اسلامبول** ـ هفتصد هزار نفر ـ و **جمعیت شهر مصر** ـ دویست و هفتاد هزارنفر ـ **ولایات حاکم‌نشین** ـ محمدعلی پاشا ـ سی‌ویك قطعه ـ وسایر ـ بیست قطعه ـ کشتی وسودلین ـ بیست‌و سه فروند ـ کشتی فرقت بیست وهشت فروند ـ کشتی بزرگ و کوچك ـ یکصدو بیست فروند ـ کشتی تجارتی ـ یکصدو بیست فروند ـ حدود اربعه مشخص نشد .

توضیح آنکه در نسخه مجلس شورای ملی‌نسبت بدولت عثمانی وولایات محمدعلی‌پاشا دراینجاطرحی‌داده نشده وبجای آن‌چنین‌نوشته‌اند: «هیجدهم‌ونوزدهم ـ دولت عثمانیه‌با نضمام ولایت متصرفی محمد علی‌پاشاکه در ضمن کتاب نوشته‌شد » ـ که بنظر میرسد نسخهٔ موجود نزد نگارنده در این‌قسمت صحیح تر باشد، چه این‌الحاقیه درحقیقت کتابی مستقل وترجمه خلاصه جغرافیای عالم است .

بیستم- دولت ایران

وسعت ملك ـ سیصدو بیست و هشت هزار میل ـ **نفوس** ـ نه‌ملیان نفر ـ بهر میل میرسدکه سُکنی[1] نمایند بیست‌وشش نفر ـ **مالیات ومنافع** ـ هشتاد ملیان‌فرنك ـ **قشون**ـ هشتاد هزار نفر ـ **دارالخلافهٔ طهران** ـ (نسخه مجلس شهر طهران) ـ که پای تخت است ـ یکصد و سی‌هزارنفر ـ **ولایات‌بزرگ** وحاکم‌نشین ـ دوازده قطعه ـ **حدود اربعه**ـ املاك دولت روسیه و بحر خزر و بعضی از ولایات ترکستان و خیوه و بُخارا شرقاً ـ دریای فارس و دریـای عمان جنوباً ـ ممالك دولت عثمانیه غرباً ـ ولایت بلوچستان شمالاً ـ.

***

قسم سیم - عربستان و بعضی از ممالك هندوستان

دول‌عربستان ـ[1] که بعضی در تصرف پادشاهان خود بوده و برخی بتصرف دولتهای دیگر رسیده از قرار است تفصیل میباشد .

ولایاتی‌که در تصرف پادشاهان عرب بوده و سایر دولتها تسلط برآنها نیافته‌اند پانزده[2] ولایت و دولت میباشند :

اول ـ **دولت‌ماروك**[3] ـ یعنی ممالك **فَسْ**ـ **وسعت ملك** ـ یکصدوسی هزارمیل ـ **نفوس** ـ شش ملیان‌نفر ـ بهر میل میرسد چهل‌وشش نفر ـ مداخل و **مالیات**ـ بیست ودو ملیان‌فرنك ـ **قشون** ـ بیست‌و شش‌هزار نفر ـ **شهرماروك**که پایتخت‌آنهاست ـ حدود اربعه مشخص نشد .

---

۱ ـ منظوراز دول‌وممالك عربستان وهندوستان‌دراینجا ظاهراً سرزمین‌های قارّه افریقا بوده و جغرافیادانهای قدیم گویا چون بعضی از اهالی شمال این قارّه را عرب زبان و سیاه چهره، شبیه هندوها میدیدند ، تمامی‌قارّه را جزو ممالك عربی و هندوستان تصور می‌کردند .

۲ ـ در نسخه‌مجلس یازده .

۳ ـ مراکش‌که بفرانسه Maroc گفته میشود .

دویم ـ دولت **تُولُسَن** [۱] ـ **وسعت ملك** ـ چهل هزار میل ـ **نفوس** ـ دوکرور و هشتصد هزار نفر ـ بهر میل‌میرسد چهل‌وشش نفر ـ **مالیات** ـ و مداخل ـ هفت ملیان‌فرنك ـ قشون ـ شش‌هزار نفر .

سیّم ـ دولت **بُرَنُو** ـ **وسعت ملك** ـ پنجاه‌هزار میل ـ **نفوس** ـ دوکرورودویست‌هزار نفر ـ بهر میل میرسد بیست‌وپنج نفر ـ مداخل و قشون معلوم نشد .

چهارم ـ دولت **تَکرَه** ـ وسعت ملك ـ یکصد و پنجاه میل(؟) [۲] ـ نفوس ـ یك‌ملیان و هشتصد هزار نفر .

پنجم ـ **دولت فُلانّا** [۳] ـ وسعت ملك ـ هفتاد هزار میل ـ نفوس ـ سه‌کرور و دویست هزار نفر و در هر میل بیست‌وچهار نفر متوقف میشوند .

ششم ـ **دولت فُوتاتُورُو** ـ وسعت ملك ـ پانزده هزار میل ـ نفوس هفتصد هزارنفر ـ درهر میل چهل‌وهفت نفر .

هفتم ـ **دولت آشنانتی** [۴] ـ وسعت ملك ـ یکصدهزار میل ـ سه ملیان‌نفر ـ بهرمیل میرسد سی‌نفر ـ

هشتم ـ **دولت مُولُواز** [۵] ـ وسعت ملك ـ دویست هزار میل ـ نفوس ـ دوکرور ـ بهر میل میرسد پنج نفر .

نهم ـ **دولت ماداکاسکر** ـ **وسعت ملك** ـ یکصدو بیست‌هزار میل ـ **نفوس** ـ دوملیان ـ بهرمیل میرسدکه متوقف شوند هفده‌نفر ـ

دهم ـ **دولت شانقَرَه** ـ **وسعت ملك** ـ پنجاه هزار میل ـ **نفوس** ـ یك‌کرور ـ بهر میل میرسد ده نفر ـ

یازدهم ـ **تری‌پولی** ـ که باصطلاح جماعت عثمانیه **طرابلیس** عربستان‌باشد وحالا تابع محمدعلی پاشا گشته‌اند ـ ومالیات هرچه میدهندباومیرسد وبپادشاهان عربستان‌مدخلیت ندارد ـ **وسعت‌ملك** ـ دویست‌وهشت هزار میل ـ **نفوس** ـ ششصدوشصت هزارنفر ـ بهر میل میرسد سه نفر ـ مداخل و **مالیات** ـ دوملیان فرنك ـ **قشون** ـ چهارهزارنفر ـ

۱ـ تونس حالیّه .

۲ـ در هر سه نسخه یکصدو پنجاه میل‌که اشتباه بنظر میرسد و ظاهراً باید دویست و پنجاه هزار باشد .

۳ـ اسامی بیشتر این دولتها همینطور نوشته‌شده ومعلوم نیست صحیح‌آنهاکدام بوده و باکشورهای فعلی چه انطباقی داشته است .

۴ـ درنسخه مجلس آشنائی .

۵ـ درنسخه مجلس مولوار .

ولایات متصرفی دول خارجه هم نُه ولایت است

اول ـ **متصرفی محمدعلی پاشا** ـ **وسعت‌ملك** ـ سیصد و شصت‌و هفت[1] هزار میل ـ **نفوس**ـ شش ملیان نفر ـ بهر میل میرسد سه نفرـ مداخل‌و **مالیات** ـ یکصدملیان فرنك ـ **قشون** ـ هفتاد هزار نفر .

دویم ـولایات متصرفی**دولت‌پورتغال**ـ**وسعت ملك**ـ سیصدونودهزارمیل.**نفوس**ـ **نفوس**ـ یك ملیان‌و چهار هزار نفر ـ بهرمیل میرسد سه‌نفر .

سیم ـ ولایات **متصرفی دولت فرانسه ـ وسعت‌ملك** ـ هفتادو چهار هزار میل ـ **نفوس** یك ملیان و ششصد هزار نفر .

چهارم ـ **متصرفی دولت انگلیس ـ وسعت ملك** ـ نود و یك هزار میل. **نفوس** ـ دویست وهفتاد هزار نفر ـ بهر میل میرسدسه نفر .

پنجم ـ ولایات متصرفی **دولت دانمارك ـ وسعت ملك**ـ چهار صدوهشتاد میل ـ **نفوس** ـ سی‌هزارنفر ـ بهر میل میرسد شصت‌وسه‌نفر .

ششم ـ ولایات متصرفی **دولت‌اسپانیا ـ وسعت ملك** ـ دوهزارو چهارصدوسی‌میل ـ **نفوس**ـ دویست (نسخه مجلس. دویست‌وهشتادهزار) هزارنفر بهرمیل‌میرسد هشتادوشش‌نفر.

هفتم ـ ولایات متصرفی **دولت‌فلمك** ـ وسعت ملك ـهشتاد میل. نفوسـ پانزده هزار نفر. بهر میل میرسد یکصدو هشتادو هشت نفر .

هشتم ـ ولایات متصرفی **دولت امرکه**ـ وسعت ملك. سه‌هزار میل ـ نفوس ـ بیست وپنج هزارنفر .

نُهم ـ ولایات (نسخه مجلس : دولت) **اَرابْ** ـ وسعت‌ملك.چهارهزارمیل. نفوس.ـسی هزار نفر .

دول هندوستان

و ولایات آنها که در تصرف دولت انگلیس است

اول ـ ولایات و بلوکات **کَلْ کَتَهْ** میباشدکه ده ولایت‌بزرگ وحاکم نشین‌دارد .

۱ـ نسخه‌مجلس : «هشت.»

اول - **کَل کَتَه**- با نضمام بلوکات وشهر **کَل کَتَه** شهر معظمی است که موازی ششصد هزار نفر نفوس دارد . هیجده شهر دیگر هم در ولایات کَل کَتَه میباشد .

دویم - **ولایت بهار** است که پنج شهر بزرگ و محالات بسیار دارد .

سیم - **ولایت الهآباد** است که پنج شهر معتبر و بلوکات متعدده دارد .

چهارم - **ولایت اَوَدْ** - که بقدر ایران زمین چیزی زیادو کم وسعت دارد و ولایات آباء و اجداد **نَوّاب اقبال الدوله نیشابوری** که مدتها درلندن و سایر ممالک فرنگستان سیاحت میکرد و در سنهٔ هزارو دویست و پنجاه و پنج هجری از راه ایران آمده به کربلای معلّی[۱۳] رفت. - همین ولایت است که دولت انگلیس عموی اورا درآنجا پادشاه کرده است .

پنجم - **ولایت اکره** است که پنج شهر بزرگ و محالات بسیار دارد .

ششم - **ولایات دلّهی** میباشد که مشتمل بر پنج شهر و بلوکات متعدده است .

هفتم - **ولایات کردال** است که دو شهر معظم و بلوکات کثیر دارد .

هشتم - **ولایات آجمیر است .**

نهم ودهم - **ولایات اوریسه و کانداوانا** میباشد که پنج شهر و بلوکات بسیار دارد .

دویم - ممالک **مَدْرَسْ** و توابع آن که شش ولایت بزرگ و حاکم نشین دارد .

اول - **شهر مَدْرَسْ** چهارصد و شصت و دوهزار نفر و بلوکات و محالات بسیار دارد.

دویم - **ولایت سوی باتور** که دوشهر و بلوکات متعدده دارد .

سیم - **ولایت مایسور**. - چهارم - **مالابار** - پنجم - ولایات **کاناره و بالاکات.**

ششم - ولایات **سرکار** که پنج شهر بزرگ وولایات و محالات کلی دارد .

سیّم - ولایات **بانبای** - است که هفت ولایت حاکم نشین دارد.

اوّل - جزیرهٔ **بانبای** و توابع آن است .

شهر بانبای یکصد وشصت ودوهزار نفوس دارد .

دویّم - ولایات **بچاپور** چهار شهر بزرگ و محالات بسیار دارد .

سیّم - ولایت **کاندیش** دوشهر دارد و چند قطعه محالات .

چهارم ولایت **گورَزات** است که سه شهر و بلوکات بسیار دارد .

پنجم - ولایت **پاروچ** است - ششم **ولایت قَیرَه** - هفتم - ولایت **احمدآباد** است.

چهارم - سایر ولایات که چهل ویك حاکم نشین است (دارد) .

اول ـ **جیپور** ـ دویم ـ ولایت **کونا** ـ سیم ـ ولایت **بوندی** ـ چهارم ـ ولایت **اُدیپُور**ـ پنجم ـ ولایت **جُدپُور**ـ ششم ـ ولایت **پونك** ـ هفتم ـ ولایت **جَسلَمیر**ـ هشتم ـ ولایت **نیکانیر** ـ نهم ـ ولایت **بابنیر** ـ دهم ولایت **باروده یاز** ـ یازدهم ـ ولایت **باسواره**ـ دوازدهم ـ ولایت **تَرات**ـ سیزدهم ـ ولایت **طرّه** ـ چهاردهم ولایت **دبوّی**[1] ـ پانزدهم ـ ولایت **ناتاکار** ـ شانزدهم ـ ولایت **گوندْال**ـ هفدهم ـ ولایت **کام‌بیا** ـ هیجدهم ـ ولایت **اِندُور** ـ نوزدهم ـ ولایت **باپال** ـ بیستم ـ ولایت **دارا** ـ بیست‌ویکم ـ ولایت **رواه**ـ بیست ودوّیم ـ ولایت **طهری** ـ بیست‌وسیم ـ ولایت **پّاناه**ـ بیست‌وچهارم ـ ولایت **کاولی** (نسخه مجلس کاروتی) ـ بیست‌وپنجم ـ ولایت **بارْت‌پُور** ـ بیست‌وششم ـ ولایت **دُلپُور** ـ بیست و هفتم ـ ولایت **اَلوار** ـ بیست‌وهشتم ـ ولایت **لَك‌ناور** (نسخه مجلس لکنو)ـ بیست‌ونهم ـ ولایت ـ **ینبی‌اله** ـ سی‌ام ـ ولایت **کلاپور**ـ سی‌ویکم ـ ولایت **حیدرآباد** ـ سی‌ودویم ـ **بندرسی**ـ سی و سیم ـ ولایت **الچپور** ـ سی‌و چهارم ـ ولایت **اورنگ‌آباد** ـ سی‌و پنجم ـ ولایت **سکسار** (نسخه مجلس سکارّ) ـ سی‌وششم ـ ولایت **ناکپور**ـ سی‌وهفتم ـ ولایت **ساقار** (نسخه مجلس ساتارا) ـ سی‌وهشتم ـ ولایت **تِرپُوانْداران**ـ سی‌ونهم ولایت ـ **تِرپیونتری** ـ چهلم ولایت **مایسور** ـ چهل‌ویکم ـ ولایت **سکم** .

قسم چهارم ـ ممالك ینگی دنیا

که باصطلاح فرنگیان[1] امرکه میگویند .

کلاً **وسعت‌ملك** آنها پانزده ملیان و یکصدو چهل‌وشش هزار میل است و **نفوس** چهارصد وسی‌و نه ملیان **وسیزده** ولایت پادشاه نشین دارند که اختیار همه در دست پادشاهان و ملت[2] خود بوده و دول خارجه[3] مطلقاً بر آنها تسلط ندارند و تا بحال چندان تردد از خارج بملك وولایات آنها نشده است[4] که اوضاع ولایات آنها حسب‌الواقع معلوم شود .

اول ـ دولت **مسکیك** (نسخه مجلس مکسیك) ـ دویم ـ دولت **امرق‌سانترال** ـ سیم ـ دولت **اتازونی وت** (در هر سه نسخه چنین است ووت داردکه معلوم نشد چیست) ـ

---

۱ ـ نسه مجلس : «باصطلاح اهل فرنگستان».

۲ ـ نسخه مجلس بجای ملت حکام .

۳ ـ نسخه مجلس: «دولتهای دیگر».

۴ ـ نسخه‌مجلس: « و تابحال از ملتهای خارج بملك و ولایات آنها چندان تردد نشده است که کیف‌و کم اوضاع ولایت آنهارا معلوم کنند.»

چهارم‌دولت **دلاقراناد**ـ پنجم‌ـ دولت **دلافاتور** ـ ششم ـ دولت **دُون‌زُوالا**ـ هفتم‌ـ دولت **دپارُو** ـ هشتم دولت **بُولیوه** ـ نهم ـ دولت **شیلی**ـ دهم‌دولت **پاراقوی** ـ یازدهم‌ـ دولت **دریولاپلاتا** ـ دوازدهم‌ـ دولت **دهائیتی** ـ سیزدهم ـ دولت **دلروقـوی**.

ونه ولایت آنهارا هم از قرار تفصیل دول دیگر تصرف‌کرده اند .

متصرفی دولت انگلیس ـ وسعت ملك یك‌ملیان‌و نهصدو سی‌هزار میل ـ نفوس یك ملیان‌و نهصد هزارنفر .

متصرفی دولت اسپانیا ـ وسعت ملك سی‌وپنج هزارو چهارصدهزار میل‌ـ نفوس دوکرور نفر .

متصرفی دولت فرانسه ـ وسعت ملك سی‌هزارمیل ـ نفوس دویست‌و چهل هزار نفر .

متصرفی دولت فلمك ـ وسعت ملك سی هزار میل ـ نفوس یك‌صد و چهارده هزار نفر.

متصرفی دولت دانمارك ـ وسعت ملك سیصدوبیست‌وچهار هزارمیل ـ نفوس یکصدو ده‌هزار نفر .

متصرفی دولت روسیّه ـ وسعت ملك سیصد و هفتاد هزار میل ـ نفوس پنجاه هزار نفر .

متصرفی دولت شویت ـ وسعت ملك چهل‌وپنج هزار میل نفوس شانزده‌هزارنفر.

دولت برزیل[1] **وسعت ملك**ـ دومیلیان ودویست و پنجاه‌و سه هزار میل‌ـ**نفوس**ـ پنج ملیان دولت فرانسه و انگلیس واسپانیا تصرف، در خیر و شر و نفع و ضرر باهم شریك هستند و درکل ممالك فرنگستان از اینها بهتر ولایتی نیست، اسم‌ولایت **اتازونی** و وسعت ملك یك ملیان و پانصدو هفتاد هزار میل **نفوس** یازده ملیان‌و هشصد هزار نفر ، **مالیات** و مداخل یکصد وسی و هشت ملیان و چهارصد و نود هزار فرنك ـ **قشون** ـ پنج هزارو

۱ـ از اینجا ببعد ـ که‌آخرکتاب است درنسخه‌مجلس چنین نوشته شده است، «متصرفی دول ثلثهٔ فرانسه و انگلیس و اسپانیاکه در خیروشر ونفع‌و ضرر با هم شراکت دارند و اسم آن‌ولایت **برزیل** است وسعت ملك دوملیان‌و دویست‌و پنجاه وسه هزار میل، نفوس پنج ملیان، درکل ممالك فرنگستان از این ولایت بهتر ولایتی نیست خصوصاً ولایت اتازونی که از جملهٔ ولایات معظم است و بغایت خوب ومرغوب میباشد ، وسعت ملك یك ملیان‌وپانصدو هفتاد هزار میل، نفوس ـ یازده ملیان‌وهشتصد هزارنفر ، مالیات یکصدوسی‌و هشت ملیان وچهار صدو نود هزار فرنك ، قشون پنج‌هزار وهفتصد و هشتاد نفر .

هفتصد و هشتاد نفر. والسلام خیر ختام.

* * *

کلیه مندرجات متن رسالهٔ **چهارفصل** و یا سفرنامهٔ اروپا بضمیمه ترجمهٔ خلاصهٔ جغرافیای عالم از روی نسخهٔ که اصل قرار داده شده دراینجا پایان می‌پذیرد و دیگر در این نسخه چیزی دیده نمیشود ولی در نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی که بشرح توضیحات از ما ترك مرحوم استادملك‌الشعراء بهارخریده‌شده وسابقاً بکتابخانه سلطنتی تعلق‌داشته دوصفحه صورت حساب بنظر میرسد که ظاهراً چون مؤلف میخواسته آنرا بدولت و پادشاه وقت تقدیم کند از روی یادداشتها و اسناد دیگر اضافه کرده و این صورت حساب مخارج سفر هیئت اعزامی باروپا در رفت و برگشت و هدایائی است که آجودان‌باشی بسلاطین، رؤساووزراء دولتها داده وارقام جزء هزینه‌ها بخط سیاق‌است که خواندن ونقل آنها خالی ازاشکال نیست.

بهرحال برای تکمیل مطلب عین مندرجات این دو صفحه اضافی بشرح زیر آورده می‌شود.

* * *

اخراجات و تعارفات و تکلفاتی که آجودان‌باشی در مدت شانزده ماه‌سفر فرنگستان، از نقد و جنس، کرده بعلاوه بعضی مخارج دیگر که از جانب خود بابنای سلطنت و وزراء و امراء واعیان دول ثلثهٔ عثمانیه ونمسا وفرانسه پیشکش وتعارف‌شده‌است ازقرارتفصیل میباشد.

چون وقت حرکت از تبریز قریب **بصد نفر** عمله و اتباع داشت و با اوضاع تمام از اسب و قاطر و شتر و چادرو تدارکات دیگر تا طرابزان رفت و در اسلامبول نیزیکنفر طبیب‌و دو نفر ترجمان بالضروره همراه برداشت **و باهفده‌نفر** جمعیت بممالك فرنگستان عزیمت نمود و در مراجعت هم **پانزده‌نفر** مُعلّمین و ارباب صنایع فرانسه **علاوه** شدند.

لهذا با لضروره اخراجات زیاد بهمرسید.

ولیکن در همه جا از حیثیت بمعیت کلی اخراجات برای دولت علیه نیکنامی‌حاصل گشت.

در اکثرجاها که بزرگان ولایت‌محض بجهت احترام آجودان‌باشی مهمانی‌های بزرگ میکردند هرگاه او هم میخواست در مقابل محبت‌های آنها مهمانی نموده در زیر منت آنها نماند نمیتوانست که‌از عهدهٔ اخراجات مهمانی آن ولایت برآید، گرانی ولایت‌فرنگستان معلوم، خصوصاً با سُفرا و سُغربا بیك وضعی معامله مینمایندکه قیمت‌جمیع ضروریات‌اقلاً بالمضاعف زیاد میشود.

در این مدت سفر سه دفعه مهمانی مُخفَّف نمود باز علاوه برهزار وپانصد تومان اخراجات شد .

لابداً درازای محبت‌های مردم ازشال وانگشتر وشمشیر واجناس دیگر در وجه عیال و منسوبان آنها بمناسبتی تعارف مینمود .

و اینك صورت حساب :

نقداز بابت اخراجات یومیه وکرایهٔ منزل وکالسکه وکشتی واخراجات معلمین و ارباب صنایع وغیره

باارقام سیاق : سی‌وچهار هزارو چهارصد تومان .

درتبریز بسبب نبودن‌تنخواه نقدکه‌ازشال والماس قرض کرده‌در اسلامبول وفرنگستان فروخته شده :

با ارقام سیاق : شانزده‌هزارو چهارصدتومان .

ازنواب اقبال هندی درلندن گرفته شد : باارقام‌سیاق : سه‌هزار تومان.

ازصراف صاحب تفنگ فرانسه گرفته‌شده : با ارقام‌سیاق : دوازده هزارتومان

اجناسی‌که در طهران و تبریز برای تعارف و تکلف سرانجام نموده بود :

شال‌رضائی وسط ابره و خلیل خانی : بارقم سیاق : شصت طاقه

شال‌کرمانی‌بزرگ‌وکوچك: برقم سیاق سی‌طاقه

شمشیر ایرانی : برقم سیاق پانزده قبضه

انگشتر یاقوت و زمرد وسط و فیروزه بزرگ : برقم سیاق صد و پنجاه قطعه

فیروزه کوچك خوش رنگ : برقم سیاق صدوده قطعه

قالیچه هرات و فراهان : برقم سیاق دوازده تخته

سرحمامی فضّی : برقم سیاق دوازده تخته

فرش بزرگ : دو دست

پوست بخارائی : برقم سیاق ده دسته

قلیان منیا و نقره : برقم سیاق عدد

منیا : دو عدد

نقره : عدد

تنباکوی شیرازی : دوخروار

قاشوق بورانات : پنج ـ ۵ ـ صندوق

* **

تمام‌شد رونویس، کتاب چهارفصل و جغرافیای مختصر عالم وفهرست مخارج ضمیمه‌آن ـ بازیر-نویس و توضیحات وکوشش‌این بیمقدار ـ درقلهك روز دوازدهم آبان‌ماه ۱۳۴۷ .

فتح‌الدین فتاحی .

تنوع و مقدمه برای چند توضیح لازم و اصلاح اشتباه

مطالعهٔ ملحقات **چهار فصل** و بویژه نامهای ممالك و کشورهـای آنروز دنیا، درترجمه مختصر جغرافیای عالم، که با اسامی این زمان تطبیق نداشته و دوراز ذهن و اسباب ملال خاطر بنظر میرسید، هرچند چندان مناسبتی با مباحث اصل کتاب ندارد، ولی فقط برای ایجاد تنوع و رفع خستگی صورت **دو قطعه شعر** ازمرحـوم **حسنعلی خان امیرنظام گروسی** ـ که در هیچ کجا دیده و شعری از او یادداشت نشده و همچنین تصویر و عکس خطی از مرحوم میرزاعلی خان امین‌الدوله در اینجا آورده و سپس بعنوان توضیح و جبران اشتباه معروض میداریم .

***

پس‌از پایان نقل رونویس متن کتاب **چهار فصل** وپیش از آغاز درج رسالهٔ دیگری از همان مؤلف ـ مرحوم میرزافتاح‌خان گرمرودی ـ موسوم به **شب‌نامه** لازم است توضیحات چندی نسبت ببرخی از مطالب که در مقدمات مفصل بوسیله این بی‌بضاعت نگارش‌یافته‌داده



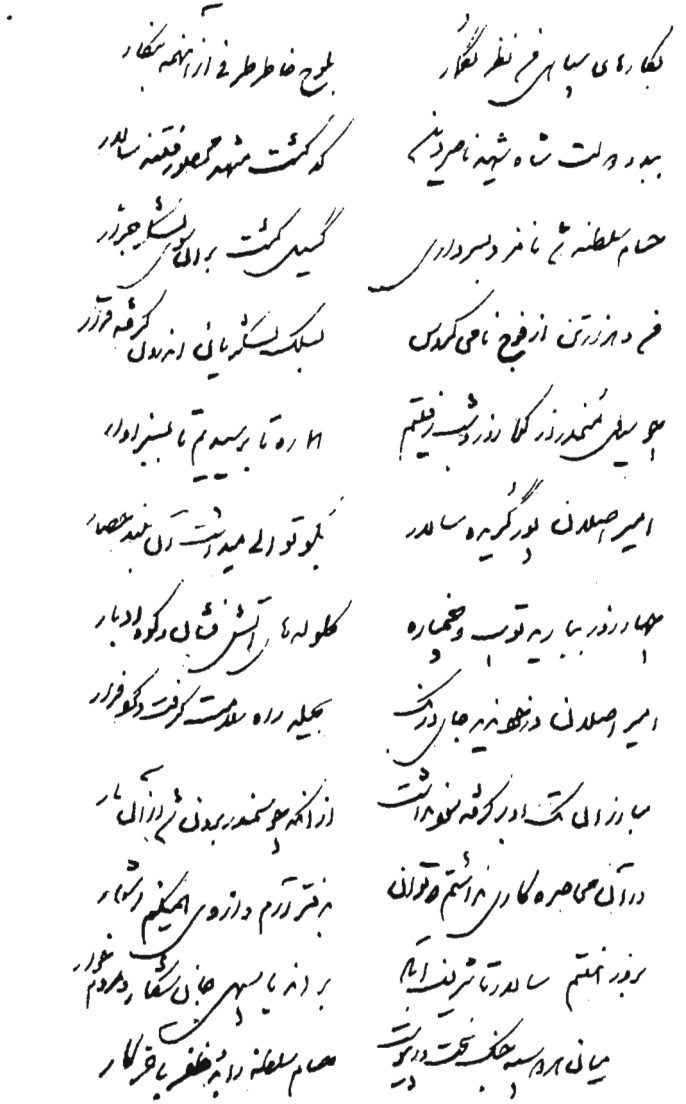

قطعه فوق هم اثرطبع مرحوم امیرنظام گروسی است که بمناسبت سفر جنگی بمشهد در رکاب حسام‌السلطنه سلطان مرادمیرزا و جنگ با سالار سروده است.

***

شود و این توضیحات دراینجا بشرح زیر بسیار بسیار مختصر بقلم می‌آید و اگر بعدازخاتمه چاپ رساله شب‌نامه‌و سفرناهه ممسنی در باقیمانده اوراقی که درنظر گرفته‌شده جائی‌بدست آمد بازهم در این‌زمینه سخن خواهدرفت .

***

۱ـ درشرح زیرعکس مرحوم امان‌اله میرزا ضیاءالدوله ذیل‌صفحه۷۹۴ غلط فاحش چاپی‌رخ‌داده و بجای«شاهزاده غیور» «شاهزاده‌عنور» چاپ‌شده‌که بدین‌وسیله وباعذرخواهی اصلاح‌میشود. همچنین‌است غلط مشهود درصفحه۳۰ که«مجمله» یادگارچاپ‌شده وروشن‌است‌که **«مجله»** بوده است .

۲ـ در مورد نسبت مرحوم حاج‌علی‌خان حاجب‌الدوله بمرحوم حسین خان‌آجودان باشی اینکه در مقدمات نوشته شده حاج علی‌خان پسر مرحوم حسین خان بوده شایداشتباه باشد وما خود در این‌باره تردید داشته‌ایم .

شرح‌مندرج‌درصفحه۱۲۰ کتاب‌خلسه‌یا**خوابنامه** مرحوم‌اعتمادالسلطنه چاپ‌زوّاراین تردید را بیشتر میکند . چه مرحوم محمدحسن خان اعتمادالسلطنه‌که خود پسر حاج علی خان حاجب‌الدوله بوده در این خوابنامه دومرتبه ازحاج‌علی‌خان نام میبرد ودرصفحه ۱۲۰ می‌نویسدکه:« پدرحاجی‌علی‌خان درحضرت نایب‌السلطنه عباس‌میرزا رتبهٔ پیشخدمت‌باشی‌گری داشت.» و حال آنکه مرحوم حسین‌خان آجودان باشی در دستگاه نایب‌السلطنه افسر و سرباز و بخلاصه سپاهی بوده ونه پیشخدمت و با تقویت و تشویق مرحوم محمدخان امیرنظام زنگنه بمنصب آجودان باشی تقریباً شبیه ریاست ستادکل لشگرهای آذربایجان رسیده و اگر حاج علی خان پسرحسین‌خان دیبود بطور مسلم اعتمادالسلطنه چنین‌نمی‌نوشت و متعرض و متذکرآن میشد پس محرزوثابت‌نیست‌که حاج‌علی‌خان پسرحسین‌خان‌آجودان‌باشی‌بوده است ولی باتمام‌این احوال و باتوجه بتوضیحاتی‌که آقای مهدی اعتماد مقدم‌بیان میداشتند وبا عنایت باینکه حسین‌خان‌آجودان‌باشی هم مانند حاج‌علی خان از اهالی مراغه وهردو دارای شهرت ونام‌خانوادگی وازطوایف‌مقدم بوده در وجودنسبت وقرابت بین‌آنها شکی نمیتوان‌داشت و اما اینکه این‌خویشاوندی تا چه اندازه وازچه بابت بوده برنگارنده درست‌روشن‌نشده وبرعهدهٔ دانشمندان‌جوان‌است‌که دنبال‌این‌تحقیق‌را گرفته ونکته‌های مبهم و تاریك مثل این مطلب‌را ازروی سند و دلیل روشن‌کنند .

شاید هم‌بعد ازنشراین‌کتاب اشخاصی‌که اطلاعاتی دراین‌زمینه دارند ازراه‌لطف‌باین بی‌بضاعت وخدمت بتاریخ‌آنچه میدانند درمقام‌انتقاد واصلاح اشتباه‌بگویند ونگارنده نیزدر فرصت بیشتر بمنابع وآگاهی هائی‌دست یابد و اگرخدا بخواهد وعمر وفاکند و توفیق‌چاپ دوم نصیب‌گردد این‌نقیصه و نقایص بسیار دیگر درچاپ ویاچاپهای‌آینده رفع‌شود .

۳ ـ توضیح لازم دیگر در مورد **داستان مهر** مرحوم میرزا سعیدخان انصاری گرمرودی مؤتمن‌الملك وزیر امورخارجه زمان ناصرالدین‌شاه و **امتیازنامه روتر** است.

در اینکه مرحوم حاج‌میرزا مسعودگرمرودی انصاری وزیر امورخارجه‌عصرمحمد‌شاه وچند صباحی ازسلطنت ناصرالدین‌شاه ـ ومیرزاسعیدخان مؤتمن‌الملك بعلت حس‌وطن‌پرستی و ایراندوستی ـ و نه بتحریك و اغوای‌روس‌ها ـ واز روی‌آگاهی ومآل اندیشی بانفوذ

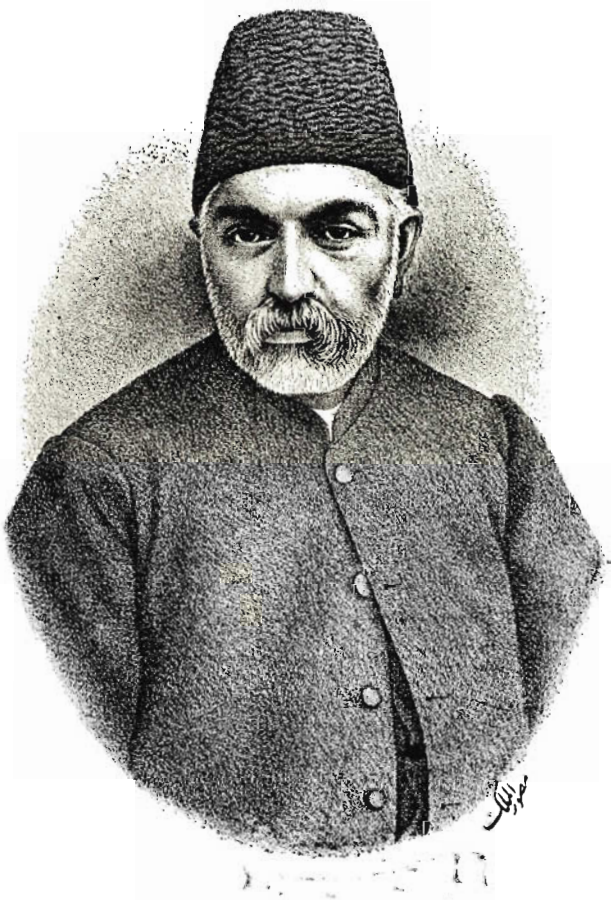

جناب مستطاب اجل اکرم افخم امین الدوله رئیس الوزراء دولت علیه

مرحوم میرزا علی خان امین الدوله

شوم انگلیسها مخالفت و در مقابل تحمیلات ظالمانه و توقعات شاقّ آنها بانواع وسائـل و تدابیر مقاومت می‌کردند شکی نیست .

ودر اینکه‌یکی از **تدابیر** حاج‌میرزا مسعود و میرزا سعیدخان برای‌جلوگیری ازاعطاء امتیازات زیان بخش و ایران بـرباد ِده بانگلیسها **داستان مُهر** بوده نیز شکی وجود ندارد و شهادت یانوشتهٔ خانم شیل زوجه وزیر مختارانگلیس مقیم تهران‌درکتابی که‌مرحوم دکتر عباس اقبال آشتیانی بآن اشاره‌کرده و در اوراق قبلی مقدمات نقل‌شد بهترین‌دلیل براین مدعاست .

بازهم دراینکه میرزاسعیدخان‌برای خود داری ازتسجیل امتیازی بدانگونه که‌حکایت شده و نوشتیم مسافرت بقم و غارت اموال و سرقت مهر را دستاویز قرارداده نیز شك‌وشبهه وجودندارد واین ماجری بحقیقت واقع‌شده‌وخود میرزا سعیدخان برای اینکه امتیاز ویاورقهٔ را بسود انگلیسها وبزیان ایران‌مهر نکندآن‌صحنه وداستان‌رابوجودآورده است . امااینکه آن امتیاز ومزایای غیرعادی وخسران‌آورکه میرزا سعیدخان برای عدم تسجیل‌و تصدیق‌آن خودرا طی‌راه قم عمداً در معرض غارت‌نوکرهای ناشناخته قرارداد تا بتواند بگوید مهرش هم بسرقت رفته ــ کدام امتیاز است ، بصراحت نوشتیم‌که امتیاز نامه روتـر بوده ؛ و این اشتباه است .

زیرادر صفحه ۱۰۶ کتاب **«عصر بی خبری»** یا تاریخ امتیازات درایران ـ تألیف محقق محترم ابراهیم‌تیموری‌که بسال ۱۳۳۲در تهران طبع ونشر شده‌ـوبعد از چاپ‌داستان مهر و راه قم بآن توجه حاصل آمدـ تمام مندرجات و تصویرقسمتی ازگزارش‌هیئت‌شورای دولتی مرکب از وزراء و رجال‌درضرورت و فوائد اعطای امتیاز راه‌آهن به‌بارون‌جولیوس روتر و در صفحه ۱۱۳ تصویر برگ‌آخر اصل امتیاز نامه مذکور متضمن امهار و سجلات وزراء و هیئت دولت درج شده‌است .

درذیل این‌دوقطعه سند مهر وزیرامورخارجه ـ میرزا سعیدخان ـ ومهر حسنعلی‌خان گروسی وزیر فوائد عامه ـ که مسلماً هردونفر با دادن امتیاز و بطورکلی هرگونه‌امتیازی نظیرآن و بضرر ایران بانگلیسها شدیداً مخالف‌بوده‌اند ـ دیده‌میشود .

بنابراین داستان مهری‌که نوشته‌شد در راه قم با تمهید مقدمات قبلی از میرزاسعید خان بسرقت رفت وآنمرحوم بدان‌دستاویزو بهانه از تصدیق و تسجیل‌امتیازی بسودانگلیسها خودداری‌نمود بطور مسلم مربوط بامتیاز نامه روتر نبوده و اشتباه است و این اشتباه‌برای نگارنده از اینجا ناشی شدکه مدتهاقبل روزی در یك جلسه خانوادگی صحبت ازخاطرات گذشته و یادگاریهای اجداد بمیان‌آمد و این بیمقدار داستان مُهر و ماجرای راه قم‌راکه از پدر خود شنیده بود بیان کرده‌از حاضران‌مجلس‌که چندتن‌آنها نسبت نزدیك بامرحوم

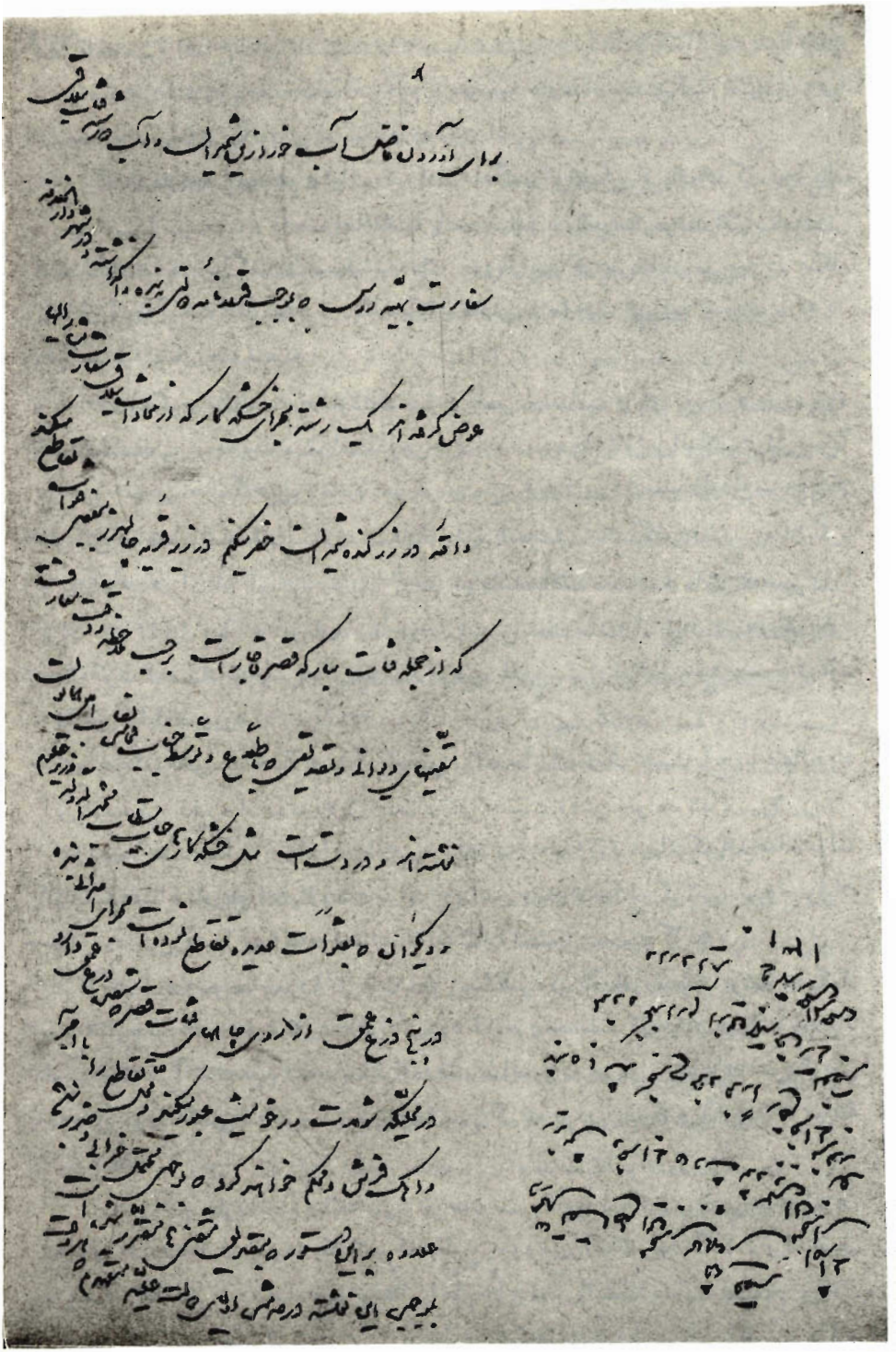

اصل خط و انشاء مرحوم میرزا علی‌خان امین‌الدوله

میرزا سعیدخان‌داشتند پرسیدم که آن‌مرحوم برای خود داری از تصدیق کدام امتیازنامه ویا سند چنان صحنه‌ها و بهانه‌هائی بوجودآورده بوده است .

آقای غلامحسن محتشم وکیل درجه اول دادگستری که‌یکی از بازماندگان خاندان مرحوم میرزا سعیدخان و دارای اطلاعات زیادی هستند بصراحت فرمودند امتیازنامه‌روتر وبندهٔ نگارنده هم این گفته راضمیمه شنیده‌های خود از پدر کرده بخاطر سپردم‌و در هنگام نگارش آنچه گذشت بقلم آورد و دیگر بکتاب نفیس و سودمند ابراهیم تیموری ـ که در دسترسم بود ـ مراجعه ننمودم.

از اینگونه اشتباهات در نوشته‌های این قاصر زیاد است و خود بعجز و جهل خود اعتراف‌داردولی هرچه‌بوده مسلم است که مرحوم میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک ـ و نیز مسلماً مرحوم حسنعلی خان‌گروسی ـ مانند مرحومین حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله ـ حاج‌ملا علی‌کنی و اعتمادالسلطنه و بسیاری از علماء، شاهزاده‌ها و رجال‌آگاه ووطن پرست‌دیگر ـ با اعطای چنان امتیاز نامه‌شوم و زیان آوری شدیداً مخالفت میکرده و ماجرای مهر را یا برای عدم تسجیل ویا حد اقل ایجاد تأخیر در تصدیق همان سند ویا امتیاز وسنددیگر خود ایجادکرده ودر ساعات‌حاضردیگر مجال و فرصت باقی‌نیست که تحقیقی دقیق معمول وبطور علم‌الیقین اظهاری بشود.

هرگاه بخواست خداوند متعال توفیقی برای چاپهای دیگر بدست آید باحتمال‌زیاد این نقیصه نیز رفع و از روی دلایل و اسناد کافی حقیقت روشن خواهد شد .

ضمناً در اینجا ـ بعنوان‌احترام و پاس قدر زحمت ـ لازم میداندکه اززحمات‌مؤلف کتاب سودمند «**تاریخ امتیازات**» ستایش وتحسین و خوانندگان گرامی، بویژه‌جوانان حساس ودانش‌پژوه را بمطالعه و استفاده ازآن‌کتاب تحقیقی رهنمون گردد .

۴ـ نسبت بمرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر ـ آنچه در اوراق مقدمات نوشته شده‌کما‌ـ بیش صحیح بوده و باوجود غایت درجه خوبی ، لیاقت و خدمات کم‌نظیراو بایران، بعضی‌از نویسنده‌ها در اعتلای مقام وی راه اغراق رفته، همانطورکه در مورد نسبت بلاهت وکودنی حاجـی میرزا آقاسی مرحوم طریق تفریط پیش گرفته و در مذمت و نکوهش او مبالغه کرده‌اند .

اما راجع بطرزانجام وظیفه میرزاتقی‌خان طـی مأموریت کمیسیون سرحدی ایران وعثمانی درارزنةالروم مسودهٔ یادداشتی که بقلم مرحوم مبین‌الملک ـ پدر نگاره ـ برای‌تقدیم به پیشگاه اعلیحضرت رضاشاه فقید توسط مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت نخست‌وزیروقت که‌تصویر آن‌درصفحه‌های گذشته‌درج گردید بنظر میرسد که‌والدمعظم‌ومرحوم‌این‌نگارنده‌ـ معلوم نیست تحت تأثیر چه سوابق ذهنی وکدام شرایط ـ از صراط مستقیم حقیقت وحقیقت جوئی

بیك سوشده و مراتب خدمات میرزا تقی‌خان رادر آن مأموریت دست‌کم گرفته است .

زیرا که بزعم جمهور محققین و بشهادت اسناد و دلایل انکار ناپذیر مرحوم میرزا تقی‌خان طی آن مأموریت خطیر آن‌چنان لیاقت ،کاردانی و مخصوصاً شجاعت ازخود ظاهر ساخته که تاآن‌زمان ، نه‌بی‌نظیر، ولی حداقل کم نظیر بوده‌است .

در مورد ماجرای توطئه وعزل وقتل میرزا تقی‌خان ، علاوه‌بر آنچه نوشته و نقل شده، درخواب‌نامه یا **کتابچهٔ خلسهٔ اعتمادالسلطنه**مطالبی دیده‌شد، که‌از بعضی ازجهات‌ظاهراً منطبق باحقیقت نبوده و تصور نمیرودکه امیر فراهانی درخیال‌عزل‌ناصرالدین‌شاه وگرفتن قدرت سلطنت، ولوبنام و عنوان محمودمیرزا یاملك‌آرا وباحتمال‌نزدیك‌بیقین اینهمه‌داستانها ساخته و پرداخته دسیسه‌گران ودشمنان میرزا تقی‌خان وگویامقصود مرحوم اعتمادالسلطنه از بیان این مطالب بطور غیرمستقیم توجیه عمل پدرش حاج‌علی‌خان بوده است .

نسبت باین‌موضوع بخصوص، ماجرای قتل میرزا تقی‌خان‌امیرکبیر، جریان توطئه‌و دسایس دشمنان و میزان مداخله و مسئولیت حاج‌علی‌خان‌حاجب‌الدوله دانشمندفقید مرحوم **خان‌ملك‌ساسانی** که روانش شاد و روح پرفتوحش غرق رحمت‌الهی باد درکتاب‌کوچك و بسیار جالبی بنام: «**دست پنهان سیاست انگلیس در ایران**» از صفحه۲۴ تا ۴۱ تحت عنوان و فصل: «**شکارشیر**» شرحی مرقوم داشته‌که‌بقدری شیرین و دل‌انگیزومتضمن اطلاعات دقیق و اصطلاحات بدیع است‌که انسان‌را دریغ می‌آید از خواندن ولذت بردن‌از آن‌در گذرد .

از اینروی هر چندکتاب آنمرحوم طبع و نشر و قطر این رساله هم بسبب طول و تفصیل مقدمات و بعضی از اشتباهات‌و مکررات ـ که بآن اذعان میشود ـ از اندازهٔ پیش‌بینی‌شده افزونتر گردیده‌ـ و احتمالاً جا برای مطالب جدی تر و سودمندتر باقی نمانده‌ـ ولو اینکه در پایان‌ـ بعلت‌گنجایش نداشتن اوراق ـ ازافزودن فهرست‌های لازم‌ـ که بسیار ضروری است‌ـ بتقریب ـ صرفنظر نموده و این‌نقص فاحش و عیب بزرگ را بر خویشتن‌به پسندیم ازنقل مرقومه‌های‌دلچسب وبسیارسودمندآن‌محقق وطن پرست هرگز نمیتوان‌گذشت و این است آنچه آنمرحوم بشرح مذکور نگاشته‌که با تصرف و تغییرات بـی‌اندازه جزئی ویـا در حقیقت اصلاح اشتباهات چاپی و مختصر طبقه بندی برای جدائی مطالب در زیر آورده میشود .

شکار شیر

در اندرون شاه سرپوشیدهٔ شکم دریدهٔ بودکه تالار (طنبی) می‌گفتند ، شمال‌و جنوبش

ارسی‌های متعدد داشت و در مشرق ومغرب، بالای طاقچه‌های مُقرنَس و مُذَهبَش ، روی گچ ، جنگهای ایران و روس را نقاشی کرده بودند ،

جلو تالار یك حوض بزرگ، مربع مستطیل، بود که چندین فواره داشت، درطرف شرق حوض **چنار کهن** سالی بود که می گفتند **شاه طهماسب صفوی** هنگام **بنای ارك تهران** کاشته است و معروف به چنار **امام جعفر صادق** سلام‌الله‌علیه بود ، سایهٔ این چنار همه فضا را میگرفت، بشاخه‌های آن **چراغ موشی وقندیل** بسیار آویزان کرده بودند وهروقت کنیزان اندرون مستوجب عقوبتی میشدند بچنار مزبور **پناهنده** می گردیدند .

یك صبح نیم رنگ بهاری ناصرالدین‌شاه، که تازه بسلطنت رسیده بود، زیر چنار، روی چهار پایهٔ کوتاهی نشسته، باقلم آهنی و مرکب سیاه مشغول نقاشی بود .

شاه جوان از ده‌سالگی عاشق هنرهای زیبا و بشعر ونقاشی علاقه‌مند شده و از خدمت چندین استاد استفاده کرده و این ایام نزد **میرزا ابوالحسن خان غفاری** تعلیم می گرفت و در بیرون و اندرون ، هروقت که شوق هنرهای زیبا بسرش می افتاد، شعر می گفت ونقاشی میکرد .

در بیرون صورت وزراء، درباریان و سفرا را می کشید و در اندرون شبیه خانمها وکنیزان و خواجه سرایان را میساخت که همه درنهایت شباهت بودند ، وزیر هرکدام یك جملهٔ مناسب اوضاع و احوال آن شخص ویاشعری یادداشت میکرد.

مثلا زیر صورت **میرزا یوسف مستوفی الممالك** نوشته بود: «درویش است وشاهد باز!». زیر صورت **سامی افندی** سفیر عثمانی نوشته بود : «ترك وحدیث دوستی، قصهٔ آب و آتش است ! »[1] ، زیر صورت یکی از شاهزادگان درجه اول نوشته بود : « دیّوث است و پول پرست !».

صورت اغلب زنهای اندرون راهم که طرف توجه بودند سیاه‌قلم ساخته بود .

زیر صورت **جیران** نوشته بود: «گر کسی سرو شنیده است برفتار این است !»، زیر صورت **گلین خانم** نوشته بود: «گویند دهان غنچه است اما نه به تنگی دهانت !»، زیر صورت **شیرازی کوچکه** نوشته بود: «آن سیه‌چرده که شیرینی عالم با اوست !»، زیر صورت **دلپسند خانم** نوشته بود :

«یارت آمد، ای عاشق، دین و دل مهیا کن

یا بعشوه راضی شو ، یا بغمزه سودا کن »

زیر هرکدام هم امضاء کرده بودند «مشقة العبد الفقیر ناصرالدین شاه قاجار!».

---

۱ ــ این عبارات نظر ما را که در اوراق گذشته نوشته شده حاکی از اینکه قاجارها خودرا ایرانی میدانسته و نسبت بترکها خوشبین نبوده‌اند تأئید میکند.

از نقاشی‌که خسته شد با دوسه نفر از خانم‌های‌حرم‌که شاعره و اهل‌ذوق بودند بشعر خواندن مشغول گردیدو این غزل‌راکه پریدوشین ساخته بود برای‌آنهاخواند :

دل‌می‌بری‌وروی‌نهان‌میکنی، چرا؟ خودمیکشی‌مراوفغان‌میکنی، چرا؟
گر درکمین کشتن عشاق نیستی تیر کرشمه‌را به‌کمان میکنی، چرا؟
گر در خیال مرهم دلهای خستهٔ آن‌تارطُرّه مشك‌فشان‌میکنی، چرا؟

هنوز غزل تمام‌نشده بودکه **حاجی سرورخان** خواجه‌سرا تعظیم‌کرده بعرض‌رساند که **امیرکبیر** شرفیاب‌شد.

شاه، بمحض شنیدن این‌خبر، غزل‌را نیمه‌کاره گذارده و از اندرون بیرون‌رفت.

میرزاتقی‌خان درعمارت **کلاه‌فرنگی**، که **فتحعلی شاه** در وسط گلستان ساخته بود، قدم‌میزد.

رسم امیر این‌بودکه در برابرمردم (بشاه) کُرنش میکرد و دست بسینه می‌ایستاد، ولی‌همین‌که باطاق‌خلوب میرفتند وتنهامیشدند غدغن میکردکسی‌وارد نشود، آنوقت بدون اجازه(شاه) می‌نشست وباشاه مثل **یك استادی**که باشاگردش حرف بزند صحبت میکرد، گاهی‌هم‌درکلام تشدد مینمود.

امیر گفت: آقاجان چه‌میکردی؟ـ شاهـ مشغول نقاشی بودم ـ امیرـ کاشکی یك قدری تاریخ گذشتگان‌میخواندی و عبرت میگرفتی و از آئین جهانداری باخبر میشدی، شعر و نقاشی پس‌ازخستگی دماغ‌خوب است ـ شاهـ شبها کتاب‌هم‌میخوانم ـ امیر چه‌کتابی؟ ـتاریخ سرجان ملکم‌را داده‌ام ترجمه‌کرده‌اند و شبها میخوانم ... امیرـ**خواندن آن‌کتاب‌برای ایرانیان سم‌مهلك‌است**، مردکه خیال‌کرده با این نامربوطها ممکن است بمقدسات یك‌ملتی دست‌اندازی‌کرد و بشرافت‌و افتخارات‌آنها دستبردزدو بمملکت آنها دست اندازی نمود! چه‌کسی اصلا شمارا باین‌خیال انداخت‌که بدهید آنرا ترجمه‌کنند؟ ـشاهـ میرزاعلی (شکوه‌الملك)ـ امیرـ عجب! معلوم میشود او هم با **فرنگی‌ها** مربوط است، فوراً قلمدان خودراکشیده واسم‌اورا یادداشت(نموده) وسپس گفت: آقاجان! اول‌باید ازسیاست‌مملکت‌آگاه شوی، تاریخ گذشتگان و شرح‌حال بزرگان رابخوانی، چرا**شاهنامه**، **جهان‌گشای شاه اسمعیل**، **عالم آرای‌عباسی**، **تاریخ نادرشاه** رانمیخوانی تا از رجال ایران با خبر باشی، واین مسئله‌را بدان **برای‌هرایرانی ازعالی ودانی بهترین‌کتابها شاهنامه فردوسی‌است**؛ مطلب دیگرکه‌میخواستم بگویم‌این‌است‌که وجود این اشخاصی که‌دوروبرت هستند بسیار مضر است، اولاً ـ نوکرهای ولیعهدی که از تبریز دنبالت‌آمده‌اند بایدهمه‌را برگردانی، زیراکه شمارا کوچك‌دیده‌اند حالاآنطورکه‌بایدوشاید اعتنانمی‌کنند، دوم‌ـباید اشخاصی بدورخودت جمع‌کنی‌که با اجانب سروکار نداشته‌باشند و تلقینات‌آنها رابگوش تو

نکشند و تورا در امور مملکت بدبین نکنند و خودرا دست نشاندهٔ اجنبی ندانند ، برعیت ظلم و ستم روا ندارند ، در هر کاری رضایت خدا و ترقی و تعالی ایران را درنظر گیرند و در کارها بصیر و بینا باشند، دیگر آنکه یك کتابچهٔ یادداشت داشته باش، همیشه ازحال اطرافیانت باخبر باش، همه را بخوبی بشناس و تحقیق کن سر هریك بکدام آخور بنداست، بدون آزمایش بهیچ کس اعتماد مکن، کاغذها و یادداشتهایت را محفوظ نگاه دار که دست کسی نیفتد، اسرار مملکت را با هر کسی درمیان مگذار ، از وقایعی که باید آگاه شوی، من ، بطور اجمال، دراین صفحه نوشته‌ام، بدقت(و) مکرر بخوان تادر کار مملکت روشن باشی، درخراسان **حسن خان سالار** باز چندسال است که یاغی گری میکند ، شهر مشهد و اغلب ولایات خراسان را تصرف کرده، **حاجی میرزا عبداله خوئی** متولی باشی آستان قدس و **حسن خان چنارانی** را بقتل رسانیده و بسیاری ازسرکردگان خراسان را با خودهمراه کرده است، **محمدتقی خان بختیاری**[1] چهارلنگ برطایفهٔ هفت لنگ استیلا یافته و بارام هرمز و فلاحیه همدست

۱ــ نسبت به‌محمدتقی خان بختیاری و اعمال و خیالات او و نقشی که یکی ازجاسوسان زبردست انگلیس بنام **لیارد** یا **لایارد** در تحریك و اغوای وی بیاغی گری و تجزیه قسمتی از از ایران بازی کرده همین‌محقق دانشمند ،مرحوم خان ملك ساسانی، از صفحه ۲۱ ببعد، همان کتاب، شرحی مرقوم داشته که بسیارجالب است و برای نمودن طرز کار ودرجه مهارت و شیطنت انگلیسها ذیلاً نقل میشود: «درهمین ایام اسف اشتمال مستر **لایار** انگلیسی‌هم برای تحریك کردن محمدتقی‌خان بختیاری به‌عصیان برعلیه دولت مرکزی و **تجزیه‌خوزستان و لرستان** از ایران یکدفعه سر ازبختیاری درآورد .

درمیان تمام جاسوسان انگلیس، باید اذعان کرد که، پشتکار و استقامت مستر لایارد از همه بیشتر بود، چون از سال ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۷ ، مدت پانزده‌سال ، با لباس بختیاری برای تحریك و راهنمائی محمد تقی‌خان چهارلنگ بتجزیه لرستان و خوزستان از ایران نهایت کوشش را بجاآورد. (برجسته و درشت نوشتن این کلمات از آن محقق فقید است.)

مثل بختیاری‌ها لباس می‌پوشید و دور کلاه نمدش مانند آنها یك لنگ می‌بست ، لهجهٔ لری را بسیارخوب حرف‌میزد، و بطوری خودرا شبیه آنهاساخته بود که درسال ۱۲۵۷ **بارون دوبود** نایب اول سفارت (انگلیس؟) در تهران که برای تحقیق عملیات جاسوسان انگلیسی سفری به بختیاری کرد اتفاقاً با مستر لایارد مصادف‌شده و از اوپرسیده بود که‌شنیده‌ام جاسوسان انگلیسی به‌بختیاری آمده‌اند، مسترلایارد بازبان لری مراتب را تکذیب کرده بود .

ازسال ۱۲۴۶ یك جاسوس یهودی انگلیسی در بختیاری دعوی مسلمانی کرده‌اسم خود را **درویش‌علی** گذارده وزن بختیاری گرفته بود، بعد از ورودمسترلایارد بآن‌صفحات مأموریت درویش‌علی پایان یافته بلندن احضار گردید .

لیدی‌شیل، زن وزیر مختار انگلیس درتهران ، در سفرنامهٔ خود **بی‌ادبانه** می‌نویسد ، «درویش علی وقت‌حرکت از ایران **زن** بختیاری خودش را **بایك‌الاغ** عوض کرده‌وچندشیلینگ هم ازاین‌راه منفعت برد!»



مستر لایارد در لباس بختیاری

شده اظهارعصیان و خودسری‌مینماید، درکردستان **رضاقلی‌خان والی** از اوامردولت‌سر پیچی‌میکند، در قزوین‌**سیف‌الملوك میرزا** پسرظل‌السلطان علی شاه‌یاغی‌شده ومأمورین دولت را جواب‌کرده است، در تبریز **حاجی میرزا احمدمجتهد خوئی** حکم تکفیر **شیخیه** را داده اغتشاش عظیمی برپاکرده مردم شهر دو دسته شده بجان یکدیگر افتاده وجمعی مقتول‌و مجروح شده‌اند، در دنبالهٔ **فتنهٔ باب** در هر ولایتی بُنیان ظهور وخروج پدیدار گشته است، دربارفروش **حاجی محمدعلی** ، در خراسان **ملاحسین بُشرویه** ، در نیریز **سیدیحیی دارابی**، در زنجان **ملامحمد علی**دهات و قِلاع‌را سنگر کرده‌با قشون دولتی‌درجنگند، در اصفهان اهالی شهر با **سپهدار** طرف‌شده **شیخعلی خان‌خَلَج** و افسران پادگان را بقتل‌رسانیده‌اند، اغتشاش‌شیرازدر دنباله **فتنهٔمیرزاعلی‌محمدباب** بجائی رسیده‌که‌الواط‌شهر بافرمانفرمای فارس‌مخالفت‌کرده بارك دولتی هجوم‌نموده‌پادگان شیراز هم دفاع نموده و جماعتی‌کشته‌اند ، **در اغلب این وقایع تشویق و تحریك بیگانگان مشاهده‌گردیده** و دولت‌برای خاموش‌کردن آتش‌این **فتنه‌ها** باین‌نقاط‌قوای مسلح کافی و سرکردگان لایق فرستاده است .

امیر برخاسته بشاه خدانگهدار گفته در را بازکرده و در جلوپیشخدمتها ودرباریان **تعظیم‌غرّا** کرده و بیرون رفت .

شاه‌که باندرون‌رفت، پس‌از ازادای فریضهٔ مغرب‌و عشا امردادکه ازکتابخانه‌شاهنامه فردوسی‌راآوردند **که از نفایس‌عالم بود، خط‌جعفر بایسنقری** که‌درسنه۸۳۵ برای **بایسنقرمیرزا** نوشته، **جلدسوختهٔاعلا، بانقاشی‌هائی‌که هرصفحه‌اش برای هنرمندان باخراج مملکتی‌برابری‌میکند،** آوردند، همینکه‌بازکرد، اول‌مایزی«۱» (کذا فی‌الاصل) نوشته‌بود :

همه مرز ایران پر از دشمن است — بهر دورهٔ ماتم و شیون است
دریغ‌است‌ایران‌که‌ویران‌شود! — **بُکنام پلنگان و شیران شود**
همه جای جنگی سواران بُدی — نشستنگه شهریاران بدی
کنون جای آشوب و جای بلاست — نشستنگه تیز چنگ اژدهاست

شاه مصمم شدکه بمیرزا تقی‌خان آن قدر اقتدار و اختیار بدهد تا مملکت را سرو سامان بخشد .

ناصرالدین میرزای ولیعهد وقتی‌که محمد شاه فوت‌کرد یکسال بودکه حکمفرمای آذربایجان‌آشنا شده[1] و اورا بسیارجدی ولایق شناخته‌بود، همینکه‌پادشاه‌شد و عازم تهران

۱ــ کذافی‌الاصل‌ودراینجا تصورمیروداشتباه‌چاپی‌رخ‌داده‌ومطلب‌باهمارتباط‌پیدا نمی‌کند و باحتمال زیاد میبایستی عبارت اینطور باشد «یکسال بود با میرزا تقی‌خان آشناشده».

گردید مشارالیه را همراه‌خویش آورده لقب امیر نظامی و اتابکی داده‌و صدر اعظم‌کرد.

اماجهان‌خانم‌ملقب به مهدعلیا، که تاورود(شاه) بتهران‌یك‌صدروز نیابت‌سلطنت کرده بود، این مقام‌رابه‌یکی از وزراء که‌از دوستان **دلباخته‌اش** محسوب‌میشد[1] وعده‌داده بود،وقتی‌که شاه بطهران‌رسید، بنا بمیل مهدعلیا، تمامی شاهزادگان، درباریان، بزرگان‌و اعیان بدیگری[2] ، جز امیر، تمایل داشتند .

اما ناصرالدین‌شاه، با اینکه هیجده سال بیش نداشت، بحرفهای‌آن‌ها وقعی‌نگذاشت. مهد علیا در زمان سلطنت سابق‌هم، بواسطه‌ناخوشی وبیحالی ![3] محمدشاه، درکارهای دولتی‌دخالت میکرد .

اما پس از فوت شوهرش‌که صد روز طول‌کشید تا ناصرالدین شاه از تبریز بتهران بیاید وزارت خویش (خود بهتراست)را به**علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه** داده، چندین مُهر اسم برای زدن بفرامین و احکام‌کنده بود؛ سَجعِ یکی از این مُهرها این‌بود:

« مهین مادر ناصرالدین شهم ! » و مهردیگر : **« شهِ جم‌نگین را مهین مادرم!»** و هر روز بدوستان و **رفقای‌عزیزخود** مواجب و تیول (و) خالصه وسیورغال‌و وظیفه میداد .

میرزاتقی‌خان که‌با ناصرالدین‌شاه بتهران‌آمداوضاع بی‌اندازه خراب و شیرازهٔ‌دولت ازهم‌گسیخته بود و بودجه مملکت سالی دوکرور تومان کسرداشت .

امیرناچار از اصلاح بودجه شروع‌کرد، اول از مواجب و مرسوم تمام طبقات نوکر اندرون مبلغ هنگفتی‌کاست، واحکام‌و فرامین مهدعلیا رالغوکرد و بهمه دستور دادکه**اوامر خانم‌را اجرانکنند .**

مهدعلیا بدواً سعی نمودکه **دل‌امیر** را، بهر وسیله هست، **ببرد‌و** او را نیز **دلدادهٔ** خویش‌کند وخودرا **دلبر** اوسازد .

امیرکه‌اهل‌این‌حرف‌ها نبود و با**عشوه‌وکرشمه**ازراه‌بدر نمیرفت، خانم‌هم‌نمیخواست دست از فرمانروائی و خودسری بردارد، لهـذا بخیال افتادکه **ملك‌زاده خانم** ، دختر **شانزده‌ساله‌اش** را ، بامیرکبیر **پنجاه‌و چهارساله** بدهدکه با اومحرم‌شود و از این راه‌هرچه میخواهدبکند .

در۲۲ ربیع اول ۱۲۲۵ (کذا فی‌الاصل و این رقم اشتباه و صحیح‌آن‌گویا ۱۲۶۵ بوده است) ملك زاده خانم را برای میرزا تقی‌خان اتابك اعظم امیر نظام عساکر منصوره کابین بستند .

۱ــ این دلباخته باحتمال قریب بیقین میرزاآقاخان نوری‌بوده .

۲ــ منظور از این دیگری‌هم‌گویا همان میرزاآقاخان‌نوری است .

۳ــ نسبت بیماری بمحمدشاه درست ولی بیحالی صحیح نیست .



تصویر مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه

(با وجود این مراتب) کلیه‌حسابهای‌خانم غلط درآمد، زیرا امیر بعدازاین‌مزاوجت هم بهیچوجه روش خودرا تغییرنداد وکماکان باحکام و سفارشات و توصیه‌های (دراینجانیز تصور میرودچیزی ازمتن افتاده باشد،زیراکه عبارت ناقص‌است،شاید بعد ازکلمه‌توصیه‌های کلماتی مانند این:« اوبی‌اعتنائی‌می‌کرد ویا ترتیب اثر نمیداد» بوده‌که در چاپخانه چیده نشده است)-- خانم دانست‌که بهیچوجه نمیتواند براین **فراهانی‌یك‌دنده** مسلط شود و او را زیربار‌بکشد، پس‌کینهٔامیررا بدل‌گرفت وبیست ودوروزبعدازعروسی‌امیر با**عزت‌الدوله**، دروقتی‌که دولت در خراسان باسالار مشغول زدوخورد بود و مریدان میرزا علی‌محمدباب درمازندان وزنجان آتش فتنه روشن‌کرده بودند **بدستور اجانب و تحریك مهد علیا ورفقایش روز یکشنبه یازدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۵** چندین فوج از سربازان‌پادگان مرکز، بدون هیچ دلیل، بر امیر شوریدند و عزل‌اورا خواستار شدند و بشاه‌پیغام‌فرستادند که اگر امیررا معزول نکند هلاکش خواهندکرد ، سربازها دور خانه امیر راگرفتندکه اگراستعفا ندهند بدرون خانه خواهندریخت، نوکرهای امیر دونفر را ازبام زدند، مهد‌ٔعلیا و طرفدارانش فوراً نزد شاه رفتند و گفتند برای خاطر امیرکبیرکه نمیشود چندین فوج را مقتول ساخت، (چون شاه گفته بود که اگر امیررا بکشند همه سربازان را بدار

خواهم آویخت .

بشاه اصرار کردند که امیررا معزول کنید تا فتنه‌ها بخوابد، شاه گفت :

«اگرامروز میرزا تقی‌خان را معزول کنم باید خودم هم ازسلطنت دست بکشم، چون هر روز عزل‌ونصب چاکران من بعهدهٔ لشگریان خواهدبود .»

همدستان مهدعلیا که چنین دیدند،ترسیدند که اگر امیر کشته شود شاه چندین‌صدنفر را بقتل برساند و راه اقدامات و تحریکات آتیه بسته‌شود، لذاسربازهارا آرام کردند .

در این‌هنگامه فقط چند نفر بی‌گناه تبعیدشدند و بصورت ظاهر آب‌ها از آسیاافتاد و میرزا تقی‌خان بیش ازپیش طرف توجه شاه و درکلیه امور مستقل شد ولی درنتیجه‌شورش سربازها مخالفین‌خودرا کاملاً شناخته و برعدهٔ جاسوسان و خبر نگاران افزود[1] بطوریکه مخالفین نمیتوانستند نه مهدعلیارا ملاقات‌کنند و نه با او مکاتبه نمایند .

در همان ایام بامر میرزا تقی خان در همه شهر **قراول خانه** ساختند و **اسم شب** گذاشتند که از عبورو مرور شبانه مطلع باشد[2].

چیزی نگذشت‌که توازن بودجه مملکت از صرفه جویی‌ها برقرارگردید، راه فتنه و فساد بسته شده امنیت حاصل‌آمد ، تجارت بجریان افتاد[3] و اقتدار دولت در داخل‌وخارج مسلم شد .

***

در راه حضرت عبدالعظیم، در زمین‌های ری، پیرمردی (بنام) حاجی‌علی پسر جعفر باغی‌داشت‌که دختر خود **زبیده** نام‌را درآن‌جادفن‌کرده بود .

کسان ودوستان‌مهدعلیا **خواب دیدندکه زبیده خاتون**دختر حضرت‌سیدالشهداء ازکربلا به‌ری‌آمده ودراین نقطه مدفون شده‌است. مهدعلیارا واداشتندکه گنبدو بارگاهی‌در آنجا بنا کندو باسم‌سرکشی به‌بنائی ببا غ‌حاجی‌علی‌بن‌جعفر آمده‌درآنجاهمدستان به‌بهانهٔ زیارت زبیده خواتون‌بروندیا بصورت کارگر با اوحرفایشان را بزنند ویا بوسیله عملجات مکاتبه نمایند .

یکی‌از روزهاوقتی‌که مهدعلیا بسرکشی آمده بود یکی از زوار با خانم صحبت‌کرد

۱ــ نسبت بجاسوسان و خبرنگاران ویاباصطلاح این زمان «سازمان اطلاعات »مرحوم میرزا تقی خان اسناد و نوادری در اختیار نگارنده است‌که اسباب حیرت و اعجاب میشود و متأسفانه فعلا مجال وفرصت نشر و تحقیق پیرامون‌آنهارا ندارد .

۲ــ مقادیرزیادی‌هم از اصل اینگونه‌گزارش‌های شبانه وروزانه‌و ورودوخروج اشخاص از دروازه‌های آنزمان دردست است که باید وقت دیگری ازآنها استفاده‌شود .

۳ــ نوادری و مدارکی نیز در مورد امر تجارت هست‌که قابل مطالعه و تحقیق است.

(ف)

وگفت تنهاراهی که برای زمین زدن امیر بنظر میرسد این است که همه کس ، در همه‌جا ، شهرت دهندکه امیر خیال دارد شاه‌را معزول کند و خودش بجای او بنشیند .

عادت شاه این بود(که) یکساعت بغروب‌مانده باندرون میرفت، دم اندرون،پشت‌پردهٔ قرمز ، خانمهای حرم بزك کرده، جواهرزده صف‌می کشیدند .

شاه‌که وارد میشد اگر تابستان بودتوی‌باغ‌می‌نشست و اگر زمستان بود باطاق‌خودش میرفت‌وخانمهادورش جمع‌میشدندولی بعدازخواندن‌نمازمغرب‌و عشااجازه‌دادکه‌خانمها بنشینند وورق‌بازی کنند،همگی‌فقط بازی **ترم‌و بانك** بلدبودند. شاه‌بهرکدام‌چنداشرفی‌وپنج‌هزاری‌داد که بازی‌کنند، کنیزهام‌وقتی‌که میوه وشیرینی وغلیان میآوردند چند دقیقه پشت‌سر خانمها می‌ایستادند (وتماشا میکردند) .

یك **کلفت‌یهودی** که می‌گفتند مسلمان‌شده وازخانه خواهر **گلین‌خانم‌زن‌منشی سفارت** باندرون آمده‌بود پشت سر گلین خانم ایستاده بود ناگهان‌گفت: « خانم، خانم ! این‌صورت چقدر شبیه بامیراست!» ، شاه متوجه‌شده بدست گلین‌خانم‌نگاه‌کرد دید **شاه‌پیك** است بی اختیار ابرو درهم‌کشید .

صبح(شاه) مشغول گل‌بازی‌بود، حاجی سرور خان‌عرض‌کردکه رئیس تشریفات پیغام فرستاده‌که‌امروزچهارازدسته گذشته سفیرعثمانی شرفیاب‌خواهدشد؛ (شاه)بصندوق‌خانه رفته قبای صوف آبی پوشیده، کمر بندزرّین با یك قمهٔ مُرصّع بسته، کلیجهٔ ترمه در برکرده از اندرون بیرون‌رفت، پس ازآنکه واردتالارشد یکی از پیشخدمتهاعرض‌کرد: « قربان ! شنیدیدکه دیروز امیرکبیر چه‌کرده؟» ـ شاه پرسید: «راجع به‌چه؟» ـ گفت : « در زمان حاجی میرزا آقاسی رسم‌بود وقتی‌که سفرای خارجه پیشش می‌آمدند هرکس توی اطاق‌بود بایستی بیرون برود واگرکسی از اطاق بیرون نمیرفت پیشخدمت کلاهش‌را برمی‌داشت واز ارسی پرت‌میکرد توی‌حیاط؛ دیروزکه‌سفیر عثمانی بملاقات‌امیر رفته پیشخدمتهاخواسته‌اند بطریق سابق رفتارکنند امیر نگذاشته وگفته است همه بنشینند، سفیر هم دلخور شده و زود رفته‌است».

هنوز این صحبت تمام نشده‌بودکه‌گفتند ساعی افندی سفیر عثمانی شرفیاب میشود، جناب سفیر، پس از عرض مودت و یگانگی و حفظ جهت جامعهٔ اسلامی، اظهار داشت‌که روز قبل‌برای ملاقات‌جناب اتابك‌اعظم رفته بودیم، بسیار بما بی‌اعتنائی‌کرد، اولاً اطاق‌را چنانکه سابقاً معمول بودبرای پذیرائی ما خلوت‌نکردند، ثانیاً همینکه خواستیم‌بامشارالیه راجع بکارها وارد صحبت شویم اظهار داشت (که) برای مذاکره کارهای دولتی وزیر خارجه معین کرده‌ام باو مراجعه نمائید و این رفتار بکلی برخلاف پروتکل سابق بوده است .

شاه باکمال ادب فرمود موضوع را تحقیق میکنم بعد باطلاع شمامیرسانم . سفیر که رفت پیشخدمتها ودرباریان هریك برخلاف امیر حرفی زدند ، یکی گفت بما دیگر اعتنا ندارد حتی جواب سلاممان راهم نمیدهد ، دیگری گفت مواجب مرا ازسالی ده هزارتومان بدوهزار تومان تقلیل داده است ، دیگری گفت خیالات خامی در سردارد . درایـن بین گفتند امیرشرفیاب میشود ، بعادت مألوف امیر کرنش تمام‌کـرده و در اطاق را بستند . شاه شکایت سفیر عثمانی را بیان‌کرد ، امیر گفت بیموقع نیست‌که شما را از جریان سیاست آنها باخبر کنم ، اساساً عثمانی‌ها ما را هیچوقت دوست نمیداشتند و سبب اصلیش این بود که درمدت قرون‌گذشته تقریباً تمام ممالك اسلامی را تصرف‌کـردند مگر ایران را که نتوانستند ، سلاطین‌سیاستمدارایران همیشه باپادشاهان‌اروپا برعلیه عثمانی‌ها متحد میشدند، هروقت که عثمانی‌ها قصد تصرف ایران میکردند آنها از عقب هجوم میآوردند و هر وقت قصد تصرف اروپا را مینمودند ایـران از عقب حمله میکرد و همین موضوع سبب انحطاط شاهنشاهی عثمانی گردید تا بکلی ازبین رفت بدین جهت‌کینهٔ ما رادر دل نگاهداشته‌اند، از اینها گذشته ، ازوقتی‌که دولت روس مطابق مادهٔ ۳ عهدنامهٔ ترکمان‌چای سلطنت ایران را درخاندان مرحوم نایب‌السلطنه تضمین‌کرد دولت انگلیس به‌عثمانی‌هاکه رقیب ایران هستند کمك میکند و در هرجا از آنها حمایت نموده وبرعلیه ما از آنها تقویت مینماید و هروقت که ما خواستیم با عثمانی تحدید حدود کنیم بـرای اینکه حدود سوق‌الجیشی آذربایجان بدست ایران نیافتند اخلال‌کردند ، واقعه ارضروم و رسوائی‌ها که برسر من آوردند از آن قبیل است ، میرزا جعفرخان مشیرالدوله کـه چندین مرتبه برای تحدید حدود رفت و بی‌نتیجه برگشت مگر بخاطر ندارید ، دیروزکه سفیرعثمانی با وزیرمختارانگلیس بملاقات من آمده بودند دیدم منتظرندکه اطاق خلوت شود وصحبت‌کنندگفتم اگـر بـرای تبریك نشان وحمایل‌که شاه مرحمت‌کرده آمده‌اید خلوت‌کردن اطاق لازم نیست از این ملاطفت شما نهایت تشکر را دارم واگربرای انجام‌امور دولتی آمده‌اید وزیر خارجه معین‌کرده‌ام با وی مذاکره نمائید ، او هـم دمق شد ورفت ، حالا بشما شکایت آورده است ، اهمیتی ندارد . او طوطی است، چند روز قبل وزیرمختار انگلیس برای من پیغام فرستاده بودکه ممکن است بین دولت و سالارکه خراسان را بآتش‌کشیده واسطه اصلاح شود ، من جواب دادم‌که ایران مصر نیست‌که شمایك محمدعلی پاشای‌ثانوی بتراشید ، ماخدیو لازم نداریم .

یکی از روزها که شاه در اندرون نقاشی میکرد و صورت غلام بچه‌ها را میساخت **سلطان خانم** رقاصهٔ **جهان خانم** وارد شد . مهدعلیا سلطان خانم رابه**آقا علی‌اکبر** تار زن سپرده بودکه سازمشق‌کند ، شاه هم با اونظربازی میکرد ، همینکه چشمش برقاصه افتادگفت بیا به‌بینم چه یادگرفتهٔ ؟ سلطان خانم باگستاخی‌گفت به‌بینم شما ازاستادتان چه

یادگرفته‌اید ؟ شاه صورتهائی را که ساخته بودنشان داد و فرمود : بیا صورت تـو را هم بسازم ، اما باید لخت شوی ، رقاصه تحاشی‌کرد و گفت اگرشما نقاش خوبی هستید اول صورت آن یارو را که میخواهد شاه بشود بسازید ، شاه گفت کدام یارو ؟ ، رقاصه‌گفت : میرزاتقی‌خان ! شاه با تعجب پرسید این حرف دیگر از کجا درآمـده و ازکی شنیدی ؟ سلطان خانم گفت : خدمت سرکار مهد علیا بودم **نبات جهود** که جواهـر بـرای فروش باندرون می‌آورد این حرف راگفت ، نواب مهد علیـا برسیدند ازکجا شنیدی ؟گفت زن قونسول از من یك جفت‌گوشواره خواسته بود دیروز گوشواره‌ها راکه بردم این حرف را آنجا شنیدم ، شاه قدری بفکر فرورفت و گفت در هرصورت باید اول صورت تو را بسازم آنوقت صورت او را . ـ شاه باوجود اینکه از شنیدن این حرف متانت ووقار خود را از دست نداد ولی عصبانی شده دست از نقاشی‌کشیده وبگلستان رفت ، چیزی نگذشت‌که میرزا تقی‌خان شرفیاب شد ، همینکه دراطاق را بستند ، امیر دَر شکایت را از مهد علیا گشود و گفت : سرکار نواب یك مشت اراذل و اوباش بی‌ناموس و بیوطن دور خودش جمع کرده شبها با لباس مبدل از اندرون بیرون میرود و روزها در تمام امـور مملکت دخالت بی‌جا میکند ، بحدی‌که کارشکنی‌های او ودوستانش باقتدار دولت لطمه زده و عملیات شبانه‌اش‌که البته شنیده‌اید آبروی مملکت را برده ومقام سلطنت را بی‌عُظم و اعتبار کرده است ، شاه میخواست مطلبی را که از سلطان خانم رقاصه شنیده بود برای امیر بگوید ولی از سطوت امیر هم جرئت نمی‌کرد و هم خجالت می‌کشید و بخود می‌پیچید ، امیر دریافت کـرد و گفت : مگرچیزی میخواهی بگوئی بگو ، شاه آنچه راکه از رقاصه شنیده بود بیان‌کرد، امیرگفت : حالاکه این نسبت‌ها را بمن داده بناچار برای روشن کردن ذهن تو میگویم که بعلاوه هرزگی‌های شبانه‌که البته خبرداری ، اخیراً برای برباد دادن‌ایران با اجانب همدست شده و باسم اینکه میخواهد بقعهٔ در بی‌بی زبیده بسازد ، کـه بهیچوجه شجره و تاریخ و صحت نسب او معلوم نیست ، اغلب روزها طرفداران و جاسوسان وکارکنان اجنبی صورت ظاهر برای زیارت امامزاده ولـی باطناً برای ملاقات سرکارنواب بدانجا میروند برای عزل من وخرابی ایران‌کنکاش میکنند ، چون‌کارهای من همه برای آبادی ایران و مخالف میل اجانب است . من دراین مدت قلیل بودجه مملکت را مرتب‌کردم ، قشون را نظم دادم،کارخانجات پارچه بافی ، شکرسازی و غیره وغیره بایران آوردم ، امر بساختن دارالفنون داده‌ام ، با دشمنان ایران به‌پیکار مشغولم ، همهٔاین‌کارها برخلاف میل بیگانگان است ، آنها ایـران را فقیر و بیچاره و هرج و مـرج میخواهند و جهان خانم با آنها و کارکنانشان برای ویرانی ایران همدست شده است .

شاه پرسید : بـرای ملاقات نواب‌کی‌ها به بی‌بی‌زبیده میروند ؟ ـ امیر گفت :

شاهزادگان ، وزراء ، اعیان ، مدرسین ، اطباء و درباریان از هر طبقه هستندکه انگشت اجنبی آنها را می‌چرخاند و هرچه بهرکس نسبت میدهند ازآنجا نشر میکند مگر **نبات یهودی** نگفته بودکه این حرف را کجا شنیده است ؟ تو ازتخمهٔ عباس میرزائی‌که چشم و چراغ ایران بود وهیچ حرفی را بدون منطق ودلیل نمی‌پذیرفت ، من اسامی همه آنهائی که در بی‌بی زبیده جمع میشوند برای تو می‌گویم ، تو تحقیق کن ببین غیر از این است که من گفته‌ام . ـ شاه کتابچهٔ یادداشتی را درآورد و اسامی آنها را نوشت ، سه‌نفر از شاهزادگان‌درجه‌اول بودند، یکی‌ازعلمای‌دینی‌اهل‌بحرین‌بود، سه‌نفرمازندرانی، یکنفررشتی، یکنفر شیرازی ، یکنفر لواسانی ، یکنفر آشتیانی ، یك نفر تفرشی ویك نفرکاشی را اسم برد و علاوه‌کردکه هفتهٔ گذشته در خانهٔ یکی ازسادات هندوستانی که در طهران تدریس میکند باسم استفاده از دروس او دور هم جمع شده‌اند و یك نفر فرنگی هم بالباس مبدل در میان آنها بوده که این مطالب راگفته است ، امیر دست کرده از جیب بغل گزارش آن روز راکه مأمورین خُفیه باو داده بودند درآورده بعرض شاه رسانید ، درآن‌گزارش نوشته بود : « مسیو ... خطاب بحضارکرده وگفت آقایان همه میدانید که میرزا تقی‌خان پسر آشپز است ، شماها که همه‌تان از قدیم‌ترین و بزرگترین خانواده‌های ایـران هستید چطور راضی میشویدکه یك پسر آشپز بر شما حکمفرمائی‌کند ، حقوق همه را قطع‌کند و بشما تَشخُص بفروشد ، ثانیاً ـ گمان نـدارم این مـرد مسلمان باشد ، چونکه مسلمانان بسرنوشت و تقدیر قائلند و هرچیز را از خوب و بد از جانب خدا میدانند ، اگر باسلام اعتقاد داشت بایستی بداند که این اوضاع ایران از جانب خداست و کوشش بی‌جهت نکند و مردم را بزحمت نیندازد ، ثالثاً ـ این تأسیسات‌که میکند ، از قبیل‌کارخانه پارچه بافی و رنگرزی وشکرسازی و غیره برای این است‌که با سرتاسر فرنگستان رقابت‌کند از شما میپرسم آیا همچه چیزی ممکن است ؟ ـ رابعاً ـ نتیجهٔ عملیات او این است که بالاخره ایران را بجنگ بکشاند ، از همه بدتر قشون درست میکند که با همسایگان ایران جنگ کند و نورچشمان عزیزشما را بی‌جهت بکشتن بدهد ، پس بشما واجب‌است‌که این عرایض بنده را در میان مردم پراکنده‌کنید و نگذارید که او مقاصد خود را انجام دهد و در همه جا شهرت دهید که اوخیال سلطنت دارد ، مثلا ازاین راه میتوان شاه جوان را با اودشمن کرد و به‌نتیجه رسید .

فیروزخان خواجهکه پشت در مذاکرات امیر را با شاه‌گوش میکرد فوراً برای **جهان خانم** خبر بـرد ، سرکار مهد علیا تهیه اسم شب کرده شبانه با چـادر و چاقچور نیم‌دار بمنزل همان وزیری‌که با او سابقه داشت وجزء رفقای بی‌بی‌زبیده بود رفت ، اوهم فوراً رفقای بی‌بی‌زبیده را خبر کرده همه جمع شدند و با این دستورالعمل همه موافقت

کردند: اول ـ بابی‌ها را مُشوق شوند که درهمهٔ ایران اغتشاش را ادامه دهند ـ دوم ـ آتش فتنهٔ سالار پسر الله‌یارخان آصف‌الدوله (را) که بتحریك همین خائنین بـرپا شده بود دامن بزنند و بسالار وعده دهند که خراسان را از ایران مجزا کرده با هرات و قندهار سلطنتی برایش تشکیل دهند ـ سوم ـ **با آقاخان محلاتی** که تازه از ایـران بهندوستان فرار کـرده بود وارد مکاتبه و مذاکره شوند که باسمعیلی‌های کـرمان و قائنات دستور اغتشاش دهد .

جهان خانم شب را همانجا ماند و صاحب خانـه ، بار دیگر ، **صورت شیرژیان زنجیرکردهٔ را که زیر ناف خانم باخال کوبیده بودند** زیارت کـرده و برای انجام اوامر همه گونه و عدهٔمساعدت داد .

رسم زیارت کردن آن **شیر بال‌دار** از اینجا برخاسته بود که روز ششم صفر که جشن تولد ناصرالدین شاه بود فقط شاهزادگان قاجار حق داشتندکه آن**حیوان درّنده** را زیارت‌کرده و زیر ناف خانم را ببوسند .

صبحی‌که شاه بدیدن سرکار نواب رفت مهد علیا بشاه گفت همه حرفهای امیر را برای من خبر آوردند ، او میخواهد که تو مرا بکشی آنوقت بگوید تو دیوانه شدهٔ وباین اسم تو را خلع کند و عباس میرزا را که با مادرش رفیق است بجای تو بنشاند و خودش نایب‌السلطنه بشود و این مملکت را بپشت سنگ بهبندد ، خاصه که سلطان محمود میرزا ولیعهد تو بتازگی وفات کرده است ، شاه بکلی منکر شده و گفت که هرگز امیر چنین پیشنهادی بمن نکرده و بی‌جهت شما را از او مظنون کرده‌اند ، امیر آدم بسیار لایقی است و باید قدر او را دانست .

امیر برای اینکه شاه ممالك ایران را بهبیند و رعایایش را بشناسد و دردهای هر ایالتی را بداند و ضمناً خاطرش از این حرفها منصرف شود تصمیم‌گرفت‌که شاه را از راه قزوین و بروجرد باصفهان ببرد و افواج آنجا راکه تازه به تفنگهای **فالسقه** مسلح شده بودند عرضه دهد ، شاه دراصفهان در عمارت **هفت دست** منزل‌کرده در کتابچهٔ یادداشت (خود) نوشته بود: «امروز ، چهارم شوال ، درعمارت هفت دست اصفهان باکمال خوشی هستم ، هفت دست و **سعادت آباد** از جاهای خوب بهشت دنیا است ، سمت مغرب تالار هفت دست بباغ‌نگاه میکند ، سمت مشرق زاینده رود و پل خواجو که بهترین بناهای روی زمین است و تالار سعادت آباد در فصل طغیان آب بهشت‌برین است آب درموقع طغیان تا کمر برج هفت دست را میگیرد .»

رفقای بی‌بی زبیده توسط مأمورینشان بمردم اصفهان یاد داده بودندکه هروقت شاه

با امیر سواره برای تماشای شهر بیرون میروند بیکدیگر امیر را نشان بدهند و بگویند که آقا شاه است و این جوانك برادر زن شاه است .

یك روز یکی از علمای طراز اول اصفهان توسط یکی از کارکنان مهد علیا که در رکاب آمده بود عریضه بشاه نوشته و تقاضای مستمری وتیول وغیره کرده بود ، شاه عریضه را برای میرزا تقی‌خان فرستاد .

امیر در حاشیه نوشت : «در زمان مرحوم نایب‌السلطنه هروقت از این قبیل اشخاص توقع بی‌جا میکردند مولای من مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام می‌گفت شاه سرباز لازم دارد دعاگو لازم ندارد» این کاغذ باین تفصیل را هم رفقای بی‌بی‌زبیده بنظر علمای اصفهان رسانیده و آنها را با امیرطرف کردند .

بعد از مراجعت از اصفهان شاه اختیارات امیر کبیر را بیشترکرد و امور کلیه و جزئیه را بکف کفایت او واگذار نمود . امیریك تنه می‌خواست هم شاه را اداره‌کند ، هم سرتاسر ایران را آباد نماید وهم دست اجانب‌را ازدخالت درامور مملکت‌کوتاه‌کند. ـ تمام طبقات نوکر وزنهای اندرون بواسطه تقلیل حقوقشان ازامیر شکایت داشتند ، ملاکین معتبرکه سالها مالیات نداده بودند برای سختی‌امیردر وصول مالیات از اوناراضی بودند، دزدان شهری و قاطعان طریق بسبب امنیت و قدرت نظامی دولت در مضیقه افتاده بودند ، بیگانگان از پیشرفت روز افزون ایران در کلیهٔ شئون مملکت مشوش و از آیندهٔ ملتی که صد سال پیش از آن آسیای غربی را بلرزه درآورده بود نگران بودند و میرزا تقی‌خان چنان بلیاقت خود مغرور بود که تصور میکرد برهمهٔ مشکلات فائق خواهدآمد .

اگر امیر چند نفر همکار کاردان صمیمی ، وطن‌پرست و با ایمان داشت، شاید در تمام نقشه‌هائی‌که‌کشیده بود موفق میشد ولی درآن صدسالهٔ‌که ازنادرشاه تاناصرالدین‌شاه گذشته بود تبلیغات وتحریکات اجنبی چنان هموطنان میرزا تقی‌خان را بدنائت وجاسوسی و بیوطنی و بی‌دینی و هرزه درآئی و یاوه‌سرائی کشانیده بود که امیر با همه فراستش از این موضوع غافل مانده بود .

یك روز چند نفر از شاهزادگان درجه اول ببهانهٔ شکایت ازکسر حقوقشان شرفیاب شدند و شاه را از این اقتدار و استقلالی‌که بامیر داده بود ملامت کردند وحکایت نادرشاه و پسر شاه طهماسب دوم و قصهٔ کریم خان وکیل و شاه اسمعیل سوم را بگوشش کشیدند و ملاطفت امیرکبیر را نسبت بعباس میرزا ملك آرا تعبیر و تفسیر دراز کردند ، حتی بطور مسخره میرزا تقی‌خان را طهماسب سوم خواندند . شاه سبب انتخاب این اسم را پرسید گفتند طهماسب بیگ جدش ناظر میرزا حسن وفا وزیرزندیه عموی میرزا بزرگ قائم مقام بوده بآن مناسبت چون خودش طرفدار اسامی ایرانی است و بخاندان صفوی اخلاص بسیار دارد پس از تاجگذاری‌اسم خود را طهماسب سوم خواهدگذارد .

از آنروز رفتار شاه با میرزا تقی‌خان تغییر کرد تا آنکه بکلی معزولش کرده و امر کرد بکاشان برود . روزی که میخواستند حرکتش دهند مهد علیا برای خدا حافظی بخانهٔ امیر آمد وخواست با او روبوسی نماید ، میرزا تقی‌خان او را ازخود دور کرده وگفت: « امیر عادت ندارد با جنده روبوسی کند ! » ، از این دشنامی که امیر روبروی همهٔ خویشاوندان باو داد مهدعلیا چنان بی‌تاب و توان شد که بزمین نشست .

بعد از بردن امیر بکاشان میرزا آقاخان نوری که هم طرف توجه مهدعلیا و هم طرف اعتماد سفارت انگلیس بود بصدارت رسید .

وزیر مختار روس ازاین پیش‌آمد بسیار نگران شده ، محرمانه عریضهٔ به‌امپراطور روس نوشت و استدعا کرد که بخط خودش به‌ناصرالدین شاه بنویسد و تقاضا نماید که میرزا تقی‌خان را ازکاشان احضار(کند) و دوباره بمسند صدارت بنشاند ، **میرزا یعقوب** (ارمنی) **پدرملکم خان** که مترجم سفارت روس بود از این موضوع باخبر شد ومخالفین امیر را مستحضر داشت **و این مسئله مسلم بود که اگر نامهٔ امپراطور روس میرسید ناصرالدین‌شاه امیررا مجدداً صدراعظم میکرد**[1] ،لذا همهٔ مخالفین بدست و پا افتادندکه پیش از رسیدن نامهٔ امپراطور زندگانی امیر را بپایان رسانند .

همان شب که میرزا یعقوب این خبر را آورد مهدعلیا چادر سر کرده بمنزل وزیر معهود که ازرفقای بی‌بی‌زبیده بودرهسپارشد،همینکه وارد شدهمهٔ همدستان داخلی‌وخارجی را درآنجایافت که‌دراین باب مشورت میکردند، وزیر گفت: اینکار باید بدست حاجب‌الدوله که فراش‌باشی است انجام شود ولی **متأسفانه حاجی علی‌خان در جرگهٔ مانیست و** از امیر محبت دیده و ممکن است تن باینکار ندهد،اینکارامرصریح کتبی‌شاه لازم دارد والا هیچکس‌جرئت نخواهدکرد ؛ مهد علیا گفت : گرفتن دستخط وراضی‌کردن حاجی‌علی‌خان بامن ، اینکاررا بعهدهٔ من بگذارید .

چهل روز بعد از بردن امیربکاشان، سه‌شب اندرون را چراغان‌کردند وشیلان‌کشیدند **و سلطان خانم رقاصه** را برای اعتضادالسلطنه کابین بستند و همهٔ مطربان خوشگل و خوش‌آواز شهر را دعوت نمودند ، شاه‌که سرگرم بادهٔ ارغوانی شده و با عروس نظربازی میکرد ، مهدعلیا دستخط قتل امیر را از شاه‌گرفت و هنوز مجلس تمام نشده روانه منزل حاجی‌علی‌خان شد .

---

۱ ــ این خبر قصد حمایت روسها از میرزاتقی‌خان که جمعی از محققین هم صحت آنرا تأئیدکرده‌اند فرمایش‌و حکایت‌آقای‌مهدی‌اعتماد مقدم را بشرح اوراق گذشتهٔ مقدمات براینکه حاج علی‌خان حاجب‌الدوله به‌پسرش‌گفته یا نوشته که دستور امپراطور روس را در دست عرب صاحب مترجم برضدیت امیر دیده تکذیب می‌کند و بنظر میرسدکه مسئولیت عزل و قتل میرزا تقی‌خان بیشتر بعهده انگلیسها بوده و نه روسها .

حاجی‌علی‌خان مقدم، که درآنوقت حاجب‌الدوله و فراش‌باشی‌بود مردی بسیارخوش بنیه وخوش قیافه وخوش صحبت و بذله‌گو و شوخ بود ، در خوش‌گذرانی و راحت‌طلبی و ظرافت شهرتی‌بسزا داشت، همیشه وقت غذاخوردن لباس‌هایش‌را عوض‌کرده و سرتاسر سفید می‌پوشید و سر سفره ناهار و شام بایستی برایش ساز بزنند ، اما ساز را بیرون‌کوك کنند دو دسته مطرب زنانه داشت ، یکی **جان جان** باسه دخترش **سکینه وفرنگیس وفاطمه سلطان**، جان‌جان**ضرب‌می‌گرفت**، سکینه **کمانچه‌می‌کشید**، فاطمه‌سلطان **آوازمیخواند** و فرنگیس **میرقصید** وبرای محرمیت فاطمه سلطان‌را صیغه‌کرده‌بود، دستهٔ دیگر **آقاجان سنتوری و کوکب سبیلو** بودند که **حبیب سنتوری** معروف به **سماع حضور** که از نوابغ این صنعت بود پسر کوکب و درخانهٔ حاجی‌علی‌خان بدنیاآمده‌بود.

همین بهارستانی‌که مجلس شورای ملی است منزل حاج علی‌خان بودکه از**خان‌بابا-خان**سردار ایروانی‌خریده بود، هرساله فصل‌آلبالو میداد قنادآلبالورا روی درخت‌درشکر میگرفتند و ناصرالدین شاه راکه‌نقل‌آلبالو دوست میداشت دعوت میکردکه با دست خودش نقل آلبالو از درخت بچیند .

حاجی‌علی خان بعوض آشنائی با فرنگی‌ها و سیاست بازی‌همیشه به بنائی مشغول بود وباین‌کار عشق بی‌پایان داشت چنانکه تیمچهٔ حاجب‌الدوله در طهران با آن طاق‌کذائی که در دنیا نظیر ندارد از بناهای اوست .

خان تازه از "درِ خانه"[1] بمنزل‌آمده لباس‌عوض‌کرده مشغول شام خوردن‌بود، دررا سخت‌کوبیدند، پیشخدمت در را باز کرد، جهان‌خانم باچادر وچاقچور مُمندرس واردشد ؛ خان‌خواست‌کلاه برسربگذارد خانم مانع‌گردید، مدتها بودکه رویشان بهم باز بود، چون درزمان سابق‌که حاجی‌علی‌خان مقدم ناظر مادرشاه‌بود با او بمکه رفته‌بود وبرای‌محرمیت مادر شاه را صیغه‌کرده بود، آوازهٔ مردی او در اندرون پیچیده و طرف توجه خانم‌های حرم واقع‌شده بود و ازآن تاریخ مکرربرمکرر آن‌شیرژیان زیرناف را زیارت‌کرده‌بود .

سرکار نَوّاب سازنده (کذا فی‌الاصل) و خواننده را مرخص‌کرده و تفصیل را برای حاجی‌علی‌خان گفت، دستخط شاه‌را باوداده‌واینکارراازاوخواست. حاجی‌علی‌خان که‌یك‌جام شراب شیراز و یك عشوهٔ دلپذیر فرنگیس را با دوعالم عوض‌نمی‌کرد و هرگز واردسیاست و دسته بندی‌ها نبود، سفارت خانه‌هاهم از او انتظاری‌نداشتند زیراکه فرنگی‌ها اززندگی و روحیهٔ هـرکس "کما هُوَ حَقُّهُ" اطلاع دارند و بهرکس همان‌کاری را رجوع میکنندکه او را لایق‌آن‌کار میدانند، **بزرگترین شاهکارشان این است‌که از جزئیات زندگی اشخاص اطلاع‌حاصل‌کنند و اوراکاملا بشناسند** ، لذا در جلسات بی‌بی زیبده هم

۱ـ در خانه در اینجا یعنی دربار و اداره سلطنتی .

قونسول صاحب گفته بود که حاجی‌علی‌خان بدردما نمیخورد، دل‌باما ندارد و بکار خود مشغول است، لیکن‌جهان خانم نظر بسابقهٔ الفتی‌که مابین اوو حاجب‌الدوله بود همکاری با اورا بعهده گرفته بود .

حاجی‌علی خان ازاین تقاضای خانم سخت ناراحت شده و ابرو درهم‌کشید ، جهان خانم اول با نرمی و خواهش خواست اورا راضی‌کند، حاجی علی‌خان، ساکت و بیچاره، دست از شام‌کشید، چشمها بزمین دوخته،هیچ‌لب نمی‌گشود، بناچار از سرسفره بلندشدند، خانم باوعده ووعید و بیم‌و امیدخواست بطمعش بیندازد، او التماس‌میکرد **وبهیچوج زیر بارنمیرفت** ، بالاخره ازراه تغیر و تشدد وتهدید درآمده‌وگفت‌اگرنوکرشاهی باید امر شاه را اجراکنی و الا چنین‌وچنان خواهم‌کرد. **حاجی علی‌خان التماس‌کرد که در این‌سرمای زمستان‌اورا از این‌خدمت معاف‌کند**، مهدعلیا راضی نشد وگفت این‌کار اصلاً مربوط بفراش‌باشی است وآنگهی از شاه‌باسم تودستخط گرفته‌ام باید همین‌امشب‌بطرف کاشان حرکت‌کنی چون ممکن است شاه‌پشیمان شود و بفرستد دستخط را پس بگیرد.حاجی علی‌خان لباس‌پوشید و بیرون آمد ، خانم او را سوارکرده و خودش باندرون برگشت .

ازاتفاقات، همانطورکه مهدعلیا پیش‌بینی‌کرده‌بود، **نصف‌شب‌که‌شاه بحال آمد چندین‌غلام سواره و شاطرپیاده بخانه حاجی‌علی‌خان‌فرستادکه‌فردا صبح تا مرا نه بینی حرکت نکن**، کسان حاجی علی خان گفتندکه سر شب از خانه بیرون رفته است .

اما حاجی علی‌خان شب را بخانه پسرش واقع در ارك پناهنده شد ، بامدادان که روزهای آخر آذرماه بود بحضرت عبدالعظیم رفته، **میرزااحمد** جلودارش‌را بشهرفرستاد که**علی‌خان** نایب فراش‌خانه‌را همراه بیاورد، سه‌نفری وارد قم شدند، **حاجی علی‌خان درقم‌ماند و به‌علی‌خان دستورداد که با میرزا احمد بکاشان برود و هرطور هست‌امیررا فرار بدهد!**

میرزا احمد برای‌من (یعنی برای‌نویسندهٔ کتاب‌مرحوم خان‌ملك ساسانی)**حکایت کرد: «وقتی‌که درفین کاشان، من و علی‌خان نایب واردحمام شدیم دستخط را بنظر امیر رساندیم میرزاتقی‌خان پرسید حاجی‌علی خان‌کجاست ؟ علی‌خان** (نایب)**عرض‌کرد سرماخورده ودر قم‌ماند و بچاکردستورداد‌که هرطور هست شمارا فراربدهم، امیرگفت بسیارغلط‌کرد معلوم میشودکه هنوز مرا نشناخته‌است امیر ازمرگ باك‌ندارد و دستهایش‌را درازکرد وبدلاك امرداد که رگهایش‌راقطع کند.»**

***

تمام‌شد نقل مطالبی از کتاب کوچك ولی بسیار سودمند « دست پنهان سیاست انگلیس در ایران» تألیف مرحوم خان ملك‌ساسانی .

در این چند برگ نوشته، محقق فقید علاوه بر اطلاعات مفیدی که دربارهٔ دسایس مهد علیا، میرزا آقاخان نوری و جاسوسان انگلیس بر علیه میرزا تقی‌خان وطرز توطئه و دسته‌بندی، جلسات محرمانه و سرّی و ریزه‌کاریهای آنان بیان کرده و اسامی اشخاص و اصطلاحات مخصوص آنزمان و مخصوصاً نام مطربها و اهل طرب، موسیقی دانهای آن‌دوره را که از جهات عدیده بسیار جالب است یادآور شده، نسبت بطریقه تحریکات برضد میرزا تقی‌خان و کیفیاتی که باعث عزل وطرد او شد وچگونگی گول‌زدن واغفال پادشاه جوان وبی‌تجربه، ناصرالدین شاه، و فنونی که بکار بردند تا دستخط قتل میرزا تقی‌خان فراهانی را در عالم مستی و بیخودی از شاه بگیرند با دلیل ومدرك وازروی علم و اطلاع با جزئیات و خصوصیات نگاشته وروی این نکته تکیه کرده که حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله چون داخل در دسته بندیهای سیاسی برضد مملکت نبوده و از بیگانگان همیشه دوری می‌جسته ابداً حاضر نبود که دست بچنین جنایتی زده ونام ودامان خودرا با خون خدمتگذارترین رجل ایران آلوده سازد ،

جالب‌ترین قسمت مرقومات مرحوم خان ملك‌ساسانی که بکلی فرضیه وداستان قتل امیر کبیر و شرکت و درجه مسؤلیت حاج‌خان حاجب‌الدوله را در آن دیگرگونه میسازد این است که با نقل قول وحدیث موثق از **میرزا احمد** جلودار حاجب‌الدوله **و کسی که شخصاً درحمام فین کاشان حضور و درابلاغ دستخط شاه بامیر کبیر شرکت داشته** صراحةً می‌نویسند: **که خود حاجی علی‌خان درقم ماند و ابداً بکاشان نرفت وعلی‌خان نایب فراش‌خانه و میرزا احمد راوی حدیث را فرستاد که بهر نحوی شده امیر را فرار دهند و میرزا تقی‌خان** بواسطه غایت درجه غرور و تکبری که داشت و حالت یأس و عصبانیتی که بر اثر عزل وتبعید بآن دچار شده بود، باصطلاح تن به ننگ فرار نداده و خود دستور رگ گشادن و اجرای امر قتل خویش را صادر نموده‌است .

یعنی بعبارت واضح‌تر حاجی‌علی‌خان حاجب‌الدوله درقم مانده، اساساً بکاشان نرفته، ودر قتل میرزا تقی‌خان امیر کبیر مداخله و شرکت نکرده است .

بااین اظهار عقیده **وشهادت میرزا احمد**، شخص حاضر در حین وقوع حادثه، بعد از سالها ، سالها نزد مرحوم خان‌ملك‌ساسانی که قرینه و دلیلی بر صادقانه نبودن آن بنظر نمیرسد مسلم است که پایه و اساس فرضیه و تصورات نویسندگان دیگر نسبت باین واقعه از بیخ و بن ویران میشود .

بنابراین، آنچه دراین خصوص خانم شیل، گرنت واتسون ونویسندهٔ مقالات گوناگون نوشته و مرحوم دکتر عباس اقبال آشتیانی‌هم بااعتماد بآنها نظریهٔ مندرج درکتاب امیر کبیر

رافراهم ساخته و همچنین تصورات و خاطرات خود این بیمقدار با توجه بحکایت‌های پدرم وآنچه درخانوادهٔ ماازقدیم روایت‌کرده ومی‌گفتندکه‌چون میرزا تقی‌خان‌راباحسین‌خان آجودان باشی میانهٔ‌خوبی نبوده، و بمحض نیل بمقام صدارت با اوبدی‌کرده و حاج علی‌خان‌که با حسین‌خان نسبت داشته بعنوان اخذ انتقام آن‌مأموریت‌را پذیرفته نیز مورد شبهه و تردیدقرارمی‌گیرد .

بهرحال وهرچه‌هست، مابانهایت درجه بیغرضی، آنچه نسبت بداستان عزل‌وقتل‌میرزا تقی‌خان شنیده‌و دیده‌ایم بارعایت بیطرفی کامل در این‌اوراق نقل‌کردیم‌تا این جمله زمینهٔ برای تحقیقات بعدی‌باشد و دانشمندان ومحققین جوان بازهم بتوانند دنباله‌آنرا گرفته‌واز روی اسناد و مدارکی‌که ممکن است درآینده بدست‌آید یك‌حکم قطعی و تصدیق نهائی در این‌باره صادر وحقیقت‌کامل وبی‌عیب‌ونقص مطلب را اظهار نمایند .

* * *

ولی با تمام این مراتب- وبا اینکه هرگونه حدیث وخبر نسبت بماجرای قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر در تاریخ سیاسی قرن اخیر ایران آنقدر اهمیت داردکه سزاوارمطالعه و تحقیق و تکرار است وبا اینکه مندرجات کتاب کم‌حجم وپرمطلب مرحوم خان‌ملك‌ساسانی از جهت دارا بودن اسامی اشخاص و اصطلاحات زمان هم جالب بوده ، ماآنهمه سطور و کلمات را بیشتر باین مقصود دراینجا نقل‌کردیم تا بی انصافی، بی نزاکتی و عدم متانت و حس تحقیر و بلکه کینه و غرض یکنفر خانم نویسندهٔ انگلیسی را نسبت بایرانی‌هـا نشان داده باشیم .

بانوشیل زوجه وزیر مختارانگلیس مقیم تهران چنانکه معروف است، بمناسبت‌اقامت بالنسبه طولانی در ایران، خاطرات، سفرنامه وکتابی دربارهٔ این‌کشورنوشته، که‌متأسفانه برخی از محققین ایرانی‌هم بعضی از مندرجات‌آنرا مقرون بصحت پنداشته و مورداستفاده و استناد قرار داده‌اند .

این‌بانوی محترم، تربیت‌شده و بانزاکت»!« انگلیسی باکمال بی‌ادبی وغرض ورزی وبقصد تحقیر و ابراز دشمنی در سفرنامه‌کذائی نسبت بزنهای‌ایران چنین‌نوشته است .

«درویش‌علی[1] وقت حرکت از ایران‌زن بختیاری‌خودش‌را با یك‌الاغ عوض‌کرده‌و چندشیلینگ هم از این راه منفعت‌برد !»[2]

۱ـ همان جاسوس یهودی که بدروغ دعوی‌م مسلمانی‌کرد و ازبختیاریهازن‌گرفت ونام خودش‌را درویش‌علی گذاشت و بعد از رسیدن لایارد انگلیسی ازلندن احضارشد .

۲ـ کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف‌مرحوم خان‌ملك ساسانی‌چاپ تهران صفحه ۲۱ .

مانیازی باین نداریم اثبات کنیم که خانم شیل این مطلب را بطور مسلم دروغ نوشته است چه‌قطع نظر از اینکه باتفاق اهل تحقیق زن در اجتماع ایران باستان مقام ارجمندی داشته و پس از ظهور وانتشار دین‌حنیف اسلام‌هم احترام و حقوق زن اگر بالاتر نرفته‌باشد حد اقل مساوی مرد و مسلماً محفوظ و مصون از تعرض وستم‌گری مانده وامتیازات میشوم طبقاتی وخرید وفروش انسان درهزار وچهارصدسال‌پیش بوسیله پیامبر بزرگ بمیزان‌زیادی منع‌ونهی شده است، درمیان‌عشایرو طوایف ایران‌نیز که سنت‌هاو عادات زندگانی‌اشتراکی اعصار اولیه وشعائر وآداب هزارها سال پیش تا همین‌چند ده‌سال قبل‌هم‌کما بیش باقی‌ورایج مانده بوده زن با مرد مطلقاً تفاوتی نداشته وعیناً چون مـرد در میدان نبرد حیات شرکت مینموده وقسمتی از بارزندگانی‌را بدوش می‌کشیده و علاوه برکارهای دستی، بافتن‌پارچه، فرش و دوخت‌و دوز لباس، دام داری، چرای‌گوسفند، چیدن، رشتن‌پشم، دوشیدن‌گاو، بچه زادن و نگاهداری و تربیت اطفال، حتی درسوارکاری، تیراندازی و رفتن بجنگ ومدافعه از خانه و آشیانه خود نیز با مردان همدوش و برابر بوده‌اند و چه بسا زنان جنگ آور و مرد افکن وشیرشکارکه چون **بی‌بی زینب بختیاری** ، **عظمت‌خانم پولادلو** و ـ **اقدس‌الدوله دلیکانلو** ازمیان عشایر وطوایف ایران برخاسته وبا اهریمنان غارتگـر خارجی از انگلیسی و روسی مردانه نبردکرده‌اند، قـدرمتیقن این است‌که‌یك‌نفرزن‌ازنظر مادی ِصرف، بمعنی مال‌دوستی و سودجوئی، **و اقتصادخانواده‌و ایل** چون بی حجاب **وهمچون مردان کار میکرده** و در چرخش دستگاه زندگانی اجتماعی عشیره و طایفه تأثیر اساسی‌داشته بطور قطع‌و مسلم ازیك ُالاغ که سهل است از ده‌ها اسب، گاو ، گوسفند هم **سودمندتر بوده است** و هیچ‌مرد ، رئیس خانواده ، ایل وطایفه حاضرنمیشده یکنفر زن‌را با یك‌الاغ‌عوض‌کند، از روی علم‌الیقین میتوان گفت‌که‌**خانم‌شیل این‌خبررا دروغ نوشته** و قصد تحقیر وکینه‌توزی داشته، و قطع نظر از دروغ‌بودن اصل‌خبر **گستاخی ، بی‌ادبی و بی شرمی** آن‌بانو جالب توجه واسباب حیرت است .

برفرض اینکه در این‌خبر اندکی‌هم از حقیقت وجودداشته، و درمیان‌برخی‌ازعشایر و اهالی ایران، قطعاً بر اثر جهل، فقر، نادانی و بیچارگی، که مسئول اصلی‌آن دسایس ، خرابکاری، اعمال نفوذ و فشاربیگانگان بوده، زن‌را با الاغ عوض‌می‌کردند، که البته‌قطعاً چنین نبوده‌است. یك‌خانم‌متین وموقر که‌ادعای تربیت و ادب داشته‌هرگز نمی‌بایستی هم‌جنس خودرا ولومتعلق بیك‌کشور دیگر از یك الاغ پست‌ترنموده و اینگونه بی ادبانه وبی‌شرمانه چیز بنویسد .

حال جای آن‌داردکه ازقلم **مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی** و باچاپ ونشر کتاب **شب‌نامه** گفته‌شودکه‌کار تباهی ، فساد اخلاق، گمراهی و بدبختی درکشورآن‌بانوی

محترم از مدتها پیش بجائی رسیده بوده‌که مادر و جده خانم شیل برای اطفای هوس‌های حیوانی **باسگ هم‌آغوش میشده** و جریان این انحطاط وضلالت از زمان نگارش شب‌نامه تا عصر خانم «مؤدبی!» چون بانوشیل و تا دوران حاضر همواره سیر نزولی پیموده‌که اینك بـا بیتلها ، هیپی‌ها ، دیوانه‌ها و زنجیر قید و ادب را گسیخته‌ها، در همه جا مشاهده می‌گردد .

که باری گفته‌اندکلوخ انداز را پاداش سنگ است .

******

بعدازاین‌مقدمات‌اینك شروع می‌کنیم بنقل ودرج‌کتاب «شب نامه» نوشته‌وتألیف‌میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی .

شب نامه

شرح جریان عیش و نوش و عشرت طلبی اروپائیها

در زمان محمّدشاه قاجار

تألیف :

میرزا فتاح خان گرمرودی

بسعی و کوشش :

فتح الدّین فتّاحی

مقدمهٔ ناشر[1]

راجع باین کتاب ومندرجات وعلل نگارش آن هرچه لازم بوده دراوراق گذشته مرقوم رفته و در اینجا هرچه نوشته شود زاید است .

همینقدر باید گفت ویا تکرار کرد که این کتاب یا رسالهٔ کوچك از حیث سادگی ، روانی، سلاست و زیبائی الفاظ، **نمونهٔ بهترین نثرفارسی** یکصدو سی و سه سال پیش، و **بحقیقت شاهکار است** .

بعد از مطالعه کلمات شیرین، جمله‌های دلنشین ولغت‌های فرح‌انگیز که بآن روانی، سادگی وحلاوت نزدهم چیده شده، بخوبی دانسته میشود که امروزهم اگر یافتن، جستن و ردیف نمودن آنها غیرممکن نباشد بیغرضانه برای هر نویسنده بآسانی میسر نخواهد بود و این چنین نوشته وکتاب در آن عصر و زمانه، نزدیك بیك قرن ونیم قبل، که سیاق کلام تعقیدات دُرّهٔ نادری و بهترین و ساده ترین تحریرات منشأت معتمدالدوله نشاط و قائم مقام بوده ، گفته‌ایم که اگر اعجاز وکرامت نمیبود حد اقل از استعداد خارق‌العادهٔ مؤلف حکایت میکرد.

***

در مورد الفاظ و جمله‌های رساله‌هم که آیا دور از ادب ونزاکت بوده یا نه سخن زیاد آورده وثابت کرده‌ایم که استفاده از آنگونه ابزارو اسباب در عالم دانش و ادب، خاصه برای جوابگوئی و دفاع از شرف وآبروی قوم خود ویادر مقام تنبیه و تقبیح مفاسدو ترویج معالم و فضایل، هرگز ناسزاوار و مذموم نبوده، وگروه بسیاری از اساتید و ادبای مسلم که خلق و خوی نیك و مستحسنی هم داشته باینگونه وسائل مکرردست یازیده و بجهت پیش بردن مقاصد تبلیغی خود ویا انتقاد از وضع نابسامان جامعه و مظالم و تبعیض‌ها و خرافات ویا فقط محض تفریح خاطر مانند عبیدزاکانی هرچه فکرمیکردند بدون بیم از ایرادو تکفیر دیگران بر روی کاغذ ریخته‌اند .

واقعاً هم نگارنده بدرست نمی‌فهمد که در حال حاضر چگونه کسی برکتابهای ضاله ورسوائی مانند «آب زندگانی» ، «اسرار مگو» ، «خاطرات مهوش»، «رازکامیابی جنسی» وبعضی ازمجله‌های بقول فرانسویها «پورنوگرافیك» Pornographique باآن تصویرهای

۱ـ منظور از ناشر این بیمقدار فتح‌الدین فتاحی است .

رنگین، ومطالب ننگین و مفتضح و رسواکه در ضرر وزیان آنها برای بچه‌ها و نسل جوان تردیدی نمیتوان داشت ویا حتی دیوان شعر ایرج میرزا با آن قطعهٔ معروف: «دیشب دونفراز رفقا آمده بودند» و ده‌ها مانندهٔ آنها خرده نمی گیرد ولی وقتی صحبت از یك کتاب جدی، رسالهٔ دفاعی ازشرافت ایرانی وجوابگوئی به اکاذیب ولاطائلاتی ازقبیل نوشته‌های جیمز موریه و بانو شیل یعنی «شب نامه» میرزا فتاح خان گرمرودی بمیان می آید معدودی میگویند اینرا چاپ نکن، خوب نیست، سنت‌های کلاسیك واصول محافظه کاری را رعایت نکرده وسخن را بی‌پرده نوشته است.

ما، با اینگونه اشخاص وسواسی و «نکته سنج!» کاری نداریم و «شب نامه» را بدانگونه که در یکصدوسی وسه سال پیش نوشته شده، بعنوان یك اثر نفیس نثرفارسی و شاهکار نویسندگی درآن عصر منتشر می کنیم که هر گونه اضافه ونقصان وکم کردن و افزودن را برخلاف شرافت نویسندگی و امانت علمی وخیانت بروح نویسنده و عالم فرهنگ و ادب فارسی میدانیم.

***

مدرك و سند ما دراین نقل و تحویل دونسخهٔ صحیح و اصیل ازمتن کتاب شب نامه است.

یکی نسخهٔ خطی بقطع رقعی در ۵۳ صفحه کـه خود در اختیار داریم و آنرا اصل قرارداده و در اوراق گذشته باجزئیات و خصوصیات توصیف کرده و تصویر چندبرگ آنرا نیز در صفحه‌های ۴۲۱ـ ۴۲۳ـ۴۲۷ و۴۲۹ـ مقدمات درج نموده‌ایم و اینك تصویـر دو برگ دیگر ازآن نسخه را نیز نشان میدهیم .

با وجود اشارهٔ مرحوم میرزا محمد علی‌خان تربیت درکتاب دانشمندان آذربایجان نگارنده طی بیش ازچهل سال هرچه کنجکاوی می کرد جز نسخهٔ موجود نزد خود درجائی دیگر اثری ازکتاب شب نامه نمی‌دید و بهمین‌جهت سالها و سالها تصور میکردکه این نسخه «منحصر بفرد» است تا چنانکه اشاره شده جلد ششم فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس شورای‌ملی که‌بکوشش و سعی دانشمند محترم عبدالحسین حائری و بنام مرحوم‌سعیدنفیسی انتشار یافته بدست آمد و معلوم گردیدکه یك نسخه از این‌رساله کوچك هم درکتابخانـه مجلس شورای ملی وجود دارد و بنام «سیاحت نامهٔ میر فتاح تبریزی » و«شب نامـه» ضبط وفهرست شده است و بنا بر این مسلم گردیدکه نسخهٔ موجود در نزد نگارنده منحصر بفرد نیست .

درصفحه ۵۴ مقدمات گذشته نوشته شدکه در برگ ۲۷۴ جلدششم فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس شورای ملی مرحوم سعید نفیسی ـ ویا درحقیقت عبدالحسین حائری ـ رساله شب نامه را توصیف و با مختصر اشتباه درنام مؤلف و شهرت او مرقوم داشته‌اندکه : «این سفرنامه بطوری که‌شنیده‌ام ازطرف یکی از افراد خانوادهٔ مؤلف‌درشرف انتشار است» و فاضل محترم عبدالحسین حائری شخصاً ببنده میفرمودندکه این عبارات را ایشان مرقوم

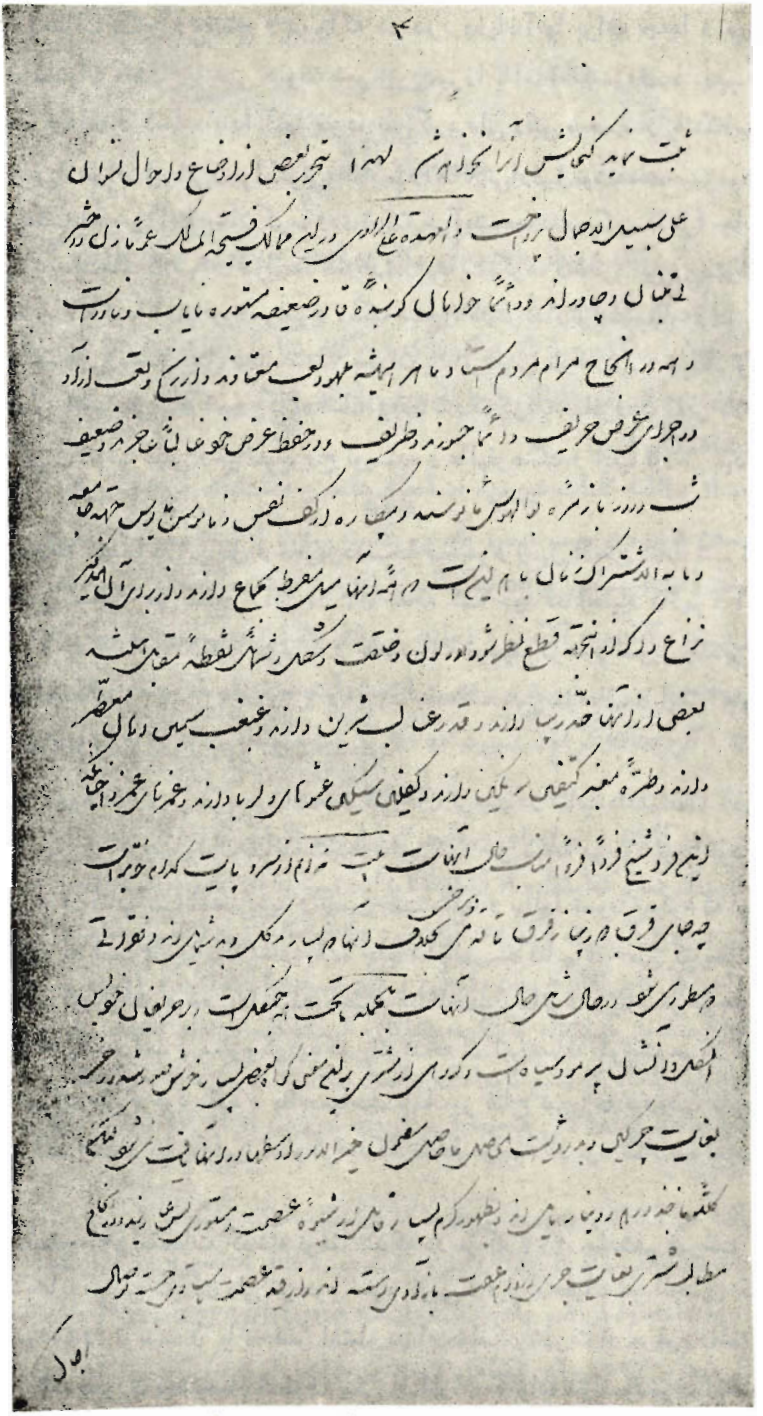

برگی از کتاب شب نامه نسخهٔ موجود نزد نگارنده

و از نام وقصد مخلص هم اطلاع داشته‌اند و تکرار آنچه در صفحات گذشته آمده در اینجا ضرورت ندارد .

مشخصات نسخهٔ موجود درکتابخانه مجلس شورای ملی نقل از صفحه ۲۷۵ فهرست مذکور بشرح‌زیر است :

درپایان نسخه‌تاریخ کتابت آن‌سنه۱۲۵۸ گذاشته‌شده، آغاز: «بندهٔ درگاه‌عبدالمفتاح...»، پایان : «... از اوضاع کفره نوشته‌شده ...» قطع :۲۲در۱۴ سانتی متر - ۱۵۴ صحیفه ، هرصحیفه‌ده‌سطر- بخط نسخ خوش، عناوین‌وعبارات‌تازی بهمان خط بسرخی‌نوشته‌شده، صحیفهٔ‌اول سرلوح متوسطی از آب طلا ولاجورد و شنگرف و سُرنج و تذهیبی درحواشی دارد و در همهٔ صحایف جدول هشت‌خطی از مرکب ساده وآب طلا و شنگرف ساخته‌اند، کاغذ فرنگی شکری‌آهار مهرکرده، جلد تیماج، سیاه ضربی‌که ازآب طلا خط‌کشی‌کرده‌اند.»

***

در اینجا بطور جمله معترضه یادآور میشود نسخه ازکتاب سفرنامه اصلی ویا چهار فصل- ونه رساله شب‌نامه- که درکتابخانه تربیت تبریز وجو دارد و بدون ذَرّهٔ تفـاوت از حیث رسم‌الخط و کاتب وشکل و اندازه و مرکب وتزئینات و جلدعیناً مانند رساله شب‌نامه نسخه‌کتابخانه مجلس شورای ملی است و بنظر میرسدکه هردوکتاب را یکنفر شخص واحد ودر روی یك‌نوع‌کاغذ وبایك‌قلم ورسم‌الخط و بیك‌شکل وپشت‌سرهم نوشته و بیك‌کیفیت‌تزئین وجلدکرده است .

با این یك‌تذکر جزئی‌که این هردو نسخه تا سال ۱۳۳۶ هجری قمری درکتابخانه شخصی پدر نگارنده بوده و درآن سال ازخانهٔ ما خارج‌شده و نسخه کتابخانه تربیت‌تبریز را یکبار در سال ۱۳۲۲ شمسی دیده وطی مردادماه سال جاری‌که بـه‌تبریزرفتم بـراثربی عنایتی رئیس فرهنگ و هنرآنجا موفق بمشاهده‌آن نشده و با وصف این شکل و قطع نوع خط وخصوصیات‌آن درخاطر مانده است .

***

عکس‌کوچك‌شدهٔ این‌نسخه ازرساله شب‌نامه موجود درکتابخانه مجلس‌شورای‌ملی‌را مانند عکس نسخهٔ از کتاب چهار فصل یا سفرنامه اصلی ـ اولیای بسیار محترم ، ارجمند ودانش دوست‌کتانخانه مجلس شورای ملی بنا باستدعای این بنده ، باکمال‌گشاده روئی و ومکرمت در اسرع‌وقت برداشته، طی جریان اواخرشهریور روزهای آغاز مهرماه امسال، باین‌بی‌مقدار مرحمت فرمودند .

که وظیفهٔ خود میدانم از مراتب دقت، ادب ولیاقت فرد فرد مدیران آن‌کتابخانه ، سرکار خانم راستکار رئیس‌کتابخانه، وآقایان آدمیت(عبداله)، حائری(عبدالحسین)، خُرّم

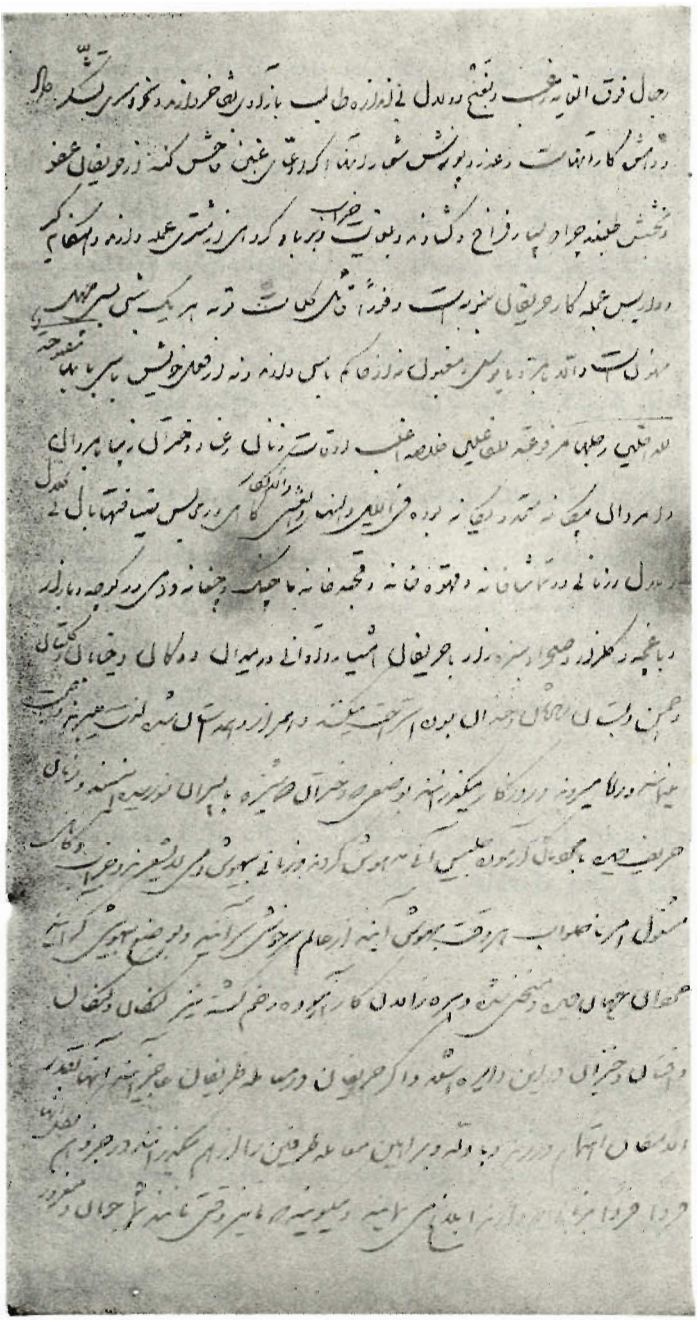

برگ دیگری از کتاب شب نامه نسخه نزد نگارنده

(پرویز)، رحیمی(رحیم)، شهدادی (مهندس محمد) و دیگران. که برای جلوگیری از هر-گونه سوء تفاهم حرف اول نام خانوادگی را ملاك تقدم وتأخر قرارداده- از اعماق قلب وبا کمال ادب و احترام سپاس گذاری نماید .

***

بنابراین، حالیه، ملاك عمل ومستندو مدرك کارما دونسخه از رساله شب نامه است: نسخهٔ موجود نزد خود نگارنده که توصیف وچند برگ از عکس آن نیز درج شده و نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی که آن نیز وصف گردیده و شماره ثبت آن بترتیب ۲۳۱۴- ۲۲۱۷- ۱۳۹۱۰ -وباسم سیاحت نامه میرفتاح تبریزی شب نامه - در کتابخانه مجلس ثبت وضبط شده است .

که اینك گراوورعکس کوچك شده از :پشت جلد -صفحه اول و دوم- دوصفحه آخر- سه قطعه - دوبرگی- ازاوراق وسط - بتدریج در اینجا نقل میشود .

***

از ملاحظهٔ عنوان برگ اول نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی ملی- قطع نظر از نوشتهٔ پشت جلد نسخهٔ موجود در نزد نگارنده- و مندرجات کتاب دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم تربیت- تردیدی در نام رساله باقی نمی ماند، زیرا باتوجه بتاریخ کتابت آن ۱۲۵۸ قمری زمان حیات مؤلف در طرفین سطر اول این نسخه- درکنار بسم الله صریحاً و بطور آشکارا «کتاب شب نامه» بنظر میرسد .

***

نکته دیگر اینکه - برعکس کتاب چهارفصل که در نسخه‌های متعدد اختلافات زیاد دیده میشود- بین این دونسخه از کتاب شب نامه تفاوتی نیست ویا اگر باشد بسیار جزئی وغیرمؤثر ونسخهٔ که نزد نگارنده است بعلت صحیح تر بودن نسخه اصل قرارداده شده است .

***

فصل بندی وجعل عنوان و باب برای جدائی مطالب، سهولت مطالعه و خسته نکردن خواننده از این بی‌مقدار است ودر اصل دونسخه بسبك آن زمان وجود ندارد و اینك متن شب نامه- قلهك - پنجشنبه ۱۶ آبان ماه ۱۳۴۷

فتح الدین فتاحی



پشت جلد کتاب شب نامه ـ نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شب‌نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه[1]

چون[2] بندهٔ درگاه **عبدالفتاح** که در تاریخ سنهٔ‌هزار و دویست‌وپنجاه‌وپنج هجری‌از جانب امنای دولت علیهٔ ایران صانها الله عن طوارق الحدثان **بنیابت** عالیجاه مقرب‌الخاقان **حسین‌خان آجودان‌باشی** مأمور وعازم فرنگستان شد ، چون‌جمعی از اهالی هندوستان بالضروره در ممالك انگلستان متوقف، من جمله نواب **اقبال‌الدوله** ابن شمس‌الدوله ابن سعادتعلی خان ابن‌شجاع‌الدوله ابن ابوالمنصورخان نیشابوری وابوالمنصورخان ازنیشابور ایران رفته در هندوستان بامر ملازمت **محمدشاه هندی** که باکثری از ممالك هندوستان شاهنشاه بوده‌است اشتغال‌داشته، درآخر بمرتبهٔ وزارت بالاستقلال والانفراد رسیده‌وهمچنین شجاع‌الدوله و آصف‌الدولهٔ مشهور ابن‌شجاع‌الدوله مدتها وزارت‌کرده‌اند وبعد از وفات آصف‌الدوله‌که لاولد بوده است سعادت‌علی‌خان برادر او وزیر شده ، در ایام وزارت (او) ممالك **اَوَدْ** حسب‌الحکم پادشاه بایشان‌مُفوّض گشته، مساوی‌هشت‌کرور تومان ایران‌مالیات آنجارا هم برسم تیول ابدی بایشان واگذاشته‌اند و بعد از فوت همان پادشاه، پادشاهان دیگر نیز این‌قاعده‌را معمول‌داشته‌اند .

حلول و رخنهٔ انگلیسها و آغاز حیله‌و تزویر[3]

تا اینکه‌جماعت انگلیس، چنانکه مشهور است، بهزار گونه‌حیله وتزویر[4] مداخله‌بملك آنها بهم‌رسانیده، بالاخره‌عهدوشرط کرده‌اندکه هرسال مبلغی از این‌ملك تنخواه نقدبدولت

۱ــ کلمه‌مقدمه در متن‌دو نسخه نیست‌و این‌حقیر آنرا برای‌جدا کردن مطلب گذاشته‌است.

۲ــ در نسخه‌مجلس کلمه«چون»دیده نشدولی‌در نسخهٔ‌نزد نگارنده‌که‌ازحیث صحت نسخه‌اصل قرارداده شده وجود دارد و ازسیاق عبارت لازم بنظرمیرسد .

۳ــ این عنوان هم جعل نگارنده برای جدائی مطلب است .

۴ــ در نسخه مجلس تزویر با ذال‌است‌که درست‌نیست .

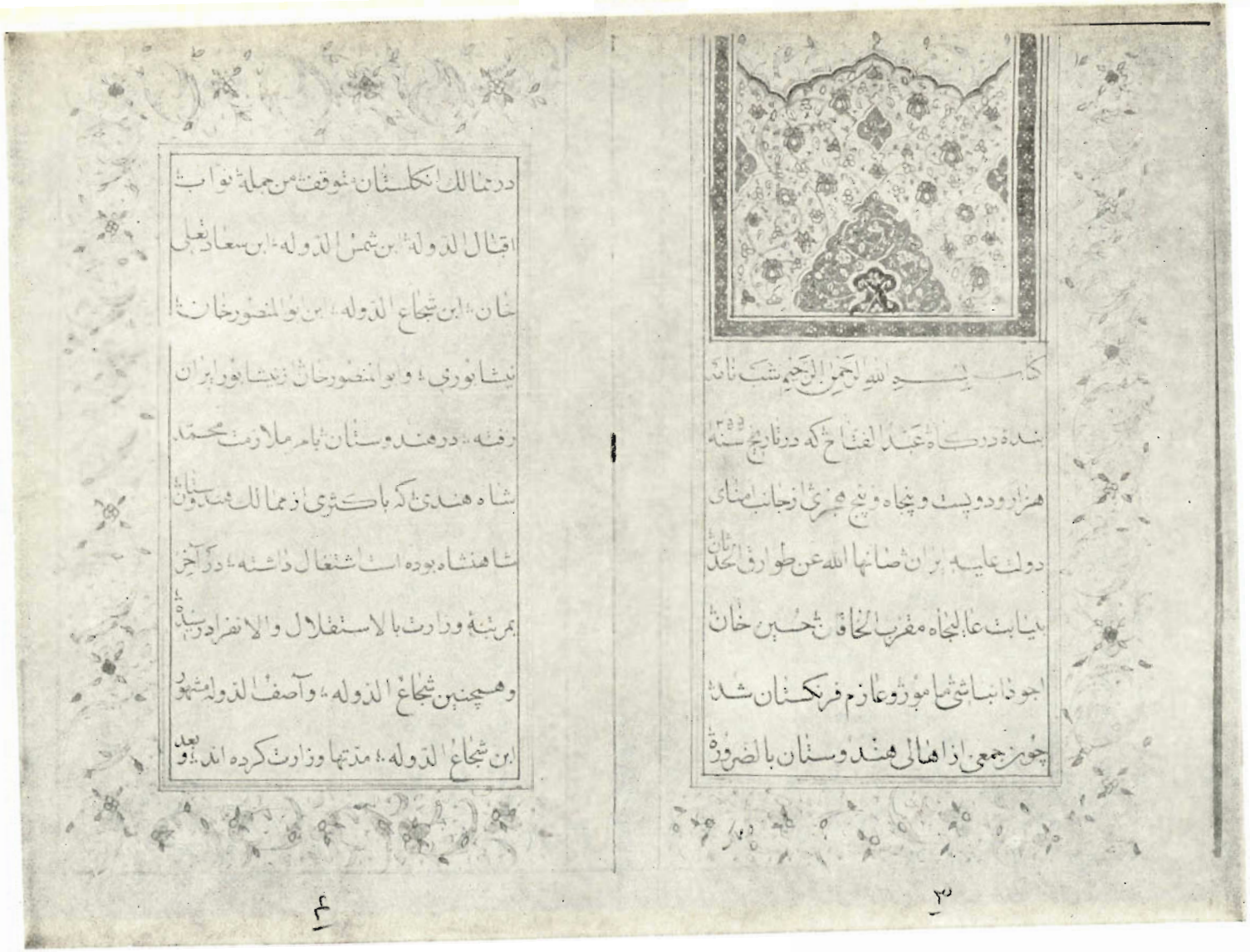

کتاب بسم الله الرحمن الرحیم شب نامه
بنده درگاه عبد الفتاح که در تاریخ سنه ۱۲۵۵
هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری از جانب امنای
دولت علیه ایران صانها الله عن طوارق الحدثان
بنیابت عالیجاه مقرب الخاقان حسین خان
اجودانباشی مامور و عازم فرنگستان شد
چون جمعی از اهالی هندوستان بالضروره

در ممالک انگلستان متوقف من جمله نواب
اقبال الدوله ابن شمس الدوله ابن سعادتعلی
خان ابن شجاع الدوله ابن ابو المنصور خان
نیشابوری و ابو المنصور خان از نیشابور ایران
رفته در هندوستان بامر ملازمت محمد
شاه هندی که باکثری از ممالک هندوستان
شاهنشاه بوده است اشتغال داشته در آخر
بمرتبه وزارت بالاستقلال و الانفراد رسیده
و همچنین شجاع الدوله و آصف الدوله مشهور
ابن شجاع الدوله مدتها وزارت کرده اند و بعد

عکس صفحه اول و دوم کتاب شب نامه – نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی –

انگلیس بدهند، بعد از چندی دولت انگلیس تکلیف کرده است که بقدر مبلغ معهود از ولایت موضوع داشته بآنها واگذارند والجاء[۱] قبول کرده‌اند و شرط نموده‌اند که در نصف دیگر بهیچوجه مداخله نکنند.

و مدتها سلطنت آنجا باشمس‌الدوله پدر اقبال‌الدوله بوده است، بعد از فوت او، چون دولت انگلیس آثار رشد از ناصیهٔ احوال اقبال‌الدوله استنباط کرده‌اند عموی خرف گشتهٔ اوراکه محض نفس مُعطّله میباشد حکماً در آنجا پادشاه و فرمانفرما نموده، اقبال‌الدوله‌را از سلطنت موروثی ممنوع داشته‌اند.

ایشان بسبب بدعهدی و ظلم و تعدی دولت انگلیس از وطن مألوف وخانه وزندگی آواره و سرگردان بوده، مدت یکسال و نیم با گروهی از من تبع و منسوبان خود در لندن بودند که بلکه قراری در امر خود بدهند.

تقریرات اقبال‌الدوله واوضاع انگلستان[۲]

از قراری که ایشان مکرر ذکر و بیان میکردند گویا در ظرف این مدت اکثری را از این ولایت سیاحت کرده از کیف و کم اوضاع (نسخه مجلس: هریك) استحضار کامل حاصل نموده بودند.

بندهٔ درگاه اوقات توقف لندن بجهة جامعهٔ اسلامیه با اوآشنائی و حق صحبت داشت وبکرات از کیفیت اوضاع این ملك و ملت از ایشان و **سایر اهل هندوستان** استعلام و استفسار رفت، و پارهٔ را نیز خود معاینه دیده ملاحظه نموده، اگر خواسته باشد که قبایح اعمال و افعال آنها را در این اوراق ثبت نمایدگنجایش آنرا نخواهد داشت.

اوضاع رجالات زنهای انگلستان[۳]

لهذا بتحریر بعضی‌ازاوضاع و احوال نسوان[۴] علی‌سبیل‌الاجمال پرداخت. **والعُهدةُ علی‌الراوی** ـ در این ممالك فسیحة‌المسالك عموماً زن و دختر بی‌تنبان و چادراند و دائماً خواهان‌کوبندهٔ قادر، ضعیفهٔ مستوره نایاب و نادرست و همه در انجاح مرام مردم استاد ماهر، همیشه بلهو ولعب معتادند و از رنج و تعب آزاد، در اجرای عرض حریف

۱ـ الجاء یعنی اضطراراً. ۲ ـ این عنوان و عناوین دیگر از این حقیر است و در دو نسخه نیست. ۳ ـ بازهم‌عنوان ازاین بنده است.

۴ ـ در نسخه مجلس: «و رجال آنها» که‌گویا زاید است ودرست نیست

دوبرگ دیگر از نسخهٔ ــ مجلس

دائماً جسورند و ظریف و در حفظ عرض خود غالباً عاجزند و ضعیف ، شب و روز با زمرهٔ بوالهوس مأنوسند و بیک‌باره‌ازکَفّ نفس و ناموس مأیوس ، جهة جامعه و مابه‌الاشتراك زنان باهم این است که همهٔ آنها میل مفرط بجماع دارند و از برای آن با همدیگر نزاع ، و اگر از این جهة قطع نظر شود ، درلون و خلقت و شکل و شمایل نقطهٔ مقابل هستند .

بعضی از آنها خَدِّ زیبا دارند و قد رعنا ، لب شیرین دارند و غبغب سیمین ، دهان معطر دارند و طرهٔ معنبر ، کتفین رنگین دارند و کفلین سنگین ، عشو(ه)های دلربا دارند و غمز(ه)های غمزدا ، چنانکه این فرد شیخ[1] فرداً فرد مناسب حال آنهاست : **بیت** :

ندانم از سرو پایت کدام خوبتر است چه جای فرق که زیبا ز فرق تا قدمی

وبرخی بخلاف آنها که بسیار بدگل و بدشمایل‌اند[2] و فقراتی که مسطور میشود در هرحال‌شامل حال آنهاست ، بالجمله‌ماتحت همه جنگل‌است و بر حریفان خود بس انگل ، آنسشان پر مو و سیاه است و گروهی از مشتری براین معنی گواه ، بعضی بسیار خوش صورتند و برخی بغایت چرکین وبدرؤیت ، الحاصل ماحصل مضمون خیرُالامورُ اوسَطُهادر آنها یافت نمیشود ، لیکن کلاً باخذ درهم و دینار مایل‌اند و بظهورکرم بسیار قائل ، از شیوهٔ عصمت و مستوری بس عارند و در انجاح مطالب مشتری بغایت جری ، از دام عفت بآزادی رسته‌اند و از قید عصمت باستادی جسته ، بوصال رجال فوق‌الغایه راغب‌اند و بغنج و دلال بی‌اندازه طالب ، بآزادی تفاخر دارند و بخودسری تشکر ، (داد و دهش کار آنهاست) وعذر وپوزش شعار آنها . اگر ادعای غبن فاحش کنند از حریفان عفو و بخشش طلبند ، چرا که بسیار فراخ و گشادند و بغایت خراب و پر باد ، گروهی از مشتری عمله دارند و هنگام گیر و دار بس عجله ، کار حریفان بنوبه است و فوراً قائل کلمات توبه ، هریك شبی بسی چهل نفر ممنون است و الا بالمره مأیوس و مغبون ، نه از حاکم بأسی دارند و نه از فعل خویش یأسی ، بابُها مَفتوحةٌ لِلدّاخلین و رِجلها مَرفوعةٌ لِلفاعلین .

خلاصه ، اغلب اوقات زنان رعنا و دختران زیبا با مردان و امردان بیگانه متحد و یگانه بوده فی‌اللّیل وَالنّهار وَالعشی والاَبکار، گاهی درمجالس ضیافت‌های بال ، بی‌کلال و ملال و زمانی در تماشاخانه و قهوه‌خانه و قحبه‌خانه با چنگ و چغانه و دمی در کوچه

۱ـ یعنی شیخ سعدی شیرازی. ۲ ـ در نسخه مجلس : در «شمائلند» .

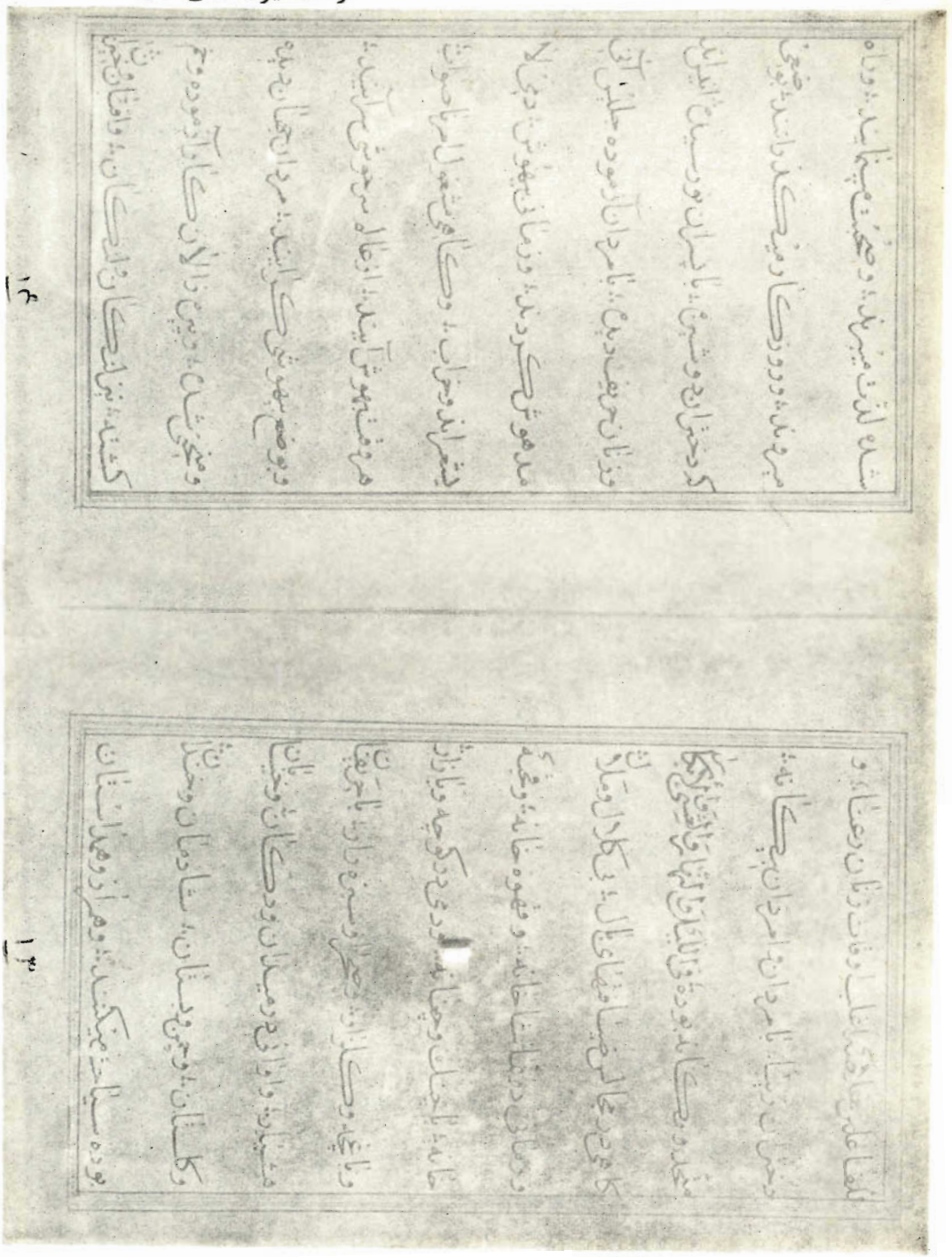

دو برگ دیگر از شب‌نامه ــ نسخه مجلس

و بازار و باغچه و گلزار و صحرا و سبزه‌زار با حریفان هوشیار و اوانی در میدان و دکان و خیابان و گلستان وچمن و بستان ، شادمان و خندان بوده استراحت (نسخه مجلس: سیاحت) میکنند و همراز و همداستان شده لذت میبرند ، و صحبت مینمایند و راه میروندو روزگار میگذرانند ، بوضعی‌که دختران دوشیزه با پسران نورسیده انیسند و زنان حریف دیده با مردان کار آزموده جلیس ، آنی مدهوش گردند و زمانی بیهوش ، دمی لایشعرند و خراب وگاهی مشغول امر ناصواب ، هروقت بهوش آیند از عالم سرخوشی سرآیند و بوضع بیهوشی گرایند ، مردان جهان دیده و منحنی شده و پیرزالان کار آزموده وخم‌گشته نیز لنگان ولنگان وافتان و خیزان در این دایره هستند واگر حریفان در معاملهٔ ظریفان عاجز آیند آنها ـ بقدرالامکان اهتمام ورزند و بادلّه و براهین معامله طرفین را هم از هم میگذرانند ، درجزو هم بکل آنها فرداً فرداً بزبانی‌که دارند ابلاغ مینمایند ومیگویند که‌مانیزوقتی‌مانند شما جوان ومعزور بودیم وچنین میدانستیم‌که همیشه خوش‌گذرانی‌ممکن است، حالاکه‌کاراز کارمان‌گذشته‌وتوانائی به‌ناتوانی‌وقوت به‌توانی‌بدل‌گشته، رنگ‌رخسار تغییر یافته و تیر غمزه از تأثیر افتاده ، نه‌چهره را آبی مانده است و نه‌طُرّه را تابی ، منطق شیرین که در بیان معانی در حد اعجاز بود از ادای الفاظ عاجز آمده و چشمان نیم مست‌که در صیددلها دست تمام‌داشت از دست رفته ، حریفان را میل بمعاشرت و شوق بمباشرت با ما نمانده است ، خار ندمَ در پاداریم و دست سَدم بر سر . بیت :

قضا روز گاری زما در ربود که هر روزی از آن شب قدر بود

ولی چه سود برنمی‌گردد آب رفته بجوی آنی نمیرود و زمانی نمی‌گذرد که از غفلت پشیمانی و ندامت و تأسف و سئآمت حاصل نکنیم ، پس در اینصورت چگونه روا وسزاست که شما با این همه قوت و شهوت جوانی ازلذتهای عیش وکامرانی محروم بمانید . الغرض بهزارگونه حیله و افسون پیش آمده ، سعیهای از حد افزون ظاهر ساخته آنی غفلت نمیورزند و بعضی از پیر زالان فرتوت که از غایت پیری متحیر و مبهوت‌اند و بحدهرم رسیده . قامتشان خم گردیده نه پایشان را قوت رفتار مانده است و نه زبانشان را قدرت گفتار ، چون طاقت برحرکت ندارند و تاب بسکون هم نمی‌آرند لابداً در صحرا و بیابان با کالسکهای (کالسکه‌های) رو باز و در محفل و مجلس باکرسی‌های چرخ‌دار دور می‌کنند و چرخ میزنند و مُشتری مُشتری را با ایما و اشاره به بیع و شَری وامیدارند و حریفان را دقیقهٔ فارغ نمیگذارند ، از این کرداربهجت بسیار و مسرت بیشمار حاصل کرده همیشه خوشحال هستندکه در ضمن یك سودا دوسود نقد دست داده ، مشتری ومشتری باهم بالاشتراك و دلاله هم بنفسها حظ نفس حاصل میکنند و بیك تیر دو نشانه میزنند.

حکایت ـ شبی در یك مهمانی لندن‌صاحب‌خانه جمعی اززنان سیمین‌بر و دختران مه پیکررا که‌هریك‌در فَنّ رقص نقص‌نداشت و درطرز رفتار و خرام تمام بود و در نگاه پنهانی آنها رموز دلربائی پنهان و در اعتدال قامت ایشان شور قیامت عیان ، لعل لبشان با شهد شیرین آمیخته و از تار زلفشان دلهای پریشان آویخته، در گوشهٔ رخسار از طُرّهٔ طرّار خوشه سنبل داشتند و در میان پیراهن از لطافت بدن خرمن گل ،کمند گیسوی آنها عقل را دربند داشته و در آتش روی آنها دلهای بیقرار سپند بوده ، دعوت نموده بودند و همهٔ آنهاباهم‌از رنج و ملال فارغ وبغنج و دل مشغول بودند . بندهٔدرگاه هم درگوشهٔ مجلس از همه‌کناره‌کرده بودم و قناعت بتماشا و نظاره ، ناگاه دیدم که پیره زال عفریتهٔ غداری را درکرسی چرخ‌دار گذاشته داخل مجلس نمودند ، همینکه داخل شد از تماشای آن بساط خوشحالی و انبساط برای او دست داده وبا هریك از حضار ـ انس و استیناس حاصل نموده مضمون یُوَسوِسُ فیصدُورالنّاس راجاری‌کرد ، حرفهای محبت‌آمیز زد وسخنان شوق انگیز گفت ، در ارتباط حضار با هم غایت احتیاط نمود و اصرار را از حد بیرون بردکه مبادا احدی فارغ وبیکار باشد و از این کار در مقام انکار ، چون بنده را درگوشهٔ از مؤانست آنها بی‌نصیب دید بنظرش بسیار عجیب آمد ، بترجمانی صاحب‌خانه ، که زبان فارسی میدانست ، خطاب‌کرد وگفت که از این زنان و دختران کدام یکی در نظر تو مقبول و معقول و مطلوب و محبوب است وچرا از این معامله فارغ نشسته و رشته محبت را از آنها گسستهٔ ، آنکه منظوری نـدارد عمر ضایع میگذارد ، بنده جواب گفتم که در عالم خوب‌رو بسیار و دلربا بی‌شمار است و لیکن یکی از شعرای ایران که کلام او در فنون محبت سرمشق مردم است گفته : بهر چمن که رسیدی گلی بچین و برو ! همینکه این حرف را شنید و آثار بی‌میلی از ناصیهٔ احوال بنده مشاهده نمود علامت حزن واندوه در بشرهٔ او آشکارگشت ، بنده بجهة اینکهٔ او را بَترنّم آورده بتکلّم و ادارم گفتم : این حرف نباید موجب غم و باعث اَلَم شما باشد ، معلوم است‌که گلچین در نگاه داشتن گل اهتمام تمام‌خواهدکرد وعلی قدرالمقدورآنراازخود دورنخواهد نمود ، مجرد استماع این فقره دست بهم زده اظهار شعف نمود و خنده زد و زنده شد ، از غایت شادی این مضمون را بهمهٔ حضار حالی نمود ، آنهاکلاً تحسین‌کرده ، آفرین‌گفتند .

دراین بین‌آجودان‌باشی ازراه شوخی اظهارکردکه شما از احوال فلانی غافل‌هستید که‌چه‌قدر خوش‌گذران وزنده دل است من جمله بیست نفرزن معقوله در ایران دارد اکتفا بآنهانکرده بفرنگستان‌آمده ،آنها بحرف آجودان باشی اعتبارکرده بی‌اختیار پیش‌آمدند

و دور مرا مثل بَنات‌النعش گرفتند و هر یك بـزبان و بیانی که داشتند گفتند که ظَنّ مادر حق تو این نبو که بیست تا زن را نگاه توانی داشت تعجب است که چگونه از ازعهدهٔ آنها برمی آئی و چه طور با آنها سلوك نموده بسرمیبری ، این‌حال از تو محال بنظرمی‌آید، بنده درجواب گفتم که زنان ایران مثل شما مُتلف و مُسرف نیستند بلکه قانع و منصف‌هستند ومحل تعجب هم نیست چرا که‌شما معاینه می‌بینید که‌یك قطعه‌خروس‌از برای سی‌قطعه مرغ کفایت میکند، معلوم است که آدمی کمتر ازخروس نخواهد بود، باوجود این بـاز بهمدیگر کـه میرسیدند این‌معنی را مکرر میکردند و تعجب مینمودند .

والعجب ـ بعضی از زنان عفیفه و نجیبه باسگان انیس‌اند و جلیس و دائماً رفیقند ومؤنس و هر یك همیشه دو قلاده سگ‌دارند که یکی‌ازآنها توله سگ است و دیگری کوپك[1] امّا شغل سگ‌توله بنا برعادت در وقت حاجت فرج‌عفیفه‌را هرقدر که خواهش اوست‌می‌لیسد وهنگام ضرورت و غلبه شهوت زبان باندرون برده مکرر حرکت میدهد تا اینکه نجیبه را بسبب انزال‌آرام و فراغت حاصل شود، مقصود اصلی و منظورکلی از این‌معاملهٔ توله سگ دوچیز است یکی حصول لذت و دفع شهوت ودیگری تنگی و نزاکت موضع که بعلت‌لیسیدن حاصل‌آید، اهل هندوستان نیز بصحت این معامله اقرار و شهادت دارند ولکن ازراه‌تعجب میگویند این‌همه‌زن که در این ممالك دیده وصحبت کرده‌ایم چنین زنی که از عمل سگ‌توله مقصودآخری اوبعمل‌آمده باشد ندیده‌ایم، پس از این‌معلوم است که همان عفیفه بعدازمعاملهٔ سگ‌توله بعلت زور وقوت شهوت‌خاصیت حاصله‌را که‌عبارت ازتنگی باشد فی‌الحاله‌بمقاربت عظیم‌الآله دیگر رفع کرده بصورت‌اول راجع‌شده است .

واما کوپك، با آنهمه پوزوپك[2] بعد ازآنکه خانم شوخ‌وشنگ خودبخودلنگ را رابالابرداشت، بدون‌کومك و بی‌تأمل‌و درنگ‌جماع‌قشنگی‌راه انداخته رفع دلتنگی‌مینماید و اعتقادشان این است که جماع سگان بسبب بطوء انزال بمراتب از جماع رجال خودشان بهتر وخوشتر است، هرگاه‌سگی بدبخت باین معامله عادت‌نکند بالمره از نظر آقاو خانم افتاده فوراً اورا بعراده بسته مثل الاغ و قاطر بکار وامیدارند ، مادام‌که باین‌معامله زنان عادت‌نکرده است همیشه بعذاب وزحمت عراده‌کشی گرفتار است، بدبخت ترین سگها سگی است که ازلذت و نعمت این‌معامله محروم وبی‌بهره باشد ، **تعجب این است** شوهر زن‌هم

۱ــ کوپك بفتح‌سوم و سکون چهارم درآذربایجان به‌سگ های درشت و قوی هیکل که چوپانها وگله‌دارها بصحرا میبرند وگوسفندهارا از آفت‌گرگ حفظ می‌کنند و بقدری‌زورمند هستند که یك‌تنه چندگرگ‌را فراری‌میدهند و این لغت ترکی است‌و« کوپك‌اوغلی» یعنی پسر سگ(یاپدرسگ) معروف‌است.

۱ــ درحاشیه نسخه مجلس پوز= گوشه‌دهان وپك= دست وانگشت‌پای‌را گویند .

باین‌معامله راضی وممنون است وحق‌دارد، چراکه در این ولایت بعلت کثرت شهوت زنان یکمرد آن‌قدر توان وقوت نخواهدداشت که یك‌زن‌را به تنهائی راضی کرده از عهدهٔ‌خواهش اوحسب‌الواقع برآید، آنوقت هرگاه زن با دیگری ساخته هرچه خواسته باشد بگیرد بدهد یا اینکه بعلت نجابت و استغنای طبع هیچ‌نگیرد و بدهد موافق قانون ملت شوهر بیچاره را اختیار چندان نخواهدبود که اورا سیاست‌نماید پس در این‌صورت شوهر باغیرت بسیارممنون است که سك این معامله‌را عوض رجال همسایه و جهال کوچه بامستوره نموده آتش شهوت اورا ساکت نماید، اگر پای انصاف، و مروت بمیان آید شوهر زن تقصیر چندانی نخواهد داشت .

چنانکه مشهور است ـ یکی ازاهل فرنگستان زنی بدگل وبدشمایل‌داشت که‌در بدی خلق‌و خلق طاق بوده و شهرهٔ‌آفاق، جوهر بدگوهری، اکسیر بی‌جوهری، خفیفة‌العَقْل ثقیلةُالبَدَنْ، رَدیّةُالسِّر، قَبیحةُالعَلَنْ نه‌سرشت اوراازملاحت خبری‌و نه سیمای اورا از صباحت اثری، **قَدجاوَزعُمرها منستّین و سَبعینْ وَ اَخَذَتْ طینتهٰا مِنقَعرِسِجین**، سبب‌غم، حطب‌جهنم، دیباچهٔ اوراق شناعت و عنوان صحیفهٔ‌وقاحت، خیال صورتش زهره‌را چاك وزهره‌را غمناك مینمود، در این صورت معلوم است که‌وصال او چه‌قدر موجب‌کلال و ملال خواهدبود و شوهر بیچاره همیشه ازمؤآنست و مجالست او تنگ آمده بابخت‌خود در جنگ بود، روزی که بی‌او بسر میبرد سور میدانست و شبی که با او میگذرانید شب‌گور، و راضی‌بودکه مدت عمر خود را با ماری در غاری بسر برد تا از مصاحبت آن عفریتهٔ نحس آزاری باو نرسد و چون در ملت‌آنها مبرهن است که مرد زیاده از یك‌زن نمیتواند بگیرد ونگاه‌دارد ناچارتن بقضا داده متحمل میشد و همیشه با قاضی‌الحاجات در مناجات بودکه رحمت خودرا شامل حال‌اوکرده این طوق‌لعنت را از سراورفع کند. **اتفاقاً** ـ روزی‌بخانه آمده‌دیدکه مردی بازن‌اوکه فی‌الحقیقه دیوربمن بود جفت‌گردیده‌است، چون‌آنهارامشغول این امر ناصواب دیدگفت ای بندهٔ خدا در معاشرت و مباشرت این زن مثل من بیچاره مجبورنیستی که‌خودرا بعذاب انداختهٔ، پس از این‌معلوم است که اگر زن او مقبولهٔ‌خوشگل هم میبود سوای اینکه بگوید: خدا قوت بدهد و از سلیقهٔ تو بدم نیامد، چارهٔ‌دیگر نداشت، مرد بیگانه، باکمال یگانگی، گفت که خدا تورا سلامت‌کند، من در این‌عمل (کار) مورد ملامت نیستم و بخواهش نفس ومیل قلب‌مرتکب این‌عمل نمیشوم،و این‌قدر بدسلیقگی‌ندارم، زحمت می‌کشم‌وپول می‌گیرم **لَیسَ لِلانسانِ اِلّا مٰا سَعیٰ** ودفعهٔ اول‌نیست که من‌بتقدیم‌این امر خیر اقدام نموده‌ام بلکه‌کرات از این زحمت سود و منفعت برده‌ام، مزدآن‌گرفت‌جان برادر که کارکرد .

عجب این‌است که زنها آلت مردی، بهر قوت وسختی وزور وکلفتی، بعضی‌ازپوست نرم ماهی و پرقو و پارهٔ از چرم بلغار و مداد پاك‌کن. ساخته، حاضر و آماده داشته‌اند و درصندوقهای جواهر و سنگین، چون جان شیرین، نگاه‌داشته، هنگام حاجت، زن دیگر، که مهارت داشته باشد، همان‌آلت را بخود بسته با خانم مقاربت‌می‌نماید و اجرت‌می‌گیرد، همچنین در مقابل‌آن، مردان بی خانمان آلت زنان دارند که وقت ضرورت بکار برده دفع شهوت مینمایند، وآلت مردی را دوتا خصیه قرارداده‌اند و سوراخ بیخ داری‌که هردو را پراز لعاب اسفرزه و سفیدهٔ تخم‌مرغ و شیرگاوکرده زمان بزنگاه‌وکلاپیسه واوان‌گیرو دار و قمایوشه، ازحرکت بیخ وریزش‌لعاب منظور خودرا بعمل میارند .

الغرضـ یکنوع‌جماع در میان مردان وزنان معمول و متداول است‌که‌آنراقمایوشه گویند و اعتقاد طرفین این است‌که جماعی از این‌بهتر وخوشتر درعالم ممکن نیست .

کیفیت‌آن بقراری است‌که زن رعنا رنجیبی ویا دختر زیبا و خوش‌ترکیبی ، درعالم محبت وهنگام غلبهٔ شهوت، لنگهای سیمین خودرا بالا برداشته، پشت رو میخوابد و حریف ظریف هم وارونه دربالای نجیبهٔ لطیفه درازشده، آلت رجولیت‌را بدهان زن وزبان‌خودرا بفرج‌او گذاشته[1] هردوبزبان نزاکت وبیان آلت یکدیگر را می‌مکند ومی‌لیسند وآن قدر حرکت‌می‌دهندکه مطلب طرفین ازهمدیگر حاصل میشود، بعد ازآن‌لذت، منی یکدیگر را بذائقه سپرده، درساعت میل مینمایند ومیگویندلذت این‌معامله فوق‌جمیع‌لذتهاست .

طرفه‌حکایتی است که زنان این ممالك‌عموماً تا جان‌دارند خودرا جوان‌و عفیفه می‌شمارند و تا فرج دارند خودرا مدمزل[2] وباکره‌میدانند .

فیمابین اعلیحضرت امپراطور[3] نمسا و جناب**پرنس مترنیخ** وزیر خود سؤآل و جواب**لطیفی** در مادهٔ زنان فـاحشهٔ **وینه** اتفاق افتاده بود . حاصل صحبت این است کـه پرنس مترنیخ در مقام مصلحت و انتظام مهام ولایت عرض‌کرد، است‌که هرگاه حسب‌الامر امپراطوری[4] مقرر شودکه در یك سمت شهر جای‌معینی و محل مُسقَفی ترتیب داده وزنان فاحشه ونابکار راعموماً درآنجا متزل‌ومأوای بدعندظاهراً بهترخواهدشد، سرکارامپراطور[5] در جواب او فرموده‌اندکه **اگرپوشانیدن‌شهر ممکن است** که یکجا مسقف شود، چه مضایقـه و الّا چه حاصل ،چراکه غیر فاحشه در وینه بهم نمیرسد ، علم‌الله تعالی که حقِ مطلب این ومخ‌مسئله چنین است‌که سرکارامپراطور[6] فرموده‌اند، بلی‌کلام‌الملوك‌ملوك‌الکلام،

۱ـ این‌عمل‌را درفرانسه سووآسان‌نوف Soixant ـ neuf یاشصت‌ونه میگویند بشکل این عدد 69 .

۲ـ مدمزل ـ مادموازل Mademoiselle یعنی‌دوشیزه‌خانم ـ۲ تا۶ دراصل‌امپراطور و درنسخه مجلس ایمپراطور.

وحال اینکه بنای ممالك نمسا بقرار آزادی مربوط نمیباشد . از این مقوله اوضاع زنان سایر ولایات فرنگستان راکه همه خودسر و مطلق‌العنان‌اند بهتر معلوم میتوان کرد .

خلاصه ـ شبها بهر طورکه‌منظور زنان فرنگستان است درقحبه‌خانه و قهوه‌خانها[1] وغیره دلخواه همه بوجه اکمل بعمل می‌آید، حتی بعضی اوقات، در مقام تفنن ، بخواهش حریفان سلیقه‌جو، ده وپانزده نفر زن‌ماهرو، یکجا لوطوعریان گشته، رقص‌کنان بهر سو شتابان و دوان وبانواع مختلفه افتان وخیزان‌حریف حریص را حیران‌وسرگردان‌میگذارند ودرآن بین سرین سیمین هریك‌که مشتری‌را دلنشین‌آید فوراً ساعد نازنین اوراگرفته در اوطاق دیگر منزل‌گزین و میان رخت خواب رنگین ، آنی بخواب نوشین و زمانی بکار بهتر اراین اشتغال دارند و تاصبح و بلکه دوساعت از طلوع آفتاب گذشته بفراغ‌بال تمام باتمام معامله اشتغال‌میورزند.

چون‌درکل ممالك فرنگستان کوچه وبازار همیشه چراغان‌بوده[2] تا ثلث‌آخر شب، پیروبرنا وضعیف‌وگدا، اعلی و ادنی، فقرا و اغنیا،از اناث وذکور وبیناوکور، هرچه هستند، بیدارند وعلی قدر مراتبهم طالب دیدار، بعضی دربازار وکاکین بمعامله‌مشغولند و برخی در قهوه‌خانه[3] وتماشاخانهٔ‌آن‌سرزمین همنشین‌محبوبه و معشوقه شده بمعانقه وملامسه، بلکه بامرمعینه ومعلومه میپردازند، وپارهٔ ازفلك زدگان وستاره سوختگان درکوچه‌وبیابان وصحرا ومیدان، حریف‌جویان‌ومشتری‌گویان، حیران‌و سرگردان، راه میروند، بنابرآن، از فاحشه زنان، هریك به‌بیندکه مشتری نقد، بقدری‌که اطفاء حرارت، و رفع ضرورت‌کند، دست نمیدهد، دفعةً با نهایت امتنان، ا.قحبه خانه ببازار و میدان افتاده، باروی باز، از شدت‌حرص وآز، گردن درازرا جنبانیده ، عقب مشتری‌میدود وآناً فآناً باسوگداز باظهار مدعا آواز بلند میکند، هرزمان‌مشتری دمساز پیش‌آید نزداو با نازونیا راز گویندو در مطلب بازکنند، اگرحریفی پیش آید در کار عجله نداشته باشد، همراه ضعیفه بقحبه خانه رفته منظور خودرا باتمام میرساند و بعضی از حریفان،که عجله‌دارند، در دم معامله را در میان‌کوچه ایستاده ازهم میگذرانند ودر هنگام گیرودار اگر ازاینطرف‌وآنطرف‌کوچه جثهٔ آدم دیده‌شود فوراًازهم‌واشده، دست یکدیگررا گرفته، خرامان‌خرامان‌پیش‌میروندو بتعارف میگویند که:

۱ـ در اصل ونسخه‌مجلس قهوه‌خانها ولی‌گویا قهوه‌خانه‌ها صحیح تر است .

۲ـ باید بخاطرداشت که‌این‌رساله‌درست‌در یکصدوسی‌وسه‌سال‌پیش نوشته‌شده وآن‌اوضاع که امروز در تهران هم تقریباً عادی است اسباب حیرت نویسنده بوده و تا همین پنجاه سال پیش نیز اگر یکنفر از مردم عادی تهران باروپا میرفت‌بامقایسه وضع نیم‌قرن قبل تهران‌باز از اوضاع شهرهای اروپا تعجب میکرد .

قودنانت یعنی شب شما خیرباشد، **هَودویُودُو** یعنی احوالت خوب است ؟

اَی‌اَم‌وری‌قلَدْتوصی‌یو یعنی ازدیدن شما خیلی خوشحال شدم.ـ مخاطب جواب گوید :

اَی‌اَم وری وِل تنکیوُ یعنی بسیار خوب است من‌شکرمیکنم .

و اگر عامل ومعموله ووارد هرسه از اهل فرانسه یا نمسا یا ملت دیگر باشد بزبان خودشان باهم تکلم و تعارف‌نموده میگذرند وآنها باز بعمل خود آغاز مینمایند .

وبعضی از زنان فاحشه‌هم خانگی‌هستند و علی‌الظاهر از مؤآنست و مجالست اهل قحبه‌خانه بیگانگی‌ورزند، **عادت آنها** این‌است‌که از طلوع آفتاب تانصف شب، باهزاران رنج‌و تعب، برای جستن حریفی قوی‌گردن، که درحال اولی و انسب‌باشد، راه‌رفته، نگران نگران، می‌گردد و هروقت مشتری با قوت دست دهد، همان‌آن و در زمان ، اورا ربوده بخانه‌میبرد، و اگر حریفی پیش‌آید و ازعالم عشق بازی سرآید ، امافوراً بسببی نادم شده خواسته باشد که بلکه خودرا بلطایف‌الحیل ازدست خانم سرمست خلاص نماید توقع‌عاشقانه میکند ومیگویدکه من حالا امرضروری دارم وبآن علت از تمتع صحبت توعجالةً محروم خواهد شد وهمنقدر ازتو التماس دارم که اسم خانه و کاشانهٔخود را نوشته بمن لطف کنی‌که بعد از فراغ خانهٔ شمارا سراغ‌کرده بیایم و ازفیض صحبت شما کام دل دریابم ، نظر باینکه زن حریف دیده‌فوراً می‌فهمدکه مشتری نپخته میخواهد طفره‌زند همان‌ساعت‌اسم یکی ازخانهای(در هردونسخه چنین و خانه‌ها بهتر است) معتبرین ولایت‌را نوشته میدهد، حریف بیچاره غافل ازاینکه اوراگول‌زده است، یك‌وقت رفته در خانهٔغیررا غلطی‌می‌کوبد واظهار مطلب میکند و بهمین سبب مورد بحث شده گرفتار میشود .

بااین اوضاع خراب و اعمال‌ناصواب، هرگاه شخصی در ممالك‌فرنگستان،خاصه در انگلستان،ازراه‌سهوونسیان،که مستلزم طبیعت یعنی کالطبیعةالثانیه للانسان است، غفلةً نام سینه وپستان یا چوبوق‌و قلیان یا امثال آن را نزد زنان بزبان آورده بیان سازد فوراً چاپ‌کرده، درکاغذهای اخبار ثبت و در اطراف عالم شهرت میدهندکه فلان و بهمان ، در مجلس بهمدان، شرم از روی زنان نکرده، اسم چنان‌رابی‌مهابا بزبان‌آورد .

درهرحال زن و دختر، هرچه هستند،یکسر، صورت‌وسر، وتن وبر وگردن‌وسینه وکتف‌وساعد را بی‌حفاظ داشته‌دائماً درخلاء و ملاء و مجالس اعلی و ادنی وکوه‌و صحرا و میدان وکوچها (دردونسخه کوچها ولی‌کوچه‌ها بهتر است) باینطورها راه میروند و مطلقاً عیب ورکیك‌نمیدانند، بلکه‌این عادت‌را از جمله لوازم لطافت ونزاکت می‌شمارند .

اما ، العیاذبالله ،اگر یکی‌غفلةً گوشهٔ انگشت را ازدستکش بنماید دفعةً انگشت‌نما شده او را از جملهٔ نجبا و ارباب عفت نمی‌دانند .

بسیار شبیه است مثل اینها به عمل شخصی‌که درکلیسا (نسخه مجلس‌کلیسیا) الاغی را بکارگرفته بود ، شخص دیگر داخل شد و او را با الاغ در فعل وانفعال دید ، از راه تغیر گفت ای ملعون این چه عمل است که در این مکان شریف می‌کنی ؟ تف برویت ! آن شخص جواب داد که ای خدا نشناس هیچ حیا نمی‌کنی که برخانهٔ خدا تف می‌اندازی ، اگر از این‌کار خیر فارغ مبشوم پدر تورا میسوزانم .

اگر همین یك حرکت آنها رابنظر تحقیق ملاحظه فرمایند مرتبهٔ عقل وپایهٔ ادراك آنها حسب‌الواقع معلوم خواهد شد .

زنهای نجبا نگه‌داشتن و برداشتن آلات ثلثه را اسبات طراوت ونزاکت دانسته، زمان زمستان و تابستان ، زنان نجابت بنیان استعمال مینمایند ؛ عینك شیشه بردیده می‌گذارند و در دست مروحه ودرسرشمسیه میگیرند ،اگر باد و باران و گرمی تابستان و سردی‌زمستان ودربینائی‌چشمان ضعف ونقصان داشته باشد یانداشته‌باشد همیشه این سه‌اسباب را همراه دارند و باستعمال و حرکت هرسه آلت مشغول هستند و در عالم هرچه هست همه را پاك میدانند ، خرس و خوك ، سگ و گربه ،گرگ و بوزینه ، گوسفند و بره و اکل‌گوشت اینها نزد آنهاکلاً مساوی است ، آب خالص ، بول و غایط ، کس و کون ، دهن و لب ، بینی وغبغب را یکسان شمارند وبا آب جاری وخالص هرگز تطهیر نمی‌کنند و موضع بول و غایط را بباطله کاغذهای اخبار پاك مینمایند و حال آنکه نظر بعادتی‌که در اکل و شرب دارند ممکن نیست که طبیعت شان یبوست داشته باشد بلکه همیشه بنرمی و ملایمت اطلاق و اجابت طبیعت عادت دارند ، علاوه براین تنویر هم نمی‌کنند ، در این صورت پر معلوم است که حوالی موضع بیشترآلوده وکثیف میشود ، با آنهمه ادعای سلیقه ونظافت‌دارند، بایستازالهٔ کثافت را باآب صاف نمایند ونمی‌کنند، با وصف این مراتب باز خودشان را صاحب سلیقه‌ترین اهل روی زمین دانند ، از علامت غایط و کثافت و فضله و نجاست مطلقاً اجتناب و احتراز دارند ، اما اگر جوراب و دستمال کسی قدری چرکین بوده سفید نباشد او راکثیف دانسته از جملهٔ ارباب سُلُق نمی‌شمارند و همیشه سرنتراشیدن وختنه‌نکردن (نسخه مجلس : ناخن نگرفتن) و حمام نرفتن وکیسه نکشیدن ورنگ وحنا نبستن و تنویر ننمودن را عین سلیقه میدانند .

چون اکثری ازکاغذهای اخبار آنها محض دروغ ودروغ محض است

پس دراینکه موضع معتاد راهمیشه با این‌کاغذها پاك میکنند بدفکری نکرده‌اند، چرا که

این‌کاغذها بکاری بهتر از این نمی‌آید ، اعتقاد خودشان این است‌که با آن کاغذها کثافت موضع معتاد را پاك میکنند لکن این مرحله جای شبهه وتردید است و حقیقت معلوم نیست که خطوط آن کاغذها را که محض دروغ است با نجاست مـوضع معتاد پاك می‌کنند یا بالعکس .

علیٰ ایّ‌حال این تدبیر از آنها بسیار بجا و بموقع افتاده است .

و این دین و آئینی‌که دارند و نسبت بحضرت عیسی علی نبینا و علیه‌السلام میدهند نیز از این قبیل اخبار است . ـ **بروح مطهر عیسی روح‌الله قسم است‌که روح ایشان از این قسم دین و آئین خبر ندارد .**

بالجمله فخر کلی دارند بر اینکه در هر شهر وولایات فرنگستان ، خاصه در ممالك انگلستان ، حرام‌زاده خانهای (در هر دو نسخه چنین و خانه‌ها بهتراست) متعدده بنا گذاشته ، عمارات عالیه ساخته‌اند و در هریك از آنها خدام و عمله و اخراجات کلیه تعیین‌و قرارداده‌اندکه آنها بامور لازمه وکارهای ضروریهٔ آن متوجه شده اوضاع آنجا را از هرحیث‌که لازم باشد مضبوط‌کرده دقیقهٔ غفلت نمی‌کنند ، باین معنی‌که اگر زن عفیفه‌و نجیبه و یا دختر لطیفه و باکره در خانهٔ خود ازمردان بیگانه و پسران فرزانه حامله شود بعد ازوضع حمل بچهٔ خود را علی‌الخفیه برده در یکی از خانهای (خانه‌های) آن عمارت که پیچ مفتول سایر اطاقها در آنجا است‌گذاشته پیچ را حرکت میدهد و در ساعت بیرون رفته بخانه خود می‌آید و خدام و عمله از حرکت نمودن زنگ همان ساعت خبردار شده بچه را برمیدارند ، **امانمیدانند** آن بچه از کیست و مال کدام نجیبه و مستوره است !

خلاصه وضعی قرار داده‌اندکه خدام و عمله آن بچه را مثل مادر مهربان و دایهٔ مشفقه پرورش داده متوجه میشوند ، تا رفته رفته بسن هفت و هشت میرسد ، آنوقت او را بمکتب‌خانه دولتی و ملتی برده بتحصیل علوم دینیه و تعلیم صنایع ملیه خود وامی‌دارند ، از جملهٔ اینگونه پاك نطفه‌ها (در هر دونسخه نطفها) هریك بحدکمال بـرسد فوراً کشیش است و هادی قوم ؛

شعر اذا کانَ الغُراب دلیلِ قومٍ سَیدیهم سَبیلَ الهالکینا .

چون این ملت ، باعتقاد خـودشان ، شریعت حضرت عیسی علی نبینا و علیه‌السلام تابع هستند و آن حضرت هم روح‌الله بوده و ظاهراً مثل سایر بشر پدر نداشت . آنها از راه حماقت اینگونه پاك نطفه‌ها (در هردو نسخه نطفها) را که پدر ندارند و معلوم نیست که والد ماجدشان کیست بغایت معزز و محترم داشته چنین میدانند که از برکت وجود مولودکذا مطالب این قوم شوم در درگاه ایزد باری بعز انجاح مقرون خواهد بود و قوام دین و ملت و نظام آئین و دولت هم بوجود آنها منوط و مربوط .

بنابراین اعتقاد هرسال ، علی‌الاستمرار ، آلاف والوف خرج حرام‌زاده خانه‌ها[1] ومکتب خانه‌های کذارا با طیب نفس بدون عذر متحمل‌اند .

خلاصه ، هر مرد وزن‌که درچنین خانه و مکتب‌خانه تربیت وپرورش یافته باشد همه جا عزیز است و محترم و ارباب مناصب این دین و دولت و آئین و ملت از این اشخاص ممتاز وگلچین است . بعضی از عقلای ملت ، در مقابل روح‌الله ، آنها را غیب‌الله و سرّالله می‌نامند .

با اینهمه احوال خراب و اوضاع ناصواب بعضی کتابها که در قدح و توبیخ اهل ایران نوشته‌اند **بخصوصه فرزه[2] انگلیسی هرزگی نموده در این خصوص بسیار افراط کرده است .**

ازجملهٔ فقرات آن این است کـه اهل ایران میل مفرط به‌پسران امـرد خوشگل دارند وبعضی با آنها مرتکب امرشنیع میشوند .

بلی ، درمیان‌کل ملل عالم بعضی ازجُهّال ، بسبب غلبهٔ نفس اَمّاره واغوای شیاطین، مرتکب پارهٔ اعمال ناشایست میشوند .

لکن اهل فرنگستان‌که بتمامی اوصاف ذمیمه ، بخصوصه باین‌کردار زشت ، موصوف و معروف هستند و امرد خانه‌ها[3] ، مثل قحبه‌خانه‌ها[4] قـرارداده‌اند کـه همه اوقات بآنجا رفته پول میدهند و مـرتکب این عمل قبیح میشوند، دور از انصاف است‌که با این همه اتصاف با این عمل ناصواب ، اهل ایران را خطاب و عتاب نموده این صفت را بایشان نسبت بدهند و درکتابها بنویسند !

حکایت **معاوضهٔ** امیرانگلیس و کبیرایطلیا (ایتالیا) باین مطلب شاهد است .

---

۱ ـ در هردو نسخه وهمه‌جا «خانها» نوشته شده‌که «خانه‌ها» درج میشود .

۲ ـ بدین‌ترتیب مسلم شدکه شرح مندرج در شماره‌های قدیم روزنامه دماوند بنقل‌قول از پدر نگارنده مبنی براینکه مرحوم میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی‌کتاب «شب‌نامه» را درجواب **فریزر** نوشته صحیح بوده و در اینجا متن نوشته صراحت دارد و این فریزر همان جیمز بایلی فریزر است که چند کتاب راجع بایران نوشته و ازطرف دولت انگلیس مأمور مهمانداری و پذیرائی رضاقلی میرزا و دوبرادر او بوده است

۳ ـ در مورد این «امردخانه‌ها» باید گفت که در لندن ، پاریس و هامبورگ وحتی برلین‌کاباره‌ها وکافه‌های زیرزمینی مخصوصی وجود داردکه درآنها پسرهای جوان و خوشگل بعضی بالباس‌مردانه‌وبرخی درکسوت زنانه میرقصند و آماده پذیرائی‌ازمشتریهائی‌که تمایلات غیرطبیعی دارند هستند واین عادت تمایل بهم جنس دراروپا از خیلی قدیم رواج داشته است.

۴ ـ در هر دونسخه «خانها» نوشته وبنظر خانه‌ها بهتراست .

حکایت

مشهور است که یکی از امرای انگلیس وقتی بمرافقت پسر خوش‌صورت خویش راه مملکت ایطالیا را پیش گرفته میرود که در آنجا سیاحت نموده استراحت کند ، در ایام سیاحت با یکی از کبرای آن ولایت کـه زن مقبوله داشته است رابطهٔ آشنائی و رفاقت بهمرسانیده طرح دوستی و صداقت میریزد و باهم برادر میشوند و هنگام فرصت و فراغت بصحبت مشغول شده و دم از خصوصیت زده لذت میبرده‌اند ؛ تا اینکه در عین اتحاد و معیت ودربین یکرنگی واخوت شهوت نفسانی هردوبحرکت آمده ، امیر انگلیس بمباشرت زن و کبیر ایطالیا بمقاربت پسر رغبت بـی‌نهایت بهرسانیده بـی‌اختیار پرده از روی کار برمیدارند و با هم دمساز شده راز را ابراز میکنند ، آخرالامر قرار معامله منجر بمعاوضه شده طرفین راضی میشوند .

چون اهل انگلیس در تزویر و تلبیس ثانی اثنین ابلیس‌اند ، از راه مکر و حیله ، پدرو پسر در خفیه بـا هم جلیس شده، محاوره و مشاوره مینمایند و میگویند کـه اگر معامله پیش را پیش و معاوضهٔ پس را پس اندازیم خالی از مصلحت نخواهد شد ، چرا که شاید آنوقت‌کاری پیش‌آیدکه پس بالمره سالم بماند .

مخفی نماند که احتراز و اجتناب امیر انگلیس در تمهید و تدبیر که پسر خود را خلاص نماید نه باین جهت بود که بالذّات از این عمل تَجنّب داشت و این کردار را زشت میدانست ، بلکه چون ظاهراً کبیر ایطالیا بسیار تنومند و قوی هیکل بود و بمدلول الظّاهرُ عنوان‌الباطن عظَم آلت او را استنباط مینمود و درامر معاوضه راه‌گفتگو را مسدود میدید و یقین میدانست‌که کبیرایطالیا آنچه در قوه دارد خواهدکرد ، ضعف وناتوانی پسر را که با قوت و توانائی او ملاحظه مینمود از قبیل حمل‌کوه بکاه بنظرش می‌آمد و ازاین مرحله تشویش‌کلی داشت که مبادا در این‌گیر و دارکبیر ایطالیا پسر دلربا یکدفعه از دست رفته بالمره از حَیّز انتفاع بیافتد و دیگر بعد از این در این قسم معاوضات و اینطور معاملات دستش بجائی بند نشود .

چون در فرنگستان هرکس پسرخوشگل داشته باشد دومنفعت‌کلی از وجود اوبرای پدر حاصل میشود ، یکی درباب چنین معاملات‌که نوشته شد **و دیگری** این است که پسر بادخترخوشگل و متمولی ساخته دولت بسیاری‌اندوخته میشود ،**پس** در این صورت انصافاً پدر هرچه دست وپاکند مورد ملامت نخواهد بود ، بعد ازطرح گفتگوی ، کبیر ایطالیا ، بمضمون اکرموُاالضّیف و لَوکُان‌کافراً ، خواهش برادر خویش را در تقدیم و تأخیر مقدم

داشته عرض خودرا در دم پیش نهاد وفوراً کارراازپیش رفت ، اما امیر انگلیس ، همینکه فارغ گشت، زبان‌تلبیس واکرده، بهزار گونه تزویر ولطایف‌الحیل و تدلیس اظهارکردکه ای برادر مهرپرور چون بنای فرنگستان ، خاصه ممالك انگلستان و ایطلیا همیشه بآزادی مربوط است‌لهذا در دوستی همینقدر از شما توقع دارم که پسرمرا راضی‌کرده بسازید و از جبر و تعدی احتراز نمائید ، چنانکه من زن سرکار را راضی کرده بر سرکار آوردم شما هم در برادری پسر را با میل خود بانجام کار ونیل مقصود مایل و خوشنود کنید ، بزرگ ایطلیا فهمیدکه منظور او حیله و تمهید است فوراً جواب گفت که چه عیب دارد ، من هم باین معنی راضی و ممنونم مشروط براینکه حالا پسر سرکار برخواسته (در هر دو نسخه برخواسته و برخاسته صحیح است) در اطاقی خالی از اغیار ساعتی بامن هم‌گفتار باشد ، در زمان پسر راباطاقی رنگین برده تکلیف نمودکه لااقل دمی روی‌کرسی بنشین تاصحبت کنیم ، همینکه پسر نشست‌دفعةً کرسی خودبخود وارونه شد (نسخه مجلس گشت) وفنرهاکه در آن ترتیب داده بود دست و پای او را محکم بست وبی اختیار پا درهوا ماند و معاملهٔ پس بالضرور پیش افتاد ، پسر بیچاره هرچه خواست چاره کند ممکن نشد ، اضطراراً تن بقضا داده در دم‌کبیر ایطلیا بانجام مدعا پرداخت **والعُهدةُ علی‌الراوی** ! عمل مکرر بجا آورده حسرتی در دل نگذاشت **وتا هرجاکه خواست توسن خواهش براند**[1]، پسر بیچاره در آخر نفس از تله جست و پیس پدر آمده ماجری بازگفت وهردو باهزاران حسرت ازشادی ومسرت طاق وبا اندوه وکدورت جفت‌گردیدند و حیرت برحیرت افزودند از شجر تزویر ثمری برای آنها حاصل نشد مگر اینکه از عمل مکرر رنج بیحد و مر برای پسر حاصل‌گشت وعضو نازنین او بیشتر خَست ، مَنْ حَفَرَ بئراًلاَخیه فقد وَقَعَ فیه . ـ اعتقاد بعضی از صاحبان انصاف و مروت اهل انگلیس این است که اگر چه بزرگ مزبور در اول حق رفاقت را نگه نداشته لکن کبیر مسطور هم بعلت عمل مکررپا از دایرهٔ انصاف بیرون‌گذاشته است ، **اللّهُمّ‌الشغلَ‌الظالمینَ بالظالمین .**

همین حکایت مزبور قطع نظر از دلالت بی‌انصافی و اتصاف براوصاف ذمیمه بر بُله و حماقت آن‌گروه نیز دلالت میکند ، چرا که از همهٔ این مقدمات و امورات اتفاقیه در میان خودشان چشم پوشیده **اوصاف خود را بدیگران نسبت میدهند .**

چون آخر داستان به بُله و حماقت آنها منجر شد مناسب آمد که شمهٔ هم در این خصوصی نوشته شود .

۱ــ جاهائی که با حروف برجسته نوشته شده ازخودمؤلف است.

حکایت

در مملکت انگلستان مشهور است که مدت یکصد و پنجاه سال چیزی بیشتر یا کمتر **کرم‌بل**[1] نام پادشاهی درمیان آنها بوده است که اهل انگلند از رفتار او بغایت راضی و ممنون بوده‌اند ،ازاتفاقات در این سنوات قبل یکنفر آدم چیز فهم و زرنگی از اهل فرانسه بعزم سیاحت و تفنن بدارالملك لندن رفته مدتی توقف نموده می‌بیند که اهل آن سرزمین سبك مغز و حماقت آئین بنظر می‌آیند ، از راه امتحان یك وقتی عمارت بسیار خوبی کرایه کرده و یك کلهٔ پوسیده شده آدمی هم از جائی پیدا و در دیوار همان خانه نصب و آویزان میکند و بعد بدایرهٔ باسمه خانه کاغذ اخبار رفته میگوید و اخبار میکند که من کلهٔ **سرکرم بل** پادشاه انگلند را که صدو پنجاه سال پیش از این در این سرزمین بوده است بهزارگونه زحمت و مشقت پیدا و مبلغها اخراجات مصرف کرده بدست آورده‌ام و الآن در فلان خانه وعمارت حاضر وموجود است، شما این مراتب را کماهوحقه در کاغذ اخبار بنویسید[2] کـه هرکس میل بهمرساند آمده تماشا نماید ، مباشرین باسمه‌خانه نیز بهمان طور تقریر او را درکاغذ اخبارثبت مینمایند و همینکه این خبر در ملك لندن شهرت یافته‌منتشرمیشودهرروز فوج‌فوج ازاهل آنجامانند **یأجوج ومأجوج** رفته‌هرکس خواست داخل شود دربان بی‌خانمان همان آن بیان ساخت که یك شلین که هزار دینار است نفری بدهد تاکلهٔ پادشاه را زیارت نماید . پر واضح است که از برای یك شلین هیچکس نمیتواند که فسخ عزیمت کرده در میان جمعی ازآنجا مراجعت نماید وهمچنین سایرین بهمین سیاق رفتارکرده تامدت یکسال هرروزعلی‌الاتصال معدودکثیری رفته درآنجا پول‌مفتی میدهند.ـ از اتفاقات کلهٔ مزبور بسیارکوچك بوده بقدرکلهٔ بچه بنظر می‌آمده است ، اما احدی در این مدت بمطلب برنخورده و زیارت بی‌حاصل مینمایند ، مگر یك روز زنی می‌گوید که کرم بل‌پادشاه بزرگ وبحد بلوغ رسیده بود کلهٔ سر او چرابابد باین‌کوچکی باشد ، آن شخص دفعةً جواب داده بودکه این کلهٔ سر ایام بچگی و طفولیت ایشان است ،کلهٔ ایام بزرگی و پادشاهی اورا هم سال دیگر خواهم آورد ، زن ساکت شده در رد جواب عاجز میماند.ـتعجب این‌است که‌کیفیت گفتگوی‌این‌زن درمجلسی‌که پنج شش نفرازاعاظم وعقلای جماعت انگلیس در آنجا بوده‌اند طرح میشود و آنها بالاتفاق از راه تغیر میگویند کـه

---

۱ ـ ظاهراً منظور ازکرم‌بل هان‌کرومول معروف بوده است .

۲ ـ یکبار توضیح داده شده‌که در این‌کتاب و اصطلاحات نویسندگان آن زمان ایران منظور از باسمه‌خانه مطبعه و چاپخانه و از کاغذ اخبار روزنامه بوده و در اینجا غرض نشر آگهی در روزنامه است .

عجب زن احمقی بوده است که بمحض قول او اعتبار کرده ضامن نگرفته است که سال دیگر کلهٔ مبارك ایام سلطنت کرم‌بل را بیاورد !

فی‌الحقیقه این بحث و ایراد حضرات صاحبان انگلیس شباهت تمام دارد بمکالمهٔ دو نفر که **اجمال** گفتگوی آنها این است که شخصی ناخوش بوده ، پیش طبیب میرود ، طبیب پس از مشاهدهٔ احوال اودستورالعمل میدهد و می‌گوید که علی‌الصباح پیش من میائی قارورهٔ خود را بیار تا به‌بینم ، مرد احمق صبح که از جا بر می‌خیزد در حضور زن به‌شیشه بول میکند که پیش طبیب ببرد ، زن باو میگوید چرا چنین میکنی ، جواب میدهد که چون احوالم ناخوش است باید این را پیش طبیب ببرم که تشخیص مرض نموده مداوا کند ، زن التماس کرد که درمزاج من‌هم تَکَّسُری هست قارورهٔ مرا هم ببر ،مرد احمق راضی شده اذن میدهد که زنکه هم بر سر قارورهٔاو بول کند ، اما زن‌و مرد هردو از راه احتیاط و نکته‌دانی که داشتند ریسمانی از خارج شیشه بستند که این دوبول بهم دیگر مخلوط نشود، بعد از رفتن مرد پیش طبیب که‌این داستان شهرت (پیدا) میکند یکی از عُقلای قوم رخش فصاحت بمیدان بلاغت انداخته میگوید که این دو نفر چه احمق بوده‌اند میبایست ریسمان را از اندرون شیشه ببندند !که مقصود حاصل شده حماقت آنها بروز نکند . ـ**فی‌الحقیقه** سکوت‌زن‌انگلیس هزار مرتبه ازمداخله وملاحظهٔ احتیاط حضرات بهتر است . ـ**خلاصه** همان شخص مساوی دویست هزار تومان از این ممر مداخل و منفعت نموده باز مراجعت بولایت خود میکند و درکاغذهای اخبار ثبت مینماید که از اهل روی زمین اهل انگلند را احمق‌ترین همه دیدم ، چـرا کـه کلهٔ بچهٔ خورد (خـرد) سال را از کلهٔ آدم صدساله تشخیص ندادند .

حکایتـ مشهور است که شخصی درباب حماقت اهل انگلیس و لندن سخن بسیار گفت و اصرار بیشمار نمود و مبالغه کرد ، جمعی از حضار بمقام انکار آمده اعتقاد او را غریب شمردند و قول او را تکذیب کردند ، بالاخره بمکالمه بمخاصمه و محاوره بمجادله انجامید ، مدعی با حضار قـرارداد که اگر در اثبات مدعای خـود عاجز آید و نتواند دویست تومان بدهد ، از آنجا بباسمه خانه رفت وگفت مرا صنعت غریبی هست که سرآمد فنون هنرو مایه تعجب صاحبان نظراست ، اهل باسمه‌خانه از حقیقت صنعت اوتفتیش کردند و او بی دغدغه و تشویش جواب دادکه من با همین جسم و بدن توی شیشهٔ شرابی که زیاده از یك چارك آب را ظرفیت نداشته باشد میروم و بیرون می‌آیـم ، شما این کیفیت را در کاغذ اخبار بنویسید که هرکس را میل‌باشد بفلان جا و فلان مکان بیاید وکیف ماشاء تماشا نماید ، اسم خود واسم خانه را هم‌ذکر نمود ، اهل باسمه خانه از تقریر اوحیرت کردند و در تحریر تردّدُ نمودند ، او هم بسر غیرت آمده تشددکرد وگفت اگرشما حرف مرا

خلاف میدانید و حمل بلاف و گزاف میکنید بنویسید که اگر از عهدهٔ عهد خود کما هوحقه نیایم و از گفتهٔ خود تخلف نمایم دویست تومان دادنی باشم ، اهل باسمه خانه اطمینان بهمرسانیده آنچه او گفت نوشتند ، فردا مردم گروه گروه باکمال شوق بخانهٔ او رفتند ، همینکه بدر خانهٔ اورسیدند دربان از هریکی پنج‌هزار دینار گرفته اذن دخول داد چهارهزار نفر داخل شده مترصد نشستند ، مرد صاحب‌پیشه شیشهٔ شراب را آورده وسط مجلس گذاشت‌ونشست‌واظهار کرد که‌این‌اوقات‌بجهة ٔتکسر ِ مزاج نمیتوانم‌ازعهدهٔ عهد خود برآیم و آنطورکه در کاغذ اخبار نوشته‌ام اگر نتوانم دویست تومان بدهم قبول دارم ، دویست تومان باهل مجلس داد وبرخواستند (خاستند) و رفتند و با همدیگر می‌گفتندعجب مرد احمقی است بمحض یك ادعای خلاف دویست تومان خسارت بی‌جاکشید .

حکایتـ مشهوراست‌که دونفرمشعبدازاهل انگلیس وایطلیا درباب تفوق بایکدیگر حرف میزدند ، بالاخره قرارداد کردند که در تماشاخانه هریك صدای سك بهتر درآرد استادترخواهد بود، تااینکه یك شبـ بتماشاخانه رفتند ، مشعبد ایطلیاتوله سگی‌را در زیر بالا پوش خود نگه‌داشت‌که بلکه بخصم خود غلبه نماید ، اول مشعبد انگلیس صداکـرد ، حضار مجلس فوراً دست بهم‌زده آفرین گفتند ، همینکه بمشعبد ایطلیا نـوبت رسید دفعةً دهن سگ‌توله راکه بسته بود واکرده مشت قایمی به‌پشت او زد تا صداکرد ، اهل مجلس در آن بین عموماً صدا بلندکرده‌گفتندکه لعنت خدا برتو باشد این چه وضع صدای سگ است که درآوردی ؟ ـ فی‌الحال سگ را اززیر بالاپوش درآورد وگفت‌که لعنت باین سگ توله و رحمت برشماها همه که نه اومثل سگ صدا در آورد و نه شما مثل‌آدم تمیز دادید.

حکایت دیگر ـ در حمق و بلاهت آنها ـ باز شخصی از اهل فرانسه رفته در انگلند خانه و عمارت عالیه بنا میکند و بعد از درکاغذهای اخبار ثبت و اظهار مینمایدکه من مساعی وافیه و اهتمامات‌کافیه بعمل آورده چیزی بسیار عجیب و غریب ترتیب داده‌ام که تا این زمان در کل ممالك فرنگستان چنین چیز غریب دیده نشده است ، هر کس بخواهدکه همان چیزرا ملاحظه نماید میباید بفلان خانه بیاید ، همینکه‌این مراتب شهرت تمام بهمرسانید اهل ولایت عموماً بارغبت بی‌نهایت مایل شده هرروز دسته‌دسته رفته هروقت خواستندکه داخل خانه شوند نفری یك شلین موافق قـرارداد بازیافت و رخصت دخول میدهند تا اینکه باندرون رفته می‌بیند که هیچ چیز در بساط نیست ، بصاحب همان خانه میگویند آنچه ترتیب دادهٔ بیار تماشا کنیم ، جواب میگوید که من مدتها عمر عزیز را بتحصیل وترتیب آن صرف کرده‌ام که بلکه بدست آویز آن راه معاش درستی تحصیل‌کنم حالا میترسم که بشما نشان بدهم و شما رفته رفته یاد بگیرید آنوقت هنر وصنعت من از عظم افتاده دیگرکسی‌اعتنانکند، پس در اینصورت بهتر این‌است که شما قسم بذات خدا و

روح مُطهرِ حضرت‌عیسی یاد کنید تا من اطمینان بهمرسانیده شمارااز این سرِ مکتوم آگاهی بدهم ، **خلاصه** آنها نیز بنوعی‌که درشریعت خود معمول و اهم والزم است همان الفاظ را سوگند ویمین میخورند که هرچه ما در اینجا به‌بینیم و آنچه از زبان تو بشنویم هرگز بروز نمیدهیم ، همینکه آن شخص اطمینان کلی بهمرسانید میگوید که راستی این است‌که در بساط من هیچ چیزنیست واز این تمهید بغیر از اخذ پول منظور دیگر ندارم، همان دسته بدون اینکه چیزی غریب ملاحظه نمایند مأیوس گشته از خانه بیرون میروند و در خارج هرکس از آنها تحقیق ماجری[1] مینمایند اضطراراً جواب میدهند که اوضاع آنجاگفتنی نیست و تا شما خود برأی‌العین مشاهده نکنید ازگفتن ما چیزی دستگیر شما نخواهد شد و **بهمان علت اهل آن ولایت** بغایت مایل شده همه رغبت کامل بهم میرسانند که آنجا را تماشا نمایند ، تا اینکه بمرور مساوی سه‌کرور نفس و ذیحیاتی که در لندن هست عموماً بآنجا رفته هریك یك شلین میدهند و مثل دستهٔ اول هیچ چیز ندیده مراجعت مینمایند .

فراموش خانه‌های فرنگستان[1]

هم باآنهمه شهرت‌درکل عالم مثل حکایت دویم‌است‌که محض برای‌جلب‌نفع دنیوی و اخذ پول میباشد واگر چه تا این زمان ازاشخاصی‌که بآنجا رفته واوضاع آنجا را بتمامها دیده و تماشا کرده‌اند هرچه استفسار و استعلام شده است از تصدیق و تکذیب بکلمهٔ متکلم نشده میگویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست ، پس در این خصوص هرچه گفته یا نوشته شود خرقِ اجماع وخلاف جمهور خواهد شد و قائل یاراقم بالضروره موردبحث و ایراد مردم شده مصدق نخواهد بود ، لکن چون بندهٔ درگاه ازبعضی اهل هندوستان که متوقف لندن و آدم صادق‌القول وبیغرض بودند و مدتها در آنجا بسر برده ، درباب امور جزئیه و کلیه امعان نظر نموده ، مکرر استفسار و حقیقت امر را فهمیده بودند تحقیق نمود ، بخصوصه نواب اقبال‌الدوله ، که‌آدم صادق و فی‌الواقع اهل دین وطالب یقین است ، تفصیلی از این اوضاع ذکر نمود .

خلاصه‌واجمال آن این است که اساس بزرگی بجهة جلب نفع دنیوی چیده ، عمله وخدام عدیده و رؤسای عمدهٔ عمده در آنجاگماشته‌اند و درنظرها چنین جلوه داده‌اند که هرکس یکبار داخل آن قطار شود در دنیا و آخرت موفق و رستگار خواهد بود و ظاهراً یك نوع عظم و اعتبار قرارداده‌اندکه احدی خودسر نمیتواند بآنجا داخل شود .

۱ـ فراموش‌خانه یعنی‌فراماسونری.

بالجمله ـ مقرر داشته‌اند که هر کس خواسته باشد بآنجا برود باید اول پیش آدم بسیار محترمی که در خارج گماشته‌اند رفته کمال خفض جناح و عجز و الحاح کرده استدعا نماید و بعد از حصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست و پنج پونت که عبارت از پنجاه تومان باشد نقد بدهد و داخل شود و اگر یك پونت کمتر باشد هرگز زیارت مقبول نشده و مطلب طالب بحصول نخواهد رسید .

الغرض ـ همینکه بیچارهٔ بدبخت که بهزاران فلاکت و زحمت و مشقت وجه معین را تحصیل و این زیارت را باغوای خیالات فاسده مایهٔ سعادت دنیا و آخرت دانسته داخل دایره میشود می‌بیند که اساس و اسباب آنجا خارج از اندازه تحریر و افزون از حوصلهٔ تقریر است و بعضی اشخاص بی‌عقل و کمال ، با یال و کوپال تمام ، در سرمیز و کرسی مملو ازکارد و چنگال نشسته ، روی کرسی و ظروف آن از انواع مأکولات و مشروبات مالامال است و آناً فاناً آنها در اکل و شرب اهمال و اغفال نورزند ، گاهی سرخوش میشوند و زمانی بهوش می‌آیند و باعتقاد خودشان ، در عالم بیهوشی و مستی ، باسرار غیبی ملهم میشوند ، وچون بهوش می‌آیند دم ازعرفان زده فقرات وعظ و نصیحت میگویند و مریدان را بشارت سعادت میدهند و ادعای حقانیت میکنند ، وارد مردود اگرچه در اول وهله بحصول مقصود خاطر جمع و خوشنود شده زمانی می‌نشیند لکن بالاخره همان اشخاص سراپا نفاق ، بانواع طرنب و تمطاق باو میگویند که همیشه با حقوق و وفا بوده طریقهٔ حسن اخلاق را مسلوك بدار تا شهرهٔ آفاق شده بین‌الاماثل والاقران طاق باشی که آنوقت همه بمصاحبت تو مشتاق میشوند و محسنات اخلاق تو دیباچهٔ اوراق آید و عالمی برثبات عهد و میثاق تو عاشق شوند و همچنین در خیرات و مبرات دائماً اهتمامات کامله بعمل آورده هرگز غفلت مکن ودرلوازم دین و ملت و قواعد آئین وشریعت خود باخلوص نیت باش و در مراقبت شریعت سعی بی‌نهایت بکن . **خلاصه** از این مقوله کلمات که همیشه درمدت عمرخود مکرر ازهمه شنیده بود می‌شنود ، **بعد ازاینهمه** نصیحت که عقلاً بهمه جهة متضمن مصلحت آدمی است ، باکمال ملاطفت و مهربانی میگویندکه اگر احوال و اوضاع اینجا را درخارج نقل کنی بلاشبهه خسارت کلی در دنیا و آخرت بتو میرسد و موجب هلاك تـو میشود و در این بین چهارصد و پانصد پرده کـه در هریك صورت آدمی کشیده‌اند نشان میدهند و میگویند اینها صورت اشخاصی است که درفلان عهد و فلان تاریخ باینجا آمده واین نصایح ومواعظ را شنیده ، بعد ازبیرون رفتن ، ازراه بوالهوسی و هوای نفس ، مصمم شده بودندکه شمهٔ از اوضاع اینجا را بگویند ، هنوز از زبان ایشان بیرون نیامده مرده بودند و صورت آنها را عبرةً للناظرین نگاه داشته‌ایم ، نظر براینکه این نصیحت را با نهایت رأفت و مهربانی و دلسوزی میگویند لابداً در دل مؤثر شده اعتقاد

بصدق آن‌بهم میرسد و اگر کسی بالفرض درخصوص این‌نصایح در مقام شبهه هم باشد عقل حکم میکندکه نقل نمودن این‌کیفیت و افشای‌این‌خبر در هیچ حال مثمر ثمری نخواهدبود و راه احتمال هم مسدود نمی‌باشد، گاهست آنچه‌میگویند محض از راه نیك‌خواهی است، چه‌لزوم‌دارد حرفی‌که‌درآن توهم‌خسارت میرود بزند، **پس بحکم عقل** از ابراز این‌راز احتراز خواهند کرد؛ **وبعضی حرکات مخصوصه** از قبیل‌گذاشتن دست و انگشت بروی، و لب و بینی بطرز خاصی یاد میدهندکه در خارج از ادای آن حرکات همدیگر را می‌شناسند و در معاونت ودستگیری یکدیگر مطلقاً مضایقه نمی‌کنند.

تماشاخانه‌های فرنگسان ــ اگر چه ظاهراً اساس بزرگی درآنها چیده، اسباب‌و آلات‌کثیره فراهم‌آورده‌اند و در اول وهله هرکس ملاحظه نماید چنین خیال خواهدکردکه البته این اساس برای امور عمده و مهام معظمه برپاشده، درضمن‌آن نتایج کلیه‌خواهدبود، اما همینکه برحقیقت اوضاع آنجا دقت‌شد معلوم میشودکه‌این بساط محض برای جمع‌کردن پول بوده‌وجمیع‌اساس واوضاع‌آن‌من‌باب حقه‌بازی وچشم بندی میباشد، چنانکه بندهٔ درگاه تفصیل‌آنرا درکتاب **روزنامه** ثبت‌نموده است، اگر بنظر تحقیق ملاحظه شود(نسخهٔ‌مجلس نمایند) بانهایت سهولت واضح خواهدشدکه هرچه درآنجاهست همه هیچ‌و پوچ است و چون آنجامجمع‌زنان قحبه‌و فساق و مرجع مردان‌کارآزموده وقرمساق است، مُشتری و مُشتری درآنجا مهماامکن با ایما و اشاره، یانظاره ومکالمه، یا بملامسه و محاوره، در حصول مقصودچاره جسته، قرار معامله و مدار معاوضه را درکنار مجلس‌گذاشته، بعد از تفرق مجمع، طرفین با هم درآنجا جمع میشوند؛ **ودیگر** هرزن و دختری‌که در فن رقص و خنیاگری مهارت کامل‌داشته، درشیوهٔ دلربائی استادقابل باشد، بعد از ادای پارهٔ‌حرکات عجیبه، هنگام رقص وغربیله، بکرات پای در زمین محکم داشته پای دیگر را آنقدر بالا برمیداردکه ماتحت او از هر طرف (نسخه مجلس از هردو طرف) نمایان شده، حریفان سلیقه‌جو از هرسو بومی‌کشند و از رؤیت چنین‌وچنان و فلان و بهمان دایم بحرکت آمده، درساعت برسراو خنده‌کنان، الوان‌الوان، برگ‌گل افشان میکنند، مباشرین آنجادرزمان پرده‌را می‌اندازند وخانم رقص‌کننده و حریف دیده فی‌الفور مستور و پنهان میشود تا دفعهٔ دیگرکه پرده برمیدارندحریفان‌گل‌افشان‌ازدر دیگر درآمده درپس پرده(نسخه‌درحجرات واقعه درپس پرده) پردهٔ عصمت اورا میدرند و بهمین دستور آنها برای دادن و گرفتن‌پول گاهی مستورند و زمانی مسرور، **خلاصه** در ضمن اینگونه امور همت آنهـا همیشه مقصود براین‌است‌که پول‌بگیرند وبدهند هرچه باشد.

بالجمله آش‌پزخانه‌ها[1] که در منازل عرض‌راه و شهرها ساخته‌اندد‌رگرفتن‌پول

۱ــ آشپزخانه‌ـ دراینجا منظوررستوران و مهمانخانه‌هاست.

ودادن فلان وبهمان بسیارافراط‌میکنند، میتوان گفت‌که این گرفتن ودادن هردو مانندغارت کردن است، چراکه‌اکثری از عمله وخدمه‌آنها درآشپزخانه‌های[1] کذا زنان رعنا ودختران زیبا میباشند وگروهی از مسافرین هم از جمله زنان و دختران ممالك فرنگستان هستندکه بعضی درولایت خود ازعمل معهود باکام دل سیروخوشنود نشده، و برخی‌را بعلت دادو دهش بسیار، شوهر غفلت شعاری‌که‌ازحال اوبی خبر باشند میسر نگشته از راه اضطرارناچارسفر اختیارکرده‌اندکه بلکه در هرشهر ودیار بایاری‌دمسازشده‌آتش حرص وآزراساکت‌نمایند، شدت عزوبت مردان وجوانان مسافر هم معلوم است‌که مستغنی ازشرح وبیان خواهدبود، دراینصورت پرواضح است‌که شجر این اجماع بغیر ازجماع ثمری نخواهدداد .

بااین‌اوضاع‌مسافرین‌کذاهروقت‌بخواهندوداع‌نمایندیکدفعهٔ مباشرآشپزخانه‌سیاههٔ گزاف بالوف‌وآلاف‌آورده‌منفعت‌مفت‌میبرند، واضح‌است‌که‌هرچه مباشرآشپزخانه‌کذااخراجات گزاف نوشته از مسافر مطالبه نماید از غایت خجالت و شرمندگی بلاحرف بندگی خواهدکرد، بعلت اینکه مهمان از سه‌قسم بیرون نیست، یامردمان محترم هستندکه‌آبروی خوددراملاحظه نموده حرف نمیزنند ، یا فاعل و مفعولند که بآن سبب دادن پول‌را انسب دانسته نفس نمی‌کشند.

در یکی از آشپزخانه‌ها که‌نهار (ناهار)خوردیم مباشرآنجا آمده اظهارکردکه‌من‌در تشخیص قیمت نهار(ناهار) معطل بوده نمیدانم‌که چه‌قدر بنویسم، چراکه تا امروز ایلچی‌در اینجانهار(ناهار) نخورده است !

آشپزخانهٔ[2] که‌آجودان‌باشی درلندن منزل‌داشت‌ولیعهد دولت بهیهٔ روسیه هم چندروز پیشتر در همانجا و همان‌دایره‌و اوطاقهامنزل‌کرده بودند؛ حین محاسبه بندهٔ درگاه‌مباشر هوتل‌را مخاطب‌کرده گفتم‌که شما قیمت‌اجناس‌را چرا باین‌شدت زیاد می‌نویسید، مگر در ولایت شما این اجناس بسیارکم‌است، گفت اینهادر اینجا خیلی است اما ایلچی‌کم است و دیگر گفت‌که سرکار ولیعهد دولت‌بهیه روسیه هم این سؤال را از من کرد و همین جواب رادادم .

علی‌ای‌حال یکدفعه می‌بینی‌که‌درکل‌کاغذهای اخبار باآب‌و تاب بسیار نوشته و اظهار داشته‌اندکه درفلان‌جاومکان تماشای‌چنین‌و چنان است‌که اگرشوق بسیارداشته باشد ساعت درسه مثلاً درآنجا حاضر و ناظر لذتهای بی‌شمار حاصل نماید، آنقدر در کاغذهای

۱ــ در هردونسخه آشپزحانه‌ها را آشپزخانها نوشته‌که درمتن‌آشپزخانه‌ها درج‌گردید بنظر صحیح تر است .

۲ــ چنانکه اشاره شد منظور مؤلف از آشپز خانه دراینجا مهمانخانه و هتل‌در جائی هم بمناسبت رستوران است .

اخبار بسط میدهند که همه(از)شیخ وشاب برای دیدن آن موج سراب بی‌تاب شده با کمال اضطراب وشتاب میرود که بلکه ساعتی همنشین احباب شود، همینکه هنگام دخول میرسد، دربان بی ایمان امان نداده مبلغی می گیرد تا داخل خانه بی سرو سامان گشته افتان و خیزان بهر طرف نگران میشود ومی بیند که صورت گاوی در دیوار ایوان کشیده اند که سه شاخ دارد مثلاً و بانی همان بنیان در آن آن باروی خندان پیش آمده با دلیل وبرهان مدلل و عیان میکند و میگوید که این گاونجابت ارکان درعهد اسکندر جلالت توامان یا نوشیروان عدالت بنیان بعرصهٔ جهان آمده، در تاریخ فلان بعالم جاودان شتافته است (نسخه مجلس وخرامان شده است)، در اینصورت آن بیچارهٔ بخت برگشته وآوارهٔ گول خورده و پول مفت از کیسه رفته و خسته ومغبون که از آن خانه بیرون می آید بچه زبان اظهار کند که من مبلغی پول داده بهرهٔ از تماشا حاصل نکردم .

و همچنین بحقیقت هر کار وصنعت آنها که دقت شود بغیر از تذویر (درهر دو نسخه چنین وباذال است و شاید تزویر باز االخت الراء صحیح تر باشد) و حیلت چیز دیگر مفهوم و دریافت نخواهد شد .

من جمله هر کس، بهر سمت، کوچه ومیدان، وباغچه وگلستان، و صحرا و خیابان، وسبزه زار ونارنجستان، وسروستان وکاجستان و سوای (در نسخه مجلس سوی که بنظر صحیح تر است) باغ وبستان، و دریاو کشتی نشینان، وزمرهٔ قایقچیان وشناوران، ودجلهٔ آب روان، وپلها وجسر بندان، وحوض های غلطان، و فواره(ه)های پران وجویباران باغبانان ، مبذر دهقانان، و جانب کلیساها وخارج پرستان، ومجلس وعظ کشیشان، ومنارهای ناقوس نوازان، مجلس پاپازان بی ایمان، ومحبوبان دلستان ، و محفل دلبران و عیاشان ، و منزل دوشیزه دختران وزنان رعنا و روسپیان، و دایرهٔ الواط و مطربان، ومنظر ریسمان بازان، و مکان هشیاران ومستان، ومکمن رقاصان و شعبده بازان، وموقف موزیکان زنان وفارتبیان نوازان ، وگروه حقه بازان و عیاران، وزمرهٔ سگ پرستان، وجای مرغان وجانوران، وطویلهٔ اسبان و خران، وخانه بیگانگان وآشنایان، وخرابهٔ غربای بی خانمان، وضعفا و مسکینان، وفقرا و گدایان، واعاظم وبزرگان، ومسکن نابینایان، و ساحت اسب دوانان، وکالسکه کشان، وقطار بازار و دکان ، وقنادیل چراغان، و جانب هوتل آشپزان، وطباخان، و خانهٔ قهوه کوبان ، جرگهٔ دروازه بانان، وپستچیان، راهروان، وبی گناهان، وگناهکاران، و فساق وقرمساقان، وگرفتاران وآزادگان، و خفتگان وبیداران، ومشتریان وخریداران، وقراولان گذرگاهان، کائناً ماکان، غفلةً نگران باشد درزمان باید بدون مهلت وامان مبلغی تاوان داده خلاصی حاصل نماید .

شمهٔ از اوضاع و کردار تجار فرنگستان هم‌ذکر و بیان‌میشود:

حقیقت احوال آنها بقراری است‌که همیشه کار و شعار آنها حیله و تذویر (تزویر) است .

اگرچه ظاهراً بصفت امانت وصداقت متصف‌اند، اما باطناً بهزارگونه خباثت وعدم دیانت مبتلا هستند، اگر بیچاره بدبختی نابلد بمعاملهٔ آنها میل‌کند، عنقریب او را بهزار گونه لطایف‌الحیل ـ و تذویرات (تزویرات) خفیه خراب مینمایند .

حکایت

چندسال پیش‌تر جمعی از تجار فرنگستان برخی از تجار ایران را در اسلامبول چنان خراب وویران‌کردندکه‌هرگز اینگونه زرق‌و فسون بخیال‌شیطان ملعون‌نمیرسید .

چنانکه بعضی ازآنهابا تجار ایرانی بمرور رابطه دوستی‌وآشنائی بهم‌رسانیده،هردم ببهانهٔ، تدبیری، آنهارا بمعاملهٔاجناس فرنگی ترغیب و تحریص نمودند، تا اینکه بدفعات وتدریج، آنقدر از اقمشهٔفرنگ‌نسیه‌دادند وآنها بطمع نفع بسیار بایران‌فرستادندکه‌بالاخره زیاده ازوسعت و ظرفیت مملکت ایران شده بفروش نرسید، وکسان تجارایران هرچه‌اهتمام نمودندکه بلکه آنقدر از اجناس‌مسطوره بفروش برسانندکه طلب تجار فرنگی را درآورده بفرستند ممکن‌نشد و در این بین تجار فرنگی ازکیفیت این‌معنی استحضار حاصل‌نموده‌در مطالبهٔ طلب خود شدت و سختی‌کردند و چون تجار ایران تنخواه‌نقد نداشتند لهذا از خشونت و درشتی‌آنها کاری‌ساخته‌نشد، تجار فرنگی در خفیه اجلاس‌کرده بخصوص وصول کردن مطالبات خود باهم مصلحت وقرار کاررا اینطور گذاشتندکه مساوی‌شش‌هزارتومان‌و چیزی از انتفاع اجناس معلومه بکنارگذاشته ضرربکشند و چنان‌عهد و پیمان‌نمودندکه در مقام ضرورت همان تنخواه را خرج وصرف‌نمایند تا طلب‌آنها وصول‌شود، بعد ازاین تمهید وتزویر ، روزی یکنفر ازآنها بحجرهٔ یکی از تجار ایران که قدری ابریشم داشت رفته، اظهار خصوصیت نموده در بین صحبت باومیگویدکه‌این اوقات ابریشم در ولایت فرنگستان خیلی ترقی‌کرده بقیمت‌های‌گران خرید و فروخت مینمایند و من از راه آشنائی و صداقت شما را ازکیفیت این‌رمزآگاهی‌دادم، دفعةً طمع همان تاجر ایران‌بهیجان‌آمده‌گفت‌که‌الآن فلان‌قدر ابریشم‌موجود دردکان دارم و او خواهش‌کردکه اگر همان ابریشم‌را بمن‌بفروشی قیمت آنرا نقداً فی‌المجلس میدهم، در تشخیص قیمت فیمابین‌آنها گفتگو رفت، اگر درآن وقت یک‌من ابریشم ده تومان قیمت داشت تاجر فرنگی از راه زرنگی پانزده تومان قیمت کرده در زمان تنخواه‌نقدداد وچون بعضی از تجار ایران هم بجلب نفع بی‌اندازه‌وطمع‌خام

بیمزه بسیار مبتلا و گرفتارند لهذا بطمع نفع زیادتر از آن افتاده جواب گفته است که امروز بماندتامن‌هم فکری دراین‌باب کرده بخوب‌و بد معامله بربخورم، تاجر فرنگی‌همان ساعت برخواسته(خاسته) بحجرهٔ یکی ازرفقای‌خودکه باهم همداستان بودندرفت ماجری بازگفت، فوراً آن‌یکی برخواست(خاست) و بسوی‌منزل صاحب ابریشم شتافت و بعدازگفتگو دوتومان علاوه برقیمت مشتری اول ابریشم‌را گرفت تا اینکه رفته رفته این‌معنی شیوع بهمرسانیده هرچه تجار ایرانی ابریشم داشتند تجار فرنگی در مدت قلیلی همه‌را بهمین قیمت خریده وجه نقددادند و از این معامله علانیه‌چهاروپنج هزار تومان متضرر شدند ، تا اینکه در آن بینها تجار فرنگی از تجار ایرانی التماس‌کردندکه شماکه پول ندارید لااقل بنویسید از ایران ابریشم بیارند از قرار همین قیمت درعوض طلب مابدهید تا کارسازی طرفین بشود ، تجار ایران از این‌معنی کمال اطمینان بهمرسانیده هریك بقدرالامکان ابریشم بهمان قیمت که‌بود بایشان فروخته حجت دادندکه در سروعده ابریشم را بآنها رسانیده از وجه طلب محسوب دارند، بعد ازگذشتن‌این معامله، تجار مکرر بمنسوبان‌خودشان‌که در ایران‌بودند نوشته تأکیدکردندکه ابریشم در ممالك فرنگستان چنین وچنان ترقی‌کرده است البته‌بهر وضعی که‌میسر و مقدور باشد ازگرفتن و فرستادن ابریشم مضایقه نکنند، آنها نیز با نهایت تعجیل از تبریزو رشت هرچه‌دست‌دادابریشم‌گرفته فرستادند ودوسه ماه بوعده مانده ابریشم بسیار باسکله طرابزان رسید و همینکه تجار فرنگستان از این معنی استحضار بهمرسانیده فی‌الفورآمده بهمه تجار ایران حالی و بیان‌کردندکه هرگاه ابریشم درکشتی بخار از طرابزان باسلامبول حمل‌ونقل شود اقلاً هربار یك‌من کم‌عیار خواهدشد امادرکشتی‌بادبانی باری دومن چیزی زیادترمی‌آید و این‌نکته ازجملهٔ اسراری است که‌مادر دوستی‌بشمااظهار کردیم، تجار ایران، با اینکه در این‌معامله‌انتفاع‌کلی برده بودند، باز ازشنیدن این‌سخن بطمع خام افتاده قدغن‌کردندکه ابریشم را درکشتی بادبانی بفرستند و از اینطرف تجار فرنگی مباشرین‌کشتی‌راآورده در خفیه هزارتومان‌وچیزی بآنها رشوه داده قراردادکردند که بعد ازگرفتن ابریشم آنقدر کشتی‌را در روی آب دریا گردش‌داده معطل‌دارندکه‌وعدهٔ معامله منقضی‌شود و چنین‌کردند تا اینکه بعد از انقضای وعده ابریشم باسلامبول رسید و آنوقت تجار فرنگی درگرفتن ابریشم تعلل‌کردند سهل‌است که درحال‌گریبان تجارایرانی را سخت‌گرفته‌طلب خودرا بشدت مطالبه‌نمودند، بیچاره تجار ایران (نسخه مجلس‌ایرانی) باآن همه کاردانی آنوقت فهمیدندکه‌گول‌خورده‌اند، درآن بین تجار ایران هرچه‌اصرار کردند تجار فرنگستان ابریشم را عوض طلب خود قبول‌ننمودند،آخرالامر قرارداد چنین شدکه‌تجارفرنگستان ابریشم رابممالك خود برده بفروشند، بعد ازآن قیمت‌آنرا هرچه‌باشد عوض طلب بردارند تا اینکه‌مدتهاابریشم‌را درفرنگستان گذاشته بفروش نرسانیدند وگفتند که ابریشم بسیار تنزل‌کرده بفروش نمیرسد، آخرالامر تجار ایران از راه اضطراربنصف

قیمت راضی شده عوض طلب داده مبلغهای کلی متضرر شدند .

چنانکه‌امثال مابندگان از معاملهٔ بعضی تجار امانت کردار ایران مکرر ضرر فاحش حاصل‌کرده یکوقت خبردارمیشویم که‌کار ازکارگذشته ودست چاره ازهمه‌جا گسیخته است ، در زمان‌گریبان مابندگان را سفت چسبیده از خانه و املاك وسایر ماملك هرچه تـوانند بمعرض بیع شرط درآورده از قرار ده و سه معامله مینمایند ، بعد از آن وقتی خبردار میشویم که دویست تـومان اصل تنخواه تخمیناً هزار تومان است و بیع شرط دو مقابل آن ، علم‌اله تعالی‌که بنده درگاه بسبب اینگونه معاملات خراب شده، حاصل پنجاه ساله عمر خود را[1] تلف نمودم .

مجملی از مفصل آن این است که چون در عهد ولیعهد مبرور اسکنه‌اله تعالی فی‌دارالسرور در مدت هفت هشت سال ، علی‌الاتصال ، از ولایت آذربایجان قشون فراوان بممالك یزد وکرمان وهرات وخراسان مأمور شدند و هـر سال مباشرین و امنای دیوان از برای راه انداختن قشون (نسخه مجلس و ادای) اخراجات آنها در تبریز وجه نقد از مباشرین مطالبه نمود ، بندهٔ درگاه نیز ، کـه یکی از مباشرین بی‌قوه بود ، هر سال اضطراراً بنفع‌کلی ازتجار ایران بمعامله ومرابحه ده و سه قرض وخدمت دیوان را بانجام رسانیدم و بعلت بعضی موانع ، همان سال ازعهدهٔ وصول و ایصال طلب مردم اصلاً و فرعاً نتوانستم بیایم وسال دیگرنیز بهمین جهات مذکوره علاوه شده ، قوز بربالای قوزگذاشت، بالاخرهٔ خرابی‌کلی در اوضاع بندهٔ درگاه حاصل و جمیع ما ملك خود را در پیش تجار بیعشرط گذاشت .

بالجمله سالی در تبریز مبلغ دو هزار تومان بجهة اخراجات سرباز نقد مطالبه نمودند ، هزارتومان آنرا بهزار ماجری قرض و سرانجام کرده ، در باب هزار تومان دیگر کار بجائی رسید که از راه معطلی یك بوقچه شال از **حاجی عبدالعلی زنجانی** موافق تصدیق و تشخیص **آقامیرمحمد حسین تاجر اصفهانی** بمبلغ یك هزار وهشتصد تومان خریده چهار ماهه حجت داد ، بعد از آن ، همان شال را نزد خود آقا میرمحمد حسین در عوض هشتصد تومان بیعشرط گذاشته از قرار مرابحهٔ ده سه تنخواه گرفت ، و مشارالیه علیه رعایةً مبلغ دویست تومان هم بدون بیع شرط دادهٔ حجت گرفت تا اینکه هزارتومان تمام شد .

امـا ، تا انقضای وصول تنخواه متعسرگشته ، همان شال را الجاءً ، بعلاوه بعضی

---

۱ ـ باید توجه داشت کـه مرحوم میرزا فتاح‌خان این رساله را در ۱۲۵۵ هجری قمری نوشته‌دراینجامدت‌عمر و سن ویا خدمت خودراپنجاه سال معین‌کرده‌و ازاین قرار سالهای تولد اوبه ۱۲۰۰ قمری یاپیش ازآن برمی‌گردد و چون مسلماً تا ۱۲۶۳ قمری زنـده بود و مدت عمرش بین ۶۰ و ۶۳ قرار می‌گیرد .

اسباب دیگر، نزد تاجر علیحده بیعشرط کرده تنخواه آقامیرمحمدحسین را، اصلا وفرعاً کارسازی نمود ، لکن سید مزبور علاوه بـر وجه مرابحه ده سه سی تـومان هم باسم **ایل پائی** خواهش کرد و نگرفت یعنی داده نشد .

از اتفاقات ـ تنخواه تاجر ثانی را نیزدر سروعده مقرر نتوانست ادا نماید و محتاج شد براینکه همان تاجر شالها را از قرار تشخیص اهل خبرهٔ امینی عوض طلب خود قبول کرده تتمهٔ تنخواه را نیز بگیرد وطرفین درتشخیص قیمت بامانت آقا میرمحمد حسین که از حقیقت آن استحضارداشت راضی شده ، ازقراروایت وحکایت میرزا محمدحسن سرابی که دراین معامله بابندهٔ درگاه ادعای شراکت داشت ، سید مشارالیه شالهای معلوم رابمبلغ هزار باجاقلوکه نهصد تومان و نصف قیمت اولی باشد قیمت کـردند ، میرزا حسن مذکور ساخت که من هرچه بجناب سید گفتم که این بوقچه شال همان است که شما اول وهله بمبلغ هزار و هشتصد تومان قیمت کردید و ما نیز بهمان قیمت خریده نـزد شما گذاشته تنخواه گرفتیم فایده نبخشید و گفت آنوقت شال در قیمت گران بود و اینوقت ارزان . **و علی هذاالقیاس** بجهة اینگونه معاملات رفته‌رفته خرابی فاحش در اوضاع ظاهری و باطنی بندهٔ درگاه واضح گشت ، **بالاخره** کاربجائی رسیدکـه ملاقاسم تبریزی که ازجملهٔ رفقای قدیم و مُحبان صمیم بود خانهٔ هـزارتومانی واقعه در محلهٔ سرخاب را بچهارصد تـومان بیع‌شرط گرفت ، تا مدت دو سال و هرسه ماه معامله را تجدید و مـرابحه را بـر سر مرابحه و فرع را برسرفرع آورده مبلغهای کلی صاحب طلب شده ، هرچه از بدو دولت ولیعهد مبرور ، البسه‌اله تعالی حلل‌النور ، شال و جبه و اسباب دیگر ، اعم از ظروف چائی و انگشتر ، تحصیل شده بود عوض وجه مرابحه برداشت ، حتی خرقهٔ خزی که بجهة زمستان بچهل‌تومان تمام‌کرده بود به‌بیست و پنج تومان برداشت **وانگشتری سفارت را** که بچهل تومان خریده بود بدوازده تومان قبول‌کرد و همچنین سایراسباب را فرداً فرداً بقیمت نازل تصرف نمود ، بازخانه را درعوض تتمهٔ طلب خود بمعرض بیع شرط درآورده مرخص‌کرد ، تا اینکه همراه آجـودان‌باشی از تبریز حـرکت و در دارالسلطنه اصفهان بخاکپای شاهنشاه عالم پناه روح‌العالمین فداه شرفیاب شده مـورد مراحـم گـوناگـون شهریاری گشت .

در خلال این احوال ،مبلغی ازمواجب و انعام مرحمتی موافق حکم همایون حوالهٔ آذربایجان گردید ، بندهٔ درگاه نیز تتمهٔ طلب ملاقاسم را ازآن بابت حواله و تأکید نوشت که مشارلیه خود در وصول وجه طلب مراقب باشد ، یکوقت معلوم گشت که هشصد تومان بحیطهٔ وصول رسانیده ویکصد وسی وپنج تومان هم علاوه برطلب خود برداشت کرده است باین دست آویزکـه در وصول تنخواه این مبلغ را خرج نموده بمحصل و مباشر تعارف کرده‌ام ! **با این همه** هرچه نوشتم کـه مشارالیه اقلا قدری خرجی در تبریز بعیال و

بازماندگان بدهد ، نداد ، سهل است ،که آشنائی قدیم را هم بالمره فراموش‌کرد .

باز از این اوضاع پر متأثر نشدم ، ولیکن‌یك نکته بسیار بسیار باین بنده شاق و گران آمدکه تجار اسلام ،کـه در مذهب و آئین باهـم یگانه و متحد هستیم ، در معاملات باین شدت برمسلمین سخت و صعب‌گرفته ، دولتی ، که بهزاران بی‌نظامی از پادشاه اسلام و عملهٔ نظام و غیرنظام و امراء و اعیان ذوی‌العز والاحترام وقاطبهٔ رعیت اسلام جمع‌کرده فـراهم آورده‌اند ، اکثر آنها نه در خیرات و مبرات خـرج میکنند و نه مسجد و رباط میسازند و نه در تعمیر پل و معبر مسلمین صرف مینمایند ونه اعانت فقرا و مساکین میکنند و نه بصله ارحام میدهند و در مخارج خودشان نیز نهایت قناعت و صرفه و غبطه منظور کرده با کمال تنگی و عسرت گذران دارند . هرگاه پنجاه تومان از وجه خمس آل محمد صلی‌اله علیه وآله وسلم بر ذمهٔ یکی ثابت باشد ، سید بسیار فقیری پیدا کرده پنجاه تومان رابمبلغ پنج تومان مصالحه‌کرده قبض پنجاه تومان دریافت میکند ، هرگاه دشمنی از دول خارجه بـدولت اسلام پیدا شود امـداد نمی‌نمایند و پـول قرض نمیدهند کـه پادشاه اسلام پناه دشمن را جواب داده ممالك را امن و امان کند تا اینکه آنها باندوختن پول و اخذ مرابحه و نفع برنفع اشتغال ورزند و بجهة زیادتی اعتبار بمکهٔ معظمه رفته مندیل هم برسرگذاشته امین شرع میشوند (که بنظربشوند بهتراست .)

اما همینکه پای‌کفار و خارج ازمذهب بمیان آمد آلاف والوف ، بدون بیع شرط و ضامن معتبر، ویکدفعه ده هزار تومان و بیست هزار تومان‌بیك نفرکافر غیرمعروف میدهند و باحوال امثال ما مسلمین مطلقاً رحم نمی‌کنند .

چنانکه همین **آقامیرمحمدحسین‌اصفهانی**،وقتی‌بطمع‌خام افتاده، **مبلغ هیجده هزارتومان** با هزاران آرزو و اطمینان به **برجیس ناجنس انگلیس** دادندکه او به لندن رفته از امتعه آنجا بقیمت ارزان بگیرد و بعد از آن انفاد ایران نماید تا اینکه آقا میرمحمد حسین انتفاع چنین و چنان از این معامله حاصل نمایند ، از قضا برجیس تلبیس ابلیس پیش‌گرفت و تنخواه سید راکه بهزاران رنج وتعب فراهم آورده بودند یکجا بلعیده از نقد و جنس پس نفرستاد سهل است که ظالم بی مروت یك دفعه عذرخواهی نیز در این عرض مدت نکرد .

آجودان‌باشی در لندن ، که بجهة خرجی معطل بودند ، باهزار ماجـری و مشقت برجیس را پیدا کرده تنخواه سید و سایر تجار ایران را از او مطالبه نمودند ، مشارالیه گفت حقیقت حال این است کـه بعلت بعضی جهات تنخواه از دست مـن در رفته و حال بالفعل مفلس شده‌ام و لیکن فکر بسیار صحیحی درباب تنخواه تجار ایرانی کرده‌ام و آن این است‌کـه بار دیگر همت کرده بقدر دو هزار تومان بمن بدهند تا معامله کنم و از

منفعت آن طلب مردم را بدهم !!

همینکه آجودان‌باشی از او یأس کلی حاصل نمودند بسمت پاریس مراجعت کردیم.

از تفضلات خداوندی ، در آن بین کـه معطلی از حد گذشته بود ، یکنفر صراف فرنگی[1] مبلغ دوازده هزار تومان ، بدون مرابحه و ضامن ، بآجودان‌باشی قـرض داد تـا اینکه تدارك خود را دیده مراجعت بایران کردیم . و آجودان‌باشی مکرر شکرگـذاری کردند و ممنون شدندکه برجیس از تنخواه تجار خود(ی) بما نداد و گرنه هـرگز از عهدهٔ مرابحه و معاملهٔ آن نمیتوانستیم بیرون بیائیم .

علی ای حال ، حالا آقا میر محمد حسین از معاملهٔ چنین بنایت مأیوس و غمگین و از وقـوع این داستان رنگین بی‌نهایت خشمگین ، دست درازش از برجیس و لندن‌کوتاه است و خاطر آشفته‌اش هم‌نشین ناله و آه ، نه از گریه و زاری او را ثمری است و نه از ناله و سوگواری بهرسواثری ، گاهی در تجسس برجیس حیران است ، گاهی (زمانی) بحسرت سمت لندن‌و پاریس نگران ، از حیلت‌این قوم شوم هر یوم لاحول‌گویان ، و از خُبثت این حادثهٔ مشکل نالان و گریان ، همواره بسوی مشکل‌گشائی بشتاب تمام دوان است و دائماً بکوی‌چاره‌جوئی به‌پیچ وتاب‌کلی روان ، اما، چه حاصل چنانکه گفته‌اند :

گر تضرع کنی و گـر فریاد دزد زر باز پس نخواهد داد .

بعد از تحریر این فقرات بوضوح پیوست‌که میرزا سیدحسن از میان شالها چند طاقه شال مرغوب برداشته و چند طاقهٔ دیگر عوض‌کرده ، بوقچهٔ شال را بالمره معیوب و ناقص نموده بوده‌است ، در اینصورت بهیچوجه من‌الوجوه بآقا میرمحمدحسین بحثی وارد نمی‌آید سهل است‌که بندهٔ درگاه باید بهزاران شرمساری عذر این تقصیر را از جناب سید خواسته ، التماس عفو و بخشش نمایم و امیدوارم‌که ایشان نیر انشاءالله تعالی بملاحظهٔ علو شأن و مرتبهٔ‌که دارند عذر بنده رابپذیرند .

علی ای حال ـ میرزا سید حسن مزبور وقتی که بندهٔ درگاه عازم سفر فرنگستان بود در ازای اینکه بملاحظهٔ حقوق‌آشنائی وهم ولایتی حتی‌المقدور ازاخراجات وتدارکات سفر امداد نمایدگریبان بنده را سخت‌گرفت و گفت که از بابت ضرر شال معلوم باید یکصد و شصت تومان حصهٔ خود را بدهی ، با اینهمه باز بنده خجالت کشیدم کـه حکایت برداشتن و عوض‌کردن شالها رابعلاوهٔ مراتب تهمت و افتراکه درحق آقا میرمحمد حسین نسبت داده بود برروی او آورده خود را ازدادن ضرر شال که ادعای خلاف و توقع پوچ بود خلاص نماید ، مقدار صد خروار غله بوزن جدید که نواب **قهرمان میرزا** و سرکار

---

۱ ـ باید متوجه‌بود که ایرانی‌ها در آن روزگاران فرانسوی‌ها را «فرنگی» و فرانسه را فرنگ و فرنگستان می‌گفتند ودر اینجا نیز منظور مؤلف ازصراف فرنگی شخصی فرانسوی و از اهل فرانسه است .

امیرنظام در عوض اخراجات سفر در وجه بندهٔ درگاه انعام مرحمت فرموده بودند برات آنرا نیز بمشارالیه داده از چنگ مملواز عارونننگ اوخلاصی حاصل نمود .

علاوه بر آن ، هنگامی که بندهٔ درگاه چکمه بپامیخواست که از منزل میرزا محمد حسن حرکت و عازم فرنگستان شود ، آقا محمد باقر برادرزاده حاجی قاسم گرمرودی که از بنده طلب داشت آمد ، بنده زاده **میرزامحمد** را خطاب کرده گفتم که عجالةً در اینجا چیزی نیست و در ولایت نه‌نفر شتر خوب که هست ، لااقل آنها را نیز در عوض طلب او بدهید ، او از قبول شتر انکار کرد و میرزا محمد حسن فوراً گفت که من حالا شتر را نقدکردم ، میرزا محمد مستوفی مبلغی از بابت رسوم مستمریات طلب دارد و شتر میخواهد ، شترها را باو میدهم وتنخواه نقد را بحاجی قاسم ، بندهٔ درگاه از این تمهید میرزا محمدحسن خیلی ممنون شده سفارس کردم که شترها را باوبدهند و دادند ، بعد از گرفتن شترگفته بودکه ضرر شال بیش از اینهاست، بندهٔ درگاه که از سفرمراجعت‌کرده از این مقدمه مستحضر شد باز خجالت کشید که اظهار این مطلب نماید ، خود را باین نکته راضی کرد که چون رسم و عادت مخلوقات خداوند عالم این است که هرکس از یار و دیار خود مفارقت و سفر دور و دراز اختیار نماید دوستان او را لازم است‌که در حق بازماندگان او بقدرامکان محبت واحسان نمایند ، ذات مقدس این دوست قدیم که چنین اقتضاکرده گواراست ، هرکس هرچه برخود سزاوار ولایق داند روانیست که دوستان دیگر او را مستحسن نشمارند و سکوت ننمایند .

حکایت

در باب تذویر (تزویر) اهل انگلیس این است که در این اقرب زمان یکنفر از اهل انگلند بعزم تفرج وسیاحت وارد اسلامبول شده ، ازاتفاقات روزی بدستیاری پیرزال پرحیله و مکاری در خفیه با زن یکنفر سرتیپ دولت عثمانیه که بسیار مقبوله و خوش صورت بوده است رابطهٔ الفت بهمرسانیده طرح رفاقت میریزد و عندالفرصه با هم صحبت و ملاعبت مینمایند ، یکوقت حریف انگلیس ، در اثنای غلبه محبت و افراط شهوت ، همان محبوبهٔ با عفت را مخاطب ساخته میگویدکه فی‌الحقیقه با این حسن و جمالی‌که توراست من بسیار حیفم می‌آید ازاینکه شوهر بدگوهرت چنانکه سزاوار است قدر و منزلت ترا نمیداند . اما بقراری که من در محبت تو بیقرارم اگر تو نیز برصداقت من اعتبار کرده قلباً مرا اختیار کنی همیشه ترا (درنسخه مجلس همه جا تو را) چون جان شیرین عزیز داشته هرگز یکساعت صحبت ترا بعالمی نخواهم داد ، زن گفت این معنی از کجا معلوم است که مرا شوهر خود از تو کمتر میخواهد ، حریف جواب داد که :

خوش بودگرمحك‌تجربه‌آید بمیان تاسیه‌روی‌شودهرکه‌دراوغش‌باشد

آخرالامر طرفین راضی بامتحان شده چنین قرار دادند که هرگاه حریف این مطلب را مبرهن وثابت نماید آنوقت هرگزنن از تکلیف او نکول نکند ، تا اینکه حریف انگلیس یك شب چهارصد تومان پول نقد برداشت وبسوی خانه شوهرزن شتافت ودرکوفت شوهر بیرون آمده پرسید که مطلب چیست و سر وکارت با کیست ؟ـ گفت‌راستی این است که مصلحت خلوتی است ـ شوهربالضروره درگوشهٔ خلوت اختیارکرده با حریف هم‌گفتار شد و در اثنای صحبت بی‌اختیار پرده از روی کار برداشت و بی‌محابا مـذکور ساخت و گفت که من نسبت بمعقودهٔ سرکار میل و محبت بی‌شمار بهمرسانیده برای وصل و صحبت او بیقرارم واز راه اضطرار وانکسار چهارصد تومان دینار که همه درست و تمام عیاراست بشوق وصل و دیدار زن شیرین گفتارت آورده‌ام که بی‌صدا از من بگیری و بحصول مدعا راضی شده زن ماه رخسار را یك شب در منزل خاکسار که خالی از اغیاراست بااختیار من واگذاری و علی‌الصباح بدون اینکه چیزی از او کم شده باشد باز از من پس بگیری ، شوهر زن از شنیدن این تکلیف غریب و عجیب متحیر ماند ، لختی باندیشه فرورفت وبخانهٔ خود برگشته ماجری باهل بیت خود بازگفت و زن از روی مصلحت گوهرآرزو را چنین سفت که فی‌الحقیقه چهارصد تومان در این ازمنه و احیان مایه اطمینان یك خانمان است ، البته تنخواه را بگیر و از من هم خاطر جمع باش که ببهای او چیزی نمیدهم و سحرگاه باز بسلامت و عافیت نعمت مراجعت و شرف خدمت دریافت خواهم‌کرد ، شوهر بی‌غیرت را مصلحت اوپسندآمد ، تنخواه را گرفت و زن دلخواه را داد ، حـریف شکار را در ربوده بخانه خود برد و مُترنم این مقال شد ، بیت :

جمادی چند دادم جان خریدم　　بحمدالله عجب ار زان خریدم

و مکرر رو بمعشوقه‌کرده می‌گفت که تفاوت محبت من و شوهـرت نسبت بتو این است کـه من از پول بی‌جان گذشتم واوازجانان ، یعنی من پول داده تو را خـریدم و او پول گرفت و تو را فروخت ، پس در اینصورت سزاوار این و مصلحت چنین است که تو هم دین و آئین عیسویه را اختیار کرده مـرا بشوهری قبول کنی تا اینکه هردو بعیش و کامرانی با هم زندگی‌کرده بسیاحت ممالك فرنگستان رفته ، لذتهای جاودانی حاصل‌کنیم و اوضاع تماشاخانها(خانه‌ها) و آزادی وکیفیت معموری وآبادی فرنگستان را زایدالوصف اظهار و بیان ساخت ، تا اینکه زن بمفاد مُهنّ ناقصات‌العقول ، بخدعـهٔ حریف بازی و فریب خورده از دین خود برگشت و بدین و ملت عیسوی پیوست و باعتقاد خود از دام شوهر بدگوهر یکباره برجست ، و صبح شد ، شوهر هـرچه انتظار کشید خبری از زن نرسید و با هزاران تشویش و اضطراب رفته بشتاب تمام دق‌الباب مشتری کرد ، حریف فوراً بیرون آمده معذرت جست وگفت کـه چون امروز پست لندن بسرعت عزیمت داشت

لهذا من امشب بالضروره طمع از ملاعبت و عشرت بریده تا صبح بکتابت وزن پـرکارت بخواب استراحت اشتغال داشتیم ، اگرباورت هست مراجعت نموده شب آینده را هم مهلت بدهید و اگر نیست شهادت ازبانوی خدارت بخواهید ، شوهر زن از استماع داستان چنین حیران وسرگردان مانده الجاءً از زن با عفت شهادت خواست و زن در همان آن رخش فصاحت را بجولان درآورده شهادت داد که هرچه حریف گفت همه بجا و درست است ، بیچاره شوهر زن متحیر و آواره گشت و خواهی نخواهی برگشت و روز دیگر انتظار از حدگذشت ، بازسراغی از زن نجست ، بی‌اختیار بعزم منازعت حریف کمر بست و رفت و با نهایت فلاکت طی مسافت‌کرده ، بعد از حصول فیض صحبت با حریف ، چنین گفت که ای فلان ، اهالی انگلستان همیشه بعدالت مشهورند واین معنی از شیوهٔ مروت وعدالت دور است که زن مرا بخلاف قـرارداد عوض یك شب و دو شب به لهو و لعب واداشته ، اساس تزویر وتقلب برپاکنی ومرا با هزاران تشویش و تردید منتظرگذاشته ، سرهم بندی نمائی حریف زرنگ با هزاران‌گونه حیله و نیرنگ پیش‌آمده ، بانواع لطایف‌الحیل تقریر کرد که اینگونه خیالات فاسده هرگز از خاطر من خطور نکرده است و در این معامله مطلقاً نمیخواهم‌که خلاف قرارداد بعمل بیاید ، ولکن از قضا امشب مرا بی‌اختیار خواب‌گرفت و تا این وقت لذت ملاعبت زن نازنینت از دست رفت ، اگر موافق انصاف و قانون عدالت سزاوار است کـه چهارصد تومان را شما مفت بگیرید و من یکبار هـم با زوجهٔ باعصمت جفت نشوم اختیار دارید والاازراه مروت و رأفت معذرت رفیقت را مقرون باجابت داشته یك شب را هم مهلت بدهیدکـه بلکه از محبت شما بتقدیم مدعا پرداخته بالمره مأیوسی و محرومی حاصل نشود ، شوهر بجز اینکه منظور او را بعمل بیاورد چارهٔ بنظرش نیامد و با هزاران حیرت و حسرت معاودت‌کرد و روز دیگر هم باز بقرار پیشتر از آن نازپرور خبر واثری ظاهر نگشت ، بارسیم بسرعت تمام سوی منزل مشتری شتافت ، همینکه درِ مطلب بازکردجواب‌صریح شنیدکه زن‌دین وآئین عیسویه و شوهری مرا اختیارکرده است موافق شریعت عیسی (ع) ترا تسلطی نیست که دیگر بعد از این ادعای زن از دست رفته از من نمائی ، **خلاصه** ، بالاخره مراتب بامنای دولت عثمانیه عرض شد و حسب‌الحکم وزراء مقررگشت‌که حریف انگلیس و زن پرتلبیس هـر دو در دیوان خانه حاضر شوند ، حریف پیغام فرستادکه چون حـرمت زنان در میان ملت مابسیار منظور است پس در این صورت بعهدهٔ وزیر دیوان خانه لازم است که حین ورود و دخول استقبال و تواضع نمایند والا من و زن در دیوانخانهٔ دولت عثمانیه حاضر نخواهیم شد ، بعلت اینکه اهل انگلیس در هرجا آزاد و مطلق‌العنان میباشند ، بنابراین وزیر دیوان بالضروره راضی بتواضع و استقبال گردیده مرافعه‌کردند ، حریف مطلب را از پیش بـرد و زن را نگه‌داشته تصرف

دائمی نمود و سرتیپ ملت عثمانیه هم غیرت کـرده از آن مدخوله یکباره دست برداشت و خود را بهمین دلخوش نمودکه چهارصد تومان را میدهم وزن دیگرمیگیرم .

بالجمله ـ اهالی فرنگستان فرداً فرداً پرعاقل و کامل‌نیستند و ازفطانت و ذکاوت بهرهٔ وافر ندارند، لکن**اساس پارلمنت و مشورت خانه**که برپاکرده‌اند ظاهراً عیوب آنهارا پوشانیده است .

چراکه هروقت مصلحت دولتی و مملکتی پیش‌آید معدودکثیری‌کـه قرار داده‌اند از عقلاو امنای دولت **در مجلس پارلمنت جمع شده** باهمدیگر شور و مصلحت مینمایند وبغور مطلب ونیك‌وبد مدعا رسیده بالاخره **از آرای‌عقلا چیز پخته** امتیاز واختیارکرده بکار میبرند، در این‌صورت معلوم است**که‌خبط و خطاکمتر شده،** همهٔ امور را بروفق مصلحت صورت میدهند .

و اغلب اوقات‌بحیله‌و تزویر بسیار بسیار اعتقاد دارند، اگر درحق دوستان صادق‌هم باشد باز درمقام ضرورت مضایقه نخواهندداشت .

انصافاً ـ هردولت‌که امنای‌آن این‌عادت‌را معتاد باشند ازجملهٔ عقلاوکاملین‌محسوب نشده داخل زمرهٔ مزورین و جاهلین خواهندشد .

چنانکه سالهای سال دولت انگلیس با دولت علیه ایران بزرق و فسون راه رفته ، هنگام فرصت بدون سبب وجهة طریق مخالفت و بدعهدی‌را مسلوك داشتند، از جانب دولت علیه ایران مطلقاً خلاف عهدو شرط دوستی ظاهرنگشت **و آنها** بدون دست‌آویز حسابی از دوستی قدیم دولت ایران چشم پوشیده شیوهٔ مخالفت‌را پیش‌گرفتند و درکاغذهای اخبار هم آنچه خواستند **مکرر مطلب را جعل کردند** وهرچه نـوشتند همه خلاف واقع ومحض تهمت و افترابود، پرواضح‌است‌که هرگاه رجال دولت بزرگی عموماً بحلیه فطانت وذکاوت آراسته وشیوهٔ انصاف و صداقت را مرعی داشته باشند هرگز بادوستان اینطور بد عهدی و پیمان شکنی نمی‌کنند وبی‌جهة دولت خودرا در عالم بدنام وبدعهد بقلم نمی دهند .

ظاهراً با دولت‌های قوی همیشه بقاعده و انسانیت رفتارکرده هرگز طریق مخالفت رامسلوك نمیدارند، اما بادولتی‌که ظاهراً ازخود ضعیف‌تر شمارند دائماً راه بهانه جویند و محض بی‌حساب گویند و در اصغای حـرف حسابی تعلل‌ورزند، مضمون این‌شعر در هرحال بحال‌آنها شامل است :

عاجزمسکین‌هرچه دشمن‌بدخواه دشمن بدخواه هرچه عاجزمسکین

فی الوصیة والاستدعا

بندهٔ کمترین که احقر مخلوقین و اقل مسلمین است بحکم تکلیف ملت و آئین مذهب خود باکمال جسارت و جرئت عرض و ازخاك پای سلاطین معدلت آئین وخواقین ایران زمین و ارباب مکنت و متمولین، خاصه از کافهٔ علمای راشدین و قاطبهٔ شیعیان و مسلمین ، همینقدر استدعا مینماید که مادام الدهر ازاین گروه نابکار احتراز کرده همیشه برکنار باشند و بتقریر وتحریر و حیله و تزویر آنهاهرگز اعتماد و اعتبار نکنند که هنگام فرصت بی‌سبب وجهة مخرّب دین وملت و مضیّع آئین شریعت‌اند تا باخذ ما یعرف مسلمین وتصرف ملك ایران‌زمین چه‌رسد .

ودیگرعرض‌مینماید که بذات مقدس‌خلاق آسمان‌و زمین وبروح مطهر سیدالمرسلین و سایرائمهٔ معصومین ، صلوات‌الله علیهم‌اجمعین ، سوگند ویمین است که بسبب پریشانی خاطر وکثرت تأسف و تأثری که آناً فآناً از ملاحظهٔ این اوضاع کفرستان حاصل میشده بندهٔ درگاه‌را آنقدر ممکن نشد که ازشنایع افعال وقبایح اعمال این‌قوم بدسگال، بمنزلهٔ یك‌قطره ازدریا و بمثابهٔ یك‌دانه از خروار، لااقل دراین اوراق ثبت نماید، لکن بمفاد :

ما یدرك کلّه لا یترك کله (نسخه‌مجلس مالایترك کله) شمهٔ از اوضاع کفره نوشته شد .

(پایان)

******

تمام‌شدرونویس کتاب «شب‌نامه» تألیف مرحوم میرزافتاح‌خان گرمرودی ، مطالب صفحه آخر ، زیرعنوان « وصیة و استدعا » ـ در نسخهٔ نزد نگارنده که اصل قرارداد داده‌شده، باخط درشت و به‌نسخ مرقوم رفته و ماهم ازآن‌پیروی و باحروف۱۲ سیاه‌منعکس

کردیم هردونسخه‌را، بقدر کافی درمقدمات و توضیحات، معرفی و توصیف نموده وبااعتذار ازتکرار مجدداً یادآور میشودکه نسخه نزد نگارنده، خط مؤلف‌نیست، وتزئینات‌وتاریخ تحریر ندارد، ولی با خط خواناقلمی گردیده و صحیح‌تر بنظر میرسد و نسخه مجلس‌باخط نسخ خوب مرقوم و تاحدی زینت شده و اختلاف این دو نسخه با یکدیگر هم خوشبختانه بی‌اندازه اندك و بسیار جزئی‌وغیر مؤثر بوده‌است .

دیگر توضیحی‌نیست که‌بعرض برسد، جزاینکه خواننده بیغرض، خود بانظر انصاف بنگردکه این‌رساله تا چه اندازه ساده، روشن، سلیس و بافصاحت و ازجهت‌لغت ، تعبیرات و استعارات شیرین وزیبا تا چه‌پایه غنی است ونیز مؤلف‌آن ، مرحوم میرزا فتاح خان گرمرودی، در یکصدوچهل سال پیش، بچه‌مطالب جالب و سودمند اشاره‌کرده و چگونه اسرار حال و احتمالات آینده‌را فاش ساخته است .

قلهك ـ لیله ۲۵ آبان ماه ۱۳۴۷

فتح‌الدین فتاحی

چند توضیح دیگر و ایجاد تنوع خاطر

بلافاصله بعد از پایان چاپ کتاب **«شب نامه»** و پیش از آغاز درج رساله کوچک دیگر از همان مؤلف (میرزا فتاح‌خان گرمرودی) بنام **سفرنامه ممسنی** لازم است یادآور شود که از ابتداء در نظر بود دو فصل بتوضیحات اضافه شود، یکی مقایسه سفر نامه و طرز انجام وظیفه هیئت سفارت آجودان باشی با دیگر مأمورین سیاسی ایران در زمان قاجاریه بویژه سفارت فرخ‌خان کاشی و فصلی هم نسبت بجریان لشکرکشی دولت ایران به‌هرات در عهد ناصرالدین شاه و دست‌اندازی وهجوم انگلیسها بخاکهای جنوب، بطوری که مسئله افغانستان و ماجری هرات تا پایان آن غائله طی توضیحات این کتاب برای خواننده‌های امروزی و نسل جوان تاحد زیادی باختصار حکایت وروشن گردد و این هردو فصل یاد داشت وآماده شده، فصلی دیگر هم داریم که مطالب آن عمومی‌تر است وجنبه علمی بیشتری دارد و آن نیز فراهم آمده ولی چون گنجایش اوراقی که برای مجموعه این کتاب ـ با متن وتوضیحات ـ منظور نظر بوده معلوم نیست ودرصفحات گذشته، ازحیث فصل بندی وصفحه‌چینی، اشتباهات زیادی رخ داده واینگونه اشتباهها امکانات ما را برای درج مطالب محدود کرده، وافزودن برقطر کتاب هم، در یک جلد، پسندیده ومناسب نیست، درج آن توضیحات را می‌گذاریم ببعداز چاپ سفر نامه ممسنی که اگر صفحه وجای خالی داشتیم بنظر برسانیم و الاممکن است جلد متممی برای این رساله قرار داده و توضیحاتی که برای تکمیل داستان لازم است جداگانه طبع و عرضه بداریم.

فعلاً در اینجا هم برای ایجاد تنوع و رفع خستگی وهم توضیح چند مطلب و جلوگیری از سوء تعبیر عرض میشود:

۱ـ علت درج تصویر تلگراف خانم انیس‌الدوله بمرحوم ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه والی فارس در صفحه ۱۹۰ این بود که گویا در مقدمات دیوان میرزای فرصت چاپ بمبئی یا کتاب دیگری مطلبی نوشته وادعا شده که انگلیسها حکام فارس را اگر مطابق میل آنها رفتار نمی‌کردند بوسائل مختلف وغیر مستقیم و از جمله نفوذ خانمهای درباری مانند انیس‌الدوله وغیره ازکار می‌انداختند و ما صورت این تلگراف را گذاشتیم تا ثابت شود این حرف دروغ بوده ویا حد اقل دربارهٔ شعاع‌السلطنه صدق نمی‌کرده و انیس‌الدوله خود از طرفداران ملک منصور میرزا محسوب میشده است.

۲ـ نسبت بعکس شاهزادهٔ خردسالی که نقل از سفرنامه سولتی کف نقاش روسی چاپ

بنگاه ترجمه ونشر کتاب در مقابل صفحه ۲۱۴ بعنوان تصویر عباس میرز نایب‌السلطنه نشان داده شده باید گفته شود که همین عکس در کتاب شرح‌حال عباس‌میرزا ملك‌آرا برادر کوچك ناصرالدین شاه از نشریه‌های مجله یادگار تصویر ملك آرا معرفی گردیده است.

۳ـ ضمن توضیحات صفحه ۴۳۶ اظهار شده که میرزا صالح شیرازی شاید نخستین شخص ایرانی بوده که داخل حلقه لژ اسکاتلندی فراماسونری انگلیسی شده و اخیراً کتابی چاپ ومنتشر و درآن اخبار گردیده اولین ایرانی که داخل فراماسونری شده عسگر خان افشار سفیر دولت فتحعلی شاه نزد دربار ناپلیون بوده که بر فرض صحت، این دوخبر با یکدیگر معارض نیست‌چه عسگرخان افشار بفرانسه رفته و بلژ گران دوریان فراماسونری فرانسه وارد شده و میرزا صالح‌شیرازی ولوبعد ازآن عضویت لژ انگلیسی‌را پذیرفته‌است.

۴ـ تصویر فرمان مورخ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ هجری قمری مبنی بر اعطای حکومت خوی به میرزا عبداله‌خان مبین‌الملك با عنوان جناب مستطاب اجل ظاهراً بشرح حال مرحوم‌میرزافتاح‌خان و کتابهای او ربطی ندارد ومربوط است بمیرزا عبداله‌خان پسر میرزا علی‌خان پسر میرزافتاح‌خان که‌قاعدةً میبایستی درضمن بیان احوالات میرزا عبداله‌خان آورده‌شود ولی چون تعداد زیادی کلیشه وگراوور اسناد یکجا تهیه‌وگراوور این‌سند با اسناد میرزا فتاح‌خان مخلوط وبچاپخانه داده و درج شده، امری گذشته است و بهرحال باز باولاد وبازماندگان مؤلف چهار فصل راجع میشود.

۵ـ نسبت بشکل‌و تصویر مرحوم میرزافتاح‌خان گرمرودی شرح‌مفصلی درصفحه‌های ۴۴۰ ببعد مرقوم شده واین درموقعی بقلم‌آمده که نویسنده بآذربایجان نرفته وبآن آلبوم، اسناد و مدارك دست‌نیافته بود، با ملاحظه تصویری که‌یکنفر نقاش ایرانی، اهل ارومیه، افشار، چند سال‌قبل‌ازسفر مؤلف چهار فصل‌باروپا، در تبریزاز میرزافتاح‌خان تهیه‌کرده، وبعلت فرسودگی وکهنه‌شدن کاغذ، بدون اینکه در اصل و اساس وشکل‌اولیه آن‌کمترین تغییری داده شود، بوسیله **استادتجویدی**، مجدداً ترسیم ویا باصطلاح زنده، قابل‌رؤیت و چاپ گردیده، وبرای قراردادن روی‌جلدهم، باقلم **استادباقری**، همکار تجویدی، دورهٔ آن بسبك زمان قاجاریه، تذهیب‌کاری شده، و اینك عکس سیاه قلم آن صورت و تصویر رنگین روی جلد بنظر میرسد، مسلم میشودکه آن‌شخص موصوف از صفحه ۴۴۰ ببعد میرزا مسعود مستوفی گرمرودی بوده و نه‌میرزا فتاح خان‌وشکل میرزا فتاح‌خان در همان‌مجلس‌نفردست چپ از مقابل وجلوتر ازمیرزا مسعود است.

این‌تصویرمیرزافتاح‌خان که ملاحظه میشودچنانکه‌عرض‌شده جزء اوراق واسنادقدیمی طی مرداد ماه سال جاری در گرمرود آذربایجان بدست آمد وصورتهای دیگری ازاو،در سالهای بعد،دریك‌آلبوم قدیمی هم پیداشده،که بعداً و ضمن‌چاپ‌رسالات‌دیگرش‌بنظرخواهد

رسید، بعلاوه تصویر میرزا علی خان پسر او و عکس‌های متعدد میرزا عبداله خان نوه‌اش- پسر میرزا علی خان- در دست و شکل و شمایل این سه نفر بقدری بهم شبیه است که اسباب حیرت میشود.

۶- در اوراق گذشته ضمن توضیحاتی درباره شجره و نژاد قاجاریه نوشته شد که ریشه آنها شاید تورانی بوده و تورانی‌ها هم ثابت شده که از شعب نژاد آریائی بوده‌اند، باید اضافه شود که مرحوم سعید نفیسی هم در مقدمات جلد اول تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دوره معاصر همین عقیده را بیان و ثابت کرده که قاجاریه مغول و از نژاد یا شعبه های نژاد زرد نبوده و آریائی بوده‌اند و دلائلی آورده و نوشته است که از طوایف ترك غربی منشعب شده و ترکهای غربی هم از نژاد آریائی برخاسته‌اند رویهمرفته عقیده، ما را که قاجاریه مسلماً از مغول و نژاد زرد نبوده‌اند تأئید کرده است .

اما در مورد دو جلد تاریخ مرحوم سعید نفیسی که مکرر از آن نام برده و تعدادی تصویر هم از آن برداشته‌ایم باید باین نکته توجه داشت که آن مرحوم برای تدوین این دو جلد کتاب زحمت زیاد کشیده ، اسناد بسیار بدست آورده و مطالب جالبی مرقوم داشته ولی طی بعضی از سطور اخلال گری‌ها و تحریکات دائمی انگلیسها را در راه تضعیف و اضمحلال کشور ایران بطور نامحسوس دیگر گونه و موجه جلوه داده و یا بنوع خاصی زیرکانه و غیر مستقیم از اعمال زشت آنان دفاع کرده و گناه آغاز جنگهای روس و ایران و ایران و عثمانی و سایر محاربات را زیر لفافه الفاظ ادبی و بفهمی نفهمی بگردن زمامداران ایران انداخته و علت اساسی ناکامیابی ایرانیان را هم طی آن زد و خوردها که مسلماً نتیجه دسایس انگلیسها بوده. رنجیدگی‌های همسایه‌ها معرفی کرده و گفته است که گرجی‌ها، عثمانی‌ها، افغانها، ازبك‌ها و تازی‌ها، در شمال و جنوب، شرق و غرب بسبب جنگهائی که دولت ایران از زمان صفویه، نادرشاه و آقامحمد خان قاجار بآنها دست زد از ملت ایران «رنجیدند!»، روس، انگلیس و فرانسه هم هریك بعللی رنجش داشتند ولاجرم باین جهات از ایران روی برتافتند که اینگونه تعبیر و استدلال بسیار عجیب، غیر عادی و مخالف حقایق مسلم تاریخی است زیرا اگر در جریان حوادث دقت شود مسلم میگردد که هیچیك از این جنگها شاید بغیر از حمله نادرشاه بهند- جنگ تهاجمی و غارت گرانه نبوده و اساساً ملت و دولت ایران، طی تاریخ حیات خود، از آغاز پیدایش سلطنت ماد، کمتر بجنگ تهاجمی دست زده و هر جنگی که کرده بیشتر حالت دفاعی داشته ، مثل این است که مرحوم سعید نفیسی انتظار داشته‌اند **شاه اسمعیل** دست روی دست بگذارد تا **سلطان سلیم اول** تمام ایران را تصرف و کلیه ایرانیان را بعنوان اینکه شیعه هستند قتل‌عام نماید و یا تماشا کند و بگذارد **شیبك خان ازبك** علاوه بر خرابی خراسان و غارت آستان قدس مشهد آذربایجان و فارس را هم ویران ساخته مردم آنجا را باسارت ببرد ، مبادا که عثمانی‌ها و ازبك‌ها از ایران برنجند !

این طرز قضاوت تاریخی البته صحیح و منطبق با حقیقت نیست .

همچنین است آنجاهائی که مرحوم نفیسی ، با تقلید از سبک نگارش احمد کسروی، علماء و روحانیون شیعه را با یك نوع قصد تحقیر « دستاربندان » می‌نویسد و بیشتر خرابی‌ها و از جمله آغاز دوره دوم جنگهای ایـران و روس و قتل گریبایدوف را ناشی از تحریکات آنها میداند ، وحال آنکه این گفته نیز بطوردربست درست نیست ومعلوم است سعیدنفیسی نتیجهٔ بزرگی که از تمام کوشش‌هائی که میخواسته است در این دو جلد کتاب بگیرد همین دونکته بوده یکی نخطئه علماء عالم تشیع و دیگری دفـاع خیلی نامحسوس از اعمال ضد انسانی انگلیسها ، و این نیت باطنی و مخفی نفیسی بر هر آدم دقیقی با مختصر تعمق در سطور کتاب او بآسانی معلوم میشود و حال آنکه عالم روحانیت شیعه هیچوقت بطور دربست بد و فاسد نبوده و نیست و با مقایسه با دستگاههای روحانی فـرق ، ادیان ومذاهب دیگر بیغرضانه نسبةً ازهمه پاکتر ومنزه‌تر بوده وهست ودرست است که در میان هر قوم ، طایفه و جمعیتی افـراد نادرست ، نادان و زیان‌کار همیشه و همه‌جا دیده شده و یافت میشود و دستگاه روحانیت ایران و جماعت علماء شیعه هم از این عیب مبری نبوده و نیست و خود ما گفتیم که بعضی از آخوندها از راه جهل و تعصب ، شاید باحتمال زیاد ، نادانسته ، کارهائی کرده‌اند که بـزیان ایران و بسود بیگانه تمام شده، ولی نیت ما از این گفته با غرض باطنی نفیسی و طرز دو گونه گفتار با یکدیگر بسیار تفاوت دارد ، ما هرگز قصد نداشته ونداریم که به صرف مشاهدهٔ جهالت و حتی فساد معدودی در لباس اهل علم قاطبهٔ علماء را دور از تکریم و احترام بدانیم وحال آنکه با اندکی دقت درسطور دوجلد کتاب مرحوم سعید نفیسی برهرآدم بی‌غرض روشن میشود که ایشان آنهمه اسناد نفیس ، اطلاعات سودمند ومطالب بکررا با انشائی قشنگ والفاظ زیبا وخوش نما فقط برای این آورده‌اند که نیات ومقاصد باطنی سه یاچهارفکر غلط وناصحیح خود را در لفافه فریبنده بخوانندهٔ خالی از ذهن تلقین نموده باشند .

عیناً مانند داروی تلخی که درمیان پوشش شیرین (کپسول) پنهان کنند و یا **زهرقتالی که با شربتی گوارا آمیخته ، در جام زرین ریخته** و شیرهٔ جان آدمی را گرفته باشند !

۷ ـ همینطوراست نوشته‌ها وکتابهای **ادوارد براون** و چنین است طرزکار **مبلغین ورزیدهٔ استعمار** .

طی سالها و سالها کمرخدمت بملت و کشوری که مطمح نظر است می‌بندند ، زبان مردم آنرا بنوعی فرا می‌گیرند که اسباب حیرت میشود ، از عادات و اخلاق گروههای گوناگون خلق آن سرزمین اطلاعاتی بدست می‌آورند که افراد عادی خود ملت آنگونه

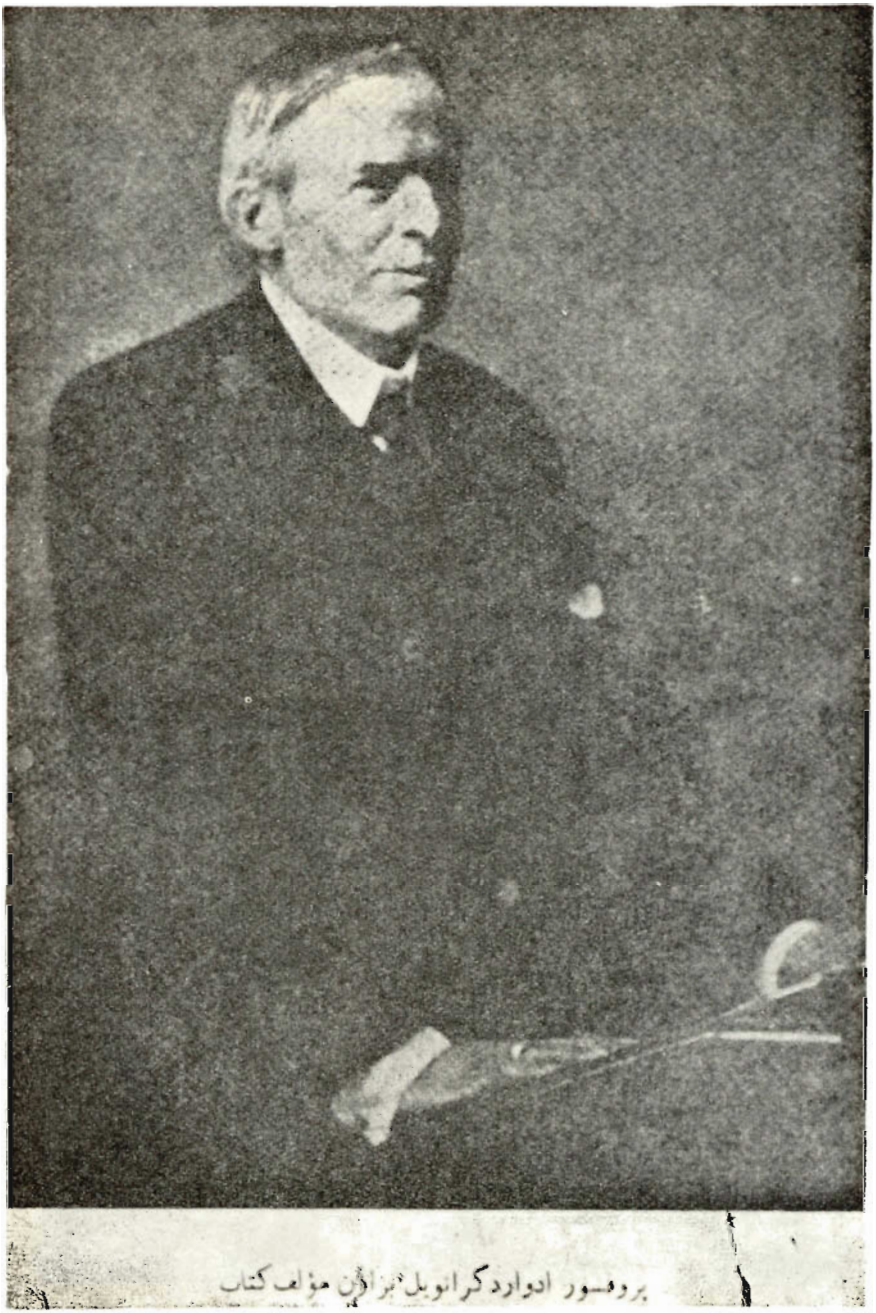

پروفسور ادوارد گرانویل براون مؤلف کتاب

این تصویر ادوارد براون از کتاب نقطة الکاف برداشته شده است

معلومات ندارند طرز لباس پوشیدن ، غذا خوردن ، سخن گفتن به‌لهجه‌های مختلف همه‌را می‌آموزند، خویشتن را بیکی‌ازاشکال والقاب موردپسندعامه ، چون درویشی ، صوفی گری و فقرمی‌آرایند ،کتابهای خطی ، متن‌های قدیمی ، نادر ونایاب ، آن قوم را پیداکرده ، با تفسیر ، ترجمه و توضیحاتی عالمانه و شگفت‌انگیز و اعجاب‌آور چاپ و منتشر می‌کنند و در همه‌جا **اقل‌العباد** امضاء مینمایند ، و ازهمه مهمتر ، از حقوق و منافع مشروع آن کشور و ملت ، تاحدودی کـه با مطامع باطنی و **دستورالعمل‌های سری** دولت خود منافات نداشته باشد ، شدیداً دفاع می‌کنند ، و این اعمال و اقدامات **خیرخواهانه** ! ، علمی ، ادبی و تاریخی را طی سالها و سالها ، آنقدر ادامه میدهند تا در اعماق قلب همه افراد خالی از ذهن ، اهالی آن کشور جای گیرند ، و مردم همه باو محبت و احترام ، بنوشته‌ها وگفته‌هایش اطمینان واعتماد بهم‌برسانند ، وگفته شودکه فلان انگلیسی خیرخواه و دوستدار ایران است و تاریخ و ادبیات ایـران را خوب می‌شناسد و حافظ و سعدی را دوست میدارد ، تا بتوانندآن نتیجهٔ راکه‌درنظر داشته‌اند بگیرند و ذره ذره زهرکشنده را خیلی‌خیلی‌کم، درجامهای زرین، داخل‌شربت شیرین‌باعماق جان و روح مردم فرو ریزند و بمرور و بطور بسیار نامحسوس وماهرانه آن سلسله عقاید و معتقداتی راکه وسیله وحدت و صلح و سلم میان مردم و اسباب بقای ملت و استقلال کشور بوده بتدریج سست‌کنند .

عجالتاً همینقدر وهمین‌اندازه اشاره کافی است و اگردر اوراق این رساله یا کتابی دیگر مجالی بدست آید بازهم در این باره سخن خواهد رفت .

۸ ـ دیگر اینکه چون رساله چهارفصل مربوط بسفرهیئت سفارت کبرای فوق‌العاده ایران است از هرکجا مطلب یا تصویری در مورد سفرای ایران بدست آمد درج کردیم و اینك عکس هیئت سفارت میرزاجعفرخان مهندس مشیرالدوله را نیزاز نشریه رسمی وزارت خارجه برداشته نشان میدهیم تامجموعهٔ بدست داده باشیم قلهك . ۲۹ **آبان ماه ۱۳۴۷**

فتح‌الدین فتاحی



۳ــ میرزاسید جعفرخان مشیرالدوله و همراهان او در سفارت لندن

سفرنامهٔ ممسنی

یا

شرح جریان حکومت طوایف وشولستانات ممسنی وایلات کوه گیلویه

درسال های:

۱۲۶۰ - و ۱۲۶۱ هجری قمری

تألیف:

میرزا فتّاح خان گرمرودی

بسعی وکوشش:

فتح الدّین - فتّاحی



تصویر مرحوم میرزا فتاح خان گرمرودی مؤلف و نویسندهٔ سه کتاب چهارفصل ـ شب نامه ـ وسفرنامه ممسنی ـ اصل این تصویر چند سال قبل از مسافرت میرزا فتاح‌خان باروپا بوسیله نقاشی بنام محمد رضا افشار در تبریز ترسیم شده و بعلت کهنگی وفرسودگی ورطوبتی که دیده بود **استادمحمد تجویدی** از روی اصل وبدون ذرهٔ تغییر مجدداً آنرا رسم کرده وقابل استفاده نمودند.

سفرنامهٔ ممسنی

مقدمه ناشر[1]

سفرنامهٔ ممسنی یا گزارش مأموریت مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی رادر جریان حکومت (آنطور که مؤلف‌خود نوشته)طوایف وشولستانات ممسنی و ایلات کوه کهکیلویه طی توضیحات مفصلی که‌درآغاز رساله‌ضمن‌صفحات ۴۲۸ـ ۴۲۹ـ۴۳۱ نوشته‌شده تاحدی‌معرفی وتوصیف کرده واضافه‌نموده‌ایم که مندرجات این‌رساله‌کوچك ولی سودمند و پر مطلب تمام‌و کمال سابقاً درروزنامه دماوند منتشر گردیده و اینك اضافه‌میشودکه بموجب متن‌فرمانی که مندرجات آن در صفحه ۴۶۳ و تصویرش در صفحه ۴۶۶ درج گردیده میرزا فتاح خان در ربیع‌الاول ۱۲۶۱ قمری بمنصب بیگلربیگی گری کوه کیلویه ولقب و **خطاب‌خانی** منصوب شده وطی‌همین مأموریت این سفرنامه یا گزارش را نوشته و تألیف کرده‌است .

ازاین سفرنامه‌ـ سفرنامه ممسنی‌ـ فقط یك‌نسخه‌ـ به قطع رقعی، کاغذ معمولی، خط شکسته نسبةً خوب وخیلی خوانا،رنگ مرکب‌مشکی، نام‌شاه و سرفصل‌ها سرخ‌ـ جمعاً ـ۵۰ برگ‌ـ در اختیار نویسنده این سطور و باحتمال قریب بیقین **منحصر بفرد** است.

این‌نسخه دریك‌کتابچه یا مجموعهٔ‌که جلد چرمی برنگ قهوهٔ روشن داردنوشته‌شده، پنجاه صفحه این مجموعهٔ‌کوچك محتوی سفرنامه ممسنی‌است‌که‌کاغذآن سفید وخطش‌خوانا، شکسته ونسبتاً زیبا، قدری زیباتر از سفرنامهٔ اروپا و شایدخط خودمؤلف و قسمت‌دیگرهفده ورق یا سی‌وچهار صفحه کاغذهای الوان است‌که با خط دیگر بلکه چند نوع خط،اشعاری از سعدی، حافظ، عرفی، مهدی بیك سرابی، کلیم‌کاشانی، سحاب، خرم، حیران، ملاحسین مراغی، محتشم، طوفان، رفیق، عاشق، ومجید، درج‌شده وچیزی‌که دراین‌مجموعه‌کم حجم جالب‌تر ازهمه است رونوشت‌عریضهٔ است‌که‌در پشت برگ صفحه اول سفرنامه ممسنی دیده میشودکه متأسفانه‌عنوان و مقداری از گوشه‌وکنار آن‌پاره‌شده وخوانا نیست ولی از مفادبقیه مندرجات متن چنین برمی‌آیدکه اصل این عریضه را مرحوم حسین خان‌آجودان‌باشی

۱ـ منظور از ناشراین بی مقدارفتح‌الدین فتاحی است

نظام‌الدوله هنگام‌فرمانفرمائی ایالت‌فارس بلافاصله‌بعدازرحلت محمدشاه وحرکت‌ناصرالدین میرزا ولیعهد از تبریز بقصد جلوس در تخت سلطنت خطاب بپادشاه جدید نوشته‌وبرای‌ضبط درتاریخ‌رونویس آن‌معلوم نیست‌بدست کدام‌شخص ودرچه‌تاریخی‌دراین‌محل‌ثبت گردیده‌است که اگر میسر و در اوراق آینده جا باشد سعی‌خواهد شد رونویس آن‌که انشاء جالبی‌هم دارد نقل‌شود .

اینك‌با نقل تصویرسه‌صفحه، برگهای اول، آخرو یك برگ وسط، از اصل نسخهٔ خطی، درج رونویس سفرنامه ممسنی بدون هیچگونه تغییری آغازمی‌شود .

درمورد‌رونویس برداشتن از متن این‌سه‌رساله‌ـ‌چهار فصل، شب‌نامه وسفرنامه‌ممسنی‌ـ جهت دادن بچاپخانه باید گفت که‌کارسفرنامهٔ اصلی یاچهار فصل از همه‌مشکل تر بود، زیرا برای اینکه تا حد امکان درچاپخانه‌کمتر اشتباه روی دهد میبایستی همه‌را با دست نوشت ، وبعضی‌جاهارا برجسته‌تر نمود و ببرخی سرفصل وعنوان اضافه‌کرد، تا خواندن وجداکردن مطالب‌آسان‌گردد، وهنگام‌رونویس‌کردن مخصوصاً نسخه‌اصل رابا دو ویا درحقیقت‌سه‌نسخه مطابقه نمود(نسخه‌اصل: خطمؤلف، نسخه صحیح دیگر: نسخه مجلس، نسخه‌دیگر، نسبتهً صحیح، خطی نزد نگارنده ونسخه دیگر که خیلی غلط و اشتباه داشت نسخه‌کتابخانه‌مجلس سنا) ومتأسفانه این‌نسخه‌ها با یکدیگر اختلافات زیاد داشتند وتطبیق‌آنهمه وسعی‌درانتخاب کردن مطلب صحیح ـ که‌معلوم‌نیست ازعهده برآمده‌ایم‌ـ‌زحمت زیاد داشت ووقت‌می‌گرفت، از رسالهٔ شب‌نامه‌دونسخه‌بیشتر نداشتیم، نسخه نزدنگارنده و نسخه‌مجلس، وخوشبختانه‌این هردونسخه صحیح و خوانا هستند و زحمت رونویس برداشتن از این دونسخه خیلی‌کمتراز کتاب نخستین‌بود، باوجود این‌مراتب، میبایستی هردونسخه را خواند و بایکدیگر مقابله کردولی‌نسبت بسفرنامه‌ممسنی‌چون یك‌نسخه‌بیشتر نداریم‌زحمتی نداشته وکاری‌بغیرازرونویس کردن نخواهیم داشت. توضیحات چندی است‌که بعداز پایان چاپ این‌رسالهٔ‌آخری وبادر نظرگرفتن مقدار جائی‌که باقی‌میماند خواهیم نوشت .

قلهك‌ـ روزشنبه ۲۵ آبانماه ۱۳۴۷

فتح‌الدین فتاحی

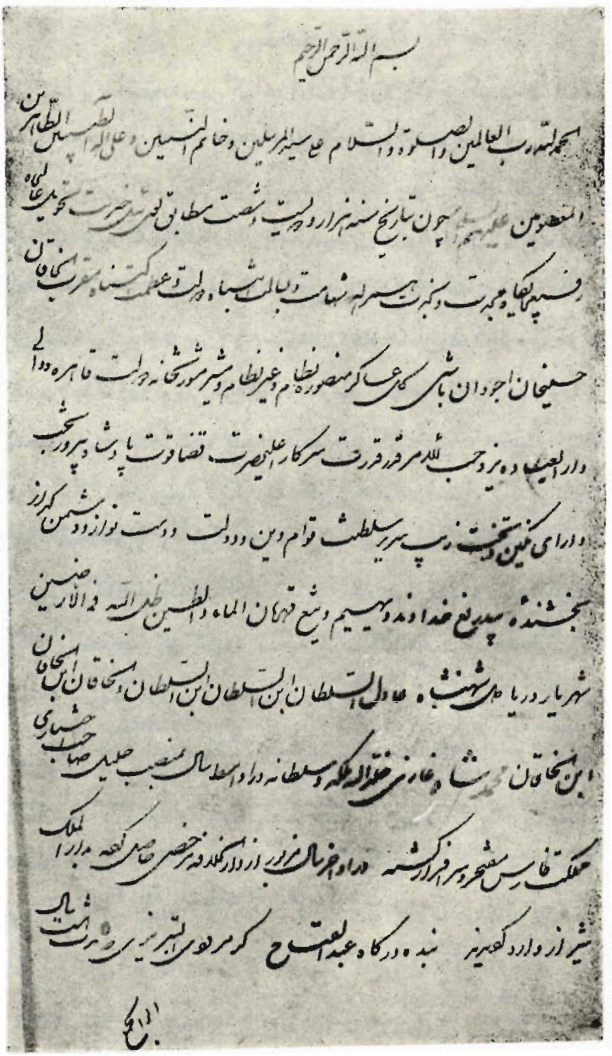

تصویر صفحه اول نسخه‌خطی سفر نامه ممسنی

واینك متن سفرنامه ممسنی

***

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله ربّ العالمین وَالصّلوٰة والسّلام علیٰ سیّدالمُرسلین وخاتم النبّیین وَعلیٰ آله الطیبین. الطاهرین المعصومین **علیهم السلام.**

چون بتاریخ **سنه هزار ودویست وشصت** مطابق لوی ئیل خیریت تحویل عالیجاه، رفیع جایگاه، مجدت ونجدت همراه، شهامت و بسالت انتباه، دولت وعظمت اکتناه، مقرب. الخاقان **حسین خان آجودان باشی** کل عساکر منصوره نظام و غیر نظام و مشیر مشورت خانهٔ دولت قاهره و والی دارالعبادهٔ یزد حسب الامر قدر قدرت سرکار اعلیحضرت قضا. قوت پادشاه پیروزبخت، دارای نگین و تخت، زیب سریر سلطنت، قوام دین و دولت، دوست نواز ودشمن گداز، بخشندهٔ بی دریغ، خداوند دیهیم و تیغ، قهرمان الماء والطین، ظل الله فی. الارضین، شهریار دریادل، شهنشاه عادل، السلطان ابن السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان **محمدشاه** غازی خلداله ملکه و سلطانه در اواسط سال بمنصب جلیل صاحب اختیاری مملکت فارس مفتخر و سرافراز گشته، دراواخر سال مزبور از دارالخلافه مرخصی حاصل کرده بدارالملك شیراز وارد گردیدند، بندهٔ درگاه **عبدالفتاح گرمرودی التبریزی** که مدت هشت سال ابوالجمع ایشان ذیشان بوده، بتقدیم خدمات دیوانی اشتغال داشت، از دارالعباده یزد احضار وبخدمت **حکومت طوایف وشولستانات ممسنی وکوه کیلویه** مأمور فرمودند.

بندهٔ درگاه، نظر بمراتب قِدمت خدمت که درحضرت ایشان گستاخ بود، مکرر در مجلس خلوت جسارت کرده عرض نمود که، این ولایت، ولایتی است که اشراف و اعیان آن

همیشه عادت باخلال و اغتشاش خدمت دیوان‌نموده، هرسال، درباب ادای مالیات یکساله، یکی از امیرزادگان عظام‌و امرای ذوی‌العز والاحترام را ضایع‌و خراب‌کرده ازنظرمبارك حضرت‌ظل‌آلهی انداخته‌اند، سهل است‌که باریك ثلث مالیات را هر سالی، علی‌الاستمرار، نداده‌اند .

چنانکه از بدو دولت جاوید مدت‌الی‌الان از قرار قلمداد عمال و مستوفیان خودشان معادل مبلغ دوکرور تومان‌از اصل مالیات باقی است، و حال‌آنکه حجت‌های این‌باقی‌الآن وبالفعل در مجری حکام سابقه موجود است .

با این اوضاع چگونه جرأت[1] کرده در زیر مالیات و سایرالوجوه دوساله افتید ؟[2].

فرمودندکه من، بعد ازفضل‌خدا، بقوت طالع پادشاه‌اسلام پناه روحی‌و روح‌العالمین فداه امید وارشده ، باستظهار[3] و تقویت جناب جلالت مآب فخرالوزراء وولی نعمت کبری حاجی سلمه‌اله تعالی تقدیم این‌خدمت‌را برذمهٔ‌خود قبول‌کردم .

بندهٔ درگاه امتثالاً للامرالعالی باکمال رضا ورغبت اطاعت‌کرده روز بیست و دویم شهر ربیع‌الاول [4] بیکی ازباغات خارج‌شهر نقل مکان نموده ، چندروزی بجهة تدارك بعضی ضروریات سفر درآنجا متوقف‌شد .

اگر چه بعضی از اشراف ولایت‌که عمدهٔ آنها مرحوم **میرزامحمدعلی مشیر** بود، دراینمدت آنچه ممکن بودکه کدخدایان ممسنی را تحریك‌کردند که‌از این بندهٔ درگاه شکایت نمایند و بست بروند، اما سرکار صاحب اختیار[5] مطلع شده تغیّر فرمودندو مردم‌آرام گرفتند ، تا اینکه بندهٔ درگاه دویم شهر ربیع‌الآخر ازآنجا به **مسجد بردی**که در یك فرسخی شهر واقع است آمده، حسب‌الامرالعالی یك دوروزی درآنجا ماند تاسرکارصاحب اختیار تشریف‌آورده، دوشب توقف فرمودند[6]، روزها بجهة تمشیت امور جاری‌کردن **آب**

۱ــ کذا فی‌الاصل .

۲ــ از این تذکر دو چیز معلوم میشودیکی اینکه میرزا فتاح خان نزد آجودان‌باشی خیلی محرم ومحل‌اعتماد و خودمانی‌بوده وباو پند واندرز میداده و راهنمائی مینموده و دیگر آنکه‌حکومت ممسنی درآن‌تاریخ هم بی‌اندازه اهمیت‌و خطر داشته است .

۳ـ پشتی‌بانی و همراهی .

۴ـ سال ۱۲۶۱ قمری .

۵ـ منظور ازصاحب اختیارحسین‌خان آجودان‌باشی‌است‌که قبل ازگرفتن‌لقب نظام‌الدوله صاحب اختیار لقب‌داشته است .

۶ـ آمدن شخص‌والی‌فارس‌باقامتگاه‌موقت‌حاکم ممسنی اهمیت‌بی‌اندازه آن مأموریت را نشان‌میدهد .

قصرقمشه[1] بسمت شهر، برسر منبع تشریف‌میبردندو شبها، گاهی دستورالعمل بندهٔ درگاه را فرمایش‌می‌کردند وگاهی بکارهای دیگر متوجه میشدند.

وروزی‌که سرکار صاحب اختیار مراجعت بشهر میفرمودند و بندهٔ درگاه نیز بصوب مقصد عزیمت مینمود **خانعلی‌خان وباباخان** کلانتران ممسنی‌راکه همراه‌بودندحسب‌الامر-العالی بجهة مصلحتهای چندگرفته بشهر بردند و بنده درگاه نیز روانه‌شد وباخودقرارداد **که‌اوضاع‌طوایف وشولستانات ممسنی وکوه‌کیلویه و بهبهان** رابانضمام وقایع اتفاقیه در ضمن **سه‌فصل** بیان‌کرده بخدمت سرکار صاحب اختیار معروض‌دارد.

فصل اول

در بیان اوضاع واحوال‌الوار طوایف ممسنی وشولستانات وقصبه فهلیان.

و آن شتمل است بر شش باب.

باب اول

دربیان اوضاع طایفه دشمن زیاری

که‌دردوانزده(کذافی‌الاصل)فرسخی‌شهر(شیراز)درکوههای‌صعب‌وسخت نشیمن‌دارند.

روز سیم‌که بخانهٔ باباخان کلانتر طایفه مزبوره می‌آمدند، دو سه فرسخ بخانهٔ او مانده که همهٔ راه‌کوه وکتل‌و پرتگاه وجنگل است، بمرتبهٔ که در روز روشن عبورکردن از آنجا نهایت اشکال داشته وحشت‌کلی بجهة عابرین حاصل میشود.

الغرض، باهزاران زحمت‌آمده، دربعضی جاها بارهای بنه رابدوش آدم‌گذرانیدند، تا اینکه برقلهٔ‌کوهی صعب و سختی رسیده از آنجا سرازیرشدیم، سواره ممکن نشد وهمه پیاده آمده، بعد از طی‌کردن یك فرسخ راه تخمیناً، در میان درهٔ عمیقی بخانهٔ باباخان رسیدیم.

قلعهٔ تو برتوی سختی، با یك برج بزرگ سرکوبی ساخته‌اند که تا امروز بندهٔ

۱ــ این‌آب قصر قمشه‌آیاهمان رودخانه شش‌پیر یا شش‌پر بوده‌که تفصیل آن‌گذشت یا آب دیگر، بر این‌بی بضاعت روشن نیست.

درگاه چنین قلعهٔ عجیبه در هیچ جای عالم ندیده بودم ، بالجمله تسخیر قلعهٔ مزبور بزور صورت امکان نخواهد داشت و تماشای آن قلعه وآن مکان از جملهٔ ملزومات است و از منبع رودخانه شش پیر تاآنجاسه فرسخ مسافت دارد، هروقت سرکار صاحب اختیاربجهةانتظام امر قناتهای شش پیر تشریف خـواهند آورد [۱] ، فی‌الحقیقه تماشای این قلعه و این مکان هم خالی از تکلف وتفنن نخواهد بود .

چون باباخان حضورنداشت هرچه اهتمام رفت‌که بلکه از ریش سفیدان وکدخدایان چند نفری را دست آورده قرار و مدار مالیات را نمایند ممکن نشد و از خارج مذکور شد که کلانتران الوار بمرتبهٔ بر ایلات خود مسلطاندکه اگر ثقلین جمع شوند از آنها بی اذن‌کلانترجرأت نداردکه‌بنزد مباشرین دیوانی نفس بکشند .

مدت چهار روز بعلت‌کثرت بارش در آنجا متوقف و از راه اضطرار **خان باباخان** برادرزادهٔ باباخان راکه پدرش‌کلانتر بوده است آورده بهزار لطایف‌الحیل حجـ مالیات و سایرالوجوه دو ساله آن طایفه را از او دریافت‌کرده یك ثوب جبهٔ ترمه هم با یك ثوب قبای دارائی بمشارالیه خلعت داده قرارداد نمود که بعد از چهار روز دیگر باکدخدایان ایل عازم **چمن فهلیان** شود تا قرار و مدار قـط طایفه را کـرده با محصل و براتدار مراجعت بمیان ایل نماید . همینکه بندهٔ درگاه ازآنجا حرکت نمود ، بعد از دو سه روز دیگر ، مشارالیه چند نفری از ریش‌سفیدان ایل برداشته عـازم شهر و بـرای خوش‌آمد باباخان دربست نشسته ، استدعای کلانتری باباخان را کردند ، تا اینکه بندهٔ درگاه نیز لابد مانده استدعای مرخصی باباخان را ازسرکارصاحب اختیارنمود .

املاك خوبی دردست این طایفه است ، لکن آنقدر غیرت ندارند که بقدرکفاف در آنجاها زراعت نمایند واکثر اوقات خوراك‌آنها بلوط است وعلف صحرا و همیشه منتظرند که در عالم آشوبی شود یا صاحب اختبار فارس را معزول نمایند تا اینکه فرصت را غنیمت دانسته دزدی نمایند و مال مردم را در طرق و شوارع چپاول‌کنند و ظاهراً چنان‌گدامنش و پست فطرتندکه ده نفر آنها بقدر یك تومان لباس ندارند و اکثر آنها از مرد و زن لوط و عریان هستند ، بمرتبهٔ‌که آدم خجالت می‌کشد بسمت آنها نگاه کند و لکن زنهای آنها عموماً نه پرده دارند و نه حفاظ و مثل حیوانات صحرا ووحشی هستند . باعتقاد بندهٔ درگاه اگر صدنفر از آنها در دزدی دستگیر شوند ، نود و نه نفر آنها را بکشند ویکنفر خلاص شده فرارنماید باز بخانهٔ خود نرسیده درعرض راه دزدی مینماید و اگر دردزدی و چپاول‌کشته شوند بازماندگان آنها تفاخر مینمایند و اگـر یکی در خانهٔ خود بمیرد

۱ــ ازاین‌بیان‌معلوم میشودکه‌رودخانه شش‌پیر غیر ازآب‌قصر قمشه بوده ومرحوم حسین خان والی فارس ازهمان سال اول حکومت خود قصد داشته آب شش‌پیر را بشهر شیرازبیاورد.

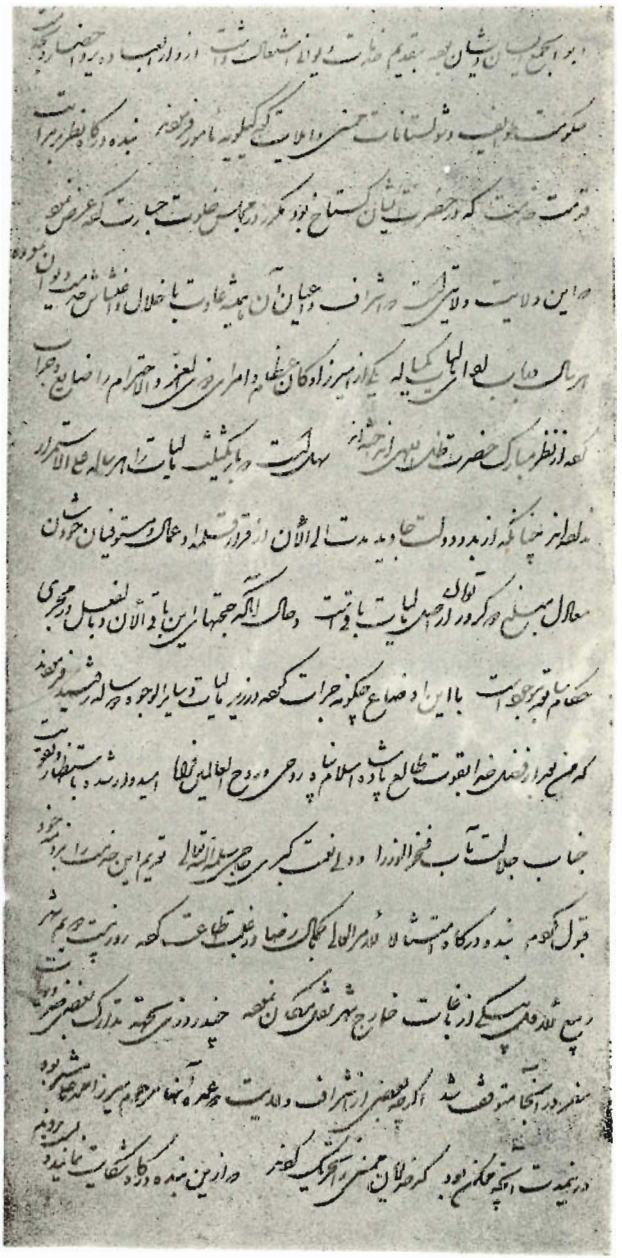

برگی دیگر از نسخه خطی سفرنامه ممسنی

اقوام ومنسوبان او غصه میخورند ، درینصورت نبایست یك طایفه‌آنها را در کازران خراب نمایند و بکوچانند و حاصل آنها را ازمیان ببرند ، همینکه خانه و زراعت از دست آنها رفته متفرق شدند واضح است که در خارج بیشتر دزدی مینمایند ، سهل است‌که مالیات دو ساله آنها که بقدر هزار تومان میشود سوخت خواهد شد ، باز اگر در آنجا توقف داشتند احتمال میرفت که از ترس سرکار صاحب اختیار جرأت بدزدی کمتر نمایند ، حالا که در بدر و گرسنه و لاشئی و متفرقند بدیهی است که بغیر از دزدی چارهٔ دیگر نخواهند داشت .

خلاصه هرکس باعث شده خدا میداند خیانت فاحشی است که بسرکار صاحب اختیار کرده است .

جانوران موذی را هرگاه در آشیان خود پایمال نمایند ضررش‌کمتر میشود .

در هر حال اگر ممکن است باز سرکار صاحب اختیار مقرر دارند که آنها را در مکان خود سکنی دهند و حاصل زراعت خود را نیز بخودشان واگذارند ، آنوقت مالیات دیوانی عیب نمیکند .

باقی ماندهٔ طایفهٔ **دشمن زیاری** معلوم است ، آنقدر قوه ندارند که هم مالیات و سایرالوجوه خود را بدهند و هم از عهدهٔ مالیات آنها برآیند .

بالجمله ، ازخانه باباخان تا**فهلیان**،که دوازده فرسخ میباشد ، در هیچجا آبادی نیست، سهل است‌که این مسافت همه‌کوه و دربند سخت است و جنگل و پرتگاه ، بطوری‌که درهمه‌جا خوف برآدمی غلبه میکند وعمداً خراب کرده‌اندکه میدان دزدی و چپاول وسیع باشد والا موقوف بیك حکم محکم سرکار صاحب اختیار است که در این میان ، در دوسه جا ، بنای آبادی گذارند .

بندهٔ درگاه اکثر ولایات ایران و عثمانلو و فرنگستان را دیده کوههای عظیمی ملاحظه کرده است اما مثل این‌کوه عجیبه در هیچجا بنظرنیامده است .

باب دوم

در بیان اوضاع طایفه بکش

که **ولی‌خان** مشهورهم از این طایفه بوده است .

بعلت حرکات و مخالفت ولی خان این طایفه همه خراب و نابود شده است ؛ هزار و یکصد و چهل و یك خانوار آنها ،که اسم باسم در طومار متفرقه مرقوم است ، بمرور فرار

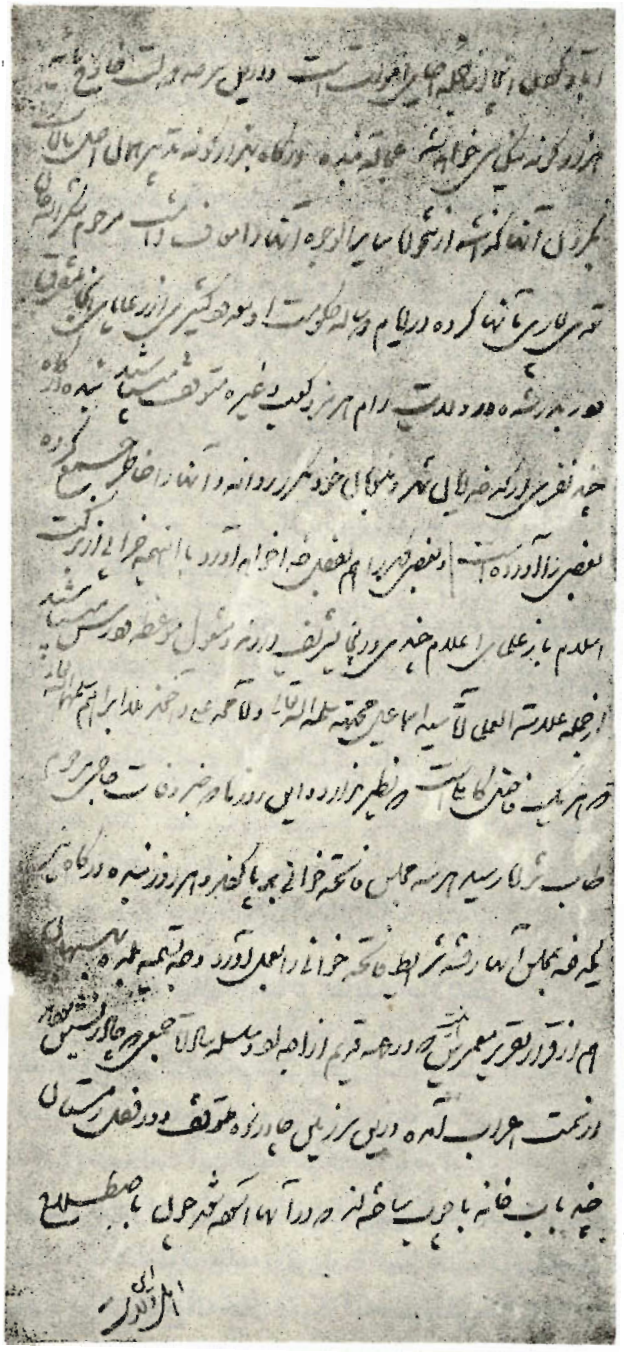

تصویر برگی دیگر از سفرنامه ممسنی

اختیار کرده ، در محالات فارس متواری شده‌اند و باقی ماندگان آنها نیز بمرتبهٔ ناچیز و پریشان هستند کـه بتحریر و بیان راست نمی‌آید ، املاك مرغوب و بسیاری در دست آنهاست و لکن اسباب واوضاع زراعت‌آنقدر ندارند که بقدر ضرورت‌توانندزراعت نمایند.

ایام توقف در چمن فهلیان بطوری استیصال آنها ثابت شد که هرگاه در عوض پنج من ان کـه از جیرهٔ سرباز بیك هم‌پا رسد رسانیده بودند (و) یکنفر دختر باکـره میخواستند بسیار بسیار ممنون شده بـی‌تأمل دست صاحب جیره می‌سپرد . ـ **قاید غلام** کهنه مردیست از این طایفه وچشمهای او را ولی‌خان کنده است ، قسم یاد میکردکه اکثر این الوار بعلت بی‌چیزی از راه اضطرار دزدی مینمایند .

چون طبایع ایلات بسیار عاصی میشود و بهیچ‌کس تمکین نمی‌کنند ، مگر کسی که آباء واجداد اودرمیان ایل بزرگی‌کرده باشد ، لذاکدخدایان طایفهٔ مزبوره **شریف‌خان** پسر ولی خان را که جوان هفده هیجده ساله است آورده اسم‌کلانتری بـر سر اوگذاشته بودند ؛ بندهٔ درگاه نیز از راه اضطرار او را پیش‌کشیده حجت مالیات و سایرالوجوه دو ساله را از اودریافت و کاغذ و خلعت‌کلانتری را باو داد .

خانهٔ **شریف خان** قریهٔ **نورآباد** است‌که درجنب جنوب **سفیدقلعه** واقع میباشد.

قریه مزبوره من‌باب قابلیت آب و زمین مثل قرادیون (کذافی‌الاصل) مراغه بنظر آمد ، اما الوار نا هموار ، ! ، بقدر کوره دهی ازآنجا مداخل برنمیدارند ، قلعهٔ سختی نیز ولی خان در آنجا داشته است که خراب‌کرده‌اند .

باب سوم

در بیان اوضاع طایفه جاویدی

فی‌الحقیقه اوضاع این طایفه هم مثل بکش است ، بعلت اینکه محل توقف و زراعت این طایفه نیز متصل بآن طایفه میباشد و هرگونه صدمهٔ که در ایام سرکشی ولی‌خان علیه ما علیه بطایفه بکش رسیده است این طایفه هم شریك بوده است .

اگرچه سلسلهٔ کلانتران این طایفه **نجیب‌ترین** کلانتران سایر طوایف ممسنی است و لکن دو نفری‌کـه حالا از آن سلسله باقی است بسیار بسیار بی‌عرضه و بی‌استطاعت و شیطان خیال‌میباشندکه‌یکی **فتح‌اله‌خان** ودیگری **حسینعلی‌خان** وهردوفصلةالخوانین‌اند هرچه بندهٔ درگاه خواست‌که از آنها یکی کلانتر شود ممکن نشد ، آخرالامـر ، بتصدیق کدخدایان ، هردو راکلانتر نمود .

چون ایام‌توقف درچمن فهلیان طوایف بکش وجاویدی عموماً در آن حوالی بودند، بندهٔ درگاه بیقین دانست‌که اگر جمیع ما ملك آنها را از دواب و اثاث‌البیت ضبط نمایند بقدر این تنخواه‌که از بابت دو ساله ازآنهامطالبه مینمایند نمیشود .

بحق خدا اشراف‌وعمال فارس درتشخیص جمع‌این‌طوایف‌چنان ظلم و بی‌حسابی کرده‌اند که در هیچ جای عالم نیست ، دو هزار تومان در اینمدت دو سال خودبخود باسم این طوایف علاوه نوشته‌اند .

چون هرسال ، در اوقات عزل و نصب حاکم ، حضرات فرصت یافته ، مشغول تغییر وتبدیل جمع‌ولایت وعوض بدل مستمریات ولایتی میشوند و شالیدهٔ بنیان اغتشاش امرصاحب اختیار ولایت را که سال آینده تشریف خواهند آورد در این ایام فطرت (کذافی‌الاصل باطاء مؤلف و شاید فترت باتاء منقوط صحیح‌تر باشد) محکم مینمایند ، لهذا ، از چهل و دو هزار تومان سایرالوجوه که رسد کوه‌کیلویه ششصد تومان است ، پنجهزار و پانصد تومان باسم آنها مینویسند و دفعهٔ دیگر دوهزار و چهارصد تومان جمع آنها را خود بخود علاوه مینمایند ، ازیك طرف جمع املاك خود راکم میکنند و از یك طرف جمع امثال این طوایف‌راکه همیشه‌آشوب طلبند زیاد مینمایند و بیك‌تیر دو نشان مزنند ، باین معنی که هر وقت صاحب اختیار نا بلد باین ولایت تشریف می‌آورد صورت جمع جدید را بنظر او میرسانند ، همینکه صاحب‌اختیارازاین قرارحواله میفرمایند ازالوار و غیره بعلت سنگینی جمع صدا بلند میشود ورفته رفته صاحب اختیار معیوب شده آنقدر دوام نمیکندکه مالیات آنها را نیزکه باعث تغییر و تبدیل بی‌جا شده‌اند بپردازد ، چنانکه سالهای سال اینطور شده ، دو کرو تومان مال پادشاه اسلام پناه دراین ولایت باقی است .

باب چهارم

در بیان اوضاع فهلیان

وآن قریه‌ایست قصبه مانند ومحلی است خاطرپسند ، در دامن‌کوه صعبی واقع شده، در عصر قدیم **شهرعظیمی** بوده است و بمرور و دهور و اعصار ، الوار بدکردار « ! » آنرا خراب‌کرده‌اند و اکنون علامت و آثار شهریت « ! » آن باقیست و رود بزرگی از نیم فرسخی ، طرف شرق‌آن ، جاری است ودوطرف رودخانه ، بفاصله نیم‌فرسخ ،کمابیش در عرض و دو فرسخ تخمیناً در طول محل زراعت آنجا میباشد . لکن این اوقات رعایا و سکنهٔ آنجا عموماً متفرق و دردهات و مزارع اشراف و اکابر فارس متوقف‌اند ، هرگاه

حکم صریح برجمع آوری و مراجعت آنها ازجانب سرکار صاحب اختیار شرف صدور یابد در مدت دو سال قصبهٔ معتبری خواهد شد که قابلیت پنج‌هزار تومان مالیات داشته باشد و چند قطعه مزرعهٔ مرغوب نیز از توابع آنست که طوایف بکش و رستم و جاویدی در آنها زراعت مینمایند و منال آنها در جزو جمع آنجا مقرر است . هرگاه بزور حکم حاکم چیزی از آنها گرفته شود شده است والا باختیار خود چیزی نمیدهند چند خانواری که الآن در آنجا متوقف‌اند همه الوار طبیعت « ! » و لوطی فطرت‌اند ! خصوصاً سلسلهٔ ساداتی در آنجا هست که‌کلانتری آنجا همیشه با آنهاست ، درظاهر چنان جاچول « ! » و الوار پیشه‌اند ! که محل تعجب و حیرت است و این اوقات دو نفر از آن سادات‌که میرزاحسنعلی ومیرزا زین‌العابدین باشند همیشه با هم اساس ضدیت و دویت برپاکرده در خرابی آنجا می‌کوشند ، مبلغ هشتصد و شانزده تومان که در این زمان مالیات آنجاست چهارصد تومان آنرا بمزارع مزبوره مقرر داشته‌اند و چهارصد تومان دیگر را بپای زارعین و سکنهٔ فهلیان گذاشته‌اند . پارسال‌که میرزا حسینعلی کلانتر آنجا بوده است ، در ایام محاصره سرکار **امیردیوان** که صاحب اختیار فارس بودند ، میرزا زین‌العابدین ، در آن ثنا ، فرصت را غنیمت دانسته بتقویت خانعلی خان میرزا حسنعلی راگرفته محبوس‌کرده هرچه اوضاع دنیوی اشته است بکلی ضبط مینمایند و مدت چهار ماه در برج خرابه ایام حبس میرزا حسنعلی طول‌کشیده، شبی فرصت یافته از آنجا فرار و خود را بکازران میرساند .

چون بعلت سرمازدگی حاصل شتوی پارسال کلاً ضایع و نابود شده بوده است ، میرزا زین‌العابدین یکصد و پنجاه خروار شلتوك (بالای یکصد و پنجاه با رقم سیاق هم نوشته شده)که منال دیوانی مزارع فهلیان بوده است که کلاً بعهدهٔ خانعلی خان گذاشته **لعنت‌نامه** بمهر میرزا شفیع مباشر سال قبل آنجا درست مینماید که نظر بخرابی فهلیان مالیات آنجا را بمبلغ چهارصد تومان قراردادم و هرکس علاوه بر آن مطالبه نماید بلعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شود .

همان روزها که بندهٔ درگاه مأمور بخدمت ممسنی شد میرزا زین‌العابدین را بشهر آورده از هشتصد تومان مالیات سال قبل آنجا ازاوسئوآل نمود ، مشارالیه فوراً لعنت‌نامه مزبور را درآورد ، چیزهای چندی مذکور ساخت‌که در قوتی هیچ عطاری پیدا نمیشود ، مادام توقف مشارالیه هر روز از اشراف واعاظم شهر رقعه‌های متعدده در سفارش خود به بندهٔ درگاه آورده مزخرفات چندی هم در آن بین تقریر میکرد تا اینکه بچمن فهلیان آمده حقیقت عمل او را مشخص نمود ، معلوم شدکه مبلغ یکصد وهفت تومان[1] وجه نقد در

---

۱ ــ روی این ارقام با تمام حروف مبلغ و تعدادبخطسیاق هم نوشته شده است .

ذمهٔاوست ومقدار صد وپنجاه خروار شلتوك هم خانعلی‌خان برده است ، شصت تومان قبض مقرری میرزا زین‌العابدین را در عوض باقی او گرفته تتمه را هم‌دریافت‌کرد و بهزار لیت و لعل ششصد تومان از سال قبل‌بگردن رعایا گذاشتو سیصد تومان هم قیمت صد وپنجاه خروار شلتوك است‌که خانعلی‌خان برده است و دویست تومان هم حسب‌الامرالعالی ازبابت ششصد تومان پیشکش[1] ممسنی جابجاکرد که چهارصد تومان بسرکار رسد و دویست تومان از باقی آنجا محسوب نماید . مالیات هذالسنه را نیز بمیرزا حسنعلی واگـذاشته تمسك

---

۱ ـ « پیش‌کشی » یا«پیش‌کش» درتمام‌طول‌سلطنت قاجاریه ـ تازمان‌اعلام مشروطیت‌ـ وحتی‌در بعضی‌ازایالات‌وولایات‌ودوائردولت‌مدتها بعدازمشروطه ـ رسمی‌علنی وآشکارابوده وابداً قباحت‌وزشتی نداشته،وآن عبارت ازاین بوده است‌که‌هرحکومت و مأموریت «نرخ» و «قیمت» معین داشته‌که‌کسی‌که‌ازطرف دولت بآن منصوب میشده میبایستی ، بسلسله مراتب ، بپردازد ، بدین توضیح‌که والی ایالت ، بعد از انتصاب ، پیش‌کش یا پیش‌کشی بشاه و صدراعظم میداد و بعد از ورود بمقر حکومت از حکام جـزء ولایات ، بتناسب اهمیت ، میگرفته . و ما، نسبت باین رسم و عادت ، یادداشتی بخط مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام‌گروسی در اختیار داریم که برای تقدیم بمرحوم ناصرالدین شاه ، هنگام سفراروپا (فرنگستان) و عبور از تبریز ، تهیه و طی آن «نرخ» و یا «قیمت» انتصاب بحکومت‌های ولایات جـزء آذربایجان معین شده و بسیار جالب است ، درمقام قضاوت تاریخی ، وبرای محض بیان حقیقت باید بیطرفانه یادآور شدکه در تعیین و نصب اشخاص بحکومت‌ها و مناصب ، همیشه و رویهم رفته ، خدمت سوابق خانواده ، خدمت ، لیاقت وگاهی نـزدیکی و تقرب بشاه و صدراعظم در نظرگرفته میشد و جریان‌کارها اینطور نبود که هرعامی و بی‌سروپائی ، بدون داشتن سواد و معلومـات و سابقه و معروفیت وجهی داده فرمان حکومت بگیرد ، مثلا وقتی مرحوم امیرنظام‌گروسی ، درآن یادداشت می‌نویسد که میزان پیش‌کشی هذه‌السنهٔ حکومت اردبیل دو هزار و خوی هزارتومان است ، هر بقال، عطار و سمساری نمیتوانست آن پول را داده و فـرمان و حکم حکومت مطالبه‌کند ، بلکه حاکـم اردبیـل حتماً میبایستی شخص محتـرم ، مطلـع ، با لیاقت و مخصوصـاً با عرضـه و جربزه باشـد والا علماء ، اعیان ، اشراف ، تجار و رؤساء عشایرکه در همه‌جا ریشه ونفوذ داشتند زیربار اطاعت و حکومت هر بی‌سرو پائی نمیرفتند ، هرچه بوده ، این طریقه و عادت معایب بسیار و مفاسد فراوان داشته ولی آنچه نمیتوان در مقام بیغرضی‌کتمان‌کرد این است‌که مردمان‌آن دوره «صاف» ، «ساده» و «بی‌آلایش» بودند، پیش‌کش ، تحفه و هدایا را آشکارا و علنی میدادند و می‌گـرفتند و امضاء وسند هـم صادر میکردند ، نه مثل هرج و مرج وریاکاریهای بعد از مشروطه که پیش‌کشی رسمی و علنی تغییر نام داده ، ترقی‌کرده ، عناوین عدیده و صورت پنهانی یافته و مسلماً ازبین نرفته است .

بازیافت و سیصد وهشتاد تومان که در شهر از خانعلی خان گرفته شده است سیصد تومان آنرا از بابت همین قیمت شلتوك محسوب خواهم داشت و تتمه را از بابت تنخواه بازیافتی او از ایل حساب خواهم کرد ، موافق طومار پا بمهری که کداخدایان رستم قلمداد کرده‌اند مبلغ هشتصد و پنجاه تومان خانعلی‌خان از **طایفهٔ رستم** گرفته است که الآن و بالفعل ملزمی مشارالیه میباشد .

قلعهٔ سفید که مشهور عالم است کوهی است کـه در یك فرسخی سمت شرقی فهلیان واقع میباشد و آن کوه بهیچ کوهی اتصال ندارد ، دور آن دو فرسخ است و درقلهٔ همان کوه اراضی هموار و چشمه‌های خوشگوار و باغات دیم بسیار هست . در تـواریخ مسطور است که در زمان قدیم آن قلعه را تعمیر کرده ، در استحکام آنجا هتمام ورزیده ، اطراف آنرا جابجا تراشیده‌اند ، چنانکه الآن معلوم و مشخص است و بسبب طول زمان بانی آن معلوم نیست ، عمارات قلعه مزبور را **امیر تیمورلنگ** خراب کرده ، الآن آثار خرابی از آن باقی است که گاهی پناه جماعت الوار است .

باب پنجم

در بیان اوضاع طایفهٔ رستم

بعضی املاك مرغوب بسیاری که در تصرف این طایفه میباشد بغایت حاصل‌خیز است و آب فراوانی دارد ، خصوصاً محال خوبی در گرمسیر دارند که ماند و نظیری ندارد .

طول‌محال مزبور سه‌فرسخ ونیم‌تخمیناً میباشد و عرض‌آن در بعضی جاها یك فرسخ‌و نیم است ، طرف جنوب و شمال آن هردوکوه بزرگ و صعب و سختی است ، رودبزرگی از وسط محال مزبور می‌گذرد که همه‌جا مثل دریاست و عبور از آن بهیچوجه من‌الوجوه ممکن نیست .

اهل‌این طایفه‌اکثرش دراوضاع امنیت مستغنی میباشند و مکرر در سنوات قبل طایفه مزبوره را غارت‌کرده‌اند باز در قلیل مدتی از منفعت زراعت استطاعت بهم رسانیده‌اند ، خاصه درعهد **نواب فرهاد میرزا** ،کل این طایفه را بوضعی چپاول کرده‌اندکه هیچ چیز آنها باقی نمانده است .

کیفیت آن بقراریست که درعهد حکومت نواب معظم الیه **ایل‌بیگی** قدری درتقدیم خدمت دیوانی اهمال و اغفال میکرده است ، **نصیرالملك** ، بجهة اینکه قدری دماغ او مالیده شده بدرستی بتقدیم خدمت اقدام نماید ، در جزو به **خانعلی خان** قدغن مینماید

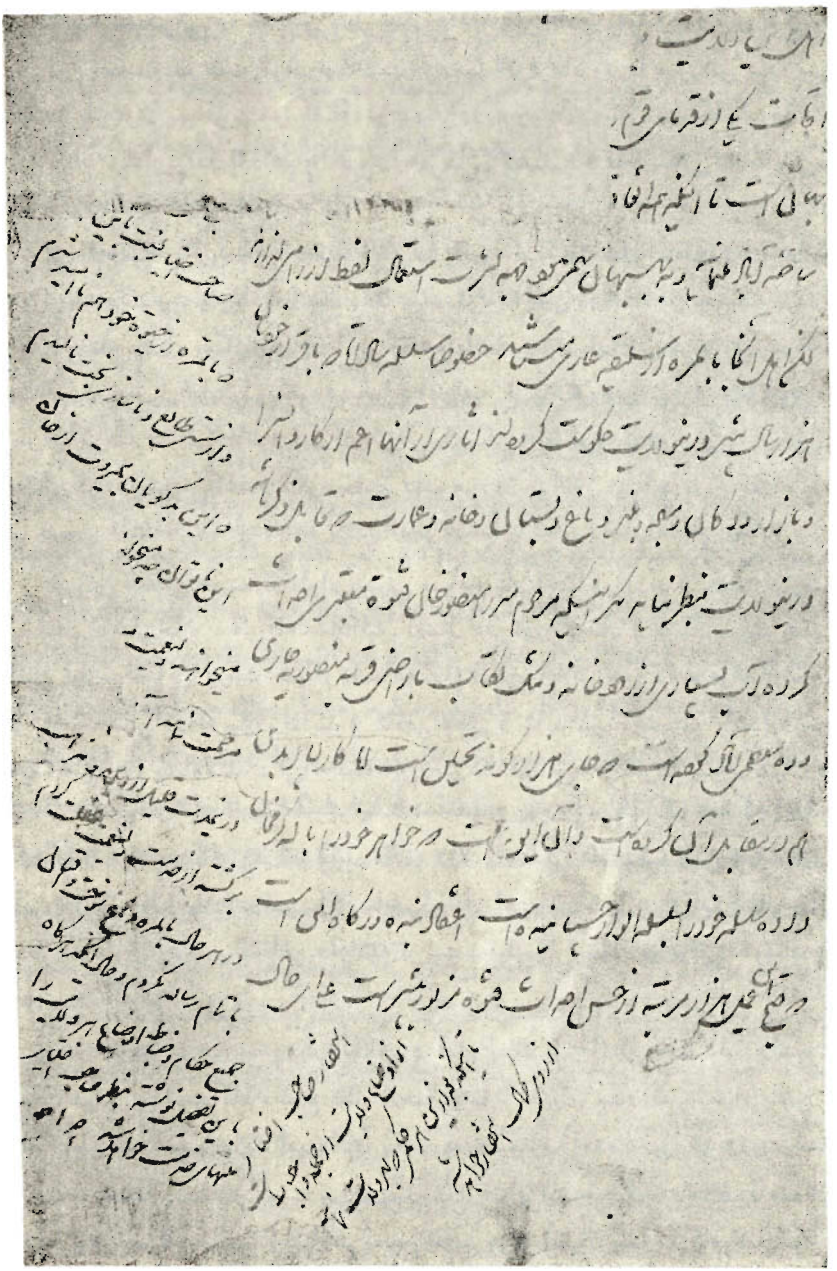

تصویر صفحه آخر نسخه‌خطی سفر نامه همسنی

که از ایلات ایل‌بیگی هرچه مقدور میشود چپاول کند ، مشارالیه نیز حسب‌الاشعار فرصت یافته **طایفه کشکولی** راکه تعلق بایل بیگی داشته بکلی غارت مینماید و ایل بیگی هم بعد از این مقدمه مبلغ هفت هزار تومان درجزو بسرکار فرهاد میرزا پیش‌کش داده سرکار ایشان را با قشون بسیار بر سر طایفهٔ مزبوره آورده چپاول مینمایند ، خانعلی‌خان خود فرار اختیار ، اما برادر اوراهم با **هزارزجرمی کشند** ! و قلعهٔ سختی‌که خانعلی‌خان درکمرهٔ کوه داشت خراب مینمایند !

فی‌الحقیقه ، این حرکت فرهاد میرزا بالمره از شیوهٔ مملکت‌داری وعدل وانصاف دور بودکه خود رعیت پادشاه اسلام‌پناه روحی وروح‌العالمین فداه راخراب‌کند .

بالجمله ، ایل بیگی بعد از این مقدمه باز غرور بسیاری بهمرسانیده در تقدیم خدمت قدری تعلل و غفلت کرده‌تمرد مینماید، نواب فرهاد میرزا آنوقت منتقل میشود که در خراب‌کردن خانعلی خان و ایل اوبحره ایل‌بیگی خبط‌کرده است ، فوراً خانعلی‌خان را مطمئن‌کرده پیش می‌کشد و مکررخلعت داده هرروز نوازش مینماید تا اینکه دماغ ایل بیگی بهمین علت سخت مالیده شده بازدرتقدیم خدمت باکمال رغبت اهتمام میکنند .

خوانین قشقائی همیشه از الوار ممسنی بسیاربسیار احتیاط دارند و بشدت میترسند ، خصوصاً از خانعلی‌خان ، هرگاه مشارالیه امسال در شهرگرفتار و مبتذل نمیشد هرگز خوانین ایلات قشقائی جرئت نمیکردندکه راه قدیم ایلات خود را موقوف داشته ، از میان ایلات ممسنی روانه ییلاق نمایند (کذافی‌الاصل و شاید شوند صحیح باشد) و سرکار صاحب اختیار را بدنام‌کنند ، فی‌الحقیقه این حرکت قشقائی در نظرها بسیار بسیار باعث نقص نظم و نسق سرکار صاحب اختیار شد و همهٔ مردم چنین دریافت کردند که آنها این حرکت را از راه عدم احتیاط مرتکب شدند والا چه معنی داشت‌که باین شدت خیرگی نمایند ، در هرحال صلاح دولت سرکارصاحب‌اختیار این است‌که این اوقات امثال خانعلی خان را در مقابل خوانین قشقائی واداشته تربیت نمایند تا اینکه هیچوقتی نتوانند پا از اندازه بیرون‌گذارند .

وصلت‌کردن مرحوم مشیر با ایلخانی و قوام‌الملك با خانعلی خان دلیل واضح است برصحت عرض بندهٔ درگاه ، قطع نظر ازهمهٔ اینها ، امسال مشارالله باعتبار سخن بندهٔ درگاه خاطرجمع‌شده بانهایت امیدواری یکسر به‌بنده منزل آمده دخیل شد وتعهد خدمات کلی‌کرد ، انصافاً درعهد حکومت سرکار صاحب اختیار نیز هیچگونه خلاف قاعده از او سر نزده بود ، سرکار صاحب اختیارهم محض بجهة مزید اعتبار بندهٔ درگاه چنانکه خاصه خداوندان است بکلی از او گذشت فرموده مکرر در میان جمهور خلق مقرر فرمودند که هرگاه از مشارالیه مؤاخذه‌کنم فلانی ضایع میشود ، در حقیقت بندهٔ درگاه از شمول این مرحمت بمرتبهٔ امیدوارم شد ، گویاکل عالم را باین بنده مرحمت کردند ، لیکن بالاخره

باز مرحوم مشیر بعداوت قوام‌الملك و محبت لطفعلی خان و بجهة تضییع بندهٔ درگاه کرد آنچه کرد و بنده در چارهٔ آن عاجز ماند وبحق خدا در این مقدمه بمرتبهٔ غصه خورده از نفس خود شرمنده وخجل شدم که هرگز درمدت عمر خود اینقدر خجالت حاصل نکرده بودم.

علیٰ ایّ حال ، ایام توقف چمن فهلیان کدخدایان رستم رااحضار کردم که قرارداد طایفه مزبوره را نموده حجت مالیات را از کدخدایان دریافت نماید ، آنها کـه خواهان خانعلی‌خان بودند عمداً فرار کرده درکوهها متواری شدند وبعضی که او را دوست نمیداشتند آمدند وحجت مالیات وسایرالوجوه دو ساله راهم دادند ، مشروط براینکه **علی کرم‌خان** که ازجملهٔ بنی اعمام و بدخواه خانعلی‌خان بود کلانتر نمایم ، در این بین ازشهر خبر رسید که **علی‌اکبرخان نفر**ضامن مشارالیه شده دراین روزهاخواهد آمد ، فوراً حضرات چنان معدوم شدندکه یکنفر ازآنها باقی نماند .

بعد از آن بنابرمصلحت پسر وبرادر خانعلی‌خان را خواستم که عجالةً امرطایفه را بآنها محول کنم ممکن نشد و جرئت نکردند که آفتابی شوند و همیشه درکوهها و شعب دره‌ها بسر میبردند ، آخرالامر لابداً امرطایفه مزبوره را بهمانطور معوق گذاشته آمدم ، و در این مدت آنچه لازم بود مکرر بآنها نوشته اطمینان دادم ، حتی کاغذ کلانتری هم فرستادم باز نزد بندهٔ درگاه نیامدند ، مکرر خانعلی خان هم بآنها نوشت که نزد بنده بیایند بازجرأت نکردند ، شنیدم‌همشیره خانعلی‌خان بآنها گفته‌است که‌اگر نزد فلانی بروید همان ساعت خانعلی‌خان رادرشهرمیکشند ، ازقراری که شهبازخان نوشته بود تابحال نزد مشارالیه نیز نیامده‌اند، حالا اعتقاد بندهٔ درگاه این است که یا مشارالیه را درآنجاسرکار صاحب اختیار بکشند ویا اینکه بوضعی در حق او مرحمت کرده مرخص نمایندکه مـرارت اینهمه‌کم مرحمتی ازدماغ‌او بالمرّه برود و الاّ باینطورها امر طایفه‌مزبوره منتظم‌نخواهد شد، مکررعرض کرده‌ام که‌اینها بجهةاستقلال خودشان‌درمیان‌طایفه‌آدم کشته‌اند وسوزانده‌اند، بمرتبهٔ چشم مردم ترسیده است که با حیات مشارالیه هیچکس جرأت نمیکندکه نزدیك آمده خدمت نماید .

باب‌ششم

در بیان‌اوضاع طایفهٔ محمدصالح

طایفه مزبوره ضعیف‌ترین وکوچکترین طوایف ممسنی است و بمرورکلانتران طایفهٔ رستم عموماً و خانعلی خصوصاً در اضمحلال کلانترآنها کوشیده‌اندبلکه این‌طایفه راهم‌بطایفه

رستم منضم نمایند و بهمین‌علت طایفه‌مزبوره‌متفرق شده بغیر از ده پانزده خانوار دیگر باقی نمانده است، بندهٔ درگاه‌آنهارا آورده مطمئن ساختم‌که متفرقه خودرا بیاورند، تمناکردند که شهباز خان محمدصالحی‌که از ٔنجبای آن طایفه بوده‌و رفته در دشتی متوقف شده است کلانتر آنها باشد آنوقت متفرقه خودرا جمع نمایند وازعهدهٔ خدمات دیوانی‌برآیند، بندهٔ درگاه بخصوصه غلامی روانه‌دشتی‌کرده مشارالیه‌راآوردم، در هرحال داو طلب خدمت‌شد، اماهمینکه خبراستخلاص خانعلی‌خان رسید هریکی بجائی رفته متواری‌شدند، روزی‌که‌شهباز خان‌را روانه‌مینمود حجت مالیات‌آنراهم از مشارالیه‌گرفت .

هرگاه پای خانعلی‌خان بمیان‌آید باید این‌طایفه‌راحکماً باووا گذاشته تمسك‌دریافت کرد و الا بمرور میتوان تفرقه‌آنهارا جمع‌کرد .

جمیع طوایف ممسنی هم درگرمسیر قلیل زراعتی دارند وهم در ییلاق وسرد سیر و همیشه‌زراعت‌گرمسیر برمیدارند بعدازآن‌به ییلاق و سرد سیرمیروند ولکن بمرتبهٔ بی‌غیرت میباشندکه آنقدر در گرمسیر و سرد سیر زراعت نمی‌نمایندکه آذوقهٔ سالیانهٔ خود را کافی باشد واکثر اوقات با بلوط‌وعلف صحراگذران‌مینمایند وشغل آنها از اعلی و ادنی**شهنامه خواندن‌است** و اطفالشان هم بعد ازختم قرآن شروع بخواندن شهنامه مینمایند و از این راه است که **اغلب آنها جنگجو و جنگ‌آور** بوده بقتل و غارت و خون ریزی مایل میباشند .

فصل‌دوم

در بیان اوضاع و احوال طوایف‌کوه‌کیلویه

و آن مشتمل است برشش باب .

باب‌اول

دربیان اوضاع‌طایفهٔ بابوئی

این اوقات‌کلانترآن **الله‌کرم‌خان** پسرشریف خان اعمی میباشد و در میان مردم مشهور است‌که از تقدیم خدمات دیوانی سلسله‌آنها از سایر کلانتران طوایف، کوه کیلویه بهتراند .

بنده درگاه‌از چمن فهلیان دونفر غلام فرستاده بمشارالیه نوشتم‌که تاورود بنده‌پانصد تومان وجه نقد سرانجام نماید و سیورسات‌آماده‌کند وچون مذکورشدکه اسبهای‌خوبی‌دارد نوشتم‌که‌یك‌رأس‌اسب‌بسیارخوبی‌هم‌آماده‌کند تابجهةسرکارصاحب‌اختیار برسم‌پیش‌کش‌بفرستم،

بعد از دو روز دیگر یك‌رأس اسب غیرمرغوب مصحوب **هیبت‌الله‌خان** برادر خود فرستاده اظهار اخلاص بسیاری کرد، بنده محض بجهة اینکه در اول ورود مشارالیه مأیوس نشود اسب را قبول کردم و در حق برادرش نیز نهایت محبت بعمل آوردم، تا اینکه روز بیست و نهم شهر ربیع‌الثانی در قریهٔ **مامشت** بخانه مشارالیه واردشد، روز ورود مشارالیه خود باسی چهل سواره در دوفرسخی باستقبال آمده و دریك فرسخی‌هم بقدر دویست نفر سواره و پانصد ششصد نفر تفنگچی با **سرنا و دُهل** پیش‌آمده باشنلك‌واسب دوانی وجشن وشادمانی‌بنده را بمنزل آوردند و همان روز تعلیقهٔ از سرکار صاحب اختیار ابرازکردندکه بندهٔ درگاه بعلت کمی‌سیورسات یك‌روز بیشتردرآنجا نماند .

بندهٔ درگاه مشارالیه‌را درخلوت‌حاضر کرده گفتم‌که حسب‌الامرالعالی یك‌شب بیشتر بتوقف اینجامأمور نیستم لهذاامروز قرارکار خودراتمام‌کن تافردا انشاءالله ازاینجاحرکت نمایم وتکلیف کردم‌که تمسك مالیات و سایرالوجوه‌دوساله‌را بدهد و همینکه قدر مبلغ‌بمیان آمدمذکور ساخت‌که هم جمع مارا زیاد نوشته‌اند و هم سایرالوجوه را و فوراً چهل و یك هزارتومان (بخط سیاق) سایرالوجوه را وچهار صدتومان مالیات فارس را تقسیم و رسد ! (کذافی‌الاصل) خودرا معین‌ساخت‌که با ادعای ما یك برده تفاوت داشت و **حق‌هم‌داشت خداانشاءاله بعمال فارس انصاف بدهد !** [1] چراکه بایست سایرالوجـوه[2] یکصد و پنجاه‌هزار تومان باشدکه رسد[3] اینجا پنج هزارو پانصد تومان‌گردد ؟ عمداً در تقسیم این چیزها بجهة اختلال امر صاحب اختیار فارس و رفاه املاك خود بپای الوارکه‌همیشه‌آشوب طلبند تنخواه گزاف قلمداد مینمایندکه از میان‌آن مفسده بیرون‌آید .

الغرض مدت‌سه شبانه‌روز درین باب گفتگو شد ومشار الیه بزیرش نرفت، آخرالامر مشارالیه رابخلوت‌آورده قسم‌یادکرده گفتم‌مادام‌که تمسك این‌تنخواه‌رانگیرم‌از اینجاحرکت نخواهم‌کرد، لکن بعد ازآنکه تمسك گرفتم هرگاه همراه بنده به بهبهان‌آمـده در قرار داد سایر ایلات شرایط خدمتگذاری‌را بعمل‌آوردی بقدر پانصد تومان از این‌وجـه حجت باسم تخفیف و مواجب بشماگذشت میکنم تا اینکه مشارالیه ازراه اضطرار حجت داد وبنده هم سه خلعت بخود وبرادر وپسر اوداده آنچه لوازم مهربانی بود بعمل‌آوردم وهر چه سعی کردم‌که او را همراه خود به بهبهان بیاورم عذر بسیاری آورد، آخرالامر قرارداد شدکه

۱ــ نوشتن اینگونه‌مطالب وتذکربی‌انصافی، اخلال‌وستم‌گری مأمورین مالیات ازطرف مؤلف جالب توجه است وکمال شجاعت و بیغرضی اورا میرساند .

۲ــ بر این‌بیمقدار معلوم‌نشدکه بعدازکلمه مالیات عبارت «سایـرالوجوه» در اصطلاح مالیاتی آن زمان چه معنی میداده و بر چگونه عوارضی اطلاق میشده‌است .

۳ــ این‌کلمه در اصل نسخه‌درچندجا با خط شکسته وبهمین‌طور «رسد» نوشته‌شده‌است. وظاهرأسهمیه‌معنی میدهد.

مشارالیه بعد از ده روز با **شهبازخان** پسر ارشد خود عازم‌شده بتقدیم خدمت پردازد ، هیبت‌الله‌خان برادرخودراهمراه‌کردکه‌هم‌بلَد باشد و هم در دو منزل **انارك و دوگنبدان** که بآنها تعلق داشت سیورسات بدهد **چون هردوخراب بود** سیورسات بدرستی‌سرانجام نشد، نگذاشتم‌که ببرادراو اذیت رسانند تا وارد بلدهٔ **بهبهان** شدیم .

بعداز دوروز کاغذی از الله‌کرم خان رسیدکه ایلات من ازمقدمهٔ تمسك خبردار شده همه‌فرارکرده‌اندالبته‌حُجّت مرابفرست‌که عقب فراری رفته آنهارا برگردانم، جواب‌اورابا کمال مهربانی نوشته فرستادم واظهار کردم‌که‌انشاءالله تعالی روزوعده‌بیا، عهدی‌که باتو کرده‌ام وفا خواهم‌کرد .

علی‌محمدخان ومحمدخان راهم‌اگرچه بعد از مرخصی درعرض راه بندهٔ‌درگاه را ندیده‌گذشته بودندآوردم و بجهة سایر کلانتران هم آدم فرستادم‌که همه جمع‌شده‌قرار داد دوساله را نمایند .

دربن‌بین‌عالیجاه**مهرعلی‌خان**ازشهر بخانه‌الله‌کرم‌خان وازآنجا باینجاآمده حضرات راملاقات‌کرد. شب‌دهم که‌وعدهٔ آمدن‌الله‌کرم‌خان بودهمه فرارکردندومعلوم نشدکه ازشهر[1] چه سفارش‌بآنهارسید، بعدازآن‌هرچه‌سعی کردم‌وآدم‌فرستادم‌و اظهارمهربانی‌نمودم‌که حضرات‌را بیاورم در جواب، سفارش کردندکه در قوهٔ ما نمیباشد که از عهدهٔ این جمع دو ساله بیرون‌آئیم .

آخرالامر، الله‌کرم‌خان را بهزار لطایف‌الحیل آوردم و آن دونفر بسکه دراین دو سال‌آدم‌کشته چپاول‌کرده بودند جرأت نکردندکه نزدیك بیایند، الآن‌هم درکوههافراری و متواری‌هستند .

امافی‌الحقیقه هرچه‌شد همه‌ازفساد وشیطنت‌الله‌کرم خان‌است و بس‌والان‌که درگیراست هرچه‌دلم‌خواست بآنطورگرو از مشارالیه‌گرفته‌ام و حکماً دوساله مالیاتو سایرالوجوه‌را را از اومیخواهم، ودر باب‌آبادی‌آن دومنزل هم‌حُجّت از اوگرفته‌ام‌که تا یکماه‌درهر یك پنجاه خانوار متمول متوقف دارد و آبادکند .

ازقراری‌که میگویند همهٔ اینها دستورالعمل **شریف‌خان** است، هرگاه سرکارصاحب اختیار هرروز در آنجا بمشارالیه ضرب زده التزام از قتلش بگیرند وگاهی پای سعایت بمیان‌آورند خالی ازمصلحت نخواهدشد .

۱ــ دراینجا منظورازشهر، شهر شیرازاست.

باب دوم

در بیان اوضاع طایفهٔ بویراحمد

طایفه مـزبوره از طوایف بزرگ و با استعداد کوه‌کیلویه است و املاك بسیاری از گرمسیر و سردسیر در تصرف آنها میباشد و همیشه با اوضاع بوده‌اند .

لکن **عبداله‌خان** برادر بزرگ علی‌محمدخان از راه خیرگی چندوقتی ازاطاعت مرحوم **شکراله‌خان** بیرون رفته در تقدیم خدمت کوتاهی و غفلت مینماید ، بالاخره کار بجائی منتهی‌میشودکه‌مرحوم مزبور ازراه اضطرار جمعیت بسیاری ازسرباز وغلام وتوپچی و توپخانه فرستاده دو دفعه با اوجنگ کرده طایفهٔ اورا بکلی غارت نموده است ، در دفعهٔ آخر عبداله‌خان‌را زخمدار دستگیر وگرفتارکرده به بهبهان‌آورده‌اند و بعداز چندی‌بهمان زخم فوت‌شده است .

بعد از این مقدمـه **محمد علی‌خان نوئی** با جمعیت کلی آمـده بقیةالسیف این طایفه را چپاول کرده است و بهمین علت بعضی از این طایفه فراری و برخی بی اوضاع و مستأصل میباشند .

اوقات توقف بندهٔ درگاه در چمن فهلیان **خداکرم خان** برادر علی محمد خان‌که جوان قابل و زبان فهمی است آمده کاغذ و آدم گرفته بجهت جمع آوری و استمالت آنها رفت و در مدت ده بیست روز اقلاً یکصد و پنجاه خانوار از میان قشقائی و ممسنی آورده روانه ساخت ، بعضی از آنها که در عرض راه بسمت طایفه خود میرفتند بنده درگاه دیدم که فی‌الحقیقه بسیار بی اوضاع بودند و همه بمرحوم شکراله‌خان نفرین‌میکردند و قسم‌یاد مینمودند که ما همه راضی وممنون هستیم باینکه هر چه کم و بیش از دواب و اثاث البیت داریم کلاً ضبط نمایند و دیگر نگویندکه باقی‌پارسال ومالیات امسال چه شد ؛ بندهٔ‌درگاه آنچه بایست آنها را اطمینان داده روانه ساخت و همه قسم یاد کردند که هرگاه پای علی محمد خان بمیان آید از ما بهیچوجه من الوجوه رعیتی برنمی‌آید ، بندهٔ درگاه از بعضی پیرمردها پرسیدم چرا از او شکایت دارید جواب‌دادندکه عقل درستی ندارد وهمیشه عادتش این است که ازدیوان گریزان باشد میترسیم کـه بعلت همین حرکت او مثل ایام کلانتری عبداله خان باز مابیچاره‌ها را غارت و خراب نمایند .

مقارن این حال معلوم شدکه علی محمد خان نامرد از شهر آمده شب ازکنار منزل

ما عبور کرده است و بهرجا و بهرایل رسیده گفته است که اوضاع صاحب اختیار اوضاعی است که چشم روزگار چنین اوضاعی ندیده است و در درِ خانه مردم را غارت مینمایند و مطلقاً دادرسی نیست ، از این‌مقوله مزخرفات‌بسیار بسیاردر همه جا گفته بود ، بندهٔ درگاه دو سه دفعه بمشارالیه نوشتم که سر کار صاحب اختیار قدری تنخواه نقد فرمایش کرده‌اند البته هر چه مقدور میشود ازآن ایلات‌که در جوار تست وجه‌نقد سرانجام وتاوروداینجانب حاضر نمایند و نوشتم که مذکور شد که بعلت بی اوضاعی مرا ملاقات نگردهٔ بسیار بسیار خوشم آمد ، من هم راضی نبودم‌که‌در میان ممسنی مرا با آن بی اوضاعی ملاقات نمائی ، البته در سرانجام کردن تنخواه و سیورسات‌بقدر مقدور اهتمام کند و از خانه الله‌کرم خان هم دو نفر غلام فرستاده نوشتم که در فلان روز بمنزل **لیشر** که تعلق بشما دارد سیوسات جمع‌کرده منتظر باشد ، تااینکه چند روز(بعد) بمنزل مزبور آمده‌دیدم نه‌محمدعلی خان هست ونه سیورسات‌آورده‌اند، چون منزل مزبور از قدیم آبادانی کلی داشته است و درین اوقات بالمّره خراب‌کرده‌اندکه میدان دزدی و غارت وسعت داشته باشد لهذا همان روز و همان‌شب تمامی‌همراهان بی تدارك و سیورسات ماندیم ، اما حوالی غروب چند رأس بره و قدری روغن و برنج فرستاده شرحی نوشته بودکه بعلت خرابی ایل سیورسات ممکن‌نشد و من خودنیز میترسم که نزد فلانی بیایم، بندهٔ درگاه باز جواب اورا بملایمت و مهربانی نوشته هیبت‌اله خان‌را روانه‌کردم تا او را بمنزل **خیرآباد** آورد و باهم عازم **بلده** شدیم وآدم نزد هریك ازکلانتران ایلات فرستاده بتأکیدنوشت‌که همه بیایند وقرارکارها بروفق مصلحت داده شود .

بعد از دوروز دیگر محمدخان و شهبازخان طبیبی هم‌آمدند و هرروز صبح‌وعصرهمه نزد بندهٔ درگاه می‌آمدند و بحق خدا آنچه ممکن بود نهایت مهربانی درحق هریك بعمل می‌آوردم تا اینکه شب دهم‌که فرداش وعدهٔ آمدن الله‌کرم‌خان بود همه فرارکردندوبحقیقت پیوست‌که بعد ازآمدن آدم مهرعلی خان‌بلاواصله الله‌کرم‌خان باسواره و تفنگچی بقلعهٔقریهٔ **دیل** که در ده‌فرسخی بلده‌واقع‌است وازجمله دهات‌ایلات الله‌کرم‌خان میباشدآمده ، شب‌آدم فرستاده اینهارا گریزانده‌است، اگر چه در ظاهر نمیتوانستند این مراتب را بصراحت‌تمام به بندهٔ درگاه اظهار نمایند ولکن درخارج بهمه مکرر می‌گفته‌اندکه ایلات ما همیشه در دادن مالیات یکساله عاجز بودند و هر سال‌کار بجنگ و جدال وقشون‌کشی و خرابی‌وزدن وکشتن وگریختن منجر میشدامسال‌چگونه ممکن است که با این‌خرابی و استیصال‌ازعهدهٔ دوساله مالیات و سایرالوجوه‌که هردو را زیاد نوشته اند برآئیم ، پس در اینصورت چاره جز فرار نیست .

باب سوم

در بیان اوضاع طایفهٔ نوئی

در ایام حکومت نواب فرهادمیرزا **وامیر دیوان** محمدعلی‌خان کلانتر آنهارا حسب‌الحکم درشیراز گرونگه‌داشته‌بودند، بعداز آن که مرحوم شکرالله‌خان از اینجامیرودامیردیوان بمراجعت دارالخلافه مأمور میشوند، مشارالیه‌از شیراز فرار و از طوایف‌خود وغیره‌جمعیت فراهم آورده بودکه بر سر قلعهٔ محمدخان نوئی بدبخت که شریر ترین الوار است برود، چون میرزاسلطان محمدخان والله‌کرم‌خان ولدشریف‌خان بابوئی و علی محمد خان بویر احمد با محمدخان نامرد متفق بودند، همه جمعیت‌کردند با توپ‌و توپخانه بروند و محمد علی‌خان را جواب نمایند، محمدعلی‌خان تاب مقاومت نداشت و محض‌شنیدن این‌خبر پهلو خالی کرده‌وبرگشت‌ودردوردست نشست، بعدازچندروزدیگرالله‌کرم‌خان‌وعلی‌محمدخان بدون رضای سلطان‌محمدخان‌باجمعیت تمام‌رفته **لیراوی** را هرچه‌بود چنان چپاول و خراب‌کردند که دیّاری باقی نماند وحالا مالیات ومخارج دو ساله‌آن برزمین است و اهالی آنجاعموماً در دشتستان وخشت وکمارج توقف‌دارند، چون میرزاسلطان محمد خان هم طلبی از محمد خان داشته است در این بین آدم فرستاده‌مطالبه مینماید وآن بدبخت جواب میکند تااینکه خلاف رأی او شده با توپ و جمعیت رفته به محمد علی خان ملحق میشود و هر دو مدت‌دو ماه قلعهٔ محمد خان را محاصره و آنچه از طایفهٔ او در خـارج بود همه را غارت و خراب مینمایند سهل است که بعلت عدم نظمی که داشته‌اند در ظرف مدت محاصره طایفه **چرام** را نیز که هزار وهفتصد و شصت و هشت تومان مالیات دارد بامحال **ده دشت** رفته رفته و دفعه بدفعه غارت و خراب مینمایند و الان هر دو بالمره‌خراب ویک خانوار در آنهاباقی نمانده است، بعد از اینهمه خرابی‌ها قلعه را می‌گیرند و محمدخان فرار اختیار مینمایدو محمدعلی خان بقلعه وطایفه مسلط‌شده سلطان محمدخان با دولت واقبال بعداز اخذ مداخل مراجعت بمقر حکومت مینمایند و مدت پنج‌وشش ماه اختیار محمد علی‌خان طول‌می‌کشد و در ایام اختیار خود هرچه از طایفه نویی خواهان محمدخان بودند خراب و نابودکرده طایفهٔ **دشمن‌زیاری** رانیز که ضعیف‌بودند بکلی چپاول‌کرده ضایع‌و خراب‌مینماید وشهباز خان‌کلانتر را هم می‌کشد، بعد از این‌همه داستانها، محمدخان‌که فراری بود در جزو زن خوش صورتی‌که داشت‌به علی اکبربیك نویی که خویش او ونوکرمحمدعلی‌خان بوده است داده ممهد میشوندکه مشارالیه هروقت فرصت یابدعلی‌الغفله محمدعلی‌خان رابکشدتا اینکه آن‌نامرد وقتی بضرب گلوله محمدعلی‌خان‌را بقتل‌رسانید و محمدخان جمیع دولت اوراکه

دربندمدت فراهم‌آورده بود بادولت دشمن زیاری تصرف ونصف طایفه نویی رانیزکه خواهان محمدعلی‌خان بودندعموماً غارت وخراب‌کرد و الآن وبالفعل‌طایفه نویی بهمین علت بعضی گدا و فقیر و برخی فراری میباشند ولکن‌محمدخان حالاآنقدر دولت فراهم‌آورده‌است‌که سه ساله مالیات طایفه مزبور را ازخود میتواندبدهد، صغار محمدعلی‌خان سیاههٔ دولت اورا آورده بودند تخمیناً دوهزار تومان اسباب طلاآلات بود تا بسایر ممالك اوچه‌رسد. ـدرهر حال آن‌نامرد بعد ازآنکه ازشیرازآمد درخانهٔاله‌کرم‌خان‌کمترین را ملاقات‌کرد وبهزار گونه تذویر(تزویر) کاغذی‌گرفت که‌رفته متفرقه خودرا از میان طایفهٔ **رستم** جمع‌آوری کرده بیاورد و رفت وبعد از سه‌روز از ورودکمترین وارد بلده‌گردید .

روز سیم آدم عالیجاه مهرعلی خان ازشیراز آمده سه روز مخفی‌شد، همینکه او را آورده تحقیق‌کردم که چرا مخفی شده بودی مذکور ساخت‌که دستورالعمل مهرعلی خان اینطور بودکه‌من درپرده‌بمانم تا حسنعلی‌بیك که‌حسابی‌با مهرعلی‌خان داشت ازشنیدن‌آمدن من‌فرارنکند .

در هرحال‌هرکس باعث مرخصی علی‌محمد خان‌ومحمدخان ده‌بحق خدا وائمهٔ هدی' که دانسته وفهمیده خیانت‌کرده است، بالاخره معلوم‌وواضح‌شدکه سلطان‌محمدخان وشریف خان مهرعلی‌خان‌کتاب بندهٔ درگاه‌راکه درنزد مهرعلی خان بود باادعای طلب ازحسنعلی بیك وحال آنکه یکغاز ندارند دست‌آویز کرده تعلیقهٔ از سرکارخداوندگارصادر وقربانعلی بیك آدم خودرا فرستاده بحضرات پیغام داده بودندکه‌آخر باهم عهدکرده هم‌قسم‌شده‌بودیم که شمارا بیك شیوه ازشهر مرخص وروانه نمائیم و شماهم اساس اغتشاش‌فراهم‌آورده فرار نمایند ومردم‌را تحریك‌کنند و الاراهی نداشت‌که بی سبب فرارنمایند .

هنوز ازمالیات و سایرالوجوه دوساله یکدینارنداده‌اند .

حقیت حال این است، مادام‌که شریف‌خان اعمی و پسرانش وسوسه و افساد مینمایند هرگز سایرکلانتران ایلات‌آن جرأت‌راندارندکه‌منشأء فسادشوند، دوساله مالیات را یکجا جواب نمایند، هرگاه دوسه روزه بیایند، چنانکه‌پی‌درپی‌آدم‌فرستاده عجزوانکسارمینمایند، تأمل‌کردن کمترین مبنی برمصلحت نخواهدشد .

مهدی بیك پنجاه باشی گاوسالهٔ غریبی بوده‌است .

براة غلامان عالیجاه زین‌العابدین‌خان را بالله‌کرم‌خان حواله و اورابا پنج‌وشش‌نفر غلامی‌که‌داشت روانه ویك کتاب دستورالعمل‌دادم ، مشارالیه رفته چیزی‌گرفت و برگشت، هرچه پرسیدم که چرا چنین‌کردی، مذکورساخت که مـرا بزانوی مردانه قسم داد من‌هم مراجعت‌کردم .

آخرالامر کلبعلی خان ارومیهٔ راکه در توپخانه مبارکه منصب بیگ زادگی داشت فرستاده نوشتم‌که رفته حکماً اله‌کرم‌خان را باعلی‌محمدخان‌و محمدخان برداشته بیاورد ،

مشارالیه بعد از دوروز قرآنی فرستاده اظهار کرد که آمدن اینها ممکن نیست مگر اینکه همین قرآن را مهر کرده در تحت مهر بنویسی که من از تقصیر گذشتهٔ آنها گذشتم، بندهٔ درگاه نیز خواهش اورا بعمل آورده قرآن را مهر کرده فرستادم باز متقاعد نشدند و مدت ده روز دیگر در آمدن خود تعلل کردند تا اینکه تنها اله کرم خان آمد و آنها را بجهة اغتشاش در صحرا گذاشت، بندهٔ درگاه نظر بتعهد خود اله کرم خان را درمیان جمعی مخاطب کرده گفتم که ای مردانا حالا مدت چهل روز است که خدمات دیوانی این ولایت را معطل گذاشته نقض عهد کردهٔ بسر مبارك سرکار صاحب اختیار که بالمره از گذشته گذشتم حالا بیا تلافی کن وقسم خوردم که هر گاه از امروز بصداقت رفتار وحرکت نمائی در هر حال معزز و محترم بوده روز بروز محبت بنده درحق تو زیادتر خواهد شد والتماس کردم که بنویس علی محمد خان ومحمد خان را هم بیارتا اینکه دست بهم داده خدمات دیوانی را بتقدیم رسانیم، مشارالیه درجواب گفت که بعد ازاین نمیتوانم بشما دروغ بگویم این تنخواه دوساله وسایرالوجوه بی پا ازاین ایلات بعمل نمی آید واینکه مردم اینطرف و آنطرف فرار مینمایند از راه اضطرار است و دیگر بصراحت تمام درملاء عام گفت که من از جانب ایلات وکالت مینمایم که هرچه دارند از دواب کلاً ضبط کرده تحویل تحویلدار نمایند بطوری که یك رأس بزغاله باقی مگذارند ودست بردارید، خلاصه ازاینجور حرفها بسیار گفت و حق هم داشت چرا که ایلات اینطرف همه گداوفقیرند، بسکه هر سال یکدیگررا چپاول کرده اند و بعضی را هم جماعت بختیاری غارت نموده اند بی چیز و نابود میباشند، علاوه براینها هیچ طایفه نیست که اقلاً ثلث آن فراری نباشد و دیگر بانهایت عجز ومسکنت مذکور ساخت که عمال ومستوفیان فارس درحق ما ظلم فاحش مینمایند ، اولاً بقدر سه هزار تومان مستمری داشتیم همه را خود بخود بمرور قطع کرده در وجه منسوبان ومن تبع خودشان نوشتند، ثانیاً، بدون حساب هیجده هزار تومان مالیات ما را بیست هزار وچهارصد تومان قلمداد کرده اند، ثالثاً ـ از چهل ودو هزار تومان سایرالوجوه هفتصد تومان رسدما میشود پنج هزار و پانصد تومان باسم ما قلمداد کرده اند، درصورتی که عمال خجسته اعمال ما باین مرتبه ظلم و بی حساب نمایند دیگر ازالوار چه توقع دارید .

الغرض ازاین قبیل آنچه خواست بیان کرد ، بندهٔ درگاه در جواب او فصلی از مراتب عدالت ورعیت داری سرکارصاحب اختیار وحسن سلوك ورفتار خود بیان ساخت وآنچه لازم دانست نصیحت کرد بجائی نرسید ، چنانکه گفته اند :

تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است .

چون خبر رسید که علی محمدخان و محمد خان با کوچ و بنه بخانهٔ او رفته اند از مشار الیه التزام گرفتم که آنها را تا پنج روز دیگر با پسر خود در بلده حاضر نماید و وعده و حجت بسر آمد و هیچیك را نیاورد ، چهار روز دیگر مهلت گرفت باز بوعده وفا نکرد ، تا اینکه کلانتری طایفه بویراحمد را **بخداکرم خان** برادر علی محمدخان و

۱۰۲۰ ــ

محمدکاظم‌خان نویی که از آبا و اجـداد موروث داشت واگذاشته‌آنها راباالله‌کرم خان دریك مجلس‌نشانده مشغول‌جابجاکردن مالیات‌ایلات‌شدم .

نظر بر اینکه اکثری از طوایف بسیار بسیار شکست و فراری بودند ، مثل طایفه چرام که پارسال میرزا سلطان محمدخان غارت‌کرده و طایفهٔ **شیرعلی و طبیبی** و طایفهٔ **شهرویی** که از هریك بقدر نصف در میان بختیاری و رام‌هرمز و اعراب متفرق بودند هرچه اهتمام شد انصافاً بقاعدهٔ حساب جابجا نگشت و مدت پنج وشش روز اوقات صرف این مطلب گردیـد کاری از پیش نـرفت . بالاخره از راه لابدی سایرالوجوه گـزاف و بی‌حسابی را که باسم آنها قلمداد شده بود بکنارگذاشته اصل مالیات دوساله را باشکست طوایف مزبور نوشته هرچه اهتمام رفت‌که برضا و رغبت صورت قبول پذیرد ممکن نشد ، تا اینکه بندهٔ درگاه بتغیر تمام مهر همان سه نفرکلانتر را که حاضر بودند گرفته بپای فـرد تقسیم زدم و حجت طوایف آنها را نیز گرفتم ، نمیدانم‌که‌کلانتران غایب از جمله **خلیل‌خان** بهمهٔ و **شکرالله‌خان طبیبی** وقتی‌که حاضرشدند چه خواهندگفت .

در هرحال ، تسلطی‌که‌کلانتران‌کوه کیلویه بایلات دارند در عالم مافوق آن متصور نمیباشد ، چراکه بمرور از قتل و غارت طایفه کوتاهی نکرده‌اند ، حتی مکرر در میان ایل آدم بنشانهٔ گلوله گذاشته‌اند و سوزانیده‌اند و زن خوش‌صورت مردم را بزور گرفته تصرف دائمی نموده‌اند .

سه روز در خانهٔ الله‌کرم‌خان هرچه سعی‌کردم که یکنفر از همپایان ایل را ملاقات کنم ممکن نشد ، مشارالیه بصراحت مذکورساخت که هرگاه خواهش تواین باشدکه طایفهٔ ترابشناسند در قوهٔ ما نیست که خدمت ترا بانجام رسانیده باشیم . و بهمین علت است که طوایف‌کلاً گدا و بی‌چیز میباشند وکلانتران صاحب دولت .

از اوضاع خانهٔ الله‌کرم خان چیزها مذکور میشود که از این قـرار اوضاع خانهٔ سرکار صاحب اختیار عشر آنها نخواهد شد .

بمرور و دهور ، خصوصاً در ایام فطرت (کذافی‌الاصل ، بنظر اشتباه‌کاتب و فترت باتاء منقوط صحیح است) که عبارت از هنگام تغییر و تبدیل حکام باشد ، جمعیت فراهم آورده ازهرطرف‌که دسترس شده ، چه ازمحالات وطوایف بهبهان و چه ازولایات بختیاری و اعراب وغیره غارت‌کرده دولت زیاد فراهم آورده‌اند ، دولت محمدخان و علی‌محمدخان هم بقدر الله‌کرم خان میباشد ، خصوصاً محمدخان دولت محمدعلی‌خان که پارسال‌کشته شد کلاً بمحمدخان رسیده است .

اعتقاد بندهٔ درگاه‌این‌است‌که تا اواخرسال هرچه ممکن‌است ازطوایف‌گرفته شود ، آنوقت هرگاه ازمالیات چیزی شکست و لاوصول بماند همه را بیك بهانه از این کلانتران بازیافت نمایند .

ایراد محمدخان این است که چراعلی‌محمدخان را بقتل رسانیده ، دولت او را ضبط و طایفهٔ **دشمن زیاری** وغیره را غارت کردی ، تقصیر الله‌کرم‌خان و علی‌محمدخان هم غارت‌کردن **لیراوی و زیدون** است ودرحقیقت اگراینطور شود عین عدالت خواهد شد ، چرا که آنها هرچه دارند مال ایلات است که همه را بظلم و تعدی گرفته‌اند و این اوقات که ایلات خراب میباشد و نمیتوانند از عهدهٔ مالیات برآیند آنها بدهند .

الله‌کرم‌خان سه‌نفر زن متشخصه دارد ، دخترمیرزا منصورخان وهمشیرهٔ خانعلی‌خان ممسنی و دخترعموزادهٔ خرد زنهای متشخصه اومیباشند .

طلاآلات و اسباب جواهر که این سه‌نفر زن و زن شهبازخان پسر او کـه همشیرهٔ علی‌محمدخان میباشد دارند گویا هیچ امیری درایران نداشته باشد . ـ صغار محمدعلی‌خان سیاههٔ غارت‌دولت خود راکه آوردند وهمه رامحمدخان تصرف کرده است‌تنهااسباب جواهرو طلاآلات سه‌هزارتومان بیشتر بنظرآمد ، فرارکردن هردو بسبب زیادتی دولت است والا، هیچ راهی ندارد ، جماعتی هستند کـه بهیچ عهد و اقرار و سوگند و یمین آنها اعتبار و اعتماد نمیتوان کرد ، هرچه میگویند دروغ محض است و محض دروغ ، درتهمت وافترا گفتن نظیر ندارند و در خراب‌کردن هم بشرح ایضاً .

بحق خدا بعضی املاك درتحت تصرف خود را خراب ونابود کرده‌اند کـه در عالم عدیل و مانند آنها نیست .

من‌جمله **ده دشت** که مثل **مرحمت‌آباد مراغه** میباشد ، نهرعظیمی بوده است ، ده‌هزارخانه و حالا چهار و پنج خانهٔ سادات فقیر در آنجا متوقف میباشند و آثار وعلامت شهریت از مسجد و منار و حمام و غیره در آنجا ظاهر و آشکار است ، و محالات طایفهٔ **چرام**که بالمره خراب است ودرهیچ جای عالم چنین ملك وآب وزمین نیست ، **لیراوی و ریدون**که مستغنی از تعریف و توصیف است .

از خانهٔ الله‌کرم‌خان تا **بلده** چهار منزل است که دو منزل آن تعلق بمشار الیه و ایلات او دارد و دو منزل به علی‌محمدخان‌که همه را خراب کرده‌اند ، مسافرین بیچاره درین چهار منزل آواره و سرگردان و تشنه وگرسنه راه میروند .

لکن بندهٔ درگاه التزام ازالله‌کرم خان و خداکرم‌خان‌گرفته‌ام‌که تا یك ماه دیگر درهریك ازمنازل مزبوره پنجاه خانه معتبر نشانده‌آباد نمایند و هرگاه تخلف‌کنند هریك هزارتومان بدهند ، احتمال‌کلی هست‌که تخلف ننمایند .

باب چهارم

در بیان اوضاع طایفهٔ بهمه

طایفه مزبوره مبلغ یك هزار و هفتصد و شصت و هشت تومان مالیات و سایرالوجوه یك‌ساله دارد .

مکرر آدم روانه‌کرده‌ام که **خلیل‌خان** کلانتر آن را بیاورند تا قرارداد طایفه را نماید در جواب نوشته است که **علیرضاخان بختیاری** هـرروز اساس دشمنی برپاکرده تابحال اقلاً ثلث طایفه را بهزارگونه تحریك برده نگاه داشته است و هرچه آدم میفرستم که‌آنها را خاطرجمع‌کرده بیاورم مشارالیه بآنها میگوید کجا میروید نمیدانید که فلانی مأمور بگرفتن مالیات و سایرالوجوه دوساله است و اگر بروید ریشهٔ شما را خواهندکند، علاوه‌براین دو نفرا کاغـذ به‌باقی‌ماندگان طایفه مزبوره نـوشته و این فقرات را اظهار داشته بـود ، خلیل‌خان کاغذها را نزد بندهٔ درگاه فرستاده بود ، سواد هـردو را همراه حسنعلی بیك نایب خدمت خداوندگاری انفاد داشت ، البته ملاحظه خواهند فـرمود ، مشارالیه پارسال نیز در اول سال که مرحوم شکرالله‌خان اینجا بوده است با جمعیت تمام آمده طایفه **آقاجری** را در دو فرسخی بلده غارت کرده است ، بمرتبهٔ که در اواخر سال جمعی از اهل آنها از گرسنگی تلف شده‌اند و حالا بعضی متفرق و بـرخی بنان شب محتاج میباشند ، با اینهمهٔ باز جمعیت کلی فراهم آورده علی‌الغفله آمده است کـه حاصل زراعت **بهمهٔ** را در **طلاور** ملکی آنها ضایع وتلف‌کرده پایمال نماید .

خلیل‌خان نیز از اینطرف‌من باب دفاع‌قلیل‌جمعیتی بهم‌بسته‌درمقابل‌ایستاده‌است، بعدخبر رسید که‌دعوای‌عظیمی باهم‌کرده‌از طرفین‌چندنفری بقتل‌رسیده است‌خصوصاً پسرخلیل‌خان هم کشته‌شده‌است، لکن‌اینطرف‌غلبه‌کرده‌است‌وحالانیز مقابل‌هم‌نشسته‌اند، هرچه‌خلیل‌خان نوشته است‌که‌بندهٔ درگاه بجهة اوکومك بفرستم در جواب اواظهار کرده‌ام که در ملك محروسهٔ اعلی حضرت قدرقدرت شاهنشاه عالم پناه روحی و روح‌العالمین فداه قشون کشی وجنگ و جدال غلط است ، البته خود را محافظت کرده هرگزطالب جنگ نباشید .

عجالةً مراتب را بخدمت بندگان معتمدالدولةالعلیه عرض‌کرده غلام زبان فهمی فرستادم و سواد کاغذهای علیرضاخان (را) هم فرستادم و بعالی‌جاه **سلیمان‌خان سرتیپ** هـم نوشتم ، جواب معزی‌الیه رسید، اما مطلقاً باین معنی ملتفت نشده بود و گله گذاری بسیار نوشته است‌که چرا سرکارصاحب‌اختیار بمن دوست مهربان و توشفیق مکرم نوشته‌اید

اما تابحال که هفتم جمادی الثانی استسر کار معتمد جواب نرسیده است و یقین دارم که از اینگونه نوشتجات وتعارف بخرج دادن کاری ساخته نخواهد شد ولیکن بجهة اتمام‌حجت بندهٔ درگاه آنچه لازم‌بود خدمت بندگان معتمدالدوله عرض کردم .

اوضاع کوه‌کیلویه وایلات این حدود وبختیاری‌این است که هرکس زور وقوت داشته باشد میتواند سرخود را نگه‌دارد ودرمقام ضرورت باطراف هم درازدستی نماید .

در ولایت فارس که اختیار همه باسرکار خداوندگار است در دادن تفرقه یکدیگر تعلل مینمایند ، خصوصاً در **خشت و کمارج** ، مرحوم شکرالله‌خان این ولایت را بکلی خراب کرده است .

ایلات **طبیعی وشیرعلی و دشمن زیاری و شهرویی** که‌از پارسال‌میان بختیاری واعراب رفته‌اند .

پسر **میرزاکمال‌خان** را باکلانتر بلده و دو سه نفر از آدمهای خود مدتی است روانه‌کرده‌ام که بلکه آنها را خاطرجمع کرده بیاورند ، اما بسیار مشکل است که تفرقه دوساله از خارج مراجعت بولایت خود نمایند ، بجهة اینکه دو ساله مالیات و سایرالوجوه بدهد، طرابی مرحوم‌شکرالله‌خان که‌الظهر من‌الشمس میباشد سهل‌است که عالیجاه‌مهرعلی خان پسر مرحوم مزبور هم دقیقهٔ از اخلال امر ولایت کوتاهی و غفلت ندارد ، چنانکه داستان علی‌محمدخان و محمدخان شاهد این مدعاست ، علاوه براینها بقدر ده هزارتومان رعیت و ایلات مالیات بده ازاطراف تطمیع کرده در **خشت‌وکمارج** متوقف داشته‌اند ، نه از خدا میترسند و نه بحکم خداوندگاراطاعت مینمایند ، نمیدانم سرکار خداوندگاری در این ماده چرا اینقدر حوصله میفرمایند ، دوهزار وهفتصد و چهل و هشت تومان از ایلات کوه‌کیلویه و ممسنی که موافق بنچه ایلیت مالیات دارند ، در خشت و کمارج نشسته در دادن مالیات بتحریك آنها تعلل مینمایند .

اسامی متفرقه را در طوماری نوشته نزد **محمدهاشم‌خان** مباشر آنجا فرستادم ، با وصف اینکه در پشت تعلیقهٔ خداوندگار التزام سپرده است باز تعلل کرده آدمهای بنده درگاه را دست خالی روانه کرده است و آنچه بایست دوباره بجهة اتمام حجت نوشتم و چهارنفر غلام روانه‌کردم که مشارالیه عجالة یا دوهزار و هفتصد و چهل وهشت تومان را قبول‌کرده حجت بدهد یا تتخواه را نقد کارسازی نماید و یاحانها(خانه‌ها) را بکوچاند ، هرگاه ایندفعه نیز تعلل نماید سفارش‌کردم که طومار تفرقه را برده بنظر خداوندگاری برسانند ، بندهٔ درگاه ازگرفتن تفرقه با حکم خداوندگار عاجز نیستم و لیکن بهتر این است که سرکار خداوندگار در این خصوص برای مصلحت یکدونفر را بسیاست برسانند .

ازخشت وکمارج حضرات آنقدرمالیات‌نمیدهند که درسایرجاها خرابی بهمرسانیدند ، جمعی از اهل این ولایت قسم یاد مینمایند که اکثر این خانها بتقویت و راه‌نمائی مرحوم شکرالله خان بخشت‌کمارج رفته‌اند .

باب پنجم

طایفهٔ چرام

که از جملهٔ طوایف بزرگ میباشد و دوساله دو هزارو ششصد و هشتاد تومان مالیات دارد، چون مردمان ضعیف هستند و املاك آنها بسیار مرغوب است سایر ایلات بجهة اینکه آنهارا خراب کرده املاك مزبوره را تصرف نمایند دو سال ببهانهٔ آنهارا غارت کرده متفرق نموده‌اند و پارسال میرزا سلطان محمدخان که بر سر قلعهٔ محمد خان نامرد نوبی جمعیت برده دوماه محاصره کرده بود در ایام محاصره قشون بی مواجب و بی جیرهٔ الوارکه سپاه نصرت پناه‌خان بودند باقی ماندهٔ طایفه مزبوره را بوضعی غارت و خراب کرده‌اندکه در اواخر سال جمع کثیری از اناث و ذکور تلف شده‌اند، در هذه‌السنه هزاروسیصدوچهل‌تومان که‌نصف مالیات وسایرالوجوه دوسالهٔ آنهاست بتخفیف منظور داشته بر سر طوایف دیگرسر شکن نمود و امیدوارشدم که هزاروسیصد و چهل تومان هم دوساله ازآنها بعمل خواهدآمد، همینکه چندنفری‌ازکدخدایان عریان بمیدان‌آورده حکایت بیان ساخت واضح گردید(که) بقدر یکصدتومان رعیت توجیه بده درآن طایفه باقی‌نمانده است . اضطراراً چندی نفری‌از منسوبان زبان فهم‌خودرا تعیین و روانه ساحت‌که رفته بمرور متفرقه آنهارا ازمیان‌طوایف ممسنی و کوه‌کیلویه‌جمع کرده آورده در مکان‌اصلی خود متوقف‌دارند، بعدازآن بقدراحوال آنها قرارداد نماید، اما ریش سفیدان همه قسم یاد میکردندکه هرگاه این تفرقه را جمع نمایند بشما معلوم خواهد شدکه هیچ‌ندارند و مالك یك بز هم نیستند وهمه گرسنه وگدا میباشند، اما در صورتی‌آن تفرقه سال آینده بکار شما خواهدآمدکه بقدر دویست و سیصد تومان بذر بآنها داده آدم خودتان مراقب باشدکه تخم‌برزمین بپاشند آنوقت درسال‌آینده میتوانند خدمتی بدیوان مایند .

با این اوضاع هرگاه از سرکار خداوندگار مرحمتی درحق‌آنها نشود بنده چگونه میتواند آنهارا آباد نماید ویا مالیات امساله آنهارا وصول‌کند .

بلی ولایت، ولایت مرغوبی است، هرگاه سرکار صاحب اختیار فارس از جانب‌سرکار دیوان اعلی امسال پنج هزار تومان مایه بگذارید، سال آینده علاوه برمایه ده‌هزارتومان هم مداخل بر خواست خواهد شد[1] و تنها از مایه‌گذاشتن هم کاری ساخته نمیشود بلکه

۱ــ اینگونه ملاحظات وانتقادشدید وبیغرضانه ازخرابکاری ومظالم‌اشراف‌فارس‌وپیشنهاد کمك‌دادن مساعده‌وبذر بطوایف بی‌بنیه‌وغارت زده، آنهم بااین‌عبارات بسیار مؤدبانه واثربخش بی اندازه‌جالب توجه است ونشان‌میدهدکه میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی در آن‌زمان، یکصدوسی‌و سه‌سال‌پیش، یکی‌از رجال و مأمورین پاك، شجاع وروشن فکر دولت ایران بوده وشاید مانند نداشته است .

جمع کردن تفرقه هم لازم است ، اگر رعیت متفرقه بر نگردد واضح است که زراعت ممکن نخواهد شد .

اشراف فارس و عمّال خجسته اعمال، محض بجهة اغتشاش امرحاکم، الوار را دست آویز کرده، هرسال بی‌سبب وجهت مبلغی برجمع آنهامی‌افزایند و همینکه حاکم نابلد باین ولایت تشریف آورند در مقام فرصت تعریف فراوان از ممسنی و فهلیان ولیراوی و بهبهان برشته عرض و بیان کشیده اظهارمینمایندکه این دومملکت در عالم مانند ونظیری ندارد و سزاوار این است که از منسوبان سرکارآدم معقولی بامر حکومت این دوولایت منصوب‌شود و حال آنکه بمرور جمع[1] اینهارا هر وقت ببهانهٔ زیادکرده‌اند ، یعنی از جمع املاك خود برداشته برسرآنها گذاشته‌اند تا رفته رفته رعیت‌آنها فرارکرده بهمان دهات و املاك خود که از مالیات آنها بر سراینهاعلاوه کرده‌اند رفته متوقف‌شده‌اند .

چنانکه از دوهزار خانه فهلیان ده خانه رعیت باقی نمانده ، همه فرار و در دهات حضرات اعیان متوقف شده‌اند .

حاکم وصاحب اختیار ولایت هم بحرف‌آنها خاطر جمع‌شده از منسوبا ت خاص خود بخدمت حکومت اینها مأمور میفرمایند، چنانکه فرموده‌اند[2] ، از اینطرف فرقه فرقه از اشراف آمده پیشکش جزئی بولایت پرمنفعت داده استدعای تفویض مینمایند، بعد ازآنکه استدعای‌آنها بدرجه اجابت رسید، عرض مینمایندکه این استدعا محض بجهة پیشرفت‌خدمت استوالا بکعبه و زمزم که فلان مبلغ ضرر دارد، هرگاه پنج هزار تومان ازبابت مستمریات مقرر شودکه بهریك حواله نمایند تا اینکه نه بسرکار ضرر برسد ونه بندگان خاص‌درعهد خجسته مهد سرکار ضایع وخراب‌شوند !

خلاصه بهزار اصرار مطلب‌خودرا بعمل آورده درعوض هزار تومان پیشکش‌موهومی هریك دوسه هزارتومان‌از مستمری مردم نفع میبرد و هریك‌بقدرالامکان از اینگونه‌عرض‌ها مینمایند با نهایت اصرار و ابرام مطلب خودرا از پیش برده ، همینکه سال باواخر نزدیك میشود از مثال ولایت ممسنی وکوه‌کیلویه بسبب سنگینی جمع صدا بلند شده بنای اغتشاش میشود تا رفته رفته یا کار حاکم بجائی میرسدکه بکلی امرش مختل میشود ومبلغهای‌کلی از اصل‌و فرع مالیات ازمیان میرود، چنانکه سالهای سال است که بقدر دوکرور تومان مال پادشاه اسلام پناه روحی‌و روح‌العالمین فداه موافق تمسك حضرات سوخت شده است و علاوه برین یا صاحب‌اختیار دیگر مأمور شود، حضرات درین میان فرصت یافته خودبخود بتغییر و تبدیل جمع ولایتی ومستمریات مردم مشغول شده هرچه میخواهند مینویسند

۱ــ جمع‌گویا میزان یا مالیات منظوره بوده .

۲ــ دراینجا اشاره‌بخود میرزا فتاح‌خان است که از منسوبان ووابسته‌ها و طرف‌توجه و اعتماد خاص‌آجودان‌باشی و همکار اودرسفارت اروپا بوده .

۱۰۲۶ ــ

۱ـ توصیف جزئیات غرض‌ورزی‌ها، دزدی‌ها وخرابکاری‌های مأمورین واشراف فارس‌از طرف مؤلف دراینجا بی اندازه جالب‌است و درجه دقت‌و احاطه وهوش اورا میرساند.

۲ـ ازاین‌توضیحات و افشاآت میرزا فتاح‌خان در این کتابچه بخوبی معلوم میشودکه ریشهٔ‌ناامنی واختلال امور عشایر ومحرك طغیان‌وشرارت طوایف فارس از یك قرن و نیم پیش همیشه مظالم وستمگری‌هاوتبعیضات مأمورین دولت وبویژه اشراف‌و مأمورین مقیم شیراز بوده است.

خود تفوق‌مینماید و ایلات خودرا سرداده املاك ممسنی‌را درذهاب و ایاب سمت‌ییلاق‌خراب مینماید و اگر مثل **خانعلی‌خان** در میان ممسنی پیدا شده گاهی در مقام ممانعت برآید اورا بدستیاری مشیر پرتدبیر که خویش‌وقوم نزدیك خود میباشد خراب‌کرده هرچه‌دلش میخواهد در تصرف کردن املاك‌ممسنی و نگه داشتن‌خانهٔ آنها و غیره بعمل میآورد، تاوقت دادن پانزده هزار تومان‌علاوه نزدیك میشود واساس موضوعی ایلات خودرا باستصواب ایل‌خانی چیده عذر صاحب اختیار را یکباره میخواهد و هر چه هم درین[1] مدت باسم پیشکش و خلعت بهاورسوم و تعارف و تکلف داده است همه را بخرج مالیات نوشته ادعا مینماید و دزدان قشقائی را تحریك مینماید که در سرحد چاپارا گرفته کاغذهارا ازدستش‌میگیرند و چون خانعلی‌خان‌هم درمیان نیست نهایت‌جرأت در خرابی‌ممسنی بهمرسانیده قدغن مینماید که زراعت سرحد طایفهٔ رستم بالتمام جماعت قشقائی متصرف شده بکلی آنها را از تصرف زراعت وتوقف ییلاق خود ممنوع میدارند، چنانکه کاغذ همشیرهٔ خانعلی‌خان‌راکه درین‌باب نوشته بود خدمت سرکار صاحب اختیار انفاد داشت.

هرگاه سرکار صاحب اختیار دراول‌ورودعمال را جمع‌کرده‌تعدیل جمعی‌میفرمودند اقلاً موافق عدل و انصاف سی‌هزار تومان بر جمع ایلات لطفعلی خان که سالهای سال از آنهاکم‌کرده برجمع دیگران افزوده بودند علاوه میشد و طومار جمع‌را بمهر جمیع‌عمال ومستوفیان رسانیده بدارالخلافه میفرستادندکه دفتری نمایند، آنوقت سرکار ایلخانی و لطفعلی خان هردو در جای خودآرام نشسته خدمت میکردند وابداً بفکر اینکه ایلات‌خود را موضوع نمایند نمی‌افتادند.[2]

ایلخانی[3] و اتباع ایشان در ینولایت از الوار بسیار بسیارتکان میخورند[4] و همیشه‌در خرابی آنها می‌کوشند. چنانکه ایل بیگی[5] درعهد نواب فرهادمیرزا هفت هزار تومان پیش‌کش داده فرهاد میرزارابا قشون فراوان برسرطایفهٔ خانعلی‌خان بردند وخراب‌کردند وبرادر اورا بهزارگونه زجرکشتند و خود فرارکرد وبعد از مدتی فرهاد میرزادیدکه حضرات بسیار غرور بهمرسانیده در تقدیم خدمت‌مساهلت ورزیده مثل اول اطاعت‌بامرونهی نواب معظم‌الیه نکردند و آنوقت منتقل شدندکه درباب خانعلی‌خان خبط شده است تااینکه درمدت قلیلی دودفعه خلعت باوداده روی‌کارآورد.

غرض بندهٔ درگاه‌این‌نیست‌که خانعلی‌خان آدم خوبی است ولیکن‌واجب‌است اورادر

۱ـ همه جا درمتن‌نسخه«درین» رابدینصورت بدون الف‌نوشته‌است.
۲ـ پیشنهاد جالبی است.
۳ـ ازایلخانی‌منظورایلخانی‌قشقائی است.
۴ـ تکان‌میخورند یعنی‌میترسند.
۵ـ وایل بیگی ـ ایل‌بیگی قشقائی است.

مقابل حضرات[1] وادارند تا اینکه نتوانند ممسنی‌را بیش از این خراب کرده املاك آنها را تصرف نمایند .

چنانکه ولایت **ماهور** راکه ملك مختصی طوایف ممسنی است درین دوسال رفته‌رفته تصرف کـرده سی چهل طاحونه در آنجا راه انداخته و زراعت مینمایند و بعضی را مرتع کرده‌اند، هرگاه از سرکار صاحب اختیار حکم برممانعت آنها شود اقلاً ده‌هزارتومان‌درین میان بیرون می‌آید، ملك مزبور یکصد هزار تومان[2] لااقل قیمت دارد و موقوف بیك اشاره است که خانعلی‌خان خود آنها را ازآنجا میدواند[3].

بعد از همهٔ این عرض‌ها یك استدعا از سرکار صاحب اختیار دارم که در باب تربیت و استمالت خانعلی‌خان استخاره «!» نمایند، هرگاه خوب‌آمد عرض بندهٔ درگاه را بدرجهٔ انجاح وقبول مقرون نمایند و الا صاحب اختیارند، امثال مشارالیه قابل این‌نغلها نیستندکه که‌درعزل و نصب سرکار صاحب اختیار اخلال نمایند، باید همیشه دماغ آنهاراکه‌منشاءاین امر خطیر میشوند[4] مالید که درجای خود بآرام باشند .

باب ششم

دربیان‌طایفهٔ طبیبی وغیره

که از قرار تفصیل مالیات دارند (بخط سیاق : جمع مالیات پنج هزارو چهارصد و سی‌وشش‌تومان ویك‌قران‌وهفتصد دینار ـ طایفه طبیبی: دوهزار و دویست وچهل‌وچهارقران ـ طایفه دشمن زیاری یك‌هزارو هفتصدوهشت تومان ـ طایفه شیرعلی نهصدوهشتاد تومان ـ طایفه شهرویی هشتصدو پنجاه‌و سه تومان وهشت‌قران‌و هفتصد دینار ـ تخفیف یك‌هزاروچهارصدو پنجاه تومان طایفه طبیبی چهارصد تومان ـ طایفه‌دشمن‌زیاری یك‌صدتومان ـ طایفه شیرعلی چهارصدتومان ـ طایفه شهروئی یکصدوپنجاه تومان ـ باقی مالیات سه‌هزارو چهارصدو نودو شش تومان یك‌قران و هفتصد دینار) و بعلت تعدی مرحوم شکراله خان بکلی فرارکرده در

۱ـ منظور از حضرات دراینجاگویا ایلخانی و ایل بیگی وخلاصه خوانین‌قشقائی‌است.

۲ـ یکصد هزار تومان درنزدیك بیك قرن‌ونیم پیش خیلی زیادبوده از اینقرار معلوم میشودکه املاك مورد بحث ارزش زیادی داشته است .

۳ـ این خانعلی خان عجب‌آدم شجاع وبی‌باکی‌بوده .

۴ـ دراینجا باتوجه بجریان‌شورش و انقلاب بزرگی‌که همین‌ایلخانی وایل‌بیگی‌قشقائی باهمدستی‌اعیان‌شیراز بعدآراه‌انداختند معلوم میشودکه‌میرزافتاح‌خان شخصی‌دوربین‌ومآل‌اندیش وصاحب‌نظر بوده وپیش ببنی او بحقیقت پیوسته است .

ولایت بختیاری و اعراب توقف‌دارند. بندهٔ درگاه عجالةً موافق تفصیل‌ذیل (که‌در بالاداخل هلالین نقل‌شد ودراصل نسخه‌جایش بخط سیاق زیراین سطر بوده) تخفیف دروجه‌آنهامنظور کرده‌ام که بعدازاین‌هر گاه‌توانست آنهارا بهزارلطایف‌الحیل‌جمع کرده متوجهات‌مزبوره را وصول‌نمایدفبها والاهرچه لاوصول‌شود سوخت ونابودخواهدشد، تا امروز بقدر مقدور اهتمام شده است‌که بلکه کم‌وبیش جمع شوند فایده مترتب نگشته است ـ(در حاشیه صفحه: بعداز آنکه کلانتران طایفه‌دشمن‌زیاری ازمیان اعراب‌آورده‌خواست قرارداد آنهارا ـ بریده‌شده‌چند کلمه‌دیده‌وخوانده‌نشد ـ شیرعلی‌قراردادشد ودشمن‌زیادی‌هنوزحصهٔ‌خود ـ بریده‌شد ـ میگویند بعدازجمع‌شدن‌تفرقه هرقدرکه ـ بریده شده ـ دریافت‌شود)ـ واضح‌است‌که بعدازاین‌هم‌هرچه ممکن‌است اهتمام‌خواهد رفت.

چه فایده، عُمّال خُجسته اَعمال، هنگام‌برآورد وجه خزانه‌وصرف جیب مبارک‌حضرت ظل‌آلهی روح‌العالمین فداه مبلغ ده‌هزار تومان باین‌ولایت‌خراب در اول ورود بندهٔ‌درگاه حواله و مبلغ سی‌چهل هزار تومان هم چنان‌براتداراز توپچی‌و سرباز و غلام‌و فراش‌شاهی با دسته از غلام وتوپچی و سرباز آمده‌بقدر تنخواه‌برات خود نیز تعارف‌و تکلف‌واخراجات توقع‌مینمایند[1]وهرروزبیهانهٔ خدمت‌سرکارصاحب اختیارعرض‌مینمایندکه ماشاءاله فلان ضابط از بهمان محال قدری از تنخواه صرف جیب مبارک[2] فرستاده عرض‌کرده است‌که تتمه راهم در این چندروز خواهم فرستاد و دیگر درآن‌بین بطریق نجوا وسرگوشی باهم‌بطرزوطور عجیبی حرف میزنند تااینکه‌سرکار صاحب اختیار بالضروره تحقیق میفرمایندکه‌چه‌نقلی‌است، آنوقت باکمال دلسوزی عرض مینمایندکه از فلانی هیچ تنخواه نمیرسد و حال‌آنکه‌سرآمد ولایت‌های‌عالم‌ولایت‌ابوالجمعی‌اوست‌وحکام‌سابقه همیشه‌ازآن ولایت سود و منفعت برده‌اند، و دیگر بعرض میرسانند که فلانی اینقدرها آدم غفلت پیشه نیست و البته امری اتفاق افتاده است‌که اینقدر طول بهمرسانید.

امایك مسلمان پاك عرض نمی‌کندکه هرگز وجه نقد در هیچ عهدی ازعهود ازممسنی وکوه‌کیلویه ممکن نشده است‌که حکام عدالت فرجام مطالبه فرمایند و بلکه‌آنها جنس از اسب وگوسفند وگاو وخر در وجه تحویلدار کارسازی مینمایند ـ (در اینجا باید توضیح داده شودکه در حاشیه این صفحه از نسخه‌که صفحه ۴۴ باشد مطالبی بدین‌شرح‌نوشته شده ودیده میشود: لله‌الحمد تفرقه این اوقات دسته دسته می‌آیند، از طایفه شیرعلی و دشمن‌زیاری هم تابحال جمعی آمده ومی‌آیند و حالا پنج‌وشش دسته آدم بنده از ساداة محترم‌وکلانتران واشراف‌ولایت و غلام درمیان اعراب و بندر ابوشهر ودشتستان و شبانکاره و غیره مشغول

۱ـ این طرز تشریح کارهای زشت و مظالم مستوفیان ومعورین دارائی ووصول‌مالیات‌اً بسیار جالب است.

۲ـ صرف جیب مبارك نوعی مالیات ثابت بوده وباین اسم فشارهای زیادی بـر مردم وارد میشده است.

جمع‌آوری تفرقه میباشند، ازولایت خارج آوردن تفرقه از ولایت فـارس آسانتر میباشد ، محمدهاشم‌خان ضابط خشت وکمارج باوصف اینکه در پشت تعلیقه حجت سپرده بازتاامروز از تفرقه ایلات‌کوه‌کیلویه و ممسنی یك خانه نداده است والآن چند نفر آدم بنده درآنجا معطل میباشند) ــ و تحویلداران جنس هم بمرور فروخته در وجه براتداران و ارباب حواله کارسازی میکنند و همچنین یك‌نفر آدم بیغرض‌پیدا نمیشود تا بعرض برساندکه‌اگر تنخواه صرف جیب دویست و پنجاه هـزار تومان باشد آنوقت رسد[1] کوه‌کیلویه اینقدرهـا خواهدشد چیزی زیادتر یاکمتر و دیگر هیچ عامل کامل عرض‌نمی‌کندکه در اول سال‌چهل هزارتومان براتدار و اخراجات ولایتی از سرباز وتوپچی و مستمری وده هزار تومان‌باز‌یافتی شکرالله‌خان ومیرزاسلطان محمدخان و مبلغ‌ده‌هزارتومان **نقد خواستن ستم است** و باعث خرابی ولایت و حاکم خواهد شد سهل است‌که فوراً مـراتب لجاج و عناد تشخیص دهندگـان حواله را ضابط آنجا بعـرض سرکار صاحب اختیار رسانیده مطلب را ثابت خواهد کرد .

آنوقت واضح است که در نظر ارباب دانش و انصاف خوش‌نما نخواهدشد .

فصل سوم

در بیان اوضاع بلدهٔ بهبهان و توابع آن

که درضمن شش‌باب‌مرقوم قلم‌شکسته رقم‌خواهدشد[2] .

باب اول

در بیان مؤخر مقدم بهبهان

مکانی‌است بسیارمرغوب وباوسعت، چنانکه‌پیشترها دوازده‌هزار خانه بوده‌است‌واگر بیست هزار خانه هم درآنجا سکنی نماید از هر حیث گنجان آنها خواهد شد، آب وزمین فراوانی دارد، دورودخانه‌عظیم، یکی از د فرسخی شرق بلده‌جاری میشود و دیگری ازیك فرسخی‌غرب‌آن .

لکن این اوقات بمرتبهٔ خراب و بی استعداد میباشندکه از این رودخانه شرقی‌بقدر کف‌آبی منفعت باحوال اهل بلده عاید نمیشود، هرگاه بقدر هزارتومان اخراجات نمایند

۱ــ رسد ویا رسه ظاهراً بجای سهمیه یاحصه‌بکار رفته‌است .

۲ــ قلم شکسته‌ــ یاقلم‌شکسته‌رقمــ نوعی تواضع واظهار فروتنی وجالب‌است.

نصف آب رودخانهٔ شرقی را میتوان بسمت شرق و جنوب و شمال خـارج شهر که صحرای وسیع است، جاری کرد، آنوقت از زراعت و باغات هرچه خواسته باشند ممکن است ؛ اما ازرودخانه سمت شمالی دو جدول آب آورده در اراضی سمت غربی بلده زراعت قلیلی راه انداخته‌اند، قدری تنباکو در خرابه‌های بلده زراعت مینمایند و باآب چاه آبیاری میکنند وقدری هم زراعت دیم در خارج شهر مینمایند، زراعت آبی نیز در زیر قناتی که از خارج شهر جاری میشود قدری‌هست، درمیان بلده و خارج آن یك‌قطعه باغ و باغچه ندارند،سهل است که درکل‌آبادانی و صحراهای‌خارج بلد یك اصله درخت بید وغیره‌نیست، مگر یك‌قطعه باغ خرما که خراب است؛ در سمت شمال خارج بلده پی درو دیوار هست‌که تعلق بسلسله ساداة دارد و قلعهٔ قدیم که‌بالمره‌خراب‌شده یکدوذرع تل خاك در دور بلده بنظر می‌آید، بقدر قلعه نیریز است‌که دورآن یك فرسخ میباشد ، نارین قلعهٔ محکمی در توی بلده میباشدکه مرحوم منصورخان سرتیپ آنرا خراب‌کرده است، اما قابل تعمیر هست ، معادل دوهزار خانه ساداة و فقرا و بی دست پا در بلده توقف دارند، بمرتبهٔ پریشان و متزلزل میباشندکه یك باب اوطاق نشیمن‌که آباد باشد پیدا نمیشود ، مسجد جامع خوبی هست که کسی نشان نمیدهدکه درکدام عهد ساخته شده‌است، مهمانخانه وکاروانسرای‌آباد بهم‌نمیرسد مگر یك‌باب کاروان‌سرای‌کوچك هست‌که باسنگ‌و گل‌ساخته شده است .

بسکه در این سنوات قبل قشون‌کشی وخرابی درین‌بلد اتفاق افتاده است اهل آنجا بالمره قطع امید از توقف و توطن‌آنجاکرده بقدر اینکه یك اوطاق بسازد یا یـك درخت بنشاند امیدندارد، مرحوم منصورخان دوسه دست عمارت خوبی‌را هم درین‌ولایت خراب و ضایع کرده‌است، حاکم و سرباز و توپچی و غلامی‌که باینولایت مأمور میشوند باید از راه اضطرار رعیت بیچاره‌را از این‌خانه‌های خراب اخراج کرده متوقف میباشند (شوند).

فی‌الحقیقة بجهة خراب‌کردن باقی ماندهٔ رعایا همین یك‌ظلم علانیه کافی است .

بندهٔ درگاه‌ازراه اضطرار بنای‌ساختن سربازخانه‌گذاشته درکار ساختن‌است بقدری که اگر تمام‌شود پانصدو ششصد نفر سرباز و توپچی و غلام درآنجا گذران میتوانند؛ اهل (محل‌یا بلد) ازاین‌معنی‌بوضعی ممنون‌و امیدوارند که مافوق ندارد .

اگرچه سال گذشته در این‌ولایت بطوری‌قحطی بوده‌است‌که معدودکثیری ازگرسنگی رخت حیات بدیار عدم ووفات کشیده‌اند، لکن حالاالله‌الحمد بمرتبه ارزانی است‌که‌تاامروز چنین ارزانی ندیده بودند، **گندم خرواری بوزن تبریز دوتومان وجویك تومان است**،[1] بوضعی‌که خریدار ندارد ، مساوی هزار خانوار تاجر و اهل‌کسب آنها الآن در بندر ابوشهر سکنی دارند و سایر متفرقهٔ‌آن‌هم هریك‌بدیاری رفته‌اند .

۱ــ این کلمات‌را عمداً درشت نوشتیم تا نـرخ‌گندم و جو وتفاوت ارزش‌هاطی یکصدو سی‌سال معلوم‌گردد .

۱۰۳۲ ــ

۱ــ این اظهارنظر و تأثرمؤلف جالب توجه‌است و درکمتر مأموری نظیر داشته‌است.

۲و۳ــ دلیل‌کتبی و سند اصیل دیگر برخدمات حسین‌خان آجودان‌باشی دریزدوفارس و اصطلاحات خاص‌آنزمان.

۴ــ بازهم تأثر و پیشنهاد جالب و مفیدمؤلف‌قابل تحسین است.

۵ ــ معلوم میشود مؤلف‌مأموری مورد اعتماد واز طرف دولت دارای اختیارات‌کافی بوده است.

از جمله **علّامة‌العلماء آقاسید اسماعیل مجتهد** سَلّمه‌الله تعالیٰ و **آقا محمد علی و آخوند مُلا ابراهیم** سَلّمهماالله تعالی که هـر یك فاضل کاملی است که نظیر ندارد [۱].

و این‌روزها که خبروفات **حاجی مرحوم**[۲] طابَ ثَراهُ رسید هر سه مجلس فاتحه خوانی برپاکردند و هرروز بندهٔ درگاه نیز یکدفعه بمجلس آنهارفته شرایط فاتحه‌خوانی را بعمل‌آورد .

وجه‌تسمیهٔ بلدهٔ بهبهان هم از قرار تقریر معمرین این است‌که در عهد قدیم از اجداد وسلسلهٔ ساداة جمعی‌که چادرنشین بودند از سمت اعراب آمده درین سرزمین‌چادر زده مُتوقّف و در فصل زمستان چند باب خانه با چوب ساخته‌اندکه درآنها آسوده شوند ، چون باصطلاح اهل این‌ولایت (در اینجا بانهایت درجهٔ تأسف بایدگفت‌که‌در این آخرین برگ رساله که صفحهٔ ۵۵ است درست بعد از کلمات «**اهل این‌ولایت**» بقدر سه ربع از سه سطر پاره‌شده و مطلب ازبین‌رفته و پس از آن عبارات چندکلمه ابتدای سطر دوم چنین است : «اوقات یکی از قدمای قوم » و باز بقیه سطرپاره‌شده و چندکلمه آغاز سطرسوم‌هم این است :
«بهمان است تا اینکه‌همه اتفاق» و سپس‌سطرچهارم شروع میشودکه کامل است) ساخته آباد مینمایند وبه **بهبهان** مُسَمّیٰ میشود، بجهة‌کثرت استعمال لفظ « **از** » رامیاندازند .

لکن اهل آنجا بالمره ازسلیقه‌عاری میباشند، خصوصاً سلسلهٔ ساداة‌که‌باقرارخودشان هـزار سال بیشتر دریـن ولایت حکومت‌کرده‌انـد ، آثاری از آنها اعم از کاروانسرا و بازار و دکان و مسجد و غیره و باغ و بستان‌وخانه وعمارت که قابل ذکر باشد درین‌ولایت بنظر نیامد .

مگراینکه مرحوم میرزا منصورخان قنوة معتبری احداث‌کرده ،آب‌بسیاری از رود‌خانه **تنگ تکاب** باراضی **قریه منصوریه** جاری و ده معظمی آباد کرده است که جای هزارگونه تحسین است ، اما کار بسیار بدی هم در مقابل‌آن‌کرده است‌و آن این است‌که خواهـر خود را به الله‌کرم خان داده سلسلهٔ خودرا بسلسلهٔ الـوار چسبانیده است اعتقاد بندهٔ درگاه این است‌که مُقبح این‌عمل هزار مـرتبه از حسن احداث قنوة مـزبور بیشتر است !

۱ــ با توجه باینکه میرزا فتاح‌خان خود فاضلی مسلم بوده تعریف و تکریم‌او ازاین سه نفر عالم روحانی جالب توجه است .

۲ــ ازحاجی‌مرحوم معلوم‌نشدکه منظورچه‌کسی است قطعاً یکی از مجتهدین و مراجع تقلید بوده و این‌حاجی‌را با حاجی‌میرزاآقاسی نباید اشتباه‌کرد .

عَلیٰ اَیِّ حٰالٍ ـ (باز باکمال تأسف یاد داشت میشودکه از اینجا ببعد دیگر مطلبی در نسخهٔرساله بنظر نمیرسد، گویامؤلف‌تصمیم داشته است‌که بقیه مطالعات و مشاهدات‌خود را بنویسد ولی یکمرتبه نگارش رساله‌را در اینجا قطع کرده و سپس در حاشیه این صفحه مطالبی نوشته‌که مقداری ازآنهم پاره شده و ازبین‌رفته و عباراتی که باقی مانده و خوانده میشود و آخرین‌کلمات این‌رساله جالب و شیرین است ذیلانقل میشود.)

صاحب اختیار نسبت باین‌ـ چندکلمه پاره شده ـ که بالمره ازحیات خودهم نا امید شدم و از سستی طالع وناسازی بخت نالیدم‌که این بدگویان‌بیمروت از جان این ناتوان چه میخواهند‌ـ (چندکلمه پاره‌شده میخواهند ولینعمت (چندکلمه پاره‌شده) مرحمت نمایند (چندکلمهٔ دیگر در اینجا پاره‌شده) درین مدت قلیل از دین و مذهب برگشته، از خدمت ولینعمت غفلت‌کردم، **درهرحال بالمره دماغ سوخت‌و اقبال باتمام رساله‌نکردم** وحال‌آنکه هرگاه جمیع حکام و ضباط‌اوضاع هرولایت را باین تفصیل نوشته بنظر صاحب اختیار (برسانند) منتهای خدمت‌خواهدشد، چراکه استحضار صاحب اختیار ازاوضاع‌ولایت از جملهٔ واجبات است، تا اینکه بعد از این هر حکمی‌که بهر ولایت نمایند از روی کمال استحضار خواهدشد . (خاتمه)

******

تمام‌شد، تمامی مندرجات رسالهٔ خطی، **منحصر بفرد**، سفرنامه ممسنی یاگـزارش حکومت و شرح اوضاع طوایف و شولستانات ممسنی و ایلات‌کوه‌کیلویه، از ۱۲۶۰هجری قمری ببعد، زمان مرحوم محمدشاه قاجار، تألیف و اثر مرحوم میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی که بسیار جالب و شامل اطلاعات دقیق و اصطلاحات عجیب و عقاید قابل تحسین نـویسنده بوده واین بیمقدار نهایت درجه مراقبت نمودکه باحفظ اصالت ورعایت امانت و تاحدی‌که ممکن‌بوده باصحت نقل‌گردد .

* * *

مطالعهٔ این‌رسالهٔ مختصر، مشاهدات وتأثرات نویسنده،که بیغرضی، صداقت ، انسان دوستی و وطن پرستی از تمام سطور آن ساطع است، هر ایرانی باغیرت‌را با وجودگذشت قریب یك‌قرن‌ونیم زمان، غرق‌تأثروحیرت‌می‌کند ، زیراکه می‌بیند، باوجود اراضی وسیع، آب‌وخاك فراوان و منابع بی‌پایان طبیعی و استعداد افراد جمع قلیلی اشراف و اعیان‌شهر نشین، و برخی از مستوفی‌ها و مأمورین دولت و بـاصطلاح معروف «مالیه چی‌ها» شاید هم بواسطه تحریکات خارجی چگونه برای سودآنی و نفع زودگذرخودشان،در تقسیم مالیات‌و تشخیص استحقاق مردم و طوایف مرتکب ظلم و خیانت و تبعیض‌شده و موجبات بدبختی و تیره روزی اکثریت ملت و اخلال امورکشور وباعث تولیدناامنی وطغیانها می‌گردیده‌اند.

اینجاست، سرّ شوریده حالی‌ایرانیان وعقب ماندگی مملکت‌که با تحریکات ودسایس بیگانه دست بدست داده و سرزمین بزرگ و ملت شریفی را از عظمت دیرین بزیر کشیده است .

ازروی‌کمال‌انصاف‌و بیطرفی باید تصدیق‌کردکه مرحوم میرزا فتاح‌خان در تشخیص خیانت‌کاران وکشف حیله‌ها ونقشه‌های خائنانه‌آنان و افشاء ریزه کاریها و تشریح تار وپود شبکه‌های شوم آنها، گذشته از هوش، ذکاوت و دقت، شهامت بی نظیر ویا در حقیقت فداکاری و از خودگذشتگی عجیبی نشان داده است .

با توجه بدقایق اسراری‌که در خلال اوراق این رسالهٔ‌کوچك مسطور است و عنایت باینکه مرحوم میرزا فتاح خان‌گرمرودی، بشرح‌سرگذشت مرقوم در مقدمات‌و داستانهای خانوادگی و فرامین و اسناد موجود ، طی همین مأموریت حکومت شولستانات ممسنی و ایلات کوه‌کیلویه‌و جریان سال ۱۲۶۳ ویا آغاز سال ۱۲۶۴ قمری، حین انجام‌وظیفه،در شهر بهبهان مرحوم شده است شك و تردیدی برای انسان عارض میشود که مبادا مرگ اوطبیعی و عادی نبوده وآن عده ازاشخاص معتبر و بانفوذ وایادی شیطانی بیگانه‌که میرزا فتاح‌خان‌پرده ازروی جنایاتشان برداشته و بدینگونه برخلاف منافع نامشروع آنان رفتار می‌کرده، عاقبت هم، درآخرین سطرهای‌همین رساله‌کوچك نیز از تحریکات ، سعایت وکارشکنی آنها نالیده است، بوسیله ایادی و اسبابی‌که داشته‌اند بزندگانی چنان مردبیغرض و باشرفی پایان داده باشند .

چون اشخاصی از اهل ولایت‌ـ گرمرودـ ومنسوبان نزدیك‌که درسفر یزد و فارس با میرزا فتاح خان همراه و در حین رحلت بربالین اوحاضر بوده برنگشته‌اند تا علت فوت و کیفیت احتضار اورا حکایت کنند و اگرهم کسی برگشته وروایتی‌کرده، همه فراموش شده و بحدیث موثق نرسیده حقیقت امر معلوم نیست و این شك و تردید نیز بر اثر رونویس برداشتن از متن سفرنامه ممسنی وکوه‌کیلویه ودقت در عبارات و افشاآت آن‌که بامطامع خارجی و منافع مردمان پرقدرتی در داخله تعارض داشته ، یکمرتبه و بدون سابقه برای این‌بیمقدار حاصل‌آمد .

حقیقت هرچه بوده، خدا میداند، چنانکه عرض شده،مسلم‌است‌که میرزا فتاح‌خان‌در بهبهان مرده وزنده ازآن مأموریت برنگشته است .

اما با دقت کامل درسطور این رساله و جریاناتی‌که مطالعه فرمودید و بحکایت‌آنها اشراف و اعیان فارس و مأمورین درجه اول و ریشه‌دار و قدیمی بومی وبرخی ازرؤسای عشایر و از جمله خوانین قشقائی باهرگونه اصلاح و آبادی و اجرای عدالت‌که‌موجب‌رفاه و آسایش افراد طوایف و اکثریت مردم و ترقی و قدرت‌کشور میشده شدیداً مخالفت می‌کرده‌اند، باتوجه باینکه حسین‌خان‌آجودان‌باشی، میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی، عزیزخان

مکری و جمعی دیگر از همکاران و دستیاران حسین‌خان ، در حکومت فارس غیر بومی، بیطرف و شرافتمند بوده و مسلماً قصد خدمت و اصلاح داشته‌اند ریشهٔ تحریکات ، واسباب و علل شورش شیراز ـ یاقیام خان قشقائی و قوام شیرازی ـ برحسین‌خان نظام‌الدوله حکمران فارس درجریان سال ۱۲۶۴ قمری بلافاصله پس از رحلت محمدشاه بآسانی روشن میشود.

***

نکته‌یا نکته‌های دیگری که لازم بذکر بنظر میرسد این است که وقتی بشرح معروض در مقدمات ایـن رساله کوچك تحت عنـوان : «اطلاعاتی از عشایر طوایف ایران» درسوابق ایام طی اوراق روزنامه دماوند درج می گردید ، خسرو قشقائی که بمناسبت سابقه دوستی مرحوم اسمعیل خان صولت‌الدوله با پدر نگارنده دورا دور این حقیر را می‌شناخت ومرحومان عبداله خان ضرغام پور بویر احمدی و حسینقلی خان رستم رئیس طوایف ممسنی که هر دو درایام جـوانی، سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۱۰ شمسی با این بنده سابقه آشنائی داشتند مکـرر سفارش کرده و واسطه میفرستادند که دنبالهٔ این رساله را منتشر نکنم و این بیمقدار پاسخ میداد که این کتابچه یك اثر تاریخی وحکایت دوره‌های گذشته است وربطی بامروز ندارد وبعلاوه ماهرگز نباید از گفتن و یادآوری آشفته حالی واشتباه‌کاری های پدران و اجدادمان بیم و شرم داشته باشیم ، چه ، قطع نظر از اینکه بازگوکردن نابسامانی های گذشتهٔ مـردم و کشورمان امروز مایه سرافکندگی و خجلت ما نیست بلکه از جهات عدیده برایمان لازم و سودمند است و حد اقل مایهٔ عبرت میشود و از گذشته پند می گیریم تجربـه می‌آموزیم واز آنگونه اشتباهات می‌پرهیزیم، وآنگهی تاریخ با اینهمه کاری ندارد، حب و بغض، دوستی ومهر خویشاوندی وکینه ودشمنی را در عرصهٔ تاریخ راه و مجال خود نمائی نیست، **تاریخ خود قاضی بیغرض و بی رحم زمان است** که حقیقت را هـرچه باشد ، بدون هیچگونـه ملاحظه و جانب‌داری از اعماق حوادث بیرون می‌کشد و برصفحه روزگار نقش میزند .

***

وبهمین ملاحظات هم هست که طبع ونشر این رساله کوچك ـ شرح جریان حکومت و اوضاع یکصدوسی سال پیش طوایف ممسنی وکوه کیلویه ـ باانتقادات تند وتقبیح مفاسد اخلاقی اروپائی‌ها و بویژه انگلیسها و بیان جزئیات حیله و تزویر، دوروئی وعهدشکنی و مظالم و ستم گری‌های آنان، دررسالهٔ **شب نامه** ، هرگز منافات ندارد ، وآنها نمیتوانند و نباید واقعیت‌های مندرج در این رساله کوچك ، و حکایت شوریده حالی قسمتی از ساکنین این مرزو بوم و تبعیض و بی ترتیبی بعضی از مأمورین دولت و اشراف فـارس را دلیلی برد حقایق کتاب **شب نامه** و موجب برائت خودشان از آنهمه مفـاسد و جنایات گذشته بدانند واحیاناً بگویند :«ایرانی‌ها که چنان معایب ونا بسامانی داشته و قسمتی از مردم آن بدینگونه بیچاره حال و آشفته احوال بوده‌اند و میرزا فتاح خان، نویسندهٔ رسالهٔ **شب نامه** ، خود

بآن اقرار واعتراف نموده، دیگر حق نداشته‌اند از مفاسد اخلاقی، بدجنسی و حیله‌وتزویر اروپائی‌ها سخن بمیان‌آورند.»

جواب مُستَتِر باین ایراد فرضی واحتمالی، البته این است‌که غرق درد‌ریای‌شهوت وغفلت شدن، دوروئی وریاکاری، تفتین و تحریك، دسیسه ونیرنك، بدعهدی وپیمان شکنی، ظلم و بیدادگری، این‌همه باجهل و نادانی، فقروبدبختی، وندانم‌کاری، بسیار تفاوت‌دارد، وباید توجه‌داشت‌که درکتابچهٔ سفرنامه ممسنی صحبت از طوایف و جماعاتی است‌که درقلل کوهها، اعماق دره‌ها، پیچ‌وخم گردنه‌ها، و صحراهای‌دوردست، طی هزاران سال، بصورت چادرنشینی وبیابان گردی و حالت بدوی زندگی‌کرده و بغیر از سنت‌های قدیم وابتدائی و عادات ایلاتی و خصایل جنگجوئی و ستیزه خوئی بهیچ قاعده ونظمی تابع و مطیع‌نشده و همیشه از مرکزهای تمدن وفرهنگ بدوربوده‌اند، اما با تمام اینهمه عقب‌ماندگی‌و جهل و نادانی، فقرو بیچارگی، هرگز بآنگونه رذایل اخلاقی، ازبی‌عفتی وریاکاری، شهوت‌رانی و کامرانی، سود جوئی و سود پرستی، دوروئی و دسیسه‌کاری‌که انگلیسها داشته‌اند مبتلا و متصف نبوده و حتی برخی صفات خوب، از سادگی، صفای قلب، مهمان‌نوازی ومردانگی نیز دارا بوده‌اند.

بعلاوه دیری نگذشته بوده ازآن زمانهاکه قارهٔ اروپا و جزایر بریتانیا هم خود در وحشیت و بربریت و ملوك‌الطوایف و جنگهای عشیره و خانواده و تعصبات جاهلانه مذهبی و قتل عامها ، دزدی ها و غارتگری‌ها مستغرق بودند و شرح جزئیات آن اعصار تاریك ، ظلمانی و وحشت آور بقلم نویسندگان خودشان در اروپا ، بشکل تاریخ ، داستان (ورمان) نوشته شده است .

اگر پیدایش تمدن، توسعه فرهنگ ، ترقی صنعت و هنر ، ایجـاد نظم و امنیت در کشورهای اروپا، نتیجهٔ بیداری افراد و آگاهی مردم نیز مدیون مساعی وفعالیت معدودی از دانشمندان، و رجال روشن بین بوده، در ایران نیز، از دیرباز، مردان بزرگ، افراد اصلاح طلب و روشن فکر، سرداران دلیر ومدیران لایق بسیار بوجود آمده‌که مانندعباس میرزا نایب‌السلطنه، میرزا بزرگ و میرزا ابوالقاسم قائم مقام ، محمدخان امیرنظام زنگنه حاج میرزا مسعودگرمرودی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، سلطان مرادمیرزا حسام السلطنه، حسنعلی‌خان‌امیر نظام‌گروسی و همین‌حسین‌خان آجودان باشی‌ومیرزا فتاح‌خان‌گرمرودی اگرنگفته باشیم حتی نادرشاه‌افشار، کریم خان زند، آقامحمد خان قاجار و محمدشاه‌قاجار وده‌ها مثل‌آنها ، با دانائی و بینائی ، لیاقت و توانائی ، دور بینی و مآل اندیشی ، روشن فکری و اصابت نظر، میخواستند و در صددبرآمدند و میتوانستندکه معایب و نواقص‌کشور را برطرف واخلاق وعادات‌زشت مردم‌را اصلاح‌کرده، طرز زندگی ومعیشت اهالی‌رابهبود بخشیده‌ومملکت وملت ایران راکه حتی‌درعهد صفویه، دیری‌نگذشته وعصرنزدیك‌کانون‌علم و

هنر و صنعت و مشعلدار تمدن و فرهنگ بشر بوده ، بهمان عظمت دیرین و مقام والای تاریخی خود برگردانند .

این انگلیسها ، تحریکات ، دسایس، توطئه‌ها ، مظالم و ستمگریهای ضد انسانی آنها بوده‌که، طی دوقرن نگذاشته است ملت هوشیار و رجال‌آگاه ایران از امکانات ، مساعی ، فداکاری و استعدادهای خدا دادی خود در راه ترقی و سعادت و بهبودی و به‌زیستی خود خود وآبادی کشور نتیجه‌گرفته وبهره مندگردند .

پردور نمیرویم، و از عصردرخشان صفوی ، پس ازآن‌تحریکات ، خارجی ، اشرف ومحمود افغان و حمله و هجوم باصفهان، توطئهٔ قتل نادرشاه و آقا محمد خان قاجار سخن نمی‌گوئیم، و پرده از اسرار این‌راز هراس انگیز هم بیك سو نمیزنیم‌که درهرواقعهٔ شوم‌و زیان‌آور، طی سیصد سال اخیر، در هرگوشهٔ از آسیا و افریقا، اگـر نیك دقت شودسرو گوش یك یا چندنفر انگلیسی مانند شیطان لعین پیدا میشود .

ازهمان دورهٔ عباس میرزا ، قبل یا مقارن آغاز جنگهای ایران و روس ، تاریخ را ورق میزنیم .

عباس میرزاو دو وزیر با تدبیراو میرزا عیسی فراهانی ، میرزا بزرگ قائم مقام ، و میرزاابوالقاسم قائم مقام، سالها و سالها پیش ازژاپن ومصر، چاپخانه سربی به‌تبریزآورده ونخستین‌کتابهای چاپی، بعد از صفویه، را در تبریز طبع ومنتشرکردند .

بایدگفت‌که در دورهٔ صفویه ابتدا هیئت مذهبی اوگوستین‌های پرتغالی‌باصفهان‌آمده وبعد ازآن بویژه ازعهدشاه‌عباس‌کبیر، ارمنی‌ها وهیئت‌های مذهبی عیسوی بنام هیئت‌کاپوسن Mission Capucins و کار مه‌لیت Mission Carmélites و یسوعیین – Les jésuites وکمی بعد دومی‌نی‌کن‌ها Dominicains در جلفای اصفهان، هر یك برای خود، چاپخانه‌کوچك، با حروف سربی و تختهٔ، داشته‌اندکه‌گزارش‌های روزانهٔ عملیات وکارهای هیئت خویش‌را بطور بی اندازه ناقص و ابتدائی و درنسخه‌هـای خیلی‌کم و اندك طبع‌می‌کردندکه البته قابل نشر و انتشار نمی‌بود وباین جهت‌بآن چند مؤسسه‌بسیار خُرد وکوچك، با امکانات محدود و ناکافی چاپخانه بمعنی عام کلمه نمیتوان‌گفت.

بنا براین، چاپخانه سربی و سپس سنگی زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه ، در تبریز نخستین مطبعه بمعنی علمی و معمولی‌که در اشاعه علم‌ودانش و توسعهٔ فرهنگ وتمدن تأثیر بی‌نهایت داشته محسوب میشود .

در ۱۲۲۶ هجری قمری، چنانکه‌گفته‌ایم، دونفر و در ۱۲۳۰ قمری پنج نفر، از طرف نایب‌السلطنه و میرزا بزرگ قائم مقام از جوانان با استعداد و لایق ایرانی ، برای آموختن صنایع وعلوم باروپا، انگلستان، دانشجو فرستاده‌شده است .

یکی از دو نفر محصل اعزامی سال ۱۲۲۶، **میرزا رضا** پسر نقاش باشی تبریزی بمرض سل در لندن وفات یافت و پنج نفر دانشجوی دیگر را. بـاز چنانکه اشاره شده. انگلیسها بوسیله **دارسی‌تادوجیمز موریه** و اجنه و شیاطین‌دیگر. مانع‌شدند ونگذاشتند که بمدارس عالی راه یابند و ازبوستان‌دانش. هنر و صنعت اروپا، گل خوش‌بوی وارمغان قابلی بوطن خود باز آورند.

نتایج و آثار مفید سودمندی‌راهم‌که از اصلاحات و تاسیسات عباس میرزا، از قبیل چاپخانه، کارخانه‌پارچه بافی و مؤسسات جدید دیگر متصوربود جنگهای شوم روس‌وایران بربادداد، و در اوراق گذشته اثبات‌شدکه افروخته شدن‌آتش‌جنگ‌بین‌روسیه‌تزاری‌و ایران، شکست ایرانیان و تحمیل معاهده‌های ننگین گلستان و ترکمان‌چای **صددرصد**، ونه‌نودو نه‌درصد، نتیجه تحریکات و دسایش انگلیسها بوده‌است.

توطئهٔ شورش عوام تهران، قتل‌گریبایدوف و اعضای سفارت روس، دست اندازی و تجاوزات عثمانی بخاك‌های ایران، مسموم شدن و شهادت محمد علی‌میرزا دولتشاه وعباس میرزا نایب‌السلطنه، قتل و شهادت میرزا ابوالقاسم‌قائم، تبلیغات سوء، دروغ، حساب‌شدهٔ، دائم و مستمر برضد حاجی میرزا آقاسی، فتنه‌های آقا خان محلاتی و میرزاعلی محمد (باب)، شورش سالار درخراسان، توطئهٔ قتل و شهادت میرزا تقی‌خان امیرکبیر، دهها وصدهافتنه وفساد دیگر،همه، همه،همه،وهمه زیرسرانگلیسهاونتیجهٔتحریکات،تبلیغات زهرآگین و دسایس آنها بوده است.

آخر چرا،برای ماایرانیان این‌همه بُت ساختند، شیطان‌تراشیدندوخدا بوجود آوردند ؟

شیخ ابراهیم انگلیسی، با آن‌موهای زرد، چشم‌های زاغ، تن‌لاغر، قدِ بُلند، پاهای دراز و اندام بی قواره، ولی قلبی چرکین و دلی مالامال ازکین، نسبت بسعادت و خوشبختی مردم ایران زمین، و مغزی پرحیله و تزویر، **کی‌بود، چه‌بود، چرابودو ازکجا آمده‌بود** که بامیرزا **علی‌محمد بدبخت‌شیرازی**، در ایام تحصیل و جوانی، هم‌جوار ویار غار و دبستان شد وبا وسوسه‌های شیطانی وحیله‌های ابلیسی‌آن **بیچاره سبك عقل‌راگمراه وبخیال ادعای پیغمبری و دعوی خدائی‌و بین‌ایرانیان‌دشمنی‌و جدائی انداخت ؟!**

مگرنه همین حسین‌خان نظام‌الدوله (آجودان‌باشی)، و میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی، بدلالت متن تاریخ و رسالهٔ حاضر (سفرنامه ممسنی)، در حکمرانی فارس و حکومت کوه کیلویه، متوجه معایب، مفاسد و نابسامانی‌های حوزهٔ مـأموریت خود شده وبا کشف علل‌و اسباب وعوامل آشفته حالی میخواستند سرو صورتی بوضع زندگانی جمعی از افراد بشر،

ایرانیان آن‌قسمت دور افتاده بدهند، و طلیعهٔ این‌اقدامات اصلاحی با استقرارامنیت بی‌نظیر در شیراز، آوردن آب رودخانه شش‌پیر و قصر قمشه بآن شهر و احداث شش‌رفته قنات، جلوگیری از فتنه وفساد میرزا علی محمد باب و فرستان مردروشن‌ضمیر، صمیمی‌وبیغرضی مانند میرزا فتاح خان بحکومت شوریده ترین منطقه‌های عشایری، آغازگردید، واگر مفسده‌جویان انگلیسی و ایادی شوم وخائن بیگانه مهلت میدادند بی‌گمان در اندك زمانی تمام‌آشفته‌گی‌های فارس و مخصوصاً حوزهای ایلاتی رفع و عوامل فتنه و فساد ریشه‌کن و دفع میشد.

اما، همین انگلیسها با سابقه نارضایتی و کینه از سفارت اروپا که بهیچ‌حیله‌وتزویر و یا تهدید و تدبیری نتوانستند در لندن حسین‌خان و میرزا فتاح خان را بخرند و مطیع خودکنند ویا باصطلاح معروف این‌زمان «مجذوب و مرعوب» نمایند، وقتی اصلاحات اورا در حکومت فارس و مخصوصاً مخالفتش را در برابر ادعاهای میرزاعلی محمد دیدند تصمیم جدی‌گرفتند که بزندگانی سیاسی و اجتماعی آن رجل شریف و وطن‌پرست خاتمه بدهند.

راجع بمیرزا فتاح‌خان‌گفتیم‌که حین انجام وظیفه در بهبهان چشم از جهان‌پوشیده، و نسبت بعلت وکیفیت مرگ او نگارنده را اخیراً شکی عارض‌شده و بعیدنیست‌که وفات او مرموز بوده باشد ولی حدیثی و دلیلی در این باره نرسیده است و از اینروی چیزی نمیتوان‌گفت.

اما دربارهٔ حسین‌خان‌آجودان‌باشی مسلم‌است‌که دسایس وتحریکات انگلیسها وایادی وعمال آنها باعث شوریدن رجاله و اوباش فارس بر ضد اوشد و این بلوای مصنوعی‌و ساختگی‌که ربطی بمردم اصیل‌شیراز نداشت بحیات سیاسی‌نظام‌الدوله پایان بخشید.

بدین‌ترتیب بخوبی روشن وثابت میشودکه در جریان حوادث و وقایع این دو قرن اخیر هروقت‌که ملت ودولت ایران درصدد رفع معایب و اصلاح نواقص‌خود برآمدتحریکات و دسایس انگلیس مانع گردیدو هزاران فتنه وفساد برپا ساختند تا جلو پیشرفت وترقی ملت ایران را بگیرند و هر مرد خدمتگزار و رجل نامدار و اصلاح طلب بوجودآمد و خواست نظم‌و ترتیبی درکارها بدهد با دست توطئه گران و فتنه جویان انگلیس از میدان اجتماع وحتی عرصهٔ زندگی رانده شد.

مسؤل‌اصلی و اساسی بدبختی، تیره روزی، شوریده حالی‌وعقب ماندگی ایران و ایرانی، در پیشگاه تاریخ و عالم بشریت، صد در صد انگلیسها هستند و اگر ما دیروز و امروز معایب، نواقص و مفاسد بسیار داشته و داریم، اینهمه‌باز صددر صد، نتیجه وسوسه‌های شیطانی، دسایس اهریمنی تحریکات دائم و مستمر ابلیسی، و تبلیغات زهرآگین انگلیسها بوده وهست.

بنابراین آنها، شایسته و سزاوار این نبوده و نیستندکه از نشر سفرنامهٔ ممسنی و

ملاحظه شرح نابسامانی وبدبختی گروهی از اولاد حوا وآدم درگوشهٔ ازکوههاوصحراهای فارس ایرانیان‌را سرزنش کنند.

***

هرچه هست وهرچه تصور گردد، سفرنامهٔ ممسنی یك سند ارزنده و یك اثر تاریخی سودمندی است که اوضاع یکصدو سی سال پیش قسمتی‌ازمردم وکشور ایران‌را بانظری‌دقیق‌و بیغرض نشان میدهد و ما امروز بهیچ دستاویزی ولو بگمان خـرده‌گیری بیگانگان ، از طبع ونشرآن معذور نخواهیم‌بودو اگر، باوجود شرایط و امکانات لازم در ایفای این‌وظیفه ملی و ادبی سستی نمائیم ، جای سخن نیست‌که بادب ، فرهنگ و تـاریخ ایـران خیانت روا داشته‌ایم .

قلهك ـشب جمعه هشتم آبانماه ۱۳۴۷

فتح‌الدین فتاحی

بازهم چند توضیح دیگر

چاپ سه‌رساله از تألیفات مرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی باسامی: **چهارفصل**، یا سفرنامهٔ اصلی‌اروپا، **شب‌نامه و سفرنامه ممسنی**، بامقدمات، توضیحات وزیرنویس‌هائی بقلم این قاصر ناتوان پایان پذیرفت.

ازآغاز برای‌طبع‌ونشراین‌سه‌کتاب، بضمیمه شرح‌حال‌آجودان‌باشی ومؤلف‌کتاب‌ها، قسمتی از اسناد و مدارك مربوط بآنها، توضیحات پیرامون مردمان و رجالی‌که بهر مناسبت نامی ازآنان بمیان‌آمده، عکس و تصویر اشخاص و اسناد و بعضی مطالب دیگر، رویهمرفته، یك‌هزارو دویست برگ، به‌قطع وزیری، باحروفی‌که مشاهده میشود، در نظر گرفته شده بود.

متأسفانه، بجهات گوناگون، دراوراق گذشته، برگ‌هائی‌که تااین‌لحظه، بعنوان‌مقدمات و توضیحات قلمی وچاپ شده، ونه در متن سه‌رساله مؤلف اصلی، اشتباه‌های‌زیاد، وباکمال صداقت و خجلت عرض‌و اعتراف میشود، مکررات ونیز غلطهای چاپی بسیاری رخ داده و از دست دررفته است.

هرچه بوده، گذشته است، وضرر و شرمساری اینهمه بردوش و وجدان این ناتوان افتاده، درحال حاضراز اوراق پیش بینی شده چندبرگ بیشتر باقی نمانده ومطالب بسیاری هست‌که بایستی نوشته شود.

واجب تر از همه**غلط‌نامه است**، باکمال‌خجالت باید اقرارکردکه بواسطه فراوانی غلطهای چاپی، مقدار زیادی جا خواهدگرفت، بعد ازآن‌فهرست مطالب، فهرست اسناد و عکس‌ها، فهرست منابع و فهرست نامهای اشخاص‌و مکانهاست.

جای شبهه نیست، و این بیمقدار، باوجود بی‌اطلاعی و جهل مطلق، از این جمله تاحدی‌آگاه است‌که یك‌کتاب جدی بدون فهرست‌های لازم ومخصوصاً فهرست‌اعلام اشخاص و امکنه جامع وکامل نخواهد بود.

ولی چون دراین سه‌رساله و توضیحاتی‌که بهروضع ناقص، مغشوش و پرازلغزش‌های زیاد بقلم‌آمده نام اشخاص بی اندازه زیاد ووقت و فرصت کافی لازم است و این فهرست‌ها خود به‌تنهائی‌کتاب‌کوچکی میشود وازطرفی‌نوشتن‌فهرست‌منابع وذکرنام ومشخصات‌بیش‌از هزارکتاب و مجله وروزنامه، از ایرانی و خارجی، علاوه براینکه شاید خواننده را دچار کسالت‌کند و ممکن است تعبیر بنوعی‌گزافه و خودستائی‌گردد؛ با اعتراف بعجزوناتوانی، فعلاً از تهیه و درج فهرست اسامی و منابع انصراف حاصل‌آمد.

اگر در آینده توفیقی دست دهد و جلد ضمیمه و متممی، حاوی بعضی مطالب، اسناد

چاپ نشدهٔ زیادی دیگر ، مخصوصاً نسبت بموضوع لشگرکشی بهرات و جنگ انگلیسها در زمان ناصرالدین‌شاه، که در دست است، با رفع اشتباه و اصلاح عبارات، طبع و نشر گردد، فهرست‌های جامع و کافی و کامل همین مجموعه‌را نیز تهیه و اضافه خواهدنمود و این‌ترتیب هم در عالم مطبوعات بی‌سابقه نیست .

***

توضیح لازم دیگر راجع است بزیرنویس صفحه ۵۵ است که نوشته بودیم رسم‌الخط وطرز نوشتن « یاء تنکیر و خطاب و اضافت و غیره بعد ازهاء (ی) مخفیه درآخر بعضی کلمات مانند هفته، زنده، بنده وغیره» در عباراتی چون بندهٔ سرکارم، هفتهٔ پیش، زندهٔ احسان‌شما هستم، و در سالهای اخیر بنده‌ای ، هفته‌ای ، زنده‌ای ، نوشته میشود از اختراعات مکتب روزنامه ایران‌ما ومجله سخن‌است، بعدازمراجعه‌بدورهٔ کامل **مجله کاوه** چاپ برلین‌ملاحظه شدکه در صفحه ۱۷ ستون دوم از شماره ۳۱ و ۳۲ سال سوم مورخ‌نهم محرم ۱۳۳۷ هجری قمری آن مجله زیر عنوان «اخطار » این رسم‌الخط مطرح شده و در صفحه ۸ شماره ۳۴ مورخ ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ هجری قمری‌شرحی بقلم مرحوم میرزامحمدخان قزوینی‌مرقوم رفته و با تحسین ابتکار ویـا بدعت نویسندگان کـاوه اشارگردیده‌که این رسم‌الخط تـا حدود سالهای ۶۰۰ و ندرتاً ۸۰۰ هجری قمری نزد برخی از مؤلفین دیده و ازآغازقرن نهم متروك و بشکل همزه و هفتهٔ وگفتهٔ نوشته میشده است .

بنا براین توضیح معلوم‌و واضح گردیدکه گردانندگان روزنامه ایران‌ما ومجله‌سخن در اختراع این بدعت، که نوعی رجعت و ارتجاع است، ونه نوجوئی و نوپرستی، پیشقدم نبوده و ازمکتب‌مرموز» دیگری تقلید داشته‌اند .

البته وجای شبهه‌نیست‌که اینگونه‌کارها و قبول و استعمال رسم‌الخط قدیمی‌که‌ششصد سال است متروك شده نوعی «ارتجاع» وکهنه‌پرستی است وگذاشتن همزه در روی آخرین حرف‌کلماتی چون : دریچهٔ از خانه بکوچه ، که ساده‌تر است و جاکمتر می‌گیرد و هم نتیجهٔ ترقی و تکامل رسم‌الخط‌فارسی طی نهصد سال بوده‌و موجب هیچگونه اشتباهی نمیشده و اساتید مسلمی آنرا پذیرفته و بکار برده‌اند، بمراتب بهتر از رسم‌الخط ارتجاعی وکهنهٔ اختراعی مجله‌کاوه است .

بازگو کردن تاریخ افتخارات گذشته و عظمت قدیم ایران برای بیداری مـردم و ایجادغیرت وغرور ملی واجب و ضروری است، همچنین پیروی‌و اقتباس الفاظ ولغات ساده‌و اصیل فارسی‌که معنی بسیط داشته وبگوش و سامعه‌خوش‌آیند و فهم آنها هم آسان‌باشد، ونه لغات مرده ومتروك، قلنبه وسلنبه وگاهی من‌درآوردی، که چیزی‌ازآنها فهمیده نمیشود، نیز البته مستحسن وسودمند است ولی ابزار وآلاتی‌که قدما و بزرگان‌گذشته، در نهصدو هزار سال‌پیش، بکار میبردند ، و خطهم ازآن جمله است ، بدرد امروز نمیخورد و مسلماً نوعی

ارتجاع و کهنه پرستی محسوب میشود .

در این‌زمینه سخن بسیار و مجال در اینجا تنگ است .

***

توضیح دیگر ـ که جایش در زیر نویس صفحه ۹۶۲ رساله شب‌نامه و گفتگوی از لاطائلات **فریزر** بوده، نیز این است که **جیمز فریزر James Fraser** ـ همان‌شخص شیطان صفت بدخواه و مأمور و جاسوس زبردست و زیرك انگلیسی که چند مرتبه (گویا دومرتبه و بمدتهای نسبةً طولانی) بایران آمده و دو سفرنامه ویا چندکتاب راجع بایران نوشته، در تحریکات و دسایس برضد ایـران مداخله و تأثیر زیـاد داشته، از طرف دولت انگلیس مأمور راهنمائی ومهمانداری رضاقلی‌میرزا ودوبرادر اوشده و دریکی ازکتابهایش مطالب زشت وزننده نسبت بایران و ایرانیان نوشته و همین‌نوشته‌ها مرحوم میرزا فتاح‌خان را متأثر و عصبانی‌کرده تا بحدی‌که‌آن مـرحوم در مقام جواب‌گوئی به‌لاطائلات فـریزر **«شب‌نامه»** را تألیف نموده ، خود، یعنی خود این فریزر در باره میرزا ابوالحسن خان ایلچی شیرازی و ادعاهای ایلچی مذکور راجع به عشق‌بازیهایش بازنهای اشرافی انگلیسی مطالبی نوشته و اعترافاتی بشرح زیر نموده‌است :

«اگر شنوندگان او ـ یعنی میرزا ابـوالحسن خان ـ گفته هایش‌را باور نمی‌کنند بیشتر ازلحاظ معروفیتی است‌که این‌مرد در دروغگوئی و غُلوّ در تظاهرات بی اساس دارد **وگرنه طومار عصمت هموطنان لطیف مادر انگلستان بدبختانه‌آن‌چنان** منزّه نیست‌که اینگونه اتهامات را خود بخود نقص‌کند[1]».

***

این حکایت هـم جایش اینجا نیست و میبایستی ضمن صحبت از اخلال‌گری وبهانه‌جوئی انگلیسها هنگام محاصره هرات بوسیله محمدشاه وغایت عصبانیت و سراسیمه‌حالی‌که از این رهگذر برای انگلیسها حاصل شد و ایرانیان‌را بباد تهمت و ناسزا گرفتند وبدروغ ادعاکردندکه محرك دولت ایران‌برای تصرف ایران روسها هستند وما اثبات‌کردیم‌که‌چنین نبوده، نوشته میشد، ولی مرحوم محمود محمود از صفحهٔ۳۴۹ تا صفحهٔ۳۶۳ و بعد از آن جلد دوم‌ـ (چاپ دوم)ـ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم ازسفرنامهٔیك نفـر از جاسوسهای زبـردست انگلیس بنام **ادواردلدویچ میتفورد ـ Edward Ledwich Mitford** مطالبی نقل فرموده‌کـه بی‌نهایت جالب و در عین‌حـال آموزنده و شیرین میباشد و افکار، عقاید غلط ، نقشه‌ها و نظریه‌های سوء و خائنانه انگلیسها

۱ـ از صفحه۴۲ کتابی‌که اخیراً نشرشده البته این‌تصدیق‌خود فریزرصحت‌تمام‌مندرجات کتاب«شب‌نامه» را تأئید و اثبات‌می‌کند .

را نسبت بایران و ایرانی بخوبی آشکار میسازد؛ از این‌روی حیف است که از این همه در اینجا استفاده نشود وبرای نمونه قطعاتی ازآن‌آورده و خوانندگان گرامی، بویژه‌جوانان حساس ومیهن پرست ایرانی را بخواندن تمامی مندرجات کتاب نفیس آن محقق عـالیقدر تشویق و تحریص مینماید .

دانشمند فقید مرحوم‌محمود درصفحه ۳۵۰ کتاب مذکور فصل بیست‌وپنجم ذیل‌عنوان: «مأمورین سیاسی دولت انگلیس در ایران» مینویسند :

«یکی ازاین اشخاص برگزیده‌که دراین تاریخ مأمور ایران‌شد، سر ادواردلدویچ‌میتفورد میباشدکه بعد ازپنج سال توقف وگردش در مراکش در ماه جولای ۱۸۳۹ ازراه بلژیك، آلمان، عثمانی، آسیای صغیر شامات ، فلسطین و بغداد عـازم ایـران و افغانستان گردید. شرح این مسافرت طولانی‌راکه قریب سه سال ـ ۱۸۳۹ تا۱۸۴۱ مطابق ۱۲۵۵ تا۱۲۵۷) طول‌کشید در دوجلد جمع‌آوری نموده در لندن بطبع رسانید. من(یعنی‌مرحوم محمود) اینك بطور مختصر بمطالبی‌که در باب ایران در تاریخ ۱۸۴۰ میلادی ، ۱۲۵۶ هجری (قمری) نوشته است اشاره مینمایم .

این جهانگـرد مجرّب‌که مأموریت سیاسی داشت باتفاق سر اوستن‌هنری لایارد ـ Sir Austin Henry Layard، دراینجا محقق فقید خط سیر میتفورد را باتفاق لایارد مرقوم‌داشته واضافه‌کرده‌اندکه: «دراین‌تاریخ‌چون انگلیسها بکلی‌ازایران خارج‌شده بودند **بغداد مرکز فساد شده** ، ناراضی‌های ایرانی و شاهزادگان مـدعی سلطنت همه را در بغدادجا داده بودند. ازآن جمله سه‌نفر از پسران شاهزاده حسینعلی‌میرزافرمانفری فارس بودند بنام **رضاقلی‌میرزا، نجفقلی میرزا** والی **وتیمور میرزا** کـه براهنمائی قنسولهای انگلیس خودشان را ازراه بین‌النهرین وشامات‌بلندن رسانیدند و فریزر معروف را مترجم‌آنها کردند . درزمانی‌که میرزا [1] حسین‌خان‌آجودان باشی درلندن بود اینها نیز درلندن مهمان دولت انگلیس بودند، بعدکه آجودان‌باشی‌مراجعت‌نمود آنهارا باتفاق‌فریزر معروف باستانبول آوردند، بملاحظاتی به‌بغداد فرستادند و برای هریك سالی دوهزار لیره مقرری قرارداده درآن شهرمتوقف ساختند. ـ مرحوم محمود سپس جریان رسیدن میتفورد را به‌بغدادو ملاقات باسه نفرشاهزاده فراری و **الله‌وردی میرزا وسلیمان میرزا**پسران فتحعلی‌شاه‌که آنها هم ناراضی و فراری و در بغداد مقیم بودند و از دولت عثمانی مقـرری می‌گرفتند شرح‌داده ومیتفورد را تا **قصر شیرین** میرساند ، در قصرشیرین میتفورد بعلت قطع روابط ایران و انگلیس **تغییر لباس داده** و تصمیم می‌گیردکه بالباس مبدل و بطور

۱ـ نوشتن‌لفظ «میرزا» جلونام حسین‌خان آجودان باشی اشتباه است زیراکـه حسین خان سرباز وسپاهی و سردار وباصطلاح**اهل‌شمشیر** بود و نه‌منشی‌ومستوفی **واهل‌قلم** ودردوره قاجاریه اهل‌نظام را میرزا نمی‌گفتند .

ناشناس وارد ایران بشود و باکنت دو سرسی سفیر کبیر فرانسه در ایران که بکشور خود مراجعت میکرده ملاقات می‌کند و این است آنچه خود میتفورد در این باره می‌نویسد: « قریب یکساعت با حضرات فرانسویها صحبت نمودم ، **یاد داشتهائی که لازم بود بهمدیگر دادیم و اطلاعاتی که لازم بود از آنها گرفتم:** » صفحه۳۵۳ جلد دوم تاریخ محمود ـ از اینقرار ثابت میشود که مأمورین سیاسی دول اروپا همه **سر و ته یك کرباسند** و در مواقع لزوم بسود یکدیگر وبضرر ملل آسیا وافریقا جاسوسی‌هم می‌کنند و هرگاه ترجمه دستورالعمل وزیر امورخارجه‌فرانسه‌بهمین‌آقای‌کنت دوسرسی بدقت ملاحظه گردد این گفته بهتر فهمیده خواهد شد .

میتفورد از دشواریهائی که درکرمانشاه و اردوی محمد شاه بآن دچارشده سخن گفته نوشته‌است که« ... دراردوی‌شاهنشاه ایران‌ما‌راقریب‌سه‌هفته **بعنوان‌جاسوس‌نگاهداشتند،** ـ و حق هم داشتند .ـ راجع **بمیرزا علی** پسر **حاج میرزا مسعود گرمرودی** که در غیاب پدرش‌بکارهای وزارت‌خارجه رسیدگی‌می‌کرده مینویسد: **«این‌شخص‌زبان فرانسه را خیلی‌خوب حرف میزد** وما محتاج بمترجم‌نبودیم»ـ دربارهٔ حاجی‌میرزا آقاسی‌نوشته است‌که: «دشمن جدی دولت انگلیس‌است»ـ صفحهٔ ۳۵۶ کتاب مرحوم محمود.ـ بهوش و فراست و انتقال اوهم‌اشاره‌کرده: «منشی‌فرانسوی میرزاعلی‌که درآنجا حضورداشت اظهار نمود چون راهها معروف نیست‌مقصود حضرات (یعنی میتفورد وهمراهان) این است‌که میخواهند نقشهٔ‌آن راهها را بردارند ، **همین تذکر او باعث سوء ظن صدر اعظم ایران شد** وگفت غیر ممکن است بشما اجازه بدهم از آن راه عبورکنید . » ـ صفحه ۳۵۷ همان‌کتاب .

اما بیشتر مقصود ما از اشاره بتحقیقات فاضلانهٔ مرحوم محمود و سفرنامه میتفورد نقل قسمتی ازصفحهٔ ۳۵۵ کتاب دانشمند فقید است‌که عقیده، نقطهٔ نظر ویا کینه ودشمنی، دروغ گوئی و غرض ورزی‌نویسندگان انگلیسی را نسبت بایرانیان نشان میدهد . میتفورد مینویسد .

«ایرانی‌های امروز پست ترین نژادی‌هستندکه تا امروز اتفاق نیفتاده یك چنین مردمان پست و رذل در یکجاگرد آمده ملتی را تشکیل بدهند ، هرگاه بخواهم روحیات و اخلاق آنها را با تفصیل شرح بدهم میبایست خودم را بیك‌کار صعب و مشکلی گرفتار نمایم تا بتوانم تمام جزئیات فساد اخلاق بشری را که ننگ عالم انسانیت است دراینجاذکر کنم.»

محقق فقید، مرحوم محمود، شمارهٔ صفحهٔ سفرنامهٔ میتفورد را نیز که این عبارات درآن درج شده قیدکرده‌اند اتفاقاً آنهم صفحهٔ ۳۵۵ بوده است .

ملاحظه فرمودید ! ، بعضی و شاید اکثریت قاطع نویسندگان ، مأمورین سیاسی و

جاسوسهای انگلیس با چه نظری بایران نگریسته و نسبت بایرانیان چه‌عقیده وطرزتفکری داشته‌اند، همین نوشته‌ها و سم پاشی‌ها بوده‌که باعث شد طی نزدیك بدو قرن کشور و ملت ایران آنهمه بدبختی و رنج بکشد ونیمی بیشتر از سر زمین‌های اصلی خود را از دست بدهد و از اوج سعادت، به‌روزی ، نیك بختی وعظمت بحضیض‌ذلت، شوریده بختی وتیره ـ روزی بیافتد .

باهمین گونه تبلیغات‌زهرآگین و دروغهای شرم‌آور، انگلیسها جَبّاران ، جهانگیران و دژخیمان وحشی‌روسیه تزاری‌را بجان‌ایرانیان انداختند، دو جنگ بزرگ برانگیختند، قسمتهای بزرگی از خاکهای ایران را بچنگ روسها انداختند، تاکشور و ملت ایران‌را که **شهرت قدرت، نجابت، ادب، تمدن و فرهنگ‌آن،** طی‌نزدیك بهفتصدسال‌تکیه‌گاه و ملجاء امید و کانون عدل و نظم و دانش تمام آسیای مـرکزی ، هندوستان و آسیای میانه بود ضعیف ، ناتوان و بدبخت کرده افغانستان ، بلوچستان ، جزایر و سواحل خلیج فارس، بصره، دیاربکر، سلیمانیه، موصل، و حتی بغدادرا ازپیکرهٔ آن جدا ساخته و راهها، مراکز سوق‌الجیشی ، بازارها و منابع مـواد اولیه و **معادن آینده نفت** را خود بتصرف درآورند .

آخر وقتی گروهی از آدمی زادگان را، کـه بیغرضانه و از روی کمال انصاف و مروت بشری ، در مقام مقایسه با دیگر اقوام و طوایف دنیا، رویهمرفته، ازنجیب‌ترین ، شریف‌ترین ، مؤدب‌ترین ، عدالت شعارترین ، صلح جوترین و لایق‌ترین ، افراد روی زمین بوده و تمدن و فرهنگی چون عصر شاهنشاهان هخامنشی ، ساسانی و صفوی و شعراء حکماء و دانشمندانی مانند ابوریحان بیرونی ، ابن سینا، ذکریای رازی ، ابونصر فارابی، خواجه‌نصیر طوسی، فردوسی، سعدی، حافظ، خیام، نظامی، مولوی وسنائی‌داشته‌و بحقوق، عقاید، افکار و شخصیت افراد، طبقات و ارباب ادیان، مذهب و فرقه‌های مختلف، ولو مغایر دین و مذهب رسمی کشور، آنقدر احترام و ارزش‌قائل بوده‌اندکه شاهنشاه‌ایران بمحض فتح بابل اُسرای یهود را از زندانها و تبعیدگاهها آزاد نمود ، و در تمام دوران تاریخ حتی در دوره صفویه و تا زمان حاضرنیز ، ملل متنوعه ، اصحاب مذاهب و ادیان و عقایدگوناگون، همیشه وهمواره باکمال‌آزادی ونهایت امنیت‌درسرزمین‌های ایران زندگی کرده و از تمام مزایا ونعمت‌های این‌کشور بهره‌مندشده و شعائر دینی و آداب مذهبی‌خود را آزادانه و دور از هرگونه بیم و دغـدغه انجام داده‌اند و این‌آزادی خـواهی ، انسان‌دوستی، ادب و تربیت و احترام ایرانیان بآزادی‌مذهب وعقیده و افکار ملل متنوعه تابحدی بوده‌که‌گاهی هم زبان بخشیده و برخی از اینهمه رفق و مدارای ملت و دولت ایـران سوء استفاده‌کرده وبسرزمین و ملتی‌که آنان‌را درآغوش خودپذیرفته ، امنیت، آزادی و آسایش بخشیده خیانت ونمك بحرامی نموده‌اند و درایران، هیچوقت، طی تـاریخ ، جنگها و قتل

عامهای مذهبی، صحنه‌هائی چون سن بارتلمی Saint Barthélémy و پوگروم Pogrome یعنی یهودی‌کشی و محکمه‌های تفتیش عقاید انکیزیسیون Inquisition ، چنانکه سالها و بارها در اسپانیا، ایطالیا، فرانسه، انگلستان، آلمان وروسیه، رخداده، جریان‌داشته و دیده شده پیش نیامده ، و ایرانیان‌هرگز دانشمندانی مانند گالیله را بگناه علم‌ودانش و کشف مجهولات بمحاکمه نکشیده ونسوزانیده‌اند .

با وصف تمام این مراتب این انگلیسی شیطان‌صفت و نانجیب و بی ادب با کمال بی شرمی ایرانی‌هارا از پست ترین نژاد ورذل و دارای فساد اخلاق بشری و مایه‌ننگ‌عالم انسانیت میخواند !

زهی بی انصافی، بی حیائی، بی‌وجدانی و دروغ گوئی !

و حال‌آنکه ایرانیان، قطع نظر از تمدن‌و فرهنگ درخشان سه‌هزارساله و بیشتر ، گذشته از گنجینه‌هائی از ادب‌ودانش و بزرگانی‌که مایهٔ شرف و افتخار جهانند ، خود از نجیب ترین ریشه‌های نژاد بشر بوده، و اخلاق و صفات بسیار پسندیده و انسانی، از نوع دوستی، مهمان نوازی، رحم و عاطفه وگذشت و اغماض و خصائل حمیده دیگر داشته‌اند و دارند و اگر معایب ومفاسدی‌هم دیده میشود، که هیچ قوم و ملتی عاری ازآنها و پاك و معصوم مطلق نیست، **اقلا هشتاد در صد آنها** نتیجه وسوسه‌ها ، تبلیغات سوء و القاآت زهرآگین و حتی فشار و اعمال نفوذ و مظالم اروپائی‌ها بوده است .

بدین‌ترتیب ووقتی یکنفر نویسنده، جهانگرد ، مأمور سیاسی و یا جاسوس انگلیسی مجموعه وتمامی مردم ایران‌را بدروغ وبرخلاف حقیقت ودوراز انصاف‌ازنژادی‌پست، رذل، واجد صفات فاسد ومفاسد اخلاقی و مایه ننگ بشر معرفی‌کرده و سزاوار داشتن نام ملت‌و سرزمین مستقل‌نمیداند میرزافتاح‌خان‌هم وجداناً حق‌داشته است‌که‌کتاب شب‌نامه را بنویسد و مفاسد اخلاقی و ذمایم و رذایل طبقات اشرافی و برگزیده و رجال سیاسی انگلیسها را از روی دلیل ومدرك با جزئیات تشریح نماید .

برعکس کسانی چون جیمز موریه، فریزر ومیتفورد ماعقیده داریم‌که مجموعه هرقوم و طایفه و از جمله مردم و تمامی ملت انگلیس نه تنها هیچوقت بد و فاسد نبوده و نیستند و بلکه از بسیاری از جهات قابل‌محبت و احترام هم هستند و هرگز مانمیتوانیم و حق‌نداریم بجماعتی‌که داروین، شکسپیر، باکون، بایرون و برتراندراسل و صدها فیلسوف، دانشمند، مخترع، شاعر و هنرمند داشته ودارند بانظر حقارت، بی اعتنائی وکینه نگاه کنیم و این همواره اقلیت معدودی از سرمایه داران، سودجویان، سیاسیون و استعمارگران‌آنها بوده‌اند که بمیلیونها وصدها ملیون بنی نوع انسان، طی نزدیك بسه قرن، ستم روا داشته و باتوسل بانواع وسائل شیطانی و جنایات ضد انسانی و قتل عامها و فجایع باور نکردنی حاصل دسترنج و خاکها و منابع مردم را غارت‌کرده‌اند و ازاین‌جهت مورد نفرت وآماج لعنت و

نفرین ما هستند .

این گفته‌ها و یادآوری ها هم برای کشف حقیقت، رد اتهامات، تکذیب اکاذیب، ضبط در تاریخ ، بیداری و آگاهی نسلهای جوان و تذکار این واقعیت است که **هشتاد درصد** از نوشته‌ها و گفته‌های نویسندگان و سخن‌گویان انگلیس راجع بایران و ایرانیان بطورمسلم دروغ و از بابت غرض و برای‌از پیش بردن اغراض و مقاصد استعماری بوده است .

اسناد بایگانی راکد وزارت امور خارجه انگلیس نیز از همین قبیل است و بقصد تحقیر و بدنام‌کردن تمام ایرانیان و تشویش اذهان منتشر میشود و مورد اعتماد و اعتبار نیست، مبدء و منشاء و عاملین ترجمه ونشرآنهاهم مرموزاست و این رشته سردرازدارد.

اجمالا اگر مسلم گردد که طریقه‌های استعماری قرن نوزدهم متروك شده و عقلا و واقع بینان امروز از مظالم گذشته متأثر و شرمنده هستند ، ایرانیان نیز میتوانند ثابت کنند که مردم سرزمین سعدی و خیام با هیچ ملتی کینه و دشمنی نداشته و ندارند ، حکایت قصه‌های غصه‌آور گذشته محض برای کشف حقیقت و ثبت در تاریخ و هوشیاری نسل حاضر است، برگذشته افسوس میخوریم ، حالیه بیداریم، برای آینده هوشیار ولی گناه گذشتگان را بمردم امروز بارنمی‌کنیم و از کسی هم تا بد و زیان نه‌بینیم کدورتی نداریم وچه خوب گفته است حافظ شیرازی که :

و فاکنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافری است رنجیدن

***

ترجمهٔ دستورالعمل سرّی وزیر امورخارجه فرانسه

به‌کنت دوسرسی سفیرکبیر فوق‌العاده در ایران

در اوراق اولیه این مجموعه ضمن بیان انعکاس جریان مأموریت سیاسی حسین خان آجودان‌باشی باروپا و سفر نامهٔ میرزا فتاح خان نوشتیم و در ستون تاریخ نیز ثبت و تا این‌لحظه توضیح و ثابت شده است که سفارت هیئت حسین‌خان هرچند مورد قبول‌هیئت‌دولت انگلستان و لرد پالمرستون وزیر خارجه انگلیس واقع نشد ولی در اطریش و فرانسه با احترام و توفیق عظیمی روبروگشت و در مراجعت از سفر لندن حسین خان از لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه خواست که چند نفر افسر و آموزگار نظامی بخدمت ایران گسیل دارد و نیز سفیرکبیری بفرستد تا روابط سیاسی و اقتصادی که از زمان خروج هیئت ژنرال گاردان مقطوع گردیده بود بین ایران و فرانسه مجدداً استقرار یابد .

۱۰۵۰ ــ
Le Marquis de la Vallette لوماركی دولاوالت ـ ۱
Le Vicomte Cyrus Gérard, fils du Maréchal لوویکونت سیروس ژه‌رارد پسر مارشال ـ ۲
Le Vicomte Olivier d'Archiac لوویکونت اولی ویه دارشیاك ـ ۳
Le Vicomte de Chazelle Chuselan لوویکونت دوشازل شوزلان ـ ۴
Le Marquis de Beaufort d'Hautpoul ,Capitaitne d'Etat - Major لوماركی دوبو فوردوت‌پول ، سروان ستاد ـ ۵
Le Vicomte Paul Daru, Capitaine de Hussards لوویکونت پول دارو، سروان سواره نظام نیزه دار ـ ۶
Mr. Desgranges' interprète آقای ده‌گرانژ، مترجم ـ ۷
Mr. Outrey, fils, interprète آقای اوتر پر، مترجم ـ ۸
Mr. Kasimirski Buberstein interprète آقای کازی میرسکی بوبر شتاین، مترجم ـ ۹

پادشاه و دولت فرانسه با خواهش آجودان‌باشی موافقت وکنت دوسرسی را با عنوان سفیرکبیر فوق‌العاده تعیین و چند نفر افسر وکارشناس و آموزگار نظامی هم همراه وی بایران اعزام داشت .

کنت دوسرسی فرزند دریاسالار (آمیرال) مارکی دوسرسی، متولد اول‌مارس۱۸۰۲ در بندر مغرب ـ **پورت اوست** Port - Ouest واقع در جزیرهٔ فرانسه ـ ایل دوفرانس-Ile de France ـ که بعدها جزیرهٔ موریس Ile Maurice نامیده میشد ـ ومتوفی بسال ۱۸۸۱ دراراضی **رومیگنی** Rumigny در **ایالت پیکاردی** ـ Picardie ـ در روز سی‌ام نوامبر۱۸۳۹ باتفاق اشخاص زیر ازبندر تولون Toulon خارج ویازدهم ژانویه ۱۸۴۰ وارد ماکوشده و پس از چند روز اقامت در تبریز روزهشتم فوریه از تبریز حرکت‌کرده و باز چند روزی در تهران توقف‌نموده و سپس برای‌شرفیابی به پیشگاه محمد شاه‌که آن ایام در اصفهان بوده بسمت آن‌شهر رهسپار شده و در اردوی کنار پایتخت صفوی بحضور شاهنشاه ایران بار یافته و از طرف شاه بخطاب مهم «خانی» مفتخر گردیده و بالاخره روز اول ژوئن ۱۸۴۰ بقصد مراجعت بفرانسه از دروازه اصفهان بیرون رفته است .

همراهان‌کنت دوسرسی‌که قرار بود چندتن ازآنها بعنوان آموزگار نظامی درقشون ایران خدمت‌کنند عبارت بودند از :

۱۰ـ آقای دکترلاشز، پزشک Mr. le Dr Lachèze medcin

۱۱ـ آقای سکوفی، ازفرقه لازاریست، کشیش هیئت سفارت

Mr. Scoffi' Lazariste

وبالاخره آقای فلاندرن Mr. Flandrin نقاش و رسام dessinateur و کوست Coste، معمار هیئت سفارت

هیئت سفارت کبرای فوق‌العاده کنت دو سرسی و مستشاران نظامی فرانسه مأمور خدمت درقشون ایران با وجود احترامات و مهربانی‌هائی‌که دولت وشاهنشاه ایران دربارهٔ آن‌ها مبذول داشتند تا بحدی‌که بموجب فرمان لقب و خطاب «خانی» بسفیرکبیر فرانسه اعطاءکردند بر خلاف انتظارات ملت ایران، مانند هیئت نظامی ژنرال گاردان و تا حتی کمتر ازآن، توفیقی نیافتند و بزودی وبدون انجام خدمتی بفرانسه بازگشتند.

تنها یادداشت‌ها و خاطراتی ازکنت دوسرسی باقی مانده‌که در همان اوقات در مجله عصرمعاصر و سپس بوسیله لوران دوسرسی نوه‌کنت، چنانکه‌گفته‌ایم، مدتها بعد بطبع‌رسیده و سفرنامهٔ جالب و مصوری‌نیزکوست نوشته‌که به قطع بزرگ چاپ‌شده است.

علت یا جهات عدم موفقیت هیئت سفارت کنت دوسرسی بسیاربوده، علاوه بر اینکه افسران فرانسوی نتوانستند بخوبی ازعهده خدمات محوله برآیند و رفتار برخی‌ازآنها نیز برخلاف منافع حقیقی ایران بود تا بدان حدکه دولت بناچار یکی از صاحبمنصبان ارشد فرانسه‌را بنام **فریه**که درقشون ایران بمقام آجودان جنرالی رسیده بود از ایران تبعید کرد، خط مشی سیاست‌فرانسه مانند زمان ناپلئون اول بزودی‌تغییر جهت‌داد ودولت فرانسه که در عرصه سیاست اروپا تنها مانده بود بانگلیسها نزدیك شد و آدلف **تیه ر** ـ Adolphe Thiers نخست فرانسه استعفاداد و گیزو Guizot که متمایل بسیاست انگلیس بود بصدارت‌رسید.

قطع نظر از این ملاحظات بر اثر رویه مشکوك، مردد و چند پهلوی دولت فرانسه هیئت سفارت کنت دو سرسی‌از آغاز محکوم بشکست و عدم موفقیت بود، و چنانکه کنت لوران دو سرسی نیز در مقدمه چاپ خاطرات جدش یاد آور شده طبق دستورالعمل وزیر خارجه فرانسه وظیفه و حدود مأموریت سفیرکبیر فرانسه منحصر و محدودبود به:

حفظ بیطرفی کامل‌بین انگلیس‌و روس، تهیه اطلاعات کافی از اوضاع ایران در زمینه‌های سیاسی وبازرگانی، مذاکره با دولت ایران برای تهیه موافقت نامهٔ تجارت و بالاخره تنظیم‌گزارش جامعی راجع بمؤسسات مذهبی کاتولیك در ایران و تنها توفیقی‌که کنت دوسرسی باآن قرین‌گردید استدعای صدور فرمانی بسود تأسیسات عیسویها مخصوصاً کاتولیك‌ها بوده‌که ترجمه‌آن فرمان را در خاطرات یا سفرنامه‌اش درج‌کرده‌است.

متن‌کامل دستورالعمل وزیر امور خارجه فرانسه به‌کنت دو سرسی خود به خوبی

نشان میدهدکه دولت فرانسه از هرگونه عمل و اقدامی بضرر روس ویا انگلیس در ایران از آغاز بشدت‌احتراز داشته و با این وصف معلوم است که هرگونه‌کمك و خدمات‌صادقانه بایران واصلاح ارتش‌آن بضرر دو دولت استعماری شمال و جنوب بوده و افسران و سفیر-کبیر فرانسوی بادستورالعمل صریح وقدغن‌اکید دولت خود هرگزقادر نبودندونمیتوانستند کار مفیدی در این‌کشور انجام بدهند .

دستورالعمل مارشال دوك دو دالماسی Maréchal Duc de Dalmatie وزیر امور خارجه فرانسه به‌کنت دو سرسی بسیار جالب است و کنت دو سرسی متن‌کامل آنرا درخاطرات‌خود نقل کرده‌است .

ما درنظر داشتیم‌که متن این دستورالعمل را خود ترجمه و در این مجموعه‌نقل‌کنیم ولی مشاهده شدکه آقای**اصغر فرمانفرمائی‌قاجار** قبلاً آنرا ترجمه و درشماره ششم از سال سوم **مجلهٔ وحید** مورخ مرداد ماه ۱۳۴۵ درج و منتشرکرده‌اند و ما بپاس احترام و قدمت خدمت ایشان از ترجمه مجدد منصرف‌گردیده وعین مرقومات معظم‌له را از صفحهٔ ۵۲۷ تا صفحهٔ ۵۳۲ مجلهٔ مزبور اقتباس نموده و در اینجا می‌آوریم، مرقوم داشته‌اند :

«کنت دوسرسی- **سفیرفوق‌العادهٔ فرانسه درایران** - ترجمه: اصغر فرمانفرمائی قاجار .

سفرنامهٔ کنت دوسرسی سفیر فوق‌العادهٔ لوئی (درمتن مجله لوی چاپ شده) فیلیپ پادشاه فرانسه راکه درسال ۱۸۳۹ میلادی و اوائل سلطنت محمدشاه غازی باهیئتی بایران آمده یکی از اعقابش، کنت لوران دوسرسی تحت عنوان ایران (La Perse) در۱۹۲۸ بچاپ رسانده. این‌کتاب بفارسی ترجمه نشده[1]، شاید باین علت‌که مندرجات‌آن از حدود وقایع و مطالب عادی مربوط بمسافرت تجاوز کرده و راجع باموورات سیاسی مطلب مهمی ندارد، اما دستورالعمل وزیرخارجه فرانسه بسفیر که در ابتدای کتاب چاپ شده حاوی مطالبی است‌که اوضاع سیاسی آن زمان را بخوبی آشکار میکند و ضمناً علت خودداری‌کنت دوسرسی را از ذکر مسائل سیاسی توجیه مینماید. چون این‌نامه سند مسلم و معتبری است ترجمهٔ‌آن تقدیم خوانندگان مجله وحید میشود .

---

۱ - راجع باینکه آیا سفرنامهٔ کنت دوسرسی بفارسی ترجمه‌شده‌یا خیر؟- بنده‌نیز تصور می‌کردکه ترجمه‌نشده ولی‌بعد شنیدکه‌آقای محمود هدایت درسالهای پیش‌آنرا ترجمه‌و منتشر کرده‌اند، ازجناب ایشان پرسیدم فرمودندآنچه، ترجمه فرموده‌اند سفرنامه موریس‌کوتزبو بوده که‌نسخه‌های‌آن نیز نایاب‌شده وبعداز دوست دیگری استماع شد که آقای‌محمدرضا کمال‌هدایت درسالهای قبل از شهریور ترجمه نموده‌اند اما بالاخره موضوع روشن نشدکه این خبر صحت داشته است یا خیر ؟ .

تعلیمات وزیر امور خارجه به‌کنت دوسرسی

پاریس- چهارم‌اکتبر ۱۸۳۹-آقای‌کنت- دولت[۲] پادشاهی‌تصمیم داشته‌است‌که دوباره[۳] با ایران روابطی را که سی سال است قطع شده است برقرارسازد . [۳] اقامت طولانی سفیر ایران[۴] (حسین خان آجودان باشی)[۵] دولت را وادارکردکه بیش ازاین اجرای تصمیمش را بتأخیر بیاندازد [۶] و هیئت سفارت فوق‌العادهٔ که شما در رأس‌آن قرار دارید تعیین گردید . **این سفارت** [۷] **بالذاته** [۸] **جنبهٔ تشریفاتی**[۹]**دارد**. از لحاظ سیاسی تنها وظیفهٔ شما مطالعه و تحقیق اطلاعات‌است[۱۰] ، از نظر تجارتی، شما باید، علاوه برمطالعه و تحقیق اطلاعات درصورتی‌که عملی و مفید دانستید، راه و وسیله ارتباط را آماده کنید ، تا آنچه بطور نامرتب و غیر مستقیم صورت می‌گیرد توسعه یـافته و فعلاً بصورت بهتری درآید . اینهاست خلاصهٔ خصوصیات و مبنای مأموریت محوله بشما .

چنانکه اطلاع دارید ، (آقای‌کنت) ، این اولین‌بار نیست‌که ایران و فرانسه سعی

۲ــ مترجم محترم‌کلمه Gouvernement (گوورنمان) را دولت ترجمه فرموده‌اند و بنظر حکومت بهتر و مناسب‌تر است و دولت ترجمهٔ کلمهٔ اتا Etat میباشد .

۳ــ کلمهٔ «دوباره» را بجای رنووه renover آورده‌اندکه راه دیگری نبوده است .

۳ــ ۴ و ــ۵ قبل از دوکلمه اقامت طولانی، در متن فرانسه‌کتاب کلمه«ورود ، ــ L'arrivée» هم دیده میشود و بعداز اقامت طولانی le long séjour کلمه در فرانسه ــ en France هم هست و حسین خان آجودان باشی‌را که در اصل فرانسه‌وجود ندارد مترجم محترم خود برای روشنی مطلب بین دوهلال افزوده‌اند .

۶ ــ درمتن‌مجله بتأخیربیاندازد چاپ‌شده ولی‌مسلم‌است‌که بتأخیر نیاندازد بوده است.

۷ــ میسیون Mission را سفارت‌ترجمه فرموده‌اند واگرهیئت‌مرقوم‌میداشتند‌بهتربود.

۸ــ قبل ازهمه avant tout را **بالذاته** تعبیر فرموده‌اند .

۹ــ ازکورتووازی Courtoisie معنی تشریفاتی‌گرفته‌اند و نزاکت سیاسی بهتر بوده است وبعلاوه باید داشت‌که دولت فرانسه از آغاز هم مصمم نبوده با اعزام هیئت کنت‌دوسرسی کمک‌های اساسی وقابل توجهی بایران‌کرده و این کشور را در مقابل روس و انگلیس تقویت نماید و خود وزیر خارجه صراحةً می‌گویدکه این‌هیئت جنبهٔ نزاکت سیاسی یا تشریفاتی دارد وحال‌آنکه دولت وملت‌ایران امیدها وانتظارات زیادی داشته‌اند.

۱۰ــ از لحاظ سیاسی تنها وظیفهٔ شما مطالعه و تحقیق اطلاعات‌است هم درمتن فرانسه چنین است .

Sous le point de vue politique vous n'aureyz qva'â observer

که ترجمه ساده ومختصرآن بفارسی اینطور میشود:

از نقطه نظر سیاسی کاری بغیر از مشاهده ومطالعه اوضاع نخواهید داشت‌و از اینگونه ملاحظات دراین ترجمه مختصر زیاد است که مـربوط بسلیقه میشود و نه‌نقص کار و معلومات وگرنه در فضل و دانائی مترجم محترم تردیدی بنظر نمیرسد .

میکنند[1]، بوسیله اعزام سفرای فوق‌العاده بهم نزدیك‌شوند. اززمان **لوئی‌سیزدهم** تاناپلئون دراین‌باره چندبارکوشش بعمل آمده و اگرچه طبق آرزوهای دولت فرانه مُثمِرثَمَر واقع نشده ، اما بکلی هم بی‌نتیجه نبوده است[2] ولااقل نام فرانسه‌را دراین[3] سرزمین شرقی‌بلند-آوازه وشناسانده[4] است. بعلاوه سبب شده است که کاتولیکها تأسیساتی ایجادکنند[5] وافسران

۱ـ سعی‌کرده‌اند ، il a été fait زمان‌گذشته است . ۲ـ در اینجا هم اگر عبارات مقدم و مؤخر میبود با اصل فرانسه بهتر منطبق میشد ، بدین ترتیب : « دراین باره چند مرتبه کوشش شده که کاملا بی‌نتیجه نبوده ، هر چند با آرزوهای دولت فرانسه هرگز بقدر کافی منطبق نگردیده است .» و این تقدم و تأخر در فحوای مطلب تفاوت ایجاد می‌کند .

۳ـ در این قسمتی از سرزمین‌های شرقی و قسمتی در ترجمه از قلم افتاده است .

۴ـ دراصل فرانسه را شناسانده و مورد احترام قرارداده است . ۵ـ دراینجا ، نسبت به مسئلهٔ کاتولیك‌ها ، مترجم محترم بیك نکتهٔ بسیار دقیق و مهم و حساس عنایت کافی مبذول نفرموده است و آن این است که وزیر خارجه فرانسه در تعلیمات خود به کنت دوسرسی نوشته است که : « در تأسیسات مذهبی کاتولیك‌ها ، که ما ، یعنی فرانسوی‌ها ، حمایت و تحت ـ الحمایگی ، Protectorat ، جالب توجه آنها را در تمام مشرق زمین بعهده گرفته‌ایم ، le Levant (با حرف اول بزرگ A که مفاهیم کلی دارد)، به پشتی بانی‌های زیاد ما مدیون ومستظهر بوده‌اند » ـ و این عبارات وزیر خارجه فرانسه میرساندکه کاتولیك‌ها مدتها قبل ازورود سفرای فرانسه در سرزمین‌های ایران تأسیسات داشته و شعائر مذهبی خود را انجام میداده‌اند ، نه اینکه آمدن سفرائی از فرانسه « سبب شده باشدکه‌کاتولیك‌ها تأسیساتی ایجاد کنند » ، و از طرفی این «مسئله حمایت» ، پروتکتورا Protectorat ، از فرقه‌های مختلف مسیحی ، در تاریخ سیاست و روابط شرق و غرب مسئلهٔ بسیار مهمی است که طی نزدیك به سه قرن وسیلهٔ اعمال غرض‌های سیاسی و آلت اجرای مقاصد استعماری و تجاوزات شده و امپراطوری عثمانی و ایران از این بابت زیان‌های زیاد و صدمات فراوان دیده‌اند ، بدین توضیح که هر یك از دولتهای بزرگ اروپا ، برای پیش‌بردن مقاصد تجاوزکارانه و استعماری، درکشورهای آسیا و افریقا ، خودشان را ، بی جهت و بدون هیچگونه استحقان و از روی‌ریا و تزویر **حامی** یکی از فرقه‌های مذهب مسیح قلمداد میکردند ، و باین بهانه و دستاویز در امور داخلی کشورها مداخلات ناروا و نا مشروع مینمودند ، و حتی جنگ تجاوزکاری و غارتگرانه برپا میساختند ، قبل از فرانسوی‌ها پرتغالی‌ها و اسپانیولی‌ها در ایران و دیگر ممالك آسیا ، برای نیل بمقاصد سیاسی ، حمایت کاتولیکها را ادعا داشتند ، روس‌ها نیز خودشان را **حامی** ارتودکس‌ها وگریگوریان‌ها (ارمنی‌ها) میدانستند ، جنگهای تجاوزکارانه ، توسه‌طلبانه و غارتگری روس‌ها با عثمانی‌ها وایرانی‌ها همیشه زیرلفافه حمایت از یونانی‌ها، بلغارهاوگرجی‌های مسیحی پوشیده وپنهان میشد ، فرانسوی‌هاهم که ازسرزمین‌های‌خاورنزدیك، میانه و آسیای مرکزی دور بوده و قدرت مقابله با روس‌ها و انگلیسها را در این قسمت از دنیا نداشتند ، حداقل برای رسیدن بهدفهای سیاسی و اقتصادی ، بعد از پرتغالیها و

بقیه پاورقی درصفحه بعد

فرانسوی‌که با ژنرال‌گاردان از طرف امپراطور ناپلئون به طهران اعزام شدند تعلیمات نظامی و دیسیلین (انضباط) و تاکتیك به سربازان ایرانی آموخته‌اندکه خاطره آن هنوز باقی است . اگر موفقیت‌های بیشتری حاصل نشده ، باید سبب آنرا در اوضاع و احوال زمان و اشتباهاتی‌که درنحوهٔ عمل روی داد جستجوکرد و مهمتراز همه عدم توفیق را باید

بقیه پاورقی از صفحه قبل

اسپانیولیها ، خودشان را حامی فرقه‌های کاتولیك جا میزدند ، و از اوائل قرن بیستم که امریکائی هم پایشان بایران باز شد و به **ارومیه** (رضائیه‌امروزی) و تبریز هیئت‌های تبلیغی فرستادند ، با وجود رعایت **آئین مون روئه** ، خودشان را حامی کاتولیك‌های آسوری و کلدانی معرفی‌کردند و علت اینکه جمعی از آسوری‌ها و کلدانی‌های‌تبعهٔ ایران ، از پنجاه‌شصت سال پیش ، و مخصوصاً در جریان حوادث تأسف‌انگیز جنگ جهانی اول ، بامریکا مهاجرت نموده و در ولایات آن‌کشور صاحب‌کسب وکار و زندگانی شدند از این سابقه باشی ، و مقدمات و علل و اسباب آن نیز چنان بوده که انگلیسها، با پول ووعده‌های دروغ میان‌تهی، روس‌ها ، با اسلحه و سرباز ، اورمنی‌ها آسوری‌ها و کلدانی را تحریك‌کرده و بعنوان اینکه در سرزمین‌های خوی ، سلماس، اورمیه ، مراغه ، ماکو ، میان دو آب ، تا همدان ، ازایران، وان ، قارص ، اردهان و ولایات دیگر ، از عثمانی ، برای آنها کشور و دولت مستقلی تشکیل خواهند داد ، از نواحی قفقاز و خوی و سلماس ایران ، با زن و بچه، اغنام و احشام، اثاثیه و لوازم زندگی ، کوچانیده ، بقسمت‌های غربی آذربایجان ریختند ، و اینها ،که‌علاوه بر زن و بچه ،گاو وگوسفند ، اسب و استر و الاغ ، تا مرغ خانگی ، لحاف وگهوارهٔ اطفال، اسلحهٔ کافی و چیزی نزدیك بهشتاد هزار نفر و بلکه بیشتر ، مردان و جوانان سلحشور ، جنگجو ، بی‌باك و بی‌رحم و **خوش‌آشام** داشتند در تحت سرپرستی و فرماندهی **مارشیمون** ، عیناً مانند ایلغار مغول و هجوم‌ها و مهاجرت‌های دسته جمعی و تاریخی **واندال‌ها و هون‌ها** بجنبش در آمده ، به شهرها ، قریه‌ها و آبادانی‌های آذربایجان ریختند ، مردم ، مردم بی‌گناه ، بی‌دفاع ، مسالمت‌جو ، و بی‌آزار را قتل عام‌کردند ، **با کله‌های نوزادان انسانی در کوچه‌های اورمیه تیله بازی نمودند** ، خانه‌ها و آبادی هارا آتش زدند ، مسجدها را ویران ساختند ، و آنچه آثار تمدن و انسانیت وجود داشت از بین بردند ، درآن زمان ، نگارنده این سطورکودکی ده یازده ساله و درتبریزمقیم بود، وآن حادثات هراس‌انگیزرابچشم خود دیده و خوب بخاطر دارد ، هول و وحشت سرتاسر آذربایجان ، از جمله شهر **دلاور و قهرمان تبریز** را هم فرا گرفته بود، آذربایجانی‌ها، **آسوری‌ها** ، و جنگ آوران خون آشام مارشیمون را **جلو** می‌گفتند و ازکلمهٔ جلو چیزی شبیه وبا ، طاعون ، سیل ،زلزله ،آتش‌فشان، بلکه مهیب‌تر و وحشت‌انگیزتر از آن ، قهرآسمانی ، غضب الهی ، عذاب طبیعت ، بلائی‌که علاج نداشته و جلوگیری و فرار از آن غیرممکن باشد ، در ذهن زن و مرد آذربایجانی مجسم میشد ، درآن وقت حکومت مرکزی ایران قدرت وسامانی نداشت ، تهران ، سواداعظم کشور ، **مثل همیشه غرق در فساد و غفلت**، خیانت‌کاران و دزدان داخلی ، جاسوس‌ها و ایادی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

معلول دوری راه و فراهم‌نبودن وسائل ارتباط دانست.

این مانع و اشکال بزرگ اکنون نیز وجود دارد ! و درست بگویم تقریباً لاینحل است .

در اثر همین موجبات و تجربیات است که دولت‌شاه (یعنی‌حکومت پادشاهی فرانسه) هدف مأموریت شمارا درحدودی‌که در ابتدای نامه تصریح شده محصورکرده است .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

روس و انگلیس ، این خاك ری‌شوم و نفرین شده را ، در خواب خرگوشی فرو برده بود ، **جلوها** چون سیل بنیان‌کن جلو می‌آمدند و همه جا را به قبرستان و ویرانه مبدل میساختند، **شهر خوی** دلیرانه مقاومت‌کرد ، آنرا دور زدند وگذشتند ، ولی به **کردها** بر خوردند ، **اسمعیل‌آقا سمیتقو** ، **ایل شکاك** و عشایر دلیرکردکشتاری از آنها کردندکه قدری ازقدرت جنگی آنهاکاست ، با این وصف توانائی نامحدودی داشتند ، از محاصرهٔ کردها در رفتند ، و به پیشرفت خود در آبادی‌های بیدفاع وبقتل عام انسانهای بی‌گناه و سوختن و خراب‌کردن ادامه دادند. مردم آذربایجان ، علماء، سادات ، تجار و اعیان و اشراف ،که از تهران و دولت مرکزی مأیوس و ناامید بودند از خلیفهٔ عثمانی و فرماندهی قشون ترك کمك ، **الامان و الغیاث** خواستند ، سرتیپ **علی احسان پاشا** مأمور شد با پانزده هزار نفر سرباز زبده بکمك زنها و اطفال مسلمان آذربایجان بیاید ، و در عین حال قسمتی از جبههٔ شرقی اردوهای عثمانی را ازافتادن بدست روس وانگلیس و گول خورده‌های‌آنها، ارمنی‌هاوآسوری‌ها محفوظ بدارد ، نفرات علی احسان پاشا از تخته سنگها و تیغه‌های‌کوه‌های سر بفلك‌کشیده با دست و ناخن بالاآمدند ، آذوقه‌کافی نتوانستند بردارند، مقداری‌گندم بو داده ، هر سربازی بجیب ریخته بود ، تعدادی از آنها درکوهها پرت شده و یا از خستگی وگرسنگی مردند ، جمعی‌نزدیك‌بده هزارنفر، بیست‌روز زودترازآنچه‌که روسها و مارشیمون تصور می‌کردند ، به تبریز رسیدند ، و من با چشم خود ، درکوچه‌های تبریز دیدم‌که سربازان دلیر و با ایمان علی احسان پاشا کفش در پای نداشتند ، سنگهای تیز و تیغه‌های برنده‌کوهها کفش ها را دریده از بین‌برده بود ، از پاهای‌برهنهٔ آنان خون می‌چکید . لباس تنشان همه پاره پاره شده، دست و بازو ، چهره و صورت اغلب مجروح بود ، رنگ بچهره نداشتند ، لب‌ها وگونه‌ها از خستگی ، تشنه‌کامی و گرسنگی پژمرده گردیده ولی چشمها پر از نور ایمان و قلب‌ها و دل‌ها مالامال از شجاعت و امید بود .

تبریز غرق در شادی شده و بسینه‌های افسرده و مأیوس مردم مژده زندگانی‌بازآمد، همه ، از زن و مرد بکوچه‌ها ریختند و سربازان علی احسان این فرشته‌های نجات را چون جان شیرین در آغوش گرفتند ، آنها ، از جوان و مرد ، سربازان علی احسان پاشا ، همه **با شرف و عفیف** بودند، طفلها، بچه‌ها،کودك‌ها ، دخترها ، زنها ، جوانها و مردهای تبریز ،

بقیه پاورقی درصفحه بعد

شما (البته) ازاوضاع واحوالی‌که باعث اعزام سفیر فوق‌العادهٔ (اخیر) ایران(حسین خان) بدربار شاه (فرانسه) شد اطلاع‌دارید .

محاصره هرات‌که با وجود مخالفت شدید وزیر مختار انگلیس در طهران ، بسعایت و تشویق روسیه (در متن‌فرانسه: تحت تأثیر نصایح‌روسیه، و این موضوع و سعایت یا تشویق یا نصایح روسیه بهرحال صحت نداشته و ثابت کردیم که بهانه جوئی و تهمت بوده است .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بحکم غریزه حب حیات ، که در وجود این سربازان‌شریف ترك نجات زندگی‌خویش میدیدند ، آنها را غرق بوسه و اشك شوق میساختند ، وآنان از شرم و عفاف ، از سوئی و خستگی و گرسنگی ، از سوی دیگر ، دیده بر زمین دوخته بودند ، و من شخصاً ، در مقابل منزل خودمان ، عمارت استیجاری ، بسیار بزرگ ، از **مرحوم میرتقی حریری** ، در محلهٔ نوبر ، چند تن از آنها را ، بدین حالت دیدم ، در حالی‌که با وجود صغرسن ، از **غایت شادی** گریه می‌کردم بخانه دویده ماجرا را به **مادرم** گفتم ، مادرفرمود : **با فضل‌الله خان** برو و هرچند نفر از آنها را که توانستی برای صرف ناهار بخانه بیاور ، اینها **مهمان عزیز ما** هستند ، با فضل‌الله‌خان ، پسر عمویم ، از خانه بیرون آمده ، با پنج یا شش نفر ، درست بخاطرندارم، از سربازهای علی احسان پاشا برخورده و بهر خواهش و اصراری بود بخانه بردیم ، مادرم آنچه ماحضر بود در سفرهٔ اخلاص گذاشته ناهار را مانند فرزند و برادر عزیزی با سربازهای علی احسان خورد ، یکی ازآنان‌که از همه جوان‌تر و تربیت شده‌تر مینمود ظاهراً درجه افسری و بر دیگران برتری داشت ، آیتی از حسن و جمال ، عصمت و طهارت ، شرم‌و حیا ، ادب وکمال بود ، البته همه عفیف و پاك بودند ، ولی این جوان چیزی دیگر و از دیگران برتر و داناتر بود ، صحبت‌هائی با مادرم مینمودکه درس اخلاق و ادب ، ایمان و شرافت بحساب میآمد و من هیچوقت و هرگز گفته‌های آن افسر جوان و زیبای ترك را فراموش نمی‌کنم ولی در اینجا از بازگوکردنش‌که مناسبتی با بحث حاضر ندارد می‌گذرم ،در یك جزوهٔ کوچك دیگربنام **هاله** که سابقاً چاپ شده ، مختصری از حرفهای او را آورده‌ام .

بدینگونه تبریزی‌های پاك و با شرف ، یك نیمه روز از سربازان مجاهد اسلام ، افراد علی احسان ، بمثل برادر و فرزند خویش پذیرائی و مهمان‌داری‌کردند .

فردا صبح ، خورشید ندرخشیده ، آفاب نتابیده ، علی احسان پاشا و نفرات سلحشور او ، هنوز از خستگی راه نیارمیده ، بلافاصله بعد از ادای فریضهٔ صبح ، از تبریز رفته بودند !

علی احسان پاشا با نفرات اندك و خستهٔ خود ، یك شب نیاسوده ، رفت و در دشت‌های نزدیك خوی ، بطور ناگهانی ، و در لحظاتی‌که هرگز انتظار نمیرفت و تصور نمیشد ، به **مارشیمون** ، عده وکوچ ، ایلغار و اردوی او برخورد ، و بمعنی واقعی و کامل کلمه **آنها را معدوم‌کرد .**

بقیه پاورقی در صفحه بعد

فتح‌الدین) انجام گرفت باعث عدم رضایت دولت انگلیس شد .

ترك محاصره هم دولت‌انگلیس را کاملاً راضی وقانع نکرد، و موضوعات دیگری را نیز **بهانه** کرده و با ایران قطع رابطه نمودند. (در متن فرانسه : دولت مذکور_ یعنی انگلیس _ از جهت بعضی وقایع که‌در ایام محاصره هرات پیش آمده بود ترمیم و معذرت خواهی مطالبه می‌کردو این جمله بعدها بر اثر بی احترامی‌های دیگر پیچیده ترشد، ولی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

افسانهٔ ریائی ومصنوعی دولت آسوری‌وارمنی‌وکلدانی درمساحاتی‌ازسرزمین‌های‌ایرانی، خوی ، سلماس ، ارومیه ، میاندواب ، مراغه ، و غیره و غیره ، و خاکهای عثمانی ، قارص ، وان ، اردهان ، و غیره وغیره در **بایگانی راکد تاریخ دفن شد** و پروندهٔ خونین، پرماجراو اندوه‌آوری‌که ساخته وپرداخته دسایس انگلیس و آرزوهای خام جهانگیری روسیه تزاری‌بود برای ابد مختومه‌گردید .

باقی‌ماندهٔ اردو و یا دستهٔ عظیم مهاجرین و مهاجمیـن مارشیمون ، چـون‌گفتیـم ، و واقعیت این بود که حرکت مارشیمون ، بتحریك انگلیسها و فشار روسهای تزاری ، با زن و بچه ، گاوگوسفند ،گهواره و اثاث‌البیت ، واسلحه کافی و زبده جنگجویان هراس‌آور، بحقیقت با یلغارها و مهاجرت‌های تاریخی واندال‌ها ، مغول‌ها و هون‌ها شباهت داشت و نقشه و مقصد این بودکه هر چه‌ایرانی و مسلمان است ، همه را از صغیر وکبیرو مرد وزن ، طفل وکودك، بکلی بکشند ، قتل عام‌کنند و نابود نمایند وجای‌آنها را بگیرند ، و هنگامی‌که علی‌احسان‌ـ پاشا ، ـ بعد ازکردها ، ـ کردها فقط توانستندکشتاری‌کرده جلـوآنها را سدکنند ـ نیروی جنگی و قدرت تهاجم آنان را واقعاً معدوم نمود ، البته بزنها ، اطفال و پیرمردها رحم‌کرد و آنها را بامید خدا و سرنوشت طبیعت رها ساخت ، وبرای شرکت در جبهه‌های دیگر جنگ برگشت و بار دیگر وارد تبریز شده و پس از چند روز استراحت ، بقصد راندن اردوئی از انگلیس‌ها که از سمت **میانج** (میانه) پیش می‌آمدند ، از تبریز خارج‌گردید .

حیرت‌انگیز و خنده‌آور است‌که علی احسان پاشا هنوز قدم از دروازهٔ تبریز بیرون نگذاشته**انگلیسها** ازمیانه و زنجان هم عقب نشستند ، و بقول **مرحوم احتشام‌السلطنه علامیر**، که آنهم داستان جدائی دارد ، **مانند کلاغ بوی باروت را از هشتاد فرسخی شنیده مثـل همیشه فرارکردند !**

باری بدین ترتیب ، باقی ماندهٔ‌کوچ و ایلغار مارشیمون که نیروی هجـوم سهل است قدرت دفاع و مقاومت را نیز از دست دادند ، از زن و مرد و طفل وکودك هنوز جمع بی‌ـ شماری بودند . اینها بدبخت و بی‌پناه ،آواره و سرگردان ، از بیم دستبردکردها ، و انتقام مردم‌بومی، به‌بیابانها‌ریختند، گروهی‌ازگرسنگی، بیماری،خستگی،وعلل‌دیگر،دسته‌دسته‌درصحراها مردندواز‌بین‌رفتند،انبوه‌بسیاری،پای‌پیاده،لخت‌وبرهنه‌گرسنه وخسته، مجروح‌وبیمار، بامیدیافتن **ملجاء و مأوائی** دربغدادبهر جان‌کندنی بودبمراغه و**تبریز رسیدند.**

یکبار دیگر بی اختیار اشگ از دیده‌هایم جاری شد ، آندفعه ، با مشاهدهٔ سربازان

بقیه پاورقی در صفحه بعد

در مقابل در خواست‌ها و مطالبات آقای ماك‌نیل Mac - Neill پاسخ میدادند که سفیر کبیر فوق‌العادهٔ از طرف پادشاه ایران برای مذاکره و حل اختلافات و پیداکردن‌راه‌عقد قرار نامه‌هائی بدربار ملکه ویکتوریا اعزام گردیده است) .

از طرف دولت ایران سفیر فوق‌العادهٔ اعزام شدکه‌بانگلستان رفته نسبت بکلیه مسائل

بقیه پاورقی از صفحه قبل

علی احسان ،که برای نجات جان و شرافت آذربایجانی‌ها آمده بودند ، اشك شوق و شادی بود ، ایندفعه بفاصله‌اندك، که درست‌در خاطر نمانده، اشك درد ،غم وتأثر، واقعاً هم صحنه‌های حزن‌انگیزی بود ، بقدری فجیع وتأثرآور ،که یکبار دیگرتبریزی‌های باغیرت ، انسان‌دوست و شرافتمند را به ضجه و شیون افکند ، دسته‌های بشرکه نمیتوان‌گفت ، چه‌آنان ، از غایت درجه‌بدبختی و در ماندگی ، دیگربآدمی زاده شباهت نداشتند ، **گله‌هائی** ، ناامید ، ترسیده، رمیده ، لخت و عور ، برهنه‌محض ، لاغر ، ضعیف و ناتوان ، بیمار ومجروح ، خسته وگرسنه، چون مشتی استخوان ، از زن و مرد ، طفل وکودك ، پیر و برنا ، شرم‌زده ، سرافکنده و هراسان ، ارمنی ، آسوری وکلدانی ، بکوچه‌های تبریز ریخته ، از غیرت و غرور ، خجلت و حیا ، روی گدائی و قدرت استمانت خواستن‌ازکسی، نداشتند ،آخر اینها ، این مردم‌بدبخت **آلت شده** ،گول حرف‌های دروغ ، وعده‌های فریبنده و حمایت Protectorat کاذب روس‌هاو و انگلیسها را از اقلیت‌های فرقه ارتودوکس ،کاتولیك وگریگوریان ، خورده ، بولینعمت و صاحب‌خانه خود خیانت‌کرده و برروی برادران و خواهران خویش شمشیر کین آخته بودند و اینك نه تنها شرم داشتند و خجالت می‌کشیدندکه از تبریزی‌ها کمك بخواهند بلکه از جان و زندگانی مشرف بزوال خود نیز ایمن نبودند .

ولی معجزه شد ، ملت ایران ، این مردمی‌که بقول میتفورد از نژادی پست و رذل برخاسته‌اند ، یکبار دیگر ، شرافت ملی و مقام والای انسانی خود را بجلوه در آورد ، تبریزی‌ها بزرگ منش ، بشر دوست و شرافتمند بر پای خاستند ، **اعجازوکرامت نشان‌دادند،** رستاخیزی بود ، که روح و وجدان آدمی را صفای آسمانی می‌بخشید ، همه بیك ندای غیبی پاسخ داده ، یك صدا گفتند : **بنی آدم اعضای یکدیگرند** ، اینها هم وطن ، خواهران ، برادران و فرزندان خود ما هستند ، شیطان گولشان زده ، ابلیس لعین ، روس و انگلیس، از راه حقیقت منحرفشان کرده **آلت دست** بوده‌اند ، حالیه درمانده و نیازمند ارفاق و محبت هستند .

عالی‌ترین ، شورانگیزترین، دل‌آویزترین جلوه‌های صفات‌نیکوی‌انسانی،که درتمام تاریخ بشر نظیر و مانند نداشته ، بصحنه در آمد ، تبریزی‌های با شرف ، غیرت و مردانگی‌هایشان قبول نکردکه‌گروهی زن و مرد ، دختر وپسر ، هرچه وهرکه بوده‌اند، برهنه وعریان گرسنه و عطشان ، درکوچه وخیابان سرگردان بمانند و ناموس و عترت ، بدن و عورت‌آنان، در معرض باد و باران باشد .

بدون هیچگونه محرك و تشویقی ، فقط بسائقه حسّ انسانیت و مردانگی ، بیك باره ،

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مورد اختلاف با مقامات مربوط گفتگو و مذاکره نموده راه حلی پیدا کند .

این سفیر مأموریت داشت که در وین و پاریس هم اقداماتی بعمل آورد، ولی مأموریت او در این دو پایتخت جنبهٔ فرعیت(فرعی) داشته است .

اما بطوریکه اطلاع دارید دولت انگلیس اعلام داشت که حاضر نیست این سفیر را

بقیه پاورقی از صفحه قبل

از زن و مرد ، به‌کوی و برزن ریختند ، با اشك چشم ، جگر سوخته ، دل خونین ، از دردو اندوه ، هرکه هرچه از فراری‌ها و آواره‌های بدبخت آسوری ، ارمنی وکلدانی را ، از مرد و زن ، پیر و جوان ، طفل وکودك ، سالم و بیمار ، دید ، بزور محبت و مهربانی بخانه‌های خود بردند ، و با هرچه داشتند ،گرسنه‌ها را غذا ، برهنه‌ها را ،که همه‌گرسنه و برهنه‌بودند، پوشاك دادند ، مجروحین و بیماران را مانند فرزند ، برادر و خواهر خود ، تیمار نمودند و بر جراحات بدن و زخمهای دل‌آنان از مهر وعاطفت انسانی مرهم نهادند .

بنده نیز ،که عرض‌کردم کودك خردسال ، ولی اگر تعبیر بخودستائی نشود ، حساس بودم ، اساساً در آن زمان ،کودکان آذربایجان ، در شرایط جنگ ، قحطی و بدبختی ، همه حساسیت داشتند ، در کوچه‌های تبریز با دستهٔ از این فراری‌ها وآواره‌های گول‌خورده ، روبرو شدم و بچشم خود دیدم‌که چه وضعیت رقّت‌آور و حالت حزن‌انگیزی داشتندکه قلب آدمی را ولو از سنگ سخت هم میبود ریش ریش و مجروح می‌کرد .

مثل دفعه پیش ، و مانند همیشه ، با گریه ، ضجه و شیون ، ناشی از غم و اندوه ، بدامان مادر خود پناه برده و شرح بدبختی و تیره‌روزی فراری‌ها و آواره‌ها را که در کوچه دیده بودم حکایت‌کردم ، مادرم چند نفر فرستادگروهی را از کوچه‌ها جمع‌آوری‌کرده‌آوردند، زمان درازی ، پنجاه سال بیشتر ازآن صحنه‌گذشته ، اواسط جنگ بود، خاطرات تلخ ورعشه‌آور مثل سایه ، بطور محو و بیرنگ در ذهن باقی مانده ، اگر حافظه خطا نکند ، چندطفل نحیف و لاغر ، سه دوشیزه زیبا ولی استخوانی سه بانوی جوان ، دو پیره‌زن ، دو جوان مجروح ، دو مرد بیمار و یك پیر مرد مشرف بموت در آن میانه بود ، اتفاقاً همهٔ آسوری و از اهالی نواحی سلماس و تبعه ایران بودند ، آنها گول خورده ، بوعده‌های دروغین روس و انگلیس فریفته ، آلت دست شده و با هموطنان ایرانی خود نبرد کرده و چه بسا گروهی بیدفاع و بی تقصیر رانیزکشته بودند ، ولی در آئین فتوت ، و در میان عواطف انسانی وعالم رحم و مروت ، کینه و دشمنی راه نداشت ، چراکه آنها مغلوب ، عاجز وبیچاره ، سرگردان و آواره شده بودند .

مادرم فرمود آنها را پوشاك و خوراك دادند ، بر جراحت زخم دارها مرهم نهادند ، و بیماران را تیمارکردند ، دو شب و دو روز ، از آنان ، در خانه ما ، چون میهمان عزیزبا محبت و احترام پذیرائی شد ، شب دوم پیرمرد جان بجهان آفرین تسلیم‌کرد ، بقیه مختصری رمق‌گرفتند ، حال مجروحین و بیماران اندکی بهبود یافت ، مادرم بآنان اصرار نمودکه تا عافیت مریض‌ها و رفع خستگی کامل در خانه ما بمانند واز تبریز نروند وگفت سعی میکند

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بپذیرد و بهمین علت مدت اقامت او درپاریس طولانی شد(در اینجا نیز متن فرانسه چنین است: ولی مأموریت او در این دو پایتخت بیشتر جنبه فرعی داشت، اما وقتی دولت‌انگلیس قصد خود را بر عدم پذیرش سفیر مذکور اعلام نمود، آن هنگام فرانسه بموضوع اصلی مأموریت وی تبدیل گردید، مادربارهٔ جهات وعلل تمدید مدت اقامت طولانی اودر پاریس

بقیه پاورقی از صفحه قبل

که کاری وکاسبی برایشان تهیه‌کرده و ترتیبی برای زندگانی آنها بدهند ، در اکثر خانه‌های تبریز جریان این چنین بود ، و خانواده‌های محترم تبریز از آن فراری‌ها نگاهداری‌کرده، قول تهیه خانه و وسیله کار و زندگی مستقل بآنها دادند و همه اصرار داشتندکه آنهمه زن و بچه ، پیرزن و پیرمرد ، مردان و جوانان بیمار و مجروح ، آسوری ، ارمنی و کلدانی ، بی‌توشه و وسیله از تبریز نروند ، معدودی محبت و احسان تبریزی‌ها را پذیرفته ماندند و مانند دیگر برادران و خواهران ایرانی خود در امن و آسایش ، قطع نظراز قحطی ومصائب جنگ ،که برای همه‌یکسان بود ، زندگی‌کردندکه هنوزهم خود یا فرزندانشان هستند. ـ عدهٔ انگشت شماری ، مخصوصاً از آسوری‌ها و کلدانی‌ها ،که وسیله و دست و پائی داشتند ، از تبریز ، بعد ازآن ازعرض راه تابغداد وسپس از بغداد نیمه جانی بامریکا رسانیده و درآنجا کار پیداکرده باقی ماندند ...

و اما ، و **متأسفانه** ، اکثریت قاطع آنها ، مخصوصاً آسوری‌ها و کلدانی‌ها ، با همان وضع رقت‌انگیز و اسفناك ، پای پیاده ،گرسنه و تشنه ، لخت و برهنه ، **بخیال سراب** ، و بتصور خام وامید اینکه انگلیسها ،که آن ایام ببغداد رسیده بودند ، از آنها خوب پذیرائی کرده ، وسیله زندگی ، خانه ، لباس ، غذا و از همه مهمتر پول و اسلحه ، خواهند داد . از تبریز بیرون‌آمده بسوی بغداد رهسپارگردیدند ، جمعی‌ازاطفال ، پیران ، و بیماران ازسرما، گرما ،گرسنگی و عریانی در راه تلف شدند ، باقی مانده ،که بازگروه کثیری میشدند ، از طریق میانه ، زنجان ، همدان وکرمانشاه ، با هزاران جان‌کندن و تحمل رنجها و مشقت‌های مافوق طاقت بشری نیمه جانی به **بغداد** رسانیدند ....

طرز رفتار، رأفت وعاطفت‌ایرانی‌ها، این مردم رذل و از نژاد پست، بعقیدهٔ میتفورد،و بسیاری از نویسنده‌ها و سیاسیون انگلیس ، را با فراری‌ها و آواره‌ها ، یعنی همان **جلوها** را در تبریز ، که **خود شاهد عینی بودم** حکایت‌کردیم ....

حالا خوب است دنباله داستان راگرفته به بینیم انگلیسها ، این مردم نجیب «!» ، متمدن «!» ، تربیت‌شده «!»، انسان دوست «!» و از نژاد برتر ، با آن فراری‌ها وآواره‌های بدبخت آسوری ، کلدانی و ارمنی ، که خودشان تحریك بقیام و ایلغار و هجوم‌کرده بودند ، چه رفتاری پیشه‌گرفتند ؟

درتاریخ باید نوشت ، و بر مُسبِّبین و عاملین اینهمه جنایات و فجایع شرم‌آور و نفرت‌انگیز نفرین و لعنت فرستاد .

پیرمردها ، پیرزن‌ها ، مجروحین و بیماران ، حتی اطفال شیرخوار را ، برای اینکه

بقیه پاورقی در صفحه بعد

۱۰۶۲ ـــ
بقیه پاورقی از صفحه قبل

دست و پا را می‌گرفتند و آذوقه و غذا ولباس میخواستند ؛ و اینهمه مقرون بصرفه و صلاح و مصالح جنگی نبود،شب‌ها بدجله‌وشط انداخته از بین بردند، جوانها و مردان سالم رابه بیگاری و کارهای دشوار گرفتند و **دخترهای دوشیزه و زنهای زیبا ومحترم رابسربازخانه‌ها تقسیم کردند!!...**

و این بود عاطفه و انسان دوستی مبشرین تمدن و مدعیان حمایت از مردم، ویابحقیقت مسببین تیره روزی بشر!

واین بود صحنه‌هائی از نتیجه‌و ثمر پروته‌کتورا Protectorat یا ادعای حمایت‌ربائی و دروغین دولتهای بزرگ اروپا از اقلیت‌های مسیحی ، ارتودوکس ، گریگوریان و کاتولیك ! ! . . .

از صحنه‌های حزن انگیز و داستانهای‌دل خراش دیگر ، ادعای حمایت ربائی ودروغین روسیه تزاری از ارمنی‌ها در خاکهای عثمانی و بهانه‌جوئی و برپا ساختن جنگهای غارتگری و توسعه طلبانه ، بدستاویز حمایت از دین مسیح وکمك بارامنه ، فریفتن ،گول‌زدن و تحریك ارمنی‌های‌بدبخت و ساده‌لوح بآشوب، فتنه و فساد وآدم‌کشی ، (تروریزم) و خرابکاری اعصاب عثمانی‌ها راکه بیش‌از صد سال ببهانهٔ وجود ارمنی‌ها آنهمه جنگ ، صدمه ،خسارت وزیان‌دیده بودند خرد و خراب و ناگزیر از عکس‌العمل کرد و این **حمایت دروغین** و بهانه‌جوئی باعث شدکه عثمانی‌ها عقل و اعتدال را از دست دادند و یکمرتبه‌از راه اضطرار و ناچاری بیش از یك میلیون نفر ارمنی را قتل‌عام نمودند ،که ارامنه هنوز ، در هرکجای دنیاکه باشند ، آنروزهای شوم را ، **بحق** ، عزای ملی دانسته ختم‌و ماتم می‌گیرند .

این هم یك نتیجه دیگر پروته‌کتورا Protectorat-و یاحمایت کاذب و دروغین وربائی دولتهای اروپائی از اقلیت‌های مسیحی در ممالك مشرق‌زمین .

بحقیقت ، از لحاظ دید انسانی ، فارغ از هرگونه حب و بغض ، و خالی از تمام‌سوابق ذهنی و دور از تعصبات نژادی ، ملی و مذهبی ، و مطلقاً بیغرضانه ، بحقیقت هم حیرت‌انگیزو شرم‌آور است ، مسیحی‌ها که بتعالیم مقدس و دستورهای عالی انسانی حضرت عیسی مطلقاً و بقدر ذرهٔ عقیده و ایمان نداشته وبین خودشان محکمه‌های تفتیش عقاید ، جنگهای هفت‌ساله، سی ساله و صد ساله ، برانگیخته و جنگهای مذهبی ، قتل عام‌ها وکشتارگاههای **سن‌بارتلمی** و نظایر آن برپا ساخته‌اند ، از اواسط قرن هیجدهم ، بمنظور تصرف سرزمین‌ها و خاکهای ملل آسیا و افریقا و دزدیدن و غارت دارائی ودسترنج مردم استعانت از دین مسیح و حمایت (پروته‌کتورا Protectorat) از اقلیت‌های مسیحی را از روی خدعه و ریا بهانه ساخته ، در دستی **خنجر وطپانچه** و در دست دیگر **لیره و انجیل** پیش آمده پایه‌های استعمار و زنجیر اسارت و بندگی را در مشرق زمین محکم داشته‌اند .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

قصد دارد برای مقاومت در برابر فشارهای انگلیس روی حمایت و کمك های ما تکیه‌کند و مارا با مداخله دادن در اختلافات موجود، بسود ایران بخطر بیاندازد، و حال آنکه‌نیت و خواستما این است‌که نسبت باین ماجری کاملا بیگانه بمانیم . فتح‌الدین).

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

تاقرن نوزدهم صحنه‌های قصاب‌خانه سن بارتلمی‌و میدانهای نبرد اروپا،که از اندازه و شماره بیرون است ، در جلو چشم مردم‌گسترده بوده ، و از آغاز قرن بیستم ، **درطی‌عمریك نسل** ، نسل انسانهای شصت ساله ، دو جنگ بزرگ جهانی ، همین مسیحی‌ها ، برانگیخته ، و خون ده‌ها میلیون انسان بی‌گناه ، از جوانان ، مردان و زنان خود را بر زمین ریخته وآثار تمدن ، هنر و فرهنگ ، نتیجه صدها سال‌کوشش و رنج بشر را با آتش جهل و دیوانگی سوخته‌اند .

آنوقت ، و هنوز هم ، خجالت نمی‌کشند ، شرم و حیا ندارند ، و خویشتن را نام‌انسان و آدمی‌زاده و عاقل می‌گذارند !

زهی وقاحت وگستاخی و عجبا ! بدبختی و ضلالت وگمراهی!

خلاصه ، مسئله پروکتورا Protectorat و حمایت از اقلیت‌های مسیحی ،کاتولیك ، ارتودوکس وگریگوریان یکی از آن اسباب و ابزار کثیف . زشت ، شوم ، و نامیمون و بد عاقبتی‌بوده است‌که طی بیش‌از دوقرن وسیله و دستاویز استعمارگران برای‌گول زدن ، آلت و اغفال‌کردن و فریفتن و فداساختن اقلیت‌های صلح‌جو و آرامش طلب و اعمال زور و فشار و غارت دارائی و دسترنج اکثریت ملل‌مسلمان بوده است و مترجم عزیز و محترم تعلیمات وزیر خارجه فرانسه به‌کونت دوسرسی ، در یکصد و سی سال پیش ، وقتی باین لغت شوم و بد یمن رسیده و اقرار و اعتراف صریح یکی از سیاسیون ریاکار اروپا را در یك سند رسمی ملاحظه فرموده مسامحه‌کرده و از آن درگذشته و از ترجمه و نقل‌آن امساك فرموده‌اند .

مترجم محترم ، اصغر فرمانفرمائی قاجار ، جاداشت‌که دراین‌دستورالعمل وزیرخارجه فرانسه، مخصوصاً این‌کلمه پروکتورایاادعای حمایت از اقلیت کاتولیك را ترجمه‌کرده واضافه میفرمودند که‌لازم‌بزحمت‌آقایان‌فرنگی‌ها نبوده ،وایرانی‌ها خود،از قرنها وقرنها پیش ،باقتضای **خصائص عالی نژاد والای خویش** ، از روی علم و فرهنگ و نه از بیم زور و نیرنگ ،چنان احترام آزادی ، امنیت و آسایش برای اقلیت های مذهبی قائل بوده و تدارك کرده‌اندکه در دنیا نظیر نداشته است .

بهر حال ، بقول سراینده ترانه معروف مرا ببوس ،گذشته‌ها گذشته ، و بگفته **ژنرال دوگل**،سردار پیرو شریف فرانسه،که انصافاًمردبسیارمحترم و واقع‌بینی‌است واحترام‌ومحبوبت جهانی‌دارد،«دشمنان‌دیروزدوستان‌گرامی‌امروزهستند»واز نظرماایرانی‌ها باین‌سخن‌بایداضافه‌شود که،«فریب‌خورده‌های دیروزنه تنهادوستان عزیزامروزبلکه برادران ارجمند وهموطن ماهستند مخصوصاً ارمنی‌ها که ذاتاً مردمی شریف ، محترم ، لایق ، زحمتکش و علاوه بر هموطنی ، پسر عمو ودخترعموهای دوهزارساله وبا ما ازیك‌نژاد اصیل وازیك اصل تاریخی ونجیب میباشند».

قلهك پنجشنبه لیله جمعه پانزدهم آذرماه ۱۳۴۷ ـ فتح‌الدین فتاحی

بنابراین رفتار وکردار(رویّه) شما در تهران بین دوقدرتی که برای توسعهٔ نفوذ و منافع خودشان درکشمکش هستند(و این رقابت همواره قوس صعودی می‌پیماید : مفهوم از متن‌فرانسه. فتح‌الدین) رعایت بیطرفی کامل خواهدبود و حتی برای تجدید روابط دوستانه دربار شاه ایران با دولت انگلیس از میانجی‌گری هم خود داری خواهیدکرد. (این‌قسمت با مختصر تفاوت در متن فرانسه چنین است: شما از اعطای میانجی‌گری و مداخله‌دوستانهٔ حکومت فرانسه بدربار ایران برای تجدید روابط بین ایران وکابینه‌لندن‌که سابقهٔ اتحادو دوستی دیرینه داشته‌اند جداً خود داری و امتناع خواهید نمود. فتح‌الدین) و چنانچه در این‌باره ازطرف دولت ایران تقاضائی‌شود، جواب خواهیدداد‌که دستوراتی ازدولت متبوع خود ندارید و بایدکسب تکلیف‌کنید تا ما برای گرفتن هرتصمیمی آزادی عمل داشته‌باشیم. (این جمله‌ها نیز در متن فرانسه بنحو صادقانه و لفظ بلفظ‌اینطور نوشته‌شده است: هرگاه هیئت دولت ایران بطور رسمی ـ یا رسماً ـ تقاضائی در این باره از شما بکنند ، شما پاسخ خواهیدداد‌که دستورالعمل شما چیزی در این خصوص پیش‌بینی نکرده و شما ناگزیرهستید که مراتب را بدولت متبوع خود اعلام‌کرده و دستور مخصوصی بخواهید، بنحوی‌که‌آزادی عمل تام و تمام را برای ما محفوظ بدارید . فتح‌الدین.)

شما باید سعی‌کنید کما هو حقه وضعیت ایران را از همه لحاظ درک‌کنید ، و نسبت به تشکیلات دولتی، وسعت منابع مملکت، قدرت(حالت‌و وضع) نظامی ، سیستم (طرز و طریقه‌های) اداری، مناسبات(آن)باروسیه، انگلستان، امپراطوری‌ترک(عثمانی)،افغانستان، وسرزمین بخارا اطلاع صحیح و دقیق کسب‌نمائید .

شما باید بادقت دریابیدکه ایران درمشرق چه نقشی‌بازی میکند و سعی کنید بدانید آیا(دولت ایران)روابطی‌هم‌بامحمدعلی(محمدعلی باشا خدیو مصر) دارد یانه ودرصورت مثبت حدود(نوع) روابط و هدف‌آن‌را معلوم دارید .

بنظر می‌آیدکه نفوذ روسیه در طهران کاملاً مستقر و مستحکم شده و شما بایدمعلوم دارید روسیه با چه وسائل توانسته است بر نفوذ انگلستان غلبه‌کند و با وجود بغض‌وکینه‌ای حس تحقیر وعقدهٔ حقارتی : فتح‌الدین)که ایرانی‌ها دراثرجنگها وفتوحات روسیه‌دارند، چگونه(روسیه)موفق‌شده است نفوذ خودرا مستقر سازد . شاید باحتمال تجزیه (و انحلال) امپراطوری عثمانی، کابینهٔ سنت پطرزبورغ (تعهداتی بعهده گرفته و) وعده‌هائی(مزایائی) بایران داده است. برای ما بسیار مهم است که ازچگونگی امر اطلاع حاصل‌کنیم‌و در این باره باید جدوجهدکافی مبذول داریم.(از هیچگونه سعی‌وکوشش برای آگاهی ازجزئیات این‌جریان دریغ نورزید.)

شما باید ملاحظات و مطالعات خودتان را متوجه مبادی، و عواملی که وضعیت فعلی ایران را ایجادکرده وما با وجود دوری علاقه‌مندیم درست درک‌کنیم بنمائید . ما میخواهیم

میزان و تناسب قوانین فعلی قدرتهای بزرگ را درآن‌قسمت دنیا و اینکه تاچه‌حددرمعرض افول و سقوط میباشند درست بدانیم. (این‌قسمت نیز بامتن فرانسه مختصری تفاوت دارد و ترجمهٔ صادقانه و لغظ بلفظ آن اینطور است : بالاخره، آقای کنت، لازم است مشاهدات و مطالعات خودتان‌را روی تمام عوامل، وضعیت و موقعیتی، که ما باوجود بعد مسافت ودوری خودمان‌باگاهی ازآن نیازمندیم ، تمرکز بدهید و بدقت درك کنیدکه نسبت‌های حالیه یا امروزی درمیان چند قدرت بزرگ چه پایه و اندازه است و از اینطرف ویا از این‌نقطهٔ نظر، کدام‌یك ازآنها در برابر حوادث و صدمات‌جدید و احتمالی مصونیت و مقاومت‌بیشتر دارند . فتح‌الدین)

من‌میل‌داشتم‌باتکاء ارقام‌صحیح حدود اقدامات سفارت‌را درقسمت‌تجارتی‌واضح‌وروشن سازم. (این‌بخش هم خیلی مختصر با متن فرانسه متفاوت و ترجمهٔ‌صادقانه آن‌چنین است: من میل‌داشتم باتکای یك سلسله مطالب شناخته شدهٔ‌قبلی‌خط مشی و دستورهای مربوط‌بقسمت بازرگانی هیئت ـ سفارت‌ـ شمارا معین‌کنم. فتح‌الدین) اما هنوز اطلاعاتی‌راکه‌ازاسلامبول خواستم نرسیده تا بتوانم نوع و میزان (درجهٔ وسعت) مبادلات (جریان حرکت) تجارتی بین ایران و فرانسه را بطور صحیح معلوم‌کنم.

شما در عبور از اسلامبول این اطلاعات را از رؤسای تجارتخانهٔ **گلاوانی** ، که نمایندهٔ (هم) در تهران دارد و ازراه طرابوزان سال‌التجاره بایران صادر میکند ، بدست خواهیدآورد . اما ایرانی‌ها قسمت عمدهٔ محصولات اروپائی‌راکه انگلستان و روسیه بایران وارد نمی‌کنند، از بازار مکارهٔ لیپزیك خریداری میکنند. چنانکه اطلاع دارید انگلستان و روسیه (هریك)، تجارت قابل ملاحظهٔ باایران دارند.

شما باید وضع اجتماعی (ایران) را مورد مطالعه قرار دهید ، احتیاجات وعادات خانواده‌های ثروتمند را بشناسید، (نوع)، مقدار و مصرف امتعهٔ‌لوکس(تجمّلی) را برآورد کنید، شاید ما بتوانیم بازار تازهٔ برای محصولات کارخانه جاتمان بدست بیاوریم ، البته، جنبهٔ امنیت و سلامت معاملات را نیز ازنظر دور نخواهید داشت، زیرا تا دراین‌باب اطمینان حاصل نشود دولت‌که را (چه‌کسی را) برای توسعه و افزایش دادو ستد با ایران تشویق‌کند .

(این قسمت نیز در متن فرانسه بطور ترجمه تحت‌اللفظی اینطور است : این مطلب یکی از شرایطی است‌که دولت فرانسه، که تا امروز درمورد معاملات، سوداگری و سفته‌بازیهای **Spéculation** تجار خودی بیگانه مانده بوده بدون آن ، یا بدون حصول اطمینان در اینمورد، نخواهد توانست‌آنهارا بتوسعه دامنه‌فعالیت‌های بیشتر تشویق وترغیب نماید. فتح‌الدین)

درحال حاضر ما قرارداد تجارتی با ایران نداریم . قرارداد ژانویه ۱۸۰۸

مورد تصویب دولت امپراطوری واقع نشده(مقصود قراردادی است که درزمان فتحعلی‌شاه‌در قلعه نظامی فین‌کن شتاین Finckenstein واقع در پروس به ناپلئون عرضه شد . این‌توضیح از مترجم محترم است.) و قرار داد ۱۷۱۵ هم دیگر قابل اجرانیست (قرار- دادی است که محمدرضا بیك سفیر شاه سلطان حسین صفوی منعقدکرده ــ این توضیح هم از مترجم معظم است).

بنا براین لازم است که در این‌باره با دولت ایران ترتیبی داده شود ، اما قبلاً باید اطلاعات‌کافی بدست آورد، وقتی شما نتیجهٔ ملاحظات و مطالعات خودتان را بوزارت‌خارجه گزارش میدهید باید نظریات جامع‌خودتان راراجع به(اساس)انعقاد یك قرارداد تجارتی اظهار دارید .

قرارداد ۱۷۱۵ و ۱۸۰۸ حقوق گمرکی را برای واردات‌و صادرات‌کاغذ سه درصد تعیین‌کرده‌که تجار فرانسوی باید بپردازند (در متن فرانسه‌کلمهٔ کاغذ دیده نشد و معلوم میشود کالاهای فرانسه‌که بموجب دو قرار داد مذکور مبادله‌آنها با ایران پیش بینی شده منحصر بکاغذ نبوده و همچنین است نوع حقوق و عوارض قابل پرداخت بدولت ایران از طرف تاجرهای فرانسوی‌که در متن فرانسه بحقوق منحصر ویا یگانه حقوق ــ droit unique تعبیر گردیده و منظوراین بوده‌که فقط سه‌درصد عوارض و مالیات و حقوق گمرکی و تنها در یکدفعه، چه برای واردکردن و چه خارج نمودن کالا، هرکالائی باشد ، تأدیه شده و دیگر و جهی بهیچ عنوان مطالبه نشود ، در زمان صفویه مقارن انعقاد قرارداد ۱۷۱۵ از جمله کالاهائی‌که از ایران بکشورهای‌اروپا صادر میشد ابریشم وتنباکو بوده، در دورهٔ فتحعلی شاه‌هم ایران به چینی آلات، پارچه، ماهوت، قند، چائی و ازجمله کاغذ نیاز داشت ، از اینقرار افزودن کالای منحصری بنام کاغذ بمتن فرانسه و طرزجمله- بندی ظاهراً و شاید اشتباه چاپی بوده ومترجم محترم مسامحه نداشته‌اند. فتح‌الدین)

اما در آغاز کار و برای چندین سال باید تجار فرانسوی بکلی از پرداخت حقوق گمرکی معاف باشند تا نتیجهٔ آزمایش‌آنها از تجارت با ایران معلوم‌و مشخص‌گردد .

چون در قرارداد ۱۷۱۵ این منظور تأمین شده بود امپراطور ناپلئون از تصویب قرارداد۱۸۰۸ خود داری نمود و میخواست‌که معافیت گمرکی‌دائمی تحصیل‌کند ، اما انگلیسها فرصت نداده و موفق شدند آخرین نمایندهٔ فرانسوی را از ایران اخراج کنند .

حقوق گمرکی مال‌التجاره‌های روسی(بطور مقطوع ومنحصراً droit unique) پنج درصد است وانگلیسها هم از سال ۱۸۳۶ از همین قرار میپردازند. درصورتی‌که تصور

نمی‌کنم قرار داد تجارتی با ایران داشته باشند .[۱] و الا آقای مکنیل وزیر مختار انگلیس درضمن شکایات و اعتراضات خودش عدم تمایل واشکال تراشهای[۲] ایران را به انعقادقرارداد تجارتی ذکر نمی‌کرد.

باوجود این، انگلیسها (شاید) به استناد فرمان‌های موقتی تجارت بزرگی باایران می‌کنند .آنها حتی محصولات فرانسوی را که در بمبئی از جهازگیرهای[۳] ما خریداری می‌کنند به بوشهر میبرند و با تحصیل سود (مستقیماً بداخل مملکت (ایران) صادر (وارد) مینمایند .

من مخصوصاً از شما خواهش میکنم که راجع باین موضوع که اخیراً باطلاع من رسیده، و وزارت تجارت را نیز مطلع ساخته‌ام، تحقیقات عمیق بعمل آورید .

گزارشات شما بایدحاوی تفصیلاتی‌راجع‌به خلق‌وخوی پادشاه (حالیه) ، خانواده‌اش ووضع اخلاق، ولیاقت وکفایت متنفذین‌درباری و ارتباطات آنها باشد .

در خاتمه، آقای کنت ، من از شما انتظار دارم که گزارشی راجع بوضع‌مؤسسات کاتولیکی در ایران و تعدادو حرفهٔ فرانسوی‌هائی‌که اکنون‌در ایران هستند[۴] بمن بدهید.

یك(نفر) مستشرق (جوان) فرانسوی (نام او اوژن‌بر Eugene Borée توضیح از مترجم محترم‌است و تلفظ نام آن مستشرق هم بفارسی **اوژن بُره** میشود:) در تبریز کالجی[۵] تأسیس کرده‌که درآن السنه و علوم اروپائی را تدریس می‌کند . شما ملاحظات و نظریات خودتان را راجع بمیزان موفقیت این مؤسسه که تحت سرپرستی **لازاریست ها**

۱ــ این قسمت نیز با متن فرانسه تفاوت جزئی دارد و در اصل نوشته شده‌که : « از سوئی هم یا بعلاوه ، مسلم نیست که انگلستان قرارداد بازرگانی با ایران داشته باشد ، من هرچه جستجو کردم اثری از چنین قرارداد بدست نیاوردم و چیزی‌که گمان مرا بیشتر بعدم وجود آن رهبری می‌کند این است‌که آقای مك‌نیل از جمله شکایات و اعتراضات‌خودبرعلیه دربار تهران موانع و اشکالاتی میداندکه درباره عقد یك قرارداد بازرگانی از طرف دولت ایران بظهور رسیده است». فتح‌الدین .

۲ــ اشکال‌تراشی‌ها .

۳ــ مترجم معظم Armateur را جهازگیرترجمه فرموده‌اند، در فرهنگ سعید نفیسی وگلستانی نیز همینطور نوشته شده، فرهنگ لاروس(کوچك) بکسی آرماتور می‌گویدکه تجهیزات و وسائل‌کشتی را برای دریانوردی، بازرگانی‌و شکارتهیه و فراهم می‌کند وفرهنگ نیکلا که بسال ۱۸۸۵ در پاریس چاپ شده و معروف بصحت است آرماتور را صاحب‌کشتی مینویسد و این معنی از سیاق‌کلام در اینجا اقرب بمقصود است .

۴ــ درمتن فرانسه : اگر ازوجود آنها آگاهی حاصل‌کنید .

۵ــ این کلمه بفرانسه کولژ Collège است و انگلیسی نیست بفارسی هم باید کولژ با«ژ» فارسی تلفظ بشود و نه مثل انگلیسی باالف و ج.

است بمن خواهید داد .[۱]

آقای کنت ! من رئوس مسائلی راکه مورد توجه و دقت شما قرارگیرد بیان‌کردم ، باشماست‌که تحقیقات ومطالعات خودتان را ، بجای اینکه محدودکنید، توسعه دهید و البته روشن‌بینی و وظیفه‌شناسی وجدیت خودتان راکه موجب انتخاب شما از طرف شاه (فرانسه) شده است برای حسن انجام این مأموریت جالب بکار خواهید بست .

اما فراموش نکنیدکه این مسافرت‌جنبهٔ اکتشافی دارد و ازنظردورنکنیدکه درقسمت سیاسی مأموریت شما **صرفاً تشریفاتی است**[۲]کـه در قبال سفارت فوق‌العادهٔ شاه (ایران) بفرانسه فرستاده انجام می‌گیرد .

شما از چگونگی روابط ما با انگلستان اطلاع دارید وبنابراین از هرگونه مداخله وحتی اظهارنظری راجع باختلافات انگلستان با ایران **خودداری خواهیدکرد** ، زیرا دولت فرانسه در حال حاضر مایل نیست و صلاح نمیداندکه در این باره یك اقدام سیاسی بعمل آورد .

من مایلم‌که شما زیاد با من مکاتبه‌کنید . شما در اسلامبول ، طرابوزان و تهران تحقیقات لازم‌راجع به نزدیکترین ومطمئن‌ترین وسائل ارتباط بعمل خواهید آورد . راجع بقسمت تجارتی من‌مایلم زود اقدام شود وبنابراین هرچه زودترنتیجه تحقیقات و مطالعات خودتان را باطلاع من برسانید تا من نیز بتوانم دستورات لازم برای انعقاد یك قـرارداد بشما بدهم .آقای کنت ، مراتب توجه و علاقهٔ‌کامل مرا نسبت بخودتان بپذیرید . **مارشال دوك دالمانی**[۳] .»

***

تمام شد نقل‌ترجمهٔ دستورالعمل وزیرامورخارجه فرانسه به‌کنت دوسرسی سفیرکبیر فوق‌العاده اعزامی بایران درزمان محمدشاه، ترجمهٔ فاضل محترم اصغر فرمانفرمائی قاجار ازمجله وحید و اصل این تعلیمات از صفحه ۲۹ تا آخر صفحه ۳۳ کتاب معروف به‌سفرنامهٔ

۱ــ این عبارات در متن‌فرانسه آینده را نشان میدهدو باتوجه بکلمات ــ a entrepris de fonder یعنی تصمیم‌گرفته است تأسیس بکند و cet établissement qui trouvereit placé sous le patronnage des Lazaristes بنظـرمیرسدکه مقصود ازآنها چنین‌بوده: « یکنفر مستشرق جوان فرانسوی تصمیم‌گرفته‌یا دارد درتبریزکولژ یاکلژی دائر یا تأسیس‌کندکه در تحت نظارت و سرپرستی لازاریست‌ها قرارخواهدگرفت .»

۲ــ هوت‌کورتووازی Haute Courtoisie در فرانسه بیشتر «نزاکت عالیه سیاسی» معنی میدهد تا تشریفاتی .

۳ــ مارشال‌دوك دودالماسی Maréchal duc de Dalmatie باید دالماسی‌باس تلفظ شود و نه دالمانی بان و دالماسی نام ولایتی در فرانسه است .

کنت دوسرسی بنام : ایـران در ۱۸۳۹ـ۱۸۴۰ ـ چاپ پاریس ـ در ۱۹۲۸ ـ با مقدمه کنت لوران دوسرسی ـ نوهٔ مؤلف اصلی ، ناشر آرتیزان دولیور ـ باحروف ریز درج شده و در دست نگـارنده است و مسلماً مترجم محترم هم هنگام‌کار باین نسخه از چاپ نظر داشته‌اند .

چون بنظر بنده اسناد سیاسی ، برای جلوگیری از هرگونه سوء تعبیر ، باید تقریباً لفظ بلفظ ترجمه بشود ، باتوجه بمتن فرانسه ، جسارت‌کرده ، پیرامون عبارات انتخابی مترجم محترم ملاحظاتی ابرازکردم، بعلاوه سلیقه‌ها درترجمه متفاوت است، وگرنه ترجمه آقای اصغرفرمان فرمائی قاجار بسیار ساده و روان بوده، حق زحمت ورنج ایشان مشکور و مأجور است ، اما اینکه با مداخلات روایا ناروای نگارنده انشاء سلیس ایشان هم شاید قدری مغشوش شده، پس چرا خود مستقلاً و بسلیقه خـویش مبادرت بنقل این سند بزبان فارسی نکرده در مقدمه عرض‌کردم‌که محض پاس احترام ورعایت قدمت خدمت و سبق عمل معظم‌له بوده‌و امانت ادبی‌وحق مؤلف اقتضاء نداشته‌که نام‌وخدمت ایشان نادیده‌گرفته شود.

البته ، ایراد و انتقاد ، بکار انجام شده ، بسیار آسان است ، دشوار این است‌کـه کسی‌کاری را از آغاز و قبل از دیگری بدست‌گیرد و بپایان برساند و از این جهت ، حق این است‌که‌کارآقای فرمانفرمائی قاجارمشکل‌تر وسودمندتر ازملاحظات سنجیده یا نسنجیده بنده بوده و احترام و سپاس‌گذاری از ایشان ضمن عرض معذرت ، وظیفهٔ نگارنده است .

***

با مطالعه دقیق دستورالعمل وزیر خارجه فرانسه به‌کنت دوسرسی ـ‌که ابتکار ترجمه و برگردان آن بزبان فارسی متعلق بآقای اصغر فرمـانفرمائی قاجار است ـ بآسانی معلوم میشودکه هیئت سفارت‌کبرای فوق‌العادهٔ‌کنت دوسرسی در دربـار مرحوم محمدشاه قاجار و مأموریت افراد و افسران همراه وی برای‌خدمت در ارتش‌های دولت ایران بعلت اوضاع و احوال خاص سیاست اروپا و رویه متزلزل ، مُردّد ، تـردیدآمیز و مُذبذب و مُحتاط و دوپهلـوی حکومت وقت فرانسه و تحریکات و دسایس روسها و مخصوصاً انگلیسها از آغاز محکوم بعدم موفقیت ودرست این چیزی بوده‌که شاهنشاه واولیای دولت ایران از باطن‌آن آگاهی نداشته وازروی صفای قلب ، پاکی طینت و یاساده‌لوحی امید زیاد بآن بسته بودند.

***

بعد از نقل وچاپ سفرنامه یاگزارش حکومت ممسنی وکوه‌کیلویه مربوط به ازسال ۱۲۶۱ هجری قمری ببعد تألیف مرحوم میرزا فتاح‌خان‌گرمرودی ـ از روی نسخهٔ خطی منحصر بفرد ـ شرحی درصفحه ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ ، ۶۸۹ شمارهٔ ۱۱ از سال ۴ **مجلهٔ ایران‌شهر** چاپ برلین مورخ اول بهمن‌ماه ۱۳۰۵ هجری شمسی بقلم **امامقلی**

رستم رئیس طائفهٔ ممسنی دیده شدکه بی‌اندازه جالب است و با مندرجات سفرنامهٔ ممسنی مرحوم میرزافتاح‌خان مناسبت بسیار دارد .

با ملاحظه‌آنچه رئیس‌طایفهٔ ممسنی خود برای مجله ایران‌شهر نوشته وعکس خودش را نیز بضمیمه مبلغ پانزده لیره وجه نقد بعنوان کمك بطبع و نشر کتاب دانستنی‌های زنان جوان فرستاده بآسانی معلوم میشودکه اوضاع اجتماعی و اقتصادی عشایر فارس از زمان تألیف سفرنامه ممسنی (در سال ۱۲۶۱ قمری) تا هنگام نگارش مراسلهٔ امامقلی رستم (در سال ۱۳۰۵ شمسی) طی قریب یك قرن (نود سال) تفاوت چندانی نیافته بوده است .

اینك نامه یا مقاله امامقلی رستم بدون هیچگونه تغییرو اظهارنظرعیناً بضمیمه تصویر او از مجلهٔ ایران شهر بشرح مشخصات مذکور نقل میشود :

« **معارف در ایران ـ یك همت و هزار عبرت** ـ مرقومهٔ جالب دقت آقای امامقلی‌خان رستم رئیس طوایف رستم در فارس .

من یکی از مشترکین مجلهٔ مُجَلّلهٔ ایران‌شهر هستم‌که غالباً از نگارشات سودمندآن آن استفاده مینمایم .

قبل از ذکرمقصود اصلی خود ، لزوماً فلسفهٔ زندگی و نشو و نما و محل تَوَقُّف خود را بیان مینمایم .

من رئیس یکی از ئیلات وعشایر فارس هستم‌که نام قبیله و طایفه‌ام «**رستم**» میباشد و از استیفاء جمیع حقوق مدنی و انسانی محروم وبطرز سادهٔ‌طبیعی احشامی‌زندگی مینمایم، ولی فقط در دورهٔ حیات خود چندین دفعه بداخلهٔ ایران مسافرت نموده و یقین‌کرده‌ام‌که ترقی و عمران هرمملکت و سیادت هرقوم بسته به بسط معارف آنهاست ولاغیر .

بـا درك این موضوع مقدس فعلاً در نقطهٔ زنـدگانی مینمایم‌که اگر برای رفع تب گنه‌گنه استعمال‌کنم باعث تعجب اقارب ونزدیکان حتی مادر وخواهرم گردیده و میگویند : کسی‌که داروی فرنگی‌میخورد‌کافر است. یا اگرگاهی باصابون‌تنظیف‌نمایم عبرت للناظرین و عملی محیرالعقول است .

اخیراً برای تربیت این قوم وقبیله بخیال تأسیس یك باب مدرسهٔ مقدماتی افتادم‌که بلکه نوباوگان طایفهٔ خود را بسرچشمهٔ دانش و تعلیم سوق داده و طَعم شیرین علم و ادب را بمذاق آنها آشنا نمایم ، لیکن مقدرات با من ستیزه نمود و موفق نگردیدم .

ولی با زحمات عمدهٔ برای اینکه اقلاً کوچکترین خدمتی بابناء طایفهٔ خود نموده باشم و اندکی اَمرِمُهِّم تنظیف را در میان‌آنها مرسوم نمایم یك باب‌حمام بطرزایرانی (برای اینکه بتوان غسل‌های واجب و مستحب را هم نمود) ترتیب داده‌ام وآنچه مردم طایفهٔ رستم

رادعوت‌به استحمام می‌کنم حاضر نشده ومیگویند، چون پدران ما حمام نداشته ونمی‌رفته‌اند ما هم نمیرویم و لازم نداریم ، این اقدام هم عقیم و بلانتیجه ماند .

اظهار مطالب فوق برای این بودکه مراتب لاقیدی و طرززندگانی یك جمعیت عمدهٔ از ملت نجیب ایران را تذکر داده باشم ، ولی علت عمدهٔ این لاقیدی مفرط[1] و علاقهٔ این مردم بدنیاکه قسمت مهمی از جمعیت مملکت ، ایران را تشکیل میدهند فرمایشات ونصایح و مواعظ‌آن روحانیین است‌که اغلب در منابر ، برادران و فرزندان دینی خود را مخاطب قرارداده‌وتفسیراحادیث «اَلدُّنیّا سجن‌المؤمن و جَنّةُ الکافرِ» را با بیانات‌کافی وافی بگوش آنها میخوانندوآنها را در این دارفانی میهمان میدانند ومیفرمایند شما دراین عالم میهمان هستید و برای مؤمنین خداوند در بهشت عمارت ، حور ، غلمان، درخت طوبی ، آب‌کوثر و لوازم تَعیّش حاضر ساخته و مهیا شده و البته شما مؤمنین ومؤمنات خالدین فیها میباشید و باید شما از حور و غِلمان استفاده نمائید و تمام لوازم تَعیّش‌و زندگانی‌برای‌شمادرآنجا مُهیّا و معین است .

چون ما هم فرمایشات‌آقایان را یقین داریم‌که راست است و مطمئن هستیم‌که در این دنیا میهمان هستیم و بدون هیچ زحمت ومشقتی برای ما در آن دنیا خانه ساخته‌اند و لوازم زندگانی را تمام مُهیّا نموده‌اند، این است‌که‌هروقت نگارشات امروزی راکه‌راجع به‌تغییر وضعیت در صفحات جراید و مجلات مشاهده می‌کنیم افسانه می‌شمُریم و قِصّه میخـوانیم . انصافاً ازآن دانشمند نحریر سئوآل میکنم‌که حق با ماست یا نه ؟

در قسمت آزادی؛ آزادی بهترین حربهٔ اشخاص امروزی است‌که عوام‌بیچاره ومردم سابق‌الذکر را بوسیله آن اغفال نموده وآن را بابرخی جملهها تزیین‌کرده و مقاصد خود را انجام میدهند و تحصیل معاش و مقام مینمایند .

گمان میکنم استعمال این‌کلمهٔ **«آزادی»** باوضعیت‌فعلیِ مملکت منافات داشته باشد ، زیراکسی‌که باید موضوع‌آزادی را تعقیب و عملی نماید آقایان وکلاء و وزراء و لیدرهای احزاب سیاسی و مُقتدایان جامعه هستند و حال‌آنکه خود آن آقایان فهمیده‌اند و ازآزادی حقیقی سوء استفاده مینمایند، زیراکه هریك ازطبقات مذکوره بتفاوت حال ومال صدهزار و پنجاه هزار الیٰ دوسه‌هزار نفر بندهٔ‌زرخریددارند که‌ازدست‌رنج عبادخود اعاشه و استرزاق میکنند و از نتیجهٔ حَمّالی و فعلگی‌آنها دارای عمارات و پارك‌های عالی وفروش غالی(کذا

۱ـ از سیاق عبارت تصور میرودکه بعداز عبارات لاقیدی‌مفرط کلمه « عدم» بوده ودر چاپخانه چیده نشده است .

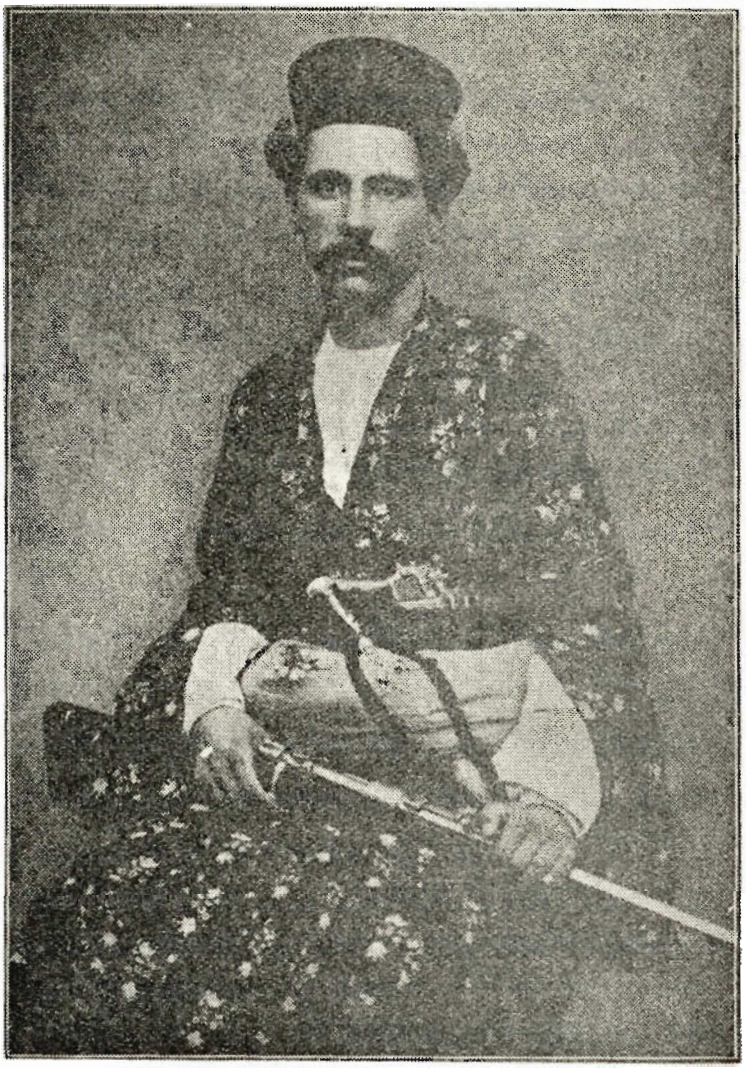

امامقلی‌خان رستم

فی‌الاصل) ومُبل ومیز و صندلی وبالاخره تمام لوازم اشرافیت می‌شوند و اگر عباد وبندگان زرخرید آزاد شدند ، بدیهی است سیادت آقایـان از میان میرود و نادانی[1] پاره میشود ، مُشتشان باز میگردد و همه یکسان میشوند ، با این حال واضح است هیچ فردی راضی بضرر خود نخواهد شد ، و بدین مناسبت کلمهٔ آزادی هم عملی و حقیقی نمیشود .

بعقیدهٔ من که **یکنفر صحرانشین هستم** خوب است این‌عنوان را تغییردهند و اسمی

۱ــ این کلمه شاید نان‌دانی بوده و در چاپخانه اشتباه شده است .

از آن نبرند و بجای‌کلمهٔ آزادی امروزی‌کلمهٔ دگر استعمال شودکه مطابق با واقع باشد ، زیرا تا **در دنیا ملك فروشی رواج است و آدم فروشی معمول** است وکسی هم‌که بندهٔ زرخرید دگری شد ، وجداناً مُوَظّف است حتی‌الامکان تراضی معبودخود را بعمل‌آورد و الّا خیانت نموده و جنایت‌کرده و خواهی نخواهی مجازات خواهد شد نسلاً بَعَد نسلٍ املاك بارث میماند ، زرخرید هم نسلاً بَعَد نسلٍ باو مربوط و توأم خواهد بود .

پس‌کلمهٔ آزادی را استعمال‌کردن و مُشتی از مردم ساده‌لوح بدبخت راگول‌زدن جز اغفال‌وگوش بری نتیجهٔ دربردارد ویانه ؟

باری ، با اینکه در این سه چهار سال اخیر خسارت طاقت فرسای عمده به بنده وارد شده ، مع‌ذلك برای مساعدت به انتشارات ایران شهر ، چنانکه مقررگردیده ، به وسیلهٔ آقاخلیل افتخارالتجار کازرونی وکیل ادارهٔ‌ایرانشهر، پانزده لیرهٔ نقد، به‌انضمام یك ورقه عکس ناقابل خودرا، تقدیم میدارد و تمنا داردکه در طبع و نشر «دانستنی‌های زنان جوان» ترجمهٔ ذبیح‌اله خان‌قربان، مساعی‌جمیله مبذول وعالم مطبوعات را مساعدت وبنده را از مطالعهٔ آن بهره‌مند و ممنون فرمایند .ــ از مَمَسنی ــ اَقَلّ امامقلی رستم رئیس طوایف رستم.»

***

تمام‌شد نقل مشروحهٔ امامقلی خان رستم از مجله ایران‌شهر و ادارهٔ مجلهٔ‌ایرانشهر درذیل عکس ایشان عیناً چنین مرقوم داشته است :

«جناب‌آقای‌امامقلی‌خان‌رستم رئیس طایفهٔ‌رستم در فارس که مبلغ پانزده لیره برای کمك بمخارج‌طبع « دانستنی‌های زنان جوان» مرحمت‌کرده‌اند وماهم قیمت‌کتاب‌را بجای **شش‌قران** فقط **پنج‌قران** قراردادهایم .

***

مقالهٔ مختصر امامقلی خان رستم بسیار جالب، انشاء آن‌هم ساده ، شیرین و تاحدی سلیس ودارای‌مطالب سودمندو قابل توجه بوده، و نشان میدهدکه این شخص **صحرانشین**، بقول خودش، در چهل‌و سه سال‌پیش، با وجود دوری از شهرهای بزرگ ومراکز تمدن ، مردی بغایت‌آگاه، روشنفکر، اصلاح طلب ووطن پرست بوده است .

اگر حافظه خطا نکند و اطلاعات نگارنده صحیح باشد ، امامقلی خان رستم پدر حسینقلی‌خان رستم بوده و در حدود سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ شمسی برحمت خدا پیوسته که روانش‌شاد باد ، ولی حسینقلی خان رستم، که در همین سالهای اخیر، بگناه شرکت در بعضی جریانات ، از طرف دادگاههای نظامی محکوم و معدوم شد ، به نیات و افکار

چنان پدر اصلاح‌طلب‌وخیرخواهی عمل‌نکرد ، وخدااز سرِ تقصیراتش‌بگذرد ، وآنطوریکه می‌گفتند و در روزنامه‌ها نوشتند و **شهود بیغرض عینی هم** حکایت می‌کردند ، با استفاده از آشفته‌گی‌های بعد از شهریور، هفتصد هشتصد ده‌ومالک‌و ثروت فراوان‌بهم‌زده، چیزی‌که بشهادت مندرجات ایرانشهر مرحوم پدرش آنهمه ازآن نفرت داشته، و اوضاع ملوك‌الطوایفی و اصول‌زرخریدی را تجدیدکرد .

***

باری، از این جمله بگذریم، توضیحی که پیرامون مقاله مرحوم امامقلی‌خان رستم بنظر میرسد مطلب مربوط به **حمام** ونظافت و اجتناب و احتراز افراد ایل رستم ازشست و شوی تن و بدن است که اسباب حیرت و تأسف ایشان بوده ، و این امرزیادهم تعجب آور نبوده و در مجامع پیش‌رفته وکشورهای «متمدن!»، و مخصوصاً ممالك اروپاهم سابقه بسیار داشته است .

حمامهای روم قدیم، یا ایران‌قبل از اسلام، حمام‌های ممالك عثمانی ومخصوصاً شهر اسلامبول ، حمام‌های دوره‌صفویه ، دراصفهان‌و شهرهای دیگر ،که مسافرین وجهانگردان اروپائی **«حمام ترکی»** می‌گفتند، شهرت جهانی و حمام‌های زمان قاجاریه و تشریفات حمام رفتن زنها ، و بویژه خانمهای اعیان داستان مفصل داشته و در احکام اسلام هم آمده است‌که اَلنظّافتُ مِن‌الایمان **و غسلهای واجب** و مستحب نیز که خود امامقلی خان بآن اشاره‌کرده از اهمیت حفظ سلامت و رعایت‌پاکیزگی در اسلام حکایت‌ها می‌کند .

اما در اروپا، عادت و رویه همیشه چنین نبوده، و اروپائی‌ها که‌خودشان‌را گل‌سرسبد عالم، برگزیدهٔ بنی آدم، نژاد برتر، با ادب، باتربیت، با نزاکت، دانا، با هوش‌وفهمیده جا میزنند تا همین سالهای نزدیك **از کثیف‌ترین** ، خشن ترین و بی‌شعور تـرین مردم روی زمین بوده‌اند .

در تاریخ عمومی عالم، تألیف آلبرماله Albert Malet و ژول ایزاك ـ Jule Isaac جلد قرن ۱۷ و هیجده چاپ پاریس از انتشارات کتابخانه هاشت ـ Hachette مخصوص تدریس رسمی در دورهٔ دبیرستان از صفحهٔ ۱۰۹ ببعد تحت عنوان « کثافت پیکر یا بدن» « La Malpropréte Corporelle » شرحی نوشته شده‌که ترجمهٔ لفظ به‌لفظ آن در زیرآورده میشود .

« درحالتی‌که مردها و زنهای بسیار مجلل (الگان Élégants) بحـد افراط عطر مصرف می‌کردند و بکار بردن عطر زیاد از لوازم اولیه ادب و نزاکت محسوب میشد **کثافت تن و بدن**، نه تنها در میان عموم مردم، بلکه حتی نزدافراد طبقات عالیه وکسانی که به تجملات ظریف (لوکس رافینه luxe raffiné) عادت داشتند بحدی شایع،

عمومی وعادی‌بودکه اسباب تعجب است .

نسبت باین امر در قرن هفدهم (فرانسه و اروپا) انحطاط آشکاری دیده میشود .

درصورتی‌که در قرون وسطی و تانیمه‌اول قرن‌شانزدهم هفتهٔ یکبار به حمام‌رفتن‌عادت عموم مردم بود ، درصورتیکه زمان فیلیپ لوبل Philippe le Bel در شهر پاریس **بیست‌و شش!** مؤسسه حمام عمومی وجود داشت، **در پاریس‌قرن هفدهم که‌سه** برابر بزرگتر و پرجمعیت تر شده بود، باآنهمه وسعت و جمعیت، **بهمه‌جهت‌دوحمام!دیده میشد !**

در ماده ۹ قواعد ادب و نزاکت فرانسوی بنام «قوانین بهترین رفتار !» که بسال ۱۶۴۴منتشرشده «نصایح!» زیردیده میشود: برای دارا بودن بدن تمیزممکن است! **بعضی وقتها!** آدمی پیش حمامی‌ها هم برود و هرروز باید زحمت شستن دست‌هارا با نان بادام (صابون) تحمل‌کرد، همچنین ممکن است صورت هم بمثل دستها شسته شود-(نقل ازگنجینهٔ اسناد نادر وچاپ نشده از انتشارات اوبری Aubry) -

در روزنامه- یا خاطرات- پزشگ هه‌روآر Héroard راجع بکودکی و جوانی **لوئی‌سیزدهم**-(جلد اول- از انتشارات دیدو Didot) - جزو یادداشتهای روز دوم اوت ۱۶۰۸ چنین نوشته شده‌است: « برای نخستین بار حمام‌گرفت!»و حال‌آنکه شاهزاده و ولیعهد جوان (Dauphin) در آنروز **هفت ساله** بوده است !

و عبارات «صورتش راشست !» اولین مرتبه در یادداشت‌های روز ۲۲ ژوئن ۱۶۱۰ بنظر میرسد! و درآنروز یك‌ماه از جلوس لوئی بر تخت سلطنت گذشته بود! یعنی‌پادشاه فرانسه **در تمام عمر** و یك ماه بعداز شاه شدن **فقط یك مرتبه** چهره‌اش را شست‌و شو کرده است !

لوئی‌چهاردهم - (پادشاه معروف و مقتدر فرانسه . ف .) هم **تقریباً همینطور بوده و در تمام مدت عمرش فقط‌یك‌مرتبه حمام رفته است!»**

تمام‌شد ترجمه ساده و تحت‌اللفظی مندرجات تاریخ‌آلبرماله وژول ایزاك واین‌نوشته و اعتراف خود فرانسویها یعنی یکنفر تاریخ نویس فرانسه درکتابی‌که با اجازه‌و تصویب دولت ووزارت آموزش عمومی فرانسه برای تدریس در مدارس رسمی نوشته شده هیچگونه توضیحی لازم‌ندارد .

دربارهٔ کثافت جسم،سخافت عقل، بدسلیقگی ، ظاهر سازی ، ریاکاری ، بی ادبی و خشونت اخلاق اروپائی، تصدیق، نوشته و اقرار از نویسنده‌ها و دانشمندان خودشان‌بحدی است‌که از اندازه و شماره بیرون است .

فقط باید ثابت‌شودکه کثافت دوران لوئی چهار دهم تا ۱۹۲۹ - و۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۸-۱۳۰۹ هجری شمسی)، هم، تا چند سال بعد از اظهار تأثر مرحوم امامقلی‌خان

رستم، منتها بنوعی دیگر، و بدتر، درکشور فرانسه باقی بود و دیده میشد وشایدهنوز هم‌در آنجا وکشورهای دیگراروپا باقی باشد .

داستان آن بطور اختصار چنین است که نگارندهٔ این سطور ـ طی جریان سالهای ۱۹۲۷ ـ ۱۹۲۸ ـ باتفاق سیزده نفر جوان ایرانی ـ از نخستین دسته محصلین اعزامی کشوری در سلطنت مرحوم اعلیحضرت رضاشاه شهید از قرار حروف تهجی نام‌خانوادگی- باسامی :

۱ـ افتخار، مصطفی ۲ـ افضلی‌پور، علی ۳ـ آل‌بویه ، اسداله .
۴ـ بهرامی، مهدی ۵ـ تابان، حبیب‌اله (هورخش)
۶ـ ثقفی ، فتح‌اله ۷ـ جهان، جعفر ۸ـ خبیری، عزت‌اله.
۹ـ عزیزی، محسن ۱۰ـ غفاری،ابوالقاسم ۱۱ـ کمالیان، جواد
۱۲ـ نصر، حسنعلی ۱۳ـ نوشین، عبدالحسین .

که‌بااین بنده، فتح‌الدین فتاحی ، چهارده نفر میشدیم ، در یکی از لیسه‌های شهر کوچك جنوبی فرانسه بنام تورنو Tournon تحصیل می‌کردیم .

لیسه Lycée درفرانسه به دبیرستان شبانه روزی میگویند .

اما چرا با اینکه ما همه دیپلمهٔ متوسطه بوده ، زبان فرانسه را خوب میدانستیم ، معلومات عمومی و هوش و استعداد زیادی هم داشتیم ، در مسابقهٔ مشکلی در تهران نیز که برنامه‌اش بالاتر و دشوارتر از شش‌ساله متوسطه بود شرکت‌جسته توفیق یافته و با هزاران امید وآرزو و ذوق و عشقی‌که مافوق آن متصور نیست بـرای **تحصیلات عالی** بفرانسه رفته‌بودیم‌مارا بمدرسه‌متوسطه فرستادند وعمروجوانی‌مارا تلف‌کردند و عشق و ذوق‌واستعداد و روح بعضی را خفه ساختند. گروهی دست از ادامه تحصیل شستند ، چند تن مانند احمد آشتیانی، حسینقلی عطائی و دکتر فصیحی‌دقمرگ وکشته ، یکی دونفر مثل سید عبدالصمد حسان طباطبائی به تیمارستان فرستاده شدند، برخی چون محسن‌عزیزی سه وبقولی‌پنج‌ویا هفت سال پوست کلفتی بخرج داده در همان‌کلاسهای متوسطه باقی‌ماندند .

این‌همه داستانی جدا وبس دلخراش و تأسف انگیز دارد که بایدکتابی‌مستقل برای آن‌پرداخته‌شود .

خلاصه صورت ظاهر بهانه و دستاویز سرپرست‌های محصلین این بود کـه میخواهند بافرستادن عدهٔ زیادی از دانشجویان‌در سال‌های اول‌ورودبفرانسه‌به لیسه‌ها یا دبیرستانهای شبانه روزی زبان فرانسه آنها تقویت‌بشود تا هنگام‌ورود بدانشکده‌هاو مدارس عالی‌بتوانند از دروس استادها بهتر استفاده کنند .



ردیف اول نشسته از چپ براست : ابوالقاسم غفاری ـ مصطفی افتخار ـ فتح‌الدین فتاحی ـ جعفر جهان
مرحوم دکترمهدی بهرامی ـ محسن عزیزی
ردیف‌دوم ایستاده‌از چپ‌براست: علی‌افضلی‌پور ـ حسنعلی‌نصر ـ اسدالله‌آل‌بویه ـ فتح‌الله‌ثقفی ـ حبیب‌اله تابان
عزت‌الله خبیری ـ جوادکمالیان

ولی **باطن امر** و حقیقت مطلب چنان بود کـه وارثین مکتب شوم **دارسی تاد**، **جیمز موریه** میرزا ملکم خان **ادوارد براون**، یعنی همان اجنه و شیاطینی که از زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه و میرزا عیسی قائم مقام، با توسل بهزاران وسائل اهریمنی، از حیله و نیرنگ، زور و فشار، فتنه و فساد و تهمت و افترا و حتی برانگیختن جنگ، سعی داشتند نگذارند مردم و جوانان ایران بدانش‌ها و صنایع دنیا دسترس یافته و از مستشاران دزد، حمّال و کیسه‌کش حمّام و خرابکار خارجی ـ مانند دوزیه ـ بی‌نیاز گردند، **علی‌رغم نیات مقدس**، آرزوهای بزرگ و نقشه‌های عالی شاهنشاه سعید **شهید** اعلیحضرت **رضا شاه** فقید، نمیخواستند که نخستین دسته‌های محصلین اعزامی بدانشکده‌های اروپا راه یابند و تحصیلات عالیه خود را زود تمام کرده بایران بگردند.

چه از این رهگذر چند ویا چندین ضرر متوجه **آنها** میشد.

نخست آنکه این جمله بر خلاف نقشه‌های دیرینه و شوم **استعمار** و خود رضاشاه، با فرستادن زُبده جوانان لایق و باهوش ایرانی باروپا، برای اکمال تحصیلات، برخلاف مقاصد پلید استعمار قدم برداشته بود، و اگر آنها می‌گذاشتند که دانشجویان ایران بمحض ورود باروپا بدانشکده‌ها و مدارس عالی راه یابند مسلم است که **اربابان بیگانه** ناراضی میشدند و **جاسوسهای دیگری** را بکار می‌گرفتند!

ضرر دوم ـ هرگاه بچه‌های هوشمند ایرانی زود بدانشکده های اروپا داخل شده و با ذخیره‌های علمی و ارمغان دانش و هنر، باهمان عشق و شور وطن پرستی، شاه دوستی، و غرور ملی که در آغاز داشتند، هرچه زودتر بکشور خود برمی‌گشتند **دسته بندی آنها** برهم میخورد، و **سد انحصار طلبی** آنها درهم می‌شکست

آخر **آنها** یکدسته **شارلاتان**، هوچی، حقه باز و پشت هم‌انداز بیسواد و بی‌معلومات بودند که در نتیجهٔ سرسپردن بدستگاههای جاسوسی خارجی و تبعیت از **مکتب شوم** استعمار و تحسین و پرستش ماجراجویان مرموز، حیله‌گر و ماهر بیگانه و بدروغ خودرا بآستانه‌های کثیف ادوارد براون و یا خاطره ننگین پسر میرزا یعقوب ارمنی بستن توانسته بودند و توانستند چیزی نزدیک به پنجاه سال، نیم‌قرن، و بلکه بیشتر، فقط بدستاویز **شهادت‌نامهٔ**، یاورق پارهٔ مجعول و یا صحیح، دانش‌سرای مقدماتی Ecole Normale primaire یکی از قصبه‌های حومهٔ پاریس، و یا تصدیق نامهٔ ـ سیاسی ـ کـه بعلت حمایت ادارهٔ دوم ـ Deuzième Bureau یکی از دولتهای اروپائی، **بوسیلهٔ مراسله** Par Correspondance در یك قنسول‌گری خارجی بدست آوردند، خویشتن‌را **پروفسور**، پروفسور آگرژه Professeur Agrégé جازده **تمام مقامات**، مزایا،

اعتبارات و عناوین فرهنگی، علمی، دولتی، ملی ودانشگاهی‌را منحصر (و مونوپول) خود بکنند .

مقام استادی، عنوان دانشمندی، **علامهٔ دهر** بودن، نمایندگی در مجامع ادبی . و علمی در داخله و خارجه ، هزینه‌های سنگین و فوق‌العادهٔ سفر برای گشت و سیاحت و تفریح و عیاشی در اقطار و امصار جهان ، ببهانهٔ شرکت در فلان انجمن ، حق‌التألیف ها وحق‌الترجمه های گزاف، که اغلب همان‌چند نفر انگشت شمار می گرفتند و کاررا جوانان و مردان فاضل و گمنام انجام میدادند، تا حتی فهرست‌ها و مشخصات کتابهارا نیزدیگری تهیه‌می‌کرد ولی بنام آن **اساتید قلّابی** طبع و نشر میشد، و تا آنجائی پیش میرفتند که به بعضی **از نفایس ملی** و گنجینه‌های خزائن‌کتابهای دولتی هم ، **مانند موش** انگشت می‌زدند .

آنها، بهمه جهت، هفت هشت یا ده نفر بودند، و شمارهٔ آنان ازانگشت‌های دو دست تجاوز نمی کرد، جمله‌تحت‌رهبری‌وارشادمرشد کل، که‌اوهم‌طی‌مدت‌طولانی‌ازادواردبراون و مکتب‌مرموزدیگر **الهام** گرفته وتعلیمات‌یافته بود باجرای دستورها **و اوامراستعمار** کمربسته بودند. چند نفری ، باز از تعداد شماره‌انگشتان دو دست‌کمتر یا بیشتر ، بعدها ، بعنوان چاپلوسان و کوچك ابدال‌های دست دوم و سوم تا دهم باین دسته‌بندی‌پیوستند .

اینها چه میبایستی بکنند ؟

تا مقاصد شوم استعمار، در جلوگیری از بی‌نیازی ایران، و اغراض‌کثیف خودشان، بمنظور نگاهداری **انحصارات** نامیمون خود، تواماً برآورده گردد .

مسئله بسیار مهم بود و شوخی و بی اعتنائی بر نمیداشت !

سربازی ساده، دلیر ، سرشار از غرور ملی و مملو از احساسات پاك ایراندوستی و مالامال از آرزوهای بزرگ و آمال‌مقدس بنام **رضاشاه تصمیم جدی ومردانه‌گرفته بود** که ایران، وطن عزیز و سرزمین پر افتخارمارا از صنایع، محصولات، وبالاتر ازهمه متخصصین و مستشاران دغل باز خارجی بی‌نیازکند .

و یکی از نقشه‌های عالی و بزرگ، آن مرد بزرگ ، همین اعزام **دسته جمعی** جوانان شایستهٔ ایران ، باگروههای بزرگ ، برای اکمال تحصیلات عالیه ، بکشورهای اروپابود .

و درست همین یك نقشه از موارد بسیار مهمی بودکه در شرایط آن زمان **استعمار آنرا هرگز نمی‌پسندید** ، و جاسوسها و مزدوران استعمار ازآن بی اندازه وحشت داشتند .

***

برای اینکه نیات مقدس؛ **احساسات ساده** و آمال وآرزوهای عالی‌آن‌مرد بزرگ



رضاشاه‌کبیر

بحوبی مجسم گردد . با اعتذاراز تطویل ، از خوانندگان گرامی اجازه میخواهم **نواری** را که شخصاً پر کرده و برداشته‌ام ، در اینجا ، عیناً و بدون ذرهٔ تغییر بر روی کاغذ بیاورم .

***

آخر نگارنده نمیدانم تا چند صباحی زنده هستم سنین عمرم ، چنانکه اشاره شده ، بحساب سنوات قمری بهشصت وپنج و یا شصت وشش واز قرار سالهای خورشیدی شصت وسه و یا شصت و چهار سال رسیده و از حیث بنیه هم بسیار ضعیف شده و چند بیماری مزمن ، ازجملهٔ روماتیزم دارم ، میترسم خاطرات ، دیده‌ها ، شنیده‌ها وتجربه‌های بیش از پنجاه سالهٔ خود را ، از زشت و زیبا ، شادی و اندوه ، اگر حکایت نکنم ، بر سینهٔ ناتوانم سنگینی کند .

***

این نوار که عرض کردم ـ از بکاربردن کلمه‌های خارجی همواره امساك و احتراز دارم ـ بعضی لغات عربی هم درزبان فارسی ، طی هزار و چهارصد سال بومی و خودمانی شده تغییر وضع داده بفارسی درآمده و خارجی بحساب نمی‌آید ـ و گرنه عرضه میداشتم که نوار و فیلم . ـ مربوط میشود به‌صبح روز بیستم یا بیست و یکم و یا بیست و دوم مهر ماه ۱۳۰۷ شمسی ـ از روی حافظه می‌نویسم و از این جهت در تعیین روز مشخص و معین تـردید دارم و آنچه مسلم است بعد از روز بیستم مهر بوده ـ **هنگام شرفیابی نخستین دسته** دانشجویان اعزامی کشوری باروپا به **پیشگاه اعلیحضرت رضاشاه** در کاخ شهری .

ازمقدماتی که چگونه لباس **متحدالشکل وطنی** مرغوب ازپارچه‌کازرونی پوشانیده و بما یاد داده بودند که در حضور شاه چطور خودمان را اداره کنیم صرفنظر میشود .

ما ، نخستین گروه محصلین اعزامی ، بجای یکصد نفر یکصد و ده نفر بـودیم و آنهم جدا داستانی دارد .

نواری که پرکرده‌ام از گزارش مرحوم **عبدالحسین تیمورتاش** ، **از صدای رضا شاه** ، از مختصر گفتگو و صحبت او با دو نفر از محصلین ، و فیلم هم از صحنه و منظره ، از هیکل برازنده و لباس تیمورتاش و اندام رشید و رسای رضا شاه بوده است .

این نوار و فیلم در اعماق مغزم ، در ذرات وجودم ، بدون ذره‌ای تغییر و اشتباه ، آن چنان ضبط شده که امروز ، بعد از چهل و دو سال ، اندام رشید آن پادشاه عزیز و قیافهٔ قشنگ و برازندهٔ تیمورتاش و آهنگ مردانه پرمحبت و صمیمی رضا شاه بنوعی در نظرم مجسم و در گوشم طنین‌انداز است که تو گوئی واقعاً یکساعت پیش بـوده و شرط می‌بندم که بتوانم دیده برهم زده آن صحنه و منظرهٔ دوست داشتنی ، دل‌انگیز و مهرآمیز

۱۰۸۲ ــ
و فراموش نشدنی را برای یکنفر نقاش ماهر حکایت کنم تا تصویر آنرا عیناً بسازد و یا زیرو بم صدای پدرانهٔ آن سرباز دلباختهٔ عظمت ایران را بنحوی تقلید و ادا نمایم‌که در پشت پرده گمان برند آن شهید راه استقلال وطن زنده شده و برگشته است .

آخر ، خدایرا ، من در این عمر طولانی و پر از اضطراب و رنج خودکه هزاران روزهای سیاه صحنه‌های جگرخراش دیده‌ام ساعاتی **شیرین‌تر** ، امیدبخش‌تر وفرح‌انگیزتر از آن روز شرفیابی بحضور پادشاه ایران نداشته‌ام .

افسوس ، و هزاران افسوس ، چه‌آرزوهائی خاك شد و چه امیدهائی برباد رفت ، و من ، طی این مدت چهل سال ، حتی در تیره‌ترین ایام زندگی ، آن صحنه و منظره ، و آن گفتگو و آواز را صدها و هزارها بار ، در عالم خیال به‌نظر جلوه‌گر ساخته و با زبان تکرار و تمرین کرده‌ام .

***

و اینك ، این شما ، واین صحنه ومنظره و یا **نوار وفیلم** ساعات شرفیابی نخستین دسته ازمحصلین‌اعزامی (کشوری) در مهرماه ۱۳۰۷شمسی به‌حضوررضاشاه پادشاه ایران .

***

صحنه عبارت بود ازقسمت جنوبی پله‌های‌کاخ شهری رضا شاه واقع در ضلع شمالی خیابان سپه ، همان عمارتی‌که سقف‌گنبد مانند دارد ، ما دانشجوها رو به پله‌های عمارت، پشت بخیابان ، بشکل نیمدایره صف کشیده بودیم ، مرحوم یحیی‌خان قراگزلو ، اعتمادالدوله ، وزیر معارف وقت ــ که خدایش بیامرزد مرد بتمام معنی کلمه با شرف ، نیك و نیك نفسی بود ــ با جمعی از رؤساء ادارات وزارت‌خانه ،مانند علی‌اصغرحکمت ، عیسی صدیق ، تقی طائر ، محسن قریب و اسمعیل مرآت در ضلع شرقی ، نزدیك عمارت، قدری دور از محصلین ، زیر سایه درختها ایستاده با ترس یا دلهره و اضطراب هرچه تمامتر انتظار می‌کشیدند ، تیمورتاش ، وزیر دربار ، که آن زمان ، بعد از شاه ، شخص دوم مملکت و در همه‌جا مجلس آرا بود بامرحوم اعتمادالدوله صحبت میکرد ، قلب همه ، از رؤساء و دانشجو ، بغیر از تیمورتاش و شاید هم اعتمادالدوله ، می‌طپید ، تیمورتاش که بمرحمت شاه و بی‌باکی و برازندگی خود ، مغرور بود ، مضطرب بنظر نمیرسید ، می‌گفت و می‌خندید ، اعتمادالدوله هم با شرف و پاك و باین جهت بی‌باك بود ، ولی دیگران همه‌دلواپس و لرزان، وبا بی‌صبری در انتظار بودند، انتظار ازاینکه شاه تشریف بیاورد و بیم‌از اینکه شرفیابی دانشجوها چگونه بگذرد ، وبقول حافظ «چه در نظرآید».

زمان انتظار شاید اندك بود ولی سنگین ، بیم آور و طولانی مینمود .

بالاخره ، هرچه بود ، بسرآمد ، و اعلیحضرت رضا شاه ، با آن قد بلند ، اندام

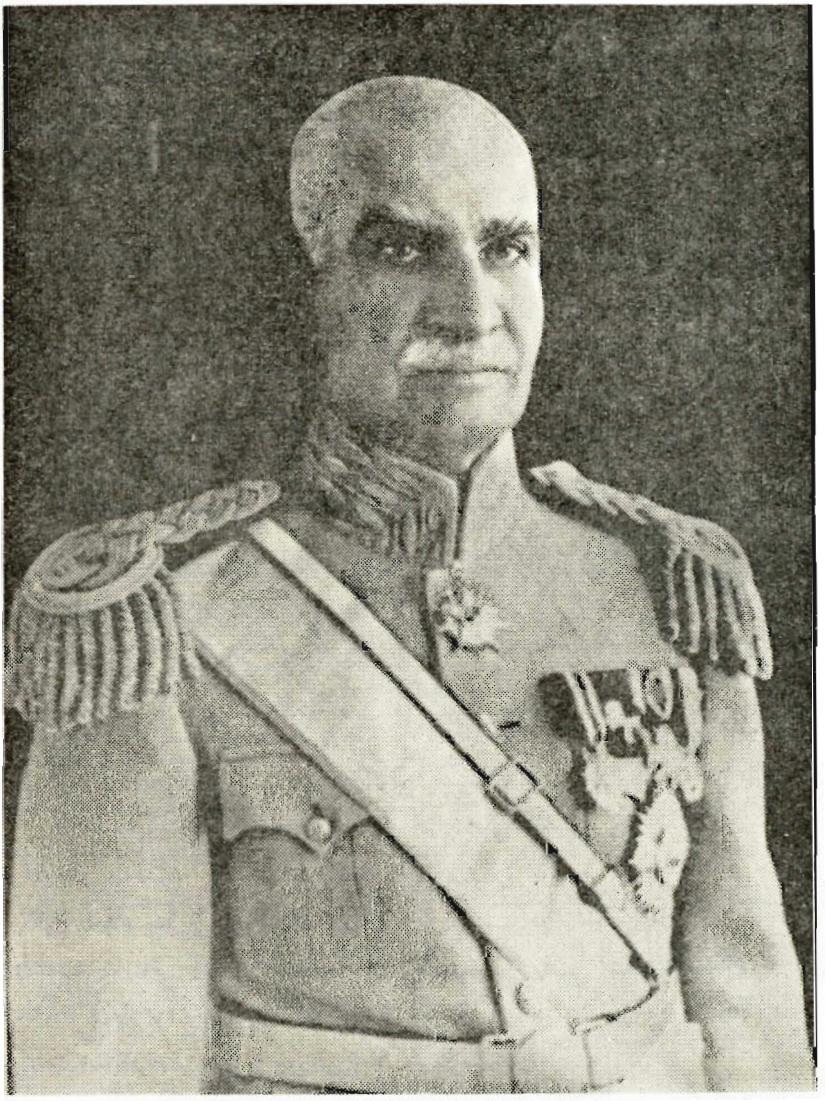

رضاشاه کبیر

متناسب و رشید ، سرو وضع مردانه و با وقار و متانت ، و **آن شنل معروف** ، از داخل عمارت ظاهر وازپله‌ها سرازیر شدند، آهسته و محکم گام برمیداشتند ، پیر نبودند ، جوان هم نمی‌نمودند، ازچیزی بیش‌ازچهل سال ونزدیك به‌پنجاه ساله بنظرمن‌رسیدند ، موهایشان باصطلاح عوام جووگندمی بود ولی استخوان بندی محکم و بنیه بسیار قوی، و سلامت کامل داشتند قدشان راست راست و بقول شعرا مانند خدنگ بود ، **اگر در راه استقلال و تمامیت ارضی ووحدت و عظمت ایران شهید نمیشدند** ، بی‌گمان سالیان بس دراز ، با همان قدرت و سلامت زندگانی می‌کردند .

***

بطور جمله معترضه و بدون بیم از هرگونه تصور وگمانی ، باید عرض کنم که علت و اسباب ظاهری رحلت مرحوم رضا شاه ، دور از وطن و در ولایت غربت ، هرچه، بوده ، نگارنده او را **شهید راه استقلال ایران** میدانم و نخستین نویسنده بیغرض و و دور از تملق و چاپلوسی هستم که از روی علم ، اطلاع ، سند و دلیل به **شهادت وی** برای عظمت ایران گواهی میدهم .

مداهنه و خوش آمدگوئی دور از شأن و مقام انسانی من است و از آن گذشته در این ساعات یا ایام و ماهها و یا حداکثر سالهای آخر زندگانیم **مطلقاً بدرد من نمیخورد** و سودی هم برایم ندارد ، زیرا که حب جاه و مقام و هوس شهرت و نام را سالهاست که پشت‌سر گذاشته و پنجاه سال بیشتر بفقر و قناعت خو گرفته‌ام و بمال دنیا نیز نیازی ندارم ، از هرگونه کینه ورنج ، غرض ومرض احساسات تند جوانی ، فریب‌خوردگی و تصورات خام و ناپخته عاری شده و بآن مرحله از عمر رسیده‌ام‌که باید محض خدا و وجدان خویشتن راست بگویم وحقیقت بنویسم وجز طریق حق راهی نجویم.

حقیقت این است‌که مرحوم رضا شاه غرور ملی داشت ، بایران و بزرگی و عظمت ایران مهر میورزید ، و برای سربلندی وافتخار وطن آمال و آرزوهای عالی می‌پرورید، و بدلیل اعلام بیطرفی در جنگ جهانی دوم ، ودقت در رعایت کامل آن ، پناه دادن و نجات **رشید عالی** گیلانی و **حاجی امین‌الحسینی مفتی اعظم فلسطین** وامتناع از دادن راه ومقاومت شدید در تسلیم چند نفرمهندس آلمانی بمتفقین و بسیاری‌کارهای دیگر **سیاست صددرصد ملی** و بیطرفی‌کاملاً شرافتمندانه تعقیب می‌کرد .

و بهمین جهات و بعلت اینکه این رویه برخلاف مقاصد و اغراض متفقین بود خاك ایران را ظالمانه وبناحق اشغال کردند ، نیمه شبی ، بمانند دزدان و راهزنان ، بسرزمین مقدس و ملت صلح جوی ما شبیخون زدند ، **دریا دار بایندر** ، **سرگرد جهانسوز** و بسیاری از برادران و فرزندان دلیر ما را که گناهی جز دفاع از خاك وطن نداشتند باکمال ناجوانمردی شهیدکردند .

و رضا شاه که خود سردسته و **بزرگ شهیدان** راه وطن است ولو اینکه ظاهراً و عملاً و بطور مادی هم بدست دشمنان ایران کشته نشده باشد بی‌گمان در فراق وطن و از غصه تیره روزی ایران و ایرانی **دق مرگ** شده و بطور مسلم **شهید و از شهدای** نامدار ایران بحساب می‌آیدکه تاریخ باید همواره نام او را به‌نیکوئی و احترام یادکند.

از سجایای عالی و قابل تحسین مرحوم رضا شاه یکی هم **سوءظن** زیاد و احتراز شدیدی بودکه تا بدرجه وسواس نسبت باروپائی‌ها و یهودی‌ها و خارجی‌ها داشت و خیلی سعی می‌کردکه هرقدر بتواند زودتر از آنان بی‌نیاز بشود و هرگز بآنها حق مداخله و رو ندهد .

دلایل و نوادر در این زمینه بسیار است و فعلاً همینقدر جمله معترضه کافی است .

***

بعد از این جمله معترضه‌گوئیم که مرحوم رضا شاه از پله‌ها پائین آمد ، برخورد با آن مرد عالیقدر ،کسانی‌که دیده‌اند بخاطر دارند ، در آدمی احترام ، ترس و محبت را در یکجا وباهم بر می‌انگیخت ، مادانشجوها هم این حالت را داشتیم ، بدون شرم باید گفت ،که هم میترسیدیم ، هم‌غرق درتکریم ، احترام وستایش بودیم وهم احساس می‌کردیم که آن مرد را از اعماق قلب خود دوست میداریم .

شاه ازپله‌ها پائین آمد ، وقتی قدم بزمین صاف‌گذاشت رؤساءادارات وزارت معارف تعظیم‌کردند ولی درعین حال چون همه خرده شیشه‌داشتند ازترس قبض روح شدند و عقب کشیدند و در پناه درخت‌ها مخفی گردیدند ، اعتمادالدوله ـ که عرض کردم مرد واقعاً شریف و پاکی بود ، البته باکی نداشت جلو آمد و دو مرتبه تعظیم و کرنش نمود ، شاه باحترام و ادب او با تبسم پاسخ داد ، تیمورتاش ،که خود را هنوز همه‌کاره و کارگردان میدانست با قیافه برازنده وگردنی افراخته جلوترآمد ، و سه‌مرتبه تعظیم و احترام کرد.

یادم رفت بنویسم ، در لحظاتی که اعلیحضرت از پله‌ها پائین می‌آمدند ، بنده از دور در قیافه و چهرهٔ ایشان دقیق شده احساس‌کردم اوقات تلخ و گرفته هستند و بیکی دو نفر از رفقای نزدیك آهسته این نکته را تذکر دادم .

با یاد آوری این نکته ، تیمورتاش جلو و جلوتر رفت ، اعلیحضرت رضا شاه هم آرام‌آرام‌بسوی صف محصلین جوان پیش‌می‌آمدند .

هنگامی‌که شاه بفاصلهٔ لازم بدانشجوها نزدیك شدند و تیمورشاه در پشت سرایشان ، قدری متمایل‌بشرق، رو بجوانها ، قرارداشت ، اعتمادالدوله‌که‌وزیرمعارف و مأمور انجام امتحانات مسابقه و اعزام دانشجو ، هزینه‌های این‌کار هم در بودجه قانونی وزارت معارف بتصویب مجلس و توشیح رسیده بود ، از روی قاعده وعرف و عادت اداری میبایستی وزیر معارف **گزارش** بعرض‌برساند ، ولی تیمورتاش خود شیرینی‌کرد وخودش راجلو انداخت

و باعتمادالدوله مجال نداد که **ازروی نوشته** مطالب و گزارش رسمی را معروض دارد و عیناً این‌کلمات راگفت :

اظهارات تیمورتاش ـ به‌پیشگاه اعلیحضرت رضا شاه هنگام شرفیابی نخستین گروه دانشجویان اعزامی‌کشوری ـ که یکصد و ده نفر بودند ـ در مهرماه ۱۳۰۷ :

«قربان ! **اینها** ! از حساس‌ترین **رعایای** ! جوان اعلیحضرت همایون شاهنشاه هستندکه حسب‌الامر مطاع مبارك ملوکانه پس از آزمایش در امتحان و احراز لیاقت برای اکمال تحصیلات عالیه باروپا اعزام میشوند .»

باور بفرمائید ، مطلقاً از حفظ می‌نویسم ، آخر نوار پرکرده‌ام ، ذرهٔ اختلاف و اشتباه ندارد ، و این نوار در سویدای قلب ، اعماق دل و ذرات وجود من حفظ و ضبط شده وفراموشی وکسر ونقصان نمی‌پذیرد وعبارات فوق عین‌کلمات مرحوم تیمورتاش است .

عرض‌کردم که‌احساس میشد اعلیحضرت اوقاتشان تلخ است وگرفته بنظر میرسیدند، بهمین جهت و یا بعللی که شاید از جمله مایل بوده‌اند این گزارش را اعتمادالدوله وزیر معارف ،که وزیر مسئول وعضو هیئت دولت بوده ، بعرض برساند وتیمورتاش مجال نداد ، خوششان نیامد ، پس از پایان عرایض وزیر دربار ، هیچگونه پاسخی ندادند و پرسشی هم نفرمودند و با نهایت درجه عصبانیت با دستی که بسمت او ، و از این جهت دست چپ بود ، بتندی بسوی ایشان‌اشاره‌کردندکه دور بشود ، وتیمورتاش عقب عقب رفت و سپس شاه خود به‌تنهائی به نیم‌دایرهٔ صف محصلین نزدیك‌تر شده و در وسط دایره قرار گرفتند ، و ما آناً دایره را ـ طبق تعلیماتی‌که از پیش داده بودند ـ بدور ایشان بستیم، و شاه تنها، در میان دایرهٔ از پاکترین و پرشورترین جوانان ایران واقع شدند لب بسخن‌گشودند و عیناً وبدون ذرهٔ و نقطهٔ وفتحه وکسرهٔ اختلاف و اشتباه ، عیناً چنین فرمودند :

فرمایش‌های رضاشاه به نخستین دسته محصلین اعزامی کشوری در مهرماه ۱۳۰۷ :

« **بچه‌های من** ! ـ و سپس درکمتر از لمحهٔ بصر توجه و عنایت کردند که شاید این گفته و کلمه بچه‌ها خیلی بیش از اندازهٔ لازم ساده و قدری دور از شئون مقام سلطنت باشد و احیاناً سوء تعبیر بشود بلافاصله اضافه کردند ـ و **فرزندان عزیز من** ! لابد شما تعجب می‌کنید و از خودتان میپرسید که چگونه شده یك مملکت شاهنشاهی بیك کشور جمهوری محصل میفرستد ، من هم این فکر را کرده‌ام ولی من بوظیفه شناسی و شرافت شماها اطمینان دارم و از شما هیچ ارمغان نمیخواهم بغیر از علم و وظیفه‌شناسی وکشوری‌که شما میرویـد این هر دو را بقـدر کافـی دارد و میتوانـد بشما یاد بدهـد ، بچه‌ها ، بخـدا ، و بخـدا مملکت شما خیلی عقب است ، کـه اگر شبانـه روز درس بخوانید ،

کار بکنید و زحمت بکشیدو ازهرگونه تفریح و استراحت دست‌بداریدبازهم‌کفایت نمی‌کند، بروید در پناه‌خدا ومن از خدااینقدر عمر میخواهم‌که زنده بمانم و به‌بینم شما با سوغاتی‌های قابلی ازعلم و وطیفه شناسی و عشق بوطن بکشور خود برگردید و من مملکت رابشما بسپارم .!» اوامر شاهنشاه تمام‌شدو وقتی‌سخن ایشان بکلمات آخر رسید آن‌چنان تأثر ، شادی، محبت، احترام و غم و حالتی‌که نمیتوان بیان‌کرد بماهادست‌دادکه نزدیك‌بودضجه وشیون‌کشیده های های گریه‌کنیم، بی‌اختیار اشك حلقه‌های چشم همه‌را پرکرد، خود شاه هم ازگفتن حرفهای آخری متأثر و شاید پشیمان شدند و بسخنان خود پایان بخشیده با یکایك دانشجوها دست داده و همه‌را مرخص‌کردند .

هنگام دست‌فشردن‌هم دو حادثه‌کوچك،که البته غیرمطلوب نبود ، رخ دادکه از بیان آن صرف‌نظر میشود .

ضمناً باید اضافه نمودکه از صدو ده نفر محصل چهار نفر احمد حامی ، ابوالحسن شیخ ، خلیل ملکی و یکنفر دیگر بزبان آلمانی امتحان داده سه نفر در آلمان و یکنفر در زوریخ بتحصیل اشتغال یافتند، سه یا دونفر دیگر،لطفعلی صورتگر وگویا مسعودفرزاد، بانگلستان اعزام‌شدند و بقیه یعنی بیش از صدنفر مأمور فرانسه بودند و اشارهٔ اعلیحضرت شهید باین‌نکته بود

چیزی‌که ازتمام نکات وجریان شرفیابی، در همان لحظه‌های نخست توجه مامحصلین را بیش از همه جلب‌کرد تفاوت بین گفتار تیمورتاش‌با بیانات مرحوم رضاشاه‌بود.

تیمورتاش مارا- که همه یا اکثریت تربیت شده **مکتب آزادی** و سر بلندی و غرق غرور وشور بودیم- **رعیت و ازحساس‌ترین رعایای جوان** معرفی‌نمود ولی‌اعلیحضرت رضاشاه بانهایت درجه سادگی، صمیمیت، محبت ومهربانی‌و دور ازریا و تزویر، **بچه‌های من و فرزندان عزیزمن** خطاب‌کرد، و این تفاوت بسیارزیاد و فوق‌العاده آشکار ونکتهٔ بی اندازه حساسی‌بودکه سادگی، پاکی وصفای ذهن آن مرحوم رانشان میداد . وبعدها همین فرمایش در محافل علمی و روزنامه‌ها موجب گفتگوو بحث فراوان شدکه فعلاً جای بیان ندارد .

دریغ و افسوس‌که اجنه و شیاطین هرگز نگذاشتند احترام، محبت و پرستش‌متقابل فرزندان حق شناس نثار آستانه چنان پدر تاجدار و عزیزی بشود وگذشت آنچه بـرما و اوگذشت !

***

احساسات پاك و بی‌آلایش، نیات مقدس وآمال بلند وعالی و نقشه‌های بزرگ‌وتصمیم راسخ و خلل ناپذیر آن شاهنشاه برای سوق جوانهای حساس و بالیاقت ایران به‌بالاترین نقطه‌های دانش، هنرو صنعت معاصر، بامید و آرزوی تعالی و ترقی وعظمت ایران زمین ،

سرزمینی که واقعاً بآن عشق میورزید. و بحقیقت آنرا می‌پرستید **و در راه آنهم شهید شد** آن‌چنان بود .

دوکلمه‌هم از محصلین دورهٔ اول و شخصیت، سوابق و معلومات آنان بشنوید .

اکثریت‌دانشجویان اعزامی‌دوره اول مولود عصر وزمانی بودندکه‌جنگ اول‌جهانی، اشغال سرزمین ایران. بوسیله‌قشونهای‌روس، انگلیس و عثمانی، قحطی، بیماری،انفلوانزا، جنگ‌های خانگی ، شورش‌ها ، انقلاب‌ها ، رستاخیز عظیم ، تلاش‌های تاریخی و بی امان ایرانیان را درعرصه نبرد مرگ و زندگی و برای‌حفظ استقلال و شرافت‌کشور و ملت‌خود بچشم خویشتن دیده ویا از شهود عینی، پدر، برادر و اقوام‌نزدیك و اقرب بزمان‌شنیده، حماسه دلاوری‌های شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی ، زائر خضر خان، میرزا کوچك خان ، کلنل محمد تقی‌خان و شیخ محمد خیابانی، برای آنها هنوز داغ وتازه بود، و بسیاری‌از آنان‌عارف، عشقی و فرخی یزدی‌را بچشم خود دیده،**اوپرت‌ها وکنسرت‌های**شورانگیز عارف، از خون جوانان وطن لاله دمیده، یوسف مشروطه از چه برکشیدیم ، عاقبت او را چوگرگی دریدیم ، با صدای‌گرم و آسمانی شاعر، و اوپرت رستاخیز سلاطین ، دیشب‌که مرا یاد وطن در نظرآمد، دیدم‌که زنی‌باکفن‌از قبردرآمد، باآوای ملکوتی‌عشقی درسالون گراند هتل بچشم دیده و بگوش خود شنیده بودند ، بـرخی پهلوان و یا فرزند قهرمانان استقلال وطن محسوب میشدند .

گروهی از خاندانهای علم و دانش برخاسته و فرهنگ و ادب را بمیراث داشتند .

در آنزمان، درست چهل‌و دوسال پیش، در ایران و حتی تهران، اینهمه دبیرستان، دانشگاه، دانشکده، مدرسه و مؤسسه عالی، کتاب، کتابخانه ، مجله و مطبوعات و وسائل تحصیل نبود و دانش‌آموزان ، اغلب و دانشجویان همه جزوه می‌نوشتند ، کتاب فارسی‌که یا اصلا وجود نداشت و یا نادر و مانند اکسیر محسوب میشد وکتاب بزبان خارجی - که بیشتر ومعمول فرانسه بود- خیلی بندرت بدست می‌آمد .

هرکس درآن ایام میتوانست‌که با نبودن وسیله‌و ابزارکاردرسی بخواند و تحصیلاتی بکند بقول معروف واقعاً «دود چراغ» میخورد، همت، استعداد و پشت‌کارداشت .

چون آن ایام«برق» هم‌نبود و محصلین‌تاصبح با «چراغ‌نفتی»وشیشهٔ‌که‌آنرا**«لامپا»** می‌گفتند درس حاضر میکردند .

تیمورتاش این‌یك کلمه را اغراق نگفته بودکه اکثریت قاطع محصلین اعزامی دوره اول واقعاً هم **حساس و لایق** بودند و معلومات، ادب و تربیت خانوادگی وشخصی‌آنها خیلی بالابود، برخی مانند مرحوم دکتر **فصیح فصیحی**، دکتر تقوی ، دکترمهدی‌آذر **درجه دکترای پزشکی** از یگانه مدرسه‌عالی طب، یا دانشکده پزشکی، تهران در دست

داشتند، گروهی مثل سید تقی نصر، سید علی شایگان و بسیاری دیگر **لیسانسیه حقوق** و بقیه تمام **دیپلمه متوسطه** و همه در امتحانات مسابقه شرکت‌کرده توفیق‌یافته بودند.

***

وقتی اینها بپاریس‌رسیدند، حسین‌علاء، باآن هیکل **فسقلی** ومغز کوچك و کهنه‌پرست، جامد واستعماری‌خود، درصحن حیاط در لیسه‌لوئی لوگراند ـ Lycée Louis le grand سررا پائین انداخته، برای محصلین، باصطلاح خودش سخن‌رانی و مثلاً **موعظه**می‌کرد، قدش ویا **عقلش نمیرسید** سربلند کرده، جوانهای زیبا، برازنده و خوش‌پوش را تماشا و براندازکند، بدبخت، بخیالش‌که اینها از سرزمین **هزارویك‌شب** وکشور **حاجی‌بابا**آمده‌اند و همه قباوآرخالق بتن‌وریش برچهره‌دارند، بلبل زبانی می‌کرد، مثلاً می‌گفت: «بله! آقا جانها، اینجا، در فرنگستون، نترسید، آقاجان، یواش یواش خواهید دید، یادمی‌گیرید، بله آقاجان، دراینجا، فرنگستون، همه مردها ریششان را میتراشند، کراوات وفوکل میزنند، شماها هم بایدسرداری‌وسه‌تره را دیگر ترك‌کنید و عادت‌نمائیدکه بتوانید ریشتان‌رابتراشید وکراوات بزنید، شلوارتان‌باید اطو داشته باشد...»

احمد مهران حوصله‌اش سر رفت و یکمرتبه فریادکردکه: «قناس بی ریخت خفقان بگیر، سرت را بالا کن، بیا بغلت بزنم، نگاه کن به بین ما از مملکت پهلوی آمده‌ایم، و همه از تو بهتر و شیك تر لباس پوشیده‌ایم و آداب معاشرت را هم بهتر از تو میدانیم!»

یارو سخن در دهانش خشکید، سراسیمه باطراف‌نگریست، گفت: «بله! آقاجان! کی بودحرف‌زد؟»ـ مهران گفت: «من!»، حسین دمق شد، درست بچه‌هارا تماشاکرد ویکمرتبه متوجه‌شدکه واقعاً سرو وضع‌تقی‌نصر، کریم سنجابی، غلامعلی‌فریور، حسنعلی نصر، حکمت، دکتر فصیحی مرحوم، و عدهٔ زیادی دیگر، خیلی تمیزتر، قشنگ‌تر، برازنده‌تروموٴدب‌ترو نفیس‌تر از خود اوست.

نه تنها، دمق، بلکه بیچاره و شرمنده گردید و با سرافکندگی و خفت ودر میان بی اعتنائی وغرولند بچه‌ها از صحنه فرارکرد.

مرحوم میرزا ابوالحسن‌خان فروغی، دکتر پُل کتابچی‌خان و چند نفر از اساتید وشرق شناسان فرانسوی، بمیان دانشجوها افتاده وبا صحبت‌های علمی و شیرین سعی‌کردند که تأثیرات سخنان تلخ ولاطائلات و مهملات حسین علاء را از ذهن جوانهای نو رسیدهٔ ایرانی محوکنند.

مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی می‌فرمود: «بچه‌های عزیز وآقایان گرامی!

دلگیر نشوید، بیاوه‌های این مردك اهمیت ندهید ، این مردکه اساساً زبان فارسی نمیداند، نمی‌فهمد چه می گوید، بیشتر عمرش درخارجه بوده، و بزبان مادری خود علاقه‌ندارد، با توله‌های خودش‌هم بازبان انگلیسی حرف میزند و اصولاً او را نمیشود ایرانی گفت! »

***

در فرانسه هم‌آنزمان غوغائی دیده میشد .

در نتیجه تکان بی اندازه شدید جنگ جهانی اول، بحران‌های اقتصادی ، بیکاری ، بد بختی، تظاهرات **ناقص‌الاعضاها** و مُثله شده‌های جنگ،شورش آلمان، انقلاب اکتبر روسیه، نارسائی جمهوری **و ایمار** ، بیزاری و نفرت مردم از جنگ و طریقه‌های پوسیدهٔ استعمار و سرمایه داری ، **عالم بشریت** از خواب سنگین پانصد ساله، ویا درحقیقت چند هزار ساله میخواست بیدار بشود، نفس می‌کشید، مژه می‌جنبانید، **دنیای مظلوم**، آنچه امروز دنیای سوم میخوانند، آسیا، افریقا، آمریکالاتین در جریان تاریخ قرارمی گرفت ، ملت های اسیر زنجیر های گران خود را تکان میدادند و در صدد جستجوی راه چاره و آموختن **فن و تکنیك مبارزه** بودند، کانون‌آموزش وپرورش این‌فن‌شریف ، تکنیك و استراتژی مبارزه‌های استقلال طلبی درآنزمان **کشور فرانسه‌بود** .

بیشتر آن کسانی که بعدها در آسیا ،شرق‌اقصی، خاوردور ،هند، خاورمیانه، افریقا، امریکای لاتین، و حتی در خود اروپا، ملتهای اسیر ، استعمار زده را از خواب گران‌برانگیختند و پایه‌های استعمار و استبداد را بلرزه درآورده و با اغتنام ازفرصت و مصائب جنگ دوم ، در بسیاری از مناطق دنیا، ازبیخ وبن برانداختند و بیش از یك میلیارد نفوس ذکیه‌انسانی را از یوغ بندگی و عبودیت آزاد ساختند، همه درآنزمان جوان ، و بین سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۲ در فرانسه گردآمده‌بودند، در کارخانه‌ها ، مدرسه‌ها، دانشکده‌ها ، کتابخانه‌ها، محله‌های کارگری ودانشجوئی، هنر مبارزه، علم جنگ وجدال، قانون آزادی‌واستقلال و فن تشکیلات را فرا می گرفتند و مقدمات **نهضت‌عظیم‌جهانی** راکه‌عاقبت بعمر استعمار ننگین و تسلط شوم وخونین مغرب زمین پایان خواهد داد فراهم میساختند .

در محله‌لاتن ،کارتیه‌لاتن Cartier Latin وکوی دانشگاه ، سیته اونیورسیتر Cité Uneversitaire و غذاخانه‌ها ، رستوران‌های دانشجوئی پاریس ، چهره‌های عجیب،مصمم، گرفته، عبوس، بظاهر ساکت وآرام ، ولی‌با اراده‌های آهنین،قلبهای‌پولادین، اعصابی از سرب و آهن‌و دلهائی شجاع وبی باك ، سینه‌های پرکین ، از ژاپنی ، چینی ، آنامی، (هندوچینی)، هندی، مصری،الجزایری، مکزیکی، برزیلی وغیره وغیره‌وغیره دیده میشد ،که معلوم وآشکار بود هر یك در آینده قهرمانی خواهند شد تا با اهریمن استعمار و غول استبداد دست وپنجه ها نرم‌کنند ...

و آینده نشان دادکه همینطور هم‌شد .

اتحادیهٔ جهانی از محصلین ممالك مستعمره و نیمه مستعمره بابتکار چند نفر محصل چینی، الجزایری، آنامی و ایرانی ، با کمك معدودی از جوانان انسان دوست و بیغرض فرانسه وآلمان بطور خود بخود و بحکم شرایط مساعد خاص طبیعت و سیر قهری اجتماع و جبر تاریخ بوجود آمد و بنام اختصاری **اوفم** U.F.E.M. که مرکز آن در پاریس قرارگرفت و دونفر از محصلین ایرانی هم عضو دفتر سیاسی کمیته‌مرکزی آن‌بود .

باید گفت و در تاریخ نوشت که بعدها قسمت اعظم نهضت‌های‌آزادی و استقلال‌طلبی درکشورهای آسیا، افریقا، بیشتر ممالك فرانسه زبان، مثل مصر، سوریه ، تونس، الجزایر و مراکش، و آمریکای لاتین مدیون الهامات زندگی بخش آن اتحادیه محصلین دنیائی ویا **اوفم** بوده است .

***

بدین ترتیب زمین زیر پای استعمار گران می‌لرزید ، سرمایه داران غول پیکر کشورهای غربی برای خفه‌کردن و درهم کوفتن ملتهای اسیری‌که داشتند بیدار میشدند و حلقه‌های زنجیر بردگی را تکان میدادند بدست و پا افتادند .

از سوئی**فاشیزم** و بعد ازآن **نازیزم** را ساختند . و **موسولینی و هیتلر** نمك بحرام و ملت آلمان کله‌شق و مغرور بودند، بلای جان اربابان خودشدند، وجنگ‌جهانی دوم را برپاساختند ، موسولینی **پهلوان پنبه** و ملتش از خوی ستیزه جوئی بی بهره ولی هیتلر نابغهٔ دیوانه‌بودکه رگ خواب جوانها و مردان آلمان را خوب می‌شناخت .

از طرف دیگر طریقه‌های قرن نوزدهم ، استعمار قدیم ، اشغال نظامی ، سرنیزه و سرباز دیگر بدر نمیخورد،لیره وانجیل، درویش‌های دروغین، صوفی‌های قلابی وشیادها ، حقه بازها ، هنر پیشه‌ها ، و ماجراجوهای بین‌المللی ادوارد براون ها گوستاولوبون ها Gustave le Bon و مانندهٔ آنها دیگر شناخته وکهنه شده بودند و کاری ازآنها ساخته و پرداخته نمیشد .

ازاینروی، لازم مینمودکه**استعمار رنك عوض کند**، لباس دیگر بپوشد،صحنه‌های جدید بیاراید، پیچ‌ومهره‌هارا تغییر دهد، مکالمه‌و طرز گفتگو، دیالوگ را دیگرگونه‌سازد وبالاخره هنر پیشه‌های تازه‌تر بعرصه‌آورد .

وهمین است که اکنون **استعمار نوین** نام‌دارد .

***

ایران، از قدیم موقعیت‌ممتازی دارد، علاوه بروسعت خاك ، منابع بی پایان ، افراد زحمکش، با هوش‌و فعال ، موضع جغرافیائی آن بی اندازه مهم است ، در زمانهای کهن

جادهٔ ابریشم از این سرزمین می‌گذشته و همیشه وسیله اتصال راه بازرگانی شرق وغرب بوده ، از اواخر قرن ۱۸ آغاز قرن ۱۹ نیز **معبر هندوستان** و پس از جنگ جهانی اول **معدن نفت** و بالاخره بمناطق سوق‌الجیشی و راههای دریائی ، بین‌النهرین ، دریای مدیترانه، ترعه‌سوئز، خلیج فارس نزدیك‌تر بود و برای استعمار از چندین‌جهت **اهمیت حیاتی** داشت .

***

اما در اینجا ، ایران، هم‌داشت بدوضعی پیش می‌آمد .

استعمارگران نسبت بمرحوم رضاشاه، درآغاز مسامحه وبی اعتنائی کرده وبخویشتن گفتندکه عیبی ندارد، راه آهن‌می‌کشد، راه میسازد، کارخانه راه می‌اندازد، ایلات‌وعشایر را سر جایشان می‌نشاند، امنیت برقرار میشود، چه بهتر ازاین ، جلو نفوذ افکار انقلابی‌و تندرو افراطی‌سد شده، سلیقه‌ها عوض ومایل بتجمل وتنوع میشود، بازار مصرف‌جدیدوسیعی برای محصولات خارجی بدست می‌آید...

ولی رفته رفته حس‌کردندکه قضیه باین‌آسانی‌ها هم نبوده است .

این **سرباز ساده** و هوشیار ، باهمه توداری وآرامی، خیالاتی در سرداردد، غرور ملی سرش‌میشود، جداً میخواهد مملکتش‌را ترقی بدهد، بآزادی و استقلال زندگی‌کند، از کسی منت نکشد، و از همه بی‌نیازگردد .

***

مهمتر از همه صدنفر صدنفر **باروپا محصل** میفرستد، در داخل کشور **دانشگاه** تأسیس می‌کند .

این‌دیگر برای استعمار از تمام‌کارها خطرناك‌تر میبود .

آخر قدرت وتوانائی واقعی‌هرکشور بسته به**تعداددانشمندان‌و مغزهای‌متفکر آنست**. وسعت اراضی ، منابع طبیعی، کثرت جمعیت، شهرهای قشنگ ، با کاخهای عالی و عمارتهای سر بفلك کشیده و حتی **راه آهن** و از این قبیل تأسیسات هیچیك **سرمایه و ذخیره‌اصلی مملکت نیست**، و ایجاد نیرو و قدرت نمی‌کند .

هندوستان با بیش از **پانصد ملیون نفرجمعیت** و مساحتی چندین برابر جزایر بریتانیا، که معمولاً **شبه قاره** میگویند، دو قرن یا بیشتر اسیر و مستعمره چند هـزار نفر انگلیسی‌شد، تابحدی‌که‌کنت ودپوویز le Comte de Powys نویسندهٔشرح حال زندگانی **لردکلایو** Lord Clive از روی یاد داشتهائی کهماژور ژنرال سیرجان مالکم Sir John Malcolm (که ظاهراً باید غیر از سیرجان مالکم معروف‌ومؤلف تاریخ ایران باشد) در ۱۸۴۰ (وکتابی‌که ترجمهٔآن بفرانسه بسال ۱۸۸۰ در پاریس‌چاپ شده ودر دست است) از این‌پیش‌آمدها تعجب کرده و نوشته است‌که چگونه میتوان‌باورکرد چند هزار نفر انگلیسی توانسته باشند برچهار صدو پنجاه ملیون هندو مسلط شده و اراضی

وسیعی بقدر وسعت تمام اروپا بتصرف‌آورند؟.

و انگلیسها، بعد از تصرف هندوستان ، برای اینکه بهتر بتوانند از اراضی وسیع ، منابع بی پایان و دسترنج صدها میلیون مردم هندوستان بهره برداری‌کنند ، راه‌آهن های متعدد و طولانی ساختند، کارخانه‌ها بوجود آوردند و بسیاری از مظاهر آبادانی را بـرپا داشتند،ولی‌اینهمه در تخفیف‌آلام و مصائب هندوها کمترین اثری نداشت، وهرچه‌عمارت‌های بمبئی، کلکته، مدرس و سایر شهرهای هند زیباتر ، مجلل‌تر و بلند تر میشد، و هر قدر کوچه‌ها و خیابانها وسیع‌تر می‌گردید، وهر اندازه شبکه‌های راه‌آهن توسعه مییافت تسلط بیگانه ونفوذ اجنبی در رگ وریشهٔ مردم وزوایای هندوستان عمیق‌تر ومحکم‌تروبهره‌کشی از پوست و استخوان ملیونهاو صدها ملیون انسان صورت وحشتناك ترو بیرحمانه‌تری پیدا می‌کرد .

خلاصه هیچیك از مظاهر آبادانی وصنعت‌که‌همه بسود بیگانه و بمیل بیگانه بـوجود می‌آمد در سُست کردن زنجیرهای‌اسارت ونیل‌به آزادی‌و استقلال هندوهـا نقشی بعهده نداشت .

تنها معدودی دانشمند، و چند تن انگشت‌شمار ، از قبیل گاندی ونهرو و محمد علی جیناح بودندکه از لابلای سیمهای خاردار و دیوارهای قطور استبداد و استعمارراهی‌بسوی دنیای دانش بازکرده و درکشورهای اروپا و حتی درخود انگلستان بتحصیلات عـالیه‌دست یافته وبه نیروی فکر و علم نهضتی‌بوجودآوردند و تشکیلاتی‌فراهم ساختند تا ازفرصت‌هائی که پیداشد با آمادگی کافی استفادهٔ وافی‌بردند .

زمان تسلط بیرحمانهٔ استعمار بلژیك **درکنگو** چیزی نزدیك بـه یکصد و سی سال طول‌کشید .

هر چند تراکم جمعیت در این‌کشور بلازدهٔ افریقا متناسب با وسعت آن‌نیست واندك است‌ولی درعوض مساحت زیاد و منابع ثروت بی پایان دارد ، معادن گرانبهای ایالت کاتانگا گنج خدادادی‌است‌که نظیرش‌درهر سرزمینی پیدا نمیشود، رودخانهٔعظیم‌کنگو، که در قسمت‌های زیادی قابل‌کشتی‌رانی‌است وسیله ارتباط طبیعی‌ذیقیمتی است‌که امکان استفاده از منابع وجنگلهای بکرآن‌کشور را بمیزان‌زیادی افزایش میدهد .

بلژیکی‌ها، طی این مدت طولانی، تسلطو فرمانروائی خود در کنگوراهها‌ساختند، شهرهارا وسعت دادند، در مناطق معدنی برای استخراج مـواد معدنی کارخانه‌هـا تأسیس کردند، ماشین‌های عظیم‌آوردند، شرکت‌ها وکمپانی‌های بزرگ بوجود آوردند، درمرکز وچند شهر بزرگ‌کشور عمارتهای بلند، چندین مرتبه ساختند، خیابانها راآسفالت‌کردند و یکی از اعضای هیئت پزشکی اعزامی ایران بآن مملکت دیده بود ، گفت ، نوشت و وحکایت‌کردکه در لئوپلدویل پایتخت‌کنگو **آسمان‌خراش‌های**واقعی دیده‌که ازساختمان

پلاسکو و آلومی‌نیوم خیابان‌های تهران قشنگ‌تر ومجلل‌تر بوده است !

با وصف تمام این مراتب و با اینکه دولت و شرکتهای انتفاعی بلژیك ، کمپانی‌ها، کنسرسیوم‌ها، تروست‌ها و کارتلها، باسرمایه‌های مختلط بلژیکی ، انگلیسی و فرانسوی ، میلیاردرها و میلیاردهاازکنگو، از منابع، معادن و دسترنج مـردم کنگو سود بردند ، با دقت ، لئامت و بیرحمی و حساسیت عجیبی از بیداری افکار ، رشد عقلانی، و دسترس‌مردم کنگو بعلم‌و دانش جلوگیری‌کردند ووقتی بعد از یکصدوسی سال، بحکم جبر زمان و سیر قهری تاریخ، مجبورشدندکه‌به تسلط خود پایان‌بخشند ،ویا درحقیقت جای خودرا باستعمار تازه‌نفس‌تر و خوش ظاهر تری بسپارند، در تمام کنگو **یك دبیرستان‌ومدرسه‌متوسطه وجود نداشت** و حتی‌یکنفر ازکنگوئی‌ها تحصیلات عالی ندیده بود، وحتی یکنفردیپلمه متوسطه، لیسانسیه ودکترنبود و حتی یکنفرعالم‌و دانشمند دیده نمیشد ؛**پاتریس‌لومومبا** که‌بحق و از روی استحقاق **قهرمان‌آزادی و استقلال** قارّهٔ سیاه نام گرفته در زمـان تسلط بلژیکی‌ها مأمور و نامه رسان اداره پست بود و تحصیلات عالی نداشت؛ و وقتی‌هیئت پزشکی ایران بآن‌کشور رفت **وزیر بهداری** کنگو، بعداز بدست‌آوردن استقلال،ظاهری، **یکنفر استوار** بوده که فقط مـدتی **پرستاری** مـی‌کرده و حد اکثر **معین پزشك** بوده است .

در روزهای پایان جنگ جهانی دوم و ساعات محاصره برلین و لحظه‌هائی‌که ارتش سرخ و لشگریان امریکا و متفقین دیگر، یکی بعد از دیگری شهرهای بزرگ، کارخانه‌ها و دانشگاههای‌آلمان را اشغال‌می‌کردند بیش از هر چیزی بدنبال **علماء و دانشمندان** مـی‌گشتند و دقت ، تلاش و کوشش خارق‌العاده داشتند که هر یك بتوانند آنها را **زنده** بدست آوردنـد و برضا ویا زور بکشور خود ببرند و از **فکر ، علم و تجربه** آنان بهره‌گیرند .

پس‌ثابت ومسلم است، وجای تردید نیست‌که قدرت ، توان، نیرو، **سرمایه** ، و عالی ترین وگرانبها ترین **منابع‌ملی** هرکشور بسته به علم‌و دانش و افزونی‌عدهٔ **دانشمندان و علماء** آنست .

پاستور ، کخ ، آقا و خانم‌کوری ، داروین ، نیوتون ، آین شتاین ، اوپن‌هایمر ، فن براون برتراند راسل و ده‌ها و صدها مانندهٔ آنها هستندکه میکرُب را شناختند ، درمان بیماریها را یافتند، ذرّات لایتجزای ماده‌را از هم شکافتند و علم، صنعت فن‌و هنررا تا بدین درجهٔ باورنکردنی ومحیرالعقول جلا و اعتلاء بخشیدند .

***

رضا شاه باآن هوش و استعداد خدادادی این نکته را خوب دریافته وباعزم و ارادهٔ از آهن سخت‌تر و از کوه دماوند سنگین‌تر تصمیم جدی گرفته بودکه‌عقب ماندگی ایران، ایرانی‌راکه خودزمانی، بس طولانی‌مهدتمدن وکانون علم، ادب وفرهنگ جهان بودبوسیله علم‌ودانش‌و فرهنگ عالی جبران‌کند .

از این جهت دسته دسته ، بـا گروه‌های بزرگ ، صدنفر ، صدنفر ، محصل باروپا میفرستاد .

نگارنده در یك تألیفی دیگر، که ویژهٔ این موضوع بخصوص است ، و بعد از این مجموعه، و احیاناً و باحتمال قریب‌بیقین ، متمم و ضمیمه‌آن ، با توفیقات خداوند یکتا ، منتشر خواهدشد، بتفصیل بحث و از روی‌سند، مدرك و دلیل نوشته است‌که مرحوم رضاشاه از همان ابتدای روی‌کارآمدن و زمان‌وزارت جنگی، یکی از نخستین تصمیم‌هائی‌که‌گرفت وبسیار لازم و سودمند مینمود، فرستادن دانشجو، محصل، افسر ،کارآموز، صنعت‌گر وهنرورز بممالك خارجی بود .

تا قبل از سال ۱۳۰۷ **چندین مرتبه** بفرمان او از طرف وزارت جنگ، مؤسسات وادارات دیگر، برای فراگرفتن تعلیمات نظامی، خلبانی،راه سازی، پرورش ابریشم‌وغیره وحتی چایکاری، بفرانسه، آلمان، انگلستان و چین وژاپن و حتی شوروی دانشجو، افسر، صنعت‌گر وکارآموز فرستادند .

***

شما، خواننده‌عزیز، رودخانه یا شط عظیمی‌را درذهن خود مُجسَّم کنید کـه ازسر-**چشمهٔ پاك** وکوه بلند وتابناکی آغاز میشود، در ابتداء، و نزدیك به مَنبَع **مبدء اصلی** آب این رودخانه **صاف و زلال** است، درآن **ارتفاع زیاد** قطرات آب ، بمقدار بسیار از زیر تخته سنگها و شکافهای بلند و سربآسمان‌کشیده، میجوشد وبیرون‌می‌آید، و بپائین و بسوی جلگه‌ها، دشتها وصحراها سرازیر میشود .

در بلندی‌ها هوا همیشه رقیق‌تر و لطیف‌تروپاك‌تر است، وازگردوغبار، جرثومه‌ها، میکرب‌و آلودگی اثری نیست.. از اینروی رودخانهٔ عظیم‌ما چون اشك‌چشم عاشق، و دل طفل یتیمی مادر مرده‌و شهدو انگبین، شفاف،سالم، پاك‌و روشن وگواراست، ولی بدبختانه این‌آب، بدان پاکی، صافی‌وگوارائی و سلامت،وقتی‌بسمت‌پائین و سوی جلگه‌هاوآبادانی‌ها می‌آید در مسیر خود، به رگه‌های مواد و خاکهای‌ناسالم ومسموم، به‌گنداب‌هاولجن‌زارها، و بالاخره بآلودگی‌ها و تیرگی‌ها برمیخورد و بمرور و رفته رفته، رنگ‌و بوی و مزه و خاصیت آن تغییر می‌پذیرد وآبی‌که درآغاز آنهمه‌جلا، زیبائی، و شفافیت داشت‌بیك‌دریائی ازگل‌و لجن وکثافت وپلیدی‌که متحرك باشد مُبدَّل میشود و درحرکت میل‌آسایش همه‌چیز را برکنده و باخود مستحیل و مستهلك و حل می‌کند و به‌لجن وگندیدگی‌می‌کشد.

حال، اگرخواسته‌باشید، رنگ و بوی تیره‌وعفن این‌شط عظیم وآلوده بمانندسرچشمه پاك، زلال وصافی بشود ویا حداقل قدری‌ازعفونت و تیره‌گی‌آن بکاهد، و باین‌منظورسطل، سطل، یا بشکه بشکه بآن آب زلال بریزید ، یا جویبارهای کوچکی از آب صافی بدان متصل سازید، هرگز موفق نخواهید شدکه بیش از جزئی وگوشهٔ،آنهم بقدر چندثانیه، یا دقیقه، درآب گل‌آلود رودبزرگ تغییری پدید آورید. رود نیل، که در بعضی از فصول، سرشار از گل‌ولای سرخ رنگ است، وهمان باعث حاصل‌خیزی و برکت خاك مصرمیشود، وقتی بدریا میریزد بغیراز چند کیلومتر، و چند ساعت درمیان بحرعظیم دوام نمی‌آورد ، و دیری و مسافتی نمی‌گذردکه همه در دریا مخلوط شده و رنگ و بوی اصلی خود را از دست میدهد، شط عظیم‌آمازون،که خود به تنهائی دریای عظیم و غلطانی است باآنهمه‌عظمت و قدرت وقتی باوقیانوس میرسد، میگویند مسافتی و مدتی بیشتر بجریان خود در داخل اوقیانوس ادامه میدهد، بازهم دیری و طولی نمی‌کشدکه مقهور امواج اقیانوس میشود ، و رنگ و بوی دریا می‌گیرد، پنداری‌که از آغاز چیزی‌بدریا نریخته‌است .

***

ملتها، کشورها، واقوام و سرزمینی‌هائی مانند ایران، بآن رودخانه عظیم، ویا آب روانی شباهت دارند،که در آغاز و از سرچشمه **پاك**، صاف، بی عیب و زندگی بخش ویا بتعبیر بهتر از جهت **ریشهٔ نژادی، اصالت و نجابت فطری**، عفیف ، سالم، پاکیزه و لایق و هوشمند بوده، ولی، متأسفانه، طی تاریخ، حمله اسکندر، هجوم اعراب، اعرابی‌که تا پایان خلافت بنی امیه ، و ازبعضی جهات در قسمتی از زمان عباسی، بسیاری از عادات **و تعصبات عصر جاهلیت**را،باوجود تعالیم عالیه وآسمانی اسلام، از دست‌نداده‌بودند، ایلغار مغول، تاخت‌و تاز تیمور، نشرخرافات و نفوذ و توسعه روح یأس و بدبینی‌که نتیجه آنهمه مصائب و تیره روزیها بوده، وازهمه بدتر،نزدیك‌بسیصد سال تبلیغات شوم، مداخلات نامشروع و دسایس شیطانی بیگانگان، اروپائی‌ها، مخصوصاً فشارها ومظالم‌روس وانگلیس، آنهمه صافی، پاکی، جلال وروشنائی اولیه را از وی گرفته وبیك **گنداب، ورودخانه عظیم‌گندیده** تبدیل نموده بودکه هریك‌از بلایا، مصیبت‌ها، وتحریکات و مفسده‌ها بمنزلهٔ رگه‌های مسموم و آبهای لجن وعفن بوده که هرروز و هرساعت در خط سیرآن رودخانه قرارگیرد ویا بآن ریخته و اضافه شود عفونت،کدورت وکثافت‌آنرا بیشتر می‌کند.

اگرعوض‌کردن خط سیر شط آمازون ویا رودخانه نیل ، بمنظور تغییر رنگ وبو و خاصیت‌آنها ، بقدرت‌خداوند کائنات میسر باشد ، مسلماً برای نوع انسانی غیرممکن است.

همینطور است تغییر جهت سرنوشت گذشتهٔ ملتی چون ایران که محال است بتوان زمانه‌رابه‌عقب برد و از وقوع وحدوث بلایای‌گذشته‌وآثار و نتایج‌آنهامانع‌آمد .



نگارنده این سطور قبل از سفر باروپا ــ درس ۱۷ یا ۱۸ سالگی

بسیاری از ملتها، دیری نمی گذرد، که وضعی بدتر از ما داشتند، ودیری نگذشته که وضع روزگار خودرا عوض کرده‌اند، **ژاپن بهترین نمونه‌است.**

آنها چه کردند؟، جریان، وجریانهائی، **آنقدرقوی، سریع، و نیرومند**، بآن رودخانه‌های کثیف و گندیده ریختند و این عمل را آنقدر تکرار کرده وادامه دادند که رنگ و بوی منجلاب عوض وساحت کشور بجای گنداب به سبزه زار و گلستان تبدیل شد.

***

رضا شاه مرحوم میخواست همین کاررا بکند.

صدنفر، صدنفردانشجو باروپا فرستاد، ودرست هم حساب کرد، دانشگاههم ساخت، تا آنها علوم عالیه فراگیرند وبرگردندو دانشگاهها را اداره کنند.

این یك جریان بسیار قوی، شدیدو بی اندازه سریع بود که اگر می گذاشتند بی گمان رنگ و بوی لجن زار کهن را عوض می کرد، کثافت وعفونتهارا ازبین میبرد.

***

وگفتیم که این **کاری بس بزرك** و نقشه و نیتی بسیار عالی بود.

ودرست استعمار آنرا هرگز نمی‌پسندید.

رخنه در فکر رضاشاه و ایجاد تزلزل در تصمیم آهنین او از جملهٔ محالات مینمود.

پس چه بایستی بکنند؟

همان کاری که کلنل **دارسی تاد**، **جیمز موریه**، پسر میرزا یعقوب ارمنی یعنی **میرزا ملکم خان** کرد.

جلوگیری از ورود جوانان لایق ایرانی بمدارس عالی اروپا، ازبین بردن مرحمت

و توجه شاه، وبطور کلی دلسردکردن او از محصل، دانشجومدارس و تحصیلات عالیه، از سوئی، ترسانیدن، **مأیوس** نمودن و بالاخره **رنجانیدن** محصلین ودانشمندان از دولت و مقامات عالیه .

و بطور نتیجه ولی نتیجهٔ بسیار شوم، خائنانه ، زیان بخش و ضد انسانی ، **جدائی مغز متفکّر، و عالم وروشنفکر وخلاقهٔ کشور ازدولت .**

***

قبل‌از اینکه بگوئیم **آنها**، شاگردان نانجیب، بی انصاف، بی‌سواد ولی شیطان‌صفت و حیله‌گر و شیّاد دارسی‌تاد و جیمز موریه چگونه عمل کـردند **و بچه‌های عزیز و** فرزندان حق‌شناس‌شاه ایران راچگونه**ازمهرچنان‌بدری** محروم ساختند، اجازه‌میخواهم حساب و آمار ساده ومختصری بدست بدهم .

در مهرماه ۱۳۰۷ شمسی **یکصدو ده نفر** ، از طرف وزارت معارف ، **بیست و چهار نفر** از طرف وزارت راه ، یک‌مرتبه و **دریک روز** بایك کشتی **یکصد و سی و چهار نفر**، بفرمان رضاشاه، محصل و دانشجوباروپااعزام‌شدند .

آنها، آن یکصدوسی‌وچهار نفر، گفته‌ایم، باردگر، و صد بارهم تکرار می‌کنیم ،که بحقیقت حق وبخدائی‌که خالق کائنات است از **بهترین** ، لایق ترین ، پرشور ترین، و با استعدادترین و بخلاصه**گل ِ جوانان ایران** بودند.

روزی‌که آنها میخواستند از تهران حرکت‌کنند و برای کسب دانش بولایت غربت بروند **همه شاه دوست و وطن پرست بودند** ، رضاشاه را بمانند پدر وبـرادر دوست میداشتند وچون بت و رب‌النوعی بحقیقت **می‌پرستیدند** .

سوگند خورده، عهد بسته وقسم یادکرده بودندکه بشاه، مملکت و ملت خود خدمت کنند و بهر قیمتی شده ولو بانثار خون و بهای جان شیرین خود، ایران عزیز وپرستیدنی وملت شریف **وواقعاً** نجیب وتاریخی‌ایران را**حداقل‌از ژاپن جلوتر ببرندو** تازنده‌هستند وخون در شریان دارند برضاشاه ، و دولت و خانوادهٔ او وفادار باشند .

بلافاصله بعد از اعلام نتیجهٔ امتحانات مسابقه و آگاهی از قبولی ومحرز شدن سفر تحصیلی باروپا، دسته دسته، پنج نفر، شش‌نفر وهفت‌نفر، بحضرت عبدالعظیم میرفتیم، غسل می‌کردیم، بمراتب فوق پیمان می‌بستیم وسوگند میخوردیم .

نگارنده خود باچند دسته رفتم، و چند مرتبه سوگند خورده و پیمان بستم .

طرز قسم و عهد و پیمان ماهم **بسیار احساساتی** ، شاید بنظر بعضی ها بچه‌گانه ، ولی بهرحال **صادقانه وپاك** و بی اندازه جالب بود .

خوشبختانه بسیاری‌از رفقای‌آن دوره، بغیر از چند نفر از جمله مرحوم دکترفصیحی

مرحوم دکتر مهدی بهرامی ، همه زنده هستند، که آلهی همواره زنده‌و سلامت باشند ، و اکثرآنها نیز در تهرانند .

نمیدانم‌که اجازه و اختیار دارم یانه و رفقای عزیز وعالیقدر من می‌پسندند یا خیر؟ درهرصورت، دل بدریا زده، نام یکدسته ازآنان را می‌نویسم ، دکتر محمد نخعی ، حسین فرهودی، جعفرجهان، عبدالصمد حسان، دکتر رحمت‌اله امین‌فر، دکترعلی‌اصغر خشایار ، ابوالفضل آل بویه واین بندهٔ ناتوان .

چندنفرازاینها،درآن سال، مسابقه نداده با ما باروپا نرفتند و در تهران ماندند، و آنها جمع زیادی بودند ، ولی همه با ما سوگند خورده و عهدبسته بودندکه بآمال‌وآرمان مشترك، عظمت‌وترقی ایران زمین کمك کنند . همیشه باهم ارتباط داشتیم .

اما طرزسوگند و عهد نامه‌هم‌چنین بود، که پیمان‌را با خط خوش‌قبلا نوشته، بحضرت عبدالعظیم میرفتیم ، با طهارت کامل و از روی خضوع قلب در یکی از باغها و مزرعه‌های خلوت سوگند نامه‌را بصدای بلند خوانده **و باخون خود** امضاء می‌کردیم،و سپس بحرم مطهر مشرف شده و ضمن طواف و زیارت قسم را در حضور امامزاده تکرار و مؤکد مینمودیم .

***

بدین ترتیب وقتی بحضور شاه رسیدیم، درلحظاتی‌که بفرمان او گوش فرا داشته و دست مردانه‌اش رالمس‌می‌کردیم ویا در ساعاتی که باکشتی **کولونتای**، در دریای‌خزر، **خاك‌های مینوسرشت وطن** را پشت سرمی‌گذاشتیم ، همه قلبی پر از مهر شاه ، مغزی مالامال ازعشق وطن، ودلی سرشار از امیدوآرزو و به‌پهنای‌کائنات و بوزن صدهاو هزارها خورشیدآتش افروز **غرورملی، غیرت ایرانی** و قصد خدمت داشتیم .

شراره‌های آتش وطن‌پرستی ، شاه دوستی و خدمتگذاری ما انوار جهانتاب‌آفتاب را تیره و تار میساخت .

شهامت، شجاعت و اراده‌های آهنین ما که با ارادهٔ پولادین رضاشاه پیوسته بودسلسله جبال هیمالیا را از از زمین برمی‌کند و قشون سلم‌و تور را محوو نابود میساخت .

***

هنگامی‌که‌بپاریس رسیدیم، **مرحوم‌کلنل ریاضی**، که خدایش‌بیامرزد افسرباشرف و وطن پرستی بود ، و ابسته نظامی و سر پرست دانشجویان اعزامی وزارت جنگ در پاریس بود ، محصلین نظامی ایران در فرانسه هم بحدود چهل پنجاه نفر ، کم یا زیاد ، بالغ میشدند.

رویهمرفته مجموع تمام دانشجویان اعزامی دولت ایران ، فقط در کشور فرانسه ،



نگارندهٔ این سطور ایام تحصیل در فرانسه

ودریك‌سال **تاودویست نفر** میشد واین رقم درآنزمان کاملاً بی‌سابقه بود وهیچیك از دولتها باین حد نصاب نرسیده بود .

قاعدةً بحساب ساده‌آن صدو ده‌نفردانشجوی کشوری‌با بیست‌وچهارنفر محصل‌وزارت راه و محصلین نظامی‌ـ که‌آمار، اسامی و اسناد دارم‌ـ که در ۱۳۰۷و قبل ازآن باروپارفته بودند، حد اکثر میبایستی تا آخر ۱۳۱۲ و نود نفر دانشجوی ۳۰۸ در ۱۳۱۳ و بهمین ترتیب تحصیلات عالیه خودرا تمام‌کرده‌بایران برگردند و مثل **سیلی‌خروشان** وجریانی تند و قوی بآن‌لجن زارگندیده فشار بیاورند و به نیروی عشق، اراده وشجاعت عفونت ها را از بین ببرند .

***

ولی متأسفانه هرگز چنین نشد .

این موهوم است که‌میگویندحق بر باطل‌غلبه می کند .

وروشنائی برتاریکی پیروز میشود .

تیره گی همواره حجابی در برابر نور بوده، و باطل همیشه برحق برتری جسته...

چرا، که، نور لطیف وپاك استو باندك کدورت افسرده می گردد .

و حق هرگز بباطل عمل نمی کند ولاجرم از وی شکست میخورد .

و تا جهان بوده اهریمن با یزدان نبردکرده و تا دنیا باقی است ستیزخواهد نمود .

داستان محصلین اعزامی ایران باروپا، و اگر نیك بنگریم، جوانانی هم که در ایران ماندند، و درس خواندند، حکایت جدال حق وباطل بود .

حق، حق است و شرف دارد و جز براستی نمی گراید .

اما باطل پروردهٔ شیطان است و هرگز راستی و شرافت نمی فهمد .

جوانان حساس ایران که برای کسب علم ودانش باروپا رفتند، همه باشرف، راستگو، راست کردار وجوانمرد بودند وجوانمرد غدر وحیله ،دروغ وریا ،حیله و تزویر نمی شناسد .

آنها، ناجوانمرد بودند، نامرد بودند، غدر و حیله کردند و نامردی و ناجوانمردی نمودند .

شجاعت ،غرور، غیرت ،لیاقت، استعداد، نبوغ وشوروحتی عشق جوانهای ایران درمقابل دروغ، ریا، حیله، تزویر، نامردی وناجوانمردی و بالاخره **تهمت و افترای** نامردها ، ناجوانمردها، بی شرف ها، نالایق ها، شیادها، شارلاتانها، بیسوادها، دزدها، خیانت پیشه ها ، وسرسپرده های بیگانه، مغلوب ومنکوب شد .

***

نقشه چه بود؟ــ نقشهٔ اجانب ، نقشهٔ جاسوسهای بیگانگان، نقشهٔ دشمنان شاه دولت ،، ملت و استقلال ایران .

نخست بجوانها **تهمت بزنند**، افترا بندند، **پرونده بسازند** ، و آنها را از چشم شاه و دولت بیاندازند و محبت و مهربانی و پشتی بانی و حمایت شاه را از آنها سلب کنند ، و سپس چندتن را از بین ببرند، و چند نفررا از گردونه خارج نمایند، و دیگران را بترسانند، ازهمه زهره چشم بگیرند، شاه و دولت را از **بچه ها و فرزندان** خودشان مظنون و بیم ناك سازند و بچه هارا ازپدر و مادر ، پدرشاه و مادر وطن ، برنجانند و در نتیجه بین پدر و فرزند و برادر از برادر جدائی بیافکنند .

وخواهید دید که این نقشه و توطئه خائنانه وضد انسانی را **باچه مهارت** شیطانی و **چگونه ظرافت** اهریمنی انجام دادند .

و هرگاه چنین نمیبود شاید تاریخ ایران و اگر تعبیر بنوعی هذیان نشود دنیا نوع

دیگر نوشته میشد .

حوادث شوم شهریور یـا بآن صورت پیش نمی‌آمدو یا هشتاد درصد ضایعات وتلفات آن تقلیل می‌یافت .

زیـرا جوانهای تحصیل کـرده و غیرتمند ایرانی هرگز تحمل نمی‌کردند که آن اوضاع وبه آن وضعیت جریان پیدا بکند .

اشاره‌می‌کنم و تصریح بیشتر شاید هنوزهم بمصلحت نباشد .

***

حالا به‌بینیم که **آنها** ، اجنه و شیاطین ، چگونه عمل کردند و آن نقشه‌های دقیق‌وخائنانه را بچه صورتی بمورد اجرا گذاشتند.

بدکتر **فصیح‌فصیحی** درولایت غربت، دور از وطن و خانواده، **عمداً** دوا و غذا و مخارج معالجه‌ندادند **تامُرد** و بقولی‌که خـدا میداند ، **کشته‌شد**، **احمد آشتیانی** را دربلژیك، بطور مسلم ، برودخانه‌انداختند، **وکشتند**، **حسینقلی عطائی** را در برلین **بقتل‌رسانیدند** و قبل از رسیدن پلیس محلی و همسایه‌ها اسناد ، مقالات و تألیفاتش را دزدیدند و بردند ، باسازش و تبانی با **کیاپ** Ciap رئیس پلیس پـاریس، که یك فاشیست، کثیف و مرتجع و مثل میمون عیناً شبیه و جلد ثانی و تقلیدناقص **موسولینی** احمق‌بود، دکتر **سیدعبدالصمدحسان طباطبائی** رادر عین سلامت، عقل، و عافیت کامل بزور پلیس بـه

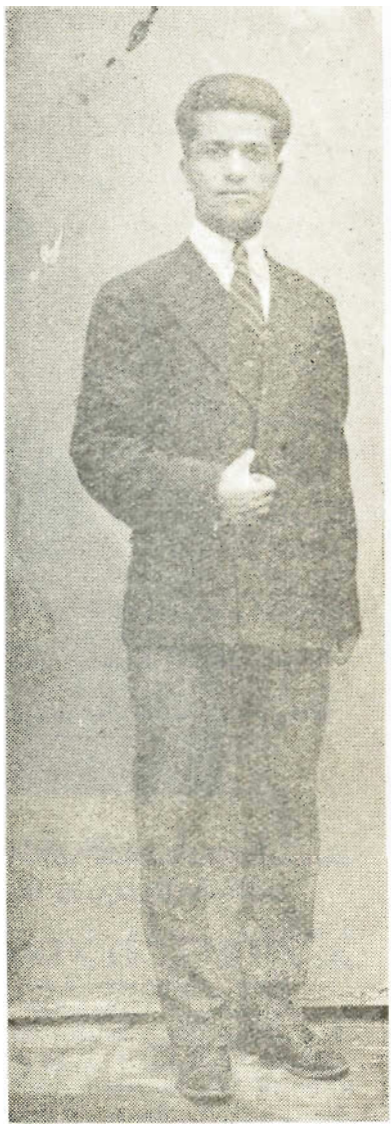

نگارنده در سال ۱۳۱۰ شمسی

تیمارستان‌فرستادند،ودرعین‌حال ،و بموازات‌این جنایات، ازکتابخانه‌هاو روزنامه‌فروش‌های فرانسه چندین دسته روزنامه و کتاب مربوطه بفرقه‌های تندرو که خرید و فروش آنهادر آنجا آزاد بود، خریده **وقبلاً** و از چند روز پیش بمدرسه‌های شبانه روزی (لیسه‌ها) که اکثریت قاطع محصلین رابی جهت و بضرر دولت و محصل بآنجا فرستاده بودند، **نوشتند**

که مثلا برای فلان شاگرد کتابهای ضاله **خواهد آمد** باید آنها را توقیف کرده و بادارهٔ سرپرستی بفرستید .

اگر راست می گفتند **وخودشان** آن کتابها را نمیفرستادند از کجا می‌دانستند که برای محصل معینی کتابی خواهد رسید وآنگهی درکشوری که خرید و فروش آنگونه کتاب و روزنامه آزاد و در هر دهکوره فراوان بود محصل ایرانی چه اجبار و نیاز داشت که از شهری بهشهری برای یکدیگر کتاب بفرستد ، در هر بیابان و دهکدهٔ دوردستی ، بهر دکهٔ روزنامه فروشی ، که‌درفرانسه تابانیه Tabatier می گفتند، چراکه ضمن فروش روزنامه وکتاب، مخصوصاً مطبوعات سیاسی، توتون، تنباکووسیگارهم‌داشتند، واردمیشدند تمامی روزنامه، مجله و کتاب سیاسی و تندرو را بارزان‌ترین قیمت عرضه می کردند .

آنوقت ، همان کتابها و روزنامه‌ها را ، که خودشان **عمداً** فرستاده ، و **قبلا** بمدرسه خبر داده وخواسته بودند ، بضمیمه **گزارش** بالابلند و سراپا **دروغ و تهمت** ، بتهران ارسال میداشتند ، اولیای با حسن‌نیت دولت هم که آن زمان از جزئیات اوضاع فرانسه آگاهی کافی و در عین‌حال مجال هم نداشتند که تحقیق کنند حقیقت چیست ، باور هم نمی کردند که ممکنست افرادی تا بدان پایه بی‌شرف و بی‌وجدان پیدا بشود و بجوانهای معصوم و بی‌گناه تهمت بزنند .

و خدا میداند که مرحوم رضا شاه و هیئت دولت از اینهمه جنایات ، شیادی وخیانت خبر نداشت .



نگارنده این سطور درسال ۱۳۲۲ شمسی

رضاشاه اگر نمیخواست که جوانهای ایران ترقی کنندو بمقامات عالیه علمی و فرهنگی دست یابند خود چرا آنها را با آنهمه شوق ، عشق و آرزو باروپا میفرستاد و مانند پدر مهربان و دلسوزی **«بچه‌های عزیزم»** خطاب می کرد .

رئیس دولت مرحوم **حاج مهدی قلی هدایت مخبرالسلطنه** ، نه‌تنها مردی بتمام معنی کلمه با شرف ، آزادیخواه ، وطن‌پرست ، انسان‌دوست ، دانش‌پرور ، و معارف خواه بود ، بلکه خود فاضلی‌مسلم وهنرمندی کم‌نظیر و از سلالهٔ علم وخاندان فضل وکرم و از نجیب‌ترین خانواده‌های ایران بود .

یحیی‌خان‌قراگزلو اعتمادالدوله وزیرمعارف‌بقدری باشرف ، پاك ، کریم‌النفس آقا ، نوع‌پرور ، شاه دوست ووطن‌پرست بود که‌کمتر نظیر داشته ، و نگارنده نوادری از

آنمرحوم در خاطر داردکه مایه اعجاب و تحسین میشود ، و خدایش بیامرزاد، وقتی این ناتوان از ادامه تحصیل در فرانسه محروم شده و بایران مراجعت و برای عرض شکایت بحضورشان شرفیاب گردید ، بیمقدار را برای ناهار بمنزل خود خواستند و فرمودند که **یکنفرهست** ونمی‌گذارد معروضات جوانهابعرض شاه برسد ، دنبالهٔ محصل‌اعزامی دولت را رهاکن ، من خود ترا بفرزندی قبول می‌کنم ، اولاد ندارم ، با حفظ نام خانوادگی اصلی وافزودن شهرت قراگزلو برایت شناسنامه می‌گیرم و بخرج خودم بهرکجای اروپا که بخواهی برای ادامه تحصیل میفرستم ، پدرت چند پسر دارد تو یکی را بمن ببخشد .

آخر **خاندان جلیل قراگزلو** را از زمان حکومت مرحوم ملك منصور میرزا شعاع‌السلطنه در فارس و معاونت و پیشکاری مرحوم **سردار اکرم قراگزلو** ، قبل از ولادت این نگارنده ، با پدر و خانواده این حقیرعنایت و مرحمت خاصی در میانه میبود .

بنده بحضور آن شخص شریف و واقعاً کریم‌النفس عرض کردم‌که اختیار من دست پدرم است ، **و برای من حکم خدا ، امر پدر وفرمان شاه و حَیّ مُنزَل است** ، اگر آنها بگویند خود را در کام آتش می‌اندازم و میسوزم و خاکستر میشوم و هرگاه اجازه نفرمایند **زندان** سیاه و تاریك را بر قصر مجلل برتری می‌نهم ، بنابراین خوب است حضرت اشرف ، که با پدرم هم محبت و دوستی دیرینه و موروثی دارید او را راضی بفرمائید ، هر امری که صادر کنند اطاعت بشود وگرنه از قبول احسان و کرامت عالی بحکم شرع ، عقل و سُنت معذور خواهد بود .

آن مرد نجیب و بزرگ‌منش ، با آنهمه مقام والائی‌که داشت نزد پدرم رفت ، و والد معظم‌و محترم این بنده ، با وجودی‌که بجهات‌گوناگون و بعلت تسلیم نشدن بمطامع بیگانگان ، وضع مالی پریشانی داشت ، چون در میان هزاران سجایای عالی اخلاقی ، فضل و هنرکم‌نظیر ، بی‌اندازه متکبر و تا بحد زیان‌آور و بی‌جا ، مغرور بود قبول نکرد و فرمود : «من غلام نمیفروشم» و هرچه عرض کردم که قربان و پدر این مرد آقا و ذاتاً نوع‌پرور است با شما هم از درجه دوستی گذشته مانند برادر است ، اولاد ندارد ، و من خبر دارم‌وبسیاری از محصلین‌آگاهندکه **بطورمحرمانه** خرج تحصیل **ده‌هانفر** شاگرد را از **کیسهٔ فتوتِ** خود میدهد ، چندین سال است‌که میخواهد جوانی را مطابق دلخواه خود یافته باولادی بپذیرد تا بقول عوام اجاقش کور نشود و نام خانواده‌اش از بین نرود این شخص که نمیخواهد من غلام و بندهٔ زرخرید او بشوم ، مرا فرزند و پسر خود میخواند و نام بزرگ و پر جلالت خانوادهٔ شریف بضمیمه تمام ثروتش را بمن می‌بخشد ، حسابهای بانکی ، قباله‌های املاك ، دارائی و اموال منقول خود را نشان داده و در اختیارم گذاشته ، در زیر زمین‌ها ، انبارها ، صندوق خانه‌های پارگ بزرگش دیدم که چه‌گوهرها ، سرویس‌ها ، چینی‌ها ، کریستال‌ها ، قاشق چنگال‌ها و اشیاء نفیس و فراوانی

داردکه هر قطعهٔ کوچك آنها نزد عتیقه فروش‌ها ، چندین هزارتومان می‌ارزد ...و باتمام این مراتب ، ثروت و دارائی ، پول و جواهرات روی زمین را برای بنده‌که از آغاز درویش مسلك ، ساده ، بی‌پیرایه زیسته و به‌فقر و قناعت خو گرفته‌ام ، با ریگ بیابان و برگ خزان تفاوتی درمیانه نیست و چیزی که از تمام ذخایر دنیا گران‌بهاتر مینمود احسان وکرامت آن مرد عالیقدر بود ولی هرچه بپدرم گفتم و دلیل آورده و اضافه‌کردم که ذات طبیعت هرگز عوض نمیشود و بر فرض قبول مرحمت اعتمادالدوله از فرزندی شما خلع نمی‌گردم و ردِ دست پدرانه چنان مرد شریفی دور از ادب و انسانیت است زیربارنرفت ، قرآن بدست‌گرفت وفرمود «عاقّت می‌کنم» هرچه بود ، امر پدر را اطاعت کردم و از غایت شرم و آزرم دیگر بحضور آن شخص‌کریم‌النفس نرفتم .

تذکار این خاطرات نیز **بعد از قریب چهل سال** برای ایفای وظیفه انسانیت و تکریم و طلب مغفرت و گفتن این حقیقت است که هیچ چیز تفاوت نکرده ، اعتمادالدوله بحق **پدر روحانی** بسیاری از جوانان محصل ، بویژه این بندهٔ بیمقدار بوده و در تمام این مدت و تا عمری برایم باقی است همان احترام ، محبت و پرستش راکه جهت پدر و خاطرهٔ مقدس پدر واقعی خود قائل بوده و هستم برای مرحوم اعتمادالدوله هم داشته و خواهم داشت و همواره بوی، رحمت میفرستم و پنداری که پدرم مانع قبول احسان نشده و بنده خود پروردهٔ کرامت او بوده و اینك بعد از قریب نیم قرن نام شریفش را بلند آوازه و ثبت تاریخ می‌کنم .

مخبرالسلطنه نیز در مقام فضل و کرم ، بزرگ منشی و دانش دوستی دست‌کمی از اعتمادالدوله نداشت بلکه ازجهت علم و فضیلت شخصی از وی برتر بود ونوادری‌نیز ازآن مرحوم در خاطر است‌که بیانش اسباب تطویل میشود .

با این یادآوری‌های طولانی ، که شاید خالی از فی‌الجمله سود تاریخی هم نبود ، ثابت و مسلم است‌که روح شخص مرحوم رضا شاه ، مخبرالسلطنه و اعتمادالدوله از آنهمه کارهای خائنانه، شیادی، پرونده سازی وجنایات **آنها** نسبت بمحصلین وفرزندان عزیز شاه خبر و آگاهی نداشت و دستهای خائن و ایادی مرموزی نمی‌گذاشت که حقایق واقعات بسمع والای شاه ومقامات عالی دولت‌برسد .

اشارهٔ مرحوم اعتمادالدوله هم بهمین نکته بود .

دربارهٔ مرحوم عبدالحسین تیمورتاش ، که خدا از سرتقصیراتش بگذرد ، نمیتوان گفت‌که ازاین همه بی‌خبر بودند ، جسارت وگستاخی آن دسته‌بندی مرموز هم درارتکاب آنهمه شنایع شاید باستظهار ایشان بود .

معلوم نیست تیمورتاش چه خیالاتی درسر می‌پرورانیدکه میخواست جوانان فاضل و روشن فکر از دولت برنجند وجدا شوند وبوی به‌پیوندند، بالمان هم که آمد خبلی‌کوشید

محصلین رابخود جلب‌کند ولی مرحوم **احمد داراب** در حضور جمع زیادی از محصلین ایرانی در برلین برسر او فریاد زد وگفت : «برو ! ای قاتل دکتر حشمت و قصاب وطن‌پرستان گیلان ! ما خاك چکمهٔ رضا شاه را با دستهای خودآلود تو عوض نمی‌کنیم !» و دو سه‌کشیده آبدار نیز برچهرهٔ وی نواخت .

لاجرم ، تیمورتاش ، ازمحصلین قطع امید نمود وکینهٔ آنانرا بدل‌گرفت ، وعرایض و حوائج و آرزوهای آنان را در پیشگاه پادشاه از معرض قبول ساقط‌کرد .

از این بابت است که می‌گوئیم ، ثابت می‌کنیم و از عهده بیرون می‌آئیم که آنها در تهران **ایادی** و دسته‌بندی داشتند و از محل ناخنك‌هائی که با عتبارات و مخارج محصلین میزدند و باینها ، دوستان و **دسته‌بندی** تهران هم سهمی میرساندند ، مطلب را بزرگ می‌کردند ، چه برفرض صحت ــ که مطلقاً صحیح نبود ــ خواندن‌کتاب بخودی‌خود جرم نیست ــ و بسیاری از مسیحی‌ها قرآن و مسلمانها توراة و انجیل خوانده و هیچیك تغییر مذهب نداده‌اند ، برعکس محصلین را غیراز حقیقت پشتی‌بان و سخنگوئی و مدافعی نبود، **حقیقت هم همیشه تنبل و محافظه کار است .**

نتیجه ؟ ــ با تصویب‌نامه هیئت دولت ــ با اینکه اکثروزراء با شرف و با حسن‌نیت بودند ــ اجازه گرفتند که هرکسی‌را خواسته و مایل باشند بدون کسب دستور ثانوی از مرکز از عِداد محصلین اعزامی اخراج‌کنند ، هزینه تحصیلش را ببُرند ، و اگر بتوانند بایران برگردانند .

پنج شش نفر راکشتند ، دو سه نفر را درکمال‌عقل بزور پلیس فرانسه به‌تیمارستان فرستادند ، خرج تحصیل پنج شش نفر دیگر را قطع کردند ، شش هفت نفر دیگر طاقت نیاورده خودشان استعفا دادند ، چهارپنج نفراز محصلی‌وزارت معارف دست‌کشیده، بتشویق مرحوم‌کلنل ریاضی بتحصیلات نظامی و ژندارمری پرداختند ، خدا صدهزار مرتبه رحمت‌کندکلنل ریاضی راکه هرچه **اینها** بی‌شرف ونامرد و خائن و دزد بودند اوشرافت، شاه دوستی و مردانگی و چون از رفتار خائنانه سرپرست محصلین معارف آگاهی داشت بهمه ماها گفته بودکه هرکس بخواهد و یا از دستگاه معارف رانده شود ایشان **بضمانت و شرافت‌سربازی** خودش او را قبول می‌کند و از بودجه و اعتبارات وزارت جنگ بتحصیل می‌گمارد و بازهم بر قبرش نور رحمت ببارد‌که بهمین بیمقدار ، چقدر محبت و مرحمت میورزید وتا چه اندازه اصرارکردکه بمانم و رشته نظامی و سربازی بیاموزم و من عرض‌کردم باید بروم‌تهران حقایق را معروض دارم و برگردم ، آمدم، در مسابقهٔ دیگری‌برای خلبانی وزارت جنگ شرکت‌کرده قبول شدم، ولی ایادی شوم ومرموز **آنها** و سوگند وممانعت جدّی پدرم مانع شد .

۱۱۰۷ ــ

***

باری از یکصد و ده نفر محصل اعزامی دورهٔ اول بیش از بیست و قریب سی‌نفر دست از ادامه تحصیل برداشته و یا از آن محروم شدند ، از بقیه در سالهای اول ، دوم‌و سوم فقط درحدود سی‌نفر موفق بورود بمدارس عالی گردیدند ، و مابقی همه درکلاس‌های متوسطه ــ که در ایران دیده بودند ــ بی‌جهت مانده در جا زدند ، فی‌المثل بیچاره محسن عزیزی ، هفت یا پنج سال تمام در مدرسه متوسطه ماند و پوسید .

بطورکلی آنهائی هم‌که ماندند ودرس خواندند ترسیدند ، سکوت‌کردند ، هربلائی سرشان آمد نتوانستند حرف بزنند ، شجاعت ، غرور ، شور و شوق و عشق خدمت در همه کشته شد و همه ، **بدون استثناء از دولت ناامید شده و رنجیدند .**

***

نتیجه ؟ ــ سیلی‌که ، مرحوم رضاشاه آرزو داشت و بآن امید بسته بود ، از علم و دانش ، شور و شوق و شجاعت ، منشعب از تصمیم ، اراده ، حسن نیست و شرافت او ، با وجود جوانان آرزومند و شاه دوست ، ازاروپا برگردد و بقدرت **علم و ایمان** منجلاب ایران را ببوستان خرم تبدیل سازد **از سرچشمه بند آمد .**

نتیجه دیگر ؟ ــ دانشسرای جدیدالتأسیس عالی ، دانشگاه تازه ساز ، و مدرسه‌های عالی دیگر ، باز بدست همان شارلاتان‌ها ، شیادها ، بیسوادها ، جاسوسها و دارنده‌های شهادت‌نامه Brevet **دانشسرای مقدماتی** دهکدهٔ حومه پاریس ، که فقط اجازه ، صلاحیت واختیارتدریس تا **کلاس سوم ابتدائی** راحائزبودند ولی خود را «پروفسور!» جا میزدند ، و یاکسانی که بتوصیه و دستور **اداره دوم** یکی‌از دول‌بیگانه ، ببهانه تحصیل بامراسله درقنسول‌خانهٔ خارجی تصدیقی بدست آوردند ، و نام «دکتر!» برخودگذاشتند! افتاد .

و بدین‌ترتیب ، و بااینگونه دسیسه‌ها ونقشه‌ها ، **تکامل قهری و طبیعی** ، علمی و فرهنگی ایران ، **در بهترین ایام رفاه ، آسایش و امنیت و فـراوانی عصر درخشان رضا شاه ،** حداقل برای نیم قرن محکوم برکود و تأخیر و نقشه‌های دیرینه دارسی‌تاد ، جیمزموریه ، و میرزا ملکم‌خان و فراماسونها قرین توفیق گردید !

***

همان دسته‌بندی شوم وباند میشومی‌که هرکسی‌آمد ، روس ، انگلیس ، غلام یحیی ، پیشه‌وری، مصدق و دکترامینی، ازهمه تملق گفتند، نه‌کرسی فلك را زیرپای آنها نهادند، هرلحظه بشکلی درآمدند ، با هر وضعیت و حالتی ساختند و بیش از پنجاه سال تمام کلیهٔ مزایاومراکزومنابع‌علمی ، فرهنگی، مالی‌اداری‌وسیاسی‌این کشوررا **منحصر بخود** کردند.

***

امروز دیگر، دورهٔ آنها تمام‌شده و عمرشان بسر آمده، باعنایت و توجهی که فرزند برومند رضا شاه، **اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر**، بدانشمندان واقعی دارند و علمـاء و صاحبان علم مُجرَّد، دور از بساط دسته بندی و باند بازی، بمانند **فقید اله رضا**، را از اقصیٰ نقاط دنیا گلچین کرده، عالی ترین مراجع علم و فرهنگ را بدست اهل **فضل و شرافت** می سپارند، ویا برای نخستین مرتبه در تاریخ ایران، سوگواری، شاعر و هنرمند ساده، بی‌بضاعت، کم تظاهر، ولی عزیز و شریف، چون بهزاد و رهی را مجلل و آبرومندتر از نخست وزیران، در مدرسه عالی سپهسالار، که هیچ سابقه نداشته، برپا میسازند، امید و آرزوی فراوان است که آن دسته بندیهای شوم وطبقات «ممتاز» که عنوان **ولقب** ممتازی را هم، البته بقصد جلب منافع مالی، تا دم مرگ ولب گور با خویشتن یدك می کشند، باری بهرجهت ازهم بپاشدو عرصهٔ خدمتگذاری را بدانشمندان واقعی فرو گذارند.



نگارنده در سال ۱۳۴۶ شمسی

***

از اینقرار، خوانندهٔ گرامی را هرگز حیرت روی نخواهدداد که چرا و بچه‌سبب همه ویا اکثریت قاطع محصلین اعزامی دوره اول را که برای **آموزش عالی** و اکمال تحصیلات فرستاده بودند بجای دانشکده‌ها ومدرسه‌های عالی بدبیرستانها ـ لیسه‌ها ـ که همه شبانه‌روزی بودند ـ اعزام نمودند تا مطالب و مواد خوانده‌شده را ازسر بگیرند سرمایه وعمرجوانی را بیهوده تلف کنند.

تکرار می کنیم.

این کار برای شاه، دولت، مملکت و محصل **ضرر** ولی برای آن **دسته بندی مرموز** و ایادی بیگانه **چند منفعت داشت**.

اول ـ هرچه بیشتر و میسر تر بچه‌ها دیر بدانشکده میرفتند و دیرتر دروس عالی را تمام می کردند و باز دیرتر بـوطن بـاز می گشتند و در نتیجه میدان در **ایران خالی میماند** و دانش‌سرای عالی، دانشگاه و مدرسه‌های عالی دیگر بدست همان افراد نالایق، بیسواد ولی شارلاتان، شیّاد و هوچی و همان دسته بندی میشوم می‌افتاد، وچنانکه افتاد.

دوم ـ وقتی محصلی بمدرسه متوسطه شبانه روزی میرفت، غذا، لباس و هزینه‌درسش در دست مدرسه بود، آنرا سرپرستها مستقیماً بمدرسه میفرستادند و میزان آنرا **محرمانه** نگاه میداشتند ولی ارقام دقیق را بنده بدست آوردم و سند دارم، بهمه جهت، برای هریك

نفر، باضافه‌یکصدوپنجاه فرانك خرج‌جیب، جهت اصلاح‌سرو صورت، **یك‌هزارو دویست فرانك** مستقیماً بمدرسه میدادند، و حال‌آنکه اگر شاگرد بدانشکده وارد میشد، میبایستی منزل جداگانه بگیرد وناهار و شام و لباس خودرا تهیه‌کند و سرپرست ناچار بود در اول هرماه، با توجه ببودجه‌های مصوب، حداقل **دو هزارفرانك** بدست شخص محصل بدهد وتفاوت این‌دورقم برای هریك‌نفر درماه اقلاً **هشتصد فرانك** میشد که رنود بطور ساده **می‌دزدیدند**.

بنا براین هرقدر میتوانستند تعداد بیشتری از بچه‌ها را در مدرسه‌های شبانه روزی فرستاده و ببهانه‌های گوناگون مدت بیشتری معطل‌کنند شماره، میزان و رقم این**هشتصد فرانك** بالاتر میرفت.

سوم‌ـ که ازهمه مهمتر وشالوده‌واساس‌نقشه‌بود این است‌که‌نامه‌ها وکتابهای‌دانشجوها، در دانشکده‌ها و مدرسه‌های عالی، در فرانسه، که عدهٔ‌محصل‌زیاداست، بدفتر مدرسه‌نمیرسد و معمولاً هردانشجوئی‌که اطاقی و منزلی جداگانه وآزاد دارد نشانی‌خودرا برای گرفتن نامه و امانت دفتر مدرسه معین نمی‌کند، و بنا براین دانشکده چندان کنترلی در وارد و صادر مراسلات وامانات محصل‌ندارد، بعلاوه سرپرست محصل، هرکه‌باشد، برای‌متهم‌کردن دانشجو، هرگز نمیتواندبا اولیای دانشگاه، آنهم درکشوری مثل فرانسه، مواضعه و تبانی کند، ولی این‌عمل‌در مدرسه‌شبانه‌روزی، بویژه در مدارس‌کوچك شهرها وولایات‌کوچکتر، که‌شاگرد درآنجا غذامیخورد و میخوابدوعیناً مانند سربازخانه بغیر روزتعطیل‌و یکساعت ونیم عصر حق خروج ندارد، بآسانی میسر بوده ورنودکه میخواستند از همان ماههای‌اول برای چند نفر **پرونده بسازند** و به تهران بفرستند و اولیای دولت را بهراس افکنده اجازه و قدرت مایشائی بگیرند ساده‌ترین، اما احمقانه ترین، راه همان خریدن کتاب و و فرستادن بنشانی مدرسه **واعلام‌قبلی قضیه** و دستور توقیف و ارسال‌آنها ازطریق‌مدرسه باداره سرپرستی بوده درغیرمدرسه شبانه روزی اجرای این توطئه ممکن نمیشد.

پس نباید تعجب‌کردکه چرا ماهارا درسالهای اول بمدرسه شبانه روزی فرستادند.

***

آری بدین ترتیب‌بودکه چهارده نفر: ۱ـ افتخار، مصطفی ۲ـ افضلی‌پور، علی ۳ـ آل‌بویه، اسداله ۴ـ بهرامی، مهدی ۵ـ تابان، حبیب‌اله هورخش ۶ـ ثقفی، فتح‌اله ۷ـ جهان، جعفر ۸ـ خبیری، عزت‌اله ۹ـ عزیزی، محسن ۱۰ـ غفاری، ابوالقاسم ۱۱ـ کمالیان، جواد ۱۲ـ نصر، حسنعلی ۱۳ـ نوشین، عبدالحسین ۱۴ـ وابن بیمقدار در دبیرستان شبانه روزی‌ـ لیسه تورنو Tournon قصبه‌کوچك جنوبی فرانسه‌تحصیل می‌کردیم.

***

قبل از حرکت از تهران، ما خودمان، هریك برای خود، باصطلاح آدمی بودیم، و از اینروی لباس‌های خوب و مخصوصاً پیراهن، زیر جامه، کراوات ووسائل پاکیزه و متعدد داشتیم، بعضی مانند نصر، افتخار، عزیزی ونوشین، درشیکی، تمیزی ودقت وحوصله‌درخوش پوشی و زیادی لباس افراطی‌هم بودند، مصطفی افتخار تازه از اسلامبول آمده وآخرین مد لباس بمقدار زیاد آورده بود، وزارت معارف هم، بفرمان اعلیحضرت شهید، از بهترین پارچه‌های کازرونی لباس کافی تهیه‌کرد، ومخصوصاً بهرنفر **چهاردست پیراهن‌وزیرجامه** از عالی‌ترین پارچه، پیراهن‌ها ابریشمی، داده‌بودکه‌در پاریس هم‌محصلین‌فرانسوی‌نظیرآنها را نمی پوشیدند، و تعجب‌این است‌که مخصوصاً آن پیراهن‌ها در پاریس گران‌تر ازتهران بود، رضاشاه مرحوم‌فرموده‌بودندکه **بچه‌های‌من** بایددراروپا ازهمه‌جوانهای دنیاتمیزتر، مجلل‌تر و آقاتر باشند، چه‌کسی جرئت‌می‌کرد فرمان اورا نادیده انگارد ؟

بمحض ورود به لیسهٔ تورنو تمام لباس‌ها، جامه دانها ووسائل مارا گـرفتند، علامت و نشانه زدند، و به رخت داری و رختشوئی کـه **لن‌ژه ری** Lingérie نامیده میشد و دستگاه عریض و طویلی بود سپرده گفتندکه‌آنها را شسته، تمیز و اطوکرده هنگام حاجت بما خواهند داد.

هرصبح‌که زود از خواب برخاسته برای گردش و استحمام، دوش‌گـرفتن و ورزش بباغ و حمام‌و استخررفته برمی‌گشتیم می دیدیم‌که **«اطاقك»**ها وتختخواب‌های مارا تمیز و منظم‌کرده یك پیراهن، یك‌کراوات، و یك دستمال، البته ازمال خودمان ، پاکیزه، تـا خورده و اطوشده روی تخت گذاشته‌اند ولی از زیرجامه، زیرپیراهنی و زیر شلواری، که امروزها در تهران بتقلیدآمریکائی‌ها شورت می‌گویند و فرانسوی‌ها کالسون Caleçon می‌گفتند **خبری نیست** .

چند روز خیال‌می‌کردیم‌که فراموش‌نموده‌اند، یك دوروز، سه روز گذشت و جریان همین‌بود، هرروز پیراهن‌رو ،کراوات، دستمال‌وپوشت، نظیف و پاکیزه عوض‌میشدولی زیر جامه و زیر شلواری بقول ترکها یُوخدور که یُوخدور !

بایکدیگر مشورت نموده و با اظهارحیرت بسیارقرارگذاشتیم‌که تك تك ونه دسته جمعی، آنهم هر دوسه روز یکبار، شخصاً برخت‌شورخانه و رخت‌کنی یا لن‌ژه‌ری برویم و هریك‌جداگانه زیرجامه، زیرپیراهنی‌و زیرشلواریهای‌خودمان‌رامطالبه‌کنیم، بسیاراحتمال میدادیم‌که آنها راگم‌کرده باشند، امروز یکنفر، دوروز بعد نفردیگر، و بهمین طور طی چند روز همه به تنهائی برخت شورخانه رفتیم، دیدیم‌که نه هیچیك اززیرپیراهنی‌ها وزیر-شلواری‌ها. که‌هریك بتفاوت ده پانزده قطعه‌داشتیم، عیب نکرده وگم‌نشده و همه را شسته ،

اطو کرده ومنظم درقفسه چیده و نام هریك را هم روی آنها نوشته‌اند .

ولی گفتند که بشما زیرشلواری وزیرجامه نمیدهیم .

پرسیدیم آخرچرا؟ پاسخ دادند که **آدم بایدصورت ظاهرش تمیز باشد ،** شما هر روز حمام میروید، دوش می گیرید ، ریش میتراشید و پیراهن رو عوض می کنید دیگر زیرشلواری وزیر پیراهنی میخواهید چه‌کار کنید .

عرض‌می کردیم که آدم عرق‌می کند و آلوده بکثافت‌های دیگر میشود، ووقتی‌استحمام مینماید باید همه لباس‌های چرك‌را از خود دور سازد و ما درایران، اگر هرروزهم‌نتوانیم بحمام برویم حداقل هفتهٔ یکبار تن و بدن‌را میشوئیم و بعد از شستشو تمام لباس‌های‌زیرین را عوض‌می کنیم .

می گفتند ایرانی ها نمی‌فهمند، تعویض همه لباس‌ها لازم نیست و افراط وعبث است بوهای بد و عرق بدن‌را میتوان با مصرف عطر و اودکلن مخفی و پوشیده داشت .

ملاحظه بفرمائید، واقعاً تا چه اندازه احمقانه وکثیف است که انسان هر روز دوش بگیرد، صابون بزند ولی باتن‌تمیز کرده وخیس‌خورده همان زیرجامه‌های کثیف وآلوده را باز برخود به بندد و باین دل‌خوش‌باشد که عطر بوی بدرا **مخفی می کند .**

باری، چند هفته بدین منوال گذشت و ماحریف متصدیان رختشوی خانه نشدیم، کار بمراجعه دستی جمعی و بالاخره شکایت به‌ناظم ومدیر کشید، سودی هم ازآن‌نبردیم .

تاعاقبت **وبناچار اعتصاب کردیم** وبه‌سر کلاس‌ها وناهارخوری‌ها نرفتیم‌و اعلام‌داشته وگفتیم که قطع نظر از نظافت‌و پاکیزگی که درشرع ماشرط ایمان است **ماهمه‌مسلمانیم و نماز میخوانیم** و به طهارت علاقه داریم، لباس‌های زیرین طبق احکام دین‌ما **نجس و آلوده**میشوند، زیرجامه‌ها مال‌خودمان است، کشور مستقل، دولت و پادشاه داریم، **بی صاحب** ، اهل‌مستعمره، رعیت و اسیرشما نیستیم وتا لباس‌های زیرین مارا بخودمان‌ندهید نه تنها سر درس حاضر نخواهیم شد بلکه بشاه خودمان مستقیماً تلگراف می‌کنیم ، اجازه می‌گیریم و برای ادامه تحصیل بآلمان میرویم !

ناظم و مدیر آن مدرسه‌هم‌که اولی‌را سانسور Mr le Censeur

و دومی را پرو ویزور Mr le Proviseur می‌گفتند، از بدبختی و سوء سرنوشت‌ما لعبت‌های غریبی‌بودند وازنقطه نظرکهنه پرستی،مرتجعی،حماقت، واستبداد رأی در تمام فرانسه نظیر ومانند نداشتند. یك دو روزی‌مقاومت کردندو وقتی دیدندکه حرف‌ما جدی است تسلیم شدند زیرلباسی‌هارا دادند ، عذرخواهی هم نمودند .

بدین ترتیب جوانهای ایرانی ، در نخستین ماههای ورود بفرانسه **حق خود را گرفتند** و حرفشان را بکرسی نشانیدند و یکی‌دو سه‌حادثه دیگرهم پیش آمدکه شجاعت

و غرور ملی آنان بهتر جلوه‌گر شد و احترام و ابهت آنها بالاتر رفت.

ولی تا آخرین روزهای اقامت در فرانسه وقتی بچه‌های فرانسوی میخواستند باما شوخی بکنند و بخندند با تعجب می‌گفتند: « ایرانی ها برای زیر شلواری اعتصاب راه انداختند !» - Les Persans ont fait la grève de Caleçon

***

همین واقعه و دو سه حادثه دیگر ، شیرین‌تر و حادتر از این ، در دفتر خاطرات ویا سفرنامهٔ این بنده، سالیان‌قبل، توجه **دانشمند گرامی سید محمد محیط طباطبائی** را بخود جلب کرد، در سلسله مقالات محققانه و سودمندی که پیرامون تاریخچه محصلین اعزامی ، در روزنامهٔ شفق سرخ، می‌نگاشتند منعکس فرمودند و مورد عنایت محافل علمی ایرانی و گلهٔ بعضی خارجی‌ها شد .

***

چرا اینقدر دور برویم و از گذشته سخن بگوئیم .

همین‌امروز، در خیابانهای تهران و بیابانهای ایران به سیروتماشا بپردازید! جوانها، مردها. دختر، پسر، و زنهای بسیاری را می‌بینید که باقیافه‌های ژولیده، سرو روی نتراشیده، لباس‌های کثیف و پاره پاره، عیناً بمانند **جانوران عصر حجر** ، انگلیسی ، فرانسوی ، امریکائی ، آلمانی وغیره ، در تمام پهنای شهر وکشور پخش شده‌اند، کثافت، نکبت وعفونت از هیکل آنها می‌بارد، **بعضی گدائی میکنند** ، گروهی بدزدی میپردازند ، برخی ماری جوانا هروئین و ال. سی.دی. میاورند، بسیاری **هی‌پی**، دیوانه، مصروع، بخت‌برگشته، **غیرطبیعی** و احمق هستند ، هزاران گندیدگی ، رذایل اخلاقی، مفاسد بارمغان دارند ، و جمعی از کودکان ونوجوانان ساده لوح وصافی ضمیر مارا نیز بگمراهی وتباهی می‌کشند، ومن چه میدانم وخدا عالم است شاید مأموریت‌های جاسوسی و خراب‌کاری‌هم داشته باشند.

***

بنا براین تأثرات و احساسات مرحوم امامقلی‌خان رستم در سالهای ۱۳۰۵ واوراق مجله ایرانشهر، از اینکه چرا افراد عشایرصحرا نشین منطقه‌های دور افتادهٔ فارس نسبت بنظافت و حمام رفتن بی اعتنا ولاقید هستند همه درست، قابل تحسین و مقدس بوده ولی با مشاهده و مقایسهٔ کثافت‌کاریهای برخی از مردم کشورهای باصطلاح متمدن زیاد هم اسباب حیرت نمیشود .

***

دربارهٔ کارشکنی، خیانت و خرابکاری شیّادان و شیاطینی که گفتیم نقشه‌های عالی و آرزوهای مقدس مرحوم رضاشاه را برباد دادند و با هزاران دسیسه‌های اهریمنی مانع از رشد و نمو و ترقی جمع بسیاری از جوانان هوشمند ایرانی شدند باید این نکته را اضافه

نمودکه بفرمایش پیغمبر اکرم: **«علم اگر در ثُریّا هم باشد ایرانی‌ها آنرا بدست می‌آورند»**، هرچند گروه زیادی در این حادثات فدای سعادت رفقای خود و قربانی ستم و دسایس شیّادها و شیطان‌ها گردیدند، بازبکوری چشم‌حسودان و دشمنان علم‌و دانش، تعدادی از جوانهای لایق، به‌نیروی استقامت و اراده، بر تمام موانع غلبه‌کرده و از آنهمه سدها وزنجیرهای گران‌گذشتند و بمدرسه‌های عالی راه یافتند **ونبوغ‌عالی قوم ایرانی** را با بهترین وجهی بجلوه درآوردند .

بطوری‌که چند سال پیاپی، شاگردان‌اول بسیاری از دانشکده‌های فرانسه ازجوانان ارزشمند ایران بودند .

و عدهٔ بسیار از این جوانها بمقامات عالیه‌از علم و دانش ، در مقیاس سطح جهانی، صعودکردند .

که **دکتر محسن‌هشترودی، پروفسور ابوالقاسم غفاری ، دکتر سیدتقی نصر** ، دکترعلی افضلی‌پور ، دکتر اسداله‌آل‌بویه ، دکتر ابوالحسن‌شیخ ، دکتر عزت‌اله خبیری، و تعداد زیادی دیگر، نمونه‌های برجستهٔ آنها هستند .

***

با تمام این مراتب همان‌دستهٔ بندی میشوم، باند شیادها و شارلاتانها، گریبان‌همین عدهٔ دانشمندان واقعی را نیز رها نکرده و با وسائلی‌که از سالها پیش بر انگیخته بودند، هرگز نگذاشتند علمای حقیقی بقدر استحقاق و لیاقت خود بهره‌گیرند و باندازه استعداد، آرزو و امیدهائی‌که داشته‌اند خدمت‌کنند .

آنوقت شکایت میشودکه چرا **مغزهای متفکر** ازکشور می‌گریزند، ویا مملکتهای ثروتمند علمای مارا مانند **گوهرشب‌چراغ** از ما میربایند .

علم مُجرَّد از زمان و مکان است و دانش مرز، تعصب و اوهام نمی‌شناسد .

دانشمند مانند حقیقت است و بباطل‌عمل‌نمی‌کند .

عالم هیچوقت نـاجوانمرد نیست ، شیادی، شارلاتانی و هوچی‌گری ودسته بندی نمی‌شناسد .

هرجا باند بازی، انحصار طلبی ، **حسادت** و رقابت باشد دانشمند از آنجا فراری میشود وگوشهٔ عزلت، گمنامی ویاراه دیار غربت می‌گیرد. و بگفتهٔ گِرشام عالم اقتصادی **پول‌بدپول‌خوب را ازبازار میراند** ویا بقول شاعر :

چونکه زاغان خیمه در بستان زدند

بلبلان پنهان شدنـد و تن زدنـد

***

حسینقلی عطائی، دکتر فصیح فصیحی ، احمد آشتیانی، و دکتر عبدالصمد حسان را باختصار گفتیم که بچه سرنوشتی دچار شدند .

نیمایوشیج درحقیقت ازگرسنگی‌وتنهائی مُرد **صادق‌هدایت**را مجبوربخودکشی کردند، دکتر حسن شهید نورائی نفهمیدم چرا ازبین رفت، بآنهم شك دارم ؛ در زندگی کسی بدرد دل آن‌ها نرسید، بعد از مردنشان نوحه‌سرائی سردادند و بمانندکفتارازمرده‌ها اعاشه کردند .

حافظ **مسعودفرزاد** راچهل‌سال نگذاشتند چاپ‌بشود، هم‌اکنون‌چندین‌جزوهٔ آن‌بخط خود اونزد بنده است، که داده‌بود ببرم بوزیر معارف ووزرای وناشرین وقت‌وسرمایه‌داران نشان بدهم تا بلکه‌کسی حاضر بچاپ آن تحقیقات فاضلانه‌و باصطلاح امروز سرمایه‌گذاری بشود و توفیقی دست نداد .

مسعود یادش رفته ویا مناسب ندیده ، وگرنه در مقابل‌آن گروه «سبعهٔ معروف» **ما هم هفت نفر بودیم** ، و در **انتخابیه** سمت غربی خیابان قوام‌السلطنه جنوبی مقابل اداره نظام‌وظیفه سابق‌که دودرب یکی‌ازکوچه‌شمالی‌آن(که حالیه‌کاشی‌کوچه‌انتخابیه‌وتابلو دکتربهادران‌نصب‌شده) ودرب دیگر روبه غرب‌جبههٔ خیابان داشت‌که شمارهٔ کاشی‌آن‌امروز بترتیب۷۰و۲۹۵است‌گرد می‌آمدیم، ازاینقرار: صادق‌هدایت،مسعود فرزاد،بزرگ علوی، ایرج اسکندری، عبدالحسین نوشین، مجتبی مینوی و بنده .

عمارت انتخابیه ملك مسعود فرزاد بود و مادر این یادداشت‌ها آن‌هفت نفرراکه در انتخابیه‌گرد می‌آمدند«**گروه انتخابیه**» نام می‌گذاریم.

مسعود انگلیسی میدانست؛ صادق واسکندری فرانسه، علوی‌آلمانی، مُجتبی‌عربی ، وبنده‌هم ترکی و قدری فرانسه، باضافهٔ اطلاعاتی از تاریخ صدسال اخیر و عبدالحسین در هنرهای ظریف وارد بود .

بخدا سوگند میخورم کسانی که امروز **میدان را خالی دیده** وبا مدح و ذمّ و گفتن زشت و زیبا و بستن تهمت و افترا با نام مردهٔ صادق هدایت برای‌خودکسب‌شهرت، مقام و مال می‌کنند و چنین جلوه می‌دهندکه گویا وآری :

همه‌راهها‌به رم ختم میشد، هیچیك آن‌وقت‌ها **قابل‌آدم نبودند** و در محافل روشن فکران آن‌زمان راه نداشتند .

بازهم بخدا سوگنداست‌که ما هفت نفر در آنزمان هیچیك مخالف دولت‌و ضد رژیم‌و مذهب رسمی‌کشور نبودیم، فقط میخواستیم با اوهام و خرافات، تعصبات جاهلانه و از همه مهمتر با **دسته بندی** شیّادان و دغل بازان انحصار طلب و جاسوسهای بیگانـه مبارزه کرده باترجمه، اقتباس و نگارش، مقداری ازعلوم، ادبیات و فرهنگ سودمندازاروپا وزنده

کردن سنت‌ها وجنبه‌های سودمند تاریخ وادب اصیل ایران سدّ مستحکم **باندبازی** هوچی‌ها، شارلاتانها و بیسوادها را درهم بشکنیم و برای تنفّس و ابراز شخصیت و لیاقت جوانهـا و مردهای هوشمند و خدمت بکشور فضای آزاد بوجود آوریم .

فعالیت و برتری صادق از نظر فکر و ابتکار از همه بیشتر بود، علوی کتاب قطور و سودمندی را از آلمانی ترجمه می‌کرد، **وغ وغ صاحاب** را مسعود و صادق نوشتند ، مسوده‌ها و بقول حروف چین‌ها **خبرهای آنرا** بنده بچاپخانه بردم و فورمهای آنرا من تصحیح کردم و نظارت در امور مالی کارهای انتشارات با بنده بود .

در اوقات بر قراری جشن های هزاره فردوسی که جمعی از ایران شناسان بایران آمدند و همین هفت نفر ، پس از صرف ناهار، حاضری یا مطبوخ در انتخابیه، که خودمان تهیه می‌کردیم و می‌پختیم، بعد از ظهرها درکافه رُزنوار بتصدی **اسحق‌افندی** اهل طرابوزان ترکیه که بعدها به**ژاله** تغییر نام‌داد ودرخیابان لاله‌زارنو، بالاترازسینما متروپل بود، گرد می‌آمدیم، دوغ، چائی، ماست، یا بترکی **یااُورت**، میخوردیم و شطرنج بازی می‌کردیم **پروفسور ژان‌ریپکا** ایران شناس چك را **جلال‌صالحی** با ما آشنانمود ونه کسی‌دیگر .

ریپکا دورادور ما را می‌شناخت و مخصوصاً از هدایت بسیار شنیده ولی هیچیك را ندیده و از جلال در سفارت چکوسلواکی و **شرکت‌شکودا** خواسته بودکه ما ومخصوصاً صادق، مسعود وعلوی را باومعرفی کند .

حقیقت این است و هرچه وهرکه بجز این‌بگوید و بنویسد **دروغ**، چاخان‌بازی و شارلاتانی است .

جلال صالحی راهم بنده بشرکت شکودا معرفی‌کرده بودم. دلیل آن‌هم این است که نگارنده در سال‌های اول وکالت با **دکتر رفائیل آقا بابف**، که وکیل مبرز و معروفی بود کار می‌کردم ، و بسیار چیز از او آموختم ، وآقا بابف وکیل دائمی و مشاور شرکت شکودا و سفارت چکوسلواکی بود وکارهای قضائی آنها را، **بدستوراستادم** بنده انجام، میدادم، سالها پیش‌ازآن‌با صالحی که چند سال ازبنده جوان‌تر وشخصی‌بسیار باهوش وخوش فکر بود آشنا شدم، طبق خواهش بنده دکتر آقابابف توصیه‌کرد و بوسیله آقای **مـوره** صالحی درشرکت شکودا استخدام شد و در اندك مدتی زبان چك‌را آموخت، بعضی کارهای سفارت‌چك راهم باورجوع کردند و وقتی که ایران شناسان بایران آمدند جلال راهنمائی و مترجمی‌آنهارا بعهده گرفت .

مقدمه و طرز حضور ماهم درکافه رُزنوآر بدین‌قرار بودکه پس از صرف ناهار در انتخابیه هریك برای چند ساعتی بمنزل‌های‌خود میرفتیم، منزل بنده در خانهٔ پدرم، خیابان

باب همایون، کوچه پشت دارالفنون بود مرحوم **عباس نعمت** می‌آمد، بنده را صدا میزد و دو نفری جلو تلگراف خانه در میدان سپه ، مقابل عمارت شهرداری ، که دارند خراب می‌کنند، می‌ایستادیم، صادق هدایت هرجا بود بما ملحق میشد ، سه نفری بطرف شمال از لاله‌زار پیاده راه می‌افتادیم، بهر اغذیه فروشی که میرسیدیم عباس خدا بیامرز قدم سست می‌کرد، یك استکان بزرگ روسی ودکا با چند خیار شور و قدری پنیر بالا میانداخت ، صادق هم گاهی یك استکان خیلی کوچك میخورد واغلب نمیخورد، بنده هم فقط سودا میخوردم، چون هیچوقت مشروب الکلی با من نمیساخت، اگر میخوردم تمام بدنم دمل در می‌آمد و حتی زخم میشد، تا بکافه مرزنوار برسیم نعمت ، پاتیل شده بود، اوراسوار درشگه کرده بمنزل میفرستادیم و با صادق وارد کافه میشدیم و رفقای دیگر هم گرد می‌آمدند .

امتیاز اولیه مجله تهران مصور نیز مال عباس نعمت بود.

مدتی هم صادق هدایت در اداره کل تجارت کار می‌کرد، یادم نیست، پرونده ورقم دارد، قرار بود هفتاد یاهشتاد تومان باو حقوق بدهند، استخدام او و چند نفر دیگر **حکمی** بود و نه رسمی، بامضای **عبدالله یاسائی** رئیس اداره کل تجارت ، چندین ماه کارکرد، یك شاهی حقوق ندادند، یاسائی که بعلت اشتباه **در معاملهٔ کبریت** از ریاست تجارت عزل و **علی‌اکبر بهمن** منصوب شد بخدمت صادق وآن چند نفر دیگر خاتمه دادند وراجع به حقوقشان هم گفتند **بودجه و اعتبار نداریم** ، بنده بوکالت از طرف صادق **و یعقوب فرزان و** بقیه بدیوان دادرسی دارائی عرضحال داده حکم گرفتم و بعداز دوسال ونیم معطلی چیزی در اعتبار بودجه بعنوان دیون معوقه منظور و پرداخت کردند .

بنده درتمام این مدت، ازسال ۱۳۰۲ شمسی تا دوسه سال قبل ازسفری که صادق بفرانسه **رفت و دیگر برنگشت**، هرزمان که تهران بود با اومعاشرت دائم داشتم.

خدا را بشهادت میطلبم که هیچوقت ندیدم صادق تریاك بکشد، بهروئین ، مرفین و دیگر مواد مخدر معتاد باشد، حتی حس هم نکردم، و حال آنکه اکثر روزها از صبح تا نیمه شب با هم بودیم و نیزهرگز ندیدم و احساس ننمودم که بیکی ازعادات و صفات خلاف طبیعت متصف باشد.

صادق هدایت **عفیف بود** ، نجیب بود، ظریف بود، مؤدب بود و باشرم وباحیا بودو بعلت حجب ذاتی و نه جهت دیگر بجنس لطیف هم اعتنائی نداشت .

حالا ، بحقیقت من نمی‌فهمم که شارلاتانها شیادها بیسوادها ، ابن‌الوقتها ، **کفتار هاو مرده خورها** و بعضی از آشغال کلّه‌های بی‌مایه چرا باو تهمت می‌زنند و فحش میدهند و از اینهمه یاوه سرائی و دروغگوئی چه طرفی می‌بندند ؛ براستی عقلم بجائی نمیرسد .

یك‌چیزرا بنده‌هم‌تصدیق می‌کنم‌که بعضی یا بسیاری از نوشته‌های صادق بیش‌ازاندازه با بدبینی و نومیدی درآمیخته و اکثر قهرمانان داستانهایش عاقبت خودکشی می‌کنند،و از این جهت‌شاید خواندن‌آثار او برای جوانهای خردسال وکم‌تجربه وضعیف‌الاراده بمصلحت مقرون نباشد .

ولی هرگز نباید انکارکردکه نوشته‌های‌صادق، بدون اینکه اغراق‌وگزافه‌گفته‌شود، بسیار ساده، روان وبا موشکافی و تجزیه دقیق وعلمی مفاسد. وعادات زشت وتعصبات‌جاهلانه توأم است و در حقیقت هدایت مکتبی در نثر فارسی و تحلیل قضایای اجتماعی بوجود آورده‌که اگر بی نظیر و مبتکر هم نباشد حد اقل کم نظیر است و از نمونه‌های برجسته بشمار می‌آید .

و آنهائی‌که با ادعای دروغ دوستی در لفافهٔ الفاظ ادبی بمردهٔ او چوب میزنند و تهمت می‌بندند در حقیقت به شهرت ومحبوبیت وی بعد از مردن هم **حسادت میورزند** .

یأس و حرمان و بدبینی بی‌اندازه افراطی صادق ازشرافت ذاتی، **پاکدامنی‌وعفت عدیم‌المثل** و حیاومروت فطری او برخاسته بود ، صادق، حساس، باهوش، دقیق‌ونکته‌سنج میدید و می‌فهمیدکه همه دزد، دروغگو، شیّاد، ابن الوقت ، دَغَل و شارلاتان هستند و دلش میخواست‌که دنیارا **ویران‌کند** و عالمی‌از نووآدمی از نوبسازد، **ولی‌نمیتوانست**، رِقّت قلب، ظرافت طبع، ادب و حیای فطری باو اجازه نمیداد ، که بدباشد، وباخشونت، بی‌رحمی و شدت عمل‌کند .

عیب راخوب میدید، اماعلاج را نمی‌یافت، چاره مبارزه ، جدال ، نبرد و جنگ بیرحمانه با شیادان و دغل بازان ، باهمان وسیله وابزار کار ویا سلاحهائی قاطع‌تر و برنده‌تربود ، و این همه را صادق نداشت ، لاجرم، باکشتن قهرمانان داستان و انهدام وجود خویشتن از دنیای فاسد ومحیط کثیف انتقام می‌گرفت و انتقام‌گرفت .

حقیقت مختصر این است و جز این‌نیست .

***

عاقبت «**گروه‌انتخابیه**» هم بطور خلاصه این چنین‌شد که همان دسته بندی‌کثیف و ایادی خائن وجود جمعی افراد حساس ، روشنفکر ، وطن پرست و با اراده را نتوانستند تحمل کنند ، ماشین تهمت و افترا بکار افتاد ، و بقصد خاموش ساختن صدای چند ایراندوست ونگاهداری کرسی‌های ریاست دانشسرا ودیگر ادارات ، پرونده سازی آغاز کردند .

***

علی اکبر داور،که وزیر مالیه بود، کس فرستاد و بنده راخواست وگفت:

«باین جوانهائی‌که ازفرانسه وآلمان برگشته‌اند وکتاب ومجله ترجمه‌ونشرمی‌کنند بگو قدری تند نروند و احتیاط‌کنند ، وزیر معارف [۱] در هیئت وزراء صورتی‌آورده بود و اجازه میخواست‌که دولت دستور بدهد **تمام‌آن اشخاصی‌که** در سه سال اخیر ازآلمان‌و فرانسه مراجعت‌کرده‌اند دستگیرکنند ومن(یعنی داور) گفتم گناه‌آنها چیست ؟ـ پاسخ‌داد ساعات فراغت دور هم می‌نشینند ، کتابهای آلمانی و فرانسه میخوانند و جزوه هائی چاپ می‌کنند و درآن ازعلوم مادی و ادبیات اروپا صحبت میدارند و به شعائر اسلامی[۲]! توهین روا میسازند!ـ من(بازهم یعنی داور،و این‌صحبت‌ها حرف خود داور است) ـ من گفتم‌کو آن‌کتابها ؟ـ سه‌جلد کتاب، یك‌مجله و **وغ وغ صاحاب** را ازکیفش درآوردونشان‌داد، کتابها یکی در علم فیزیك، یکی شیمی‌و یکی در علم‌الرّوح و مجله هم ِصرفاً علمی بود ، وغ‌وغ صاحاب طنز وانتقاد از بعضی ُخرافات و عادات زشت،که خودشاه‌هم باآنهامخالفت داشت(هنوز وعین حرفهای داور است) ـ من (یعنی داور) گفتم اینهاکه دلیل جرم نیست، هرسه‌کتاب‌علم‌است و باسیاست‌کشورمنافات ندارد و مجله نیزعلمی‌است وبضررکشورنیست و راجع به‌کتاب وغ‌وغ‌صاحاب هم خود من آنرا خوانده و بسیار پسندیده‌ام، یکی دونفر از وزراء حرف مرا (یعنی داوررا) چه هنوز اینها صحبتهای داور است) تصدیق نمودند ولی ذکاءالملك فروغی بطرف وزیر معارف اظهار تمایل‌می‌کرد، و وزیر معارف اصرار داشت ، من(یعنی‌داور) گفتم آقای وزیر معارف، شما از چه‌نظر میفرمائیدکه این‌کتابها خوب‌نیست ومضراست، گفت زیاد از علم صحبت می‌کنند ، بعلاوه اینگونه‌کتابهای علمی را باید **ماها** بنویسیم و نه جوانهای تازه کار ؟ فروغی‌هم حرفش‌را تصدیق‌کرد، ومن‌گفتم(بازیعنی‌داور) آخر اینها تازه از اروپاآمده‌اند و لابرا توارهاو ماشین ها و اختراعات جدید را دیده‌اند و اغلب دکتر هستند مملکت باینگونه علوم و اختراعات تازه نیازمند است اعلیحضرت‌بهمین نیت اینهمه محصل باروپا فرستاده‌اند، معلومات من(باز یعنی‌داور) و شماکهنه شده بگذارید مردم از جریان تکامل و تحولات تمدن دنیا آگاه بشوند و مملکت رو بترقی برود و از بیگانه بی‌نیازگردد و شاه هم بهمین علاقه دارند، وزیر معارف گفت یعنی میفرمائیدکه‌ماها صندلی‌های‌خودمان‌را بهمین‌آسانی‌هااز دست‌بدهیم وبعنوان اینکه عدهٔ ازدانشگاههای‌بزرگ دنیا فارغ‌التحصیل‌شده‌اند مقامات ومنافع خودرا بآنها تسلیم‌کنیم؟ـ جمعی از وزراء**ازاین**

۱ـ این‌وزیر معارف غیراز مرحوم اعتمادالدوله و جزو همان دسته بندی مرموز بوده که با دارندگان شهادت نامه دانشسرای مقدماتی و دیپلم « دکترا! » ی قنسول‌خـانه همکاری می‌کردند ، هنوز هست و نود سال بیشتر دارد ولی از بی فکری وبی خیالی جـوانتر مینماید و«استادممتاز!» است .

۲ ـ و حال آنکـه همین آقای وزیـر معارف « یهودی زاده » بوده و باسلام اعتقاد نداشته است .

وقاحت ویا بر این وقاحت خندیدند (حرفهای داور است) و یارو دمق شد ، فروغی هم سکوت‌کرد، ومطلب از دستور خارج گردید، ولی ممکن‌است بازهم ودرجلسات‌آینده دنباله پیداکند، شاید هم از بعضی‌جاها باوگفته‌اند... حالیه فتاحی از تومیخواهم و دستور میدهم که بدوستانت بگو آن مجله‌را تعطیل‌کنند ودرچاپ ونشرکتابهائی مثل وغوغ‌صاحاب دست نگاه‌دارند، تا بلکه‌من(بازعرض‌می‌کنم‌که ازمن منظور داور واین‌کلمات سخنان‌داوراست) در یك موقع مناسب فرصتی بدست بیاورم و حقایق را بعرض اعلیحضرت برسانم تا خدا چه خواهد فعلاً خطر بالای سر شماها ، همه جوانهای اروپا دیده پرپر میزنند احتیاط کنید .»

تمام‌شد فرمایش‌های مرحوم داور باین بنده .

***

باید عرض‌کنم‌دلیل احضار بنده و بیان‌آن‌کلمات از طرف داور چه بوده‌است .

بنده از زمانی‌که مرحوم داور وزیر فوائد عامه بودند و حتی قبل ازآن و از زمان انتشار روزنامه **مردکار** بوسیله پدرم با آنمرحوم آشنا و دوست شده بودم .

وقتی ایشان خواستند **حزب رادیکال** را تشکیل بدهند یکی از نخستین‌کسانی که **بمعرفی وضمانت‌کتبی‌خودایشان** بعضویت حزب رادیکال درآمد بنده‌بودم .

بنا بر این عضو حزب رادیکال و **از فعالین درجه اول** آن حزب ، رئیس حوزه شماره۳۴ و عضو فعال چندکمیسیون مهم، از جمله کمیسیون تبلیغات و انتشارات وازمحارم بسیار نزدیك شخص داور بودم.

داور مؤسس ، تشکیل دهنده، رهبر و لیدرحزب رادیکال و اسامی **اعضای کمیته مرکزی** آن‌حزب، حتی از اعضای برجستهٔ حزب **مخفی بود**. یکی از عادات داور این بودکه میبایستی باو**فقط لیدر عزیزم** بگویندواگر اعضای حزب، حتی بعداز وزیرفوائد عامه و عدلیه شدنش، باوجناب، حضرت، حضرتعالی، جناب‌اشرف، حضرت اشرف‌می‌گفتند بدش‌می‌آمد، تابآن حدکه‌پنداری فحش داده‌اند .

محارم درجه اول داور عبارت بودند از محمد باقرامین‌که پول و امور مالی حزب دردست اوبود، حسن روستا، عباسقلی‌گلشائیان ، محمد مهریار و بنده- وهیچ‌کس باندازهٔ این‌پنج‌نفر نسبت بداور نزدیك و محرم نبودند و بنده دهها مرقومه وکاغذمفصل و محرمانه بخط خود داور در اختیار دارم‌که از جهت تاریخی‌واجد اهمیت هستند .

از طرفی داورمیدانست‌و اطلاع داشت‌که بنده تقریباً با تمام محصلین مدارس تهران وجوانها و تحصیل‌کرده‌های اروپا دوستی، آشنائی‌والفت دارم ویکی ازمهمترین‌علت توجه و عنایت داور به بنده همین مطلب بود و درآنزمان کسی نمیتوانست و قادر نبو مانند بنده محصلین وتحصیل‌کرده‌ها را جلب‌کند و بکاری برانگیزد .

***

نظر باین سوابق و ملاحظات داور بنده را خواست و مطالبی که عرض کردم بیان فرمود ، ادب و احترامی که برای آنمرحوم قائل بودم اقتضا داشت بیانات ایشان را تا آخر بشنوم و قطع کلام نکنم ، وقتی اظهارات او بشرح مذکور پایان پذیرفت عرض کردم که قربان ! بنده از این جریانات اطلاعی ندارم و با کسی هم از نویسنده‌های این اوراق آشنا نیستم .

مـرحوم داور اوقاتش تلخ شد ، رو تُرش کرد و فرمود : « از اینکه بمن اظهار بی‌اعتمادی کردی بسیار بدم آمد و رنجیدم ، من پلیس نیستم و از تو هم نمیخواهم حرف دربیاورم ، وظیفه‌ام بود گفتم ، من جوانهای عالم و متجدد را دوست دارم ، میخواهم آنها بمانند ، ترقی کنند و بشاه و مملکت خدمت نمایند ، تو هم برو و بوظیفه وجدانی و ملی خود عمل کن ،این صحبت‌ها بسیارمحرمانه است ومن داستان مذکرات سِرّی هیئت وزیران را برایت افشاکردم ، این کهنه پرستها بهم وابسته‌اند ، شاه را هم نمی‌گذارند کارکند ، من هم‌بیش ازاین قادر بیافشاری نیستم ، میترسم باوجود نهایت درجه مرحمت اعلیحضرت **زیر پای خودم را هم جاروکنند !**» و بلافاصله بنده را مرخص کرد .

***

بنده جـریان صحبت‌های داور را ، در تنهائی ، بیکی دو نفر از دوستان گفتم ، متأسفانه توجه نکردند ، قدری هم‌دیرشده بود ، ورنودکه ازطرح مطلب در هیئت‌وزیران سودی نبردند ، بطریقهای دیگردنبال توطئه وپرونده سازی راگرفتند ، زیاد طول نکشید جمعی‌از زبده جوانهای دانشمندکه **نود و دو درصد**آنها مسلماً خالی از ذهن وبی‌تقصیر محض بودند وهشت درصد هم‌گناه چندانی نداشتند ، برخلاف میل باطنی مرحوم رضاشاه، گرفتار آمدند، از آن‌جمله ایرج اسکندری و بزرگ علوی بود .

پرونده بنده از آنها جدا شد ، چرا که از روز مصاحبه با داور بنده آهسته آهسته کنار کشیدم ، رنود نتوانستند مرا با آنان مخلوط کنند ، با این وصف پرونده دیگری ساختند ونه ماه هم مرا نگاه داشتند ولی چون امریه صادر نشده و اعلیحضرت بیغرض بود برائت حاصل‌کرده آزاد شدم .

بدین‌ترتیب **گروه انتخابیه** از هم پاشید . سه‌نفر بهرصورت از گردونه خارج شدند و چهارنفر دیگر هریك بدیاری افتادند .

مسعود و مجتبی گویا از همان وقتها و درست بخاطر ندارم ، و باید بیادداشتهای قدیم مراجعه‌کنم ، بعد از شهریور بلندن رفتند .

***

مجتبی‌مینوی درلندن تغییر ماهیت داد ، وارد باند وارثین جیمزموریه وفراماسونها شد نقش درجه هشتم ونهم بعهده‌گرفت ، فکرش هم از مسیر عادی و طبیعی انحراف یافت،

امر برخودش نیزمشتبه‌گردید، وتصورکردکه اگر خویشتن را خیلی‌خیلی عالم خیال‌کند علامه دهر میشود ، و علوم اولین و آخرین را در مغز مغشوش وی جای میدهند ، و بنشان اختلال حواس ، و یا بگمان خویش ، علامت **پروفسوری** و علامه‌گی ، و برای اینکه گفته شود افلاطون، سقراط، نیوتن، انیشتین ، مولوی ، ابن سینا ، وبخلاصه تمام فلاسفه و حکماء در وجود او جمع شده و بوی ختم گردیده‌اند **گیس گذاشت** ، قیافه ، چهره ، طرز گفتن ، لباس پوشیدن و راه رفتن را هم غیرعادی و بغیر انسانهای معمولی کرد ، و لاجرم تحت حمایت **مُرشداعظم** استاد مُسلَّم شد و سیورساتش براه افتاد و ناگفته پیداست که دوستان قدیم ، صادق ، مسعود و راه و رسم زندگی همه را بطاق نسیان انداخت ،

***

بعد از حوادث شهریور ، با وجود مخالفت و مقاومت شدید ذکاءالملك فروغی ، بعلت مقتضیات حضور قشونهای خارجی ، تقاضاها و اقدامات مردم میل و علاقهٔ شخص اعلیحضرت شاهنشاه حاضر باجرای عدالت وحسن‌نیت مرحوم مجید آهی وزیر دادگستری وقت قانون عفو عمومی تصویب و توشیح شد و زندانیان سیاسی‌آزادگردیدند .

ولی متأسفانه بجای اینکه همه در یك صف واحد بدرمان دردهای ملت قیام کنند هریك براهی رفتند **که نه‌بصلاح کشور بود .**

رؤسای عشایر باز بساط ملوك‌الطوایفی برپا ساختند ، روشنفکران و آزادیخواهان هم چند شاخه شده و از هر دهنی نوائی سازکردند .

از آن جمله ایرج اسکندری و بزرگ علوی باگروهی دیگر بتأسیس حزب توده پراختند .

اینها شاید قبل از زندانی شدن آنقدرها هم فکر تندرو نداشتند ولی زندان کارش راکرده ، رنجیده ، ترسیده ، عصبانی و سراسیمه آنها را بیرون ریخته بود .

حزب توده از آغاز ترکیبش ناجور و نا هم‌آهنگ بود و نمیتوانست جوابگوی آرزوهای ملیون و استقلال‌طلبان باشد .

علاوه بر شهرت تمایل بیك سیاست خارجی معین انگشت سیاست مرموز دیگر نیز در تأسیس و اداره آن دخالت داشت .

داستان **قبض‌های اعانه پنج تومانی** و ارگان رسمی شدن **روزنامه سیاست** معروف خاص و عام است .

پنج‌هزار عدد از این قبض‌ها ببوی نفت جنوب آلوده و مدیر مسؤل روزنامه سیاست بحکایت مندرجات کتاب مشهور **آقا بیگوف** و دلایل بسیار دیگر **شخص سه‌چهره** بود .

بعلاوه مردم هنوز بیاد داشتند که میرزا کوچك خان ، احسان‌الله‌خان ، حیدر

عمواوغلی ، سربازها ودرجه‌دارهای ساخلوی سلماس و مراوه تپه ، لهاك‌خان ، سالار ظفر سنجابی ، وحتی جمهوری‌خواهان اسپانیا ، و هزارها و صدها هزار و بلکه میلیونها انسان چگونه **آلت** شده و قربانی گردیده بودند .

بنا باین ملاحظات وملاحظات بسیاری دیگر ، ملیون، آزادیخواهان و استقلال‌طلبان ایران، مانند دکتر رفیع‌خان امین، شیخ‌عبدالرسول‌خان چاه‌کوتاهی، مستشارالدوله صادق، ابراهیم فخرائی ، شمس زنجانی ، سالار فاتح دیوسالار . ابوالفضل لسانی ، عدهٔ بیشماری دیگر و از آن جمله صادق هدایت و بندهٔ نگارنده ، هرگز نمیتوانستند آرزوهای ملی ، آزادیخواهی، دموکراسی و استقلال‌طلبی‌خودرا درصفوف حزب توده جستجو کنند.

هرکسی از ایرانیان ، جوانان ومردان وطن‌پرست ، دانشمند و تجددخواه که از تیره روزی‌کشوربهرصورتی متأثر و اندوهگین و در آرزوی اصلاح و نجات‌کشور بودند، هر مرام و آمالی داشتند ، در درجه اول میخواستند که در **چهار چوب جغرافیائی** و محدودهٔ تمامیت ارضی و دایرهٔ استقلال و مختاریت ملی ایران آنها را اجرا نمایند و این امر متأسفانه با وجود حزب توده**مطلقاً نا میسر بود** و حزب توده با وجود عناصر خالی از ذهن و با حسن نیت که آرزوی خدمت **ولی‌امیدهای محال** داشتند از عوامل مرموز و افراد ماجراجو و شریر آکنده بود بآزادی و استقلال این‌کشور ضرر بسیار زد مطلب و سند زیاد و صحبت از زیانها ، دیگر امروز به**مرده شلاق زدن** و دور از اصول جوانمردی است ، ولی ، در مجالی بیشتر ، برای ثبت در تاریخ ، باید حتماً بدفترآید، **امیدهای محال** هم این بود که ساده‌لوحان گمان میبردند و ابلهانه باور مینمودند که بیگانه‌ها دست از اتحاد و سازش‌های پنهانی دیرینه برمیدارند و برای خاطر گل‌جمال ما با یکدیگر در می‌آویزند ، آزادی ، استقلال ، رفاه و امنیت را در طبق اخلاص گذاشته دو دستی بماتقدیم می‌کنند ، با تمام این تفصیل ، ازاین همه حادثات و اشتباهات ، زیانها و ضایعات تأسف‌آور هرنوعی‌که تصور گردد فوائد جزئی هم حاصل آمد، از جمله آنکه ارتجاع کهن و اشرافیت پوسیدهٔ سیصد ساله و ملوك‌الطوایف و فئودالیزم از ریشه و پایه متزلزل شد و آنهائی که طی بیش از سیصد سال حاضر بهیچگونه گذشت و میانه روی و اعتدال نبودند وحتی از اصلاحات مرحوم رضاشاه هم جلومی‌گرفتند رویه و لحن عوض کردند وطریق عقل پیش‌گرفتند . و سخن در این باره نیز بسیار است .

باری وبهرحال‌بنده نگارنده ـ بااینکه دعوت‌کردند ، نقش‌های درجه اول و بسیار حساس عرضه داشتند وارد آن حزب نشده و خود را بحاشیه‌کشیدم . و پس از چندصباح آهسته و آرام ، بدول جنجال و رسوائی بکلی‌کناره جستم .

بدین ترتیب راه بنده باسه نفردیگر از «گروه انتخابیه» جداگردید و در این‌باره

هم مطلب زیاد ، مدارك فراوان و گفتنی بسیار است .

صادق هدایت ازآغاز نمیتوانست مرد میدان مبارزه شدید باشد وبعلت فطرت ظریف ونزاکت ذاتی از هرگونه جنجال وهیاهو پرهیز می‌کرد.

واین گفته‌ها نیزاجمالا ازماجرای **محصلین اعزامی وداستان** رفتار زشت سرپرستها بخاطر آمد و سخن سخن را طلبید .

***

توضیح دیگری لازم است و آن اینکه چند مرتبه در این اوراق نامی از مرحوم احمدکسروی برده شده، ازاینروی ضرورت داردکه اطلاعات ، استنباط و عقیده نگارنده در مورد آن مرد که **بهرحال شخصیت تاریخی دارد** نوشته شود .

مرحوم سید احمد کسروی تبریزی شخصی بتمام معنی‌کلمه **پاك و با شرف بود** ، در شجاعت و بی‌باکی نظیر و مانند نداشت ؛ در بدایت احوال با انقلابات مشروطیت و مجاهدین تبریز مصادف ، و بآنها فریفته شد ، نقش‌هائی‌کوچك وکم اهمیت‌که متناسب با سنین‌آغازجوانی واطلاعات وتوانائی اندکش‌بود بعهده گرفت. زبان وادبیات عرب‌را خوب آموخت ، در فارسی هم معلومات کافی بدست آورد ، نخستین کتابهائی که برشته تحریر درآورده بزبان عربی بود .

بعد از انحلال عدلیه و تشکیل دادگستری بسبك جدید ، بوسیلهٔ داور ، در اسفند ۱۳۰۵ ، وارد خدمت قضائی شد و در ریاست دادگستری زنجان و دادگاههای خوزستان و ولایات دیگر بحکومت پرداخت .

هنگامی که با این بنده آشنایی یافت **مجله پیمان** را می‌نوشت و مدتی هم رئیس کل محاکم بدایت تهران بود .

در مقام ریاست کل دادگاههای شهرستان ، با وجود توصیه و اندرز شخص داور وزیر عدلیه حکمی‌بسود بانوکوکب خانم‌مردان انشاءکرد وبلافاصله ازخدمت درداد‌گستری و شغل قضاوت استعفاء داده‌کناره‌جست وبوکالت دادگستری پرداخت تا پایان عمر پیرامون مقام و مشاغل قضائی و دولتی نگشت .

در ایامی‌که **مجله پیمان** را می‌نوشت و کتاب **آئین** را منتشرکرد اگر حافظه خطانکند ،آن زمان ، بابیش وکم‌تفاوت زمانی ، مقارن بود باورود **رابین‌درانات‌تاگور** شاعر ، ادیب و فیلسوف معروف هندو و مباحثات فلسفی وی با **مرحومان میرزا طاهر تنکابنی** ، حکیم‌کم نظیر و **شریعت بزرگ سنگلجی** فقیه و متکلم عالیمقام ایران و معروف شدکه تنکابنی و سنگلجی در بحث و مذاکرات علمی و فلسفی تاگور را مغلوب و محکوم‌کردند وفیلسوف و ادیب هندو درمقابل **دوغول** علم وحکمت ایران سپرانداخت.

کسروی‌که ازحیث مایهٔ علم وحکمت بپایهٔ تنکابنی وسنگلجی نمیرسید و ازدانش‌های

طبیعی ، ریاضیات و اقتصاد سیاسی و در نتیجه از مبارزه طبقات و نقشه‌های استعمار و نقش‌کارتلها و تروست‌ها در اسارت و استعمار ملل غافل بود ، و از ریـزه‌کاریهای ممالك سرمایه‌داری در جلوگیری ازصنعتی شدن و رشدکشورهای آسیا و افریقا آگاهی نداشت، **ساده‌لوحانه** تحت تأثیر افکار و القآت تاگور قرار گرفت و بطور دربست بهماشین (و ماشی‌نیزم) و هرچه مظاهر تمدن ، علم و صنعت اروپا بود تاخت‌آورد .

و حال آنکه **وضع ماشین** ، قرار گرفتن ماشین و طرز تقسیم آلات و وسائل استحصال در اجتماع باعث اینهمه بی‌اعتدالی ونا بسامانی ، حتی در داخل ممالك‌سرمایه‌داری ، گردیده و موجب پیدایش فاصله‌های زیاد بین طبقات ثروتمند و فقیر ، از سوئی و کشورهای متمول و نیرومند و مستمند و نیازمند ، از سوی دیگر شده است .

وگرنه ماشین ، ابزارو آدات جدید صنعت ، دانش و فرهنگ ، خود فی‌حدّ ذاته گناهی در این باره نداشته ، و نه‌تنها ، بطور دربست سزاوار نکوهش و دشنام نبوده‌اند ، بلکه از بسیاری جهات ، اگر طرز استقرار آنها ، در میان بشر عادلانه و از روی عقل‌و اعتدال میبود ، بسعادت ، آسایش و رفاه انسانها کمك‌های گرانبها مینمودند .

مرحوم‌کسروی باینهمه عنایت نمیفرمود، بحثی هم برایشان نمیتوان داشت،جریان حادثات زندگی فرصت ومجالی بایشان نداده بودکه بتحصیلات منظم ، سیر جریان علوم و حکمت از آغاز تمدن ، دانش‌های طبیعی ، ریاضی و اقتصاد سیاسی و دیگر دانسته‌های دقیق دست یابند .

اگر فی‌المثل تکامل اندیشه و تکوین طرز فکر آن مرحوم از آغاز نظم وترتیبی میداشت آنهمه بی‌ترتیبی ، آشفتگی و تناقضات در آثار و نوشته‌های او بوجود نمی‌آمد .

بنده‌بامرحوم‌احمدکسروی،درخیابان‌فرمانفرما-شاپورامروزی-کوچهٔ**قاپوچی باشی**- که اکنون - از سالها پیش - جزء پارك شهر شده است - مدتها همسایه دیوار بدیوار بوده - و معاشرت دائم داشتم و شب‌های جمعه در جلسات هفتگی منزل ایشان شرکت مینمودم و اندك زمانی‌نیز- بشهادت اوراق مجله پیمان - درانتشارآن‌مجله جزئی همکاری می‌کردم.

بنابراین ، آنچه می‌نویسم از روی علم و اطلاع **و مشاهده** و حقیقت است .

مرحوم‌کسروی، عرض‌کردم ،که**شخص پاکدامن وشرافتمند** ، بتمام معنی‌کلمه ، مطالعات و تحقیقات او عمیق ، ولی بدبختانه بی‌نظم و نامرتب بود ، قدرت‌کار و فعالیت بی‌نظیری داشت ، با وجود اینکه بنیه و توانائی جسمیش چنگی بدل نمیزد مقدار زیادی مجله ، روزنامه ،کتاب و جزوه نوشته و انتشار داد .

مجله پیمان ،کتاب‌آئین ، روزنامهٔ پرچم ، جزوه‌هایاکتابهای خرد و کوچك مانند تاریخچه شیروخورشید ، زبان‌آذری ، بهائی‌گری ، و تعداد دیگر، **شهریاران گمنام ، تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان و تاریخ مشروطهٔ ایران وتاریخ پانصد سالهٔ خوزستان** از جملهٔ آثار اوست .

چهارکتاب اخیر ، درحد خود ، بسیار سودمند ، فاضلانه و **بمنزلهٔ شاهکاراست** و تا امروز ، بزبان فارسی ، تاریخی برای جریانات مشروطیت بهتر ، مستندتر و تاحدی بیغرضانه‌تر ، از دو اثر کسروی ، نوشته نشده است ،

درسبك نگارش ، که کسروی کوشش داشت فارسی ساده بنویسد ومکتبی بوجودآورد ، مُبتکر و پیشقدم نبود ، قبل از او جلال‌الدین میرزا ـ پسرفتحعلی شاه ـ **در تاریخ‌نامهٔ** خسروان ـ و یکی دونفر از شاهزاده‌های دانشمند قاجاریه و چندتن از فضلای عصر ناصری و مظفری ـ بهمین تلاش برخاستند ، وبرخی بهتر ازکسروی توفیق یافته ، ساده‌تر و قابل‌فهم‌تر نوشتند .

بااین وصف ، طریقه واسلوب تحریرکسروی‌جالب بود،کلمات ،لغات ، اصطلاحات، و ترکیبات نامأنوس ،کهنه ، نامتناسب ،که فهم آنها نزد آدمهای عادی سهل است برای اشخاص با سواد هم دشوار بود ، بسیار داشت ، بهرصورت در ذهن مؤلفین، جوانها ، و نویسنده‌های سی‌سال اخیر تأثیر فراوان نمود ، و بیك تعبیری ، مکتبی خاص بوجود آمد که تاحدی سودمند وازبعضی جهات نیز زیان‌آوربود ، چه نگارش خودکسروی رویهمرفته فی‌الجمله‌سلاست وفصاحتی داشت ولی برخی‌کسان‌که ازوی تقلیدکردندکار را بهرج و مرج رسانیدند و بکاربردن الفاظی را که صدها سال است مرده ،کهنه ، و متروك شده ، معنائی هم ندارند و دیگر امروز بدرد نمی‌خورند و چیزی هم فهمیده نمی‌شود ، نوعی نوجوئی و نوپرستی دانستند و حال آنکه عین‌کهنه‌پرستی و ارتجاع و برگشت بعقب است .

کتاب‌سوزی، تخطئه شعر وادب فارسی ، دشنام بتمامی شاعران ، انتقاد از صوفی‌ها و مُتصوّفه و اهل عرفان ، بدون توجه بزمان و مکان ، با وجود داشتن قسمتهای بکر و قابل توجه و مفید ، از اندازهٔ اعتدال و انصاف بیرون بود .

مرحوم‌کسروی عنایت نداشت که یأس وبدبینی ، نوحه‌سرائی و ناله ، تسلیم بقضا و قدر و مُداهنه و چاپلوسی ، نزد برخی از شعراء و اهل عرفان ، محصول زمان و مکان و نتیجه شکست و اسارت ملت ایران دردست مهاجمین خارجی و جباران وستم‌گران داخلی بوده و خرده‌گیری و انتقاد از آنها مُجرَّد از شرایط تاریخی و اجتماعی محیط با مبانی علمی هرگز انطباق نداشته و بااینکه درعصر دانش و صنعت معاصر ، افکار و تخیّلات‌قدما، بطور دربست ، قابل پیروی ورهبرزندگی نیست معهذا فردوسی ، مولوی ، سعدی ، حافظ، عطار ، سنائی ، شیخ محمود شبستری و بسیاری دیگر مانندهٔ آنها از بزرگان ، نوابغ و مایه افتخار ایران بوده و امروز سوختن و بآب شستن آثار و گفته‌های آنان دور از عقل و عدالت است .

گروه آزادگان ، **دستهٔ رزمندهٔ** آن ، وقصد و ادعای ساختن و پرداختن دینی و طریقتی ـ غیر از مذاهب و طریقه‌های معمول ـ نه‌تنها عجیب و غیرعادی ـ بلکه بخلاف

مبانی علمی و خود بدعتی بود که از آغاز محکوم بشکست و عدم موفقیت مینمود و بجز آشفته‌حالی وپراکنده احوالی و نفاق سودی نداشت .

کسروی نمیدانست که با **کاریکاتور** حزب وبدون عنایت بروابط‌طبقات وساختمان کمّی وکیفی اجتماع هرگز نمیتوان تغییری در اوضاع داد و جریانی و حزبی پر دوام بوجود آورد .

اجتماعات‌انسانی هم‌جزئی از طبیعت‌است وطبیعت نوامیس تغییر ناپذیر دارد وقوانین طبیعی نیز درجامعه‌های بشری و تکامل و حرکات آن صادق است .

کسانی مانند مرحوم احمدکسروی‌که از علوم طبیعی و ریاضی و ارتباطات اقتصادی ودر نتیجه از قواعد و قوانین طبیعت بی بهره وبی اطلاع‌هستند هرگز نباید داخل معقولات وگفتگودر همه جنبه‌های مذهب، سیاست و اقتصاد بشوند .

مطلب در این زمینه نیز بسیار است ، اجمالاً اگر مرحوم کسروی، درمسائلی‌که مقدمات علمی فراوان میخواست وارد نمیشد و بافقد نظم وترتیب معین جزوه‌های پراکنده نمی‌نوشت و پراکنده‌گوئی نمیکردکه بهر حال و قطع نظر از هرگونه ملاحظات دیگر بمصلحت او واجتماع هم نبود، همان چهارکتاب‌معروف ، تاریخ مشروطه، شهریاران گمنام و تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان ، که‌گفتیم هریك در حد خود و بمقیاس مطبوعات وکتابهای فارسی یکصد سال‌اخیر شاهکاری تلقی میشود کافی میشدکه نام او را در تاریخ با احترامی بیشتر ثبت نماید .

***

از **ابوالقاسم غفاری** سخن بگوئیم، این مرد امروز یکی از شخصیت‌های بزرگ دانش وعلوم جهان‌است.

دکتر در ریاضیات عالی، پروفسور درعلوم‌هستهٔ و اتم و فضاست .

سالها از اساتید درجه اول و برجستهٔ دانشکده علوم دانشگاه تهران بود و با کمال صمیمیت بفرهنگ و دانش ایران خدمت می‌کرد .

از دست آن‌باند میشوم ، **دسته‌بندی** شوم ، حسادت وکثافت کاری **آنها** خسته و افسرده شد، از ایران مهاجرت نمودو بآمریکا رفت .

آمریکائی‌ها او را با آغوش باز پذیرفتند و مانند جواهری گرانبها بردیده و چشم خود نهادند، استادی،حقوق، مزایا، احترام، محبت، عزت ومقامات عالی‌بوی‌تفویض‌کرده وتاریاست هیئت‌ریاضی‌دانان‌مرکز فضائی‌آمریکا ارتقاء دادند، بنده میخواستم‌مشاغل‌وسمت‌های اورا درآمریکا شماره‌کنم، دیدم نیازی نیست، **مجله سپید وسیاه** درشماره مسلسل ۷۹۰ مربوط‌بتاریخ از۲۹آبان تا ۶آذر ۱۳۴۷، زحمت مراکم‌کرده و چند روزپیش‌که‌ابوالقاسم

در ایران بوده، نمیدانم رفته‌یانه؟، با وی‌صحبت داشته و آنچه میبایستی نوشته است .

این‌مردکه شخصیت جهانی و فضایل و مقامات علمی اورا درآن مجله خوانده‌اید در

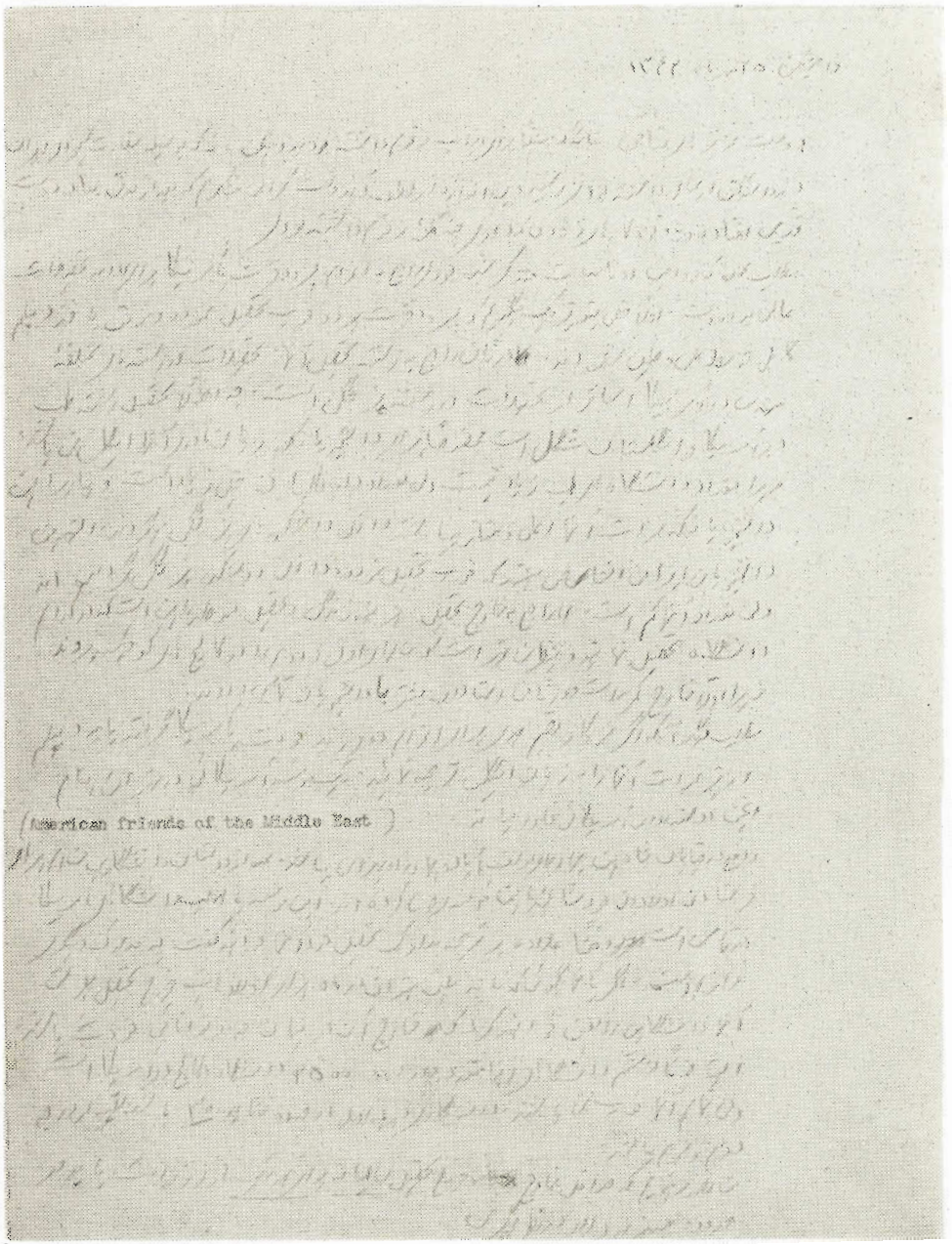

برگ اول نامهٔ پروفسور ابوالقاسم غفاری خطاب باین بنده‌که با قلم خودکار نوشته و کم‌رنگ است وگراوور آن روشن درنیامده

مهرماه ۱۳۰۷ جزو نخستین دسته محصلین دسته اعزامی بفرانسه رفت و با این‌نگارنده در لیسه تورنو همدرس بود ومن‌میدانستم چقدر وطن خودرا دوست میدارد وایران‌رامیپرستید، چندسال پیش ، بعد از بیست سال، بایران‌آمده بود اورا در خیابان نادری دیدم، یکدیگر را در آغوش‌کشیده مدتی گریه‌کردیم و سپس بهتل نادری رفته بیاد دوران آغاز جوانی دو ساعتی صحبت داشتیم بخداوندی‌خدا ذرهٔ تغییرنکرده وهمان ابوالقاسم ساده، متواضع، پاك، بی‌آلایش و شرافتمند **لیسهٔ‌تورنو** بود

شما، نه تصورکنیدکه دروغ می‌گویم ویا گزافه می‌بافم .

عین حقیقت است، گفتم: غفاری مگر خون‌تو از خون‌من‌رنگین تر است ، این همه درس‌خوانده و باین مقام بزرگ دنیائی رسیدهٔ ، بایران و بهمین ملت بدبخت ولی نجیب وتاریخی مدیونی مملکت‌تو بتو محتاج است، ترا بخدا در ایران بمان وازعلم و دانش‌خود باین‌کشور سود برسان !

پاسخ داد: فتاحی جان! بشرافت و ناموسم سوگندکه من ایران‌را میپرستم واین‌ملت شریف و پاك‌سرشت‌را ازاعماق قلبم دوست میدارم، بمحض‌اکمال تحصیلات بایران‌آمدم وبا کمال صمیمیت و فداکاری کمر خدمت بستم ، ولی چه‌کنم، نگذاشتند ، **حسادت** ، رقابت ، دسته بندی تا بدرجه انتحار و خودکشی روح انسانی را آزار میداد، آخر فتاحی جان!تو که بی‌اطلاع‌وکودن نیستی، می‌بینی چه‌خبراست، یکنفر عالم ومُحقّق‌که نمیتواند مثل‌شیّادها و شارلاتانها پشت‌هم انداز و حُقه باز باشد ، ودائماً اطراف‌و جوانب خودش را به پایدکه کەمبادا یکی نارو بزند، حقه سوارکند، پرونده‌بسازد و تهمت و افترا به بندد، توخودت فتاحی، مگر در فرانسه نبودی ، دیدی که چه بلاهائی بر سر توآوردند ، اگر در اروپا میماندی، در فرانسه،آلمان ، وهرکشور دیگر ، صدها موقعیت ترا درآغوش مـی‌کشید ، جوان بودی، سالم بودی، قوی بودی، شور، اراده و شجاعت داشتی، هوش ، فهم و حافظهٔ تو بی‌نظیر و در میان تمام رفقای تحصیلی ضرب‌المثل بودـ اینها حرفهای غفاری خطاب‌به بنده استـ چرا بایران برگشتی، بامید موهوم خدمت‌بوطن وبخیال پوچ ایکه‌کاری‌بکنی وکشورت را در حد توانائی ترقی بدهی ، آخر بگو ! چه کاری توانستی انجام بدهی ؟ برادر مگرمی‌گذارند، **حسودها** ، نانجیب‌ها، بی‌شرفها و **دسته‌بندی‌ها** ، مانع‌کارند ، فضیلت، تقوی و دانش با شیّادی و حُقّه‌بازی منافات دارد، پیرشدی، علیل‌شدی، درگمنامی وبدبختی‌خواهی مُرد! هرگاه درفرانسه وآلمان میماندی ویا بآمریکا می‌رفتی، امروز در رشته خودت، مانند خود من، شهرت دنیائی داشتی، مگر توهمان نبودی‌که در لیسهٔ‌تورنو، ظرف چهار ماه ، در انشاء زبان فرانسه ، حتی از فرانسوی‌ها هم جلو افتادی،آخر برادر این ظلم است و انصاف نیست‌که بمن اصرارکنی در ایران بمانم و درتاروپود **حسادت‌ها**

ودسته‌بندی‌ها بی اثر و بی خاصیت بشوم....

اینها خلاصهٔ حرفهای پرو فسور ابوالقاسم غفاری بود ولی بنده دست بسر نداشتم و عرض کردم :

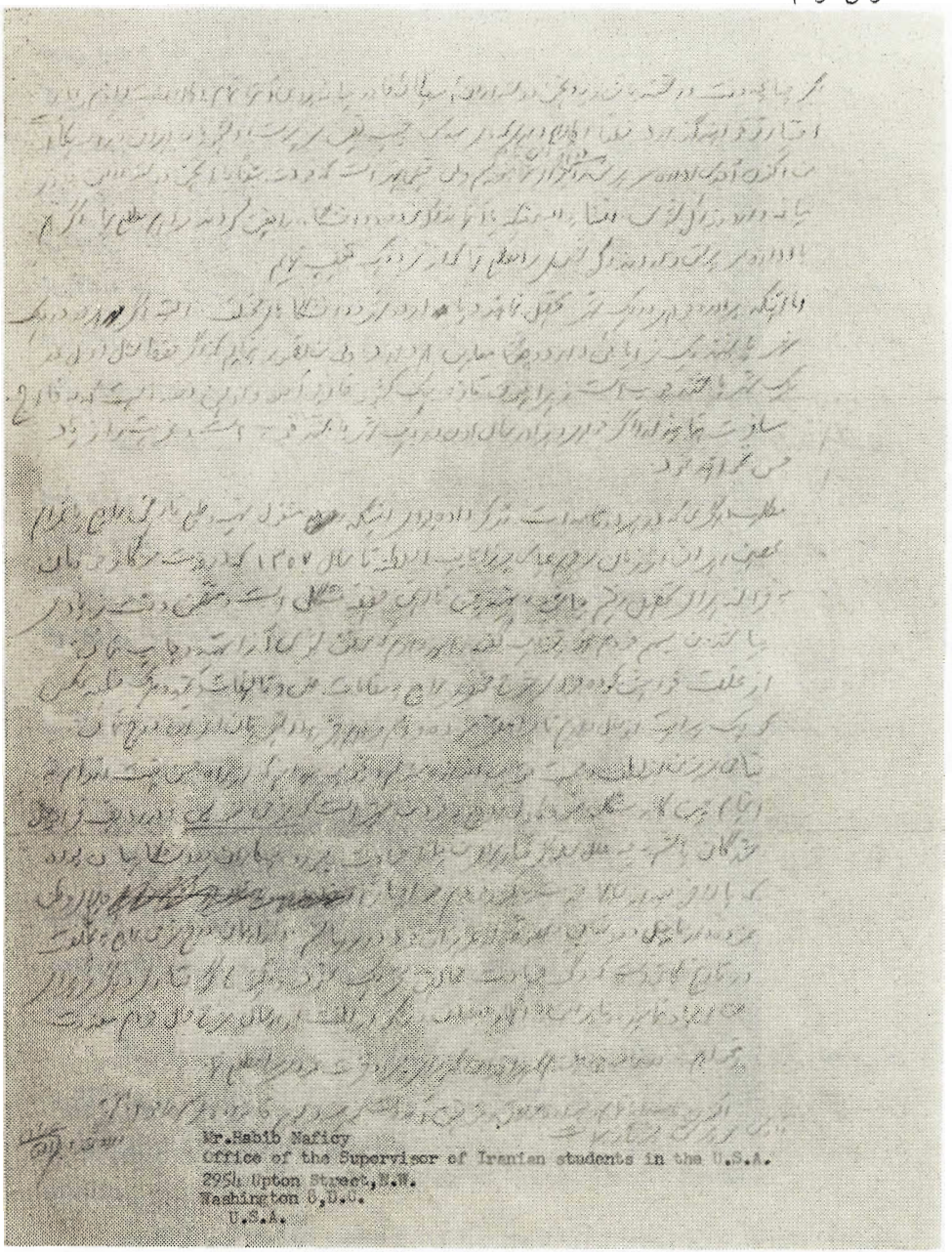

برگ دوم نامه پروفسور غفاری

غفاری جان، آلهی تصدقت بروم، اینها، همه‌را، من صدمرتبه بهتر از تومیدانم واز همه جا خبر دارم ، شما فقط از محیط علمی صحبت میکنی ، بنده از صبح تـا غروب بصد اداره ودستگاه سرمیزنم،همه‌جادسته‌بندی، باندبازی وحقه سازی‌است‌ولی‌جمعی‌هم‌درهمه‌جا حسن نیت و قصد خدمت دارند و همه بطور دربست فاسد نیستند بالاخره چه‌بایدکرد، چه کسی باید با این‌نابسامانی ها درآویزد و درصدد چاره و اصلاح برآید باید جهاد کرد ، مبارزه‌نمود وبآن‌عده اصلاح‌طلب یاری‌داد،اگرتوبگوئی **بمن‌چه**، وفقط خودت‌رانجات‌بدهی وروحت را آسوده سازی ، این عین خـود خواهی و از جوانمردی و انصاف بدور است ، مردانگی اقتضا داردکه دین خودت را باین ملت اداکنی، من ترا خوب می‌شناسم مرد و شرافتمند هستی؛ سرگذشت من، یکنفر، ملاك تشخیص وضع تمام مملکت نیست، سرنوشت من چنین بوده، خودم هم **اشتباهات بسیارکردم** ، حالا وضع عوض‌شده ، روز بروز هم بهتر میشود امید بهبود بسیار است بیا وجان‌من در ایران بمان !

غفاری گفت:ـ فتاحی فراموش نکن‌که من در درجه اول یکنفر عالم ومُحقّق‌هستم ، وعلم مرزو مکان نمی‌شناسد و متعلق بتمام بشریت است، وقتی‌که در اینجا اسباب کارووسائل تحقیق فراهم نیست‌وجود من بعد از ده‌ها سال‌زحمت‌کشیدن وآگاهی از مبانی‌علم دراینجا عاطل و بی اثر میماند و این درست برخلاف جوانمردی و ستم بعالم انسانیت‌است و ایران هم جزئی ازآنست .

دیدم که این‌کبوتر زیبای علم‌و دانش ، آنچنان دل رمیده است که در آشیان اولیه هرگز قرار نخواهدگرفت، بااکراه و تأسف‌دنبالهٔ این صحبت‌را فروهشته، فقط‌عرض‌کردم که غفاری بپاس خاطرات شیرین جوانی از تو یك خواهش‌دارم .

فرمود: بگو اگر قادر باشم می‌پذیرم .

گفتم: یادداشت‌هائی تهیه می‌کنم تا هرگاه بتوانم منتشرکنم، در عالم دوستی اجازه میخواهم نام ترا نیزدرآن بنویسم و اگر میتوانی و مجال بدست می‌آوری شرح حال‌بسیار مختصر واطلاعاتی‌ازکارهای علمی، مشاغل ومراتب فعلی خودت بمن بده‌تا درآن خاطرات منعکس کنم .

گفت‌که : این از نظر من مطلب مهمی است و من برای رد و قبول ویا انجام‌چنین خواهش خودرا آماده نکرده‌ام، نشانی خودرا در آمریکا بتو میدهم، بنویس،یادآوری‌کن تا درآنجا با توجه بصلاح و مقتضای‌کارها ووظایف خود بتو جواب بدهم وهمان نامه‌برایت سندباشد .

بعد از قریب دوساعت صحبت و درد دل، چون دیگر مطلبی برای‌گفتن‌ویاوقت‌بیشتر نداشتیم، باز یکدیگررا درآغوش‌کشیده ازهم جدا شدیم .

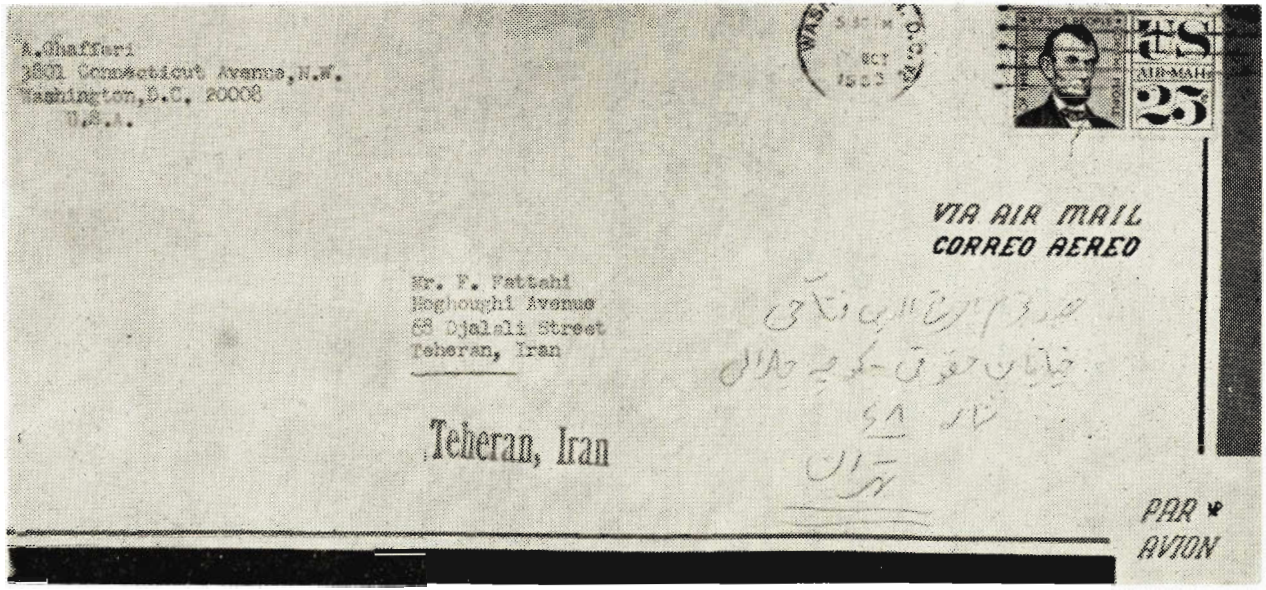

روی پاکت پروفسو رغفاری

پس از چندی کاغذی نوشته، بنشانی‌که داده بودند بآمریکا فرستاده و طی‌آن‌خواهش و تمنای دوستانه خودرا یادآورشدم .

طولی‌نکشید پاسخ رسید، همان‌سادگی، تواضع‌وصفای دوران‌جوانی‌ازسطورآن ساطع بود، مرقوم داشته بودندکه آوردن نام من در نشریه، مطبوعات ، یاکتابی درتهران باعث برافروختن**حس حسادت**همان دسته‌بندیهای مشئوم‌میشود وآرامش‌فکرمرا دراینجا هم‌برهم میزند بنابراین‌بتو اجازه نمیدهم‌که بهرصورت وعنوانی اسمی ازمن درکتاب‌خودت ببری.

بنده‌هم اطاعت‌کردم و بعلت‌خواهش ویا قدغن ایشان وچند تن دیگر از رفقای‌دوران تحصیل و جمعی دیگر، که بدون ذکرنام، سوابق، مقامات علمی و خدمات فرهنگی‌آنان ، یاد داشت‌ها ناقص میشد، انتشارآن کتاب راتا امروز بتأخیر انداختم .

ولی خوشبختانه چندروز پیش مژده ورود آن دوست عزیز و دانشمند بلند پایه رابه تهران و مصاحبه و مذاکراتی‌که با نماینده مجله سپیدو سیاه فرموده بودند ملاحظه کردم ، گله وایرادهائی‌بیشتر وتاحدی تندتر‌ازآنچه در مرقومه ارسالی ببنده‌نوشته‌بودند بنماینده مجله بیان فرموده‌اند، معلوم‌شدآن مصلحت‌ها و مقتضیاتی که موجب منع بنده از احترام و تجلیل ایشان در خاطراتی بوده بحمداله، درنظر معظم له، دیگر وجود ندارد و محل‌تأمل نیست، از اینروی اخلاقاً، مفاد همین مصاحبه را بمنزلهٔ رفع ممنوعیت و صدور اجازه تلقی کرده کلیشه عین نامه‌وپاکت ارسالی اورا بخط خودشان دراینجا بنظرمیرساند که‌شاید مایه عبرت‌و اصلاح گردد .

دراین‌نامه‌که پروفسور ابوالقاسم غفاری آنرا روز ۲۵ مهر ماه ۱۳۴۲ از واشنگتن ارسال‌داشته دوصفحه بخط ریز وتقریباً مفصل‌مطالبی مرقوم‌داشته‌که قسمت اعظم‌آن مربوط‌به مسائل خصوصی و موضوع قصد و تصمیم این‌بنده بفرستادن دو نفر از فرزندانم برای ادامه تحصیلات بآمریکاکه در این باب با غفاری مشورت کرده بودم و ایشان با همان محبت یا صمیمیت وحوصله‌دورهٔ جوانی- با وجود هزاران مشغله و وظایف سنگین - بطور تفصیل وبا ذکر جزئیات راهنمائی‌های سودمندی فرموده و فقط یك چهارم نامه راجع بمسئلهٔ مورد بحث‌است .

قبل ازاینکه چند سطراز مرقومه غفاری در همین‌زمینه عیناً نقل‌بشود باید متوجه‌بود که غفاری تاریخ نامه را در واشنگتن و بعد از سالها دوری از ایران و اقامت در آمریکا باتاریخ‌هجری وفارسی‌نوشته ونه‌میلادی وهمین‌نکته علاقه ومحبت قلبی‌اورا بشعائر وسنت‌های وطن خود ایران میرساند .

باری غفاری می‌نویسد :

«مطلب دیگری‌که درهردونامه‌ات تذکر داده بودی‌اینکه مشغول تهیهٔ وطبع تاریخی راجع باعزام محصلین ایرانی از زمان مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه تا سال ۱۳۰۷ که

در خدمت سرکارخودمان به فرانسه برای تحصیل رفتیم میباشی، تهیهٔ چنین تاریخی‌حقیقةً مشکل است ومتضمن وقت زیادی میباشد، بسهم‌خود بتو تبریك گفته وامیدوارم‌که موفق‌شوی آنراتهیه‌وچاپ‌نمائی، ازمخلصت‌خواهش‌کرده‌بودی‌شرح‌مختصری‌راجع‌بمقامات‌علمی‌وتألیفات وغیره ویك‌قطعه عکس‌کوچك‌برایت بفرستم تامرا فتخر نموده واسم‌مراهم جزءدانشجویان اعزامی‌درج نمائی، فتاحی‌عزیز، من‌ازلطف و محبت تو بی اندازه ممنونم و بخوبی‌میدانم که ازراه حسن نیت اقدام‌به‌انجا مچنین کار مشکل نمودهٔ **ولی راجع به خود من‌بهتر است کـه شرحـی ننویسی و در ردیف فراموش شدگان‌باشم** ، چـه علل عمدهٔ گرفتاریهای من همانا **حسادت بیمورد** همکاران و دانشگاهیان بوده‌که **بالاخره‌بعداز سالها خدمت بکشور خودم اجباراً جلای وطن نموده** و از فـامیل و دوستان و مخصوصاً **از عزیزان خود دور میباشم** و لذا همان درج شرحی راجع بـه مخلصت در تاریخ کافی است **که رگ حسادت** مخالفین تحریك شود و یکنوع گرفتاری دیگر برای من ایجاد نمایند، بنابراین با اظهار امتنان و تشکر از لطفت از ارسال شرح‌حال خودم معذرت میخواهم .»

***

این بودشرحی‌که پروفسورابوالقاسم غفاری، دانشمندبزرگ معاصر ، همکار آلبرت انیشتین، و رفیق دوران‌تحصیل بنگارنده این سطور مرقوم‌داشته وبنده را ازذکرنام و درج شرح‌حال و مقامات علمی و خدمات برجسته‌اش بایران و دانش جهان شدیداً منع فرموده، و نویسنده نیز باحترام خواهش و امر و قدغن اکید او وچند تن دیگر چاپ و نشر رساله یا کتابی راکه تهیه و **قریب بیست سال** روی آن کارکرده و زحمت‌کشیده تا هم امروز بتأخیر انداخته است .

***

در اینجا بطور جمله معترضه باید عرض‌کنم‌که محرر بی بضاعت این کلمات از سال ۱۳۱۷ شمسی مشغول تهیه ونوشتن چند کتاب سنگین هستم ، یکی تاریخ مفصل مشروطیت ایران- دیگر تاریخ عدلیه و قضاوت در ایران، از اعصار قدیم تا زمان حال - سوم- شرح حال مرحوم پدرم - چهارم- خاطرات پراکند خودم وآنچه خود طی عمر دیده و شنیده و کسانی مانند شیخ محمد خیابانی- ابوالقاسم‌عارف قزوینی - میر محمدحسین میرزاده‌عشقی - مستوفی‌الممالك - شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس افسر - وحید دستگردی - اشرف‌الدین حسینی‌مدیر نسیم شمال- سید حسن مدرس- مشیرالدوله - حسین توفیق‌مؤسس و مدیر اولیه روزنامهٔ توفیق - فرخی یزدی -صادق‌هدایت - نیما یوشیج - حیدرعلی‌کمالی- حبیب میکدهٔ ناهید و عدهٔ زیادی دیگر و بطورکلی و تقریباً تمام مشاهیر سیاست، ادب و

۱۱۳۴ ـــ

شعر پنجاه سال اخیر ایران را شخصاً مشاهده کرده و خاطـرات بسیاری بحافظه سپرده ـ و پنجم ـ تاریخ مطبوعات وجراید ایران ـ ششم ـ تاریخ فرهنگ وجریان روابط فرهنگی ایران با اروپا ـ که البته مانند همین یادداشتها قابل و خالی از لغزش و اشتباه نیست ولی هرچه هست هریك مستند بصدها مدرك کتبی، دلیل قطعی و سند منحصر بفرد و چاپ نشده است. مثلاً راجع بجریانات مشروطه خواهی بیش از دو هزار قطعه سند کتبی بی نظیر و منحصر بفرد وچاپ نشده وجود دارد که حتی یکی ازآنها هم در تاریخ مشروطه کسروی ویا ادوارد براون وکتابهای دیگر نیامده است .

***

اشارهٔ پروفسور ابوالقاسم غفاری در مرقومهٔ مورخ ۲۵ مهر ماه ۱۳۴۲ خـودشان بکتاب ششم یعنی تاریخ‌فرهنگ وروابط فرهنگی ایران است که مختصری از فهرست‌فصل‌ها و مطالب آنرا برای ایشان شفاهی وکتبی عرض کرده بودم .

در این کتاب که از هرحیث کامل و آمادهٔ طبع و نشراست اجمالی از روابط علمی‌و فرهنگی ایران با خارجه در زمان‌های پیش از اسلام سخن رفته ونقش‌دانشمندان و فضلای ایرانی در تأسیس تمدن و عصر درخشان اسلامی بطور فهرست و بی انـدازه مختصر بقلم آمده و مطالب اساسی از عصر صفویه آغاز و تشریح و توضیح جزئیات ، اسامـی و ارقـام بدوره قاجاریه رسیده و در شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ظالمانه ایران بوسیله قشونهای‌مهاجم خارجی پایان یافته بیش از **پانصد قطعه سند**، کلیشه، گراوور، عکس و نام اشخاص و اطلاعات بسیار ارائه گردیده است. دیگر کتابها نیز از جهت زیادی دلیل و مدرك و نوادر و اطلاعات شاید بی سابقه باشند ،که این بیمقدار نهایت درجه سعی وآرزو دارد بلافاصله بعداز این مجموعه وضمیمه، متمم یافهرست‌های آن یکی بعداز دیگری‌بطبع ونشرآنهاتوفیق حاصل نماید .

مُجَوِّز و مدرك اخلاقی‌وادبی این نگارنده درطبع‌ونشرمفاد مراسلهٔ دوستانهٔ ابوالقاسم غفاری ـ با وجود قدغن اکید و منع شدید ایشان بر اینکه حتی نامی هم از وی بـرده نشود ـ چنانکه عرض کردم درج صورت مصاحبه وبیانات خود معظم‌له در مجله سپیدوسیاه شماره مسلسل ۷۹۰ مورخ ۲۹ آبان ماه ۱۳۴۷ است .

در مرقومه ارسالی بعنوان این بنده ـ ملاحظه فرمودید ـ غفاری فقط از **حسادت** همکاران ایرانی خود نالیده و نوشته بود: « ولی راجع بخود من بهتر است کـه شرحی ننویسی و در ردیف فراموش‌شدگان باشم»

اما، در نزد نمایندهٔ‌مجله‌سپیدو سیاه، خوشبختانه، پرده‌از رازها برداشته، صریح‌تر، تندتر و شدیدتر فرموده‌است :

«.... گمان نمی‌کنم سرگذشت ویا بیوگرافی من بهیچوجه چیز جالبی باشد که مثلاً بدردکسی بخورد چرا ؟ ـ در طول زندگی من نه اتفاقات باورنکردنی رخ داده ، نه ماجراهای پُرآنتریك عشقی وجود داشته و نه هیچ چیز فوق‌العاده دیگر ، **سرگذشت من عیناً بزندگی طلبه و تاحدی به زندگی اهل طریقت و تَصَوُّف شبیه بوده است** که بهردیاری سفر میکردند تا مُرشدی برای راهنمائی خویشتن بیابند !

بهرصورت من در اواخر بهار سال ۱۲۸۸ هجری (شمسی) در تهران بدنیا آمده‌ام، اکنون پنجاه‌ونه سال‌دارم دورهٔ تحصیلات متوسطه‌را درمدرسهٔ دارالفنون طی‌کردم ودرسال ۱۳۰۸ جزء اولین‌گروه دانشجویان اعزامی باروپا بفرانسه رفتم (در اینجا پروفسور غفاری ویا مجله ویا چاپخانه دچار اشتباه‌شده‌اند، زیراکه نخستین دسته ازمحصلین اعزامی کشوری بامر اعلیحضرت رضا شاه فقید و تصویب قانون مخصوص درست **روز ۲۳ مهر ماه ۱۳۰۷** و نه ۱۳۰۸ از طرف وزارت معارف باروپا اعزام و از پارك ظل‌السلطان عازم شدند) .

دردانشگاه **نانسی** درریاضی تحصیل‌کردم وسه‌سال‌بعد موفق بدریافت **ورقهٔ‌لیسانس** در رشته علوم شدم ، **اما همیشه چیزی در درونم میجوشید** ، هیچوقت از آموختن خودرا بی‌نیاز حس‌نکرده‌ام، درآن زمان بطور مداوم مطالعه میکردم، علوم فیزیك، نجوم، آنالیزعالی و ریاضی رشته‌های مورد علاقهٔ من بود .

بکمك این مطالعات بودکه توانستم در سال ۱۹۳۶ میلادی از **دانشگاه سوربون و دانشکده علوم پاریس** با امتیازعالی درجهٔ **دکترا** در رشتهٔ ریاضی و نجوم دریافت کنم .

چندماهی در رصدخانهٔ پاریس پیرامون مکانیك‌آسمانی تحقیق‌کردم .

وسپس باشوق و شور فراوان بایران مراجعت‌نمودم .

بعد از مدتی دوندگی ! بعنوان استادکرسی آنالیز عالی در دانشکده علوم دانشگاه تهران مشغول بکارگردیدم و درعین حال در دانشگاه نظامی ریاضی وزمین‌شناسی تدریس می‌کردم .

درآن ایام من جوان بودم و بمقتضای جوانی سری پرشور داشتم .

وقتی میدیدم‌که **استادان مُتَحَجِّر** هنوز علوم مختلف را **بشیوهٔ‌عهد عتیق** بذهن دانشجویان فرو می‌کنند، وقتی میدیدم **عده‌ای بی صلاحیت کرسی‌های استادی را اشغال کرده‌اند** ودربرنامهٔ تدریس دانشگاه افکارکهنهٔ شرقی **بامتد تقلیدی** ازشیوه‌های متروك تدریس در اروپا ادغام شده **وآش هردم جوشی درست کرده‌اند** ازصمیم قلب متأثر میشدم .

میکوشیدم بحر نحوی کـه ممکن باشد تحولی در زمینهٔ مسائل آموزشی دانشگاه بوجود بیاورم .

طبعاً فعالیت‌های من مطلوب طبع کهنه پرست استادان قدیمی قـرار نمی‌گرفت.

و از ین رو ازهرسو کارشکنی‌ها درکارمن شروع‌شد .

تا آنجاکه مخالفت‌های مزورانه جانم‌را بلب‌رساند و کارد بـاستخوانم رسید .

در این زمان بودکه دعوت‌نامه‌ای **ازطرف دانشگاه لندن** برای من فرستادند.

با آغوش باز این دعوت را پذیرفتم و بلندن رفتم و بلافاصله ازطرف **کینگز کالج** برای تحقیقات در زمینهٔ مسائل مافوق صوت مأمور شدم .

در این‌پژوهش‌ها **سیدنی چاپمن** دانشمند معروف انگلیسی همکار من بود .

دوسال بعد مجدداً بایران آمدم‌ولی‌دردانشگاه تهران‌همان آش‌بودوهمان کاسه، هیچ چیز تغییر نکرده بود .

مخالف خوانی‌ها شروع شد .

در سال ۱۹۵۰ بنابدعوت **دانشگاه‌هاروارد** برای تحقیقات جدید ریاضی وتدریس معادلات دیفرانسیل بآمریکا دعوت شدم .

باردیگر دوسال‌بعد **باامیدی‌عَبَث** بایران بازگشتم .

افسوس که آب ازآب تکان نخورده بود و جمود فکـری همهٔ اصول نوین‌را نفی میکرد .

بناچار تقاضای بازنشستگی‌کرده ومجدداً بآمریکارفتم .

در سپتامبر ۱۹۵۶ بسمت **رئیس هیئت ریاضی دانان** شعبه فیزیك ریاضی ادارهٔ استانداردهای ملی آمریکا برگزیده شدم و نیز بتدریس ریاضی در **دانشگاه واشنگتن** پرداختم .

چندی بعد**بانجمن ملی تحقیقات فضائی** آمریکا **(ناسا)** منتقل شدم و بعنوان **رئیس‌هیئت ریاضی‌دانان**این‌مرکز، تحقیقات مربوطه به جنبه‌های ریاضی پیشرفت‌های تکنیکی مربوط **بمسائل سفرفضائی بشر بکرهٔ ماه بعهده من‌محول‌شد .**

من تا بحال ۴۷ کتاب و رسالهٔ علمی درزمینه‌های مختلف تألیف کرده‌ام که‌درپاره‌ای ازآنها نظریات تازه‌ای عنوان‌شده و اغلب مورد توجه آکادمی‌های کشورهای مختلف قرار گرفته‌است.»

تمام شد رونویس قسمتی از اظهارات پروفسور ابوالقاسم غفاری بنمایندهٔ مجله‌سپیدو

سیاه که‌چون خودشان گفته‌اند وچاپ ونشرشده و دیگر مانع اخلاقی نداشت، ازمجلهٔمذکور نقل گردید .

بنده درآغاز قصد نداشتم آنرا در اینجا بیاورم ولی دیدم‌حیف است وباکارشکنی‌های باند شیادان و شارلاتانها برای جلوگیری از تحصیل جوانان ایرانی و استعداد ، لیاقت و نبوغ این جوانها در غلبه بر دشواریها و موانع و رسیدن بمقامات‌عالی علمی بسیارمناسبت دارد، از اینروی نه تنها یادی از اوکردیم عین بیانات ایشان را بنمایندهٔ مجله در اینجا درج نمودیم .

***

وقتی‌از مقام شامخ علمی، شرافت، احترام، تواضع، ادب‌و نجابت پروفسورابوالقاسم غفاری یکی ازرفقای دوران تحصیلی‌لیسه تورنوو محصل اعزامی مهرماه ۱۳۰۷ سخن‌بمیان بیاید دور از انصاف است‌که از دیگر محصلین برجسته و با استعداد آن دوره‌که به نیروی هوش، اراده و کار بعدها دانشمندان بزرگی، درسطح جهانی‌شده و نام پرافتخار ایران را زنده‌کردند ذکری نشود .

ازاینروی، وهرچند جای نام هیچیك ازاین مردان بزرگ دراین‌مجموعه‌نیست، و درآن رساله وکتابی‌که پروفسورغفاری هم‌در نامه‌اش اشاره فرموده ازاو ودیگر دانشمندان عالیمقام معاصرایران بتفصیل سخن رفته و بزودی منتشر خواهدشد، معهذا برای تجلیل‌مقام شامخ علمی ویاد خیری ازدوستان‌دوره‌تحصیل، جزئی‌از برخی سطورآن‌کتاب راقیچی‌کرده در اینجا قرار میدهیم .

***

نخست، از **دکترمحسن هشترودی** حرف‌بزنیم .

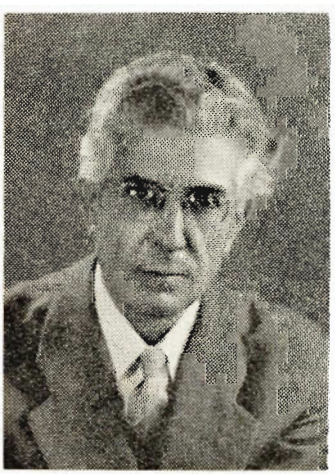

این‌شخص بحقیقت ، و بدون ذرهٔ گزافه واغراق بتمام معنی علمی‌کلمه **جامع‌العلوم** و مایهٔشرف‌و افتخار عالم دانش و فرهنگ ایران است.

رشتهٔ تخصص و تحصیلات اصلی استادهشترودی ، اگر اشتباه‌نکنم، ریاضیات عالی وهیئت و نجـوم فیزیك و مکانیك فضائی یا کیهانی است ، اشتباه در اصطلاحات علمی از نادانی و جهل حقیر است، ولی آنچه اجمالاً مسلم است درهمه رشته‌های علوم ، حتی تاریخ و ادبیات هم، وارد و متبحر است .

روزی این دانشمند گرامی صحبت‌هائی پیرامون تاریخ و وقایعه‌نویسی در رادیو میفرمود ونوعی مطلب را از

جهات مختلف علمی مورد بحث قرار میداد وموضوع را بصورت فرضیه‌ها، قواعد (وفورمول)های ریاضی درمی‌آورد که برای شخصی مثل این بنده‌هم ـ که بی اغراق بیش ازپنجاه‌سال است

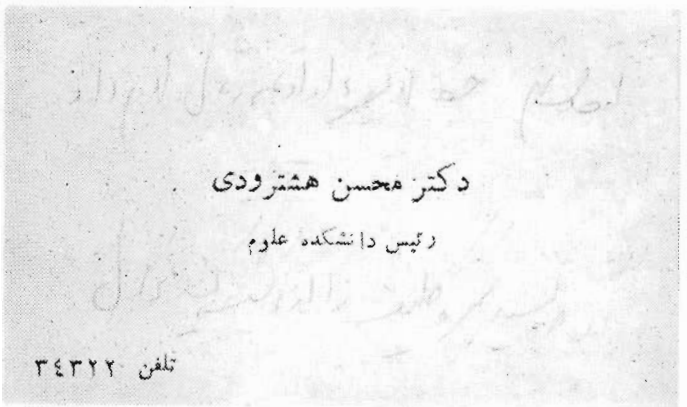
دکتر محسن هشترودی

رئیس دانشکده علوم

تلفن ۳٤۳۲۲

با تاریخ سروکار دارد ومیتوان گفت رشته تخصصی‌اش تاریخ است ـ کالا جالب وقابل‌تحسین واستفاده مینمود .

درقسمت ادبیات و هنرهای ظریف و زیبا و تحلیل روابط و تأثیرات متقابل آن‌هادر دیگر رشته‌های علوم نیز آنچنان قادر و زبردست است که شاید منحصر بفرد باشد .

سخن‌رانی‌ها، مذاکرات وصحبت‌هائی که‌راجع بعلوم، فضا، کیهان‌نوردی‌ونجوم‌می‌کنند و اتفاقاً در همه از سلاست و فصاحت کم‌نظیر بهرهٔ وافی‌دارند بقدری شیرین، دقیق و در عین حال ساده وقابل فهم است که‌نظیری برآن نمیتوان یافت .

قصد تفصیل ندارم و خلاصه می‌کنم دکتر محسن هشترودی بی‌گمان دانشمند بزرگی درسطح جهانی‌است که شهرت و احترام دنیائی‌دارد واقعاً مایه شرف وافتخارایران محسوب میشود وکشورها و دولت‌های خارجی او را نیز بمانند پروفسور ابوالقاسم غفاری بار ها بکنگره ها و انجمن های مهم علمی خوانده وبرای تدریس و ادارهٔ دانشگاهها ومدرسه‌های عالی دعوت‌کرده‌اند و چون جواهر بی همتا و گوهر شب‌چراغ عزیز وگرامی میدارند .

دکتر محسن هشترودی، پس ازپایان تحصیلات شش ساله متوسطه در تهران وشرکت و توفیق در امتحانات مسابقه با امتیازات برجسته در مهرماه ۱۳۰۷ جزء اولین دسته محصلین‌اعزامی بفرانسه رفته وتحصیلات عالی خودرا در رشته ریاضی درفرانسه بپایان‌برده و از جملهٔ توفیقات علمی او این بوده‌که درسال تحصیلی ۱۹۳۳ در امتحانات آنالیزعالی که در پاریس برگذار میشده و بعلت دشواری بی نهایت فقط چهارده نفر از دانشجویان برجسته دنیا داوطلب داشته **تنهافردی که با امتیازات عالی از عهده برآمده و قبول شده محسن‌هشترودی بوده‌است .**

دکتر هشترودی درجات برجسته علمی، سابقه خدمات فرهنگی عالی و تألیفات وآثار گرانبها و سودمند زیا دارد و رساله‌های تحقیقی ایشان مخصوصاً در زمینه ریاضیات فراوان است .

بنده از این دانشمند عالی مقام و دیگر فضلاء و اساتید بزرگوار دانشگاه و دوستان و رفقای دوره تحصیل درجریان سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ تقاضا کرده بودم که هریك مختصری از شرح‌حال، مدارج تحصیلات، مقامات ، مشاغل و خدمات علمی و فهرست آثار وتألیفات خودرا بایك قطعه عکس برای درج در کتاب تاریخ فرهنگ ایران کـه معروض شده باین بیمقدار مرحمت نمایند ، دانشمند معظم جناب استاد دکتر فرهاد نیز که آن‌ایـام مسؤلیت

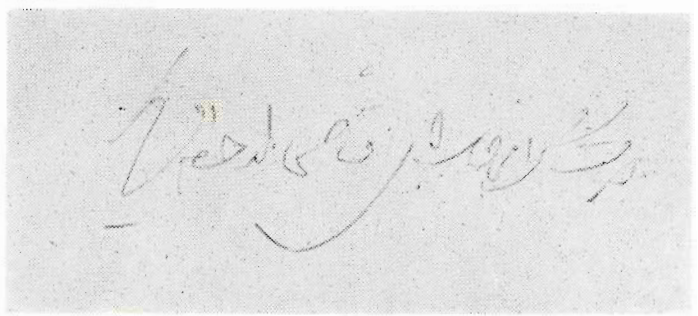

ریاست دانشگاه‌را برعهده‌داشتندوهمچنین‌دوست گرامی‌وفاضل‌محترم‌جناب‌دکترفریدون‌فرشاد معاون دانشگاه‌ورئیس‌دانشکدهٔ علوم بنا باستدعای بنده توصیه‌هائی‌بمتصدیان امرصادرفرمودند که اطلاعات ومدارك لازم را در زمینهٔ معرفت باحوال ، مراحل خدمت و درجه‌های علمی اساتید محترم جهت تکمیل رسالهٔ تحقیقی این حقیر در اختیارم بگذارند .

جمعی از اساتید عالیقدر و اولیای ارجمند دانشگـاه کمال معاضدت و مکرمت را نسبت بقصد خدمت ناقابل این بی‌بضاعت مبذول داشتند و گروهی از استادهای بلند پایه‌هم خود بصرافت طبع بنده را رهین لطف قرارداده اطلاعاتی فرستادند .

ازآن جمله همین دانشمند بزرگوار استاد دکتر هشترودی و فضلای عالیقدر دیگر چـون استاد **دکتر علی افضلی‌پور** ، استاد دکترابـوالحسن شیخ و چندتن جز اینها بوده‌اند.

استاد دکتر هشترودی در تاریخ ۱۲ شهریور ماه ۱۳۴۲ در پاسخ استدعای کتبی و عرایض شفاهی بنده کارت مختصری مرقوم و فهرست جزئی از تحقیقات ریاضی خود راکه به‌پانزده رساله بالغ‌می‌گردد روی ورقه دیگری باخودکار قرمز وبعجله وتندنگاشته‌وجوف پاکت‌مؤسسهٔ‌لاروس‌ارسال و توضیحات‌کافی‌را بشرفیابی بنده واظهارات ثانوی‌موکول‌فرموده

بودند که اینك کلیشه و یا گراوور آنها درج میشود ولی چون مـرکب کارت ویزیت کم رنگ وفهرست تألیفات و تحقیقات بخط فرانسه است که خواندن آنها شاید برای فارسی زبانها آسان نباشد ترجمه یا حروف آنها نیز جداگانه بقلم می‌آید .

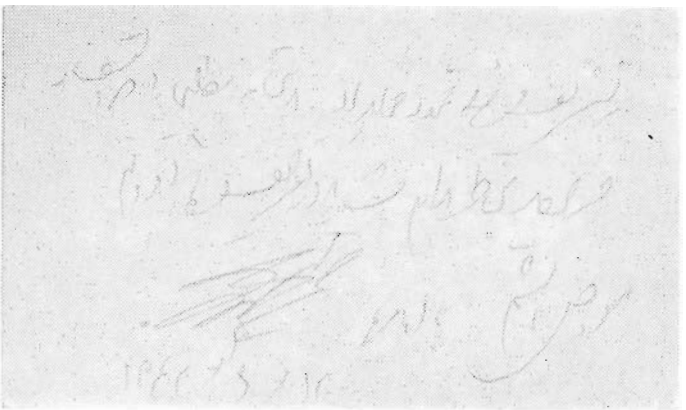

روی پاکت نام بنده‌را باقتضای ادب ذاتی و مراتب بزرگواری چنین‌درج:« دوست گرامی جناب آقای فتاحی ملاحظه فرمایند. » و در کارت ویزیت عیناً مرقوم فرموده‌اند: «تصدقت شوم‌خط لایُقرء ارادتمند رمّال لازم‌دارد ، اگر نتوانستید هیروگلیف راکشف کنید موکول به تشریف‌فرمائی مجدد خواهدبود. بدبختانه مطلبی‌راکه استفسار فرموده‌اید بخاطر ندارم، شاید در تشریف فرمائی بتوانم معروض دارم. با احترام ـ امضاء محسن هشترودی «۱۳۴۳/۶/۱۲

ویك قطعه عکس کوچك خودشان را نیز التفات‌و ارسال فرموده‌بودندکه بنظر میرسد و این است فهرست اجمالی قسمتی ازتحقیقات ریاضی وآثار معظم‌له **بخط‌خودشان** بزبان فرانسه باترجمه فارسی آنها :

۱ـ Les Espaces d'Éléments à Connexions projectives Normales
فضاهای‌عوامل متصله پرتابی عادی (معمولی)

۲ـ Les Espaces d'Éléments á connexione affine normals
فضاهای عوامل متصله خالص (تصفیه شده) عادی (معمولی)

۳ـ Les Espaces d'Èlements á connexions Weyliennes normales.
فضاهای عوامل متصلهٔ وی لینی عادی (معمولی)

۴ـ Sur une Classe d'Espaces de Weyl.
برروی طبقهٔ از فضاهای ویل

۵ـ Les Champs fondamentale et les Champs potentiels d'un espace de Rieman .
میدانهای اصلی و میدانهای بالقوهٔ فضای ریمان .

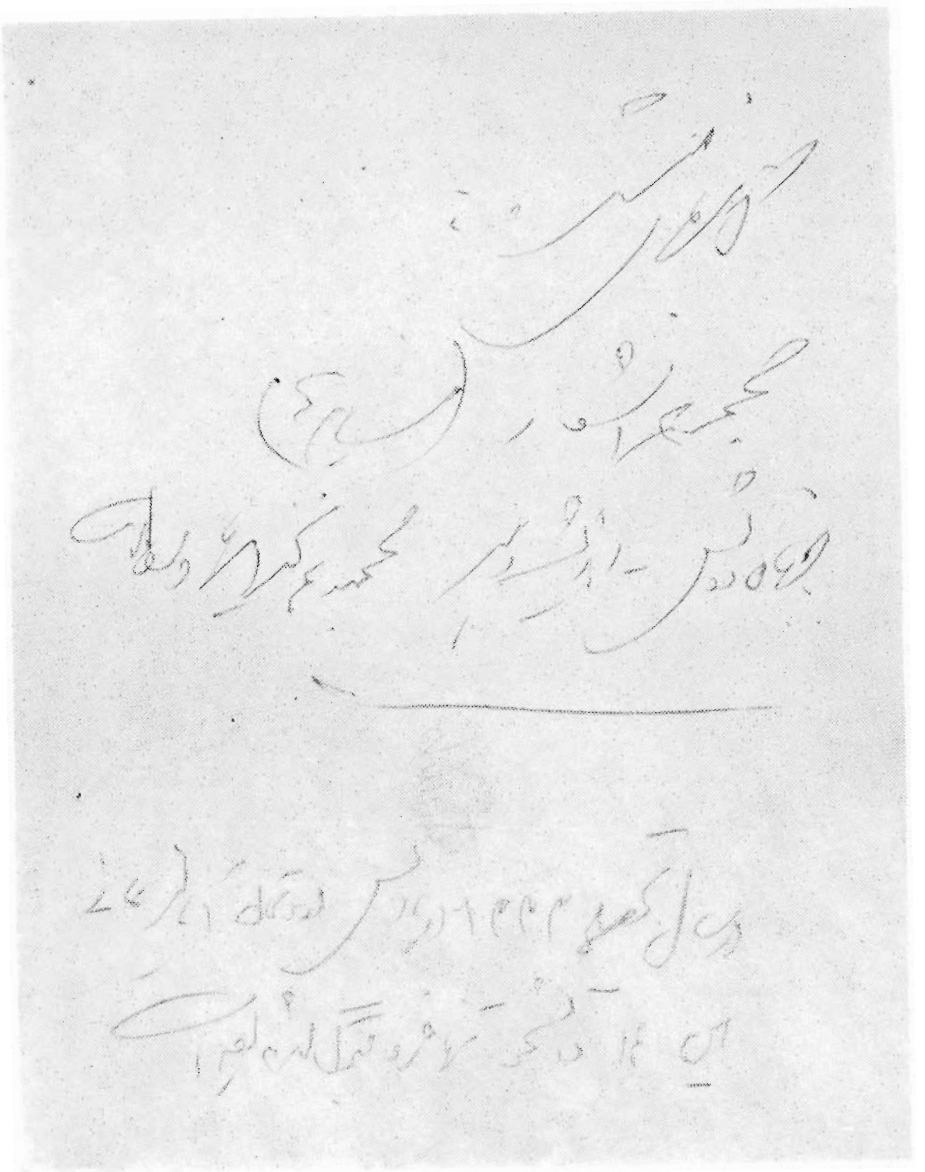

اطلاعاتی بخط استاد دکتر محسن هشترودی

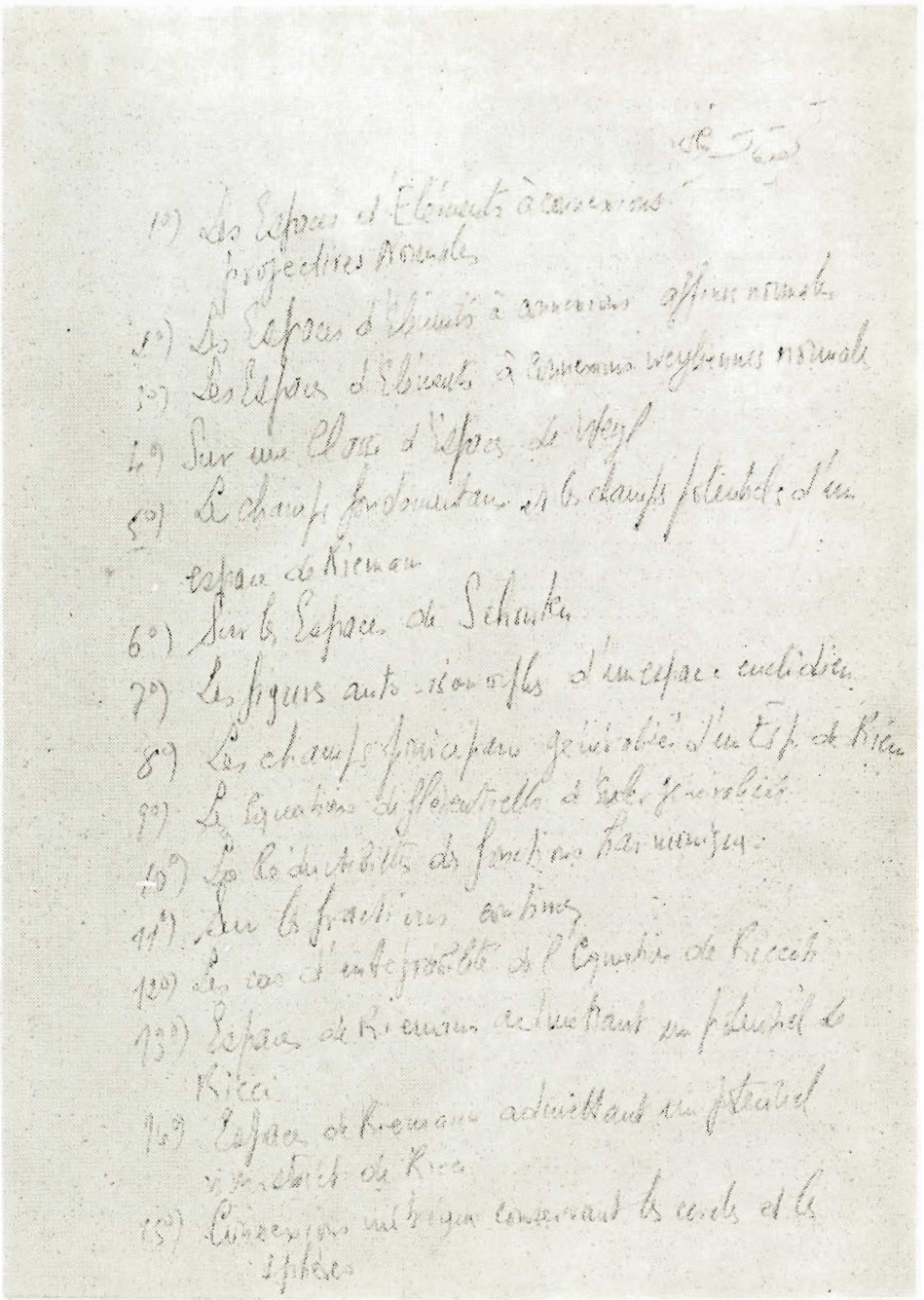

فهرست جزئی از آثار و تألیفات دکتر هشترودی بخط ایشان و بزبان فرانسه

۶ـروی فضاهای شونکن . Sur les Espaces de Schonkeu .

که اسامی شش رساله از پانزده رساله از رسالات تحقیقی استاد برای نمونه بزبان فرانسه نقل شد ، ترجمه بفارسی از این بنده است و مسؤلیت هرگونه اشتباه در ترجمه متوجه این حقیر می‌شود و چون نوشتن نامهای نه رساله دیگر بزبان فرانسه و برگردان آنها بفارسی ، لااقل‌برای بنده ، مشکل و منظور بدست دادن نمونه بوده جای توضیحات تفصیلی در کتاب تاریخ فرهنگ ایران است بهمین اندازه قناعت‌کردیم .

غرض در اینجا یادآوری از یك دانشمند و تجلیل و احترام علماء عالیمقام ایرانی و همینقدر هم بس است .

***



استاد دکترعلی‌افضلی‌پور

دانشمند ارجمند **دکترعلی افضلی‌پور** استاد عالیقدر دانشگاه لطف‌کرده ، دو صفحه متضمن تاریخ تولد ، نام همسر و یك دختر و نشانی منزل ، مدارج تحصیل و دانشنامه‌ها ، و مقامات علمی ، مشاغل رسمی و تألیفات و آثار خودشان را بضمیمه یك‌قطعه عکس‌کوچك‌ارسال‌فرموده بودند که خط ایشان زیبا و بسیار خوانا است‌گراوور (کوچك شده) آنها با تصویر خود استاد بنظر میرسد و فقط اضافه میشود که این مرقومه و شرح حال را آن استاد عزیز در جریان سال ۱۳۴۲ شمسی مرقوم و ارسال فرموده و مشاغلی که نوشته‌اند مربوط به آن زمان است .

***

فضلای گرامی **دکترابوالحسن شیخ**، استاد ومعاون دانشکده علوم، **دکترحیدر سرخوش**استاد دانشکده دندان‌پزشکی، **دکترعلیمحمدکاردان**،استادفلسفه وروان‌شناسی دانشگاه ، هم از راه لطف وکرامت عکس خودشان را التفات‌کرده‌اندکه به پاس احترام دوستی ومرحمت وتجلیل مقامات علمی وخاطرات ایام تحصیل تصویر محترم‌آنان‌را زینت‌بخش‌این اوراق میسازد ، عکس دوران‌اقامت **ابوالفضل آل‌بویه** عزیز نیز طی تابستان ۱۳۰۸ باتفاق این بنده در **شهربزانسون** فرانسه برای حفظ یادبودهای شیرین جوانی زیب این دفتر و توضیحاً اضافه میشودکه تصویر اساتید دانشگاه مربوط بسال ۱۳۴۲ بوده شرح حال مفصل زندگی ، درجات تحصیلی و مقامات شامخ علمی و خدمات ذی‌قیمت این مردان عزیز وبزرگوار در آن کتاب تحقیقی درج و به یاری خداوند یکتا بزودی منتشر خواهد شد .

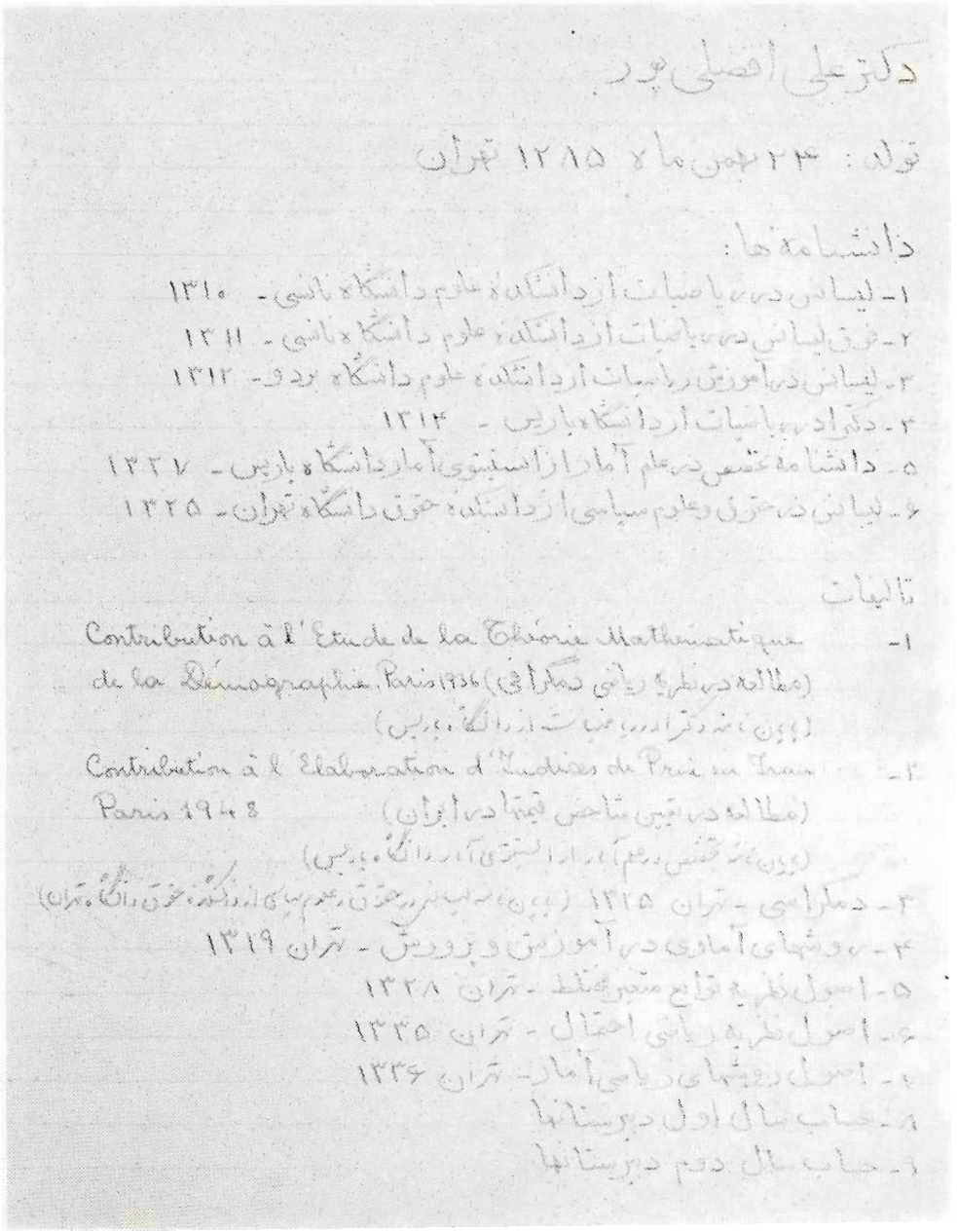

دکتر علی افضلی پور

تولد: ۲۳ بهمن ماه ۱۲۸۵ تهران

دانشنامه‌ها:

۱- لیسانس در ریاضیات از دانشکده علوم دانشگاه ملی - ۱۳۱۰
۲- فوق لیسانس در ریاضیات از دانشکده علوم دانشگاه ملی - ۱۳۱۱
۳- لیسانس در آموزش ریاضیات از دانشکده علوم دانشگاه برد - ۱۳۱۲
۴- دکترا در ریاضیات از دانشگاه پاریس - ۱۳۱۴
۵- دانشنامه عالی در علم آمار از انستیتوی آمار دانشگاه پاریس - ۱۳۲۷
۶- لیسانس در حقوق و علوم سیاسی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران - ۱۳۲۵

تالیفات

۱- Contribution à l'Etude de la Théorie Mathématique de la Démographie. Paris 1936
(مقاله در نظریه ریاضی دموگرافی)
(چاپ شده در مجلات از دانشگاه پاریس)

۲- Contribution à l'Elaboration d'Indices de Prix en Iran
Paris 1948
(مقاله در تعیین شاخص قیمتها در ایران)
(چاپ شده در مجله آمار دانشگاه پاریس)

۳- دموگرافی - تهران ۱۳۲۵ (چاپ شده در مجله حقوق و علوم سیاسی دانشگاه حقوق تهران)
۴- روشهای آماری در آموزش و پرورش - تهران ۱۳۱۹
۵- اصول نظریه توابع متغیر مختلط - تهران ۱۳۲۸
۶- اصول نظریه ریاضی احتمال - تهران ۱۳۳۵
۷- اصول روشهای ریاضی آمار - تهران ۱۳۳۶
۸- حساب سال اول دبیرستانها
۹- حساب سال دوم دبیرستانها

شرح حال مختصر و مدارج علمی استاد دکتر علی افضلی‌پور بخط خودشان

۱۰- حل المسائل حساب
۱۱- حساب استدلالی سال ششم شعبه ریاضی
۱۲- حساب استدلالی دانشسراهای مقدماتی
۱۳- جبر دانشسراهای مقدماتی

عضویت در مجامع علمی بین المللی (تنها عضو ایرانی این دو مجمع)

1- Institut International de Statistique
(انستیتوی بین المللی آمار)

2- Association Internationale pour la Statistique
et sa Science Physique
(انجمن بین المللی آمار در علوم فیزیکی)

متاهل و دارای یک دختر هستم. همسرم (وجیهه شرعام) دبیر زبان انگلیسی در دبیرستان رضا شاه کبیر و فرزندم (ثریا اعلمی پور) دانش آموز سال ششم شعبه ریاضی دبیرستان رضا شاه کبیر است.

تسمت فعلی: استاد دانشکده علوم و رییس موسسه آمار دانشگاه تهران

نشانی - خیابان شیراز (بهمت آباد) خیابان رودسر شماره ۶
تلفن ۴۶۸۰۰

دنباله شرح حال دکتر افضلی پور بخط خودشان

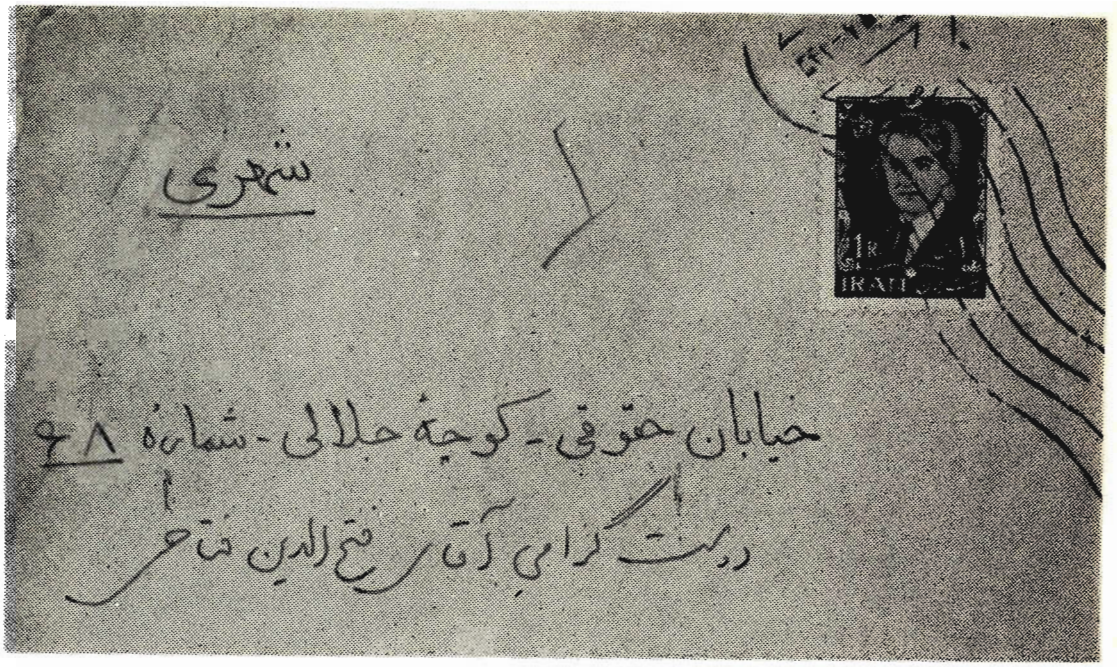

روی پاکت بخط دکتر افضلی‌پور

***

در مثل است که اثبات شئی نفی ماعدا نمی‌کند ، و از اینروی تجلیل و احترام بی‌نهایت از دانشمندان عالیقدری چون دکترمحسن هشترودی ، پروفسورابوالقاسم غفاری ودکترعلی‌افضلی پور و ذکرجزئی ازدریای فضایل و محامد آنان هرگز بدین معنی‌نیست که دیگر استادان ارجمند و بزرگوار دانشگاه مانند **دکتر اسداله آل‌بویه** ، **دکتر عزت‌الله‌خبیری** ، از رفقای تحصیلی لیسه تورنو ، و ده‌ها نفر مثل آنها عاری از فضیلت و دور از احترام و جلالت باشند .

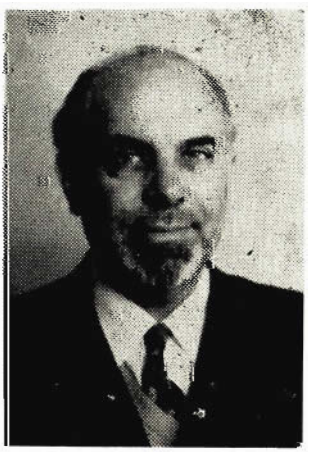

استاد دکترابوالحسن شیخ

نه ، مقام همه بالا و معزز و قدر علم ، زحمت و خدمت همه مشکور و مأجور و سزاوار تجلیل و ستایش است و انشاءاله تبارك و تعالی در آن کتابی که وعده داده شده حق همه منظور ومراتب دانش وادب و مدارج تحصیل و خدمت آنان مشروحاً معروض خواهدگشت‌که خداوند بهمه طول عمر ، توام با تندرستی و سلامت ، اعطاء فرماید و همه را در عین سعادت و کامرانی با توفیقات بیشتر قرین سازد . آمین یا رب‌العالمین .

و ما مخصوصاً از این چند نفر بزرگوار برای نمونه نام بردیم که تادیگر دانشمندان‌گرامی و تحصیل کرده‌های خارج ، اگرازاین جمله آگاهی یافتند لطف کرده از راه‌کرامت شرح حال ــ عکس و مدارج علمی خودشان را برای درج در کتاب

تاریخ فرهنگ ایران باین بنده عنایت فرمایند .

***

منظور از اینهمه حاشیه‌پردازی و ذکر نام و پاس احترام مقام جلیل علمی برخی از دانشمندان عالیمقام ایرانی تکرار و اثبات این مطلب ، باری دیگر است که بطور قطع و مسلم مرحوم رضاشاه می‌خواست و تصمیم جدی و آرزوی بسیار داشت که جوانان هوشمند و لایق ایران در کمال آزادی در بزرگترین مراکز علم و فرهنگ دنیا درس خوانده و بعالی‌ترین مدارج دانش دسترس یابند .



دکتر حیدر سرخوش

بهمین نسبت و علت هم ، با هـزاران امید و آرزو **صدنفر صدنفر** محصل باروپا فرستاد .

جوانان بااستعداد وهوشمند ایرانی نیز با نیل بدرجات عالی علمی، درمقیاس سطح جهانی، عملا نشان دادند که همواره لایق و سزاوار مرحمت و اعتماد پادشاه ایران بوده وهستند .

***

ولی با نهایت درجه تأسف آن عده از اجنه و شیاطین ، که اززمان مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه ، تا عصر حاضر، همواره کوشیده‌اند ، بتقلید از نقشه‌های استعماری دارسی‌تاد ، جیمزموریه ومیرزا ملکم‌خان‌ارمنی ، بهرخدعه و تزویر ، حیله و تدبیر ، که شده ، از پیشرفت علم ودانش ، ترقی و فرهنگ ایران جلوگیری کنند باتوسل بهزاران دسیسه‌های شیطانی نگذاشتند که آمال مقدس و آرزوهای بزرگ رضاشاه ، آن مرد بزرگ ، بترتیبی که لازم وضروری بود برآورده شود و جوانهای باشور و شوق با آسایش خیال و بطور دسته‌جمعی تحصیل کنند و بطور دسته‌جمعی زود بوطن برگردند وتغییرات اساسی ، سریع و عمقی در اوضاع فرهنگی و اجتماعی پدید آورند .

اینها ، برای برخی از محصلین پرونده ساختند و تهمت بستند ، از ورود بسیاری از دانشجویان در سالهای اول بمدارس عالی جلو گرفتند ، چندتن را از بین بردند ، بچه‌ها را ترسانیده ، مأیوس ، نا امید و رنجیده خاطرساختند و پادشاه و اولیای دولت را نیز بناحق و ناروا نسبت بمحصلین مظنون ، مشکوك و بی‌مرحمت نمودند و بطور خلاصه هردو طرف را که مانند پدر و فرزند بودند **ماهرانه گول زدند** .



دکتر علیمحمد کاردان

اینها !کی‌ها بودند ؟

کسانی که پروفسور ابوالقاسم غفاری آنها را در نامه‌اش خطاب ببنده **حسود** خوانده و بنماینده مجله سپید و سیاه

۱۱۴۸ ـــ

ابوالفضل آل‌بویه تابستان در ۱۳۰۸

دیگری باقرار و اعتراف کتبی خودش ، در سالهای اخیر ، فقط **شهادت‌نامه** Brevet دانش‌سرای مقدماتی Ecole Normale Primaire قصبه یا شهر کوچك ورسای راگرفته (یا نگرفته بود) و اگر آن شهادت‌نامه صحت داشت که تازه معلوم نبود فقط

مُتحجِّر ، کهنه‌پرست و بی‌صلاحیت گفته است .

مشتی شیاد ، شارلاتان ، هوچی و بیسوادکه یکی‌کتاب فیزیك تألیف آقای پلبر را از متن فرانسه ، برای سالهای اول متوسطه ، غلط به‌فارسی ترجمه کرده ، گمان برده‌که پلبر اسم شخص مؤلف اصلی، نام علم یا کتاب است ابلهانه نوشته بود **پلبر فارسی !** ـ

اجازه و صلاحیت تـدریس در سه‌سال اول ابتدائی یا دبستان را حائز بود ولی وقتی بایران آمد چون میدان را خالی دید در سال ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ کتاب حل‌المسائل حساب نوشت و روی جلد آن خودش را **پروفسور** ! معرفی کرد ، از او سند ، دیپلم و مدرك خواستند ، گفت **دیپلم‌هایم دردریا غرق شده است** !

سومی حتی شهادت‌نامه دانشسرای مقدماتی را هم نداشت ؛ دیگران هم همه بیسوادو از همین قماش ولی در عوض هرچه بخواهید **شیاد، شارلاتان**، هوچی و پشت هم انداز و مانند **سلسله زنجیر بیکدیگر بسته بودند .**

اینها ، این اجنه و شیاطین ،این شیادها ، شارلان‌ها وبیسوادها ، جوانهای لایق و دانشجویان با استعداد ایرانی ، محصلین اعزامی دوره‌های اول ، را ببهانه‌های گوناگون آنقدر در اروپانگاه‌داشته و معطل‌کردند تادانش‌سرای عالی ، دانشگاه تهران و مدرسه‌های عالی‌دیگر تشکیل شد، اداره، اعتبارات‌عالی، برنامه پیچ و مهره‌آنهارا در اختیارگرفتند ، بقول عوام خود پای سماور نشستند و استکان‌های بزرگ چای را پرکرده و بشکم‌های‌کارد خوردهٔ خویش فروریختند !

یابعبارت دیگر ، با وجود بیسوادی ، فقدصلاحیت و عدم لیاقت ، رتبه‌های ۹ ، ۱۰ و ۱۱ استادی ، ریاست ، معاونت و مدیریت مؤسسات عالی علمی را خود بخویشتن داده و مانند خاله‌خان باجی بازی بین خود قسمت‌کردند .

وقتی جوانهای لایق و دانشمند ایران ، تحصیلات عالی خود را در دانشگاههای بزرگ دنیا پایان داده ، مانند غفاری، هشترودی ، افضلی پور ، یك‌یك و تنهاتنها بایران برگشتند ، دیدندکه تمام مراکز حساس و مقامات بالای علمی بوسیله هوچی‌ها و شیادها اشغال شده است .

از شعارهای‌کهنهٔ استعمار است‌که **تجزیه‌کن ، تفرقه بیانداز وحکومت‌کن!**

آنها هم بدستور اربابان خود از همان ماههای نخست محصلین را در اروپا از یکدیگر دور ، پراکنده و تجزیه‌کرده بودند .

باری ، فعلا ، در اینجا همینقدر اشاره کافی و از نظر تاریخ و حقیقت ثابت و مسلم است‌که با وجودکمال حسن نیت ، قصد خدمت ونیات مقدس اعلیحضرت رضا شاه مرحوم، خیانت این یك مشت شیاد و شارلاتان نه‌تنها **تکامل وترقی فرهنگ و دانش ایران را بیش از نیم قرن** متوقف‌کرد ضایعات و زیانهای جبران ناپذیر دیگری باین کشور وارد آوردکه قابل شماره و تخمین نیست .

اینهمه سخن نیز ـ که ظاهراً مناسبتی با مطالب رساله حاضر ندارد ، ولی بهرحال خالی ازسود هم نبوده ، ازماجرای حوادث زمان محمدشاه قاجار و داستان اعزام نخستین

دانشجویان ایرانی باروپا و اخلال و کارشکنی کسانی مانند دارسی تاد و جیمز موریه برخاسته شد .

***

دربارهٔ ادوارد براون که بنده مکرر اظهار شك وتردید و برخلاف عقیدهٔ بسیاری از نویسندگان ایران مطالبی عنوان کرده‌ام ، برصحت گفته‌های خود دلیل دارم ، این شخص با اینکه از ادبیات ایران اطلاعات کافی داشته و چند فقره از متون قدیم فارسی را با



صوفی دروغین ! ادوارد براون

مقدمات و توضیحات فاضلانه ، ازمحل اعتبارات اوقاف گیب ، بحروف الفبای ایرانی ، در لیدن ، هلندولندن چاپ‌کرده ، وخدمتی بسزا بتاریخ ما انجام داده و در جریان انقلابات مشروطیت ، تا حدی‌که‌اداره وکنترل آن ازدست انگلیسها خارج نشود ، خواسته انگلیسها هم بود ، بویژه هنگام هجوم و مداخلات ظالمانه روسیه تزاری ، باندازهٔ مقاصد و منافع انگلیسها و نه‌بیشتر ، ازایران و مظلومیت ایرانیان دفاع نموده ، و تاریخ انقلاب مشروطه ایران را با قلب برخی حقایق و دست‌کم‌گرفتن نقش واقعی ملت ، برشتهٔ تحریر کشیده ، باتمام این تفصیلات ، مانند نیکلاوکنت دوگوبینو ، برای یك دسته معدود ازگول خورده‌ها و برانگیخته شده‌های بیگانه و ستون پنجم خارجی ،که اصولا اهمیت چندانی نداشته‌اند ، **تاریخ وشجره ساخته** و همین یك‌نکته درنقش واقعی او انسان را دچار تردید می‌کند.

حالا شما بتصویرصفحهٔ پیش‌که ازصفحهٔ ۸۹ شماره ۲ سال۴ **مجله ایرانشهر** چاپ برلین مورخ‌اول‌اردی‌بهشت‌ماه ۱۳۰۵ برداشته شده بدقت نگاه‌کنید ، زیرعکس بخط خوانا با رسم‌الخط شبیه خط مصری‌ها نوشته شده است :



«مخلص حقیقی **ادوارد برون** المسمّی عند اهل‌الطریق **بمظهرعلی**» و پائین‌تر از آن از طرف مجله ایران شهر اضافه کرده‌اند :

«تصویر و خط دستی استاد براون در موقع سیاحت در ایران»

و عکس **مستر** براون را نشان میدهد با عبا ، آرخالق ، شال کمر ، کلاه پوستی ، بوقی ، عبا ، تسبیح و انگشتر عقیق که غلیانی هم در دست چپ دارد ! شما باور می‌کنید که این آقا راست می‌گفته و ریا وتزویری نداشته و بحقیقت **اهل طریقت** بوده است ؟

بنده که باور نمی‌کنم ، چرا که اهل طریقت وقتی میمیرد او را در قبرستان مسلمانها و بآئین اسلام دفن می‌کنند و نه در گورستان لندن و برسم مسیحی‌ها .

***

راجع به آقای گوستاو لوبون Gustave le Bon خدا گواه است که بنده با احدی غرض شخصی ندارم ، گوستاولوبون را ندیده‌ام و نه شخصاً می‌شناسم و با ایشان هیچگونه خرده حسابی نداشته‌ام ، نسبت بکلیه علماء و مستشرقین فرانسه هم بدبین نیستم ، بلکه بسیاری از آنها را دانشمند واقعی وخدمتگزار علم و تمدن و بی‌اندازه قابل احترام میدانم ، و تعداد اینگونه فضلاء و شرق شناسان حقیقی بقدری زیاد و جدا کردن آنها از **مأمورین سیاسی** و مبلغین استعمار بسیار دشوار و مانند دریائی است که انسان در آن غرق میشود .

از طرفی هم اساساً نگارنده بهیچ ملت وقومی با نظر بی‌احترامی نمی‌نگرم ، و همه



کارت پانسیون مادام لیماشر در بزانسون

مردم جهان را ، قطع نظر از نژاد ، مذهب وملیت ، قابل محبت وتکریم میدانم ، مخصوصاً ملت شریف فرانسه را ازصمیم قلب وواقعاً دوست میدارم ، اخلاق وعادات آنها ، از بسیاری جهات شبیه ایرانی‌هاست ، مانند ما خون گرم ، خوش‌خلق ، انسان دوست و مهمان‌نواز و **بیشتر از ما** مؤدب و ظریف هستند ، البته بمثل ما و **شاید کمتر یا بیشتر از ما** معایبی دارند ، و رویهمرفته اکثریت قاطع آنها مردمان خوب و نجیب هستند ، گله و عیب‌جوئی ما ، همیشه متوجه معدودی خیلی‌کم از بعضی سیاسیون و نویسنده‌های آنهاست ، از نظر شخص بنده ، باید بگویم که روح وجسم وفکر من ، بعد از زبان شیرین فارسی ، با ادبیات وفرهنگ لطیف وعالی فرانسه تکوین یافته ، وبنحوی‌که شاید نویسنده وشاعری ، از فرانسه ، بویژه کلاسیك‌ها ، وتا همین هشتنه سال اخیر ، نباشد که بنده شعری ، کتابی و نوشتهٔ از او درحفظ و یا اختیار نداشته باشم، زبان فصیح ، زیبا ، خوش‌لهجه ، وسیع و ثروتمند فرانسه تنهاکلیدی است که نگارنده برای ورود بدنیای پهناور علم و معارف معاصر در اختیار دارم ، و خود شخصاً از خانواده‌ها ، زنها و جوانان فرانسه ، اندك مدتی که در آن مهد آزادی وکانون فرهنگ وادب بودم ، آنقدر محبت ، احسان و انسانیت دیده‌ام که تاپایان عمرقابل فراموشی نیست .

وبنده فقط یك خاطره را ، بسیارمختصر ، می‌آورم ، برای اینکه ثابت شود آنچه دربارهٔ گوستاولوبون می‌نویسم از روی عداوت ، غرض و خلاف حقیقت نیست .

چند صباحی در شهر بزانسون Besançon خانه مادام **لیماشر** . Mme Limacher پانسیون‌بودم. این‌بانوی‌محترم دختری‌داشت شانزده هفده ساله که

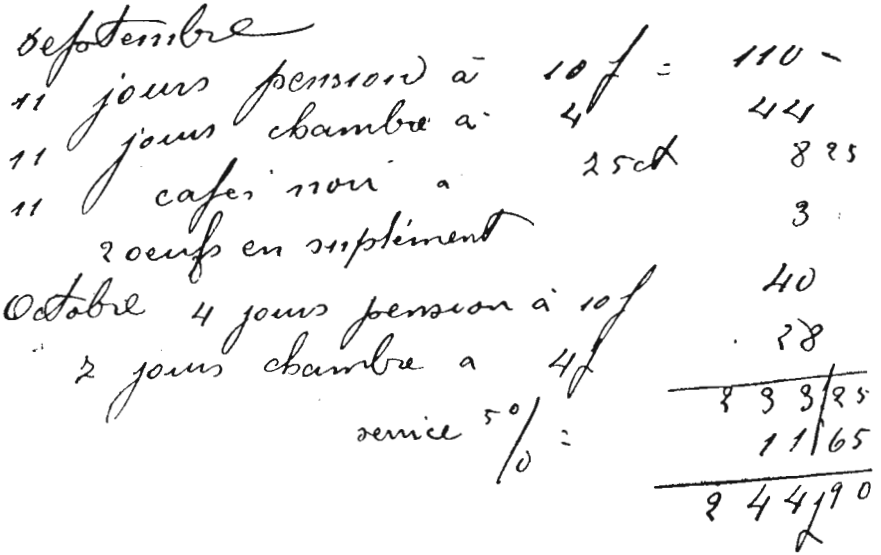

صورت حساب پانسیون مادام لیماشر پشت‌کارت، نرخهای ارزان‌آنوقت فرانسه قابل توجه است

هفتاد هشتاد مرتبه از میلن دومونژو و بریژیت باردو و هرهنرپیشهٔ‌که تصورکنید **زیباتر و خوش‌اندام‌تر** بود .

ازقضا بنده بیمار شدم ، تب‌کردم وچند شب در آتش تب میسوختم ، و مشرف بهلاك گردیدم ، این دختر، که آلههٔ و جاحت و مجسمهٔ عفت و طهارت بود ، تمام شب تا سحر در بالین من می‌نشست و مرا تیمار مینمود ، کمپرس آب سردسرم می‌گذاشت ، دوا میدادو حتی پاشوره می‌کرد تاشفا یافتم ، دختر بیش ازمقیاس سنش رشید ورشدکرده ودانشجوی ادبیات دانشگاه بود و بنده بیست یا بیست و یك سال داشتم .

بمحض اینکه احساس کرد خوب شده‌ام و اینك امروز یا فردا از بستر بیماری برمی‌خیزم آمد روی تختخوابم نشست ، احوالم را پرسید ، نبضم را گرفت ، از بهبودم خوشحالی و مسرت بسیار یافت ، از شادی ، عیناً مانند مادر ، خواهر و برادر دلسوزی، بر پیشانیم بوسهٔ که عفت و نه هوس از آن استشمام می‌شد زده گفت ... چه‌گفت ؟ ـ گفت : فلانی نه تصورکنی که‌من عاشق تو شده‌ام ، نامزد دارم ، قرار است بعد از پایان تحصیل عروسی‌کنیم ، اگر بخواهی با نظر بد بمن نگاه‌کنی کشیدهٔ میزنم که خون از بینی‌ات، سرازیر شود !

بنده راستش غرق در افکار و غصّه‌های خودم بودم و بحقیقت هیچگونه خیال ، نظر و تمایلی نسبت باو نداشتم ولی از این گفته قدری عصبانی شده برافروخته پاسخ دادم : اگر مرا دوست نمیداری چرا سه‌شب تا سحر نخوابیدی و در بالینم نشستی ؟

گفت : غریب بودی ، انسان هستی ، خواهر و مادرت اینجا نیستند ، نخواستم بمیری ، با این سن‌کم برایت مادری‌کردم ، آیا این‌گناه است ؟ و این حکایت دیگر هیچ توضیحی لازم ندارد .

با این سوابق ذهنی و طرز تفکر عرض می‌کنم که خدا میداند در فرانسه ، خود فرانسوی‌ها بمامگفتند که گوستاولوبون از حیث فضل و دانش در حد متوسط قرار داشته‌و از اوعالمتر ودانشمندتر در فرانسه بسیار است و مهمتر از همه اینکه **او عالمی سیاسی** و وابسته باداره دوم ومأمور مستعمرات بوده است و بنده نمیدانم‌که برخی از مترجمین ما، چرا او را انتخاب نموده و اینهمه پیرامون وی غلوکرده‌اند .

در هرحال ، شما در این عکس مندرج دربرگ ۱۱۵۱ ـ که از صفحه ۵۲۴ شماره **۸ و ۹** سال ۴ مجله ایران شهر، چاپ برلین، مورخ اول‌آذر ۱۳۰۵ برداشته شده ـ کاملا دقیق بشوید، و وجداناً قضاوت‌کنیدکه آیا این‌دانشمند و مجرد ازحیله و تزویر و ریاست ویا هنرپیشه و مأمور مستعمرات ؟

مجله ایرانشهر نوشته است :

تصویردانشمند فرانسوی دکتر گوستاولوبون در موقع مسافرت به‌ممالك عربی نقل‌از جریده **اجتهاد** منطقه اسلامبول .

و دیگر در این باره هم عرضی ندارم .

***

بازهم عرض می‌کنیم ، راستی خواهید گفت که اینهمه ، هیچ تناسبی با سفرنامه و تألیفات میرزا فتاح‌خان و یا اختلافات ایران و انگلیس و مسائل افغانستان نداشته است .

صحیح است و سابقه هم‌دارد و بسیاری از مسائل وقضایای دنیا مانند موشك‌های کوبا و جنگ ویتنام را هیچگونه تناسبی در میانه نیست این جمله هم مانند حاشیه‌ها و حاشیه بر حاشیه‌ها از مقاله امامقلی خان رستم در مجله ایرانشهر و داستان محصلین اعزامی زمان عباس میرزا برخاسته و **قلم یك‌مرتبه نافرمانی کرد** و ما و خوانندگان را به‌بیغوله‌ها افکند ، و این‌کتاب را بشکل مجموعه و ُجنگ وآش ُشله‌قلمکار انداخت، چه میتوان‌کرد بقول رفقای رشتی درد دل زیاد و حکایت‌ها همه شیرین و گاهی غصه‌آور است ، تازه قلم می‌گوید :

بجانان درد دل ناگفته ماند ، ای عمر تأخیری

اشارت باکتابت می‌کنم ، ای ناله تأثیری

هرچه هست همین است ، بودورکه وار دور ، و ما خود نمیدانیم ، خواننده را خوش می‌آید یا نه ؟ ولی ما تاجر نیستیم و این رنج و زحمت را برای سود برخود هموار نکرده‌ایم ، از شعر و ادب و آداب نویسندگی بی‌بهره‌ایم ، ولی همینقدر شنیده‌ایم که‌گاهی شاعر و نویسنده برای دل خودش سخن می‌گوید ونه‌خوشایند دیگران .

***

این حاشیه‌ها ، قصه‌ها وغصه‌ها هم مقدار زیادی از اوراق این مجموعه را می‌گیرد ، ما خود در این لحظه نمیدانیم چه خواهد شد ، اینها را به‌چینند و بحروف چاپی بکشند و شماره صفحه بگذارند تامعلوم شودکه چه حالتی یافته ، یا چند برگ بآن مقدار پیش بینی شده اضافه و یا بقول مرحوم احمد کسروی بهمین اندازه **بسنده** و تا چاپ و انتشار جلد ضمیمه یا متمم با خوانندگان خدا حافظی خواهیم‌کرد .

قلهك ـ لیله ۲۶ آذر ماه ۱۳۴۷ فتح‌الدین فتاحی

تصرف هرات بوسیله سلطان مرادمیرزا حسام‌السلطنه

درزمان ناصرالدین شاه و خیانت میرزا آقا خان نوری و فرخ‌خان کاشی و بخشیدن و فروش افغانستان بانگلیسها و پایان مسئلهٔ افغانستان

مثل این است که چند صفحه جا داریم و میتوانیم چندکلمه، و بطور تلگرافی ، از پایان ماجرای هرات و مسئلهٔ افغانستان و خیانت آشکار میرزا آقا خـان و فرخ خان سخن بگوئیم .

اسناد اصیل و مدارك کتبی چاپ نشده، مطالب و اسرار دراین باره بسیار زیاداست که متأسفانه دیگر در این مجموعه مجال و جائی برای نشر و توضیح آنها نیست .

اجمالاً برای اینکه‌داستان هرات و افغانستان، بی اندازه و خیلی مختصر، گفته‌شود بعرض میرسانیم بطوریکه دیده شد انگلیسها لشکر کشی محمد شاه را بمنظور تنبیه یاغیان افغانی بهرات مخالف مقاصد باطنی خودشان که همانا تصرف آن سامـان بود تشخیص و بایران اعلام جنگ‌داده وقطع رابطه‌کردند، سفیرکبیر فوق‌العاده ایران ، حسین‌خان مقدم، راهم در لندن نپذیرفتند و بلافاصله بعد از مراجعت ارتش‌های ایران از پیرامون هـرات بافغانستان قشون‌کشی‌کرده و یکی از مزدوران خودرا بنام شجاع‌الملك ، مانند **عروسك خیمه‌شب بازی** بکابل برده بزور سر نیزه برتخت امارت نشانده و بصورت ظاهر بنام او و باطناً بنفع خود بر غزنه ، پیشاور ، قندهار و کابل و اکثری از نواحی استیلا یافتندکه داستان عبرت انگیز آن در تاریخها و کتابهای بزرگ مثل کتاب معروف مرحوم محمود محمود ، عین‌الوقایع ، روضة‌الصفا ، سراج‌التواریخ ، جام جم و نـاسخ‌التواریخ بتفصیل مسطور است .

انگلیسهاکه در افغانستان اوضاع رابکام ووضع‌را برطبق مرام خود میدیدند باوجود کودنی و بی اطلاعی باز حس میکردندکه‌حوادثی در حال تکوین است و از سوئی‌هم بر اثر توجه دولت ایران بفرانسه و تصور توسعه نفوذ روسیه دچـار تشویش شده بعداز اینکه مدتی روابط بین دوکشور بحال تعلیق و مقطوع بود بدون اقدام از طرف ایران پیش‌دستی کرده پزشکی بنام **دکتر ریاخ** را درلباس سیاح و جهانگرد بتهران فرستادندو صحبت از

آشتی و اصلاح بمیان آوردند و چون در اینموقع میرزا ابوالحسن خان شیرازی مزدور و جاسوس دیرین آنها برسرکار آمده بود چیزی نگذشت رابطه تجدید شد و همان **سرجان مکنیل** نانجیب و فتنه‌گر باسمت وزیر مختاری بایران آمد .

ازآن‌طرف در افغانستان نیز اوضاع بضرر انگلیسها جریان داشت . یار محمد خان که بتحریك‌همین مکنیل‌وتقویت و راهنمائی پاتنجروبزور پول و وعده‌های فریبنده انگلیس در مقابل قوای دولت ایران مقاومت کرده بود پس از مـراجعت محمدشاه و مشاهدهٔ قشون کشی انگلیسها بکابل‌و قندهار پشیمان‌شد و نسبت بپادشاه و دولت ایران اظهار اطاعت‌نموده و شاهنشاه و سربازان ایرانرا بیاری افغانها خواست ولی متأسفانه دیرشده بود و با وجود میل و آرزوی‌محمدشاه دولت‌مرکزی‌ایران بعلل وجهات‌گوناگون‌دیگرقادر نبودکه ارتش ایران‌را، بعد از آن همه ضایعات و مخارج تجدید سازمان و بسوی افغانستان سوق دهد ، زیراکه علاوه برتحمل‌تلفات وصرف هزینه‌های گزاف‌درلشکرکشی بهرات،شوریده‌گی‌هائی کـه در ولایت و نواحـی ایـران پیش‌آمد، وعامل و محرك اکثرآنها هم انگلیسها بودند اجازهٔ چنین کاری را نمیداد، از همه بدتر سلامت خود پادشاه نیز از حد اعتدال خارج گشته بود .

در ماههای رجب و شعبان ۱۲۵۷ قمری‌اوضاع در افغانستان بضرر انگلیسها برگشت و انقلابی عظیم ظاهر گردید و پس از چندین روز زدو خورد بین جمعی از عشایر غلجائی با انگلیس‌ها ، در پیرامون کابل روز اول شعبان مردم کابل بیك باره قیام‌کرده ، نخست **بورنس** نمایندهٔ عالی انگلیس راکه در داخل شهر اقامت داشت با بـرادرش بقتل آورد، و مسکنش راآتش زدند و سپس انقلاب صورت همه‌گانی و عمومی گرفت و جنگ‌و زد و خورد شدت یافت ، **سردار محمداکبرخان** فرزند دوست محمد خان که بعد از اسارت پدر و اعزام او بهندوستان در کوهستانها متواری بود رهبری و هدایت شورش عام را بعهده گرفت .

افغانها با وجود برتری اسلحه و سازوبرگ و نظم و انضباط انگلیسها بقدرت‌ایمان‌و شجاعت آن چنان بلائی بر سر قشونهای عظیم انگلیس آوردند که در تاریخ امپراطوری بریتانیای‌کبیر نظیر ومانند نداشته است .

افـواج منظـم انگلیس با آخرین طرز سازمان و انضباط، قورخانه وتوپخانه عظیم مغلوب، ذلیل و بیچاره شدندبیش‌ازسی هزارنفرازنیروهای مُزبدهٔ بزرگترین ونیرومندترین دولت اروپائی و یکصد و چهارنفر از افسران ارشد و مأمورین عالیمقام انگلیس **تا نفرآخرکشته شدند** و آنهمه توپ، توپخانه، اسلحه و سازو برگ،آذوقه، تدارکات و ذخایر ، پول‌و اموال بدست سلحشوران افغان افتاد **و تنهاو فقط یکنفر** بنام **دکتر**

پریدون نیمه جانی به جلال آباد رسانیده و خبر فاجعهٔ بی‌نظیری را که قشون های بزرگ ونیروهای مجهز و معظم امپراطوری بریتانیای کبیر بدان دچار شده بودند حکایت کرد و هنوز سخن در دهانش بود که از ترس و اضطراب جان بجهان آفرین تسلیم نمود .

جزئیات جریان حیرت انگیز این رستاخیز عظیم را که یکی از برگهای زرّین تاریخ افغانستان و حمّاسهٔ بس شگفتی آور است مؤلف ناسخ‌التواریخ از روی یادداشت‌های روزانه یکنفر افسر توپخانه انگلیس که خود در سفر افغانستان، از آغاز تا انجام همه جا حاضر بوده ترجمه‌واز برگ ۳۹۲ تا ۴۰۳ جلددوم قاجاریه، چاپ قدیم، قطع رحلی بتفصیل نقل کرده که بسیار بسیارشیرین وعبرت‌انگیز است ودیگر مورخین‌مانند نویسنده‌های‌سراج‌التواریخ، عین‌الوقایع وغیره، باکم یا زیاد تفاوت ، شرح داستان را از ناسخ‌التواریخ برداشته‌اند .

***

بعد از وقایع افغانستان، دیری نپائید که محمدشاه قاجار بجوار رحمت خداپیوست، ناصرالدین‌شاه برتخت نشست وزمام قدرت حکومت برأی صائب، فکر رزین و عقل‌وتدبیر میرزا تقی‌خان امیرکبیر افتاد .

میرزا تقی‌خان در همان حالی که دخل و خرج ویا باصطلاح امروز بودجه را تعادل می‌بخشید، وباوضاع آشفته‌دستگاه‌دولت سروسامان‌میدادو باستقرار نظم‌وامنیت‌میپرداخت‌ازتوجه بنواحی‌ازدست‌رفته وجداشده وجلب وبرگردانیدن‌فرزندان زود رنج وگریزپای‌بآغوش‌وطن غافل نبود و بااستفاده از تجربه‌های گذشته وآگاهی‌از مطامع باطنی ومقاصد سوءانگلیسها طریق رفق و مدارا پیش‌گرفت وبافرستادن رسول‌و مکاتبه و دوستی‌و اظهار محبت ومهربانی احترام، نفوذ وقدرت دولت ایران را در افغانستان و ممالك آسیای مرکزی دو مرتبه بالا بردکه سفارت مرحوم رضاقلی خان هدایت لله باشی نمونه و ازآن قبیل است .

نتیجه رویه عاقلانه ، سیاست و تدبیر امیرکبیر آن‌شدکه روی امید تمامی مردم آن نواحی بسوی ایران برگشت یار محمد خان وزیر هرات که باقوای محمدشاه‌جنگیده بود از صمیم قلب به تبعیت و اطاعت آمد و پادشاه ایران بوی فرمان حکومت هرات و لقب **ظهیرالدوله** اعطاء فرمود و وفاداری و فرمانبرداری او تا بجائی رسیدکه کمر بخدمت گذاری بست و بامر دولت اشرار و راهزنان ترکمن را تعقیب و تنبیه‌کرد و هنگام طغیان سالار در خراسان باگروهی از سواران‌افغانی بیاری حمزه میرزاحشمت‌الدوله‌آمد، آوازهٔ قدرت و شهرت اقتدار دولت ایران‌در خیوه ،سمرقند، خوارزم، مرو وبخاراو تمامی‌آسیای مرکزی نیز بطوری سمرگشت که همه بفرامین شاهنشاه گردن نهادند . و چشم امید بسوی دربار ایران دوختند .

بی‌گمان اگرطومار حکومت و زندگانی امیر بدان زودی در هم نمی پیچید ووزیر

فراهانی دیری زیسته و بخدمت‌گذاری ادامه میداد جای تردیدنیست که تمامی افغانستان‌و نواحی مرو، سمرقند و خوارزم و غیره با میل ، رضایت و رغبت مردم ضمیمه ایران میشد و رؤساء و عقلای آنها باتحاد و اتفاق با ایرانیان افتخار میکردند؛ نوادر و اسناد دراین باره نیز زیاد است‌که فعلاً مجالی‌نیست گفته‌ونوشته شود .

ولی افسوس‌که دشمنان ایران آن وزیر باتدبیر را زود از بین بردند مرحوم‌محمود محمود می‌نویسند: «خداوند نبخشدکسانی‌راکه باعث قتل‌امیرنظام‌شدند والا با بودن اونفوذ روس و انگلیس برای همیشه ازآسیای مرکزی از بین میرفت . »

خیانت میرزا آقا خان نوری

بعد از عزل امیرکبیر میرزا نصراله پسر میرزا اسداله نوری معروف به میرزا آقا خان نوری بصدارت رسید و در اوراق‌گذشته بتفصیل نوشته شدکه چگونه این مردکثیف و خائن بدستور انگلیسها موجبات قتل وزیر فراهانی را فراهم‌نمود .

این جاسوس پلید و مزدور خبیث بیگانه بمحض رسیدن بقدرت و هنوز بقول عـوام هیچ طوری نشده قباله مالکیت افغانستان را دو دستی تقدیم اربابان انگلیسی خودکرد.

نویسندهٔ ناسخ‌التواریخ خیلی‌کوشیده و تا بحد هذیان و خودکشی خویشتن را آزار داده‌است که بتواند میرزا آقاخان را ازلوث‌آنهمه خیانت وپلیدی پاك جلوه دهد ولی‌بقدر ذرّهٔ توفیق نیافته است .

لفاظی و عبارت پردازی میرزا محمدتقی سپهر پیرامون کثافت کاریها و خیانت‌های میرزا آقاخان بقدری حیرت آور است که جا داشت قدری در اینجا ازنوشته‌های اونقل و اسباب تعجب، تأسف و بتعبیری خنده گردد ولی‌دیگرفرصت‌باقی‌نمانده و بدنیست‌که‌جوانان حساس و دانش‌پژوه‌هرگاه مجالی بدست‌آورند ناسخ‌التواریخ، جلد دوم قاجاریه را درباب صدارت میرزا آقا خان ورق بزنند تا بدانند برخی از نویسنده‌ها و مورخین زمان قاجار وقتی پای استفاده **و نان خوردن** بمیان‌میآمده چگونه حقایق را دیگر گونه میساختند و بژاژ خوائی و مهمل بافی میپرداختند .

در این اواخر نیز ، متأسفانه بسبك و تقلید ناسخ‌التواریخ، معدودی می‌کوشندتاریخ را قلب‌کنند و برروی جنایات و خیانت‌های امثال میرزا آقاخان و فرخ خان پردهٔ استتار اندازند و با توسل بیك سلسله سفسطه و تناقضات خیانت آشکار آنها را پوشیده دارنـد ویا برای‌آن‌چنان جنایات عذر و بهانه تراشند .

در فروش علنی وآشکار افغانستان بانگلیسها ، هنگامی‌که هیچ ضرورت و اجباری در میان‌نبوده، یکی میرزاآقاخان‌رامسؤل‌معرفی‌می‌کند وبگمان تبرئه فرخ‌خان‌گناه را بگردن

میرزا نصراله می‌اندازد و دیگری فرخ‌خان کاشی را مقصر میداند و حال آنکه اینهمه‌عبث ولاطائل و ثابت و مسلم است که هم وزیر نوری و هم سفیر کاشی هر دو خائن ، جاسوس و جنایت‌کار و مزدور بیگانه بوده و خیانت‌هائی بایران کرده‌اند که در تمام تاریخ بشرهرگز نظیر نداشته است .

حیرت و تأسف در این است که اینگونه کوشش‌های بیهوده و زیان‌بخش بقصد تحریف تاریخ و زدودن لکه‌های ننگ از دامن خیانت کاران گذشته بخرج ملت ایران واز محل اعتبارات مراجع رسمی بعمل می‌آید و حال آنکه قلب حقایق تاریخی درست نیست ومردم و جوانان ایران از واقعات گذشته باید آگاه شوند و پند گیرند و از اشتباهات بپرهیزند و بازماندگان کسانی که اسلافشان بدکرده و باین کشور زیان رسانیده‌اند اگرخود خوب و خادم هستند نباید زیاد متأثر باشند که باری هرگز گناه پدر را بر پسر و برادر را بر برادر نمی‌نویسند .

از این ملاحظات بگذریم ، و فرصت ومجال کافی هم نداریم،اجمالاً ، محقق عالیقدر مرحوم محمود محمود از صفحهٔ ۴۹۵جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس(چاپ دوم)، که‌مکرر نامبرده‌ایم، عیناً چنین مرقوم داشته‌اند :

« چنانکه قبلاً گفته شد ، هنوز سال مرگ امیر نظام ، آن مرد بزرگ تاریخی ، درست برگذار نشده بودکه میرزا آقا خان نوری برای قدردانی از همراهی های دولت انگلیس **قبالهٔ هرات‌را** مسجل‌کرده بآنها واگذارنمود . خواننده حال‌میتواند تمیز بدهد که برای چه‌میرزا آقا خان نوری قتل میرزا تقی‌خان را اولین شرط قبول صدارت خود پیشنهاد میکند.

در این باب هیچ سابقهٔ در دست نیست و معلوم نیست بین وزیر مختار انگلیس مقیم طهران و میرزا آقاخان نوری صدر اعظم دولت علیهٔ ایران چه مکاتبات در این باب رد و بدل شده‌است، هیچ‌آثاری از آنها باقی‌نمانده‌است،جزاینکه **بدون مقدمه**دولت ایران یك تعهد نامه نوشته بسفارت انگلیس در طهران تسلیم می‌کند. این است آن تعهدنامه‌که ذیلاً نوشته میشود .

تعهد دولت ایران در باب هرات

بتاریخ پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ (مطابق ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳)

دولت علیهٔ ایران تعهد مینمایدکه بهیچوجه بخاك هرات لشگر نفرستند، مگرآنکه قشون از خارج بآن مملکت حمله نماید ، باین معنی‌که قشون از طرف کابل ویا از طرف قندهار ویا از ممالك خارج بآن مملکت حمله‌کند ، درینصورت دولت ایران قشون بهرات

اعزام میدارد **ولی متعهد میشود** که این قشون داخل شهر هرات نشود و بمجرد اینکه قشون خارجی عقب نشینی نمود وبمملکت خودشان مراجعت نمودند قشون دولت ایران‌نیز بدون تأخیر بخاك ایران مراجعت خواهدنمود .

بعلاوه دولت ایران **متعهد میشود** از هر نوع دخالتی در امور داخلی هرات احترازکند، همچنین از اشغال یاتصرف یا داشتن **حق‌حاکمیت** بهرات جز بهمان درجه دخالت هائی که در زمان مرحوم **یار محمد خان** ظهیرالدوله بین دولت ایران و اولیای هرات برقرار بوده و بهمان درجه نیز درآینده‌آن مناسبات برقرار خواهد بود، بنابراین دولت ایران **تعهدمیکند**که یك مراسله به**صید محمدخان** بنویسد واورا از این شرایط آگاه‌گرداند و **همراه‌مأمور خصوصی**که این مراسله بوسیله او ارسال میشود **یکنفر هم از نمایندگان دولت انگلیس** مقیم مشهد به هرات خواهد رفت .

دولت ایران همچنین **تعهدمینماید از تمام ادعاهای خود** راجع بهزدن سکه و خواندن خطبه یا هر علائم و آثاری‌که **اطاعت هرات را بایران نشان بدهد ، از تمام آنها صرفنظر کند**، لکن هرگاه مثل‌زمان شاه کامران ویارمحمد خان‌ظهیرالدوله اولیای هرات خودشان بخواهند پیشکشی یا تعارف یا پولی‌که بنام شاه سکه شده‌باشد برای دربار شاه بفرستند دولت ایران این پیشکشی‌هارا بدون ایراد قبول خواهد نمود، این‌شرط نیز بصیدمحمدخان اطلاع‌داده‌خواهد شد. دولت ایران تعهد مینماید **عباسقلی خان‌پسیان** را چهار ماه بعد از ورود‌او به هرات‌احضارکندکه نتواند درآنجا بطور دائمی اقامت‌نماید و بعد از این هم هیچ نمایندهٔ دائمی دولت ایران در هرات نیز مقیم نخواهد بود ، حفظ مناسبات مثل زمان یار محمدخان خواهدبود واولیای هرات نیز حق نخواهند داشت‌نمایندهٔ دائمی در طهران داشته باشند و روابط درست مانندزمان شاه کامران ویارمحمدخان خواهد بود، مثلاً هرگاه زمانی پیش بیایدکه لازم باشد تراکمهٔ یاغی تنبیه‌وسرکوبی شوند ویادر موقع اغتشاش یا شورش در قلمرو پادشاه ایران دولت ایران محتاج کمك هراتی ها باشد، مثل زمان یار محمدخان، هراتی‌ها بمیل و ارادهٔ خودشان بدولت ایران‌کمك خواهندنمود، ولی نه همیشه وبطور دائمی .

ایضاً دولت ایران **بدون‌شرط و استثناء تعهد مینماید** که تمام امراء هرات را که‌در مشهد یا در طهران یا درهرجای ایران هستند آزادنماید وبعدها هیچ‌مقصری محبوس ویا اشخاص مظنون‌و مخالف صید محمدخان‌را قبول ننماید مگر آن اشخاصی‌راکه ازطرف خود صید محمدخان ار هرات تبعید شده باشند و خودشان مایل باشند در مملکت ایران اقامت‌کنند ویا اینکه داخل در خدمت دولت باشند وبا این اشخاص بالطف و مهربانی مثل سابق رفتار خواهد شد و احکام مؤکد ولازم‌برای انجام **این‌تعهدات** فوراً بوالی‌خراسان صادر خواهدشد .

این **تعهدات شش گانه** از طرف دولت ایران باید مراعات وعملی شودو وزراء ایران **حقوقی** که دولت ایران در هرات دارد **فقط برای خاطر دوستی و رضایت دولت انگلیس** این تعهدات را باآن دولت نموده‌اند مشروط بر اینکه از طرف دولت انگلیس بهیچوجه دخالت در امور داخلی هرات و متصرفات آن نشود و الا این تعهدات کاَنلَمْیکَن خواهدبود، مثل اینکه هرگز وجود نداشته و روی کاغذ نیامده‌است و اگریك دولت خارجی، خواه افغان خواه دیگری ، بخواهد در امور آن مملکت دخالت کند ویا بخواهد قسمتی از خاك هرات‌را متصرف شود ووزراء ایران خواهش نمایند دولت انگلیس از جلوگیری آنها غفلت نخواهد نمود ونصایح دوستانهٔ خودراباآنها خواهد نمود بطوریکه خاك هرات مستقل و از تجاوز مصون بماند .

مهر و امضاء صدراعظم ایران میرزاآقاخان نوری »

***

این‌نوشتهٔ خائنانه و احمقانهٔ میرزا آقاخان نوری بقدری روشن ، مفتضح ورسُواست که محتاج هیچگونه توضیحی نیست، با این وصف دانشمند بزرگوار، مرحوم محمود، از غایت درجه تأثر طاقت‌نیاورده نوشته‌اند :

«حقیقتاً انسان ازبی‌اطلاعی **وخیانت** اولیای امور آن زمان در عجب میماند ، هیچ سیاستمدار بی علاقهٔ هم چنین قرار دادی را با کسی نمی‌بندد ، تا چه رسد بصدراعظم یك مملکت ، این یك نمونهٔ بسیار مختصر از امتیازات غیر عادلانهٔ بیشماری میباشد که دولت انگلیس از ایران بدست آورده و بعدها در ذیل صفحات ملاحظه خواهید نمودکه انگلیسها یك چنین **سند خائنانه** را چگونه بجای یك سند معتبر دولتی معرفی نموده مانند سنگ آسیائی بسرومغز دولت ایران‌زدند. هرگاه صدراعظم وقت ایران باندازهٔ **یك سرجوخهٔ قشون انگلیس معلومات و تعصب داشت و میدانست وطن چیست** و منافع ملت ایران‌کدام است هرگزچنین خطاها **وگناهان‌کبیره** را مرتکب نمیشد .»

دانشمند فقید اضافه میفرمایند :

«مضحك تر از همه کاغذی است‌که صدر اعظم ایران به صید محمدخان حاکم هرات نوشته و این است سواد آن‌کاغذ :

بتاریخ ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ (مطابق ۲۶ ژانویه ۱۸۵۳)

ازجانب میرزاآقاخان نوری صدر اعظم ایران به‌صیدمحمدخان‌حاکم هرات

وزراء ایران از زمانی‌که شروع نمودند بشما یاری کنند ، فرزند من ، هیچ قصد نداشتند کـه **حق حاکمیت ایران را به مملکت هرات ثابت نموده آنرا مالك**

شوند! ، نه هرگز چنین نبوده ، آنها مایل بودند مملکت هرات در حال استقلال باقی و برقرار بماند و همچنین از تجاوزات و حملهٔ دول بیگانه مصون‌باشد، وزراء ایران‌هرگز در نظر نداشتند مالك‌هرات شوند ویا اینکه‌از هرات و سکنهٔ آن مالیات بگیرند واین‌کیفیات به قاضی و نمایندهٔ هرات که بدربار شاهنشاه ایران‌آمده بود توضیح و خاطرنشان‌گردید، اینك که‌الحمدلله مقاصدآنها برآورده‌شده‌لازم میباشد که‌بفرزند خود اطلاع دهم که‌وزراء دولت علیهٔ‌ایران‌قراردادی باشروط معین ترتیب داده خودشان رامقید بآن نموده‌اند وآن شرایط بقرار ذیل میباشد :

وزراء دولت علیه ایران هرگز این عقیده را نداشته و بعدها هم نخواهند داشت که بهرات ویا متصرفات آن ویا سکنهٔ آن حق حاکمیت داشته باشند و پس از این هرگز در امور داخلی هرات بهر عنوانی که باشد دخالت نخواهند نمود ، بنابر این آن مملکت در امـور حکمرانی خـود مختار و مستقل خواهـد بود و از طـرف کابـل و قنـدهار ویا از طـرف حکومت‌های خارجـی هیچیك حـق دخالت در امـور هرات را نخواهنـد داشت ، وزراء ایران راضی نخواهند شد که خطبه بنام شهریار ایران جاری‌گردد [1] ، اماراجع بسکّه فقط نظر بحفظ استقلال‌شما،فرزند من!، وزراء ایران هرگزراضی‌نخواهند شد مثل زمان یار محمدخان شمامایل باشید یك مبلغی پیش کش‌کنید، آن مبلغ پول ممکن است بنام شاهنشاه ایران سکه‌زده در اینصورت وزراء ایران ایرادی نخواهندداشت‌وآنرا قبول خواهند نمود . هرگاه در یك موقع لازم باشد که اهالی هرات در تنبیه تراکمه با اولیای امور ایران مساعدت کنند ویا اینکه در خاك ایران اغتشاش وشورشی بر پاشود و اهالی هرات بمیل و رضای خود بخواهند بایران‌کمك‌کنند ، طوری‌که در زمان‌یار محمد خان کمك‌ویاری مینمودند، اولیای امور هرات این‌مساعدت وکمك‌را خواهند نمود ولی نه همیشه بطور دائم!، بلی آنچه را که اعلیحضرت شاهنشاه ایران برخود حتم‌میداند این‌است

۱ـ وحال‌آنکه هرات‌وقندهار همیشه جزء وقطعهٔ ازخاك‌مسلم وملك طلق ایران‌وهمواره داخل حوزهٔ ایالت خراسان بوده و حاکم این‌دو ولایت از طرف دولت ایران معین میشده و درزمان تحریر این‌سند خائنانه‌میرزا آقاخان نوری کهندل خان در قندهار و نخست‌یارمحمد خان و بعد از فوت وی پسرش صید محمدخان بفرمان شاه‌ایران حکومت‌می‌کردند و اهالی‌هر دوناحیه با میل‌و رغبت و رضایت تابعیت ایران و باطاعت دولت ایران افتخار داشتند و باز بامیل و رضایت سکه بنام شاه‌ایران میزدند وخطبه بنام‌شاه میخواندند و بامیل ورغبت‌مالیات میدادند ومطابق رسم زمان ومانند تمام‌عشایر و طوایف ایران بمحض‌صدور فرمان‌برای‌جنگ وجهاد در رکاب شاه قشون، سرباز ونفرمیفرستادند. بنا بـراین‌نوشتن چنین اسنادی، بدون هیچگونه مقدمه واکراهی ازطرف میرزاآقاخان نوری وانصراف ازهمه حقوق مشروع ایران قطع نظر از خیانت نـاشی از دیوانگی و جنون و غایت درجـه حماقت بـوده و دردنیا نظیرنداشته‌است لعنته‌اله علیه . ف.

که نظر بخدمات مرحوم یارمحمدخان ظهیرالدوله، در موقع هجوم وحملهٔ اجانب یاافغانها بهرات وزراء دولت ابد مدت ایران عدهٔ قشون بکمك اهل هرات خواهند فرستاد و این قشون **در خارج شهر هرات** با قشون هرات متحداً بدشمن حمله خواهندنمود وآنها را از خاك‌هرات اخراج خواهندکرد و پس ازآن **فوراً بداخله‌ایران مراجعت‌خواهند نمود** وهیچ تردید ندارم همینکه شما بنظریات دولت ایران آشنا شدید اعمال و رفتار شما برطبق آن‌نظریات خواهدبود .»

دیگر توضیحی‌لازم نیست ، چه هر قدر پیرامون اینهمه خیانت‌های شرم‌آور بیشتر اندیشه شود تأثر و غصه آدمی افزونتر می‌گردد، فقط باید گفت‌ننگ، نفرت ولعنت ابدی برمیرزا آقاخان نوری‌و فرخ‌خان‌کاشی‌باد که با اینگونه خیانت‌هانه تنها افغانستان وهرات را بانگلیسهافروختند بلکه بین برادران افغانی وایرانی جدائی انداختند و هردو را بخاك سیاه نشانیدند که اولاد و فرزندان ماهم باید تا مدتها ازآثار زیان بخش جنایت‌های آنان رنج ببرند .

باری، مرحوم محمود بتفصیل تشریح کرده‌اندکه میرزا آقا خان این اسناد وتعهدات را نزد **نایب سرهنگ شیل** نمایندهٔ سیاسی انگلیس مقیم تهران فرستاد و اوهم آنها را ضمیمه مراسله دیگری از طرف‌خودش نزدحاکم هرات ارسال‌داشت‌که ترجمهٔ کاغذسرهنگ شیل نیزدرصفحه ۴۹۹ کتاب نفیس‌آن مرحوم درج شده است .

تصرف هرات توسط حسام‌السلطنه

مقدمات و جهات توجه دولت‌ایران_ با وجود چنین تعهدات خائنانه میرزا آقاخان نوری _ در ایندفعه بطور خلاصه این‌بودکه در جریان سال ۱۲۷۲(قمری) شاهزاده‌محمد رضامیرزا پسر ملك قاسم میرزا یکی از شاهزاده‌های افغانستان که پناهنده و مهمان ایران بود و تحت نظر والی خراسان در سرجام اقامت داشت‌براهنمائی شخصی بنام عباس‌ریحان از رجال تبعیدی هرات بدون اجازه اولیای دولت ایران بسوی هرات رفت و بوسائلی که در تاریخهای مفصل بویژه عین‌الوقایع مسطور است بر شهر هرات دست یافت و طی این ماجرا و صید محمد خان[1] پسر یارمحمدخان‌که در اینوقت از طرف شاه‌ایران حاکم‌هرات بود،کشته شد و سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه والی و فرمانده کل نیروهای خراسان از طرف دولت مأمور تنبیه شاهزاده محمدرضا میرزا میشود. در خلال این احوال دوست‌محمد خان حاکم کابل‌که اوضاع هرات‌را آشفته می‌بیند بخیال تسخیرآن شهر میافتد و شاهزاده

۱ـ املای نام‌صیدمحمدخان‌در اکثرکتب‌تاریخ‌باص وصیدولی درعین‌الوقائع باس‌وسعید محمدخان نوشته شده‌است.

محمد رضا و برادرش محمد یوسف از دولت ایران کمك میخواهند و حسام‌السلطنه سام خان ایلخانی ایل زعفرانلو را با لشکری مختصر بسوی هرات میفرستد. ولی عدهٔ از افغانها، بدون رضایت محمد یوسف، بتحریك واطمینان یاری امیر کابل از قبول کمك دولت خودداری کرده لشکر ایران را بهرات راه نمیدهند و حسام‌السلطنه خود با بیست و پنج هزار نفر سواره و پیاده و سی اراده توپ بطرف هرات حرکت می‌کند و بعد از وقایعی کار بمحاصره هرات می‌کشد.

دراین سفرجنگی **حسنعلی‌خان گروسی** که در قضایای زنجان و جنگ بابی‌ها شجاعت‌های بسیار نشان داده و در اردوی حسام‌السلطنه و محاربه با سالار نیز دلیرانه شرکت نموده و قطعه شعری از وی درج شده و بعدها سالار لشکر و سپس **امیرنظام** لقب گرفت با درجه سرهنگی همراه حسام‌السلطنه بود و شجاعت های بسیار نمود و عاقبت هم تدبیر و دلاوری او باعث تصرف هرات‌شدو نخستین‌نفراز سربازان‌ایران بوده‌که ازدروازه هرات قدم بدان شهر گذاشته و بهمین جهت هم حسام‌السلطنه حکمرانی وفرماندهی اردوها و حکومت نظامی و حفظ امنیت هرات را بوی تفویض کرده است.

در جریان این‌وقایع و محاصره‌و جنگهای این دفعه هم در هرات ازلشکریان‌ایران شجاعت و فداکاری بسیار دیده شده، بعضی اشتباهات و حماقت‌ها ویا شاید خیانت نیز پیش آمده، که تفصیل جزئیات آن در تاریخ مسطور گردیده و متأسفانه ما دیگر فرصت نداریم داستانهای حماسی این مرحله و نام قهرمانان و شهدای ارتش ایران را در این اوراق ثبت نمائیم.

خلاصه در نتیجه دلیری و جان فشانی سربازان و نبوغ فرماندهی لشکریان ایران مخصوصاً حسنعلی‌خان گروسی **در روزهای اول ربیع‌الثانی ۱۲۷۳** (قمری) قلعهٔ هرات سقوط کرده و بتصرف ارتش ایران درآمده است.

بخاطر نیست در کدام منبع ایرانی نوشته شده‌که گویا افسری فرانسوی از صنف مهندس در اردوی حسام‌السلطنه خدمت می‌کرده و عمده سبب سقوط هرات کمك‌های فکری و نقشه‌های عملی آن افسر فرانسوی بوده است.

این مطلب ابداً صحیح نیست زیرا طبق اسناد و دلایلی‌که در دست است نقشهٔ تصرف هرات را حسنعلی‌خان گروسی کشیده و با اجازه وتصویب حسام‌السلطنه خود بموقع اجرا گذاشته و نخستین فرد از ارتش ایران بوده که پیشاپیش فوج گروس و سایر لشکریان برگزیده داخل شهرهرات‌شده، واقعاً تأسف انگیز است که بعضی از نویسندگان ومحققین ایرانی که درحسن نیت و قصد خدمت آنان تردیدی نیست در تحت تأثیر تبلیغات سوء و نوشته‌های خلاف‌حقیقت‌وغرض آلود برخی‌از نویسندگان‌اروپائی‌چنان‌می‌پندارند‌که ایرانی‌خود بنفسه قادر بانجام‌کاری نبوده‌است!؟

سراسیمه حالی انگلیسها، بهانه جوئی و اعلان جنگ

ایندفعه نیز انگلیسها ازعزیمت لشکرهای ایران بسوی افغانستان مضطرب و آشفته احوال شدند و بهانه جوئی پیشه گرفتند و وقتی هرات بتصرف قشون ایران درآمد وحشت واضطراب آنها تا بدرجه جنون و دیوانگی رسید .

قطع رابطه کردند و اعلان جنگ دادند و ببنادر فارس کشتی جنگی و قشون فرستادند؛ بربوشهر و محمره و اهواز استیلایافتند .

میرزا هاشم نوری وداستان زن زیبای اوهمه بهانه بود وراجع بجریان جنگ جنوب هم مطالب کمی نوشته شده و تحقیق کافی بعمل نیامده است .

خیانت و مواضعه میرزاآقاخان نوری، عدم آمادگی وفقد وسیله ، تدارکات و انضباط بالاخره باعث شکست ایران گردیده است .

یکنفر افسر انگلیسی باسم هنت (هونت) Hunt که با درجه سروانی در ارتش مهاجم انگلیس خدمت می کرده و ازاول تا انجام درمحاربات سمت بوشهر شرکت داشته یادداشتهائی فراهم ساخته که بنام «تاریخ جنگ انگلیس و ایران» بفارسی ترجمه و چاپ شده، سروان هنت در مورد شجاعت ادعائی و نظم و انضباط لشکر انگلیس گزافه و اغراق زیاد نوشته و سربازان ساخلوی بوشهر با وجود غافل گیری و قلت عدد و نقص اسلحه باز تا حدی که میتوانستند پایداری نموده و بکشتی‌ها و نفرات انگلیس صدمات بسیار زده‌اند ازجمله اسلحه خانهٔ یکی ازکشتی‌های جنگی انگلیس را باگلوله توپ هدف و تمام کشتی را متلاشی ساخته‌اند، درحقیقت عمده سبب شکست سریع قوای ایران خیانت میرزاآقاخان نوری بوده است و نه شجاعت و انضباط قشون انگلیس .

خاطرات یکنفر **یاور فراهانی** هم که خود در ارتش ایران سمت جبههٔ محمره خدمت می کرده و مرحوم احمد کسروی نسخهٔ خطی آنرا بدست آورده و طبع ونشر نموده و بربی‌نظمی وعدم لیاقت و فقد دقت فرماندهی اردوهای مدافع ایران دلالت دارد ، البته اسباب تأسف است ولی یقیناً آنهمه بی انضباطی و جبن رؤساء اردو از خیانت میرزا آقا خان نوری وعدم تدبیر مسئولین حکومت مرکزی ناشی بوده که باوجود اطلاع ازقصد ونیت انگلیسها پیش بینی‌های لازم نکرده و افراد نالایق و ترسوئی بفرماندهی لشگریان مدافع گماشته‌اند .

در این‌زمینه تحقیقی بیشتر لازم است تا ثابت بشود که فرمانده اردوهای ایران در سمت بوشهر از خویشاوندان نزدیك میرزا آقا خان نوری و در طرف محمره از ایادی او وهردوازطرف میرزا آقاخان دستورداشتند که مقاومت نکنند وعمداً مرتکب خبط وخطا بشوند

ومواضع حساس دفاعی‌را بدون‌جنگ بدست دشمن بسپارند.

خیانت فرخ خان کاشی

در تکمیل خیانت میرزاآقاخان

میرزا آقاخان‌نوری‌که فقط برای‌انجام اینگونه خدمات و تسلیم منافع حقه وحقوق مشروع ایران به بیگانه موجبات قتل امیرکبیر را فراهم ساخته و درجنگ جنوب‌نیروه‌ای این‌کشور را بشکست و رسوائی سوق داده بود، فرصت را غنیمت شمرده از سراسیمه حالی پادشاه و ملت ایران استفاده‌کرده برای تکمیل خیانت و تسجیل اقدامات خائنانه و تسلیم قطعی افغانستان باربابان خود **فرخ خان‌کاشی** را بسفارت فرستاد .

این فرخ‌خان‌هم مُلعبتی بود و در سخافت عقل، کثافت عمل وخیانت‌کاری دست‌کمی از رفیق‌خود، میرزا آقا خان، نداشت .

طبق تحقیقات فاضل ارجمند حسین سعادت نوری‌که از سابقه و احوال رجال دورهٔ قاجاریه اطلاعات بسیطی دارند و مختصری از حاصل مطالعات خود را در شماره اول سال سوم مجله‌وحید مورخ دیماه ۱۳۴۵ مرقوم‌داشته‌اند نام اولیه واصلی فرخ خان **ابو طالب** وپسربچهٔ خوشگلی‌بوده، صباحت‌منظروزیبائی‌نزد بعضی‌از وزراء فاسدالاخلاق دربارفتحعلی شاه‌که ببهای‌چشمان‌فتان **استرزی** کشوری رابرباد میدادنداسباب ترقی میشد واین‌ابوطالب باسرمایهٔ ازوجاهت ووقاحت **غلام‌بچه** شد ونام نخستین‌را که با دلبری ودل‌ربائی مناسبت نداشت تغییر داد و فرخ خان نامیده شد وترقی‌کرد، بمقامات عالی رسید و **امین‌الملك** لقب‌گرفت ودر ماجرای اختلافات ایران وانگلیس‌برسر مسئلهٔ افغانستان ایلچی فوق‌العاده وسفیرکبیر گردید بعنوان پیداکردن راه حل‌اختلافات باسلامبول وپاریس سفرکرد، بمحض رسیدن بپایتخت عثمانی‌هنوزهیچ‌طوری‌نشده‌بقول‌عوام‌اول‌بسم‌الله‌بدون هیچگونه‌جهت وانگیزهٔ بوزیر مختار انگلیس عریضهٔ عبودیت نوشت و سند تفویض تمامی افغانستان و هرات را از طرف دولت ایران تسلیم کرد و تعهدات سنگینی بگردن‌گرفت‌و بعدازآن نیز بپاریس‌رفت، داخل حلقه مجمع سرّی و تخریبی فراماسونری شد وبابرانگیختن هزاران حیله ونیرنگ عاقبت‌هم با عجله و اضطرابی هرچه تمامتر **معاهده ننگین پاریس** را امضاءکرد وقبالهٔ مالکیت قطعی افغانستان و هرات را باربابان انگلیسی تقدیم نمود .

کتاب **مخزن‌الوقایع** یاسفرتامه هیئت سفارت‌فرخ‌خان‌بقلم‌حسین‌ابن‌عبداله‌سرابی‌که بقصد و تصور تبرئه و برائت این‌سفیر خائن وجاسوس بیگانه و مزدور و غلام حلقه بگوش

۱۹۶۸ ـــــــ

دلائل و مدارك بر مزدور بیگانه بودن فرخ خان و جاسوسی انگلیس آن مردخائن بسیار زیاد است و تمامی‌رجال، شاهزاده‌ها و مردم وطن پرست‌ایران از قدیم میدانستندکه این شخص جاسوس انگلیس و مزدور بیگانه و خائن بوطن است و از وی نفرت داشته‌اند، من جمله از مرحوم حسنعلی خان امیرنظام گروسی و حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی خط و نامه‌های زیاد در دست‌است‌که خیانت وجاسوسی‌های‌آن مرد منفور را بادلیل‌وبتفصیل شرح داده‌اندکه متأسفانه دیگرفرصت عکس برداری وگراوور سازی و نقل آنها از دست رفته است .

در دوکتابی‌هم‌که‌بنام مخزن‌الوقایع و اسناد و مدارك راجع بفرخ‌خان و بقصدتخطئه و پرده پوشی خیانت‌های بزرگ او و تبرئه‌اش، متأسفانه باسرمایه دانشگاه، طبع‌ونشرشده اتفاقاً اقاریر و اعترافات دلائل ومدارك زیادی درج است‌که هرآدم بیغرض‌و خالی از ذهن را از ارائه هرگونه مدرك و دلیل دیگر بی‌نیاز می‌کند و ما برای نمونه فقط بچند قسمت آن اشاره و ازخوانندگان گرامی دعوت می‌کنیم‌که جهت تکمیل پروندهٔ جنائی وتاریخی این مردکثیف و درك درجهٔ خیانت و خباثت او بمندرجات ، دلائل و اسناد همان دوکتاب مذکور مراجعه فرمایند .

یکی ازاین اسناد تصویر شماره ۲۱ از مقدمات‌مخزن‌الوقایع، درفصل بحثی د اسناد مربوط بفرخ‌خان از انتشارات شماره۱۰۲۰دانشگاه تهران است، این سندتصویراصل‌ورقه عضویت فرخ‌خان امین‌الملك‌کاشی در سازمان سرّی و استعماری فراماسونری لژبزرگ شرق فرانسه وجالب‌توجه‌است‌که دربالای این ورقه درست‌وسط میان‌مثلث‌یهودی‌کلماتی‌بزبان‌عبری دیده میشود و بدین ترتیب ثابت ومسلم می‌گردد که فرخ خان‌کاشی از دیر باز غلام حلقه بگوش بیگانه بوده و خدمات شایان باربابان خارجی نموده و در سفر اروپاترقی‌کرده و بطور رسمی بسلسلهٔ جمعیت‌های تخریبی و مرموز پذیرفته شده است .

سند دیگر ـ بحکایت مندرجات برگ ۱۲۸ کتاب مخزن‌الوقایع فرخ خان بوزیر مختارانگلیس پیغام داده‌که‌حاضراست **در باب تخلیهٔ کامل هرات اطمینان کامل بدهد و** گزارش ارسالی برای‌میرزاآقاخان نیز بشرح عبارات‌صفحهٔ ۱۲۹ نوشته است‌که: **«آخر- الامرمصلحت را در آن دیدم‌که‌تخلیهٔ هرات را صراحةً تعهد نمایم!»**،درصفحهٔ ۱۳۴ نیز دیده میشود:«من بجناب شما **بموجب‌نوشته** اعلام‌کرده بودم‌که من حاضر هستم که دولت ایران را**رسماً متعهد سازم**که‌لشگرخودراازهرات وازخاك هرات **بلادرنگ** بس بخواهند!» و سواد مراسله فرخ‌خان بایلچی انگلیس مندرج دربرگ ۱۳۸ همان‌کتاب نیز چنین است: «من‌فقرات ُالتیماتوم راکه جناب شما قبل از ورود من باسلامبول بتوسط حاجی میرزا احمدخان باولیای دولت علیه رسانیده‌اید **قبول نمودم!** ..» ودر سوادکاغذ فرخ خان بوزیر مختار انگلیس بشرح مندرجات برگ ۱۴۰ کتاب مذکور این عبارات

بنظر میرسد: « . . . من نیز تخلیه‌هرات را بر عهدهٔ خود گرفتم!...»

دیگر اقرار بجرم، اعتراف بجنایت و تصدیق خیانت بالاتر ازاین نمیشود و هر گونه سعی و تلاش ابلهانه هم برای تحریف تاریخ و قلب حقیقت هر گز بجائی نمیرسد وهیچیك از ایرانیان در تشخیص خادم از خائن دچار اشتباه نمی گردند.

واقعاً چقدرتفاوت هست بین خیانت، اقدامات و اظهارات خائنانهٔ فرخ‌خان با گفته‌ها و شهامت و شرافت حسین‌خان آجودان باشی‌که باکمال شجاعت گفته بود :

« امنای دولت علیهٔ ایران امکان ندارد که باین وعده ها و حرفها قبالهٔ مالکیت افغانستان‌راکه ملك ایران است بدولت انگلیس بدهند و بدنامی را ابدالدهر بگذارند . »

محمدشاه، حاجی میرزا آقاسی ، حاجی میرزا مسعود گرمرودی و حسین‌خان مقدم مراغهٔ، هرچه وهر یاوه و دروغی دربارهٔ آنها بگویند، با نهایت درجه شرافتمندی وشهامت دربرابر دشمن بیگانه ایستادند و قباله مالکیت افغانستان را بانگلیسها ندادند ونام نیك‌از از خود برجای گذاشتند ولی میرزاآقاخان نوری و ابوطالب کاشانی معروف به فرخ خان کاشی باربابان‌خارجی تسلیم‌شدند و **بدنامی، ننگ، نفرت ولعنت‌ابدی‌را برای‌خود** ذخیره کردند .

***

دیگر لازم نیست بگوئیم‌که **مأموریت** میرزا آقاخان وفرخ‌خان پس از قتل امیرکبیر از طرف اربابان بیگانه از آغـاز معلوم و **عمدهٔ جدائی افغانستان از ایران** و آنهمه داستان،سفارت و مذاکره، رفتن باسلامبول و پاریس همه **خیمه شب‌بازی** و ظاهرسازی بوده و میخواستند باامضای **معاهدهٔ ننگین پاریس** فروش افغانستان را بانگلیسهارسمیت بیشترداده‌و باطلاع دولتهای بزرگ و دخالت پادشاه فرانسه‌محکمتر به ثبت برسانندتا بعدها اگر مردان آگاه و وطن پرستی مانند میرزا تقی‌خان ویار محمدخان در ایران‌وافغانستان پیدا بشوند هیچ راه گفتگو و ایرادی در میانه نباشد .

بدین‌ترتیب مسئله افغانستان‌و داستان هرات بادست‌کثیف وآلوده و جنایت‌کار میرزا آقاخان وفرخ‌خان پایان یافت و قسمتی ازبهترین سرزمین‌های ایران ازپیکر ایران‌بزرگ جداشد و جمعی از عزیز ترین و با غیرت‌ترین برادران ما از آغوش وطن دور افتادند و چه تیره روزیها ، اسارت‌ها و بلیه‌ها دیده و چقدر مجاهده وجان‌فشانی کردندکه تاعاقبت‌از قید رقیت بیگانهٔ استعمار گر رهائی‌یافتند .

غصه و اندوه ، رنج و درد ما ایرانیان نیز در فراق برادران و فـرزندان دلبندمان قابل تصور وتخمین‌نیست .

بعد ازامضای‌قرارداد شوم‌پاریس‌و تکمیل پـروندهٔ‌خیانت ،میرزاآقا خان‌بحسام‌السلطنه فشارآوردکه از هرات دست بردارد و هـ قدرآن شاهزاده شجاع و وطن‌پرست اصرارکرد

گفت و نوشت که تمام افغانستان داخل قلمرو ایران شده و افغانی‌ها بتابعیت وطن خود ایران امید بسته و افتخار میکنند ، هندوستان هم آماده شورش و قیام است و انگلیس‌ها هیچ غلطی نمیتوانند بکنند و دیری نمیگذرد که بمحض بر افروختن آتش انقلاب در هندوستان بناچار از نواحی جنوب ایران فرار می‌کنند سودی نبخشید و میرزا آقا خان خائن و بی‌شرف که ختم کار افغانستان را نزد اربابان خود تعهد کرده بود سلطان مراد میرزا رامجبور بباز گشت نمود و پروندهٔ مسئلهٔ افغانستان بدین ترتیب مختومه شد که باید تفصیل جزئیات و اسناد آنرا در کتابی دیگر بقلم آوریم، انشاءالله تعالی . پایان

قلهك ـ روزشنبه ۲۱ دیماه ۱۳۴۷

فتح‌الدین فتاحی



دکتر حسین مفتاح از محصلین اعزامی دوره اول

خاتمه

عذر تقصیر یا یك درد دل

با نهایت درجه شرمساری و صداقت اذعان و تصدیق میشود در توضیحات ، مقدمات و مطالبی که پیرامون سه رسالهٔمرحوم میرزا فتاح‌خان گرمرودی ومسائل ومطالب گوناگون بقلم این‌بیمقدار آمده آشفتگی، مکررات عیب ونقص و شاید تناقضات زیاد وجود دارد، از غلطهای فراوان چاپی‌که واقعاً خجالت می‌کشد سخن بگوید. ازحیث شکل وطرز صفحه‌بندی‌هم معایب و نواقص بسیار هست و اشتباهات زیاد پیش‌آمده است .

ظاهراً نمیبایستی هرگزچنین بشود ولی متأسفانه شده استو چند بار باختصار اشاره کرده‌ایم‌که اینهمه‌را علتی خاص درمیان بوده، از سالها و سالها پیش که تصمیم بطبع ونشر تألیفات میرزافتاح‌خان گرفت توضیحات و مطالبی که ضروری بنظر میرسید در فرصت‌کافی و فراغت کامل بانظم‌و ترتیب صحیح فراهم گردید .

قصد ونیت این بیمقدار، بچاپ و انتشارآن آثار ، چنانکه در فهرست‌کتابهای خطی کتابخانه مجلس شورای ملی‌هم اشاره رفته در میان اهل تحقیق شایع گردید ، از آن جمله آقای **ایرج افشار** نیز آگاهی یافتند .

دقت ، وسواس و اگر باور میفرمائید ترس و احتیاط بنده از دست یازیدن بکارهای علمی، باعدم بضاعت ، و برخی علل دیگر، اجرای تصمیم را عقب می‌انداخت .

چه بنده خودراکه فاقد هرگونه علم ودانش هستم‌لایق آن‌نمیدیدم و نمی‌بینم‌خویشتن را در اوقیانوس بی پایان فرهنگ و ادب انداخته ، **طعمهٔ نهنگ ها** سازد و بـا دعوی آگاهی و اطلاع، در عین جهل‌ونادانی، مورد طعن و استهزاء فضلاء قرار دهد .

روزی، اوائل سال ۱۳۴۵ ، بنده را در خیابان پهلوی ، نزدیك دانشگاه ، باآقای ایرج افشار اتفاق ملاقات دست داد، وایشان‌که ازسالها پیش همواره مرامورد لطف وعنایت قرار میدادند فرمودند: «فلانی سفرنامه جدت راکه تصمیم‌داری چراچاپ‌نمی‌کنی، شنیده‌ام آقای جهانگیر قائم مقامی میخواهندآنرا منتشرکنند، اگر دیر بجنبی، حقت ضایع‌میشود.» عرض‌کردم که : « قربان ! همه یاداشت‌ها آماده و حاضر است ولی راستش اینروزها پول ندارم.»ـ گفتند : «شرحی بوسیله من بدانشگاه بنویس، پیشنهاد کن دانشگاه چاپ‌کند ،

من بتصویب میرسانم، مراسلات‌را هم زود بفرست تاقبل ازمسافرت رئیس‌دانشگاه بشوروی کار تمام بشود .»

این عین حقیقت است و بنده بتوصیه و سفارش ایشان معروضهٔ توسط خود او خطاب بمقام ریاست دانشگاه فرستادم و یکماه بعد از طرف دانشگاه طی مرقومه شماره ۲۰۹۳ ـ الف ـ ۱۷۰۹۹ مورخ ۴۵/۴/۲۱ ـ که تصویر آن بنظر میرسد ـ ببنده اعلام‌فرمودند که‌چاپ‌و نشرسفرنامه بتصویب کمیسیون کتاب‌رسیده و از بنده‌خواستند که **نسخهٔ‌اصلی** کتاب **ومدارك**

اداره.....
دایره.....
شماره ۱۷۰۹۹-الف/۲۰۹۳
بتاریخ ۴۵/۴/۲۱
ضمیمه.....

دانشگاه تهران

قلمك ـ ایستگاه « درب دوم »
آقای فتح الدین فتاحی

عطف‌بنامه‌مورخ ۱۶/ ۳/ ۱۳۴۵ که‌بعنوان مقام‌محترم ریاست دانشگاه درمورد سفرنامه اجودان باشی مرقوم‌فرموده‌بودید باطلاع‌میرساند چون طبع سفرنامه‌به تصویب کمیسیون کتاب دانشگاه رسیده‌است بنابراین خواهشمند است بانسخهٔ‌اصلی کتاب ومدارك ومقدمه‌واسنادی که‌بدان اشاره‌نموده‌اید باداره‌کل انتشارات وروابط کتابخانه‌های‌دانشگاه مراجعه‌فرمائید.

رئیس‌اداره‌کل انتشارات وروابط کتابخانه‌ها
ابوالقاسم

مقدمه و اسناد آنرا باداره کل انتشارات و روابط کتابخانه‌های دانشگاه تقدیم کنم .

براستی خیلی شاد و از بذل توجهات آقای ایرج افشار بی اندازه خرسند شده و بمحض وصول مرقومه ایشان در یاداشت‌هاومقدماتی که نوشته بودم تجدید نظر وآنهارا مرتب، از مدارك ، اسناد و فرامین عکس (فتوکپی) تهیه کرده و میخواستم همه آنها را بضمیمه نسخه‌های اصلی سه رساله مرحوم میرزا فتاح‌خان بدانشگاه برده برای طبع و نشر بآقای افشار تقدیم کنم که رقیمهٔ دیگری بشماره ۴۰۳۵/ الف/ ۵۵۲۸۳ مورخ ۴۵/۸/۲۹ **باقید فوریت** ـ بامضای جناب ایشان زیارت‌شدکه گراوور آن‌نیز درج میشود، در این تعلیقه‌هم اصرار فرموده بودندکه **عین نسخه و مقدمه و اسناد دیگر** مربوط به **یکتاب سفرنامهٔ گرمرودی** را برای طبع و نشر بدانشگاه تسلیم نماید .

در خلال این احوال یکی از فضلاء برای ابراز عنایت بندهٔ کمترین را قرین‌افتخار فرمودند و مشغول بکار تنظیم آن اوراق و اسناد دیده از ماجرا پرسیدند، جریان را عرض کرده افزودم که این یادداشت‌ها را پیرامون توضیح رساله‌های میرزا فتاح خان گرمرودی نوشته واسنادومدارك را نیز بعنوان دلیل‌منظم کرده‌ام‌ومیخواهم همه‌رابضمیمه نسخه‌های اصلی خطی بدانشگاه‌بدهم‌تا جزو سلسله انتشارات دانشگاه طبع‌و نشر بشود و نمیدانم‌حق‌التألیف وحق‌الزحمه هم خواهند داد یانه و اگر بدهند چقدر خواهدبود و رسم‌و قاعده چیست ؟

فرمودند: «قرار معینی ندارند. بسته باهمیت موضوع و حجم‌کار از شش هزارتومان ببالاست ولی‌باید قرارداد داشته باشی ، بعلاوه بی‌گدار بآب نزن **و احتیاط کن** ، از یادداشت‌های خودت و مقدماتی‌که شخصاً نوشتهٔ نسخه بردار و نگاهدار و درفتوکپی اسناد وفرمان‌ها هم دقت‌کن از بین نرودوسوءاستفاده‌نشود،اما زینهارکه نسخهٔ اصلی‌کتاب را از دست ندهی از بین میرود **و این امر هم سابقه دارد** و فتوکپی آنرا بفرست و اصل را نگاهدار! »

این هشدار دوست دانشمندم که تألیفات و اطلاعات زیاد دارند باعث‌شدکه بنده از تقدیم نسخهٔ اصلی یا اصل نسخهٔ خطی‌کتاب خود داری و فقط فتوکپی آنرا بضمیمهٔ فتوکپی اسناد و فرامینی‌که در نظر بود واصل یادداشت‌هاو توضیحاتی‌که‌خود نوشته بودم و متأسفانه یك نسخه بیشتر نبود یعنی با قلم خود نویس تحریر یافته بود و نه خود کار و کپیه ونسخه ثانی‌نداشت تهیه و منظم‌کرده و پس از توضیحات شفاهی با ارسال فتوکوپی رسالهٔشب نامه و سفرنامهٔ دمسنی بآقای افشار کتباً پیشنهاد نمودم‌که این دوکتاب نیز با سفرنامهٔ اصلی اروپا یاکتاب چهار فصل و توضیحات و اسناد مربوط بآنها از طرف دانشگاه دریکجا چاپ‌بشود وجناب ایشان طی مرقومه شمارهٔ ۶۳۲۸/الف/۸۳۰۳۶ مورخ۴۵/۱۲/۹- که‌گراوور آنهم بنظر میرسد- اشعار داشتندکه‌نسبت بطبع آن‌ها هم اقدام خواهدشد وباردیگر تأکیدفرموده



دانشگاه تهران

ادارہ
مایرہ
شمارہ ۵۵۲۸۳
بتاریخ
ضمیمہ

فوری

فاضل محترم آقای فتح الدین فتاحی

تعقیب نامه مورخ ۲۰۹۳/ الف ـ۱۷۰۹۹مورخ ۲۱/ ٤/ ٤٥ چون طبع کتاب سفرنامه گرمرودی مورد تصویب انجمن تالیف وترجمه قرار گرفته است :

خواهشمند است عین نسخه ومقدمه و اسناد دیگر مربوط به آن راجهت طبع ارسال دارند واگر ازنظر خود انصراف حاصل کرده اند این اداره را مستحضر فرمایند

رئیس اداره کل انتشارات وروابط کتابخانه ها

ایرج افشار

نشانی

قلهک ـ ایستگاه دوم آقای فتح الدین فتاحی

بودند که نسخه کتاب اصلی و ضمائم آنرا **هرچه زودتر** برای چاپ در اختیار ادارهٔ کل انتشارات دانشگاه بگذارم. بنده نیز چنین کردم **و فتوکپی از اصل** سه رساله و مقداری فرمان و اسناد **و اصل** یادداشتها و توضیحات خودم را که فقط یك نسخه بود بمنظور طبع ونشر در سلسله انتشارات دانشگاه، بنام بنده بآقای ایرج افشار تقدیم کردم .

مدتها از این جریان گذشت و خبری از طبع و نشر رسالات جدم و یاد داشتها ، توضیحات و اسناد بنده از طرف دانشگاه دیده وشنیده نشد، بنده فکر می کردم که شاید کار انتشاراتی دانشگاه زیاداست ووقت چاپخانهٔ آن با کتابها و نشریه‌های سودمندتری گرفته‌شده ونوبت کتاب بنده هنوز نرسیده است .

تا اینکه در بهمن‌ماه سال گذشته (۱۳۴۶) شنیده شد که شخصی بنام آقای محمدمشیری در صدد است کتاب چهار فصل یا سفرنامه تألیف جد بنده را در چاپخانه محمدعلی علمی بطبع برساند .

بنده برای تحقیق صحت و سقم قضیه و درصورت صحت خبر، شکایت امر و جلوگیری نزد آقای حاج‌محمدعلی ترقی رئیس اتحادیهٔ ناشران و کتابفروشان مراجعه کردم، ایشان که‌علاوه‌برسمت‌رسمی‌وریاست اتحادیهٔ ناشران و کتابفروشان‌بعلت کبرِسن و سابقه طولانی خدمت بمطبوعات جنبه شیخوخیت ، ریش سفیدی و پیش تمام مؤلفین و ناشرین احترام و قبولیت عامه دارند، از عرف و عادت صنفی هم بخوبی آگاهند بنا بتقاضای بنده بوسیله‌تلفون با آقای رضا علمی مدیر مسؤل چاپخانه محمدعلی علمی مذاکره کردند معلوم شد که خبر صحیح است و سپس باقرار قبلی بمعیت بنده بچاپخانه مذکور مراجعه فرمودند، حضوراً هم بحث‌نموده و گفتند که‌این عمل درست ومطابق با عرف و قانون و حق مؤلف نیست و فتاحی این‌کتاب و توضیحات آنرا بدانشگاه داده و قرار است که در سلسله انتشارات دانشگاه طبع و نشر بشود ، آقای رضا علمی پاسخ دادند که من بی تقصیرم و از این سابقه اطلاع نداشتم، کتابی که آقای محمد مشیری طبق قراردادی چاپ و نشر آنرا بما واگذار نموده اسم دیگری دارد و هنوز یك فرم شانزده برگی هم چاپ نشده و بهرحال من‌می گویم که آقای مشیری نزد شما (یعنی آقای ترقی) بیایند و بوسیله جناب عالی بافتاحی مذاکره و تکلیف را معین نمایند و تا اطلاع ثانوی نیز از چاپ بقیه فرمها خودداری‌می کنم.

چند روز بعد با قرار قبلی آقای محمد مشیری بکتابخانه خیام نزد آقای حاج‌محمد علی ترقی تشریف‌آوردند بنده نیز شرفیاب شدم ، در حضور آقای ترقی و آقایان بیژن و شاهرخ فرزندان ایشان و برادر زادهٔ مرحوم حاج محمد رمضانی‌فهرست مطالبی‌را که‌نوشته بودند نشان داده فرمودند که من مطلقاً کاری بسفرنامه و تألیفات میرزا فتاح خان ندارم بلکه‌کتاب دیگری راجع بحسین‌خان آجودان‌باشی **تألیف** «!» کرده‌ام و قسمهای غلاظ و

اداره .....

دایره .....

شماره ۸۳۰۳۶ ۱۵۴۲۸

بتاریخ ۴۵/۱۲/۹

ضمیمه .....

دانشگاه تهران

دانشمند محترم آقای فتح الدین فتّاحی

در پاسخ نامهٔ مورخ ۱۰/ ۱۱/ ۴۵ آن جناب راجع بچاپ کتاب "سفرنامه آجودان باشی" وضمائم آن که پیشنهاد فرموده بودید باطلاع میرساند که ضمائم مزبور را تا آنجا که با مطالب کتاب ارتباط داشته باشد میتوان چاپ کرد و بهرحال درحین چاپ کتاب نیز اگر مطالبی بدست آید که مناسبت طبع داشته باشد نسبت به طبع آنها اقدام خواهد شد.

امیدوار است هرچه زودتر کتاب وضمائم آن را برای چاپ در اختیار این اداره خواهند گذاشت. ب

رئیس اداره کل انتشارات و روابط کتابخانه ها

ایرج افشار

شداد خوردند و **قول شرف و ناموس دادند** که سفرنامه تألیف میرزافتاح‌خان‌را چاپ و ضمیمه باصطلاح تألیف خودشان نکنند .

بنده‌سوگندهای‌غلیظ‌وقول شرف‌وناموس‌ایشان‌را باور کردم و در حضورهمان‌اشخاص بوی‌عرض‌کردم‌که شماکاری بآثار و تألیفات میرزا فتاح خان جد بنده نداشته باش ، زیرا علاوه بر اینکه این مطلب برای من اهمیت شخصی دارد و مربوط بخانواده و اجداد بنده است، اسناد، مدارك و اطلاعات راجعه‌بآنهم نزد بنده است وکسی بقدر من در این موضوع بخصوص وارد نیست و حیف است تاریخ ایران خراب میشود و اضافه‌کردم‌که برادر کتاب چاپ‌نشده زیاد است، بنده خودم حاضرم **چندرساله خطی، منحصر بفرد،** مهم وچاپ نشده بشما بدهم، توضیحات ومدارك‌لازم هم در اختیارت بگذارم و بعلاوه برای‌طبع و نشر آنها نیز **کمك مالی بکنم** .

فرمودند: برادر! این چه‌حرفی است ، چرا اینقدر بدبین هستی و سوء ظن داری؟ و قسم و قول شرف مرا قبول‌نمی‌کنی؟ - بنده باورکردم، یقین‌نمودم‌که دیگر خطری در بین نیست و آقای مشیری سفرنامه را چاپ و ضایع نخواهد کرد . روی یکدیگر را بوسیدیم و قرارشدکه‌ایشان‌وآقای حاج‌ترقی دوروز دیگر برای صرف‌ناهار ببنده منزل تشریف‌بیاورندو با حل موضوع سفرنامه‌که همانجا قطع وفصل و قرارشد که ایشان‌چاپ نکنند ترتیب برای تشریك مساعی درطبع‌ونشر کتابهای مهمی برای‌آینده‌داده‌شود وازهمان‌مجلس هم‌باتفاق‌آقای مشیری بطرف **اداره‌مجله وحید** راه افتادیم تا بنده را با مدیر آن آشناکنند و دورهٔ‌پنج سالهٔ آنراکه منظم‌نداشتم برای بنده بخرندوآبونه بشوند، رفتیم مدیر مجله‌تشریف‌نداشتند، مبلغ دویست و پنجاه تومان وجه نقد از بنده دریافت داشتند تا بادارهٔ مجله وحید بدهند و دورهٔ پنج سالهٔ آنرا بنشانی بنده بفرستند (که البته بعدها سه‌دوره جلدکرده و سال چهارم جلد نشده ولی کامل و شماره‌هائی از سال پنجم‌که نشرشده بود بنشانی بنده رسید و بقیه‌هم منظماً میرسد، فقط معلوم گردیدکه بهای اشتراك سالیانه‌آن با جلد بیست‌تومان بوده‌است.)

باری، روزی‌که قرار بود آقای مشیری برای ناهار ببنده‌منزل تشریف‌آوردند و آقای‌حاج محمدعلی ترقی عذر خواسته بودند، جای خوانندهٔ عزیز خالی ، غذای درویشی و فقیرانه ولی در محیطی پُر از صفا وصمیمیت صرف و سه چهار ساعتی صحبت‌شد. و بنده صد درصد خاطر جمع و مطمئن شدم‌که‌کتاب جدم بوسیله ایشان چاپ نخواهد شد .

چند ماهی از این‌میان گذشت وبنده‌اطمینان خاطر یافته منتظر بودم‌که رسالات‌میرزا فتاح‌خان و یادداشت‌ها ومدارك تقدیمی بنده از طرف دانشگاه طبع و نشر بشود و دراین مدت‌کمترین شك، سوءظن، وحتی‌احتمال‌اینکه این‌**دسته‌گل زیبا** و مُعطّر را جناب‌ایرج

افشار بآب داده و آقای محمد مشیری را برای بنده شاخ تراشیده‌اند نه تنها نداشتم بلکه خیال آنراهم بمخیلهٔ خود راه نمیدادم .

تا اینکه یکمرتبه‌و بطورناگهانی خبرآوردند که‌آقای محمد مشیری برخلاف‌سوگند و قول شرف‌خود سفر نامهٔ میرزا فتاح‌خان راچاپ‌کرده منتها برای بقول‌عوام‌ردگم‌کردن عنوان آنرا تغییرداده و شرح‌مأموریت‌آجودان باشی گذاشته‌اند چاپ‌کتاب تمام‌شده وبشعبهٔ صحافی رفته است .

بخدا بازهم تصور و باور نمی‌کردم‌که این‌کار از ناحیهٔ آقای ایرج افشار سرچشمه گرفته باشد .

در این حیص‌و بیص شمارهٔ ۱ ـ ۲ و۳ـسال‌یازدهم‌ـ**مجله‌راهنمای‌کتاب** ـمورخ خرداد ماه ۱۳۴۸ بمسئولیت و قلم آقای ایرج افشار منتشر شد .

دربرگ ۸۹ این مجله، آقای ایرج افشار عیناً چنین مرقوم داشته‌اند :

«صفحهٔ اول رساله‌ای است از **عبدالفتاح گرمرودی** که همراه میرزا حسین خان آجودان‌باشی در سال ۱۲۵۵ به مأموریت مهم سیاسی اروپا**رفت و سفر نامه‌ای** در احوال سفرو شرح مأموریت آجودان‌باشی **نوشت** که شهرت بسیار دارد وآقای **محمد مشیری** آن‌را طبع‌کرده‌اند وعن‌قریب نشر می‌شود. اتفاقاً **نوهٔ آن‌مرحوم**آقای فتاحی چندسال‌قبل آمادگی خودرا برای طبع سفرنامه از روی **نسخهٔ اصل** با الحاق اسناد و مدارک‌دیگری که در اختیاردارند به دانشگاه اعلام کردند و **قراربود** که سفرنامه در سلسله انتشارات دانشگاه طبع بشود ، ولی‌گرفتاریهای ایشان مانع به انجام رسانیدن این نیت شد . آقای فتاحی ازجمله اسنادی‌که در اختیار دارند **اصل رساله‌ای است** از عبدالفتاح در مذمت انگلیسی‌ها و اعمال آنان در هندوستان مُبتنی بر اظهارات یکی از نوابان هندوستان که از لحاظ تاریخی و سیاسی واجد اهمیت است. عکس دوصفحه ازآن رساله که آقای فتاحی **به من لطف‌کرده‌اند** برای معرفی رساله و نمودن نمونهٔ خط و طرز انشای عبدالفتاح در اینجا چاپ میشود .» و سپس تصویر برگ سوم «کتاب شب نامه» بجای صفحه ۹۲ و عکس بـرگ اول مقابل صفحه ۹۴ مجله‌ـ یعنی پس‌و پیش ـ درج‌فرموده‌اند .

باید برای مزید استحضار خوانندگان گرامی معروض گرددکه در در روز تحریر این‌سطور جهت درج در مجله راهنمای‌کتاب چاپ چیز باصطلاح تألیف! آقای‌مشیری‌پایان نیافته بوده و همین نکته همکاری (نمیخواهم‌کلمه مواضعه را بنویسم) آقای ایرج افشار را با ایشان ثابت می‌کند ، دیگـر اینکه بر خلاف مرقومات و ادعای جناب ایرج افشار بنده فتوکوپی کتاب شب نامه را بشخص ایشان تقدیم نداشته بلکه برای چاپ و نشر بدانشگاه تهران داده بـودم و معظم له بـا سمت رئیس اداره انتشارات دانشگاه وصول آن را اعلام فرموده‌اند .

بدین ترتیب ثابت و مسلم گردیدکه آقای محمد مشیری را آقای ایرج افشار بطبع و نشر تألیف جدو یادداشت‌ها و نوشته‌های خود بنده بر انگیخته و عکس نسخه‌های منحصر بفرد ـ از حیث اینکه خط مؤلف بوده ـ یادداشت‌ها ، توضیحات و نوشته‌هائی‌که خود بنده تهیه‌کرد و همچنین عکس اسناد و مدارك مراکه **باعتبار و اعتمادمرقومه‌های رسمی دانشگاه** برای طبع و نشر در سلسله انتشارات دانشگاه بنده بدانشگاه تهران داده بودم‌و جناب ایـرج افشار بعنوان رئیس انتشارات ، نماینده و **امین** دانشگاه دریافت داشته ، بدون اجازه و رضایت بنده ، بآقای محمد مشیری داده و ایشان‌را وادارکرده‌اندکه‌آنهارا **بضرر بنده و دانشگاه** چاپ و منتشرکنند و آقای مشیری هم که متأسفانه مطالعاتی در زمینه‌های مورد بحث نداشته‌اند با مُثله و پس‌وپیش کم‌و زیاد و جابجاکردن یادداشت‌های بنده ونقل رونویس سفرنامه یا چهار فصل ، آن‌هم با غلط‌های فاحشی‌که ناشی از بیسوادی و بی اطلاعی بوده و نه غفلت و اشتباه چـاپی ، چیزی سر هم نموده و برای اینکه بگوید **پالان‌دوز** هم خیاط است بنام **تألیف خود** بچاپ زده و بخداوندی خدا که تاریخ ایران را ضایع نموده و تأثر بنده بیشتر از این بابت است .

باور بفرمائیدکه بنده از علم‌وآگاهی براین واقعهٔ تأسف انگیز بی اندازه متأثر و ناراحت‌شده بناچارمبادرت بشکایت‌کردم وآقای‌مرجعی بازپرس‌سابق‌شعبه۲۴دادسرای‌تهران بتقاضای دادستان بشرح پرونده شماره ۱۵۷/۲۴/۴۸ قرار توقیف نسخه‌های‌چاپ‌شدهٔ‌کتاب **مسروقه** را صادر فرمودند و کتاب مذکور بوسیله اداره آگاهی بازداشت و از انتشارآن جلوگیری شد .

آقایان افشار و مشیری در مقام مدافعه از اتهامات نزد قـاضی تحقیق با اقـرار و اعتراف صریح بارتکاب عمل بمعاذیری متشبث شدندکه خروس پخته‌هم بآنها می‌خندد !

مثلاً ایرج افشار بخط و امضای‌خود صریحاً اعتراف فرمودند که **عکس‌سفرنامه را ایشان بآقای‌مشیری داده‌اند** منتها مدعی شدندکه این‌عکس از روی نسخهٔ‌کتابخانهٔ مجلس سنا بوده و نه نسخهٔ تقدیمی‌بنده بدانشگاه، و دربارهٔ اصل کتاب که آیا این رساله را ایشان که **متخصص کتاب‌شناسی هستند** تألیف چه کسی‌میدانند عبارات خنده آور تری مرقوم داشته و بدون توجه بآنچه خود در مجله راهنمای‌کتاب ویا روی جلدومقدمات مخزن‌الوقایع از انتشارات دانشگاه نوشته‌اند اظهارنموده‌اندکه **تردید دارند!**

آقای مشیری هم با اشاره بمندرجـات مجله یادگار و کتاب تـاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس اثرنفیس مرحوم محمود محمود مدعی‌شده‌اندکه این رساله‌کتاب‌چاپ‌نشده نیست و توجه نکرده‌اندکه درآن مجله وکتاب صریحاً نوشته شده که این کتاب چاپ نشده است وآرزوکرده‌اندکه کاش چاپ میشد .

توضیح بیشتر دراین‌زمینه‌اسباب تأثر خاطر میشود ویا تأسف انسان‌را بیشترمی‌کند. اجمالاً دون‌شأن مقام شامخ دانشگاه تهران، این‌کانون عالی و مرکز والای علم‌وفرهنگ

است که اینگونه جریانات تأسف انگیز درآن پیش‌آمد کند ودر احترام، اطمینان واعتماد مردم خلل رخ دهد .

احساسات سرشار از احترام و تکریم و درجه ستایش ومحبت بنده را بساحت مقدس دانشگاه ووجود نازنین، گرامی و عزیز اساتید عالیقدر و دانشمندان گرانمایه‌آن درسطور و اوراق گذشته ملاحظه فرمودید و این بیمقدار از این‌بابت بی‌اندازه غصه میخورم که‌اشتباه و لغزش جاهلی مردم بی اطلاع و خالی از ذهن را نسبت بعاقلان نیز خدای نکردهٔ بدبین می‌کند، امیدوارم و از خدا میخواهم که دیگر از اینگونه اتفاقات سوء هرگز رخ‌ندهد و ساحت پاك و مقدس دانشگاه ، این مرکز علم و دانش، که ملجاء امید و سر چشمهٔ فیض و خورشید جهانتاب انوار معرفت و مایهٔ نجات و کانون آرزوهـای جوانان و نسلهای آینده است همواره پاك و مُنزّه باشد .

***

باری، اینهمه عذر است برای طلب بخشش و استدعای اصلاح و راهنمائی نسبت بهر گونه لغزش، نقص، اشتباه و بی ترتیبی درسطوری که بقلم این قاصر ناتوان مرقوم رفته ، زیرا این پیش آمد تأسف انگیز باعث شدکه‌یادداشتها ، توضیحات و نوشته‌های خودبنده که طی سالها فراهم و منظم‌شده بود و **یك نسخه بیشتر نبود** بدست نااهل بیافتد، مغشوش ومعیوب وناقص بشود، و بنده ناچار شدم که‌آنهارا با عجله و اوقات تلخی، وروحیهٔ افسرده بنحو و شکلی دیگر، از نو بنویسم، و درمورد اصل سه رساله هم قبل از آمادگی‌ودقت‌کامل باعجله بچاپ‌خانه بدهم .

البته در توضیحات و مقدماتی‌که برای طبع درسلسله انتشارات دانشگاه نوشته بودم نظم‌و ترتیب معین، شئونات و مصالح دانشگاه رعایت‌شده، جنبه تحقیقی ، استدلالی و علمی آن‌ها بیشتر و بهتر بود، لحن ملایم، نرم و بسیار مؤدب تر و فهرست‌های کـافی و کامل داشت، روی اسناد و مدارك هم بحث دقیق تری بعمل آمده بود حاشیه و مطالب خارج از موضوع نیز ابداً وجود نداشت .

متأسفانه قسمت اعظم آن یادداشتها ، بشرح معروض، از بین‌رفت .

وقتی تصمیم بطبع ونشر رساله‌های اصلی گرفته‌شد بناچار توضیحات ومقدمات از نو نگارش یافت، ایندفعه، با شتابی که در میانه بود، فرصت‌کم داشتم ، جسماً بسیار ناتوان ، خسته و فرسوده و از لحاظ روحی بی‌اندازه متأثر، افسرده وناراحت ومهمتر از همه **دست تنها، تنهائی تنها** بودم، خواهی نخواهی‌لغزش‌های زیاد پیش‌آمد، برخلاف میل‌وآرزوی نویسنده، شاید، قلم، دربعضی‌جاها، ازحد اعتدال و متانت خارج و مطالبی از خامه جاری شدکه مانند داستان محصلین اعزامی، گروه انتخابیه، صحنه‌های جنگ و اظهارنظردربارهٔ احمدکسروی و بسیاری مطالب متفرقـه دیگر در برنامهٔ نخستین ویـاد داشت‌های تقدیمی

بدانشگاه و خلاصه این حالت شلوغی و پراکندگی وجود نداشت. هرچه بوده گذشته، خطا، اشتباه و لغزش بسیار رخ داده، که این‌همه از نادانی‌و ناتوانی و تأثر خاطر نویسنده ناشی شده، ازخوانندگان گرامی، دانشمندان عزیز وعالیقدر وجوانان‌محقق ودانش‌پژوه امیدعفو و بخشش و استدعای راهنمائی، ارشاد و اصلاح اشتباه ولغزش دارم و تا تقدیم خدمت‌ناقابل دیگر از همه خدا حافظی‌می‌کنم و برای عموم ایرانیان از درگاه خداوند متعال سلامت، سعادت وتوفیق و جهت جهانیان صلح و آسایش مسئلت مینمایم.

قلهك- ساعت دو صبح روز یکشنبه ۲۲ دیماه ۱۳۴۷

فتح‌الدین فتاحی

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۳	علافیه	عَلانیّه
۲۰	۵	حسنی	حِصنی
۲۲	۹	قطع وزیری	قِطع رَحلی
۳۰		مجملهٔ یادگار	مجلهٔ یادگار
۶۳	۱۰	میرزا رضا	میرزا کاظم
۷۱	۸	متفظین	مستحفظین
۱۶۱	۱	طالع	طالح
۲۰۰	۱۲	جوی و جر	جوی و جِسر
۲۶۸	۱۴	وجود روزنامجات	وجوه روزنامجات
۲۷۱	تیتر	ظل‌اسلطان	ظل‌السلطان
۲۸۱		قوجه ایل بیگلوها	ایل قوجه بیگلو
۳۰۳	۱۰	عنایت	غایت
۳۰۴	۵	ارواضا فداح	ارواضا فداه
۳۳۲	۱۸	رومی	روسی
۳۵۴	۲۹	رلایت	ولایت
۳۶۳	۲۱	متنابهی	مُعتنابهی
۳۹۱	۱۵	بشرح ریز	بشرح زیر
۳۹۱	۱۸	متن کلام	مِن کلام
۴۵۱	۲۲	مومن‌الیه	مومی‌الیه
۴۸۰	۱۵	نقدی	تَعدّی
۴۹۱	۲۴	باصلاح	باصطلاح
۴۹۵	۱۱	بلافضل	بلافصل
۵۷۳	۲	اله‌قلی قوره	اله‌قلی توره
۶۱۸	۲۹	اصلی	رَحلی
۶۴۱	۱	بنام شاه میکردند	بنام‌شاه حکومت میکردند
۷۰۴	۹	نمیدادند	میدادند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۴۹	زیرنویس	شاهزاده عنور	شاهزاده غیور
۸۰۹	۱۸	دهلور	دهور
۸۳۱	۵	مجمع از مفصل	مُجملی از مفصل
۸۶۵	سطرماقبل آخر	Betrume	Betume
۹۳۰	۱۶	پشت سنگ	پشت سگ
۹۳۴	۷	بهیچوج	بهیچوجه
۹۴۰	۱۷	مستحنی	مُستحسنی
۹۴۵	۱۱	مجلس شورای ملی ملی	مجلس شورای ملی
۹۵۴	۷	بغنج و دل	بَغنج و دلال
۹۵۶	۲۱	دیوربمن	دیوریمن
۹۷۶	۱۱	قیمت	قیمت
۱۰۱۸	۵	بسایر ممالك	بسایر مامَلَك
۱۰۲۹	سطر اول زیرنویس	معمورین	مأمورین
۱۰۳۰	۱۸	دربیان‌مقدم‌ومؤخربهبهان	دربیان اوضاع بلدهٔ بهبهان
۱۰۳۹	۱	میرزا رضا	میرزاکاظم
۱۰۴۴	۲۱	برای تصرف ایران	برای تصرف هرات
۱۰۴۶	۱۵	فراست و انتقال	فراست و سرعت انتقال
۱۰۵۰	۲۸	اوترپر	اوتره پسر
۱۰۵۱	۲۰	نخست فرانسه	نخست وزیر فرانسه
۱۰۵۳	۲۳-۱۲زیرنویس	باید داشت	باید درنظر داشت
۱۰۵۵	۱۳-۹ زیرنویس	اورمنی‌ها	ارمنی‌ها
۱۰۵۷	۲۶-۲۲ » »	آفاب نتابیده	آفتاب نتابیده
۱۰۹۰	۲۴	Uneversitaire	Universitaire
۱۱۰۸	۳	فظل‌اله	فضل‌اله
۱۱۲۲	۲۹	بدول‌جنجال‌و رسوائی	بدون جنجال و رسوائی
۱۱۲۶	۶	نوامین	نوامیس
۱۱۴۳	۱	Schonkeu	Schonken
۱۱۴۷	۷	بهمین نسبت	بهمین سبب
۱۱۵۷	۱۲	ولایت	ولایات
۱۱۶۴	۲۴	بین دو کلمه ماجرا و صیدخان حرف واو زایداست	
۱۱۶۸	۳	بین‌کلمه حیرت‌انگیزوبجای ایجادحرف واو زایداست	

نام سفیرایران نزد دربارناپلئون عسگرخان‌افشار بوده است